۱۹.۹۲۴

باسمه تعالی

فهرستبرگه منابع چاپ سنگی - اداره مخطوطات

شماره ثبت: ۲۱۸۱۱

رده‌بندی دیویی: ج. ۲ ۱۲۷۳ ۷۴۸۳ ع ۶۱۵٫۱ مرجع ☐

سرشناسه: عقیلی علوی شیرازی، محمدحسین بن محمدهادی، قرن ۱۲ق.

عنوان قراردادی: مجمع الجوامع. مفردات

عنوان: مخزن الادویه

شرح پدیدآور: .

کاتب: محمدحسین بن علی‌محمد شیرازی تاریخ کتابت:

محل نشر: بمبئی ناشر: کارخانه دادومیان گولیج نشر: ۱۲۷۳ق.

صفحه شمار: ج. ۲ (۵۸۲، ۷۰ص.) مصور ☐ درسی ☐ گراور یا افست ☐

زبان: فارسی ابعاد: ۳۳×۲۴ نوع خط: نستعلیق

روش تهیه: وقفی ☐ اهدایی ☐ خریداری ☐ ارسالی ☑

واقف: انبار درگردش کتاب

یادداشتها: تاریخ ثبت: مهر ۱۳۸۴

منضم به فرهنگ ادویه مذکور در کتاب به ترتیب حروف تهجی با ملاحظه حرف دوم و سوم در ۷۰ صفحه

کلیات مجمع الجوامع مسمی به خلاصة الحکمة، مفردات مسمی به مخزن

موضوع(ها): ۱. پزشکی سنتی. ۲. داروشناسی - متون قدیمی تا قرن ۱۴.

شناسه(های) افزوده: الف. شیرازی، ابراهیم، مصحح. ب. شیرازی، محمدحسین بن علی‌محمد، کاتب. ج. عنوان.

فهرستنگار: [signature]

تاریخ فهرستگاری: اردیبهشت ۸۹

یا شافی

آغاز

چهاپه کتاب شریف مخزن الادویه

من تالیفات مسیح زمان بقراط اوان افضل الاطباء

ما تقدم و ما تاخر میر محمد حسین الخراسانی ثم الشیرازی

اعلی الله مقامه در بندر معموره ممبی تاریخ شهر

ربیع الاول سنه ۱۲۷۳ الهجریه بطبع درآمد

یا کافی

و به نستعين

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي اظهر آثار قدرته بايجاد الموجودات بلا مواد وابرز اطوار بدايع صنايعه باحداث الكائنات بلا استعداد وخلق جواهر المجردات والماديات المفردات
والمركبات والفرعيات وقسمها بالاجناس والانواع والاشخاص الكليات والجزئيات وخص كلا منها بمنافع وافعال والبسها بصور والوان واوصاف واشكال
لانتفاع العباد وعمارة البلاد والصلوة والسلام على حبيب القلوب الذاكرة الخاشعة طبيب النفوس الساهية الباعث لايجاد البرية ومنجي الخليقة من ورطة الغواية
وهادي الضلالة بالدعوة الى طريق الرشاد والهداية الى لقاء رب العباد في يوم التناد سيد العرب والعجم المبعوث على كافة الامم محمد المصطفى الذي اصطفاه الله على
الانبياء بالرسالة العظمى والشفاعة الكبرى وعلى وليه وابن عمه وخليفته من بعده واولاده وذريته الاحدى عشر الذين نزل في شانهم انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس اهل البيت
ويطهركم تطهيرا **اما بعد** بعرض اخوان الصفا وخلان الوفا ميرساند اين ذره بيمقدار الراجي الى رحمة ربه الغفار ابن سيد السند محمد هادي العقيلي العلوي
محمد حسين غفر الله ذنوبهما وستر عيوبهما كه چون اكثر آبا و اجداد و اقرباي اين عاصي هيچمدان طبيب و از اول علم و عمل بوده اند و اين جاهل از عنفوان شباب بخدمت الماجد
عالي سيره و جناب مستغني الالقاب پير و مرشد حقيقي سمي حبيب الله و وليه المنتسب اليهما بالنسبة الحسينية اعني مير محمد علي الحسيني مد ظله العالي حاضر مي بوده گاه گاه
بخاطر فاتر خطور مينمود اكثر در فنون حكمت طلب كتابي جمع و تاليف ميشد كه جامع جميع مسائل و مطالب حاوي اقوال ما تقدم و ما تاخر و كتب متداوله مي بود و هر آينه طلاب
اين فن و مزاولين علم و عمل كار آسان ميگرديد و از تعب و رنج جمع و حمل كتب متعدده آرام مييافتند ليكن بسبب بي بضاعتي و فرومايگي علم و عمل و عدم حصول
تجربه و غيرها از موانع در معرض تعويق مي افتاد تا آنكه در سنه ۱۱۸۳ يكهزار و يكصد و هشتاد و سه هجري علي مهاجرها و آله الف الف التحية والسلام اتفاق شروع بجمع و تاليف
كتابي در امراض مختصه از سر تا قدم افتاده و از ان قدري تا آخر امراض الراس بزبان عربي نوشته شد و بسبب عروض بعض عوارض و موانع از ان باز مانده و در سنه ۱۱۸۵
يكهزار و يكصد و هشتاد و پنج بحكم واجب الاذعان الجناب دام ظله افاداته و افاضاته متوجه جمع و تاليف قرابادين گرديد بزبان فارسي و درين نسخه كه بعض ادويه كه اصل
عمده و جزء اعظم اند و اكثر تراكيب اولا بقيد اسامي و بيان طبيعت و افعال و منافع و خواص و مقدار شربت و مضار و اصلاح و دفع آن و بدل و غيرها آنچه متعلق بدان است
ذكر نمايد و در ذيل هر يك آن تراكيب موسومه بدانرا و درين جا بجا مركباتي كه هر يك باسمي خاص موسوم اند بدون قيد اسم دوا براي آنكه جامع و تام باشد مجموع
بترتيب حروف تهجي جهت سهولت اخذ و تلقي در ضمن كتب ابواب و فصول و بعد اتمام آن بحمد الله و حسن توفيقه باز حسب الامر الجناب سامي مد ظله العالي متوجه جمع و تاليف

ادويه مفرده گرديد بعينها بترتيب حروف تهجي از الف تا يا در ضمن ابواب و فصول ملتقطا از كتب معتبره متداوله مانند قانون شيخ الرئيس و ادويه قلبيه و جامع المالقي
معروف بابن بيطار و تذكره شيخ يوسف بغدادي موسوم بالابيع للطبيب جمله معروف بجامع بغدادي و تذكره شيخ داود انطاكي موسوم بتذكره اولي الالباب و ارشاد شيخ
اسمعيل بن هبة الله و ترجمه تذكره ابو ريحان بيروني مشهور بصيدنه و اختيارات بديعي حاجي زين الدين عطار و تحفة المومنين حكيم مير محمد مومن تنكابني و قدري از مفردات
نواب حكيم معتمد الملوك سيد علوي خان قدس سره و غيرها از كتب يونانيه و عربيه و فارسيه و از دستور الاطباء موسوم باختيارات قاسمي حكيم محمد قاسم ملقب بهندو شاه
مشهور بفرشته و مجربات اصلي حكيم مير محمد افضل و چند كتاب ديگر از ادويه هنديه و حواشي كه حكيم مير عبد الحميد بر تحفه نوشته در ادويه هنديه و آنچه از زبان معجز بيان جناب
ارشاد مآبي مد ظله الشامي و از ثقه معتمد شنيده و مولف خود ديده و ماهيت و خواص آنرا دريافته و بتجربه رسانيده بدين نحو كه اولا اسم دوا بقيد اعراب و بعضي لغات
وارده در ان ذكر نمايد پس ماهيت و طبيعت و افعال و منافع و خواص آن بالعموم والاجمال پس بالخصوص والتفصيل و در اكثر مراعات بترتيب امراض مختصه از فرق تا قدم
نموده پس غير مختصه و خواص متعلقه بدان پس بيان مضار و اصلاح و دفع ان پس مقدار شربت و بدل آنرا و نيز اشاره بمركباتي كه آن دوا اصل و عمده است در ان و در قرابادين
جمع الجوامع ذكر يافته و نيز اسامي ادويه مجهولة الماهيه كرده شود و اصل و معتمد در هر دو اقوال صاحبان كتابي را شناسد كه آن دوا مخصوص ببلاد ايشان بوده يعني
در بلاد ايشان بهم رسيده و يا بنواحي آن و اكثر را خود ديده و شناخته ماهيت و كيفيت و افعال و خواص آنرا بتجربه رسانيده نوشته اند نه آنچه در بلدان ديگر و خود نديده
بمحض نقل و استماع بي تحقيق نوشته اند و براي آن كتاب مقدمه و خاتمه قرار داده و اسامي مختلفه ادويه را چنانچه صاحبان كتب مذكوره درين جا بجا ذكر نموده اند مذكور
نكرده بلكه در خاتمه كتاب در خاتمه در ضمن ابواب و فصول آورده و نيز جهت اتمام آن و آنكه در احتياج بادويه مركبه رجوع بكتاب ديگر نمايد براي آن در قرابادين بترتيب حروف
تهجي ذكر نموده و كتاب را بر دو مقاله منقسم ساخت **مقاله اول** در ادويه مفرده كه تذكره نامند **مقاله دوم** در ادويه مركبه كه قرابادين خوانند مسمي بمخزن الادويه
و تذكرة اولي النهي گردانيد توقع از ناظران منصف آنكه هر جا سقم و خطائي مشاهده نمايند بعد از تامل و تعمق بليغ بقلم اصلاح مزين سازند و در مقام خورده گيري بر آن
و ناقص و ضايع نگذارند جزاهم الله عني خير الجزاء لاحول ولا قوة الا بالله منه المبدأ واليه المنتهى **مقدمه** در بيان اموري چند كه اطلاع بر آنها پيش از شروع در مطلوب
ضروريست در ضمن چهارده فصل **فصل اول** در بيان دوا و غذا و ذو الخاصيه و مركب القوى و فادزهر و سم و دواي مسهل و ملين و اقسام هر يك بالاجمال
فصل دوم در بيان مركب القوى و ذو الخاصيه و تاثير هر يك از آنها از فادزهري و سمي **فصل سوم** در بيان مزاج و اقسام امزجه و معرفت درجات آنها
فصل چهارم در بيان طرق معرفت امزجه ادويه و اغذيه بتجربه و قياس **فصل پنجم** در بيان سبب اختلاف اقوال اطبا در ماهيت و خواص ادويه
و اسامي كسانيكه متوجه بتحقيق و جمع و تاليف ادويه شده اند بالاختصار **فصل ششم** در بيان طريقه اخذ ادويه و حفظ و حضانت آنها **فصل هفتم**
در بيان اعمار بعض ادويه مفرده و زمان بقاي قوت آنها **فصل هشتم** در بيان اداب طعام خوردن و آب نوشيدن و اطعمه كه جمع آنها باهم مناسب نيست
فصل نهم در دستورات احراق بعض ادويه و تحميص و تشويه و تقليه و تدبير و غسل و آشاميدن چوب چيني و عشبه و شجرة النبي و غيرها و اتخاذ و صنايع بعض
ادويه و احكام هر يك **فصل دهم** در بيان معرفت بعض افعال ادويه مفرده و خواص آنها **فصل يازدهم** در بيان بعض اصطلاحات طبيه **فصل دوازدهم**
در بيان بعضي اوزان طبيه و هنديه و فارسيه **فصل سيزدهم** در بيان بعضي امور متعلقه بنجوم **فصل چهاردهم** در بيان اسنا و طب **فصل اول**
در بيان دوا و غذا و ذو الخاصيت و مركب القوى و فادزهر و سم و دواي مسهل و ملين و اقسام هر يك بدانكه جناب اقدس باري جل ذكره از كمال الطاف حضرت و احكام
حكمت و نهايت رحمت و رافت مواد ادويه را بيشتر از مواد اغذيه آفريده بجهت آنكه احتياج انسان بدانها زياده است از براي دفع امراض و اعلال از اغذيه و ديگر آنكه
اغذيه بسبب كثرت استعمال آنها ضروري طبيعي و عادي شده اند زيرا كه بدن بسبب عوارض و موانع چند و از عدم مراعات قوانين كليه و قواعد ستة ضروريه مقرره
در حفظ صحت و تجاوز از حد لايق اكثر منحرف از مزاج اصلي و صحت ذاتي ميگردد كه مسمي بمرض است و محتاج ميشود بدفع و رد آن بسوي مزاج اصلي خود و معين و معاون اخراج
طبيعت مدبره را و آن دوا است و از براي هر علتي بنص حديث شريف نبوي صلى الله عليه و آله و سلم كه ما خلق الله داء الا خلق له سبعين دواء حق سبحانه تعالى غرض
براي هر مرض واحد دواي بسيار آفريده معلل و منافعي كه خود تقدس و تعالى ميداند و آنچه اطبا و مجربين در خواص و منافع ادويه و مضار آنها نوشته اند اقل قليل از قليل
است از دريا بلكه از آنهم كمتر بحكم آيه كريمه قل لو كان البحر مدادا لكلمات ربي لنفد البحر قبل ان تنفد كلمات ربي ولو جئنا بمثله مددا بلكه قياس و تخمين مراد از سبعين كثرت و زياده

شریف به غذا و عدد معین نیست بلکه کثرت است و بدانکه از جمله منافع مذکوره در تعدد ادویه و تفنن اینها محتمل که یکی آن باشد که مثلاً اگر دوای یافت نشود و یا یافت شود و طبع
ازان نفرت باشد به دوای دیگر که یافت شود و بدان رغبت باشد و یا نفرت بسیار نباشد بدان تداوی نمایند و همچنین غذا و دیگر آنکه مثلاً اولا چون دوائی را خوردند و نفع
یافتند بسا است که ثانیاً ازان بسبب تکرار استعمال و عادت و تبدیل حالات مزاج نفعی معتد به حاصل نمیگردد و آنرا تغییر و تبدیل به دوای دیگر نمایند و همچنین در غذا و این
در امراض مفرده است و اما در امراض مرکبه لا محاله احتیاج است بکثرت ادویه چنانچه انشاء الله تعالی بیان آن خواهد آمد و بدانکه دوا یا مفرد است یا مرکب و مفرد البته از
ثلثه است که نبات و حیوان و جماد باشند و یا مرکب و مولف از ینها بخلاف غذا که لا محاله نباتی یا حیوانی و یا مرکب ازین هر دو است زیرا که جماد اصلا صلاحیت تغذیه
انسان ندارد کما لا یخفی و ایضاً دوا و همچنین غذا هر یک ماده و کیفیتی و صورتی دارند ماده و صورت هر دو جواهر اند و کیفیت عرض و عرض یا عارض صورتست و آن حرارت
و برودتست که از کیفیات فاعله اند و یا عارض ماده و آن رطوبت و یبوست است که از کیفیات منفعله اند و تاثیر دوا هم بکیفیت هم بصورت یعنی صورت نوعیه و هم بمادست
مفردا و مرکبا اما بکیفیت در اکثر مواد و بدانکه غلبه و تاثیر یا بواحد ازان امور ثلثه است تنهائی و یا بدو و یا بهر سه اما کیفیت هر چند قلیل باشد و اثر آن غیر بین در همه حال با آن هر دو شریک
است و مفارقت ندارد بخلاف آن هر دو که ملازم کیفیت نیستند مثلا در دوای مطلق قوی و غالب و زائد کیفیت است و در دیگر مغلوب و ضعیف و در ذوالخاصیه صورت
غالب بر همین نسبت در غذائی دوائی و غذای ذوالخاصیه و غیرها و بجهت اشاره بدین معنی آنرا مصدر بذکر نموده غذای دوائی و دوای غذائی و دوای فادزهری و دوای
سمی و امثال اینها نامند و ذوالخاصیت یا موافق و مقوی و مبقی و حافظ مزاج اصلی و حرارت غریزی و قوی است و یا مخالف و مفسد و فانی کننده آنها و اول را فادزهر و
ثانی را سم نامند و تولید غذا از ماده است و چون این مقدمات بالاجمال معلوم گردید پس باید دانست که انچه وارد بدن میگردد خالی ازان نیست که تاثیر آن یا بماده فقط است
و آنرا غذای مطلق نامند و یا بکیفیت فقط و آنرا دوای مطلق گویند و یا بماده و کیفیت هر دو و آنرا غذای دوائی و یا بکیفیت و ماده هر دو و آنرا دوای غذائی و یا بصورت فقط و آنرا ذوالخاصیه
گویند و این یا موافق و دافع مضار است یا مخالف و احداث کننده مضرت و فساد و هر یک ازینها منقسم بچند قسم میگردد و اما انچه تاثیر آن بموافقت است چهار نوع بود یا بصورت
فقط است و آنرا فادزهر و یا بماده و صورت و آنرا غذای فادزهری و یا بکیفیت و صورت هر دو و آنرا دوای فادزهری و یا بهر سه از ماده و کیفیت و صورت و آنرا غذای دوای فادزهری
گویند و اما انچه تاثیر آن بمخالفت و مضادت باشد نیز بر چند نوع است یا بصورت فقط است و آنرا سم مطلق نامند و یا بکیفیت و صورت هر دو و این نیز مراتب است اگر در کمال
قوتست آنرا دوای سمی گویند و اگر در کمال قوت نیست آن نیز بر دو نوع است یا با آن قوت سهل است و آن نیز بر سه نوع است یا قوی است یا متوسط یا ضعیف اما قوی
را تاثیر بصورت و کیفیت است باهم و آن را دوای مسهل ذوالخاصیت نامند و اما متوسط را تاثیر بکیفیت و صورت است این را دوای مسهل گویند و اما ضعیف را اکثر تاثیر بکیفیت
و ماده و صورت هر سه است لیکن همه ضعیف و ناقص خصوص صورت است این را دوای ملین خوانند و تفصیل این اجمال آنکه **غذای مطلق** آنست که تاثیر و تاثر آن در بدن با ماده
فقط باشد نه بکیفیت و صورت بدین قسم که چون وارد بدن گردد و تاثیر دران نماید بتوسط کیفیتی که لازم آنست و بدن ازان متاثر و متغیر نشود و از مزاج اصلی خود نگردد بلکه دران تصرف نموده
یا بالقوه آنرا بفعل آورد و متغیر و متبدل از صورت غذائی بصورت خلطی گرداند و مستعد آنکه بر هر جزو عضو و بر اقطار ثلثه آن بیفزاید و فائض گردد بران صورت عضوی از مبدا فیاض
جل شانه باشد و قریب باشد مانند آب گوشتهای لطیف و زرده تخم مرغ نیم برشت و یا بعید مانند گندم و سایر حبوب و بقول و غیرها و کیفیت حاصله ازان خلط منافی و غالب بر کیفیت
اصلی بدن و اعضا نباشد و **دوای مطلق** آنست که تاثیر آن در بدن بکیفیت فقط باشد و ماده آن قابلیت غذائیت و جزو بدن شدن نداشته باشد بدین قسم که چون وارد بدن گردد و حرارت
غریزی دران تصرف نماید متاثر و متغیر نگردد بلکه ثانیا او تصرف در بدن نماید و آنرا متاثر و متغیر بکیفیت خود سازد و از حرارت و برودت و رطوبت و یبوست مفردا یا مرکبا مانند فلفل و
نیلوفر و کافور و بزر رازیانه و مثال اینها و **غذای دوائی** آنست که تاثیر آن در بدن با ماده و کیفیت هر دو باشد بهمان نحو با غلبه ماده که بعد تاثیر و تاثر ازان خلطی حاصل گردد که
جزو بدن تواند شد و با آن اندک کیفیت مزاجی باشد غالب بر کیفیت مزاج اصلی بدن و تغیری در بدن نماید بکیفیت خود از کیفیات اربعه مانند خس و ماء الشعیر و خیار و بادرنگ و کدو
و خربزه و انگور و بقلة الحمقاء و اسفاناخ و بابونه و شبت و شلغم و زردک و چغندر و کلم و ماش و عدس و نخود و لوبیا و نحوها و **دوای غذائی** آنست که تاثیر آن در بدن بکیفیت و ماده
هر دو باشد با غلبه کیفیت و بدن را متغیر سازد به تغیر مائی و ثانیا بدن دران تصرف نماید و ازان خلط بسیار کمی حاصل گردد که قابلیت غذائیت و جوهر بدن شدن و فیضان صورت
عضوی شدن داشته باشد با کیفیتی غالب بر بدن مانند گندنا و نعناع و برگ کاسنی و عنب الثعلب و سیر و پیاز و توت و آلو و اکثر میوه ها و بزور مانند بزر خیار و خربزه و هندوانه و مثال اینها
و بدانکه ادویه و اغذیه را افعال کلیه می باشد بحسب کیفیات آن مانند تسخین و تفریق و تحلیل حار و تبرید و تکثیف بارد و تلیین و سیلان رطب و تیبیس و صلابت و امساک یابس و نیز هر یک از ادویه

را صفات مخصوصه هست که مشابه افعال کلیه آنست مانند تفتیح و تسدید و ردع و تحلیل و امثال اینها و اغذیه مفرده را اصناف منحصر است در هجده قسم بدین نحو که غذا یا صالح
الکیموس است و یا فاسد الکیموس و اول آنست که متولد شود ازان خون طبیعی صافی که مخلوط نباشد با آن اخلاط دیگر مگر اندکی بقدر احتیاج و ثانی بخلاف
آنست و هر واحد ازان هر دو منقسم میشود بسه قسم لطیف و کثیف و متوسط بینهما و باز بسه قسم دیگر کثیر الغذاء و قلیل الغذاء و متوسط بینهما کثیر الغذاء آنست
که ازان خون بسیاری تولد یابد و قلیل الغذاء بعکس آن متوسط بینهما متوسط میان آن هر دو پس اقسام اغذیه هژده میشود بضرب سه در شش و به بیان دیگر آنکه غذا
یا رقیق لطیف است مانند اسفاناخ و یا غلیظ غیر لطیف است مانند پنیر و یا متوسط است مانند آب گوشت بزغاله و هر واحد ازان هر دو یا جید است مانند آب گوشت جوزه
مرغ و بیضه مرغ و ماهی ریزه و یا متوسط است مانند آب گوشت بزغاله و نخود و نان تازه و یا ردی است مانند خردل و سیر و پیاز و هر یک ازینها یا کثیر الغذا است
مانند زرده بیضه نیمبرشت یا معتدل الغذا است مانند مرق نخود با عسل و یا قلیل الغذا است مانند ماء البقول چنانچه درین جدول نموده میآید

لطیف صالح الکیموس کثیر الغذاء مانند زرده تخم مرغ نیمبرشت یا برشته و گوشت کبک و شراب	لطیف صالح الکیموس قلیل الغذاء مانند انار و سیب و کاهو	لطیف صالح الکیموس متوسط الغذاء مانند نان گندم پاکیزه جید	لطیف فاسد الکیموس کثیر الغذاء مانند شش حیوان و کبوتر بچه	لطیف فاسد الکیموس قلیل الغذاء مانند ترب و پیاز و هر چه تیز و تند باشد	لطیف فاسد الکیموس متوسط الغذاء مانند نان فطیر ردی الطبخ
کثیف صالح الکیموس کثیر الغذاء مانند تخم مرغ برشته کرده در روغن	کثیف صالح الکیموس قلیل الغذاء مانند پنیر تازه غیر کهنه	کثیف صالح الکیموس متوسط الغذاء مانند گوشت بچه گاو	کثیف ردی الکیموس کثیر الغذاء مانند گوشت گاو	کثیف ردی الکیموس قلیل الغذاء مانند گوشت قدید	کثیف ردی الکیموس معتدل الغذاء مانند کلم
معتدل صالح الکیموس کثیر الغذاء مانند گوشت بره یکساله	معتدل صالح الکیموس قلیل الغذاء مانند شلغم	معتدل صالح الکیموس معتدل الغذاء مانند گوشت بچه شتر	معتدل ردی الکیموس کثیر الغذاء مانند کلم رومی	معتدل ردی الکیموس قلیل الغذاء مانند زردک	معتدل ردی الکیموس معتدل الغذاء مانند ماهی سرخ کرده

ذوالخاصیه آنست که تاثیر آن در بدن بکیفیتی و امری ورای کیفیات و امور ظاهره حسیه و وهمیه باشد بلکه بمناسبتی و امری بسیار لطیف و دقیق خفی مانند جذب
مقناطیس و کهربا آهن و کاه را و تاثیر فادزهر و سم در بدن که تعبیر ازان بصورت نوعیه نیز نموده اند ولیکن جذب مقناطیس و کهربا آهن و کاه را الطف و ادق
و اخفی است از تاثیر آن هر دو بلکه این نمونه ایست از تاثیر نفوس بعض اشخاص انسانیه در بعض دیگر از فرط محبت که عشق نامند و فرط عداوت بسبب مناسبت و مجانست
نفوس ایشان باهم و یا بکمال عدم مناسبت و منافرت ایشان از هم که تفصیل این طولی دارد و محل گنجایش آن ندهد و بدانکه ذوالخاصیه اگر تاثیر آن بموافقت است
آنرا فادزهر و تریاق نامند و الا سم و فادزهر و تریاق آنست که تاثیر آن در بدن و حرارت غریزی و قوی و ارواح بطریق موافقت و محافظت و تقویت و اعانت
آنها بحدی باشد که بر دفع و رفع نکایت و اذیت سم موذی یاری و مقاومت نماید چنانچه بتفصیل مذکور خواهد شد و اما آنکه افیون را تریاق می نامند مجاز است
بجهة آنکه حافظ قوت است و درین امر با تریاق حقیقی اشتراک دارد و **غذای ذوالخاصیه** آنست که تاثیر آن بماده و صورت هر دو باشد اما ماده غالب بنحو مذکور از
فعل و انفعال و تاثیر و تاثر مانند روغن گوسفند و گاو و شیر با مغز گردکان و امثال اینها که باوجود تغذیه احداث تفریح و دفع سمیت می نمایند و **دوای
ذوالخاصیه** آنست که تاثیر آن بکیفیت و صورت هر دو باشد مانند فادزهر حیوانی و جدوار و حب الغار که باوجود تریاقیت و دفع سمیت و اذیت سم احداث حرارتی
غالب بر مزاج اصلی بدن مینماید و **غذا و دوای ذوالخاصیه** آنست که تاثیر آن با ماده و کیفیت و صورت هر سه باشد مانند تفاح و خمر که باوجود تغذیه و احداث اندک کیفیتی
غالب بر بدن و تفریح و سروری آورد و **سم مطلق** آنست که تاثیر آن در بدن مخالف و ضد تاثیر فادزهر باشد و بزودی بلا مهلت حرارت غریزی و ارواح و قوی را
فانی و فاسد سازد و فرصت فعل و انفعال ندهد مانند بیش و زهر افعی و مارهای قوی و گزیدن آنها که فی الفور مهلک اند و **دوای سمی** آنست که تاثیر آن بکیفیت و صورت
نوعیه هر دو باشد و بعد تاثیر و تاثر با حصول اثر سمیت احداث کیفیتی غالب بر کیفیت اصلی بدن نماید مانند بیخ سیاه و **غذای سمی** آنست که تاثیر آن بماده و صورت
هر دو باشد و بعد فعل و انفعال با حصول تغذیه بدستور احداث سمیت نماید و مثال این در خارج کم متحقق است زیرا که اشیای سمیه بی کیفیتی از کیفیات نمیباشد
و بلادر را بعضی غذای سمی گفته اند **غذای دوای سمی** آنست که تاثیر آن بماده و کیفیت و صورت هر سه باشد و بعد تاثیر و تاثر با حصول غذائیت و کیفیتی غالب احداث

سمیت نماید مانند لحوم افاعی و سایر لحوم سمیه و کبابهای سمی **دوای مسهل ذوالخاصیه** آنست که تاثیر آن بکیفیت و صورت هر دو باشد و بآن نیز قوت مسهله بود در کمال
قوت و شدت تاثیر و برای کثرت قوت محتاج باصلاح و تدبیر تشویه و غیرها باشد و بعد اصلاح و ورود در بدن و تاثیر و تاثر نفوذ و سرایت در اعضیه و سطوح و عروق و اعماق
بدن نماید و مخلوط و متشبث باخلاط و رطوبات رقیقه و غلیظه گردد و اکثر آنها را بتبخیر و ترقیق و تذویب و تقطیع و غیرها دفع سازد و بعضی را بتحلیل برد مانند سقمونیا
که بکیفیت احداث حرارت و بصورت نوعیه دفع صفرا و بلغم مینماید و همچنین سایر ادویه مسهله قویه مانند ماذریون و دند و خربق و غیرها **و دوای مسهل** آنست که
تاثیر آن بآن مثابه نباشد بلکه در هر فعل از آن اندک ضعیف تر باشد و محتاج باصلاح بسیار نباشد مانند سنای مکی و تربد و هلیلجات و امثال اینها که باستعمال با ورد احمر
یعنی سنا باگل سرخ و چرب نمودن تربد و هلیلجات بروغن بادام کافی است **و دوای ملین** آنست که تاثیر آن از اینهم ضعیف تر باشد و همچنان متشبث باخلاط و رطوبات
موجوده حاضره در معده و امعاء و حوالی آنها گشته دفع گرداند و با آن قوت نفاذه چندان نباشد مانند فلوس خیارشنبر و ترنجبین و شیرخشت و شکر سرخ و تمر هندی و اجاص
و امثال اینها و لیکن خالی از قوت جالیه نباشد و از اینها نیز بعضی محتاج باندک اصلاح اند مانند فلوس خیارشنبر که باید بروغن بادام یا روغن گل سرخ چرب نموده شود
برای رفع تشبث و چسپیدن آن بسطح امعاء و احداث قرحه و سحج و زحیر و بایستند محتاج بدان مانند ترنجبین و شیرخشت و سایر ملینات مذکوره **فصل دویم** در بیان
مرکب القوی و ذوالخاصیه و تاثیر هر یک از اینها بدانکه مراتب قوای ادویه منحصر است بر سه مرتبه و قوت عبارت از مبداء و سبب موجب افعال و ظهور آنها است در موضع
لائقه **مرتبه اول** افعال محسوسه ادویه است بسبب کیفیت متشابهه حاصله از مبداء فیاض جل اسمه بر ایشان از ترکیب عناصر و امتزاج ایشان با یکدیگر و این را مزاج اولی نامند
مرتبه دوم افعال محسوسه حاصله از امزجه ثانویه اشیاء صاحب امزجه ثانویه است در ملاقی خود با وآن از لوازم مرتبه اول است چه اشیاء صاحب مزاج ثانوی مرکب اند
از اجزای که هر یک را کیفیتی و مزاجی اول مختلفة الآثار است باشد مانند تسخین بعضی و تبرید بعضی و از اجتماع و تفاعل کیفیات اولی کیفیت ثانوی حاصل میشود و اثر این غیر آثار
آن اجزاء است مانند ردع و قبض و تسخین و تبرید و غیرها و هرچه را مزاج ثانوی طبیعی باشد مرکب القوی نامند و آنچه صناعی باشد اگر مزاج ثانوی را اثر موافق آثار اجزای
مفرده او است آن مرکب را متوافقة القوه گویند و اگر مخالف آنها است مثلا هم تسخین و هم تبرید کند آنرا متضادة القوه نامند و طبیعت باذن خالقها هر یک را در مکان
لائق استعمال مینماید اگر او را عایقی و مانعی نباشد **مرتبه سوم** از لوازم مرتبه اول و ثانی است بواسطه فعال صورت نوعیه و بالخاصیه عبارت از آن است مانند حجر الیهود
و در تفتیت حصاة که از لوازم کیفیت مزاجی او است و تقطیع اخلاط را لازم دارد و مانند اختصاص اسطوخودوس بدماغ که از لوازم حرارت مزاجی او است و تلطیف اخلاط دماغیه بکند
بصورت نوعیه خود و مانند تریاق که دفع سم مینماید بلوازم مزاج ثانوی و بواسطه صورت نوعیه خود **و بدانکه** بنابر مذهب شیخ الرئیس و محققین حکما که قائل به بقای صور
عنصریه مرکبات باید که مراتب قوتها چهار باشند چه تصحیح نموده اند که مرکب را مزاج اولی حاصل از کیفیات اجزای متفاعله متماسه می باشد و تاثیر آن مرتبه ایست از مراتب و همچنین مزاج ثانوی را اثری
غیر آن مانند لبن که مرکب است از مائیت و دهنیت و جبنیت و تاثیر آن مرتبه ثانوی مرتبه دیگر است از مراتب و برین قیاس صورت نوعی ترکیبی را اثری است غیر آثار مذکوره و تاثیر اجزای
غیر متفاعله مرکبات را مرتبه از مراتب شمرده اند و قیاس مقتضی آنست که قوتها بقدر فواعل باشند و اندراج مرتبه اثر صور نوعیه اجزای غیر متفاعله غیر متماسه در تحت مرتبه اثر صور نوعیه
ترکیبی ظاهر نیست **و بدانکه** بعضی از مرکبات ناقصه بی صورت نوعیه اند مانند خاک مخلوط با آب و کفی که مرکب است از آب و هوا و بخاری که مولف است از آب و آتش **و بدانکه** هرچه
با صورت نوعیه است یا محکم الترکیب است و تفصیل این بعد ازین خواهد آمد انشاء الله تعالی و تفاصیل باقیه بالاجمال اینست **اما مرکب القوی** پس آن دوای را نامند که مرکب از
جوهر آن از چند چیز که هر یک را بر سر خود مزاجی خاص باشد متباین دیگری و بعد ترکیب در شیء واحد و پوشیدن لباس صورت وحدانی امتزاج تامی نیافته باشند که بعد ورود در بدن
و تاثیر و تاثر از آن از هم متمایز نتوانند گشت و تاثیر واحد نتوانند نمود بلکه بعد ورود در بدن اجزای آن از هم جدا گشته هر یک تاثیری و احداث کیفیتی خاص مینمایند و منشاء
آثار متخالفه متضاده میگردند بعضی بزودی و بعضی بدیری بحسب ترکیب و امتزاج و لطافت و کثافت مواد اجزای خود چنانچه بتفصیل انشاء الله تعالی بعد ازین خواهد آمد
مانند حجر التیس و جدوار و چوب چینی و ورد احمر و ماء ورد و اکثر ادویه فادزهریه و تریاقیه و کل ادویه ماهیه نیز مثل شقاقل و بهمنین و بوزیدان و جوز بوا و زراوند مدحرج و طویل
و زنجبیل و زرنباد و مانند اینها و درین چنین دوای نباتی اکثر رطوبت فضلیه غالب بر رطوبت اصلیه آن می باشد لهذا بزودی آنرا کرم می خورد و تباه میگرداند و بدانکه
رطوبت فضلیه عبارت از رطوبتی است که در تمام اجزای آن چیز کما ینبغی ممتزج نگشته باشد و باندک زمانی بعضی از آن بتحلیل رود و جرم آنرا متشقق سازد و بعضی بتعفین صورت
گرمی یافته جرم آنرا بجزد و رفته رفته تمام آنرا فانی گرداند **و اما ذوالخاصیه** پس بدانکه خاصیت باصطلاح افعال و آثار ثانوی را نامند و رای کیفیات اولی

یا غیر محکم الترکیب ۲

ازحرارت

از حرارت و برودت و رطوبت و یبوست که از شیء ظاهر گردد مانند لطافت و سرعت نفوذ و تفتیح و ترقیق و اذابه و تحلیل و امثال اینها و افعال و آثار ثوالث را نیز نامند مانند
تفتیت حصاة و تفریح و تقویت ارواح و قوی و دفع سمیت و این اگر موافقت و مناسبت مزاج و ارواح و حیوة باشد آنرا فادزهر و تریاق نامند و اگر مضادت و عدم
مناسبت باشد آنرا سم گویند که ضد افعال و آثار تریاق از آن ظاهر گردد **و بعبارت دیگر** آنکه ذوالخاصیه چیزی را نامند که تاثیر آن نه بکیفیت باشد بلکه بصورتی بود که آن
چیز بآن صورت امتیاز از سایر اشیا یافته نوعی خاص گشته باشد و ازین جهت این صورت را صورت نوعیه نامند که بآن نوع نوع از هم جدا گشته اند و هر یک تاثیری
ورای تاثیر دیگری مینمایند و اما اشخاص هر نوع نوع در آن تاثیر متحد اند مانند جذب مقناطیس آهن را و کهربا کاه را چنانچه ذکر یافت و مانند حجر التیس و حجر الحیه و جدوار و حب
الغار و تریاق فاروق و مترودیطوس و امثال اینها از ادویه فادزهریه تریاقیه مفرده و مرکبه که در سموم حاره و بارده و امراض متضاده موثر اند خواه بموافقت
و مناسبت مانند فادزهر و خواه بمنافرت و ضدیت مانند سم زیرا که ذوالخاصیه دو نوع است چنانچه ذکر یافت و فی الحقیقه مرجع ما بالکیفیه و مرکب القوی و ذوالخاصیه
و ما بالطبع عند التحقیق و التدقیق قریب بهم بلکه یک امر است و آن نیست مگر اثر طبیعت که آن اثر ظهور نفس است در اجسام بمراتب الا آنکه تاثیر ما بالکیفیه ضعیف و جزئی است
و تاثیر مرکب القوی از آن زیاده و بیشتر و تاثیر ذوالخاصیه از آن بیشتر و بالاجمال و تاثیر ما بالطبع از آن زیاده و تاثیر نفس کلی و اشمل و از همه اقوی و ارفع و اعلی است **و بدانکه**
تاثیر بعضی ادویه که بطریق تعلیق و اخذ آن بنوعی خاص و شرطی مقرر و همچنین از برای محبت و یا عداوت مثلا در زیر سر و یا در خانه یکی از آنها انداختن و یا دفن کردن و فرش کردن
و یا سوختن و یا با خود داشتن و غیر اینها هرچند قواعد طبیه و تاثیرات طبیعت را چندان در اینها دخلی نیست لیکن از تاثیرات نفس و توهمات آن بیرون نیست خصوص ضعفاء العقول
و بحکم لکل اهل و لکل کتاب نیز خالی از اینها نباشد جا بجا بعضی ازین قبیل خواص مذکور میگردد و اما تاثیر فادزهر و تریاق پس بدانکه تاثیر فادزهر و تریاق از جهت مرکب القوی بودن
آنست هم از جهت مناسبت و جذب نمودن آن سم را بسوی خود و میل سم بسوی آن و هم از جهت مضادت و دفع و ابطال و افنای آن اثر سم را از خود و از مناسب و مصادق
خود که حرارت غریزیه و قوی و ارواح باشند و هم از جهت امور مذکوره در فادزهر از تفتیح مجاری و سرعت نفوذ و غوص در اعماق بدن و جذب سمیت آنها بهمان جهت **بدانکه**
چون اجزای رطوبات و قوی و ارواح بدن همه با هم متصل و متحد اند اتصال و اتحاد وحدانی و طبیعت مدبره بدن و نفس حیوانی قابض و حافظ و مجتمع کل اند قبض
و حفظ و اجتماع وحدانی و لهذا بمجرد ورود آن در بدن تاثیر آن در تمام بدن میرسد چنانچه مشاهده میگردد که در حین ضعف و گرسنگی بسیار بمجرد ورود دوای مقوی
و یا غذای صالح خصوصا لطیف دفعة تقویتی در بدن حاصل میگردد و اما تاثیر و احداث غذا تقویت بدن را دفعة واحدة بمجرد ورود در معده دو وجه است یکی آنکه اجزای
لطیفه آن بواسطه رطوبات بدنیه و حرارت و قوی و ارواح و اتصال و اتحاد ایشان با هم دفعة بتمام بدن میرسد و باعث تقویت قوی و ارواح میگردد دوم آنکه طبیعت
مدبره حامیه بدن آنچه از غذا آماده و ذخیره نگاه داشته است که اندک اندک صرف بدن نماید در هنگام فقدان آن و چون غذای تازه وارد بدن شود و مطمئن گردد آنرا که ذخیره
وارد نماید بصرف در آورد و موجب تقویت بدن شود والله اعلم **و اما در تریاق الافاعی** و آنچه در آن لحوم افاعی است شاید با امور مذکوره امری دیگر نیز باشد و آن
جذب لحم افعی است سمیت را بسوی خود و از این جهت است که تاکید و مبالغه بسیار نموده اند که در هنگام گرفتن افعی و حین قطع سر و ذنب آن باید که اذیت باو نرسد و تحریک
و لاغر نگردد و در هنگام کمال قوت آنرا بغضب در آورند تا تمام زهر آن بسر و ذنب آن آید و بسرعت تمام و بیک ضربت آن هر دو را جمع نموده قطع نمایند که دفعة منفصل
گردند و سمیت مطلقا در بدن آن سرایت ننماید زیرا که اگر سمیت در آن بماند هرچند اندک باشد بدان سبب ضرر میرساند و نیز جذب سمیت کما ینبغی نخواهد کرد و علت این جذب
سمیت نیز بمناسبت لحم آنست بسم مانند جذب اجرام عصارات رطوبات و لطائف معصورات او باز نزدی بسوی خود و این امریست متیقن و محسوس و لهذا آزموده اند
که بعد از طبخ مطبوخات و مالیدن اجرام آنها بزودی باید که صافی نمایند و لطائف و اجزای آنها را از کثائف و اجرام آنها جدا کنند و الا باز آنها را بخود میکشند و نیز بجهت زیادتی
تاثیر و تقویت و اعانت بر امور مذکوره تخمیر اجزای تریاقات خصوص تریاق الافاعی الحجر عینی مینمایند تا بسرعت تمام نفوذ و غوص در اعماق بدن نموده سمیت را جذب
و دفع نماید و لهذا بعد تناول آن اولا بدن گرم میگردد و بعد از آن عرق لزج بدبو دفع میشود و اکثر آنست که بول و براز نیز بدستور مذکور بدبو میباشد پس صحت می یابد
فایده بدانکه بعضی گفته اند که اطلاق فادزهر بر ادویه مفرده مطبوعه حجریه که در جوف حیوانات مانند بز کوهی و میمون و غیرها متکون میگردد و بر معدنیات
نیز و تریاق بر ادویه نباتیه مفرده مانند جدوار و حب الغار و ادویه مرکبه مصنوعه مانند تریاق الافاعی و مترودیطوس و تریاق ثمانیه و اربعه و غیرها که مزاج ثانوی
ترکیبی یافته اند اولی و انسب مینماید و بعضی بالاشتراک گفته اند یعنی اطلاق یکی بر دیگری جایز و مستعمل است والله اعلم **و اما تاثیر سم** بامور مذکوره بمضادت و قهر

وغلبه وافساد وابطال وافنای حرارت غریزیه وقوی وارواح ورطوبات است وگریز آنها هرباعن الضد بسوی مبدا ومنبوع خود که قلب باشد واخماد وخاموش شدن آنها
وازان انقباض مجاری وانفتیه ولهذا دران حین رنگ بشره وسایر بدن زرد ورفته رفته کبود وسیاه وحرارت آن متبدل به برودت میگردد وصاحب اخوان الصفا گوید
که سموم دو نوع حار وبارد اما سموم حاره پس افعال آنها در بدن بعنوان اذابه رطوبات وفانی نمودن آنها است وسبب آنها مانند وسبب زعفران است در آب
که دریک لحظه تمام آب را رنگین میکرداند ومتغیر میسازد واما سموم بارده پس فعل وتاثیر آنها در بدن بعنوان تجمید وانعقاد خون ورطوبات وارواح لطیفه اعضاء است
که قوام حیوة وصحت مزاج بدان است وسبب آنها مانند انفحه ومایه است که چون بر شیر زنند آنرا منعقد وبسته میسازد در اندک زمانی وفعل وتاثیر فادزهرات وتریاقات
برعکس آنست وسبب آنها مانند رسیدن ترشیها است برنگ زعفران ومعصفر که بزودی آنرا فاسد میسازد وباطل میکرداند فعل آنرا واما تاثیر سایر ادویه
از مسهله وغیرها باکثر امور مذکوره نسبت اجرام آنها است باخلاط فاسده قریبه بمعده وامعاء ونیز برسانیدن طبیعت مدبره بدن قوی ولطائف آنها را باعضای بعیده
وضیقة المجاری ونیز بجذب اعضاست آنها را بسوی خود ورسیدن اثر آنها بزودی در تمام بدن باعتبار اتصال اجزای بدن ورطوبات آن باهم وجزء فجزء رسیدن اجزای
لطیفه وتاثیر دوا بالعضو مخصوص ومرض خاص حاصل است انکه آن دوا نیز مخصوص بآن عضو وآن مرض باشد تاثیر بهر نحو که باشد از قبض وجمع وبا تفریق وارخاء وتفتیح ونضج وترقیق وتقطیع
وتحلیل ودفع ونشف وتعریق واسهال وادرار وغیرها والله اعلم **فصل سوم** دربیان مزاج واقسام امزجه ومعرفت درجات آنها بدانکه مزاج مصدر بمعنی ممتزج باسم
مفعول است وآن بالاجمال عبارت است از کیفیت عنصریه متوسطه حاصله از کیفیات بسیطه متضاده وبالتفصیل عبارت از کیفیت ثانویه متشابهه متوسطه حاصله از کیفیات اربعه
وامتزاج عناصر اربعه است هنگامیکه بسیار ریزه ریزه شوند اجزای آنها وباهم متصل ومختلط گردند وفعل وانفعال نمایند بحدیکه صورت هر واحد صورت وحدت کیفیت دیگری را بشکند وصورت
وحدانی بهم رسانند که از هم ممتاز نگردند وعناصر که ارکان ومطلق واصل نیز نامند چهار اند آتش وهوا وآب وخاک وکیفیات نیز چهار اند حرارت وبرودت ورطوبت ویبوست
ودو کیفیت از انها که حرارت وبرودت باشد فاعله اند ودو دیگر که رطوبت ویبوست باشد منفعله وهریک از ارکان را دو کیفیت است یکی فاعله ودیگر منفعله مثلا آتش حار
ویابس است وهوا حار ورطب وآب بارد ورطب وخاک بارد ویابس وهر واحد ازینها با دیگری هم نسبت بمافوق خود وهم نسبت بماتحت خود مناسبت ومشابهت
دارد وهم ضدیت وعدم مناسبت مثلا هوا با آتش باعتبار کیفیت حرارت خود مناسبت ومشابهت دارد وباعتبار رطوبت ضدیت وبا آب بسبب کیفیت رطوبت مناسبت
دارد وباعتبار حرارت ضدیت وهمچنین سایر ارکان وهمین علت انقلاب وآمیزش آنها است بایکدیگر وتاثر وتاثیر وظهور آثار مختلفه از ایشان والا انقلاب وآمیزش وتاثیر
وتاثر متصور نبودی وکره اثیر که کره آتش باشد باعتبار لطافت بفلک قمر قریب است وکره خاک باعتبار کمال کثافت وثقل پائین همه ومرکز کل است ودو کره
دیگر در بین واما افعال هریک از کیفیات اربعه مثلا حرارت فعل آن تسخین وتفریق وتحلیل واذابه وتبخیر وافنا است وبرودت تبرید وجمع وتجمید واخماد حرارت ورطوبت
ترطیب وتلیین وتملیس وترقیق وسیلان ویبوست تکثیف وتخشین وتصلیب وحفظ وامساک اجزا است وبدانکه اقسام امزجه بحسب استقراء نه است یک معتدل وهشت دیگر
غیر معتدل ووراء این صور صورت دیگر متصور ومتحقق نیست مراد از معتدل که میزان ومقیس علیه غیر معتدل است یعنی بآن میسنجند انحراف امزجه را معتدل فرضی طبی است که بمعنی تکافو وتساوی
مقادیر اجزای عناصر است در ممتزج بالفرض وبالنسبه نه تساوی حقیقی وقعی زیرا که تحقق معتدل حقیقی در خارج ممتنع است بجهت میل وتوجه هریک بمرکز خود بسبب عدم مانع وقاسر علیه
وزیادتی هریک مانع وقاسر دیگری است وخارج از اعتدال یا از جهت غلبه وزیادتی یک کیفیت است از کیفیات اربعه در ممتزج از انچه سزاوار است که در معتدل باشد وآن چهار است یا حرارت
غالب است وبس وآن احر از ما ینبغی باشد ویا برودت وآن ابرد از ما ینبغی ویا رطوبت وآن ارطب از ما ینبغی ویا یبوست وآن ایبس از ما ینبغی ویا از جهت دو کیفیت است وآن
نیز چهار است یا حرارت ویبوست غالب است پس آن احر وایبس از ما ینبغی خواهد بود ویا حرارت ورطوبت وآن احر وارطب ویا برودت ورطوبت وآن ابرد وارطب ویا برودت
ورطوبت وآن ابرد وارطب ویا برودت ویبوست وآن ابرد وایبس از ما ینبغی است واینجا ایرادی وارد است وآن اینست مثلا اگر کسی گوید که اشیا مرکب اند از عناصر پس اگر
غالب بر شیء مرکب ممتزج عنصر نار است باید که بران شیء حرارت ویبوست غالب باشد واگر عنصر هوا است باید که حرارت ورطوبت غالب باشد وهمچنین پس چگونه است که میگویند
فلان چیز احر از ما ینبغی است ویا ابرد ویا ارطب ویا ایبس واحداث گرمی یا سردی ویا تری ویا خشکی بسیار می نماید جواب آنست که انچه مرکب است یعنی احر وایبس ویا احر
وارطب ویا ابرد وارطب ویا ابرد وایبس است در هریک از آنها یک عنصر غالب است ودو کیفیت آن عنصر که یکی فاعله ودیگری منفعله باشد از ان بروز وظهور مینماید مثلا اگر در آن
ممتزج عنصر نار غالب است پس آن احر وایبس از ما ینبغی است واگر عنصر هوا غالب است احر وارطب از ان خواهد بود وهمچنین انچه در آن یک کیفیت غالب است که مفرد باشد

دو عنصر غالب است مثلا احر از ما ینبغی دو عنصر غالب است که نار وهوا باشند ودو کیفیت منفعله آن هر دو که رطوبت ویبوست باشند باهم فعل وانفعال نموده وبحکم اذا تعارضا تساقطا
فعل واثر هر دو مرتفع میگردد پس باقی میماند دو جزو حار از هر دو پس آن شیء ممتزج احر از ما ینبغی خواهد بود وهرچند حرارت بسیار بالعرض احداث یبس مینماید بسبب تحلیل وتفتیح خود ولیکن آن
یبس وجنب حرارت کمتر است زیرا که بالعرض است نه بالذات وبرهمین قیاس نماید ابرد وارطب وایبس از ما ینبغی بما لا یخفی وبدانکه کیفیت عبارت از هیئت مستقره مجتمعة الاجزا در جسم
است که تصور وادراک آن موجب تصور وادراک امری خارج از ان نباشد ونیز اقتضای قسمت یا نسبت در اجزاء حامل وموضوع خود ننماید یعنی قسمت پذیر نباشد والله اعلم واما
کیفیت معرفت درجات ادویه ومراتب آنها پس بدانکه انچه وارد بدن انسان معتدل المزاج ویا قریب باعتدال حیوان ذی الحس یا ادراک گردد وحرارت غریزی او در آن
تاثیر نماید وکیفیت کامنه بالقوه آنرا ابراز وبفعل آورد وآن کیفیت حاصله اگر مماثل کیفیت بدن آنست وبتکرار استعمال وتکثار مقدار شربت تاثیری واحداث کیفیت غالبه وزاید
بر مزاج اصلی آن نکند وارواح وقوی را متغیر نسازد بکیفیتی از کیفیات اربعه وناقص ومختل نماید فعلی از افعال را آنرا معتدل نامند والا خارج از اعتدال وخروج آن اگر بمرتبه
که مقدار کم آن در بدن احداث کیفیتی غالب وزاید نماید ومقدار بسیار وتکرار استعمال آن تغییر کمی نماید اما ناقص ومختل نسازد فعلی از افعال را آنرا درجه اول گویند واگر مقدار کم آن
احداث کیفیتی غالب وزاید نماید اما زیادتی مقدار وکثرت استعمال آن بسر حد ضرر وفساد نرسد آنرا درجه ثانیه نامند واگر بالاخره بسر حد ضرر وفساد ونقصان واختلال رسد
ولیکن مهلک نباشد آنرا درجه ثالثه گویند واگر ضرر بسیار عظیم در ارواح وقوی نماید وبسر حد هلاکت رساند ومهلک باشد آنرا درجه رابعه نامند ونیز مراتب اربعه تاثیر کیفیت غالبه آنرا بدین
نهج بیان نموده اند که چون بدن مشتمل است بر اعضائیه مانند معده وبر مجاری مانند عروق وبر اخلاط محصوره در عروق وبر رطوبات ثانیه محصوره در عروق شعریه وفوهات سواقی وبر اعضاء
وارواح که در جمیع اعضای مذکوره ساری اند پس هرچه مقداری خالی از افراط وتفریط وارد بدن گردد بیرون از ان نیست که بعد از متغیر شدن از کیفیت بدنی تاثیر در هوای تا عل اعضائیه گردد
مفقود الاثر میگردد ویا اثری از ان باقی میماند اول معتدلست وثانی اگر تاثیر آن منحصر در روح مجاری است وتجاوز از ان نمیتواند نمود درجه اولی است واگر تاثیر در روح واخلاط نیز مینماید
درجه دوم واگر در روح واخلاط ورطوبت ثانیه تاثیر مینماید درجه سوم واگر تاثیر آن در هر سه باشد وکل اعضا را شامل گردد درجه چهارم نامند که نهایت تاثیر است بدانکه هریک از
درجات را سه مرتبه قرار داده اند در عرض اول ووسط وآخر وکیفیت غالبه در هریک اول آن درجه بالنسبه بوسط آن کمتر محسوس میگردد ودر وسط از ان زیاده ودر آخر از همه زیاده ودر درجه رابعه
در هر مرتبه از کیفیات در طول هم گفته اند وآن نیز بی اصل است که بحسب صورت نوعیه تریاقی باشد وانچه اذیت وسمیت آن در اول نهایی آن درجه باشد قابل اصلاح است وانچه در آخر است قابل اصلاح
نیست واین تقسیم ومراتب ودرجات کیفیات چندان اصلی ندارد وکلی نیست بلکه اکثری واستقرائی است نه تحقیقی **فائده** بدانکه مقرر است نزد حکما که شیء حار رطب تحلیل وتجفیف میکند حرارت
آن در درجه اولی جهت آنکه اگر حرارت آن زاید شود در آن مقدار قابلی میسازد رطوبت آنرا پس برای این است که نمی باشد دوای گرم در درجه دوم وسوم در اکثر مگر یابس وهر چیز که حار در درجه
سوم وچهارم باشد البته یابس است در ان درجه وتاثیر سمیات اکثر بصورت نوعیه خود است که خاصیت مینامند بهمان معنی که مذکور شد نه بکیفیت محض چنانچه ذکر یافت واکثر ادویه
فادزهریه قویه گرم وخشک است ویا سرد وخشک میباشد وهمچنین سموم حیوانات سمی زیرا که تاثیر هریک از فاعلیتین که حرارت وبرودت باشند با یبوست بسیار وقوی میباشد
وبا رطوبت اندک وضعیف ونیز مزاج را بقسمت اولی دو نوع قرار داده اند یکی اولی اصلی طبیعی حاصل از امتزاج عناصر اربعه وغلبه بعضی بر بعضی ومغلوبیت دیگری ودوم ثانوی
صناعی حادث از تراکیب ادویه مفرده یا مرکبه مصنوعه واین ترکیب شامل کیفیت وصورت هر دو است یعنی چنانکه کیفیت اولی اصلی میباشد ثانوی صناعی نیز میباشد چنانچه ذکر یافت
همچنین بحسب صورت نیز بر دو نوع است یکی اولی اصلی ودوم فرعی صناعی ونیز هریک بر دو نوع اند تام الترکیب قوی مستحکم وغیر تام الترکیب ناقص ضعیف زود غیر مستحکم اما تام
الترکیب آنست که اجزای بسائط عنصری ممتزج آن بسیار لطیف صغیر صافی باشند وباهم فعل وانفعال تام نموده کیفیت وصورت وحدانی یافته باشند بحدیکه حرارت غریزی بدن
بلکه حرارت خارجی ناری نیز اجزای لطیفه آنرا از کثیفه جدا ومتفرق نتواند نمود تا از هریک اثری وکیفیتی وخاصیتی خاص ظاهر گردد بلکه کیفیت وخاصیت واحده اعم از انکه معتدل
باشد یا غیر معتدله از ان صادر وظاهر گردد مانند ذهب ویا بدشواری تواند تفریق نمود مانند سایر فلزات منطرقات اما غیر تام الترکیب ناقص ضعیف زود غیر مستحکم نیز مراتب
میباشد بعضی از ان را تفریق اجزاء از هم بسیار سهل میباشد مانند گوگرد ونمک وبعضی را بدشواری وبیان دیگر آنکه ناقص الترکیب یا بسیار ضعیف است که تاب غسل وشستن ندارد
مانند کاسنی واکثر بقول که طاقت طبخ بسیار ندارد ومانند قیصوم وعدس وامثال اینها که بمجرد شستن وطبخ بسیار اجزای حاره قلیله خفیفه لطیفه نافذه مفتحه آنها مفارقت نموده وتحلیل
یافته اجرام بارده غلیظه کثیره سنده ثقیله کثیفه آنها باقی میماند ولهذا نهی وارد شده است از جناب حضرت شارع نبی صلی الله علیه وآله واز اطبا نیز در باب شستن کاسنی وامثال آن از
جهت جدا شدن آن اجرام از هم وباطل شدن افعال مختصه بانها مانند گوشت مرغ وعدس وتره وکلم که جوهر لطیف حالی بورقی مسهل آنها از ماده ارضی کثیف قابض از طبخ در آن

جدا میکردد و در آب می آید و باقی میماند و ارضیه غلیظه نها لهذا آنها نانید مرقه ملین طبع است بخلاف جرم آنها که مسدد و قابض است و نیز استعمال بعض آنها مانند کلم و ترب و عدس از
خارج محلل و منضج است بخلاف از داخل و از آنها اقوی پیاز و سیر است که استعمال آن هردو از خارج منضج و مفتح است خصوصا پیاز پخته و سیر خام و وجه تاثیر سیر و پیاز در خارج از
تفرح و انضاج وغیرها بخلاف داخل شاید آن باشد که چون در خارج بیک جا ساکن و مستقر میمانند و رطوبت بورقیه حاره جالیه و حرارت آن تاثیر در جلد بدن کما ینبغی مینماید
و لهذا باعث انضاج و تفرح میکردد و در داخل بسبب عدم استقرار و سکون که طبیعت مدبره بدن آنرا دائم در حرکت و تقلب فعل و انفعال و کسر و انکسار میدارد و صورت صلیه و سوء
آنرا بر قرار نمیدارد و لهذا نمیتوانند تاثیر نمود خصوصا که پخته شده باشند در خارج از حرارت ناریه با آب و از رطوبت بورقیه جالیه و حرارت آنها چیزی بتحلیل رفته باشد و دیگر آنکه چون
اکثر آنست که سطح معده مملو و غشته ببلاغم و رطوبات میباشد و آنها حائل و مانع می آیند از تاثیر آنها و نیز آنها ممزوج و مخلوط بآن بلاغم و رطوبات گشته و حرارت بدنیه و آنها
تاثیر نموده کسر حدت آنها میشود تا تاثیر نمیتوانند نمود و اگر محرور المزاج یابس که در معده او فضلات و رطوبات نباشد بخورد خصوصا خام آنها را البته باعث سحج و تقرح میکردد
و همچنین هر دوا و غذای حار حاد که در بلدان بارده رطبه صاحبان امزجه بارده رطبه بلغمیه تناول مینمایند بدان جهت موافق است با امزجه ایشان و ادویه و اغذیه بارده رطبه
که در بلدان حاره حاده صاحبان امزجه حاره حاده دمویه و صفراویه تناول مینمایند و از آن منتفع میکردند البته مخالف و مضر است مقابل ایشانرا و بسیاری از ادویه است که تناول آنها
تبرید بسیار مینماید و تضمید آنها تسخین و تحلیل مانند کشنیز و آرد جو خصوصا مخلوط با هم جهت آنکه جرم آن هردو مرکب است از جوهر ارضی مائی شدید التبرید و از جوهر لطیف محلل که
بعد ورود در معده و تصرف حرارت غریزی در ان آن جزو لطیف محال تحلیل میرود و باقی میماند جوهر مائی شدید التبرید بخلاف در خارج و لهذا بتحلیل می برند ورم صلبه
بارده را مانند خنازیر و اورام حاره را نیز و یا آنکه ضعف و رخاوت آن ادویه باین مرتبه نباشد مانند شبت و امثال آن که از غسل و طبخ اجزای لطیفه آنها از کثیفه
جدا نمیکردد و تحلیل نمی یابند و بعضی از ادویه میباشد که صاحب دو جوهر مختلف و اجزای متضاده الکیفیات اند از غیر ترکیب تام مستحکم و بعضی از آنها ظاهر و محسوس
اند مانند اترج که تخم و قشر زرد آن گرم است و حموضت و لب آن سرد و یا خفی اند مانند بزر قطونا که قشر رقیق بالای آن و تخم آن گرم است و لب آن سرد پس اگر درست
بیاشامند بسبب لعابی بارد خود تبرید میکند و قشر و تخم آن تحلیل نمی یابند که اثری از ان ظاهر گردد و چون بکوبند و بیاشامند ملصق بسطوح اعضای باطنی گشته
متقرح میگرداند لهذا در خارج چون کوبیده آنرا بطریق ضماد بر اورام و دمامیل بگذارند باعث تحلیل و نضج و انفجار آنها می گردد و ناکوبیده درست آن باعث انفجار و حکم
والله اعلم و اما مرکبات صناعی مانند تریاق فاروق و مثرودیطوس و سایر معاجین کبار و جوارشات و حبوب و اکثر ادویه فادزهریه و تریاقیه وغیرها مانند حجر التیس
و جدوار و خطیانا و رزاوند و شقاقل و امثال اینها از قبیل ثانی غیر تام الترکیب اند که بعد ورود در بدن و تصرف طبیعت در آنها اجزای آنها از هم جدا گشته از هریک
اثری و فعلی و کیفیتی و خاصیتی علیحده ظاهر میگردد چنانچه در مرکب القوی و ذوالخاصیه ایمای بدان کرده شد و بیان هریک بالاجمال در اماکن خود و در فادزهر و جدوار
و چوب چینی و مومیای وغیرها انشاء الله تعالی خواهد آمد و تفصیل در کتب قوم مسطور است والله اعلم **فصل چهارم** در بیان طرق معرفت امزجه ادویه و اغذیه
بتجربه و قیاس بدانکه دانستن امزجه ادویه و اغذیه یا بتجربه است و یا بقیاس و در تجربه چند شرط مرعی باید داشت تا اعتماد بر آن تواند نمود **اول** آنکه باید که آن
دوا خالی باشد از کیفیات مکتسبه خارجیه مثلا آب یا دام که گرم باشد احداث حرارت مینماید و چون حرارت عارضی ان زائل شود بمزاج اصلی خود که برودت است بر میگردد و دوا احداث
برودت میکند و همچنین هوا و سایر اشیای بسیطه مفرده و مرکبه **دوم** آنکه باید که تجربه را بر اشخاص معتدل المزاج جوان باحس و ادراک صحیح و بانحای شتی از قلت مقدار
و کثرت آن و در امراض مختلفه متضاده و اوقات و ازمان و فصول و بلدان متباینه نمایند تا درست آید و انچه ظاهر شود از حرارت و برودت و رطوبت و یبوست حکم بر آن کنند
که آن دوا یا آن غذا متکیف است بآن کیفیت که آن ظاهر گشته **سوم** آنکه باید که قوت آن مقاومت با قوت علت تواند نمود یعنی مقدار ان در کیفیت و کمیت و شدت
و ضعف مساوی مرض باشد نه کمتر و نه زیاده از ان زیرا که بعضی از ادویه گاه است که عاجز می آید از مقاومت با ضداد خود و در ان تاثیر تام نمیتواند نمود پس
اولی آنست که مجرب اگر خواهد که کار او برا و مشکل نشود باید که اولا بر علت ضعیفی مقدار کمی تجربه نماید و بتدریج در علت قوی و مقدار زیاده ترقی نموده قوت آنرا معلوم
نماید هم به تنهائی و هم با معین و مصلح **چهارم** آنکه مراعات زمانی نماید که فعل و اثر دوا و یا غذا در آن ظاهر میگردد مثلا اگر در اول استعمال از ان فعلی و اثری
ظاهر نگردد و در آخر اثر قوی ظاهر شود آن دوا را قوی داند و مرکب القوی چنین است مانند چوب چینی و اکثر ادویه قویه و اگر در اول استعمال از ان فعلی و اثری خاص
ظاهر گردد و در آخر فعلی و اثری دیگر مانند افیون و ادویه مخدره دیگر که اولا بسبب تخدیر و سد مسام احداث حرارت مینماید و در آخر احداث برودت و اماتت قوی و ادراک

باخماد حار غریزی و تجمید و تخفیف رطوبات اصلی پس باید که فعل اول آن بالعرض داند و ثانی را بالذات و نیز در بعضی ادویه و اغذیه ممکن است که انچه اولا از ان ظاهر شود بالذات
باشد و انچه در آخر بالعرض مانند اکثر ادویه کثیرة الحرارت حاده محرقه که اولا اخلاط را گرم میسازند و احداث گرمی مینمایند و ثانیا بسبب سوختن و بسر حد رمادیت رسانیدن
آنها احداث برودت بالعرض مینمایند **پنجم** آنکه باید که استمرار فعل و عدم آنرا مرعی دارد یعنی باید که ملاحظه نماید فعل آنرا اگر دائمی و یا اکثری است آنرا ذاتی و بالذات داند و الا
عارضی و بالعرض **ششم** آنکه باید که حکم کند بر دوا و قیاس بابدان نوعی که آن دوا را در ان تجربه نموده نه بابدان انواع دیگر مثلا اگر در بدن انسان تسخین نماید حکم کند که آن
دوا گرم است در بدن انسان و بس و در سائر حیوانات حکم بگرمی آن ننماید زیرا که بسیار است دوائی که در بدن انسان خاصیتی دارد و در ابدان سائر حیوانات خاصیتی دیگر مانند آنکه اگر بقر
یکدانه بادام و یا خرما بخورانند احداث گرمی بسیار نماید و عرق بسیار میکند و همچنین اکثر حشایش و ادویه سمیه حاره شدیدة الحرارت والبروده که غذای اکثر حیوانات است
چون شوکران که غذای جانوریست که آنرا زرزور گویند و خربق که غذای جانوریست که آنرا سمانی خوانند و بیش که غذای جانوریست که آنرا موش بیش نامند و مار که غذای
اکثر حیوانات است مانند بز کوهی که در جوف ان فادزهر تکون می یابد و طاوس نیز و همچنین کل اینها نسبت به بدن انسان مضر و سم قاتل و مهلک اند با آنکه چون در تجربه مخاطره بسیا
است چنانچه حکیم بقراط اشاره بدان نموده زیرا که بسا است که بدون مراعات شرائط و یا غفلت موجب هلاکت میگردد بجهت آنکه میتواند بود که آن دوا از سموم قتاله مطلقه
باشد که بمجرد استعمال اندک آن هلاک گردد لهذا اطبای متقدم وصیت نموده اند که دوائی که اراده تجربه آن داشته باشند باید که پیش از تناول اولا ملاحظه رائحه و طعم آن نمایند
اگر بوی بسیار ناخوشی و یا طعم کریهی داشته باشد بدانند که آن دوا خالی از مضرتی نخواهد بود و باحتیاط تمام آنرا استعمال نمایند و نیز اگر بغرب بسیاری باران در طبیعت یابند البته استعمال آنرا
ننمایند بدون تجربه و باید که عند التجربه اولا بحیواناتیکه امزجه آنها قریب بمزاج انسان باشد مانند بوزینه و غیر آن که خوراک آنها ادویه سمیه از گیاهها و حیوانات سمی نباشد بخورانند و تا سه روز
نزد خود نگاه دارند و طعام و شراب لائق او بدهند و اگر در چنین کنند بهتر است پس با انسان بتدریج از مقدار کم بزیاده روند و یا آنکه اولا باشخاص قوی البنیه غلیظ الطبع طعمی که بر حسن
معتاد با افیون و افیونیات و امثال ان و یا اولا بواجب القتل بحسب حکم شرع شریف بخورانند پس بدیگران و درجه کیفیت و خاصیت و قدر شربت آنرا معلوم نمایند و نیز باید دانست
که طرق معرفت امزجه ادویه و اغذیه و خواص و منافع آن بالعنوان تجربه منحصر بدانچه ذکر یافت نیست بلکه بانحای دیگر نیز یافته اند اولا بالاجمال و ثانیا بالتفصیل اما الجمله یکی اتفاق است مثلا
شخصی صاحب مرض و عارضه بجائی وارد شود و یا آنکه از برای او دوائی و غذائی آورند و او آورنده آن نداند کیفیت آنرا و بخورد و باعث شفا و صحت او گردد پس او شخص خود و یا او و دیگر
و یا حکما و اطبا متفطن گشته و در تجسس و تفحص و امتحان آن در آیند و کیفیت و خواص و مقدار شربت آنرا معلوم نمایند **دوم** میل و خواهش طبیعت است بر تناول دوائی و یا غذائی که کیفیت آنرا ندانند و بطلب
و آنرا بیابد و بخورد و باعث شفا و صحت او گردد مانند میل و خواهش و رغبت مستسقی مایوس العلاج بخوردن ملخ جوشانیده ملخ و خریدن از ملخ فروش و خوردن و شفا یافتن از ان
که ما ذریون در قرابادین کبیر مذکور شد و خوردن مجذوم مایوس العلاج شیری که در وی افعی بی اطلاع و شفا یافتن و بعد از ان پی بردن اطبا بآن و حکایت آن مشهور است و در بیان
بدو ترکیب تریاق فاروق حکایتی مؤید این در قرابادین کبیر نیز ذکر یافت **سوم** آنکه باکراه یا باجبار شخصی از راه عداوت بدیگری چیزی بخورانند که مضر و مهلک باشد
بقصد هلاکت آن و آن شخص خورنده اتفاقا مرضی مزمن داشته باشد و بآن چیز دفع علت او گردد مانند خورانیدن زرنیخ و سم الفار و بیش صاحبان امراض بارده و رطبه و سوداویه
محترقه از ضیق النفس و سرفه کهنه و جذام وغیرها **چهارم** آنکه بسبب قحط سال و غلا و یا سیر و سیاحت وغیرها اتفاقا دوائی یا غذائی بخورد که گاهی ندیده و نخورده باشد از قبیل اوراق
گیاهها و گلها و ثمرها و بیخها و آن باعث شفا و صحت و تقویت و فربهی او گردد چنانچه در کیفیت بدو اطلاع بر بیخ چینی و چای ختائی گفته اند و ازین قبیل است اطلاع بر مومیائی
و فادزهر و هریک بجای خود در قرابادین کبیر مذکور شد و بعد از ان پی بحقیقت و کیفیت و کمیت آن بردند و واقف بدان گردند **پنجم** از وجوه تجربه آنست که باشاره
و ارشاد انبیا و اولیا علیهم الصلوة والسلام باشد که اوشان بالهام و اطلاع و امر حق عز شانه فرموده باشند **ششم** آنکه بالقاء و الهام در قلب باشد نزد احتیاج و ابتلای
و درماندگی باشد مثلا شخصی در امری و مرضی فرو درماند و نداند که چه تدبیر باید کرد و چه باید خورد از دوا و یا از غذا و یا خورانیدن بدیگری تا که دران حال در دل او در دمید
که فلان تدبیر باید نمود و یا فلان دوا و یا فلان غذا را مفردا و یا مرکبا باین نحو باید استعمال نمود و چون بعمل آورد اثر آن چنانچه القا شده است ظاهر گردد و یا آنکه در همان حال
بخواب رود و در خواب بیند تدبیر آنرا و چون بیدار شود بعمل آورد همچنانچه بود که دیده پس در تفحص و دریافت آن افتد چنانچه این دو سه وجه از تاریخ الحکما ملا احمد تتهی در ذکر بدو
ظهور طبابت و ترکیب تریاق فاروق و پیدایش فادزهر و مازریون و مومیائی در قرابادین مذکور شد **هفتم** از مشاهده و عمل بعضی حیوانات در معالجات خود بالهام خالق
انام جل و عز دریافته اند مانند آنکه عمل حقنه را جالینوس از طایر آموخت چنانچه در حرف الحاء در حقنه ایضا در قرابادین ذکر یافت و مشهور است که مار چون در ایام زمستان زیر

زمین نهان می باشد بدان جهت چشم او تاریک و کم نور میشود و بعد از انقضای ایام زمستان و کسر سورت سردی هوا که بر می آید رفته رفته کیاه رازیانه را میخورد و بر چشم
خود میمالد چشم او بدستور روشن و نورانی میکردد و کویند که باز چون در جوف خود دردی یابد طائر را که بیونانی ولیقوس مینامند صید کرده جکر آنرا میخورد حکایت
کویند که سیمونی زا مار کزیده و او مشرف بر هلاکت بود میمونها جمع شده برک خروع را آورده خائیده در دهن آن میکردند و آن ثفل آنرا می انداخت تا آنکه شفا یافت و
ازین دریافتند که آب برک خروع تریاق سموم است و همچنین اکثر چیزها از اکثر حیوانات نقل کرده اند و از آنها حکما و اطبا انتقال نموده با انسان و بتکرار استعمال کیفیات
و خواص و منافع چند دریافته نموده در کتب خود با ضبط نموده اند والله اعلم و اما طریق معرفت امزجه ادویه و اغذیه بقیاس پس بدانکه قیاس از امری بامری
دیکر پی بردن و علت و سبب امری را محل برامر دیکر نمودن و حکم کردن است که او نیز چنین است و آن بچند وجه است از آن جمله سرعت استحاله و بطوء آن
و سرعت جمود و بطوء آن و طعم و رائحه و لون است اما دریافت سرعت استحاله و بطوء آن بدین نحو است که آنچه وارد آتش کردد مثلا یعنی چون در آتش انداز کرد
زود کرم یا مستحیل بدان کردد کرم خواهد بود نسبت با آنچه دیرتر کرم و مستحیل بدان کردد بشرط آنکه جرم آن هر دو مساوی باشند در تخلخل و تکاثف و رخاوت و صلابت
و رقت و غلظت و غیرها که اکر مختلف باشند حکم نتوان کرد بر آن زیرا که آنچه متخلخل و یا رخو و یا رقیق است زود مستحیل میکردد بخلاف اضداد اینها و همبرین قیاس
سرعت جمود و بطوء آن است یعنی بایدکه در امور مذکوره باهم مساوی باشند و در صورت تساوی آنچه زود از برودت متاثر کردد و منجمد شود بارد است و آنچه دیرتر
بر اثر سردی آن کمتر زیرا که فاعل تحلیل و اذابت و احراق حرارت است و فاعل انعقاد و انجماد و قبض و جمع و تکثیف برودت و در آن تاثیر هر یک که قویتر و باعث شدت ظهور
ظهور بقاء و ثبات آن باشد یابس است و الا رطب جهت آنکه عهد الفاعلین را با یبوست عمل قویتر است و با رطوبت ضعیفتر یعنی هر چه قوی الحرارت و یا قوی البرودت
و یا شدید الصلابت و التکاثف یابس است مانند احجار و آنچه برخلاف اینها است رطب والله اعلم بحقائق الامور احکم که اقوی کل ادله و جمع آن طعوم است پس کلیات
آن بحسب استقراء نه است حرافت و مرارت و ملوحت و حموضت و عفوصت و قبوضت و دسومت و حلاوت و تفاهت که مسیخ نیز نامند بفتح میم و کسر سین
مهمله و سکون مثناة تحتانیه و خای معجمه و بعضی تفاهت شامل طعوم نکردانیده و حصول طعوم را هشت کفته و ماسوای اینها مرکب از اینها اند خواه ظاهر بحس محسوس باشند
و یا خفی غیر محسوس و مرکبات را حد و حصر نیست و اختلاف طعوم باعتبار اختلاف مواد و قوی و امزجه و فواعل آنها است زیرا که کفته اند خالی از آن نیست که جوهر حامل شیء
ذی الطعم یا لطیف است و یا کثیف ارضی و یا متوسط میان آن هر دو و قوت مزاج آن یا حار است و یا بارد و یا معتدل در میان آن هر دو و جوهر لطیف اکر حار است
حریف میکردد و اکر بارد است حامض و اکر متوسط در حرارت و برودت است دسم و جوهر کثیف ارضی اکر حار است مر و اکر بارد است عفص و اکر متوسط در حرارت و برودت
است حلو و جوهر متوسط در لطافت و کثافت اکر حار است مالح و اکر بارد است قابض و اکر معتدل است تفه و مسیخ و سبب آن سبب اینها و دیکر آنکه خالی از آن نیست که مواد که عبارت
از قوابل و محال اند یا لطیف اند یا کثیف یا متوسط میانهما و فواعل یا حرارت اند یا برودت یا کیفیت معتدل میانهما و حاصل الضرب سه در سه نه است مثلا حرارت قویه هرگاه تاثیر
در ماده لطیف نماید احداث حرافت مینماید و آنرا حریف میکرداند و در ماده کثیف احداث مرارت و آنرا مر میسازد و در ماده معتدله احداث ملوحت مینماید و آنرا مالح میسازد
و برودت قویه هرگاه تاثیر نماید در ماده لطیف احداث حموضت مینماید و آنرا حامض میکرداند و در ماده کثیف عفوصت و آنرا عفص میسازد و در ماده متوسط قبوضت و آنرا
قابض میکرداند و حرارت معتدله چون تاثیر در ماده لطیف نماید احداث دسومت مینماید و شیء را دسم میکرداند و در ماده کثیف احداث حلاوت و آنرا حلو مینماید و در ماده معتدله
احداث تفاهت و آنرا تفه میسازد پس حرافت آخر طعوم مفرده اشیاء حاره است بعد از آن مرارت است و بعد از آن ملوحت و حموضت ابرد طعوم و مفرده اشیای بارده است
و بعد از آن عفوصت و قبوضت و دسومت معتدل ترین انواع اشیاء معتدله است و بعد از آن حلاوت و بعد از آن تفاهت و این جدول جامع اقسام طعوم بحسب فواعل
و مواد است و اکثر این مراتب در اکثر اثمار خصوص حلوه آنها معین و ظاهر میکردد مثلا اکر بر ماده آنها رطوبت و
لطافت غالب باشد مانند انکور و انبه و امثال این هر دو که در ابتدا تفه پس قابض میباشند باعتبار کثافت ماده و عدم تاثیر حرارت
در آنها کما ینبغی و بعد از آن که اندک لطافتی یافتند و حرارت در آنها اندک زیاده تاثیر نموده عفص مایل بحموضت میکردند و رفته
رفته حموضت می افزاید و عفوصت کم میکردد و چون قریب باعتدال رسیدند میل بحلاوت مینمایند و آهسته آهسته حلاوت می افزاید
و حموضت کم میکردد تا آنکه شیرین میکردند و اکر رطوبت در آنها بسیار وافر باشد بعد از نضج تام چون حرارت منضجه صلابت ناقص کردد و حرارت غریبه در آنها تاثیر نماید بازحامض

مواد / فواعل	حرارت	برودت	قوة معتدله
لطیف	حریف حار یابس	حامض بارد رطب	دسم معتدل
کثیف	مر حار یابس	عفص بارد یابس	حلو معتدل مایل بحرارت
معتدل	مالح حار یابس	قابض بارد یابس	تفه بارد رطب

میکردند

میکردند و اکر ماده آنها چندان لطافت نداشته باشد و حرارت غریبه قوی باشد میکرداند آنها را حریف و یا مر و در انبه این مراتب و اکثر طعوم مشاهده شده و در بعض آن طعم ثبت
و نانخواه و رازیانه و کافور و عنبر ها نیز دریافت شده و هم برین اثمار قیاس دیکر باختلاف مواد و فواعل و باندک تفاوت و تاثیر و تاثرا تها متفاوت و مختلف میکردند
چنانچه ذکر یافت بدانکه بعض طعوم باهم مشارک اند ولیکن در شدت و ضعف و اختلاف ماده و تاثیر فاعل متفاوت مانند حریف که مشارک مر است الا آنکه در حریف
بسبب لطافت ماده ظهور و تاثیر فاعل زیاده ظاهر است و در مر کمتر و نیز مر و مالح باهم مشارک اند الا آنکه تاثیر فاعل در مر زیاده است از ملح و لهذا چون در ملح حرارت یا ده
از حد لائق تاثیر نماید و لطافت و رطوبت آنرا فانی سازد و ماده آن را کثیف کرداند آنرا مر میکرداند مانند ملح مر بخلاف ملح طعام و همچنین قابض با عفص و عفص با حامض و حامض
با تفه مشارک اند و ظهور آثار و افعال هر یک نیز بهمان نسبت مراتب می باشد والله اعلم و اما حریف بکسر حا و را مهملتین و واو ساکن از ان هر دو مشدد و سکون
یای مثناة تحتانیه و فا که بفارسی تیز و تند نامند آنست که در حین چشیدن زبان را بکزد و اجزای آن در زبان نفوذ کند و از افعال آن جلا و خراشیدن سطح جلد و غوص
در آن و تفتیح و ترقیق و تلطیف و تقطیع و تحلیل و تنقیه و تعفین و تسخین و احراق است بسبب شدت کرمی و لطافتی که در جوهر آن است مانند فلفل و خردل و هر چه تیز در آن
تیزی باشد بمراتب خود و اما مر بضم میم و تشدید رای مهمله که بمعنی تلخ است آنست که بسطح ظاهر زبان نفوذ کند و غوص در آن نماید و سطح آنرا خشن سازد و طبیعت را
از آن کراهت و نفرت بود و طبیعت را بر هم زند و از افعال آن جلا و تلطیف و ترقیق و تقطیع و تخشین و تجفیف و تسخین و منع تعفن است اما کمتر از حریف بسبب حرارت
ارضیتیکه در جوهر آن است مانند مرمکی و صبر و هر چه تلخ و در آن تلخی است نیز بمراتب خود و اما مالح که بمعنی شور است آنست که نفوذ کند بر سطح زبان بدون کزیدن و جلا دهد سطح آنرا
و از افعال آن تفتیح و تلطیف و تحلیل و جلا و تقطیع و تغسیل و منع عفونت و تسخین باعتدال است بسبب اعتدال جوهر خود و در سائر افعال قریب بمر است و از آن ضعیف تر الا آنکه
و آنچه در آن ملوحت باشد نیز بمراتب خود و اما حامض و حموضت که بمعنی ترش و ترشی است آنست که سطح زبان را اندک بکزد و نفوذ در آن نماید و آب در دهان آید حتی از تصور آن و از
افعال آن تلطیف و تقطیع و تنفیذ و ارخاء و تفتیح مجاری و سدد و جلا و احداث برودت و رطوبت است بسبب برودت و مائیت و لطافت جوهر خود مانند سرکه و آب سوماق
ترش و آب ماست و آنچه در آن ترشی است نیز بمراتب خود و اما عفص بفتح عین مهمله و کسر فا و صاد مهمله که بمعنی مخاست آنست که اجزای زبان را بر هم کشد و جمع و خشن
و کثیف و صلب سازد و از افعال آن تکثیف و تصلیب و عصر و ردع و تخشین و تبرید است بسبب برودت و ارضیت و کثافت جوهر خود مانند مازو و جفت بلوط و آنچه در آن
عفوصت و مخی باشد نیز بمراتب خود و اما قابض که بمعنی کیرنده است آنست که اجزای زبان را بهم آورد و چندان خشن نسازد که عفص میسازد و از افعال آن تغلیظ و تکثیف
و قبض و تجفیف و تقویت اعضا و حبس سیلان و تبرید است و بسبب برودت و ارضیت جوهر خود و در سائر افعال ضعیف تر از عفص است بسبب کمی کثافت جوهر خود نسبت
بان مانند فوفل و آنچه در آن قبوضت باشد نیز بمراتب خود و اما دسم بفتح دال مهمله و کسر سین مهمله و میم و دسومت که بمعنی چرب و چربی است آنست که سطح زبان را ملایم
و منبسط و مستوی سازد و از افعال آن ترطیب و تلیین و ارخاء و ازلاق و انضاج و استحاله بخلط غالب و تسخین قلیل است بسبب لطافت و هوائیت و مائیت جوهر خود مانند
روغن بادام و سمسم و اشیای دهنی چرب و اما حلو بضم حای مهمله و سکون لام و واو و حلاوت که بمعنی شیرین و شیرینی است آنست که سطح زبان را نرم و ملایم و منبسط و مستوی
سازد و طبیعت مدبره بدن آنرا دوست دارد و قوه جاذبه کبد بآن راغب بود و جذب نماید و مشتاق بدان باشد و از افعال آن جلا و ارخاء و انضاج و تلیین و ترقیق و اغذا آن
و استحاله بخلط غالب و خون و تسخین قلیل است بسبب اعتدال حرارت و لطافت جوهر خود مانند شکر و عسل و دوشاب انکور و توت و خرما و انجیر و انبه و بالجمله آنچه در آن شیرینی و شیرین باشد
و اما حلو قوی الحلاوة شدید الاسخان پس آن درشت کننده سطح زبان و معطش است مانند شکر سرخ و بعضی انواع عسل حاد و کهنه بجوش آمده و اما تفه بفتح تای مثناة فوقانیه
و کسر فاء و ها که مسیخ نیز نامند بفتح میم و کسر سین مهمله و یای مثناة تحتانیه و خای معجمه و تفاهت که بمعنی بیمزه و بیمزه کی است آنست که سطح زبان را بسیار نرم و ملایم و منبسط
و مستوی سازد و مرغوب طبیعت نباشد و از افعال آن تسکین حرارت و عطش و رفع خشونت و قبوضت و امثال اینها است اکر با رطوبت باشد و بدانکه شدت و حدت طعم
دلالت بر حرارت میکند و اعتدال و ملایمت آن دلالت بر اعتدال و خشونت و قبوضت و عفوصت بر یبوست و رخاوت و ملایمت و تلیین بر رطوبت و برهمین قیاس
و نسبت و از ترکیب آنها متوان دریافت نمود کیفیت اشیای مرکبه را و کاه است که شیء مرکب از دو چیز که یکی بارد و بی طعم و دیکری حار و باطعم باشد بارد بود و بواسطه غلبه
جوهر بارد بر جوهر حار پس درین نوع مرکب طعم آن غالب میباشد بسبب جوهر حار و فعل آن برودت بسبب غلبه جوهر بارد مانند افیون که تلخی آن از جوهر حار و تاثیر برودت
آن از جوهر بارد آن است و همچنین شیء مرکب القوی میباشند و امثال آن بطریق صناعت آنست که چون اندکی صبر را و بسیاری از دوغ ترش حل نمایند البته طعم آنرا تلخ میسازد

ودر سائر افعال ضعیف تر از حریف است الا در تجفیف و منع تعفین که زیاده از آنست بسبب ارضیتی که در جواهر آنست صحیح

و اما مزاج آنرا اکرم نمی نماید پس هرگاه به طریق صناعت ممکن باشد که چیزی طعم چیزیرا منحرف گرداند و مزاج آنرا متغیر بسازد پس بطریق امتزاج و ترکیب طبیعت بطریق اولی جائز است هرچند در مثال مذکور سخن است پس استدلال بطعوم کلیه نباشد زیرا که در بعضی جاها مخالفت با مطلوب مینماید و گاه مجتمع میگردند دو طعم در جرم شئ واحد مانند مرارت و قبوضت مجتمع در حضض و این را بشع و بشاعت مینامند و مانند مرارت و ملوحت در اراضی سبخه و آب دریای شور و این را زعوقت و زعاق میگویند و مانند مرارت و حرافت در عسل مطبوخ از حد در گذشته و کهنه که پیش آمده و بعضی اثمار شیرین از حد در گذشته و مانند حموضت و مرارت و قبوضت در بعض میوه ها و مانند مرارت و حرافت و قبوضت در بادنجان و مانند مرارت و تفاهت در کاسنی و امثال این مرکبات و غیر اینها نیز بسیار است از تراکیب ثنائی و ثلاثی و رباعی و خماسی و غیرها والله اعلم بالحقایق کلها و اما رایحه که جمع آن روایح است که استدلال کرده میشود بدین نیز در اکثر امر بر کیفیت و مزاج شئ ذی الرایحه یعنی بمحض بوئیدن بدون چشیدن و دریافت طعم آن در می یابند مزاج آنرا زیرا که بوی حاد قوی دلالت بر حرارت دارد و بوی رخو ضعیف بر برودت و بوی ملایم بر اعتدال و همچنین و لیکن این نسبت بطعوم ضعیف تر است و کلی نیست زیرا که بسیار واقع میشود که رایحه چیزی با طعم آن مخالفت دارد مانند بعض گلهای خوشبو که طعم آنها خالی از تلخی و عفوصتی نباشد و کیفیت شان ورای آن باشد و بدانکه در کیفیت استشمام روایح بعضی گفته اند که اجزای لطیفه اینها است که جدا شده مختلط بهوا گشته بحس شامه میرسد و بعضی گفته اند ابخره لطیف آنها که جدا گشته و مختلط بهوا شده بحس شامه میرسد و فی الحقیقت شاید بعض اشیای ذی الرایحه چنان باشد و بعضی چنین و بعضی که جوهر آنها لطیف و جرم آنها سخیف متخلخل باشد بهر دو نحو که هم اجزای صغیره و هم ابخره لطیفه از آنها جدا گشته و مختلط بهوا شده بقوت شامه رسد و مدرک گردد اما اکثر اشیای کثیفه و صلبه در نهایت کثافت و صلابت که قابل آن نباشند که اجزای صغیره و یا ابخره لطیفه از آنها جدا گشته بشامه رسد خالی از رایحه میباشند مانند احجار که در عمارات و بیوت و غیرها بکار میبرند و حجر یاقوت و الماس و زمرد و غیرها و لهذا طریق استدلال برایحه در آنها مسدود و مفقود است و بدانکه روایح منقسم میشوند بسه قسم اول باعتبار چیزیکه مقارن آنها است از طعوم در اکثر امر و نام برده میشوند این روایح بنام آن طعوم بسبب شدت مقارنت آنها با یکدیگر مانند آنکه میگویند بوی دوشاب و شکر و عسل و سرکه و ماست و فلان چیز بوی ترش و همچنین سائر طعوم و استدلال با اینها است دوم استدلال بملایمت و منافرت آنها است چنانچه گفته میشود که این رایحه ملائم و موافق طبیعت و طیب و لذیذ و مرغوب است مانند رایحه عنبر و گلاب و گلهای خوشبو از ورد احمر و ورد چینی و نرجس و امثال اینها و استدلال با اینها کرده میشود بر اعتدال جوهر حرارت و لطافت ماده آنها در اکثر و یا آنکه فلان رایحه کریه و غیر مرغوب و منافر و مخالف طبیعت است مانند حلتیت و نتن و ثوم و جیفه و مانند اینها و استدلال کرده میشود با اینها بر حدت کیفیت جوهر حرارت و کثافت ماده آنها در غالب احوال سوم باعتبار فعل و تاثیر آن است در حاسه شامه چنانکه گفته میشود فلان رایحه مسکن حرارت و طراوت بخش دماغ است مانند نیلوفر تازه و بنفشه و سیب و خیار تازه و فلان رایحه مهیج حرارت و خشک کننده دماغ است مانند مشک و جندبیدستر و فلفل و زنجبیل و شونیز و امثال اینها و از اول استدلال بر برودت و رطوبت کیفیت و لطافت ماده کرده میشود و از ثانی بر حرارت و یبوست و بالجمله هر رایحه حاره حاده موافقه ملایمه دلالت بر حرارت و یبوست کیفیت و لطافت ماده و هر رایحه قویه کریهه دلالت بر حرارت و یبوست و کثافت ماده و هر رایحه ملایمه مسکنه حرارت و نفس و مفرحه قلب و روح و مرطبه دماغ و منومه بعضی از اینها دلالت بر اعتدال حرارت و غلبه رطوبت و لطافت ماده می کنند و بعضی بر برودت و رطوبت والله اعلم و اما لون که جمع آن الوان است پس بدانکه استدلال با اینها بسیار ضعیف و مشوش و مضطرب تر از روایح است و همچنان کلی نیست اکثر آنست که مختلف میگردند و بالجمله وجه استدلال با اینها آن است که لون بیاض اکثر دلالت بر برودت و رطوبت میکند جهت آنکه برودت سفید میگرداند جسم رطب را چنانچه در یخ و برف مشاهده کرده میشود و لون سواد بمراتب خود دلالت بر برودت و یبوست میکند جهت آنکه برودت سیاه میگرداند جسم یابس را چنانچه مشاهده کرده میشود در اشجار یابسه و میوه های خام فارس یابس بی آب که چون سردی بسیار بآنها رسد جرم آنها متکاثف و خشک و سیاه میگردد و فعل حرارت در آن هر دو بعکس اینست یعنی میگرداند شئ رطب را سیاه چنانچه میگرداند هیزم تر را انگشت و جسم یابس را سفید مانند آنکه میگرداند انگشت را رماد و اطبا گفته اند هرگاه که اصناف نوع واحد از دوائی خاص مثلا مختلف شوند در رنگ که بعضی مائل به بیاض و بعضی مائل بحمرت و بعضی مائل بصفرت و بعضی مائل بسواد باشند پس مائل به بیاض اگر باشد طبیعت نوع آن بارد مانند صندل ابیض پس آن ابرد اصناف خود است و مائل بحمرت مانند صندل احمر در سردی از آن کمتر و مائل بصفرت نیز از آن کمتر مانند صندل اصفر و بدستور مائل بسواد از همه زیاده و در یبوست مائل به بیاض کمتر از همه اصناف خود و بعد از آن اصفر و بعد از آن احمر و بعد از آن از همه غالب تر و یابس تر اسود است و اگر طبیعت آن دوا مائل بحرارت باشد پس حکم آن برعکس بارد است مانند عسل سفید و سرخ و سبز که عسل سرخ و سبز میباشد بسیار گرم و مائل بسبکی

استدلال باینها

و فلان میوه بوی شیرین دارند و فلان میوه و فلان چیز صح

میباشد گرمتر از آن هر دو و کمتر در طبخ ذاتیه و خربزه حکم بالعکس است در اکثر امر یعنی هندوانه و انبه و خربزه زرد و نباتی رنگ شیرین تر و بهتر میباشد از سرخ و الوان دیگر چون مرکب اند دلالت اینها نیز بحسب ترکیب و غلبه بعضی آنها است بر بعضی و اصل کل الوان بیاض و سواد است و سائر الوان مرکب از آن هر دو اند و بدانکه گفته اند سواد مطلقا علامت حرارت است و بدستور بیاض مطلقا علامت برودت و سرخ مطلقا علامت اعتدال و سبز مطلقا علامت برودت و یبوست و زرد مطلقا علامت حرارت و یبوست پس بدین دلیل سواد و حدت رایحه که افیون دارد میباید که گرم باشد نه سرد و لهذا گفته اند که قانون استدلال بالوان ضعیف و مشوش و مضطرب است و اکثر نسبت نه کلی جهت آنکه اکثر شبهه و غلط واقع میشود مثلا چون خلط کرده شود در یک رطل شیر دو مثقال افربیون با این حیثیت که بگردند آن هر دو شئ واحد و محسوس نگردد اجزای افربیون جدا از شیر و مزاج ثانوی صناعی بهم سازند با وجود آنکه رنگ آن متغیر نگشته باشد بسیار گرم و همچنین است حکم در طعم و رایحه نیز مانند افیون و کافور و با وجود آنکه بسیار بارد اند تلخ و تند اند بحدیکه غالب می آیند بر اکثری از طعمها و بوهای قوی مانند فلفل و زعفران و جندبیدستر و عنبر و مشک و غیرها یعنی در ترکیبی و ممتزجی که افیون یا کافور باشد غالب می آید طعم و رایحه هر یک از آن هر دو بر کل اجزا و همچنین استدلال بسرعت استحاله و بطوء آن نیز کلی نیستند پس استدلال امور خمسه به تنهائی بدون تائید تجربه و تکرار و تکثار باستعمال ناقص و نا تمام است و حکم بالجزم نمیتوان نمود با اینها بغلبه کیفیتی از کیفیات اربعه و یقین بمعنی ظن غالب حاصل میگردد از اینها زیرا که میتواند بود که شئ ممتزج مرکب بارد باشد و اجزا و طعم و رایحه و لون آن هر یک جدا جدا دلالت بر خلاف آن نمایند و از حیثیت اجتماعی بر خلاف آنها جهت آنکه ممکن است که ترکیب آن از اجزای مختلفه باشد و جزو ذی طعم و یا رایحه و لون قوی و غالب بر دیگر اجزا باشد و در ممتزج همان ظاهر گردد چنانچه در تراکیب افیونیه و یا قطرانیه و یا راوندیه و یا کافوریه رایحه افیون و کافور و لون افیون و قطران که سواد و لون راوند که زرد است مشاهده و ظاهر میگردد و همچنین روایح و الوان و طعوم نیز و اما افیون و کافور که لون آن هر دو بقولی دلالت بر برودت دارند و حدت رایحه و طعم آن هر دو دلالت بر حرارت و بقولی لون افیون نیز دلالت بر حرارت میکند چنانچه ذکر یافت و لهذا منشاء توهم بعضی گشته و آن هر دو را حار دانسته اند و میتوان توفیق و جمع بین القولین بدین طریق نمود که آن هر دو از جمله ادویه مرکبة القوی اند که در آنها دو جزو غالب است یکی لطیف حار که حامل رایحه و باعث صدور افعال حرارت گشته و دیگری کثیف ارضی بارد که موجب لون و صدور افعال برودت شده و بعد ورود در بدن جزو لطیف حار آن بسبب فعل و انفعال با طبیعت اثر خود نموده بزودی تحلیل میرود و زائل میگردد و باقی میماند جزو کثیف ارضی بارد آن مدت مدید و افعال برودت از آن صادر میگردد و بدانکه الوان شش نوع میباشد ابیض و احمر و اصفر و اخضر و اسود و ازرق و هر یک را صفتی خاص است مانند یقق و قانی و فاقع و ناصع و غربیب و حالک نیز و واضح که آن لون را بدان صفت در حالت کمال خود اتصاف نموده می گویند ابیض یقق یعنی سفید در کمال سفیدی و همچنین میگویند احمر قانی و اصفر فاقع و اخضر ناصع و اسود غربیب یا اسود حالک و ازرق واضح و دلیل هر یک از امور مذکوره بتفصیل در شروح قانون و کتب مبسوطه و رسائل این فن مذکور است چون اینجا گنجایش ذکر آنها نبود بدین مقدار اکتفا نمود و اما استدلال ماخوذ از افعال و احیانا از آثار که آنچه در آن تفتیح و قبض باشد حار و یابس است یا برودت یعنی مرکب القوی است یا غلبه حرارت و آنچه در آن تحلیل و لزوجت بود در آن ناریت و رطوبت غالب است و آنچه قوت آن بسیار لطیف و خفیف باشد و یا قابل کوبیدن نباشد مانند عصفر و یا قابل شستن نباشد مانند کاسنی و لیکن آنست که جزو حار ناری آن بسیار قلیل و لطیف است و جزو ارضی بارد و کثیف آن بسیار و بر همین قیاس استدلال بر احوال دیگر باید نمود والله اعلم بحقایق الامور کماهی لانه فاعلها و خالقها و جاعل شانه

فصل پنجم در بیان سبب اختلاف اقوال اطبا در ماهیت خواص ادویه مفرده

اکثر ادویه بسبب اماکن و بلدان و فصول اربعه و خشکی و تری و تازگی و کهنگی و خامی و کمال رسیدگی و امثال اینها مختلف الصور و الماهیت میباشند پس هرگاه شخصی مثلا در بلدی بدون بلدی دیگر و یا در فصلی دون فصلی یا در حین تازگی و یا در زمان خشکی یا در وقت خامی و نارسی و یا در هنگام پختگی و رسیدگی و امثال اینها دوا را مثلا مشاهده نماید و بحسب ادراک خود بیان ماهیت از شکل و رنگ و طعم و غیر اینها از آن نماید و دیگری در غیر آن بلد و اوقات و احوال دیگر ملاحظه نماید و ماهیت و طبیعت و منافع و مضار آنرا موافق محسوس خود ذکر نماید و همچنین پس احوال مذکوره هر یک لا محاله مخالف دیگری خواهد بود و احاطه بر جمیع احوال و مراتب هر چیز نه مقدور شخص واحد است و همچنین هر یک یک خاصیت و نفع و ضرر آنرا بحسب اطلاع خود ذکر خواهند نمود و ظاهر است که امور مذکوره منجر در آن میشوند ملکی تغیرات آنها اختلاف در امزجه و خواص ادویه واقع میشود و باعث اشتباه در ماهیت و قوت و خاصیت اکثر ادویه این امور مذکوره است والله اعلم بدانکه آنچه از کتب قدیم ظاهر میگردد اول کسیکه متوجه تحقیق و جمع و تالیف ادویه گردیده دیسقوریدوس یونانی بود که بعضی مردم او را لقمان حکیم میدانند و او کتابی مسمی بمقالات سته در بیان حشایش تالیف کرده پس قولس حکیم است و او ادویه را جمع نموده پس اندروماخس صغیر او تریاق اکبر را جمع و ترکیب نموده پس جالینوس ملقب به اسد الفعل که منافع ادویه مفرده را ذکر نموده لیکن متعرض بدل و مصلح و سائر احوال آنها نگشته اول کسیکه متوجه ترجمه و نقل از سریانی و یونانی شده ویدروس نصاری بابلی است و او زیاده از ترجمه و دیگر چیزی بیان نکرده پس اسحق بن حنین متطبب از سریانی بعربی نقل کرده با زیادتی افادات ترجمه او مسمی بمنقولات اسحق گشته و حسین الداد اغذیه را از ادویه

و سرخشبو

در آن باب تالیفات بسیار کرده اند و اول کسیکه از اهل اسلام متوجه تالیف آن شده محمد بن احمد بن زکریا است که کتاب کامل الادویه و کتاب شامل تحریر نموده پس شیخ الرئیس ابو علی ابن سینا پس ابن اشعث پس ابوحنیفه دینوری پس شریف پس یحیی ابن جزله صاحب منهاج پس جرجیس ابن بوحنا پس فیاغ پس امین الدوله پس ابن تلمیذ صاحب معنی پس ابوریحان بیرونی صاحب تذکرهٔ سویدی پس مترجم آن پس شیخ ابن بیطار پس حاجی زین الدین عطار صاحب اختیارات بدیعی پس شیخ یوسف بغدادی مولف طب اللطیف جمله مشهور بجامع بغدادی پس شیخ داود انطاکی بصری مولف تذکرهٔ اولی الالباب پس حکیم علی گیلانی شارح قانون و البسطی در ادویه داده پس حکیم میر محمد مومن تنکابنی صاحب تحفة المومنین و نیز البسطی داده پس نواب معتمد الملوک حکیم سید علوی خان قدس سره ولیکن از مولفات او شان آنچه محرر دیده اکثر منتشر و ناتمام است و دیگری بطول و بسط شاید متوجه نشده و ابن جزله و انطاکی هر دو مفردات و مرکبات را در هم ذکر نموده اند و در ادویهٔ هندیه نیز از دستور الاطبا موسوم باختیارات قاسمی حکیم میر محمد قاسم ملقب بهندو شاه مشهور بفرشته و مجربات افضلی حکیم میر محمد افضل میتوان لیکن این هر دو و دیگر آن نیز از اطبای هند هیچیک متوجه بیان ماهیت نشده اند و طبیعت و افعال و خواص را هم خوب بیان ننموده اند و بعضی ادویهٔ هندیه را که حکیم میر عبد الحمید بر حاشیهٔ تحفه نوشته مبین تر و بهتر است والله اعلم **فصل ششم** در بیان طریق اخذ ادویه و حفظ و حصانت آنها بالاجمال پس بدانکه اولی و الیق آنست که ادویهٔ قویه و مشهورهٔ هر بلد و مکان که در انجا قویتر و بهتر میشوند از بلدان و اماکن دیگر از همانجا در زمان و فصل لائق و نهایت ادراک نشو و نما و کمال نضج و رسیدگی آن اخذ و التقاط نمایند مانند اکه اطیان را در یازدهم تشرین اول از ماه رومی و سقمونیا را از جبل انطاکیه و بالجمله اگر بقول استاد بقراط که عالج کل مرض بعقاقیر ارضه و بلده عمل نموده و معالجهٔ امراض هر بلد و مملکت را با دویهٔ مختصه بهمان بلد و مملکت نمایند بهتر است جهت آنکه بمناسبت انفع اند در جلب فائده و صحت از برای اهل آن بلده و مملکت دیگر و بالتفصیل آنکه آنچه معدنی و از قبیل احجار و اطیان است بهتر آنست که از معدن معروفه و مشهورهٔ آن و اوایل زمستان اخذ نمایند یعنی در هر بلد و مملکت و هر مکان که بهتر میشوند نه از غیر آن مانند قلقدیس از برس و زاج از کرمان و لاجورد از کاشغر و فیروزه از نیشابور و لعل از بدخشان و یاقوت از پیکو و لؤلؤ از دریای بحرین و هرمز و مانند اینها و هر چند رنگین تر و صاف و شفاف و آبدار و خالص و بزرگ و بیغش تر باشند و ریزه و شکسته و آمیخته بچیزی دیگر از خاک و غیره نباشند بهتر است و نیز باید که رنگ و طعم و رائحهٔ مختصه بهر یک مانند فادزهر و اطیان برقرار و کمال خوبی باشند و همچنین قیر و مومیایی و نفط و امثال اینها اما آنچه نباتی است بدستور مذکور یعنی آنچه اوراق و ازهار است باید که بگیرند از اماکن مختصه بهر یک فصل و زمان و وقت لائق و بعد رسیدن بکمال خود و پیش از افتادن از درخت و پژمردگی و متغیر شدن هیات و رنگ و بوی آن و در سایه باحتیاط تمام خشک کنند و از غبار و رطوبات و غیرها محفوظ دارند مگر آنچه را آفتاب ضعیف نگرداند و غرض کمال خشکی آن باشد که در آفتاب بکمال احتیاط خشک نمایند و آنچه از قبیل بزور باشد واجب است که بگیرند آنرا بعد لبستن و مستحکم شدن جرم و خشک شدن رطوبت آنها بحد اعتدال و زائل شدن خامی و روبزردی و پژمردگی آوردن اوراق و بدستور در سایه خشک نمایند و از گرد و غبار و اختلاط باشیاء غریبه و رسیدن نم و رطوبات و گرمی و خشکی بسیار بدانها محفوظ دارند بدانکه ادویهٔ نباتیه ذوات کیفیات منحرفه مفرده و مرکبه در بلدان منحرفه بالکیفیه و اراضی صلبه بهتر یافت میشوند و همیشه ادویهٔ در بلدان و اراضی قویتر میباشند و لهذا ادویهٔ جبلی و سهلی و بری اقوی اند از بستانی و در اکثر امور و ادویهٔ بارده در بلدان حاره و بالعکس نیز کیفیت نیز نادر اکثر امور شدید تر و قویتر میباشند و ادویهٔ معتدله و رطبه در بلدان معتدله و رطبه در بلدان یابسه پس اخذ اینها از آن بلدان و اراضی اولی از غیر اینها است و آنچه از قبیل قضبان و قشور باشد بدستور باید که بعد از نمو و رسیدن بکمال لائق بحال آن و پیش از پژمردگی و خشکی و کجی و پیچیدگی اخذ نمایند و بدستور خشک نموده محفوظ دارند و آنچه از قبیل اصول است بعد از اخذ ثمر و هنگام ریختن برگهای آن و قبل از ریختن تمامی آنها اخذ نمایند بلکه آخر فصل خریف بهتر است و بدستور خشک نمایند و آنچه از جنس ثمار باشد بتمامی اخذ باید نمود در هنگام کمال بلوغ و رسیدگی و تر و تازگی و عدم نقصان اخذ نمایند و بدستور خشک کنند و نگاه دارند تا بمصرف لائق آید و آنچه از قبیل اثمار باشد نیز بدستور بعد کمال نضج و رسیدن و قبل از پژمرده شدن و افتادن خود بخود از درخت اخذ نمایند مگر آنکه منظور و مطلوب خام آن باشد یا نیم رس آن و آنچه را از اینها درست با پوست خشک باید نمود همان قسم درست خشک نمایند و آنچه را مقشر و یا ورق باید نمود پوست کنده و ورق کرده خشک نمایند و آنچه را بر ریسمان باید کشید بر ریسمان کشیده در سایه یا آفتاب کما ینبغی خشک نمایند و از گرد و غبار و نم و رطوبت و موسوس و تکرج و فساد و خوردن کرم و غیرها محفوظ دارند و بالجمله باید که کل ادویهٔ نباتیه را در کمال هنگام رسیدگی و نداوت و پیش از روبخشکی و پژمردگی و ضعف و نقصان آوردن اخذ نمایند و در هنگام صفا و گرمی و خشکی هوا بهتر است از هنگام کدورت و رطوبت و برودت و رطوبت آن بدانچه باران خورده و قریب العهد بآن باشد ضعیف است و ادویهٔ بریه و صحرائیه اقوی اند از بستانیه و حجم و ضخامت آنها کمتر است در اکثر و جبلیه اقوی اند از بریه و شکوفهای

ادویهٔ بلد و مملکت

کلها آنچه بالیده و تر و خوشبوتر و شگفته و پژمرده نشده و باشد بهتر است از مخالف آن مگر گل سرخ قبل از تمامی شگفتن اخذ آن بهتر است و همچنین بستانی آن و از برگها آنچه ضخیم تر و خوشبوتر و تازه و تر باشد بهتر است و از قضبان و اصول آنچه کجی و پژمردگی آن کمتر باشد و از بزور آنچه بزرگ تر و فربه تر و چرب تر و سنگین تر باشد بهتر است و از فواکه آنچه شاداب تر پر گوشت تر و سنگین تر باشد و لون و طعم و رائحهٔ هر یک از اینها که بهتر و زیاده و قویتر باشد اقوی است از مخالف اینها و اما لبن شبرم هر گاه تازهٔ آن بهم نرسد طریق مقرر لبن از آن اخذ نمایند و الا اگر تازهٔ آن بهم نرسد که شیر از آن گرفته شود بدستور سائر بیوجات پوست تازهٔ آنرا بشویند یا خشک آنرا در آب گرم بخیسانند و مدتی در آفتاب بگذارند تا غلیظ و لزج گردد پس آب آنرا جدا کرده خشک نمایند و لبن خشخاش را که افیون است از خشخاش مصری یا کازران بشرطی که در افیون آن شاء الله تعالی خواهد آمد همچنین لبن بلسان و سائر البان را از اماکن مختصه و ازمان لائقه و بالجمله در هر جا که خوب و قوی القوه گردد اخذ نمایند نه از جائیکه ضعیف القوه باشند و اما صموغ پس واجب است که اخذ و جمع نمایند آنها را هنگام ریختن شکوفه و اول روز قبل از طلوع آفتاب و آخر روز بعد از غروب و باید که هوا صاف و معتدل باشد و پیش از خشک شدن بحدیکه منفرک و متفتت گردند یعنی قبل از آنکه خود بخود از درخت جدا و ریزه ریزه شده بریزند **و اما عصارات** پس باید که از ادویهٔ جیده و از اوراق و اثمار و اصول و غیرها اخذ نمایند و باتش طبخ ندهند بلکه بهوا و آفتاب خشک نمایند و از گرد و غبار و اختلاط اشیای غریبه و کثیفه محافظت کنند مانند اقاقیا و عصارهٔ اهلیلج و انبرباریس و غیرها و هنگام استعمال نیز طبخ ننمایند مگر سقمونیا که بدون تشویه استعمال آن جایز نیست **اما ادویهٔ حیوانیه** پس واجب که گرفته شوند از حیوانات جوان صحیح الجسم تام الخلقة و الاعضاء در زمان بهار یا ابتدای صیف و پیش از روبلاغری و پیری و ضعف و نقصان آوردن و مغازن و بیخ و ذکور اینها و از آنجمله خون بز جوان فربه بی عیب و نقصان چهار ساله است که بسبب شدت تاثیر آن در علاج سنگ گرده و مثانه موسوم بید الله گشته و آن چنانست که اول فصل تابستان که هنگام رنگ گرفتن انگور است آنرا ذبح نمایند و خون اول و آخر آنرا بگذارند که برود و خون وسط را در دیگ و یا ظرف سنگی و یا سفالی بگیرند و بگذارند تا منجمد گردد پس ریزه ریزه کرده بر پارچه کرباس پاکی پهن نمایند و پارچهٔ نازکی برای محافظت از گرد و غبار بر آن بپوشند و در آفتاب خشک نمایند و عند الحاجت بتفاله آن را با آب کرفس جبلی یا با شراب و امثال آن بنوشند و بالجمله هر چیزی را بشرائط مقررهٔ آن اخذ کنند و بکمال اهتمام حفظ و ضبط نمایند تا بکار لائق خود آیند و دستور حفظ زهرهٔ حیوانات که تازه بماند آن است که محل قطع و مجرای آن را بخیاطه محکم بسته در شیشه که عسل در آن بمقدار باشد که او را بپوشاند انداخته نگاه دارند و اگر حرارت و رطوبت بر هوای آن بلد غالب باشد باید که عسل را خوب بقوام آورده باشند و دستور حفظ سه و مغز حیوانات که متعفن نگردد و آن است که در عسل چند روز بیندازند و بعد از آن شسته خشک کرده در لته کتانی پیچیده در سایه آویزند و بدستور هر گاه در ظرف قلعی ضبط کنند زودتر متعفن نگردد و دستور حفظ سائر ادویه آنست که بعضی آنها را که باهم جمع باید نمود تا موجب بقای آن باشد مثل کافور با فلفل و برادهٔ آهن با آهن ربا و تخم مرغ با نمک و ساذج با زنجبیل و عنبر با غیر جنس او نباید جمع نمود و عصارات صموغ را در ظرف قلعی و نقره نگاه دارند و عرقها و میاه حاره را در شیشه سر تنگ ضبط کنند اما بعد سرد شدن و یا در ظرف برنج یا روی و توتیا و عرق بهار و ظرف مس بهتر میماند و مجموع اوراق و بیخها و گلها را از جای نمناک و آفتاب تند دور باید داشت و ظرف قلعی جهت حفظ روغنها و اکثر ادویهٔ مفرده و مرکبه بهتر است والله اعلم **فصل هفتم** در بیان اعمار بعضی ادویهٔ مفرده بالاجمال و الاختصار بدانکه ادویهٔ مفرده از سه جنس بیرون نیستند یا معدنی یا نباتی یا حیوانی اند پس معدنی مختلف میشود عمرهای انواع اصناف آنها بحسب شرافت و حسن قوام التركيب و استحکام الاجزاء و لطیف بودن اجرام و جواهر آنها و عدم آنها مانند ذهب و حجر الماس و یاقوت و زمرد و امثال اینها از معدنیات که مدتی مدید باقی میمانند و فاسد نمیگردند و اما نقره مدت بقای آن کمتر از ذهب است و معدنیاتی که بدان مشابه نباشد یعنی ناقص الترکیب باشند مانند مس و آهن و اسرب و غیرها بسیار باقی نمی مانند و زود تباهی و فاسد میگردند خصوص که در آب و گل دفن نمایند و مدتی در آن بمانند و اما زرنیخ پس باطل میشود قوت آن تا یکسال و رفته رفته باطل میگردد و سفیداب قوت آن تا شش سال باقی میماند و مردار سنگ باشد قوت آن تا سالهای بسیار باقی میماند و همچنین اقلیمیا و مرقشیشا و توتیا و اما حجر فادزهر یعنی فادزهر معدنی خطائی و قندهاری و انواع خوش رنگ و خوشبوی اطلس آن نیز مدتی مدید قوت آن باقی میماند و اما لؤلؤ مدت بقای قوت آن از آن کمتر است و مادام که آب و رنگ و صفا در آن باقی است نیکو است و اما اطیان طیب الروائح مانند طین داغستان و مختوم و آنچه بدان هر دو ماند مدت بقای قوت آنها از لؤلؤ کمتر است و کل احجار و اطیان را چون بسایند و مدتی بر اینها بگذرد قوت آنها ضعیف و زائل میگردد و رفته رفته مثل احجار و اطیان دیگر میشوند بجبر اینکه خود با و آنچه صاحب رائحه است مادام که رائحه با آن باقی است قوی است پس

ضعیف و باطل میگردد و مثل سایر احجار و طلیان میشوند والله اعلم **فائده** بدانکه اکثر برآنند که ماده بسائط منطرقات زیبق و کبریت است پس هرگاه آن هر دو در نهایت
خوبی جوهر و صفا باشند و کبریت در قوت ناریت صابغه و غالب باشد در معدن صورت وهبی بر آن مرکب از مبدء فیاض جل ذکره فایض میگردد و ذهب تکون
می یابد و اگر زیبق غالب باشد با قوت بارده صورت فضی می یابد و فضه متکون میگردد و چون اجزای ردی الجوهر باشند و کبریت کمتر و با قوت مائیه صورت قلعی
می پذیرد و هرگاه روانت جوهر بیشتر باشد صورت اسربی می یابد و اگر زیبق جید الجوهر بود که مانع ظهور اسباب صابغه باشد بالتمام هر چند آن اسباب صبغ صورت
حدیدی بر وی فایض میگردد و اهل صنعت کیمیا را عقیده آنست که انقلاب بعضی به بعضی باعمال مخصوصه مدونه در کتب خود که رفع بدی جوهر هر یک شود ممکن است اما شاید
این سخن توهمی بیش نباشد زیرا که انقلاب حقایق محال است و همچنین احجار نفیسه غیر منطرقه مانند یاقوت و الماس و زمرد و غیرها نیز اصل ماده و بسائط اینها زیبق و کبریت
است باختلاف مراتب از صفا و کدورت و غیرها والله اعلم و همچنین اگر زیبق جید و نیکو باشد و لیکن کبریت ناصاف باشد ترکیب غیر محکم یعنی حافظ صورت نوعیه
مدت مدید نتواند بود و اگر هر دو جید و صافی باشند محکم الترکیب گردد یعنی حافظ صورت خود مدت مدید بود والله اعلم **اما ادویه نباتیه** پس اینها یازده
صنف اند زیرا که یا از قبیل صموغ و یا عصارات و یا ازهار و فقاح و یا ادهان و یا البان و نتوعات و یا اوراق و یا ثمر و یا بزور و یا اغصان و یا اصول و لحاء
قشور و امثال اینها اند پس صموغ مانند صمغ عربی و کثیرا و اشق و جاوشیر و سکبینج و لک و دم الاخوین و امثال اینها مدت بقای قوت آنها تا سه سال است و اما
عصارات مانند اقاقیا و حضض هندی و مکی و افیون باصطلاح قدیم که عصاره خشخاش بری بوده و کات هندی و دم الاخوین بقول صاحب خلاصة التجارب
که عصارت لو خلصاء است از اینها کمتر و اما ازهار و فقاح که گلها و شکوفه ها باشند مانند بنفشه و نیلوفر و ورد احمر و گل گاوزبان و فقاح اذخر و قیصوم و امثال اینها
و اوراق مانند سنا مکی و گاوزبان و مازریون و سادج هندی و ورق الآس و پرسیاوشان و امثال اینها نیز بحسب قوت و ضعف خود یکسال نهایت تا دو سال
قوت اینها قوی میباشد پس ضعیف و باطل میگردد و اما البان و نتوعات مانند سقمونیا و فرفیون و افیون و امثال اینها پس سقمونیا قوت آن تا بیست سال باقی میماند
و بعد از آن ضعیف میگردد و رفته رفته باطل میشود و فرفیون تا چهار سال و افیون تا پنجاه سال قوت آن باقی میباشد و زیاده نیز گفته اند و بالجمله اکثر البان
قوت آنها تا قریب به ده سال باقی میماند اما ادهان مانند زیت و دهن بلسان و قیر و قطران و مانند اینها پس بارده آنها بزودی فاسد میگردد و خصوص رطبه
آنها که در یکدو سه اسبوع و حاره رطبه یابسه اینها را تا یکسال تا دو سال پس فاسد و متغیر میگردد و اما دهن بلسان پس آن از قبیل البان است و قوت آن مدت
مدید باقی میماند و گفته اند هر چند کهنه تر شود جید و قوی تر میگردد و همچنین دهن گاو و روغن زیت و دهن اذخر تا دو سال و اما اثمار مانند بلیله ها و سپستان و حب بلسان و مازو و بلوط و آلو
و آلو بالو و سیب و به و انار و لوز و جوز بوا و قرنفل و قاقله و فلفل و امله و بلیله و امثال اینها پس اینها مختلف می باشند آنچه از اینها کثیر الدهن است مانند مغز گردکان و بادام
و پسته و چلغوزه و نارجیل و کنجد و خشخاش و خیار و هندوانه و خربزه و کدو و امثال اینها تا یکسال اگر در قشر خود باشند و الا تا یکهفته و کمتر از آن خصوص مغز پسته و گردکان
و اما بزور و مانند بذر رازیانه و کمون و کرویا و کاسنی و کشنیز و کاهو و خشخاش و کنجد و امثال اینها پس از اینها آنچه قلیل الدهن است مانند حلبه و حرف و خردل و رازیانج و امثال
اینها است دو سال تا سه سال بحسب حفظ و نگاهبانی از نم و رطوبت و خاک و باد و غیرها باقی میماند و کثیر الدهن کمتر مانند بعض بزور مذکوره قبل و اما اغصان و لحاء
اصول و قشور مانند عود بلسان و زرنب و شیطرج و شکاعی و باد آورد و بیخ کاسنی و رازیانه و لفاح و کرفس و اذخر و خطمیا و عاقرقرحا و تربد و دارچینی و قرفه و سلیخه
و ماهی زهره و پوست بیخ کبر و انجبار و مانند اینها پس مختلف میباشد بقای اینها بحسب قوت جوهر اینها در صلابت و رخاوت و ضعف پس آنچه مانند قسط و زراوند
و وج و درونج و زرد چوبه و دارچینی و قرفه و سلیخه و زنجبیل و امثال اینها است قوت اینها تا ده سال باقی میماند و خربق از اینها زیاده و مگر آنچه در آنها رطوبت
فضلیه باشد مانند بیخ چینی و زنجبیل و زرنباد و زراوند مدحرج و بهمنین و بوزیدان و شقاقل و امثال اینها که بزودی کرم میخورد و ضعیف و فاسد میگردد و اما آنچه
از لحاء و عروق مسهله باشند تا سه سال قوت آنها باقی میباشد پس بتدریج باطل میگردد و اما ادویه حیوانیه مانند شحم و مراره و انفحه و قرن و حافر و ظلف و زبل
و بعر و دم پس شحم که پیه باشد هرگاه بگیرند و نمک سود نمایند تا یکسال قوت آن باقی میماند و لیکن مستعمل در مراهم و بعضی تراکیب دیگر و بعضی امراض نخواهد بود و اما
و اما مراره که زهره حیوان باشد پس مدت بقای قوت آن بیشتر از شحم است چون خشک کنند و نیکو محافظت نمایند سالها میماند اما انفحه که پنیر مایه نامند بعضی
بعضی شیروان بچه حیوان کاه ناخورده مانند پنیر مایه شتر اعرابی و غیره پس مدت بقای قوت آن یکسال تا دو سال است و اما قرن و حافر و ظلف و غیرها که عبارت

۹
وافر باشد صورت نحاسی
می یابد و چون با نحال سوسنی بدن
غالب باشد صورت روی توتیا که خار
صینی نیز نامند میپذیرد و اگر
کبریت جید الجوهر و زیبق
ردی الجوهر باشد
با عدم اسباب
صبغ

از شاخ و سم و ناخن باشد پس قوت آنها سالها باقی میماند و اما زبل و بعر و دم که عبارت از سرگین و پشکل و خون حیوان باشد مانند سرگین سگ و کفتار و حمار و بز و ضب تا یکسال
و همچنین خون آن و اما جند بیدستر پس قوت آن تا ده سال باقی میماند والله اعلم **فصل هشتم** در بیان آداب طعام خوردن و آب نوشیدن و اطعمه که جمع اینها با هم مناسبت
بدانکه بر صاحب حفظ صحت لازم است که تا ضعفی در خود نیابد و گرسنه و تشنه نشود طعام و شراب نخورد و نیاشامد و آنهم بقدر ضرورت و احتیاج که بسر حد امتلای و تخمه نرسد
که مکروه و مضرت و در هنگام امتلاء و سیری و سیرابی طعام نخورد و آب ننوشد و در هنگام گرسنگی بسیار و عطش مفرط بیکدفعه طعام و شراب بسیار و سیر نخورد و نیاشامد
و همچنین بعد از ریاضت و حرکت شدیده مفرطه و استیلای گرمی بسیار بر مزاج مگر بتدریج و دفعات اندک اندک خصوص آنکه طعام ثقیل و یا غیر عادی و معتاد و یا بسیار
گرم و یا بسیار سرد باشد و همچنین آب غلیظ ثقیل یا بسیار گرم و یا بسیار سرد باشد بلکه اولا مضمضه نماید و دست در رو پاشد چند مرتبه و اگر از این تسکین نیابد پس اندک
اندک آب بیاشامد و واجب است که ظرف طعام در برابر رو باشد که بمحاذات تناول شود نه بطرف راست و نه چپ و نیز لقمه را باید کوچک بردارد و نیکو مضغ نماید
و در تابستان اوائل روز طعام سرد و در زمستان اواسط آن و طعام گرم و در بهار و پاییز طعام معتدل و در شبانه روزی دو مرتبه یا یکمرتبه و اگر بهر روز سه مرتبه
خورده شود بهتر است بدین ترتیب که روز اول اول روز و آخر روز و یا اول شب و یا روز دوم وسط روز و همچنین و باید که بسیار طول ندهد زمان اکل و بسیار
تمام نیز نخورد بلکه خوب بخاید و براحت فرو برد و تداخل نکند یعنی طعام جدید بر طعام غیر منهضم سابق نخورد و مادام که ثقل در معده و سینه و حشاء یعنی عروق طعام آید طعام
تناول نکند و بالجمله هر وقت که خوب گرسنه شود و تشنه گردد باید که طعام بخورد و آب بیاشامد و تعیین وقت مرات آن اکثری و برای متوسطین است و الا اطفال
و جوانان محرور المزاج قوی الهضم و پیران و ضعیفان و مبرود المزاجان را هر یک بنوعی خاص میباشد حکم واحد بر همه جاری نمیتوان نمود و نیز باید که چون طعام
تناول نماید هنوز قدری میل و رغبت بطعام و گرسنگی باقی باشد که دست از طعام بکشد و ابتدا بطعام معتدل سبک کند و اقتصار بر یک نوع از طعام و یا
بدو نوع نماید و بعد از آن چند قدم راه رود زیرا که باین نحو تدابیر بدن اکثر صحیح و سالم و حواس نیکو و صافی میباشد و از درهم و برخوری بدن ثقیل و حواس
کدر و بلید و انواع امراض و اعلال طاری میگردد و اجتناب نماید از خوردن نان گرم و آشامیدن آب سرد بلا فاصله بالای آن جهت آنکه احداث عفونت
و بخار مینماید و از اجتماع طعام لطیف و شیرین و با شیرینی بالای طعام کثیف مانند خربزه بالای گوشت لطیف و کثیف و همچنین سریع الهضم صالح الکیموس
بالای بطی الهضم ردی الکیموس و با شیرینی و امثال اینها زیرا که طبیعت غذای لطیف شیرین سریع الهضم را بزودی استحاله میدهد و هضم مینماید و باقی میماند
مخالف آنها و باعث گرانی و مرض میگردد و همچنین جمع ننماید میان دو طعام که هر دو گرم و یا هر دو سرد و بالفعل و یا بالقوه و یا هر دو لزج و یا هر دو نفاخ و یا هر دو
قابض و یا هر دو غلیظ و یا هر دو مرخی باشند و از خوردن سرکه بعد از برنج و از ماست با ترب و ماهی و از گوشت مرغ بر ماست و ماهی و یا بالعکس و از شیر با گوشت مرغ
و از شیر با ماهی و از انار با هریسه و از انگور با کله گوسفند و از سرکه با عدس و یا با ماش و از خربزه با عسل و مویز با عسل و خربزه با انبه و امثال اینها و از آب
گرم بعد از طعام شور و آب سرد بعد از میوه خصوص میوه تر و حلو و طعام گرم و شیرین و بعد از خواب و جماع و حمام و هر حرکت مفرطه و ضعف و ریاضت بسیار
و در حین خواب و در خلاء معده یعنی ناشتا و در حمام و مستحسن است جمع میان اطعمه و میوه هائیکه بعضی اینها اصلاح بعض دیگر نماید مانند طعام شیرین با طعام ترش
و چرب با شور و تیز و بعضی الحکماء آن است که جایز است جمع میان هر نوع غذا که باشد جهت آنکه البته آن هر دو یا متشابه اند یا متضاد اگر متشابه اند پس گویا که
یکنوع از طعام خورده شده اندک و بیشتر و اگر متضاد اند هر یک دفع مضرت دیگری مینماید و تعدیل حاصل میشود و کلی بودن آن امر نیز خود وهم و غلط است چه میتواند
بود که آن هر دو غذا متخالف یکدیگر باشند و هیچیک مصلح دیگری نباشد و فساد یکی سرایت بدیگری نماید و آنرا نیز فاسد سازد و از جمع ایشان مضرت حادث گردد و نه
تعدیل مانند آنکه عضو شخصی از آتش سوخته باشد بر آن برف و یخ گذارند البته متأذی و متضرر خواهد شد و میتواند بود که دو شیئ متشابه باشند و هر یک از آن هر دو مصلح
دیگری باشد مثلا یکی تلطیف غلیظ و دیگری تکثیف غلیظ و یکی تقویت دیگری نماید و همچنین و نیز میتواند بود که دو شیئ متشابه هم باشند و ضرر کنند بجهت کیفیتی که
عارض هر دو باشد و خاصیتی که لازم اجتماع و ترکیب است و بالجمله این اصلی و قاعده کلی ندارد بلکه بعادت و قوت و ضعف و لطافت و کثافت مزاج بر میگردد والله اعلم
فصل نهم در بیان احراق ادویه و تحمیص و تشویه و قلی و تدبیر غسل و احکام آنها و دستور آشامیدن چوب چینی و عشبه و ساسفراس و شجر البنی و کباکر
و شیر شتر و شیر بز و شیر الاغ و لبن النساء و فادزهر و دوغ و ماء الشعیر و ماء القرع و ماء الخیار و غیرها و اتخاذ و صنائع و بعض اشیاء آنکه احراق ادویه و احتیاج بدان

ازبرای چند فائده است یا ازبرای انتقال طبیعت آن است بطبیعتی دیگر و یا ازبرای نقصان قوت و کسر حدت آن است مانند زاج و قلقطار و مرجان خصوص در ادویه
عین و یا ازبرای تقویت یعنی زیادتی قوت و حدت و شدت نفوذ و انتقال مزاج اینها است بمزاج دیگر مانند اکثر فلزات و حجر نوره و لبد و صدف و برگ ترب و تنباکو
و امثال اینها از املاح مصنوعه و مادات و جواهر ادویه مانند جوهر حصی لبان و غیرها و یا ازبرای تلطیف جوهر آنها است مانند املاح و یا ازبرای تنقیه و رفع اجزای
غریبه آنها است مانند اثمد و نوره و سرطانات و شاخ ایل و امثال اینها و یا ازبرای مهیا و قابل سحق کردیدن آنها است مانند یواقیت و طلا و نقره و ابریشم
و مانند اینها و یا ازبرای آنکه باطل کردد ردائت و خباثت و سمیت جوهر آنها مانند عقرب جهت استعمال آن در تفتیت حصاة و افعی و اسود سالخ برای جذام و خنازیر
زیراکه ادویه یا حاد لطیف الجوهر اند و یا معتدل و هر دو نوع چون سوخته شوند قوت اینها ضعیف و حدت و حرارت آنها کم میکردد بسبب تحلیل جوهر حار ناری حاد
آنها مانند ادویه مذکوره و یا کثیف الجوهر و غیر حار حاد اند و بسبب احراق کسب حرارت ناری تقویت مییابند هم در حدت و هم در حرارت مانند فلزات و حجر نوره
و یا آنکه صلب اند و یا در اینها رطوبت فضلیه لزجه هست و بسبب احراق رطوبت ماسکه متصقه و لزجه آنها کم و فاسد و فانی میکردد و پس بسهولت و آسانی و بزودی
سائیده میکردند مانند احجار و ابریشم و یا آنکه در آنها اجزای غریبه هست تا آنکه اجزای غریبه آنها زائل کردند مانند نطرون و بدانکه جسم اکر بنهجی باشد که اعراض مدرکه
جسد را اصلا ترک نکند هر آینه ستمر الطبع خواهد بود و اکر مفارقت و ترک کند پس اکر سخیف الجسم و متخلخل باشد بسبب احراق میل ببرودت کند و از غایت احراق که بحد
رمادیت رسد بالکلیه حدتش زائل کردد و اکر کثیف الجسم و غیر متخلخل باشد از برودت میل بحرارت نماید و ایضا بدانکه در احراق اشیا شرط است که دو جنس مختلف را باهم
نسوزانند مثل نمک و نوره و در احراق احجار مبالغه نمایند بخلاف نباتات و حیوانات و اما حریر و صموغ و مانند اینها را ادنی احراقی کافی است و هرکاه مراد
تبرید جسم محرق باشد بعد احراق آنرا بایدشست که غسل تصویل نامند و الا بدون تصویل استعمال نمود و تکلیس از کلس است باصطلاح اهل مصر که بفارسی آهک نامند
و آن سریع السحق میباشد پس هر جسم صلبی که قابل سائیدن نباشد و بسبب احراق قابل سحق کردد آنرا مکلس نامند اما اشیائیکه قابل احراق اند و بدون احراق استعمال
آنها جایز نیست پس از آنجمله است اثمد و ارنب و لبد و رصاص که آبار نامند و اسود سالخ و سرطان و طلق و عقرب و اما آنچه را بدون احراق نیز استعمال میتوان نمود پس اینها است هر یک از
آن مانند ابریشم و آبار و حب الآس و ذهب و عود و کهربا و یاقوت و امثال اینها در رسوم خود انشاء الله تعالی ذکر خواهند یافت و بعضی را اینجا مذکور میکردد
احراق بورق که بوره باشد آنست که ظرف سفالی را بر اخکر کذارند و آن را دران بیندازند و کردانند تا آنکه سوخته شود و یا آنکه قاشق آهنی را کرم نمایند و بوره را ریزه ریزه
کرده دران اندازند و حرکت دهند و همچنین چند مرتبه قاشق را کرم نمایند تا آنکه سوخته شود و بکردد مانند خاکستر **احراق جبسین** و زبد البحر و مانند این هر دو که تسمی
بتکلیس است آنست که بکیرند هر مقدار از هر یک که خواهند و بآب و نمک پاک بشویند و خشک نموده در کوزهٔ مطین بطین حکمت کرده در کورهٔ آجرپزی و یا تون حمام
و یا تنور بسیار کرم بر روی خشتی بکذارند تا آنکه سوخته و سفید کردد مادام که سفید نکشته کامل نیست کرر آن عمل باید نمود **احراق حیه** و افعی و اسود سالخ که مار باشد
آنست که بکیرند مار خانکی و یا افعی و یا اسود سالخ هر کدام را که خواهند درست و زنده در کوزه کرده سر آنرا ببندند و بطین حکمت کوزه را کرفته در تنور بسیار کرم یک شب کذارند
پس برآورند و خشک شده خواهد بود سحق نموده بازیت خمیر کرده بر خنازیر ضماد نمایند **احراق خطاطیف** و خفافیش است و بفارسی پرستوک نامند آنست که بچه
بچه خطاطیف را ذبح نموده پر آنرا اکنده و شکم آنرا چاک کرده آنچه در جوف آنست برآورده دور نمایند و پاک شسته و نمک بر آن پاشیده در کوزه کرده سر آنرا بکل حکمت بسته
در تنور یا در اجاغ بر اخکر کذارند تا محرق کردد **احراق ارنب** مانند احراق خطاطیف است **احراق زجاج** که بفارسی آبکینه و شیشه نامند آن است که بکیرند زجاج صاف سفید
شفاف خالص پاکیزه را که سنکریزه و خاک و غبار نباشد نرم سائیده در کوزهٔ مطین و یا بوته کرده سر آنرا محکم بسته در تون حمام یا تنور بسیار کرم بکذارند تا آنکه سرخ کردد
و یا در زجاج یعنی خاکستران بهتر آنست در کفچه آهنی خوب کرم نمایند و در آب قلعی اندازند و آنچه از آن مکلس شده باشد جدا نمایند و باز تتمه را کرم نموده در آب قلعی
اندازند و همچنین تا آنکه تمام مکلس کردد پس نیکو سحق نمایند که مانند هباء و غبار کردد و شربتی از آن مقدار مثقال با دوازده مثقال آب کرم برای تفتیت حصاة قوی العمل است
احراق زرنیخ آنست که بکیرند زرنیخ اعلای خالص صافی را ریزه ریزه مانند نخود و باقلا نموده در کوزهٔ مطین بطین حکمت کرده سر آنرا محکم ببندند و در وسط سر آن
سوراخی برای برآمدن بخار بکذارند و بر اخکر کذارند و مادام که از آن بخار سیاه برمی آید ناقص است و چون بخار آن سفید برآید سوخته سفید کردد کامل خواهد بود **احراق**
سلحفاة آنست که شکم سلحفاة یعنی سنکپشت را شکافته احشای آنرا افکنده و پاک شسته در کوزهٔ مطین کرده سر آنرا بسته در تنور یا در اجاغ آن مقدار بکذارند

که سوخته

که سوخته و سفید کردد **احراق سرطان** آنست که بکیرند سرطان نهری چندانکه خواهند هنکامیکه آفتاب در برج اسد باشد و پاهای آنرا بیندازند و شکم آنرا شکافند و ما
فی الجوف آنرا بیندازند و با خاکستر چوب تاک و نمک بشویند و در کوزهٔ سفال آب نادیده کرده سر آنرا محکم سازند و بالای کوزه را بکل که در آن سبوس کندم و قطعه
نمک درهم سرشته باشند کرفته خشک نموده در میان تنور که آنرا خوب کرم نموده باشند کذارند و سر تنور را بپوشند مثلا اکر شب کذاشته باشند صبح برآورند و اکر
صبح کذاشته باشند شام پس از کوزه برآورده سائیده بکار برند **احراق سرطان بحری** نیز بهمان قسم است **احراق شنج و صدف** آنست که بکیرند شنج سفید املس را
و بطین حر یعنی طین خالص بکیرند و در تنور را اخکر کذارند تا سوخته کردد و علامت سوختکی آنست که سفید کردد و اکر بیکدفعه سوخته نکردد مجدداً بطین مذکور کرفته در تنور بکذارند
تا آنکه سوخته کردد و صدف و امثال آنرا نیز بدین طریق احراق نمایند **احراق عقیق** و یشب و یاقوت و امثال اینها آنست که در آتش سرخ نموده در آب سرد اندازند و مکرر
چنین کنند تا آنکه آب آن سوخته و خشک و مفتت و قابل سحق کردد **احراق بید و مرجان** آنست که هر یک را که خواهند در کوزهٔ سفالی کرده بعد آنکه آنرا ریزه ریزه
نموده باشند و کوزه را بکل کرفته در تنور بکذارند تا سوخته و سفید کردد اما بحد رمادیت نرسد و اکر بیکدفعه سوخته نکردد مکرر نمایند و این ازبرای حصول حدت و
بورقیت آنست پس برآورند و نرم سائیده استعمال نمایند **احراق لؤلؤ** آنست که مروارید ناسفته را باقدری شیر در ظرف سفالین کرده سر ظرف را محکم نموده در میان
آتش کذارند و بدمند و پس از زمانی برآورند که سوخته شده باشد **احراق ملح** آنست که ملح را بکوبند و بعسل خمیر کنند و در خرقه کتان کذارند و با پارچه نازکی بسته
بکل حکمت کرفته در تنور تابیده بر روی خشتی بکذارند و پس از سرد شدن تنور برآورند و کل را از آن دور کنند و نرم سائیده استعمال نمایند طریق دیکر آنست که ملح را
شسته خشک نمایند و جریش نموده در دیک سفالی کنند و اطراف سر آنرا بکل حکمت بکیرند و بر آتش کذارند و اطراف دیک را از اخکر پر نمایند و آن مقدار بکذارند
که ملح از جستن و حرکت باز ماند که آن زمان احراق بلوغ است پس برآورند و بکار برند **احراق کهربا** آنست که کهربا را ریزه ریزه کرده در کوزهٔ مطین بکل حکمت کرده
سر آنرا محکم بسته شب در تنور کرم بکذارند و صبح برآورده سوده بکار برند **احراق اقلیمیا** نیز بهمین نحو است **احراق اسرب** که آبار نامند آن است که بکیرند
ده درم اسرب را و ریزه ریزه کنند و تنک سازند و در تابه آهنی بر روی هم بچینند و قدری سفیداب مسحوق و دو قبضه جو بران ریزند و با آهن بر هم زنند تا تمام اسرب
سوخته کردد و اکر قدری بماند باز جو قدری بران بپاشند و بر هم زنند و همچنین تا تمام سوخته شود نوع دیکر آنست که اسرب را صفحهای نازک سازند و بر آن
قدری کبریت سوده بپاشند و سر آنرا بسرپوش سفالی که در آن سوراخی باشد بپوشند و اطراف آنرا بکل حکمت بکیرند و در کوزه کذارند و بدمند تا تمام آن سوخته کردد
پس برآورند و بسایند و بشویند و بکار برند و از دو دان در هر دو عمل محترز باشند و باید که مقدار کبریت بازای هر صد مثقال ربع و انک زیاده نباشد نوع دیکر آنست
که اسرب صاف خالص را باقدر کوکرد بکذارند پس در بوته آهنی کرده بکوره حدادان بکذارند و چندان بدمند که خوب خاکستر شود و شسته بکار برند **احراق خبث الحدید**
آنست که برادهٔ آهن را تافته تا هفت مرتبه در سرکه قطعیه نمایند **احراق آهن و فولاد** آنست که هر یک را که خواهند براده نموده سه شبانه روز در بول کاو بخیسانند
پس برآورده بر روی سنک با آب ملیلجات منقوع بسایند پس قرصها ساخته خشک نمایند و مجموع قرصها را در دیک سفالی کذارند و بالای آن سرپوش سفالی کذارند
و اطراف آنرا بکل حکمت محکم کیرند و تا یکهفته در میان سرکین کاو صحرای کذارند پس برآورده تا ده مرتبه بآب نقوع اهلیلجات و در بین کاه کاه بآب صبر تازه نیز پس
خشک نموده در ظرف سفالین کذارند و سر آنرا محکم نمایند و تا هفت روز در میان آتش سرکین کاو صحرای کذارند پس برآورده سحق نموده بکار برند و بعضی مردم در
مرتبه آخر آهن را باز صلایه نموده یک شبانه روز در کمیان ماست ترش میکذارند پس برآورده با قدری نوشادر خالص سحق بلیغ نموده هفت روز دیکر در میان آتش
سرکین میکذارند پس برآورده نرم سوده بکار برند و علامت جودت قتل فلزات آنست که بعد از سودن بالای آب بایستد و ته نشین نشود بزودی **قتل ذهب** بدستور محمد
محمد سنجری آن است که بکیرند ذهب را و نرم براده نمایند که مانند غبار کردد و در کفچه آهنی کرده اندکی اسرب سوده بر آن بپاشند و در آن آب نمک داخل نمایند و بکذارند
تا آب برود و ذهب بماند پس صلایه نموده شسته بکار برند **تکلیس ذهب** که بهترین طریق است آنست که بکیرند ذهب را و براده نمایند و آب نوره و آب قلی و آب ملح
طعام و الجر علقه صافی نمایند و آبها را هر یک را جدا جدا بجوشانند تا منعقد کردد پس دو جزو از معقود آهک و نیم جزو از معقود قلی و یک جزو از برادهٔ ذهب و هر چهار جزو
را باهم نیکو بسایند و بعد از آنکه در ظرف شیشه با آتش سرخ کرده باشند پس سه شبانه روز در جای نمناک بکذارند تا نم بردارد پس بدستور در آتش سرخ کنند و بسایند
و در جای نمناک بکذارند و همچنین تا چهار مرتبه پس در بوته کرده بحدی آتش بدهند که بوته سرخ کردد پس بوته را برآورند و بکذارند تا سرد کردد و بسایند و با آب کرم مکرر

و نیم جزو از معقود کل ملح صح

بجوشانند و بشویند تا طلا از سائر اجزا خالص گردد پس خشک نموده سحق کرده استعمال نمایند و گفته که اگر در حین تشویه بکبریت و آبهای تند تسقیه نمایند سریع الاثر است پس پاک شسته
استعمال نمایند و گفته اند که خوردن این نوع طلا باعث طول عمر و رفع جمیع امراض سوداویه و حفظ صحت است و در این امور عدیل ندارد و مقدار شربت آن یک
قیراط است نوع دیگر که طلا قابل سحق گردد و مانند رماد شود و اگر دینار باشد صورت دیناری آن بحال ماند آنست که بگیرند دینار را و در بوته گذارند که
باطن بوته را بمرداسنگ با سرکه سوده آلوده باشند و بآتش گرم نمایند بحدیکه گداخته نگردد پس بوته را برآورند و بگذارند تا سرد گردد و مکرر این عمل نمایند و هر مرتبه
باطن بوته را بمرداسنگ با سرکه سوده تازه بیالایند پس سوده شسته استعمال نمایند و سیخ و سرمه و سرب مکلس نیز این عمل نمایند نوع دیگر که دستور حکمای هند است که سرب چند مرتبه گداخته
نوشادر بریزند پس طلای خالص را گداخته و در آن آب چند مرتبه سرد نمایند پس صفحهای نازک ساخته بزاج سیاه و سرکه آلوده در آتش گذارند و با نمک آب بشویند و با ربع سرب
کرده در بوته که باطن آن بمرداسنگ آلوده باشند گداخته با ثلث آن زیبق در ظرف چینی یا زجاجی بسیار نرم بسایند و بر روی آتش گذارند و بر هم زنند تا زیبق از آن مفارقت نماید
پس شسته بر سنگ سماق نیکو سحق نمایند و اندکی از آن را بر آب ریزند اگر بر روی آب ایستد نیکو است استعمال نمایند و **دستور جلا دادن** و رنگین نمودن اشرفی و ظروف طلا که کم رنگ و خالص
نباشد و رنگین مانند خالص گردد آنست که بگیرند توتیای هندی و شاخ جاموس و نمک سنگ هر سه مساوی سوده با آب سرشته بر آن بمالند و بر آتش گذارند تا خشک گردد پس از
آتش بردارند و بگذارند تا سرد شود پس بشویند رنگین و براق خواهد بود **نوع دیگر** آنست که بگیرند زاج سفید دو وزن شوره و نمک طعام از هر یک یک وزن و نرم سوده با آب
خمیر نمایند و اشرفی و یا ظرف طلا را با آتش سرخ نموده بگذارند تا سرد گردد و آن دوا را بآن بمالند که هیچ جای آن خالی نماند پس بر آتش گذارند تا خشک گردد و اندک گرم شود
پس از آتش بردارند و بر زمین اندک گودی کرده در آن بگذارند و خاکستر زغال را با آب نم کرده بالای آن بگذارند و لمحه صبر کنند پس برآورند و با آب بشویند اگر رنگین شده باشد
بهتر و الا مکرر عمل نمایند تا رنگین گردد **احراق فضه** آنست که بگدازند نقره خالص را در بوته که رائحه قلعی در آن باشد یعنی بوته را بسفیداب قلعی آلوده باشند و مکرر بگدازند
تا آب آن سوخته قابل سحق گردد **نوع دیگر** آنست که نقره را براده نموده با آب نمک در ظرف آهنی با آتش تند بسوزانند و اگر خوب سوخته نشود قدری گوگرد بر آن بپاشند
و بسوزانند تا سوخته گردد **احراق اثمد** آنست که ریزه ریزه کرده در دنبه گوسفند و یا در پرده چرب شکنبه بز یا گوسفند پیچیده در ظرف آهنی بر روی آتش گذارند
تا مشتعل گردد و قدری بسوزد نه بسیار پس پاک شسته در آب باران و یا برف مدتی پرورده نرم سائیده بکار برند و اگر یخ و برف نباشد مدتی در حوض و یا خم آب سرد اندازند
و اما **تکلیس فضه** بطریق حکمای هند آنست که چند مرتبه آنرا صفایح رقیقه نموده بگوگرد و سرکه آلوده بآتش بتابند و چند بار دیگر در بوته بسفیداب قلعی آلوده بگدازند پس بسوهان
کرده در ظرف آهنی با آب نمک بسیار بسوزانند تا نمک و آب تحلیل رود پس گوگرد بر آن بپاشند و بر هم زنند تا مکلس گردد **احراق قطران** جهت سنونات آنست که بگیرند
قدحی مطین بطین حکمت گرفته و در آن قطران کرده بر آتش گذارند تا آنکه بگدازد و بنصف سدس بگیرند چوبی و سیخی از آهن و در آن فرو برند که بدان آغشته گردد پس برآورند و
هوا بدارند اگر منعقد و بسته گردد سوخته شده است و الا باز بر آتش گذارند تا بر آن چوب و یا آن سیخ منعقد گردد پس فرود آورند و بکار برند **احراق پشم** و موی سر آدمی و امثال
آن آنست که هر یک را که خواهند پاک شسته از صابون و یا غیر آن شانه کرده و بمقراض ریزه ریزه نموده در ظرف سفالی و یا آهنی کرده بر روی آتش گذارند و چندان بر هم زنند که
قابل سحق گردد **احراق اسفنج** آنست که اسفنج را بمقراض نموده بهمان دستور ابریشم و موی احراق نمایند **احراق دوبیت** که دو حشایش و بزور نیز مانند ابریشم و پشم است و اگر خواهند
آنرا خواهند زیاده احراق نمایند **احراق عود هندی** و امثال آن از اخشاب آنست که براده یا ریزه ریزه نموده در کوزه گلی کرده در تنور و یا اجاغ آنمقدار بسوزانند که زغال گردد
و بسر حد رمادیت نرسند و اما اخشب کرم که برای تفتیت حصاة است باید آنمقدار بسوزانند که رماد گردد **احراق عقرب** که رماد العقارب نیز نامند آنست که عقرب زنده را در ظرف
مس یا آهن یا سفالی انداخته سر آن را بخمیر محکم نمایند و در تنوریکه از هیمه چوب زرد مانند آن که آتش آن حدت داشته باشد گرم نموده آتش از تنور برآورده باشند بگذارند
و سر تنور را بپوشند صبح برآورند و بسایند و بکار برند و باید که تنور بسیار گرم نباشد که عقرب تمام سوخته خاکستر شود و عقرب صالح برای این امر عقرب نر است و علامت نری
ضعیفی و لاغری آنست **نوع دیگر** آنست که عقرب زنده را در شیشه که بگل حکمت گرفته باشند کنند و سر آنرا محکم نموده در تنوریکه بسیار گرم نباشد بمقدار شش ساعت
بخوابی بر روی خشتی در آتش گذارند اگر قابل سحق شده بهتر و الا دو سه ساعت دیگر بگذارند پس سائیده بحریر بیخته استعمال نمایند **احراق اهلیلج** از برای دوروات در
امراض عین و قطع خون بواسیر و نزف الدم و تقویت دندان و لثه و اهلیلج کابلی در این امر بهتر از سایر اهلیلجات است آنست که بگیرند هلیله را و در خمیر گرفته بر روی
خزف در تنور نهند تا سوخته شود پس از تنور برآورده خمیر را جدا کرده هلیله محرق را سوده استعمال نمایند **احراق قشر بیض** که کلس البیض نامند آنست که پوست تخم مرغ را

و اگر پوست جوجه برآورده باشد بهتر است و در آب نمک مکرر بخیسانند و بشویند تا پرده اندرون آن که غرقی نامند بالتمام جدا گردد و علق نماند پس نرم کوبیده در کوزه مطین کرده
بسوزانند و برآورده شسته بکار برند و پوست شتر مرغ اولی است **تکلیس طلق** بطور اهل هند آنست که طلق را مقرض نموده در کیسه کرباسی محکم دوالی کرده چند عدد ...
در میان آن کیسه اندازند و در میان طشتی با آب گرم بدست بمالند تا از کیسه بیرون آید پس آب آنرا بگیر عقله از آن بگیرند و آنرا خشک کرده با شهد و عقاب مساوی الوزن سحق
بلیغ نموده در کوزه مطین محکم کرده سر آنرا مسدود کنند و آتش شدیده شبانه روز بدهند و آنگاه برآورده سرد نموده وزن نمایند اگر عقاب بالتمام رفته باشد فبها و الا باز آتش
دهند تا بالتمام برود پس با مساوی آن شوره قلمی صلایه بلیغ نموده بدستور اول در کوزه مطین نموده آتش دهند بسیار سفید و مکلس خواهد شد جهت فالج و بواسیر بکار برند مقعد و مجرب است
احراق طلق بطور اهل هند آنست که بگیرند طلق نوع اعلی را که سفید و صافی است پاک شسته خشک کرده بمطرقه نرم نمایند و سه روز در سرکه انگوری کهنه بسیار تند بخیسانند و بعد از آن
با همان سرکه چند جوشی بدهند و از سرکه برآورند و نرم بکوبند و در کیسه صفیق مستحکمی با سنگریزها کنند و در ظرفی که پر از سرکه تند باشد بگذارند و بدست بمالند تا تمامی طلق منفصل شود
پس از کیسه برآورند و بر روی سنگ نرم بسایند و قرصها ساخته در ظرف سفالی گذاشته ظرف دیگر بر سر آن گذارند و تمام ظرف را بگل حکمت بگیرند و مستحکم سازند و در میان آتش
سرگین گاو صحرائی تا یک هفته بگذارند که خاکستر گردد پس برآورده با آب بهنکره که گیاه هندی است و آب برگ تاتوله و آب نقوع هلیله و بلیله و آمله هر یک جدا جدا مکرر بسایند و قرصها
نموده خشک ساخته در ظرف سفالی بهمان طور احراق نمایند و گفته اند که تا سیصد بار بلکه زیاده آتش باید داد و علامت کمال احراق آن آن است که چون خاکستر آنرا در آفتاب بدارند
برق از آن مطلق ظاهر نشود و اما دستور حلب و حل بعض حکما حلب و حل طلق آن است که بگیرند طلق را هر قدر که خواهند با آتش سرخ نمایند و تا سه مرتبه در آب سرد اندازند و بکوبند تا ریزه
گردد پس در کیسه کرباس مستحکمی نموده سنگریزها بقدر فندقی در انداخته کیسه را بقوت تمام بمالند و در آب گرم و یا در طبیخ باقلی نشارند بهتر و از کیسه تراوش کند پس بگذارند تا ته
نشین گردد ته نشین را خشک نموده استعمال نمایند **نوع دیگر** که از آن سهل است آنست که صابون حلبی را بر صفحهای طلق نازک کرده مالیده در بوته کرده بر آتش گذارند و بر آتش فرود آرند
پس از آتش برگرفته به طریق جواهر بر روی سنگ سماق صلایه نمایند و شسته بکار برند **حل طلق** آنست که طلق را شکافته ورق ورق نمایند و ریزه ریزه نموده در ظرف آبگینه
که ضخیم باشد کرده و بول انسان بالای آن کنند آنمقدار که ظرف مملو شود و مدت چهل روز در میان بول بگذارند و در هر روز بول را تبدیل می نموده باشند پس از بول برآورده خشک نمایند
و در مثانه گاو کرده مثانه را در میان ظرف شیشه ضخیم بگذارند و ظرف را در میان خمی که از سرکه کهنه بسیار تند مملو باشد معلق بیاویزند که بسرکه نرسد و سرکه در آن داخل نگردد
پس بعد از پانزده روز برآورند بقدرت الهی گداخته حل شده باشد **نوع دیگر** آنست که سر ترب را سوراخ کنند و جوف آنرا خالی نمایند و طلق محلول را در آن پر کنند و سر آنرا با پاره
ترب مستحکم نمایند و در سرگین اسپ تا سه روز دفن نمایند پس برآورند مانند آب سفیدی گداخته خواهد بود **حل ذهب** جهت حفظ صحت و طول عمر و اکثر امراض سوداویه آنست
که بگیرند ورق طلا را در هاون طلا یا دسته طلا با گلاب و بیدمشک و قدری نبات سحق بلیغ نمایند و روزی آنمقدار که یک قیراط یا دو قیراط طلا خالص خورده شود بنوشند با گلاب
و بیدمشک **حل ذهب** با مروارید جهت تقویت قلب و تفریح ارواح و ازاله صرع و دوار و سدر و وسواس سوداوی و تقویت باه و ازدیاد منی و حفظ جنین آن است
که ورق طلا را با ابریشم جلو و حل بلیغ نموده و مروارید را نیکو سوده که چون بر آب ریزند زمانی معتد بر روی آب ایستد پس هر دو را در شیشه کرده آب ترنج یا سرکه انگوری
مقطر بسیار تند یا عرق کبریت یا عرق نمک بر آن ریزند آنمقدار که چهار انگشت بر روی آن ایستد و در حمام ماریه بگذارند و آتش دهند و آنچه محلول گردد صافی نموده بردارند
و باز آب ترنج یا عرقهای مذکوره بر آن ریزند و آتش دهند تا تمام حل گردد و چیزی غیر منحل نماند پس از حریر بگذرانند و قدری دهن طرطیر بر آن ریزند تا خلاصه آن ته نشین
شود پس بردارند ته نشین را و شسته بکار برند **صنعت** حمام ماریه بگیرند دیگی که اطراف آن بلند باشد مانند دیگ کله بزی و عدس پزی و در تنور گذارند و نصف
آن آب کرده چوبی بر سر آن گذاشته آنچه خواهند در شیشه کردن حمی کرده و بر سر آن سیمی بسته سیم را بآن مضبوط بندند چنانچه شیشه بآب نرسد و در زیر آن دیگ آتش
برافروزند و بهتر آنست که در تنور گذارند و چون آتش تنور خاموش گردد باز آتش کنند تا مدتی که آنچیز در حمام ماریه باشد پس برآورند **صنعت دهن طرطیر** آنست که
طرطیر سفید مکلس را مقدار پانزده درم سحق نموده غسل نمایند و در شیشه کردن کج تقطیر نمایند و روغنی که بروی آن آید بگیرند و محفوظ دارند و طرطیر عبارت از دردی
خمر است **اما تشویه** و تخمیس و تقلیه بدانکه این هر سه لفظ بالاشتراک و الاجمال بمعنی بریان نمودن است و بالتفصیل بدانکه تشویه آنست که آنچه را بریان باید نمود
در جوف چیزی دیگر از قبیل خمیر و یا گل و یا سیب و یا به و امثال اینها گذاشته در تنور گذارند و یا در زیر آتش و یا خاکستر گرم دفن نمایند و بخار پخته تشویه باید مانند تقلیه
و امثال اینها و یا آنکه کوبیده و با عسل سرشته در لته بسته بگل در گرفته در تنور معتدل الحرارت بگذارند پس برآورده بکار برند مانند انیسون و ثمرة الطرفا و امثال اینها جهت

سنونات وغیرها و تحمیص آنست که ظرفی را بر آتش بگذارند که خوب گرم شود پس آنچه را خواهند در آن بریزند و حرکت دهند بسرعت تمام که همه آن مساوی و بقدر حاجت بریان گردد
و نسوزد مانند بارتنگ و ریحان و مرو و خشخاش و کشنیز خشک و زیره و بزرقطونا و بالجمله هر بزری از بزور را که خواهند و بهترین ظروف از برای این امر سنگی و یا سفالی است
و حد وسط تحمیص آنست که از آن چیزی بوی برآید و اندک سرخ و برشته گردد و **تقلیه** آنست که در روغن گاو و غیر آن بریان نمایند بحدیکه بو بردارد و سرخ گردد مانند دور
و یا بقدر آنکه بشکفد و بترکد مانند هلیله و عفص و یا بحدیکه بتخمین دریابند که بریان شده است مانند خبث الحدید و امثال اینها **تشویه توتیا** آنست که آنرا سوده با آب قرص نموده
در آتش نرم بر روی سفال بگذارند و بگردانند تا خشک گردد و مشوی آن لطیفتر و مقوی چشم و خاصیت آنست و معمول آن مجفف بی لذع **و دستور بریان** نمودن افیون
آنست که افیون را بقدر باقلا و مغز بادام ریزه ریزه نموده در ظرف سفالی اندک بریان نمایند **و اما تدبیر** که اصلاح نیز نامند پس آن بمعنی تربیت و پرورش دادن بعض ادویه است
که در آنها حدت و بارداوت و غائله باشد تا آنکه کم و زائل گردد و مانند سقمونیا و انزروت و حب الملوک و ونده و تربد و مازریون و تشمیج و مانند اینها آن است که سقمونیا
را در جوف سیب یا به خالی نموده گذارند و اطراف آنرا بخمیر مقشر بر نمایند و سر آنرا بقطعه از سیب یا به ببندند در پارچه کتانی پیچیده و در خمیر گیرند و تنور بگرمی آن معتدل باشد
گذارند تا خمیر پخته و برشته گردد و پس برآورده خمیر را دور کرده و سقمونیا را از میان آن برآورده در سایه خشک ساخته بکار برند و اگر سیب و یا به یافته نشود سر بیضه مرغ را
سوراخ کرده آنچه در جوف آنست برآورده پاک شسته سقمونیا را دران کرده و آب سیب یا به اگر میسر آید بر آن ریخته و الا بدون آن بدستور تشویه نمایند و حکیم ارزانی گفته اگر سیب
و به نباشد سقمونیا را با بنفشه سوده استعمال نمایند حکم تشویه و اصلاح دارد و مؤلف گوید اگر اولا در بیضه مدبر نمایند پس با بنفشه بسایند استعمال نمایند بهتر است انزروت
را باید کوبید و بشیر الاغ سرشت و بچوب گز آلوده مانند کباب بریان نمود یکمرتبه و اگر زیاده و بهتر خواهند دو مرتبه و حب الملوک را در روغن بادام و یا شیر یکشبانه روز
باید خیسانید و ونده که حب السلاطین است در سرگین گاو باید مدبر نمود بدین طریق که بگیرند مغز وند تازه نو که کهنه و زرد و سیاه و فاسد نشده باشد مقشر کرده زبانه میان مغز
آنرا برآورده در کیسه کرباس صفیقی و یا دولائی کنند و بخت در آب خالص بخیسانند پس برآورده در سرگین گاو تازه گرفته بنحویکه از هر طرف آن مقدار حجم سه چهار انگشت
سرگین باشد و در زمین بمقدار حجم آن گوی بکنند و بالای آن خاکستر گرم کنند و بالای آن خاکستر سرگین گاو جنگلی برافروزند تا آنکه مقدار یک انگشت از آن سرگین تازه سوخته گردد
و حب السلاطین بسوزد پس برآورده به ظرف دیگر بگردانند و بدستور بعمل آورند تا هر چهار طرف آن مقدار مذکور سوخته گردد پس برآورده پاک شسته و بعد دهر دانه حب
السلاطین یک عدد هلیله زنگی که هلیله مویزک نامند نرم کوبیده و بوزن هر دو آردبرنج یا آب لیمو و یا آب غوره سرشته سحق بلیغ نموده حبوب بندند هر حبی بمقدار نخودی
شربتی از دو حب تا هفت حب بصاحب انقلاب معده نباید داد که مضر است اورا **نوع دیگر** آنست که آن کیسه را در سرگین گاوی تازه در آب حل کرده در دیگی معلق بیاویزند
و به آتش نرم بجوشانند تا اندک ترسد و در آن سرگین آب غلیظ غرق باشد مقدار چهار پنج ساعت کامل بلکه زیاده جوشش دهند پس برآورده پاک شسته بدستور مذکور با هلیله و آردبرنج یا آب لیمو سرشته
حبوب سازند و یا حب الدبق که موزج است و رب السوس و غاریقون و هس سفید و مصطکی و حشیش غافث و افسنتین رومی و صبر سقوطری اجزای مساوی کوفته و بیخته و با آب
کرفس سرشته و دست را بروغن بلسان چرب کرده حب بندند شربتی از یکدرم تا دو درم و غذا زیرباج باشد و این حب برای فالج و لقوه و رعشه و اوجاع ظهر و امثال اینها
نافعست و بعضی حب السلاطین مدبر را با آب زنجبیل تازه که بهندی ادرک نامند دو شبانه روز سائیده پس حبوب بسته هر حبی بقدر نخود کوچکی و در سایه خشک نموده عند الحاجة
یک حب تا دو حب استعمال نمایند و تربد را خراشیده بروغن بادام چرب باید کرد و جرش کوبیده با زنجبیل سوده باستعمال آورد و تشمیج را در لته بسته در سرگین الاغ با آب
جوش باید داد تا پوست آن نرم گردد پس مقشر نموده سوده بکار برند و مازریون را دو شبانه روز در سرکه باید که بخیسانند و در میان دو سه بار سرکه را تبدیل کنند پس شسته خشک کنند
و نیم کوفته بروغن بادام چرب کرده بهر نحو که خواهند استعمال نمایند و تدبیر هر یک بتفصیل و چند نوع دیگر در قرابادین ذکر یافت **تدبیر کمون** آنست که بگیرند زیره کرمانی تازه
که کهنه و پوسیده نباشد و پاک و پاکیزه نموده در ظرف چینی یا سفالی لعابدار کرده سرکه انگوری کهنه بر بالای آن ریزند آنمقدار که چهار انگشت بالای زیره آید پس یکروز
و یک شب بگذارند و در همین زیره بالا نمایند پس در سایه خشک نموده اندک بریان کنند و اگر زود خواهند که خشک گردد در پارچه کرباس پاکیزه پهن کنند و دایم برهم زنند
تا خشک گردد **تدبیر کبریت** آنست که ظرفی را از شیر گاو تا نیمه کنند و بر سر آن پارچه کرباسی ببندند و بالای آن پارچه کبریت را ریزه ریزه کرده پهن کنند و طبقی از
سفال بالای کوکرد بگذارند بنحویکه بکوکرد نچسپد و در میان طبق سفالی سرگین گاو خشک کنند و برافروزند و یا آنکه براز اخگر کنند و بدمند تا از گرمی آن کوکرد آب شود
و از پارچه گذشته تمام در آن شیر بچکد پس کوکرد را از روی شیر بردارند و عند الحاجة بکار برند **تدبیر پیش** و هربی آنست که شش ماشه پیش و یا هربی هر کدام را که خوا

بگیرند

بگیرند و ریزه ریزه نموده در کیسه کنند و در دیگی که شیر گاو تازه دوشیده مقدار ده و دوازده آثار هندی باشد آنمقدار بجوشانند که شیر بنصفه رسد پس پیش را برآورده بشویند
و در کیسه دیگر کنند و در همان مقدار شیر تازه بجوشانند تا سه مرتبه پس پیش را خشک نموده مقدار حبه جهت فالج و لقوه و استرخا و استسقا و جذام و امثال اینها بکار برند
تدبیر ذراریح که بترکی الاکلنک نامند و قسمی از سین است بطبق صفهانی آنست که چند عدد آنرا زنده در کوزه کرده و سر کوزه را بلته کتانی ببندند معکوس بر بالای بخار سرکه
که بآتش بجوشند بدارند تا ذراریح کشته و پرورده گردد آنگاه سائیده استعمال نمایند تدبیر سلاجه که عبارت از بول بز کوهی است که در مسکن او جمع میشود آنست که آنرا در ظرف
نوی کرده بران آب خارخسک و بول گاو آنمقدار بریزند که آنرا بپوشاند و در آفتاب و یا بآتش گرم بدست بمالند و صاف آنرا در ظرف دیگر کنند و بیست یکروز در آفتاب
گذارند تا مانند عسل غلیظ گردد تدبیر توتیا با آب غوره آنست که بگیرند توتیای کرمانی را و نرم سوده در ظرف چینی یا شیشه کرده آب غوره صاف کرده بران ریزند و بگذارند
تا نه روزه هر روز آب غوره را تازه نمایند و پس از نه روز بر روی سنگ سماق با آب غوره که صاف کرده و ببرف یا یخ سرد کرده باشند بآهستگی بسایند و چون خشک گردد
باز آب غوره سرد بران ریزند و بسایند تا آنکه بغایت نرم سوده شود پس خشک نموده در شیشه نگاهدارند و عند الحاجة بکار برند **تدبیر خبث الحدید** آنست که خبث
الحدید را کوفته بیخته مدت چهار ده روز در سرکه خمر بخیسانند آنگاه خشک کرده در روغن بادام بریان کنند و خوب بسایند چنانچه بالای آب بایستد و بزودی ته نشین نشود
و در تراکیب استعمال نمایند **نوع دیگر** آنست که خبث الحدید را نرم کوفته و بیخته مدت چهار ده روز در سرکه تند بخیسانند پس برآورده در آب کنند تا هفت روز
بخیسانند و هر روز آب کنند تا را تازه کنند پس برآورده خشک نموده خوب بسایند و بروغن بادام بریان کنند و یا بروغن هسته زردآلو یا شفتالو و بکار برند و بجهت امراض
بواسیر بهتر است **تدبیر براده آهن و تنقیه آن** آنست که آهن براده نموده در میان سفال آب نادیده با آتش سرخ سازند و در روغن کنجد اندازند پس برآورده سرخ نمایند و در سرکه انگوری
اندازند پس برآورده سرخ نموده در بول گاو اندازند پس در دوغ ماست گاو ترش پس برآورده شسته سائیده بکار برند **تدبیر لویت بیضه** آنست که قشر بیضه مرغ با قشر
مرغ را گرفته در آب شیرین بخیسانند و بگذارند تا متعفن گردد و قشر رقیق اندرون آنرا جدا کنند و آن آب را تبدیل نمایند و همچنین تا دیگر آب متعفن نشود پس برآورده خشک
نموده سوده بکار برند **نوع دیگر** آنست که با آب و نمک و خاکستر بهمان قسم بخیسانند و در آخر با آب شیرین پاک شسته خشک نموده بکار برند و برای این امر لویت بیضه
برآورده بهتر است **تدبیر خسک** آنست که خسک دانه را در شیر تازه دوشیده سه شبانه روز سه مرتبه بخیسانند و هر مرتبه خشک نمایند و بکار برند و این در تقویت باه
بیعدیل است **تدبیر و اصلاح عسل بلادر** آنست که بلادر را از میان دو پاره نمایند و انبر آهنی و یرا با آتش خوب گرم نمایند و قطعهای بلادر را بدان بگیرند و بزور بفشارند
تا عسل آن برآید و آنرا بدم کارد چوبی گرفته در ظرفی جمع نمایند و همچنین تا هر مقدار که خواهند و یا آنکه بلادر را بریده بر صفحه آهنی گذارند و دسته آهنی و یا غیر آنرا گرم کرده بران
گذارند و بزور بفشارند تا عسل آن بالتمام تمام نمایند و باید که در حین اخذ عسل آن دست را بروغن گردکان چرب نمایند تا مجروح نگردد و چون بعضی مردم را بجز در رسیدن بخار
عسل آن به بدن اعضا متورم میگردد و بعضی را نباید که اولا امتحان نموده آنچنان کسی متوجه اخذ آن نگردد و گفته اند در هنگامیکه جرم آن نیز داخل است نرم کوبیدن مثل آن در
را با مغز گردکان و یا با کنجد و یا مغز نارجیل مقشر اصلاح آنست **اصلاح شبرم** آنست که آنرا بکوبند و یکشبانه روز در شیر بخیسانند و در عرصه آن سه بار شیر را تبدیل کنند
پس خشک نمایند و هرگاه جهت اورام و سده احشا و ماه صفرا و اسهال بلغم و سودا استعمال نمایند بعد از پرورش بشیر سه روز دیگر در آب کاسنی و آب عنب الثعلب و آب رازیانه
بخیسانند و خشک کنند و بکار برند و با قوابض سرفه استعمال آن جائز نیست **اصلاح ادویه جهت نشاط** مانند بیخ شبیبی و بیخ شوکران و امثال اینها که در غایت
یبوست و باسمیت باشند آنست که بکوفته سه شبانروز در شیر بخیسانند و مکرر تجدید شیر نمایند پس خشک کرده در روغن بادام و یا روغن تخم کدو و یا روغن پسته بکیفیته بپرورند
بکار برند و اگر اکثر حار باشد در روغنهای بارده و بارو یا در روغنهای حاره بپرورده کنند و یا مغزهای مناسبه مخلوط نمایند **طریق دیگر** که حکیم میر محمد مومن نوشته
که معمول منست و بنجابه مشاهده نموده ام آنست که ادویه مکیفه را بعد از آنکه دو سه روز در آفتاب با عرقهای مناسبه خیسانیده باشند و آب آنرا جهت حاجتمین با عسل
بجوشانند تا بقوام آید و ادویه آن معجون را با آن بسرشند و هرگاه در حبوب استعمال کنند باید که با بعضی از ادویه آن حب که از جوشیدن نفع و قوت آن نگردد بجوشانند تا همه آبها
جذب کند آنگاه با سائر ادویه سرشته حب سازند و مراد آنکه مراد از شیر درین موضع شیر بز تازه دوشیده و یا شیر گاو تازه دوشیده است و اولی شیر بز است **اصلاح**
دبق آنست که بعد از آنکه دانه آنرا برآورده باشند در هاون با قدری روغن زیتون و امثال آن مخلوط نمایند و بکوبند با سائر ادویه که با آن مناسبت داشته باشد
و همچنین است اصلاح جمیع ادویه شیره دار چسبنده و هرگاه دبق با ادویه که دران ترکیب کنند لبوب و مغزها باشد احتیاج مداخل کردن روغن نیست با همانها

برآید جمع نمایند پس هرگاه خواهند استعمال نمایند با روغن گردکان و اگر بجای روغن گاو و یا شانند استعمال نمایند در دوا السنه و غیر آن که برای آن داخل میشود باید که مبالغه در اخذ عسل آن بالتمام نمایند ۱۲

بکوبند و بهترین مغز با جهت اصلاح و بتق مغز دانه بید انجیر است **دستور کوبیدن نشسته** آنست که آنرا با آب اندک تر کرده بکوبند تا کوبیده کردد زیرا که خشک آن کوبیده
نمیکردد و **تصفیه زیبق** که معمول اهل صناعت کیمیا است آنست که زیبق را در ظرف مسی بقلعی صاف بیحرک و کدورت کنند و بر آتش کذارند و بفاصله اندک ظرفی دیکر
مسطح از آب کرم کرده بالای آن بدارند و یا بر سه پایه چوبی بکذارند که سطح زیرین ظرف بالائی بسیار وسیع تر از ظرفی که در آن سیماب است باشد و آنچه زیبق صاف خالص
است صعود کرده در سطح زیرین ظرف بالائی مجتمع میکردد بردارند و بکار برند **نوع دیکر** که بطریق متعارف است آنست که زیبق را در هاون سنکی و یا در ظرف شیشه
و یا لعاب دار با آب بید انجیر بسایند تا چرب و سیاهی آن زائل کردد پس با آب عنب الثعلب بدستور سحق نمایند و مرتبه سوم با آب نقیع هلیله بسایند پس بشویند و هفتاد
مثقال آنرا با سی مثقال آب خالص در دیک سنکی با آتش ملایم بجوشانند و هر چند ازین تحلیل رود اندک اندک آب در آن داخل نمایند تا یکرطل بماند پس با آتش بسیار ملایم
طبخ دهند تا آب رفته زیبق بماند بردارند و در شیشه نکاه دارند و این باصطلاح اهل صنعت مسمی بآب الارواح است و اما آنچه را باید تغسیل نمود که تفصیل عبارت از آنست
پس بدانکه فائده غسل تبرید و یا تلطیف از اشیای غریبه و جرمیه و یا تعدیل و یا رفع حرارت ناریه مکتسبه از احراق و یا رفع بشاعت و غثیان آنست هر یک بانفراد و یا
مجموع مانند اکثر ادویه مجربه از یواقیت و شادنج و بسد و لاجورد و حجر ارمنی و آنچه شبیه باحجار است مانند راسخت و اقلیمیا و شنجرف و مرداسنک و سفیداب و امثال اینها
و طباشیر و لک و موم و زفت و صبر و ادهان و سویق و شیرج و امثال اینها و طریق آن آنست که آنچه احجار و یا شبیه بآنها باشد بسیار نرم سائیده و در هاون و امثال آن
کرده آب بران ریخته بآهستکی برهم زنند تا آنچه مانند غبار باشد با آب مخلوط کردد و پس آنرا بآهستکی در ظرف دیکر ریخته و درد آنرا باز سائیده و بدستور آب داخل کرده هم
آنرا بکیرند و درد آنرا باز بسایند تا مجموع مثل غبار کشته با آب مخلوط شده و در آن ظرف دیکر رود و بعد از ان روی آنرا بپوشانند تا غباری داخل نشود و ته نشین کردد پس
آب بالای آنرا ریخته ته نشین را خشک کرده استعمال نمایند اما **غسل طیان** آنست که هر کل را که خواهند بشویند در آن آنمقدار آب که او را خوب بپوشاند بلکه سه چهار انکشت
بالای آن ایستد بخیسانند پس از پارچه کرباسی بکذرانند تا ته نشین شود ته نشین را خشک نموده بکار برند **غسل ادهان** که نظر به مانند بدانکه هر روغنی که متکرج و کهنه و طعم آن
تند شده باشد و خواهند که زائل و تازه کنند آنرا آنست که آن روغن را در ظرفی کنند و یخ و یا برف در ان ریزند و برهم زنند تا یخ و یا برف آب شود و پس از روی آب بردارند
و اکر یخ یا برف نباشد با آب بسیار سرد نیز خوب است و اکر بیکدفعه باصلاح نیاید دو سه دفعه تکرار عمل نمایند و با کلاب نیز همین تدبیر دارد و با کلاب با برف و یا یخ و آب سرد
نیز خوب است و روغن کاو و کوسفند را با دوغ کاو ترش جوش دادن و در حین جوش آرد میده کندم بران پاشیدن تا دوغ سوخته کردد و اما روغن بسوزد خوب است **غسل**
شیرج که روغن کنجد باشد آنست که با آب و نمک بسیار برهم زنند و با آتش نرم بجوشانند پس از آب و نمک جدا کنند و با آب صاف خالص بسیار برهم زنند و بجوشانند
پس آب را از ان جدا کرده بکار برند **غسل زفت** و امثال آن مانند غسل موم و مومیائی و عنبر است که کداخته در آب صاف نیمکرم بریزند تا کدورت آن ته نشین کردد و آنچه
بر روی آب ایستد بردارند و عند الحاجه بکار برند **غسل آبار** و اثمد و اسفیداج و توتیا و حجر ارمنی و شادنج و یاقوت و زمرد و عقیق و لک و امثال اینها آنست که هر کدام
را که خواهند اولا نرم بسایند و با آب مخلوط کنند آنچه با آب مخلوط شود در ظرفی بکیرند و آنچه ته نشین شود باز بسایند و با آب مخلوط کنند و آب مخلوط آنرا بکیرند و همچنین چند مرتبه و در آخر
آنچه دردی و سنکریزه باشد دور کنند و سر ظرف مخلوط با آن را بپوشند تا ته نشین کردد پس آب بالای آنرا بریزند و ته نشین را خشک نموده اکر از برای امراض چشم است
باز سحق و صلایه نموده بکار برند و در غیر آن بدون آن کافی است **غسل نوره** یعنی آهک جهت تصفیه و اطفای حرارت آن آنست که آهک را در ظرفی کنند و آب بران ریزند
و برهم زنند و در ظرفی کنند و ته نشین و دردی و سنک ریزه که باشد دور کنند و آن آب را بکذارند تا ته نشین شود و آب صافی آنرا بکیرند و آب خالص در ان ریزند و برهم زنند
و بدستور تا هفت مرتبه تجدید آب نمایند پس خشک نموده بکار برند **غسل مرداسنک** جهت امراض حاره آنست که مرداسنک را با هموزن آن نمک بسایند و آب بسیار کرم
آن ریزند آنمقدار که چهار انکشت بالای آن آید و تا هفت روز بکذارند و هر روز سه مرتبه برهم زنند پس بکذارند تا ته نشین شود و آب صافی تازه بران ریزند و هفت
روز دیکر بدستور بکذارند و در بین برهم زنند و بعد هفت روز تجدید کنند و همچنین تا چهل روز پس خشک کرده استعمال نمایند **غسل لاجورد** و آنچه از برای امراض چشم است
مانند احجار دیکر است که ذکر یافت و آنچه از برای کتابت و نقاشی و سفوف و حبوب و غیر آنست آنست که لاجورد را نیکو بسایند و تنقیه با آب تازه نموده بجوشانند
و اندک روغن زیتون در آن ریزند و بدستور احجار غسل دهند و مکرر اعاده طبخ و غسل کنند تا مانند غبار کردد **نوع دیکر** آنست که سنک لاجورد را کوفته و بیخته صلایه
نمایند تا مانند غبار کردد پس با روغن کندر یا سندروس خمیر کنند و با آب کرم بدست بمالند و همواره اندک اندک آب کرم میریخته باشند تا تمام آن شسته کردد و چون

ببینند

ببینند که در روغن دیکر رنک لاجورد نماند دست بدارند و آب اول را در کاسه نکاه دارند آنچه از ان ته نشین شود لاجورد اعلا است و آب دوم که در ظرف دیکر است ته نشین
آن لاجورد اوسط و ته نشین سوم را اشمط نامند بنا بر قول صاحب قرابادین معصومی و بنا بر فرموده نواب علویخان مرحوم مغفور حجر ارمنی درین زمان معروف باشمط است
غسل صبر آنست که بکیرند صبر را و در هاون بهمواری و آهستکی بکوبند و بحریره بیزند پس بکیرند افسنتین رومی یکرطل و مصطکی و حب بلسان و دارچینی و عود بلسان
و سلیخه و سنبل الطیب و اسارون از هر یک سه درم در آب بجوشانیده صافی نموده با صبر کوبیده بیخته در آب اندازند و بدسته حرکت دهند و آنچه مخلوط با آب شده در
کاسه بریزند و آنچه ته نشین شده باز بسایند و آب مطبوخ دوا بران ریزند و بدسته حرکت دهند و آنچه مخلوط با آب کردد در ان کاسه ریزند و بدستور بعمل آورند
تا بغیر رمل و سنکریزه چیزی در ته هاون نماند ترک نمایند و آب را بکذارند تا ته نشین کردد و از کرد و غبار محافظت نمایند پس آب صافی آنرا بجر علقه بکیرند و ته نشین را
با زعفران سائیده ممزوج نموده در ظرف چینی پهن کنند و بکذارند تا خشک کردد پس بردارند و نکاه دارند در ظرف چینی یا شیشه و عند الحاجت بکار برند و قوت اسهال
صبر مغسول از غیر مغسول ضعیف تر است **غسل سویق** جو و کندم و غیر آن که خواهند در معده ترش نکردد و نفخ آن زائل شود آنست که آب کرم جوشان بران ریزند
و بکذارند تا بر آید و اکر دو مرتبه آب کرم بر آن ریزند بهتر است پس آب سرد بر آن ریزند و از آب بر آورند و تناول نمایند و اکر مانعی نباشد از خوردن شیرینی و کلاب
و بید مشک و امثال آن بعد غسل با آب سرد شربت ساخته در آن ریزند و تناول نمایند که بهتر و مصلح آنست و بعضی کفته اند که غسل سویق آنست که جو و کندم
و یا غیر آن هر حبی را که خواهند بریان نمایند و بعد بریان با آب بشویند و خشک کرده آس نمایند و باستعمال آورند **غسل موم** آنست که بکیرند موم را و کداخته
در آب سرد بریزند و بکذارند تا سرد کردد و از روی آب بردارند و همچنین مکرر نمایند تا صاف و خالص کردد و **دستور** سفید کردن شمع در حرف الشین در شمع مذکور
میکردد انشاء الله تعالی اما دستورات و **دستور** آشامیدن چوب چینی و آن بانجار است بهترین همه طرق تعریق است جهت امراض مزمنه خصوص سوداویه
مانند جذام و قروح خبیثه و جرب اکاله و ساعیه و توباد و تحلیل ریاح و مواد غلیظه و تقویت بدن و امثال اینها اما باید که جوانان و محرور المزاجان بی سبب
مرکب استعمال آن نکنند و خود را در رنج نیندازند و اثر آن در امراض بارده بلغمیه چندان منفعتی نیست و همچنین پیش از تنقیه و بودن بدن ممتلی از اخلاط فاسده و در ان
و در ان پرهیز نانمودن از اشیای غیر مناسبه و منافیه بلکه ضرر آن درینصورت بمراتب بیشتر زیاده از نفع آنست و مورث امراض صعبه است و طرق استعمال آن بانحای بسیار
است از آنجمله آنست که چون خواهند استعمال نمایند اولا تنقیه بدن نمایند بحسب خلط غالب و چون نقای تام حاصل کشت یکدو هفته صبر نموده پس شروع نمایند تا بیست و یکروز
یا چهل روز بحسب احتیاج هر روز پنج مثقال عرق کلابی رنک متشابه الاجزاء در پختکی و خامی و صلابت و رخاوت که نه بسیار صلب صمغ سیاه رنک پر ریشه و نه بسیار رخو سبک خام
سفید که اجزای آن در هنکام بریدن مانند آرد کردد بلکه باید که کره نو کرم ناخورده غیر مشقق غیر کج و اج باشد که چوب چینی اعلا نامند بکیرند و بدم کارد ورق ورق نمایند
و اکر نتوانند شد بقدر باقلا و نخود خورد نمایند و آنچه ریزه و آرد شده باشد دور کنند و در قدری کلاب و یا بید مشک و یا عرقهای مناسبه دیکر بر حسب علت و یا با آب خالص
صبح بخیسانند و شام آنرا با آنمقدار آب که در شبانه روز بصرف ماکول و مشروب آید در دیک نقره یا مس تازه قلعی کرده یا سنکی و سفالی لعابدار کنند اما باید که آن ظرف
از آب پر نکردد که جای جوش و بخار نماند پس سر آنرا بظرفی از همان جنس پوشیده اطراف آنرا بخمیر آرد ماش مستحکم نمایند که اصلا بخار بیرون نرود پس آنرا بهیأت مجموعی وزن
نمایند و سنک وزن آنرا محفوظ دارند و سر آنرا باز کرده بهمان قدر آب سرد داخل نمایند و سر آنرا محکم بندند و با آتش بسیار ملایم طبخ نمایند تا آب بنصفه رسد و در بین جوش
سنکی کران بران کذارند و بخار سرپوش را بر ندارد و در آخر با آن سنک وزنه محفوظ بسنجند چون برابر باشد فرود آورند و بکذارند همان قسم سرپوشیده و صبح کرم کرده
نزد خود آورند و ردائی بر خود پوشیده و سر دیک را آهسته آهسته باز نمایند تا بخار آن بتمام سر و بدن برسد و عرق شود و چون بخار آن کم کردد دیک را از زیر ردا بر آورند و ردا را بخود به پیچند که
هوا نرسد و مطبوخ چوب چینی را صاف نمایند مقدار پنجاه مثقال تا صد مثقال آنرا بدون شیرینی یا با پنج مثقال نبات نیمکرم و همین مقدار وقت شام بنوشند و تتمه را بجای آب بیاشامند
و داخل طعام و خمیر نان و میوه کنند و آب خالص مطلق نیاشامند و قدری از چوب چینی که بدار و ریشه دار را اکر چوب چینی اعلی زیاده از قدر مشروب اول روز اولا قدری بر آورند و بنوشند
و در بین کرفتن بخار آن بهتر و معین بر عرق و تاثیر آن است و پنج روز دیکر هر روز هفت مثقال چوب چینی باوصاف مذکوره را بدستور مزبور طبخ نموده بیاشامند و اکر
اراده بیست و یکروز باشد پنج روز دیکر هر روز شش مثقال و پنج روز دیکر هر روز چهار مثقال و سه روز دیکر علاوه برای آنکه دفعة از آب طبوخ چوب چینی مقدار کثیر با آب خالص
رجوع نشود و دو مثقال آنرا با آب بدستور طبخ نموده بیاشامند و هر پنج روز و یا چهار روز بعرق نشینند بدین طریق که قدری چوب چینی را در آب طبخ نمایند بهمان نحو و مرتعش

ایام معهوده مطلوبه جبا شده اکتساب طبخ دهند و صاف کرده و روی را از ان بشویند و طهارت از ان نمایند که نیمکرم باشد و همه حال اکر برای مشروب باشد

بر کرسی نشینند که ته کرسی را حصیر از آن باشد برهنه شده لحافی بر خود گرفته دیگ را بزیر کرسی برده سر آنرا آهسته آهسته باز نمایند تا بخار آن تمام بدن برسد و عرق شود و اگر علت
بر سر و رو باشد گاه گاهی سر و رو را بزیر لحاف برند و چون نفس تنگی کند بر آورند و چون بخار دیگ تمام شود از کرسی آهستگی بقسمی که هوا نرسد فرود آمده لحاف را بخود پیچیده و درست
بخوابد تا عرق در بدن خشک شود پس ملباس پوشیده بر آید و اثفال هر روزه را خشک نموده نگاه دارند که اگر آب مطبوخ چوب چینی در بین روز صرف کرده قدری از آن اثفال را آورده
طبخ نموده بمصرف آورند و در روز بیست هفتم یا بیست ام بحمام روند و اثفال چوب چینی را خشک کرده آب طبخ نموده آن بدن را بشویند و بعد از فراغ از مطبوخ چوب چینی حلوای چوب
چینی بنحویکه در حرف الحاء در قرابادین انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد ده دوازده روز تناول نمایند و این دستور را برای متوسطین و امراض ضعیفه است و اگر مرض مریض
قوی باشد در هر چهار روز دو مثقال تا بیست بیفزایند و بعد از آن بهمان ترتیب بکاهند تا بیست روز یا بیست و پنج روز یا سی روز که مجموع ایام زیادتی و کمی آن چهل
پنج روز و نهایت شصت روز باشد و اگر بدن بسیار قوی باشد هر دو روز و یا سه روز یا هر چهار روز یکبار بعرق نشینند و بعد از اتمام بدستور بحمام روند تا پانزده روز یا بیست روز
حلوا تناول نماید و باید هشت روز قبل و در بین و ده روز بعد از اتمام از خوردن آن نمک و بقول و حبوب و لبنیات و حموضات و آب سرد و میوه های رطب و حار
و مولد دم سوداوی و سوداوی و جماع و غسل و پر خوردن و بسیار کم خوردن و خواب بسیار و کم خوابی و اعراض نفسانی و بدنی خصوص در روز تعریق اجتناب لازم و واجب
دانند و غذا منحصر بر قورمه چلاو و قلیه با چلاو و کباب و یخنی پلاو و مزعفر یعنی طعام شیرین که زعفران آن بسیار کم باشد و باشد مزعفر و یا نان با کباب و یا قلیه و قورمه
و نیمرو و بیضه مرغ و باید که همه بی نمک در امراض صعبه و در امراض خفیفه کم نمک و از گوشتهای لایق باشند گوشت بره و بزغاله شیر مست یا جوان فربه و طیور لطیفه خفیفه مانند
کبک و دراج و طیهوج و سنگخوار و امثال اینها باشد و از اغذیه غلیظه و نفاخه و گوشت حیوان پیر و لاغر و گاو و مرغ خصوص مرغ پیر اجتناب نمایند و از لبوب فندق و گرگ
و چلغوزه و حلویات که مصنوع از اینها باشد و از حموضات و جماع و میوه ها مانند هندوانه و انار و خربزه و انبه و کتهل و اناناس و کوله و ماست و امثال اینها تا شش ماه
بلکه بعض اینها تا یک سال پرهیز نمایند و باقی منوط برای طبیعت است و در قرابادین کبیر بتفصیل مذکور شده و دستور قهوه و سفوف و حلوا و عرق و معجون و نقوع و مرهم
آن در قرابادین این کتاب نیز انشاء الله تعالی هر یک در رسم خود مذکور خواهد شد **دستور آشامیدن عشبه مغربیه** مانند آشامیدن چوب چینی است در همه امور
مگر آنکه از سه مثقال شروع نمایند و زیاده از ده مثقال ننمایند در ابدان قویه و در ضعیفه از هفت مثقال تجاوز ننمایند و گاهی هر دو را با هم ترکیب مینمایند بحسب احتیاج و گاهی
در بین و در چوب چینی نیز قدری دارچینی ریزه کرده برای بیرون المزاجان و برای صاحبان سرفه اصل السوس خراشیده مرضوض اضافه مینمایند و باید که عشبه مغربیه جدید الا
حلول شق نموده و ریزه ریزه کرده در آب خالص با گلاب یا بید مشک با عرقهای مناسبه دیگر بدستور مذکور در چوب چینی طبخ نمایند و بکار برند و خواص منافع آن انشاء الله
تعالی در ادویه مفرده مذکور خواهد شد و نیز طریقه آشامیدن صاصفراس مانند آن هر دو است و این منضج و ملطف محلل مفتح سدد و مجاری و منقطع و منضج اخلاط غلیظه لزجه
و مقوی اعضای رئیسه و مقوی حرارت غریزیه و دافع امراض بارده رطبه و سوء القنیه و استسقاء و ضیق النفس و سرفه کهنه و سوء المزاج بارد معده و کبد و وجع کرده و مثانه و [illegible]
بارده و بلغمیه و مفتت حصاة و مدر بول و حیض و محلل ریاح غلیظه محتقنه در مجاری بول و منی و دافع هیضه و قی و فواق و حمی ربع و وبا و طاعون و سموم است و تفصیل در ادویه مفرده
این کتاب خواص و منافع آن مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی و طریق استعمال در خاتمه قرابادین کبیر ذکر یافت و **شجرة النبی** که بزبان فرنگی ملاسطور نامند ماهیت خواص
و منافع آن در ادویه مفرده انشاء الله تعالی مذکور میگردد و طریقه استعمال آن است که بگیرند از جزو داخلی آن که سیاه رنگ و چرب است سی درم و از قشر خارجی آن ده درم اگر یافت
شود و الا بدل آن ده درم از جزو داخلی نیز که مجموع چهل درم باشد و بسوهان براده کنند و یا بدم کارد ریزه ریزه نمایند و در شش رطل آب در ظرف چینی یا شیشه یک شبانه روز بخیسانند
پس بدستور چوب چینی طبخ دهند تا بنصف رسد و بدستور چوب چینی بنوشند اگر آب مطبوخ آن کمی کند ثفل آنرا در همان مقدار آب طبخ دهند تا بنصف رسد و از آب اول صبح و شام بگرم
بی شیرینی یا با نبات پنج درم بیاشامند و آب دوم را بجای آب بنوشند و چون قریب باتمام رسد چهل درم از جزو داخلی و ده درم از قشر خارجی آن و الا بدل آن نیز از جزو داخلی ده درم بگیرند و بدستور
در شش رطل آب طبخ دهند تا بنصف رسد و ثفل آنرا نیز بدستور طبخ دهند و بیاشامند بهمان نحو تا قریب باتمام رسد پس پنجاه درم از جزو داخلی و ده درم از قشر خارجی اگر یافت شود و الا ده
درم نیز از جزو داخلی بگیرند و بهمان نحو طبخ دهند و بیاشامند و دستور پرهیز و تنقیه و تغذیه بنحو چوب چینی است بلا تفاوت و تصرفات در آن بحسب امراض و امزجه و ازمنه و امکنه
و اسنان و غیرها نیز منوط برای طبیب حاذق است و چون طعم آن بسبب تنوعی که دارد ناخوش آینده است برای رفع آن مجرب است که یک مشت مویز کشمش یا چند دانه مویز
منقی از حب با قلیلی اصل السوس و یا نبات داخل نمایند و در امزجه صاحبان کبد حار پوست بیخ کاسنی و یا صندل زرد بمقدار ربع و یا خمس و در امزجه بارده دارچینی و قرنفل هر یک

بقدر

بقدر احتیاج و در امراض دماغیه مرزنجوش و یا اسطوخودوس و در وجع مفاصل قلیلی کمافیطوس یا کمادریوس و در امراض صدریه پرسیاوشان یا فراسیون یا زوفا خشک یا عرق
السوس یا بهدانه و در امراض کبدیه پوست بیخ کاسنی یا غافث یا افسنتین و در امراض کرده عرق السوس یا تخم هندوانه یا خربزه یا خیار یا کدو و در امراض طحال خشیشة الطحال و پوست
بیخ کبر و همچنین در هر علت و مرض و غرض ادویه مناسبه لائقه بدان و این دوا از برای رعشه و فالج و سدر و دوار و قولنج بارد و اوجاع مفاصل بلغمی و سوداوی و تقویت معده ضعیفه
که حادث از برودت و رطوبت نافع است و تفصیل در قرابادین کبیر در خاتمه آن در ادویه جدیده مذکور شد **دستور استعمال کیاکو** و آن چوبی است که از ملک فرنگ می آورند و ما
خواص آن در ادویه مفرده انشاء الله تعالی خواهد آمد و در خاتمه قرابادین کبیر ذکر یافت و بالجمله نافعست از برای جذام و آتشک و سائر قروح خبیثه مجاری بول و غیرها آنست
که بگیرند چوب کیاکو را و بسوهان براده نمایند و با سه ربع وزن آن چوب چینی اعلی نیز براده نموده در شش وزن هر دو شراب برندی که بسیار تند میشود و از ملک فرنگ می آید و یا
عرق قندی دو آتشه بلکه در سه آتشه که کیاکو براده کرده یک آثار و چوب چینی سه آثار براده کرده و عرق قندی شش آثار باشد مثلا در قرابه شیشه که ضخیم باشد کنند و باید
که شیشه پر نباشد بلکه قدری از آن خالی باشد پس سر آنرا خوب محکم بسته که اصلا بخاران بیرون نرود چهل روز در آفتاب بگرم گذارند و در بین گاه گاهی حرکت میداده باشند
و بعد چهل روز صاف نموده در شیشه ها کنند و سر آنرا محکم بندند و عند الحاجه بعد از تنقیه تمام روزی دو تولة آنرا نهایت سه تولة و اگر مریض بسیار قوی البدن و مرض صعب
باشد بتدریج تا چهار تولة میتوان رسانید تا بیست و یکروز یا چهل روز نهایت پنجاه تا شصت روز که نهایت مدت ایام شرب آن آنست و غذا و شراب باید که منحصر بشیر گاو
تازه دوشیده و چلاو باشد و چلاو با قلیه و یا قورمه و کباب و پلاو نیز میتواند خورد و لیکن باید که همه بی نمک و بی ماست باشد و سایر تدابیر در بین و ما تقدم و ما تأخر بعینه
مانند چوب چینی است که ذکر یافت بلا تفاوت و اگر در عرق باد رنجبویه و گاوزبان و شاهتره و بسفایج و اذخر و غیرها از عرقهای مناسبه بجای عرق قندی و یا با ادویه
مناسبه هر علت و مرض مانند عشبه مغربیه و صاصفراس و شجرة النبی و امثال اینها ترکیب و ترتیب نمایند بد نیست جهة اکثر امراض ضعیفه و متوسطه مانند ضعف اعصاب
و دماغ و اوجاع مفاصل و جرب و قوبا و استسقاء و امثال اینها و یا بطریق نقوع چوب چینی از هر یک بقدر لائق خیسانیده استعمال نمایند بد نیست برای کسانیکه اجتناب
از عرق قندی دارند این ترکیب خوب است **طریق استعمال شیر شتر** جهت استسقای زقی و طبلی با بول آن بغایت نافع و مفتح سده جگر و سپرز و مسهل زرداب و رافع
ضیق النفس بارد و حمی برای حاران نیز بتعدیل دانسته اند چون با اقراص و اشربه بارده و معتدله بنوشند آنست که چون اراده استعمال آن نمایند شتر را تعلیف کیاه و حبوب مناسبه
نمایند مانند آنکه جهت تبرید کاسنی و آرد جو و نیل و کشوث و امثال اینها و بجهت تسخین کنگر و درمنه و رازیانه و کرفس و شبت و قاقلی که شور نامند و مانند اینها و از ربع رطلی
شروع نمایند و هر روز ده درم بیفزایند تا بحدیکه گرانی نکند و نیکو هضم گردد و ادرار قوی نماید و اگر طبع مجتنب نباشد تا بقدر نیم وزن آن بول شتر مخلوط میتوان نمود و هر گاه
بول صاحب مرض بمقدار شیر و زیاده از آن باشد و منحدر گردد و تلیین بطن نماید و در آروغ طعم شیر ظاهر نگردد و در معده ترش نشود علامت موافقت و عدم تجبن آنست زیاده
میتوان نمود و اگر متجبن گردد جهت رفع تجبن آن دو دانگ سکنجبین تناول نمایند و اگر موافقت مینموده نمایند و توانند که اقتصار بر آب و غذا بر آن نمایند و غذای دیگر و آب مطلق
ننوشانند بهتر و اگر خواهند شیر برنج و فرنی با آرد برنج و یا آرد گندم از آن نیز بخورند بد نیست و اگر اطلاق زیاده نماید و باعث ضعف گردد یکروز در میان و یا دو روز در میان
بنوشانند و مقویات قابضه مانند مصطکی و سنبل الطیب و قرص زرشک قابض و امثال آن اضافه کنند و باید که شتر را هر روز بحضور خود طلبیده ظرفی را پاک شسته و خشک نموده
با آتش گرم نموده و در ظرفی بزرگتر از آن آب گرم کرده شیر را در آن بدوشند و ظرفی دیگر را پیمانه کرده در آن صاف کرده آن مقدار مذکور را بزودی گرم گرم بیاشامند تنها یا با ادویه
آن و یا کمتر از آن بقدر برداشت مزاج بول آن و یا با چهار مثقال تا یک مثقال عسل و نیم مثقال تا یک مثقال سنبل الطیب کوفته بیخته اگر گرمی نماید و یا با سفوفات و اقراص و ادویه مناسبه
دیگر مانند سفوف لک و دواء اللک و امثال آن اگر مناسب باشد و اگر شیر موافقت نکند بهیچ نحو بزودی ترک نمایند و لجاجت و ابرام در نوشیدن آن نکنند که مضرت می بخشد
و منجر بضعف معده و غیر آن میگردد **دستور آشامیدن شیر بز** جهت ادرار فضلات و ترطیب بدن و نفث الدم و جراحت ریه و حلق و مثانه و تپهای مزمنه حاره دقیه
آنست که بز را بعلفهای مناسبه تعلیف نمایند و مانند شیر شتر شیر آنرا بدوشند و مقدار هشت و پنج مثقال تا سی مثقال و تا چهل مثقال با یک مثقال کتیرا و نیم مثقال رب السوس
و صمغ بادام گرما گرم جهت نفث الدم و سرفه و سل سینه و همچنین با صمغ عربی و کتیرا از هر یک نیم درم تا یکدرم و با لک خام سائیده مغسول یکدرم و یا با قرص کهربا و یا سفوف
آن و یا با حب حابس الدم که نسخه آن انشاء الله تعالی در قرابادین خواهد آمد جهت نفث الدم مجرب و جهت ترطیب بدن از بیست و پنج مثقال شروع نمایند و بتدریج اندک اندک
تا بحدیکه بر طبیعت گران نیاید بیفزایند و اگر ترطیب زیاده مطلوب باشد یا اراده ادرار باشد قدری آب خالص تا ربع و یا نصف آن بیفزایند و جهت دفع حمیات عتیقه و دقیه از

همان مقدار شروع نمایند و روزی سه مثقال بیفزایند تا بحدیکه موافقت نماید و گرانی نکند و هر روز ربع وزن آن آب خالص و یکدرم روز اول خبه که بفارسی خاکشی و شفترک نامند و نیم
درم شربت بنفشه اگر گرمی نکند داخل نمایند و روزی ثلث درم خبه و قلیلی شربت بنفشه بیفزایند چنانچه شیر را می افزایند تا به یکدرم خبه و دو درم شربت بنفشه برسد در صورتیکه شربت
بنفشه گرمی نکند و الا شربت را نیفزایند و یا آنکه مطلق داخل نکنند و اگر شیر بهیچ قسم موافقت نکند ترک نمایند و دستور آشامیدن **شیر الاغ** جهت سل و دق و ترطیب
بدن و رفع هزال حادث از حرارت و امثال اینها آنست که الاغ تازه زائیده جوان را بچرانیده و علفها و گیاهای بارده رطبه موافقه تعلیف نمایند و بدستور شیر در حضور
خود طلبیده بدوشند و گرما گرم روز اول و دوم بیست و پنج مثقال تا سی مثقال با قرص کهربا و طباشیر و لؤلؤ و غیر اینها از ادویه مناسبه بیاشامند جهت سل و تقویت قلب
روزی سه مثقال تا شش مثقال و زیاده هم اگر احتیاج بسیار باشد و ثقل ننماید و موافقت کند بیفزایند و چون دریافتند که ثقل مینماید زیاده ننمایند و یا کم کنند و اگر مطلقا موافقت
نکند ترک نمایند و دستور آشامیدن **لبن النساء** جهت امراض مذکوره مانند شیر الاغ است و بدانکه باید که غذای شاربان البان مذکوره غذاهای مناسبه لطیفه خفیفه باشد
و اجتناب نمایند از غذاهای ثقیله و تداخل که سوء هضم و تخمه و هیضه عارض نگردد و از ترشی و لبنیات و حبوب و اعراض نفسانیه و بدنیه و امثال اینها و دستور آشامیدن
فادزهر حیوانی جهت حفظ و تقویت بدن و ارواح و قوی او باد آنست که چون اراده نمایند باید که در اول فصل بهار و یا خریف تنقیه نمایند که بدن نقی و پاکیزه گردد از اخلاط
فاسده ردیه بمسهلات و مقیئات و فصد اگر دم غالب باشد و غذا باید که نخود آب و غذاهای لطیف باشد پس سال اول یک دانگ فادزهر حیوانی بزی را با مروارید
و طباشیر از هر یک نیم مثقال و عود قماری دو دانگ صندلین از هر یک چهار دانگ و مصطکی یکدانگ و عنبر اشهب و مشک از هر یک نیم دانگ و ورق طلا ده عدد و ورق
نقره بیست عدد مروارید و فادزهر بر سنگ سماق مصلایه کرده و ورق طلا و نقره را حل نموده و ادویه را کوفته و بیخته با هم حبوب سازند یا با نبات بقوام آورده سرشته حبوب
سازند و سه حصه و یا پنج حصه یا هفت حصه نموده سه روز یا پنج روز یا هفت روز هر روز با گلاب و بید مشک با قند و نبات شیرین کرده بدون شیرینی بنوشند و هر سال قدری
بیفزایند تا بیک مثقال و نیم برسد و بعضی تا دو مثقال را تجویز نموده اند و گفته اند محرور المزاج هر سال نیمدانگ و مبرود المزاج یکدانگ بیفزایند و باید کسیکه جوانی و سن او بچهل سال
نرسیده باشد و محرور المزاج باشد مرتکب استعمال آن نگردد بلکه محرور المزاج را قبل از پنجاه و شصت سالگی جائز نیست و باید که در ایام خوردن یکهفته بعد از ان از غذاهای غلیظ
و حموضات و لبنیات و بقول و حبوب و اعراض نفسانی و بدنی و جماع پرهیز نمایند و اولی آنست که مقدار کم آنرا با حبوب و معاجین مناسبه بقدر حاجت گاه گاهی تناول
نمایند زیرا که مقدار کثیر آن را دفعةً خوردن باعث گرمی و ثوران مواد و احراق اخلاط و تحلیل ارواح و قوی است و دستور آشامیدن **دوغ** جهت حمی دقی و امراض حاده
و لاغری بدن آنست که بگیرند ماست تازه گاوی را و در ظرفی یا مشکی کرده آب داخل نمایند و خوب برهم زنند تا کره آن بالتمام جدا گردد و بگیرند دوغ را که طعم آن اندک مائل
بترشی باشد و اگر شیرین باشد چند ساعت بگذارند تا اندک ترش مزه گردد و سی درم از ان دوغ با ده درم نان تنک سیده خالص ریزه کرده در آن ممزوج کنند و بگذارند تا نیکو [illegible]
یابد و تناول نمایند و اگر ازین مقدار زیاده خواهند و احتیاج بیشتر باشد بهمین نسبت بر هر دو قدری بیفزایند روز دوم پنجدرم بر دوغ بیفزایند و یکدرم از نان کم نمایند و همچنین
هر روز تا آنکه دوغ صرف بماند و عادت بدان حاصل گردد و چون خواهند بکاهند برعکس عمل نمایند تا بمقدار روز اول برسد و ترک نمایند و بعضی احتیاطا از زیاده مرعی داشته
گفته اند از ده درم دوغ و یکدرم نان باید که شروع نمایند و روزی سه درم دوغ و یکدرم نان بیفزایند تا سی درم یا زیاده هر مقدار که خواهند برسد و چون خواهند کم نمایند بدستور
افزوده اند کم نمایند و کسانیکه عادی بخوردن دوغ باشند محتاج باین تدابیر نیستند بلکه همین مراعات قوت هضم و آنکه با او حمی عفنی نباشد کافی است زیرا که با حمی عفونی استعمال
آن جایز نیست مگر آنکه وقت اقتضا کند از گرمی هوا و رقت و حدت ماده و رعب حال و امثال آن و جائیکه تعفن در اخلاط باشد با قرص طباشیر و هنگامیکه طبیعت ملین باشد و
آن موجب ضعف گردد با حبوب و اقراص قابضه و یا با طباشیر و یا طراثیث و امثال اینها از ادویه قابضه مناسبه استعمال نمایند یا آنکه سنگ تاب و یا آهن تاب نمایند و صاحب
خلاصة التجارب نوشته که گاهی فادزهر حیوانی با دوغ نفع می بخشد نفعی بین و اما دستور آشامیدن ماء الشعیر و ماء القرع و ماء الخیار و ماء الکشوث و ماء الشاهتره و ماء
عنب الثعلب و ماء هندبا و ماء ورق الخلاف و ماء البقول هر یک جدا جدا در قرابادین کبیر ذکر یافت و در قرابادین این کتاب نیز انشاء الله تعالی در حرف المیم مع
الالف مذکور خواهد شد و اما دستور اتخاذ دهان و گرفتن عرقها و عطرها نیز در قرابادین در حرف الدال مع الهاء و العین مع الراء و مع الطاء انشاء الله تعالی ذکر خواهد
یافت و در قرابادین کبیر ذکر یافت و اما اتخاذ بعضی ادویه و صنایع آنها **اتخاذ دخان کندر** جهت رویانیدن مو آنست که پارچهای کندر را در ظرفی بر روی
هم بچینند و در زیر آن فتیله مانند فتیله چراغ برافروزند و ظرفی دیگر مانند قدح یا طشت بالای آن معکوس نصب کنند و هر دودیکه در ان جمع گردد بردارند و یا آنکه در ظرف

سفالی

سفالی قطعهای آنرا باهم بچینند و بفتیله مشتعل سازند و بر بالای آن ظرف سفالی دیگر که عمقی داشته باشد نصب نمایند بنحویکه اندک هوا بدان برسد که خاموش نگردد و یا آنکه کاغذ
بشکل کله قند پیچیده و بالای آن گذارند و آنچه در ان مجتمع گردد بردارند که دخان و جوهر آن همانست و عند الحاجت بکار برند **اتخاذ دخان حصی لبان** که حصی لبه و هندی
لبان نامند جهت تقویت معده و باه و دفع رطوبات و غیر آن از خواصی که برای ان در ادویه مفرده در حرف الحاء مع الصاد مذکور است مانند اتخاذ دخان کندر و جوهر
آن است و این دخان مشهور بجوهر حصی لبان است و بهندی برلبان نامند **اتخاذ عسل بلادر** آنست که سرهای بلادر را جدا نمایند هر قدر که خواهند و در شیشه مطین
پر کنند و سر شیشه را بلیف بند نمایند و بطریق تنکیس که ظرف سفالی بزرگی را برسه پارچه که بلندی آن بمقدار یکشبر باشد نصب کنند که وسط آن ظرف را سوراخ کرده باشند
و شیشه را معکوس بر آن گذارند که گردن شیشه از ان سوراخ از زیر بر آید و تنه شیشه باندرون ظرف باشد و بزیر سر شیشه ظرفی گذارند که در آن آب باشد و بالای شکم شیشه
و اندرون ظرف که در آن است سرگین گاو خشک صحرای پر کنند و برافروزند تا عسل آن تمام و کمال از گردن شیشه در آن ظرف آب آید و چون دیگر عسل از ان شیشه نچکد و
تمام سوخته گردد عسل را از روی آب بردارند و اصلاح نموده یعنی تدبیر نموده بکار برند و دو نوع اند عسل در بیان تدبیر بلادر در همین فصل مذکور شد و **دستور اتخاذ اسفیداج**
و ان بطریق احراق و بتعفین نیز میباشد اما احراق آنست که رصاصین یعنی قلعی و سرب هر یک که خواهند صفحهای بسیار نازک ساخته در ظرفی برهم بچیده و بر هر صفحه قدری
کبریت سوده بپاشند و باید که مقدار کبریت بازای هر صد مثقال پنج دانگ زیاده نباشد پس بر آتش گذارند و برافروزند و بسیخ آهنی برهم زنند تا تمام آن سوخته گردد و از دود
آن محترز باشند تا سوخته سفید آب گردد نوع دیگر آنست که هر یک از ان هر دو را که خواهند در ظرف سفالی بگذارند و با کفچه آهنی برهم زنند تا مانند خاکستر گردد پس در کوزه مطین
کرده یکروز زیر ان آتش کنند تا سفید گردد اگر خوب سفید نشده باشد قدری سرکه انگوری تند بر آن بپاشند و یکهفته بگذارند تا سفید گردد و **دستور احراق روی توتیا**
که بهندی جست نامند نیز همین که است اهل هند نیز بدین نحو احراق مینمایند که آنرا قطعهای کوچک نموده در ظرف آهنی بر آتش میگذارند و میدمند و بسیخ آهنی برهم میزنند و
در بین احراق قدری سم الفار سوده بر آن میپاشند بزودی محرق مانند پنبه میگردد و میگویند که اگر آنرا گداخته بعد گداختن که گیاه هندی است قدری بعد قدری نرم سائیده آب
آنرا بر آن بپاشند و یا بریزند نیز محرق مانند پنبه میگردد و با شیای دیگر نیز محرق میگردد پس سوده شسته استعمال نمایند اگر مغسول آنرا خواهند و **اما بطریق تعفین** آنست
که بگیرند صفائح قلعی و یا سرب را و انگور را با دانه آن کوبیده بر آنها مالیده در ظرفی کرده در مکان نمناک گذارند تا همه آن حل گردد و یا آنکه صفحه قلعی و سرب را سوراخ کرده
و با انگور کوبیده آغشته در خم سرکه بیاویزند و ظرفی بر خم برابر قطعهای نصب کنند تا آنچه از ان سفیداب گردد بریزد و در ان مجتمع گردد و دهن خم را محکم بندند که بخار سرکه بیرون
نرود و هر چند روز باز کنند آنچه از سطح آن صفائح سفیداب گشته و در ان ظرف ریخته باشد بردارند و با انگور کوبیده بر ان مالیده بگذارند تا همه آن سفیداب گردد **نوع دیگر**
آنست که قلعی و سرب را در ظرف مشبک سفالی گذاشته آن ظرف را در ظرفی که سرکه بسیار تند در آن کرده باشند بگذارند بنحویکه معلق باشد تا بخار سرکه تمام آن سفیداب گردد
نوع دیگر که آنرا اسفیداب کاشغری و سفیداب رومی گویند آنست که بگیرند صفائح قلعی را و انگور کوبیده با تخم بر آن بمالند و بر روی هم گذارند در ظرفی که در ان سرکه انگوری
باشد و در خم سرکه گذارند و سر خم را محکم بندند که بخار سرکه بیرون نرود تا بمرور ایام تمام آنها سفیداب گردد پس بر آورند آنچه سفیداب شده باشد بردارند و آنچه باقی مانده
در ان نیز همان عمل نمایند پس بشویند تا ترشی و اجزاء [illegible] انگور از ان دور شود و سائیده بکار برند **اتخاذ توتیا** توتیای کرمانی در ادویه مفرده ذکر یافت و توتیای هندی
مس است که با زاج و بقولی با کبریت احراق مینمایند **اتخاذ روسخت** که عبارت از مس سوخته است آنست که مس را صفائح بسیار رقیق سازند و در دیگی بر روی هم بچینند و بقدر
عشر آن گوگرد و نمک بالمناصفه بر آن صفائح بپاشند و دهن دیگ را مستحکم نموده یکهفته در تون حمام بگذارند تا مجموع سوخته گردد و هر گاه زودتر خواهند مس را گداخته و گوگرد
و امثال آن بر ان پاشیده در سرکه انطفیه نمایند و تکرار عمل نمایند تا تمام سوخته گردد و شنیده شده که اهل هند شنجرف را در دیگ مسی یا آهنی میسازند و چون کهنه و شکسته شده [illegible]
میگردد و همین را بجای آن میفروشند **اتخاذ رسکپور** از برای آتشک و نار فارسی و سعفه خبیثه که آنرا الجی گویند و جرب خبیث و قروح ساعیه و خنازیر و ناصور [illegible]
کهنه و اقسام قروح کلیه و مثانه و مجاری بول که مزمن شده باشد و از برای تفتیت حصاة و رفع سرعت انزال و ضعف باه که مقدار یک حبه تا دو حبه آنرا با عسل تناول نمایند
آنست که بگیرند سیماب و گل ارمنی و اگر نباشد طین مغره که بهندی گیرو نامند و زاج و نمک سنگ از هر یک نه ماشه و در نسخه دیگر بجای زاج سفید توتیاء اخضر هندیست که بهندی
نیله تهوتها نامند و نسخه اول بهتر است پس مجموع را با آب مصلایه کرده اقراص سازند و خشک نموده در کاسه سفالی لعابدار که در ته آن کاسه نمک کرده باشند بگذارند و کاسه
دیگر مانند آن که بخاکستر و عصاره جو زمائل اندوده باشند گذارند و هر دو را بطین حکمت بگیرند و سه شبانه روز در سرگین گاو صحرائی خشک آتش دهند که اطراف آن سرگین بسیار باشد

واگر برای تقویت باه است نه شبانه روز آتش دهند بدین نحو که چون آتش تمام گردد بعد تجدید نمایند پس برآورند آنچه در ته ظرف و اطراف آن چسبیده باشد بگیرند که آن رسکپور است **نوع دیگر** آنست که بگیرند سیماب بیست مثقال و نیم و زاج سفید هفتاد و پنج مثقال و باهم در هاون سنگی نیکو سحق نمایند و در شیشه کنند و سر شیشه را محکم بسته بگل حکمت که از گل سرخ و پنبه و نمک و خاکستر و سبوس برنج ساخته خوب کوفته و ورزیده باشند گرفته و خشک نموده و در آن آتش شدید برافروزند و اگر آتش سرگین گاو صحرائی باشد بهتر است که تا سه ربع روز در میان آتش باشد پس برآورند و بگذارند تا سرد شود پس اجزا را از درون شیشه برآورند و با دو وزن آن ادویه آب لیمو سحق بلیغ نمایند تا منجمد و خشک گردد پس بار دیگر در شیشه کنند و بدستور سر آنرا محکم بسته بگل حکمت بگیرند و دیگ سفالی تا نصفه رمل کنند و شیشه را در آن گذارند و بالای آن نیز رمل نمایند که تمام شیشه در رمل پنهان باشد و در زیر دیگ آتش کنند آنمقدار که ریگ سرخ گردد پس برآورند و بگذارند تا سرد گردد از شیشه برآورند و در ظرف چینی نگاه دارند و همین عبارت از رسکپور و شنجرف سفید است و حب مصنوع از آن و طریقه استعمال آن در قرابادین کبیر ذکر یافت **اتخاذ زعفران الحدید** آنست که آهن را سوهان کنند در غایت ریزگی و چند مرتبه با آب و نمک بشویند تا سیاهی آن زائل گردد پس با آب خالص غسل دهند و با ربع وزن آن نوشادر سحق بلیغ کنند و بر روی لته در ظرف سفالی پهن نمایند و در مکان نمناک دفن نمایند تا دوازده یوم پس برآورند زرد مائل بسرخی قابل سحق گردد **نوع دیگر که معمول اهل صناعت است** آنست که بگیرند صد مثقال براده آهن را بدستور شسته در قرع مطین کنند و بوزن آن تیزآب فاروقی اندک اندک بر آن ریزند و چون از آن دود ظاهر گردد اندکی بول انسان بر آن بچکانند که جوش آن فرو نشیند و انبیق بر آن وصل کنند و با آتش ملایم مقطر نمایند و چون مجموع تیزآب مقطر گردید آتش را تند کنند تا مکلس زعفرانی رنگ گردد پس از آتش برگیرند و از شیشه برآرند بعد از سرد شدن و عند الحاجت بکار برند **اتخاذ زنجفر که شنجرف نیز نامند بدون احراق** بانحاء مختلفه است از آنجمله آنست که ملح قلا را در آب حل کنند و آب آنرا بجز علقه بگیرند و اگر مکرر خواهند باز قلا تازه را در آن حل کنند و آب آنرا بجز علقه بگیرند و همچنین این عمل را تا سه مرتبه یا پنج مرتبه یا هفت مرتبه تکرار نمایند پس در ظرفی کرده بر آتش گذارند تا آب آن منعقد گردد پس بگیرند یکوزن از این معقود و یک وزن از آهک سنگ گرما گرم آب ندیده و باهم سحق بلیغ نمایند و چهار وزن آن آب بر آن ریزند و مکرر آنرا از چوبی برهم زنند و یک شبانه روز بگذارند پس آب زلال آنرا بجز علقه بگیرند پس آن آب را در ظرف سنگی یا آهنی نموده بر آتش گذارند و باهستگی طبخ دهند تا منعقد گردد و باز هموزن این معقود آهک گرم آب ندیده داخل نموده سائیده و چهار وزن آب بر آن ریزند و بدستور از چوبی برهم زنند و بعد یک شبانه روز آب آنرا بجز علقه بگیرند و باز بهمان نحو عقد نمایند و باز حل کنند و تا هفت مرتبه این عمل را تکرار نمایند پس این هنگام مانند روغن میگردد و بسیار حاد و اکال از برای حل اکثر اجساد و ارواح مجرب و چون موی را در آن ریزند منحل گردد و در شیشه ضخیمی محفوظ دارند و چون خواهند که شنجرف از آن سازند بگیرند کبریت اعلی یکوزن و سیماب خالص دو وزن و با این آب هر دو را سحق نمایند و در آفتاب گذارند تا خشک گردد و در این مرتبه سیاه خواهد بود و پس مرتبه دیگر نیز با آن روغن سحق نمایند و بدستور در آفتاب خشک نمایند این مرتبه اندک سرخ رنگ خواهد شد و همچنین تا آنکه بسیار سرخ خوشرنگ گردد پس سائیده و شسته در نقاشی و نوشتن استعمال نمایند و این نوع شنجرف مستعمل اهل صنعت است **اتخاذ زنجفر بطریق احراق بنار** آنست که بگیرند سیماب خالص بیست مثقال کبریت زرد دوازده مثقال زرنیخ و کبریت دو مثقال زرنیخ و کبریت را نیکو سحق نمایند و با سیماب در هاون بسایند تا همه چون غبار شود و در کاسه که بیرون آن را بگل حکمت گرفته باشند کنند و در تنور تافته که آتش آنرا بیرون آورده باشند گذارند بر روی دو سه خشت و سر تنور را محکم بندند و بعد از دو روز سر تنور را باز نمایند و کاسه را برآورند شنجرفی باشد در نهایت سرخی و خوشرنگی آنرا در شیشه کنند و نگاه دارند **نوع دیگر** زیبق خالص هفت جزو گوگرد خالص دو جزو باهم سائیده در شیشه مطین بطین حکمت کنند که تا نصف شیشه باشد و سر شیشه را بصاروج الحکمت بند کنند و بالای آن گل حکمت بگیرند و خشک کنند و در دیگ سفالی که در آن ریگ پر کرده باشند دفن نمایند و در زیر دیگ آتش برافروزند تا ریگ سرخ گردد پس بگذارند تا سرد گردد و برآورند و این را شنجرف صحرائی خوانند و زنجفر هندی گوگرد و سیماب مساوی است و زنجفر رومی سیماب دوازده جزو گوگرد هشت جزو زرنیخ سرخ پنج جزو است **اتخاذ اسرنج** که بفارسی سرنج و بهندی سیندور خوانند بانحاء بسیار است از آنجمله آنست که سفیداب قلعی را و یا قلعی و سرب را در تابه سفالی کرده بر روی کوره آتش پی و خاشاک گذارند و قدری نمک بر آن بپاشند و بسیخ آهنی و یا کفچه آهنی برهم زنند تا سرخ گردد و هر چند آتش بیشتر دهند سرختر میگردد و چون اندک سرخ گردد در دیگی کرده بر روی کوره گذارند و اطراف و زیر آن آتش برافروزند بغایت رنگین میگردد **اتخاذ سلیمانی** که معروفست بدواء شعث و بفارسی دار شکنه نامند آنست که بگیرند از زیبق خالص نه مثقال و نیم و باهم نیکو بسایند و بدستور در شیشه مطین کرده مصعد نمایند **اتخاذ مرداسنگ** آنست که سرب را گداخته اسرنج یا سرب سوخته بگدازند آن و بهند تا هر دو ممزوج شوند در ظرفی کرده در سرکه اندازند و آنچه خوب سوخته ممزوج شده باشد جدا نموده با جو در آب بجوشانند بحدیکه جو منشق و مهرا گردد پس از جو جدا کنند و چون خواهند که آنرا تصفیه نمایند باید که هموزن

آن نمک بسایند و در آب جوشانیده هر روز برهم زنند و هر سه روز تغییر آب نمایند تا خوب صاف شود و اجزای خام در رود نمایند پس شسته استعمال نمایند **و دستور سفید کردن مرداسنگ** آنست که در پشم سفیدی بپیچند و در آب باقلا بجوشانند و بعد مهرا شدن باقلا و سیاه گشتن پشم تجدید نمایند تا آنکه سفید گردد **نوع دیگر** آنست که مرداسنگ را با هموزن آن نمک در ظرفی کنند و آب بر آن ریزند و در آفتاب گذارند و چون نمک آب شود آن آب را بریزند و همچنین تجدید آب نمایند و در وقت تجدید نمودن خوب برهم زنند و بگذارند تا ته نشین گردد و آب را بریزند و همچنین تا آنکه مرداسنگ سفید گردد و اصلا ملوحت در آن نماند و مرداسنگ سفید کرده را مرتک نامند بفتح میم و سکون را مهمله و فتح تا مثناة فوقانیه و کاف و بکسر میم نیز آمده و این در ذرورات و طلیه و اضمده مستعمل است تا آنکه عضو را سیاه نگرداند **اتخاذ زنجار** آنست که مس را صفایح بسیار نازک سازند و در سرکه تند گذارند و در زمین نمناک تا زنگ بگیرد پس با یکدیگر بسایند و همچنین تا تمام صفایح پاشیده زنگار گردد **نوع دیگر** آنست که مس را براده نموده با دو وزن آن سرکه بسیار تند در سبوی مسی نوبی قلعی کنند و سر آنرا بگیرند و در زمین نمناک در سرگین اسب دفن نمایند و بعد از سه شبانه روز برآورند همه آن زنگار شده باشد **اتخاذ زنجار الصناع** آنست که بگیرند یک جزو براده مس را و با شب یمانی و بوره سرخ و نمک بالسویه بقدر عشر آن در ظرف مس با سرکه تند بسایند و چون خشک شود باز سرکه داخل نمایند تا آنکه خوب سوده و زنگار گردد **نوع دیگر** که الطف از همه انواع است آنست که راسخت مغسول را با مثل آن نوشادر مصعد بسیار نرم بسایند و بعد از امتزاج قطران و سرکه بسیار تند بر آن بچکانند و سحق نمایند تا مانند خمیر گردد پس روی آنرا بپارچه نازکی بپوشند و در آفتاب گذارند تا خشک گردد و با سرکه تند باز بسایند و بدستور در آفتاب خشک نمایند و تکرار عمل نمایند تا همه آن زنگار گردد و چون خواهند آنرا تصفیه نمایند که زنجار مصفی نامند آنست که یک جزو زنجار را با پنج جزو سرکه سفید مقطر تند بخیسانند و بگذارند تا سبز گردد آن سرکه را در ظرفی بگیرند و اگر خواهند مرتبه دیگر بقدر پنج وزن در روی زنجار نیز سرکه مقطر بر آن ریزند و بگذارند تا سبز گردد و هر دو سرکه سبز را باهم ممزوج کرده بگذارند تا ته نشین گردد سرکه صافی بالای آنرا بجز علقه بگیرند و ته نشین را بگذارند تا خشک گردد و بسایند و بکار برند زنگار بسیار اعلی خواهد بود **اتخاذ سرکه هیکل** که بهندی کانجی نامند جهت اکثر امراض حاده صفراوی و غیرها مفید است آنست که بشویند برنج یعنی ارز را و بجوشانند تا مهرا گردد پس صاف نموده در ظرف چینی یا شیشه یا سفال لعابدار کرده آب بر آن ریزند آنمقدار که یک شبر از روی آن برگردد و سر آنرا پوشیده در آفتاب یا پشت جاغ گرم بگذارند تا چهل روز که برسد پس صاف نموده عند الحاجت استعمال نمایند **صنعت عود مطرا** بگیرند عود قماری را و ریزه ریزه کنند و در گلاب و جلاب بخیسانند تا نرم شود پس بگذارند تا رطوبت آن کم شود و آنگاه مشک و عنبر و اشنه را با آب سوده با آن چند بار آغشته هر مرتبه خشک نمایند و عند الحاجت قدری از آن را در مجمر بر اخگر گذارند مجلس را معطر نماید و مشام را قوت بخشد **اتخاذ زبد الشمع** آنست که بگیرند مقداری از موم مصفی را و گداخته در هاون ریزند و دو استار روغن گل یا روغن بنفشه یا غیر آن هر دو بر آن ریزند و چند پارچه یخ یا برف در آن اندازند و خوب برهم زنند چون یخ و برف گداخته گردد بگذارند تا روغن بالا آید و دهن را بردارند و آب را بریزند و استعمال نمایند **اتخاذ طین حکمت** بگیرند طین حر که بفارسی خاک رست گویند و از سنگ ریزه و رمل صافی نمایند بدین نحو که در آب حل کنند و آنچه مخلوط با آب گردد در ظرفی بگیرند و ریزه برآورند و بگذارند تا ته نشین گردد پس بگیرند موی سر انسان و ریزه ریزه کنند و اگر موی سر تراشی باشد که تراشان جمع مینمایند بهتر است و با هموزن آن سرگین گاو کوبیده و بیخته با آب نمک همه را خمیر کرده هفت روز بگذارند و هر روز آب نمک بر آن بپاشند تا خشک نگردد پس خوب سرشته و ورزیده استعمال نمایند و بعضی سبوس گندم و خبث الحدید و پنبه نیز داخل مینمایند **اتخاذ ماء الزجاج** دستور آن آنست که بگیرند زجاج شامی و قلعی را بالسویه در بوته گداخته سرد کنند و آنچه مانند کف بر روی آن باشد بردارند که ماء الزجاج آنست **اتخاذ سریشم پنیر** که جوهر الصنائع نامند و از خواص آن آنست که هر چه را با آن وصل کنند و با آن بسرشند از آب و آتش منفصل نگردد آنست که بگیرند پنیر تازه را و اوراق رقیقه کرده بر روی سنگ مسطحی آهک آب ندیده را نرم بیخته فرش نمایند و آن و غبار بر روی آن که بهمدیگر پهلوهای آنها بچسبند بچینند و بر روی آن اوراق نیز آهک نرم بیخته بپاشند بقدریکه آنرا بپوشند و سنگ مسطح دیگر بسیار سنگین بر روی آن گذارند و ده روز در آفتاب گذارند تا دسومت آن پنیر تمام فشرده در آهک آید پس با آب بشویند و بدستور فرش و لحاف از نمک سائیده کنند و یکهفته در زیر سنگ گران گذارند پس با آب پاک شسته که سرخی و چربی آن که داشته باشد بالکل رفع گردد که چون در آفتاب گذارند چربی از آن ظاهر نگردد و اگر ظاهر گردد باز با آب نمک و آهک بجوشانند تا بحدی رسد که اصلا چربی در آن نماند و کمال آن در عدم چربی و سرخی است پس خشک نمایند سرمه بسایند و در شیشه محفوظ دارند و در وقت حاجت قدری را با آب سفیدی تخم مرغ که در شیشه بسیار برهم زده کف آنرا گرفته باشند قطره قطره از آن آب بر آن ریخته بر روی سنگ با دسته سنگی بسایند تا بحدیکه سنگ بالا بسنگ پائین بچسبد پس آهک صاف خالص در آب حل کرده قطره قطره از آن آب آهک بر آن ریزند که نرم سیال گردد آنمقدار که چون ظرف چینی و یا شیشه و یا چیز دیگر را با آن وصل کنند باندک زمانی خشک گردد و بدون درز شده اوصال ظروف شکسته و غیرها بکار برند

وازین اسرار مکنونه است **اتحاف** مانند ورب بنفشه و هلیله و ترنجبین و امثال اینها و صاروج الحکمة و نیز آب فاروقی هر یک در رسم خود در قرابادین ذکر یافته و در اینجا نیز انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد

فصل دهم در بیان معرفت افعال و صفات ادویه مفرده و اسامی آنها بترتیب حروف تهجی

بدانکه ادویه را افعالی چند کلیه و جزئیه و افعالی چند شبیه بکلیه است اما افعالی کلیه مانند تسخین و تبرید و ترطیب و تیبیس و امثال اینهاست و اما افعال جزئیه مانند منفعت آنها در مرضی و وقتی و حالی خاص است مانند منفعت سرطان و بواسیر و یرقان و طحال و سنگ گرده و مثانه و امثال اینها و اما افعالی که مشابه بافعال کلیه اند مانند منفعت در اسهال و ادرار و حبس و امثال اینها و این افعال هر چند جزئی اند و لیکن چون اموری اند که نفع آنها عام است بجمیع بدن و همچنین ضرر آنها نیز عام است لهذا مشابه بکلیه اند و نیز افعال کلیه بعض آنها اولی اند و بعضی ثانوی و افعال اولیه همان افعال اربعه اند و مانند آنها و ثانوی بعضی از اینها همان افعال اند بعینه و لکن بمقدار بقیاس و بکری بطرف زیادتی و یا نقصانی مثل احراق و عفونت و انجماد و مانند اینها که بعینه تسخینات و تبریدات اند و لیکن بمقدار و مقالیس بدیکری و نیز افعال چند دیگر صادر میگردد از آنها مانند تخدیر و ختم و الزاق و تفتیح و تغریه و تقطیع و تخشین و غیرها و در ینجا ذکر کرده میشود افعال مشهوره آنها را با بعض اصطلاحات این فن و صفات بعض ادویه و اطعمه قبل ازین ذکر یافت

حرف الالف **اکال** یعنی خورنده عضو و آن دوای را نامند که بسبب افراط قوت تحلیل و جلا و نفوذ و کیه او و تفریق اجزای جوهر عضو نماید مانند زنجار ✳ ج ✳ **جالی** یعنی پاک کننده و آن دوای را نامند که از شان آن تحریک رطوبات لزجه جامده و دفع آنها باشد از سطح عضو و فوهات مسامات مانند انزروت و ماء العسل و هر دوائی جالی ملین طبع است هر چند دران قوت مسهله نباشد **جاذب** یعنی کشنده و آن دوائی را نامند که بحرکت در آورد اخلاط رطوبانی را که ملاقی آن است بسبب لطافت و حرارت خود و جذب نماید آنها را بسوی خود و بظاهر جلد مانند جندبیدستر و قنا و انجره شدید الجذب باشد پیکان و خار را از عمق بدن بکشد و بر آورد مانند گوشت حلزون **جامد** یعنی بسته کننده و آن دوائی را نامند که از شان آن باشد که اخلاط رقیقه سائله را منجمد و بسته گرداند مانند موم و نشاسته و کتیرا و کهربا ✳ ح ✳ **حالق** و حلاق یعنی سترده موی و آن دوائی را نامند که بیخ موی را زشت گرداند و آنرا دفع سازد و یا اکر سست کند و با سانی کنده شود مانند زرنیخ و نوره و سفیداب و خاکستر **حکاک** یعنی بخارش آورنده و آن دوائی را نامند که بسبب حدت و گرمی خود جذب کند بسوی مسام اخلاط گزنده خارش کننده را و نباشد با آن حد که زخم کند عضو را مانند کبیکج ✳ خ ✳ **خاتم** یعنی تمام کننده زخمها و آن دوائی را نامند که بسبب قوت مجففه خود بر سطح ظاهر جراحت تفرقی و رطوبتی نگذارد و خشک کند آنرا و خشک بسته بندد و نگهدارد آنرا از آفات تا اینکه گوشت و پوست صالح بروید ✳ د ✳ **دابق** دوائی را نامند که بسبب لزوجت جوهر کثیف خود بدست بچسبد مانند دبق ✳ ر ✳ **رادع** یعنی مانع و باز گرداننده ماده بعضو و آن دوائی را نامند که بسبب برودت و قوت قبض خود احداث کند در عضو کثافتی که تنگ گرداند مسام آنرا و بشکند حدت حرارتیکه حادث شده است دران و غلیظ و منجمد گرداند اخلاط رقیقه سیاله را و نگذارد که بعضو بریزند و عضو را از قبول آنها باز دارد مانند عنب الثعلب در اورام و ردوع در مقابل جذب است ✳ ع ✳ **عاصر** یعنی فشارنده و آن دوائی را نامند که بسبب شدت قوت قبض جمع خود اجزاء عضو را افشارد تا انکه انچه از رطوبات رقیقه در خلل و فرج آنست منضغط و جدا گردند و از هر منفذ که باشد بر آیند مانند ضماد اسه تمر هندی و رمل ✳ غ ✳ **غسال** یعنی شسته و شوینده و آن دوائی را نامند که بقوت جالیه منفعله خود که رطوبت باشد نه بقوت فاعله که حرارت باشد بحرکت و سیلان در آورد اخلاط را و زائل گرداند آنها را از سطح عضو مانند ماء الشعیر و آب خصوص آبهای گرم ✳ ق ✳ **قاتل** یعنی کشنده و آن دوائی را نامند که بسبب ضدیت خود روح حیوانی و قوی را فاسد و فانی گرداند و هلاک سازد مانند فربیون و افیون و بیش و این مرادف سم است و بعضی گفته اند که زهر حیوانی مخصوص باسم سم است و غیر حیوانی مختص بقاتل **قاشر** یعنی خراشنده پوست و جدا کننده آن و آن دوائی را نامند که بسبب شدت قوت جلائی خود جلا دهد و ببرد پوست فاسد عضو را مانند قسط و زراوند و هرچه نفع و فائده بخشد بهق و کلف و مانند این هر دو را ✳ ک ✳ **کاوی** یعنی داغ کننده و سوزنده و مراد ازان دوائیست که جلد را بسبب شدت احراق و تخفیف خود بهم در آورد و مجاری اخلاط آنرا مسدود سازد و مسام را ببندد و عضو را بکاود مانند عضو گرم بریان داغ کرده شده مانند زاج و قلقطار **کاسر الریاح** یعنی شکننده و دفع کننده ریاح و آن دوائی را نامند که قوام ریاح غلیظه محتقنه اعضا را بقوت حرارت و تجفیف خود رقیق ساخته دفع نماید و یا تحلیل برد مانند تخم سداب ✳ ل ✳ **لادغ** یعنی گزنده و آن دوائی را نامند که بقوت حرارت و شدت نفوذ خود در عضو فرو رود و تفرق اتصال در منافذ کثیره قریبه بهم احداث نماید که اجزاء آن بانفراد ها محسوس نگردد مانند استعمال خردل با سرکه و یا سرکه تنهائی **لزج** یعنی چسپنده و آن دوائی را نامند که بالفعل و یا بالقوه درحین تاثیر حرارت مزاجی دران قابل استعداد گشته اجزای آن از هم منقطع نگردد مانند خبازی ✳ م ✳ **مبرد** و آن دوائی را نامند که بقوت مبرده که دارد احداث برودت نماید مانند کافور **مبهی** یعنی بحرکت آورنده قوت باه و زیاده کننده ماده آن که منی و ریاح غلیظه منفخه است

وآن

و آن دوائی را نامند که تولید ماده منی و ریاح منفخه نماید بسبب حرارت معتدله و رطوبت فضلیه خود در مجاری اعصاب و عضلات و اعضای تناسل و محرک آن شود مثل بهمنین و بوزیدان و زردک و مانند اینها **مجفف** یعنی خشک کننده و آن دوائی را نامند که بقوت مجففه خود احداث تجفیف و خشکی در عضو نماید و رطوبات آنرا تلطیف نماید و تحلیل برد مانند سندروس **مجمد** یعنی بسته کننده و آن ضد محلل است و دوائی را گویند که بسبب قوت برودت و قبض خود منجمد گرداند اخلاط و رطوبات را مانند بزرالبنج و نشاسته **محرق** یعنی سوزنده و آن دوائی را نامند که بسبب قوت حرارت و نفوذ خود اجزای لطیفه و رطوبات عضو را تحلیل برد و احداث احراق و تاکل نماید مانند فرفیون و زرنیخ **محکک** یعنی خارش آورنده و آن دوائی را نامند که بقوت حرارت و نفوذ خود جذب نماید اخلاط لذاعه حکاکه را بسوی مسامات جلد و بسر حد تقرح نرساند مانند کبیکج و الجزء **محلل** یعنی تحلیل برنده و آن دوائیرا نامند که بقوت حرارت خود جدا نماید و خارج گرداند اخلاط را از موضعی که چسپیده و قرار یافته اند دران و جدا گرداند اجزاء آنرا از هم و بخار دفع کند جزء بجزء تا انکه باقی نماند از آن چیزی مانند جندبیدستر **محمر** یعنی سرخ کننده و آن دوائی را نامند که بقوت گرمی و جذب خود گرم گرداند عضو را و انچه ملاقی و متصل است بدان از خون جذب کند بسوی آن عضو جذبی قوی و بدان سبب سرخ گردد ظاهر آن و فعل این قریب است بفعل کی و داغ مانند خردل و انجیر و فودنج **مخدر** یعنی بحس کننده و آن دوائی را نامند که بقوت برودت و یبوست و قبض خود منجمد گرداند اخلاط را و سد نماید مسامات عضو را و مانع آید از نفوذ روح نفسانی دران و اندک بحس گرداند و از حرکت باز ماند و یا انکه روح نفسانی حساس متحرک را کثیف گرداند که احساس و حرکت آن کم گردد مانند افیون و لهذا اکثر مخدرات سرد و خشک میباشند **مخشن** یعنی زبر و درشت کننده و آن دوائی را نامند که بشدت قوت قبض و تجفیف خود بگرداند سطح عضو را مختلف الاجزاء اعم از انکه تکثیف نماید اجزاء رطبه مملسه آن را مانند اکلیل الملک و خردل **مدر** یعنی ادرار آورنده و آن دواء را نامند که بقوت حرارت و تلطیف خود اخراج و دفع مائیت اغذیه و فضول سائله را ببول و حیض و عرق و شیر **مدمل** یعنی اندمال آورنده و صلاح و چاق کننده جروح و قروح و آن دوائیرا نامند که خشک و کثیف گرداند رطوبتی را که در خلل و فرج و میان اجزاء جراحت که مجاور یکدیگر اند و بگرداند قوام آن رطوبت را غلیظ و لزج مغری تا انکه بچسپند بیکدیگر مانند دم الاخوین و صبر و کندر و صمغ عربی و امثال اینها **مرخی** یعنی سست کننده و آن دوائی را نامند که بقوت حرارت و رطوبت خود بگرداند قوام اعضای کثیفة المسام را نرم و مسامات آنرا وسیع تا انکه بسهولت و آسانی مندفع گرداند از آنها فضول مجتمعه محتبسه در آنها را مانند ضماد شبت و برگ کتان **مرطب** یعنی رطوبت افزاینده و آن دوائی را نامند که بسبب مائیت و شدت رطوبت خود احداث رطوبت نماید **مرقق** یعنی رقیق کننده اخلاط و رطوبات و این در برابر مغلظ است و با قوت نافذه و حرارت و رطوبت می باشد **مزلق** یعنی لغزاننده فضول و اخلاط و آن دوائی را نامند که بقوت ملینه و رطوبت مزلقه که دارد تلیین سطح عضو نماید بحدیکه بلغزاند انچه دران محتبس است و تحریک آن نموده دفع نماید مانند لوبیا و لعاب **مسدد** یعنی انچه باعث تسدید و منع گردد و آن دوائی را نامند که بسبب یبوست و کثافت خود یا بسبب تغریه احداث سده نماید **مسکن** یعنی ساکن کننده و آن دوائی را نامند که اخلاط و ارواح از حرکات غیر طبیعی باز دارد **مسهل** یعنی اسهال کننده و آن دوائی را نامند که بقوت مسهله و حرارت و نفوذ و جلاء و ترقیق و جذب و دفع خود از اقاصی و عروق و منافذ بدن اخلاط فاسده و فضول غذیه را جذب و اخراج و دفع نماید بطریق امعاء و تفصیل آن در فصل اول ذکر یافت **مشهی** یعنی اشتها آورنده طعام و آن دوائیرا نامند که تحریک طبیعت نماید بخواهش غذا **مصلح** یعنی اصلاح کننده و آن دوائی را نامند که اصلاح حال ماکول و مشروب نماید خواه رفع ضرر آن نماید و یا معاونت فعل آن کند و یا حفظ قوت و یا کسر حدت آن نماید و یا بدرقه آن شود بجهت وصول آن باعضاء ضیقه بعیده **مصلب** دوائی را که جوهر عضو یا مواد را صلب و سخت گرداند بسبب برودت و یبس و قوت جمع و تکثیف خود و این در مقابل مرخی است **مطفی** یعنی نشاننده ثوران و حدت اخلاط و آن دوائی را نامند که بقوت برودت و باعتدال خود تسکین حدت و سورت اخلاط حاده حاره را و یا سوء مزاج حار ساذج را **معرق** یعنی عرق آورنده و آن دوائی را نامند که بحرارت و تلطیف و ترقیق خود رطوبات محتبسه در جلد و اعضاء قریبه بآن را بعرق دفع سازد و اخراج نماید **معطس** یعنی عطسه آورنده و آن دوائی را نامند که بقوت حرارت و نفوذ خود تحریک مواد دماغی نماید بجانب خیشوم و بعطسه دفع سازد **معطش** یعنی عطش آورنده و آن دوائی را نامند که طبیعت را اشتیاق ترویح سازد اعم از انکه ترویح بآب شود مانند معده و جگر و یا بهوای بارد مثل دل و ریه و مراد از عطش عطش صادق است نه کاذب **مغری** یعنی تغریه کننده و آن دوائی یابسی را نامند که دران رطوبت لزجه باشد که بچسبد بمنافذ و فوهات منافذ و سد کند و مانع سیلان گردد مانند کتیرا و صمغ عربی و نشاسته و آهک شسته و هر دوائی لزج سیال مزلق چون حرارت دران تاثیر نماید میگرداند آنرا مغری یابس و حابس **معفن** یعنی بدبو گرداننده و آن دوائی را نامند که بحرارت غریبه خود فاسد گرداند مزاج عضو و رطوبات و ارواح آینده بسوی آنرا متعفن گرداند و تمام آنرا تحلیل برد و باقی را قابل اینکه بگردد جزو عضو نگرداند و نیز بسر حد احراق و تاکل نرساند بلکه بگرداند آنها را فاسد و تصرف حرارت غریبه در آنها متعفن مانند زرنیخ

و ثانیا مغلظ یعنی غلیظ کننده و این مخالف ملطف است مفتت یعنی شکننده و پاره کننده سنگریزه و آن دوای را نامند که قوت حاده نافذه باشد که چون باخلاط لزجه منحجره برسد ریزه
ریزه و نرم گرداند اجزای آنرا مانند حجر الیهود و سنگ سرماهی و رماد عقرب و غیر اینها از ادویه مفتته حصاة مفتح یعنی گشاینده سده و آن دوای را نامند که بحرکت در آورد ماده را
که داخل مجاری و منافذ و تجاویف اعضا مانده باشد بسوی خارج تا آنکه مفتوح گردند مانند فراسیون و فعل مفتت اقوی است از فعل جالی برای آنکه فعل این بتلطیف و تحلیل است و یا
بتلطیف و تقطیع و یا بتلطیف و تغسیل پس هر چیز حریف مفتح است و هر چیز مر لطیف مفتح و هر لطیف سیال مفتح اگر باشد مایل بسوی حرارت و یا معتدل و هر لطیف حامض نیز مفتح مفجج
یعنی خام کننده و آن دوای را نامند که بقوت برودت و یبس خود باطل گرداند فعل حرارت غریزی و غریبی را نیز و اخلاط را خام و هضم را ناقص سازد و این در مقابل منضج و ناضج است
مانند بذر قطونا و سپستان و آن در خارج مفرح یعنی فرح آورنده و آن دوای را نامند که تعدیل مزاج و تلطیف اخلاط و روح حیوانی و نفسانی نماید و منبسط سازد آنها را و میل دهد
بسوی خارج و حزن را زائل سازد و دماغ را قوت بخشد و حواس را نیکو گرداند و ذهن را صافی سازد و کسالت را دور کند مانند شراب مفشی یعنی پراکنده کننده و آن دوای را نامند
که بقوت حرارت خود متفرق و پراکنده سازد ریاح مجتمع را و قابل دفع گرداند مقطع یعنی جدا کننده و آن دوائی را نامند که بسبب قوت حرارت و لطافت و نفوذ خود نفوذ نماید
ما بین خلط لزج و سطح عضو ملاصق بدان و دفع نماید آنرا بدون تصرف در قوام آن مانند سکنجبین و خردل مقی یعنی قی آورنده و آن دوای را نامند که بقوت حرارت خود ترقیق
نماید اخلاط غلیظه مجتمعه در مجاری غذا و معده را و بقی دفع نماید مانند تخم ترب مقرح یعنی زخم کننده و چرک آورنده و آن دوای را نامند که بقوت حرارت و نفوذ و جذب خود
تحلیل برودت فانی سازد رطوباتی که میان اجزای جلد است و تفریق دهد اجزاء آن را و جذب کند مواد ردیه را بسوی آن و احداث قرحه نماید مانند بلادر مقوی یعنی قوت بخشنده
و آن دوای را نامند که تعدیل قوام عضو و مزاج نماید تا آنکه مانع آید از قبول فضول منصبه بسوی آن و از آفات نگهدارد و یا آنکه تبرید نماید سخن را و تسخین نماید مبرد را مانند دهن
ورد و یا بالخاصیه بخاصیتی که در آن است مانند طین مختوم ملطف یعنی لطیف کننده و آن دوائی را نامند که بحرارت معتدله خود رقیق گرداند خلط غلیظ را مانند حاشا ملین
یعنی نرم کننده بطن و آن دوائی را نامند که بقوت حرارت معتدله و رطوبت خود اخراج نماید آنچه در معده و امعاست و این اعم از منضج و مزلق است مانند مغز فلوس و خیار شنبر
و تمر هندی و شیرخشت منضج یعنی اعتدال دهنده قوام اخلاط و مواد و آن دوای را نامند که تعدیل قوام اخلاط نماید و قابل دفع سازد آنها را اعم از آنکه رقیق را غلیظ
سازد مانند خشخاش و یا بالعکس که غلیظ را رقیق نماید مانند طبیخ حاشا و یا منجمد را نرم سیال گرداند مانند حلبه و نیز نضج عبارت از اعتدال اخلاط در کیفیت و کمیت و قوام صالح بر خلط
است بحسب لائق آن تا حاصل گردد از آن منفعتی که مخلوق اند برای آن مانند دم که نضج آن عبارت از اعتدال قوام متین صافی غیر حاد بودن آن است که صلاحیت جزو عضو شدن
را داشته باشد و صفرا آنکه رقیق صافی حاد باشد اما نه بسر حد افراط و تفریط تا افعال مطلوبه از آن صادر گردد و بلغم بسیار رقیق مائی غیر متشابه الاجزاء نباشد تا صلاحیت استحاله
بخون و جزو بعض اعضا شدن را با اختلاط بخون و یا استحاله بدان داشته باشد و سودا دردی دم صافی غیر محترق باشد تا صلاحیت تغذیه بعض اعضا باختلاط بخون و غیر آن
از فواید مطلوبه آن داشته باشد و لهذا النضج عبارت از طبخ معتدل کامل است منفخ یعنی نفخ آورنده و آن دوای را نامند که در جوهر آن رطوبت غریبه غلیظه باشد
که چون عمل نماید در آن حرارت غریزیه تحلیل نیابد بسرعت بلکه مستحیل بریاح گردد مانند لوبیا بدانکه هر چه در آن نفخ است مصدع و مضر بعین است و از اغذیه و ادویه آنچه تحلیل
رطوبت آن در هضم اول و ریاح و نفخ آن در معده بماند و انحلال آن نیز بالتمام در همانجا باشد و یا در امعا و آنچه رطوبت فضلیه در آن باشد و آن ماده نفخ و ریح آن بود و نفخ آن
در معده و امعا تحلیل نرود و بالتمام بلکه باقی ماند و چیزی از آن در عروق اعضای تناسل رود مانند زنجبیل و بزر جرجیر و این منعظ است و باعث نعوظ همان ریح است
موسخ قروح یعنی چرک آورنده در زخمها و آن دوای مرطبی را نامند که مخلوط گردد برطوبات قروح و آنها را زیاده گرداند و مانع خشک شدن و جاق شدن آنها آید مانند موم روغن
منبت که لحم نیز نامند یعنی رویاننده گوشت و آن دوای را نامند که گرداند مزاج خونیکه وارد جراحت میشود معتدل و مجفف تا آنکه مستحیل بگوشت گردد و منعقد شود در آنجا
گوشت جدید صالح فصل یازدهم در بیان بعضی اصطلاحات طبیه مبتداء بحرف الالف اجام یعنی نیزار است استنشاق بمعنی کشیدن چیزی مائع بود که بسیار سائل
باشد اصل یعنی بیخ و آن عام است از آنکه از شجر باشد یا از گیاه اصول الربعه عبارت از بیخ رازیانه و کاسنی و کرفس و کبر است اغصان یعنی شاخها و آن مخصوص بشجر و گیاه
شاخدار است و مفرد آن غصن است اقوامالی چیزیست که در آن عسل را حل کنند و نگهدارند و جوش ندهند آنرا اکتحال بچشم کشیدن چیزی بود اکسومالی سکنجبین متخذ از سرکه و عسل
است و بعضی زیاده میکنند در آن آب دریای شور یا نمک دریا اکلیل بمعنی تاج و ابر تاریک و غیر آن نیز آمده است و در ادویه مراد از آن چیزی و کج بودن شکوفه و بار نباتات است
و اکله و اکالیل جمع آن آمده انکباب مراد از آن نگاه داشتن عضو است به بخار ادویه که در آب جوشانیده باشند و یا گرم کرده باشند اودیه جمع وادی بمعنی کناره دریا

ورود

ورود خانهاست اوذرومالی عسل و آب باران بالمناصفه در هم ممزوج نموده در آفتاب گذاشته است اوکسالی سرکه مخلوط با آب و نمک است حرف الباء فادزهر
اسم فارسی تریاق است و گویند هر چه دفع سم کند و مصنوع مرکب نباشد مخصوص باین اسم است باقور جمع بقر است باکور نخستین میوه است که برسد بتر بریدن بجزر
هر چه دود آنرا استعمال نمایند برلور بفارسی بلقوری نامند بزاق و بصاق آب دهن را گویند بزر آنچه از بار نباتات در غلاف و در قشر باشد مثل خشخاش
بشع یعنی بدمزه است و هر چه را طعم مرکب از مرارت و قبض باشد باین اسم خوانند بصیص نورانی و درخشنده بطایح زمینهائیکه آب در آن جمع شده باشد
بفارسی مرداب نامند بعر بفتح اول سرگین است بکر شتر جوان و بکسر اول دوشیزه بنک تحریک گرهها است که در ساق اشجار متکون شود حرف التاء
تریاق بکسر تا بفارسی تریاک نامند و هر چه در شان او باشد که حفظ قوت و صحت مزاج روح بجدی کند که رفع ضرر سم از خود نماید باین اسم نامند و گویند اشتراک دارد
تصفیق آمیختن شراب با آب است تصعید آنچه بآتش اجزای آنرا صعود فرمایند و لطیف آنرا اخذ کنند تعلیق آویختن چیزی بگردن و بسا از اعضا تفه
یعنی بیمزه و مراد طعمی است که نه لذیذ باشد تکریه و تاثیر آن ترطیب و تلیین و ارخا بسیار و تولید بلغم باشد تکرج بفارسی پادر گویند و آن متغیر شدن طعم است یا بو یا هر دو
تکلیس بمعنی جاروج کردن و سوختن چیزی و سیراب نمودن و بهره بر داشتن آمده و مراد از آن مهیا ساختن بعضی ادویه است بجهة نفوذ و سرعت تاثیر و رفع کردن ثقل و
کثافت آن خواه باحراق و یا تنعیم دیگر حرف الثاء ثقیل یعنی گران و بمعنی گران آمدن بر طبع که دیر هضم بود و سریع الزوال نباشد ثمر نبات است مثل خوشه میوه و
امثال آن ثمنش لغت یونانی است و مراد از آن هر چهار نباتات ما بین درخت و گیاه باشد حرف الجیم جبر بکسر عضو شکسته را بستن است جرله براء مهمله زمین سنگلاخ
جرلیس نمکوفه که بلغور نامند جفاف خشک و خشکی جمد بفتح اول و ثانی آب گرد آمده و جمع شده و بسته شده از سردی و نیز جرو چیز را نامند حرف الحاء
حامض بمعنی ترش حاد بمعنی تند است و آن مرکب از تلخی و حرافت است و فعل آن مثل افعال اجزای آن است حب آنچه در ثمر باشد و بی غلاف باشد مثل گندم
و جو حریف یعنی گزنده که اجزای آن در زبان فرو رود و بسیار بگزد و تفریق اجزای آن نماید حشیش گیاه خشک و شبیه بخشک شده و گویند مخصوص نباتی است
که بر روی زمین پهن نموده با ساق باشد و بحد نمش نرسد حکاکه آنچه از سائیدن دو چیز جدا شود حلاق تراشنده موی حلو یعنی شیرین و هر چه زبان از منبسط سازد
و اندک حرارت در آن احداث کند و لذیذ باشد شیرین نامند حلیب شیره تخمها و غیر آن و شیر تازه دوشیده است حمل بار نباتات است اعم از ثمر و مشابه به ثمر
حمول اعم از ثمر و مشابه ثمر است حرف الخاء خاثر آنچه اجزاء خلط را بهم آورد و غلیظ گرداند خرء سرگین طیور و غیرها است خفیف بمعنی سبک و آنچه بر طبع
احتمال آن آسان بود و سریع الزوال باشد خلع بیرون رفتن سر استخوان از مکان خود خلعلع اسم ضبع است خلیع مست خمل بمعنی پرز است و در ادویه
هر چه شبیه بپرز بر سطح ظاهر آن باشد مانند آنچه بر روی به می باشد حرف الدال دابق آنچه بجهت لزوجت کثیفه خود بدست بچسبد مثل دبق و سیم
هر چه زبان و غیر آن را نرم سازد و اجزای آنرا منبسط سازد بی احداث حرارت و بفارسی چرب نامند دلوک بمعنی مالیدن است و مراد از آن آنچه از سنونات بانگشت بر دندان
و غیر آن بمالند دوای غذایی آنکه تاثیر کیفیت آن زیاده بر تاثیر کمیت و ماده آن باشد دوای سمی آنکه بکیفیت تاثیر آن موافق مزاج نبود و بالخاصیت کشنده باشد مثل
افیون دوای مطلق آنکه تاثیر بکیفیت کند و جزو بدن نشود دهنی آنکه در جسم او چربی موجود باشد و باعث اشتعال او گردد مثل مغزها و تخمها و چوب صندل
ابیض و دیودار و عود هندی و مانند اینها حرف الذال ذرور آنچه سائیده بی مائعی بر عضو بمالند و یا بپاشند ذفر بدبوی ذو الخاصیه آنچه تاثیر
بصورت نوعیه خود کند اعم از آنکه تریاق باشد یا زهر حرف الراء رادع آنچه مواد را مانع ریختن بعضو شده عضو را قابل ورود آن نسازد و ردع بمقابل جذب
است رجیع فضله هضم اول انسان است رخص بفتح اول و ثانی نبات نوزاده و در ادویه هر چه نازک و زود شکن باشد رخو نرم و سست ردی الکیموس آنچه
از آن اخلاط غیر معتدل القوام والکیفیه متکون شود رزین آرمیده و مردبار و در ادویه آنچه در متانت و سنگینی و خوش جوهری تمام باشد رسوب ته نشین مائعات
و آنچه در مائعات ماند از ته و بر روی آب نه ایستد آنرا راهب نامند رمص رطوبت غلیظی را نامند که در اطراف پلک چشم جمع شده و چسپیده باشد روث سرگین
حیوانات رودومالی شراب متخذ از عصاره گل سرخ است با عسل حرف الزای زعوقه طعم بسیار کریه و مرکب از مرارت و ملاحت است زغب
اول موی که بر بدن حیوانات برآید و اسم کمحیث است که ساغری باشد و در ادویه آنچه بر سطح او چیزی شبیه موی تازه برآمده باشد مزغب نامند مانند به و هلو
و شفتالو زهر شکوفه و گل باشد حرف السین ساحل کنار دریا سائل آنچه اجزاء آن در همه جهات حرکت کند اعم از آنکه اتصال اجزاء او منقطع شود یا نشود مثل

مثل آب و روغنها سباخ شوره زار سبط راست یعنی گرو را نامند و امور غیر آن سحیق آنچه بسیار نرم سائیده باشند سم آنچه بفارسی زهر نامند و بسبب ضدیت کیفیت
وخاصیت خود مزاج را فاسد سازد مانند بیش سنون آنچه بدندان باشند و یا بمالند و مقوی جوهر آن باشد سهک بدبو شدن گوشت و بوی عرق که از بدن آید که بفارسی سهک
نامند سهل زمین نرم حرف الشین + شامخ کوه بلند شتر بفتح اول و کسر ثانی دریدن پلک چشم شجر نباتی است که با شاخ خشبی باشد و کامل او آنکه با اجزاء اربعه
نباتیه باشد و آن ثمر و ورق و لیف و صمغ و بزر و قشر و اصل و عصاره و حب است مثل درخت خرما شدخ سر شکستن و فراخی و سفیدی روی است شدخ عضل
بمعنی از هم باز شدن و گسیختن شدق بفتح اول و یا کسر آن و سکون ثانی فراخی گوشه دهان و بفتحتین فراخ شدن گوشه دهان شرف بضم اول و فتح ثانی کنگرها است و در ادویه آنچه در
اطراف او زوائد و بر آمدگیها باشد شرف نامند مانند سر انار شطب بضم اول و ثانی جوهر شمشیر و بفتح اول و سکون ثانی جدا کردن و دور شدن و پوست باز کردن و در
ادویه هرچه بآن صفت باشد شطب گویند شمه آنچه بو کنند حرف الصاد + صالح الکیموس آنچه از وی خونی متولد گردد و بهمه جهات که اعتدال داشته و سائر اخلاط مخلوط بآن
بقدر طبیعی باشد و خلط بد از وی بهم نرسد صخریه زمین سنگستان صفق بفتح اول و ثانی آبیکه با ادیم و یا مشک نو بریزند پس زرد گردد و بمعنی طرف و کنار رود و در نباتات
آنچه صین دارد و بار روی و میل بطرفی داشته مستقیم نباشد صفق نامند صقیع پوست درشت و مستحکم یافته شده است حرف الضاد ضماد آنچه غلیظ القوام که مانع و نرم
باشد بر عضو بمالند و یا بر او ببندند اعم از آنکه موم و روغن داشته باشد و یا نداشته باشد حرف الطاء + طافی آنچه بر روی آب ایستد طبیخ آنچه جوشانیده آب آنرا استعمال
نمایند طحن خورد کردن و طاحونه که آسیا باشد مسمی باسم لازم است طری تازه طلا آنچه رقیق القوام باشد و بر عضو مالند و نام نوعی از شراب است طیب بسکون ثانی
خوشبو شدن و شدن بدان بمعنی پاکیزه حرف العین + عشب بضم اول و سکون ثانی بمعنی گیاه است عصاره بمعنی عصیر است اما در آنچه بی آتش بهوا و یا آفتاب منعقد گرده
باشد استعمال نمایند عصیر آب افشرده از نباتات که منجمد نشده باشد عطر بفتح بوی خوش و بکسر خوشبوئی عفص بکسر فا طعم رطبت که زبان را درشت سازد و اجزای آن را
بسبب برودت بهم آورد و فعل آن تبرید و تکثیف و تصلیب و تخشین و ردع است عنقود خوشه نباتات و عناقید جمع آن است حرف الغین غرغره آواز مختلف است که از
حلق آید و مراد از آن حرکت دادن مائعات است در حلق و فرو بردن آن و یا فرو نا بردن و ریختن آن غض بضاد معجمه تر و تازه نارس از نباتات است غلیظ بمعنی کثیف
است و در اغذیه بیشتر متداول است و استعمال لفظ کثیف در ادویه است حرف الفاء فاطر نیمگرم است فتیله بمعنی شافه مخصوص بدبر باشد فرزجه شافه که قبل رحم را
مخصوص باشد فرفیری بمعنی رنگ بنفش است فسخ از هم جدا شدن است حرف القاف قابض گیرنده را نامند که اجزای زبان را بهم آورد و درشت سازد و فعل آن تبرید
و تجفیف و تغلیظ و تقویت اعضا است و در غیر طعم مراد از آن شئی حابس است که بسبب بهم آوردن اجزای عضو حبس است و استمساک نماید قضبان شاخهای گیاه بی ساق
و قضب واحد آن است قطور آنچه در گوش و غیر آن از اعضا بچکانند قشعه بضم اول و ثالث و سکون ثانی قطعهای خوشه کشت است حرف الکاف کثیر الغذاء آنچه اکثر
مقدار او جزو بدن شود کثیف بخلاف لطیف و آن چیزی است که اجزای او بدشواری قبول انفصال از کیفیت بدنی کند و نفوذ در اجزای بدن بسرعت نماید کماد آنچه گرم کرده
بر عضو ببندند مثل تکمید بسبوس گندم کیموس اخلاط متولده از هضم کبدیست کیلوس کشکابی است که از هضم معدی بهم رسد و شبیه بکشک محلول باب باشد حرف اللام
لخلخه آنچه با مائعات در ظرفی کرده بر هم زده بو کنند لحاء ریشهای باریک نبات است لزاق و لزوق آنچه بر عضو بچسبانند و با چسبندگی باشد لطوخ بمعنی اندودن چیزی
است بر عضو که از طلا غلیظتر و از ضماد رقیقتر باشد لطیف آنچه در شان آن باشد که بعد از ورود در بدن منقسم گردد و با جزای بسیار صغار و نفوذ در جمیع اجزای بدن بسرعت
کند مثل زعفران لعابی آنچه از خیسانیدن آن در آب اجزای آن مخلوط برطوبت شده چیزی لزج بهم رسد و چون برشته کنند الزاق آن رفع شود مانند بهدانه و بزر قطونا و ریشه
خطمی و مانند اینها لعوق بمعنی انگشت لیسیدن است که از معجون رقیق تر باشد لیف آنچه از اصول و لحای نباتات روئیده و باریک تر از لحا باشد حرف المیم مالی عسل آن
مالی قراطن و ماء القراطن ماء العسل اند مائع آنچه ضد جامد باشد و سیلان کند و رقیق القوام باشد مبرد آنچه بسوهان خورد کرده باشند مر بمعنی تلخ و هرچه سطح
ظاهر زبان نفوذ کند و درشت سازد و با کراهیت بود و طعم را بر هم زند و فعل آن تسخین و جلا و منع عفونت است مروخ مالیدن چیزی بر اعضا است مزوات پراکنده است
مسبت آنچه خواب آورد و با منوم مرادف است مسکر هرچه مستی آورد اعم از آنکه با تفریح باشد یا نباشد مسوح آنچه در مالیدن آن بر بدن مبالغه در دلک عضو نکنند
مسیخ بی مزه و با تفه مرادف است مصول آنچه در سوختن بحد رمادیت نرسد مضغ خائیدن چیزیست مضمضه هر مائعی را نامند که در دهن حرکت دهند
معقف خمیده و کج شده است مغسول آنچه در شستن آن مبالغه کرده باشند مفرق بفتح اول و کسر ثالث تارک سر و در انار و گلها هرچه سر آن هموار نبوده زواید

داشته باشد معرق گویند منتن بدبو + منخول آنچه بیخته باشد حرف النون + ناشف آنچه جذب رطوبات سائله کند اعم از آنکه منافذ او مرئی نباشد مثل اسک آب دیده و یا مرئی
باشد چون اسفنج و ناشف داخل نیز نامند نطلی در لغات مراد از لغت قومی است در ادویه مراد گیاه خودروی است که آنرا نکشته باشند نجم نبات بی ساق است که بر زمین پهن
شود که بفارسی بیاره گویند نشاره آنچه بسوهان و دم اره ریزه شده باشد نشوق آنچه بینی کشند نطول هرچه را جوشانیده آب آنرا بر اعضا بریزند و یا شویند قسمی است
نفاخ هرچه دران رطوبت غریبه باشد و از حرارت بدنی تحلیل نیافته مستحیل بریاح شود خواه در معده و امعاء مثل میوه ها و خواه در عروق مانند مغزها و اکثر تخمها و قسم ثانی را فعل
تقویت باه است نفوخ آنچه از ادویه یابسه سائیده بی مائعی در بینی دمند نقوع و نقیع آنچه خیسانیده بدون جوش صاف نموده استعمال نمایند حرف الواو + وثب جستن
از جای و پی کرنده وعر بعین مهمله زمین سخت وقود برافروختن آتش وهن سستی حرف الهاء + هاضم آنچه اعانت طبیعت بر طبخ و گدازانیدن غذا و خلط
کند و سبب قبول هضم آن شود مثل مصطکی هش سک پاره شدن هش آنچه جرم آن سست و ریزنده باشد و باندک افشردن ریزه شود مثل صبر خوب و غاریقون
حرف الیاء + یافوخ پیش سر است فصل دوازدهم در بیان اوزان طبیه و هندیه و اهل ایران و ریلی بدانکه چند وزنی که بسیار متعارف و اکثر در استعمال ادویه مذکور میگردد
در ینجا نوشته میشود باختصار و تمامی اوزان بالتفصیل در مقدمه قرابادین کبیر ذکر یافت ابریق دو من است ارزه یعنی برنج متوسط در کوچکی و بزرگی بوزن دو خردل
بری است استار چهار و نیم مثقال است ابولات نه قیراط است اوقیه که وقیه نیز نامند هفت مثقال و نیم است باقلا نیم درهم است بندقه یکدرهم نیز است
و قیراط جوزه از مطلق آن مراد نه درهمی است حبه از درهم دوازده و نیم از مثقال چهار ارزه که دو شعیره باشد است خردله بجای مهمله و زای معجمه آن مقدار است که کف را
مملو سازد و نیز گنجد میان ابهام و سبابه چون سر انهارا بر هم گذارند و بحسب وزن چهار مثقال و بعضی قریب شش مثقال گفته اند و احتیاط یک قبضه است که یکدسته نامند حمصه
چهار جو و یک ربع جو + خرنوب یک قیراط است دانق که بفارسی دانگ نامند از درهم دو قیراط و یک حبه است که از مثقال طبی مطابق اوزان هندیه سه رتی و سه
ربع رتی و بصیری پنج رتی و از درهم طبی دو و نیم رتی و از صیری چهار رتی تخمینا میشود درخمی یکدرم و بقولی یکمثقال است درهم چهل و هشت حبه است که بحساب مذکور درهم
شست شعیره و بحساب هندی یکماشه و هفت رتی میشود رطل دوازده اوقیه است و بمثقال نود مثقال و بدرهم یکصد و سی درهم سکرجه مطلقا شش استار است شعیره
دوازده است صاع چهار من است صدفه نه اوقیه است طسوج از درهم دو حبه و از مثقال دو حبه و نیم و دوازده است قلنجار مقدار یک ملعقه است قسط رومی
نه رطل و نصف سدس رطل است که بیست اوقیه باشد قسط انطالیقی یکرطل و نزد جمعی یکرطل و نیم و در کناش ساهر دو رطل و نیم است و از عسل بقول شیخ الرئیس نیز
دو رطل و نیم و از شراب هشت رطل و از روغن هژده اوقیه قنطار شش من است و بعضی یکصد و بیست رطل دانسته اند قوانوس شش مثقال است و از روغن دوازده در
همی و از شراب یک اوقیه و نیم قوطولی هفت اوقیه است قیراط سه حبه و بقولی چهار حبه است کف که قبضه نیز نامند شش مثقال است کیلجه پیمانه است
که یکمن و هفت ثمن من باشد کیل سه صد درم و کسری است و بقولی سی و شش من مثقال یکدرهم و سه ربع درهم که بحساب هندی دو ماشه و پنج رتی و سه
ربع رتی میشود مکوک سه کیلجه است ملعقه از عسل و معاجین چهار مثقال است و از ادویه خشک دو مثقال من یکصد و هشتاد مثقال است و بدرهم دو صد
و شصت درهم که بحساب هندی تخمینا چهل توله و هشت ماشه میشود ناطل و ناطیل دو استار است و نزد خجندی دو اوقیه اوزان هندیه + سرخ که عین
آله یک باشد و بهندی گهنگچی نامند سه جو متوسط است رتی متعارف بنگاله که تخم گل جادنی است چهار جو متوسط است و رتی شاهجهان آباد گهنگچی است ماشه
بنگاله هشت رتی است و ماشه شاهجهان آباد هشت گهنگچی تانک بقولی چهار ماشه و بقولی بیست و چهار سرخ توله متعارف بنگاله دوازده ماشه است و توله متعارف
شاهجهان آباد ده ماشه بنگاله که دوازده ماشه شاهجهان آباد میشود و سیه عالمگیری بعینه توله دوازده ماشه است و پیسه متعارف این زمان ده ماشه است دام
پنج تانک است که بیست ماشه باشد مهر یعنی طلای مسکوک هندی که اشرفی نامند تمام آن نه ماشه و شش رتی است و ناقص آن نه ماشه و چهار رتی و بعضی نه ماشه
و پنج رتی است سیر هندی عالمگیری پخته یعنی سیر تمام شصت و چهار توله است بحسب توله بنگاله و سیر خام یعنی ناقص مختلف می باشد من عالمگیری
چهل سیر تام است اوزان متعارفه اهل ایران مثقال صیرفی در این اختلاف است و اصح آنست که یکصد و بیست و هشت جو متوسط است که سی و دو رتی هندی
میباشد که چهار ماشه میشود غازبیکی دو مثقال صیرفی است که هشت ماشه باشد و غازی چهار مثقال صیرفی است سیر پانزده مثقال است که پنج توله باشد
ده نارسی هفت مثقال و نیم است پنج نار یکجده مثقال و سه ربع مثقال است که شش توله و سه ماشه باشد و دو نیم نار نه مثقال و سه ثمن مثقال است

که سه تولچه یک و نیم ماشه باشد من تبریزی ششصد مثقال است که یکصد و پنجاه و دو غازی باشد که بحساب هندی دو صد توله که آثار روشن آثار باشد میشود و نیم من تبریزی نصف
آن است یکچهار یک ربع آنست پنجاه عبارتست از نیم من تبریزی سیه عبارتست از شانزدهم حصه یکمن تبریزی پانزده نصف سیه است و این را اهل اصفهان ده نار گویند
من شاهی دو من تبریزی ذیل در بیان تحویل بعضی اوزان ببعضی و معرفت آنها تحویل درهم بمثقال آنست که از دراهم نصف و خمس را جمع نماید که آن عدد مثاقیل است مثالش
خواستیم دانسته شود که پنجاه درهم چند مثقال است از پنجاه نصف گرفتیم که بیست و پنج باشد و خمس آن که ده و مجموع سی و پنج شد پس دانسته شد که پنجاه درهم سی و پنج مثقال است
تحویل مثقال بدرهم آن است که چون بر عدد دراهم سه سبع افزوده شود مراد حاصل میگردد مثالش خواستیم دانسته شود که چهل و دو مثقال چند درهم است پس افزودیم هیجده را
که سه سبع چهل و دو است بر عدد مثاقیل مذکوره دانستیم که چهل و دو مثقال شصت درهم است تحویل ما دون درهم بما دون مثقال آنست که بحبه درآورند و خمس آن را بیندازند
پس آنچه بماند حبات مثقال خواهد بود مثالش هرگاه پرسند که چهار دانگ درهم چه قدر مثقال میشود باید که بحبه حساب نموده و آن سی و دو حبه محسوب میگردد و چون خمس را طرح
کنند بیست و هشت حبه بوزن مثقال میماند و آن نه قیراط و یک حبه از مثقال است تحویل ما دون مثقال با دون درهم آنست که بدستور مذکور بحبه درآورند و بر آن سبع آن افزایند مجموع
آن حبات درهم خواهد بود مثالش چون پرسند که ده قیراط و نیم مثقال چه مقدار درهم است باید که آنرا بحبه درآورند و آن سی و یک حبه و نیم میشود و چون سبع آنرا که چهار حبه و نیم است
بران افزایند سی و شش حبه درهمی خواهد بود و آن چهار دانگ و نیم درهم است تحویل اوزان دیگر باوزان هندیه بدانکه هر وزنی را که خواهند تطبیق باوزان هندیه دهند و معلوم
نمایند که چه مقدار از آن است باید که اگر ما دون درهم و یا مثقال است بشعیره برند و شعیره را برتی و رتی را بماشه و مقدار وزن آن را دریابند که چند رتی و یا چند ماشه است مثلا
چون خواهند که بدانند که درهم چند رتی و یا چند ماشه است همچنین مثقال بدستوری که ترقیم یافت دریابند و در ضمن درهم و مثقال در مقدمهٔ قرابادین کبیر ذکر یافت و اگر فوق درهم
و مثقال است مقدار هر یک از آن هر دو را بحساب هندی دریافته حساب نمایند که چند ماشه است هر دوازده ماشه را یک توله محسوب دارند و هر شصت چهار توله را یکسیر و هر چهل سیر را
یکمن تا آسان و واضح گردد و امثله و تطبیق بعض اینها جا بجا بطریق دستور العمل نیز در مقدمهٔ قرابادین کبیر ذکر یافته بالجمله اینجا شعیره را برتی و رتی را بماشه میبرند اینجا ماشه را بتوله و توله را
بآثار و آثار را بمن برند و دریابند **فصل سیزدهم** در بیان بعضی امور متعلقه بنجوم و طبیعیات بدانکه مولدات ثلثه که جماد و نبات و حیوان باشند متکون و مترکب از امتزاج عناصر
اربعه که آتش و هوا و آب و خاک اند بتاثیر کواکب سبعهٔ سیاره زحل و مشتری و مریخ و شمس و زهره و عطارد و قمر باعانت ثوابت و نظرات هر یک با یکدیگر بتحریک افلاک و آباء بامر پروردگار
جل و عز و هر یک از ارکان را دو طبیعت است چنانچه سبعهٔ سیاره خصوصا علویات شمس را دو قوت است یکی فاعله و دیگری منفعله فاعله حرارت و برودت و منفعله رطوبت و یبوست است
چنانچه ذکر یافت و در جداول منسوبات کواکب نیز خواهد آمد و سه کواکب دیگر تابع و مشارک علویات اند زهره مشارک مشتری و عطارد مشارک زحل و قمر مشارک شمس و همه کواکب در حا
علویات و شمس ملبسان بشرع هر یک معبر و مسمی است بملکی از ملائک عظام مثلا روحانیه زحل را عزرائیل ملک الموت قابض ارواح نامند و روحانیه مشتری را میکائیل مالک ارزاق و
روحانیه مریخ را اسرافیل نافخ صور و روحانیه شمس را جبرئیل حامل وحی و تنزیل و الهام گویند و آنچه درین عالم سانح و واقع میگردد بحکم حق جل شانه از تاثیر اینها است خواه در قعر زمین و جبال
و سواحل باشد از ترکیب زیبق و کبریت که مادهٔ معدنیات است باختلاف مراتب آنها از لطافت و کثافت و صفا و کدورت و تساوی هر دو و یا قلت و کثرت یکدیگر چنانچه در فصل
نهم ذکر یافت و یا نزدیک بسطح زمین خواه بی توسط بذر و تخم و نواة و اعمال آدمی را در آن دخل و تصرف نباشد که گیاهها و اشجار خودرو باشند و یا دخل و تصرف باشد که انواع زرعها
و غرس اشجار و ترکیب بعض انواع با بعض است که نباتات باشند و آیهٔ کریمه وافی هدایه و فی السماء رزقکم و ما توعدون بهمین معنی اشاره بدان است زیرا که بدون نزول باران و
تاثیر آفتاب و سائر کواکب بر اراضی انواع نباتات حبوب و اثمار و حیوانات که غذای حیوان و انسان است بهم نمیرسند و نزول رحمت و برکت و فیض و بهشت و نعیم موعوده ان همه با
رفعت و علو شان بمنزلت معبر از سماء و فوق آنست و یا بروی زمین خواه در سوراخهای زمین و جبال و خاکها و زمینهای نمناک و گودالها و نیزارها و امثال اینها بی نتاج و مع
نر با ماده که انواع هوام و حشرات باشند و یا بنتاج که بعض اینها انعام و دواب سهلی و جبلی و اهلی و وحشی باشند و یا بعمل و صنعت انسان که جفت نمایند بعض انواع را با بعض
دیگر مانند استر که از جمع الاغ با فرس است و نر اهلی با بز وحشی و گاو اهلی با گاو وحشی و از قبیل و یا صنفی بصنف دیگر که انواع حیوانات باشند باختلاف اصناف خود و یا
در هوا یعنی پرواز نمایند خواه صغیر الجثه باشند و یا کبیر الجثه و بر اشجار و شکاف دیوارها و کوهها آشیانه و خانه میسازند که انواع طیور باشند باختلاف اصناف خود و یا در آب
تکون یابند خواه بطریق نتاج و بدون آن که انواع حیوانات مائی باشند باختلاف اصناف خود از اصداف و حلزونات و کرجها و سمک مفلس و غیر مفلس و غیرها از اصناف
حیوانات مائی و هر یک این مولدات ثلثه را انداء و غذائی است خاص بتوسط تاثیر آن کواکب و قوی که حق جل و عز بهر یک این انواع ثلثه بقدر احتیاج و قابلیت عطا فرموده اند

جاذبه

جاذبه و ماسکه و هاضمه و دافعه و غاذیه و نامیه و مولده و چون این قوای سبعه در جمادات بسیار ضعیف اند و تمیز تامی ندارند لهذا اینها را صاحب آن قوای نمیدانند و در نباتات چون
قوی و تمیز تام دارند صاحب اینها و اینها را قوای نباتیه گفته اند و غذای نباتات از لطائف اجزای مائیه و ترابیه مختلط با هم است که ریشه و بیخ گیاه و شجر جذب نموده و نما
مییابند و بتدریج بواسطهٔ عروق و پوست درخت بساق و شاخ و برگ و گل و ثمر و بذور و نواة میرسانند و هر یک اینها آنرا غذای خود می نمایند و چون تغذیه و تنمیه و تولید بذر
و نواة و یا فصیل و شاخهای اطراف بعض اشجار که بمنزلهٔ تولید مثل است بدون هضوم اربعه در هر یک از مواضع متصور نیست و لیکن چون در نباتات ضعیف است در اینها چندان
اعتباری نمی نمایند و الا عند التحقیق نیز خالی از آن نیستند و غده که بر تنه اشجار و بیخ آنها بهم میرسد فضول هضم اول و ثانی است مراتب صموغ و البان و بنوحات و آب جاری
از تنه بعض اشجار و کفیکه بر بیخ اوراق و اوراق بعض نباتات مجتمع میگردد فضول هضوم ثلاثه آنها است چنانچه در بدن حیوان براز و بول و عرق عند الغلبه و حدت خون برعاف
و بول الدم و قی الدم و بواسیر و حیض و حمره و اورام و بثور و دمامیل و جرب و غیرها و دم فاسد و صفرا و سودا و بلغم نیز با امراض مذکوره و غدد و غیرها و سائر امراض مختصه
و غیر مختصه دفع میگردد و معالجه و تدبیر طبیب در امراض بدنی از جمله اعمال و تصرفات آدمی است در ابدان و در امراض نفسانی و روحانی تصرف و دست در نفوس و ارواح
و نظرات کواکب را نیز دران دخل است و بدانکه هر مرتبه از موالید ثلثه پیوسته بمرتبهٔ دیگری است یعنی افق جمادات پیوسته بابتدای نباتات است و جمادات سنگونه آن مرتبه
از نباتیت نیز بهره دارند مانند حجر الیهود و مرجان و سنگی دیده شد بعینه بشکل ماهی مفلس بقدر یک شبر طفل ده دوازده ساله و در صلابت و ثقل و جوهر مانند حجر الیهود
سفید و مرتبهٔ اول نباتات گیاه و اشجاری اند که از جمادیت نیز نصیبی دارند مانند نباتاتی که در سواحل بعض دریاها که کوهستان است میرویند خواه تمام آنها دایم زیر آب
و خواه قدری بیرون بسبب جزر و مد و غیر آن باشد پس نباتات و اشجار ضعیفه و بتدریج تا قویه ذو تمام اجزای تسعه نباتیه رسند و افق نباتات پیوسته باول حیوان است
با آنکه بعض نباتات شبیه بشکل حیوان و انسان میباشند بدون حس و حرکت مانند بیروج الصنم که آدم گیاه نامند و شنیده شده که در بعض بیشه و جنگلهای ملک هند و زیرباد
و ارض جدیده بعض اشجار است که ثمر آن بشکل سر انسان می باشد نر و ماده که بموی سر بشاخ درخت آویخته است که گویا میخواهد که تکلم نماید و لیکن تکلم و حس و حرکتی ندارد و چون
بعضی اعضاء آنرا قطع نمایند رطوبتی شبیه بخون از آن برمی آید و شخصی موی سرکی از آنها را بریده از درخت جدا نمود و قطره شبیه باب چون از دو چشم آن برآمد و پژمرده
گردیده و شکم آن را شکافت سه عدد تخم از آن برآمد و نیز مسموع گشته که در آن اماکن مذکوره درختی ثمر می آورد و چون آن ثمر رسیده شد شکافته از آن طایر کوچکی بمقدار
بچه گنجشک از آن برمی آید و هنود آنجا پرورش نموده بمقدار گنجشکی میرسد آنرا چون از حیوان تکون یافته و از نبات بهم رسیده میخورند و بعضی هنود که مطلق حیوانی نمیخورند از خوردن آن
نیز اجتناب مینمایند و در ثمر درخت سفید دارد و در ثمر جمیز نیز پشههای بسیار تکون مییابند و لهذا آنرا درخت پشه مینامند و در ملک هند سنگی بهم میرسد بشکل سر انسان و صورت
آن سیاه رنگ و در دهان آن نقطه طلائی است و هنود آنرا امیر سنند و آنرا پارس ناته و سالگرام نیز نامند و با خاصیت مانند نخل و نارجیل و فوفل که چون سر درخت
اینها را ببرند دیگر ثمر نمیدهند و تا گرد ثمر درخت نخل نر را با ماده که لقاح و مخل گویند نرسند نخل ماده ثمر خوب نمیدهد و بسبب میلان سر نخل نر بسوی نخل ماده و چون تمام پوست تنه
کل اشجار را جدا کنند خشک میگردند و نباتات انواع و اصناف اند بعضی از آن قبیل اند که دیگر در زمین میرویند و در همان روز برطرف میگردند و بعضی در چند روز تکون مییابند و بکمال
میرسند و چند روزی می مانند مانند ریاحین و گلها و بعضی بکمتر از سه ماه تکون مییابند و ثمر می آیند مانند خیار و بادرنگ و بقول و خضراوات و بعضی زراعتها و بعضی بعد از
چهار ماه مانند هندوانه و خربزه و کدو و بلول و امثال اینها که بیاره دارند و ساق ایستاده ندارند و بعضی بعد از نه ماه مانند اکثر حبوب و بزور مانند جو و گندم و برنج و ذرت و دخن و امثال
اینها مانند تکون جنین در رحم و لهذا اکثر غذای انسان ازین حبوب است بمناسبت ما آنها در ملک بنگاله و بلاد دیگر که حرارت و رطوبت بران غالب باشد از اقلیم دوم بکمتر ازین ایام
مذکوره تکون و اتمام مییابند و بدانکه هر یک از اجزای نبات و شجر بمنزلهٔ عضوی است از اعضای حیوان مثلا بیخ و ریشه بمنزلهٔ سر و اعصاب و عروق آنست با اعتباری بمنزلهٔ
کبد آنست و ظهر و پشت آن و پوست و عروق آن بمنزلهٔ پوست و عروق حیوان و شاخها و اوراق آن بمنزلهٔ دست و پا و انگشتان و گل و ثمر آن بمنزلهٔ نطفه و نتیجه و اولاد و خار
آن بمنزلهٔ شاخ و ناخن و منقار و اول مرتبهٔ حیوان حیوانات ضعیف اند مانند کرمها و هوام و حشرات که از قوای دوازده گانه حیوانی که پنج حس ظاهر و پنج حس باطن و قوت شهوی
و غضبی است بهره بسیار کمی دارند بلکه بعضی صاحب سه قوت و بعضی چهار قوت و بعضی پنج قوت اند و همچنین تا تمام آنها با آن هشت قوت نباتیه مذکوره یعنی تا بتدریج بحیوان تام قوی
کامل صاحب آن دوازده قوت رسد که منسوخات ثمانیه باشند از خرس و میمون و فیل و غیرها و از انواع حیوانات بعضی که آنرا انسان جنگلی مینامند یعنی نسناس که در هندی
بمانس نامند بسیار با حس و ادراک و شعور میباشند الا آنکه نطق و تکلم ندارد و باشاره اکثر چیزها را میفهمانند و می طلبد و این حیوانات در افق مرتبهٔ حیوانیت با و پیوسته

باوّل مرتبهٔ انسانیت که انسان ضعیف الحلقه اند وازشرافت ومرتبهٔ انسانیت وفیضی که جناب قدس الهی زیاده برکل مخلوقات باو عطا نموده که بمنزلهٔ فصل وما به الامتیاز است
ازحیوانیت وغیرها که نطق وادراک کلیات واظهار وتعلیم وتفهیم ما فی الضمیر خود بدیگری وتعلم وتفهم ما فی الضمیر دیگری است ومعرفت جناب جل وکره بهره بسیار کمی دارند وکاملین
انسان بهرهٔ تام وافر دارند مانند انبیا واولیا علیهم وحکما وتشبیه نموده اند جمادات را بانسان خوابیده بلکه مرده ونباتات را بانسان خوابیده معکوس وسر بزیر زمین وپاها برو
وبالا وحیوانات را بانسان مدهوش بچهار دست وپای رونده وانسان را بحیوان وانسان هوشیار با عقل وتمیز وبدانکه آن کواکب مذکوره بعضی سعد اکبر اند وبعضی سعد اصغر
وبعضی نحس اکبر ند وبعضی نحس اصغر وبعضی متوسط تابع آنها پس هر یک از مراتب مولدات ثلاثه مذکوره تریاقیه فادزهریه نافعهٔ جیدهٔ فاضله منسوب بسعد اکبر واصغر اند وهر سمی
مضر مفسد مهلک بنحس اینها مراتب ومتوسط اینها بمتوسط آنها خصوص که در خانه وبیت الشرف واوج وسعادت وحظوظ خود ها باشند ویا نظر آن سعود بآنها باشد بخلاف
آنها که در غربت وهبوط وبی حظ ونظرات نحوس بآنها باشند بدتر یعنی هنگام تکون هر یک از مولدات که کواکب سعیده مربی آن ها اند وآنها منسوب بدینها اگر در خانه وبیت الشرف
واوج وحظوظ خود اند ونظرات سعود بآنها است درکمال سعادت اند والا در سعادت کمتر وناقص وهمچنین کواکب منحوسه وتکون منسوبات آنها وبدانکه بعضی طبایع را ببعضی مناسبت
والفت واند چنانچه بعضی کواکب باهم مانند زیبق با ذهب وحجر مقناطیس با حدید وکهربا با کاه که چون باهم رسند حکم عاشق ومعشوق دارند که بی عائقی ومانعی وجد کننده از هم
جدا نگردند وبعضی قاهر بعضی اند مانند سنگ سنباده که بواسطهٔ آن جمیع احجار را میسایند ومتیر شسته ومانند آهن آبدار که بدان اکثر احجار وفلزات را می تراشند وسوهان میکنند
وبقلم الماس بر جمیع احجار نقش میکنند آنچه را میخواهند وکبریت که سیاه کننده وسوزاننده اکثر چیزها است که بسبب رطوبت بورقی لزج منجمد خود وبحرارت آتش گداخته بهر چه میرسد
میچسپد وآنرا با خود میسوزاند ومکلس میسازد وحجر مقناطیس را بآلت مسمی بمبرد شسته ومیبرند وطبیعی معین طبیعی است مانند تنکار که معین سبک وگداز طلا ونقره است وکبریت
که معین تکلیس اکثر فلزات واحجار ومغنیسیا وقلی که معین گداز سنگریزه ورمل است که بواسطهٔ آن گداخته شیشه صافی میسازند وبصنعتی مزین طبیعی است مانند نوشادر که غوص مینماید در عمق
اجساد وتنقیه اوساخ آنها نموده زینت می بخشد آنها را وبوره وشبوب وزاجات واملاح مدبره که بدانها تصفیه وجلای فلزات مینمایند وطبیعی مفسد طبیعی است مانند سرب که مفسد
ذهب است وزیبق مفسد کل فلزات وسرکه مفسد عسل وطبیعی گریزنده از طبیعی است مانند حجر باغض النحل وطبیعی با طبیعی ممازج است مانند تاثیرات ادویه واغذیه در اعضا
علیا وصحیحه ابدان حیوان وانسان که هر عضوی از اعضا دوای مخصوص بعلت خود وغذای لائق بحال خود را بمناسبت جذب مینماید باستعانت قوت مدبره بدنیه وقوت
ماسکه عضویه وقوه دافعه مرض وقوت غاذیه ونامیه ومولده وهمچنین سائر طبایع وچون این امور بالاجمال دانسته شد پس اگر در هنگام اخذ والتقاط هر یک از مولدات مناسبات
وبودن کواکب منسوبه بدانها را در خانه وبیت الشرف وحظ واوج خود وبودن نظرات سعود بآنها مراعات نمایند اولی است وهمچنین در هنگام عطا بدیگری در توسعهٔ وقت
واما در هنگام ضیق وضرورت باکی نیست عدم مراعات آنها وبدانکه بر جمادات ترابیت ویبوست وبر نباتات ترابیت ومائیت غالب است با هوائیت وحرارت ضعیفه
وبر حیوانات هر چهار قریب باعتدال ودر انسان باعتدال عرضی طبعی وبدانکه بعض نباتات واحجار باعتبار وکیفیت خود منسوب بدو کواکب اند مانند پیاز که بحرارت وحدت
بمریخ وبرطوبت بزهره منسوب است وافیون به برودت بزحل وبیبوست هم بدو وهم بعطارد وبسا است که یک چیز بچند کیفیت مشترک منسوب بچند کوکب است مانند جوز جنبی
وجدوار وفادزهر نیز وهر دوائی مرکب القوی وگاه میباشد که یک صنف یک نوع بحسب جنسیت ونوعیت منسوب بیک کوکب است بحسب اختلاف اوصاف واشکال وغیرها بکواکب
دیگر نیز وگاه میباشد اجزای بعض اشجار ونباتات باعتبار اختلاف کیفیات والوان وخواص منسوب بچند کوکب که بیخ آن منسوب بکوکبی وپوست آن بکوکبی وخار آن
بکوکبی وگل آن بکوکبی وبرگ آن وثمر آن بکوکبی وتخم ولحم وآب آن هر یک بکوکبی مانند اترج ونارنج وشفتالو وانبه وانار وامثال اینها وبدانکه تکون تار عنکبوت
وکائنات جو نیز از تاثیر کواکب مذکوره است بر اراضی وبخار وانهار وصعود ابخره وادخنه آنها بحسب اختلاف مواد وقابلیت میاه واراضی خود مثلا آنچه در هوای قریب زمین
که از لعاب دهن عنکبوت ویا بسبب غلظت هوا مانند تارهای باریک از هم متفرق ویا مجتمع ودرهم بافته شده در سقوف وکنج دیوارها ودروازه ها وبین شاخها و
برگهای اشجار ومغارات جبال وغیرها تکون یابد آنرا نسج وتار عنکبوت نامند وآنچه صعود نماید وبالا رود واگر اندک ولطیف وبر آن رطوبت غالب است بسبب اندک سردی
مانند سردی آخر شبها خصوصا سردی شبهای زمستان رطوبت گشته با هوا نزول نماید آنرا طل وصقیع وشبنم نامند واین نیز بحسب قلت وکثرت ماده کم وزیاد میباشد
ودر اراضی قریب بدریا ورطوبات زیاده ودر بعیده کمتر واگر صعود نماید تا بکرهٔ زمهریر رسد اگر بر آن رطوبت بحرارت غالب است بسبب سردی متراکم گشته دفعةً فرود آید واز تحریک
فرود آمدن آن ریاح تموج در حرکت در آید واین نیز بحسب کثرت مقدار وقلت مادهٔ آن وسرعت فرود آمدن وبطوء آن کثرت وقلت ریاح مختلف میباشد وسبب طوفانها وبادهای عظیم

این است

این است ویا آنکه بعضی اجزای آن ابخره وابر استحاله بهوا گردد ولهذا ابرهای خشک نمیبارند ویا آنکه گرمی بسیار بر رطوبت بخار وانهار رسد ودفعةً مائیت بسیاری انقلاب بهوائیت گردد
وتموج وحرکت در آید وسبب جزر ومد دریا را نیز انقلاب مائیت بسیار بهوائیت وهوائیت بسیار بمائیت بیک دفعه این را گفته اند وآن ابخره متراکمه را سحاب وابر نامند وچون متقاطر گردد و
فرود آید وباران گویند واگر بعد تقاطر وجدا گشتن در بین راه سردی بدان رسد ومنجمد گشته فرود آید آنرا برد وتگرگ نامند واگر قریب بانفصال سردی بدان رسد ومنجمد گردد وفرود
آید آنرا ثلج وبرف نامند واگر دخانیت ویبس بر آن غالب است زیاده صعود نماید وبالاتر رود وبکرهٔ زمهریر رسیده بسبب سردی سطح ظاهر آن متراکم گردد وحرارت کامنه
که در آن ادخنه در باطن آن بهیجان وجولان وحرکت در آید واز حرکت آن صدا آید وسطح ظاهر خود را شکافته برآید بآوازی شدید آنرا رعد نامند واگر در آن اندک دهنیت
وکبریتیت است در حین شکافتن محترق گردد واز آن روشنی ظاهر شود آنرا برق نامند واینها نیز بحسب کثرت وقلت ماده مختلف میباشد در زیادتی وکمی واگر در آن ابخره وادخنه
کثیره دهنیت وکبریتیت غالب باشد بعد صعود وتراکم وانجماد حرارت کامنه در آن اشتعال یافته آنرا محترق گرداند واز آن روشنی وصدا ظاهر گردد وجرم سوخته کثیف آن
منعقد با بخاری گرم کبریتی که بهر جا برسد بشکند ودر زمین فرو رود وبخار آن بهر که برسد متغیر ومدهوش گرداند واحیا را هلاک سازد وآنرا در اجسام صلبهٔ ثقیله تاثیر زیاده است
از اجسام رخوهٔ خفیفه چنانچه اگر شمشیر در غلاف رسد غلاف آنرا نسوزاند ونشکند وتیغ آنرا سوراخ کند وبگدازد ونشکند وبر بدره زر که برسد بدره را نسوزاند وزر را بگدازد وآن
وآن روشنی را برق وآن جرم ثقیل کثیف افتاده با صدا را صاعقه نامند واگر آن ابخره وادخنه لطیف وبا کبریتیت ودهنیت وغلظت بسیار است وثقل وارضیت ندارد وبسیار
بالا رود وبتاثیر حرارت تحریک افلاک محترق گشته باشکال مختلفه ظاهر گردد بحسب قلت وکثرت ماده آنرا ستاره وتیر شهاب وذو ذوابه وستاره دنباله دار ومثال اینها
گویند واگر مادهٔ آن بسیار غلظت وکثرت دارد وبرودی بتمام نرسد وبحرکت شبانه روزی فلک الافلاک حرکت اتباعی نماید وطلوع وغروب کند ومدتی بکشد تا بتمام رسد
واگر هوائیت بسیار ورطوبت اندک در آن غالب باشد قدری صعود نموده بطرف افق خطهای منحنی بشکل قوس های یکی بالای دیگری بالوان مختلفه ظاهر گردد بسبب تاثیر شعاع
آفتاب را باختلاف مواد وتفاوت محاذات هر یک از آنها آنرا قوس قزح نامند مانند ظهور الوان مختلفه از شیشه بوقلمون ودر رویت قوس قزح اکثر در بعضی ایام ربیع وخریف که باران
کمی باریده باشد اوائل واواخر روز ظاهر میگردد وکرهٔ زمهریریه بحسب اختلافات مناسبات اراضی مختلف در قرب وبعد میباشد واما ابخره متکونه مجتمعه در جوف بین خلل وفرج آن
چون بسیار گردد وراه بدر شدن نیابد لابد محاله سطح زمین را بشکافد وبدر آید واز صدمهٔ شکافتن آن اراضی متصله بدان بحرکت در آیند وبلرزند خصوص که زمین صلب وخشک باشد
ویا دامن کوه بود ودر اراضی صلبه ودامن کوه ها بسیار واقع میشود ودر اراضی رطبه رخوه کمتر واگر در نهایت کثرت است وصدمهٔ آن در کمال شدت ومتوالی ومتواتر بعض عمارات
وقریه ها وشهر ها خراب گردد ومنخسف شود وفرو رود وآنرا زلزله وخسف نامند وبدانکه ادویه منسوبه بکواکب سبعه بالاجمال وبعضی بالتفصیل در جلد اول ذکر میباید منسوبه بزحل
مجملا ادویه اغبر خاکستر رنگ ویا سیاه خاردار زمخت کریه الرائحه اند که در اراضی واماکن صلبهٔ مملسه جنوبیه تکون یابند آنچه از آن ها در صلاح ونیکوئی حال زحل ورجعت
واستقامت وشرف آن تکون یابد جهت امراض طحال نافع وآنچه در بدی حال ورجعت وهبوط آن تکون یابد منحوس ومضر باشند واز این کیفیت وخاصیت واثر آنرا دریافت
نماید منسوبه بمشتری مجملا ادویه با دهنیت نیکو رائحه وطعم است که گل آنها سرخ یا آسمانگونی وبرگ آنها صاف باشد ودر مواضع جیده وحرب روئیده واینها نافع
اند کبد را وصاف میگردانند خون را وملتحم میگردانند جراحت را منسوبه بمریخ مجملا ادویه مائله بحمرت وحش وخاردار است وآنچه سوزاننده ومنابت آن اماکن یابسه باشند
منسوبه بشمس مجملا ادویه رسیده خوشبوی لذیذ شیرین ورائحه اینها خوش وگل اینها وبرگ آنها سرخ وخصوصا در مواضع مکشوفه که شعاع آفتاب بدانها برسد واینها مقوی
قلب وروح وچشم اند منسوبه بزهره مجملا ادویه که طعم اینها شیرین ورائحه اینها خوش وگل اینها وبرگ آنها نرم باشد واینها قوای شهوانیه وامراض زنان ورحم و
مذاکیر وامراض باردهٔ رطبه غیر مفرطه را نافع اند وزیاده کنندهٔ شحم وسمن ومنی منسوبه بعطارد مجملا ادویه است که برگ آنها غلیظ ونرم وملایم وآبدار باشند ودر زمینهای
نمناک وآبدار ودر میان آب روئیده وادویه منسوبه باخلاط اربعه ومنسوبه باعضا وادویه مناسبه بعض امراض نیز در جداول ذکر خواهد یافت بدانکه ادویه که مسدد الاصل
باشند اورام وبثور وصلع را نافع اند مانند بخور مریم واسطراطیوس وخلد دنیای صغیر ولوف الحیه واثراسن وسکبینج وغاریقون وثوم وبصل وآنچه در عروق آنها ثقب باشد
جراحات را نافع است مانند اسقبطس وبنتکا وملسما واسطراطیوس وخرانیا ورعی الحمام وغافث وآنچه در آنها لعابیت ولزوجت وصمغیت باشد قروح وجروح را مانند
اسقیطس کبیر وخطمی واکلیل الشمس وانزروت ودبق وصبر ومر وکندر ودم الاخوین وصمغ البطم ومصطکی وفوفالیمی وآنچه در برگ اینها ثقبها وخشونت باشد حکه وجرب
وقوبا وامثال اینها را نافعست وآنچه اینها را مشابهتی بحیوان باشد نافع نهش آن حیوان را واز آنچه ذکر یافت دانسته میشود خاصیت وطبیعت آن ادویه وگاه استدلال

در آنها ونقاط [illegible]
سبب بارانها شعاع آفتاب

نموده میشود از بعض احوال ظاهره بباطنهٔ آنها خصوصاً بجهری که در آنست از لحیت و زیبقیت و کبریتیت زیرا که اشیا خالی ازین امور نیستند و طعوم همگی از لحیت است و روائح تمامی از کبریتیت و رنگها تمامی از زیبقیت آنهاست و هرکس را حداقتی در صناعت باشد میتواند که استدلال نماید از امور ظاهره بر امور باطنه و میتواند حکم نمود میان نسبت صورت ظاهره بباطنه خصوصاً که تجربه را با آن ملاحظه نموده باشد و اینجا بدین مقدار بهریک هریک از مطالب و مقاصد متفرقهٔ نجومیه و طبیعیه متعلقه مسائل ضروریه طبیه اشاره نموده شد برای تذکرهٔ صاحبان بصیرت و علم و معرفت ✽

جدول منسوبات کواکب سبعهٔ سیاره متعلقه بعلم طب

	زحل	مشتری	مریخ	شمس	زهره	عطارد	قمر
کیفیات و طبائع	سرد و خشک بافراط	گرم و تر باعتدال	گرم و خشک بافراط	گرم و خشک باعتدال	سرد و تر باعتدال	ممتزج از سردی و خشکی و تری آن غالب و بهر کوکبی که بپیوندد مزاج آن گیرد	سرد و تر تری آن باعتدال
کیفیات ملموسه	ابرد و اخشن اشیاء	اعدل و احسن و اتم اشیاء	احر و احد اشیاء	الطف و اکمل اشیاء	انعم و اجمل اشیاء	ممتزج از کیفیات	اغلظ و اکثف و ارطب اشیاء
کیفیات مذوقه مشمومه	اشنع و اقبض و اعفص اشیاء کریه الرائحه	اطیب و املس و احلا و اوسم اشیاء	حرافت و مرارت و ملوحت و زعوقت	اعتدال در طعوم	الذ اشیاء و گوارا تر و شیرین‌تر	ممتزج از طعوم	هر شیئ تفه بی مزه خام
قوی	قوت ماسکه	قوت نفسانیه و غاذیه و نامیه	قوت غضبیه	قوت حیوانیه	قوت شهوانیه	قوت مفکره یعنی فکریه	قوت طبیعیه
الوان	سیاه و رصاصی	سفید بازردی و گندم گون و رخشان	سرخ تیره	نارنجی و رخشان براق و گفته‌اند رنگ آن رنگ صاحب ساعت است	زرد مائل بسفیدی و سمرت گندم گون و خضرت را نیز گفته‌اند	رنگ اغبر مرکب از سواد و زردی مانند مرد هسنگ و آسمان جونی	زرقت و بیاض غیر خالص از حمرت و صفرت و کدورت و کمودت
عناصر خاک	آب	هوا	آتش	آتش قریب بهوا تکیف بدان	هوا قریب بآب ممزوج بآن	آب و هرچه برودت و رطوبت بر آن غالب	خاک ممزوج بآب
اخلاط	سودا و بلغم خام	دم طبیعی صافی و منی و مغز	صفرا حاد	صفرا معتدل و حرارت غریزی	رطوبت غریزی	سودا مخلوط به بلغم	بلغم و هرچه بلغمیت بر آن غالب باشد
معادن	مرتک و خبث الحدید و احجار صلبهٔ سیاه اغبر و سیاه رنگ	مرقشیثا و توتیا و کبریت و زرنیخ و حجر مرارة البقر و هر سنگ سفید و زرد	مقناطیس و شادنج و زنجفر	لاجورد و سندروس و رخام و کبریت و زجاج فرعونی و [illegible]	مغنیسیا و کحل	نوره و زرنیخ و کهربا و زیبق	زجاج نبطی و احجار مشفه و هر سنگ سفید و نرم
فلزات	اسرب	رصاص قلعی و سفید و روی و شبه فانی و الماس	حدید و نحاس	یواقیت بیجاده و هر سنگ گرانبها و ذهب خالص ابریز	لؤلؤ و زبرجد و جزع و نحاس	فیروزه و صفر و روسی	لؤلؤ و بلور و فضه و هر سنگ سفید رخو

	زحل	مشتری	مریخ	شمس	زهره	عطارد	قمر
ذکور و اناث	مذکر و بعضی خنثی	مذکر	مذکر	مذکر و قطب صاحب نوبت	مؤنث و سفلی	مائل بذکوره	مؤنث و صاحب نوبت
نهاری و لیلی	لیلی	نهاری علوی شمالی	لیلی علوی مغربی	نهاری علوی و علی نیر	لیلی و جنوبی	نهاری	لیلی
سعادت و نحوست	نحس اکبر	سعد اکبر	نحس اصغر	سعد است بنظر و نحس است بذات	سعد اصغر	بذات مائل بسعادت	سعد است بنظر و بذات قابل نحوست
مقدار	قصیر یابس صاحب ثقل	معتدل در امور مذکوره و کیفیات	طویل املس درشت خشن خشک	مستدیر بالمعان و تحلل	سیال لین	مرکب از چند کیفیت	غلظت و کثافت با رطوبت
امکنه	جبال یابسه که در آنها چیزی نروید و چاهها	اراضی سهله کثیرة المیاه	اراضی صلبه سبخه	جبال معادن	اراضی کثیرة المیاه	اراضی رملی	اراضی مستوی قاع صفصف خالی
نبات و زروع	هر نبات و گیاه و حب بارد و یابس ضار	هر شکوفه و گل و ریحان و گیاه خوشبو طیب نافع	خردل و کرات و سیر و پیاز و ترب و سداب و جرجیر و حرمل و بادنجان و هر خبز تند تیز اند که آن نافع و گیران مضر	نیشکر و شیرخشت و ترنجبین و شکر و هر خبز لطیف شیرین نافع	مرحب و تخم حرب و خندار و روغنها و شیرینیها و هر گیاه نافع ارجمند با خار رنگین و پنبه	بقول و سبزیها با اقسام	عشب و خلفاء و بردی و مقل و کتان و هرچه بر آن آب نیست و تخم بار مانند خیار و خیارزه و خربزه و هندوانه و کدو و پیلول و غیرها
اشجار	هر درخت عفص مانند بلوط و مازو و هلیله و بلیله و زیتون و فلفل و خروع و هر درخت کریه الطعم بدبو درختی که بوی ثمر آن ضخیم و محکم و صلب باشد مانند جوز و لوز و نارجیل و فوفل و پسته و فندق	هر درخت چرب و شیرین مانند انجیر و زردآلو و شفتالو و آلو و آلوبالو و گلنار و آن شیریک زهره است در آن که	هر درخت تلخ تیز حاد خارناک که ثمر آن یا تخم آن حریف با حموضت باشد مانند اراک و کبر و بلادر و هر ثمری که با لبن آن تیز نوعی باشد که بنابر آن بکر دوع و نسج نسبه	هر درخت بلند که ثمر آنرا بخورند و چرب باشد مانند نارجیل و چلغوزه و بادام و هرچه ثمر خشک را نیز استعمال نمایند مانند نخل و فوفل و اشجار مذکوره	هر درخت نرم املس خوشبو خوش منظر مانند سرو و ساج و تفاح و سفرجل	هر درخت قوی الرائحه مانند سرو و دو بو دار و صندل و عود هندی	هر درخت کوتاه ساق با شعب بسیار مانند انار شیرین و بادام شیرین
اثمار و حبوب	فلفل و بلوط و زیتون و مرد و زعرور و رمان حامض و کتان و عدس و اهلیلج و عفص و آنچه بدینها ماند	رمان حلو املسی و تفاح و ذرت و حمص و سمسم	لوز مر و حبة الخضراء	اترج و تین و عنب و تمر و بطیخ و حنطه و سلت و شعیر و حسلبه	تین و تمر و عنب و شعیر و حلبه	باقلی و لوبیا و ماش و کردیا و کزبره	شعیر و دخن و قثاء و خیار و هندوانه و کدو و ثمر هر درختی که بر زمین پهن شود
حیوانات	هر حیوان سیاه رنگ و هر چه در زیر زمین خانه سازد و یا مانند موش و یربوع و مار و عقرب و خنفسا و هوام و حشرات و براغیث و کاو و بز و سمور و گربه و سنجاب	مردم و بهایم اهلی و صاحب ظلف و خف مانند گاو و گوسفند و شتر و هر حیوان خوش رنگ حلال گوشت و هر حیوان معلم شکاری مانند سگ و یوز و جوارح طیور	شیر و پلنگ و گرگ و کفتار و خنزیر بری و سگ دیوانه و ما گزنده و هر سبع خبیث و مار افعی	غنم و نعجه و کبش و خیل و تمساح و غراب ابقع	هر حیوان صاحب سم سفید و زرد وحشی	سگان شکاری و شتر و روباه و خرگوش و هر حیوان کوچک خشکی و آبی	بقر و ابل و شاة و هر حیوان مانوس

	زحل	مشتری	مریخ	شمس	زهره	عطارد	قمر
طیور	طیور آبی و طیور اهلی و غراب و خطاف و نسور	هر مرغ مستوی المنقار که خوراک آن حب و دانه باشد و سیاه نباشد و کبوتر و دراج و خروس و کبک و طاوس	جوارح طیور که مقدار که خوراک آنها گوشت باشد و هر طائر سرخ رنگ و زنبور	عقرب و باز و قمری و دباسی و وراشین و یمام و ساق حر	فاخته و عندلیب و جراد و هر مرغی که دانه چیند و هر مرغ آبی	ببغا و هر مرغی که حکایت و تقلید انسان نماید در گفتار مانند سارک و طوطی و هر مرغ ابلق دو رنگ که بر آن منقش باشد	بط و کرکی و هر مرغ آبی و هر مرغ کوچکی و وطواط و صرد و سوام و شقراق
اعضاء بسیطه	جلد و شعر و ظفر و ریش و صوف و عظم و قرن	اورده و مخ	لحم	دماغ و اعصاب و جانب ایمن از بدن	شحم و سمن و منی	اعصاب قوت ادراک	جلد و شعر و ظفر و جانب ایسر از بدن
اعضاء مرکبه	طحال و [illegible] و استخوان و اسافل	کبد و معده و امعا	ساقلون و مراره و کلیتان	سر و سینه و دل و شش	رحم و مذاکیر	زبان و چشم	عنق و دست
آلات حس	اعضاء ادبیر و مصارین و بول و براز سمع و گوش راست را نیز گفته اند	و اعضای غذا و حلق و فخذین حس لمس و گوش چپ را نیز گفته اند	و مثانه و آلات بول شم و منخر ایمن را نیز گفته اند	و پهلو و دهان و دندانها بصر و چشم راست را نیز گفته اند	و آلات مباضعه آلات انتشار و منخر ایسر را نیز گفته اند	و گوش و بینی ذوق و لسان را نیز گفته اند	و پا چشم و چشم ایسر را نیز گفته اند
امراض	نقرس و علتهای باطنی و سوداوی	صحت و اعتدال مزاج	حمی و امراض حادهٔ حارهٔ صفراویه و دمویه و یرقان و اسقاط جنین و رعاف و ادرار طمث و بواسیر و علل رحم	امراض صفراوی و دمویهٔ غیر حاده	امراض باردهٔ رطبه غیر مفرطه	امراض بارده یابسه نه با فراط	امراض بارده رطبهٔ بلغمیه

ادویهٔ منسوبه بزحل

الف	اس هرب	آبنوس	ابهل اذان الفار	ابوقانس	ابرون نوع من الحمائم	اثل	اجاص اذخر	اراک	اسعد العدس
افلنس	اقاقیا	امروسیاه	اسوخ	امغیلان	انبرباریس	انذار یذا	الباء	بردی	پرسیاوشان
برطانیقی	بسبایج بسفایج	بقس	بقسم	بقله حامضه	بقله یهودیه	بلج	بلوط	بلیلج	بنج
بوته که ورق الطیر و ورق العنم	بنطافلن	بولا مونیون	بهمی	بسیم	التاء	تمرهندی	الثاء	ثام	ثیل
الجیم	جار النهر	جنار	جلبان	جوز العیهر جوز ماثل	جوشیصا	جیدار	الحاء	حسک	حشیشة الزجاج

حرم	حصف	حفا	حلق	حلاب	حماض	حنیف که بقله حامضه است	حمام	حناء	حی العالم	الخاء	خانق النمر سیاه خربق است
خانق الذئب	خانق الکلب	خرنوب خلاف	خمیان که اقطی است	خمخم	خندریلی	خندروس	خیزران	الدال	دبق	دخن	دردار
درونیون	دلب	دم الاخوین	الذال	ذرّه	ذنب الخیل	ذنب السبع	الراء	ریباس	الزای	زبیب الجبل	زعرور
زیتون	زیتون الماء	زیت	زیتار	السین	ساداوران	سامان که حصیر	سدد	سروحرس	سعد	سفرجل	سقولوقندریون
سنگ سلق سماق	سماق الدباغین	سندیطس سنائکی	سوسن	الشین	شاهیصینی	شاهسفرم	شاه بلوط	شوکران	الصاد	صندل	الضاد
ضیمره که جوز البر است	الطاء	طالیفر	طباشیر	طرفاء	طراثیث	طلع	طلح که مورت است	الظاء	ظفر القط	العین	عدس
عذبه	عصی الراعی	عفص	عنب الثعلب علیق	عنب الدب	الغین	غبیراء	غرب	غوشنه	الفاء	فاغره	فطر
فقع بنجنکشت	فوفل	القاف	قراسیا کرفس	قرط	قرطمان	قصب قطب	قطلب	قطن	قناء	قت	الکاف
کافور کبر	کرم	کزبره	کشت برکشت	کفری	کماة	کوزتل	اللام	لبلاب	لحیة التیس	لسان الحمل	لخیطس
لیموسیما جوسیا	لیف	لیف البحر	لمو	المیم	مامیثا	ماش	مرطوس	مزمار الراعی	مشط الغول	مقل مکی	النون
نوارس	نیل	نیلج نیلم	الهاء	هرطمان	هفت بهلوی ذو سبعه اضلاع	هلیلج	الیاء	یبروح	ینمه		
و هر چه بارد و یابس است منسوب بزحل است				ادویهٔ منسوبه بمشتری							
الالف	آس	ابزار	اذان الارنب	ارجوان	اسطرطیقوس	اسطیطس	اسلخ	اسرار	افتیمون	افسون	اکلیل الملک
او مالی	اندرمان	انکلیس	انغرا	انف العجل	اندرومارون	ایاراطاء	الباء	بابونج	بادرنجبویه	بادآورد بتونکا	برنجاسف
برطانیقی	برسیانا	بسفایج	بسر	بستین	بطم	بطیخ	بقسوقرین	بقلة الاوجاع	بلسان	بلوطی	بلسکی
بنک جوسیرا	بولامونیون	بهار	التاء	تانبول	ترمس	ترنجبین	تفاح	تمر	توت	تین	الجیم
جزر	جنجل	جوزجندم	الحاء	حب السمنه	حربث	حرنیل	حلبه که فارقا و عیون البقر	حلفا	حمص حنطه	جوز که جوز السرو گویند	الخاء
خصی الثعلب	خنثیا که براق نیز گویند	خیارشنبر	الدال	دارشیشعان	دستنبویه	دوسر	دیناقوس	الذال	ذنب القط	ذنب الخروف	الراء
راوند	ریل	رجل الغراب ریباس	الزای	زبیب زرشک	زفت	السین	سپستان	سکر	سکر العشر	سلق	سلابیون
سمسم	سوسن	سیلان	الشین	شاهتره	شجرة ابی مالک	شطبه	ششترت	شقاقل	شلجم	شل	سلجم احمر که اذن الفیل
الصاد	صعتر صاصلی	صمغ	الضاد	ضغابیس	الطاء	طیلافیون	العین	عنب	عنب الثعلب	عناب	عود الحیه

عیون البقر	الغین	غار	الفاء	فستق	نضبه قولصبع	القاف	قاتانیقی	قاقلی	قاوند	قرصعنه	قصب السکر قرنفل بستانی ودهن آن
قطن	قرط	قلقل	قثاء	قند	قسط قنطوریون	قوطولیدون	قوطوما	الکاف	کاکنج	کاوی	کثیر
کرنب	کرات	کرسنه	کردان	کسموقا	کشوث	کشمش	کف الصبع که کف الصبع ناهید	کف آدم	کف النهر	کفری	کلز کمادریوس
اللام	لبلاب	لسان الثور	لوز	لوبیا	المیم	محلف	مخلصه	مرجان مر	مرماحوز	مزمار الراعی	مغاث
میس	النون	نارجیل	نارمشک	نسرین	عقل نیسانا	نوارس	الواو	ورد	الهاء	هاسیمونا	هلیون
الیاء	یاسمین	ادویه منسوبه بمریخ				الالف	آطریلال	ابوقانس	اذریون	ارمالک	اریدبرید
ارمینن	آزاددرخت	اسلیخ	اشق	اشترغار	اشخیص	اسود	اشنان	افتیمون	افیوس	اقحوان	اکلیل الجبل
الجدان	الحر	انیسون	اناغالس	انزروت	انوناکیوعی اذن الحمار	الباء	بادآورد بلومایین	بخوراکراد	برنک	بشیمه	بصل
بقدونس	بقلة البراری	بلخیه	بلادرین	بوزیدان	بونیون	بیش	بیش موش بیشا	التاء	تربد	الثاء	ثافسیا
ثوم	الجیم	جاوشیر	جدوار	جبلهنک	جمجم	جنطیانا	جوزبوا	جوزالکوثل	الحاء	حاشا	حاشیس
حب النیل	حب الیلم	حرمل	حرف	حرمه	حلتیت	حماما	حنظل	الخاء	خانق الکلاب	خامامرقی	خردل
خربقان	خصی الکلب	خولنجان	خیربوا	خیری	الدال	دارفلفل	دبیدارپا	درونج	درونطارس	دفلی	دند
دوقس	دیودار	الذال	داقی دیدا	ذنب العقرب	الرای	رازیانج	رعی الابل	رتم	رعی الحمیر	ریحان الکافور	الزا
زبیب الجبل	زعفران	زنجبیل	زنجبیل الکلاب	زوفای یابس	زونی	زوان	السین	ساذج	سداب	سرخس	سطرونیون
سطاخیس	سعد	سعوط	سقمونیا	سکبینج	سلیخه	سکنبوه	سولان	سیسنبر	الشین	شبرم	شترین
شقایق	شل	شونیز	شیطرج	شیبه	الصاد	صرمیه	صعتر	الضاد	ضجاج	الطاء	طباق
طراغون	یفلن	طریقولیون	الظاء	ظفره	العین	عاقرقرحا	عشق	عرطنیثا علیق	عفص	عوسج	عینون
الغین	غار	غالیس	الفاء	فاشرا	فاشرشتین	فجل	فربیون	فرنجمشک	فستق	فلفل	فلفل مویه
فلفل الماء	فلفل سودان	فوه	فودنج	القاف	قرنفل	قرون السنبل	قسط	قسطون	قعیل	قلب	قلقونیا
قلی	قنطوریون	قیصوم	الکاف	کاشم رومی	کبر	کبیکج	کتم	کرات	کرویا	کف الصبع	کف الهر
کمون	کندش	کندری	اللام	لاعیه	لامی	لبن سودان	لحنیس	لسان الابل	المیم	ماهودانه	ماهی زهره

ماذریون

ماذریون	متنان	مرزنجوش	مراسم	مرماحوز	مرنج	میعه	النون	نانخواه	نمام	الواو	وج
وخشیزک	ولب	الهاء	هلک	هیوفاریقون	الیاء	یتوعات	منسوبات نیر اعظم و کوکب معظم شمس صاحب ضیا				
عالم	الف	ابراز	اترج اذخر	اریقطون	ارماک	اسارون	اسطوخودوس	اصابع صفر	افنیقطس	اکلیل الجبل	البج
انجره	انتله	ایرسا	الباء	بادرنجبویه	بادروج	بان	برنجاسف	برلوف	بسفایج	بطم	بقلة الاوجاع
بلبوس	بلوط الارض	بل	بنجنکشت	بهمن	التاء	تودری	الجیم	جنجات	جعده	جفت آفرید	جل نسرین
جوزبوا	جوزالقی	جوزالجنس	جوزالشرک	جوزالارقم	جوشیصا	الحاء	حب الکلی	حب السمنه	حب المنشم	حرشف	حراة
حل	حلبه	حلبیب	حلبوب	الخاء	خروع	خصی الدیک	خلنج	الدال	دارچینی	دارشیشعان	داری
دمادم	دوایاغربا	الذال	ذنب الخروف	الرای	راسن	راوند	الزاء	زرنباد	زرنب	زراوند	زعفران
زهره یعنی مراره	السین	سداب بستانی	سفادیکس	سقیدلیون	سناد	سنبل	سنبل رومی	سنبل جبلی	سپستان	سیسارون	الشین
شبت	شنبلید	الصاد	صامریوانا	صبر	الضاد	ضرو	ضریع	الطاء	طرخون	العین	عبیثران
عروق الصفر	عود	الغین	عار و غاریقون	الفاء	فتایل الرهبان	فراسیون	فستق	القاف	قاقله	قثاء الحمار	قرة العین
قرطم	قصب الذریره	قنه و قیقهر	الکاف	کبابه	کمادریوس	کندر	اللام	لسان العصافیر	المیم	محلب مراینه	مستعجله
النون	نارنج	نعنع	الواو	ورس	الهاء	هرنوه	هرمه	هشت دهان	هیوفاریقون	الیاء	یاسمین
منسوبات بزهره		الخیر	بید الخیر بصل الزیر	خصیة الثعلب	سوسن سفید	نرکس	نیلوفر	ورد ابیض	منسوبات بعطارد		
اسقطی	بابونه	جوز	حشیشة الزجاج	حندقوقی	دبق	عرعر	منسوبات بنیر اعظم اصغر قمر			الالف	جلامود
اسفاناخ	امقیدون	الباء	باقلی	بزرقطونا	بصل	بقلة الحمقا	بطیخ هندی	بنفسج	بوش ربدیه	التاء	تفاح
الخاء	خبازی	خس	خشخاش	خلاف	خلال	خوخ	الراء	رمان	الطاء	طحلب	العین
عدس الماء	الفاء	فاوانیا	فطرکرات	القاف	قثاء	قرع	المیم	مشمش	النون	نیلوفر	الهاء

فصل چهاردهم در بیان اسناد طب خال والد ماجد مؤلف و والد ماجد قدس سرهما و مؤلف بدانکه سند خال والد ماجد حکیم میر محمد هاشم المخاطب بحکیم معتمد الملوک سید علویخان بر والد ایشان استاد الاطباء و سید الحکماء میر محمد هادی علوی و والد و شان استاد الاطباء و اسوة الحکماء میرزا محمد مسیح و والد میرزا محمد تقی موسوی قدس الله تعالی اسرارهم و از میرزا محمد مسیح بوسائط باطبای خوز و طبرستان و از او شان باطبای حران و از حرانیان بهقراط حکیم و از او باسقلیبوس و از او بحضرت سلیمان بن داود و بنبینا علی نبینا و آله و علیهم السلام میرسد و فقیر از والد ماجد خود و والد ماجد از حکیم میر محمد تقی و حکیم میر محمد تقی هم از والد ماجد خود و هم از میر محمد هادی علوی بلا واسطه قدس الله تعالی اسرارهم و نیز فقیر از جناب ارشاد مآبی میر محمد علی الحسینی مد ظله العالی اخذ نموده و القابا فته و باینجا رسانید مقدمه را پس شروع نمود بذکر ابواب و فصول کتاب بعون الله تعالی الملک الوهاب و توفیقه و صلی الله علی رسوله محمد و اهل بیته الطیبین الطاهرین

باب اول در بیان ادویه که حرف اول آنها الف است

فصل الالف مع الالف

ابار

ابار بمد الف و فتح بای موحده و الف و رای مهمله ماهیت آن رصاص اسود محرق است بیونانی امولیفون نامند و گویند اسم رومی آبار است و بهندی بنک بفتح بای موحده و سکون نون و کاف فارسی نامند و همچنین سیخ و مرداسنج نیز از سوخته رصاص اسود حاصل میشود شیخ الرئیس در مفردات قانون فرموده الآبار و الآنک هما الرصاص الاسود و بالجمله طبیعت آن سرد و خشک در دوم است افعال و خواص و منافع آن مجفف و جالی و محلل و اکتحال مغسول آن جهت حرقت چشم و جوشش آن و ذرور آن جهت جراحت خصیه و اعصاب و بواسیر و زخمهای کهنه و سرطانی و نزف الدم و سیلان رطوبات و طلای آن با روغن گل سرخ جهت خروج مقعد و با سرکه جهت تحلیل ورمها و استسقا نافع بدل آن اسرنج است مضار آن خوردن آن کشنده اصلاح آن قی کردن بروغن و اشیای دهنیه و امراق دسمه بود و دستور احراق و غسل و شیافات آن در قرابادین تالیف این حقیر مسمی بمجمع الجوامع ذکر یافت و دستور احراق و غسل آن در مقدمه این کتاب نیز

آبنوس

ابنوس بمد الف و کسر بای موحده و ضم نون و واو و سین مهمله معرب آبانس یونانی است و بفارسی و بهندی نیز بدین اسم مشهور است و برومی انکسیس و بیونانی سیفاقطوس نامند ماهیت آن گویند درختی است شبیه بدرخت عناب و بسیار عظیم مانند گردکان و از آن بزرگتر و ثمر آن مانند انگور و زرد رنگ مائل بسرخی و با حلاوت کمی و عفوصت بسیار و در اوائل بهاران میرسد و از درخت فرو می آورند و برگ آن شبیه ببرگ صنوبر و بعضی از آن و خزان میکند و تخم آن مانند تخم حنا و گل آن نیز مانند گل حنا و شنیده شده که چوب آن در هنگام بریدن درخت آن کم رنگ میباشد مدتی در آب می اندازند رنگین سیاه براق میگردد و نیز شنیده شده که درخت کابه بعینه شبیه بدرخت آبنوس است و فرق آنست که آبنوس چون اکثر در کوهستان میروید درخت آن بلندتر و چوب آن سیاه تر میباشد و کابه چون در بساتین و غیر کوهستان نیز میروید درخت آن پست و سیاهی چوب آن اندک کمتر است و در آن دو قسم میباشد یکی هندی و دیگری حبشی و قسم حبشی آن سیاه تر و صلب تر و املس و سنگین تر از هندی و در وقت بریدن و تخته کردن از جوف چوب آن جابجا رگهای ریگ و سنگ ریزه ها بر می آید و شیشم نیز شبیه بآبنوس کم رنگ با اندک خطوط سفید و ذو طبقات و درخت آن بسیار عظیم می شود بحدیکه تخته آن تا بدو ذراع وسیع عریض دیده شده و بعضی این را نوعی از هندی آن دانسته اند و شاید چنین باشد زیرا که تخته چوب آبنوس سیاه از شبر و نیم زیاده دیده و شنیده نشده و این در صلابت بدان مرتبه نیست و هر دو قسم را چون در آب اندازند فرو میرود خصوص دو قسم اول و طعم چوب آبنوس اندک لذاع و گزنده و قابض زبان است و چون بسوزانند چوب تر و تازه آنرا رائحه آن طیب باشد و همین فرق میان اصلی و غیر اصلی آنست و خشک آن مستعمل گردد و مستعمل اطبا نیز حبشی بعد از آن هندی سیاه رنگ و صلب املس آنست که مانند شاخ خراطی کرده باشند و چوب آنرا چون بشکنند اندرون آن کثیف و چون بسایند سائیده آن اندک [illegible] بود و مترجم کتاب ابوریحان در صیدنه خود گفته که آن دو نوع است یکی ملمع از سیاهی و زردی و آنرا از سواحل زنگبار و جزایر ها ایشان آورند و اهل زنگبار آنرا سکوا خوانند و وصف درخت آنرا قریب بدانچه ذکر یافت نوشته و نیز گفته که در آن نواح نوع دیگر نیز میشود لطیف تر از آن که ذکر یافت و این نوع ملمع است از سرخی و سفیدی و آن بچوب صندل و تخم آن مانند فلفل و از چوب آن دستهای کارد سازند و کمانگران در خانه کمان ترکیب کنند و نوع دیگر از آن در غایت سیاهی با وصافی که ذکر یافت نیز و بعضی اهل گویند از جوف درختیکه بهندی آنرا تیندو نامند نیز بر می آید و پوست آن درخت را چون بر آتش اندازند از آن شرارها بر آید و برگ آن شبیه است ببرگ ساج هندی و ثمر آن بقدر لیموی زرد رنگ مائل بسرخی و بر سر آن مانند قمعی مدور و پوست آن صلب و مغز آن اندک شیرین و عفص و تخم آن طولانی و زرد رنگ و صلب و منبت آن جبال راج محل و بیر بهوم و مورنگ و مضافات بنگاله و پنجاب و دکهن و زیر بادات و غیر ها است بهترین آن سیاه و براق سنگین خوشبوی آنست که در طعم آن لذع و قبض کمی

باشد طبیعت آن بقول شیخ الرئیس و صاحب اختیارات بدیعی گرم و خشک در دوم است و بقول ابن بیطار و یوسف بغدادی و شیخ داود انطاکی گرم در اوائل سیوم و خشک در آخر دوم افعال و خواص و منافع آن ملطف جالی و مدر بول و مفتت حصاة و محلل ریاح و مفتح سده طحال و ریاح آنست امراض الراس چون آبنوس را با آب برگ بارتنگ سوده نشوق نمایند و قدری بر پیشانی طلا کنند رعاف باز دارد العین اکتحال محکوک آن جهت رفع شب کوری و ذرور آن جهت بیاض رقیق و غشاوه و قرحه و بثور عین و دمعه دموی و جرب عین و حکه و رمد یابس و حفظ صحت چشم و رویانیدن مژگان مفید و بالجمله شدید النفع است از برای اکثر امراض عین القروح و الجروح و نزف الدم ذرور نشاره آن جهت حبس خون زخمهای تازه نافع و حکم خشک بند دارد و باعث التحام آنست بقوت قبض و نشفی که دارد و حرق النار چون بر عضوی که سوخته باشد روغن گل با سفیدی تخم مرغ بمالند و بر آن آنرا بپاشند سودمند بود و محرق مغسول نشاره آن لطیف تر و جهت قروح مزمنه و جرب و در جمیع افعال مذکوره سریع الاثر است الحناء زیر طلاق سحوق آن و همچنین مطبوخ آن در شراب محلل حصاة زیر است و گویند بالخاصیه اطفای خون جاری میکند و تنها آن جهت تخفیف قروح خبیثه و رویانیدن گوشت صالح و منع جوششهای پر آب و آبله کردن اعضا مجرب است مقدار شربت آن تا سه درهم مضر معده مصلح آن صمغ عربی و عسل بدل آن چوب کنار است طریق احراق و غسل آن در قرابادین کبیر ذکر یافت و آشامیدن سفوف ثمر خشک آن که تخم آن آزاد در نموده باشند با آب جهت حبس اسهال و سیلان رحم و ودی و مذی و منی مرد و زن نافع

آبیل

آبیل مترجم کتاب ابوریحان گوید این اسم مسموع نیست و بر حرف دویم آن [illegible] که بجند قوقا ماند و به نبات رطبه مشابهت دارد و در بهار روید و آنرا شاخهای بسیار بود و تخم آن بتخم گزر ماند حکیم میر محمد مومن در تحفه نوشته نباتی است شبیه بشلغم و خوش طعم و برگش مانند اسپست و شاخهای آن بسیار و تخمش مثل تخم زردک و در کنار رودها روید طبیعت آن گرم و خشک در دوم افعال و خواص آن مدر بول و جهت سپرز آزموده مقدار شربت آن تا دو درهم است و نوشته که مؤلف اختیارات بدیعی گوید که آنچه در زمین خشک رسته باشد قاتل است و در اختیارات بنظر نیامده

آجر

آجر بمد همزه و ضم جیم و رای مهمله مشدده بعربی لبن بکسر لام و سکون بای موحده و نون و بر وزن کتف و ابل نیز آمده و از لغات مثلثه است بفارسی خشت و بهندی اینته نامند ماهیت آن بدانکه دو قسم میباشد یکی قسم سفید است که در کوره آهک پزی میپزند و این قسم بهتر و مستعمل در اعمال طب است و قسم دوم آجر سرخ است و آنرا در کوره آجر پزی باین طریق میپزند که خشت خام خشک کرده را ته بته چیده ما بین هر دو ته آن شاخهای چوب درخت طاک یا چوب درخت دیگر یا سرگین گاو و یا غیر آن گذاشته آتش میدهند تا تمام چوب و سرگین که ما بین آجرها است سوخته شود و همه خشتها پخته گردد پس میگذارند تا سرد شود و برداشته بخرج می آورند و بهترین آن تمام پخته یکسان آن است و در بعضی کوره قدری نوشادر خصوص در آنها که از فضلات طبخ داده باشند و یا خاک آنها حریفی خالص نباشد بلکه آغشته باشد با فضلات بعمل می آید و نیز قطعهای خزفی جوش خورده سیاه و بنفش از همه کورها بر می آید در بعضی بیشتر و در بعضی کمتر بهمان جهت که از شدت حرارت آتش گداخته لطیف آن تحلیل یافته کثیف آن میماند طبیعت آن گرم در دوم و خشک در چهارم افعال و خواص و منافع آن امراض الراس چون آجر سفید آب ندیده را در آتش سرخ نمایند که مانند اخگر شود و در آب و یا شراب اندازند آنقدر که بجوش آید و چادری بر سر گرفته سر را به بخار آن بدارند تا عرق شود جهت تحلیل مواد بارده دماغیه و نزلات مزمنه و درد سر کهنه بعدیل است و مجرب و ضماد آن با نمک و سرکه جهت خراز نافع الاورام و البثور و الریاح و الاستسقا و البواسیر و غیرها چون خشت پخته آب ندیده درست یا قطعه از آن بالخصوص که سفید باشد با آتش گرم کرده قدری آب یا شراب بر آن پاشیده در نمدی و یا پارچه پنبه داری پیچیده بر عضویکه وجع بارد حادث از سردی و یا ریح محتبس و یا ورم بارد و یا بر موضع بواسیر که وجع شدید داشته باشد تکمید نمایند موجب تعریق آن عضو و دفع مواد بارده و تحلیل و تسکین وجع آنست و ضماد آن با آب غوره جهت ماء آب غوره جهت شری و منع ظهور آن و با سرگین گاو جهت تحلیل اورام و بثور بلغمی و استسقای لحمی و زقی و سوء القنیه و ذرور آن برای قطع خون جراحات و جلوس بر روی آجر گرم کرده زحیر رطوبی و بارد ریحی و وجع بواسیری را مجرب و مسکن است خصوص که روغن گل سرخ بر آن ریخته باشند و چون دو آجر آب ندیده را بر هم بسایند و گرد آنرا بر عضوی که وجع و ورم بارد داشته باشد عسل کالند و آنرا بر آن بپاشند و در آفتاب بنشینند وجع و ورم آن را زائل سازد و اطبای هند را زعم آنست که چون آجر را ریزه کرده در دوغ گاو اندازند و یکشب بگذارند و صبح صافی نموده آن دوغ را بنوشند قرحه مزمنه را نافعست و اما دهن آجر که آنرا دهن المبارک و دهن الفلاسفه نیز نامند بنهایت گرم است افعال و خواص آن سریع النفوذ و محلل و معرق و ملطف و سعوط آن جهت صرع و لقوه و نسیان و آشامیدن آن برای صرع و فالج و لقوه نافع و قطور آن در بینی جهت صرع و در گوش جهت ثقل سامعه و نشوق آن برای فالج و امراض بارده دماغی و مالیدن آن بر موخر دماغ برای نسیان و با شراب

اجين

اذان الفار

زوفي جهت ضيق النفس و دفع فضلات ريه و اكتحال آن جهت تحليل آب نازل در چشم بي نظير و ماليدن آن بر دندان كشنده كرم و مسكن الم آنست و آشاميدن آن جهت
كشتن كرم معده و امعا و تفتيت سنگ مثانه مجرب و جهت ادرار بول و ساير امراض بارده مثانه و مغص بارد و رياح و نفخ ظاهري و باطني و تحليل خون منجمد و جهت
عرق النسا و مفاصل مفيد و حمول آن جهت گشودن دم بواسير و اسقاط اجنه آن و رفع كرمهاي مقعد و فرزجه آن جهت گشودن دم حيض و اخراج جنين زنده و مرده
و مشيمه سريع الاثر و طلاء و آشاميدن آن جهت سموم بارده و گزيدن عقرب و ضماد آن با اشق جهت ورم سپرز بنهايت مفيد مقدار شربت آن از يك مثقال تا دو مثقال
مضر معده مصلح آن سركه و مضر گرده مصلح آن كثيرا است و باقي افعال و خواص و صنعت دهن آن در قرابادين مجمع الجوامع ذكر يافت **اجين** بفتح همزه و كسر جيم
فارسي و سكون ياي مثناة تحتانيه و نون **ماهيت** آن درختي است عظيم برگ آن اندك عرض طولاني و از برگ انبه و جامون بزرگتر و ضخيم تر و گل آن سفيد خوشبو
و برگهاي آن سفيد و پنج عدد و طرف پائين اندرون برگها زرد و طرف بيرون ساقه و برگ آن سرخ رنگ و درخت آن تمام خزان ميكند و در اول بهار اول گل ميكند
پس برگ برمي آورد **طبيعت** آن گرم و خشك **افعال و خواص** آن آشاميدن پوست بيخ آن مسهل قوي و جهت آتشك و قروح خبيثه نافع و اگر
اسهال زياده نمايد و گرمي كند مصلح آن آشاميدن دوغ است و ضماد آن محلل و منضج اورام صلبه است **آذان الفار** بمد الف و فتح ذال معجمه و الف و نون
و الف و لام و فا و الف و راي مهمله لغت عربي است و بيوناني مروش و بهندي چوهه كني نامند **ماهيت** آن شيخ الرئيس فرموده كه جالينوس قوت آن را
قريب بحشيشي كه زيران شيشه ميگذارند دانسته و اطلاق آن بر دو حشيش مينمايند يكي آنچه جالينوس ذكر كرده كه از برگ آن بوي خيار مي آيد و صلابتي ندارد
و ديگر آنچه ديسقوريدوس گمان برده كه شبيه است بلبلاب و برگ آن كوچكتر از آن و مفروش بر روي زمين و شاخهاي آن باريك و بستاني آن خوشبو ليكن بطعم تلخ
قوي و گل آن گلابي رنگ و تخم آن شبيه بتخم كشنيز و خطا طيف آنرا ميچرند **طبيعت** آن حار جاد است خصوصا آنچه سنبت آن قريب بآب باشد و آنچه جالينوس
ذكر كرده سرد و تر در اول و قوت قابضه ندارد و آنچه ديسقوريدوس ذكر كرده گرم و با قوت قابضه مجففه است **افعال و خواص** آن شيخ گفته منفعت آن در ناسور
فستين است و اين بعيد است و غير متوقع از آن **اعضاء الراس** شربت آن جهت دفع صرع و سعوط آن جهت تنقيه دماغ و لقوه نافع است **الجروح و القروح**
آنچه را ديسقوريدوس ذكر كرده ضماد آن خار و پيكان را برآورد و تنقيه قروح و الزاق جراحات نمايد و صاحب مالا بسع نوشته كه آن دو صنف ميباشد بستاني و بري بستاني آنرا
بيوناني بلبسيني نامند سنبت آن جاهاي سايه و ميان اشجار و كنارهاي آب و اطراف عمارات و برگ آن شبيه بحيري است كه بان تشبيه نموده اند يعني گوش موش
كوچك مدور و گياه آن بي ساق و گل و بر روي زمين پهن شود و شاخهاي آن سه پهلو و چون بدست ماليده شود بوي خيار از آن آيد **طبيعت** آن سرد و تر و صاحب تحفه
در سوم تر دانسته با اندك قوت قبضي و لبن آن با اندك قوت تحليلي **افعال و خواص** آن امراض الراس و العين سعوط آن جهت صداع حار و ضماد آن با آرد جو جهت
تحليل اورام حاره چشم الاذن قطور عصاره آن در گوش جهت تسكين درد و تحليل اورام آن نافع **اعضاء الغذاء** آشاميدن آن مسكن التهاب و عطش و مسقط كرم معده است
الاورام و البثور ضماد آن با آرد جو جهت تحليل اورام جميع اعضاء و حمره و جمره نافع و بري آن سه قسم است **قسم اول** شاخهاي آن باريك و بلند از زمين و شاخهاي
بسيار از يك بيخ رسته و شاخهاي زيرين آن سرخ رنگ و مجوف و برگهاي آن نازك و طولاني تر از بستاني و وسط پشت برگهاي محدب و اطراف برگها تند و زوج
زوج رسته و هر شاخي مشتمل بر شاخهاي ريزه بسيار و گل آن لاجوردي رنگ و صاحب تحفه نوشته كه بعضي را گل زرد ميباشد و بيخ آن بقدر انگشتي و پر شعبه و بعضي مغشوش
ميكنند اين را با سقولوقندريون و فرق آنست كه برگ اين نرم و دراز است بخلاف برگ اسقولوقندريون **طبيعت** آن معتدل در حرارت و برودت و خشك در دوم
افعال و خواص آن صرع و لقوه و اوجاع بارده دماغيه و صداع را نافع و مقوي معده محلل و مفتح و مدر بول و سم افعي را مفيد **امراض الراس** ضماد آن خصوصا
با سركه جهت صداع حار نافع و سعوط و غرغره آن با ماء العسل جهت تنقيه دماغ و جذب رطوبات دماغي نافع **العين** طلاء بيخ آن جهت ناصور چشم و ضماد برگ آن
با آرد جو جهت طلبين ورم حار و چشم و بتنهائي جهت ناصور آن مجرب **الفم** غرغره آن با ماء العسل جهت وجع ضرس مفيد صاحب شفاء الاسقام گفته شرب آن با شراب
جهت لسع افاعي نافع و ضماد آن مانند اشنار قروح و تورم جراحات است مضر مثانه مصلح آن مرزنجوش و گويند مصلح آن تخم خرفه است مقدار شربت آن تا دو مثقال قسم
دوم آن شاخهاي آن پست تر و ريزه و برگ آن مايل بتدوير شبيه ببرگ بستاني آن و از آن ريزه تر و با اندك حرافت و بي گل و صاحب تحفه نوشته كه گويند بي گل نيست
و ليكن بسبب ريزگي و اتصال آن بشاخها چندان مرئي نميگردد و سنبت اين اكثر بكنارهاست **طبيعت** آن گرم و خشك در دوم و صاحب تحفه در سوم نوشته **افعال**

وخو

و خواص آن محرك باه و جهت اورام بارده و رفع آثار و دفع سم و جذب خار و پيكان و ضماد عصاره تازه آن بر كمر و قضيب و كنج ران و پشت زهار باعث تحريك باه حتي بپيران و مايوسين
و مطبوخ خشك آن نيز همين اثر دارد و ليكن ضعيف تر از آن و همچنين ضماد آن جاذب سم و دافع سميت آن و جاذب خار و پيكان است **قسم سوم** آن برگ آن مايل بتدوير و با زغب سفيد
و خارهاي باريك سفيد زغب دار و با تنوع كه چون قطع نمايند از آن تنوع برآيد و مفروش بر روي زمين و سنبت آن آنچه دور از آب باشد با حدت بود و برگ آنرا چون بر جلد نازك خصوصا
رخساره گذارند سرخ گرداند **طبيعت** آن گرم و خشك در سوم و با قوت سميت و زبون ترين در بين اقسام آن است **افعال و خواص** آن مقي قوي و مسهل و زياده آن
كشنده و شير آن مقرح جلد و چون سه مثقال و نيم آنرا جوشانيده آب آنرا با نعناع بنوشند و از عقب آن ماهي شور بخورند جميع كرمها معده را دفع نمايد و ديگر متكون نشود و شيخ داود انطاكي
اين خاصيت را جهت بستاني آن ذكر كرده و صاحب تحفه نوشته كه ابن تلميذ در معني سيفر يابد كه اقسام از آن الفار غير مرزنجوش است و از ساير كتب نيز همين معني ظاهر ميگردد و چه مرزنجوش بصفا
بصفات ديگر و از جمله ماچين و با عطريت است و برگ آن شبيه بگوش موش نيست و گل آن سفيد مائل بسرخي است و تخم شبيه تخم ريحان شفاف ميباشد و انطاكي نوشته كه
آنرا اصناف بسيار مي باشد و برگ بعضي از آن نازك محدب و گل آن زرد و مشرف و نرم و اين نوع هر دو تر در دوم و بعضي از آن مزغب باريك طولاني مفروش بر زمين و نوعي
يعني شير سفيد حاد و اكال از آن تراوش مينمايد و آن غير منعتي است و اين در مصر بسيار است و بعضي از آن حبشي است كه گل آن با غصان آن چسپيده ميباشد و اين گرم و خشك در
دوم و عصاره آن مهيج جماع است ثمر بخار و شير با صنفي كه از آن بوي خيار آيد مسكن لهيب و غثيان و مسقط ديدان است اگر بعد از آن ماهي شور بخورند و صداع آورد مصلح آن رب كو
است مقدار شربت آن يك مثقال است و صاحب شفاء الاسقام گفته اطلاق اين اسم بر گياهي حاد الطبع صغير الورق منبسط بر روي زمين مينمايند و بهترين آن آنست كه گلهاي
لاجوردي ميباشد و محرر كتاب آنچه در بنگاله ديده و شنيده دو قسم ميباشد هر دو پر شعبه و شاخهاي آن مفروش بر روي زمين گره دار و با رطوبت كه چون بشكنند از آن
اندك رطوبت لعابي لزجي برمي آيد و برگ آن بر سر گرههاي آن و گل آن نيز پيوسته و بيخ برگ آن ريزه لاجوردي رنگ الا آنكه يكقسم آن كه بكنار ديوارها و زمينهاي نمناك
مير و يد برگ آن نازك عريض و بزرگ و ماكول يعني برگ نرم نازك تازه آنرا اهل هند و بنگاله پخته مانند سبزيهاي ديگر ميخورند جهت ضعف مني و جريان و امراض گرده و مثانه
و بدستور گرههاي بند آنرا نيز مقدار دو سه مثقال با قدري زنجبيل تازه كه بهندي ادرك نامند جهت تقويت باه مفيد ميدانند و قسم ديگر كه بر كنار آبها ميرويد برگ آن
اندك باريك بلند و هر دو في الجمله شبيه بگوش موش و اين غير ماكول است **طبيعت** آن را سرد و تر ميدانند و آب آن هر دو قسم جهت اورام حاره چشم و ناصور آن مفيد
و بدستور ضماد برگ سائيده آن **آذربو** بمد الف و فتح ذال معجمه و سكون راي مهمله و ضم باي موحده و واو و لغت يوناني است و آذربويه بياي و واو و هاء در آخر نيز آمده **ماهيت**
آن بغدادي گفته اصل عرطنيثا است و در عرطنيثا مذكور خواهد شد و صاحب تحفه گفته كه بيخ نباتي است سياه رنگ شبيه بشلغم و بر روي آن چيزي مانند كره رسته
و گياه آن خاردار بقدر شبري و شاخ و برگش شبيه ببرگ كرنب و ثمرش شبيه بغلاف نخود و در آن دو عدد يا سه عدد دانه زرد رنگي ميباشد و گفته اند كه گل آن زرد است و سنبت
آن كشت زارها است و بسرياني عرطنيثا نامند و بفارسي چوبه صابغان و آن غير چوبه گاذران است و قسمي از بخور مريم نيز بود و در بردن چرك ابريشمينه و جامه مانند صابون آن
و صاحب اختيارات گفته آن بيخ خاري است و گل زرد دارد و آن بيخ را خلا و بلا و قلا و كليم شوي و قضب شوي گويند و آن بيخ عرطنيثا است و فعيلاسوس و سطرويس
نيز خوانند و بزبان شيرازي چوبك اشنان و بخور مريم نوعي از آن است **طبيعت** آن گرم و خشك در سوم **افعال و خواص و منافع** آن جالي و محلل و مفتح
و مسكن خناق و مدر بول و حيض و مسقط جنين و مفتت حصاة و محلل و جاذب فضول دماغي و دافع مواد مفاصل بقوت مسهله كه دارد و جهت احتباس حيض و گزيدن هوام
و تسكين درد آن نافع بقوت ترياقيتي كه دارد و **امراض الراس** سعوط آن جهت شده مصفات مفيد و بغايت معطس و زكام و نوازل را نافع است **اعضاء النفس
و الصدر** آشاميدن آن جهت بحة صوت و انقطاع نفس و سرفه بارد رطوبي مفيد **اعضاء النفض** حمول آن جهت بواسير و تنقيه رحم و اعانت بر حمل مفيد
و همچنين شرب آن با مثلث يا بشراب آذري گفته خناق را زائل گرداند و اگر زن آبستن بوي آنرا بشنود از شدت عطسه بيم آن بود كه بچه بيندازد شيخ الرئيس از ديسقوريدوس نقل كرده
كه حبلي آنرا چون زن آبستن مساس كند و حمول نمايد در ساعت بچه بيندازد **الطحال و آلات المفاصل** ضماد آن با سركه جهت ورم سپرز و عرق النسا و چون داخل كرده
در حقنه صاحب عرق النسا را نافع است و همچنين خاكستر آن با سركه جهت وجع مفاصل و عرق النسا و وجع وركين نافع **الجراحات** ذرور آن بتنهائي يا با ادويه مناسبه
جراحات خبيثه را نافع **الزينة** ضماد آن با سركه داء الثعلب را مفيد **السموم** تمامي سموم را نافع است خصوصا سموم ملدوغه و نهش هوام چون با مثلث يا شراب بياشامند
مقدار شربت آن تا يك مثقال و سه مثقال آن كشنده بخناق و غثيان قوي و سقوط قوت علاج آن جلاهنك و كندش خورده است و ان شاء الله تعالي مذكور خواهد شد و بدل

آذریون

آن ورفع سموم بوزن آن تخم اترج ورازیانه طویل وفودنج است وصاحب اختیارات بدل آن لبن الیتن دو دانک آن وبا آورد وزن آن گفته **آذریون** بروزن آذر یوت
بزیادتی نون وبجای بای موحده یا مثناة تحتانیه هست بفارسی گل آفتاب پرست است وآذریون بمعنی آتش گون است وگویند که عرب آنرا احنوه نامند وشعرای عرب آنرا
بستایند وشکوفه آن درمیان شکوفها بغایت مشهور هست وبعضی گفته اند که نوعی از اقحوان است وبعضی آنرا ذکر کرده اند که نه چنین است وبهندی سورج مکهی نامند **ماهیت**
آن گیاهیست بقدر ذرعی بری وبستانی میباشد برگ آن شبیه ببرگ جرجیر با اندک زغبی گویا بر آن غباری نشسته ونرم بی شرفه وگلهای آن زرد طلائی وبزرگ وبهم
درخشنده ودر وسط آن گلها برگهای ریزه سیاه مائل بسرخی وتند بوی وخوش منظر وهمیشه رو بآفتاب دارد وبا حرکت آفتاب حرکت مینماید وشب پژمرده میگردد وبوی
بری آن قویتر از بستانی است **طبیعت آن** گرم وخشک است در اول سوم وبعضی در دوم گفته وگرمی گل آن زیاده از سایر اجزای آن **افعال وخواص ومنافع آن**
محلل وجالی وباقوت تریاقیت ومفتح سدد دماغی وکبدی ومنقی دماغ جهت ام الصبیان وامراض بارده دماغی وعصاب ودرد دندان وتقویت معده وجگر ووجع فواد وتقویت
باه وآوردن نعوظ وجهت بواسیر وجراحت ریه ویرقان واستسقا وادرار بول وحیض وفضلات واسقاط جنین وتفتیت حصاة ورفع قولنج ودفع سموم نافع است **امراض**
الفم والقلب والمعدة والمفاصل وغیرها مضمضه بآب بیخ آن جهت درد دندان بارد وشرب یکدرم آن مقوی قلب بارد المزاج ومورث ثوران غضب
در محرور المزاج وچهار درم از آب برگ آن با آب گرم مشی قوی وضماد آن جهت درد مفاصل وعرق النسا ونقرس وخنازیر وبر کمر جهت تقویت باه ونعوظ مفید وحمول
بیخ آن سقط جنین ومعین بر حمل ... وشرب آب برگ کوبیده آن جهت اخراج جنین ورفع احتباس حیض موثر مقدار شربت از آب گل وبرگ بیخ آن تا چهار مثقال واز جرم
آن یک مثقال بدل آن یک ونیم وزن آن سلیخه وربع وزن آن زعفران است مضر محرور المزاج مصلح آن سکنجبین ومضر سپرز مطلقا وسپرز محرور المزاج را خصوصا
ومصلح آن فانید وعسل وسکنجبین واز خواص آن آنست که مگس بر گل آن نمی نشیند وازدود آن موش وچلپاسه میگریزد

آرد توله

آرد توله بمد الف وسکون را ودال مهملتین
وضم تای مثناة فوقانیه وسکون واو وفتح لام وها **ماهیت آن** صاحب برهان قاطع گفته آشیست مانند کاچی که از آرد میپزند وبیشتر مردم درویش
فرومایه میخورند وبعربی آنرا صحنات نامند بدانکه صحنات غیر این است چنانچه انشاالله تعالی در حرف الصاد خواهد آمد

آرغیس

آرغیس بمد الف وسکون را مهمله وکسر
عین معجمه وسکون یای مثناة تحتانیه وسین مهمله در آخر بزبان اهل دمشق ومصر عود الریح وبفارسی پوست بیخ زرد شده نامند **ماهیت آن** پوست بیخ انبرباریس است
که بفارسی زرشک نامند **طبیعت آن** گرم در اول وخشک در دوم **افعال وخواص آن** با قوت بارده وقابضه ومانع تعفن اخلاط ومفتح وباقوت رادعه
وقلاع وانتشار خاد الله وضعف باصره را نافع ومجفف قروح است **امراض العین** قطور ضیاب آن وبدستور جوشانیده آن در گلاب جهت تجفیف رطوبات سائله
از چشم ورفع بقایای رمد مزمن بغایت مفید واکثر از حدوث رمد در چشم کشند حفظ صحت آن نماید واهل مصر بدل مامیران در امراض عین مستعمل دارند واکتحال آن مقوی
باصره وعصاره مطبوخ معقود آن در افعال مانند حضض هندی است **الفم** مضمضه بآب طبیخ آن جهت قلاع خبیثه ابن دندان ودرد دندان وتقویت لثه مفید
اعضاء الغذاء والامعاء آشامیدن طبیخ آن با شراب جهت امراض مذکوره وجرم آن با شراب جهت درد جگری تب با آب سرد یا تب وحقنه بطبیخ آن منقی
چرک وقرحه امعا وطبیخ آن جهت دفع گرم جگر گوسفند مجرب مقدار شربت از جرم آن دو مثقال واز طبیخ آن تا سی درم بدل آن مامیران چینی وحضض هندی است مضر مرضی
وبعضی حضض مکی گفته اند مضر صاحب سرفه مصلح آن عسل است وعصاره مطبوخ منعقد آن در افعال مانند حضض مکی است وشیخ الرئیس نوشته که بعضی گفته اند که چون بیخ
آنرا سه مرتبه بر شکم زن حامله بربندد یا لطوخ بر آن نماید اسقاط جنین کند وجهت سیلان دم از اسفل نافع

آزاد درخت

آزاد درخت بالف ممدوده وفتح زای معجمه والف
ودال مهمله وخا ونای مثناة **ماهیت آن** درختی است عظیم ثمر آن شبیه بزعرور است وزرد رنگ وتلخ وخوشه دار وتخم آن مانند تخم زعرور ویکعدد دو خیاره دار
شش بره ودر آخر بهار میرسد ومدتی تا زمستان در درخت میماند وبرگ آن سبز املس با اندک سیاهی شرفه دار واندک طولانی وتلخ وخزان میکند وبعربی شجرة المره ونیضا
حریطه تشدید را مهمله وبلغت شکان جبلی وارادان ونیز روباترس وبلغت جرجان زهر زمین واهل مازندران سیستان واهل هند بکاین نامند وبعضی مردم را ظن
آنست که درخت آنرا بهندی نیب گویند واین محض توهم است زیرا که نیب که نیم نیز گویند در غیر هند دیده نشده وآزاد درخت در جمیع ممالک ایران وروم وهند
بسیار است وشیرازیان آنرا توس نامند وگل آن سرخ بنفش کم رنگ بنهایت خوشبو است ونیز گفته اند که غیر بکاین است **طبیعت گل آن** در اول سوم گرم است
ودر آخر اول خشک وبعضی در دوم خشک وبرگ آنرا قریب بدان گفته اند **افعال وخواص ومنافع آن** مفتح ومحلل ومدر وبا تریاقیت **اعضاء الرأس**

والاذ

والاذن گل آن مفتح سده های دماغی وصالح است از برای مشائخ ومبرودین وبوئیدن آن مسکن صداع واوجاع سر است وبدستور ضماد آن بر پیشانی وصدغین وچون
آب برگ آنرا نشوق نمایند صداع بارد رطب وگرفتگی بینی را مفید بود ونطول برگ وشاخ آن ویا برگ آن تنهائی مسکن صداع بارد وثمر وبرگ آن منقی قروح متقیحه سر وقطور
آب برگ تازه آن در گوش دافع رطوبات ورافع وجع ودوی وطنین حادث از ریاح بارد است **اعضاء النفض** ضماد برگ آن بر فم معده مسکن غثیان وبر معده وزیر ناف
قاتل دیدان وشرب عصاره آن نیز مانع غثیان ومفتح سده است وآشامیدن افشره برگ آن مفتت حصاة ومدر بول وحیض وفضلات رحمیه وعرق النسا وسختی
انثیین ومفتح سده ودافع قولنج ومحلل خون منجمد در مثانه ودافع سموم بارده است تنهائی ویا با عسل ویا با میبختج وبا این هر دو بهتر از آنکه مقوی فعل اند وآشامیدن آب برگ
تازه آن با قدری آب دبخیل تازه که بهندی ادرک نامند دافع وجع رحم وحبس طمث وعسر عارضی وباعث حمل است **الجذام والبرص والخنازیر والاورام والقروح**
والجروح والاوجاع گفته اند که جرم آن جذام وبرص وقروح خبیثه را مفید وضماد برگ وشاخ آن محلل خنازیر وبراوجاع واورام بارده مسکن ومحلل آنست وصاحب
دستور الاطبا گفته که چون ثمر وبرگ رسیده زرد شده بکاین را مقدار نیم من بوزن هند با یک من آب بهمان وزن یعنی هندی ومن هندی دوازده من تبریزی است در خمی کرده
وسر آنرا بسته سه هفته در زمین دفن کنند پس تا شش ماه هر روز یک کاسه آب خوری از آن بیاشامند بهترین دوائیست از برای جذام پسیم بخور آن تنهائی ویا با برگ نیم وگشنیز
که بهندی سبنها لو گویند در آب طبخ نموده بخار آنرا بدستور مقرر بگیرند دافع اوجاع ومحلل اورام بارده است **الزینة** ضماد گل آن بر سر کشنده شپش است وبدستور غسول
بآب برگ مطبوخ آن کشنده شپش ودراز کننده موی است وضماد ثمر آن با قدری مرداسنگ سائیده وروغن گل چند روز پی هم بر سر که هر روز یکبار تجدید نمایند وهر سه روز یکروز
بحمام روند وبعد از حمام نیز بدستور بمالند وسر را لباس خفیفی بپوشند قروح آنرا زائل سازد وموی برویاند ومرهم آن گلی وسعفه وقروح سر را نافع ورویاننده موی است
وصنعت مرهم آن در قرابادین نوکر یافت **فی المضار** ثمر آن مضر صدر ومعده واکثار آن باعث غثی وقی صفراوی وکرب وتنگی نفس وغشاوه بصر ودوار واهلاک است مصلح آن
قی فرمودن وآشامیدن شیر تازه دوشیده وخوردن سیب وانار است وبرگ آن سم حیوانات ومصلح آن خورانیدن شیر وبرگ توت بود والله اعلم

آس

آس بمد الف
وسکون سین مهمله اسم فارسی است واسای سریانی است وریحان نیز نامند ونیز بسریانی گولنفسا یعنی خصومت کننده با تن خود وبیونانی آس بستانی را مرسینا امارسن وقطس
وبرومی مرسین وبحبشی ازدراو وبهندی ادهیره گویند وحب الاس را بکام وقطوس وعمادو ونبک اس را منظر لطای مهمله خوانند وگویند قطس نیز نبک اس است **ماهیت آن**
بدانکه آن بستانی وبری میباشد درختیست مانند درخت انار است وبرگ آن سبز وضخیم تر ودر طول کمتر از آن وخزان نمیکند وخوشبو ومعطر وطعم آن با اندک تلخی وعفوصت
بسیار وگل آن سفید رنگ وخوشبوی وثمر آن در ابتدا سبز وبعد رسیدن وپخته شدن سیاه رنگ وبا اندک حلاوت ومرارت وعفوصت وغذائیت اندک وتخم آن
سفید ریزه املس ودر بعضی ثمرها سه ودر بعضی زیاده تا هشت ونه وده میباشد بحسب بزرگی وکوچکی آن **طبیعت آن** گفته اند مرکب القوی وجزو بارد ودر آن غالب
وجزو حار کمتر وبسبب ارضیتی که دارد یابس وقابض برودت آن کمتر یا در درجه اول ویبوست آن در دوم وبرگ گل وثمر وجرم وتخم وبیخ آن بنسبت با یکدیگر در مراتب
برودت ویبوست متفاوت اند یعنی تخم وبیخ وبرگ آن بر برودت آن غالب است وباقی اجزای آن بالعکس واما تخم آن مرکب القوی است ودر طعم آن عفوصت
ومرارت وحلاوت ولطافت واز جهت حلاوت نافع است جهت سرفه گرم واز جهت عفوصت حابس اسهال واز جهت مرارت مدر بول است **افعال وخواص ومنافع آن** بسبب
عطریت رائحه ملایم روح وبسبب قوت قبض وتلطیف ملایم آن پس موجب تنقیه ومتانت واضائت وانارت وتقویت روح است وبا سبب کوره وبالخاصیه مقوی قلب ودافع
خفقان وصداع ودوار وسدد ورمد ودرد گوش وقروح وآمدن چرک ودرد دندان وقلاع آن وانتشار خاد زبان ومقوی باصره ومحلل اورام وجروح وقروح ومجموع نزف الدم
ونفث الدم وآمدن خون از هر عضو که باشد شرابا وضمادا ولطوخا وآمدن عرق ومقوی معده وحشا ومدر بول وقابض ومحلل ومفرح وحابس اسهالات ومفتت حصاة وحابس
وقاطع خون حیض ورافع ضعف کرده وبواسیر وجابر کسر وثمر آن با قوت تریاقیت دافع سموم است خصوصا رتیلا وعقرب **اعضاء الرأس** ضماد برگ تازه آن تنهائی
ویا با سرکه بر پیشانی جهت حبس رعاف وبر سر برای جلای حزاز وتجفیف قروح وبا اندکی اقاقیا ورامک با آب سفرجل جهت صداع حادث از ضربه وسقطه وقطع پوست سر
وهمچنین طلا ولطوخ آن با مایعی موافق چون در آفتاب آن قدری گلاب وقلیلی کافور داخل کرده خرقه کتانی را بدان تر کرده بر معده بپیچند از صداع حادث بمشارکت
معده بسبب غلبه مره صفرا را نافع وضماد پخته ثمر آن با شراب بر سر مسکن صداع بلغمی صفراوی شدید ورافع آن وضماد برگ آن با روغن گل وزرده تخم مرغ دوار وسدر
عارض از ضربه وسقطه را مفید وقطور آب برگ آن با صندل سرخ سوده وآب برگ بید در بینی وبا گل ارمنی وسرکه جهت رعاف وآشامیدن قدری از آب مطبوخ ثمر آن

از شرب شراب مانع خمار و بوئیدن برگ تازهٔ آن مقوی دماغ و مانع صعود ابخره است بسوی دماغ و قبول کردن دماغ آن ابخره را و دوار و سدر را نیز مفید و مجرب نمودن سر بروغن آن ورم
سر دمامات حادث از ابخرهٔ متصاعده و در تب غیر نایبه نافع بجهت قوت برودت و تقویت آن دماغ را و تحلیل ابخره را و منع آن صعود ابخرهٔ جدیده را بسوی سر و عرق نمودن سر بروغن آن
تنهایی جهت دوار و سدر حادث از ابخرهٔ متصاعده از معده و در تبهای چند روزه در ابتدای علت بعد از تنقیه بقی و اسهال یا بایارجات بعد از ابتدا ممزوج بروغن بابونه نافع **العین**
قطور آب برگ آن در چشم جهت تسکین درد و برآمدگی آن که مجوز نامند و رمادان از اجزای ادویهٔ ظفره و سلاق و دمعه است و قویتر از توتیا و بدل آنست **الاذن** قطور آب برگ آن در گوش
جهت تسکین وجع و تقویت آن و درآمدن چرک و قروح آن نافع **الفم** مضمضه با آب طبیخ آن مسکن اوجاع حارهٔ اسنان و استرخاء لثه و زبان و قلاع فم و همچنین آشامیدن آب برگ و شراب
ثمر آن **اعضاء النفس والصدر** بوئیدن آن مقوی قلب و دافع خفقان و طلا کردن با آب آن و خوردن ثمر رسیدهٔ آن و همچنین شراب و رب ثمر آن جهت سرفه و نفث الدم و اوجاع
ریه مفید **اعضاء الغذاء** شرب ثمر آن مقوی معده است خصوص ضماد و سویق آن با بعضی بوی قابضه و گاه است که بسبب شدت قبض ادرار مینماید شرب طبیخ آن قاطع اسهال
مطاوله است و تخم آن مانع سیلان فضول است بسوی معده و ضماد برگ آن بر زیر ناف اسهال مراری و سوداوی را مفید و چون ربع رطل از آب برگ آنرا با روغن کنجد بنوشند
مسهل قوی بلغم است و رب و شراب آن حابس بطن و مانع اسهالات مزمنه و بواسیر و بدستور عصارهٔ آن جهت امراض مذکوره و ذرب و قی و تشنگی و بخور آن جهت سقوط دانهٔ بواسیر
و رفع باد و دفع هوام نافع **اعضاء النفض** خوردن ثمر آن حرقت البول و قرحهٔ مثانه و درد حیض و سیلان رطوبات آنرا مفید و عصارهٔ ثمر آن مدر بول و حیض و طبیخ ثمر آن
سیلان رطوبات رحم و ضماد برگ آن بواسیر و ورم خصیه و جلوس در طبیخ برگ آن خروج مقعد و رحم و سیلان آنرا مفید و چون آنرا بکوبند و آب آنرا بر مقعد که برآمده باشد مالند
بجای خود درود و دیگر بر نیاید **الاورام والبثور** ضماد برگ آن مسکن اورام حاره و حمره و نمله و شری و بثور و قروح و داحس و قروحیکه در کف دست و پا باشد و حرق النار
و همچنین بروغن و مرهمهای که از روغن آن ترتیب دهند و آشامیدن شراب آن نیز و ضماد برگ آن در شراب و زیت خیسانیده باشند نیز و ذرور برگ خشک آن بر داحس
و همچنین قیروطی آن نیز آنرا مفید و ضماد ثمر پختهٔ آن با شراب زائل کنندهٔ قروحی است که در کعب قدم باشد و سوختگی آتش را نیز و مانع آبلهٔ آن است و بدستور ضماد برگ آن با آرد
و همچنین خاکستر آن با موم و روغن **الات المفاصل** ضماد مطبوخ ثمر آن با شراب استرخاء مفاصل را نافع و ضماد برگ آن جهت ضربه و سقطه و وجع باشد یا نافع و ضماد
آب برگ آن با عفص سبز و عدس و کلسیخ و اقاقیا بر اعضاء و اعصابیکه دهن و سستی بانها عارض شده باشد و پیران را بنهایت مفید و همچنین ضماد برگ آن با مغاث
هندی که آنرا میده لکری نامند با زردهٔ تخم مرغ و روغن گل نیم گرم جهت ضربه و سقطه و ضماد برگ آن با گل ارمنی و سرکه جهت جلاء ناخن و چون برگ آنرا نرم کوبیده و پخته با زیرهٔ کرمانی
نیز نرم کوبیده و پخته با زردهٔ تخم مرغ سرشته و بر کرباس آب ندیده مالیده گرم کرده بر کمر بچسبانند ضربه و سقطه و وجع و دهن و سستی آنرا زائل گرداند و نطول طبیخ برگ آن جهت تسکین
وجع مفاصل و بر استخوان شکسته باعث سرعت انجبار آنست و همچنین شستن بدن با آن باعث جلاء آنست و ذرور برگ خشک آن جهت سحج باشد یا و اعضاء شکسته مفید **الزینة**
طبیخ بیخ و برگ و ثمر آن و روغن آن و عصارهٔ آن همه مقوی مو و مانع افتادن و باعث دراز شدن و سیاهی آنند و همچنین شستن با آب برگ مطبوخ آن خصوصاً دانهٔ آن و ضماد
سائیدهٔ دانهٔ آن در حمام جهت تقویت بدن و نشف رطوبات غریبهٔ مترشحه از جلد و طبیخ دانهٔ آن با روغن گاو یا گوسفند مانع عرق و مصلح سحج و ذرور برگ آن مانع بدبوئی زیر بغل و کنج
ران خصوصاً سوختهٔ آن و خاکستر آن زائل کنندهٔ کلف و نمش است و چون ثمر آنرا با آب برگ چغندر بپزند و بر سر بمالند بثور ابریه آنرا زائل گرداند و چون بکوبند و با آب باقلا بسرشند
و بر کلفی که بر صورت و رخساره باشد بمالند زائل گرداند و ثمر آن گزیدگی عقرب و رتیلا را نافع باشد خصوصاً با شراب مقدار شربت از جرم آن تا سه درهم و از عصارهٔ آن تا سه وقیه
بدل آن در حبس طمث و بطن و نفث الدم اقاقیا و در اورام حضض گویند بدل آن مطلقا برگ توت است مضار آن گویند مضر صداع حار و زکام و اکثار بوئیدن آن باعث بخوابی است
مصلح آن سوسن و گل بنفشهٔ تر است و گویند مسواک نمودن بچوب تر آن مهیج جذام است و در ساق درخت آن گرهی بهم میرسد شبیه بکف دست که آنرا بنگ الآس نامند در جمیع افعال قوی تر از
برگ و ثمر آن است چون آنرا کوبیده و سوزانیده و با شراب نارسیده و رخت اقراص ساخته در سایه خشک نموده باشند و گویند چون از چوب تازه انگشتری ساخته صاحب درد
کنج ران در خنصر موافق کند بالخاصیه آنرا تسکین دهد والله اعلم و اما **آس بری** انرا اسمارون و مرسین نامند و بعربی زند و ریحان القبور و بیونانی مرسینا اغریا گویند
و مورد الغرم اسم فارسی آنست و در شکال بن جربا نامند و توهم کرده کسیکه گفته آن اذخر است **ماهیت آن** درختی است بستانی کوچک و برگ آن عریض و زرد
و سر برگ آن تیز تر شبیه بسنان و چوب آن صلب تر و ثمر آن مستدیر و بعد رسیدن بنهایت سرخ میگردد و از وسط برگ بر می آید و شاخهای بسیار از یک اصل میروید و
زمستان خزان نمیکند **افعال و خواص آن** محلل و جاذب و مقوی **امراض الراس** بوئیدن آن نافع است از برای دفع رطوبات دماغ بسبب قوت جذب و تحلیل و

آس بری

آن دماغ

آن دماغ را و آشامیدن آن نافع است از برای صرع و صداع بلغمی و دفع رطوبات از دماغ و تقویت دماغ **اعضاء الغذاء** آشامیدن ثمر و برگ آن با شراب جهت تقویت معده
و جگر و رفع یرقان و اسهال و ادرار شیر و حمول آن جهت اخراج کرم معده مفید **اعضاء النفض** آشامیدن ثمر و برگ آن با شراب جهت تفتیت حصاة و تقطیر البول رطوبی مفید
و ابن تلمیذ جهت ضربه و سقطه که بر اعضاء واقع شود بالخاصیه مفید دانسته و ابن ماسرجویه قوت آنرا مانند باد آورد میداند و بعضی مثل فستین دانسته اند **اسیوس** بمد الف
و کسر سین مهمله و ضم یای مثناة تحتانیه و سکون واو و سین مهمله بلغت یونانی نمک چینی را نامند **ماهیت آن** نمکی است که بر کنار دریای شور بر روی سنگی سفید سبک
و نوعی بر روی سنگ مائل بزردی از مادهٔ ارضی و رطوبت دریا و تابش آفتاب تکون مییابد شبیه بقلی و نوشادر و سنگریزهای بزرگ و کوچک و آن سنگ را اسیوس و آن نمک را ملح
اسیوس مینامند و این قویتر از سنگ آن است و بهترین آن سفید سبک خالص زود شکن شبیه بنوشادر است که در آن رگهای زرد غیر غائر باشد و چون بر زبان گذارند زبان را
بگزد و چون نم و رطوبت بدان رسد نرم و گداخته گردد **طبیعت** زهرهٔ آن در سوم گرم و خشک و سنگ آن در دوم **افعال و خواص آن** لذاع و معفن و آشامیدن
نیم دانگ تا دو دانگ آن با عسل بطریق لعوق جهت قرحهٔ ریه و ضیق النفس بلغمی کهنه و سنون آن قاطع خون و طلای آن با سرکه جهت ورم سپرز و کرده و با صمغ البطم و زفت
جهت تحلیل خنازیر و با عسل منقی زخمها و با موم و روغن مانع انتشار قروح خبیثه که میان آن بلند و اطراف آن پست و دهن آن مدور باشد و جهت قروح کهنهٔ بالسویه
عسرة الاندمال و بردن گوشت زیاده و با آرد باقلا جهت نقرس و مداومت ذرور آن در حمام بر ابدان عظیمهٔ فربه باعث صغر و لاغری است بدل زهرهٔ آن حجر آن مقدار
شربت آن از یکدانگ تا نیم درم **المضار** مورث سحج مصلح آن صمغ عربی مغسول آن هر دو که بدستور اقلیمیا شسته باشند ملطف و جالی و در اکثر افعال مذکوره بهتر است
اطریلال بمد الف و سکون طای مهمله و کسر رای مهمله و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح لام و الف و لام لغت بربری است بمعنی رجل الطیر و رجل الغراب بجهت مشابهت
شاخ آن بچنگال غراب و گیاه آن را بعربی حشیشة الارض و حز الشیاطین نیز نامند و بترکی خازایاغی و بهندی کاکه جنگی یعنی پای زاغ و مسی نیز گویند و بعضی گویند که گیاه
غیر آنست و در کوهستان و لرستان پای زاغان نامند **ماهیت آن** تخم گیاهی است شبیه بشبت و گل آن سفید و برگ آن متفرق و ساق آن مربع و در آخر بهار میرسد و الحق
نیز و شبیه برازیانه است قسم از دو قوا است مؤلف گوید این نوع در طرف اهواز میروید و تخم خلال دان گویند و مستعمل و بهترین آن مصری است که بسیار ریزه و تیره رنگ مائل
بکبودی و طولانی و بغایت تلخ و تند و زبان را بگزد و سکنجبین تازه باشد **طبیعت آن** گرم و خشک است در سوم **افعال و خواص آن** محلل ریاح و جالی و مدر فضلات و مفتح سدد
شقی گرده و مثانه و چون با زجاج بسوزانند و با عسل بیاشامند تفتیت حصاة نماید و یکدرهم آن با عسل جهت دفع ریاح ایلاوس بغایت مجرب دانسته اند و ضماد آن مجفف
قروح و زائل کنندهٔ آثار جلد و نفوخ آن در بینی بدستور شراب آن مسقط جنین و گویند چون در فصل تابستان یکدرهم آنرا با عاقرقرحا و تربد و زنجبیل از هر یک دانگی با عسل سرشته بعد از تنقیه
بمسهلات لائقه بیاشامند و در آفتاب نشسته موضع برص را مکشوف دارند تا آفتاب بر و بتابد تا عرق کند و اگر عطش غالب شود آب بنوشند و در روز اول بنهایت تا روز سوم
موضع برص آبله کند و بعد دفع زرد آب از آن بالکلیه برطرف گردد و مجرب دانسته اند و ابن بیطار و صاحب اختیارات بدیعی نوشته اند که بکرات امتحان کرده شده و این
سری عجیب است اما بشرط آنکه اول تنقیه کرده باشند و نیز گفته اند که هرگاه مغز آن هر روز سه درم با عسل تا پانزده روز متواتر بنوشند و یا از مرکب آن بدستور مزبور و یا با عاقرقرحا در مدت مذکور
استعمال نمایند یقیناً رفع برص نماید خصوص از مواضع لحمیه که قبول علاج زودتر میکند از غیر آن و بعضی گفته اند تنها و بعضی گویند چون نیم جزو از اطریلال و از پوست مار و از برگ
سداب از هر یک یک جزو کوفته و بیخته یک جزو هر روز سه درهم آنرا با شراب انگوری بیاشامند و در آفتاب نشینند باذن الله تعالی شفا یابند مقدار شربت آن از یکدرهم تا سه درهم
با عسل یا شراب بدل آن در طلیهٔ برص کندش مضر جگر حار مصلح آن سکنجبین و مضر گرده و مصلح آن کثیرا است مالقی نوشته که بدو ظهور منفعت این دوا و شهرت آن از مغرب اوسط
از قبیلهٔ بربر معروف به بنی وجهان یا از اعمال بجایه بود و مردم قصد و توجه بسوی آن مینمودند از برای مداوای آن مرض و خلقت میورزیدند و مخفی میداشتند از مردم و تعلیم
میکردند خلف از سلف خود تا آنکه حق سبحانه تعالی ظاهر نمود آن را بر بعضی از مردم و شده شهرت یافت و استعمال نمودند آنرا با کمای شتی چنانچه بعضی از آن ذکر یافت
السن بمد الف و ضم لام و فتح سین و نون لغت یونانی است بمعنی مبری الکلب بجهت نفع آن زهرهٔ سگ دیوانه و در شام معروف بحشیشة النجاة و حشیشة السلحفات
نیز است **ماهیت آن** نباتی است ساق آن بقدر زرعی شبیه بساق رازیانه و برگ آن شبیه ببرگ فراسیون و از آن درشت تر و خارناک و رنگ آن مایل بسرخی و سیاهی
و تخم آن مایل بپهنی و سبز تیره و در غلاف ذو طبقه و از ترمس کوچکتر و در طعم بحدت و تندی و تلخی ناگوار و گل آن سرخ مایل به تیرگی از زیر برگها میروید و گفته اند گیاه
آن شبیه بشبت در ساق و برگ و نبود منابت آن زمینهای پست با سنگریزه و بیخ آن طولانی مانند شلغم دراز و زرد که و در طعم آن اندک حلاوتی است **طبیعت**

اسیوس

و زهرة الاسیوس

اطریلال

السن

را اول سوم گرم و در آخر اول خشک افعال و خواص آن محلل و جالی و مقطع درد سر و زکام و ضیق النفس و ریاح معده و گرده و وجع مفاصل و ورکین را نافع است و مجفف باعتدال
و برودت معده و فادزهر سگ دیوانه گزیده و رافع کلف است امراض الرأس والصدر سعوط طبیخ آن زکام و شرب آن جمود و برودت معده و ضیق النفس و بلغم مجتمع در قصبه ریه
را نافع است و ضماد آن با عسل جهت بثورشهای سر که از ان زرداب تراوش نماید و کلف را نیز مفید الباه خوردن آن بغایت مقوی باه است مالیقی گفته چون بیاشامند طبیخ
آنرا نافع بدن تب را ساکن گرداند سم الکلب تخم آنرا چون بکوبند و در اطعمه شخصی که سگ دیوانه گزیده باشد داخل نمایند فادزهر آنست و زائل گرداند سمیت آنرا جالینوس گفته
که چون آنرا در وسط تابستان خشک کرده بکوبند نگهدارند و بوقت حاجت مقدار یکملعقه با چهار و نیم اوقیه عسل بدفعات یکروز در میان سگ دیوانه گزیده را بنوشانند نافع
مفید است و آشامیدن دو درهم از آب بیخ آن سگ دیوانه گزیده را مفید و همچنین شیر حلیب جنازه آن بسیار مفید است هرچند که از آب بترسد و بگریزد و مشرف بر هلاک باشد
و باید که آب بیخ طولانی تازه آن باشد و اگر تازه بدست نیاید یکدرهم تا دو درهم بحسب قوت و علت از بیخ خشک ساییده آن و اگر با شیر بخورانند بهتر است مقدار شربت آن تا دو درم
بدل آن نصف وزن آن حب الغار و دو وزن آن نانخواه است مضر جگر حار مصلح آن کتیرا است و گویند چون گیاه آنرا بجمیع اجزا در پارچه بسته بر عضای دردناک بیاویزند
رفع الم آن کند و شیخ داود انطاکی این را مخصوص بدرد سر نسیان دانسته و گویند تعلیق آن بر در خانه موجب حفظ صحت اهل آنخانه و نگاهداشتن آن مورث تعشق زنان است
ا املیلس بالف و کسر میم و لام و سکون یای مثناه تحتانیه و لام و سین مهمله لغت بربری است معروف ببلاد مغرب ماهیت آن نباتیست شجری و در اقصای بلاد مغرب
حوالی افریقیه بهم میرسد طول آن بقدر یکقامت و زیاده از ان و برگ آن مانند برگ مورد نرم و ثمر آن بقدر بادرور و سبز و چون برسد سیاه گردد و ملس آن نرم و چوب آن
بسیار صلب و اندرون آن زرد مائل بسفیدی طعم بسرخی و مستعمل ریشهای باریک آنست طبیعت آن مرکب القوی است و برودت و یبوست بر آن غالب افعال
و خواص آن بسیار قابض و مقوی جگر و سپرز و مفتح سده و استسقا را نافع اعضاء الغذاء آشامیدن آب نقوع ریشهای باریک آن اسهال شکم آورد و تقویت
کبد و طحال نماید و زردی رخساره و استسقا را زائل گرداند و سدها بگشاید و یرقان را بهر دو جرم و شرب گوشت نیز همین اثر دارد ا انس النفس بالف و کسر نون و سین الف
ولام و نون و فا و سین مالیقی نوشته که ابن وحشیه در کتاب خود ذکر کرده و نامیده آنرا باشنکاطامن ماهیت آن گیاهی است ربیعی هر سال میروید شبیه بجرجیر و برگ
آن بی تشریف و گل آن مانند تره تیزک یعنی حرف و زرد و برگهای سفید احاطه بر گل آن دارد و با حرکت آفتاب میل میکند مانند خبازی و بی حرکت هوا حرکت مینماید
و ساق آن مربع مائل بسیاهی میباشد و در مصر و اطراف شام بسیار است و منبت آن مجاری آبها بود طبیعت آن گرم در درجه دوم معتدل در یبوست و
افعال و خواص آن مقوی حواس و حافظه و مفرح و هموم را زائل گرداند و مانند شراب و قاطع بیاض چشم و رنگ رخساره را نیکو گرداند و مدر فضلات از بول و شیر
و حیض و عرق و مهیج باه است امراض الرأس والعین والقلب والباه و غیرها طبیخ آن در ازاله هموم و تفریح و تقویت دماغ و حواس باطنه مانند شراب است بدون مستی
و خمار و قلیلی از گل آن بدستور همین اثر دارد و حل العقل نیز رسد و مقوی حافظه است و قطور عصاره آن بیاض چشم را زائل گرداند و چهار درم از تخم آن با سکنجبین یا با شیر گوسفند
مهیج باه است حتی در شخص صد ساله و مایوس و مفتح سده و رنگ رخساره را نیکو و سرخ گرداند و بدن را فربه و یرقان را زائل سازد مقدار شربت از جرم آن تا پنج درهم و از
عصاره و طبیخ آن هجده درم بدل آن آب انگور مطبوخ با دارچینی و زعفران مضر گرده مصلح آن عسل و اکثار آن مورث درد مفاصل صنعت شراب آن در قرابادین ذکر
یافت و آن مفرح نفس است و وسواس سوداوی و مالیخولیا را بغایت نافع ا ابسکه بسکون ثالث و ضم کاف و فتح میم آبی است خاکستری رنگ و بغایت گنده
و بد بو که از شکم نوعی ماهی کبیر ندود ر بحر چین و هرمز بهم میرسد و بعربی آنرا ماء الجمه خوانند و چون جهت هر عضو که بشکند مقدار دو مثقال از ان را بخورانند بنحوی که بدندان
نرسد عضو شکسته را درست گرداند فصل الالف مع الباء الموحده ابازیر بروزن افاعیل ادویه و مصالح طعام است و بعضی گفته اند که اعم است از ادویه و مصالح
و توابل و حوائج طعام و بقول ابن فی قول اقرب بصواب است و مولانا قطب الدین گفته که فرق میان ابازیر و توابل آن است که توابل خشک و تر میباشد بخلاف ابازیر که
خشک میباشد و سبب انداختن توابل و ابازیر در طعامها یکی از پنج امر است یا لطافت طعام است تا آنکه بگرداند آنرا صاحب طبعی که قبول کند طبیعت آنرا و میل کند
بسوی آن و هضم نماید آنرا زیرا که پلاؤ مرکب است از گوشت و برنج و روغن و این هر سه میباشند ثقیل و بی رائحه پس چون ابازیر در ان اندازند طعم و رائحه بهم رساند قبول
میکند آنرا طبیعت و رومی آورد بسوی آن و هضم میگرداند آنرا و سبب انداختن ان در طعام زهومت و کراهت رائحه طعام است تا آنکه بگرداند رائحه آنرا طیب و بگرداند
آنرا بحیثیتی که دوست دارد طبیعت آنرا و یا برودت مزاج طعام است و داخل کرده میشود در ان ابازیر حاره از برای تعدیل مزاج و اصلاح آن و میل دادن آنرا بسوی اعتدال

الملیلس

انس النفس

در تیرکیست آب یعنی آب مطبوخ آن

ابسکه

ابازیر

و با غلظت

و یا غلظت و دشواری هضم آنست تا آنکه بگرداند آنرا لطیف آسان گردد هضم آن و یا آنکه بگرداند طعام را لطیف و ملطف و مفتح مجاری و جالی معده و مجاری و صالح است از برای تسکین
جمع آمده باشند در بدن و فضول بلغمی غلیظ از خام پس ابازیر سزاوار است استعمال ابازیر در اطعمه اما باید که اکثار در آنها ننمایند بجهت آنکه هرگاه بسیار کرده شود گرد
آلات غذا از آن آلتی که مرور میکند غذا بر آنها و نیز بسیاری ابازیر احداث میکند در کیموس کیفیت حاده حریفه و بسا باشد که بگردد سبب قروح و اورام و امراض صعبه و از ان
سبب میباشند مضار کیفیت خون بسبب گردیدن آن کیفیت طبیعی نسبت بمزاج آن شخص زیاده از مضار آن بر بادی کیست پس صلح آنست که در غذا داخل کرده نشود مگر مقدار یکه
حاصل گردد بآن اغراض مذکوره و غرض احراز غرضهای حسنه شبیه بعلاج است زیرا که کسیکه موافق باشد او را اغذیه ملطفه صرفه او شبیه است به بیمار از اصحاب این جهت
استعمال ابازیر حاره درین غرض میباید که زیاده از غرضهای دیگر باشد و اما ابازیر معروفه نزد اطبا و طباخین نمک است و سرکه و آبکامه و فلفل و دارفلفل و دارچینی و قاقله
و خولنجان و زیره کرمانی و کشنیز خشک و کرویا و صعتر و انجدان و کاشم و نانخواه و بادیان و شبت و زعفران و اشترغار و زنجبیل و قرنفل و شونیز و ساذج هندی و امثال آنها
و ماهیت و مزاج و افعال و خواص و مضار هر یک در موضع خود ذکر کرده میشود انشاء الله تعالی و اما ابازیر و افاویه که بجهت امر باه در اغذیه داخل کرده میشود پس آن جرجیر
و تخم شلغم و تخم کتان و حرف بابلی و حب الرشاد و زعفران و زنجبیل و دارچینی و بوزیدان و لسان العصافیر و تودری سرخ و تودری زرد و بهمن سرخ و بهمن سفید و خولنجان و لب
حب القرطم و مغز حب القطن است و میباشند محتاج بخلط این ادویه در اغذیه باهیه از برای ادرامنی ابراهیمیه ماهیت آن آشی است مرکب باشند زیرباج که حلو
آن ادویه حاره و قدری عود باشد که در کرباسی بندند و در دیک اندازند و قند و بادام با گلاب ملگ کنند و در آن ریزند و بجای سرکه درین آب غوره داخل نمایند با سرکه نصف
سفطر و قند زیاده باشد طبیعت آن معتدل خاصیت آن مفرح و مقوی و موافق معده و جگر حار است و در قرابادین نیز ذکر یافت ابریسم بکسر اول و سکون یای موحده و کسر
مهمله و سکون یای مثناه تحتانیه و فتح سین مهمله و بضم نیز آمده و میم در آخر یونانی است و بعربی قز و بسریانی ستاریه و بترکی ایپک و بفارسی ابریشم بشین معجمه و بهندی
ریشم بحذف همزه نامند ماهیت آن پیله های کرمی است خام و بتربیت و خورانیدن برگ توت ریزه کرده و نتاج از ان میگیرند و آنرا از لعاب دهن خود بر خود
پیله میتنند و آنچه بر سر خود بدون پرورش بر درخت توت یا کنار یا غیر آن هر دو پیله تنند آنرا ابریشم نمینامند و بهترین آن پیله های بزرگ بالیده زرد رنگ براق و بسیم
شکل طب کوچک فربهی است که کرمهای درون آنها آنها را سوراخ نکرده باشند و در گیلان مازندران شنیده شده که پیله آن بزرگ و بالیده و رنگین تر از جاهای
دیگر میشود و مختار و مستعمل اطبا این پیله است و بعد از ان سوراخ کرده کرمها بدر رفته و آن ابریشم خام عبارت از ین هر دو پیله است و آنچه را جوشانیده و نخ بر آورده
مستعمل نیست مگر آنکه پیله خام آن بدست نیاید اما باید که رنگ ناکرده آن باشد و بعضی گفته اند که قز که بفارسی کج نامند پیله های است که بر درخت توت و کنار و غیرها
تنیده باشند و آنچه را کرمها سوراخ کرده باشند چون جوش دهند نخهای طولانی از آنها بر می آید و لهذا بعد از اتمام تنیدن پیلها معمول است که اکثر آنها را در آفتاب خشک
مینمایند و کرمها را در آنها بمیرند و آنها را سوراخ نکنند که بدر روند و چون کرمها بعضی پیله ها را که برای نتاج گذاشته اند سوراخ کرده بدر رفتند بزرگ بالیده شده پر بر می آورند
بهیات جانور کوچک پرواز میگیرند و شروع میکنند بتخم دادن و تخم بسیاری سپید هر یک تا چهار صد عدد و بمقدار دانه خشخاش بسیار کوچک و سفید رنگ و پوست آن صلب
و اکثر آن تخمها بتاری پیوسته و چون آنها را در جای گرمی مانند زیر بغل و غیر آن نگاه دارند چند روز پوست آن تخمها شکافته از میان آن بچه برمی آید پس آنها را تربیت
مینمایند و بر پارچه نرم نازکی میگذارند و برگ توت بسیار ریزه کرده نزد آنها میپاشند آنها میخورند و چون اندک بزرگ شدند برگها را اندک درشت تر مینمایند و همچنین تا آنکه
برگهای درست پس شاخهای توت و چون بزرگ شدند شروع میکنند ابریشم بر خود تنیدن تا آنکه بانتها میرسد تنیدن آنها که اگر دیگر بگذارند پیله ها را سوراخ کرده
بیرون میروند و لهذا چنانچه ذکر یافت آنها را خشک میکنند که بمیرند و بدر نروند و ابریشم در گیلانات ایران و مازندران و ملک چین و بنگاله و بعض جای دیگر نیز بهم میرسد
ولیکن در بنگاله بسیار وافر و از آنجا باطراف ممالک دیگر میبرند و اما آنچه در ایران می شود مستحکم و آنچه در چین میشود بسیار نرم و ملایم و کم ثبات و آنچه در بنگاله میشود بهتر است
و کم ثبات و بملایمت آن نیست و بیان کیفیت تکوین و پرورش کرم آن و بهم رسیدن پیله در فصول سنه طول دارد و محل گنجایش آن ندارد و مستعمل مقرض و مطبوخ آنست
طبیعت خام آن گرم و خشک در اول و بعضی معتدل در خشکی و تری و نخ و جوشانیده آنرا مائل بخشکی گفته اند افعال و خواص و منافع آن مفرح روح دماغی
و قلبی و کبدی که عبارت از روح نفسانی و حیوانی و طبیعی باشد و مقوی آنها و قوت حافظه و ذهن و رافع امراض عین و خفقان و ضعف معده و مسمن بدن و مقوی
و مفتح سده است و با قوت تلطیف و تنشیف و نیکو گرداننده رنگ رخساره و هر یک از افعال مذکوره بسبب خاصیتهای متعدده آنست زیرا که معین است بر خاصیت

ریه و صلابت و ضعف

وتفریح آن حرارت ویبوست معتدله آن که باعث تلطیف وتنشیف رطوبات روح است پس روح را نورانی ومستعد فرح میسازد وهمچنین افعال وخواص دیگر آن **امراض الرأس والقلب** گویند چون پارچه حریر محض قرمزی را بخون رعاف تر کرده خشک نموده بسوزانند وخاکستر آنرا در بینی ومنفذ رعاف را بازدارد وشراب آن که پیله خام آنرا در آب پخته مالیده وصاف کرده با قند سفید بقوام آورده باشند مفتح سدها ومقوی قلب ومفرح ونیکو کننده رنگ رخسار است ومحرق آن قرحه ودمعه وسلاق وجرب چشم را نافع چون از آن کحل سازند ودر چشم کشند وپوشیدن لباس حریر محض ملایم وگرم ونرم ولطیف وموجب سرور وتسمین بدن ومانع تولید شپش است ولیکن پوست بدن را رقیق میگرداند واصلاحش آنست که با ریسمان پنبه آمیخته بافته بپوشند وبافته ممزوج با ریسمان را بعربی قطنی خوانند که در هند مشهور بمشروع است وبفارسی الیچه وبهندی سوسی نامند وتمام آن بسیار است محمد بن زکریا گفته لباس ابریشمی گرمتر از کتان است وموجب صلابت بشره است ولباس کتان بالعکس اینست وثیاب قز که آنرا کرم سوت نامند حار ولطیف است پوشیدن آن پیران وصاحبان مزاج سرد را ودر هواهای سرد زنان را نافع وخون را گرم گرداند واصلاحش آنست که با خیوط پنبه بافته لباس سازند وبدانکه ابریشم محرق ضعیفتر از ابریشم خام است در اشربه ولیکن برای امراض عین نافعتر است چنانچه ذکر یافت مقدار شربت آن از یکدرهم تا سه درهم بدل آن مروارید محرق معمول است ودستور تقریض واحراق وترکیب آن از خمیره وسفوف وشراب وغیرها در قرابادین ذکر یافت **ابرون** بفتح همزه وسکون باء موحده وضم رای مهمله وسکون واو ونون لغتیست یونانی بمعنی دائم الحیوة وآنرا خران نیز نامند وبعربی حی العالم وبفارسی همیشه بهار نامند **ماهیت آن** از جمله ریاحین است ولیکن همیشه بهار سبز وتر وتازه میباشد وکبیر وصغیر وبستانی وبری میباشد کبیر آن بیشتر کوهی است وساق آن بقدر ذرعی وزیاده وانان نیز بسطبری انگشتی میبین وبا رطوبتی لزج که بدست میچسپد وبرگ آن شبیه بزبان وباریکتر از آن با رطوبت وگل آن مابین زردی وسفیدی وبستانی آن بهتر از کوهی آنست وصغیر آنرا منبت سنگلاخها وسطحها وپای دیوارها وموضع سایه باشد وشاخهای آن ریزه واز یکجا بر آمده پر برگ وریزه وپر آب وبلندی آن بقدر شبری وگل آن کوچک وزرد ومائل بسرخی وتخم آن مانند تخم خبازی ودر اکثر بلاد وبلاد ایران بسیار است ودیسقوریدوس گفته که نوعی دیگر از حی العالم میباشد که آنرا طیلافیون نامند در قد وبرگ شبیه بحرفه وزغب دارد وغبار آلود **طبیعت آن** در آخر دوم گرم ودر اول خشک با قوت قابضه ودیسقوریدوس نوع صغیر آنرا گرم وکبیر آنرا سرد گفته وصاحب منهاج بارد سرد در دوم وخشک در اول وابن بیطار از جالینوس نقل نموده که در ساده نوشته که نوع اول در دوم آن با قوت تجفیف وبرودت بسیار است تا سوم وانچه دیسقوریدوس گفته در نهایت گرمی است **افعال وخواص ومنافع آن** مفتح سده کبد وطحال ورادع جهت درد سر ورمد واورام چشم ودرد گوش وسرفه وتقویت معده واسهال صفراوی وقتل دیدان معده وامعا ومنع نزف الدم وسحج وقطع رطوبات سائله رحم ورفع بادسرخ ونقرس وسپرز واوجاع مفاصل وقروح وجروح وخنازیر ورتیلا نافع **امراض الرأس** آشامیدن آب آن مقدار پنج درهم ونطول عصاره آن با روغن گل سرخ منهایی وبا مل خمر نیز جهت درد سر حار نافع **امراض العین** ضماد آن با آرد جو جهت ورم چشم واکتحال عصاره آن رمد را مفید **الاذن** چون عصاره برگ آن را با روغن زیتون بجوشانند ودر گوش بچکانند وجع حار آنرا نافع باشد **الصدر** آشامیدن عصاره آن سرفه وموبه را بسیار مفید وضماد آن بر صدر حار مسکن التهاب آنست **اعضاء الغذاء ونفث الدم** آشامیدن بیست درهم از آب آن سده جگر ومراره بگشاید ومسهل بود وسپرز دیگر وقیه از تازه آن مقوی معده حاره ونافع نزف الدم وجهت اسهال وسحج وبا شراب جهت اخراج کرم معده نافع وشرب برگ سائیده آن جهت دفع اسهال مرضی مجرب دانسته اند وضماد آن بر کبد ومعده حار مسکن گرمی والتهاب صفرا است **الاورام والبثور والقروح والجروح والمفاصل وحرق النار وغیرها** ضماد آن با آرد جو جهت جروح خبیثه وزخمهای کهنه واورام حاره وقروح ساعیه ووجع مفاصل بلغه ونقرس وسوختگی آتش وجهت باد سرخ گزیدن زنبور خون از آن موضع بر آورده بر آن ضماد نمایند مجربست با جهت خارش بدن نافع نطول عصاره آن گزیدن رتیلا وهمچنین شرب بیست درهم از آب آن وحمول آن جهت قطع رطوبات سائله رحم بدستور فرزجه برگ آن جهت سیلان رحم مفید **مقدار شربت** از عصاره آن سه مثقال ونیم تا هفت مثقال از برگ آن تا پنج مثقال بدل آن کاهو است گویند مضر سپرز ومصلح آن گل ارمنی است قولس گوید پنج درهم از آب آن با سکنجبین حدت دم وصفرا را فرو نشاند وتقویت بدن نماید وضماد نوع سوم که دیسقوریدوس گفته با تخم علیق محلل خنازیر است **ابزار** بفتح اول وسکون باء موحده وفتح زاء معجمه ومهمله نیز آمده والف ورای مهمله نزد عوام معروف بابزار است **ماهیت آن** نباتیست بیخی وساق آن تر وتازه وزرد وشکن ودر انتهای ساق آن برگها بهم پیچیده بجای گل آن وبا حدت وتلخی ولذع ودر دیهات شبیه بهلیون ودر بغداد وموصل در شیر پخته میخورند ومنبت آن بلاد سرد ومواضع برف نشین **طبیعت آن** در دوم گرم وخشک **افعال وخواص آن** مشهی ودیر هضم وتقلیل عصاره آن جهت اورام رخوه وریختگی [illegible] نافع وچون با آب ونمک بخیسانند تا تندی وتلخی آن زائل گردد بغایت محرک باه مصلح ثقل آن نعناع وشونیز وکرد یا وسرکه است **القر** بفتح همزه وسکون باء موحده

وکسر قاف ورای مهمله لغت مصری است بفارسی شوره وبهندی جهاکهار بضم جیم فارسی وخای با والف وفتح کاف وها والف ورای مهمله در آخر وبفرنگی شلیطر گویند ونیز بهندی شوره نامند **ماهیت آن** بخاریست که از زمین شوره زار بر آید وبر روی آن زمین انعقاد یابد واکثر بهیأت رطب سفیدی ودانهای کوچک مانند نمک دریا باشد وآنرا با قدری خاک ممزوج با آن جمع نموده طبخ مینمایند بدین نحو که اولا آنرا با آب ممزوج نموده می گذارند ودر شبنم ویا جاهای سرد تا منعقد گردد وبعد انعقاد سفید مانند نمک دریایی دانه دار میگردد پس اگر خواهند آنرا قلمی سازند در اندک آبی حل مینمایند وبدستور طبخ میدهند وبعد طبخ سیخهای باریک طولانی در آن می اندازند ودر شبنم یا جاهای سرد می گذارند وبعد سرد شدن قلمهای باریک بلند منعقد میگردد وآنرا شوره قلمی می نامند ومطبوخ اول را شوره غیر قلمی **طبیعت آن** در آخر سوم گرم وخشک **افعال وخواص ومنافع آن** مفتح سده ومنقی بلغم واوساخ بدن ومسهل ونیز نافع قوی تر از نمک وبوره است جهت سپرز ودرد کمر نافع وبا شکر جهت دفع حبس البول که بهیچ چیز گشوده نگردد مجربست اما باید که شوره ربع درهم وشکر دو درهم باشد وگویند اگر صاحب حبس البول یکمثقال شوره قلمی با دو مثقال خردل در آب بسیار آنمقدار که تواند آشامید بخورد ودر ساعت بول را گشاده کرده واگر در جوف دو عدد موز که بهندی کیله نامند کرده به صاحب سپرز وقولنج ریحی بخورانند در سه روز صحت یابد مجرب دانسته اند وعرق آن قائم مقام گبریت است مقدار شربت آن تا نیم درهم بدل آن ملح اندرانی مصری وگرده مصلح آن کتیرا وعسل است واز خواص القر است که چون آهن را با [illegible] بیالایند وشل آن مس بگدازند وبعد از آن شوره بر آن بپاشند مس از آهن صعود نموده آهن بکمال نرمی میگردد واهل هند از نوع مطبوخ اول آن آب را سرد مینمایند بدین نحو که مقدار یکدو من تبریزی آنرا در طاس وسیع کشاده با آب سرد کرده در چهار عدد صراحی نیز آب شیرین تا نصف کرده وطاس وصراحی اگر از روی نوتیای خالص باشد که بهندی جست نامند بهتر است ودو شخص آن صراحیها را در آن طاس بسرعت تمام میگردانند تا ربع ساعت کامل صراحیها را در آن آب زمانی میگذارند وپارچه کرباسی را تر کرده بر آن طاس را بدان میپوشند وبادزن بر آن باد میوزند پس آورده آن دو صراحی مکرر وشکر را با آب صراحی جدید بکار شسته در ظرفی ریخته می آشامند وباید که صراحیها مطلقا سوراخی نداشته که آب شوره در آن نفوذ کند وداخل شود وشور سازد وبدانکه زمان گردانیدن وحرکت دادن صراحیها در آن آب شوره حدیست معین که اکثر از آن خوب سرد ومنکر دو ونیز باده بر آن گرم میشود ومعیار آن موقوف بعمل است واین آب مادام که خوب سرد است لذیذ وخوشگوار است وچون سردی آن زائل گشت بدمزه وناگوار میشود وشاید در بعضی امزجه مضر باشد والله اعلم **ابن عرس** بکسر همزه وسکون باء موحده ونون وکسر عین مهمله وسکون راء وسین مهمله بفارسی راسو وموش خرما وبهندی نیول وبفرنگی منکوس نامند **ماهیت آن** حیوانیست معروف شبیه بموش وبیرون پای آن دراز تر از موش واز آن بزرگتر وموی دم آن فشان ودر مصر در خانها بسیار الفت میگیرد وآنرا عرسه نامند **طبیعت آن** در سوم گرم وخشک **افعال وخواص ومنافع آن** صرع واستسقا وسموم بارده ونقرس وخنازیر ودرد گرده ومفاصل را نافع ومبهی ومقوی جگر ومحلل ریاح وخار وپیکان را جذب نماید گویند چون آنرا ذبح نمایند وبجای نمک گشنیز بر آن پاشیده خشک نمایند وتناول کنند جهت صرع وگزیدن هوام بهترین دوای است وهمچنین خوردن مغز سر آن با گوشت آنرا با سرکه یا خون آنرا با آب عسل وبدستور چشم خشک کرده آن وطلای خون آن جهت صرع وخنازیر مفید وچون گوشت آنرا با شبت وروغن کنجد یا روغن زیتون با رس یا سنجار آب پخته بخورند محلل ریاح غلیظه ومقوی جگر وموافق اصحاب استسقا وبارد المزاج وفادزهر سموم است وچون آنرا پراکنده وجوفش را پاک کرده نمک اندوده در سایه خشک کنند ودو مثقال آنرا با شراب بخورند جهت سموم هوام ودفع زهر طغیقون مفید وچون با گشنیز ونمک انباشته تناول نمایند همچنین مذکوره وباد سموم نافع وگویند مهیج شهوت باه ودور کننده برودت است وضعف کبد را نافع وضماد گوشت آن گرما گرم جهت درد کمر ومفاصل وجذب سم وخار وپیکان از بدن مؤثر وحکیم میر محمد مومن نوشته که گویند چون کعب آنرا در زندگی آن بیرون آرند وبر ران زن آستین تعلیق نمایند وضع حمل کند وصاحب اختیارات نوشته که چون بر زن بندد حامله نشود ودر تذکره انطاکی وجامع ابن بیطار نیز چنین است که اذا علق علی المرأة لم تحبل وگویند چون مثانه آن را خشک نموده سه درهم آنرا سائیده سائیده با شراب بجائی بخورند عسر البول را مجربست وچون ابن عرس را ذبح کرده آلایش شکم آنرا دور کرده با روغن زیت یا کنجد طبخ نمایند چنانچه سوخته گردد پس صاف نموده آن روغن را نگهدارند وعند الحاجه بر اوجاع ومفاصل ونقرس واوجاع سائر اعضاء ورياح وبواسیر بمالند بسیار مجربست ونیز گویند چون ابن عرس طعام زهردار را ببیند موهای بدن آن ایستاده گردد ومار را چون ببیند بکشد وبخورد واین جهت گوشت او جاذب سم وتریاق سموم است مضر محرورین مصلح آن سرکه وکاسنی وانار ترش ومضر با حشا ومصلح آن در روغن زیتون وکنجد پختن آنست **ابو خلسا** بفتح همزه وضم بای موحده وسکون واو وفتح خای معجمه وسکون لام وفتح سین مهمله والف اسم یونانی است وبعربی حناء الغول وحس الحمار وارد سه ورجل الحمامه وشنجار بشین ونون وجیم والف ورای مهمله که معرب شنکار بکاف باشد وشیفار وبسریانی عاقر شمعا وحالوما وکحلا وکیلا هر یک بعربی اسم نوعی از ابو خلسا است وهر قلو وهر قلوی وهیقیلوس نیز گویند وبفارسی هرجو به وبهندی رتن جوت **ماهیت آن** گویند چهار صنف میباشد اول صنفی گیاهی است وبرگ آن شبیه ببرگ کاهو وباریکتر از آن با خشونت وسیاه رنگ وساق آن مزغب وشاخها بسیار روئیده واز حوالی بیخ آن وملاصق زمین خار دار وگل ودانه آن سیاه وبیخ آن بقدر انگشتی وبسیار سرخ واین قسم را عوام بغداد عرق خالو ومعقبی

اما مختون بغا و نون و جیم و یای مثناه تحتانیه و واو و نون بعربی حمیر السبب بسیار سرخ بودن آن نامند و قوت آن تا چهار سال باقی میماند و ابتکی گفته رنگ آن در تابستان سرخ میگردد مانند رنگ
خون و چون بدست برسد رنگ میگرداند ان را و منبت ان ریگهای است که خاک آن طیب باشد طبیعت آن گرم و خشک است در اول درجه دوم **افعال و خواص و منافع آن** محلل
اخلاط مراری و مالح و قابض اسهال مدر حیض و دافع معده و مجفف و آشامیدن عصاره یا طبیخ آن با شراب مسمی بماء القراطن جهت درد سپرز و جگر و نقرس و درد گرده و تفتیت حصاة
و یرقان و ثبهای کهنه و طلای آن با سرکه جهت بهق و تحلیل خنازیر و با روغن گل جهت سوختگی آتش و جراحات و تشقق جلد و قیروطی آن که آنرا در روغن زیت جوش دهند و روغن را
صاف کرده ازان قیروطی سازند جهت سوختگی آتش و قروح خبیثه مجرب و با آرد جو جهت حمره که بفارسی باد سرخ نامند نافع و شرب برگ آن با شراب جهت قتل دیدان و حبس اسهال مفید المضار
مصدع مصلح آن روغن بنفشه و روغن کدو است مقدار شربت آن دو درهم و حمول آن و بدستور حمول بیخ آن با ماء العسل مخرج جنین و در جمیع افعال بیخ آن قوی تر از برگ آنست و **صنف**
ثانی برگ ریزه تر و خشن تر و عریضتر و بلندتر از برگ کاهو و برگشته بسوی بیخ و ساق آن دراز و خشن و در شعبه برگ بقدر ذرعی و گل آن مایل به بنفشی و ریزه و قبض آن زیاده از صنف اول
و بیخ آن سرخ مانند خون و قابض تر از بیخ صنف اول و منبت آن صحراها **افعال و خواص و منافع آن** ضماد آن با آرد جو جهت حمرة و سائیده آن با روغن جهت منع جریان عرق و نفع
و بسیار حابس طبع است و **صنف ثالث** برگ ریزه تر از اول و با خشونت و شاخهای ریزه و گل آن بنفش و بیخ آن دراز و احمر قانی و تندطعم تر از همه و منبت ان موضع رملیه
افعال و خواص و منافع آن آشامیدن دو مثقال از بیخ آن با شراب جهت گزیدن افعی بهترین ادویه است و ضماد آن بر موضع نهش هوام و تعلیق آن مانع گزیدن آنها است
و **صنف رابع** شبیه بقسم ثالث و ازان کاش ریزه تر و بغایت سرخ **طبیعت آن** گرم و خشک است در آخر دوم **افعال و خواص و منافع آن** سعوط آن جهت تنقیه
دماغ و رفع آثار و غلظت طبقات چشم و غرغره آن با عسل جهت قلاع دهان و خوردن یکمثقال و نیم آن با مثل آن زوفای خشک و قردمانا جهت حب القرع و سائر کرم امعا
بغایت نافع و ضماد آن با پیه بز یا پیه خوک جهت خنازیر و نقرس و عرق النسا و اورام صلبه و حمول و جلوس در طبیخ آن جهت ورم صلب رحم و احتباس حیض و اخراج جنین و با سرکه جهت
ضماد اجهت سپرز مفید و گل آن در جمیع افعال قوی تر از برگ است و آشامیدن بیخ و گل آن بقدر یکمثقال جهت ادرار حیض و اخراج جنین مرده و زنده نافع و ابو خلسا جزو اعظم المرهم
مراهم است صاحب خلاصة التجارب مرهم الاخوین عصاره ابو خلسا نوشته و دهن و قیروطی و مراهم آن در قرابادین ذکر یافت و جالینوس در ساد سه گفته که قوت همه اصناف شجار
برابر نیست بلکه صنفی را که ابو لوقلسا نامند بیخ آن قابض با اندک تلخی است و ازینجهت شرب آن نافع است جهت وجع گرده و طحال و ضماد آن با آرد جو یا سرکه جهت بهق و تقشر جلد را مفید
و اما برگ این صنف ضعیفتر است از بیخ آن و لیکن خالی از قبض و تجفیف نیست و لهذا نافع است جهت استطلاق بطن آشامیدن مسحوق آن با شراب **ابو قابس** بفتح الف و ضم با و سکون واو و فتح
قاف و الف و کسر نون و سین مهمله لغت یونانی است ابو قاوس و ابو قابس نیز گویند و معروف باسم غاسول رومی است و در بلاد شام و مصر و انطاکیه بسیار است و از بیخ آن جامه شویند

ابوقابس

چنانکه اهل شام و ایران از بیخ عرطنیثا که بشیرازی چوبک نامند و ذکر یافت **ماهیت آن** نباتی است تر و تازه و ما بین درخت و گیاه منبت آن سواحل دریاها و زمینهای رملی برگ
آن شبیه ببرگ زیتون و ازان باریکتر و ما بین برگهای آن خارهای باریک خشک سفید رنگ و گل آن شبیه بگل لبلاب کبیر که بیونانی قسوسا نامند و شاخهای آن پراگنده و بیخ
آن قوی پر از رطوبت تلخی مستعمل در تداوی بیخ و عصاره و رطوبت آن است و طریق اخذ رطوبت آن یعنی لبن آن آنست که با آرد کرسنه آمیخته خشک مینمایند و خالص آنرا نیز و گل آن را
سائیده با آن دست میشویند خوشبو و معطر است و بدین سبب آنرا غاسول مینامند **طبیعت آن** در اول سوم گرم و خشک **افعال و خواص و منافع آن** مقطع و ملطف و جالی
و مفتح و مسهل بلغم و زرداب و استسقا را نافع و سه قیراط از رطوبت خالص آن و بدستور دوازده قیراط از مخلوط با آرد کرسنه خشک کرده آن با ماء العسل مسهل صفرا و بلغم و زرداب
و رطوبات مائی است و گویند جهت استسقای کبد حار مجرب است و همچنین سه قیراط از بیخ نرم کوفته بیخته آن و یکمثقال از عصاره آن با ماء العسل همان عمل کند گویند فعل این دوا
در بدن مانند فعل آنست در جامه از غسل و تنقیه اوساخ و اخلاط ردیه مضر احشا و مصلح آن عسل و خوردن آب سرد و نشستن در آب قاطع اسهال آنست و طریق اخذ عصاره آن مانند
عصارات دیگر است که بیخ آنرا کوبیده آب آنرا گرفته در آفتاب خشک مینمایند و آنچه شیخ داود انطاکی در تذکره اولی الالباب نوشته که آنرا بعربی اشنان میدانند اشنان نه آنست
زیرا که اشنان دیگر است **ابوقسطن** بفتح الف و ضم بای موحده و سکون واو و کسر قاف و سکون سین مهمله و فتح طای مهمله و سین **ماهیت آن** نباتی است شبیه
بابو قابس بی ساق و بی شکوفه و مفروش بر روی زمین و با برگهای ریزه و خارهای نازک و بیخ آن سطبر منبت آن نیز منابت ابو قابس است **طبیعت آن** گرم و خشک در
سوم **افعال و خواص و منافع آن** صرع و ضیق النفس و اوجاع اعصاب و استسقا را نافع و شرب عصاره آن بمقدار سه قیراط با ماء القراطن مسهل رطوبات مائیه و بلغمیه
و جهت امراض مذکوره مفید مقدار شربت آن تا یک مثقال مضر معده مصلح آن عسل است **ابهل** بفتح همزه و سکون بای موحده و ضم ها و سکون لام و بکسر اول و ثالث نیز آمده

ابوقسطن

ابهل
اورس

قسمی

قسمی از سرو کوهی است که آنرا عرعر و عرعر و بیونانی براثی و موقوس و بسریانی برونا و برومی بردن و برونون و بفارسی اورس و اربرس و برس غبچه و بترکی اردوج و بهندی ابهیر و بهوبیر آنرا
گویند اهل هند و بهندی را بهندی و دیودار گویند و نزد اطلاق مراد ثمر آنست که مستعمل اطبا است و از احب العرعر و ثمرة العرعر و بفارسی تخم هل گویند **ماهیت آن** بدانکه آن دو صنف
است یکی صغیر الورق مانند برگ گز و دیگر کبیر الورق شبیه ببرگ سرو و رائحه این صنف زیاده و درخت بلندتر و باریکتر و صنف صغیر آن درخت عریضتر و کوتاه تر و ثمر این صنف صغیر اول
است و بزرگتر از بار عرعر که قسم مشهور سرو کوهی است و شبیه بنبق و تازه آن سرخ رنگ و رسیده آن سیاه با اندک شیرینی و قبض و حدت و عطریت بهترین آن آنست که سیاه رنگ و فربه و سنگین
باشد و بهترین برگ آن سبز رنگ و شیخ الرئیس نوشته که آن دو صنف میباشد کبیر و صغیر و از بلاد روم می آورند شبیه است بعرعر در رنگ اکثر سیاه است و رائحه آن تند و طیب و برگ صنف
آن مانند سرو و بسیار خار دارد و درخت آن عریض میشود و بسیار بلند نمیباشد و برگ صنف دوم آن مانند طرفا و طعم آن مانند سرو **طبیعت آن** گرم و خشک و در دوم و بقول
جالینوس در سوم و شیخ الرئیس نوشته که صنف دوم آن که برگ آن شبیه بطرفا است حرارت آن کمتر و یبس آن بیشتر است از صنف اول **افعال و خواص و منافع آن** بقات
لطیفه با قوت محلله و مجففه و قابضه و لذاعه و شیخ الرئیس گوید که قبض او خفی است جهت سرسام حار و فالج و استرخا و کری گوش و جراحات دندان و ربو و استسقا و بواسیر و ادرار حیض
و اسقاط جنین و زوال عفونات قروح خبیثه و مزمنه و داء الثعلب و جمود اعضا و رفع آثار جلد و اورام حاره مفید **امراض الراس** ضماد برگ آن بر سر جهت سرسام حار
و آشامیدن ثمر آن جهت فالج و استرخا نافع الاذن قطور روغن ثمر آن در روغن کنجد که در ظرف آهنی جوشانیده باشند تا سیاه شود گرانی گوش را بغایت نافع الفم و لوک و غرغره مود
بدان با عسل جهت جراحات دندان و تعفن و آکله آن نافع اعضاء الصدر و الغذاء و النفض لعوق ده درم از ثمر آن با پنج درهم روغن گاو و پنج درهم عسل سرشته جهت ربو
و بواسیر نافع و آشامیدن طبوخ ثمر آن جهت تحلیل نفخ معده و استسقا و ادرار حیض و اسقاط جنین مؤثر و همچنین حمول آن با عسل و آشامیدن سه درهم آن مجموع کرمهای
معده را بکشد و گویند چون ده درم منقی آنرا با روغن گاو بقدر آنکه او را بپوشد طبخ دهند تا روغن را جذب کند پس سائیده با ده درم فانید سرشته هر صبح دو درهم ازان تا آب المطبخ
با آب گرم بخورد جهت دردهای اسافل بدن و بواسیر و رفع اقسام کرمهای امعا مجرب القروح و الجروح و الاورام و آثار الجلد و زور آن جهت قروح ساعیه و آکله و اندمال جراحات
و قروح عفنه و ضماد آن با عسل مانع سعی قروح ساعیه و مسوده جلد و همچنین ضماد آن و ضماد برگ آن جهت اورام حاره و سیاهی جلد و آثار رکه از فضول بهم رسیده باشد و بسرخی
که بعد از به شدن زخم در عضو مانده باشد و با انجیر جهت جمود اعضا و طلای آن با سرکه جهت داء الثعلب مجرب مقدار شربت آن تا سه درهم بدل آن بوزن آن جوز السرو و مثل آن سلیخه و تلطیف لون
آن و اصحبی مضر معده و حلق مصلح آن عسل و سمن مضر جگر حار و مسقط جنین و مصلح آن خولنجان و حماما است و جوارش ابهل و حب آن و حمول آن و دهن آن و سفوف آن و لعوق آن و معجون
آن در قرابادین ذکر یافت **فصل الالف مع التاء المثناة الفوقانیه** **اتان** بضم الف و فتح تا و الف و نون خر ماده است و شیر آن جهت سل و تب دق نافع و طریق آشامیدن آن
در مقدمه ذکر یافت و انشاء الله تعالی خواص و منافع آن مفصل در البان در حرف اللام و سائر اجزا و اعضای آن قریب بکار است در حرف الحا خواهد آمد **اتباطون** شرابی است که از
انگور و عسل و ادویه حاره ترتیب دهند بسیار گرم و ملطف و جالی و موافق مزاج پیران و مرطوبین است **اترج** بضم همزه و سکون تای مثناه فوقانیه و ضم را مهمله و جیم بعربی اترنجه بضم میم
و سکون تاء مثناه فوقانیه و فتح کاف و ها و جمع آن متک و ریحان الماء نیز و بیونانی ماریسقاو بسریانی اطروغا و بلغت مصر ریحان النعنع و بهندی بجوره و بفارسی
نوع صغیر آنرا ترنج و نوع کبیر آن را بالنگ و بفرنگی لیمونی ماله صغیر آنرا و کبیر آنرا مید که ماله نامند و گویند ترنج معرب لغت اهواز است **ماهیت آن** بدانکه دو صنف است یکی صغیر
و پوست آن مستوی املس و دو طرف آن باریک و این را بفارسی ترنج نامند و صنف دوم کبیر و پوست آن غیر مستوی و دو طرف آن چندان باریک نیست بلکه طرف متصل بشاخ
درخت اندک پهن تر و طرف دوم آن اندک باریکتر و این را بفارسی بالنگ نامند و رنگ پوست هر دو صنف آن زرد و طلائی است و رائحه آن طیب خصوص صغیر آن و طعم آن
تلخ و بعد شیرین کردن بدستوری که در قرابادین ذکر یافت تلخی آن زائل میگردد و لحم آن سفید و ضخیم و اندک شیرین و مغز آن که در میان پرده با غلیظ طولانی که در میان غلاف آنست
بسیار نازک است پر آب از صنف شیرین آن شیرین و از ترش آن ترش و تخم آن اندک طولانی فی الجمله صنوبری شکل در غلاف سفید و مغز آن سفید و طعم آن اندک تلخ و درخت
آن فی الجمله شبیه بدرخت لیمو و بلندی یکقامت تا یکدونیم قامت و شاخهای آن پهن و در هم و برگ آن اندک طولانی و عریض با تشریف رنگ آن سبز و خوشبو تر و بزرگتر
از برگ لیمو و نارنج و گل آن سفید و برگهای آن طولانی باریک اندک ضخیم و در وسط آن تارهای باریک زرد رنگ و بسیار خوشبو غلیظ تر از بهار نارنج و جمیع اجزای درخت آن در طب
مستعمل است و چون اطلاق لفظ اترج نمایند مراد ثمر آنست و منبت آن بیشتر بلاد گرمسیر خصوصا که با رطوبت باشد و در سرد سیر بسیار سرو نمیشود و چون شاخهای زیرین با متصل زمین از ثمر نمایند
و قدری از زمین را حفر نموده آن قدری ازان شاخها را بگذارند که باقی شاخها بیرون باشد یعنی بجا باشند و بالای آن بمقدار یک شبر و یا زیاده خاک بریزند و آب بسیار داده باشند تا بیخ کشش

اتان اتباطون اترج

که خوب ریشه بندد و مستحکم شود پس محل اتصال آنرا از درخت بریده هرجا که خواهند غرس نمایند بزودی ثمر دهد خصوصا که آن شاخ مثمر باشد و قلم آن نیز سبکبر زچون قلم نمایند و هرجا که
خواهند بنشانند و تخم آنرا که بکارند دیر بثمر می آید و ثمر آن مدتها در درخت میماند تا بثمر موسم دیگر و در بنگاله دو موسم گل و ثمر میدهد یکی او اسط زمستان و دیگر در ایام گرما که اول ایام
بارش است که برسات نامند و آن هنگام بودن آفتاب است در اواخر ثور تا اوایل جوزا باختلاف سنین **طبیعت** پوست زرد آن گرم در اول و خشک در دوم و بعضی گرم
در دوم گفته اند و تخم آن یعنی لحم آن که در زیر پوست زرد آنست انچه مغز آن شیرین است سرد و تر در دوم ولیکن برودت آن زیاده است از رطوبت آن و انچه ترش است سرد و خشک
در سوم و گویند در اول سرد و تر و گویند در تری و خشکی معتدل است و حماض آن یعنی مغز ترش آن در آخر دوم سرد و خشک و بعضی در سوم گفته اند و شیرین آن سرد و تر و تخم آن
در اول سوم گرم و در دوم خشک و برگ و شکوفه آن در آخر دوم گرم و خشک است **افعال و خواص و منافع آن** ملطف و قابض و صاف کننده روح طبیعی و خون از صفرا
و مسکن قی صفراوی و مقطع مره صفرا و مسکن حدت آن و مانع ریختن صفرا بمعده و امعا و جهت خفقان حار و تقویت جگر و معده و جهت تسکین حرارت احشا و تشنگی و اسهال
صفراوی و کبدی و گزیدن عقرب برنده و مار شاخدار و رفع یرقان و کلف و قوبا و قلع رنگ سیاهی و مرکب از جامه و اخراج زلو در حلق مانده مفید و تریاق سموم است و در حدیث
وارد است که داخل نمیشود شیطان در خانه که در آن اترج باشد اما پوست زرد آن جهت تقویت قلب و دماغ و کبد سرد و معده و احشا و دفع غثیان و خوشبوئی دهان و تلطیف
و تحلیل ریاح و اعانت هضم نافع خصوص مربای آن با عسل مادام که اکثار در خوردن آن نشود و الا هضم منکر دد و خصوص غیر مربای آن و نیز از مفرحات تریاقیه است و حرارت آن
معین بر خاصیت آنست و طبیخ خشک آن مسکن قی صفراوی و مضغ آن خوشبو کننده نکهت و شرب خشک کوبیده آن با عسل دافع مضرت همه زهرها است و آشامیدن عصاره
آن که با شحم گرفته باشند جهت گزیدن افعی و طلای محرق خاکستر آن جهت برص مفید و چون خشک غیر محرق آنرا در صندوق و جامه گذارند مانع کرم زدن آنست و چون پوست
المعده اترج را در شراب اندازند در ساعت آنرا ترش کند و سرکه سازد مضر جگر و دماغ محرور المزاج و صداع مصلح آن عسل بنفشه و با شحم و حماض آن خوردن مقدار شربت از خشک
آن تا پنج درهم و از مربای آن تا پنج مثقال است و روغن آن که پوست زرد خالص شعده آنرا در روغن زنبق و روغن خیری از هر یک یکرطل و اگر نباشد در دو رطل روغن کنجد اندازند
و در آفتاب گذارند و هر سه شبانه روز یکمرتبه تجدید کنند تا سه مرتبه بعد از آن پس استعمال نمایند **طبیعت آن** گرم و خشک در دوم **افعال و خواص و منافع آن** محلل
و ملطف و با قوت تریاقیه سعوط آن جهت درد سر بارد و علل سوداوی و درد شقیقه و تدهین آن جهت استرخای فالج و لقوه و رعشه و اختلاج و درد مفاصل و عرق النساء و
امراض بارده عصبانی و درد گرده و مثانه و خوشبوئی عرق و رویانیدن موی و رفع لرز تب ربع و تحلیل اورام و بر اسفل قدم جهت رفع برودت هوا در اسفار و بوئیدن آن
در ایام وبا و فساد هوا مصلح آن است و مضمضه آن جهت درد دندان نافع و روغن شکوفه آن نیز همین اثر دارد ولیکن روغن برگ آن قوی تر است و اما شحم آن که مشهور به پوست انگشت
دالبست نامند دیر هضم و غلیظ است بسبب برودت و صلابتی که دارد دیر از معده میگذرد و خارج میگردد و حاصل میگردد از آن غذای بسیار از برای بدن اگر هضم شود و مانع صعود
بخارات است بدماغ جهت آنکه مطفی حرارت معده است و اصحاب مره صفرا را نافع مضر است بحرارت غریزی و معده بارد ضعیف و محدث نفخ و قولنج و مصلح آن مربا نمودن آنست با عسل
و با شکر و اما حماض آن یعنی آب مغز ترش آن پس نیست در آن غذائیت ولیکن مقوی قلب حار المزاج و مانع ریختن صفرا بامعا و ملطف و مقطع و جالی و مطفی حرارت کبد و مقوی معده
حار و مشهی و مشهی طعام و مسکن حدت صفرا و خون و زائل کننده غم و مسکن عطش و حرارت جگر و احشا و قاطع قی و اسهال صفراوی و کبدی و جهت خفقان حار و تسکین خمار و صداع
خماری مفید و چون نان را در آب اترج با شراب آن بخیسانند و بخورند جهت تسکین صداع و دوار حادث از طلای معده نافع و از خواص شراب آن آنست که منع مینماید صعود ابخره را
بسوی سر و تمنع آن بکند بسبب قوت قبضی که دارد و نافع است از برای دوار و مدر حادث از ابخره صفرا و خون و قطور آب آن در چشم زائل کننده بقایای یرقان آنست
و همچنین اکتحال با آن و غرغره مطبوخ آن در سرکه جهت اخراج زلو در حلق مانده و طلای آن مزیل یرقان و کلف و قوبا و رنگ سیاهی و مرکب از جامه و ضماد آن جهت گزیدن عقرب
برنده و مار شاخدار نافع و در تب آن قی صفراوی را بنشانند و دافع معده و اشتهای طعام آورد و مضر سینه و عصب مصلح آن شراب خشخاش و شراب تین و بدل آن آب نارنج و آلیموا است
و چون جواهر و مروارید را در آب آن مکرر بخیسانند مضمحل سازد و خوردن غذائیکه در آن آب اترج باشد نافع است از برای مالیخولیای حادث از سوداوی محترق از صفرا و خون حادث
از ابخره سوداویه محترقه از دم و صفرا و مالیخولیای مراقیه را ولیکن بسبب شدت حموضت مضر است با صحاب سودا زیراکه ترشی صرف بسیار مهیج سودا است پس باید که اصلاح کرده شود
بشکر و قند یعنی اگر مفرد استعمال نمایند قند داخل کرده آن مقدار که ذائقه آنرا مکروه نداند و شربه ساخته بنوشند و اما تخم آن محلل و مجفف با قوت مسهله و مقاوم جمیع سموم است خوردن
و ضماد نمودن و دو مثقال از مقشر آن گفته اند قائم مقام تریاق فاروق است در جمیع سموم حیوانی و قوی تر از تریاق کبیر دانسته اند و تریاق جمیع سموم لدوغه مشروب است با آب گرم

یا با شراب جهت گزیدن عقرب مجرب و بدستور آشامیدن آن و ضماد کردن بآن یکدرم مقشر آن بغایت مدر حیض و کشنده جنین و مخرج آنست و طلای آن جهت تحلیل ورم بلغمی و سنون آن
جهت تقویت لثه مفید و در سائر افعال مانند قشر آنست و روغن آن جهت بواسیر طلاء و شرباً بغایت مؤثر و با شراب بمقاوم سم عقرب شرباً و طلاءً و مفتح سده گوش و سریع النفوذ در اعضاء و محلل
قوی و ملطف و چون کسی آن هدیه کند گویند عقرب بنزدیکی او نمیکند و ضماد مطبوخ مجموع اترج در سرکه یا شراب جهت وجع مفاصل و نقرس و اورام و دبیلات نافع و برگ آن هاضم طعام
و مسخن معده و مقوی احشا و مفتح سده و جهت ضیق النفس بلغمی مفید و شکوفه آن در افعال مانند برگ آن است و از آن لطیفتر و بوئیدن ترنج مقوی دل و مفرح جهت دفع خدر و هوا
و بائی آسوده و همچنین فرش کردن برگ آن و مغز شیرین آنرا چندان منفعتی نیست و صاحب دستور الاطبا نوشته که ترش آن قوی تر از شیرین آن است و قاطع بلغم بود و علت سینه
و حلق و سرفه را نافع و در هیچ فصل خوردن آنرا منع نیست ولیکن در هر فصلی با چیزی مناسب در زمستان با عسل و در تابستان با قند و در برسات یعنی موسم بارش با زنجبیل و نمک سنگ
و بعضی خواص از قبیل انچه ذکر یافت برای آن نوشته و تریاقات و جوارشات و حلوا و اوهان و رب و سکنجبین و سفوف و اشربه و عرق و مربا و مخلل آن در قرابادین ذکر یافت
اتنگن بضم همزه و فتح تای چهار نقطه فوقانیه هندی و سکون نون و فتح کاف فارسی و نون در آخر اسم هندی الجره است و خواهد آمد **امیتس** بفتح همزه و کسر تاء
مثناة فوقانیه و سکون یای تحتانیه و سین مهمله لغت هندیست **ماهیت آن** نیخ گیاهی است هندی بطول یک انگشت و کوتاه تر از آن و اندک باریک ظاهر آن اغبر
و باطن آن سفید فی الجمله شبیه بزراوند طویل باریک کوچکی و طعمی رائحه غالب ندارد و بعضی آنرا سه قسم گفته اند یک قسم مسمی اتیس است و قسم دوم بریت بهکاه و قسم سوم
بسیام کن و بعضی دو قسم گفته اند سفید و سیاه **طبیعت آن** گرم در دوم و خشک در اول و با رطوبت فضلی **افعال و خواص و منافع آن** مقوی باه و هاضم
طعام و حابس اسهال و دافع بلغم و صفرای فاسد و مانع فساد آن و بواسیر و استسقای زقی حادث از آن هر دو خلط را نافع **فصل الالف مع الثاء المثلثة**
اثل بفتح همزه و سکون ثاء مثلثه و لام بلغت عربی اسم نوع بزرگ درخت گز است و بهندی جهاو نامند **ماهیت آن** نباتیست مابین شجر و گیاه و برگ آن ریزه و خشن
جالینوس گفته که نوعی از طرفا است و صاحب نهایه گفته درختی است ریزه سبز شبیه برگ طرفا و طعم آن عفص بی گل و ثمر آن بر گرههای شاخهای آن میروید بمقدار نخودی
رنگ آن اغبر مائل بزردی و در اندرون آن دانه های ریزه بهم چسبیده میباشد و آن ثمر را غذبه نامند و در تابستان میرسد و آنرا بهندی نتهی ماین و چهوتی ماین گویند
طبیعت آن در اول سرد و در دوم خشک و با قوت قابضه و اندک ملوحت و مرارت و ثمر آن در دوم سرد و در سوم خشک و توهم کرده کسیکه آنرا گرم در دوم
دانسته **افعال و خواص و منافع آن** اما برگ و شاخ آن جالی و مفتح سده طحال و مقوی جگر و ملین ورم آن و جهت جذام و منع سفید شدن موی و درد
دندان نافع چون مضمضه با آن نمایند و گرفتن دود و بخار آن لقوه را نافع و آشامیدن مطبوخ بیخ و شاخ و برگ آن جهت دفع سده سپرز و ورم آن و جذام و سفیدی موی نافع
و طبیخ آن در سرکه و شراب جهت تقویت جگر و تلیین ورم آن و ضماد آن جهت تحلیل ورم جگر و تدخین آن تا هفت دفعه جهت لقوه و سقوط دانه های جدری که آبله نامند و برآمده
و جوشهای ریزه که آب از آن تراوش نماید و خاکستر و آب طبیخ آن جهت خروج مقعده و تقویت مو نافع و در قطع خون همه اعضا و خاکستر آن مجرب بمقدار شربت از
طبیخ آن تا چهل و پنج مثقال و از عصاره آن تا سی مثقال مضعف معده مصلح آن صمغ عربی بدل آن جوز السرو است و اما ثمر آن رادع مواد و مقوی چشم و لثه و معده و جگر و سپرز و دافع
نفث الدم و سیلان خون و انصباب نزلات و اسهال صفراوی و رطوبی و رافع یرقان و رطوبت رحم و چون در گلاب بخیسانند و صاف نموده در چشم بچکانند جهت ردع مواد و تقویت چشم
و حدت بصر مفید و مضمضه بطبیخ آن و بدستور خائیدن آن جهت تقویت لثه و تآکل اسنان و حرکت آنها و آشامیدن آن جهت نفث الدم و ربو و درحیض و بواسیر و سیلان خون از هر عضو
که باشد و منع انصباب نزلات و اسهال صفراوی و رطوبی و قطع آنها نافع و طبیخ یک اوقیه آن و نقوع آن در آب گرم با شکر جهت رفع یرقان و گزیدن رتیلا و جرب رطب و رطوبات
رحم و در مزاج اطفال جهت رفع رطوبات غلیظه متعفنه و نیکوئی رنگ رخسار و فربهی نافع دگویند چون نقیع آنرا سه روز یا هفت روز متوالی بیاشامند و از عقب آن اقراص سیر ده مرطبه بسعال
در زیادتی گوشت و فربهی مسلولین بخورند پس هفت روز یا زیاده و دفع با کثیرا سائیده بیاشامند پس ما لعک معمول از آرد سمید محکم الصنعة بخورند بسیار فربه میکرداند و رنگ
رو را صاف و نیکو و بارونق و نضارت میکرداند و **دلیل منافع آن** آنست که چون بیاشامد کسیکه در بدن او رطوبات فاسده باشد دفع میکرداند و پاک میسازد و تقویت
معده می بخشد و کسیکه معده و بدن او پاک و نقی باشد تقویت می بخشد و فربه میسازد بدن او را و ادرار و اسهال مزمن طوبی را باز میدارد و جهت قطع دم و درد و طمث و بواسیر
نافعست و بوداده آن با کل خوردنی و بدستور با دو درهم و نیم کلنار که دو سه دفعه هر دفعه همین مقدار بخورند جهت قطع اسهال مجرب و در حبس سیلان خون بسیار مفید و ضماد آن
موجب تشدید اعصاب مسترخیه و ضماد مطبوخ آن در سرکه و آب جهت ورم سپرز نافع و غسول آن جهت جرب رطب و نیکو کردن رنگ رخسار و رفع قمل و ذرو آن جهت قطع

خون جراحات و برآوردن گوشت زائد و حمول آن جهت رفع رطوبات فرج و سیلان آن نافع و بخور چوب سوزانیده آن و دود آن صاحب لقوه را نافع و مضر بسر و مصلح آن ... و قدر مفدا شربت
رسانیده آن دو درهم تا چهار درهم بدل آن بوزن آن عفص است یا تخم رمان و طریقه تشویه عذبه و جوارش و شراب و طبیخ و اقراص آن در قرابادین ذکر یافت اثلق بفتح همزه
و سکون ثاء مثلثه و فتح لام و قاف اسم عربی فنجنکشت است و ذو خمسة اوراق و ذو خمسة اصابع نیز نامند و بیونانی اغنیس یعنی طاهر و پاک بجهت آنکه زهاد در هنگام
ربیع در اعیاد فرش مینمایند در معابد خود بجهت آنکه گمان برده اند که مضعف باه و شکننده شهوت است و بفارسی پنجنکشت و بهندی سنبهالو و بفرنگی اکینسان تو و ملاطیس
و ثمر آنرا بعربی حب الفقد و حب النسل نامند بالعکس و قبیل نام زنگی کافور زیرا که قاطع نسل است و بفارسی فلفل کوهی و بشیرازی دل آشوب و بهندی رینگا خوانند
ماهیت آن درختی است مابین شجر و گیاه و در موضع صلب در کنار رودها و غیر آن میروید و شاخهای آن صلب قوی و برگ آن از برگ زیتون کوچکتر و نرم تر
و فی الجمله شبیه برگ انار و روی برگهای آن سبزتر از پشت آنها و بر سر هر شاخی پنج عدد برگ شبیه به پنج انگشت متفرق الاطراف متقاربة الاصول و چون بدست مالند بوی
خوش از آن آید و گل آن سفید مائل بسبزی و رقت تخم آن شبیه بفلفل کوچکی و رنگ آن مختلف بعضی سفید و بعضی سیاه و در هند درخت آن بزرگتر از جاهای دیگر میشود طبیعت
آن گرم و خشک در دوم و بعضی در سوم خشک و بعضی در دوم سرد و در اول خشک دانسته اند افعال و خواص آن قابض و محلل و ملطف و مفتح سده دماغی و کبدی
و صداع رطوبی و ورمی مانند قرانیطس و لیثرغس و جنون و خفقان و بواسیر و سده سپرز و ورم رحم و احتباس حیض والتوای عصب و شقاق مقعده و زهر مار و هوام و سگ
دیوانه گزیده و قطور هوام نافع و برگ تازه آنرا چون بسایند بدون آب و مانند شامی کباب قرصها سازند و قرصه بمقدار سه ماشه و یکروی آنرا به روغن گاو بریان
نمایند و در عسل خالص جید تازه اندازند و تا سه روز هر روز صبح یک قرص آنرا زن صاحب پرسوت بخورد و بعد از آن اگر موافقت نموده تا دو هفته هر روز یک قرص آنرا صبح و یک
شام اگر صحت یافت بهتر و الا ترک نماید و اگر اثری از آن مانده باشد یکهفته دیگر نیز هر دو وقت یا یکوقت بخورد و در ایام خوردن از لبنیات و حموضات و ماست و بقول و
اشیای رطبه و روغن بسیار اجتناب نماید و پرسوت آزاریست که بعضی زنان را بعد از وضع حمل عارض میگردد و مختلف می باشد حالات ایشان بعضی را ذرب بهم میرسد و زرد و ضعیف
و لاغر میگردند و رغبت بر غذائی نمینمایند و چون قلیلی تناول نمایند دیر انهضام یابد و تا باسهال مندفع نگردد آرام نیابند و بعضی را تب خفیفی نیز با آن میباشد و ضماد آن جهت
درد سر رطوبی و ورمی مانند قرانیطس و شرب آن جهت جنون و تفتیح سده دماغی و خفقان سوداوی و بلغمی و تفتیح سده جگر و سپرز و حبس بواسیر و کسر ریاح و زیاده کردن شیر
و تجفیف منی و ادرار حیض و گزیدن مار و هوام و سگ دیوانه و با شراب جهت گشودن حیض و طلای آن با آب جهت وجع شقاق مقعده و حمول و بخور برگ و ثمر آن مثل آن
بوده صحرائی جهت ادرار حیض و جلوس در طبیخ آن جهت ورم رحم و مقعده و مرهم آن با کره یعنی مسکه تازه و برگ تاک جهت رفع صلابت انثیین و بخور آن باعث گریختن هوام
و تحلیل اورام و فرش کردن برگ آن و بر آن نشستن کاسر قوت باه و گریزاننده هوام است و بستن برگ گرم کرده آن بر ورم بارد و نزول آب در بیضه و گویند تکیه
کردن بر چوب آن که از آن متکا ساخته بر آن تکیه نمایند مانع شهوت جماع است و در زیر فرش خواب گذاشتن مانع احتلام و قاطع نعوظ و تخم آن لطیف تر از برگ آن مضر گرده
و صداع مصلح آن صمغ عربی مقدار شربت آن یکمثقال و بهتر آنست که آنرا بدون مصلح آن که صمغ عربی است استعمال ننمایند و زیاده از یک مثقال نیز بدل آن گویند دو
وزن آن شاهدانه است اثمد بکسر همزه و سکون ثاء مثلثه و کسر میم و دال مهمله لغت عربیست و آنرا کحل و کحل سلیمانی و اصفهانی و کحل جلا نیز و بیونانی طمساوس و طیطینی
و بسریانی صدیدا و برومی کوطلن و بفارسی سرمه و بهندی انجن نامند ماهیت آن سنگیست صفائحی براق و اصناف آن میباشد صنفی سیاه تیره و صنفی اندک
از آن کمتر و صنفی سیاه اندک مائل به بنفشی و صنفی سفید سرخ و صنفی سفید نیز دیده شده و معادن آن بسیاری از بلاد است مانند اصفهان که بهترین همه جاها است خصوص آنچه
از نواح صفاهانه بجا آورند و بعد از آن مغرب و مصر و غیرها و حجر آن مخلوط با سرب می باشد لهذا لمع براق است و چون با نقره بگدازند نقره را شکننده سازد و بهترین آن آنست که
سیاه و براق و خالص از آمیختگی چیزی غریب و بی رگ و بی کدورت باشد و بسیار صلب نباشد و زود شکسته و مفتت گردد و سفید آن قلمهای اندک طولانی و با صفائح و براق
بود و فی الجمله شبیه بزرنیخ ورقی و طلق باشد لهذا بعضی آنرا زرنیخ سفید دانسته اند و بهترین طرق استعمال اثمد آن است که ریزه ریزه نموده بمقدار نخود و باقلا در دنبه گوسفند و اگر
نباشد در پرده حربی که بالای شکنبه بز و گوسفند میباشد پیچیده در ظرف آهنی یا سفالی بر آتش بسوزانند که مشتعل گردد پس بر آورده پاک شسته مدتی در یخ یا برف یا آب سرد
پرورده نمایند پس با گلاب یا عرق رازیانه یا آب برگ تازه آن یا آب برگ شنبز تازه یا آب برگ گل شقایق یا آب خالص و بالجمله با آنچه لائق و مناسب باشد بر سنگ سماق
مانند هبا و غبار سوده و خالص و تنهائی و یا با آنچه مناسب دانند از احجار و ادویه نباتیه و مروارید و غیرها استعمال نمایند طبیعت آن سرد در دوم و خشک در سوم

وشیخ

وشیخ الرئیس سرد در اول و خشک در دوم گفته و محمد بن حسن سرد و خشک در چهارم دانسته افعال و خواص و منافع آن قابض و مجفف بی لذع و محرق مغسول آن لطیف تر از غیر محرق مغسول
آن است و حافظ صحت چشم و مقوی اعصاب آن و مقوی باصره پیران و دفع حرارت و رطوبت و حرک و اندمال قروح آنست و جهت صداع و نزف الدم از هر موضعی که باشد و تنقیه چرک
زخمها و بر آوردن گوشت زاید و جریان حیض و اندمال قروح مقعده و الصاق جراحات و سوختگی آتش و قتل شپش مفید و العین اکتحال آن با اندک مشک جهت تقویت باصره و اعصاب
آن و رفع وسخ آن و با مروارید و سرگین حردون و نبات سفید جهت غشاوه و بیاض چشم و با حضض و سماق جهت دمعه و جرب چشم مجرب و چون با اقلیمیا بوزن آن نرم سوده و با
عسل کف گرفته رقیق ممزوج نموده بآن اکتحال نمایند صداع را زائل سازد و اگر صداع در هر دو جانب باشد بهر دو چشم و اگر بیک جانب بچشم آن جانب و اکتحال آن با آب شنبز تازه خصوصا
که با اندک کافور باشد در ابتدای احداث جدری و حصبه باعث عدم بروز دانه آنها است در چشم و مسکن بخارات و گرمی و رطوبت و اندمال قروح آن و بدستور با آب انار ترش معصور
با شحم و همچنین با آب سماق و آب برگ تازه امغیلان یا آب نقوع مازو جهت امراض مذکوره و همچنین قطور آن در گوش و بینی و طلای آن با میاه مذکوره بر پشت چشم و زیر آن و بره ...
بینی و لب و گوش و حلقوم و سینه و مانع بروز آبله و حصبه است در آن اعضا بشرط تکرار عمل و بعد بروز و ظهور آن با آب برگ شنبز تازه و اندک کافور و قلیلی گلاب محلل و دافع آن
و با آب سماق نیز بدستور و ضماد آن بر پیشانی و نصف سر جهت قطع رعاف حادث از جهت دماغ خصوص با آب برگ تازه رسته امغیلان و بر اورام محلل آنها است و ذرور آن
جهت تجفیف و اندمال قروح طبقه قرنیه چشم و قروح ذکر و حصبه و سائر اعضا مفید و لیکن بعد اندمال داغ آن در عضو میماند و همچنین جهت حبس خون و مالیدن آن با روغنها
بر بدن جهت قتل شپش مفید و با پیه تازه و سفیداب جهت سوختگی آتش و منع تقرح و اندمال آن و فرزجه و حمول آن جهت تلیین صلابت رحم و قطع جریان خون حیض و قروح مقعده و بدستور
با روغن آن مضر باعضای صدر و ریه و مفاصل و صوت و خوردن آنست گرفتگی آواز است و گویند خوردن بسیار آن قاتل است بسبب سمیتی که دارد مصلح آن کتیرا و شکر و روغن بنفشه بدل آن
در امراض چشم آبار است و دستور احراق و تشویه و غسل و برود و جواهر سرمه و شیاف و اقراص و اکتحال آن در قرابادین ذکر یافت فصل الالف مع الجیم اجاص بکسر همزه و فتح جیم مشدده
و الف و صاد مهمله ماهیت آن ثمریست مشهور و معروف بسریانی جاسا اکا و سنسکرت ... کوکاملیون و بلغت رومی سقیفون و اهل مغرب و اندلس ترش آنرا عین البقر و بفارسی
آلو نامند و آن اصناف و الوان و بستانی و کوهی میباشد و بستانی آن اصناف و الوان میباشد صنفی بسیار و بزرگ و از مطلق آن مراد آن است و صنفی زرد و این بزرگ
و کوچک نیز میباشد و بیونانی این را ادرک و بفارسی آلوچه نامند و مصغر آلو باشد و این بار زردتر است و سردتر و لطیف تر اصناف آن است و سفید آنرا در عراق شاه بلوچ خوانند یعنی شاه
آلو و آلوچه سلطانی و صنفی سرخ از سرخ آن بسیار ترش میباشد و سرد است خام مقام تمر هندی در تلطیف و ترقیق مواد و آنرا اکشیه نامند و چون خشک گردد سیاه و ...
شود و صنف کوهی آن کوچک و بسیار ترش میباشد و شیرین نمیگردد و با قوت قابضه و درخت آن کوچکتر از بستانی است و اجاص چون مطلق مذکور شود مراد از آن
آلوی زرد بخارائی است که تازه آن زرد کهربائی شفاف مینوش نیکو طعم میباشد و بهترین اصناف اماکن دیگر است و در خراسان میشود و بس و آنچه جاهای دیگر
میشود مانند آن نیست و بعد از آن آلوی سیاه فارسی است که بعربی مشهور بقلوب الدجاج یعنی دل ماکیان است و نوعی از آن طبری است که آنرا میشو گویند و در دمشق نوعی
آلو میشود که برومی آنرا فقومیلاس نامند و این نوع قابض بود طبیعت سیاه بکمال رسیده صادق الحلاوة آن سرد در اول و تر در دوم و مز یعنی زرد مینوش آن سرد در
دوم و تر در آخر آن و آنچه لحمی و پوست آن نازک و طعم آن اندک مائل بتلخی باشد با اندک قوت قابضه است و بالجمله برودت ترش آن زیاده از شیرین آنست و نارس ترش
آن سرد در وسط دوم و تر در آخر آن برگ آن سرد در اول و خشک و با قوت قابضه افعال و خواص و منافع آن قلیل الغذا و ملین و مزلق خصوص تازه آن بسبب
لزوجت و رطوبتی که دارد و چون قبل از طعام بخورند صداع حار و تبهای صفراوی را مفید و مطفی حدت صفراوی و تشنگی و حرارت دل و حدت و التهاب
آن و خارش بدن و مسهل صفرای رقیق و دافع غثیان صفراوی است خصوص مینوش و ترش آن در این امور و شیرین آن در تلیین و ارخاء و اطلاق بطن بیشتر و بسا باشد
که ترش آن اطلاق بطن نماید بسبب قوت تقطیع و تلطیف زیرا که اشیای حامضه مقطعه ملطفه هرگاه در معده و امعا فضولی یابد آنرا تلطیف و تقطیع نموده دفع مینماید
و الا موجب قبض و حبس میگردند با آنکه معده و امعا پاک از فضول نباشد است پس آلوی سیاه از آن جهت و بسبب لزوجت و رطوبتی که دارد تلیین بطن مینماید و مسهل است و آنچه
کوچک و صلب و قابض باشد بد است خوردن آن بجهة آنکه غیر لذید و ملین و مطلق نیست و ماء العسل معین است بر اطلاق آن و دفع ضرر آن از معده سرد و سزاوار آنست که
بطول تناول نماید آنرا پیش از طعام و تا منحدر نگردد مبادرت بخوردن طعام ننماید و آلوی خشک را چون بپزند با آب و صافی نموده با ترنجبین و یا عسل و یا شکر بیاشامند طبخ
است در تلیین طبیعت و آلوی سفید بطی الهضم است و مسهل نیست مانند ترش و مینوش و خوردن آن بعنوان تنقل انسب به طریق دوا و علاج و آلوی کوهی که رنگ بعضی از آن

سرخ بود و ترش و آنرا سپرند و بدست مالیده میگذارند تا زمانی که غلیظ و بسر حد انعقاد رسد و از آن قرصها ساخته بشکل کرده نان تنک و شهرها نقل مینمایند جهت
اصلاح اغذیه و مزورات بیماران بکار آید و اجاص بری مضر است بمعده و موجب حبس و عقل بطن است چون با گلاب یا طلا جوش دهند و شکوفه آنرا چون بخایند قطع مواد
نازله نماید و ضماد آن بر سر جهت صداع حار نافع و غرغره و مضمضه بطبیخ برگ و بیخ آن جهت منع نزلات دماغی و ورم لوزتین و لهاة و تقویت لثه آشامیدن آن جهت دفع
کرم معده و ضماد برگ آن با سرکه بر زیر ناف جهت کشتن کرم امعا مجرب مضر است بدماغ مصلح آن عناب و بمعده مصلح آن گلقند و در مبرودین مصطکی و کندر و ماء العسل
مقدار شربت آن تا نیم رطل بدل آن تمر هندی و صمغ آنرا که صمغ فارسی نامند گرم تر از صمغ عربی و بیوستش کمتر از آن و سرفه را نافع و مفتت حصاة و ملحم قروح و کحال
آن جهت حدت بصر و ضماد آن با سرکه جهت قوبا و جوشش بدن اطفال مفید است و اجاصیه و آش اجاص و رب و سکنجبین و شراب و طبیخ و مربا و مزوره و مطبوخ و معجون
و لعوقات آن در قرابادین ذکر یافت **فصل الالف مع الحاء المهملة** ۞ **احریض** بکسر اول و سکون حای مهمله و کسر رای مهمله و سکون یای مثناة تحتانیه و ضاد
معجمه بفارسی گل کافشه و گل خسک و رنگ عصفران و بلغت دیلمی کاجیره و بهندی کسم کا پهول نامند **ماهیت آن** معروف و در اکثر بلدان کثیر الوجود بری و بستانی
میباشد **طبیعت** بری آن در سوم گرم و در دوم خشک و بستانی آن در دوم گرم و در اول خشک و قوت آن تا سه سال باقی میماند **افعال و خواص آن** منضج
و محلل و با قوت قابضه و سموم و مقوی کبد و گدازنده خون منجمد مطلقا و ضماد آن با حنا بر کف دست و پا جهت غلظت بروز آبله قبل از بروز و مجفف عوارض آن و با عسل
جهت قوبا و مالیدن بر مثانه جهت احتباس بول مجرب و طلای آن با عسل جهت بهق و برص و قلاع اطفال و با سرکه جهت خارش بدن و اورام حاره و باد سرخ و ورم جگر و عسر
المضار منجر و مصدع و مغیر سپرز و مفسد معده مصلح آن عسل مقدار شربت آن تا یک مثقال الخواص چون با گوشت طبخ نمایند باعث زود مهرا شدن و لذت اطعمه است **احیون**
بفتح همزه و سکون حای مهمله و بجای معجمه نیز آمده و ضم یای مثناة تحتانیه و سکون واو و نون در آخر لغت یونانی است بمعنی سرفهی **ماهیت آن** گیاهی است
تمنشی شبیه بسرافعی و بی ساق و نبات آن خشن و شاخهای آن کوچک و باریک و مزغب خاردار مایل بسفیدی و از هر دو طرف آن برگهای ریزه باریک رسته
ببرگ بو خلسا و کاهو و ریزه تر از آن با رطوبتی لزج که بدست بچسپد و نزدیک برگهای گل بنفشی و ثمر آن شبیه بسر افعی و بیخ آن بمقدار انگشت مایل بسیاهی و در از **طبیعت آن**
گرم در اول و تر در دوم **افعال و خواص آن** مدر بول و حیض و شیر و عرق و بیخ آن مقاوم جمیع سموم حیوانی خصوص افعی چون با شراب بنوشند و اگر با شراب و چیزهای
مناسب بیاشامند گویند جهت درد کمر مجرب است سوزش خارش و جوشش بدن مصلح آن شیر است **فصل الالف مع الخاء المعجمة** ۞ **اخثاء البقر** بفتح همزه و سکون
خای معجمه و فتح ثای مثلثه و الف و همزه بفارسی سرگین گاو و بهندی تر و تازه آنرا گوبر و خشک آنرا گوسهه و اپله نیز نامند **طبیعت آن** در آخر اول گرم و در
دوم خشک **افعال و خواص آن** محلل و جاذب جالب ورم و رافع الم گزیدن هوام و اخراج کننده خار و پیکان و جهت قوبا و داء الثعلب و سعفه مجرب و قطور آب
افشرده سرگین تازه گوساله ماده در بینی جهت حبس رعاف و ضماد سرگین تازه آن بر پیشانی و طلای سوخته آن با سرکه بر پیشانی بدستور و همچنین نقوع سوخته آن در بینی
قاطع رعاف و قطور ساییده بسیار نرم آن با روغن بادام تلخ و شراب جهت دفع الم و صربان گوش بسیار مفید و ضماد تازه گرم گرم آن جهت ورم جراحات حادث از کار د و
آن و قطع سیلان خون و برآمدن رحم و اندمال جراحات درد و مفاصل و عرق النسا و رفع الم گزیدن هوام و دوتی و با آرد جو جهت جوششها و با سرکه جهت ورم حار و خنازیر
و اورام صلبه و ثولول و گزیدن زنبور و درد و ورم زانو و با عسل جهت اورام بارده و با بابونه و کبریت و مثال آن جهت استسقا و با زعفران جهت گشودن خراج و با ملح
جهت ورم پستان و با آب اشعیل جهت قوبا و سعفه و داء الثعلب مجرب و تکرار ضماد بخته آن در روغن زیتون و گذاشتن آن بر بدن تا خشک گردد خار و پیکان و مثال آنرا بیرون
آورد و ضماد آن بر زیر ناف زنان جهت اخراج جنین مرده و چون مدتی بگذارند باعث قتل جنین زنده گردد و بر پشت زهار و تهیگاه جهت دفع قولنج ورمی و ریحی سریع الاثر است
و بر مقعده جهت درد و ورم آن و با روغن جهت نقرس و بخور آن جهت عسر ولادت و روغن آن جهت قوبا و جرب رطب نافع و در هر مرکبات در ادویات ذکر یافت **اخنوس**
بفتح همزه و سکون خای معجمه و کسر نون و سکون یای مثناة تحتانیه و ضم نون و سکون واو و سین مهمله در آخر **ماهیت آن** نباتی است که منبت آن نزدیک نهرها
و چشمه ها و برگ آن شبیه ببرگ بادروج و از آن کوچکتر و بالای آن شکافته و شاخهای آن به بلندی یک شبر و گل آن سفید و شاخ و برگ آن مملو از رطوبت و ثمر آن
سیاه و کوچک و با قوت قابضه **افعال و خواص آن** مانع مواد منجلبه و محلله و با قوت مجففه و چون بخورد هم ثمر آنرا نرم کوفته و بیخته و با عسل چهار درم بسرشته
در چشم کشند سیلان رطوبات آنرا قطع نماید و عصاره آنرا چون با کبریت و نطرون مخلوط نموده در گوش بچکانند وجع آنرا ساکن کند **اخرساج** بفتح همزه و فتح خای معجمه

و سکون رای مهمله و فتح سین مهمله و الف و جیم در آخر **ماهیت آن** شجری است که در بلدان حاره و در مواضع خشک میروید و بلندی آن بمقدار یک قامت اندکی زیاده و چوب آن مانند
چوب انجیر در خود مجوف و برگ آن نیز مانند انجیر و از آن اندک بزرگتر و املس طعم آن شیرین تفه و در ثمر آن تخمی است نازک که چون بخایند خائیده شود و چون بخورند جشا آورد و بگزد فم معده را
و بر شاخ و بیخ آن عنکبوتان صغار متولد گردند و بپوشند آنرا الغشای سفیدی نازک چون آن غشا را دور نمایند آن عنکبوتان بر راه آیند و از این جهت نفوس اکثر مردمان از
خوردن آن متنفر میباشد **افعال و خواص آن** چون ثمر و برگ آنرا در آب جوش دهند و بریزند بر اعضای ضربان آن را ساکن گرداند و خاکستر آنرا چون با سرکه بر جراحات
و جرب و دمامیل و بثور گرم طلا نمایند زایل سازد و جراحات را التیام دهد **اخیروس** بفتح همزه و کسر خای معجمه و سکون یای مثناة تحتانیه و ضم رای مهمله و سکون واو و سین مهمله
در آخر **ماهیت آن** نباتی است غیر گندم صحرایی منبت آن کنار آبها شبیه بگیاه ارزن و ثمر آن سیاه و ریزه و گل آن سفید و ثمر آن در اوائل چشم و گوش مستعمل و با قوت مجففه
و محلله و قابضه است **فصل الالف مع الدال المهملة** ۞ **ادرک** بفتح همزه و سکون دال مهمله و فتح رای مهمله و کاف لغت عربی است بفارسی آلوچه سلطانی نامند
و گویند شفتالو است **طبیعت آن** در اول سرد و رسیده آن در دوم تر **افعال و خواص آن** مسکن حدت صفرا و رسیده آن ملین طبع و نارس آن مسهل بعضی و قاطع
تی و آب رسیده آن جهت سرفه حار و صاحب دق بغایت مفید و آب برگ آن کشنده کرم معده و نفاخ و مفسد معده مصلح آن گلقند است **فصل الالف مع الذال المعجمة**
اداراقی بفتح همزه و ذال معجمه و الف و فتح رای مهمله و الف و کسر قاف و بالغت سریانی است و بعربی قاتل الکلب و حب الغراب و خانق الکلب و بفارسی کچله و کچوله نامند و بهندی
نیز بدین نام مشهور است **ماهیت آن** تخم ثمر درختی است هندی بمقدار نارنج بزرگ و پوست آن سرخ رنگ و بی بو و لحم چندان ندارد و دانهای پهن مدور بسیار صلب
و تلخ در میان آن میباشد مانند تخم بزغل که نیز ثمر است هندی در جوف بزغل هر دانه در غلافی علیحده و تخم بزغل کوچک است و لحم آن ماکول بخلاف تخم اداراقی که بزرگ و پهن
و مدور و غیر ماکول است و درخت آن بزرگتر از درخت نارنج و بمقدار درخت بیل هندی و برگ آن نیز اندک شبیه بآن و کوچکتر و عریضتر از برگ نارنج و مستعمل تخم آنست بدین
نحو که در آب میخیسانند و پوست آنرا جدا کرده بسوهان براده نموده بکار میبرند و آنچه صاحب تحفه نوشته که آن بیخی است که در تنکابن و مازندران کلاج دارو نامند و برگ آن
از برگ بنفشه سبزتر و گل آن مثل بنفشه و در غایت سرخی و ساق آن از ساق بنفشه سطبرتر و سرخ اشتباهی خواهد بود و شاید بیخی دیگر شبیه بآن باشد **طبیعت آن**
در آخر سوم گرم و خشک در سوم **افعال و خواص و منافع آن** سم حیوانات و مدار است و بالخاصیه مبدل مزاج بسیار سرد و روی فاسد بسوی مزاج حار صالح
و لیکن باید که جرات بر خوردن آن ننمایند مگر نزد حاجت قوی شدید با مصلحات آن و جهت فالج و استرخا و سائر امراض عصبانی و درد کمر و وجع مفاصل مجرب دانسته
اند و ضماد آن جهت کلف و جرب و قوبا و عرق النسا و امراض مفاصل و امراض بارده و جرب متقرح و بثور لبنیه نافع المضار مسکر و مشوش ذهن و کمثقال آن کشنده مصلح آن شکر و اوتاد
خوشبو و قی فرمودن بشیر تازه و دو شیده و آشامیدن امراق و اسفیدباجات و سمنه بروغن بادام و لعابات با روغن بادام شیرین مقدار شربت آن از یک دانگ تا دو دانگ و حسد
معاجین آن در قرابادین ذکر یافت و اطبای هند برای آن خواص بسیاری بیان کرده اند **اذارافیون** بفتح اول و ذال معجمه و الف و کسر را و ضم یای مثناة تحتانیه و سکون
واو و نون **ماهیت آن** باعتقاد جالینوس نوع چهارم زبد البحر است که بفارسی کف دریا نامند و آن چیزیست پر سوراخ و بسیار سبک و از فرنگ آورند شبیه
بزهره اسفنج **افعال و خواص و منافع آن** در جمیع افعال از زبد البحر اقوی و از سموم قویه و مقدار دو دانگ آن کشنده و اکتحال آن جهت دفع ناخنه
و بیاض چشم دوا طب بسیار موثر و طلای آن با آب جهت عرق النسا و ورم پستان و جرب و کلف و بثور نافع و محتمل آن چیزی را که بهندی کستوری مینا مسند
این و یا قریب بدین بوده باشد و در حرف الزای در زبد البحرات الله تعالی مذکور خواهد شد **اذخر** بکسر همزه و سکون ذال معجمه و کسر خای مهمله **ماهیت آن** دو قسم بود
یکی مکی و آنرا بعربی بتن مکه و خلال مامونی و طیب العرب و بلغت رومی سخن و سخنس نامند و بعضی اطبا گفته اند که سخنس یونانی است و بهندی گندهیل و گندبیل و گندسل
و سوندهی و روس و سوریا و بفارسی گورگیاه و کاه مکه و گرزه دشتی بفتح کاف و سکون زای معجمه و فتح نون و ها در آخر و تصحیف کرده کسیکه آنرا گربه دشتی بضم کاف فارسی
و سکون رای مهمله و فتح بای موحده خوانده و این صنف نباتی است با شاخهای بسیار و باریک از یک بیخ و سته بیخ آن غلیظ و برگ آن ریزه تر از گولان و از آن در حجم و قد
کوچکتر و مایل بسرخی و زردی و ثقیل الرائحه یعنی تند بو و سائیده آن را با بیخ آن باصطلاح اهل مکه غسول نامند و با آن دست میشویند و شکوفه آن بسیار و انبوه و سفید
و با عطریت و تند طعم و گزنده زبان اما صنف دوم آن اذخر اجامی است و آن گیاهی است که از بیخ آن در هند خسخانه میسازند و مشهور بخس است و گیاه آن در شکل شبیه باذخر
بری است و لیکن گیاه آن خوشبو نیست مانند اذخر بری و خس است و بیخ آن خوشبو و باریک و بسیار دراز قریب بذراعی و بفارسی بیخ والا نامند و اما اذخر بری گویند این

صنف غلیظ می باشد و تخم آن مخدر و بهتر و مختار و مستعمل بیخ و فقاح اذخر عربی مکی خوش ترکیب نیکو رایحه آن است که گیاه و برگهای آن بسیار بلند و صلب و خشن نباشد بلکه نرم و انبوه
و کوتاه باشد و شیخ الرئیس نوشته انچه فقاح آن مائل بسرخی و چون شکافته شود بنفش و ساق آن باریک و در خوشبوئی شبیه بوی ورد باشد چون نرم کنند و بدست مالند و چون بخایند زبان را
بگزد و بسوزاند نکوست منفعت آن بسیار و گل و فقاح و بیخ و شاخهای آن بود و بهترین آن عربی صلب خوشبوی باریک صلب آن است طبیعت عربی مکی و انچه قریب بدان است
گرم و خشک در دوم و در سوم نیز گفته اند و جامی آن سرد و تر دانسته جمیع اصناف آن بارد و بیخ آن شدید القبض و فقاح آن اندک گرم و با قبض مکی کمتر از گرمی آن **افعال**
و خواص و منافع آن محلل و مفتح سده کبد و افواه عروق و مقطع و منضج اخلاط لزجه غلیظه و مسکن اوجاع بارده باطنیه و جهت فالج و لقوه و تشنج رطب امتلائی و استرخا
و خدر و نسیان و ذکای حفظ و ازاله خوف و درد دندان و تقویت لثه و عمور و دفع رطوبات دهان نافع جهت آنکه منقی سر است از فضلات ردیه و رطوبات بلغمیه و جهت ورم
معده و جگر و سده آن و صلابت سپرز و رفع نفث الدم و بادها و استسقا و حل کرده و رثه و تفتیت حصاة و ادرار بول و حیض و فضلات و ورم رحم و اورام صلبه هر عضو که باشد
دوا معده و یا کبد و کرده و غیرها و تبهای بلغمی را و اخرو شدخ عسل سفید و مقاوم سموم هوام است شربا و ضمادا و طلاء **امراض الراس** خوردن بیخ آن با مصطکی منقی
فضول دماغی است و خائیدن آن تنها برای فالج و همچنین با مصطکی و علک البطم و آشامیدن یکمثقال آن جهت فالج و لقوه و تشنج رطب امتلائی و تنقیه فضول دماغی
و رحم و همچنین آشامیدن ربع مثقال از بیخ آن با فلفل جهت تشنج رطب امتلائی و با مصطکی نیز جهت تنقیه فضول دماغی و ضماد آن بر منبت اعصاب جهت استرخا و فالج **امراض**
اعضاء الغذا و القلب و النفض و غیرها یکمثقال آن تنها و یا با یکمثقال فلفل جهت دفع غثیان بلغمی مجرب و جهت ازاله خوف نافع و با ترنجبین جهت صلابت سپرز
و با ادویه مناسبه جهت استسقا و حل کرده و رثه و ورم و تقویت فم معده و جگر و سده آن و دافع نفث الدم و بادها نافع و آشامیدن طبیخ آن جهت تحلیل نفخ و ریاح و ادرار بول
و حیض و مداومت آشامیدن طبیخ آن جهت مفاصل بارده و با سکنجبین در اواخر تبها نهایت مفید و مضمضه و سنون بآن جهت درد دندان و تقویت لثه و عمور و دافع رطوبات دهان
نافع و نطول طبیخ آن و ضماد جرم آن جهت خدر و ضماد برگ تازه تر متصل بیخ آن جهت لسع هوام و همچنین ضماد آن جهت ورم فم معده و ورم بارد جگر و سپرز و مثانه و رحم
جمیع اعضا و جلوس در طبیخ آن جهت ورم رحم و درد مفاصل و تفتیح افواه عروق و تلیین انضاج صلابات و تسکین اوجاع باطنیه و اما فقاح آن یعنی شکوفه آن که بهندی
سنیه گویند لطیفتر و در افعال بهتر از حشیش آن است نافع است برای لقوه و فالج و نسیان و اوجاع و اورام معده و کبد و نفث الدم و نیکو میگرداند حفظ را جهت آنکه منقی سر است
از فضلات ردیه و رطوبات بلغمیه و دهن آن جهت حکه و رفع اعیا نافع و دهن آن و قرص آن و معجون آن همه نافع اند از جهت امراض مذکوره و در قرابادین بتفصیل مذکور شد
با خواص و منافع و طریقه صنعت هریک **المضار** گویند بسبب شدت اورا رکه دارد مضر است بگرده محرورین و مصدع است مصلح آن گلاب و عرق نیلوفر و صندل و مقدار
شربت آن از نیم مثقال تا یک مثقال بدل آن اسارون و قسط و بدل فقاح آن قصب الذریره است **فصل الالف مع الراء المهملة** **اراقو** بفتح اول و رای مهمله و الف
و ضم قاف و واو فارسی سماق نامند **ماهیت آن** تخمی است سیاه و مدور در غلافی و در میان گندم و عدس میروید **افعال و خواص و منافع آن** ملین
و محلل چون آنرا آرد کنند و با سرکه و آب ممزوج خمیر نمایند و شش ساعت در آفتاب بگذارند پس آب خالص بر آن شسته براورام بسیار صلب و موجع ضماد نمایند تحلیل دهد
و وجع از آن زائل سازد **المضار** ردی الغذا و نفاخ و مورث قولنج ریحی مصلح آن سرکه ممزوج بشیرینی است **اراک** بفتح اول و رای مهمله و الف و کاف درخت است
بفارسی درخت مسواک و بزبان گرمسیری ایران چج و بهندی پیلو و جال نیز نامند بکسر یای عجمی و سکون یا و ضم لام و واو و در آخر و تخم آنرا بهندی پیل بدون واو گویند
ماهیت آن بدانکه آن بری و جبلی می باشد بری آن درختی است شبیه بدرخت انار و برگ آن عریض و بلند و درشت و سبز و خرم و انبوه و چوب آن سست و خراب
میکند و خار دار و بیخ دار نیز می باشد و گل آن مائل بسرخی و ثمر آن بقدر بطم و خوشه دار مانند انگور و در خامی اندک تلخ و با عفوصت بسیار و سبز و در آخر بعد رسیدن بعضی سرخ
و بعضی سفید و بعضی بنفش میگردد و پس سیاه با اندک حلاوت و تلخی و عفوصت و حرارت و تخم آن ریزه و ثمر آن بمقدار نخودی و خوشه ثمر آن کوچک المقدار که در قبضه دست آید
و منبت آن اکثر بلاد اقلیم اول و دوم و دولتها و صحراها است و بلاد هند و دکهن و بنادر گرمسیرات ایران نیز میباشد و جبلی آن کمتر از صحرائی و با خارهای متفرق و خوشه
ثمر آن بزرگتر از بری آن بمقدار که در دو کف دست آید و دانهای آن ریزه تر و بی تخم و بدستور در آخر سیاه و اندک شیرین و عفص و با حرارت میباشد و در بعضی بلاد شیرین
تر و بزرگتر و با تخم بسیار تلخ میشود و مانند انگور آنرا در بازار میفروشند و بعضی مردم آن را میخورند **طبیعت آن** بغدادی گفته که درخت آن یابس است و ثمر آن
در حرارت و یبوست معتدل و انطاکی در دوم گرم و در سوم خشک و حکیم میر محمد مؤمن در اول گرم و در آخر دوم خشک دانسته **افعال و خواص و منافع آن** جالی

و محلل

وعرق آن و شراب آن

اراقو

اراک

و محلل و مقطع و مفتح سده و جهت دفع رطوبات لزجه و ریاح غلیظه و منع نزلات و تقویت معده و رفع اسهال و تحلیل ورم رحم و بواسیر و عسر البول و تنقیه مثانه و سعفه و ماشرا و نمله و تسکین
اوجاع و تحلیل ورم رحم و بواسیر و سعفه مفید و آشامیدن طبیخ ثمر آن جهت عسر البول و تنقیه مثانه و تقویت معده و رفع اسهال و بدستور تخم آن و تقویت معده و رافع اسهال و مسواک
چوب آن جالی دندان و مقوی لثه و اکثار آن مورث جوشش لهاة و شرب آن با عسل مصلح آن کثیرا مقدار شربت از طبیخ آن تا نیم رطل و از تخم آن تا سه درهم بدل آن صندل است و صاحب
دستور الاطبا و دیگران گفته اند برگ آن جهت جرب و جذام و بواسیر و فساد خون نافع و ثمر آنرا بهندی جال نامند تلخ و مسهل و دافع فساد بلغم و صفرا است و جهت سوزش اعضا و استسقا
و اورام و جذام و حمیات حاره و دیدان و حب القرع نافع **اربع و اربعین** بفارسی هزارپا و بهندی کهنکجوره نامند **ماهیت آن** حیوانی است از جمله حشرات باریک
بطول یک انگشت تا یک شبر بعضی اندک قوی و بعضی باریک و تنه آن گره دار مانند ریسمان که در آن گرههای بسیار متصل بهم باشد و بر سر آن دو شاخ باریک و دم آن اندک باریک
دو زبانه و از هر جانب بانزدیک سر تا دم آن بیست و پای ریزه باریک و گاه بسیار و گاه کمتر میگردد و بدین میگزد هر عضوی که رسید با پایهای خود را در عضو فرو میبرد که بدشواری
از آن جدا توان نمود و پاهای آن خالی از سمیتی نیست و هر عضو را که گزید اندک سوزش میکند پس تسکین می یابد و از گزیدن انواع بسیار سمی ردی آن وجع شدید و تنگی سینه عارض
میشود و تریاق آن کوبیده هزارپائی که گزیده است بر موضع گزیدگی خود بستن و خورانیدن زراوند طویل و حنظیانا و پوست بیخ کبر و آرد کرسنه اجزای متساوی با ماء العسل و یا با شیر
و زهره الحمی است طلا و نمک با سرکه و نیز روغن گاو یا گوسفند گرم کرده و مالیدن گل مولسری سائیده هریک به تنهائی کافی است و اگر در گوش رود زیرا که نوع باریک آن اکثر در گوش
میرود و روغن را گرم نموده در گوش بریزند و اگر نباشد سرکه و نمک و بعد مردن اگر بنظر آید بمقاش گرفته بیرون آورند و الا سر را کج بطرفی که در آن گوش رفته است نموده دست بالا در
گوش گرفته گوش و سر را حرکت دهند تا بر آید و اگر در آب افتد و بمیرد و آن آب را استعمال نمایند از استعمال آن ورم و خارش و اندک سوزش در عضو بهم رسد تدبیر آن نیز مالیدن
اشیای مذکوره است و چون روغن گرم کرده بر آن ریزند بمیرد و گرههای اعضای آن از هم جدا میگردد و میباشد **حکایت** شخصی را وجعی از درک تا انگشتان پا بهم رسیده
بود و روز بروز در تزاید بود از اتفاقات شب سوم یا چهارم در حین خواب زانوی او را هزارپائی گزید و آن شخص اندک وجعی احساس کرد صبح آن وجع مطلق نبود مگر اندک وجعی در
موضع گزیده آن آنهم بمالیدن روغن گرم زائل گشت و صحت یافت **ارتکان** بکسر همزه و سکون رای مهمله و سکون تای مثناة فوقانیه و فتح قاف و نون آنرا ارتکن نیز نامند
لغت فارسی است بیونانی اجرا گویند **ماهیت آن** سنگریزه ها است سبک زرد رنگ و سرخ رنگ که چون بسوزانند سرخ گردد و بهترین آن سبک زرد رنگ بی سنگ ریزه
و مستعمل محرق مغسول آن است زیرا که محرق آن لطیفتر از غیر محرق آن است **طبیعت آن** سرد و قابض **افعال و خواص و منافع آن** طلای آن با آب کشنیز و مانند
آن سرد اورام حاره و جراحات و با محللات جهت بردن گوشت زائد فاسد و با قیروطی جهت رویانیدن گوشت صالح و پر کردن زخمها و با مدملات جهت ریزانیدن جصا
نافع و اجتناب از خوردن آن اولی است **ارجوان** بضم همزه و سکون رای مهمله و ضم جیم و فتح واو و الف و نون معرب ارغوان فارسی است و آنرا ارغید گویند **ماهیت**
آن درختی است که منبت آن بلاد فارس است گل آن بسیار سرخ و مایل بنفشی و انبوه و نیکو منظر و بوی چندان ندارد و طعم آن اندک شیرین و میخورند آنرا و فارسیان گل آن
کلر النقل و مزه شراب میکنند و اعتقاد ایشان آن است که تفریح می آورد و حلق و آواز را نیکو و صاف میگرداند و چون آن رخود سبک و ثمری ندارد مگر تخمی که از آن
مثل آن روید و حافظ نوع آن باشد **طبیعت آن** گرم مایل باعتدال است **افعال و خواص و منافع آن** مخرج اخلاط لزجه و رافع برودت معده و کلیه و منقی
آلات تنفس و مفتت حصاة و جهت تصفیه لون نافع و آشامیدن طبیخ گل آن مقی و منقی الات تنفس و معده و آشامیدن طبیخ پوست ریشهای بیخ آن مقدار دو
و دو درهم مقی قوی است و ذرور سوخته آن حابس نزف الدم و خضاب نیکو است و زنان از آن خطاط میسازند بسبب سیاهی رنگ آن و چون برابرو بمالند مژگان را بر دیانند مصلح
قی آن برگ عناب و نمام است بدل آن صندل و نیم وزن آن گل سرخ و تخم آن را داود عین قائم مقام تخم اسحیح نیز نامند و شراب از هر ارجوان و مربای آن در قرابادین ذکر یافته
اردقناقی بکسر همزه و سکون رای مهمله و فتح دال مهمله و سکون قاف و فتح نون و الف و کسر قاف و بالعتد یونانی است **ماهیت آن** نباتیست شبیه بکبر بسیار
تند لایحه و لاذع و در غایت تندی و حرارت و اجتناب از آن اولی است مکرر هلیه با بصلیات و صاحب اختیارات گفته قثاء الحمار است بلغت اندلس و صاحب منهاج گفته
که ثمر آن در غلاف می باشد **ارز** بضم همزه و راء مهمله و زای معجمه معرب اروزا و اروزیزو یونانی است و بسریانی روزی و بعربی تمن و بفارسی برنج و بتورانی گریخ و بهندی چاول
نامند **ماهیت آن** گیاه آن مانند جو و گندم و برگها و ساق آن بلندتر و نرم تر و منبت آن یعنی محل زراعت آن زمینهای نمناک و جاهائیکه در آن آب باشد و با آنکه
آب بسیار بآن برسد مانند آب چشمه و رودخانه و باران و قنوات و بلندی گیاه آن در اکثر بلاد تا بیک قامت و در بنگاله تا بدو قامت میرسد و در دو فصل آنرا زراعت مینمایند

اربع و اربعین

هزارپا

ارتکان

ارجوان

اردقناقی

ارز

کی بیش از موسم باران که برسات نامند و آن هنگام بودن آفتاب در ثور و تا اواخر جوزا است که با آب باران آنچه در زمینهای بلند است نشو و نما یابد و آنچه بر زمینهای پست است مانند
غدیرها که بهندی جهیل نامند و کنارهای دریا و بطغیانی آبها و سیلابها هر مقدار که آب بلند میشود آن نیز بلند میشود و مادام که سر گیاه و خوشهای آن بیرون از آب است آنرا خوفی
و ضرری نیست هر مدت که باشد و اگر احیانا دفعةً آب طغیانی نماید و یا سیلاب عظیمی آید که تمام آنرا بپوشد و غرق نماید و برودی از زیر آب بر نیاید فاسد و پوسیده میگردد و بهترین
برنجها و اماکنی که در آنها خوب می شود بلاد هندی است خصوصا بنگاله و دکهن بندر سورت و با آن بریلی که ما بین شاه جهان آباد و لکهنو است و عظیم آباد خصوص که
و بهی است از دیهای آن و بعد از هند سند و ایران است خصوص حوالی بازر کرمان و از آن بهتر در مراغه زیرا که برنج باریک سفید هندی و سندی سبک میباشد و بسیار لطیف و بی
لزوجت خصوص انواع مذکوره آن خوشبو و خوش ذائقه میباشد و اما برنج سرخ دانه درشت هندی و سندی خالی از ثقل و لزوجتی نیست و بدستور برنج ایران و اما برنج بلدان دیگر بسیار
ثقیل و لزج و خصوص آنچه در جزائر و سواحل دریای شور می شود و در اکثر این اماکن بسیار کم و در بعضی جاها مطلقا نمی شود و وجه مذمت اطبای یونان و روم برنج را از این جهت است
که در آن بلاد برنج وفور ندارد و خوب نمیشود و اکثر ثقیل و لزج و نفاخ و بطی الهضم میباشد الا برنج اماکن مذکوره قبل رای این اماکن لطیف و سریع الهضم تر از حبوب دیگر است خصوص
در امزجه حاره **طبیعت آن** اختلاف کرده اند در حرارت و برودت آن بعضی حار در اول و بعضی بارد و بعضی معتدل دانسته اند و یابس در دوم و در این اتفاق دارند و بعضی
مرکب القوی دانسته و این اقوی و قریب بصواب است و قول اول نیز درست است زیرا که چون در آب بجوشانند و آب آنرا بگیرند و آن برنج را دم دهند که بفارسی چلاو گش نامند
میباشد جرم آن برنج سرد در اول و آن آب گرم در اول و اما چون آب آنرا بگیرند و دم دهند که آب بر نامند و اکثر پلاو را بدین نحو طبخ میدهند میباشد مائل بگرمی و لیکن باید
که قبل از طبخ زمانی آنرا با آب بخیسانند و خوب بمالند و بعد آب نشسته طبخ نمایند و اما برنجهای لزج را چون چند مرتبه جوش دهند و آب غلیظ لزج آنرا بریزند استعمال آن جایز است
و بالخاصیه در محرور المزاج احداث حرارت و در مبرود المزاج برودت میکند و از این جهت شاید قدما و اکثر متاخرین مرضی امزوره از برنج نفرموده اند و مخصوص باصحاء داشته اند که در
مرضی احداث کیفیت متضاده و در اصحا کیفیت متوافقه شرط است و محتمل که این مخصوص باشد بغیر هندی و هندی چند باشد زیرا که بعضی مرضی را برنج هندی موافق تر است از حبوب دیگر
و بعضی را نان گندم و در خواص آن آنکه باعث صحت و مزید عمر است حدیثی وارد است و اطبای هند نیز متفق اند در آنکه باعث نوم صالح میگردد و تفصیل آن در قرابادین ذکر یافت
افعال و خواص و منافع آن مولد خلط صالح و خوابهای نیکو و رافع تشنگی و مسکن لذع اخلاط مراری و اسهال صفراوی و مسمن بدن و مولد منی و زحیر و سحج و قروح
امعا و اسهال موی و اختناق رحم و امراض گرده و مثانه را نافع و مصلح حال بدن و نیکو کننده رنگ رخساره و خوردن آن با شیر و شکر کثیر الغذا و مبهی و مسمن بدن و مولد منی
و با دوغ تازه و سماق مسکن حرارت و تشنگی و غثیان و حبس اسهال صفراوی و با شیر نیز جهت زحیر و با پیه کرده نیز و روغن بادام شیرین یا فندق جهت مغص و سحج و اکثار آن مصلح حال
بدن و نیکوئی رنگ رخسار و مولد خلط صالح و باعث دیدن خوابهای خوب نیکو است از برای اصحاب سل خصوص که با شیر الاغ پخته باشند هنگامیکه حمی عفنی نباشد جهت آنکه پاک
سکر و اندفرحه را و گوشت صالح میرویاند و همچنین با پاچه بزغاله پخته آن و عصیده آن بول الدم را نافع اما بعد نقی قاروره از خون و قبل از نقای اغذیه قابضه حابسه مانند
سماقیه و آب شیرین کرده آن نیز بجنین و حقنه با آب مغسول آن جهت سحج و قرحه امعا نافع و آشامیدن آرد پخته آن با پیه کرده نیز که نیکو طبخ یافته باشد جهت افراط اسهال
مرضی خصوص که بریان کرده باشند آنرا جهت اسهال و والی و سحج و قروح امعا بغایت نافع و گویند چون برنج را بریان کنند و سرخ تیره شود و سیاه نگردد و نسوزد و مقدار ده تا نیز ده
مثقال آنرا در چهل پنجاه مثقال آب یکساعت تمام درست شب بخیسانند و صبح آب صاف آنرا بیاشامند جهت رفع کرم معده و غثیان که از رطوبت و حرارت باشد نافع و آشامیدن
آب نقوع سوخته آن مسکن عطش مفرط حادث از هیضه و غیرها و چون برنج سفید را در آب بخیسانند و آب صاف آنرا بیاشامند جهت حبس اسهال و هیضه مفید و سایند و آن با گیاهی که بهندی
بوند و دوب نامند که بر زمین مفروش و برگهای آن باریک و در شاخهای آن گرههای باشد و بفارسی مرغ نامند و با اندک نبات سفید و قدری آب خالص تیره گرفته بیاشامند
نفث الدم را مفید است و آشامیدن آب مطبوخ آن مانند ماء الشعیر که بهندی پیچ نامند مسکن لذع اخلاط مراری معده و امعا و با شیر تازه و بالمناصفه ده روز خوردن جهت تولید
منی مجرب و سعوط گرد برنج که در حین کوبیدن بهم میرسد قاطع رعاف است و اغتسال بدان جهت جلای وساخ از بدن و طلای آن با ترس جهت رفع کلف و آثار جلد مفید
و همچنین با آب خربزه و ضماد آن با پیه کرده نیز جهت گشودن دمل و ذرور آن جهت جراحات تازه و چون جواهر را خصوص مروارید با آب مطبوخ برنج و یا آب نخاله غیر مطبوخ
آن بشویند چرک آنرا زائل سازد و جلا دهد و همچنین چون آرد بسیار نرم آنرا با آب بمالند و خشک نموده با آب بشویند و همچنین چند مرتبه تکرار نمایند بسیار صاف و جلا یابد و اعضا
آشامیدن آب مطبوخ شلتوک که بفارسی شالی و بهندی دهان نامند و پوست شلتوک که بسیار نرم صلایه کرده باشند از سموم است و گویند که یک مثقال آن کشنده است

و برنج مولد قولنج و سده و مؤلف تذکره مکرب و مصدع میداند مصلح آن خیسانیدن آنست در آب نخاله گندم و خوردن آن با شیرینی و چون در آب ورق طم بجوشانند دفع شده آن میکند بدل آن
آرد جو مغسول است و برنج بریان و حلویات و اطعمه مصنوع از آن در قرابادین ذکر یافت **ارز** بضم اول و سکون را مهمله و زای معجمه **ماهیت آن** درخت صنوبر بری نار است و زفت
رطب از آن حاصل میشود و منبت آن زمین عرب **طبیعت آن** گرم و خشک است **ارضه** بفتح اول و را مهمله و ضاد معجمه و با در آخر و بهندی دیمک نامند **ماهیت آن** کرمهای
بسیار ریزه سفید و دهن آنها اندک صلب و تنه آنها نرم و پر از رطوبت لزجی چوب و درخت و کاغذ و کتاب و لباس و فرش و از این قبیل آنچه را بیابند میخورند و هر چه را که بخورند اطراف آن گل آلود
می باشد و چون خشک شود اندک صلب میگردد و شاید تمام لعاب دهن آنها و آنچه را میخورند همه گل میگردد و با اندک زمانی فاسد و فانی میگردانند خصوص کتاب و فرش و لباس را و ماده تکون
آنها ابخره محتقنه محتبسه در جوف بیوت و صندوقها و فروش و یا تحت آنها است و محل تکون آنها آن مواضع و زمینهای نمناک با رطوبتی است که خاکهای آنها نرم و سخیف باشد
و در آن اماکن آنچه میرود و همه را میخورند و فاسد میسازند و در ملک بنگاله در اواخر برسات بزرگ و بالیده بلند بمقدار راسته جرنا میکروند و پر برآورده پرواز میکنند و با اندک زمانی فانی
میگردند و اهل هند میگویند که پادشاهی دارند و جثه آن بسیار بزرگ و بالیده می باشد بحجم انگشتی و بطول دو بند آن و بزعم ایشان آن بسیار گرم و مقوی باه است و در زمستان از
اماکنی که محل تکون آنها است مانند صحراها و دامنهای کوه بر آورده میخورند بدین نحو که سر آنها را دور نموده تنه آنرا بروغن گاو چرب نموده می بلعند و میگویند اگر برودی نبلعند و
یکدو روز نگذارند تمام آن گداخته آب لزجی از آن بر می آید و پوست خالی میماند و علامت شناخت آنکه پادشاه آنها در کدام جا است آنست که در صحراها در موضعیکه دهقانان
علفهای زراعت راکنده جا بجا جمع مینمایند و با رطوبات بارش و شبنم و حرارت تابش آفتاب متبخر گشته و تعفن یافته از آن ارضه تکون می یابد پس اشخاصی که معرفت آنرا دارند
آن مواضع را کنده بر می آورند بعضی از آنها یک یا دو عدد می باشد و گویند چون آنرا در روغن سنام بقر حل کنند و بر بواسیر بمالند نافع است و پاشیدن آب مطبوخ خرزهره کشنده
آن است و دخان پر هدهد و کرکی و کشنیز خشک و قنبیل گریزاننده آنست **ارسطون** شرابی است غلیظ که از خمر و ادویه حاره ترتیب دهند و نیز از خمر و مقوی احشای بارده است
و در قرابادین ذکر یافت **ارغاموني** بروزن افلاطونی بفتح همزه و سکون را مهمله و فتح غین معجمه و الف و ضم میم و سکون واو و کسر نون و یا در آخر بفارسی ماميثا
سرخ نامند و بهندی بن پوسته **ماهیت آن** نباتی است شبیه بخشخاش بری و برگ آن مشرف و شبیه ببرگ شقایق النعمان و گل آن سرخ و سر آن شبیه بسر خشخاش
و طولانی تر از آن و سر آن پهن و بیخ آن مستدیر و رنگ دمعه لبن آن زرد زعفرانی **افعال و خواص آن** حار جاد و محلل و منقی قروح عین که آنرا ارغاس و قرحی
که آنرا اغلیا نامند و چون ضماد نمایند تسکین درد اورام را و چون دو و نیم برگ آن را با پنج عدد فلفل سیاه سائیده و با آب حل کرده سه روز متوالی بخورند جهت قلاع دهن
و سیلان رطوبات از آن نافع **ارقیطون** بفتح اول و سکون رای مهمله و کسر قاف و سکون یای مثناة تحتانیه و ضم تای مهمله و سکون واو و نون معرب رقیون یونانی است
و فرو سوقیون نیز نامند **ماهیت آن** دیسقوریدوس گوید نباتی است برگ آن شبیه ببرگ کدو و از آن بزرگتر و صلبتر و زغب بی ساق و رنگ آن مائل
بسیاهی و بیخ آن بزرگ و سفید انطاکی گفته نباتی است مزغب و ساق آن ربع گز آن کذاع و آنرا اکلیلی سرخ رنگ و تخمی بمقدار ریزه سیاه است و بهترین آن تازه حریف است
و صاحب تحفه گفته بیخ آن نرم و سفید و شیرین است **طبیعت آن** گرم و خشک در دوم و در سوم نیز گفته اند **افعال و خواص و منافع آن** جالی و مجفف و محلل
و با قوت قابضه جهت امراض دهان و دندان و سینه و نفث المدة و مفاصل و عرق النسا و شقاق و قرحه سر انگشتان حادث از برودت و عسر البول و حرق النار و قروح
بیخ ناخنها نافع مضمضه بطبیخ بیخ آن و نگاه داشتن آن در دهان مسکن اوجاع دندان و نطول طبیخ آن بر شقاق عارض از سردی و سوختگی آتش و آشامیدن یکدرم آن
با حب الصنوبر جهت اوجاع صدر و نفث المدة و حرکت کائن در سینه و نیم رطل طبیخ آن جهت عسر البول و عرق النسا و درد مفاصل و ضماد تازه آن جهت شقاق و قرحه سر
انگشتان و اوجاع مفاصل و سوختگی آتش و ذرور برگ آن جهت قروح خبیثه کهنه نافع مضر گرده مصلح آن روغنها مقدار شربت آن شش درم بدل برگ آن بیخ آن است
ارقطیون بفتح اول و سکون را مهمله و فتح قاف و سکون طای مهمله و ضم یای مثناة تحتانیه و سکون واو و نون و آنرا ارطون نیز نامند **ماهیت آن** گیاهی است
برگ آن شبیه ببرگ قلوس و زغب آن از آن زیاده و بسیار مستدیر و بیخ آن سفید و شیرین و ساق آن خوطولانی و تخم آن شبیه بزیره کوهی **افعال و خواص و منافع آن**
بسیار لطیف و مجفف و جالی طبیخ آن و تخم آن با شراب جهت تسکین اوجاع اسنان و مضمضه کردن و نگاه داشتن آن در دهان و آشامیدن آن جهت عسر البول و عرق النسا و تحلیل
آن بر سوختگی آتش و قروح بن ناخنها و شقاق عارض از سردی هوا نافع **ارمال و ارمالک** بفتح همزه و سکون را مهمله و فتح میم و الف و لام و بمعنی دیگر کاف بعد لام آمده
بسریانی ارمالی نامند **ماهیت آن** پوست چوبی است خوش شبیه بقرفه با عطریت و رنگ آن مائل بزردی و صمغی از قرفه است و منابت آن منابت قرفه و بهترین آن تازه

ارز
ارضه
ارسطون
ارغاموني
ارقیطون
ارقطیون
ارمال و ارمالک

دررنگ خوشبوی آن است ونواب سید علوی‌خان مخاطب بمعتمد الملوک قدس سره نوشته‌اند که پوست درخت کادی است **طبیعت آن** در آخر دوم گرم وخشک **افعال و خواص و منافع آن** نایب مناب قرنفل و دارصینی و قرفه دانسته‌اند ومقوی دل و حشا و معین بر هضم و جمیع قوتها و جهت استحکام لثه و امراض دندان و بوی دهان و ورم و منع انتشار زخمها و آکله و تسکین اوجاع و ادرار فضلات نافع و بوئیدن آن جهت تقویت دماغ و آشامیدن آن جهت قطع بخارات کریهه هرجا که باشد و بوی دهان و ورم باره و ادرار فضلات و لینت طبع و مضمضه آن جهت استحکام لثه و امراض دندان و سنون آن جهت درد دندان و استحکام لثه و ضماد آن جهت بثور و اورام و اندمال قروح و منع تعفن اعضا و طلای آن جهت جلای ناخن و چون آنرا کوبیده و با مثل آن آرد گندم و شکر خمیر کرده در روغن بریان نموده گرم گرم بر عضو موضع و درد چشم بارد تکمید نمایند در ساعت تسکین وجع آن نماید مصدع محرور مصلح آن کتیرا مقدار شربت آن تنهای تا دو مثقال بدل آن دارچینی کبابه و در غیر آن سلیخه و حکیم میر عبد الحمید در حاشیه تحفه نوشته که آنرا بهندی لوده بضم لام و سکون واو و دال مهمله در آخر نامند و شاید شبه باشد از مال غیر لوده است و محتمل که آن نوع غیر زبان دارصینی و بین قرفه و سلیخه باشد و لوده پوست درختی دیگر قریب النفع بدان و اهل هند در امراض مذکوره و امراض احام برای دفع رطوبات و در حیض و غیرها برای درازی موی در ادویه آن مستعمل دارند و این با عطریت و خوشبوئیست **ارمنین** بفتح همزه و سکون راء مهمله و فتح میم و کسر نون و سکون یای مثناة تحتانیه و نون لغت یونانی است **ماهیت آن** نباتی است بری و بستانی و هر سال میروید بری آن غیر مستعمل و بستانی آن برگهای آن شبیه برگ ابهل و ساق آن مربع بقدر نصف ذراع و غلاف ثمر آن شبیه بغلاف فلفل یا مایل بطرف اسفل و تخم آن سیاه و دراز و تخم بری آن سفید بر داغ غیر و گویند ارمنین درخت قلقلان است و ابن بیطار نوشته که غیر آنست چنانچه مشهور است و در زمان ما صفت آن غیر صفت قلقلان است و در حرف القاف خواهد آمد **طبیعت آن** در سوم گرم و خشک **افعال و خواص و منافع آن** محلل و جاذب آشامیدن یکدرهم آن با شراب بغایت محرک باه ضماد مطبوخ آن محلل اورام بلغمی و همچنین ضماد آن با آب و ضماد کیا مآن نیز و قطور آن با عسل جهت ازاله قرحه چشم مسمی بارغاس و بیاض آن نافع و غیر بستانی آن در این افعال قوی‌تر است و مخرج جنین **ارنب بری** بفتح همزه و سکون راء مهمله و فتح نون و بای موحده معرب ارنبای سریانی است و بعربی امور نون و راء مهمله و بیونانی فرسیمون و اغروس و غروساوس و نیز بسریانی لاغوسی و بفارسی خرگوش و بترکی دوشان و بهندی سسا و سسه و کهرهه نامند **ماهیت آن** حیوانی معروف بجثه گربه با موهای بسیار نرم و صورت آن فی الجمله شبیه بصورت موش و گوشهای آن بسیار بلند و لهذا آنرا خرگوش نامند و دستهای آن کوتاه‌تر از پاهای آن و مانند زنان حیض میشود و گویند منقلب میگردد نر آن بماده و بالعکس و حمل بدارد بلکه یکساله نر آن بسیار مست و قوی میگردد و یک سال ماده آن و لهذا اشتباه نموده آنرا گفته‌اند و مدت حمل آن هفتاد روز است و زیاده هم گفته‌اند و گویند چون آنرا بترسانند و ذبح نمایند خون با از ذبح آن برنمی‌آید و سفید بگرنگ و سیاه و اغبر و ابلق می‌باشد **طبیعت آن** گرم در سوم و تر در دوم و برغم بعضی سیاه آن خشک و سفید تری آن بسیار گرم و خشکی آن کمتر و مشهور آنست که مزاج آن سرد است و باین قول ایراد نموده‌اند که پس از چه جهت نافع است مفلوجین و صاحبان بارد المزاج و امراض بارده و راجواب گفته‌اند که مزاج آن هرچند سرد است ولیکن گوشت آن گرم است از گوشت غزال و حق جواب آن است که آنچه مشهور است غلط است و سبب آن شهرت افعال آنست از جبن و خوف و سبب این هر دو نیست که برودت مزاج آن بلکه مزاج آن بسیار گرم است و از لوازم حرارت جرأت و جلادت و اقدام بر حرب است و آن جانوری خورد است اگر این لوازم حرارت با او نباشد بزودی بار جنگ و غذا هلاک میشود جناب باری تقدس و تعالی بحسن تدبیر و حکمت بالغه قلب آنرا بنسبت با بدن آن بسیار بزرگ خلق کرده پس حرارت غریزی و روح حیوانی در فضای قلب آن متفرق شده ضعیف می‌گردند و موجب جبن و خوف میشود و از حرارت اصلی مزاجی با حرارت عارضی حادث از غضب یا خوف مجتمع گشته باعث انغمار و ضعف آن میگردد و از این جهت بار بسیار پرواز نمیتواند کرد و صید چنانچه ماده آن میکند نمیتواند نمود و نیز شیر نر آن جلدی و جلادت که شیر ماده دارد ندارد **افعال و خواص و منافع آن** صرع و فالج و استرخا و لقوه و اختلاج و ارتعاش اغذیه متخذه از گوشت آن خصوصاً کباب و مشویات مبرزه با ابازیر حاره معطره و مقویه مانند دارصینی و فلفل و صعتر و خردل و تخم شبت که ترش کرده باشند اینها را ابری نافع اند از برای فالج و لقوه و استرخا و خدر و ارتعاش و امراض بارده و علل اعصاب و اوجاع مفاصل سلس البول و بول در فراش و همچنین طلاهای آن و مولد خون غلیظ و غلیظتر از گوشت گاو نر و گاو میش و اگر سرفه باشد بی ترشی و چون قدر قلیلی از انفحه آن بطفل بخورانند ایمن میگردد از حدوث صرع که آنرا ام الصبیان نامند و فزع در خواب و لیکن باید که شیر در معده او نباشد زیرا که موجب انجماد آن میگردد و همچنین خورانیدن آن با مسکه گاو یا روغن گاو یا سرکه انگوری یا با عسل مصفی محلول بخل خرما نافع است از برای صرع و چون یکدرم آن شب ماهی سوخته با آب طبیخ بابونه و سداب چند روز بیاشامد خون بسته را گشاید و آشامیدن مداوم حمول آن تنهائی بعد طهر سه روز هر روز نیم مثقال مانع حمل زنان است و آشامیدن دو مثقال آن جهت دفع سیلان رطوبات رحم و شکم نافع و سه قیراط آن با شراب جهت دفع تب ربع مجرب شمرده‌اند و آشامیدن یکدرم آن با آب نخود از برای احتباس بول بسبب انجماد خون در مثانه و از یک قیراط تا نیم مثقال با سرکه

ارمنین

ارنب بری

خرگوش

انفحه آنرا بابکدرم

انگوری جهت صرع و تحلیل شیر منجمد در معده و گزیدن افعی و ادویه قتاله و بالجمله فادزهر جمیع سموم است و زهر آنرا تاثیر برعکس نیز پایه آنست چون باز بیت غلط کرده شود و بلع نمودن آن گرماگرم بیکام ذبح بعد صید جهت نفس الانتصاب و کسیکه در حین رفتار سرعت و یا وقت دویدن نفس بسیار زند و یا نفس او باری بکند نافع گفته‌اند و خورانیدن آب مطبوخ جگر آن نیم گرم جهت مرضی که در پهلوی اطفال در ملک هند و بنگاله عارض میگردد و آنرا دبه نامند مؤثر و چون زهره آنرا بنوشند خواب بمرتبه بر شارب آن غلبه کند که تا سرکه بخورانند و استنشاق نمایند بهوش نیاید و چون با کندر و سندروس آمیخته اند و بیاشامند وقت آشامیدن شراب خواب آورد و چون اراده انتباه و خلاصی از آن نمایند سرکه کهنه بیاشامند و چون خصیه آنرا با نمک ملح و رس نمک نموده دو دانک آنرا سعوط نمایند لقوه را نافع بود و خوردن آن با روغن سداب جهت اخراج مشیمه آزموده و گویند چون زن فرج آنرا پخته بخورد در حال آبستن گردد و همچنین حمول آن آنرا در این باب بسیار مؤثر دانسته‌اند و مغز سر آنرا چون بریان نمایند و بخورند رعشه مرضی را مفید و مالیدن مغز سر آن بر لثه و دندان باعث اعانت بر رویانیدن دندان اطفال میگردد و چون با سرکه و روغن زیت بجوشانند و بر بدن بمالند حشرات الارض از آن شخص بگریزد و نزدیک او نیایند و چون هفت روز هر روز دو حبه مغز سر آنرا با شیر تازه بنوشند منع سفیدی موی میکند و خاکستر دماغ آن با پیه خرس و ماء العسل و آب پیاز عنصل جهت دفع داء الثعلب مفید و جلوس در طبیخ آن جهت نقرس و مفاصل نافع و ضماد خاکستر استخوان آن محلل خنازیر و سرگین آن بقدر درم تا یکدرم شرباً جهت سلس البول در فراش و قطور بول آن در چشم جهت حدت باصره و طلای خون تازه گرم آن جهت دفع کلف و بهق و بثور یکه آب سفید از آن ترشح کند که در سر باشد و سکن دردهای کهنه و خوردن خون بریشته آن جهت قرحه امعاء و اسهال و دفع سموم و گویند که چون بچه تازه زائیده از آن ذبح نمایند و خون آنرا در پارچه بگیرند و خشک نموده نگاه دارند و عند الحاجه قدری از آنرا با شیر مرضعه طفلیکه آنرا ام الصبیان حادث شده باشد حل نموده بآن طفل بخورانند باعث دفع مرض آن میگردد و طلای پیه آن مانع انشقاق مو و ریختن آنست و پوشیدن پوست آن مسخن بدن و معدل اخلاط بارده و ادهان آن قاطع بواسیر و مانع تاثیر برودت در بدن و موی محرق آن حابس خون همه اعضا **المضار** محرور المزاج را مضر مصلح آن کاسنی و سرکه و انار میخوش و ماست و پختن آن بنجار آب گرم و شبت و خوردن آن با روغن و گفته‌اند هیچ لحمی را نفع نیست اصحاب وجع مفاصل را اکثر از لحم ارنب و آهو و بره زیرا که اینها از التعلیل غذا باید و لحمهای قلیل الفضول و این هر دو از آن جمله‌اند و چون مجموع آنرا در ظرفی بسوزانند و سه مثقال آنرا بیاشامند جهت تفتیت سنگ گرده مفید و چون جوف آنرا پاک نموده بدستور بسوزانند و با روغن گل سرخ طلا نمایند جهت رویانیدن موی مؤثر است و گویند نگاه داشتن کعب آن جهت رفع چشم بد مؤثر و نیز گویند تعلیق هر دو چشم آن باعث هیبت در نظرهاست و دستور احراق و دهن و طبیخ و تغذیه آن در قرابادین ذکر یافت **ارنب بحری** بیونانی غتروس و ثلاسیوس و بهندی کاسا نامند **ماهیت آن** حیوانیست صدفی شکل مایل بسرخی ما بین اجزای آن چیزی سبز شبیه برگ پستان و در سر او سنگی می‌باشد و گفته‌اند حیوانیست سر او مانند ارنب و بدن او مانند ماهی **طبیعت آن** بسیار گرم و حاد است **افعال و خواص و منافع آن** خاکستر او جالی بصر و دندان و ضماد کوبیده آن تنهائی و یا با تخم انجره دسترنده موی و همچنین طلای روغن مطبوخ آن و طلای خون آن جهت کلف و بهق و خاکستر سر آن با پیه خرس جهت داء الثعلب بغایت مفید و همچنین تنهائی و ابن الملبنه طلای آنرا جهت گزیدن زنبور فادزهر سریع الاثر میدانند **المضار** سم قاتل است چون بیاشامند بعد زمان قلیلی وجع بطن و عسر البول و ضیق النفس و سرفه خشک و نفث الدم و صفراوی و یرقان عارض شود و اگر بول کنند اندک شبیه بارغوان باشد و بدبو و عرق کریه متعفن از بدن او برآید و قی صفراوی مخلوط با اندک خون نماید صلاح آن خوردن شیر الاغ اولا و خوردن صلاقه برگ خبازی و آشامیدن شراب صافی رقیق معصور که مبالغه در عصر آن نکرده باشند پس خورانیدن آب مطبوخ برگ خبازی یا بیخ آن و بیخ مریم کوبیده مقدار یکرطل و خوردن سرطان نهری و آشامیدن ماء الشعیر سرد کرده و خربق سیاه و لبن سقمونیا با قطران یا ماء العسل بمقدار یکرطل و اگر احتیاج بفصد شود فصد نمایند و تنظیف بطن نمایند بقی و اسهال بعد از سکون اعراض بحسب لائق و علامت بر صاحب آن آنست که مکروه نماید او را شنیدن نام ماهی اولا پس دیدن آن پس خوردن آن و او را خواب آمدن و بخواب دیدن و بخواب رفتن آن **اٹروسه** بفتح اول و ضم رای هندی چهار نقطه و سکون واو و فتح سین مهمله و ها در آخر لغت هندی است و آنرا بانسه یعنی بای موحده و الف و سکون نون و فتح سین مهمله و ها در آخر نیز نامند **ماهیت آن** نباتیست که در هند و بنگاله بسیار میشود و ما بین شجر و گیاه و به بلندی دو ذرع و زیاده بر آن و برگ آن شبیه برگ بید و اندک عریضتر از آن و شاخهای آن پرگره و چوب آن سفید و اکثر از آن خلال میسازند و گل آن بیشتر سفید و بعضی سرخ و بنفش نیز میباشد و آتش آن تند میباشد و از زغال آن باروت میسازند **طبیعت آن** گرم و خشک است در اول و گویند سرد است و گل آنرا سرد نوشته‌اند **افعال و خواص و منافع آن** گل آن جهت دق و دفع صفرا و تسکین حدت خون و سوزش بول و تاریت آن مفید و گویند بیخ آن جهت سرفه و ضیق النفس و ربو و تبهای بلغمی و صفراوی و غثیان و قی و یرقان و حرقة البول و قروح مجاری بول که بهندی سوزاک و بفارسی سوزنک نامند و گفته‌اند تب دق را نیز مفید است و ثمر آن بمقدار ثمر صحرائی که بهندی کولر جنگلی نامند مشعد

ارنب بحری

اٹروسه

آريد بريد
وسبز رنگ تخمهاي آن ريزه كوينه تعليق آن بر كلوي اطفال جهت سرفه ايشان نافعست آريد بريد بمد همزه وكسر راي مهمله وسكون ياي مثناة تحتانيه ودال وفتح باي موحده
وكسر را وسكون ياي مثناة تحتانيه ودال همه بي نقطه ماهيت آن دوائيست فارسي مانند پياز كفته كه از سجستان خيزد وغافقي ويوسف بغدادي كفته اند شايد كه آن بيخ
ولبوس باشد كه سوسن احمر بريست وانطاكي كفته كه بيخ سوسن سفيد است كه بفارسي سوسن آزاد نامند كه زنبق عبارت از انست طبيعت آن بسيار كرم وحاد افعال و
خواص ومنافع آن جذاب وجالي است طلاي آن جهت قطع خون بواسير وآشاميدن آن بغايت مدر حيض مقدار شربت آن تا يكدرم است فصل الالف
اسارون
مع السين المهملة اسارون بفتح همزه وسين مهمله والف وضم راي مهمله وسكون واو ونون لغت سرياني است بيوناني اسراهون وبهندي تكر نامند
ماهيت آن بيخ كياهي است پركره واندك طولاني وكج وزرد رنگ از زرد چوبه باريكتر وقويتر تيز ديده شده با ريشهاي وعطريت وثقيل الرائحه ولذاع وبعضي
اغبر مائل بزردي ومنبت آن جنكلها وكياه ان منبسط برروي زمين وبرك آن شبيه ببرك نيل ولبلاب وازان كوچكتر ومائل باستداره وكل آن بنفش وزير برك شبيه بكل بنك
وتخم آن شبيه بقرطم كه كاوچره نيز نامند ونوعي ازان را ساق بقدر ذرعي ومدور وبرك آن مانند قنطوريون دقيق وبالاي ساق آن پرشعبه بعضي بالاي بعضي ودر اطراف
شعبها چيزي مانند دانه هاي كندم ودر جوف آن چيزي زغبي وبيخ آن سطبري خنصر وكم كره وخوشبوي طعم ونوعي ديكر برك آن مانند برك نوع اول واغبر وصلب وشاخهاي آن
پراكنده وباريك وبر اشجار پيچيده وكل آن بزرك وبنفش وثمر آن مانند ثمر كبر ودر جوف آن تخمي مانند تخم خطمي وبيخ آن ساري در زير زمين وپركره وتندبوي وتلخ ولذاع واين
مخصوص است بدفع سموم وكزيدن مارها ونوعي را برك نازكتر از همه انواع ريزه تر وساقهاي منبسط برروي زمين وكل آن بنفش وبيخ آن نرم وبي كره وزرد رنگ وطعم آن
تلخ وباعطريت ومنبت آن كوههاي ساده است واين نوع ضعيف ترين انواع اربعه آنست وبهترين همه نوع اول است كه از فرنك وافريقيه وشام خيزد وخوشبو وتند
رائحه وباريك باشد كه زبان را در وقت خائيدن بكزد ومستعمل بيخ آنست طبيعت مجموع آن در آخر دوم كرم وخشك وبعضي در سوم كرم ودر دوم خشك كفته اند افعال
وخواص ومنافع آن ملطف ومحلل ومفتح ومقوي ومنقي دماغ وعصاب ومعده وجكر وسپرز وكرده است از اخلاط بارده رطبه باله مسترخيه وآشاميدن آن بتنهائي
يا با ادويه مناسبه جهت امراض بارده رطبه دماغيه مانند صرع ولقوه وفالج واسترخا وتشنج امتلائي وخدر وتقويت دماغ وتسخين آن وعصاب وصداع مبارك حم نسيان خصوص
با ماء العسل وجهت تسكين اوجاع باطني واستسقا ويرقان سدي وورم رخو جكر وسپرز وتنقيه آلات بول ورحم از رطوبات لزجه وفضول رديه وتنقيه سنك كرده ومثانه وتسكين
درد آن وعسر البول واحتباس حيض ووجع مفاصل وورك وعرق النسا ونقرس نافع خصوصا كه جهت اين امور دوماه در آب انكور خيسانيده باشند كه بازاي هرسه مثقال ازان
چهار رطل ونيم آب انكور باشد وباشير شتر وكوسفند جهت تقويت باه مبرودين ومرطوبين وتسخين وتقويت معده وكبد واخراج رطوبات فضليه بادرار ويك مثقال آن با ماء العسل
مسهل است مانند خربق ابيض وبوئيدن روغن آن دائم جهت نسيان واكتحال آن جهت امراض طبقه قرنيه وذرور آن جهت كزيدن عقرب نافع وضماد آن باشير تازه دوشيده
بركنج ران وپشت رها جهت لغوه مجربست واهل هند اعتقاده آنست كه چون قبل از بروز آبله نيم درم ازرا بخايند بريخ بنوشند آبله بسيار كم برآيد ومجرب دانسته اند واز جمله ادويه
كه داخل كرده ميشود در خوشبوئيها مضر ريه مصلح آن مويزج مقدار شربت آن از يكمثقال تا سه مثقال با ماء العسل بدل آن بوزن آن وج يا زنجبيل است يا نصف آن خولنجان
ونصف آن وج جوارش اسارون وشراب وعرق آن در قرابادين ذكر يافت اسد بفتح همزه وسين مهمله وسكون دال مهمله بفارسي شير وبهندي باكهه نامند ماهيت آن
اسد
شير
حيوانيست مشهور از جمله سباع طبيعت آن كرم وخشك افعال وخواص ومنافع آن كوشت آن ديرهضم ومورث شجاعت ضماد پيه آن بركمر وكنج ران وانثيين
وقضيب ومقعده مقوي جماع وطلاي آن جهت كلف وقطور آن باروغن تخم انجره در احليل جهت انعاظ بديل طلاي پيه وزهره آن بربدن باعث كريختن سباع ازان شخص
وضماد پيه با اين وخشم آن بر روي مورث هيبت در نظرها ارسطو كويد كه باب حصيه شير بغايت مقوي دل وباه است چون بشكافند آنرا وبابوره سرخ ومصطكي طبخ نموده خشك
كنند وبروغن زنبق چرب كرده با آب كرم ناشتا بنوشند جهت هيج اوجاع باطني مانند قولنج ومغص ووجع ظهر وبواسير ودرد جكر ورحم بغايت موثر ومعتاد است وزهره آن مقوي
باصره اكتحالا وآشاميدن يكدانك زهره شير نر با زرده تخم مرغ نيمبرشت جهت كسيكه آنرا از زنان بسته باشند كويند مجربست ووقت استعمال آن در حين هلال ماه شرط دانسته
اند وكويند جلوس بر پوست آن جهت دفع نقرس وبواسير مجربست وبستن پوست يا موي آن بر كردن اطفال پيش از بلوغ جهت دفع ازاله صرع وبخور موي آن جهت كريزانيدن سباع
ودفع زنبور وپشه ومار وكذاشتن قطعه از پوست آن در ميان صندوق رخوت مانع كرم زدن آنها است واكر كرم دران صندوق موجود باشد باعث قتل آنها است كويند چون زهره
آنرا خشك نمايند وقدري قليل از آنرا با نبات سائيده بصاحب ضيق النفس بار در طب بخورانند شفا يابد وچون ببني شير ماده را خشك نمايند وزن حامله با خود دارد تا زمانيكه

طفل را از شير باز كيرد از مرضي كه بهندي پرسوت نامند محفوظ باشد وچون فرج آنرا خشك نموده عند الحاجه با آب كرم سوده زن استعمال نمايد فرج اورا تنك كند وكرم كرداند وچون يكدرم
سركين آنرا در شراب حل نمايند وبمعتادين شرب خمر دهند باعث نفرت وعدم خواهش ايشان كردد وكويند چون صداي خروس سفيد تا مدار را بشنود لرزه براندام آن افتد وفرج نما
وبعضي كمان برده اند كه تمساح چون صداي شير را بشنود بميرد وكويند خوردن موي سبل آن از جمله سموم است واكثر از راه عداوت آن استعمال نموده در ميان رك برك
تنبول كذاشته ميخورانند بكسيكه با او عداوت دارند بالجمله بهر نحو كسيكه آنرا خورده باشد علامت آن آنست كه در وقت نشستن شكم درد كند وچون بر برك بيد الخير بول كند آن
برك پاره پاره كردد تدبيرش آنست كه بياورند جكر بچه كوسفند يا بزغاله وقطعه قطعه نموده خام ببلعند وچون سه ساعت كامل ازان بكذرد ده درم خربق سياه كه بهندي كتلي
نامند خوب نرم سوده با آب نيمكرم بقدر يك كاسه بخورند وقي كنند واكر زود قي ننمايد شاخه درخت بيد الخير در حلق كنند تا قي آيد وموي شير با قطعهاي جكر بيرون خواهد آمد وبا آنكه ماهي
روبيان كه بهندي جهينكا نامند با تار ريسماني بسته خام ببلعند ودو سه ساعت صبر نموده تارچه ماهي را بكشند موها بآن چسپيده بيرون خواهد آمد پس بيخ كياه سفيد مرزكه بهندي
اسد العدس
چولاي نامند با آب شسته بريخ سوده بياشامند واكر شير كسي را بكزد خواه بدندان ويا بناخن براي انكه دندان وناخن از سباع هردو سمي ميباشد اذيت ميرساند بايد كه زراوند وايارج ساوسل
در هم سرشته بران ضماد نمايند پس با مرهم كه اشق بنويسند ودر آن مرهم تنكار وقشور نحاس وزنجار وخبث الفضه وموم وزيت كذارند اسد العدس ماهيت آن شبيه بكياه عدس ونوعي از زرقوانيست
دانسته اند برك آن مزغب بالزجت وساق ان باريك مانند ريسمان اغبر مائل بسرخي وكل آن سفيد وزرد شبيه بكل لبلاب وبسيار ازان كوچكتر وبيخ آن مانند كزر وبسيار كوچك وبركياهي كه
در حوالي آن بهم ميرسد ميپيچد وانرا فاسد ميسازد ولهذا آنرا هالوك نامند طبيعت آن در دوم كرم وبا قوت بارده ودر سوم خشك افعال وخواص ومنافع آن محلل
بلغم وسوداي غير محترق ومدر بول ومفتت حصاة وآشاميدن آن با سكنجبين جهت يرقان وبا آب كرفس جهت حصاة وچون با سركه مداومت بخوردن آن نمايند پخته يا خام آن باعث
لاغري بدن فربه ميشود واصلا مضرتي نميرساند وچون با كوشت طبخ نمايند كوشت را زود مهرا ميسازد وطلاي آن با سركه جهت نمله ومنع زياده شدن آن مفيد كويند كرب معني
اسرار
است مصلح آن بنفشه مقدار شربت آن يكدرم بدل آن افتيمون ودر امراض هزال مانند صعتر وربع آن سندروس اسرار بكسر همزه وسكون سين مهمله وفتح راي مهمله والف
وراي مهمله لغت مغربي است ماهيت آن شجريست منبت آن آبهاي ايستاده وسواحل درياي حجاز ودر ابتداي روئيدن يك شاخ بقدر ذرعي شبيه بحي العالم ميباشد وچون
محاذي روي آب بشود ازان برك وشكوفه شبيه بمورد ظاهر ميكردد وثمر آن بمقدار فندقي سياه ومزغب با اندك لساعت وحلاوت وعفوصت وطعم برك آن اندك تلخ طبيعت آن
مركب القوي وسخن افعال وخواص ومنافع آن ولوك بخور آن جهت درد دندان وآشاميدن آن باشير تازه در محرور وباشراب در مبرود بغايت محرك باه وتازه آن محلل
اسفيدج
صلابات ومفتح سدد ومنعش حرارت غريزي وحابس نجارات مقدار شربت آن از نيم مثقال تا يكدرم صمغ آن لزج وبعد از خشك شدن شبيه بكندر ميباشد در قوت وبا رطوبت فضليه جهت
امراض بارده ودفع رطوبات از مفاصل نافع اسفيدج بضم همزه وسكون سين وفتح را مهملتين وسكون نون وجيم سنج بدون همزه نيز آمده وبهندي سيندور كويند ماهيت آن
چيزيست مصنوع از قلعي وسفيداب سوخته شبيه بشنجرف اندك سوده وكمرنك ترازان يعني سرخ شكفته اندك مائل بزردي وصنعت آنرا طرق بسيار است از الجمله آنست كه بكيرند سفيداب قلعي
يا قلعي وسرب اورا نابه سفالي كرده برروي كوره آتش بي وخاشاك كذارند وقدري نمك بران بپاشند وبا كفچه آهني برهم زنند تا سرخ كردد وهرچند آتش تيزتر دهند سرخ تر كردد پس ديكي
كرده برروي كوره كذارند وآتش اطراف آن برافروزند تا سوخته وبغايت رنكين كردد طبيعت آن سردي آن كمتر از اسفيداج كه سفيد آب نامند وخشكي آن زياده ازان
افعال وخواص ومنافع آن محلل وجالي ومنقي زخمها ومنبت لحم طلاي آن باروغن كل سرخ يا روغن زيتون جهت رويانيدن كوشت ودفع ورم زخمها وتنقيه حرك
وبردن كوشت زايد ومرده وقطع بدبوئي آن وجهت سيلان خون وسوختكي آتش وحقنه آن با پيه وآب وبرك بار تنك جهت قرحه امعاء وذرور نرم سوده آن بر تو با بعد ماليدن آب
اسروع
برك سيم مقرح وتكرار آن باعث زوال آنست واسنج از سموم قتاله است مداواي كسي كه آنرا خورده باشد قريب بمداواي اسفيداج وان شاء الله تعالى در اسفيداج خواهد آمد ومرهم
آن در قرابادين ذكر يافت اسروع بفتح همزه وسكون سين وضم راي مهملتين وسكون واو وفتح راي معجمه وسكون عين مهمله ماهيت آن كرمي است كه در سبزه زارها وبرك زراعت
اسطراغاليس
بهم ميرسد افعال وخواص ومنافع آن ضماد آن عصب مقطوع را در ساعت التيام دهد اسطراغاليس بكسر همزه وسكون سين وفتح طا وراي مهمله والف وفتح غين معجمه
والف وكسر لام وسكون ياي مثناة تحتانيه وسين مهمله لغت يوناني است وبعربي معروف است بمخلب العقاب الابيض ماهيت آن بيخ نبتي است كوچك اندك مغبر و
برروي زمين برك وشاخهاي آن شبيه ببرك شاخ نخود وكل آن ريزه وبنفش وبيخ آن مستدير شبيه بسر شامي منشعب شعبهاي سياه صلب مانند شاخ حيوانات مشك بعضي در بعضي
وطعم بيخ آن با قبوضت منبت آن تلهاي برف نشين ومواضع سايه ابن بيطار نوشته كه در ماوس از اندلس كثير الوجود است ومستعمل بيخ آن افعال وخواص ومنافع آن

اسطوخودوس

نخ آن قابض و مجفف قروح و حابس بطن و مدر بول چون با شراب بجوشانند و بیاشامند و چون نرم بکوبند و به بیزند و بر قروح کهنه بپاشند باصلاح آورد و قطع نزف الدم نماید ولیکن بسبب صلابت بدشواری کوبیده میشود **اسطوخودوس** بضم همزه و سکون سین و بضم طاء دو بی نقطه و سکون واو و ضم خاء معجمه و سکون واو و ضم دال و سکون واو و سین مهملتین لغت یونانی است بمعنی حافظ الارواح و بعربی انس الارواح بدو همزه و کسر نون و ممسک الارواح اهل مکه معظمه گیاه آنرا ضرم بضم ضاد معجمه و سکون راء مهمله و میم و گل آنرا زهر الضرم و بسریانی ... که نام جزیره ایست که در آنجا میروید و اهل تنکابن ترم و بهندی دهارو و در بنگاله تنتنه نامند در اطراف عظیم آباد و بنگاله هم میشود ولیکن اندکی کم قوت **ماهیت آن** گیاهی است بسعی بقدر ذرعی سنبت آن جاهای نمناک برگ آن شبیه ببرگ صعتر و از آن درازتر و باریک و گل آن سر دیگر شکل انبوه شبیه بخوشه جو بسیار کوچکتر از آن و بنفش و مائل بسفیدی و با اندک سرخی و مزغب و نرم و ثقیل الرایحه و اندک تلخ و حریف و تخم آن بسیار ریزه و اندک مفرطح و زرد تیره مائل بسیاهی فی الجمله شبیه بارزن خرد و بوی آن بعد اندک مالیدن بدست شبیه کافور چنانچه ابن ماسویه گفته که اسطوخودوس را تخمی است که چون بدست مالند و ببویند بوی کافور از آن آید و طعم آن تلخ و تیز و آنچه بعضی نوشته که تخم ندارد نیز درست است زیرا که آنچه در زمین حجاز و روم و مغرب و زمینهای با قوت میروید با تخم و قوی الرایحه و با تلخی و نرم و مزغب میباشد و آنچه در زمینهای ضعیف مانند بعضی مواضع بلاد هند و عظیم آباد و جهانگیرنگر از بنگاله میروید خشن بعضی سیاه تیره و بعضی سفید مائل باندک بنفشی و بی زغب و بعضی بی تخم و با تخم ریزه سفید مائل بزردی است و نوعی از اسطوخودوس میشود که دانه های خوشه آن [illegible] اندک بلند و بی زغب و اغبر و در بو شبیه بانچه ذکر یافت بلکه تندتر ولیکن خوشه آن دیده نشده که چه نحو می باشد **طبیعت آن** گرم و خشک در درجه اول و در دوم نیز گفته و این صحیح است خصوصا حجازی تازه قوی الرایحه و شدید طعم آن و شیخ الرئیس و ابن تلمید گرم در اول و خشک در دوم گفته اند و مرکب از جواهر ارضی بارد و ناری لطیف و شیخ داود گرم در آخر دوم و خشک در اول سوم و بعضی سرد در اول و بعضی مرکب القوی و اجزاء بارده آن بیشتر از حاره و تخم آن بقول ابن تلمید گرم در اول و خشک در دوم نیز و مرکب از جواهر ارضی بارد و ناری حار لطیف **افعال و خواص و منافع آن** محلل و ملطف و جالی و مفتح سدد با قوت جزو حار لطیف خود و با قوت قابضه جزو ارضی بارد و مقوی مدر و دل و دماغ و احشا و جمیع قوای ظاهری و باطنی و قوت مذکوره و مفکره و مصفی روح و مفرح و جهت امراض سینه و سعال و نزلات و سائر امراض عفنه و علل عصبانی بسبب افعال مذکوره و بقوت مسهله و دافعه خود اخلاط فاسده بلغمیه رطبه و سوداویه و اختصاص آن بدماغ و تقویت آن دماغ را نافع و همچنین جهت امراض کبدی و طحال و مجاری بول **امراض الراس** و غیره آشامیدن یکدرهم آن تنهای جهت رعشه دماغی و دوار و سدر حادث از ضربه و سقطه و ترغرغ دماغ حادث از ضربه و سقطه و تذکیه ذهن خصوص با ماء العسل و همچنین آشامیدن شراب تازه آن تنهای و با شراب لیموی تازه بجهت آنکه با وجود مقطع و ملطف است حابس الجزء و مقوی معده است و مداومت آشامیدن طبیخ آن با ماء العسل و همچنین اسهال آن نافع است جهت صرع و مالیخولیا و جنون و نسیان و جمود و شخوص و وسواس سوداوی و استرخا و تشنج رطب امتلائی و رعشه و خدر و اختلاج و زوال غم و اندوه و نافع بجهت آنکه اسهال سودا و تنقیه می نماید فضول دماغی و رطوبات مخرجه و مانع عفونات و انصباب نوازل است باعصاب و مقوی و سخن آنها است و تقویت می بخشد دماغ را و ملطف سینه نماید روح دماغی را و همچنین سائیده جرم آن با ماء العسل و بدستور گلنگبین یعنی مربای گل آن با شکر یا عسل چون هر شب آنمقدار بیاشامند و مقدار یک مثقال گل اسطوخودوس بپاشند و مداومت بر آن نمایند امراض مذکوره خصوص وسواس سوداوی و غم را بالکل زائل سازد و آشامیدن آن با عاقرقرحا و سکبینج جهت صرع و همچنین با شحم حنظل ممزوج نموده استفراغ بدان نمودن در سالی چند مرتبه و بعد از تنقیه مستعد معده بودن صرع بلغمی و سوداوی را نافع و یکدرم اسطوخودوس سوده با یکدرم ایارج فیقرا نهایت رعشه و اختلاج را نافع مداومت آن تا سی و پنج روز و بدستور آشامیدن طبیخ آن با ماء العسل و سعوط آن تنهائی با ماء العسل جهت صرع سوداوی و بلغمی نافع بجهت تنقیه و تقویت آن دماغ را و بخور آن برای استرخا و ضماد آن بر سر جهت نسیان و جمود و شخوص و چون بیندازند در شش قوارس آب انگور یک من اسطوخودوس را در خمی و سر آنرا محکم بسته شش ماه بگذارند که تا برسد پس بیاشامند مصروع از آن با عاقرقرحا و سکبینج نفع می بخشد آنرا نفعی بین و گاهی بعوض آب انگور سرکه می کنند همگامیکه چون یک ماه در سرکه محلل نمایند استعمال میتوان نمود و اگر از آن سرکه سکنجبین شکری یا عسلی سازند و از آن سکنجبین یک وقیه با دو اوقیه با عاقرقرحا و سکبینج استعمال نمایند بهتر است و بالجمله اسطوخودوس جاروب دماغ است یعنی منقی آنست از کل فضول ردیه بلغمیه مالیه و مفتح سدد و مقوی همه قوی و محلل کل الجزء و ریاح فاسده و ملطف ارواح آن و گویند که چون آنرا با ثلث آن کشنیز خشک و ربع آن از مرزنجوش و سدس آن زهر یک از مصطکی و طلیه کابلی و کندر معجون سازند و یا بجوشانند و نزد خواب بیاشامند و مداومت بر آن نمایند جهت دفع نزلات و رمد و ترهل در بو و گرانی سامعه و ضعف باصره مجرب و آشامیدن طبیخ آن جهت امراض سینه و سعال و نزله ازرقی قوی تر و مفرح و مسهل بلغم و سودا و مقوی آلات بول با قوت تریاقیه است المعده و الکبد و الطحال و غیرها آشامیدن دو جزو از اسطوخودوس یک جزو زنجبیل با عسل سرشته جهت برودت معده و بواسیر بنهایت مفید و نقوع و مطبوخ آن جهت ورم بارد جگر و استسقا و تنقیه

طحال

طحال و گرده و امراض مقعده و با شراب جهت لقوه و درد اعصاب و درد اضلاع و سموم مشروبه نافع و با سکنجبین و نمک هندی مسهل قوی است و ضماد آن و همچنین تکمید بطبیخ آن جهت تسکین اوجاع مفاصل نافع و چون با صعتر و تخم کرفس بجوشانند و با دوای مسهل بیاشامند نافع مغص آنست مضر صفراوی مزاج و معطش و مغثی و مکرب محرورین مصلح آن سکنجبین گویند مضر است بشش مصلح آن کتیرا و صمغ عربی است مقدار شربت آن از دو درم تا پنجدرم بدل آن در آلات تنفس فرسیون و در تنقیه سودا افتیمون شیخ یوسف بغدادی گفته خاصه اسطوخودوس اسهال سودا از دماغ است و شربتی از آن یکدرم تا پنج درم و مصلح ضرر آن بر ریه کتیرا است و چون با سکنجبین خورده شود احتیاج بمصلح دیگر ندارد و بعضی اطبا گفته اند مصلح شراب آن شراب لیمو است و مفتح سده های دماغی و مسهل سودا و بلغم از دماغ است و بعضی گفته اند مسهل صفرا نیز است حبوب اسطوخودوس و دهن و سکنجبین و اشربه و عرق و مطبوخ و معجون آن در قرابادین ذکر یافت

اسفاناخ

اسفاناخ بکسر همزه و سکون سین مهمله و فتح فا و الف و فتح نون و الف و خاء معجمه بیونانی سوناخیوس و نیز سومان فوسوخیون و برومی ابرقیا و بفارسی اسفناج و اسپناج و بفرنگی اسپنس و بهندی پالک و پالکه هندی لطف است که اسفاناخ رومی باشد **ماهیت آن** گیاهی است معروف بستانی و بری نیز می باشد و بستانی آن مستعمل است در مطعوم و بهترین آن باران خورده آن است **طبیعت آن** در آخر اول سرد و تر گویند معتدل است در گرمی و سردی از این جهت محرور و سرد مزاج را موافق است الا آنکه اوفق از برای محرورین آنست که با کشک الشعیر و روغن بادام شیرین تناول نمایند و این هنگام می باشد نافع از برای تبهای گرم و سرفه خشک و حابس بطن و اوفق از برای مبرودین با گوشت فربه و دیگر افاویه حاره **افعال و خواص و منافع آن** ملین طبع بسبب قوت جالیه و غساله و رادع و سریع الهضم جید الغذا و کم نفخ تر از سائر بقول و جهت التهاب و تشنگی و تبهای گرم و امراض سینه و درد پشت گرم و سل و درد کمر و موی خوردن مطبوخ آن با اشیاء مناسبه و با باقلا جهت نزلات حاره مجرب و غرغره آن با آب جهت درد گلو و لهات مفید و آشامیدن عصاره آن با شکر جهت درد گلو و لهات و یرقان و تفتیت حصاة و عسر بول و حرقت آن و لذع اخلاط مراره و ضماد پخته آن جهت درد مفاصل حار و اورام حاره و احتباس بول که از حرارت باشد و ضماد خام آن بر جهت ورم فلغمونی و گزیدن زنبور [illegible] و طلای مطبوخ آن با سفیداب جهت بثور مفید مضر بارد المزاج و مصدع مصلح آن پختن آنست با روغن بادام یا مسکه گاو تازه و دارچینی و فلفل و آب کامه است مقدار شربت از عصاره آن تا دو مثقال بدل آن خرفه و قطف و تخم آن جهت وجع فواد و درد احشاء و تبهای حاره و شیره آن جهت تب دق و سل مجرب ضماد پخته آن جهت وجع اورام حاره و تلیین اورام صلبه بسیار مفید مضر سپرز مصلح آن گل مختوم مقدار شربت آن دو درم بدانکه اسفاناخ پخته و اغذیه متخذه از آن ساده یا چاشنی دار مطیب بروغن بادام شیرین یا مسکه گاو تازه میباشد نافع از برای صداع و تشنج یبسی و اورام حاره سرد و با لحوم جیده جهت مالیخولیا و جنون و قطرب و مانیا حادث از سودای صفراوی و با پاچه بزغاله جهت دوار و سدر حار و [illegible] و امراض صدر و ریه و سل و سعال با کشک الشعیر و ماش مقشر جهت ذات الجنب و حبس البول و حرقت آن و حمیات حاره و تسکین عطش نافع و تفصیل اغذیه اسفاناخیه و الوان آن در قرابادین ذکر یافت

اسقلیناس

اسقلیناس بکسر همزه و سکون سین مهمله و فتح فا و کسر لام و سکون یای مثنات تحتانیه و فتح نون و الف و سین مهمله **ماهیت آن** از ادویه مجهوله است جالینوس آنرا قنابری دانسته و مالیقی آن و گفته قنابری مشهور است نزد اهل شام و همه مردم ماهیت آن و همچنین منفعت آن غیر ماهیت و منفعت اسقلیناس است و دیسقوریدوس در ثالثه نوشته که آن گیاهی است شاخهای آن طولانی و بر شاخهای آن برگهای طولانی شبیه ببرگ قسوس که لبلاب کبیر است باشد و ریشه های آن باریک و بسیار و طیب و کم بو و گل آن ثقیل الرایحه و تخم آن ریزه شبیه بتخم فالافیس و منبت آن کوهستانها و سنگلاخها **افعال و خواص و منافع آن** آشامیدن بیخ آن با شراب جهت زحیر و [illegible] و رفع سموم جانوران زهردار و ضماد برگ آن جهت قروح خبیثه عارضه در پستان و رحم نافع و جالینوس در سابعه نوشته که هنوز این دوا را من بتجربه نیاورده ام و اختیار نکرده

اسفنج

اسفنج بکسر اول و سکون سین مهمله و فتح فا و سکون نون و جیم بیونانی صیفونا و بعربی زبد البحر و سحاب البحر و غمامه و غیم و نشافه و صوف البحر و [illegible] و بفارسی ابر مرده و ابر کهن و [illegible] و بهندی مرا باد ل و بترکی بلوط نامند **ماهیت آن** چیزیست که بر روی سنگهای کنار دریای شور متکون میگردد و چون در آب اندازند آب را نشف مینماید و چون بفشارند آب از آن بر می آید و آن دو قسم میباشد قسمی از آن که متخلل و سوراخهای آن گشاده و نرم و شبیه بنمد و پر سوراخ است ماده گویند و قسمی که با صلابت و سوراخهای آن صغیر و تنگ است نر نامند **طبیعت آن** گرم در اول و خشک در دوم **افعال و خواص و منافع آن** محلل و مجفف قروح و جروح عمیقه تازه و کهنه و اورام بلغمیه و ریشهای کهنه و قاطع نزف الدم و التیام دهنده زخمهای کهنه و مفتح افواه عروق چون تازه آن را با سرکه خالص یا سرکه ممزوج با آب یا شراب تر کرده بر جراحت تازه بگذارند التیام دهد و بالخاصیه قطع نزف الدم کند از هر عضوی که باشد ضماد مطبوخ آن با عسل یا آب خالص جهت التیام زخمها و ذرور خشک آن مجفف قروح عمیقه و همچنین کهنه آن درست خشک آن بر ظاهر جراحت اگرچه بعمق آن نرسد جهت آنکه با وجود

قوت مجففه قوت جاذبه آنرا نیست و سوخته آنرا جهت منع نزف الدم و التیام زخمهای تازه قوی تر و ذرور تازه آن تنهائی یا با پنبه یا با رشته کتان سوخته جهت رمد یابس و جلای بصر
و تفتیح افواه عروق مضمومه و جراحات جاسیه و محرق مغسول آن در ادویه عین نافع و چون قطعه خشک آنرا که در آن مطلق تری نباشد بقفر الیهود و یا بزیت آلوده کرده یکسر آنرا با آتش افروزند
و سر دیگر را بر موضع قطع یا بط که خون از آن بند نشود بگذارند که حرارت آن بدان موضع برسد و داغ کنند آنرا که خاکستر آن بدان ریخته شود در ساعت خون را بند نماید بسبب
گرفتن آن افواه عروق را و همچنین خاکستر سوخته جرب نموده آنرا بروغن زیت که چرب نموده بسوزانند و خاکستر آنرا ذرور نمایند و شرب آن جهت نزف الدم خارجی و داخلی
مفید و چون قطعه از آن را بقدری که توان فرو برد بخیاطه ابریشمی و یا ریسمانی مضبوط بسته بلع نمایند و سر خیاطه را بدست بگیرند و لمحه صبر کنند که جذب رطوبات کرده بالید گردد
بعد از آن خیاطه را بکشند که از گلو بیرون آید بقسمی که گلو نبرد در اخراج زلو و خار که در حلق چسبیده باشد بی عدیل است و چون ریزه ریزه نموده بمقراض و بروغن زیت چرب نموده
بگذارند تا موش بخورد میکشد آنرا و در مصر کاغذ را آنرا در آب بخیسانند و در آب آنرا گرفته بجامه میمالند جهت تصفیه آن و گفته اند خاصیت آن آنست که چون آنرا با شراب
ممزوج نمایند و اسفنج را در آن بگذارند از هم جدا میگردند بقدر احتشاء مصلح آن آب غوره یا ریباس است و چون خواهند که بیاشامند باید که بسیار ریزه بمقراض کرده بیاشامند
زیرا که در دهان کوبیده نمیشود دستور اخراج و سحق و غسل و سفید کردن آن در قرابادین ذکر یافت و سنگها که در جوف اسفنج بهم میرسد در طبیعت قریب است بدان و حرارت این از آن
اکثر ملطف و مجفف و جالی و مفتت سنگ مثانه نزد غیر جالینوس زیرا که او مستبعد میداند نفوذ و رسیدن قوت آنرا بمثانه ولیکن مفتت سنگ گرده گفته اند **اسفندان** بکسر اول
و سکون سین مهمله و فتح فا و سکون نون و فتح دال مهمله و الف و نون شرابی کثیر المنافع است صنعت آن در قرابادین ذکر یافت **اسفیداج** بکسر همزه و سکون سین مهمله
و کسر فا و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح دال مهمله و الف و جیم معرب اسفیداب فارسی است و بعربی و عبرانی باروق و بیونانی سمونیون حمسیون و سلیقون و زبرقون
و بسریانی اسقطیقا و بهندی سفیده و بترکی کرتان نامند **ماهیت آن** از قلعی و سرب و روی و توتیا سازند بطریق احراق و بهترین همه و مستعمل در ادویه عین و غیره
آنست که از قلعی که رصاص ابیض نامند سازند و سنگین و نرم و بسیار سفید باشد و آنرا سفیداب رومی و کاشغری نیز نامند و مستعمل مغسول آنست خصوص در امراض
عین تا حرارت و حدت و لذع آن زائل گردد **طبیعت آن** سرد در سوم و خشک در دوم و گویند سرد در دوم و خشک در سوم است **افعال و خواص و منافع**
آن ملطف و مجفف بی لذع و مبرد و مسدد و مغری و قالع گوشت زائد فاسد و مدمل قروح و سوختگی آتش و با سرکه و روغن گل سرخ و بنفشه جهت درد سر و با ادویه
عین جهت درد چشم و بثور و بیاض و قروح و اورام حاره آن خصوص مصنوع از سرکه آن که خوب شسته باشند و با شیر دختران و با سفیدی تخم مرغ جهت رمد و چون آنرا
مکرر بشویند و تصفیه بگلاب کرده خشک نمایند در آفتاب جهت رمد حار و در مراهم با اقلیمیا و آب برگ عنب الثعلب جهت منع رو یانیدن موی مجرب و با آب برگ عنب الثعلب و ادعات
جهت باد سرخ و بثور و نزف الدم و حکه و ورم حار و سوختگی آتش و آب گرم و با شیر جهت ورمهای حاره مفاصل و زخمها و شقاق سفل و درد چشم و بثور آن و بیاض
رقیق چشم حیوانات و با بیاض بیض و تنهائی و یا با روغن گل سرخ جهت سوختگی آتش که پارچه را بدان آلوده و تر کرده بر موضع سوختگی اندازند و چون خشک گردد تبدیل نمایند
و حمول آن جهت منع حمل و قطع سیلان حیض نافع و چون بر لسع عقرب بحری و تنین بحری بمالند نفع بخشد آنرا و چون بر موضعی که خواهند که موی آنرا نتف نمایند بمالند
بیخ موی را سست و نرم گرداند که بآسانی بی درد و الم کنده شود و چون در مراهم داخل نمایند زخمها را پر نماید و لحم زائد را بجزو بدل آن آبار و اسرنج است **المضار** آشامیدن آن
مورث خناق و مانع حیض و حمل و زیاده از یکدرم آن کشنده و دستور اتخاذ آن هم بطریق تعفین و هم بطریق احراق و دستور غسل آن در مقدمه ذکر یافت و خوردن آن کشنده است
بعروض سده در مجاری و تضییق آنها و سفید شدن زبان و متغیر شدن رنگ رخساره و بدن و استرخای اعصاب اعضا و اختلاط عقل و سرد شدن بدن و دماغ
و خشک شدن حلق و دریافتن عفوصتی که گویا مازو خورده و مغص و لذع در معده و وجع فواد و سرفه و ضیق النفس و فواق شدید و غشی و خناق در انتها و اگر با نوشادر
مصعد نمایند مهلک است و علاج آن قی و آشامیدن مطبوخ تخم کرفس و انیسون و رازیانه با عسل و طبیخ انجیر و ربع درم سقمونیا با ماء العسل و بعد از آن عصاره
افسنتین است و مدر ادرار بول با ماء العسل **اسفیداج الرصاصین** بفارسی سفیداب یزدی نامند **ماهیت آن** سنگی براق صفائحی است که در یزد و نواحی اصفهان
از معدن کج و امثال آن حاصل میشود **طبیعت آن** سرد و خشک در دوم **افعال و خواص و منافع آن** محرق آن الطف و رولزوجت و تجفیف آن کمتر و نفع
آن بیشتر و جالی و مغری و رافع آثار جرب و صافی کننده بشره و قاطع نزف الدم جراحات تازه و رعاف است و طلای آن بر پیشانی و با سرکه مخلوط با نشیم خرگوش
و سفیدی تخم مرغ جهت رعاف و حبس و منع خروج دم از شریان شکافته شده و باعث التزاق آن و تنهائی با آب جهت باد سرخ و اورام حاره نافع **المضار** خوردن آن کشنده است

اسفندان

اسفیداج

اسفیداج الرصاصین

لخناق و خشکی دهان و قولنج و اکثر اعراض اسفیداج و از آن اقوی و مداوای آن بقی فرمودن و خوردن نیم مثقال حب النیل با ماء العسل و حبرهای العابی و عصاره خبیثی تر و طبخ یابس
آشامیدن ربع درم سقمونیا با جلاب اگر باین ساکن نشود اعراض بهتر و الا بازاعاده اسهال نمایند اگر سحج عارض شود معالجه آن نمایند **اسفیدباج** بکسر همزه و سکون سین مهمله و کسر فا
و سکون یای مثناة تحتانیه و کسر دال مهمله و فتح بای موحده و الف و جیم بفارسی شوربا نامند از جمله اغذیه است **ماهیت آن** مرقی است که از گوشت بچه مرغ و بزغاله و حلان و غیر
اینها از گوشتهای خفیفه لطیفه و بقول و حبوب و غیر آن مانند اسفاناخ و کدو و ماش مقشر و جو مقشر و امثال اینها که طعم غالب نداشته باشند و ادویه حاره مناسبه ترتیب دهند
طبیعت آن در دوم گرم و تر **افعال و خواص و منافع آن** لطیف و مرطب صالح الکیموس و نافع از برای اکثر امراض سر مانند سرسام حار و مالیخولیا و جنون سوداوی
و سبات و سهر و نسیان و سکته و فالج و لقوه و استرخا و اختلاط ذهن و رعونت و حمق و بلادت و بلاهت و امراض صدر مانند سعال و ضیق النفس و گرفتگی آواز و امراض سوداوی مانند
جذام و سوداوی مزاجان را نافع **صنعت آن** بگیرند گوشت بزغاله و یا مرغ بچه یا طیور خفیفه از هر کدام که مناسب باشد و میسر آید و پارچه پارچه کرده در آب جوش دهند
و کف آنرا بگیرند و طبخ دهند پس در آن از حبوب و بقول آنچه مناسب باشد ریزه ریزه کرده و مقشر نموده داخل کرده بپزند تا پخته گردد پس چیزی از توابل حاره مناسبه و کشنیز
و مصطکی در آن ریخته سرش را بند کنند تا نضج یابد پس فرود آورده بکشند و بخورند تنهای و یا بقدری چلاو و اگر قدری قلیل برنج در وقت طبخ داخل نمایند بد نیست که بهتر است
و گرما گرم با قاشق خوردن آن بنحوی که بخار آن بسر و گردن برسد از برای اصحاب زکام و سعال بسیار نافع است و تفصیل خواص و صنعت آن در قرابادین ذکر یافت **اسقنقور** بکسر
اول و سکون سین مهمله و فتح قاف و سکون نون و ضم قاف و سکون واو و رای مهمله و از اسقنقور بدون الف و سقنقس نیز و بعربی بعضی گویند که ورل مائی است و تحقیق آنست
که غیر ورل است و ورل مائی را بهندی پانی کی گوئی و سقنقور را سمهور و بهندی بن رهو نیز نامند **ماهیت آن** حیوانی است از تمجه بزرگتر و با دست و پا شیخ الرئیس نوشته که آن
ماهی است که از نیل مصر صید مینمایند و نوشته که گویند که از نسل تمساح است که در بیرون آب بر خشکی که ده و نشو و نما در خشکی یابد و صاحب شفاء الاسقام نوشته حیوانی است بسیار
شبیه بورل یافته میشود در رملهای اطراف نیل مصر و مشکا فدر مل او داخل آب نیل میشود و نوشته که بعضی گفته اند که از نسل تمساح است و فرق میان او و میان ورل آنست که ورل در
صحرا ها میباشد و اسقنقور در شطوط نیل رملی و قریب بدان و پوست ورل صلب تر و خشن تر از پوست سقنقور است و غذای ورل اشیای بری است و سقنقور هم حیوانات بری
مانند عضایات و هم ماهی دریا میخورد و گویند از نسل تمساح است که نهنگ باشد بر لب رود نیل بیضه میگذارد و بچه می آورد و آنچه در آب میرود نهنگ میشود و آنچه در ریگ می ماند
سقنقور و آن غیر ورل است زیرا که سقنقور چنانچه ذکر یافت در نیل و نزدیک آن میباشد و ورل در بیابانها و سر سقنقور باریک کشیده و رنگ آن ابلق از سبزی و زردی
و سیاهی و سفیدی و پوست آن املس و بعضی گویند فلس دار است و سر ورل پهن و رنگ آن ابلق از زردی و سرخی و پوست آن خشن و درشت بی فلس و ابن جمیع گفته که مشاهده
کردم من در روده آن بعد صید و شکافتن آن عضایات متغیر نشده و هضم نیافته و تولید آن مثل تولید حیوانات دیگر از نر و ماده است و نر آنرا دو خصیه مانند خصیه
خروس در خلقت و مقدار در جوف کمرگاه آن و ماده آنرا دو فرج است و تخم میگذارد و زیاده از بیست عدد و دفن میکند آنرا در رمل و تکمیل تام می یابد بحرارت رمل گرم شده از
تابش آفتاب و صاحب جامع گفته سقنقور بحقیقت آن چیزیست که ابن جمیع ذکر کرده و در عصر ما یافت نمیشود در دیار مصر مگر در بلاد فیوم و از آنجا بقاهره میبرند و اکثر صید آن
در ایام زمستان در چله میشود که از شدت سردی از آب گریخته بخشکی می آید پس بر آن ظفر می یابند و میگیرند و بعضی گفته اند که یافته میشود سقنقور در مواضع چند از بلاد هند و حبش
و دریای قلزم و ابو القاسم عبد الرحمن تمیمی گفته که مشاهده کردم در بلاد مشرق حیوان بحری مسمی بسقنقور و آن حیوانی طولانی بود و سوای دنباله بقدر دو ذرع و عرض او کمتر از نیم ذرع
و رنگ او زرد و مشعل گوشت حوالی شکم و ناف و دم نر آنست که قوی و لحیم است و گوشت غیر ملح آن مدتی میماند و من گوشت آنرا مدتی با خود داشتم از معدن آن تا اصفهان
و متغیر نشده بود و اهل آن بلاد گوشت آنرا با حموضات مانند سرکه و امثال آن بسبب شدت حرارت آن استعمال مینمایند و آن بسیار مقوی باه است بحدی که ساکن نمیگردد
مگر بخوردن کاهو و عدس و وقت صید آن فصل ربیع که هنگام تهیج و سفاد آن است و باید که قبل از سفاد صید نمایند و باید که نر باشد زیرا که ماده آنرا قوت کم است
و همان روز که صید نموده ذبح نمایند و الا پیه آن گداخته و گوشت آن لاغر و ضعیف میگردد و قوت آن پس سر و دست و پای آنرا بیندازند و قدری از دم آن و از بیخ نیز بیندازند
که قوت بسیار در دم آن است و در ذکر آن پس شکم آنرا بطول شکافند و آنچه در جوف آنست سوای گرده و خصیه پیه آن برآورند و پاک کرده نمک انباشته موضع شق را دوخته معکوس در سایه در موضع
معتدل الهوا بیاویزند تا نیکو خشک گردد و از فساد محفوظ بماند و باید که در سله بید یا نخل متخلخل گذاشته بیاویزند زیرا که موش را عجب بسیار با شحم آن است اگر آنرا آویزان نکنند بقسمی که
موش خود را بآن نتواند رسانید و اگر و غبار هم محفوظ ماند و الا موش خود را رسانیده تمام شحم آنرا میخورد و همچنانکه قویترین گوشتهای اعضای آن در تقویت باه کمرگاه و ناف نسبت

اسفیدباج

اسقنقور

دنباله وکرده وخصیهٔ آن است وهمچنین نمک آن مواضع وبهترین نمک مواضع دیگر است مؤلف نیز در مرشدآباد در سنهٔ یکهزار ویکصد وپنجاه ویک در زمان نواب شجاع الدوله صوبه دار بنگاله
در خدمت عم عالیقدر خود سید حکیم علی نقی خان مخاطب بعلوی خان ثانی قدس سره مشاهده نموده که از بیره صید کرده آورده بودند طول آن تخمیناً دو ذرع وعرض آن نیم ذرع ودست
وپای آن کوتاه وناخنهای آن بلند ورنگ آن اغبر وبر پوست آن مانند فلس چیزی نمودار بدون آنکه از آن فلسی جدا کرد ووقبل از این نیز شنیده شده که آورده بودند وبعد از آن نیز
ودر اسلام آباد نیز شنیده شده که میشود وبهم میرسد ولیکن از کسانیکه لحم ونمک آنرا استعمال نموده خواص چندانی مسموع نگردید **طبیعت** تازهٔ غیر نمک سود آن گرم وتر در دوم
وبعضی در اول گفته اند ونمک سود آن گرم وتر در دوم وبعضی در اول گفته اند نمک سود آن گرم در سوم وخشک در اول وکهنهٔ آن در دوم **افعال وخواص ومنافع آن**
خوردن گوشت آن جهت فالج ولقوه ورعشه وخدر وکزاز ونقرس واوجاع مفاصل وامراض باردهٔ اعصاب وتسخین بدن وتقویت باه مفید ودر امر باه وآوردن نعوظ وادرار
منی بحدی مبالغه نموده اند که شاید بهلاکت رساند خصوص که با عسل یا با طبیخ عدس وشراب نبیذ زبیب وزردهٔ تخم مرغ نیمبرشت ویا جلاب که معین فعل آنند تناول نمایند وتخصیص
گوشت مواضع مذکوره وپیه وذکر آن وشاید در بلدان حاره یابسه وبعضی امزجه چنین باشد ودر بلادیکه هوای آن حار رطب است اثر آن ضعیف بود خصوص انچه در بلاد هند وبنگاله تکون
یابد بسبب کثرت رطوبت وملح آن را چون بکوبند وبر زردهٔ تخم نیمبرشت ویا تخم جرجیر ساییده پاشیده بخورند وهمچنین نمک آنرا خصوص نمک پیه وسرهٔ آن با دارچینی سوده وبر زردهٔ
تخم مرغ پاشیده جهت تقویت باه عظیم الفعل زیاده از گوشت وپیه آن مهراریس گوید طلای خون آن با ملیح واملح تغییر رنگ وضح وبرص می کند وگفته اند که سقنقور انسان را
بگزد وطلب آب میکند اگر یافت در آب میرود واگر نیافت بول میکند ودر بول خود میغلطد وچون چنین کرد در ساعت انسان میمیرد واگر انسان سبقت کرده در آب فرو رفت
قبل از رفتن آن ویا در بول خود غلطید سقنقور بر پشت افتاده میمیرد وانسان صحت می یابد واین خاصیتی است عجیب بر تقدیر صحت آن مقدار شربت آن از یک مثقال تا سه
مثقال بحسب مزاج وسن وفصل وبلد وموافق امزجه باردهٔ رطبه مضر امزجهٔ حاره یابسه خصوص که بی مصلح استعمال نمایند واسحاق گفته مضر است بسر ومصلح آن عسل بدل آن سکنگ
صیدا وقضیب خنک کاوکوهی وجمعی گفته اند خصیة الثعلب است واصلی ندارد ودر جوارش سقنقور ومعجون آن در قرابادین ذکر یافت **اسقوردیون** بضم همزه وسکون سین
مهمله وضم قاف وسکون واو وراء مهمله وکسر دال مهمله وضم یاء مثناة تحتانیه وسکون واو ونون آنرا اسقوردیون بحذف همزه نیز گویند لغت یونانی است بمعنی ثوم الحیه
ومعروف بثوم الکلب وسیر صحرائی است که بفارسی موسیر نامند **ماهیت آن** دو صنف می باشد صنف اول کوچک وبی دانه وپوست آن از آن جدا نمیشود وطعم آن
تلخ وقابض ولذاع وآنرا اسقوردیون جبلی ومصری وکرات بری نامند وبرگ آن ریزه واغبر وکم عرض تر از سیر بستانی وگل آن مائل بسرخی وساق آن دراز ومنبت
آن صحرا وبالای کوهها وصنف دوم مانند سیر بستانی بحسب شکل وبرگ ویکدانه وطعم آن تندتر ولطیفتر وباعطریت وحکیم محمد میر مومن گفته که صنف دوم آن مرکب
از دو دانه وبزرگ ساق وگل آن سفید است **طبیعت آن** در آخر سوم گرم وخشک وباقوت تریاقیه **افعال وخواص ومنافع آن** محلل ومجلی ومدر بول وحیض ودافع
زهرها ودر جمیع افعال قویتر از سیر بستانی وانشاء الله تعالی در حرف الثاء در ثوم مشروحاً مذکور خواهد شد مقدار شربت آن تا دو درهم بدل آن ثوم الذکر گویند عنصل مجلی آن
دافعال مذکوره بهتر وضیق النفس وامراض طحال واستسقاء را نافع وتخم آن بغایت مسهی مبرود المزاج است **اسقولوقندریون** بضم همزه وسکون سین مهمله وضم قاف
وسکون واو وضم لام وسکون واو وفتح قاف وسکون نون وفتح دال مهمله وسکون راء مهمله وضم یاء مثناة تحتانیه وسکون واو ونون لغت یونانی است بمعنی
مزیل القصفا وبمعنی کاوی السپرز نیز گفته اند بجهة آنکه گدازنده وسائل کننده سپرز است واهل اندلس افریان وبمصر مشهور بکف النسر است وبشیرازی زنگی دار نامند **ماهیت**
آن نباتی است بی ساق وبی خوشه وبی ثمر منبت آن سنگلاخها وجاهای سایه وبرگ آن مشرف مانند برگ بسفایج وطرف اسفل برگ آن مائل بسرخی ومزغب وطرف
اعلای آن سبز واز یک بیخ روییده وبهتر آن سنگین سرخ آن است **طبیعت آن** گرم در اول وخشک در دوم وصاحب تحفه گرم در دوم وخشک در سوم نوشته
افعال وخواص ومنافع آن محلل وملطف ومفتح ومدر ومفتت وجهت صرع وفواق ویرقان وطحال وامراض سوداوی شرباً وضماداً بعد بل وسقوریدوس گفته
که چون با شیر بپزند وچهل روز بیاشامند وبر طحال ضماد نمایند تحلیل دهد آنرا وچون بسایند وبا شراب بیاشامند جهت فواق ویرقان وتفتیت حصاة گرده ومثانه وتقطیر
البول نافع وگفته اند خوردن آن چهل روز با عسل دافع ورم سپرز است ومجرب وتعلیق آن مانع آبستنی وسزاوار آن است که تعلیق نمایند آنرا در روزی که در شب گذشته
آن ماه نباشد مقدار شربت آن تا سه درهم وبالخاصیه مضر قلب مصلح آن صمغ عربی ومضر مثانه مصلح آن عسل بدل آن پوست بیخ کبر وگویند دو وزن آن کمازریوس وگویند
مرجان سوخته وصاحب تحفه آن را بیخ کبر بری دانسته وشیخ الرئیس نیز باینمعنی اشاره نموده ودر مفردات قانون که قیل انه نبات سحری ینبت فی المکان الکثیر الفیء قال ام

اسقوردیون
موسیر
اسقولوقندریون

عنصل

انه ضرب من الاسقیل وقیل غیر ذلک وبالجمله ادویه مجهولة الماهیة است **اسقیل** بکسر همزه وسکون سین مهمله وکسر کاف وسکون یاء مثناة تحتانیه ولام لغت یونانی است اسقال
واسقیلا نیز گویند ودر بعضی لغات طیطون وبعربی بصل العنصل وبصل الفار وبصل البر وعنصل وعنصلان وبفارسی پیاز دشتی وپیاز موش جهت آنکه کشندهٔ موش است وبهندی کاندی
وکندری نیز نامند **ماهیت آن** بیخی است شبیه بپیاز امرودی شکل بزرگ وکوچک وجبلی وبری میباشد وبزرگ آن تا نیم رطل وزیاده نیز کثیر الوجود در اکثر بلاد وبستانها در بنگاله
اکثر لعاب آنرا جهت استحکام وسختی بر ریسمان تار وپود کرباس در وقت بافتن میمالند وبرگ آن شبیه ببرگ زنبق وسوسن ونرگس وپیاز وگندنا وبلندتر وعریضتر از آنها وساق آن
بی تجویف وسبز مائل بزردی واز بیخ پیاز آن ساقی اندک عریض برمی آید وبر سر آن گلهای سفید طولانی ووسط گلها سفید وهر گلی مشتمل شش برگ ودر وسط آنها خطارغوانی
طولانی ودر وسط گلها پنج تا هفت عدد تارهای ارغوانی وبر سر آنها چیزهای هلالی الشکل اندک پهن زرد رنگ وبعد خشک شدن سیاه میگردد وبوی گل آن فی الجمله بوی گل نیلوفر
وگل بعضی سفید مائل بسیاهی وتخم آن مانند تخم پیاز وبزرگتر از آن وبهترین آن امرودی شکل زرد مائل بسفیدی براق شیرین طعم با حدت وتلخی متوسط در بزرگی وکوچکی **طبیعت**
آن گرم در سوم وخشک در دوم با رطوبت فضلیه ورطوبت محرقه ومعرقه ودر سوم نیز خشک گفته اند **افعال وخواص ومنافع آن** جهت اکثر امراض سر مانند لیثرغس
وصرع ومالیخولیا وشقیقه ودردسر بارد وسبات ودوار وسدر واختلاج واسترخاء وفالج ولقوه ونسیان وتقویت باصره وحدت آن ومنع نزول آب در چشم ودرد گوش وضیق النفس
وسرفهٔ کهنه وربو وخشونت سینه وتقویت حلق وقی الدم وتقویت معده وهاضمه وگواریدن طعام ودفع ایستادن آن بر سر معده ویرقان واستسقاء وصلابت طحال ووجع
مفاصل وعرق النسا وتفتیت حصاة مثانه وعسر البول وادرار حیض واسقاط جنین وقروح باطنی واوجاع اعصاب وداء الثعلب وجذام وتنقیهٔ اعضا از اخلاط غلیظهٔ
لزجه نافع جهت آنکه جالی ومفتح وملطف کیموسات غلیظه وجاذب فضول از عمق بدن وملطف ومحلل ومسهل اخلاط غلیظه است خصوصاً مشوی آن که شش مقدار آن نمک
وقدری روغن سرشته ویکمثقال ونیم آنرا ناشتا بخورند اسهال نیکو میفرماید وامراض مذکوره را مفید **امراض الراس** خوردن یکمثقال مشوی آن بتنهایی ویا با شراب
عسلی ویا با عسل جهت دوار وسدر وصرع ومالیخولیا واسترخاء وفالج ولقوه نافع وضماد ساییدهٔ آن بر سر صاحب لیثرغس بتنهایی ویا با مغز حمره ویا با مشک وهمچنین ضماد
آن بر ساقین وفخذین وساقین صاحب سبات باعث جذب مواد وافاقه وتنبه وبست وضماد ساییده با آتش گرم کردهٔ آن آنمقدار که لذع وحدت آن کم گردد بتنهایی ویا با
خطمی وقدری قلیلی افسنتین وصبر ومرمکی ومصطکی اجزای متساوی یا غیر متساوی بقدر حاجت ولیکن باید که اسقیل بوزن مجموع باشد بر سر صاحب نسیان وبر ساقین وقدمین
ویا فخذین ویا رکبتین او وبعد تیغ زدن بر ساقین او وگذاشتن محجمه وبر ساقین وقدمین ورکبتین او بتنهایی یا با صعتر فارسی ومویزج از هر یک ده درم وبرگ خردل یکدسته
کوبیده همه را بیک جا نرم ساییده ویا روغن یاسمین یا روغن غار در هاون بدسته بسایند تا چون مرهم شود وبر اعضای مذکوره بمالند وهمچنین چون بر ثوالیل وشقاق
عارض از سردی هوا بمالند **امراض الصدر والمعده والکبد وغیرها** چون با دو چندان عسل کف گرفته بپزند وبخورند جهت ربو وضیق النفس وگرفتگی آواز مفید وچون تشویه
نمایند وبیضهٔ مرغ را در جوف یک اسقیل وبگذارند تا نضج یابد وبخورند دندان ضعیف را اسهال آورد وزائل سازد زمین را یعنی زمین گیر شدن مرضی را وچون نه قیراط آنرا در عسل پخته
بخورند جهت درد معده وسوء هضم وتقویت معده ویرقان وسرفهٔ کهنه وربو ونفث الدم ونفث مدهٔ ریه ومغص واحتباس بول نافع ونه قیراط مشوی آن با ماء العسل جهت
جذام وآشامیدن آب برگ آن که با دو چندان عسل بقوام آورده باشند جهت ربو وضیق النفس مفید وچون اسقیل را کوبیده فشرده وبا آب آن کرسنه را خمیر نموده بشوند
جهت استسقاء مفید گفته اند چون اسقیل الحمیر وگل گرفته در زیر آتش طبخ نمایند وقدری از پختهٔ آنرا با پیاز وسیرکی ونمک سرشته بخورند مقدار سه مثقال با حلاو کرمهای شکم
را هر نوع که باشد دفع نماید ویک قیراط از آن واز ریشهای آن که با هم بکوبند وبنوشند مقئ قوی وچون مغز آنرا با سرکه کوبیده در حمام بر بهقی که بهیچ دوا زائل نشود بمالند
زائل سازد ومجرب وچون ریزه ریزه کرده در روغن زنبق بجوشانند تا خشک ونیم سوخته گردد مالیدن روغن مزبور جهت جمود اطراف از سرمازدگی ودرد مفاصل ونقرس
ودرد گوش وسدهٔ آن مؤثر وبا موم وقلیلی کبریت جهت قروح شهدیه وجرب متقرح ویابس وحکه وخراز وبا زفت وحنا جهت بثور یابسهٔ سر اطفال وضماد پختهٔ آن با سرکه جهت
گزیدن افعی نافع وچون غیر مشوی آنرا با نطرون بقدر ربع آن کوبیده در پارچه بسته موضع داء الثعلب را با آن چندان بمالند که خون آلود گردد زائل گرداند وموی برویاند
اگر محتاج بتکرار عمل باشد بعد رفع جراحت باز بمالند وگویند بوی آن کشندهٔ مگسهای گزنده است وبالخاصیه قاتل موش در ساعت وچون آنرا اجزا ودو داشتن آن با خود باد درنگان
موجب هرب سباع وهوام ومار وعقرب ومورچه ومگس ومالیدن عنصل غیر مشوی بر بدن باعث قرحه واذیت آن ومصلح آن مرداسنگ ساییده با آب وگویند چون عنصل را
نزدیک تاک غرس نمایند انگور را باصلاح آورد وغرس آن در پای درخت انار وسفرجل مانع ریختن شکوفهٔ آن وتخم آن ملین طبع وجهت مغص ودرد مقعده ودرد چشم نافع

وبناله وکرده وخصیهٔ آن است وهمچنین نمک آن مواضع قوی‌ترین نمک موضع دیگر است مولف نیز در مرشدآباد در سنهٔ یکهزار ویکصد وپنجاه ویک در زمان نواب شجاع الدوله صوبه دار بنگاله
در خدمت عم عالیقدر خود سید حکیم علی تقی خان مخاطب بعلویخان ثانی قدس سره مشاهده نموده که از تیر صید کرده آورده بودند طول آن تخمیناً دو ذرع وعرض آن نیم ذرع ودست
وپای آن کوتاه وناخنهای آن بلند ورنگ آن اغبر وبر پوست آن مانند فلس چیزی نمودار بدون آنکه از آن فلسی جدا کردد وقبل ازین نیز شنیده شده که آورده بودند وبعد از آن نیز
ودر اسلام آباد نیز شنیده شد وکه میشود وبهم میرسد ولیکن از کسانیکه لحم ونمک آنرا استعمال نموده‌اند خواص چندانی مسموع نگردید **طبیعت** تازه غیر نمک سود آن گرم وتر در دوم
وبعضی در اول گفته‌اند ونمک سود آن گرم وتر در دوم وبعضی در اول گفته‌اند ونمک سود آن گرم در سوم وخشک در اول وکهنهٔ آن در دوم **افعال و خواص و منافع آن**
خوردن گوشت آن جهت فالج ولقوه ورعشه وخدر وکزاز ونقرس واوجاع مفاصل وامراض بارده اعصاب وتسخین بدن وتقویت باه مفید ودر امر باه وآوردن نعوظ وادرار
منی بحدی مبالغه نموده‌اند که شاید بهلاکت رساند خصوص که با عسل ویا با طبیخ عدس وشراب نبیذ زبیب وزردهٔ تخم مرغ نیم برشت ویا جلاب که معین فعل آنند تناول نمایند وتخصیص
گوشت مواضع مذکوره وپیه وذکر آن وشاید در بلدان حاره یابسه وبعضی امزجه چنین باشد ودر بلاد دیگر که هوای آن حار رطب است اثر آن ضعیف بود خصوص آنچه در بلاد هند وبنگاله تکون
یابد بسبب کثرت رطوبت وملح آن را چون بکوبند وبزردهٔ تخم نیمبرشت ویا تخم جرجیر سائیده پاشیده بخورند وهمچنین نمک آنرا خصوص نمک پیه وسرهٔ آن با دارچینی سوده وبزردهٔ
تخم مرغ پاشیده جهت تقویت باه عظیم الفعل زیاده از گوشت وپیه آن مهر یارس گوید طلای خون آن با طلیح واملح تغییر رنگ وضح وبرص می‌کند وگفته‌اند که سقنقور انسان‌را
سبکزد وطلب آب بکند اگر یافت در آب میرود واگر نیافت بول میکند ودر بول خود میغلطد وچون چنین کرد در ساعت انسان میمیرد واگر انسان سبقت کرد ودر آب فرو رفت
قبل از رفتن آن ویا در بول خود غلطید سقنقور بر پشت افتاده میمیرد وانسان صحت می‌یابد واین خاصیتی است عجیب بر تقدیر صحت آن مقدار شربت آن از یک مثقال تا سه
مثقال بحسب مزاج وسن وفصل وبلد وموافق امزجهٔ بارده رطبه مضر امزجهٔ حاره یابسه خصوص که بی مصلح استعمال نمایند واسحاق گفته مضر است بسر ومصلح آن عسل وبدل آن سکه
صیدا وخصیهٔ خشک کاو کوهی وجمعی گفته‌اند خصیة الثعلب است واصلی ندارد ودر جوارش اسقنقور ومعجون آن در قرابادین ذکر یافت **اسقوردیون** بضم همزه وسکون سین
مهمله وضم قاف وسکون واو وراء مهمله وکسر دال مهمله وضم یاء مثناة تحتانیه وسکون واو ونون آنرا اسقوردیون بحذف همزه نیز گویند لغت یونانی است بمعنی ثوم الحیة
ومعروف بثوم الکلب وسیر صحرائی است که بفارسی تو سیر نامند **ماهیت آن** دو صنف می‌باشد صنف اول کوچک وبی دانه وپوست آن از آن جدا نمیشود وطعم آن
تلخ وقابض ولذاع وآنرا اسقوردیون جبلی ومصری وکرات بری نامند وبرگ آن ریزه واغبر وکم ارض تر از سیر بستانی وگل آن مائل بسرخی وساق آن دراز ومنبت
آن صحرا وبالای کوه‌ها وصنف دوم مانند سیر بستانی بحسب شکل وبرگ ویکدانه وطعم آن تند تر ولطیف‌تر وباعطریت وحکیم محمد میر مومن گفته که صنف دوم آن مرکب
از دو دانه وبزرگ ساق وگل آن سفید است **طبیعت آن** در آخر سوم گرم وخشک وباقوت تریاقیه **افعال و خواص و منافع آن** محلل وجالی ومدر بول وحیض وقاتل
زهرها ودر جمیع افعال قوی‌تر از سیر بستانی وان شاء الله تعالی در حرف الثاء در ثوم مشروحاً مذکور خواهد شد مقدار شربت آن تا دو درهم بدل آن ثوم الذکر گویند غصن ومحلل آن
در افعال مذکوره بهتر وضیق النفس وامراض طحال واستسقا را نافع وتخم آن بغایت مسهی مبرد المزاج است **اسقولوقندریون** بضم همزه وسکون سین مهمله وضم قاف
وسکون واو وضم لام وسکون واو وفتح قاف وسکون نون وفتح دال مهمله وسکون رای مهمله وضم یای مثناة تحتانیه وسکون واو ونون لغت یونانی است بمعنی
مزیل الصفار بمعنی کاوی السبرز نیز گفته‌اند بجهة آنکه گدازنده وسائل کننده سپرز است واهل اندلس افربان وبمصر مشهور بکف النسر است وبشیرازی زنکی دار ونامند **ماهیت**
آن نباتی است بی ساق وبی خوشه وبی ثمر منبت آن سنگلاخها وجاهای سایه وبرگ آن مشرف مانند برگ بسفایج وطرف اسفل برگ آن مائل بسرخی ومزغب وطرف
اعلای آن سبز واز یک بیخ روئیده وبهتر آن سنگین سرخ آن است **طبیعت آن** گرم در اول وخشک در دوم وصاحب تحفه گرم در دوم وخشک در سوم نوشته
افعال و خواص و منافع آن محلل وملطف ومفتح ومدر ومفتت وجهت صرع وفواق ویرقان وطحال وامراض سوداوی شرباً وضماداً بتعدیل وسقوریدوس گفته
که چون با شیر بپزند وچهل روز بیاشامند ورم طحال ضماد نمایند تحلیل دهد آنرا وچون بسایند وبا شراب بیاشامند جهت فواق ویرقان وتفتیت حصاة کرده ومثانه وتقطیر
البول نافع وگفته‌اند خوردن آن چهل روز با عسل دافع ورم سپرز است ومجرب بتعلیق آن مانع آبستنی وسزاوار آن است که تعلیق نمایند آنرا در روزی که در شب گذشته
آن ماه نباشد مقدار شربت آن تا سه درهم وبالخاصیه مضر قلب مصلح آن صمغ عربی ومضر مثانه مصلح آن عسل بدل آن پوست بیخ کبر وگویند دو وزن آن کمادریوس گویند
مرجان سوخته وصحار بخت آن را بیخ کبر بری دانسته وشیخ الرئیس نیز باین معنی اشاره نموده ودر مفردات قانون که قیل انه نبات صخری ینبت فی المکان الکثیر الفیء قال

انه ضرب من الاسقیل وقیل غیر ذلک وبالجمله از ادویه مجهولة الماهیة است **اسقیل** بکسر همزه وسکون سین مهمله وکسر کاف وسکون یای مثناة تحتانیه ولام لغت یونانی است اسقال
واسقیلا نیز گویند ودر بعضی لغات اسطیون وبعربی بصل العنصل وبصل الفار وبصل البر وعنصل وعنصلان وبفارسی پیاز دشتی وپیاز موش جهت آنکه کشندهٔ موش است وبهندی کاندی
وکندری نیز نامند **ماهیت آن** بیخی است شبیه به پیاز نامرودی شکل بزرگ وکوچک وجبلی وبری می‌باشد وبزرگ آن تا نیم رطل وزیاده نیز کثیر الوجود در اکثر بلاد وبساجان بنگاله
اکثر لعاب آنرا جهت استحکام وسختی بر ریسمان تار وپود کرباس در وقت بافتن میمالند وبرگ آن شبیه به برگ زنبق وسوسن ونرگس وپیاز وکندنا وبلندتر وعریض‌تر از آنها وساق آن
بی تجویف وسبز مائل بزردی واز بیخ پیاز آن ساقی اندک عریض بر می‌آید وبر سر آن گلهای سفید طولانی ووسط گلها سفید وهر گلی مشتمل شش برگ ودر وسط آنها خطار غوانی
طولانی ودر وسط گلها پنج تا هفت عدد تارهای ارغوانی وبر سر آنها چیزهای هلالی الشکل اندک بهن زرد رنگ وبعد خشک شدن سیاه میگردد وبوی گل آن فی الجمله ببوی گل نیلوفر
وگل بعضی سفید مائل بسیاهی وتخم آن مانند تخم پیاز وبزرگتر از آن وبهترین آن امرودی شکل زرد مائل بسفیدی براق شیرین طعم با حدت وتلخی متوسط در بزرگی وکوچکی **طبیعت**
آن گرم در سوم وخشک در دوم با رطوبت فضلیه ورطوبت محرقه ومقرحه ودر سوم نیز خشک گفته‌اند **افعال و خواص و منافع آن** جهت اکثر امراض سر مانند لیثرغس
وصرع ومالیخولیا وشقیقه ودر دسر بارد وسبات ودوار وسدر واختلاج واسترخا وفالج ولقوه ونسیان وتقویت باصره وحدت آن ومنع نزول آب در چشم ودرد گوش وضیق النفس
وسرفهٔ کهنه وربو وخشونت سینه وتقویت حلق وقی الدم وتقویت معده وهاضمه وگواریدن طعام ودفع استادن آن بر سر معده ویرقان واستسقا وصلابت طحال ومغص ووجع
مفاصل وعرق النسا وتفتیت حصاة مثانه وعسر البول وادرار حیض واسقاط جنین وقروح باطنی واوجاع اعصاب وداء الثعلب وجذام وتنقیهٔ اعضا از اخلاط غلیظه
لزجه نافع جهت آنکه جالی ومفتح وملطف کیموسات غلیظه وجاذب فضول از عمق بدن وملطف ومحلل ومسهل اخلاط غلیظه است خصوصاً مشوی آن که شش مقدار آن نمک
وقدری روغن سرشته ویکمثقال ونیم آنرا ناشتا بخورند اسهال نیکو میفرماید وامراض مذکوره را مفید **امراض الراس** خوردن یکمثقال مشوی آن بتنهایی ویا با آب
عسلی ویا با عسل جهت دوار وسدر وصرع ومالیخولیا واسترخا وفالج ولقوه نافع وضماد آن سائیده آن بر سر صاحب لیثرغس بتنهائی ویا با غن وخمر ویا مشک وهمچنین ضماد
آن بر ساقین وفخذین وساقین صاحب سبات باعث جذب مواد وافاقه وتنبه وست وضماد سائیده با آتش گرم کردهٔ آن آنمقدار که لذع وحدت آن کم گردد بتنهائی ویا با
خطمی وقدر قلیلی افسنتین وصبر ومرمکی ومصطکی اجزای متساوی یا غیر متساوی بقدر حاجت ولیکن باید که اسقیل بوزن مجموع باشد بر سر صاحب نسیان وبر ساقین وقدمین
ویا فخذین ویا رکبتین او وبعد تیغ زدن بر ساقین او وگذاشتن محجمه وبر ساقین وقدمین ورکبتین او بتنهائی یا با صعتر فارسی ومویزج از هر یک ده درم وبرگ خردل یکدسته
کوچکی همه را بیک جا نرم سائیده وبا روغن یاسمین یا روغن غار در هاون بدسته بسایند تا چون مرهم شود وبر اعضای مذکوره بمالند وهمچنین چون بر بول الیل وشقاق
عارض از سردی هوا بمالند **امراض** الصدر والمعدة والکبد وغیرها چون با دو چندان عسل کف گرفته بپزند وبخورند جهت ربو وضیق النفس وگرفتگی آواز مفید وچون تسویه
نمایند ودو بیضهٔ مرغ در جوف یک اسقیل وبگذارند تا نضج یابد وبخورند ان هضیتین را اسهال آورد وزائل سازد زمین را یعنی زمین گیر شدن مرض را وچون نه قیراط آنرا در عسل پخته
بخورند جهت درد معده وسوء هضم وتقویت معده ویرقان وسرفهٔ کهنه وربو ونفث الدم ونفث مده ورئه ومغص واحتباس بول نافع ونه قیراط مشوی آن با ماء العسل جهت
جذام وآشامیدن آب برگ آن که با دو چندان عسل بقوام آورده باشند جهت ربو وضیق النفس مفید وچون اسقیل را کوبیده فشرده وبا آب آن کرسنه را خمیر نموده بنوشند
جهت استسقا مفید گفته‌اند چون اسقیل الحمیر وگل گرفته در زیر آتش طبخ نمایند وقدری از پختهٔ آنرا با پیاز وسیر کمی ونمک سرشته بخورند مقدار سه مثقال با حلاوکرمهای شکم
را هر نوع که باشد دفع نماید ویک قیراط از آن واز لیثهای آن که با هم بکوبند وبنوشند مقی قوی وچون مغز آنرا با سرکه کوبیده در حمام بر بهقی که بهیج دوا زائل نشود بمالند
زائل سازد ومجرب وچون ریزه ریزه کرده در روغن زنبق بجوشانند تا خشک ونیم سوخته گردد مالیدن روغن مزبور جهت جمود اطراف از سرمازدگی ودرد مفاصل ونقرس
ودرد گوش وسدهٔ آن موثر وبا موم وقلیلی کبریت جهت قروح شهدیه وجرب متقرح ویابس وحکه وخراز وبازخت وضماد جهت بثور یابسه سر اطفال وضماد پختهٔ آن با سرکه جهت
گزیدن افعی نافع وچون غیر مشوی آنرا با نطرون بقدر ربع آن کوبیده در پارچه بسته موضع داء الثعلب یا آن چندان بمالند که خون آلود گردد زائل گرداند وموی برویاند
اگر محتاج بتکرار عمل باشند بعد رفع جراحت باز بمالند وگویند بوی آن کشندهٔ مگسهای گزنده است وبالخاصیه قاتل موش در ساعت چون آنرا بخورد وداشتن آن با خود یا در مکان
موجب هرب سباع وهوام ومار وشپش ومورچه ومگس ومالیدن عنصل غیر مشوی بر بدن باعث قرحه واذیت آن ومصلح آن مرداسنگ سائیده با آب وگویند چون عنصل را
نزدیک تاک غرس نمایند انگور را باصلاح آورد وغرس آن در پای درخت انار وسفرجل مانع ریختن شکوفهٔ آن وتخم آن ملین طبع وجهت مغص ودرد معده ودرد چشم نافع

وچون کوبیده و با سرکه خمیر کرده حبها سازند و بعد آنرا درمیان انجیر گذاشته یکروز درمیان عسل رقیق بخیسانند پس بیرون آورند و انجیر را بکمند و بعد از آن آب گرم و یا آبی که در آن بوره
جوشانیده باشند بیاشامند و دفع قولنج صعب نماید مضر محرورین و کرب و مضر عصب صحیح مصلح آن حماما مصوع و مورث غثیان و مقرح و مقطع و مصلح آن قند و نبات و بعضی
گفته اند مصلح آن سکنجبین و بعضی گفته شیر تازه دوشیده و بعضی گفته شرابی که سنبل نعناع دماغ نموده باشند در بوب خواکه و اهلیلیکه تنها روئیده باشد در زمین دروی شده الحارة
حاد و قتال است و مداوای آن قی فرمودن و آشامیدن اشیای مذکوره و زبده تخم مرغ در سرکه پخته و سماق و بزور و لعاب و مسکه و سفوف مقلیا تا مقدار شربت آن تا دو درهم
و زیاده بر آن مضر و مهلک خصوص غیر مشوی آن مصلح آن تنظیف بدن بقی و آشامیدن اشیاء بارده و لعابهای بهی و آب میوه های سرد و مراق جرب بدل آن گویند بوزن آن
اسقوردیون که سیر صحرای باشد و قوما نیز بوزن آن و مثل ثلث آن وجع و ثلث آن حماما و پنج کبر است و طریق حضی نمودن و تشویه و خل و سکنجبیات و دواها و دهان و اشربه و غیرها
و اقراص مستعمل در تریاق فاروق و لعوقات و معاجین آن با خواص و منافع آنها در قرابادین بتفصیل ذکر یافت **اسکتو** بلغت نکابن سعد است گرههای ریشه گیاهی را اثیر نامند و بعربی
حب الزلم گویند و آن بیخی مدور و بسیار لذیذ و شیرین و بقدر نخودی و برگ آن باریکتر از برگ کراس است و زیاده بر سه عدد نمیباشد و بلندی بل دو در ریگزارهای قریب آب بهم میرسد **اسکنده**
بکسر همزه و سکون سین مهمله و فتح کاف عجمی و خفای نون و دال و ها نام دوای هندی است **ماهیت آن** بیخی است اندک تلخ و بطول یک انگشت و کمتر از آن و اندک باریک ظاهر و باطن
آن سفید مایل بزردی و بهترین آن ناگوری آن است که بزرگ کرم ناخورده باشد **طبیعت آن** گرم و خشک و با رطوبت فضلی **افعال و خواص و منافع آن** سرفه و ضیق النفس
و ورم اعضاء و برص را نافع جهت دفع امراض قدیمه و تقویت بدن و فربهی و تقویت باه و رحم و کمر و دفع فساد بلغم و سودا مفید و اهل هند از جمله رسایندگان مقام بهمن سفید میدانند لهذا اکثر در
ادویه باهیه و دوای زنان بعد از وضع حمل استعمال مینمایند **اسل** بفتح همزه و سکون سین مهمله و لام لغت عربی است و بهندی کسرانی نامند **ماهیت آن** نباتی است که از آن حصیر
میبافند و در آبها و زمینهای آبدار و قریب آن میروید نر و ماده میباشد نر آنرا کولان نامند تخم آن سیاه مایل باستداره بزرگتر از تخم ماده و گیاه آن خشن و سطبرتر از ماده آن و ماده
آن باریک بی شعبه و در عراق لسیمان و غربال بزاران میسازند و دیسقوریدوس گفته که آن دو صنف میباشد صنفی آن اطراف آن تیز و آنرا اسجونس گویند و این صنف نیز دو قسم بود یکی تخم
دوم با ثمری سیاه سطبر و قصب این صنف غلیظتر و پر گوشت تر از قصب و صنف سوم آن غلیظتر و شاخهای آن بسیار و قوی تر از دو صنف اول امنجونس نامند و ثمر این صنف بر اطراف
آن میروید شبیه بثمر صنف دوم از اول طبیعت هر دو صنف آن مرکب از جوهر ارضی بارد غالب و جوهر مائی حار اندک **افعال و خواص و منافع آن** ضماد آن جهت تحلیل اورام
و تسکین اوجاع و سهر و مالیخولیا و استسقا و آشامیدن ثمر هر دو صنف آن بقدر سه درهم با شراب ممزوج جهت قطع اسهال و نزف الدم رحم و ادرار بول و آشامیدن ثمر صنف سوم
آن بغایت منوم و نابخته رم آن مورث سبات و ضماد برگهای تازه متصل بیخ آن جهت گزیدن هوام و رتیلا و خاکستر بیخ آن جهت قطع نزف الدم و جمیع اعضا و تحلیل خنازیر و دفع
حکه نافع مصدع و منبت و مصلح آن کلنگبین فلافلی و فرش نمودن صنف رقیق آن که ماده است جهت ابدان قویه و مستسقی و غلیظ آن جهت ابدان یابسه مفید **اسلنج** بکسر همزه و سکون
سین مهمله و فتح لام و سکون نون و جیم بحر الجواهر نوشته که لحیة التیس است و اصلی ندارد و آنرا ذنب الخیل نیز نامند **ماهیت آن** بستانی و بری میباشد بستانی آن گیاهی است
منبت آن ریگزارها و شاخ آن دراز زرد رنگ و برگ آن شبیه بجرجیر که تره تیزک نامند و مستعمل صباغان مغرب است و آنرا الیرون گویند و شاخهای آن باریک و زرد رنگ شبیه
به نی با تجویف و برگ آن باریک و عنبر و برگ بری آن کوچکتر از بستانی و مائل بسرخی و ساق آن با شعبهای بسیار پهن بر روی زمین و در اطراف شاخهای آن غلافهای
بسیار و متراکم بعضی بالای بعضی شبیه بغلافهای بیخ و لیکن از آنها نرمتر و کوتاه تر و اندرون آنها تخمهای بسیار باریک سیاه و ریشه های آن بسطبری انگشتی و رنگ آن مابین سرخی
و زردی و بسیار تند طعم و منبت آن ریگزارها و کوههای بی اشجار و این را بالطبیعة الرئبال نامند **طبیعت** قسم بستانی آن گرم در سوم و خشک در دوم و بری آن در هر دو کیفیت
از آن زیاده **افعال و خواص و منافع آن** بستانی آن جهت تحلیل و انضاج اخلاط غلیظه و رفع اورام و سموم و مغص و ریاح بیعدیل ضماد برگ مطبوخ آن جهت رفع اورام بلغمی
و برودت آن مجرب دانسته اند و طلای مطبوخ ممزوج آن با آرد جو جهت حمره نافع و نیم درهم از بیخ و تخم بری آن جهت درد احشا و ریاح غلیظ و کرم معده و قولنج ریحی و یکدرم آن جهت
گزیدن عقرب و سموم قتاله مجرب و گویند خوردن و ضماد نمودن آن انثیین را کوچک میگرداند و وجع مفاصل را مفید و چون با شیح بالسویه و جند و کندش از هر یک مثل نصف
آن حب سازند و هر روز دو درهم آنرا بنوشند ریاح انثیین را زایل کند و مداومت بآن خصیتین را بالکل دفع نماید مضر ریه مصلح آن صمغ عربی مقدار شربت آن از نیم مثقال تا دو
درهم بدل آن مثل آن خولنجان و نصف آن اسارون و سدس آن قردمانه و در صباغی بدل آن عصفر و مستعمل در طب بیخ و تخم آن است **اسود سالخ** نام مار سیاه است
و بهندی کالا ناگ نامند **طبیعت آن** در آخر سوم گرم و خشک و در غایت تجفیف **افعال و خواص و منافع آن** گفته اند آنچه در هنگام بودن آفتاب در برج

اسکتو
اسکنده
اسل
اسلنج
اسود سالخ

حمل

حمل خصوص از دهم تا آخر صید نموده باشند نشاید استعمال آن جهت شدت قوت سمیت آن زیرا که حمل از بروج ناریه است و بسبب شدت گرمی آنرا برج ملتهب مینامند پس اعمالیکه در آن
کرده شود نیز حرارت را در آنها تاثیر بسیار است قطور پوست مطبوخ آن در شراب جهت درد گوش و مضمضه بدان جهت درد دندان و روغنی که در آن دندان مار و سر و زهره آن جوشانیده
باشند جهت جذام و ثآلیل سریع الاثر است و تعلیق دندان آن که در حالت حیات آن کنده باشند و بدستور تعلیق دل آن جهت دفع تب ربع نافع و اطهورس و دی مقراطیس گفته اند
که چون شکم آنرا از سر تا دنباله شکافته احشای آنرا بیرون آورند و از شاهسفرم خشک که بآب خیسانیده نرم کرده باشند مملو ساخته محل شق را دوخته در آتش بیاویزند تا پخته شود پس
شاهسفرم را برآورده بر برص تازه ضماد نمایند و یک شبانه روز بگذارند پس باز کنند مجرب و امین الدوله از محمد بن احمد نقل میکند که استعمال زهره مار در هیچ امر نشاید که از سموم قتاله است و تعلیق
شاخ مار شاخدار جهت تب غب موثر و تعلیق سلخ الحیه که عبارت از پوستی است که هر ساله مار می اندازد بر ورک زنان موجب سرعت ولادت و بخور آن مسقط جنین و مجفف دانه بواسیر و تخم
مار را چون با سرکه و بوره ارمنی سائیده طلا کنند جهت دفع برص تازه مجرب دانسته اند و اکتحال به آن مانع نزول آب و دهن ورماد طبیخ آن در قرابادین ذکر یافت **فصل الالف**
مع الشین المعجمة **اشترغاز** بضم همزه و سکون شین معجمه و ضم تای مثناة فوقانیه و سکون رای مهمله و فتح غین معجمه و الف و رای مهمله صاحب برهان قاطع برای هوز در آخر
قید نموده معرب اشترخار است و تاویل آن بفارسی شوک الجمال است و عربان زنجبیل العجم و زنجبیل الفارس خوانند و محروث نیز و بیونانی فرقیون و آثاریون شبای تشلیه نیز و اهل
و اهل مصر لحاح و بهندی اونت کتاره نامند **ماهیت آن** نباتی است شبیه بباد آورد و گل آن زرد و سفید و خارهای دراز و دانه آن کوچکتر از دانه باد آورد و بیخ آن
شبیه به بیخ انجدان و غیر آن است و از آن باریکتر و بی صمغ و بدبو و بدطعم و تند و تلخ و غفل و قریب بفعل انجدان و مترجم کتاب ابوریحان گوید که نبات شیردار است از جهت تجربه مقدار
از آن را برگرفتم چون شیر از جرم آن پدید آمد و بدست من رسید آن موضع را ریش کرده و مدتی آن جراحت باقی بود و منبت آن خراسان و ریگستان مرو و نجوان و جبال موصل و بغداد
و آذربیجان و بهترین آن خراسانی و اجود و مختار آن سفید سبک خالص خالی از زردی و سیاهی قلیل المرارة و معتدل الجرم کم کره نعمت با اندک حرافت و بشاعت آن است
و مغشوش به بیخ انجدان و غیر آن مینمایند و اهل خراسان با گوشت طبخ نمایند و شیخ داود گفته دو قسم میباشد طویل و غیر طویل طویل آن معروف بشارب عنبر است و این دیگر
است و فرق میان آن و میان باد آورد آنست که تخم آن کوچک مشهور نزد ما عصیفریه و گیاه تر و تازه آن را مانند کاهو در موصل میخورند و تخم باد آورد زرد و سفید و
خارهای گیاه آن طولانی و در آن تلخی و قبض میباشد و بهترین آنست که از برمود میآورند و گویند بیخ انجدان خراسانی است و اصلی ندارد و مخلل بیخ آن یعنی اسیر که پرورده
آن بهتر از غیر مخلل آنست و سرکه آن بهتر است از جرم آن **طبیعت آن** در سوم گرم و خشک و مسیح در دوم گفته **افعال و خواص و منافع آن** مفتح سده ها
و مسخن معده و مشهی و هاضم و منبه آن و مدر بول و دافع یرقان و اسهال مراری و خلفه و با قوت تریاقیت خصوص خل آن و آشامیدن یکمثقال از جرم آن جهت تب ربع عفونی بلغمی
عفن مخلوط بسودا و مهیج شهوت طعام و هضم آن و جلای رطوبات معده و تقویت آن و دفع یرقان و اسهال مراری و خلفه و ضرر سموم بارده و وجع مفاصل نافع و طلای جرم آن
با سرکه جهت اورام بارده و تسکین درد و دفع سموم و سرکه آن در قوت مانند سرکه عنصل و در افعال مذکوره بنهایت بهتر از جرم آن مقدار شربت آن سرکه آن تا پنج مثقال و از
جرم آن تا دو درهم مضر دماغ و گرده مغثی و مقئی و لاذع و بطی الهضم و احشا و رایحه آن مدتی میماند بسبب دیر هضم آن بلکه بسبب شدت نفوذ و غوص و بقای آن در جرم معده
مصلح آن شربت غوره و ریباس بدل آن انجدان و عرق آن جهت گرده و جگر و سپرز نافع و قدر شربت آن تا سه اوقیه است و صنعت خل و سکنجبین و عرق آن در قرابادین
ذکر یافت **اشخیص** بکسر همزه و سکون شین معجمه و سکون یای مثناة تحتانیه و صاد مهمله لغت عربی است و بیونانی خامالاون لوقن یعنی مختلف الالوان نامند زیرا که بحسب
اختلاف اراضی برگ آن سفید و سرخ و ازرق میباشد لوقن بمعنی سفید است و معروف بشوف العلک است جهت آنکه از آن صمغ مانند مصطکی بهم می آید و زنان بجای مصطکی
استعمال مینمایند حکیم میر عبدالحمید نوشته که بهندی بنگم نامند و در راه سندرین از بنگاله بسیار است **ماهیت آن** صاحب اختیارات بدیعی نوشته که درختی کرم دانه است و نوعی
از مازریون و بیونانی خامالاون لوقن گویند و بعضی افیالانه نامند و در کوهستان شیراز بسیار بود و آن را میسزانند و بشیرازی مار و شتی پشخا خوانند و با هیزم آورند و خامالاون
مالس خوانند و تفسیر مالس سیاه بود و صاحب تذکره و غیره نوشته اند که دو صنف میباشد سفید و سیاه و صحرایی و کوهی مجموع او را برگ شبیه کنگر و بی ساق و بیخ آن سفید و در میان
برگ آن خاری شبیه بخار کنگر و گل آن بنفش و شبیه بتارهای موی و تخم آن شبیه بقرطم و صمغ آنرا که از نزدیک بیخ آن بر می آید مانند مصطکی زنان استعمال مینمایند و رایحه عروق آن
مرکب از خوشبوئی و کراهیت و طعم آن بشیرینی مایل و ثمر آن مانند ثمر کبر و صنف سیاه آن از برگ قسم اول نرمتر و ریزه تر و تازه آن سرخ و خشک آن سیاه و ساق آن بقدر
شبری و سرخ رقیق و گل آن خارناک و نقطه دار و بیخ آن سطبر و سیاه و گاه در آن سوراخها میباشد و اندرون آن سرخ و گزنده زبان و مستعمل بیخ آنست و از خواص آن است

بیخ نجار
خارشتر
شنجب

که هر گیاهیکه در حوالی آن روید آنرا فاسد سازد و منبت آن سنگلاخها و تلها و سواحل دریا **طبیعت** سفید آن در دوم گرم و خشک و با قوت تریاقیه و سیاه آن در آخر سوم و چهارم
گرم و خشک گفته اند **افعال و خواص و منافع آن** آشامیدن یکمثقال آن جهت دفع جنون و صرع و توحش و هیجده قیراط آن با شراب قابض طبع و با طبیخ فودنج جهت
اخراج حب القرع و طبیخ آن جهت عسر البول و کشتن کرم و دیدان و هوام و اسهال زرداب و استسقا مفید و صمغ آن با شیر مقوی احشا و محلل ورم باطنی و طلای آن با سرکه جهت
تحلیل اورام بارده ظاهری نافع مقدار شربت از آن تا پنج درهم و مضر و مصلح آن شکر و اما سیاه آن بجهت آنکه بسیار محرق و تند است دو مثقال آن قتال و در مشروبات
غیر مستعمل و طلای آن تنهائی یا با کبریت جهت جرب و قوبا و بهق و بارو غنها جهت تحلیل مواد بارده و ضماد آن بر جراحات متاکله منقی آن و لطوخ و مطبوخ آن با کبر
وکوکرد و فقر الیهود جهت قطع ثالیل موثر و مضمضه بطبیخ آن مسکن وجع اسنان و چون مخلوط سازند با مساوی آن فلفل و مثل آن موم و بر دندان بچسپانند وجع آنرا
ساکن گرداند و ضماد مطبوخ آن با سرکه جهت تسکین وجع دندان و بامراهم متاکله جهت قروح خبیثه و متاکله و چون آنرا با سویق خمیر نمایند و با آب و زیت بخورد سگ
و خنزیر و موش دهند میکشد آنها را و صمغ آن معفن قوای دندان کرم خورده و خاکستر بیخ هر دو نوع آن جهت قلاع مجرب دانسته اند **اشراس** بفتح همزه و بکسر نیز آمده
و سکون شین معجمه و فتح رای مهمله و الف و سین مهمله لغت عربی است و بفارسی سریشم نامند **ماهیت آن** بیخی است غیر خنثی زیرا که ساق خنثی کوتاه و کوچک و گل
آن سفید و ساق اشراس بلند تر و عریضتر و برگ بیخ آن قویتر و گل آن سفید مائل بسرخی و ثمر آن سیاه تر و تند طعم و با عفونت است ولیکن شیخ الرئیس در قانون تصحیف
قوبا تصریح نموده بدین عبارت که اصل الخنثی هو الاشراس **طبیعت آن** در اول گرم و خشک و محرق آن در دوم گرم و در سوم خشک **افعال و خواص**
و منافع آن آشامیدن آن جهت درد پهلو و سرفه و یرقان حادث از صفراوی سوخته و بیخ و خشونت حلق و چون خورد کرده بپاشند بول حیض و محلل ورم
بلغمی و با سرکه دافع داء الثعلب و بهق سفید و ضماد آن جهت جبر و کسر و فتق و قیله و رمل و قروح خبیثه و ورم خصیه و کوفتگی عضل و عصب و با سرکه و روغن گنجد جهت جرب
و حکه و تلیین صلابات و بار د جو جهت سعفه و طلای آن بر ورمهای بلغمی نافع و تخم آن جالی و قاطع اخلاط غلیظه و گرم تر از اصل آن جهت نفث الدم و با ماء العسل جهت تنقیه
جگر نافع مورث سدد و مصلح آن گلقند مقدار شربت آن تا پنج درم و از محرق آن تا یکمثقال و از تخم آن تا دو درهم بدل آن در اکثر افعال غری السمک است گویند منافع دیا
کرسنه و بیخ آنرا سائیده و با آب ممزوج نموده مستعمل صحافان و سراجان و صندوق سازان و کفش گران و غیرها است زیرا که بسیار لزج و چسبنده و وصل آن مستحکم میباشد
اشق بضم همزه و فتح شین معجمه و قاف معرب اشنه فارسی است و بفارسی اوشه و کلبایی نیز و بعربی اشج و وشج بتشدید جیم و وشق و لزاق الذهب و بیونانی اثالقون کی
بتای مثلثه بعد از همزه و اموینیاقن نیز بعضی گفته و برنقس نیز و بلغت مصر فنا دشق و کلخ و بهندی کاندر نامند **ماهیت آن** شیخ الرئیس گفته که هو صمغ الطرثوث در بما
یسمی لزاق الذهب لان الکواغد والکراریس تذهب به و گفته اند نرم میکرداند ذهب را مانند تنکار و بغدادی گفته غلط کرده کسی که آنرا صمغ طرثوث دانسته و آن
صمغ درختی است صغیر مستقیم النبات و بیشتر منابت آن بلادی است که حرارت و برودت بر آن غالب باشد مانند شام و دیار ربیعه و مالیقی نوشته که دیسقوریدوس
و ثالثه نوشته که صمغ درختیست شبیه بقثاء در شکل و منبت آن بلادی است مسمی بلبیوی در موضعی که آنرا فوربی خوانند و درخت آنرا اغاشولیس نامند و مختار و بهترین
آن آنست که خوشرنگ و بی سنگریزه و چوب و چرک و خالص و قطعه آن شبیه بکندر و متکاثف و رائحه آن شبیه برائحه جند بیدستر و طعم آن تلخ باشد و آنچه بدین صفت بود
آنرا بر دسما خوانند و آنچه در آن خاک و یا سنگریزه باشد فسر اماکو یند و گاه از موضعی که آنرا امافق نامند نیز می آورند و انطاکی گفته درخت آن مابین نبات و شجر
و کوچک و ساق آن باریک و مزغب مائل بسفیدی و گل آن مابین سرخی و زرقت است و در جبال کرخ میباشد نه شام و صمغ آن زرد رنگ و بریدن بیخ حاصل میگردد و بهترین آن
سفید نرم صاف خالص سریع الانحلال آنست و مغشوش بسکبینج مینمایند و فرق بزردی رنگ مغشوش آنست و بحلتیت نیز و فرق ببوی آنست و خالص آن دانهای بزرگ
متکاثف صلب تلخ قریب ببوی جند میباشد و صاحب اختیارات بدیعی نوشته صمغ نباتی است که آنرا بشیرازی بدران خوانند **طبیعت آن** گرم در اول و دوم و بعضی
در سوم و آخر اول خشک و مسیحی گرم و خشک در دوم گفته **افعال و خواص و منافع آن** محلل و مجفف قوی ملین و جالی و جاذب از عمق بدن و اندک لذاع و مفتح سده جگر و سپرز
بحدیکه جاری میگرداند خون را از افواه عروق و مصلح مسهلات است و لهذا داخل مسهلات کرده میشود جهت اصلاح عمل آنها **امراض الراس** آشامیدن آن با عسل
جهت صرع و فالج و خدر و تشنج رطب استلائی قوبا را از یک مثقال تا دو درم و متوسطین را یکدرم و صغار را ربع درمی و یا قریب بدان جهت آنکه اسهال بلغم مینماید و دفع مسارزکم
و همچنین آشامیدن مقدار یکمثقال آن با ماء الشعیر و تحسی بدان با مائل العسل جهت صرع و مقدار کرسنه در چهار و نیم اوقیه عسل مصفی و با طبیخ زوفی و یا طبیخ انجدان برای تشنج رطب

استلای نافع و غرغره محلول آن با آب گرم جهت امراض مذکوره و سائر امراض دماغی بارد و رطب مانند دوار و سدر و استرخا و لقوه و امثال اینها و خفقان سوداوی
و بلغمی نافع برای آنکه جلب مینماید و فرود می آورد بلاغم و رطوبات بسیاری از دماغ و اعصاب دماغی و حنک و حنجره بسوی دهان و تحلیل میدهد آنها را **امراض العین و الحلق و الصدر**
و غیرها طلای آن با سرکه جهت شعیره پلک چشم و اکتحال آن برای تلیین خشونت اجفان و جرب و جلای بیاض و شعیره و جلب رطوبات و قروح غائره عین و رفع ظلمت بصر مفید
و آشامیدن یکمثقال آن با ماء الشعیر بطریق لعوق اندک اندک جهت ربو و عسر نفس و انتصاب آن و خناق بلغمی و تنقیه قروح حجاب و دفع مره سودا و تنقیه آن با عسل نیز جهت
علل مذکوره و تنقیه سینه از رطوبات لزجه و عسر البول و وجع خاصره و مفاصل و عرق النسا و وجع ضرادویه مسهله و غیبانیده مقدار نیم درم تا یکدرم و تا یک مثقال آن در
در مطبوخات مناسبه یا در آب گرم تنهائی جهت درد تهیگاه و ورکین و کمر و عرق النسا و تحلیل ریاح معده و صلابت طحال و کبد و اسهال بلغم غلیظ لزج و ماء اصفر و تفتیت
حصاة و اخراج جنین زنده و مرده و کشتن کرم امعا و حب القرع و ادرار فضلات و حیض و رطوبات نافع و تنهائی و با سرکه جهت ورم جگر و سپرز و استسقا و صلابت انثیین
و ضماد و طلای آن جهت تلیین صلابت مفاصل و با سرکه جهت قوبا و با سرکه و نطرون جهت خنازیر و تحلیل صلابات و با عسل و زفت جهت تحلیل تحجر مفاصل و با سرکه و بوره و روغن
حنا جهت اعیای امتلائی و عرق النسا حادث از مواد بارده و با زیت جهت کلف و بهق و آثار جلد و ضماد آن با عسل جاذب خار و پیکان بظاهر جلد بسبب قوت جذبی که دارد
السموم شیخ الرئیس گفته خوردن آن با طلا که نوعی از شراب است و مرکی فادزهر سموم است خصوص سمی که آنرا طغسیقون نامند و حمول آن جهت اخراج جنین و ادرار حیض
و اختناق رحم و تدهین آن جهت طرد هوام و چون مخلوط بسعد و زیت نموده نزدیک هوام برنگ اسکنند آنها را مرهم آن جهت تحلیل اورام و نضج آن ها و خوردن گوشت
فاسد زائد و رویانیدن گوشت صالح جید مفید و بالجمله منافع بسیاری دارد و هم مفردا و هم مرکبا با ادویه مناسبه مقدار شربت آن از نیم مثقال تا یک مثقال مضر معده
و اکثار آن مورث بول الدم و ادرار خون مصلح آن انیسون مضر گرده مصلح آن زوفا و کم استعمال نمودن آن بدل آن سکبینج است یا جاوشیر یا برموم و نسخ مراهم آن در
قرابادین ذکر یافت **اشنان** بضم همزه و سکون شین معجمه و فتح نون و الف و نون در آخر لغت عربی است و آنرا حرض بضم حا و سکون را مهملتین و ضاد معجمه و غاسول
نیز نامند برای آنکه ثیاب و ابدان میشویند **ماهیت آن** انواع است یکی رطب و آن گیاهی است بی برگ و شاخهای آن باریک بجای برگ رسته و در آنها حبه ها ئیست
بکره می باشند و همیشه تر و تازه و پر آب و گیاه آن بزرگ و چوب آن سطبر و میسوزانند آنرا و آتش آن بسیار گرم و تند و رائحه دود آن کریه و طعم آن مائل بشوری و قدری
معتدل که از آنرا جمع نموده و زمین را مقداری حفر نموده در آنها آتش میدهند بانی و خار و هیمه سوخته از آن آبی جدا گشته در آن جمع شده منجمد میگردد مانند قرصی و یا قطعهای
بزرگ و یا کوچک و آن عبارت از قلی است و منبت آن شوره زارها و خرابها و زمینهای خشک و دواب آنرا بسبب شوری میخورند بلکه بو کرده از آن در میگذرند و نیز
نوع دیگر از رطب آن میشود که گیاه آن تا بدو ذرع و شاخهای آن باریک و پوست درخت آن مائل بسرخی و برگ آن ریزه و ضخیم و رنگ یکطرف آن سبز مائل بنفشی و طرف
دیگر آن سبز و تیره و با رطوبت بسیار و رنگ آن سیاه و بر هر چه بمالند آنرا سیاه میگرداند و طعم آن با شوری و حدت و زیر درخت آن همیشه تر میباشد و منبت این نیز شوره زارها
و در سند و ملتان کثیر الوجود و از گیاه تر و تازه این بتمامه بدستور مزبور نیز قلی بعمل می آورند و سفال گران در سند بعد از طبخ ظروف سفالی که رنگ آنها سرخ میباشد برگ آن را
مالیده بر آنها چی مالند سیاه میگردند و نوعی از آن سفید میباشد که آنرا خرء العصافیر نامند جهت مشابهت آن با آن و نوعی سبز این را غاسول فارسی و یابس گویند و ما آن آن
الکند احل مینمایند و بجای مداد در کتابت بکار میبرند و آن غیر ابو قالس است و بهترین آن سفید آنست که مسمی بخرء العصافیر است **طبیعت آن** گرم در سوم و خشک در آخر
دوم **افعال و خواص و منافع آن** جالی و محرق و منقی و مفتح و مدر قوی و محلل فضول غلیظ و مدر بول و حیض و سه درم سبز آن مسهل زرداب و جهت استسقا نافع و یکدرم
آن مدر حیض و نیم درهم آن مدر بول و پنج درهم مسقط جنین زنده و مرده و ده درم آن کشنده و طلای آن جهت بردن گوشت زائد زخمها و سنون آن جهت جلای دندان نافع
و مداومت آن مفسد دندان مصلح آن مغز تخم کدو و روغن بنفشه و مضر مثانه و مصلح آن عسل است **اشنه** بضم همزه و سکون شین معجمه و فتح نون و ها و بیونانی ابرون و بعربی
شیبه العجوز و مسک القرود و بفارسی دواله و دوالک و دوالی و بهندی چهریله و چریره و اکیر و چیر نیز نامند **ماهیت آن** چیزی است شبیه بریسمانهای باریک و پیچ با هم
پیچیده و در هم بافته و بر شاخهای درخت بلوط و صنوبر و سائر درختها متکون میگردد و بهترین آنست که هر دو روی آن سفید و خوشبو باشد و زبون ترین آن سیاه آنست **طبیعت**
آن معتدل در گرمی و سردی و با قوت قابضه شیخ الرئیس نوشته که در آن برودت فاتر و قبضی با اعتدال و قومی گرم در اول و خشک در دوم و بعضی گرم و خشک در اول و بعضی
گفته بارد و شدید الیبس است و تخصیص آنچه از درخت بلوط بهم رسد و بالجمله مختلف میگردد طبیعت آن باختلاف آنچه بر و متکون میشود **افعال و خواص و منافع آن**

مجموع آن با قوت قابضه و محلله و ملینه خصوص صنوبری آن و بسبب عطریتیکه دارد ملایم جوهر روح و مقوی آن و بسبب قبضیکه دارد موجب متانت روح و بلطافتیکه دارد زود نفوذ در قلب
مینماید پس باین اسباب و بالخاصیه مقوی قلب است امراض القلب و الدماغ و سائر الاعضا و آشامیدن طبیخ آن موجب سرور نفس و تقویت روح حیوانی و متانت و حفظ آن و جهت
خفقان و صرع و تقویت معده و باه و رفع غثیان و قی و تفتیت حصاة و وجع کبد نافع بجهت تلیین و تحلیل و قبض آن و معده را خوشبو گرداند و رفع علت آن مینماید و شاشیدن
نقوع آن در شراب قابض و خواب غرق آور و خصوص صبیان را و تقویت معده و انا له نفخ و نهش هوام سمی نماید و بخور آن جهت صداع و شقیقه و صرع و تکرار کرفتن رود و آن در بینی
جهت سکته و صرع و اختناق رحم و نشستن در طبیخ آن جهت تسکین دردها و اورام حاره و صلابت مفاصل و وجع رحم و ادرار نمودن حیض و ضماد و سحوق خیسانیدهٔ آن در آب
جهت تقویت اعضای ضعیفه و مسترخیه و لحوم لینه مانند بناگوش و زیر بغل و ما بین کتفین و کنج ران و رفع آلام حارهٔ آنها و تلیین صلابات و ردع اورام و تقویت معده و جگر و رفع
بدبوی زیر بغل و با سرکه جهت سیرز و بنهایت سنوم اطفال است و اکتحال آن جهت تقویت چشم و قطور نقیع آن که از درخت بلوط باشد جهت حمره و حرارت چشم و ذرور آن جهت
بدبوئی زیر بغل و رویانیدن گوشت نرم بر جراحات و بدستور طلای آن جهت رفع بدبوئی زیر بغل و چون در روغنهای مناسبه دافعه اعیاء جل نمایند و یا بجوشانند و بمالند
جهت رفع اعیاء و تحلیل اورام نافع مضر امعا مصلح آن انیسون مقدار شربت آن تا سه درهم بدل آن قرومانه بوزن آن و داخل خوشبوئیها مانند لخلخه و غالیه و لخلخه و دواء المسک
و اکحال و غیره مینمایند و تا آنرا انخبسانند و نم نداشته باشد خشک آن کوبیده نمیگردد و جوارش و عرق و دهن آن در قرابادین ذکر یافت حکیم میر عبد الحمید در حواشی تحفه نوشته
که در کتاب مفردات فرنگی دیده شده است که آنرا بفرنگی موس کس ارپرم کویند و قسم دیگر آبی نیز نوشته که بر شاخهای مرجان و استخوانهای ماهی و اشجار دیگر زیر آب میروید
و این اشنه مانند استان آن و آنرا موس کس مزین خوانند طبیعت آن سرد و تر ضماد آن جهت حرقت اعضا و مفاصل حار بسیار نافع است فصل الالف مع الصاد المهمله
اصابع الصفر گفته اند معروف بکف عائشه و کف مریم است و بهندی هنس پدی نامند ماهیت آن دو قسم میباشد قسمی پنج کیاهی است برگ آن شبیه
بکندنا و ساق آن باریک و بلند و گل آن بنفش از پائین ساق تا بالای آن برگل و بیخ آن بمقدار کف دست طفلی و منشعب به پنج یا شش شعبه شبیه به پنجه کودکی و مملو از رطوبت
و رنگ آن زرد و یا ابلق از زردی و سفیدی و اغبر و بیشتر مائل بزردی و طعم آن اندک شیرین منبت آن زمینهای رملی و ریگزارهای قریب بدریا و قسم دیگر بیخی است شبیه
بناخن شیر و پلنگ و این گرم تر و تند تر از اول و انطاکی غیر کف عائشه و کف مریم گفته و بنهج دیگر وصف آن نموده طبیعت آن گرم در دوم و خشک در سوم و تیز
خشک در دوم گفته اند افعال و خواص و منافع آن ملطف و محلل قوی فضول غلیظه و منقی اعضای عصبانی و تریاق سموم هوام و جهت جنون و وسواس
و امراض سودائی و بلغمی و تقویت منابت اعصاب و وجع مفاصل و رفع قولنج و ضماد آن جهت تحلیل صلابات و بخور آن جهت گریزانیدن موش و سام ابرص نافع و قسم
دوم آن مسقط جنین و مضر آلات بول مصلح آن تخم مورد و بلوط مضر محرورین و مصلح آن سکنجبین و مضر قلب و مصلح آن صمغ عربی مقدار شربت آن تا دو مثقال بدل آن
در جنون و امراض سوداوی یک وزن و نیم آن هزارجشان و دو ثلث آن سعد اصابع فرعون ۞ و ماهیت آن سنگهائیست بمقدار انگشتی شبیه بانجوف کرده
دار بانداک پهنی و رخاوت چون بر هم خورند صدای سنگ از آنها آید از اطراف یمن و حوالی شحر و عمان خیزد و صیفی از آن بارطوبت سیاهی میباشد و این را در افعال قائم مقام
موسیائی دانسته اند و بهترین آن مخطط سبک زود شکن نرم آنست و اهل مصر بدل قصب الذریره بنا و اقفان و دوانا شناسان سیفر و شند و فرق میان هر دو ظاهر است
بر خبیر آن طبیعت آن گرم و خشک در آخر دوم افعال و خواص و منافع آن قاطع نزف الدم و ملحم جراحات و محلل اورام بارده و چون با خون جراحت
سرشته استعمال نمایند بجهت التیام جراحات عدیل ندارد و انطاکی نوشته که نوعی از آنرا در مصر دیدم که مثل آن ندیده بودم سبک مثل مجوف و شاید که این بهتر باشد از آنچه
ذکر یافت اصابع الاصول ۞ ماهیت آن مترجم صیدنه ابوریحان وصف نبات آن نکرده و گفته این دوائی است هندی تخم آن مستعمل بلاد ما و شبیه بتلتوک
چون ساعتی در دهان نگاه دارند پوست آن شق شده مغزی از آن ظاهر گردد مانند پنبه و در تحریک باه بسیار موثر حکیم میر عبد الحمید در حاشیه تحفة المؤمنین نوشته
بلغت خاندیس بیابان نامند و آن نباتی است مابین شجر و گیاه و بلندی آن بقدر یکذرع و زیاده و برگ آن شبیه برگ گل عباسی و آنرا خوشه میباشد مانند خوشه گندم
و جو و بر سر هر خوشه گلی مثل گل خیری و رنگ آن سرخ کمرنگ و بعضی گل آن کبود و تخم آن شبیه بدانه جو چون در دهان نگاه دارند یا در آب بریزند پوست آن شق شده صدا
کند مغز آن بیرون آید اصطرک بکسر همزه و سکون صاد و فتح طا و را مهمله بی نقطه و کاف ماهیت آن دیسقوریدوس گفته که آن نوعی از میعه است بعضی
گفته اند صمغ زیتون است و دخان آن قائم مقام و بدل دخان کندر و در جمیع امور و بعضی گفته صمغ شجر رومی است دیسقوریدوس گفته بهترین آن اشقر چرب شبیه

بر اشنج و سفید رنگ و خوشبوی آنست که چون بمالند مانند عسل نرم گردد و سیاه آن بد است و خالص آن کمیاب و مغشوش به پیه و موم کداخته با قدری خالص آن نموده میفروشند
طبیعت آن گرم در سوم و خشک در اول افعال و خواص و منافع آن مسخن و منضج و ملین و جهت زکام و نزله و سرفه و بحوحت صوت و انقطاع آن که از سردی باشد نافع و چون
با قدری هلیله الیطلم فرو برند طبیعت را نرم گرداند و روغن آن جهت صلابت رحم و تفتیح سدهٔ آن و ادرار حیض نافع مصدع و منبت قمل است آورد و اسقاط جنین نماید مصلح آن تخم رازیانه
مقدار شربت آن نیم درم تا یک درم و نیم بدل آن میعه سائله است فصل الالف مع الطاء المهملة اطرطيقوس بفتح همزه و سکون طا و فتح را و الف و کسر طای مهملات
و سکون یاء مثناة تحتانیه و ضم قاف و سکون واو و سین مهمله لغت یونانی است بمعنی شبیه الکواکب و بعربی معروف بجالبی است جهت آنکه تعلیق آن بالخاصیت اورام حادث در
حالب را نافع است ماهیت آن گیاهی است ساق آن کمتر از ذرعی و صلب و خشن و بر اطراف آن گلی شبیه بیابونه و بعضی مائل به بنفشی و در دور آن برگها و مجموع برگها و گلهای آن
شبیه بکواکب و برگهای ساق آن باریک و مزغب و تخم آن اغبر و تلخ طبیعت آن در دوم گرم و خشک با قوت مبرده و قابضه و شیخ الرئیس نوشته که در آن قوت قبض نیست
افعال و خواص و منافع آن محلل و مجفف و آشامیدن آن جهت صرع اطفال که ام الصبیان نامند و جهت خناق و ضماد برگ آن جهت ورم چشم و برآمدگی حدقه و تسکین درد
آن و وجع و درد کنج ران و ورم آن بغایت مفید مقدار شربت آن تا دو درهم است اطرماله بفتح همزه و طا و سکون را مهمله دوی نقطه و فتح میم و الف و لام و ها مالیقی گفته غافقی
نوشته که گیاهی است ساق آن ببلندی یکذرع و بی شعبه و بر آن رطوبتی مانند عسل میباشد و برگهای آن در چهار صف موازی یکدیگر شبیه برگ شاهدانه و بسیار زرد و تر از آن و گلی
ثمر آن بمقدار شبر و غلافهای ثمر آن مدور و چون شکافته شکل غلاف بندق و بسیار زرد و متصل بهم یکصف بر بالای دیگری تا بانتها و ثمر آن نیز مانند بندق بمقدار نخودی و در اندرون
آن تخمی سیاه و رنگ بسیار باریک و گل آن باریک و زرد رنگ و منبت آن زمینهای خشک و صحراهای خالی از گیاه و تخم آن جهت امراض عین مانند جرب و سلاق و ابتدای نزول الماء
الکحالا نافع اطریه بفتح همزه و سکون طا و کسر را مهملتین و فتح یاء مثناة تحتانیه و ها لغت عربی است بفارسی آش رشته مینامند ماهیت و مزاج و افعال و خواص
آن از اغذیه معروفه اهل ایران و خراسان و توران است خصوص اهل خراسان و شامل ماهیچه و رشته قطایف و بغرا و غیر آنها است و آن انواع است خواه از آرد گندم
خالص سازند بدین قسم که آرد را با آب و نمک بقدر ضرورت خمیر سخت نموده بر روی تخته پهن کرده رشتهای بسیار باریک طولانی از کارد ببرند هر مقدار که خواهند و در آب گرم
جوشان یا در آب یخنی گرم جوشان یا در آب قلیه جوشان بریزند و طبخ نمایند تا پخته گردد و طعم خامی آن زائل شود و مصالح حاره و افاویه بقدر ضرورت داخل کرده فرود
آورند و تناول نمایند و این را بفارسی آش رشته و بترکی اوماج نامند و گویند اوماج از خمیر کرده ریزه نموده با عدس پخته را نامند و اگر آن را مدور یا مربع و یا باشکال دیگر
بریده بهمان قسم طبخ نمایند بغرا و بفارسی آش برگ و ماهیچه و بترکی ططماج گویند و خواه خمیر آنرا از آرد سمید اندک نرم ساخته از قمع سوراخ تنگ بگذرانند بدین نحو که خمیر را
در جوف قمع پر کرده بدست یا بآلتی زور نمایند تا از سوراخهای آن قمع مثل خیاطه خمیر باریک شده بیرون آید و یا آنکه بکف هر دو دست بمالند و مثل تارهای خیاطه باریک سازند
و خشک نمایند و این را بعربی شعیره و بهندی سیوین نامند و عند الحاجت این را او لا بدان روغن در ظرفی بریان مینمایند تا اندکی سرخ و برشته گردد و پس آب بقدر ضرورت داخل کرده
دم میدهند تا پخته شود و پس روغن گاو تازه داغ کرده داخل نموده شیر تازه دوشیده جوش داده بر آن ریخته قند سفید بر آن پاشیده تناول مینمایند و گاهی از آرد جو نیز بقسم
اول یا دوم برای صاحبان حمیات حاده مانند دق و سل بی گوشت با آب خالص ترتیب میدهند و دو قسم اول گرم در اول و با رطوبت بسیار و بی گوشت آنرا آش
بوان گویند جهت مرضی و با گوشت جهت اصحا یا بعضی امراض که خوردن گوشت در آن مناسب باشد مفید و لیکن بطی الهضم و الانحدار است بجهت فطیر بودن خمیر آن و نزد
بعضی و بعضی امرجه فی خمیر مایه آن سبکتر و قسم دوم آن از قسم اول سنگین و بطی الهضم تر و مصلح آن هر دو فلفل و روغن بادام شیرین و چون انهضام یابد غذای بسیاری
از آن بهم رسد و جهت سرفه و وجع سینه و خشونت آن و حلق و قرحه امعا و مثانه و لاغری کرده نافع و مرخی معده است و چون در آن برگ خرفه یا اسفاناخ یا روغن
بادام پخته باشند جهت امراض مذکوره موافق تر و ملین بطن و آنچه از آرد جو سازند سرد و با رطوبت بسیار از همه بطی الهضم تر و الانحدار و قلیل الغذا تر و گاهی در دو قسم اول
از برای صفراوی مزاجان و یا بجهت یادی لذت بعضی حموضات مناسبه مانند کشک یا ماست یا سرکه و یا آب لیمو و یا غوره و یا انار و یا آلو و یا زرشک و یا امثال اینها
با اندک شیرینی چاشنی گرفته ترتیب میدهند و این قسم را بترکی آش با فاطق نامند و بطی الهضم تر و مسدد و مولد بلغم غلیظ است و مصلح آن توم او دویه حاره و بعضی جهت رفع
اسهال و حبس طبیعت با ادویه قابضه مثل آب سماق و به ترش و کشک بریان و امثال اینها ترتیب میدهند و گفته اند که اطریه متخذ از خمیر آرد گندم صالح است از برای حال الرجال
و کسیکه محتاج بغذای متین باشد و نافع است از برای سعال هر گاه نبوده باشد سبب آن اخلاط حاره و آنچه با گوشت باشد کثیر الغذا و مرطب و مسمن بدن و همچنین با شیر و شیرینی

آن مولد خلط غلیظ و انچه از آرد برنج سازند سبک و سریع الهضم و قابض است و نوع دیگر که آنرا بفارسی رشته قطایف و رشته خطائی نامند و آنرا از آرد برنج با نشاسته و یا هر دو درهم سازند بدین نحو که آرد برنج با نشاسته مخلوط با آب کرده صاف نموده و قمعی که سوراخهای باریک داشته باشند کرده و پاتیل مسی یا سینی مسی بر آتش گذاشته که خوب گرم گردد پس آن قمع را بیکدست گرفته بسرعت تمام بر آن بفاصله یک شبر و یا کمتر بگردانند تا مانند رشتهای باریک از ان برآید و در دیگ بسته شود و از دست دیگر انچه بسته شده است بردارند اگر یک شخص باشد و اگر دو کس باشد و یا ظرف بزرگ باشد یکی بریزد و دیگری بردارد تا مادام و هر مقدار که خواهند پس آنرا در ظرفی کرده مغز گردکان بریان و مغز بادام بریان و مغز پسته بریان کوفته جلاب شکری و قندی با دانه هل نموده برروی وی ریخته بخورند و بعضی بجای جلاب شکری پالوده شکری رقیق که آنرا بفارسی یاقوتی نامند برروی وی کرده میخورند انچه از آرد برنج ترتیب دهند سبک و سریع الهضم و قابض و انچه از آرد میده و نشاسته سازند کثیر الغذا و بطی الهضم تر و از نشاسته ساخته آن سبک تر و قابض تر و بدو هیئتا اقرب و طریقی یعنی آش آرد نافعست از برای صداع خصوص صداع صفراوی و یابس ساذج حادث از هم و غم و مالیخولیای حار یابس و نسیان خصوص بطبیخ بادرجنی و دار فلفل و خولنجان و یا با مربای زنجبیل و امثال اینها جهت زکام و نزله و با عسل جهت نفث الدم خصوص که در ان عدس پخته باشند جهت سل و بول الدم بسبب انکه متولد میگردد از ان خون بلغمی که مقاومت مینماید با سوداوی احتراقیه و تبرید و ترطیب بدن مینماید و تسخیر میگردد از ان ابخره و از برای ابدان و امزجه بارده رطبه و معده های رطب با امثال ادویه حاره که ذکر یافت مناسب و گاهی جهت اصحاب ذربا دی لذت نخود درست و چغندر ریزه کرده با گوشت قیمه و یا کوفته چاشنی بسیب به و آب لیمو و آب غوره و یا ماست با کشک داخل اطریه مینمایند و در قرابادین بتفصیل ذکر یافت

فصل الالف مع الظاء المعجمة **اظفار الطیب** بفتح همزه و سکون ظای معجمه و فتح فا و الف و را مهمله و کسر طاء مهمله و سکون یاء مثناة تحتانیه و بای موحده لغت عربی است بفارسی ناخن بریان و ناخن خرس و ناخن بویا و بهندی نکه بفتح نون و کاف و ها و بفرنگی الخیر او طس نامند **ماهیت آن** جسم صلبی است صدفی که از ساحل دریای هند آورند شبیه بناخن و مائل بتدویر و خوشبو چند نوع می باشد بعضی سفید مائل بسرخی و این را هندی سنجوا نند و بعضی از ان سرخ و با تقعیر و این را قرشی نامند و بعضی سفید و بزرگ و با دسومت و بعضی کبود و نوعی بزرگتر از اول و کوچکتر از ثانی و سیاه این را بفارسی ناخن دیو گویند و بهترین آن نوع اول هندی سفید آنست و همه انواع آنرا چون بسوزانند بوی اندک کریهی از ان آید و چون در روغن بریان نمایند بوی خوشی از ان ظاهر گردد و محتمل که آن خانه کرم دریائی از قبیل اصداف باشد و یا گوش جانور دریائی که امواج بساحل انداخته مردم از انجا می آورند **طبیعت آن** در دوم گرم و خشک **افعال و خواص و منافع آن** مدر فضلات و ملطف اخلاط غلیظ و جهت صرع و سکته و خفقان رطوبی و معدی و درد بارد جگر و رحم و خناق آن جمیع امراض بارده آن و آشامیدن دو درهم آن با آب گرم جهت ادرار خون مقعد در گرده و مثانه نافع و با سرکه ملین و محلل بطن و بخور آن جهت صرع و سکته و نزلات و غشی و اختناق رحم و احتباس حیض نافع و مصدع و مصلح آن سکنجبین مورث سحج و مصلح آن گل ارمنی مقدار شربت آن از یکدرهم تا سه درهم بدل آن قصب الذریره و بقول اطبای هند دو نوع است و جهت جذام و امراض بلغمی و سوداوی و جریان منی و خارش و انواع زخمها و دفع سموم نافع و چون با سرکه بیاشامند تحریک بطن نماید **اظفار الجن** ماهیت آن نباتیست بی برگ و بی گل شبیه بناخن چیده و اغبر مائل بسیاهی و بهندی کرن پات نامند **طبیعت آن** در اول گرم و خشک **افعال و خواص و منافع آن** جهت یرقان اسود و سرفه خشک و بالخاصیت جهت دفع بیخوابی نافع و طلای آن که با سرکه پخته باشند جهت تحلیل اورام مفید مضر دماغ مصلح آن عناب مقدار شربت آن تا سه مثقال

فصل الالف مع الفاء **افاویه** ادویه خوشبو را نامند که در اطعمه و اشربه داخل میکنند و محمد وسنجری گفته که ادویه عطریه طیبة الرائحه است مانند قرنفل و دارچینی و هیل بوا و مانند اینها و حب دهن و شراب و عرق و قرص افاویه در قرابادین کبیر ذکر یافت **افتیمون** بفتح همزه و سکون فا و کسر تای مثناة فوقانیه و سکون یای مثناة تحتانیه و ضم میم و سکون واو و نون لغت یونانی است بمعنی دواء الجنون و بعربی شجر الضبع و بسریانی سورمور و بروی شیون و بهندی اکاس بیل امل بیل نامند **ماهیت آن** نباتیست سرخ رنگ و ربیعی و تا صیف نیز میماند و فروع و شاخهای آن مانند خیاط و ریسمان باریک بر نباتات و اشیائیکه نزدیک او میباشند می تند و برگ آن بسیار ریزه و تخم آن از خردل بزرگتر و سرخ مائل بزردی و گل آن با رنجه تخم می بندد و رنگ گل آن سرخ مائل بغبرت با ریشهای بسیار باریک مانند موی بیخ آن شبیه بریش تا مدتی در زمین میماند و نصاری گویند که در حوالی آن چیزی نمیروید و طعم آن تلخ با اندک تندی و منبت آن جبال و وادیها و جزایر دریای غربی و شمالی و بهترین آن اقریطشی پس مقدسی که از جزیره اقریطش و مقدس آورند رنگ آن سرخ و لیسار باریک و تند بو و هر چند این اوصاف در ان زیاده باشد بهتر است و گفته اند انچه او آخر ربیع اخذ نمایند با گل میباشد و انچه در تابستان با تخم و اکثر درهم آمیخته می آورند و گفته اند که آن تارهای بسیار باریک است مانند موی که شاخهای آن و اوراق و گل و تخم آن درهم شکسته آمیخته

میباشد و بعضی گفته اند که بیخ ندارد و شیخ الرئیس گفته که قوت نبات آن مانند قوت حاشا است و بعضی گفته که از جنس حاشا است و مستعمل بیشتر تارهای مانند خیاطه و تخم آن است و مغشوش بحاشا مینمایند و فرق بسرخی رنگ افتیمون است بخلاف حاشا و با سد العدس نیز و فرق بسرخی و تیرگی اسد العدس است و فرق میان اقریطشی و مقدسی آن که بر صعتر پیچیده باشد آن است که چون آنرا بمالند بکف دست و بو کنند و انچه بر صعتر پیچیده است بوی صعتر از ان آید و در عمل از اقریطشی ضعیف تر باشد و مترجم صیدنه ابوریحان گفته که این را صعتری نامند چون نسبت ببوی آن کنند و چون نسبت بمعدن آن کنند جزمغائی گویند و این زبون ترین انواع آنست و اقریطشی را الطاکی نیز نامند زیراکه بیشتر از انجا با نطاکیه برند و از انجا باطراف و فلسطینی نیز لام بجای را گویند **طبیعت آن** جالینوس گرم و خشک در سوم دانسته و جنین و دیگر اطبا گرم در سوم و خشک در اخر اول و بعضی نیز خشک در دوم گفته اند **افعال و خواص و منافع آن** محلل و ملطف و مفتح سدد و مسهل سودا و بلغم بتنهائی و یا با بنفشه مسهل صفرا نیز و بجهت امراض دماغی و عصبانی از قبیل صداع و تشنج امتلائی و صرع و مالیخولیا و مانیا و جنون و کابوس و وسواس سوداوی و فالج و لقوه و خدر و اوجاع مفاصل و سرطان متقرح و تفریح قلب بسبب تنقیه سودا و گرم و ریاح را دفع نماید و موافق امزجه پیران و مشایخ و بالخاصیه جهت امراض سوداوی و تنقیه سودا بتعدیل و نفخ را زائل گرداند صاحب شفاء الاسقام گفته مفتح سدد است و در اسهال بطی العمل و چون ضم نمایند با آن فلفل و ادویه لطیفه اسهال بسرعت مینماید جهت انکه آنها معین بر عمل و تحلیل آنند **امراض الراس** و چون یکهفته هر روز دو درهم آنرا در نیم رطل شیر تازه دوشیده بخیسانند و با پانزده مثقال سکنجبین بنوشند جهت رفع صداع سوداوی و مالیخولیا و تشنج امتلائی و توحش و خفقان مجرب دانسته اند و همچنین چون شش درم آنرا در قدری شیر گوسفند تازه دوشیده داخل کرده بیاشامند از برای صداع سوداوی و تنقیه سودا بعد از نضج بمنضجات مناسبه و آشامیدن شش درم آن با ماء الجبن جهت صداع حادث بمشارکت قلب بسبب مزاج سوداوی آن و با مثل آن قنطیون برای مالیخولیا و چون شش درم آنرا با ده درم مویز منقی از حب جوش خفیفی داده صافی نموده بیاشامند نافعست مالیخولیای حادث از آشامیدن خمر بسیار و ادمان بر آن و جهت وسواس سوداوی و اخراج و دید آن طوال اگر زیاد نمایند بر آن طبیخ سر بنفشه میباشد انفع و چون اضافه نمایند بر همه مفرحی مانند بادرنجبویه و گاوزبان میباشد الطف و همچنین با ماء الجبن از برای مالیخولیا و هشت درم آن با شیر تازه دوشیده و شکر سفید جهت مالیخولیا و مانیا و جنون و کابوس و اکثر امراض سوداوی و استفراغ ماده مالیخولیای سوداوی با افتیمون و شحم حنظل و اندکی سقمونیا بعد از فصد و نضج ماده موجب رستگاری از ان است و چون افتیمون را کوبیده و با مویز منقی سرشته حب بسته فرو برند از ان پنج درم تا ده درم نافع است مالیخولیای مراقی را و چون هفت درم افتیمون را کوبیده و یا هفت درم سکنجبین ساده سرشته بیاشامند اسهال سودا بقوت نماید و تنقیه طحال کند و نافع است از برای مالیخولیای طحالی و مانیا و چون هر هفته یکمرتبه ازین ترکیب خورده شود میباشد نافع از برای مانیا و مالیخولیا و جنون و جمیع امراض سوداوی محترق از سودای بارد و همچنین آشامیدن آن با ماء الجبن متخذ بشیره قرطم که مقدار شیر دو رطل باشد و حب القرطم کوبیده بیست درم از برای مالیخولیا و مانیا و جنون و وسواس سوداوی بدین دستور که حب القرطم را کوبیده شیر را قدری جوش داده فرود آورده چون نیم گرم گردد آنرا در پارچه کرده در آن بمالند که تمام شیره آن در آن برآید و بگذارند تا خوب بسته شود پس آنرا بدستور معروف بجکانند و تمام آب آنرا از پرویزن بگیرند و باشد درم افتیمون بنوشند طلا طلی در مجربات خود آورده که دیدم خلق کثیری از اصحاب مالیخولیا و مانیا و جنون و وسواس سوداوی که افتیمون مخلوط با قنطیون و برگ حنظل آنها داده و ندشفا یافتند و نیست دوائی نافع تر از برای مالیخولیا و امراض سودای انسان و چون افتیمون را در آب یکدو جوشی داده مالیده صاف نموده در آب صافی آن گلقند حل نموده باز صاف کرده بیاشامند تنقیه برکند از اخلاط فاسده سوداویه و نافعست از برای کابوس حادث از ابخره سوداویه مرتقیه از معده بسوی سر و با ماء الجبن از برای کابوس سوداوی و آشامیدن آن با اسطوخودوس و امثال آن از ادویه مخصوصه منقی دماغ است و جهت صرع سوداوی بلغمی و فالج و لقوه و تشنج امتلائی و خدر نافع و چون بگیرند از ان شش درم تا ده درم و اندکی بکوشانند در سکنجبیج و مالیده بفشارند و بنوشند نافع است از برای تشنج امتلائی و خدر و سرطان متقرح و چون بگیرند از ان هر روز ده درم و در یکمن شیر تازه دوشیده بخیسانند و صافی نموده اضافه آن نمایند مقدار پانزده درم سکنجبین ساده صادق الحموضت تا بریده گردد پس بجکانند و بیاشامند و تا هشت روز متوالی این را بعمل آورند تشنج و خدر را نافعست و چون چهار درم افتیمون را سائیده با قدری عسل و قلیلی نمک بخورند اسهال سودا و بلغم بقوت نماید و بغدادی قلیلی هر که نیز برین ترکیب اضافه کرده بدانکه چون افتیمون لطیف و ضعیف القوی است آنرا بسیار نرم نباید کوبید و جوش بسیار هم نباید داد زیراکه نرم کوبیدن و جوش بسیار مبطل فعل آنست بلکه آنرا در غیر مطبوخ جریش باید کوبید و در مطبوخ بیک جوشی اکتفا نموده و اگر آنرا در صره علحده بسته در مطبوخات بعد طبخ در آخر جوش انداخته یکدو جوشی داده فرود آورند و بعد سرد شدن صره را افشرده دور نمایند بهتر است افتیمون

مضر صفراوی و شبان و محرور المزاجان و مورث کرب و غشی و عطش است و مصلح آن زعفران و کثیرا و بروغن بادام چرب کردن و گویند مضر رئه و مصلح آن صمغ عربی و کتیرا و بدل
امزجه بارده و کهول و مشایخ و سوداوی مزاجان مقدار شربت آن بقول شیخ الرئیس چهار مثقال و نزد بعضی تا سه مثقال و بعضی دو درم گفته و در مطبوخات تا ده درم بدل آن در اسهال
لاجورد و حجر ارمنی و بکوزن و نیم آن حاشا یا مثل آن حاشا و دو دانگ آن تربد سفید مدبر است و تخم آنرا نیز نرم نباید کوبید و بروغن بادام چرب باید نمود که مصلح آنست
و بعض اگر در غیر مطبوخ جرم آنرا استعمال نمایند و الا بالای آن روغن بچکانند و چون ده درم تخم آنرا کوفته و در پارچه کتانی بسته در دو ثلث رطل شراب انگوری انداخته شب تا صباح
بگذارند و روز دیگر افشرده دور نمایند و یک اوقیه شربت گل یعنی شربت ورد مکرر و اوقیه شربت بنفشه در آن داخل کرده و یکمثقال روغن بادام شیرین بر آن چکانیده صبح
ناشتا نیم گرم کرده بیاشامند مالیخولیا و وسواس سوداوی را نافع و اسهال مره سودا نماید بنهایت قوت بدون مضرتی و حدوث ضعفی و اگر یک اوقیه مغز فلوس خیار شنبر
نیز اضافه نمایند بهتر است مقدار شربت آن بتنهائی تا دو درم و با غیر آن تا چهار درم و حبوب افتیمون و سفوف و سکنجبین و شراب و قرص و مطبوخ و نقوع و ماء الجبن افتیمون

افربیون

و معجون مقلی آن در قرابادین بتفصیل ذکر یافت **افربیون** بفتح همزه و فا و سکون را مهمله و کسر با موحده و ضم یا مثناة تحتانیه و سکون واو و نون فرفیون و فربیون
و افربیون و ابرسیون نیز نامند و برومی فنیس بدو نون در میان هر دو یای مثناة تحتانیه و بعربی اکال بنفشه و قاتل بنفشه و حافظ النحل و حافظ الاطفال و کرش الغنم
و بیونانی حالاس و تاکوب نیز و بمغربی لبانه گویند و اکثر لبن السودا نامند **ماهیت آن** صمغی است خاکستری رنگ مائل بزردی با طعم و بوی تند و کهنه آن زرد رنگ
نبات آن شبیه بنبات کاهو و کاسنی و شیردار و دو قسم میباشد قسمی برگ آن سفید و نبات آن پرشعبه و خارناک و قسمی برگ آن سیاه و خار آن تندتر و باریکتر و شیر
آن بیشتر و منبت آن بلاد لیبیه و حبش و سودان و بسبب تندی و حدت بوی شیر آن اهل آن بلاد از دور در زیر نبات آن شکنبه گوسفندی را پاک شسته در ظرفی تعبیه کرده
میگذارند و از دور حربه مانند نیزه و غیر آن بآن میرسانند که شکافته گردد و دور میروند که بوی آن بمشامشان نرسد بیکدفعه شیر بسیاری از آن فرو ریخته در شکنبه جمع میگردد و آنرا
خشک کرده باطراف میبرند و بعضی صمغ درخت ماذریون دانسته و اصلی ندارد بهترین آن صاف تازه خاکستری رنگ مائل بزردی و تندی و بوی باحدت طعم آنست که چون بزبان
بگذارند بار اگر دو مدتی لذع آن باقی میماند و هر چند تند بوتر و تیزتر باشد بهتر و تازه تر است و زود در آب و روغن زیت گداخته شود و سبک وزن و متخلخل باشد و کهنه آن سرخ رنگ
اشقر بود و زود گداخته نشود و بو و تندی آن کمتر باشد و مغشوش آن که از انزروت و صمغ عربی میسازند باوصاف مذکوره نیست و گویند اگر بخار آن در وقت گرفتن و معه
برسد میرانند پس باید که در آن حین دهان را بسته نمایند و اول کسیکه پی برده باین صمغ بوفاس ملک نوبیه بوده و یا آنکه اطبا در عصر او یافته اند **طبیعت آن**
گرم و خشک در اول چهارم و بعضی خشک در سوم گفته اند و قوت آن تا چهار سال قوی میباشد و بعد از آن ضعیف و تا ده سال باطل میگردد **افعال و خواص**
و منافع آن جالی و ملطف و محرق و حاد خصوص تازه آن بحدیکه زیاده است از حلتیت که حادترین صمغها است مسهل بلغم لزج و زرد آب و منقی فضول
بلغمیه از اعصاب و جهت لقوه و فالج و استرخا و تشنج امتلائی و رعشه و خدر و دوار و سدر و صرع و سکته و کابوس و جمود و شخوص و استسقا و سپرز و قولنج سردی کرده و
عرق النسا و مفاصل و وجع ظهر و ورک که از بلغم باشد و دفع سموم بارده و تسکین اقسام ضربان مفید اللقوه سعوط مقدار عدسی از آن محلول در شیر دختر جهت لقوه و محلول آن
در روغن حبة الخضرا و مالیدن آن بر روی صاحب لقوه نافع و بدستور برو بردن حب مصنوع از ربع درمی از آن و از سکبینج و مقل الیهود و اشق از هر یک نیم درم جهت لقوه و
سعفه زائل گرداند آنرا الفالج و الاسترخاء اکثار بوئیدن آن نافع است فالج را بجهت آنکه تنقیه دماغ میکند و میل میدهد مواد را از جانب نخاع بسوی بینی و سعوط محلول
مقدار یک شعیره آن با آب مرزنجوش یا آب افشرده چغندر یا با آب افشرده سیر تر نیز نافع است فالج را بهمان جهت و آشامیدن آن با ادویه مناسبه نیز نافع است آنرا
و استرخا را و تمریخ اعضای مسترخیه بروغن زیت که در یکرطل آن مقدار سه درهم افربیون حل کرده باشند هفت و یا شش روز اقلا سه روز نافع است آنرا و فالج را
و اکثری از امراض عصبانیه را و اگر مخلوط نمایند آنرا بقیر و طلیکه شکسته باشند حدت افربیون را بروغن و تمریخ نمایند بآن نافعست آن هر دو را بنهایت نفع و سزاوار نیست
اکثار مروخ آن زیاده از هفت روز و مقدار افربیون از سه درم و چون حل نمایند بروغن قسط یا روغن خار گرم نموده تدهین بآن نمایند نافعست از برای فالج و استرخا بجهت
آنکه مسخن عصب است و ملطف و محلل بلغم و چون بگیرند وزن یک اوقیه آنرا و نرم سوده در یکرطل زیت که در آن دو اوقیه موم گداخته باشند داخل کرده در هاون
بدسته بمالند تا چون مرهم شود و تمریخ نمایند بقلیلی از آن نافعست فالج و استرخا را نفعی بین و چون بگیرند از آن ربع درمی و از سکبینج و اشق نصف درمی و حب ساخته فرو
برند نافعست از برای استرخا و چون بگیرند مقدار یک دانگ از آن و سائیده بزرده تخم مرغ نیمبرشت پاشیده بیاشامند نافعست استرخای اعضا را نفعی بلیغ و چون مخلوط

نماید

نمایند افربیون را بعضی از ادهان حاره مانند روغن قسط و روغن سداب و تمریخ نمایند بآن نافعست تشنج بلغمی را و اگر زیاده نمایند بوزن آن جندبیدستر و عاقرقرحا میباشد انفع و همچنین تمریخ
بقیروطی معمول از افربیون تازه یک اوقیه و زیت کهنه یکرطل و موم سرخ دو اوقیه که موم را در زیت گداخته افربیون را نرم سوده بآن مخلوط کرده در هاون بدسته نیکو سائیده
استعمال نمایند الرعشه و الخدر و آشامیدن آن با ادویه مناسبه نافعست رعشه بلغمی را و تمریخ بیکدرهم افربیون در ده درهم زیت کهنه نافعست خدر را و همچنین تدهین محلول
آن در روغن دارچینی و آشامیدن آن نافعست خدر را و همچنین محلول آن در روغن قثاء الحمار و با روغن حار دیگر نافعست آنرا نیز با و تمریخا و چون سی درهم آنرا در روغن
حل نموده شش روز بآن مروخ نمایند نافعست خدر را و تعطیس با فربیون و استشمام بآن و نشوق بدان با روغن مناسب نافعست دوار و سدر بلغمی حادث از کیموس
بارد الصرع و السکته و الکابوس و الجمود و الشخوص چون بسیار نرم بسایند آنرا بتنهائی یا با ادویه مناسبه دیگر و در بینی صاحب صرع و سکته دمند نافعست
آن هر دو را و چون حل کنند بآب گرم و غرغره کند بآن صاحب صرع میباشد نافع او را و چون طلا نمایند افربیون و تافسیا و امثال این هر دو از ادویه محمره و محلله مواد
و مفرقه بر عضو بر موضع صعود الجزه در حال صرع حادث بمشارکت اطراف بسبب صعود ریاح مصرعه از آنها بسوی سر نافع است آنرا و لازم است که این طلا بعد از بستن بالای
آن عضو باشد اگر ممکن باشد مانند دست و پا و آشامیدن ربع درهم از آن و با ادویه مناسبه نافع است کابوس را و بحقن یک اوقیه افربیون محلول در یکرطل روغن یاسمین بر سر صاحب
جمود و شخوص و همچنین طلا کردن افربیون و جندبیدستر سوده در روغن یاسمین بر سر نافعست آن هر دو علت را الاستسقا و الطحال و القولنج و اوجاع المفاصل و غیرها
آن با ادویه مناسبه جهت امراض مذکوره و عرق النسا و وجع الورک و کمر که از بلغم و سردی باشد و سردی کرده و سموم بارده را نیز نافع و مسقط جنین و اکتحال آن با عسل جهت
نزول آب در چشم مفید اما حدت و حمرت و سوزش آن در چشم مدت مدیده میماند و سعوط آن با آب چغندر جهت سبل و دمعه و حمرت چشم و تنقیه دماغ و ضماد آن بر استخوان
باعث تقشر آن و باید که محافظت نمایند استخوان را از آن و طلای آن دافع گوشت زیاده زخمها و بر زخم سگ دیوانه گزیده و لذع هوام و دافع سمیت آن
مناسب جهت امراض عصب و درد مفاصل و با زعفران و افیون جهت تسکین اقسام ضربان و حمول آن بقدر یک حبه تا سه حبه در ادرار حیض محتبس مجرب و اگر احداث
سوزش نماید روغن گل سرخ دافع آنست و فرزجه یک حبه آن که با نمک سائیده در اعانت بر حمل و تضییق فرج و تقویت رحم و دفع بدبوی آن بیعدیل المضار مضر اصحاب
امزجه حاره و کسیکه بر مزاج او خون غالب باشد سزاوار نیست که آنرا بتنهائی بنوشد و مضر امعای سفلی و مصلح آن مقل ازرق و رب السوس و افاویه مانند دارچینی و سنبل الطیب و سلیخه
و کتیرا و صمغ عربی و روغن بادام شیرین و گویند مضر انثیین و مصلح آن روغن گل و مضر رحم باعث بهم آوردن فم آن بحدیکه ادویه مسقط جنین نتوانند اسقاط آن نمایند مقدار شربت آن
دو قیراط و زیاده از آن تا سه درهم کشنده بدل آن در استسقا ماذریون و در قولنج بوزن آن تا دو وزن جندبیدستر و قسم سیاه آن قتال است ابن مولف گفته اگر فرفیون
و افیون را هر دو با هم در شیشه کنند هر یک دیگری را فانی میگرداند بحدی که اثری از آن هر دو نمیماند و گفته اند چون افربیون را با باقلا نگاه دارند در تهییج قوت آن زائل میگردد و حبوب
و ادهان و اضمده و اطلیه و قیروطیات و معاجین افربیون در قرابادین ذکر یافت تدارک احوال طاریه بر شارب زیاده از مقدار شربت آن نیز و بالجمله از خوردن نعاس و سوزش عظیم
و فواق و کرب شدید و لهیب و لذع باطن شدید عارض گردد و سه درهم آن در سه روز کشنده بود و تقرح معده و امعا و آن تریاق افیون و بعضی سموم بارده حیوانیه و غیر آن است
مصلح آن چرب نمودن آن بروغن و آشامیدن سویق سرد کرده بیخ و برف و نشستن در آب سرد و تجرع گلاب و متواتر آشامیدن سویق جو با آب انار و سیب میخوش
و لیمو و گلشکر و روغن گل با کافور و گلاب و شورباهای چرب جدوار مجرب و فادزهر حیوانی با دوغ تازه گاو خورانیدن و اضمده بارده بر جگر گذاشتن است **افسنتین** بفتح

افسنتین

همزه و سکون فا و فتح سین و سکون نون و کسر تای مثناة فوقانیه و سکون یای مثناة تحتانیه و نون لغت یونانی است و بعربی خترق بخای معجمه مفتوحه و تای مثناة
فوقانیه ساکنه و رای مهمله مفتوحه و قاف و برومی السفنتون و بفارسی مروه گویند و بلغت مصر نوعی از آنرا دسیسه و نوع جبلی آنرا ابل براء مهمله نامند و بهندی مجری
و شارو گویند **ماهیت آن** نباتیست مابین شجر و گیاه و شبیه باقحوان که بفارسی بابونه گاو چشم نامند و ساق آن بلند و شاخهای آن انبوه و پر برگ شبیه
ببرگ صعتر و غبار آلوده و با اندک زغبی و گل آن مانند گل بابونه و از آن ریزه تر و در وسط آن تکمه کوچکی و در آن تخمی باریک شبیه باسپند و با تلخی و قبض و اندک تیزی و بوی
آن با عطریت و ثقلی و شیخ الرئیس گفته که چنین نوشته که افسنتین چند نوع میباشد خراسانی و شرقی و طرطوسی و سوسی و آنچه از کوه لکام می آورند و غیر اینها نیز و متقدمین
پنج صنف دانسته اند طرطوسی و سوسی و نبطی و خراسانی و رومی و نبطی آن با عطریت است و قوت قبض و تحلیل آن زیاده و حرارت آن کمتر و از این جهت اسهال بلغم
نمی نماید هر چند در معده باشد و نفعی چندان در اسهال بلغم ندارد و مضر بلغم معده نیست و صنفی را که برگ مانند برگ زردک و سفید و گل آن زرد و پهن برگ و اهل مصر آنرا

وسیسه نامند و منبت آن انچه در اکثر شرقی بلاد شمالیه و خراسان و عراق است زبون ترین همه اصناف است و گفته اند که افسنتین از اصناف شیح است و لهذا بعض حکما
آنرا شیح رومی نامیده اند و بعضی کشوثای رومی دانسته اند و مختار بهترین اصناف آن رومی طرطوسی سفید رنگ پس سوسی مرغب آنست که چون چوب آنرا بشکنند و بکف
دست بمالند بوی صبر از آن آید و در طعم آن حرافت و تلخی و قبضی باشد و نیز گفته اند بهترین انواع رومی سرخ رنگ با عطریت رائحه و تلخ طعم مرغب آنست که در آن گره ها
باشد و انچه را از جزیره بنطس آورند قبض آن بیشتر از اصناف دیگر است و برگ و گل آن کوچکتر و گاه مغشوش میکنند آنرا بزروی زیت که با آن در آب جوش میدهند و خشک نمایند
و فرق میان آن هر دو آنست که مغشوش آنرا چون در آتش نهند بوی زیت از آن آید بخلاف خالص **طبیعت آن** گرم در اول و خشک در سوم و بعضی گرم در اول و دوم خشک
در آخر آن گفته اند و این اصح است و گرمی عصاره آن زیاده از حشیش آن و اقوی از آن و همچنین تخم و گل آن اقوی است از حشیش آن **افعال و خواص و منافع آن**
مفتح و ملطف و مشهی و قابض و تلخی و قبض آن اقوی و زیاده از تلخی آنست مسهل صفرا و مادهٔ صفرا و سایر اخلاط مراریه مجتمعه در معده و مدر ادرار بول و منقی عروق سینه و شش
و با افتیمون و بدستور با افتیمون و اسطوخودوس منقی و مسهل سودا و جهت صداع و لقوه و فالج و استرخا و رعشه و صرع و سکته و کابوس و دوار و سدر و مالیخولیا و سبات
و امراض عین و گوش و دهان و حلق و معده و کبد و مراره و طحال و ارحام و بواسیر و اوجاع اعصاب و اعیا و داء الثعلب و داء الحیه و دفع سموم مشروبه و منهوشه و تقویت معده و اشتها
و ادرار بول و حیض و شیر و عرق و قتل اقسام دیدان و امثال اینها از امراض هر یک بتنهائی و یا با ادویه مناسبه آن نافع شرباً و ضماداً الصداع و اللقوه و الفالج و الاسترخا
و الرعشه و الصرع و السکته و الکابوس استنشاق آب مطبوخ آن با شیح ارمنی خصوص که در آن قدری ایارج فیقرا حل کرده باشند صداع حادث متولد در مقدم دماغ را و لیثاً
مطبوخ آن جهت آنکه محلل ریاح و مانعیت و غرغره با آن لقوه و شرب طبیخ آن بتنهائی و یا با عسل لقوه و فالج و استرخا و رعشه و صرع و سکته و کابوس را نافع و چون مفلوجی که در
معده او اخلاط حاره حاصل از ادویه مشروبه باشد بنوشند آنرا خارج سکر داند آنها را و تبرید میکند بالعرض و بختن عصاره آن بکلوی سکوک و سعوط نمودن آن را مفید
الدوار و السدر و السبات و الاعیاء و المالیخولیا آشامیدن مطبوخ آن با صبر سقوطری دوار و سدر حادث از صفرا و بلغم را نافع آن ثبات را و طبیخ آن با افتیمون مالیخولیا
را و نیز تجرع هر روز دو اوقیه از آب طبیخ آن و اگر ماده مالیخولیا مائل بمراری باشد ده قیراط عصاره آنرا در آب حل کنند و بیاشامند و اگر بشرکت مراق بود و در مراق ریاح
بارده نافخه باشد و ورم و لهیب نباشد تنقیه آن بطبیخ افسنتین با عصاره آن بنحو مذکور نمایند و تدهین روغن گل آن جهت اعیای امتلائی مفید امراض العین
چون بگیرند حشیش آنرا و ساییده در خرقه کتانی بسته در آب گرم جوشان فرو برده تکمید نمایند بآن چشمی را که طرفه داشته و مدت مدید طول کشیده باشد زائل گرداند
آنرا بجهت آنکه گویند جذب میکند خون را بسوی خود بحدیکه خون در آن صره می آید که اگر بفشارند خون از آن بیرون آید و طلای مطبوخ آن در میسختج جهت درد چشم و غشاوه
و ورم و ضربان آن و با عسل جهت دفع آثار بنفشی تحت پلک چشم و ضماد آن با باروین جهت رمد خصوصا بنطلی آن و اکتحال آن جهت رمد و غشاوه امراض الاذن
چون افسنتین را در آب با روغن قابض یا در شراب بجوشانند بخار آن بدارند مانعست وجع آنرا و ورم بناگوش را و همچنین طلای آن بر بناگوش و قطور عصاره آن وجع حادث
بسبب دیدان و بار ریاح و یا رفتن آب در آنرا نافع بجهت آنکه قاتل دیدان و محلل ریاح آب است و قطور مطبوخ آن در روغن بادام تلخ بحدیکه تمام قوت آن در روغن آید با قلیلی بوره
نیز محلل ریاح گوش و منقی جراحت آن و در ساعت دافع کری است هر چند کهنه باشد و همچنین قطور ممزوج مطبوخ آن با روغن بادام تلخ و زهره بز آمدن آب را از گوش نافع
امراض الفم و الحلق و الصدر و الریه طلای افسنتین کوبیده با نطرون و عسل سرشته بر خناق یا از خارج بر حلق نافعست ورم عضلات داخلیه آنرا و خناق و ورم بناگوش و وجع
آنرا و همچنین غرغره مطبوخ آن با عصاره آن بتنهائی یا با ادویه مناسبه آن و آشامیدن آب طبیخ آن جهت تنقیه صدر و ریه و انچه در عروق آنها است از اخلاط صفراوی نافع امراض المعده
و الکبد و المراره و الطحال و الامعاء و الرحم و المقعده و الدیدان و البواسیر و المفاصل آشامیدن آن با باروین جهت درد معده و تحلیل صلابات باطنیه و نفخ و ریاح و همچنین ضماد
آن و شرب طبیخ آن جهت تقویت معده و آوردن اشتهای طعام که زائل شده باشد عجیب الفعل است و جهت اوجاع جنین و خاصره و تهیج صورت و اطراف و استسقاء و اوجاع
مفاصل و امراض متعدده بارده و دفع بخارات فاسده و اصلاح فساد مزاج و ابتداء سوء القنیه و بدستور عصاره آن جهت امراض مذکوره و همچنین چون بیاشامند ده روز هر روز
مقدار بیست مثقال از آب مطبوخ آن بجهت دفع سقوط اشتها که از رطوبت باشد و زوال یرقان نافع و آشامیدن طبیخ آن بتنهائی و با عسل و یا با افتیمون جهت طحال و همچنین
با ادویه مناسبه دیگر و ضماد کوبیده آن با انجیر و نطرون و سلیم جهت استسقاء خصوصا با سرکه و بدستور با نطرون و انجیر و دقیق سوسن برای طحال با اکلیل الملک و زیت
جهت ورم کبد در اواخر و طلای مطبوخ آن با سرکه جهت وجع مفاصل حار و تمریخ آن با موم و روغن گل سرخ یا روغن حنا جهت درد تهیگاه و درد معده کهنه و جگر و بواسیر و شقاق

مقعد

مقعده و وجع آن و صلابت رحم و همچنین ضماد آن بتنهائی و فرزجه آن با عسل جهت ادرار حیض و حمول آن با موم جهت اخراج حب القرع و آشامیدن آب مطبوخ آن بتنهائی یا طبیخ آن با برگ
یا با عدس جهت قتل و اخراج اقسام کرم و آوردن اسهال نافع و با سرکه جهت بواسیر و شقاق مقعده و اخراج اخلاط حاره که بسبب ادویه مشروبه در معده بهم رسیده باشد مؤثر و آشامیدن آب
آن جهت تمدد زیر شراسیف و تقویت معده و دفع بواسیر و شقاق مقعده و تنقیه عروق مما بدا از اخلاط مراریه و مائیه و ادرار سفر ما ید الحمی و داء الثعلب و الحیه و الشرا و دفع السموم و غیر
و الزینه آشامیدن طبیخ آن جهت تبهای عفن و مرکب کهنه و با باروین جهت داء الثعلب و داء الحیه و اصلاح فساد مزاج و بتنهائی جهت نیکوئی رنگ رخساره و بدستور ضماد آن و
آشامیدن وورم مطبوخ آن جهت گزیدن عقرب و با شراب جهت سم شوکران و نیش تنین بحری و بری نیز و با سرکه جهت خناق عارض از شراب فطر و ضماد آن با آب جهت شرا
و تحلیل صلابات و داء الثعلب و داء الحیه و گذاشتن آن در صندوق و میان متاع مانع کرم زدن ثیاب و آمیختن آب مطبوخ آن با مرکب مانع تغیر آن و خوردن ارضه و کرم و سوس
و موش کتابی را که با آن مرکب کتابت کرده باشند و طلای آن با زیت بر بدن مانع مقارنت پشه است با آن کس و دود آن جهت گریزانیدن هوام و پاشیدن آب طبیخ آن گشند و
کیک و تدهین آن باعث طرد هوام المضار گفته اند افسنتین مضعف معده است سوای بطی آن و لیکن ضرر عصاره آن زیاده از حشیش آنست و مصدع و مجفف مصلح آن
در مبرودین انیسون و مصطکی و در محرورین شربت امار و امثال آن و شیخ الرئیس و صاحب شفاء الاسقام و دیگران گفته اند که حشیش افسنتین موافق ترین ادویه است از برای معده
و تقویت آن و عصاره آن مضعف آن است بجهت آنکه در عصاره آن قوت قبضی که دارد و بالجمله در آن دو قوت است قوت اسهال و قوت قبض و دو جوهر نیز یکی جوهر لطیف هوائی
ناری که باعث اسهال و تفتیح است و دیگری جوهر کثیف ارضی که موجب قبض و حبس است مقدار شربت از جرم آن یک مثقال تا دو مثقال و در مطبوخ تا ده درهم است اما باید که چون جرم
آنرا بطریق سفوف و غیر آن اگر استعمال نمایند بجهت رفع قبض آن بروغن بادام چرب نمایند بدل آن در اسهال غافث و شیح ارمنی است و جهت تقویت معده بوزن آن اسارون
و نصف آن هلیله زرد و بجهت جگر عصاره غافث و جعده و قیصوم و عصاره آن که آنرا کوبیده آب آنرا گرفته در آفتاب خشک کنند در جمیع افعال مذکوره اقوی است و نیز
محلل و مفتح سده جگر و مجاری ما بین معده و جگر و مجاری امعاء جهت تبهای کهنه و مرکبه قدیمه و تقویت معده و تنقیه آن از اخلاط مراریه و آوردن اشتهای طعام و نیز دار
سوء القنیه و استسقاء و یرقان و نیکو کردن رنگ رخساره و اصلاح فساد مزاج شرباً مفید و جهت تهیج وجه و ورم طحال و داء الثعلب و داء الحیه شرباً و ضماداً نافع و مورث کرب و صداع
و مصلح آن ریوند مقدار شربت آن تا یکدرهم بدل آن سه وزن آن افسنتین یا غافث یا شکاعی است و این ضعیف است شیخ الرئیس گفته عصاره آن مصدع است و ظن من آنست که جهت
سبب مضرت آنست بمعده مصلح آن در مبرود انیسون و در محرور رب آب انار است و حب افسنتین و ادهان و اشربه و ضمده و عرق و غرغره و اقراص و مطبوخات و معجون آن در قرابادین
ذکر یافت و خواص و منافع و طرق استعمال و صنعت هر یک **افشرج** بفتح اول و سکون فاء و ضم شین معجمه و فتح راء مهمله و جیم معرب افشره فارسی است که بعربی عصیر نامند و اصل آن آب
بود که بکثرت استعمال افشره شده آن مخصوص با آب میوه های آبدار است که مالیده و یا کوبیده فشرده آب آنها را بگیرند خواه بر آتش بقوام آورند که رب نامند و یا در آفتاب گذارند تا غلیظ شود
که عصاره گویند و بالفعل عبارت از آب افشرده میوه های آبدار رسیده ترش یا میخوش مانند انار و آلو بالو و توت و زرشک و با آب لیمو و یا اترج و یا سرکه انگوری با عرق نعناع و تمر
هندی محلول با آب و یا آب انبه خام و فالسه و جامون که میوه های هندیست یا سماق محلول در آب و امثال اینها است که صاف کرده و بقدر حاجت قند یا نبات داخل کرده و آب
آنقدر که خوش طعم گردد و با طعام یا بدون آن بنوشند و یا هر رب و شربت ترشی و یا میخوشی که در آب حل کنند و بنوشند و عرق سلطانی که از جمله افشرجات رفیعه است در قرابادین مذکور
یافت **طبیعت** و افعال و خواص هر یک راجع بانچیزیست که از آن سازند **افعی** بفتح همزه و سکون فاء و فتح عین مهمله و یاء در آخر بلغت عبرانی نام نوعی از حیه است و حیه اسم جنس آن
و اغعیر ابیونا پی احد یا واحاد یا نامند و آنرا اسامی بسیار است **ماهیت آن** ماریست بقدر دو ذرع و ست و با دنباله باریک و کوتاه و آن اندک گویا بریده شده که بفارسی
کلدم نامند و سر آن پهن و بزرگ و مثلث شکل که قاعده آن بطرف گردن آن میباشد و گردن آن باریک و در وقت رفتار از آن آوازی آید گویند که آواز از پوست آنست
بخلاف حیات دیگر که آنها را این هیئت و خواص نیست و بسیار قوی و زهردار و ملون بالوان بسیار و در کوچکی و بزرگی مختلف بعضی سیاه و مائل بزردی و بعضی مائل بسرخی و بعضی بسبزی
و بعضی ابلق و غیر اینها از الوان و نیز بعضی شدید السمیه و بعضی مائل باعتدال و بعضی قلیل السمیه و نر و ماده میباشد ماده آنرا چهار دندان و نر آنرا دو دندان و بهترین آن مستعمل
در تریاق فاروق ماده اشقر مائل بسرخی جوان و دور از آب و عمارت جنگل و بیشه و شوره زار و بهین آنها عریض سر صلب جسد مائل بباریکی است که چشمش مائل بسرخی باشد و در آخر
بهار یا اوائل صیف صید کرده و در وقت صید ضربی و زخمی باو نرسیده و زود سر و دم آنرا قطع نموده باشند که ضعیف و لاغر نشده باشد و طریق قطع سر و دم آن آنست
که آنرا خشم آگین نموده بزودی و سرعت تمام سر و دم آنرا یکجا جمع نموده بتیشه یا تبر تجاری عریض یا ساطور قصابی یا آلتی دیگر که بسیار تند باشد و دم آن جا بجا ریخته نباشد مقدار

چهار انگشت از هر طرف بیکضرب با تیغ جدا نمایند که در آن هلاو صلی نماند الا کار نخواهد آمد و کیسه محاوی سر و دم آن بدارند که در آن افتد و بجسی نرسد و چه سر و دنباله جدا کردن
از گفته اند نه بجهت کثرت سمیت آنست چنانچه مشهور است بلکه برای آنست که در آن گوشتی نیست پس پوست آنرا جدا کنند و شکم آنرا چاک کرده زهره و امعاء و احشای آنرا بر آورند
و احتیاط نمایند که زهره آن شکافته نگردد و در بطن آن نریزد که گوشت آنرا فاسد و زهر قاتل خواهد نمود و بکار نخواهد آمد زیرا که سمیت بسیار در آن است پس با آب و نمک پاک شست
و با آب و قدری شبت و اندکی نمک در دیگ سنگی و اگر نباشد مسی تازه قلعی کرده و با نقره با آتش ملایم بدم طبخ نمایند و اگر آتش اخگر باشد بهتر است و باید که سر آن بسته آب بمقدار در آن
باشد که بالای آن آید و نیکو پخته شود و بسیار باقی نماند و بعد مهرا شدن بگذارند تا سرد گردد پس سر آنرا باز کرده گوشتهای آنرا تمام از استخوان جدا نمایند و بهر نحو که خواهند استعمال
نمایند اقراص سازند و یا غیر آن و اگر اقراص سازند بهاون سنگی نرم بکوبند و با آرد نان خشکار ربع وزن آن سرشته دست را بروغن بلسان چرب کرده اقراص نازک سازند و بر
روی غربال خشک نمایند و در شیشه نگاه دارند و عند الحاجت بکار برند و علامت جهالی التسرعت حرکت و همیشه سر را بلند داشتن است و هر چه بعد قطع سر و دنباله خون کمی از آن
آید و بیحرکت باشد استعمال نباید نمود و از اصناف رده آن یکی معزنه است یعنی شاخدار که از گزیدن آن جز از رسام و مناقد ملسوع آن جاری میگردد و گفته اند که خون نیز
بول میکند و دیگر ساسه است که فرو میبرد و در رمل شنا میکند در آن مانند ماهی در آب و دیگر ملکیه مکللة الراس است که طول آن نهایت سه شبر میباشد و سر آن باریک
و نیز گفته اند که سمیت این بحدیست که بنفس صفیر خود میکشد و هر که نظر بر آن افتد بمیرد و هر که نزدیک آن مرده رود او نیز بمیرد و این قول شاید مبالغه باشد و دیگر افعی که مراد
کننده و گردن آن باریک و سر آن پهن و اغبر با نقطهای سیاه باشد و دیگر بلوطیه میباشد و بد بو میباشد و کسی را که میگزد پوست و جدا میگردد و دیگر معطشه که عطش با فراط و حرقت
و التهاب بسیار عارض میگردد و ملسوع آنرا بحدیکه دایم آب می نوشد و سیراب نمیگردد تا بمیرد و دیگر بزاقه که میکشد با آب دهن خود و بوی آن نیز مهلک است و دیگر سیاه سمی آن و
سالح و آرقم یعنی ابلق و مرقش یعنی دو رنگ و انچه صاحب خالها باشد و انواع رده دیگر نیز میباشد و سمیت مار ماده اکثر و قویتر از نر است و تاثیر آن در نهش اعضای
طرف جنس خصوص قریب بقلب و دماغ و اعصاب کبد اسرع است از اعضای بعیده و سمیت مار در دندان آن است یعنی بواسطه دندان سمیت را بعضو میریزد و دندان
آن سفید و کوچک بمقدار دانه برنجی و در آن سوراخی در طول و سر آن محرف مانند قلم تراشیده است و چون ماریکه دندان آن برآورده باشند کسی را گزد از موضع نهش
آن قدری خون بر می آید ولیکن اذیت بسیار نمیرساند و مسموع گشته ماریکه دندان سمی آنرا بر آورده باشند اگر محبوس دارند بعد از دو سال و اگر سر دهند بعد از شش ماه باز
دندان سمی مثل اول بر می آورد و کسی را که بگزد بدستور هلاک میگرداند **طبیعت آن** بنهایت گرمی و خشکی و تجفیف و تحلیل است و آن که قریب با آب و عمارت باشد
حار و یابس در دوم و متوسط آن در سوم و آنکه در دور کوهستان میباشد خشک در چهارم **افعال و خواص و منافع آن** چون با آب اندک نمک و شبت و روغن زیتون
بر آتش اخگر بملایمت طبخ نمایند تا مهرا گردد و گوشت آنرا پاک نموده تناول نمایند مواد غلیظ را به طرف جلد دفع میکند و تحلیل میدهد و گفته اند در مجذوم امتحانی تجربه رسیده که بعد از
خوردن بدن او متقشر شد و از آن مانند فلس ماهی جدا گشت و از آن مرض شفا یافت و نیز از خوردن بسیار آن بدن متقرح شده مثل ماهی پوست از آن میریزد و مقدار کم آن خلط
متعفنه لطیفه را مثل سنحیل سنیس و کثیفه را بتقشیر جلد دفع میکند و نفع می بخشد و ایضاً گوشت پخته آن بنحویکه برای تریاق فاروق میپزند جهت دفع سموم مشروبه و ملدوغه
و ضعف بصر و درد عصب و ازاله برص و منع زیادتی خنازیر و حفظ جوانی و تقویت قوتهای حیوانی و نفسانی و نیکوئی ذهن و فکر و جهت لقوه و رعشه و امراض بارده عصبانی
و طول عمر موثر هر کاه و بسال یکمرتبه تناول نمایند و لیکن اکثار در آن ننمایند و بعد تقویت بدن و شروع بروئیدن گوشت و جلد حفظ نمایند و اعضا را از خارج بمالیدن مرهم
و موم و روغنهای مناسب و مسکه تازه و از دخول آب بنا شامیدن شراب و ماء اللحم و اکل لحوم لطیفه مشوبه و امثال اینها و آشامیدن مرقه آن جهت ضیق النفس بارد و رطب
و باید که مرقه آنرا بدم بپزند زیرا که گوشت آن دیر پخته و مهرا میگردد و ضماد گوشت کوبیده خام آن جهت دفع سمیت افعی گزیده و اقسام مار بنهایت نافع و بجهت داء الثعلب
و داء الحیه و خنازیر و اوجاع مزمنه بارده نافع و چون شکم آنرا چاک کنند و گرما گرم بر گزیده آن گذارند وجع آنرا ساکن گرداند سمیت آن را دفع نماید و اکثار اکل آن محرق اخلاط
و مصدع و مصلح آن شیر تازه دوشیده و آب غوره است و نخودیکه در حین جوشانیدن گوشت در آن پخته باشند و افعال قریب است بقرص افعی و نمکی که در جوف آن پر کرده
باشند و افعال ضعیفتر از گوشت آنست و گفته اند که چون هفت عدد افعی را بریسمان ابریشم سرخ ارغوانی خفه کرده بازای هر یک افعی گرهی بر آن بزنند بستن آن ریسمان برگردن
صاحب خناق جهت رفع آن علت بالخاصیه مجرب و بدستور ریسمان کتانی که افعی را بان خفه کرده باشند جهت خناق و اورام لوزتین نافع و خون آن اکتحالاً جهت روشنی چشم و منع
نزول آب در چشم مفید و بدستور زهره آن سم قاتل بلا مهلت و گدازنده اخلاط و اعضاء و فاسد کننده ارواح و حرارت غریزی است بسرعت بالخاصیت و لهذا استعمال

آن

آن بهیچ وجه جایز نیست و پوست آن جهت امراض صدر و استسقاء و یرقان و طحال و نزلات و ادرار بول و تفتیت حصاة و امراض مقعده هر نوع که استعمال نمایند نافع و بخور آن طرد هوام
نماید و کسی را که خناق باشد و خوردن گوشت آن خوش نیاید او را محرق آن که بدل آنست استعمال نماید و طریقه احراق آن در مقدمه ذکر یافت و در نسخه تالیفی طریق احراق آن چنین است
که بر آن افعی نمک و شبت و انجیر از هر یک یکرطل و نیم اوقیه سائیده پاشیده و با نه اوقیه عسل بر آن ریخته و سر آنرا بسته در تون حمام یا در تنور گذارند تا سوخته گردد مانند زغال پس نرم
سوده در شیشه یا در ظرف چینی محفوظ دارند و عند الحاجه استعمال نمایند و گاه از برای خوشبوئی و نیکوئی طعم قلیلی سنبل الطیب و ساذج هندی نرم سوده با آن ممزوج نمایند
افعال و خواص و منافع رماد آن آنست که طلای آن با روغن زیتون جهت تحلیل خنازیر و با سرکه جهت داء الثعلب و داء الحیه و اکتحال آن با عسل بغایت مقوی باصره است
و علامات افعی گزیده و تدارک سم آن و مراره افعی خورده و تدارک آن نیز و تریاق فاروق زید ظهور تا انتهای کمال و نسخ و طریقه ساختن و زمان استعمال و موضع آن
و مقادیر شربات و منافع و مضار آن تفصیل و قرص افعی و حب و دهن و رماد و طبیخ و ماء اللحم و مرقه و معجون آن در قرابادین ذکر یافت و بالجمله کسی را که افعی یا مار گزیده باشد
از علامات لسع آن بر آمدن خون متغیر اللون از آن موضع پس زردی شبیه بحرکت و ورم کردن موضع لسع و سرخ شدن آن و خشکی دهان و زبان و التهاب اندرون و گرمی
بدن و عرق سرد و سبزی رنگ رو و غثیان و قی صفراوی و اغماء و غشی و سردی بدن و هلاک است و بهترین معالجات فی الفور بلا فاصله بستن بالای آن موضع است
باحکام تمام بفاصله چهار پنج انگشت تا یکشبر و بهر ریسمان و بندی که حاضر باشد حتی از کمربند و دستار یا بند آنا مراد از آنکه تغافل نورزند و مساهله ننمایند اگر میسر باشد یعنی اگر در دست یا پا باشد و اگر در
دو جا به بندند بهتر است یکی بالای دیگری بفاصله چهار پنج انگشت تا یکشبر و تا خاطر جمع نگردند باز نکنند و اگر تا سه روز باز نکنند بهتر است و یا داغ کنند آن موضع را یا قطع نمایند و الا فی الفور تیغ زده
بحجامه بقوت تمام بکنند چند دفعه تا تمام سمیت و خون فاسد دفع گردد و خون مدفوع از آن بریده و کم رنگ مانند چرک رقیق زرد و رنگ شبیه بزرد آب میباشد زیرا که خاصیت سم آنست که خون
و اخلاط و اعضا را بسکرا زود فاسد میگرداند و اگر محجمه میسر نباید شخصی جوان با قوت که دندانهای او سالم باشد و مرضی و قلاعی در دهان و زبان او نباشد و ناشتا نباشد و هر چه در آن پاک شوید و روغن گل
بر لبهای خود بمالد و بدان مضمضه کند و با قوت تمام آن موضع را بمکد و آب دهان را بیفکند و فرو نبرد و نیز فی الفور تریاق فاروق اصلی بدو بخورانند و بر آن موضع بمالند و سه چهار عدد ته که بهندی
مانند و آنها بمالند تا کف بر آورد و بخورانند و خورانیدن روغن کهنه که اقلا یکدو ساله باشد و شیر و شراب کهنه و پنیر مایه خرگوش تازه محلول در سرکه و یا آب مطبوخ برگ غاره و فاشرا و سپند و تخم توتجه
و تخم ترنج و بیخ عرطنیثا و بیخ کاشم و بیخ کرفس کوهی و اشنتین و طرخشقوق و زراوند مدحرج و طویل و کرفس جبلی و فلفل و با معجون مرتب از اینها تمامی و یا آنچه میسر آید با عسل بقدر چهار دانگ و خوردن سیر خام بسیار
یا مذکر و کار و مالیدن مر مکی و ادویه مذکوره بقوت بر موضع آن شکم موش زنده را شکافته و گرما گرم بر آن موضع گذارند و بدستور شکم خروس زنده را شکافته گرما گرم بر آن بگذارند و مهره مار را بر آن بگذارند تا بچسبد
و بر آن شیر تازه دوشیده میریخته باشند تا هنگامیکه دیگر شیر بر دو رنگ آن متغیر نگردد و مهره خود بخود جدا گردد زیرا که از علامات مهره مار اصلی آنست که مادام که زهر باقیست
جدا نمیگردد و شیر که بر آن میریزند بریده و متغیر میگردد و قی فرمودن یا تبکیه نیل در آن بمقدار یکرطل حل کرده باشند و بستن قدری از آن در آن موضع و خوابانیدن آب گرم
بر پایه که نبات هندی بحروفست و سعوط نمودن بدان اگر تازه آن نباشد برگ خشک آنرا سوده بنحوی سعوط نمایند که باقصی بینی و دماغ او برسد و تغرغر به سرطان نهری و
انجبیل با شیر الاغ و یا زنان و گفته اند اکتحال بدند با آب سوده در چشم او باعث عدم تضرر از سم آنست اما باید که قلیل باشد زیرا که کمال مضرت بچشم دارد و کسی که زهره افعی خورده
و او را پی در پی غشی عارض گردد مدبر آن مکرر قی فرمودن با آب ز نه و مطبوخ ادویه مذکوره و روغن کنجد تازه و مسکه با آب گرم و با شیر گاو و یا بز و یا تریاق فاروق و مثرودیطوس
و دواء المسک و فاد زهر فائق و امثال اینها و آشامیدن آب گوشتهای لطیف مانند مرق مرغ جوان فربه و سرطان نهری با مشک خالص و شیر بز یا الاغ یا زنان و امثال اینها است
افلنجه بفتح اول و سکون فا و فتح لام و سکون نون و فتح جیم و ها بهندی پل برنگ نامند **ماهیت آن** تخمی است شبیه بخردل و تند شبیه ببوی سیب و با عطریت
و بغایت سرخ و طعم آن تلخ و در خوشبوئیها داخل مینمایند و در معاجین و غیرها نیز نبات آن بقدر ذرعی برگ آن مانند برگ بادام و گل آن سفید و تخم آن در غلافی مانند تخم
ترنج و سنبت آن در بلاد هند است و زرد و سیاه آن زبون گویند از قسم کوچک کبابه است و نیز گویند قرنفل بستانی است و این هر دو اصلی ندارد **طبیعت آن** گرم در اول
و خشک و با قوت قابضه **افعال و خواص و منافع آن** مقوی دل و دماغ و جگر و معده و مفتح سده دماغی و محلل ریاح و مشهی و مفتح سده احشا و مسخن معده و آروغ
آورنده و قائم مقام جمیع سموم خصوصاً عقرب و رتیلا و طلای آن با روغن زیتون در حال رفع درد گزیدن عقرب می کند مصدع و مورث کرب و خناق مصلح آن
روغن زیتون مقدار شربت آن تا دو مثقال **افنیقون** بفتح اول و سکون فا و کسر نون و سکون یای مثناة تحتانیه و ضم قاف و سکون واو و نون لغت یونانی است **ماهیت**
آن نباتیست شبیه بافیقطس یکرو بوکه بوی اترج ندارد و در زراعت گندم میروید **طبیعت آن** بغایت سرد و مخدر است **افعال و خواص و منافع آن** اخلاج

افلنجه

افنیقون

افقطیس

در طلیه‌ها و غیره مستعمل است شرب آن جایز نیست **افقطیس** بفتح اول و کسر فا و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح قاف و ضم طای مهمله و سین مهمله لغت یونانی است بمعنی محلل
ماهیت آن نباتیست ربعی کمتر از ذرعی و ساق آن باریک و پر شاخ و گل آن مختلف الشکل و اللون و مائل بسفیدی و برگ آن عریض شبیه برگ سداب با تشریفات خفی و بر سر
برغبهای سفید مانند برگ کاسنی کبیر و اندک طولانی و ساق برگ آن باریک و تخم آن شبیه تخم شلغم و بزرگتر از آن و یا تخم ترب و در غلافی مانند آن و سیاه و اغبر و بیخ آن بزرگتر و سیم
و با عطریت و از وسط ساق آن سه و یا چهار شعبه شبیه بانگشتان باریک بطول یک اصبع روئیده بطرف بالا و بوی گیاه آن شبیه بوی ترنج **و منبت آن** سواحل دریا
و ممر آبها و جاهائیکه آب در آن فرو میرود و می باشد و مزرعهای جو و عدس و نخود در مصر و سواحل دریای شام بسیار است و در صعید مصر آنرا شلجم نامند بهترین آن رسیده سنگین است
و مغشوش تخم شلغم مینمایند و فرق به بزرگی آنست **طبیعت آن** در دوم گرم و خشک و با اندک حدت و گرمی آن زیاده از خشکی آن **افعال و خواص و منافع آن**
برگ و تخم سائر اجزای آن جهت وجع کبد و ورم بارد و غلیظ آن و تفتیح سده طحال و تحلیل اورام و اخلاط غلیظه و ریاح و نفخه طحال و احشا و صلابات سائر اعضا و در دیا و دفع جمیع سموم
قتاله شربا و ضماداً نافع و باید که سه روز با شراب حلو یعنی شیرین استعمال نمایند و عصاره بیخ آن در جمیع امراض مذکوره نافع و قویتر و باید که در فصل بهار عصاره آنرا بگیرند زیرا که بعد
از آن در آن رطوبتی نمیماند مقدار شربت آن تا دو مثقال و از تخم آن نیم مثقال و دهن آن در آثار مانند آنست و آنرا زیت الشلجم نامند **افیمیدون** بفتح همزه و کسر فا و سکون
یای مثناة تحتانیه و کسر میم و سکون یای مثناة تحتانیه و ضم دال و سکون واو و نون لغت یونانی است و آنرا فافیوس نامند **ماهیت آن** نباتیست ما بین شجر و گیاه
و منبسط در یک شاخ و برگ آن زیاده از دوازده عدد می باشد و گل و ثمری ندارد و ریشهای آن باریک و سیاه و تند بو و بی طعم **طبیعت آن** سرد و تر **افعال و خواص**
و منافع آن ضماد آن مانع بزرگ شدن پستان است خصوص با روغن زیتون نارس و آشامیدن آن مانع توالد زن و مرد مقدار شربت بیخ و برگ آن جهت قطع توالد
سه مثقال است که با شراب بنوشند **افیوس** بفتح اول و سکون فا و ضم یای مثناة تحتانیه و سکون واو و سین مهمله لغت یونانیست و آنرا فافیوس الحدقی نیز نامند بجهت آنکه
شبیه بحدقه است و بعضی مردم آنرا خاما الاعنوخ فجی بری نیز گویند **ماهیت آن** نباتیست ما بین شجر و گیاه و بسیار بلند نمیشود و ساق آن مزغب و باریک و از سه عدد زیاده
نمیباشد و شبیه بچوب و در خر برگ آن مانند سداب و بسیار سبز و ثمر آن مانند خیار کوچکی صنوبری شکل و سیاه و گل آن زرد و صدفی شکل و بیخ آن بقدر امرودی و شبیه
بترب و خنثی و سید رو پر از رطوبت و چون خشک شود باطن آن سفید و ظاهر آن سیاه میگردد **طبیعت آن** در دوم گرم و خشک و لزاع و جالینوس بارد در دوم
و مجفف در اول و ثمر آن حار و قابض در اول درجه اول و مجفف در دوم گفته **افعال و خواص و منافع آن** آشامیدن اعالی آن مقی و اسافل آن مسهل و مجموع
آن مقی و مسهل بلغم و صفرا و مانع روئیدن موست بر عانه صبیان تا مدتی چون بر آن بمالند و ثمر آن بر قاز امفید و دمعه مقی و مسهل مقدار شربت آن از جرم آن سه قیراط
و از رطوبت آن پنج قیراط شیخ و داود انطاکی گفته که رطوبتی که در ثمر آن است جهت تحلیل صلابات نافع و گفته شده جلا میدهد بیاض چشم را و مقی و مسهل است و کیفیت
استخراج و صمغ آن آنست که آنرا بکوبند و بفشارند و صمغ آنرا بگیرند و در ظرفی بکنند و بر آن آب بریزند و با بری حرکت دهند و خشک نموده استعمال نمایند **افیون** بفتح همزه
و سکون فا و ضم یای مثناة تحتانیه و سکون واو و نون معرب اپیون یونانیست و معنی آن مسبت است یعنی خواب آورنده و بعربی لبن الخشخاش و مرقد و به بربری تریاک
و بسریانی عیامیون و شقیقل بمعنی میراننده اعضا و بفارسی تریاک و گویند تریاکی که رستم از کیکاوس طلبیده که بسهراب خوراند افیون بوده زیرا که منسوب دوائی در اوجاع شدیده
مسکن و حائل میان مریض و موت سوای آن و چون در آن قوت سمیت است و با آنکه دوائی سمی و شدید الغایله است و اطبا باعتبار چنان نفعی محتاج بوده اند باستعمال آن
و ندانسته اند چاره از آن لهذا ترکیب نموده اند آنرا با مصلحات آن مانند زعفران و جندبیدستر و مشک **ماهیت آن** بدانکه اطلاق مینمایند آنرا بر سبیل اشتراک بر سه چیز
اول بر لبن خشخاش مطلقا خواه خشخاش سفید باشد و خواه سیاه و اهل مشرق و مغرب برین متفق اند دوم بر لبن خشخاش سیاه و این نزد قدمای اطبا است جهت آنکه در آن
زمان زرع خشخاش سفید نبوده و از خشخاش سیاه صحرائی لبن میگرفتند و بستانی آن بسیار کم بوده مگر در مصر تنها خاصه در موضعی از آن معروف با سیوط و از آنجا باطراف میبردند
سوم بر عصاره خشخاش سیاه که با فتاب خشک نمایند چنانچه دیسقوریدوس و شیخ الرئیس فرموده اند و از کاهوی صحرائی نیز افیون میسازند و این نیز مخدر است اما ضعیف العمل
و از شقایق النعمان نیز بدستور خشخاش لبن میگیرند و این بسیار کم بعمل می آید و لیکن بسیار قوی است طریق اخذ آن آنست که چون برگهای گل خشخاش ریخت و کوزه آن رنگ
شد و دانهای آن بسته گردیده و قریب بآن رسید که رطوبت و طراوت آن کم شود و خشک گردد اطراف ظاهر آنرا آخر روز سه چهار تیغ طولانی غیر آن که غایر باشد و بانداز
آن برسد و سوراخ نکند زده شب میگذارند تا شیر و رطوبتیکه درون آنست از آن موضع بیرون آید و بسبب سردی هوا فی الجمله جمود و انعقادی بهم رساند پس صبح زود که

آفتاب خوب طلوع نکرده و هوا گرم نشده باشد آنها را با انگشت میگیرند و بر کناره صدفی یا پیاله چینی یا شیشه جمع مینمایند و زمانی صبر میکنند تا آنچه باز تراوش نماید از آنها بر آید نیز میگیرند
و همچنین روز دیگر و گاه و مرتبه دیگر نیز تیغ میزنند و لبن آنرا بدستور بر میدارند و بعضی مردم لبن آنرا از صدفه یا پشت کارد جمع مینمایند و با انگشت بهتر است زیرا که در آن صورت
البته قدری از پوست رقیق و اجزای کثیفه خشخاش جراشیده داخل آن میگردد پس از تمام اخذ تمامی لبن آنرا بر روی سنگ نیکو صلایه میکنند و بدست میمالند تا بعضی از رطوبات
آن بتحلیل رود و غلیظ گردد و قرصها و یا فتیله و یا قلمهای بهم میسازند اما طریق اخذ عصاره آن آنست که سر خشخاش و پوست و اوراق آنرا میکوبند و آب آنرا افشرده میگیرند و در آفتاب
میگذارند تا غلیظ گردد و بدستور بر سنگ صلایه میسایند و بدست میمالند و اقراص میسازند و این را افیون مقونیون میگویند و بهترین آن افیون متخذ از خشخاش سیاه است و بعد از آن
از خشخاش سفید و از شقایق النعمان از همه باعتباری بهتر و اقوی و زبون آن ماخوذ از عصاره آن است و از آن زبونتر ماخوذ از کاهوی صحرائی و علامت جودت آن تندی بوی
و تلخی طعم و قوت و ملاست جرم و جوهر و در آب گداخته شدن و اجزای محلول آن متشابه و متساوی بودن و کدورتی در آن نباشد و چون صاف نمایند ثفلی از آن نماند و بو
آن خواب آورد و چون قطعه آنرا بشکنند رنگ آن سفید مائل بسرخی و سنگین باشد و چون در آفتاب گذارند نرم و گداخته گردد و چون در آتش اندازند و یا نزدیک چراغ بدارند زود مشتعل و افروخته گردد
و از آن جرم بسیاری نماند و شعله آن صافی باشد و کدورتی نباشد و چون آنرا خاموش کنند بوی آن تند و قوی باشد و مغشوش آن بخلاف اوصاف مذکوره است و آنرا غش با میثا
یا عصاره خس بری میکنند و عدس و صبر و مر نیز داخل آن مینمایند و علامت هر یک از طعم و رائحه و حل نمودن در آب معلوم میگردد **طبیعت آن** بدانکه در مزاج آن اختلاف
بسیار شده است جمهور اطبای یونان آنرا سرد و خشک و برودت آنرا در نهایت مراتب میدانند که چهارم است و در آن نیز اختلاف است بعضی در اول چهارم و بعضی در آخر
و همچنین است قول در یبوست آن بعضی گفته اند که یابس است در سوم و بعضی گفته اند یبوست آن قوی است و جمله اطبای هند آنرا گرم و خشک و متاخرین اطبای فارس که تابع اطبای
یونان اند اکثری آنرا سرد میدانند و بعضی گرم و آنچه بالفعل مشهور میان اطبا است متخذ از خشخاش سیاه بری بارد یابس است در چهارم و متخذ از خشخاش سیاه بستانی بارد یابس در آخر
سوم و از خشخاش سفید بستانی بارد یابس در اول سوم و متخذ از کوزه شقایق النعمان اکثری آنرا گرم میدانند و بعضی سرد و مؤلف را عقیده آنست که افیون با وجود برودت مرکب
القوی است یعنی در آن دو جزو است جزو حار لطیف هوائی و جزو بارد کثیف ارضی اما این غالب است و تلخی طعم و حدت رائحه بسیار و سرعت اشتعال بنار و صدور افعال و حرارت
از آن در بدن بعد ورود در آن و فعل انفعال با هم بسبب جزو حار آنست و لیکن چون بسیار لطیف و قلیل است زود تحلیل میرود و زائل میگردد و افعال برودت آن بسبب
جزو کثیف ارضی آنست و چون بسیار است باقی میماند و از اینست که در اوائل هنگام استعمال و ورود آن در بدن باطناً و ظاهراً شرباً و ضماداً و طلاء بسبب تجدید و سد مسام و اجتماع حرارت
در باطن قوی برابری انگیزاند و ظاهر بدن را گرم میسازد و اشتها را زیاده میگرداند و رفته رفته بالعکس بدن را ضعیف و لاغر و رنگ زرد و بی رونق میسازد و بسبب ضدیت و افنا و اماتت حرارت
غریزی و قوی و ارواح **افعال و خواص و منافع آن** مخدر و قابض و مسدد و منوم و مغلظ و مسکن اوجاع و مانع نفث الدم و فساد آنها و حافظ ادویه و ترکیبات بجهت اکثر امراض راس
و اعصاب و نزلات و امراض چشم و گوش و سرفه و ربو و ضیق النفس که از حرارت باشد و تنها در مرتبه قدیمه و نایبه نافع و در تسکین اوجاع و منع تعفن اخلاط و تحلیل روح حیوانی و رفع اسهال
و قرحه امعا مانند آن دوائی نیست و چون در سفرها و هنگام تعب و غم و هم و اندوه و ضعف قلب و گرسنگی و نیافتن طعام در ایام قحط و غلا و سرمای شدید و ایام روزه و قطع
اسنان و حرقت بول و سوزش آن و حدت منی و سرعت انزال و شدت قوت باه و وجع قولنج اندکی از آن بخورند مفید و سودمند است بجهت افعال مذکوره و خاصیت آن امراض راس
طلای قلیلی از آن با مصلح آن تنها و یا با ادویه مناسبه دیگر بر پیشانی و شقیقه جهت صداع حار و خورانیدن مقدار حمصی در می بتدریج تا ربع درمی با ماء الشعیر بصاحب قرانیطس
نافع و موجب رستگاری او و تنویم صاحب سرسام صفراوی و صبار او قطرب و جنون اگرچه بمالیدن افیون باشد بر شقیقه و پیشانی و بینی اگر قوت او قوی باشد و الا احتمال
بر هیز نمایند از استعمال آن و همچنین استشمام آن با شمه از زعفران حل کرده در لخالخ منومه و خورانیدن مقدار یک قیراط و کمتر از آن بصاحب سهر مفرط جهت تنویم آن مفید و نیز
مسکن اوجاع است در هر عضو که باشد و همچنین بوئیدن آن و مالیدن آن بر جبهه و یا با ماء الشعیر خوردن و یا بر داشتن فتیله آلوده بدان بر مقعده و نیز مسکن افکار ردیه صاحب
قطرب است استعمال مقدار قلیلی از آن با افلونیا خواه بخورد و خواه ببوید خصوصا فتیله با اندک زعفران در روغن گل حل کرده باشند و خورانیدن نیم درهم افیون با ماء الشعیر
و قوت اختلاط عقل و غلبه حرارت نافع است صاحب داء الکلب و مانیا را خواب آورد و سعوط قلیلی از آن با اندکی زعفران جهت زکام و نزله در انتهای علت مفید و بعضی با کحل
گفته اند و در اصلاح ضرر آن بدماغ هیچ چیز مانند جدوار و زعفران و مشک نیست امراض العین مالیدن آن با مصلح آن که زعفران است و یا زرده بیضه و شیافات و اضمده
و طلیه منومه بر درد چشم صاحب رمد و اوجاع چشم در انتهای علت نافع و همچنین با اندکی زعفران و شیر دختران امراض الاذن چکانیدن اندکی افیون محلول در روغن بادام تلخ

اقاقیا

دیا روغن خلوق که دهن الزعفران است جهت تسکین درد آن و همچنین با دو حبه جندبیدستر محلول در شیر دختران و یا روغن بادام تلخ و مرو زعفران جهت درد گوش و استعمال ماء آن
با جندبیدستر جهت تسکین اوجاع گوش و قرصه آن نافع و قطور آن با بزر البنج سفید هر دو متساوی بقدر عدسه محلول در روغن بنفشه جهت وجع حادث از حرارت و یک قیراط آن در شیر تازه
دوشیده حلکرده نیمگرم جهت بثور آن که با ضربان باشد اما وقتی باید استعمال قطورات افیونیه در گوش نموده که از شدت وجع خوف تشنج و اختلاط عقل و غشی باشد و با وجود اینها مداومت
بآن جایز نیست زیرا که موجب ثقل سامعه است و در غیر این حالات طریق اولی و ضماد آن جهت تجفیف قروح و ورمهای حاره با زرده تخم مرغ نانجته و زعفران جهت حمره و نضم
خای مهمله که با دسرخ نامند و خراجات بضم خای معجمه و با شیر دختران و زعفران جهت نقرس حار و فتیله آن با مرکی و زعفران بالسویه جهت زحیر مجرب و با موم و روغن جهت
حکه و جرب نافع و در معاجین و ادویه مرکبه حافظ قوت آنها است مضر قوای باطنیه و ظاهریه و حس و ادراک و ارواح و محدث کزاز و دق و شیخوخت و لاغری بدن و زردی
رخسار و تقلیل فهم و فکر و کج خلقی و اکثر اوقات مغموم و محزون بودن و باندک چیزی خائف و هراسان شدن و ضعف قوت باصره و سامعه و شامه و ذائقه و علت کبد
و معده و گرده و مثانه و باه و احداث نفخ و قولنج و عسر البول و غیر اینها است بسبب مضرت آن باین اعضا مصلح آن جندبیدستر و زعفران و دارچینی و فرفیون و زنجبیل و جدوار
و فلفل مقدار شربت آن از یک عدس تا چهار قیراط زیاده از یک دانگ آن ممنوع و دو درهم آن کشنده بدل آن سه مثقال آن بزر البنج و بوزن آن تخم لفاح با پوست بیخ آن
با عصاره آن و در حبس الدم طباشیر و طین مختوم و کافور و کهربا است و بعضی بدل آن بوزن آن تودری سفید گفته اند و مدت عمر و بقای قوت آن را مانند سقمونیا
پنجاه سال گفته اند و باید که آنرا محفوظ دارند از رسیدن کیفیات غالبه اربعه یعنی حرارت و برودت و رطوبت و یبوست و از گرد و غبار و آمیزشهای غریبه و غیر ما که آنرا از
صورت نوعیه خود متغیر گردانند و ضعیف و فاسد سازد و هر که زیاده از مقدار شربت آن بخورد اورا خدر و افسردگی اخلاط و ارواح و فواق و ظلمت بصر و برا کندگی حواس و تنگی نفس و گرفتگی
زبان و سبات مفرط و خارش بدن و فرو رفتن چشمها و کراز و عرق سرد و آمدن رائحه افیون از دهان و نفس و بدن خصوص که در وقت خاریدن و کمودت ناخنها عارض گردد پس
اهلاک مداوای آن و آنچه بدان ماند قی کردن بماء الشبت و مخل و عسل و نمک هندی و تحقین بحقنه حاره و آشامیدن شراب کهنه و در آن دارچینی سوده و عاقرقرحا و جندبیدستر
داخل کرده باشند و گرم کردن سر بکمید و عطسه فرمودن و در میان آب گرم نشانیدن و خورانیدن تریاق فاروق و سنجرنیا و تریاق اربعه و تریاق الطین و مثرودیطوس
و فاد زهر خایق و مقدار بندقه جندبیدستر و مشک و فلفل و حلتیت و جدوار مجرب و دارچینی و اهل سائیده با عسل سرشته و اگر قلیل فرفیون و زعفران نیز اضافه نمایند
بد نیست و خورانیدن روغن گاو و آب گرم و بوره و نمک و یا شیر تازه دوشیده با انجیر دریائی و مکرر قی کردن و بعد از آن عسل و چیزهای چرب و شیرین و حشوهای چرب و شیرین
خوردن و بوئیدن مشک و جندبیدستر و زعفران و خوردن اینها باهم و غذاها و طعامهای چرب شیرین و شیر برنج و شیر و سیر و جوز نیز موثر است و خوردن جندبیدستر بقدر آنچه
که افیون خورده و آشامیدن سکنجبین و افسنتین و نگذاشتن که بخواب رود نیز موثر است و اگر از عقب آن روغن کنجد و یا سیر شف بخورد گفته اند که معالجه پذیر نیست در شبها و کم
و ماستهای بالای آن مضر و باعث قولنج صعب است و اگر احتیاج بحقنه شود و تحقین فرمودن بحقنهای مناسبه و بعد از فراغ از حقنه شراب افسنتین ساعت بساعت دادن و در
بزر البنج و شوکران احتیاج بتحقیق زیاده است از افیون و بیان افیون و طریقه اخذ و منافع و مضار و دفع مضار و تراکیب افیونیه باید که تفصیل و بسطی در قرابادین ذکر یافت
فصل الالف مع القاف ۞ **اقاقیا** بفتح همزه و قاف و الف و کسر قاف و فتح یای مثناة تحتانیه و الف بلغت یونانی اسم عصاره قرظ است و قرظ ثمر سنط
که از آن صمغ عربی بعمل می آید و بهندی ببکو و ثمر آنرا ببکر کارس و بفرنگی اکاکیا نامند **ماهیت آن** باصح اقوال عصاره نوعی از امغیلان است که قرظ نامند آنچه قبل از رسیدن
آن کوبیده و گرفته باشند قبل از جفاف سرخ یا قوی رنگ و بعد از خشکی سبز مائل بسرخی و سیاهی و آنچه بعد از رسیدن اخذ نموده باشند سیاه میباشد مختار و مستعمل نوع اول است
که طیب الرائحه سبز مائل بسیاهی سنگین و صلب باشد **طبیعت** غیر مغسول آن سرد در اول و خشک در اول سوم و مغسول آن سرد و خشک در دوم **افعال و خواص و
منافع آن** مجفف و رادع و قابض و قاطع نزف الدم و نفث الدم و مقوی معده و کبد و حابس نزلات حاره و اسهال موی و جهت استرخای مقعده و رحم
شرباً و ضماداً و اطلای آن مسکن درد حاره و مقوی بصر و ملطف رطوبات و زائل کننده سرخی آن و داخل کرده میشود در ادویه ظفره و طلای آن بر اورام حاره محلل و مانع
انصباب مواد است بسوی آنها و جهت داحس و شقاق حادث از سرما و استرخای مفاصل و بروز ناف اطفال و مقعده و برموسیاه کننده آن و با برگ مورد
و گل سرخ جهت قطع ادرار عرق و بدبوی آن و بر بدن و رخسار باعث نیکوئی رنگ و با سفیده بیضه مرغ جهت سوختگی آتش و منع آبله و بدستور با موم و روغن جهت
سوختگی آتش و داحس و سعفه و ذرور آن جهت قطع نزف الدم از هر عضو که باشد و چون در آب بجوشانند و بر مفاصل مسترخیه بریزند نافع و مانع ریختن مواد است

اقحوان

بسوی آنها و احتقان بدان مانع سحج و اختلاف الدم و مقوی امعاست و در رحم باعث نشف رطوبات مسترخیه آن و حمول فرزجه آن مانع نزف الدم و خروج مقعده و رحم و جا
و سیلان آن و ضماد آن جهت برآمدگی حدقه و ورم حار و باد سرخ و ورم مقعده و رحم و بر کبد ضعیف باعث تقویت آن و چون در آب حل کنند و سر را بآن بشویند موی را سیاه گرداند
و مانع آید از افتادن آن و بلادن و روغن گل جهت قطع اسهال اطفال مجرب مورث سده مصلح آن روغن بادام مقدار شربت آن تا یکدرهم بدل آن بوزن آن عدس و صندل
و گویند حضض است و این آنسب مینماید و دستور گرفتن آن آنست که بگیرند ثمر درخت آنرا هنگام نضج و رسیدگی و بکوبند و صاف نمایند و بآتش ملایم جوش دهند تا بسر حد انعقاد
رسد و در تابستان بریزند و بگذارند تا خشک شود و بکار برند و اکثری آب برگ آنرا نیز داخل مینمایند و گفته اند که با آفتاب منعقد سازند بهتر است و طریقه غسل آن آنست که با آب بسایند آنچه بر
بالای آب آید بردارند و قرصها سازند و خشک نمایند و عند الحاجت بکار برند بدانکه اقاقیا مرکب است از دو جوهر لطیف حار و حاد و لذاع و غایص و جوهر کثیف ارضی قابض سرد و چون
غسل نمایند آنرا جوهر لطیف صاحب آن افعال زائل گردد و جوهر کثیف ارضی آن بماند و لهذا در بعضی موضع استعمال غیر مغسول آن مانند اورام و در بعضی جاها مغسول آن مانند امراض چشم
باید **اقحوان** بضم همزه و سکون قاف و ضم حای مهمله و فتح واو و الف و نون لغت عراقی است احداق المرضی نیز گویند و بفارسی بابونه گاو و بابونه گاوچشم نامند و بیونانی اودیا
و ادیابیس و بعبرانی فیقایفا و بسریانی فشا و نیز فراسیون و کرکیش و کرکاس گویند و نزد بعضی کافوریه نام اقحوان است **ماهیت آن** دو قسم میباشد صغیر و کبیر صغیر را بیونانی
طلیمن و بفارسی بهار گویند و این نیز دو نوع بری و بستانی و بستانی را شاخهای باریک و برگ آن شبیه ببرگ گشنیز و ازیانه و گل آن زرد و مدوره و در اطراف آن گلهای ریزه
سفید و از گل بابونه بزرگتر و ثقیل الرائحه و باندک تلخی منبت بری آن کوهستانها و صحراها و بالجمله صنفی از بابونه است و مغشوش بها بابونه مینمایند و فرق آنست که بابونه تخم دار
و این ندارد و گل بابونه مجوف نیست و این مجوف است و مستعمل گل زرد آن است نه گل سرخ آن و بهترین آن آنست که برگ آن سبز و بیرون گل آن سفید و اندرون آن زرد و با تلخی
طعم باشد و کهنه و فاسد نباشد **طبیعت آن** در سوم گرم و در دوم خشک **افعال و خواص و منافع آن** مسخن مقوی و محلل و مفتح سده جگر و افواه عروق
و ملطف و محلل خون منجمد در مثانه و ورم مقعده و مدر بول و عرق و حیض و مسقط جنین و مفتت حصاة و با قوت تریاقیت و جهت درد مثانه و ورم سپرز و استسقاء و قراقر معده
و قولنج و وجع مثانه و نزول آب و گرفتن نافع و با سکنجبین و یا با نمک مسهل سودا و بلغم و بدستور با افتیمون اعضاء الراس بوئیدن تازه آن خواب آورد و اکثار و مداومت آن
سبات بطول آن جهت سهر پیران نافع بدین قسم که هر شب اقحوان و حوبقشره و بابونه از هر یک قدری در آب شیرین بجوشانند و روغن ابرساد اخل کرده بر سر بطول نمایند خواب
آورد و ایشانرا و در نسخه دیگر بجای شبر صعتر آمده و تخم و تمام نیز داخل دارد و چون اقحوان استفراغ سودا و بلغم مینماید لهذا استفراغ بدان بنحو مذکور نافعست برای مالیخولیا
و فزع و صرع و همچنین آشامیدن هر روز یک مثقال از بیخ آن و بعضی دو مثقال گفته اند با طبیخ فادانیا تا سی روز متوالی جهت ازاله صرع و همچنین آشامیدن گل آن هر روز دو درم
با شراب بجای نابیست و پنج روز متوالی جهت صرع و ذرور خاکستر گل آن برای غرب و اکتحال خشک سوده آن جهت تقویت طبقات چشم و رفع ظلمت بصر و جلای آن و رفع
آثار قروح و دفع نزول آب در آن و بعضی این خاصیت را بنوع صغیر آن مخص داشته اند **اعضاء النفس** والصدر والغذاء لعوق آن جهت بو و سرفه و نفث الدم و آشامیدن
سه درم برگ خشک آن با سکنجبین و نمک جهت ربو و اسهال مره سودا و تحلیل و تجفیف رطوبات منجلبه بسوی معده و تحلیل خون منجمد در آن و آشامیدن یکمثقال خشک سوده آن با سکنجبین
جهت ربو و بر انگیختن اشتها و خوشبوی معده و آشامیدن بخور آن جهت ادرار عرق و رفع قولنج نافع **اعضاء النفض** آشامیدن مطبوخ آن با ماء العسل مدر قوی است و محلل
خون منجمد در معده و مثانه و مسکن وجع آن و چون با گل آن بیاشامند تفتیت حصاة و تفتیح قولنج نماید و فقاح آن با شراب جهت ادرار بول و طمث و اسقاط جنین و نزول آب در
کبستین و بدستور حمول آن ادرار حیض و تقویت تمام نماید و محلل صلابت رحم و مفتح سده آن و افواه بواسیر است و فرزجه آن مدر حیض و منقی رحم و جلوس در طبیخ آن جهت صلابت
رحم و طلای آب تازه آن بر انثیین و قضیب و کنجران جهت تقویت باه و جماع بغایت موثر و ضماد آن بدین قسم که آب مطبوخ آن با پارچه تر کرده بر آن گذارند جهت التوای
عصب و دفع زهر جانوران سمی گزنده و با موم و روغن جهت ورم صلب ساقین و غیر آن و ضماد جمیع آن جهت باد سرخ و اورام حاره و بارده در انتها و جهت بواسیر
و تقشر خشک رستنها و قروح خبیثه و جراحت قضیب و ضماد گل آن جهت تحلیل اورام غلیظه و تفتیح سده مفید المضار اکثار آن مصدع و مثقل راس مصلح آن گل نیلوفر و سکنجبین
بکرب معده و مضر فم آن و مصلح آن بنفشه و لیمون و سکنجبین مقدار شربت آن تا دو مثقال بدل آن اکلیل الملک و بابونه است و وزن آن نوع صغیر آن در دوم گرم و در اول
خشک و در افعال ضعیفتر از اول ضماد آن با شراب جهت نیکوئی رنگ رخسار و تحلیل ورم صلب نافع و روغن آن که چهل روز گل اقحوان را که در هر یک رطل از آن چهار رطل روغن
زیت یا روغن کنجد تازه ریخته در آفتاب گذاشته باشند و قطور آن در گوش جهت رفع اوجاع آن و تدهین بآن جهت لقوه و التوای عصب و ورم اسافل بدن و مقعده و صلابت رحم

وتفتيح مسامات و ادرار عرق و نضج اورام و اصلاح جراحات عضاي عصباني شرباً و ضماداً نافع و قطور آن در گوش جهت تسكين وجع آن و استنشاق آن و سعوط بآن بعد استفراغ
مجرب است و از براي سهر حادث از رطوبت بورقي و سهر مشايخ و خواب آوردن ايشان و همچنين بعرق سر آن و تمريخ آن جهت لقوه مفيد و گاه در تركيب مسهلات نمايند روغن آنرا با بعضي
ادويه حاره عطريه ملطفه مفتحه بحسب اغراض براي زيادتي تسخين و منافع آن اقسون بفتح همزه و سكون قاف و ضم سين و واو و نون و افسنتون بفتح همزه و سكون فا و كسر

اقسون

نون و سكون ياي مثناه تحتانيه و ضم تاي مثلثه و سكون واو و نون و در آخر نيز ديده شده ماهيت آن نباتيست در كل و برگ شبيه بباد آورد و ساق آن كوتاهتر و غليظتر
از آن و در هنگام تري تقشر ميشود و آنرا ميخورند و چون برسد طعم آن تلخ مايل بحدت ميگردد و گل آن پر خار و خارهاي جوانب برگ آن مانند سوزنها و تخم آن زرد و از تخم معصفر كه
قرطم نامند ريزه تر و بيخ آنرا چون بخايند از آن حرارت بسيار ظاهر ميگردد و در اواخر تابستان مي‌رسد و در اكثر مواضع مي‌شود طبيعت آن در دوم گرم و در اول خشك
افعال و خواص آن بسيار لطيف مقدار سه درهم از برگ آن جهت كزاز و تشنج امتلائي و اورام كردن و شيخ عضل شرباً و ضماداً مجرب گفته اند خصوصاً با شراب و تخم
آن با شراب جهت [illegible] نافع مضر [illegible] مصلح آن شراب مقدار شربت آن سه درهم تا پنج درهم و از تخم آن تا دو درهم بدل آن شكاعي است اقط بفتح اول و كسر قاف و طاي مهمله بفارسي

اقط

كشك مينو و اهل روستاق و اعراب باديه ضباه نامند و بتركي قروط ماهيت آن روغني است كه بطبخ و جدا كردن مائيت از جبنيت را با نمك سرشته منعقد و خشك نموده

نند

باشند و صنعت آن در قرابادين مذكور شد طبيعت آن سرد و خشك در دوم افعال و خواص آن قابض و مبرد و مسكن حدت صفراء و دم و بريان كرده آن
جهت دفع اسهال مزمن بغايت مؤثر و ضماد سوخته آن جهت داء الثعلب و رفع نزف الدم و بواسير و بالشحم سوخته و جو سوخته بالسويه جهت خراز مجرب كه اول سر را بروغن
گل سرخ چرب كنند و بعد از آن بر آن طلا نمايند المضار ديرهضم و مولد رياح و بلغم غليظ و خام و مسدد خصوصاً از امزجه بارده رطبه مصلح آن جوارشات و گلقند است ابن البيطار
گفته بهر كه صرع بسبب ويدان بود و خورده شود داء و يه قاتل ويدان و از براي رفع سبب آن ميبايد كه قوده باشد غذا در آن روز ماء الاقط با ثوم بسيار و اقط فراگرفته شده

اقليميا

از آن نيز مي‌باشد در آن قوت محلله زياده و ضررش بمعده كمتر از فراگرفته از جبنيت و اين را بتركي قراقروط نامند و از جبنيت را قروط چنانچه ذكر يافت اقليميا بكسر اول
و سكون قاف و كسر لام و سكون ياي مثناه تحتانيه و كسر ميم و سكون ياي مثناه تحتانيه و الف و قليميا بحذف همزه در اول نيز آمده و آنرا قدبليا و بيوناني چرپر اگوينه و از گداختن جسد منطرقه
مانند ذهب و فضه و مس و مرقشيثا مثل كف و در زير و تحت آن منجمد گرديده و آنچه در تحت بهم ميرسد بازگف آنست كه بعد گداز و بهم رسيدن كف بسبب حركت آن ظاهر بعضي بطرف فوق
و بعضي تحت مجتمع ميگردد و الا آنكه آنچه بطرف فوق است الطف از آنچه بطرف تحت است و گويند خبث فلزات اقليميا است يعني خبث ذهب اقليميا ذهب و خبث فضه اقليميا فضه
و خبث مرقشيثا اقليميا مرقشيثا است و بعضي گفته اند كه خبث فلزات غير اقليميا است و قول اول اصح است و بهترين همه ذهبي است و آنچه در رنگ شبيه باصل آن فلز باشد و ذهبي
مايل بسبزي و فضي بسفيدي و سياهي و ذهبي از غلبه بوره است كه بر طلا مي‌زنند و گويند اقليميا معدني مي‌باشد و مستعمل محرق مغسول آن است و طريق احراق و غسل آن در مقدمه
اين كتاب و در قرابادين كبير و دستور بر و رون آن و ذرورات و شيافات اقليميا نيز مذكور شد طبيعت آن مانند اصل آنست الا آنكه يبوست بر آن غالب افعال و
خواص آن مجفف العين مقوي باصره و زائل كننده بياض عين و سبل و ناخنه و دمعه و غشاوه و جرب و نزول آب در چشم القروح و القروح و البهق و الكلف و ساير الاثار
و الاورام و الاوجاع جهت تنقيه جراحات و منع تعفن قروح و بردن لحم زايد و روياندن گوشت صحيح تازه و بر آمودن زخمها و رفع بهق و طلاي آن رادع اورام و جالي كلف و آثار
سياه و تحليل صلابات طحال و با افيون و زعفران و روغن اوجاع مفاصل و نقرس را مفيد القلب آشاميدن يك قيراط از طلاي آن جهت خفقان و تقويت دل نافع بدل آن

اكارع
پاچه

مرداسنگ محرق مغسول است فصل الالف مع الكاف اكارع بفتح همزه و كاف و الف و كسر را و سكون عين مهملتين جمع كراع بضم كاف است و آنرا بفارسي پاچه نامند
بهترين آن پاچه گوسفند و بز يكساله است افعال و خواص و منافع آن لزج و ديرهضم و بعد از انهضام مولد خون صالح رقيق معتدل الغذا و جهت ناقهين و صاحب
بواسير و سوداء المحترقه و سحج و خشونت حلق و سينه و شقاق لب و زبان و گرفتگي آواز و سرفه يابس و سل و دق و نفث الدم و عسر البول و هزال مفرط و التيام زخمهاي باطني و التيام
شكستگي استخوان و با صمغ عربي جهت تحليل و اسهال مراري و منع لذع مواد حاره و دفع مضرت دواي حار مشروب و آب پاچه جهت سرفه حار و تليين طبع يابس المزاج و حقنه با آن
جهت مغص و زحير سده‌اي مجرب و نطول آن جهت يبوست دماغ و تحليل خنازير و اورام صلبه و طلاي روغن اندرون پاچه با فرفيون و روغن گل جهت تسكين درد سر و ضربان مفاصل

اكتمكت
خايه ابليس

حار مجرب و قولنج [illegible] آن شراب كهنه و سركه و عسل يخنی آن با كرفس و دارصيني مانند اينها و استخوان سوخته آن جهت دفع نزف الدم جراحات و با صبر جهت اسقاط دانه بواسير
سودمند است اكتمكت بفتح همزه و كسر كاف و سكون تاي مثناه فوقانيه و فتح ميم و كسر كاف كه عوام فارس خايه ابليس نامند و درخت آن در كنار بعضي باغات و مزرعها مي‌نشانند

بجهت آنكه بسبب خار بسيار آن كسي و جانوري داخل آنها نميتواند شد و بهندي آنرا كريحه و كرنج بفتح كاف و راي مهمله و سكون نون و جيم در آخر و بلغت سانس كرت ساگ كهوله نامند ماهيت
آن شجر و درختي است پر خار في الجمله شبيه بدرخت انار و شاخهاي آن پراكنده و برگهاي آن ريزه از برگ انار و در طول كمتر و در عرض زياده و بي تشريف و نوك ندارد و بر هر شاخي
برگهاي آن بسيار و از هر دو طرف محاذي هم رسته و تمام شاخها و ساق آن پر خار و غلاف ثمر آن شبيه بغلاف فستق و پر خار و در جوف بعضي از آن دو دانه و بعضي سه دانه شكل
شكل بيضوي و فادزهري رنگ صلب و بر سر آن اندك نشان نقطه بر آمده و در جوف آن مغزي سفيد في الجمله شبيه بمغز فندق و دو پاره و بي دهنيت و بسيار تلخ و برگ شكوفه آن نيز تلخ
و صغير و كبير مي‌باشد صغير آن سبز رنگ و كبير آن اندك سفيد رنگ و هر دو در خواص قريب بهم اند و ثمر آن چون خشك شود و حركت دهند مغز آن در آن حركت كند و چون صلب مي‌باشد
پوست آن صدا ميكند و لهذا الكثري شبه نموده آنرا سنگ دانسته و گفته اند هو حجر في حجر طبيعت آن در سوم سرد و خشك و گرم و خشك نيز گفته اند و شايد اين معدل القوي باشد
افعال و خواص آن محلل اورام و حابس نزف الدم و خوردن آن ملح تا اثر هواي وباي و نصف دانه آن با چند دانه قرنفل سائيده جهت تسكين وجع قولنج ريحي مجرب
و با دار فلفل و عسل سرشته بمقدار بزرگي ثمر آن جهت حميات مزمنه عتيقه نافع و حمول آن با ثمر دختران سائيده جهت حامله شدن زنان عقيمه مؤثر و تعليق آن بريسمان سرخ بسته
جهت حفظ جنين و بر درخت ثمر جهت منع ريختن ثمر آن مؤثر گفته اند و اكثر اطبا متفق اند بر آنكه مسهل ولادت است و چون تا يكهفته زياده بر آن روزي سه دانه ثمر آنرا در زير خاكستر
گرم نمايند تا پخته گردد و پس آورده مقشر كرده نرم بكوبند و با آب بخورند جهت نزول آب در گليتين مفيد است و حكماء هند آنرا دو قسم نيز گفته اند يكي كبير و يكي صغير و كبير آنرا سفيد و هر دو
در خواص و منافع قريب بهم و گرم و خشك دانسته ميگويند جهت قوت باصره و دفع رياح و روغن تخم آنرا چون بر بدن بمالند نوراني گرداند و رونق دهد آنرا و دانهاي جرب را خشك
گرداند و بالخاصيه دافع امراض فرج زنان و جذام و رياح غليظه و محتبسه در معده و امعا است و جهت دفع كرم شكم و بواسير و فساد سموم و ورم اعضا و برگ آن جهت فساد
بلغم و سودا و خون مفيد گفته اند و چون مغز آنرا در هموزن آن روغن كنجد بجوشانند كه سوخته مانند زغال گردد پس آن روغن را صاف نموده در شيشه نگاه دارند و قدري آنرا
در زخمهاي غائر بچكانند پر و ملتحم سازد و چون سفوف نمايند مغز آنرا و بر برگ بيد انجير بپاشند و بر ورم بيضه حادث از نزول ماء به بندند مكرر تحليل دهد آنرا اگر ماده بسيار

اكليل الملك

غليظ و متوجه جانبي باشد از آن جانب آنرا منفجر گرداند و دفع نمايد بدون الم و اذيتي اكليل الملك بكسر همزه و سكون كاف و كسر لام و سكون ياي مثناه تحتانيه و ضم لام
و الف و لام و فتح ميم و كسر لام و كاف آنرا اصابع الملك نامند و ملكا نيز و بيوناني ماليوطس و بفارسي گياه قيصر گويند و بهندي برنگ نامند ماهيت آن دو صنف مي‌باشد
گياه هر دو صنف شبيه بهم اما ثمر يك صنف هلالي شكل و در غلافي مانند تخم ترب و تخمهاي آن مدور و ريزه تر از خردل بعضي از آن تخم شبيه بحلبه و غلاف غير هلالي و ثمر صنف دوم
باريكتر و هلاليت آن كمتر و برگ آن مدور بقدر درهمي و شاخهاي آن باريك و درشت و صلب پراكنده و بعضي را ساق بقدر ذرعي و گل آن زرد و ريزه و بعضي را گل بنفشي
و بعضي سفيد و بعضي را ورق شبيه ببرگ لسان الحمل و بعضي از آن ريزه تر و همچنين گياه آن بعضي بزرگ و شاخهاي آن باريك و سست و بدستور ثمر آن و بالجمله بسبب اختلاف اراضي
و بلدان و اهويه مختلف مي‌باشد در كبر و صغر و قوت و ضعف مستعمل ثمر آنست و برگ هندي آن كه برنگ نامند در طعم و رائحه اندك مشابهت بحلبه دارد و از برگ حلبه كوچكتر
و نازكتر و مشرف چنانچه مانند حلبه پخته با روغن و پياز بريان كرده ميخورند و در گوشت ماهي نيز داخل مي‌نمايند و ثمر هندي آن بسيار ضعيف و باريك و كوچك است و بهترين
اكليل الملك صلب و تازه و زرد رنگ مايل بسفيدي طاهر الرائحه آنست كه چون بشكنند تخم آن زرد باشد طبيعت آن بقول شيخ الرئيس گرم و خشك در اول و بعضي مركب
القوي و جزء حار يابس در آن زياده از جزء بارد گفته و بعضي ديدوس معتدل در حرارت و برودت دانسته افعال و خواص و منافع آن محلل و منضج و قابض و مجفف
اما قبض آن كمتر از تحليل آن و لهذا منضج و ملطف و مقوي اعضا و ملين اورام صلبه است امراض الراس جهت صداع ضماد آن با سركه و روغن گل بر سر و همچنين نطول
آب گرم مطبوخ آن صداع و دوار و سدر و اختلاج و سكته و لقوه و استرخاي حادث از بلغم و صفرا و گرفتن بخار آن در حمام در هر روز و شب تا سه روز دهن آن براي امراض مذكوره
و براي اختلاط ذهن و رعونت و حمق و بلادت و ماليخوليا و نسيان و خوردن دو درهم آن با پنج درهم عسل و نطول آب مطبوخ آن بر سر صاحب وسواس سودادي در هر سه روز
يك يك مرتبه در حمام و براي فالج و استرخا ضماد كردن آن بر مبدأ عصب عضو مسترخي و جهت تمدد و كزاز بلغمي و نطول آب مطبوخ آن بگرم بر سر و معده و جهت تشنج امتلائي و جس
نزلات نطول آب مطبوخ آن بتنهائي و يا بابونه و با مثل آن و ديگر مانند بابونه و صعتر و شبت و همچنين آشاميدن آب مطبوخ آن جهت امراض مذكوره امراض المعده و غير ها
آشاميدن آب مطبوخ آن جهت درد معده و جگر و سپرز و با افسنتين جهت ورم آن هر سه عضو و رحم و ضماد آن نيز بر آن مواضع و همچنين آشاميدن آب طبيخ آن جهت
تحليل فضول باطني خصوصاً با انجير و عسل و زياده كننده شير و مني و دافع ضرر سموم و ادرار بول و حيض و رطوبات و تسكين عطش بلغمي و ضماد پخته آن بتنهائي و يا با بابونج جهت

فروح شدیده بسر تنهائی و یا با بعضی مجففات مانند مازو و طین رومی و عدس و کرد آسیا و بدستور ضماد آن با مفتج جهت اورام مرکبه و حاره چشم و کوش و مقعده و رحم و انثیین و بدستور ضماد پخته
آن با مفتج جهت اورام حاره و صلبه تنهائی و یا مخلوط با سفیده بیضه مرغ و آرد بزرکتان و تخم کاسنی و خشخاش بحسب حاجت و مرض و مزاج و اراده تحلیل و انضاج و قبض و تبرید و غیرها
و قطوره اسانزه تازه آن با روغن کل سرخ جهت درد کوش و صداع بارد و آشامیدن سه درهم عصاره آن با تخم آن با مفتج جهت ورم احشا و بی تخم آن جهت تسکین اوجاع و همچنین با عسل
جهت تسکین ضربان همه اعضا و آشامیدن طبیخ آن جهت ربو و تفتیت حصاة و حقنه آن جهت تقویت امعا و تنقیه و تسکین درد آن و آشامیدن آب طبیخ برگ و شاخهای
آن جهت ادرار بول و طمث و اخراج جنین و استحمام با آب طبیخ آن و سر و بدن از آن شستن جهت قروح شهدیه و تسکین خارش مصفین نافع و آشامیدن آن مضر بانثیین مصلح
آن عسل و انجیر و مویز مقدار شربت آن تا دو مثقال و از عصاره آن تا بیست درهم بدل آن بوزن آن بابونه است و فراسیون و لبان ذکر و نیم وزن آن برگ انجیر و ضمده نیز
گفته اند و دهن مطبوخ آن در قرابادین ذکر یافت **اکلیل الجبل** بیونانی و قلااو قا نامند **ماهیت آن** نباتی است بقدر ذرعی منبت آن بیشتر جبال و مواضع صخریه
و خشنه و ازین جهت آنرا اکلیل الجبل نامند و در اسکندریه بسیار میشود و اکثر در اواسط تابستان میرسد و در بعضی بلاد بیشتر و در بعضی دیرتر و برگ آن دراز و باریک انبوه و مائل
بسیاهی و شاخ آن صلب و گل آن در میان برگها رسته و مائل بسفیدی و ثمر آن صلب مائل بسیاری و تخم آن ریزه و برگ و شکوفه آن با اندک تلخی و تندی و خوشبو و غیر
تر و ماما است **طبیعت آن** در سوم گرم و خشک **افعال و خواص و منافع آن** آشامیدن آن جهت سرفه رطوبی مزمن و ربو و خفقان بارد و استسقای
زقی که با حرارت و عطش شدیده مفرط نباشد و تفتیح سده جگر و سپرز و تنقیه ریه و تحلیل ریاح و تسکین درد جگر و دفع یرقان سوداوی و تفتیت حصاة گرده و مثانه و ادرار بول و حیض و ضماد آن
جهت تحلیل اورام مزمنه نافع و برگ آن در افعال مذکوره اقوی از سایر اجزای آن و آنرا چون بر دو چشم بارد بچسبانند تسکین دهد وجع آنرا در ساعت و با صلاح آورد و مضر
محرور المزاج مصلح آن سکنجبین مقدار شربت آن تا سه درهم بدل آن افسنتین و نصف آن مرو گفته اند چون شکم صید را از احشا خالی کرده ازین گیاه پر کنند منع تعفن آن میکند
و در منع تعفن لحوم بهتر از نمک است **فصل الالف مع اللام** **الب** بکسر اول و سکون لام و بای موحده لغت عربی است **ماهیت آن** درختی خاردار است
شبیه بدرخت ترنج الا آنکه برگ آن ریزه تر و شبیه ببرگ زیتون و خار آن بیشتر و نضارت و سبزی آن زیاده **افعال و خواص آن** سم حیوانات است و از علف و تیر چون اهل
اغذیه کنند هر حیوانی که از آن بخورد در ساعت بمیرد و اگر بو کند و نخورد در ساعت کور و کر شود و زبون ترین گیاه های بلاد تهامه و جبال شراه و نواح تهامه است و علاج آن
علاج شخصی است که خانق النمر و دفلی خورده باشد و لیکن درین باید که بلا فاصله از عقب آن ادویه دافعه آن را بیاشامند و الا فائده نخواهد بخشید **النج** بفتح همزه و سکون لام
و فتح نون و جیم لغت یونانی است بمعنی اهل **ماهیت آن** بیخ نباتیست شبیه بزردک و ساق آن بطول و بقدر شبری و گل آن سفید مانند گل زردک و تخم آن سفید و طولانی
و خالدار و طول آن کمتر از بیخ و شبیه بسیر متفرق بر سر شاخهای آن مستدیر مانند جوز و بهترین آن هندی آنست **طبیعت آن** گرم و خشک قریب بآخر دوم **افعال و خواص**
آن گفته اند جهت شری مجرب است و بدین نحو که روز اول نیم درم آنرا با سه اوقیه سکنجبین ساده و بدستور روز دوم نیم مثقال آن و روز سوم یکدرم آنرا بنوشند و جهت اسقاط
مشیمه مجرب دانسته اند با شراب مسمی بالومالی که شراب عسلی است و گفته اند نعوت تمام آنرا اخراج مینماید و آشامیدن بیخ آن مقدار یکدرهم جهت تقطیر البول رطوبی مفید
الوسن و الوسون بفتح همزه و ضم لام و سکون واو و ضم سین مهمله و بلغت دوم بضم همزه و لام و سکون واو و ضم سین و سکون واو و نون در آخر بمعنی مذهب
بالکلب است جهت آنکه زائل میگرداند اذیت سگ دیوانه گزنده را **ماهیت آن** گیاهی است شبیه بکیا و بینه و با خشونت و برگهای اسفل آن مستدیر و ما بین برگها
تخمی شبیه بترس در میان دو پرده و برگ آن مائل بسیاهی و سرخی و گویند نوعی از عکرش نیل است **طبیعت آن** در دوم گرم و خشک و در اول نیز گفته اند **افعال**
و خواص آن جالی ثار و محلل اورام و مجفف باعتدال و جهت کلف و تحلیل کل آثار نافع باعتدال و باشکر آن جهت ورم خصیه عجیب النفع و بالخاصیه جهت گزیدن
سگ دیوانه مجرب دانسته اند و مصدع و مصلح آن مرزنجوش مقدار شربت آن تا یکمثقال است **الومالی** بضم همزه و لام و سکون واو و فتح میم و الف و کسر لام و یا و او و مالی
بحذف لام اول نیز دیده شده و آنرا عسل داود نیز گویند برای آنکه اول کسیکه آنرا یافت بمردم شناسانید او بود و بنام خود خواند **ماهیت آن** رطوبتی دهنی غلیظ صافی
شبیه بصمغ سائله است که از ساق درخت در تدمر حاصل میشود و بهترین آن بسیار غلیظ القوام صافی براق شیرین آنست **طبیعت آن** گرم در سوم و خشک در اول و گویند
در دوم تر **افعال و خواص آن** آشامیدن سه اوقیه آن با نه اوقیه آب مسهل فضول خام و مره صفرا و اخلاط ردیه جهت جرب و قروح و درد مفاصل نافع و بیمار
الومالی را چون کسالت و سبات بهم رسد که لازمه آنست باید که نخوابد و حرکت بسیار کند تا فعل آن باطل گردد مصلح آن سکنجبین و حلبه و بنفشه و دهن آن که شاخهای درخت آن را

در روغن کنجد یا زیت یا هر روغن مناسبی که خواهند بجوشانند و صاف نموده استعمال نمایند اکتحال آن جهت ظلمت بصر و تدهین بآن جهت درد عصب و جرب متقرح مفید
الوین بفتح اول و ضم لام و سکون واو و فتح یای مثناة تحتانیه و نون لغت یونانی است **ماهیت آن** نباتیست کمتر از ذرعی مائل بسرخی و شاخهای آن باریک و ملتوی
آن نازک و برگ آن ریزه و باریک و گل آن نرم مائل بسرخی و زردی و بیخ آن شبیه بچغندر و با رطوبتی حریف و تخم آن شبیه بتخم فیتمون است منبت آن ریگزارها و کنار آبها و در عراق
و غیر آن میباشد بهترین آن بیخهای انبوبی شکل سفید مصمغ آنست که چون بشکنند شکسته گرد دود بدترین آن شبیه بلیف است و زعم بعضی ترید است و نیست چنین و دستور است که چون
از زمین برمی آورند ثمر آنرا بر آورده می اندازند لهذا پوست آن انبوبی شکل میباشد و مستعمل پوست تخم آنست **طبیعت آن** در سوم گرم و خشک و در دوم نیز گفته اند **افعال**
و خواص آن جالی غسال و مفتح و آشامیدن یکدرهم تا دو مثقال از تخم آن با یک درهم نمک و چهار اوقیه آب و یک اوقیه سرکه مسهل قوی سودا و جهت دفع جنون مستحکم
مرفوع العلاج بغایت موثر و پوست بیخ آن درین فعل قویتر و جهت یرقان اسود نافع مورث سحج و مصلح آن کتیرا و عناب مقدار شربت آن تا سه درهم و از پوست بیخ آن
تا دو درهم **الیه** بکسر اول و سکون لام و فتح یای مثناة تحتانیه و بفارسی دنبه نامند **ماهیت آن** معروفست **طبیعت آن** گرم و تر و قریب بسمین است در ماده
و فاعل انعقاد الا آنکه این از آن غلیظتر است **افعال و خواص آن** محلل اورام صلبه و ملین اعصاب و بدن و با نشاسته مصلح گرده و چون یکعدد دنبه گوسفند سیاه را سه
حصه کرده هر روز یک حصه را با عاقرقرحا و زنجبیل و تربد بنوشند جهت دفع عرق النسا مجرب دانسته اند و چون دنبه را ورق کرده بر عضو بندند تا متعفن شود جهت تشنج یبسی و کزاز و تحلیل
مواد متحجره و اعصاب بلند شده از جای خود و نضج اورام مجرب بالمضار بطئ الهضم و مکرب و مغثی و مضعف قوت هاضمه و انطاکی گفته که بسا باشد که در سبرود و موجب موت مفاجاه گردد
مصلح آن بریان نمودن آن با ابازیر حاره مانند زنجبیل و فلفل و دارچینی و خوردن جوارشات هاضمه مانند جوارش مصطکی و عود و کمون بالای آن و بدستور خوردن آن با سرکه
و انکامه است **فصل الالف مع المیم** **امار یطین** بفتح همزه و میم و الف و کسر راء مهمله و سکون یای مثناة تحتانیه و ضم طاء مهمله و نون لغت یونانیست بمعنی بیطار روئی
که جامعی از انواع اقحوان دانسته اند و منبت چنین و نزد من از انواع قیصوم است و من آنرا چنین شناخته ام بعینه **ماهیت آن** نباتیست بقدر ذرعی و برگ آن باریک و پراکنده
و قبه آن مستدیر سفید و بعضی سرخ و بقدر فندقی و بر گرد قبه آن دایره زردی و تخم آن باریک و منبت آن کوههای خالی از اشجار و در سنگلاخ کنار ها نامند و در بلاد روم
جهت اصنام تاج از آن ترتیب میدهند **طبیعت آن** گرم و خشک **افعال و خواص آن** ملطف و مقطع و مانع ریختن مواد بمعده و منشف رطوبات آن و مدر بول
و حیض و جهت نهش هوام و عرق النسا و تشنج عضل و شرب اطراف آن با ماء العسل محلل خون منجمد در معده و مثانه و آنچه در آنها انجماد یافته باشد و نیز جالب رطوبات معده
و تجفیف آن مینماید و با شراب ابیض ممزوج با آب جهت قطع نزله و امراض مذکوره نافع و آشامیدن قبه آن با شراب جهت عسر البول و نهش هوام و عرق النسا و تشنج اوساط
عضل موثر و ادرار طمث آورد و چون با شراب که مسمی بالومالی است بیاشامند اذابه خون منجمد در شکم و مثانه نماید و چون گیاه آنرا در ثیاب نگاه دارند حفظ مینماید آنها را
از خوردن کرم مضر معده مصلح آن آشامیدن آب مقدار شربت آن نه قیراط است **امبرباریس** بفتح همزه و سکون میم و فتح بای موحده و سکون راء مهمله و فتح بای
موحده و الف و کسر راء مهمله و سکون یای مثناة تحتانیه و سین مهمله و انبرباریس بنون بجای میم نیز آمده است بلغت بربری ابراز و بفارسی زرشک و زراج و زرنک نیز نامند
ماهیت آن درختیست خاردار و خارهای آن مثلث یعنی هر جا که خار رسته سه خار یک جا با هم رسته منبت آن اکثر کوهها و انهای کوه نزدیک بآب و در خراسان
و شیروان و اطراف شیراز و شام و روم و غیرها میباشد اما در خراسان و شیروان اکثر بی دانه و شاداب در نواح شیراز و غیر آن اکثر دانه دار و هر چند هوای بلد سردتر باشد
بهتر میشود و برگ آن شبیه ببرگ یاسمین و بزرگتر و باریک تر از آن و گل آن زرد مائل بسفیدی و سرهای آن مجتمع و ثمر آن خوشه دار و طولانی و در خامی سبز و بعد رسیدن سرخ
مائل بنفشی و بنفش سیاه میگردد و هنگام رسیدن آن تابستان است و بزرگی درخت آن بقدر دو سه قامت و قریب بدرخت سیب صحرائی نیز میباشد و ثمر این مدور و کوچک
رنگ و بهترین و مستعمل اکثر ترکیب منقی از دانه و یا بی دانه کوهی آنست و در افشره و رب و شراب و دانه در آن نیز که آنرا افشرده آب آنرا گرفته و یا خشک آنرا در آب خیسانیده
مالیده صاف کرده با قند و یا نبات چاشنی گرفته استعمال نمایند **طبیعت آن** سرد و خشک در سوم و با قوت قابضه و تریاقیه و در دوم نیز گفته اند **افعال و**
خواص و منافع آن قاطع صفرا و مسکن تشنگی و حرارت معده و جگر و غلیان خون و سیلان آن از اسفل و بواسیر و مقوی دل و جگر و معده حار و مانع ریختن مواد
باعضا و جهت بواسیر و سیلان رحم مزمن تنهائی و یا با ادویه حاره مقوی مانند سنبل الطیب و دارچینی و عسل و امثال اینها جهت تفتیح سده جگر و رفع استسقا و تقویت
جگر سرد و تر و سردی احشا و رفع اسهالیکه از ضعف جگر و یا بسبب تب بلغمی مزمن بهم رسیده باشد و با آب افسنتین جهت تقویت هاضمه و با زعفران جهت صلابت جگر

داء الربول و ضماد آن جهت تحلیل صلابت و آب آن مانع غثیان و قی و دانه آن تنها یا با ادویه مناسبه جهت قرحه امعا و سحج و اسهالیکه از ضعف احشا بوده باشد و چون
بگیرند آب انار و آب سیب سیده هر دو مساوی و آب لیمو ربع آن که نصف یکی باشد و با شکر سفید صاف کرده بقوام آورند تا منعقد گردد و خاد زهر سموم قتاله است و بجهت نیش
افعی و خفقان و غشی و کرب و ضعف شهوت طعام مجرب و چون اضافه نمایند بر آن حماض اترج و مروارید محلول قایم مقام تریاق کبیر میگردد و نافعست جهت اکثر امراض و الحمای
ابن ماسویه محرور المزاج و صفراوی را مفید و موافق و مضر مبرود المزاج بلغمی و سوداوی و صاحب قولنج و ریاح و اعتقال بطن مصلح آن در مبرود قرنفل و در غیر آن شکر و شربتش با مقدار
از آب آن تا بیست مثقال و از جرم آن تا پانزده مثقال و از دانه آن تا سه مثقال بدل آن بوزن آن تخم گل سرخ و دو ثلث آن صندل سفید و پوست بیخ آن که آنرا غبیرا نامند در الف مع الالف
ذکر یافت و اصباغ و الوان و اطعمه ابن ماسویه و افشره و جوارش و حب و شراب و خمیره و دوای قرص و سفوف و سکنجبیات و اشربه و اقراص و مفرح و نقوع ابن ماسویه در قرابادین در حرف الالف
مع النون ذکر یافت **امدریان** بفتح همزه و سکون میم و ضم دال و سکون راء مهملتین و فتح یاء مثناة تحتانیه و الف و نون لغت یونانیست **ماهیت آن** درختیست که آن شبیه بدرخت
کبیر و اندک کوچکتر از آن و بوی آن تند و ثمر آن بقدر نخود و کوچکی با سفیدی غالب و سیاهی کمتر و از آن تسبیح میسازند لهذا آنرا شجرة التسبیح مینامند و موطن ایوب نبی و منبت آن اکثر
بیت المقدس و نواح آن و مقابر آن بلاد **طبیعت آن** در اول سوم گرم و خشک و تخم آن که در غلافی می باشد مایل بسردی و خشکی **افعال و خواص آن** مفتح و منضج
سدد و ملطف و محلل و مقوی جگر علیل و اورام باطنی و مسکن زحیر قطور عصاره تازه آن در چشم جهت دفع بیاض و طلای بیخ آن جهت اورام و قویتر از سایر عصارات مانند عنب الثعلب
و کاکنج و آب برگ و شاخ تازه آن و آب مطبوخ آن هر دو نیز جهت دفع سموم هوام و سگ دیوانه گزیده خصوصا عقرب و ضماد و بدستور شراب آن جهت اورام و جرب یابس و عسر البول
و فواق و طلای آن جهت دفع کلف و زرد برگ خشک آن جهت التیام جراحات تازه نافع مقدار شربت از عصاره تازه آن هفت مثقال و از مطبوخ آن چهارده مثقال **امرود**
بفتح اول و سکون میم و ضم راء مهمله و سکون واو و دال مهمله **ماهیت آن** اسمی است مشترک میان ثمریکه آنرا بعربی کمثری نامند و در حرف الکاف انشاء الله تعالی ذکر
آید و ثمریکه در بنگاله میشود و چند درخت در مرشدآباد و دانه شبیه بنوع امرود متوسط که حسینی نامند و از آن کوچکتر و پوست آن سفید با داغ سرخ رنگ مایل به بنفشی تخم آن سفید
و ترش الطعم تفه و با اندک عفوصت و کم آب و مربای آن که اندک رسیدگی آن با گلاب حل کرده داخل نمایند لذیذ شیرین طعم و خوش رائحه میباشد و قلیه چاشنی دار با لیمو
دو نیز طعام چاشنی دار نیز لذیذ میباشد و خام خوردن آن چندان لطفی و تکلفی نیست گل آن که نارهای سرخ کمرنگ مایل به بنفشی است ترش و خوش رائحه میباشد افشره آن بسیار لذیذ و
قلیهای چاشنی دار نیز لذیذ میشود و درخت آن عظیم و برگ آن شبیه برگ گردکان و از آن بزرگتر و بلندتر بقدر یک شبر و اندک ضخیم و چوب آن سیاه رنگ و صلب
طبیعت آن سرد و تر **افعال و خواص آن** مسکن حدت صفرا و خون و با قوت قابضه **امره** بفتح همزه و سکون میم و فتح راء هندی و ها **ماهیت**
آن ثمر درختی است هندی ببزرگی درخت گردکان و شبیه بدان در هیئت و برگ و خزان نمودن الا آنکه برگ امره کوچکتر و نرمتر و باریکتر از برگ آن است و اول شکوفه
و ثمر می آورد و بعد از آن برگ ثمر آن در خامی سبز و نازک و بی ریشه و ترش با اندک عفوصت آن بعد از طبخ بسیار کم میگردد و چون ثمر آن بزرگ شد ریشه ریشه بهم میرساند و سخت
میگردد و بعد رسیدن زرد و اندک چاشنی دار و ببزرگی ثمر آن بمقدار گردکان پوست جدا کرده میباشد و برگ آن نیز اندک ترش و با عفوصت بسیار و گل آن ترشتر از آن و
لطیف و نیز آنرا مانند ثمر آن و برگهای نازک آنرا نیز پخته میخورند و با ماهی میپزند بسیار لذیذ میشود و منبت آن در بنگاله بسیار است و در بلاد دیگر هندی نمیشود و چون ابتدای موسم
برسات شاخ درخت آنرا می نشانند در یکسال بیخ آن قایم میشود و ثمر میدهد **طبیعت آن** سرد در دوم و خشک در اول **افعال و خواص و منافع آن** جهت ...
و امراض صفراوی و بدستور اسهال صفراوی نافع و پوست درخت آنرا اهل بنگاله جهت دفع غایله مرضی که مخصوص بدان بلد است و میگویند که در منی مردم میشود و آهوه مینامند مقدار
پنج شش مثقال آنرا در پنج و شصت مثقال شیر بز تازه دوشیده خام سائیده صاف نموده می آشامند دو سه روز صبح ناشتا تسکین میدهد حدت عوارض آنرا و نیز بر سر و کف دست
و پای او میمالند و میگویند که اگر شیر بز سیاه یکرنگ باشد بهتر است **امسوخ** بفتح همزه و سکون میم و ضم سین مهمله و سکون واو و خای معجمه لغت بربری است بمعنی انابیب **ماهیت**
آن نباتیست کبیر و صغیر و کبیر آن مابین شجر و گیاه و مانند نی مجوف و گره دار و منبت آن اکثر سنگلاخها و کنار آبها و صغیر آن بقدر یکشبر و زیاده از آن و ساق آن خشبی صلب بسطبری انگشت
و از ساق آن شاخهای بسیار باریک صلب گره دار رویده که چون بکشند موضع بندهای آنرا شاخها از هم جدا گردند و برگ آن مانند برگ زیتون و شکوفه ندارد و ثمر آن سرخ بقدر
نخودی و بعد خشک شدن سیاه میگردد و در طعم نبات آن قبوضت با مرارتکی است و بیخ آن خشبی صلب منبت آن نیز سنگلاخها است **طبیعت آن** مرکب القوی در اول سرد و
در دوم خشک **افعال و خواص و منافع آن** قابض و مقوی اعضای باطنی و مانع نزلات و چون بیاشامند از آن مقدار پنج درهم با شراب قابض جهت قطع اسهال و

امدریان

امرود

امره

امسوخ

طبیخ آن جهت فتق و قیله و منع علتهای گرده و مثانه و تقویت اعضای باطنی و شاخ عضل با شراب و انجیر جهت سرفه و عسر النفس و چون خشک آنرا بجوشانند در آب تا بنصفه رسد
صاف نموده بیاشامند مقدار نیم رطل جهت ضعف دل و جگر و احشا مفید خصوصا چون مداومت بدان نمایند و زنان مغرب تازه آنرا با آب انگور طبخ نموده صاف کرده می آشامند
هر روز مقدار یک رطل جهت نیکوئی رنگ رخسار و فربهی بدن و تنقیه رحم و اندک اسهال میآید و نفع می بخشد ایشانرا و ذرور آن جهت قطع نزف الدم جراحات و رویانیدن گوشت
تازه موثر و ضماد آن بر قیله باعث ضمور و کوچکی و لاغری آن و انطاکی نوشته که آنرا از اندلس می آورند و گمان میبرم که در غیر آنجا یافت نمیشود **امعا** بفتح همزه و سکون میم
و فتح عین مهمله و الف و جمع آن معا است بعربی مصارین نیز و بفارسی روده و بهندی انتری نامند مراد از آن روده حیوانات است که از جمله اعضای عصبانی است **طبیعت**
آن در سوم سرد و خشک **افعال و خواص و منافع آن** خوردن مطبوخ آن با گوشت و سرکه و زعفران و ادویه حاره که مصلح آنست جهت معده که صفرای رقیق مائی در آن
متولد شده باشد مفید قلیل الغذا و دیر هضم و مولد خلط بارد و قولنج مصلح آن جوارش عود و کمونی و فلافلی است که از آن خورده خواب نمایند و بعد از خواب یکی از ترکیب الجوارش
امغیلان بضم همزه و تشدید میم مکسوره و کسر غین معجمه و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح لام و الف و نون و عوام آنرا طلح و اهل بادیه سمر و شوکه مصریه و شوکه اعرابیه نیز
و بفارسی مغیلان و بهندی کیکر و ببول نیز نامند **ماهیت آن** درختیست خاردار منبت آن اکثر صحراها و دامنهای کوه و دو قسم میباشد یکی بزرگ و دیگر کوچک و هر دو
در شکل و برگ قریب بهم و قسم اول درخت آن کوچکتر از درخت سیب و پر خار و خارهای آن کج و ساق آن سطبر و در اول سبز مایل بسفیدی و چون کهنه شود مانند آبنوس سیاه
مایل بسرخی میگردد و ثمر این مانند باقلی و خرنوب در غلاف طولانی و گره دار پنج و شش تا ده عدد و زیاده نیز و در هر گرهی دانه پهن بقدر ترمس و بهتر از آن و سرخ و ثمر آن با غلاف
قرظ و ضبط نیز و غرب و علف و عفص و عفصات نیز و عصاره این را اقاقیا و صمغ این را که سرخ رنگ و زرد رنگ شفاف صافی است صمغ عربی نامند و گفته اند در میان پوست
و چوب طلح چیزی شبیه بصمغ جمع میشود و صمغ منبت و چون این را از درخت طلح بگیرند در میان آن چیزی شبیه بجبن باشد سیال چون آن را از آن جدا نمایند و باقی را بشویند در نهایت
سفیدی باشد و مانند علک آنرا جاهینداز آن آب شیرین خوشبو جدا گردد و دهان را خوشبو کند و قسم دوم درخت آن کم خار و بعضی بیخار و شاخهای آن انبوه و این را بعربی
سلم نامند و ساق آن سیاه رنگتر از اول و ثمر این نیز قرظ گویند در غلافی مانند باقلی است مدور و بی گره و پوست آن نخشی مایل بسیاهی و در آن دانهای کوچک اندک پهن
نیز و ما بین هر غلافی از نه و یازده دانه تا سی و یک دانه باختلاف بزرگی و کوچکی و در پهن هر دانه پرده سفید رنگ و محیط بر بالای آن و آنها نیز در میان آن پرده سفید
و پوست بنفشی مایل بسیاهی و رطوبتی لزج چسبنده زرد رنگ و گل هر دو قسم زرد مدور مانند تکمه و خوشبو و برگ هر دو شبیه بهم و طولانی و بسیار ریزه و انبوه در شاخهای
باریک محاذی هم در دو صف رسته و طعم آن عفص و مستعمل بیشتر اجزای قسم کبیر آن است و نیز قسمی دیگر میشود در بعضی بلاد و شاخهای آن گره دار **طبیعت** جمیع اجزای
آن در دوم سرد و خشک **افعال و خواص آن** حابس فضلات و رادع آشامیدن عرق گل آن جهت خفقان حار و هول دل و توحش و تقویت اعضای باطنی
و تنهای و با ادویه و اشربه مناسبه مفید و برگ آن جهت قطع اسهال و تفتیح سدد و نطول آن جهت تقویت اعضای مسترخیه و نقوع آب برگ تازه نورسته آن که در آب
خیسانیده و شب تحت السما گذاشته و صبح آب صافی آنرا گرفته بیاشامند جهت قروح مجاری بول و حرقت آن مفید و سفوف برگ و پوست و گل خشک و صمغ آن هر چهار مساوی
صبح ناشتا با آب سرد چند روز متوالی هر روز نیم درهم تا یک درهم جهت دفع رقت منی و سرعت انزال و کثرت احتلام و جریان منی و سیلان رحم نافع و خورانیدن قدری
از برگ نورسته آن با اندک زیره سفید و یک دو عدد غنچه گل انار ناشکفته با آب سائیده و صاف کرده و نیم گرم نموده که پنج یا هفت سنگریزه و یا پارچهای خزف را در آتش سرخ
کرده در آن خاموش نمایند سه مرتبه یا پنج مرتبه جهت حبس اسهال اطفال خصوصا در هنگام دندان برآوردن در اواخر که بسیار زیادتی کند و ضعف آورده و در اوایل و غیر آن اطفال
نیز نافع اما باید که بحسب سن و قوت بر مقدار و اوزان ادویه بیفزایند و ضماد برگ تازه آن جهت التحام جراحات و رفع اورام و جلوس در طبیخ جهت بروز مقعده و نشف
رطوبات رحم مفید و عصاره و برگ ثمر تازه آن قطع نفث الدم و فرزجه ثمر آن که آنرا در آب جوش داده پارچه کرباس را بدان مکرر تر کرده خشک نموده زن بخود بردارد در نشف
رطوبات و تضییق قبل بحدیست که مرتبه بکارت میرساند و چون ثمر خام آنرا گرفته شکافته تخمهای آنرا دور کرده طرف اندرون آن را بر پارچه کرباس نوی بمالند تا رطوبات
و مغز آن بدان خوب آلوده که بعد از خشک شدن مانند موم جامه گردد و از آن پارچه سینه بند زنانیکه پستانهای آنها آویخته باشد سازند و بر سینه بندند تا مدتی رفع آن علت گردد
و پوست ساق و شاخ آن جهت قطع خون جراحت تازه بسیار نافع و عمده اجزای روغن بیخ صنعان است و چون پوست درخت آنرا هر مقدار که خواهند نیم کوفته در ده چندان آب
بخیسانند تا دو روز پس بجوشانند تا بنصفه رسد و بمالند و صاف کنند و در ظرف چینی و یا شیشه نگاهدارند و در ایام حیض بعد از بول هر مرتبه بدان استنجا نمایند و بدستور

امعا
روده

امغیلان

هر ایام حیض و ام فرج آن مانند فرج بکر باشد و ثمر و برگ و پوست آن جهت دباغت پوست حیوانات قائم مقام مازو است و نیز پوست و گل آن جزو اعظم و اصل عرق قند و شراب است
و در هند و بنگاله بسیار مستعمل خصوص پوست آن و بیخ آن جالی و سنون آن جهت استحکام لثه و مسواک آن مقوی دندان و از چوب آن بجهت صلابت و استحکام پایه گردون و رتهه و گاری
و غیرها و آلات تخم زمین نیز میسازند و قسم دیگر نیز میباشد شبیه بقسم دوم در برگ و پوست و ثمر و رنگ و پوست و لیکن بدبو و برگ و گل تر از آن هر دو قسم و لیکن این غیر مستعمل است و این قسم
اکثر مخصوص بنگاله است و ریشه آنرا چون نزد مار برند سر را بزیر اندازد و اندک سست گردد و آنچه اکثر اطبا در کتب ادویه مفرده ذکر کرده اند باسم قرظ و ام غیلان و طلح شاید هر یک اسم
قسمی باشد که بطریق اشتباه بیان فرموده اند و بعد تامل رفع شبه میگردد **املج** بفتح همزه و سکون میم و فتح لام و سکون جیم مشهور بآمله است بمد الف و کسر میم بلغت مصر سانزه

املج

بفارسی آمله و بهندی آنوله نامند و شیر پرورده آنرا شیر املج گویند **ماهیت آن** ثمر درخت هندی است طعم آن ترش و با عفوصت بسیار و در نازکی شبیه بآلوکه و تا
سبزی گرده کافی نیز میشود و بهترین آن بزرگ بی ریشه سنگین زرد رنگ تازه و یا خشک فاسد و متشنج نشده آنست که بی ریشه مالیده باشد و درخت آن بقدر درخت گردکان
و برگ آن سبز بسیار ریزه و انبوه از هر دو طرف شاخهای باریک طولانی بقدر شبری رسته در بعضی جا دو شاخ و چوب آن جوهر دار مانند چوب چنار که بعربی دلب نامند و از آن

دو بعضی سه شاخ

صلب و مستعمل در معاجین و غیره و آمله مالیده بی ریشه شقی از دانه شیر پرورده است که بجهت کسر قوت و اصلاح آن دو سه مرتبه در شیر مخیسانند و شسته خشک نمایند و غیر شیر
پرورده نیز **طبیعت آن** در دوم سرد و در اول سوم خشک و شیر پرورده آن در اول سرد و در دوم خشک و بعضی گرم دانسته اند و فی الحقیقت بارد است و در یبوست
آن همه متفق اند **افعال و خواص و منافع آن** قابض و مانع ریختن مواد بمعده و امعا و حافظ اخلاط از تعفن و مخرج سودا از بدن و مانع مخالطت سودا و ابخره سوداویه
و صفراویه محترقه بروح و باین اسباب موجب ذکا و حدت ذهن و تفریح و تقویت قلب است بالخاصیه و افعال آن که قبض است معین بر خاصیت آنست زیرا که ادویه قابضه مبالغ
مقوی و سزاوار است که هر گاه استعمال کنند آنرا بارد المزاج از برای تقویت تعدیل کنند آنرا بالعسل یا دارچینی یا مصطکی و یا مانند اینها و شیخ الرئیس در ادویه قلبیه گفته که منفعت
آن در تقویت قلب زیاده از منفعت آنست از برای توحش و اجملا ادویه شدید المنفعت است از برای تقویت ذهن حفظ سایر اعضا و بالخاصیه محرک باه و قاطع قی و تشنگی و آب
رفتن از دهان و حابس خون بواسیر و نزف الدم و مسهل سودا و بلغم رقیق لعصر و مقوی معده و امعا و مشهی است بتجفیف رطوبات مرخیه معده و باعث حمل آن با آب
انار و آب قاطع اسهال مزمن و مسکن حرارت خون و مقوی دل و چشم **امراض الرأس** با سباب مذکوره میباشد مقوی اعصاب و حواس دماغی و نافع از برای
مالیخولیا خصوص مراقی حادث از صفرای محترق و از برای نسیان و فالج و استرخا و لقوه آشامیدن آن با عسل و همچنین خوردن مربای مسلی آن و تنها میدن نقوع آن مانع
صعود ابخره از معده بسوی سر و چون آمله را نرم کوبند و با آب تنک بسرشند و بر پیشانی ضماد نمایند ضماد غلیظ صحیح قطع رعاف نماید **امراض العین** قطور آب نقوع نیم
کوفته دو درهم آن در چشم جهت ازاله بیاض مجرب خصوص که بعد از هر دو سه ساعت آمله را افشرده در نمایند و آمله تازه در آن بخیسانند تا سه مرتبه پس در چشم بچکانند و …
نیم بسایند و با هم وزن آن شکر مخلوط نموده با اندک روغن بادام شیرین چرب کرده ناشتا مقدار پنج درهم آنرا با آب نیمگرم بیاشامند جهت ضعف بصر و جلای آن و جهت سنج
نافع اعضاء النفض و غیرها ادوق کوبیده با هم وزن آن زیره کرمانی و با عسل سرشته بقدر لایق جهت بول در فراش نافع و نقوع آن با کشنیز خشک نیم کوفته جهت دفع اسهال …
و حرارت معده و سوزش مقعده و بول مفید **الزینه** چون حنا را با آب نقوع آمله و یا وسمه را با آن خمیر کنند و بر مو خضاب نمایند سیاه گرداند و روغن آن نیز مو را سیاه و طویل گرداند مقدار شربت
از جرم آن از سه درهم تا پنج درهم و در مطبوخ تا ده درم مضر سپرز مصلح آن عسل و سنبل و مولد قولنج و مصلح آن روغن بادام شیرین است و نسخ انوش دار و های ساده و لؤلؤی و جوارش های
آمله و حب ذهن و سفوف و شراب و خل و مربا و مطبوخ و معجون مفرح و منبذ آن در قرابادین ذکر یافت **ام الکلب** **ماهیت آن** شجر یست بیابانی بقدر ذرعی … برگ

ام الکلب

آن شبیه ببرگ لاغیه و حنا و اندک عریض تر از آن و اطراف آن مستدیر و با اندک خشونت … و گل آن زرد و شبیه بگل لاغیه و بدبو با سهوکت و چون با ودان …
کریهی از آن بمشام رسد منبت آن اکثر مزارع بلاد مصر و بادیه عرب که مسمی است بینبوع **افعال و خواص آن** آشامیدن دو مثقال از عصاره تازه آن یک مثقال
از خشک آن با روغن زیتون جهت گزیدن سگ دیوانه و عقرب و اقسام مار مجرب و مسکن وجع آن در ساعت و بیرون استعمال آن جایز نیست **امل بید** بفتح همزه و میم و سکون

امل بید

لام و کسر باء و سکون یای مثناه تحتانیه و دال مهمله **ماهیت آن** میوه ایست هندی شبیه بنارنج و قسمی از اقسام لیموست پوست آن زرد و آب مغز آن در نهایت ترشی
بحدیکه چون سوزن آهنی را در آن فرو برند و زمانی بگذارند گداخته گردد و در هند نزدیک شاهجهان آباد و … بسیار خوب و با فراط است و در بنگاله از کوهستان سلهت و غیره آن
می آورند **طبیعت آن** سرد و تر **افعال و خواص آن** دافع اکثر امراض قلب و قامع صفرا و مسکن غلیان خون و مهیج سودا و مولد بلغم و چون سر آنرا …

گرده و بعضی از ادویه حاره هاضمه مانند قرنفل و جوز بوا و فلفل سیاه کوبیده و نمک و مالخواه و زنجبیل تازه ریزه کرده و سیاه دانه و سنبل اینها و نمک لاهوری و نمک سیاه و در میان آن
پر نموده در آفتاب بگذارند و بعد پنج شش روز یک مرتبه اندرون آنرا بچوبی بر هم زنند تا خوب بنفوذ در جرم پوست آن نماید و در آفتاب بگذارند تا خشک گردد و خوردن قدری از آن جهت

امل کیایی

تقویت هاضمه و آوردن اشتهای طعام بسیار نافع و طحال را نیز مفید و اگر پرورده آنرا در سرکه تند اندازند و بگذارند تا برسد نیز مؤثر و لذیذ میباشد **امل کیایی** بفتح الف و میم
و سکون لام و ضم کاف و فتح جیم فارسی و الف و یای **ماهیت آن** نباتیست هندی صحرائی خارناک و برگ آن شبیه ببرگ تمر هندی و از آن کوچکتر **طبیعت**
آن سرد و تر **افعال و خواص آن** آشامیدن آب برگ آن بقدر چهار پنج توله که ظرفی آهنی را بر آتش گذارند تا خوب گرم گردد و آب برگ آنرا صاف کرده در آن
ریزند و مقدار یکدو ماشه نمک طبرزد که نمک لاهوری نامند نرم سوده در آن ریزند و در ظرف دیگر ریخته نیمگرم بیاشامند تا پنج روز و نهایت تا هفت روز ناهار بدین …
جهت حمیات حاده و انتشار هوا در عروق مرضی که در بنگاله میشود و بسبب آن حدت و التهاب در اعضا و عطش مفرط و اختلاط عقل و هذیان و حرارت و حمی صاحب …

ام وجع الکبد

عارض گردد مفید است و درین ایام اجتناب از لبنیات و حموضات و اغذیه نفاخه واجب و لازم دانند و اهل بنگاله برگ خشک آنرا نیز در آب جوشانیده آب آنرا می آشامانند
و بخار آنرا میگیرند برای اعراض مذکوره و حمیات حاده **ام وجع الکبد** **ماهیت آن** گیاهی است باریک تر از بقله گل آن اغبر و برگ آن ریزه اغبر گوسفند آنرا
دوست میدارد و می چرد آنرا و ربیعی است و تا اوائل زمستان میماند **افعال و خواص آن** جهت اوجاع کبد صفراوی مفید **فصل الالف مع النون**

انا غالس

انا غالس بفتح همزه و نون و الف و فتح غین معجمه و الف و ضم لام و سین مهمله لغت یونانیست و انا غالس نیز آمده و بلغت بطی انا کیه و بفرسی الکالن نامند **ماهیت آن**
گیاهی است نر و ماده میباشد برگ آن شبیه ببرگ مرزنجوش و مائل باستداره و شاخهای آن منبسط بر روی زمین و مربع و ثمر آن مانند غلافی و دانهای آن بقدر دانه خشخاش
و بسیار تند و تلخ و گل ماده آن لاجوردی رنگ و گل آن نر **طبیعت آن** در آخر دوم گرم و خشک **افعال و خواص آن** جالی و جاذب و مجفف بی لذع و مفتح
سده و غرغره آب برگ و ثمر آن جهت تنقیه سر از بلغم و تسکین وجع اسنان و سعوط آن نیز و سنون و چون مخلوط با عسل نمایند و در چشم کشند جهت ضعف بصر و قروح چشم و جلای
آن و جرب کهنه و سبل نافع و آشامیدن آن با شراب جهت گزیدن افعی و وجع کبد و جنین و گرده نافع و ضماد آن جهت بیرون آوردن خار و پیکان از اعضا و منع زیادتی
شدن قروح خبیثه و بادسرخ و اصلاح جراحات معد و بعضی گمان برده که ماده آن که گل آن لاجوردی است چون بر مقعده بر آمده ضماد نمایند رد مینماید آنرا و نر آن که گل

انا غورس

سرخ است چون ضماد نمایند بالعکس بر می آورد و شراب آن مورث سحج و مصلح آن صمغ عربی است مقدار شربت آن از نیم مثقال تا یک مثقال و بدل آن ارطنیثا است
انا غورس بفتح همزه و نون و الف و ضم غین معجمه و سکون واو و کسر را مهمله و سین مهمله در آخر لغت رومی است و در مصر معروف بخرنوب الخنزیر است و ثمر آن
راحب الکلی نامند برای مشابهت آن بگرده **ماهیت آن** گیاهیست شبیه در برگ و شاخ بخنگشت و بزرگ میشود تا آنکه قریب بشجر میرسد و گل آن شبیه بگل کلم و بوی
آن ثقیل و ثمر آن مختلف اللون و هنگام رسیدن ثمر آن تابستان و وقت رسیدن انگور است **طبیعت** تمامی اجزای آن گرم و خشک و منبت آن بیشتر شام و انطاکیه است
افعال و خواص آن ضماد برگ تازه آن که حدت آن کمتر از سایر اجزای آنست جهت تحلیل ورمهای رخو نافع و چون خشک گردد قوی تر و تقطیع و تجفیف آن
زیاده میگردد و همچنین ریشهای بیخ آن و اما تخم آن ملین قوی و چون آب برگ آن را مقدار یکدرم تا یکمثقال با شراب بیاشامند صداع را نافع و اخراج مشیمه و جنین و ادرار

انبج

طمث نماید و گویند تعلیق آن بر زنان آبستن هنگام ولادت جهت تسهیل و سرعت آن مفید اما باید که بعد از ولادت بزودی باز نمایند و چون ثمر آنرا بخورند قی شدید آورد
و طلای عصاره بیخ آن محلل و منضج اورام است **انبج** بفتح همزه و سکون نون و فتح با و سکون جیم معرب انبه لغت هندیست و آنب نیز نامند و بپوربی انمرک
ماهیت آن ثمر هندیست درخت آن بسیار عظیم و بزرگتر از درخت گردکان با اختلاف اراضی و اهویه بعد از سه چهار سال از نشاندن تخم آن و تا هشت و نه سال ثمر
می آید و هنگام بهار آن که بهندی مول نامند اول بهار و وقت رسیدن ثمر آن نیز باختلاف بلدان هنگام بودن آفتاب در برج جوزا و سرطان است و تا پنجاه و شصت
سال ثمر میدهد و ثمر آن در اوائل سال بسال بهتر میشود و در اواخر بالعکس و برگ آن طولانی شبیه ببرگ سادج هندی و از آن بزرگتر و در رائحه نیز شبیه بهم و ثمر آن در ابتدا
بسیار عفص میباشد و آهسته آهسته ترش میگردد و پس شروع مینماید بشیرینی و شیرین میگردد و در بعض اماکن بعضی اشجار تمام سال ثمر میدهد و لیکن بشیرینی و خوبی آنچه در فصل
موسم آن میشود نمیرسد و همچنین در بعض بلاد قریب بخط استوا دوازده ماه ثمر میدهد و همیشه ثمر آن بر درخت می باشد مانند جزیره سیلان و بندر … چینا پتن
و دوالی آنها و اکثر میوه های دیگر که در آن اماکن هم میرسد نیز بدستور و لیکن غیر موسمی آن مانند موسمی نیست در بزرگی و کوچکی و شکل و طعم و رائحه و شادابی و بی ریشگی و ریشه

واری و لحمی و کم آبی با ختلاف اقسام آن هیچ میوه نمیرسد چنانچه در بزرگی از نیم آثار تا دو آثار که یک من تبریزی است تخمیناً در بنگاله دیده شده و از بعضی درختها یک آثار و سه
پاو و نیم آثار اکثر که یک چهار یک من تبریزی است تخمیناً و در کوچکی برابر هلیله کابلی بزرگی میشود و در شکل بعضی طولانی و سر آن اندک کج و بعضی اندک منبطح و بعضی مدور اندک طولانی
و بعضی فی الجمله شبیه بگردهٔ حیوان و بعضی بسیار خوش رائحه و خوش طعم و رائحه آن شبیه بعنبر و بعضی رائحه آن شبیه بکافور و بعضی پر ریشه و بدطعم و بعضی را رائحه شبیه بشبت و باکاو
و برازیانه و غیر اینها از طعوم و روایح و بعضی مختلف الاجزا در قوام و طعم و در بعضی تبوع کمی همین در محل اتصال ثمر آن بشاخ درخت و در بعضی تبوع بسیاری حتی در زیر
پوست آن نیز ملیا شد و بهترین آن بسیار شیرین شاداب مستوی القوام بی ریشه خوشبوی قلیل التبوع آنست و آنچه بر خلاف این اوصاف باشد همگی یا بعضی بد و مضر
و بهترین انواع خوردن آن آنست که رسیده آبدار آنرا بدست بمالند تا نرم گردد و سر آنرا ببرند تا تبوعی که در آن است دور شود و بمکند تا تمام آب صافی آن خورده شود و ریشه
آن خورده نشود زیرا که ریشهٔ آن ثقیل و نفاخ و قابض شکم است و آب آن ملین و تبوع آن چون بر زبان و لبها برسد باعث سوزش و جراحت میگردد و بی ریشه آبدار آنرا که اندک
سخت باشد سر آنرا بریده که تبوعت آن دور شود و هر دو طرف هسته آنرا بریده تناول نمایند که این نیز بهترین طور است و حیف است که از انبه پر ریشه قسمی اعلی را که در بنگاله
بعضی جاها مثل مالده و اطراف مرشدآباد که در چونه کهالی و باکه و دیگر جاها و در عظیم آباد و پرگنه ملکی میشود نرم کرده بمکند برای مکیدن انبهٔ شیرین خوشبو که آب رقیق دارد و ریشه باشد
و اگر ریشه دار هم باشد مضایقه ندارد و قسمی انبه در بنگاله میشود که در بلاد دیگر نیست که آنرا کچمواهی نامند سبز خام آن شیرین میشود و بعضی از اقسام این در رسیدگی شیرین و
خوش طعم میشود و بعضی در پختگی بدطعم میگردد و در بعضی بلاد دیگر نیز انبه میشود مانند سواحل بلاد یمن و عمان و سودان و سمیل و میان آب که مشهور بمیانا است و از توابع لار است
و بعض اماکن دیگر نیز قلیلی بهم میرسد اما نه بوفور و خوش طعمی هند و دکهن و بنگاله است **طبیعت آن** آنچه خام است سرد در دوم و خشک در اول مولد بلغم و سودا
و شیرین رسیده آن گرم و خشک در دوم و مولد خون غلیظ سوداوی و هر چند کم آبتر و غلیظ القوام تر باشد سوداویت آن زیاده **افعال و خواص و منافع آن**
مقوی قوی و ارواح و اعضای رئیسه و آلات تنفس و مری و معده و امعا و گرده بمناسبت شکل و مقوی مثانه و باه و نیکو کننده رنگ رخسار و بوی دهان و دافع خفقان
و سرفه و ضیق النفس و درد سر بارد و بواسیر و اسهال بواسیری و ذرب و قولنج و عطش و اعیا و ضعف و کسالت و سستی بدن و بدن را فربه گرداند و ادرار بول و درد ... و طبیعت را
قبض نگذارد بلکه ملین باشد و مضر محرورین خصوص در خلای معده و مصلح آن آشامیدن سکنجبین و خوردن جامون رسیده شاداب یا شربت آن که میوه هندی است و آب
دوغ و آب سرد و قسم لحمی که کم آب آن ثقیل و دیر هضم و نفاخ و ریشه دار آن از آن بدتر و قابض و مورث امراض سوداوی و حکه و جرب و دمامیل و غیرها و مصلح نفخ آن اهل هند
زنجبیل گفته اند و نمک که بالای آن قدری بخورند آزموده و زنجبیل در نمک پرورده بهتر و مضعف جگر و مصلح آن مویز و شاید درین امر شربت زرشک یا سکنجبین
یا شربت جامون بهتر باشد و مضر لثه و عمور دندان و مرقق منی است و گفته اند جهت فربهی و تقویت باه شیر تازه دوشیده خام و یا مدرحی داور و معین
فعل آنست و خام و ترش آن مسکن صفرا و منبه شهای طعام و بلغمی سوداوی مزاجان را مضر و مولد سودا و تبوع آن حار و مفرح اعضا و رائحه آن شبیه برائحه
جنبه الخضرای خام نارس که بفارسی بنه و رسیده آن را بن نامند و مصلح آن مالیدن روغن است بعضوی که بدان رسیده باشد و گل آن و مغز هسته آن بسیار بارد و یابس و حابس
اسهال مجفف و ممسک منی خصوص که اندک بریان نموده با ادویه مناسبه بقدر حاجت بیاشامند و چون نارس بسیار کوچک آنرا که از شگوفه تازه بهم رسیده با نمک خشک نموده هر روز یکدرم
از آن تا چهار درم با شکر بخورند در ورم منی و سرعت انزال را دفع نماید و گویند حافظ سیاهی موی است و مضمضه بآبیکه برگ و گل آنرا در آن جوشانیده باشند مقوی دندان و لثه و مستحکم کننده آنهاست و آشامیدن
بخور آن رافع بوی دهان و دفن و رخاکستر چوب آن جهت نزف الدم و بدستور ذرور برگ آن و دخان برگ خشک آن جهت دفع ریاح کرده و بدستور دخان پوست انبه خشک کرده
نافع با تکرار عمل که بعد از آن بران عضو هوای سرد نرسد و نیز گرفتن دود آن در حلق جهت زخم آن و اگر برگ درخت آنرا که خود از درخت پخته باشد مالیده در سر غلیان
مانند تنباکو بکشند زخم حلقوم را که منفذ آن و مری و تارک سر هر سه یک شده باشد در مدت چهل یوم باصلاح می آورد و چون برگ تر و تازه آنرا از درخت چیده پیچ ساق
آن افشرده رطوبتیکه از آن برآید بر دانه که در پلک چشم بر می آید بمالند زائل گرداند بید رد و وجع و چون نه عدد ساق پیچ برگ انبه خام تنهائی و یا با بعضی ادویه مناسبه
دیگر انداخته در آفتاب پرورده باشند جهت درازی و سیاهی مو و منع سقاط آن نافع و آب افشرده ثمر خام آن که امرس نامند و چتنی و اچار و اموت و حلوا و خوشاب و شراب
و فقاع و عرق آب آن و قرص هسته آن و قلیه خام و مربای آن در قرابادین ذکر یافت و اهل هند و بنگاله انبه خام را در زیر آتش کرده پخته پس برآورده پوست آنرا جدا کرده نرم
بمالند و صاف کرده قدری قند سیاه که بهندی گر نامند داخل کرده در ظرفی کرده نگاه میدارند هنگامیکه باد سموم و یا هوای سمی و یا هوای ردی و یا وبای بکسی رسد

آنرا نه عدد و فلفل سیاه با آن ... سوده ... ریشه ... و دفع ... نماید ... و همچنین ... گردان ...

بزودی

بزودی قدری از آن باد مسموم رانند و بر تمام بدن او میمالند بزودی بعون الهی شفا می یابد **انتله** بفتح همزه و سکون نون و ضم تای مثناة فوقانیه و فتح لام و بلغت
عجمی اندلسی است و آنرا جدوار اندلسی و بهندی نربسی نامند **ماهیت آن** دو صنف است یکی سیاه و بیخ آن کثیر الفروع و بزرگ بمقدار بیخ کولان و فروع آن شبیه بریشه
بطافلن و طعم آن تلخ مانند دانه شفتالو و برگ آن انبوه مائل بسرخی شبیه بعنب الثعلب و گویند شبیه ببرگ پرسیاوشان است و صنف دوم سفید و عامه اندلس
ابن الفیهق نامند و برگ آن مانند برگ سنا و مائل بزردی و با خشونت و طعم آن شیرین و بوی آن اندک تند و با عطریت منبت آن اندلس و چین و کوهستان تبت
و بعضی کوههای هند و مورنگ و لاسه که متصل بکوهستان خطا است و غیرها **طبیعت** سفید آن در دوم گرم و خشک و سیاه آن در سوم **افعال و خواص**
آن سفید آن در دفع سم هوام ضعیفتر از قسم سیاه و محلل نفخ و رفع کننده ریاح و مسکن اوجاع باطنی بارد و جهت لسع هوام نافع مقدار شربت آن تا دو مثقال
و بیخ آن کشنده حیوانات سوای انسان و محرک باه و صنف سیاه آن در تریاقیت قائم مقام تریاق فاروق خصوصا در اوجاع بطن و اوجاع ارحام نافع و مجرب
حتی آنکه بعضی گوسفند آن گیاههای سمی را که در حوالی آن و با آن در یکجا میروید چنانچه گفته اند بسبب شیرینی طعم چون بخورند و از آن احساس سمیت نمایند بزودی
ببوی گیاه انتله میل مینمایند و آنرا میخورند و نجات می یابند از سمیت آن و مسهل و مسخن معده و جگر و محلل مواد بلغمی و بخته آن در شراب قاطع بواسیر و حمول آن
مقوی رحم و محلل ورم آن و ضماد آن محلل اورام سائر اعضا و تدهین بروغن آن موجب درازی مو بغایت مقدار شربت آن یک قیراط و زیاده از آن مورث خناق و کرب
و تجفیف رطوبات و مصلح آن روغن کنجد و شیرینی است **انثلیس** بفتح همزه و سکون نون و فتح ثای مثلثه و کسر لام و سکون یای مثناة تحتانیه و سین مهمله
لغت ادویه است **ماهیت آن** دو نوع است یکی کبیر و آن نباتیست مابین شجر و گیاه منبت آن شوره زارها و مواضع آفتاب رو و برگ آن مانند برگ عدس
و نرم و شاخهای آن را اختی بلندی شبری و بیخ آن کوچک و باریک و گل آن سرخ مائل به بنفشی و بدبو و تخم آن در غلافی رقیق و نوع دوم برگ و شاخ آن بزرگتر
شبیه بکمافیطوس و زغب آن از آن زیاده و گل آن از آن کوچکتر و مایل به بنفشی و ثقیل الرائحه و بسیار بدبو **طبیعت آن** گرم باعتدال و خشک در اول
افعال و خواص آن محلل بسیار و با قبض اندک و جالی چون از گل و بیخ و یا تخم هر دو نوع آن بیاشامند عسر البول و وجع گرده را نافع و با سکنجبین جهت
صرع و ذرور هر دو نوع آن مدمل قروح و جروح و حمول سحوق هر دو نوع آن با روغن گل و شیر جهت اورام حاره رحم و جراحات آن اما نوع دوم لطیفتر و در قوت
جالیه ضعیفتر از اول مقدار شربت آن تا یکمثقال است **انجبار** بفتح همزه و سکون نون و کسر جیم و فتح بای موحده و الف و راء مهمله مشتق از جبر است **ماهیت آن** نباتیست
بلندی قامتی و اکثر بر علیق و آنچه نزدیک آن باشد میپیچد و مشک میسازد آنرا برگ آن شبیه ببرگ رطبه و با اندک زغبی مانند عباره شاخهای آن قویتر از رطبه و مایل
بسرخی و گل آن سرخ و بعد از ریختن گل غلافهای کوچک از آن بهم میرسد و در آن تخمهای ریزه میباشد و بیخ آن خشبی و سرخ و مشتمل ریشهای باریک آن است
که آنرا الحای انجبار نامند خواه تر باشد خواه خشک و پوست بیخ آن و این بهتر است و عصاره بیخ تازه آن نیز و منبت آن بلاد شام است در کنار رودها و میان جبال
طبیعت آن سرد و خشک در درجه سوم و جالینوس گرم و خشک دانسته **افعال و خواص و منافع آن** قاطع نزف الدم جمیع اعضا خصوصا از سینه و ریه
و بواسیر و حابس اسهال مزمن و نزلات غیر اذیت و مسکن قی و مقوی اعضا و امعا و جهت تسکین التهاب صفرا و غلیان خون و سل تازه و مزمن حتی بول و ضعف اشتها و بول
ضعف اشتها و بول الدم و مده تازه و مزمن و دفع سموم و انفتاح افواه عروق مقعده و بیخ و اسهال کبدی و شکستگی اعضا و کوفتگی عضل و فسخ و هتک آن نافع چون یکدرم
تا یکمثقال آنرا در آب بجوشانند و با قدری قند و یا سکنجبین بیاشامند و بدستور با ادویه مناسبه دیگر و ذرور آن جهت رویانیدن گوشت و قطع نزف الدم زخمها بغایت
نافع مقدار شربت از عرق آن یکمثقال و از عصاره آن یکدرم و از برگ آن پنجدرم مضر سپرز و دین مصلح آن زنجبیل بدل آن مانند آن زرشک و ربع آن گل ارمنی و عصاره
آن و اکثر افعال قویتر از پوست بیخ و بیخ آنست طریق گرفتن عصاره آن آنست که بگیرند بیخ و پوست بیخ کبیر تازه آنرا و بکوبند و آب آنرا بگیرند و در طبق خالی کنند و در آفتاب گذارند و شبها
در زیر سقف که شبنم آنرا فاسد نسازد و چون بحد انعقاد رسد قرصها ساخته در آفتاب خشک نمایند و از گرد و غبار محافظت نمایند و عند الحاجه بکار برند و رنگ این سرخ
یاقوتی میباشد حب انجبار و سفوف و شراب و قرص و لعوق و مغلی آن در قرابادین ذکر یافت **انجدان** بفتح همزه و سکون نون و ضم جیم و فتح دال مهمله و الف و نون
معرب انگدان فارسی است و بمازندرانی انجدان طیب کولا پر نامند و بیخ آنرا بالعربی محروث و ساق آنرا بترکی بالدرغان گویند و چون انجدان مطلق مذکور شود مراد تخم
آنست **ماهیت آن** دو قسم میباشد یکی طیب و دیگر منتن و ساق نبات آن مجوف و سطبر و بلند تر از قامت و برگ آن شبیه ببرگ کلم و از آن کوچکتر و گل آن چتری ما

انتله
انثلیس
انجبار
انجدان

سبُت و سفید و ثمر آن بعد از رسیدن سفید و مدور و بهن شبیه بدرهم و بسیار خوشبو میباشد و صمغ این است طبیب میباشد و تخم و برگ آن مانند صفحه سوخته ...

آن ضعیف تر از قسم اول و ثمر آن سیاه و بسیار بدبو و صمغ آنرا انشتر غار و کلیا و آنرا کما و صمغ آنرا که بسیار بدبوست حلتیت منتن و خراسانی و بفارسی انگژد ...

... و بفتح زاء عجمی گویند و عوام آنرا انکشت گنده و بهندی هینگ بکاف عجمی نامند و در بلاد فارس ...

سیکرد **طبیعت** سفید طیب آن در دوم گرم و خشک و سیاه و منتن آن در سوم و قومی مطلق انجدان را گرم و خشک در دوم گفته اند **افعال و خواص و منافع آن**

مفتح و حالی و محلل و ملطف و مقاوم سموم **امراض الراس** ضماد انجدان اسود با خطمی ...

آن دهن با سکنجبین و خطما ... نسیان و بلادت و جمود ... سکر ... و فالج ...

و غیره با جوز غلیظ اللحم و دیر بیما ... معده و محلل ... و مقطع بلغم و محلل ریاح ...

... و مفاصل ... سموم ...

ور مفاصل حادث از برودت است آشامیدن آن خصوصا ... ساعت ... در جمیع مواضع و سکنجبین ...

باشد جهت تب ربع و تبهای بلغمی و مرکبه و در حبس و استسقا و یرقان و ... عرق النسا ...

... و امراض ... عرق النسا و امثال آنها ...

... سکنجبین ...

اطلاق ... آشامیدن ...

... مقاومت ...

انجره ... **ماهیت آن** ...

... **طبیعت آن** در اول گرم و در دوم خشک ... **افعال و خواص آن** ملطف ...

... **انجیر آدم** ...

... **ماهیت آن** ...

انجره

انجیر آدم

آن سیاه مایل بکبودی و صیقلی و رهبنی و کردی با ... که بهای کابل بسیار بود و آنرا ...

... این حیوان را انجرد و حال ... و حیوان را ...

... **اندروصارون** بفتح همزه و سکون نون ...

... **ماهیت آن** ...

افعال و خواص و منافع آن ...

... **انداجمان** بفتح همزه و سکون نون ...

... **افعال و خواص آن** ...

... **اندروطالیس** بفتح همزه و سکون نون و فتح دال ...

... **ماهیت آن** ...

... **طبیعت آن** ... **افعال و خواص آن** ...

... **اندروطون** بفتح همزه و سکون نون ... **ماهیت آن** ... **طبیعت آن** ...

... **افعال و خواص آن** ... **انزروت** بفتح همزه و سکون نون ...

... **ماهیت آن** ...

... **طبیعت آن** ...

... **افعال و خواص و منافع آن** ...

... **امراض الراس و العین و الاذن** ...

... **امراض المفاصل** ...

اندروصارون

انداجمان

اندروطالیس

اندروطون

انزروت

و جهت تسمین بدن تا ده روز می آشامند المضار گویند بخدر مسام سایند و آن بسبب تسدید مسام و چسبیدن باحشا کشنده است خصوصاً با طلق محلول و از ابرار کشته
شمرده اند و مصلح آن صمغ عربی و روغن بادام است و هرگاه مفرد استعمال نمایند باید که با روغن بادام و حیوان باشد مقدار شربت آن مفرد از نیم مثقال تا دو
و مرکباً با سایر مسهلات یک مثقال بدل آن بوزن آن صبر است و استعمال آن در خارج جهت خوردن گوشت زائد و پاک کردن چرک زخمها و قطع سیلان خون و رویانیدن گوشت
صالح و التیام جراحت و رفع آثار جدری و با نطرون جهت ورم سینه و خنازیر که در حلق بهم رسد نافع و طریق تشویه آن آنست که بگیرند انزروت را و کوبیده با شیر الاغ و یا
شیر دختران خمیر کرده بچوب بگیرند و در تنور گرم بیاویزند تا رطوبت آن خشک گردد و اندک برشته شود پس برآورده استعمال نمایند و اگر یک مرتبه دیگر کوبیده با سفیده تخم مرغ سرشته
بدستور بالا تشویه نمایند بهتر و باعتدال اقرب میگردد خصوصاً برای اکثر امراض چشم که استعمال آن بی تشویه جائز نیست و حب انزروت و داکور و روسمنه و شیاف و ضماد و فتیله
و قطور و مرهم آن در قرابادین کبیر ذکر یافت **انسان** و اجزای بدن او منافع و مضار بسیار است و بهترین آن جوان صحیح المزاج تام الخلقه ساکن در بلدان معتدله است چرک
گوش او مولد راحج و بیهوش کننده و ضماد آن جهت شقیقه و اکتحال آن جهت رمد و رفع بیاض چشم نافع و استخوان آن مولد امراض مهلکه و مداومت آن مورث کوری و ذرور رسیده
آن در منع آکله مجرب خصوص استخوان کله سر و آشامیدن سوخته آن سه روز هر روز یک مثقال با هموزن آن شکر جهت صرع و مفاصل و نقرس و عرق النسا آزموده و آب دهن
او ناشتا کشنده کرم گوش و محلل هوای که در گوش رفته باشد و تریاق گزیدن عقرب و رتیلا و دافع قوبا و کلف و آثار قروح و طرفه و بیاض عین و کشنده مار است خصوص آب
دهن ناشتا صفراوی مزاج و با سرگین گنجشک جهت قطع ثالیل و قوبا و تنهائی جهت قطع نزف الدم و اندمال جراحات و با عسل جهت کلف و جلای آثار قرحه نافع و چون
گندم را در دهن مضغ نمایند خصوص ناشتا و بر اورام و دمامیل گذارند تحلیل و نضج و هد و چرک بن دندان ناشتا جهت رفع قوبای تازه و قوبای اطفال و کلف و آثار جلد مفید
و زهره او مسمن بدن و خون حجامت و فصد را چون بر نقرس و مفاصل و عرق النسا طلا نمایند جهت تسکین وجع آنها نافع و آشامیدن آن مورث بلادت و طلای خون
حیض جهت تسکین دردهای صعب الالتیام ناصور مفید و خوردن آن سم قاتل و حمول آن مانع حمل و بخور لته حیض جهت رفع تب لرزه مجرب دانسته اند و بول آن خصوص
بول اطفال و از آن شخص خود نه از غیر آشامیدن آن ناشتا جهت سرفه کهنه و عسر النفس و سپرز و استسقا و یرقان و عسر البول و جرب متقرح و حکه و قروح خبیثه و قوباء با آب کدو
و با ماء العسل جهت رفع یرقان و قطور آن جهت درد چشم و بیاض آن بتخصیص که با عسل در ظرف مس بسیار جوشانیده باشند و جهت طرفه نیز و نیمگرم آن بر زخم جهت
حبس خون و شستن چرک جروح و قروح بآن و حالی جرب متقرح و حکه و قوبا و نمک بول آن که آنرا در ظرف مس جوشانیده نمک از آن بگیرند جهت رفع بیاض چشم و کلف مجرب و در
افعال مانند شیر زرق است و در حدیث است که از حضرت صادق علیه السلام سوال نمودند از آشامیدن بول انسان از برای مرض فرمودند بیاشامند آنرا سائل عرض نمود که مریض
محتاج است بآشامیدن آن فرمودند اگر چنین است که دوای دیگر نمی یابد پس باید که بیاشامند بول خود را نه غیر خود را و از آن حضرت علیه السلام سوال نمودند از ابوال
بول شتر و گاو و گوسفند و فرمودند نعم لا باس یعنی آری باکی نیست و فضله طفل که غذای لطیف با آن خورانیده باشند نفوخ خشک آن در حلق صاحب خناق و ورم گلو
و بدستور ضماد آن با عسل جهت تحلیل آن و طلای آن جهت تحلیل حمره و التیام جراحات و رفع عفونت اعضا مفید و آشامیدن یک مثقال آن جهت رفع یرقان و قی
جراحت حربه زهردار و قولنج و حکه و قطع اسهال بعدیل و با عسل و با شراب جهت رفع گزیدن هوام و ادویه قتاله و تبهای دائره و آشامیدن یکمثقال آن با شیر آن
ناشتا در مصعد جهت رفع اذیت سموم مصعده مانند دار الشکنه و زیبق مصعده مجرب دانسته اند و سنون محرق آن جهت ازالة العفن بن دندان مجرب و تازه آن خصوص با نمک
جهت آکله و ضماد آن بر بهق و برص بتخصیص که آن شخص نرمس خورده باشد و دو روز متوالی مالیده در آفتاب نشینند و طلای آن بر ساقین جهت قروح آن و بر زیر ناف با خمیر
و در آب حل کرده جهت رفع مغص و بدستور آشامیدن آن مفید و موی سوخته آن جهت رفع ربو و بهر و استسقا و سموم قتاله و ریزانیدن سنگ گرده و مثانه و منع سفیدی
موی شعرها و اکتحال آن برای رفع بیاض عین و قطور آن با روغن گل سرخ جهت درد دندان و گوش و ذرور آن جهت آکله و نزف الدم و تجفیف جراحات و منع
زیادتی زخمها و قروح خبیثه و ساعیه مجرب و رماد آن زائل کننده شوره و با شیر جهت اورام ساعیه و روغن آن بتنهائی و با ادویه مناسبه دیگر جهت تقویت باه مجرب
و گویند آشامیدن آبی که خصیه انسان را بدان شسته باشند جهت ازاله تب و ورم و دفع فواد نفع عظیم دارد و دهنی آن جالی بهق و برص و کلف طلاء و مشیمه آن مورث
جذام است خوردن آن و چون طفلی را با سمومات بتدریج تغذیه نمایند جمیع اجزای و انفاس او قاتل بود و هیچ حیوانی دیگر قابل این نوع تغذیه و سمیت آن با این حد نیست
و گویند چون انگشت خنصر سقط را ببرند و زن تعلیق نماید مادام که با او ست آبستن نگردد و شنیده شده که جراحان و اطبای اهل فرنگ دندان چرک و زرد شده و سیاه را

بسوهان

و بسوهان و آلات صاف و سفید و براق میگردانند و دندان کرم خورده و کج فاسد شده را نیز تبدیل مینمایند بدین نحو که دندان شخص جوان صحیح را کنده و دندان فاسد آن شخص را
بسرعت تمام و دندان صحیح را بجای فاسد میگذارند و سه چهار روز صاحب آنرا از تکلم بسیار و خوردن و خائیدن اشیای صلبه و رسانیدن آب سرد و هوا منع مینمایند و بخور و اشیاء با
و شله و آب نیمگرم اکتفا مینمایند تا مستحکم میگردد و در بلاد شان برای این امر دکانی است و همیشه بر آن دکان فقرا و فرومایگان برای فروختن دندان خود حاضر میباشند و نیز مسموع
شده که سابق بر این که هفتصد و هشتصد سال یا بیش از این باشد بر اجساد سلاطین و حکما و بزرگان خود برای حفظ و عدم سرعت فساد ادویه چند مانند صبر و مقل و قیر و نفط و امثال اینها
میمالیدند و بعد از خشک شدن اجساد آنها در قالبهای چوبی میگذاشتند و بعد مرور مدتی دو صد سیصد سال جمیع اجزای آن بلکه بعضی استخوانهای نازک نیز مستحیل بدانها گشته و جسم
سیاه براق چسبنده شبیه بمومیائی شده و بعد از آن که آن عمل ممنوع و متروک گشته و بعضی از آن اجساد بدست بعضی اطبا و جراحان آمده آنها در صدد تجربه و امتحان آن آمده و بجای مومیائی
استعمال نموده در بعضی موارد نافع مانند مومیائی یافتند و مومیای انسانی عبارت از این است **انغرا** بفتح همزه و سکون نون و کسر غین معجمه و فتح را مهمله و الف لغت یونانی است
ماهیت آن نباتیست که حکنار درخت انار و بزرگی آن بسر سد و نبات آن جبال و مخصوص بزمانی نیست و برگ آن شبیه ببرگ بادام و از آن عریضتر و گل آن مانند گل انار و از آن کوچکتر
و بیخ آن سفید و کوچک و چون خشک شود بوی شراب از آن آید **طبیعت آن** معتدل و گویند سرد با اندک حرارت لطیفه **افعال و خواص آن** در قوت قریب بحجر هستادر
تفریح و اسکار و تطییب نفس و بالخاصیت آشامیدن برگ و بیخ آن جهت رفع توحش و جنون و تقویت حواس و ذهن و بهم رسیدن انس بغایت مؤثر حتی آنکه چون حیوانات وحشی
از برگ و شاخ و بیخ آن و یا طبیخ آنرا بخورند باعث انس ایشان گردد و ضماد برگ آن جهت منع زیادتی قروح خبیثه نافع **انف العجل** بفتح همزه و سکون نون و ضم
فا و الف و لام و کسر عین مهمله و سکون و لام لغت مغربی است **ماهیت آن** ثمریست شبیه به بینی گاو و نبات آن مابین شجر و گیاه و برگ آن شبیه ببرگ کاسنی و ریزه تر
از آن و ثمر آن مستعمل نیست بلکه برگ آن مستعمل است **طبیعت آن** معتدل در گرمی و سردی و با قوت محلله **افعال و خواص آن** آشامیدن طبیخ برگ آن جهت ادرار
حیض و رفع سموم بالخاصیه و نطول آن جهت تحلیل صلابات و تسکین وجع گزیدن هوام نافع و چون در روغن سوسن داخل نمایند و بر صورت بمالند باعث قبول ناظرین
میگردد و این دو خاصیت از آن مشهور است و در مغرب **انفحه** بکسر همزه و سکون نون و فتح فا و حاء مهمله و حا لغت عربی است بفارسی پنیر مایه و بهندی جاک و جیسه
بضم جیم فارسی و سکون سین مهمله و تای مثناة فوقانیه و با و بجای ها الف نیز خوانند چنانچه رسم اکثر اهل هند است که های آخر کلمات و اسما را بالف بدل میکنند
و انفحه هر حیوانی در ضمن ذکر آن حیوان با خواص و منافع آن انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد و اینجا بطریق کلی بیان میشود **ماهیت آن** معده حیوانات شیرخواره
بسیار صغیر قریب بولادت است که بعد ذبح بر می آورند و استعمال مینمایند خواه تازه خواه خشک نموده و چون آنها اندک بزرگ شدند و کاه خوردند آن زمان آنرا انفحه
نمی نامند و آن خواص و منافع بر آن مترتب میگردد و بالجمله طبیعت مجموع آن گرم و خشک در درجه دوم و گفته اند تا درجه سوم است **افعال و خواص آن** آشامیدن
آن جهت صرع و با سرکه و یا با مسکه و یا با عسل جهت صرع بلغمی خصوصاً انفحه ارنب که در این باب قوی است که بقدر درم آنرا در سرکه انگوری حل نموده بنوشند و چون
قدری از آن بخورانند ایمن میگردد از صرع و انفحه کره اسب و انفحه حیوان بحری که فوقی نامند و در دریای روم بهم میرسد قوت و خاصیت آن مانند جندبیدستر است
بدستور و آشامیدن هر یک از آن هردو و آشامیدن تمامی نافع میباشند نافع از برای تمدد و کزاز بلغمی و اختناق رحم جهت آنکه ملطف و محلل و گدازنده کل اخلاط منجمده
و منجمد و مغلظ اخلاط رقیقه گداخته شده است و لهذا محلول آن با سرکه محلل خون منجمد در معده بتنهائی و یا با ادویه مناسبه محلل خون و شیر که در معده و مثانه و سائر اعضا
منجمد شده باشد و مانع رعاف و حمل و حابس اسهال و بالخاصیه مقوی قلب است و مفرح است اما چون بسیار گرم است مهیج غضب زیاده از فرح است و حمول آن بعد از
طهر معین بر حمل و آشامیدن مقدار نیم درهم آن با شراب بسبب قوت تریاقیتی که دارد جهت رفع ضرر نهش هوام و سموم قتاله و منع اسهال مزمن و وجع بطن و قرحه
امعا و سیلان رطوبات از رحم که مزمن شده باشد مفید و چون سه روز متوالی بعد از طهر بیاشامند جهت رفع صرع و گفته اند چون زن انفحه ارنب نر و یا خصیه آن را
با شراب ممزوج بیاشامد آبستن گردد و پسر زاید و از ماده دختر آورد و چون مقدار یک باقلا از آن با شراب بیاشامند جهت تب ربع نافع و چون با خطمی و زیت سرشته بر ریش
بگذارند پیکان و نی و خار از آن برآورد و طلای آن بر منخرین جهت قطع رعاف و تعلیق آن بر ابهام صاحب تب جهت ازاله آن مؤثر و انفحه گورخر و بزکوهی و آهو و گاو
و گوسفند و فیل بقدر نخودی بغایت سمی اند و امتحان خالص آن آنست که بیندازند بر آن هر انفحه حیوان دیگر که باشد اگر گداخته شود خالص است و الا غیر خالص و حب
انفحه و دواء و سفوف و معجون آن در قرابادین کبیر ذکر یافت **انکول و اکول** **ماهیت آن** حکیم میر عبد الحمید نوشته درختیست هندی برگ آن شبیه ببرگ [illegible]

انغرا

انف العجل

انفحه

مایه پنیر

میوهٔ آن شیرین و مغز تخم آن بغایت چرب و لحم آن تلخ و با عفوصت **طبیعت آن** گرم و تر در دوم **افعال و خواص آن** ضماد آن جهت استسقا و اورام و دفع زهر جانوران زهردار نافع و ثمر آن ملین طبع و دافع فساد خون و بلغم شور و جهت سوزش اعضا و دق شیخوخت و سرعت انزال و تقلیل منی نافع و در ایام طاعون چون یک عدد از ثمر آنرا با آب بسایند بر بثرهٔ آن طلا نمایند به خیریت گذرد و شفا یابد و گویند مجرب است و اگر تخم آنرا کوفته در آب آملهٔ مقشر هفت مرتبه تسقیه کنند پس خشک نموده از آن تخم بدستور روغن کشند روغن برآورند و از آن روغن تا چهل روز سعوط نمایند موی سفید را سیاه گرداند و اگر از چوب درخت آن سریر سازند و شب بران بخوابند از شر حشرات زهردار در امان باشند و آن چوب را چون سائیده بملسوع و ملدوغ و صاحب هیضهٔ ردیه را بخورانند شفا یابد

انکیر

انکیر بفتح همزه و سکون نون و کسر کاف فارسی و سکون یاء مثناة تحتانیه و رای مهمله بلغت جیلانی خاوانی نامند **ماهیت آن** نر و ماده میباشد حکیم میر محمد مؤمن نوشته که امین الدوله گوید گیاهی است منبت آن حرم جبال گیلان چون بر روی آن نشسته بر روی زمین بخوابانند روز دیگر آنچه قسم نر آن است بار از است مشاهده کرده و آنچه ماده آنست بهمان هیئت بماند **طبیعت آن** گرم و خشک است **افعال و خواص آن** ضماد کهنهٔ خشک آن با آب گوگرد در یکروز بهق را زائل کند و تخم نر آن بغایت منعظ و تخم مادهٔ آن موجب شدت شبق زنان و اندکی از آن با شراب منوم قوی بحدیکه تا سه شبانه روز شارب آن بیدار نشود و آشامیدن روغن هیون با آب رفع خواب آن میکند مقدار شربت آن تا دو درهم

اناناس

انناس بفتح همزه و دو نون اول ساکن دوم مشدد والف و سین مهمله لغت هندی است **ماهیت آن** ثمریست هندی معروف و در بنگاله بسیار میشود و خوشبو و خوش طعم نبات آن فی الجمله شبیه به نبات صبر دکاوی و برگ آن از برگ صبر دکاوی کوتاه تر و نازکتر و نبات بعض از آن کوچکتر و تا بذرعی و خاردار از وسط آن ساقی میروید و ثمر آن بر بالای آن ساق هم میرسد و بر سر آن نیز برگهای کوتاه انبوه شده که در یکساق دو اناناس یکی بر بالای دیگر نیز بندرت هم میرسد و چون قدری از سر آن را با آن برگها ببرند و بنشانند باز سبز میگردد و از آن اناناس هم میرسد و از اطراف سر ثمر و بیخ نبات آن نیز مانند درخت کل موز بچه ها میروید و چون آنها را جدا نموده بنشانند بجاهای دیگر نیز ثمر میدهد و از هر نباتی سالی یک ثمر بعمل می آید و هنگام رسیدن آن بودن آفتاب در جوزا و سرطان است که موسم بارش است در انجا و دو نوع میباشد یکی را اناناس کوله می نامند و این کوچک بقدر نارنجی میباشد و مغز آن شیرین و خوش طعم و رائحه و در رنگ طلائی و دیگر بزرگ و مغز خوب سبزه و این چاشنی دار و اندک نارس این ترش و پوست هر دو نوع در هنگام خامی سبز میباشد و خانه خانه و اطراف خانها اندک پوست نرکی برآمده و بعد رسیدن زرد مایل بسرخی میگردد و اندک براق صیقلی و در هر خانه قریب بپوست تخمهای ریزهٔ زرد تیره و هر دو نوع آن با رطوبت بورقی جالی بسیار خصوص نوع بزرگ آن و طریقهٔ خوردن آن این است که نوع کوله آنرا با یک ورق از پوست جدا نموده با اندک نمک و آب میشویند تا بورقیت آن کم گردد پس یک ورق دیگر از بالای آن برداشته که تخمها و خشبیت خانهای پوست آن که در جرم آن نفوذ کرده زائل گردد پس مغز آن را ورقهای نازک بریده در ظرف چینی پاشیده برهم می چینند و بعضی بران قند و یا نبات کوبیده پاشیده تناول مینمایند و قدری گلاب نیز می پاشند و بعضی بسبب شیرینی ذاتی خود احتیاج بشیرینی از خارج ندارد بلکه شیرینی طعام آنرا منحرف میگرداند و نوع بزرگ آنرا بدستور پوست خشبی ظاهر آنرا جدا نموده قدری نمک بران مالیده اندکی تا میگذارند تا بورقیت آن قدری کم گردد پس شسته یکورق دیگر از روی آن جدا نموده برای ازالهٔ تخم و خشبیت آن پس مغز آنرا نازک ورق کرده نبات یا قند بران پاشیده تناول مینمایند و در بعضی که اندک ترشی غالب میباشد با نمک نیز لذیذ می باشد **طبیعت آن** سرد و تر در دوم **افعال و خواص آن** مسکن حدت صفرا و معطش معده و کبد حار و بطی الهضم مضر مبرودین و مرطوبین مصلح آن خوردن آن با نمک و زنجبیل پرورده با نمک و یا نمک بالای آن خوردن است و پلاو و چاشنی و آش و مربا و شربت آن نیز خوب میشود

انطیلون

انوطیلون بفتح همزه و ضم نون و سکون واو و کسر طاء مهمله و سکون یاء مثناة تحتانیه و ضم لام و سکون واو و نون لغت یونانیست **ماهیت آن** نباتیست بی ثمر شبیه بنبات کدو و ابن تلمید گوید جهت جراحات تازه بغایت مفید و نافع و در حال التیام دهد آنها را

انیسون

انیسون بفتح همزه و کسر نون و سکون یاء مثناة تحتانیه و ضم سین مهمله و سکون واو و نون بعربی بزر الرازیانج الرومی و الرازیانج الشامی و حب الحلوه و کمون الحلو و بفارسی بادیان رومی و زیرهٔ رومی و بهندی رندی نامند **ماهیت آن** نباتیست بلند تا از ذرعی و ساق آن مربع و باریک و برگ آن باریک و خوشبو و گل آن مایل بسفیدی و تخم آن در غلافی لطیف طولانی و از رازیانه کوچکتر و سبزتر و مایل بسفیدی و زردی و اندک مثلث شکل و مستعمل تخم آنست و بهترین آن خوشبوی تازه نا مالیده آن است که پوست آن از آن جدا نشده زیرا که خاصیت بسیار اکثر در پوست بزور است و طعم آن تیز و تلخ باشد و هندی و بنگالی آن ریزه تر و ضعیف العمل میباشد **طبیعت آن** گرم و خشک در آخر دوم و در سوم نیز گفته اند و گرم در دوم و خشک در سوم نیز گفته اند و این اصح است **افعال و خواص آن** ملطف و محلل ریاح و جالی

و مسهل

و مسکن اوجاع و باقوت تریاقیت و قابضه و مدر بول و حیض و شیر و عرق و نیکو کنندهٔ رنگ رخسار **امراض الراس** و غیرها از توابل مستعمله در اغذیهٔ اصحاب فالج و لقوه و استرخا و صرع است و بخور و سعوط آن جهت درد سر بارد و شقیقه و دوار و سدر و نزلات بارده و درد گوش نافع و چون بسرکهٔ انگوری تر کرده و خشک نموده بود داده در پارچهٔ کتان نیلی بسته دائم ببویند جهت زکام و نزلات بارده و خوردن نیم درم انیسون و یکدانگ مصطکی کوفته در ده درم گلقند سرشته چند روز پیهم بعد از استفراغ بلغم جهت تسکین غثیان و سبات بلغمی نافع برای آنکه مبدل مزاج دماغ و مقوی معده است پس تولید نمیکند بلغمیکه بسبب تسکین غثیان است و چون دو درهم آنرا در آب جوشانیده صافی نموده ده درم جلنجبین عسلی دران حل کرده باز صافی نموده بیاشامند جهت سبات حادث از بخار ردی و از آشامیدن ادویهٔ مخدره مانند افیون مفید و باید که بوده باشد غذای او نخود آب و گوشت خروس جوان متوبل با ابازیر حاره یا حلتیت و مغز حب القرطم و چون آنرا کوبیده سفوف نمایند و یا کوبیده با گلقند سرشته بخورند و یا جوشیده تنها یا بیاشامند و یا گلقند دران حل کرده صافی نموده بنوشند جهت مالیخولیا خصوصا مراقی آن و آشامیدن آب مطبوخ آن با ماء العسل جهت کابوس نافع و بهتر از آنست که در اوائل فالج تا چهار روز یا هفت روز با آبی که در آن انیسون جوشانیده باشند تنها یا با یک اوقیه جلنجبین عسلی در آن حل کرده صافی نموده باشند [illegible] و ضماد آن جهت استرخا نافع برای آنکه در آن حرارت باندک قبضی میباشد و لهذا تقویت می بخشد اعضا را و اکتحال آن جهت سبل کهنه مجرب دانسته اند و سنون آن جهت جلای دندان و دفع بدبوی دهان و خائیدن آن جهت صداع بارد و شقیقه و جلای مجاری تنفس و درد سینه و سرفه و ضیق النفس و خفقان بارد و تقویت فم معده و دفع رطوبات آن و دفع اعیا و آشامیدن آب مطبوخ آن خصوص با اصل السوس جهت امراض صدر و ریه و امراض مذکوره و تفتیح سدهٔ جگر و سپرز و گرده و مثانه و رحم و استسقا و سوء القنیه و تفتیت حصاة و تب بلغمی کهنه و قطع سیلان رحم و ازالهٔ فضول و تحلیل و قراقر ریاح در معده و سائر اعضا و ادرار شیر و عرق و بول و حیض و تقویت باه و گرده و ازالهٔ سموم قتاله و هیج وجع و طراف و اسهال رطوبی خصوص بریان کردهٔ آن و درین امر چون آنرا بسیار نرم بکوبند و یا با آب سائیده استعمال نمایند جهت بواسیر نافع خصوصا ریحی آن و بخور آن جهت تسکین صداع بارد و نزلات بارده و اخراج جنین و مشیمه و قطور نرم سائیدهٔ آن با روغن گل در گوش جهت تسکین درد گوش و کری و ثقل سامعهٔ حادث از ضربه و سقطه و مدبوس مطبوخ آن در روغن گل و آشامیدن طبیخ آن با شکر جهت رفع زردی رخسار زن زائیده و طلای مطبوخ آن در سرکه جهت تحلیل اورام و کشتن شپش نافع مضر امعا مصلح آن رازیانه و مصدع محرورین و مصلح آن سکنجبین مقدار شربت آن از دو درهم تا پنج درهم بدل آن تخم شبت و رازیانه و کرویا و در تقویت باه مثل آن الجزر است و دستور نوشته و بریان نمودن آن جهت امراض جبن و غیرها آنست که آنرا بعسل سرشته در لته بسته بگل گرفته در تنور معتدل الکشب بگذارند پس برآورده بکار برند و جوارش انیسون و حب و دهن و سفوف و عرق و اقراص و معجون آن در قرابادین کبیر ذکر یافت

فصل الالف مع الواو

اوافیوس

اوافیوس بفتح همزه و سکون واو و الف و کسر فا و سکون یاء مثناة تحتانیه و سکون واو و سین مهمله لغت یونانی است و بگمان بعض مترجمین بمعنی حدقه است زیرا که گل آن شبیه بنرگس است و بسیار کوچک و انبوه و بنفش و اندرون آن زرد و برگ آن شبیه ببرگ کندنا و ساق آن بقدر شبری و بسطری الحشی و املس و گویند نورانی میباشد و مانند شمع در شب میدرخشد و بیخ آن شبیه پیاز نرگس و در مصر و شام بسیار **طبیعت** بیخ آن بارد در اول تا آخر دوم و مجفف در اول و تخم آن معتدل در حرارت و برودت مجفف در آخر سوم و برگ آن بارد در اول تا آخر اول معتدل در یبوست و رطوبت **افعال و خواص آن** آشامیدن بیخ آن جهت حبس اسهال و ادرار بول و دفع سموم و گزیدن رتیلا و ضماد آن با شراب ابیض جهت منع روئیدن موی خصوصا تازهٔ آن قبل از بلوغ مانع روئیدن یا باعث دیر برآمدن آن و گذاشتن آن بر حقوین و عانهٔ اطفال قبل از بلوغ باعث دیر محتلم شدن و گذشتن از وقت مقرری آن مقدار شربت آن تا سه درهم مضر گرده و مصلح آن گویند کتیرا و تخم آن جهت قطع اسهال مزمن مجرب جهت یرقان ابیض و صفر نافع مقدار شربت آن تا دو درهم است

اوز

قاز و مرغابی

اوز بکسر همزه و فتح واو مشدده و زای معجمه لغت عربی است و بسریانی اروز و بفارسی غاز و مرغابی و بهندی هانس گویند او اسم جنس مرغابی است و مراد نوع کبیر آن است که غاز باشد **ماهیت آن** معروف است اهلی و بری و وحشی می باشد و اهلی آن پرواز نمیکند **طبیعت** جمیع اصناف آن تا دوم گرم و تا آخر آن نیز گفته اند **افعال و خواص آن** غلیظ الغذا و دیر هضم و گویند چون هضم شود مسمن بدن و محرک باه است و گفته اند آن با ابازیر و مصالح حاره بهتر و مصلح آن آب کامه و آب انار و از اغذیهٔ نافعه از برای برودت کبد و اوجاع بارده آنست جهت آنکه گوشت آن شدید الحرارت است و چون بازهومت بسیار است که بفارسی سهیکتا نامند باید که بعد ذبح دو سه ساعت و یا زیاده نیز آنرا در زمین دفن نمایند تا بوی زهومت آن کم گردد پس برآورده پرهای آنرا کنده شکم آنرا شکافته پاک شسته طبخ نمایند و این قلیل الغذاتر از ماکیان است و مجرا نخهٔ آن جهت زیاده کردن پیه گرده و بریانیدن سنگ گرده

دمثانه والتیام قروح الکلا وضماداً مؤثر و از خوردن آن بزودی تب حادث میگردد و بدستور مشوی بطون آن با ابازیر حاره چون فلفل و دارچینی و زیره و امثال اینها
وسکدان آن لذیذ و غلیظ و بطی الانهضام و چون هضم شود متولد میگردد از ان غذای بسیار و جگر آن لذیذترین جگر حیوانات امثال آن است و غذائیت این از اینها
بیشتر و سریع الانحدار و بازوهای آن صالح الهضم والغذا و مغز سر آن طلاء جهت ورم مقعده آزموده و پیه آن جهت تمدد و کزاز و تشنج امتلائی و تحلیل اورام بارده
وصلابت مقعده و شقاق آن و تقشر جلد و داء الثعلب و داء الحیه تمریخاً و تدهیناً و برای تشنج شرباً و برای اذیت آبی که در گوش رفته باشد قطوراً و با آرد باقلا
جهت ورم پستان ضماداً بالخاصیه نافع و زهره و تخم تمبرشتان جهت افزونی عقل و تقویت قوت حافظه آن و زوال نسیان و سرفه خشک و قطور آن با زیت
نیمگرم در رحم جهت احتباس حیض نافع و دم آن با آب و نمک جهت درد مثانه و تفتیت حصاة شرباً بسیار نافع و پوست تخم آن مسحوق جهت اسهال دموی بهترین

اوسلیه

ادویه است و زبل آن جهت سرفه خشک مفید و دهن آن در قرابادین ذکر یافت **اوسلیه** بضم همزه و سکون واو و فتح سین مهمله و کسر بای موحده و سکون
یای مثناة تحتانیه و دال مهمله لغت فارسی است **ماهیت آن** نیلوفر هندی است **طبیعت آن** گرم و خشک **افعال و خواص آن** محلل
ریاح و مواد بارده مقدار شربت آن یکدرم و بیخ آن سرد و خشک و در فعل و طبع مانند لفاح جهت صداع و بواسیر نافع و مضر مثانه مصلح آن عسل مقدار شربت

اوفیموبداس

آن نیم درهم بدل آن و بیخ لفاح است **اوفیموبداس** بضم همزه و سکون واو و کسر فا و سکون یای مثناة تحتانیه و ضم میم و سکون واو و فتح بای موحده و دال
معجمه و الف و سین مهمله لغت یونانی است بمعنی شبیه باذروج و در مغرب معروف بلسیعه و بعضی اخیون نیز و گاه فیلاطاریون نامند **ماهیت آن** نباتی است شبیه
باذروج و شاخهای آن بقدر شبری و مزغب و مائل بتیرگی و تخم آن شبیه بشونیز و سیاه و در غلافی مانند غلاف بزر البنج مستعمل بیخ آنست **طبیعت آن** در دوم
گرم و خشک **افعال و خواص آن** ملطف و مجفف بیلدغ یکدرهم تا دو درهم آن با شراب جهت نهش افعی و هوام و یکدرهم آن با مرصافی و فلفل جهت عرق

اونوما

النسا مجرب دانسته اند **اونوما** بضم همزه و سکون واو و ضم نون و سکون واو و فتح میم و الف لغت یونانی است بمعنی مسقط الاجنه **ماهیت آن** نوعی از
ابوخلسا است که هرچوبه نامند برگ آن دراز و باریک و نرم تر از برگ هوچوبه و بی گل و بی ساق و بی ثمر و مائل بسیاهی و در اکثر بلاد میروید در هنگام ربیع در مواضع
خشنه و بیخ آن باریک و ضعیف طولانی باندک سرخ برنگ خون **طبیعت آن** بغایت گرم **افعال و خواص آن** بسیار تند و تلخ و با سمیت و خوردن
آن خطرناک و طلای آن محلل مواد غلیظ و گویند ثمن درهم از برگ آن جهت عسر ولادت و ربع درهم آن جهت اخراج اجنه زنده و مرده مفید و تعلیق آن بدستور

اونومالی (عسلی)

اونومالی بضم اول و نون در میان دو واو و ساکن و بجای نون لام نیز آمده و فتح میم و الف و کسر لام و یای مثناة تحتانیه بلغت یونانی شراب عسلی است
ماهیت آن آنست که بگیرند شراب دو چند و عسل یک چند و بجوشانند تا بقوام آید و یا عسل را با آب انگور بجوشانند تا بقوام آید و نوع خیر در جلا و تحلیل و تفتیح
و انضاج قویتر و هر چند کهنه شود قوت تلیین آن کمتر میگردد **طبیعت آن** گرم و خشک **افعال و خواص آن** مفتح و محلل و ملین طبع و مدر و بعد از طعام

اونیا

نباید استعمال نمود که قاطع اشتها و مورث انقلاب معده است **اونیا** بضم همزه و سکون واو و فتح نون و یای مثناة تحتانیه و الف لغت یونانی است **ماهیت**
آن عصارهٔ نباتیست سبب آن بوادی عرب قریب بمصر برگ آن شبیه برگ تره تیز و برسوراخ که گویا کرم زده است و کم آب و ریزنده از هم و برگ گل آن زرد و برگ
و عصارهٔ آن شبیه بعصارهٔ مامیثا **طبیعت آن** گرم و تند **افعال و خواص آن** جهت ظلمت بصر و تنقیه آن و دمعه و سلاق بغایت نافع دانسته اند
و اختلاف در ماهیت آن نموده اند بعضی گفته اند رطوبتی است که از نبات مذکور میچکد و عصارهٔ آن نیست و عصاره بودن آن اصح است و بعضی گفته اند عصارهٔ مامیثا
است و بعضی عصارهٔ خالیدوس اسود است و بعضی عصارهٔ خشخاش اسود و بعضی عصارهٔ اناغالس انثی یا عصارهٔ بیخ و گیاه خشخاش اسود گفته اند و بعضی گفته اند

اورمالی و اومالی

شکر بیرها است که در صعید مصر بهم میرسد شبیه برنگ مس و میگزد زبان را چون بچشند و این قول بعید است و بالجمله از ادویهٔ مجهولة الماهیة است **اورمالی و اومالی**
بضم همزه و سکون واو و را مهمله و فتح میم و الف و کسر لام و یا آخر حروف لغت یونانیست و آنرا دهن عسلی و عسل آو و نیز گویند **ماهیت آن** روغنی غلیظ و باندک
شیرینی است که از ساق درختی حاصل میگردد و هر چند کهنه تر گردد بهتر میشود **طبیعت آن** گرم و تر **افعال و خواص آن** جهت جرب رطب و درد
مفاصل و تاریکی چشم نافع شرباً و اکتحالاً و بیست درهم آن با آب سرد جهت بلغم خام و مورث سبات و سستی بدن و مادام که عمل آن تمام نشود بخواب نباید رفت

اہال

فصل الالف مع الهاء **اہال** بفتح همزه و ها و الف و لام **ماهیت آن** از جمله اغذیه است و آن مرق گوشت و بقول مطبوخه است که صاف

کرده

اہلیلج

کرده می آشامند و گاه ترشی در آن حین طبخ داخل نیز می نمایند **افعال و خواص آن** تابع نوع بقول و امثال آنست **اہلیلج** بکسر همزه و سکون یا و فتح لام و جیم معرب
هلیله فارسی است بهندی هرڑ و هرّه نامند **ماهیت آن** ثمر درخت هندیست درخت آن عظیم و برگ آن باریک طولانی و ثمر آن خوشه دار و گفته اند که آن انواعست کابلی
که درو بزرگ بالیده است و زرد که متوسط است و چینی سبز رنگ که از ان کوچکتر است و سیاه هندی که بقدر مویز است و از ان کوچکتر را که بقدر جوی است در هند هلیله جوی
و از ان کوچکتر که بقدر زیره است هلیله زیره نامند و گویند هر یک ثمر درختی است علیحده شبیه بهم و آنچه بتحقیق پیوسته همه ثمر یک درخت است که از ابتدای ظهور شکوفه تا انتهای
کمال بالیدگی و نضج هر مرتبه را نامی گذاشته اند و نوعی علیحده دانسته مثلاً شکوفهٔ خشک آنرا که مانند زیره است هلیلهٔ زیره و از ان بزرگتر که بقدر جواست هلیله جوی و از ان
بزرگتر که سیاه و بمقدار مویز سیاه است مویزک هلیله زنگی و هلیله هندی و هلیلهٔ اسود نامند و اینها همه هسته ندارند و از ان بزرگتر نیم رس نیز مائل بزردی را هلیله چینی و از ان بزرگ
تر زرد را اهلیلج اصفر و بکمال رسیده زرد مائل بسرخی املس را اهلیلج کابلی گویند و منبت آن اکثر بلاد هندوکهن و گجرات و بنارس و بنگاله است و اما آنچه در گجرات میشود بهتر از همه
و بعد از ان بنارس و پس پربهرم که در بنگاله است و بیرلیشه و بالیده و بزرگ و باقوت میباشد و باقی جاها ریشه دار و کوچک و ضعیف العمل و کابلی جهت آن نامند که از راه
خشکی از ان سمت ببلاد توران و خراسان و ایران می برند انکه در کابل بهم میرسد و همچنین از هر سمتی که به بلدی میبرند مانند بصره و غیر بصری نامند و اما چینی جهت آن گویند
که در قدیم الایام آنچه را از سواحل دریای هند ببلاد روم و ایران و غیرها میبرده اند همه را چینی مینامیده اند مانند دارچینی که در سیلان و نواحی آن بهم میرسد و هلیله در نحیل
که در گجرات و نواح آن علی هذا القیاس **و بالجمله طبیعت** مجموع آن در اول سرد و در دوم خشک گفته اند و خشکی کابلی از سائر انواع کمتر است باعتبار کمال رسیدگی
آن **افعال و خواص و منافع آن** در طب الائمه منقول است از محمد بن سنان از علی ابن موسی الرضا علیه التحیة و الثنا که گفتند شنیدم از موسی بن جعفر علیهما السلام
که تحقیق شکایت کردند نزد او شان از مرض پس آمدند اطبا و توصیف کردند برای آنحضرت عم عجائب ادویه را پس فرمودند آنحضرت عم این مذهب بکم الا الاهلیلج و رازیانج
یعنی چرا از نظر شما دور میرود و دور میرسید و تقصیر می کنید برسیدن تا بن ادویه که اهلیلج و رازیانج و شکرها است در ابتدا اگر ما سه ماه متوالی و در هر ماهی سه روز متوالی
و هنگام آمدن زمستان همان قسم بکردانید بجای رازیانج مصطکی در زمستان بدرستیکه مرض نمیشود مگر مرض موت و مجموع آن جهت تقویت معده و دماغ و ذهن
و حفظ و حواس و تفتیح سدد و صداع و مالیخولیا و تصفیه ارواح و وسواس سوداوی و خفقان و غثیان و منع صعود بخارات بدماغ و اطفای نائرهٔ سودا که از احتراق صفرا
باشد و تصفیهٔ رنگ رخسار و استسقا و بواسیر ریحی و خونی و حمیات مرکبه در اواسط و اواخر نافع و مسهل رقیق بلغم و صفرا العصر و بعضی در حمیات مطلقاً منع کرده اند استعمال
هلیلجات را و این قول مسلم و کلی نیست در همه حال بلکه در ابتدا قبل از نضج و ترقیق ماده و بحران مجوز نیست جهت آنکه لطیف و رقیق ماده را بعصر دفع میکند و باقی را غلیظ
منجمد میگرداند و بدستور در حقنه ها نیز و این نیز پسندیده و کلی نیست و علت منع آن عصر آنست و انضمام و لشد بد مسام و عروق اعضا و ابقای مواد غلیظه در آنها و در حقنه اثر
دوا در افضیه است نه مسام که باعث انضمام و انسداد آنها گردد و معمول که آنرا با ادویهٔ ملینه و مفتحه و جاذبه ترکیب میکنند و صرف هلیله را استعمال نمی نمایند در حقنها و در شرح
اسباب در معالجهٔ سرسام صفراوی در حقنه هلیله داخل است و در بستن آن در دوا ر گفته اند که چون با بنفشه و خیارشنبر و همچنین ملینات دیگر ترکیب میکنند باید که ملاحظه نمایند
که قوت یکی مصادم و مضعف و مبطل قوت دیگری نباید و مانع تاثیر آن نگردد و لیکن اولی عدم استعمال آن است در حقنه ها خصوصاً جرم مطبوخ آن که در حقنها اصلاً آنرا بنا بر
جوشش نمود بلکه نقوع آنرا استعمال نمایند نزد شدت حاجت و نیز باید که هلیلجات را بسیار نرم نکوبند بلکه مرضوض و جریش باشند یعنی نیکوفته پس بروغن بادام شیرین چرب کرده
استعمال نمایند تا آنکه باطل نگردد و فعل آنها و مغص آنها کم گردد بسبب دهن و سنون دانه آن جهت تقویت لثه و خون رفتن از بن دندان و رویانیدن گوشت آن مفید و عمل
نقوع اهلیلجات خصوص کابلی در اسهال زیاده از مطبوخ و سفوف آنست جهت آنکه صمغیت آن که حامل قوت اسهال آنست در آب می آید و جرم حابس آن میماند بخلاف
مطبوخ که در آن نیز قدری از جرم آن می باشد و در سفوف تمامی آن و همچنین بوند و نیز منقوع و مطبوخ آنها بهتر از خوردن جرم آنها است زیرا که محدث قولنج اند بسبب
دفع نمودن رقیق اخلاط و باقی ماندن غلیظ اینها مضر ثقل و حابس مصلح آن عناب و سپستان و مصلح قبض که لازم عصر آنها است روغن بادام و یا گاو تازه و قند
و ترنجبین و با شکر مقدار شربت از جرم آنها تا پنجدرم و در مطبوخات نقوعات از هفت درم تا ده درم بدل آنها در غیر اسهال پوست انار و گویند عفص است و عصارهٔ خشک هلیله

اہلیلج

کابلی و زرد قوی الفعل و اندک آن عمل بسیار مینماید و در قرابادین دواء اهلیلج ذکر یافت **اہلیلج کابلی** بهترین آن زرد مائل بسرخی بالیده پر مغز کم ریشه مسته کوچک آن
که کهنه فاسد نباشد و اقوی انواع اهلیلجات است **طبیعت آن** بعضی در برودت معتدل در اول خشک و بعضی گرم باعتدال میدانند **افعال و خواص آن**

مسهل بلغم و سودا و صفرای مخلوط با خلاط و مدر بول و جهت صداع و نسیان و تقویت جمیع حواس خصوصا حفظ و دوار صفراوی با شکر سفوفا و دوار و سدر بلغمی نقیعه با آن نمودن
و مالیخولیا و اصلاح حال دماغ و صرع و لقوه و تنهائی و با سه وزن آن عسل یا شکر سرشته هر روز مقدار یک جوزی و از برای صرع سوداوی با ادویه دیگر مانند بسفایج و اسطوخودوس و حجر ارمنی
و حجر لاجورد و افتیمون مطبوخا و یا معجونا با سه وزن آن عسل و گویند چون صاحب لقوه یکعدد هلیله کابلی استه بیرون کرده را در دهن گیرد و بخاید تا تمام شود و آب آنرا فرو برد و همچنین
چون در جانب مائل گذارند یکعدد هلیله کابلی را نفع بخشد آنرا و گویند چون یکسال هر روز یکعدد آنرا تناول نمایند موی سفید نشود خصوص پرورده آن و بعضی این خاصیت را مخصوص
به هلیله هندی دانسته اند و بالخاصیه جهت دفع ضرر آبها و بسیار خوردن آب نافع و قدر شربت از جرم آن تا سه مثقال و در مطبوخ تا هشت مثقال و بدل آن هلیله زرد است
و بعضی سیاه گفته اند و سایر خواص زرد را دارد و مربای آن که زیاده از یکسال بر آن نگذشته باشد مقوی معده و دماغ و مفتح سده بلغمی و مقوی حواس و جگر است و دانه آن
اهلیلج اصفر — مدر بول و ذرور محرق آن جهت قطع خون بواسیر و نزف الدم اعضا و تقویت دندان و لثه مجرب مضر دماغ مصلح آن عسل است **اهلیلج اصفر** بهترین این نیز بالیده
زرد رسته کوچک آنست که کهنه نباشد **طبیعت آن** در آخر اول سرد و در دوم خشک **افعال و خواص آن** قریب باهلیلج کابلی است که ذکر یافت
مقوی دماغ و جهت دوار و سدر نافع آشامیدن و اسهال بدن برای صرع صفراوی و آشامیدن منقوع آن در آب رمانین محصور با تخم نیز جهت آنکه مسهل صفرا است
و چون آنرا در روغن گاو تازه بریان نمایند پس برآورده از روغن پاک کرده بکوفته نیم مثقال از آن و ربع مثقال پوست هلیله با رجیل سوخته ممزوج نموده با آب نیمگرم
بیاشامند سه روز متوالی جهت حبس و اسهال بواسیری و بواسیر مجرب و ذرور آن جهت دمعه و تخفیف رطوبات و حدت بصر نافع خصوصا که در خمیر گرفته بسوزانند
اهلیلج اسود — و بدستور قطور آب خیسانیده آن همین اثر دارد و سنون دانه آن نیز مانند دانه اهلیلج کابلی است مضر ثقل مصلح آن عناب و سپستان چنانچه اولا ذکر یافت مقدار شربت
از جرم آن تا پنج درهم و در مطبوخ و منقوع از هفت درهم تا ده درهم **اهلیلج اسود** که اهلیج هندی نامند و قبل ذکر یافت بهترین آن سیاه صلب بیدانه سنگین فاسد نشده
آنست **طبیعت آن** در وسط اول سرد و در دوم خشک **افعال و خواص آن** مقوی حواس و ذهن و حفظ دماغ و مصفی خون از سودا و ارواح از کدورت
و نافع از برای مالیخولیا و وسواس سوداوی و چون بگیرند از آن پنج درهم و از حجر ارمنی مغسول یکدرهم و از سقمونیا انطاکی مشوی ربع درهمی حب ساخته با ماء الجبن
فرو برند جهت مالیخولیا نافع و مضغ نمودن و فرو بردن آب آن جهت لقوه و همچنین نگاه داشتن آن در دهان جانب شق علیل و جهت جلب رطوبت معده و تقویت
احشاء و در دسیر و بواسیر و جذام و بوداده آن جهت حبس اسهال و نگاه داشتن آن در دهان باعث سیاهی موی و تقویت آن و تقویت لثه بغایت موثر گویند
اهلیلج چینی — مضر جگر مصلح آن عسل مقدار شربت از جرم آن تا دو مثقال و در مطبوخ تا هفت مثقال بدل آن هلیله کابلی و در قبض نصف وزن آن عفص و خمس آن تخم مورد است
اهلیلج چینی گفته اند صنف کابلی است زرد مائل بسبزی و سیاهی و کوچک مائل بمدور بر کم گوشت و دانه بزرگ **افعال و خواص و منافع آن** بسیار ضعیف
العمل و الفعل است بحدیکه با وجود سایر اهلیلجات آنرا استعمال نباید فرمود و هلیله جوی و هلیله ریزه تر از آن ضعیف تر و طریقه احراق و تشویه و مربا و اطریفلات و جوارشات
ایارانوطانی — و حبوب و دهن کلکلانج و رب و سفوفات و اشربه و عرق و فیروز نوش و قرص کلکلانجات و ماء الحیوة و ماء الفواکه اهلیلجی و مطبوخات و معاجین بجاج و نقوعات
اهلیلج در قرابادین کبیر ذکر یافت **فصل الالف مع الیاء المثناة التحتانیه** **ایارانوطانی** بکسر همزه و فتح یا و را مهمله و الف و فتح الف و ضم نون
و سکون واو و فتح طاء مهمله و الف و کسر نون و یا لغت یونانیست **ماهیت آن** مالیقی نوشته که دیسقوریدوس در رابعه گفته که بعضی مردم آنرا اسطاربون
نامند نباتیست شاخهای آن طولانی بقدر یکذرع و اندک زیاده بر آن و برگهای آن از هم دور شبیه ببرگ بلوط و از آن کوچکتر و باریک و اطراف آن مشرف و طعم
آن اندک شیرین و بیخ آن اندک طولانی و باریک **افعال و خواص آن** غرغره بطبیخ برگ آن با شراب جهت دفع قروح خبیثه بیخ دندان و آشامیدن بیخ گویند
و برگ آن با شراب و بدستور ضماد آن جهت ضرر هوام و آشامیدن برگ آن مقدار یکمثقال تا یک تا با نیم مثقال کندر و پنجاه و دو مثقال و نیم شراب کهنه گرم کرده چهار روز
متوالی جهت یرقان و ضماد آن با بوره جهت تسکین اورام بلغمیه و اورام حاره و تنقیه قروح وسخه و خوردن گرم سیوم از شاخ نبات آن با برگهای حوالی آن همچنان سه
ایثولیس — بر زمین جهت حمی غب و بدستور که چهارم آن با برگهای حوالی آن جهت حمی ربع گفته اند **ایثولیس** بکسر همزه و سکون یاء مثناة تحتانیه و ضم ثاء مثلثه و سکون
واو و کسر لام و سکون یای مثناة تحتانیه و سین مهمله لغت یونانیست **ماهیت آن** مالیقی نوشته که دیسقوریدوس در رابعه گفته نباتی است برگ آن شبیه
ببرگ قلومس با زغب بسیار و از اطراف بیخ آن برآمده و ساق آن مربع خشن و غلیظ و شبیه بساق نباتی که آنرا مالیطانا نامند با ساق نباتی که آنرا قیطون گویند و با آن گیاه

ایدامامیر — بسیاری میروید و ثمر آن بقدر کرسنه در میان غلافی و دو دانه میباشد و عروق بسیار از یک بیخ آن میروید طویل و سطبر و چون خشک شود سیاه و صلب میگردد و مانند شاخ و منبت آن
بلاد اسقلیبا و در کوهیکه آنرا ایدی نامند **افعال و خواص آن** آشامیدن طبیخ عروق آن جهت نفث الدم صدر و خشونت حلق و سینه و شوصه و عرق النسا نافع و بدستور
لعوق آن با عسل که ترتیب نمایند **ایدامامیر** بکسر همزه و سکون یای مثناة تحتانیه و دال مهمله و فتح میم و الف و کسر میم و سکون یای مثناة تحتانیه و دال مهمله و فتح میم
و الف و کسر میم و سکون یای مثناة تحتانیه و را مهمله لغت یونانیست **ماهیت آن** چیزیست شبیه بپشم و مائل بسبزی و پر شاخ و بر شاخهای درخت جنگلی متکون میگردد
ایدیغون — و در شکابن داخج نامند **طبیعت آن** سرد و خشک **افعال و خواص آن** جهت اسهال مجرب و ذرور محرق و غیر محرق آن جهت نزف الدم جراحات کهنه
و غیر کهنه و محرق آن جهت قروح بغایت موثر مقدار شربت آن از دو مثقال تا سه مثقال **ایدیغون** بکسر همزه و سکون یای مثناة تحتانیه و کسر دال مهمله و سکون یای
مثناة تحتانیه و ضم غین معجمه و سکون واو و نون لغت یونانیست **ماهیت آن** چیزیست شبیه بصمغ که بر صدفهای بعض جمع میگردد و خشک میشود و صباغان
ایذاریذا — آنرا جمع مینمایند و استعمال میکنند و سرخ رنگ میباشد **طبیعت آن** سرد **افعال و خواص آن** محلل و طلای آن جهت اورام حاره و تنقیه قروح خبیثه
چشم نافع **ایذاریذا** بفتح اول و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح ذال معجمه و الف و فتح همزه و کسر را مهمله و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح ذال معجمه و الف لغت یونانیست
ماهیت آن نباتیست برگ آن شبیه ببرگ آس بری و از بیخ و برگ آن چیزی طولانی شبیه بخوشه تاک انگور رسته و شکوفه آن بر سر آن خوشه میباشد و طعم آن بسیار
ایریغارون — قابض **طبیعت آن** در دوم سرد و در سوم خشک **افعال و خواص آن** قاطع نزف الدم و اسهال و قروح امعاء و حابس حیض و آشامیدن دو مثقال آن
و ضماد برگ تازه و یا خشک آن و بیخ آن سرد تر و قابض تر و قاطع نزف الدم همه اعضا در همه وقت مقدار شربت آن تا مثقال است **ایریغارون** بکسر همزه و سکون یای
مثناة تحتانیه و کسر را مهمله و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح فا و الف و ضم را مهمله و سکون واو و نون و در بعضی نسخ بحذف واو و بهر دو زای معجمه دیده شده و لغت یونانیست یعنی
الشیخ فی الربیع و اهل اندلس آنرا اشریا مینامند برای اجتماع گل آن و بسیاری و انبوهی **ماهیت آن** نباتیست ساق آن بقدر ذرعی مائل بسرخی و برگ آن شبیه ببرگ تره تیزک
و بسیار کوچکتر از آن و گل آن مائل بنفشی و انبوه و در بو شبیه بسیب و در وسط آن چیزی بباریکی موی رسته راست غیر منحنی و در بهار سفید میگردد و منبت آن خرابها و شوره زارها
ایرسا — **طبیعت آن** بسیار سرد و باندک تحلیل **افعال و خواص آن** ضماد آن تنها یا با اسفناج جهت ورم معده و خصیه و با کندر جهت جراحت عصب و سایر اعضا نافع و برای
نسیان گل آن نیز بدستور و چون تازه آنرا بخورند فی الحال خناق آورد و در فعل مانند قطر مداوای آن نیز مداوای آنست **ایرسا** بکسر همزه و سکون یا و را مهمله و فتح سین مهمله و الف
لغت یونانی بمعنی قوس قزح است جهت مشابهت رنگ گل آن بدان و برومی ایرمون و بسریانی عقار اسوسانی نامند و بفارسی مشهور به بیخ بنفشه است **ماهیت آن** بیخ سوسن
آسمانگونی یعنی کبود و بری و جبلی است و بعضی گفته اند که سوسن بری و لبوس است که سوسن زرد باشد و ایرسا بیخ سوسن جبلی است و آن خوشبو و سپید و دراز بقدر انگشتی و زیاده بر آن
و پر گره و پوست آن کبود و سرخ و رنگارنگ و مغز آن مائل بزردی و سرخی و بعضی بسیار سفید میباشد و از وسط گیاه آن ساقی برمی آید و بر سر آن گلی و برگهای آن سه عدد و برگشته
و رنگ آن مرکب از سفیدی و زردی و بنفشی و بر آن نقطهای سوادی و اندک خوشبو و برگهای گیاه آن سطبر و بلند و بیخ آن سخت بهترین آن مقدونی صلب سطبر و متلزز الاجزا
مائل بسرخی گره دار و خوشبوی آنست که بسیار بلند نباشد و بانزا اندک بگزد و بوی آن در وقت کوبیدن قوی باشد و بقوت عطسه آورد و باید که در اواخر بهار از زمین برآورند
و بر ریسمان کتانی پیچیده و یا قلاده ساخته در سایه خشک نمایند که عفونت در آن راه نیابد و سست متخلخل الاجزا در خود بلند و باریک نباشد و سفید آن که رومی است ضعیف العمل
تر از آن است و کهنه و کرم خورده و سوراخ دار نباشد **طبیعت آن** در اواخر دوم گرم و در خشکی کمتر از آن و کهنه آن گرم تر و خشکتر از تازه آن **افعال و خواص آن**
ملطف و مسخن و مفتح و منضج و جالی و منقی و مسهل ماء اصفر و مره سودا و بلغم غلیظ و گفته اند قوت اسهال کهنه آن زیاده است و آشامیدن سه مثقال تا هفت درهم با ماء العسل
اسهال کیموس غلیظ بلغمی و مره صفرا نماید **امراض الراس** و غیره ضماد آن با سرکه و روغن گل بر سر جهت صداع کهنه و بدستور مطبوخ آن خواب آورد و ضماد گل آن جهت
تشنج امتلائی و خدر و بدستور آشامیدن آن و نیز آشامیدن بیخ و برگ آن از برای خدر و طبیخ بیخ آن جهت اختلاج و خدر و رعشه و رده و سکته و فالج و استرخا و فزع
صبیان و در خواب و نسیان و زیادتی قوت حفظ و بدستور خوردن جرم آن با شراب ریحانی جهت تشنج امتلائی و تغلیس بجرم آن جهت جلب دموع و رطوبات از مقدم دماغ و سعوط
برگ آن سه روز متوالی جهت شقیقه و قطور طبیخ بیخ آن با سرکه در گوش جهت قطع نزلات بارده و دوی آن و مضمضه با آن جهت درد دندان بارد امتلائی و ضمور لهاة و مضغ
جرم آن جهت بدبوئی دهن و آشامیدن مطبوخ آن و یا جرم آن با می پخته جهت درد سینه و شش و ضیق النفس و بو سرفه و عسر النفس و ذات الریه و خناق بلغمی و دفع فضول غلیظه

مخدبه عسر الدفع و درد جگر و سپرز بارد و استسقا و یرقان و تفتیح افواه بواسیر و عرق النسا و اعیا و مغص و جهت امساک منی و کثرت احتلام و جریان مذی بدون جماع و آشامیدن
مطبوخ و مدستور جرم آن دو درم با شراب جهت امراض رحم و انشقاق و تفتیح سدهٔ آن و احتباس طمث و فتح و هتک ... و با سرکه جهت گزیدن هوام و ادویه سمیه و ورم
شده سپرز و لرزه و نافض حمیات و ضماد پختهٔ آن جهت ورم رحم و صلابات و انضمام فم آن هنگامیکه بند شده باشد بسبب غلظت جرم خود و جهت تلیین اورام صلبه و مزمنه و خنازیر
و بثور لبنیه و قروح و سخه و مدستور نکمید بدان و با سرکه جهت سپرز و استسقا و گزیدن هوام و تحلیل اورام و قطع رطوبات مائله از قروح لبنیه و تحلیل آنها و رفع کلف و نمش
و بهق سفید و مدستور با دو چندان خربق سفید جهت کلف و نمش و بهق و با عسل جهت زخمهای غائره و ذرور آن جهت رویانیدن گوشت بر استخوان و التیام زخمهای غائره
و بدبوی زخمی که ناسور شده باشد و جلوس در طبیخ آن جهت صلابت رحم و مقعده و امراض بارده و حقنه بدان جهت عرق النسا و بدبوی بواسیر و قروح غائره باطنه و بودن لحم زائد
بواسیر و فرزجه آن با عسل جهت اخراج جنین و حمول آن جهت و بدان و تدهین به روغن آن جهت تشنج امتلائی و گشودن افواه عروق بواسیر و رفع اعیا و آشامیدن آن با سرکه
و بهارات جهت تشنج امتلائی و هتک مشیمه و رفع سمیت فطر و یح و کشنیز جبلی ... و نافض حمیات تا یک اوقیه آن مسهل قوی و غرغره آن با ماء العسل جهت خشونت قصبه ریه
و قطور آن در گوش با سرکه جهت رفع دوی و منع نزلات مزمنه و تنهای و در بینی جهت رفع بدبوی منخرین و چون در زیت بجوشانند تا نضج یابد و در گوش بچکانند گری کهنه را زائل گرداند
و حقنه بدان جهت عرق النسا و امراض رحم مفید بدل آن دهن آن و دهن الغار و صاحب اختیارات گفته که تخم آن از سموم مات مجربه است و اگر بیخ آنرا قدری ببرند تا ... و کنده بگذارند ...
اما باید که بدندان و بگزیده سد که آنرا فاسد کند مقدار شربت ... دو مثقال بدل آن ... مضر ثلث آن مازریون با بیست مثقال شیر شتر و گویند مضر شش مصلح آن عسل ...
و حب و ... مرض و لعوق آن در قرابادین ذکر یافت **ایمار انوطالی** بکسر همزه و سکون یا و فتح میم و الف و فتح را مهمله و الف و ضم نون و سکون واو و فتح طاء مهمله
و الف و کسر لام و بلغت یونانیست بمعنی عشبهٔ کریمه و در مصر زیتونیه نامند جهت مشابهت برگ آن با برگ زیتون و ضخامت و صاحب تحفه نوشته که ظاهرا این گیاه با
و نه جنین است و در حرف الزاء انشاء الله تعالی ماهیت زرین گیاه مذکور خواهد شد **ماهیت آن** نباتیست بلنده بذرعی و شاخهای آن پرگره و ساق آن باریک
و برگ آن از هم متفرق و از برگ بلوط باریکتر و کوچکتر و ... دار و طعم آن شیرین و بیخ آن باریک و دراز و گل آن زرد و چون بر صفحه مس این گیاه را طرح کنند ظاهر آنرا برنگ نقره
گرداند بغیر غوص در جرم آن **طبیعت آن** در آخر دوم گرم و خشک و معتدل نیز گفته اند **افعال و خواص آن** مجفف مفتح و آشامیدن دو مثقال از بیخ و برگ
آن با شراب جهت نهش هوام و مدستور ضماد آن و آشامیدن دو مثقال آن با نیم قیراط کندر رومی تا اوقیه شراب کهنه چهار روز متوالی جهت یرقان طحال و استسقا و تفتیت
حصاة و غرغره طبیخ آن با شراب جهت قروح و بثور زبان و منع انساء قروح دهان و تسکین اوجاع آنها و لهاة و ضماد برگ آن جهت تسکین اورام حاره و جراحات ...
بخور آن مسقط جنین و گفته اند آشامیدن گره اسفل آن از جهت تب یومی و گره دوم آن جهت تب نوبه بلغمی و گره سوم آن جهت تب غب و چهارم جهت ربع مجرب تعلیق
جاذبه آنرا اهل روم و فرنگ موجب اکرام و اعزاز دانسته اند مقدار شربت آن از یک مثقال تا دو مثقال مضر ثقل مصلح آن کتیرا است **ایل** بکسر همزه و فتح یای مثناة تحتانیه
مشدده و لام و بضم همزه نیز آمده لغت عربی است ... ایل جهت آن گویند که پناه گاه خود را در مغارهای کوه سازند و بفارسی گوزن و گاو کوهی و بهندی باره سنگها
بفتح با موحده و الف و فتح را و ها و کسر سین مهمله و سکون یای مثناة تحتانیه و خفای نون و فتح کاف فارسی و ها و الف و باره بلغت ایشان دوازده و سینگها
بمعنی شاخ است جهت آنکه شاخ آن اکثر منشعب بدوازده شعبه مانند شاخه درخت میباشد و بسیار صلب مصمت شبیه بدندان در جرم بلکه از آن صلب تر بخلاف شاخ
حیوانات دیگر **ماهیت آن** حیوانیست جبلی و غیر جبلی آن سه نوع است یکی آنکه در دامنهای کوه های که درختان بسیار باشد میباشد و این را وعل نامند و ترکی
جوبروجه این از آهو بزرگتر و در میان موی آن مائل بسیاهی بود در گرما سرخ میگردد و دبی و دنباله است و نوع دوم آنکه در کوههای گرم سیر میباشد از وعل بزرگتر
و این دنباله دار است و یحمور نامند و نوع سوم آنکه در کوههای سردسیر میباشد و بزرگ جثه و این را بقر جبلی نامند و غیر جبلی آن زرد رنگ و قوی هیکل و در بیشهای
گرم سیر میباشد و این را بقر الوحش و بفارسی گوزن نامند و بهترین انواع این است و همه آنها هر سال در هنگام پائیز شاخ می اندازند و شاخ دیگر قویتر و پرشعبه تر
از آن بر می آورند و گویند که طویل العمر میباشد و بعد از هر صد سال شاخه دیگر در آن بهم میرسد و لهذا بعدد هر شاخه عمر آنرا معلوم مینمایند حکیم میر محمد مومن در تحفه
نوشته که والد حقیر از جد حقیر نقل نموده که او صاحب هفت شاخه را دیده و نوشته و گویند مراره ندارد و چنین است بلکه مراره آن بسیار کوچک است چون پر شود از صفرا
بزودی خالی میشود و بر کبد آن چسپیده میباشد و لهذا کم ظاهر میگردد و گفته اند که چون تیر بر آن زنند و پیکان در آن نشیند بر نیاید و چون ... بخورد بر آید

ایمار انوطالی

ایل

...

طبیعت

طبیعت آن گرم و خشک در سوم **افعال و خواص آن** گوشت اقسام آن مولد سودا و سریع الهضم و مدر بول و مقوی حیض ... و گوشت آنچه در هوای گرم
بدارد و ... بسیار و ... نموده باشند تخصیص که آن حیوان تشنه باشد بسیار گرم و با سمیت است پس باید که در زمستان بعد از آنکه آب بسیار بآن خورانیده باشند صید نمایند
و یا آنکه بعد از صید باز آن آب بخورانند و بگذارند که مضطرب بسیار نماید و بعد از صید فی الفور ذبح نکنند بلکه بگذارند تا زمانی طویل پس ذبح نمایند و بعد ذبح بسیار بگذارند که تا آنکه ...
متعفن میگردد و پس طبخ نمایند با آب و اندک شبت تا خوب مهرا شود و با روغن و چیزهای چرب تر تناول نمایند و بعد از آن اشربه ملینه شکم مانند شربت انجیر و ماء العسل و فانید
بیاشامند و چون شاخ آنرا مانند هیزم بسوزانند و مقدار یک مثقال آنرا با کتیرا بوزن آن بیاشامند جهت قطع نزف الدم و اسهال مزمن و سیلان رحم رطوبی و دموی خصوصا
با ادویه معینه بران و دفع یرقان و وجع مثانه و قرحه امعا و قولنج صعب سبز و سفید و چون پارچه پارچه نموده در کوزه گلی مطین نموده سر آنرا محکم کرده در تنور یا داش
حمام گذارند تا آنکه سوخته سفید گردد و پس مانند اقاقیا شسته اکتحال بدان نمایند جهت امراض عین و سیلان فضول از آن تنقیه قروح آن و سبل و غشاوه و حکه و جرب و چون مغسول آنرا چون
با سرکه طلا نمایند بر بهق و برص و در آفتاب بنشینند تا عرق شود مفید و با روغن گاو جهت تشقق دست و پا و آشامیدن آن نیز هم جهت طحال و سنون آن جهت تقویت و جلای
دندان و طلای آن جهت قلاع و دندان برآوردن کودکان بغایت موثر و بر عانه و پستان ادرار حیض نماید و مضمضه آن با سرکه جهت تسکین وجع ضرس و بخور آن جهت
طرد هوام و تعلیق آن بر زن آبستن باعث سهولت وضع حمل بغیر الم و اذیت و غیر محرق آن را چون با دو سه دانه فلفل بسایند و اندکی بخورند و قدری طلا نمایند جهت
درد پهلو و ریح به آن جهت تشنج و خوردن یک مثقال خون برشته آن به روغن جهت قطع اسهال مزمن و قرحه امعا و آشامیدن خام آن یا برشته آن مقدار دو مثقال
جهت دفع سم السهام یعنی طفیقون مفید و مالیدن مغز ساق آن و پیه شکنبه آن جهت تحلیل ریاح و انضاج صلابات و ازاله اعیا بارد السبب و مفلوج بعد از اجماع
نافع و بدل آن درین عمل زرده تخم نیمبرشته دو چندان و طلای دنباله سوخته آن تنها و همچنین طلای پوست و گوشت و استخوان آن با شراب بر کرو کنج ران و عانه جهت تحریک باه
و نعوظ و همچنین چون بر هر حیوانی دیگر بمالند و دمعه یعنی چرکی که در جوف گودال گوشه چشم آن جمع میشود و عوام آنرا تریاک گاو کوهی نامند در دفع سموم حیوانی قوی تر از تریاق فاروق
و چون طفل بعد از ولادت قبل از آنکه شیر باو دهند مقدار یک حبه از آن چرک در شیر حل نموده در کامش بچکانند ما دام الحیات آن طفل از گزیدن هوام ایمن باشد و چون مار آن طفل را ...
... باشد و اثر نکند باز ما در مجرب است و بغدادی گفته که این اصلی ندارد و قضیب مجفف مسحوق آن با شراب و امثال آن در معاجین و حبوب در تهیج باه و انعاظ تا
مناسب ... دانسته اند و یک مثقال آن تریاق گزیدن افعی و ... حصاة و تعلیق قضیب و خصیه و پوست و شاخ آن هر یک تنهائی جهت منع گزیدن مار و عقرب و زنبور و سائر
هوام مجرب و چون قضیب آنرا بر بازو بندند نزدیک جماع آن مار نیاید و پنیر مایه آن مقوی باه و حمول آن سه روز بعد از طهر مانع آبستنی است و سم آنرا چون بخور نمایند ... آن
دفعه و مجرب گفته اند دم و دم آن قاتل است لهذا باید در وقت ذبح بلا فاصله دم آنرا بیرون دارد خاصیت آن آنست که بینی خود را بر سوراخ مار می نهد و بقوت نفس خود مار را بجذب می کشد
و بتعجیل بیرون می آورد مانند آهن ربا آهن را و شروع بخوردن آن مینماید از دنباله آن و چون تمام آنرا بخورد حدتی و سوزش در چشم آن پیدا میگردد و آبی از آن جاری میشود
و در گودالی که در گوشه چشم آن است مجتمع می گردد و بمرور ایام منجمد و بسته میشود و آن دمعه آن تریاق است که ذکر یافت و نیز چون مار را بخورد و گرمی و سمیت در خود
یابد سرطان را گرفته می خورد بجهت دفع آن و ماده آن بعد از وضع حمل بچه دان خود را میخورد و لهذا پوست آن علت نفاس را مفید است و چون گوزن کسی را بشاخ خود
مجروح سازد زخم آن کم معالجه پذیر است و از خوردن قضیب الایل عارض میگردد کرب شدید و غشی و هم و سم قاتل است علاج آن آشامیدن کتیرا با روغن گاو
و عسل نیم گرم و قی کردن پس آشامیدن ... زهره دو دانگ تا نیم درم با شراب و خوردن مغز پسته و فندق

باب دوم در بیان ادویه که حرف اول آنها باء موحده است

فصل الباء مع الالف

بابونج بفتح باء موحده و الف و ضم باء موحده و سکون واو و فتح
نون و جیم بفارسی بابونه و در مغرب بابونق نامند **ماهیت آن** گیاهیست شاخهای آن سبز و نازک و باریک منشعب و بقدر ذرعی و زیاده بر آن و برگ آن ریزه
و باریک و اندک طولانی و وسط گل آن زرد و اطراف آن برگهای ریزه سفید و از گل اقحوان ریزه تر و بهترین آن گل ریزه بسیار خوشبوی آنست و عند الاطلاق مراد گل
آنست **طبیعت آن** در دوم گرم و در اول خشک **افعال و خواص گل آن** ملطف و محلل بی جذب مفتح و مقوی دماغ و اعصاب و باه و باقوت
تریاقیه و مدر عرق و شیر و بول و حیض و جهت امراض دماغی و درد سر و نزلات و تحلیل بقایای رمد و تحلیل ریاح گوش و ربو و یرقان و تسکین اعیا و درد سینه و جگر و احشا و مقعده
و رحم و تلیین اورام آنها و بیضه و سائر اعضا و تفتیت حصاة مثانه و اخراج مشیمه و دفع عفونت سودا و بلغم و حمیات عفونی و قولنج و ایلاوس و عسر البول و عسر ولادة و ...

بابونج

ولب و احتباس حیض شربا و ضماداً و طلاءً نافع و بدن را از اخلاط ردیه پاک گرداند و بدستور جلوس در طبیخ آن و نطول آن و اکثر علل مذکوره و بتجربه آن با سرکه جهت دفع نزلات در نهایا
و درد چشم با مداومت آن مفید اما باید که بعد از تنقیه ماده باشد و خائیدن آن جهت قلاع دهان و ذرور آن جهت عرب منفجر بغایت نافع و شستن چشم با آب مطبوخ آن بتنهائی جهت
درد چشم و تحلل آثار اتش جهت گریزانیدن هوام مؤثر مقدار شربت آن تا سه مثقال بدل آن قیصوم و بر کاسف و اقحوان مضر ملق مصلح آن عسل و شربت انار و بیخ آن گرم و خشک
تر و در افعال قوی‌تر از گل آن و یکمثقال با شراب و عسل بسیار محرک باه است و روغن آن که گل آنرا در روغن کنجد چهار وزن آن اندازند و در آفتاب گذارند و هفته یک مرتبه
تجدید نمایند تا سه دفعه و یا آنکه در آب جوش دهند تا روغن بماند آب آن بسوزد و احتیاط نمایند که روغن نسوزد و اگر در قدری مضاعف طبخ دهند تا قوت آن تمام در آب آید و اگر
خشک باشد نصف وزن تازه آن بکیرند پس مالیده و صاف کرده در روغن کنجد چهار وزن آن داخل نمایند و طبخ دهند بهتر است **طبیعت آن** گرم در دوم و خشک در اول
بلکه در خشکی معتدل **افعال و خواص آن** محلل اورام بارده و مرکبه و مجفف رطوبات و تدهین بدان جهت دفع از حمیات بلغمی و سوداوی و ادرار عرق و اعیا و تسدید
مسام که از سرما باشد و تمدد و تحلیل ریاح محتبس در اعضا و درد کمر و مفاصل و نقرس و قطور آن در گوش جهت ثقل سامعه نافع **بادآورد** بفتح با موحده و الف و سکون دال

مهمله و مد همزه و فتح واو و را و دال مهملتین لغت فارسی است و کنگر سفید نیز نامند و بعربی شوکة البیضا و برومی لوفنیقی و بسریانی ساناغور و مؤلف جامع تسمیه آن از عصفر
بری میدانند و بهندی گوید که جواسا است **ماهیت آن** نباتیست خاردار بقدر دو ذرعی و ساق آن بقدر انگشت ابهام و برگ آن تر از آن و مثلث و سفید و عریض
و خاردار و ثمر آن مانند قبه خاردار هر خاری بقدر سوزنی و در جوف قبه آن چیزی مانند ابریشم و گل آن بنفش و تخم آن شبیه بقرطم و مدور و بعضی شکاعی را بادآورد میدانند
و میگویند شکاعی اسم عربی آن است و بادآورد اسم فارسی و تحقیق آنست که دو جنس قریب بهم اند نه عین و انشاء الله تعالی ماهیت شکاعی در حرف الشین خواهد آمد و فرق معلوم خواهد
شد و سنبت آن کوهها و بیشهها و تحقیق آنست که ساق بادآورد باریک سفید مدور نابقدر ربک شبر و اندکی زیاده بر آن و در بیخ ساق آن اندک نرمی و گل آن سفید و اطراف آن خار نرم
باریک بقدر سوزنی و متصل میان شاخهای آن و ثمر آن بشکل تکمه اندک طولانی و در جوف آن چیزی شبیه بابریشم سفید رنگ و چون کیاه آن خشک گردد باد آنرا برکنده و پراکنده نماید
لهذا آنرا بادآورد نامند سنبت آن دامنهای کوه و ریگزارها **طبیعت آن** گرم و خشک در اول و منسوب بمشتری و گویند در اول سرد و ظاهر حرارت است لیکن برگ و تخم آن
با قوت بارده و بیخ آن قوی‌تر از جسم آن و تخم آن از برگ آن **افعال و خواص آن** برگ آن مسهل بلغم غلیظ و سودا و مقوی معده و مفتح سدد و مدر بول و حیض
و مفتت حصاة و محلل و با قوت قابضه و مقاوم سموم و مضمضه بطبیخ آن جهت نفث الدم سینه و اسهال معدی و مرض درد معده و تقویت آن و عسر البول و گزیدن هوام و بهایا
بسبب ضعف معده باشد و تبهای کهنه بلغمی و سوداوی و استسقا و یرقان از کبد رهم با کبد و نیم و مضمضه بطبیخ آن بهترالطبیخ برگ آن است جهت درد دندان ضماد آن جهت
تحلیل اورام رخوه بلغمیه و خاریدن داءالثعلب ساق تازه آن زائل کننده آن و مجرب و آب آن جهت رفع تشنگی و التهاب و چون بخایند و بر لدغ عقرب نهند مار که از بسیا
نافع و از خاصیت آن آنست که چون در خانه بیاویزند هوام بگریزند و نزدیکی آن نکنند و تخم آن جهت کزاز خصوصا کزاز اطفال و تشنج و سرفه و تحلیل ریاح و درد کمر و کمر مفید
مضر ریه مصلح آن فستقین بدل آن تا بهتره مقدار شربت آن از تخم آن تا دو مثقال و از آب آن تا سه مثقال **بادرنجبویه** بفتح با و الف و سکون دال و فتح را مهملتین

و سکون نون و جیم و ضم با موحده و سکون واو و فتح یا مثناة تحتانیه و ها معرب بادرنکبویه فارسی است و بعربی مفرح القلب نامند **ماهیت آن** نباتیست
بقدر ذرعی و دو نوع می باشد نوع اول صغیر و برگ آن لطیف و طولانی و اطراف برگ آن مشرف باشد از اره و ساق آن مربعه شبیه بریحان و گل آن بنفش مائل بسبزی و بجای
سبزی با طعام میخورند و این نوع صغیر ربیعی میباشد و هر سال تخم آن سبز میشود و نه ریشه آن و تخم آن شبیه بتخم کتان و کوچکتر از آن و غیر و این را بقله اترجیه و ترنجان نیز
نامند و نوع دوم نیز در بو شبیه بآن و از آن تندتر و برگ آن مائل بهند و بر واین صحرائی و بستانی نیز میباشد بی ساق و شاخهای آن بسیار از یک بیخ میروید و برگ آن با
خشونتی و عریض و از نیک برگ نعناع بزرگتر و گل آن سفید و کم تخم حکیم میر محمد مؤمن نوشته که این را در دارالمرز بادرنجبویه نامند و ریشه آن مثل نعناع هر سال سبز میشود
و کربه این نوع را دوست میدارد و جمعی هر دو نوع را یکی میدانند و نه چنین است و بالنگو نیز نیست زیرا که تخم بالنگو باریکتر و بلندتر و سیاه نیلی و تخم این اندک بالیده و تر و کوتاه‌تر
از آن و اغبر و گیاه بالنگو مانند ریحان است و نوشته که حقیر تخم بالنگو را کشته گیاه آنرا از جمله ریحان مشاهده نموده و آن ریحان سبز بزرگ برگ است و آورد مانند شاسفرم
طبیعت آن گرم و خشک در اواسط دوم و منسوب بمشتری و بعضی در اول معتدل و در گرمی و خشک در دوم گفته اند و این قول ضعیف است و قول اول اقوی و اصح
افعال و خواص آن مقوی دل و دماغ و حواس و حفظ و ذکا و معده و جگر و مفرح و مفتح سده دماغی و ملطف و دافع کابوس شما و اکلا و جهت وحشت سوداوی و خفقان

وغشی و فواق ریحی و تحلیل سودا و امراض بلغمی و مغص و امراض رکبین و گرده و دفع سموم مطلقا شربا و ضمادا نافع و خائیدن برگ آن جهت ازاله بوی شراب و تخر یعنی بدبوئی ها
بسیار خوشبو و آشامیدن سه درهم آن با نیم درهم نطرون جهت قرحه امعا و مغص و سه مثقال آن با یکمثقال نطرون جهت دفع سم فطر و سماروغ سفید جهت آنکه ازاله اختناق
عارض از شرب فطر مینماید و مضمضه بطبیخ آن جهت فساد دندان و لعوق آن با عسل جهت عسر النفس و نفس انتصابی و سائیده آن از یکدرهم تا ده درهم با شراب جهت گزیدن
سگ دیوانه و رتیلا شربا و ضمادا و آن جهت امراض مذکوره و تقویت قلب و تسکین اوجاع مفاصل بسبب قوتی که در آنست و بخاصیتی که دارد و بالعرض نیز برای آنکه محلل و دافع
سودا است و با سرکه محلل خنازیر و منقی قروح و خوردن آن ناشتا جهت ازاله خفقان سوداوی و غیر سوداوی و تقویت معده بارد رطب و تلطیف طعام غلیظ و آوردن
جشا و خواب بالعرض و طلای آب برگ آن جهت جرب سوداوی و نمله و نار فارسی و آکله و با نمک جهت خنازیر و قشعریره و نافض حمی در حمام معتدل و بوئیدن برگ آن جهت
تفتیح سده دماغی و جلوس در طبیخ آن جهت احتباس حیض نافع مضر ورک گفته اند مصلح آن صمغ عربی و کندر بدل آن دو وزن آن ابریشم و دو ثلث آن پوست اترج مقدار
شربت از خشک آن تا ده درم و از تازه آن تا بیست درهم و تخم آن در افعال ضعیف‌تر از برگ آن و یکمثقال آن جهت دفع لرز و قشعریره و مغص نافع مقدار شربت آن تا دو مثقال

و شراب و عرق آن در قرابادین کبیر ذکر یافت **بادروج** بفتح با و الف و سکون دال و ضم را مهملتین و سکون واو و جیم لغت نبطی است و بعربی حوک و بفارسی ریحان کوهی
و تره خراسانی و بهندی بابری و بعضی تلسی جنگل نامند **ماهیت آن** نوعی از ریحان است برگ آن ریزه ساق آن مربع و پر شاخ و کم بوتر از ریحان گل آن مائل بسرخی و آن
مصر ریحان احمر نامند بری و بستانی میباشد و خریفی است نه ربیعی صاحب تحفة المؤمنین نوشته که ظاهرا تخم شربتی باشد که از شیراز می آورند و با شربت قند میخورند بهترین گیاه آن
خوشبوی آنست **طبیعت آن** در دوم گرم و در اول خشک و با رطوبت فضلیه منسوب بمشتری است بسبب حرارت آن **افعال و خواص آن** مفرح و مقوی دل
و قوت شامه و فم معده و مشهی و مدر شیر و بول و حیض و عرق و منضج و محلل اورام و رافع اشتقاق و جهت خفقان و غشی و عسر النفس و ضعف جگر بارد و سده سپرز و ریزانیدن
سنگ مثانه و ضماد آن با سویق جو و روغن گل و سرکه جهت اورام حاره و ورم پستان و بتنهائی جهت گزیدن عقرب و زنبور و تنین بری و بر پستان جهت تحلیل ورم
آن و با شراب جبوشی که منسوب بجبوش که جزیره از جزائر مغرب است و آن شرابی است عفص جاذب بسبب آنکه آب دریا مخلوط بآن میکنند مسکن ضربان چشم و طلای آن جهت
ورم چشم و منع نزلات و قطور عصاره آن جهت جلای بصر و دمعه و خائیدن آن جهت دفع گندی دندان و زوال رطوبات عارضی سینه و شش و از خاصیت آن آنست
که چون مضغ نمایند در اول نزول آفتاب ببرج حمل بنحوی که تمام دندانها برسد سالم میمانند دندانها تمام سال از وجع و الم و چون کسی از آن خورده باشد و عقرب او را گزد احساس
الم آن نمی نماید و گذاشتن خائیده آن در گوش جهت تسکین وجع آن مؤثر و سعوط آب آن با سرکه و کافور جهت رعاف و استنشاق آن معطس و سزاوار آنست که در آن وقت
چشمهای خود را بر هم گذارند و خوب نفشارند در وقت عطسه و همچنین در هر معطسی و گویند ملین بطن است و مولد کرم معده و اکثار آن بسبب تولید ریاح و ابخره غلیظ و خلط
مراری روی خصوصا چون با کوامخ مالحه تناول نمایند باعث ظلمت بصر و سدد گردد مصلح آن سرکه و خیار و خرفه مقدار شربت از آب آن تا ده مثقال بدل آن بوزن آن

شونیز و از خواص برگ آنست که چون بخایند و در آفتاب گذارند کرم از آن متولد گردد و تخم آن مانع تولید سودا و جهت عسر بول و تحلیل نفخ و ضماد آن بر پستان مولد شیر مقدار
شربت آن تا سه مثقال و روغن آن که آب برگ آنرا با سه مثل آن روغن زیتون بجوشانند تا روغن بماند **طبیعت آن** گرم و تند و جالی و آشامیدن نصف اوقیه
آن با آب گرم جهت اخراج کرم معده و طلای آن جهت دفع مواد بارده و تحلیل رطوبات و تقویت اعصاب نافع **بادزهر** بفتح با و الف و سکون دال مهمله و زای
معجمه و ها و را مهمله اسم فارسی جنس تریاق است و بعربی حجر السم نامند و گاه با را بفا بدل میکنند و فادزهر میگویند که معرب بادزهر باشد و گاه دال را می اندازند و پازهر
میگویند و وجه تسمیه آن گفته اند پازهر است که یک زاء را انداخته پازهر باشد نامیده‌اند و در قرابادین کبیر بتفصیل ذکر یافت و آن حیوانی و معدنی میباشد و هر یک را انواع
بسیار است اما حیوانی پس آن سنگی است که در شیردان و بارودة و یا زهره بعضی حیوانات مانند بز کوهی و گاو کوهی و میمون و قنفذ یافت میشود و شنیده شده که در زرد
آن تکون می یابد و چون مطلق ذکر شود مراد حجر التیس است که بهترین انواع آن است خصوصا که از بز کوهی که در کوهسار شبانکاره فارس باشد و آن باشکال مختلفه
میباشد طولانی هیکل و مدور و بهمین جهت آنکه بر هر چه منعقد گردد بشکل همان میگردد مثل آنچه بر چوب مخلصه و یا تخم آن منعقد شده باشد طولانی و هیکلی میباشد
و این هر دو بسیار خوب است و اگر بر چیزی دیگر مانند استه خرما یا تمر و یا پشم بسته شده باشد بشکل آنها میباشد و آن چوب و یا تخم مختلفه را مغز فادزهر مینامند
و بهین آن اکثر تسمی است یعنی پشم در جوف آن میباشد و آن پشم اکرم است چون در آب نهاده‌اند ته نشین میگردد و اگر بسیار است بر روی آب می ایستد و آنچه در اماکن دیگر

شبانکاره و نواح آن میرسد بسیار ضعیف و کم خاصیت است مانند کوهستان هند و دکهن و غیرها جهت آنکه در کوهستان شبانکاره گیاه مخلصه بسیار می باشد که با قوت تریاقیت
است و خوراک آن حیوان اکثر آنست و در جاهای دیگر نیست و مقدار پادزهر در بزرگی و کوچکی مختلف میباشد و تا چهار مثقال دیده شده و رنگ آن بیشتر سبز پستهٔ و با صاف
براق و جرم آن تو بر تو یعنی پرده بالای پرده مانند پیاز میباشد و گویند که در حین گرمی که از جوف آن حیوان برمی آورند نرم میباشد و برسیدن هوای خارجی صلب
میگردد و بعد برآوردن در دهان می اندازند و تقلب نمایان آنرا بهر شکلی که میخواهند میسازند و لهذا بعد برآوردن از دهان و انعقاد براق و املس میباشد و شاید وجه قیمتی
و املسیت آن محض همین باشد زیرا که پرده های زیرین آن املس و براق است و بدانکه آنرا جعل نیز میکنند از صبر و کندر و چند دوای دیگر بر هم کرده بشکل پادزهر میسازند
و فرق آنست که چون سوزنی را گرم کنند و در آن فرو برند اگر سر سوزن زرد شود و دود زردی از آن مشاهده گردد اصلی است و اگر سیاه جعلی است و گویند امتحان خوبی آن آنست که چون
با خاکستر سفید خشک بر کف دست بمالند خاکستر سبز پستهٔ گردد و چون قدری بسایند در شیر اندازند شیر را منجمد گرداند و سائیدهٔ آن سرخ مائل بسیاهی باشد و سرخ و زرد و سبز آن متوسط است
و اصل آنست که کسانیکه مکرر آنرا دیده اند از دیدن جوهر و قماش و رنگ آن در می یابند که اصلی است یا مجعول و مصنوع و علامت حیوانی که در جوف آن تکون یافته آنست که اکثر لاغر و با قوت
و خوشحال میباشد و از میان امثال خود دور و تنهائی گردد **طبیعت آن** در آخر دوم گرم و در اول سوم خشک **افعال و خواص و منافع آن** موافق جمیع امزجه
و دافع اکثر سموم حاره و بارده حیوانیه و نباتیه و معدنیه است جهت آنکه اثر آن چنانچه ذکر نموده اند نه بطبیعت و مزاج فقط است بلکه بخاصیت و صورت نوعیه است و مقوی
جمیع قوی و ارواح و حواس و اعضای رئیسه و حرارت غریزیه و باه و مفرح و منشط و مزیل غم است شربتاً و طلای آن با آب گشنیز تازه جهت اورام حاره و با گلاب جهت طاعون
و اورام بارده و با شراب جهت گزیدن مار افعی و عقرب و جانوران سمی و هوام و تسکین وجع آنها در ساعت و باید که قدری نیز بخورند با گلاب و آب رازیانه نیز بدستور
و تنهای جهت گزیدن هوام و قدر و آن بر موضع جراحت هوام و غیر آن جذب سم مینماید و ترشح دفع میکند و باعث التیام آن میگردد و گویند چون شخص را زهر خورانیده
باشند و همان لحظه فادزهر آزموده را در دهان نگاهدارد نفع تمام بخشد و اگر چند عدد فادزهر موصوف را در کاسه چینی بگذارند و بالای آن شیر گاو بدوشند بعد از زمانی
شیر قدری قوت و کیفیت پادزهر را کسب نموده باشد بنوشند نفع عظیم می بخشد مقدار شربت آن از یک قیراط تا دو قیراط و در بعضی امزجه بارده رطبه و یا با بعضی مصلحات تا سه قیراط
تجویز نموده اند و زیاده از آن کشنده و مضر محرورین و مورث التهاب و اسهال دموی و احتراق خون مصلح آن اشیاء مبرده بدل آن بوزن آن حجر الایل و اگر نباشد پادزهر
معدنی نوع اعلا و یا زمرد صافی شفاف کهنه و پادزهر جدیدست و کیفیت ظهور و اطلاع بر آن در ولایت فارس و وجود آن روایات و دستور خوردن آن در اول فصل بهار و غیر آن
بجنوب و مفرح پادزهری در قرابادین کبیر بتفصیل ذکر یافت و میگویند در ولایت کول کنده و تلنگانه که از حدود ملک دکهن است از روده گاو کوهی و گاو میش جنگلی نیز برمی آید
و او بسیار و سبز و زرد رنگ و کوچک و بزرگ تا بیست مثقال و لیکن بی رونق و بی جلا میباشد و بسیار ضعیف العمل و کم قوت و نیز گفته اند که در جزائر بحر هند و چین نوعی از فادزهر میمونی هم
که از روده میمون برمی آورند و رنگ آن نیز بزردی مائل است و هیکلی شکل و باریک دراز و بشکل دل مرغ و نیز پادشاهان آن سمت بقیمت اعلا میخرند و در خزائن خود نگاه میدارند

بادزهر قفقدی

و برای آن خواص و منافع بسیاری نقل میکنند و بگمان خود مانند پادزهر بزی شبانکاره میدانند **پادزهر قفقدی** از جمله ادویه جدیده است که اهل فرنگ بتازگی اطلاع
بر آن یافته اند **ماهیت آن** چیزیست صلب مدور اندک طولانی قریب بشکل جوز بوا و برنگ آن و کوچک و بزرگ بمقدار جوز بزرگ اندک طولانی که در زهره بعضی از قفقدهای
جبلی و بعضی از جزائر ملک فرنگ متکون میگردد و گویند که آن جزیره بتاویه است که جاوه نیز نامند و علامت تکون آن آنست که آن حیوان روز بروز ضعیف و لاغر میشود
و از میان قفقدها برآمده جدا تنها میگردد و آخر هلاک میشود و چون مطلع گشتند شکم آنرا شکافته برمی آورند **طبیعت آن** گرم و خشک در سوم و منسوب بمشتری است
افعال و خواص آن آنچه شنیده و مشاهده شده آنست که جهت امراض بارده رطبه و دفع بعضی سموم و سوء هضم و تخمه و هیضه و اوجاع گرده و مثانه و تقویت
بعضی قوی نافع است و طریق استعمال آن آنست که در ظرفی مقدار بیست مثقال تا چهل مثقال آب شیرین خالص صافی میکنند و لحظه آن سنگ را آهستگی در میان آن میگذارند
تا آب تلخ گردد پس برآورده آن آب را بیک دفعه یا دو دفعه بمریض میخورانند و آن سنگ را خشک نموده نگاه میدارند و این هر چند زودتر آب را تلخ نماید بهتر و قوی الاثرتر
و بتدریج و کثرت استعمال جرم آن اندک اندک بتحلیل میرود و میگذارد در آب و آنرا در تلخ میکرد و اند خواص هم کم میشود چنانچه در سنه یکهزار و یکصد و نود و سی برادر
عالیقدر نواب مبارز الملک معین الدوله خان خانان سید محمد رضا خان بهادر مظفر جنگ در کلکته از عمده تاجران منی چهار عدد همین را که دو عدد خورد و کلان
و دو عدد برابر جوز در تا رطلا گرفته بودند و بچهار هزار روپیه خرید نموده آورده بودند از انجمله یکی را بفقیر داده بودند چند جا در هیضه و بعد وضع حمل بعضی نسوان را

بسبب

بادزهر معدنی

بسبب ورود تغیر حالت شده بود امتحان شده فایده بسیار بخشید باقی خواص قسمی که مسطور نموده **پادزهر معدنی** آنرا بعربی حجر السم و بفارسی پادزهر کانی و زهر مهره نامند
و در بعضی لغات معروف بحجر قیطاس است **ماهیت آن** حجر معدنی است و معادن آن مملکت خطا و جبال چین و هند و اجمیر و دکهن و تبت و قندهار و باختر و خراسان
و کرمان و توران و خلیص است که از نواح مدینه طیبه است و بهترین آن خطائی پس قندهاری پس خراسانی پس خلیصی است که خوش بو و خوش طعم و املس و خوش قماش و خوش رنگ
و سائیدهٔ آن سفید و خوشبو و کعذار باشد و هر چند این اوصاف در آن زیاده و بیشتر باشد بهتر و اثر آن قوی تر است و دیگر آنکه چون با افیون و یا با آب برگ نیم بسایند تلخی آن
هر دو را زائل کند و یا آنکه چون برگ نیم را بخایند و مقارن آن زهر مهره سائیده بخورند تلخی آن محسوس نگردد و همچنین افیون و دیگر آنکه در یکی از سموم مشروبه یا ملدوغه استعمال نمایند
اگر نفع و اثر از آن ظاهر شد خوب است و الا نه و امتحانات دیگر نیز گفته اند و اکثری از آنها خالی از مبالغه نیستند مانند آنکه چون بقدر دو جو آنرا بسایند و بخورد افعی دهند
اگر آنرا هلاک نماید خوب است و الا فلا و آنکه چون بر طعام سم آلوده گذارند اگر عرق کند بسیار خوب است و الا نه و بدترین آن دکهنی است و گویند الوان مفرده آن شش است
زرد و سفید و سبز و اغبر و نخودی و منقط و این شش قسم را حقیر دیده و الوان دیگر مانند سیاه و مابین زردی و سفیدی و برنگ وسمه و زرد مائل بسبزی و زرد مائل بسرخی و
سرخ گلابی شلغمی و مخلط بسبز و زرد و سیاه و ابری ملون بدان الوان و غیر اینها نیز بنظر رسیده و جرم بعضی بسیار صلب مانند قندهاری و شاه مقصودی و بعضی متوسط مانند
خطائی و خلیصی و بعضی رخو مانند دکهنی و اجمیری **طبیعت آن** بعضی گرم میدانند و بعضی سرد و بعضی معتدل مائل بحرارت شاید قول اول باعتدال اقرب بصواب
باشد و یابس در دوم بالاتفاق **افعال و خواص و منافع آن** موافق جمیع امزجه و دافع سموم رسم تیس و مقوی همه قوی و ارواح و حفظ آنها جهت آنکه نفع
آن بخاصیت است نه بطبیعت حفظ و مانع ضرر هوای وبائی و اختلاف میاه و اهویه و مانع تعفن اخلاط و ازاله سمیت آنها و تقویت اعصاب و باه نافع رازی گفته که آنرا
در دفع سمیت بیش بهتر از ادویه تریاقیه مفرده و مرکبه دیگر یافتم و از آن پادزهر زرد مائل بسفیدی رخو موج دار براق مانند شب یمانی بود و حکیم هاشم طهرانی در رساله فادزهر
خود نوشته که از غرایب آثار آن آنست که شخصی از روی جهل در حالت تخمه فصد کرده درد شدیدی در جانب جگر و اضلاع او عارض گردیده دانگ از این فادزهر سائیده بسه
دفعه هر دفعه یکدانگ با و خورانیدم هر دفعه از آزار او تخفیف می یافت تا آخر روز صحت یافت و گویند آشامیدن نیم دانگ از عرق آن که از تابش آفتاب بهم رسد جهت ازالهٔ
خفقان فی الفور و در چشم و استعمال حمی مجرب است اگر اصلی و ناشسته باشد و از آن این مقدار عرق برآید و افلاطون در کتاب جامع الخواص آورده که آن سم را جذب مینماید
و از شریانات سائر عروق بدن را از آن پاک میسازد و خون را از سمیت خالص میگرداند و هر سم قاتلیکه باشد هرگاه مبادرت در خوردن آن نموده شود پیش از انتشار و سرایت کردن
شدن در بدن خواه آن سم مشروب باشد یا ملدوغ یا ملسوع و اگر آنرا بسایند و بر موضع لسع هوام ارضیه بپاشند سم را بترشح دفع نماید و ارسطو گفته که اگر فادزهر معدنی
نوع اعلای آن انگشتری سازند و در دست کنند و همیشه با خود نگاهدارند سموم با ورنده آن چندان اثری نکند و در غیر آن دستی که در آن این انگشتری باشد اگر داخل
طعامی مسموم کنند حدت و قوت آنرا بشکند و ضعیف گرداند و چون آن انگشتری را در دهن مسموم گذارند و بمکد آنرا نافع است و او گفته اند که اگر بر نگین هنگامیکه قمر
در برج عقرب باشد صورت عقربی نقش کنند و بر نگین آن انگشتری طلا نصب نمایند عقرب بدارنده آن مضرت نرساند و نزدیک نگردد و با خود داشتن این انگشتری نیز
این اثر دارد و چون در دهان مسموم گذارند و بمکد و یا بر موضع لدغ عقرب و هوام و طیارات ذوات السموم مانند ذراریح بمالند نافع و مؤثر است و گفته اند که چون نوع سفید
آنرا سائیده جهت سموم بخورند زهر را بطریق عرق دفع نماید و چون بر موضع الم ضربه و سقطه طلا نمایند زوال الم و منع تورم آن نماید و بدستور انواع دیگر آن مقدار شربت
آن در دفع سموم از یک دانگ تا دو دانگ و در سائر امور از یک قیراط تا دو دانگ بدل آن زبرجد اعلی است بوزن آن و زمرد نیم وزن آن و طین داغستانی یکوزن و نیم

بادنجان

و حبوب و سفوف آن در قرابادین کبیر ذکر یافت **بادنجان** بفتح با و الف و کسر دال مهمله و سکون نون و فتح جیم و الف و نون معرب بادنگان فارسی است و بعربی مغد و معد
و بهندی بیگن و بلغتی بهانتا نامند **ماهیت آن** معروفست بری و بستانی میباشد و نزد اطلاق مراد ثمر بستانی آنست که مستعمل است غذاء و دواء و بهترین آن
تازه کم تخم پوست بنفش براق مدور و یا اندک طولانی آنست و سفید با اوصاف مذکوره نیز خوب می باشد و باید که چون اراده طبخ و اکل او نمایند پوست آنرا جدا کنند
و یا با پوست چهار شق نموده و خار زده و در اندرون و بیرون آن نمک بمالند و یا ورق نمایند و بر آن نمک بمالند و بر روی هم بچینند و بگذارند دو سه ساعت در آب سرد
تا آب سیاه و تیز طعم گردد پس آن آب را بریزند و آب دیگر بر آن ریزند و همچنین تجدید نمایند تا آنکه آب سیاه نگردد و تیزی آن کم گردد و پس با یک دو سه با گوشت بره و بزغاله
جوان و یا مرغ جوان فربه در روغن گاو تازه طبخ نمایند و یا در روغن بریان کنند و زمانی دم دهند تا خوب پخته گردد پس با سرکه و آنگاه با آب انار ترش و انار دانه و گوله

دکرو با و امثال اینها که مصلح و دافع سده اند تناول نمایند یا بدون گوشت بروغن مذکور پخته یا ورق ورق کرده بدستور نمک مالیده و آب سیاه و تیز برآورده در روغن بریان کرده و یا در
تنور و یا در خاکستر گرم اجاغ بگذارند که پخته شود برآورده و پوست آنرا جدا کرده و ریشها در گرده از دست خوب مالیده در گوشت یا بی گوشت در آن نمک و پیاز و زنجبیل تر را ریزه ریزه
کرده و قدری ماست داخل کرده در روغن بریان نموده یا خام که بهندی بهرته نامند تناول کنند و اگر چنان نکنند و بعد شق و یا ورق خارها بر آن بزنند و نمک در جوف آن پر
کنند و یا بر آن بمالند و زمانی بگذارند تا زرد آب جاذ آن از آن جدا گردد پس با آب خالص پاک شسته بدستور طبخ نموده تناول نمایند و یا آنکه با آب و نمک یکدو جوشی داده آب آنرا
بریزند پس طبخ نموده بخورند به نسبت بادنجانی که مدتی بر درخت مانده باشد و یا سخت گشته بالیده نگردد و نباید خورد طبیعت آن گرم و خشک در دوم منسوب بمشتری است
و بعضی در سوم خشک گفته اند افعال و خواص آن مقوی معده و مفتح سده یکه از غیر آن بهم رسیده باشد زیرا که خود مسدد کبد و طحال است و ملین صلابات
و با روغن ملین طبع و با سرکه قابض و مدر بول و بالخاصیت مسکن اوجاع حاره و خوشبو کننده عرق قاطع عرق الدم و دافع سنان که بدبوی زیر بغل و کنج ران باشد و مجفف
رطوبات غریبه و مورث درد پهلو و عانه و بواسیر و مولد سودا و ادمان مفید رنگ رخسار و محدث بثور و قوباء و بواسیر و درد چشم سوداوی و قولنج مصلح آن طبخ نمودن آن
با گوشتها و روغن و اشیاء مذکوره است و چون بریان نمایند بدستور مذکور و بخورند جهت تقویت معده و دفع قی شخصی که طعام تناول نماید و قی کند و چون بگیرند از آب مغز
پخته آن مقدار یک اوقیه و در شراب خرب بمالند و بیاشامند ادرار بول نماید و چون از آب جاذیکه بادنجان را در آب خیسانیده باشند چنانچه ذکر یافت دست و پا را که عرق
نماید بشویند چند مرتبه زائل گردد و چون بسوزانند و خاکستر آنرا با سرکه خمیر نمایند و بر ثآلیل بمالند قلع نماید و چون قماع یعنی دنباله آن را در سایه خشک نمایند و نرم سایند
بر بواسیر و سایر امراض مقعده بپاشند بعد از آنکه آن موضع را بروغن بادام تلخ یا بنفشه یا بابونه چرب نموده باشند مفید و اهل هند گویند که چون بادنجان را در زیر آتش کنند تا نیم پخته گردد
بیرون آورده بفشارند و آب آنرا بگیرند مقدار ده یا پانزده مثقال و با پنج و شش مثقال شکر سیاه که بهندی گر نامند بیاشامند جهت رفع الم ضربه و سقطه قائم مقام مومیائی است
و مجرب و چون بادنجانهای کوچک را با اندک آبی و قلیل نمکی طبخ نمایند تا پخته شود پس فشرده آب آنرا بگیرند و با هموزن آن زیت بآتش ملایم طبخ دهند تا آب رفته روغن بماند
در روز بر ثآلیل برآمده بمالند و شب ثفل آنرا بر آن به بندند آنرا زائل گرداند و اگر بجای روغن زیت روغن تخم کتان نمایند جهت ازاله شقاق و اورام عصب و سرما زدگی مفید و چون
و چون بادنجان زرد شده رسیده را با تخم بزنند تا مهرا شود و تخم آنرا نرم سائیده با موم روغن بر شقاق میان انگشتان و پاشنه پا بمالند در حال زائل گرداند و چون جوف
بادنجان زرد شده را خالی کنند و بروغن کدو پر کرده در تون تنور نیم گرم مقدار یک روز بگذارند پس روغن را برآورده در گوش بچکانند جهت ازاله درد آن مجرب و چون اقماع و کلس را
اضافه نمایند جهت بواسیر سعید بن الحضار سعد صولانی یا بنفش پر تخم با حدت آن ردی و مضر و از آن در دادت زیاده نوعی است که در هند و بنگاله بارهمسیا نامند یعنی
دوازده ماه ثمر رسیده و ثمر آن همیشه یافت میشود و آن باریک طولانی است تا یکشبر و زیاده و غیر طولانی نیز و پر تخم و تند میشود دیگر نوعی که نیز دوازده ماه یافت میشود سفید و مدور
و کم تخم میباشد به نسبت چندان ضرر ندارد و از خاصیت بادنجان است که چون آنرا بر خلاف جهت دو سوراخ نمایند یکی در عرض که از طرف دیگر بگذارد دو سوراخ دیگر که نگذرد

بادنجان بری

و در آب نمک اندک جوشی دهند و در آب آن بگذارند متغیر و فاسد نمیگردد **بادنجان بری** که بهندی بهٹ کٹائی و بزرگ آنرا بهرتا و یونانی کفلیسون نامند **ماهیت**
آن نبات آن بقدر ذرعی و زیاده بر آن و پر شعبه و خاردار و مزروع و خودرو و ایستاده و مفروش بروی زمین و صغیر و کبیر میباشد منبت آن کنار رودخانها و صحراها
و مواضع سیلها و ثمر آن بقدر زیتون و گردکان و پر خار و در خامی سبز و بعد رسیدن زردی گردد و طعم آن بسیار تیز و مائل بتلخی و با بورقیت **طبیعت آن** گرم و خشک تر
ابستانی و منسوب بمشتری است **افعال و خواص آن** ضماد ثمر آن جهت اورام بلغمی و سیاه کردن موی و خوردن آن جهت سرفه و ضیق النفس و اصلاح فساد طعم
و صفرا و تب و درد پهلو و عسر البول و بطلان جلبشامه و قتل دیدان و دفع بیماریهای زنان عقیمه نافع و گفته اند چون کیاه بهتکٹیه را قدری مقدار جمع نموده کودی بکنند و در
قعر آن کودی کوچک و در آن ظرفی سر تنگ بگذارند و در کود بزرگ کیاه بهتکٹیه را پر نموده بالای آن خار و خاشاک و یا سرکین گاو خشک چیده برافروزند تا قدری
سوخته آب از آن جدا گشته در آن ظرف جمع گردد پس آن ظرف را بردارند و آب را در شیشه محفوظ دارند و هر صبح ناشتا قلیلی بیاشامند جهت سرفه بارد رطوبی کهنه و ضیق

بادیان خطائی

النفس بارد رطب کهنه مفید است **بادیان خطائی** بفتح با و الف و کسر دال مهمله و فتح یاء مثناة تحتانیه و الف و نون و فتح خاء معجمه و فتح طاء مهمله و الف
و همزه و یا از ادویه جدیده است **ماهیت آن** ثمریست جوزی رنگ هشت پره و بعضی هفت پره و هر پره دو پارچه پیوسته بهم بالای آنها منشق و در اندرون آن
تخم کوچک نیز جوزی رنگ و طعم آن فی الجمله شبیه برازیانه است و لهذا آنرا بادیان خطائی نامند از جهت آنکه شکل آن مانند رازیانه است و از جبال نیپال و چین

و زیر بادات هند آورند بهتر و مستعمل تازه و تند طعم و رائحه آن است و کهنه آنکه سیاه رنگ و طعم و رائحه آن شده باشد غیر مستعمل **طبیعت آن** در دوم گرم و خشک و منسوب
بمشتری **افعال و خواص آن** محلل و مفتح و مقوی معده و هاضمه و دافع ریاح و ثقل طعام و درد حشا و تحلیل بلغم و ریاح و مدر بول و بیضا را جهت امور مذکوره با چای خطائی

بارزد

طبخ نموده بدستور مذکور در چای مینوشند مضر عضل و عصب سلیم و مصدع و مورث تشنگی مصلح آن بریان نمودن آن است **بارزد** بفتح با و الف و سکون را مهمله و فتح زاء
معجمه و دال مهمله لغت فارسی است بعربی قنه و بیونانی خلبانی و بترکی قاسی و بهندی بریجا و بلغتی گنده بهروزه نامند و باین نام معروف است **ماهیت آن** صمغ
نباتی است برگ آن شبیه ببرگ چنار مشابه بنبات سکبینج و ساق آن باریکتر از آن و سفید مائل بزردی و شبیه بکندر بهتر از سرخ و زرد آنست و ثقیل الوزن و آنچه بتحقیق پیوسته
و دیده شده لبن درختی است عظیم بقدر سرو که تنه آنرا تیشه و غیر آن جا بجا خراشیده از آن تراوش مینماید و بر می آید و مانند لبن بلسان که دهن بلسان نامند می باشد
در اول سفید رنگ اندک رقیق و لیکن نه برقت دهن بلسان و بتدریج منجمد و زرد رنگ پس زرد تیره پس سرخ و اندک خشک و صلب مانند کندر میگردد و چون بر آتش گذارند گداخته میگردد و تازه
آن زرد و تر و رقیق تر و کهنه آن دیرتر و غلیظ تر میباشد و در بنگاله از کوهستان مورنگ بسیار می آورند و بقیمت ارزان میفروشند و قطعهای چوب درخت آن که از دم تیشه جدا شده در آن
دیده شده و جرم چوب آن مانند سرو و دیودار و خور لیته وار و گفته اند لبن دیودار است و قوت لبن آن تا ده سال باقی میماند و بهترین آن تازه صافی تند بوی و غش آنست
بزرنیخ و اشق و آرد باقلا مینمایند و گفته اند سه نوع میباشد یکی سبک بسیار سفید و خشک و یکی کثیف صلب زرد سنگین و سوم زرد رنگ نرم صافی بسیار تند بو و این بهترین جمیع انواع است
طبیعت آن گرم در اول سوم و خشک در اواسط دوم و منسوب بمشتری و کهنه آن از آن خشک تر **افعال و خواص آن** ملین و محلل و جاذب و مسخن و جهت عسر النفس
و سرفه کهنه و ربو و اختناق رحم و صرع و بواسیر و قطع عضل و امراض عصبانیه و علل بلغمیه و ضعف معده و جگر و سپرز و اورام و حیض و اسقاط جنین و اخراج مشیمه و با عسل جهت تفتیت
حصاة و تفتیح سده گرده و تسهیل ولادت و دفع سموم و جذب آنها و با شراب مریکی جهت سم طفسیقون و اسقاط جنین میت و اخراج مشیمه نافع و با آب جهت بواسیر و حرقت
بول و چون سه روز بیاشامند دیگر عود نکند و قطور آن با روغن سوسن جهت صداع بلغمی و درد گوش مفید و تدهین آن با دهن سوسن جهت رفع اعیا و کزاز بلغمی و ضماد آن جهت
کزاز و اعیا و درد پهلو و کمر و تحلیل ماسبل و خنازیر و رفع کلف و قلع ثآلیل خصوصا با سرکه و نطرون و با نحاس محرق با زهره نر ماده یا آهوی ماده جهت کلف و با مرهمها جهت
خوردن گوشت فاسد و رویانیدن گوشت صالح و چون در گلاب حل نمایند بر آتش که غلیظ باشد و بر پارچه کرباسی مالیده بر کمر و از کرده تا گرده و بکر بچسبانند و بر بالای آن پنبه
کهنه گرم کرده بگذارند و به بندند تا خود بخود جدا گردد و درد آنرا زائل گرداند و مجرب است و بدستور جهت اوجاع رحم بر پشت ران بچسبانند و گذاشتن آن بر دندان کرم خورده جهت
تسکین درد آن و استنشاق رائحه آن و بدستور بخور آن بقمع جهت صرع و سدر و اختناق رحم و اخراج جنین و مشیمه و بخین حمول آن و روغن آن جهت امراض رحم از قبیل اورام و اختناق
آن و احتباس حیض و اوجاع و تحلیل ریاح آن و تقویت اعصاب شربا و تمریخا و تدهینا و فرزجه نافع و دستور اخذ دهن آن آنست که بارزد را با هموزن آن خاکستر چوب در
آب ممزوج نموده در قرع و انبیق چنانچه مقرر است مقطر نمایند و بکار برند و چون بارزد را با دوائیکه آنرا سقندولیون نامند و زیت مخلوط نمایند و نزدیک هوام گذارند آنها را
بکشد مضر محرورین در فصول و بلدان حاره و مصدع مصلح آن روغن بنفشه و کافور و مفسد گوشت صحیح مقدار شربت آن تا یکدرم و بجهت سموم تا یک مثقال بدل آن نیم وزن
آن سکبینج و ربع آن جاوشیر جهت آنکه جاوشیر را از آن هر دو قوی تر میدانند و چون اراده نمایند که بارزد را بیاشامند باید که در روغن بادام تلخ و یا آب سداب حل نمایند و چون
خواهند که صاف نمایند آنرا از چوب و غیره در آب گرم اندازند تا گداخته گردد و آنچه روغن و صافی است بالای آن آید بگیرند و از پارچه صاف نمایند تا انفشار ندکه در دی بالای آن

بارود

آید و بکار برند **بارود** بفتح با و الف و ضم را مهمله و سکون واو و دال مهمله و بفارسی و بهندی باروت بتاء مثناة فوقانیه بجای دال نامند و باصطلاح اهل مغرب اسم زهرة
الاسیوس است و در اسیوس مذکور شد و باصطلاح اهل عراق اسم شوره است و در القرز ذکر یافت و بالفعل اسم چیزیست مرکب از گوگرد و زغال چوب بید و یا بادنجان و یا
انجیر و یا عشر و یا عروسه و یا امثال اینها و بالجمله چوب هر درختی که زود بآتش در گیرد و آتش آن تند باشد و شوره قلمی باوزان مختلفه مثلا اگر برای توپ و تفنگ باشد در یک آثار
هندی شوره پنج توله گوگرد و هفت و نیم توله زغال را حل میکنند و بسیار نرم کوبیده اگر بسیار تند خواهند با بول انسان و یا با شراب دو آتشه یا یک آتشه خمیر کرده میکوبند و حبوب
بسیار صغار ساخته خشک کرده استعمال مینمایند و الا با آب **طبیعت آن** گرم و خشک در سوم و در چهارم نیز گفته اند **افعال و خواص آن** جالی و مقطع و مفتح سدد

باریلومایین

و جهت طحال و اوجاع ظهر نافع و ذرور آن حابس نزف الدم جروح تازه است فورا با کمال سوزش و چون موضع وجع مفاصل را خار زده بارود را نرم سائیده بر آن بمالند وجع
آنرا زائل گرداند مضر گرده و مثانه مصلح آن کثیرا و عسل است **باریلومایین** بفتح با و الف و کسر را مهمله و سکون یاء مثناة تحتانیه و ضم لام و سکون واو و فتح میم و الف و ضم

با دو مثناة تحتانیه و نون بلغت اندلس بمعنی شبیه بخشخاش است و غلط کرده کسیکه آنرا صریمة الجدی دانسته و بعضی مقلیمون و بعضی فلومابین نیز نامند ماهیت آن گیاهیست
بی ساق و برگ آن محیط بر آن و مایل بسفیدی شبیه ببرگ لبلاب صغیر و نزدیک برگ آن شعبها روئیده و بر آنها ثمری شبیه ببرنج و مزغب با رطوبتی بسیار چسپنده که بر جامه
و غیر آن هرچه میرسد می چسپد و ثمر آن جمع نموده در سایه خشک مینمایند و بیخ آن غلیظ و منبت آن عمارات و خرابها و شوره زارها و جمله بناهائی است که بر آنچه نزدیک آن باشد می پیچد
و برگ و تخم آن مستعمل **طبیعت آن** گرم و خشک و منسوب بمشتری است **افعال و خواص آن** محلل و مقطع و مجفف و تخم و برگ آن مدر قوی است و اکثار شرب
آن بهر دو می‌آورد بول الدم و یک مثقال آن با شراب جهت ضیق النفس و سپرز و تخفیف منی حتی آنکه چون سی و هفت روز یا کمتر یا زیاده بیاشامند قطع نسل میکند و عقیم میگرداند
و چون مقدار یکدرم تا یک مثقال آنرا با شراب بیاشامند جهت عسر النفس و اعیا و تسکین فواق و تسهیل ولادت مفید و تا چهل روز جهت امراض طحال مفید و چون برگ
و تخم آنرا با زیت بر بدن بمالند بدن را گرم و مواد بلغم و سوداوی را تحلیل نماید و در ابتداء دور حمیات لرز آنرا تسکین دهد **بازی** بفتح با و الف و کسر زای معجمه و یا بفارسی
باز نامند **ماهیت آن** از جمله طیور سباع شکاری معروفست اغبر مایل بسفیدی و زردی و منقط بنقطهای سیاه و بعضی سفید رنگ مانند خروس سفید میباشد
و این بزرگتر از منقط آنست و پادشاهان آنرا شاه طیور می نامند و بجهت شکار تعلیم و تربیت نموده در حضور خود نگاه میدارند **طبیعت** گوشت آن در دوم گرم و در سوم خشک و منسوب
بمشتری است **افعال و خواص آن** بطیء الهضم و ردی الغذا و محلل اورام و جاذب سموم بخود و پر سوخته آن جهت اندمال جراحات و قطور خون آن در چشم جهت رفع بیاض و طرفه
و بدستور زهره آن بغایت مؤثر و طلای سرگین آن جهت جلای آثار و حمول آن جهت اعانت بر حمل فرزجه و بخور آن جهت اسقاط جنین مفید مولد قولنج مصلح آن ابازیر است **باشق**
بفتح اول و الف و فتح شین معجمه و قاف معرب از باشه فارسی است و بعربی صقر و بهندی جره نامند **ماهیت آن** از جمله جوارح طیور است و جثه آن کوچکتر از بازی است
و در فعل از آن ضعیفتر **طبیعت آن** در دوم گرم و خشک و منسوب بمشتری است **افعال و خواص آن** لطیفتر از بازی است چون گوشت آنرا نمک سود کرده بسایند
و سه روز با آب سرد بنوشند جهت سعال بارد و ربو و همچنین جگر نمک سود آن و مقدار شربت آن یکمثقال مهرارس گفته که بندرهم از زهره آن و بدستور دماغ آن جهت خفقان سوداوی
مجرب و قطور زهره آن جهت نزول آب در چشم و بیاض آن و طرفه قویتر از زهره باز و طلای سرگین آن جهت ازاله کلف مجرب و روغن آن که آنرا با پر و جمیع اجزاء در آب
بجوشانند تا مهرا شود پس صاف نموده آن آب را با روغن زیتون بجوشانند تا روغن بماند تدهین بدان جهت عرق النساء و وجع مفاصل و اعیا و تعب نافع و گویند از خواص
آن آنست که چون چشم آنرا در پارچه کبودی بسته بر بازوی چپ ببندند از طی مسافتها مانده نشوند **باقلا** بفتح با و الف و کسر قاف و فتح لام مشدده و الف مقصوره و چون
لام را تخفیف دهند بالف ممدوده خوانند بلغت قبطی و مصری فول و بعراق جرجر معرب گرگر و بسریانی و کومی کرانیس و فوا باوس و بلغت سنجری کالوسک و بیستی کوسک
نامند **ماهیت آن** از حبوب معروفه است و در غلاف طولانی میباشد و سر غلاف آن مانند کج و باریک و در هر غلافی دو تا سه تا چهار دانه تا هفت دانه نیز میباشد و هر دانه قدر
یه بند انگشت کوچکی و بعضی ریزه تر و بعضی درشت تر و مابین هر دانه اندک پرده فاصله و دانها در غلافی و بر سر آن چیزی سیاه رنگ شبیه بناخن چیده هلالی شکل و مغز آن
دو فلق یعنی دو حصه بهم پیوسته و پوست آنرا و همچنین پوست لوبیا و ماش آنرا غدفه و ثمر دو گویند و هنوف نیز و پوست یکدانه را صنف خوانند **طبیعت** تازه آن در اول
سرد و تر و خشک آن در اول سرد و در دوم خشک با رطوبت فضلیه و گل آن که گرم باعتدال و لطیف و پوست اندرون آن مجفف و قابض **افعال و خواص آن** محلل و منضج
و سریع الانحدار از معده و غیره و مسدد و جهت تنقیه سینه و شش و تقویت آن و منع ریختن مواد رقیقه از دماغ و تسکین سعال و تقویت باه و رفع قرحه امعاء و اسهال و قی و چون با آب
و سرکه بپزند و با پوست بخورند اسهال حادث از قرحه امعاء و اسهال از پس را قطع نماید و آرد رقیق آن با روغن بادام و قند جهت سرفه و خشونت سینه و حلق نافع و آب مطبوخ
آن جهت خشونت حلق و جلای رطوبات و منع تولد حصاة و تفتیح سدد و ضماد آن با آرد جو جهت ضربه و ورم پستان که بسبب انجماد شیر باشد در آن خصوصا چون با سرکه و نمک
پخته باشند و با حلبه و عسل جهت تحلیل ورم بن گوش و زیر چشم و با کندر و گل سرخ و سفیدی تخم مرغ جهت برآمدگی حدقه و با گل خطمی و امثال آن جهت ورم خصیه
و اورام حاره و پخته آن با شراب جهت ورم حالبین و رفع کلف و نمش و تحلیل خنازیر خصوصا با آرد جو و شب یمانی و روغن زیتون کهنه و با پیه خوک جهت نقرس مجرب دانسته
اند و چون باقلای تازه را دو حصه کنند و طرف اندرون آنرا بر زخم زلو و امثال آن بگذارند قطع سیلان خون آن نماید و بستن بر موضع گزیده سگ دیوانه باعث جذب سمیت
آنست و ذرور آن در چشم جهت منع ریختن مواد بدان و طلای آن با ربع آن مازو و زهره گاوی جهت سرخی و سطبری پلک چشم بسیار نافع و ضماد پوست آن جهت سوم برگ و پوست بیرون آن
جهت سوختگی آتش و بهق مجرب و گل آن مسکن حرارت دماغ و چون در هاون قلعی سائیده در آفتاب گذارند خضاب نیکو است و چون باقلا را بکوبند و بر هر عضو که خواهند بندند موی آن

عضو

عضو نروید و موی را از رستن باز دارد خصوصا که آن موضع را از موی ستره باشند و مکرر بر آن ضماد کنند و خوردن باقلا مورث نفخ و اختلاج و ثقل دماغ و فساد ذهن و منحر با فراط آن
مصلح آن مقشر نمودن و جوشانیدن در آب و ریختن آن آب پس پختن و با روغن بادام و ادویه حاره مانند صعتر و فلفل و دارچینی و قرنفل و فودنج و انجدان و امثال اینها خوردن
و محدث خوابهای آشفته و خارش بدن و باقلای کهنه نفخ آن کمتر از تازه آن و همچنین نفخ مقشر آن کمتر از با پوست آنست و خاکستر گیاه باقلا جهت رفع آثار جرب بسیار نافع
باقلای قبطی یا و باقلای نبطی نیز نوعی ریزه باقلای معروفست و بقدر ترمس و سیاه رنگ منبت آن آبهای ایستاده و بیخ آن سطبر مانند بیخ نی و برگ آن بزرگتر از برگ
باقلای بستانی و گل آن سرخ بقدر گل سرخ **طبیعت آن** سرد و خشک با رطوبت فضلیه **افعال و خواص آن** بسیار قابض و موافق معده و بهترین ادویه است
جهت قرحه امعاء و اسهال مزمن و در افعال بلیغ تر از باقلای معروفست باقلای مصری و باقلای شامی ترمس اند **پاکر** بفتح بای عجمی و الف و فتح کاف و راء مهمله
ماهیت آن درختی است هندی عظیم برگ آن اندک عریض طولانی بی تشریف بقدر برگ ترنج و بزرگتر از آن و شیردار یعنی چون برگ آنرا از درخت جدا نمایند از آن
شیر رقیق برآید و چون تنه درخت آنرا مجروح سازند نیز شیر برآید اما کمتر از شیر درخت انجیر و رقیقتر از آن و برگهای نورسته سر شاخهای باریک آن که در ابتداء پیچیده
بشکل غنچه بزرگی میباشد اهل هند آنرا پخته میخورند با گوشت و یا بدون گوشت لذیذ و چاشنی دار میباشد **طبیعت آن** ظاهرا سرد و تر باشد و شیر آن با قوت قابضه و رادعه
افعال و خواص و منافع آن میگویند جهت رفع دمامیل و شوره و جوششها و اورام اعضاء و فساد بلغم و صفرا نافع و لبن آن در لوع و تحلیل اورام و دمامیل
و ابتداء قائم مقام لبن انجیر است ضمادا **پالسه** بفتح با عجمی و الف و سکون لام و فتح سین مهمله و ها و پهالسه بکفای هائیه آمده **ماهیت آن** ثمریست هندی فی الجمله شبیه
بالو در شکل و رنگ تنها و بچوب بسیار باریک کوتاهی بشاخها چسپیده و درخت آن قریب بدرخت امرود و برگ آن عریض و خشن و مشرف و دو نوع میباشد نوعی اندک شاداب
و چاشنی دار و آنرا شهری مینامند و درخت آن بقدر تا یک قامت و زیاده بزرگ است و نوع دوم آنکه کم آب و این را لشکری نامند و درخت آن از آن بسیار بزرگتر و این وفور دارد
نسبت بنوع اول **طبیعت آن** هر دو در سوم سرد و در اول خشک **افعال و خواص آن** مقوی دل و معده و کبد حار و رافع اسهال صفراوی و قی و فواق و تشنگی و سوزش
اعضاء و حمی دق و خام آن را نباید خورد و غرغره آب آن جهت خناق حار و افشره دو نوع شربتی آن بسیار لذیذ و محرور المزاج را موافق تر و نقیع پوست بیخ آن جهت حبس البول و ادرار الدم
و حرقت آن مفید و بدستور پوست تنه آن و درخت قریب بپوست بیخ الخیار است و چون پوست درخت آنرا کوفته پوست سیاه رنگ بالای آن را خراشیده مقدار چهار پنج توله کوفته
نموده در یک پیاله آب شب بخیسانند صبح مالیده صاف کرده دو سه ماشه قند سفید داخل کرده بنوشند دیابیطس را هر چند کهنه شده باشد در سه چهار روز که بیاشامند بعون الله
تعالی زائل میگرداند مضر سرد دین مصلح آن انیسون و گلقند و غلاسفه و کمونی است **پالک جوهی** بفتح بای عجمی و الف و فتح لام و سکون کاف و ضم جیم و سکون واو و کسر ها و یا
ماهیت آن نباتیست هندی تا بقدر یک قامت پراکنده و برگ آن نازک و نرم و اندک طولانی و فی الجمله کریه الرائحه **طبیعت آن** گرم و تر و منسوب بمشتری است
افعال و خواص آن طلای آب برگ تازه آن جهت بهق و کلف و احیانا زخم مینماید بسبب تندیکه دارد و ضماد پوست بیخ آن با صندل سفید و زاج محرق و فلفل گرد
هندی سفید که با گلاب و آب لیمون نیکو سحق نموده بر قوبای سرخ بمالند بعد خاریدن آن موضع در چند مرتبه مؤثر و نیز ضماد پوست بیخ تازه آن با قرنفل و کالی مرچ از هر یک
یک توله سیر یکدانه همه را با آب بسیار نرم بسایند و مبالغه در سائیدن آن نمایند و بر قوبا خوب بمالند تا چند روز متوالی زائل گردد و چون بیخ آنرا با پوست ریشه در سایه خشک نمایند
و بر سنگ صلایه کنند بدون آب و در هشت توله آن ده عدد هلیله با پوست و دانه نیز با آن صلایه نمایند و با آب سرشته اقراص ساخته در سایه خشک نمایند و عند الحاجت بقدر
مطلوب با آب سوده بر قوبا بمالند در چند مرتبه زائل گرداند مجرب است و نیز چون بگیرند از پوست بیخ پالک جوهی و هلیله سیاه از هر یک پاو آثار و زاج سفید بریان شش درم
و از مازوی سبز و کات هندی از هر یک چهار درم همه را نرم سوده و با آب لیموی کاغذی دوازده پاس سحق بلیغ نمایند پس اقراص ساخته در آفتاب خشک کنند و عند الحاجت بکار مطلوب
با آب یا گلاب رقیق سوده موضع قوبا را بپارچه خشنی مالیده بنیک بمالند در چند مرتبه بعون الله تعالی زائل گردد مکرر بتجربه رسیده نوع دیگر برگ درخت سیج که نوعی از زقوم است برگ آن
گرم نمایند که نرم گردد و ملایم شود و بدست فشارند که آب از آن برآید پوست بیخ پالک جوهی را در آن آب سائیده قرص ساخته خشک نموده نگاه دارند و عند الحاجت بدستور
آب برگ مذکور اگر رفته در آن سائیده قوبا را از پارچه خشنی مالیده ضماد نمایند مجرب است **بالنگو** بفتح بای موحده و الف و فتح لام و سکون نون و ضم کاف فارسی و سکون واو
ماهیت آن نوعی است از ریحان در بو شبیه بآن و سبز مایل بسفیدی و برگ آن بی کنگره و تشریف و تخم آن از تخم ریحان مالیده تر و بلندتر و در افعال قریب بتخم
طبیعت آن گرم و تر در آخر اول **افعال و خواص آن** مقوی قلب و جهت خفقان و رفع توحش و اسهال معوی و دموی که از امعا باشد با گلاب مجرب بهمت مفصل

بامیه

ببغا — طوطی

ببر

بپلیته

در حیر سفید مقدار شربت آن تا دو مثقال بدل آن ریحان است **بامیه** بفتح با والف وکسر میم وفتح یای مثناة تحتانیه وها **طبیعت آن** ابن بیطار گفته ابو العباس گوید
ثمر نباتیست ودر بلاد مصر میشود وسیاه صلب بقدر کرسنه وشیرین طعم وبا اندک لزوجتی ودر غلافی مخمس شکل ودو طرف آن اندک باریک وبر آن زغبی شبیه بزغب لسان الثور واین
بر تمام نبات آن ونبات آن بقدر درخت خطمی وهیأت آن در شعب واغصان ولحا واندک سرخرنگ وبرگ آن شبیه برگ ولاع در ابتدای رستن سه سه در عرقی وگل آن مثل شجر
بی مایل بکبیر در شکل ومقدار واهل مصر آنرا در خامی ونرمی با غلاف پخته با گوشت میخورند وبعد پخته شدن وصلب گشتن آنرا کروه میخورند ودر بغداد ونواح آن نیز میشود واهل بغداد
آنرا **طبیعت آن** سرد وتر وتری آن زیاده از سائر بقول **افعال وخواص آن** قلیل الغذا وخون متولد آن ردی وبعضی گفته موافق اصحاب امزجه حاره است
مصلح آن خوردن مری وتوابل حاره بسیار داخل آن نمودن در طبخ وشبیه بدین ثمری در بنگاله میشود واکثر چهار پهلو وبعضی پنج پهلو وبسیار لعابدار وآنرا ولاتی بلول
بینامند ودر هندی بهنڈی میگویند نبات آن شبیه بخطمی در جمیع اجزا وسر شاخهای آن اندک سرخرنگ وبرگ آن نیز شبیه برگ خطمی وخروع وگل آن شبیه بگل پنبه در رنگ
وشکل وثمر آن را در خامی با گوشت پخته میخورند وبی گوشت لذیذ میشود ومیگویند که در مولد منی ومقوی باه است **فصل الباء مع الباء الموحدتین** **ببغا** بدو بای
موحده مفتوحه اول مخففه ودوم مثقله وفتح غین معجمه والف اسم طائریست هندی وبفارسی طوطی وبهندی طوطه نامند **ماهیت آن** مرغیست سبز رنگ وچند نوع میباشد
سه از آن بزرگ ودو کوچک یکی از بزرگ آنرا در بنگاله مدنه نامند منقار آن سرخ وبناگوش وزیر حلق آن سرخ وسائر بدن آن سبز وبر گردن آن طوقی سیاه وبسیار خوش
منظر وبتعلیم سخنگو میشود ودیگر را چندنه گویند منقار آن سرخ وبناگوش آن برنگ گل کاسنی ودر گردن این نیز طوق سیاهی وپرهای آن بسیار سبز ودنباله آن زرد پستئی رنگ
وازهمه درازتر واین نیز سخن گو میگردد ودیگر را کجلا نامند ومنقار وسر این سیاه وبتعلیم نیز سخن گو میشود وجثه این به نسبت مدنه اندک باریکتر ویک صنف از کوچک آنرا فریدی گویند
ودو نوع میباشد یکی کله آن بنفش ومنقار زرد وسائر بدن پستئی ودیگر منقار زرد وهمه پستئی هر دو قسم بسیار خوش رنگ وکوچک وخوش منظر وترکیب وبعضی از نوع اول از تعلیم سخن
گو میشوند ولیکن کمتر از نوع بزرگ وتکلم این با صفیر است واین را تنها در پنجره خود را معلق آویزان میکنند ویکی دیگر از آن کوچکتر وآنرا توتیه گویند که این نیز بنفش ومنقار وسائر
بدن آن سبز پستئی واین نیز سخنگو میگردد وهم بصفیر وهم بغیر آن ومقلد اصوات اکثر حیوانات است مانند کلاغ وخروس وغیرها ولیکن کمتر از طوطی وانواع دیگر نیز میباشند ومنقار
همه معقوس وجنگل گیر از برای تصفیه صوت لسان اهل بنگاله پیچ پان یعنی تانبول که خولنجان است وقرنفل وساقه برگ پان بنگله وفلفل سرخ وبهنگره که گیاهی است هندی
میخورانند وخوراک اکثر آنها شلتوک وشیر با چلاو وموز است که بهندی کیله وحبوب دیگر نیز میخورند وآنچه حکیم میر محمد مومن در تحفة المومنین نوشته که از خوردن اسپند والاجه (?) دو قلم
زودتر سخن گو میگردد واین سخن در بنگاله شنیده نشده ومعمول نیست شاید در جاهای دیگر ویا در ایران چنین باشد **طبیعت آن** در دوم گرم ودر اول خشک ومنسوب بمشتری
است **افعال وخواص آن** بسیار بطی الهضم ومفرح دل وجهت التیام قروح مزمنه وضماد آن جهت دفع تاکیل مفید وخوردن دل وزبان آن مورث فصاحت وسرعت تکلم
اطفال ورافع لکنت زبان وسرگین آن جهت دفع کلف وآثار ونیکو کردن رنگ رخسار وخون آن جهت ازاله بیاض عین نافع است **ببر** شیریست که در بلاد هند بهم میرسد
وگویند جمیع خواص قوی تر از اسد است **بپلیته** بدو بای عجمی اول مفتوح دوم مکسور وسکون یای مثناة تحتانیه وفتح طاء مثناة فوقانیه وها **ماهیت آن** ثمر درختیست
که از ارض جدید می آورند وثمر آن بمقدار نارنجی واناری وپوست آن جوزی رنگ تیره مایل بسیاهی ودر جوف آن تخمها بسیار سیاه رنگ صلب مثلث شکل وانچه بتحقیق پیوسته
ثمر آن بقدر زرد آلو وبشکل آن ودر جوف هر ثمری سه دانه مثلث شکل بسیار تلخ میباشد بلکه جمیع اجزای آن از پوست ولحم وتخم همه تلخ است مغز دانه آن بتازگی سفید وچون
کهنه گردد بتدریج صندلی رنگ سیاه میگردد **طبیعت آن** حار ویابس ودر آخر سوم یا اول چهارم **افعال وخواص آن** با قوت تریاقیت وآشامیدن آن جهت
هیضه بارد وبلغمی که باقی واسهال باشد وبند نشود ونیز قی مفرط بدون هیضه که بهیچ چیز بند نشود ومقدار یک حبه از آن تنهایی ویا با ادویه مناسبه ویا با دو سه دانه
فلفل با گلاب ویا آب وبجهت ضیق النفس واستسقای بارد بلغمی واوجاع ریاح بارده وبواسیر بلغمی واوجاع مفاصل وغیرها وبالجمله اکثر امراض بارده بلغمیه را مفید ومضر امراض
حاره ومحرور المزاجان ومقدار شربت آن از یک حبه تا دو حبه بدل آن نارجیل دریائی کهنه وفادزهر قنفذی است وآب پوست آن خوردن نیز جهت امراض مذکوره نافع بشرطی که
وآن آن مقدار بگذارند که تلخ گردد **بپیپه** بدو بای عجمی اول مفتوح ودوم مکسور وسکون یای مثناة تحتانیه وفتح با وها در آخر لغت هندیست **ماهیت آن** ثمر درختیست هندی
مخصوص در بنگاله کثیر الوجود ودرخت آن تا بسه قامت بلند میشود وجوف تنه آن رخو متخلخل کثیر الرطوبت واکثر یک ساق بلند وبر سر آن شاخهای کوتاه وبرگ آن شبیه برگ بید انجیر
واز آن نرمتر واز آن بزرگتر وثمر آن نزدیک شاخهای آن مانند نارجیل وبمقدار نارجیل کوچک ویا متوسطی با پوست خشنی فی الجمله شبیه بدان ودر تمام سال بر درخت میباشد

ودر

ودر زمستان میرسد در خامی سبز ومغز آن سفید وبالبن ودر بسیار وسفید وبعد رسیدن پوست آن زرد رنگ ومغز آن سرخرنگ واندک شیرین وشوریت آن کمتر میگردد وبالای مغز جوف آن
پرده مانند پرده مغز خربزه ودر جوف آن تخمهای بسیار کوچک مایل بسیاهی بمقدار فلفلی با ریشهای باریک سفیدی بدان پرده پیوسته با رائحه اندک کریهی وهمچنین مغز پوست آنرا با دو سه قطره
لبن آنرا چون قلیلی با آب زنجبیل تازه که بهندی ادرک نامند بر گوشت بمالند حتی گوشت گاو طبخ نمایند یا کباب سازند زود مهرا نماید وهمچنین چون قدری از پوست آنرا با گوشت
طبخ نمایند وحلوای آن نیز خام بالیده آن که در آب طبخ نمایند وشیرینی بقدر مطلوب داخل نمایند وبا روغن بریان کنند وبقدری زعفران وقلیلی مشک بگلاب سوده طیب نمایند
لذیذی باشد بهترین آن بزرگ بالیده وبکمال رسیده وضخیم شیرین شاداب کم ریشه است **طبیعت آن** سرد وتر تا آخر دوم **افعال وخواص آن** جهت نفث الدم وبواسیر
حاره وقرحه مجاری بول والتهاب قلب ومعده وکبد نافع المضار بطی الهضم ومولد بلغم وخون بلغمی ومدلج (?) وقراقر ومضر مبرودین ودر حین امتلای بدن از بلاغم ورطوبات باعث حمیات
بلغمیه ونزول آب وطلای لبن آن بر قوبا ودروسه دفع باعث زوال آنست باخراج زرد آب لزج ورطوبات بسیار با اندک خارشی **فصل الباء الموحدة مع الخاء المعجمة**
بخور الاکراد بفتح با وضم خاء معجمه وسکون واو وضم را مهمله والف ولام وفتح الف وسکون کاف وفتح را مهمله والف ودال مهمله بلغت اندلس بربطوره وببربری اندراسیون و
بخور الاکراد از آن جهت نامند که کردان در بلاد خود در بخورات بسیار استعمال مینمایند **ماهیت آن** نباتیست ساق آن شبیه بساق رازیانه وگل آن زرد وبرگ آن انبوه ومانند
دسته وخوشه از حوالی بیخ آن قریب بزمین میروید وبیخ آن سیاه وبالیده وصلب ثقیل الرائحه وپر رطوبت ومنبت آن کوههای پراشجار واز ساق آن صمغ سرخرنگ بدبوی
تند لذاعی که زبان را میگزد بر می آید ومانند کندر بر آن منجمد میگردد واز آن نوعی نیز میگیرند بدین قسم که ساق آنرا تیغ زده نوع آنرا گرفته در سایه خشک مینمایند برای آنکه
آفتاب قوت آنرا ضعیف میگرداند وچون نوع آنرا گرفتند قوت بیخ آن ضعیف میگردد وهمچنین چون بیخ آن خشک گردد قوت آن ضعیف میشود وعصاره آن را نیز میگیرند
بدین نحو که بیخ تازه آنرا کوبیده ورطوبت آنرا گرفته خشک مینمایند وقوت این ضعیف تر است از نوع آن ونوع آن از صمغ آن وصمغ ونوع آن کثیر الاستعمال وگفته اند
که باید در هنگام اخذ لبن آن پره های بینی وصورت ودماغ را بروغن گل چرب نمایند والا صداع وظلمت بصری آورد **طبیعت آن** در آخر سوم گرم وخشک وعصاره
آن در اول سوم وبیخ آن در آخر دوم وگیاه آن در دوم **افعال وخواص آن** مفتح ومدر فضلات ومفتت حصاة ومسقط جنین وصمغ آن جهت امراض بارده
عصب مانند فالج وصداع بلغمی ولیثرغس (?) وکزاز ومانند اینها وامراض سینه وشش مانند سرفه وورم طحال شرباً وبدستور بمقدار نیم مثقال از صمغ آن وچون بر آتش
اندازند ورائحه آنرا استنشاق نمایند علل بارده دماغیه وسبات وسده زکامی وتجفیف رطوبات دماغی ورفع نزلات وهوایی ووبائی خصوص که از روی جیفه حیوانات
والنسان بسبب قتال وغیره برخاسته باشد وجهت گریزانیدن هوام نافع وچون بر دندان کرم خورده گذارند وجع آنرا تسکین دهد وبسا است که آنرا مفتت
گرده میسازند وقطور صمغ محلول آن وبدستور لبن آن با روغن گل جهت درد گوش وجهت تفتیح سده ورفع ثقل سامعه وتسکین وجع آن وضماد آن با سرکه دردی روغن
گل جهت سرسام بلغمی وکزاز وصدر وصداع مزمن وفالج وعرق النساء وبا سرکه جهت تحلیل سپرز وبدستور آشامیدن آن با سرکه وتمریخ آن با سرکه وزیت جهت
تلیین اعصاب وچون صمغ آنرا بر استخوان بگذارند آنرا متقشر سازد وگاه حل میکنند عصاره آنرا باین نحو که در جوف نان گرم میگذارند تا نرم گردد وگاه بحسب اغراض
واعلال بعضی ادویه مناسبه موافقه آنها نیز بآن اضافه میکنند مانند مغز بادام تلخ وسداب وامثال اینها بمقداری که اخراج نماید خلطی را که مقصود اخراج آنست بتلیین
ویا بادرار ویا به تحلیل ویا به تفتیح ویا باذابت وآشامیدن لبن آن جهت عسر البول ومغص وتحلیل نفخ وتلیین طبیعت وتسکین وجع مثانه نافع وبیخ آن ملین طبع
ورافع عسر البول ومغص ودیدان مثانه ومحلل نفخ وذرور آن جهت جراحات خبیثه وعسرة الاندمال حادث از سوء المزاج رطب وتجفیف واندمال آنها ورفع بدبوئی قروح
ونتن رحم وعرق زیر بغل وبدستور بخور آن چون در بینی زن حامله نزد ولادت تبخیر نمایند بآسانی وضع حمل نماید وحمول یک قیراط آن اخراج جنین زنده نماید وچون
بسوزانند آنرا وبا زیت وروغن گاو مخلوط نمایند وبر قروح رطبه ولبنیه سر بمالند خشک گرداند مضر دماغ ضعیفه ومکرب ومحرور مصلح آن نیلوفر وبعضی باید که تنها استعمال
نکنند واز بوی آن اجتناب نمایند مقدار شربت از صمغ وعصاره آن یک مثقال واز جرم آن دو مثقال بدل آن حب الغار **بخور السودان** بفتح با وضم خاء معجمه وسکون
واو وضم سین وسکون واو وفتح دال مهمله والف ونون **ماهیت آن** نباتیست مشبک بقدر شبری وشاخهای مشبک آن مائل بلاجوردی وگل آن سفید
وبا رطوبت لزج که بدست می چسبد **طبیعت آن** در دوم گرم وخشک **افعال وخواص آن** مسکن مغص ورباح غلیظه ومفتح وجهت عرق النسا مجرب دانسته اند
ضماد مطبوخ آن با روغن زیتون محلل اورام صلبه وبلغمیه وسوداویه ومورث سحج مصلح آن صمغ عربی مقدار شربت آن تا یک مثقال است **بخور مریم** بفتح با وضم خاء

بخور السودان

بخور مریم

معجمه و سکون واو و راء مهمله و فتح میم و سکون رای مهمله و فتح با مثناة تحتانیه و سکون میم بافریقیه معروف بحر المشایخ و بشام بولغاست **ماهیت آن** نباتیست برگ
آن شبیه ببرگ لبلاب کبیر بگردی آن سبز و روی دیگر مایل بسفیدی و مزغب و ساق آن بقدر چهار انگشت و گل آن مانند گل سرخ و گل بعضی کبود و بیخ آن مانند شلغم و بعضی
از آن و سیاه و گیاه آن را شجر مریم نامند و منبت آن جاهای سایه نمناک و مستعمل بیخ آن است و عصاره آن قوی تر از بیخ آن و قسمی است از غیر طینا و غیر آنست برگ آن گیاه
خاردار و پر شاخ و ساق آن دراز تر از ساق گیاه بخور مریم و برگ آن شبیه ببرگ کلم و شاخ آن شبیه بخور مریم و سیاه و لیکن بر این چیزی شبیه بکره بر آمده میباشد بخلاف بخور مریم
طبیعت آن در اول سوم گرم و در آخر آن خشک **افعال و خواص آن** مفتح و محلل و جاذب و ملطف و مدر بول و حیض و شیر و عرق و مسقط جنین و جهت
یرقان و تفتیح سدد کبد و تنقیه فضول آن و صفرا و انقطار بدن و منافذ آشامیدن سه مثقال آن با آب انار و کثیرا که مصلح آنند و چون با عسل و یا با شراب بیاشامند میباشد قوی
ولیکن در این هنگام باید که از دو مثقال تجاوز نکنند و بورانی نافع است و با شراب جهت دفع ضرر ادویه قتاله و زیاده کردن مستی شراب با ماء العسل جهت اسهال بلغم و خلط غلیظ و
منجمد و خلط متعذر الدفع و ضماد آن با فادزهر دواهای سمی قتال است بقوت جاذبه و طلای آب آن با سرکه جهت داء الثعلب و نقرس و التوای عصب و بر آمدگی مقعد
و ازاله کلف و با روغن زیتون کهنه جهت شقاقی که از سرما بهم رسیده باشد و با ادویه محلله جهت خنازیر و سایر صلابات و اکتحال آن با عسل جهت نزول آب در چشم و لیکن به تنهایی
در چشم نباید که بکشند بسبب حدت آن بلکه حدت آنرا بشیاف ... شکسته استعمال نمایند و سعوط آب آن جهت تنقیه دماغ بسبب قوت جاذبه آن و چون آب مطبوخ آنرا با سرکه ...
جهت قروح آن و بر صورت جهت زوال شقاقیکه بسبب سرما عارض شده باشد و غسول خشک آن جهت ازاله آثار بثره و کلف و داء الثعلب و ضماد آن جهت نقرس و التوای
عصب نافع و چون پارچه صوفی را با آب آن تر کنند و حمول نمایند تقاضای برازنماید تقاضای قوی و فرزجه آن جهت اسقاط جنین و تعلیق آن جهت عسر ولادت نافع
نافع مضر معده و محرورین مصلح آن کثیرا و آب انار مقدار شربت از عصاره آن نیم درم و از جرم بیخ آن تا سه مثقال و از خواص آنست که چون بر شکم طلا نمایند اطلاق آورد و برگ
با تکرار عمل اسقاط جنین و ضماد گیاه تازه آن تمامه جهت تحلیل صلابات طحال بعدیل تخم آن جالی و ضماد آن جهت ازاله کلف و نمش و خنازیر و ورم صلب و داء الثعلب و اکتحال آن جهت
نزول آب در چشم مفید و عصاره و بیخ آن در این افعال قوی تر است و قسمی از بخور مریم را گیاه شبیه نیل و برگ آن باریک و عسالیج آن بقدر ذرعی و باریک در اطراف آن ...
مانند اکلیل شبت و تخم آن شبیه بتخم شبت بیخ آنرا و منع حمل مجرب دانسته اند **پختحه جوش** هرایی را گویند که آنرا با دوای چند جوشانیده باشند و آن چنان است که ... انگور را
بره فربه در دیگ کرده باقی ادویه را نیکو فته در کیسه میکنند و در دیگ می اندازند و بجوشانند تا گوشت مهرا شود و بعد از آن صاف کرده مینوشند **فصل الباء مع الدال المهمله**
بدانشقان بفتح با و دال مهمله و الف و کسر شین معجمه و فتح قاف و الف و نون معرب از بدکان فارسی است و با شغان و بدکنان و قاتل ابیه و قاتل الکلف نیز نامند **ماهیت**
آن گیاهی است شبیه بهروی که بفارسی برزنامند و غیر آنست زرد رنگ و دهنی و باریک تر از بهروی و نرم تر از آن منبت آن نیزارها و آبهای ایستاده و اهل بیخ دست بر کنند از آن
میسازند و گویند که آذربایجان بسیار است **طبیعت آن** گرم و خشک **افعال و خواص آن** ملطف و محلل و مدر بول و جهت امراض بارده بلغمیه و رطوبیه نافع و بدل آن
کشت برکشت است مقدار شربت آن از یکدرهم تا سه درهم بدل آن بکوزن و نیم آن در بیخ و بوزن آن زیره کرمانی **بدهل** بفتح با و سکون دال و هاء چهار نقطه هندی و فتح ها و سکون
لام اسم ثمر درختی هندی است و مشهور بدهل براء چهار نقطه هندی است **ماهیت آن** درخت آن عظیم است قریب بدرخت گردکان و برگ آن بزرگ و عریض و ثمر آن
قریب بتد و بر و مارزوایه و پوست آن مزغب و زرد و مغز آن زرد و طلائی و خانه خانه و طعم آن چاشنی دار و بعضی شیرینی غالب بر ترشی و بر بعضی بالعکس و رائحه آن قریب
برائحه سفرجل بازهومت بخلاف سفرجل و پوست تخم آنرا جدا کرده در زیر طعام پلاو میگذارند و در قلیه داخل میکنند با چاشنی آب لیمو و قند لذیذ میگردد و در بنگاله بسیار میشود و در
آن تخمهای بسیار می باشد و بعضی که بسیار خوب است تخم کمتر و بعضی زیاده و شکل تخمهای بعض طولانی بهیات تخم زردآلو و بعضی اندک مثلث و مغز تخم آن سفید و ترش
طبیعت آن سرد و تر و بعضی گرم و تر گفته اند **افعال و خواص آن** ثقیل و نفاخ و مولد بلغم و دافع صفرا و اکثار خوردن مغز آن محدث حمیات بلغمیه خصوص
در بلغمی مزاجان و مقلل منی و مضعف باه و شهای طعام و تخم آن ملین طبع اطفال تنهایی بدین قسم که یکدانه یا دو دانه آنرا سائیده با شیر مرضعه باو بخورانند و باادویه دیگر
یکدو دانه آنرا کوبیده و از اجزای مسهلات ایشان است و مستعمل اهل بنگاله و دستور مقدار قلیلی از شیر آن با مطبوخات مناسبه مسهل اطفال مجرب است **فصل الباء**
مع الراء المهمله **بر** بفتح با و راء چهار نقطه هندی است **ماهیت آن** درختی است عظیم شاخهای آن پراکنده و از شاخهای آن ریشهای بلند آویزان بعضی
قریب بزمین و بعضی بر زمین رسیده و برگ آن اندک عریض طولانی از کف دست بزرگتر و اندک ضخیم و بی تشریف بی شبیه و در ممالک هند و بنگاله و دکهن کثیر الوجود و در گرم سیر

نسخه بدتیب

بدنجان

شب

و بعضی بناود فارس نیز میشود و بزبان مردم انجا آنرا الول مینامند و درخت آن بسیار بزرگ میشود خصوص بعضی درخت کهنه شده که هزار سوار در زیر سایه آن درخت ایستاده شوند و اغ
برگ آن چون بشکنند لبنی بر می آید چسپنده **طبیعت آن** گرم و تر **افعال و خواص آن** آشامیدن لبن آن محلل ریاح و رادع اورام و محرک باه و دافع بواسیر و چون
لبن آنرا هر روز صبح قبل از طلوع آفتاب تازه بتازه بگیرند و باهموزن آن شکر سفید ممزوج نموده ناشتا بخورند تا بیست و یکروز یا زیاده و بالکه بقدر احتیاج که از یکدرم شروع نمایند و هر روز
قدری بیفزایند تا سه درهم و باز بدستور کم نمایند جهت بواسیر هر نوع که باشد و جریان و رقت منی و سرعت انزال و کثرت احتلام و تقویت اعضای رئیسه نافع و مجرب و ضماد شیر
تازه آن بر اورام و در ابتدای ظهور خصوص بر ورم کنج ران رادع و مجرب و بر دمامیل ابتداء اگر مواد کم است تحلیل میدهد و اگر مواد بسیار باشد منضج نموده رود و بالتیام می آید و بهتر
از مرهم است و چون برگ آنرا اندک گرم نموده بر زخم تازه که محتاج بخیه باشد و بس آنرا بهم آورده بران گذارند و محکم ببندند و تا سه روز باز نکنند ملصق و ملتهم سازد و آشامیدن
ریشهای آویخته آن بمقدار نیم درهم با یک درهم شکر سفید ممزوج نموده با قدری آب جهت امساک منی و رفع جریان و سیلان آن نافع **بردی** بفتح با و سکون را و کسر
دال مهملتین و سکون یا لغت عربیست بفارسی نیز و بهندی کوندل و پهته و پیزار و بلغت اهل مصر فافیر و بلغتی خوص جهت مشابهت برگ آن ببرگ نخل و بسریانی بانورس نامند
و قسمی دیگر از آن آنست که برگ و ساق آن طولانی و غلیظ تر و مدور تر میباشد و در مصر از بیخ آن کاغذ میسازند **ماهیت آن** نباتیست ساق آن غلیظ و زیاده بر قدمی
و مدور و نرم آنرا ریزه کرده از آن ریسمان بترتیب میدهند و گل آن سبز و ضخیم و سفید و دهنی و خوش منظر و برگ آن مانند برگ خرما و درازی و تخم آن ریزه نیز از طلیقی
آن با حلاوت و از میان نبات آن ساقی سپید باریک و بر سر آن مانند شمع فتیله بمقدار شبری و بالای آن زغبی مانند گردی شکری رنگ میباشد و آنرا از آن جدا مینمایند و
در صباساخته سفید و شند و میخورند شیرین و خوش طعم میباشد و در زیر آن زغب چیزی مانند پنبه نرم و از آن کاغذ میسازند و بنا بان و اهل صاروج مینمایند برای استحکام و سهمان
آنرا لوئی مینامند و آن گرد مخصوص به بردی بلاد سند است منبت آن زمینهائی که در آن آبها ایستاده میباشد **طبیعت آن** در دوم سرد و در اول خشک
افعال و خواص آن آب آن جالی دندان و قاطع نزف الدم مطلقا و با سرکه جهت سپرز و بدستور بیخ آن و خائیدن آن جهت رفع بوی سیر و پیاز و سیر
و بند خصوصا بیخ آن و ضماد آن جهت تحلیل اورام و ذرور محرق آن جهت التیام زخمهای تازه و کهنه و قروح خبیثه و آکله خصوصا آکله دهان و نفث الدم و نزف الدم و جراحات
تازه و آشامیدن محرق آن با سرکه جهت سپرز نافع گویند مضر حنا است و مصلح آن عسل **برسیاوشان** بفتح با و کسر را و سین مهملتین و فتح یا مثناة تحتانیه و الف
و فتح واو و شین معجمه و الف و نون لغت یونانیست بمعنی دواء الصدر و بعربی شعر الجبال و شعر الارض و شعر الجن و شعر الخنازیر و جعدة القنا و شعر الکلاب و کزبرة البئر و ساق
الاسود و ساق الوصیف و بیونانی بولوطرخن یعنی کثیر الشعر و بفارسی برسیاوشان بهای عجمی و عوام سنبل و بهندی کالی جهانت گرجا و نکوت نامند **ماهیت**
آن نباتی است برگ آن شبیه ببرگ گشنیز و سیاق و ثمر و شاخهای آن بسیار باریک صلب سیاه و سرخ رنگ منبت آن مواضع نمناک و سایه مانند کنارهای چاهها
و پای دیوارهای کهنه و خرابها و قوت آن تا شش ماه باقی میماند و چون یکسال بر آن بگذرد قوت آن باطل میگردد و بهترین آن پر برگ شبیه بکرفس شاخه صلب سیاه
آنست **طبیعت آن** معتدل مائل بگرمی و خشکی **افعال و خواص آن** ملطف و مفتح و منضج و محلل و مجفف آشامیدن مطبوخ آن جهت اسهال نمودن صفرا
و سودا و بلغم موجود در معده و امعا و جهت تنقیه سینه و شش و ربو و ضیق النفس و درد سینه و یرقان و حصاة و ادرار بول نمودن و حیض و نفاس و اخراج مشیمه و گزیدن سگ
دیوانه و استنشاق آب مطبوخ آن جهت زکام و نطول آب پخته آن جهت تفتیح سده انف و زکام و ضماد آن جهت صداع بارد و ضماد پخته آن با روغن جهت داء الثعلب
و خنازیر و نواصیر و ثبیلات و چون در دهن بخایند و آب آنرا بر عزب و ناصور کنج چشم بچکانند و یا جرم خائیده آنرا بر آن ببندند نافع و آشامیدن سفوف خشک آن
جهت منع اسهال و امساک بطن مفید و ضماد پخته آن بر انثیین جهت تحلیل ورم و صلابات آن و طلای تازه آن جهت قروح خبیثه و گزیدن سگ دیوانه و داء الثعلب خصوصا که آن را
بقوت بر داء الثعلب بمالند و طلای کوبیده آن با مغز ساق گاو جهت درد سر بسیار نافع و ضماد کوبیده آن با لادن و روغن مورد و روغن سوسن و زوفا و شراب قوی بوی و همچنین
چون بخود طلا نمایند با آب طبیخ و خاکستر آن با شراب و عسل و سیرابان بشویند جهت قروح سر مفید و ضماد محرق آن جهت منع ریختن موی و رویانیدن آن و ... و ذرور محرق آن جهت
و داد مالو قروح خبیثه و آکله و حمول آن بامرگی جهت منع سیلان رحم نافع مضر سپرز مصلح آن مصطکی گویند گل بنفشه مقدار شربت از جرم آن تا هفت درهم و از مطبوخ آن تا بیست درهم بدل آن
و امراض سینه بوزن آن گل بنفشه و نصف آن اصل السوس گویند از خواص آنست که چون بکوبند تازه آنرا و بر موضع مخالف عضویکه پیکان رفته باشد گذارند بدان موضع آید و
پیکان را بر آورد **برسیان** بفتح با و سکون را و کسر سین مهملتین و فتح یا مثناة تحتانیه و الف و نون و برسیانا با الف در آخر نیز آمده **ماهیت آن** اسم فارسی

بادی
ببیر

برسیاوشان

برسیان

نبا تیست و منبت آن بلاد بابل که حوالی کوفه است و بی شکوفه و گل و تخم میکند و در اول تموز میرسد و از ادویه غیر مشهوره است **طبیعت آن** گرم و خشک منسوب بمشتری است **افعال و خواص آن** بوئیدن و آشامیدن آن مقوی دماغ و روح نفسانی و بصر و جگر و معده و محلل ریاح و ملطف و مسهل اخلاط و طلای آب معصور و یا مطبوخ آن با آب برگ گل سرخ سائیده دو مرتبه یا سه مرتبه در حمام جهت قلع آثار سیاهی که از جرب یا غیر آن بهم رسیده باشد مجرب دانسته اند باب قطر یعنی عرق آن بوی قرنفل و هر دو خواص مانند با درنجبویه است و در تقوی و تفریح نفس

برطانیقی بفتح با و سکون را مهمله و فتح طا مهمله و الف و کسر نون و سکون یاء مثناة تحتانیه و کسر قاف و سکون یا بلغت یونانی است و بهندی سروالی نامند **ماهیت آن** نباتیست ربیعی و غیر بستانی افزون است برگ آن شبیه برگ حماض بری و از آن ریزه تر و سیاه تر و مزغب ساق آن باریک و گل آن مائل بسرخی و قسمی از آن شبیه بخیری است **طبیعت آن** مرکب القوی با قوت قابضه و بعضی در اول دوم گرم و خشک گفته اند و منسوب بمشتری **افعال و خواص آن** ضماد آن محلل اورام و منقی آثار و برگ و عصاره آن جهت التیام جراحات قابضه و مضمضه طبیخ خشک آن جهت قروح دهن و زخمهای متعفن و ورم و بدبوئی دهان و آشامیدن آن جهت تبها نافع و بهترین ادویه قابضه مشعله است از برای دفع عفونات سورنجان مصلح آن عناب بدل آن آجفندرست **برک** بفتح با و را و کاف بلغت انکلشی یعنی پوست درخت است **ماهیت آن** پوست درختی است شبیه بتمر هندی و از آن تیره تر که از انجا ... می آورند گفته اند طایفه افنسیان متعبد بجزویت در مملکت پیرو که در امریکای جنوبی واقع است بر خاصیت این قشر اطلاع یافتند و انفرنک آن ورند و لهذا منسوب بانها گشت و آنرا جرو تیر بیرک نامند و در بو بسیط طعمی و رائحه غالب نیست مگر انکه اندک قبوضتی دارد و رنگ کوبیده آن از قرفه کمتر **طبیعت آن** در دوم گرم و خشک **افعال و خواص آن** جهت حمیات مزمنه کهنه و نائبه مسبوقه بمبرد مانند ربع دوره یه عتیقه بعد تنقیه که زائل نگردد مفید بدین قسم که در هنگام فتره و انقضای نوبت مقدار یکدرم تا یک مثقال طبخ آنرا با آب سرد حل کرده بیاشامند سه روز بهم تا پنجروز تا هفت روز و فرنگان تا یکروز و یکشب تا دو روز تا نوبت دیگر بفاصله دو دو ساعت بکجی که بیخ کتهری هندی است و بهمان وقت مذکور نگیکد رم طبخ آنرا دو ماشه میشود و آب سرد حل کرده میخورانند و در حمیات عرضی و مراجی و فرجی و امرجه متغیره فاسده و هنگامیکه سر سیف درم کرده و منتفخ شده باشد و در احشا بهم رسیده باشد و در حمیات لازمه و محرقه و در هنگام امتلاء و فساد و تعفن اخلاط بحد کمال باشد این دوا عدیم النفع و غیر مستعمل است و همچنین در صداع دوری و امراض نائبه رحم و اکثر امراض که دوره منتظم داشته باشند مگر بعد تنقیه و اسهال و انقضای نوبت در اکثری مفید و آنرا اکنه کینه نامند و با اندک ملح طرطیر جهت حمی ربع کهنه هم نوقتند بهمان مقدار تا سه روز بهم نیز مید هند **برنگ شیرازی** بفتح با و سکون را مهمله و دو کاف فارسی اول مفتوح و دوم ساکن و کسر شین معجمه و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح را مهمله و الف و کسر رای معجمه و یا و نسبت **ماهیت آن** برگ قسمی از عنب الدب است و بیخ آن عود بری است و عود البندق نیز نامند **طبیعت آن** بسیار گرم و خشک **افعال و خواص آن** مسکر قوی و زیاده آن مورث جنون و کشنده است **برنجاسف** بکسر با و را مهمله و سکون نون و فتح جیم و الف و فتح سین مهمله و فا بیونانی ارطمیه ماسیا و بعربی سویلا و بفارسی بوماداران و بشیرازی برنراسف نامند **ماهیت آن** نباتیست ساق آن قریب بذرعی و شاخهای آن باریک برگ آن ریزه و گل آن مانند شبت چترداروزرد و سفید و مائل بکبودی نیز و با نبات آن اندک چسپندگی و منبت آن کوهها و صحراهای سایه دار و از سر نو هر سال میروید حکیم میر محمد مومن در تحفه نوشته که آن قیصوم شبیه است با فسنتین و اکثر باریک ساق ریشه میرویده و بی شاخ و زیاده بر شبری و برگ آن شبیه برگ ساق زنبق و از آن بسیار ریزه تر و با چسپندگی و گل آن سفید و زرد و با عطریت قوی بی ثقل رائحه منبت آن مخصوص کوههاست که باران در انجا بیشتر شود و اکثر اطبا و عشابین شوش کرده اند و هر دو را یک چیز دانسته اند و بعضی که دو چیز دانسته و بعضی از صفات قیصوم را در برنجاسف و صفات آنرا در قیصوم مذکور ساخته اند بهترین آن خوشبوی ثقیل الرائحه آن است **طبیعت آن** در اول سوم گرم و خشک و نیز در دوم گرم و در آخر اول خشک گفته اند و منسوب بمشتری است **افعال و خواص آن** ملطف و مفتح و مدر بول و حیض و مفتت حصاة آشامیدن دو درهم گل زرد آن با عسل جهت اخراج اقسام کرم معده و حب القرع مجرب و آشامیدن طبیخ و استعمال آن و جلوس در مطبوخ آن جهت رفع احتباس حیض و بول و عسر ولادت و انضمام فم رحم و ورم آن و اخراج سنگ و مشیمه و جنین و تنقیه قروح رحم مفید و آشامیدن آب نقوع مقدار دو درهم آن جهت دفع حمیات و بدستور مطبوخ آن جهت اکثر امراض مذکوره خصوص امراض رحم اما باید که غذا بیروغن تناول نمایند و ضماد آن جهت اقسام درد سر و تفتیح سده دماغی و تقویت دماغ و سرسام بلغمی و سبات و برسینه جهت درد سینه و بر زیر شکم جهت دفع احتباس بول و حیض و تحلیل اورام و تسکین دردها و بدستور نطول آن و تکمید بدان جهت امراض مذکوره و رفع سده خیشوم و زکام و سدر و دوار و استنشاق طبیخ آن جهت رفع زکام و امراض دماغی و استنشام گل آن و حمول عصاره آن با مرصاف جهت فضلات رحم و آنچه مراد اخراج آن باشد و ذرور سوخته مجموع آن جهت تخفیف قروح و ضماد بیخ آن بر زیر شکم جهت ادرار بول و طمث و باید که در هنگام امتلا بدن ضماد آنرا استعمال ننمایند و همچنین هنگامیکه ماده در صدد انصباب باشد بسوی آن عضو مضر گرده و مصلح آن انیسون مقدار شربت

آن

آن تا سه مثقال بدل آن در امراض الراس بارد بوزن آن بابونج و در سایر امراض افسنتین است **برم** بفتح با و سکون را مهمله و میم صاحب تحفه نوشته که مؤلف معنی شکوفه ام غیلان سیدا و مؤلف جامع بغدادی شکوفه درخت خارداری بزرگ بقامت اثل و بزرگتر از آن و برگ آن مانند برگ خار یکه خرنوب ثمر آن است و گل آن صوفی بمقدار زعرور و زرد و با سفیدی آمیز با عطریت رائحه دانسته **افعال و خواص آن** مفرح و مطیب نفس و تازه آن با الزوجت و منوم و بغدادی نوشته که حکایت کرد برای من شخصی که وثوق بقول او بود که خشک آن حابس بطن و تازه آن مسهل و در عراق آب معطر آن که عبارت از انست بجهت خوشبوئی و تفریح که دارد و در عطریات مستعمل است و در طب غیر مستعمل و آنرا صمغیست بعضی اطبای عراق حکایت کرد برای من که آن بجهت سرفه مزمن نافعست و بجهت نفث الدم با ماء فاطر یکی که دم الاخوین است مفید و صاحب تحفه نوشته که گویند عرق آن در خواص مانند عرق بید مشک است

برنگ کابلی بفتح با و را مهمله و سکون نون و کاف فارسی و فتح کاف و الف و ضم با و کسر لام و یاء نسبت اسم فارسی است معرب آن برنق و برنج است و بهندی بایبرنگ نامند **ماهیت آن** دانه ایست کوچک مدور سیاه املس از فلفل ریزه تر و مغز آن سفید و با اندک تلخی و رائحه آن تند بحدیکه محرور المزاج را گاه باشد که رعاف عارض گردد از استشمام کوبیده آن و یا رسیدن گرد آن بدماغ و در چین کوهیدن و آن دو نوعست بزرگ و کوچک رنگ بزرگ آن سیاه آمیخته با سفیدی و کرم تر و مغز کوچک آن مائل بسرخی و این خوبی و بهتر است در دفع کرم معده و حب القرع و مستعمل منقر مغشر آنست **طبیعت آن** در آخر دوم گرم و خشک و بعضی در سوم و بعضی در اول گرم و خشک گفته اند و این قول بسیار ضعیف است **افعال و خواص آن** مخرج و مسهل بلغم غلیظ و سوداء و اخلاط لزجه از مفاصل بقوت و مجفف رطوبات و قروح و مخرج اقسام کرم معده و امعا خصوصا حب القرع حتی انکه استعمال و اخراج کیسه آن میکند و رنگ بول را سرخ میگرداند و مقدار شربت آن تا سه درهم که کوفته و بیخته و با شیر تازه دوشیده آمیخته بیاشامند مضر امعاء و مصلح آن کتیرا بدل آن بوزن آن ترمس و بهم وزن آن حنظل است و بوزن آن نیز گفته اند **برنوف** بفتح با و سکون را مهمله و ضم نون و سکون واو و فا بفارسی شابانک نامند که معرب آن شاپانج **ماهیت آن** درختی است قریب بیک بار و بر شاخ و برگ آن شبیه ببرگ زعرور و از آن تیره تر و مزغب و رائحه آن تند و بدبو و شکوفه آن مانند خوشه و بازردی و وسط شکوفه آن زغب دار **طبیعت آن** در دوم گرم و خشک **افعال و خواص آن** محلل و مجفف رطوبات و شکننده بادهای غلیظ بارد و عصاره برگ آن جهت صرع اطفال و سیلان رطوبات از دهان و تحلیل ریاح و تقویت معده و تسکین درد احشای ایشان شربا و نیل سائیده با آب آن بر مفاصل و صداع و بر بهای منی و گردن و شکم و کفهای دست و پای ایشان مالیده و به دستور خورانیدن مقدار یک درهم عصاره آن محلول با لبن مرضعه ایشان بچند دفعه جهت امراض مذکوره و ام الصبیان نافع و آشامیدن سه درهم از عصاره آن با یک دانگ جاوشیر مسهل قوی بلغم محترق بسوی سوداء و دافع اوجاع حادث از انست و یکمثقال آن با یک حبه جاوشیر مسکن وجع قولنج مردان و زنان و مغص و گل حیوانات که از سردی باشد و سعوط عصاره آن با عصاره سداب و جند بید ستر و روغن بادام تلخ جهت جمود و نسیانی که بیونانی لیثرغس نامند و تنقیه دماغ سه روز متوالی و بوئیدن برگ آن جهت تفتیح سده منخرین و غشیه و دماغ و زکام و ذرور برگ خشک آن جهت التیام قروح و ضماد آن با زفت جهت خراز نافع مضر امعا مصلح آن صمغ عربی بدل آن مرزنجوش مقدار شربت از عصاره آن تا مثقال و از برگ خشک آن تا دو درهم و نیم است **برواق** بفتح با و سکون را مهمله و فتح واو و الف و قاف **ماهیت آن** بلغت اهل مغرب اسم خنثیست و بعجمی اسم سنگ سیاه زردی است که چون بسایند مائل بسفیدی باشد و در عراق متکون گردد و مانند کاه ربا و سندروس کاه را ربا بد **طبیعت آن** در دوم گرم و خشک **افعال و خواص آن** مانع سیلان خون است مطلقا و جهت خفقان و سپرز شربا و ضمادا نافع و ضرور آن جهت التیام جراحت مؤثر و پوشیدن انگشتری آن باعث ایمنی از غرق شدن و پیچیدن آن در پارچه با سنگ چقماق و در زیر سر گذاشتن و خوابیدن باعث دیدن در خواب است هر چه در آن روز ساخته گردد و گویند مجرب است و بروق بحذف الف غیر آن است و لیکن مشابه آن **بروانی** بفتح با و سکون را مهمله و فتح واو و الف و کسر نون و یا بلغت عجمی است بسریانی عبرس و بیونانی اسقواس نامند **ماهیت آن** نباتیست پر شاخ و شاخهای آن مانند کمان کج و خمیده و گل آن سفید و ثمر آن مانند زیتون و طعم آن تند و بیخ آن سفید و پوست بیخ آن با زردی **طبیعت آن** در اول گرم و تر **افعال و خواص آن** مفرح و موافق سینه و دماغ و مدر و مفتت حصاة جهت استسقاء و بواسیر و ضماد آن جهت بهق و داء الثعلب و تحلیل اورام سوخته آن با عسل جهت تقویت جگر و عصاره آن جهت سفیدی و سعه چشم نافع مضر مثانه و مصلح آن انیسون بدل آن ریباس است **برهنتا** بکسر با و فتح را مهمله و سکون ها و تاء دو نقطه فوقانیه هندی و الف بلغت هندی نام کتانی بزرگ است **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص آن** مقوی دل و مشهی و کدازنده اخلاط و دافع ضیق النفس و سرفه و تب کهنه و درد شکم و ریاح و قراقر و فساد بلغم و کرم معده و مقعده و جذام و قابض است **بربا مصری** بفتح با و سکون را مهمله و فتح یاء مثناة تحتانیه و الف بلغت مصری یعنی بقله است یعنی بقله که در مصر میروید **ماهیت آن** بقله است شبیه بکرفس و خوشبو و بوی آن مانند بوی رازیانه با اندک تندی و تخم آن سبز و باریک و منبت آن اولا بلاد مصر بوده و از انجا بجاهای دیگر نقل نموده اند و ربیعی است و تا اول صیف میماند **طبیعت آن**

گرم و خشک در دوم افعال و خواص آن مقوی معده و جگر و احشا و محلل ریاح و مانع نزلات و مفتح سده جگر و سپرز و مدر بول و مسخن بدن و گرده و محرک باه و منقی مجاری بول است
بواسیر بسیار نافع مضر دماغ مصلح آن نیلوفر مقدار شربت آن تا دو مثقال بدل آن بسباسه و مداومت خوردن نبات آن جهت دفع زردی رخساره آزموده و در سایر افعال و دفع خمار
ضعیف تر از تخم آنست بریاله بفتح با و سکون را و فتح یا مثناه تحتانیه و الف و فتح لام و ها و برای مهمله بجای لام نیز آمده ماهیت آن گیاهیست هندی شبیه بنبات عنب الثعلب دو
نوع میباشد یکی گل آن سفید و ریزه و برگ آن کوچک و مدور و نازک و مشرف و تخمهای ریزه و ساق آن صلبتر از ساق عنب الثعلب و بیخ آن سفید و باریک و بلند و دوم شبیه بآن
و گل آن زرد طبیعت آن گرم و تر و بعضی سرد دانسته اند افعال و خواص آن آشامیدن آب برگ تازه آن که لعابی میباشد بدین قسم که برگ آنرا شب در آب بخیسانند
و صبح بمالند و صاف نمایند جهت منع جریان منی و تفتیت حصاة و بواسیر و عصاره آن یعنی آب برگ کوبیده آن بدون شکر جهت دفع زهر مارگزیده شربا و سعوطا و بدستور سعوط برگ
خشک آن و اگر مارگزیده بیهوش باشد به بینی او بدمند که تا قصی انف و دماغ او برسد و ضماد و طلای نوع زرد آن جهت تحلیل اورام و اوجاع و نفخ دماهیل مفید فصل الباء مع الزاء
المعجمه بزرقطونا بفتح با و سکون زای معجمه و کسر را مهمله و فتح قاف و ضم طا مهمله و سکون واو و فتح نون و الف لغت عربیت یونانی قلیون یعنی برغوثی یعنی شبیه ببرغوث
و بفارسی اسفیوس و اسفغول و اسپغول بها و بحذف واو نامند و در هندی نیز بدین نام مشهور است و در اصفهان مشهور باسپرزه و در شیراز بهنگوست و شکم دریده نیز و بترکی قارنی
یاروق نامند ماهیت آن گیاهیست کوچک نهایتا یکذرع و برگ آن باریک و بلند فی الجمله شبیه بکندنا و گیاه برنج و از آن باریکتر و کوچکتر و از بیخ آن ساقهای باریک بر
می آید و بر سر آنها خوشه مانند خوشهای گندم و بالای آن غلافی و در جوف آن تخمهای آن و در تابستان بهم رسد و سه صنف میباشد یکی سفید و این بهترین اصناف است
خصوص مالیده آن که در آب ته نشین گردد و دوم سرخ رنگ و این ضعیفتر از آن است در نفع و بعضی این را بهتر میدانند و سوم سیاه که بدترین همه است و انطاکی نوشته که سفید آن
در مصر بسیار است و سرخ آنرا ابرلیس که نام موضعیست معروف از مصر می آورند و لهذا آنرا ابرلیسیا نامند منسوب بدان و سیاه آنرا صعیدی نامند نیز بدان جهت که از صعید
اعلی می آورند و شکوفه هر یک برنگ آنست طبیعت سفید آن در سوم سرد و در دوم تر و سرخ آن تر در اول و سیاه آن با یبوست و اجتناب از استعمال سیاه آن اولی است
افعال و خواص آن آشامیدن سفید آن مسکن تشنگی و حرارت و با قوت محلله و ملین طبع و جهت تبهای حاره و غلیان خون و خشونت سینه و حلق و زبان و سرفه و علل
صفراوی و ذات الجنب و امراض دموی و اصلاح خلط سوخته و قرحه امعا و زحیر و دفع یبوست معا حادث از صفرا و شراب ادویه حاره و بدستور لعاب آن تنها یا با روغن
بادام جهت امراض مذکوره و برسام و تسکین عطش و تلیین طبیعت صاحب برسام و ضماد آن با سرکه و روغن گل جهت وجع مفاصل حار و نقرس و تلیین اورام ظاهری و ورم عقب گوش و خنازیر
و خراجات و منع آنها از زیادتی و التوای عصب حادث از یبوست و جهت ورم صلب و حمره و نمله و با آب دهن جهت تفتح و انفجار و طلای لعاب آن و با ضماد کوبیده آن با گلاب جهت درد
سر و با روغن بنفشه جهت تسکین درد سر حار و ترطیب دماغ و اعصاب و رفع انشقاق موی و درازی و نرم کردن آن خصوص چون چند روز پی در پی بمالند و با مثل آن روغن گل
سرخ و پوست خشخاش تخته جهت ورم حاره و تسکین درد آن مجرب و چون بیاشامند مقدار دو درهم و نیم تا سه درهم خیسانیده آن در آب گرم تا اینکه لعاب آن لزج گردد آن زود بر آید
با شکر سفید و یا سکنجبین جهت تلیین و اسهال مفید و آشامیدن مطبوخ آن در آب گرم جهت درد سینه حار مفید که در آب بجوشانند و بیاشامند و چون بریان نمایند و بروغن گل
سرخ چرب نمایند و بنوشند جهت رفع اسهال و قبض شکم و با روغن بادام شیرین جهت رفع سحج صبیان و تسکین مغص و زحیر و زایل گردانیدن غم که بسبب احتراق صفرا
باشد نافع و چون بکوبند و بر بدن و بر بدن بمالند بدن را نیکو نرم و فربه گرداند و لاغری حادث از گرمی را ببرد و گفته اند بزرقطونای کوبیده را نباید آشامید که قاتل است و جهه آنرا
بعضی حدت تخم آن و بعضی چسپیدن آن بسطوح باطنیه و تقرح آن گفته اند و چون کسی مقدار ده درهم از کوبیده آنرا بیاشامد گویند اولا بدن او سرد گردد و خدر و استرخا و غم و کرب و غثیان و
ضیق النفس را حادث کرده پس غشی و سقوط نبض و موت و علاج آن قی فرمودن بماء العسل حار و نمک و بوره چند مرتبه خورانیدن و زرده تخم مرغ نیم برشت و اسفیدباجات با فلفل و نعناع
و خوخ و نبیذ و خورانیدن مثلث است بدل بزرقطونا در تلیین طبیعت و خشونت سینه و حلق و سرفه بهدانه و در تبرید و ترطیب تخم خرفه و در نضج تخم کتان مقدار شربت آن از دو
درهم تا ده درهم است برغنج و برغند بضم با و سکون را و ضم غین معجمتین و سکون نون و جیم و بضم با و سکون رای و ضم غین معجمتین و سکون نون و دال مهمله در آخر لغت فارسی است
ماهیت آن گویند بار درخت نابسته پسته است و گویند ثمر پسته یکسال مثمر می بندد آنرا پسته مینامند و یکسال نمی بندد آنرا برغنج و این در خواص مانند پوست بیرون پسته نیست
بلکه بسیار سرد و خشک و قابض و مفرح و در افعال مانند اقاقیا است و دباغان از آن پوست حیوانات دباغت مینمایند بزرکتان بفارسی بزرک نامند و بهندی السی
و از مطلق بزر و دهن بزر مراد آنست آشامیدن آن مبهی و منعظ است و روغن آن ان شاء الله در حرف الکاف مع التاء در کتان مذکور خواهد شد فصل الباء مع السین المهمله

بسباسه

بسباسه بفتح اول و سکون سین مهمله و فتح بای موحده و الف و فتح سین مهمله و ها در آخر لغت عربیست بفارسی بزباز و بهندی جاوتری نامند ماهیت آن پوست زرین
پوست خشبی جوز بوا است که بر بالای پوست صلب صدفی آن پیچیده میباشد و بهترین آن اشقر مایل بسرخی تند بو و تند طعم ضخیم تازه آنست که با اندک قبضی باشد طبیعت
آن در دوم گرم و خشک و گویند در اول گرم و در دوم خشک و اول اصح است و با قوت قابضه و حرارت ملطفه و جوهر ارضیه غالبه افعال و خواص آن مفرح و مقوی
معده و کبد و باه و منعظ و زیاده کننده منی خصوصا در بارد المزاج و هاضم و خوشبو کننده دهان و مفتح سده و مجفف رطوبات و محلل ریاح و صلابات باطنی و خارجی
غلیظ و جهت سلسل البول حادث از برودت و رطوبت و سحج و نفث الدم و قرحه امعا و جلب رطوبت سینه و تشنج و اسهال کهنه و درد سپرز و منع ریختن فضلات بمعده و ضعیف
رطوبات آن و تقویت رحم و نشف رطوبت و خوشبوئی آن و سعوط آن با آب گرم با روغن بنفشه جهت درد سر بارد رطب حادث از ریاح غلیظه و طلای آن بر سر جهت درد سر و شقیقه
و صرع و ضماد آن تنهائی و یا با ادویه مناسبه بر ناف و عانه و فقرات پائین ظهر جهت سلسل البول و با برگ مورد جهت منع بدبوئی زیر بغل و با سرگین بز و عسل جهت اورام صلبه
و طلای آن با عسل در حمام جهت درد پشت زن زائیده و با ماء نخاس مجرب و فرزجه آن بعد از طهر معین حمل و با زعفران مقوی رحم و مصلح آن و مالیدن تقطیر طلای آن بر زیر ناف جهت
سحج و قرحه امعا مفید و گویند مضر جگر مصلح آن صمغ عربی است و صمغ و مصلح آن گلاب مقدار شربت آن تا سه درهم بدل آن جوز بوا است و در افعال قریب بآنست و لطیفتر از آن و جوارش
و دواء و دهن و معجون آن در قرابادین کبیر ذکر یافت بستان افروز بضم با و سکون سین مهمله و فتح تا مثناه فوقانیه و الف و نون و فتح همزه و سکون فا و ضم را مهمله و سکون
واو و زای معجمه لغت فارسی است و بعربی حبق البستانی و زینة الریاحین و داح نیز گویند جهت آنکه بسیار خوش منظر است و هر گیاه خوش منظر را عرب داح گویند و بفارسی تاج خروس و گل مخملی
و گل یوسف و بهندی نوع صغیر آنرا کوکنی و کبیر آنرا اجبا و یا ری نامند و آن غیر حماحم است که حبق مطلی باشد چون حماحم برگ آن عریضتر و با الوان و ساق آن سرخ و نبات آن قویتر
و بزرگتر و کم گل میباشد و بستان افروز برگ آن سبز و ریزه و پر گل و گل آن سرخ مایل به بنفشی و بی رائحه و تخم آن ریزه و سیاه و براق طبیعت مجموعه آن سرد و خشک
و قابض و رادع افعال و خواص آن آشامیدن آب عصور آن مقدار یک اوقیه و نیم و بدستور آب مطبوخ آن با جلاب و سکنجبین جهت دفع حرارت معده و جگر
و سده سپرز و دفع سمیت خانق النمر نافع و جرم آن ثقیل و مصلح آن سکنجبین مقدار شربت از آب آن تا یک اوقیه و نیم بدل آن حماحم و تخم آن جهت اسهال نانخواه بیابانی تخم نارمشک
و چون بکوبند و در یک رطل شیر بخیسانند و شب در مهتاب بگذارند و صبح بنوشند و مداومت بر آن کنند سه روز یا زیاده جهت دفع حرقة البول و بول الدم مجرب مقدار شربت آن
دو مثقال بستیاج بفتح با و سکون سین مهمله و کسر تا مثناه فوقانیه و فتح یا مثناه تحتانیه و الف و جیم بفارسی خلال که و بعربی سدی نامند ماهیت آن نباتی است
خاردار و برگ آن با خشونت و ریزه و گل آن سفید و ازرق و شاخهای آن بقدر شبری از یک بیخ روئیده و بر سر هر شاخی چیزی مانند قبه رسته و خشک و از شاخهای باریک
آن خلال سازند و تخم آن شبیه بنانخواه و طعم آن تند و ریزه و خوشبو که مانند طبیعت کنیه آن در اول دوم گرم و خشک با اندک عطریت افعال و خواص آن خلال کردن با آن
بان جهت تقویت دندان و طلای آب آن جهت تحلیل اورام و جلوس در طبیخ آن جهت اصلاح حال رحم و ادرار بول نافع و تخم آن در آخر دوم گرم و خشک و آنرا بفارسی درمنه ترکی نامند
جهت سعال و فواق و ریاح و مغص و حصاة و تفتیح سده جگر و ادرار بول نافع و ضماد مطبوخ آن و در روغن زیتون جهت فالج و استسقا و درد مفاصل و مضمضه بطبیخ آن جهت درد دندان
مفید مضر ریه مصلح آن کتیرا و مضر سر و مصلح آن نرگس مقدار شربت آن تا دو مثقال بدل آن شیح ارمنی است بسد بضم با و فتح سین مخففه و مشدده و دال مهملتین و بکسر
با و تشدید سین و فتح آن نیز آمده و گفته اند آن قروال معرب قروال اللنون یونانیست و برومی قولوریون و بلغتی قوالح و بعربی ناشف نامند ماهیت آن آنچه مشهور است
که بیخ مرجان است اصلی ندارد بلکه سنگی است سرخ پر سوراخ مانند خانه زنبور ولیکن سوراخهای این از آن باریکتر و صلبتر و در سواحل دریای عمان و یمن و فارس و مالدیب
و غیرها در زیر آب تکون می یابد و صاحب شفاء الاسقام نوشته که گفته اند که آن نبات بحری است و در جوف دریا میروید و چون از دریا بر آورند و هوا بدان برسد سخت و صلب میگردد
و نوشته که مستعمل در دواء المسک بسد است زیرا که خوب نرم سائیده میشود و ته نشین ظرف نمیگردد بخلاف مرجان و آن سفید و سیاه نیز میباشد سیاه آن صلبتر و سفید آن
رخوتر از سرخ آنست و بهترین آن سرخ صلب شفاف بی رمل است طبیعت آن در اول سرد و در دوم خشک افعال و خواص آن مفرح و قابض و مجفف و دافع وسواس
و جنون و صرع و خفقان و ضعف معده و فساد اشتها و سنگ مثانه و گرده و سپرز و بواسیر و قاطع نفث الدم و اسهال دموی و ذوسنطاریا کبدی و قروح امعا و عسر البول و مثقال
آن که با نصف آن صمغ عربی با سفیدی تخم مرغ سرشته با آب سرد بنوشند جهت قطع نزف الدم باطنی و نفث الدم مجرب خصوصا سوخته آن و محلل خونیکه در دل منجمد شده باشد خصوصا
محرق آن و ذرور آن جهت خوردن گوشت زائد زخمها و رفع آثار آن و محرق آن جهت نزف الدم ظاهری و تقویت دندان و زائل کردن زردی آن و اکتحال محرق و مغسول آن جهت

دفع بثورات و تقویت باصره و دمعه و جرب و صلاق و امثال آن و قطور آن با روغن بلسان در گوش جهت ثقل سامعه و کری و ابن الدوله گفته که چون سه روز هر روز چهار دانگ آنرا با سکنجبین بنوشند
جهت دفع ورم سپرز و سده آن مفید و بدستور با آب محرق آن در این امر قویتر و همچنین در جمیع افعال مذکوره و محلول آنرا در دفع جرام مجرب دانسته اند مضر گرده و مورث تنوع مصلح آن کثیرا
بدل آن جهت حبس خون بوزن آن دم الاخوین مقدار شربت آن تا یک مثقال تعلیق آن بر معده جهت دفع جمیع علل آن نافع و از خواص آنست که چون طلا و نقره را از هر یک بقدر بسته درهم
گداخته انگشتری با نگین و الی اران ترتیب دهند و بسد را در آن نصب کنند در حینیکه قمر و شمس در عقد اتحاد خود مقارنت با زهره داشته باشند و صاحب صرع آنرا با خود نگاه دارد
در حال صرع او بر طرف شود و دارنده آنرا هر گز غمی نرسد و از چشم بد ایمن ماند و محرق مغسول نوع سیاه و آن بدیت مقوی دل و صنعت احراق آن آنست که ریزه ریزه کرده در کوزه
گل حکمت کرده در تنور گذارند یک شب پس بر آورده سائیده استعمال نمایند و باید که بسر حد رمادیت نرسیده باشد و اقراص بسد و معجون آن در قرابادین کبیر ذکر یافت

بسر
بضم با و سکون سین و را مهملتین ماهیت آن غوره خرما است که زرد و مائل بشیرینی شده باشد و مراتب هفت گانه خرما در حرف التاء در ثمر ان شاء الله تعالی مذکور
خواهد شد و بسر مرتبه چهارم آنست که در هر مرتبه حرارت آن می افزاید طبیعت آن در اول گرم و در دوم خشک افعال و خواص آن مقوی معده و حرارت غریزی و قابض
و جهت امساک بطن و نفث الدم و بواسیر و خائیدن آن جهت تقویت لثه و استحکام آن و منع آن از قبول آفات نافع و دیر هضم و مسدد و مولد خلط خام و نفخ و ریاح خصوصا
آنچه بسبب سردی هوای بلد خام مانده باشد و همچنین صعیدی آن و قبض بسر زیاده از قسب است و چون بسر را با عتیق آورد مالی که شراب مصنوع از آب باران و عسل است
بیاشامند التهاب را ساکن و حرارت غریزی را قوی گرداند و نبیذ بسر بسیار خوشبو و مسکر و مقوی معده و امعا و شدید القبض و ممسک بطن است و بهترین بسر رسیده و مسکن
آنست بکمال رسیدگی رسیده و شروع بافتادن از خوشه نماید و مصلح نفخ و قشر و ناقص آن مکیدن آب انار میخوش و انار شیرین و سکنجبین است و مضر رئه و سینه و مصلح آن خشخاش

بسفایج
و رب بسر در مزاج مانند بسر است و جهت قی و اسهال و ضعف معده نافع بسفایج بفتح با و سکون سین مهمله و فتح فا و الف و کسر یاء مثناة تحتانیه و جیم بعربی اضراس الکلب
و تاقب الحجر و تشمیزه و بیونانی بولودیون یعنی کثیر الارجل و در مصر معروف باشتران و بهندی کهنکالی نامند ماهیت آن بیخیست اغبر مائل بسیاهی و باریک شبیه بهزار پا و گره دار و از آن
هر گرهی ریشهای باریک بر آمده و بهترین آن آنست که قرنفلی طعم و عطر با اندک حلاوت و قبض باشد و چون شکسته رنگ اندرون آن سبز مانند زنگ پسته باشد و سیاه آن بونت
بلکه رنگ تازه آن پستی میباشد و هر چند کهنه شود رو بسرخی و سیاهی می آورد و نبات آن بسیاق و یک شاخ برگ دار شبیه بیال طیور و مانند گیاه سرخس بقدر یک شبر برگهای آن
اغبر و مزغب بران نقطهای زرد میباشد و از میان شاخهای درختان و از بیخ اشجار خصوصا بلوط میروید و رسمی است و در تابستان میرسد صاحب شفاء الاسقام نوشته که ثمر
آن باریک و سرخ شبیه بپرسیاوشان و از آن غلیظتر و برگ آن نیز شبیه بدان است و حکیم میر محمد مومن در تحفه نوشته که در تنکابن آنرا و ارچمار نامند طبیعت آن گرم در آخر
دوم و خشک در اول آن و بعضی خشک در سوم و گرم در دوم و بعضی در اول گرم و در یبوست معتدل نیز گفته اند و قول اول اصح است افعال و خواص آن مسهل
سودا و بلغم غلیظ و بهر خلطی که ملاقات کند و محلل نفخ و شیر منجمد در معده و قولنج و منجم کننده شیر غیر منجمد و جهت دفع سودا و جذام و علل سودایی و مفاصل و تنقیه امعا
آن با شکر و فانید و با اطعمه جهت دفع کراهیت آن برای کسی که مکروه دارد و آشامیدن ادویه را بالخصوص پختن آن در سکنجبین و با ماء العسل موجب اسهال مواد سوداوی
لزجه غلیظه و مخاطیه از معده و مفاصل و بی ضررست آشامیدن مطبوخ آن با اصل السوس و انیسون جهت سرفه و ضیق النفس و ربو و مداومت آشامیدن مطبوخ آن با عناب
جهت سقوط دانه بواسیر بغایت مؤثر و آشامیدن سه مثقال مطبوخ آن با فلوس خیار شنبر با ترنجبین جهت دفع ریاح بواسیر و درد معده مزمن و صرع مجرب و چون
اصحاب مالیخولیا و جذام هر روز یکدرهم و نیم آنرا با چهار اوقیه مغز فلوس خیار شنبر هفت روز بیاشامند آن هر دو علت زائل گرداند و آشامیدن آب مطبوخ آن
با ماء الشعیر یا ماء العسل محلل قولنج و نفخ و صالح العمل و بهر خلطی که برسد و موجود باشد آنرا دفع نماید و جمیع علل سوداویه را نافع و مفرح بالعرض بجهت آنکه استفراغ جوهر سودا
از قلب و دماغ مینماید و چون طبخ نمایند آنرا با خروس پیر سال خورده که خروس را بد و انند ماخته کرده و پس ذبح نمایند و شکم آنرا چاک کرده پاک نموده و بسفایج نکوفته
انباشته طبخ نمایند تا مهرا و خوب مهرا گردد و مطبوخ بجنبل یا اندکی دارازیانه نمایند و بیاشامند اسهال نیکو نماید و چون طبخ نمایند آنرا اسفرو و یا با فواکه خشک و حشائش
تر صلاح یابد و فعل آن نیکو گردد و ضماد آن جهت التوای عصب و شقاق مابین انگشتان نافع و گفته اند مضر سینه مصلح آن پرسیاوشان و طبخ نمودن در حضوض آنرا با ماء الشعیر
و چغندر و با زرم کوبیده و بر آن پاشیده بیاشامند مضر گرده و مصلح آن هلیله زرد و مقدار شربت از جرم آن یکدرهم تا سه درهم و در مطبوخ از دو درهم تا شش درهم و ده
درهم نیز گفته اند بحسب مزاج و رقت و سن بدل آن جهت مواد سوداوی نصف آن افتیمون و ربع آن نمک هندی است و صاحب شفاء الاسقام نوشته که هشتاد من کهنه

باید پوست آنرا تراشیده نرم کوبیده استعمال نموده تا آنکه تشنج نکرده و حب بسفایج و سفوف و شراب مطبوخ آن در قرابادین ذکر یافت فصل البا مع الشین المعجمة

بشام
بشام بفتح با و شین معجمه و الف و میم ماهیت آن درختیست حجازی یعنی منبت آن در اصل ابتدا حجاز بوده و از انجا به بیت المقدس و عراق و مصر نقل نموده اند
و در جبال حوالی مکه مشرفه بسیار است و بالفعل بجای بلسان حب عود و لبن آن مستعمل است و دو نوعست کبیر و صغیر درخت کبیر آن اولا بقدر درخت انگور می باشد پس بلند و عظیم میگردد
تا بقدر درخت توت و بید و شاخهای آن راست نمیباشد بلکه کج و اج و گره دار و برگ آن ریزه و شبیه بصعتر و بزرگتر از آن و با رطوبتی چسبنده و سبزی کمی و گل آن زرد
و تخم آن سرخ شبیه بکبابه و بهمزه و چوب ثمر آن خوشه دار و در آن دانهای مائل بزردی و بعضی سرخ و بعضی طولانی مانند حب صنوبر و نرم و تلخ طعم مائل به بهمزه کی و دانه آن شیرین
و بعضی و اعراب بادیه این را میخورند و چوب آن سبز با عطریت و صمغی از آن راحب مدور مانند فلفل و چوب آن خشن و سنگین مائل بسیاهی و چون قطع نمایند آنرا و یا برگ آنرا بهر دو صنف
آن آب سفیدی از آن بر می آید و دمعه و لبن آنست و چون خشک شود مائل بزردی و سرخی میگردد و این بهترین اجزای آن است و مسمی بدهن بلسان است و ان شاء الله تعالی
در حرف الدال مع الها تفصیل آن خواهد آمد و نوع صغیر آن کو بیندلی ثمر است طبیعت تمامی اجزای آن گرم در دوم و خشک در اول و برگ آن با رطوبت فضلیه افعال
و خواص آن دمعه آن جهت بیاض عین و تنقیه رحمها و تخفیف آنها و قطع نزف الدم و عرق و درد دندان بارد و ادرار نمودن بول و حیض و حمول آن با زعفران جهت
اعانت بر حمل و تنقیه رحم و تعدیل مزاج آن نافع و حب آن مقوی معده و اعضای باطنیه و بطی الخروج از معده و جهت گزیدن عقرب شرب او مضغا و ضمادا نافع و روغن
حب آن مسهل بلغم و مره سودا و مورث مغص و برگ آن تنهائی و یا با روغنهای مناسبه خضاب نیکو است چون طبخ نمایند و یا کوبند و بر موی بمالند و بخشب بگذارند و یا بر
تازه آنرا کوبند و در روغن جوش دهند تا سیاه گردد و چوب آنرا با خود داشتن و عصا از آن ساخته بدست گرفتن موجب قضای حاجات است و ازین سبب آنرا خشب الیسر و عصا
موسی نامند و مسواک نمودن بچوب آن جهت خوشبوئی دهان و تقویت و استحکام لثه نافع و چون حب آن مورث کرب و امراض ردیه است اجتناب از آن اولی است

بشنین
بشنین بفتح با و سکون شین معجمه و کسر نون و سکون یاء مثناة تحتانیه و نون اهل مصر آنرا عرائس النیل نامند از جهت آنکه در هنگام برگشتن آب نیل و ماندن آن جا بجا در آن میروید
ماهیت آن گیاهیست شبیه به نیلوفر و ساق آن باریک و بلند و گویند چون آفتاب طلوع میکند منبسط و بلند میگردد و سر آن از آب بر می آید و چون غروب مینماید منقبض و گاه
و سر آن در آب فرو میرود و سر آن مانند کوزه خشخاش و بزرگتر از آن و در آن دانها شبیه بجاورس و اهل مصر آنرا خشک نموده و آرد کرده نان از آن میسازند و بیخ آن مانند
شلغم و سیب و آنرا بیارون نامند و خام و پخته آنرا میخورند و پخته آن زرد رنگ شبیه بزرده تخم مرغ در رنگ و طعم و دو صنف میباشد خبری و اعرابی آن بهتر و بیخ آن تا طراوت
طبیعت آن در دوم سرد و در اول سوم تر افعال و خواص آن در جمیع افعال مانند نیلوفر است بیخ اعرابی آن با اندک حرارتی چون با گوشت طبخ نمایند
و تناول نمایند مقوی معده و باه و جهت زحیر و اسهال صفراوی و با شیر جهت سرفه نافع و ردی الغذا است و گل آن با قوت مملله و روغن معمول از گل آن مانند روغن
گل جهت رفع جنون و درد سر حار و شقیقه و ذات الجنب سعوطا و طلاء مفید و شربت آن در افعال مانند شربت نیلوفر است و دانه آن محلل و رطوبت و جهت بواسیر نافع و گویند
مضر مثانه و مصلح آن عسل مقدار شربت آن تا هجده مثقال بدل آن نیلوفر است و در هند و بنگاله چیزی شبیه بابن مشو و در غدیرها و بحیرها که تالاب و جهیل مینامند در
اوائل هنگام طغیانی آب و آنرا کنول می نامند و ثمر آن کنول گته و بیخ آنرا سلکی و گل آن شبیه بگل نیلوفر و خوشبوتر و بزرگتر از آن و طرف زیرین برگهای آن سفید
و بالای آن گلابی و سرخ رنگ و بسیار خوش منظر و غنچه آن صنوبری شکل بهیات کوزه خشخاش بسیار بزرگی و سرفواره و در اندرون آن دانها بمقدار ترطوس و فندق
و کوچکتر از آن که بهندی نیم نامند مدور اندک طولانی با پوست سبز اندک صلبی و در اندرون آن پوست سفید نازکی و مغز آن مانند مغز فندق و بادام و پسته با قلاوه با مزه
و در آن دانه سبز نازک تلخ طعمی آنرا دور کرده و مغز آن در هنگام خامی شیرین و لذیذ و نازک و آنرا میخورند و بعد رسیدن و خشک شدن صلب میگردد و آنرا در ظرفی گلی
بالای آتش بریان کرده نیز میخورند و نیز آنرا آس نموده و نان پخته بطریق سویق نیز میخورند و بیخ آنرا نیز در خامی خام و بعد رسیدن پخته میخورند ممسک و مقوی باه است
افعال و خواص جمیع آن قریب به نیلوفر است فصل البا مع الصاد المهملة

بصاق
بصاق بضم با و فتح صاد مهمله و الف و قاف و بساق بسین مهمله
و بزاق بزای معجمه نیز آمده و مراد آب دهن انسان است ما دام که در دهان است طبیعت آن گرم و با رطوبت بالفعل و یابس و در آخر امر و در حین گرسنگی حرارت
و یبس آن زیاده و در حالت غضب و ارتیاض در کمال حرارت افعال و خواص آن جالی آثار مانند بهق و کلف و قوبا و سیاهی و کمودت طلاء و قاتل کرم گوش قطورا
او خائیده گندم ناشتا جهت نضج اورام و تحلیل آنها ضمادا نافع و در حال کمال حرارت با زهر سموم و کشنده مار و افعی است چون در دهن آن اندازند و در انسان

بصل
پیاز

خواص آن را باجمال ذکر یافت بصل بفتح با و صاد مهمله و لام به فارسی پیاز نامند و بهندی پیاز نیز بدین نام مشهور است ماهیت آن بری و بستانی میباشد بری آن چنیمه
ساز ما و کوهها کثیر الوجود و طعم و برگ و بوی آن مانند پیاز و این را بترکی کوموران نامند و قوی تر از بستانی است و بستانی آن سفید و سرخ و بزرگ بالیده و کوچک میباشد بهترین همه
سفید بزرگ بالیده و آبدار آنست طبیعت آن در آخر سوم گرم و در اول سوم خشک با رطوبت فضلیه افعال و خواص آن مفتح سده و مقوی شهوتین طعام و باه
خصوصاً پخته آن با گوشت چرب و دافع مضرت هوای وبای و طاعون و اختلاف آبها خصوصاً در اسفار و اول ورود در بلدان خوردن خام آن با نان و مدر بول و حیض
و مفتت حصاة و مطبوخ مهرای آن کثیر الغذای و ملین طبع و مسکن جشای حامض و پخته آن با چربی و ادویه جهت تنقیه سینه و شش از اخلاط لزجه و پخته آن با سرکه و یا پرورده آن با سرکه
جهت یرقان و سپرز و برانگیختن اشتها و تقویت هاضمه و منع غثیان صفراوی و بلغمی و تنهای مانع ادویه کریه و دافع سموم و آب آن جهت رفع ضرر سگ دیوانه گزیده نافع خصوصاً
چون یک چهار یک از آن بوزن نشاء و عرض سه روز خورده شود و بغایت مجرب و قطور آن در چشم بعد تنقیه بدن جهت دمعه و حکه و جرب و ابتدای نزول آب و با عسل جهت
بیاض و قرحه عین و ضعف بصر و ظلمت حادث از رطوبات و مواد غلیظه و سعوط آن منقی دماغ و بوئیدن آن جهت رفع ضرر هوای وبای و تعفن هوا و سده و مانع تحلیل
و چکانیدن آب آن در گوش جهت رفع ثقل سامعه و طنین و پاک کردن چرک و تحلیل ریاح آن و تحنک با آن جهت خناق بلغمی و آشامیدن آب کوبیده معصور آن مقدار ده
مثقال تا بیست مثقال بجهت ضعف و شدت آن جهت رفع سمیت عقرب گزیده و ضماد کوبیده آن بر موضع نهش مجرب النفع و نیز ضماد آن جاذب خون بظاهر جلد
زنگ خساره با عسل و بارود و نمک جهت رفع برص و ثآلیل کلف و قروح شهدیه و گویند مجرب است و با موی آدمی جهت زخم سگ دیوانه گزیده و بدستور با نمک و سداب و عسل جهت
ثآلیل برآمده و یا با انجیر جهت گزیدن عقرب و زنبور و ضماد پخته آن تنهائی و یا با ادویه مناسبه جهت نضج اورام بارده و بازرده تخم مرغ با روغن تازه و یا پیه جهت دفع اوجاع مقعده و حکه
و تحلیل ورم آن و با روغن کوهان شتر جهت رفع تشنج و شقاق مقعده و بواسیر و زحیر و با زیت جهت دفع کجی ناخن مجرب و حمول معتصر فرو برده آن در روغن زیت جهت گشودن دهن
رگهای بواسیر و ادرار خون موثر و قیروطی آن با پیه مرغ جهت ریش پا از کفش و موزه مفید و طلاء پوست سوخته آن با موی سوخته جهت اکله مجرب و در جمیع افعال سفید و بزرگ
آن قوی تر از غیر آن مضر محرورین و الاکثار آن مورث نسیان و لیثرغس و ریاح غلیظه و مولد کرم معده و خلط غلیظ در جرم معده و تشنگی و مصدع محرورین خصوصاً تازه آن و با گوشت
و مصلح آن شستن آنست و با آب و نمک و سرکه خوردن و بعد از آن آب انار و کاسنی تناول کردن و رافع بدبوئی آن با قلا و مغز گردکان مشوی و نان سوخته است چون گوشت
و بقول و حبوب همه با سمیت با پیاز طبخ نمایند و یا پیاز ورق کرده در روغن بریان کنند دفع آن مینماید و لذیذ میگردد و تخم آن در آخر دوم گرم و خشک با رطوبت فضلیه و بهی
و ضماد آن جهت داء الثعلب بهی نافع مقدار شربت آن یک مثقال است و حمول بصل و دوا و قیروطی و لعوق و مراهم و محلل آن در قرابادین کبیر ذکر یافت بصل القی بفتح قاف
و سکون یا و همزه ماهیت آن پیاز دشتی ریزه و پوست آن سیاه و برگ آن شبیه به برگ ملبوس و در طول از آن درازتر طبیعت آن بسیار گرم افعال و خواص آن
چون در آب جوش دهند و آب آن را بیاشامند قی را هیجان آورد و چون قدری زیاده از آن بخورند با جرم آن را بیاشامند از غایت شدت قی فضله بلغمی دفع کرده و بسا
باشد که منجر بخناق و سقوط قوت گردد و اولی ترک استعمال آنست خصوصاً بیخ آن مگر در هنگام شدت حاجت در شخص قوی المزاج ممتلی البدن با مقویات معده مانند
حب الاس و مانند آن نه تنهای

بط
اردک

فصل الباء مع الطاء المهمله * بط بفتح با و سکون طای مهمله و در آخر بفارسی اردک بضم همزه و سکون را و فتح دال مهملتین و کاف
و بهندی میبادک و بتخ نیز نامند ماهیت آن اسم صنفی از طیور آبی است ابلق مختلف الالوان کوچکتر از اوزکه بفارسی غاز و بهندی راج هنس نامند و پایهای
آن کوتاه و اهلی و وحشی و جنگلی میباشد طبیعت آن در دوم گرم و در اول خشک و مرطب رطوبت فضلیه و اهلی آن گرم ترین طیور اهلی است و بعضی گفته اند در سردی المزاج
میکند و در محرور مورث تب افعال و خواص آن کثیر الغذا و دافع ریاح حاره و دیر هضم و نفاخ مگر بازوهای آن مسمن بدن و گرده و مبهی و مولد خون غلیظ و
سریع التعفن و مصدع و چون هضم شود بهترین گوشتها است در تقویت باه و زیاده کردن ماده منی و سائر قوی و خوردن جگر آن خصوصاً بازوهای آن مولد خون
صالح و خفقان را مفید و تصفیه صوت مینماید و ضماد گوشت آن با نمک جهت ثآلیل و پیه آن بهترین پیهها است گرم و لطیف و ملین و محلل و با قوت نافذه و مغز سر آن
جهت ورم مقعده مفید و ضماد آن با آرد باقلا جهت خفقان و ورم پستان و تسکین اوجاع بارده و آشامیدن آن جهت امراض مذکوره نافع و سرفه و خشکی سینه و خشونت
صوت و لذع امعاء و اوجاع آن و اعماق بدن و همچنین تدهین بدان و تحقین بگداخته آن با ادهان و ادویه مناسبه مفید و تخم آن غلیظ و دیر هضم و ضعیف تر از تخم مرغ و
رفع هزال و سرفه و درد سینه و با کهربا جهت قطع سیلان خون و زحیر و برشته آن با سداب و روغن زیتون جهت سرعت تکلم اطفال و سائیده پوست آن با مروارید

و شکر و نوشادر جهت دفع بیاض قوی الاثر است و سنگدان آن دیر هضم و از تعفن دور و چون هضم شود مقوی معده و احشا است و خاکستر پر و بال آن جهت تحلیل خنازیر مفید و بول
آن بسیار گرم و جهت زوال کلف و نمش و خنازیر نافع مورث بطوی هضم و صداع مصلح آن سرکه و زنجبیل و سکنجبین و ادویه حاره مانند سداب و کرفس و فوتنج و اگر بریان نمایند باید
که پیاز و غیره از ادویه مذکوره در جوف آن گذارند و با روغن زیت یا غیر آن بریان کنند و اگر اسفیدباج سازند در جوف آن کشنیز و کرفس و سداب و پیاز و بکه و دانه
گذارند و با نخود و کندنا و دارچینی طبخ نمایند و بهر حال باید که خوب مهرا پخته شود و زهومت و سهوکت آن زائل گردد و دهن آن جهت اوجاع مفاصل نافع و در قرابادین ذکر یافت
و چون او کثیر الزهومت است باید برای رفع زهومت آن بعد از ذبح دو سه ساعت در زمین دفن نمایند پس برآورده پاک کرده طبخ نمایند و در آن بدین قسم که دو سه دفعه
با آب خالص جوش دهند و آن آب را بریزند پس با اندک پیاز ورق کرده و افاویه و بقول حاره و سیر طبخ نمایند و بهر نحو که خواهند تناول کنند و بط بری و صحرائی زهومت آن
بسیار است و اولی اجتناب از آن است

بطارخ
تخم ماهی

بطارخ بفتح با و طا و الف و ضم را مهمله و خا معجمه اسم ماده تخم ماهی است که هنوز تخم نشده باشد و جامد و بقدر انگشتی و سائل او نیز
میباشد مانند ریگ و بهترین آن تازه مائل بزردی سائل آنست طبیعت نمک سود آن در دوم گرم و خشک افعال و خواص آن قاطع بلغم و جالی قصبه ریه و جهت
گرده و سپرز و ریاح نافع مضر محرورین و سریع التعفن مصلح آن زنجبیل و بالا صیقه قاطع لتلکی آن سکنجبین ترشیهاست مطلقا و آنچه در گیلان تخم ماهی اشبل میسازند
قریب الفعل است بدین

بطم
درخت بنه

بطم بضم با و سکون طا مهمله و میم درخت حبة الخضرا است و بفارسی و بترکی درخت سقز نامند ماهیت آن درخت آن عظیم میشود و در برگ آن
و برگ آن طولانی و ثمر آن معطر و تخم آن شبیه بسماق و عدس و از آن بزرگتر و با خوشه و مغز آن سبز و شیرین و با دهنیت شبیه بمغز پسته و دانان نازکتر و چرب و بالای مغز آن
پوست خشبی و زیر پوست سبز آن پوست صدفی شبیه به پوست و از آن نازکتر و نوعی از آن بسیار نازک میباشد و بفارسی کلخنگ نامند و نوعی اندک صلب و پوست آن سبز مایل
بسیاهی و طعم آن تند و بفارسی بن نامند و خام آن با عفوصت و خوش رائحه و طعم و در شیراز بنه نامند و در ماسلینه اخل مینامند جهت خوبی رائحه و طعم آن و در حبة الخضراء ان شاء الله
تعالی بتفصیل مذکور خواهد شد سبت آن سنگستانها و دامنهای کوه و زمینهای خشک صلب طبیعت درخت و برگ و شاخ تازه آن گرم در آخر دوم و خشک در آخر اول و خشک
آن در سوم گرم و خشک افعال و خواص آن محلل و قابض و با حدت و نطول پوست آن محلل اورام و برگ خشک کوبیده بیخته و با آب سرشته آن خضاب نیکو جهت
و با سرکه و روغن جهت رویانیدن و دراز کردن و نیکوئی و رفع خشونت موی و خاکستر چوب آن با روغن یا غیر آن جهت داء الثعلب مفید و صمغ آن بفارسی و بترکی سقز نامند
و در علک البطم ان شاء الله تعالی مذکور خواهد شد

بطیخ
خربزه

بطیخ بکسر با و طاء مشدده و سکون یاء مثناة تحتانیه و خاء معجمه لغت رومی است بیونانی خافن و بفارسی خربزه نامند
ماهیت آن معلوم و معروفست انواع میباشد بخارائی و سمرقندی و دارائی و غیر اینها از اصناف جیده و کرمک که هلیون نامند و پائیزه از اصناف پست و متوسطان غیر اینها
از اصناف بسیار که تفصیل این طول دارد و بالجمله هر چند شیرین تر و لطیف تر و نازک تر باشد جوهر آن بهتر است و هر چند تفه تر و غلیظتر باشد ردی تر طبیعت آن در حرارت معتدل
و در دوم تر و شیرین آن در اواسط درجه دوم گرم و کرمک آن در گرمی و تری معتدل و تفه آن در اول سرد و در دوم تر افعال و خواص آن جالی و مقطع و ملطف و سریع
النفوذ و مرطب دماغ و بدن و مسمن آن و مفتح سدد و جهت استسقا و یرقان نافع خصوصاً کرمک آن و مدر شیر و عرق و بول و مخرج حصاة و سریع الاستحاله بخلط غالب و مولد
صفراوی مورث رمد خصوصاً در بلدان و امزجه حاره و الاکثار تناول آن مسهل تا اخره و رسد از اخلاط موجوده در معده و مصلح حال کرده قروح باطنی و جلائی از ومرجی
و مصدع ناشتا خوردن آن مورث تبهای صفراوی و بر بالای آن موجب تخمه و با اغذیه کثیفه مانند پنیر باعث سده و بهترین اوقات تناول آن ما بین دو طعام است
که طعام اول از معده منحدر شده باشد مصلح آن سرکه و آب انار ترش ضماد لحم آن جهت تسکین ورم و درد چشم و اورام صلبه و با بوره جهت دفع کلف و آثار جلد و ضماد
پوست آن جهت منع نزلات و ورم دماغی خصوصاً جهت اطفال و آشامیدن دو درهم پوست خشک آن جهت ریزانیدن حصاة و انداختن آن در دیگ باعث زود
پخته شدن گوشتها است و آزموده شده و ریشه آن از یک مثقال تا دو مثقال مقیئ قوی و ضماد آن با عسل جهت قروح شهدیه نافع و تخم آن در اول گرم و در دوم تر مفتح
سده کبد و مدر بول و منقی گرده و مثانه و امعاء و ملین طبع و مبهی و با قوت محرکه مواد ساکنه و جهت سرفه حار و درد سینه و خشونت زبان و حلق و تبهای
حاره و مرکبه و تشنگی و حرقة البول و تسکین قرحه و خشونت قضیب که از جهت حصاة بهم رسیده باشد و جهت بدرقه شدن قوت ادویه بجگر و مجاری بول بغایت موثر و ضماد کوبیده
بثور آن بر رخساره و بدن بغایت جالی بشره و جهت دفع کلف مجرب گویند مضر سپرز و مصلح آن عسل و بنفشه مقدار شربت آن از دو درهم تا پنج درهم و بخار پوست تخم آن را هم جهت
دردی که از سرما زدگی و برف در چشم بهم رسیده باشد بغایت نافع همچنین چون بسبب شدت سردی هوا بول در مجرای احلیل یخ بسته باشد خصوص که تخم از آن نا شسته

بطیخ هندی

بارشهای آن در پوست آن که تازه خشک نموده باشند چنانچه رسم بعض اهل ایران است بطیخ هندی بطیخ رقی و بطیخ هندی بطیخ خضر نیز نامند و بعربی الاغ و دابوقه نیز و بفارسی
خربوزهٔ هندی و معروف بهندوانه است و بهندی تربوز نامند ماهیت آن معروف است انواع میباشد بهترین آن رسیدهٔ شیرین شاداب شکنندهٔ پرریشهٔ آن است خواه رنگ
آن زرد و عسلی و یا نباتی باشد خواه سرخ و تخم آن خواه سیاه باشد و خواه سرخ و خواه ابلق و رقی بفتح رای مهمله و کسر قاف و یاء نسبت منسوب برقه است که اسم موضعی است از شام و گفته‌اند
رقه اسم قریه است از بغداد و در انجا خوب جرم آن نرم و نازک میباشد به نسبت جاهای دیگر و رقی بکسر زای معجمه غلط و تصحیف است طبیعت آن در اول دوم سرد و در
آخر آن تر افعال و خواص آن مسکن حدت صفرا و خون و تشنگی و مدر بول و مولد خون رقیق و بلغم شیرین و مرطب بدن و جهت حمیات محرقه و غب خالص و شخص که در معده
و کبد او صفرا متولد گردد خصوصا که در کیفیت ردی و در کمیت بسیار باشد و بدن او لاغر و خشک محرور المزاج باشد تعدیل مزاج او باین دوا بهتر است از استعمال ترشیها و مقطعات
و دیگر و انچه دران قوت قبض باشد و آشامیدن آن با سکنجبین جهت یرقان و مواد صفراویه محترقه و اعانت بر هضم و ادرار بول و تفتیت سنگ کرده و با شکر تبرزد زیاده نماید و با شیر
جهت امراض سوداویه و با تمر هندی جهت مواد صفراویه و جرب و حکه و با شیرخشت و امثال آن جهت تبهای حاره و دفع خلط ردی الکیفیه که هضم و ناشته خوردن مضر خصوصا
که هوا گرم و عطش بسیار غالب باشد و چون سر هندوانه را سوراخ نمایند و قدری عسل دران ریخته سر آنرا مستحکم بسته یک هفته در زیر سرگین اسب دفن نمایند مانند شراب مسکر میگردد
و امامغثی و مفسد معده است و هندوانه در مزاجیکه صفرا بسیار غالب باشد از جهت لطافت مستحیل بصفرا میگردد مانند آب کدو و مضر سپرز و بارد المزاج و معده سرد و مصلح آن عسل و گلقند
و در سرد المزاج بدون مصلح ضعف باه و مورث درد مفاصل و امثال آن است و تخم آن در دوم سرد و تر و در جمیع افعال مانند تخم کدو است و با قوت مسکنه مواد متحرکه مانند آن مقدار
شربت آن تا پنج درهم و جهت اخراج حصاة و انحدار غذا از معده گویند مجرب است مربای پوست هندوانه با عسل و شکر جهت برسام و وسواس و هرسامی و درد سینه و ضعف معده که از خلط
گرمی باشد و بهتر آن التقویة هاضم نافع و صنعت آن در قرابادین کبیر ذکر یافت فصل الباء مع العین المهملة بعر اسم سرگین حیوانات است که خشک و اسم منفرد [illegible]

بعر

سرگین گوسفند و شتر بعوض آن نوع صغیره است که بفارسی پشک خاکی نامند و بعیر اسم جمل است فصل الباء مع الغین المعجمة بغرا بضم باء موحده و سکون غین معجمه و فتح

بغرا

راء مهمله و الف ماهیت آن از جملهٔ اغذیهٔ اهل خراسان است که آرد گندم خمیر کرده و بر تخته پهن کرده و بقدر درهم باریده ترتیب میدهند بدین نحو که در آب یخنی یا قلیه بپزند تا خوب پخته گردد
پس چاشنی سرکه یا دوشاب یا آب لیمو یا قند و یا آب غوره و یا کشک و یا ماست و یا امثال اینها داخل کرده و یک دو جوش دیگر داده فرود آورده و تناول نمایند طبیعت آن گرم مایل
باعتدال است افعال و خواص آن مشهی و مسکن قی صفراوی و التهاب و تشنگی و مقوی بدن و مفتح سده و مصلح حال کرده و صاحبان ریاضت و مولد خون صالح و
بطی الهضم و مولد ریاح است مصلح آن دارچینی است و آش ماهیچه که آنرا ترک نامند در جمیع افعال و خواص مانند آنست و آش رشته که آنرا خمیر باریک و طولانی می برند و بدستور طبیخ
میدهند نیز مثل آنست بغل بفتح با و سکون غین معجمه و لام در آخر لغت عربیت بفارسی استر و بهندی خچر نامند ماهیت آن حیوانیست که از نزدیکی اسب و الاغ

بغل
قاطر

تولید میابد و انچه که پدران الاغ و مادران مادیان باشند بهتر است و نادر بعمل می آید آنچه مادران الاغ و پدران اسب باشند از ان پست‌تر و کثیر الوجود و این حیوان تاب مشقت
و بار برداری و سواری و رفتار زیاده از اسب و الاغ دارد و خوش رفتار میباشد خصوص خوب آن طبیعت آن در سوم گرم و خشک افعال و خواص آن گوشت آن
جهت درد مفاصل و پیه آن مسکن نقرس و عرق النساء و چون با روغن زیتون آنرا طبخ دهند و سه روز هر روز چهار مثقال با آب عصی الراعی بنوشد مرد را عقیم میگرداند و چون
زن بعد از طهر بلافاصله سه روز هر روز سه مثقال جگر آنرا بخورد منع حمل نماید و بدستور دل آن و بدستور بول آنرا چون بیاشامند نیز مسقط آنست و موی آن و فرزجه و چرک
گوش آن نیز همین خاصیت دارد و بخور سم آن مسقط مشیمه و گریزانندهٔ هوام است و همچنین بخور زبل و موی آن گریزانندهٔ هوام است و پنج درهم سم آنرا با روغن مورد ممزوج
کرده هر جا که مو ریخته باشد بمالند مو بر وباند و داء الثعلب را زائل گرداند و با خود داشتن پوست آن مسقط جنین است و اگر حامله نباشد مانع حمل است و خوردن آن جهت تسکین
قولنج نافع و چون ذکر آنرا با مازو بکوبند و در زیت طبخ نمایند و بر مو بمالند مو را سیاه و دراز گرداند و مجرب دانسته اند و ذکر الاغ نیز همین اثر دارد و لیکن ضعیف‌تر است از ان
فصل الباء مع القاف بق بفتح باء موحده و سکون قاف بعربی ناموس و بفارسی پشه و بهندی مچهر نامند و اهل مصر و حجازستان بضم کاف

بق
پشه

و تشدید تاء مثناة فوقانیه و اهل عمان یمامه و بحرین و لحسا و قطیف ضنج بفتح ضاد معجمه و سکون نون و جیم گویند ماهیت آن بدانکه درین اختلاف است از کلام صاحب
قاموس که البق البعوضة و هی دویبة مفرطحة حمراء منتنة و البعوضة بالفتح و دویبة کالخنفساء و هی دویبة سوداء و از کلام شیخ داود انطاکی که البق له اسم یقع عندنا علی البعوضة
اعنی الناموس و هو غلط و الصحیح انه الفسافس و یعرف بالشام و المصر بالبق و هو حیوان احمر و راسه اسود و له ارجل اربع صغار سریع الحرکة یتولد فی الامکنة الحارة من العفن

بالخشب و الحصر و الاراضی العفنة معلوم میگردد که غیر پشه است بلکه حیوانی است که بفارسی شب گز و سرخک و بهندی کهتمل نامند و از کلام صاحب مجمع البحرین که البعوضة بالفتح واحدة
البعوض الذی هو صغار البق و اشتقاقها من البعض لانها کبعض البقة و هی علی خلقة الفیل الا انها اکثر اعضاء فان للفیل اربعة ارجل و خرطوما و ذنبا و لها مع هذه الاعضاء رجلان
زائدتان و اربعة اجنحة و خرطوم الفیل مصمت و خرطومها مجوف فاذا طعنت به جسد الانسان استقی الدم و قذفت به الی جوفها کالبلعوم و الحلقوم و از کلام صاحب تحفه نیز
پشه معلوم میشود و این درست است و آن اشتباه است و منشای اشتباه اطلاق بق است بر فسافس در بعضی لغات و آن دو نوع است بزرگ و کوچک بزرگ آن بهبانی است که صاحب
مجمع البحرین نوشته و این را بق و ناموس نامند و کوچک آنرا البعوض و در نی زارها و بیشه‌های پر آب و گیاه نوع بزرگ آن بسیار میباشد و گزنده و با سمیت و کوچک آن در جاهای تاریک
و پای دیوارهای نمناک و سمیت این از ان کمتر و لیکن صاحب تحفه بتبعیت شیخ داود اکثر خواص فسافس را در بق ذکر نموده بدانکه خرطوم فیل مصمت نیست بلکه مجوف و بجای بینی آنست آب
و مائعات را بدم در ان میکشد و آنرا پیچیده در دهان خود ریخته میخورد طبیعت آن گرم و خشک در دوم افعال و خواص آن بلع نمودن زندهٔ آن با حاجت جهت نفع عسر البول
و قطع حمی و بلع هفت عدد آن در جوف باقلی سوراخ دار قبل از نوبت تب ربع مجرب گفته و نفوخ سائیدهٔ آن در احلیل جهت ادرار بول و تفتیت حصاة نافع و چون بگزد بسبب سمیتی که دارد در عضو
خارش و اندک ورمی حادث گردد مصلح آن مالیدن روغن و آب لیمو است و چون زرنیخ سوده و نوشادر را با پیه گاو سرشته چند روز در مکانی که در آن بسیار باشد بخور کنند منع تولد آن نماید
و مجرب دانسته اند و از دود کاه و سرگین گاو و دراج و شونیز و چوب صنوبر بگریزد و مجرب نموده صورت نیز باعث قلت ضرر و الم نیش آنست بقثوفرثن بفتح باء موحده و سکون قاف

بقثوفرثن

و ضم تای مثلثه و سکون واو و کسر فا و سکون راء مهمله و ضم تاء مثلثه و نون لغت یونانیست ماهیت آن نباتیست برگ آن شبیه ببرگ شتره تیزک و از ان ضخیم‌تر و تیز طعم
و ساق آن مربع و گل آن شبیه بگل بادروج و تخم آن مانند تخم گندنا و بیخ آن سیاه مدور مایل بزردی و کوچکتر از سیب و بوی آن شبیه ببوی شراب نبت آن سنگلاخها طبیعت
آن گرم و خشک افعال و خواص آن محلل و ملطف و مقطع ضماد برگ آن جهت خراجات عظیم و ثآلیل منکوسه و جذب خار و پیکان از بدن و تخم آن قوی‌تر از برگ آن و ضماد آن با آرد
جو محلل قوی و جاذب خار و پیکان از عمق بدن بسوی ظاهر و بیرون آورندهٔ آن و چون بیاشامند از تخم آن یک مثقال خوابهای ردی مشوش بیند و بیخ آن در جمیع افعال از ان ضعیف‌تر و چون بیاشامند بهمین
مقدار دو مثقال آنرا با ماء القرطمین که ماء العسل است اسهال بلغم و مره سودا نماید مقدار شربت آن تا دو مثقال است بقر بفتح با و قاف و سکون راء مهمله بفارسی گاو ماده و بهندی گای

بقر

نامند ماهیت آن معروفست و نر آن که ثور باشد بهندی بیل نامند طبیعت گوشت آن زیاده از یکسال عمر آن گرم و خشک است و از حمل کمتر و از بز خشکتر افعال و خواص
آن گوشت آن بطی الهضم و غلیظ و خون متولد از ان غلیظ سوداوی و محدث امراض سوداوی مانند سرطان و جذام و ورم سپرز و داء الفیل و دوالی و بهق و جرب و قوبا و وسواس و تب ربع
و مانند اینها از امراض و مداومت آن مضر صاحبان مفاصل و عرق النساء و قاطع حیض و ولادت پیش از وقت و مورث جرب و حکه و موت فجاة و بسبب سده و صعود بخار غلیظ و بد
بسوی قلب و دماغ و نصاری چون بالای آن خمر می آشامند لهذا بسیار استعمال مینمایند جهت آنکه خمر آنرا هضم مینماید و قوت آنرا باقی میدارد و کسی که خمر نمی آشامد نباید که
استعمال نماید و باید کسیکه گوشت آنرا تناول مینماید گاه گاهی تنقیه سودا با آشامیدن مسهل سودا نموده باشد و متعرض ادرار بول نشود و اجتناب نماید از آشامیدن شرابهای
غلیظ و آبهای نی زارها و ایستاده و چون بیابد در بدن خود التهابی و سوزشی سرکه بیاشامد و یا در طبیخ آن سرکه داخل نماید و لیکن سرکه آنرا معین بر زیادتی تولید سودا است و لحم آن در
طعم لذیذ می باشد و از برای صاحبان کد و ریاضات و تعب نیکو است و مسمن و مقوی بدن و قاطع مرار رقیق و اما باعث تعفن خون است و بهترین آن گوشت گوساله فربه صحیح المزاج
است و بعضی آنرا بهتر از گوسفند چهار ساله میدانند و زرد آن بهتر از سائر الوان و بهترین اوقات خوردن آن ایام ربیع است و بدترین آن پیر و لاغر و علیل است و چون از گوشت آن
سکباج پزند منع سیلان ماده از معده و کبد نماید و آشامیدن مرقه آن که دهنیت آنرا تمام گرفته باشند با سرکه جهت منع انصباب مواد صفراوی بسوی معده و کبد و امعاء و منع انتشار آن
در بدن و دفع یرقان و ادرار صفرا و قطع اسهال صفراوی نافع و چون سرد المزاج و صاحب معدهٔ ضعیف ارادهٔ تناول آن نماید باید که آنرا خوب مهرا طبخ نماید و با کاشم و سداب و سیر
و با سرکه و عسل و شیرینیها سوای خرما تناول نماید و خوردن تره تیزک و خردل بعد از ان نیکو است و باید که آب بالای آن بزودی نیاشامند تا آنکه شکم خشک گردد و پس بیاشامند
آن شراب قلیل المزاج رقیق زرد یا سرخ و چون گوشت چربی آنرا بریان نمایند و چون آب آنرا گرفته در گوش بچکانند کرم آنرا بکشد و چون بر سوختگی آتش بمالند منع آبلهٔ آن نماید و مصلح گوشت
آن دارچینی و فلفل و زنجبیل و مهرا پختن آنست و چون در هنگام طبخ قدری پوست خربزه دران دیگ اندازند مهرا و لذیذ گرداند و مصلح گوشت گوساله و استحمام در ریاضات بود و سرآن تب را
زائل گرداند و قوت باه بیفزاید و چون با سرکه پیش از طلوع آفتاب بر برص بمالند زائل گرداند و شاخ آن سرد در دوم و خشک در سوم است و چون شاخ گاو نر را خشک نموده براده نمایند
خصوصا از کنارهای آن و مقدار یک مثقال آنرا با آب سرد بیاشامند جهت حبس رعاف و با شراب عفص جهت حبس اسهال و همچنین شاخ سوخته و استخوان مغز آن و سم سوختهٔ آن جهت تسکین وجع

و جلای بدنها و بهای سفید و چون و شقاق آنرا با عسل بیاشامند اخراج حب القرع نماید و چون هر روز نیم درهم آنرا با سکنجبین بیاشامند و مداومت آن نمایند ورم طحال عظیم را تحلیل دهد و باد را بشکند و دوران
و نیز باد فی الکله است و نیز آن جهت گریزانیدن هوام و چون از شاخ چوب آن انگشتری سازند و بپوشند در انگشت وسطی جهت صرع و ام الصبیان نافع و اهل سودان بسیار مستعمل دارند و زهره آن گرم و خشک
قریب بدرجه سوم ملکه و اول آن اکتحال آن جهت جلای بیاض چشم و لعوق آن با عسل جهت خناق و حکه و نار فارسی که آتشک نامند و اهل مصر اینها را از امراض مستعمل دارند و دور نیست لیکن حسن اعمال
آن جائز نیست و همچنین مالیدن آن از بیرون بر حلق جهت خناق و چکانیدن آن در گوش جهت تسکین وجع آن و قطع چرک بیم آن خصوصا با عسل و یا با آب سداب و زیت و طلای آن جهت
قروح و با نطرون جهت زوال آثار جدری و کلف و تنهای بر مقعده جهت قروح آن و همچنین قطور آن با شیر بز یا شیر زنان در گوش جهت قطع سیلان چرک از آن و حاقن نمودن اخراج که دران بهم رسیده باشد
و یا انفجار فتیله دران عارض شده باشد و باب کند ناجهت طنین و صداها که در گوش بهم رسیده باشد و غرغره آن با عسل و با مرابهم جهت … مانع تفتیح آنست و چون بر نیش جانوران
سمی مالیده در واآنرا تسکین دهد و سمیت آنرا زائل گرداند و بعضی برای دفع سموم مقدار یک دانگ آنرا با صلح آن که کثیرا و عسل است جهت دفع سموم می آشامند و طلای آن با عسل جهت
قروح خبیثه و تسکین وجع آن و وجع قروح فرج و ذکر و غلاف انثیین و معین بر تحلیل اورام آنها است و ضماد آن با نطرون و طین قیمولیا جهت جرب متقرح و برص و حسوسه … کلف
و آثار جلد نافع و با معاجین جهت صاف کردن منی و فرزجه آن با ادویه مناسبه جهت احتباس حیض و تنقیه رحم و مالیدن آن بر تنه درخت مانع کرم افتادن در ثمر آن است و خرزه
آن که چیزی است که در زهره بعضی گاوان میگردد و در رحم میباشد و بعد برآوردن و رسیدن هوا بدان اندک صلب میگردد و آنرا حجر البقر و بهندی گاؤروچن نامند در حرف الحاء در احجار
انشاء الله تعالی خواهد آمد و حشاء البقر در حرف الالف مع الخاء ذکر خواهد یافت خون ثور یعنی گاو نران بسیار گرم و خشک و غلیظ ضماد آن با آرد جو جهت تلیین و تحلیل اورام صلبه و طلای
محلوط آن بحنا جهت گرم کردن آن جهت تسکین وجع نقرس و مفاصل مجرب و خوردن آن در ساعت ذبح مقدار ربع اوقیه کشنده بخناق بسبب سد منافذ روح و حادث و ورم حنجره و لوزتین
و سرخی زبان و کرب و غشی شدید و عارض میگردد و شارب آنرا غثیان شدید و اضطراب و سرخی زبان و ظاهر شدن قطعه خون جامد بر دندان و وجع نواحی حلق … و تشنج
دکزاز و علاج آن آنست که قی او را بفرمایند بلکه پنیر مایه با سرکه حل نموده و تخم کرنب و خاکستر سرو و چوب انجیر و شیر انجیر و برگ طباق که بیونانی … نامند و حلتیت و بوره با بخور …
و باجوشانیده وآنرا با فلفل … بخورانند حقنه حاده و مکرر … ادعات و مدرات بریزند و تقویت فرمایند دماغ و حلق و …
و ماء العسل ضماد نمایند و علامت بر او آنست که … اسفل او چیزی شبیه بزعفران دفع کرده و گفته اند خواص گوشت آنست که چون بخته و در خون آن فرو برده و در شیشه کنند و سر آنرا
محکم بندند و ناچهل روز بگذارند تا متعفن گردد و کرم افتد و آن کرمها را در شیشه دیگر کنند و بگذارند تا یکدیگر را بخورند و یک کرم بماند آن کرم سم قاتل است نیم درهم آن در ساعت کشنده
و چون با بزر البنج قدری آنرا سائیده در بینی دمند بیهوش گرداند و بول آن جهت جلای کلف و با سرکه جهت درد دندان و چون با حرمل بجوشانند و بشویند با آن عضو مخدر را خدر
آن زائل گردد و مجرب است و چون ناگواره را در بول گوساله یکشبانه روز بخیسانند پس آورده خشک نموده نرم بکوبند و هر روز بمقدار برداشت مزاج تناول نمایند جهت استسقاء
مفید و اغتسال و نشستن پای صاحب تب ربع بول آن با بول آدمی ممزوج کرده زائل کنند و آنست قضیب خشک گردد و گوساله متقوی باه و نعوظ و بدستور خصیه خشک کرده
براده نموده آن و … آن جهت سرفه و ضعف و قروح قصبه ریه و معده و حرقة البول نیز با در جمیع افعال بهتر از بیضه خوک است و طلای آن بر خنازیر و قروح و جروح … مفید … خاصیت
بول آن در ابوال و لبن آن در البان مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی و چون رودهای آنرا گرفته پاک شسته پر باد نمایند و سر آنها را بسته بریسمانی آنها بندند و آن رودهای پر باد را در حوض
و یا غدیر و یا نهری که در آنها وزغها بسیار باشند و فرماوگنند شب سرد شود و حرکت دهند همه وزغها خیال … نموده مار ترسیده خاموش گردند و بگریزند **بقر الوحش** صاحب تحفه گوید
که نوعی از ایل است و مذکور شد و شاید اشتباهی باشد زیرا که بقر الوحش غیر ایل است و بفارسی نیله گاو و بهندی روجه بضم راء مهمله و واو مجهول و فتح جیم و ها نامند و فی الجمله شبیه بگاو است …
شاخهای آن بی فروع و بی شعبه و مشابهت با ایل که بفارسی گوزن نامند ندارد و خواص قریب بدانست **بقس** بفتح با موحده و قاف و سکون سین مهمله معرب از بقسیس بیونانی و بقسون
یونانیست و اهل شام شمشاره و بفارسی شمشاد نامند **ماهیت آن** درختیست عظیم برگ آن مانند برگ انار و مورد و از آن کوچکتر و سبزتر و ساق آن سفید و صلب و چون خشک شود
مایل بزردی گردد و از آن قاشق و عصا و شانه و غیرها سازند بسبب ملاست آن و ورقهای آن نازک مانند کاغذ نیز میسازند و بر آن قرآن و کتاب مینویسند و شاخهای آن بر …
و ثمر آن … و گل آن سفید با عطریت بسیار و تخم آن سیاه مانند حب الآس و فلفل **طبیعت آن** در دوم گرم و خشک و سرد نیز گفته اند **افعال و خواص آن** برگ آن سم حیوانات
خصوصا اشتر و ضماد نشاره آن با حنا بر سر جهت تقویت موی و دفع صداع و تفرق شدن آن و با سفیدی تخم مرغ و آرد گندم جهت استحکام مفاصل و وثی و وهن و نطول طبیخ
برگ آن جهت خروج مقعده مجرب و تخم آن قابض و مجفف رطوبات معده و امعاء و قاطع سیلان لعاب از دهان و ضماد مطبوخ آن با شراب که بجد قوام رسد جهت حمره و نمله ساعیه …

بقر الوحش

بقس

و با عسل و حنا جهت رفع آثار جلد نافع مقدار شربت از تخم تازه آن که دانه آنرا بیرون کرده باشند تا یک اوقیه و از خشک آن سه مثقال و عرق شکوفه آن در تقویت دل و دماغ قوی تر از
بهار نارنج است و چون از چوب آن شانه سازند موی را تقویت کند و فساد آنرا دفع گرداند **بقلة الحمقاء** بفتح باء و سکون قاف و فتح لام و ضم حاء مثناة فوقانیه و سکون لام
و میم حاء مهمله و سکون میم و فتح قاف و الف لغت عربی است و نیز بعربی فرفخ و رجله و حسیب و بقلة اللینه و مبارکه و بقله فاطمه و بقلة الزهراء و بفارسی خرفه و لونک و جبرانی و بترکی …
سالی و بهندی خلفه و قسم کوچک آنرا لونیا نامند و وجه تسمیه آن بحمقاء آن است که در مسیل و واد بهار و رودخانه ها و جاهای نمناک بجا میروید و خصمان بمحلی ندارد و کیاه آن بسیار
و تر و خفیف می باشد **ماهیت آن** دو نوع است بزرگ و کوچک کیاه بزرگ آن کمتر از ذرعی و ساق آن اکثر مفروش بر زمین و سطبری انگشتی و بسیار نازک و شکننده و مایل
بسرخی و برگ آن مایل بتدویر و اندک ضخیم و گل آن سفید و تخم آن سیاه ریزه و در برگ آن لزوجت و در شاخهای آن قوت قبضی میباشد و لهذا مطبوخ آن در بعضی امزجه اطلاق
و در بعضی امساک بطن مینماید و در بعض بلاد حاره با سبزه خام آنرا نیز میخورند مانند سبزیهای دیگر از نعناع و پودینه و ترخانی و کرفس و برگ کاسنی و نوع کوچک آن مفروش
بروی زمین و برگ و تخم آن از آن بسیار ریزه تر و با رقت بسیار و اندک ترشی و این اکثر خودرو میباشد خصوص در بنگاله این نوع کثیر الوجود است بخلاف نوع کبیر آن
و بهترین آن نوع بزرگ برگ و ساق سرخ آنست و نیز نوع دیگر میشود و برگ آن که بزرگ آن اندک طولانی و خودرو است **طبیعت آن** در سوم سرد و در دوم تر و …
نیز گفته اند با اندک قوت قبضیتی **افعال و خواص آن** برگ و ساق آن حالی و مسکن صفرا و قامع آن و مسکن خون و حرارت جگر و معده و حدت تبهای حاره و … اورام
و عطش و ذیابیطس و صداع حار و قاطع نفث الدم و نزف الدم و چرکی که از سینه آید مانع نزلات حاره و مبرد دماغ و قوی باه و ادرار و تفتیت حصاة و ادرار بول نماید و جهت سرفه و جرب
و حرقت مجاری بول و مثانه و امعاء و نواصیر و بواسیر دامیه و تسکین حرارت رحم و حرقت و وجع آن و حابس حیض بقوت قبض و برودت خود و جهت حب القرع و باد سرخ چون آب
آنرا گرفته مقدار ده درهم با نبات مقدار دو درهم و یا با شکر بیاشامند و خوردن بخته آن با اندک روغن و پیاز برشته کرده جهت قطع اسهال مراری و تقویت امعاء و …
حاره و داخل … صاحب تب و امراض حاره نمودن بغایت نافع خصوص در بلدان و فصول حاره و چون محرور المزاجان لاغر و خشک تناول نمایند بدان ایشانرا
تر و فربه گرداند و با سرکه خوردن آن قلیل الغذاء جهت اوجاع گرده نافع و خائیدن آن جهت دفع ضرس و اکثار آن محدث ضرس و عصاره آنرا داخل اکتحال برودت
نمودن نافع و ضماد آن با روغن گل جهت تسکین صداع حار ضربانی و سوختگی آتش و اورام حاره و با شراب جهت بثور سر و با آرد جو جهت تسکین صداع حار و ورمهای گرم
چشم و مقدمه سقاقلوس و اورام دماغی و جرب و حکه و ورم انثیین و بثری و جمره و به تنهائی جهت تسکین حرارت اعضاء و سوختگی آتش و بر معده و کبد جهت تسکین حرارت آن و با حنا
بر کف دست و پای جهت تسکین حرارت آن و بهق بشرط تکرار عمل نافع و بدستور طلای آن جهت امراض مذکوره و ریختن آب آن با روغن گل بر سر جهت صداع حار ضربانی و حقنه آب آن
جهت وجع انثیین حار و سیلان فضول از امعاء و رحم مفید و ضماد بیخ آن جهت ثآلیل و … نبات آن و برگ و ساق آن مقوی باه محرورین و مضعف مبرودین و ضعیف الحرارت
و بالخاصیه مسقط شهوت و اکثار آن مورث تاریکی چشم مصلح آن مصطکی و کرفس و نعناع مقدار شربت از آب آن تا بیست مثقال و فرش نمودن نبات آن مانع احتلام و تخم آن
در جمیع افعال مانند آب آنست و از آن ضعیف تر و با قوت مسکنه مواد و در تسکین عطش قوی تر از برگ آن و روغن آن جهت قلاع و بثور دهان اطفال و غیر آن نافع و گویند مضر سپرز و معده
بارد است و صاحب شفاء الاسقام جهت سپرز مفید نوشته و چون پنج درهم آنرا نرم کوبیده و بخته با شکر یا جلاب جهت حمیات حاده و سرفه حاره و التهاب کبد و لذع معده
و سعال بنوشند نافع و تلیین بطن نماید و مصلح آن قند مقدار شربت آن تا پنج درهم بدل آن در اکثر امور بزرقطونا و بریان یعنی بو داده آن قابض و غیر بو داده آن ملین طبع
… بزر بقلة الحمقاء در قرابادین ذکر یافت **بقله یمانیه** از بقول عربیه و بقله یمانیه و یربوز و جربوز و اهل اندلس بلیطس و بفارسی سفید مرز و اهل بلخ منبج و اهل
بخارا و جرجان بورمنی و بسندی خانتهاری و بهندی چولائی نامند **ماهیت آن** مالیقی و بغدادی نوشته اند که گیاهیست شبیه بکاسنی و از آن ریزه تر مایل
بسرخی و بی طعم و در کنار آبها میروید و حکیم میر محمد مومن در تحفه نوشته که در تنکابن و طبرستان اسپکی نامند و ابن تلمیذ گوید که تخم آن شبیه است بتخم بستان افروز و قسم ماده آن
سرخ مرز است و مترجم صیدنه ابو ریحان نوشته برگ آن شبیه برگ زردآلو و مناسبتی میان آن و بستان افروز باین است که نبات بستان افروز سرخ میباشد و نبات منبج سبز و
تخم هر دو باهم مشابهت تمام دارند و نوع سرخ آن را که برگ و شاخ آن سرخ و درازتر است و آنرا لجنج نیز گویند و نوع دوم را ماده و این قول اصح و وجه … چنین است و سفید
آن در بنگاله بسیار بلند می شود بلکه اکثر بر روی زمین میباشد **طبیعت آن** در دوم سرد و تر **افعال و خواص آن** ملین طبع و مرطب بدن و قلیل الغذا
مطفی حرارت غریبه و مولد خلط صالح و مسکن تشنگی و سرفه حار چون با آب انار و روغن بادام طبخ نمایند و طلای عصاره آن با روغن گل جهت صداع شمسی احتراقی و ضماد

بقلة الحمقاء

بقله یمانیه

آن جهت جرب و حکه و اورام حاره و خراج و قروح و ورم چشم و ثآلیل و قروح باطنی و شهدیه و غلیان خون نافع و بطی الهضم و مضر مبرودین و قاطع باه و مصلح آن جوارشات حاره جهت
محرورین نافع و مسکن سرفه و عطش عارض از حرارت و مره صفرا خصوصا جوشانیده و پخته آن با روغن بادام شیرین و آب انار شیرین و کشنیز تر تازه یا خشک و طلای آب آن جهت صداع
عارض از احتراق شمس نافع و تخم آن سرد و خشک و رادع و جهت امراض حاره و اورام گرم شرباً و ضماداً مفید و صاحب دستور الاطبا نوشته که بیخ آنرا چون با آب بسایند و بر عرق مدنی
که بفارسی رشته و پیو و بهندی نارو نامند بمالند نافعست مضر گرده مصلح آن شکر مقدار شربت آن تا سه مثقال است **بقلهٔ حامضه** بفارسی تره خراسانی و ساق ترشک و بهندی
ساک چوکه نامند **ماهیت** آن قسمی از حماض بزرگ ورق بی ساق است و از برگ کرنب کوچکتر و در جاهای نمناک میروید و طعم آن ترش **طبیعت** آن در دوم
سرد و خشک و گویند در اول **افعال و خواص آن** شکم را ببندد و مره صفرا را سود مند بود و اشتهای طعام آورد و هرگاه نقصان از حرارت باشد محرور المزاج را نافع و مبرود را
مضر و عصب را بدستور مصلح آن عسل است **بقلهٔ البریه** آنرا بقلة الرمل نیز نامند جهت آنکه منبت آن اکثر صحراهای رملی است **ماهیت** آن نباتیست از کاسنی بری
کوچکتر و بیخ آن پهن بر روی زمین و گل آن زرد بخلاف قنابری که بیخ آن بر زمین فرو رفته است و طعم آن با اندک شوری و تلخی و در آخر زمستان میروید و در آخر نیسان و اوایل حزیران
و تخم آن شبیه به بذر دانه است **طبیعت** آن در اول سرد و بار طوبت معتدل و گویند گرم و خشک است **افعال و خواص آن** مصلح امزجه و سریع الهضم و خفقان قلب و
خوشبوئی دهان و استحکام لثه و تقویت عمور یعنی گوشت بن دندانها و تقویت قوت باصره و معده و کبد و احشا نافع و صفرا را دافع نماید و بخار عرق آن جهت حمی ربع و حمی بلغمیه نافع
و از خاصیت آنست که چون زیر جامهٔ خواب گذارند خوابهای خوب بینند **بقلة الرماد** بضم را مهمله و فتح میم و الف و ها **ماهیت** آن نباتیست برگ آن شبیه برگ بارتنگ
و از آن ریزه تر و مائل بغبرت و بیخ آن باریک و پرشعبه و بیرون آن سیاه و اندرون آن سفید و منابت آن اکثر بلاد مغرب و ارمینیه و جزایر و خوزستان و هر سال در بهار میروید
و تا اواسط تابستان میماند **افعال و خواص آن** پوست بیخ آنرا چون بکوبند و بفشارند و عصارهٔ آنرا گرفته طبخ نمایند تا غلیظ و سیاه ماند و رفت کرده بر پیکان تیری که
که بالنده و بهر حیوانیکه بزنند و بخون آن برسد آنرا در ساعت میکشد و اهل اندلس بیخ مقشر آنرا بجای کندش استعمال مینمایند و در نهایت گرمی و خشکی و سه درهم آن کشنده است
بقلة الاوجاع به یونانی آنرا فاقالیا و اهل مغرب توجره نامند **ماهیت** آن درختیست عظیم منبت آن سواحل هند و زیرباد و دکهن و زنگبار و برگ آن مانند برگ
بادام و گل آن بسیار زرد و ثمر آن مدور و مایل بسرخی و در آخر سرخ میگردد و بعد رسیدن سیاه و شیرین و چون دو سه شب آنرا بخیسانند مداد بغایت خوش رنگی میشود و گویند
عین الدیک تخم ثمر آن است **طبیعت** آن در سوم گرم و در چهارم خشک **افعال و خواص آن** ذرور آن جهت التیام قروح کهنه و جراحت تازه و قطع نزف الدم
و تخفیف قروح سائله و غسول آب آن جهت نیکوئی رنگ رخساره و تقویت مفاصل نافع و بخور آن کشنده بیس و سکون و بعضی از اختناق متعلق علاج آن مقشبات و مرطبات
و دهنها و حمولات معتدله و فصد در صورت احتیاج است و گویند علاج پذیر نیست و صباغان چوب آنرا جوشانیده و در رنگ کرباس و غیره مستعمل دارند **فصل الباء**
مع الکاف **بکما** بفتح با و کاف مشدده و الف **ماهیت** آن درختی است در مکهٔ معظمه زادها الله تعالی شرفاً شبیه به بشام و برگ آن از آن ریزه تر و ثمر آن
مدور تر و بزرگ تر از آن و صمغ سفیدیکه از آن میچکد از ماندن مانند صمغ بشام سرخ میگردد **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک **افعال و خواص آن** ضماد ثمر آن جهت
نضج و ماسیل صلبه و اورام بلغمیه و مرکبه و سایر صلابات و مسواک چوب آن جهت تقویت لثه و منع آفات از دندان و دمعهٔ آن جهت وجع پستان و تخم آن مقوی معده و جهت
سرفه و اورام بلغمیه و سوداویه نافع **بکچی** بضم با موحده و سکون کاف و کسر جیم فارسی و سکون یا بلغت هندی است و باکچی نیز گویند **ماهیت** آن تخمیست مدور و اندک
طولانی و پهن و اندک سیاه و اندرون آن سفید و در غلافی مدور سه چهار عدد قریب بهم در خوشه مانند عنب الثعلب و برگ آن مانند برگ بقلهٔ خراسانی و گل آن گلابی رنگ
طبیعت آن گرم و خشک و سرد و خشک نیز گفته اند **افعال و خواص آن** ملین و نفاخ و مشهی و مفرح و جهت برص و بهق و جرب و فساد خون و جذام شرباً و ضماداً
بتنهائی و با ادویه مناسبه دیگر جهت فساد صفرا و حمیات بلغمیه و دیدان و حب القرع و قروح مجاری بول نافع و تخم آن در افعال مذکوره قویتر و اهل هند تخم آنرا از جملهٔ
رسایین میدانند **بکن** بضم با موحده و فتح کاف مشدده و سکون نون و عوام بکم بمیم نیز گویند **ماهیت** آن گیاهیست هندی منفرش بر روی زمین برگ آن
ریزه و اندک پهن طولانی و باشرفه کمی و سر آن اندک مدور و بیخ برگها باریک **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص آن** آشامیدن آب برگ آن جهت
رفع حمیات بلغمیه و عفنه و سرفه بارده و حبس البول و حرقت آن و حصاة مثانه نافع و ضماد آن منضج دمامیل و گویند چون روی تو تیا را گداخته و در حین گداختن برگ
سائیده قدری معتدی بر آن ریزند آنرا سوخته سفید آب میکرداند در غایت خوبی **بکمون** بضم با موحده و سکون کاف و ضم میم و سکون واو و نون لغت فارسی و بعضی

بقلهٔ حامضه
بقلهٔ البریه
بقلهٔ الرماد
بقلهٔ الاوجاع
بکما
بکچی
بکن
بکمون

عرفج نامند **طبیعت** آن از جملهٔ شوعات است و گیاه آن در کنار آبها میروید شبیه بدرخت ساق و شاخهای آن زیاده بر پنج عدد میباشد و مایل بسرخی و شیر دار و از این جهت آنرا دو حمه
الاغصان نامند برگ آن شبیه برگ کاج و پیچیده و گل آن سفید و در هم و تخم آن شبیه بشاه دانه و آنرا حب الفقد می دانند **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص آن**
مفتح سده و احشا و جهت سپرز بغایت نافع و گفته اند که اگر زن در سالی یکعدد از تخم آنرا تناول نماید در آن سال آبستن نگردد و اگر هفت سال بدان مداومت نماید هیچ وقت حامله
نشود **بکهر بنده** بفتح با موحده و سکون کاف فارسی و خفای ها و کسر را مهمله و سکون یا مثناة تحتانیه و نون و دال چهار نقطهٔ هندی و ها بلغت هندی است **ماهیت**
آن ظاهراً نوعی از خروع است که در بنگاله میشود و فرق میان این و خروع آنست که شاخهای درخت بکهر بنده از پا پهن رو ئیده میباشد و برگ این مانند برگ بید انجیر و ثمر
این بی جوزته و مدور و اندک طولانی و پوست آن سبز و صاف و مغز تخم این سفید و مخدر ماننده تانوله **افعال و خواص آن** بیخ ساقه برگ آن ملصق و ملحم جراحات تازه
و قاطع نزف الدم آن بسرعت و مجرب **فصل الباء الموحده مع اللام** **بلادر** بفتح با موحده و لام و ضم دال و سکون را مهمله و بذال معجمه نیز آمده لغت فارسی است
ماخوذ از بهلاوه بهندی و بعربی حب الفهم و حب القلب بجهت مشابهت آن بقلب حیوان و برومی انقردیا نامند **ماهیت** آن ثمریست هندی درخت آن شبیه بدرخت بهل
و شاخهای آن از بیخ رسته مائل بزمین و بر زمین افتاده و هر جا شاخ که آن بزمین میرسد ریشه می بندد و منبت آن جنگلها و دو نوع میباشد یکی صغیر و ثمر آن شبیه بنارنجی و بهی
و در خامی سبز و بعد رسیدن زرد میگردد و در اندرون آن لحمی اندک شیرین و با چاشنی کمی و عفوصت بسیاری و بعضی مردم آنرا میخورند و بر سر آن بلادر الکلیل و انه صنوبری شکل مانند دل
حیوان و بر سر آن گل آن میباشد و بعد رسیدن سیاه میگردد و گل آن میریزد و در اندرون ثمر آن تخمها میباشد و گوشت آن اندک شیرین چاشنی دار با عفوصت بسیار بعضی اطفال
و مردم آنرا میخورند و الکلیل بالای آن که بلادر است مغز شیرین دارد ماننده مغز بادام و بر بالای آن مغز و زیر پوست رطوبتی غلیظ لزج و آن عسل آنست که دهن بلادر نیز نامند و طریقه
اخذ عسل آن آنست که سر آن که ماننده قمعی است بریده ابزرا گرم کرده بدان بچسبانند و بفشارند بقوت تمام و آنچه عسل از آن برآید در صدفی و یا در ظرفی شیشه و یا چینی جمع نمایند
و همچنین دانه دیگر تا بقدر مطلوب برآید و یا آنکه بر روی سنگی و یا تابه آهنی بگذارند و دسته هاون آهنی را گرم کرده بر آن بفشارند تا عسل آن برآید بدستور مذکور جمع نمایند
و یا آنکه با کنجد نرم بکوبند و اندک نمک آبی بر آن پاشیده در پارچهٔ کرباس قوی انداخته در شکنجه بکشند تا آنچه روغن در آنست بخوبی و آسانی برآید پس جمع نمایند و بکار برند و باید
که در جمیع احوال دست و دهن و بینی را محافظت نمایند که باعث تورم آنها نگردد زیرا که در بعضی امزجه بسبب عدم موافقت بخار و رائحهٔ آن باعث تورم ابدان ایشان میگردد
به جای رسیدن عسل آن پس اگر اولا امتحان نموده پس متوجه اخذ آن گردند بهتر است و چون خواهند که مغز آنرا تناول نمایند باید که بلادر در سیخ در آتش اندازند تا پوست
و عسل آن سوخته گردد و مغز آن نسوزد پس پوست عسل سوخته کرده و مغز آن نسوزد پس پوست عسل سوخته آنرا دور کرده مغز آنرا تناول نمایند و طریقهٔ استعمال عسل آن آنست
که بروغن مغز گردکان و یا کنجد تازه و یا روغن گاو تازه چرب و خلط کنند و یا با مغز گردکان و یا کنجد مقشر و یا نارجیل سائیده و سرشته تناول نمایند و داخل معاجین و غیرها
کنند و تنها بی بدرقه دهن و یا شیر و مانند چنانچه ذکر یافت استعمال آن جایز نیست و دوم کبیر که در بنگاله و هند مشهور به بادام فرنگیست درخت ثمر آن نیز شبیه بدان است
الا آنکه الکلیل این که بادام فرنگی نامند بهیأت گرده بزرگ و به بزرگی آن میباشد و عسل این کمتر و مغز این شیرین تر و ماکول و عسل این غیر مستعمل است و دستور خوردن مغز این نیز
بدستور نوع اول است و در نوع اول بعضی دانهها کم عسل و خشک میباشد و این را بلادر ذکری نامند **طبیعت** عسل آن در چهارم گرم و خشک و پوست آن در سوم و مغز
آن در سوم گرم و در اول خشک **افعال و خواص آن** مسخن و محلل و ملطف و مقرح جلد و جهت قروح و امراض بارده و ماغیه و رطوبیه مانند فالج و لقوه و رعشه و خدر
و نسیان و اختلاج و قطع ثآلیل و دفع رطوبات و ریاح و سلس البول و وسم و سایر آثار جلدیه و تقویت حفظ و ذهن و اعصاب و دندان و باه نافع مضر محرورین و محرق
خون و مورث یبوست دماغ و جنون و سرسام و مالیخولیا و جوشش دهان و تهیج بدن مصلح آن روغن گردکان و مغز تازهٔ آن و مغز نارجیل تازه و کنجد مقشر و استنشاق دهن
بنفشه و خورانیدن ماء الشعیر و اشیاء بارده و مصلح تهیج عارض از آن گویند روغن ماهی ریزه است که بهندی تنگره نامند که در روغن کنجد طبخ نموده بر بدن بمالند مقدار
شربت آن از ربع درهم تا نیم درهم و دو درهم آن کشنده بدل آن پنج وزن آن فندق و ربع آن روغن بلسان و سدس آن مقل است و اکتحال آن در جاربانهای سوخت
بیاض و رافع آن خریق و ضماد آن با ادویه مناسبه غیر مقرحه جهت جمیع امراض بارده نافع و مغز آن لذیذ و بمضرت و مشهی و مهیج باه و پوست آن مهیج باه و جهت سیاهی موی
بغایت مؤثر خصوصا که با روغن بطم مدبر نموده باشد و دستور اخذ عسل آن و خوردن بلادر و مرکباتیکه اصل و عمدهٔ آنها عسل آنست مانند انقروریا و جوارش بلادر و حلوا
و دلبهره و دهن و عرق و لبابهٔ طولونیه و مزید العمر و معجون آن در قرابادین ذکر یافت **بدانکه** شخصی که بلادر خورده باشد و از امراض حاده و سوزش باطن و جراحات

الالتهاب و خشونت زبان و حلق و سواء عارض شده باشد علاج او آنست که او را اسکنجبین تازه و روغن گاو و یا گوسفند و یا روغن کنجد تازه بخورانند و بر بدن او مکرر بمالند و فاد زهر و دوای مجرب باد و دوغ گاو تازه ساییده بخورانند تا آنکه حدت و لذع آن تسکین یابد پس ماء الشعیر و دوغ گاو و ترش و شوربای چرب و برنج چرب خصوص بروغن کنجد تازه بخورانند و در بینی او روغن بنفشه و بادام بچکانند و بر سر او چیزهای خنک تر بمالند مانند روغن گل با شیر زنان و امثال آن و نطول نمایند بر سر آن آبی که بنفشه خشک پوست خشخاش و مقشر و تخم کاهو و بیخ لفاح از هر یک یک مشت در آن بجوشانند تا آنکه آب سرخ گردد و صاف نموده مکرر بر سر او بریزند و لعاب بزرقطونا با جلاب و آب انار و اشیای بارده رطبه و آب گوشتها بخورانند و مصلح قروح حادث از بلادر موم روغن مصنوع از موم سفید و روغن گل است خواه قروح ظاهری باشد یا باطنی

بل بفتح بای موحده و سکون لام نیز گویند بلغت هندی اسم خیار هندی است بزرگتر از خیار کبیر و گویند بهندی آنرا کری و بلغت اهل بنگاله کرمی نامند **ماهیت** آن آنچه حکیم میر محمد مومن نوشته که تخم آن تلخ و مغز آن چرب و پوست ثمر آن در خامی سبز و بعد رسیدن زرد مخطط بسبزی و بعضی زرد دیگر رنگ و لحم آن در خامی تلخ و بعد رسیدن اندک ترش میگردد و بسیار خوشبو میباشد و جهت خوشبویی آنرا نزد خود نگاه میدارند بجای دستنبویه است و نبات آن شبیه بنبات خیار و شاخهای آن باریکتر و برگ آن کوچکتر نازک و نرم بی زغب **طبیعت** تخم آن در آخر دوم گرم و خشک و با قوت قابضه و لحم آن ازان کمتر **افعال و خواص آن** مقوی احشا و محلل صلابات عصب و جهت فالج و لقوه و سائر امراض بلغمی و بواسیر و ریح و رطوبات غریبه و جوارشات جهت تحلیل ریاح و بواسیر و غیر آن نافع و قابض طبع و مبهی بخور آن جهت بواسیر بسیار مفید مقدار شربت آن تا دو مثقال و مصدع محرور مصلح آن کشنیز آمده است [illegible] و صغار معدی و خلط تیز و خمیر است بجهت کسب قدری ازان را با گوشت طبخ نمایند بروغن تازه و خود بخورد ها بسیار بسیار میکرد و معمول اکثر اطبای خان اهل شاهجهان آباد است جهت انهضام طعام و تحلیل ریاح و قولنج ریحی بسیار نافع و مجرب چون خشک نموده سفوف سازند و با اندک آب گرم بنوشند و یا با ادویه مناسبه دیگر ترکیب نمایند از قبیل جوارشات و با معاجین و با سفوفات و غیرها و اسحق بن عمران نوشته که بل و انه است سیاه و در خلقت شبیه بدر و بزرگتر از آن بسیار تیز و در داخل آن مغزی چرب و آن مستعمل و از بلاد هند آورند و بعضی بیلرا پوست آن دانسته و اقوال دیگر نیز در ماهیت آن وارد است و بالجمله این دویه مجهوله است و کجری معروف و چنان است که ذکر یافت و محتمل که بیل خشک قطعه قطعه نموده باشند که بخته معمول عطاران اهل سند است که قطعه قطعه نموده خشک کرده بسفر و سند

بلاس بفتح بای فارسی و لام و الف و سین مهمله لغت هندی است و آنرا ڈهاک و تیسو نیز نامند **ماهیت** آن درختی است هندی مشهور و دو صنف میباشد یکی بزرگ و دیگر کوچک درخت بزرگ آن عظیم و کوچک آن بمقدار یک قامت و بی ساق و برگ هر دو شبیه بهم و مانند برگ جوز و سر برگ آن مدور و بیخ آن باریک و غنچه گل آن سیاه رنگ و پر زغب و بعد شکفتن زرد و نارنجی میگردد و خوش منظر و بسیار پر گل و منبت آن اکثر بلاد هند و بنگاله و مستعمل گل آنست و صمغ آن **طبیعت** برگ آن گرم و تر و با عفوصت بسیار لهذا بعضی خشک گفته اند **افعال و خواص آن** مشهی طعام و مبهی و بجهت تحلیل و تحلیل ریاح و شکم و ریاح غلیظه محتبسه در بطن و قولنج و بجهت اخراج خلفه و دیدان و بواسیر و جبر کسر عظام گویند قایم مقام مومیایی است و گل آن سرد و خشک و قابض شکم و دافع فساد بلغم و صفرا و خون و مدر بول و گل سفید آن بسیار مقوی باه و ضماد مطبوخ آن محلل اورام و نزول آب در کیس و بر عانه جهت رفع احتباس بول و حیض و تحلیل ورم مثانه و رحم و ثمر آن گرم و تر و دافع امراض گرده و مثانه و بواسیر و کرم شکم و فساد سوداء و بلغم

بلاس پاپڑه بفتح بای فارسی و لام و الف و سکون سین مهمله و فتح بای فارسی و الف و بای فارسی و رای مهمله و ها **ماهیت** آن ثمر درختیست هندی پوست آن زرد و مغز آن سفید مایل بزردی و اندک لعابی بی طعم غالبی و بعد خشک شدن پهن اندک عریض و طولانی مانند برگ کوچک ضخیم کروی شکل میگردد و چهار نوع میباشد سرخ و کبود و زرد و سفید و همه در خواص برابراند **طبیعت** آن گرم و تر **افعال و خواص آن** آشامیدن آن جهت بواسیر و دیدان و حب القرع نافع و قطور آن با ملح اندرانی و پوست هلیله بالسویه در گلاب خیسانیده جهت رفع بیاض عین مجرب

بلاسنطور بفتح بای عجمی و لام و الف و فتح سین مهمله و سکون نون و ضم تای مؤلفه مهمله و سکون واو و رای مهمله لغت فرنگی است بمعنی شجرة النبی و آنرا سنطو و لیند و سنطو نیز نامند و معنی لفظ اول شجرة النبی و ثانی شجره مبارکه است **ماهیت** آن دوا دویه جدیده است که طایفه فرنگ در سنه هشتصد هجری که ارض جدیده را یافتند و در تصرف آوردند معرفت بدین دوا بهم رسانیده اند و باطراف بردند و آن درختیست شبیه بدرخت لسان العصافیر بهیأت مجموعی و با دو پوست یکی خارجی غلیظ شبیه بپوست بلوط و دوم نازک متصل بچوب و بینی مغز آن و این سبز و زرد مایل بسفیدی مانند صندل زرد و چوب داخل آن که بمنزله لب آنست سیاه سنگین متین مانند آبنوس و با دهنیت و مانند چوب صنوبر با آتش مشتعل میگردد و بلاسنطور را فرنگان بر مراکب حمل نموده بقسطنطنیه می آورند و ازان در انجا قبضه کارد و خنجر و شمشیر میسازند و بهترین آن سنگین بسیار دهنیت تازه آنست که کهنه و پوسیده نشده باشد و مستعمل و شدید النفع مغز سیاه رنگ شبیه بآبنوس آنست و بعد ازان پوست داخلی شبیه بصندل زرد و پس پوست خارجی آن **طبیعت**

آن گرم و خشک در آخر درجه دوم و بعضی یابس در سوم گفته اند **افعال و خواص آن** مفتح و مرقق و معرق و مقطع و محلل و مجفف و با قوت تریاقیه و بالخاصیت مقاوم سموم و دافع آنها و جهت صرع و نسیان و جمیع نوازل و نزول آب در چشم و ضیق النفس و نیکویی بوی دهان و زوال بخر و تقویت معده و امعا و تفتیح سده کبد و طحال قدیمه متمکنه و درد پهلو و پشت و نقرس و مفاصل و انضاج اورام بارده و خنازیر و آتشک که شجر نامند و سرطانات و انواع جربهای کهنه و بالجمله اکثر امراض بلغمیه و سوداویه ردیه را مفید و هزال مفرط و قمی و حبس آنرا زایل گردانند و انعاش حرارت غریزی و تقویت روح و تعدیل مزاج نماید و این بسبب صدور آثار مقتضاه کیفیات متخالفه ملبسان رطوبت اصلیه و ملبسان طبیعت نامیده اند و از صورت نوعیه آن دانسته اند نه از کیفیت فقط و آنرا مانند چوب چینی طبخ نموده مفرد یا مرکبا مانند چوب چینی استعمال می‌نمایند و طریقه طبخ و استعمال آن در خاتمه قرابادین کبیر بتفصیل ذکر یافته و در مقدمه این کتاب نیز

بلبل هزار دستان بضم دو بای موحده و سکون دو لام **ماهیت** آن طایریست خوش آواز بقدر کنجشکی کوچک خوش شکل و سبز رنگ و نزدیک سر آن سیاه و سفید و نیکو لحن و ملیح الصوت لهذا آنرا در خانها نگاه میدارند و تربیت مینمایند **طبیعت** گرم و خشک در سوم **افعال و خواص آن** بغایت محرک باه خصوصا مغز سر و بیضه آن و سرگین آن بسیار جالی و با قوت قابضه ضماد آن جهت رنگ رخسار و ازاله کلف و نمش و آثار جراحات و آشامیدن خون گرم گرم آن جهت اسقاط جنین موثر و خاکستر آن جهت التیام جراحات و آشامیدن خون گرم آن جهت [illegible] قصبه ریه و سعوط سفید و مبرود را نافع و محرورین را مضر است

بلبوس بفتح بای موحده و سکون لام و ضم بای موحده و سکون واو و سین مهمله لغت یونانیست بمعروف نزد عرب به اصل الزیر و بصل الزیر و بفارسی زیر و تلخه پیاز و بترکی داغ سوغانی و در لرستان حارم نامند **ماهیت** آن مانند پیاز کوچکی است الا آنکه تو بر تو نیست بلکه مانند سیر یکدانه است و پوست آن سیاه و منتشر و برگ آن مانند پیاز و ازان عریضتر و در طعم و بوی شبیه به پیاز و بیخ آن از یاران بزرگ میشود و اندک تلخ و مایل بشیرینی و از ماکولات است و این بلبوس نیز گویند که مثل پیاز است و کوچک طولانی و رنگ آن ارغوانی و رمانی و ازان کلکونه سازند و چون تخم مرغ زنان بجوشانند مثل روناس رنگ میکند و به پیاز نرگس شبیه و برگ آن مثل کراث و گل آن شبیه به بنفشه و طعم آن با حلاوت و گفته اند بعضی ازان شیرین طعم و بعضی تلخ و بعضی بمزه میباشد **طبیعت** آن در اول سوم گرم و خشک و بعضی در آخر اول خشک گفته **افعال و خواص آن** مهیج باه و جالی و جاذب خون بظاهر جلد و مسمن بدن و ضماد آن بر کمر و حوالی قضیب جهت تقویت باه مفید و مخرج پیکان و تیر و خار است از بدن و ضماد آن بتنهایی و یا با عسل جهت التوای عصب و کوفتگی استخوان و همچنین با عسل جهت تقویت بدن که سست شده باشد و گزیدن سگ دیوانه و با فلفل جهت درد معده و با زرده تخم مرغ جهت کشته آدم زیر چشم و با ادویه مناسبه جهت قلع ثآلیل مسماریه و حبس عرق و با نطرون مشوی جهت تنقیه نخاله سر و قروح رطبه آن و با سکنجبین جهت بثور لبنیه آن و با آرد جو جهت شگاف عضل و ناخن و با خانق النمر جهت کلف و بهق و آثار قروح و سیاهی باقی مانده در بدن بعد اندمال جراحت و با برگ جهت غرب و طلای پخته آن در زیر خاکستر با بوره ارمنی جهت نخاله سر و زخمهای تازه و بدستور ضماد مشوی آن در زیر خاکستر گرم با رؤس سمک صغار که در سعتر میباشد بعد از سوختن آنها جهت قروح صفراویه دفن که بعضی ازان و انها سرایت به بعضی دیگر نماید و اکثر جوانان را پیش از بر آمدن ریش عارض میگردد و دیر میماند و با سرکه جهت غرب که ورم ماق عظیم ام است و چون با آب بپزند و با سرکه بخورند جهت دهن عضل و حمول آن جهت اخراج جنین و مشیمه نافع و المضار بطی الهضم و مولد خلط غلیظ لزج حاد و مضر عصب و مورث مغص مصلح آن کاسنی و شیر تازه با عسل و دافع نفخ آن انیسون و مخلل آن یعنی پروردهٔ آن در سرکه محرک باه و مرطوب است

بلح بفتح بای موحده و لام و سکون خای مهمله بفارسی غوره خرما نامند **ماهیت** آن ثمر درخت خرما است که هنوز از سبزی بر نیامده و میل بشیرینی ننموده باشد **طبیعت** آن در اول دوم سرد و در آخر آن خشک و قابض **افعال و خواص آن** با عطریت و مقوی لثه و معده و جگر و عصب مسترخی و قاطع قی صفراوی و اسهال مزمن و ادرار بول و سیلان رحم و خون بواسیر ناشتا و ضماد آن ملصق جراحات تازه و دهشتو کننده عرق و حابس آن و خاییدن آن مقوی لثه و بدستور مضمضه بطبیخ آن و مداومت اکل آن قاطع جرام و مضر شش و سینه و مولد خلط غلیظ و ریاح و سده و مصلح آن عسل و بنفشه مربا و شربت خشخاش مقدار شربت آن دو درهم و جزو اعظم سکنجبین ازالکه اکثر خوشبوئیها است چون آب آنرا با آب غوره بجوشانند تا غلیظ گردد و در چشم کشند جهت قطع دمعه و جرب و سلاق مجرب

بلخته بکسر بای موحده و لام و سکون خای معجمه و فتح تای مثناة فوقانیه و ها و بجای مهمله نیز آمده لغت مغربیه **ماهیت** آن گیاهیست منبسط بر روی زمین و شاخهای آن باریک و سرخ بهم پیچیده مانند پیچیدن کرمها بر روی زمین بشکل دایره مستدیر و گل آن سرخ و سفید **طبیعت** آن گرم در اول و مایل بخشکی **افعال و خواص آن** محلل و ملطف و مقطع و غرغره بعصاره و طبیخ آن جهت اخراج زلوی در حلق مانده و ضماد برگ آن محلل قوی و همچنین بطول برگ و مطبوخ آن جهت تحلیل اورام نافع و خوردن آن در طب مستعمل نیست

بلخیه بفتح بای موحده و سکون لام و کسر خای معجمه و فتح یای مشدده

وما آنرا اخلاف طبی نامند بسبب انکه درخ کاز مملکت توران است بسیار بهم میرسد و هراج نیز نامند و بفارسی بید مشک گویند و در حرف الباء در خلاف مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی بعضی

بلسان

آنرا گرم در اول و مایل به یبوست دانسته اند منسوب بمشتری است بلسان بفتح باء موحده و لام و سین مهمله و الف و نون ماهیت آن نوشته اند درختی است عظیم نامقدار شجرة الحطم
میرسد بتربیت و مانند انسان ستاذی میگردد و از سردی و گرمی و عطش سیرابی پس سزاوار آنست که آنرا تدبیر نمایند و بحسب هر زمان و فصل تا بکمال لایق خود برسد و برگ آن شبیه ببرگ
سداب و بسیار سفید تر از آن و منبت آن اول عین الشمس بوده که دیهی است از دیهات مصر و انطاکیه نوشته که در کتب نصاری موقوم است که حضرت مریم با حضرت مسیح علیهما السلام
چون گریخت بمطریه آمد و آنجا اقامت نمود نزدیک آن چاه و نشست ثیاب خود را و ریخت آب آنرا درخت بلسان از آن روئید و لهذا نصاری تعظیم بسیار مینمایند و روغن آنرا باضعاف
وزن طلا میخرند و ذخیره مینمایند ترو بطارقه و رهبانان و از ادویه مفرده نفیسه بیمثل است و بهترین چوب آن که عود بلسان نامند تازه خوشبوی سنگین سرخ رنگ آنست
که پوست آن زرد باشد بهترین روغن آنست که در سرطان نزد طلوع شعری یمانیه گرفته باشند و امتحان خوبی آن آنست که چون در آب اندازند فرو رود و چون پنبه یا پشمی را بدان
بیالایند و بشویند تا تمام منحل شده گردد و از لزوجت آن در آن چیزی نماند و چون انگشت را بدان بیالایند و بچوبی و یا بالای ثوبی بمالند و بسوزانند اذیت بچوب و ثوب نرساند و در
امر مشارکت حجر مصعد یعنی عرق آن و مشابه نفط است و از مدتیست که بلسان از مصر برطرف شده و عشابان و عطاران اجزای درخت لبستان را از عود و حب و لبن بجای آن میفروشند
و مردم استعمال مینمایند و این در افعال بسیار ضعیف و بدل آن میتوانند شد طلیعب حب دهن و عود آن و بدستور خواص هریک بجای خود انشاء الله تعالی مذکور خواهد
اما برگ آن پس آشامیدن طبیخ آن جهت تحلیل نفخ و ریاح غلیظ و اخراج زلوی در حلق مانده و قطور مطبوخ آن در گوش جهت تسکین وجع آن و تکمید بدان جهت تسکین صداع
رطوبی و همچنین ضماد آن جهت رفع صداع بارد رطوبی و گزیدن عقرب و ضماد پوست بیخ آن با سرکه جهت قلع ثالیل و ضماد بیخ و ریشهای سوخته آن با سرکه جهت دفع ثالیل
و مرهای پوست تازه آن با عسل جهت تقویت معده و رفع رطوبات آن مفید و چون شاخ و برگ آنرا در آب بپزند و آب آنرا با روغن کنجد تازه بجوشانند تا روغن بماند آن روغن

بلسکی

قایم مقام روغن بلسان دانسته اند و گفته اند بسبب حرارت مزاج آن منسوب بمشتری است بلسکی بضم باء موحده و فتح لام و سکون سین مهمله و کسر کاف و یاء مثناة
تحتانیه لغت عربی است و نزد اهل مغرب معروف بمصفی الرعاة و صید لانیه آنرا قوت البربه نامند ماهیت آن نباتیست بشاخ درشت مربع و ساق و شاخهای آن
دراز و برگ آن متفرق و شبیه ببرگ روناس و مایل باستداره و گل آن سفید و تخم آن صلب مدور و میان آن مایل بکجی و چون چوپانان شیر را بآن از موی صاف کنند لهذا
مصفی الرعاه نامند طبیعت آن مرکب القوی حرارت و یبوست بر آن غالب و یبس آن زیاده از حرارت افعال و خواص آن ملطف و جالی آشامیدن نیم اوقیه از
عصاره آن با شراب ابیض ممزوج و یا با آب مجرب النفع جهت استسقاء و اعیا و پنج درهم از حشیش آن نیز بدستور و قطور عصاره و یا مطبوخ آن با روغن گل و بنفشه جهت تسکین درد گوش و ضماد

بلغار

آن با پیه خوک جهت ابتدای خنازیر مفید و بسبب حرارت خود منسوب بمشتری است بلغار بضم باء و سکون لام و فتح غین معجمه و الف و راء مهمله در آخر و تلاتین نیز و بهندی
بودار نامند ماهیت آن چرمی است سرخ رنگ خوشرنگ ضخیم دانه دار خوشبو که از شترخان می آورند و سبب بوی آن گویند آنست که دباغت آنرا از پوست درختی
مینمایند که آن درخت خوشبو است و در سوای آن بلد جای دیگر نمیشود طبیعت آن سرد و خشک افعال و خواص آن مانند افعال و خواص آن جلود است و در
حرف الجیم مذکور خواهد شد و آب خوردن در اوانی مصنوع از آن مقوی قلب و رافع خفقان و ضعف باه و در ورو تراشه آن حابس دم خصوص سوخته آن که در

بلور

جراحات تازه بر نمایند بلور بکسر باء و فتح لام مشدده و سکون واو و راء مهمله بفارسی بلور بضم اول و ثانی و تخفیف واو گویند ماهیت آن سنگیست سفید شفاف
سست و نرم و صلب تر از شیشه و در بعضی اماکن مانند کشمیر صلب تر و در بعضی بلاد مانند عظیم آباد نرم تر و شفافیت آن کمتر می باشد افعال و خواص آن اکتحال نرم

بلوط

سائیده آن جهت دفع بیاض و سبل و جرب و تعلیق آن جهت رفع ارتعاش اطفال و از خواب جستن ایشان موثر است بلوط بفتح باء موحده و ضم لام مشدده و سکون واو و طاء
مهمله بلغت طبرستانی دارمازی و بفارسی بالوط و بلغت انطاکیه دوام و بلغت عراق عفصیج و بلغت مصر ثمر الفواد نامند ماهیت آن ثمر درختیست عظیم منبت آن
کوهستانها و سنگلاخها و ثمر آن معروف و بقولی دو قسم میباشد قسمی مستطیل و قسمی مستدیر و این را هش و شاه بلوط و بلوط الملک گویند و این از قسم مستطیل لذیذتر و ماکول
اهل بلاد و درخت آن شبیه بفندق است و مولف مالا یسع سه قسم ذکر کرده و گفته که این قول اصوب است یک قسم مستدیر که شاه بلوط باشد و دو قسم مستطیل و از این دو قسم یکی با حلاوت
و ماکول و دیگر با مرارت و غیر ماکول چنانچه در دیلم و طبرستان هر دو قسم میباشد و امین الدوله از محمد بن احمد و از جالینوس نقل کرده که در بعضی بلاد درخت بلوط یکسال بلوط بار می آورد
و یکسال مازو و مترجم صیدنه ابوریحان گفته که ممکن است درختی در یکسال نوعی از میوه بار آورد و دو سال دیگر نوعی دیگر چنانچه درخت پسته یکسال پسته بار می آورد و دو سال دیگر عفص

چنانچه در بزغنج ذکر یافت و در فستق انشاء الله تعالی خواهد آمد و در زیر پوست آن مغز منقسم مغز پوست نازک جوزی رنگ میباشد که آنرا جفت بلوطی نامند و ثمر تازه آنرا در آتش انداخته
بریان کرده گرما گرم با نمک و یا بی نمک میخورند نازک و لذیذ می باشد و مغز خشک آنرا آرد نموده روستاییان و دهاقین نان پخته میخورند و تحقیق آنست که یکسال ثمر آن خوب بالیده میگردد
و یکسال چیزی شبیه بمازو و کم مغز و غیر مازو است چنانچه در عفص انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد طبیعت آن شیرینی ماکول آن در اول سرد و در دوم خشک و تلخ آن در
اول سوم خشک و نانبه منابت عفص و قابض است افعال و خواص آن مغلظ و بطی الهضم و کثیر الغذاء چون انهضام یابد و مسدد و حابس اسهال مزمن و نزف الدم و نفث الدم
و جهت خفقان و غثیان که حادث از فم معده باشد و سحج و قرحه امعاء و سلسل البول و تقطیر آن و محرق آن مدر بول و حابس اسهال و ضماد آن با پیه خوک نمک سود جهت ورم
حالب یعنی کنج ران و اورام بلغمیه و صلبه و ضماد سوخته آن و بدستور زرور سوخته آن جهت دفع قلاع و قروح ساعیه و حمول آن جهت قطع سیلان رحم و اشال آن نافع و حقنه
بلوط را با نیم وزن آن کندر با روغن زیتون سرشته مداومت بخوردن آن نمایند جهت قطع سلسل البول و بول در فراش و ادرار مدی و منی و بتخفیف نار فارسی مجرب دانسته اند
و نان آن ثقیل و مصدع و مولد سودا و سدد و مصلح آن سکنجبین و قند مقدار شربت آن از یک مثقال تا پانزده مثقال بدل آن خرنوب نبطی است و جمیع اجزای درخت آن بارد
یابس و پوست ریشهای باریک آن زیاده و در قطع سیلان رحم و اشال آن نافع برگ آن جهت التیام جراحت تازه و خاکستر چوب آن جالی دندان و جهت اکله مفید و آبیکه در حین
سوختن چوب بلوط ظاهر میگردد جهت خضاب ابرو بهتر از خطاط است و جفت آن مجفف قوی و رادع و جهت جراحات و حبس سیلان خون و رطوبات شرباً و ضماداً و جهت فتق
ضماداً نیز نافع بدل آن گلنار و گویند پوست انار و مورد بالسویه بدل آنست مقدار شربت از جرم آن یک مثقال و در مطبوخات تا سه مثقال و چون پوست درخت آنرا مهرا یجبه
پخته بر سوی کماد و یا ضماد نمایند که قبل از آن با ملین مثل هیولیا شسته باشند بغایت سیاه کند و شاه بلوط با اندک حرارت و قبض میباشد و یبس آن کمتر از بلوط و غذائیت آن غالب
و با قوت و نفاخ بصنه و مسمن بدن و مولد بید کرده و مشوی آن با شربه مبهی و مهیج باه و مقوی بدن و جهت رفع سموم بغایت موثر و در سایر خواص ضعیفتر از بلوط و نفاخ و قسام بلوط

بلوط الارض

مصر حلق و مثانه مصلح آن بزر رهند فوقاو شکر و سکنجبین و جفت شاه بلوط در سمیت مانند پوست شلتوک است بلوط الارض ماهیت آن اسمی است مشترک میان کماذریوس
و بیخ نباتی که برگ آن مانند برگ کاسنی عریض و سبز و منبت آن بکنار راهها و زیر کوهها که نوعی از تره سیل است که حدو از سفید اندلسی باشد و طعم آن شیرین با اندک تلخی مانند طعم
بلوط و در شکل نیز بدان ماند و بیخ آن شبیه بلوط و در زمین میباشد و برگ آن از زمین میروید طبیعت آن در دوم گرم و در اول خشک افعال و خواص آن قاطع بلغم

بلوطی

و مفتح سده احشاء باطنی و مدر بول و حیض و ضماد آن با عسل جهت دفع علل سپرز و تنقیه قروح مزمنه متعفنه و خوردن گوشت آن مانع زیادتی قروح نافع و بطن بعضی جهت حصاة
مثانه نافع مقدار شربت آن از یک درهم تا سه درهم بلوطی بهندی کمی دکهور نامند ماهیت آن نباتی است برگ آن شبیه ببرگ سیر و سیاه رنگ و شاخهای آن با بوده و بیخ
سیاه و از یک بیخ روئیده مزغب و برگ آن شبیه ببرگ فراسیون و سیاه تر از آن و مزغب بدبو و گل آن مدور و ثقیل الرایحه و زرد و اغبر طبیعت آن گرم و خشک

بلول

افعال و خواص آن محلل و ضماد برگ آن با نمک جهت گزیدن سگ دیوانه و ضماد پخته آن در زیر خاکستر گرم جهت بواسیر مجرب دانسته اند و ضماد کوبیده آن با عسل
جهت تنقیه قروح وسخه نافع و در افعال قایم مقام فراسیون و دو وزن آن بجای فراسیون است و منسوب بمشتری است بسبب حرارت خود بلول بفتح باء فارسی و سکون
لام و فتح واو و سکون لام ماهیت آن ثمر گیاهیست هندی از قبیل خیار بسیار کوچکی بمقدار خیار که دو طرف آن اندک باریک و پوست آن سبز سیر و نیم سیر
مخطط بخطوط طولانی و تخم آن سفید و اندک مدور و صلب اکثر آنرا بر آورده و لحم آنرا پخته و بروغن و پیاز بریان نموده بی گوشت یا با گوشت با نان یا برنج تناول مینمایند
بسیار لذیذ و لحم آن نیز لذیذ و چاشنی دار آن الذ میباشد و گیاه و برگ آن مانند خیار و لیکن املس بی خشونت طبیعت آن گرم در اول و تر در دوم افعال و خواص
آن مقوی دل و مبهی و مشهی طعام و دافع سرفه و فساد خون و بلغم و صفرا و سوداء جهت تب دماغی و شور و کرم شکم و مقعده نافع و برگ آن سرد و تر و دافع فساد
صفرا و بیاره آن دافع فساد بلغم و آب نقوع بیاره آن جهت حمیات عتیقه نافع چون چند روز متوالی بنوشند و مشهور معمول اهل هند و بنگاله آنست که یک توله
بیاره آنرا که طول لتی نامند با یک توله گشنیز خشک جوکوب نموده شب در آب میخیسانند و صبح اندک مالیده صاف کرده با دو ماشه عسل خالص می آشامند نصف آنرا صبحی و نصف
آنرا شب چند روز متوالی جهت حمیات عتیقه و لیکن محرورالمزاج را چندان مفید نیست و آنچه مشاهده شده بلکه اندک مضر و بیخ آن تلخ و تند و ملین و گل آن دافع فساد و اخلاط

بلیلج

ثلاثه گفته اند بلیلج بفتح باء موحده و کسر لام و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح لام و سکون جیم بهندی بهره نامند ماهیت آن ثمر درختی است هندی مایل باستداره
و سر آن اندک باریک و بزرگتر از عفص و پوست آن زرد و اغبر و نازک تر از پوست هلیله مستعمل پوست آنست و درخت آن عظیم و برگ آن عریضتر از برگ انبه و کوتاه تر از آن

بنات الوردان

شبیه برگ امرود و گردکان طبیعت آن در آخر اول سرد و در آخر دوم خشک افعال و خواص آن ملطف و قابض و مقوی معده و مشتهی و بالخاصیت مسهل سودا و قاطع
مسهل صفرا و قاطع رطوبات بخارات و جهت دفع صداع و بواسیر بوداده آن جهت اسهال مزمن نافع و اکتحال آن جهت دمعه مفید مضر ثقل مصلح آن عسل و شکر مقدار شربت آن از سه
درهم بدل آن آمله مقشر بقدر ثلث آن و شکوفه حنا مثل آن و ثلث آن مورد و سدس آن هلیله سیاه است و چون روزی نیم درهم آن را با نیم درهم شکر با آب گرم بنوشند و مداومت
بر آن نمایند جهت تقویت قوت باصره و قطع رطوبات سائله از دهان مفید است فصل البا الموحده مع النون * بنات وردان بفتح با و نون و الف و تا
مثناه فوقانیه و فتح واو و سکون را و فتح دال مهملتین و الف و نون بفارسی سوسک عوام تند و خرخزک حمام نیز و بهندی و اهل بنگاله تیل چوره و سونکرا نامند ماهیت
آن حیوانیست اکثر سرخ رنگ و بعضی سفید و بعضی سرخ تیره و بر آن براق و زیر شکم آن سفید و دو سبل شش پا دارد و سر آن زرد و تخم آن سرخ رنگ شبیه بلوبیا و در حمامات و قریب
آبها و جاهای نمناک متعفن تکون می یابد و بدبو است و اهل چین و بعضی فرنگ آنرا مربا ساخته میخورند طبیعت آن در دوم گرم و خشک افعال و خواص آن
محلل و مجفف آشامیدن سوخته آن با یک مثقال و نیم عسل جهت عسر النفس و دفع احتباس بول و حرقت آن و اسقاط نمودن جنین و تسکین درد رحم و رفع سموم هوام
و ناقض حمیات و قطور مطبوخ اجواف سائیده آن در روغن زیت جهت تسکین درد گوش و ضماد آن با موم و زرده تخم مرغ بوزن آن جهت درد رحم و گرده و احتباس بول و حیض
آنرا با قرومانا و اندک از فسافس که بفارسی ساس گویند با روغن زیتون بجوشانند تا مهرا گردد و تدهین بدان جهت بواسیر و امراض مقعده گویند مجرب است و با انجیر جهت قروح ساق نافع و نفع
آن در دفع قروح مذکوره بعد حل و خوردن خون آن با ماکولات مورث برص و بخور زرنیخ و نوشادر باعث گریزاندن آنست

بند

بند بفتح با موحده و سکون نون و فتح دال و الف
لغت هندیست بعربی خرفطان نامند و انشاء الله تعالی در حرف الخاء خواهد آمد ماهیت آن درختیست که بر درخت دیگر روید و بهیچ بر آن خواه تخم الخیر بر آن افتاده باشد
طبیعت آن گرم و خشک نیز گفته اند افعال و خواص آن دافع سودا و بلغم و خون فاسد و جهت دمامیل و بثور و سموم نافع و بر هر درختیکه روید و بهیچ خاصیت آن
پیدا میکند و در کتب اهل هند بتفصیل مذکور هست

بندال

بندال بفتح با موحده و سکون نون و فتح دال مهمله و الف و لام و سکر و نیز گویند ماهیت آن گیاهیست هندی
که بر اشجار می پیچد برگ آن شبیه برگ تانبول و منبت آن کنار آبها و جاهای سایه و ثمر آن مدور و طولانی و تلخ و پر ریشه و در خامی سبز و بعد رسیدن زرد و سکر و دو و بیخ آن بسیار
و در زیر زمین پهن و دو و دو قسم میباشد سفید و زرد و سفید آن بهتر طبیعت آن گرم و خشک در سوم افعال و خواص آن چون بیخ آنرا از زمین برآورند و پوست آنرا
جدا کرده در سایه خشک کنند و نیم مثقال آنرا سائیده با ماء العسل بخورند جهت اسقاط جنین مرده نافع و اسهال و ادرار عظیم آورد و با نمک قی آورد و اهل هند جهت یرقان و استسقا
میخورانند و بسبب قوت تفتیح و ادرار قوی که دارد نفع می بخشد و جهت تب ربو و ضیق النفس و سرفه بلغمی سفید تخم آن جهت یرقان نافع و سعوط آن بسیار آب از بینی جاری
مینماید و یرقان را رفع میکند و چون گرده ثمر خشک آنرا با زهره گاو سرشته و بر بواسیر ضماد نمایند دانه آنرا خشک کند و وجع آنرا تسکین دهد و چون با شکر بخورند
ادرار طمث نماید و مجرب و زیاده از آن کشنده است یعنی و بسهال

بندق

بندق بضم با و سکون نون و ضم دال مهمله و قاف معرب از فندق فارسی است بعربی جلوز نامند
ماهیت آن ثمر درختیست جبلی و در صحرا و بساتین نیز بندرت میروید و مخصوص ببلاد بسیار سرد است و ثمر آن سه پهلو مایل بتدویر و مغز تازه آن سفید و کهنه آن مایل بزردی
و با وجود هیئت بسیار و مانند مغز بادام دو پاره و بر بالای آن پوست نازکی سرخ مایل بتیره گی و بر بالای آن پوست صلب صدفی جوزی رنگ و بعد کمال رسیدن شکسته مغز آن
را تناول مینمایند طبیعت آن گرم در آخر اول و خشک در اوایل آن جمیع اجزای درخت آن تا اغصان و برگ با قوت قابضه و عفوصت و تجفیف خصوصا پوست سرخ
آن و جفت ما بین مغز و پوست صدفی آن در غایت یبس افعال و خواص آن بهی و مقوی اعضا خصوص بهای صائم و زیاده کننده جوهر دماغ و آشامیدن آن با انجیر
و سداب و بعد طعام جهت سموم بارده نافع و جهت گزیدن عقرب و یک اوقیه آن با ماء العسل جهت سرفه مزمن و با عسل و با شکر جهت سرفه و اعانت بر اخراج نفث صدر و ربو
و تقویت باه و بوداده آن با اندکی فلفل منضج نزله بارده و موافق سینه و شش و با انیسون جهت خفقان و هزال گرده و حرقة البول و تقویت باه و سموم بارده و زهر عقرب
نافع و ضماد پوست سوخته آن با پیه خرس یا پیه خوک جهت داء الثعلب و سائیده آن با روغن زیت بر یافوخ اطفال شیرخوار جهت دفع ازرقی چشم و سیاهی حدقه و موی پلک انبات
نافع و گویند که داشتن چهار عدد آن در چهار رکن خانه و همچنین با خود نگاهداشتن آن مانع گزیدن عقرب است و چون بخایند و در چشم جهت طرفه بچکانند نافع و مغز آن
اغلظ مغزها است و اکثار خوردن آن مولد ریاح و تمدید معده و مضر معده و مهیج قی و مصلح آن در مبرود المزاج ماء العسل و فانید و در محرور سکنجبین و جلاب و مقشر آن
سریع الانحدار و غیر مقشر آن حابس بطن و مصدع و مصلح آن فانید و جوارشات مسهله بدل آن حب الصنوبر و مغز گردکان مقدار شربت آن تا بیست درهم و روغن

آن

بندق هندی

آن گرم و خشک در دوم جهت سرفه بارده و درد سینه و جگر که از برودت باشد و تدهین آن جهت گزیدن عقرب و رتیلا نافع و مضر معده و مصلح آن میبه * پوست سبز آن در غایت
قبض و دو دانگ آن حابس اسهال کهنه و جفت آن بدستور بندق هندی بهندی ریتهه و بنبطی رته و ببربری الموطو الماطا نامند ماهیت آن ثمر درختیست
عظیم هندی است از فندق بزرگتر و پوست آن تیره مایل بسرخی و چین دار مانند سپستان و در زیر آن رطوبتی لزج تیره رنگ اندک شیرین بسیار تلخ و چون خشک و کهنه گردد
کم میگردد تا آنکه زایل میشود و در زیر آن نیز پوست اندک صلبی صلب تر از پوست بالای آن و در جوف آن تخمی سیاه رنگ صلب ضخیم و مغز آن سفید شیرین و مستعمل پوست ثمر آن است
طبیعت آن در آخر دوم گرم و خشک افعال و خواص آن مقوی معده و هاضمه و اعصاب و اعضای عصبیه و رفع سموم هر ده قیراط آن با شراب سکنجبین
رافع قولنج و یکمثقال آن جهت گزیدن مار و عقرب و رتیلا و تب ربع و اسهال و هیضه و نیز تا که در آب بمالند تا کف آورد و صاف کرده بخورانند و جهت صداع و شقیقه و سبل و غشاوه
و لقوه و فالج و صرع و سدر و ریح الحشم که عبارت از بطلان شم است سعوطا بقدر فلفلی و بخور آن جهت جنون و ام الصبیان و ضماد آن جهت گزیدن مار و عقرب و رتیلا و با سرکه جهت
خنازیر و ریاح کمر و پشت و صرع اطفال و اکتحال طبیخ آن با سرمه جهت دفع احولی و نزول آب در چشم و چون در آب بمالند و بر هم زنند تا کف کند و کف آنرا بمارگزیده بخورانند
نافع و دو درهم از بیخ درخت آن جهت ذات الجنب بارد و ربو و سرفه و نفث الدم و فرزجه مغز آن جهت اخراج جنین و احتباس حیض و یکدرهم آن جهت درد رحم نافع مقدار شربت
آن از نیم مثقال تا یکدرهم و چون در هر یک مثقال آن نیم دانگ محموده مخلوط کنند در اسهال بغایت سریع الاثر گردد و چون دو درهم آنرا کوبیده در سکنجبین یا جلاب می بجوشانند
پس آن سکنجبین را با عدس یا جو مقشر طبخ بلیغ داده مرق آن را با قدری سقمونیا بنوشند باعث اخراج اخلاط محترقه گردد و آشامیدن سبزی که میان مغز آن میباشد مورث قتل است

بنج

بنج بفتح با موحده و سکون نون و جیم معرب بنگ فارسی است و بعربی سکران و بیونانی افیقون و بسریانی ازمالوس و ببربری قطفیت و اصفر اس نیز و بهندی اجواین خراسانی
و بلغت دیلمی کیرمک گویند چه غلاف آن شبیه است بقفیر ماهیت آن نباتیست برگ آن شبیه برگ بادرنجبویه و بسیار غلیظ و در عرض و طول از آن بزرگتر و بسیار سبز مایل بسیاهی
مزغب و طعم آن تند و اندک تیز شبیه بطعم ریحان و بوی آن نیز شبیه بدان و ساق آن غلیظ و بر آن زغبی مانند پشم و ثمر آن در غلافی شبیه بگل انار در شکل و سر آن کم در طول و شاخهای آن کم
زبر و بکری و در تحت اوراق و مملو از تخمی شبیه بحلبه و بسیار ریزه تر از آن و غیر مدور و آن سه نوع میباشد سیاه و سرخ و سفید و گل سیاه آن بنفش و تخم آن شبیه بتخم ریحان و اندک سیاهی
و از تخم ریحان کمتر و گل سرخ آن مایل بزردی و تخم آن شبیه بتودری و گل سفید آن سفید و سیاهی و کثافت برگ آن کمتر هر دو نوع اول با سمیت و غیر مستعمل بسبب سمیتی که دارد و سوم
که سفید باشد مستعمل است بسلامت بهره و کمیاب تر و بعضی بجای آن سرخ آنرا استعمال مینمایند و بعضی اطبا تازه آنرا بجمیع اجزا کوبیده عصاره آنرا گرفته در آفتاب خشک مینمایند و
عند الحاجت بکار میبرند و بعضی کوبیده آرد گندم داخل کرده اقراص ساخته خشک مینمایند و قوت آن تا یکسال باقی میماند و بعد از آن ضعیف میگردد و طبیعت سیاه آن سرد و خشک
در آخر سوم بلکه در اول چهارم و سرخ آن از آن کمتر و سفید آن از همه کمتر یعنی در اوایل سوم افعال و خواص آن تمامی آنها مانع نزلات و سیلان رطوبات از بسوی چشم
و مسکن اوجاع گوش و مخدر و منوم و قاطع نزف الدم از هر عضو و سیلان رحم و مقوی اعضا و رادع و مجفف و مسکن صداع مزمن و ضربان و مفاصل و عرق النسا و نقرس و ضماد
عصاره آن با آرد جو جهت اورام حاره و درد گوش و چشم و تخم آن با شراب جهت نقرس و ورم پستان و خصیه و طلای آن بعد از کندن موی مانع روئیدن آن نیز طلا کرده
عمل و مطبوخ آن با سرکه و با ثلث آن افیون مجفف قروح و طلای رماد آن با دارچینی و زنجبیل و عسل جهت درد معده و فتیله آن با انجیر جهت بواسیر و امراض مقعده و چون
برگ و شاخ تازه آنرا در عصاره طبخ دهند بغایت سمی اما باعث اختلال عقل است تا سه روز و خوردن سه چهار عدد برگ آن با شراب جهت رفع تب که با حرارت و برودت
هر دو باشد و تسکین وجع عظام و بخور آن جهت جرب و کرم دندان و قطع نزف الدم و آشامیدن شش قیراط از تخم خشخاش و ماء العسل جهت سرفه و قطع نفث الدم
و نزف الدم همه اعضا و رحم و سه قیراط آن با عسل مسکن وجع نقرس و ضماد برگ آن و شرب آن با طلا که نوعی از شراب است جهت اکله استخوان و طلای پخته آن با زرده تخم
مرغ و با پیه جهت درد کنج ران و خصیه و با آرد باقلا جهت منع بزرگ شدن پستان و خصیه و با عسل جهت درد خصیه و ضماد برگ مشوی آن با پیه یا زرده تخم مرغ جهت تسکین وجع مفاصل
و چون از بزر البنج و افیون هر دو مساوی حب ساخته بقدر یک باقلا یا نخودی فرو برند خواب طویل آرد و چون بزر البنج را سائیده با قطران سرشته در سوراخ دندان کرم خورده
بر نمایند درد و وجع آنرا تسکین دهد و فرزجه آن جهت رفع قروح رحم و تجفیف رطوبات آن و ضماد آن جهت درد جگر مزمن و مضمضه بطبیخ آن و طبیخ بیخ آن جهت درد دندان
نافع و بدل آن افیون و مورث سدر و دوار و خناق و جنون خصوصا سیاه آن چنانچه جالینوس گفته و سرخ آن قریب بدان است مصلح آن عسل و انیسون مقدار شربت سفید
آن از شش قیراط تا نیم مثقال از سرخ آن شش قیراط از سیاه آن تا چهار قیراط و ضماد قرص معمول از برگ آن قوی التاثیر در تسکین اوجاع از صمغ آن و قطور عصاره آن با عسل مسکن

وجع گوش و با روغن گل مسکن وجع دندان و عصارهٔ برگ و شاخ و تخم تازهٔ آن و همچنین عصارهٔ تخم تازهٔ آن تنها یا که آنرا کوبیده آب گرم بر آن پاشیده فشرده بگیرند با شیاف
مسکنه اوجاع عین جهت تسکین وجع آن و سیلان رطوبت حاده و سائله از آن نافع و چون بزر البنج را گوفته و بشیر مادیان سرشته و در پوست گوزن بسته زن تعلیق نماید مادام که با او
باشد آبستن نگردد و مقدار چهار درهم از سیاه آن کشنده است و سبب ظلمت عین و حمرت آن و سردی بدن بعد گرمی پس ضیق النفس و زردی رنگ بدن و جنون و غشاوهٔ عین و ورم
لسان و سخن نا گفتن و کف بدهان آمدن و خناق و بعد دو روز در گذشتن علاج آن مکرر قی فرمودن با ماء العسل یا شیر بز یا الاغ یا گاو و آشامیدن طبیخ انجیر و شیر و طبیخ
حب الصنوبر و تخم ماهیتا و پوست بوزیدان و شلغم و سیر و پیاز و تره تیزک و انجیر با بیخ خنزیر کهنه و طلاکه نوعی از شراب است گرم کرده بسیار نافع است و روغن آن که بزر البنج سفید را
کوبیده با آب گرم خمیر کرده در آفتاب گذارند تا اندک خشک شود پس افشرده بگیرند دهن بدان جهت قروح صفراوی سر و جرب و حکه و سعوط آن جهت رفع درد سر حار
و بیخوابی و قطور آن جهت درد گوش و حمول آن جهت صلابت رحم نافع و چون با نصف آن تخم کاهو و ثلث آن تخم خشخاش کوبیده روغن از آن بگیرند تریاق سموم است
و جهت سرسام و مالیخولیا و وسواس و تندی تنفس شربا و سعوطا و تدهینا نافع **بنطافلن** بکسر بای موحده و سکون نون و فتح طای مهمله و الف و فتح فا و ضم لام
و نون لغت یونانیست بمعنی ذو خمسه اوراق و آن غیر اثلق است که بفارسی پنجنگشت و بیونانی بنطافیلن بمعنی ذو خمسه اوراق و بنطی بطاطوس بمعنی ذو خمسه اقسام و بعضی
بنطاناطی بمعنی ذو خمسه اجنحه نامند و بلغات دیگر نیز آمده و معنی آنها قریب بدینها است **ماهیت** آن نباتیست شبیه به پنجنگشت و شاخهای آن باریک و بقدر شبری
و برگ آن شبیه ببرگ نعناع و در هر شاخی پنج عدد و بنا در بعضی زیاده و دو طرف برگ آن مشرف مانند اره و گل آن مایل بسفیدی و زردی بخلاف اثلق که گل
آن مایل بسرخی و ازرقی است و برگ این شبیه ببرگ زیتون و از آن ریزه تر و چون بدست مالند بوی آن در عطریت شبیه به بیاسه و نبات آن قریب بدرختان انار و شاخهای
آن صلب و ثمر آن که بزر آن باشد بقدر فلفل است بخلاف بطافلن که نبات آن بقدر بلند نمیشود و شاخهای این چندان صلابت ندارد و بی ثمر است و نسبت هر دو برگ
آنها است بیخ بنطافلن مایل بسرخی و طویل و غلیظ و کثیر المنفعت و بعد از حرافت **طبیعت** جمیع اجزای آن در حرارت قریب باعتدال و در سوم خشک و بعضی در دوم
گرم دانسته اند و با قوت مجففه **افعال و خواص آن** محلل و تریاق سموم ادویه قتاله آشامیدن دو مثقال از برگ آن با دو مالی که شراب معمول از عسل و آب
باران است یا ماء العسل با هموزن آن فلفل برای حمی غب غیر خالص و نائبه بلغمیه مزمنه نافع و از خواص آنست که چون بیاشامند برای حمی ربع چهار برگ از چهار شاخ و برای
حمی نائبه دو برگ و برای حمی یوم یک برگ تازهٔ آن و چون یکماه هر روز برگ یک شاخ آنرا بخورند صرع مزمن را رفع کند و مداومت آشامیدن نه قیراط عصارهٔ برگ آن
جهت یرقان مجرب و بجهت قطع نزف الدم باطنی و ضماد آن جهت ظاهری و ضماد برگ آن با نمک و عسل جهت التیام جراحات و بواسیر و داحس و همچنین ضماد آن بر قبل و با امعای
جهت اورام مذکوره و نزف الدم و ذرور آن بر جراحات تازه مفید و فرش نمودن برگ آن بر جامه خواب باعث تقلیل احتلام و سعوط آب برگ آن جهت جدری و ... بیخ
بشرط آنکه بعد از سعوط فرمودن آن مقداری آنرا بخورد تا عرق کند و عصارهٔ بیخ آن جهت رفع اسهال و درد جگر و شش و قرحه امعا و مفاصل و عرق النسا و صرع و سه مثقال
آن جهت سموم ادویه قتاله نافع و ضماد بیخ کوبیده و مطبوخ آن در سرکه جهت منع انتشار نمله و تحلیل خنازیر و اورام صلبه و بلغمیه و بلند شدن و آماس کردن شریان مقصود
و دبیلات و حمره و داحس و بواسیر که دانه آن ظاهر باشد و جرب و غرغره بمطبوخ بیخ آن در آب که تا ثلث آب برود جهت خشونت حلق و مضمضه و نگاه داشتن آن در دهان
جهت تسکین وجع اسنان و منع قروح خبیثه آن از انتشار و شرب آن جهت رفع اسهال بطن و قرحه امعا و وجع مفاصل و عرق النسا نافع مضر معده مصلح آن سکنجبین مقدار
شربت آن از یک مثقال تا سه مثقال بدل آن در تریاق اسقولوقندریون و در صرع زمرد و گویند بنطافلن را بهندی ... نامند و آن سه قسم میباشد قسمی گل آن سرخ و قسمی گل آن
سفید و این بسیار میباشد و گیاه آن تا یک و نیم ذرع و نهایت دو ذرع و هر شعبه و بر هر شعبه شاخهای باریک و بر سر شاخی پنج برگ شبیه ببرگ نعناع و بسیار بدبوی و بیخ شاخهای
باریک آن یکدو شاخ بسیار باریک دیگر رسته و بر سر آن برگ بسیار کوچک و از اطراف تنها شاخهای باریک با فتیله بلندی باریک که ثمر آنست برآمده و جوف آن مملو
از دانههای بسیار ریزه اندک مفرطح و بعد رسیدن سیاه میگردد و ساقهای گیاه آن مجوف اهل هند آنرا گرم و تر میدانند و برگ آنرا پخته میخورند و جهت استسقا و قولنج
و ریاح نافع میدانند و قطور سه قطره آب برگ آن در گوش جهت ریش و درد آن نافع اما در اول وجع عظیم بهم میرسد پس زائل میگردد و گویند چون یک برگ آن را با یک
برگ جوز ماثل کوبیده حب بندند و به صاحب تب بلغمی بخورانند بیکدفعه زائل گردد و بیخ آنرا چون با برگ تانبول بخورند جهت سایر که نوعی از حمی بلغمی است در روز آثار ظهور
نوبه آن و همچنین تا سه چهار روز نافع و مجرب است و چون برادهٔ حدید مسقی را دو روز سحق نموده از مقدار از عصارهٔ آن بر سر آن ریزند که چهار انگشت بالای آن آید و در

بنطافلن

آفتاب گذارند تا چهل روز بدون آتش مکلس میگردد پس سحق نموده از پارچه حریر بگذرانند و با آب برگ تانبول حب بندند بقدر کنار کوچکی شربتی از یک حب جهت تحلیل نفخ و ریاح
غلیظه و قولنج ریحی نافع و از تخم آن یکدرهم با نخود بوزن آن آشامیدن جهت استسقا نافع **بنفسج** بفتح با و نون و سکون فا و فتح سین مهمله و جیم معرب از بنفشه فارسی است
و بعربی فرفیر و بیونانی ابیرونامند **ماهیت** آن گیاهیست بلندی آن یک شبر تا یک شبر و نیم با شاخهای باریک بسیار از یک بیخ رسته که بر آنها ساقهای برگ آنست و برگ
آن شبیه ببرگ انار و حنا الا آنکه پایین برگ آن عریضتر و بزرگتر و هر دو گوشه آن اندک برآمده و فی الجمله صنوبری شکل از میان گیاه آن شاخهای باریک رسته و بر سر هر
شاخی یک گل کوچک خوشبوی بنفش رنگ و در کوهستان نیپال و نواح آن بهتر میشود و لیکن گل آن اندک کوچکتر و زرد رنگ میباشد و مستعمل بیشتر گل لاجوردی رنگ خوشبوی آنست
که کهنه و فاسد نشده باشد **طبیعت** آن در اول سرد و در دوم تر و بعضی سرد در اول گرم و تر نیز دانسته اند **افعال و خواص آن** مسهل صفرا برفق خصوص آنچه محتبس
باشد در معده و امعا و مسکن عطش و حدت خون و جهت حمیات حاره و خفقان و غشی با ماء الشعیر و آلو و تحلیل اورام لطیفه و صلبه و صداع حاره و صرع اطفال و نزلات و زکام
و سرفه و خشونت سینه و حلق و خناق و ذات الجنب و ذات الریه و جهت معده و کبد و طحال و برد مقعده و حرقت مثانه و بول و احتباس آن و درد گرده شربا و نطولا و ضمادا و بوئیدن
تازهٔ آن منوم و مداومت آشامیدن آن چند روز هر روز دو درهم تا چهار درهم بطریق سفوف با آب سرد جهت دفع اسهال صفراوی لذاع مجرب و سه مثقال سائیدهٔ آن با شیر خشت
و شکر امثال آن مسهل سریع العمل و سرشته آن با شیره گلقند جهت تبهای مرکبه بیعدیل است و گویند گل تازهٔ آن فادزهر سموم و منوم است و نطول طبیخ آن با بابونه بر سر جهت
تسکین وجع و ازاله حرارت و جهت سرفه و یبوست دماغ و اعضا نافع و ضماد بسیار نرم سائیدهٔ آن بر سر و جبین جهت صداع و امراض حاره معده و کبد و سایر اورام
حاره و شقاق و ورم مقعده مفید **المضار** اکثار آن مورث ضعف دل و باعث کرب و ثقل معده و غثیان و التهاب تبهای حاره و بعضی این مضار را مخصوص بخشک آن
دانسته اند و مصلح آن اندکی انیسون و بوئیدن آن باعث زکام و مصلح آن خیری و مرزنجوش بدل آن نیلوفر و برگ خبازی و در سرفه گل گاوزبان و بوزن آن اصل السوس
مقدار شربت از جرم آن تا پنج مثقال و در مطبوخ تا ده مثقال و گفته اند بنفشه را چون با دواهای عاصری یعنی دواییکه فعل آن بعصر باشد مانند هلیله ترکیب کنند باید که از
آن نمایند که قوت یکی را عصا دم و مبطل قوت دیگری نگردد و نیز بسیار باید که جوش ندهند زیرا که جوش بسیار مبطل فعل آنست و استعمال آن با شکر مقوی فعل آنست در اسهال و با
عسل مضعف آن و استعمال مطبوخ ان سکنجبین بر معده و سریع الانحدار تر از جرم آن و با آلو و عناب و تمر هندی و شاهتره و هلیله قوی الاسهال خصوصا که صاف نمایند
بر روی ترنجبین و شیرخشت و مغز فلوس خیار شنبر مالیده با صاف نموده و روغن بادام بر آن چکانیده و بیاشامند و خورانیدن آب برگ آن مقدار یکدرهم با ثلث آن شکر
جهت خروج مقعده اطفال بغایت مؤثر و ضماد آن جهت اورام حاره و التهاب معده و حرارت چشم و برآمدگی مقعده و جرب صفراوی و حکه بیعدیل است و آشامیدن شراب
و مربای آن یعنی گلقند گل آن جهت ذات الجنب و ذات الریه و تسکین التهاب معده و روغن آن سرد و تر و منوم و مجرب و جراحات جسد و خشکی سینه و سرفه و ریختن موی و نرم
کردن اعضا و مفاصل و حفظ صحت ناخن و مکرر آشامیدن دو درهم آن بعد تعریق در حمام جهت ضیق النفس و ضماد آن با موم بر سینه اطفال جهت سعال بغایت نافع و مؤثر و قطور آن
در احلیل جهت حرقة البول و حرارت مثانه و سعوط آن جهت درد سر حار و بیخوابی مفید و تدهین ناف بدان جهت سعال مزمن مجرب و چون اسفنج را و یا پنبه را با روغن بنفشه آلوده
بر مقعد ضماد نمایند در تنویم عدیل ندارد و بدل آن روغن نیلوفر و طریق گرفتن روغن آن چند نوع است یکی آنکه با کنجد مقشر یا بادام مقشر در کیسه کرباسی کرده مکرر بمالند و خشک
کنند و گل آنرا تجدید کنند تا آنکه مغز بادام یا کنجد رنگین شود و برنگ آن پس هر وقت که خواهند کوبیده روغن آنرا بگیرند نوع دیگر آنکه گل بنفشه تازه را در روغن کنجد در هر رطلی
سی مثقال اندازند و در آفتاب گذارند و بعد از چند روز صاف نموده بنفشه را تازه کنند تا رنگ و بوی بنفشه را بردارد و شراب معمول آن با شکر نافع است از برای سرفه و همچنین
مربای آن جهت ذات الجنب و ریه و شوصه و وجع گرده و ادرار بول مفید **بنفقه** بفتح با و سکون نون و فتح قاف و ها **ماهیت** آن دانه ایست شبیه بعدس و از آن بالیده
تر شیرازی گویند قسمی از خار است ولیکن بسفیدی و تدویر آن نیست **طبیعت** آن سرد و خشک مایل باعتدال و قابض **افعال و خواص آن** جهت فتق و اسهال
و ذرور آن جهت قروح ساعیه نافع و در سائر خواص مانند عدس و اکثار آن مولد سودا مصلح آن روغن است **بنک** بفتح با و نون و کاف **ماهیت** آن لحائی گفته
پوست درختی است یمنی سبک و زرد و با قبض و خوشبوئی و گفته اند که پوست ام غیلان یمنی است و بعضی گفته اند که آن بنک الاس است و آن کرمهائی است که در بیخ آن بهم
میرسد و این انسب و اصح اقوال است و بهترین آن سبک و شیرین و قابض و خوشبوی آنست **طبیعت** آن گرم و خشک و قریب باخر درجه اول **افعال و خواص آن**
از عطرهاست و مقوی معده و جگر و دماغ و جهت تقویت باه و ادرار بول و قطع اسهال صفراوی و غثیان حادث از برودت و نشف رطوبات شربا و ضمادا و آن جهت

بنفسج

بنفقه

بنک

بن

قهوه

تحلیل طحال و تجفیف رطوبات و طلای آن مانع عرق و خوشبو کننده آن و قاطع رائحه نوره و منقی جلد و رطوبات تحت آن مقدار شربت آن تا پنج درهم بدل آن آس است **بن** بضم باء موحده و نون مشدده و در اصل اسم ثمر غلیظ است بلغت یمن که مشهور و معروف بقهوه بوده است بالفعل اطلاق مینمایند بر ثمری خاص و برای حرمت آنرا ترک کرده این را بجای آن می آشامند **ماهیت آن** ثمر درختیست کوهستانی که در جبل یمن و نواح آن و ملک حبشه و در بتاویه و جزیره ایست از جزائر زیر بادات نیز بهم میرسد و تخم آنرا در آذر می کارند و در آب که هر دو اسم ماه رومی اند میرسد و فصلی و غیر فصلی می باشد یعنی هم خودرو جنگلی صحرائی و هم مزروع بستانی و تربیت بسیار خوب بعمل می آید که تخم باریک بسیار آنرا می برند و گلهای ضعیف ناکاره آنرا دور میکنند و آنرا آبیاری و غیر آن بحد لائق مینمایند بهترین بستانی آنست که در بیت الفقیه از یمن میشود و آن و انهای سبز متوسط در کوچکی و بزرگی خوشبو و بو داده کوبیده آن دیر می باشد و خوش طعم و رائحه و درخت آن بیاق دار و سطبری انگشت ابهام و بلندی آن بدو ذرع تا سه ذرع دست میرسد شبیه بدست و گل آن سفید رنگ و ثمر آن در غلافی سیاه رنگ شبیه بحب الغار ببزرگی فندق کوچک و پوست آن نازکتر از پوست آن هر دو دو دانه در اندرون آن دو مغز و در وسط هر مغزی شکافی مانند شکاف دانه گندم و هسته خرما و لیکن از این بهتر و از گندم بزرگتر و از هسته خرما کوچکتر و سبز رنگ و در جوف آن پرده نازک پیچیده با اندک تلخی و بهترین آن تازه سنگین سبز رنگ یمنی آنست که در ته آب رود پس حبشی و سیاه آن بسیار بد و تلخ و بدطعم و بتاوی آن سفید و بزرگتر و سبکتر از یمنی و حبشی و پوست تازه آن با اندک رطوبت و چسبندگی و حلاوت و عفوصتی چون خشک گردد حلاوت آن کم و رفته رفته زائل میگردد و گویند سبب اطلاع بر آن آنست که شیخ ابو الحسن شاذلی رحمة الله تعالی که در کوهستان یمن صومعه داشت و مریدان او بسبب کثرت شب بیداری و ریاضات کسل مانده میشدند اتفاقاً وقتی بعضی ثمر آنرا یافته خوردند و دفع کسل و ماندگی ایشان شد و این را بدیگران گفتند ایشان نیز خوردند و نفع یافتند به پیر خود گفتند او حکم نمود که در آب جوش داده آب آنرا بیاشامند پس چون این میوه را در آب جوش داده آب آنرا می آشامیدند باعث دفع کلال و ملال ایشان می شد پس رفته رفته شهرت تمام یافت و تجار در کل بلاد بردند و منتشر ساختند و اکثر مینوشند و لیکن اهل هر بلدی و جای بنحو خاص اهل یمن و نواح آن پوست بیرون آن که قشر نامند خصوصاً تازه آنرا در آب بسیاری جوش داده صاف کرده گرما گرم و نیم گرم پیالهای بزرگ پیش از طعام و اکثری بعد از طعام می آشامند و ولوع بسیاری بر آن دارند و طعم آن نیز مائل بشیرینی و عفوصت میباشد خصوصاً تازه آن و اهل مکه معظمه و مدینه طیبه زادهما الله تعالی شرفاً و تکریماً و بلاد دیگر از عرب و عجم و ایران و توران و هندوستان و فرنگ و غیرها مغز آنرا بعضی خام و بعضی نیم بریان که جوزی رنگ گردد و بعضی بریان که قریب باحراق رسد بعضی نیم کوفته و بعضی نرم کوفته در آب طبخ داده و بعضی اندک غلیظ و بعضی بسیار رقیق و بعضی متوسط و بعضی صاف کرده و بعضی صاف ناکرده می آشامند و فرنگان با قدری شیر و نبات می آشامند چنانچه تفصیل در قرابادین مذکور شد و در طبع و مزاج آن اختلاف است حکیم میر عماد الدین محمود شیرازی در آخر رساله افیونیه خود در بیان قهوه نوشته اند که سرد و خشک در درجه دوم است جهت آنکه در آن کیفیتی غالب بر طعم و رائحه و لون نیست که قیاس دلالت بر حرارت آن نماید و بتجربه یافته اند که سردی آن بسر حد مضرت میرسد و در تساوی و غلبه هر یک از برودت و یبوست بر دیگری موقوف تأمل است و میرزا قاضی در رساله خود نوشته اند که بتجربه فقیر یافته که سردی آن در درجه اول و خشکی آن در درجه دوم است و حکیم سالک الدین یزدی نوشته اند که بعضی از واقفان خواص ادویه بر آن رفته اند که برودت آن در اول درجه ثانیه و یبوست آن در ثالثه است بواسطه آنکه در افراط آن یبوست دماغ و بیخوابی و خشکی مزاج بهم میرسد شارحان آنرا و شیخ داود انطاکی گفته که گرم در اول و خشک در دوم و آنچه شیوع یافته که سرد و خشک است چنین نیست جهت آنکه پوست آن تلخ است و هر تلخی گرم است و ممکن که پوست آن گرم باشد و مغز آن معتدل و یا سرد در اول و آنچه دلالت بر برودت آن میکند عفوصت آنست و تجربه رسیده که جهت تجفیف رطوبات و سرفه بلغمی و نزلات و تفتیح سده ها و ادرار بول نافع است و اینها نیز دلیل حرارت و یبوست آنست و حکیم میر محمد مومن در تحفه نوشته که بقیاس ظاهر میگردد که در گرمی معتدل و خشکی بر آن غالب و قشر آن گرم و خشکتر از آن باشد مؤلف گوید شاید که مرکب القوی باشد خصوص تازه آن جهت آنکه در آن دو جزو است یکی لطیف هوائی حار رطب و دیگری کثیف ارضی بارد یابس که بجزو اول افعال و آثار حرارت از تفریح و تلطیف و تفتیح و نضج و ادرار و تلیین و غیرها از آن صادر میگردد و بجزو ثانی افعال و آثار برودت و یبوست از تسکین حرارت تشنگی و ثوران و غلیان دم و حدت صفرا و لذع آن و منع نوم و یبوست دماغ و غیر اینها از آن ظاهر میشود و هر چند تازه تر باشد آن جزو اول در آن زیاده میباشد و چون کهنه گردد بتدریج کم و زائل میشود و خصوص قشر آن و چون بریان نمایند آن نیز کمتر و زائل میگردد بمقدار بریان نمودن آن و بالجمله تازه نیم آن خصوص قشر خام آن مایل بحرارت و یبوست است و کهنه آن خصوص بریان آن بارد و یابس و هر چند کهنه تر گردد و زیاده بریان نمایند برودت و یبوست آن می افزاید **افعال و خواص آن** آنچه اطبای مذکوره بیان فرموده اند آنست که شربت آب مطبوخ آن مفتح سده هست بغایت و نهر سبکه دارد مسکن اوجاع و ثوران و غلیان

خون و حدت و لذع صفرا و سودا و احتراق آن و مرقق و مصفی اخلاط و غلظت آنها است و لهذا در حمیات دمویه و صفراویه و سوداویه خصوصاً در اوائل و بعد بروز حصبه و جدری و ربع مفید است و شرای دموی و یرقان اسود مند و ملین طبع و مدر بول و مجفف رطوبات و جهت سرفه بلغمی و نزلات و رفع اعیا و تقویت معده و اکثر انواع صداع و رمد و حول نافع نیز خصوصاً احتراقی آن و آنچه بسبب غلظت اخلاط و انجماد آنها باشد بجهت تصفیه و ترقیق این اخلاط را و منع صعود ابخره را و گفته اند بواسیر را نافع است و ضماد آن با عسل جهت جبر عضو بدر رفته و لعوق آن با عسل جهت سرفه حار رطب حکیم میر عماد الدین محمود فرموده پندارم که مجذوم را نیز نافع باشد بجهت همین علت و نیز سرفه بلغمی و نزلات و خناق معده را بتجفیف رطوبات و صعود بخارات آن بدماغ و سهال خصوصاً نیم بریان آن و کثرت نوم و تشنگی و صبر بر آن بهر دو و اکتفا نمودن بطعام و شراب اندک بی آنکه منجر بضعف و انحراف مزاج گردد مفید و نیز رفع اعیا و ماندگی و کلال و ملال ساقط حرکات و مشقتها می نماید و بعضی راغبان و حریصان بشرب آن این رباعی را در مدح آن گفته **رباعی** ای راحت قهوه روح فزا و کسل کسل ÷ آرام جان و قوت اعضا و قوت دل ÷ تقریب اجتماع جوانان با رسا ÷ تفریح بخش خاطر پیران مضمحل ÷ و دیگری در او گفته ÷ قهوه حرام سفر رنج و خمار تریاک ÷ آمد آنسان که بباید ز پی مرده کفن ÷ و مضار آن آنست که گفته اند صداع می آورد و باعث بیماری و لاغری بدن و صفرت لون و قطع شهوت باه و تقلیل منی و خفقان و نفخ و قولنج و مالیخولیا و کابوس و خشک نمودن آلات تنفس و درشتی آن و مولد بواسیر است و بالجمله بارد المزاج و مرطوبین و اصحاب غلبه اخلاط فاسده را بسیار مضر و بعضی ظرفا در مذمت آن گفته اند **بیت** آن سیه رو که نام او قهوه است ÷ مانع النوم و قاطع الشهوه است ÷ اغلب آنکه این مضار اکثر در کهنه بسیار بریان کرده سیاه شده آن باشد نه خام آن خصوصاً قشر آن که در بعضی امزجه شاید محرک باه و هاضم طعام باشد و ممکن که وجه ولوع اهل یمن با آشامیدن آن بالای طعام همین وجه باشد و در جواب این گفته اند که وجه و لون ایشان بدان کثرت حرارت مزاج و خوردن خرما و میوه ها گرم است و محرر گوید حق آنست که مبالغه بسیار از طرفین در منافع و مضار آن بیجا است اکثر بعادت و قوت و حرارت و برودت مزاج قلت و کثرت آشامیدن آن بر میگردد و هیچیک کلی نیستند و بیان هر یک از منافع و مضار آن طول دارد و مقام گنجایش تفصیل آنها ندارد و میرزا قاضی نوشته اند آنچه جمعی که مزاج ایشان گرم باشد این دو سبب آنکه حرارت را کم میکرداند و بسبب کمی حرارت رطوبات کم بتحلیل میرود و لهذا آگاه است که ایشان را خواب می آورد و از آن جمله شخصی را دیدم که مزاج او کمال حرارت داشت و بدان سبب شبها خواب نمیکرد و مانند کسی که سرسام داشته باشد اضطراب میکرد چون دو سه شب بقهوه مداومت نمود او را خواب آمده و آن حالت زائل گشت و چون قهوه مضر قلب است اگر با مروارید استعمال نمایند اولی است خصوصاً در حصبه و جدری و بعد از بروز جهت آنکه مروارید را در حصبه و جدری نفعی تمام است و نیز استعمال آن جهت تقویت قلب با عنبر که چند طاقه در حین طبخ در آن اندازند نیکو است و چون مسافر در وقت فرود آمدن و همچنین بعد تعب و مشقت بسیار و بعد خوردن افیونیات رافع تعب و کلال و ملال و باعث شگفتگی طبع است و آشامیدن چند فنجان آن و گفته اند ناشتا و در وقت امتلا از غذا اگر نباید آشامید بلکه صبح اندک غذا بطریق ناشتا که در عرف عوام مشهور به تحت القهوه است خورده بالای آن چند پیاله بیاشامند و اگر خواهند معتادین بافیون و افیونیات و شب نشینان آخر روز و یا بعد از نماز عشا خصوص قریب بنصف شب چند پیاله بیاشامند دفع آنها نماید و گفته اند مصلح آن زنجبیل و دواء المسک و نبات و گلاب و امثال اینها است و شیخ داود انطاکی نوشته شخصی که اراده شرب آن برای انشاط و رفع کسالت و آنچه ذکر کردیم نماید باید که شیرینی و روغن پسته و روغن بسیار با آن بخورد و قومی با شیر میخورند و این خطا است بخوف احداث برص است و محرر میگوید که بهترین مصلحات که طعم و رائحه آنرا اطیب و لذیذ میگرداند و کریه و بدذائقه نمیسازد عنبر اشهب است پس زعفران

بنستکی بفتح باء فارسی و سکون نون و کسر سین مهمله و سکون تاء چهار نقطه هندی و کسر کاف و سکون یاء و بن جنگی نیز نامند یعنی درخت جنگلی بر لسان زیرا که بن بفتح باء موحده بزبان هندی بمعنی جنگل و جهنگ بمعنی باشان است **ماهیت آن** نباتیست هندی ما بین شجر و گیاه با شاخهای بسیار باریک بسطبری انگشتی و انبوه شاخی مشتمل بر شاخهای بسیار باریک و بر آنها برگهای کوچک فی الجمله شبیه ببرگ حنا بعضی کوچک و بعضی اندک بزرگتر و عریضتر و کوتاه تر از آن و ثمر آن فی الجمله شبیه بثعلب با اندک از آن بهتر و در خامی سبز و بعد رسیدن بنفش میگردد و لی طعم غالبی و در جوف آن تخمهای ریزه سبز رنگ منبت آن کنار آبها **طبیعت آن** ظاهراً گرم و خشک باشد **افعال و خواص آن** چون برگ و ثمر آنرا نرم بسایند و بر شکم مستسقی یا هر جا که ورم باشد گرم کرده ضماد نمایند و بالای آن برگ بید انجیر را نیز گرم کرده بگذارند و یا پارچه ببندند و تمام شب بگذارند و همچنین تا سه چهار شب ادرار قوی آورد و آشامیدن برگ و ثمر شاخهای باریک آن با آب سائیده جهت دفع رطوبت رحم و سیلان آن نمودن چنین مفید

پنیاله بفتح باء فارسی و سکون نون و فتح یاء مثناة تحتانیه و الف و لام و هاء **ماهیت آن** ثمریست هندی بقدر آلوی و طعم آن بعضی چاشنی دار و بعضی

پنستکی

پنیاله

مایل بترشی و در جوف بعضی پنج و شش تخم کوچک و در جوف بعضی زیاده بخلاف آلو که در آن یک تخم میباشد و درخت آن بعضی خاردار و بعضی بی‌خار نیز شبیه بدرخت آلو در برگ و شاخ
و شاید نوعی از آلو باشد که در بلاد بنگاله بسبب غلظت هوا و آب چنین شده باشد و چون ثمر پخته آنرا خواهند تناول نمایند باید که آنرا خوب بمالند تا نرم شود و تخم آن از لحم آن جدا
گردد پس بکنند آنرا و الا ترش و عفص میباشد **افعال و خواص آن** مسکن صفرا و مهیج بلغم صفراوی مزاجان را نافع و بلغمی مزاجان را مضر و مورث حمی لحصرین اکثر
و آخر موسم در سنبله حوالی میزان میرسد و جنگلی آنرا که کوچک‌تر و شیرین‌تر است **فصل الباء الموحده مع الواو** **بورق** بضم با و سکون واو و فتح راء مهمله و سکون

بورق

بوره

قاف معرب از بوره فارسی است و بهندی پاپری لون نامند **ماهیت** آن نمکی است که در زمین شوره زار منعقد میگردد و از آب نمک و انواع میباشد معدنی و مصنوع بهترین
آن معدنی است که از معدن آن آورده باشند و این اصناف و الوان میباشد بعضی سفید سبک پر سوراخ که طعم آن شور باشد و این را ارمنی نامند جهت آنکه آنرا از ارمنیه آورند
و اعلی و اجود اصناف است و بعضی سرخ رنگ و این را نطرون نامند و بهترین این مصری سرخ و نرم و با ملوحت و اندک ترشی و تلخی است و بعضی غیر صفایحی و این معروف به بورق
الخبازین است جهت آنکه خبازان در آب حل نموده بر قرص نان پیش از طبخ میمالند و بر تنور می‌چسبانند تا باعث سفیدی و رونق نان گردد و بعضی ابورق الصاغه نامند
و آن سفید سنجی سنگین است و زرگران در تصفیه و جلای نقره مستعمل دارند جهت آنکه آنرا بسیار صفا و جلا میدهد و بعضی زبدی است و این در نهایت خفت و نرمی میباشد و آنرا
بسیار صفا و جلا میدهد و بعضی زبدی است و این در نهایت خفت و نرمی میباشد و آنرا از افریقیه می‌آورند و این جادترین اصناف است و بهترین این صنف سبک صفایحی براق
سریع التفتیت بنفش رنگ لذاع است که در صورت مانند کف منجمد باشد و این نیز اگر خفیف صلب است افریقی است و الا رومی اما زبد بورق سبک غیر آنست جهت آنکه
زبدی بورق سبک کبیر الحجم شبیه بآرد گندم خالص و بوره زبدی منجمد با ترابیت و حمرتست فرق میان زهره اسیوس و زبد البورق آنست که زبد البورق بسیار سفید و
سنگین‌تر با اندک زردی میباشد بخلاف آن و اما مصنوع آن پس آنچه را از براده شیشه و سرب مساوی الوزن سوده بآب محلول قلی نموده و با آب محلول قلی بسیار بر آن
ریخته بآتش طبخ میدهند تا آنکه بسوزد و بار زانت می‌باشد و تنکار از این قسم بعمل می‌آید و آنچه از درخت غرب بعمل می‌آورند که آب برگ آنرا منجمد سازند تا غلیظ گردد و قرصها سازند
و این بسیار سبک و سفید مایل بسیاهی و ملوحت می‌باشد و این بسیار کم‌یاب است و بورق الغرب نامند بهترین همه اصناف ارمنی با وصاف مذکوره است و تندترین همه
زبدی است **طبیعت آن** گرم تا اواسط سوم و خشک تا اواخر آن و نطرون و بورق زبدی افریقی تا اواسط چهارم **افعال و خواص آن** محلل و جالی و جاذب
خون بظاهر جلد و آشامیدن ارمنی آن قاطع اخلاط غلیظه و مسکن مغص و رافع قولنج و مهیج باه و مقاوم سموم و بتنهائی و با ادویه مناسبه جهت سرفه بلغمی و با همزن
آن زیره کرمانی و ماء العسل و با طبیخ زوفی یا حاشا یا سداب یا شبت و امثال اینها جهت تحلیل ریاح و تسکین مغص مفرط و با بیخ الخدان جهت رفع مضرت خون گرم کاو
و تحلیل خون منجمد در معده و با آب و شراب جهت ذراریح و با ادویه قاتله و دیدان باعث اخراج و قوت فعل آنهاست و چون یکدرهم آنرا در نیم رطل آب بیدارند و بر آتش
ملایم جوش دهند تا آنکه آب گردد و ربع رطل زیت عذب در آن ریزند و بنوشند جهت قولنج بالخصوص قولنجی که عارض گردد که از ندکان نقره و سرب بداد و با بنفشه و صمغ
عربی مسهل بلغم غلیظ و مخرج کرم معده و با زیره کرمانی و سبنج جهت رفع خناق عارض از شرب بطر و قطور محلول آن با آب و شراب زوفی در گوش جهت رفع اوجاع
و تفتیح سده و دوی و قطع رطوبت جاری از آن و با سرکه جهت تنقیه چرک آن و غرغره آن با خل خمر جهت اسقاط زلوی و حلق مانده و اکتحال آن با عسل جهت حدت بصر
و ضماد آن با پیه الاغ و سرکه و با پیه خنزیر جهت رفع سمیت گزنده سگ دیوانه و با صمغ البطم بروماسیل جهت انفتاح آنها و با انجیر جهت استسقا و ضماد آن با قیروطیات
جهت رفع هزال و خراز و حکه و جرب و فالجی که در آن گردن میل بسوی خلف نموده باشد نیز و اخلاط ما علت و التوای عصب نیز نافع و طلای آن با روغن بابونه جهت رفع عرق
و بتنهائی جهت رفع عرق نیز و به تنهائی جهت نکوئی رنگ رخسار و ستردن موی از هر عضو که خواهند و مداومت استعمال آن سیاه کننده بدن و دو درهم آن با سه درهم
روغن زنبق بر ذکر و اطراف آن جهت تهییج انعاظ بهترین دوائی است و همچنین با عسل و مالیدن آن با روغن بر شکم و ناف و تهیگاه و نزد آتش نشستن کسی که در شکم او کرم
باشد باعث قتل و اخراج آن و با ادهان سخنه بالجمله مالیدن آن بر بدن صاحب حمیات دوریه هنگام برد و قشعریره و نشستن نزدیک آتش بس النفع و با مراهم جهت جرب و حکه
برص و شستن سر بآب محلول آن جهت خراز و فرزجه آن جهت دفع رطوبت رحم و احتباس حیض مفید معده و محرک قی مصلح آن مصطکی و صمغ عربی مقدار شربت
آن از یکدرهم تا دو درهم و از قسم سرخ آن از نیم مثقال تا یکمثقال بدل آن یک وزن و نیم آن نمک و بعضی نصف وزن آن قطران و بعضی بوزن آن ملح اندرانی
گفته‌اند و پاشیدن آن بر موی باعث رقت آن و جهت داء الثعلب و داء الحیه نافع و چون خواهند آنرا بسوزانند طریقه احراق آن آنست که در کوزه کرده سر آنرا محکم بسته

بر آتش گذارند تا سرخ گردد پس از آتش برداشته بگذارند تا سرد گردد و سائیده استعمال نمایند و محرق آن لطیف‌تر و حدت آن زیاده و قریب بقوت بورق زبدی است

بوزیدان

بوزیدان بضم با و سکون واو و کسر زاء معجمه و سکون یاء مثناه تحتانیه و فتح دال مهمله و الف و نون بعربی مستعجله نامند **ماهیت** آن بیخی است سفید بحجم و طول انگشتی و نهاده
بر آن عصمت و صلب و بر ظاهر آن خطوط کشیده و با خشونت بعضی گفته‌اند که نوعی از مستعجله است بعضی گفته که آن از فروع مستعجله است و بعضی لعبت بربریه دانسته‌اند و بعضی غش
میکنند آنرا بهر دو یعنی بدل آن بعضی مستعجله و بعضی لعبت بربریه را میفروشند و فرق میان ایشان بعدم خطوط مستعجله است و حلاوت بوزیدان بخلاف لعبت بربری که بی‌حلاوت
است و آنکه لعبت بربری گره‌دار است بخلاف بوزیدان و گویند از هندی می‌آورند و بالجمله نباتات آن مجهول الماهیت است و بهترین آن سطبر با وصاف مذکوره است و بخلاف آنها زبون
و بسیار ضعیف **طبیعت آن** گرم و خشک در آخر دوم و در اول سوم نیز گفته‌اند با رطوبت فضلیه **افعال و خواص آن** با قوت تریاقیت و مبهی و محرک جماع و مسکن اوجاع مفاصل
و نقرس و مفتح سده جگر و سپرز و منقی معده و عصب و مفاصل و مسقط جنین و جهت استسقا و رفع کرم معده و ازاله اخلاط غلیظه بارده با ذابه و ترقیق و رافع سموم بارده و بالخاصیت مسهل و درد
و باقر و ما ناجهت بواسیر نافع مضر قضبان مصلح آن عسل و خردل مقدار شربت آن تا یکمثقال و نیم بدل آن بهمن سفید و گویند بوزن آن دوج و تریاقیت نیم وزن آن زرنباد و زراوند طویل

[illegible]

بوش در هندی بضم با و سکون واو و شین معجمه و فتح دال و سکون ها مهملتین فتح با موحده و سکون و کسر دال مهمله و یا **ماهیت** آن قرصی است از برگ و گیاه نباتی که در جهت
کوچکی برگ آن شبیه ببرگ حنا و تخم آن مدور و زرشک دانه کوچکتر و مایل بزردی سبزی آن بلاد عجم خصوصا نواح شهرزور و ارمنیه بل آن بلد برگ و گیاه آنرا کوبیده قرصها ساخته خشک نموده
با طراف میبرند **طبیعت آن** در دوم سرد و در اول خشک و در آخر اول سرد و خشک نیز گفته‌اند **افعال و خواص آن** رادع و طبیخ و طلای آن جهت تحلیل اورام حاره و منع
زیادتی آنها و تسکین اوجاع رمد و نقرس خصوصا با آب عنب الثعلب نافع و بدل آن شیاف مامیثا و حضض است **بول** بفتح با و سکون واو و لام بفارسی گمیز و شاش و بهندی موت

بول

و بول انسان اعدل از سایر ابوال و بعد از آن بول شتر و گاو است و هر بولی که بجوشانند تا غلیظ و منعقد گردد جهت قروح خبیثه و نواصیر و اندمال و تجفیف آنها مفید است صح

و مشهور به پیشاب است **ماهیت** آن معلوم است و آن مائیت مشروب و مطعوم حیوان و انسان است که طبیعت از راه گرده و مثانه و احلیل و مایقبل دفع میکند **طبیعت آن** گرم و خشک
افعال و خواص آن بسیار جالی و ملطف و مقطع و بول هر یک از حیوانات بحسب امزجه آنها مختلف می‌باشد و بول انسان جهت قروح عمیقه رطبه و ساعیه و جرب و حکه و خراز
و سعفه و آبله و منع زیادتی قروح خبیثه و بثور بر آب که در سر بهم میرسد و با بورق جهت گزیدن سگ دیوانه که موضع لدغ و ابدان او شویند و جهت داء الثعلب و برص و تقشر
جلد و سوختگی آتش غسلا و طلاء و آشامیدن آن جهت فساد هوا و گزیدن جانوران سمی و سموم ماکوله و مداومت بول خود و بول طفل بقدر دو کف جهت مارگزیده و سایر هوام و مدت
بول خود هر صباح ناشتا بقدر دو کف جهت دفع سپرز بعدیل و بدستور با نیم وزن آن آب برگ خیار یا در نگیسر طلا که اگر تواناند قبل از آن آنقدر راه روند که خسته گردند پس بنوشند
و شستن مقعده به بول گرم جهت ورم آن و در مرض آتشک شستن موی بآن مانع ریختن آن و حقنه بآن جهت مغص و قطور آن جهت کرم گوش خصوص که در پوست انار گرم کرده باشند
و نقل بول با روغن حناحمه لا جهت ورم رحم و با روغنهای گرم چکانیدن در آن و اکتحال آن جهت غرب و رمد و ظلمت بصر و طلای بول مطبوخ در ظرف مس با عسل جهت قلع بیاض
که از قرحه بهم رسیده باشد و ضماد خاکستر زر که با بول خمیر شده باشد جهت قطع نزف الدم اعضا و آشامیدن بول طفل نابالغ عسر النفس و نفس انتصاب و طلای کف آن جهت
ثآلیل مؤثر و بول گاو ماده بغایت جالی و جهت قروح اطفال و نواصیر و ازکا و نیز جهت درد معده بارد و بواسیر و با مر صاف جهت درد گوش و با سرکه جهت درد دندان
و شستن عضو بآن با خردل جهت عذر مجرب دانسته‌اند و بول خوک جهت قلع بیاض و ریزانیدن سنگ گرده و مثانه بعدیل و بول خر جهت درد گرده و بول بز با یکمثقال
سنبل الطیب با سامند جهت استسقای لحمی و قطور آن جهت درد گوش و بول شتر جهت ورم جگر و سده آن و استسقا و صلابت سپرز و تقویت باه و امراض بارده احشا و قطور آن
جهت جراحت گوش نافع و بول گاو و میش با وصاف جهت درد گوش بارد مجرب و بول سگ جهت ثآلیل مفید و خواص ابوال حیوانات هر یک بجای خود انشاء الله تعالی خواهد آمد **بول**

بول الابل

الابل اقراصی است که از یمن می‌آورند و در موسم حج در مکه معظمه زادها الله تعالی شرفا و کرامة میفروشند **ماهیت** آن زهراوی حکایت کرده که این بول شترهای خود را
و بعضی از سال بجای گیاهی که در آنجا میشود و مخصوص بدانجا است میبرند و بول آنها را جمع نموده محافظت مینمایند و از آن قرصها میسازند و مالیقی گفته که چنین است که زهراوی
حکایت کرده بلکه چنین است که یافته میشود در مغارهای کوهستان مکه معظمه و غیر آن و آن قطعهای سیاه رنگ متحجر است معروف بطین الوبر و تجار از اعراب آنها را گرفته اقراص
میسازند و بعضی گفته‌اند که بول وطواط است که بعضی بر بعضی متراکم میشود در مغارها و بعضی گفته که گیاهی است مخصوص بجبال حجازی که آنرا کوبیده با بول شتر سرشته اقراص
میسازند و بالجمله از ادویه مجهوله الماهیت است **طبیعت آن** گرم و خشک در دوم **افعال و خواص آن** جهت اندمال جروح و قروح حیوانات و قطع نزف الدم
و حمول آن جهت قطع حیض و بواسیر و با عسل جهت تحلیل اورام طلاء نافع و بسیار ماندن آن بر بدن باعث تقریح آنست و مصلح آن روغن گل **بول الاموبنیون** بضم با

بول الاموبنیون

موحده وسکون واو وفتح لام وضم میم وسکون واو وکسر نون وضم یاء مثناة تحتانیه وسکون واو ونون لغت یونانی است ماهیت آن قسمی از مخلصه است گیاه آن مانند
شجر وحشیش وشاخ آن باریک وپرشعبه وبرگ آن از برگ سداب طولانی تر وبزرگتر وبر اطراف شاخهای آن چیزی مستدیر شبیه بسپر کوچک میباشد ودر آن تخمهای سیاه وبیخ آن
شبیه به بیخ سفید ودراز وباصلابت منبت آن جبال وزمینهای صلب خشن سنگلاخها ومستعمل برگ وبیخ آنست طبیعت آن در آخر دوم گرم وخشک افعال وخواص آن
ملطف مجفف وجالی مفتح واشامیدن بیخ ویا برگ آن مقدار یکدرهم جهت ادرار بول وطمث واخراج مشیمه ودر دورک وقرحه امعاء وبا سرکه جهت صلابت سپرز وبا شراب
گزیدن هوام وبا آب جهت عسر البول وعرق النساء وباشیر تازه دوشیده جهت تفتیت حصاة نافع دگویند هر که سه قیراط آنرا ناشتا بنوشد هرگز اورا عقرب نگزد مگر آنکه عقربی را
بکشد وچون چنین کند باید که ثانیا آنرا تناول نماید ومضغ آن جهت تسکین وجع دندان از سردی وتعلیق آن مانع گزیدن عقرب ضماد آن بر انثیان محلل ریاح آن مقدار شربت
آن تا یکمثقال مضر معده مصلح آن عناب بدل آن بادزهر است

بولسری

بولسری بضم باء موحده وسکون واو ولام وفتح سین وکسر راء مهملتین وسکون یاء وپهولسری
بکفای بانیز آمده ودر بنگاله بول ومول سری باسم نیز نامند ماهیت آن درختیست هندی عظیم وموزون گل آن کوچک مدور ومشرف وخوشبو وبعد از خشک شدن
خوشبوتر میگردد وخشک آنرا بعضی در بالش وتکیه پر مینمایند جهت آنکه میگویند در جائیکه آن باشد هزار پا در آنجا غائب شود وثمر دو ثمر آن در شکل فی الجمله شبیه بعناب وکنار
متوسطی ودر خامی سبز وبعد رسیدن زرد وسرخ نارنجی میگردد ولحمیت کمی باندک شیرینی وعفوصت بسیار وبعضی اطفال مردم آنرا میخورند وتخم آن در غلاف شبیه
بفندق وازان ریزه تر واندکی طولانی ومغز آن تلخ وباندک دهنیت وطبیعت گل آن سرد وخشک وثمر ازان زیاده وباقوت قابضه افعال وخواص آن محلل
وجهت تسکین درد دندان ودفع فساد صفرا واسهال صفراوی وخائیدن ثمر آن خصوص نارس ونیم رس جهت تسکین وجع دندان واستحکام آن ولثه وخوردن آن مانع
شکم ونفاخ وممسک منی وثمر نارس آن از ادویه ممسکه منی است وعصاره تازه آن عطوسا وقطورا در بینی برای ابهوه وامراض دماغی نافع وآب بسیاری از دماغ برمی آورد
وعرق گل آن مقوی ارواح ومفرح جهت امراض مذکوره وبارده نافع وعطر آن که بابراده صندل مرتب نمایند بسیار خوشبو ومقوی است واشامیدن مطبوخ پوست درخت
آن جهت تسکین وجع اعضا ومرضی که در بنگاله میشود وبهندی ابهوه مینامند ومیگویند که در بینی میشود ومضمضه آن جهت تسکین وجع دندان واستحکام آن ولثه
وعصاره پوست درخت وثمر نیمرس آنرا ابریشم بافان جهت استحکام رنگ ابریشم بر تارهای آن می مالند ورنگ آن سیاه می باشد وبا ثبات وپوست درخت

نیهبون

وثمر خام آنرا نیز کوفته ودر آب جوشانیده طبخ میدهند جهت رنگ نمودن ابریشم لونیون بضم باء وسکون واو وکسر یاء مثناة تحتانیه وضم نون وسکون واو ونون
اخندیونا نیست ماهیت آن نباتیست ساق آن بقدر انگشتی وبرگ آن شبیه ببرگ کرفس ولطیف تر ازان وگل آن شبیه بگل شبت وتخم آن ریزه وخوشبو ومستعمل برگ
وتخم وعصاره آنست طبیعت آن در دوم گرم وخشک افعال وخواص آن تند وجالی ومفتح ومحلل ریاح وتخم ویکدرم برگ آن مدر بول ومسقط مشیمه وگرم شکم
وجهت گرده ومثانه وسپرز نافع خصوصا با ماء العسل وچهار برگ آن جهت تقطیر البول ومغص ونیم درهم از تخم آن بدستور وضماد آن باشراب ونمک نیمگرم جهت تحلیل خنازیر وجمول
آن جهت اخراج کرم امعاء مفید وعصاره آنرا از شاخهای وبرگ آن اخذ مینمایند مصدع ومغثی مصلح آن عناب وشیر تازه دوشیده مقدار شربت از برگ آن تا یکمثقال واز

پوئی

تخم آن نیم مثقال بدل آن کندر است پوئی بضم باء فارسی وسکون واو وکسر همزه وسکون ماهیت آن گیاهی است هندی از قبیل لخم ودر بنگاله کبیر الوجود
وبر اشجار ودیوارها وسقف خانه مانند تاک ونکد وبالا میرود وساق آن سبطری انگشتی وبرگهای آن فی الجمله شبیه ببرگ تانبول وسبز وازان ضخیم تر ونازک وبا طراوت
ولزوجت بسیار وبی زغب ودو قسم میباشد یکی سفید یعنی ساقه آن سفید رنگ وبرگ آن سبز واین بسیار است دوم سرخ یعنی ساقه آن سرخ ورگهای برگ آن نیز سرخ رنگ
واین کمیاب تر ازانست اهل هند آنرا پخته میخورند مانند سبزیهای دیگر وبالزوجت بسیار است طبیعت آن سرد وتر افعال وخواص آن منوم وبهی جهت اندمال
منی وتلیین آلات ... حلق وتسکین حدت حمیات حاره وطلای آب برگ آن جهت تسکین سوزش ومنع آبله کردن عضو بآتش سوخته نافع وچون مکرر روی هم بالند در هنگام

بهمن

سوختن وبسیار قریب این فصل الباء مع الهاء بهمن بفتح باء موحده وسکون ها وفتح میم وسکون نون لغت فارسی است ماهیت آن بیخی است فارسی فی الجمله
شبیه بزردک کوچکی وباندک صلابت وکجی با خشونت قلیلی ناهمواری زمین آن کوهستان ارمن وخراسان وگیاه آن بقدر شبری وزیاده وکمتر ازان وبرگ آن مانند برگ
برگ جاوشیر بسیط وخارناک وکثیر التشریف وبر ساق آن برگی چند سر آنها باهم پیچیده وبی گل ودر تموز میرسد ودو قسم میباشد سرخ وسفید سرخ آن بالیده تر وبلندتر
پوست آن زیاده وظاهر آن سرختر از باطن آن وسفید آن هم ظاهر وهم باطن آن سفید وبهترین سرخ آن صافی سنگین خوشبوی آنست که چون بخایند باندک لزوجتی وقبضی

باشد وهمچنین سفید آن واز نواح ارمینه وخراسان آورند طبیعت آن در دوم گرم وخشک وسرخ آن گرم تا سوم وقویتر از سفید وهر دو با رطوبت فضلیه وقوت قبضی ومسیح
هر دو اکرم وتر وانسته افعال وخواص آن بغایت مقوی باه ودل ومسمن بدن وزیاده کننده ماده منی ومفتح ومحلل ریاح وبلغم غلیظ لزج وموافق مبرودین وجهت
خفقان ویرقان وتفتیت حصاة گرده ومثانه خصوص با ادویه مناسبه وسرخ آن جهت تقویت باه وانعاظ قوی تر وچون در آب طبخ نمایند تا مهرا شود وآب آنرا با شکر ناشتا بیاشامند
فربهی عظیم آورد خصوصا با بادام ونخود وضماد آن با نمک وملح وعسل بر صورت زنان باعث نیکوئی رنگ رخسار وشستن سر بدان جهت کشتن شپش وخوشبوئی موی وفرزجه سفید آن
با زعفران جهت تنقیه رحم وخوشبوئی آن وهر دو نوع آن مضر سفید مصلح آن انیسون وکثیرا وعناب مقدار شربت از جرم آن هر دو تا دو مثقال واز آب مطبوخ آن تا سه اوقیه

بهمی

به یک بدل دیگری اند وبدل هر دو بوزن آن تودری ونصف آن لسان العصافیر وموصلی سفید وسیاه واسکندنا گوری وبدل سرخ آن درونج وبدل سفید آن زرنباد است
بهمی بفتح باء وسکون ها وکسر میم ویا ماهیت آن نباتیست شبیه بگیاه جو وازان کوتاه تر وباریکتر وخوشه آن شبیه بشلیم ومنبت آن مواضع سایه دار ماهیت آن سرد وخشک

بهکر مول

در دوم وبسیار قابض افعال وخواص آن مداومت شراب آن حابس اسهال مزمن ونزف الدم که مرفوع البرد باشد وسلس البول نافع مقدار شربت آن تا دو درهم واز
خاصیت آنست که چون در ابریشم ملون برنگ ارغوانی یا در شال سرخی پیچیده بر عضویکه خون ازان نزف کند بپاویزند ویا به بندند قطع آن مجرب دانسته اند بهکر مول بضم
فارسی وسکون ها وفتح کاف وسکون راء مهمله وضم میم وسکون واو ولام ماهیت آن بیخیست هندی مارپیچهای بسیار تلخ وتیز وسیاه رنگ طبیعت آن گرم
وخشک در دوم افعال وخواص آن مشهی ومهضم جهت امراض ریاحی وبلغمی وحمیات مرکبه وتحلیل اورام وضیق النفس ودرد پهلو شرباً وضماداً نافع بهنکره بفتح باء وها

بهنکره

وسکون نون وکاف فارسی وفتح راء مهمله وها ماهیت آن گیاهیست هندی نبات آن تا بمقدار ذرعی وبرگ آن شبیه ببرگ انار وازان عریضتر وبرگ وساق آن سیاه
وطعم آن اندک تلخ وتیز وسه نوع میباشد سفید وزرد وسیاه گل سفید آن سفید وسبزی برگ وساق آن کمتر وگل سیاه آن سیاه وبرگ وشاخ آن سبز تیره مایل بسیاهی وگل زرد آن
زرد وبرگ وساق آن سبز مایل بزردی واین هر دو نوع بسیار کمیاب اند وطبیعت آن هر سه در دوم گرم وخشک افعال وخواص آن آشامیدن آب برگ
وساق گیاه آن جهت تقویت بصر وقوت باه ودفع ورفع رطوبات وضعف آن هر دو وبلغم وورم وسلاطین طحال وجذام ومضمضه آن جهت امراض دهان ودرد دندان
وقطور آن در چشم جهت رمد بارد وطلای آن بر سر جهت صداع وبرد الثعلب وبهق وبرص وجذام وقوباء واکثر امراض جلدیه تنهائی بشرط مداومت وخاریدن موضع هر مرتبه
یا با ادویه مناسبه دیگر مانند آنکه از برای داء الثعلب با اصل السوس وبرای جذام وبهق وبرص با خربق ابیض وبرای جرب رطب با توتیای هندی اخضر محرق وهمچنین وبالجمله جهت
مصلح بدن وامراض جلدیه است وگفته اند آشامیدن آن سیاه کننده موی ریش است خصوصاً نوع سیاه آن وگویند که چون گیاه آنرا با نمک بالسویه از هر یک سه درهم بیاشامند
وجع قولنج را در ساعت تسکین دهد واگر قولنج مزمن باشد ومدت یک اربعین بهنکره خشک وگل وتخم نیوار که سنگ سلوپه است وهلیله وبلیله وآمله بالسویه کوفته وبیخته
باهموزن آن قند کهنه سرشته هر روز یک توله تناول نمایند دفع گردد ومجرب وچون یک توله برگ آنرا با سه ماشه نمک سنگ باهم مضغ نمایند وفرو برند در شکم هر چند کهنه
یکساله باشد زایل گرداند وگویند اگر تخم آنرا در نیم من عصاره بلادر بخیسانند ودر زمین نیکو بکارند وبجای آب بلادر بآن دهند تا سبز گردد ویک بیضه مرغ سفید در پای گیاه
آن فرو برند هر گاه آن سیاه گردد آن گیاه را از ریشه برآورده در سایه خشک کنند وتا هفت مرتبه در شیره بهنکره تازه تنقیه نمایند پس خشک نموده سائیده یک کف دست
هر روز تا یک هفته بخورند جذام وبرص را زائل گرداند واگر تخم آنرا با کنجد وشکر هر روز قدری بخورند باصره وسامعه وسائر قوای بدنیه را قوی گرداند واگر با هلیله وبلیله وآمله
هر چهار مساوی وربع وزن یکی دار فلفل بخورند قولنج را زائل گرداند بهوئی آنوله بضم باء وخفاء ها وسکون واو وکسر همزه وبالغت هندیست یعنی گیاه آمله زمینی

بهوئی آنوله

بجهت آنکه گیاه آن بقدر شبری تا یک ذرع وبرگهای آن ریزه شبیه ببرگ آمله میباشد ودر زیر برگ آن دانهای کوچک وشاخه آن باریک طبیعت آن سرد وطعم
آن تلخ ودر بحث افعال وخواص آن قطور آب نبات تازه آن بتمامه که مطلقاً آب از خارج داخل ننمایند در ناصور وقروح خبیثه چند روز متوالی جهت اندمال آن موثر

بیار انکا

وضماد سائیده آن با نمک جهت جرب مفید وتنهائی جهت ضربه وسقطه نافع فصل الباء مع الیاء المثناة التحتانیه بیار انکا بفتح باء عجمی ویاء مثناة
تحتانیه والف وفتح راء مهمله والف وسکون نون وکاف فارسی والف ماهیت آن بیخیست طولانی بضخامت انگشتی وزیاده بران وطول آن تا بدو شبر وزیاده تیره وپیچ
گره دار ورنگ پوست آن زرد مایل بسرخی براق وظاهر آن اندک گره دار وچون کهنه گردد مایل بسیاهی میشود وطعم آن بسیار تلخ ومغز آن ریشه دار وصلب از ملک خام
که خشک نیز نامند می آورند بسلطنت اسلام آباد واز انجا باطراف میبرند وبسیار و فور ندارد طبیعت آن در سوم گرم وخشک با رطوبت فضلیه منسوب بمشتری است

افعال و خواص آن اہل ان دیار برای آن منافع و خواص بسیار نقل مینمایند و در ہر مرضی با دوای خاص مستعمل دارند **امراض اعضاء الراس** جہت درد سر
قدری ازان را با گلاب سائیده بر پیشانی طلا مینمایند ومیگویند که فی الفور درد ساکن میگردد و برای ام الصبیان بمقدار یک سرخ بیارانکا با یکدانه قرنفل و یکدانه فلفل با شیر
طفل سائیده میخورانند و برای شبکوری بیارانکا و زردچوبه از هر یک یک ماشه با شیر زنان سائیده پارچه را بدان تر کرده سوخته و دوده آنرا گرفته در چشم میکشند و برای درد چشم
و رفع سرخی و جلای بیاض بیارانکا چهار رتی زردچوبه گره و افیون هندی از هر یک یک ماشه زاج سفید دو رتی با آب تا سه ساعت نجومی کامل سائیده حل نموده شیر گرم
کرده برای درد چشم و سرخی آن بر حوالی چشم طلا مینمایند و برای جلای بیاض و قطع آن با میل در چشم میکشند و ایضا برای درد چشم قدری ازان را با قدری زردچوبه و قلیلی افیون
و یا هر سه مساوی سائیده بر درد چشم طلا مینمایند درد و سرخی چشم را زائل مینماید و برای درد گوش که چرک آن جاری باشد ده عدد بادنجان را در ستاره آتش گرم میکنند و
میفشارند و آب آنرا گرفته قدری بیارانکا در ان میسایند و صاف کرده شیر گرم نموده دو سه قطره ازان در گوش میچکانند ومیگویند که درد را ساکن میگرداند و ریم را زائل
میکند و برای درد دندان بیارانکا نمک اندرانی تنباکو و حلتیت بریان کرده خاکستر پوست درخت عشر و پوست درخت بادنجان دشتی که بهندی بهٹکٹیه گویند از هر یک
قدری نرم کوفته و بیخته بر دندان میمالند و دهن باز کرده سر را بزیر میدارند تا آب رطوبات دفع گردد و برای پینس که مرضی است که در ملک هند و رمنی بهم میرسد می گیرند بیار
انکا و توتیای هندی از هر یک یکماشه و در روغن گاو خوب حل کرده اندک اندک سعوط مینمایند **اعضاء الصدر** برای زیادتی شیر زنان بیارانکا یکماشه سیاه دانه
زیره سفید شقاقل با آب گرم سوده صاف نموده می آشامند تا سه روز و برای ضیق النفس و سرفه کهنه یک ماشه بیارانکا با پوست بیخ برباره و پوست بیخ کهنگیه از هر یک
یکماشه در هم نموده در سر قلیان مانند تنباکو می کشند ایضا برای ضیق النفس و سرفه کهنه با آب مطبوخ پوست نکنی بکسر راکه آنرا بهندی بهٹکٹیه نیز نامند و شاید بادنجان
دشتی باشد بدین نحو که نیم پاو پوست آنرا و نیم اثار آب تا العود جوش میدهند تا آنکه نیم و آب بماند پس قدری نمک داخل آن کرده از آتش فرود می آورند و صاف نموده یکماشه
بیارانکا در همان آب سائیده در شبانه روز بفاصله چهار گهڑی که تخمینا یک نیم ساعت نجومی شود مقدار یک توله ازان آب را شیر گرم نموده مینوشند و همچنین تا آنکه آب تمام صرف شود
و اگر مرض کهنه باشد و ازین مقدار آب زائل نگردد مرتبه دیگر ترتیب داده می آشامند و از برای دبه اطفال که آنرا بهندی آزار پسلی و بکلی نیز مینامند که در پهلوی چپ اطفال
صغیر تا دو نیم ساله و تا سه ساله دفعة بهم میرسد و علامت آن تب جستن پهلو و کو وافتادن خصوص پهلوی چپ و نفس بالا کشیدن و تواتر نفس و نگرفتن پستان و گریه بسیار
و بیقراری و بی آرام بودن است چنانچه در رساله علیحده مجملا ذکر یافت مقدار یک رتی بیارانکا با یکدانه قرنفل یا فلفل سیاه هرکدام که باشد و آنرا در زهره خوک
تر کرده خشک نموده باشند و بعضی عورات هند چون آنرا مستعمل دارند نزد او شان میباشد با شیر دایه آن سائیده بخورانند و میگویند که فی الفور آرام می یابد **اعضاء
الغذاء** برای تقویت معده و زیادتی اشتها بیارانکا سه ماشه نانخواه زنجبیل بادیان بیخ شیطرج هندی فلفل سیاه نمک ترب نمک سیاه نانکا از هر یک یکتوله تکهمه سفید
و ج ترکی زاج بریان از هر یک یکماشه کوفته بیخته با آب لیمو تا نه ساعت کامل سحق مینمایند و حبوب می بندند و هر حبی بقدر نخودی و باقلای یک حب شام با آب نیم گرم فرو میبرند
و از برای تقویت معده و زیادتی اشتها و سرعت هضم یکماشه آنرا با نانخواه و رازیانه و بابرنگ و نمک سیاه از هر یک یک توله با آب لیمو کاغذی یعنی لیموی آب بمقدار ده دوازده
عدد سحق بلیغ مینمایند آنقدر که آب تمام خشک گردد پس حبوب بسته نگاه میدارند شربتی از یکماشه تا دو ماشه بعد از فراغ طعام روز و شب میخورند تا یکهفته و از
برای تقویت معده و رفع انواع اسهالات و بواسیر و ضیق النفس رطوبی و سرفه بارده و ریاح و قراقر شکم و فی الجمله اکثر امراض بارده رطبه یکوزن آنرا با دو وزن
فلفل سیاه نرم کوفته بیخته حبوب بقدر نخودی ساخته یک حب صبح و یکحب شام میدهند و این بتجربه رسیده و از برای دفع انواع هیضه خواه محتبس باشد خواه جاری یعنی
آن قی و اسهال و یا هر دو مقدار نیم ماشه آنرا با گلاب و یا با آب سائیده میخورند و از برای هیضه رطوبی و طعمی مقدار دو رتی بیارانکا و دو سه دانه قرنفل و بیست
یکدانه فلفل سیاه نرم سوده میخورند و اگر قدری قلیل پیپلا نیز داخل نمایند بهتر است و از برای تخمه و سوء الهضم یکتوله رازیانه را جوکوب نموده در آب جوش میدهند
و صاف نموده مقدار دو رتی بیارانکا در دهن انداخته می خایند و بالای آن آنرا می آشامند و برای بواسیر و رفع اسهال رطوبی یکوزن آنرا با نیم وزن فلفل سیاه نرم کوبیده با آب
کنگهیه سرشته حبوب سازند هر حبی بقدر فلفلی شربتی دو حب صبح ناشتا و دو حب وقت شام فرو برند بواسیر و اسهال رطوبی حادث از ضعف معده را مفید است **اعضاء النفس**
از برای استسقا بیارانکا نانخواه تخم حلبه زیره سفید فلفل سیاه و پوست بیخ کنار جنگلی از هر یک سه ماشه نرم کوفته بیخته هفت حصه نموده هر روز یک حصه را نصف صبح و نصف شام
با عرق بادیان می نوشند و بجای آب نانخواه و رازیانه و بیخ برباره و پوست بیخ اگار از هر یک چهار توله در آب میجوشانند و صاف نموده بجای آب میخورانند ایضا از برای

استسقا هفت روز ناشتا با ادویه که ذکر می یابد سفوف ساخته با آب سرد میخورند و ادویه اینست بیارانکا چهار رتی کمباسفید دو ماشه نانخواه تخم حلبه زیره سفید از هر یک چهار ماشه
نرم سوده سفوف میسازند و هفت حصه نموده هفت حصه آنرا هفت روز ناشتا می آشامند و میگویند باید که بر روی بالای آن دال ماش جنگلی بخورند انشاء الله تعالی ورم
دفع زائل میگردد و از برای طحال بیارانکا زهره خرگوش زهره زاغ سیاه زهره ماهی زردچوبه سوخته زاج سفید سوخته توتیای هندی سوخته تنکار سوخته از هر یک یکماشه
با آب برگ صبر که بهندی گهیکوار نامند خوب حل نموده بمقدار دانه ماش و خردل حب مینمایند هر روز یک حب صبح و یک حب شام و کبیر را حب بقدر ماش و صغیر را حب بقدر
خردل میدهند و از ترشی و بادی پرهیز میفرمایند و قلیلی روغن در طعام آن داخل مینمایند و قدری بیارانکا را با سرکه سائیده بر ورم طحال می نمایند و از برای دفع مرضی
که از آنست که بعضی عورات بعد از زائیدن عارض میگردد و آن زن روز بروز زرد و ضعیف لاغر میگردد و اکثر طبیعت او ملین میباشد دو رتی بیارانکا را با
یکدانه فلفل سیاه و با دو ماشه گوشت هینس که جانوری است بهندی و دو ماشه گوشت بچه آهو که در حمل مادرش را ذبح نموده و از شکمش برآورده خشک کرده باشند
نرم سوده حبها میسازند و تا هفت روز ناشتا میخورانند و از غذاهای نامناسب پرهیز مینمایند ایضا برای پرسوت یک سرخ بیارانکا را با عنبر اشهب و مشک ختن و زعفران
از هر یک دو ماشه فلفل سیاه بیست یکدانه گوشت هینس گوشت بچه آهو که خام از شکم مادرش برآورده باشند از هر یک سه ماشه نرم سوده حبوب می بندند هر حبی بقدر نخود
هر روز حبی آنرا میخورانند و از ترشی و بادی و از اغذیه های بارده پرهیز می نمایند و برای دفع سلس البول بیارانکا دو رتی نانخواه یکماشه پوست بیخ برباره و پوست بیخ کنار
کنگهی از هر یک یک ماشه نرم کوفته بیخته صبح ناشتا می آشامند و برای نزول آب بیارانکا را با نارجیل سفید سائیده بر موضع ورم طلا نمایند و بدستور با فلفل سیاه و برای
نزول آب در خصیه شش ماشه آنرا با پوست شیطرج هندی و پوست بیخ نا توله و پوست بیخ برباره از هر یک شش ماشه خشک نموده با عصاره پوست درخت بکاین خوب
حل کرده گرم نموده ضماد مینمایند بعون الله تعالی در سه چهار مرتبه زائل میگردد **و السموم** برای مار گزیده فی الفور قدری بیارانکا با شیر درخت عشر که بهندی آکه نامند
و شیر درخت زقوم که بهندی تهور سیج نامند نرم سوده بران موضع طلا مینمایند و قدری بیارانکا را با جدوار مجرب سائیده میخورانند و با فلفل نیز **الاوجاع** سه ماشه بیار
انکا را در پاو اثار روغن سرشف یا کنجد خوب می سوزانند و صاف کرده شب گرم نموده بر موضع وجع میمالند و از هوای سرد محفوظ می دارند ایضا جهت اوجاع
یک توله بیارانکا را با کلونجی و هلیله زرد از هر یک یک توله کوفته در یک اثار روغن سرشف انداخته در شیشه کرده چهل روز در آفتاب میگذارند و گاه گاه بر هم
میزنند پس عند الحاجت گرم نموده بر موضع وجع میمالند و برای تحلیل اورام و غدد و تسکین اوجاع با دو وزن آن فلفل سیاه با آب نیم گرم سوده گرم کرده ضماد مینمایند
حب بیارانکا نافع از برای اکثر امراض مانند ضیق النفس و سرفه و سوزش فم معده و جذام و آتشک و جروح و قروح خبیثه و غیرها صنعت آن بیارانکا چهار
رتی زعفران و مشک خالص از هر یک یک رتی کافور خالص و موسیائی از هر یک یکماشه اجزا را کوفته بیخته سه حب میسازند هر روز یک حب آنرا ناشتا میخورند و غذا
وقت ظهر نخود آب و شب قلیه با خشکه و اگر مزاج قوی باشد و هضم تواند نمود وقت ظهر کیله سفری میخورند و از حموضات و لبنیات پرهیز مینمایند **پپیل** بکسر بای عجمیه
و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح بای عجمیه و لام لغت هندی است **ماهیت آن** درخت هندی است در جمیع ملک هند بهم میرسد و بسیار عظیم و خاردار میباشد
و هنود آنرا تعظیم مینمایند و برگ آن عریض اندک طولانی و با کنگره کمی و نوک آن بلند و تیز **طبیعت** برگ و پوست درخت آن گرم و خشک **افعال و خواص آن** ضماد
پوست درخت آن که ضخیم باشد جهت تحلیل اورام و زخم ناصور و برگ آنرا که بر دمل گرم کرده بندند تحلیل برد و یا پخته نماید و برگ خشک آن که خود بخود از درخت افتد سوخته را
گرم در آب سرد اندازند تا هفت برگ و آن آب را بنوشند تهوع و قی را باز دارد و نیز پپل بهندی دار فلفل را نامند **بیخ زرین گیاه** بکسر با و سکون یا و خاء معجمه و فتح زاء
معجمه و کسر راء مهمله و سکون یاء مثناة تحتانیه و نون و کسر کاف فارسی و فتح یاء مثناة تحتانیه و الف و بافرنگی جینو نامند **ماهیت آن** بیخی است شبیه به بهمن
سفید و از ان طولانی تر و سنگین تر و صلب تر و بعضی مایل بزردی و سنگین و بسیار صلب اندک براق طلائی فی الجمله شبیه باستخوان زرد شده و این بهترین آنست و ازین
و زیر باد می آورند و گران بها است خصوصا نوع جید سنگین مایل بزردی آن **افعال و خواص آن** مفرح و مقوی قوی و ارواح و باه چون بمقدار قلیلی ازان
را با گلاب بسایند و بیاشامند و یا کوفته بیخته بر آب گوشت پاشیده بنوشند مقدار شربت آن یکدانگ تا نیم درهم **بہیم** بکسر با و سکون یاء مثناة تحتانیه و کسر سین
مهمله و سکون میم ماهیت آن ثمریست شبیه به کوچکی و صلب با زغب بسیار زیاده از به و انطاکی گفته که درخت آنرا پیوند از سیب یا امرود و یا با نهال بلوط و یا بید و یا شاه بلوط
که شاه بلوط است مینمایند و اکثر الوجود و بسیار پیوند از تفاح و صفصاف که بید است مینمایند و هنگام رسیدن ثمر آن هنگام رسیدن ثمار دیگر است و تا اواسط زمستان

بیش

یماند **طبیعت** آن در دوم سرد و خشک **افعال و خواص آن** حابس اسهال و قی و قاطع خون و مانع خفقان و مقوی معده و دماغ و با عسل محلل اورام و طبیخ آن فادزهر
سموم حاره و مضمضه طبیخ آن جهت تقویت دندان و جلوس در طبیخ آن جهت قطع نفث الدم و نزف الدم و رحم و بواسیر و برگ آن جهت التیام و التصاق جراحت تازه بغایت مفید و اکثار آن
مولد سدد و عسر البول مصلح آن روغن بادام بدل آن بلوط و عفص مقدار شربت آن از ده درم تا پانزده درم **بیش** بکسر باء و سکون یاء مثناة تحتانیه و شین معجمه **ماهیت**
آن بیخی است هندی بسیار سمی قتال که در اکثر جبال هند و نواح آن میروید و انواع میباشد و هیچیک از انواع آن تلخی و تیزی و حدت نیست ولیکن همه مخدراند فی الفور
مفسد ارواح و اخلاط بر التباس خود در قوت و ضعف و مهلک اند بدان سبب بعضی گفته اند در بعضی اقسام آن تندی و تلخی است یک نوع آنرا سینگهیا نامند بجهت مشابهت آن
بشاخ آهو بره زیرا که بلغت هندی سینگه شاخ را گویند و این را چندال نیز خوانند بجهت کمال رداءت و خباثت سمیت زیرا که چندال قوم بسیار خبیث را نامند و این اکثر در کوه
دابریت که میان هند و خطا واقع است و در کوهستان کیدار و که در سرحد تبت کوچک واقع است و در کوهستان مورنگ و رنکپور و رانکامانی و نیپال نیز بهم میرسد و بهترین
و قوی ترین آن آنست که بوزن سنگین و صلب و اندرون آن سیاه و مصمغ براق باشد و بعد از آن آنچه اندرون آن سرخ تیره و پس زرد و پس سفید تیره و بر ظاهر آن نقطهای سیاه
و بر روی آن چیزی مانند طلق و یا کافور سوده نشسته باشد پس آنچه اندرون و بیرون آن هر دو سفید باشد بر همین نامند هر یک را اثبت گفته اند قوت یا آن مرتبه است که چون
کسی آنرا بدست و یا و بدن عرق آلوده و یا بر زبان برساند در ساعت هلاک میکند بسبب سرعت تاثیر خود و میگویند حکمای هند امتحان قوت آنرا بدان مینمایند که سائیده بر شاخ
گاو میش شیر دار میمالند اگر خون از پستان بر آمده و بعضی گفته اند خون از دماغ و شکم آن جاری شده و مرد بسیار قوی است و الا ضعیف و بعضی بمبالغه باین حد نموده اند که چون
دانه درست آنرا بر شاخ گاو تعلق نمایند اگر بجای شیر خون از پستان آید بسیار قوی است و الا ضعیف و وجه تسمیه سینگهیا را این نیز نوشته اند و گویند اگر کسی بر آن گاو میش یا گاو سوار
شود در وی نیز تاثیر میکند و نیز اگر بر رکاب بمالند از بیرون موزه و کفش بر اکب پوشنده آن سرایت میکند و بوی آن نیز کشنده است و اصل آنست که خوردن مقدار خردله از آن
کشنده است فی الفور و در اکثر امور مذکوره مبالغه بسیار است و میگویند انجنین میشی کمیاب و سلاطین و حکام در خزاین در زیر نگین خود محفوظ میدارند و نوع دویم بچهناک
است و این بیخیست که در هیات ناهمواری ظاهر شبیه بجدوار و بیرون آن سیاه و اندرون آن شکری رنگ صنبت این مناسبت سینگهیا و سمیت این از آن ضعیف تر و قابل تدبیر
و اصلاح است بخلاف آن و لهذا اطبای هند بعد تدبیر و اصلاح بچهناک را استعمال مینمایند خصوص تیلیای آن را که برنگ روغن چراغ زرد و تیره مایل بسیاهی میباشد و سطح بیرون
آن باریک مانند شاخ گوزن و از همه اقسام بچهناک بهتر است و گفته اند بچهناک را اقسام دیگر نیز هست ولیکن همه ضعیف و بهیات و شکل و رنگ اکثری شبیه بهم اند مانند رودبیشا
و باچلنک و لمحابن و این هر سه از اقسام بچهناک ضعیف اند و از هر دو دانگ تا نیم درهم آنها کشنده است بتعفین و فساد ارواح و اخلاط و قسمی دیگر صنوبری شکل و کوچک و بیرون
آن مایل بزردی شبیه بسعد و این را بهندی تیرک نامند در غایت تندی و تلخی است و این شبیه بجدوار است و بعضی نامقیدان در شیر جوش داده سمیت آنرا کم نموده رنگ کرده بجای
جدوار میفروشند و قسمی دیگر شبیه باکلیل الملک است این را قرون السنبل نامند و احیانا در سنبل نیز یافت میشود و قسمی دیگر را همراه صورات گویند و این سفید مایل بزردی
غیر مخروطی شکل شبیه به بیخ لیکوه و ار بقدر انگشتی میباشد و این را برهمی نیز نامند و در اعالی کوهستان حوالی کشمیر و غیر این از مواضع دیگر بهم میرسد و بعضی آنرا مهوده نیز
نامند و در طعم این نیز تلخی و تندی می باشد یکدانگ این کشنده است بکیفیت غالبه خود لسوزش لب و اندرون و غلبه حرارت و افراط قی و اسهال و تشنج و تعفین ارواح و تحلیل آنها
و قسمی دیگر اطریه نامند یعنی شبیه بزرد چوبه جهت آنکه بندرت در میان زرد چوبه بهم میرسد و کسانیکه آنرا می شناسند اولا از میان زرد چوبه جدا نموده بعد از آن آنرا جوش داده
خشک نموده حمل و نقل ببلدان مینمایند و رنگ این سبز و اغبر و با اندک زردی و منقط بسیاهی میباشد و این را کالاکوت نیز مینامند و قوی السمیت است و گویند از خاصیت گیاه آن
آنست که در هنگام وزیدن باد ساکن و در هنگام سکون باد متحرک می باشد و قسمی را ستوا مینامند یعنی شبیه بزنجبیل جهت آنکه در میان زنجبیل احیانا یافت میشود و این
در قوت ضعیف تر از هر چهار قسم است و گفته اند شاید فی الحقیقت این چهار نیز قسم از اقسام بیش نباشد بلکه بیخ سمی دیگر باشد که بمجاز بیش خوانده اند یا آنکه بیش را اسم جنس بیخ سمی
گیرند تا آنکه همه را شامل باشد و اقسام دیگر نیز گفته اند تا هیجده قسم از آن جمله ده قسم زبون غیر مستعمل و هشت قسم مستعمل و بهترین این هشت قسم تیلیا است چنانچه ذکر یافت و بنابر تطویل
ذکر نمود و گیاه آن بقدر شبری و با یک ساق و برگ آن شبیه ببرگ کاهو و کاسنی و گل بعضی سرخ و بعضی زرد و بعضی بنفش گویند طریق اخذ بیش و سایر بیخهای سمی آنست که کسانیکه
میشناسند و عادت باستعمال آن کرده اند در وقتیکه آن بیخها رسیده و بنهار رفته در علفهای آن مواضع سیر میکنند هر جا که بیخ سمی قوی بود از آن موضع شعاعی ظاهر میگردد و قدری
خاکستر از برای نشان و علامت آن موضع میریزند و در رفته آن موضع را شکافته آن بیخ را با احتیاط بر می آرند و در سایه خشک مینمایند و گویند در زمینی که اقسام بیخ اعلای

آن میروید مانند سینگهیا و بچهناک و کالاکوت هیچ گیاه دیگر نمیروید مگر جدوار و آن نیز بچند ذراع دورتر و بر اطراف آن و آن جدوار تریاق آن بیش است و شاید بوحالضم یا حود
بسکون واو و فتح حاء مهمله و الف نام این جدوار باشد نه غیر آن خاک آن موضع مایل بسیاهی میباشد و چنان مینماید که گویا چربیست و در موسم گل آن هیچ حیوانی گرد آن نمیگردد
زیرا که اگر بوی آن بر انسان برسد هلاک میگرداند الا حیوانی که آنرا موش بیشا مینامند و مقر آن میان آنها و خوراک آن نیز از آن بیخها است و آن حیوان تریاق سمیت بیش است **طبیعت**
آن بدانکه حکمای هند و یونان را در آن اختلاف بسیار است جمیع حکمای هند آنرا سرد در درجه چهارم میدانند جهت آنکه آثار و افعال آنرا تابع خواص جوهر آنرا منافی جوهر روح
حیوانی میدانند و حکمای یونان گرم و خشک در مرتبه چهارم بجهت دریافت بعضی از آثار آن **افعال و خواص آن** اصلاح نموده آن جهت جذام و برص و امراض سوداوی
و بلغمیه مزمنه مانند سرفه و ضیق النفس و قروح خبیثه مقدار کم آن با مصلحات شربا و طلاء نافع و بدستور تدبیر خوردن و مرکبات مصنوعه آن مانند تریاق لنک و حبوب بیشی و معجون
بیشی روشن و مفرح دلکشائی بیشی و تدبیر کسیکه بیش خورده باشد در قرابادین کبیر ذکر یافت و مجملی اینجا ذکر یافت بدانکه از جمله احوالی که طاری میگردد شخصی را که بیش خورده باشد
غثیان و تجمی اعضای باطنی و لبها و زبان و خیرگی چشم و بر آمدن آن از حدقه و رعاف و دوار و صرع و غشی است گویند از استشمام رائحه گل آن نیز صرع عارض میگردد و هر که
از آن اعراض نجات یابد قلیلی است که بسل منجر نگردد علاج آن خورانیدن جدوار مجرب و مثرودیطوس و دواء المسک خصوصا قیام آن و فادزهر حیوانی و معدنی و مشک خالص
و پوست بیخ کبر است و آب برگ بید انجیر مکرر و قی فرمودن بطبیخ بزر شلجم و روغن کهنه پس آشامیدن چهار اوقیه طبیخ جفت بلوط با دواء المسک و تریاق فاروق و پوست بیخ کبر
مفید است اگر بسیار قوی نباشد و مهلت تدابیر بدهد و گویند تریاق فاروق را چندان درین تاثیری نیست مگر جدوار خطایی را و نیز خورانیدن مشک و فلفل و پادزهر معدنی و شیر
و سیر و زنجبیل و طین مختوم و جدوار خطایی و پوست بیخ کبر و تخم ترنج و تخم سیر و حلتیت و زراوند و قرنفل و هر یک و گوشت تور دشتی قدید کرده و موش بیش تریاق اربعه و تریاق کامل

پتس موش بیشا

و تریاق الطین جدید **پتس موش بیشا** **ماهیت** آن گویند حیوانیست شبیه بموش مکان آن موضعیست که منبت بیش است و گوشت آن تریاق بیش و سایر سموم
حیوانی و نباتی است و جهت بهق و برص و جذام نافع و بعضی گفته اند که آن نباتی است در حوالی بیش میروید و فادزهر او ست و آنرا یوحانا نامند و آن حیوان و گیاه هر دو در بیش

بیض

ذکر یافتند **بیض** بفتح باء موحده و سکون یاء مثناة تحتانیه و ضاد معجمه مراد از مطلق آن تخم مرغ خانگی است که بفارسی تخم و خایه ماکیان و بهندی مرغیکا اندا نامند
ماهیت آن معلوم است بهترین آن بزرگ مقدار آنست که در همان روز از مرغ که تولد کرده باشد زیرا که حرارت هوا مفسد آنست و حفظ آن از فساد مواد در نمک داشتن
طبیعت زرده آن مرکب القوی مایل بگرمی تا آخر درجه اول و سفیدی آن سرد و تر در دوم و پوست بیرون آن در اول دوم سرد و خشک و پوست رقیق اندرون
آن که عرقی نامند سرد و خشک در اول **افعال و خواص آن** زرده نیمبرشت آن صالح الکیموس کثیر الغذا و قلیل الفضول و مقوی دل و دماغ و بدن و باهی
و جهت منع نزلات حاره از سینه و اصلاح حال سینه و خشونت آن و نفث الدم و خشونت معده و روده و مثانه و قرحه گرده و مثانه و مقوی شخصی که خون زیاده از دفع شده
و یا ضعفی از فصد بهم رسانیده باشد و موافق مزاج سوداوی و چون زرده آنرا در ظرف چینی یا غیر آن برهم زنند و با اندک فلفل یا مری در ظرفی از مس و غیر آن که در آن
آب باشد بگذارند و جوش دهند تا نیم پخته گردد و درین بر هم میزده باشند و این بهترین انواع طبیخ آنست و سریع الهضم جید الغذا است و جهت حلق و سرفه و نفث الدم
و تقویت باه و خوردن زرده خام آن جهت رفع اذیت گزیدن مار و تصفیه صوت و حرقت مثانه مفید و مضر معده و اکثار و مداومت آن مولد حصاة گرده و بهق
و کلف و نیم پخته آن در مزاج اطفال نائب مناب شیر و بسیار پخته آن دیر هضم خصوصا در مزاجیکه بسیار رطوبت غالب باشد و مورث قولنج مصلح آن ادویه حاره و آنکه
و با کندر جهت سرفه و با تخم کتان جهت ضیق النفس و با اندک نمک کندر و انزروت جهت تسمین بدن بعید و با دم الاخوین جهت زحیر و با کهربا و طباشیر جهت قطع سیلان
خون و تسدید فوهات عروق و سحج و با سماق و مازو و دانه مویز و انگور و امثال اینها جهت اسهال مراری و با مصطکی و مانند آن جهت درد شکم و با تخم تره تیزک و نمک عصفور
و فشاره قضیب گاو کوهی و دارچینی جهت تقویت باه بغایت نافع و پخته آن در سرکه قابض طبع و مانع ریختن مواد بمعده و ضماد آن با روغن گل و بابونه جهت ورم
چشم و انثیین و مقعده و با موم روغن جهت تلیین اورام و اعصاب و طلاء پخته آن با زعفران و روغن گل و آرد جو بر پیشانی جهت منع نوازل و ضربان چشم و جهت ورم
بواسیر و مقعده و ضربان آن و با عسل جهت کلف و آثار سیاهی و با مر و زعفران جهت ورمیکه از خون غلیظ بهم رسیده باشد و بتنهائی جهت شقاق سفلی نافع و چون
زرده آنرا بقدر مطلوب چهار پنج عدد و یا زیاده با زیره کرمانی و گل بابونه نرم کوبیده و بهم سرشته بر پارچه کرباس آب نادیده مالیده گرم کرده بر کمر بچسبانند
درد وجع آنرا تسکین دهد و تقویت بخشد و بتنهائی چون پارچه کرباسی را مدور چسپیده وسط آنرا سوراخ کوچکی نموده بر آن بمالند و بر دل یا ورمیکه خواهند

منجر گردد گرم شوده بچسپانند در کبد و ورم منجر میسازد خوردن زردی با سفیدی آن موافق محرور المزاج و تدهین روغن زرده آن جهت بر آمدن موی ریش و غیر آن برای تقویت
باه و جهت تمدد و تشنج امتلائی حادث از برودت و رطوبت مجرب و سفیدی آن مخرّی و خوردن آن مولد خلط خام و لزج و دیر هضم و با آرد جو قاطع نزف الدم و نفث الدم از فوق
و ضماد آن جهت درد چشم و حرارت مقعده و قروح حاره خبیثه و سوختگی آتش و آب گرم و منع آبله کردن آن و بر بشره جهت دفع آثار حرارت آفتاب و آتش با ادویه قابضه بی لذع جهت
قطع خون رعاف که از پرده های دماغ آید و با کندر بر جبهه جهت منع ریختن نزله بچشم و طلای آن به تنهائی رادع و مسدد مسام و جهت ورم حاره نافع و با کافور و بزر البنج
جهت تبرید چشم و رفع حدت و سوزش ما و شا از گرمی آفتاب یا آتش و حقنه آن با اکلیل الملک و بهتال آن جهت تسکین وجع امعا و سحج و اسهال مراری و حمول آن با روغن گل
جهت ضربان مقعده و رحم مفید و پوست صلب بیرون آن جالی مجفف قروح قاطع رعاف جهت جرب حکه و ذرور آن با صدف جهت بیاض چشم و قطور مکلس آن یعنی سوخته با
آهک سفید شده آن با عسل جهت قطع بیاض چشم بغایت سریع الاثر و نفوخ سوخته آن بقدری که سیاه شود و خاکستر نگردد جهت قطع رعاف مهلک مجرب و خوردن تازه مسحّق
غیر محرق آن بقدر دو درهم مهیج باه و طلای آن با عسل و سرکه جهت تحلیل اورام و ذرور آن قاطع خون و جهت التیام جراحات کهنه و الصاق جراحات تازه مفید و پرده لاصق
پوست آن یعنی غرقی با خون بچه کبوتر حمولا مفید بکارت است و از اسرار شمرده اند و پوست تخم مکلس و جمیع افعال یا نند آهک است جالینوس حدی بجهت نیم بچه شدن آن
قرار داده که هر گاه در آب گرم جوشان بگذارند تا صد عدد که شمار کنند و چون در آب سرد بر آتش گذارند تا سیصد عدد که شمار نمایند نیم بچه میشود و مقدار شربت آن از پنج عدد
تا پانزده عدد و تخم سایر طیور را اماکن خود ذکر خواهند یافت انشاء الله تعالی و بالجمله بیض سلحفاة بری جهت صرع و بیض رخمه جهت دفع سموم و تخم تذرو و تخم تیهوج
و دراج و کبک شبیه اند بتخم مرغ خانگی و طریق تکلیس قشر آن و حلوای زرده آن و رشته و ششتر که بفارسی شش رنگ و نیم عجه با قسام و کوکو و نیم رو و نیم برشت در قرابادین
ذکر یافت **بیل** بکسر با و سکون یاء مثناة تحتانیه و لام لغت هندی است **ماهیت** آن ثمر درختیست هندی بقدر انار بزرگ و بهی متوسط پوست آن در خامی بیل
آن سبز و نرم و بعد از آن بسیار صلب بعد رسیدن مائل بزردی و بعضی زرد کمرنگ و پوست آن اندک نازک که زود شکسته میگردد و بر سیدن ضربه و صدمه و مغز آن اندکی
شیرین خوش طعم طیب الرائحه مائل بزردی و نرم و تخم آن در غلافهای طولانی و در هر غلافی پنج و شش و یا زیاده بحسب بی و بدی نوع ثمر آن بالای آن تختهایی یعنی در هر غلافی
آن رطوبتی لزج اندک تلخ با حدت و عفوصت بالای آن غلافها و در میان آنها و زیر پوست صلب مغز آن و ریشهای باریک نیز دارد که از پوست روییده در جوف مغز آن نفوذ کرده
و بهترین آن آنست که بزرگ و رسیده و پوست آن نازک و بسیار خوشبو و مغز آن بسیار شیرین و خوش طعم و رائحه و بی عفوصت و تخمهای آن کم باشد یعنی آن غلافها
مذکوره کوچک و از هم دور و بسهولت و بدون آنکه شکافته گردد و رطوبات لزجه آن بمغز آن سرایت نماید و بدطعم گرداند جدا گردد و ریشهای آن نیز کم باشد که بآسانی توان از آن
جدا نمود و چون در آب حل نمایند و از صافی بگذارند تمامی مغز آن از صافی بگذرد و در ریشه کمی در آن بماند و شربت آن محتاج بشیرینی از خارج برای نیکوئی طعم و شیرینی نباشد اگر
باشد بقدر قلیلی شیرین گردد و آنچه بخلاف اوصاف مذکوره باشد نه پوست و درخت آن بزرگتر تا بقدر درخت گردکان و سیب و بزرگتر از آن نیز میشود و برگ آن بزرگ
تر از برگ سیب میشود و فی الجمله شبیه بآن و چوب آن صلب و سنگین و کم ریشه **طبیعت** بچه رسیده و شیرین آن گرم در اول و خشک در دوم و نارس بسیار خام آن
سرد در دوم و نیم رس آن سرد در اول خشک در دوم و با قوت قابضه جاذبه **افعال و خواص آن** مقوی روح و دماغ و قلب و کبد و معده و قابض و حابس بطن
اسهال مزمن و قاطع لزوجات و حبس خواه مغز آنرا بی شیرینی و یا با شیرینی بخورند و یا شربت نموده یعنی در آب حل کرده با شیرینی و بی شیرینی با گلاب و یا بی گلاب بنوشند
المفتار الکتان تناول آن مولد بواسیر و سده و مصلح آن شکر نیم وزن آن تا بوزن آن و نیم رس آنرا چون بگل بگیرند و در زیر آتش طبخ دهند و از
مغز پخته آن مقدار سه چهار مثقال تا هشت مثقال و زیاده هم بحسب حاجت با هم وزن آن نیز بحسب حاجت ناشتا بخورند جهت حبس اسهال مزمن نافع و مجرب و روغن تخم آن صاحب آن شکر یا نبات و یا همو وزن
دستور الاطبا گفته که در کتب فارسی که در هندوستان تالیف شده خواص بسیار برای آن نوشته اند که تجربه مقرون آید از عجائبات تواند بود و طریق اخذ آن آنست
که بگیرند تخم آنرا بطریق تپال جشر روغن از آن بگیرند و مدت نه ماه بخورند هر روز مقدار یکدرم آنرا با آب مطبوخ هلیله و بلیله و آمله منقی از هر یک سه عدد که در سه پیاله
آب جوش دهند تا یک پیاله بماند بنوشند عجائب و منافع بیشمار مشاهده نمایند و نیز نوشته که بگیرند از هلیله و بلیله و آمله هر یک یک توله و در آب بجوشانند و صاف نمایند
و یک ماشه از این روغن با آن ممزوج نمایند و تا چهل روز بیاشامند

باب سوم در بیان ادویه که حرف اول آنها تاء مثناة فوقانیه است

فصل التاء مع الالف

تانبول بفتح تا و الف و نون و ضم با موحده و سکون واو و لام لغت هندی است و تنبول و پان نیز نامند **ماهیت** آن تانبول

برگ نباتی بیخمی است یعنی نباتیست بیاره دار مانند انگور و ساق و شاخ آن باریکتر از آن و برای آن نیز داربست میکنند و برگ آن سبز بهن و نصف بالای آن صنوبری و سر آن تیز
و پائین آن عریض املس بی تشریف و در عرض ساقه برگ آن اندک بلند و چند نوع میباشد یک نوع آنست که برگهای آن نازک و کوچک و سفید میگردد و متعمل و منبت آن مکه که دهی
هست از مضافات صوبه بهار عظیم آباد و لهذا آنرا مکهی نامند و این خوشبو و نیکو طعم و لطیف و کم حدت است **طبیعت** آن معتدل در حرارت و یبوست و نوع دیگر کنگر
که در شاهجهان آباد و اکبر آباد و نواح آن و کهنه میشود و برگ آن بزرگتر از برگ مکهی و در جمیع افعال و خواص و مزاج قریب بآن نوع و دیگر آنست که برگهای آن بزرگ و سبز
و بسیار لطیف و نازک و در سنارگانون که قریه ایست از قرای مضافات جهانگیر نگر از بنگاله میشود و کافوری مینامند در حدت طعم و تندی رائحه شبیه تعمر نقل میباشد
طبیعت این گرم در آخر دوم و خشک در اواسط آن و نوع دیگر که برگهای آن بزرگ و متوسط سبز و نازک و متعمل سفید میگردد و در اکثر بلاد هند و بنگاله میشود و این را سانچی
مینامند و این نیز لطیف و خوشبو است و لیکن بلطافت رائحه آن سه نوع نیست **طبیعت** این حار یابس قریب باوائل درجه ثانیه است و نوع دیگر آنست که برگهای آن سبز
و بزرگتر از آنها و با حدت طعم و رائحه و بنگله مینامند جهت آنکه مخصوص ببنگاله است **طبیعت** این حار در اواخر درجه دوم و یابس در اواسط آن و هر یک از سانچی و بنگله اصناف
میباشد در هر بلدی و جائی بقسمی و بعضی جاها ورقهای آن بزرگتر و در بعضی جاها کوچکتر و از اصناف بنگله آنچه برگهای آن نازک و کوچک و اندک عریض میباشد ملکیوری
مینامند منسوب بملکیور نام دهی است از دهات مرشد آباد که در آنجا هم میرسد و این بهترین اصناف بنگله است و بالجمله آنرا انواع و اصناف بسیار میباشد در هر بلدی
و جائی بنوعی خاص و بنامی مشهور و برگ تمام آنها تا در درخت است سبز میباشد و بعد از چیدن بعضی را بتعمیل سفید مینمایند بدین نحو که برگهای بسیار از آن را در زنبیلی
یا سبدی و یا کیره که بهندی توکری مینامند کرده سر آنرا به پوشال یعنی کاه برنج یا گندم که بهندی پوال نامند پوشیده و در زمین گودی بمقدار آن کنده در آن گودال آتش
می افروزند تا قدری گرم گردد پس آتش را از آن گود برآورده زنبیل تانبول را گشاده روز در میان آن میگذارند و بر بالای آن تختی و یا چیزی ثقیلی برای آنکه برگهای نرم
شده بر هم پیوسته میگذارند پس در تابستان شبها و شبنم و در زمستان جای گرم نگاه میدارند برگهای آن سفید و نازک میگردد و بیخ آن آنچه بتحقیق پیوسته خولنجان
است که بهندی کولنجن نامند و در خولنجان بیان آن خواهد آمد انشاء الله تعالی و بهترین آن مطلقا برگ متوسط سفید نازک کهنه آن است و برگ خام نو رس و سبز تازه
اقدنوده و یا بسیار کهنه بد رخت مانده و رطوبات آن تحلیل رفته همه ردی زیرا که این نازک و لذیذ و این زحمت و با عفوصت میباشد **افعال و خواص آن**
مطلق مفرح و مشهی و مقوی معده و جگر و دماغ و دل و حافظه و فهم و نشاط آورنده و مفتح و مدر فضلات و مضغ آن بجهت قطع رطوبات دهان و لثه و استحکام و تقویت دندان
و لثه و خوشبوئی دهان و تسکین عطش کاذب بلغمی و گرسنگی و تصفیه صوت و ضیق النفس و سرفه بارد رطوبی بلغمی و تقویت معده و هاضمه خصوصا با فوفل و دانه هیل نافع و قاطع
نزف الدم لهات و تحلیل اورام آنها و ضماد آنها ملحم جراحات تازه و بستن برگ پان بنگله گرم کرده بر نزول آب که در بیضه باشد دو سه برگ بالای هم یعنی سه ته بسیار مفید
و ابتدا و در دو سه روز تحلیل میبرد و اگر بسیار گرمی کند و تاب نیاورند دو برگ بالای هم و یا یک برگ بندند و یا آنکه متواتر نه بندند بلکه بتفاریق یک روز یا دو روز در میان
تا تحلیل رود و چون برگ تانبول را با مصالح آن که قدری نوفل و رق کرده و قلیلی کات هندی و اندک آهک مغسول است و اهل هند قاطبتا با آنها میخورند بخایند و آب آنرا
بر زخم تازه عموما و بر زخم کچلی سر بعد سر تراشی و خون آلود بودن بمالند و همچنین بعد ختنه اطفال بر آن بچکانند و یا بپاشند خون آنرا بند میکند و موجب خشکی و سرعت
اندمال میگردد و دستور خوردن آن آنست که با مصالح مذکوره خوب مضغ نموده آب آنرا میخورند و ثفل آنرا می اندازند زیرا که ثفل آن مسدد و مورث قولنج است و گاهی برای
لذت و یا برای تقویت معده و تقطیع اخلاط بلغمیه چند دانه قاقله صغار و یا کبار و یا که و دانه قرنفل مزید مصالح مذکوره مینمایند و ناشتا خوردن آن مضر خصوص محرور المزاج
را و در بعضی امزجه ناشتا اسهال می آورد خصوص بنگاله آن و چون با مصالح مذکوره با نمک هفت هشت تا ده برگ آنرا یا زیاده بحسب برداشت طبیعت بخورند اسهال بلغم مینماید
و سرفه و ضیق النفس را مفید و اهل هند هر گاه تانبول گویند مراد ایشان مرکب بکری است که از برگ تانبول و جوز بوا و شربت نبات و غیرها ترتیب میدهند و در قرابادین
تار نسخه آن ذکر یافت و عرق آن نیز **تار** بفتح تا و الف و راء مهمله **ماهیت آن** اسم درختیست هندی تنه آن بسیار بلند و قوی و بر سر آن برگها و هر یک با ساقی بلند
و چتر دار و هر یک مشتمل بر برگهای بسیار بهم پیوسته شبیه به پنجه آدمی و بلند و اندک ضخیم تر از برگ خرما و نارجیل و از چتر آن اهل هند بادزن میسازند و از برگهای آن بوریا
میبافند و نویسندگان اهل کنگ که اوریسه نیز نامند بجای کاغذ با قلم آهنی دفاتر خود را بر آن می نویسند و مدتها می ماند و آن نر و ماده میباشد نر آن خوشه ای بر می آورد
و ثمر نمی بندد مانند نخل نر و ماده آن ثمر می بندد و ثمر آن فی الجمله در شکل شبیه بنارجیل خام با پوست و جوف آن پر ریشه و در آن دانهای اندک بهن و در بعضی ثمرها

چهار دانه و در بعضی سه و در بعضی دو و در بعضی یکدانه میباشد و آنرا بهندی تاری گل مینامند و در خامی شکافته برمی آورند و میخورند تر و شاداب و نازک و اندک شیرین
مانند فالوده منجمد و مغز نارجیل تازه بسته میباشد و هر چند رسیده تر شود صلب میگردد تا آنکه مانند مغز نارجیل ریانی بسیار صلب میشود و درین هنگام در میان ریشهای بالای دانه آن
که مانند لیف ریشه دار است حلاوت لزج اندک شیرین مایل بتلخی و بدبوی سرخ رنگ بهم میرسد و بعضی مردم آنرا قدری رسیده کنند و اندک شیرینی داخل کرده در روغن گاو
بریان کرده میخورند اهل بنگاله و عظیم آباد و اهل هند سر خوشه ثمر آنرا خواه نر خواه ماده بیشتر در بدو ظهور و خامی بریده ظرفی گلی را بدان می بندند و آنچه آب در آن جمع گردد
بر میدارند و می آشامند و آنرا تاری مینامند و طعم آن اندک بشیرینی مایل و فی الجمله کریه الرایحه و در تازگی که هنوز گرمی هوا بدان نرسیده و بجوش نیامده میگویند که غیر مسکر است
و چون بجوش آمد مسکر میگردد و باندک گرمی و حرارت آفتابی که بدو رسد و یا آنکه ظرف آن آلوده بتاری قدیم باشد بسبب کمال لطافت بجوش می آید و مسکر میگردد لهذا شب
ظرف نوی را بدان می بندند و قبل از طلوع آفتاب کسانیکه آنرا میخورند و خواهش بخوردن آن و ولوع بدان دارند نزدیک درخت آن رفته بمجرد فرو آوردن آن
میخورند و هر مرتبه ظرف را تجدید مینمایند و آنچه روز بسته اند بفاصله سه چهار ساعت فرود می آورند و باز این بسبب گرمی هوا اندک مسکر میباشد و از آن سرکه نیز میسازند و آن
سرکه بسیار ترش و لطیف میباشد **طبیعت** دانه ثمر خام آن سرد و تر و تاری آن مرکب القوی با حرارت ضعیف و رطوبت بسیاری و دانه ثمر پخته آن سرد و خشک و سرکه آن سرد
و تر و بی قوت قابضه **افعال و خواص آن** دانه ثمر خام آن ثقیل و بطی الهضم و نفاخ و رافع تشنگی و مقوی باه و رافع فساد صفرا و خون و ضربه و سقطه و مدر بول و تاری آن
نفاخ و مقوی باه و منعظ و مسمن و مقوی ارواح و منشط و رافع تشنگی و مدر بول و جهت حرقت بول و قروح مجاری آن نافع و اندک مصدع و اکثار آن مورث دوار و خمار و مسکر آن
تالمکهانا بفتح تاء مثناة فوقانیه و الف و لام و فتح میم و کاف و خفای ها و الف و فتح راء مهمله و الف لغت هندیست و عوام تال مکهانا بنون و بزبان بنگاله کلیا کهارا نامند **ماهیت**
آن تخمیست سپید اندک طولانی ریزه و اجزای اندک براق و لعابی مانند تودری و گیاه آن بقدر ذرعی و شاخهای بسیار از یک بیخ روئیده و برگ آن شبیه ببرگ کاسنی خشن و زغب دار و گل آن
سفید و ریزه تر از گل کاسنی و عقدهای این نیز مانند عقدهای کاسنی و تخم آن در آنها الا آنکه در عقدهای این خارها مانند خار مغیلان میباشد بخلاف کاسنی و منبت آن کنار آبها
و زمینهای نمناک **طبیعت** آن گرم و خشک با رطوبت فضلیه **افعال و خواص آن** تخم آن مفرح و مسمن و مبهی و زیاده کننده منی و ممسک آن و دافع فساد و سوء القنیه
و چون نیم کوبیده مقدار یکدرهم تا سه چهار درهم آنرا با هموزن آن قند یا شکر و یا شیر گاو تازه دوشیده بیاشامند منی را زیاده میگرداند و امساک منی می آورد و سرعت انزال
منی را برطرف مینماید و کوبیده آنرا بر شربت پاشیده نیز می آشامند و داخل معاجین مبهیه نیز مینمایند و بسبب صلابت دیر کوبیده میگردد و آشامیدن آب طبیخ برگ و ساق آن
و سلافه آن جهت استسقا بسبب حرارت ادرار آن مفید و ضماد سائیده گرم کرده برگ و ساق و بیخ آن تمامی بر کمر جهت وجع ظهر و بر مفاصل جهت تشنج عضل و وجع آنها و بخور
آب طبوخ آن نیز جهت امراض مذکوره نافع **فصل التاء المثناة الفوقانیه مع الباء الموحده ٭ تبن** بکسر تا و سکون با و نون بفارسی کاه نامند
و هم جنس آنست **ماهیت** مطلق آن معروفست و هیات کاه هر گیاهی بنوعی علیحده است **طبیعت** اکثر آن در اول سرد و در دوم خشک و بعضی بحسب آن چیز مختلف
افعال و خواص آن جلوس در طبیخ کاه گندم و تعریق به بخار آن جهت تحلیل اورام و رفع امراضی که از برودت هوا و برف بهم رسیده باشد و مالیدن آن بر بدن
جهت تخجی که از مشی بر برف و یخ حاصل شده باشد و شستن بدان بدان جهت رفع اعیا و سستی نافع لیکن بشره را شبیه به بشره مریض میسازد و جوشاندن ترنج و بالنگ و لیمو
و سیب در آن و تبدیل نمودن آن دو سه مرتبه باعث شیرینی و زوال تلخی پوست آنست و ضماد خاکستر آن با هموزن آن نمک و قدری سرکه سرشته جهت قروح ساقین
نافع کاه جو سرد و افتراش آن جهت محرورین مفید و غسول کاه باقلا جهت قلع آثار جرب و کلف خصوصاً سیاه آن و پشم و برگ خرما را از آن رنگ مینمایند و سیاه میگردد
و از خاصیت کاه باقلا آنست که چون در زیر درخت میوه دار هنگام ظهور شکوفه آن بخور نمایند آنرا و ثمر آنرا محفوظ میدارد از افتادن و مجموع کاه خصوصاً کاه که جلبان
نامند مضر عصب خوابیدن بر آن بغایت مضر و عرق کاه گل مقوی دل و دماغ و جهت دفع غشی و سستی و ضعف دل محرورین بغایت نافع و طریقه اخذ آن آنست که کاه گل
و اخشک را با گلاب در دیگ عرق کشی کرده معطر نمایند و بقدر حاجت بیاشامند و بوئیدن کاه گل خصوصاً کاه دو از طبخ دو دو خورده که بران آب یا گلاب پاشیده
باشند نیز مقوی قلب و دماغ است **فصل التاء المثناة الفوقانیه مع الدال المهمله ٭ تدرج** بفتح تاء مثناة فوقانیه و دال و سکون را مهملتین و جیم معرب
تذرو فارسیست و بترکی قرقاول و در تنکابن و مازندران تورنگ و بهندی لوه نامند **ماهیت** آن طائریست خوش رنگ نیکو منظر طوق منقش شبیه بمرغ
دار از جنبه و کوچکتر و ملال گوشت **طبیعت** آن در دوم گرم و در اول خشک و خشکی آن از دراج کمتر **افعال و خواص آن** گوشت آن بغایت لطیف سریع الهضم

و مولد

و مولد خون صالح و مقوی دماغ و فهم و رافع نسیان و وسواس خصوصاً که تا سه روز متوالی کباب آنرا تناول نمایند و اکتحال زهره و خون و بدستور طلوء آن جهت بیاض و نزول آب در
چشم و سعوط زهره آن مفتح سده دماغی و جهت رفع نسیان و وسواس خیالات فاسده مفید و طلای سرگین آن جهت بهق و برص و کلف و اصلاح بشره و زنان حامله نافع و خاکستر
پر آن سیاه کننده موست ولیکن زود سفید میگردد و ذرور استخوان آن بسیار نرم سائیده آن مانند غبار جهت التیام قروح مجرب و اکثار خوردن لحم آن مصدع و مولد مره صفرا
و مضر محرورین مصلح آن سکنجبین است **فصل التاء المثناة الفوقانیه مع الراء المهمله ٭ تراب** بضم تا و فتح راء مهمله و الف و باء موحده بفارسی خاک و بهندی
مٹی نامند **ماهیت** آن معروف و از مطلق آن مراد خاکی است که بسبب تابش آفتاب و صدمات تردد خلق نرم شده باشد **طبیعت** آن سرد باعتدال و خشک
افعال و خواص آن مجفف و رادع و خاک اجاغ بسیار مجفف و قوت ردع آن زیاده و باندک تحلیل ضماد آن رادع و محلل اورام و مجفف رطوبات و خاکی
که در میان نمک باشد و یا ظرف سفالی که در آن نمک گذارند بسیار مجفف و محلل است ضماد آن جهت تحلیل رطوبات و اورام بارده رطبه انفع **تراب المربعات**
ماهیت آن خاک چهار راه است **طبیعت** آن الطف و اعتدال است بسبب کثرت صدمات مختلفه و تردد آمد و شد بسیار **افعال و خواص آن**
مجفف و منقی جراحات چرک دار و باعث التیام آنها و جهت استحکام اعضای مسترخیه و مترهله و استسقا ضماد او و طلا نافع و جزو بعضی از معاجین قدیمه است و نقلا
از خواص آنست که چون قبل از طلوع آفتاب روز شنبه بدست چپ آنرا بردارند و در خرقه کبودی بسته تعلیق نمایند سحر را باطل مینماید و منع شر آن میکند و چون زنان سر خود را
بدان بشویند در حمام از نظر بد که عین نامند محفوظ میمانند و چون در سلخ ماه روز چهار شنبه بردارند جهت عداوت و تفریق موثر است **تراب الصید ٭ ماهیت**
آن خاک مغاره جبل صید است از بلاد شام **افعال و خواص آن** جهت جبر و کسر شرباً و ضماداً نافع است نزد اهل آن بلد حتی آنکه ظن ایشان آنست
که چون مصدوع آنرا بیاشامد آن خاک باذن خالق جل و علا بسوی آن موضع رفته جبر صدع و فصل تکافتگی آن عضو مینماید باندک زمانی **تراب الشارده ٭ ماهیت**
آن خاک جزیره است از جزایر بحر روم در اقاصی شرقی بحر اندلس و آن جزیره متصل بازا جزیره یابسه نامند **افعال و خواص آن** گویند خاک آن جزیره را
خاصیتی است عجیب غریب که چون مقدار نیم مثقال آنرا در آب حل نمایند و در بینی انسانی و یا حیوانی که در حلق او زلو چسپیده باشد بچکانند در ساعت زلو از حلق او بر آید
و جو و گندم روئیده در آن جزیره نیز همین خاصیت دارد و تعلیق آن بر سر دابه معلوفه مسقط علق و همچنین چون آنرا بجوزد و تعلیق بدان نماید و در آن دو جزیره هیچ هوامی
و حیوان وحشی موذی نمی ماند **تربد** بضم تاء مثناة فوقانیه و سکون راء مهمله و ضم باء موحده و سکون دال مهمله بهندی نسوت نامند و ناک تیره و بداره و در بنگاله
تو بر نیز گویند **ماهیت** آن بیخیست ظاهر آن مایل بسیاهی و باطن آن سبک و مجوف انبوبی و دو طرف آن مصمغ منبت آن حوالی خراسان و هند و سند و گیاه آن
ساق دار و برگ آن شبیه ببرگ لوبیا و لبلاب کبیر و اطراف آن باریک و نیز گل آن آسمانجونی بر سر ساقی روئیده و ثمر آن مانند لسان العصافیر و آنچه اندرون آن
سیاه و غیر مجوف باشد سم است مانند خربق سیاه و زرد آن نیز بد است و بهترین آن باد و صافی است که مذکور شد که تازه کرم نخورده سفید مجوف مصمغ و متوسط میان
غلظت و رقت صاف جوهر املس سریع التفتیت سهل السحق بی ریشه و یا کم ریشه با اندک حدت طعم و قوت نافذه و جلا باشد و آنچه بخلاف مذکوره بود ردی و غیر
مستعمل است **طبیعت** آن در اول سوم گرم و در آخر آن خشک و صاحب شفاء الاسقام گرم و خشک در آخر دوم گفته **افعال و خواص آن** مسهل بلغم و رطوبات
لزجه و قلیلی از صفرا و اخلاط سوخته و با زنجبیل که مقوی فعل آنست قالع بلغم غلیظ و لزج بترقیق و واقف از عمق بدن و منقی دماغ و معده و رحم از بلاغم و مفتح سده آن و جهت
فالج و امراض عصبانی و سرفه حادث بمشارکت رطوبات معده و عرق النسا و با روغن بادام و تخم کتان جهت سرفه مزمن و درد سینه و با پوست هلیله کابلی و اسطوخودوس
آن جهت مالیخولیا و جنون و صرع نافع و گفته اند چون جرم سائیده خام آنرا بیاشامند اخراج بلغم زیاده از صفرا می نماید و مطبوخ آن بالعکس یعنی اخراج صفرا زیاده از
بلغم میکند و لیکن سزاوار آنست که چون در مطبوخ و یا سفوف استعمال نمایند مبالغه در کوبیدن و نرم بیختن آن ننمایند تا مخل معده و امعا نچسپیده و در معاجین العمل
نمایند و چون بطریق سفوف با زنجبیل و شکر بخورند باید که با آب گرم باشد و اگر با نمک بخورند با آب سرد و آشامیدن قلیلی از آن با زنجبیل و نبات که بطور قهوه زنجبیل پخته
گرم اندک اندک بیاشامند جهت سرفه رطوبی و ضیق النفس بارد رطب نافع مضر امعا و مجفف اعضا و مغثی و مکرب محرور المزاج و صاحب قلب حار را مضر مصلح آن
خراشیدن پوست سیاه آن و بروغن بادام و یا پسته چرب کردن و با کثیرا استعمال نمودن اما باید که بحد اعتدال چرب نمایند زیرا که بسیار چرب نمودن آن باعث ضعف
عمل آن است و وجه خراشیدن پوست آنرا گفته اند آنست که دراریج با گیاه آن میباشد مقدار شربت از جرم آن تا سه درهم و مطبوخ تا پنج درهم بدل آن بوزن آن

پوست ریشه توت و بعضی ازجه غاریقون است و طریقه تدبیر جوارش و حبوب و دواء التربد و رب التربد و سفوفات و اشربه و معاجین آن در قرابادین ذکر یافت ترنجبین
بضم تا و سکون را مهمله و کسر میم و سکون سین مهمله بفارسی با قلای مصری نامند **ماهیت آن** تخمیست از باقلا کوچکتر سفید مایل بزردی و مدور و منفرج و وسط
آن اندک فرو رفته و طعم آن با تلخی و بستانی و بری میباشد بستانی آن بزرگتر و بری آن ریزه تر و زردو تلخ تر و ثقیل الرائحه و بهترین آن در تغذیه سفید بالیده بستانی است
و در مداوی بری بسیار تلخ آن **طبیعت** بستانی آن در آخر اول گرم و در دوم خشک و بری آن در دوم گرم و در آخر آن خشک **افعال و خواص آن** منقح سده
کبد و طحال و محلل صلابات و جالی و مدر بول و حیض و مسقط جنین و زایل کننده کلف و برص و بهق آشامیدن طبیخ آن و لعوق نجیه سرشته آن با ماء العسل و با سرکه ممزوج
با آب جهت اخراج دیدان و حب القرع و ادرار بول حیض و با سداب و فلفل جهت ادرار حیض و اخراج جنین و تحلیل اورام طحال و تقیح سده کبد و ضماد آن با ماء العسل بزیر ناف جهت
اخراج دیدان و بر برص و بهق و برش و جمیع آثار جلدیه و سعفه و بثور و جرب و قروح خبیثه و خنازیر و اورام صلبه جگر و غیر آن و جذب سموم هوام آکله و نار فارسی و بدستور
با سرکه و با عسل و سرکه با هم جهت تسکین وجع عرق النسا و تحلیل خنازیر و قلع نار فارسی و ورم سپرز و با ماذریون جهت جرب مواشی و تضمید نجیه آن با سرکه و عسل
جهت عرق النساء وجع ورک و آثار ضربه و سقطه و مطبوخ آن در سرکه جهت اورام بارده و تهییج بلغمی و اوجاع مفاصل بارده خصوصا که آب دریا یا ماء الرماد سرشته باشند
و با سرکه تنها جهت اوجاع مفاصل حاره و ضماد آرد آن با آرد جو و آب و سرکه مخلوط با هم جهت تسکین اوجاع حاره و تنهائی بر ورک جهت عرق النسا و بر بشره جهت تنقیه آن
و نیکوئی رنگ رخسار و حمرت آن و بیرون آثار ضربه خصوصا با آب باران و چون آرد آنرا با برگ کتان و اندک غلفونیا سرشته بر پاره کاغذی مالیده ضماد نمایند جهت دفع تاثیل
و بزور متعده و شقاق آن و بواسیر و با مر جهت عرق النسا و ضماد طبیخ آن بر غانغرایا و آن ورمی است که اولا حس از عضو بر طرف میشود و پس متورم میگردد و آشامیدن
آن نیز جهت آن علت و تنقیه حشا و آشامیدن مقدار یکرطل از آن جهت برص و شستن جاریایان با آن جهت کشتن کنه آنها و پاشیدن آب مطبوخ آن که تلخی آن
در آب رفته باشد بر دیوارهای خانه و حجره باعث قتل پشه و مانع تولید آنست و ریختن آن بر بهق و سعفه یعنی بثور رطبه سر و جرب و اکله و قروح خبیثه و همچنین شستن
آنها با آن نافع و خوردن تلخ آن ناشتا هر روز سه درهم جهت تقویت روح باصره و منع صعود ابخره و صداع مزمن و امان از نزول آب در چشم و با عسل جهت ضیق النفس
و سرفه مزمن و استسقا و تقویت سپرز و مثانه و رفع حصاة نافع و چون با پنج نبات که آنرا خامالاون اسود نامند طبخ نمایند و با آب آن جرب حیوانات را بشویند خصوصا
غنم زایل گرداند و آشامیدن آب طبیخ نبات آن جهت ادرار بول مفید و گفته اند که از خاصیت مجربه ترمس آنست که چون مقدار یک مشت از آنرا نیم کوفته پوست آنرا
دور کرده و در ظرف مس یقلعی با شیر تازه دوشیده آن مقدار که از روی آن بگذرد با آتش ملایم طبخ دهند تا تمام شیر را جذب نماید پس بوزن آن روغن گاو بر آن بریزند
و طبخ نمایند تا آنکه غلیظ و بسر حد انعقاد رسد و گرما گرم بر پارچه کرباسی بمالند اگر بر کنج ران ضماد نمایند اسهال صفرا نماید و بر بالای ناف اسهال سودا و بر ورکین
و تهیگاه اسهال بلغم خام و چون اراده قطع آن نمایند آن پارچه را از آن موضع بردارند و با آب سرد بشویند و این از اسرار طب مکتومه است و جهت اطفال و پیران که
نتوانند دوای مسهل بیاشامند نیکو است و حمول آرد سرشته آن با عسل و مر تلخ جهت ادرار طمث و اخراج جنین و تحلیل ریاح رحم نافع و در جمیع افعال تلخ آن
قوی تر است از شیرین آن و بر شیرین آن غذائیت غالب و ثقیل و بطی الهضم و اکثار آن باعث زردی رخسار و معین بر هضم و تغذیه مطبوخ آن با دهان و سرکه
و مری و خوردن آن با نمک و صعتر و شیرینی و آشامیدن نبیذ کهنه بالای آن مقدار شربت آن با دویه از سه درهم تا پنج درهم و مفردا تا هفت مثقال بدل آن در جلا
آثار دو وزن آن درمنه ترکی و در سایر افعال افسنتین است **ترنجبین** بفتح تا و را مهمله و سکون نون و فتح جیم و کسر با موحده و سکون یاء مثناة تحتانیه و نون
ماهیت آن شبنمی است بر خاری که آنرا حاج و خار شتر نامند در خراسان و ماوراء النهر و بلاد کردستان و همدان و نواح آن می نشیند و منعقد میگردد مانند ریزه های
نبات و طعم آن شیرین و جالی و بهترین آن سفید تازه پاکیزه غیر مخلوط با برگ و خار بسیار آنست زیرا که شاخهای آنرا بریده در جا در پارچه میتکانند تا آنچه ترنجبین
برانها انعقاد یافته جدا گردد پس از برگ و خار و خاشاک پاک کرده با طراف میریزند و آنچه چسپیده و آلوده بدانست در آب شسته صاف نموده میجوشانند تا غلیظ و منعقد
گردد **طبیعت آن** در اول گرم و تر و جالی تر از شکر **افعال و خواص آن** ملین طبع و مسهل صفرا برفق و محرک اخلاط و لطیف تر از شیرخشت جهت سرفه
و درد سینه و غثیان و تبهای حاره و تسکین عطش و با ماء الجبن جهت اخراج اخلاط محترقه و بدستور با ماء الشعیر دفع اخلاط حاره حاده و با روغن کره گاو کوهی جهت
عسر البول و مداومت آن با شیر تازه دوشیده جهت تحریک باه که یک اوقیه آنرا با نیم رطل شیر گاو میش بیاشامند و مسخن بدن و آشامیدن ترنجبین با آب زیره جهت دفع

درد شکم که با تب خفیفی باشد و در تبهای حاده و جدری و حصبه و اسهال الدم و بواسیر و بول الدم استعمال آن جایز نیست چنانچه شیخ الرئیس در بحث حمیات جدری گفته که اصل
آنست که تلیین طبیعت صاحب جدری را به تمر هندی نمایند اگر اجابت نکند زیاده نمایند بر آن قدری شیرخشت و احتراز نمایند از ترنجبین و صاحب ذخیره در غیاثی نوشته
که ترنجبین را در تبهای گرم ندهند زیرا که مستحیل بصفرا میگردد و اگر ضرورت باشد با حموضات بدهند و در باب جدری و حصبه گفته که مضرت آن مر صاحب جدری و حصبه
مانند مضرت عسل است محرور المزاج را زیرا که محرک اخلاط و باعث زیادتی بیقراری و هلاکت است و صاحب شفاء الاسقام در بحث جدری و حصبه نوشته که آن هر دو را جهت
تحریک آن اخلاط ردیه را و رسیدن کیفیت آنها بقلب و کشتن علیل و همچنین شیرخشت و در بحث اسهال الدم نوشته که اگر در طبع قبضی باشد مزلقات دهند و شیرخشت
مناسب است و لیکن از ترنجبین احتراز نمایند زیرا که در آن قوت ادرار دم است مولف گوید صاحب بواسیر و بول الدم را نیز بدستور مضر است و مضر سپرز و محرور المزاج مصلح آن
تمر هندی و عناب و ماء الشعیر و بطی النزول و مصلح آن آب آلو و عناب مقدار شربت آن از هفت مثقال تا سه مثقال بدل آن شیرخشت است و بدستور آب جو با شکر سرخ و دواء الترنجبین
و شراب آن و معجون آن در قرابادین ذکر یافت ترخوانه و ترنیه هر دو در قرابادین مذکور شده **فصل التاء مع الشین المعجمه** تشمیزج بفتح تا مثناة
تحتانیه و سکون شین معجمه و کسر میم و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح زای معجمه و سکون جیم معرب چشمیزج فارسی است و نیز بفارسی چشمک و چشوم و بعربی حبة السوداء اهل
شیراز و هندی چاکسو نامند **ماهیت آن** دانه ایست بقدر عدس و مثلث الشکل و سیاه و اندک املس و براق بهترین آن بزرگ سیاه و براق آنست و ابن بیطار نوشته که آنچه در بلاد
سودان و نواح آن آورند اندک بزرگتر است از حجازی آن و بگمان مردم آنجا آن افضل است از حجازی آن و بگمان مردم آنجا آن افضل است از حجازی **طبیعت آن** در دوم
گرم و خشک و بعضی در سوم گفته اند **افعال و خواص آن** جالی و با اندک حدت و نهایت قبض و تحلیل و مقوی باصره و جهت دمعه و غشاوه و اخراج تدبی نافع و مدبر آن
با زعفران و مامیران چینی و شکر که مقوی تحلیل و زیاده کننده جلای آنند جهت امراض مذکوره انفع که با گلاب بسایند و بطریق کحل ترتیب نموده استعمال نمایند و ضماد آن جهت جرب
قضیب و عضای و جذام نافع و دستور تدبیر آن آنست که در جوف پیاز یا خمیر که دشته در زیر آتش پخته پس برآورده مقشر گرده استعمال نمایند و سه نوع دیگر و نسخ در رسالات تشمیزج
و قطور و کحل آن در قرابادین ذکر یافت **فصل التاء المثناة الفوقانیه مع الفاء** تفاح بضم تای مثناة فوقانیه و فتح فاء مشدده و الف و حاء مهمله بفارسی سیب نامند
ماهیت آن معروف است و شیرین و ترش و مزیعنی میخوش میباشد و بهترین آن شامی پس اصفهانی بدرخت رسیده و شاداب بزرگ لطیف آنست **طبیعت**
شیرین آن گرم در اول و تر در دوم و ترش آن در اول دوم سرد و خشک و مز آن در حرارت و برودت معتدل و در اول خشک و جمیع اجزای درخت آن سرد و خشک
و ثمر آن با قوت تریاقیت **افعال و خواص آن** مجموع مفرح و با عطریت و رطوبت لطیفه و مقوی دل و دماغ و جگر اکلا و شما جهت خفقان و عسر النفس و تقویت
معده و منع القضاب فضول بمعده و تنبیه اشتها نافع و شیرین آن مفرح و ملطف روح حیوانی و سریع الاستحاله بصفرا که در معده باشد و پخته آن جهت سرفه مسهی و آب آن با شراب و آب گوشت
جهت دفع غشی مجرب و آب آن در معاجین مفرحه مقوی فعل آنها و رب و شراب آن در جمیع افعال قوی تر از جرم آن و جهت تفریح قلب و تقویت معده و کبد و دفع وسواس سوداوی و دفع سموم حیوانی
عقربی و دفع دبا بسیار موثر و مسکن حرارت و مربای آن نیز قریب بدان و بهتر است از جرم غیر مربای آن و شوی عفص در خمیر گرفته آن جهت ذوسنطاریا که اسهال دموی است و جهت
سل و ذبول یعنی لاغری و ضماد آن بر چشم جهت تسکین درد و وجع آن نافع و اکثار خوردن خصوصا خام نارس بیعی آن مورث تبهای مرکبه و نسیان و مولد ریاح و تمدد سایر بدن
و اوجاع عصب و اختلاج و مصلح آن دارچینی و اغذیه لطیفه و ترش آن قابض و مسکن فی عطش و موافق معده صفراوی و پخته آن در خمیر جهت اسهال دموی و مصلح ادویه سمیه و خشک
کرده و سویق آن با آب انار و ادویه مناسبه تقویت معده و اسهال صفراوی و تسکین فی نافع و اکثار آن مضر سینه و مورث ذات الریه و ریاح عروق و مصلح آن گلقند و دارچینی
و لعوق نمودن عسل و مز آن مولد خلط صالح و مسکن تشنگی و فی صفراوی و اسهال و در سایر افعال مانند ترش آنست و گویند همه اقسام آن هرگاه بخلط حار که در معده باشد برسد آنرا
دفع میکند و خام نارس همه آن مولد خلط خام و حمی و ضماد آن در ابتدا اورام حاره نافع و رب سیب ترش که آب آنرا بدون شیرینی بقوام آورده باشند در آخر اول سرد و در
رطوبت و یبوست معتدل و جهت غلبه صفرا و غلیان خون و اسهال صفراوی و فی آن و رفع غم و الم سوداوی نافع مضر اسهال دموی و عطش و مداومت خوردن آن مضر عصب
و شراب مربای آن قریب النفع است بدان و با حرارت کمی و جهت وسواس سوداوی انفع از شیرین آن و سیب تلخ قابض تر از همه و آشامیدن عصاره سیب رسیده و عصاره
برگ آن نیز بقدر یک اوقیه تا ده درم و طلای آن نیز جهت دفع سم عقرب و سایر سموم و ضماد برگ آن جهت ردع اورام حاره در ابتدا سفید و شکوفه آن با ادویه مناسب
جهت دفع اخلاط متعفنه و با ادویه مفرحه جهت تفریح موثر و مربای آن یعنی گلقند گل سیب جهت ضعف دل و دماغ و برانگیختن شهوت باه نافع که گل آنرا با دو وزن

آن تیره کلقند گل سرخ سرشته شد گل سرخ مرتب نمایند و مقدار شربت نفاخ هفت مثقال است و اولی آنست که محرور المزاج حامض و غیر آنرا ساده کند و مبرود المزاج
حلوا آنرا پس چند حلوا آن مضر محرورین بسبب بلغمی مزاج شیرین عفص آنرا و چون از خوردن آن در خود ثقلی یابد باید که بالای آن آب سرد ننوشند و طعام ترش نخورند همچنین بالای میوه
تر و تازه بلکه امراق سفید باجات و سمحات ننوشند و تا از معده منحدر نگردد طعام نخورند و تفاح سیب کرامناسب نیست و رویه است و جوارش حلوا و خمیره گل آن و رب
تمر
و اشربه و عرق و مربای آن در قرابادین ذکر یافت **فصل التاء المثناة الفوقانیه مع المیم** **تمر** بفتح تا و سکون میم و را مهمله بفارسی خرما و بهندی کهجور
و چهارا نامند **ماهیت** آن معروفست و نر و ماده میباشد نر آن طلع و خوشه بر می آورد و ثمر نمی بندد و بخلاف ماده آن و در خوشهای طلع هر دو نوع گردی میباشد
که آنرا کش مینامند و ابتدای ظهور خامی گرد و نر را بر ماده میزنند ثمر آن بالیده و شیرین و شاداب تخم آن کوچک میگردد و الا خوب نمیشود و از ابتدای تکون تا انتها و کمال
بلوغ و رسیدگی هفت مرتبه مقرر کرده اند و هر مرتبه را نامی بوسوم اول طلع و لیغ نیز گویند دوم اخلال و سوم اغلال چهارم البسر و پنجم اقسب ششم را رطب و هفتم را تمر و بهتر
آن انشاء الله تعالی در اماکن خود مذکور خواهد شد و بحسب اماکن و بلدان مختلف میباشد و بهترین اماکن که خرما در آن خوب میشود جهرم از توابع فارس است پس عمان پس
جاهای دیگر و بهترین اصناف شیر جهرمی آن از آن پس کنوم پس خناویست که پوست آن نازک و مغز آن بسیار و تخم آن کوچک و شیرین رسیده بی ریشه باشد **طبیعت**
آن در دوم گرم و در اول خشک و بعضی در اول تر دانسته اند **افعال و خواص آن** کثیر الغذا و مولد خون متین و جهت فالج و لقوه و اعیا و تقویت گرده و لاغر شده
و تسمین بدن و باه مبرودین و امراض بارده و بلغمیه و درد کمر و تلیین مفاصل و موافق سینه و شش بارده و آشامیدن طبیخ آن با حلبه جهت تپ بلغمی و تفتیت حصاة مجرب و بارنج
جهت تسمین مهزولین و خیسانیده آن در شیر تازه دوشیده خصوص با اندک دارچینی و از عقب آن نیز آشامیدن شیر تازه دوشیده در تقویت باه بی عدیل دانسته اند و لیکن ثقیل
و بطی الهضم و مسدد و مضر محرورین و صاحبان ابدان حاره و در بلدانیکه خرما در آنها حاصل نمیشود اهل آن بلدان را اکثر خوردن آن جایز نیست و مولد سودا و سده جگر و سپرز
و محرق خون و معفن اخلاط و مصدع و مورث قلاع دهان و درد دندان و مصلح آن آب انار و سکنجبین و روغن بادام و خشخاش و بادام مقشر خوردن و شستن دهان بعد خوردن
آن با آب نیم گرم خصوص که سماق در آن خیسانیده باشند و بدستور غرغره با گلاب و سماق با سرکه و خایانیدن طرخون که زمانی طویل در دهان باشد مانع ضعف دندان و قلاع
دهان و خناق است و مصلح سده آن در مبرودین جوارشات مسهله است و بالجمله در محرورین موجب امراض بسیار و در مبرودین باعث زوال امراض بارده و رطوبات بلیله
و خام آن نفاخ و بطی الهضم و ثقیل و مسدد و تخم آن گرم و خشک صحیح آن است که مرکب القوی است با برودت بسیار و حرارت کمی و شدید القبض و آشامیدن آب طبیخ آن جهت
تفتیت حصاة و سائیده آن جهت رفع اسهال و بستن شکم بقوت و ذرور سوخته آن جهت رفع قروح خبیثه و مغسول آن جهت التصاق جراحات تازه و ریختن اهداب
تمر برونی
عین و سبل و قروح آن و حدت بصر و سیاهی چشم نافع **تمر برونی** بکسر با و سکون را و ضم تا مثناة تحتانیه و ضم را مهمله و سکون واو و کسر نون نوع کوچک
تمر هندی
سرخ رنگ باریک کوچک است **تمر هندی** بعربی صبار و حمار و حوش … و بهندی املی نامند **ماهیت** آن ثمر درختی است هندی در غلافی مانند باقلا
الا آنکه از آن پهن تر و پوست آن بعد رسیدن اندک صلب شده جدا میگردد بخلاف باقلا و مغز آن پوست دیگر سوای آن ندارد و طول آن بقدر شبری و دو نوع میباشد یکی
سرخ تیره اندک چاشنی دار و در هنگام خامی نیز سرخ رنگ میباشد و در گجرات و نواح آن و اکبرآباد بسیار خوب میشود و در اماکن دیگر بدان خوبی نمیشود و این نوع وفور ندارد
و دوم سرخ کمرنگ مایل به تیرگی و این در خامی سفید می باشد و این نوع بسیار است و تخم هر دو مایل به سیاهی و پهن و مغز آن سفید و پوست آن سرخ تیره و از ترس
بزرگتر و تخم نوع سرخ آن از سفید آن کوچکتر و درخت آن عظیم و برگ آن ریزه طولانی انبوه و بهترین آن رسیده بی عفونت اندک کهنه آنست یعنی شش هفت ماه تا یک
سال از اخذ ثمر آن گذشته باشد تا کهنه فاسد شده آن و دستور است که ثمر رسیده آن را قشر نموده قدری از الیفهای آنرا بر آورده حبهای بزرگ ساخته اندک چرب
نموده نگاه میدارند و الا آنرا کرم میزند و رطوبت آن خشک و ترشی آن کم میگردد **طبیعت** ثمر هر دو نوع آن در اول سرد و در دوم خشک و در سوم نیز گفته اند
و خشکی سرخ آن زیاده **افعال و خواص آن** لطیف تر از ابهام و رطوبت آن از آن کمتر و مقوی قلب و معده مسترخیه و قابض شکم خصوص سرخ آن و مسکن غثیان
و قی صفراوی و ملین طبع و مسهل صفرا و اخلاط محترقه و در حموضات مسهلی سوای آن نیست و مطفی هیجان خون و جهت خفقان حار و تبهای حاره و غشی و رفع
عطش و تفریح جگر و جرب و حصبه صفراوی و غرغره آن جهت خناق و مضمضه آن جهت قلاع دهان نافع و گفته اند که تمر هندی را نباید در آب بسیار مالید زیرا که موجب سده
… طبیعت و غثیان و قی میگردد بلکه باید که در آب بخیسانند چون خوب خیسیده و قوت آن تمام در آب باز داده شد صاف نموده با اندک نبات و یا شکر و یا …

خواهد

زا بنا اشربه و غیرها بیاشامند و اهل هند آشامیدن نقوع آنرا برای جذام نافع میدانند المضار اکثار آن مورث سحج و سعال و مضر صدر و سرفه و طحال و مولد سده و ناشتا خوردن
آن مضر و بدستور خام و تازه نورس آن زیرا که مسدد و بسیار نفاخ و بطی الهضم و الانحدار است و مصلح آن کتیرا و خشخاش و بنفشه و عناب و لعاب بهدانه و با اندک شیرینی خوردن
مقدار شربت آن از هفت مثقال تا سی مثقال بدل آن آلوی سیاه و در عنبر سهال زرشک و دانه آن در سوم سرد و خشک و قابض و خوردن مغز آن جهت امساک منی مجرب و ضماد آن
جهت خلع عضو و وثی و تقویت سستی عضو یابسه و ضماد آن جهت نضج و گشودن دمل و چون نرم کوفته بخیه در فرج بمالند تنگ گرداند و مطبوخ کوبیده آن و تخم ریحان کوبیده با شیر زنان
و با شیر بز جهت نضج دمامیل حاره و انفجار آنها با تکرار عمل مجرب و چون برگ نازک آنرا بسایند و در آب بمالند و صاف کنند و بیاشامند جهت حصبه و آزاریکه در هند و بنگاله آنرا …
میباشد و در بینی مردم میشود و جهت حمی صفراوی و قرحه مجاری بول و احلیل که بفارسی سوزاک و بهندی سوزاک نامند نافع و ضماد آن جهت تسکین لهیب اورام حاره و جارده
و وجع و تحلیل آنها و با اندک دارفلفل جهت رفع اذیت لعاب عنکبوت که بر عضو مالیده شده باشد و تحلیل اورام حاره و بارده نیز و ضماد گل آن جهت تسکین رمد حار و وجع
و حرارت چشم و آشامیدن آن جهت بواسیر خونی و ذرور پوست درخت آن جهت التیام جروح و قروح و خاکستر پوست درخت آن جهت آوردن اشتهای طعام نافع
تمساح
و جوارش و حلوا و سکنجبین و شربت و مربی و معجون آن در قرابادین کبیر ذکر یافت **تمساح** بکسر اول و سکون میم و فتح سین مهمله و الف و سکون حاء مهمله بفارسی نهنگ و بهندی
گرمچه نامند **ماهیت** آن حیوانیست بزرگ در انهار کبار مانند رود نیل و بعضی مواضع گنگا در هند و بنگاله نیز بهم میرسد و چهار دست و پا و دنباله دارد و پوست آن
خشن و ضخیم و بسیار قوی بحدیکه در آب شیر و فیل را بخود میکشد و هلاک میگرداند و در خشکی از دست و پا مردم و حیوانات دیگر سنگ می اندازد و در وقت مضغ فک بالای آن حرکت
مینماید بخلاف حیوانات دیگر و دهن آن وسیع و گویند نود دندان دارد پنجاه در فک بالا و چهل در فک پایین و میان هر دندانی تا دندان دیگر دندان کوچک مربع و در وقت بند
کردن دهان یکدندان در بین دندان دیگر می آید و منطبق میشود و زبان آن طولانی و طول جثه بزرگ آن تا ده ذرع و عرض آن دو ذرع و زیاده بر آن و تخم بر خشکی میگذارد
و بچه های آن آنچه در آب تعیش مینماید تمساح میشوند و آنچه در خشکی سقنقور و بیرون آب نیز تعیش میکند و نوع کوچک آن که در ریگ تعیش میکند و رالی نامند و گویند
همین سقنقور است **طبیعت** آن در دوم گرم و در سوم خشک **افعال و خواص آن** بخور جگر آن جهت رفع جنون و اکتحال سرگین آن جهت رفع بیاض عین
تازه و مزمن و زهره آن در این باب قوی الاثر و قطور زهره آن با روغن جهت رفع صداع و شقیقه و درد گوش و کری و درد کمر و گرده و تقویت باه و ضماد آن دافع آزار
گزیدن آن در ساعت و گوشت آن محرک باه و اسفیدباج آن مسمن بدن مهزولین و رافع قولنج و لیکن ردی الکیموس و طلای خون آن با هلیله و آمله جهت تغییر لون وضح
و بهق سفید و بر پیشانی و صدغین جهت دفع شقیقه و صداع و تدهین آن بر بدن صاحب تپ ربع جهت رفع آن مؤثر و سوزانیدن پیه آن در چراغ در شهریکه در آن وقوع
باشد گویند مانع صداع آنست و بدستور افروختن فتیله سرشته آن با موم مادام که روغن باشد و چون پیه آن بر موضع گزیدگی آن بمالند تسکین دهد و جمع آنرا و چون
بر پیشانی گوسفند نطاح یعنی شاخ زن بمالند جمیع گوسفندان از آن بگریزند و تعلیق چشم آن که در زندگی از آن کنده باشند جهت منع تزاید جذام و تسکین درد چشم که چشم جانب راست
آنرا جانب راست و چشم جانب چپ آنرا بر جانب چپ بندند و بستن آن بر پای راست جهت تقویت جماع و تعلیق دندان راست آن بر بازوی راست در تحریک باه و تقویت مجامعت
تن
اثر تمام دارد و چون پوست تمساح را بر دور قریه بگردانند و بر سقف دهلیز آن بیاویزند در آن قریه تگرگ نبارد **فصل التاء مع النون** **تن** بضم تا مثناة فوقانیه
و تشدید نون **ماهیت** آن ماهی است بزرگ و فربه چرب که در دریای مظلم و دریای شام هم بهم میرسد و آنها را بشبکها صید مینمایند و نمک سود میکنند **طبیعت** آن … گرم
افعال و خواص آن خوردن نمک سود آن جهت سم مار شاخدار و ضماد آن جهت گزیدن سگ دیوانه نافع و خوردن آن و قی کردن بعد از آن منقی معده و مخرج
تنباکو
بلغم غلیظ است **تنباکو** بفتح تا و سکون نون و فتح با موحده و الف و ضم کاف و سکون واو و بترکی تتن و بهندی تماکو نامند **ماهیت آن** حکیم میر محمد مؤمن در
تحفة المؤمنین نوشته ظاهرا قسمی از ماهی زهرج جبلی باشد که فلوموس نامند چه در ماهیت تقسیم سوم آن شبیه و در سمیت نسبت بماهی مشابه آنست و قسم سوم فلوموس را تعریف کرده
اند که برگ آن مانند برگ کرنب و از آن درازتر و با اندک رطوبت چسپنده و ساق آن زیاده بر ذرعی و با اندک زغب و تخم آن ریزه سرخ مایل بسیاهی و در غلافی و مؤید دیگر آنکه در زمان
بقراط بجهت دفع وبا گیاهی را مقرر کرده آورده در خندق اطراف شهر دود کنند و دود آن باعث گردید که احد براه با اثر نکرد آن گیاه قسمی از فلوموس بود و این اثر با تنباکو میباشد
و در هر بلدی که تنباکو شیوع یافته وبا بتدریج کم شده و بالفعل نایاب است والله اعلم بحقیقة الحال بدانکه آن از ادویه جدیده و قریب بسه صد سال است که بهم رسیده و دو صد
و کسری است که شیوع تمام یافته و باعث شهرت و وفور آن در ایران و توران و هندوستان گویند پرتگیس که گروهی از نصاری است بوده که از ارض جدید بدست آورده و تخم

وبرگ آنرا بسمت ایران و هندوستان برده و از آنجا بجاهای دیگر منتشر گشته بنحویکه شاید بالفعل هیچ مملکتی و بلدی و قریه نباشد که آنرا استعمال ننمایند خواه بعنوان کشیدن بغلیان
وخواه بخوردن جرم آن وخواه بسعوط نمودن سفوف جرم آن بدماغ خواه دران بلده و قریه بهم رسد و یا از جاهای دیگر آورند و بقیمت اعلی بهم رسد و گویند بدو شیوع آن در ایران
زمان سلطنت شاه عباس ثانی و در هندوستان اواخر اکبرشاه و اوایل جهانگیر بادشاه بوده و آن انواع و اقسام می باشد و بهترین آن برگهای بزرگ ضخیم چسبنده تند بوی زرد مایل بسبز
است که خالهای سرخ مایل بتیره بر آن افتاده باشد که چون نرم نموده با آب سرشته شیره دار چسبنده باشد خواه کاریونی و خواه کازرونی و یا طوبی و یا طبسی یا لجی و یا ملتانی
باشد و خواه از غیر آن اماکن هر جا که خوب شود مانند امانت خانی بنارسی و قسم اعلی سورتی برای کشیدن خالص آن در سر غلیان و برای تخمیر آن با قند سیاه که بهندی گره بضم کاف فارسی
وسکون را هندی چهار نقطه و ها نامند که اهل هند و دکهن و بنگاله مستعمل دارند که برگ تنباکو را با هم وزن آن و یا قدری زیاده از آن شکر با هم خوب سائیده و سرشته در ظرفی کرده
چند روز میدارند تا تخمیر یابد و آنرا گراکو مینامند و بعضی برای سرعت و زیادتی تعفین و تخمیر چند روز در زمین و یا سرگین است دفن مینمایند پس برآورده در سر غلیان کرده آتش
بران گذاشته میکشند باصطلاح هند این طریق را سلفه می نامند و صاحبان اختیار تابه که تابه کوچکی از نقره یا سفالی ساخته و بیکروی آن بقدر یکتوله از آن که گراکو نامند
چسبانیده و در سر غلیان میگذارند که روی خالی آن بالا باشد و بر آن اخگر گذاشته میکشند و بعضی برای خوشبوئی قلیل سنبل الطیب کوبیده و بعضی صاحبان طبع و خوش سلیقه
پوست سیب اکثر بهم زده برای سیب و یا آنرا کوبیده داخل کرده در ظرف گلی گذاشته سر ظرف را از گل بند نموده در زمین دفن میکنند تا تخمیر یابد بعد از ان برآورده بدستور
بر تابه چسبانیده میکشند بسیار خوشبوی میشود و بهترین تنباکوها از برای گراکو تنباکوی بهیلسه که در دکهن است بسیار خوشبو و گران قیمت است و برگهای آن کوچک و بزعفرانی
رنگ و شیره دار چسبنده و بعد از ان تنباکوی بنارکره که قریب بنارس است و در بنگاله به بها کاپور و در هند قسم کالی مشهور بسیار تند و تلخ طبیعت آن در آخر سوم گرم و خشک
افعال و خواص آن معطش و مجفف و دستم قتال ماهی و دود آن مصلح فساد هوای وبای و تعفن آن و منقی رطوبات دماغ و محرک آن و جهت درد دندان رطوبی
و ربو بلغمی و سرفه رطوبی و ضیق النفس بلغمی کشیدن و خائیدن و خوردن آن نافع و بدستور خوردن گراکو بمقدار دانه نخودی ناشتا حب بسته و سعوط سائیده برگ آن مانند
غبار جهت دفع نزلات دماغی بارد رطب مزمن و تعطیس فرمودن آن مفید و فرو بردن دود آنرا رافع قبض بطن دانسته اند خصوصا ناشتا و ذرور خاکستر آن جهت زخم دواب
و ضماد آن با روغن گل سرخ جهت جرب متقرح و خراز و منع نزف الدم جراحات تازه و تجفیف قروح مزمنه و نزول آب آزموده و آشامیدن آب غلیان که زرد شده باشد
از کثرت کشیدن جهت استسقا و مارگزیده نافع دانسته اند و با درار بول و عرق مفرط و چرکیکه در آب نی غلیان خصوصا نزدیک بسر غلیان جمع میگردد چون از ان فتیله سازند و یا
فتیله را بدان آلوده کرده در ناسور مزمن گذارند چهار مرتبه نهایت نفع بخشد مرتبه التیام می یابد و چون در چشم کشند شبکوری را زائل میگرداند خواه آن چرک تازه باشد خواه خشک
بطریق اکتحال کشیدن تنباکو بسر غلیان با برگ فنجنکشت که بهندی سنبهالو نامند جهت دفع ضیق النفس و سرفه مزمن و ظلمت بصر عارض از رطوبت و برودت نافع و تنباکو مضر دل
و دماغ حار یابس و محرور المزاج و سوداوی و مورث تشنه و خفقان و تکدر حواس و مغلظ خون و مصلح آن شیر تازه دوشیده است و گویند معیار صحت مزاج است زیرا که مریض را
خصوص صاحب حمی را خوش نمی آید کشیدن آن و حب تنباکو و عرق و مرهم و معجون آن در قرابادین ذکر یافته با آنکه اعیان و اشراف و اعزه و اطبا و بعض از انصار در بنگاله و هند
بطریقیکه صاحبان سلیقه هند تابه چسبانیده معمول دارند میکشند و لیکن در ولایت تنها تنباکو را بطریق سر غلیان نمیکشند و یا بعنوان سعوط و عطوس اکثری مستعمل دارند و قلیلی
برگ آنرا میخورند و بعنوان دم میکشند **تنز و خطایی** بفتح اول و سکون ثانی و ضم زای معجمه و سکون واو و آنرا شاه صینی نیز گویند **ماهیت** آن قرصی است مصنوع و بعضی سرخ
مایل بتیرگی و بعضی مایل بسبزی که از خطا می آورند و نیز قرصی سیاه رنگ از کاشغر می آورند موسوم باسم تنز و تحقیق آنست که تخمیر آن از عصاره برگ حنای خطایی است
و ماده آن گلی است که از بعض معادن با زهر معدنی بر می آورند و اقراص و غیر آن ساخته مهر پادشاه آن مملکت رسانیده بجهت اعتبار باطراف میبرند و چون پادزهر
معدنی مختلف الالوان است لهذا تنز نیز مختلف الالوان می باشد و نیز مجعول از گل ارمنی و طین مغره و زرنیخ با آب گیاهای محلله میسازند و بجای تنز میفروشند و علامت
آن آنست که از ان بوی زرنیخ می آید بخلاف خطایی اصلی **طبیعت** آن مرکب القوی مایل بحرارت **افعال و خواص آن** رادع و محلل و قابض و جهت اورام
حاره و بارده و گزیدن هوام و تسکین درد سر و سایر اعضا و تحلیل خنازیر و اورام صلبه و قطع نزف الدم و جراحات و آشامیدن یکدانگ آن تا نیم مثقال جهت اسهال
دموی و بواسیر و قی الدم و نفث الدم و ذرور آن جهت قرحه چشم و مقعده و قضیب و فرزجه آن جهت سیلان حیض و رطوبات رحم و جمیع علل آن که از رطوبت باشد نافع
مقدار شربت مصلح آن کثیرا است و بدل آن تنز و حار بارد در قرابادین ذکر یافته **تنکار** بفتح تا مثناه فوقانیه و نون و کاف و الف و را مهمله بهندی سهاکه نامند

تنز و خطایی

تنکار

ماهیت آن گفته اند دو قسم می باشد معدنی و آن نوعی از بورق است و این دو قسم میباشد یکی شبیه بهیچ و آنرا بوره زیدی و تبیزازی نمک نامند و قسمی شبیه برف و آن زبد البورق است
و تبیزازی برنگ گویند و قسم دوم مصنوع و آن نوعی از لحام الذهب مصنوع است و آنچه بالفعل مشهور و متعارف است مرکب از نمک قلی بالسویه و سه برابر هر دو بوره ادرینی کپی محیط
و ادرار بز گاو و یا گاو میش بقدر آنکه بپوشاند آنرا می جوشانند تا منعقد گردد و در آفتاب خشک میکنند و لحام الذهب مصنوع از بول غلمان نزدیک ببلوغ است و در ظرف مس جمع میکنند
و از دسته مس و آفتاب جای نمناک مدتها میسایند تا منعقد و صلب گردد و آنچه بتحقیق پیوسته معدنی است در بنگاله از کوهستان شمال آن مانند نیپال و بهرایچ و نواح آنها
بسیار می آورند و باطراف میبرند و مصنوع اگر باشد چیزی کمی خواهد بود **طبیعت** اقسام آن در آخر سوم گرم و خشک و از سموم است **افعال و خواص آن** داخل
کردن آن در طلا وقت گداز باعث نرمی و زود گداختن آنست و لطیف و محلل و جالی و مسقط بواسیر و جهت بردن گوشت فاسد جراحات و درد دندان و تاکل آن و قتل
کرم آن مفید گفته اند و لیکن بتجربه و تکرار عمل معلوم و مشاهده شده که متاکل دندان است و دندانرا بزودی می اندازد و چون چند روز متوالی سائیده برین دندان بمالند دندانها از
خاصیت معدنی آنست که تنقیه قلعی و تلیین آن میکند و آهن را چون یکبار در آب تنکار معدنی تطفیه کنند و بار دیگر سرخ کرده در روغن کنجد تطفیه نمایند آهن بدگور
مثل مقناطیس جذب آهن مینماید و فرق میان تنکار معدنی و مصنوعی آنست که تنکار مصنوعی را چون در آتش اندازند از ان رطوبتی ظاهر میگردد بخلاف معدنی **تنین**
بکسر تا و نون مشدده و سکون یا مثناه تحتانیه و نون بفارسی اژدها نامند **ماهیت** آن حیوانیست بری و بحری میباشد بری آن از جنس مگر و مانند مار و بحری آن
از دنباله مانند عقرب بهر دو نوع آن دست پا و چنگل میدارد و گویند چهار ناخن بترتیب دارد و بحری در کف دست و بر سر آن رشته موی چون کاکل و چون کسی را گزد هلاک میکند آنرا
نزف الدم **طبیعت** آن در چهارم گرم و خشک و سم قتال **افعال و خواص آن** ضماد خاکستر سوخته آن با عسل جهت قطع بواسیر و بهق و برص نافع و چون گوشت تازه
تازه آنرا بر موضع گزیده آن به بندند جاذب سمیت و رفع اذیت آن میکند و معالجه گزیده آن معالجه قروح خبیثه است **فصل التاء مع الواو** **توابل** بفتح اول
و واو و الف و کسر با موحده و لام **ماهیت** آن اسم اصطلاحی ادویه مابسیت که در اطعمه داخل میکنند مانند گشنیز و زیره و سداب هندی و فلفل و هیل و قرنفل و دارچینی
و امثال اینها **توبال** بضم اول و سکون ثانی و فتح با موحده و الف و لام معرب از تفال فارسی است و یونانی اطاطس نامند **ماهیت** آن ریزه هاییست که از مس و آهن
نقره وقت کوبیدن جدا میگردد و بهندی آهنی و لوه و مسی را یک جون نامند و از مطلق آن مراد توبال مس است و بهترین آن مایل بسیاهی و سرخی و براق و رقیق است که
قبرسی نامند که چون سرکه بر آن بپاشند رنگ بگیرد و زنگار از ان بهم رسد و بعمل می آورند و سفید رقیق آن ضعیف القوه **طبیعت** آن گرم و خشک در سوم **افعال
و خواص آن** ملطف جالی و از نحاس محرق لطیفتر و معفن اخلاط و جهت منع قروح خبیثه و انتشار و التیام قرحه چشم و خشونت اجفان و سبل و بیاض و بردن گوشت
زائد صلب جراحات چون از ان مرهم سازند و جهت جرب و حکه نافع و آشامیدن نیم مثقال مغسول آن با یک مثقال ملک العطم و یا آرد گندم و یا صمغ عربی که حب بسته جهت دفع
و شاعت آن فرو برند و بالای آن سرکه بپاشند برای آنکه مقی و مسهل قوی بلغم است و جهت استسقا ماء و صفر مفید و آشامیدن نیم مثقال آن که مقدار شربت آنست با ماء القراطن
که ماء العسل است جهت اسهال کیموس مائی و حبن تجربه یک که عبارت از آزار شکم و ورم و بزرگی آنست مفید و زیاده آن باعث سحج و قرحه امعا است و ناشسته نباید استعمال نمود
و همچنین غیر مغسول آنرا و از امراض عین جهت آنکه بسیار حاد است و آب مغسول آن بنهایت لطافت و حدت می باشد و در ذرورات و شیافات و مراهم مستعمل است اهل هند
توبال را و سنونات که مسی نامند استعمال مینمایند چنانچه در قرابادین در حرف المیم مسی ذکر یافت **طبیعت** آن در چهارم خشک **افعال و خواص آن** نافع بهق و خون
و مانع خفقان و ذرب و ضعف معده و باه و در سایر منافع و خواص قریب بتوبال نحاس است و چون در لته بسته در جای نمناک خصوصا تحت ضبها یکهفته بگذارند زعفران
میشود و آن بجهت بردن جرب عین و جلای حمره آن و با ربع آن نوشادر جهت دفع بیاض و سبل آزموده و با سرکه و عسل جهت تحلیل اورام نافع و در زعفران الحدید سایر خواص
انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد و دستور غسل توبال النحاس در مقدمه کتاب ذکر یافت **توت** بضم تا و سکون واو و تا مثناه فوقانیه و ثا مثلثه نیز آمده **ماهیت**
آن ثمر درختی است معروف شیرین و ترش میباشد شیرین آنرا شامی و ترش آنرا شامی نامند و بهترین هر دو نوع آن بالیده و شاداب آنست **طبیعت** شیرین آن گرم
در آخر اول و تر در آخر دوم و بسیار شیرین آن تا دوم گرم با قوت قابضه و بارده **افعال و خواص آن** مولد خون صالح و مرطب دماغ و مفتح سده و مصلح جگر و فساد آن
و مسمن بدن و مبهی و مقوی بیه گرده و مدر بول و ملین طبع و جهت آبله و حصبه نافع و در انضاج شبیه بانجیر و سریع الاستحاله بخلط حاضر و شیخ الرئیس و صاحب شفاء الاسقام نیز
خون گفته اند و مصدع و مطلی معده و جهت آنکه مفسد حال معده است مصلح آن سکنجبین حامض و در سبر دو بدن و کسی که آنرا بزودی حمی عارض میگردد و جوارش کمونی ترش آن در دوم

تنین

توابل

توبال

توت

سرد و در اول خشک و قابض خصوصاً خشک آن که قایم مقام سماق است **افعال و خواص آن** ملطف و مفتح و مسکن حدت خون و قامع صفرا و رادع و محلل اورام
گرم حلق و حنجره و مانع ریختن مواد حاره بحلق و زبان و سایر اعضا بسبب قوت قبضی که دارد و مسکن عطش و سفید آن تنها و غرغره با آب آن و بدستور رب آن جهت قروح خبیثه دهان
و قلاع و بثور و ردع و تحلیل اورام حلق و کام و زبان و تقویت آن آزموده خصوصاً با معینات آن مانند آب برگ گشنیز تازه و آب برگ کاسنی و شب یمانی و مازو و سنگ دم
و عفونات و ثمرة الطرفا و ابرسا و کندر هر یک بقدر حاجت از ردع و تحلیل و جلا و آشامیدن آن جهت قرحه امعا و اسهال حار و ذوسنطاریا و سایر مواد متحلبه بسوی معده خصوصاً خشک آن
با معینات و مقویات آن نافع و مضر سینه و شش و عصب و مصلح آن عسل و آب نافع خصوصاً جوارشات و اطریفل صغیر و رب آن در جمیع افعال قایم مقام آنست و صنعت رب سرخ آن
با خواص و منافع در قرابادین ذکر یافت و آب مطبوخ بیخ توت که بقدر هشت مثقال آن در آب طبخ یافته باشد جهت اخراج حب القرع خصوصاً که برگ تفتا لوا اضافه کرده باشند
و بدستور طبیخ نیم کوفته آن در یک رطل آب که بربع رسیده باشد با شکر و عسل و یا انگبین و یا آب انجیر و آن پخته باشد جهت خانق النمر و سایر سموم و سرسام و جنون و درد و مکرر تست که از خلط خام
باشد بغایت نافع و طبیخ برگ آن نیز همین اثر دارد و غرغره آن جهت ذبحه و خنازیر و بدستور ضماد آن مطبوخ هشت درهم ریشهای آن با سه اوقیه انجیر که در نه مثقال آب طبخ
یافته بنصف رسیده باشد مسهل قوی سودا است شرباً و مضمضه و ضماد و نطول آن جهت درد دندان و تحلیل ورمهای بزرگ نافع و از صمغ توت نیز همین اثر می آید و چون آب لبنه
توت که از شکافتن آن گرفته باشند هفت اوقیه با برگ تاک و انجیر سیاه بقدر یک اوقیه با قدری آب باران در دیگ کرده و اطراف سرپوش آنرا بخمیر گرفته بجوشانند تا به …
رسد و موی را بدان بشویند خضاب قوی و مجرب است و همچنین طبیخ برگ حامض آن با برگ تاک و انجیر سیاه الغم مضمضه برگ حامض آن جهت ورم بثور لثه و غرغره با آن جهت ورم
حلق و خناق و ذبحه و بدستور طبیخ برگ آن و طبیخ پوست درخت و برگ آن جهت درد دندان نافع و خائیدن صمغ آن نیز همین اثر دارد و طبیخ بیخ آن مرخی دندان الاورام القروح
ضماد آن با سرکه در حمام جهت شری و مزمن و قروح خبیثه محققه و بدستور عصاره آن و طلای برگ آن با روغن زیتون جهت قروح و سوختگی آتش و ضماد برگ آن بتنهایی سائیده جهت
و قروح اکثر اعضا و جرب رطب و یابس نافع و توت نارس بسیار قابض و ضماد آن با سرکه جهت رفع شقاق و شری و بتنهایی نیز جهت شقاق کعبین و ما بین انگشتان سریع الاثر و آزموده است
السموم آشامیدن عصاره برگ آن بقدر یک اوقیه و هم جهت گزیدن رتیلا و هوام و پوست درخت توت شامی تریاق شوکران است چون در آب جوش داده بیاشامند و باید

توتیا

که بالای توت طعام ترش تناول نمایند خصوصاً بر شامی آن **توتیا** بضم تا و سکون واو و کسر تا مثناة فوقانیه و فتح یا مثناة تحتانیه و الف معرب از دو دو بای فارسی
است بیونانی نقولس یا مند **ماهیت** آن صاحب تحفة المؤمنین حکیم میر محمد مومن و دیگران نوشته اند که معدنی و مصنوعی میباشد و معدنی را سه قسم گفته اند یکی سفید
شبیه بپوست بیضه شترمرغ که بر و چیزی مانند نمک ظاهر باشد و بهترین اقسام است و دیگری زرد و دیگری کبود و شفاف و این خیلی از همه و مشهور بتوتیای هندی و توتیای
و دیگر که در غایت … است و چند قسم دیگر نیز نوشته اند چنانچه در تحفه و سایر تذکره ها مذکور است و امین الدوله نوشته که توتیای بحری نیز میباشد و آن سنگهای سفید مدور
شبیه بسنگ ریزه است اما دو قسم اول که سفید و زرد باشد ظاهر آنست که مصنوع از دود قلعی و اسرب شیخ که بفارسی شبه و روی و توتیا و بهندی جست نامند و سوم را از مس بعمل
می آورند مولف گوید آنچه تحقیق پیوسته آنست که غیر مصنوع نمیباشد اما کرمانی که از آهن و سفالک و میرا انجی شبیه بناودان که بهندی کهپریه و سنگ بصری نیز نامند و دود
که در کرمان که معدن سرب است در وقت گداختن آن بعمل می آورند بدین طریق که کوره آن را و طبقه میسازند و بلند و در زیر آن جای آتش کردن مانند اجاق میگذارند و از خاک
چسبنده که در عراق آنرا خاک رست مینامند قلمها و تمثالهای بلند بمقدار شبری که دو سر آن اندک باریک باشد میسازند و خشک نموده در آب نمک غوطه میدهند و باز خشک
نموده در طبقات آن کوره چپ و راست چلیپا وار … می چینند تا اینکه دود چینی که از سرب دود آن بر آنها بچسبد و منعقد گردد و ضایع نگردد و چون … ماند گذشت با
که دود بسیاری بر آنها چسبیده و منعقد شده است آنها بر می آورند و می شکنند و دودهای منعقد مانند انبوبه و سفالکها از آنها جدا مینمایند و آن توتیای کرمانی است و باز
بدستور قلمها و تمثالهای تازه در آن کوره می چینند و همچنین نوع دیگر آنکه شنیده شد که کوره را مانند تنوری سر تنگ بلند میسازند و در زیر آن جای آتش میگذارند و از پایین
تا بالای دیوار آن تنور سوراخها برای نصب کردن آن قلمها و تمثالها میگذارند پس قلمها و تمثالها بنحو مذکور ساخته در آنها نصب میکنند و بعد مدتی که دود بسیاری بر آنها
منعقد گردید آنها را بر می آورند و بجای آنها قلمهای دیگر نصب مینمایند و همچنین از قلعی شیخ بباد سوده بعینی روی توتیا شنیده شده که بدستور بعمل می آورند و بهترین آن پاک جلا
و انبوبهای مسلح پاک آمیخته آنست و مستعمل نرم سائیده مغسول آنست زیرا که استعمال غیر مغسول آن جایز نیست توتیای اخضر که توتیای هندیست از مس با زاج سفید بطریق احراق
بعمل می آورند و این مستعمل در امراض عین نادر است و اکثر مستعمل نوع کرمانی است که ذکر یافت و آنچه مشهور به بصری است نه از آن جهت است که در بصره بعمل می آورند بلکه از آن جهت

است که از کرمان بصره می آورند و از آنجا بجاهای دیگر و در ممالک هند **طبیعت** آن جالینوس در اول سرد و در دوم خشک دانسته و حنین سرد و خشک در دوم گفته
و مغسول آن بارد و مجفف بی لذع و با قوت تعزیه و اما اخضر هندی آن حار و جاد و یابس در چهارم اکال مجفف است در غایت تخفیف **افعال و خواص** کرمانی آن از اکبر ادویه
عین است و مقوی روح باصره و حافظ صحت چشم و مانع انحدار مواد بسوی آن و جهت قرحه چشم و بینی و قضیب و عانه و مقعده و سرطان و متقرح و سائر اعضا و اندمال قروح
و جروح و اکله و رفع بد بوئی زیر بغل اکتحالاً و ذروراً و طلاءً و مرهماً با روغن گل جهت التیام جراحات عصب و نشف رطوبات و قاطع نفث الدم و نزف الدم و مقوی معده
و مسکن خفقه و جهت قروح ظاهری و باطنی شرباً و ضماداً و شیافاً آن جهت حرقة البول و قروح مجاری آن و حمول آن جهت سیلان رحم نافع و مولد سده و مصلح آن عسل مقدار شربت
آن نیم مثقال بدل آن بوزن آن شادنج و نصف آن توبال النحاس مغسول و گویند مرقشیشا و اقلیمیا است طریق تشویه آن آنست که آنرا با آب سائیده قرص میسازند
و بر آتش نرم بر روی سفالی بگذارند و بگردانند تا خشک شود و بکار برند و توتیای اخضر هندی با قوت سمیت و اسهال قوی و قاتل است و مشروباً استعمال آن جایز نیست
محرق و غیر محرق آن در بعضی امراض عین در اکتحال و ذرورات و بعض جروح و قروح در مراهم و اطلیه و اضمده مستعمل و اهل هند گویند چون زهر خورده قدری از آن بیاشامد
قی شده آورد و از غائله آن نجات یابد و مقدار قلیل محرق آن با آب بهنگره که گیاه هندی است و در حرف البا ذکر یافت طلاءً جهت تخفیف جرب رطب قوی و تحلیل اورام خبیثه
مانند خنازیر و قروح آن و جهت ناصور و غیرها قطوراً نافع و چون مقدار سه مثقال آنرا با سه مثقال سرمه نرم سوده با پنج آثار آب ممزوج نموده و در زرافه پر کرده در احلیل ریق
بیندازند و روزی سه چهار رفع جهت قرحه مجاری بول که بهندی سوزاک نامند نافع و این آب تا پنج شش روز میماند و فاسد نگردد و میتوان استعمال نمود و بدستور یکدرهم آن
و درهم مرداسنگ با هم نرم سوده با نیم آثار آب رماست ممزوج کرده در پارچه کرباسی انداخته آب صاف آنرا که از آن بچکد در زرافه نموده استعمال نمایند جهت مرض مذکور نافع و بدستور
غسل بردرون کرمانی آن با آب غوره و شیافات آن و حبوب و مراهم توتیای هندی در قرابادین ذکر یافت و طریق احراق توتیای هندی آن و ذرورات توتیای کرمانی است
که بریزه کرده در ظرف سفالی بر آتش گذارند و بر هم زنند تا محرق گردد و یا آنکه قطعه آنرا بر اخگر گذارند و بگذارند تا بجوش آید و از جوش بنشیند مانند زاج پس برداشته سائیده استعمال
نمایند و چون کسی توتیای اخضر را خورده باشد و او را غثیان و قی و التهاب و وجع معده و امعا و سوزش بول و براز و نمود اعضا و غیرها عارض شده باشد تدبیر آن آنست

تودری

که او را قی فرمایند و بخورانیدن امراق و سمه و شیر تازه دوشیده مکرر پس بالعبه و روغن بادام و آب گوشت چرب تغذیه فرمودن **تودری** بضم تا و سکون واو و فتح دال و کسر را
مهمله و سکون یا اسم فارسی است و بیونانی آردسیمن و بعربی بزر الخمخم و بزر الهوه و قصیصه و باصفهانی قدومه و بکرمانی مار درخت و به تبریزی درینه نامند **ماهیت**
آن تخم نباتیست برگ آن دراز و بی ساق و شاخهای آن سرخ و صلب با اندک خاری و ثمر آن در غلافی باریک لطیف و تخم آن از عدس کوچکتر و اندک پهن و سه قسم میباشد سرخ
و زرد و سفید و سرخ آنرا در اصفهان قدومه گلگون نامند و سفید آنرا از سرخ و زرد اندک بزرگ و پهن تر و غیر چسبنده است و چسبنده را باصفهانی خاکشی گویند **طبیعت** آن در دوم
گرم و در اول تر و بعضی خشک گفته اند **افعال و خواص** آن هر سه قسم در افعال قریب بهم اند مشهی و منعظ و مسمن بدن و جهت برودت احشا و سرخ کردن رنگ
رخساره و صاف نمودن البشره و دفع مواد سوداویه و تصفیه صوت و سعال و هوی و یبسی و مطبوخ آن در سرکه جهت تسمین اعضا و رنگ رخسار و ضماد کوبیده آن با آب جهت تحلیل سرطان
باطنی و بارده و ورمهای صلبه و اکتحال آن با عسل جهت رفع زخم چشم و پاک کردن چرک آن و لعوق آن با عسل جهت تقطیع خلطهای لزج سینه و شش و آشامیدن مطبوخ آن با شیر

توری

جهت دفع سموم و گفته اند که جوان با قوت ملتهبه هرگاه اراده اکل آن نمایند باید که در آب بجوشانند و پس بخشکانند و در صره بسته در خمیر بگیرند و مشوی نمایند پس آن هنگام نافع
است جهت اخلاط غلیظه لزجه در سینه و شش و تحلیل اورام صلبه عقب گوش و پستان و انثیان و رفع اذیت ادویه قتاله و مقدار شربت آن در دفع سموم از سه درهم تا پنج درهم و در سایر
افعال از دو درهم تا سه درهم و بدل آن همین سرخ است و گیاه آن قابض و در غایت ردع است و دوا التودریین در قرابادین ذکر یافت **تورلی** بضم تا مثناة فوقانیه و سکون
واو و فتح را مهمله و کسر همزه و سکون یا **ماهیت** آن ثمر گیاه هندی است بیاره دار مانند خیار و خیارزه و ثمر آن را پوست کنده پخته در دو پیازه و قورمه و یا بدون گوشت
ساده با روغن و پیاز بریان کرده و با نان یا با چلاو میخورند لذیذ میشود و آن سه قسم میشود یکی کهراو دیگری کهیا و سوم بالیده بزرگ و قسم اول جنگلی خاردار و بعضی تلخ و بعضی
شیرین هم میباشد و دو قسم دیگر بستانی و بیخار و اکثر شیرین و هر دو قسم مستعمل اند **طبیعت** تلخ آن گرم و تر و شیرین آن سرد و تر و بالا … جهت کلی **افعال و خواص** آن اول
بیخ و برگ و شاخ قسم اول آنرا منضج ماده بلغم خام و دافع آن و دافع آماس اعضا و زردی بدن و استسقا و سپرز و جذام و بواسیر و فساد بلغم و صفرا و ثمر آن را سرد و خشک و ملین طبع
و دافع فساد اخلاط ثلاثه و جهت قرحه مجاری بول و بول الدم نافع دانسته اند و ثمر قسم دوم آن تبلرزه و بلغم لزج در بدن احداث نماید و قسم سوم را ملین و دافع فساد و اخلاط صفرا گفته اند

تهکار

فصل التاء مع الهاء ﴿تهکار﴾ بفتح تا و خفاء ها و کاف و الف و را مهمله اسم دوای هندی است و در بنگاله کثیر الوجود ماهیت آن درختیست با قدر یک قامت و زیاده
بر آن و شاخهای آن پراکنده و بر آنها گرهها و بر هر گرهی یک و شاخ باریک و بر آنها برگهای کوچک بیرون می‌آید شبیه ببرگ صعتر عریض الورق بزرگتر و طعم آن تلخ با اندک عفوصتی و گل آن
کوچک با ساقی باریک بلند سفید رنگ بعد خشک شدن ساقی باریک آنان ظاهر میگردد و بر سر آن برگهای ریزه زرد و در وسط آن تارهای باریک سفید رنگ **طبیعت**
آن تا آخر دوم گرم و خشک و گرمی آن زیاده بر خشکی **افعال و خواص آن** خوردن دو سه درهم از برگ آن با اندک زنجبیل تازه که بهندی ادرک نامند در هم سائیده جهت سنبه
جهت رفع تب بلغمی و اوجاع اعضا خصوصا دست و پا که بعد از خوردن بنشینند تا عرق آید و عرق خشک گردد و بخور آن که آنرا در ظرف سربسته بجوشانند بخیه بگیرند جهت اوجاع اعضا

تین

نافع **فصل التاء مع الیاء المثناة التحتانیه** ﴿تین﴾ بکسر تا و سکون یاء مثناة تحتانیه و نون بفارسی انجیر نامند **ماهیت** آن بری و بستانی و
میباشد هر یک سبز و ماده و سفید و سیاه و بری آن غیر حمیز است و حمیز را بهندی گولر نامند و در حرف المیم بیان حمیز انشاء الله تعالی خواهد آمد و درخت انجیر متوسط در بزرگی و کوچکی
و برگ آن عریض و شاخهای آن شیردار و برگ آنرا چون بشکنند از بیخ آن نیز شیر بر می‌آید و درخت آن گل نکرده ثمر می‌بندد بخلاف درختهای دیگر و ثمر آن پیوسته بشاخهای آن و برگ
بستانی از برگ بری آن عریضتر و شاخهای کوهی آن بر روی سنگها منبسط میباشد و ثمر آن انبوه و کوچکتر از بستانی و انجیر شامی سیاه بسیار بزرگ میشود و بهترین انجیر شیرین و شاداب
آنها است خواه سفید باشد خواه سیاه و سفید آن جهت اکل و سیاه آن جهت دوا بهتر و انسب است و انجیری که پیش از برگ و یا با برگ بر آمده باشد نشاید خوردن و ...
آن اولی تر است و گویند که چون شاخ انجیر را در آب و نمک ساعتی بگذارند پس بر آورده بنشانند انجیر از آن شیرین میگردد **طبیعت** آن در اول گرم و در دوم تر و بعضی در دوم
نیز گرم گفته‌اند و بری آن گرمتر از بستانی و در رطوبت کمتر **افعال و خواص تازه آن** ملطف و محلل و جالی قوی و صرع را نافع و کثیر الغذاتر از سایر میوه‌ها و سریع الانحدار
و مسکن حرارت و تشنگی و معرق و ملین طبع و مسهل برقی و کاسر قوت عفنی مبرد و مسمن بدن خصوصا چون چهل صباح با قدری انیسون تناول نمایند و جهت خفقان و ربو
و سرفه و درد سینه و خشونت قصبه ریه و تقویت کبد و رفع سده و ورم طحال و بواسیر و هزال کرده و عسر البول و تقطیر آن و نضج اورام و دمامیل با بادام و پسته جهت اصلاح بدن لاغر
ضعیف و زیاده کردن عقل و جوهر دماغ و با مغز گردکان جهت امان از سموم قتاله و با سداب نایب مناب تریاق و با مغز قرطم و یک دانگ و نیم بوره ارمنی مسهل اخلاط غلیظه و چون
ناشتا بخورند مجاری غذا را گشاده نماید و بدن را فربه سازد و خوردن آن پیش از طعام تلیین بطن نماید و با مری سنبقی خلط بلغمی است از معده و چون بر طبع کرده آید سکنجبین بالای آن
بنوشند و انجیر خشک در دوم گرم و در اول تر و ملطف و در جمیع افعال ضعیفتر از تازه آن و معطش و ثقیل و ملین طبع و دافع مواد عفنه بطرف جلد لهذا اکثار آن مولد شپش است و جهت فالج
و امراض رطبه و مبرودین و وجع ظهر و تقطیر البول نافع و منعظ است بسبب گرم کردن آن گرده را امراض اکراش آشامیدن تر و خشک آن نیز جهت صرع و تقویت دماغ و ذرور خشک
آن مجفف قروح سرة الاذن و قطور آب مطبوخ آن با کف خردل جهت طنین و خارش گوش و اکتحال و قطور لبن آن با عسل جهت غشاوه رطب و ابتدای نزول آب و ضماد طبقات
و آب برگ آن جهت جرب و خشونت اجفان و غرغره آب طبیخ آن جهت دفع اورام عضلة اللسان و قصبه ریه و آشامیدن آب مطبوخ آن با حلبه و عسل که طبخ نمایند تا مانند
لعوق گردد جهت تصفیه سینه و ریه و بازوهای خشک جهت تنقیه فضول سینه و سرفه کهنه و اوجاع مزمنه ریه اعضاء الغذا با سداب و انیسون جهت دفع ریاح و سده و طحال و با مغز
گردکان جهت معتادین بقولنج و صاحبان یبوست طبع و با قرطم مقدار یک دانگ و نیم نطرون جهت اطلاق نمودن بطن و بدستور شراب آن و حقنه با آب مطبوخ آن جهت مغص
و چون انجیر را در سرکه انگوری تند نه روز بخیسانند و هر روز پنج عدد آنرا با قدری سرکه آن بنوشند و بعضی کوبیده تنها و یا با اشق و سکنجبین و بیخ کبر ضماد نمایند جهت تحلیل ورم
طحال مجرب و محلل خام آن نیز همین اثر دارد و چون انجیر را با مساوی آن مغز گردکان کوبیده روزی بیست مثقال آنرا بخورند بالخاصیه محرک باه و منعظ است و اطلاق بطن نماید و جهت
گزیدن عقرب و سایر سموم مجرب دانسته‌اند و شراب آن جهت سرفه مزمن و تفتیح سدد و تنقیه گرده و مثانه و انجیر بری در جمیع افعال قویتر و ضماد پخته کوبیده آن تنها و یا
با آرد گندم و یا جو با ایرسا و نطرون با بوره جهت تحلیل اورام بناگوش و سایر اورام صلبه و تحلیل خنازیر و ثآلیل و تعقد عصب و آثار سیاه جلد که خیلان نامند و بهق و تحلیل
اورام غلیظه و اوجاع مفاصل و نقرس و با خمیر نانخته و با خمیر مایه جهت انضاج دمامیل و با زاج جهت قروح ساق سائله و با بوره ارمنی جهت بهق و امثال آن و با پوست انار جهت
داحس مطبوخ آن با شراب که افسنتین و آرد جو کوبیده داخل کرده باشند جهت حبن که عظم معده و اورام و ریاح آنست نافع و تکمید بخته آن با آرد جو جهت تسکین اوجاع و سوختگی آن
بانبیت و سفید کردن دندان بعد بریان شوی لثه و نافع نزف الدم و منقی قروح و آثار جلد و سیاه کننده موی و جهت ذوسنطاریا و اسهال خون و با موم و روغن زیت جهت
شقاقی که در سرما بهم رسیده باشند و با سرکه و زردی تخم مرغ گرم کرده جهت امراض معده و حقنه آن با آب مطبوخ سداب جهت مغص و حمول سرشته آن با عسل با پارچه پشمی جهت

تنقیه

تنقیه فروج و جروح رحم و رطوبات فاسده و قطع نزف الدم آن و انجیر نارس بسبب میل لبن آن زیاده و با حدت خصوصا بری و کوهی آن محلل و جاذب با زرنیخ و ضماد بخته آن
جهت خنازیر و تعقد عصب و با سرکه و نمک جهت قروح رطبه و با عسل جهت گزیدن سگ دیوانه و با کرسنه جهت گزیدن ابن عرس و طلای آن با برگ خشخاش جهت اخراج استخوان شکسته ریزه
شده و چون یکدو دانه انجیر خام را با گوشتی که بسیار سخت باشد مانند گوشت گاو و امثال آن بپزند زود مهرا گردد و چون در دیگ هریسه اندازند نیز گوشتهای آنرا زود
مهرا گرداند و شاخهای تازه آنرا نیز همین اثر است و شیر آن بسیار گرم و تند و جالی و مقرح و مسهل قوی و خطرناک خصوصا شیر بری آن و مانند انفحه منجمد کننده و بر ذات ...
کننده هر منجمد است و اکتحال آن جهت نزول آب و سنون آن بدستور و چون به پنبه آلوده در زیر دندان موجع و یا در سوراخ دندان کرم خورده گذارند باعث تسکین درد آنست
آرد با مغز بادام سائیده و ملین بطن و زایل کننده صلابت رحم و بطور ضماد آن با به جهت قلع ثآلیل و با حلبه جهت نقرس و با آرد جو جای آن متقرح بغیر متقرح و قوبا و کلف و بهق و طلای
آن جهت گزیدن زنبور و سایر هوام و سگ دیوانه و تنقیه آثار جلد و بردن گوشت زاید و حمول آن با زردی تخم مرغ و کثیرا جهت تسکین تقرح آن و برای تنقیه رحم و ادرار طمث و اخراج جنین
نافع و عصاره شاخهای بری آن در هنگام رستن برگ قایم مقام لبن آنست و در افعال قریب بدان و حرکت دادن ماء الجبن ایجاب انجیر که پوست آنرا تازه جدا
کرده سر آنرا کوبیده باشند معین بر اطلاق آنست و ضماد برگ تازه آن جهت التیام جراحات و با سرکه جهت تقشیر جلد و طبیخ آن جهت تقویت استخوان کوفته یافته و طلای
آن با آب جهت منع ریختن موی و چون بر موضع گزیده سگ آرد گندم بپاشند و برگ انجیر تازه را گرم کرده به بندند وجع آنرا تسکین دهد و بتکرار استعمال زخم آن التیام
یابد و عصاره برگ تازه آن بسیار گرم و مقرح جلد و مفتح افواه عروق مقعده و جهت قلع ثآلیل خیلان و اسهال شدن شکم نافع و خالی از عایله نیست و سایر اجزای آنرا فی الجمله نفعی
در صرع و جنون و وسواس است و ثمر آن قویتر و انجیر مضر جگر و معده ضعیف است خصوصا تر آن و مضر ... خصوصا اکثار تناول آن و مصلح خشک آن گردکان و صعتر
و انیسون و مصلح تر آن سکنجبین و شربت ترنج و ریباس و بدل آن در ادویه شش مثقال جلغوزه ... شربت از خشک آن تا سی مثقال و از تازه آن تا کر طل است و شربت لعوق
و ماء التین و محلل و مطبوخ مذکور قرابادین ذکر یافت ﴿تیواج﴾ بکسر اول سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح واو و الف و جیم **ماهیت** آن گویند پوست درخت است شبیه بپوست درخت
دیار و گویند پوست درخت لسان العصافیر و هذا خطاست و ظاهرا طالیسفر باشد و آنچه بتحقیق پیوسته غیر طالیسفر که پوست درخت لسان العصافیر است که بهندی ...
آنرا کریه بضم کاف و سکون را مهمله و فتح یاء مثناة تحتانیه و ها نامند و پوست آنرا کریه کا چهال بلغت هندی یعنی پوست درخت است و بلغتی دیگر کالا کوره گویند **طبیعت**
در آخر دوم سرد و خشک و بعضی در آخر دوم گرم و خشک گفته‌اند بسیار تلخ **افعال و خواص آن** جهت درد سر و درد دندان و تقویت لثه و نزله رطوبی و رعاف و بخور آن جهت ...
خونی و اسهال مزمن و تحلیل اورام رخوه و شقاق مقعد و نزف الدم جراحات و سیلان رحم و حیض و ضماد آن با سرکه جهت درد سر و تحلیل اورام رخوه و سنون آن جهت درد دندان
و تقویت لثه و نزله رطوبی و بخور آن جهت بواسیر و شقاق مقعده و درد آن و در رحم و رفع وبا و طاعون عجیب الاثر و نیم مثقال آن با یکمثقال نیلوفر جهت حبس اسهال بواسیری و غیر آن
و اسهال الدم مجرب و سفوف آن با دوغ ماست چکیده و ربوب قابضه مانند رب حب الآس جهت اسهال مزمن بارد و بواسیری و قطع خون بواسیر نافع و گویند جهت ...
آن نافعست بدین طریق که هفت مثقال آنرا نرم صلایه نموده و با روغن بادام شیرین چرب کرده حب سازند و پنج روز متوالی آن چهار را میل نمایند روز اول یکمثقال روز دوم یک مثقال و یکدانگ
روز سوم یک مثقال و دو دانگ و همچنین هر روز یکدانگ بیفزایند که تا پنجم روز تمام خورده شود و غذا روزی یکمرتبه بوقت ظهر چلاو با زرده تخم مرغ نیمبرشت روز پنجم مسکه تازه گاو با چلاو بخورند
و جهت رعاف اندکی سوده در بینی نفوخ نمایند و قدری سوده با گلاب و صندل کافور بر پیشانی ضماد نمایند و جهت نفث الدم یکمثقال آنرا با مثل آن ... میل نمایند و جهت منع
سیلان خون از جراحت نرم سوده بر آن بپاشند و جهت حبس اسهال ... و نیم مثقال آنرا با شیره تخم خرفه مقشر بریان کرده بیاشامند و فرزجه آن جهت قطع سیلان رحم و حیض مفید
مضر ... و محرورین و مصلح ... خشخاش بنا بر آنکه گرم دانسته اند مصلح آن کثیرا و ... و بزر قطونا و روغن بادام شیرین مقدار شربت آن تا یکمثقال ...
و صفت ... آن در قرابادین ذکر یافت **باب چهارم در بیان ادویه که حرف اول آنها ثاء مثلثه است فصل الثاء المثلثه مع الالف** ﴿ثافسیا﴾
بفتح ثا و الف و کسر فا و سکون سین مهمله و فتح یاء مثناة تحتانیه و الف مشتق است از اسم جزیره که اول در آن یافته و از آنجا آورده‌اند و آن جزیره را ثافسیس نامند و بعضی الف حذف
نمایند و لغت مغربی است و یونانی ... گویند **ماهیت** آن صمغ نباتی است صلب سفید رنگ شبیه بانزروت تلخ و بسیار تند و گیاه آن شبیه به رازیانه و گل آن
سفید و تخم آن مانند انجره و اندکی عریض و اطراف شعبهای آن اکلیلی چتری مانند اکلیل چتر شبت و بیخ آن غلیظ و بسیار تند و منبت آن کوههای سخت در اطراف بیت المقدس و حران
و در ... و بیخ آنرا ... که از آن بر می‌آید بعد از آنکه ... و این صمغ حادث میباشد و بعضی بیخ آنرا افشرده عصاره آنرا میگیرند و این اندک نرم حادث میباشد و بعضی مجموع

تیواج

ثافسیا

بیخ و برگ و ساق آنرا فشرده عصارهٔ آنرا میگیرند و در ظرف سفالی خشک مینمایند و این متخلخل و سبز مایل بسیاهی میباشد و ضعیف القوه و باید کسی که اخراج دمعهٔ آن مینماید لباس
پوستین بپوشد و صورت و بدن خود را محافظت نماید و یا بر بدن خود موم روغن بارد و قابض بمالد و استنشاق روغن بنفشه نماید و آنروز گرم نباشد و هوا نوزد زیراکه چون بصورت رسد سبب مدتی
که دارد متورم و متنفط میگرداند که رعاف می آورد و بدان سبب میکشد و گویند صمغ سداب بری است غیر آنست جهت آنکه سداب بری را صفات غیر آنست طبیعت آن در سوم گرم
و خشک و دمعهٔ گرم تر تا چهارم و قوی ترین سایر اجزای آنست با رطوبت فضلیه گفته اند که بیخ آن کمتر از حرارت آنست افعال و خواص آن محلل و منضج و جاذب قوی از عمق بدن بظاهر
جلد و مقی و مسهل بلغم غلیظ و جهت استرخای مفاصل بارده و درد پهلو و بطلان اشتها و تحلیل ریاح و تفتیح سدد و داء الثعلب و سقاط دانه و بواسیر و قلع آثار و نضاج و انفجار دمل نافع و ضماد
آن با ماء العسل تا پنج قیراط مسهل بلغم غلیظ و صفراست و جهت درد پهلو و بطلان شهوت طعام و استسقا و طلای آن جهت رفع آثار جلد و کلف و بهق نافع و ضماد آن جهت داء الثعلب
و رویانیدن موی و درد پهلو و زانو و قدم و نقرس و مفاصل و مثال آن و با هموزن آن موم و کندر و جهت کشنده الدم و اسقاط دانه و بواسیر و قلع آثار سیاهی و بنفشی و کبودی جلد بشرط
آنکه زیاده از دو ساعت نگذارند پس بر داشته با آب دریا یا ماء الرماد گرم کرده بشویند و با عسل جهت جرب متقرح و با کوگرد جهت انفجار ورم صلب نافع مقدار شربت از عصارهٔ بیخ آن تا نیم
قیراط و از لبن آن تا نیم مثقال مضر حلق و معده و مقرح مصلح آن کثیرا و پوست بیخ آن در افعال مانند صمغ آنست و چون ریزه کرده در روغن زیتون یا روغن گاو بجوشانند جهت تقویت
عصب و درد مفاصل آشامیدن آن با احشاء غیرها جهت سرد و دین و مفلوجین بغایت نافع و در رویانیدن موی مانند آن دوائی نیست تحقیق بدان جهت عرق النسا ضماد
سائیدهٔ آن با آرد جو جهت لحم مقطوع و اوجاع صدر و بعد شش ماه قوت بیخ آن ضعیف میگردد و مقدار شربت از پوست بیخ و جرم آن تا نیم قیراط بدل آن در انبات شعر حرف بالی
و مضر مثانه و آلات بول مصلح آن حب الآس و بلوط و اکثار آن مورث ورم زبان و حلق و معده و ضیق النفس و غشی و احتباس بول و گرمی بسیار و تدبیر آن قی کردن و شیر تازه
و لعاب بذر قطونا و سکنگبین و ماء الشعیر سرد کرده آشامیدن و غرغره بروغن گل و نشستن در آب سرد اگر تشنج بهم رسیده باشد و گفته اند تخم سداب مصلح آنست بالخاصیت و گویند چون
گیاه و ساق آنرا داخل اغذیه کنند بمرتبه احداث حرارت کند که در زمستان محتاج بپوشش نباشند و رنگ رخسار را سرخ گرداند و جهت اکثر امراض بارده رحم نافع فصل التاء مع الجیم

ثجیر

ثجیر بفتح تا و کسر جیم و سکون یاء مثناة تحتانیه و راء مهمله ماهیت آن جرم چیزهای فشرده است و قوت آن متوسط مابین آب لطیف و جرم کثیف آن چیزیست از ثقل
مراد آب انگور است و لای هر چیز را نیز ثجیر گویند طبیعت آن قابض افعال و خواص آن ضماد آن با نمک جهت ورم حار و ورم پستان و حقنه بطبیخ آن جهت
قرحهٔ امعاء و اسهال مزمن و منع سیلان رطوبات مزمنهٔ رحمیه و همچنین جلوس در آن و دانهٔ انگور که در ثجیر مانده باشد قابض و نیکو است از برای معده چون بریان کرده مانند

ثرید

سویق سائیده بیاشامند جهت قرحهٔ امعاء و اسهال مزمن و تقویت معده مسترخیه نافع و ضماد ثجیر صفر سرشته با سرکه جهت تحلیل حمره و ورم کبد مفید ثرید نان خورد کرده
که در آب گوشت ریخته تناول مینمایند و شامل است نیز نان خورد کرده و آنچه ... نیز بنهاد و غیر آن کنند و بخورند فصل التاء المثلثة مع العین المهملة ثعلب

ثعلب

روباه

بفتح اول و سکون عین مهمله و فتح لام و سکون باء موحده بفارسی روباه و بهندی لومری و لوکری نیز نامند ماهیت آن حیوانیست بری معروف بهترین آن اغلب سفید است
طبیعت آن گرم و خشک است و پوست آن در گرمی قریب بسمور و با سهوکت بسیار افعال و خواص آن خوردن گوشت آن جهت سرد و دین و مرطوبین محرک باه و صاحبان
استسقاء مفید و نطول طبیخ زندهٔ آن که دست و پای آنرا بسته در آب بجوشانند اندازند و طبخ دهند تا مهرا کرده جهت درد مفاصل و بدستور نشستن در آن تعقد و صلابت مفاصل
و وجع آن خصوصا که در آن روغن زیتون داخل کرده یا در آن جوشانیده باشند اما بعد از تنقیه مفید و همچنین تمریخ بدان جهت امراض مذکوره و سرعت راه رفتن اطفال و رفع اعیا
و بخور آب مطبوخ آن جهت فالج و استرخا و تمدد و تشنج صبی و استلای و آشامیدن یک مثقال از شش خشک کرده سائیدهٔ آن با آب عسل جهت ربو و سرفه و مالیدن مخلوط آن
با پوست تخم مرغ سحق بر داء الثعلب باعث رویدن موی آن و قطوریه که داخته آن در زیت با روغن مناسبی دیگر در گوش جهت تسکین وجع آن و ادمان آن باعث رفع
کری و تمریخ آن با روغن زیتون کهنه و مثال آن جهت اوجاع مفاصل و نقرس و دردهای بارده و تدهین دست و پا به پیه آن در سردی هوا در سفرها مانع تضرر از آنها است و نگاه داشتن
آن در دهان درد دندان و درد چشم را نافع و سعوط زهرهٔ آن با شونیز و آب کرفس هر سه مساوی در هر ده روز یک مرتبه جهت ابتدای جذام و زیاده نشدن آن بغایت موثر و تکیه
بر پوست آن جهت سوختگی آتش و صبر و قروح حاره مفید و از خواص آنست که چون دندان آنرا با خود دارند و یا در دست بگیرند جهت منع فریاد کردن سگ مجرب دانسته اند و چون
در برج کبوتر بیاویزند باقی نمی ماند در آن مگر یک کبوتر و چون در برج کبوتر بیاویزند باقی میماند در آن مگر یک کبوتر و چون پیه آنرا بچوبی بمالند و در کنج خانه بگذارند که در آن کیک
باشد کیکها همه بر آن مجتمع گردند و پوشیدن پوستین آن باعث گرمی بدن سرد و دین و مرطوبین بلغمی مزاج و پیران و کسی که سرما بر او غالب باشد مفید و هر چند موی آن زیاده باشد

کرم

ثفل

گرم تر و محرور المزاج را مضر و آبزن و بخور ثعلب و طبیخ آن در قرابادین ذکر یافت و چون ثعلب را زنده در زیت طبخ دهند جمیع افعال او قوی است استعمال آن ثفل بضم اسم جرم چیزهای
که آب آنرا فشرده باشند از ثجیر غلیظ تر و در افعال مشابه آن فصل الثاء مع اللام ثلج بفتح ثا و سکون لام و جیم بفارسی برف نامند ماهیت آن در سوم سرد و در

ثلج

دوم خشک افعال و خواص آن مخدر و معطش و مسکن درد دندان حار و اخراج کننده زلوی که در حلق مانده و گرم معده و جهت تقویت هضم معده حار و تبهای حاره
و جرب و حکه و ضماد آن بر پیشانی جهت قطع رعاف و آشامیدن آن باعث اجتماع حرارت در معده و تقویت آن و مورث سعال و مضر احشای ضعیف و سرد و دین و مرطوبین و
دماجبان و اورام باطنی و مصلح آن قرنفل و عسل و آب پروردهٔ بآن بهتر از جرم آنست و چون قدری نمک و شوره بآن ممزوج نموده و ظرف نازکی از سفالی و یا نقره و یا مس قلعی
دار و یا جست شیر که از قند یا نبات شیرین کرده و قدری گلاب داخل کرده و یا شربت و یا افشره و یا آب هر میوه که خواهند کنند و گلاب و یا بید مشک و یا عرق بهار و یا عرق
کیوره و هر چه مرغوب باشد قدری انداخته در ظرف پر نموده و سر آنرا بسرپوشی بپوشند و اطراف آنرا بخمیر سختی محکم بندند که آب مطلق در آن نفوذ نکند پس آن ظرف را در آن پنهان

ثلج صینی

نمایند بنحوی که ثلج ممزوج بنمک و شوره از هر طرفی بمقدار نیم شبر و یا زیاده باشد و سه چهار ساعت کامل در آن نگاه دارند در جائیکه هوا بآن نرسد تا منجمد گردد پس برآورده سر ظرف را
گشوده از آن برآورده تناول نمایند ثلج صینی معرب از ثلج چینی است ماهیت آن رطوبتی است منجمد مانند برف شبیه بنمک دریائی که از هند آورند و ابن بیطار گفته که زهر

ثلثان

حجر اسیوس است و در اسیوس ذکر یافت طبیعت آن سرد و خشک افعال و خواص آن جهت جلای بیاض عین و ظلمت بصر و ضماد آن بر بدن جهت تب

ثمام

دق نافع و این اسم را بر بارود نیز استعمال میکنند ثلثان عنب الثعلب است فصل الثاء مع المیم ثمام بفتح ثاء مثلثه و میم و الف و میم لغت عربیست
میر محمد مومن نوشته که در تنکابن زرواش و در مازندران بازبیل نامند ماهیت آن نباتی است شبیه بگندم و کوتاه تر از آن و ساق آن باریک و بی گره
و غیر مجوف و خوشه آن شبیه بارزن و طعم آن شیرین طبیعت آن در دوم گرم و در اول خشک افعال و خواص آن آشامیدن آن محلل ریاح و مفتح سدد و

ثمرة الاثل

ضماد تازهٔ آن جهت اورام چشم و منع ریختن مواد بسوی آن و اکتحال محرق مغسول آن جهت جلای باصره و تقویت اشفار عین و رویانیدن آن و ازالهٔ بیاض چشم
نافع مضر گرده مصلح آن کثیرا مقدار شربت آن تا پنج مثقال بدل آن نودری است ثمرة الاثل بفارسی بارگز و گزبار و بهندی جهوتی ماین نامند ماهیت آن بار نوع
کوچک گز است که عذبه نامند بقدر نخودی و از آن بزرگتر و غیر مثلث طبیعت آن در دوم سرد و در سوم خشک افعال و خواص آن قابض و قاطع نزف الدم
و نفث الدم و مقوی احشاء و آب مطبوخ آن که یک اوقیه آنرا در دو رطل آب بجوشانند تا بنصف رسد منقی رطوبات عفنه اطفال و جهت گزیدن رتیلا و رفع جرب رطب
و با شکر جهت ربو و سعال و ضعف جگر و احشاء و زردی رخساره و رطوبات رحم و آکله و حکه و امراض مقعده و قروح رطبه و نمله نافع و مضمضه آن جهت تاکل دندان
و استحکام لثه مفید و چون یک شبانه روز در آب بخیسانند در افعال مانند مطبوخ آنست و قطور آن مقوی اجفان و رادع مواد و مانع قبول آفات و مقوی بصر و جهت
دمعه و سلاق و جرب بسیار مفید خصوصا که در گلاب خیسانیده باشند و جرم آن جهت نفث الدم و جراحات شش و اسهال کهنه و سیلان مواد و نزف الدم اعضا
و برشته آن در جوف گل سرشوی گرفته جهت اسهال مجرب و ذرور آن جهت بردن گوشت زائد و قطع خون جراحات و طلای آن جهت نیکوئی رنگ رخسار
و صاف نمودن بشره و حمول آن جهت تجفیف رطوبات رحم و ضماد پختهٔ آن با آب و سرکه جهت سپرز و چون آنرا با صندل و افسنتین بجوشانند و آب آنرا با شکر بقوام

ثمرة الطرفا

آورند آشامیدن آن جهت تحلیل سپرز بعد لیست و جهت تقویت اشتها و اعضا و اعصاب و رفع اعیا و منقی و تنقیه رطوبات فاسده معده و تقویت آن بغایت موثر مضر
مصلح آن دوغ بدل آن مازو با تخم انار و وزن آن مقدار شربت از جرم آن تا دو مثقال و گویند تا چهار درم است ثمرة الطرفا بفارسی گزبار و معرب آن گزمازج است
و بهندی بری ماین نامند ماهیت آن ثمر درخت گز است مثلث شکل بزرگتر از عذبه که ثمر اثل است که ذکر یافت و در افعال مانند آن و خالی از حرارت لطیفه و جلا

ثمنش

و تقطیع نیست ثمنش بضم ثاء مثلثه و سکون میم و ضم نون و سکون شین معجمه یونانی نباتی است که ما بین شجر و حشیش باشد فصل الثاء المثلثة مع الواو

ثوم

سیر

ثوم بضم ثا و سکون واو و میم بفارسی سیر و بهندی لهسن گویند ماهیت آن بری و بستانی و جبلی میباشد بری آنرا یونانی اسقوردیون و بعربی ثوم الحیه نامند و در
حرف الالف مذکور شد و بستانی آن دو قسم میباشد یکی بسیار دانه یعنی چند دانه بهم متصل و یکی منحصر بیک دانه و بقدر پیاز کوچکی و این نسبت بآن کمتر است و جبلی آنرا
بفارسی موسیر نامند و برگ آن عریض مانند نرگس و گل آن بنفش و بیخ آن یکدانه بقدر پیاز کوچکی و بسیار بزرگتر از بستانی و در بو فی الجمله شبیه بدان و بهتر از همه بستانی
مشهور بزرگ و یکدانه آنست و جبلی آن از جهت مخلل نمودن بهتر و بدون مخلل این قسم کم مستعمل و تازهٔ همه اقسام بهتر از کهنه و نوعی دیگر مرکب میان ثوم و کراث هست

که آنرا کرانی نامند طبیعت آن در سوم گرم و خشک و با رطوبت فضلیه و حرارت و شبیه بحرارت غریزی است و بری آن در چهارم گرم و خشک **افعال و خواص آن**
محلل و جالی و مفتح و مجفف رطوبات معده و مفاصل و رقیق کننده خون و مدر بول و حیض و عرق و با قوت تریاقیت و مفرح جلد و خوردن آن با مراعات زمان مزاج و حد اعتدال
صحت مزاج و دافع مضرت آبهای مختلف و هوای وبائی و تعفن خصوصا با سرکه آن جهت تصفیه حلق و صوت و ربو و ضیق النفس و نسیان و فالج و لقوه و رعشه و اکثر امراض عصبانی
و اوجاع مفاصل و عرق النساء و نقرس و وجع ورک و امثال اینها و قطع اخلاط غلیظه و سپرز و دفع ریاح تهیگاه و قولنج ریحی و زلوی در حلق مانده و اقسام کرم معده و حب القرع و در
مرطوبین محرک باه و مولد منی و در محرورین مجفف آن و معطش و جهت تبهای کهنه و قروح و شش و درد معده و رفع تشنگی که از بلغم و سده ماساریقا باشد و تقطیر البول و نکویی
رنگ رخسار و تلطیف غذاهای غلیظ و تحلیل اورام و حصاة گرده و گزیدن مار و سائر هوام و سگ دیوانه گزیده و رتیلا و رتیلا با شراب جهت سم حی و مداومت اکل آن باعث سفید
موی سفید و رستن موی سیاه و با انجیر و سداب و با مغز گردکان قوی تر از فادزهر و مطبوخ آن با زیره و برگ صنوبر جهت تقویت دندان و با شیر گوسفند پخته و با روغن گاو
تازه بریان کرده با عسل شیرین شود و حلوا ساخته در تحریک باه و انعاظ بی عدیل و با طبیخ نوخ جبلی جهت قتل شپش و صئبان که بفارسی رشک نامند مفید المضار اکثار آن عدم
مراعات مزاج و سن و فصل مصدع و محرق خون و مضر چشم و شش و بواسیر و زنان حامله و صاحبان زحیر و خنازیر و مولد صفرای بسیار تند و مضعف باه و مهیج امراض حاره مصلح
آن پختن آنست در آب با قلیلی نمک و اضافه نمودن روغن بادام و با روغن گاو و استعمال آن با کشنیز و سکنجبین و آب انار ترش شیرین و امثال اینها و اکتحال با آب آن جهت
ظلمة الدم و غرغره با سرکه مخلل آن یعنی پرورده در آن جهت اخراج زلو در حلق مانده و ذبحه و مضمضه بطبیخ آن با کندر جهت درد دندان بارد و تاکل آن و تقویت لثه و بند
نگاه داشتن آب مطبوخ آن با چوب صنوبر و کندر در دهان جهت جمع اسنان حادث از برودت و حقنه بدان جهت عرق النسا و مالیدن مشوی آن بر دندان جهت
تسکین وجع ریحی و رطوبی آن مفید و طلای آن با عسل جهت بثور و قوبا و قروح رطبه سر و سبوسه آن و بهق و جرب لیکن مقرح کننده جلد است و با برگ انجیر سیاه و زیره جهت
گزیدن ابن عرس و با جندبیدستر و روغن زیتون جهت جذب سم عقرب و مار و سگ دیوانه و کل سموم و رفع اذیت آنها و بدستور با عسل و سرکه جهت تحلیل رطوبات غلیظه و ورم
اعضا و ضماد پخته آن با شیر جهت کشودن دبیله و دمل و ضماد محرق آن با عسل جهت ازاله خون منجمد در تحت پلک چشم و با روغن بان جهت داء الثعلب و با روغن گاو جهت
سیج النفع و خوردن آن در روغن بریان کرده و طلا کردن جرم آن و با روغن آن و با آن هر دو جهت تجفیف قروح رطبه سر و تدهین سر و غنیکه بر سر و آن جوشانیده باشند جهت
جمود خون در اطراف بدن و شقاقی که از برودت بهم رسیده باشد و جهت وجع مفاصل و قولنج بلغمی و سیج حادث از خلط لزج شربا و طلاء از خارج و طلاء مدقوق آن با عسل جهت بهق و برص
و داء الثعلب و کمنة الدم و جرب جلوس در طبیخ برگ و ساق آن جهت ادرار بول و رفع احتباس حیض و اخراج مشیمه و بدستور تدهین بدان و لیکن این ضعیف است نسبت بآن و طلای
بانوشادر جهت برص و بهق و بازفت جهت داحس و خشونت ناخن و کمی آن و طبیخ آن کشنده شپش و خائیدن برگ آن و بعد از آن مضمضه به نبید رکانی زائل کننده رائحه آنست و گفته اند اگر
فالج تا چهل روز هر روز در استعمال آن را طبع نمایند بدین طریق که روز اول یکدانه و روز دوم دو دانه و روز سوم سه دانه همچنین تا چهل روز چهلم چهل دانه شود و باز بدستور روزی یکدانه کم
تا بروز هشتادم باز بیک دانه رسد در این انشاء الله تعالی زائل گردد و محتاج بدوائی دیگر نگردد و چون طلا در را در زمین دفن نمایند تا پوسیده گردد و در انجا سیر را غرس نمایند تا قوت گیرد
پس بر آورده آنرا معجون سازند تقویت عظیم بخشد و موی ریش سفید شده سیاه روید و تریاق الثوم و منافع آن و دهن و مخلل و معجون آن در قرابادین ذکر یافت **ثومون** بضم
ثاء مثلثه و سکون واو و ضم میم و سکون واو و نون بفارسی تخم زرد آب و بترکی صفرا اوتی نامند **ماهیت آن** تخمی است شبیه بتخم سپست آن جاهای سیاه و گیاه آن شبیه به
و برگ آن دراز تر از آن و گل آن سفید و تخم آن تلخ و تند و ریزه و گویند ترید زردچوبه آنست و در افعال مشابه حزنبل **طبیعت آن** در سوم گرم و خشک **افعال و خواص آن**
مقوی و مسهل اخلاط غلیظه و اقسام کرم معده و مخرج جنین و مدر بول و حیض و محلل اورام بارده مقدار شربت آن نیم درهم مصلح آن کتیرا و کشنیز است **فصل الثاء مع الیاء**
المثناة التحتانیه ثیل بکسر ثاء و سکون یاء و لام لغت عربی نجم و نجمه و حرمه و بترکی پیلان اوردی و در تنکابن گرگ عرواش و بفارسی بیدگیاه نامند و گویند که آن
نوعی از حرشف است **ماهیت آن** اصناف است صنفی گیاه است که در کنار آبها و راه و زمینهای نمناک میروید و مفروش بر روی زمین و مخصوص بزمانی نیست و خطای
آن دراز و باریک و با گرهها و بندهای بسیار و برگ آن بسیار ریزه و سرهای آن تند و اندک صلب مانند صغیره و بر هر سر گرهی و بندی رسته و گل آن مابین سرخی و سفیدی
طعم گیاه آن بمزه و بیخ آن بادام که تر و تازه است آنرا میخورند و طعم آن شیرین بمزه و باندک حرافت و قبض و دواب آنرا میخورند و طعم گرههای آن شیرین تر و صنف دیگر برگ
آن عریض و نرم و چون دواب آنرا میخورند فربه میشوند و منبت آن گفته اند در بابل بسیار است و در راهها میروید و صنف دیگر برگ آن مانند لبلاب و گل آن ... و ثمر آن کوچک و ...

آن

آن بیخ با تشش بسطبری انگشتی و نازک و بدبو **طبیعت** صنف اول آن در اول سرد و خشک و با قوت قابضه و گویند معتدل است و بیخ آن لذیذ و لطیف **افعال و خواص**
آن آشامیدن طبیخ آن جهت مغص و قروح مثانه و عسر البول طبیخ بیخ آن جهت تفتیت سنگ گرده و قروح مثانه و آبکامه آن از نیم رطل تا یک رطل جهت رفع سموم هوام
از مار و سگ دیوانه گزیده و حرقة البول و احتباس آن و تفتیت حصاة و تبهای حاره و سل بغایت مجرب و ضماد بیخ آن جهت التیام جراحتهای تازه
و داء الام که خون آلوده باشد و گزیدن هوام و ضماد حشیش آن جهت اورام حاره و منع نزلات و ضماد خاکستر آن جهت قطع خون بواسیر و تحلیل اورام و تجفیف قروح
بغایت نافع و مدر بول صنف دوم عصاره آن با ادویه مناسبه مانند شراب با عسل هر دو مساوی و نصف آن مر و ثلث آن فلفل و بوزن هر دو کندر و چون طبخ نمایند جهت علل چشم
بتحلیل مواد آن و تخم آن بغایت مدر بول و جهت قطع قی و اسهال و ریختن مواد بمعده و احشاء و تفتیت حصاة گرده و مثانه و قروح آن مفید و قسم سوم آنرا چون در ظرف نحاسی
بر آتش ملایم بسوزانند و در ظرف مس بسایند ضماد آنرا جهت قطع خون بواسیر مجرب شمرده اند و گویند زیاده بر سه مرتبه احتیاج نمیشود که هر مرتبه نیم درم آنرا بمالند ضماد ثانه آن بارد من
کن بغایت معین منضج محلل است **باب الجیم در بیان ادویه که حرف اول آنها جیم است فصل الجیم مع الالف جار النهر**
بفتح جیم و الف و ضم راء مهمله و الف و لام و فتح نون و سکون هاء و راء مهمله یعنی همسایه نهر است جهت آنکه نبات آن مفارقت انهار و آب نمیکند و در جاهای خشک هم روید **ماهیت**
آن نباتی است شبیه به نیلوفر و برگ آن بر بالای آب می باشد شبیه به برگ چغندر و زغب بیخ آن خشن و طعم آن با اندک تلخی و بیکل و ثمر **طبیعت آن** سرد و خشک در دوم **افعال**
و خواص آن جهت حبس اسهال خون و قطع عطش شربا و جهت تحلیل اورام و التیام قروح تازه و خشک و اورام حاره و قروح خبیثه و عفنه ساعیه و حکه طلاء و ضماد او ذرور آن نافع
و مانع سعی آنها است و بطریق مرهم نیز استعمال آن سودمند مضر عصب مصلح آن شکر مقدار شربت آن تا دو مثقال **جام هیل** بفتح جیم و الف و سکون میم و با عجمی و خفاء ها
و لام اسم ثمر هندی است که در بنگاله مشهور بسفری انبه **ماهیت** ثمر درختیست فی الجمله شبیه بامرود و دو صنف می باشد صنفی مغز آن سفید و صنفی سرخ رنگ و بعد رسیدن
هر دو شیرین و مانند امرود کوهی جنگلی جرم آن دانه دار و در جوف آن تخمهای ریزه بسیار بقدر تخم مرو از سفید سفید و از سرخ سرخ رنگ و اندک صلب و شکل صنف سفید آن
صراحی مانند نوع امرود کوچکی که گلابی نامند و سرخ آن اکثر مدور و در فصل گرما که موسم بارش هند و بنگاله است ثمر بسیار می آورد و در فصل زمستان نیز بعضی اشجار
و لیکن نوبر آن موسم نیست و در هند و دکهن بهتر از بنگاله میشود و لاکن بوفور بنگاله نیست و بهترین آن رسیده شاداب شیرین کم تخم آنست خصوصا نوع سفید آن و درخت
آن به بزرگی درخت سیب و غیر موزون و برگ آن از برگ سیب اندک بلندتر و با خشونت و بی تشریف چون آن بر ریشه شکننده می باشد و قابل عمارت نیست و اهل هند از آن خلال
بسیار سازند و میوه زا نشود و درخت آن زود بثمر می آید و کهنه سال خورده آن کم ثمر می باشد و چون تنه آنرا ببرند از اطراف آن شاخها بر آمده در یک دو سال بار بثمر رسد **طبیعت**
آن گرم و تر و با رطوبت لزجه و قوت قابضه **افعال و خواص آن** مفرح و مقوی قلب و معده و ملین طبع در ابتدا پس قابض و مدر بول و حابس اسهال خصوصا که با پوست
و تخم آنرا بخورند و نیم رس آن قابض تر و چون پوست درخت نونهال آنرا که هنوز بثمر نیامده باشد مقدار دو سه مثقال آنرا شب در قدری آب بخیسانند و صبح مالیده و صاف کرده
اندکی شکر داخل کرده تا سه چهار روز هر روز تازه خیسانیده بنوشند در حبس اسهال طوبی مجرب است **المضار** مضر مبرودین و مرطوبین و صاحبان قولنج و مصدع و محرک
نزله و اخلاط سائله و مهیج آنها و نفخ و ریاح و قراقر و باعث حمیات و رادان مسعده خصوص اکثار و مضمضه با آب برگ مطبوخ آن جهت تقویت لثه و استحکام دندان متحرک
نافع و مسکن درد آن **جا مکهاس** بفتح جیم عجمی و الف و سکون میم و فتح کاف عجمی و خفای ها و الف و سین مهمله لغت هندی و بنگاله است **ماهیت آن** گیاهیست که در هند
و بنگاله بسیار در جاهای نمناک در موسم برسات میروید و با ساقهای بلند بقدر ذرع و زیاده و کمتر از آن دو عدد و یا زیاده بر سر هر ساقی سه برگ پیوسته بهم با بو و رقیقت و حدت
بیخ آن سفید بقدر پیاز کوچکی با حدت و بو و رقیقت و گل آن شبیه به برگی عریض طرف پایین آن پیچیده و از جانب پیچیده کی سبلی مخروطی شکل روئیده و زیر گل آن گرهی صراحی شکل بیخی
باریک سفید و گل آن بنهایت بدبو میشود **طبیعت آن** گرم و خشک **افعال و خواص آن** خوردن ساق برگ پخته آن جهت استسقا و بیخ آن با فلفل که سائیده حبوب بندند
هر حبی بقدر فلفل و نخودی سه چهار حب آن جهت حبس قی و در هیضه که بند نشود دو که هشتن مقدار نخودی و یا با قلای از آن بیخ در جوف قدری از موز پخته که بهندی کیله نامند
نهند اگر بلع توان نمود و جهت تحلیل طحال چند روز متوالی که بعد از بلع یک لقمه برنج نرم پخته بی روغن و بی نمک بخورند مجرب دانسته اند و چون مقدار بیست چهار توله که یک نیم پاو آثار
هندی باشد بیخ آنرا نرم سوده در ظرف چینی کنند و بوزن آن روغن گاو داخل آن نمایند و خوب بهم زنند پس آب لیموئی که بهندی کاغذی نامند شانزده عدد داخل کرده
خوب بر هم زنند و اگر آب لیمو کم شود که مانند مرهم و ضماد رقیق باشد آب چهار عدد لیموی دیگر داخل نمایند و خوب بهم زنند و در شیشه یا ظرف چینی کرده در جای نمناک نهاده اند تا

الیتام قروح خبیثه و ساعیه که بهندی کهرکهره نامند که روزی دو مرتبه آنرا در جوف جراحتها پر کنند و بر بالای آن بطریق مرهم استعمال نمایند و اگر بعد الالتیام و جاق شدن
خارشی در آن موضع باقی بماند از تدهین بدان روغن مزبور زائل گردد و این روغن زیاده یکهفته نماند و هفته دوم باز اگر احتیاج باقی باشد باید که تجدید نمایند جاموس
جاموس بفتح جیم والف وضم میم و سکون واو و سین مهمله بفارسی گاومیش و بهندی بهینس نامند ماهیت آن نوعی از گاو صحرائی است سیاه رنگ و بسیار زور آور نسبت بگاو اهلی
و شاخهای آن بلندتر و قوی تر و در هند و بنگاله دو صنف میباشد یکی صحرائی و این را بهینس نامند و دیگر جنگلی و این بسیار قوی و بزرگ و شاخهای آن بلندتر و قویتر از اهلی
میباشد و این را ارنه نامند و زور و قوت این بمرتبه ایست که شیر و فیل را میکشد و شیر و روغن آن نسبت بشیر گاو چرب تر و غلیظ تر خصوص شیر جنگلی آن که ارنه گفته شد طبیعت
آن گرم و خشک و جنگلی آن گرم تر و خشک تر افعال و خواص آن گوشت آن بسیار غلیظ و جهت اصحاب ریاضات و هزال کرده نافع و گوشت بچه شیرخواره که دو سه ماهه باشد
قورمه و کباب آن بسیار لذیذ و در ضرر و غلظت کمتر و دود کردن موی آن و شاخ آن باعث طرد افاعی و خاکستر سم آن مجفف قروح و حکه گفته اند آشامیدن خاکستر کعب آن مفرح آن
و مولد سودا و مضر در د مفاصل و امثال آن و عرق النسا و نقرس مصلح آن آب کامه و دارچینی و ادویه لطیفه و مهر انگیز آن و بعد از آن سکنجبین آشامیدن و در سلطنت از
جامون
جنگلی آن بسیار میباشد خوب میشود جامون بفتح اول والف وضم میم و سکون واو و نون و بعضی بدون واو و فتح میم میخوانند ماهیت آن میوه هندیست درخت آن بسیار
بزرگ بقدر گردکان و از آن بزرگتر و برگ آن اندک باریک و بلند تا بیک شبر و سبز تیره و شگوفه آن سفید و بسیار ریزه و میوه آن شبیه بانگور سیاه و اندک طولانی و بعضی
بزرگتر از آن و رنگ ظاهر و باطن آن بنفش و باغی و صحرائی میباشد صحرائی ثمر آن کوچک و تخم آن بزرگ و کم آب و ترش و با عفوصت بسیار و باغی نیز دو صنف است
یکی ثمر آن بزرگ بالیده بسیار شاداب چاشنی دار و تخم آن کوچک و با عفوصت کمی و این را ری جامون نامند و صنف دوم در اوصاف مذکوره بدین مرتبه نیست
طبیعت آن سرد در آخر دوم و خشک در سوم افعال و خواص آن حابس اسهال صفراوی و مقوی معده و کبد حار و مطفی حدت دم و صفرا و غرغره
و مزمزه آن جهت خناق و قلاع حار و استحکام لثه و خوردن آن جهت حبس اقسام اسهالات و تسکین حرارت معده و کبد و حدت صفرا و تشنگی و تحریک اشتها و باه محرورین و جهت
دیابیطس مفید و طلای ثمر رسیده آن جهت داء الثعلب نافع و رویاننده موی آن است در چند مرتبه و نقوع ریشه های باریک بیخ آن و بیخهای باریک نازک آن بمقدار
ده تولچه بکوفته شب در آب خیسانیده صبح مالیده و صاف نموده بیاشامند تا مدت بیست روز و یا چهل روز مغز تخم کهنه آن با مغز تخم کهنه انبه و هلیله بریان کرده جهت اسهال
مزمن مجرب و در آب برگ خشک آن جهت استحکام لثه مفید و ناشتا خوردن آن مضر بسبب تولد آن صفرا را و مضر معده و دیرهضم مصلح آن نمک که آنرا آغشته و نمک
بر آن پاشیده زمانی بگذارند پس تناول نمایند آشامیدن فشرده آن که آب آنرا گرفته صاف نموده قدری آب و نبات بقدریکه طعم آنرا نیکو گرداند داخل کرده بیاشامند
و شراب آن نیز که آب آنرا صاف نموده با قدری نبات یا قند که طعم آنرا چاشنیدار گرداند با آتش ملایم طبخ نمایند تا انگشت پیچ گردد در افعال مذکوره بهتر از اکل ثمر تجربه است
و آهن و یا فولاد را چون براده نموده در آب برگ آن بریزند و در آفتاب بگذارند کشته نرم و سبک گردد بحدیکه جوش خورده بالای آن آید و اگر مکرر در آب برگ آن تربیت
نمایند پس کشته استعمال کنند بهتر است و خوردن این آهن یا فولاد کشته جهت تقویت اشتها و رفع اسهال مزمن و استسقاء و بواسیر و امثال اینها نافع و یک نوع آنرا گلاب جامون
مینامند مخصوص بنگاله است تمام در هند و کمتر جایی دیگر نمیشود و آن اندک مدور و شیرین و بعضی اندک آبدار و خوشبو شبیه برایحه گلاب گویا در گلاب پرورده شده
و در جوف بعضی یکدانه و بعضی دو دانه و بعضی سه دانه بهم پیوسته و مغز آن سبز رنگ و درخت این نیز ببزرگی درخت نوع اول نمیشود و اکثر پراکنده می باشد و برگهای این
نیز در طول و عرض از آن کمتر و اندک عریضتر و نازکتر و سبز روشن طبیعت آن معتدل مائل به برودت و یبوست افعال و خواص آن مفرح قلب و دماغ و مقوی
جاورس
معده و کبد حار و نفاخ است و تخم آن با عفوصت و قابض و رادع جاورس بفتح جیم والف و فتح واو و سکون را و سین مهمله معرب گاورس فارسی است و آن نوع
ریزه دخن است که بفارسی ارزن و بهندی باجرا نامند و کنگنی نوع از آن است ماهیت آن حبی است رنگ آن اغبر و از ارزن ریزه تر و صاحب اختیارات گوید
که سه نوع است یک نوع آن دخن و بفارسی ارزن و بشیرازی الم بفتح الف وضم لام و میم و دیگر ذرت بذال معجمه و بفارسی زرت بزاء معجمه گویند و نوع سوم را جاورس
که معرب گاورس است و بشیرازی گال نامند و اول متوسط در بزرگی و کوچکی و آنرا بهندی باجرا نامند و نوع دوم را بهندی جوار و نوع سوم که از همه کوچکتر است بهندی
کنگنی نامند و نیز در هند و بنگاله یک نوع دیگر میشود که از کنگنی بزرگتر و زرد رنگ است و آنرا چینه نامند و دخن و ذرت در جای خود مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی و برگ آن مانند
جو و الک و عریضتر و دراز تر از آن خوشه آن نیز مانند خوشه جو و دانهای آن از ارزن ریزه تر و نرم تر و مستدیر کم تر و بهترین آن زرد و سنگین آنست طبیعت آن در اول سرد و در آخر دوم خشک

و بعضی سرد و خشک در دوم گفته اند افعال و خواص آن لطیف تر از دخن و قابض و مجفف و بی لذع و ردی الکیموس قلیل الغذا یعنی خون صالح از آن کم متولد میشود و دیر هضم و چون
هضم گردد بدن را قوی گرداند و با روغن و چربی غذائیت آن بیشتر و خوردن مهرا آنچه آن جهت التوای حجاب انشقاق آن و نزلات نافع و خوردن نان مطبوخ آن حابس اسهال مراری
و مدر بول و مسقط جنین و اکثار آن مولد خون سوداوی و مورث سده و مصلح آن روغنها و شکر و حلواهای چرب و یا با شیر و یا با نخاله پختن و با روغن خوردن و بحمام رفتن و مالیدن
روغنها بر بدن و بحمام گرم کرده آن محلل نفخ معده و تهیگاه و مغص و درد بواسیر و پختن آن با شیر تازه دوشیده جهت اسهال مزمن و رطوبات فاسده و جلوس سایند آن
جاوشیر
با نمک که در خرقه بسته باشند جهت بروز مقعده و پیچش و ثقل محتبس در امعا نافع و بدل آن در اضمده شونیز و استعمال کهنه آن که یکسال بر آن گذشته باشد جایز نیست جاوشیر
بفتح جیم والف وضم واو و کسر شین معجمه و سکون یا مثناه تحتانیه بفارسی جوشیر و گوشیر و نیز بشیرازی جاوشی نامند ماهیت آن صمغی است بد بو ظاهر آن سرخ تیره
و باطن آن سفید و نبات آنرا ساق غلیظ و بلند تر از ذرعی و نرم و بر و چیزی سفید شبیه بپشم و برگ آن شبیه ببرگ انجبار مائل باستداره و مشرف به پنج تشریف و خشن و بسیار سبز
و قبه آن شبیه بقبه شبت و گل آن زرد و خوشبو و تخم آن سیاه و قریب بانیسون و خوشبو و تند و ساق آن کوتاه و غلیظ و نرم و مزغب بزغب سفید مانند خیار زه و بیرون
آن سیاه و اندرون آن سفید و بهترین صمغ آن تیز بوی زعفرانی رنگ است و طریق اخذ آن آنست که بیخ آنرا میشکافند در هنگام ظهور ساق آن و حوالی آنرا خالی نموده برگی در زیر
آن فرش مینمایند که صمغ آن در آن جمع گردد و چون خشک گردد از آن بر میدارند و نیز از ساق و بیخ آن در هنگام ظهور گل آن که بودن شمس در جوزا است بطریق مذکور صمغ جمع مینمایند
و نیز از علامات خوبی آن آنست که در هنگام ریزه شدن و سودن ریزهای آن سفید باشد و زبان را بگزد و بدست بچسبد و چون در سرکه و یا آب حل نمایند زود منحل گردد و بوی آن
تند باشد و آنچه از ساق آن گیرند رنگ خشک کرده آن زرد و محلول آن در آب برنگ شیر باشد و این ضعیف العمل و غیر مستعمل است و مغشوش آن سیاه رنگ و غش با سقمونیا و موم
می کنند طبیعت آن گرم و خشک در دوم گفته اند و بعضی خشک در سوم افعال و خواص آن محلل ریاح و مفتح سده و مقوی اعصاب ضعیفه و مضعف اعصاب صحیحه
قویه و ملین صلابات و جالی لزوجات و اوساخ و با قوت تریاقیه و جهت امراض بارده بلغمیه خصوصا عصبانیه و دماغیه مانند صداع و فالج و لقوه و صرع و ام الصبیان
و رعشه حادث از کثرت جماع و نزلات و کوفتگی و تعقد عضل و درد مفاصل و دردیکه از صدمات بهم رسیده باشد و جبر و کسر استخوان و درد پهلو و نزف الدم و سرفه بلغمی
نافع که نیم درهم آنرا با آب مرزنجوش بیاشامند و بر آن مواضع نیز ضماد نمایند و یکمثقال آن جهت لرز حمیات دائره و استسقا و یرقان و تقطیر البول و جرب مثانه
و نفخ رحم و ادرار طمث و قولنج ریحی و بلغمی و تفتیت حصاة و رفع سموم امراض الراس آشامیدن آن جهت صداع و صرع و ام الصبیان و لقوه و رعشه و نزلات الصدریه و الصدر
آشامیدن نیم مثقال آن با ماء القراطن یا شراب جهت ضربه و صدمه العین اکتحال آن جهت نزول آب و تقویت حدت بصر الاذن قطور آن در گوش جهت رفع گری الاسنان
مالیدن آن بر دندان و پر کردن در جوف دندان کرم خورده جهت تسکین وجع و منع تاکل آن الصدر آشامیدن آن جهت سرفه و درد پهلو حادث از برودت و بدستور ضماد
بر آن جهت درد پهلو اعضاء الغذا آشامیدن عصاره آن با سرکه و طلا نمودن بدان جهت تحلیل سپرز و چون ده مثقال آنرا در دو جزو عصیر عنبی اندازند و بعد از سه
روز صاف نمایند و بیاشامند جهت طحال و استسقا جید النفع است اعضاء النفض آشامیدن یک بندقه آن با آب گرم جهت ادرار بول و حیض و اصلاح رحم بارد و تحلیل صلابات
آن و رفع تقطیر البول و ثمر آن نیز ادرار طمث آور و خصوصا با افسنتین و اختناق رحم را مفید و اسقاط جنین نماید و ریاح رحم را پراکنده سازد و تحلیل دهد و صلابات
آنرا زائل کند شیافا و حمولا و قولنج و حکه مثانه را نافع و اسهال خلط خام نماید و حمول محلول آن با عسل جهت ادرار طمث و قتل جنین و اخراج آن هر چند بعد سه روز باشد
خصوصا فتیله آن و احتقان آن در رحم باعث تخفیف آن القروح و الجروح و الاوجاع طلای آن با عسل جهت قروح مزمنه و نار فارسی و بادزهریت جهت اوجاع مفاصل و عرق
النسا و نقرس با روغنها جهت دفع اعیاء و بدستور آشامیدن عصیر آن جهت عرق النسا السموم طبیخ آن بادزهریت بحدیکه مرهم کرده جهت گزیدن سگ دیوانه و بادزهر
آن جهت لسع هوام و غیرها و بدستور عصیر آن داخل کردن آن در مراهم جهت التیام قروح مضر انسان مصلح آن مرماخوز و خیسانیدن آن در مطبوخ عنبی و بعضی مضر عصب
صحیح دانسته اند مقدار شربت آن یکمثقال بدل آن بوزن آن قنه یا شیر الخبیر و اسهال الثفل آشامیدن تخم آن با شراب جهت اختناق رحم و اصلاح عصب رطب و خدر و قولنج بلغمی
و ریحی و نیم مثقال آن با نیم مثقال زراوند طویل جهت گزیدن هوام و با نیم مثقال افسنتین جهت احتباس حیض بسیار نافع و ضماد و ذرور بیخ آن جهت قروح مزمنه و استخوان
عاری از گوشت شده و حمول آن جهت گشودن حیض و اخراج جنین مرده بغایت قوی الفعل و گل آن نیز جهت جراحات بشور و بالجمله جمیع اجزای آن جهت قروح خبیثه نافع است
چاول منگری
چاول منگری بفتح جیم فارسی والف وضم واو و سکون لام وضم میم و سکون نون و کاف فارسی و کسر را مهمله و سکون یا ماهیت آن ثمر درختی است که در اسلام آباد

مشهور بجاتکام مضاف صوبه بنگاله است مشهور و علاقی اندک نازک صلب اغبر و ظاهر مغز آن سیاه رنگ و باطن تازه آن سفید مائل بزردی و با وجود بی طعم و هم
غالب هر چند کهنه گردد میل بزردی و سیاهی نماید و بهتر و مستعمل تازه آنست **طبیعت** آن گرم و خشک در سوم و با تریاقیت **افعال و خواص آن** مفتح و جالی
مسهل خون فاسد و جهت جذام و جرب متقرح و قوبا و اکثر امراض و سوء و سوداویه نافع شربا و ضمادا و اقتصار مجرد و دهن و روغن آن نیز برای جرب و قوبا مفید **چای ختائی**
بفتح جیم عجمی والف و یا و فتح خاء معجمه و فتح طاء مهمله والف و کسر همزه و یاء صحیح بتاء مثناة فوقانیه است نه طای مولفه **ماهیت** و سبب اطلاع بر آن حکیم میرزا قاضی در رساله
نوشته که سبب معرفت شناخت چای چنان بوده که پادشاهی از پادشاهان چین بر یکی از خواص خود خشم گرفته آنرا از ملک خود اخراج نمود آن شخص در جنگلها و بیشه‌ها میگشت و زرد
علیل و ضعیف گشته بود روزی از غایت گرسنگی بر اطراف کوهی میگشت گیاهی دید آنرا غذای خود ساخت در اندک مدتی آثار صحت و حسن صورت در خود مشاهده نمود و بکمال قوت
و خوبی یافت در شهر آمده با یکی از مقربان پادشاه احوال خود را نقل کرد و آن شخص بحضور پادشاه عرض نمود و پادشاه باحضار او امر فرمود و از دیدن صورت او متعجب شد بعد سوال از احوال
آن اطبا را امر فرمود تا آن گیاه را حاضر سازند و تجربه نموده خواص آنرا ثبت نمایند و نیز چنین در اختیارات خود نوشته که نبات چای شبیه بنبات شبت است با تکسیر از آن
خوشبو و با اندک تلخی است و چون آنرا بجوشانند تلخی آن زائل گردد و آشامیدن آب مطبوخ آن حرارت باطن را تسکین دهد و خون را صاف نماید و آن خود رو و مزروع میباشد و گفته
که طایفه در بلاد چین نبات آنرا مشاهده کرده اند چنین میگویند که در میان شهر چین واقع است گیاه این برگ بر اطراف آن میروید مردمان بکوروق آن اعتیاد دارند و هیچ
شهری آن انجا بی رخصت پادشاه انجا نمیتوانند نمود خراج آن بخزانه پادشاه عاید میسازند و مترجم صیدنه ابوریحان میگوید که چای نوعیست از انواع نباتات منبت آن زمین چین
و آنرا میبرند و در سایه خشک میکنند و در وقت حاجت با آب گرم شربت میکنند و میخورند شربت آن قائم مقام ادویه مرکبه است و مضرت ادویه مرکبه ندارد و از این جهت اهل
و دفع مضرت شراب آن میکنند زیرا که ایشان افراط در خوردن شراب میکنند و در دفع مضرت هیچ دارویی بآن نمیرسد و نافع ترین ادویه است و طائفه که بر زمین تبت میبرند
در قیمت آن خر مشک میگیرند و فرق بسیار است در میان جمیع علای آن تا ادنی و همچنین در اکثر منافع آن نیز نقل است که در ولایت ختا جمعی مردم بطریق سیر بصحرا رفته
بودند طعامی پخته و ظرفی کرده بالای آنرا بشاخه پر برگی از اشجار آن صحرا پوشیده بکاری مشغول شدند که بعد از فراغ تناول نمایند و بعد از اندک زمانی که فارغ شدند و خواستند
که تناول نمایند دیدند که تمام آن طعام منحل شده است این امر را نزد اطبا اظهار نمودند و ایشان بعد از تفحص بحدس و قیاس دریافتند که برگهای آن شاخه را در هضم طعام
و غذا اثر تمام است و در صدد تجربه آن در آمدند و محرر کتاب میگوید که انچه مشاهده شده برگ آن شبیه ببرگ انار و حنا و ریحان است و از آن بزرگتر و غیره
آن بلندتر و برگ بعض نوع آن ریزه تر از بعضی درخت آن شنیده شده که بقدر یک قامت تا دو سه قامت و شبیه بدرخت حنا و انار و بر ساق آن قریب بانتهای شاخهای
باریک رسته و بر آنها گلهای کوچک و برگ آن مدور و بعضی جا با سه عدد و در بعضی جاها چهار عدد بهم پیوسته شبیه بگل سه برگه و چهار برگه و بر سر شاخها نیز گلی پنج
برگ و منبت آن ملک چین و ختا و نیپال و آن انواع و الوان میباشد سفید و سبز و بنفش تیره و سیاه و اما سفید ریزه برگ خوشبوی آن که برگهای آن بسیار درهم
پیچیده باشند از همه اقوی است و بعد از آن سبز و اما بیش این از آن زیاده و بعد از آن بنفش و بعد از آن سیاه و این از همه ضعیفتر و زبون تر و نوع اول یعنی خوب و اعلای
آن عزیز الوجود و گران بها است برای تجارت نمی آورند و سلاطین و حکام آن دیار برای امثال و اقران خود بطریق تحفه و هدیه بدیار دیگر میفرستند و اما انواع
دیگر آن بسیار است خصوصا سبز تیره و سیاه آن که وافر و ارزان است و از بعضی شنیده شده که بعضی از مفیدان مستعمل آنرا با غیر مستعمل مغشوش و تبدیل نموده میفروشند
بدین طریق که چون ضابطه نصاری است که مطبوخ یعنی جوشانیده آنرا نمیخورند و مضر و بد ذائقه میدانند برهم آنرا الهذا آنرا خشک نموده بلکه بمقدار که ربع آن یا خمس آن کم
کرده قدری قلیل چای را در ظرفی که چایدان چینی یا نقره است ریخته آب گرم را بر روی آن میریزند مثلا در یک طلی آب که تخمینا ثلث یک آثار هندی باشد یک درم نهایت یک مثقال
از نوع متوسط آن و از نوع اعلای آن کمتر و از ادنای آن بیشتر تا دو مثقال ریخته تا نیم ساعت کامل میگذارند تا قوت و رائحه آن در آب باز داده شود و آب اندک رنگین گردد پس
آب صاف آنرا که متعلق دردی و برگ در آن نباشد در پیالها ریخته چون طعم آن با اندک عفوصت و تلخی است برای اصلاح آن با نبات اندک شیرین نموده می آشامند و اکثر قدری
شیر گاو یا شیر بز تازه دوشیده اندک جوشانیده و برای اصلاح پوست آن نیز در آن ریخته بگرم میآشامند و بعد از آن برگهای مستعمل را خشک نموده و بتدریج جمع نموده در
قوطیها و غیر آن بدستور اول پر کرده سر آنها را بسته میفروشند و فرق میان مستعمل و غیر آن بر هوست رائحه و سیاهی رنگ و کم رنگ شدن آب و اندک بازبودن برگها است از هم بالا
و غیر مستعمل آن **طبیعت** آن گرم در آخر دوم و خشک در اواسط آن و نوع اعلای آن گرم در سوم و بعضی سرد میدانند بجهت تسکین آن عطش و حرارت التهاب باطن و دفع

آن

آن مسکر شراب و این توهمی است بلکه صداع و اعمال مذکوره از آن بسبب تلطیف و تقطیع آنست بلاغم و اخلاط لزجه بمعطشه ملتهبه او دافع رطوبات معده و ته اثر شراب است **افعال و خواص**
آن مقوی قوی و ارواح و معده و باه و مسخن بدن و مرطوب و منشط و ملطف و مقطع و مفتح و منضج و مرقق مواد و معرق و مدر بول و مسکن عطش کاذب و صداع بارد و التهاب
معده و جشای حامض و صاف کننده خون و رنگ رخساره و مسدد رق ادویه بقعر معده و عمق بدن و منقی معده و دماغ و جهت ازاله بخور و بوی دهن و رائحه شراب و سیر و پیاز
و طبیعت الکهت بغایت مفید و جهت خفقان و امراض قلب و انقباض نفس و ازاله غم و هم و یرقان و سوء القنیه و استسقا و امراض سددی و بواسیر و حبس البول و تقطیر و عادت از بردی
و ضعف گرده هر یک به تنهایی و یا با ادویه مناسبه و ضماد پخته آن جهت اورام صلبه و تسکین درد بواسیر و نطول آن معرق و منوم و در طعم آن اندک تلخی و عفوصتی که هست بقع
آن در آب گرم بطریق مسطور و یا جوشانیدن در آب و حل کردن نبات و شیر جوش داده بسیار کم و زائل میگردد و لهذا اصلاح آنرا شیرینی و شیر میدانند و بی شیرینی استعمال
نمی نمایند و مضر میدانند و نیز ناشتا آشامیدن آن مضر و باعث حدوث امراض حاره است خصوص در محرور المزاج و اما جهت کسیکه در معده او اخلاط فاسده لزجه
بسیار باشد خصوص که از طعام سابق در خود ثقل و جشای تخمی دریابد البته نافع است و آشامیدن آنرا بسیار گرم نیز مضر میدانند خصوص در اوقات حاره و مزاجهای گرم و
بالای طعام گرم بلکه نیم گرم آنرا نافع گفته اند و نیز بالای طعام باعث سرعت انهضام و تحلیل آن و از این جهت نصاری قاطبه و طباع ایشان صبح بعد ناشتا و آخر روز وقت
بعد از غذا استعمال دارند و بهترین مصلحات آن در محرورین مونخل شیر بز و در مبرودین مشک و قرنفل و بادیان ختائی و زنجبیل و دارچینی و جهت انعاش حرارت غریزی و مود بهندی
و عنبر و زعفران و دارچینی و امثال اینها است و برای تقویت باه و دفع مضرت کثرت جماع با خصیة الثعلب و دارچینی و عنبر و نبات و شیر و بالجمله هر دوائی که مقوی فعل آنست
از دوای مسهل و قابض و مدر و مقوی و غیرها استعمال نمایند مثلا اگر با تربد و ریوند چینی بجوشانند و بیاشامند صفرا و بلغم لزج را اخراج نماید و چون با بنفشه و پرسیاوشان
و اصل السوس و گل خطمی و بابونه و شاهتره بجوشانند و صاف نموده با قدری ملح طعام و شکر خام و روغن گل و امثال آن حقنه کرده حقنه بدان نمایند تنقیه امعا از فضول لزجه بارده نماید
بآسانی و همچنین بیان و طرق استعمال آن در قرابادین کبیر بتفصیل ذکر یافت و نیز بهترین طرق آن آنست که بدستور نصاری و اینجا ذکر یافت و قهوه آن مقوی قوی
و ارواح و باه و معده و منعظ و ممسک است صنعت آن چای منتخب اعلی و دارچینی قلمی و خصیة الثعلب مصری از هر یک یکدرم اهکند ناگوری کبابه چینی از هر یک
ربع درمی کوفته بیخته بدستور مقرر طبخ نموده و حب عنبر اشهب در آن گداخته نبات بقدر آنکه آنرا شیرین گرداند داخل نموده بگرم بنوشند و اگر پنج عدد قرنفل
نیز اضافه نمایند بهتر است و نیز یک نوع چای دیده شده که از نیپال هند می آورند گیاه آن فی الجمله شبیه بگیاه نعناع بقدر یک شبر و زیاده و برگ آن اندک باریک و بلند
و با خشونت و ضخامت کمی تازه آن زرد رنگ و خشک آن اغبر و خاکستری رنگ خصوص پشت آن و بسیار لطیف و نازک بحدیکه چون برگ آنرا در دهان نگاه دارند و با اندک خائی منحل گردد
و از آن علی حده نیکو بار نماید **طبیعت آن** گرم و تر از طبیعت ختائی است و لطیفتر از آن و طریقه استعمال این نیز مانند آن و در افعال و خواص قریب بدان است **فصل الجیم مع الباء الموحدة**
جبره بفتح جیم و باء موحده و راء مهمله و ها بلغت مغربی است مشتق از جبر و بیونانی اوسطون یعنی جمع کننده جلد **ماهیت** آن گیاهیست بهی و هر سال تازه میروید منبت آن
بلاد مغرب و برگهای بلند بها بسیار میرویند و بلندی آن بمقدار سه انگشت تا چهار انگشت و بوی آن مانند بوی شراب و برگ آن شبیه ببرگ سیب و قابض و بیخ آن سفید و مانند
سوی باریک و گیاه آن بیگل و ثمر و نهایت بقای آن تا سه ماه است زیاده از سه ماه نمیماند مگر آنکه در عسل نگاه دارند **طبیعت** آن در اول دوم گرم و تر **افعال و**
خواص آن مقوی دل و جگر و حواس و مفرح و جهت صاف کردن خون و التیام جراحات شربا و طلاء و با شراب دو درم آن جهت نهش و فسخ آن نافع و گویند
چون بیخ آنرا با گوشت پارچه پارچه نموده طبخ نمایند پارچهای گوشت را بهم ملصق سازد و آشامیدن مرقه آن جهت یرقان مجرب دانسته اند و چون بر جراحت تازه بگذارند
آنرا التصاق و ملتئم سازد و مصدع محرورین مصلح آن مغز بادام تلخ مقدار شربت آن تا چهار درم بدل آن در التیام قنطوریون و در تفریح مثل و ربع آن زعفران است **جبسین**
بفتح اول و سکون باء موحده و کسر سین مهمله و سکون یاء مثناة تحتانیه و نون بفارسی سنگ گچ نامند **ماهیت** آن سنگی است رخو سریع التفتت و ذو طبقات که
بآسانی از روی هم جدا گردد و سه قسم میباشد یکی سفید براق صفایحی الطالقی گفته که این فی الحقیقه طلقی است که نضج کامل نیافته و بعضی گفته اند که زرنیق است که غالب آمده
بر آن اجزای ترابیه و متحجر گشته و این را اسفیداج جصاصین نامند و دوم سرخ رنگ حجری و سیوم غیر صفایحی و غیر براق و این گچ است که پخته گویند و گچ از آن میسازند
و بهترین آن سرخ آنست و بالجمله طبیعت اقسام آن در سیوم سرد و خشک و بعضی در اول چهارم خشک گفته اند **افعال و خواص آن** قابض و مقوی و ضماد آن
با سرکه ملصق و ملزق جراحات و مبرد و حابس خون جاری از اعضا و محلل ورم و زایل و استسقا امراض الراس طلای آن مفرد او با سفیدی تخم مرغ و غبار آسیا جهت

جهت قطع سیلان خون و با سرکه بر پیشانی جهت حبس رعاف و با گل ارمنی و عدس و لحیة التیس و آب مورد و سرکه جهت حبس رعاف العین طلای آن با سفیدی تخم مرغ جهت
رمد و موی و منع ریختن مواد بچشم و با آب کشنیز جهت رفع باد سرخ و اورام ملتهبه مجرب از خواص آن آنست که چون با روغن زیتون و اندک نوره و شبت بمالی بسایند بر
کتابت و نوشته جات بمالند زائل گرداند و بر جامها و فرشها باعث قلع چرک و چربی آنست و طلای آن بر بواسیر جهت رفع آن مضر المضار آشامیدن آن کشنده است
بخناق و خشکی دهان و قولنج و تریاق آن آشامیدن ماء العسل و شیرهای لعابی و عصاره خطمی تر و تازه و ملوکیه پس آشامیدن ربع درهم سقمونیا در جلاب و حب النیل
و قی فرمودن اگر تشنج عارض گردد معالجه آن پرداخته در اکثر اعراض و مداوی نیز مانند اسفیداج و قوی‌تر از آن است و سفیداب جباسین در جمیع افعال قوی‌تر از همه اقسام
و بغایت قابض و رادع و جامع و مجفف است **جبن** بضم جیم و با موحده و نون مشدده بفارسی پنیر نامند **ماهیت** آن معروف است و آن شیر بسته است بعمل [illegible]
پنیرمایه و غیره بر آن بهترین آن تازه و چرب آنست که ما بین نرمی و صلبی و خوشبو و لذیذ مائل بحلاوت باشد که از شیر معتدل از حیوان صحیح البدن که خوراک آن گیاههای
نیکو باشد بعمل آورده باشند و مصنوع از ماست بهتر و سریع الهضم‌تر است و دستور صنعت آن آنست که شیر را جوشانیده پنیرمایه بر آن زده منجمد ساخته نمک بر آن بپاشند
تا مائیت آن از جبنیت جدا گردد و بعد از جدا شدن جبنیت آن را نمک زده در سبدها و یا کیسه صفیقی کرده نمک بر آن پاشیده سنگی سنگین بر آن میگذارند تا مائیت آن تمام
برآید و بعضی در خاکستر دفن میکنند برای جذب مائیت آن پس استعمال مینمایند و اگر نمکین خواهند تا نیاورند آن را نمک بپاشند و بهترین نمک سود آن آنست که تازه نمک زده
چرب باشد و بسیار کهنه و طعم و رائحه آن گشته باشد و چون تناول نمایند باید که آن در جثه تا بهی از دهان نباید **طبیعت** تازه آن در دوم سرد و تر **افعال و خواص**
آن مقوی معده و روده و کلکورده و ملین طبع و مولد خلط صالح و دیر هضم و بعد از هضم سریع السلوک در اعضاء با مغز گردکان و صعتر بغایت مسمن بدن و باعث نرمی جلد
و دافع مضرت کسی که مرداسنگ خورده باشد اعضاء الغذا و اکل برشته آن بعد از طبخ و فشردن آب آن حابس اسهال خصوصا اسهال مراری صفراوی العین ضماد
آن جهت رد و طرفة الصدر چون پنیر را در آب جوش دهند و مرضعه آب آن را بیاشامد شیر آن زیاده گردد و منع تورم جراحات و قروح مساعده ضماد با برگ چنار که دلبا مند
و یا ماحاص بری المضار مضر مبرودین و دافع اشتهای طعام و غیر مهضوم آن باعث سده و قولنج و ایلاوس و ظلمت بصر مصلح آن عسل و نعناع و صعتر و پنیر نمک سود کهنه در دوم
گرم و خشک و قاطع بلغم و مقوی اشتهاء امعاء و مجفف رطوبات و ضماد آن با عسل جهت انفجار دمل و رفع داحس و با زیت جهت تحلیل مفاصل و قروح ردیه و بدستور باداکاع
و گویند از مفاصل جزئی مانند کچ بیرون آورد بی اذیت و با نوشادر جهت کلف و جرب نافع السموم با فودنج جبلی جهت لسع جانوران سمی نافع و مولد خلط مراری و معطش و مولد
حکه و جرب مضر مبرودین و صاحبان سده و لاغر کننده بدن و مولد حصاة و مصلح آن مغز گردکان و بسیار کهنه و متعفن آن اقرب بسمیت مصلح آن مغز گردکان و در
محرورین میوه‌ها و ترشیها و پنیر غیر چکیده که بفارسی [illegible] نامند در غایت رطوبت است و سموم و جهت نبوق و سل الذباب بمعده مدفع یبوست جلد و طبع و سوء
المزاج صفراوی و التهاب جگر نافع مضر مبرودین و مورث امراض بارده رطبه و مولد حصاة **جبلاهنگ** لغت فارسی است و جلبهنج معرب آنست **ماهیت**
آن تخم خاری است زرد رنگ شبیه بشبوران [illegible] صفراوی گویند و آن [illegible] ذکر یافت **افعال و خواص** آن مسهل و مقی و آشامیدن تا یکدرهم
آن جهت فالج مقدار شربت آن تا نیم درهم و یکدرهم آن کشنده زیرا که ماحوت سمیت است و کسی که آن را خورده باشد خناق آن را عارض گردد و تدبیر کسیکه آن را خورده باشد
آنست که قی فرمایند بتدابیری چنین که مذکور شده خورانیدن روغن و زیره و انیسون و چند بید ستر با نبیذ و خوردن غذای چرب شیر تازه با عسل ضماد نمک گرم کرده
بر شکم آن و هرگاه شکم آن محتبس باشد او را حقنه فرمایند بحقنهای مناسب **فصل الجیم مع الثاء المثلثة** **جثجاث** بفتح جیم و سکون ثاء مثلثه
و فتح جیم و الف و ثاء مثلثه لغت عربیست و بیونانی بردیسیون نامند **ماهیت** آن گیاهیست شبیه بگیاه درمنه ترکی و از آن کوچکتر و خوشبوتر و شاخهای آن باریک
و بسیار و گل آن شبیه بارغوان رنگ آن سفید مائل بزردی و تخم آن باندک پهنی و تلخی و کوچکتر از عدس **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن
مفتح سده و محلل ریاح و قاطع عرق و مدر حیض و مزیل مغص و گرم کننده احشاء و آشامیدن طبیخ آن و بدستور سه درهم از جرم آن جهت کسر ریاح و رفع مغص [illegible]
آن جهت سقاطه سمیه نافع و مصدع و مصلح آن هلیله کابلی مقدار شربت آن تا سه درهم بدل آن برنجاسف است **فصل الجیم مع الدال المهملة** **جدوار**
بفتح جیم و سکون دال مهمله و فتح واو و الف و راء مهمله معرب زدوار و زدوار عجمی است و بعربی انتله و بیونانی ساطردیس و بمغربی ماه فرفین و ماه فروین و بهندی نربسی
نامند زدوار بکسر زاء [illegible] و سکون راء مهمله لغت ایشان بمعنی دافع خالص کننده [illegible] بکسر باء موحده و سکون سین مهمله بمعنی زهر است پس معنی آن خالص کننده بدن

از غایت سمیت زهر است **ماهیت** آن بیخی است شبیه بسعد اکثر صنوبری شکل و عقربی گره دار بمقدار انگشتی و از آن بزرگتر و کوچکتر نیز ثقیل الوزن اندک صلب تلخ طعم
و ظاهر آن سیاه رنگ و باطن آن بنفش و بهترین آن آنست که باوصاف مذکوره باشد و چون بسایند رنگ آن بنفش و طعم آن تلخ باشد و آنچه نه چنین باشد ضعیف العمل [illegible]
آنست و گفته‌اند که جدوار پنج قسم میباشد یکی آنست که ظاهر آن تیره سیاه رنگ و باطن آن بنفش مائل بسرخی و عقربی شکل تلخ طعم باشد بدین قسم که چون مذاق نمایند اولا
اندکی از آن شیرینی مدرک گردد و بعد از آن تلخی بسیار و این قسم را خطائی گویند جهت آنکه منبت آن بیشتر جبال خطا است و این بهترین اقسام آنست دوم آنست که ظاهر و باطن آن تیره
تیره رنگ مائل بزردی و تلخ طعم و عقربی شکل باشد و این در خوبی بعد از خطائی است سوم آنست که ظاهر و باطن آن هر دو سیاه و سائیده آن نیلی رنگ و تلخ باشد
و این در خوبی بعد از قسم دوم است و منبت این هر دو قسم جبال تبت و نیپال و مورنگ و رنگپور و نواح اینها است چهارم آنست که مائل بسیاهی و تلخ و بقدر زیتونی
باشد و منبت این قسم اکثر جبال بلاد دکهن است پنجم اندلسی است و آن را انتله گویند و بقدر شبر است و سیاه و نرم و بسیار تلخ و منبت این اکثر با بیش بهم میباشد و گویند که بسبب
مجاورت این سمیت بیش کم میگردد بحدیکه اهل آن بلد مقدار نیم دانگ از آن بیش را میخورند و زیان نمی‌یابند بخلاف بیشهای دیگر که علی حده دور از جدوار روئیده باشد که
مقدار بسیار کم آن مهلک است حکیم هاشم طهرانی در رساله فادزهریه خود نوشته که جدوار در اکثر محال و مواضع میروید با بیش و بدون بیش حتی محال خراسان خصوص که
بسمت مشرق نزدیک‌تر باشند و از جمعی شنیده شده که در کوههای قهستان که میان مشهد مقدس و تبت و افغست گیاه جدوار بسیار میروید اما کوچک و کم رنگ بسفیدی
مائل و در تریاقیت ضعیف‌تر و آنچه در جبال تبت میروید از آن بزرگتر و رنگین‌تر و قوی‌تر و در تریاقیت قریب بخطائی و اثر بسیار بر آن مترتب میگردد و بهتر است از آنچه در جبال
هند میروید و همچنین آنچه که بحدود تبت نزدیک‌تر است قوی‌تر از آن بعد آنست بهتر از هندیست و هندی بهتر از جاهای دیگر و خراسانی و غیر آن بسیار زبون و بغایت ضعیف
الاثر مجرب گویند در هر بلدی از جبال قریب بدانکه جدوار در آنها میروید می‌آورند مثلا در خراسان و قندهار و کابل و شاه جهان آباد از جبال تبت و نواح آن و قلیلی از خطا و نیز در شاه
جهان آباد و تا عظیم آباد از جبال نیپال و نواح آن و در مرشد آباد و اکثر از جبال مورنگ و بدانکه ماتی و رنگپور و در هر یک از اماکن مذکوره اقسام و انواع میباشد هر چند در قوت
ضعیف‌تر از اقسام خطائی و تبتی اند بسبب تقارب آب و هوای حوالی آن و بدانکه در بعضی بلاد چون جدوار اصلی عزیز الوجود و کمیاب است بعضی نا مقیدان [illegible] بعضی بیخهای
دیگر شبیه بجدوار را رنگ نموده بجای جدوار میفروشند و نیز گاهی بعض انواع ضعیف بیش را در شیر جوش داده تا سمیت آن کم گردد و چون بیش سفید و شکری رنگ میباشد
برنگ جدوار رنگ نموده بعوض آن میفروشند و فرق میان جدوار اصلی و جعلی رنگ کرده بچند وجه است یکی آنکه چون رنگ کرده آن را آب تر نمایند بدست یا بپارچه آن را
بمالند رنگ آن بدان سرایت نماید و چون در فنجان آب گرم اندازند آب را رنگین سازد برنگ آنچه آن را بدان رنگ نموده‌اند دویم آنکه ظاهر آن خشن و ناهموار با شکنج
میباشد بسبب آنکه در رنگ جوشانیده و جوشانیده و خشک نموده‌اند بخلاف اصلی که با نرمی و صفا و همواری میباشد و دیگر آنکه چون آن را بشکنند رنگ جمیع اجزای باطن
آن مساوی نمیباشد بلکه قریب بپوست ظاهر آن رنگین‌تر از مغز آنست فرق میان جدوار و بیش نیز بچند وجه است یکی آنکه اکثر بیش کوچکتر و باریکتر از جدوار میباشد
و رنگ آن سرخ‌تر دوم آنکه چون بیش را بتراشند و بر زبان رسانند احساس حرقت و حدت نماید و اگر قوی باشد باعث تورم و آبله شود بخلاف جدوار و نیز چون جدوار
را بعد از حدوث امر مذکوره بخایند و یا بسایند و بر زبان بمالند رفع غائله آن نماید و طعم آن تلخ باشد چنانچه ذکر یافت بخلاف بیش و همچنین امتحان جدوار را در زهر
های دیگر نمایند و گفته‌اند تاثیر تریاقیت جدوار در سمیت بیش بیشتر از تریاق فاروق است **طبیعت** آن گرم و خشک در اول سوم و حرارت آن لذاع و موذی
نیست بسبب مناسبت آن با حرارت غریزی و ارواح و تقویت از و یاد آن مر آن هر دو را و محتمل که آنچه شیخ الرئیس رحمه الله تعالی در رساله ادویه قلبیه نوشته‌اند
که حرارت آن مفرط نیست بنا بر همین جهت باشد که اثر و نفع آن بکیفیت فقط نیست بلکه بصورت نوعیه و خاصیت نیز است و لهذا تریاق انواع سموم حاره و بارده
مشروبه و ملدوغه است شربا و ضمادا **افعال و خواص** آن مفرح و مقوی قوی و اعضای رئیسه از دل و دماغ و کبد و تقویت احشا نماید و فادزهر جمیع سموم حاره
و بارده و مفتح و ملطف و محلل و منضج و مسکن اوجاع و مسمن بدن و مقوی باصره و دندان و مشتهی و مبهی و منعظ و مدر است و جهت امراض دماغیه و عصبانیه مانند صرع
و فالج و لقوه و رعشه و استرخاء و خدر و استسقاء و یرقان و ضعف معده و تفتیت حصاة و قولنج و عسر البول و رافع عفونت اخلاط و تب ربع و اکثر امراض بارده شربا و طلاء
نافع و آشامیدن نیم مثقال سائیده آن با شراب جهت دفع سمیت مارهای قتال و عقرب حتی عقرب جراره و رتیلا و همه حیوانات سمی و بیش نافع و بدستور جهت اوجاع و اورام
باطنیه و رفع هیضه و مقدار نیم درم آن با جلاب یا شراب یا یکی از اشربه مناسبه مانند شربت گاوزبان و ابریشم و بادرنجبویه و امثال اینها و با عرقهای مناسبه تا نیم

عرق گاوزبان و گلاب و بادرنجبویه و بیدمشک و نیلوفر جهت تفریح قلب و رفع ضعف آن و خفقان و طلس و فشار آن خصوصاً که از برودت باشد مفید چون چند روز
متوالی تناول نمایند و نیز جهت دفع وباد ایام و مداومت بران و با گلاب جهت وجع مفاصل و با جلاب گرم جهت اوجاع معده مقدار یک دانگ از آن با سکنجبین جهت
سده جگر و با سکنجبین بزوری و با ساده و با شربت بنار و شیره عنب الثعلب و شیره تخم کاسنی جهت تفتیح سده ماساریقا و استسقا چند روز متوالی مداومت بران و دفع
سنگ گرده و مثانه با شیره عنب الثعلب و خارخسک و جهت حبس البول با شیره تخم خیارین و خربزه و با خارخسک و جهت قولنج ریحی با بعضی مطبوخات مناسبه مانند مطبوخ
سداب و پودنه و رازیانه و عنب الثعلب و جهت رفع حمیات بلغمیه مزمنه و ربع بعد تنقیه با جلاب گرم و یا شربتهای مناسبه مداومت دو دانگ آن اکلاً تا هفت روز و برای
دشواری وضع حمل مقدار دو دانگ آنرا سائیده و با آب عنب الثعلب یا حلبه با شیره خارخسک با جلاب بخورانند بزودی وضع حمل شود و اگر بچه در شکم آن مرده باشد و یا سمیت
آن در بدن سرایت کرده و یا ضعف بسیار در وقت ولادت باو طاری گشته و یا دم نفاس بسیار جاری شده مقدار چهار حبه آنرا با گلاب سائیده بخورانند و
اقل تا هفت روز بدان مداومت نمایند صبح ناشتا و اگر موافقت نماید و گرمی نکند آخر روز نیز و جهت ام الصبیان و اکثر امراض دماغی اطفال را مقدار کمی با شیر مرضعه
آن سائیده بخورانند و جوان کبیر السن را با ادویه مناسبه آن علت از نیم درم تا نیم مثقال و حکمای هند مداومت آنرا مسمن بدن دانسته اند و جهت تقویت اعضا
بتنهائی و یا با ادویه مناسبه با گلاب سائیده و یا حبوب و معجون ساخته تناول نمایند مفید و طلای آن با سرکه و گلاب جهت نضج اورام بارده و تحلیل آنها
خصوصاً اورام مغابن که پس گوش و زیر بغل و بن ران است و جهت خناق و خنازیر و سایر اورام گلو و غیر آن و رفع طاعون و وبا و برص و بهق و جلای کلف و آثار
جلد و اوجاع مفاصل و بدستور با چند دانه فلفل سیاه جهت اورام حاره بارده آنها با آب برگ گشنیز تازه و طلای آن بتنهائی و یا با آب گشنیز و یا سرکه بر پشت
چشم جهت تحلیل اورام پلکهای آن و بر دندان جهت تسکین درد بارد آن و بر بواسیر جهت تسکین وجع و تحلیل ورم آن و طلای آن بر پشت زهار جهت قرحه
مثانه و حبس البول و قطور آن در چشم جهت رمد بارد و در احلیل جهت رفع حبس بول و بند شدن چرک دران و ذرور آن بر جراحات جهت التیام و نفث الدم آنها
مفید و تمریخ آن با ادهان مناسبه جهت امراض دماغیه و عصبانیه مانند صرع و سکته و فالج و لقوه و استرخا و رعشه و خدر و مانند اینها نافع مقوی دماغ و قوای
آن و اعصاب است بالجمله این دوائیست عظیم النفع کثیر الخاصیت جهت اکثر امراض خصوصاً بارده رطبه بتنهائی و یا با ادویه مناسبه هر علت مفید مضر با و ضماداً
و تدهیناً مقدار شربت آن از نیم دانگ تا چهار دانگ بحسب امزجه و اسنان و امراض و فصول و بلدان و در حمی ربع و سایر امراض تا دو دانگ و در تقویت باه تا نیم مثقال در
استسقا تا چهار دانگ بدل آن در تفریح و تریاقیت سه وزن آن زرنباد و بوزن آن تریاق فاروق و یا فادزهر حیوانی است مضر محرورین دیا المزاج و مصدع و مورث
جراحت و قرحه امعاء ایشان مصلح آن سکنجبین ساده و شیر تازه دوشیده و آهن تافته و یا ماء الشعیر و آش جو و جهت قرحه کثیره و در قرابادین تفصیل ماهیت و اقسام و افعال
و خواص و منافع و طرق استعمال و قانون ترک افیون و دستور خوردن جدوار و حبوب آن با اندک افیون و دهن و مرهم و معاجین و مفرحات آن در جدوار ذکر یافت

فصل الجیم مع الراء المهملة * **جراد البر** بفتح جیم و را مهمله و الف و دال مهمله لغت عربیست بفارسی ملخ و بهندی تدی بکسر تا و چهار نقطه هندی و سکون
یا مثناة تحتانیه و کسر دال چهار نقطه هندی و یا نامند **ماهیت** آن حیوانیست معروف مختلف الالوان و با پاهای بسیار بلند و به کمتر از یک هفته بچه می آورد و بر نباتات
و اشجار می باشد و بیشتر از یک سال نمی ماند و درختی را که بخورد فاسد سازد و نوع بزرگ آن در بعضی سالها کون آن بسیار میشود و بر هر مزرعه که بنشیند آن مزرعه را میخورد و فاسد
میسازد و بهترین آن بزرگ فربه آنست **طبیعت** آن گرم و خشک در دوم **افعال و خواص آن** مسهل جالی اخلاط غلیظه جهت امراض قصبه ریه و تقطیر البول
و خوردن دوازده عدد آن که سر و اطراف آنها را انداخته با یک درهم مورد خشک سائیده باشند جهت استسقا مجرب گفته اند و جهت جذام و بالخاصیت مفید و بخور آن
جهت باسیر و عسر البول و طلای کوبیده با پاهای آن جهت ثالیل و کلف و جرب مفید خصوصاً سوخته آن با سرکه و طلای جوف تخم آن جهت دفع کلف نافع و خوردن
قسم فربه بی بال آن را بریان کرده جهت گزیدن عقرب مفید و تعلیق نوع سبز گردن بلند آن که در مزارع هم میرسد جهت دفع تب ربع بالخاصیت مفید و نمک سود آن قلیل الغذا
و مولد خلط غیر صالح و مورث جرب و حکه و محرق اخلاط و مجفف و مصلح آن سکنجبین و انار ترش و شیره تخم خرفه و تخم خیار نیز گفته اند و این مولف گفته که
مع زالبسو رانند طعمهای دیگر از رائحه آن بگریزند و اگر بگریزند بمیرند **جراد البحر** بفتح جیم و را مهمله و الف و ضم دال مهمله و الف و لام و فتح با و سکون حا و را مهملتین بعد
مع دریائی نامند **ماهیت** آن گفته اند حیوانیست سر آن مربع و از حوالی سر تا نصف تن آن صدفی و از هر طرف ده دست و پا شبیه بپاهای عنکبوت و بر سر آن دو شاخ

و دیگر در زیر چشم آن رسته باریکتر از آن و چشمهای آن بر آمده و مولف گوید آنچه بیان نموده اند از ماهیت آن ماهیت روبیان باشد زیرا که روبیان در اکثر بلاد بنگاله
و سواحل دریای فارس و بحرین و غیرها درین حیات میباشد و جراد البحر شنیده شده فی الجمله شبیه بخرچنگ بزرگ است و پردار و اندک پرواز کرده از آب بر سر مخیزد و باز
در آب فرو میرود **طبیعت** آن گرم و خشک و تر از برای آنست **افعال و خواص آن** خوردن آن هر روز سه عدد مشوی و یا مطبوخ آن جهت منع زیادتی
جذام مفید و آشامیدن دو مثقال از سوخته تمام آن با آب نخود سیاه تا هفت روز متوالی جهت تفتیت و اخراج سنگ گرده و مثانه مجرب **جرجیر** بکسر اول و سکون
ثانی و کسر جیم و سکون یا مثناة تحتانیه و را مهمله بفارسی تره تیزک و بهندی ترمرا و تخم آنرا هالون و عوام هالم و چندسور و چندسر نیز نامند **ماهیت** آن
بری و بستانی میباشد بری آنرا ایهقان و بستانی آنرا کف عائشه و بفارسی کیکیر و بشیرازی کهرک گویند و بری آن دو نوع میباشد یکی با ساق و برگ آن از برگ
ترب ریزه تر و مشرف و گل آن زرد و بسیار تند و این را خردل بری گویند و دیگری ساق و برگ آن نرم و کم حدت و گل آن سرخ و بستانی آن سه قسم میباشد یکی شبیه ترب
و ساق دار و برگ آن با خشونت و در مازندران شاهتره و کورتره و در تنکابن خاص تره نامند و تخم آن سفید و حرف بابلی عبارت از آنست و قسمی بارشاد و بفارسی تره
تیزک شاهی نامند و برگ آن بزرگ و گل آن سرخ ارغوانی رنگ و تخم آن مائل بسرخی و طولانی و قسمی دیگر ریز برگ و تخم آن ریزه تر از حب الرشاد و مراد از مطلق آن این است
و بهترین آن بستانی است **طبیعت** بری آن در سوم گرم و در آخر دوم خشک بستانی آن در دوم گرم و در اول خشک **افعال و خواص آن** مفتح سده جگر و سپرز
و جالی و مدر بول و مفتت حصاة و مولد منی و محرک جماع و محلل ریاح و هاضم طعام و ضماد آن با زهره گاو جهت ازاله آثار قروح و بدستور طلای آب آن با زهره گاو جهت کلف
مفید و خوردن آن ناشتا جهت دفع بدبوئی زیر بغل و خوردن شراب بجای بالای آن جهت گزیدن ابن عرس و غیر آن نافع و گویند از خواص آنست که چون آب آنرا بکهنه
و درخت انار ترش را بآن تنقیه نمایند شیرین گردد و چون نخود خشک را بآن پرورده نمایند و بیاشامند تولید منی نماید و بسیار مجرب است گویند چون بگیرند برگ و شاخ
و تخم آنرا در هاون نرم بکوبند و در ظرفی پهن کنند تا خشک گردد و ثانیاً در هاون اندازند و بکوبند و شیر تازه دوشیده بر آن ریزند و تخم آنرا نرم بکوبند و بر آن بپاشند
بدفعات و مخلوط نمایند تا آنکه مانند خمیر گردد و قرصها ساخته در سایه خشک نمایند و نگاهدارند عند الحاجة استعمال نمایند بسیار طیب و نیکو است **المضار** مصدع
و مورث سدر و سبحر و مظلم بصر و در حدیث آمده که هر که در شب جرجیر بخورد رگ جذام از دماغ او بحرکت در می آید و نزف الدم او را عارض میگردد و بعد از خواب و در
حدیث دیگر وارد است که احداث برص مینماید شب خوردن آن مصلح آن کاسنی و خرفه و سرکه است و بری آن مدر ادرار بول و محرک باه و با اغاظت و تیزتر از بستانی است
خصوصاً تخم آن و تخم آن که حب الرشاد است در خواص مذکوره قویتر از برگ آن قوی الجلا است و آشامیدن آن با آب گرم مقئی بلغم و بازر و تخم نیمبرشت محرک باه و منعظ
و مسمن بدن و ضماد آن جهت کلف با عسل جهت بهق و نمش و با زهره گاو جهت شقاق ناخن مفید و اکثار آن مهیج دم و ثوران آن و انصباب مواد باعضای ضعیفه
مصلح آن شیر تازه دوشیده مقدار شربت از بستانی آن تا پنج درهم و از بری آن تا سه درهم بدل آن بوزن آن تودری یا تخم زردک بری یا تخم پیاز است **جرجیر
الماء** قرة العین است و در حرف القاف انشاء الله تعالی خواهد آمد **جرمیلک** بفتح جیم و سکون را مهمله و کسر میم و سکون یا مثناة تحتانیه و فتح لام و سکون کاف
بلغت کوهستانی و لرستانی و جاثلیق اسم دوائی است که ترکان الجنابات آزار نامند **ماهیت** آن بیخی است بسطبری انگشتی و طول آن زیاده بر شبری و رنگ ظاهر
آن مائل بسیاهی و باطن آن سفید و با صلابت و طعم آن شیرین و ساق آن قریب بذرعی و برگ آن طولانی بقدر شبری شبیه بزبان و سبز تیره و لطیف و برگهای ساق
اطراف اعلای آن بقدر برگ بید و گل آن کبود و از گل بنفشه هندی بسیار کوچکتر و مستعمل بیخ آنست **افعال و خواص آن** چون بکوبند و بر بیخ دندان
بپاشند … که ازان … و شراب … آن … دو دفعه جهت رفع لقف دندان و … گوشت بن دندان مجرب و آشامیدن آن جهت
رفع زخمهای باطنی و اورام احشا و ضماد آن جهت جبر کسر و رفع جمیع زخمها و تشنج آن مفید **چرونجی** بکسر جیم فارسی و فتح را مهمله و سکون واو و خای نون
و کسر جیم و یا **ماهیت** آن مغز ثمر درختیست هندی در اکثر کوههای هند میشود و درخت آن بمقدار نارنج متوسطی و برگ آن به بزرگی برگ انجیر و لیکن نشریف و ثمر آن شبیه
بثمر قهوه و آلو بالو و فالسه و از آن بزرگتر و آنرا بهندی پیاره نامند و پوست خارجی آن نازک و در خامی سبز و بعد رسیدن بنفش و لحم آن در خامی سخت و بعد رسیدن
نرم و سبز و بستی رنگ و چاشنی دار میباشد و آنرا میخورند و در آب حل کرده افشرده میسازند و بر آب نیز میریزند و مغز آن که در زیر لحم آن است در غلافی خشبی اندک صلب
از پوسته پسته نازکتر و ضخیم تر از پوست حبة الخضرا و مغز آن بمقدار نصف نخود کوچکی و تخم آلو بالو و چرب و شیرین و لذیذ و بعضی این را حب السمنه دانسته اند و شاید

غیرآن باشد زیرا که هیات درخت ثمر این بهیأت درخت چرو بجی نیست چنانچه انشاء الله تعالی خواهد آمد **طبیعت** آن گرم در دوم و تر در اول **افعال و خواص**
آن جالی و منعض و مسمن بدن و کثیرالغذا و در اکثر افعال قریب بحبة السمنه و چون نرم بسایند و تنها یا با ادویه مناسبه بر بثره بمالند بثره را صاف گرداند بسبب
جری
جلائی که دارد و تخم آن سرد و تر و دافع مضرت صفرا و غلیان خون و تشنگی است **جری** بکسر جیم و راء مشدده و بلغت عربیت بفارسی مارماهی و بمصری تیلوروس و
سلوریس و بیونانی سلوریس و بهندی گچیا مچهلی نامند **ماهیت** آن ماهی است عظیم الجثه فربه که در دریای مصر بهم میرسد سیاه رنگ و بی فلس و باستخوان کمی
و شارب آن مانند مار باریکی و دراز و سر آن طویل و دهن آن مستطیل مانند خرطوم و گوشت آن رخو بالزوجت و با سهوکت بسیار و یهودان آنرا منجور نیند و حکیم میر محمد
مومن نوشته که در تنکابن آنرا اسبلی و در مازندران کلیس نامند **طبیعت** غیر نمک سود آن گرم و تر و نمک سود آن گرم و خشک **افعال و خواص آن**
و با قوت جاذبه قویه خوردن گوشت تازه آن کثیرالغذا و مولد خون بلغمی و منقی و مصفی قصبه ریه و صوت و ملین بطن و جهت سل و نفث الدم نافع و گفته اند ملح آن جهت
امراض مذکوره سوای سل و نفث الدم انفع بسبب قوت جلای آن و آشامیدن خون آن نیم اوقیه باهموزن آن سرکه قاطع خونی است که از حلق آید و جلوس در طبیخ ملح آن جهت
قرحه امعا در ابتدا و جذب مواد بسوی ظاهر بدن و بدستور و حقنه آن بمقعده و حقنان آن جهت عرق النسا بعید و ضماد نمک سود آن جهت جذب خار و پیکان و جذب مواد بسوی
ظاهر جلد **المضار** گفته اند مولد بلغم لزج و بطی الهضم و مضر گرده و محدث برص است **مصلح** آن نمک سود نمودن و با سرکه و نعناع و صعتر و آبکامه و سکنجبین خوردن است **فصل الجیم**
جزر
مع الزاء المعجمه جزر بفتح اول و ثانی و راء مهمله معرب گزر فارسی است و نیز بفارسی زردک و بهندی گاجر نامند **ماهیت** آن بری و بستانی میباشد بری
آنرا بیونانی اسطافالیوس و اغریوس نامند و بعضی شقاقل دانسته اند و سهو است و بستانی آن دو نوع میباشد بیخ یکی طویل و یکی مستدیر سرخ و زرد و برگ آن
شبیه بشاهتره و از آن عریضتر و طعم آن اندک تلخ و ساق آن پراکنده و خشن و گل آن چتردار مانند شبت و سفید و در میان آن چیزی ریزه مانند نیم و بنفش و بهترین
آن سرخ و شیرین و شاداب کم ریشه بستانی آنست **طبیعت** آن در دوم گرم و تر و بعضی در اول تر گفته و با رطوبت فضلیه **افعال و خواص بستانی آن** ملطف
و منفخ شده جگر و مقوی معده و ملین و مبهی و زیاده کننده جوهر منی و منعظ و جهت قطع بلغم و سرفه و درد سینه و معده و جگر و اخراج سنگ گرده و مثانه و ادرار
نمودن بول مفید اعضاء الصدر جهت ذات الجنب و سرفه مزمن اعضاء الغذا عسر الهضم و مربای آن سریع الهضم و جهت استسقا مفید اعضاء النفض و مسکن مغص
و مدر بول خصوصا بری آن و بدستور بزر بری آن که دو قوه باشد و همچنین برگ آن مهیج باه است خصوصا بزر بستانی آن که نفع آن زیاده است و حمول آن و شراب
تخم آن جهت عسر حبل نافع و چون بیخ و برگ آنرا در آب جوش دهند و نطول نمایند و یا بشویند با آن اطراف صبیان را یعنی دست و پای ایشان را جهت تحلیل خون
منجمد شده در آنها بسبب سردی نافع و مربای آن با عسل بغایت مبهی و مقوی احشا و رحم و هاضمه و با افاویه مناسبه جهت تقویت کبد بارد و تجفیف رطوبات معده
و زیادتی تقویت باه و اعانت بر جماع انفع و حلوای آن نیز تنها یا با ادویه مناسبه قریب است بمربای آن و لذیذتر از آن و مخلل یعنی پرورده آن در سرکه
جهت ذابه و تحلیل سپرز بعدیل و مقوی معده و جگر بارد و دوشاب آن قریب بمربای آنست و الطف و اقوی از آن و نبیذ آن که آب افشرده آنرا با ربع آن عسل
بجوشانند و در خم کنند و بگذارند تا بجوش آید و مسکر گردد بغایت مست کننده و بطی الانحدار و مصدع و عرق آن که با ادویه مناسبه گرفته شود در جمیع آثار نابت آ
قمر است و اندک مسکر و ضماد برگ آن جهت آکله نافع جرم آن بطی الهضم و نفاخ و مضر محرورین و مصلح آن ادویه حاره و آبکامه و پخته آن با گوشت بزغاله مولد خلط صالح
مقدار شربت از جرم آن تا صد و شصت مثقال و از مربا و حلوای آن از ده مثقال تا بیست مثقال و از نبیذ آن تا پنجاه مثقال و از عرق آن تا هفتاد مثقال و تخم آن که
باه و درین باب از اصل آن قویتر و عسر حبل را نافع و مانع مغص و در سائر افعال مانند آن و چون بگیرند آنرا با هموزن آن تخم شلغم بری را مجوف نموده در آن پر کنند
و سر آنرا بسته در زیر آتش طبخ دهند و بر آورده بیاشامند جهت اخراج سنگ گرده و مثانه و عسر البول مجرب گفته اند و آشامیدن یکدرهم آن با هموزن آن شکر جهت
وجع ساق با ضماد تخم و برگ آن باهم جهت قروح متاکله نافع مقدار شربت آن تا دو درهم بدل آن انیسون و دوقو است و جزر بری را در بلاد قزوین گزر ...
و بیخ آن بقدر انگشتی و گل آن زرد و تخم آن در غلافی خارناک و در دوقو مذکور خواهد شد **طبیعت** تخم آن در اول سوم گرم و در آخر اول خشک **افعال و خواص آن**
با حدت لذع و در جمیع افعال سوای باه قویتر از بستانی است و گفته اند بلکه در تقویت باه نیز اقوی است و در قوی و حمول آن جهت اخراج جنین و ادرار طمث و آشامیدن
آن جهت وجع صدر و شوصه و ظهر و استسقا و عسر البول و انتفاخ بطن و نهش و لسع هوام را مفید و معین بر حمل و گفته اند که چون آنرا آشامیده باشند و هوام شار آنجا

بگزد اذیت نیارد و خوردن خام آن جهت رفع سموم و ضماد پخته برگ و بیخ آن جهت انجماد خون که از سردی هوا باشد و حمول بیخ آن منقی رحم معین بر حمل و آویختن آن در
جزع
منازل بالخاصیت باعث گریختن هوام است از الجا مضر معده و حلق و عصب مصلح آن انیسون و حلوای جزر و شراب عرق آن در قرابادین ذکر یافت **جزع** بفتح جیم
و سکون زای معجمه و عین مهمله **ماهیت** آن سنگی است که در معدن عقیق که یمن و حبشه و کنبایت که از توابع گجرات است خیزد و بعضی شبیه بچشم با طبقات و خطوط سفید
و زرد و سرخ و سیاه و بعضی صفایحی و ذو طبقات زنگار رنگ بر روی هم الحاصل سنگ آن ذو طبقات ملون بالوان می باشد بهر قسم که آنرا ببرند و بتراشند و الوان و طبقات
آن ظاهر میشود و بطبخ دادن بنوعی خاص الوان آن خوب ظاهر و براق و بارونق میگردد مانند عقیق که بطبخ رنگین میگردد و صفایحی بشکل نگین و غیر آنرا جزع و مدور و اشکال
دیگر ملون بالوان را باباغوری و سیاه و سفید را سلیمانی و شفاف براق ملون بالوان زرد و سبز را عین الهر و بهندی لهسنیا نامند و این یعنی عین الهر مشتبه در معدن
یاقوت بهم میرسد نه در معدن عقیق چنانچه صاحب تحفه نوشته و در حرف العین انشاء الله تعالی بیان آن خواهد خواه از معدن یاقوت صلب باشد یا نرم و عین الهر
صلب بسیار اعتبار دارد خصوصا که اندرون جرم آن دو نیم خط مثل رشته باشد بسیار اعتبار دارد و نیز هنود میمنت میدانند و بقیمت گران میگیرند **طبیعت** آن
در سوم گرم و خشک **افعال و خواص آن** جالی با حدت و جهت یرقان و منع خواب بشرا و جهت عسر ولادت پیچیدن آن در موی سر زنان موثر و تعلیق آن بر اطفال
موجب سیلان رطوبات از دهان ایشان و رفع الم الصبیان و نگاهداشتن آن با خود مورث هموم و غموم و خصومت مردمان با دارنده آن و دیدن خوابهای هولناک و رفع لقوه
و اکتحال آن جهت نزول آب و رفع بیاض و سنون آن جهت تنقیه و جلای دندان و ذرور آن قاطع خون و جهت رویانیدن گوشت تازه و بردن لحم فاسد آنرا نافع
جعده
فصل الجیم مع العین المهمله جعده بضم جیم و سکون عین و فتح دال مهملتین و ها بلغت یونانی فولیون نامند **ماهیت** آن دو نوع میباشد صغیر
جبلی گیاه آن سفید رنگ بقدر شبری و برگ آن باریک و منضر و تن و روی بالای آن مزغب و اطراف آن محیط بخارهای ریزه و بر اطراف شاخهای آن مانند قبه
و بر آن خیوط باریک سفید شبیه بموی و بر از تخم و گل آن سفید مائل بزردی و ثقیل الرائحه و با عطریت و اندک تلخ و بشیرازی کل اربه و بستانی آن را جعده
کبیره و بفارسی عنبر بید گویند برگ آن بزرگتر و کم بوتر از جبلی و منبت آن کنار آبها و جاهای نمناک و در فصل بهار روید و تا زمستان ماند و بعد از هشت ماه
از اخذ آن قوت آن ضعیف گردد و مستعمل جبلی آن **طبیعت** آن گرم و خشک در آخر دوم و بعضی در سوم خشک گفته اند **افعال و خواص آن** با قوت تریاقیت
و مسهله و مفتحه سدد جمیع اعضا و ملطفه اخلاط و مدر بول و طمث و آشامیدن طبیخ آن در درد و اوقیه و نیم جهت تذکیه ذهن و رفع نسیان و نهش هوام و عقرب و استسقا
بارد و یرقان اسود سددی و تبهای بلغمی و سوداوی و اخراج دیدان و حب القرع و تحلیل ریاح و اوجاع جنین و عسر البول و وجع مفاصل و تفتیت حصاة و ادرار حیض
و تنقیه رحم و با سرکه جهت تحلیل سپرز و ضماد تازه آن جهت رطوبات صداع و تنقیه قروح مزمنه و اوجاع آن و التزاق و اندمال آنها خصوصا نوع کبیر آن و ذرور صغیر آن
جهت اندمال قروح ردیه و تنشیف رطوبات آنها و افتراش آن و دود کردن آن و پاشیدن آب منقوع آن نیز جهت گریزانیدن هوام نافع مصدع و مضر معده مصلح آن ... مقدار
جغد
شربت از جرم آن تا سه درهم و از طبیخ آن تا بیست مثقال بدل آن پودنه کوهی و در تحلیل ریاح شیح و در اخراج کرم معده یک وزن و دو ثلث وزن آن پوست بیخ انار تازه
و در ادرار سلیخه است و اکتحال عصاره آن با عسل جهت حدت بصر نافع **فصل الجیم مع الغین المعجمه** چغد بضم جیم و سکون غین معجمه و دال مهمله اسم فارسی
بوم است **ماهیت** آن مرغیست که در روز قوت باصره آن بسیار ضعیف میگردد و بسبب نور آفتاب بحدیکه نتواند از آشیانه و جای خود بر آید و پرواز نماید و اقسام
می باشد یکی بزرگ جثه و آنرا بفارسی بوق و شاه بوم و بترکی سارو قوش و بهندی الو نامند و قسم اوسط سیاه رنگ و آنرا چغد و در تنکابن کوره بوم و بهندی
چیله و قسم صغیر آنرا بترکی بیلاق و قسم کوچکتر از همه که تن آن بقدر قمری و سر آن بمقدار نارنج کوچکی است آنرا مرغ حق و بهندی پیچه نامند **افعال و خواص**
آن خوردن گوشت آن مورث ابلهی و بیوقوفی در جمیع امور و آشامیدن خون و زهره آن با خاکستر چوب گز و عسل آمیخته جهت سلسل البول و بول در فراش و اکتحال خون ...
جفت افرید
آن جهت شبکوری و لطوخ دل آن جهت فرج گرما گرم بروی صاحب لقوه و کردن او نافع و قطور مغز آن با روغن بنفشه در سوراخ بینی طرف موافق صاحب شقیقه از مجربات
و طلای خون آن ... جهت رستن شعر و گفته اند از خواص است که چون آنرا بکشند یک چشم آن مفتوح و یک چشم آن مطموس میباشد و تعلیق مفتوح آن باعث بیداری
و مطموس آن مورث خواب است **فصل الجیم مع الفاء** **جفت افرید** بضم جیم و سکون فا و تاء مثنات فوقانیه و مد الف و فتح فا و کسر راء مهمله و یا و دال
مهمله انطاکی گفته لغت یونانی بمعنی مزدوج و ترد ما مشهور بخصیة الثعلب است و بغدادی گفته اسم فارسی است و معنی آن المخلوق زوجا است و ابن الهر مینامید

چکی

مسها بدازو نافی بودن آن و غیر خصیة الثعلب است ولیکن در تقویت باه ازان اقوی است **ماهیت** آن گیاهی است بقدر شبری با شاخهای بسیار و باریک و برگ آن ریزه تر از برگ گو و انبوه و ملاصق بهم و به نزدیک ساق آن غلافها شبیه ببلیله و بادام تازه چهار عدد و اطراف آنها خاردار و اندرون هر غلافی سه پرده و در طول و در هر پرده تخم شبیه بحلبه و صنوبری شکل و منابت آن بلاد شام و روم **طبیعت** آن در دوم گرم و در اول خشک و با رطوبت فضلیه و انطاکی در آخر دوم خشک گفته **افعال و خواص آن** در تقویت باه قوی تر از خصیة الثعلب و محلل ریاح و مسکن مغص و اوجاع مفاصل چون هفت مثقال تخم آنرا با گوشت بره یکساله بجوشانند وصاحب استسقای طبلی و لحمی بکیفیت بآن مداومت نماید و آب آنرا بیاشامد زائل گردد و مربای آن با عسل بغایت محرک باه و نطوخ آن بر انثیین جهت تحلیل ورم و ریح آن نافع مضر گرده مصلح آن کثیرا مقدار شربت آن دو درهم بدل آن شونیز است جفت بوست ملاصق لبوب است و بر طلع نیز اطلاق مینمایند و جفت البلوط در بلوط مذکور شده و از مطلق این اسم مراد آنست

فصل الجیم مع الکاف * **چکی** بفتح جیم فارسی و کسر کاف مشدده و یا **ماهیت** آن ثمر درختیست هندی که بهندی و بنگالی کتهل نامند و در بنگاله نسبت ببلاد دیگر وفور دارد و خوب میشود و درخت آن عظیم و برگ آن بزرگتر از درخت گردکان و از درخت چنار که چکره و برگ آن بزرگتر از برگ نارنج و ترنج و در شکل شبیه بآن و اندک ضخیم تر از آن و چوب آن زرد رنگ و کهنه سالخورده آن زرد تیره مائل بسرخی و ثمر آن از تنه درخت و شاخهای آن می آید و آنچه نزدیک تر بیخ آن باشد بهتر و شیرین تر میباشد و میگویند در زیر زمین از بیخ آن نیز بر می آید و آن بسیار شیرین و لذیذ و شاداب می باشد و ثمر آن در بزرگی و کوچکی مختلف میباشد کوچک آن مانک انار هندی و کمتر ازین نیز دیده شده و در آن دو سه دانه که بهندی کوده نامند میباشد و بزرگ آن مانک سن هندی که دوازده من تبریزی است می شود و دران صد عدد و زیاده هم کوده میباشد و پوست آن در خامی سبز و بعد رسیدن زرد و بعضی زرد تیره و مائل بسرخی و ناهموار و دانه دار و بر دانهها گویا اندک خاری بر آمده و هر چند دانهای آن درشت تر و بزرگتر باشد اغلب آنست که دانهای اندرون آن نیز بزرگ تر و شیرین می باشد و بهات کتهل و درخت مانند شکنبه حیوانی است که بر گردانید و حمل آنرا بالا کرده جوف آنرا مملو از چیزی کرده باشند و آن اصناف می باشد بعضی دانهای آن کوچک و نرم و بدبوی و این زبون ترین قسم آنست و بعضی دانهای آن متوسط و بعضی شیرین و بیریشه و شاداب و شکفته و خوشبو و این را کهاجه نامند و بعضی دانهای آن بسیار لطیف و بیریشه و شاداب و در دهن آب میشود و اگر از جوف آن بر آورده زمانی بگذارند خود بخود گداخته آب میگردد و این بهترین اصناف است و زود هضم میگردد و کم نفخ و کتهلیکه دانهای آن نرم و لزج باشد نفاخ و بطی الهضم است و بین دانهای آن چیزهای اندک نازک طولانی متصل بدانه آن می باشد چهار ناتش و در بنگاله آنرا چاپنی نامند و بعد بر آوردن آنها را جدا نموده میخورند زیرا که آنها اندک صلب و ثقیل و نفاخ اند و مردم کم مایه آنها را نیز میخورند و نیز در جوف آن پردها و ریشها می باشد که از پوست آن روئیده و واسطه شده میان دانهای آن و تخم آن که در جوف دانه آنست اندک صلب بالای آن پوست نازکی و خام آن غیر مستعمل بلکه تخم آنرا با آتش بریان کرده با نمک میخورند لذیذ میباشد گویند مصلح او با شهم ثمر آنست و نیز مردم بنگاله تخم آنرا در ماهی بطور دوپیازه و قورمه گوشت نیز میپزند خوب و لذیذ می شود و چوبی که ثمر آن بدان درخت پیوسته و تا واسطه ثمر آن رسیده بسطبری انگشتی و تا بقبضه دستی است و بطول یک شبر تا یکذرع تا بحسب کوچکی و بزرگی ثمر آن و آنچه ازان در جوف ثمر است اندک نرم میباشد خصوص طرف اعلای آن و آن چوب را بهندی و بنگاله موسله کتهل نامند و بر اطراف آن و قریب بپوست آن خصوص محل اتصال آن بدرخت لعوق بسیار چسبنده لزجی میباشد که آنرا بهندی لاسه کتهل نامند و هر جا که برسد بدشواری ازان جدا میگردد و تا دست را بروغن چرب نمایند خوب جدا نمیشود چنانچه شنیده شد که اهل هند و بنگاله نزدیک سرکتهل را در هنگام خامی که در آن وقت لاسه آن بسیار چسبنده می باشد بریده یا خراشیده و تیغ زده لعوق آنرا گرفته بکاه آلوده خصوص بکاه برنج که بفارسی پیال برنج و بهندی نروه گویند ازان آلوده آن کاه را در صحرا متصل کام که شیر می آید و آدم و گاو و بز و گوسفند را ضایع میکنند پهن نموده طعمه مثل بز و یا میش انجا بسته و در کمین بالای درخت می نشینند و چون شیر بطمع طعمه داخل آن کرد بد کاه لاسه آلوده بر دستهای آن می چسپد برای جدا کردن آن اعضه دستها را بر سر و صورت میمالد و بر سر و صورت می چسبد و چشمها بند میشود و بعد ازان اعضه میغلطد که در تمام بدن آن می چسبد که بدن آن نظر نمی آید گویا توده کاه میشود و بس مردمان از درخت پائین آمده چوبهای سنگین اینقدر میزنند که بسهولت همه استخوان آن شکسته می میرد و نیز بهمین طور آهو و گوزن و دیگر حیوانات را زنده میگیرند و صیادان طیور بر سر نیها نیز آلوده با آهستگی هر طیور که بر اشجار نشسته باشند میرسانند بر آنها می چسپد پس آنها را میگیرند **طبیعت** ثمر آن در آخر دوم گرم و در اول آن خشک و با رطوبت فضلیه **افعال و خواص آن** مبهی و منعظ و ممسک و نفاخ و بطی الهضم و ثقیل و مسمن و مولد

خون غلیظ سوداوی و امراض حادث ازان و مصلح آن نمک و موز و آب سرد بالای آن خوردن و در بعضی امرجه بالکره تازه خوردن و مربا و حلوای آن نیز بسیار لذیذ میگردد ولیکن باید که اندک نارس و بی ریشه باشد که آنرا مربا پزند و با حلوا سازند و قدری مشک و زعفران با گلاب سوده در آخر داخل نمایند و ضماد چوب میان آن یعنی موسله آنرا چون بسوزانند و به تنهائی و یا با فضله کبوتر و اندک آهک منفجر کننده دمامیل و اورام و مفرح جلد است و گویند کار خواص آنست در خانه که باشند مار دران خانه داخل نمیشود و چندان اصلی ندارد و چون بر برگ نازک آن قدری روغن گاو تازه بمالند و بر زخم کهر کهره که از قروح ساعیه است گر ببندند انشاء الله تعالی ملتئم گردد

چکوتره — بتاوی

چکوتره بفتح جیم فارسی و کاف و سکون واو و فتح تاء مثناة فوقانیه و راء مهمله و ها لغت هندی است و بتاوی نیز نامند **ماهیت** آن نوعی از لیموست درخت آن از درخت نارنج عظیم تر و برگ و گل آن نیز از برگ و گل نارنج بزرگ تر و ثمر آن بزرگ تا بقدر هندوانه متوسطی و پوست آن ضخیم تر از پوست نارنج و مغز آن سرخ رنگ چاشنی میخوش و کم آب تر از نارنج و در بلاد گرم سیر است کثیر الوجود و در بنگاله از همه بلاد هند خصوص در هوگلی بهتر میشود و شاداب و شیرین و ترشی کمی که بدون قند میخورند **طبیعت** آن سرد و تر در دوم **افعال و خواص آن** قریب بنارنج است

چکوند

چکوند بفتح جیم فارسی و کاف و سکون واو و خفای نون و دال چهار نقطه هندی لغت هندیست و آنرا پنوار نیز نامند **ماهیت** آن گیاهی است هندی بقدر دو ذرع و برگهای آن ریزه مخروطی شکل معکوس یعنی طرف عریض آن بالا و باریک آن پائین متصل بشاخ و در وقت طلوع آفتاب باز میگردد و تمام روز باز میماند و بد بو و تلخ و تخم آن در غلافی شبیه بماش و تخم ترب و دانه آن نیز شبیه بدان الا آنکه عریض تر و اندک طولانی و لوبری شکل و بسیار صلب که تا چند روز در آب گرم نخیسانند نرم نمیگردد و سائیده نمیشود و بعضی گفته که سنگ سبوبه همین است و بعضی غیر آن دانسته اند **طبیعت** آن گرم و خشک در دوم **افعال و خواص آن** محلل و جاذب و القوبا جهت دفع اذیت باد و اکثر امراض جلدیه مانند قوبا و بهق و جرب نافع و خوردن برگ پخته آن و آشامیدن آب نقوع تخم آن و ضماد سائیده جرم آن بتنهائی و یا با اندک گوگرد زرد خالص که بهندی امله سار نامند و یا با اندک قیقهر که بهندی ال گویند نافع بشرط تکرار عمل و مداومت بدان چند روز و چون آنرا در ظرفی کرده و در جای گرم مانند پشت اجاق تا یکهفته بگذارند تا خوب بخیسد و بجوش آید پس بسایند بتنهائی و یا با ادویه مناسبه برقوبا ضماد نمایند انفع است و ضماد سائیده آن با آب لیمو جهت برص با تکرار استعمال نافع و گویند پخته آن که با ماست ممزوج کرده در آفتاب گذارند تا بجوش آید جهت داء الثعلب که موخوره نامند و قوبا را نیز نافع با تکرار عمل که اولا موضع علت را خوب بمالند که سرخ و قریب بخون آلوده گردد پس بمالند و خوردن برگ پخته آن بطریق سلوق از برای دفع وباء امراض مذکوره مجرب چنانچه نقل است که در سالی در بنگاله قحطی افتاده و در قریه از قرای آن وبا هم رسیده و مردم آن قریه بکوهستان حوالی آن رفتند کسانیکه این گیاه را خوردند از وبا نجات یافتند و کسانیکه نخوردند اکثر هلاک شدند و ضماد پوست بیخ آن با ثقل وزن آن زاج سفید با آب لیمو که خوب نرم بسایند و اندک رقیق باشد جهت رفع قوبا مجرب با تکرار عمل و خوردن آن نیز که حب بسته مقدار یکتوله آنرا ناشتا بلع نمایند تا سه روز و بعضی تا یکدو دو اجابت مینماید اما باید که آنچه برای خوردن است زاج آنرا بریان نموده باشند و وزن آن کم باشد که در یکتوله پوست بیخ آن یک ماشه زاج باشد بلکه ازین هم کمتر و بعضی از جهه و آن بسیار تلخ میباشد والعلم عند الله تعالی

در وقت غروب آفتاب برگهای آن ژولیده هم پیوسته میباشند و تمام شب چنان میماند مع

جلاب

فصل الجیم مع اللام * **جلاب** بضم جیم و فتح لام مشدده و الف و باء موحده **ماهیت** آن از جمل اشربه است که جهت تقویت قلب و رفع خفقان و توحش و مالیخولیا و امثال اینها ترتیب میدهند و با عرقهای مناسبه می آشامند دستور ساختن آن آنست که بگیرند نبات سفید و یا شکر سفید مقدار یکمن و باسه من گلاب بر آتش ملایم بجوشانند و کف آنرا بگیرند و صاف نمایند تا بنصفه رسد پس یکدرهم زعفران بگلاب سائیده داخل نمایند و در ظرفی نگاهدارند و عند الحاجت با آب سرد و یا با یکی از عرقهای مناسبه حل کرده تخم بالنگو و یا فرنجمشک و یا ریحان و یا امثال اینها بر آن پاشیده بنوشند و اگر حرارت در مزاج غالب باشد بزر قطونا بر آن بپاشند و اگر برودت غالب باشد عنبر و مشک از هر یک دو دانگ داخل جلاب نمایند و در آخر طبخ جلاب طبخی عبارت از همین است

جلاپا

جلاپا بفتح جیم عجمی و لام و الف و فتح بای فارسی و الف دوائیه جدیدیست که در عرض جدید در بلده مسمی بجلاپا یافت میشود و اطبای آن بلد خواص آنرا یافته ببلدان دیگر برده و بانگلیسی جلب نامند **ماهیت** آن بیخ گیاهی است غبر و کهنه آن مایل بسیاهی در شکل فی الجمله شبیه بشلغم و چغندر کوچک و بی تلخی بی طعم و رائحه غالبی که مسکره طبیعت باشد و آنرا بریده و یا چهار شق نموده خشک کرده از انجا می آورند **طبیعت** آن گرم و خشک در دوم **افعال و خواص آن** با قوت مسهله بیغائله و اندک قابضه و غیر مسکره طبیعت چنانچه ریوند است و خطر که مازریون و غیر آن دارند ندارد و واحدات گرمی نمی نماید و جهت اکثر امراض مانند صداع کهنه و صرع و نوازل قدیمه و سرفه کهنه و حمیات مزمنه و وجع گرده و ظهور عرق النسا و مفاصل و قولنج و استسقا و یرقان و امثال اینها نافع و طریق استعمال آن آنست

اسهال آنست که مقدار یکدرهم تا یکمثقال آنرا نرم کوبیده بیخته با پنج مثقال گلقند سرشته بخورند و بالای آن عرق رازیانه و یا انیسون بیاشامند که معین بر عمل آنست
و از برای رفع امراض معجون آن با ادویه مناسبه و نیز نقوع آن در آب که یک شبانه روز آنرا نیم کوفته در آب بخیسانند و صاف نموده با شکر و یا با شربت ورد و یا با شربت نیلوفر
و با امثال اینها بحسب حاجت بیاشامند مقدار شربت آن از نیم درهم تا دو درهم بدل آن محوقان است که آن نیز از ادویه جدیده است و در حرف المیم انشاء الله
تعالی خواهد آمد **جلد** بکسر جیم و سکون لام و دال مهمله بفارسی پوست و بهندی چمره و کهال نیز نامند **ماهیت** آن معلوم است و بهترین آن جهت اکل پوست — جلد
بره و بزغاله یکساله فربه است والذ همه پوست مرغ فربه بچه است **طبیعت** آن بحسب حیوانی مختلف می باشد و نسبت بگوشت آن سرد و خشک **افعال و خواص** آن
آشامیدن پوست اندرون سنگدان و چینه دان آن طیور خصوصا سنگدان خروس خشک کرده سائیده با طلاء و با ماء العسل جهت وجع معده و الصاق پوست سر بزغاله
تازه ذبح نموده بر سر صاحب سرسام مفید و مجرب و پیچیدن عضو افعی گزیده در پوست تازه نیز جهت جذب سمیت آن و پوست گوسفند جهت قروح خبیثه و حکه و جرب و بر [illegible]
پوست آن جهت قطع خون جراحت تازه پیچیدن عضو ضربه و صدمه رسیده در پوست بز یا گوسفند و یا امثال آن که تازه و گرم گرم چون ذبح باشد مسکن وجع و ورم آن
و بدستور جهت تحلیل اورام بارده مفید و روغن پوست کردن جهت التیام جروح و قروح مفید که قطعه پوست کردن را در روغن کنجد انداز ندو در آفتاب مدتی بگذارند و چون آن
روغن بخرج آید روغن تازه دیگر در آن ریزند و خاکستر جمیع پوستها جهت نواصیر و سوختگی آتش و سحج جلد و ضماد سوخته پوست اسب آبی با آرد کرسنه سه روز متوالی جهت
رفع سرطان مجرب سوخته پوست قنفذ بری با روغن زیتون جهت داء الثعلب و محرق پوست افعی جهت داء الحیه مفید و آشامیدن پوست سوخته افعی که کسی اگر بدیده [illegible]
زائل کنند سمیت خود است چون پوست آنرا کنده سوخته بزودی باو بخورانند و سوخته پوست نه کفش کهنه جهت سحج عارض از موزه و کفش ها و ام که تورم نکرده باشد و جهت
سحج عارض میان رانها در حرکت و جهت سوختگی آتش نیز و تعلیق پوست ضل جهت تسکین حمیات بارده و پوست شغال جهت گزیدن سگ دیوانه و منع نرسیدن او از آن و تعلیق
پوست آن بر کمر جهت دفع بواسیر و پوست یوزینه بر درخت مانع سرمازدگی آن و گذاشتن پوست مار در لباسها و امتعه مانع کرم زدن آنست و پوست حیوانات ماکول
دیر هضم و مولد خلط صالح متین قلیل الدمویه و مصلح آن مهرا کیتن و با سرکه و مری و ابازیر و افاویه خوردن و پختن با دهان حاره نمودن و یا با انجیر و عسل خوردن و نیز
قدری از خواص جلود حیوانات در ذکر اینها بیان شده و انشاء الله تعالی میشود **جلنار** بضم جیم و سکون لام و فتح نون و الف و رای مهمله معرب گلنار فارسی است — جلنار
و این را گل انار صد برگ و هزاره نیز نامند جهت آنکه گل آن بسیار بزرگ و پر برگ میباشد و نیز گل انار نری نامند جهت آنکه ثمر نمی بندد و گر بندد [illegible]
و در هر خانه و باغی که ثمر آورد میگویند زود آنرا خراب و ویران میگرداند **ماهیت** آن بری و بستانی و سرخ و سفید و درخت آن شبیه به درخت انار الا آنکه اندک [illegible]
تری باشد و بسیار بلند نمیشود و بهترین آن فارسی است یا مصری **طبیعت** آن در اول دوم سرد و خشک **افعال و خواص** آن قابض و حابس سیلانات
و رادع و مجفف و مقوی اعضا و جهت استحکام دندان و لثه و اسهال دموی و صفراوی و رطوبی و زلق امعاء و سحج و قرحه آن و نزف الدم هر عضو و ادرار طمث و بواسیر
و جرب و حکه و منع ریختن مواد بمعده و فتق شربا و ضمادا و طلاء و چون با سرکه بجوشانند و بدان مضمضه کنند جهت بدبوئی دهان و قلاع آن و استحکام لثه و دندان
و ضماد آن جهت التیام جراحات و بدبوئی زیر بغل و منع تزاید اورام و انصباب بسوی آن اعضا و ذرور آن جهت نزف الدم قروح و سحج و لطوخ آن با سرکه و طین مغره
بر حوالی رحم مانع انصباب مواد بسوی آن **المضار** مصدع و مسدد و مصلح آن کثیرا مقدار شربت آن از یکدرهم تا دو درهم بدل آن بوزن آن اقماع رمان و یا پوست
تازه ریشه انار و یا جفت بلوط و عصاره آن که تازه آنرا کوبیده فشرده آب آنرا گرفته خشک کرده مانند عصاره لحیة التیس و یا آنکه خشک آنرا در آب جوش دهند تا قوت آن
آب باز داده شود پس بمالند و صاف کرده باز بجوشانند تا منعقد گردد در جمیع افعال قویتر و لطیفتر از جرم آنست و گفته اند از خواص آنست که چون روز چهارشنبه در وقت
طلوع آفتاب یک عدد غنچه ناشکفته آنرا صاحب رمد و معتاد این با آن از درخت بدهن بچیند و فرو برد تا یکسال رمد نکشد و مجرب دانسته اند و سفوف و اقراص آن
در قرابادین ذکر یافت **جلنجبین** بضم جیم و فتح لام و سکون نون و فتح جیم و کسر با موحده و سکون یا مثناة تحتانیه و نون معرب گلنگبین فارسی است یعنی گل — جلنجبین
گل سرشته با هموزن آن عسل که حقیقت و اصل آنست و مجازا بر معمول از شکر و گل هموزن را بفارسی گلقند و گلشکر را که گل کمتر و شکر سفید زیاده باشد گل شکری نامند — گلقند
بهترین آن آنست که نیکو محکم سرشته و گل آن خوشبو و تازه و عسل یا شکر آن خالص سفید جید باشد و بسیار باشد که باز درمین محتاج بداخل کردن عسل یا شکر شوند زیرا که اگر مقدار
از عسل و شکر کم بخمیر نیکو نمی یابد و حفظ آن نتوانند نمود از فساد و در قرابادین در حرف لام و در [illegible] اقسام آن ذکر یافت **طبیعت** عسلی آن گرم و خشک در دوم و شکری آن گرم

در دوم و تر در اول **افعال و خواص** آن هر دو نوع مقوی دماغ و معده و مجفف رطوبات غریبه و مانع صعود بخارات بدماغ خصوصا خوردن آن بعد از طعام عسلی
آن جهت مبرودین و مشایخ و کسانیکه در دماغ ایشان رطوبت غالب باشد و جهت فالج و وجع مفاصل و نقرس و تفتیت حصاة و عسر البول و با ربع آن معجون کمونی جهت تحلیل
ریاح غلیظه و قولنج و اوجاع ظهر و انهضام طعام و مداومت آن در زمستان باعث حفظ صحت و شکری آن جهت محرورین و جوانان و رفع مبادی وسواس و جنون و مرض
آن با هموزن آن معجون اسطوخودوس و نصف آن معجون بنفشه که خوب سرشته باشند مداومت استعمال بدان جهت رمد کهنه و رفع بخارات و ضعف بصر و صداع و شقیقه
و رفع سدد و دفع اخلاط محترقه مجرب است و آشامیدن مطبوخ عسلی آن با تربد و تخم کرفس که مکرر صاف نموده باشند جهت لقوه و فالج و استرخای دهان و زبان و مبادی
مفاصل و مطبوخ شکری آن با تمر هندی و عناب جهت دوار و سدر و گلقند را چون در آب طبخ دهند و مالیده صاف نمایند تا بمنزله شربت آنست شیخ الرئیس در
معالجات سل قانون نوشته که ضعیفه سل داشت و من او را بخورانیدن گلقند معالجه نمودم که تا مدتی گلقند میخورد و مقدار معتدی بصرف رسانید که مرا از بیان مقدار آن
خجالت می آید و صحت یافت **المضار** معطش و مضر کبد و مصلح آن خشخاش مقدار شربت از جرم آن تا چهار مثقال و مطبوخ آن تا شش وزن آن آب که تا بنصف رسد
تا چهار ده مثقال و قوت عسلی آن تا چهار سال و شکری آن تا دو سال باقی میماند **جلوز** بضم جیم و فتح لام مشدده و سکون واو و زای معجمه و بکسر جیم نیز آمده اسم عربی — جلوز
فندق است و بعضی بر بادام کوهی نیز استعمال مینمایند و حب الصنوبر کبار را نیز مینامند و این بجهت اشتباه جیم بحا است چه بحاء مهمله حب صنوبر است و صاحب اختیارات بدیعی
نوشته که آنچه محقق است جلوز لوز بری است و روغن و یرا زیت المرجان والسودان نیز گویند و اهل مغرب الاقصی رجان و ارقان خوانند و آن بادام کوهی است که آنرا
بجزک گویند قائم مقام جلغوزه بود در منفعت **طبیعت** آن گرم در اول و گویند در دوم خشک در اول و با اندک رطوبت فضلیه **افعال و خواص** آن مبهی و زیاده کننده
منی و جهت درد پشت و عصب و استرخاء و عرق النساء و گزیدگی عقرب و رتیلا نافع و دیر هضم و دیر از معده میگذرد و مصلح آن شکر بدل آن جلغوزه است **جلید** بفتح جیم و کسر لام — جلید
و سکون یاء مثناة تحتانیه و دال مهمله بفارسی تگرک و بهندی اوله نامند و در طبع و جمیع آثار و افعال مانند ثلج است و از آن کثیف تر و گفته اند چون تگرک را بر پارچه ای
پهن نمایند و بر گردن صاحب سلعه که در بنگاله مرضی میشود که بهندی گلگه نامند بندند باعث تحلیل آنست و لیکن وجع و سوزش بسیار مینماید و چون بر عضو یکه سوخته باشد
بمالند وجع و التهاب آنرا تسکین دهد و چون تگرک را بر زمین اندازند که آب شود و گل آنرا بر دملی که سوزش و التهاب بسیار داشته باشد بمالند تسکین دهد و چون آن گل گلوله
نموده خشک نمایند و عند الحاجت با آب تر نموده ضماد نمایند نیز همین اثر دارد **فصل الجیم مع المیم** **جمار** بضم جیم و فتح میم مشدده و الف و راء مهمله و بزای — جمار — پنیر خرما
معجمه نیز آمده و آنرا قلب النخل و لب النخل و شحم النخل نیز و بفارسی پنیر نخل نامند **ماهیت** آن چیزیست سفید رنگ شیرین قریب بطعم شیر که سر درخت نخل و موضع طلع میباشد
که چون آنرا ببرند و یا برآورند آن درخت از ثمر می افتد و دیگر ثمر نمیدهد و بهترین آن سفید تازه شیرین آنست **طبیعت** آن در آخر اول سرد و در وسط آن خشک
افعال و خواص آن مقوی معده و احشاء و قاطع اسهال خون بغیر آن و جهت نفث الدم و درد سینه و رفع خشونت آن و حلق و نیکوئی آواز و تصفیه آن و جهت
سرفه و غلبه صفرا و غلیان خون و منع تحلیل ارواح خصوصا روح طبیعی و جذب حرارت غریبه از بدن و رفع قی صفراوی و خمار و ضرر نبیذ و لاعی کرده تا [illegible]
طبیخ آن نافع خصوصا با شکر و ضماد آن جهت گزیدن زنبور **المضار** مضر ریه و مولد ریاح و خلط خامی و بطی النزول از معده و مصلح آن عسل و سکنجبین و خرما و زنجبیل
پرورده بدل آن حماض است **جمجم** بکسر دو جیم و سکون دو میم **ماهیت** آن بیخی است شبیه بزردک بری باریک و دراز و اندرون آن سفید و بیرون آن — جمجم
مایل بسفیدی و زردی و خوشبوئی و با اندک تلخی و تندی و شیرینی و از بلاد چین خیزد و از آنجا بنجارا و سمرقند و سایر بلاد برند در کوه سند آنرا با سوزن زرین از زمین بر
می آورند و در لرستان آنرا کزموشان نامند و ساق و برگ آن شبیه بزردک است **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن جهت خناق
و ربو و سرفه و ضیق النفس و نزف الدم و ذات الریه و ذات الجنب و نیم مثقال آن جهت خفقان شربا نافع و نیز استعمال آن با بهمن سرخ و سفید و شکر است جهت
تحریک باه و مربای آن در جمیع افعال قویتر و در قرابادین ذکر یافت **المضار** مضر سپرز مصلح آن صمغ عربی مقدار شربت آن نیم درهم بدل آن سه وزن آن سکنجبین ابن الدولی
گفته که از یکمثقال تا یکمثقال و نیم آن با جلاب رافع خفقان حار است و از مجربات است **جمد** بفتح جیم و سکون دال مهمله بفارسی یخ نامند و در طبیعت و افعال مانند ثلج است — جمد
و از آن لطیفتر و خوبی و بدی آن تابع آبی که از آن منجمد میگردد و بر میگردد و جهت حیضه و تبهای صفراوی و محرقه بغایت نافع و ضماد آن بر پیشانی جهت منع رعاف
مجرب و چون چشم کسی از سردی برف و یخ و هوای بسیار سرد ورم کرده و درد نماید میلی یخی که در میان تنه یا شاخه اشجار منجمد شده باشد باندرون چشم بکشد مفید است

جمست

ورم و در آن زائل میگردد و مضر اورام باطنی و اعضا است **جمست** بفتح جیم و فتح میم مشدده و سکون سین مهمله و تاء مثناة فوقانیه **ماهیت** آن سنگیست در صفرا که مادهٔ آن
در سه منزلی مدینهٔ طیبه بهم میرسد بعضی از آن سفید و بعضی سرخ و بعضی آسمانگونی و تا مقدار یک رطل میشود و در معدنی که در انجا است تکون می یابد و گفته اند مادهٔ تکون آن زیبق
قلیل ردی و کبریت کثیر جید است و ضعیف النضج و طبخ تام که نیافته باعتبار نقصان حرارت والا یاقوت میگشت و بهترین آن سرخ ارغوانی شفاف است **طبیعت** آن گرم
و خشک در سوم **افعال و خواص آن** آشامیدن آن محلل اورام و رافع خفقان و غثیان و غشی و مستی و طلای آن جهت ورم چشم و خراج و پوشیدن انگشتری مصنوع
از آن جهت نقرس و قضای حاجات و محبوبی نزد خلایق و در زیر سر گذاشتن باعث دیدن خوابهای مشوش مقدار شربت آن تا نیم درهم و در ظرف مصنوع از آن اکل

جمل

و شرب در آثار مانند آشامیدن جرم آنست **جمل** بفتح جیم و میم و لام بعربی ابل نیز و بفارسی شتر و بهندی اونت بضم الف و خفای نون و سکون واو و تاء هندی
نقطه هندی و بچه آنرا بعربی جزور و اجل نامند **ماهیت** آن معروفست از حیوانی زیرکتر است از حیوانات دیگر چون رنجور شود برگ بلوط خورد و چون آنرا مار گزد خرچنگ
خورد و بهترین آن یکساله فربه اعرابی راعی سرخ رنگ و اشقر است **طبیعت** آن در دوم گرم و در اول سوم خشک **افعال و خواص آن** خوردن گوشت آن
مقوی باه و اعضای منعظ قوی و جهت تب ربع و عرق النسا و وجع ورک مزمن و یرقان اسود و حرقة البول نافع و طلای گوشت سوخته آن جهت قوبا و طلای تازه آن
که هنوز گرم باشد جهت کلف مجرب و جگر آن رافع نزول الماء عین و مقوی باصره و طلای پیه آن بواسیر را مفید و نگاهداشتن آن در هر جا که خواهند گریزانندهٔ مار است و ادخال
و مداومت اکل زهره آن مورث کوری و حمول مغز ساق آن با پشم بعد از طهر سه روز متوالی معین بر حمل و تقویع سرگین خشک آن قاطع رعاف و آشامیدن آن با ادویه
مناسبه جهت صرع و ضماد تازهٔ آن جهت خنازیر و بثور و بخور و طلای آن جهت ثآلیل مؤثر و خوردن کوهان آن جهت تنقیه رحم و بواسیر و قطع خون و شقاق و تفتیح بواسیر
بچه کاه نخوردهٔ آن بغایت مقوی باه و منعظ و منجد کنندهٔ جامد و گدازندهٔ منجمد از اخلاط و منی و مسمن بدن و آشامیدن کف دهن آن در حین مستی مورث جنون و حک
آب بودنه در دماغ جمل باعث زوال مستی آن و آشامیدن شیر آن جهت استسقا خصوصا با بول آن مجرب و در قرابادین و در مقدمهٔ این کتاب نیز دستور آشامیدن
آن ذکر یافت و بول آن تنها نیز مؤثر و مدر قوی و مسهل زرداب جهت سرفه و زکام و ورم جگر و استسقا و یرقان و سدهٔ جگر و تقویت باه و در رفع مستی بسرعت بوییدن
آن جهت تفتیح سده مستقاة و رفع جشم و قطور گرم کردهٔ آن در گوش مسکن وجع آن و جهت رفع ثقل سامعه مؤثر و نطول جوشانیدهٔ آن با حرمل جهت نقرس و فالج و خدر و اورام
مجرب و ذرور موی نازک آن جهت تنقیه و اندمال قروح و سوخته آن جهت قطع سیلان خون جراحات و سعوط آن جهت حبس رعاف و بستن موی آن بر ران چپ رافع
سلسل البول و بستن کنه شتر بر آستین عاشق باعث زوال عشق آن و چون گندم را بعرق آن تر کرده بخورد طیور دهند بیهوش شوند و کف دهان آن نیز همین اثر دارد
و گوشت آن غلیظ و ردی الکیموس و ثقیل و مولد خون سوداوی مصلح آن با نمک و شبت و ادهان و بازیرهٔ کابلی جوشانیدن و فلفل و کرویا و زیرهٔ کرمانی داخل کردن و یا با
خردل خوردن و بعد از آن سرکهٔ خالص و آب کامه با سرکه که بر مخلل یا با اشترغار آشامیدن محرور المزاج را و برای غیر او جاع مفاصل مبرود المزاج را مربای زنجبیل

جمهوری

جمهوری بفتح جیم و سکون میم و ضم ها و سکون واو و کسر راء مهمله و سکون یا **ماهیت** آن شرابی است که مثلث را با آب بجوشانند تا آب بسوزد و مدتی
بگذارند پس استعمال نمایند و بعضی شراب انگوری سه ساله را جمهوری نامند و دیگر گفته که آب انگوری است که جوشانیده تا بنصف رسیده باشد پس در خم کرده
آنرا شراب سازند **طبیعت** گرم و خشک **افعال و خواص آن** منضج و محلل و مشهی و مبهی و معین بر جماع و سریع الانحدار و مولد خون صالح غلیظ و مسخن

جمیز

احشا است **جمیز** بفتح جیم و فتح میم مشدده و سکون یای مثناة تحتانیه و زای معجمه و بیونانی اسقومغری یعنی تین الاحمق و بهندی گوکر و چون در جوف ثمر آن
پشه میباشد لهذا آنرا ثمر پشه میگویند **ماهیت** آن ثمر درختی است شبیه بانجیر و شیر آن بسیار غلیظ و برگ آن شبیه برگ توت و در سالی سه مرتبه و چهار مرتبه نیز ثمر
میدهد و ثمر آن بی گل از ساق آن بر می آید بمقدار آلوچه سبز و سفید رنگ و بعد رسیدن بعضی سرخ میگردد و تخم آن ریزه‌تر از تخم انجیر و در بعضی بلاد خود پخته میگردد
تا آنکه آنرا تیغ نزنند و منبت آن بلاد شام و حوالی آن و در هند و بنگاله بسیار است بلکه در این هر دو بلد انواع میباشد و شیر آنرا بدین نحو میگیرند که شاخ آنرا خراشیده
بقسمی که باصل درخت نرسد و در ایام بهار پیش از آنکه ثمر آید و آنچه از آن بر آید بصدفی جمع نمایند یا در ظرف سفالی لعاب دار و یا چینی و یا شیشه و آن غیر انجیر بریست
چه انجیر بری از سمومات و ماکول نیست و آنرا درو طلم و بو انجیر و جمیز را شلکا انجیر گویند و ماکول است **طبیعت** آن در دوم گرم و در اول تر **افعال و خواص آن**
جهت سرفه و سرفهٔ یابسی و درد سینه و نفث الدم و سپرز و گرده نافع و لعوق آن که برگ و ثمر و شاخ آنرا جوشانیده صاف کرده با شکر بقوام آورده باشند جهت ربو و ضیق النفس

و سرفه

و سرفهٔ مزمن و گرفتگی آواز مجرب و مطبوخ نیمرس آن جهت نفث الدم از سینه و بواسیر و یک مثقال از برگ ساییدهٔ آن با آب جهت قطع اسهال مجرب و با هموزن آن
شکر جهت سرفه آزموده و ضماد عصارهٔ برگ آن جهت تحلیل دامیل و نضج آنها و آشامیدن آن با اشق جهت قروح سر و گزیدگی جانوران سمی و طلای آن نیز سودمند
و گویند خوردن ثمر پختهٔ آن با پستهٔ جوف آن مانع رمد است بمداومت در آن حال و شیر آن گرم و با حدت و لیکن ضعیف‌تر از شیر انجیر و با قوت ملینه و محلله اورام صلبه و مسهل
اخلاط غلیظه و ملصق جراحات و خضاب و آشامیدن نیم درهم آن جهت تحلیل سپرز و بهقهای بارده و بالزو و سرمی و خاکستر چوب آن جهت قروح ساعیه و اکله
و نار فارسی مجرب و ثمر آن ردی الغذاء و نفاخ و مضر معده و مورث حمیات و مصلح آن انیسون و سکنجبین و گلنگبین و آشامیدن آب سرد بالای آن و نوعی
از آن کوچکتر از آلوچه است و شیرین و بعد رسیدن سرخ میگردد و بر بالای آن از شیرهٔ آن چیزی نثر کرده مانند دانهٔ نبات منجمد میگردد و آنرا قومی حماط مینامند و در
فلسطین و بنگاله بسیار است و در فلسطین مشهور و معروف بسلی و در هند و بنگاله بگولر کوچک درخت آن بزرگتر از انواع دیگر آن و ثمر این محتاج به تیغ زدن نیست و لعوق ثمر
آن با اندکی کتیرا و صمغ عربی که نرم ساییده در آخر طبخ بر آن بپاشند تا آنکه بقوام انگشت پیچ آید جهت سرفه و امراض صدریه و تحلیل مواد و رفع اعیا نافع **فصل الجیم مع النون**

چنپا

چنپا بفتح جیم فارسی و سکون نون و فتح باء فارسی و الف **ماهیت** آن درختی است هندی و سه صنف میباشد یکی گل آن زرد و دیگری سرخ گلابی و درخت این هر دو
صنف کوچکتر از درخت گردکان و برگ این اندک باریکتر از برگ آن و صنف سوم درخت آن عریضتر و برگ آن کوتاهتر و عریضتر و گل آن طولانی و رنگ آن سفید و این را ناگ
چنپا نامند و مستعمل و مراد و یه گل صنف اخیر آنست و گل هر سه فی الجمله شبیه بلاله و برگهای آن پنج عدد و باریکتر و بلندتر تا بقدر طول دو بند انگشت و ضخیم و خوشبو و تند بحدیکه در
محرورین احداث رعاف مینماید و در میان گل آن چند دانه زیره مانند آنکه در اکثر گلها است میباشد **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص آن** استشمام
آن مقوی قلب باره و خوردن آن دافع بلغم و ریاح و قاطع اشتهای طعام و گویند چون سر درخت آنرا بریده و تنهٔ آنرا بقدر سه چهار ذرع گذاشته بران لته بسیار پیچیده و روغن چراغ بر آن
ریخته مانند مشعل مشتعل سازند تا تمام آنچه از زمین بیرون است بسوزد پس بیخ آنرا برآورند فادزهر اکثر سموم است ثمرا و ضمادا و طلاء و گویند چوب چیواه مشهور بملک بنگاله از آن است لیکن

جند بادستر

این اصل ندارد و درخت چوب چیات دیگر است بنواح قلعهٔ رهتاس که در صوبهٔ عظیم آباد است میشود شاید در خواص قریب بدان باشد **جند بادستر** بضم جیم و سکون نون
و دال مهمله و فتح باء موحده و الف و فتح دال و سکون سین مهملتین و فتح تای مثناة فوقانیه و سکون راء مهمله و بیدستر بجای الف یا آمده و بیونانی اکسیا نوش و بفارسی آش کجان
و بترکی اعلان اشی نامند **ماهیت** آن خصیهٔ حیوانیست آبی مزدوج یعنی دو عدد متصل بهم بهیات کیس بیضتین و آن حیوان بهیات سگ بسیار کوچک است و غیر سگ آبی است
و موی آن سرخ مایل بسیاهی و غلیظ و در خارج آب نیز تعیش میکند و در دیلم آنرا سگ آبی نامند و حکیم میر محمد مؤمن در تحفه نوشته که قیاس تقاضا میکند که خصیهٔ آن بعظم
باشد و حقیر تازهٔ آنرا ملاحظه نموده که صیاد قطع کرده بود اصلا بو و رنگ نداشت و بعد از جوشانیدن آن در آب و خاکستر پرورده کردن آن بو و کاه بعد از مدتی صاحب
بو و رنگ شد و اینکه در او نوعی از استحاله است شکی نیست و رنگ آن زرد و سرخ و سیاه میباشد و بهترین آن و مستعمل زرد پس سرخ سنگین خوشبوی تند و سریع التفتت
که زیاده از سه سال بران نگذشته باشد و آنچه مخالف این اوصاف باشد ردی است و صاحب ترویح الارواح نوشته که قوت آن تا پانزده سال میماند و بعد از آن ضعیف میگردد و آنکه
نوشته که شکی نیست در آن بلکه زیاده هم میماند و سیاه آن با سمیت و قتال و محرک و آنچه حکیم نوشته رسیدست تازهٔ آن نرم و بد بو و بعد مدتی تا یکسال زیاده که بر آن بگذرد
سخت و خوشبو و رنگ آن خوب ظاهر میگردد **طبیعت** آن در آخر سوم گرم و در دوم خشک و الطف و اقوی جمیع ادویهٔ حاره یابسه است و چیزی صمغی شمعی که داخل آنست
انواع شدید التشنج است استعمال آن جایز نیست **افعال و خواص آن** مفتح سدد و محلل اورام و تریاق ادویهٔ بارده و قتاله و اکثر هوام و مخوق از حریق و مهیج حرارت غریزی
امراض الراس و العصب و القلب و المعده جهت امراض باردهٔ رطبهٔ دماغی و ریحی و عصبانی مانند صرع و ام الصبیان و فالج و رعشه و تشنج رطب و امتلائی و لثغه و غشی که سرسام بلغمی است
و نسیان و دوار و سبات و ریحی مزمن و بلغمی و شقیقه و سبات و خدر و کزاز امتلائی رطب و زکام و اوجاع و اعصاب و اذن و غیرها و مالیخولیای مراقی و خفقان بارد و دوالی
معده و قولنج بلغمی و ریحی شربا و سعوطا تنها یا با ادویهٔ مناسبه بر طبق و خورانیدن بچهٔ آن با شیر مرضعه جهت ام الصبیان و برا خنهای محلل مالیدن مؤثر السموم طلای آن
با سرکه و تنح آن و تدهین آن با روغن گل یا ادهان مناسبهٔ دیگر جهت دفع سموم و خوردن آن بعد افیون بقدر یکه افیون خورده باشند دافع سمیت آنست خصوصا با سرکه
و چون با مساوی آن افیون بسایند سمیت افیون را زائل گرداند خصوصا با سرکه اعضاء النفض چون بعد از فصد صافن مقدار دو درهم آنرا با آب فودنج با عسل بخورند
ادرار طمث نماید بدون ضرر و اخراج جنین و مشیمه کند و برودت جگر را زائل سازد و اگر با آن نتیجه باشد با عسل فلفل و قدر یک ملعقه لعق نمایند هیچ مضرت نرساند و با سرکه

جهت دواى الصداع بخور آن جهت اصناف صداع بارد و يحى العين اكتحال آن جهت ظلمت بصر و دمعه و سبل و طلاى آن جهت قروح قتاله را اكثر امراض دماغيه و عصبانيه
و اوجاع مزمنه و ضماد آن بتنهائى و با بار و غنهاى مناسبه جهت تحليل اورام مزمنه حاره و بارده و اوجاع بارده مفاصل و غير آن و بدستور تدهين بروغن آن الاذن
كه اشتن آن در گوش جهت رياح و ثقل سامعه كه از برودت باشد و وجع بارد آن و همچنين قطور آن با روغن ناردين در گوش جهت امراض مذكوره و استمام آن جهت
اورام رته و علتهاى آن و تقويت دماغ نافع و حمول آن مسلح حال رحم و مسقط جنين و مدر حيض و بول مضر محرورين مصلح آن شربت بنفشه مقدار شربت آن تا مثقال
بدل آن مثل آن وج و يا نصف آن فلفل و در بعضى مواد بوزن آن مشك در امراض جگر فرفيون و جهت تحليل رطوبات لزجه سه وزن آن فلفل و ثلث آن زرنباد است و جنيبا
بقدر يكه هم كشنده است و بسيار است كه در مدت يكروز مى كشد و الا منجر بسرسام ميشود و ترياق آن حماض اترج و سركه خمر و شير الاغ است و دواى جند بادستر و دو
وحب و دهن و مرهم و معجون و نسخ منجر بنيا با عتبار انكه اصل و عمود در انها جند بادستر است در قرابادين در حرف الجيم ذكر يافت جنطيانا بكسر جيم و سكون نون
و كسر طاء مهمله و فتح ياء مثناة تحتانيه و الف و فتح نون و الف لغت يونانيست و برومى اسليقان و بفارسى گوشاد و بعجمى اندلس يش كشكه و بعضى يش كشكه را غير آن دانسته
اند و بهندى كهمان بيد بفتح باء فارسى و كاف و خفاى ها و الف و نون و كسر باء موحده و سكون هاء مثناة تحتانيه و دال مهمله گويند اسم پادشاهى است
كه اول اطلاع بر آن يافته و يا استفاده از ان دوا يافته و اسم آن پادشاه جنطيس بوده **ماهيت** آن دو صنف ميباشد رومى و غير رومى و رومى آن كه بهترين صنفها
است و بفارسى نيز نامند مستعمل و نزد اطلاق مراد اين صنف است بيخى است دراز تا بشبرى و غليظ مائل بسرخى و تيره كى و تلخ و ساق و عروق آن بسطبرى انگشتى
و مجوف و املس و بقدر دو ذرع و كره دار و برگ آن شبيه ببرگ گردكان و يا لسان الحمل آنرا گويند و از هم دور و سرخ و اطراف و وسط برگ آن مشرف و گل آن مائل
بكبودى و ثمر آن در غلافى عريض نازك سبك شبيه بكنجد و منبت آن جبال و مواضع سايه و برف نشين و نمناك و صنف دوم آنرا جر مغانى نامند برگ آن شبيه
ببرگ حماض و اين غير مستعمل و در بنگاله جنطيانا ناشيرين الطعم نيز ديده شده **طبيعت** آن در اول سوم گرم و خشك بعضى در دوم خشك گفته اند و قوت آن تا سه سال
باقى ميماند **افعال و خواص** آن قابض و بغايت ملطف و جالى و محلل و منقى و مفتح سدد و مسكن اوجاع بارده و حميات كننده قلب از اذيت سموم بسبب قوت
قابضه ترياقيه كه دارد و مدر بول و مخرج جنين و آشاميدن آن جهت امراض مذكوره و گزيدن سگ ديوانه و عقرب و هوام و سموم مشروبه و ورم جگر و سپرز و عسر البول
و احتباس حيض و دود و هم آن با شراب جهت التواى عصب و وجع كبد و طحال و برودت و اورام آنها و يكمثقال آن با فلفل و سداب و شراب جهت نهش هوام و سگ ديوانه
و غير آن و در ترياقيت اقوى و آشاميدن عصاره آن مقدار يك مثقال با آب جهت درد پهلو و معده و كبد بارد و سقطه و وهن عضل و اطراف آن و التواى عصب
نافع و ضماد آن با شراب جهت گزيدن جانوران سمى و جراحات و قروح خبيثه و ورم بارد احشا و ضربه و سقطه و كسر اعضا و و وجع معده و با سركه جهت
ازاله بهق و طلاى آن با حنا بر كف دست قاطع خون حيض و لطوخ آن جهت ورم حار چشم و داخل كردن آن در شيافات حاده بجاى عصاره خشخاش سياه مفيد
و حمول آن جهت اخراج جنين و اسقاط آن مؤثر و بدستور آشاميدن نيم مثقال گويند آن با عسل و آب نيمگرم و رازى گفته كه جنطيانا از كبار ادويه است كه داخل
ترياقات و معاجين كبار كرده ميشود از براى دفع سموم و تقويت ادويه خصوصا براى دفع سميت گزيدن سگ ديوانه و افعى و مار و عقرب و سباع گزنده و دواء السموم و
مقاومت با سموم قتاله مشروبه **المضار** مضر سينه محرورين مصلح آن اصقولوقندريون مقدار شربت آن تا يكمثقال بدل آن در تفتيح و تحليل بكوزن و نيم آن اسارون
و نيم وزن آن پوست بيخ كبر و در ساير مواضع قسط و زراوند بوزن آن و گويند جنطيانا جر مغانى و عصاره آن كه بيخ آنرا بكوبند و بخيسانند و در آب بجوشانند پس بپالايند و بجوشانند
تا غليظ گردد و صاف نمايند و باز طبخ دهند تا منعقد گردد و در جميع افعال مذكوره شريك و ضماد اقوى تر از جرم بيخ آن است و با سداب در ترياقيت اقوى و قوت آن تا هفت سال
باقى ميماند و دواء الجنطيانا و دهن و سفوف و شراب و ضماد و معجون آن در قرابادين كبير ذكر **فصل الجيم مع الواو** **چوب چينى** بضم جيم فارسى و سكون واو و باء
موحده و كسر جيم فارسى و سكون ياء مثناة تحتانيه و كسر نون و يا آنرا خشب الصينى و بيخ چينى نيز نامند و از ادويه جديده است **ماهيت** آن بيخى است سرخ و گلابى
رنگ و اندك شيرين خصوصا تر و تازه آن و بقدر شبرى و كوتاه تر و بلند تر از ان نيز و قوى بسطبرى يك قبضه و بعضى باريك تر از ان و بعضى كم گره و بعضى پر گره و بعضى
راست و بعضى كج و بعضى منشعب و بعضى املس و بعضى خشن و بعضى سنگين و بعضى سبك و بعضى صلب و بعضى رخو و بعضى سفيد و بعضى سياه براق ميباشد و بهترين و مختار
و مستعمل آن سرخ و گلابى رنگ و شيرين طعم آنست كه قطعات آن بزرگ و راست و قوى و بى گره و يا كم گره و املس و بى ريشه و در صلابت و رخاوت متوسط و غير منشعب

ومتشق

جنطيانا

چوب چينى

و منشق و تازه و سنگين عرقى غير بسيار كهنه كرم خورده باشد و انچه سفيد و سبك و رخو باشد خام است و انچه سياه براق صلب پر ريشه هيئتيكه كو با در اندرون آن صمغها
كرده كه مصمغ نامند و همچنين پر گره كج پر ريشه و منشعب و منشق آنهمه زبون و غير مستعمل بجهاتيكه در قرابادين كبير ذكر يافت و نبات آن از قبيل نجم و بياره فى الجمله مفروش
بر روى زمين و شاخ آن باريك و صلب و غير مجوف فى الجمله شبيه بشاخهاى نورسته بانس كه در هند و بنگاله مى شود الا انكه برگ آن باريك و بلند و اندك شبيه
ببرگ ساذج هندى و از ان كوچكتر منبت آن اكثر كوهستانها بلاد چين و كنار آبها و چشمها و در كوهستان سلهب كه در شمال و شرقى بنگاله واقع است نيز مى شود و ليكن بسيار
ضعيف و كم قوت و پر ريشه و پر گره و سبك وزن و رخو و از چين كاهى بيخ تازه آنرا در ميان خاك سرخ رنگى اندك لزج و آميخته برگهاى بسيار كوچك مى آورند چنانچه
در سنه يكهزار و صد و هشتاد و هشت هجرى در كلكته آورده بودند محرر كتاب در مرشد آباد قدرى بدست آورده خاكى شبيه بدان بهم رسانيده در باغچه كاشت سبز گشت
بياره آن شبيه بانچه ذكر يافت بود و طول آن بمقدار سه چهار ذرع و برگهاى آن كوچك اندك طولانى و دور دور و در هر ساقى سه چهار بيخ آن بيخهاى ديگر پيوسته بدان
بهم رسيده و بعد يكسال بر آورده شد در خوبى مانند چوب چينى نبود و ليكن شيرين طعم و چون باز كاشته شد بسبب اختلاف آب و هوا و يا قصور تربيت سبز نگرديد و پوسيده شده
طبيعت آن حكيم مير عماد الدين محمود شيرازى گرم و تر در مرتبه اول دانسته باليقين در حرارت و تامل در رطوبات آن و حكيم ميرزا قاضى يزدى و حكيم مير محمد
هاشم طهرانى سرد در اول و خشك در دوم دانسته اند و حكيم مير محمد مؤمن مركب القوى مائل بحرارت و حكيم محمد اكبر معروف بحكيم ارزانى در قرابادين خود موسوم بقرابادين قادرى
نيز مركب القوى نوشته و ليكن همه قائل اند برطوبت فضليه آن و نواب معتمد الملوك سيد حكيم علويخان قدس سره نيز مركب القوى و اجزاى تركيبى ان را مائل بحرارت و يبوست
با رطوبت فضليه غريبه بسيار فرموده اند و اوله هر يك بتفصيل در قرابادين كبير ذكر يافته اين اقرب بصوابست محرر گويد اصل آنست كه تر و تازه آن حار رطب است
و يابس بسيار كمى و هر چند كهنه ميگردد بر يبس آن مى افزايد و از رطوبت آن ميكاهد و تا نيز حرارت يابس آن نيز غالب ميباشد **افعال و خواص** آن ملطف و مفتح
سدد و محلل فضول و معرق و مرقق و مصفى خون و ارواح و منوم و سريع النفوذ با عضا و اقاصى بدن و عروق ضيقه شعريه و ممد حرارت غريزيه و مقوى بهاه و دماغ
و معده و باه و مدر بول و حيض و مجفف رطوبات غريبه با عتبار قوت قابضه كه دارد و جهت فالج و رعشه و تشنج امتلائى و صداع مزمن سوداوى و شقيقه و مواد نزله مزمنه
و اختلاط ذهن و سبات و حتام جنون و ماليخوليا و مانيا و قطرب و امراض سوداويه و دمويه محترقه مانند جذام و آتشك و جميع قروح خبيثه و ساعيه و جوششها و قوبا
و جرب آكله و قروح گرده و مثانه و امراض مقعده و بواسير و ناصور و بهال بواسيرى و سلس البول و امراض رحم و عقر و بروز نمودن حصبه و سوء القنيه و استسقاى
لحمى و يرقان اسود و سل و عقدهاى صلبه و اورام صلبه سوداويه منجر و حميات سوداويه عتيقه و دق شيخوخه و حمى ربع و سرطانات و بهق و برص اسود و كلف و اوجاع
مفاصل و وجع وركين و عرق النسا و نقرس و داء الثعلب و داء الحيه و داء الفيل و ترك عادت افيون و دفع سميت اخلاط فاسده محترقه و اعاده كننده باه و ما يوسين و نضارت
و حمرت و صفا و رونق رنگ بشره و تسمين بدن و غير اينها از امراض سوداويه و بلغميه مزمنه بتفصيليكه در قرابادين كبير ذكر يافت نافع با شرائط و طرق استعمال آن
بعنوان مطبوخ بطريق تعريق در ظرف سر بسته و يا بطور قهوه و يا نقوع و يا سفوف و يا شربت و حلوا و يا حريره و يا مربا و يا دهن و يا مرهم و يا معجون و يا غير اينها
بتنهائى و يا با ادويه معينه و مناسبه و مخصصه هر علت و مرض بالجمله اكثر امراض مزمنه سوداويه و دمويه محترقه را مفيد و مجربست و در امراض بلغميه خصوصا تازه آن
چندان نفعى ندارد و در تصفيه خون و سائر اخلاط و تفرقه هر يك از هم بهتر از ان چيزى نيست چنانچه شخصى را بنا بر بعضى جهات چوب چينى بطريق مطبوخ با شرائط خورانيده
شده و در آخر آن غلبه خون و سودا و بلغم نيز معلوم گرديد و خارش در دست و پاها و اكثر اعضا و دانهاى كوچك و انفجار طبع و خشكى قلب او را او لا فصد اكحل نموده
شد پس بفاصله دو سه يوم فصد صافن و در بين دو فصد نيز و جداى خون از سودا اين مطاهر بود كه در حين اخراج خون چون رگ را وسيع كشوده شده بود شعبه بسيار
سياه بارنگى مانند مركب شعبه قوى بتر از ان سرخ غليظ مائل بتيره كى هر دو پيوسته بهم برمى آمدند و انچه سياه بود در ته لگن آب مانند جگر سياه قطعه قطعه منجمد گشت و خون
مخلوط با آب و بلغم مانند تارهاى طحلب معلق **مضر** محرورين و اطفال و جوانان و بلدان و فصول حاره و در هنگام استعمال آن و بعد از ان تا چند مدت خوردن
ترشى و نمك و آب سرد و ميوهاى تر و اشياى منفخه مانند بقول و حبوب و اعراض نفسانى و بدنى و جماع و غسل نمودن و آب سرد نوشيدن و هواى سرد بدن رسيدن
همه بسيار مضر و چون مقدار شربت آن بحسب امزجه و امراض و اوقات و غيرها مختلف ميباشد و فى الحقيقه مقدار معينى ندارد و همچنين طرق استعمال آن لهذا اينجا ذكر
نمود بدل آن صاصغراس و در بعضى مواد شجرة النبى كه بفرنگى اپلاسطور نامند و در بعضى مواد عشبه مغربيه است و چون دو سه برگ آنرا با گوشت طبخ دهند گوشت

زود و مهرا و لذیذ گرداند مانند گوشت آهو و گوزن **چوب چینی خطائی** **ماهیت** آن چیزیست مانند غده و گره بزرگی شبیه کدو و کتهل و پوست آن اندک
خشن جوزی رنگ تیره و مغز آن گلابی و بادامی رنگ بی ریشه مانند خمیر خشک شده و از کوهستان خطا و نیپال می آورند و بر حقیقت آن چندان اطلاعی نیست شاید
از تنهٔ درخت بر می آید مانند کتهل و بعضی میوه های دیگر و از برای آن خواص بسیار نقل میکنند از قبیل خواص چوب چینی و بعضی بهتر و قوی تر از آن میدانند و دستور استعمال
این نیز مانند چوب چینی است و نیز روزی دو ماشه آنرا با دو سه ماشه نبات سفوف ساخته با قدری آب نیمگرم می آشامند تا مدت بیست و یک روز تا چهل یوم و از ترک
حموضات و بقول و غیرها بدستور چوب چینی است و از آن خفیف تر **چوب جیوه** بفتح حای مهمله و یای مثناة تحتانیه و واو و تای **طبیعت** آن چوب درخت
هندی است که در نواح بنارس و گورکپور و رهتاس بهم میرسد و بسیار عظیم میباشد و از آن سریر و پایه های پلنگ وغیره میسازند و رنگ آن اغبر
و خاک آلود و ابری سیاه تیره و کم رنگ و کهنه سال خوردهٔ آن رنگین تر و صلب تر و بهتر و در تازگی که قطع نمایند بوی خوشی اندک شبیه بوی عود هندی از آن
ظاهر میگردد و برگ آن شبیه ببرگ بید انجیر و متشعب بسه شعبه و بلندتر و ضخیم تر از برگ بید انجیر **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک **افعال و خواص آن**
با تریاقیت و قوت قابضه و جهت دفع هیضه و قی و اسهال بند کردن و اسهال رطوبی و تهوع را باز دارد و ریاح باطنی و سموم مشروبه و ضعیفه را دفع نماید و ضماد آن جهت
دفع سموم منهوشه و لدغه و تحلیل اورام و تسکین اوجاع نافع و گویند مار و کژدم و هزار پا نزدیک خوابنده بر سر آن نگردد و اذیت نرساند **جوز** بفتح جیم و سکون
واو و زای معجمه بفارسی گردکان و چهار مغز و بهندی اخروٹ نامند **ماهیت** آن ثمر درختیست عظیم و برگ آن پهن و اندک طولانی و فی الجمله ضخیم و آن ثمر را
سه پوست می باشد یکی سبز ضخیم با عفوصت بسیار و قبوضت و اندک تلخی و در خامی اندک نرم و بعد خشک شدن خشبی میگردد و دوم که در زیر آنست صلب
دو پارچه بهم پیوسته و سر آن اندکی برآمده و در زیر آن مغز و بر آن پوست رقیقی محتوی بر مغز آن و مغز آن سفید با دهنیت بسیار مانند مغز پسته و چلغوزه و چهار
حصه است دو حصه از هم بسیار جدا و اندک اتصالی بهم دارند و دو حصه دیگر باهم متصل و اندک انفصال و میان آنها پردهٔ نازک اندک صلب خشبی است **طبیعت**
آن در دوم گرم و در اول خشک و با رطوبت فضلیه و تازهٔ آنرا گرمی و یبوست کمتر و در رطوبت فضلیه زیاده و هر چند خشک گردد یبوست و حرارت آن می افزاید
و رطوبت آن کم میگردد **افعال و خواص آن** بسیار لطیف و ملین طبع و محلل و مبهی و مانع تخمه و مقوی اعضای رئیسه خصوصا دماغ و مقوی حواس باطنیه
... و با مویز منقی و انجیر سفید و بریان بسیار موافق و خوردن ده مثقال آن که با انجیر کوبیده باشند در تلیین طبع مجرب و تنهایی ناشتا جهت سهولت قی
و بریان کردهٔ آن با پوست جهت سرفه که از هوای سرد بهم رسیده باشد و خوردن آن با انزروت مانع ضرر انزروت و مخرج کرم معده بتعدیل و بدستور با بلادر
مانع ضرر آن و خوردن آن با انجیر و سداب جهت رفع مضرت سموم خواه قبل حصول سم خواه بعد از آن و آشامیدن سوختهٔ آن که با پوست سوخته باشند بمقدار
یکمثقال با رب مورد و امثال آن جهت قطع خون بواسیر مجرب و بالخاصیت خوردن مغز آن مسکن مغص و مصلح قروح و بدستور ضماد آن و اکتحال آن جهت جرب
و سبل و دمعه مفید و حمول سوختهٔ مغز آن با شراب جهت منع ادرار حیض و ضماد آن با عسل و پیاز و نمک جهت گزیدن سگ دیوانه و چون با زیرهٔ کرمانی نرم سوده با عسل سرشته
بر سر و بدن مفلوج و ملقوه یا صاحبان اوجاع مفاصل بارده و حمیات بارده بلغمیه مزمنه بمالند و در حمام و در آفتاب و یا خانهٔ گرمی و بر فرش گرمی بر طرف مخالف علت و ان
هر دو علت و بر پشت در غیر آن بخوابند و بر خود لحاف پر پنبه بیندازند بگذارند تا خوب عرق کنند پس بدن را پاک کرده از زیر آن برآیند و بدن خود را از هوای سرد محفوظ دارند و آب سرد
ننوشند در یکدو دفعه زائل گردد و اگر در حمام است در بیت حار آن روند و برهنه شوند و آنرا گرم کرده بر سر و تمام بدن بمالند و در فالج و لقوه اگر خواهند بطرف مخالف بخوابند و
آنقدر صبر کنند که خوب عرق کنند پس بدن خود را پاک کنند و استعمال آب مطلقا ننمایند و برآیند و از هوا خود را محفوظ دارند و ضماد تازهٔ تر آن جهت رفع آثار ضربه و دولک آن
جهت ازالهٔ کلف و تشنج وجه و طلای خائیدهٔ آن ناشتا جهت قوبای اطفال و ورم سوداوی که زخم شده باشد و بدستور طلای خائیدهٔ مغز کهنهٔ آن ناشتا جهت
... و خانعر با خمیره و قوبای اطفال والتوای عصب و تمدد و تشنج اوتار قدیمین حادث از برودت و یبس و داء الثعلب و ورم پستان و طلای مغز کهنهٔ سوختهٔ آن با
جهت قروح سر و مغز آن بسبب لطافت و دهنیت سریع الفساد و استحاله بخلط مراری خصوصا کهنهٔ آن و اکثار خوردن آن باعث اخراج حب القرع و موجب ورم لوزتین
و بثور دهان خصوصا در محرورین که مضر ایشان است و برای این باید که بعد خوردن آن دهن را خوب بشویند و انار چاشنیدار یا کدو و سکنجبین بخورند یا اندک خشخاش
خوردن نیز مصلح آنست و چون متغیر و متکرج گردد و روی وزبون و با سمیت میباشد نباید استعمال نمود و مداوای آن قی کردن و ترشیها خوردنست مضر ای آن عسل

جهت

جهت تسمین کردن و تحریک باه بسیار موثر و ملین بطن و مقوی معا اعور و سرکه پروردهٔ آن تریاق صاحبان ضعف معده و صمغ آن جهت قروح خبیثه ذرور او کند ...
موجع و در مراهم نیز جهت قروح خبیثه مفید و عصارهٔ پوست آن با رب انار که طبخ داده منعقد نموده باشند جهت اورام و خناق یعنی عضلات حلق مجرب و غرغره با آب مطبوخ پوست
آن جهت تحلیل اورام لثه و استحکام دندان و در ور پوست صلب یعنی پوست دوم آن جهت تجفیف جراحات و آشامیدن سائیدهٔ آن سه روز جهت نزف الدم و ...
تقطیر البول حادث از استرخا و بدستور حمول آن با شراب جهت نزف الدم رحم و چون پوست بیخ آنرا بمقدار نیم اوقیه تا یک اوقیه بجوشانند و آنرا بعد بری از معده
از طعام بیاشامند قی آورد و اخلاط لزجه بسیار دفع نماید و اوجاع اسافل خصوص وجع بطن را نفع بخشد و چون پوست بیرون آنرا در حالت تری و تازگی بکوبند و خبث الحدید
سائیده بر آن بپاشند و هر روز بر سر زنند خضابی نیکو و رنگ آن با دوام میباشد و بدستور چون با خبث الحدید و سرکه طبخ نمایند و تا یکهفته در آفتاب گذارند و هر
روز برهم زنند پس استعمال نمایند و این ابلغ و انفع از اول است و مالیدن پوست سبز آن بر قوبا و خراز نافع و مسواک کردن بپوست تازهٔ آن یعنی مالیدن آن بر دندان ...
لثه و بدستور مالیدن پوست بیخ تازهٔ آن هر هفته یکمرتبه بدندان منقی دماغ از اخلاط و رافع نسیان و چون پوست بیخ آنرا در روغن زیتون بجوشانند تا مهرا شود و ضماد آن
جهت بواسیر و امراض مقعده بغایت موثر و قطور آب برگ آن که گرم نموده باشند جهت اخراج چرک گوش و رب پوست سبز آنرا که با عسل و یا رب انگور ترتیب دهند
جهت خناق و بثور دهان و خون آمدن از بن دندان و سستی آن و تقویت لثه بتعدیل و طلای پوست تازهٔ آن با مثل آن برگ حنا جهت نزلات و صداع مزمن و ...
و فالج و جمیع اوجاع بارده مانند نقرس و امثال آن نافع و طلای نشارهٔ پوست آن با سرکه جهت سرخ کردن رخسار مجرب و بازفت جهت قوی کردن عضوی مخصوص ...
آن چند روز در روغن زیتون و بر بدن مالیدن جهت منع تولید شپش مجرب دانسته اند و شربت آنرا جهت سپرز مجرب یافته اند و جوشانیدن جوز صحیح در روغن ...
آن متغیر شده باشد و همچنین سائر اطعمهٔ متغیر الطعم باعث دفع تغیر آنست گویند از خواص مغز آنست که چون با مس بکوبند یا بر مس مالند مس را ریزه کند و گویند چون در فصل خزان ...
را در روغن زیتون بجوشانند بحدیکه سیاه گردد و صاف نموده در شیشه کرده پای درخت آنرا حفر نموده و ریشهٔ قوی آنرا بریده طرف متصل بدرخت را در شیشه کنند بحدیکه
ته شیشه نرسد و در روغن باشد پس اطراف دهن آنرا خوب بند نمایند و بخاک بپوشند و نگاه دارند تا زمانیکه آن درخت ثمر آورد پس شیشه را برآورند و در آن شیشه چیزی ...
شبیه بمرکب خواهد بود و آن خضابی است بسیار نیکو و مدتها اثر آن میماند و از اسرار است و احتیاج بمالیدن بر مو نیست بلکه بمحض تر کردن شانه بدان و بر مو کشیدن سیاه
میگرداند و چون قبل از موی برآمدن در حمام بر انثیان بمالند مانع روئیدن موی سفید گردد و کندی مجرب دانسته و بعضی گفته اند از خواص آنست که چون در زیر سایهٔ آن بخوابند
... میگرداند و شخص نائم بیدار میشود در حالتیکه مختل الحواس باخته باشد و چون خواهند که جوز را بقشر نمایند از قشر رقیق ملاصق مغز آن باید که در آب و در ظرف اندکی بریان نمایند
پس بدست مالند تا پوست آن جدا گردد و روغن آن در خواص مانند مغز کهنهٔ آنست و محلل و مسخن و آشامیدن آن روزی سه درهم تا یکهفته جهت وجع ورک مجرب و جهت
امراض بارده و امزجهٔ بارده نافع و طلای آن جهت آکله و نواصیر چشم و نرم کردن اعصاب و رفع اوجاع بارده و زوال قوبا و داء الثعلب و قمل مجرب و سعوط آن جهت
لقوه و فالج و تشنج نافع بدل مغز آن بوزن آن حبة الخضرا و بدل روغن آن روغن سداب است **جوزابه** بفتح جیم و سکون واو و فتح زای معجمه و الف و بای
موحده و بترکی اوماج نامند **ماهیت** آن طعامیست که از آرد گندم و سبزیها ترتیب دهند **طبیعت** آن گرم و مرطب و بحسب سبزیها مختلف میگردد **افعال**
و خواص آن ملین و موافق سینه و تشنج و قلیل الغذا و نفاخ و مضر صاحبان ریاح و رطوبت معده است **جوز ارقم** بفتح جیم و سکون واو و زای معجمه و فتح
الف و سکون رای مهمله و فتح قاف و سکون میم بلغت بربری اکثار نامند **ماهیت** آن بیخ گیاهی است مستدیر بقدر گردکان سفید و مصمت
... و شکن و در طعم شبیه بشاه بلوط و باقلا و با اندک تندی و چون خشک شود پوست سیاه رقیقی بر آن ظاهر میگردد و زود از آن جدا میشود و ساق گیاه آن باریک ...
و ... برذرعی و خشن و اغبر و مجوف و گل آن سفید و شبیه بقبهٔ شبت و تخم آن بسیار باریک و تند طعم و برگ آن شبیه ببرگ نزدیک و در مزارع و جبال بهم میرسد و در وسط
تابستان بهم میرسد و تا سه سال قوت آن باقی و بعد از آن ضعیف میگردد و بهترین آن سنگین پر مغز تازهٔ آن است **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک و در آخر سوم
... گفته اند **افعال و خواص آن** مخدر و مسکر و مفتت حصاة و مخرج کرم معده بتخصیص چون با آب مطبوخ خشک بیاشامند و نانیکه از و ترتیب دهند نفاخ
سموم و ضماد آن جهت تحلیل اورام بلغمی و ساق غیر آن مجرب دانسته اند بحدیکه در بعضی کتب گفته اند تحلیل سپرز بمقدار شربت آن تا سه ناشتا ... و قیراطه و مصلح تحذیر آن شیر تازه
دوشیده و اکثار آن تا دو درم سم و باعث قی شدید و اسهال و استرخای اعضا و کشنده و مصلح آن ریختن آب سرد بر اطراف و بوئیدن خوشبوئی های سرد و تر

جوز بوا

اوما لیدن آنها بر غب و آشامیدن آب سرد و عود و سبیه ساوه **جوز بوا** بفتح جیم و سکون واو و زای معجمه و فتح بای موحده و واو مشدده و الف معرب جوز بوای فارسی
و بهندی جای پهل نامند **ماهیت** آن ثمر درختیست که در جزایر زیر باد سمی بجاوه که بزبان فرنگی ایاوا و بند آنرا بتاوی نامند بهم میرسد و آن بندر دار
ولندیس است که عوام ولندیز نامند و قومی از نصاری است و در جهاز باطراف می برد و میفروشند و نیز شنیده شد در دکن هو نمه بنور جائی هست بسیار میشود
و جنگل آنجا صندل هم هست و درین اوقات انگلس نیز که قومی دیگر از نصاری است نوعی از جوز بوا یافته و آن طولانی فی الجمله شکل شبیه ببلوط و غلافی نیز مانند غلاف آن
و از آن صلب تر و مغز آن از مغز جوز بوای معروف اندک رخوتر و لطیف تر و در هیئت و دوا از آن کمتر و در قوت ضعیف تر و درخت جوز بوا بقدر درخت گردکان و از آن
کوچکتر و برگ آن فی الجمله شبیه ببرگ آن و کوچکتر و باریکتر از آن و ثمر آن بقدر ثمر گردکان کوچکتر با پوست سبز خام و آنرا سه پوست می باشد یکی خارج و آن رخامی سبز و نرم
و بی ریشه لحمی و ضخیم و قریب بسطبری انگشتی چنانچه درست ترامربا ساخته از آنجا می آورند و در زیر آن پوست لحمی پوست دیگر صلب اندک صدفی و بر بالای آن بسباسه
پیچیده و در جوف آن پوست صلب صدفی جوز بوا می باشد بمقدار فندقی و اندک طولانی و از فندق بزرگتر و بهترین آن تازه کرم ناخورده سنگین تند طعم و رائحه و دهن
سرخ رنگ است و مدت قوت آن تا سه سال باقی میماند **طبیعت** آن در آخر دوم گرم و در سوم خشک و با قوت قابضه و رطوبت فضلیه لهذا نزد بعضی آنرا گرم مجوز داند **افعال
و خواص آن** مفرح و ملطف و مسکر و مقوی حرارت غریزی و هاضم طعام و مقوی معده و فم آن و مری و جگر و باه و مبرد دهن و جهت صلابت جگر و سپرز و اورام بارده آن
و یرقان و خوشبوئی دهان و عرق بول و تحلیل ریاح و رفع کلف و نمش و غثیان و قی و رطوبت معده و زلق الامعا و اسهال معدی بارد و رطب و ازاله رطوبات متعفنه
معده و استسقای لحمی و عسر البول شربا مفید و بریان کرده آن حابس اسهال رطوبی و ضماد آن جهت درد سر بارد و فالج و لقوه و بثور خاو اورام بارده جگر و اوجاع بارده
رطبه و اوجاع ضعف اعضا حادث از خوردن چوب چینی و با روغن و عسل جهت ازاله کلف و نمش و آثار ضربه دیار و غیرها جهت کری گوش و اوجاع بارده آن قطور آن
و اکتحال آن جهت تقویت باصره و سبل و جرب نافع و مضر محرورین و مصدع مصلح آن کشنیز و مضر جگر و شش و مصلح آن بنفشه و عسل مقدار شربت آن تا دو مثقال و اکثار آن
مورث سوء خلق و حمق بدل آن بوزن آن بسباسه و در صلابات یک وزن و نیم آن سنبل الطیب و روغن و عطر آن در افعال مذکوره بسیار قوی تر و مربای آن
از آن ضعیف تر و مخلل آن نیز از آن ضعیف تر و جوارش و حب و سفوف آن در قرابادین ذکر یافته و جهت منع کرم خوردن آنرا در آهک نگاه میدارند **جوز جندم**

جوز جندم

بفتح جیم و سکون واو و زای معجمه و فتح جیم و سکون نون و ضم دال مهمله و سکون میم معرب از گوز گندم فارسی است و گل گندم نیز نامند و نزد عرب مشهور بنیج اللبنه و شحم الارض
و نزد اهل روم معروف بجرة الحمام و نزد اهل اندلس بتربة العسل است **ماهیت** آن چیزی است شبیه بمغز گردکان که برروی سنگها متکون میگردد سفید و مائل بزردی
است که در صحراها برروی سنگها متکون میگردد و انطاکی گفته بگمان من آن رطوبتی است که مختلط گشته با آن خاک لطیف و چون در عسل اندازند بزودی مستحیل شود و مقدار
قلیل آن حجم بسیار بهم رساند و عسل را غلیظ گرداند و حجم آنرا بیفزاید بحدیکه یک اوقیه آن بحجم یک رطل نماید **طبیعت** آن در اول سوم گرم و خشک و با رطوبت فضلیه
و بعضی در اول گرم گفته اند و بعضی در سوم سرد و خشک **افعال و خواص آن** نباتی مبهی و منعظ و مسمن و مانع شهوات ردیه گل خوردن و اشتهای آن و مفتت
حصاة و رافع عسر البول با آب سیب جهت قطع نزف الدم و ضماد آن جهت نزف الدم و توبا و سعفه نافع و مغثی و مقی مصلح آن یابس و آنا مقدار شربت آن تا درهم و چون یک رطل آن با ربع رطل
رطل عسل و سی رطل آب گرم اندازند و بسیار برهم زنند و سر آنرا بپوشند بزودی مسکر و شراب گردد بحدیکه قوی تر از خمر باشد و اهل عراق آنرا فضیلت میدهند بر خمر و بغدادی نوشته که صنفی
از جوز جندم از ناحیه بربری می آورند و آن کوچکتر و بسیار زرد و قوی و با سمیت است استعمال آن بهیچ وجه جائز نیست و مهیج باه و مجفف و با وجود آن مطفی قوت باه است بسبب
شدت تجفیفی که دارد و بدین سبب نیز قاطع نزف الدم است چون از خارج بران بپاشند و با مقدار دو درهم با آب به و سیب بیاشامند **جوز الخمس** بفتح جیم و سکون

جوز الخمس

واو و زای معجمه و الف و لام و فتح خاء معجمه و میم و سین مهمله **ماهیت** آن ثمر درختیست هندی بقدر فندقی و مدور و سیاه خالدار و پوست آن ناهموار و در جوف آن
دانها بقدر قرطمی و زیاده از پنج عدد می باشد و لهذا آنرا جوز الخمس نامند **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک و در سوم گرم نیز گفته اند **افعال و خواص آن**
مسهل بلغم و لزوجات و اخلاط سوداویه محترقه و محلل ریاح و مفتح سده و مقدار شربت آن تا دو درهم با آب گرم و مصطکی **جوز الزنج** بفتح زاء معجمه و سکون نون و جیم **ماهیت**

جوز الزنج

آن ثمریست بقدر تفاحی و طولانی و چاشنی دار و در اندرون آن دانه ایست شبیه بقاقله صغار تیره رنگ و تیز طعم مانند خولنجان و خوشبو و منبت آن صحرای بلاد بربر
طبیعت آن معتدل **افعال و خواص آن** چون بسایند و بقدر نیم دانگ آنرا بیاشامند با آب گرم قولنج ریحی را نافع و مقوی معده و در جوارشات جاره

جوز السرو

داخل گرده میشود **جوز السرو** بفتح سین و سکون راء مهملتین و واو **ماهیت** آن بار درخت سرو است و مخفی **طبیعت** آن در سوم سرد و خشک و گرم نیز گفته اند و مولف
صحیح است **افعال و خواص آن** قاطع نزف الدم و مقوی اعصاب و ناشف رطوبات از عروق و مقوی معده و کبد و سپرز و امعاء و دهن را تیز گرداند و بوی دهان خوش کند و سده
بگشاید و طلای آن با عسل و گلاب جهت شقیقه و درد سر بارد و با توت قابضه و ممسک منی و حابس بطن و جهت نسیان و سرفه مزمن و عسر البول و آشامیدن آن با شراب نافع و ضماد
آن با سرکه [?] و استنشاق آن جهت فتق و چون بکوبند با انجیر و فتیله سازند و در بینی گذارند گوشت زائد را بگدازد و جلوس در طبیخ آن جهت برو مقعده و دفع رطوبات رحم نافع
مقدار شربت آن نیم درهم باعث زردی رخساره و سده و مصلح آن عسل و روغن بادام بدل آن بوزن آن بیخ انار و نیم وزن آن [?] سرخ و گویند بکوبند نیم آن بدل

جوز الشرک

و بوزن آن کرناج است و در حرف السین در سرو نیز بعضی خواص آن مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی **جوز الشرک** بکسر شین معجمه و سکون راء مهمله و کاف و ابن العین جوز الحبشه
نیز نامند **ماهیت** آن درختیست عظیم قریب بجوز شامی و ثمر آن بمقدار گردکان و اندک طولانی و مستدیر و پوست آن از آن نازکتر و سرخ و در سنبله میرسد و بعد خشکی تیره
رنگ و چین دار میشود و خود بخود از آن جدا میگردد و در زیر آن پوست صلبی و در جوف آن دانها شبیه بدانهای انگور و خوشبو با اندک تندی و اهل مصر آنرا فلفل السودان
نامند و گویند در حدت زیاده از فلفل است و رنگ آن مائل بتیرگی و بنفشی و سرخی **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک **افعال و خواص آن** محلل ریاح و مفتح
سده و رافع وجع ورک و عرق النساء و بی خوابی حادث از برودت و مهیج باه و مشتهی و با آب گرم مدر بول و مسقط جنین و درد مثانه و آشامیدن آب طبیخ
آن جهت تفتیت حصاة و روغن آن که سائیده با صد مثل آن آب جوش دهند تا بربع رسد صاف نموده روغن زیتون بوزن آن در آن ریزند و در قدر [...]
و با آتش بسیار ملایم طبخ دهند تا آب برود و روغن بماند جهت فالج و لقوه و درد کمر و قولنج و اورام رخوه و اوجاع سایر اعضا مفید مقدار شربت آن تا یک مثقال مضر [...] و مصدع

جوز العبهر

مصلح آن کتیرا بدل آن نصف آن فلفل و در تحریک باه اجزه است و گویند چون آنرا با ربع آن فلفل بسایند و در آب گرسنه را جوش دهند تا آب خشک گردد و مخلوط بفلفل [...]
و فی چندان بسکند از فلفل چنانچه بعضی از متقیلان فلفل را چنان مغشوش مینمایند **جوز العبهر** بفتح عین و سکون باء موحده و فتح ها و سکون راء مهمله **ماهیت** آن
دانه ایست شبیه بآمله و مدور و در جوف آن مغزی شبیه بدانه آلو بالو و سرخ رنگ و با اندک شیرینی و قبض **طبیعت** آن مائل بگرمی و خشکی **افعال و خواص آن** قاطع

جوز القطاة

اسهال و بواسیر و بار بسور و جهت اورام باطنی نافعست **جوز القطاة** بفتح قاف و طاء مهمله و الف و تاء مثناة فوقانیه و جوز البری نیز گویند و آنرا جوز القطاة ازآن جهت
نامند که قطاة بفارسی سنگ خوار نامند بسیار حریص است بخوردن آن و بعضی گفته اند که جوز الانهار است و بعضی جوز الانهار را غیر آن دانسته اند **ماهیت** آن دانه ایست شبیه بکاکنج
در غلافی و در هر غلافی دو دانه کوچک میباشد گیاه آن پر شاخ که از بیخ آن روئیده و منبسط برروی زمین و پر گره و نرم و برگ آن شبیه ببرگ خرفه و از آن عریض تر
و نرم تر و مزغب و غبار آلود و منبت آن کنار آبها و جاهای نمناک **طبیعت** آن مائل بگرمی و خشکی **افعال و خواص آن** آشامیدن برگ آن با شراب جهت

جوز القی

تقطیر البول و جرب مثانه خصوص با آب طبیخ بیخ هلیون و عصاره آن جهت قولنج ریحی و خلطی و مرکب گویند نافعست **جوز القی** بهندی مین پهل و بفرنگی [?] مینامند
ماهیت آن ثمر درختیست مخصوص ببلاد یمن و هند و بنگاله بمقدار انجیر کوهی و فندق بسیار بزرگی و پوست آن اندک ضخیم و تیره و اندک رخو و ریشه دار و در جوف
آن دو پرده و در هر پرده تخمهای ریزه بسیار بهم پیوسته فی الجمله شبیه بهیدانه و لعابی و متصل بپوست آنست و بهترین آن تازه کرم ناخورده آن **طبیعت** آن در دوم
گرم و خشک **افعال و خواص آن** مقی بلغم و مسهل و جهت امراض بارده دماغی و عصبانی مانند فالج و لقوه و سرفه و ضیق النفس بارد رطب و مزمن و اورام احشاء و تحلیل
ریاح و نفخ شکم و جذام و داء الفیل و بثور نافع و چون بیست درم شسته در یک رطل آب بجوشانند تا نصف رسد و صاف نموده قدری عسل در آن ریزند و جوز القی را با مقی دیگر
از مقیات که خواهند با قدری نمک سائیده با عسل سرشته و با مطبوخ مذکور بیاشامند خصوصا بعد از آن که شلغم و باشور با آشامیده باشند بفاصله یکدو ساعت بغایت
قی آور و بیحابله است و بدستور چون یکدرم آنرا با یک مثقال رازیانه و آب گرم و قدری عسل و همچنین با رازیانه و انیسون و با قدر کفایت از آن با عسل سرشته با آب گرم

جوز الکوثل

بخورند قی آورد و فضول بلغمی و صفراوی را دفع نماید و اسهال نیز آورد و بقدر قوت و فصل طبیعت همچنین سرشته آن با نمک طعام و ضماد آن جهت تحلیل اورام و نفخ آنها و
داء الفیل و انفجار آنها نافع مقدار شربت آن یکدرهم بدل آن بوره و خردل هر دو مساوی الوزن است **جوز الکوثل** بفتح کاف و سکون واو و فتح ثاء مثلثه و سکون مهمله
نیز و سکون لام و آنرا قراص الملکه و بعضی جوز القی نیز نامند **ماهیت** آن ثمر گیاهیست هندی شبیه بخرنوب در شکل و رنگ مستدیر و اندک پهن و پوست آن نازک و در
جوف آن غلافی شبیه بغلاف شاه بلوط و طعم آن مانند باقلی و برگ آن شبیه به برگ لبلاب گل آن سفید و منتن تر آنست بهترین آن تازه آن **طبیعت** آن در آخر سوم

ارم و خشک **افعال و خواص آن** بغایت مفتح و مسهل و منقی بدن از اخلاط ردیه و جهت فتح سدد و صلابات و اوجاع بارده و تفتیت حصاة نافع المضار مرخی و مصلحش
که تا یک حبه بحال اصلی نمی آید بعد از خوردن آن مصلح آن فواکه و ربوب بعد از شربت آن یک دانگ و یکدرهم آن کشنده بقی و اسهال و تدارک آن ریختن آب سرد متواتر بر تن
و انشامیدن مبردات عطره است **جوز المائل** بفتح میم و الف و کسر ثاء مثلثه و سکون لام و جوز ماثم تا و جوز مات نیز و مرقد و درخت آن را داوخت مرقد نامند و بفارسی
تاتوله و بهندی دهتوره و بعضی اشترمونیه گویند و معرب از کوز ماثل فارسی است **ماهیت** آن ثمر درختیست بقدر درخت بادنجان و برگ آن اندک از آن کوچکتر و در رنگ مزرع
و سفید و بنفش میباشد و اما بنفش آن کمتر و بهتر از سفید آن خصوص بنفش مائل بسیاهی آن که ساق و برگ و ثمر و گل آن همه بنفش باشد و گل آن بشکل بوق های و سرنای و طبلا
و از آن دراز تر و گل نوع بنفش آن مضاعف و تو بر تو از سه تا پنج گفته اند و سه بسیار است و ثمر آن بقدر گردکان و خاردار مانند ثمر بید انجیر و درجوف آن دانهای
بسیار و کوچک اندک شبیه بدانه سماق و اندک خوش طعم و مسمن تخم آنست و بهترین آن تخم تازه بالیده آن **طبیعت** آن در اول چهارم سرد و خشک گویند و در خشکی
قریب باعتدال است و اول اصح **افعال و خواص آن** مخدر قوی و مسکر حتی پوست ثمر و تخم جوف گل آن و مسکن صداع صفراوی و دموی مزمن و حرارت ملتهبه
مفرطه و بغایت منوم و رادع اورام حاره و ضماد جرم آن و با تدهین بروغن دانه آن جهت بواسیر و اوجاع حاره مقعده و طلای طبیخ آن با سرکه جهت تحلیل اورام و استسقاء
و ضربان و قطع عرق و منع قشعریره و ضماد مجموع نبات آن جهت تقویت اعضای مسترخیه و منع ریختن مواد باعضا و تجفیف رطوبات غریبه نافع و بستن برگ گرم
کرده آن بر چشم صاحب رمد موجب تسکین الم آن و بر سر جهت درد سر بارد و سدد نزلات بارده و بر انثیین جهت نزول آب و بر اورام و دمامیل جهت تحلیل
و نضج آنها مفید مقدار شربت آن تا یکدانگ و بدل آن لفاح و وزن آن مورث جنون و فساد فکر مصلح آن فلفل و رازیانه و چون کسی مقدار زیاده از یکدانگ بخورد و همچنین
کل آن را عادی بمخدرات و مسکرات نباشد سکر و تخدیر آورد و جمیع اشیا بنظر او کبود نماید و خیالات فاسده در خیال او آید بحدیکه گویا در خارج می بیند و عقل او
زائل گردد و سخنان پراکنده گوید و چون خواهد که راه رود نتواند و نتواند که درست ایستد و موش و مورچه در نظر او آید و چون خواهد که بگیرد آنرا خنده بسیار کند و چشمهای او
سرخ گردد و تاریکی بسیار روست بجامه و فرش و دیوار می برد که گویا میخواهد چیزی بگیرد و بالجمله حالتی مانند حالت دیوانگان بهم میرساند و در اکثر عوارض مانند افیون است
ولیکن روغن کنجد و ترشیها با این منافات ندارد و تریاق لسع حیوانات سمی بود و چون بخورند عصاره برگ آنرا اطلا نمایند مداوای آن مداوای بیروح خورده است
و خوردن زبد و روغن گرم کرده و قی کردن و گذاشتن دست و پا در آب گرم و گرم کردن تمام بدن او هان و ریاضت و تغذیه با غذیه چرب و انشامیدن شراب مفوه و
معجون جوز ماثل مسمی بحافظ الصحة و حب الشفاء و حب جوز ماثل و حب بدل افیون جوز ماثلی و حب تیخ جوز ماثل و حلوای جوز ماثل و دهن آن در قرابادین ذکر یافت **جوشیصا**
بفتح و بضم جیم و سکون واو و کسر شین معجمه و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح صاد مهمله و الف لغت نبطی است اهل جزیره جوسایی و در تنکابن بلاخار نامند **ماهیت**
آن بار درختی است بقدر نخودی بشکل عرعر و خشخاش و بسیار کوچک و بعد رسیدن سرخ و شیرین میگردد و با قبوضت و در اوائل ... روی میرسد و هر چند در درخت بماند
سرخ تر و شیرین تر میگردد ولیکن قبوضت آن کم نمیگردد و درخت آن بسیار بلند نمی شود و به همین مقدار درخت آلو بالو میباشد و برگ آن شبیه برگ سیب و گل آن سفید و در بعضی
بلاد خزان میکند **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک **افعال و خواص آن** مشهی و اروغ آورنده و فی الجمله مسمن بدن و خوردن آن قبل از طعام و بعد از آن مسکن
درد معده و سایر اوجاع بدن خصوصا درد کمر و تهیگاه و هاضم طعام در همه حال و مانع تعفن اطعمه در معده مضر محرورین مصلح آن انارین مقدار شربت آن تا سه درهم است
چونلائی بفتح جیم فارسی و سکون واو و خفای نون و فتح لام و الف و کسر همزه و سکون یا لغت هندی است و بعضی گویند بقله یمانیه است ظاهرا غیر آن باشد **ماهیت**
آن نباتیست در هند اکثر مزروع و ماکول برگ آن اندک شبیه برگ ریحان و ثمیره و با اندک حدت و ساق آن بسیار بلند نمیشود و بیکل و تخم آن ریزه مانند تخم لسان الثور و چون گیاه
سر شاخهای نازک آنرا ببرند بار شاخها و برگهای تازه میرویند و باز میبرند همچنین چند مرتبه و آن برگها را با گوشت یا بی گوشت پخته و با روغن و پیاز بریان نموده پخته میخورند لذیذ
میشود و بورانی آن نیز لذیذ میباشد حکیم میر عبدالحمید در حاشیه تحفه نوشته که در شبانکاره فارس دو دیده موسوم به تره دیده شد و آنرا سلیمانی مینامند و اهل هند آنرا
میسر **طبیعت** آن در اول گرم مائل بیبوست و اهل هند آنرا سرد میدانند **افعال و خواص آن** سریع الهضم و دافع صفرا و چون آب بیخ آنرا گرفته یکمثقال حفص
هندی و یکمثقال نار قیصر با آن سائیده و حب بندند و هر حبی بقدر دانه فندقی و هر روز یک حب آنرا با یک پیاله آب آن بیاشامند جهت بواسیر سائله نافع و مجرب لیکن در ایام
خوردن آن اجتناب نمایند از خوردن ادویه مضره بواسیر و چون بیخ آنرا بسایند و برعرق مدنی ضماد نمایند نفع می بخشد آنرا **فصل الجیم مع الیاء المثناة التحتانیه**

جینت

جینت بفتح جیم و سکون یاء مثناة تحتانیه و خفای نون و تاء مثناة فوقانیه **ماهیت** آن درختیست هندی و بسیار بزرگ میشود و برگ آن شبیه برگ تمر هندی
و گل آن بنفش و تخم آن در غلافی مانند باقلا و از آن باریکتر **طبیعت** آن در اول سوم گرم و خشک **افعال و خواص آن** آب برگ آن مسهل بلغم و قاتل اقسام دیدان
چون صبح ناشتا اول اندک شیرینی بخورند و بالای آن مقدار هشت مثقال آب برگ آنرا خالص بدون آنکه آب داخل نمایند بیاشامند اقسام کرم شکم را دفع نماید و مجرب
دانسته اند و ضماد برگ تازه گرم کرده آن جهت تحلیل اورام و نضج دمامیل نافع و از گل آن کاغذ رنگ میتوان نمود و رنگ آن ارغوانی میباشد ولیکن ثبات ندارد و
برگ درست گرم کرده آن جهت تحلیل نزول آب در هر عضو که باشد که کوبیده یکطرف آنرا پخته مانند گرده نان بگیرد و پخته جهت تحلیل نزول آب در بیضه و گرم کرده بدون پخته آن
جهت تحلیل اورام بارده و نضج دمامیل مفید و تخم آنرا چون سائیده بر ناسور زخمهای کهنه بمالند و فتیله آلوده در جوف آن گذارند نافع **جیدار** بکسر جیم و سکون یاء
مثناة تحتانیه و فتح دال مهمله و الف و راء مهمله لغت فارسی است **ماهیت** آن نباتی شجریست برگ آن مانند برگ بلوط و با شدت سبزی مائل بزردی و بر آن
شبنمی می نشیند و از آن دانه سرخی بقدر عدسی منعقد میگردد و سرخی آن زیاده میگردد و تا آخر بار ماء الهی میماند و آنرا حب القرمز میگویند و در حرف القاف انشاء الله
تعالی مذکور خواهد شد و ثمر آن بقدر مازوئی و مائل بزردی **طبیعت** نبات آن سرد و خشک در سوم **افعال و خواص آن** چون برگ خشک آنرا سائیده
یکمثقال با آب سرد بخورند امساک بطن نماید و چون با عسل و روغن گل بسرشند و دو مثقال آنرا بخورند زحیر را دفع نماید و ذرور آن جهت التیام جراحات و طلای آن
جهت تقویت اعضای مسترخیه و ضماد برگ تازه آن جهت تحلیل اورام حاره و تسکین اوجاع و زیادتی آن و هتک عضل و جلوس در طبیخ آن جهت تجفیف رطوبات رحم
مقدار شربت آن یکمثقال **جیکلک** بکسر جیم و سکون یاء مثناة تحتانیه و کاف و فتح لام و سکون کاف لغت ترکی است **ماهیت** آن ثمری است شبیه
بدل کنجشک و در جوف آن دانهای ریزه شبیه بدانهائیکه در توت میباشد و رسیده آن سرخ تیره و چاشنیدار و در بو شبیه بخربزه گرمک لذیذ و گیاه آن بقدر سرخس
و زیاده از آن و برگ آن شبیه برگ گل سرخ و با اندک خار و گل آن مانند یاچال و گل بنفشه و گیاه آن همیشه سبز و در تنکابن لیدانه و در دیلم چمیل و در گیلان و مازندران
خربزه گاو نامند و آن غیر تلید میجو تو نامیده و گیاه دیگر که دائم سبز است و دانه آن سرخ شفاف بقدر نخودی و از وسط برگ آن بچیزی مانند موی باریک متصل و برگ آن
بقدر درهمی و با تقعیر و انتهای آن مثل سر سوزن و از جمله خارها است و آنرا گوس نامند و هر دو قسم آن در طبرستان بهم میرسد و آخر را در تنکابن خیر نامند و آن
آن کرمی است **طبیعت** آن سرد و تر **افعال و خواص آن** مقوی دل و مطفی صفرا و مرطب بدن و جهت امراض سوداویه و خفقان و سعال یابس و جرب و حکه و بواسیر و تصفیه خون
و حدت و عصبه نافع و در جمیع افعال گیاه آن مثل علیق است **باب ششم در بیان ادویه که حرف اول آنها حاء مهمله است فصل الحاء المهملة**
مع الالف **حااقطی** بفتح حاء مهمله و الف و کسر همزه و سکون قاف و کسر طاء مهمله و سکون یا بغدادی گفته لغت یونانی است و بوس اقطی نیز نامند و آن آقطی است
ماهیت آن دو صنف میباشد کبیر و صغیر کبیر آن ببزرگی شجر میشود و شاخهای آن باریک از چهار عدد زیاده نمیشود و برگ آن مشرف بقدر برگ گردکان و صغیر آن بمقدار
شبری و شاخهای آن باریک و برگ آن مشرف و بقدر برگ بادام و گل هر دو سفید و ثمر هر دو بمقدار بطم و در خرما میرسد و قوت آن تا دو سال باقی میماند **طبیعت** آن گرم
و خشک در دوم **افعال و خواص آن** مخرج اخلاط لزجه و رطوبات غلیظه و مفتح سدد و مزیل استسقاء و اوجاع مفاصل شربا و طلاء مجرب و حمول آن جهت اوجاع رحم
و امراض مقعده و بواسیر مفتوحه و حب آنرا چون در اوقات حیض بلع نمایند منع آبستنی نماید و مجرب مضمضه آب آن جهت اسقاط کرم دندان و طلای آن موی را باعث
سیاهی و عدم سقوط آن و سعوط آن تا سه روز باعث زوال حمرت عین مضر ریه مصلح آن عسل مقدار شربت آن یکدرهم **حاج** بفتح حاء مهمله و الف و جیم بفارسی خار شتر و بترکی
دوه تکانی و بهندی جواسا نامند **ماهیت** آن گیاهی است که ترنجبین بر آن در خراسان منعقد میگردد و بغدادی نوشته که اسم خار حاج قول است و غلط کرده کسی
که آنرا علیق دانسته **طبیعت** آن گرم و بسیار خشک و سرد نیز گفته اند **افعال و خواص آن** رادع و مفتح و جالی و تریاق سموم شربا و ضمادا و بخور آن
رافع بواسیر و اکتحال عصیر آن جهت بیاض خفیف چشم و قطور سه قطره آب خالص آن در بینی ناشتا و بعد یکساعت استنشاق روغن بنفشه نمودن جهت دفع صداع کهن
مجرب دانسته اند و روغن آن که از آب برگ تازه آن ترتیب دهند جهت وجع مفاصل و جمیع علل بارده بغایت موثر و شکوفه آن جهت بواسیر نافع **حاشا** بفتح حاء مهمله
و الف و فتح شین معجمه و الف بیونانی توموس و در مغرب معروف بصعتر الحمیر است و در بیت المقدس و حوالی آن در مواضع سنگلاخ بسیار میروید **ماهیت**
آن نوعی از پودنه کوهی است شبیه بصعتر و بقدر یک شبر و شاخهای آن باریک و پر برگ و ریزه و بر آن زغبی مانند پنبه و گل آن ریزه و مدور و سفید مائل ببنفشی

دسرخی وتخم آن کوچکتر از خردل وهیئت آن شکلا مثلثا طبیعت آن در دوم سرد وخشک وشیخ الرئیس وبغدادی وصاحب شفاء الاسقام ودیگران گرم وخشک
در سوم وانطاکی در دوم دانسته اند افعال وخواص آن مسخن قوی ومدر بول وحیض وعرق وشیر ومخرج جنین ومشیمه ومفتح سدد احشا ومنقی سینه وشش وجهت
ضیق النفس وسرفه وتقویت معده وکبد وطحال وگرده وتحلیل خون منجمد وتریاق سموم بارده حیوانیه ونباتیه وحابس نفث الدم ومقطع ومسهل بلغم ومخرج هوام گرم معده وشکوفه خالص آن
مسهل سودا وقایم مقام افتیمون وبانمک طعام وسرکه باعث زیادتی تلطیف وتقطیع آنست وچون دو درهم حاشا را بانمک وسرکه بیاشامند اسهال کیموس غلیظ
نماید وچون دو مثقال آنرا با عسل بسرشند وبا آب گرم بیاشامند جهت فالج ولقوه ونسیان وکزاز وصرع وتقویت گرده وباه ورفع درد دهن وحلق ونفث بلغم وتقطیع قولنج نافع
وچون قدر قلیلی در طعام داخل کنند مانند سبزیها وبخور ضعف چشم را نافع بود وقوت باصره را نگهدارد وضعف معده وجگر حادث از اخلاط فاسده را زائل کند واعانت
بر هضم غذا نماید وآشامیدن طبیخ آن با عسل جهت عسر النفس ونفس انتصابی واخراج حیات وادرار حیض وبول واخراج جنین ومشیمه ولعوق آن با عسل جهت اسهال نفث بلغم
وفضول مجتمعه در سینه وسرفه وضیق النفس وضماد آن با سرکه جهت تحلیل اورام بلغمیه تازه وتحلیل خون منجمد در اعضا وقلع نمش وثالیل برآمده ویابسه که بیونانی افروخودن
نامند وباسویق شراب جهت عرق النسا وامثال آن نافع وبخوری آن جهت صرع وحین نافع وباعث افاقه آنها است وگویند چون نزد مصروع در حین صرع حاشا را
بسوزانند که دود آن بمشام او رسد اگر با فاقه آید علامت برء آنست مضر ریه مصلح آن نعناع مقدار شربت آن از دو مثقال تا پنج درهم بدل آن در تنقیه نیم وزن آن افتیمون
ودر غیر تنقیه یک وزن ونیم آن صعتر وچون یک وزن آنرا با ده وزن آن آب انگور بجوشانند تا ثلث باقی ماند در جمیع افعال قویتر از جرم آنست وشراب آن که صد مثقال آنرا
بیخته در لته بسته در شصت رطل آب انگور در خم کوچک انداخته سر آنرا بسته بگذارند تا خمر گردد وپس استعمال نمایند جهت تقویت هاضمه ورفع سوء الهضم وسقوط اشتها واوجاع
عصبانی وبرودت وسایر اوجاع حادثه ما دون تهیگاه وقشعریره تبهای بارده ودفع ضرر سردی هوا وبرف وسموم بارده حیوانیه ونباتیه بغایت مؤثر وحاشا
در جمیع افعال قویتر از صعتر است حاشیش بفتح حاء مهمله والف وکسر شین معجمه وسکون یاء مثناة تحتانیه وشین معجمه بفارسی حسن یوسف نامند ماهیت
آن چیزیست مانند موم که در آبها منجمد میگردد ورنگ آن مائل بسفیدی وبد مزه مائل بشیرینی وتندی وآنچه بتحقیق پیوسته وانها نیست بسیار ریزه وسفید از خشخاش
ریزه تر وصلب وبهندی تخم کرملی نامند طبیعت آن گرم وخشک در چهارم افعال وخواص آن بسیار تند وقویتر از افربیون ومقیی قوی چون بیاشامند تخمی
که وجع شدید داشته باشد مقدار نیم درهم آنرا با آب گرم قی شدید آورد ودو چیزی شبیه بخون قی نماید ونجات یابد از آن وضماد آن جالی وسرخ کننده جسد ومستعمل است
جهت امراض بارده واستعمال آن از خارج بدن مجوز وخوردن یک درهم آن کشنده بقی مفرط واحتراق ولهیب واختناق واختلاط ذهن ومداوای آن آشامیدن شیر تازه ودوغ
وماء الشعیر وروغن بادام وسویق آرد جو سرد کرده ببرف ویخ وجلاب سرد کرده ودوغ گاو وبا قرص کافور است حاماسوقی بفتح حاء مهمله والف وفتح میم والف وضم سین مهمله
وسکون واو وکسر قاف وسکون یا ماهیت آن نباتیست منبسط بر روی زمین بقدر شبری وشاخهای آن پنج شعبه بسطبری انگشتی رسته با برگهای ریزه
وگل آن سفید واز شاخهای آن ثمری بقدر فلفلی میروید وچون قطع نمایند از آن لبن جاری میگردد طبیعت آن گرم وخشک در اول افعال وخواص آن
جهت لسع عقرب شرباً وضماداً مجرب وفرزجه آن جهت اصلاح رحم مفید است فصل الحاء المهملة مع الباء الموحدة حباب بضم حاء مهمله وفتح باء
موحده والف وباء موحده ماهیت آن حیوانی است بسیار کوچک وسیاه شبیه بعقرب از جعل باریکتر ودر غیر بیدالخیر هم بهم میرسد وچون کسی را بگزد آنرا سکته
در آن روز بنهایت ناشتا روز وصاحب آن را سرخی چشم وکرب وگرمی واضطراب قلب عارض میگردد وعلاج آن خورانیدن مخدرات قوی مانند کافور وامثال آنست
حباحب بفتح اول وثانی والف وکسر حاء مهمله وباء موحده بفارسی کرم شب تاب وبهندی جگنو نامند ماهیت آن حیوانیست از مگس کوچکتر واندک درازتر
واغبر زرد ومنقدس در غایت سبزی ودر زیر بال آن مستور وچون پرواز کند مکشوف گردد ودر شب باشد اکر میدرخشد طبیعت آن گرم وخشک وحاد واز
زرایح قویتر افعال وخواص آن سه عدد آن مقال ویک عدد مقطوع الراس آن که خشک شده باشد با دوازده مثقال نقیع حلتیت چون سه روز بنوشند
جهت اخراج سنگ گرده ومثانه مجرب دانسته اند وقطور یک عدد خشک آن سائیده با روغن گل جهت اخراج چرک گوش وزوال کری آن وبا صبر وسفیده آب جهت اسقاط
دانه بواسیر وگویند چون آنرا در روغن کنجد اندازند وآن روغن را بر صورت بمالند باعث دوستی با مردم وقضای حاجات است حبارا بضم حاء مهمله وفتح باء موحده
والف وفتح راء مهمله والف بفارسی هوبره وبترکی توقدری وبهندی چرز نامند ماهیت آن مرغی است بری ومنقار آن بلند وپاهای آن دراز وسه نوع

حاشیش

حاماسوقی

حباب

حباحب
کرم شب تاب

حباری
اهوبره

بباشد

بباشد

بی بزرگ ابلق اندک بزرگتر از خروس خانگی ودیگری خاکستری رنگ منقش بسیاهی واز آن نوع اندک کوچکتر ودیگری بسیار کوچک که بهندی لک نامند بکسر لام طبیعت آن
در آخر دوم گرم وخشک افعال وخواص آن موافق مبرودین گوشت وپیه آن جهت ربو وضیق النفس وبهرو پرو دو سنگدان آن جهت خفقان واکثر امراض سینه
واکتحال آن با مثل آن نمک جهت ابتدای نزول آب بغایت نافع وچون پیه آنرا با اندک نمک وسنبل هرشته بقدر نخودی حب ساخته خشک کنند وپنج عدد آنرا فرو برند
در قطع اسهال دوری که ذرب نامند بیعدیل است وخون آن تا سه مثقال با آب وشراب جهت ربو وعسر النفس وخاکستر آن جهت ثالیل ضماداً نافع وگوشت آن دیرهضم
ومضر محرورین ومصلح آن سرکه ودارچینی است وگویند چون ناخن آنرا با هموزن آن حب المنشم سائیده با عسل بکسی بخورانند باعث محبت مفرط میشود وتعلیق آن هم جهت قبول
وتعلیق چشم راست آنرا رافع چشم زخم وتعلیق سنگی که در سنگدان آن بهم میرسد قاطع رعاف بعینه آن خضاب خاجبی است حبحبو بفتح اول وسکون ثانی وفتح حاء مهمله وضم باء
موحده وسکون واو ماهیت آن ثمر درختیست در بحر عمان به بزرگی درخت نارجیل ولیکن لیف ندارد ومستعمل ثمر آنست که بزرگتر از ثمر نارجیل است وپوست آن نازکتر
از ثمر نارجیل است وچون بشکنند از جوف آن دانها بقدر نخودی وبزرگتر از آن وچیزی نرمی شبیه بآرد وعنبر لذاع تند ترش با قبوضت بسیار برمی آید وما دام که در پوست است
قوت آن تا هفت سال باقی میماند وچون برون آورند تا یکسال طبیعت آن در دوم سرد ودر سوم خشک افعال وخواص آن قاطع اسهال مزمن ونزف الدم
وتشنگی والتهاب صفراوی وقی وغثیان وچون یک هفته بدان مداومت نمایند جهت دفع صداع حار ومنع تصاعد بخار بدماغ وسدد ودرار وبا عسل جهت حیر نافع مضر
صوت ومورث سعال مصلح آن کثیرا مقدار شربت آن یکدرهم بدل آن سماق است ودر هند وبنگاله ثمری شبیه بدانچه مذکور شد بهم میرسد ولیکن درخت آن شبیه بدرخت
نارجیل نیست بلکه شبیه بدرخت بیل است ودر هیات ثمر اندک کوچکتر وبرگ آن نیز کوچکتر از برگ آن وتخم آن کوچکتر از تخم آن ومغز آن ترش وبا قبوضت وبعضی نوع آن اندک
چاشنی دارد وآنرا بهندی ودر بنگاله کوتیه وکتیه بیل نامند وانشاء الله تعالی در حرف الکاف مذکور خواهد شد حبج بفتح حاء مهمله وباء موحده وراء مهمله وسکون جیم ماهیت
آن بری است معروف شبیه بخیار واز آن کوچکتر ودر کنار آبها میباشد طبیعت آن گرم وخشک افعال وخواص آن غلیظ مولد خون صفراوی ومصلح آن مهرا
بختن وبا مصطکی ودارچینی وسرکه ومری اشترغاز پلی روغن خوردن است واگر اندک روغنی بر آن مالیده بریان نمایند بد نیست ومجوز است حب البان بفتح حاء
مهمله وضم باء مشدده والف ولام وفتح باء موحده والف ونون بهندی بکاین وبفرنگی نوزانکون ناریه نامند ماهیت آن دانه ایست کوچکتر از پسته
ومدور ودر غلافی مانند غلاف لوبیا وبا اندک تلخی وپوست آن سفید ورقیق ودرخت آن بزرگتر از درخت گز وبرگ آن شبیه ببرگ بیدالخیر وکوچکتر از آن وبسیار
سبز وگل آن زرد رنگ مانند ریسمان واز ده وگویند برگهای بعضی شاخهای آن بسیار سفید میباشد بخلاف اشجار دیگر طبیعت آن در دوم گرم وخشک افعال
وخواص آن مفتح سدد جگر وسپرز ومسهل بلغم خام وعصاره آن مقی وآشامیدن جرم آن با آب وسرکه جهت سپرز مجرب وفتیله آن جهت عاف وسنون آن جهت
استحکام لثه وضماد آن جهت تحلیل اورام صلبه وتشنج ومفاصل وسعفه وصلابت جگر وسپرز ودفع مواد سوداویه وبلغمیه وکلف وجرب وحکه وبا بول جهت ثالیل نافع ومقی
مضر جگر ومعده مصلح آن رازیانه مقدار شربت آن تا دو درهم بدل آن یک وزن ونیم آن سلیخه وعشر آن بسباسه وروغن آن جالی ومحلل وقطور آن جهت درد گوش ودوی
وطنین وتمریخ بدان جهت رفع ثالیل وشقاق ونرمی ونرم کردن عصب ودرد دندان واوجاع بارده وفالج وامثال آن وتحلیل ورم جگر وسپرز وبواسیر وبا مصطکی قی بلغمی
وضماد آن با عنبر جهت نزلات بارده وسردی دماغ وجرب وحکه وتقشر جلد وقروح نافع وآشامیدن یک مثقال آن با آب وعسل مهیج قی ومسهل وبا آب سرکه جهت تنقیه
جگر وسپرز وپنجدرهم آن مسهل رطوبات رقیقه مضر معده مصلح آن انیسون وچون داخل حبوب کنند متکرج میگردد حب بلسان بفتح حاء مهمله وکسر باء موحده مشدده
وفتح باء موحده ولام وسین مهمله والف ونون ماهیت آن تخم درخت بلسان است بقدر فلفلی وبزرگتر از آن واندک مائل بطول ورنگ آن اشقر واندک ثقیل الوزن
ومغز آن سفید وطعم آن تلخ وفرق میان آن وتخم بشام آنست که تخم بشام بزرگتر وبیمغز ومدور است گفته اند بالفعل چون حب بلسان ودرخت آن مفقود است تخم بشام را بدل آن میکنند وبدل آن
نمیشود طبیعت آن در آخر دوم گرم وخشک افعال وخواص آن مقوی معده ورافع برودت آن ومقوی هاضمه وباقوت تریاقیه ومجفف رطوبات معده
وامعاء ورافع صرع وسدد ودوار وسرکهنه ونزله ومنفعه امراض بلغمی وسوداوی وضیق النفس وسرفه وورم ریه ودرد معده وتحلیل ریاح ونفخ وتفتیح سدد جگر واستسقاء وعرق
النساء وگزیدن هوام وعسر البول واحتباس حیض وداء الثعلب وداء الحیه وتقویت بیخ موی شرباً وضماداً نافع وجلوس در طبیخ آن جهت انفتاح رحم مضر مثانه مصلح آن
کثیرا مقدار شربت آن تا دو درهم بدل آن یک وزن ونیم آن عود بلسان واگر نباشد بوزن آن سلیخه وعشر آن بسباسه ودر تریاقیت هموزن آن زراوند طویل وحب الغار

حبحب

حبج

حب البان

حب بلسان

حبة الخضرا

دوطبان نیز بعض خواص آن مذکور شد حبة الخضرا بفتح حاء مهمله و با موحده مشدده و ضم تاء مثناة فوقانیه و الف و لام و فتح خاء و سکون ضاد معجمتین و فتح راء مهمله و الف
ماهیت آن ثمر درخت بطم است که بفارسی سقز نامند و در بطم خواص درخت آن مذکور شد و حبة الخضرا را بفارسی بن نامند و دو نوع است یکی نوع را شاه بن گویند و آن
کوچکتر و پوست آن نازکتر بحدیکه با پوست توان خائید و خورد و دوم از آن بزرگتر و پوست آن صلب‌تر و این مؤلف گفته که این مان سه نوع است بدین قسم که در مال
و در دو نواح آن درخت بن را با پسته پیوند می کنند ثمر آن بزرگتر و لذیذتر میشود و آنرا کلخنگ مینامند و بهترین آن سبز تازه بزرگ دانه آنست و درخت شاه بن را ضرو نامند
و ثمر آن در خوشه میباشد و خام آنرا ابنشه نامند و در آبدوغ و دوراق داخل مینمایند برای نیکوئی طعام و رائحه و تقویت معده درخت شاه بن را ضرو و صمغ آنرا صمغ الضرو گویند
و در حرف الضاد خواهد آمد انشاء الله تعالی **طبیعت** تازه آن در اول گرم و در دوم خشک و خشک آن در سوم گرم و خشک **افعال و خواص آن** مفرح و مقوی حواس
و جگر و سپرز و مشهی و مهیج باه و مسمن بدن و گرده و مسکن اوجاع باطنی و مفتح سده و گرده و مخرج رطوبات سینه و شش و منقی بدن از فضلات بلغمی و مفتت حصاة و ملین صلابتی
که از صدمه و ضربه بهم رسیده باشد و مخرج اقسام کرم معده و مدر بول و حیض و خون بواسیر که منقطع شده باشد و مسخن گرده و معده و محلل نفخ و در راج شربا و باقوت قاطبه
جهت فالج و لقوه و سرفه و خفقان و درد کمر و پشت و قولنج و غشی و استسقا مفید و با بادام و شکر جهت تسمین بدن و تقطیر البول و با سرکه آشامیدن جهت درد سر و تنقیه
جگر و گزیدن افعی و رتیلا نافع و دخان آن کردن باعث سرعت انهضام و رافع ضرر آنست مضر محرورین و بطی الهضم و ردی الکیموس مصدع و مضر دماغ و حشای حار و اکثار
آن باعث جوشش دهان و ابطال شهوت طعام مصلح آن گلاب و رب ریباس و رب فواکه حامضه و سکنجبین و گویند کثیرا و گویند حمیره و بنفشه مقدار شربت آن از سه درهم
تا پنج درهم بدل آن مغز بادام تلخ با پسته یا کردکان و گویند بوزن آن حب البطیخ است و ضماد آن منضج جراحات صلبه و طلای آن منقی وجه و جهت کلف و شقاق لب مفید
و طلای سوخته آن برداء الثعلب باعث رویدن موی آنست خصوصا موی سر و برگ آنرا چون خشک نموده بکوبند و بر موی خلاف سازند موی را بر و یانده و اگر دائم
و مداومت اغتسال با آن در حمام مانع نزلات بغایت مجرب چوب برگ آن در اول گرم و خشک و مقوی بدن و جهت دفع رائحه کریهه بدن و گریزانیدن هوام
نگاه داشتن چوب آن با خود جهت قضای حاجات و بخور پوست آن جهت گریزانیدن هوام و پشه مجرب دانسته اند و چون با مصطکی و قسط و روغن بجوشانند جهت
فالج و لقوه و کزاز و رعشه و مفاصل و اورام و جبر و کسر و ضربه و سقطه بغایت مفید است شربا و طلاء و مروخا و صمغ آن جهت تحلیل رطوبات اذن و جهت قروح رئه

حب الراس

و سرفه مزمن و تلیین بطن و تهییج باه و گزیدن افعی مفید **حب الراس** بفتح اول و ضم ثانی مشدده و الف لام و فتح سین مهمله و سکون نون و آنرا زبیب الجبل و زبیب
بری و حطا قند ماغو یا نامند و ابن بیطار گفته که معنی آن زبیب الجبل است و بغدادی گفته که منبت چنین **ماهیت** آن دانه ایست شبیه بمویزج و املس و در
غلافی شبیه بقرطم و بهن و با اندک تندی و تلخی و عطریت و مدور نیز گفته اند و از کوهستان فارس آورند و از کردستان و همدان نیز و گل آن شبیه بسوسن و در اسم
حرف لام مذکور خواهد شد و گفته اند برگ آن شبیه ببرگ کرم بری و سرشاخهای آن برکشته و شاخهای آن ایستاده و سیاه رنگ است **طبیعت** آن در دوم گرم
و خشک **افعال و خواص آن** مسهل و مقوی موی و مانع ریختن آن و جهت امراض بارده نافع شربا و طلاء و غسولا مقدار شربت آن تا دو درهم بدل آن سنک

حب الریباس

بقدر نیم وزن آن و صاحب تحفه نوشته که مؤلف بالا لیح و غیره مویزج را حب الراس دانسته اند و اشتباه ایشان بجهت مشابهت این با آن است **حب الریباس**
بکسر راء مهمله و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح باء موحده و الف سین مهمله بفارسی تخم ریباس نامند بهترین آن تازه آنست **طبیعت** آن سرد و خشک **افعال**

حب الزلم

و خواص آن قابض و جهت قرحه صفراوی و جرب و حکه شربا و ضمادا نافع بدل آن تخم حماض بستانیست **حب الزلم** بضم زای معجمه و فتح لام و سکون میم **ماهیت**
آن غیر تخم کنگر است چنانچه بعضی توهم نموده اند و ابن بیطار نوشته که ابن وافد گفته که آن حبی است چرب مفرطح اندک بزرگتر از نخود ظاهر آن زرد و باطن سفید خوش طعم
و لذیذ و از بلاد بربری آورند و ترد ما آنرا فلفل السودان نامند و فلفل السودان غیر آنست و بغدادی نوشته که آن دو صنف میباشد یکی بزرگتر از نخود و مفرطح و خوشبو
و خوش مزه و شیرین و پوست آن مائل بسیاهی و در شهرزور و مصر هم میرسد و دوم اندک طولانی و کوچک و زرد رنگ و از مصر و بربری آورند گیاه آن کمتر از ذرعی
و برگ آن مستدیر مانند درهم **طبیعت** آن در دوم گرم و تر و با رطوبت فضلیه **افعال و خواص آن** محرک باه و مسمن بدن و گرده و مقوی جگر ضعیف و رافع
خشونت سینه و سعال و امراض سوداوی و حرقة البول شربا و چون بخایند و بر کلف بمالند آنرا زائل گرداند مقدار شربت آن جهت تحریک باه تا هفت مثقال بدل آن

حب السمنه

حبة الخضرا مضر حلق و مولد سده مصلح آن سکنجبین است **حب السمنه** بکسر سین مهمله و سکون میم و فتح نون و ها آنرا شاهدانه بری نامند و بفارسی نقل خواجه گویند **ماهیت**

آن

آن دانه ایست بقدر فلفل مستدیر و سیاه رنگ و املس و مغز آن سفید و شیرین و با دهنیت و نبات آن بقدر ذرعی و شیردار و برگ آن سفید اغبر منبت آن صحراها و بیابانها **طبیعت**
آن گرم و خشک و با رطوبت فضلیه **افعال و خواص آن** آشامیدن شیره مغز آن با ماء العسل مسهل بلغم برفق و چون شیره آنرا بگیرند در آب و آرد و شکر و روغن بادام
شیرین یا روغن کنجد تازه و دران ریزند و طبخ نمایند تا مانند حریره و فالوده و ترحلوا کرده و تناول نمایند جهت تسمین ابدان مهزولین و صاحبان بردوبین و آشامیدن

حب العزیز

آب برگ درخت آن مقدار ربع رطلی جهت اسهال بلغم و صفرا با هم نافع مقدار شربت از مغز آن تا ده درهم بدل آن پسته و کنجد بالمناصفه و ثقیل و بطی النزول مصلح آن
سکنجبین و عسل است **حب العزیز** بفتح عین مهمله و کسر زای معجمه و سکون یاء مثناة تحتانیه و زای معجمه ماهیت آنرا انطاکی مانند ماهیت حب الزلم نوشته و بغدادی
دو نوع گفته نوعی را اهل مصر در اسکندریه زراعت مینمایند در تابستان هنگام بودن آفتاب در برج اسد میرسد **طبیعت** آن گرم در اول و تر در دوم **افعال و خواص**
آن مسمن بدن و گرده لاغر و مولد خون صالح و جهت تقویت باه و کبد ضعیف و حرقة البول و خشونت سینه و سرفه و امراض سوداویه مانند جنون و اکثار آن مضر حلق

حب القلت

و ثقیل مولد سده مصلح آن سکنجبین مقدار شربت آن تا دوازده مثقال بدل آن حبة الخضرا و بهترین طریق استعمال آن از برای تسمین بدن آنست که آنرا بکوبند و در آب
خیسانند یک شب پس بمالند و صاف نمایند و با شکر بیاشامند **حب القلت** بضم قاف و سکون لام و تاء مثناة فوقانیه معرب کلت هنداست حکیم علی در شرح قانون بهندی کلتهی
بضم کاف فوقانیه و خفای ها و سکون یا و کلته نیز و قسمی را چکرث و قسمی را راج ببای فارسی و جیم عربی و ابن تسم البعربی کالسر الحجر نامند **ماهیت** آن نوشته اند که دانه ایست سیاه و مائل بزردی
در اوراق شبیه بتخم کتان و از آن بزرگتر و مائل بتدویر و شیرین و در حین خائیدن احداث حرارتی میکند و آنچه در بنگاله دیده شده چنان بلکه دانه ایست اکثر سفید مائل بزردی و بعضی مائل
بسرخی و بعضی تیره و مفرطح اندک طولانی بقدر دانه عدس و حلبه و مغز آن دو پارچه و سفید رنگ **طبیعت** آن گرم در سوم و خشک در دوم و گویند گرم در دوم
و مائل برطوبت است **افعال و خواص آن** بغایت مفتت حصاة گرده و مشهی طعام و رافع فواق و امراض چشم و مدر بول و حیض و ملین طبع و مجفف منی و نواسیر
و مفتح سده سپرز و قولنج و بلغم و آشامیدن طبیخ آن بتنهائی و یا با ادویه مناسبه و دیگر و چون شش مثقال آنرا با شش مثقال تخم شلغم در هفتاد و پنج مثقال آب جوش دهند
تا آنکه بیست و پنج مثقال آب بماند پس صاف نموده و دوازده مثقال نیم آنرا صبح ناشتا نیم گرم و دوازده و نیم مثقال شام نیز نیم گرم نموده بنوشند جهت تفتیت
و اخراج سنگ گرده و مثانه مجرب است و ضماد آن جهت نیکوئی رنگ رخسار و رفع بواسیر نافع و مضر ریه مصلح آن عسل مقدار شربت آن یکدرهم با آب برگ ترب برای تفتیت

حب الکلی

حصاة چنانچه در سند سنگ تراشان آنرا کوبیده در آب جوشانیده بر سنگ میریزند نرم میشود و بآسانی بریده میگردد و اهل هند را عقیده آنست که چون بکوبند بر سنگ بمالند
سنگ قابل قطع میگرداند **حب الکلی** بضم کاف و فتح لام و یا **ماهیت** آن حب ناغورس است و در حرف الالف ذکر یافت آن تخمی است شبیه بگرده کوچکی از باقلا بزرگتر
و مائل بطول و در وسط آن خطوطی و رنگ آن ممزوج بالوان مختلفه و قوت آن تا سه سال باقی میماند بهترین آن ماخوذ در سنبله و حکیم میر عبدالحمید در حاشیه تحفه نوشته که بهندی
کونج نامند بخفای واو و درخت آن شبیه بدرخت نسرین و برگ آن زرد و ریزه و پر شاخ شبیه بگل لسان الحمل که بر و تخم می بندد و بر و گلهای زرد و ریزه رسته و تخم آن در غلافی
مانند غلاف باقلا بسیار ریزکی و پر خارهای ریزه که چون بدست برسد سوزش کند و خارش بسیار نماید **طبیعت** آن در آخر دوم گرم و در اول خشک **افعال و خواص**
آن مخدر و مسکر و جالی آثار و مفتی بلغم بقوت با آب گرم و آشامیدن یکمثقال آن با شراب مسمی بقلوفرکه آب انگور و روغن است جهت ربو و اخراج مشیمه و جنین و ادرار

حب المحلب

طمث و نیم مثقال آن با شراب جهت صداع بارد و خوردن هفت عدد آن و بخور هفت عدد آن و بدستور تعلیق آن جهت اخراج مشیمه و جنین و عسر ولادت مجرب دانسته اند
مقدار شربت آن از نیم مثقال تا یکدرهم و زیاده آن مکرب و مغثی تا دو درهم کشنده و مصلح آن روغنها و صمغ عربی و مصطکی است **حب المحلب** بفتح میم و بکسر نیز آمده
و فتح اصح است و سکون حاء مهمله و فتح لام و باء موحده و بفارسی پیوند مریم و بهندی گهیونی نامند **ماهیت** آن حب درختی است شبیه بدرخت بطم و پراکنده و تا
یک قامت انسان و زیاده بر آن و برگ آن دراز و شبیه ببرگ بید و از برگ زردآلو کوچکتر و خوشبو و چوب آن نیز خوشبو و لهذا عطاران اهل هند و ذره بدستی جهت
کوبیدن ثیاب زنان میسازند تا بوی آن بمشام رسد و درست بماند و گل آن سفید و حب آن بسیار خوش بو و با تلخی و بر سر شاخهای آن میروید و در بقدر حلبان
که علی نامند و بهندی اشتر کابلی و پوست آن سرخ و مائل بسیاهی و مغز آن سفید مانندی طعم و چرب و داخل اکثر خوشبوئیها می نمایند و روغن آنرا نیز میگیرند و بهترین آن تازه
بالیده سنگین خوشبوی بسیار چرب آنست که مغز آن در سفیدی مانند مروارید باشد و بدترین آن سیاه آن منبت آن قلعهای کوه و بلاد سردسیر و در میران میرسد و اکثر از
آذربایجان و نهاوند می آورند و روغن آنرا نیز از آنجا و انطاکی نوشته که پوست آن منبه با بلیه است و صاحب تحفه نوشته که در گرمسیر یافت میشود و در لرستان بسیار است و آنرا

حب المنشم — حب النیل — حبق — حجر

مهلب گویند طبیعت حب آن در دوم گرم و خشک و خشکی آن کمتر از گرمی و با قوت محلله و مفتحه و قابضه **افعال و خواص آن** اعضاء الراس والصدر والقلب
والغذاء والنفض مفرح و مقوی حواس و جهت اخراج رطوبات غلیظه لزجه سینه و سرفه و خفقان و بهر و ضیق النفس و غشی و مقوی جگر و سپرز و مسکن اوجاع باطنی مانند کبد و طحال
و گرده و ظهر و قولنج و درد پهلو و امثال اینها خصوصا با ماء العسل جهت آنکه محلل ریاح غلیظه است و مدر بول و حیض و مفتح سده گرده و مخرج اقسام کرم معده و رافع تقطیر البول
و مبهی و در حبس اسهال و موی بهتر از گل مختوم است و چون داخل نان کنند باعث سرعت انهضام آن گردد و مداومت اغتسال بدان در حمام مانع نزلات الردیه والاوجاع
و غیرها و طلای آن جهت کلف و جرب صاف کننده بشره و طبیخ آن جهت نقرس و تحلیل صلابات حادث از صدمه و ضربه هر چند کهنه شده باشد و تقویت اعضای ضعیفه خصوصا
با آس و ضماد آن نیز جهت نقرس و اوجاع بارده نافع مقدار شربت آن از سه درهم تا پنج درهم بدل آن مغز گردکان و بادام تلخ المضار مضر دماغ و احشای حار مصلح آن گلاب
و روغن بنفشه و رب ریباس الخواص نگاه داشتن آن در پارچه کبود و بدستور بخور آن مبطل سحر و مداومت بخور آن موجب الفت متعاندان و چوب و برگ آن در اول گرم و
و مقوی بدن و رافع رائحه کریهه آن و گریزاننده هوام و هوام نزدیک چوب آن نگردند و نگاه داشتن چوب آن با خود جهت قضای حاجات و بخور پوست آن جهت
گریزانیدن هوام و پشه مجرب گفته اند و چون با سداب و مصطکی و قسط در روغن بجوشانند و آشامیدن و تدهین بدان نیز جهت فالج و لقوه و رعشه مکرر از اوجاع مفاصل
و نقرس و اورام حیر و کسر ضربه و سقطه بغایت مفید است **حب المنشم** بکسر میم و سکون نون و فتح سین مهمله و بشین معجمه نیز گفته اند و میم لغت عربی است **ماهیت آن**
دانه ایست خوشبو و خوش طعم شبیه بحب البطم و کوچکتر از آن بقدر مغز آن و بقدر فلفلی و بسیار املس و زود شکن و مغز آن سفید و از بوادی یمن و حجاز خیزد و گویند فلنجه است و رنگ آن
مابین سرخی و زردی بود درخت آن شبیه سمسا **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک **افعال و خواص آن** مفرح و مفتح و مسخن و مبهی و مقوی معده مسترخیه و
و مجفف نافع رطوبات غریبه معده و احشا و بدن و مفتت حصاة و مدر بول و رادع بخارات ردیه شربا و طلاء و اکثار آن مضر و مصدع مصلح آن شیر مقدار شربت آن یک مثقال
بدل آن کبابه است و اکثر اهل یمن و حجاز خصوص زنان دهن آنرا که عطر منشم می نامند برای محبت یا عداوت استعمال مینمایند و خوشبو است و میگویند بهر قصد و اراده که آنرا
استعمال نمایند همان اثر بخشد خصوص در عداوت و بغض و تفرقه میان متحابین و مشهور است میان عرب چون خواهند که در میان دو کس یا جماعت عداوت و تفرقه افتد میگویند
حق سبحانه و تعالی در میان شان عطر منشم بپاشد **حب النیل** بکسر نون و سکون یاء مثناه تحتانیه و لام بفارسی تخم نیلوفر پیچ و بهندی مرچائی و زیرکی و به بنگالی چهار
و یک نوع دیگر نیز میشود و آنرا ایراجیا نامند و قوت اسهال این نوع را زیاده گفته اند **ماهیت آن** دانه گیاهیست شبیه بلبلاب بر مجاور خود می پیچد و شاخهای آن
باریک و سبز و برگ آن سبز و در هر برگی گل کبودی شبیه بگل لبلاب و در آفتاب بهم می آید و تخم آن در غلافی و در هر غلافی سه دانه مثلث شکل که حب النیل نامند **طبیعت**
آن در سوم گرم و خشک **افعال و خواص آن** جالی بهق و برص و مفتح سده جگر و سپرز و مسهل قوی بلغم غلیظ و خصوص ما برد و منقی بدن و دافع اوجاع مفاصل
و سائر امراض بارده و مخرج دیدان و حب القرع و سفید بهق و برص و نقرس و جرب و قروح خبیثه و با سقمونیا مسهل صفراء و اخلاط غلیظه و با هلیله مسهل سوداء و مفتح سده جگر
و سپرز و مسهل قوی و صاحب معالجات القرابادین نوشته که سه درهم آن با شش درهم شکر سفید چون سه روز بیاشامند جهت ازاله انواع جرب مجرب مقدار شربت آن از یک دانگ
تا نیم مثقال و یکدرهم و زیاده از آن کشنده است و مغص و اسهال مفرط بلصوق و بماسا ریقا و امعا مصلح آن هلیله و سحق بلیغ و چرب نمودن بروغن بادام است و چون
بکوبند و بخیسانند در روغن بادام و صبح تنهائی یا با مطبوخات مناسبه بیاشامند رفع غائله مغص و پیچ آن میگردد و بدل آن بوزن آن شحم حنظل سدس آن
تجارب است و مضر آن بعد از یکشبانه روز عمل میکند با معاجین محرکی زود عمل مینماید و قوت آن تا سه سال باقی میماند **حبق** بفتح حا و با و قاف بعربی اسم جنس
کل نباتات مابین شجر و گیاه خوشبو هست و از مطلق آن مراد فودنج است

فصل الحاء المهمله مع الجیم

حجر بفتح اول و دوم و سکون را مهمله بفارسی سنگ
و برد و بهندی پتهر نامند **ماهیت آن** اسم جنس هر چه را اجزای زمین صلب گردد بطول زمان و توالی انفعالات اجزای لطیفه رقیقه ارضیه و رطوبات لزجه
و رسیدن حرارت و یبس و جفاف بر آن مره بعد اخری تا آنکه رفع مزاج ارضی آن گردد و اختلاف رنگ و صفا و شفافی و غیرها همه بحسب اختلاف اجزا و محل و غلبه رطوبت
و حرارت و امثال اینها است مثلا اگر رطوبت و برودت غالب باشند سفید و اگر هر دو قلیل باشند منکرج و متکدر و اگر حرارت و یبوست غالب باشند سرخ و اگر کمتر باشند زرد
و اگر حرارت مفرط و رطوبت کم باشند سیاه و صلب و اگر ضعیف باشند رخو و اگر تاثیر حرارت و رطوبت در آن مساوی باشند متساوی الاجزا و اگر مختلف باشند غیر
متساوی در رنگ و صلابت و رخاوت و غیرها و تفصیل اقسام و مراتب آن طول دارد و محل گنجایش آن ندارد و بدانکه شنیده شده که اطبای فرنگ میگویند که احجار را

حجر الابیض — حجر الاحمر — حجر الاساکفه — حجر الاسفنج — حجر الاعرابی — حجر الافروج — حجر الافریقی — حجر الاناغاطس — حجر الایل — حجر البارقی — حجر البحری

بنا بر آنکه هیچ رائحه و بو ندارند چندان تاثیری و منفعت و خاصیتی در بدن انسان نیست هر نحو که استعمال نمایند و همچنین طلا و نقره را و این سخن ناتمام مینماید العلم عند الله
حجر الابیض بفتح حاء مهمله و جیم و ضم راء مهمله و الف و سکون باء موحده و فتح یاء مثناه تحتانیه و سکون ضاد معجمه در آخر **ماهیت آن** سنگیست سفید سائیده آن مانند شیر
و گویند که آن حجر لبنی است **طبیعت** آن معتدل مائل بحرارت و یبوست **افعال و خواص آن** جهت عسر البول نافع و در سائر افعال مانند فادزهر حیوانیست و مراد اکثر
احجار بیض ماج آتیه است **حجر الاحمر** بفتح الف و سکون حاء مهمله و فتح میم و سکون را مهمله **ماهیت** آن سنگیست لاجوردی اغبر و اندک ازرق بارملیت و ملمس آن نرم و ملایم و نوعی از آن سرخ
تیره و از ارمنیه خیزد و لهذا حجر ارمنی نامند و بهترین آن سنگین بهشن با اندک ملوحت و انطاکی نوشته که شاید لاجورد فج غیر کامل باشد **طبیعت** آن گرم و خشک در دوم
و در دوم سرد و خشک نوشته و صاحب اختیارات در اول گرم و خشک دانسته **افعال و خواص آن** مفرح قلب بالخاصیت و بالعرض بسبب تنقیه سودا و مسهل قوی سودا و از
لاجورد انفع و از حجر ارمنی سیاه اسلم و جالی گرده و مثانه و بالخاصیت جهت جذام مفید و مستعمل مغسول آنست و غسل آن باعث زیادتی تقویت عمل آنست و غیر مغسول آن مغثی
معده و مغثی و مصلح آن کتیرا و عسل و سلیخه و انیسون مقدار شربت آن تا نیم مثقال بدل آن لاجورد مغسول است یک وزن و نیم آن و بوزن آن خربق **حجر الاساکفه**
بفتح الف و سین مهمله و الف و کسر کاف و فتح فا و ها **ماهیت آن** سنگیست ملون بسرخی و زردی و سیاهی و در هم بهیات سنگ ریزه و شکسته آن مائل به تیرگی و کبودی **طبیعت**
آن سرد و خشک **افعال و خواص آن** ذرور آن جهت ورم لثات و جراحات و قطع نزف الدم نافع و مستعمل کفشگران است و لهذا آنرا حجر الاساکفه نامند و اسکاف کفش
دوز است **حجر الاسفنج** بکسر همزه و سکون سین مهمله و فتح فا و سکون نون و جیم سنگیست که در اسفنج یافت میشود و ماهیت اسفنج مذکور شد و بهترین آن سفید صلب آنست
طبیعت آن در اول گرم و خشک و در دوم نیز **افعال و خواص آن** مجفف بی لذع و قاطع نزف الدم و ذرور آن جهت التیام جراحات و طلای آن جهت تحلیل اورام و آشامیدن
دو دانگ آن با شراب و امثال آن جهت تفتیت حصاة گرده و یرقان نافع **حجر الاعرابی** بکسر الف و سکون عین و فتح را مهملتین و الف و کسر باء موحده و یاء نسبت بفارسی
شکر سنگ و سنگ زخم نامند **ماهیت آن** سنگیست شبیه بعاج و از بادیه عرب خیزد **افعال و خواص آن** جالی و قاطع نزف الدم و جراحات و غیرها و سنون
محرق آن جهت جلای دندان و استحکام لثه نافع **حجر الافروج** بفتح الف و سکون فا و ضم را مهمله و سکون واو و جیم حجر افرودی نیز نامند **ماهیت آن** سنگیست مانند قیشور
و سبک که بر روی آب می ایستد و از اسلام بول روم خیزد **افعال و خواص آن** مجفف و قابض و آشامیدن یکدانگ محکوک آن در حال و بزودی رفع سم کژدم کند
مقرب میسازد **حجر الافریقی** بکسر همزه و سکون فا و کسر را مهمله و سکون یاء مثناه تحتانیه و کسر قاف و یاء نسبت **ماهیت آن** سنگیست مابین خفت و ثقل و صلابت
و لین و با خطوط سفید مانند اقلیمیا و از افریقیه خیزد و بهترین آن زرد رنگ متوسط بین خفت و ثقل و در صلابت و لین آنست **طبیعت** آن مجفف با اندک قبض و لذع
افعال و خواص آن محرق آن که سه مرتبه گرم کرده در خمر اندازند پس سائیده بشویند جهت قروح خبیثه و متعفنه و مضره ابا شراب و عسل نافع و با موم روغن
جهت خشکی آتش و امراض چشم مفید و احراق آن سبب زیادتی قوت آنست استعمال محرق غیر مغسول آن جایز نیست **حجر الاناغاطس** بفتح همزه و نون و فتح غین
معجمه و الف و کسر تا و سکون سین مهملتین **ماهیت آن** سنگیست که چون بسایند در رنگ مانند خون گردد **افعال و خواص آن** قطور آن با شیر زنان در چشم
جهت ورم و دمعه و طرفه مفید **حجر الایل** بکسر همزه و فتح یاء مثناه تحتانیه مشدده و لام **ماهیت آن** سنگیست که در شیردان گاو کوهی تکون می یابد و آنرا
بادزهر گاوی نامند و در بادزهر مذکور شد **حجر البارقی** بفتح باء موحده و الف و کسر را مهمله و قاف و سکون یاء نسبت **ماهیت آن** سنگیست شبیه بحجر خزفی
بقدر کف دست و سبک ماخوذ از بارقه که موضعی است قریب بکوفه منسوب بدان و اندک از آن آب بسیاری بخود جذب مینماید و بر روی آب می ایستد و بعد جذب
آب بته آب میرود و چون در آفتاب گذارند آب را پس میدهد **افعال و خواص آن** گویند از خواص آنست که چون جهت استسقای زقی حوالی ناف اندک جراحت
کرده آن را ببندند جذب رطوبات کند و بعد جذب در آفتاب گذارند رطوبات را پس دهد و بعد پس دادن رطوبات باز بچسبانند تا آنکه جمیع رطوبات را جذب نماید
و صحت یابد و وزن آن قطعه باید سه دینار باشد که مثقالی است و قطعه نیم مثقال آن دو مثقال آب را جذب مینماید **حجر البحری** بفتح باء موحده و سکون حا
و کسر را مهملتین و سکون یاء نسبت **ماهیت آن** جسمیست سفید مدور و صلب و در جوف آن دانه ایست که با علی و اسفل حرکت میکند و از سواحل دریا خیزد و قسمی
از آن کنگک است و ماهیت کنگک در حرف الالف ذکر یافت و گفته اند خیریست شبیه بفلک مغز که دریا بساحل می اندازد و در آن خیریست که از اعلی باسفل حرکت
مینماید و گفته اند که آن قنفذی بحریست که بعد مردن و ریختن خارها دریا بساحل می اندازد و بالجمله ازاده و یه مجهوله الماهیة است **افعال و خواص آن**

ماهیت آن نوعی از المارا است برنگ هیچ مرجان و یکدانگ آن سم قاتل است **حجر الارمنی** بفتح همزه و سکون را مهمله و فتح میم و کسر نون و سکون یاء النسبت

آشامیدن یکدانگ تا دو دانگ آن، تفتیت حصاة هر موضع که باشد بغایت موثر است و مجرب گفته اند **حجر البحیره** بضم با موحده و فتح حا مهمله و سکون یا مثناة تحتانیه و فتح را مهمله و ها **ماهیت آن** سنگیست رقیق و سیاه و چون در آتش اندازند اندکی ملتهب گردد و از نواح شام خیزد **افعال و خواص آن** با محللات محلل و با مجففات مجفف و جهت تحلیل ریاح و کبیر و التیام جراحات نافع **حجر البرم** بفتح با موحده و را مهمله و الف و میم **ماهیت آن** سنگیست سیاه که از اهل و یک ظروف میسازند و در خراسان بسیار است **افعال و خواص آن** جهت تقویت لثه و دندان و نزف الدم موثر است **حجر البسر** بضم با موحده و سکون سین و را مهملتین **ماهیت آن** سنگی است سفید مدور صاف در بحر حجاز یافت میشود **افعال و خواص آن** چون اندکی از آنرا بیاشامند ادرار بسیار نماید و تقویت قلب و تفتیت حصاة کند بالخاصیت و تعلیق آن بر بالای مثانه از خارج جهت ادرار بول مفید و آنچه در ساحل جده در صدف بزرگ مستدیر بهیات شم یافت میشود بسیار کثیف و مستعمل و طب نیست **حجر الشف** بفتح با موحده و سکون شین معجمه و فا و شب بیاء مثناة تحتانیه در اول و بای موحده در آخر آن و بفارسی یشم گویند بمیم در آخر **ماهیت آن** سنگی است بسیار صلب و بالوان بسیار میباشد بهترین آن زیتونی پس سبز مایل بزردی پس سبز صاف پس مایل بسفیدی پس سفید است که آنرا کافوری نامند بلکه آنچه صاف تر و صلب تر و شفاف تر باشد بهتر و مستعمل است **طبیعت آن** در آخر دوم سرد و خشک **افعال و خواص آن** آشامیدن آن جهت تقویت قلب و معده و خفقان عجیب الفعل حتی بتعلیق آن بجهت نزف الدم و قروح باطنی و زحیر و حرقة البول با شراب جهت سنگ حصاة مقدار شربت آن یکدانگ و تعلیق آن بر گردن جهت خناق و بر روی دل جهت خفقان و طیش آن و بر مری و معده جهت تقویت آن و بر ران جهت عسر ولادت و در دست جهت رفع سحر و چشم بد و ضرر صاعقه موثر و گویند که چون قمر در برج آبی باشد و بران صور انسانی نقش کنند تعلیق آن جهت الام باطنی نافع و بعضی در تاثیرات دیگر که مذکور شد نقش صورت انسان شرط ندانسته اند و بعضی مقدار یکمثقال اشتراط میدانند برای این عمل **حجر البقر** بفتح با موحده و قاف و را مهمله و آنرا خرزة البقر نیز نامند و بهندی کای روهن **ماهیت آن** مهره ایست که در زهره گاو متکون میگردد بمقدار زرده بیضه مرغ و زرد و تر ران و تلخ و نزد بر آوردن و تازگی اندک نرم میباشد و بعد از سرد شدن و خشک گشتن اندک صلب و تیره بعضی منقط بسیاهی میگردد و جرم آن اندک سخیف و سست و ظاهر آن صلب تر و در رنگ مساوی بعضی مدور و بعضی مثلث و بعضی پهن و بعضی طولانی و بهر شکلی که میخواهند و چینی می و تازگی میسازند و از یکمثقال تا چهار مثقال میباشد و آنچه در شیردان آن تکون می یابد خاو زهر است و در خاو زهر ذکر یافت گویند علامت تکون آن در زهره گاو آنست که روز بروز آن گاو زرد و ضعیف لاغر میگردد و چشم آن مایل بزردی و سفیدی و حدقه آن مستدیر و اکثر اوقات غرباد میکند و مخصص بگاو نر و یا ماده نیست و در ماده بیشتر و در بلاد بارده زیاده از حاره تکون میابد و این امور کلی نیست و نیز در زهره هر گاوی تکون نمی یابد بلکه در صد یکی و بهترین آن بزرگ سنگین تازه آنست **طبیعت آن** در آخر دوم گرم و خشک و انطاکی گرم در اول و خشک در دوم گفته **افعال و خواص آن** از حجر التیس بغایت ضعیف تر و محلل و مسمن و مدر بول و حیض و جالی و مفتت حصاة و جهت یرقان و مرضی که در هند و بنگاله در پهلوی چپ اطفال بهم میرسد و آنرا ڈبه بفتح دال چهار نقطه و با موحده مشدده و ها و بکهی بفتح با موحده و کسر کاف و خفای ها و یا نیز نامند نافع و اکتحال آن جهت رفع بیاض و تقویت بصر تنهایی و یا با اکتحال مناسبه و طلای آن جهت بهق و برص و رفع آثار جلد و بو بهیر و التیام جراحات و با آب شبنم خشک جهت جمره و نمله ساعیه و امثال آن و با شراب جهت رویانیدن موی سیاه در موضع برص و داء الثعلب بعد از کندن موی سفید از مجربات است و سعوط یکعدس آن با آب چغندر جهت نزول آب در چشم و خوردن آن هر روز بقدر دو حبه با جلاب بعد از حمام بلافاصله یا در حمام و از عقب آن آب گوشت مرغ فربه آشامیدن تا چند روز باعث تسمین بدن و تولید منی و نرمی آن و از مجربات دانسته اند و همچنین با مغز بادام و یا نارجیل و یا حبة الخضرا و یا حب الصنوبر خوردن و مستعمل زنان مصر و عراق است و حمول آن با عسل جهت باه ... مصلح آن کتیرا مقدار شربت آن تا دو قیراط و یکمثقال آن قاتل و آنچه در گرده گاو متکون میگردد و بزرگتر و سبکتر در افعال ضعیف تر از آن است **حجر البلور** بکسر با موحده و فتح لام مشدده و سکون واو و را مهمله **ماهیت آن** سنگی است معروف سفید و شفاف از شیشه صلب تر و شفاف تر و از آن نگین و تسبیح و ظروف آبخوردن و سر قلیان و عینک و غیرها تراشیده می سازند **افعال و خواص آن** نگاهداشتن آن با خود مانع خوابهای پریشان و ترسیدن و ران و نگاه کردن در آن مانع سبل و مالیدن آن بر پستان زن شیردار باعث زیادتی شیر آن و چون خواهند که جلای آن زیاده گردد باید که در خون بز بگذارند و چون از آن عینک بزرگی که وسط آن ضخیم میباشد بسازند و در برابر قرص آفتاب بدارند و در عقب آن پنبه یا شمعی گذارند و مشتعل گردد و از عینک

حجر البحیره — حجر البرم — حجر البسر — حجر الشف — حجر البقر — حجر البلور

سنگ نیز این اثر ظاهر میگردد **حجر البولس** بضم با موحده و سکون واو و ضم لام و سکون سین مهمله و چون بولس اول کسی است که واقف شده بر افعال و خواص آن بنام او مسمی گشته **ماهیت آن** سنگی است شبیه ببوره ارمنی و از آن سخیف تر و سبکتر و ملمع و با نقطهای زرد و سفید **طبیعت آن** گرم و خشک **افعال و خواص آن** محلل قوی چون آنرا در روغن زیتون بجوشانند و آن روغن را بر بدن صاحبان اعیا بمالند بزودی رفع اعیا و ماندگی آنها کند **حجر الحبشی** بفتح حا مهمله و با موحده و کسر شین معجمه و سکون یا نسبت و آنرا حجر فلفل نیز نامند **ماهیت آن** سنگیست شبیه بزبرجد و تیره و گویند نوعی از زبرجد است و چون بسایند سفید رنگ گردد **طبیعت آن** گرم و خشک و بسیار تند و گزنده **افعال و خواص آن** منقی و جالی و جهت ازاله آثار قرحة العین و بیاض و انتشار بدون ورم و ظفره تازه غیر صلبه نافعست **حجر الحمام** بفتح حا مهمله و میم مشدده و الف و میم **ماهیت آن** جرمیست که در دیگ یا تبل حمام متحجر میگردد و تیره رنگ و سست باشد **طبیعت آن** گرم و خشک **افعال و خواص آن** از ادویه قویه است برای سرطان و ضماد آن جهت رفع سرطان غیر مزمن موثر است **حجر الحوت** بضم حا مهمله و سکون واو و تا مثناة فوقانیه و بفارسی سنگ سر ماهی نامند **ماهیت آن** جسمیست سفید و مفرطح فی الجمله مثلث شکل صلب شبیه بسنگ که بدو طرف سر نوعی ماهی که بهندی پتهرچته نامند متکون میگردد و در هر طرفی یکعدد و آن ماهی بقدر یک شبر تا یک نیم شبر میباشد و در بنگاله بسیار است و فلس و اول و اکثر میشود و از ماهی کوچکتر که یک شبر باشد سنگ کوچکتر و از ماهی کلان بزرگتر بر می آید **طبیعت آن** گرم و خشک و حاده با قوت مفتته **افعال و خواص آن** در تفتیت حصاة کرده قوی التاثیر است **حجر الحیه** بفتح حا مهمله و یا مثناة تحتانیه و ها و بفارسی مهره مار گویند **ماهیت آن** اقسام میباشد قسمی معدنی و آنرا مار مهره نامند و بعضی گویند که در معدن زبرجد بهم میرسد و آن زبرجدی رنگ مایل بسیاهی و خاکستری میباشد و بشکل نگین مربعی از یک مثقال تا دو مثقال و دوم حیوانی که در عقب سر بعض افاعی میباشد و در همه افاعی یافت نمیشود بلکه بندرت در بعضی و چون از گوشت جدا کنند نرم میباشد و بعد رسیدن هوا متحجر میگردد و بقدر نصف مدفی مایل بدرازی و خاکستری رنگ و بعضی سیاه و صلب مخطط به خط سفید و سست و مجعول نیز میباشد و امتحان اصلی از جعلی و خوبی آن گویند آنست که چون بر موضع گزیده مار بگذارند بچسپد و چون شیر بر آن بریزند شیر منجمد و متغیر گردد و گفته اند که چون بعد از آن در شیر اندازند شیر را منجمد کند و چون جذب سم کرده باشد دیگر نچسپد و شیر را منجمد نسازد و در حین جذب سم لون آن متغیر گردد و چون در شیر اندازند بحال اصلی آید و امتحان دیگر آنکه چون بر جامه پشمی سیاه یا کبود بمالند سفید گرداند و چون مبالغه نمایند سیاه شود و سفیدی در آن نماند و امتحان دیگر آنکه چون در آب لیمو و صحن چینی اندازند بحرکت و دوران آید و این امتحان مخصوص بدین نیست بلکه اکثر اصداف و حلزونات نیز چنین میباشند **افعال و خواص آن** جهت سم مار قوی الاثر و برای عقرب گزیده و هوام دیگر ضعیف الفعل لیکن شیخ الرئیس در مفردات قانون نوشته که جالینوس منکر این فعل است و آشامیدن آن جهت تفتیت حصاة و سنگ مثانه بغایت نافع مقدار شربت آن تا سه قیراط و تعلیق مخطط آن جهت صداع و لیثرغس نافع است **حجر الخزامی** بفتح خا و زای معجمتین و الف و کسر میم و یا نسبت **ماهیت آن** سنگیست سیاه رنگ و مدور و بد بوی و از صقلیه خیزد و از آتش مشتعل گردد و چون آب کمی بر آن ریزند شعله ور گردد و چون در روغن اندازند منطفی شود **افعال و خواص آن** بخور آن جهت گریزانیدن هوام و با خود داشتن آن جهت صرع و عقر زنان عاقره و وجع رحم و اذیت حیوانات موذی موثر است **حجر الخزفی** بفتح خا و زای معجمتین و کسر فا و سکون یا نسبت **ماهیت آن** سنگیست مصری شبیه بخزف و سفالچی و زود منشق شود و از هم بپاشد و ریزه گردد **طبیعت آن** در گرمی کمتر از یاقوت و بسیار خشک با قوت قابضه و حاده **افعال و خواص آن** قایم مقام حجر قیشور است در ستردن موی و درهم آن با شراب قاطع خون حیض و خوردن یکمثقال آن چهار روز بعد از طهر باعث قطع حمل و ایمنی و ضماد آن با عسل جهت ورم پستان و قروح خبیثه مانع از ازدیاد و انتشار آن هر دو است **حجر الخطاطیف** بفتح خا معجمه و طا مهمله و الف و کسر طای مهمله و سکون یا مثناة تحتانیه و فا **ماهیت آن** دیسقوریدوس گفته بچه اولین پرستوک را چون در افزونی نور ماه بگیرند و شکم آنرا بشکافند دو عدد سنگ در شکم آن یابند یکی یکرنگ و دیگری ملون بالوان و چون یکرنگ آنرا در پوست شتر یا گوساله بندند پیش از آنکه بزمین برسد تعلیق آن بر بازوی مصروع و یا گردن آن جهت زوال صرع بعون الله تعالی مفید و مجرب است و انطاکی نوشته سنگی است بقدر سر انگشتی مایل بزردی و سفیدی و آنرا حجر الیرقان نامند و در سراندیب بهم میرسد و چون بچه خطاطیف را یرقان عارض میشود مادر و پدر آن رفته آن سنگ را برای زوال آن میبرند و نزد ما یافت نمیشود مگر در آشیان خطاطیف مردمی که می شناسند آنرا بحیله بدست می آورند بانیکه بچهای آنرا بزعفران زرد مینمایند بنحویکه مادر و پدر آنها بدانند بعد دیدن آنها

حجر البولس — حجر الحبشی — حجر الحمام — حجر الحوت — حجر الحیه — حجر الخزامی — حجر الخزفی — حجر الخطاطیف

بجهاراز و کرمان برهان رفته آن سنگریزه ها را می آورند و مردم از آشیان آنها بر می آورند طبیعت آن گرم و خشک در دوم افعال و خواص آن جهت
یرقان و خفقان و تفتیت حصاة و تفتیح سدد و شرباً و طلاءً و تعلیقاً نافع و گفته اند ملون آنرا چون در حریر پیچیده و نگاه دارند با خود باعث جاه و قبول و قضای حوائج میگردد
و امین الدوله گفته تعلیق سنگ ملون سرخ آن موجب فرح و عیش است حجر الخمار بضم خاء معجمه و فتح میم و الف و راء مهمله و آنرا حجر الخمار جهت آن نامند که رافع خمار است و
خرزة الخمار نیز نامند ماهیت آن سنگیست سنگین ملمس آن نرم و سرخ مایل بسیاهی و بسیار صلب و هیئت آن قسم ماده نمایان است که حدید صینی نامند بهترین آن
آنست که چون بر مس بسایند و بسایند آن سرخ رنگ باشد افعال و خواص آن چون مقدار یکمثقال و نیم سائیده آنرا مخمور بیاشامد در ساعت خمار او زائل
گردد و عرق نماید و سردی و سرور و فرح یابد حجر الدیک بکسر دال مهمله و سکون یاء مثناه تحتانیه ماهیت آن سنگیست سفید مایل به تیرگی بقدر باقلی و از آن
کوچکتر در شکم خروس متکون میگردد طبیعت آن در دوم گرم و در اول خشک افعال و خواص آن جهت دفع احزان و هموم و وسواس و تفتیت حصاة شرباً
و تعلیقاً نافع و آشامیدن آبی که آنرا در آن شسته باشند جهت تسکین تشنگی مفرط بعید نیست و دستور نگاهداشتن آن در دهان حجر الرحی بفتح راء و حاء مهملتین و الف
آنرا فوقنا نامند ماهیت آن سنگیست سیاه و پر سوراخ و متخلخل مانند اسفنج و با صلابت و از جبال شرقی حلب خیزد طبیعت آن در آخر سوم گرم و خشک +
افعال و خواص آن محلل و حابس خون حیض و چون گرم کرده سرکه بران ریزند و عضو را بنجار آن بدارند باعث ازاله ورم و رافع نزف الدم و رعاف خون حیض
است و بستن مقعده ببخار آن بنشیند که در آن آنرا تافته انداخته باشند جهت بروز مقعده و نطول آن جهت استحکام اعضا و قطع عرق و رفع اعیا و حمول جرم آن جهت لودا...
و قطع حیض و طلای آن جهت استسقا نافع حجر الرخام بفتح راء مهمله و خاء معجمه و الف و میم ماهیت آن سنگ سستی است که در بعضی بلاد در قبرها نصب میکنند
و اقسام میباشد مراد از مطلق آن قسم سفید آنست طبیعت آن در آخر دوم سرد و خشک افعال و خواص آن رادع و قاطع نزف الدم و جهت جراحات و بامرهم جهت
تحلیل اورام و رفع استسقا و با صمغ و نوشادر جهت بهق و رفع آثار و ذرور آن جهت رفع بواسیر و آشامیدن مسحوق با عسل هر روز بقدر یکمثقال جهت رفع و طبهای کهنه
موثر گویند آشامیدن سنگ قابر که منقوش بنوشتها باشد باعث نسیان است و همچنین بسیار خواندن نقشهای آن و آشامیدن آن روز شنبه پیش از طلوع آفتاب تا هم
معشوق قصد رفع عشق رافع عشق حجر الزبیره بکسر زای معجمه و سکون یاء مثناه تحتانیه و فتح راء مهمله و ها ماهیت آن سنگیست با سومت و ثقیل و زود شکن
افعال و خواص آن ذرور آن جهت اندمال جراحات بسیار نافع حجر السلوان بفتح سین مهمله و سکون لام و فتح واو و الف و نون ماهیت آن سنگیست
سفید و شفاف شبیه به بلور و فرق میان آن و بلور نرم شدن آنست در آب و آنکه محلول آن در آب مانند شیر باشد بخلاف بلور افعال و خواص آن آشامیدن آب
محلول آن جهت خفقان و نزف الدم و حرارت معده و رفع مرض عشق مقدار شربت آن یکدرهم و نوعی از آن که مایل بزردی و بسیار براق نیست از جمله سموم است حجر السطریطس
بفتح سین و سکون طاء و کسر راء مهملتین و سکون یاء مثناه تحتانیه و طاء مهمله بفارسی سنگ مرمر نامند ماهیت آن دو نوعست یکی معدنی و دیگر آبی است که آنرا بهر شکلی
که میخواهند منجمد میکردانند بدین قسم که زمینی را که در آن آب میباشد بهر شکلی که میخواهند حفر میکنند و بحسب میگذارند از خلل و فرج آن آب در آن مکان محفور جمع میگردد و روز دیگر رفته
آن خاکی را که از آن بر آورده اند در آن میریزند و مدتی میگذارند و بعد از آنکه خوب منجمد و صلب گشت بر می آورند و تراشیده جلا میدهند و معدنی آن تخته سنگها است که از
معدن آن بر می آورند و این صلب تر و شفاف تر از آبی آنست معدن آن کرمان و در شهر بابک و قلعه آقا در لنجان و راین و تبریز و اجمیر نیز است و کرمانی بهتر است
و صلبتر و رنگ آن سبز و سفید و نخودی و ملون بالوان زرد و سفید و سرخ کم رنگ رگ دار و شبیه میشم و تبریزی اندک زرد رنگ و رخوتر است و اجمیری سفید و صلب بهترین
همه آنست که از معدن مرغ آورند افعال و خواص آن سنون محرق آن جهت تقویت لثه و ضماد آن با رانیج و زفت و جهت تحلیل اورام صلبه و با موم روغن جهت درد
م معده و ذرور خام آن جهت سوختگی آتش مفید حجر السمک بفتح سین و میم و کاف بفارسی سنگ سر ماهی نامند ماهیت آن سنگیست که از سر نوعی از ماهی بر می آید
و ماهی آن بقدر شبری تا دو شبر و فلس دار حلال و در سر ماهی دو سنگ در دو جانب آن و سفید براق و صلب از ماهی کوچک کوچک و از بزرگ بزرگ طبیعت آن در اول
گرم و در دوم خشک با قوت سفته افعال و خواص آن آشامیدن سائیده آن جهت تفتیت حصاة گرده مجرب حجر العسلی بفتح عین و سین مهملتین و کسر لام و یاء نسبت
ماهیت آن سنگیست سفید و سائیده آن غلیظ و مایل بزردی و شیرین طبیعت آن مایل بحرارت افعال و خواص آن منقی قروح و در افعال ضعیفتر از حجر البحر
حجر الغاغاطیس بفتح دو غین معجمتین و دو الف و کسر طاء مهمله و سکون یاء مثناه تحتانیه و سین مهمله ماهیت آن سنگیست سنگین سیاه رنگ مایل بزرقت و گفته

حجر الخمار
حجر الدیک
حجر الرحی
حجر الرخام
حجر الزبیره
حجر السلوان
حجر السطریطس
حجر السمک
حجر العسلی
حجر الغاغاطیس

سنگ بسیار سبک صفائی است که از وادی غاغا که ما بین فلسطین و طبریه از ارض مقدس است خیزد و آن وادی مشهور بجهنم است و آن سنگرا چون در آتش اندازند مانند چوب چنبه
گردد و از یکرطل آن یک اوقیه بماند و سفید و صلب گردد و بوی آن در حین سوختن مانند بوی شاخ حیوانات و نفط و قیر باشد طبیعت آن در دوم گرم و خشک افعال
و خواص آن محلل و ملین و آشامیدن آن قاطع حمل و حیض و مفتت حصاة و مقدار شربت آن تا نیم درهم و بخور آن جهت غشی که از اختناق رحم باشد و گریزانیدن هوام و دفع
کرم انجاره مضر به مصلح آن زعفران و مهیج صرع مصروعین بخور آن و ضماد آن جهت نقرس و رو یانیدن گوشت مفید است حجر الفتیله بفتح فاء و کسر تاء مثناه فوقانیه و سکون
یاء مثناه تحتانیه و فتح لام و ها ماهیت آن سنگیست اندک زرد رنگ شبیه بغاریقون و ریشه دار و از آن فتیله توان ساخت و در کرمان کثیر الوجود و آن سنگی که بکوبند
مانند پنبه نرم میگردد و بر کف دست مالیده فتیله ساخته در چراغ میگذارند و بران روغن ریخته مشتعل مینمایند و مادام که بران روغن بریزند مشتعل میباشد و یک فتیله کوچکی
تا دو سه ماه کفایت میکند و میگویند که پارچه نیز از آن ترتیب میدهند افعال و خواص آن گویند از برای التیام جراحات حیوانات بعدیل است حجر الفلفل بضم
دو فاء و سکون دو لام ماهیت آن نزد مولف طلاسیع حجر حبشی است و مذکور شد و نزد ابن تلمید سنگریزها شبیه بفلفل است که در حین خشک کردن فلفل با آن مخلوط شده
کیفیت آنرا حاصل کرده باشد افعال و خواص آن در اطلیه کلف و امثال آن مستعمل است حجر القبطی بکسر قاف و سکون باء موحده و کسر طاء مهمله و یاء نسبت
بلغت اهل مصر معروف با شنان قصارین است جهت آنکه گازران جامه را بدان میشویند ماهیت آن سنگیست مایل بسبزی و سست و بغایت زود شکن و از
جبال صعید مصر خیزد و گازران در شستن کتان استعمال دارند بهترین آن سبز بسیار رخو سریع التفتیت و الانحلال آنست در آب طبیعت آن سرد و خشک در اول
افعال و خواص آن مغری و مجفف بی لذع و قابض و مانع سیلان مواد بسوی عضو و قاطع سیلان خون ظاهر و باطن بهر نوع که استعمال نمایند و طلای آن محلل ورم و مجفف
قوی و ذرور آن جهت سیلان خون جراحات و اندمال جراحات اعضای رخو و اکتحال آن تنهائی و با ادویه مناسبه مغریه جهت دمعه و جرب و سلاق و قروح عین و آشامیدن
آن با آب جهت اسهال مزمن و درد مثانه و نزف الدم و طلای آن محلل اورام و مجفف قوی و با موم روغن جهت منع زیاده شدن قروح خبیثه و التیام جراحات
و فرزجه آن جهت قطع سیلان حیض و رفع بدبوی رحم نافع حجر القمر بفتح قاف و سکون راء مهمله و آنرا بزاق القمر و زبد القمر و بهندی چندر کانت گویند ماهیت
آن سنگیست سفید مایل بغبرت و سبک و شفاف که نقره را جذب میکند و در حین زیادتی نور قمر اغبریت آن مبدل بسفیدی میگردد و در مغرب و بلاد عرب یافت
میشود و گویند شبنمی است که بر سنگهامی افتد و متحجر میگردد و در هنگام ازدیاد نور قمر بسیار سفید میشود و بهترین آن آنست که در او صاف مذکوره بهتر و زیاده باشد
طبیعت آن در دوم سرد و معتدل نیز گفته اند و در اول خشک افعال و خواص آن آشامیدن یک عدسه و سعوط آن جهت صرع مجرب و جهت سواس
و جنون و خفقان و نزف الدم مفید است و تعلیق آن در پارچه کبود باعث قبول و جاه و رفع خوف و فزع و آویختن آن بر درخت خرما حافظ ثمر آن و باعث تولید ثمر مضر
گرده مصلح آن کتیرا است حجر القیشور بفتح قاف و سکون یاء مثناه تحتانیه و ضم شین معجمه و سکون واو و راء مهمله و صاحب منهاج بسین مهمله گفته ماهیت
آن سنگیست متخلخل سفید شبیه باسفنج و بر روی آب می ایستد و گویند نوعی از زبد البحر است و سیاه نیز میباشد و از جبال اسکندریه و اعمال مصر نیز خیزد و علی بن مجوسی گفته
که آن مستعمل اهل صناعت است در حل ذهب و فضه بهترین آن سبک کثیرة التجاویف هش آنست طبیعت آن در اول گرم و در سوم خشک افعال و خواص آن
محلل و حابس نزف الدم و آشامیدن سرکه که آنرا گرم کرده در آن انداخته باشند جهت ضیق النفس و طلای آن جهت ستردن موی و تحلیل رطوبات و استسقا و چون بر
توشتجات بمالند حک شود و بحدیکه اصلا معلوم نگردد و سنون محرق مسحوق آن جهت جلای دندان و استحکام لثه و بردن گوشت زائد و پر کردن قروح غائره و اکتحال آن
جهت شبکوری و رفع آثار و مالیدن آن بر کف پا مانند سنگ جهت رفع صداع و تقویت بصر موثر است و دستور احراق آن آنست که در آتش سرخ کرده در شراب تا سه مرتبه
اندازند تا سرد گردد و پس سائیده استعمال نمایند حجر الکرک بفتح کاف و راء مهمله و کاف بزای معجمه نیز آمده ماهیت آن سنگیست بسیار سفید از هند و ساحل دریا
آنجا خیزد و در دریا بکنار اندازد و قبل از حکاکی با کدورت و بعد از آن شفاف و سفید میگردد و شبیه بحجر سلوان و بلور طبیعت آن در آخر دوم سرد و خشک و در اول
سرد و در یبوست معتدل نیز گفته اند افعال و خواص آن رادع و جالی و جهت خفقان و غثیان و عطش و التهاب و ذرور آن جهت رفع نزف الدم و
اکتحال آن جهت رفع بیاض مزمن و تازه و ازاله آثار قروح چشم و اعضا و سنون آن جهت جلای دندان و رفع زردی آن و جهت جمیع امراض ردیه آن و آشامیدن
طعام و شراب در قدح مصنوع از آن باعث سرور و رفع بثور و مجالس و داشتن آن در منزل متباغضین بجویکه ندانند سبب الفت ایشان و نزد اهل هند و سند

حجر الفتیله
حجر الفلفل
حجر القبطی
حجر القمر
حجر القیشور
حجر الکرک

بسیار معتبر است وازان مهره ها میسازند ودر موي میکنند ومیکویند که موي را از میکرداند **حجر الكلب** بفتح کاف وسکون لام وبا موحده **ماهیت** آن سنکیست که چون
بطرف سک اندازند سک آنرا بدندان کیرد ودور اندازد **افعال وخواص آن** کفته اند که در عداوت وتفریق بسیار موثر است وچون در شراب یا آب اندازند وازان بنوشند
وحاضر کردن آن در مجلس باعث عربده اهل آن مجلس وکذاشتن آن در برج کبوتران باعث کریختن آنها است **حجر الكلي** بضم کاف وفتح لام ویا **ماهیت** آن سنکیست که در کرده
آدمي تکون مي یابد بسرخ رنک با کدورت مي باشد **طبیعت** آن کرم وخشک **افعال وخواص آن** کفته اند جهت تفتیت سنک کرده بي منفعت واکتحال آن جهت
بیاض چشم مجرب است **حجر اللبني** بفتح لام وبا موحده وکسر نون ویاي نسبت **ماهیت** آن سنکیست غبرا اندک شفافي وچون بسایند شیرین وساییده آن مانند
شیر کردد ولهذا آنرا الحجر اللبني نامند وازارمنیه خیزد **طبیعت** آن در دوم سرد ودر اول خشک **افعال وخواص آن** قاطع نزف الدم ونفث الدم وحیض ومفتت حصاة
وجهت قرحه معده شربا نافع واکتحال آن جهت منع نوازل وقرحه وسلاق وخشونت اجفان وضماد آن رادع مواد ومورث یرقان ومصلح آن عسل مقدار شربت آن تا نیم
مثقال است وباید که آنرا در آب ساییده وحل نموده در حقه قلعي کرده هر وقت که خواهند استعمال نمایند **حجر اللوقواعرفس** بضم لام وسکون واو وفتح قاف
وواو والف وفتح عین وراء مهملتین والف وضم فا وسکون سین مهمله **ماهیت** آن سنکیست که زران بر آن رخت میشویند **طبیعت** آن مجفف بي لذع +
افعال وخواص آن جهت قطع سیلان مواد واسهال ودر دمثانه ونفث الدم وتحقیق جراحات شربا وذرورا نافع است **حجر المثانة** بفتح میم وثاء مثلثه والف وفتح
نون وها در آخر **ماهیت** آن سنکیست که در مثانه انسان تکون مي یابد **طبیعت** آن کرم وخشک **افعال وخواص آن** آشامیدن آن جهت تفتیت سنک کرده وموثر
وجهت تفتیت سنک مثانه بي اثر واکتحال آن جهت بیاض چشم مفید است **حجر المحك** بکسر میم وفتح حاء مهمله وسکون کاف بهندي کسوتي نامند **ماهیت** آن سنکیست سیاه
ثقیل الوزن وبعضي اغبر نیز چون بخار دهان متواتر بآن برسد طعم زعفران ازان ظاهر کردد وچون آنرا بر اعضا بمالند حرکت را زائل کرداند وبعضي مردم ازان سنک با
ترتیب میدهند وچون طلا را بران بمالند وبنحو یکه خطي ازان بران ظاهر کردد نیکي وبدي وخالص ومغشوش آن از لون آن ظاهر کردد **طبیعت** آن در دوم سرد
وخشک **افعال وخواص آن** آشامیدن آن جهت عسر النفس ودرد کرده واکتحال آن با شیر مرضعه بسر جهت رفع بیاض واصلاح طبقات عین وقروح
آن بغایت نافع مقدار شربت آن یکدانک است **حجر المسن** بکسر میم وفتح سین مهمله ونون مشدده **ماهیت** سنکیست که بآن کارد وشمشیر تیز میکنند وبفارسي
فسان وسنک کارد نامند وبالوان مختلف میباشد سفید وسرخ وسیاه واغبر وسبز وزیتوني وسیاه ذو طبقه میباشد وبهترین آن سرخ وسیاه وبراق وسنباذج
قسم زبون آنست **طبیعت** سرخ آن کرم وخشک وباقي اقسام آن همه سرد وخشک **افعال وخواص آن** جهت سلاق وبیاض چشم وحکه وجرب وداء الثعلب
ومنع بزرک شدن پستان وخصیه کملا وطلاء وساییده آن با آهن جهت رویانیدن موي وآشامیدن یکدرم آن با سرکه جهت صرع وورم سپرز نافع
مضر کرده مصلح آن کتیرا وقسم اغبر آنرا چون بسایند بر روي مس طلا نماید بر فروحیکه دفعه بهم میرسد مفید ومحرق قسم سبز زیتوني آن جهت سوختکي آتش وبیاض عین
وبا سرکه ونطرون جهت توباء وخنازیر وجرب وحکه وبا قیروطي جهت سرطان وآکله وشقاق وخروج مقعده واورام حاره اعضاي عصباني والتیام جراحت عصب
ودر دآن نافع وساییدن آن در چشم بر روي آن باعث زیادتي تقویت وجلاي آن وذرور قسم سرخ آن جهت بیاض چشم وقروح وسوختکي آتش مفید است **حجر المشقق**
بضم میم وفتح شین معجمه وقاف مشدده وسکون قاف ثاني **ماهیت** آن سنکیست زعفراني رنک یعني برنک تارهاي آن نه برنک ساییده آن وتو بر تو ورد
شکن وازنواح مغرب خیزد ودر شکل مانند سرخ ودر قوت قریب بشادنج واندکي ازان ضعیفتر **افعال وخواص آن** قطور آن با شیر دختران جهت قروح عمیقه چشم
والتیام طبقه قرنیه وبر آمدکي حدقه وخشونت اجفان بهتر از حجر اللبني است **حجر المغناطیس** بکسر میم وسکون قاف وفتح نون والف وکسر طاء مهمله وسکون یاء
مثناة تحتانیه وسین مهمله ومغناطیس بغین معجمه نیز آمده وبفارسي سنک آهن ربا وبهندي چمک پتهر نامند **ماهیت** آن سنکي است سیاه مائل بسرخي تیره که از
انتهاي عمان وحوالي بحر هند خیزد وبهترین آن لاجوردي رنک صاف آنست که آهن را خوب جذب نماید وبعد جذب آهن بآن خوب بچسپد وزبون ترین آن سیاه آنست
که قوت جاذبه آن آهن را ضعیف باشد وچون با آهن مدتي بکذارند قوت جاذبه آن کم کردد واز مالیدن سیر ورسیدن عرق ورطوبت بدان نیز رفع قوت آن میشود
وچون در خون کاو کرم اندازند اعاده قوت آن میشود وهمچنین چون در خون بز اندازند وهر روز تغییر دهند وتازه کنند وحکماي اهل فرنک مشاهده نموده اند که حجر
مغناطیس را هر چند مدتي غیر معین مختلف میل کاهي است بیمین ویسار قطب شمالي ووجه آنرا تا حال نیافته اند **طبیعت** آن در اول کرم ودر سوم خشک **افعال وخواص آن**

آشامیدن آن جهت فالج واوجاع مفاصل وعرق النسا ونقرس وتقویت جکر وسپرز وازاله حصاة وعسر ولادت وبا ماء العسل جهت اسهال اخلاط غلیظه وبا توابل قاطع اسهال
وذرور آن جهت رفع مضرت جراحات آلات آهني زهردار عجیب الاثر وجهت قطع نزف الدم والتیام جراحات محرق مغسول آن در جمیع افعال مانند شادنج است مقدار
شربت آن تا نیم قیراط ونکاه داشتن پیچیده آن در حریر سفید با خود باعث قبول جاه وهیبت وقضاي حاجات ونکاه داشتن آن در دست دافع کزاز دست وپا وتعلیق آن
بطرف چپ جهت عسر ولادت ودرد زائیدن وبخور آن که نرم سوده اندک اندک بر اخکر بپاشند وبا بنوبه بر حرم برسانند جهت منع سیلان آن هر چند مزمن باشد بغایت مفید
ومجرب وکویند چون حائض مس آن کند این اثر ازان زائل کردد وکویند چون زحل در سنبله باشد آنرا با کلاب شسته سرمه ترتیب داده وکري ازان اکتحال نماید وشخص
کحول مغناطیس مدت مدید نظر به شخص مکحول با آهن کند بمرتبه باعث محبت ثاني باو ل کردد که ما فوق آن متصور نباشد وازحجر باسه کرده اند **حجر المنفي** بنون ساکن
بعد از میم مفتوح وقبل از فا مکسور ویاء نسبت **ماهیت** آن سنکریزه ایست ابلق بمقدار زیتوني بالوان مختلفه که از منف از اعمال مصر خیزد **افعال وخواص**
آن طلاي ساییده آن باعث بیحسي عضو است بحدیکه ادراک قطع آن نشود **حجر النار** بفتح نون والف وراء مهمله در آخر وآنرا الحجر الاصم وحجر الزناد وبفارسي سنک
آتش زنه وسنک چقماق نیز نامند **ماهیت** آن انواع است سفید نباتي وسیاه وسرخ واغبر وابلق وثقیل الوزن وحاد وچون آهن را بدان زنند آتش ازان
بجهد وبوي دخانیت ازان آید **طبیعت** آن در اول سرد ودر سوم خشک وبعضي کرم کفته اند **افعال وخواص آن** ذرور ساییده آن مانند غبار جهت
خنازیر وتنقیه والتحام افواه آن وقروح عسر الاندمال جمیع اعضا وتعلیق آن برلته بسته در حین ولادت بر ران زنان باعث سهولت ولادت ایشان وبعد از
ولادت باید که بزودي باز نمایند **حجر النمر** بفتح نون وکسر میم وراء مهمله **ماهیت** آن سنکیست ابلق شبیه بپوست پلنک بقدر مغز بادام وازان کوه جکر ودر جوف
پلنک ماده حاصل میشود وچون در شیر اندازند شیر بریده کردد **افعال وخواص آن** طلاي آن جهت التیام جراحات وتعلیق آن جهت منع آبستني موثر
حجر الهندي بکسر ها وسکون نون وکسر دال مهمله ویاء نسبت **ماهیت** آن سنکیست مائل بسیاهي وسرخي وساییده آن مائل بسرخي وزردي وآنرا شادنج
هندي نامند واز سواحل دریاي هند خیزد **افعال وخواص آن** ذرور آن جهت قطع خون بواسیر وجراحات بعد بل وآشامیدن آن یکدانک وکمتر ازان جهت حل
قطع اعضاي باطن وبواسیر وسم عقرب مفید **حجر الیهود** بفتح یاء مثناة تحتانیه وضم ها وسکون واو ودال مهمله وآنرا زیتون بني اسرائیل وبفارسي سنک جهود
نامند **ماهیت** آن سنکیست في الجمله بلوطي شکل وزیتوني ومائل بسفیدي با خطوط متوازیه در طول ودر آب زود ساییده شود وطعمي غالب ندارد ودر
فلسطین از ارض شام ودر کوه مسمی بیروت ودر دیار قدس نیز بسیار بهم میرسد ونر وماده میباشد نر آن باوصاف مسطوره وماده آن بخطوط ومائل بسرخي وتیره کي
وبعضي اندکي بهن غیر مستدیر ونر آن مخصوص بحصاة مرد آن وماده آن بزنان وماده تکون آن شاید اجزاي لطیفه ارضیه لزجه مختلطه برطوبات واجزاي هوائیه محتقنه
تحت احجار باشد که بسبب تابش اشعه کواکب از خلل وفرج احجار بر آید وبعد بر آمدن بدان هیأت متحجر کردد **طبیعت** آن در اول کرم ودر دوم خشک ومعتدل
نیز دانسته اند با قوت منفتحه **افعال وخواص آن** مدر بول ومفتت حصاة ومانع تولید آن واذابت دهنده خون منجمد در مثانه وچون نیم مثقال آنرا ساییده
با پنجاه مثقال آب کرم ویکمثقال روغن بادام تلخ بیاشامند جهت تفتیت حصاة وادرار بول ورفع عسر آن واذابت خون منجمد در مثانه مجرب وبدستور با آب کرم خالص
واکتحال آن با خون خفاش جهت رویانیدن موي مژه که ریخته باشد وطلاي آن برابر وجهت رویانیدن موي آن خصوصا با خون خفاش وتنها ئي جهت التیام جراحات
وباعسل جهت تلیین صلابات مضر جکر مصلح آن صمغ وسفوفات ومعاجین آن در قرابادین کبیر ذکر یافت **فصل الحاء مع الدال المهملتین** **حداة**
بکسر حاء وفتح دال مهملتین والف وتاء مثناة فوقانیه بفارسي غلیواج وبشیرازي کور کوره وترکي چلقان وبهندي چیل نامند وکنیت آن بعربي ابو القطاط وابو الصلت
وجمع آن حداوحد آن آمده **ماهیت** آن طائریست معروف في الجمله شبیه بباز ودر شهرها وعمارات واشجار مي باشد وکوشت حیوانات کوچک را میربایند ودر هند
یک نوع دیکر نیز میشود که سر وسینه آن سفید وباقي تنه آن همه سرخ تیره ودر جثه از نوع اول کوچکتر ومردم مردار خوار که صنفي از هنود هند وبنکاله اند که آنها را ڈوم وکنجر و
چنداٹ مینامند کوشت نوع ثاني سوم را میخورند وکوشت نوع اول را نمیخورند زیرا که مورث جنون است بسبب فساد آن اخلاط وکوشت را **طبیعت** آن در دوم کرم وخشک
افعال وخواص آن خوردن مطبوخ آن با کندنا ومداومت بر آن قاطع بواسیر وآشامیدن قدري از محرق آن که تمام آنرا سوخته باشند با کلاب وقلیلي
مشک جهت ربو وضیق النفس وسعال مزمن وبدستور خون آن با ادویه مذکوره جهت امراض مزبوره ناشتا متغرغر آنرا چون در آب کنند تا جوش دهند وبیاشامند جهت

زهیر و بواسیر و آشامیدن خاکستر سوخته پر آن بغیر سر آن بقدار یکدانگ تا دو دانگ با آب جهت نقرس و غدد بلغمی و سلعه بعید نیست و تدهین بروغنی که بیضهٔ آن در آن
جوشانیده باشند تا مهرا شده باشد جهت برص مجرب دانسته اند و جهت فالج و نقرس و تقویت اعصاب نافع و چون زهرهٔ آنرا در سایه خشک نموده عند الحاجت با آب
سائیده و ملسوع بلسع هوام سه میل آنرا در چشم طرف مخالف عضو ملسوع کشد مثلا اگر در جانب چپ باشد بچشم راست و اگر در جانب راست باشد بچشم چپ شفا یابد بعون
الله تعالی خصوصا که در آب رازیانه سه هفته در آفتاب گذاشته باشند چون چشم آنرا در زیر بالش کسی گذارند بنحویکه آنکس نداند مانع خواب آمدن آن شود و چون زنده آنرا
در خانه بیاویزند مار و عقرب در آن خانه داخل نشوند و ضماد فضلهٔ تازهٔ بچه نوع سرخ آنرا چون از آشیان آن آورند جهت تحلیل ورم بعینه مجرب اما باید که زیاده از
یک ساعت نگذارند و سائیدهٔ خشک آن با آب یا عرق رازیانه نیز همین اثر دارد ولیکن از تازهٔ آن ضعیف تر و گویند چون دو لشکر باهم مقابل گردند و چند
حدید
سرخ بر سر هر لشکری که پرواز نماید ظفر از جانب آنست و بدین سبب آنرا فتح اللقا نامند **حدید** بفتح حا و کسر دال مهملتین و سکون یا مثناة تحتانیه و دال
مهمله بفارسی آهن و بهندی لوهه نامند **ماهیت** آن از جملهٔ فلزات معروفه است و اجناس کلیهٔ آن دو نوع میباشد نر و ماده نر آن که صلب است
فولاد و ماده آن که نرم است آهن و فولاد کانی طبیعی را شابورخان و شابرخان نیز و مصنوع از آهن نرم را اسطام گویند و چون شاخ سوخته نر و حجر الرخام را با
آهن علی البدل بر آتش سرخ کنند بسیار نرم شود و غیر و قشر عبارت از آن است و چون با رصاص یا مرقشیثا یا سم الفار یا زرنیخ گدازند بمرتبهٔ رصاص زود گداز گردد
و بدستور چون با نحاس بگدازند بعد از ان با شوره نحاس را از و بسوزانند بغایت زود گداز گردد و فولاد مصنوع متعارف بسیار است و طریق ساختن آن آنست
که آهن متعارف را در کوره مخصوص تا آتش بسیار شدید یک هفته میتابند و حنظل و صبر و هر چه در تلخی قوی باشد با زهرهای حیوانات سائیده بر و ریخته آن مقدار میتابند
که در جسم آن داخل شود و گویند چون آهن را تافته یکبار در روغن کنجد نطفیه کنند و بار دیگر در آب اطفا نمایند اقسام آهن را مثل آهن ربا جذب میکند **طبیعت**
آن در دوم گرم و در سوم خشک و زنگار آن در آخر سوم تا چهارم **افعال و خواص آن** آب آهن تافته بغایت مقوی باه و قابض و جهت جراحت
امعا و اسهال کهنه مزمن و بواسیر و ورم سپرز و تقویت معده و سلسل البول و درد مقعده و گزیدن سگ دیوانه و رفع زردی رخسار و هیضه نافع و آبیکه
آهن تفته را مکرر در آن سرد میکنند و آنرا دوس و ماء الحدید نیز نامند و شراب با آهن تفته نیز در رفع خفقان و استسقا و طحال و سلسل البول و ضعف جگر
و معده و باه و حبس اسهال معدی و دوسنطاریا قویتر از آب تفتهٔ آهن است و روغن دوغ با آهن تافته در اسهال دموی و نزف حیض و استرخای مقعده قویتر است
و چون برادهٔ آهن را در شرابیکه زهرآلوده باشد بیندازند تمام زهرها را بخود جذب نماید و رفع سمیت آن شود و شراب آن زیان نرساند و خبث الحدید و زعفران
الحدید انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد و قطور سرکه که آهن در آن جوشانیده باشند جهت قطع نمودن چرک جاری گوش که کهنه شده باشد الضماد برادهٔ آهن را
چون بخورند در شکم شدید و خشکی دهن و درد سر آورد و مداوای آن آشامیدن شیر تازه دوشیده با بعضی ادویهٔ قویه است و بعد از ان مسکه و روغن بنفشه و روغن
گل و سرکه بر سر مالیدن و مقدار یکدرهم مقناطیس خوردن و امراق و سمه و روغن گاو و در خواص آورده اند که برادهٔ آهن اگر بر کسی بندند که در خواب دندان بخاید
دیگر نخاید و طلای چرک آهن با شراب جهت داء الحیه و نقرس و حمول چرک آن حابس نزف الدم رحم و مجفف بواسیر است **حدق** بفتح حا و دال مهملتین و سکون
حدق
قاف گویند اسم بادنجان است و گویند بادنجان وحشی است و اهل قدس آنرا بادنجان بری و اهل حجاز شوکة العقرب و بهندی بهتکٹیه و کنتکین نامند
ماهیت آن گیاه آن در بعضی بلاد بزرگتر از بادنجان و در بعضی برابر و شبیه بدان و ثمر آن بقدر جوز ماثل و بنجاره و در بعضی بلاد مانند بنگاله بحجم
و در خامی سبز و بعد رسیدن زرد و در تابستان میرسد و زود فاسد میگردد و در هند سه نوع میباشد یکی کوچک و گیاه آن مفروش بر زمین و پر خار و ثمر آن
بقدر فوفل و گل آن بقدر گل بادنجان و قسم دیگر گیاه آن از ان بزرگتر و گل آن سفید و گیاه آن بقدر گیاه بادنجان و قسم سوم گیاه آن بزرگتر از بادنجان
و گل آن مثل گل بادنجان و ثمر آن بقدر جوز ماثل و بعضی از ان بزرگتر **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک **افعال و خواص آن** بسیار جالی
قایم مقام صابون در بردن اوساخ لهذا اهل شام جامه با آن میشویند و بخور نوع بزرگ آن که مقدسی نامند جهت بواسیر و طلای نوع کوچک آن
که حجازی نامند جهت گزیدن هوام و عقرب و بدستور خوردن برگ یا ثمر یا بیخ آن در ساعت نافع ولیکن با خطر و مورث کرب مصلح آن سکنجبین و قطور روغن
زیت و یا غیر آن که ثمر آنرا در ان جوشانیده باشند جهت تسکین وجع گوش در ساعت و تدهین آن جهت رفع اعیا مفید و حمول آن با عسل جهت اسقاط کرم معده

و آشامیدن زیرهٔ گل آن جهت سرفهٔ مزمن و نوع کوچک آن جهت ضیق النفس و سرفه و حرقة البول و تب بلغمی و جذام و رفع قضیب شکم و سنگ مثانه مفید دانسته اند
و گل نوع سفید آن جهت حمل و برانگیختن حرارت معده و انهضام طعام و دفع بلغم و سرفه و ضیق النفس و فساد خون و جذام و تب بلغمی و حکمای هند گویند روز
یکشنبه چون پکهه نچهتر یا مول نچهتر بود در زیر گیاه آن جو و کنجد و برنج بریزند و شخصی بطرف شمال بنحویکه سایهٔ او بر آن نیفتد بایستد و بیخ آنرا بکند و زن عقیمه بعد از
پاک شدن از حیض سه روز با شیر گاو دیگر رنگ که گوساله او نیز همرنگ آن باشد بخوراند و مرد با او مقاربت کند بار گیرد انشاء الله تعالی و چون آن بیخ را با روغن
گاو مزوج به سائیده بر سر بمالند جهت صداع و شقیقه و بخور آن جهت تب و تعلیق آن بر گردن جهت خنازیر و سلعه و سعوط آن با شیر زنان جهت صرع مفید
و چون با دار فلفل و بول گاو میش بسایند و زنیکه بچه در شکم او نماند و بزرگ نشود و ساقط شود بخورد طفل در شکم او بماند و بزرگ شود و به نیکوئی تولد یابد و چون
در حال مقاربت آن بیخ را بر کمر بندند انزال نشود و چون با صندل سرخ سوده بر بدن بمالند هر که بوی آنرا بشنود محب و مسخر او گردد و نوع ضعیه آن جهت
حربث
سلسل البول و تب و بواسیر خونی و اسهال خون و امثال اینها نافع **فصل الحاء مع الراء المهمله** **حربث** بضم حا و سکون را مهملتین و ضم
با موحده و سکون تا مثناة فوقانیه و ثاء مثلثه نیز آمده **ماهیت** آن گیاهیست بر زمین منفروش و برگ آن باریک و دراز و ما بین برگهای طویل
آن برگهای کوچک و خوشبو و طعم آن با حدت و بسیار خوشبو کننده دهان **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک **افعال و خواص آن** مفتح سده و جهت سوء هضم
و دفع بدبوی دهان و قولنج نافع و چون گوسفند از ان بخورد شیر و گوشت او خوشبو و لذیذ گردد مصدع مصلح آن کشنیز مقدار شربت آن تا سه درهم بدل آن
حربا
برنجاسف است **حربا** بکسر حا و سکون را مهملتین و فتح با موحده و الف آنرا حامالاون نیز گویند و کنیت آن ابو حاذب و ابو الزندیق و ابو الشقیق و ابو قادم
و بفارسی آفتاب پرست و بهندی گرگٹ بکسر دو کاف فارسی و سکون را مهمله و تاء چهار نقطه هندی در آخر نامند **ماهیت** آن حیوانیست فی الجمله شبیه
بچلپاسه و از ان بسیار بزرگتر و موی آن افشان و همیشه نظر بآفتاب دارد و در ایام گرما چهرهٔ آن سرخ میگردد و دنبالهٔ آن بلند و چشمهای آن بجمیع جهات حرکت
میکند برای آنکه صید خود را بهر طرف که باشد ببیند و چون صید او مگس و امثال آنست نزدیک او آید بسرعت زبان خود را بر می آورد و آنرا میرباید و از دور
که می بیند رفته آنرا صید میکند و حشرات سمی مانند هزار پا و عقرب را نیز صید میکند و میخورد و گویند کسی را میگزد و چون بگزد کشنده است و معالجه ندارد **طبیعت**
آن در چهارم گرم و خشک **افعال و خواص آن** گویند چون موی مژگان را بکنند و خون آنرا بر ان بمالند دیگر موی نروید و زهرهٔ آنرا چون اکتحال نمایند
غشاوهٔ بصر را ببرد و پیهٔ آنرا چون بر آهنی بر روی آتش بسوزانند و مخلوط با خون و اندکی آب نموده بر قروح سر بمالند در یکمرتبه آنرا زائل گرداند و چون آب
مطبوخ آنرا با آب حمام مخلوط کرده بدنرا با آن بشویند رنگ بدنرا تا چند روز سبز میدارد و گوشت آن سم قاتل است و عارض میگردد از خوردن آن قی و وجع
فؤاد و مداوای آن قی فرمودن و سایر تدابیر ذرایح را بعمل آوردن و تخم آن نیز سم قاتل است و در یکساعت کشنده و مداوای آن خوردن فضلهٔ باز یا طلا
حردون
که نوعی از شراب است و قی فرمودن و پاکیزه کردن معده و مالیدن روغن گاو بر تمام بدن و تکمید سر با ماء اللحم و خوردن انجیر خشک با مسکه حیطیا نا است
حردون بکسر حا مهمله و سکون را و ضم دال مهملتین و سکون واو و نون و در طبرستان ماچه کول و در اصفهان مالمالی و بهندی باهمنی نامند **ماهیت**
آن حیوانیست شبیه بوزغه و ورل بری و از ان بسیار کوچکتر و پا و دست و پا و سر باریک و طولانی و در عرض روز چند مرتبه متلون بالوان مختلفه میگردد و در
خانها و خرابها و کوهستانها یافت میشود **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک **افعال و خواص آن** تعلیق دل آن در لته سیاه بسته جهت تب ربع و طلای
پوست محرق آن با عسل جهت بیحس کردن اعضا بحدیکه از ضرب و قطع متالم نگردد و اکتحال خون آن جهت تقویت باصره و سرگین آن جهت بیاض و حکهٔ چشم
و ضماد آن جهت تنقیه بشره و رفع جمیع آثار مفید و بهترین سرگین آن آنست که سفید و سبک و زود شکن باشد و چون بسایند بوی آن نزدیک شبیه ببوی خمیر بود
و امین الدوله گفته تدهین پیهٔ گوشت آن موی را ببرد و باید و تعلیق آن بر بازوی راست مهیج باه و شهوت جماع است و بدستور تعلیق مهرهٔ پشت آن که قریب بکمر آن
میباشد بر کمر و خوردن یک قیراط از چشم راست خشک کردهٔ آن با آب سداب البته قاطع منی و یک قیراط از چشم چپ آن با آب نخود سیاه مطبوخ و دو مثقال روغن
گاو بغایت محرک باه و مسخن گرده و گویند چون حردون را با اسم صاحب عرق النسا صید کنند و رگ باطن ران آنرا پیدا کرده آن موضع را بشکافند و آن رگ را با اسم
آن شخص قطع کنند و بعد از ان بدست بدون آلتی آنرا ریزه ریزه نمایند بالخاصیت رفع آن علت شود و مجرب دانسته اند و خوردن گوشت حردون و مرق آن مورث

حرشف
کنگر

جذام است حرشف بفتح حا و سکون را مهملتین و فتح شین معجمه و سکون فا لغت نبطی است و بعربی عکوب و سلبین و خرفع و بفارسی کنگر نامند ماهیت آن
اصناف می باشد بستانی و بری و بری و صنف کبیر و صغیر اما بستانی آن با اضلاع و طبقات مانند کاهو و بی تشریف و اما صنف کبیر بری آن را ساق بقدر ذرعی
و طول تا دو ذرع و بر برگ و با خارهای تند و گویند برگ آن کوچکتر از برگ بستانی است و مائل بسیاهی و بر ساق آن چیزی شبیه به پیه انار مجتمع گرد و از اجزای زرد رنگ
و تخم آن طولانی از جو بزرگتر و بیخ آن مائل بسرخی و بالزوجت و از مطلق حرشف مراد اینست اما صنف صغیر بری آن بی ساق و کوچک و خاردار و آنرا خوبه نامند و همه آنها
با رطوبت چسبنده و برگ صنف نوع بستانی ماکول آن را پخته با ماست و کشک و غیر آن و با گوشت و یا بدون گوشت میخورند لذیذ میباشد **طبیعت** بستانی آن در
دوم گرم و در اول خشک و گویند در اول تر است و با رطوبت فضلیه **افعال و خواص آن** مبهی و مدر بول و حابس طبع و مسخن گرده و مثانه و محرک جماع و محلل
ریاح و هاضم غذا و جهت قرحه حشن و انقباض اطراف عضل و جراحات امعاء و ضماد آن جهت داء الثعلب و خوشبو کردن عرق موم روغن آنرا که با سه مثل آن آب کنگر
ممزوج نموده باشند جهت تحلیل اورام صلبه سریع الاثر و جهت برص نافع و نطول آن جهت خارش بدن و ضماد بیخ آن جهت سوختگی آتش و التوای عصب مضر عصب
و مضر دماغ و مولد سودا و نفاخ و مصلح آن ادویه حاره و روغن و سرکه است و طبیعت صنف بری کبیر آن در آخر دوم گرم و در اول آن خشک و در جمیع افعال قوی تر
از بستانی و مصلح اخلاط متعفنه و مخرج مواد غلیظه و سینه مضر محرورین مصلح آن سرکه و ترشیها و طلای اجزای لطیفه گل آن با سرکه جهت جرب و نطول طبیخ جمیع
اجزای آن جهت خارش نافع و صنف بری صغیر آن محلل و مقی و صمغ حرشف را بفارسی کنگر زد نامند و در حرف الکاف انشاء الله تعالی مذکور خواهد
شد **حرف** بضم حا و سکون را مهملتین و فا اسم نبطی حب الرشاد است و بسریانی ثقلیاثا و بعربی صفاء و به بربری ابلاسقین و بفارسی تخم سپندان و اسفند

حرف
تره تیزک

سفید و تخم تره تیزک و شب خیزک و بیونانی قرداموس و حرف ابیض و بهندی هالم نامند و گویند چون آنرا بریان نمایند اثر مان ثقلیاثا نامند **ماهیت**
آن از جنس تره تیزک است و بری و بستانی میباشد و رشاد قسم بستانی آنست و ماکول او برگ آن نرم و ریزه و در جرجیر مذکور شد و تخم آن اشقر و طولانی و برگ
بری آن مائل بتندی و با تشریف و بهترین آن بابلی است و مستعمل بستانی آنست هم گیاه و هم تخم آن و گفته اند آنچه تخم آن کوچک است آنرا حرف نامند و در
بنهای گرم بیشتر استعمال مینمایند و آنچه سفید و مدور است آنرا خردل گویند و این را بیشتر در طلاها بکار دارند و آنچه طولانی شبیه بتخم شاهسفرم است آنرا حب الرشاد
گویند **طبیعت** نبات آن در دوم گرم و خشک **افعال و خواص آن** ملطف و کشنده کرم معده و حب القرع و محلل ریاح و مقطع بلغم و نبات خشک آن
در افعال قریب بتخم آن و ضماد و نطول با آب مطبوخ آن جهت منع ریختن موی مضر معده و مثانه و مورث تقطیر البول مصلح آن کاسنی و سرکه و بری آن شدید
الحرافه و شبیه به بستانی و از آن در افعال قوی تر و بدستور تخم آن از تخم بستانی **طبیعت** تخم بستانی آن که حب الرشاد مراد است در سوم گرم و خشک
افعال و خواص آن بغایت محرک باه و مدر بول و محلل اورام سپرز و منضج اورام بلغمیه و محلل آنها و قاتل جنین و مشام کرم معده و امعاء و مقوی ذهن
و تریاق هوام و مخرج فضول سینه و ریه و مواد فاسده از بدن و مستهل سودا و رطوبات غلیظه از آن و منحدر کننده بلغم خام به طرف مثانه و رافع تهیج
کل بدن و مفتح سدد و دافع سیلان حرکت معده و امعاء و مقوی اشتها و آشامیدن مقدار سه درهم آن با آب گرم جهت رفع قولنج و تحلیل ریاح و تنقیه سینه
و ریه و جهت ربو و ادرار حیض و نهش هوام و تسخین معده و کبد و برانگیختن شهوت طعام و باه و اخراج دیدان و حب القرع و اخراج مشیمه و کشنده جنین در شکم و اخراج آن
و بدستور پنج درهم آن با آب گرم و فانید سنجری و روغن کنجد جهت رفع قولنج سریع الاثر و لعوق آن با عسل جهت سرفه و ربو و درد پهلو که از خلط غلیظ عارض شده
باشد و با زرده تخم مرغ نیمبرشت و عسل جهت درد سینه و انکاف عضل و تنقیه مواد که بسبب صدمه بسینه ریخته باشد و با تخم نیمبرشت به تنهایی بغایت مبهی و مصلح
سینه و جابر شکستگی اعضا و با شیر بقدر دو درهم تا ده یوم جهت ازاله برص مؤثر بشرط نهایت امساک از اطعمه و بو داده آن بسیار قابض جهت سحج و اسهال بلغمی نافع و مضر گرده
مصلح آن شکر و نبات و خیار بدل آن خردل و تخم تره تیزک مقدار شربت آن تا چهار درهم و ضماد آن با عسل جهت تحلیل ورم سپرز سریع الاثر و جهت تنقیه قروح شهدیه
سر و قوبا و جرب متقرح که نار فارسی نامند و گزیدن هوام و منع ریختن موی و درد سر و وجع ورک و ضماد آن با آرد جو و سرکه جهت عرق النساء و اورام حاره و سوختگی
آتش و با آب و نمک جهت انضاج دمامیل و بدستور برگ آن الا آنکه ضعیف العمل است و نیز نطول و شرب آن جهت منع ریختن موی و شستن سر با آب آن جهت دفع
چرک و رطوبات لزجه و منع اتساع موی و لطوخ آن جهت بهق ابیض و برص و طلای آن با خون خطاطیف جهت دفع و منع و غیر آن و با عسل جهت نمش و با صابون جهت

حرف ابیض
حرف البابل
حرف السطوح
حرف الماء
حرف المشرقی
حرمل

نمش مستحکم و با زفت جهت درد سر کهنه و با غار جهت درد داء الفیل و کمرگاه و در انفجار دبیله مؤثر و تحقین بدان جهت قرحه امعاء و وجع ورک و حبس اسهال و سحج خالی معده
و دود آن جهت بواسیر و گریزانیدن هوام مفید **حرف ابیض** بضم حا و سکون را مهملتین و فا و فتح الف و سکون با موحده و فتح با مثناه
تحتانیه و ضاد معجمه در آخر بفارسی اسفندان سفید و بهندی سرسون گویند **ماهیت** آن گویند قسمی از حرف بستانی است برگ آن پهن و بیخ آن بزرگ و گل آن سفید و حب آن
کمتر از رشاد و خردل فارسی است **طبیعت** آن قریب بدان **افعال و خواص آن** منشف رطوبات و اروغ آورنده و در سائر افعال مانند رشاد است
حرف البابل بضم حا و سکون را مهملتین و فا و فتح با موحده و الف و کسر با و لام و یا نسبت **ماهیت** آن گیاه آن بقدر شبری و برگ آن شبیه به برگ
ترب و با خشونت و گل آن زرد و تخم آن سفید و مدور و در نکابن خاصتره و در مازندران کله تره و شاهتره نامند **طبیعت** آن گرم و تر و تندتر از حرف
نبطی است که حب الرشاد باشد **افعال و خواص آن** مقی قوی و مسهل خون بسبب شدت تفتیح و جذب و مدر حیض مفسد جنین و مخرج آن و جهت امراض بارده و عرق
النساء نافع و ضماد آن منفجر کننده دبیله و در سایر افعال قوی تر از حرف بستانی و شانزده قیراط از گل آن مسهل و مقی اخلاط مراریه مقدار شربت آن یک درهم است **حرف
السطوح** بضم سین و طاء مهمله و سکون واو و حاء مهمله بیونانی تلسفی و عاقنثا و در اندلس معروف باشیرون و اکثر اطبا آنرا حرف بابلی نامند **ماهیت**
آن بقول دیسقوریدوس در ثانیه گیاهی است منبسط بر روی زمین برگ آن باریک طولانی بقدر یک انگشت و مشرف و با رطوبت لزجه و از وسط آن شاخی
باریک بقدر شبر منشعب بدو شعبه بر آمده و بر اطراف آنها گل سفید و ثمری که گویا که چیزی است که فشرده اند منبت آن سقف خانها و دیوارها است و صاحب
تحفه آنرا حرف مشرقی دانسته **طبیعت** آن گرم با حدت قوی تر از انواع مذکوره است **افعال و خواص آن** منفجر کننده دبیلات اندرونی و مدر طمث و مفسد
جنین و مخرج آن شربا و حمولا و جهت لقوه و عرق النساء مفید و مسهل خون و مقی خوبی و مخرج بلاغم و جراحات و اخلاط مراریه نهایت مقدار شربت آن تا یک دانگ و نیم
و چون هیجده قیراط از گل آن بیاشامند اخراج مره صفراوی و اسهال نماید و تحقین بدان جهت عرق النساء نافع و بسبب قوت تفتیح و جذب که دارد اسهال خون
مینماید و دبیلات اندرونی را منفجر میسازد **حرف الماء** بضم حا و سکون را مهملتین و فا و الف و لام و فتح میم و الف بعضی سیسنبریون و بعضی هردم آنرا قرداموس نامند **ماهیت**
آن نباتیست که بر کنار آبها میروید و برگ آن شبیه ببرگ تره تیزک و در اول مستدیر و در آخر با تشریف میباشد و آن غیر جرجیر الماء است چه جرجیر الماء در میان آبها
میروید و برگ آن بی تشریف است **طبیعت** تازه آن در دوم گرم و خشک و خشک آن در سوم **افعال و خواص آن** مسخن و مدر بول و حیض و جهت علتهای بارده
باطنی و ضماد آن جهت قروح و شورلینه و کلف نافع بشرط آنکه شب بمالند و صبح بشویند **حرف المشرقی** بضم حا و سکون را مهملتین و فا و فتح میم و سکون شین معجمه
و کسر را مهمله و قاف و یا **ماهیت** آن صنفی از حرف بستانی است بقدر یک ذرع با شاخهای باریک و برگ آن در دو جانب شاخها مانند نبات خرنوب نبطی شبیه ببرگ سطح
و از آن نرم تر و گل آن سفید و بر اطراف شعبها شاخهای آن و ثمر آن مانند فلکه و تخم آن سفید و قریب بخردل و در حدت قائم مقام فلفل و در اطعمه بدل آن داخل میکنند
و در جمیع افعال قوی تر از حرف بستانی است مطبوخ گیاه آن با گیاه جو جهت نزلات بارده و رفع اخلاط صدریه و تحلیل ریاح مؤثر **حرمل** بفتح حا و سکون را مهملتین
و فتح میم و سکون لام و بفتح و کسر حا نیز آمده لغت سریانی است و بفارسی سپند نامند **ماهیت** آن نوعی از سداب کوهی است و دو قسم میباشد قسمی از نبات بقدر
ذرعی و از یک بیخ چند شاخ سبز و بید و برگ آن مائل بتندو بر و غلاف و انهای آن مدور و مثلث الاضلاع و مخطط بسه خط و با اندک سرخی و تخم آن سیاه و بقدر
خردل و ثقیل الرائحه و از مطلق حرمل مراد این قسم است و قسمی را برگ مانند برگ بید و از آن کوچکتر و مائل بسفیدی و گل آن مانند یاسمین سفید و خوشبو و غلاف و دانه
آن طولانی و سفید رنگ و این را حرمل ابیض باعتبار رنگ غلاف آن نامند و تا چهار سال قوت آن باقی میماند **طبیعت** آن در سوم گرم و در دوم خشک
افعال و خواص آن لطیف و جالی سینه و شوینده از رطوبات لزجه و محلل ریاح امعاء و مواد غلیظه و مبهی و مسمن و مدر شیر و بول و حیض و مسهل سودا
و بلغم غلیظ و حب القرع اعضاء الرأس و الغذاء و غیرها آشامیدن جرم آن جهت صرع و فالج و جنون و نسیان و سایر امراض بارده دماغیه و عصبانیه و تسخین
اعضای دماغ و سائر بدن و رفع استسقاء و یرقان و سدد و قولنج و عرق النساء نافع و آشامیدن نقوع آن جهت تحلیل مواد سوداویه و تصفیه خون و نرم داشتن طبع العلیل
چون یک اوقیه از آن بکوبند و با چهار اوقیه آب بجوشانند پس صاف نموده با سه اوقیه عسل و دو اوقیه روغن کنجد بنوشند قی بقوت آورد و تنقیه سینه و اعالی بدن از
رطوبات لزجه نماید و ضیق النفس و سعال رطوبی را مفید امراض الراس و غیره چون آنرا بقدر یک رطل در شراب و یا آب انگور که بقدر سی رطل باشد بجوشانند تا بربع رسد

وناسور روزی تا ده اوقیه آنرا بنوشند جهت رفع صداع مزمن وصرع مجرب دانسته اند وچون سه روز متوالی زنیکه حامله میشده باشد وبعد از ان نشو وازان مطبوخ
بیاشامد اعاده حمل او شود وچون پانزده شب صاحب عرق النسا مقدار یکمثقال ونیم تا کوفته آنرا تناول نماید رفع آن علت کرده ومجرب دانسته اند وچون با تخم
کتان وعسل سرشته بدان مداومت نمایند جهت رفع ضیق النفس جدید وچون با زجاج محرق اضافه نمایند جهت تفتیت حصاة نافع واکتحال آن با زعفران وزهره
مرغ خانگی وعسل وشراب وآب رازیانه تازه سبز جهت ضعف بصر استلائی ونطول آب مطبوخ آن جهت تقویت بصر استلائی ونطول آب مطبوخ آن جهت تقویت اعضا
وسیاه کردن موی وازاله خدر ومداومت خوردن مطبوخ آن با روغن کنجد وآب جهت رفع امراض رئه وجگر وطلای آن با روغن شبت بر ناف تهیگاه جهت قولنج
وضماد سائیده گرم نموده آن تنهای جهت فالج وبهتر خاو خدر واوجاع ریحی وغیرها در هر عضوی که باشد نافع بشرط مداومت وبدستور با ثلث وزن آن زنجبیل خشک
با آب برگ عنب الثعلب اگر در آفتاب توانند این ضماد را بعمل آورند که زود خشک گردد بهتر است وسعوط عصاره آب مطبوخ آن جهت نزله وسرخی چشم وقطور
آن که در آن با روغن زیتون جوشانیده باشند جهت ثقل سامعه وکری ودوی وطنین وبخور آن جهت درد دندان ورفع چشم بد وتعلیق آن در پارچه کبود دافع
سحر گویند افشانیدن آن در خانه باعث فرار هوام وبخور آن مبطل آن اثر است مضر محرورین ومصدع ومغنی مصلح آن ربوب میوه های ترش وسکنجبین وحموضات ومقدار
شربت آن از یکمثقال تا دو مثقال آن قرومانا گویند تخم سداب است وروغن آن در سوم گرم ودر دوم خشک ومفتح سده دماغی وجهت فالج ولقوه ورعشه واسترخا
وصرع واختلاج ورياح اعصاب وخدر شربا وضمادا وحقنه آن جهت درد کمر وعرق النسا وبرودت گرده ورحم سفید وحمول پیچ آن با روغن ایرسا سائیده مفتح افواه
عروق وخون بواسیر است حرمله بضم حا وسکون را مهمله وضم میم وفتح لام وها وعرب آنرا قصبا نامند ماهیت آن نباتیست حجازی بقدر قامتی ودر کنارها
سیر وید واز جمله تنوعات است ومیرشیر وبرگ آن دراز تر از برگ بید وگل گلنار ازان وتیره رنگ طبیعت آن گرم وباحدت افعال وخواص آن گویند
شیر آنرا با پنبه ویا صوفی بگیرند بحدیکه آن پنبه وصوف خوب تر شود وآنرا بگذارند تا بد بو شود وچون انسان صاحب جرب در آفتاب ایستد وجرب خود را بخارد ولیس آن با
وصوف را بدان بمالد بعوث که احساس وجعی نماید جرب آن بزودی زائل گردد حمر بضم خاک خالص وبکسر وفتح خاک سنگدار است

فصل الحاء المهملة مع الزای المعجمة

حزاء بفتح حاء مهمله وزای معجمه والف وبضم حا بمد وقصر هر دو آمده است گویند بفارسی آنرا دینار رویه نامند وبقولی تخم آنرا
زوفرا وبشیرازی میرک کازرونی وکوخر نیز ودر مازندران انار یچه خوانند ماهیت آن بری وبستانی میباشد واز مطلق آن مراد بستانی است ساق آن بقدر
داران باریکتر وشاخهای آن باریک ومنشعب واز بالای ساق رسته وآنرا قبه شبیه بقبه زردک بری ومائل بزردی وتخم آن عریض ومائل بطول وتند طعم
وبرگ آن شبیه ببرگ گشنیز وازان بسیار ریزه تر وگویند شبیه بکرفس وازان اندک بزرگتر وپهن تر وگویند شبیه ببرگ سداب وازان زردتر وبیخ آن شبیه به زردک
سفید وبا اندک تندی وطعم آن وبدستور طعم برگ آن مرکب از طعم زردک ورازیانه وصاحب تحفه نوشته که صهار بخت وسعید جرجانی وابن تلمیذ گفته اند که در
طبرستان آنرا جعفری نامند وظاهرا جعفری از قسم بری آن باشد چنانچه مشاهده شده مولف گوید که شبیه بدین گیاهی در هند وبنگاله بسیار میشود وقائم میباشد
وگیاه آن تا به بلندی دو ذرع وزیاده نیز یک قسم آنکه برگ گل آن بزرگ وزرد وتیره رنگ وکم برگ تا پنج عدد ودر وسط آن برگهای ریزه وساق وشاخهای آن
باریک وسبز مائل ببنفشی وآنرا جعفری نامند قسم دیگر آنکه قبه گل آن بزرگتر وپر برگ رنگ آن زرد طلائی وآنرا صد برگ گویند نامند وبعضی بعمل برگ گل آنرا بسته
رنگ سیکر دانند بدین نحو که در هنگام ظهور شکوفه وگل آن که اواسط زمستان است شاخ متصل بیخ آنرا شگافته قدری نیل در ان میگذارند وبر بالای آن پارچه نم کرده می پیچند
وقسمی دیگر آنکه آنرا حبشی نامند برگهای گل آن زرد وریزه واندک پیچیده میباشد وقسم دیگر آنکه آنرا سرمائی مینامند برگهای گل آن اندک بلند وپیچیده شبیه بسرما ونیز
قسمی دیگر میشود که برگهای گل آن سرخ برگشته بطرف پائین ودر وسط آن برگهای ریزه زرد وبسیار خوش منظر وآنرا گل مخملی نامند وبرگ نبات آن شبیه ببرگ تره تیزک وانبوه ونیز نر
وماده میباشد نر آن بر اطراف قبه گل آن برگهای بلند عریض هشت عدد تا ده عدد ودر وسط آن نکمه وبر ان برگهای بسیار ریزه که ریزه نامند وماده آنرا برگهای همه مساوی
وبالیده وتر وگیاه آن هم مزروع میباشد وهم نشانیدن قلم آن وتخم آن سیاه رنگ وباریک وطولانی وگل قلم کرده گیاه آن بالیده تر ورنگین تر از روئیده تخم آنست وبهترین
آن صد برگ وگل برگ تازه آنست طبیعت آن در اول دوم گرم وخشک ودر سوم نیز گفته اند افعال وخواص آن مسخن وقابض ومحلل ومنضج خراجات
واورام صلبه وهاضم ومدر بول وحیض وکاسر ریاح ودافع جشای حامض ورافع مضرتهای اغذیه منفخه ومعطشه وجهت سم عقرب وسائر هوام بارده وتقویت معده بارده

حرمله

حزاء

وتسخین

تسخین آن وخوردن مطبوخ برگ آن جهت بواسیر ریحی وخونی واخراج سنگ گرده مجرب دانسته اند وقطور آب برگ آن جهت جریان رطوبات چرک از گوش وطلای برگ آن جهت
آن جهت قوبا وبهق وکلف ونطول طبیخ آن جهت تفتیت حصاة نافع گفته اند وچون اندکی از آب برگ آن واندکی زاج سفید در آب خیسانیده با توتیای کرمانی نرم سوده
وبا سرمه نرم سوده حل نموده در چشم بچکانند هر صبح تا چند روز باعث تقویت آنست المضار مصدع ودر محرورین موجب رمد وجرب بثور وقطع منی ومصلح آن سویق وآب
کاسنی وبقول بارده وبار بتجربه نیز گفته اند ودر تبها وبخور آن جهت دفع اذیت ریاح ردیه وبرگ گل آنرا چون در آب بجوشانند تا رنگ آن در آب بازداده شود پس
صاف نموده اندک زاجی داخل کرده پارچه سفید را ویا کاغذ را بدان رنگ کنند بسیار زرد ونیکو میگردد واگر اندکی نیل در ان داخل نمایند سبز پسته میشود وبر پارچه رنگ
پخته میشود واز آفتاب تغییر نمی یابد خراخر بری وخراه نیز نامند وبشیرازی کوخر گویند ماهیت آن از جمله سداب بری شمرده اند ودو قسم میباشد بری و
بستانی یک قسم را در مازندران جعفری نامند وبرگ آن شبیه ببرگ کرفس بقدر برگ گشنیز وتخم آن سبز وخوشبو واین بهترین اقسام است طبیعت آن گرم وخشک
در آخر سوم افعال وخواص آن مقوی هاضمه ودافع ریاح وادویه قتاله بارده خصوصا سم عقرب ومدر بول ومجفف منی وقسم دوم که بستانی است ساق آن
بقدر ذرعی وپر گره وبرگ آن شبیه ببرگ سداب وبا زغب وخوشبو وتند طعم وتخم آن شبیه بانجدان وزوفرا عبارت از آنست وصاحب اختیارات بدیعی نوشته که برگ آن شبیه ببرگ جزر
وطعم آن قریب بطعم رازیانه وتخم آن سبز رنگ وخوشبو وخوش طعم نزدیک بتخم گزر در شکل وبر جامه بچسبد وبشیرازی آنرا خودسک نامند طبیعت آن در سوم گرم
وخشک افعال وخواص آن مقوی معده واحشا وجگر ومحلل ریاح وهاضم ومفتح سده جگر وسپرز ومسخن گرده ومثانه ومسمن آن ومبهی ومقوی آن ومنقی سینه
ومجاری بول ورافع خمار وآشامیدن وبوئیدن آن جهت زکام ورطوبات دماغی وبرودت دماغ وضماد آن جهت تسکین وجع ورم بواسیر وبدستور خوردن آن واو
آن گویند بواسیر را زائل گرداند ورنگ روی را نیکو سازد وهیچ دوائی بآن نرسد وطلای گل وبرگ آن با عسل جهت خراجات وآکله وضماد جمیع اجزای آن با آب
ویا روغن بنفشه جهت رفع سم هوام ونیم درم آن با اندک شراب جهت گزیدن هوام شربا نافع وجالینوس بالخاصیت آنرا جهت سعال یابس مفید دیده اند وتخم آن وفعال
و بیخ از اکثر اجزای آنست ومضر سر ومجفف منی مصلح آن بادرنجبویه بدل آن سداب است هر گاه اقسام دیگر را یافت نشود ومقدار شربت آن تا سه درهم واز تخم آن تا مثقال
خراز الصخر بفتح حاء مهمله وزای معجمه والف وضم زای معجمه والف ولام وفتح صاد مهمله وسکون خاء معجمه ورا مهمله وبضم حا نیز آمده ودر مصر حناء القریش وبفارسی گل سنگ
وبدیلمی سنگ حنا گویند واین را خراز از ان جهت نامند که مرض خراز را که نوعی از قوبا است زائل میگرداند ماهیت آن چیزی که بر روی سنگهای نمناک
متولد میشود ورنگ آن سبز مائل بسفیدی وچون بدست مالند برنگ حنا مشابه گردد طبیعت آن سرد وخشک افعال وخواص آن جالی وجهت
قوبا وقطع نزف الدم وتسکین حرارت اعضا واورام حاره وورم زبان وبا عسل جهت یرقان ضمادا نافع خربنبل بفتح وبضم حاء مهمله نیز وضم زای معجمه وسکون
نون وضم باء موحده وسکون لام لغت عربی است وکف الدابه وکف النسر وهیونایی مرماطن نامند ماهیت آن امین الدوله نوعی از بهمن سفید دانسته ومراد از ان
بهمن سفید وسطبر مائل به تیرگی وزردی طعم آن شیرین مائل بتلخی ونبات آن انبوه وبرگ آن شبیه ببرگ سیب وعریضتر ازان ومزغب وساق مجوفی از وسط آن
رسته ورنگ آن مابین سرخی وزردی ومزغب برگهای ریزه احاطه ساق آن نموده وبلندی آن تا دو ذرع ومنحرف بجهت اسفل بحدیکه ملاصق زمین شده وبر سر آن
چیزی متخلخل مثل اسفنج ودرون آن با اندک رطوبت وخارهای ریزه در اطراف آن وگل آن مائل بسفیدی وزردی ومحیط بساق آن مثل فراسیون ولی شعبه وشاخ
ونبت آن نزدیک آبها واکثر بلاد مانند طرسوس واراضی شام وغور وطبریه وجبال بیت المقدس وهکار وموصل وغیر اینها از بلاد مناسبه طبیعت آن وبهترین آن
طرطوسی چرب وشیرین با اندک تلخی است وتازه آنرا چون از زمین بکنند نرم مانند شمع میباشد وچون بخایند مانند خمیر گردد وچون در تابستان نزدیک خشکی گیاه
آنرا بکنند صلب وبزرگ می باشد قوت آن تا دو سال باقی میماند طبیعت آن در اول سوم گرم ودر وسط دوم خشک افعال وخواص آن مفتح ومحلل
وملطف اخلاط ومبهی ومقوی احشا اعضاء الراس والصدر والغذاء والنفس والرئة والمفاصل وغیرها آشامیدن آن جهت رفع صداع کهنه ورفع بخارات
ومنع تصاعد بخار وتقویت دماغ وقطع نزلات ومد ودرد لهاة ولثه وسینه وسعال وربو وضیق النفس وقولنج ورياح غلیظه وضعف جگر وسپرز وبا عسل
جهت استسقای لحمی وزقی وبا سکنجبین جهت نیکوئی رنگ رخسار وبا مغز تخم خربزه جهت وجع گرده ونزف الدم وبا گلنار جهت قطع سیلان خون وبا آب
گندنا جهت اسقاط دانه بواسیر ومداومت خوردن آن با آب کرفس جهت تحلیل آنچه در احشای بهم رسد وباصبر جهت وجع مفاصل وعرق النسا والراس بحران

خراخربری

جعفری

خراز الصخر

خربنبل

جهت صداع و تحلیل مواد دماغی و ضماد مطبوخ مهرای آن باسداب در روغن زیتون جهت فالج ولقوه و کزاز و خدر و عرق النسا الاذن قطور آن در گوش جهت ثقل سامعه
العین اکتحال آن جهت قطع بیاض ناخنه و سلاق السموم آشامیدن آن جهت سموم حیوانی و نباتی و تقویت باه اجماعی اطبا است خصوصاً باشراب و بدستور طلا کردن
آن الخواص آشامیدن منقوع یکدرهم آن در شیر تازه دوشیده بقدر یک سیر صبح ناشتا تا آخر روز چیزی نخوردن موجب عدم تاثیر سموم است مطلقاً خواه حیوانی باشد
و خواه نباتی تا مدت یکسال و گویند تا مدت العمر و با آب و نمک جهت سقطة الجروح ضماد تازه و خشک آن جهت منع جراحات والتیام آنها بغایت مفید و گویند مضر ریه است مصلح آن
انیسون مقدار شربت آن یکمثقال تا دو مثقال یوسف بغدادی در مرباقلن صنفی را بیان نموده که در شام هم میرسد و آن بهیئت شبیه بسورنجان صلب و عظیم و چون بکار
برم می باشد و در دفع اثر سموم و عرق سال مخصوص آن دانسته

فصل الحاء مع السین المهملة

حسک بفتح حا و سین مهملتین و سکون کاف و آنرا شکوهج
و شکر هنج نیز و بشیرازی خارسوهوک و باصفهانی هرواد و در مغرب حمص الامیر و بفارسی خارخسک و بهندی گوکهرو و هست چنگهار یعنی در پای فیل چون بخلد فریاد
برآورد **ماهیت** آن بری و بستانی میباشد بری آن در خرابها و نزدیک آبها و جیثها میروید شبیه بنبات هندوانه و شاخهای آن خاردار منبسط و در روی زمین
و برگ آن که نزدیک خارهای آن رسته شبیه برگ زیتون و نخود و طعم ظاهر آن و شبنمی که بر آن می افتد ترش و جرم آن بمزه و با اندک عفوصت و ثمر آن سه پهلو
و اطراف آن نیز مانند خار و مغز آن از نخود کوچکتر و سفید رنگ و بستانی آن در نهرها میروید و شاخهای آن مرتفع از روی زمین و خارهای آن ریزه و شاخهای
آن طولانی و طرف بالای شاخها غلیظتر از طرف اسفل و برانها چیزی رسته بباریکی موی و مجمع شبیه بکرنبه و ثمر آن نیز شبیه بثمر آن و بهترین آن بستانی آنست **طبیعت**
آن مرکب القوی از جوهر رطب اندک و یابس بسیار و حرارت لطیف و گرم و خشک در اول نیز گفته اند **افعال و خواص آن** اعضاء الغذاء والنفض والسموم و غیرها جالی
و مدر بول و سکن درد مثانه و افزاینده منی و مفتت حصاة گرده و مثانه و منضج و رادع و ملین و رافع قولنج حار و مانع انصباب مواد و باشراب جهت دفع ادویه سمیه
نباتیه و آشامیدن عصارهٔ برگ و بیخ و ثمر تازهٔ آن تمامها جهت قرحهٔ مجاری بول و حلیل که بفارسی سوزنک و بهندی سوزاک نامند و تقویت باه و تفتیت حصاة
و عسر البول و قولنج و عصارهٔ آن مستعمل در اکتحال مبرده و مجففه و رادعه و مضمضه بعصارهٔ آن با عسل جهت قلاع و عفونت دهان و وجع لثه و اورام عضل حلقوم نافع
و ضماد عصارهٔ طبیخ آن جهت ردع ورم حار و منع حدوث آن و ریختن مواد باعضاء و دو مثقال عصاره خشک بری باشراب جهت سم افعی و پاشیدن آب
طبیخ آن جهت بر طرف کردن کیک بغایت موثر و چون نخود را در آب تازهٔ آن مکرر پرورده کنند در تقویت باه بی‌عدیل مقدار شربت آن تا پنج درهم مضر سپرز مصلح
آن بادام و روغن کنجد و تخم آن در جمیع افعال مانند عصارهٔ گیاه آن و روغن آن که آب گیاه آن را با روغن کنجد طبخ دهند بدستور معمول طلای آن و آشامیدن و حقنه
بدان جهت تقویت باه و درد مفاصل و نیکو کردن رنگ رخسار و درد کمر و گرده و عسر البول و چکانیدن و مالیدن آن در احلیل و عانه و کمر جهت حصاة گرده و مثانه
موثر مقدار شربت آن هفت مثقال با میبختج یا عسل یا نبیذ و چون تخم آنرا که حسکدانه نامند با شیر تازه سه مرتبه طبخ نمایند و هر مرتبه خشک کنند در تقویت باه بی‌مثل

حسل بفتح حا و سین مهملتین و سکون لام و بکسر جا نیز آمده بیونانی حسمی نامند **ماهیت** آن گیاهی است شبیه بصعتر و برگ آن درازتر و بزرگتر از آن و تیره رنگ
طبیعت آن در دوم گرم و خشک **افعال و خواص آن** پختهٔ آن مقوی معده و هاضم و مصلح طعام فاسد شده و جهت خوشبوئی دهان و ادوغ و باشراب
جهت گزیدن رتیلا و عقرب مفید مقدار شربت آن تا پنج درهم و زیاده بر آن نیز مجوز است

حسو بتشدید واو و حسو بروزن فعول نیز آمده **ماهیت** آن غذائیست
که از حبوب و غیر آن ترتیب میدهند رقیق و بطریق قهوه تناول مینمایند و بفارسی حریره نامند و در قرابادین انواع آن ذکر یافت

فصل الحاء مع الشین المعجمة

حشیشة البراغیث بفتح باء موحده و را مهمله و الف و کسر غین معجمه و سکون یاء مثناة تحتانیه و ثاء مثلثه بلغت شام گیاه و حش را نامند و در عراق مراد
از آن گیاهی است که کیک را دفع مینماید و در طبرستان کیک لرش نامند و قسمی از دو قسم شمرده اند **حشیشة الدحس** بفتح دال مهمله و الف و کسر خاء معجمه و سکون
سین مهمله لغت عربیست بیونانی فارغوخیا نامند **ماهیت** آن گیاهی است منبت آن سنگلاخها و برگ آن شبیه ببرگ عدس و از آن بزرگتر **طبیعت** آن
در آخر دوم گرم و خشک **افعال و خواص آن** محلل و ملطف ضماد آن جهت سعفه و قروح شهدیه و داحس نافع است **حشیشة الزجاج** بضم زاء معجمه
و فتح جیم و الف و جیم برومی کسنین و اهل اندلس حبیقه و حبقا و بفارسی گیاه آبگینه نامند **ماهیت** آن گیاهی است که در شوره زارها و محوطها و خرابها میروید
شاخهای آن باریک مائل بسرخی و برگ آن خشن و مزغب و بر شاخهای آن چیزی شبیه بتخم بقدر برنج و خشن و بسیار تلخ و بر جامه میچسبد **طبیعت** آن در دوم

سرد و خشک **افعال و خواص آن** محلل اورام و رادع و مفتح سدد و جالی و قابض و چرک زجاج را بالکلیه زائل میکرداند و از آن جهت آنرا حشیشة الزجاج نامند و تحسی و دو
از عصارهٔ آن باشکر جهت سرفه کهنه بسیار موثر و ضماد عصارهٔ آن جهت اورام حاره و بواسیر و باسفیداب جهت حمره و نمله و قیروطی آن با روغن حنا و پیه بز و مالیدن برگ
آن جهت باد و غرغرهٔ آن جهت ورم لوزتین و با روغن گل جهت درد گوش مفید مضر سپرز مصلح آن نبات و خشخاش مقدار شربت آن تا دو مثقال است **حشیشة العلق** بفتح عین مهمله
و لام و سکون قاف امین الدوله گفته که آنرا در گیلان خسیس نامند و از جمله پودنه است و در مازندران اوجی گویند **ماهیت** آن نباتیست شبیه بسوسنبر و مائل بسیاهی و خواص
بالخاصیت اخراج زلوی در حلق مانده نماید و در سایر افعال قوی‌تر از اقسام فودنج است **حشیشة المعدن** بفتح میم و سکون عین مهمله و کسر دال مهمله و سکون نون و آنرا آتش سنگ نامند
ماهیت آن گیاهی است سفید و صلب و غریب بصلابت سنگ چون شکسته شود اجزای آن ریزه گردد و با روغن چون مشتعل گردد شعله آن بر طرف نشود **افعال و خواص آن** جالی
و مورث صحت و طراوت جلد است و داخل ضمادات ملوکی مینمایند

فصل الحاء مع الصاد المهملة

حصاة بفتح حا و صاد مهملتین و الف و تاء مثناة فوقانیه بفارسی سنگریزه
و بهندی کنکر نامند **طبیعت** آن سرد و خشک **افعال و خواص آن** رادع و مجفف و ذرور سائیدهٔ آن مانند غبار جهت نزف الدم جراحات و دفع ضرر آن مفید
و انداختن آن در کوزهٔ آب مصلح غلظت آن و مقوی اشتها است **حصرم** بکسر حا و سکون صاد و کسر را مهملتین و سکون میم بفارسی غوره نامند **ماهیت** آن انگور خام نارس سبز
ترش است هر نوع که انگور باشد **طبیعت** آن در اول دوم سرد و در آخر آن خشک و عصارهٔ آن سردتر و خشکتر از آن تا سوم **افعال و خواص آن** مطفی حرارت
خون و صفرا و قامع صفرا و مقطع بلغم حاصل در معده و حابس طبع و مانع انصباب مواد و مقوی جگر و بدن و رافع تشنگی و سستی اعضا و ضماد سائیدهٔ خشک آن جهت خوگرفتن
عرق و ضعف و منع تولد آن و در آن سال تا سال دیگر جوشش و خارش و سستی بدن نافع و مضعف معده سرد و مضر باه و مولد ریاح و مغص و مورث عطش و در بعضی امزجه بجهت تکثیف آن
اجزای معده را مصلح آن گلقند و انیسون و انجیر بدل آن ریباس و حماض و اترج و رب آن قاطع تشنگی و مسکن حرارت و التهاب معده و جهت اسهال مراری و برانگیختن شهوت و حفظ
جنین و تقویت احشا و منع غثیان صفراوی و خمار و منع قبول مواد و بارب نارمیخوش جهت صفراوی مجرب عصارهٔ آن که در آفتاب خشک کرده باشند جهت خناق و ورم حنجره
و لهاة و قلاع دهان و رعاف و قی الدم و با آب کندنا جهت تخفیف دانه بواسیر و فرزجهٔ آن جهت تنقیه و اصلاح رحم و با عسل جهت بواسیر و قطور آن جهت چرک گوش و غرغرهٔ آن
جهت ورم حلق و اکتحال آن جهت سعفه و خشونت اجفان و تاکل آن و حقنهٔ آن جهت قرحه امعا و سیلان رطوبات رحم مفید و در سائر افعال مانند رب آن و آب آن در افعال
مانند عصارهٔ آن و مقوی قوت ماسکه معده و چون تو تیا را با آن پرورده کنند و بدستور سائر ادویه عین را بغایت مقوی فعل آنست مضر سینه و مورث سعال مصلح آن گلقند و شربت
خشخاش مقدار شربت از عصارهٔ آن یکمثقال بدل آن آب سیب ترش و سماق و شراب آن که از آب غوره قریب بشیرینی و رسیدگی سه جزو و عسل کف گرفته یک جزو ترتیب دهند
بدین طریق که سه چهار روز در آفتاب گذارند تا جوش آید پس صاف کرده و در خم نموده در آفتاب گذارند تا برسد قابض و مقوی معده و منشف رطوبات رحم و جهت بطوء هضم و سهر حار
معده و قولنج سفلی و با ود در سائر افعال مانند عصارهٔ آنست و کهنه یکساله و زیادهٔ آن بهتر و قوی‌تر تازهٔ آنست و بدستور چون با آتش بقوام آورند و شربت سازند

حصی لبان الجاری بفتح حا و کسر صاد مهملتین و سکون یاء مثناة تحتانیه و ضم لام و فتح باء موحده و الف و ضم نون و لام و فتح جیم و الف و کسر راء و سکون یاء و بفارسی
حب لبه و بهندی ابان نامند **ماهیت** آن صمغی صنوبری است و کلام عبارت از آن است و در ضرو مذکور خواهد شد و در اول چون بقدر دانه گندم میباشد و
بتدریج بقدر خربزه میشود و بوی آن مرکب از بوی مصطکی و کندر و خوشبوترین صمغها است چون در آتش اندازند از بخورات طیبه است و بهترین آن آنست که خوشبو و سفید مائل
بسرخی و سیاهی باشد و مغشوش بمصطکی و کندر و صمغ مینمایند و فرق آنست که چون در آتش اندازند اصلی آن خوشبو میباشد بخلاف مغشوش **طبیعت** آن در دوم گرم
و در افعال خشک **افعال و خواص آن** القلب مقوی دل و مورث سرور و شراب و بخور القم خائیدن آن جهت رفع قلاع دهان و تقویت لثه و سرفه الرحم طلای آن جهت
حبس نزلات الاذن قطور آن با روغنهای مناسب جهت درد گوش بارد الصدر و الدماغ والمعده آشامیدن آن جهت امراض سینه و سرفه رطوبی و تقویت دماغ و معده
و ازالت رطوبات و تحلیل آنها و رفع مغص و تقویت آلات تناسل و مقعده الزینه اغتسال بدان جهت تقویت بدن و حفظ موی از افتادن مقدار شربت آن تا دو درهم
بدل آن لادن و مصطکی بالمناصفه و مصدع محرورین مصلح آن روغن بنفشه و خشخاش است

فصل الحاء المهملة مع الضاد المعجمة

حضض بضم حاء مهمله و ضاد
و سکون ضاد و بکسر معجمتین **ماهیت** آن دو نوع است مکی و هندی مکی را بیونانی لوقیون نامند و آنچه مشهور است آنست که عصارهٔ برگ و تخم نباتی است خاردار
قریب بشبه فرع پوست آن کاهی رنگ و برگ آن شبیه بیشتباد و ثمر آن شبیه بفلفل و سیاه و املس و طعم آن تلخ و گویند برگ آن مدور و اندک ضخیم و سر برگ آن اندک

وسنبت آن مثل وادی عرفات است گیاه آنرا بالتمام از بیخ و برگ و تخم و ساق گرفته و خورد کرده در حوضی میخیسانند پس خوب لگدکوب میکنند و صاف کرده میگذارند تا
درد آن ته نشین گردد پس صافی زلال آن را گرفته طبخ مینمایند تا قریب بانعقاد رسد پس در خیکها پر نموده سر آنرا البته باطراف میبرند و این را خولان مینامند و درد
آنرا از بالای آتش میگذرانند تا رسیدها و اجزای غلیظه آن جدا گردد و پس اندک طبخی میدهند که قریب بانعقاد رسد گلولها میسازند و این را حضض مینامند و از بعضی ثقه شنیده
شده و تحقیق همین است که گیاه آن بعینه گیاه عنب الثعلب است که بدستور مذکور مرتب مینمایند و بعضی مغشوش و بعضی مجعول از برگ مورد و صبر سقوطری از هر یک
سی مثقال و مرکی بیست و پنج مثقال زعفران بیست مثقال و دوشاب یکمن تبریزی میسازند و فرق میان آن و اصلی آن آنست که رنگ بیرون اصلی زرد مایل بسیاهی و اندرون
آن مایل بسرخی و چون در آب حل نمایند کف آن رنگ خون می باشد و طعم آن با قبضیت و تلخی و چون در آتش بدارند ملتهب گردد و مجعول مغشوش آن بخلاف آن باشد و مایل
ملتهب نشود **طبیعت** آن در حرارت و برودت معتدل و در دوم خشک **افعال و خواص آن** قابض رادع و محلل مبرد و تحلیل آن کمتر از ردع و آشامیدن
آن جهت اورام باطنی و اسهال و قطع سیلان رطوبات و عرق و احتباس غشی و نفث دم سینه و سرفه و درد جگر و یرقان اسود و زحیر و اوجاع بواسیر و حرارت کرده
و قرحه مجاری بول و التهاب و تشنگی و گزیدن سگ دیوانه و الاذن قطور آن جهت منع سیلان رطوبات و چرک از گوش و الفم مضمضه آن جهت تقویت لثه مسترخیه و غیره
آن جهت ورم حلق و العین اکتحال آن جهت جرب و حکه و سلاق و دمعه و رمد و ضعف بصر و منع نزله اعضا و الغذا طلای آن جهت شقاق و قرحه مقعده و سحج کل اعضا
و حقنه آن جهت اسهال مزمن و قرحه امعا نافع و قرشی در شرح قانون گفته که حضض بادود و انکه منع نزف الدم میکند و ادرار حیض مینماید مضر سپرز مصلح آن انیسون و حماما
مقدار شربت آن از نیم مثقال تا یکدرهم بدل آن حضض هندی است **حضض هندی** و رسوت نامند **ماهیت** آن بعضی گفته اند که عصاره فیل زهرج است و تحقیق
آنست که غیر آنست صاحب دستور الاطبا نوشته بهترین آن آنست که در نگرکوت و نواح لاهور از شیره ملیله تازه میسازند و صاف میباشد و در کتاب دیگر دیده شده که در نواح لاهور
نگرکوت از شیره ملیله تازه و شیر میسازند و حکیم عبد الحمید در حاشیه تحفه نوشته که انچه از حکمای هند و کتب معتبره ایشان تحقیق شده آنست که عصاره دار هلد است که دار هلد
را نیم کوفته در آب میجوشانند تا تمام قوت آن در آب باز داده شود و پس صاف نموده مساوی آن شیر گاو داخل کرده میجوشانند تا غلیظ و منعقد گردد و باطراف
میبرند و بعضی گفته اند معنی رسوت بهندی رس اوته است زیرا که رس بمعنی عصاره و اوته بمعنی جوشانیدن است و چون آن عصاره است و بطبخ مرتب مینمایند
لهذا اسمی بدان گشته و آن عصاره برگ چند نباتی است بعضی شبیه برگ حلبه و خاردار و بعضی شبیه بکرفس خرد و ضخیم تر از آن و بعضی شبیه بمند قوقی که بهندی کده لور
نامند و بعضی کهیره نامند و رها و نهای چوبی بزرگ کوبیده آب آنرا گرفته صاف کرده طبخ میدهند تا بحد انعقاد رسد و برگهای عریض طولانی سبز پسته ای رنگ رخته
خشک مینمایند و باطراف میبرند و آن برگ کچنل که برگ دار هلد باشد و رنگ رسوت تازه خالص زرد میباشد **طبیعت** آن قریب بطبیعت کلی است گفته اند سرد و خشک است
افعال و خواص آن نیز قریب به آنست که جهت امراض چشم و تقویت باصره و تحلیل اورام حاره و بثور و تسکین حدت خون و صفرا و فواق و اسهال بواسیری و ورم طحال
و دفع سموم نافع و آشامیدن محلول مقدار نیم درهم آن با آب برگ گکرونده که گیاه هندی است مقدار پنج شش مثقال خصوصا که شب در آن بخیسانند و صبح مالیده صاف کرده
بنیم گرم بیاشامند جهت حبس خون بواسیر و اسهال الدم و سحج امعا و طلای محلول آن در آب نیم گرم جهت دفع ورم کنفین و تحلیل اورام حاره و بثور مجرب و اهل هند جهت سحج اطفال
و در ادویه ایشان داخل مینمایند و میخورانند و حبوب رسوت در قرابادین مذکور شد و فتیله آن که بوزن آنرا با هم وزن آن مرم که بهندی منولی گویند با ربع وزن آن
زرنباد کوفته در آب برگ گکرونده سفید خوب حل کرده فتیله ها سازند بقدر بند انگشت خنصر و خشک نموده در شیشه کرده سر آنرا محکم بسته نگاه دارند عند الحاجت یکی برداشته
در بر جهت تسکین وجع بواسیر و حبس خون مجرب است **فصل الحاء المهملة مع اللام** **حلاب** بضم حاء مهمله و فتح لام و الف و باء موحده **ماهیت** آن گیاهیست
بقدر شبری برگ و شاخهای آن بسیار باریک و گل آن بسیار ریزه سفید و تخم آن بقدر خردلی منبت آن اکثر امکنه خصوصا اطراف عمارات و خرابها **طبیعت**
آن در سوم سرد و خشک **افعال و خواص آن** ضماد آب آن با آرد گندم جهت استحکام عضو کسور و کوفته و بدر رفته و مانده و سست شده و با حنا جهت خارش
کف دست اطفال و غیر اطفال و مانع زیاده شدن آن و جهت سیلان زرد آب از آن مفید **حلبه** بضم حاء مهمله و سکون لام و فتح باء موحده و ها و فرنقیه نیز خوانند و در گیلان حلبه
بجای عجمه و باصفهان شنبلیله و در شیراز شلیز و بهندی میتهی نامند **ماهیت** آن از حبوب معروفه است و گیاه آن تا بقدر ذرعی و شاخهای آن باریک
آن ریزه صنوبری شکل زاویه آن متصل بشاخ و قاعده آن بالا و طعم آن مایل بتلخی و بوی آن تند و تخم آن لعابی و بوی آن نیز شبیه ببوی برگ آن و در غلافی شبیه بغلاف تخم

باندک پهن و کوچکتر از آن و اندک زرد رنگ و ریزه مربع اندک پهن و غیر املس و غیر مستوی و ماکول و برگ آنرا نیز پخته میخورند و با گوشت لذیذ میباشد و بعضی بحدت طعم و تشنگی آن
تلخی و رایحه آن اولا برگ آنرا اندکی در آب جوش داده و آن آب را ریخته پس با روغن و پیاز و گوشت بریان کرده میخورند **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک و با رطوبت فضلیه
افعال و خواص آن برگ آن منضج و ملین و محلل و مدر بول و حیض و جهت امراض بارده و سوء القنیه و استسقا و سرفه بارده و ورم طحال و درد کمر و جگر و رحم و برودت
مثانه و تقطیر البول و ضماد آن جهت تقویت موی نافع و خوردن آن با نان مانع تلیین آنست تخم آن ملین و منضج و محلل و مبهی و مدر حیض و مغوی ریه الصدر و المعده و مطبوخ آن با عسل
مسهل و جهت سوء المزاج سینه و سرفه و ربو و عسر النفس و بواسیر و اورام باطنی و کسر ریاح و دفع بلغم لزج از سینه و تنقیه امعا و مطبوخ آن با تمر هندی و مویز و انجیر که آب آنرا بعد طبخ صاف
نموده با عسل بقوام آورده باشند جهت ضیق النفس و تصفیه صوت و قروح سینه و درد آن که مزمن شده باشد با آب پر سیاوشان مجرب خوردن آن با بریان بیش از طعام و بدستور با عسل حکم
برانده و اخلاط ردیه و دفع کند اعضا النفض طبیخ آن بتنهائی و یا با ادویه مناسبه جهت تسهیل ولادت و ادرار بول و حیض و مداومت خوردن آن با آرد گندم و شکر و عسل سرشته جهت تسمین
بدن و اصلاح حال کرده مؤثر و آب طبیخ آن با پنج درهم فوه جهت نیکوئی رائحه براز و تلیین طبیعت و رفع سستی و شکستگی اعضا و اوجاع حیض و لیکن مفسد رائحه عرق و بول است و الادویه
و غیرها ضماد آن جهت اورام صلبه ظاهری و باطنی و سعفه و سبوسه کلف و سوختگی آتش و شقاق بارده و کجی ناخن و ورم سپرز و رحم و رفع سقاط موی و سائر آثار جلدیه و ضماد آن با بورق
ارمنی جهت تحلیل طحال و با انجیر جهت گشودن دمل با آرد جو و روغن گل سرخ و سرکه جهت اورام و با عسل جهت بارده و طلای آن جهت رفع چرک و نیکوئی رنگ رخسار و با موبیج جهت
منع تولد قمل و طلوع نفع آن در آب جهت دمعه و سلاق و حمره و بقایای ورم چشم و نطول طبیخ آن و بدستور جلوس در آن جهت تسهیل ولادت و اسقاط مشیمه و تنقیه رحم و قرحه
با پیه خار جهت تلیین صلابات رحم و تفتیح فم آن و شستن سر با طبیخ آن جهت جعودات موی و زوال خرازه و قروح رطبه نافع و اکثار آن مصدع و مغثی و مضر احشا مصلح آن سکنجبین و حماض
و انیسون و مکیدن انار میخوش و محرور المزاج را استعمال برگ آن بدون کاسنی جائز نیست و طبیخ برگ آن با برگ اسفاناخ و یا برگ خرفه و یا بازروک نیکو مصلح است آنرا از برای
محرور المزاج و روغن تخم آن گرم و تند و محلل و ملطف و ملین صلابات و منضج دبیله و جهت حیر و اسهال نخاله ردی و موی و قرحه رخسار و با موم جهت شقاق و با ادویه کلف جهت
طلای بشره موثر است **حلبلب** بفتح حای مهمله و سکون لام و کسر بای موحده و سکون یاء مثناة تحتانیه و بای موحده گویند سورنجان هندی است **ماهیت**
آن دوائیست هندی خشبی شبیه بسورنجان مصری **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک و گویند در سوم **افعال و خواص آن** آشامیدن آن جهت نقرس
و درد مفاصل و زانو و تقویت بدن و اخراج بلغم خام و اخلاط غلیظ و اقسام کرم معده و امعا و اسهال بلغم خام مفید مقدار شربت آن تا سه درهم مضر سپرز و مخلط آن
مصلح آن کتیرا و کاسنی است **حلبوب** بفتح حای مهمله و سکون لام و ضم بای موحده و سکون واو و بای موحده لغت بطی است و باندلس حریف الاملس بجای
مهمله و در بلاد دیگر عصا هرمس و بعضی هرمس بجای معجمه و صاد مهمله و دیسقوریدوس در رابعه نوشته که آنرا الیثوزنطس و بعضی برسانیون و بعضی اربوطانون نامند **ماهیت**
آن گیاهی است بقدر شبری و پر شاخ بسیار گره و شعبهای آن از گرههای آن رسته و برگ آن کوچکتر از بادروج و مفروش بر روی زمین و یکروی آن ماغنب و دو نوع میباشد
نر و ماده و ثمر نوع ماده آن خوشه دار و با تخم و تخم آن از بلغم کوچکتر و برگ نر آن و ثمر آن نیز کوچکتر از ماده و مستدیر و یک تخم بر بالای تخم دیگر پیوسته هم شبیه بخصیه حیوان و نوع نر آن دو
عدد و مستدیر بقدر تخم کبوتری یکی سست و دیگری صلب نیز بهم پیوسته مانند خصیه **طبیعت** آن گرم و خشک در دوم **افعال و خواص آن** محلل اورام بارده
و ملین طبع و آشامیدن سی مثقال از آب مطبوخ آن مسهل رطوبات مائیه و مره صفرا و ضماد آن جهت ثآلیل و گفته اند حمول برگ ماده آن بعد از طهر و خوردن پنج
مثقال آن باعث حمل بدختران و آشامیدن برگ نر آن و حمول پنج سست آن باعث حمل پسر است بالخاصیت و گفته اند سست آن ضعف باه و صلب آن مقوی آن
حلتیت بکسر حاء مهمله و سکون لام و کسر تاء مثناة فوقانیه و سکون یاء مثناة تحتانیه و تاء مثناة فوقانیه بفارسی انگژد و انغوزه و باصفهانی انگشت گنده
و بهندی هینگ نامند **ماهیت** آن دو نوع میباشد طیب و منتن و طیب آن صمغ انجدان سفید است که آنرا کوکبه نامند و منتن آنرا گویند صمغ انجدان سیاه است
که بفارسی کماه نامند و بهترین آن طیب آنست و بهترین منتن آن صاف شفاف مائل بسرخی تند بو با بشاعت است که چون در آب حل کنند مانند شیر شود و رنگ
مغشوش آن رنگ آن تیره و بوی آن مانند بوی کندنا و طعم آن کریه باشد و گویند منتن آن بدین اوصاف است و مغشوش آن سکبینج و آرد باقلی مینمایند طبیعت آن
براه **طبیعت** آن گرم در اول چهارم و خشک در آخر دوم و منتن آن خشک در سوم و با قوت تریاقیه و سمیه **افعال و خواص آن** امراض الراس آشامیدن
آن جهت امراض بارده و دماغیه مانند فالج و رعشه و صرع و خدر و تمدد و ام الصبیان و امثال اینها با فلفل و سداب جهت کزاز و با شراب جهت امراض اعصاب

و با سکنجبین جهت فالج و خدر بشرط اد مان و بلع نمودن سه قیراط آن ممزوج با موم جهت فالج نافع امراض چشم و گوش و بینی و دهان و حلق و حنجره و صدر و معده و کبد و طحال و مرارد
اکتحال آن با عسل جهت ضعف باصره و نزول آب و بیاض و ظفره و قطور چکانیدن آن در روغن زیتون جهت درد گوش و کری کهنه و دوی و طنین و با نجار و زاج جهت
بریدن گوشت زیاده که در بینی متکون شود و گذاشتن آن بر دندان کرم خورده جهت تسکین درد و بر آشامیدن آن و طلای آن از خارج بر مسکن درد آن و مضمضه بطبیخ
آن با انجیر و زوفا جهت درد دندان کرم خورده غرغره آن با عسل جهت ورم لهاة و با سرکه جهت اخراج زلوی در حلق مانده و با زرده تخم مرغ جهت سرفه خشک و درد پهلو و سینه
و با بادویه مناسبه جهت بحة الصوت و خشونت حلق و شوصه بلغمی و آشامیدن محلول آن در آب جهت تصفیه صوت اعضا الغذا آشامیدن آن مذیب جادو
محلل و پراکنده کننده ریاح و با سکنجبین جهت جمود شیر و با قوابض جهت اسهال رطوبی و با ادویه مناسبه جهت مغص بحی و بلغمی و قولنج و تحلیل ریاح و پراکندگی آنها و اخراج
اقسام کرم معده و تفتیح خون بواسیر و برودت معده و جگر و سپرز و استسقا و سستی بدن و خوردن مقدار یک نخود آن و یا کمتر بقدر بر داشت مزاج که در جوف
نمیرشان بخته گذاشته بلع نمایند تا چند روز پی هم جهت تحلیل استسقای بارد هر نوع که باشد خصوص زقی و طبلی نافع و با انجیر جهت برقان سدی و با آب با رنگ
جهت رفع حرکت و بیلات باطنی امراض رحم و اورام و قوباها و ثالیل و سموم و غیرها و آشامیدن آن با مر و فلفل جهت گشودن بول و حیض و بخور و حمول آن جهت اخراج جنین
مرده و گذاشتن آن بر اورام بعد شکافتن آنها جهت اخراج اجزای خبیثه آن و ضماد آن با انجیر خشک و سرکه جهت قوباها و با قیروطی جهت ثالیل و غدد و مسماریه و ضماد
آن جهت داء الثعلب با آب خاکستر و آب دریا جهت شکاف عضل و طلای آن جهت زخم گزیده سگ دیوانه و منع مقاربت هوام و رفع مضرت پیکان زهرداگ
و مانند آن و بدستور با شیر و خطمیا جهت گزیدن سگ دیوانه و با روغن زیتون جهت گزیدن عقرب و رتیلا و الیا و گذاشتن اندکی از آن در احلیل باعث نفوذ
و نعوذ تام و مالیدن محلول آن در روغن زنبق بر احلیل در وقت مقارنت باعث کمال لذت جانبین خصوصاً که در روغن زنبق مدتی بیندازند و در شیشه کرده
در آفتاب گذارند پس استعمال نمایند الحمی آشامیدن آن جهت تب ربع الزینة آشامیدن آن با ماکولات جهت نیکوئی رنگ رخسار نافع مضر دماغ و جگر مصلح آن انار
و انیسون و مضر سفل مصلح آن کتیرا و بوی آن مضر محرورین مصلح آن بنفشه و نیلوفر و آب سیب و شربت صندل مقدار شربت آن از یک عدسه تا نیم مثقال بدل آن
جاوشیر و سکبینج و گویند مطبوخ محروت که نیخ انجدان باشد بدل آنست و گویند از خواص آنست که چون در پارچه بسته در ممر آب گذارند مانع تکون کرم است در آن و همچنین
گذاشتن آن در مزرعه باعث گریختن هوام است از آن موضع و بر هر چه بمالند هوام از آن گریزان شوند و چون قدری از آن از درخ و درختی که قلع آن متعذر باشد
گذارند آنرا می پوساند و اگر بیک دفعه کفایت نشود دیگر باره نمایند دیگر بر نخواهد آمد مانند سقوف خانها و دیوارها مانند درخت پیپل و برکه در بنگاله و هندوستان بر
دیوار خانها بر می آید و باندک زمانی دیوارها و سقفها و گنبد و مساجد و حمام را خراب میکنند چنانچه اکثر دیده شد لیکن اگر اندکی از ریشه اصلی آن ماند باز سبز میشود
حلزون بفتح حاء مهمله و لام و ضم زای معجمه و سکون واو و نون اسم جمیع حیوانات صدفی است و نوع کبیر آنرا بفارسی سفید مهره نامند و بهندی سنکهه
بفتح سین مهمله و خفاء نون و کاف ها هندی و بدان کاغذ و پارچه را مهره و دقاقی مینمایند و بوق نیز میسازند و خرمهره که بهندی کوڈی گویند که در هند و بنگاله
داو و لیسه و غیرها بجای زر معاملات و خرید و فروخت خورده روپیه اکثر بدانست خصوصاً در بنگاله و در هند فلوس میشتر و این کمتر نیز نوعی از حلزون است
ماهیت آن بری و بحری و نهری میباشد بحری آن بزرگ و نهری آن کوچک و هر یک باشکال مختلفه بود و بری آن چیزیست که چسپیده می باشد بگیاها
و اشجار و بر آنها تکون مییابد و آنرا از نطاح فردی نامند و صدف اعم از آنها است و آن مخصوص بجلد حجری آن حیوان است و شیخ و ودع و اظفار الطیب
و طلیسا و خف الغراب و فرفورا و قلیس و صدف و مروارید و غیرها نیز در نطاح از انواع حلزون اند **طبیعت** جلد حجری آن در دوم سرد و خشک **افعال**
و خواص آن انشاء الله تعالی در صدف مذکور خواهد شد و گوشت آن در دوم سرد و تر گوشت قلیس که در مصر ام الخلول گویند از اقسام بری و مستطیل است
الطف و سریع الاستحاله بخون صالح است جهت جذام و جرب و حکه و جنون و سوداء نافع و گوشت سائر حلزونات مولد بلغم و سدد و رافع تشنگی و التهاب و اعمال
امراض عین و اذن و انف اکتحال سوخته مجموع آن با عسل جهت رفع آثار قرحه چشم و طلای گوشت محرق آن با قطران بعد از کندن موی و شعر منقلب مانع
رویدن آن و چکانیدن آب حلزونات کوچک نهری که بهندی گهونگه نامند در هنگام ظهور جدری در چشم مانع بروز آن است در آن و بعد از بروز محلل
و دافع آن و مسکن حدت سوزش و گرمی چشم و چون تازه آنرا بگیرند و بسوزن سوراخ نمایند و بر موی روئیده در چشم بچکانند آنرا زائل گرداند و چون بر پیشانی بمالند

منع ریختن مواد بچشم نماید و چون بر حوالی گوش بمالند جهت دفع رطوبات زخمهای غائر آن نافع و سوخته آن با سرکه چون بر پیشانی بمالند قطع رعاف نماید امراض معده و قولنج
و درد مثانه و حبس طمث و نزو بریدن گوشت خام آن جهت درد معده و با مر جهت قولنج و درد مثانه و خوردن گوشت مجفف و مسحوق آن جهت ادرار حیض نافع و الاورام
و الجراحات و القصول و امثال اینها و سوء القنیه و نقرس و سم ضماد گوشت آن جهت ورم نقرس و سوء القنیه و جذب پیکان و امثال آن و جذب زهر سگ دیوانه گزیده
از بدن و طلای رطوبت آن که از سوزن سوراخ کرده نزدیک آتش گرفته باشند با مرصاف و صبر بالسویه سرشته تحلیل اورام مزمنه و التیام جراحات جبلیه بعید بل بامر و کندر
نیز جهت التیام جراحات خصوصاً عصبانی و گویند بالخاصیت منظر نمات صلبه را نرم میسازد **حسلقل** بفتح حای مهمله و سکون لام و فتح قاف و الف **ماهیت**
آن نوعی از بروسیت که بفارسی سبز نامند که در آببازه یه و از آن حصیر و امثال آن ترتیب دهند و در حلیقه که موضعی و منزلی است قریب بمکه معظمه بسیار میشود **طبیعت**
آن در اول گرم و خشک **افعال و خواص آن** شستن سر بطبیخ آن سه روز متوالی جهت دفع خراز و فروح ابریه و خوردن پنج درهم آن با عسل و سرکه کشنده
اقسام کرم معده و امعاء و مفتح سدد و گفته اند با آب و عسل نیز این اثر دارد و داغ کردن بشاخهای آن که از آتش افروخته باشند جهت نمله ساعیه و تکرار آن سبب دفع
جهت منع زیاده شدن اورام رخوه نافعست **حلق** بفتح حاء مهمله و لام و سکون قاف **ماهیت** آن عصاره برگ نباتیست شبیه بعلیق و ثمر آن مانند خوشه انگور
و دانه آن مانند عنب الثعلب و بعد رسیدن سرخ میگردد و پس سیاه و برگ آن شبیه ببرگ تاک و ترش و با گوشت آنرا طبخ مینمایند و میخورند و عصاره آنرا در بن مسکیر مز
کرده برگ آنرا در تنور میگذارند و چون نرم گشت رطوبت آنرا افشرده منعقد میسازند و آن سیاه رنگ و طعم آن ترش میباشد و بهتر از آب حب الرمان است گفته اند آب
آنرا در آفتاب سبز نیز میدارند و بعد از انعقاد و خشک شدن بر میدارند و باطراف می برند **طبیعت** آن سرد و خشک **افعال و خواص آن** آشامیدن پنج درهم
محلول آن در سی درهم آب جهت منع مره صفرا و تسکین لهیب حرارت معده و عطش و ازاله کرب و خمار بدل بمقدار شربت آن تا پنج درهم **فصل الحاء المهملة**
مع المیم **حماحم** بفتح حاء مهمله و میم و الف و کسر حاء مهمله و سکون میم حبق لبنانی است و در شام حبق نبطی بعربی و سیم و بفارسی گویند بستان افروز را
و نیز گویند غیر آنست و بهندی کلغه نامند **ماهیت** آن نباتیست برگ آن شبیه ببرگ بستان افروز و از آن بزرگتر و مختلف الالوان و خوش منظر و در باغها و بستانها
غرس مینمایند و مشهور بلاله خطائی است و در تبریز بگل عاشقان **طبیعت** آن در آخر اول سرد و خشک **افعال و خواص آن** با قوت محلله و رادعه و رافع
سدد دماغ و زکام حادث از بلغم و ضماد برگ آن جهت سرخی آتش نافع و صاحب تقویم گفته که حرارت معده و جگر را ساکن گرداند و چون طبیخ آنرا با جلاب یا سکنجبین بیاشامند
معده و جگر را از اخلاط فاسده زود پاک سازد و تخم آن مقوی دل و سرشته آن با روغن گل و آب سرد جهت سهال مزمن مفید و اکثار آن مضر مثانه مصلح آن کندر
مقدار شربت آن تا دو درهم بدل آن بستان افروز است و روغن آن که آب برگ آنرا گرفته با روغن زیتون بالمناصفه ترتیب دهند محلل با قوت تمام است و خوردن دو مثقال
آن جهت ریاح معده و طلای آن جهت ریاح امشیه و دماغ نافعست **حمار اهلی** بکسر حاء مهمله و فتح میم و الف و راء مهمله بفارسی خر و الاغ و بهندی گدهه بفتح کاف فارسی
و سکون دال مهمله و فتح ها و ها و دیگر در آخر نامند **ماهیت** آن حیوانی است معروف **طبیعت** آن در اول دوم گرم و در اول سوم خشک و با رطوبت فضلیه
افعال و خواص آن لحم آن غلیظ و بطی الهضم مولد سودا و مورث امراض الراس خوردن کباب جگر آن ناشتا جهت صرع و تب ربع و آشامیدن سم سوخته آن هر روز نیم مثقال
نیز جهت گزاز و صرع و بخور سم آن با ثمر غلیظ جهت جنون و طلای سرگین آن با سرکه بر پیشانی جهت رعاف و بدستور چکانیدن عصیر آن در بینی تنهائی و بتنشق
خشک آن که سرکه بر آن پاشیده باشند و نیز قطور آب سرگین تازه الاغ جهت صرع مفید امراض گرده و کرده و مثانه و سموم و غیرها آشامیدن بول آن جهت درد گرده
و آشامیدن عصیر سرگین آن جهت یرقان و تفتیت حصاة و اخراج جنین و مشیمه و بخور سم آن جهت عسر ولادت و آشامیدن آن جهت دفع سم و جذام و ضماد سوخته
آن جهت شقاق نرمی با روغن زیتون جهت خنازیر و مفاصل ناسور و بدستور ضماد کبد سوخته آن با زیت جهت خنازیر و با شراب جهت تکلی ناخن و برص و بیاض آن و ضماد بدل
جهت رفع آثار قروح و التیام جراحات احشا بکرم و خوردن آن و آشامیدن نقیع سرگین حمار که گیاه خوار و در شراب جهت گزیدن عقرب و طبیخ مغز سر آن با روغن زیت
موی ابرو باند و دراز کند و دندان آن را در زیر بالین که تهش خواب آورد و سپرز آن شیر را زیاده کند و خون آن زائل کننده بواسیر است چون بگان بمالند و کوک بد خورا
خشنود گرداند و مضمضه بشیر آن درد دندان را تسکین دهد و آشامیدن آن سرکه کهنه ثمار و سل و دق را مفید و موی دم آنرا که در شراب بیندازند عربده آورد و بول آنرا بر هر
کسی که بمالند ماهیان بسیار در آن جمع آیند و تعلیق پوست پیشانی آن بر اطفال جهت رفع فزع ایشان و آشامیدن چرک گوش آن بمقدار ثمن درهم طفلی که بسیار گرید

باعث تسکین کرب آنست و جالینوس گفته که طلای نقطه آن سه بار تا چهار بار مسقط دانه بواسیر است و گویند چون عقرب گزیده بر الاغ معکوس سوار شود و چند قدم برود
و بدستور چون در گوش او بگوید که مرا عقرب بگزیده است باعث دفع درد آن است و چون قضیب آنرا در کوزه آب ندیده کرده بر آتش گذارند تا قریب بهفتم حصه رسد پس باید
باروغن زیتون طلا کنند جهت رها نیدن نی و اذکر آن بغایت و تر گویند چون قضیب تازه آن با دویه حاره پخته تناول نمایند قضیب بزرگ گرداند و از مجربات شمرده اند
و ندخین قضیب خشک آن جهت تب ربع نیز مجرب دانسته اند بشرطیکه بعد نوبت تدخین کنند و انرا بخوابند و چون نطرون و عاقرقرحا بر آن پاشیده خشک کنند نیم مثقال
آن با ماء الفطر مسهل اسهال است و چون ادمان خوردن لحم آن مورث خلط سودا و امراض سوداوی است باید که شخصی که ناچار باشد بخوردن آن تعهد نماید مداومت
باخراج سودا و ترطیب آن باستعمال ادهان و لعابات و چون تناول نماید در بدن خود ثقلی و تمددی دریابد و زود از معده او نگذرد باید که مبادرت نماید باخراج آن
باستعمال فرزجات یا شیافات یا جوارشات مسهله تریدی

حمار الوحش / گورخر

و سقمونیائی **حمار الوحش** بفتح واو و سکون حا مهمله و شین معجمه بفارسی گورخر نامند و معرب
گور است **ماهیت** آن حیوانیست معروف **طبیعت** آن گرم و خشک تر از حمار اهلی **افعال و خواص آن** گوشت آن غلیظ و مولد سودا و خواهند استعمال نمایند باید که با نمک و شبت و دارچینی و زنجبیل مهرا پخته تناول نمایند امراض الراس والعین والصدر را تعلیق پوست پیشانی آن بر سر و یا بر بازو
جهت رفع سرع مجرب دانسته اند و بعضی گفته اند باید که مقدار یک شبر باشد و پوشیدن انگشتری مصنوع از سم آن در خنصر چپ جهت رفع صرع مجرب است با
که هر ماه آن انگشتری را تجدید و تغییر نمایند و طلای سم آن با شیر مرضعه جهت دفع گریه اطفال و پیوسته نگاه کردن در چشم آن باعث صحت بصر و مانع نزول آب
و آشامیدن زهره خشک کرده آن با عسل و کثیرا جهت ربو و سرفه و ضیق النفس امراض گرده و مثانه و ظهر و باه و کلف و داء الثعلب و دوالی و غیرها آشامیدن مغز سر آن
جهت رفع بول در فراش و جهار قیراط زهره آن با خولنجان و آب کرنب جهت تفتیت سنگ مثانه و پیه آن با روغن قسط جهت درد گرده و کمر و خصیه و قضیب آن مقوی باه و طلای زهره آن جهت دفع داء الثعلب و دوالی و کلف مفید آن جهت و با و آشامیدن مرق گوشت آن و پیه آن جهت درد مفاصل و تحلیل ریاح غلیظه جگر و سم آن
در افعال مانند حمار اهلی است

حماض

حماض بفتح حا مهمله و میم مشدده و الف ضاد معجمه بیونانی ططراقاغریون و بشیرازی ترشه و بهندی چوکا نامند و بزبان
زنگی بستانی آنرا اشلیه کیاتم و بری آنرا اشلیایم گویند و قسمی دیگر که کوچک میشود و برگ آن شبیه ببرگ است آنرا اطریفلین یعنی حماض سه برگه و بعربی حمیض
و بهندی امرلی گویند **ماهیت** آن بری مائی و بستانی میباشد بستانی آن دو نوع است نوع عریض الورق و نفه و آنرا اسلق بری و بترکی قوزی علافی و بهندی پالک
بلغت اهل مصر حبل و نوعی دیگر رقیق الورق ترش و آنرا حماض بستانی نامند و بیخ همه مائل بسرخی و ثمر آن خوشه دار و متراکم و تخم آن سیاه و براق و در غلافی ریزه مثلث کل
و سرخرنگ و نوعی را تخم بدون گل تکون میابد و این هر دو نوع ترش و بهترین انواع اند **طبیعت** آن در اول سرد و در دوم خشک و در اوائل اوّدوم نیز سرد و خشک
گفته اند و با قوت قابضه **افعال و خواص آن** امراض انعم مضمضه بعصاره آن جهت تسکین درد دندان و آکله دهان امراض دماغ و معده و کبد و خوردن آن نافع
خارو فی و غثیان صفراوی و خواهش گل خوردن و امثال آن از خواهش ردیه فاسده است و جهت یرقان و تقویت جگر و التهاب و تشنگی و آوردن اشتهای طعام و نفع
سمیت عقرب گزیده نافع و پخته آن تلیین طبع کند و جهت جراحت امعا و بیخ با سماق مفید و آشامیدن طبوخ آن با شراب جهت یرقان نافع و چون بیره و باروغن زیت
بریان نمایند و کشنیز و اندکی زیره و آب انار دانه بر آن بریزند و تناول کنند حبس شکم نماید و ضماد تخم آن با شراب جهت خنازیر و ورمهای بنا گوش جرب و برص قوبا و با آب
جهت سپرز بغایت نافع و ضماد آن با روغن گل و زعفران جهت قروح شهدیه مفید مضر باه مصلح آن شربت مقدار شربت آن تا هیجده درهم بدل آن حماض اترج و تخم آن در اول
سرد و در دوم خشک قابض **افعال و خواص آن** امراض قلب و معده و کبد و امعاء و سموم و غیرها جهت خفقان حار و التهاب معده و یرقان و قرحه امعا
بسبب تعزیه آن و گزیدن عقرب جهت قوت تریاقیه آن مربریان کرده آن جهت اسهال و موی صفراوی و کبدی و اسیار بریان کرده آن حابس بطن و تعلیق آن زعفران
بر بازوی حبل مانع آبستنی و گفته اند جهت سم عقرب بدرتبه مؤثر است چون کسی آنرا آشامیده باشد و عقرب آنرا بگزد متضرر نگردد و مضر گرده و سپرز مصلح آن رازیانه و قند
و مقدار شربت آن تا دو درهم و بیخ آن جهت سهال دموی و بیخ و یرقان و سیلان رحم و قطع خون حیض و ضماد آن جهت جرب متقرح و قوبا و داءالثعلب و شقاق ناخن و با آرد جو جهت
خارش بدن و طبیخ آن با سرکه جهت ورم طحال و تعلیق آن بر گردن جهت خنازیر و آشامیدن طبیخ آن جهت یرقان سدی و تفتیت سنگ گرده و مثانه و احتباس حیض
و بری آن عریض الورق شبیه بیاه تنگ در طعم و شبیه ببرگ چغندر در شکل و آنرا اسلق جبلی نامند و بیخ آنرا در اصفهان جلیمو نامند و آشامیدن آب کیاه آن و خوردن

برگ پخته آن جهت بیخ صفراوی و قیی معید و بیخ آن در افعال قوی تر از بیخ بستانی است و خوردن آن با نبات جهت سرفه و آشامیدن یک مثقال آن با آب جهت الحدید
جهت بواسیر مجرب و ضماد آن جهت وجع مفاصل و کوفتگی اعضا و نقرس حار و بخور آن با پنج کبر جهت خشک کردن و انداختن دانه بواسیر ظاهری و فتیله آن با مقل ازرق
و موم روغن و تخم کتان جهت بواسیر باطنی نافع و مائی آن که در کنار آبها میروید و برگ آن با صلابت و شبیه بکاسنی است و نبات آن شبیه به نیلوفر و بیخ آن
شبیه بچغندر و تخم آن سیاه رنگ اندک مائل بسرخی و طعم آن مانند بستانی و آنرا حماض البقر و سلق مائی نامند جهت آنکه منبت آن کنار آبها است **طبیعت** آن سرد و خشک
و قابض **افعال و خواص آن** قریب ببستانی است و جهت خفقان و غثیان نافع و با شراب جهت ازاله غم و توحش و استرخای معده و تفریح آورد و طبع را خوش دارد و ضماد
آن جهت جرب و جراحات و قروح خبیثه و اورام حاره و منع از دیاد زخمها مفید و تخم و برگ آنرا چون بخایند درد دندان را ساکن کند و بن آنرا محکم سازد و ادمان

حمام / کبوتر

اکل آن یرقان را زائل گرداند بدل آن بطباطاست **حمام** بفتح حا مهمله و میم والف و میم بفارسی کبوتر و بهندی نیز مشهور بدان است **ماهیت** آن مرغی است معروف
صحرائی و خانگی میباشد صحرائی آن اکثر خاکستری رنگ مائل بسبزی و خانگی آن بلون بالوان و انواع و خوشرنگ تر و خوش منظر تر میباشد **طبیعت** آن در آخر دوم گرم و در اول
خشک و صحرائی آن گرمتر و خشکتر و لطیفتر از خانگی و هر دو با رطوبت فضلیه **افعال و خواص آن** بچه اهلی آن بهتر خصوصا تازه پر و بال بر آورده آن امراض سر و چشم
و معده و کبد و گرده و باه خوردن گوشت آن جهت فالج و لقوه و رعشه و خدر و استرخا و تولید خون صالح و رفع استسقای زقی و طبلی و تسمین بدن و تقویت گرده و باه و تولید
منی و تسکین درد قولنج آنرا که تازه بر آورده باشند و آلایش جوف آنرا دور کرده ساییده بخورند جهت رفع سمیت گزیدگی مار نافع و خوردن بچه کبوتر در روغن کنجد بدون آب و نمک طبخ نموده
جهت تفتیت حصاة گرده و مثانه و اخراج آن در ساعت مفید و طلای خون آن بر پیشانی جهت قطع رعاف که از حجب دماغ باشد و بدستور آشامیدن قدر با قلای از خون خشک شده
آن و ریختن خون گرما گرم آن بر جراحات سر که باستخوان رسیده باشد و اکتحال خون گرما گرم آن خصوصا که بر نو رسته بچه آنرا بکنند که خون از ان بر آید و در چشم بچکانند
جهت جراحت چشم و کمنه و غشاوه و طرفه و شب کوری نافع و فضله آن در سوم گرم و خشک و جالی و مقرح آشامیدن آن از یک درهم تا سه درهم جهت استسقای بارد و سه
درهم آن با دو درهم دارچینی جهت تفتیت حصاة مجرب و طلای سرگین سوخته آن بر اطراف سینی جهت عاف بعید و چون سرگین آنرا بسوزانند و ملح آنرا بگیرند و با آب بیاشامند
تفتیت حصاة نماید و دفع کند و ضماد آن با حرف و خردل جهت صداع مزمن و شقیقه و درد پهلو و مفاصل و نقرس و با آرد جو جهت تحلیل اورام صلبه و با روغن زیتون جهت خنازیر آن
با سرکه جهت تحلیل خنازیر و با تخم کتان جهت کشودن دمل قلع خشک ریشه زخمها و چون با آرد گندم و آب گرم و قدری قطران مرهم ساخته سه شبانه روز بر برص ضماد نمایند
پس بشویند و باز تجدید کنند در ازاله برص بغایت مؤثر و با سرکه جهت سعفه و اقسام استسقا و جلوس در طبیخ آن جهت عسر بول و تریخ پیه آن جهت رفع آثار قروح نافع و مغز آنرا
که با پر و موی سوخته باشند جهت عشاوه و ظلمت بصر و شبکوری اکتحال مفید و چون شکم بچه کبوتر را بشکافند و گرما گرم بر موضع عقرب گزیده بندند جهت جذب سمیت آن
مفید و بیضه آن بسیار گرم آشامیدن خام آن جهت رفع خشونت سینه و نیکوئی رنگ رخسار و چون اطفال با عسل تناول نمایند بزودی بسخن آیند و طلای بیضه آن با پیه
براحلیل جهت تحریک باه بغایت مؤثر و زهره آن را چون در چشم کشند جهت نزول آب بیاض و غشاوه نافع و استخوان ساق آنرا چون بسوزانند و فرزجه نمایند جهت
اعاده بکارت از اسرار است و مداومت خوردن بچه کبوتر مورث برص و مجموع کبوتر صحرائی و اهلی مضر محرورین و صداع و محرق خون و اکثار خوردن کباب بچه کبوتر با ادویه
حاره مورث احتراق دم و حدوث جذام است مصلح آن پختن آن با آب غوره و سرکه و کشنیز و خوردن کاسنی و خیار تازه بعد از ان و سکون صاحب آبله در جائیکه کبوتران
دران باشند در زیر یا بالا بالخاصیت مورث شفای آن و مجاورت آن سبب امن از امراض دماغی و عصبانی و عضوی مانند فالج و سکته و سبات و ام الصبیان و خدر و جذام و

حما

و ازاله وحشت و فساد هوا است **حماما** بفتح حا مهمله و فتح دو میم و دو الف لغت نبطی است و اماموم و اموص نیز گویند **ماهیت** آن چند نوع میباشد نوعی نباتی است
شجری مشبک از شاخهای سرخ یاقوتی رنگ با صلابت و شبیه بعوسج و گل آن ریزه مانند گل خیری و سرخ رنگ و برگ آن شبیه ببرگ ماش تراوتند و خوشبوی و گل آن را بیونانی
لوفاین و بشیرازی ماما نامند و تخم آن بسیار لذاع و منبت آن ارمنیه و طرسوس و این بهترین انواع است و نوع دیگر مائی که در آبها میروید و در شام یافت میشود و مائل بسبزی
و نرم و چون بدست مالند بوی آن شبیه بسداب باشد و نوعی دیگر نبطی و آن غیر مشبک و مستطیل و بی تخم و تندبوی و سفید مائل بسرخی و گل آن زرد مائل بسرخی و بعد
رسیدن سرخ میگردد و در آب ماده رومی میرسد و اگر پیش از رسیدن بکمال تخم آنرا اخذ نمایند بزودی فاسد میگردد و قوت آن تا هفت سال باقی میماند و صاحب تحفه
نوشته که بهترین آن مائی است **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک و بعضی در دوم خشک گفته اند **افعال و خواص آن** امراض الراس و الاورام و السموم و اعضاء الغذا

والنفس و غیرها ضماد آن بر پیشانی جهت صداع و نفث و تحلیل اورام حاره و تنها یا با بادروج جهت گزیدن عقرب با موبز جهت ورم حشا و آشامیدن آن سکر و منوم
و ... سرو و مقوی معده و جهت تقویت جگر و تفتیح سده آن و سده سپرز و تحلیل صلابت آن و رفع مغص بر آکنده نمودن باج الکبد آشامیدن طبیخ آن جهت ورم جگر
مزمن و ورم رحم و سائر اورام و حبس بول و طمث و نقرس و حمول و فرزجه آن جهت ورم مقعده و رحم و بدستور جلوس در طبیخ آن و گذاشتن پا در طبیخ آن و طلای آن جهت نقرس
طلای آن با بادروج جهت عقرب گزیده و سفید و داخل اکحال مینمایند مقدار شربت آن تا دو درهم بدل آن بوزن آن اسارون یا عود با قرنفل باوج و نصف آن ...
سفید مضر معده مصلح آن تخم کرفس و مصدع و منوم و کسالت آور و مصلح آن صندل و گلاب و دارچینی و چون آنرا با سدس آن دارچینی عرق کشند با عسل
بیامیزند و در آفتاب بگذارند و تصریح جمیع افعال قویتر از خمر است و آشامیدن یک درهم آن با نیم درهم زجاج مکلس جهت ادرار بول و تفتیت حصاة در مثانه و گرده مفید

حمص نخود

حمص بکسر حاء مهمله و فتح میم مشدده و سکون صاد مهمله بفارسی نخود و بهندی چنه ... بضم با موحده و سکون واو و خفای نون و تا چهار نقطه هندی ...
بولجان نامند **ماهیت** آن بری و بستانی میباشد گیاه بستانی آن بقدر یکذرع و تا یک و نیم ذرع و با شاخهای بسیار باریک و بران گلهای بسیار ریزه سرخ و ثمر آن غلافی
بقدر پسته کوچکی و هر غلافی یکدانه یا دو دانه تا چهار دانه و بهترین حبوب ماکول است مانند باقلا و غیر آن و اجود آن سفید بزرگ دانه تازه آنست و بری آن نیز شبیه بستانی آن
تنک و کوچکتر و ثمر آن اندکی تلخی و مائل بسرخی و دراز و نیز بستانی اصناف میباشد صنفی سفید و بزرگ دانه ملایم و صنفی سرخ صلب ریزه دانه و صنفی سیاه و صنفی سرخ مائل
بسیاهی و بری را حمص کرسنی نامند **طبیعت** آن در اول گرم و خشک و بری آن در آخر آن یعنی گرمتر و خشکتر از آن و نزد بقراط در دوم گرم و در اول خشک و سبز
تازه آن در اول تر و قوت آن تا سه سال باقی میماند و مولد ریاح و نفاخ **افعال و خواص آن** مسهل و مفتح سده جگر و سپرز و گرده ... و جالی جرب و قروح و قوباء و ملین
اورام بناگوش و خنازیر ضماداً و با عسل جهت تنقیه قروح و جراحت سرطان سفید و بستانی آن ملین طبع و مقوی حرارت غریزی و ریه و ظهر و مولد خون صالح و کثیر الغذاء
و مسمن ... اعضاء الصدر و الغذاء و المعدة تغذیه آن جهت ریه زیاده از حبوب دیگر است و با شیر تازه جهت گرفتگی آواز که از خشکی باشد و تب ... و چون
تابت باشد بجای شیر با آب بنوشند چون یکشب در سرکه بخیسانند و صبح ناشتا تناول نمایند و در آن روز چیزی دیگر نخورند جهت کشتن کرم معده بسیار مجرب ...
آب طبیخ آن با قدری نمک مقطع لزوجات و مفتح سده و بسبب کسب ملوحت و مدر بول بسبب حرارت ... جهت درد سینه و قروح شش نافع ... و چون در آب
خیسانیده تمام تناول نمایند و آب منقوع آنرا با اندک عسل بالای آن بنوشند جهت اعاده شهوت جماع مایوسین عدیل ... خوردن حمص با ... طعام ...
هر سه آن ترتیب داده با سرکه بنوشند و طبیخ آن ... جهت اصلاح امراض مقعده و تنقیه رحم و اخراج کرم شکم ... و خوردن ...
جهت ... آن مولد فضول آشامیدن نقیع آن جهت تحلیل ورم لثه و درد دندان نافع و روغن حمص در سوم گرم و خشک و تند ...
... موی و باه و جهت تسکین درد دندان و لثه و دردهای بارده و جذام و امثال اینها بغایت مؤثر و آشامیدن آن جهت امراض مذکوره و تصفیه رنگ رخسار و صوت ...
آن جهت تقویت باه و نمش و کلف و امثال اینها مفید و طبیخ نخود سیاه مسقط جنین و مفتت حصاة و مدر فضلات و در جمیع افعال قویتر از سفید آن و با قوت تریاقیه جهت
استسقاء و یرقان سددی و سده جگر و تحلیل ریاح و جذام نافع و طلای اقسام آن جهت دفع صداع و زردی رخسار و سعفه و حکه و کلف و خارش اعضاء و ...
مفاصل و تقویت موی نافع و گفته اند که از خواص آنست که چون در اول هلال ماه بعدد ثآلیل در بدن یک عدد نخود بالیده گرفته و مجموع را در لته بسته از میان ...
یا ... بالای شانه آن لته را بجانب عقب اندازند در آخر آن ماه آن ثآلیل بر طرف میشوند و حمص مضر قرحه مثانه است مصلح آن خشخاش و مولد ریاح و نفخ و ثقیل خصوصاً
تازه آن مصلح آن جوارش کمونی و زیره و شبت و ... و در محرورین سکنجبین ساده و خشخاش و بدل آن در قوت باه لوبیا و در سائر افعال ترمس و آشامیدن

حنا

آب بعد از تناول نخود بغایت مضر است **فصل الحاء المهملة مع النون** * **حنا** بکسر حاء مهمله و فتح نون مشدده و الف بفارسی بتخفیف نون آمده
لغت عربی است و یونانی ارقان و فقولیون نیز و بهندی مهندی نامند **ماهیت** آن نباتیست معروف ساق آن بقدر یکذرع و زیاده و در هندوستان
تا بقدر یکقد و قامت انسان میشود و ساق آن سرخ رنگ و برگ آن شبیه ببرگ انار و مورد و نازک تر و کوچکتر و نرمتر از آن و در اکثر بلاد خصوص بنگاله ...
مانند ... در فصل بارش که گرما و بودن آفتاب در برج سرطان تا آخر میزان است سبزتر و رعناتر میباشد و نشو و نما زیاده می نماید و مزروع و قلم ...
و قلم آن بهتر و گل آن که فاغیه نامند سرخ مائل بسفیدی و خوشبو است و در بعضی بلاد مانند بنگاله در سالی دو بار گل میکند یکی در ایام بارش و دیگری زمستان و ثمر آن بقدر

فلفلی

فلفلی و فی الجملة مانا با سفند و پوست آن نازک و خوشه دار و در جوف آن دانهای ریزه و گویند نر و ماده می باشد برگ نر آن عریضتر و بزرگتر و برگ ماده آن کوچکتر و سبزتر
و بعد سائیدن رنگین تر و نبات آن رعناتر میگردد **طبیعت** آن گرم قوی مائل بسردی و در دوم خشک و در اول گرم نیز گفته اند **افعال و خواص آن** امراض سر و چشم و دماغ
ضماد و طلای آن با برگ کرو کان بالمناصفه جهت بثره و خوذه و شقیقه و صداع ریحی و بلغمی مجرب و بدستور با سرکه بر پیشانی جهت دفع صداع و با زفت و با روغن گل جهت
قروح سر و با قطران و روغن زیتون جهت رویانیدن موی و بر جبهه و صدغین خصوصاً که با آب گشنیز تازه و سرشته باشند جهت منع ریختن مواد بچشم و ...
بطبیخ آن جهت قروح دهان و قلاع اطفال و ضماد آن بر کف پای آبله دار خصوصاً در بدو ظهور مانع بروز آبله است در چشم آن بخصوص چون با اندک عصفر و زعفران آمیخته
باشند و در حدیث وارد است که حنا ... است تخضیب بدان شعار اهل اسلام و ایمان است و صداع را زائل میگرداند و نور بصر را می افزاید و تقویت باه می نماید
امراض معده و کبد و طحال و مجاری بول و رحم و جذام و طاعون و وباء و غیرها را نافع و بالخاصیت آشامیدن مقدار نیم مثقال جرم آن و نقوع ده مثقال آن
جهت یرقان و سپرز و سنگ گرده و مثانه و عسر البول و رفع احتباس آن و اسقاط جنین ... جهت وبا و قروح مجاری بول و ادرار بول و حیض
و رویانیدن ناخن اصلی بجای ناخن کج و متآکل و بدستور آشامیدن نقیع آن با هفت مثقال شکر جهت ابتدای جذام بغایت نافع و گویند چون یکماه بدان مداومت نمایند
جذام زائل شود و قابل علاجات دیگر نیست و نطول آب مطبوخ آن جهت حمره و سوختگی آتش و طلای آن جهت اورام حاره که زرد آب از آن آید و با روغن گل جهت دفع
جرب و با آب برگ بید الخیر جهت شقاق مزمن و درد زانو مجرب با گل سرخ جهت فتق و قیله و ذرور آن جهت تجفیف قروح و ضماد برگ کوبیده و سرشته آن با ... جهت
التیام قروح ... گوشه ناخن و آشامیدن تخم آن بقدر یک مثقال با عسل و کتیرا جهت تقویت دماغ بغایت نافع و گل آن معتدل و لطیف یکمثقال آن با سرکه ... آب عسل
رفع انواع صداع و قطع نزلات و تجفیف رطوبات و طلای آن با سرکه جهت صداع و تنهای جهت فالج و امراض دماغی و عصبانی و درد اعصاب و رفع خناق
و التیام قروح و با موم و روغن گل سرخ جهت درد پهلو و کوفتگی اعضاء و با ادویه مخصوصه طحال جهت ورم و درد و نفخه آن و گذاشتن آن در لباس موثر و مانع کرم زدن
آن و برگ آنرا نیز این اثر است و روغن گل حنا که دهن الفاغیه نامند مانند روغن گل سرخ مکرر در روغنها پرورده کنند گرم محلل مقوی ... و خوشبو کننده رنگ حنا
است بدل آن روغن مرزنجوش و روغن برگ آن نیز مقوی و محلل و رافع اوجاع و تمدد اعصاب و مفاصل است و در قرابادین مذکور شد و گویند حنا مضر حلق و ریه

حندقوقی

مصلح آن کتیرا و لعاب بزرقطونا مقدار شربت آن تا یک مثقال و زیاده از آن کشنده است **حندقوقی** بفتح حاء مهمله و سکون نون و فتح دال مهمله و ضم قاف
و سکون واو و فتح قاف و الف مقصوره اسم نبطی است **ماهیت** آن از جنس یونجه است بری و بستانی میباشد بری بالعربی حباقا و بیونانی لوطوس اغریوس
و بفارسی دیواسپست صحرائی و بشیرازی اندقوقو و بلاطینی لوطس سکرارو و بهندی اسکهپره و کده پرنه نیز نامند و بستانی را بعربی درق و بیونانی لوطوس ...
و بلاطینی ... و بکسطیلان طربول رماکه و بهندی این نوع نیز بنام بری مشهور است و در اصفهان شبدر و در مازندران شرویت گویند و نیز سفید و سرخ
میباشد و سفید آن قویتر و اکثر مستعمل و ساق آن اندک سطبر و سفید و نرم و تا سه چهار ذرع طولانی و بر زمین مفروش و برگ آن اندک پهن و طولانی و بعضی با برگهای
و گل آن نیز ریزه و متراکم و بنفش با تارهای سفید و در بن شاخها و برگها رسته و تخم آن ریزه مائل باستداره و رنگ آن مانند ماش و طعم برگ آن فی الجملة تلخ
و با حدت و حرافت و ساق سرخ آن صلبتر و مائل به بنفشی و بقدر سه چهار ذرع و مفروش بر روی زمین و برگ آن نیز شبیه ببرگ سفید و در میان برگ شاخهای
آن شاخه بسیار باریک رسته و بر سر آن گل آن سه عدد و زیاده ارغوانی رنگ با رگهای مائل بسرخی و ریزه و اندک خوشبو و تخم آن ریزه تر از تخم سفید و طعم برگ
آن نیز شبیه ببرگ بستانی و با عفوصت و ... زیاده و از آن منحرف شده آنچه در ماهیت آن نوشته اند که ساق آن بقدر نیم ذرع و شاخهای آن باریک و برگ آن
بقدر ناخن و گل آن خوشبو و با سفیدی و سرخی شاید در آن بلاد بدین هیأت میشده باشد و مستعمل برگ و تخم آنست و اهل هند آنرا نیز مستعمل دارند **طبیعت**
آن در دوم گرم و در اول خشک **افعال و خواص آن** بستانی آن امراض العین اکتحال عصاره آن جهت غشاوه و بیاض و قرحه چشم امراض اعضاء الغذاء و ...
و غیرها آشامیدن آن با شراب جهت استسقاء و یرقان و قولنج و مغص و رفع سموم قتاله و ... و اصلاح اخلاط ثلثه یعنی صفرا و خون و بلغم فاسد و ملین و مشهی
و بدستور تناول برگ پخته آن با اندک روغن بریان نموده و عرق نیز که بدستور برگ کاسنی و گل بید الخیر مقطر نمایند جهت استسقای بارد نافع و روغن آن جهت درد
مفاصل ... و اکثار آن سورش در دل و مصلح آن کاهو و کاسنی تازه و تازه آن موافق مزاج دواب و منقی اخلاط فاسده آنها و تخم آن مهیج باه و طلای آن جهت دفع کلف

مقدار شربت از تخم آن تا سه درهم و برگ آن بزرگتر و ساق دراز تر و تخم آن شبیه بحلبه و کوچکتر از آن و کریه الطعم و گل آن سرخ و آنرا بوته کوهی نامند **طبیعت** آن در دوم
گرم و خشک **افعال و خواص آن** آشامیدن آب آن جهت صرع و درد پهلو و تقویت معده و درد آن و دفع ریاح و هیضه و برودت مثانه و تقطیر البول و ادرار
بول و حیض و شیر و عرق و سعوط آن جهت صرع و جنون و نطول عصیر آن جهت تسکین وجع عقرب گزیده مؤثر و بر عضو صحیح موجب احداث وجع و لذع و جلوس در طبیخ آن جهت
سرعت حرکت اطفال و بدستور تدهین بروغن آن و نیز تدهین بروغن آن جهت درد اعضا و غسول با آب عصیر آن جهت تنقیه بشره نافع و مصدع و مضر محرورین مصلح آن کتیرا و بقول بارده
و تخم آن گرم و تر و خشک تر از نبات آن مبهی و جالی و طلای آن در رفع اوساخ و کلف و بهق قوی تر از بستانی و مقدار شربت آن تا سه درهم و مورث جرب مصلح آن کتیرا و مضر
سینه و مضر سینه و مصلح آن شکر املوج و از خاصیت آنست که چون برگ و بیخ آنرا بر ران چپ زن آبستن بندند باعث سهولت وضع حمل آنست و باید که بعد از وضع
حمل زود باز نمایند و صاحب دستور الاطبا نوشته که چون بیخ سفید در سایه خشک کرده آنرا با آب و یا گلاب بسایند و در چشم کشند جهت رویانیدن موی مژگان ریخته
و ازاله دمعه و جرب مفید و چون آب برگ سبز تازه آنرا بگیرند و در نه درهم آن دوازده توله شیر گاو داخل کرده بخورند حبس بول را دفع نماید و نیز خوردن بیخ آن از مقدار
یک فلفل یا یکدانه فلفل شروع نمایند و روزی بقدر یک فلفل از آن و یکدانه فلفل بیفزایند تا چهل روز که مقدار چهل فلفل و چهل دانه آن رسد و باز بتدریج کم نمایند جهت اکثر
امراض بارده رطبه و حمیات بلغمیه مزمنه خصوص مرضیکه بهندی سانجر نامند که در هر ماه یا در اوایل یا در وسط یا اواخر آن تب شدیدی اکثر با حمی و نزول آب در خصیه
و پاها و مواضع دیگر نیز با درد و وجع عارض میگردد و بسیار نافع است **حنطه** بکسر حاء مهمله و سکون نون و فتح طاء مهمله و ها در آخر بعربی بر و قمح و بفارسی گندم و بهندی
گیهون نامند بکسر کاف فارسی و سکون یاء مثناة تحتانیه و ضم ها و سکون واو و نون و بریان کرده نیمکوفته مقشر آنرا بعربی دشیش و برغل و بفارسی برغول گویند
ماهیت آن از حبوب مشهوره معروفه ماکوله است و اجود آن تازه بالیده و سفید مایل بزردی و بعد از آن سفید آنست **طبیعت** آن در اول گرم و در رطوبت و یبوست
معتدل و تازه خشک نشده آن در دوم تر **افعال و خواص آن** بهترین اطعمه صحاح و کثیر الغذاء و مسمن بدن و لیکن مسدد و مضر صاحبان سده و عروق و حشا و
خوردن خام تازه آن مولد کرم معده و مصلح آن سرکه کهنه و آبکامه و مضر زنان حامله و پخته آن نفاخ و دیر هضم و مولد ریاح و مصلح آن خوردن شیر تنها و خوردن
آب بر بالای خام تازه نارس آن مورث قولنج ریحی و ضماد گندم ممضوغ جهت نضج دمامیل مفید برای آنکه سخن جلد است و گندم برشته بطی الهضم و نفاخ و بد
مطبوخ آن در آب و لیکن چون استمرار یابد مسمن و مولد میگردد و از آن غذای بسیار بیشتر از سایر الخاهای استعمال آن و ضماد گندم سوخته با موم و روغن جهت طلای رخسار بعد
آرد گندم سمید که در آن اندک نخاله باشد که خمیره آن برآمده و نان از آن ترتیب دهند کثیر الغذاء و مسمن و مبهی و نان فطیر و نانیکه آرد آنرا بسیار نرم سوده و در آن مطلق
سبوس نباشد و نشسته مانند نشاسته شده باشد قابض و مسدد و دیر هضم و مصلح آن فانید سنجری است و انجیر و فواکه مطبوخه و خوردن جوارش کمونی و فلافلی بعد از آن
آرد مطبوخ با شکر و بادام مانند حریره و اندک اندک لیسیدن جهت سرفه و نفث الدم و درد سینه و گرده و تسمین بدن و تقویت باه بغایت مؤثر و بدستور مصنوع
از نشاسته آن و مطبوخ با آب آن و نعناع و روغن تازه جهت خشونت سینه و ضماد آرد گندم پخته با آب و روغن زیتون جهت تحلیل اورام حاره و با آب پیاز جهت اورام
بارده و نضج دمامیل و با آب کشنیز جهت ردع و تحلیل اورام حاره و خنازیر و غدد و مجرب و طلای آن با سکنجبین جهت بثور لبنیه و با عصاره بیخ جهت منع ریختن فضول
باعصاب و نفخ امعاء و با شراب یا سرکه جهت سم هوام خصوصا آرد گندم سرخ و ذرور آن بر موضع گزیده سگ دیوانه بغایت مفید خصوصا بر بالای آن برگ بید بهم
بندند و گفته اند چون خمیر گندم را بر موضع گزیده سگ چند ساعت ببندند پس باز کرده نزد سگ اندازند اگر سگ آنرا نخورد معلوم میشود که آن سگ گزنده دیوانه بوده است
و نشاستج آن چون با رازیانه طبخ نمایند جهت زیاده کردن شیر زنان نافع و روغن گندم جهت منع قوبا خصوصا قوبای اطفال و قوبای تازه و سعفه و خزاز و کلف نافع
و بدستور اضداد آن مداد بهان قرابادین کبیر ذکر یافت **حنظل** بفتح حاء مهمله و سکون نون و فتح ظاء معجمه و سکون لام و آنرا العلقم نیز خوانند بسبب کمال مرارت بعربی [illegible]
گوشت بکر مانی خربزه و بلغتی بکرخربزه روباه و بلغتی هندوانه ابوجهل و بهندی اندراین کاهیل و بلغتی مهاکل نامند **ماهیت** آن ثمر گیاهی است بقدر هندوانه کوچک
و نارنج متوسطی و در نهایت تلخی و نر و ماده میباشد نر آن صلب تر و کوچکتر و ماده آن بزرگتر و رخوتر و بهتر و مستعمل شحم ماده آنست که بیرون آن زرد و اندرون آن سفید
مایل بزردی و متخلخل و در نبات آن ثمر بسیاری باشد و تخم آن سیاه بود و اندرون زرد و سبز بود و آنچه در بوته منفرد یکی باشد از سموم قتاله است و در هند و بنگاله بیرون
آن سرخ بسیار رنگین و سفید نیز میشود اما بسیار کم و نادر و هیات آن اندک طولانی و نبات آن شبیه بنبات هندوانه و برگ آن از آن کوچکتر و زرد رنگ و بیخ آن باریک و

حنطه
گندم

حنظل

ثمر آن

ثمر آن مادام که در پوست است تا چهار سال باقی میماند و چون برآورند تا دو سال و باید که عند الاحتیاج تخم آنرا برآورده استعمال نمایند و اگر پیشتر برآورند فاسد میگردد **طبیعت** آن
در چهارم گرم و در سوم نیز گفته اند و در دوم خشک **افعال و خواص آن** محلل و مقطع و مسهل اقسام بلغم و جاذب اخلاط بلغمیه از عمق بدن امراض الراس آشامیدن
آن جهت امراض سر بارد مانند صداع و شقیقه و فالج و لقوه و صرع و نسیان و منع نزلات مزمنه بچشم و چون در روغن زیتون بجوشانند و بدان سعوط نمایند جهت تنقیه سده
دماغی و قطور آن جهت درد گوش و مالیدن آن بر دندان جهت آسانی کندن آن و سعوط آب تازه آن جهت رفع زردی چشم و خوردن برگ خشک آن بقدر دو درهم با
صمغ عربی جهت اسهال سوداوی و با افتیمون و بسفایج و ایارج فیقرا جهت مالیخولیا و صرع و داء الحیه و جذام و سایر امراض سوداویه و مضمضه بطبیخ آن در سرکه جهت وجع
دندان و چون جوف آنرا خالی کرده در آن سرکه بریزند و بجوشانند و بدان مضمضه نمایند جهت درد دندان و تقویت لثه و روغن آن که دو جزو آب تازه آنرا با یک جزو روغن
کنجد و زیتون ترتیب دهند جهت اوجاع و امراض بارده و جوشش سر و قطور آن جهت دوی و طنین و کرم گوش و مالیدن آن بر دندان جهت رفع درد آن و اکتحال آن
آن جهت سیاه کردن چشم ازرق مفید امراض معده و کبد و گرده و مثانه و رحم و مفاصل و غیرها آشامیدن آن تنهایی یا با ادویه مناسبه جهت امراض مذکوره و استسقا
و جذام و داء الحیه و داء الفیل و سایر امراض سوداویه و بواسیر و چون در ماء الفراطن که ماء العسل است طبخ نمایند و بیاشامند اسهال کیموس غلیظ نماید و چون درست
آنرا در آب بجوشانند و بآن حقنه نمایند جهت فالج و رفع قولنج بلغمی و ریحی و عرق النسا و وجع ورک و ظهر و امثال اینها نافع و شیاف آن مسهل قوی و فرزجه آن
قاتل جنین و آشامیدن یکدرهم از روغن آن بدستور مسطور جهت اسهال بلغم و اخراج اقسام کرم معده و امعاء و تدهین آن با زهره گاو بر ناف نیز جهت اخراج
اقسام کرم و حقنه آن جهت رفع قولنج مفید و اگر تازه آن بدست نیاید ربع رطل شحم خشک آنرا در آب بجوشانند و با یک رطل روغن طبخ نمایند تا آب رفته روغن بماند
و چون سر آنرا بریده فلفل در جوف آن پر کرده سر آنرا وصل کرده بگل حکمت بگیرند و نزدیک اجاغ دفن نمایند تا یکهفته بعد یکه بسوزد پس برآورده فلفلها را سائیده
تناول نمایند جهت رفع ریاح و انهضام طعام نافع و طلای سبز تازه آن جهت عرق النسا و دردهای بارد و سبز صفر و یکدانه و پوست و دانه آنرا چون بکوبند و بیاشامند
همچنین مقدار زیادی از شحم آن اخراج اقسام و بدان نماید و آشامیدن آن و ضماد آن چند مرتبه بر کف پا جهت جذام و توقف شدن آن مجرب گفته اند و طبیخ بیخ آن
جهت استسقاء و داء الفیل و تحلیل خون منجمد و رفع سمیت گزیدن عقرب حکایت کنند که اعرابی را چند جا از بدن او مار گزیده و ورم آنرا اصلا نشانید صحت یافت
و گویند چون سر آنرا بریده و چند پارچه عروق که بفارسی روناس نامند در آن فرو برده سر آنرا وصل نموده بگل حکمت بگیرند و نزدیک اجاغ دفن نمایند تا یک هفته بعد یکه
بسوزد پس برآورده عروق را از میان آن برآورند و خشک نمایند و وقت حاجت با آب لیمو سائیده بر کلف ضماد نمایند دو سه مرتبه بعون الله تعالی رفع میگردد
مجربست و ضماد برگ آن با آب و نشاسته جهت قطع سیلان خون منفجر و تحلیل اورام و پاشیدن آب طبیخ آن در خانها جهت کشتن کیک و منع تولید آن مؤثر و بخور آن
جهت ادرار حیض مفید و تعلیق بیخ آن بر کمر جهت نزول آب در خصیه که بندند مؤثر است و تخم آن مسهل و مقئی و مورث دوار و چون مکرر بشویند و در آب و نمک بخیسانند
تا تلخی آن زایل گردد پس بکوبند و با شیر و خرما بجوشانند و بخورند جهت صحت بدن مفید الزینة چون حنظل را سوراخ کرده دانهای آنرا بیرون آورند و روغن زنبق در آن پر کنند
و سوراخ آنرا بقطعه حنظل مسدود کنند و بخمیر بگیرند و بر روی آتش بگذارند تا چند جوشی بخورد خضاب نمودن بدان و آشامیدن آن در حمام جهت سیاه کردن موی و منع
سرعت سفیدی آن مجرب دانسته اند و روغن آن که در امراض راس ذکر یافت جهت منع ریختن موی نافع است و گویند چون آنرا از میان دو پاره نموده بر بدن فرسی
که بر آن کنه بسیار باشد بمالند در دو سه دفعه زایل گردد مقدار شربت شحم آن از نیم درهم تا یک درهم و گفته اند که زیاده از نیم درهم نباید استعمال نمود و نباید که استعمال نمایند
آنرا مگر در سردی هوا و زمستان و در گرما و محرور المزاج را استعمال آن جایز نیست جهت آنکه مکرب و موجب مغص است و بسا است که عمل نمیکند و موجب امراض میگردد
خصوصا صداع و امراض معده و مقعده و انفتاح افواه عروق و جریان خون صالح است از برای سرد و بلغمی مزاجان و مرطوبین قوی المزاج غلیظ الطبع و مشغلین مبتلی
باغذیه غلیظه و شیر و پنیر و امثال اینها کسیکه اراده استعمال آن دارد باید که تنها نخورد بلکه با مصلح آن که صمغ عربی و یا کتیرا و یا مقل الیهود و یا نشاسته است هر یک مقدار دو یا سه
دوا و ادویه مناسبه دیگر نیز و صمغ عربی تضعیف فعل آن و کتیرا معین عمل آنست و باید که بسیار نرم بسایند زیرا که ریزه خشن آن مورث مغص و سحج و تقطیع امعاء است و
اصلاح آن بامور مذکوره است بدل آن حب الخروع است و گویند بوزن آن قثاء الحمار و گویند بوزن آن خردل چهار دانگ وزن آن حرمل است **خصل الحمام مع**
حواصل بفتح حاء مهمله و واو و الف و کسر صاد مهمله و سکون لام بهندی لگلگ بهیتر و بمصری بضم کاف و سکون یا نامند **ماهیت** آن از جمله طیور آبی است اندک

حواصل

عظیم الجثه ومنقار آن بلند وپهن وسر آن بطرف پائین برگشته وازان پشت خار میسازند وپاهای آن مانند پای مرغابی پرده دار ودو نوع میباشد سفید وسیاه خاکستری
رنگ وسیاه آن بدبوی وپوست آن مستعمل نیست وسفید آن خوشبو واز پوست آن پوستین میسازند **طبیعت** آن در دوم گرم وتر ورطوبت آن زیاده از حرارت **افعال**
وخواص آن گوشت آن غلیظ ودیر هضم ومصلح آن مهرا لجش آن با دارچینی وکرد یا وادویه حاره وتناول نمودن وپوشیدن پوستین آن موافق محرورین وجوانان
وصفراوی مزاج را مضر وفرو بردن پیه خام آن جهت مغص وقولنج مفید وروغن آن محلل ومقوی اعصاب وجهت اوجاع مفاصل ودردهای بارد نافع **حور رومی** بفتح حاء
مهمله وسکون واو وراء مهمله وبزای معجمه نیز آمده است وآنرا کرفس بفارسی توز نامند **ماهیت** آن از جمله اشجار قریب بدرخت غرب است برگ آن مانند برگ بید
وازان باریکتر ودرازتر وپوست آن زرد وگل آن خوشبو ودانه آن مانند گندم وبلغت اندلس آنرا سرد وله نامند وبطی ورومی میباشد وصمغ رومی آن بلغار رواروس
وصمغ رومی آنرا گویند کهربا است وازروس می آورند وبدین نحو ترتیب میدهند که پوست وچوبهای آنرا برهم چیده ودر زیر آن ظرفی میگذارند ودر آنها آتش می فروزند
تا پوست وچوبها سوخته ودهنیت آن دران ظرف چکیده مجتمع گردد ودرخت رومی آن بزرگتر وبرگ آن درازتر از بطی وبطی آن بی صمغ ودر قبلها می نشانند وقریه
که در حوالی آن ودران مزبله رود بغایت بلند است **طبیعت رومی** آن در سوم گرم ودر اول خشک **افعال وخواص آن** آشامیدن صمغ آن با سرکه جهت خفقان
وسرع وتقطیر البول وبدستور ضماد آن بدون سرکه جهت خفقان ومنع سیلان رطوبات بعده وامعاء وعرق النسا وقطع حمل وتفتیح سده نافع وگل آن قاطع نزف الدم
جمیع اعضا وبرگ آن با سرکه جهت نقرس وفرزجه آن با سرکه بعد طهر معین بر حمل نتر گفته اند وطبیخ چوب آن مجفف قروح وآکله وروغن آن که مذکور شد قوی التاثیر وکشنده دود
افعال قریب بروغن بلسان است وبطی آن در اول گرم ودر دوم خشک **افعال وخواص آن** اکتحال ثمر تازه آن با عسل جهت غشاوه والاذن وقطور برگ
تازه آن جهت درد گوش وآشامیدن یکمثقال از پوست آن جهت عرق النسا وتقطیر البول نافع وقاطع حمل زنان است خصوصا با اندکی حب الکلی وعسل وبرگ آن نیز بدستور
همین اثر دارد وچون بعد طهر بیاشامند بدل آن مرزنجوش ثلث وزن آن مقدار شربت آن از نیم درهم تا یکدرهم است **فصل الحاء مع الیاء المثناة التحتیه**
حیه بفتح حاء مهمله وفتح یاء مشدده وها گویند وجه تسمیه آن بحیه آنست که طویل العمر میباشد ونیز گویند جهت آنست که بعد مردن بدن آن بدفن میماند تا بسیار از ابدان حیوانات
دیگر وآنرا بفارسی مار وبهندی سانپ نامند **ماهیت** آن اقسام میباشد وبدترین آن سیاه ودوراز آب کفچه دار یعنی آنکه در وقت غضب سر آن بلند مانند
کفچه میشود ودر ملک هند وبنگاله بسیار بهم میرسد ومار موی برگ نیز که سر آن مانند موی سیاه وتن آن خاکی رنگ میباشد واکثر تن خود را در خاک پنهان میکند
وسر بیرون چون کسی بغفلت خیال دانه موی دست بسوی آن برد آنرا میگزد وهمچنین اقسام ردیه دیگر نیز میباشد ودافعی نیز ذکر یافت ونر وماده میباشند ونر آنرا دو دندان
وماده آنرا چهار دندان وبعضی شاخدار میگویند که میباشد وبرای شاخ آن نیز خواص ومنافع می نویسند **طبیعت** آن در آخر سوم گرم وخشک وبا قوت تجفیف
افعال وخواص آن اکتحال پیه آن مانع نزول آب در چشم والاذن قطور پوست طبوخ آن در شراب جهت درد گوش الکم مضمضه جوشانیده آن در سرکه
جهت درد دندان العین چون مار سیاه خانگی را زنده در کوزه نوی کرده در تون حمام گذارند تا بسوزد پس برآورده با عسل سرشته اکتحال نمایند بغایت مقوی باصره
الخنازیر وداء الثعلب وداء الحیه با روغن زیتون محلل خنازیر وبا سرکه مزیل داء الثعلب وداء الحیه النواصیر طلای پوست سوخته آن با روغن تخم کتان که چند روز ممزوج
کرده گذاشته باشند جهت نواصیر کهنه بسیار موثر الجذام والتاکیل چون سر ودنباله وزهره آنرا در روغن اندازند وبجوشانند تا مهرا شود تدهین بدان جهت ازاله
جذام وتاکیل سریع الاثر الحمی تعلیق وزمان که در حال زندگی ازان کنده باشند وبدستور تعلیق دل آن جهت ربع وتعلیق شاخ مار شاخدار جهت تب غب موثر الرحم والبواسیر
تعلیق پوست آن که هر سال می اندازد که سلخ الحیه نامند وبسیار نازک براق میباشد بر ورک زنان موجب سرعت ولادت وبخور آن مسقط جنین ومجفف دانه بواسیر البرص
لحم مار را چون با سرکه وبوره بسایند وبر برص طلا نمایند جهت ازاله آن مجرب دانسته اند وبقراطیس گفته که چون شکم مار را از سر تا دنباله بشکافند وحشای آن را
برآورند وبجای آن شاهسفرم خشک که با آب خیسانیده نرم کرده باشند پر کنند ومحل شق را بدوزند ودر آتش گذارند تا پخته شود وپس شاهسفرم را برآورده بر برص
ضماد نمایند وببندند وبعد یکشبانه روز بگشایند بالکل زائل میگرداند مجرب است ومداوای کسی که آنرا مار گزیده ویا گوشت ویا زهره آن را خورده باشد مداوای فهی
گزیده ولحم وزهره آن را خورده است ودر افعی ذکر یافت **حسک** بکسر حاء وسکون یاء مثناة تحتانیه وسین مهمله بفارسی چهکال نامند **ماهیت** آن عدد آب
که از روغن نان گرم میسازند **افعال وخواص آن** کثیر الغذا وسمن غلیظ ودیر هضم وسده ومصلح آن سرکه وعسل است **باب هفتم در بیان دو ...**

که اول آنها خاء معجمه است **فصل الخاء مع الالف** **خاماسوقی** بفتح خاء معجمه والف وفتح میم والف وضم سین مهمله وسکون واو
وکسر قاف بالغت یونانی است وخاما بمعنی زمین وسوقی بمعنی انجیر است یعنی انجیر زمینی **ماهیت** آن نباتی است بی ساق وهیکل وشاخهای آن بقدر چهار انگشت ومنبسط
بروی زمین وپر شیر وبرگ آن در زیر شاخ آن رسته شبیه برگ عدس ودر زیر برگ ثمری مستدیر وبیخ آن باریک ودر ابار ماه رومی میرسد منبت آن سنگستان ومواضع
خشک ودر مصر خصوصا عین الشمس بسیار **طبیعت** آن گرم وخشک در اول سوم **افعال وخواص آن** بسیار حاد وجالی وحریف العین اکتحال آن با عسل جهت
رفع آثار قرحه چشم وظلمت بصر وابتدای نزول آب البواسیر خوردن قدری قلیل آن با نان مسقط دانه بواسیر المقعده آشامیدن مطبوخ آن ملین بطن وبدستور لبن
آن ولیکن با خطر التاکیل والشم والاورام وغیرها ضماد شاخ وبدستور طلای شیر آن بر تاکیل منکوس ومسماریه نامند وسایر انواع تاکیل وخیلان وگزیدن عقرب واورام
بلغمی وقلع آثار ضربت سبلی بر جبهه وغیر آن وبدستور طبیخ آن وچون اغصان آنرا بکوبند وبراورام بلغمیه وتاکیل هر نوع که باشد ضماد نمایند تحلیل دهد الرحم حمول
آن با شراب جهت تسکین وجع رحم نافع مضر سینه مصلح آن کتیرا مقدار شربت آن تا یک قیراط است **خانق الذئب** که قاتل الذئب نیز نامند **ماهیت** آن
گیاهیست برگ آن شبیه برگ لبلاب وتیره تر وکوچکتر از ان وتشریفات آن از ان زیاده واز شاخ آن شاخهای باریک ودراز رسته **طبیعت** آن در آخر
سوم سرد وخشک **افعال وخواص آن** بالخاصیت کشنده گرگ است وچون بکوبند وبر گوشت خام بپاشند وگرگ بخورد ورم در حناق کند وبمیرد ولهذا
آنرا خانق الذئب نامند وسائر افعال مانند خانق النمر است که مذکور میشود وابن ماسویه آنرا اصفیل دانسته وصاحب اختیارات گفته که بتحقیق خربق سیاه است
خانق الکلب آنرا قاتل الکلب نیز نامند وبهندی کلهاری گویند **ماهیت** آن گویند ازاراقی است که بفارسی کچوله نامند ومذکور شد ومعلوم نیست که
مولف مالایسع غیر آن دانسته ماهیت آنرا گفته گیاهیست شاخهای آن باریک طولانی ودر شکن وبرگ آن شبیه برگ لبلاب کبیر واطراف آن تند وبسیار بدبو
وبا رطوبت لزجه وزرد رنگ وثمر آن در غلافی شبیه باقلی بطول یک انگشت ودر جوف آن دانه کوچکی سیاه وصلب **طبیعت** آن در چهارم گرم وخشک
افعال وخواص آن از سموم قتاله وکشنده سگ است در ساعت بخناق لهذا مسمی بدان گشته وکشنده سایر سباع وحیوانات دم دار وانسان
نیز الاورام ضماد آن جهت تحلیل اورام بارده ونضج بالغ النفع وبزودی موثر وعلاج کسیکه آنرا خورده باشد تبرید وترطیب مفصد است اگر طبیعت متحمل آن باشد
وتقویت قلب بمفرحات بارده **خانق النمر** بفتح نون وکسر میم وسکون راء مهمله قاتل النمر نیز نامند ویونانی اقونیطن در **ماهیت** آن اختلاف بسیار است
بعضی مازریون سیاه وبعضی اسقیل وابن الدوله کل سیر صحرائی دانسته ومولف مالایسع وصاحب تذکره گویند که آن گیاهیست غیر مازریون ساق آن نیز کوچک
وبرگ آن شبیه برگ قثاء وازان کوچکتر وباخشونت واز سه عدد تا چهار عدد زیاده نمیشود وبیخ آن شبیه بعقرب وبراق ودرخشنده مانند شیشه
طبیعت آن در چهارم سرد وخشک **افعال وخواص آن** از سموم قتاله ودر سباع سریع التاثیر خصوصا کرگ لهذا آنرا خانق النمر نامند الحیوانات
چون عقرب نزدیک آن رود ویا آنرا نزدیک عقرب آورند هلاک میگردد ودر اطلیه رادع اورام حاره وسکن درد چشم ومسقط دانه بواسیر ونیمدرهم آن کشنده
بسدر وخناق وتشنج وبسته شدن زبان وسیاهی رنگ بدن وعلاج وتریاق آن کماذریوس وباشراب صعتر ویا سداب ویا فربیون ویا انجدان وپاستن
وباجر جیر ویا قیصوم ویا آشامیدن ماء الرماد با شراب است وقی وحقنه فرمودن **فصل الخاء مع الباء الموحدة** **خباری** بضم اول وفتح
باء موحده ومشدده والف وکسر زای معجمه ویا بفارسی نان کلاغ وپیرک وخیرو وبترکی ایم کماجی ودر مازندران کیاه آنرا الخیلاک وبشیرازی خطمی کوچک نامند
ماهیت آن مولانا نفیس گفته که سه نوع میباشد یکی بستانی وآن مخصوص باسم ملوخیه وملوکیه است ودیگر بری وآن دو نوعست یکی عظیم وآن مخصوص باسم
خطمی است ودوم صغیر وآن مخصوص باسم خبازی است وبفارسی خیرو نامند وازمطلق آن مراد نوع صغیر بری است که برگ آن مستدیر وبیخ وآن اندک
خشن خصوص پشت برگ آن وگل آن کوچک وسرخ مائل به بنفشی وتخم آن مدور اندک پهن ودر وسط آن تقعیری ورنگ تخم بعضی انواع سفید وبعضی مائل
بسیاهی ونبات آن کوچکتر از خطمی ولعاب بیخ وپوست ساق آن بسیار کمتر از خطمی ودر تری وتازگی اندک لعابی دارد وچون خشک وکهنه شود بالکل حطر
سیکرد ومنبت آن زمینهای نمناک ودر خریف ودر بعضی بلاد در اول بهار میروید وخودرو ومزروع هردو میباشد وخریفی تا بهار وربیعی تا تابستان
میماند ویک نوع دیگر نیز دیده شده که برگهای آن ریزه ونرم وگل آن کوچک که در بهار میروید وتا تابستان میماند ونبات این بسیار بلند نمیشود بلکه بعضی

اندک چند من معروش میباشد و برگ گل ابیها شبیه بگل خطمی بلند و سرخ مایل به بنفشی و گرنائی شکل و بعضی بزرگ و بعضی کوچک و گل خطمی بزرگ مدور و پهن و بعضی سرخ و بعضی سفید
و زرد نیز میباشد چنانچه انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد **طبیعت** آن در اول سرد و تر و گویند در دوم و بعضی معتدل در برودت و حرارت و بعضی بری از او
مایل بحرارت دانسته اند **افعال و خواص آن** با بر و بیست و قوت متضاده و معتدل الهضم و ملین طبع و منضج و رادع و مفتح سده کبد و مدر بول و زیاده کنند
شیر العین ضماد برگ آن که در دهن مضغ نموده باشند بانمک جهت تنقیه نواصیر و بی نمک جهت التیام آن جبر الکسر و الاورام و السموم و حرق النار ضماد سائیده آن
جهت شکستگی اعضا و تحلیل اورام و گزیدن زنبور و مگس و عسل و با زیت و با روغن گل جهت سوختگی آتش و باد سرخ و گزیدگی عقرب و ضماد خشک آن با بول جهت قروح
سر و رفع نخالة الصدر و المعده و الکبد و آلات البول و السموم آشامیدن نیم رطل طبیخ شاخ آن با شکر جهت سرفه و بحة الصوت و رفع خشونت آن که حادث
از حرارت و یبوست باشد و درد سپرز و یرقان و جرب و قرحه امعا و زحیر و قرحه مثانه و حرقت بول و تفتیح سده و ضماد طبیخ بیخ و برگ آن جهت ادویه قتاله و رتیلاء و درد
گرده و نافع الرحم جلوس در طبیخ آن جهت صلابت رحم و تلیین اورام مقعده و چون برگ تازه آنرا سائیده و با گره تازه گاوی بر بدن بمالند هیچ گزنده او را نگزد و برگ
تازه نورسته کوچک نازک آنرا پخته میخورند و بهترین استعمال آن در ماکول طبیخ آن بالحوم طیور است مرخی معده ضعیفه و مضر امزجه بارده رطبه مصلح آن در
محرورین ترشیها و در مبرودین فلافلی و معجون کمونی مقدار شربت از آب آن تا پنجاه درم تخم آن سرد و تر و کثیر اللعاب و مزلق و مغری و ملین بطن و جهت سرفه گرم و خشک
و گرفتگی آواز و رفع نزله و تقویت امعا و سحج و قرحه گرده و مثانه و دفع لدغ ادویه حاره حاده و دفع گزیدن زنبور و رتیلاء با تخم خندقوقای بری بالسویه جهت ادرار
وحقنه آن جهت رفع سوزش امعا و رحم و مقعده و با عسل جهت درد جگر الاورام و الاوجاع ضماد آن بتنهائی و یا با جو مقشر جهت اورام حاره و اوجاع و اورام صلبه حاره
و ضماد تخم و برگ آن جهت گزیدگی زنبور نافع مضر معده ضعیف مصلح آن ربوب فواکه مقدار شربت آن تا پنج درهم بدل آن تخم خطمی گل آن جهت قرحه گرده و مثانه نیز نافع
و ضماد او شاخهای آن جهت وجع روده و مثانه نافع **و خبازی بستانی** را برگ دراز و گل زرد و کوچکتر از گل خبازی و در پنبه زارها بسیار میروید و به بلندی گیاه پنبه
تخم آن سیاه و دراز شبیه بشونیز و بسیار تلخ و غلاف آن شبیه بکرم و مائل بسبزی **طبیعت** آن در برودت و رطوبت زیاده از بستانی و ملین طبع و سینه و رافع خشونت
آن و مصفی صوت و مهیج حرارت بسبب لطافت و لجهت تبهای حاره نافع مضر معده بارد مصلح آن ادویه حاره و تخم آن مسهل قوی اخلاط غلیظه و مفتح سده و جهت عرق النسا

خبز

و آب آن با شکر جهت دفع اخلاط محترقه و ضماد مضوغ آن جهت تحلیل اورام و تسکین درد گزیدن عقرب نافع مقدار شربت آن تا دو درهم است **خبز** بضم اول و سکون
باء موحده و زاء معجمه بفارسی نان و بترکی چرک و بهندی روتی و بانگریزی بریت نامند **ماهیت آن** از اکثر حبوب ترتیب میدهند بدین نحو که هر یک از حبوب
را که میخواهند آس نموده بیخته خمیر کرده پخته تناول مینمایند و بهترین همه نان گندم فربه رسیده سفید تازه مغسول است که سائیده سبوس آنرا بقدر اعتدال گرفته
خمیر نموده خوب سرشته و گذاشته باشند تا خمیر آن برآمده پس در تنور معتدل الطبخ باعتدال نموده باشند با شیر و روغن که ترتیب میدهند آنرا شیرمال مینامند
و بهترین همه اقسام است و انواع این بسیار است و اگر شیرین خواسته باشند با شیره شکر و دوشاب نیز ترتیب میدهند و بران زرده تخم مرغ میمالند برای رونق
آن و ابازیر مانند کنجد مقشر و رازیانه و نانخواه و زیره بران میپاشند و یا در خمیر آن داخل مینمایند و لیکن غیر آبی آن همه بطیء الهضم و غلیظ است اما مقوی گرده **طبیعت**
آن راجع بطبیعت حبوب مصنوعه از آن **افعال و خواص آن** نان گرم سخن و مجفف رطوبات معده و خائیدن آن جهت رفع گندی دندان موثر و نان سپرز و مرطب
بدن و تازه آن سریع الانحدار و مسمن بدن و مقوی آن و خشک آن دیر هضم و مجفف و اقسام آن مورث تشنگی و با ابازیر مذکوره و حلبه و سیاه دانه مشهی و دیر هضم و منفخ
و مجفف و محلل ریاح و با خشخاش منوم و قابض و نان فطیر و آنچه آرد آنرا نرم بیخته و سبوس آنرا تمام گرفته باشند دیر هضم و مسدد و نفاخ خصوصاً که با شیر و یا با روغن
و شیرینی خمیر کرده باشند در اکثر امزجه نه کل بخلاف نخاله دار آن که همه را نافعست و نان جو سریع الهضم تر از نان برنج و مبرد و قلیل الغذاء و جهت اسهال و تبهای
حاره که بی ضعف معده باشد نافع و نفاخ و در مبرودین مورث قولنج مصلح آن ماء العسل و مرق گوشت و شکر است و نان برنج سرد و بسیار خشک و معطش و مسدد و مقوی
بدن و کثیر الغذاء و جهت اسهال صفراوی و دموی و نیکو کردن رنگ رخسار موثر و نان گندم و برنج و جو که با شکر ترتیب داده باشند بدون روغن سریع الهضم و بهترین
اقسام نانها است در بعضی امزجه و نان آرد نخود و باقلی و بلوط و ارزن بطیء الهضم و مسدد و قلیل الغذاء و قابض و بار زیتی بغایت مضر مصلح آن روغن و شیرینی بلااست

خبز الحواري

خبز الحواري بفتح حاء مهمله و واو و الف و کسر راء مهمله و سکون یاء نسبت **ماهیت آن** نانیست که در گرفتن سبوس آن بسیار مبالغه کرده باشند و گندم آن سفید

خبز الخشکار

بالیه باشد که نان آن سفید گردد و بهترین اقسام نانها است و حواری بمعنی سفید است و در روم و فرنگ نانرا خوب سفید مرتب مینمایند بهتر از جاهای دیگر **خبز الخشکار**
بضم خاء و سکون شین معجمتین و فتح کاف و الف و راء مهمله **ماهیت آن** نانیست که گندم آنرا ناشسته و سبوس آنرا ناگرفته ترتیب میدهند **افعال و خواص آن**
سریع الانحدار و غیر مسدد در بعضی امزجه و ملین طبع و مولد خون سوداوی و مضعف بدن و مورث بواسیر و جرب و مصلح آن شیر منهما است در روغن و شیر تازه دوشیده

خبز السمید

خبز السمید بفتح سین مهمله و کسر میم و سکون یاء مثناه تحتانیه و دال مهمله که مشهور بنان میده است نانی است که در گرفتن سبوس آن مبالغه کرده باشند سریع الانحدار

خبز الطابق

و کثیر الغذاء و مورث سده جگر و سنگ گرده و مصلح آن انیسون و رازیانه و شکر و سکنجبین بزوری است **خبز الطابق** بفتح طاء مهمله و الف و فتح باء موحده و سکون قاف
نانی است که خمیر آن فطیر باشد و نازک ساخته بر روی طابق آهنی که معرب تابه فارسی است که بفارسی ساج نیز نامند پخته باشند قابض و سریع الانحدار و موافق

خبز الطابون

اسهال بواسیری است و این را نان ساجی نیز نامند **خبز الطابون** بفتح طاء مهمله و الف و ضم باء موحده و سکون واو و نون نانی است که در گرفتن سبوس آن مبالغه

خبز الفرني

کرده باشند و با روغن ترتیب دهند و رقیق باشد مشهور بکمبه است کثیر الغذاء و مولد خلط متین و دیر هضم و مضر محرورین **خبز الفرني** بضم فاء و سکون راء مهمله و کسر نون

نان تنکی

و کسر یاء نانی است که در فرن پزند و اقسام میباشد از الجمله کماج است و دیگر کسمات و دیگر نان سنگک و این جهت مرتاضین و صاحبان اعمال شاقه موافق و فرن آن
که مکانی مجوف که از سنگ و گچ و یا از خشت پخته اندک وسیع میسازند و بران دودکش مانند تون حمام قرار میدهند و در ان سنگ ریزه بسیار بضخامت چهار انگشت
میریزند و فرش میکنند و در یک کنار آن آتش می افروزند و آنرا بسته میکنند تا خوب گرم شود و دود آن زائل گردد و خمیر کماج را با آب نخود خیسانیده خمیر مینمایند تا نیکو
آمده با اندک شیرینی و روغنی خمیر میکنند و میگذارند تا بر آید پس در کماج دانها کرده سر آنها را بسته بالای ریگهای گرم در ان فرن میچینند تا پخته و برشته گردد و کسمات
نیز با آب نخود خیسانیده خمیر مینمایند و بهر شکلی که میخواهند میسازند و در ظرف چیده و یا بر روی ریگهای گرم بلاواسطه میگذارند تا پخته گردد پس برمی آورند و اگر خشک
و دو آتشه خواهند همانرا درست و یا لوزی و یا غیر آن بریده و در ظرفی چیده و بر روی ریگهای گرم میگذارند تا رطوبت آنها خشک شود و برشته گردد و غیر این هر دو دیر
سبک و زود هضم میباشد و نان سنگک آنست که خمیر آن اندک رقیق و فطیر میباشد آنرا پهن نموده بزرگ و یا کوچک که اندک نازک باشد و بر آن ریگهای گرم می اندازند
و ابازیر مطلوبه مذکوره در خبز بران میپاشند تا پخته و برشته گردد پس برمی آورند و گرما گرم این نان بسیار لذیذ و مغنی این الذ میباشد و پزنده نان سنگک باید که بسیار چابک

خبث / خبث الحدید

و وقوف باشد و در شهرهای ایران خصوص کرمان خوب میپزند و در کرمان بسیار بزرگ تا سه ذرع طول و عرض یکذرع و دست و کسری میسازند **خبث** بفتح خاء و باء موحده
و ثاء مثلثه چرم اجسادی است که در حین گداختن از آنها جدا شود **طبیعت** مجموع آن خشک است و در حرارت و برودت مختلف **خبث الحدید** بفتح خاء و کسر
دال مهملتین و سکون یاء مثناه تحتانیه و دال مهمله و آنرا بفارسی توش و ریم آهن و بشیرازی ریمه و بهندی لوهه کاکو یعنی فضله آهن و مدبر آن را کیٹ بکسر کاف
و سکون یاء مثناه تحتانیه و تای هندی نامند **ماهیت آن** چرکیست که در وقت گداختن از آهن جدا میشود و بهترین خبثها است و مستعمل مدبر مغسول آنست
یعنی سائیده در سرکه خیسانیده و خشک نموده شستن آن و هر چند مبالغه در سحق آن زیاده نمایند بهتر است و برای امراض چشم و گوش بی سرکه باید که باشد **طبیعت**
آن در دوم گرم و در سوم خشک **افعال و خواص آن** بغایت مجفف و مقوی معده و قلب و دماغ و مانع نزف الدم و ادرار حیض و مانع حامله شدن و جهت
بواسیر و طحال رطب و رفع رطوبات باطنی و قرحه امعا و مثانه و استرخاء مقعده و سلسل البول و تحلیل اورام مجرب العین اکتحال آن جهت خشونت و هلاک جشم الاذن و قطور
آن جهت پاک کردن چرک گوش الصدر با عسل جهت تصفیه صوت الباه با زرده تخم مرغ نیمبرشت بقدر ریگ جهت تحریک باه مرطوبین و مایوسین السموم با سکنجبین
جهت ادویه قتاله البواسیر با شراب کهنه جهت قطع خون بواسیر الرحم فرزجه آن با پشم پاره جهت نزف الدم رحم الاورام ضماد آن جهت تحلیل اورام حاره و تسمیر منعقد
در پستان الصدر و الرئه چون آنرا بیست بار با آب و عسل بسایند و خشک کنند پس در روغن زیتون بقدر انگشت بالای آن آید بجوشانند تا ثلث روغن بسوزد و
حرف با بلی و عسل لعوق سازند و هر روز و دو انگشت از آن تناول نمایند جهت تصفیه صوت و نیکوئی رنگ رخسار و اخراج فضلات بدن بی عدیل است و بدستور چون با روغن
زیتون بجوشانند و با عسل معجون سازند و هر روز مقدار قلیلی بقدر حاجت از آن تناول نمایند مضر شش مصلح آن کتیرا و عسل مقدار شربت آن تا دو دانگ و زیاده از آن
مجرب نیست و از خوردن آن عارض میگردد حالتی که از خوردن براده آن بهم میرسد و علاج آن نیز همانست و طریقه تدبیر آن و مرکبات مصنوعه از آن در قرابادین ذکر یافت

خبث الذهب

خبث الذهب بفتح ذال معجمه و هاء و سکون باء موحده ثفل طلا است **طبیعت آن** لطیفتر از همه **افعال و خواص آن** قوی تر از خبث الفضه و نائب مناب اقلیمیا است

خبث الرصاص
خبث الفضه
خبث النحاس
خبه
خبیص البیض
ختا
ختو

وطلای آن با آب جهت رفع بدبوئی زیر بغل و کنج ران مجرب **خبث الرصاص** بکسر را و فتح صاد مهملتین و الف و صاد مهمله ثفل قلعی است **طبیعت** آن بغایت سرد و خشک و قابض **افعال و خواص آن** مغسول آن جهت التیام جراحت چشم و تقویت باصره و منع ریختن مواد بچشم مؤثر مانند رصاص محرق است بدل آن اسفیداج رصاص **خبث الفضه** بکسر فا و فتح ضاد معجمه مشدده و ها ثفل نقره است بهترین آن سبز رنگ نازک آن **طبیعت** آن سرد و خشک و بغایت قابض و با قوت جاذبه مجفف **افعال و خواص آن** طلای آن جهت قروح چشم و سعفه و جرب و بواسیر و نواصیر و التیام جراحت و بدستور در مراهم جهت سه مرض اخیر نافع **خبث النحاس** بضم نون و فتح حا مهمله و الف و سین مهمله ثفل مس است و در قوت قریب بخبث الحدید و از ان ضعیفتر و ملطف و جالی و در ادویه چشم و زخمها مستعمل و خوردن آن سم قاتل است **خبه** بضم خا معجمه و فتح با موحده مشدده و ها بشیرازی شفترک و باصفهانی خاکشی و بتبریزی سوردن و بترکی شوران و در مازندران کیاه آنرا اشلم بی نامند و در هند مشهور بخوب کلان است **ماهیت** آن تخمی است ریزه و اندک طولانی و دو نوع می باشد یکی ریزه و رنگ آن مایل بسرخی و طعم آن اندک تلخی و دوم از ان بزرگتر و رنگ آن سرخ مایل بتیرگی و هر دو خودروی در صحراها و باغها و دامن کوهها بسیار میشود و در ایام بهار روئیده نوع صغیر آن یک و نیم ذرع نهایت دو ذرع و برگ آن طولانی شبیه ببرگ تره تیزک بری و تلخ و طعم و شاخهای آن باریک و متفرق و تخم آن در غلافی باریک رقیق بر اطراف شاخهای رسته و کیاه کبیر آن تا به سه ذرع و شاخهای آن متفرق و غلیظتر و برگ آن بزرگتر و عریضتر و تندتر و غلاف تخم آن نیز بزرگتر و طعم تخم آن نیز تندتر از اول **طبیعت** نوع صغیر آن در اول دوم گرم و در اول تر و کبیر آن در آخر دوم گرم باشد **افعال و خواص آن** مبهی و مشهی و مقوی معده و هاضمه و جهت گرفتگی آواز و نیکوئی رنگ رخسار و تحلیل مواد نخاع و جدری و حصبه و شری و برودت احشا و یکدرهم و نیم آن جهت نفث اخلاط سینه و ریه و باشیر مسمن و نیکو کننده رنگ رخسار و محرک باه خصوصا با دو وزن آن شکر که ده روز بنوشند و بدستور چون ده روز هر روز دو مثقال آنرا با چهار مثقال شکر سفید کف نمایند و صاحبان سوداوی مزاج را نیز نافع و سه درهم آن جهت رفع سمیت ادویه سمیه و بیضه خصوصا که سنگشو نموده با گلاب و یا آب خالص آن مقدار بنوشانند که شکفته گردد و نیم گرم بیاشامند و چون قی شود باز بدستور بیاشامند تا قی بند گردد و جهت تنقیه صفراوی با آب برگ کاسنی تازه مکرر بتجربه آمده و ضماد آن جهت قرحه چشم و ورم بناگوش و پستان و انثیین و نقرس و ورم صلب سرطان و مشوی آن در تمیر جهت سرفه مزمن و جهت تشنج و جگر و فرزجه آن جهت اعانت بر حمل و قروح رحم نافع و **مصدع** مصلح آن کتیرا مقدار شربت از کبیر آن تا دو مثقال و از صغیر آن تا سه مثقال بدل آن در امر باه و نشمان و مانند آن تودری است که بزر الخمخم نامند و کسانیکه خبه را بزر الخمخم دانسته اند اشتباهی است که ایشانرا واقع شده و اصل است که غیر آنست **خبیص البیض** بفارسی خاگینه نامند و باسبزیها کوکو گویند کثیر الغذا و دیر هضم و مولد خلط غلیظ و با دارچینی و خولنجان و ادویه باهیه مقوی باه است

فصل الخاء مع الثاء المثلثة

ختا بثای مثلثه سرگین است و از مطلق آن مراد سرگین گاو است و در اخثاء البقر مذکور شد **ختو** بفتح خا معجمه و ضم تا مثلثه و واو و بتاء دو نقطه که مخفف ختاو خاتون ترکی لغت اهل ختا بمعنی بزرگ آمده است مانند لفظ خان و هر دو مرادف هم اند **ماهیت** آن گفته اند نام مرغی است که بفارسی رخ نامند بقدر کرگدن و از ان بزرگتر و طعمه آن اکثر اوقات میگویند که فیل است و در بلاد چین و زنج و ترک یافت میشود و از استخوان پیشانی آن جهت ملوک قدح میسازند و از خاصیت آن آنست که چون بر بالای آن طعام مسموم گذارند عرق کند و همچنین است سایر استخوان بدن آن و امین الدوله گفته که شاخ آهوی مشک دار است و همین اثر برای آن بیان کرده اند و گویند جهت اسهال نیز بغایت نافع و صاحب تحفه نوشته که مولف تذکره گوید که در سرانذیب یافت میشود و خوردن بیضه آن بقدر ده درم جهت حکه و جرب و سده جگر نافع و بخور استخوان آن باعث افاقه مصروع و زبل آن جهت رفع آثار و سنگدان آن جهت بواسیر ضمادا اسفید و صاحب حیوة الحیوان نوشته که ارسطاطالیس گفته و در لغوت که آن طائریست عظیم الجثه و در بلاد چین و بابل و ترک بهم میرسد و کسی زنده آنرا ندیده مگر استخوان مرده آن که گوشتهای آن جدا شده و در بیخه استخوان خالی مانده و از خاصیت آن حیوان آنست که چون بوی سم بشنود حذر کند و گریزد و عرق کند و حس او برطرف شود و دیگران گفته اند جانوری بهم میرسد در زمستان و تابستان در راه او سموم بسیار است و چون بوی سم بشنود حذر کند و بمیرد پس استخوان آنرا بگیرند و از ان ظروف و قبضه کارد و خنجر و غیرها سازند و چون بدان استخوان بوی سم رسد از ان عرق ترشح نماید و طعام مسموم را چون در ان گذارند و یا بران نهند عرق کند و بدان علامت معلوم گردد که مسموم است و شعر استخوان آن طائر سم کل حیوانات است و مار از استخوان آن بگریزد و نزدیک آن نرود و نیز در صیدنه ابوریحان گفته که یکی از رسولان ملوک چین گفته که استخوان پیشانی حیوانیست که در هیأت شبیه بگاو نر است و بسبب غبث آدمیان بدان آنست که چون نزدیک زهر برند جرم آن عرق کند ابراهیم

خراطین
خرامقان
خربق

چنین حکایت کند که یکی از ثقات که باطراف بلاد چین گشته بود چنان گفت که با طایفه در سفر چین رفیق بودم تا روزی از روزها در وقت استوای آفتاب جرم خورشید از چشم ما غایب شد و عالم تاریک گشت و یکدیگر را نمیدیدیم چون اهل چین آن حال مشاهده کردند بسجده افتادند و سر از سجده برنداشتند تا آفتاب پدید نشد و جهان روشن نگشت چون سر از سجده برداشتند از ایشان سوآل کردم که سبب تاریک شدن عالم ناگاه و سجده نمودن شما چه بود گفتند انچه بر روی آفتاب پدید آمد بآن عظمت غذای ایشان است و آن سجده خداوند خود را کردند چون معتقد ایشان معلوم شد از صفت آن سوآل کردم چنان تقریر کردند که او مرغی است بغایت بزرگ و با هیبت و مسکن آن بیابانها میان چین و بلاد زنج است و در ان بیابانها فیلان وحشی میباشند که بهیچ طریق اهل نتوانند طعام آن مرغ آن فیلان میباشند و آن حیوانرا ختو گویند بطریق تعظیم چنانچه خاتون و خان چنانست که گوئی خاتون در اصل ختون بوده است در لغت ایشان که در لغت فارسی متداول شده است مولف گوید که اکثر این سخنان اصلی ندارد و انچه دیده و شنیده شده که از بلاد چین استخوانی شبیه بکله مرغی می آورند سفید و سرخ حنائی رنگ خالدار و از ان زهگیر میسازند و میگویند برای دفع سموم نافع است

فصل الخاء مع الراء المهملة

خراطین بفتح خا و را و الف و کسر طا مهمله و سکون یا مثناه تحتانیه و نون امعاء الارض و حمر الارض نیز و بهندی کیچوه بکسر کاف نامند **ماهیت** آن کرمهای سرخ طولانی است که از زمینهای نمناک خصوصا مانند باغچه ها و در سرگینها در گرما که بارش شود و در اوائل سرما نیز بهم میرسد **طبیعت** آن در اول گرم و تر و با رطوبت غریبه **افعال و خواص آن** آلات البول آشامیدن سه درهم سائیده آن با دوشاب انگوری جهت ادرار بول و با آب گوشت جهت قوه باه بسیار مجرب الحلق و الصدر و آلات الغذاء و غیرها جوشانیده آن در روغن کنجد جهت خناق و سرفه کهنه بغایت آزموده و مسحوق آن با روغن بادام بالخاصیه جهت قوه باه و التیام آن مجرب دانسته اند و جهت عسر ولادت و دفع سنگ گرده و مثانه و باشراب جهت زنگ بدن یرقانی در همان ساعت الاذن قطور مطبوخ آن با پیه مرغابی جهت تسکین درد گوش و با زیت در گوش مخالف جهت تسکین وجع آن و چون بر آن نمک پاشند و آبیکه از ان بهم میرسد در گوش بچکانند جهت تسکین درد گوش نافع الحلق و غیره ضماد آن جهت ورم حلق و لهات و منع نزلات و طلای تازه آن جهت التیام عصب مقطوع مجرب بشرطی که تا سه شبانه روز به بندند و نگشایند و بدستور جهت جراحت اعضای عصبی مؤثر و با غبار آسیا جهت استحکام مفصلیکه از جای خود حرکت کرده باشد و جهت ضربه و سقطه و تسکین اورام حاره و با روغن دانه زردآلو جهت بواسیر و مطبوخ آن با نبات و طلای آن با زفت و برگ کدو جهت بزرگ کردن قضیب بغایت مؤثر و مطبوخ آن با قضیب حار زننده اکلا و ضمادا در این باب مجرب دانسته اند و چون با جعل و نبات و در ان طبخ نمایند طلای آن جهت بواسیر و نزف الدم و شقاق مقعده بیعدیل و در جائی و یا موسمی که خراطین نباشند و خواهند بهم رسانند باید که برگ درختی که شجری است که در هند و بنگاله کثیر الوجود است قدر معتدی از ان برگ را در گوی کرده خاک و آب بران بریزند بزودی تکون می یابد و از خراطین مسمی بعمل می آورند و انجیری شبیه بآهن و حدید چینی است اندک سرخ رنگ بدین قسم که خراطین بسیار را جمع مینمایند و میسوزانند تا خاکستر گردد و خاکستر آنرا جمع نموده می شویند و در میان آن و آنها که بر می آید یک جا کرده میگدازند و دانگ سائیده آن با آب تریاق سم بیش و افیون است و چون در طعام مسموم اندازند جوش زند و بهند قوت سورت آنرا می شکند و کم مینماید و نگاهداشتن آن در دهان نیز جهت سم مار و اکثر سموم نافع است **خرامقان** بفتح خا و را مهمله و الف و فتح میم و قاف و الف و نون **ماهیت** آن گیاهیست در شکل و بو مانند سنبل الطیب و رنگ آن سبز و طعم آن مائل بشیرینی **طبیعت** آن در اول گرم و در دوم خشک **افعال و خواص آن** محلل و مجفف و در افعال مانند سنبل الطیب و از ان ضعیفتر است **خربق** بفتح خا و سکون را مهمله و فتح با موحده و سکون قاف **ماهیت** آن دو نوع میباشد ابیض و اسود ابیض آن بیخ گیاهی است برگ آن شبیه ببرگ بارتنگ و از ان عریضتر و گل آن سرخ و ساق آن بقدر چهار انگشت مضموم و مجوف و چون خشک شود پوست آن منقشر گردد و بیخ آن شبیه به پیاز مستطیل و باریشهای باریک و سفید مائل بزردی و تلخ و از شکستن آن غباری ظاهر میشود و در جوف آن مانند دام عنکبوت چیزی میباشد و منبت آن مواضع جبلیه و بهترین آن منبسط السطح معتدل الانبساط سفید سست آن است که باسانی مفتت گردد و لحم لعابی و از اراضی مرتفعه خشک باشد و چون بخایند اول زبان را اندک بگزد پس گزندگی آن بیشتر ظاهر گردد و انچه مدور و اطراف آن تیز شبیه بازخرد چون بشکنند از ان گردی بر آید و کم گوشت باشد ردی و غیر مستعمل زیرا که خناق آورد **طبیعت** آن در وسط سوم گرم و خشک **افعال و خواص آن** مسهل بلغم و صفرای غلیظ و اخلاط لزجه و مخاطیه و مفتح سدد و منقی معده و جهت فالج و سرسام و صرع بلغمی و لیثرغس و سائر امراض بارده دماغیه و مفاصل و تفتیت حصاة و ادرار حیض و قتل جنین و اخراج آن نافع الدماغ سعوط آن مهیج عطسه العین اکتحال آن در شیافات جهت جلای غشاوه و حدت بصر الفم و غیره طلای آن با سرکه جهت قلع دندان متآکل قوباء و جرب

و برص و بهق و بنهها بتنهائی و با ایرسا نیز و فرزجه آن بعد حیض و قاتل جنین و چون با سویق و عسل سرشته و بموش بخورانند بمیرد و سم کلاب و خنازیر باشد و چون با گوشت طبخ و بهند گو
مهراسا ساز و چون اراده استعمال آن نمایند باید که اصلاح آن نمایند به پختن آن در جوف تنور و یا مخلوط بکشوجو و روغن بادام و یا مخلوط با اندک کاشا و مصطکی نمایند
و بهتر آنست که ناشتا بخورند بلکه بربالای اندک طعامی و زیاده از مقدار شربت آن که از نیم مثقال تا یک مثقال است نباشد زیرا که زیاده آن کشنده است بقی و خناق
و تشنج و کشنده سگ و خنزیر است و مداوای کسی که زیاده از مقدار شربت آن خورده و اعراض مذکوره طاری شده تبرید و تلطیفه و اسهال است اگر طبیعت
محتبس باشد و نشستن در آب گرم و مسکه گاو بر بدن مالیدن و آشامیدن امراق دسمه مانند مرق دجاج و بوئیدن بویهای خوش و گفته اند که خوردن جرم مسحوق
آن محدث تشنج است و قئی و بهتر آن آنست که پنج مثقال آنرا در نه اوقیه آب باران سه شبانه روز بخیسانند پس صاف کنند و بیاشامند و یا آنکه مقدار یکرطل آنرا پارچه
پارچه نموده در قسط آب باران سه روز بخیسانند پس جوش دهند تا ثلث آن برود و یک ثلث بماند پس صاف نموده جرم آنرا دور کرده با ده رطل عسل صافی جید بقوام
آورند و کف آنرا گرفته و یک ملعقه آن بتنهائی و یا با آب گرم بیاشامند و گفته اند که چون مقئی قوی بلغم است باید کسیکه عاق و یا دشوار باشد بر وی قی کردن و عادی نباشد
بدان و بهتر پیش از عادت بقی استعمال نمایند بلکه عادت بتدریج و بهترین استعمال آن از برای قی آنست که ترب را سوراخ کنند و ریشهای باریک خربق را بریده دران ترب فرو برند
و یک شب بگذارند و صبح ریشهای خربق را برآورده دور نمایند و علیل غذای رقیقی مانند شله بخورد و بعد از آن آن ترب را با سکنجبین بیاشامد و بعد دو ساعت
بتکلف قی نماید و گفته اند چون کسی آنرا خورده باشد و براز او را مرغ بخورد آن مرغ بمیرد **خربق اسود** بهندی کنکی نامند **ماهیت آن** بیخ گیاهی است سیاه و گره
مجوف بیشتر آن مائل بتدویر و ریشهای سیاه باریک از آن رسته شبیه برشته و برگ آن شبیه برگ چنار و از آن کوچکتر و زوائد اطراف آن بیشتر و با خشونت
و ساق آن کوتاه و بنفش و گل آن سفید مائل بسرخی بشکل خوشه و ثمر آن شبیه بدانه قرطم و تخم آن در اسهال بی مضرت تر از اصل آن و قسمی بیخ آن از خربق سفید کمتر و لیکن در
قوت تند تر و پرخطر **طبیعت آن** در آخر سوم گرم و خشک **افعال و خواص آن** مسهل مره سودا و بلغم و صفرای آمیخته با بلغم و جذاب از عمق بدن و جهت امراض
بارده قوی تر از سفید و در جمیع علل که سفید مؤثر است این اسرع التاثیر اعضاء الراس و الصدر و الغذاء و غیرها جهت شقیقه و اوجاع سر و نزلات مزمنه نازل در چشم و سینه
و تنقیه سینه و احشاء و مثانه و رحم و چون در شیر میها چند روز بخیسانند و یا با جو مقشر و یا عدس جوشانیده و آب آنرا بنوشند چندان مضرت ندارد و بالخاصیت تنقیه بآن کردن
باعث تغییر مزاج میشود و قریب بمزاج حوانی و غیر مرطوب المزاج را بغایت مضر و مضر گرده و مصلح آن کثیرا و صعتر و دوقو و مقطر اسالیون و فودنج و مصطکی و دو مثقال آن کشنده بحد
اسهال مقدار شربت آن از نیم درهم تا نیم مثقال بدل آن خربق سفید و گویند مازریون و چهار دانگ آن غاریقون و یا ماهی زهره و نیم وزن آن مازریون و
آن بیخ کبر و تا کبید کلیه است الفم چون با سرکه بجوشانند و بدان مضمضه کنند درد دندان را ساکن گرداند و بخور آن نیز همین عمل نماید اعضاء الغذاء آشامیدن آن با دواهای
ملطف دافع گرم معده نماید و بعضی در سکنجبین می خیسانند و یا در شراب شیرین پس طبخ نموده صاف کرده بتنهائی و یا با مرق مرغ می آشامند باسهال بلغم و صفرا و اینها هم
و گفته اند دافع سوداست از جمیع بدن و استفراغ صفرای غلیظ و زیاده از سقمونیا مینماید بی اذیت الزینة و الجروح ضماد آن جهت بهق و برص و رفع ثالیل و بردن گوشت
زائد فاسد از جراحات و ناصور و صلب نافع و فطور و فتیله و فرزجه آن مانند سفید آنست و پاشیدن طبیخ آن در مواضع مانع حشرات و چون گندم و امثال آنرا در طبیخ آن
بخیسانند قاتل هر طیور و حشرات است که بخورد و چون با موم و کندر و زفت و آب و روغن بیامیزند و بر جرب بمالند زائل گرداند و گویند چون نزدیک درخت انگور بروید و از
انگور شراب بسازند و بیاشامند اسهال نماید **خردل** بفتح خا و سکون را و فتح دال مهملتین و لام بهندی رائی نامند **ماهیت آن** گیاهی است برگ آن شبیه به
ترب و کوچکتر از آن و خشن و اندک تند بوی و ساق آن مربع و گل آن زرد و تخم آن مدور و سرخ و تند طعم و بری و بستانی میباشد بری آنرا بالعربی حرشا و بترکی
نامند و برگ آن ریزه تر از برگ بستانی میباشد و تخم آن مدور و سرخ و برگ بستانی بزرگتر از بری و نوع سفید آنرا در فارسی اسپند و سپندان نامند و نوع
تخم مدور سرخ تند طعم را بترکی گلکج گویند و از مطلق آن مراد برگ سرخ رنگ تازه بستانی است که چون بکوبند رنگ آن زرد و با دهنیت و حدت باشد و مستعمل همین نوع است
طبیعت آن در چهارم گرم و خشک **افعال و خواص آن** جالی جاذب اخلاط از عمق بدن و محلل رطوبات دماغی و معده و سائر اعضاء هاضم و مفتح سده و دافع
فضلات امراض الراس و المعدة و الکبد و الطحال و غیرها جهت امراض بارده دماغیه و رحیه مانند صرع و فالج و استرخا و در سرسام و تفتیح سده مصفاه و تسکین نزلات بارده
و ترکیه حواس و کافی ذهن و تقویت اشتها و زیادتی آن و تسکین درد جگر بارد و سپرز و ضماد آن بر سر بعد تراشیدن موی آن با سرکه جهت صرع و نزله بارده و با عسل بر پیشانی جهت صداع

خربق اسود

خردل

و سده نزلات پی در پی و تسکین اوجاع جگر و طحال و سعوط آن مورث عطسه و جهت انتباه مصروع و صاحب غشی و اختناق رحم و انکباب آن جهت تفتیح سده گوش و اکتحال آن با عسل
جهت غشاوه و خشونت پلک چشم و قطور آب مطبوخ آن با عسل در چشم جهت شبکوری و درد گوش و دندان جهت تسکین ضربان و درد آن هر دو نافع و چون تخم تازه آنرا بکوبند و صاف
آنرا گرفته خشک نمایند اکتحال آن جهت امراض عین و رفع تخیلات نافع و بدستور چون داخل ادویه عین نمایند و گذاشتن فتیله آن با انجیر در گوش جهت درد آن و دوی و
طنین و غرغره سائیده آن با ماء العسل جهت ورم تحت زبان و ثقل و استرخای آن و درد دندان و خشونت قصبه ریه مزمنه و مضغ آن جهت اخراج بلاغم
از دهان و لطوخ آن جهت تسکین ضربان و درد دندان و الم پی و ورم مجرب در ساعت و چون با عسل یا پیه و یا موم و آتش گداخته بزیت مخلوط نمایند و بر صورت چشم بمالند
رنگ رو را صاف کند و کمنة الدم را زائل سازد و آشامیدن آن با عسل جهت ربو و سعال رطوبی و تقویت باه و با بونه و شراب جهت اختناق رحم و اخراج کرم معده
و آشامیدن جریش آن با آب جهت تب بلغمی و سوداوی دوری حادث از خلط غلیظ لزج و ضماد آن با انجیر جهت نقرس و عرق النساء و داء الثعلب و جذب
مواد بظاهر جلد و تسکین وجع بارد ریحی و تحلیل اورام بلغمی مزمن از هر عضو که باشد و با سرکه جهت جرب متقرح و با قوبای مزمن و بدستور با کبریت و سکنجبین
و با سکنجبین و کرنب جهت تحلیل خنازیر عجیب النفع و با ادویه مناسبه جهت تحلیل اورام صلبه و سوداویه و برص و با روغن بر عصب جهت لطوخ مجرب و همچنین آشامیدن
تخم آن نیم درم ناشتا با شراب آب مقوی باه و منعظ و خوردن مخلوط آن با نان و یا شراب جهت اخراج کرم معده و مخلوط کردن آن با مراهم جاذبه جبریه و جربیه نافع و چون
کباب تازه آنرا و یا تخم آنرا با طعام بخورند طعام را هضم و معده را گرم گرداند و ورم طحال را تحلیل دهد و خوردن مسلوق و برگ تازه آن و یا تخم آن با چغندر رومی خنازیر
بری پیش از قی باعث تقطیع بلغم و مهیا گردانیدن از برای دفع است و بدستور مسلوق آن با چغندر جهت صرع و سدر عارض از بلغم نافع و کامخ معمول از آن جاذب حریف
و محرق و جالی بلغم لزوجت و تسخین معده و کبد نماید باید که همیشه بیاشامد و بسیار هم و بتنهائی نیز بلکه با اغذیه غلیظ تناول نمایند و دافع ضرر آن کاسنی و بادام
و سرکه است و صاحب اختیارات گفته که قوبائیکه بهیچ چیز زائل نگردد و چون بعد از حمام خردل را سائیده و قوبا را با پارچه خشنی آن مقدار بمالند که خون آلوده گردد
پس بر آن بمالند زرد آب بسیاری از آن جاری شود و صحت یابد و بخور آن گریزانند حشرات و هوام و رازی گفته ریختن آن در سوراخ مار باعث هلاک آنست
بدل آن دو وزن آن حب الرشاد و حرمل مضر محرورین و مورث تشنگی مصلح آن کاسنی و روغن بادام و سرکه است باید که در تداوی با نمک هندی و یا بوره
ارمنی بیاشامند و زیاده از سه درهم کوبیده که مقدار شربت آنست و پنج درهم غیر کوبیده آن بحسب امراض و امزجه و ازمنه و امکنه استعمال نمایند و چون در آب انگور میندازند
منع جوشیدن آن کند و در گیلانات سرکه شیرین از آن ترتیب میدهند و روغن که کوبیده بدستور روغن بادام استخراج نمایند بغایت ملطف محلل و آشامیدن آن جهت
تفتیح سده اعصاب و رفع نسیان و فالج و اوجاع بارده مزمنه و تبهای مزمنه و اختناق رحم و قطور آن جهت ثقل سامعه و ورم بارد گوش و طلای آن جهت درد
دندان و اختناق رحم و دردهای کهنه و تحلیل اورام صلبه و سائر اورام بارده نافع مقدار شربت آن تا سه درهم است **خرفطان** بفتح خا و سکون را مهمله و فتح فا
و طا مهمله و الف و نون بهندی بندا نامند **ماهیت آن** گیاهیست که بر اکثر درختها مانند بادام و زیتون و سدر و غیرها میروید و برانها می پیچد و بر زمین نمی روید
و برگ آن شبیه برگ زیتون و مائل باستداره و گل آن سرخ و تخم آن نیز سرخ و بالجمله هیأت برگ و گیاه آن بحسب اشجار متکونه بر آنها مختلف میباشد **طبیعت**
آن نیز اکثری سرد و خشک دانسته و بعضی گرم و خشک دانسته اند **افعال و خواص آن** منقی دماغ و مقوی معده و مفتح سده و محلل و آشامیدن آب مطبوخ آن
با انجیر جهت سرفه و یک اوقیه آن جهت شکستگی استخوان و وثی عضل و قطع نفث الدم و رفع سحج و ذرور برگ خشک محرق آن نیز جهت قوبای سر نشتر طلیه قوبا را با بول نمک
بحدی بشویند که خون آلود گردد پس بمالند و گویند مسهل اخلاط و مجفف بواسیر است و اهل هند برای آن خواص و منافع بسیار مینویسند از انجمله آنچه بر درخت ام غیلان
هم میرسد بتعلیق ساق گیاه آن بر کمر جهت بواسیر و بدستور آشامیدن آن جهت بواسیر و اسهالی که عسر العلاج باشد بعضی شرط نموده اند که باید روز یکشنبه قبل
طلوع آفتاب بگیرند در وسط آن ریسمان هفت لا بسته بر کمر بندند و باز نکنند بواسیر و اسهال الدم را مجرب است و بدستور آنچه بر درخت ببول نکون باید چون با شیر گاو
زن بعد از حیض سیزده روز بیاشامد آبستن گردد که در حین اخذ ثمر در منزل شرطین باشد **خرم** بضم خا و فتح را مهمله مشدده و سکون میم لغت فارسی است یعنی فرح
ماهیت آن از ادویه مجهوله است بعضی گفته اند اسم فارسی مرجه است و آن گیاهیست که در بساتین و مواضع سایه دار میروید و برگهای آن باریک طولانی
و گل آن بنفشی و خوشبو و خوش منظر و لطیف و برگهای آن متفرق و اهل فرس آنرا تعظیم بسیار می نمایند **طبیعت آن** مائل بگرمی **افعال و خواص آن** جالی

خرفطان

خرم

ومقوي دماغ ومنوم وزياده كننده عقل وفهم ونظاره آن مورث سرور وفرح وكاشتن ان در كف دست باعث محبت ودر آستين باعث محبوبي وروغني كه از گل آن ترتيب دهند
جهت درد سر وبيخوابي ورفع توحش وچون ازان موم روغن ترتيب دهند وشب بر صورت بمالند وروز بشويند موجب نيكوئي وسرخي رنگ رخسار وقبول ورافع نمش است
وبعضي آنرا سراج القطرب وبعضي ورد الخالبي كه بيوناني اسطرطيقوس نامند وبعضي بتخفيف راء مهمله قنسريص منقي منقول دانسته اند **خرنوب** بضم اول وسكون راء مهمله وضم
نون وسكون واو وباء موحده وبفتح اول نيز آمده **ماهيت** آن بستاني وبري ميباشد بستاني آن درختي است عظيم ببزرگي گردكان وبرگ آن بسيار سبز املس مايل
بتدوير وضخيم وهر دو طرف شاخهاي آن يكي مقابل ديگري وگل آن زرد وطلائي وغلاف آن بقدر شبري وكوتاه تر وضخيم تر وسياه ودانهاي آن شبيه بباقلاء وبقدر
ترمس وشيرين طعم ودر بنگاله بن كراث ودر مازندران وگيلان لاركي نامند وبهترين آن بستاني خشك آنست كه مغز آن بسيار شيرين صادق الحلاوت وپوست آن
رقيق واز يك سال تجاوز نكرده باشد وازان در مصر وشام رب ميسازند **طبيعت** آن در اول سرد ودر دوم خشك وباقوت قابضه ومسهله بعضي خصوص تازه
آن وبسيار رسيده شيرين آن در اول گرم **افعال وخواص آن** مدر بول جهت اوجاع سينه وتقويت معده وتسمين بدن وتوليد خلط جيد اگر هضم يابد
زيرا كه بطيء الهضم ونفاخ است خصوصا تازه آن كه يكسال بر آن نگذشته باشد ودوشاب در ادرار بول نمايد وچون داخل شير كنند شير را لذيذ كند واشتهاي طعام آورد ودو
سرفه مزمن مجرب دانسته اند وخوردن آن با دانه جهت تسمين بدن ورفع فتق صماد وپخته آن جهت صدمه وسقطه ومثال آن وثاليل وچون تازه آنرا بر ثاليل ماليد
آنرا زايل سازد وچون يك پارچه از دو پارچه تخم آنرا بر ثاليل بچسبانند اثرا قطع نمايد وتخم آن سرد وخشك وبسيار قابض ومحلل اورام وجهت بواسير ومعده ونزف
الدم نافع ومضر معده ومجفف اعضا مصلح آن بهدانه ونبات بدل آن بوزن آن هر يك از قرط وترشيث وعفص مقدار شربت آن تا پنج درهم است ودوم بري آن
شجر خاري است بقدر ذرعي وشاخهاي آن پراگنده وخارهاي آن تند وريزه وگل آن زرد وداغدار وثمر آن شبيه بگرده كوچكي ودر قزوين گياه آنرا ورك نامند
وخرنوب نبطي مردار آن است **طبيعت** آن در دوم سرد وخشك وبسيار قابض **افعال وخواص آن** مقوي معده وقاطع نزف الدم از هر عضوي كه باشد
وحابس اسهال وجهت درد دندان واستحكام آن وپوست وبيخ نبات آن قالع دندان كرم خورده است ومحتاج بكندن بآلت نيست وچون با حنا خضاب كنند مقوي
موي وباعث درازي ومانع سفيدي آنست وطلاي آن بر بدن جهت رفع اعيا وتقويت اعضا مؤثر وچون بكوبند ودر آب بخيسانند وجامه رنگين را در آب
آن تر كنند باعث ثبات رنگ آنست ومجرب دانسته اند **خروع** بكسر خاء وسكون راء مهمله وفتح واو وسكون عين مهمله بفارسي بيد انجير وبه شيرازي كنتو وبتركي
كرچك وبهندي آرينڈ **ماهيت** آن دو نوع ميباشد سفيد وسرخ مايل به بنفش ودوم قوي تر از سفيد برگ آن شبيه ببرگ انجير وشمرنها ازان بلندتر وساق آن
بقدر دو ذرع وازان بزرگتر نيز ديده شده وبيخ آن مانند ني مجوف وثمر آن خاردار وخوشه دار ومدور وتخم آن بمقدار دانه قهوه وپوست آن منقط ومغز آن
سفيد وپر روغن ومنبت آن بلاد معتدله در حرارت ورطوبت **طبيعت** آن در آخر دوم گرم وخشك **افعال وخواص آن** محلل وملين عصب ومسهل معي خلط
بارد ومنقي عروق ومقوي اعضا جهت صداع وفالج ولقوه ورعشه وامراض بارده وضيق النفس وسرفه بارده وتحليل قولنج ورياح وتليين صلابات واوجاع ظهر ومفاصل
واستسقا خصوصا مغز آن كه قوت اسهال آن زياده است وبراي ادرار حيض واخراج مشيمه نافع وچون ده عدد مغز دانه آنرا سائيده با ماء العسل بياشامند اسهال
بلغم ورطوبات مائي نمايد ومرخي ومسقط اشتها است وموجب كرب وغثيان وقي مصلح آن كتيرا ومصطكي ونعناع مقدار شربت آن از پنج عدد تا ده عدد ومستعمل
مقشر آنست ومميت عدد آن سكر قوي وپادزهر آن ريباس وعصاره رمان بدل آن عشر آن دند است وضماد آن جهت ثاليل وكلف وتحليل اورام بلغمي
وصلابت وتسكين اوجاع اورام ونقرس ومفاصل وباسركه جهت ورم پستان واواخر حمره كه باد سرخ نامند برگ آن ضعيف تر از حب آنست در اسهال وترياقيت
آن زياده وآشاميدن عصاره تازه آن مكرر وقي نمودن بدان جهت رفع سم بارد مثل افيون ومثال اينها وضماد آن با آرد جو جهت اورام حاره چشم وورم
گلو وساير اعضاي بعيده ومقئ ومسهل وآشاميدن دو مثقال آن با شير تازه دوشيده جهت تسكين وجع الفواد بارد وپوست بيخ آن جهت رفع مغص وانفتاح
مجاري وسده نافع وبا ماء العسل جهت تحليل بلغم لزج از اعضاي بعيده خصوصا كه تازه ساخته باشند وطلاي آن جهت رفع تشنج وتليين صلابات ودر گوش
وانضمام فم رحم وانقلاب آن وجرب متقرح وقروح رطبه سر وورم معده ورفع آثار كبودي جلد وبا زبد البحر جهت داء الثعلب وبا آب گندنا جهت بواسير باضماد
وچون در ظرف مس كنند وبر آتش گذارند وسر آنرا بظرف مس بپوشند تا خوب گرم شود ودر هر يك مثقال ازان يك حبه كافور خالص اصلي در عين گرمي سر آنرا باز

كرده دران اندازند وباز سر آنرا بپوشند تا گداخته گردد وفرود آورند وبگذارند تا سرد شود وهمان قسم پوشيده باشد وبعد از طهارت از قضاي حاجت هر مرتبه موضع بواسير را
خشك نموده اين روغن را نيم گرم كرده بمالند زائل گرداند وجوشانيده آن با سلخ الحيه وخردل تدهين بدان جهت گزاز وداء الحيه واقسام وبا وكلف بعد بدين آل آن
روغن ترب است ابن هندي بيد انجير را دافع جذام دانسته اند **خرموش** بهندي گهوس نامند **ماهيت** آن نوعي از موش است بغايت بزرگ وبا گربه جنگ ميكند
وبران غالب مي آيد **افعال وخواص آن** بخور خشك شده آن جهت بواسير مجرب واستنجا بطبيخ آن نيز همين اثر دارد ودر ساير خواص از موش اقوي است

فصل الخاء مع الزاء المعجمة

خزامي بفتح اول وزاء معجمه والف وفتح ميم والف گويند كه بفارسي شب بوي وشب بوي نير نامند خصوص سفيد
آنرا وبعضي گل مريم نيز گفته اند در ماهيت آن اختلاف است وبعضي گويند كه گياهيست بسيار خوشبو كه بفارسي خيري دشتي وبشيرازي اروانه نامند وانطاكي خيري
دانسته وگفته كه گياهيست لطيف قريب به بنفشه ودراز در ماه آلهي ميرويد ودر حزيران ميرسد ومنبت آن كوهستان وميان رودخانها وگل آن شبيه به بنفشه مايل بكبودي
ولاجوردي بسيار خوشبو زياده از فاغيه وقريب بنسرين وتخم آن مائل بسياهي واهل فلاحت بيان نموده كه چون پياز آنرا بعكس هيات اصلي غرس نمايند ويا صليبي شق نمايند
بنفشه ميگردد ويوسف بغدادي صاحب اختيارات وديگران نيز خيري بري دانسته وگفته اند كه گياهيست شاخ آن دراز وبرگ آن ريزه وگل آن سرخ مائل ببنفشي واسمانجوني
وخوشبوتر از گل حنا كه فاغيه نامند واز گلهاي حشائش بري وديگر ومنبت آن زمينهاي ريگي ونرم واز صفات وخواص خيري ظاهر ميشود كه خزامي غير خيري باشد
طبيعت آن در اول دوم گرم وخشك وبعضي تر دانسته اند وگل آن گرم تر از گياه آن **افعال وخواص آن** گل آن ملطف ومسخن ومفتح سده دماغ
ومقوي آن ورافع صداع وجاذب رطوبات زكامي ومحلل رياح ومقوي دل وجگر وسپرز ومفتح سده آنها ومدر فضلات چون سه درهم آنرا بياشامند وفرزجه
آن جهت تنقيه رحم وخوشبو كردن آن ونشف رطوبات وسيلان مزمن ازان وبرودت واحداث گرمي واعانت بر حمل وتنگي فرج وبدستور آشاميدن آن وطلاي
خشك آن جهت تقويت عصب وخوشبو كردن عرق وضماد آن با آرد جهت اندمال جراحت وتحليل ورم آن وبخور آن جهت رفع بدبوي عفونات وروغني كه ازان
ترتيب دهند قايم مقام نفط است ومصدع محرورين مصلح آن مورد مقدار شربت آن تا سه درهم بدل آن بابونه است وپياز وبرگ وتخم آن در افعال ضعيف تر
وغير مستعمل اند **خز** بفتح خاء وسكون زاي مشدده **ماهيت** آن باصطلاح قديم اسم ثيابي است كه از ابريشم وپشم وكرك بعربي قز نامند ترتيب ميدهند وخز خالص
لباسي است كه از موي بسيار نازك كه در زير موهاي خشن بز ومثال آن ميباشد كه بفارسي كرك نامند ترتيب دهند وباصطلاح جديد پوست حيواني است از سمور
كوچكتر **طبيعت** آن در دوم گرم وخشك **افعال وخواص آن** پوشيدن آن جهت حفظ حرارت ودفع ضرر سردي از پشت وگرده وجهت فالج
ونقرس وضعف باه ورفع جذام وحكه سريع الاثر وآشاميدن آن جهت قوت اعصاب واعضاي عصباني ودرور سوخته آن جهت قطع نزف الدم وخشك كردن جراحات
نافع **خزف** بفتح خاء وزاي معجمتين وسكون فا بفارسي سفال نامند **ماهيت** آن معروف است **طبيعت** آن بسيار خشك وباندك حرارت **افعال وخواص**
آن ضماد وقسام آن جهت ورمهاي نرم وقروح اعضاي يابسه المزاج مانند غضروف وتر وجهت انسلاخ جلد وسفال نو با مرهمها جهت التيام جراحات وبا سركه
جهت حكه وجوششها وخراز وسعفه وجرب ونقرس وباموم روغن جهت ورمهاي مزمن وخنازير وغدد وذرور سفال چيني نرم كوفته جهت جلاي بياض طبقه قرنيه
وسنون آن جهت جلاي دندان وتقويت لثه وقطع خون آمدن ان مضر اعصاب دماغي مصلح آن روغن بنفشه وروغن نيلوفر وطلاي خزفيكه دران نمك باجزاء
پارهائيكه در نمك ويا سنگريزه هائيكه در نمك پيدا ميشود جهت تحليل اورام بلغميه بارده هر عضو واجفان چشم مؤثر

فصل الخاء مع السين المهملة

خس بفتح خاء معجمه وتشديد سين مهمله بفارسي كاهو وبتركي خاس نامند **ماهيت** آن نباتيست معروف بستاني وبري ميباشد بستاني دو صنفست يكي صنف
برگ آن عريض وبلند تا بيكذرع ونيم وچرب وشيرين ونازك ودر ايران وعربستان وروم وغيرها در موسم بهار ميرويد ودور دارد ودر هندوستان وبنگاله
در موسم زمستان كه باران نمي بارد ميرويد وليكن بفور وخوبي وبزرگي آن بلاد نميشود وصنف دوم از بستاني فرنگي است وآن نيز دو صنف ميباشد يك صنف
برگ آن سبز كم رنگ وبسيار نازك وچرب وشيرين وصنف ديگر سر برگهاي آن اندك بنفشي ونازكي وچربي وشيريني اين ازان كمتر وبرگهاي اين هر دو صنف
درهم پيچيده مانند غنچه ومدور وهر سال تخم آنرا تازه بتازه از فرنگ مي آورند ودر زمستان ميكارند وهر چند هوا سرد تر باشد خوبتر وتازكتر وپيچيده تر مي شود
واما خس بري برگهاي آن باريكتر وبلندتر وبي چربي واندك سخت تر وسبزتر از بستاني وتلخ وساق آن با شوعيت بسيار وبعضي ازان افيون بعمل مي آورند وليكن از افيون

خشخاش بسیار ضعیفتر و آنچه تخم آن سیاه باشد برودت و رطوبت آن کمتر از آنچه سفید است و تخم صنف برگ بنفش فرنگی اکثر سیاه میباشد و بالجمله نرمی و صلابت و جودت
و رداءت زمین بر میگردد یعنی در زمین نرم جید که آب یاری آن بجا لائق نمایند برگ و ساق آن نرم و نازک و چرب و شیرین و تخم آن سفید میشود و بخلاف اینها
بالعکس و مستعمل و ماکول بستانی آنست **طبیعت** بستانی آن سرد و تر در اول دوم **افعال و خواص آن** صاف کننده خون است چنانچه صاحب کافی
محمد بن یعقوب کلینی رحمة الله تعالی از حضرت ابی عبدالله علیه السلام روایت میکند که خطاب بموالیان خود کرده فرموده‌اند که بر شما باد خوردن خس که بدرستیکه خون
را صاف میکند و اطبا گفته‌اند مولد خون صالح رقیق است بهتر از خون متولد از بقول دیگر و دافع ضرر آب و هوای وبائی و اختلاف آب و هوا و مسکن حدت خون
و صفرا و یبوست صفرا و سودا و تشنگی و التهاب و مفتح سدد و دافع خمار و مانع مستی و صعود بخارات بدماغ و درد سر و نزله و سرفه که از گرمی و خشکی باشد و منوم و رادع
اورام حاره و ملین و مدر بول خصوصاً ناشسته آن زیرا که قوت تفتیح این زیاده است از شسته آن و جهت حکه و جذام و جنون و یرقان و درد پستان و تهبج حاره
و قرحه مثانه و مجاری بول و حرقت آن هر دو و با سرکه جهت برانگیختن اشتها و رفع یرقان و تسکین درد معده و مطبوخ آن کثیر الغذا تر از خام آن و جهت درد سینه و زیاد کردن
شیر مؤثر و اکثار آن مضر باه و صاحب سل و ربو و مورث نسیان و کدورت حواس و بلادت و ضعف بصر و ظلمت آن و تولید ریاح مصلح آن نعناع و کرفس و فلفل پرورده
و زیره مقدار شربت از آب آن تا سی درهم و ضماد آن جهت تسکین التهاب و تحلیل ورم چشم و هر ورم حار و حمره و دوثی و درد سوخته آن جهت التیام جراحات و قلاع و تخم
آن در دوم سرد و خشک و مخدر و منوم و مسکن مواد مستحکه آشامیدن دو درهم آن جهت قطع احتلام و ضعیف نمودن شهوت جماع و سد نزله و زکام و درد سینه و تقطیر البول
و سیلان منی و طلای آن بر پیشانی جهت خواب آوردن و منع صداع و ریختن مواد بچشم و بر موی جهت منع ریختن آن و بر گزیدگی عقرب جهت دفع سمیت آن و مضر باه
مصلح آن مصطکی بدل آن خشخاش و بادام الاخوین و روغن آن جهت تحلیل صلابات و ترطیب دماغ و تنویم و مالیخولیا و صرع و صبی و منع مستی شراب مؤثر و آب برگ آن
در جمیع افعال مانند تخم آنست و طلای آن با روغن گل جهت تسکین صداع حار نافع و خس بری سرد و تر و در رطوبت کمتر از بستانی و بعضی گفته‌اند سردی آن نیز کمتر
از بستانی و در افعال قویتر از بستانی و برگ و تخم آن و لبن آن در قوت مانند لبن بستانی بلکه از آن اقوی و مثل لبن خشخاش سیاه است نیم درهم آن مسهل کیموس مائی و مدر حیض
و جهت گزیدگی عقرب و رتیلا نافع شرباً و طلاءً و اکتحال آن جهت جلای قروح چشم و رفع غرب و لبن بستانی قریب النفع است بدین **خس** بفتح خا و سکون سین بی نقطه
لغت هندی است **ماهیت** آن ریشه گیاهیست که در هند و بنگاله در موسم گرما از آن خس خانه میسازند و بر آن آب میپاشند بسیار خوش بو و سرد و خنک
میباشد و با براده صندل عرق میکشند و عطر آن را میگیرند بسیار معطر و خوشبو میباشد و آن ریشه‌های باریک کج واج و گره‌دار مانند ریشه سنبل رومی و از آن
غلیظتر و بلندتر بقدر نیم ذرع و خوشبو است و نبات آن شبیه بآسل که کولان نامند و گویند بیخ اذخر آجامی است و در اذخر اشاره بدان شد و گفته‌اند ریشه والا است
طبیعت آن در دوم گرم و خشک **افعال و خواص آن** مفرح و مقوی قلب و دماغ بارد **فصل الخاء مع الشین المعجمة** **خشخاش** بفتح خا و سکون
شین و فتح خاء معجمتین و الف و شین معجمه بهندی پوست نامند **ماهیت** آن دو صنف میباشد بستانی که خشخاش سفید و بری که خشخاش سیاه است اما
خشخاش بستانی گل آن سفید و تخم آن نیز سفید و ریزه و مدور و گیاه آن بقدر دو ذرع تا چهار ذرع بحسب اختلاف آب و هوا و زمین بلند و کوتاه میباشد و برگ آن مشرف
و مزغب طولانی و سرقه و گوزه آن نیز بحسب بلاد و اختلاف آب و هوا و زمین بزرگ و کوچک میشود و همچنین لبن آن که افیون است قوی و ضعیف و در افیون
ذکر یافت و در ایام بهار میرسد **طبیعت** پوست آن در دوم سرد و در اول خشک و بعضی در سوم گفته‌اند و افیون ناگرفته آن قویتر از افیون گرفته **افعال**
و خواص آن پوست آن مخدر و رادع و مسدد و نیم درم آن که صبح ناشتا و شام وقت خواب با آب سرد بنوشند جهت اسهال دموی و صفراوی و التهاب
معده و امعاء و حرقت مثانه نافع و ضماد آن بر پیشانی جهت درد سر و با حلبه و گلاب که طبخ یافته باشد جهت ابتدای رمد و تسکین درد آن و منع ریختن مواد باعضا
و آشامیدن آن جهت سعال گرم و سعال تر حادث از رطوبت رقیق بسبب تبرید و تغلیظ و تجمید و ردع خود و با شراب عفص قاطع اسهال مزمن و عصاره آن که کوکنار
نامند سرد و مائل برطوبت و آثار قویتر از تخم آن مداومت آن مرخی اعضا و مشوش کننده حواس و قاطع باه و مفسد اشتها و هاضمه و مورث نسیان و مفسد خون
و بالعرض محلل حرارت غریزی و مسکن اوجاع حاره و یابسه و منشط مفتر نه سرد دین مصلح آن شکر و عسل و مصطکی مقدار شربت آن تا یکمثقال و نیم و تخم آن در دوم
سرد و در اول و مخدر و منوم و منضج مواد رقیقه صفراوی و قابض شکم و مداومت آشامیدن ده درم آن با شکر جهت خشونت سینه و قصبه ریه و سرفه حار یابس

خس

خشخاش

و نفث الدم و تب دق و تقویت دماغ و ضعف جگر و گرده و تسمین بدن و حرقت مثانه و امراض حاره آن و با مثل آن مغز بادام مولد خون صالح و دافع هزال خصوصاً
بو داده آن با عسل مبهی و مداومت آن قاطع باه و بوئیدن بو داده آن جهت رفع بیخوابی مؤثر و دو درهم آن تا پنج درهم منوم قوی و روغن آن در افعال از
تخم آن ضعیفتر و منوم و مسدد و مقدار شربت تخم آن تا ده درهم و چون خشخاش تازه را با پوست کنگره آن بکوبند و اقراص سازند جهت سرفه و درد سینه و حرقة البول
و تسکین تشنگی و حبس اسهال کهنه و تجفیف رطوبات شرباً و نیز تجفیف رطوبات و تحلیل اورام ضماداً مقدار شربت آن تا پنج درهم و همچنین چون بعد از رسیدن
جمله آنرا در آب طبخ دهند و لیکن ضعیفتر از قرص آنست و گل آن با آب کشنیز جهت رفع وجع و سوزش چشم و قرحه قرنیه اکتحالاً و طلای آن جهت رفع آثار قروح
و با آب کشنیز جهت نمله ساعیه و قروح خبیثه ضماداً و روغن آن که بدستور روغن گل ترتیب دهند مخدر و مسکن دردهای حار و اورام و جهت نزله و سرفه حار شرباً و تسکین
درد گوش و تحلیل ورم حار آن قطوراً مفید و آب مطبوخ برگ آن با عسل که آب خشخاش نامند جهت منع نزلات و سرفه و اسهال مزمن لعوقاً نافع خصوصاً با قاقیا و عصاره
لحیة التیس و آب مطبوخ آن نطولاً جهت رفع بیخوابی و سائیده کنگره آن با آرد جو جهت حمره و اورام حاره ضماداً و طبیخ بیخ آن جهت جگر علیل و ترقیق خلط
غلیظ معده شرباً مفید و چون برگ نازک تازه نورسته آنرا در آب طبخ دهند مانند بقول دیگر با روغن و پیاز بریان نموده تناول نمایند تفریح و تنویم آورد و حبس
اسهال نماید و بدل خشخاش کاهو است **خشخاش بری** **ماهیت** آن خشخاش اسود است و برگ آن خشن‌تر و زغب‌تر و تشریف آن زیاده از خشخاش
بستانی و گل آن ملون بالوان سرخ و بنفشی و سیاه و کبود و غیرها و تخم آن سیاه و باصطلاح اطبای سابق افیون عصاره آنست و باصطلاح جدید افیون لبن
آن **طبیعت** آن در آخر سوم سرد و در دوم خشک **افعال و خواص آن** در جمیع افعال برگ و تخم آن از بستانی قویتر و جهت حرارت جگر و سیلان رحم
نافع و طبیخ بیخ آن در آب که بنصفه برسد جهت عرق النسا مفید مضر دماغ مصلح آن رازیانه مقدار شربت از جمیع اجزای آن بقدر نصف شربت اجزای بستانی
و از تخم آن یکمثقال بدل آن کاهو بری است و اکثر مراد **خشخاش منثور** بفتح میم و سکون نون و ضم تاء مثلثه و سکون واو و رای مهمله منثور از آن جهت
نامند که برگ گل آن زود میریزد و آن قسمی از خشخاش بری است و برگ آن شبیه ببرگ تره تیزک و رازیانه و با خشونت و مائل بسفیدی و ساق آن خشن و شبیه
گوزه آن کوچک شبیه بگوزه شقایق و در قوت از خشخاش بستانی قویتر و از خشخاش سیاه ضعیفتر **خشخاش زبدی** بفتح زای معجمه و بای موحده و کسر دال مهمله و یاء
نسبت **ماهیت** آن گیاهی است بسیار سفید و سبک و ساق آن بقدر ذرعی و برگ آن بسیار ریزه و دراز بیخ آن باریک و تر آن متصل ببرگ آن و سفید مستعمل
و چون جمیع اجزای آن سفید و سبک مانند زبد است لهذا زبدی نامیده‌اند و در وسط تابستان میرسد **طبیعت** آن بغایت گرم و تند و مانند جبلاهنگ
و از جمله سموم است **افعال و خواص آن** مقیئ و مسهل قوی و جهت تنقیه دماغ و دفع بلغم و صرع با ماء القراطن بقی و تخم آن تا یکدرم جهت اسهال بلغم مفید
و زیاده از آن مستعمل نیست زیرا که بسبب سمیت قتال است و معالجه کسیکه آنرا خورده باشد معالجه جبلاهنگ است **خشخاش مقرن** بضم میم و فتح قاف و راء مشدده
و سکون نون و آنرا خشخاش بحری نیز نامند جهت آنکه اکثر کنار دریاها و اماکن خشک میروید **ماهیت** آن گیاهی است سفید و مزغب و بازواید مانند اره و برگ آن
شبیه ببرگ قلومس و گل آن زرد و ثمر آن شبیه بشاخ گاو و منحنی و از اینجهت مقرن نامیده‌اند و در جوف آن دانها مانند حلبه و کوچکتر از آن و غیر جبلاهنگ است
چه دانه آن زرد است و دانه این زرد نیست و بعضی مردم گمان غلط برده‌اند که شیاف مامیثا مستخرج از نبات آنست و وجه غلط ایشان مشابهت برگ اینست با برگ آن
طبیعت آن در سوم گرم و خشک **افعال و خواص آن** آشامیدن آن با ماء العسل جالی و مقطع اخلاط بقی و اسهال و اکتحال گل آن با زیت جهت
تنقیه جراحات و خشک ریشه اینها و آشامیدن یکمثقال از تخم آن مسهل قوی اخلاط لزجه و طبیخ بیخ آن جهت علل بارده جگر و عرق النسا و ترقیق اخلاط غلیظه لزجه
نافع **خشاب** بضم خا و فتح شین هر دو معجمه و الف و بای یکنقطه و خوشاب بواو نیز آمده بفارسی اسم آب مطبوخ میوه‌ها است مانند آلو بالو و زردآلو و سیب و به و امرود
و مویز و امثال اینها که با شکر طبخ دهند تا بقوام آید و مانند شراب آنها است **طبیعت** مجموع آنها الطف از اصل آنها است **افعال و خواص آن**
هر یک آن راجع است بآنچه از آن اخذ مینمایند مثلاً از آلو بالو جهت تسکین عطش و التهاب و اصلاح غلط محترق و درد سپرز و از به جهت تقویت اعضای رئیسه و ارواح
و قوت هاضمه و رفع عفونات و از سیب جهت رفع خفقان و غثیان و قی صفراوی و التهاب و حرارت کبد و یرقان صفرا و استسقای حار و از مویز جهت
تصفیه صوت و تفتیح سدد و یرقان و از جامون جهت تقویت معده و تسکین حرارت کبد و بواسیر حار و لینت طبع صفراوی و زبون‌ترین همه خشاب زردآلو است و مجموع

خشخاش بری

خشخاش منثور

خشخاش زبدی

خشخاش مقرن

خشاب

خشکنجبین
خشک نان
خصیه
خصی الثعلب
خصی الدیک

مولد ریاح مصلح آنها انیسون و مصطکی است **خشکنجبین** بضم خا و سکون شین معجمتین و فتح کاف و سکون نون و فتح جیم و کسره با موحده و سکون یاء مثناة تحتانیه و نون معرب سکنکبین خشک است **ماهیت** آن عسلی است بغایت خشک و تند بوی که از جبال فارس و حدود کازرون خیزد و گویند شبنمی است که بر سنگهای انجا می افتد سبز و زرد و سفید و سیاه و سرخ میباشد و در تنکابن شکری و در دیلم و طبرستان اسب و ندان مینامند **طبیعت** آن در چهارم گرم و خشک **افعال و خواص آن** در غایت جلا و تقطیع و تحلیل لزوجات و سرخ آن قویتر از سفید آن و سبز آن بسیار گرم و مائل بتلخی و سیاه آن قریب بعسل بلادر و لهذا استعمال آن نشاید مقدار شربت سفید آن تا یکدرم و زیاده از آن محرق اخلاط و مهلک و بدل آن بوزن آن عسل و نیم وزن آن کزانکبین و گویند یکوزن و نیم آن عسل است **خشک نان** و آنرا خشک نانج که معرب خشک نانک است نامند **ماهیت** آن نانیست که از آرد گندم خمیر آنرا بشیرج سرشته باشند سازند **طبیعت** آن گرم و تر در دوم **افعال و خواص آن** مولد خون جید و مغذی و فربه کننده بدن و جهت اصلاح لاغری کرده و تقویت باه نافع ولیکن عسر الهضم و مولد ریاح غلیظ و مصلح آن سکنجبین و مصنوع از روغن بهتر از شیرج است که روغن کنجد باشد **فصل الخاء مع الصاد المهملة** **خصیه** بضم خاء معجمه و سکون صاد مهمله و فتح یاء مثناة تحتانیه و ها **ماهیت** آن معروفست و ازبون ترین اعضای حیوانست از هر حیوانی که باشد و بهترین همه خصیه خروس فربه است و گفته اند نیکی و بدی آن بحسب حیوان بر میگردد **طبیعت** آن گرم و رطوبت بر آن غالب و بعضی سرد و خشک گفته اند و اول اصح است **افعال و خواص آن** از هر حیوانی که در ضمن آن مذکور میشود و خصیه خروس فربه مبهی و مولد منی و خون صالح اما بطی الهضم مصلح آن الجدان و نمک کوهی و نمک و صعتر و نمک سود نمودن است **خصی الثعلب** بضم خاء معجمه و سکون صاد مهمله و ضم یا و الف و لام و فتح ثاء مثلثه و سکون عین مهمله و فتح لام و سکون باء موحده بیونانی ساطیون و ساطیورین و بعضی طرفلن یعنی سه برگ نامند زیرا که گیاه آن سه برگ دارد **ماهیت** آن بیخیست سفید شفاف از سورنجان کوچکتر و طعم آن شیرین و با لزوجت و اندک تندی و بوی آن شبیه ببوی منی و چند نوع میباشد یکی و انهای آن مانند دو بیضه کوچکی که بهم پیوسته باشند و از هر بیضه ریشه باریکی وارسته و در آخر هر ریشه دانه کوچکی پیوسته و هر چند آن دانه بزرگ شود بیضه آن کوچکتر گردد و از اینجهت آنرا قاتل اخیه نامند مستعمل اصل بیضه است نه حب مذکور و این نوع الخم نمیباشد و برگ این شبیه ببرگ پیاز و از آن اندک عریضتر و مفروش بر روی زمین و نرم و سه عدد میباشد و نوع دوم تخم آن سیاه و صلب ... و نوع دیگر ساق آن بقدر شبری و از وسط آن ساقی روئیده و بر بالای آن دو عدد یا سه عدد گل زرد رنگ و در وسط گل تخمی سیاه و ساق این سرخ رنگ و برگ این شبیه ببرگ سوسن آزاد که زنبق است و بیخ آن بقدر جوزی و بیرون آن سرخ و اندرون آن سفید و با لزوجت و شیرینی منبت آن جبال و اماکن نمناک و بیشتر در روم و بعضی بهم میرسد اما رومی بهتر و فرق میان هر دو بدان است که مصری را در حین خامی سوراخ کرده بریسمان کشیده خشک مینمایند بخلاف رومی و این بالیده تر و شفافتر از مصری است و در حزیران بهم میرسد تا دو سال بماند **طبیعت** نوع اول آن گرم و تر در آخر اول و نوع دوم در دوم و نوع سوم در سوم و همه با رطوبت فضلیه **افعال و خواص آن** مبهی و مقوی عصب جهت کزاز و تشنج یابس و تمدد و فالج و لقوه و مولد منی صالح و مقوی باه و نعوظ و طلای آن با روغن گل مقوی موی و در و باینده و مانع سقوط آن مقدار شربت آن تا دو مثقال مضر فم معده مصلح آن شکر بدل آن تخم رطبه و تخم زردک و گویند هر که نوع اخیر را قلع کند دست او بیحس و بیحرکت گردد و چون آنرا بسوزانند و با موم و روغن زیتون و یا پیه که تدهین کنند رفع آن کند و نوع اخیر را در امراض سوداوی و بلغمی مانند فالج و لقوه و تسمین بدن و بزرگ انیدن خصیه کرده و تقویت باه و آوردن نعوظ مبالغه بسیار نوشته اند حتی آنکه چون بیخ مذکور را در دست بگیرند باعث نعوظ گردد و از سقنقور قویتر دانسته اند و اصلی ندارد و چون برگ آنرا با زعفران و اندک مشک سائیده حمول نمایند و با شوهر جفت شوند همان ساعت نطفه منعقد گردد و حامله شود و مجرب دانسته اند و تخم آن با شراب بغایت موجب نعوظ و مکدر حواس مضر محرورین و فم معده مصلح آن سکنجبین و عصاره لسان الحمل و شکر مقدار شربت آن از بیخ تا یکعدد و از تخم آن تا یکدرهم و در هند مشهور است که بیخ بهومین چنپا خصیة الثعلب است و اصلی ندارد و شاید نوع اخیر آن باشد و یا شبیه بدان و این گل مخصوص بنگاله است در هند و جای دیگر نمیشود و اول از زمین گل بر می آید بعد از آن برگ در رائحه و شکل فی الجمله با سوسن شبیه است بدل آن بوزیدان و نیم وزن آن الجزر و گویند بوزن آن تخم اسپست **خصی الدیک** بکسر دال مهمله و سکون یاء مثناة تحتانیه و کاف **ماهیت** آن صاحب تحفة المومنین نوشته که حب اللبان است و مولف تذکره و غیره غیر آن دانسته و گفته اند گیاه آن شبیه بعنب الثعلب اطول از آن و دانه آن بقدر آلو بالوی بزرگی و سفید است **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک **افعال و خواص آن** مسهل بلغم لزج و محلل ریاح و

خصی الکلب
خصی العجاجیل
خصی الایل
خطاف
خطمی

عرق النسا و مفاصل و ضماد آن جهت تحلیل صلابات و اوجاع مفاصل و عرق النسا نافع و مصدع و مکرب مصلح آن بنفشه مقدار شربت آن تا یکدرهم بدل آن بزر **خصی الکلب** بفتح کاف و سکون لام و با موحده و بیونانی ارخس نامند **ماهیت** آن گفته اند دو نوع است نوعی شاخهای آن بقدر یک شبر و برگ آن منبسط بر روی زمین و یا قریب بدان و شبیه ببرگ زیتون و نرم تر و نازکتر و بلند تر از آن و گل آن بنفش و بیخ آن شبیه به بیخ بلبوس میخورند و منبت آن مواضع حجریه و رملیه است حکیم میر محمد مومن نوشته که ساق آن بی برگ و تا نیم ذرع و گل آن ریزه باهم متصل بشکل سرو و بنفش شبیه بگل اصابع صفر و نوشته که حقیر در فیروزکوه هر دو را مشاهده نموده همه صفات باهم شبیه اند مگر آنکه گل اصابع صفر بسیار بهم متصل نیست و سرخ ارغوانیست **طبیعت** آن گرم و خشک قریب بسموم و در بیخ بزرگ آن رطوبت فضلیه و کوچک آن بی رطوبت و حدت و گرمی این زیاده از آنست **افعال و خواص آن** محلل اورام بلغمی و مسخن رئه و بزرگ آن محرک جماع بقوت تمام و کوچک آن قاطع آن و گفته اند بزرگ مادام که تر و تازه است محرک آنست خصوصا چون شاینده آن در شیر بز و چون خشک گردد این نیز قاطع شهوت جماع میگردد و گو هر یک که بعد دیگری بخورند فعل آنرا باطل میگردانند و مشهور نزد اهل انطاکیه آنست که چون قسم بزرگ آنرا بخورند پسر میزایند و چون قسم کوچک آنرا دختر و مسخن رئه است مصلح آن صمغ و خشخاش و نوع دوم ساق آن بقدر یک شبر و برگ آن شبیه ببرگ کندنا و از آن بلندتر و عریضتر و دران رطوبتی چسپنده و گل آن بنفش و بیخ آن مانند دو بیضه کوچک متصل بهم **طبیعت** آن گرم و خشک در سوم **افعال و خواص آن** آشامیدن آن جهت حبس بطن و قطع شهوت جماع خصوصا اکثار آن و ضماد آن جهت تحلیل اورام بلغمیه و تنقیه قروح و منع نمله ساعیه از انبساط و قطع عفونت آنها و زائل کننده آثار جلد و قلاع دهان و بدستور فعل آن برای اورام و قروح خبیثه **خصی العجاجیل** خصیه گوساله است چون خشک کنند و با شراب بیاشامند نعوظ تمام آورد و مقوی باه بود **خصی الایل** خایه نر گوهی است چون خشک کنند و با شراب بیاشامند جهت گزیدگی افعی نافع **فصل الخاء مع الطاء المهملة** **خطاف** بضم خاء معجمه و فتح طاء مشدده مهمله مشاله و الف و فا بعربی ابابیل و بفارسی پرستوک و بترکی قرلانقوج و بدیلمی حجلا و بهندی سیانی و کهنبا و بیث بوری نامند **ماهیت** آن از طیور معروفه است **طبیعت** گوشت آن در اول سوم گرم و خشک **افعال و خواص آن** کباب گوشت آن مفتح سدد و دافع یرقان و امراض سپرز و سنگ مثانه و آشامیدن یکمثقال خشک مسحوق آن جهت قوت باصره و دو درهم از نمک سوده خشک آن جهت خناق و غرغره خاکستر آن با آب جهت خناق و جمیع امراض لوزتین و حلق و بدستور با عسل و طلای سوخته آن بر خنازیر همین اثر دارد و اکتحال محرق بچه آن با خون مقوی باصره و دماغ آن با عسل و یا با سرگین و بدستور خاکستر آن با عسل جهت ابتدای نزول آب و جرب بیاض و سبل و ظفره نافع و همچنین خون گرم آن و سرگین آن بغایت جالی و جهت نیکوئی رنگ رخسار و رفع بهق و آثار جلد و با زهره گاو جهت سفید کردن موی سیاه مجرب دانسته اند و خوردن آب مصور نموق آن با قدری بادروج جهت اخراج جنین میت سریع الاثر و بدستور یک مثقال خاکستر آشیان آن که سوزانیده باشند جهت عسر ولادت موثر و سعوط زهره آن جهت سیاه کردن موی سر و ریش یوسف بغدادی گفته مخصوص بسفیدی قبل از وقت است و باید که در آنوقت شیر در دهان نگاه دارند که دندان سیاه نشود و طلای چشمهای آن با روغن زنبق بر ناف زنان جهت عسر ولادت مفید و چون در سالی دو بار بچه میدهد هر گاه در حین زیادتی نور قمر شکم بچه اول را بشگافند دو سنگریزه دران ظاهر میگردد یکی یکرنگ و دیگری ملون چون یکرنگ غیر ملون آنرا در پوست گوساله که در حین زائیدن بدن آن گوساله بزمین نرسد یعنی نگذارند که بزمین فرود آید بدست معلق گرفته ذبح نمایند و پوست آنرا بگیرند و دران بسته در گردن و یا بازوی صاحب صرع بندند جهت رفع آن مجرب دانسته اند و سنگ ملون را چون در حریر سفید پیچیده با خود نگاه دارند باعث جاه و قضای حوائج گردد و امین الدوله گفته که سنگ ملون سرخ میباشد و تعلیق آن جهت دفع فزع موثر و گویند چون بچه آنرا با زعفران و امثال آن زرد کنند بنحوی که در حین رنگ کردن مادر و پدر او نه بینند جهت رفع زردی بچه خود سنگ یرقان را با آشیان خود آورند و سنگ مذکور یرقان سفید و در حجر الخطاطیف ذکر یافت و چون سر ماده و نر آنرا هر دو با آتش سوخته در شراب قومیکه شراب میخورند اندازند سکر نیاورد **خطمی** بفتح خاء معجمه و سکون طاء مهمله و کسر میم و یا و بکسر خا نیز آمده اسم او بیونانی مشتق از اسم کثیر المنافع است **ماهیت** آن گیاهی است معروف و از انواع خبازی شمرده اند و گل آن سفید و سرخ و الوان مختلف و بهترین همه سفید و آنچه بگل باشد خطمی بری نامند و نوع اعرابی نیکو و آنرا بهندی خیرو نامند **طبیعت** آن جالینوس سرد و تر دانسته و شیخ الرئیس گرم با اعتدال گفته و تخم و بیخ آنرا در قوت مانند گل آن و از آن بسیار قویتر و تجفیف آن بیشتر و لطیفتر و دیگران معتدل القوی و مائل بسردی و تری دانسته اند **افعال و خواص و منافع آن** محلل و منضج و رادع و مرخی و ملین و گل آن ضعیفتر از تخم و برگ و ساق آن و ضماد برگ آن جهت اورام و ماء

رنج گوش و تهیج نفخه اجفان والتیام قروح و تسکین وجع اورام و تحلیل آنها و خنازیر و نضج خراجات و دمل و ورم پستان و مقعده و جراحات و حزاز و شکستگی اعضا و عرق النسا و مفاصل که همه از گرمی باشند و با روغن زیتون جهت گزیدن هوام و سوختگی آتش و با پیه مرغابی جهت درد مفاصل و عرق النسا و رعشه و با دویه مناسبه و روغنها جهت ذات الجنب و ذات الریه و ضماد پخته آن با روغن بغایت منضج اورام حاره سریع الاثر و نطول آن جهت نرم داشتن موی و جلوس در طبیخ آن جهت ورم مقعده و انضمام فم رحم زنان عقیم مفید و تخم کوبیده آن جهت سنگ گرده و لعاب خام آن با شکر نیم گرم نموده جهت سرفه حار و رفع نفث الدم بسبب قوت قابضه که دارد و ضماد آن با سرکه بر بثور ملائکه در آفتاب بنشینند جهت رفع بهق با روغن زیتون و سرکه جهت سموم حیوانی و چون بگیرند یک جزو از آن با دو جزو خرما با سرکه بسرشند جهت تحلیل اورام بغایت مجرب و خائیدن آن جهت تسکین عطش و چون تخم آنرا با صمغ عربی مساوی الوزن طبخ نمایند و دست و پا اگر بآن بشویند جهت رفع تشقق و تقشر جلد کف دست و پا نافع و طلای مطبوخ آن بر سعفه جهت روئیدن آن و پوست بیخ آن بغایت ملین و قوی التحلیل و آشامیدن طبیخ سه درهم آن جهت دفع زحیر و قولنج و سده امعاء و قرحه آن و اسهال صفراوی و حرقة البول و امعاء و ورم آن و اسهال ردی و بدستور تخم آن جهت امراض مذکوره و بآب جهت عسر البول و تفتیت حصاة و فضلات خام مثانه و عرق النسا و شقاق عضلات و مضمضه بطبیخ آن با سرکه جهت درد دندان و چون بیخ آنرا کوبیده در لته بسته در آب گذارند و در زیر آسمان شب نگاه دارند چندانکه آب منجمد گردد و طلای آن جهت دفع تهیج پلک چشم موثر و جهت سرفه حار و نفث الدم مجرب و طبیخ آن نیز همین اثر دارد و جلوس در طبیخ آن جهت تحجر مفاصل و صلابت اعضاء و اتصال موبدان مانع تشقق آن و نیز ضماد بیخ مسحوق مطبوخ آن با پیه خوک و روغن سوسن و آرد باقلا جهت تعقد مفاصل و تحلیل اورام صلبه نافع و حقنه بطبیخ آن جهت امراض امعای مذکوره و غیر آن و طلای طبیخ آن جهت گزیدگی زنبور عسل و با عسل جهت رفع مضرت گزیدگی هوام و حمول آن با پیه بط یا مرغابی و صمغ البطم جهت ورم رحم و انضمام فم آن مجرب مضر معده مصلح آن عصاره زرشک و عسل و رازیانه و گویند مضر ریه مصلح آن عسل است مقدار شربت از جرم آن یکمثقال و از طبیخ آن تا سی مثقال بدل آن خبازی و صمغ خطمی که در هنگام گرمی هوا از درخت آن میگیرند و زرد و سرخ رنگ میباشد جهت تسکین عطش و حبس بطن و قی صفراوی مجرب گفته اند

فصل الخاء مع الفاء

خفاش بضم معجمه و فتح فا مشدده و الف و شین معجمه و بفتح خا نیز آمده و خفاش و وطواط و بفارسی شب پره و بشیرازی موش کور و بهندی چمکادر و در بنگاله چگدری نامند **ماهیت** آن طائریست معروف بخلاف طیور دیگر و چهار پا دارد و دو نهاد و پشم مانند چهار پایان بچهار پا راه میرود و حیض می بیند و آبستن میشود و بچه میزاید و شیر میدهد و پرواز مینماید مانند طیور و لیکن بال آن مانند بال مرغان دیگر پر ندارد بلکه پوستی است بالای اضلاع و غضاریف کشیده که آنها را حرکت میدهد و منقبض و منبسط میسازد و سیاه رنگ و بسیار ضعیف البصر است لهذا روز بسبب روشنی و تابش شعاع آفتاب از آشیان خود بر نمی آید و اگر آشیان آنرا خراب کنند و برآید غلیواج و کلاغ آنرا می گیرند و شب خصوصا شبهای ناقص النور بسبب تاریکی بر می آید و پرواز مینماید و در زائد النور کمتر بر می آید و از جهت مرض روزکوری آنرا خفش و صاف آنرا اخفش مینامند **طبیعت** آن در سوم گرم و در چهارم خشک و حرارت گوشت آن کمتر از حرارت فضلات آن **افعال و خواص آن** آشامیدن مرقه پخته آن مسهل فضلات و زرد آب و دافع استسقاء و درد ورک و مهرا پختن آن در روغن زیتون و زنبق جهت فالج و رعشه و اوجاع مفاصل و ظهر و نقرس و تحلیل اورام بارده و در روغن کنجد جهت عرق النسا خصوصا چون گرم بمالند و طلای مطبوخ مهری نر آن در ظرف آهنی یا مسی با روغن زنبق که چون روغن خشک گردد باز روغن داخل نمایند تا مهرا گردد و صاف نمایند جهت فالج قدیم و رعشه و ربو و نقرس و درد اعضا و منع اسقاط موی و منع بزرگ شدن پستان بغایت نافع و طلای مهرا پخته آن در آب برا اصلیل جهت رفع حبس البول و سلس و تنقیط و قطور آب مطبوخ آن در سوراخ قضیب و جلوس در طبیخ آن جهت فالج و استرخا و اکتحال دماغ آن با آب پیاز جهت نزول آب و با عسل جهت بیاض چشم و چون آنرا بر عانه صبیان طلا نمایند موی نروید و چون بر پستان دختران بمالند بسیار بزرگ نگردد و اکتحال آن رافع غشاوه است و خاکستر آن جهت حدت بصر و جلای بیاض آن و چون در شراب اندازند رافع مستی آنست و طلا زهره آن بر فرج زن جهت رفع عسر ولادت مجرب و حال مالیدن دماغ آن بر اصل قدم جهت تهیج باه و سرگین آن بسیار گرم و خشک تا چهارم و اکتحال آن جهت رفع بیاض و طلای آن جهت رفع قوبا و شیر آن نیز بسیار گرم و کریه الرائحه و بسیار جالی و باسمیت و یکمثقال آن کشنده و ربع درهم آن مخرج حصاة و در سقوف آشیانه آنها چیزی یافت میشود منجمد سفید رنگ بمقدار بندانگشتی و کوچکتر و بزرگتر از آن و متخلخل شبیه بقلی و سفید تر از آن و سوراخ دار طلای آن جهت قلع ثآلیل و ستردن موی از بدن و منع بزرگ شدن پستان لیکن مقرح جلد است و بول آن نیز مانند شیر آن و حار و اذابه دهنده مواد و اکتحال

آن جهت بیاض عین و لبن آن نیز جالی بیاض و ناخنه است و لیکن هر دو مضر اند بچشم جهت آنکه بهتر از استعمال آنست گویند چون سر آنرا در زیر بالین شخص نهند که آن شخص عالم بدان نباشد گذارند آن شخص را خواب نیاید و بدستور چشم و دل آن همین اثر دارد و دفن نمودن سر آن در برج کبوتران باعث جمعیت کبوتران است در آن و در سوراخ موش باعث گریختن موشان است از آن خانه و تعلیق دل آن معین جماع و نیز گفته اند که چون میان خطاف و خفاش عداوت است و خفاش از بوی کرفس گریزان لهذا خطاف کرفس را در آشیان خود می آورد جهت محفوظ بودن بچهای خود از آن و چون گردن نوع کبیر که بهندی بادر نامند از بیخ قطع نمایند و ذکر را در چه فتنه آن گذارند قوت باه بخشد و مالیدن مغز سر آن بر ذکر مقوی آنست

فصل الخاء مع اللام

خل بفتح خا معجمه و سکون لام مشدد و بفارسی سرکه نامند **ماهیت** آن از اکثر چیزها مانند انگور و مویز و خرما و انجیر و شکر و آب نیشکر و تاری و عسل و امثال اینها هر میوه آبدار و شیرین و از حبوب نیز مانند برنج و غیره و ترتیب میسازند و بهترین همه انگوریست که آب انگور را گرفته صاف نموده و یا بدون تصفیه با ثفال عنب در خم خزفی و یا چینی که اندرون آنرا به پیه مالیده باشند ریخته و بر سر ده رطل از آن ده رطل سرکه جید ریزند و سر آنرا بپوشند و بگل بگیرند و در آفتاب و یا جای گرم گذارند تا برسد و یا آنکه اولا در آن سرکه نریزند و بگذارند تا خوب بجوش آید و خمر گردد پس در آن سرکه و نمک بریزند و بگذارند تا برسد و ترش گردد و خل خمر عبارت از این است و یا آنکه خمر خود بخود استحاله یافته خل گردد و خل تمر یعنی سرکه خرما آنست که بگیرند خرما را و در هر ده رطل آن چهل رطل آب گرم شیرین صافی بریزند و در خم تازه مقیر و یا به پیه آلوده ریخته سر آنرا بسته در آفتاب گذارند که هفته پس مالیده صاف کرده در ده رطل از آن یک رطل سرکه جید و نیم اوقیه نمک بریزند و در خم کرده در جائی گذارند که آفتاب همیشه بر آن بتابد تا برسد و از آب نیشکر و تاری و میوه های آبدار بسیار مانند آب انگور است و از مویز و انجیر و نیشکر خشک کم آب و امثال اینها مانند خرما است و از شکر و عسل چنان است که در آب گرم حل نمایند و در هر ده رطل آن چهل رطل آب باشد و صاف نموده در خم کرده در آفتاب گذارند تا بجوش آید پس صاف کرده سرکه تند کهنه و قدری نمک داخل آن نمایند و باز بگذارند تا برسد **طبیعت** آن انگوری آن مرکب القوی از جوهر حار لطیف قلیل و جوهر بارد لطیف کثیر و در دوم سرد و خشک و گویند خشکی آن در سوم است و خرمائی و مویزی و انجیری و عسلی و بعض اینها قریب بدان و عسلی گرم و تر و خشک تر از آن و بعضی کمتر از آنست و قوت قابضه آنچه در آن قصبیت باشد مانند خل متخذ از کمتری و تفاح و سفرجل و امثال اینها زیاده و خل مرکب از سه جزو میباشد جزو حار ناری که قوت تفتیح و نفوذ آن از آن است و جزو بارد ارضی که قوت قابضه آن از آنست و جزو مائی رطب و این غالب بر همه است و از جهت مرخی و مضعف اعصاب است **افعال و خواص آن** قابض و بسیار مجفف و سریع النفوذ و رساننده قوی ادویه باعضا و ملطف و قاطع اخلاط غلیظه امراض الراس طلا و نطول آن بتنهائی و یا با روغن زیت و یا روغن گل ممزوج باهم جهت صداع حار صداعیکه از آفتاب بهم رسیده باشد و یا از صفرا و یا بخارات حار و یا حمام گرم و بدستور تر نمودن پارچه بدان و یا با سرکه که در گلاب جوشانیده باشند و یا بر بیش سر اندازند و بوئیدن آن بتنهائی جهت تفتیح سده مصفاة و نزله حار و صداع گرم و تقویت دماغ حار و با ادویه مناسبه مانند روغن بادام و روغن گل و گلاب و آب خیار و امثال اینها جهت تسکین صداع حار و سرسام و هذیان و بدستور بخور آن جهت امراض مذکوره و تفتیح سده خیشوم و همچنین چون بر آجر گرم و یا سنگ گرم کرده ریزند و یا سنگریزه و یا آجر گرم کرده در آن اندازند و بخار آن را بگیرند و چون یکوزن سرکه و دو وزن آن آب و قدری شکر در ظرف خزفی سربسته که بر سر آن قمعی گذاشته و اطراف آنرا بخمیر آرد ماش مسدود کرده سوراخ قمع را بند کرده جوش دهند قدری پس بخار آنرا که سوراخ قمع را بگشایند که اندک اندک و بملایمت برآید و بر ورم گلو و حلق رسانند و بعد سه ساعت تجدید کنند از سه چهار مرتبه زائل میگردد ان شاء الله تعالی **العین** لطوخ آن با عسل جهت کمنه زیر چشم و خون مرده تحت جلد **الاذن** قطور آن جهت قتل کرم گوش و تسکین درد آن مجرب و بخور آن جهت دوی و طنین و ثقل سامعه و تفتیح سده مصفاة و باعث حدت سامعه **الفم** چون یک اوقیه پیاز عنصل خشک را ورق کرده در سرکه بجوشانند تا مهرا شود و یکهفته در آفتاب گذارند پس صاف نموده ناشتا هر روز دو درهم آنرا بیاشامند جهت بدبوئی دهان که بمشارکت معده باشد نافع و مضمضه بدان با نمک جهت قطع خون بن دندان که کنده باشند با زاج سفید جهت تصفیه و جلای دندان و جهت قطع خون لثه و سستی آن و با شبت جهت دفع تحرک اسنان و غرغره آن جهت منع سیلان فضول بحلق و خناق و سقوط لهاة و درد دندان و باریح و صعتر جهت تسکین درد دندان و قروح لثه و خوردن آن اندک اندک جهت دفع زلوی در حلق مانده و سرفه مزمن و نفس انتصاب که از گرمی باشد و خل جوز که کرد کان هنگامیکه مقدار بندقی بود در سرکه اندازند و بگذارند تا برسد و بدان غرغره نمایند جهت خناق و امراض مذکوره دهان انفع اعضاء النفس

الغذاء والنفض خل عنصل جهت سرفه بارد و ضیق النفس و امراض مائی و طحال و استسقا و خوردن سرکه جهت رفع تشنگی و اعانت بر هضم و قطع نزف الدم از اعضای
باطنی و تحریک اشتها که هنوز بلغم و سپرز و تقطیع صفرا و تفتیح سده ما ساریقا و سپرز و رسانندهٔ اثر ادویه بطحال مناسبت به تنقیهٔ بلغم و سودا که در طحال است
و مداومت آن ناشتا جهت قتل کرم معده و طعامی که با سرکه پخته باشند مانع سیلان فضول است بمعده و السم قی کردن بعد خوردن کرم کرده آن جهت دفع
سمیت ادویه قتاله و جمود خون بشیر در معده و با نمک جهت دفع ضرر زهر و سگ دیوانه گزیده و ضماد سرکه انگوری و آشامیدن سرکه انجیر یا مویز یا توت
و بیخ کبر در آن خیسانیده باشند جهت تحلیل سپرز و استسقا و سرکه در آن اندک مازریون خیسانیده باشند با عسل جهت استسقا و رفع برودت رحم الخ
و اورام و البرص کتقن بسرکه گرم کرده با نمک بعد حقنه لینه جهت قروح امعا و قروح ساعیه و طلای آن جهت منع انتشار قروح خبیثه و حمره و نملة و حمره و کلف
و جرب متقرح و بواسیر و داحس و قوباء و ورم ظاهری و باطنی و مانع ورم جراحات تازه و خارش بدن و گزیدن حیوانات سمیه و حاره و سوختگی آتش و نیز طلاء
آن مانع قبول ماده است از محاورت و نطول آن جهت گزیدن حیوانات سمی و جهت نزف الدم ظاهر و قطع سیلان آن و ضماد انجیری که در سرکه طبخ یافته باشد
جهت خشونت آن و باکبریت جهت نقرس و با بذر قطونا جهت کپه ارمنی که دانه سال نامند مجرب با گل ارمنی و با آرد جو جهت خناق و در سرطان
و بنا گوش و سائر اورام حاره و با زرد جهت ... و رفع وجع مفاصل بارد و بار و گرم جهت ... و ورم بارده بخار آن که بر سنگ گرم ریزند جهت بواسیر و صعوبة بول و عسر البول مضر
سوداوی مزاجان و صاحبان امراض ریه مانند سرفه تازه و خشک و غیرها و ریاح غلیظه و درد مفاصل و ضعف احشاء و باه و رحم و اعضای عصبانی و باه و فواق
و صرع و دین و مداومت آن ... استسقا و ضعف بصر و زردی رنگ و خشونت سینه و لاغری بدن مصلح آن شیرینیها و گوشت آب چرب و شراب سرخ غلیظ و در دفع ضرر
سرفه شیرینی و روغن بادام و ادویه جهت مقویه الحراره و در نفخ آن ها بشیرین و ادویه حاره و در سرفه لعابها ... مقدار شربت آن تا هفت مثقال بدل آن و بعضی
... شراب و در بعضی آب لیمو است و گویند که نارجیل تازه ... بسیند **خلاف** بکسر خاء معجمه و فتح لام و الف و فاء و بفتح خا نیز آمده **ماهیت**
آن شامل بید مشک و بید بری و بید موله است و از مطلق آن مراد بید بری است که صفصاف و بفارسی بید ساده نامند درختی است عظیم و رنگ چوب
آن سفید اندک خوشبو برگ آن باریک و بلند تا بسیری و گل آن در ایام بهار بعد روئیدن برگ از شاخها و بین برگها میروید زرد رنگ اندک خوشبو و دیگر
و بلند بقدر انگشتی و ثمر آن مانند خوشه که از ساق شاخهای آن میروید و در کتب بید عبارت از آنست و در اکثر مواضع یافت میشود و قسمی از آن سرخ گل و بهترین آن
آن بود که در کنار آبها روئیده باشد **طبیعت** گل آن در دوم سرد و در اول تر و برگ آن سرد و خشک و ثمر آن در اول سرد و تر با اندک قبض و بعضی لذعی
و تجفیفی **افعال و خواص** آن ملطف و مقوی دماغ و قلب حار و مفتح سده جگر و رافع صداع و رمد و خفقان و تشنگی و ضعف معده و تبهای محرقه
صفراویه و جمیع امراض حاره و عرق شکوفهٔ آن الطف از جرم شکوفهٔ آن و در افعال مذکوره اقوی از عرق برگ آن و جرم برگ آن قابض و رادع و عصارهٔ آن
مسهل بلغم و صفرا و سودا و جهت صرع و منع لرزشها و تفتیح سده جگر و یرقان و صلابت سپرز و ادرار بول و اختناق رحم و مفاصل و نقرس و گزیدن عقرب
و ادویه سمیه و قطور آن در گوش جهت پاک کردن چرک آن بسیار مفید و جلوس در طبیخ برگ و شاخ آن جهت رفع فساد و اعضا و انبات موی و ... خواهند آن
بر فرش آن جهت رفع حرارت تب و قلب و ثمر آن جهت ضربه که بر حدقه رسیده باشد ضماد او جهت نزف الدم و بدستور ضماد برگ تازه آن و آشامیدن آن
جهت اسهال ... و عرق آن جهت خفقان حار و تپ جدری و حمیات حاره حاده و تپ دق و صمغ آن که از برگ آن بیرون می آید جالی و مقوی باصره
... جهت نزف الدم و با سرکه جهت تحلیل ثمره و ورم پستان و ورم اعضای ظاهری و جوشهای شری و آبله و اورام حاره و بدستور ضماد برگ
تازه آن و جرم برگ آن قابض و رادع و مضر ... و مصلح آن گلاب و شکر مقدار شربت از آب آن هشت درهم تا بیست درهم که با شکر بنوشند بدل آن ریباس و غیره
آشامیدن آب برگ آن و قرابادین در حرف المیم ذکر یافت و بهتر از آب کاسنی و ماء الشعیر است جهت اکثر امراض و آشامیدن بیست درهم آن جهت رفع
سده کبد نافع و عرق آن در حرف العین و روغن گل آن که با سه روغن و در ترتیب ... بار و مجفف و منشف و مسکن صداع طلاء و مانع ... و انجره حار
و ... نیز شیرها و در سائر افعال قائم مقام روغن گل است **خلاف البلخی** بفارسی بید مشک نامند و در شام شاه بید ... دوم ... **ماهیت**
آن درختی آن شبیه بدرخت بید ساده و از آن کوچکتر و برگ آن از آن نازکتر و عریضتر و در اول که گل از بن قبل از برآمدن برگ بهم میرسد بقدر انگشتی و ملوطی

خلاف

خلاف البلخی

و بعضی شبیه بدرخت گز و بر آن زغبهای بلند و بر سر آن دانهای ریزه و زرد و با اندک سرخی و بعضی مایل باندک سیاهی و سفیدی و بسیار خوشبوی و هر چند زغبهای آن
زردی آن غالب باشد خوشبوتر میباشد **طبیعت** آن جالینوس سرد و تر دانسته جمعی در اول گرم و مایل بخشکی و قول جالینوس اصح است **افعال و خواص** آن ملطف
مفتح سده ضعیف و مائی و مقوی دل و دماغ و مسکن صداعی که از بخارات مواد حاره باشد و لیکن طبیخ و عرق آن و جمیع افعال قوی تر از عرق بید و گلاب مقوی دل و دماغ و دافع
طبع و معین قوت باه محرورین و مقوی احشاء و چوب برگ آن در افعال و خواص مصلح و قدر شربت مانند بید ساده است و نطول آن محلل نقرس و ریح و که با دو بوئیدن گل آن
و با عرق آن مقوی دماغ و محلل بادهای غلیظ و غرغره بعصاره برگ آن جهت اخراج زلوی در حلق مانده بدستور غرغره بطبیخ برگ آن و روغن شکوفه آن سرد و تر و مجفف و مسکن
درد سر حار و مانع صعود بخارات و خوردن آن مانع غثیان خون بسیار گرم و بدل آن روغن گل و طریق عمل و هن آن مثل روغن بنفشه است و چون با مغز بادام تقشیر کرده
مانند بنفشه و از آن روغن بگیرند الطف و بدل عرق آن نیلوفر است یا بید ساده **خلد** بضم خا و فتح لام و سکون دال مهمله و آنرا ند اسه و بفارسی موش کور و بتری
انگشت برگ و با صفهانی وازه سیانک و بدیلمی کامش و بهندی چهچهوندر نامند **ماهیت** آن حیوانیست کریه الرائحه بی چشم و دم و پاهای آن از موش کوچکتر
و خاکستری رنگ و گویند چشم آن زیر پوست آنست و در زمینهای نمناک پیدا شود و پیوسته زمین را سوراخ میکند و ریشهای اشجار را میخورد و خفاش گنده ... ها
ولهذا چون کنده و پیاز را بر در سوراخ آن گذارند ببوی آن بیرون آید **طبیعت** آن بغایت گرم و با رطوبت و از سموم قتاله **افعال و خواص** آن خون او که بر موضع دیده مالند
آن جهت رفع بیاض چشم و آثار جلد و خال و خنازیر و طلای دماغ آن با روغن گل قاطع رعاف و سیلان خون از هر موضعی که باشد و محلل اورام و خنازیر و جهت برص
و بهق و قوبا و کلف و هر چه از بدن برورد کند بسیار مفید و خون آن نیز همین اثر دارد و سر آنرا سوخته با زاج سفید چون در گوش گذارند باد و منی بد بوئی آن هر دو را زائل کرده
و چون بر صاحب تب ربع ببندند شفا یابد و طلای آن جهت درد سر و بخور آن جهت عسر البول و سعوط زهره آن با آب بیخ رطبه جهت رفع لقوه از مجربات شمرده اند
و تعلیق آب بالای آن جهت تب ربع و صرع و بآسانی بیرون آمدن دندان اطفال و ناخن و دندان آن میان ... مودی ما ... نه الشیاطین ... آتش ...
... **خلر** بضم خا معجمه و فتح لام مشدده و سکون را مهمله آنرا جلبان خوانند و بهندی متر کابلی **ماهیت** آن دانه ایست شبیه کرسنه و گیاه آن بقدر ذرعی و کمتر از آن
برگ آن ریزه و گل آن ما بین سفیدی و زردی و غلاف آن شبیه بغلاف باقلا و سفید و سه قسم میباشد آنچه غلاف آن از باقلا کوچکتر و پوست آن غلیظتر و بعض
بسیار سفید و دانه آن بقدر نخود و کوچکی آنرا جلبان ابیض نامند و آنچه دانه آن کوچکتر و اغبر جلبان اسود و بشیرازی ... و بهندی کهساری ... و آن
اروستان و نواح کرمان کونیان گروه خوانند و بسیار آنرا میخورند و در موسم بهار که هنگام رسیدن آنست خام با پخته آنرا نیز میخورند و آنچه مضاعف الغلاف و خشن و دانه آن
سفیدی و کوچکی و تند و بر کمتر از اول است آنرا ابقه نامند و آنچه غلافی قریب باقلا و سیاه رنگ و دانه آن مستدیر و بزرگ و مایل بزردی و بسیار تلخ است در مصر ... آنرا
... رقیق الغلاف سفید دانه و آنرا اقصاص نامند **طبیعت** همه اقسام آن در اول سوم سرد و در آخر دوم خشک **افعال و خواص** آن آشامیدن طبیخ آن
با عسل جهت سرفه و تصفیه ریه و درد سینه و تلیین آن و تحلیل اخلاط فاسده و دفع فضلات غلیظه از امعا و ادرار بول و شیر و بول و حیض و ضماد آن جهت تقویت اعضا
و دوالی و کلف و با عسل جهت تحلیل اورام و بخور آن موجب جمعیت مورچه است در آن موضع و چون گاو بخورد فربه شود و مضر اعصاب و مولد سودا و نفاخ و ادمان خوردن آن
باعث لنگی و خوردن تر و تازه نا پخته آن و ... و ضماد نوع اندک ... شکل آن که بهندی کهساری نامند مصلح آن شراب و عسل مقدار شربت آن تا ده درم
و نوع بری آن بغایت غلیظ و مدر است **خلنج** بفتح خاء معجمه و لام و سکون نون و جیم **ماهیت** درختی است شبیه بدرخت گز و در چین و طاروس و هند بسیار و برگ
... و برگ آن مانند برگ گز و گل آن کوچک سرخ و زرد و سفید نیز میباشد و ثمر آن مانند خردل ... **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک و شکوفه آن تندتر
... از سائر اجزای آن **افعال و خواص** آن شکوفه و برگ آن جهت گزیدن هوام ضماد او و روغن شکوفه آن که بدستور روغن بابونه و روغن گل گیرند
... پخته ... آفتاب گذارند جهت رفع اعیا و درد مفاصل و بدستور ... و بکمثقال از تخم آن باعث حافظ دل ... و اکل و شرب در ظرف چوب
آن نافع خفقان است **فصل الخاء مع المیم** **خمان** بفتح خا و میم و الف و نون لغت نبطی است و بعربی رقعا نامند و بیونانی قطی **ماهیت** آن دو قسم
میباشد کبیر و صغیر و کبیر آن شبیه بشجره و شاخهای آن مایل بسفیدی و مانند نی مستدیر و برگ آن مانند برگ گردکان و از آن کوچکتر و ثقیل الرائحه و در هر شاخی نه و گل
آن سفید مائل بسرخی و ثمر آن شبیه بحبة الخضرا و بنفش مائل بسیاهی و در شکل مانند خوشه و در بو شبیه بشراب و غلط کرده کسیکه آنرا درخت هندی که ثمر آن ... است ... نه

خلد

خلر

خلنج

خمان

دو در هر شاخی از نه عدد تا پنج عدد و بر سر هم

افعال و خواص آن محلل و بسیار مجفف و ضماد برگ تازه آن جهت التیام جراحات مفید و صغیر آن شبیه بکیاه و ساق آن مربع و پر گره و برگ آن شبیه ببرگ بادام
و مشرف الاطراف و از هر گرهی ثمر ظاهر و ثقیل الرائحه و قبه سر آن شبیه بکمان کبیر و تخم آن مانند خردل و بیخ آن دراز بسطبری انگشتی و تیره و سرخ و از مطلق آن مراد خمان
صغیر است و مستعمل بیخ آن **طبیعت** آن در دوم سرد و خشک و سردی آن غالب با اندک گرمی **افعال و خواص آن** رادع و مسهل اخلاط لزجه و بسیار
مجفف با قوت محلله آشامیدن آب طبیخ برگ و ساق آن جهت اسهال بلغم و مره صفرا و آب افشرده آن و طبیخ بیخ آن بدستور دو مثقال از سائیده بیخ آن جهت جبر
کسر و دق و سقطه شدید و بسیار نافع و طبیخ بیخ آن با شراب جهت استسقا و گزیدن افعی و وجع مفاصل و تفتیح سده و مضمضه بدان جهت هلاکت کرم دندان و سعوط
آن سه روز جهت دفع سرخی چشم و جلوس در طبیخ آن جهت رفع صلابت رحم و باعث نرمی و تفتیح انضمام آن و اصلاح فساد حال آن و بدستور آشامیدن ثمر آن و طلای
پخته ثمر آن بر موی جهت سیاهی و منع اسقاط آن و ضماد برگ تازه آن با آرد جو جهت تسکین اورام حاره و سوختگی آتش و گزیدگی سگ و نو صبیره با پیه جهت نقرس و حمول
بیخ آن جهت سده رحم و امراض مقعده و نو صبیر نافع و مضر رئه و مصلح آن عسل مقدار شربت آن تا دو درهم **خماهان** بفتح خای معجمه و میم و الف و نون لغت فارسی است خماهان
و خماهن نیز نامند و صندل حدیدی نیز **ماهیت** آن حجریست سیاه و رنگ نر و ماده می باشد و حدیه صینی جنس نر آنست و حجر المنار جنس ماده آن و نر آن صلب
و تیره رنگ و سیاهی بران غالب و رنگ سائیده آن زرد مانند زرنیخ **طبیعت** آن مائل به برودت و در دوم خشک **افعال و خواص آن** پوشیدن
انگشتری آن مقوی دل و رافع وحشت تاریکی مکانها و تیرگی شب و نگاه کردن بدان جهت حفظ صحت چشم موثر و ماده آن که آنرا حجر المنار نامند نرم تر و رنگ سائیده
آن بسیار سرخ و مائل بسیاهی طبیعت آن سرد تر از نر آن **افعال و خواص آن** آشامیدن یکمثقال و نیم از سائیده آن جهت رفع خمار مجرب و باعث
تبرید و تعریق محمور و مهر و جنس آن جهت علل صفراوی و دموی و درد چشم و تقویت عضوی که از ریختن مواد متاثر شود و جهت خفقان و ریاح غلیظه و دو درهم سائیده آن
جهت دفع مده و شکم حاد و شاروای مسهل بغایت مفید و طلای آن جهت تحلیل اورام خصوصا ورم چشم و حکه و جرب و حرقت چشم سده و مصلح آن عسل مقدار شربت آن
تا یکدانگ **خمر** بفتح خا و سکون میم و رای مهمله مراد از آن در شرع مائخمر العقل است یعنی آنچه که عقل را بپوشاند و در عرف مراد از مطلق آن شراب انگوری است و صنعت خمر
آن بانواع میباشد از انجمله آنست که آب انگور را گرفته و صاف نموده در خمی که اندرون آنرا زفت یا قیر یا موم مالیده باشند کرده مدتی در آفتاب بگذارند تا بجوش آید پس
در سایه گذارند و با خمر او سر کهن است تا بنصف رغن کنند تا برسد بحسب تصفیه و آنچه اضافه هر چیزی تاثیر مینماید مثلا غیر صافی با دوائه آن قابض و با خردل بدون جوشیدن شیرین
و با زعفران مقوی دل و جگر و سرور آن زیاده و آنچه خم آنرا بعد اندرون بزفت و با قیر و یا موم بعود کشته و بخور کنند و در آب انگور مورد و مصطکی و به شیرین و سیب و قدری
داخل کنند و بعد از آفتاب گذاشتن ظرف آنرا در زمین دفن کنند ریحانی نامند و آنچه بر وی شش ماه نگذشته باشد سطار و بفارسی ولانی نامند و چون آب انگور را بجوشانند
تا ربع آن بسوزد و در خم کنند آنرا جمهوری نامند و سمیه غلیظ را قهوه و این قاطع باه است و شرابیکه از یکسال تا دو سال گذشته باشد عتیق نامند و دو ساله را قوی
و بهتر و انچه از دو سال زیاده تا چهل سال بر وگذشته باشد قدیم گویند و اولی آنست که بعد از جوشیدن اقل تا سه ماه نگذرد استعمال ننمایند و نیز آنرا اصناف
بسیار است از رقیق و غلیظ و حلو و حامض و مر و مزه و قابض و احمر و اصفر و ابیض و اسود و خوشبو و بدبو و خوش آینده و کریه بد آینده و مشمس و مطبوخ و مدفون
و صافی و کدر و خفیف و ثقیل و حدیث و عتیق و متوسط میان آن هر دو و غیر اینها و چون اینها با هم ترکیب کنند قریب شش صد صنف می شود و بهترین همه
متوسط العمر یکساله و دو ساله است سرخ مائل بزردی و خوشبوی معتدل القوام بین رقت و غلظت شیرین با اندک تلخی آنست که ترش و بسیار تلخ و قابض نباشد
بحدیکه کام را بهم کشد و بدترین آنها بدرنگ کدر غلیظ القوام ترش مزه بسیار قابض بد بوی آنست خواه بدبوی آن بسبب احتباس ابخره و یا ترشی باشد و یا بسبب غیر
آن امور و قوی ترین همه زرد صافی معتدل القوام و بعد از ان سرخ معتدل القوام و ضعیف ترین همه سفید تازه نارس و رقیق آن سریع النفوذ و غلیظ آن بطی النفوذ
و سبز آن غلیظ و سیاه آن اغلظ و شراب خوشبو موافق همه امزجه و بدبوی آن ردی و غیر موافق و همه امزجه و بالجمله هر یکرا امزاجی و صوری است صالح موافق مزاج
و شخصی خاص **طبیعت** آن نیز بحسب الوان و طعوم و درایح و رقت و غلظت و تازگی و کهنگی و توسط و اعتدال مختلف می باشد در حرارت و برودت و رطوبت
و یبوست و بالاجمال عتیق آن در سوم گرم و در دوم خشک و قدیم آن در سوم گرم و خشک و سطار آن در دوم گرم و تر و سرخ و خوشبوی آن که عبارت از ریحانی
است معتدل و شش ماه تا یکساله آن در دوم گرم و مائل به رطوبت و نقه آن که قهوه نامند از نبذ **افعال و خواص آن** رقیق آن سریع النفوذ و مفتح سدد

غلیظ آن دیر هضم و کثیر الغذا و مقوی اعضا و نافذ و سرخ و خوشبوی آن که عبارت از ریحانیست بهتر از سائر اقسام و نقه آن یعنی قهوه موافق اکثر امزجه و لیکن مسقط
شهوت طعام و باه و مصدع و بهتر از ان زرد عتیق و سفید آن ملین و ضعیف و سیاه آن دیر هضم و مولد سودا و مطبوخ آن که جمهوری باشد غلیظ و مسخن
و مفتح و مقوی عصب و مصدع و شیرین آن ثقیل و غذائیت آن غالب و ترش و شیرین آن یعنی منخوش آن ردی و مفسد هضم و مضر عصب و مورث توحش و تلخ آن
جالی و مفتح و هاضم و مدفون خم آن در زمین و یا برف و یخ که اصلا در آفتاب نگذاشته باشند و آفتاب بآن نرسیده باشد غلیظ و دیر هضم و معفن و مولد بهقها
مزمن و شراب کهنه صرف موذی اعضا و مورث سحج و ممزوج باعتدال آن مصلح حال بدن و با آب بسیار باعث سستی اعضا و استسقا و قبض با آن بهتر از همه
و حابس طبع و باعث خشونت سینه و باعث معده و قوی الحار و خوشبوی آن بسیار نیکو و لیکن مصدع و بدبوی آن موذی و مصدع و مورث امراض مهلکه
و مشمس آن یعنی شرابی که در آفتاب رسیده باشد و بعد از جوشانیدن بسایه نبرده باشند تند و سریع الانحدار و با تفریح بسیار و مولد تبهای حاره
و ثقیل آن دیر هضم و خفیف آن سریع النفوذ و قدیم کهنه آن حاد و مضر حواس و اعصاب و تازه آن نفاخ و دیر هضم و مورث امراض بلغمی و متوسط
آن معتدل و صاف آن مفتح و در شراب تازه کدر تیره مولد ریگ و سنگ مثانه و سده و گفته اند چون مراعات مزاج و سن و فصل و بلدان و وقت و زمان و مکان
و مدبر سابق و نیکوئی ترتیب کرده شود شرائط الطیفه در کلیات کتب مرقوم و در اخلاق ناصری و غیرها مذکور است قلیلی اینجا ذکر می یابد خواند بسیار بحث از انجمله
ملاحظه اوقات است که در هنگام تشنگی مفرط و گرسنگی بسیار و سیری یا غضب و تعب و حرکات قویه و هوای بسیار گرم و اواسط روزهای تابستان و بعد از
خصوصا بیکدفع استعمال ننمایند بلکه بقدر لایق و در هر ماه یکمرتبه یا دو مرتبه و یا در هر هفته یکمرتبه برای استراحت ارواح و قوی و زیاده و بیشتر ازین تجویز نکرده
اند که مضر است و ملاحظه مکان که وسیع و مرغوب و خوش آب و هوا و معتدل و در آن آب جاری و گلها و میوهای خوشبو باشد و اسباب سرور و فرح و نغمات
و مغنیان و محبوبان دلکش خوش الحان و عطریات و بخورات مطیب لذیذ و رفیقان عاقل فهمیده و صاحبان هوش و اخلاق حمیده در آن جمع باشند
و شیخ عمر خیام مجمل شروط آنرا درین رباعی درج کرده **رباعی** گر باده خوری تو با خردمندان خور یا با صنمی لاله رخی خندان خور بسیار مخور ورد
مکن فاش مساز اندک خور و گهگاه خور و پنهان خور و با مراعات این شرائط خمر حفظ صحت بدن مینماید و بدن را گرم و قوی و فربه و فکر و ذکر و عقل و حواس
و اخلاق را جید و ذکی میگرداند و شجاعت و سخاوت و فرح و نشاط می آورد و بخل و ظنون فاسده و خیالات ردیه و امراض دماغیه مانند مالیخولیا و جنون و غم
را برطرف میکند و رنگ رو را نیکو و صافی میسازد و دماغ و دل و جگر و معده و اعضای اصلیه را همه تقویت می بخشد و هضم را نیکو کند و اشتها می آورد و نفوذ میفرماید
بسیار بقا و هضم کبد را تاثیر تقویت می بخشد و نفوذ میفرماید کیموس را در عروق کبار و فضول را تحلیل میبرد و اخراج مینماید غلیظ آنرا ببراز و لطیف آنرا ببول و الطف
را بعرق و بخار و صفرا را ببول و عرق و بلغم و سودا را ببراز و تفتیح سده و ازاله رعشه بلغمی و شهوت کلبیه و ضرر سموم و جبن یعنی ازاله زرد آب شکم و ترهل و پیری
و هوای وبائی و امثال اینها مینماید و خوردن آن بقدر ربع رطل با آب سیب گوشت آب بی چربی جهت غشی و بیهوشی مجرب و در ضمادات و اطلیه جهت
تحلیل سودا و نفوذ فرمودن و بدرقه شدن قوت ادویه موثر و بالجمله نفع جزئی بدنی و دنیاوی آن در اکثر امزجه هست و ثابت است بنص قرآن مجید که در باب
خمر و میسر وارد شده که فیه منافع للناس و اما گناه و ضرر اخروی و دنیوی آن از پوشیدن عقل و عدم تمیز میان حسن و قبح اشیا و بی اختیار شدن
و معاصی و قبایح بسیاری از صاحب آن بعمل آمدن بزرگتر و بیشتر از ان است که به بیان آید و لهذا در همان آیه شریفه میفرماید و اثمهما اکبر من نفعهما و در آیه کریمه دیگر
آنرا رجس و عمل شیطان خوانده و جناب مقدس نبوی صلی الله علیه و آله آنرا ام الخبائث فرموده اند و همین کافیست در مذمت و ضرر آن و در مقدار شربت آن
اختلاف بسیار است تا شش صد درهم تجویز کرده اند و لیکن در دو مثقال و جالینوس و شیخ الرئیس اختلاف مقدار را بحسب امزجه و اکد اشته اند و در محرور المزاج
قدریکه بدرقه طعام شود و در دفع تشنگی کند و بحد سرور و نشاط مفرط نرسد که بی اختیار سازد و از صنف سفید رقیق و زرد و سرخ و ممزوج باشد در معتدل المزاج
و مبرود بقدر نهایت سرور و غیر ممزوج و در قوی الابدان و صاحبان خلط غلیظ قدریکه بحد طرب رسد و ثقل و خواب آورد و سبب سکر و مستی آن متغیر شدن
حواس است برسیدن بخارات بی در پی بدماغ بیش از تحلیل آنچه اول صعود نموده و لهذا ضعیف الدماغ مرطوب زود دست میکرد و قوی الدماغ یابس دیر
بسبب تحلیل بخارات و درین قدری بیشتر از ان و باعث سرور و فرح آن کثرت روح حیوانی و انبعاث و انبساط آنست تدریجا از باطن بظاهر و باعث

شجاعت و سخاوت و خوبی ادراک صاحب و نیز همین جهت است و بدانکه در هر مزاج خمر محرک خلط غالب و مظهر آثار آنست مثلا کثیف الخلط را باعث ملال و کربه و لطیف الخلط را سبب
خنده و سرور و بهم رسانیدن خلاف حاره را موجب غضب و تهور و اخلاط بارده رطبه و یا یابسه را علت سکوت و نرم و خوف بملا حظه شرائط مضار آن زیاده از
منافع آن زیرا که سبب موت فجاة و خناق و امراض دماغی مانند صرع و سکته و لقوه و فالج و رعشه و سرسام و جنون و امثال اینها و ضعف قوتهای دماغی
و حیوانی و طبیعی و اعصاب و درد چشم و امراض گوش و خیشوم و دهان و زبان و دندان و ضیق النفس و خفقان و فساد هضم و اسهال و موی و ورم جگر و سپرز
و استسقای غیر قابل العلاج و بطلان شهوة باه و اورام خطرناک و آکله و جوشش‌ها و تب‌های مرکبه و محرقه و غشیه و تولید سنگ گرده و مثانه و حرقة البول و
امثال اینها است و از جمله مضرتی که عاجل و سهل العلاج است خمار است که بالقلب نفس و ضیق آن و برد اطراف و حرارت آن و قشعریره و تهوع و تکسر بدن
و سنگینی سر و اضطراب و تشویش خواب و عوارض هولناک می‌باشد و مضرتهای عاجل بدنی را اکثر علاج نمی‌باشد و مستعملین آنرا چون بیکدفع ترک نمایند امراض ردیه
و سوداویه و ضعف هضم و زلق المعده و الامعاء و فساد خلق و لون و غیرها بهم میرسد اما تدبیر دفع خماران آنست که بخواب طولانی روند و حیله جویند در تنویم و
مالیدن دست و پا و بحمام بردن و آب نیمگرم بر سر او ریختن و از حمام بر آوردن و استراحت فرمودن پس اگر باین تدبیر تخفیف یافت بهتر و الا باز بحمام معاودت
نمایند و خواب فرمایند و اگر بعض اعراض قوی باشد مانند صداع و تهوع و قی اکر رقی فرمایند بسکنجبین و آب نیمگرم پس شربت انار و به و یا ریباس یا کمی قالی
طبیخ نشاپوری بخورانند و هر گاه اراده خوردن طعام نمایند شوربای جوجه مرغ و آب غوره مطیب بنعناع بخورند و بعد از رفع صداع اگر سر و پیشانی و صدغ
گرم باشد اطلیه بارده استعمال نمایند و از جنس چیزهائیکه عادت به خمار رامی شکند جلاب با آب یخ و برف و فقاع و ماء الجبن و ربوب و فواکه حامضه و قابضه
بدانکه خمر حار بسیار مضر و مهلک است و نصاری که اکثر شاربین خمر اند منکر خمر بسیار حار اند و میگویند اگر مردم بدین منوال که خمرهای حار را مینوشند احتیاج هیچ و باطبا نیست
نیست و خود هلاک میشوند لهذا درون خمر نصارا موافق حکمت دارند لهذا با آنها نفع می‌بخشد **خمیر** بفتح خا و کسر میم و سکون یاء مثناة تحتانیه و راء مهمله بعربی خمیر
و بفارسی خمیر ترش و خمیر مایه و بهندی ماو انامند **ماهیت** آن آرد گندم است که با روغن کنجد و یا روغن زیتون و یا روغن کاو میسرشته بآب و یا که دوغ
و شیر و ماست هر یک که باشد سرشته بگذارند تا ترش و بد بو گردد و قدری از آنرا داخل خمیر نان می‌نمایند تا بر آید و فطیر نماند **طبیعت** آن مرکب القوی در دوم
گرم و خشک **افعال و خواص آن** ملطف و جالی و محلل و جاذب از عمق بدن و با نمک بسیار محلل اورام بارده خصوص اورام اسافل قدم و ازاله او جاع
آن و منضج و مفتح دماميل و مسکن درد دندان و سی مثقال آنکه در آن خمیر مایه کم نمک بقدر چهار مثقال حل نموده باشند با چهار دانگ طباشیر و مثل طباشیر شکر
و یکدانگ زعفران جهت رفع خمار و تشنگی و شدت التهاب مجرب و چون دو مثقال سرکه نیز اضافه کنند جهت اسهال صفراوی و خراقی مفید و چون بخور
نعناع و بکتر و خردل با شده و در نسخه دیگر نصف جزو خردل است سه چندان مجموع خمیر مایه اضافه نموده و در ده مثل همه آب بجوشانند تا بنصف رسد پس صاف
نموده با نصف وزن آن عسل بقوام آورند جهت تقویت هاضمه بمرتبه ایست که بیان نتوان کرد و منقی معده از اخلاط محترقه و دافع بلغم و مسهل است و هر گاه بعد از معاجین
با هیره و با صلح نوشند بغایت سریع الاثر و غرغره محلول آن در آب با ربع آن روغن بنفشه جهت ورم حلق و ضماد آن با حنا و روغن و نمک جهت تحلیل صلابات
عظیم و با سه عرب و چون خمیر مایه را کوبیده با آب انار شیرین و امثال آن بسرشند قائم مقام خمر و المسکر گردد بهت المضار مضر سنه علیل مصلح آن کثیرا مقدار
شربت آن تا بجده درهم است **فصل الخاء مع النون** **خنثی** بضم خاء معجمه و سکون نون و فتح ثاء مثلثه و الف لغت سریانی است و اهل مغرب
آنرا برواق نامند **ماهیت** آن گیاهیست شبیه بانشراس که بفارسی سریش نامند و گویند نوعی از آنست یوسف بغدادی نوشته که غلط کرده کسیکه بیخ
آنرا انشراس دانسته بلکه غیر از آنست برگ آن شبیه بگندنا و از آن طویلتر و ساق آن قریب بذرعی و نرم و بر سر آن گل سفیدی شبیه ببلوط و بیخ آن مستدیر و طویل
طولانی مانند بیخ سوسن آزاد و از آن بزرگتر و طعم آن تند و تخم آن در ته مانند تخم پیاز و قوت آن تا چهار سال باقی میماند **طبیعت** آن در آخر دوم
گرم و خشک **افعال و خواص آن** سخن و تند و با قوت مجفف و محلل و ملطف و جاذب کسوره و محلل ریاح و اورام انثیین و مفتت حصاة و رافع قروح باطنی و یکدرهم
آن مدر بول و حیض و دود و درهم آن جهت درد پهلو و سرفه و سستی عضل نافع و کل تر آن ملین طبع و با شراب جهت گزیدن عقرب و هزار پا و خوردن اندک از آن جهت
تسهیل قی و سه مثقال آن جهت نهش هوام و باید که برگ آنرا بر آن ضماد نمایند و خوردن ساق تازه آن جهت یرقان و ضماد آن با سرکه و روغن زیتون

پخته باشند و آب آن با سفیدی تخم مرغ جهت سوختگی آتش و با کوکرد جهت قوبا و با آرد ترمس جهت خارش بدن با مداومت بران و بیخ آن در فعال قویتر از آن العین و بیخ آن
بجوشند تازه آنرا و آب آنرا بگیرند و با شراب کهنه شیرین و تلخ و زعفران مخلوط کنند و طبخ نمایند اکتحال بدان جهت ازاله رطوبات چشم و سلاق و تسکین حرقت چشمان
و ادرار قطور آب تازه آن بتنهائی و یا با کندر و عسل و شراب و مرّ نیم گرم نموده در گوشیکه از آن چرک آید القم چون در گوش مخالف جهت تسکین دندان و وجع و بیخ سوختن
با زیت طبخ نمایند و در گوش مخالف دندان درد ناک نیمگرم بچکانند و چون بیخ آنرا مجوف کنند و در آن زیت کنند و بر آتش گذارند تا جوش خورد قطور آن در گوش
جهت تسکین وجع آن و ثقل سامعه و طلای آن جهت شقاق اطراف و عارض از سرما و سوختگی آتش و ضماد آن بتنهائی بر دندان آسیا مسکن وجع آن و از خواص
آنست که چون آنرا با سرکه ساییده بر ابهام جانب ضرس درد ناک ضماد نمایند درد آنرا تسکین دهد و ضماد آن با عسل بر شکم مستسقی نافع و ضماد پخته آن با درد
شراب جهت قروح خبیثه و شوخه و اورام پستان و خصیه و خراجات و دمامیل و جراحات چرکدار و مخلوط آن با شراب جهت ابتدای ورم حار غلیظ و چون بسوزانند
و با بعضی ادهان مخلوط کرده داء الثعلب را با پارچه پشمی خوب بمالند و بدان تدهین کنند موی بروید و لطوخ بر بهق ابیض بعد مالیدن آن بپارچه خشنی در آفتاب
نافع مضر گرده مصلح آن مصطکی مقدار شربت آن تا سه درهم بدل آن در باه شقاقل و در سموم بهقیل است **خندروس** بفتح خا و سکون نون و فتح دال و ضم
را مهملتین و سکون واو و سین مهمله و آنرا خالاون نیز و بفارسی زوره مکه و بعربی حنطه رومیه و در شکارپور گندم مکه و بهندی جوار نامند **ماهیت** آن ثمر نباتی
و خوشه و دانهای آن متصل بهم و الوان می‌باشد زرد و سرخ و سفید اما سفید آن بسیار و بقدر دانه نخود و بزرگتر از آن و خام آن با عفوصت و رسیده
آن شیرین طعم و برشته کرده میخورند و سائیده آرد کرده از آن نان ترتیب میدهند شیرین و لذیذ میباشد گرما گرم آن و ذبابات آن شبیه بنی و شکر و درازتر و بزرگتر
طبیعت آن مایل بحرارت و در دوم خشک و گویند معتدل در حرارت و برودت **افعال و خواص آن** محلل بلغم و خون جلد و قابض طبع و ثقیل المخ
و نفاخ و غذائیت آن غالب تغذیه با آن جهت دفع سل و اسهال نافع و غذائیت آن از برنج زیاده و از گندم کمتر و ضماد پخته آن با سرکه جهت جرب متقرح و تشقق
و تقشر ناخن و مضموغ آن جهت تقویت نور بصر و گزیدن جانوران سمی و حقنه طبیخ آن جهت قرحه امعا بدل آن ذرت است **خندیقون** بفتح خا و سکون
نون و کسر دال مهمله و سکون یاء مثناة تحتانیه و ضم قاف و سکون واو و نون و خندریقون نیز آمده **ماهیت** آن شرابی است که از ادویه و خمر
ترتیب میدهند و از تراکیب اطبای فرس است و معنی آن شراب بری است و بیونانیان نرسیده و لهذا در کتب ایشان ذکر آن نیست و نسخ آن متعدد
و مختلف است و بالجمله در قرابادین بتفصیل ذکر نموده شده **طبیعت** آن در دوم گرم و در آخر آن خشک **افعال و خواص آن** مولد خون صالح
و مقوی هاضمه و مفتح سده جگر و معده و طحال و سرخ کننده لون بدن و ادهان آن فربه کننده بدن و مزیل امراض عسر العلاج و قاطع حمی ربع و هر گاه
تریاقیت عظیم مطلوب باشد قدری پادزهر حیوانی بعد سرد شدن ترکیب آن در آن داخل نمایند **خندریلی** بفتح خا و سکون نون و فتح دال
و کسر را مهملتین و سکون یاء مثناة تحتانیه و کسر لام و سکون یا و آنرا الیعقید خوانند **ماهیت** آن نوعی از کاسنی بری است و شبیه بدان و برگ آن
و ساق و بیخ آن باریکتر از آن و گل آن زرد مایل بسرخی و بر شاخهای آن صمغی منکون میگردد مانند مصطکی بقدر باقلا و بسیار چسبنده و قوت تمامی
آن تا یکسال و قوت صمغ آن تا هفت سال باقی میماند **طبیعت** آن مجفف از کاسنی بری است بسبب تلخی آن **افعال و خواص آن** خوردن دو مثقال
آن با شراب و بدستور ضماد آن جهت گزیدن افعی و آب آن که با شراب طبخ دهند جهت قطع اسهال و طلای آب برگ آن جهت قطع بواسیر و چون
گیاه آنرا با بیخ بر کنند و با عسل قرص سازند و با آب نطرون که بوره ارمنی است طلا کنند جهت بهق موثر و صمغ آن در سوم گرم و خشک و مفتح سده
و مفتت حصاة و محلل ریاح و قطور آن در چشم با آب کاسنی جهت ازاله سبل و طلای آن جهت ازاله شعر منقلب و بر جراحات جهت برون کو
زاند آنها و فرزجه آن با مر صاف که لته بدان آلوده بقدر زیتونی حمول نمایند جهت گشودن حیض و اسقاط جنین بغایت موثر و آشامیدن دو
درهم از بیخ آن با شراب جهت گزیدن عقرب نافع و بدستور ضماد آن و سورت سحج و قرحه امعا مصلح آن نشاسته مقدار شربت آن تا یکدانگ **خنزیر**
بکسر خا و سکون نون و کسر زای معجمه و سکون یاء مثناة تحتانیه و راء مهمله بفارسی خوک و گراز و بترکی دونقوز و بهندی براه و سور نیز و بتورکی
گرنکول نامند **ماهیت** آن حیوانیست معروف و بسیار کثیف و نجاست خوار و بد هیات و گویند گوشت آن اعدل و بهترین لحوم حیوانات

خمیر

خنثی

خندروس

خندیقون

خندریلی

خنزیر

وحشی است و حملی ندارد و در طعم شیرین و فرقی از گوشت انسان ندارد و اکثری از فرق غیر اسلامی آنرا میخورند و قبل از ظهور نور اسلام گوشت آنرا در بازارها می فروختند و بعد از آن در مذهب اهل اسلام حرام و بیع آن ممنوع و موقوف گردید طبیعت آن در اول دوم گرم و در سوم تر افعال و خواص آن مفتح سده و مسمن بدن و گویند موافق ترین لحوم است بمزاج انسان و همه آن بعد از انهضام جزو بدن میگردد و گویند مولد خلط غلیظ لزج است و مورث حرص شدیده و صداع مزمن و داء الفیل و اوجاع مفاصل و فساد عقل و معده و زوال مروت و غیرت و حمیت و باعث مختنثی است مصلح آن خمر از قبیل علاج فاسد با فساد است و شکر و فانید و امثال اینها نیز بحسب سن و قدر و مزاج مستعمل آن در قوت و ضعف نیز گفته اند و آشامیدن کعب نر خشک سوده آن بقدر دو مثقال با شراب جهت گزیدن هوام و طلای آن با عسل جهت برص مجرب دانسته اند و یکمثقال آن که در احراق بحد سفیدی رسیده باشد جهت تحلیل نفخ امعا و مغص مزمن نافع و بول خوک وحشی جهت سنگ مثانه نافع و در سائر افعال مانند بول کاو است و سرگین خشک آن با آب یا شراب جهت نفث الدم سینه و رفع درد پهلو و ضماد آن با سرکه جهت سستی عصب و با موم و روغن جهت التوای عصب و قطور زهره آن جهت قروح اذن و عسران و قطع بواسیر و با عسل و فلفل جهت رویانیدن موی سر اقرع و حقنه پیه آن جهت امعا و ضماد آن جهت درد رحم و مقعده و سوختگی آتش و سرما و برف زدگی و پیه کهنه آن که سالها بران گذشته باشد ملین و مسخن و مغسول آن با شراب ممزوج نمودن با خاکستر یا آهک جهت اورام حاره و شوصه و از جالینوس منقول است که پیه نمک آن با مومیای رفع کری سامعه میکند اگرچه مادرزاد باشد و تمریخ موضع تشنج به پیه آن نافع و بدستور دمل و خنازیر را و خون آن در جمیع افعال مانند خون انسان است و طلای آن جهت کوچک نمودن پستان و شیر منعقد در آن و اورام بالخاصیت مفید و در روز استخوان سوخته آن رافع بواسیر و آشامیدن سم سوخته آن قاطع سلس البول و موی سوخته آن تا رفت احراق یافته باشد با روغن گل مجفف قروح مرفوع العلاج است و پوست آن گریزاننده پشه است خنفسا بضم خای معجمه و سکون نون و فتح فا و سین مهمله و الف بفارسی جعل و خزدوک و بهندی گبرولا نامند ماهیت آن دابه ایست کوچک سیاه و در پای دیوارها و خاکروبها و سرگینها بهم میرسد و اصناف از پردار و بی پر و بزرگ و کوچک اهلی و بری میباشد بری آن بزرگتر از اهلی و بری پردار آن قویتر از اهلی بی پر آن طبیعت آن در دوم گرم و خشک افعال و خواص آن آب منقوع آن بقدر یکشب مسهل اخلاط معدی و معوی و کبدی و جهت استسقا مجرب دانسته اند و پستان شگافته آن بر موضع عقرب گزیده جهت رفع سمیت آن و اکتحال رطوبتیکه از قطع دنباله و فشاردن آن ظاهر میشود جهت تقویت بصر و رفع غشاوه نافع بولس گفته اکتحال جرم مسحوق جعلیکه در تنور خبازی بهم رسد جهت درد چشم مجرب و گفته چون پرده عقب سر آنرا بردارند رطوبتیکه ظاهر شود مانند افیون در صدفی بگیرند بقدر ربع مثقال و فتیله باریکی بقدر سوراخ احلیل ساخته با آن رطوبت آلوده در احلیل گذارند و باقی را بر عانه و گشن ان خصیه و اطراف آن طلا نمایند در ساعت حبس بول و سلس آنرا بگشاید و مجرب است و اکتحال آن جالی غشاوه و ظلمت بصر و ضماد آن رافع قروح ساق و قطور روغن زیتونیکه در آن جوشانیده باشند مسکن وجع گوش در ساعت و طلای آن جهت تحلیل خنازیر و بواسیر و از خواص آنست که چون در جوف نی گذارند و بر آن نی بندند رافع اثر دلالت است و چون در ورد احمر گذارند و در آن دفن نمایند پژمرده گردد و بمیرد و چون در سرگین دفن نمایند زنده و بالیده شود و چون سرهای آنرا در برج کبوتران گذارند باعث جمعیت کبوتران در آن گردد و چون هفت عدد آنرا در زیر طاس مس سرخ قلعی ناکرده حبس کنند موجب باریدن باران و برودت هوا است و بجو رستکه حیار و آب طبوخ آن کشنده آنست خنکات یزدی قسمی از خبیذ اردن است که بهندی بوزه نامند و در قرابادین ذکر یافت

فصل الخاء مع الواو خوخ بفتح خاء معجمه و سکون واو و خای معجمه بفارسی شفتالو و بهندی آرو نامند ماهیت آن معروف و دو نوع میباشد آنچه پوست آن نازک و رنگارنگ سفید و سرخ و سبز و زرد و مرغب و از گوشت آن جدا گردد آنرا هلو نامند و غیر آنرا شفتالو کاردی و بهترین آن هلو بزرگ شاداب لطیفست که گویا آب منجمد است و تلخی و حموضت آن غیر محسوس و بی جرم و خوشبو باشد بخلاف شفتالو و شفتالو نیز دو نوع است لطیف شاداب و غیر لطیف شاداب و همه اجزای درخت آن تلخ میباشد از برگ و گل و صمغ و تخم طبیعت آن در دوم سرد و تر و بعضی در اول سرد گفته اند و سردی و تری هلو از شفتالو زیاده افعال و خواص آن ملین و مسکن بخارات حاره و تشنگی و غلیان دم و صفرا و جهت تبرید دماغ و ترتیب مزاج سوداوی که از احراق باشد و تبهای صفراوی خالص و دموی و رفع بدبوئی دهان و در امزجه حاره معین باه مشتهی طعام چون

خنفسا
جعل

خنکات یزدی
خوخ
شفتالو

آب رسیده آنرا گرفته شب بگذارند تا در آن ته نشین و صاف گردد و صبح صافی آنرا بقدر نیم رطل با شکر و یا ترنجبین و یا شیرخشت و امثال اینها بیاشامند اسهال صفرا نماید و جهت رفع اخلاط سوخته حاده نافع مضر مرطوبین و اعصاب سریع التعفن و مورث تبهای مزمن هرچند بعد از یکماه و یا زیاده باشد مصلح آن عسل و مربای زنجبیل و شفتالو کاردی غلیظتر و دیرهضم و با قوت قابضه و نفاخ و مورث قولنج خصوصا خام آن و تلخ آن بدستور و خشک کرده آن قابض و بغایت دیرهضم و چون هضم یابد کثیر الغذا و مانع سیلان فضول بمعده بود و آشامیدن دو اوقیه آب برگ آن و بدستور شکوفه آن با شکر جهت کشتن کرم معده و حب القرع بسیار موثر و طلای آن بر ناف دافع کرم شکم و بر بدن بعد از نوره و خشک آن نیز جهت دفع بدبوئی آن و ضماد شکوفه آن با آب کرنب جهت قطع ثآلیل و ابن رضوان تصحیح نموده که یکدانگ شکوفه آن اسقاط جنین زنده می نماید و روغن دانه آن جهت درد گوش گرمی تفتیح سده آن و درد بواسیر و خارشن مغز آن جهت رفع کندی دندان و یکدرم از استخوان دانه آن جهت اسهال مجرب و چون دانه آنرا در آتش اندازند تا بسوزد پس مغز آنرا برآورده سائیده بر بثوری و جربی که بر سر اطفال و پس گوش ایشان بر می آید بمالند سریع الاثر و مجرب است خوص بضم خاء معجمه و سکون واو و صاد مهمله اسم عربی است برگ درخت خرما و برگ درخت مقل و امثال آنرا که دراز و باریک باشد شامل است خولنجان بفتح خا و سکون واو و کسر لام و سکون نون و فتح جیم و الف و نون و آنرا خسرو دارو و بترکی قره غات و بهندی کلنجن نیز نامند ماهیت آن بیخی است سرخ تیره پرگره تند طعم تند بو و لذیذ و با حدت و آنچه بتحقیق رسیده بیخ درخت تنبول است که بهندی پان نامند و درخت آن کهنه سال خورده باشد و منبت آن بلاد هند و بنگاله است و غلیظ پرگره رخصبی و باریک صلب اعقاربی نامند و این بهتر از اول است و قوت آن تا هفت سال باقی میماند طبیعت آن در آخر دوم گرم و خشک و گویند در سوم افعال و خواص آن مقوی معده و جگر و هاضمه و باه و اعضای باطنی و کاسر ریاح و ماسک بول و جهت صداع صرع بلغمی و تصفیه صوت و سرفه رطوبی و رفع بدبوئی دهان و خوشبوئی آن و دردهای بارد بلغمی و درد کمر و کسر ریاح و آروغ ترش و رفع قولنج و برودت گرده و وجع آن و خنازیر و سرطان و عرق النسا نافع و نگاهداشتن اندکی از آن در زیر زبان رافع سستی آن و باعث سرعت تکلم اطفال و موجب شدت نعوظ و یکدرم سائیده آن با یک اوقیه شیر بز تازه دوشیده جهت تحریک باه مجرب طلای آن با آب و یا روغن زیتون و یا یاسمین زائل کننده کلف است مجرب مضر دل و حجاب سینه و مصدع محرورین مصلح آن صندل و طباشیر و گوشت مرغ فربه و انیسون و حابس بول و مصلح آن کتیرا مقدار شربت آن یکمثقال و نیم و بدل آن دو ... آن است جوارش خولنجان و نسخه آن در قرابادین مذکور شده و عرق آن بسیار لطیف و محلل ریاح و در سائر افعال الطف از اصل آنست و دستور گرفتن آن مانند عرق ... است

فصل الخاء مع الیاء المثناة التحتانیه خیارشنبر بکسر خا و فتح یاء مثناة تحتانیه و الف و رای مهمله و فتح شین معجمه و سکون نون و فتح باء موحده و سکون رای مهمله معرب از خیار چنبر فارسی و بهندی املتاس و کرمالة و کردالة و سیال الانتهی نامند ماهیت آن ثمر درختیست در بزرگی تا بقدر درخت گردکان و برگ آن کوچکتر از آن و اطراف آن تند و چوب آن خالدار و گل آن زرد و شبیه بگل یاسمین و ثمر آن دراز تا بقدر ذرعی و باریک بسطبری ابهامی زیاده بر آن و در جوف آن پرده های خشبی و بر آن رطوبت سیاه چسبنده منجمد که آنرا عسل خیارشنبر نامند و پرده ها را فلوس آن و در بین هر پرده تخمی اندک پهن صنوبری شکل سفید مائل بزردی و مستعمل عسل آنست شیرین طعم بدمزه اندک بو است بهترین آن سیاه براق رقیق القشر رسیده قوی بسیار عسل شیرین کم بوی آنست و باید که در هنگام احتیاج قلم آنرا اندک بآتش گرم کرده شکسته عسل آنرا از آن جدا نمایند و با روغن بادام چرب کرده استعمال کنند نه آنکه خواهند زیرا که اگر بیشتر اخذ نمایند ضعیف میگردد قوت آن طبیعت آن معتدل گرم و تر و گویند معتدل در گرمی و تری افعال و خواص آن ملین سینه و طبع و مسکن حدت خون و منقی عصب و محلل اورام حاره دهان و حلق و احشاء غیرها و مسهل برفق و بغایت حتی زنان حامله و اطفال را مناسب مجرب است اسهال آن بجذب بلزوجتی است که دارد و با دویه مناسبه هر خلطی مسهل آن و لیکن بطی العمل و با تمر هندی مسهل صفرای سوخته و با ترید مسهل بلغم و با سنا و آب کاسنی و آب برگ بید و آب شاهتره مسهل سودا و با لعابیه مثل لعاب ریشه خطمی و بهدانه و بزرقطونا و روغن بادام جهت تفتیح سده امعا و جگر و منضج مواد و آب برگ کاسنی و عنب الثعلب و کشوث جهت تفتیح سده جگر و درد آن و یرقان و رفع تبهای حاره و غرغره آن با آب گشنیز تازه رادع خناق و صعب و محلل آن بدستور و آب انگور و شیر منفجر کننده و محلل آن در انتها و طلای آن جهت درد مفاصل و نقرس و تلیین اورام و همه صلابات خصوصا با آب برگ عنب الثعلب نافع مضر معده و مغثی مصلح آن مصطکی و انیسون و مورث مغص و سحج بسبب چسبیدن آن بامعا مصلح و مانع چسبیدن آن روغن بادام است که بدان چرب کرده و یا بر آن چکانیده بنوشند مقدار شربت آن از پنجمثقال تا بیست مثقال و بدل آن سه وزن آن مویز بیدانه با اندکی تربد و نیم وزن آن ترنجبین است و گویند شاییدن عسل آن باعث دفع قوت آن و شدت التزاق آن بروده میشود

خوص
خولنجان

خیارشنبر

واستعمال تازه آن که یکسال بران گذشته باشد مورث بول الدم وگل آن نیز ملین طبع چون طبخ نمایند و با روغن بجز اسند و مربای گل آن که بدستور گل بنفشه و ورد احمر ترتیب
دهند یعنی گل انگبین آن نیز ملین و برگ نورسته آن نیز ملین است و همچنین خام نارس و ثمر آن که ورق کرده پخته با روغن اندک بریان نموده بمقدار ده مثقال تا بیست مثقال
بخورند و دانه آن از پنج عدد تا هفت عدد که کوبیده باشند مقئ قوی و خوردن پوست سیاه مسحوق آن با زعفران و شکر و گلاب جهت عسر ولادت و اخراج مشیمه مجرب و آن
اند وضماد آن رافع قوبا و حب الرشنبر و شراب لعوقات و نقوعات و مطبوخ و معاجین آن در قرابادین ذکر یافت **خیری** بفتح خا و سکون یا مثناة تحتانیه و کسر را
مهمله و یا آخر حرف لغت یونانیست بفارسی شب بوی نامند جهت آنکه بوی آن در شب ظاهر میشود و در عراق عرب منثور خوانند **ماهیت** آن از جمله گلهای خوشبوی
واصناف بری و بستانی و سفید و زرد و سرخ و بنفش میباشد و از مطلق آن مراد زرد آنست و مراد از بری قسم سرخ آنست و غیر خزامی است چنانچه گذشت و تبدیل نام گل
که در هندی میشود و در حرف الشین انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد **طبیعت** مجموع آن در دوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن محلل و ملطف و جالی و مدر و جاذب از عمق
بدن و مسکن خواق و آشامیدن سه درهم از آب آن بدستور سائیده آن مدر حیض و مفسد جنین و مخرج مرده آن و مشیمه و تخم و بیخ آن را نیز همین اثر است و اکتحال آن جهت بیاض چشم و ...
گل آن محلل بلغم از دماغ و ریاح غلیظه و روغن آن که بطریق روغن گل ترتیب دهند بسیار گرم و محلل و سعوط آن جهت تفتیح سده دماغی و آشامیدن حمول آن مدر حیض و مخرج جنین
وطلای آن جهت ورم رحم و مفاصل و تقویت موی وطلای آن با عاقرقرحا و تخم الجزر و برگ جهت تقویت باه مقدار شربت آن تا چهار درهم و بیخ آن با سرکه جهت صلابت سپرز
طلاء نافع و چون با خل مرهم کنند جهت ورم صلب و مفاصل و رحم و گشودن حیض با موم و روغن جهت شقاق پستان و مقعده و ضماد مطبوخ آن جهت درد دندان بارد
وجلوس در طبیخ خشک آن و همچنین حمول آن جهت ادرار حیض و اخراج جنین میت و مشیمه نافع **خیزران** بکسر خا و سکون یای مثناة تحتانیه و سکون زای معجمه و فتح
رای مهمله و الف و نون بفارسی خیزران و بهندی بینت نامند **ماهیت** آن نباتی است برگ آن شبیه برگ نخل و کوتاه تر از آن و ثمر آن نیز شبیه ثمر آن و کوچک مدور و ...
با عفوصت و در خوشه بزرگی و بعضی مردم میخورند آنرا و سه نوع میباشد یکی شاخهای آن راست و قوی و سطبر بقدر ابهامی و زیاده بر آن و بندهای بعضی بسیار طولانی
و خوشرنگ و خوش جوهر و در زیر بادات هند خوب میشود و نصاری از آن چوبدستی میسازند و بقیمت اعلی میفروشند و نوع دوم آن بیاره دار و سطبر کشتی و طولانی و خاردار و ...
پوست آن سطح کرسی و پالکی و چهار پایه و دروازه و پنجره و غیرها میبافند و این نوع در هند و بنگاله و زیر بادات بسیار میشود و لیکن در زیر بادات بهتر و پوست ...
جوهردار و بعضی دهات بجای ریسمان همین را مستعمل دارند در بستن سقفها و خانهای کاهی و غیرها و نوع سوم باریکتر از نوع دوم و بی خار و بی ثمر و بندهای آن طولانی
و گرههای آن از هم دور و این نوع در سلهت که بسمت شمال و شرق مرشد آباد و پانزده شانزده منزل فاصله از آن واقعست بهم میرسد و در کنار آبها میروید و بجای دیگر نمیشود
و مردم آنجا پوست این نوع را بطول جدا کرده و تراشیده از آن فرشی میبافند که سیتل پاتی مینامند یعنی فرش سرد و خنک زیرا که سیتل بلغت هندی یعنی سرد و پاتی بمعنی فرش است
و بعضی از آن بسیار باریک و تنک میسازند بحدیکه میگویند بسبب باریکی و املسی ... بدان راه رود و بالجمله بهترین فرشها است از برای ایام گرما و لیکن سوای بلاد که
هوای آن مرطوب باشد مانند سلهت و بنگاله دراند ... مانند و زود شکسته و برطرف میگردد مانند بلاد حاره یابسه و در غیر سلهت دیگر جا فرش آنرا بدان خوبی نمیبافند
و نمیشود و مخصوص بدانجا است **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن آشامیدن سائیده آن جهت قطع نزف الدم و طلای آن
رادع و محلل اورام و مورچه گزیده و از خواص آنست که چون در جامه گذارند ارضه با آن ضرر نمیرساند **باب هشتم در بیان ادویه که حرف اول آنها**
دال مهمله است فصل الدال مع الالف داذی بفتح دال و الف و کسر ذال معجمه و یا و بدال مهمله نیز آمده بلغت فارسی ...
نامند **ماهیت** آن قسمی از میوه فاریقون است و مراد از مطلق آن داذی فارسی است و آن دانه ایست مانند جو و باریکتر و درازتر از آن و طعم آن تلخ و ...
و تیره رنگ ... رطوبات دهان و کرم معده و آشامیدن دو درم سفوف ... کرده آن با روغن زیتون جهت بواسیر و جلوس در طبیخ آن جهت علل مقعده و رحم و بروز آن ...
که ... مصلح آن ... بواسیر و مورث دوار و مصلح آن خمیره بنفشه و یا اهلیله و یا قند بدل آن در تحلیل صلابات چهار دانگ وزن آن با ...
و دو ثلث آن ... مقدار شربت آن تا دو درم و زیاده بر آن کشنده و اصلاح آن بقی و اسهال و شیر تازه دوشیده و چیزهای حریف **دارچینی**
بفتح دال و الف و را و کسر صاد مهملتین و سکون یای مثناة تحتانیه و کسر نون و یا معرب دار چینی فارسی است یعنی دار بفارسی بمعنی درخت و چوب است ... **ماهیت** آن
شاخهای درختیست ... آن جزیره سیلان که سراندیب نیز نامند و شمالی آنست ... جزیره ایست از جزائر ... در زیر باد و آنچه در اصل سیلان میشود بسیار خوشبو و شیرین ...

خیری

خیزران

داذی

دارچینی

دار

و نازک و بسیار بهم پیچیده و بلند تا دو سه ذرع و راست خصوص که از شاخهای نورسته آن جدا شده باشد و از سیلان گذشته بتدریج ضخیم و کم طعم و کم بو و قلمهای آن کوچک میشود و آنچه تا کلیج
والجن و بندر کوچی میشود از آن نیز دارچینی مینامند و **لیکن** بخوبی سیلانی نیست و از کوچی گذشته تا کوکن بتدریج ضخیم و لعابی میشود و آنچه ضخامت آن کمست قرفه و ضخیم آنرا سلیخه
و بهندی هردوار ... نامند و در جزیره کوه ملاحه نیز جنسی ضخیم بدطعم کریه الرائحه شد بو قریب ببوی ... میشود و از بعضی ثقه شنیده شده که در جزائر شهر ... که در عرض سی
و کسری از درجات عرض جدید جنوبی خط استوی واقعست نیز دارچینی خوب مانند سیلانی بهم میرسد و لیکن بقدری کمی و بکثرت و فور سیلانی نیست و در بلاد دیگر هیچ
جا بهم نمیرسد و درخت آن بقدر دو و نیم قامت مانند درختهای کوهی و جنگلی است کج و شاخهای آن پهن بعضی بر زمین افتاده و برگ آن شبیه برگ ...
بید و از برگ بید اندک عریضتر و کوتاه تر و گل و ثمر آن فی الجمله شبیه بحب بلسان و طعم و رائحه آن قریب بطعم و رائحه دارچینی و دستور اخذ آن آنست که هر سال ...
کهنه درخت آنرا می برند و چون شاخهای تازه روئیده بلند شد نزدیک برسیدن و سخت شدن آنرا از طول شق میکنند و چند روز میگذارند چون پوست آن ...
تابش آفتاب جدا و پیچیده شد اخذ مینمایند بهترین آن سیلانی با وصاف مذکوره است و از شخصی ثقه مسموع گشت که در جوف چوب درخت آن قدری کافوری ...
و اخذ مینمایند و ریشهای درخت آنرا نیز در آب جوش داده از آن کافور بعمل می آورند **طبیعت** آن در آخر دوم گرم و خشک و قوت آن تا پانزده سال باقی
میماند **افعال و خواص آن** بغایت ملطف و مفتح و مفرح نفس و منضج عفونت اخلاط و تریاق سموم حیوانی و نباتی و معدنی و حافظ قوتهای نفسانی
و حیوانی و طبیعی و جالی باصره و محلل ریاح و مواد بارده و مجفف رطوبات دماغی و نزلات بارده رطبه و امراض بارده دماغیه و مدر بول و حیض و مسقط جنین و مقوی
باه و جهت خفقان و وحشت و وسواس و جنون و تقویت اعضای رئیسه و معده و جگر و رفع بدبوئی دهان و سرفه رطوبی و ربو و تصفیه صوت که از بلغم غلیظ باشد
و رفع رطوبات لزجه ناخنه قصبه ریه و حنجره و تنقیه صدر از آنها و تفتیح سده جگر و استسقا و عفونت جهتها و سموم هوام بارده از عقرب و غیره شرباً و ضماداً و حمولاً و در ...
اعضاء الراس طلای آن بر پیشانی و صدغین جهت صداع بارد و بدستور روغن و عطر آن العین طلای آن بر پلک چشم جهت اختلاج آن و اکتحال آن جهت تقویت باصره
و رسانیدن اثر ادویه بطبقات عین اعضاء الغذاء و غیرها آشامیدن مطبوخ آن با سرکه و مصطکی جهت خواق رطوبی و با پوست هلیله کابلی جهت استسقای لحمی و زقی
وضماد آن جهت رعشه و دفع لرزتهای بلغمیه و سوداوی و دوائه بواسیر و تسکین وجع آن و لسع عقرب و طلای مضوغ آن بر حشفه جهت التذاذ جماع و مطبوخ آن
با عسل جهت بثور لبنیه و کلف و با سرکه نیز مضر محرورین و مصدع و مضر مثانه مصلح آن کتیرا و اسارون مقدار شربت آن از دو درم تا پنج درم بدل آن در تحلیل
و تلطیف و تقویت اعضا مثل وزن آن اهل و کبابه و در اصلاح ادویه سلیخه و در باه خولنجان است **و دهن آن** بسیار گرم و خشک در سوم **افعال و خواص آن**
جهت رعشه و ثقل سر و صداع بارد و اوجاع ارحام شرباً و طلاءً و زیتها و یا با پیه و زیت و موم و زرده بیضه مرغ و عرق آن سریع الاثر تر از جرم آن عطر آن
جهت ثقل سامعه و آشامیدن آن جهت تقویت هاضمه و تحلیل ریاح معده و یرقان و بواسیر نافع و جوارش دارچینی و حب و حسو و حلوا و دوا و دهن و سفوف
و عرق و عطر آن در قرابادین ذکر یافت **دارشیشعان** بفتح دال و الف و رای مهمله و کسر شین معجمه و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح شین معجمه و عین مهمله
والف و نون اسم فارسی است و آنرا قندول و عود البرق نامند جهت آنکه چون برق و قوس قزح بآن برسد خوشبوتر از عود هندی میگردد و بهندی آنرا کای ...
بفتح کاف و الف و کسر یا و فتح با و ها و لام و در آخر کاف هین بنون نیز نامند بهترین آن صلب و سنگین و خوشبو و خوش طعم آنست **ماهیت** آن پوست سطبری است مانند ...
مائل بسرخی و بعضی سرخ خوشبو با حرافتی و عفوصتی و درخت آن خاردار و کوتاه و چوب آن با حرافت گل آن زرد خوشبو و تند و بهترین آن پوستهای ضخیم ثقیل الوزن
خوشبوی سرخ آنست که در طعم آن تلخی و حدتی باشد و نوع املس آن بسیار تلخ و سفید آن بی بو **طبیعت** آن گرم در اول و خشک در دوم با قوت بارده و قابضه و گویند
گرم و خشک در دوم و بعضی سرد دانسته اند و قوت آن مدتی میماند **افعال و خواص آن** محلل و قابض و مانع نزلات و دافع درد سر بارد و وسواس سوداوی
و محلل ریاح و مجفف رطوبات غلیظه و مقوی اعصاب و رافع استرخای آنها و جمیع اعضا و مثانه و مفتح سدد و مسقط دانه بواسیر و معین بر اخراج جنین التقد و آشامیدن
آن با دارچینی جهت سعال رطوبی کهنه و تپ و بواسیر و سیلان منی المعده آب مطبوخ یکدرم آن با شکر جهت دفع درد معده بارد و مایوس العلاج و تنقیه آن مجرب الفم مضمضه
بطبیخ آن جهت حفظ صحت دندان و با شراب جهت دفع قلاع و قروح خبیثه و ساعیه دهان و چون کوفته با سرکه سرشته بر دندان موجع گذارند جهت تسکین وجع آن
و سنون آن جهت تعفن لثه بسیار موثر الانف چون نرم کوبیده و بفتیله آلوده در بینی گذارند جهت دفع بدبوئی بواسیر الانف الاذن با روغن خیری در گوش جهت درد آن

دارشیشعان

نزف الدم وغیره وآشامیدن طبیخ آن قابض وقاطع نزف الدم ونفث آن ورافع سستی اعصاب ونفض اخلاط وحابس اسهال وجهت عسر البول القروح طلای آن جهت قروح متعفنه
وذرور آن جهت قروح رطبه اطفال وغیر آنها الرحم فرزجه آن جهت اسقاط جنین ورفع عسر البول ونشف رطوبات غلیظه واعانت حمل زنان بعلاج نافع وذرور آن جهت تجفیف
قروح مذاکیر ومنع سعی وتحلیل صلابات آنها مقدار شربت آن تا ده درم است مضر سپرز وجگر مصلح آن دوقو ومصطکی بدل آن بوزن آن اسارون ودو ثلث آن زراوند
مدحرج ونصف آن درونج است وبالخاصیت جهت قروح عجان که مابین خصیه ومقعده است نافع وگویند از خواص آنست که چون شاخ آنرا باکند بخور کنند ودر لته
بسته در شب چهاردهم ماه قمری در تحت جامه خواب شخص حاجتمند گذارند در خواب شخصی را بیند که از حاجات وجواب گوید وروغن شگوفه آن که دهن القندول نامند که بطریق
روغن گل بنفشه وبادام گیرند وبجای بادام کنجد مقشر باشد بسیار خوشبو وآشامیدن نیم اوقیه آن باشراب زردک یا میبه جهت تقویت فم معده وحقنه آن با ادویه
حابسه جهت اسهال رطوبی وطلای آن جهت فالج وشقیقه امراض دماغی وعصبانی وتفتیح سدهٔ دماغی وتقویت پردهای آن وتقویت باه ونعوظ وتحلیل ریاح واورام

دار فلفل

صلبه نافع **دار فلفل** بفتح دال مهمله والف ورای مهمله وکسره وفا وسکون ولام بعد از فای اول ودوم بفارسی نفل دراز وبهندی پیپل وپپلی نامند **ماهیت** آن ثمر
نباتیست بیاره دار وبرگ آن شبیه ببرگ تانبول وازان اندک کوچکتر وباحدت تلخی وثمر آن طولانی شبیه بشاه توت وسیاه رنگ وکوچکتر از آن وخشک وانتهای آن
کوچک وسبز رنگ وپیوسته بهم وبالای آنها غلافی رقیق وپردهای سیاه رنگ در میان آنها وطعم آن تند وبا اندک تلخی وحدت تلخی وحدت پوست آن زیاده از دانه آن
وبیخ آن که بلدار منشعب پوست آن اغبر ومغز آن سفید وریشه دار وتند طعم وفلفل مویه عبارت از آنست ودر حرف الفا انشاء الله تعالی خواهد آمد **طبیعت** آن
در آخر دوم گرم وخشک وبعضی در اول سوم گفته اند **افعال وخواص آن** محلل مواد بارده ورباح ومفتح سده جگر وسپرز وهاضم طعام ومقوی معده ورافع
قی وخوشبو کننده دهان ورحم ومسخن احشا ومحرک باه وزیاده کننده منی ومدر بول وحیض ومسقط جنین وجهت فالج وصرع وسرفه بارد رطوبی ونقرس وعرق النسا ونفخ
نشستن گزیدگی عقرب ورتیلا وتنویر اخلاط بدن وبالجمله امراض بارده رطبه را مفید واکتحال آن که در جگر بز گذاشته ویا کوبیده بر آن پاشیده کباب کرده باشند جهت شبکوری
وطلای آن باروغن جهت نهش عقرب ورتیلا وافعی نافع ودر امر باه قائم مقام زنجبیل مقدار شربت آن تا یکمثقال مضر سر ومصدع مصلح آن صمغ عربی وصندل وگلاب

دار هلد

بدل آن بوزن آن فلفل سفید وگویند بوزن آن زنجبیل وزرنباد است بالسویه **دار هلد** بفتح دال ورای مهمله وفتح ها وسکون لام ودال مهمله آنرا دارچوبه وبهندی دارهلد
نیز نامند **ماهیت** آن درختیست هندی چوب آن زرد وگویند رسوت که حضض هندی باشد عصاره آنست چنانچه در حرف الحا در حضض ذکر یافت **طبیعت**
آن گرم وخشک **افعال وخواص آن** محلل ورادع ونیز هاضم اعضاء الراس جهت امراض سر وگوش ودهان نافع وطعم دهان را نیکو گرداند اعضاء آلات
التنفس جهت تنقیه صدر وحبس البول المری والجروح والقروح وغیر آن جهت تب بلغمی واندمال جراحات وقروح وجرب وخارش شرباً وضماداً مؤثر ودهن ومرهم آن

دانج ابروج
انگک

در قرابادین ذکر یافت در ادهان ومراهم **دانج ابروج** بفتح دال والف وفتح نون وسکون بای موحده وضم رای مهمله وسکون واو وجیم ودانگ افرنگ نیز نامند
وبشیرازی انگک **ماهیت** آن تخم امرود جبلی است بزرگتر از بندق مایل بمثلثی شکل پوست آن سیاه رنگ ومغز آن سفید وشیرین وگند آنرا برشته مقشر نموده نقل سازند
نبت آن کوه گیلویه از توابع ولایت فارس وجای دیگر نیز میشود **طبیعت** آن در اول گرم ودر رطوبت ویبوست معتدل وبرشته آن مایل بیبوست **افعال و**
خواص آن موافق سینه وحنجره واعصاب متشنجه ومبهی ومسمن ومدر بول وغذائیت بر آن غالب وآشامیدن شیرهٔ آن که بکوبند ودر آب شیره آنرا بر آورند جهت ادرار

دانک

حیض مفید واکثار آن مفسد معده مصلح آن شیر نیبا است **دانک** بفتح دال والف وفتح نون وکاف **ماهیت** آن صاحب تحفه نوشته که امین الدوله گوید که تخمی
شبیه بنخود سرخ وازان ریزه تر وگیاه آن بقدر شبری ودر کوهستان طبرستان ونواح آن یافت میشود **طبیعت** آن گرم وتر **افعال وخواص آن**
جهت علل بلغمی وسوداوی نافع وچون پنجاه درم آنرا تا صد درم بادو چندان آرد گندم نانبا ترتیب داده تناول نمایند در تسمین بدن بیعدیل وفرزجه آن در

دباء
کدوی رومی

اعانت بر حمل مجرب ومخرج جنین است **فصل الدال المهملة مع الباء الموحدة** **دباء** بضم دال مهمله وتشدید بای موحده مفتوحه والف ممدوده
وخفای همزه نوعی از قرع است که بفارسی کدوی رومی نامند **دب** بضم دال مهمله وسکون بای مشدده بفارسی خرس وترکی ایو وبهندی ریچه وبهال نیز نامند

دب
خرس

وبتازی آنرا بعربی فاره گویند **ماهیت** آن حیوانیست معروف مجبس نر وشدید القوه از حیوانات امثال خود وکثیر الکف از انسان وذکی وقابل تعلیم ومحاکی انسان
وبدو پا ایستاده نیز راه میرود وعصی بدست گیرد وراه میرود ودویدن ودست میزند وسنگ می اندازد وخون آن کثیر الزوجه است وگویند صورت بچه آن حین الولادت

بدون سبب معلوم منکر دو وچون مکرر آنرا بلیسد لزوجت آن کم گردد وصورت آن ظاهر میشود **طبیعت** آن گرم وکثیر الرطوبت وگوشت آن لزج وپیه آن یابس المزاج
افعال وخواص آن زهره آن مفتح قوی آشامیدن یکدانگ آن باعسل جهت صرع وباسکنجبین وباعسل فلفل جهت درد جگر بارد واستسقای لحمی نافع
ونیم مثقال آن جهت قولنج ودوا بغایت نافع واکتحال آن باعسل وآب رازیانه جهت قوت بصر ورفع بیاض وروئیدن مژه وطلای آن بشرط مداومت تا نیم مرتبه
باعسل وفلفل جهت قروح اکله وخرازه وروئانیدن موی مجرب وپنیر مایه آن جهت فربه کردن بدن مؤثر وآشامیدن آن بقدر یک مثقال جهت صرع بلغمی واکتحال
آن بعد از کندن شعر منقلب مانع روئیدن آن وطلای آن بر بدن مانع روئیدن موی بر آن وبر دمل باعث سرعت نضج آن وپیه آن در سوم گرم وخشک وضماد
آن جهت درد مفاصل مزمن ونرم کردن اعصاب واعضای متحجره وبیرون رفتن وشکستن استخوان وکوفتگی اعضای وبر سینه جهت سرفه بارد وبر برص وداء الثعلب
وطلای آن بر بدن اطفال حین الولادت جهت عدم ضرر از مضرتهای خارجی مؤثر وچون جوف انار را تمامی خالی کرده باهم وزن آن روغن زیتون در آن گذارند
وبآتش گرم کنند جهت روئانیدن موی ابروی وداء الثعلب بواسیر ونواصیر وسعفه نافع وپوست آن بسیار خشک ونشستن بر آن جهت فالج ونقرس رطوبی وصاحب
قشعریره وچون خصیه آنرا شکافته مازو وسماق بر آن پاشیده خشک کنند وسائیده بخورند جهت دفع اسهال بغایت نافع وضماد سرگین آن محلل خناق واورام وخوردن
آن جهت رفع مغص وبخور موی آن جهت گریزانیدن هوام مؤثر وتعلیق چشم راست آن باعث گریختن وحوش وتعلیق هر دو چشم آن در لته بسته بر گردن صاحب تب

دبس
دوشاب

ربع رافع آنست **دبس** بکسر دال وسکون بای یکنقطه وسین مهمله بفارسی دوشاب نامند وشیل ودوشاب انگوری وخرمای وتوت سفید وامثال اینها است واز مطلق آن
مراد انگوری وخرمای است **ماهیت انگوری** آن آنست که آب انگور شیرین رسیده را گرفته صاف نموده طبخ نمایند تا آنکه ربع آن برود پس بر آن خاک خاصی
که خاک دوشاب نامند وگویند که خاک رسته است میریزند ومیگذارند تا دردی آن ته نشین وشیرین گردد تا خاک بر آن نریزند خوب شیرین نمیگردد بلکه اندک طعم
ترشی دارد واندک ناصاف است خاک تازه آن موسوم برب عنب ومیپختج است ودر قرابادین در عنب نسخ آن بتفصیل ذکر یافت وخرمای آن انواع از
مطبوخ وغیر مطبوخ وغیر مطبوخ آنست که خرماهای رسیده را گرفته در آب جوش میدهند تا حلاوت وشیره آن در آب آید پس صاف نموده طبخ مینمایند تا غلیظ گشت
هیچ گردد وسیلان آنست که خرماهای بسیار رسیده را بالای هم جمع مینمایند ودر جلتها کرده وآنچه شیره از ثقل آنها بر هم نشسته تراوش کند وبرآید گرفته اندک
طبخ مینمایند تا غلیظ وقریب بانجماد گردد ویا آنکه در ظرف سرگشادی کرده بر بالای آن پارچه تنکی انداخته بر آفتاب میگذارند تا غلیظ وقریب بانعقاد رسد واین
بهتر والطف از مطبوخ آنست واز توت آنست که آب توت سفید شاداب را گرفته بآتش ملایم طبخ میدهند تا غلیظ گردد وبدین دستور دوشاب هر چیز را که خواهند
اخذ مینمایند **طبیعت** دوشاب انگوری در دوم گرم ودر آخر اول تر **افعال وخواص آن** مولد خون صالح ومسمن بدن ومفتح سدد وباشبت جهت
صرع وباافتیمون جهت وحشت وجنون وبامغز قرطم جهت دفع شری در همان روز وباانجیر وحلبه جهت سعال مزمن ودرد سینه وبااندک زعفران جهت دفع هم وغم
وغضب شدید وباشیر تازه دوشیده واندک بادام جهت خفقان وهزال مفرط وضعف احشا عجیب الاثر وبااندک سرکه جهت یرقان وسپرز وباماء الشعیر جهت تفتیت
حصاة وادرار بول وضماد مطبوخ آن باخطمی جهت تحلیل اورام وگشودن دمل نافع مقدار شربت آن از دو مثقال تا بیست مثقال واکثار آن محرق خون ومصدع
مصلح آن تخم ریحان وخشخاش است شیخ الرئیس فرموده که باآب سیب وقدری برگ ریحان واندک حرمل قائم مقام خمر است الا در اسکار **طبیعت** خرمائی
آن در دوم گرم ودر اول خشک **افعال وخواص آن** کثیر الغذا وملین طبع ومبرد المزاج وبلغمی جهت فالج ودرد مفاصل وسرفه بارد وتقویت باه
بارد المزاج وطلای آن بتنهائی ویا با قسط ونمک جهت دفع کلف وباشونیز جهت جمود اعضا از سردی هوا مانع که بر بدن بمالند ودر جای گرم مانند حمام وغیر

دبق

آن نشینند ومحرق خون ومولد خلط جگر سوداوی مصلح آن سرکه وبادام وخشخاش وسکنجبین وترشیها است **دبق** بکسر دال وسکون بای موحده وقاف
وآنرا قسوس نامند وبفارسی مویزک عسلی وکشمش کاولیا **ماهیت** آن دانه ایست از نخود کوچکتر وسبز رنگ وچون خشک گردد پوست آن درهم پیچیده ومائل بسیاهی
شود ودر جوف آن رطوبتی چسپنده باشد ودانهای آن بقدر خشخاش وگیاه آن از درخت امرود وغیرهمان متکون میگردد وچند شاخ از یک مکان میروید وبرگ آن
شبیه ببرگ مورد وانار ولطیف باشد وسبز نرم رنگ وبهترین آن تازه املس مدور آنست که لون اندرون آن کراثی وبیرون آن مائل بسبزی وگاهی سرخ میباشد **طبیعت**
آن گرم در آخر دوم وخشک در اول بارطوبت فضلیه غیر از جه وبعضی در سوم گرم وخشک دانسته اند وقوت آن مرکب از جوهر حار هوائی وبارد مائی واندک جوهر قابض

ارضی و بعد و رود و بیدن از هر یک فعل مختص بدان ظاهر میگردد **افعال و خواص آن** ملطف و محلل و ملین و گدازنده رطوبات رقیقه و غلیظه و جاذب آنها از عمق بدن
و چون در آب گرم بخیسانند و پوست تخم آنرا از عسل آن افشرده صاف آنرا با مغز کردکان یا مغز دانه بیدانجیر سرشته بنوشند که دستور آشامیدن آنست جهت تنقیه سودا و بلغم
و تفتیح سده و عرق النسا و نواصیر و امراض بارده نافع و طلای آن منضج و منفجر و جمع کننده مواد اورام و مسکن دردهای بارده و با رازیانج و موم جهت نضج و ملطف و شرای بلغمی و تلیین
مفاصل و بدستور با زرنیخ جهت شرای بلغمی و تلیین مفاصل و باکندر جهت قروح خبیثه و با زرنیخ و زفت جهت قلع ناخن و با آهک و آب انگور و عسل جهت رویانیدن آن
و با حنا جهت سعفه و ابریه و با روغن گل جهت دراز کردن موی و جوشانیده آن در آب آهک جهت تحلیل اورام سپرز موثر و ممزوج آن با آهک جهت ازاله طحال و جذب
جالب رطوبات غلیظ از عمق بدن نافع مضر و مصلح آن بادرنجبویه مقدار شربت آن تا یکمثقال زیاده آن مورث مغص و دوار و ثقل اعضا بدل آن در تحلیل نصف وزن
آن اشق و چهار دانگ آن بادام و در سایر افعال هموزن آن علک قرقر و چون دبق را با عسل و دوشاب سپستان طبخ دهند و مانند خیاطه باریک ساخته بر روی اشجار اندازند
طیور یکه بران نشینند پاهای آنها چسپیده صید کرده شوند و چون با قرقر بیامیزند باعث شدت رنگ آن گردد و در سایر عملها نیز بسیار دخیل است **دبید ربا** بکسر
و کسر بای موحده و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح دال مهمله و الف و کسر رای مهمله و فتح یای مثناة تحتانیه و الف لغت هندی مشتق از فارسی است **ماهیت** آن گیاهیست
هندی ساق آن بقدر ذرعی و خشبی و اسافل شاخها خاردار و برگ آن ریزه و بسیار سبز و شبیه برگ بهار و نوعی از بابونه است و ثمر آن بشکل شبیه ثمر گیاه پنبه و باندک
تلخی و حدتی شبیه بحدت ابهل و چون داخل اطعمه کنند خوش طعم میگرداند و برگ تازه آن طیب الرائحه چون بخایند دهن را ... **طبیعت** آن در دوم گرم و در سوم
خشک **افعال و خواص آن** قابض و معطش و محرق جهت لقوه و فالج و تقویت معده و نقرس و امراض بارده مثمر و ضماد او جهت ... معده و سنگ مثانه
... محرک باه مضر محرورین مصلح آن بقول بارده و رائحه آن باعث حرقت چشم و اوبان بوئیدن آن مسقط شعر اجفان و خوردن تازه آن با سرکه کاسر حدت
و لدغ آن و مقوی معده مقدار شربت از تخم و برگ آن تا سه درهم و مسواک بچوب آن جهت استحکام لثه و تحلیل رطوبات لهاة موثر **فصل الدال المهملة**

مع الجیم **دج** بفتح دال مهمله و جیم بفارسی کبک دری و بشیرازی طیهو و در تنکابن کوه کوک نامند **ماهیت** آن مرغیست از طاوس کوچکتر و خاکستری رنگ
مخطط بخطوط سفید بسیار ... و در کوههای بسیار سرد میباشد و بهترین طیور بری است و بعد از ان تیهو و بعد از آن حجل و دراج و طیهوج و شغنین و جوجه کبوتر و ...
و فاخته است **طبیعت** آن گرم مائل باعتدال و الطف **افعال و خواص آن** و افعال از کبک قویتر و بخور آن بالخاصیت جهت دفع طاعون و ...
و ... آن باعث یمن و برکت گفته اند **دجاج** بکسر و فتح و ضم دال مهمله و فتح جیم و الف بفارسی مرغ خانگی و بهندی ککری و مرغی و بعربی نر آنرا دیک و بفارسی
خروس و بهندی ککر ... و مرغابی نامند **ماهیت** آن حیوانیست اهلی و غیر اهلی خانگی و جنگلی معروف **طبیعت** جوان فربه اهلی خانگی آن در آخر اول گرم و در
رطوبت معتدل و مرغ بچه از ان ارطب برطوبت فضلیه و حرارت دیک یعنی نر نسبت بدجاج یعنی ماده کمتر و یبوست بران غالب و خروس بچه اعدل مائل برطوبت
و قول ببرودت خروس بچه خلاف قیاس و تجربه است چه لحوم همه طیور غیر مائی حار اند و میتواند بود که وجه شبه کسانیکه آنرا بارد گفته اند آن باشد که دیده و یا شنیده
که اطبا خروس بچه را در حمیات صفراویه و امراض حاره تجویز نموده بخلاف مرغ بچه و ایشان بدون تامل توهم نموده باشند که چون طریق معالجه بضد است پس
بسبب سردی مزاج خروس بچه است و گرمی مرغ بچه و حال آنکه چنین است بلکه بجهت حرارت مزاج خروس بچه پیه و چربی در ان تکون نمی یابد و استحاله بصفرا یافته
مزید علت شود بخلاف مرغ بچه و مرغ غیر اهلی جنگلی که در بعضی صحراها چنانچه در بنگاله و جنگل و صحرای اطراف سکری کلی بسیار است بشکل و جثه مثل مرغ اهلی میباشد
و نوع بزرگ آن که بهندی کهنک نامند سرد و نوع گرم و تر و خشکتر از اهلی خانگی اند **افعال و خواص آن** مهرای آن کثیر الغذا و لطیفتر از اکثر طیور و مولد
خون صالح و زیاده کننده عقل و منی و غیر مهرا لحم آن بخلاف آن و گوشت آب خروس پخته سالخورده محلل و ملین طبع و مخرج سودا و جهت قولنج بسیار مفید و بهتر آنکه بگیرند خروس
پیر سالخورده را و ذبح نموده با آب بسیار طبخ نمایند تا مهرا گردد و آنگوشت آنرا با قدری سفایج طبخ نمایند تا بقوام آید و نیم گرم بیاشامند اخراج مواد سوداویه بنیکوئی نماید
و مرقه جوجه جهت ابدان سقیمه و ناقهین و صاحبان التهاب معده و حمیات صفراویه نیز و جهت تعدیل فضول و تلیین طبیعت بدستور تغذیه بدان نافع و گفته
فراریج مسهل اند و دجاج ممسک و چون خروس پیر را بسیار بدوانند تا خسته گردد پس ذبح نمایند و شکم آنرا بشکافند و آنچه در جوف آنست بر آورند و در ان نمک و سفایج
و شبت پر کنند و با آب بسیار طبخ دهند تا مقدار کمی بماند و شب زیر آسمان گذارند و صبح بیاشامند اسهال کیموس غلیظ تازه نماید و جهت حمیات دوریه مزمنه و رعشه

دبید ربا

دج
کبک دری

دجاج
مرغ

و درد و وجع مفاصل و انتفاخ معده و ... قولنج و دفع سموم مشروبه موافق و بعضی با آن ... باثبت و یا هرسه نیز اضافه مینمایند و این اقوی است و افعال مذکوره
در اسهال بلغم و گوشت خروس جوان زیاده کننده و صاف کننده منی و مصفی رنگ رخسار و صوت است و خروس بچه جهت ناقهین و امراض حاره و مرغ بچه و مرغ جوان
نیز جهت تسمین بدن و رفع هزال و تصفیه رنگ رخسار و صوت و زیاد کردن جوهر دماغ و فهم و منی و رفع خیالات فاسده و بخته آن با روغن تازه جهت سرفه یابس و مدر
عرق و گوشت ... آن هر روز تا یکهفته با نان میده جهت رفع زردی رخسار که سبب آن معلوم نباشد مجرب و کباب آن جهت دفع خواهش گل و امثال آن و موافق معده
رطب و جگر آن کثیر الغذا و مسمن و دیر هضم و مغز سر آن با حرارت معتدله و رطوبت لزجه و آشامیدن نا بخته آن با شراب جهت گزیدن هوام و نفث الدم و رعاف که از جانب دماغ باشد
مجرب و بخته آن جهت زیادتی جوهر دماغ و تقویت قوت مفکره و نیکوئی ذهن و تصفیه صوت و ادمان باعث بلادت و پیه آن جهت تلیین صلابات و مواد سوداویه و طلای بگرم
آن بر سر جهت مالیخولیا و سعفه و شقاق و جمیع امراض یابسه عجیب النفع خصوصا که سه مرتبه پس هم بمالند و پیه دجاج معلوف ... اقل دوازده روز جهت ابتدای ...
و پرده میان سنگدان خروس را چون خشک نمایند و سائیده با شراب بنوشند جهت وجع معده و ضعف آن و ذرب مجرب و جوارش معجون آن در قرابادین ذکر یافته و ...
خصیه خشک آن با زرده تخم مرغ نیمبرشت جهت تقویت باه بسیار موثر و بدستور ضماد آن با روغن زنبق بر پشت زهار و کنج ران جهت تقویت نعوظ و چون خصیه خروس را در
آفتاب خشک نمایند و با وزن آن ملح اندرانی سحق کنند و در ظرف مسی بر آتش گذارند تا منعقد گردد و در هنگام مقاربت اندکی از آنرا در زیر زبان گذارند گویند که تقویت عجیب
مشاهده میگردد و نیز گویند که چون بگیرند خروس را در هنگام ربیع و ذبح نمایند و آنچه در جوف آنست سوای خصیه آن بر آورند و نمک در شکم آن پر کنند و در سایه خشک کنند
و تمامی بکوبند و در شیشه نگاهدارند و عند الحاجت قدری با شیر گاو تازه دوشیده بنوشند تقویت باه بسیار بخشد و خون خروس و مرغ را آشامیدن و خشک کرده آنرا
سعوط نمودن جهت قطع رعاف و چکانیدن خون بال تازه رسته پر آن جهت رفع بیاض چشم آزموده و ذرور استخوان سوخته مرغ سیاه با هموزن آن ... تا آنکه بهم
که با هم سوزانیده باشند و یا بموم سرشته حمول کنند جهت اعاده بکارت از اسرار شمرده اند و خوردن سنگ متولد در جوف آن جهت تفتیت حصاة نافع و سرگین آن
جالی و تند و خوردن یکمثقال آن با شراب و یا سرکه جهت دفع قولنج و سمیت فطر و طلای آن جهت بهق و برص و امثال آن و ضماد آن خصوصا از خروس با سرکه جهت
سگ دیوانه گزیده مفید و باید که بگیرند سرگین مرغی را که مرغ با غذیه صالحه نموده باشند و از خاصیت آنست که چون شکم آنرا بشکافند و گرم گرم بر موضع گزیده مار
و مار بند جذب سمیت نماید و چون سرد گردد تبدیل نمایند و بر سایر مواد جهت جذب آن بظاهر و بر سر صاحب سرسام رافع بیهوشی آن و نیز از خاصیت آنست که چون
بر پای مقعده زنده آنرا تمام بچسبند و بر موضع گزیده مار بگذارند جذب سمیت مینماید و میمیرد پس مرغ دیگر را بجای آن بگذارند و همچنین تا ملسوع صحت یابد و تناول آن
با شیر و کشک و ماست و پنیر و سایر لبنیات مورث قولنج و مداومت آن باعث نقرس و اوجاع و مصلح آن ادویه حاره و شراب و مطبوخ آب انگور و در محرورین سکنجبین
و گفته اند که خروس بالخاصیت مضعف باه است و چیزیکه در شکم مرغ میباشد که تخمهای آن بر آن پیوسته میباشد در هنگام بزرگی جامی و آنرا تخمدان میگویند و چون
مرغ پیر شد و از تخمدان افتاد احیانا از شکم آن بر می آید و تاثیر انجماد شیر مانند پنیر مایه است که قدری از آن را در شیر جوش داده بگرم بمالند **فصل الدال المهملة**

مع الخاء المعجمة **دخان** بضم دال مهمله و فتح خای معجمه و الف و نون بفارسی دود و بهندی دهواه نامند **ماهیت** آن بخاری ارضی لطیف حار یابس
است که از اشیاء در حین سوختن و گداختن متصاعد گردد و مختلف میباشد احوال آن باختلاف چیزی که از ان متصاعد و متولد میگردد و بعض دخان شئی حار ...
... و معتدل معتدل **طبیعت** مجموع آن اندک گرم بسبب باقی بودن در ان اثر ناریتی که از ان مفارقت کرده و خشک بسبب ارضیت ماده و مستعمل در رطب
دخان القوارير و دخان الکندر را دو به عین و دخان المر و البطم در رطوبات آن و تاکل حادث در ماق و دخان میعه قویتر و دخان القوارير و بعد از ان دخان
قطران و بهر دخانیکه حدت آن زیاده است بهتر است از برای مداوای اشغار عین و غلظت و حمرت و صلابت و ریختن موی و دخان الزنجبیل جهت تقویت عین
بعدین و طریقه اخذ آن چنان است که آنرا نیم کوفته با پیه گرده بزغاله نموده بر پارچه کهنه پهن کرده پیچیده فتیله سازند و در زیر ظرفی مثقب نهند تا سر غیر آن بسوزانند و دود
آن در ان جمع گردد پس بردارند و استعمال نمایند و دخان دوکان محصان و رادیان و مراهم مستعمل و دخان حصی لبان و افعال قویتر از اصل آنست و خوردن قدر قلیل
آن جهت تقویت باه نافع و حصی لبان مذکور شد **دخان القوارير** بضم دال و فتح خای معجمه و الف و ضم نون و الف و لام و فتح قاف و واو و الف و کسر رای مهمله
و سکون یای مثناة تحتانیه و رای مهمله **ماهیت** آن دوده شیشه است که در وقت گداز بر سقف کوره آن مجتمع میگردد **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص**

دخان

دخان القوارير

آن مقوی باصره و جالی و جهت سبل ناخنه و برون گوشت زاید زخمها مفید **دخان الکندر** بضم کاف و سکون نون و ضم دال و سکون را مهملتین **ماهیت** آن دود کندر است که طاسی را یا ظرفی قبه دار معکوس گذارند و زیر آن کندر را بسوزانند تا دود آن دران مجتمع گردد **افعال و خواص آن** جهت ورم و قرحه چشم و رویانیدن مژه و رفع موی زاید والتیام قروح اعضای نافعست و در مقدمه نیز طریق اخذ آن ذکر یافت **دخن** بضم دال و سکون خای معجمه و نون و بفارسی ارزن و بشیرازی الم و بهندی کنکنی نامند **ماهیت** آن نوعی از جاورس است و دو قسم میباشد یک قسم انکه لون قشر آن مائل بسفیدی است و نازک که بزودی از ان جدا میگردد و این بهتر است برای اکل و دوم انکه پوست آن براق و املس و از ان دیر جدا میگردد و این را بهندی چینه نامند و نیکو است برای دوا **طبیعت** آن سرد در آخر اول و خشک در دوم و از جاورس در خشکی کمتر **افعال و خواص آن** قلیل الغذا و مجفف و حابس بطن از جاورس کمتر و مدر بول و بطی النزول از معده و استعمال مقشر و مطبوخ آن با شیر تازه دوشیده با روغن تازه صالح الغذا و جهت تلیین صدر و تولید منی نافع و مولد سده و سنگ مثانه مصلح آن شکر و عسل بدل آن برنج است

فصل الدال مع الراء المهملة

دراج بضم دال و فتح رای مشدده مهمله و الف و جیم بهندی تیتر نامند **ماهیت** آن مرغیست قریب بجثه کبک و خوش منظر و در هند چهار نوع میشود یکی بزرگ خاکستری رنگ مائل بسیاهی و منقش بسیاهی و این را بهندی کهیر نامند بجهت مشابهت رنگ آن برنگ کهیر که بهندی اسم کاتهاست و دوم از ان کوچکتر و سیاه و منقش بسفیدی و خاکستری و این را کالاتیتر یعنی تیتر سیاه نامند بنسبت همه این نوع خوش منظر میشود و سوم از ان کوچکتر و سفید مائل بخاکستری و منقش و این را که با ضم کاف **کجسی** یعنی سفید نامند و نوع چهارم از همه کوچکتر و خاکی رنگ بالای منقار آن خطوط سیاه و سفید و این را بهندی بهٹ تیتر نامند جهت انکه در زمینهای کشت زار بهم میرسد و بلند پرواز میباشد و پای آن سه انگشت دارد و گوشت آن بسیار ثقیل و دیر هضم و صلب بخلاف دو نوع اول که جنگلی اند و پرواز بسیار نمیتوانند کرد و پای آنها چهار انگشت دارد و شیخ داود انطاکی اشتباها آنرا آسمانی نوشته **طبیعت** آن مائل بحرارت و در اول یابس و بعضی در دوم گرم و خشک دانسته اند **افعال و خواص آن** گوشت آن لطیفتر از کبک و تذرو و بهتر از فاخته و زیاده کننده جوهر دماغ و فهم و حفظ و ماده منی و مقوی معده مبرود المزاج و مرطوب مضر محرور یابس المزاج مصلح آن سرشیها و زیره و خون و بول آن جالی و رافع بیاض عین و آثار جلد و بقول بعضی ... آن با روغن ... جهت درد گوش عجیب الاثر **درد آ** بفتح واو سکون را و فتح دال مهملتین و الف و بای موحده بفارسی دستنبویه و بهندی کچری بفتح کاف و سکون جیم فارسی و کسر را مهمله و یا و بنگاله گرمین و ... نیز نامند **ماهیت** آن از جنس خربزه کوچک است که ملون نامند و کوچکتر از ان و بالوان و اشکال مختلف می باشند و مخطط بزردی و سبزی و زرد مائل بسفیدی بی رنگ و مدور و شلغمی و اندک طولانی و لحم آن کمتر از خربزه و مغز آن در خامی تلخ و بعد رسیدن شیرین میگردد با اندک تلخی ... آن ... و صاحب تحفه نوشته که اکثری آنرا لیمون دانسته اند و غلط است **افعال و خواص آن** بوئیدن آن مقوی دماغ و مفتح سده آن و خوردن خام و پخته آن مدر بول و مفتت حصاة خصوص خام آن بشرط مداومت چند یوم و قدری از ان را چون در حین طبخ گوشت اندازند گوشت را مهرا سازد و تاثیر این در این باب از پوست خربزه زیاده است **دردار** بفتح اول سکون را و فتح دال و الف و را مهملات لغت فارسی است و ازادارون و سفید دار و درخت پشه نیز نامند جهت انکه در جوف ثمر آن پشه ... میگردد و نوعی از غرب است **طبیعت** آن در اول سرد و خشک **افعال و خواص آن** قابض و باوجود جالیه کحال عصاره برگ آن با عسل جهت ظلمت بصر و قطور آن نیمگرم در گوش جهت ورم آن و قطور آبیکه از سر چوب تر آن در حین سوختن بر می آید جهت رفع کری که از امتداد امراض بهم رسیده باشد و برگ تازه آن قوی و ... قاطع اسهال و پخته آن ... و ضماد آن جهت التیام جراحات تازه و جبر کسر عظام و ... که جهت جرب ... و پوست بیخ آن در افعال قوی تر مثقال آن با شراب یا با آب مسهل بلغم ... و طلای آن با سرکه جهت تغییر دادن رنگ برص موثر و رطوبت ثمر آن جالی جلد بشره و جهت ... و سرفه مزمن مجرب خلیسانیده خشک آن قائم مقام رطوبت آن المضار محرق خون و مولد سودا مصلح آن شکر مقدار شربت آن تا یکمثقال بدل آن ... است **درونطالیس** بفتح دال و ضم را و سکون واو و فتح بای موحده و فتح طای مهمله و الف و کسر را و سین مهمله یونانی بمعنی ولد البلوط است چه گیاه آن بر درخت بلوط کهنه میروید و بر آن می پیچد مانند ... و کوچکتر از ان و با اندک جلا و تلخی و تیزی و بیخ آن مشبک بهم پیچیده و مغز شیرین با عفوصت و تلخی و تندی و صلب ... و رنگ آن سیاه و سرخ و ... نیز میباشد و نوعی از بسفایج است و برگ آن مانند برگ نرگس و اندک با حلاوت و تندی و تلخی **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک **افعال و خواص آن** بغایت قابض و ... و ضماد آن جهت ... محلل و ... نافع و طلای آن بربدن ... و ... ازاله ...

آن و ستردن موی عجیب الاثر مقدار شربت آن تا یکدانگ المضار کبد مصلح آن کشنده ... و در شکم و معالجه آن معالجه خربق اسود است **درونفیلون** بفتح دال و ضم را مهملتین و سکون واو و کسر فا و سکون یای مثناه تحتانیه و ضم نون و سکون واو و نون و بقاف نیز آمده لغت یونانی است و بعربی زیتونیه نامند جهت مشابهت برگ آن برگ زیتون **ماهیت** و از ان دراز تر و باریکتر و شاخهای آن کمتر از ذرعی و گل آن نارنجی و تخم آن مستدیر و کوچکتر از کرسنه و لون آن مختلف و در غلافی کثیف درشت شبیه بغلاف نخود و بیخ آن بقدر ذرعی و بسطبری یک انگشتی و منبت آن زمینهای نمناک و قریب بدریا **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک و ابن بیطار و غیره آنرا سرد و خشک در سوم ... دانسته اند **افعال و خواص آن** بغایت مجفف و ذرور سائیده آن قاطع خون والتیام دهنده جراحت و نطول آن محلل اورام و چون در روغن زیتون بجوشانند و در گوش بچکانند رافع کری ... و تدهین آن مسقط ... بواسیر و مسکن درد مفاصل ... و حمول آن مدر حیض و مجرب مقدار شربت آن تا یکدانگ مصلح آن قی کردن و سرکه تازه است **دردی** بضم دال و سکون را و کسر دال مهمله و یا بفارسی لای نامند **ماهیت** آن ته نشین عصارات است و بهترین همه ته نشین شراب است که خشک آنرا طرطیر و بفارسی دارتو نامند **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک **افعال و خواص آن** ضماد آن تحلیل اورام مجرب و جهت رفع جمره و قروح و قلاع و بردن گوشت زائد زخمها و منع نزف الدم والتیام جراحات و بزیر شکم جهت رفع سیلان حیض دائم و ... جهت کلف و نمش و ... و نیکو گردانیدن رنگ رخسار و تسکین دردهای بارد و مفاصل و ورم پستان و محرق آن که خشک آنرا بر روی اخگر و یا در کوزه گذاشته سوخته باشند بحدیکه سفید شده باشد بغایت جالی و در جمیع افعال قوی تر و مستعمل تازه محرق آنست و کهنه محرق آن ضعیف و ... آن جهت جلای بصر و رفع غشاوه و ناخنه و بیاض و ضماد آن با برگ مورد جهت ورم بلغمی معده مفید بدل آن ... سرخ است و چون آنرا با قلی و شب تدبیر کنند جهت ازاله ... بغایت موثر و چون ... سفید کنند در اصلاح نقره و زدودن زنگ مس بعدیل دانسته اند **دردی الخل** یعنی لای سرکه و جمیع افعال آن ضعیفتر از سرکه است مگر در منع اکله که قوی تر است **درونج** بفتح دال و ضم را و سکون واو و فتح نون و جیم لغت فارسی است **ماهیت** آن بحیثیت عقربی شکل پوست آن خاکستری رنگ گره دار و عدد گره آن ده و یا سه و بهترین آن با اندک تلخی و خوشبوئی و با صلابت و اندرون سفید آنست برگ گیاه آن شبیه برگ بادام مائل بزردی و مفروش بر روی زمین و مزغب و ساق آن مجوف بقدر دو ذرع و از میان برگ روئیده و برگهای ساق آن متفرق و باریکتر و درازتر از برگهای زیر آن از پنج عدد تا هفت عدد و گل آن زرد مجوف و مشعل بیخ آنست و قوت آن تا ده سال باقی میماند منبت آن اندلس و کوهستان شام خصوصا جبل موسوم بیبروت و در انجا معروف بعقربی است و دو نوع میباشد فارسی و رومی بهترین آن رومی عقربی است یعنی آنچه بشکل عقرب باشد **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک **افعال و خواص آن** محلل بلغم و سودا و پراکنده کننده ریاح غلیظه و مقوی جواهر دل و معده و سپرز و مفرح و با تریاقیت و جهت خفقان و مالیخولیای مراقی و تقویت هاضمه و تسکین وجع رحم و تلطیف ریاح غلیظه معده و امعا و رحم و رفع ضرر گزیدن عقرب و رتیلا و سایر جانوران سمی و رفع طاعون شربا و ضمادا خصوصا با انجیر و خوردن آن با شکر جهت صداع بلغمی و درد سینه نافع مضر راس محرور المزاج و مصدع مصلح آن رازیانه و در محرور رازیانه تا غوره و ... و بهترین استعمال آن در خفقان و غیره آن برای تسکین حدت گرمی آن با شراب سیب و قلیلی کافور است مقدار شربت آن یکدرم تا دو درم بدل آن در رفع مضرت ریاح رحم بوزن آن زرنباد است و دو ثلث آن قرنفل و گویند بدل آن عاقرقرحا است و از خواص آنست که چون بیاویزند قطعه آنرا در اندرون خانه طاعون دران داخل نگردد و تعلیق سوراخ کرده آن بر ریسمانی بزیر کمرگاه زن حامله جهت تسکین درد ولادت و حفظ جنین از آفات اما باید که آن ریسمان از ... رشته باشد و تعلیق سوراخ کردن آن ... جهت رفع فزع در خواب و دیدن خوابهای شورش و باعث دیدن خوابهای نیکو است **دریاس** بفتح دال و سکون را مهمله و فتح یای مثناه تحتانیه و الف و سین مهمله معرب ... فارسی است **ماهیت** آن نوعی از ... است گیاه آن بقدر شبری و زیاده از ان و از ساق آن شاخهای بسیار رسته و برگ آن شبیه برگ ... و در هر شاخی ... عدد برگ میباشد و گل آن زرد و مستدیر ... کوچک و ... آن شبیه ... و شیخ داود انطاکی ... **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک و با برودت یعنی مرکب القوی **افعال و خواص** آن ... و مسکر ... تازه آن مسکر قوی و محلل بلغم و سودا و منبسط کننده جلد و مفتح سدد و رافع یرقان و ریاح و زردی بشره و سرخ کننده آن و گویند چون ... بوزن آن ... گندم اضافه کرده با عسل بقوام آورند ... ورم آنرا ... مصلح آن ... **دریان** بضم اول و سکون را مهمله و فتح یای مثناه تحتانیه و الف و نون **ماهیت** آن میوه ایست مخصوص بجاوه و زیرباد و تحت الریح که عبارت از شهر ... است

...وافنه ته ناو و بلاد و قریه با بهنا است مانند جنیر و اچین و لیمیا و مرتبان و تبادی و غیره ساق درخت آن بلند و برگ آن شبیه ببرگ کتهل و میوه آن بزرگ و طولانی بهیئت
سروه و بیا یزد کوچک و پوست آن از پوست میوه کتهل درشت تر و بهیات کتهل و دانه دار تر و بر سر هر دانه آن خاری چنانچه هنگام ثمر آن حیوانات مثل فیل و گرگدن و شیر از
خلیدن خار آن بزیر درخت آن نمیروند و بوی میوه آن بسیار تند و کریه بحدیکه در شامه کسیکه گاهی نرسیده و آشنا بآن نباشد موجب تنفر و خوش آینده نیست بلکه مورث
صداع است و اندرون آن میوه خانها است در صفوف و عدد صفوف آن از سه تا پنج و مابین فاصله خانها پوست سفید صلبی و در هر خانه از یکدانه تا پنج دانه میباشد و یکدانه
آن بهتر است و شکل آن دانه بشکل ثمر بلوط ته پهلو و تخم آن مثل تخم کتهل و بعضی بزرگتر از آن و ماکول اللحم آنست بدون پرده محیط تخم آن بسیار ملایم و ذایقه شیرین و لذیذ
مثل مسکه که با قند ممزوج کرده باشند بلکه از آن لذیذتر و فرق همین است که دسومتی ندارد و شنیده شده که بسبب کمال لذت آن میوه بسیار مرغوب فیل است و لیکن بسبب
خوف اذیت خار آن فیل آنرا در علف پیچیده و میخورد و بسبب سختی پوست آن هضم نا شده درست دفع میگردد و گاهی در میان فضله فیل درست آن یافت میشود و مردم
آن بلاد در بیان جینی را بسیار جویان و خواهان اند و میگویند که آن برای تقویت بدن و قوای و بکر بهیمی بی نظیر است **طبیعت** آن ظاهرا گرم و تر باشد
افعال و خواص آن بطی الهضم مقوی و مبهی است و از مردم مبالغه بسیاری در عفونت بوی آن ثمر و لذت خوردن آن شنیده شده چنانچه میگویند
والعهدة علیهم که بوی آن شبیه است ببوی فضله انسان متلعب مانده و متکرر متعفن شده و در باب لذت آن میگویند که تاجر مالدار صاحب جهازی آنجا وارد شده اول از
بوی آن متنفر بود و چون عادی و آشنا ببوی آن شد و مانوس آن گردید تمام اموال خود را فروخته صرف در بیان نمود و آخر جهاز را نیز فروخت و بعد از آن مسلفی
مدیون شد و بعد از آن فقیر شده در پای درخت در بیان ساکن گشته بذکر در بیان مشغول گردید و آخر العمر وصیت نمود که او را در پای درخت آن دفن کنند والله تعالی
اعلم و عجب نیست زیرا که سابق برین ابو المحجن ثقفی که یکی از صحابه بوده در باب خمر گفته این شعر عربی را شعر اذا مت فادفنی الی جنب کرمة تروی عظامی
بعد موتی عروقها ولا تدفننی بالفلاة فاننی اخاف اذا ما مت ان لا اذوقها اگر این مرد نیز در باب دریان گفته باشد بعید نخواهد بود

دفلی — خرزهره

فصل الدال مع الفاء **دفلی** بکسر دال و سکون فا و فتح لام و یا بیونانی نیریون و بسریانی رودیون و بعربی حبین و سم الحمار و بفارسی خرزهره
و بهندی کنیر نامند **ماهیت** آن نباتیست بقدر یکدو ذرع و برگ آن باریک و بلند تا بیک شبر و بی تشریف و اندک ضخیم و صلب و املس و اندک بدبو و تلخ و تند و گل آن
خوش منظر و دو نوع میباشد یکی سرخ که بهندی رکت پیت و دیگری سفید مایل بزردی که بهندی کنیر نامند و درخشنده و بران چیزی مانند موی مجتمع و ثمر آن بهیئت لالی
بشیری و اصل مملو از چیزی مانند پشم و بیخ آن دراز و باریک و مشهور مایل بسرخی و اکثری سفید رنگ بری و نهری میباشد و در تمام سال بیخ آن باقی میماند و در خریف گل میکند و بری
آن عظیم تر از نهری و سفید آن در امر باه و امساک منی قوی تر از سرخ آن و در هند و بنگاله نبات آن تا بدو قامت میشود و همیشه گل میدهد **طبیعت** آن در آخر سوم گرم و خشک
و با قوت سمیت **افعال و خواص آن** بغایت محلل و رهای صلب و مجفف و جالی و استعمال آن مخصوص بر خارج است نه داخل زیرا که کشنده انسان و بهایم
و مواشی است و برگ آنرا چون در شراب و انجیر بجوشانند و مقدار نیم اوقیه از آب مطبوخ آن با گزو کاونیا بنوشند از ضرر سموم هوام ایمن و در بهایم نیز همین اثر دارد و ضماد پخته
سائیده آن جهت تحلیل اورام صلبه و اوجاع آنها و تسکین اوجاع ظهر مزمن و وجع زانو و عرق النسا و جرب حکه و کلف رفع آثار جلد و طلای آب برگ آن جهت جرب
حکه و ذرور برگ خشک آن جهت التیام زخمها و حمول آن جهت درد رحم و آب برگ و گل آن جهت جلای رخسار و اصلاح موی باشیدن آب مطبوخ آن کشنده کیک
وارضه و سلسله و آب نقیع برگ آن کشنده بق و مگس و حیوانات صغار است و طبوخ شاخ و برگ آن با روغن جهت رفع کچلی و جرب دواب و با افیون و اشق جهت
درد سر و جمیع قروح آن و روغنی که از گل و برگ تازه آن که مهرا پخته و آب آنرا گرفته با روغن زیتون بقدر نصف آن آب که در هر یک رطل آب آن نیم رطل زیت باشد
بجوشانند باتش ملایم تا روغن بماند جهت قرعا که مقدمه کچلی است و جرب متقرح و حکه و برص و امراض بارده و تقویت باه و اعصاب و استرخای و اوجاع ظهر و رکبه
کهنه و امثال اینها نافع و چون بگیرند از برگ آن و از گشنیز است و از کبریت زرد هر یک یک جزو و نرم کرده با پیه گوسفند سرشته بر جرب متقرح طلا کنند بنهایت تا بیفت مرتبه
آنرا زایل گرداند و مجرب دانسته اند و چون بعد از تنقیه تمام دوازده مرتبه بر برص بمالند زایل سازد و چون بیخ سفید آنرا مقداری در شیر گاو تازه دوشیده جوش دهند
و کره از آن بگیرند و قلیلی از آنرا بخورند تقویت باه و امساک منی بخشد و اهل هند اکثر این استعمال مینمایند بدل آن در تحلیل اورام صلبه بوزن آن اکلیل الملک یا ابونه و ثلث آن کما
انجیر مضر شش مصلح آن عسل مقدار شربت آن نیم درهم و یکدرم از برگ گل آن خواه پخته و خواه خام سائیده آن کشنده بخناق و التهاب و کرب و لهیب و انتفاخ بطن و جحوظ

عین و احمرار آن و مداوای آن بقی و حقنه و آشامیدن آب گوشت مرغ چرب و غرغره بسرد کرده جبنین و لعاب بزرقطونا و روغن بادام شیرین سرد کرده با کثیرا و خوردن خرمای شهریز عجیب النفع در دفع
امر و خرمای شهریز خرمای بزرگ و دانه زرد و یا سرخ است و گویند خرمائیست که تخم آنرا در رطب میکارند و بر می آید همان قسم لهذا بدین اسم نامیده اند و خوردن انجیر با عسل قلیلی در سد آن
در ب عنب و با کره نیز نافعست

دلب

فصل الدال مع اللام **دلب** بضم دال و سکون لام و باء موحده بفارسی چنار نامند و بفرنگی پلطانس **ماهیت آن**
درختیست معروف و بسیار عظیم و برگ آن پهن و مشقق و مشرف و چوب آن سبک و جوهر دار و منبت آن بلاد سرد سیر و ثمر آن مدور و خاردار خشبی سکون غیر ماکول
طبیعت آن سرد و تر و با قوت قابضه و ثمر و پوست آن بسیار سرد و خشک و با حرارت قلیله **افعال و خواص آن** جالی و نقوع گل آن که از ثمر آن گرفته باشند
و ضماد برگ تازه پخته آن جهت ورم چشم و منع ریختن مواد رطبه و آب رفتن از چشم و رفع ورم بلغمی و ورم زانو و هر عضو که باشد و ورمهای گرم را نیز و بدستور ضماد برگ تازه
آن غیر مطبوخ جهت درد زانو و اورام حاره و مضمضه بطبیخ پوست تازه آن در سرکه جهت درد دندان و ذرور برگ خشک آن جهت تجفیف قروح و جروح و سوختگی آتش و ضماد پوست
سوخته آن بغایت جالی و مجفف و جهت برص و رفع رطوبت متعفن زخمها و با آب جهت تقشر جلد و آشامیدن مطبوخ ثمر تازه آن با شراب جهت دفع سمیت گزیدگی جانوران
سمی و ضماد برگ و ثمر آن با پیه جهت سوختگی آتش و بخور برگ و ثمر آن در خانه جهت گریزانیدن خفاش و بدستور پاشیدن آب طبیخ آن و غباریکه بر برگ آن می نشیند بغایت
مضر قصبه ریه و صوت و سمع و بصر است چون بدانها برسد و مصلح آن شیر تازه دوشیده

دلبوث

دلبوث بفتح دال و سکون لام و ضم باء موحده و سکون واو و ثاء مثلثه
اسم عربیست بیخ سوسن سرخ صحرائی است معروف بسیف الغراب جهت آنکه برگ آن شبیه بسیف است **ماهیت آن** بیخیست شبیه بدو پیاز که ملاصق بهم باشند و لیکن
بی پرده یعنی مانند پیاز پرده ندارد و دانه بالا بزرگتر از زیرین و بعد از خشکی بسیار صلب میگردد و خشک آنرا در بغداد در بازار سفر دشنه (?) و آنرا حب الناقوخ (?) جهت ملیح مینمایند
آنکه زنان بر رخسار خود برای سرخی و نیکوئی و انتفاخ میمالند و گل آن شبیه بسوسن کبود است که ایرسا نامند و سرخ مایل به بنفشی و آنرا اصفرا غانیون و بعضی کسیفیو (?)
و بعضی ماخاریون نامند و برگ آن بسیار کوچکتر و باریکتر از آن و ساق آن قریب بذرعی و برگ آن از برگ سوسن درازتر و ثمر آن مسدس و منبت آن اراضی معموره و مزارع **طبیعت**
آن در آخر دوم گرم و خشک و با رطوبت فضلیه **افعال و خواص آن** جالی و جاذب از عمق بدن و سمی و مبهی و چون در شیر تازه دوشیده بجوشانند نیکو و لذیذ میگردد و دفع ضرر
آن میشود و آشامیدن آن جهت تهییج باه موثر و بدستور آشامیدن آن با شراب و گویند بیخ بزرگ فوقانی آن محرک باه است و کوچک زیرین آن قاطع باه زنان و آشامیدن بالای
آن جهت قبله اطفال نافع و چون سه عدد بیخ آنرا در نبیذ بخیسانند هر روز نیم رطل تا یک رطل از آن نبیذ بنوشند جهت خشک کردن دانه و اسیر و رفع ریاح آن مجرب دانسته اند و بدستور
آشامیدن یکدرم از بیخ آن با ماء العسل تا چند یوم همین اثر دارد و ضماد آن با شیلم و با ماء العسل جهت تحلیل عرب (?) نافع و با کندر و شراب جهت جذب خار و پیکان و طلای آن جهت
سرخی رخسار و رفع آثار و فرزجه آن جهت گشودن حیض موثر مضر حلق مصلح آن در شیر پختن آن مقدار شربت آن تا دو درهم

دلدل

دلدل قنفذ بری است و ان شاء الله تعالی خواهد آمد

دلع

دلع بضم دال و فتح لام و عین مهمله نوع کبیر قنفذ است که قنفذ جبلی و بفارسی خارپشت و ترکی کرپی و در مازندران شال تشی و در دیلم شاکره و بهندی سینهه نامند **ماهیت**
آن حیوانیست قریب بجثه سگ کوچک و در پشت آن بجای مو خارهای ابلق از سیاهی و سفیدی بقدر شبری و زیاده و از قلم باریکتر و دو طرف آن باریک با تندی و چون خشم
آید خود را جمع کند و حرکت دهد و خارها مانند تیر از کمان جسته از آن جدا گردد و با اندک آوازی **افعال و خواص آن** ذرور سوخته آن جهت جراحات بغایت مفید و در
سایر افعال مانند قنفذ است و ان شاء الله تعالی در حرف القاف خواهد آمد

دلفین

دلفین بضم دال و فتح لام و کسر فا و سکون یاء مثناة تحتانیه و نون اسم یونانی و در العضی (?) گفته اند
بلغت رومی اسم نوعی از سمک است و خنزیر البحر و بفارسی خوک ماهی و ماهی پهنی و رازو بدیلمی کچه ماهی و بهندی سوس نامند **ماهیت آن** حیوانیست دریائی سیاه رنگ سر آن
شبیه بسر خوک و دندان دار و بی فلس و بخلاف حیوانات دیگر حرکت از جای خود نکند و تنها سیاحت نکند بلکه با جماعت یکی بی دیگری **طبیعت آن** سرد و تر با اعتدال **افعال و
خواص آن** گوشت آن مولد خلط غلیظ و مقوی اعضا و بسیار چرب و پر پیه و دیر هضم و پیه آن گرم خوردن و مالیدن آن جهت درد مفاصل مفید و چون در جوف حنظل فرو
بیرون آورده گذاشته بر آتش بگذارند تا چند جوش بخورد جهت ثقل سامعه تازه و کهنه مزمن مفید و تعلیق دندان آن بر اطفال جهت رفع فزع ایشان موثر

دلق

دلق بفتح یک
دال و لام بقاف بفارسی دله و باصفهانی سوسوره نامند **ماهیت آن** حیوانیست کوچکتر از سگ و بزرگتر از سمور و شبیه بدان و در روس و بلغار بهم میرسد و از پوست
آن فرو میسازند و دلق مینامند و گرمی آن کمتر و ثقل آن بیشتر از سمور است و لیکن بدبو است و لهذا ملوک آنرا می پوشند **طبیعت آن** گرم و تر **افعال و خواص آن**
خوردن گوشت آن زیاده کننده باه و گویند تعلیق چشم راست آن در خرقه کتان بر صاحب تب ربع رافع آن و چشم چپ آن بران باعث عود آن و جلوس بر پوستین آن جهت

بواسیر نافعست **دلیک** بفتح دال وکسر لام وسکون یاء مثناه تحتانیه وکاف باصفهانی نجل و در تنکابن کلیک و بترکی آیت برونی و در شام سر سراله یک نامند **ماهیت** آن
اسم عربی ثمر گل سرخ صحرائیست مانند ثمر گل سرخ بستانی بقدر زیتونی و چون پخته شود زرد و مائل بسرخی و اندک سرخ و اندک شیرین با عفوصت گرد و جوف آن مزغب محتوی بر دانهای
سفید طولانی و گل آن پرخار تر از بستانی و بی بو و مشتمل بر چهار برگ و گویند چون گل آن ریخته گردد ثمر آن حاصل میشود و این مولف گوید که بزعم شیخ الرئیس آن تخم گلست **طبیعت**
آن در دوم سرد و خشک **افعال و خواص آن** قابض و رادع آشامیدن آن جهت تقویت دل و جگر و معده و رفع اسهال صفراوی و دموی نافع و مضمضه و غرغره بطبیخ
آن و سنون آن جهت خفقان و تقویت لثه مفید بدل آن ثمر گل بستانی مقدار شربت آن تا ده درم و جرم آن مورث سعال مصلح آن کلقند است **فصل الدال مع المیم**
دم بفتح دال و سکون میم بفارسی خون و بهندی لهو نامند **ماهیت** آن معلومست **طبیعت** آن گرم و تر **افعال و خواص آن** دم هر حیوان در جای
ذکر آن یاد کرده میشود و مجموع آن جالی بیاض و محلل اورام و برشته آن قاطع اسهال رافع سموم و دم بال کبوتر تازه پر بر آورده جهت رفع شبکوری مجربست و در حمام مذکور شد
و چون خون در شکم منجمد گردد و یا در سینه یا در امعا یا در مثانه کیفیت سمیت بهم میرساند و از آن اعراض ردیه از صغر نبض و ضعف و غشی متواتر و سردی اطراف و اختناق عارض
گردد معالجه آن معالجه بسته شدن شیر است در معده با آشامیدن پنیر مایه خصوصاً پنیر مایه خرگوش مقدار دو مثقال با کف و سرکه تند یا مقدار یک مثقال حلتیت با شیر انجیر
خشک و یا آشامیدن آب غوره با سکنجبین حامض و آشامیدن طبیخ تخم کرفس با ماء العسل و قی کردن و بدانکه اطبای فرنگ میگویند که چون خون بدن حیوانی یا انسانی کم
شده باشد و دانند که اصلاح آن متعذر است بر می آورند خون بدن حیوان و یا انسان صحیح المزاج قوی را بجای آن داخل مینمایند آن حیوان و یا انسان فاسد الدم صحیح
سالم میگردد و قبل از این بچند سال این را معمول داشتند و چون دیدند که فائده چندان بران مترتب نیست و بالآخره ضرر میرساند ترک نمودند و طریق ادخال آن آنست
که از دست مریض مثلا از زیر ربط خون میگیرند بحدی لایق و نبض او را سند مینمایند و از دست صحیح المزاج از زیر ربط و از دست مریض مقصود از بالای ربط یکدفعه و بسرعت تمام رگ
میگشایند و انبوبه بسیار باریکی در هر دو نصب مینمایند و خون صحیح المزاج ببدن مریض میرود و بعد رفع احتیاج انبوبه را برداشته رگ هر دو را بند مینمایند و بدستور دیگر آن
شخص ضعیف و یا پیر خون صحیح المزاج جوان قوی را داخل مینمایند برای تقویت آن و مدعی آنند که بعینک های بسیار جلی بین حرکت خون را دوری یافته اند و در هر نبضه یک
دوره طی مینماید از کبد بجانب قلب و داخل از قلب بجانب کبد و خارج بتجربه یافته اند که از زیر ربط که فصد نمایند خون بر می آید و از بالای ربط بر نمی آید بلکه خون را
جذب میکند و وجه عدم فائده و حصول ضرر محتمل که این باشد که اخراج خون بدن حیوان بالتمام بیکدفعه متعذر بلکه موجب هلاکت است پس باخراج قدری خواه قلیل خواه
کثیر و ادخال خون صحیح بدل آن بیفائده و باعث افساد آن بعد اختلاط بتتمه خون فاسد کما لا یخفی و دیگر آنکه دو شخص که من جمیع الوجوه مزاج شان مساوی باشند نایاب
و نیز خون هر بدنی موافق مزاج آنست و همچنین خون هر شیئی پس خون بدنی در بدنی دیگر و سنی بسنی دیگر و همچنین قوی بضعیف غیر موافق تا زمانیکه استحاله یابد بسبب
امتزاج بخون فاسد و یا بخون ضعیف المزاج و یا پیر فاسد میگردد و طبیعت نیز از هضم و نضج غذای جدید از خارج باز میماند پس بای حال باعث زیادتی علت و ضعف و هلاکت
نه باصلاح باقی العلم عند الله **دم الاخوین** از او دم التنین و دم الثعبان نیز و بعربی قاطر الدم و بفارسی خون سیاوشان و بهندی هیرادوکهی و رنگ [illegible]
نیز نامند **ماهیت** آن صمغی است خالص الحمره مائل ببنفشی و قوت آن مدتها باقی میماند و گویند عصاره گیاه سرخی است که از جزیره سقوطره و هند خیزد و صاحب
خلاصة التجارب گفته که عصاره [illegible] و در ابو خلسا مذکور شد و صاحب اختیارات بدیعی نوشته که صمغ بقم است و سه نوع میباشد چکیده و خشبی و ترابی
و بهترین آن چکیده صافی است که قطعات چوب در آن نباشد و بعضی گفته که صمغ بقم نیست زیراکه از موضعی که دم الاخوین را می آورند مانند حبشه و زنگبار در آن موضع
بقم نمی شود و بالجمله ماهیت گیاه و درخت آن معلوم نیست ولیکن آنچه نوشته که سه نوع است درست است بعضی چکیده مانند صمغ سرخ تیره صافی براق که بالا در
جوش خورده برآمده و چکیده و بعضی بکرازان قبیل ولیکن آمیخته بریزهای چوب و پوست درخت و پوست ثمر آن و بعضی از قبیل عصاره و سرخ تیره بی رونق و این ادون انواع
شده بعضی صافی و بعضی غیر صافی آمیخته بتراب **طبیعت** آن در سوم سرد و خشک و بعضی در دوم گفته اند و با قوت قابضه شدید و بعضی گرم در اول و خشک در دوم
افعال و خواص آن آشامیدن آن جهت قطع و حبس خون از جمیع اعضای باطنی والتیام قروح والزاق آنها و رادع سیلان فضول و تبرید معده و زوال حرارت
کبد و معده و امعاء و تقویت معده و زحیر و دفع اسهال دموی و صفراوی و سحج و شقاق مقعده و بدستور آشامیدن آن نیم درهم تا یک مثقال آن با زرده تخم مرغ جهت اکثر امراض
مذکوره و اکتحال آن جهت تقویت باصره و قرحه چشم و سنون آن جهت تقویت لثه و ذرور آن جهت قطع و حبس خون والزاق جراحات بجمیع اعضا والتیام جراحات هر نوع که باشد

سفر کرده مصلح آن کثیرا مقدار شربت آن از نیم درهم تا یک مثقال بدل آن شاه بلوط و عصاره خس است و گویند چون بلور و شیشه را بدان رنگ کنند صافتر و رنگین تر از عقیق میشود
و در بین امر بعید بل است **دمادم** بفتح دال و میم و الف و فتح دال مهمله و سکون میم **ماهیت** آن نوعی از لوبیای هندی است و دو صنف میباشد صنفی کوچکتر و سرخ تر و شفاف
تر از لوبیا و بر سر آن نقطه سیاهی و صنف دوم از صنف اول کوچکتر و سرختر و شفاف تر بقدر دانه ماشی و بر سر آن نقطه سیاهی **طبیعت** آن هر دو گرم و خشک **افعال و خواص**
آن مقوی دماغ رطب اطفال و غیر ایشان و قاطع سیلان لعاب از دهان هر دو و مقدار شربت آن از برای اطفال نیم دانک و غیر اطفال یکدانک است **دماغ** بکسر دال و فتح میم
والف و غین معجمه **ماهیت** آن مغز سر حیوان است **طبیعت** آن سرد و تر **افعال و خواص آن** دیر هضم و با قوت تریاقیه و مقوی دماغ و مولد منی و طلای آن
جهت رفع خشکی دماغ و سرسام و شقاق نافع مضر معده مصلح آن نعناع و سرکه و آنکه بادویه حاره و افعال و خواص دماغ هر حیوان مختلف می باشد و تفصیل در طی ذکر هر یک
حیوانات مذکور میگردد **دمعة الشجر** گویند صمغ لبلاب است **افعال و خواص آن** بغایت جالی و جهت ستردن موی آزموده است **دمیا** بیونانی نوعی از
ماهی است که در مصر و حوالی آن سیبیا نامند و در حرف السین انشاء الله تعالی مذکور میگردد **فصل الدال مع النون** ۰ **دند** بفتح دال و سکون نون و دال مهمله
مشهور بحب السلاطین است و بفارسی تخم بید انجیر خطائی و بهندی جیپال گوته نیز نامند **ماهیت** آن ثمر درختی است غلافی و اکثر سه عدد در یک غلاف و هر یک در غلافی بقدر
بسیار کوچکی و در طول از آن کمتر و هر دو غلاف آن در خامی سبز و غیر منقط و مغز آن دو پارچه بهم پیوسته مانند مغزهای دیگر و سفید رنگ و چون کهنه گردد مائل بزردی و زرد و سیاه
و پوسیده میگردد و بر بالای آن متصل مغز پوست رقیقی و در وسط آن هر دو مغز زبانه و پرده و آن در تازگی سفید سبز رنگ و بعد خشکی و کهنگی زرد و سیاه و پوسیده میگردد و این زبانه و پرده سمیت
میباشد و طریق استعمال آن آنست که آنرا عند الحاجت قبل از آن مقشر کرده زبانه آنرا بر آورده مدبر کرده بکار برند و در قرابادین دستور تدبیر آن مذکور شده و در مقدمه این کتاب
نیز و بهترین آن سفید بالیده آنست و بعد از آن مائل بزردی که پوسیده نشده باشد زیراکه زرد فاسد و سیاه آن و آنچه مقشر کرده مدتی مانده فاسد شده باشد خالی از
سمیت نمیباشد استعمال آن مجوز نیست و برگ آن شبیه ببرگ بادنجان و از آن نازکتر و بلندی درخت آن تا به ذرع و در هند و بنگاله تا بقد و قامت انسان دیده شده و گل آن
زرد مائل بسفیدی و منبت آن خطا و چین و بنگاله و هند و سنجر ستان است و ثمر خطائی و چینی آن بالیده تر و قویتر از هندی و بنگالی و سنجری از همه ضعیف العمل تر است
طبیعت مغز آن در اول چهارم گرم و خشک و در نهایت حدت و زبانه آن در آخر چهارم و با سمیت **افعال و خواص آن** مقطع و جالی و مسهل بلغم و سودا و اخلاط
غلیظه و سوخته و جاذب رطوبات از عظام و رقیق از دماغ و مفاصل و اقاصی و اعماق بدن و مفتح و جهت استسقاء و یرقان و سنگ گرده و مثانه و وجع ظهر و ورکین و ساق و نقرس و جمله
اکثر امراض بارده بلغمیه رطوبیه نافع خواه تنهایی و یا با ادویه مناسبه و مقویه و معینه عمل آن و چون حلق را میسوزاند اگر بدان رسد و تا مدتی سوزش و دغدغه آن محسوس
میگردد و اکثر مردم آنرا قی می آورد و بهتر آنست جهت دفع آن حب ساخته شود آنرا شکسته در جوف دانه کشمش و یا مویز دانه بر آورده گذاشته بلع نمایند خواه بالای آن دوای دیگر بیاشامند
و یا نه و اهل هند و بنگاله مقدار کمی آنرا بقدر برداشت و آنکه اسهال کند باطفال شیرخواره اگر در مزاج شان سردی محسوس گردد با آب زنجبیل تازه که بهندی ادرک نامند
و الا با شیر مرضعه آن حل کرده در مرض ام الصبیان و مرض دبه بتحریک دال مهمله و بای موحده مشدده و ها که دران مرض پهلو های اطفال میجهد و گریه و اضطراب
بسیار میکنند بحدیکه شیر نمیگیرند و در اکثر امراض با ام الصبیان مشارکت دارد سه چهار دست اجابت نموده بافاقه می آید مجربست و نیز در معاجین و غیر آن در اکثر امراض
مستعمل دارند و گفته اند اکتحال آن با آب سائیده آن در چشم مار گزیده باعث عدم تضرر از زهر آنست اما باید که قلیلی باشد زیرا و بکمال مضرت بچشم دارد و ضماد آن با ماست
جهت شقاق و داء الثعلب و برص حیوانات و بدستور با آب لیمو و آب زنجبیل تازه جهت داء الثعلب با ادویه مناسبه جهت جمیع اورام بارده و اوجاع و طلای آن خط سیاهی بر
ولیکن مورث تورم و قرحه و تقشر جلد است و چون بر لب سه سرخی آنرا زائل کند و تکرار آن موجب [illegible] مضر محرور المزاج و یابس نحیف البدن و در جلد و مفصل حار استعمال آن جائز
نیست مصلح آن جدا کردن قشر و پرده میان آن و مدبر کردن و یا در آب لیمو پخته خیسانیدن و با کتیرا و نشاسته و برگ گل سرخ و اندک زعفران استعمال نمودن و معینات
فعل آن تربد سفید مجوف مدبر و هلیله سیاه یا کابلی و عصاره غافث و افسنتین و بسفایج و انیسون و پیاز عنصل مشوی و اندک زعفران است و آشامیدن آب سرد بالای
آن و با افیون و فرفیون مضر و استعمال آن مجوز نیست مقدار شربت آن در قوی الابدان یکعدد تا دو عدد و در غیر آن تا نصف دانه با مصلحات و معینات مذکوره و چون
کسی غیر مدبره یا مدبر آنرا بسیار و زیاده از مقدار مقرر بخورد گرمی و لذع و اسهال بسیار آورد باید که ماست و دوغ بیاشامد و با شیر تازه دوشیده و یا کره و روغن بخورد و سویق
و تفاح و رب اقراص قابضه جالبه بنوشد و یا آنکه کسی پرده جوف آنرا بخورد و احوال او متغیر شود باید که اولا شیر تازه دوشیده با روغن گاو بخورد و قی کند پس [illegible] و به جالبه [illegible]

ومغریه مانند شیر تخم خرفه ولعاب بزرقطونا وصمغ عربی وکثیرا ونشاسته وفالوده برنج وجو مقشر با روغن گل و بادام شیرین و آب سیب و غوره و رب حماضه و ماهی کبچه با مغز
تخم کدو و آب گوشت واگر مغص و کرب عارض گردد العبه مقویه با ملینات مناسبه بنوشند وحقنهای لینه با لعبه واشیاء مغریه و روغن گل و بعد تلیین شیر تازه دوشیده و
لینه جالیه مانند برگ چغندر و قطف اجاصیه و خبیصه تناول نمایند **فصل الدال مع الواو** ٭ **دوایا اغریا** بفتح دال و واو و الف و یای مثناة تحتانیه و فتح الف
و سکون غین و فتح را مهمله و یای مثناة تحتانیه و الف الفاعلة یونانیست یعنی قصب جبلی یا قصب بری **ماهیت** آن قصبی است که در سنگلاخ و زمین صلب میروید ساق آن
شبیه بساق ریباس و طول آن زیاده بر شبری و مائل بزردی و زغب آن نیز مائل بزردی و بر سر آن چهار برگ مربع شکل نیز مائل بسفیدی و بر بالای برگهای آن چیزی
میروید بگل و در آن تخم آن میباشد و خوشبو با اندک تندی و خام و پخته آن ماکول **طبیعت** آن در اول دوم گرم و خشک **افعال و خواص آن** مقوی حرارت معده
و مسلسل فساد آن و مدر بول و مخرج رطوبات غلیظه تازه و غیر مطبوخ آن ملین بطن و محلل ریاح شکم و رافع اروغ و خوشبو کننده دهان و مسمن احشا است **دوب** بضم دال و سکون
واو و بای عجمی لغت هندیست بفارسی مرغ بفتح میم و سکون را مهمله و غین معجمه نامند **ماهیت** آن علفی است خودرو که در هند و بنگاله بسیار بر زمینهای نمناک و در موسم
برسات همه جا تمام صحرا میروید و بر زمین مفروش میباشد که با مخمل سبز فرش نموده اند و برای اسب بهترین علفی است تر و خشک هر دو را برغبت تمام میخورند و گره دار و نیز
آن منشعب برگ آن ریزه باریک و طعم آن تند **طبیعت** آن مائل بسردی و باعتدال اقرب با تریاقیت **افعال و خواص آن** آشامیدن برگ و ساق نازک آن
با بیخ سفید شسته که با هم نرم سائیده باشند با قدری نبات جهت دفع قی و هیضه و رفع سمیت مار گزیده و با فلفل جهت مار گزیده انفع و تنهای جهت تحلیل اورام حاره
و حمره و تشری و نزول آب در چشم که در ملک هند و بنگاله بسیار بهم رسد نافع **دوادم** بتحریک دال و واو و الف و دال مهمله و میم و بدون الف نیز آمده **ماهیت**
آن چیزیست مانند صمغ سرخ مائل بسیاهی که در جوف درختهای کهنه تکون میکند و در همه افعال قائم مقام مومیاییست **دودالبقل** بفتح با موحده و سکون
قاف و لام بفارسی کرم سبزه نامند **ماهیت** آن کرمیست که در سبزه زارها و سر برگهای سبز اشجار تکون مییابد شبیه بهزار پا و از آن کوچکتر و در غایت سبزی **طبیعت**
آن سرد و خشک و تازه آن با رطوبت **افعال و خواص آن** خوردن آن جهت دفع سموم مشروبه و ضماد آن با روغن زیتون جهت گزیدن جانوران سمی نافعست
دودالحریر بفتح حاء و را مهمله اول مکسوره و در میان هر دو را یای مثناة تحتانیه ساکنه بفارسی کرم ابریشم نامند **ماهیت** آن کرمی است اندک طولانی سرخ رنگ
تیره که در بعضی بلاد در فصل ربیع و در بعضی در اوائل خریف نیز نر و ماده آن با هم جفت باشد تخم میدهند و آن تخمها را در بلاد سرد سیر در پارچه پاکیزه بسته کسان لطیف پاکیزه
غیر جنب و حائض در زیر بغل و یا بروی ناف خود میگذارند و می بندند تا مدت بیست یوم که گرمی بدان رسیده بچه آورند و در بلاد گرم سیر مانند بنگاله احتیاج بدان
نیست و بعد با هم جفت شدن نر را از ماده جدا میکنند و نر را دور می اندازند و ماده آن تخم میدهد بر بزرگی دانه خشخاش کوچکی و سفید رنگ و آنرا نیز دور می اندازند و تخمها
بر روی پارچه لطیفی پهن میکنند و بالای آن پارچه پنبه دار یا دو سه لائی می اندازند و محفوظ میدارند تا بچه برآورند و چون بچه آورند سفید میباشد پس سرخ رنگ تیره
میگردند برگ توت را بسیار ریزه کرده بر آنها می پاشند و آنها اندک اندک میخورند و بتدریج بزرگ میشوند و چون بزرگ شدند احتیاج بریزه کردن برگ توت
بلکه برگهای درشت شاخهای آنرا بر آنها و نیز و آنهای می اندازند و آنها میخورند زیرا که خوراک آنها همانست و تا سه ماه بکمال میرسند و میگویند در این هنگام شش روز بسته
اصلا برگ توت نمیخورند بار اول یکروز بار دوم دو روز بار سوم سه روز پس شروع در تنیدن پیله بر خود می کنند و تا سه ماه دیگر پیله آنها با تمام میرسد قدری را برای
نتاج و تخم گیری و بچه کشی میگذارند و اینها بر آورده پیله را سوراخ کرده بیرون میروند کسانیکه عمله و ماهر اند نر و ماده آنرا با هم جفت نموده بدستور مذکور تخم گرفته پرورش
مینمایند و تتمه پیلهها را در آفتاب می اندازند تا خشک گردد و کرم در آن پیلهها بمیرد از برای اخذ ابریشم زیرا که ابریشم از پیله سوراخ شده خوب بر نمی آید و در مازندران
و گیلانات ایران شنیده شده که پیله آن بسیار بزرگ مالیده بسطبری شستی بلکه از آن قویتر و ببلندی آن و در بعضی جاها شبیه به بیضه کبوتر و سفید رنگ میشود و در
بنگاله سالی دو مرتبه پیله میبندند یکی اوائل بهار تا اوائل برسات و یکی اوائل خریف الی اوائل بهار و اوائل برسات یعنی ایام و موسم بارش میتنند بهتر میباشد **طبیعت**
آن در اول گرم و در دوم خشک **افعال و خواص آن** آشامیدن آن جهت خفقان و سه درهم از خشک آن جهت خفقان و سه درهم از خشک آن که سه
و با عرق گندم چند روز متوالی بخورند جهت تسمین بدن و نیکوئی رنگ رخسار و تقویت باه مؤثر و ضماد پخته آن در روغن کنجد جهت خناق و اورام بارده و تقویت باه و تعلیف
مرغ بدان بغایت مسمن آن و خوردن گوشت آن مرغ مسمن مقوی باه و خاکستر سوخته آن جهت التحام زخم و تخفیف رطوبات آن و رفع آثار و تعلیق یکعدد درست خشک کرده

دوایا اغریا

دوب

جهت تسکین عطش و حدت خون و صفرا و خوشبو و سوزش اعضا و ضماد آن با بیخ و زردچوبه و روغن یاسمین جهت ... شدن و تسکین خشک ... جدری

دوادم

دودالبقل

دودالحریر

کرم ابریشم

آن

آن و خرقواعوانی سینه جهت رفع تب مؤثر است **دود خشب** بفارسی کرم درخت کاج نامند **ماهیت** آن کرمیست سبز رنگ که در درخت کاج تکون مییابد **طبیعت**
آن حار و قریب بدرجه چهارم است لهذا دیسقوریدوس و جالینوس در درجه چهارم ذکر کرده اند **افعال و خواص آن** ضماد مدقوق آن جهت انفجار دمل و اورامی
که حاجت بشکافتن باشد و ازاله کلف و مجروح کردن هر عضو که خواهند آنرا مجروح کنند عجیب الاثر و یک مثقال آن کشنده انسان و اعراض خورنده آن مانند اعراض
خورنده ذراریح و معالجه این نیز قریب بدانست **دودالخل** بفتح خاء معجمه و تشدید لام بفارسی کرم سرکه نامند **ماهیت** آن کرمیست زرد رنگ باریک
که در سرکه تکون می یابد **افعال و خواص آن** سعوط آن جهت کرمی که در دماغ تکون می یابد قوی الاثر و ضماد آن رادع و محلل و مقوی اعضا است **دودالزبل**
بکسر زای معجمه و سکون با موحده و لام **ماهیت** آن کرمیست زرد رنگ و کوچک که در سرگین و مزبله بهم میرسد **طبیعت** آن گرم و تر **افعال و خواص آن**
ضماد مطبوخ آن در روغن زیتون کهنه تا که پخته و مهرا شود جهت فرطه که ریختن موی تمام سر و مقدمه بکلی است و داء الثعلب مجرب و مالیدن روغن آن جهت بواسیر
و امراض مقعده مفید **دوسر** بضم دال و سکون واو و فتح سین مهمله و بشین معجمه نیز آمده و را مهمله در آخر **ماهیت** آن نباتیست مانند گندم و در مزرع آن میروید
و از آن دراز تر و درشت تر و دانه آن باریک تر و خوشه آن متفرق و پوست آن سیاه و بعضی سرخ نیز و در هر خوشه دو غلاف و یا سه غلاف بشکل خیله و دانه آن در میان
پردهای غلاف آن و خوش طعم مائل بشیرینی و بشیرازی تخم آنرا کاسنی نامند **طبیعت** آن گرم در اول و خشک در دوم و بعضی سرد دانسته اند **افعال و خواص**
آن منضج و محلل و مجفف و ملین اورام صلبه و دود و ورم آن مسهل و مخرج اقسام کرم معده و ضماد آن با آرد گندم جهت غرب غیر منفجر و ممضوغ آن جهت غرب منفجر و اکتحال آن
با تشمیزج و نبات مصری جهت تحلیل دانه که در چشم بر آمده باشد و ضماد آن تنها جهت جرب و ابتدای اورام صلبه و داء الثعلب نافع مضر اثنین مصلح آن کثیرا
مقدار شربت آن تا دو درهم است **دوقو** بضم دال و سکون واو و ضم قاف و سین مهمله لغت یونانیست **ماهیت** آن سه قسم است قسمی برگ آن شبیه
برازیانه و از آن کوچکتر و باریکتر و ببلندی شبری و گل آن چتر دار مانند گشنیز و سفید و ثمر آن سفید و تند و خوشبو و منبت آن مواضع سنگلاخ و آفتاب رو و تخم آنرا امیلیه و نبات
آنرا حشیشة البراغیث و بلغت رومی کیک واش نامند و قسمی دیگر شبیه بکرفس و خوشبو و تند که زبان را می گزد و تخم آن شبیه بانجدان و بی بو و قسمی دیگر برگ آن شبیه بکشنیز و گل آن سفید
و چتردار مانند گل زردک و تخم آن شبیه بزیره و با تندی و بیخ آن در طعم شبیه بزردک و بغلظت انگشتی و برگ آن نیز جالینوس دوقو دو قسم را یکی دانسته و دیسقوریدوس
از اصناف زردک بری شمرده و حکیم میر محمد مؤمن نوشته که این تحقیق اقرب است و من اقسام آنرا مشاهده نموده ام و بهترین اقسام قسم اولی است **طبیعت** آن در سوم گرم
و خشک **افعال و خواص آن** مسکن سرفه مزمن و مغص و مدر حیض و بول و قوت و مسقط جنین و با شراب جهت نهش رتیلا و ضماد آن جهت تحلیل اورام بلغمیه و ادرار
بول و حیض و بدستور برگ آن اما ضعیف العمل و بیخ قسم اول آن جهت رفع سمیت سموم مشروبه و تخم آن محلل نفخ و ریاح و معین بر هضم و آشامیدن طبیخ آن جهت
تنقیه سینه و اخراج اخلاط آن بنفث و تحلیل مواد غلیظه امعاء و استسقای ریحی و مقوی فعل آن تخم کرفس مقدار شربت آن دو مثقال و بدون تخم کرفس جهت گزیدن
عقرب و تنقیه رحم و اعانت حمل و قطع شهوت در محرورین و یابس مزاجان و نطول طبیخ آن جهت عقرب گزیده و جانوران سمی چون تخم آن را کوبند و بر زخمها ...
نافع است کیک نامیه که در اینجا نیاید و تخم دو قسم دیگر در افعال و خواص مانند دوقو است و انا... **دوقو** بضم دال و سکون واو و ضم قاف و سکون واو
یونانیست و آنرا دوقو اغریا و دوقو بری نیز نامند **ماهیت** آن تخم جزر بری است و بیخ آنرا استافلین و گیاه آنرا خرس گیاه نامند جهت آنکه خرس آنرا بسیار
دوست میدارد و گویند بشیرازی آنرا زدران نامند و آن شبیه بنانخواه است و از آن ریزه تر و با اندک تندی و گیاه آن زیاده بر شبری و برگ آن مانند برگ
رازیانه و از آن ریزه تر و چتر آن مانند چتر گشنیز و گل آن زرد و تند طعم و زغب دار و خوشبو و بیخ آن بسطبری انگشتی و باریکتر از آن و قریب بشبری و در طعم مانند
جزر و در قزوین گزر نامند و بهترین آن تازه زرد رنگ آنست **طبیعت** آن در سوم گرم و در دوم خشک و بعضی در دوم گرم و خشک دانسته اند **افعال و**
خواص آن در جمیع افعال قویتر از جزر بستانی است سوای تحریک باه در جزر خواص نابت آن مذکور شد و مراد از مطلق آن تخم آنست آشامیدن آن جهت
سرفه کهنه و فضول سینه و تقویت معده و هاضمه و باه و ازدیاد منی و تحلیل نفخ ریاح و مواد غلیظه بلغمیه و تفتیح سدد و ادرار بول و تفتیت حصاة کرده و مثانه
و ادرار نمودن حیض و تنقیه رحم و اعانت حمل و عسر ولادت و استرخای مفاصل و وجع آن و مغص و سحج امعا و استسقای طبلی و گزیدن عقرب و سایر هوام مجرب و
از آشامیدن یکدرم تا دو درم آن با ده وزن آن ترمس جهت قتل حب القرع و ریزانیدن آن و ضماد آن جهت تحلیل ورم بلغمی مفید و نطول طبیخ آن بر موضع

دود خشب

دودالخل

دودالزبل

دوسر

دوقو

دوقو

عقرب بگزیده نافع مضر باده محرورین مصلح آن کتیرا و مضر مثانه مصلح آن مصطکی بدل آن دو وزن آن تخم زردک و گویند بوزن آن تخم کرفس است **فصل الدال مع الهاء**

دهن

دهن بضم دال و سکون ها و نون بفارسی روغن نامند خواه از حبوب نباتات گیرند و یا از گلها و یا شکوفها و یا برگها و غیرها بعمل آورند بطریقیکه در مقدمه این کتاب و در قرابادین کبیر در حرف الدال گر یافت دهن بر حیزی در جای خود مذکور میگردد

دهن البلسان

دهن البلسان بتحریک با موحده و لام و سین مهمله و الف و نون بفارسی روغن بلسان نامند و آثر البلسان و صمغ البلسان نیز گویند و فی الحقیقه لبن است نه دهن **ماهیت** آن سه نوع است خالص و مصنوع و مرکب اما خالص آن جز بسیال اندک غلیظ چسپنده خوشبوی قوی الرائحه تند طعم خالی از حموضت که زبان را بگزد و صاف سرخ عقیقی باشد و چون در شیر اندازند شیر را منجمد سازد و چون در آب اندازند ته نشین گردد و چون در آب حل کنند آبرا برنگ شیر گرداند و چون به پشمی آلوده بشویند در یکدم از آن اثری نماند و قوت این تا چهار سال باقی میماند و بهترین همه این قسم است و هر چه بدین اوصاف نباشد ردی و مغشوش است و طریق اخذ دهن آنست که در اول طلوع شعری یمانیه تنه درخت آنرا تیغ زده آنچه از آن تراوش نماید بگیرند و مصنوع آن که معمول این زمان است آنست که میگیرند چوب بلسان و بسباسه و میعه سائله و روغن تخم ترب اجزا متساوی و میچ بشانند مجموع را با ده وزن آن زیت تا ربع رسد پس صاف نمایند و این در نفع بعد از اصلی است و نیز شاخ و برگ و چوب و حب بلسان را در آب جوش میدهند با روغن زیتون بدستور مقرر مرتب نمایند و این بعد از آنست و مغشوش آن آنست که آنرا بعضی با اکثر دهان مانند دهن حبة الخضرا و حنا و مصطکی و سوسن و امثال آنها مغشوش مینمایند و بعضی با عسل و موم و روغن مورد و حنا را تیغ غش میکنند و این زبون تر از همه است **طبیعت** خالص آن در اول سوم گرم و خشک با قوت تریاقیت **افعال و خواص آن** مقوی دماغ و اعصاب و قوت باصره و رحم و جهت امراض بارده دماغیه و عصبانیه مانند فالج و لقوه و کزاز و صرع و صداع و دوار و رعشه و استرخا و قروح سر و اوجاع مفاصل و حلق و اسنان و عرق النسا و نقرس و همه اوجاع بارده رطبه و ظلمت بصر و بیاض و سبل و غشاوه و حدت بصر و نزول آب و ثقل سامعه و گرانی گوش حادث از برودت و رطوبت و ضیق النفس و ربو و سعال و انتصاب نفس و قروح ریه و ضعف معده و کبد و طحال و گرده و مثانه و تفتیت حصاة و ادرار البول و سلس البول و استرخای قضیب و امراض مقعده و تلیین صلابت و تحلیل مواد بارده و رفع لزوجتها و وضع و امراض مقعده و رحم و اوجاع آن و اخراج جنین و مشیمه و ادرار حیض و نشف رطوبات آن و اعانت بر حمل و پاک کردن جراحات از چرک بهر نوع که استعمال نمایند شرباً و طلاءً و تمریخاً و اکتحالاً و قطوراً و سعوطاً و حمولاً و فرزجه و مفرداً و مرکباً نافع و مانند تریاقات است در مرکبات و مقاوم سموم بارده مانند عقرب و سایر هوام و خانق النمر و امثال اینها است و آشامیدن نیم مثقال آن با شیر تازه دوشیده جهت دفع سمیت و اذیت خانق النمر مفطر و نهش هوام و سمی و یکدانگ و نیم آن با سه مثقال طبیخ زوفا جهت سعال و اوجاع سینه و چون در روغن زنبق حل کرده فتیله بدان آلوده در بینی گذارند جهت سکته و جمود و حمول آن جهت اخراج جنین و مشیمه و بدستور حمول آن با موم و روغن ممزوج کرده و ضماد آن با بر ساجهت اخراج خار و استخوان مقدار شربت آن تا نیم مثقال بدل آن بوزن و نیم تا دو وزن آن روغن زیتون کهنه یا روغن زیت تازه یا روغن رازقی یا روغن حب که در آن حب عود بلسان جوشانیده باشند و گویند روغن کاوی که در آن مرکی جوشانیده باشند و گویند روغن نارجیل است گفته اند که چون صمغ درخت کادج را در دهنها مناسبه حل کنند در اکثر آثار مانند دهن بلسان است و بهترین ابدال آن میتواند بود

دهن الکرجن

دهن الکرجن بفتح کاف عجمی و سکون را مهمله و فتح جیم و نون اسم هندی است **ماهیت** آن روغنی است که از تنه درخت بسیار عظیم بلندی که منبت آن اسلام آباد که شهر سبز نیز نامند باصطلاح قدیم و بهندی چاٹگام و جات کام نیز مینامند بسیار است بعمل می آورند بزدن تیشه بر تنه درخت آن و نصب کردن ظرفی بدان موضع و با نحای دیگر نیز و رنگ آن روغن در تازگی اندک سرخ رنگ رقیق صاف میباشد و چون کهنه گردد سرخ بسیار تیره مائل بسیاهی غلیظ چسپنده و چون بسیار کهنه گردد غلیظ و چسپندگی آن زیاده میگردد و برای رفع کرم خوردن چوب عمارت و تخته دروازه و غیر آن در بنگاله اکثر میمالند و نصاری در رنگ آمیزی کشتی و جهازات و عمارات داخل آنها مینمایند و چوب آن درخت بسیار خوب و ریشه دار و در تازگی چرب که مانند فتیله دهن آلوده مشتعل میگردد و بکار عمارات بجز سوختن نمی آید **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص آن** محلل اورام است

دهنج

دهنج بفتح دال و ها و نون و جیم بفارسی دهنه فرنگ **ماهیت** آن سنگیست سبز آبدار براق که در معدن طلا و نقره و مس و آهن تکون می یابد از الحجر گبریتیه که صعود مینماید از آن معدن و در خلال فرج آن محتبس گشته تکاثف مییابد و بطول زمان سرد و منجمد و متحجر میگردد و آنرا زنجار معدنی مینامند و الوان میباشد بعضی سبز تیره که در هنگام صفای هوا صاف و هنگام کدورت کدر گردد و گویند فیروزه نیز همین میباشد و بعضی طاوسی رنگ مائل بسرخی اندک براق و بعضی طاوسی رنگ مائل بزردی و بعضی مائل بسیاهی و بهترین همه سبز تیره است و آنرا دهنه فرنگی

و بعد از

و بعد از آن و بهترین طاوسی مائل بسرخی است و بدترین آن طاوسی مائل بسیاهی و معدن آن فرنگ است و از انجا می آورند و انطاکی گفته که از روس و قبرس می آورند و صاحب اختیارات نوشته که معدن آن فرنگ کرمان و خراسان و در ولایت فارس و شبانکاره و سیرجان و شیراز هم میباشد و آنچه فرنگی است آنرا فرندی نامند جهت آنکه در آن نقشی مانند جوهر شمشیر میباشد و آن جوهر را بتازی فرند نامند و شیرین و ترش میباشد شیرین آن آنست که چون بسایند و بر آئینه ریزند آئینه زنگ بردارد و ترش آن بعکس و فرق میان طلائی و نقره ئی و مسی و آهنی بدانست که با آب لیمو بر آهن صیقلی مانند صفحه کارد و یا شمشیر بسایند اگر زرد طلائی بر آید طلائیست و اگر برنگ نقره نقره ئی و اگر برنگ مس مسی و اگر برنگ آهن آهنی و بهترین همه طلائی سبز تیره فیروزه شیرین آنست و مستعمل در امراض عین همین نوع است پس نقره و گفته شده که ترش آن در صنعت کیمیا مستعمل است **طبیعت** آن در اول چهارم گرم و خشک و بعضی سرد دانسته اند **افعال و خواص آن** جالی و ملطف و بند رم آن فادزهر سموم مشروبه و سمی اگر چون با آب لیمو سائیده افیون خورده اگر بیاشامند و قی کنند سمیت را دفع نماید و در غیر دفع سم نباید خورد زیرا که خود سم قاتل است بجراحت امعا و گویند معالجه پذیر نیست و نگاهداشتن آن در دهان و فرو بردن آب آن نیز همین اثر دارد و سعوط محلوک آن با آب سداب جهت دفع صرع بیعدیل و بدستور نفوخ آن با مشک سوده جهت دفع همین اثر دارد و اکتحال آن جهت تقویت باصره و قلع بیاض چشم مجرب خصوص با مروارید ناسفته و توتیای هندی اجزا متساوی که نرم سوده و بحریر بیخته در چشم کشند و از خواص غریبه آنست که چون سائیده در چشم دواب کشند دفع حبس البول آن نماید و طلای آن با سرکه جهت قوبا و سعفه سوداوی در سر و جمیع اعضا جهت بهق و برص و رفع اذیت عقرب گزیده نافع

دهماسه

دهماسه بفتح دال مهمله و خا و ها و فتح میم و الف و سین مهمله مفتوحه و الف **دهماهه** بفتح دال و خا و ها و فتح میم و الف و فتح ها و ها در آخر نیز آمده و گویند اسم هندی تکائی است و فی الحقیقه خبر آنست **ماهیت** آن گیاهیست هندی فی الجمله شبیه بگیاه تکائی **طبیعت** آن سرد و خشک گفته اند **افعال و خواص آن** جهت دوار و جوشش دهان و سرفه و ضیق النفس و حمیات و تقویت اعضا و تصفیه خون فاسد و صفرا و تسکین عطش و قی و دفع دمامیل و جذام نافع

فصل الدال مع الیاء المثناة التحتانیه

دیفروجس

دیفروجس بکسر دال و سکون یاء مثناة تحتانیه و ضم فا و را مهمله و سکون واو و کسر جیم و سین مهمله و بضم جیم نیز آمده و لغت یونانیست بمعنی مضاعف الاحراق و دیفروجاس و دیرجاس نیز نامند **ماهیت** آن سه نوعست یکی معدنیست که از قبرس از چاهی بیرون می آورند و بآفتاب خشک نموده میسوزانند این نوعی از طین است که بعد خشک شدن مانند حجر صلب میگردد و نوعی دیگر در دیگ و خاک مس است که بعد گداختن در بوته میماند و آن در طعم و قبض مانند مس است و نوعی دیگر مرقشیشای سوخته است و این را بیونانی لوبطس نامند و در تون حمام تا چند روز آنرا مانند آهک میسوزانند و چون سرخ گشت برمی آورند و رنگ این سفید مانند نقره است و بعضی از سنگریزه مس از معدن بر آورده میسازند و بهترین آن صنف اول آنست که در آن طعم زنجار باشد و زبان را بسیار منقبض و خشک گرداند و بعد از آن در خوبی نوع دوم است و هر دو مستعمل اند **طبیعت** آن گرم و خشک و بسیار مجفف و نوعی ثانی مرکب از حرارت ناریه محلله و ارضیه قابضه **افعال و خواص آن** نفوخ آن در حلق جهت انتهای خناق و ذرور آن جهت جراحات خبیثه و قلاع و جوشش دهان و التیام زخمها و لثات متقطع و حبس خون آن بشرط تکرار عمل و بدستور جهت قروح مانه و برو خوردن گوشت زائد و نرم و باریک کردن موی غلیظ و با موم روغن جهت تحلیل سبله و خشک کردن قروح سر و چون با سرکه بسایند و بر بدن بمالند جهت دفع حکه نافع و خوردن آن مهلک است

دیگ بر دیگ

دیگ بردیگ بکسر دال و سکون یاء مثناة تحتانیه و کاف و فتح باء موحده و سکون را مهمله و کسر دال مهمله و سکون یاء مثناة تحتانیه و کاف اسم فارسی است و بشیرازی مرگ موش علی نامند **ماهیت** آن جزئیست مصنوع از زرنیخ و زنجار و آهک و نوشادر است که مجموع را سائیده در دو دیگ مضاعف یعنی یکی بر دیگری بعمل می آورند و گفته اند ترکیب اطبای فارس است و شیخ داود انطاکی گفته از ترکیب نجاشعه است که از برای خلفای عباسی ساخته اند **طبیعت** آن بسیار حار حاد یابس اکال است **افعال و خواص آن** ذرور آن جهت آکله دهان و هر عضوی که باشد بزودی باصلاح می آورد و بدستور ناصور و قروح ساعیه فاسده و لحم زائد را بخورد و قطع خون جراحات و تجفیف رطوبات از هر عضو مینماید و طلای آن با عسل جهت قلع آثار و دانه بواسیر مؤثر و از خوردن آن حالتی شبیه از خوردن اشخیص و زرنیخ و زاج عارض میگردد و علاج این نیز مانند علاج آنها است و نسخ آن در قرابادین مذکور شده و میشود انشاء الله تعالی

دیناقوس

دیناقوس بکسر دال مهمله و سکون یاء مثناة تحتانیه و کسر نون و فتح سین مهمله و الف و ضم قاف و سکون واو و سین مهمله لغت یونانیست بمعنی دائم العطش و آنرا خس الکلب و جرامغه نیز و مشط الراعی و بشیرازی طوسک نامند **ماهیت** آن نوعی از خار است و ساق آن بلند و خاردار و برگ آن محیط بر ساق آن و شبیه ببرگ کاهو و بر سر هر بندی از ساق آن دو برگ دراز خاردار مرغب بیرون و درون برگ آن آبی

مانند حباب خاردار و بطرف برگ متصل بساق مجوف وعمیق که آب باران دران جمع میشود و بر هر شعبه که از شاخ آن رسته چیزی شبیه بسر خار خارپشت و خاردار و بعد از
خشکی سفید میگردد چون بشکافند در جوف آن گرههای ریزه سفید شغاف میباشد و قوت آن مدتها باقی میماند **طبیعت** آن در دوم گرم وخشک **افعال**
وخواص آن مجفف با قوت تریاقیه وجالی وآشامیدن نقیع مملول آن در آب سه روز متوالی جهت تحلیل سپرز وخلط غلیظ وتفتیح سدد ورفع لرز حمیات وبخته آن
مقوی قصبه ریه ومحلل خناق ومدر بول ومخرج کرم معده وضماد آن جهت ثالیل وقروح شهدیه سر وضماد پخته آن جهت بحس کردن عضو بحدیکه احساس الم بر بدن
و سوختن نکند مستعمل وطلای مطبوخ بیخ آن با شراب جهت شقاق مقعده ونواصیر وتضمید سر آن بجای ثمر آن بعد از ریختن بر موضع گزیده افعی وغیر آن جهت دفع
سمیت آن نافع وچون قدری از ثمر آنرا در لته بسته در شیر حل کنند تا تمام آن حل کرده واز ان قدری در شیر دیگر ریزند باعث نیکوئی انجماد آن میگردد وچون
گرههای جوف ثمر آنرا در پوست حیوانی بسته بر گردن ویا بر بازو بندند جهت دفع تب ربع موثر دانسته اند مضر گرده مصلح آن صمغ عربی مقدار شربت آن تا سه درم است

دیودار بکسر دال وسکون یاء مثناه تحتانیه وواو وفتح دال والف وراء مهملات اسم فارسی است وبعربی شجرة البق وشجرة الجن نامند وشاید اسمی مرکب
از هندی وفارسی باشد زیرا که دیو بهندی شیئی بزرگ عظیم را نامند چه درخت آن بسیار عظیم وبلند میباشد ودار بفارسی بمعنی چوب است وآنرا بهندی چیر نامند
ودیودار نیز **ماهیت** آن درختیست بسیار عظیم وبلند وراست تا پنجاه وشصت ذرع وزیاده هم ونصاری وجهازرانان برای دول جهازات وغرابها
وکشتی های بزرگ بقیمت اعلی آنرا میخرند ودول جهازات عبارت از چوب راست بلندی است که در وسط کشتی برای آویختن بادبان نصب میکنند وچوب آن
بسیار تند بو وطعم ورائحه روغن آن قریب برائحه بارزد ورستاغلب که بارزد وروغن این باشد یا درختی قریب بدین وبرگ آن اندک عریض طولانی مانند برگ
بی تشریف بقدر برگ ساج وکوچکتر از ان ومنبت آن اکثر سواحل دریا وملک فرنگ واز همانجا در بنگاله آمده بافراط شده ودر هندوستان وشاید در
دکهن هم میباشد **طبیعت** آن گرم وخشک در سوم ولبن آن که دهن آنست در چهارم گرم ودر سوم خشک **افعال وخواص آن** رادع ومحلل
قوی اورام بارده ومسکن اوجاع والم وگزیدن هوام بارده وبهق وضماد او وآشامیدن سائیده خشب آن جهت فالج ولقوه واسترخا وسکته وصرع واکثر امراض
بارده دماغیه وعصبانیه وبرازانیدن سنگ گرده ومثانه ورفع اسهال بلغمی وعرق ریحی وتحلیل ریاح ونفخ شکم ودفع حمیات بلغمیه مزمن فاسده وجلوس در طبیخ
آن جهت قروح مقعده نافع مضر ریه مصلح آن کتیرا وصمغ عربی وروغن بادام شیرین مقدار شربت آن تا یکدرم است ضماد آن جهت تحلیل خنازیر واکثر اورام بارده
نافع است

باب نهم در بیان ادویه که حرف اول آنها ذال معجمه است

فصل الذال مع الالف

ذوقی الاسکندرانی بفتح ذال معجمه والف وکسر قاف ونون ویاء آخر حروف لغت یونانیست یعنی غار الاسکندرانی **ماهیت** گیاهیست برگ آن شبیه
بدرخت غار جبلی وشبیه ببرگ مورد واز ان بزرگتر وسفید وطولانی وشاخهای آن بقدر شبری واز ساق ما بین برگ آن ثمر سبز وبقدر نخودی وسبز ومدور
وبیخ آن خوشبو وشبیه بعود وتند طعم منبت آن کوهستان **طبیعت** آن در دوم گرم وخشک **افعال وخواص آن** آشامیدن بیخ آن بقدر شش
درم با طلا که نوعی از شراب است جهت ادرار نمودن بول وحیض واخراج مشیمه ورفع تقطیر البول وحبس آن نافع مقدار شربت از بیخ وثمر آن تا دو مثقال

ذاقنی ودیس بکسر واو وسکون یاء مثناه تحتانیه ودال والف وسین مهمله وذاقنویدیس بفتح ذال والف وکسر قاف وضم نون وسکون واو وکسر
یاء مثناه تحتانیه وفتح دال مهمله والف وسین مهمله نیز آمده لغت یونانیست بمعنی شبیه بغار **ماهیت** آن قسمی از مازریون عریض الورق است وبمغربی
مازرو ودر شام بقله نامند ساق آن بقدر ذرعی وشاخهای آن بسیار باریک ودر نصف اعلای آن بهم رسیده وپوست شاخهای آن قوی ولزج وچون آن بشکنند
زیر [illegible] گردد وگل آن سفید وثمر آن بعد رسیدن سیاه میگردد ودانه آن کوچکتر از حب الغار منبت آن مغرب زمین وارض شام خصوص کوه لبنان **طبیعت**
آن در آخر سوم گرم وخشک **افعال وخواص آن** حاد ومفتح ومحلل وآشامیدن دو مثقال از برگ آن مسهل قوی بلغم واخلاط غلیظه ومقئی ومدر حیض
وبدستور آشامیدن بیخ حبه از دانه آن وخائیدن آن جالب بلغم است از دهان وحمول آن مدر حیض وبدستور شربت آن وآشامیدن آن مخرج جنین
زیرا که قطع ومحرق خلط ومغثی است مصلح آن نشاسته وکتیرا مقدار شربت از برگ آن تا سه قیراط واز بیخ وثمر آن تا دو مثقال است

فصل الذال مع الباء الموحدة

ذباب بضم ذال معجمه وفتح باء موحده والف وبا بفارسی مگس وبترکی سنین وبهندی مکهی نامند **ماهیت** آن اجناس

حشرات الارض وتکون از فضلات می یابد ودر اول تکون سفید رنگ میباشد وکمتر از یکهفته پر بر می آورد دو نوع بزرگ وکوچک میباشد بزرگ را خرمگس نامند والوان میباشد سیاه وازرق
وزرد وبهترین همه سیاه آن وبعد از ان ازرق وبدترین همه زرد وآن خالی از سمیتی نیست **طبیعت** آن در اول گرم وتر **افعال وخواص آن** محلل جاذب ومفتح
وآشامیدن آن با شراب جهت عسر ولادت مجرب دانسته اند وچون مگس بزرگ را بگیرند وسر آنرا انداخته بر شعیره چشم بمالند وبدان مداومت نمایند زائل کرداند ومجرب
وبدستور چون بر موضع زنبور گزیده بمالند بفوت وجع آنرا تسکین دهد وسمیت آنرا جذب نماید وضماد نوع بزرگ ویا کوچک آن با زرده بیضه مرغ که نرم بسایند جهت تسکین
درد چشم وتحلیل گوشت زائد آن مادام که صلب نگشته باشد ومداومت مالیدن آن بر داء الثعلب مجرب وتنها جهت تحلیل ورم چشم ومحمد بن احمد گوید که خوردن بچه دجاج
آنرا هنوز جهت تقویت باصره ومنع جمیع آفات چشم مجرب میدانند وگذاشتن سر مگس سبز در احلیل باعث نعوظ قوی است وفضله مگس را چون با آب وعسل بنوشند جهت
ازاله مغص وقولنج وخناق مجرب یافته اند وبغدادی نوشته که حکایت کردند جماعات از عوام وزنان که تجربه نموده اند آنها فضله آنرا که بر ریسمان شبها می نشینند جهت
ازاله بهق وبرص چون بیاشامند بعد از پرهیز از چیزهای ناموافق ودر آفتاب نشینند وموضع برص را مکشوف نمایند تا آبله کند زائل گرداند وفعل آن مانند اطریلال است
وچون فضله آنرا با قراقروط وشکر سرخ ممزوج نموده شیاف سازند وبردارند اطلاق طبیعت آورد وروغن آن که مگس را در روغن کنجد اندازند وپرورش نمایند در آفتاب
به مرطبه شیاف نمایند جهت رویانیدن موی مجرب است وبوی پیاز عنصل کشنده اقسام مگس بود وبدستور از بوی کافور وروغن زیتون وزرنیخ وچون با زرنیخ وکندش [illegible]
کسی سازند ودر جائیکه مگس بسیار باشد گذارند مگس از ان موضع بگریزد

ذبل بفتح ذال وسکون باء موحده ولام بلغت رومی سیلوبان وبفارسی وبهندی نیز ذبل نامند
ماهیت آن پوست سلحفاة یعنی سنگ پشت هندی است وگویند استخوان آنست بغایت سیاه وبعض اجزای آن مائل بزردی وبراق وصلب واز ان دسته کارد وقلمتراش
وبادزن وقلمدان وغیرها میسازند وابلق زرد وسیاه ومائل بسرخی میباشد وشنیده شده که آنرا بنحو خاص طبخ میدهند نرم مانند خمیر میگردد وپس از ان بهر شکل که میخواهند میسازند
طبیعت آن سرد وخشک **افعال وخواص آن** جالی وبغایت قابض آشامیدن محکوک آن مسقط دانه بواسیر وبا عسل جهت التحام قصبه ریه ونفث الدم وتب
ربع وضماد آن جهت اورام وسرطان وخنازیر واسقاط دانه بواسیر وطلای سوخته آن با سفیده تخم مرغ جهت شقاق وکعب وشقاق رحم که از ولادت بهم رسد وشقاق مقعده وخروج آن نافع وفرزجه
آن مانع سیلان رحم ومسقط جنین وجهت تسهیل ولادت مفید مضر جگر مصلح آن سبب مقدار شربت آن تا دو درهم بدل آن استخوان قنفذ وگفته اند چون از ان شانه سازند
وموی ابدان شانه کنند بالخاصیت جهت دفع قمل ورشد ونمو موی موثر است ونیز گفته اند چون آنرا با چوب صلیبی که آدمی را در ان از حلق کشیده باشند وقدری از خاک قبر مقتول بخور کنند
دفع سحر وفتنه مجرب دانسته اند وبدستور جهت اصلاح متباغضین موثر است

فصل الذال مع الراء

ذراریح بفتح ذال معجمه ودو راء مهمله والف در اوسط اول
مفتوح ودوم مکسور وسکون یاء مثناه تحتانیه وحاء مهمله بترکی الاکلنک وبدیلمی دارساس وباصفهانی قسمی از سین نامند **ماهیت** آن جانوریست دو نوع میباشد
بزرگ وکوچک بزرگ آن بقدر زنبور وکوچک آن از مگس بزرگتر وبهیئت بدبوی بر نبات تازه می نشینند وبر آنها تکون میابد بهترین آن بزرگ طولانی آنست که در گندم تکون
یابد وزرد مایل بسیاهی وسرخی وبا خطوط زرد که بعرض در بر آن باشد وآنچه سبز وسرخ وزرد ومنقط بسیاهی باشد زبون وسائر اقسام آن غیر مستعمل وچون آدمی را گزد بی اختیار
از او بول جاری شود **طبیعت** آن در آخر سوم گرم ودر دوم خشک ودر سوم نیز گفته اند **افعال وخواص آن** بسیار تند ومتعفن ومقرح جلد واز سموم قتاله ومقطع
ومفتح وآشامیدن محرق آن رافع سپرز ومفتت حصاة ومدر بول وحیض ونیز آشامیدن محرق آن با مرق گوشت گاو ویا با روغن زیتون جهت رفع خوف سگ دیوانه
گزیده بهترین ادویه است وگویند قطعهای خون منجمد با بول شارب آن دفع میکرده وعوام را عقیده آنست که سنگهای بسیار کوچک در جوف صلب آن متکون میگردد واین دوا آنها را
بادرار دفع میکند ودر اخراج سنگ گرده ومثانه نیز موثر است وبدستور احراق آن در مقدمه ذکر یافت واگر در پارچه پیچیده وبخار سرکه جوشان بدارند تا بمیرد حکم احراق دارد وباعث
تلطیف آن میشود واستعمال آن مجوز واکتحال آن جهت ناخنه وضماد آن با سرکه جهت داء الثعلب وبهق وبرص ناخن وتحلیل اورام بلغمیه وبا قیروطی جهت قلع ناخن فاسد وروئیدن
ناخن صحیح وبا سرکه جهت جرب وتقشر جلد وبهق وبرص وقوباء وگزیدن عقرب ودفع ثالیل وقمل وبقایای جدری ونمش وچون دست وپاهای آنرا انداخته در سایه خشک کرده ودر
روغن زنبق بسایند پس در روغن زیتون بجوشانند تا غلیظ شود وقطور آن جهت ثقل سامعه ودرد گوش وطلای آن جهت رویانیدن موی ابرو وداء الثعلب بعد تقرح مفید وبعضی
که چشم را محفوظ دارند که در آن داخل نشود وچون نوع سیاه منقط بسرخ آنرا گرفته در روغن اندازند ومدت شش ماه در آفتاب گذارند جهت قلع قرطه که مقدمه کچلی است موثر
هرچند مزمن شده باشد وطلای محرق آن با خردل جهت انبات شعر وبا قیروطی جهت بیاض اظفار مقدار شربت آن یکعدد سوخته آن وگفته اند سه طسوج وزیاده کشنده است

بدرد و تقرح مثانه و مغص و بول الدم و احتباس آن و غشی و حمی حاد و خلاط و ورم قضیب و نواحی آن و التهاب و حرقت دهان و معالجه آن قی فرمودن بماء الشبت مطبوخ در روغن
کاو و آب گرم ممزوج بروغن کنجد و احتقان بکشک ماء الشعیر مطبوخ با روغن گل و روغن تخم کتان و آشامیدن شیر گاو تازه دوشیده و آب گوشتهای چرب و آشامیدن آب
ذرة
تازه با کره و ادهان بارده و فالودهای لینه و چکانیدن روغن گل و سفیده بیضه مرغ در احلیل و گفته اند پر و بالهای آن تریاق آنست و بعضی بالعکس گفته اند و همه بی اصل است **ذرة** بضم ذال
معجمه و فتح را مهمله و تا جادرس هندی است و بهندی جوار نامند **ماهیت** آن حبی است سفید و شیرین از عدس بزرگتر و در خوشه بزرگی براز دانه و نبات آن بقدر یک قامت
و کمتر و زیاده بران و شبیه به نیشکر و نبات جندروس و بهترین آن سفید بزرگ دانه سنگین شیرین آنست **طبیعت** آن سرد و خشک **افعال و خواص آن** غذای آن الطف
ذرق
از دخن و مجفف و حابس اسهال و در جمیع افعال مانند جندروس است مصلح و ملطف آن روغنها و شیرینیها و ضماد آن سرد و مجفف و رادع و همچنین جمیع اجزای گیاه آن **ذرق**
ذنب الخیل
ابو حنیفه گوید بزبان تازی نباتی را گویند که شبیه بحندقوقا و بر سر نبات آن غلافی که تخم آن دران باشد و در تر و تازگی از انگور ... بیخ آن بشکل پیاز و رنگ آن سیاه و چون پوست
سیاه آنرا جدا کنند مغز آن سفید مانند پیاز باشد و طعم آن شیرین و پر آب و بعضی آنرا حندقوقا گفته اند **فصل الذال مع النون** **ذنب الخیل** بفتح ذال معجمه
و نون و باء موحده و الف و لام و فتح خا و سکون یاء مثناة تحتانیه و لام و در شام مشهور بذنب الفرس است **ماهیت** آن دو نوع میباشد یکی نوع نباتی است که در قرب انهار
و خندقها بسیار میروید و شاخهای آن مجوف و بسیار مائل بسرخی و با خشونت و پر گره و گرههای آن بهم متصل و برگ آن باریک شبیه بدم اسب و برگ اذخر و بر اشجار
مجاور خود می پیچد تا بالای درخت میرود و از آن آویخته میشود و شبیه بدم اسب و بیخ آن خشبی صلب بیکل و ثمر میباشد و بعضی گویند گل آن مابین سفیدی و کبودی و قوت آن تا بهار
باقی میماند و نوع دیگر آنکه اطراف آن کوتاه تر از اطراف نوع اول و از آن سفیدتر و ابو حنیفه گفته لحیة التیس است و در زمین عرب بسیار و عصاره آن در معدن آن منجمد
و خشک میشود و آنرا بزمین دیگر نقل میکنند و در کتاب حشایش آورده که آنرا کرفس کوهی نامند **طبیعت** آن در اول دوم سرد و در آخر آن خشک **افعال و خواص**
آن قابض ... بی لذع و قاطع نزف الدم و نفث الدم زنان جهت سرفه مزمن و امراض سینه و عسر النفس و ربو و استسقا و ورم حار جگر و اقسام اسهالات حاره هنگامی که تب
نباشد و قرحه امعا و جراحت مثانه و کثرت شرب آن جهت التیام فتق و التیام روده مقطوع موثر شرباً و حقنه و ضماد آن جهت التیام جراحات عظیمه و عصب مقطوع و فتیله
امعا و ورم مقعده و اورام حاره اعضا و سعوط عصاره آن جهت رفع رعاف نافع مقدار شربت آن یکدرم و مولد سودا و مصلح آن شکر و روغن بادام بدل آن الجبار و صاحب
ذنب الخروف
اختیارات گفته که نوعی از لحیة التیس است و بسیار استعمال آن مرخی اعصاب و مصلح آن بنفشه و ضماد نوع دوم آن با سرکه جهت جراحات خبیثه و اورام مقعده و کبد و استسقا
مفید است **ذنب الخروف** بفتح خاء معجمه و ضم را و سکون واو و فا **ماهیت** آن گیاهیست بیخ آن باریک و شاخهای آن سفید و مجوف و برگ آن ...
شبیه ببرگ راسن و گل آن زرد شبیه بگل رشاد بری و تخم آن باریک و طعم جمیع اجزای آن مائل بتلخی و تندی و با اندک لزوجت و در شام خصوصاً بیت المقدس کثیر الوجود **طبیعت**
آن در آخر دوم گرم و در سوم خشک و گفته اند در آخر دوم گرم و خشک است و با رطوبت فضلیه **افعال و خواص آن** آشامیدن آن مسکن مغص و محلل ریاح و قاطع
ذنب السبع
خون و رافع سپرز و دافع اذیت گزیده کلب و بدستور ضماد آن بر موضع گزیده آن و قطور عصاره برگ آن و بدستور ضماد سائیده آن جهت رفع بیاض چشم مجرب دانسته اند
ذنب السبع بفتح سین مهمله و ضم باء موحده و عین مهمله **ماهیت** آن گیاهیست ساق آن بقدر دو ذرع و اسفل آن مثلث و اعالی آن مستدیر بر خارهای
نرم از هم دور و برگ آن شبیه ببرگ گاو زبان و خشن از آن کوچکتر و مائل بسفیدی و اطراف آن خاردار و در سرهای آن چیزی مستدیر و زغب و بنفش رنگ ...
و در وسط آن دسته مانند پشم و قوت آن تا سه سال باقی میماند **طبیعت** آن در اول گرم و در دوم خشک با رطوبت لزجه و قوت قابضه و بعضی سرد دانسته اند **افعال و خواص** آن
جهت رفع اورام بعیده و جهت التیام جراحات و تسکین درد مفاصل و چون بیخ تازه آنرا بکوبند و رطوبتیکه از آن برآید بر عضو مولم بمالند تسکین درد در حال دهد بیخ آن جهت
ذنب العقرب
استحکام استخوان شکسته شرباً بقدر یکمثقال و ضماد آن نیز نافع و طلای عصاره آن جهت استرخای اجفان و تعلیق آن جهت تسکین درد اعضا مفید المضار مصدع مصلح آن
عنب الثعلب مقدار شربت آن یکمثقال است **ذنب العقرب** بفتح عین مهمله و سکون قاف و فتح را مهمله و باء موحده **ماهیت** آن نزد جالینوس [illegible]
ذنب القط
و بعضی گویند گیاهیست شبیه بنباله عقرب و زرد رنگ و نبات آن کم و برگ آن ریزه و منبت آن بلاد سردسیر **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک **افعال و خواص**
آن جهت سم عقرب و سایر سموم بارده حیوانی و غیر حیوانی نافع **ذنب القط** باصطلاح اهل شام گیاهیست برگ آن شبیه ببرگ بلوط و گل آن زرد و بیخ آن شبیه بشلغم
و ظاهر آن سیاه و باطن آن برنگ خون و معروف نزد یونانیان ... است و آن اسم حیوانی است **افعال و خواص آن** ضماد آن با سرکه جهت گزیدن طنین بحری

نافع

ذنب الفار
ذهب
نافع **ذنب الفار** لسان الحمل است از جهت مشابهت خوشه آن بدنباله موش **فصل الذال مع الهاء** **ذهب** بفتح ذال معجمه و ها و باء موحده بعربی عقیان
و عسجد نیز و بفارسی زر و طلا و بترکی التون و قزل و بهندی سونا و کچن نیز نامند **ماهیت** آن اشرف فلزات است که در معدن از زیبق و کبریت معتدل صافی تکون می یابد
طبیعت آن معتدل مائل بگرمی و با رطوبت غریزی **افعال و خواص آن** ملطف و مفرح و مقوی قلب و دماغ و حرارت غریزی و فکر و فهم را تیز گرداند و جهت امراض
قلب و دماغ و کبد و معده و مراره و طحال و گرده و مثانه و باه و امراض صفراوی و سوداوی مانند خفقان و وسواس و توحش و وهم و غم و حزن و جنون و دوار و صرع و ضعف
معده و کبد و یرقان و سپرز و انواع بواسیر و ضعف گرده و مثانه و باه نافع و بدن را فربه سازد و جهت جذام تنها یا با ادویه مناسبه مانند بسفایج و کاذریوس و محلل سحاق
آن با مروارید که در آب ترنج حل کرده باشند جهت اکثر امراض مذکوره و زحیر و اسهال دموی و جذام مجرب دانسته اند و محلول طلا با نوشادر جهت اخراج سم مجرب و ساختن میل سرمه
از آن جهت تقویت بصر و منع رمد و اکتحال آن جهت غلظت اجفان و بیاض و غشاوه و گفته اند داغ نمودن آن در ثقبه غرب جهت رفع آن مجرب و سفوف آن جهت درد دندان
و امساک آن در دهان جهت رفع بخر یعنی بدبوی دهان و ذرور آن جهت رفع آکله و آشامیدن آب طلا تاب جهت تقویت حرارت غریزی و قلب و معده و رفع اسهال نافع
و طلای محلول آن جهت فالج و تحلیل اورام و داء الثعلب و داء الحیه و عرق النسا و بهق و برص و بدستور روغن آن اقوی است جهت تقویت کبد و اکثر امراض و انگشتر ساختن آن
جهت دفع ام الصبیان و سعال و تعلیق خالص آن برگردن اطفال جهت رفع فزع ایشان مجرب دانسته اند و شیخ رئیس این خاصیت را مخصوص بدانه بحری آن
که بقدر دانه خردلی و در نهایت صلابت میباشد و در معدن طلا تکون میابد دانسته و لعب با طلا و دیدن آن مورث سرور و رفع هموم و تقویت دل و ضحک است و چون گوش
را با سوزن طلا سوراخ کنند هیچ وقت التیام نپذیرد و گویند مضر مثانه و آلات بول است مصلح آن عسل و مشک و حب الآس و شاه بلوط و اکثر را اعتقاد آنکه اصلاح زری
ندارد و چون طلا را سحق نمایند بهمی که از غیر آن هیچ جسدی در اصل آن نگردد خصوصاً در ادویه سمیه و تناول نمایند باعث حفظ صحت و طول عمر و دافع جمیع امراض سوداوی
است و در این امور چیزی برابر او نیست مقدار شربت آن از یکقیراط تا ده قیراط و یکدانگ است و چون اطفال را در ظرف طلا شیر و طعام و شراب و دارو دهند زود سخن
فصل الذال مع الیاء
ذئب گرگ
آیند و فربه و قوی القلب و دلیر و شجاع و از ام الصبیان ایمن گردند و اگر زنگ زر در پای باز بندند در شکار دلیرتر گردد و چون از آن بشکل ملیله ساخته در خواب بیداری ...
وحش و خفقان و خیالات سوداوی و در دهان نگاهدارد رفع جمیع اعلال ... **فصل الذال مع الیاء** **ذئب** بکسر ذال معجمه و سکون همزه و باء موحده بفارسی گرگ و بترکی
قورد و بهندی هنڈار و بهیڑیه و بلغتی بک و بلغتی دیگر بهداری و هرهه نیز نامند **ماهیت** آن حیوانیست معروف جری النفس و دندانهای آن متخلل یعنی بعضی در بعضی می نشیند
طبیعت آن در سوم گرم و خشک **افعال و خواص آن** کبد آن جهت امراض کبد بغایت نافع چون بسایند و مقدار یک دانگ آنرا با آب اگر حمی باشد
و اگر نباشد با شراب بیاشامند جهت استسقا و تبهای بارده و با سکنجبین جهت یرقان و با آب کرفس جهت سپرز نافع و غافث مقوی فعل آنست و مقدار شربت
آن یکدانگ و زهره آن بمقدار یکدانگ با عسل و با طلا جهت تب ربع کهنه مزمن و قولنج و استسقا و مقدار یک ... آن با مطبوخ حمص جهت تقویت باه بی نظیر و بدستور طلای
آن در این باب و جهت رفع تشنج و صرع و کزاز و تشنج عصب خصوصاً که از سردی باشد اکلاً و طلاءً و سعوط آن جهت نزلات عظیمه و با آب چغندر جهت رفع حمرت چشم
در همان ساعت و با سکنجبین جهت صرع و اکتحال آن جهت تیرگی چشم و نزول آب و غشا و دیگر و ضماد آن با ورس جهت بهق و برص و با ادویه مناسبه جهت تقشر جلد و داء الثعلب
و درد مفاصل و گویند چون زهره آنرا لطوخ کرده مجامعت نمایند دیگری بران زن قادر نگردد و حمول آن مانع آبستنی و پشک خشک کرده آن بقدر یکدانگ با شیر تازه دوشیده جهت تب
ربع و امراض شش بغایت مفید و پیه آن جهت داء الثعلب و داء الحیه و ورم مزمن و دماغ آن بمقدار یک قیراط با شیر تازه دوشیده جهت منع سر و طلای گداخته آن در آب
و روغن زیت بر بدن جهت همه اعلال ظاهری و باطنی حادث از سردی مفید و بخور موی آن جهت گریختن هوام و طلای محلول آن در نوشادر جهت تحلیل اورام و کبد آن
بلغمهای جگر را مفید و ضماد استخوان ساق محرق آن که با ذکر آن سوخته باشند جهت بواسیر و ابن زهر در خواص آورده که گرگ گیاه نخورد مگر وقتی که رنجور گردد مانند سگ و گربه همه
حیوانات قضیب شان از عضله و عصب است بغیر روباه و ذکر گرگ که استخوان است بالای آن عروق و رباطات پیچیده در پوست کشیده و چون دم آنرا در چراگاه گاو بیاویزند
مادام که آویخته باشند هر چند که گاو گرسنه باشد اصلا در آن داخل نگردد و بول و خون آن قاطع حمل زنان شرباً و حمولاً و چون خصیه آنرا بریان کنند و بخورند قوت باه بیفزاید و چون
خصیه راست آنرا بکوبند و با زیت بریان و بصوفی آلوده در زن بخور ... بردارد شهوت او زائل گردد و ارسطو فرموده که یکمثقال از خشک آن با آب تره تیزک جهت درد سینه و پهلو و ضعف
جهت درد و تهیگاه بسیار نافع و اگر زن بر بول آن بول کند هرگز آبستن نگردد و زبل یعنی سرگین آن بسیار گرم و محلل قوی و بهترین آن آنست که گرگ استخوان خورده باشد و طلا

آن بسیاری سغدی آنست که با خشونت باشد آشامیدن یکمثقال آن با آب گرم و با شراب سفید و بدستور با فلفل و نمک جهت قولنج سریع الاثر حتی تعلیق آن بر ران صاحب قولنج خصوصا بر ریسمانی که از پشم گوسفندی که آنرا گرگ دریده باشد و اگر بعوض پشم در پوست آن بندند نیز همین اثر دارد و اگر پوست پسته بجای مغز آن گذارند و سر آنرا ببندند و برای آن گوشه قرار دهند و بر شکم بیاویزند نیز نافع است و اگر در انبوبه از نقره که دو گوشه داشته باشد مقدار باقلائی از آن کنند و بیاویزند نیز موثر است و بدستور پیچیده آن در پوست بزی که گرگ آنرا دریده باشد بر خاصره صاحب قولنج و غرغره آن با عسل جهت خناق بلغمی و بدستور دزد و خشک استخوان خورده آن و بخور آن باعث جمعیت موش دران موضع و تعلیق کعب آن بر زانو جهت رفع وجع رکبه آن و جهت حرکات باز ماندن از رفتار بسیار و گویند چون سر آنرا در خوابگاه گوسفندان دفن کنند گوسفندان از خوف هلاک شوند در صورتیکه از تنفر و گریز از ان محل گریز نداشته باشند و چون در برج کبوتران گذارند مار و سائر موذیات داخل آن نگردند و چون در ممر سیلاب دفن کنند گویند سیل از ان ممر جاری نگردد و چون صدف نام زنان را بر پوست گوسفندی که گرگ گرفته باشد بنویسند هرگز ما بین زن و شوهر الفت نباشد و چون دندان پیش آنرا در پوست پیچیده در منزلی دفن کنند باعث تفرقه اهل منزل گردد و بر پوست آن خوابیدن قولنج را زائل کند و گویند تا گرگ دیوانه نشود گوشت آدمی نخورد و چون بوی خون بشنود و با آدمی خون آلوده باشد و بوی آن بشنود نگذارد و اتفاقا هرچند آن آدمی قوی و زورآور و سلاح بسیار پوشیده باشد

باب دهم در بیان ادویه که حرف اول آنها را مهمله است و فصل الرابع الالف

راتیانج بفتح را و الف و کسر تاء مثناه فوقانیه و فتح یاء مثناه تحتانیه و الف و فتح نون و جیم و راتینج و ریتانج در خبینه و رشینه نیز نامند **ماهیت** آن صمغ صنوبر است و سه نوع میباشد یکی آنکه سایل باشد و منجمد نگردد و آنرا رفت رطب و نوع دوم آنکه منجمد باشد یعنی مانند صموغ دیگر بعد برآمدن از تنه درخت خود بخود بدون طبخ منجمد و منعقد گردد و سوم آنکه با آتش آنرا طبخ دهند تا منجمد و منعقد گردد و این را قلفونیا و بشیرازی زنگباری نامند و بهترین راتیانج آنست که رنگ آن سفید مایل بزردی باشد و بوی صنوبر از ان آید **طبیعت** آن در آخر سوم گرم و خشک و بعضی در چهارم گفته اند و عیسی در سوم گرم و در اول خشک گفته و نوع آتش دیده آن گرمتر از آتش نادیده آن **افعال و خواص آن** آشامیدن نیم مثقال آن با زرده تخم مرغ که نیم پخته باشد و همچنین با آب طبخ سبوس گندم جهت سرفه مزمن و ربو و جراحت رطبه شش و مضغ آن جهت سرفه رطوبی و جذب فضول دماغی و کشیدن آن مانند تنباکو روز اول یکدفعه روز دوم دو دفعه روز سوم سه دفعه جهت سرفه و ربو و قرحه شش عجیب الاثر و چون خرقه را بدان آلوده و با آفتاب خشک کرده صاحب زکام بارد و حمی ربع دود آنرا بگیرد در ساعت تسکین یابد و ضماد آن جهت التیام جراحت و ازاله حکه و جرب و خشونت جلد و کلف جهت فتق رکبها و بواسیر و با تخم کتان بالسویه جهت رفع ثآلیل آویخته در مقعده که اطبا از علاج آن باز مانده باشند و جهت شقاق قدمین و بواسیر مجرب و جهت کمی ناخن موثر و چون یکجزو از ان و از هریک زرنیخ سرخ و سرگین ارنب و پیه بز نصف جزو اجزا سوده بر آتش گداخته اقراص سازند هر قرصی نیم مثقال و عند الحاجت یکقرص را بخور کنند با آتش ملایم و دود آنرا با انبوبه بگیرند هر روز سه مرتبه عجیب النفع است برای سرفه و قرحه ریه و چون یکجزو آنرا بر آتش گداخته بوزن آن تخم کتان و نصف وزن آن سفیداب قلعی دران انداخته از آتش فرود آورند لصوق قوی است برای التحام جراحات تازه و تنقیه کهنه و اندمال آنها و نوع مطبوخ آن در اصلاح موی ذرور در اورام و انبات و رویانیدن گوشت است و در ابدان صلب مهیج اورام است در ابدان نرم و چون آنرا با نصف آن ریح و نفل با روغن بادام طبخ دهند و مانند مرهم سازند جهت عقاد و بواسیر مجرب لیکن با الم بسیار و تدارک آن بمالیدن سفیدی تخم مرغ و سفیداب و بخوردن شیر تازه دوشیده نمایند مصلح آن موم روغن با آب حی العالم بدل آن علک البطم و قنه و گویند بدل آن زیت کهنه است

رازیانج بفتح راء مهمله و الف و کسر زای معجمه و فتح یاء مثناه تحتانیه و الف و فتح نون و جیم معرب رازیانه فارسی است و نیز بفارسی بادیان و برومی شمار و بهندی سونف بفتح سین مهمله و واو الان بزرگ نیز نامند **ماهیت** آن بزری است معروف و دو نوع میباشد بستانی و بری بستانی را مارتون و بری را اقومارتون گویند بهترین آن بستانی آنست **طبیعت** بستانی آن در اول سوم گرم و در آخر اول خشک و بقراط در دوم گرم و خشک در اول دانسته و تخم آن گرمتر از برگ آن و بیخ آن قوی تر از سائر اجزای آن **افعال و خواص** مجموع آن مفتح سدد مجاری سینه و کبد و طحال و گرده و مثانه و مسکن اوجاع آنها که از برودت باشد و مقوی باصره و معده و محلل ریاح و اخلاط غلیظه و مولد شیر و زیاده کننده آن خصوصا تازه آن و مدر بول و حیض و تریاق سموم حیوانی و مجفف منی و با قوت قابضه و آشامیدن طبیخ تخم آن جهت خفقان و غشی با گل گاوزبان مجرب دانسته و با پرسیاوشان و انجیر جهت سرفه و ربو و عسر نفس و با ادویه مناسبه و تنهائی نیز جهت تحلیل ریاح غلیظه و درد پهلو و تهیگاه و قولنج و رفع رطوبات رقیقه و غلیظه و چسپنده بمعده و غثیان و دفع بلغم حامض و بدرقه قوت ادویه و ایصال آنها باطراف بدن و رفع اسهال مزمن و بدستور با زیره و سبز جهت دفع اسهال و تقویت معده و با عسل و با سکنجبین جهت تبهای کهنه مفید و با آب سرد در هنگام تبها مسکن عطش و التهاب معده و طبیخ آن با شیر آب

راتیانج

راتینج صمغ صنوبر

رازیانج

با غیر آن جهت گزیدگی جانوران سمی چون کژدم و زنبور و مانند اینها و آشامیدن یکدرم آن بطریق سفوف جهت دفع حرقت معده حادث از بلغم حامض منتن و تبخیر با خراج آن از مکان خود و با دراره بول و خوردن سفوف آن با گلقند سرشته جهت تقویت معده و رفع رطوبات بلاغم آن و با شیره آن بدستور خصوص اندک گرم نموده و مالیدن سفوف آن بر شکم اطفال جهت رفع نفخ و درد آن سفید و از حضرت آدم علیه الصلاة و السلام منقولست که چون هر سال در اول نزول آفتاب ببرج حمل تا وقت تحویل ببرج سرطان هر روز یکدرم تخم را با همورن آن شکر سفوف نموده تناول نمایند دران سال صاحب مرضی عارض خورنده آن نگردد و عصاره برگ تازه آن جهت حدت بصر و بعضی در هنگام تری و تازگی تر و آتش میدارند چون از ان رطوبتی برآید آنرا جمع نمایند برای چشم فعل آن ابلغ است از عصاره آن که آب آنرا گرفته خشک نموده در چشم کشند تنهائی و با ادویه مناسبه و چون آب تازه آنرا بر آتش گذارند تا سه جوشی بخورد کف آنرا با عسل و سکنجبین و یا بی سکنجبین در چشم کشند جهت منع نزول آب و تقویت روشنائی آن نافع و چون عصاره برگ تازه آنرا با زهره غلیواج در شیشه کرده سه هفته در آفتاب بیاویزند اکتحال بدان مانع نزول آب و رافع ضعف باصره و انتشار است و طلای بیخ آن با عسل جهت گزیدن سگ دیوانه نافع و صمغ آن در افعال مانند عصاره آنست و جهت تقویت باصره و نزول آب در چشم بزور آمدن و جهت تفتیت حصاة نافع مضر محرورین مصلح آن صندل و سکنجبین و بطی الهضم و مرخی معده و مقدار شربت از تخم آن تا یکمثقال و دو مثقال نیز و از بیخ آن در مطبوخات دو مثقال تا سه مثقال بدل آن تخم کرفس است

رازیانج بری شاخهای آن عریض تر از بستانی و شبیه بریباس و بیخ آن کوچکتر و بسیار خوشبو و تخم آن بزرگتر و سبزتر **طبیعت** آن در آخر سوم گرم و در دوم خشک **افعال و خواص آن** جهت تقطیر البول و تنقیه رحم و قروح از جرب و اسهال مزمن و رفع احتباس حیض و تفتیت حصاة و تبهای مزمن و یرقان و آشامیدن طبیخ آن با شراب جهت رفع سمیت گزیدگی حیوانات سمی و ضماد آن جهت گزیدن سگ دیوانه نافع

راسن بفتح اول و الف و سین و نون و آنرا انجبیل شامی و بیونانی ایتون و بلغت اندلس جناح و کموح نیز نامند **ماهیت** آن بیخ نباتیست خشبی خوشبو و تند طعم و یاقوتی رنگ مائل بسبزی و ساق آن منشعب برگ آن عریض و دراز شبیه برگ غلوس و درازتر و خشن تر از ان و انبوه و از ساق آن رویده بر روی یکدیگر و گل آن مائل بکبودی و حب آن شبیه بقرطم با اندک تندی و طعم آن اندک تند و مناسب آن کوهستان و مواضع سنگلاخ و در تابستان بیخ آنرا بر می آورند و بیخ آن مستعمل است و قوت آن تا دو سال باقی میماند و گویند بیخ آن زنجبیل شامی است و بالای آن قویتر از پائین آنست و بعضی گویند بیخ سوسن کوهی است و صاحب اختیارات بدیعی گفته که دو نوع میباشد یکی بستانی و آن خوشبوتر است و دوم بری و برگ آن شبیه برگ مرزنجوش و بیخ آنرا بترکی اندز گویند و بهترین آن مائل بسبزی تازه کرم ناخورده و بعضی آنست و بالجمله ادویه مجهوله الماهیت است **طبیعت** آن در اول سوم گرم و خشک و با رطوبت فضلیه و در دوم نیز گرم و خشک گفته اند **افعال و خواص** آن مفرح و با قوت تریاقیت و مقوی قلب و فم معده و هاضمه و باه و مثانه و رافع مالیخولیای مراقی و توحش و خوف و حزن حادث از مشارکت معده و مفتح سده جگر و سپرز و محلل ریاح و نفخ و مسکن اوجاع بارده کبد و مفاصل و ظهر و نقرس و عرق النساء خصوصا از امراض بارده رطبه جهت تقطیر البول رطوبی و بول در فراش و گشودن حیض و آشامیدن مطبوخ آن و ضماد آن نافع و نطول مطبوخ آن با شراب جهت شقیقه و امراض بارده رطبه دماغیه و تحلیل اورام آن و لعوق یکدرم آن با عسل جهت سرفه و ربو و عسر النفس و تنقیه سینه از بلغم و رطوبات و آشامیدن مطبوخ آن با شراب جهت سموم هوام و سائر سموم بارده و قطور آن در گوش جهت دوی و طنین و بخور آن بر دندان جهت اندفاع کرم آن و بر رحم گشودن حیض و ضماد مطبوخ آن در شراب جهت شقیقه و صرع و امراض بلغمی و عرق النساء و سائر اوجاع بارده و بدستور مطبوخ برگ آن مانند مطبوخ بیخ آنست در منافع و ضماد برگ آن جهت تشکاف عضل و تحلیل اورام مفید مضر محرورین و مصدع و اکثار آن مغثی و محرق منی و قاطع باه مصلح آن سرکه و ربوب حامضه و مکیدن انار ترش و خمیره بنفشه مقدار شربت آن تا دو درم بدل آن بوزن آن ایرسا و یا قسط شیرین و گویند چون یکعدد دانه آنرا بلع نمایند رفع سرعت انزال نماید و بخور آن جهت تقویت دندان و رفع کرم آن و طلای آن جهت نیکوئی رنگ رخسار و با عسل جهت رفع آثار جلد موثر و شراب راسن که معروف بشراب ملیکه است باعتقاد جالینوس در جمیع افعال مذکوره بهتر از اصل آنست و مربای راسن و قرص معجون آن در قرابادین مذکور شده و گویند چون راسن زرد رنگ که شاخها و برگ آن منبسط بر روی زمین و برگ آن انبوه و طولانی و بیخ آن کوچک زرد رنگ و با اندک تلخی و منبت آن جاهای نمناک و سواحل دریا می باشد بیاشامند جهت رفع الم گزیدن هوام و تسکین درد آن در ساعت موثر است گفته اند چون بیخ آنرا بعد از آن آب دهند بهر حیوانی که برسد بزودی آنرا هلاک میگرداند

رامک بفتح اول و الف و فتح میم و کاف بلغت یونانی منت **ماهیت** آن از ادویه مرکبه و از ترکیبات جالینوس است و آن قرصی است که در قدیم از عصاره بلح میساخته اند و درین زمان از مازو و دوشاب خرما ترتیب میدهند و بهترین آن آنست که بگیرند یکجزو مازو و نیم جزو پوست انار سائیده سه روز در آب بخیسانند و بجوشانند و بر هم زنند تا مانند خمیر شود پس ربع جزو زاج و مانند آن صمغ محلول و یکجزو و نیم دوشاب خرما و یا عسل اضافه

رازیانج بری

راسن

رامک

نیز و طبخ و هند و اقراص سازند و اگر بوزن پوست انار حلو بیا بارس اضافه کنند بهتر است **طبیعت** آن در دوم سرد و خشک و بعضی گرم دانسته اند **افعال و خواص**
آن ملطف و قابض و مجفف و مقوی معده و کبد و امعا و مسکن حرارت و مانع مواد با عضا و جهت حبس اسهال صفراوی و دموی و نزف الدم و ذرب و سرفه و درد
سینه و ضعف جگر و تجفیف قروح شر با خصوصا با ماء الآس و ضماد آن بر شکم جهت تسکین کرب و طلای آن مقوی جلد مسترخی و دافع ورم حار و ورم مقعده و بر و ز آن و تقریح و حابس
عرق و دافع عفونت و بخار فاسده و با حنا مسود شعر و قاتل شپش و سنون آن مقوی لثه و قاطع خون مقدار شربت آن تا دو مثقال بدل آن سک مضر مثانه مصلح آن عسل است
و در قرابادین نیز نسخ آن مذکور شد **راوند** بفتح اول و الف و واو و سکون نون و دال مهمله و ریوند بیای مثناة تحتانیه بجای الف و کسر را نیز آمده و بفارسی نیز بدین اسم
مشهور است و بیخ جگری نیز نامند **ماهیت** آن بیخ ریباس است که در دامن کوههای ختا و چین و تبت و ترکستان و خراسان و بعضی از بلاد هند هم میرسد و اکثر چوپانان
و مردمی که بدان نواح میباشند و آنرا می شناسند بیخ آنرا بر می آورند و میگویند که بعد حفر زمین اول بیخ باریک سیاه رنگی ظاهر میگردد و از آن ریشهای باطراف در زمین
رفته چون دو سه ذرع دیگر بکاوند بر سر آن ریشها گره ها بشکل شلغم بزرگ و کوچک بر می آید آنها را بر میدارند و آورده هر یک را بریده بدو قطعه یا سه قطعه و یا زیاده که سوراخ
کرده برای سهولت بار برداری و آنکه بزودی خوب خشک گردد و کرم نزند و فاسد نشود و بر گردن حیوانات می آویزند و لهذا اکثر قطعهای آن سوراخ دار میباشند و بهترین
همه خطائی و چینی و تبتی آنست که قطعهای آن بزرگ شبیه بسم اسب و رنگ آن سرخ مائل بتیرگی و زردی و تند بو و سنگین مستوی الاجزا و جوهر آن ما بین صلابت و رخاوت
باشد و چون بخایند بدشواری نرم گردد و لزج باشد و چون ممضوغ آنرا بر انگشت و یا بر عضو دیگر و یا بر پارچه بمالند زرد گرداند و چون بشکنند موضع کسر آن زرد و اندک
مائل بتیرگی باشد و این مستعمل اطبا است و قوت آن تا یکسال باقی میماند پس ضعیف میگردد و ماهران حافظ قوت آنست که با آن نگاه دارند و آنچه برخلاف این اوصاف
باشد بون و غیر مستعمل و گفته اند آنچه مشهور بترکی آنست از جهت رنگ آنست که سیاه است از جهت آنست که منبت آن ترکستان است و این مشابه آنست در اکثر افعال و مخالف آنست
در هشاشت و خفت و رنگ و بهترین این آنست که صلب سنگین و موضع قطع آن سیاه و مانند شاخ باشد و در دیر کوبیده و خائیده شود و آنچه معروف بترکی و فارسی است
نه از آن جهت است که منبت آن آن بلاد است بلکه از آن جهت است که بدان بلاد می آورند و از آن بلاد بجای دیگر نقل مینمایند و این در میان هر دو صنف است در صفات
مذکوره و اندرون و بیرون آن هر دو بسیار زرد و بهترین این آنست که موضع قطع آن و ممضوغ آن نیز بسیار زرد و کرم ناخورده باشد و یک صنف دیگر است که از عمان می آورند
شامی نامند و آن عروق خشن طولانی بغلظت انگشتی و تیره تر از آن نیز و صلب اغبر کمه اللون و موضع کسر آن املس و ظاهر آن زرد آمیخته بزرقت میباشد و این مشهور براوند
دواب است برای آنکه بیطاره آنرا در امراض کبد دواب مستعمل دارند عصاره صنف اول که بطبخ ترتیب دهند تا غلیظ گردد بهتر است از آنکه بکوبند و بسایند و بسیار طبخ دهند
تا منجمد گردد و تازه آن تا یکسال نیکو است و کهنه دو ساله آن ردی و مضر **طبیعت** آن مرکب القوی و در اول دوم گرم و خشک و سرد بالعرض بسبب شدت تحلیل با طرف
فضلیه و لهذا بزودی آنرا گرم میشمرند **افعال و خواص آن** مجفف و قابض و جالی و منضج و مقطع و بادزهر سموم بارده خصوص عقرب و مسهل اخلاط غلیظه و رقیقه
و خام بعصر و مدر بول و حیض و مقوی قوت جاذبه کبد و مفتح سده آن و طحال و امعا و محلل ریاح و نفخ گرده و مثانه و رحم و مسکن اوجاع آنها و جهت خفقان بارد و رفع
برودت معده و کبد و سرفه مزمن و ربو و سل و قرحه ریه و امعا و انواع استسقا و یرقان سدی و رفع اسهال سدی و ماساریقا و ذوسنطاریا و تنقیه امعا و احشا و تحلیل
ثقل و ریاح آن و اورام بارده احشا و تخمه و مغص و بواسیر و نواصیر و تپ ربع و چون از آن حبی سازند که نرم سوده بالعاب بهدانه سرشته حب سازند و در زیر زبان نگاه دارند
و آب آنرا فرو برند جهت سرفه کهنه بارد و رطب و ضیق النفس بارد و رطب نیز و قلاع دهان بارد و امثال اینها نافع و با ملیله کابلی و غاریقون و صبر که حبوب ساخته فرو برند جهت
تنقیه دماغ و انواع صداع بارد و صفراوی و شقیقه و فالج و دوار و کزاز و توحش و جنون و نزلات بارده و دوی و طنین و رمد حادث از نزلات و بار اس جهت اوجاع صدر
مانند سرفه و ضیق النفس بهر و غیرها با شراب ریحانی و با شربت سیب جهت فواق و فتح مفاصل و درد سینه آن حادث از صدمه و سقطه و بدستور با انیسون و با آب
گرم جهت فواق و عروق ترشح تند و تهیگاه و فتق و مغص و با بابونه و غافث و سنبل هندی و با ماء الاصول و یا با ماء الکشوث بحسب شدت و ضعف قوت مرض جهت استسقا
و با سکنجبین خصوص بزوری و یا اصولی نیز بحسب اقتضای حال جهت تفتیح سده و صلابت طحال و تفتیت حصاة و تحلیل ریاح و رفع حبس البول مقدار یک مثقال تا دو درم آن با تخم
تخم خربزه و شیره خارخسک جهت رفع حبس البول که بدوای دیگر گشوده نگردد و مجرب و با ادویه مضعفه قوت مسهله و منعشه و قوت قابضه آن مانند گلسرخ و گلنار و طراثیث و صمغ
عربی بریان جهت ذوسنطاریا سودی و کبدی و رفع خناق و فساد الحمه و تخمه و بدستور با سنبل هندی و باجاورسیر و طبوخ زبیب و سکنجبین جهت قولنج ثقلی بلغمی و با آب به سیاه شان

و نظر بون جهت عرق النسا و تپهای بلغمی و ضعف مفاصل و اوجاع آن و با زرشک و صندل جهت ورم باطنی و تقویت آن و در دهن داشتن قطعه آن و آب آنرا فرو بردن جهت
نفث الدم و سده و ورم سینه و ربو و بهر سعوط آن جهت امراض دماغیه و نزلیه نافع و ضماد آن با سرکه جهت رفع کلف و قوبا و آثار ضربه و بالعابات جهت ورم حار بدن
و بدستور با آرد جو و تخم خبازی و با خطمی و با قوابض جهت استحکام استخوان بدر رفته و طلای آن جهت ضربه و سقطه و تحلیل اورام بارده و تسکین اوجاع غیر حاره و سموم بارده خصوصا
عقرب و بر بین الکتفین جهت رفع خوف قلبی و ورد آن جهت تجفیف قروح رطبه مفید مضر سفل مصلح آن صمغ عربی و گویند مضر امزجه اطفال و ضعفا است مقدار شربت آن یک مثقال تا دو درهم
بدل آن در امراض معده و جگر بوزن و نیم آن گل سرخ و خمس آن سنبل است و مرکبات داوند از حبوب و رب و سفوف و سکنجبین و شراب مسمی بشراب و بناری و قرص و معجون آن
در قرابادین ذکر یافت **رای بیل** بفتح را مهمله و الف و دو یای مثناة تحتانیه در میان هر دو بای موحده مکسوره و لام در آخر **ماهیت** آن بانگلیسی نباتیست هندی و آن سه
نوع میباشد رای بیل موتیه و موگره و همه در شکل نبات شبیه بهم اند و در ممالک هند و بنگاله و دکهن بسیار بهم میرسد و خوشبو است و از آن مانند یاسمین روغن ترتیب میدهند
که گنجد مقشر را در گل آن پرورده بعد که گنجد با سرخ و معطر گردد پس از آن روغن میگیرند و عطار از نوع موتیه نیز مرتب ساخته و صندل مینمایند گیاه آن تا بدو ذرع و زیاده نیز و شاخهای
آن انبوه و بعضی مفروش بر روی زمین و پرگره و اکثر از بیخ آن روئیده و برگ آن اندک نازک املس متوسط در بزرگی و کوچکی و سبز رنگ و گل آن سفید و خوشبو خصوص در شب
و رای بیل اندک طولانی و مضاعف و موتیه شبیه بدانه مروارید بزرگی و تضعیف این زیاده تا سه چهار مرتبه و موگره از هر دو بزرگتر و برگ آن بهن تر و ضخیم تر و تضعیف این
زیاده و لیکن لطافت بوی این هر دو زیاده است و گویند هر سه یک نوع اند و بحسب قوت و ضعف زمین و تربیت و عدم تربیت مختلف میگردند و تربیت آن آنست که جائیکه
خواهند بنشانند درخت و یا قلم آنرا باید که خاک آنرا خوب تصفیه نمایند و یا آنکه صاف خالص باشد و بعد از غرس هفته آب میداده باشند و قبل از موسم گل آن مثلا در بنگاله بودن
آفتاب در برج ثور است در اواخر دلو و یا اوایل حوت شاخهای بلند آنرا قلم نمایند و سرهای شاخهای آنرا بدستگاه مشتعل اندک بسوزانند و اطراف بوته آنرا بمقدار یک شبر
خالی نمایند و ریشهای باریک آنرا خصوص از موگره دور نمایند و روز دیگر در آن آب بسیار ریزند و خاک بالای آن کنند و هر روز آب میداده باشند گلهای بزرگ خوشبو
بار آورد و هر سال این عمل را تازه نمایند رای بیل موتیه میگردد و بدون تربیت موتیا رای بیل بلکه گلهای بسیار کوچک و کم بو میشود و میگویند که اگر شاخهای رای بیل و یا موتیه
اگر بکارند و اگر هر دو طرف آنرا بعد بستن بیشه قطع نمایند که شاخهای تازه از آن بطرف بالا برویده سر شاخها اند درخت روئیده بیخ گردد و در چند دفع موگره می شود
و گویند رای بیل با سمین مضاعف است و گویند گل را زقی عبارت از است **طبیعت** آن گرم و تر و سرد نیز گفته اند **افعال و خواص آن** جهت دفع صفرا و تسکین
حرارت دفی و فواق و جنون نافع و بوئیدن آن مفرح و مقوی دل و دماغ و روغن آن قریب النفع بروغن یاسمین است که بهندی چنبلی نامند و گرمتر از آن دانسته اند **فصل الرای
مع الباء الموحدة** ٭ **ربیثا** بفتح را و کسر بای موحده و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح ثاء مثلثه و الف **ماهیت** آن نوعی ماهی کوچکی است که از طرف
هرموز می آورند و در گرمسیرات از آن ماهیابه میسازند و آنرا ماهی و دشنه موتو نیز نامند و خشک آنرا نیز اهل آنجا میخورند **طبیعت** آن گرم تر از ریان است **افعال
و خواص آن** مهیج باه و مصلح حال معده و تشنگی آورد و مصلح آن تخم کاهو است **فصل الرای مع التاء المثناة الفوقانیه** ٭ **رتم** بفتح را و تاء مثناة
فوقانیه و میم لغت عربی است **ماهیت** آن نباتیست و دو نوع میباشد سیاه و سفید سیاه آنرا شاخهای زیاده بر ذرعی و بی برگ و صلب مانند ریسمان و در اشجار اکثر
پیچیده می باشد و گل آن زرد و ثمر آن مانند لوبیا و دانه آن بشکل عدس و سفید آنرا ثمره گل و شاخ نیز مانند سیاه آن الا آنکه رنگ شاخهای آن سفید و گل آن کوچکتر است
طبیعت آن در سوم گرم و خشک **افعال و خواص آن** جاذب و محلل و با قوت قابضه و تند و در حار ثمر آن مقی قوی و آشامیدن آن جهت قسام گرم
و اخراج جنین مرده و قتل زنده آن و ادرار نمودن بول بقوت و حقنه و بعصاره آن جهت سهال خون و عرق النسا نافع و خوردن هفت عدد دانه آن سه روز پی در پی
سبب اسهال و منع بروز و مضر معده و مصلح آن سکنجبین مقدار شربت آن تا یک مثقال است **رتیلا** بضم اول و فتح تاء مثناة فوقانیه و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح
لام و الف بفارسی انگورک و دلمه و خایه گیرک و خایه گزک و بترکی بایی و بهندی مکڑی و بسیار بزرگ آنرا بدمکڑو آنکه پاهای دراز دارد مکڑا نامند و بزرگ آنرا تا بقدر
گنجشکی دیده اند و آنرا آوازی مانند آواز گنجشک و زرد و زغب دار **ماهیت** آن حیوانیست شبیه بعنکبوت و زرد رنگ و شکم آن بزرگ و سریع الحرکه و دست و پای
آن کوتاه و اقسام میباشد و از سموم قتاله بارده است گزیدن آن و خوردن عددی از آن قتال است **افعال و خواص آن** چون کوبیده آن بر موضع گزیده آن جذب
سم آن میکند و ظهور تعش بستن زنده آنرا بر بازوی صاحب تب دوری جهت رفع آن مجرب دانسته است و ترکان اعتقاد آنست که چون ملسوع آن در ظرف طلا مینشیند رفع

اذیت آن میشود و از لسع بدترین آنها که مصری بزرگ شبیه بذبابیست که اطراف چراغ پرواز میکند و رم هم میرسد در موضع آن و گاه سرخ میگردد و گاه تیره و سبز و هر یک از انواع اجزا اعراض خاص است مثلا از سرخ آن اندک وجعی و خارشی و زود تسکین یابد و از سیاه آن وجع شدید و رعشه و سردی بدن و از سفید آن وجع کمی و خارش و اختلاف نظر و بثورها که بر پشت آن خطوط براق است مدر و استرخای قوای و اعبر آنکه چون اراده گزیدن کند اندک رطوبتی از دهن آن برآید وجع بسیار و رعشه قوی و عرق و برآمدگی شکم عارض گردد و احیانا هلاک گرداند و عوارض انواع دیگر آن قریب بدینهاست علاج همه آنها بعد مکیدن موضع لسع و جذب سم بقوت فرو بردن عضو در آب گرم و نطول با آب و نمک و دفن کردن در ریگ و خاکستر گرم کرده و ضماد نمودن موضع لسع بر و نمک و یا خاکستر چوب انجیر و آهک و قلی و با آب گرم سرشته و خوردن شونیز و تخم کرفس بطریق سفوف و خوردن دواء اللقلبیت و تریاق مخصوص بر تیلا است **فصل الرابع مع الجیم** ❊ **رجل الغراب** بکسر را و سکون جیم و لام و الف و لام و ضم غین معجمه و را مهمله و الف و بای موحده و آنرا رجل الزاغ نیز گویند و به پهلوی پای کلاغ و کلاغ پا و بترکی قارغه ایاغی و بفرنگی کرونیس نامند **طبیعت** آن گویند نبات اطریلال است اکثری تصحیح نموده اند که غیر آن است و در نواح بیت المقدس بسیار رود و آن گیاهی است بقدر شبری و نیم و نبات آن منبسط بر روی زمین و برگ آن بسیار سبز و مایل بسیاهی مانند برگ رشاد بستانی و هر برگی مشقوق به و شق و بر آن سه برگ باریک و سطحی بلند تر از هر دو طرف شبیه بچنگال غراب و شعبهای آن متفرق و طعم آن با تندی و اندک قبض و شیرینی مانند طعم زردک و بیخ آن فرو رفته در زمین و مستدیر الشکل و گره دار بهمه و در ظاهر آن مایل بزردی و ساینده آن بسیار سفید مانند سورنجان **طبیعت** آن در آخر اول گرم و در دوم خشک **افعال و خواص** آن منضج شده ظهر و مسکن ریاح و محلل و جهت دفع قولنج و مغص و درد کمر و پشت و مفاصل و اسهال مزمن بغایت نافع و آشامیدن مرقه مطبوخ آن با رأس العنزه یعنی بچه بزرگ بزغاله نامند جهت وجع صلب و پهلو و ورک و اوجاع سایر اعضا و اعیا و اسهال مزمن بعید و طلای عصاره آن که با آتش بقوام آورده باشند بدین قسم که مجموع آنرا از برگ و شاخ و بیخ کنده و با آب شسته تا خاک گل و غبار آن برطرف گردد پس در هاون سنگی نرم کوفته با دسته چوبی و آب آنرا افشرده باز بکوبند و تمام آب آنرا بگیرند و در پاتیل کرده با آتش ملایم طبخ دهند تا دو ثلث آن برود و ثلث بماند و در جامهای شیشه و یا ظرف سرگشادی کرده در آفتاب گذارند و هر روز با قاشق مسی برهم زنند تا منجمد گردد مانند شمع و بدست بچسبد چون بدست گیرند پس اقراص ساخته سوراخ کرده بر ریسمان کشند و در آفتاب آویزند تا خوب خشک گردد و عند الحاجت بقدر ضرورت گرفته با آب حل کرده بر مفاصل مالند و اگر وجع و ضربان شدید بسیار باشد دو درم آنرا در آب حل کرده با ده درم بیخ بیروج نرم کوفته بیامیزند و بر مفاصل مالند تسکین درد آن و بعد زوال سازد **فصل الرابع مع الخاء المعجمه** **رخبین** بفتح را و سکون خای و کسر بای موحده و سکون یای مثناة تحتانیه و نون لغت سریانی است لورو بشیرازی قراقروت نامند و لور کشک تازه خشک ناشده است **ماهیت** آن گویند مائیت شیرهاست که بطبخ غلیظ گردانند و بچکانند تا مائیت آن جدا گردد و از جبنیت آن غیر منفصل است و ماست چکیده را نیز نامند **طبیعت** آن در اول گرم و در آخر آن خشک **افعال و خواص** آن کثیر الغذا و مبهی و مسدد و بطی الهضم و ثقیل و بر داشتن شیاف آن مسهل است و مسهل ذکر در حرف المیم انشاء الله تعالی خواهد آمد **رخمه** بفتح را و خا و میم و ها لغت عربی است بفارسی مردار خوار و بهندی گده و هرگیله نامند **ماهیت** آن قسمی از کرکس و بزرگ جثه سفید مایل به تیرگی با خطوط سیاه و چشم آن بسیار زرد و در کوهستان و بیابانها میباشد و از مردم بسیار خائف و در اماکن بعیده تخم میدهد و تخم آن از تخم مرغ خانگی بزرگتر است و دیده شده که در بنگاله و هند در کنار دریا ها و رودخانها بسیار میباشد باعتبار آنکه هنود اکثر مرده خود را نیم سوخته در آب دریا می اندازند و بکنار آمده خوراک اینها و سگ و شغال و کلاغ و غیره است همه باهم جمع شده میخورند و حینا با خود اندک جنگی نیز میکنند و بسبب خوردن مردار و سیری و سستی طبیعت با هم سم خوردن میکنند **طبیعت** آن در دوم گرم و در اول خشک و در سوم بعضی گرم دانسته اند **افعال و خواص** آن گویند تخم آن بهترین اجزای آنست اگر بعد آنرا بدین طریق بخورند دوا لاتنقیه نمایند و بعد از آن یکعدد آنرا خام تناول نمایند و تا شش ساعت مطلقا چیزی نخورند پس شوربای چرب بیاشامند و باز بعد از یک هفته دیگر تکرار عمل نمایند که تا هفت هفته هفت عدد خورده شود جهت رفع جذام مفید و اگر فایده نبخشد از هیچ دوای دیگر منتفع نخواهد گشت و مایوس العلاج است و ذرور پوست آن قاطع نزف الدم و التیام دهنده جراحت و با سرکه جهت قوبا و خراز نافع و زهره آن قطورا با روغن بنفشه در گوش طرف مخالف جهت شقیقه و با روغن زیتون در طرف موافق جهت تحلیل ریاح و رفع کری و قطورا سعوط آن اطفال را جهت تحلیل ریاح و دماغ النسیان و اکتحال آن با آب سرد جهت رفع بیاض و سرگین آن با سرکه قطورا در چشم جهت رفع بیاض و در گوش و با زیت جهت ازاله کری و ثقل سامعه و حمول آن جهت اسقاط جنین و ادرار حیض و بدستور بخور و لطوخ آن جهت دفع عقرب و مار و زنبور و بدستور لطوخ زهره آن و تخم آن نیز و با سرکه جهت برص و گویند اکتحال آن در چشم جانب گزیده شده نافع و گوشت خشک خام آن با عرق

رجل الغراب

رخبین

رخمه

بخور تا هفت مرتبه جهت حل انعقاد مردی که آنرا از زنان بسته باشند و جهت تسهیل ولادت نیز و بر آن بخور جهت گریزانیدن هوام پرواز و بر بازوی چپ آن جهت تسهیل ولادت و جگر آنرا چون بریان نمایند و با خام آنرا ساییده و در روزی سه دفعه هر دفعه یکدانگ با سرکه بنوشند تا سه روز متوالی جهت رفع جنون مجرب دانسته اند و پوست آنرا چون خشک کرده ساییده بر جراحات بپاشند قطع خون آن نماید و مندمل سازد و طلای آن با سرکه جهت قوبا و خراز و پوست اندرون سنگدان آنرا چون خشک نموده ساییده با شراب بیاشامند جهت دفع جمیع سموم و مغز سر آن دو درم با روغنها جهت درد سر نافع از ارسطاطالیس منقولست که چون رخمه را خفه کرده با چهار قسط روغن زیتون بجوشانند تا مهرا شود و بدین مرهم جهت دفع داء مجرب است و رخمه ردی المزاج و موخم و معطش و محرق اخلاط است **فصل الرابع مع الدال المهمله** ❊ **رودنتی** بضم را و سکون واو و دال مهملتین و فتح واو و سکون نون و کسر تای مثناة فوقانیه و یای و رودنتی بدو واو اول ساکن و دوم مفتوح نیز شنیده شده **ماهیت** آن گیاهیست هندی عظیم النفع جلیل القدر شبیه بگیاه نخود در شکل و برگ آن از آن کوچکتر و پشت برگ آن بطرف آسمان و روی آن بطرف زمین و گو باران آب همیشه تراوش میکند و زیر آن بقدر بوته آن بتدریج همیشه نمناک و سیاه رنگ میباشد مانند آنکه بروغن چراغ چرب کرده باشند و از آن جهت آنرا رودنتی نامند و برگ آن خوش طعم و مایل بشوری و در اطراف درخت آن مورچه بسیار میباشد و منبت آن موضع آفتاب رود و از روغن دریا و بعضی گویند از جهت آنرا او رودنتی یعنی در آفتاب رونده و گریه کننده و عوام آنرا اون کالوپی گویند جهت آنکه در نمکزار میروید و دو نوع میباشد یکی بزرگ بقدر یکذرع و دست و شاخهای آن بقدر ارتفاع چهار پنج انگشت از زمین ارتفاع آن رسته و مایل بزمین پهن شده قریب یکدو انگشت از زمین مرتفع میباشد و کوچک آن بقدر یکشبر تا یک و نیم شبر و همان بهتر و مستعمل کوچک آنست و در صوبه اله آباد و در سرکار گره و در دوبه بندرابور و در وزیر آباد سه کروهی شاهجهان آباد متصل بغار نمک سار و در دکهن نیز بهم میرسد **طبیعت** آن گرم و تر با رطوبت فضلیه **افعال و خواص** آن گویند که چون هنگام بودن قمر در منزل ثره که برج سرطان است و بهندی آنرا اکهه نچهتر نامند که در روز پنجشنبه اتفاق افتد آن گیاه را بنحوی که سایه کس بران نیفتد از بیخ و بار و برگ از زمین برکنند و بیخ شب در زیر آسمان تنجیم نمایند پس در سایه خشک کرده نگاه دارند و سوده هر روز یکدرم آنرا با نبات و عسل هموزن آن بخورند تقویت عظیم بخشد و بدن را فربه و اشتهای طعام آورد و هاضمه را قوت دهد و باه را زیاده گرداند و هیچ ضرر ندارد و اگر با آب درخت موز که بهندی کیله نامند بیست و یک مرتبه تسقیه نمایند و یا با عرق قندی تند پس با هموزن آن نبات سفید با روغن گاو بریان کنند و قدری دانه هیل پوا و قرنفل و مشک و کافور سوده بران بپاشند و معجون سازند و هر روز سه درم آنرا با شیر تازه دوشیده بخورند تقویت باه عظیم بخشد و نیز گویند که اگر آن تا ماه زایر الطلوع مطلول بریزند که هر دو در وزن مساوی باشند و هر روز قدری از آن بخورند آثار عجیبه مشاهده نمایند و چون چهل روز متوالی هر روز دو درم سفوف آنرا با هموزن آن نبات بزنی که تا آن بکر بخورانند حامله شود و چون از سفوف برگ آن یک سیر و اسر هیله که عبارت از هلیله و بلیله و آمله است نیم سیر و ترکنه که دارفلفل و فلفل و زنجبیل است ربع سیر و بوزن مجموع که یک سیر و سه ربع سیر باشد شکر سفید درهم نموده هر روز مقدار یک کف دست آنرا بخورند و بالای آن یک پیاله شیر تازه دوشیده که تخمینا نیم آثار باشد بیاشامند و از ترشی و بادی پرهیز نمایند جمیع اوجاع اعضا را برطرف نماید و تقویت بخشد و آشامیدن سفوف برگ آن تنهائی و غذای گرم و چرب خوردن نیز منافع بسیار دارد و اگر بدون شیره مرلو در اوقات دیگر گیاه آنرا اخذ نمایند و در سایه خشک کرده سفوف سازند و بخورند نیز منفعت دارد و گویند چون یکتوله قلعی را گداخته چهار بوته تر و تازه آنرا مالیده بران ریزند آنرا نقره سازد **فصل الرابع مع السین المهمله** ❊ **رساطون** شرابی است که از خمر و عسل و ادویه عطره ترتیب دهند و قوی تر از شراب اسقوط است در امراض بارده نافع و در قرابادین مذکور شد **رساع** سنگیست شبیه بحجر جنک در دوم سرد و قریب القوه به سرطان جهت جلای باصره و دمعه نافع است **رسمیلیوس** یونانیست اسم شنلست که آنرا دخان الصرو نامند و بهندی است لوبان گویند **رسکپور** بفتح را و سکون سین و فتح کاف و ضم بای عجمی و سکون واو و را مهمله لغت هندیست **ماهیت** آن شنجرف سفید و از رساین طهای هند است و از مجربات ایشان **طبیعت** آن بسیار گرم و خشک **افعال و خواص** آن از برای جذام و آتشک و جرب حبشیه که آنرا آتشک گویند و جوشش سرکه آنرا مار فارسیه نامند و از برای سعفه حبشیه که آنرا کلی گویند و از برای اقسام قروح کلیه و مثانه و مجاری بول که از مرگ و تب باشند و از برای ریشهای کهنه و ناصور و نفث دم و از برای خنازیر و سنگ گرده و مثانه و از برای سرعت انزال و ضعف باه با عسل تناول نمایند مقدار شربتی از یکسرخ تا دو سرخ صنعت آن سیماب گل ارمنی زاج سفید و در نسخه دیگر بجای زاج سفید زاج اخضر هندی که آنرا بهندی نیله تهوته گویند داخل است و نسخه اول بهتر است نمک سنگ از هر یک نه ماشه مجموع را با آب صلایه کرده اقراص سازند و بعد از خشک شدن در کاسه سفالین لعابدار که در ته آن نمک کرده باشند بگذارند و کاسه دیگر مثل آن که بخاکستر و شیره جوز ماثل که آنرا بهندی دهتوره گویند اندوده باشند بر بالای آن گذارند و هر دو بطین حکمت مطین کنند و سه شبانه روز بر بالا و اطراف آن با پچک دشتی یعنی سرگین گاو صحرائی چیده و آتش

رودنتی

رساطون

رساع

رسمیلیوس

رسکپور

دهند و بعد از آنکه سرد شود برآورده آنچه ته ظرف و اطراف آن چسبیده باشد برآورند و رسکبور آنست و از برای قوت باه نشا بزور آتش دهند و یک نسخه دیگر طریق صنعت آن و جهت
آن و دستور استعمال آن در قرابادین کبیر ذکر یافت **فصل الراء مع الصاد المهملة** ❊ **رصاص** بفتح را و صاد و الف و صاد مهمله شامل قلعی و اسرب است
(رصاص) و از مطلق آن مراد رصاص ابیض است که قلعی باشد و بفارسی ارزیز و بهندی رانکا بخفای نون و کاف عجمی و از سفید برصاص اسود اسرب که بفارسی سرب و بهندی سیسه نامند
مراد است و بعربی رصاص اصرفان نیز نامند **ماهیت** آن معروفست و تکون آن از زیبق و کبریت ردی الجوهر قلیل و پست‌ترین همه فلزات است و قصیر النضج **طبیعت**
آن در سوم سرد و مجفف با جوهر رطب جامد از برودت **افعال و خواص آن** آشامیدن آن کشنده و اکتحال آن جهت قطع حمرت چشم و سیلان و غلظت جفان و طلای
سائیده آن با آب کشنیز تازه و آب برگ کاسنی تر و آب بارتنگ و آب غوره و حی العالم و عنب الثعلب و امثال اینها هر یک تنها ئی و یا جمع دو و یا سه و یا همه با روغن
گل سرخ جهت حبس نزله و سرطان متقرح و ورم مقعده و جرب و بواسیر و جراحت پستان و رحم و تضیب و باد سرخ و اورام حاره و منع ریختن مواد با عضا و بانتشار جهت درد
عصب و اورام مرکبه نافع و بستن صفحه آن بر خنازیر و تعقد عصب و التوای آن و بر کمر جهت تسکین شهوت جماع و چون بروغن چرب کنند و بگذارند تا زنگ بردارد و آن روغن
زنگ گرفته را بر هر آهنی که بمالند هرگز زنگ نگیرد و پوشیدن انگشتری آن بالخاصیت موجب لاغری بدن است و بر درخت تر دار چون آنرا طوق نمایند باعث حفظ ثمر آنست
(رصاص الاسود) از ریختن و سیل آنرا چون در گوش کسیکه دران زیبق ریخته باشد کنند برآورد **رصاص الاسود** بعربی آنک و بفارسی سرب و بهندی سیسه نامند **ماهیت** آن معروفست
و در فلزات در تکون و قدر از رصاص ابیض زبون‌تر و از سوخته آن آبار و اسرنج حاصل میگردد و چون در زمین نمناک دفن نمایند متشقق و برآمده گردد **طبیعت** آن در دوم
سرد و تر **افعال و خواص آن** قابض و رادع و طلای سائیده آن با روغن گل و عصارات مذکوره در رصاص ابیض در خواص مانند رصاص ابیض است و ضماد آن
با روغن گل و آب بارتنگ و آب کشنیز جهت سرطان متقرح و تحلیل اورام حاره و قروح و اوجاع مفاصل نافع و چون آنرا بر کف دست بمالند که سیاهی آن بر کف دست
بماند و آنرا با آب و یا غیر آن از عصارات مناسبه مطلوبه بشویند و بر رمد و جرب و سوزش چشم طلا کنند در حال ساکن گرداند و مجرب است و چون آنرا بشویند بحدیکه
سیاهی آن زائل گردد اکتحال آن جهت قروح خبیثه عین بهتر از آبار است و ذرور آن جهت اندمال جراحات و التحام آنها و حبس خون و بر جرب و دما میل نیز طلای
آن نافع و بستن مقدار هفت مثقال آن بر کمر جهت منع احتلام و بستن صفحه آن بر غدد و خنازیر و التوای عصب جهت تحلیل اورام و ردع آن ها مؤثر و گویند چون
انسان جوان در کمال صحت اعتدال مزاج و شدت قوت جماع و انعاظ صفحه سربی بوزن نه درم و یا یازده درم و یا هژده درم بسازد و در روز و ساعت زحل بر کمر ببندد
تا چهل و هجده روز بسته باشد شهوت جماع او بالکل زائل گردد و بسبب برودت و شدت میبسی که دارد و نجد رم آنرا چون در زیر بالین کسی دفن نمایند و او نداند خوابهای پریشان
بیند و هفت درم آنرا چون صفحه نموده در کوزه آب ندیده گذاشته و قتیکه زحل در شرف باشد در میان درختان دفن کنند منع جمیع مضار اشجار نماید و آشامیدن
آن کشنده است هر گاه سائیده باشد و فرو بردن گلوله آن بالخاصیت رافع درد معده و مزمن است و مجرب دانسته اند **فصل الراء مع الطاء المهملة** ❊ **رطب**
(رطب) بضم را مهمله و فتح طای مهمله و بای موحده **ماهیت** آن خرمائی تازه است و نسبت آن بخرما مانند نسبت میوهای تازه است بخشک آن **طبیعت** آن در اواخر
دوم گرم و در اول تر **افعال و خواص آن** مداومت خوردن آن با مغز بادام بغایت مسمن بدن و محرک باه و مقوی گرده و مکرو ملین طبع و سایر خواص آن در تمر
مذکور شد مضر دندان و چشم و حنجره و صوت اکثار خوردن آن مصدع مصلح آن کاهو با سرکه و خیار و سکنجبین **رطبه** بفتح را و سکون طا و فتح بای موحده و با بفارسی سبست
(رطبه) یاعی تازه و تر کی یونجه نامند خشک آنرا بعربی قسط گویند **طبیعت** آن در آخر اول گرم و تر و در دوم گرم و خشک نیز گفته اند **افعال و خواص آن** ملین و مبهی
و نفاخ و مداومت خوردن آن با شکر مسمن و مولد خون صالح و ضماد کوبیده آن با عسل محلل ورم بارد و با سرکه محلل ورم حار و ضماد پخته آن روزی دو بار جهت رعشه مفید
و تخم آن قوی‌تر از سائر اجزا و قابض و مولد منی و شیر و مسمن بدن و مدر حیض خصوصا چون در حمام و یا بعد از ان تناول نمایند و جهت خشونت سینه و سرفه نافع و نقش
تا یخسال باقی است مقدار شربت آن از دو درم تا پنج درم و روغن تخم آن و روغنی که از آب آن در روغن زیتون ترتیب دهند جهت لقوه و رعشه شرباً و ضماداً نافع و خشک
قابض گل آن ضعیف تر از تخم آنست و مداومت دخان آن جهت لقوه نافع **فصل الراء مع العین المهملة** ❊ **رعاد** بضم و بفتح را نیز و عین مشدده و الف و دال
(رعاد) مهمله **ماهیت** آن نوعی از ماهی است عریض و کوتاه و پشت آن پهن و مایل بسیاهی و شکم آن بسیار سفید که چون در دست گیرند یا در دام افتد گویند دست صیاد میلرزد
و خدارت بهم میرساند و مترجم صیدنه ابوریحان گفته که چون گوشت آنرا بر عضو گذارند بیخبر سازد و حس آنرا کم کند و لهذا در سر را مفید است و در بحر خضر و قلزم یافت میشود

و آنچه بتحقیق پیوسته آنست که چندین عرض مینیت و طول آن تا یکذرع و نیم است و چون دست بدان رسانند بی اختیار دفعه در دست لرزه و حالتیکه گویا از بندها جدا میگردد
طاری میشود و چون دست از ان بردارند بحالت اصلی رجوع می نمایند و در بحر مغرب و سویس و بعضی ممالک فرنگ حوالی انکلان و در بحر جنوبی عرض جدید نیز بهم میرسد
و لیکن قلیل الوجود است **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک **افعال و خواص آن** بستن زنده آن بر سر جهت رفع صرع و صداع مفید و مرده آنرا این
خاصیت نیست و بدستور بستن و گذاشتن آن بر مقعده برگشته مصلح آن و بر سر گذاشتن عرفجین پوست آن در ازاله درد سر مزمن و شقیقه و دوار بغایت مجرب گفته اند و هم
و گوشت آن شهوت پیر از اعاده نماید و قاطع بلغم و رافع یرقان و سپرز و قاطع خون همه اعضا است و پخته آن جهت سل و مطبوخ آن در روغن زیتون که مهرا شده باشد جهت
وجع مفاصل و کمر و نقرس و طلای آن جهت تحریک باه مؤثر و مالیقی گفته که در بلاد اندلس ماهی شبیه برعاد دیدم که هر دم انجا آنرا ارسکفستند بغایت مخدر و خوردن آنرا
(رعی الابل) کشنده یافتم در ساعت **رعی الابل** بفتح را و سکون عین و یای مثناة تحتانیه و الف و لام و کسر الف و بای موحده و لام و آنرا اسنانی و در مصر آنرا شوک الجمل و بسریانی
رعاو بلامیا نامند **ماهیت** آن گیاهیست بقدر نبات زردک و برگ آن شبیه ببرگ درخت سقر و از ان باریکتر و درشت‌تر و ساق آن پر شعبه و چتر آن شبیه بچتر
شبت و گل آن سفید و ریزه و تخم آن شبیه بتخم شبت و وسط آن شکاف دار بخلاف اطریلال و باندک شیرینی و بیخ آن بسطبری انگشتی و بقدر رشته انگشت و سفید و شیرین
و خام آنرا بدستور ساق تازه آن میخورند و رعی الابل از ان جهت نامند که چون شتر و حیوانات دیگر از ان ابتدا چرا نمایند سم هیچ حیوانی باو شان ضرر نرساند و چون بگزد
ضرری و رخود یابند و در صحرا گردند گیاه و آنرا بید اکنند و بخورند امان یابند منبت آن بستانها و در تازگی آنرا میخورند و دیسقوریدوس گفته ساق آن شبیه بساق کندر
و شاخهای آن انبوه و بسیار و خمیده و برگ آن بدرازی دو انگشت و از شاخها مانند خریطه چیزی آویخته چنانچه از درخت راتینج آویزان میباشد و بیخ نبات آن بعرض
دو انگشت و بطول سه انگشت **طبیعت** آن در اول گرم و در دوم خشک و گویند در سوم گرم و خشک است **افعال و خواص آن** ملطف و مفتح سده و محلل اخلاط غلیظ
و ریاح و مقاوم سموم حیوانی و خائیدن آن جهت تسکین درد دندان و رفع اثر النفس مؤثر و ضماد آن جهت اورام بارده و طبیخ آن سیاه کننده موی و چون با حنا و سدر
(رعی الحمار) و بر موی بمالند آنرا طویل گرداند و لیکن زود سفید سازد و تخم آن با شراب و یا بدون آن آشامیدن جهت گزیدن هوام و سیلان رحم و بواسیر نافع مضر احشا و اعصاب
مصلح آن قرفه و سنبل الطیب مقدار شربت از برگ و تخم آن تا دو درم است **رعی الحمار** ماهیت آن خاری است شبیه بباداورد و بغایت تند و آنچه از ان شبیه برانکه خر
بیخ آن شبیه بجزول و سیاه و با عفوصت است حمار را چون دردی و نفخی بهم برسد از خوردن آن صحت میابد **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک و بغایت مدر و جذاب
و خوردن بیخ آن صورت رعاف مفرط و بدستور تخم آن و ربع درم آن جهت طحال بعد بل جمیع اجزای آن جهت اختلاط عقل و جنون و عسر نفس و برسام نافع مقدار شربت
(رعی الحمام) آن تا نیم درم و از شدت اسهال سقط قوت مصلح آن شقاقل است **رعی الحمام** بیونانی فارسطاریون نامند یعنی حمامی و یا بعضی مظل الحمامه و آنرا بفارسی کاو شنگ
و دیو شنگ نامند **ماهیت** آن گیاهیست طول آن زیاده بر شبری و برگ آن و گل آن دارد و مائل بسفیدی و از میان روئیده و ساق آن منحصر بیکی و بیخ آن بقدر
شبری و سرخ مائل بسیاهی و تخم آن شبیه بکرسنه و طعم آن تند و کبوتران این گیاه را دوست میدارد و بحوالش میجرد و انطاکی نوشته که برگ آن مائل بسیاهی است و بعضی بیخ آنرا
مستعمل دارند مانند قهوه و در مصر بسیار است و ساق الحمام نامند و حکیم میر محمد مومن صاحب تحفه نوشته که بنا بر قیصر عبارت از آنست منبت آن کنار آبها و در آذر ماه میرسد
طبیعت آن در دوم گرم و خشک و در اول گرم نیز گفته اند **افعال و خواص آن** ملطف و مجفف قوی و محلل و با برودت و قوت قابضه و آشامیدن آن جهت
التیام جراحات تازه و قروح خبیثه و ساعیه و با روغن گل و پیه تازه جهت اوجاع رحم و با سرکه جهت حمره و با عسل جهت التیام قروح عمیقه مفید مضر گرده مصلح آن کتیرا
(رقعه) مقدار شربت آن تا دو درم بدل آن قوة الصبغ است **فصل الراء مع القاف** ❊ **رقعه** بفتح را و قاف و فتح عین مهمله و ها بعربی شامل جمیع ادویه است
که خوردن آن جهت چه کسر عظیم مفید و مصلح آن باشد **ماهیت** آن بحیثیت صلب زرد رنگ و سرخ رنگ نیز گفته اند **طبیعت** آن سرد و خشک **افعال
و خواص آن** دو مثقال آن با زرده تخم مرغ نیمبرشت جهت ضربه و سقطه و ریزه شدن استخوان نافع چون سه روز متوالی بنوشد **رقعه یمانی** بفتح را
(رقعه یمانی) و سکون قاف و عین مهمله و فتح یای مثناة تحتانیه و فتح میم و الف و کسر نون و یا و آنرا رقاع نیز نامند **ماهیت** آن گویند درختیست بقدر درخت گردکان
و برگ آن مانند برگ چنار و ثمر آن شبیه بانجیر و بقدر انار دانه ثمر آن مانند انجیر و با شیرینی و ماکول است و انطاکی نوشته که در مصر مشهور بانجیر افرنجی است و آنرا
انجیر هندی نیز نامند و درخت آن در اطراف صنعا و شجره و در مصر نیز بهم میرسد لیکن نجیب و خوب نیست تا بده ذرع بلند میشود و برگ آن بسیار غلیظ و خشن

ومشرف وبهن مانند برگ انجیر وحال آن که مثل آن نیست وثمر آن از شاخهای آن برمی آید و بزرگ میشود و تا بقدر خیار کوچکی و در اندرون پوست آن دانه مائل بطعم
انجیر ولیکن بسیار کم شیرینی ولبن آن مانند لبن انجیر است و برگ آنرا چون در زمین دفن کنند سبز میگردد و حکیم میر محمد مؤمن در تحفه نوشته که از ین ظاهر میگردد که انجیر بغدادی
باشد و در لار و گرمسیرات و در مازندران موجود است و مترجم صیدنه ابوریحان و صاحب اختیارات بدیعی نوشته اند بجوز القی اما سروی شکافته و مثلث الشکل و بسرخی
مایل از منبت آن مین و از انجا باطراف میبرند **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک **افعال وخواص آن** قاطع نزف الدم و نفث الدم و بلغم و جالی ضبه ربه وصوت
و رطوبات غلیظه لزجه معده وبقی وشیر آن جهت قوباء و آثار وتحلیل اورام بارده وسقوط دانه بواسیر طلاء و سائر اجزای آن جهت وقی و جبر کسر نثرا و طبیخ آن منقی بلغم و اخلاط غلیظ
بقوت و ضماد برگ آن جهت التیام جراحات مفید مقدار شربت از ثمر و ریشه آن سه درم مضر معده مصلح آن کتیرا است و گویند طریق استعمال آنست که ماء مطبوخ تخم سرمق
و فوتنج و شبت حل کنند و بیاشامند قی بلغم آورد **فصل الراء مع المیم** * **رماد** بفتح را و میم والف و دال مهمله بفارسی خاکستر و بهندی راکهه نامند ماهیت رماد
آن معروف است که عبارت از سوخته خاک شده اجسام است و از هر جسمی که باشد منسوب به آنست مانند رماد عقرب و سرطان و کرم و امثال اینها و بر اطلاق رماد
اختیار می نماید **طبیعت** آن خشک و مجفف مائل بحرارت و آن مرکب از جزو بارد ارضی کثیف بسیار و جزو دخانی حار ناری لطیف اندک است که از شستن جزو
دخانی حار آن زائل میگردد و جزو ارضی بارد آن باقی میماند و کیفیت رماد هر چیز تابع اصل آنست در حرارت و برودت و حدت و غیرها مانند رماد نوره که حاد است
و رماد شجر تین که جالی است و رماد بلوط که قابض است و رماد کرم که با قوت محرقه است و مفتته و رماد عقرب از آن اقوی است و همچنین خاکستر چوب تاک بعضی سرد
و خشک و بعضی گرم دانسته اند بهترین آن آنست که از چوب درخت سالخورده باشد و آتش چوب آن تا مدتی میماند و تا چند ماه گفته اند خصوصا کهنه کوهی و صحرائی آن
افعال وخواص آن ضماد آن با سرکه جهت بثور بیضه و خوره و شقیقه و تحلیل اورام و گزیدگی جانوران سمی و سگ دیوانه و آشامیدن آن مقدار نیم درم جهت قروح
و جروح کرده و تفتیت حصاة مفید و چون با نطرون و سرکه بر گوشت زائد که بر پوست حشفه بهم رسد ضماد نمایند زائل سازد و با زیت و پیه کهنه و عسل جهت شدخ عضل
و استرخای مفاصل و تعقد اعصاب نافع مضر ریه مصلح آن کتیرا مقدار شربت آن تا نیم درم و رماد قصب یعنی خاکستر نی بهترین آن نبطی آنست **طبیعت** آن مانند کرم
است فتح سده و التیام و بندد و قروح و قلع آثار مضر ریه مصلح آن کتیرا مقدار شربت آن یکدانگ و رماد بلوط یعنی خاکستر چوب بلوط قابض و حابس نزف الدم
جمیع اعضا و مسکن اورام و مانع آکله و دافع قرحه قضیب خصوصا سده مراره و قروح مقعده و چون بجریره بهم بیزند و سه روز هر صبح ناشتا دو درم آنرا با شراب سیب
بیاشامند جهت رفع بلغم و رطوبت معده مفید و رماد قرع یعنی خاکستر کدو و خاکستر نیم مغموس در قطران و زفت جهت قرحه قضیب و مقعده مجرب است و رماد مازریون
جالی و معفن و جهت روشنائی چشم مفید و رماد عش خطاطیف یعنی خاکستر آشیانه پرستوک بهترین آن آنست که آشیانه در موضع بسیار رهوا ساخته باشد **طبیعت**
آن سرد و خشک **افعال وخواص آن** آشامیدن آن جهت رفع دشواری زادن نافع و گویند مضر شش مصلح آن سکنجبین است و دستور احراق آن آنست که در
کوزه کنند و بگل حکمت بگیرند و در تنور گرم گذارند و بعد از یکساعت برآورند و سائیده بکار برند و رماد سرطان و غیره در سرطان مذکور شد و رماد تبن باقلا یعنی
خاکستر کاه باقلا در هنگام تری ضماد آن و دلوک آن در حمام جهت ازاله جرب سوداوی و جدری نافع **رمان** بضم را و فتح میم والف و نون بفارسی انار نامند و بهندی
انار **ماهیت** آن انواع میباشد بری و بستانی و بهترین آن بستانی شیرین بیدانه است که املسی نامند لطیفتر از سائر اقسام و بهترین آن . سیده بزرگ و آب
شاداب آنست **طبیعت** آن مطلق آن بارد رطب و برودت آن از دوم نگذشته و رطوبت آن از اول با قوت قابضه که مفارقت از جمیع اجزای آن نمی کند
تا آنکه آب افشرده آن نیز همین اثر دارد و هر چند قبض آن محسوس نیست و پوست آن بارد یابس شدید القبض و رابع و ترش آن سرد و تر از شیرین آن و خالی از نیمی نیست
و انار ترش حار مزاجان را نافع است و امعاء است حتی آنکه اگر ناشتا بسیار بخورند سحج امعاء بهم رسد و استسقای بارد را مضر و گل انار شدید القبض بارد است و جمیع اجزای درخت
آن شدید القبض و پوست آن شدید القبض تر **طبیعت** شیرین آن سرد باعتدال و در اول تر و با قوت قابضه **افعال وخواص آن** قلیل الغذا و مولد خلط
صالح و نفاخ و لهذا در محرورین باعث نعوظ گردد و جالی و مفتح و ملین بطن و مدر بول و مورث تشنگی و خوردن آن بعد از طعام در محرورین باعث انحدار آن گفته اند
این فعل کلی است و جهت تصفیه روح کبدی و تقویت کبد و استسقای زقی و سوء القنیه و یرقان و سپرز و خفقان و درد سینه و سرفه حار و تصفیه صوت و فربه کردن بدن
و نعوظ فرمودن غذا و رفع جرب و حکه و نیکوئی رنگ رخسار نافع و اکثار آن مفسد غذا و مرخی معده و مضر صاحبان حمی بسبب نفخ و تکثیف آن مسام او مصلح آن انار

رماد

رمان

ترش و در بارد المزاج زنجبیل پرورده و رب انار شیرین در افعال قوی تر از آب آن و مرخی معده و مصلح آن مصطکی است و شراب آن خصوصا منعنع منافع بسیار دارد و چون
سر انار شیرین را سوراخ کرده بدفعات بقدریکه گنجایش داشته باشد با روغن بادام شیرین یا روغن بنفشه دران ریخته بر روی آتش گذارند تا روغن را جذب کند و بجدی رسد که دیگر
جذب نکند مکیدن آن جهت وجع صدر و سعال مزمن یابس مجرب و دستور آشامیدن آب آن با شکر و نشاسته و صمغ عربی و روغن بادام که نیم گرم باشد همین اثر دارد
و عصیر آنرا چون در شیشه کنند و در آفتاب گذارند تا غلیظ گردد و پس در چشم کشند روشنائی آنرا بیفزاید و هر چند این کهنه تر شود بهتر میگردد و دانه آن با عسل جهت درد گوش
مفید و خوردن آن نفاخ و مولد ریاح در معده و ذرور گل سوخته آن جهت التیام جراحات و خشک نمودن آن مفید و غنچه ناشکفته آن از سه عدد تا هفت عدد جهت حبس
و قوت مزاج اطفال با قدری برگهای نورسته ام غیلان و قلیلی زیره سفید سائیده شکنابه دهند باطفال شیرخواره و یا بزرگتر از آن در حالتیکه ایشانرا اسهال عارض
گردد و کهنه شود خواه بسبب دندان برآوردن باشد و یا غیر آن سه روز متوالی و یا تا هفت روز مفید و **رمان مز** یعنی انار میخوش ترش و شیرین در سردی و تری
مایل باعتدال و در سائر افعال قریب بانار شیرین و در تسکین حدت صفرا و ثوران خون از آن زیاده و صفراوی مزاج را الیق از انار شیرین و ترش صرف و آشامیدن
آب انار مز که با شحم فشرده باشند از نیم رطل تا یک رطل با بیست درم شکر خام جهت اسهال صفرا و تقویت معده و رفع تبهای صفراوی و یرقان و جرب و حکه نافع و در
افعال مانند هلیله زرد است و چون آب انار مز را در ظرف مس کرده بقوام آورند جهت سلاق و جرب و تقویت باصره و جراحات مزمنه و خبیثه نافع **رمان حامض** یعنی
انار ترش در دوم سرد و خشک و قابض و مسکن لهیب و حرارت معده و کبد حار و غلیان خون و صفرا و مانع انصباب مواد بمعده و مدر بول و جهت منع صعود بخار
بدماغ و دفع دخانیت آن و رفع خمار و قی و خفقان حار و اکثار آن مورث قرحه امعاء و سحج و چون بعد از طعام بخورند مانع صعود بخار است بدماغ و مضر سرد دین و مضعف جماع
و قوت باه و مصلح آن انار شیرین و زنجبیل پرورده و اسفیدباج با توابل و سیر و اکتحال آن جهت ناخنه و سبل نافع و مضمضه و نگاهداشتن آن در دهان جهت منع قروح خبیثه آن و بثور چون در ظرف
مس با عسل طبخ دهند جهت آکله دهان مجرب و چون عصاره آنرا طبخ دهند تا غلیظ گردد و با عسل ممزوج کرده جهت قروح انف و وجع اذن قطورا و جهت قروح خبیثه و بریدن لحم زائد ضماد آن نافع و ضماد
آن که تمام پخته باشند با پوست و تخم انار جهت جرب و حکه صفراوی مجرب و طلای مطبوخ آن در دست در شراب جهت تحلیل اورام سپرز و سویق آن قابض و جهت منع خواهش خوردن گل و امثال آن
حامله و دیگر آنرا بهم رسد مفید و رب انار ترش در افعال قوی تر از آب و سویق آنست و دستور شراب آن و چون جوف انار ترش را خالی کرده در سرکه بجوشانند تا مهرا شود و منعقد گردد و پس بقدر فلفلی
حبوب بندند پانزده عدد و یا زیاده از آن جهت رفع اسهال مزمن و سحج مخوف و قرحه امعاء و مقعده مجرب و رب انار مز در دوم سرد و در اول خشک و قابض و جهت رفع التهاب و تسکین تشنگی مفرط
و تبهای تند و قی و رفع خمار و رفع خواهش ردیه حوامل و فساد رنگ رخسار و دفع غم نافع و مضمضه با آب طبیخ آن جهت تقویت لثه و آشامیدن آن جهت سلس البول و آشامیدن سائیده آن
بقدر یکدرهم با آب گرم و در رفع کرم معده و حب القرع مفید و طبیخ بیخ انار در شراب از مجربات است و جهت لثه حار و درد دندان مضمضه آن مفید و انار دانه قویتر از رب هر یک
و در افعال قویتر و کوبیده ترش آن با مویز بالسویه و خمس آن زیره کرمانی جهت رفع قی و تقویت معده مجرب بخصوص سحج و سرفه مصلح آن مویز جلوس و آب طبیخ آن جهت رفع سیلان رطوبت
و خروج مقعده اطفال و ضماد آن با عسل جهت رفع آثار آبله و طلای سوخته آن با عسل بر سینه و معده جهت نزف الدم و نفث الدم و حقنه با آب آن که با برنج و جو مقشر بوداده جوشانیده
باشند جهت رفع اسهال و سحج و تغسیل مقعده با آن جهت قطع خون بواسیر و امراض مقعده مفید و گل انار در افعال مانند گل انار فارسی است و ذرور آن جهت قطع خون بن دندان و التیام
جراحات و قلاع و فتق و مضمضه بطبیخ آن جهت استحکام دندان متحرک و قطع آمدن خون از لثه و رفع قلاع و ضماد گل آن با برگ کرم تازه بر فم معده جهت رفع قی مفرط و قطور عصاره
گل آن با گلاب در چشم جهت منع انصباب مواد بدان و تحلیل ورم آن و با آب عنب الثعلب یا آب برگ لسان الحمل جهت قرحه احلیل و نشف رطوبات اندمال آن و انصباب
مواد بدان و با آب قراح جهت سحج موزه و کفش و ابتدای داحس و با سرکه جهت حمره و باد سرخ است مفید و با درد خمر جهت خنازیر عارض در چشم بشرط مداومت بر آن و عصاره
پوست رمان و تخم آن قائم مقام عصاره گل آنست و دستور عقید عصاره درخت آن که در اواخر ربیع گرفته باشند و گویند چون هفت عدد غنچه ناشکفته آنرا احدی بلع نماید
که بدست نرسد جهت قطع بروز رمد و امثال آن تا یکسال مجربست و دانهای زردی که در اقماع انار میباشد شبیه بزرور در جمیع افعال مانند گل آنست و چون انار را طبخ نمایند
تا مهرا شود دو چهار درهم از آنرا با آبی که در آن طبخ یافته است با دو اوقیه آرد خبز حواری و با آرد خشن طبخ نمایند تا مانند عصیده گردد و پس از آن زیت خام و یا روغن گل ریخته بخورند
جهت رفع اسهال ربع مایوس العلاج مجرب و چون صاحب تب بعد اندک غذای آب انار را خواه شیرین باشد و خواه ترش بمکد نافع است و اولیکن اگر پیش از غذا باشد بهتر
از بعد از آن مگر آنکه لینتی در طبع باشد و یا تهوع و قی معلوم گردد و چون انار درست را در شراب طبخ نمایند تا پخته گردد و پس بسایند و بر گوش بندند جهت ازاله درد آن مجربست

رمان مز

رمان حامض

وآتش مان وفشنج وبرو ورمانین وجوارش وحقنه وحب حریره وخوشاب ودواء الرمان ودهن رمانیه ورب وسفوفات وسکنجبین رمانی وسویق واشربه وطلاء وعصاره ولعوق
وماء الرمانین ومعجون آن در قرابادین کبیر مذکور شدند . **رمان بری** که سفن نامند بضاد معجمه **ماهیت** آن حکیم میر محمد مومن در تحفه نوشته که ثمر آن حب القلقل است و حکیم
میر عبد الحکیم در حاشیه تحفه نوشته که در حوالی گورکهپور از بلاد هند سرکار صوبه اوده کثیر الوجود است شجر آن چهار برگ از زمین برآمده گل میکند و گل آن شبیه بگل انار و برگ آن
برگ کاسنی و اصلا چوب ندارد و ثمر آن شبیه بانار و بزرگی انار متوسطی و طعم آن شیرین در زمین میرسد و خسته آن بزرگ **افعال و خواص آن** ضماد بیخ آن با مساوی آن مقر
و طین ارمنی جهت ضربه و سقطه مجرب در دوسه دفع وجع آن را زائل میگرداند **رمث** بکسر را و سکون میم و ثای مثلثه **ماهیت** آن نباتیست از جنس نجود و شبیه بشیح بلندی
قامتی و رنگ آن مانند شیح و اغبر منبت و بعد از خشک شدن بسیار زرد میگردد و از آن چیزها رنگ میتوان نمود و گویند از مجاورت او رنگ شخص مجاور زرد میگردد **افعال و خواص آن**
دخان آن جهت زکام نافع و باعث گریختن هوام است و قلی که از سوخته آن هم میرسد گویند بهتر از قلی اشنان است **رمل** بفتح را و سکون میم و لام بفارسی ریگ روان و صحرای ماسه
و بهندی ریت نامند **ماهیت** آن معروف است بهترین آن ریزه خالص از خاک است **طبیعت** آن در سوم خشک و مجفف **افعال و خواص آن** گرم کرده آن جهت تنشیف
رطوبات استسقا بعنوان بستن و دفن در آن کردن مفید و حمول سائیده آن جهت قطع حیض و منع حمل بغایت موثر و بالخاصیت آب مزه بدطعم را خوش طعم میگرداند و بالعکس آب
خوش مزه را بد مزه **رم رام** بفتح را و سکون میم و فتح را و الف و میم **ماهیت** آن نظم بری است گویند قرصعنه است و برگ آن جوزدو دهن خاکی رنگ جهت دفع مضرت
سم و مار و کژدم و انواع هوام نگاه میدارند و طریق استعمال آن آنست که برگ آنرا در آب اندازند و بگذارند تا قوت آن در آب آید پس آن آب را باو دهند که او را گزیده و قلی
که از آن حاصل میشود ضعیف از قلی اشنان است **فصل الراء مع النون** **رند** بعربی اسم راس بری است بلغت شام غار نامند و گویند صندل است
فصل الراء مع الواو ٭ **روس** بضم رای و همزه و واو و سین مهمله است جمع راس است و بفارسی کله نامند **ماهیت** آن معروف است مراد از
کله مغز آنست از حیوانات و بهترین آن مغز کله گوسفند جوان فربه است **طبیعت** آن نسبت بسایر بدن حیوان ابرد و ارطب است و بحسب طبع هر حیوان مختلف
میباشد در کیفیات اربع و قوت و ضعف و غیرها **افعال و خواص آن** کثیر الغذا و بطی الهضم و چون هضم و استمرار یابد بدن ضعیف را قوی میگرداند و منی میفزاید
و جهت اصحاب کد و ریاضت نافع و مضعف معده و بد بوکننده جشاء و بول مصلح آن خوردن با خردل و سرکه آبکامه و صعتر است و گوشت خدین آن کمتر در رطوبت آنک
و غذائیت آن زیاده و هر دو چشم آن چرب تر و سریع النزول و گوشت زبان آن ضعیفتر از همه اجزای آنست و مغز آن ابرد و ارطب کل اجزای آن و پوست آن اعدل و بطی الهضم
تر و غلیظتر و غضاریف آن روی تر همه اجزا و بطی النزول و مورث قولنج و غضاریف ماغ آن روی تر مصلح چشم آن نمک سیاه و زبان آن نمک باعتدال و بنا گوش آن سرکه
و صعتر و اشترغار و پوست کله و غضاریف آن راحتی المقدور نباید خورد و اگر مضطر و ناچار گردد بخوردن آن باید که با کف خردل و مصطکی و دارچینی قلیه پخته بخورند اما بسیار و تا
سیر نخورند بلکه برجوع صادق و ریاضت شدید اندک بخورند و اگر دیر منحدر شود مصطکی و عود هندی بخایند و اگر ثقل کند باید که مبادرت باخراج آن بقی کنند و اگر قی دشوار
آید و یا عادی بدان نباشد باسهال بعض جوارشات مسهله نمایند و بهتر آنست که در بلدان رطبه و حاره صاحبان امزجه ضعیفه کله و پاچه نخورند اصلا و انگور بالای کله
نخورند که مضر است و نطول سر بچه گوسفند و پاچه آن جهت تسکین اوجاع سر در ابتدای هنگام انتهای علت و جهت ترطیب سوء مزاج و ماغ یابس و جنون و بیخوابی و امثال اینها
نافع و حقنه بمرق سر بچه گوسفند مرطب امعا و گرده و اعصاب و مهیج باه و طلی اورام صلبه باطنیه و سرهای ماهی کوچک نمک سوده خشک کرده سوخته جهت شقاق ملاده
و مقعده و ورم لهاة و گرده و سائر اورام صلبه و امثال اینها با دهان مناسبه و با آبهای مناسبه نافع است **روصیر** بفتح رای و واو و الف و کسر صاد بی نقطه و سکون
یاء مثناه تحتانیه و رای مهمله **ماهیت** آن عبارت از بقول است که در آب پخته و در روغن بریان نموده در آب میوه های ترش مانند انار و سیب و به و ریباس و آب
غوره و سماق و یا رب و یا شربت اینها و یا ماست و یا کشک اندازند و تناول نمایند و از جمله اغذیه است و بفارسی بورانی نامند **طبیعت** آن بحسب اجزاء آن
میسازند مختلف میباشد **افعال و خواص آن** مسکن صفرا و حدت خون و مبرد و محرور المزاج را نافع و مضر مبرودین و ثقیل و بطی الهضم بسبب غلظت آن و نفاخ و قابض
شکم و مهیج امراض رحم است **روبیان** بضم رای و سکون واو و کسر بای موحده و فتح یاء مثناه تحتانیه و الف و نون و اربیان نیز آمده و بفارسی ماهی
روبیان و ماهی میگو و بهندی جهینگا مچهلی نامند **ماهیت** آن حیوانیست آبی و حلال با دست و پاهای بلند و غلاف جثه آن صدفی و کوچک آن بقدر طول برنج
و بزرگ آن تا بیک شبر و نیم تا دو شبر و زیاده هم و سرخ رنگ و گوشت آن نیز سرخ رنگ و صلب و دیر پخته می شود و غیر جراد البحر است چه آن کوچک تر و از است و درجه از البحر

مذکور شد و روبیان کوچک را با آب نمک جوش داده و خشک نموده از سواحل دریا باطراف میبرند و آنرا در فارسی میگو نامند بریان کرده با نمک میخورند و با روغن بیاز
بریان کرده با برنج پخته دم داده و یا بالای طعام نیز ریخته و با قلیه پخته میخورند **طبیعت** تازه آن در دوم گرم و در اول تر و نمک سوده آن از آن گرم تر و خشک تر
افعال و خواص آن مبهی و مولد خون صالح و منی و مسمن گرده و رحم و معین بر حمل و کثرت اولاد و بطی الهضم و با سکنجبین مسهل و مخرج حب القرع و چون با روغن گردکان
و با روغن گاو و یا با ارجیل و یا پیاز ورق کرده بریان نمایند مانند قلیه و با تخم مرغ نیمبرشت تناول نمایند بغایت محرک باه و مسمن رحم است و اکتحال خشک سائیده آن
با عسل جهت رفع شبکوری نافع و ضماد کوبیده آن با نخود سیاه بر شکم مخرج حب القرع و بتنهائی محلل اورام صلبه و جاذب پیکان و خار از بدن و طلای پخته مهرای آن در روغن
زیتون جهت وجع مفاصل و نقرس نافع و نمک سود آن محرک باه مبرودین و مولد منی ایشان و مولد سودا و حکه قوی و امراض سوداوی و بجوش آورنده خون صفرا مصلح آن
بامری یعنی آبکامه و سرکه و ربوب حامضه و بعد از آن شراب انار منعنع و جوارش سفرجل مسهل خوردن مصلح تازه آن جهت صفراء مبرودین شکر و یا قرص عود هندی و امثال اینها
است **رود اریند** بضم را و سکون واو و فتح ذال معجمه و الف و فتح همزه و کسر راء مهمله و سکون یاء مثناه تحتانیه و فتح دال معجمه و الف لغت یونانیست بمعنی اصل الورد
ماهیت آن بیخی است شبیه بقسط و سکر از آن و بعد سائیدن بوی گل سرخ از آن ظاهر میگردد **طبیعت** آن در اول سوم گرم **افعال و خواص آن** ملطف و محلل
و جهت رفع صداع بارد و مجرب خصوصا چون با نار دین مخلوط کرده در آب جوش دهند و بدان نطول نمایند بر سر **روسختج** بضم را و سکون واو و ضم سین مهمله و سکون خای
معجمه و فتح تاء مثناه فوقانیه و جیم معرب روی سوخته فارسی است و آن دار اسخت نیز نامند **ماهیت** آن مس سوخته است و دستور احراق آن در دستورات مقدمه مذکور
شد و بهترین این سیاه مائل بسرخی است و سیاه آن زبون زیرا که بسیار سوخته و فاسد شده است **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک **افعال و خواص آن**
بسیار قابض و مجفف و تند و جذاب و منقی جراحات و مدمل و جالی غشاوه چشم و مانع زیادتی قروح خبیثه و جهت بردن گوشت فاسد زائد موثر و قتال و معسول آن طلاء هم
تر و آشامیدن یکدرم آن با موم و روغن کنجد که مصلح آنست مسهل قوی مائی اصفر بقوت و جهت استسقا نافع و با آب باران و عسل سعوط قوی طریق غسل آن مانند
قلیمیا است **روی توتیا** شبه است و مشهور بروح توتیا است چه آن توتیای معدنی غیر مصنوع است بخلاف سائر اقسام روی اسم فارسی طالیقون است
و آن مصنوع از جیار و وزن مس و یکوزن و نیم سرب سازند و اهل هند این را بهنگار بفتح بای موحده و خفای ها و سکون نون و کاف فارسی و الف و راء مهمله نامند
فصل الراء مع الهاء **رهشی** بفتح را و سکون ها و کسر شین معجمه و یا بفارسی ارده نامند **ماهیت** آن کنجد مقشر بریان نرم سائیده است که مایع
باشد و روغن از آن جدا نکرده باشند **طبیعت** آن گرم و تر **افعال و خواص آن** مبهی و مسمن و غلیظ و دیر هضم و مفسد اشتها و بطی الخروج از معده مصلح آن
عسل و سرکه و طلی جلابات ظاهری و باطنی و سفت جشای حشا و منضج دمامیل و خراجات و مسکن وجع و حدت و خشکی عضو با آتش و یا ببار و سوخته ضماد و طلاء
آنچه از مغز پسته و زردالو و شفتالو و غیر آن ترتیب دهند در آثار مانند حکم آنست **فصل الراء مع الیاء المثناة تحتانیه** ٭ **ریباس** بکسر را و سکون یاء
مثناه تحتانیه و فتح بای موحده و الف و سین مهمله بفارسی ریواس و ریواج و چکری نیز نامند **ماهیت** آن نباتیست بقدر یکذرع و شبیه بساق درازو سطح آن که
و یا و ساق روئیده اندک پهن قریب بدو انگشت و بحجم یک انگشت و بر بالای آن پوستی سبز رنگ و مزغب و طرف متصل به بیخ آن مایل بسفیدی و اندک بنفشی و طرف بالا
آن سبز و مانند پوست بیخ کاهو بطول از آن جدا میگردد و مغز آن سفید رنگ نازک آبدار ترش با اندک عفوصتی و سر ساق آن متشعب و در میان شعبها پرهای
سبز خشن و بالجمله ساق آن شبیه بساعد انسان باریکی و سر آن شبیه به پنجه مرغابی و گل آن سرخ رنگ و طعم آن اندک ترش با شیرینی کمی و منبت آن مواضع برف
نشین و کوهستان بسیار سرد و بهترین آن فارسی سفید لطیف شاداب میخوش آنست که ساق آن سطبر و بلند باشد و بیخ آن راوند است چنانچه ذکر یافت و ریباس
ثمری منسوب است بمعمر نیشاپوری و آن اول کسی است که ریباس را یافته مترجم صیدنه ابوریحان گوید که بیخ ریباس تا آب نرسد برگ برنمی آورد و در بعضی مواضع
سی سال باید تا برگ برآورد و در این مدت بیخ آن بتدریج در زمین بزرگ میشود تا بمقدار بیخ درخت خرما میرسد در بزرگی و آنرا راوند گویند و چون نبات آن بزرگ شود
هر برگی از آن مشابه بدستی و میباشد و از دو شیر را وند و ست بدان سبب گویند که دستهای او بلند بود و هر شاخی از نبات آن را تخم نباشد بلکه از میان نبات آن
هر سال قضیبی برآید و بر سر آن تخم آن باشد و بر حوالی آن قضیب شاخهای ریباس برآید بشکل دست آدمی **طبیعت** آن در دوم سرد و خشک **افعال و خواص آن**
ملطف با قوت قابضه و مفرح و مقوی معده و احشا و جگر حار و محرک اشتها و قاطع قی صفراوی و تشنگی و غثیان و مسکن حدت صفرا و خون و صافی کننده آن هر دو و جهت

رفع مستی و خمار و خفقان و وسواس و بواسیر و طاعون و وبا و جدری و حصبه و اسهال حار صفراوی و یرقان و تبهای حار و صفراوی و مداومت آن مانع بروز علل
عصارهٔ آن جهت تقویت باصره و رفع بیاض و ضماد آن با آرد جهت باد سرخ و نمله نافع مضر سینه و باه و مجفف اعصاب مورث قولنج و در سرد و رین مصلح آن شربت عود و
و عسل مقدار شربت از آب آن تا سی درم بدل آن حماض اترج و آب غوره و رب ریباس قوی‌تر از آب آنست و شربت آن وحشت و جنون و رفع بخارات احتراقات
نافع است ربه بکسر را و فتح با مشدده مثناة تحتانیه و ها بفارسی و هندی بهیره و ترکی [illegible] نامند ماهیت آن معروفست و بهترین آن بره و بزغاله شش ماهه تا
یکساله است خصوص که کوهی باشد طبیعت آن گرم و تر [illegible] خشک دانسته افعال و خواص آن جهت مرضی و ناقهین که خواهش گوشت
داشته باشند قلیلی آن که اطراف آنرا که نرم باشد برید و بریان نموده باشند نافع و گویند مداومت خوردن آن مورث سل و بطی الهضم و قلیل الغذا و مولد خلط بلغمی است
مصلح آن کرویا و سرکه که در آن بخیسانند پس بریان کنند مضر معده مصلح آن حب الآس و شکر است و ضماد گرما گرم آن جهت تحلیل ورم حشمی که بر سفیدی آن نقطه سرخ
هم رسیده باشد و ربه بز و خنزیر و گربه و خرس [illegible] جهت سحج و ورمی که در پا از کفش [illegible] و امثال آن بهم رسیده باشد مفید و بدستور ضماد محرق ربه آنها گرما گرم چون
بی نمک آنرا بر آتش بریان کنند خونابی که از آن آید بر ثالیل [illegible] طلا نمایند زائل سازد خصوصا که ربه بز یکساله باشد و محرق آن جهت رفع سحج موثر و ربه حمار الوحش
را چون خشک کنند و بکوبند و بیاشامند جهت ضیق النفس نافعست ربة البحر بکسر را و فتح با مثناة و الف و لام و فتح با موحده و سکون حا و را بر دو مهمله ماهیت
آن جانوریست شبیه بشیشه [illegible] تازه تر باشد در کنار دریا یافت میشود افعال و خواص آن ضماد آن جهت نقرس و شقاقیکه از سرما بهم رسیده باشد نافع است
ریحان بفتح را و سکون یا مثناة تحتانیه و فتح حا و الف و نون بفارسی شاهسفرم و بهندی نازبو و [illegible] نیز نامند ماهیت آن اسم جنس است و او را
انواع است و در شاهسفرم مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی ریحان السلیمان آنرا اسفرم و [illegible] سلیمان نیز نامند ماهیت آن گیاهیست از جنس [illegible]
شبیه بشبت تر و تازه و برگ آن شبیه ببرگ خطمی و گل آن سفید و کوچک و دانهٔ آن سیاه مانند [illegible] و گیاه آن بر اشجار می پیچد و در کوهستان فارس هم بهم میرسد و در [illegible]
و دار المرز بر درختها [illegible] و تنکابن [illegible] نامند طبیعت آن گرم و خشک و ابو ریحان تا چهارم گفته افعال و خواص آن [illegible]
خون از احتراقات و مسکن نفخ و محلل ریاح و رطوبات [illegible] معده و ضماد طبیخ آن جهت بواسیر و امراض سوداوی و درد رحم و طلای آن با عسل جهت ورم بلغمی و با سرکه جهت حمره و اورام
حاره و حمول آن با روغن گل جهت درد رحم و آشامیدن و طلا کردن شکوفه آن جهت لقوه و فالج و گزیدن عقرب نافع مقدار شربت از برگ آن تا سه مثقال و از آب
آن تا ده درم و اکثار آن صداع مصلح آن روغن نیلوفر و کافور بدل آن مرزنجوش و گویند بدل آن [illegible] آن عنب الثعلب است و گویند [illegible]
در چهارم گرم و خشک است [illegible] ملکه اشجار [illegible] و حکیم میر محمد
مومن در تحفه نوشته که در کتب [illegible] نوشته اند که گیاهیست در صفاهان مشهور بگل عقربست و جهت عقرب [illegible] و زنبور گزیده [illegible] ضماد [illegible]
آن از لبلاب [illegible] و گل آن مانند خوشه [illegible] و اندرون آن زرد رنگ و کوچک است اما همیشه سبز نیست و آن [illegible] و مذکور میشود [illegible]
شبت و گل آن سرخ با سفیدی میباشد ریحان الکافور آنرا ریحان یهودی و شجر الکافور نامند و گویند بفارسی سوسن نامند ماهیت آن گیاهیست گل و شاخ
آن شبیه بشبت و برگ آن شبیه ببرگ انار و از آن ریزه تر و گل آن کبود مایل بسفیدی و از جمیع اجزای آن بوی کافور آید خواه تر باشد و خواه خشک طبیعت
آن در دوم گرم و خشک افعال و خواص آن آشامیدن آب آن جهت تفتیح سده و یرقان و قطع سیلان [illegible] اعضا و بوئیدن آن بسیار محلل رطوبات [illegible]
دماغ و ادمان آن محلل اخلاط غلیظه و [illegible] و تحلیل اورام و ذرور آن جهت قروح و جراحات نافع مضر محرورین مصلح آن سکنجبین مقدار شربت آن [illegible] درم و از آب آن
[illegible] ریش بکسر را و سکون یا و شین معجمه بفارسی پر نامند ماهیت آن معروفست و عبارت از پر طیور است افعال و خواص آن ذرور سوخته
اقسام آن جهت التیام زخمها نافع و موی بسیار نرم باز که کرک نامند در قطع خون جراحتها قایم مقام موی نرم خرگوش است و چون از پر طیور آنچه بزرگ و سفید و [illegible]
باشد [illegible] و بسوزانند و بشویند و خشک کنند و در منی [illegible] عالی [illegible] ست و در جمیع نزف الدم [illegible]

باب یازدهم در بیان ادویه که حرف اول آنها زای معجمه است ۞ فصل الزای مع الالف

زاج بفتح زا و الف و جیم معرب زاگ فارسی است ماهیت آن از معدنیات است و اقسام می باشد و غیر [illegible] سفید و زرد و سرخ و زرد آن [illegible] سفید آنرا قلقدیس و [illegible] و زرد آنرا قلقطار

و سبز را قلقند و قلقنت سوری نامند و [illegible] زاج سیاه زاج ابیض بفارسی زاج سفید و بیونانی خلل القیس و بهندی [illegible] نامند ماهیت آن چیزی
مائل بزردی و خفیف الوزن و بهترین آن مصری براق شبیه بزرنیخ بدخشی است که چون در دست بمالند و در بیره کرد و پاک باشد از آلایش و کوفته نباشد و آنچه را که خواهند
رنگ کنند و خوب بکمین [illegible] یکسان شود و الا در آب محلول آن تر نمود و خشک کرده و پس رنگ نمایند و معدن آن اکثر جاها است از الجمله پنجاب از صوبه لاهور در قصبه [illegible]
[illegible] آب و نمک سار ما بین نهر جهنار و راوی که معدن نمک است شرقی آن معدن زاج است و در حین برآوردن مانند نمک اندک نرم میباشد و برسیدن هوا بدان صلب
میگردد طبیعت آن در اول سوم گرم و خشک مائل باعتدال و الطف همه اقسام است افعال و خواص آن بسیار قابض و جالی و جمیع فعال [illegible]
است و آشامیدن ثلث درم تا نیم درم آن که با دو وزن آن نبات سفید نرم سوده کف کنند و بالای آن شیر گاو تازه دوشیده بقدر نیم آثار هندی که همان مقدار آب داخل کرده
باشند بنهار بیاشامند و اگر آنمقدار شیر و آب را بیکدفعه نتوانند آشامید بدفعات بیاشامند و در شام نیز همین مقدار زاج و نبات با شیر و آب بیاشامند و از ترشی
و بادی و گوشت پرهیز نمایند و تا هفت یوم بدستور بعمل آورند جهت رفع قرحهٔ گرده و مثانه و احلیل و تحلیل باج آنها و تقویت جماع نافع و اگر برای تقویت جماع تا [illegible]
تا بیست یوم بعمل آورند بهتر است و چون در جزو آن را با یک جزو قلیمیا با سرکه سائیده و ظرف خالی کرده چهل روز تابستان در آفتاب و در زیر سرگین اسب دفن کنند [illegible]
[illegible] و جالی میگردد و ازاله بیاض غلیظ و ناخنه مینماید و ازاله گوشت زائد زخمها میدهد و اکتحال زاج محرق جهت تنقیه جرب گوشهای چشم و با عسل جهت [illegible]
و نفوخ آن در بینی جهت رعاف و بدستور طلای آن بر یافوخ با آب گشنیز و با قیروطی جهت آکله دهان و بعضی با خمر سائیده بدستور مذکور میسازند و آن نیکوترین دوای [illegible]
برای جرب طلا و طلای زاج با آب گشنیز جهت حمره و سلعه و جرب حکه و خشک ریشه بستن زخمها و ذرور آن جهت قروح خبیثه و نزف الدم همه اعضا و ورم بن دندان [illegible]
[illegible] و زرخیه و حمول آن با آب کندنا جهت نزف الدم رحم و فتیله آن با عسل جهت قرحهٔ گوش و رفع چرک آن و جهت بواسیر و ناصور سفید و قطور [illegible] محلول آن در آب
باران جهت تنقیه بصر و رفع غشاوه رقیق و بیاض و امثال اینها نافعست زاج احمر قسمی از زاج سفید مائل بسرخی است و جوف آن سیاه و با تجاویف و سنگهای [illegible]
[illegible] و غلیظتر از سائر اقسام و در جمیع افعال مانند آنهاست و از آن آنچه صیقلی و بنفش است بهتر است شیخ الرئیس در قانون نوشته که اطبای قبل ما و اطبای [illegible]
زمان ما تجربه نموده اند که آشامیدن یکدرم زاج سرخ طبی موی سفید را سیر براند و بجای آن موی سیاه سیر رویاند و لیکن شخص قوی المزاج مرطوب متحمل آن خواهد شد
زیراکه بسیار قوی است زاج اخضر یعنی زاج سبز و بهندی آنرا هیرا کسیس نامند طبیعت آن گرم و خشک تر از سائر اقسام و سوخته آن لطیف‌تر و احراق آن برای لطیف [illegible]
افعال و خواص آن مثل کال و آشامیدن یکدرم سوخته آن جهت رفع سمیت قطر و با عسل جهت اخراج کرم معده و حب القرع و با آب منی قوی است چون [illegible]
[illegible] قوی مرطوب [illegible] سوخته موی سفید آن ریخته بجای آن موی سیاه بروید و مجرب دانسته اند و لیکن چون بسیار خشک و لغایت مضر است ترطیب بسیار باید نمود و قطور آن
در بینی با آب جهت قطع رعاف و تنقیه دماغ از رطوبات و در گوش جهت درد گوش با روغن آن و چون آنرا سوخته با سرکه ممزوج کرده در زیر زبان گذارند جهت ضفدع و آکله [illegible]
و طلای آن در بینی جهت آکله و قروح آن و بدستور طلای آن با عسل جهت آکله دهان و بینی و ضفدع زیر زبان و بواسیر الانف و نزف الدم جراحات مضر جراحات عصبانی [illegible]
[illegible] آن گشنده است زاج اصفر یعنی زاج زرد که بهندی کسیس نامند ماهیت آن بهترین اقسام زاجات و افضل آن ذهبی و درخشنده آنست طبیعت آن در
سوم گرم و خشک سوخته آن لطیفتر بخلاف سائر زاجها که از احراق قوی‌تر میشوند و فضول آنرا حدت کمتر افعال و خواص آن آشامیدن آن جهت قتل و اخراج [illegible]
کرم معده و تحلیل ورم و صلابت طحال [illegible] افسام زاج با سرکه جهت زلو در حلق مانده مجرب چون دو جزو آنرا با یک جزو قلیمیا با سرکه سائیده و ظرف [illegible]
[illegible] در تابستان در آفتاب و در زمستان در زیر سرگین اسب دفن کنند بغایت تند و جالی میگردد و ازاله بیاض غلیظ و ناخنه مینماید و ازاله گوشت زائد زخمها بعد [illegible]
کردن موی نمو [illegible] مقدار شربت آن که بی خطر باشد تا یک دانگ و زیاده بر آن خطرناک مصلح آن قی کردن بشیر تازه دوشیده و روغن تازه گاو و شکر و مرطب بدن
[illegible] آن زنگار است و فولاد و چهار دار ابعی از تصعید و تصفیه بدان بهر رسیده زاج الاساکفه بفارسی زاج کفشگران و بهندی کسیس نامند و گویند زاج سیاه است [illegible]
[illegible] و ملیطر نا گویند ماهیت آن قسمی از زاج بغل است کنیز الاصنیه چون آب با آن برسد سیاه میشود طبیعت آن مانند سائر اقسام قابض بهار افعال و خواص آن
قابض و جالی و جهت درد دندان و حرکت آن و سیاه کردن موی و با آب جهت جوششهای رطبه و حقنه آن با خمر جهت عرق النسا و الطوخ آن با آب جهت تور لبینه نافع و داخل [illegible]
سوده موی کرده میشود زاج المقطر و قاطر نیز نامند ماهیت آن از جنس زاج اخضر است که ماهیت لطیف آن در زمین معدن منعقد میگردد و بهترین اقسام [illegible]

آن آنست که چون بر فولاد و مالند برنگ مس میگردد و زاج الجامد از جنس زاج اخضر است که در ظاهر معدن رطوبت آجیه منجمد شده باشد زاج المطبوخ نیز از جنس زاج اخضر است
که با خاک مخلوط باشد آنرا آب میجوشانند تا منجمد گردد و هیئات مهره نرد برده استعمال مینمایند و از خوردن اقسام زاجات سرفه مودی بسل و قروح اعضای باطنی و اسهال سحج عارض
میگردد و علاج آن آشامیدن شیر تازه دوشیده و کره تازه با شکر و شربت زوفا و مانند آنست **فصل الزای المعجمة مع الباء الموحدة** **زباد** بفتح زای
و با و الف و دال مهمله بهندی مید بکسر میم و سکون یا مثناة تحتانیه و دال مهمله نامند **ماهیت** آن نوعی از عطریات است سیاه رنگ مائل بسرخی و سیال از بلاد حبشه و
اقاصی هند از حیوانی که بنام مشهور بزباد و آن حیوان را بفارسی گربه زباد نامند و جثه آن قریب بجثه سگ و گربه بزرگ صحرائی و با خطوط سیاه و سر آن کوچک چون آنرا حرکت بسیار دهند از میان
دوران آن عضوی شبیه به پستان با ثدیی ترشح بر می‌آید در غایت خوشبوئی و بیشتر خوراک آن حیوان سنبل تازه و علفهای خوشبو است و در بلاد سردسیر نمیماند و بهترین زباد سیاه مائل
بسرخی براق خوشبوی و بدترین آن سفید آنست و آنرا مغشوش باظفار الطیب و مصطکی و خوشبوهای دیگر میکنند و امتحان خالص آن آنست که بدست مالند اگر بچسپد و بعد
شستن بشست بوی آن در دست بماند خالص است و دیگر آنکه در آن حیوانات کوچک سرخ رنگ مانند مگس کوچک میباشند و آنچه تحقیق شده آنست که آن حیوان شبیه بگربه و درازتر
از آن و نیز بوی آن یعنی دهن آن باریکتر و درازتر از گربه است و در بلاد حبشه و جزائر زیرباد بهم میرسد و اکثر مردم آن حیوان را در قفس نگاه میدارند و با آن بازی میکنند و بعضی
رام میشوند و رنگ آن سفید مائل بزردی است و در زیر بیخ دم آن برآمدگی شبیه بنافه و بقدر جوز کوچکی است و در آن پنج شش سوراخ میباشد و از هفت روز تا پانزده روز یکبار
از آن نافه زباد بعمل می‌آورند و از یک و نیم مثقال تا دو مثقال زیاده بعمل نمی‌آید و بعضی که رام اند دم آنرا بلند کرده زباد از آن میگیرند و بعضی که وحشی اند دم آنرا از قفس
بیرون آورده از آن زباد میگیرند بدین طریق که صدفی را بآهستگی بر آن نافه میمالند و آن نافه را بملایمت میفشارند از آن زباد بر می‌آید و آنچه از آن بعمل می‌آید بهتر است از آن
آن زیرا که منفذ بول ماده و بالای آن نافه است و قدری از بول آن با آن زباد ممزوج میگردد و لهذا کسانیکه از آن آگاه اند آنرا ناشسته بکار نمی‌برند و طریق غسل آن
آنست که در ظرفی کرده اولا سه دفع با آب میشویند و بعد از آن سه بار دیگر با آب گرم و سه بار دیگر با آب سرد که نه بار باشد و باید که بهر بار آب بسیاری بر آن ریزند و بدست
خوب بر هم زنند پس زباد را که فوق ستاده روی آب بگیرند بکنار صدفی پاک نمایند تا تمام آن برداشته شود و باز بدستور در ظرفی کرده آب بسیار بر آن ریزند و بر هم زنند و از
روی آب برگیرند آن هنگام زباد نرم و صافی در آب گرم نرم و رقیق و در آب سرد منجمد میگردد و پس سه بار در آب لیمو بشویند تا بوی بدان زائل گردد و پس سه بار دیگر آب
و از کرباسی بگذرانند و سه بار با گلاب بشویند پس در اندرون کاسه چینی مالیده و شبها بر روی گلهای خوشبوئی مانند ورد احمر و یاسمین و یا ورد اصفر و یا بهار نارنج
و یا گل یاسمین و امثال اینها معکوسی بگذارند و روزها پارچه پاکیزه صفیقی بر سر آن بسته در آفتاب گذارند تا هر مقدار که خواهند اندکی از آن را با قدری عطر گلاب و اگر
حاضر نباشد با گلاب ممزوج نموده بکار برند و این بهترین طریق غسل و استعمال آنست **طبیعت** آن در سوم گرم و در یبوست معتدل **افعال و خواص آن** مفتح
و بغایت مفرح و مقوی دل و حواس و آشامیدن یک قیراط آن با ادویه مناسبه و با شراب تفریح آورد و جهت دفع غشی و خفقان و توحش و جنون و ورم معده
نافع و بخور آن با قدری زعفران و مرق گوشت مرغ فربه جهت تسهیل ولادت مجرب دانسته اند و بوئیدن آن جهت زکام و درد سر بارد و شقیقه و همچنین تدهین بدان
و طلای آن با روغن بادام تلخ جهت حفظ صحت سامعه و تقویت آن و بتنهائی جهت تفتیح دل و تسکین وجع آن و التیام قرحه و بر قضیب مالیدن مانع حمل زنان و مداومت
بوئیدن آن باعث صداع محرور و بدخلقی و ضیق النفس مصلح آن صندل و کافور و اغذیه بارده بدل آن غالیه است **زبد** بضم زای و سکون با و دال مهمله بفارسی روغن تازه
بی نمک و مسکه و روغن و بهندی مکهن نامند **ماهیت** آن عبارت از روغن گاو و بز و گوسفند و گاومیش است و بهترین آنها تازه خوشبوی است که از شیر گیرند و روغن
گاو لطیفترین همه و گاومیش خصوصا جنگلی از همه غلیظتر و چرب تر **طبیعت** آن در اول گرم و در آخر آن تر و کهنه آن گرمتر و تری آن کمتر و زود مستحیل بصفرا غالب میگردد خصوصا
باصفرا **افعال و خواص آن** ملین و منضج و مسمن و مفتح سده و جهت تصفیه صوت و خشونت قصبه ریه و حلق و سرفه خشک و اورام ظاهری و باطنی و ادرار
فضلات و با عسل جهت ذات الجنب و ذات الریه و نضج مواد سینه و دفع آنها و مالیدن آن بر بدن نیز و خوردن آن با شکر و خشخاش بغایت مورث فربهی بدن و با بادام
تلخ جهت رفع فضلات ریه و با قوابض جهت اسهال و سحج و از حدت اخلاط باشد و با شربت گل جهت قطع فعل دوای مسهل و با زرده تخم مرغ نیمبرشت جهت لذع اخلاط و پانزده
مثقال آن با هفت مثقال شکر جهت عسر البول مجرب و طلای آن بر بدن بالخاصیت تغذیه بدن میکند و تغذیه آن موقوف بورود بآلات غذا نیست و جهت نضج ورمها
و ورم بناگوش و امثال آن و دهن و ریشی که بر سر و بدن اطفال هم میرسد و جهت گزیدن افعی و هزار پا خصوص گرم کرده گرما گرم آن و تمریخ آن بر بن دندان اطفال باعث [illegible]

بیرون آمدن آن و نیز تمریخ آن جهت رفع ضعف تازه و کهنه با ادویه مفتحه جهت تفتیح حجب دماغ و تلیین اعصاب و جراحت مثانه و قوبا و سعفه خشک و جرب خصوصا که اولا
بدن را با آب سرد بشویند و بمالند و بعد مالیدن صاحب آن خود را بپوشاند تا عرق کند در همان روز رفع علت میگردد و ضماد آن با سورنجان نرم کوبیده جهت قطع و استیصال
دانه بواسیر مجرب و درین امر هر چند کهنه باشد بهتر دانسته اند و مغسول آن بیک صد و یک آب و فلاچهل و یک آب در امور مذکوره سریع الاثر و جهت پاک نمودن زخم از چرک و التیام
زخمها و رویانیدن گوشت تازه و جهت بواسیر و حرق النار نیز مفید مضعف و مرخی فم معده و مسقط اشتها و بسیار خوردن آن مسهل مصلح آن قوابض و نمک و شکر و مانند آن و عسل بدل
آن شیر تازه دوشیده که بجوشانند تا خمس آن سوخته گردد و مقدار شربت آن تا سی درهم است **زبد البحر** بفتح زای و با و ضم دال و الف و لام و فتح با موحده و سکون حاء و راء
مهملتین بفارسی کف دریا و بهندی سمندر پهین نامند **ماهیت** آن گفته اند جسمی است مرکب که از اجزای لطیفه ارضیه و اجزای هوائیه مجتمعه با رطوبت دریا که بسبب
تحریک امواج در سواحل بحر قلزم بر روی سنگها مجتمع و متکون میگردد و بصورت جسدی و آن پنج قسم میباشد یکی شبیه باسفنج و سطبر و زرد رنگ با زهومت و کریه الرائحه مانند بوی ماهی
و دوم مائل بسفیدی بسیار متخلخل و با تجاویف بسیار و رائحه آن مائل بکراهیت شبیه بطحلب بحری و سوم بشکل کرم دیبک و مایل بخفشی و این را میسونی و دودی و شیرازی گرم
ابوت نامند و چهارم بسیار با تجاویف شبیه به پشم و چرک آلوده و سفید مائل بزردی و با تجاویف بسیار و آنرا اقیقون گویند و پنجم سفید و سبک و ظاهر آن املس و باطن خشن و تند طعم
و بی بوی و این همه از اقسام بهتر است و گفته اند بهترین آن آنست که وردی یعنی برنگ گل سرخ باشد و نیز قسمی دیده شده که سفید بسیار ضخیم بحجم یک انگشت و زیاده بر آن و با کمی
و با اندک شوری و اجزای آن پرده پرده و اندک صلب و در بین پرده ها جرمی رخو از قبیل سفیده آب و شبی مکلس و منجمد و بر پشت آن از قبیل پوست چیزی سیاه رنگ و وسط تو
آن در طول گره دار و شبیه بحرزات فقرات ظهر در زیر پوست نمایان و طول آن اکثر دو و نیم میگفتند و این را بهندی کستوری نامند و آنچه تحقیق پیوسته زبد البحر و بفارسی
کف دریا نامند اطلاق این اسم بر آن مجاز و شبیه است و آن کف نیست بلکه استخوان بالای پشت حیوانی است بحری که در دریای فارس و قلزم و نواح آن هم میرسد بقدر
شبری و در زیر شکم آن پوستی و در آن لحمی خود و در جوف آن آبی بسیار لعابی سیاه که بعضی مردم آنرا با قدری صمغ ممزوج نموده بجای مداد استعمال مینمایند و آن حیوان بساحل
افتاده و بمرور گوشت و پوست آن تحلیل و زائل گشته بدان هیئات میگردد و مردم از ساحل برداشته باطراف میبرند و کف دریا مینامند و اکثر ماهی گیران آنرا صید نموده
گوشت آنرا که مرغوب ماهیان است بسر قلاب نصب کرده ماهیان را بدان صید مینمایند و استخوان پشت آنرا می اندازند بمرور ایام بدان هیئات میگردد و آن ماهی است کهای
طولانی شبیه برود حیوان تا پنج شش عدد و بطول یک ذرع میباشد و دم کوچکی از گوشت لزجی و بر بالای پشت آن بالای استخوان پوست نازکی **طبیعت** آن در سوم گرم
و خشک **افعال و خواص آن** از ادویه قتاله است قاطع قی و غثیان و هاضم طعمه و مضر صوت و قصبه ریه مصلح آن لعابها و صموغ مقدار شربت آن یکدانگ
بدل آن شیح ضماد آن جهت کلف و بهق سیاه و نمش و با موم و روغن گل سرخ جهت قوبا و بثور لبنیه و قروح و جرب منقرح و خنازیر و بهق و کلف و سائر امراض جلدیه و آثاریکه بر روی
ظاهر شود و با نمک و شراب جهت ستردن موی و جلاب و ظفره و طلای آن با سرکه بر بدن جهت لاغر کردن بدن و اذیت لحم از جرب بالیست و طلای آن خصوص قسم چهارم با اندک
فلفل با آب سوده جهت تحلیل اورام بارده رخوه و ریحیه و استسقا خصوصا طبلی نافع و آشامیدن یکدانگ از قسم سوم آن با مثل آن کتیرا جهت درد سر و عسر البول و تفتیت سنگ گرده
و اخراج رمل آن و درد کمر و استسقا و سپرز و ادرار نمودن حیض و ضماد محرق آن با سرکه و با شراب سرخ رقیق جهت داء الثعلب و کلف مجرب و مغسول آنرا حدت کمتر و لطیفتر و جلای
آن بیشتر و برای داء الثعلب و کلف بهتر و هر یک از اقسام آن بدل یکدیگر اند مقدار شربت آن یک دانگ تا دو دانگ مضر سر مصلح آن روغن کدو بدل آن حجر قیشور است نوع سفید آن
در سوم گرم و در دوم خشک جهت جلای بصر و با ادویه مناسبه جهت رفع بیاض چشم موثر است **زبد البورق** بفارسی کف بوره نامند **ماهیت** آن غبار بوره زبدیست و غیر
جامد و بغایت سفید شبیه بآرد و بوره زبدی جامد مائل بسرخی و در جمیع افعال مانند بوره و از آن لطیفتر و تندتر است **زبرجد** بفتح زای و با موحده و سکون را مهمله و فتح جیم و دال
مهمله **ماهیت** آن ارسطاطالیس زمرد و زبرجد هر دو را از یک معدن میداند و در معدن طلا تکون مییابد از مقابله زحل با قمر و مقابله شمس و الوان میباشد سبز صاف کم رنگ و را
مصری و زرد مائل بسبزی و قبرسی و زرد مائل بسرخی را بهندی [illegible] نامند و این زبون ترین همه است **طبیعت** آن در سوم سرد و خشک و انطاکی در چهارم دانسته **افعال
و خواص آن** در همه افعال مانند زمرد است و جالی و مفرح و قاطع نزف الدم و رافع عسر البول و مفتت حصاة و جهت تقویت باصره و رفع جذام بهترین ادویه است
و هر روز بنگرند آنرا بخورند و تعلیق آن جهت صرع و عسر ولادت نافع مسقط باه مصلح آن عسل مقدار شربت آن تا نیم مثقال بدل آن زمرد است و چون صورت مرکبی در حین
قمر در هبوط بران نقش کنند و انگشتری سازند و در نصر [illegible] کنند باعث فرح و ازاله غم و تسهیل ولادت است و چون در طالع سرطان بران صورت ماهی نقش کنند و در حمام

بپیچیده و در دام ماهی نصب کنند ماهیان از قعر دریا بدام آیند و گویند آشامیدن شراب در پیاله زبرجد مست نمیگرداند زبرب بفتح دو زای و سکون دو با در میان دو راء
زبرب — بزبان اهل بربر سرخ و باصفهانی خوکره نامند ماهیت آن حیوانیست بقدر سگ کوچک و روی آن ابلق از خطهای سفید و سیاه و بعضی پوست آن نیز ابلق میباشد و مشهور است
که هرچند آنرا بزنند فربه تر میگردد طبیعت آن در سوم گرم و خشک افعال و خواص آن گویند چون آن مردار میخورد مادام که بچه نخورده باشد گوشت آن
صالح الغذا و جهت ریاح و سردی احشا و اوجاع بلغمی و تحلیل مواد و پوشیدن پوست آن جهت نقرس و مفاصل و رعشه و خدر نافعست و علامت آنکه گوشت مردار
زبیب (مویز) — خورده آنست که از آن بوی بد آید زبیب بفتح زای و کسره و سکون یای مثناة تحتانیه و بای موحده بفارسی مویز نامند ماهیت آن معروفست و آن انگور رسیده
و در درخت خشک شده آنست و انواع میباشد بحسب انواع انگور بهترین همه پر گوشت شیرین کم دانه فربه آنست و بدترین خشک کم گوشت پر دانه آن طبیعت آن بحسب انواع
انگور مختلف میباشد آنچه از انگور سفید است گرمی آن کمتر از سیاه آن و همچنین بسیار شیرین آنرا گرمی زیاده از کم شیرین و مایل بترشی آن نیز و معتدل تر آن همه سفید و بعد از آن
سرخ و بعد از آن سیاه آن و خشک کم گوشت پر دانه مایل به ترشی و قابض و دانه آن سرد در اول و خشک در دوم افعال و خواص آن در حدیث وارد است که
که شما زبیب را بخورید که اطفای مره صفرا مینماید و بلغم را ساکن و عصب را محکم و غضب را میمیراند و دل را قوی و نکهت را نیکو میگرداند و منقی آن کثیر الغذاست بسبب جوهر غلیظ ارضی
که دارد و منضج خلط غلیظ و ملین بطن و مقلل باعتدال و جالی معده و امعاء و معین ادویه مسهله و موافق قصبه ریه و مقوی جگر و محرک باه و مبرودین و مسمن بدن و جهت سرفه بلغمی و اوجاع
گرده و مثانه و قرحه امعاء و باکل گاوزبان و خرمای بسر جهت خفقان مجرب و با حصی لبان جهت رفع نسیان و با سرکه جهت یرقان بدستور مجرب و چون بجای دانه در هر عددی
فلفلی جا داده بدان مداومت نمایند جهت سردی گرده و تقطیر البول و سنگ گرده و مثانه بتعدیل و چون با انیسون بپزند تا مهرا کرده و صاف نموده با روغن بادام بیاشامند
جهت سرفه بارد و بلغمی مجرب دانسته اند و آشامیدن آب نقیع آن و یا آب مطبوخ آن و یا با ادویه مناسبه ملین طبع و خیسانیده آن در سرکه انگوری بناشتا جهت تحلیل ورم طحال
مجرب که هر روز چند دانه آنرا بخورند و بالای آن قدری از آن سرکه بیاشامند و چون با فلفل و آرد جاورس بریان کنند و با عسل بخورند بلغم از دهن بیرون آورد و ضماد آن با آرد
حبوبات جهت تحلیل اورام و انفجار و ماسیلون و قلع ناخن بیجا شده برآمده و با شراب جهت خنازیر و قروح شهدیه و جمره و عفونت مفاصل و جوششها و سرطانات و با آرد
باقلا و زیره جهت ورم انثیان و با جاوشیر جهت نقرس نافع مضر محرورین مصلح آن سکنجبین و مکیدن آب میوهای ترش و خشخاش مضر گرده مصلح آن عناب مقدار شربت
آن تا سی درم بدل آن کشمش است و دانه آن سرد در اول و خشک در دوم و قابض و حابس بطن و مقوی معده رطوبت امعاء و زبیب لاغر کم گوشت حابس بطن و مقوی
آن و محروق آن مصلح آن خیار شنبر و گویند تخم حرف بست و مضر گرده مصلح عناب و نوع بیدانه که کشمش نامند بهترین آن نیز آنست که از انگور عسکری سازند و زبون ترین
آن سیاه و همه آن لطیفتر از دانه دار و کثیر الغذا و سهی و با قوت مسهله و آب نقیع و همچنین آب مطبوخ آن که با خائیدن بقوام آورده باشند جهت سرفه و تنقیه مواد سینه و تصفیه
صوت نافع و ضماد آن با زعفران و زرده تخم مرغ و عصفر جهت انفجار دمل و تحلیل صلابات بتعدیل و چون بکوبند آنرا با صبر و بر سر مالند جهت دفع کچلی مجرب و در سایر افعال
زبیب الجبل — مانند مویز دانه بیرون کرده است و محروق آن مصلح آن همان مصلح مویز است که مذکور شد و شراب آن در قرابادین نوشته شد زبیب الجبل بفتح جیم و بای موحده و لام
زبیب بری نیز نامند و بیونانی قیسموته اسطافیس اغریا و بفارسی مویزک که مویزج معرب آنست و بشیرازی نیز مویزک نامند ماهیت آن نبات آن شبیه بتاک
و از آن ضعیفتر و شاخهای آن راست و سیاه و گل آن مایل بسفیدی و ثمر آن در غلافی مانند غلاف نخود و در آن دو سه دانه اندک بزرگتر مثلث و با خشونت بعضی سفید و بعضی سیاه
مایل بسرخی و مغز آن سفید و طعم آن تند و تیز چون بخایند طبیعت آن در آخر سوم گرم و خشک افعال و خواص آن بسیار جالی و مفرح و مقیئ و مسقط جنین و جاذب
و غرغره کردن بطبیخ آن جاذب رطوبات دماغی و تنقیه بلغم بسیار از دماغ و با مصطکی و کندر جهت رفع لکنت زبان و درد دندان که هر دو حادث از بلغم باشند و جذب
رطوبت لثه و با عسل جهت قلاع و با قطران جهت کرم دندان و چون یکعدد دانه آنرا در پنبه پاکیزه پیچیده اندک تر کرده کوفته که دانه آن کوبیده و شکسته کرده و گرم کرده بر دندان
موجع گذارند در ساعت تسکین وجع آن نماید و آشامیدن بقدر پانزده عدد آن با ماء العسل مقی قوی اخلاط غلیظه و باید که بعد شرب آن بدفعات ماء العسل بنوشند و حرکت کنند زیرا
که اگر حرکت نکنند و بنشینند و یا خواب کنند خوف خناق است و با مصطکی و کندر جهت تصفیه صوت و با ادویه مناسبه جهت رفع سپرز و کشتن کرم معده و ضماد آن با عسل جهت سبل
و با غیر آن جهت داء الثعلب و تقشر جلد و با روغن زیتون و زرنیخ سرخ و زراوند طویل جهت جرب غیر متقرح و حکه و رفع آثار و منع تولد قمل و کشتن آن خواه در سر و خواه در بدن
باشد و مطبوخ آن در روغن زیتون جهت گشودن دمل و نطول آن با طبیخ سداب جهت درد دکم و ساق و مضمضه بطبیخ آن با سرکه جهت وجع دندان و تجفیف رطوبت دهان

لثه و چون نرم سائیده با قطران سرشته در سوراخ دندان کرم خورده پر نمایند کرم آنرا بکشد و وجع آنرا تسکین دهد مضر سپرز مصلح آن کثیرا مقدار شربت آن تا یکدرم و زیاده از یکمثقال
زبل — آن کشنده است بخناق و جراحت مثانه و احشا معالجه آن مرکب از علاج خوانیق و حیلاهنگ بدل آن دو وزن آن عاقرقرحا است زبل بکسر زای و سکون با و لام بفارسی
سرگین نامند ماهیت آن معروفست مراد از آن زبل حیوانات است طبیعت آن زبل هر حیوانی بحسب آن مختلف می باشد و بالجمله همه آن گرم اند افعال و
زجاج — خواص آن نیز بحسب هر حیوان مختلف می باشد و در طی ذکر آن حیوان مذکور شده و میشود ان شاء الله تعالی و بالجمله مجموع آنها محلل و مجفف اند فصل الزای مع
الجیم زجاج بضم زا و فتح جیم و الف و جیم بفارسی آبگینه و شیشه نامند ماهیت آن دو نوع است معدنی و مصنوع معدنی سفید صاف شفاف بخلاف
مصنوع آن و معدن آن اکثر جاها است آنچه در نیریز از توابع شیراز و غیر آنست شکسته تیره رنگ ریزه آنرا با قلی نرم سائیده و در کوزه ریخته با آتش تند چند شبانه روز میگدازند
تا خوب گداخته گردد و پس حجر مغنیسا سوده بار دیگر بر آن میپاشند تا دردی آن ته نشین گردد و پس از آن آنچه میخواهند میسازند و بهر رنگی که میخواهند نیز رنگ میکنند و بهترین آن سفید
صافی بسیار شفاف آنست و مصنوع آنرا از رمل و سنگریزه و قلی میسازند و معمول اهل فرنگ مشتر امیست و شیشهای فرنگی اکثر از رمل گداخته با قلی است و این سفیدتر و شفافتر
میباشد و ارسطو حجر بلور را از جنس زجاج معدنی دانسته که مجتمع گشته و نضج زیاده یافته و رنگ نیکو بهم رسانیده و طبیعت آن گرم در اول و خشک در دوم و مصنوع آن
گرمتر افعال و خواص آن مقطع و محلل و جالی لذاع و محرق آن مجفف بی لذع است و رماد آن الطف آشامیدن آن بقدر یکدرم با شراب ابیض رقیق جهت تفتیت
سنگ مثانه بشدت و جهت رفع ضعف گرده و مثانه و حرقة البول و سپرز و اکتحال محرق در ما و لبسیار سوده و مانند غبار آن جهت رفع بیاض و جرب و سبل و جلای بصر
نافع و سنون آن باعث جلای دندان زرد شده و طلای آن جهت خراز و با روغن زیتون جهت رویانیدن موی و ضماد آن با حنا جهت خنازیر و امثال آن بسیار
زراوند — نافع و محلل آن در افعال مذکوره و قوی تر مضر احشا و مقرح امعا مصلح آن کثیرا مقدار شربت آن تا یکدرم بدل آن زبرجد است زجاج فرعونی آنست که پوست تخم مرغ را یک
هفته در شیر تازه بخیسانند و شبانه روزی دو بار شیر را تبدیل نمایند و بهر صد مثقال از آن بیست و چهار مثقال شیر درجین که از نجار آن دهند فصل الزای مع الراء المهملة
زراوند بفتح زای و را و الف و فتح واو و سکون نون و دال مهمله لغت فارسی است و بعجمی اندلس مسمقوره و معرب نزد ایشان مسمقار مسمقران است و نزد اهل مغرب معروف
بشجر ستم و بیونانی ارسطولوخیا و معنی ارسطو الفاضل و معنی لوخیا النفساء است جهت آنکه برای اثر ولادت نافعست و دو قسم میباشد نر و ماده قسم نر آنرا طویل و ماده آنرا
مدحرج نامند و از مطلق آن مراد زراوند طویل است ماهیت آن بیخی است سطبری انگشتی و قوی تر و باریکتر نیز و ظاهر آن تیره مایل بسرخی و طعم آن تلخ با اندک زهومتی
و برگ آن شبیه ببرگ لبلاب کبیر و از آن درازتر و عریضتر و شاخهای آن بقدر شبری و باریک و گل آن بنفش بشکل شکوفه امرود و بهترین آن سطبر زعفرانی رنگ آنست که کهنه
کرم خورده و پوسیده نباشد و قوت آن تا دو سال باقی میماند طبیعت قسم اول آن در سوم گرم و در دوم خشک افعال و خواص آن تریاق سموم نباتی
و حیوانی و جالی و جاذب و محلل و مقطع بلغم و مفتح سدد و مفتت حصاة و مدر بول و حیض و کشنده کرم معده و حب القرع و قمل بدن و جهت استرخای عصب و تشنج امتلائی
و تنقیه سینه و کبد و تصفیه رنگ رخسار و دفع ریاح و آشامیدن دو درم آن با شراب جهت رفع سموم و با فلفل جهت احتباس حیض و تنقیه رحم و اخراج جنین و با سکنجبین
جهت سپرز و یک مثقال آن با شراب عسلی جهت صرع و کزاز و ضعف احشا و سهال بلغم و اخلاط غلیظه و با ایرسا و عسل جهت پر نمودن قروح عمیقه و اصلاح آنها بقوت ضماد آن
جهت گزیدن عقرب و هوام و رویانیدن گوشت در قرحه رحم و سایر زخمها و با عسل جهت قروح رطبه مزمنه و با سرکه جهت سپرز بغایت مؤثر و چون با روغن بر بدن مالند تشنج را تسکین کند
و دفع گرداند و سنون آن جهت تنقیه رطوبات لثه و چرک دندانها و فرزجه آن جهت احتباس حیض مجرب و در اخراج جنین بغایت مؤثر مقدار شربت آن تا دو درم یا دو مثقال
زراوند مدحرج — و گویند مضر جگر و سپرز است مصلح آن عسل بدل آن زراوند مدحرج و گویند بدل آن در تحلیل صلابت سپرز شیطرج و در ریاح بوزن آن زرنباد و نصف آن انزروت و در
عسر البیع الکرم است زراوند مدحرج بضم میم و فتح دال و سکون حا و فتح را و هر سه مهمله و جیم بفارسی زراوند گرد و باصفهانی نخود الوندی نامند ماهیت آن
بیخیست مدور بقدر فندقی و اندک کوچکتر و بزرگتر از آن نیز با اندک پهنی و ظاهر آن زرد و باطن آن مایل بسرخی و بهترین آن تازه کرم ناخورده آنست و قوت آن تا دو سال
باقی میماند و شاخهای گیاه آن بقدر یکذرع و زیاده بر آن و برگ آن شبیه ببرگ زراوند طویل و از آن کوچکتر و خوشبو و با اندک تندی و نرم و گل آن سفید و جوف آن سرخ و بدبو
طبیعت آن در دوم گرم و خشک افعال و خواص آن تحلیل و تلطیف آن زیاده از طویل آشامیدن آن با آب گرم و یا با آب سرد ملطف اخلاط و منقی سینه و قصبه ریه
و پادزهر سموم حیوانی و نباتی و منقی معده و دماغ و جهت درد سر و شقیقه بارد و صرع و جنون و وسواس و ربو و ضیق النفس و سرفه مزمن و فواق و یرقان صفراوی و بلغمی و تنقیه

چرک زخمهای چرکناک و دندان و فسخ و وهن عضل و ورم سپرز و درد پهلو و لرزتهای بارده با عسل جهت فالج و اوجاع مزمنه و ورک و عرق النسا و نقرس و در دفع سموم و مار و افعی
ابلوین(?) و ضماد آن جاذب خار و پیکان و استخوان ریزه شده در اعضا و جهت بهق و قروح خبیثه و با عسل جهت رویانیدن گوشت زخمهای عمیقه مؤثر مقدار شربت آن تا دو درم
مضر سپرز و مجفف اعضا مصلح آن عسل و روغن کدو و بنفشه بدل آن قسم طویل آن بوزن آن و نیم وزن آن ریوند چینی و گویند بوزن آن زرنباد و نصف آن قسط و دو ثلث آن
بسباسه است و منهم صیدنه ابوریحان بیرونی در صیدنه خود آورده که زراوند سه نوع میباشد و دو نوع همان است که ذکر یافت نوع سوم زراوند خوشبو خوانند شاخهای
آن باریک و دراز و برگ آن سطبر و مدور و شکوفه آن بسیار مانند شکوفه سداب صاحب اختیارات بدیعی نوشته که این نوع شیرین است نه تلخ و این نوع مستعمل اطبا است و در جوشهای(?)
داخل مینمایند **زرنب** بفتح زای و سکون را و فتح نون و بای موحده آنرا رجل الجراد نامند بجهت مشابهت آن بدان و بهندی برهمی و برنهی و سیستی نیز و قسمی را مندوی(?)
و براهی و درخت آنرا تالیس و برگ آنرا که زرنب است تالیس تر نامند **ماهیت** آن نباتیست از برگ صعتر بری عریضتر و مایل بزردی و خوشبو شبیه ببوی ترنج و گل آن
زرد و گیاه آن کمتر از زرعی و ساق آن مربع و مجوف و طعم آن با حدت و قوت آن تا چهار سال باقی میماند و منبت آن جبال فارس و آنرا سرو ترکستانی نامند و در هند و بنگاله
نیز بهم میرسد و بهترین آن آنست که باریک تند بوی باشد و **طبیعت** آن در آخر دوم گرم و خشک **افعال و خواص آن** لطف و بغایت مفرح و باقوت قابضه و مقوی
معده و جگر ضعیف گرم کننده آن هر دو و قایم مقام دارچینی است و جهت تقویت اعضای رئیسه و امراض عصب و تصفیه صوت سرفه و ضیق النفس و فواق از بلغم و تقویت هضم
و زیادتی شهای طعام و تحلیل ریاح و رفع اسهال و عسر البول و برودت مثانه و سموم نافع و عصاره تازه آن در تفریح مانند خمر است و سعوط آن با روغن گل و یا با آب ورد و عن(?)
بنفشه جهت درد سر بارد نافع مضر محرور المزاج و ضعیف مصلح آن کشنیز و جلاب بگرم(?) مقدار شربت آن تا دو درهم بدل آن دو وزن آن دارچینی و گویند کبابه و سلیخه و گویند
هیل بوا است **زرنباد** بضم زای و را و سکون نون و فتح با و الف و دال مهمله در مکه مشرفه مشهور بعرق الکافور و بهندی کچور نامند **ماهیت** آن بیخیست تند بو و با
عطریت و ظاهر آن اغبر و باطن آن اندک مایل بزردی و طعم آن مایل بتلخی اگرچه شیرین است و کم بوی ضعیف است و دو نوع میباشد یکی کوچک و آن بیخی است از زنجبیل
بزرگتر و در بو تندتر و از آن اندک رایحه کافور آید و این را درسته جوش نموده خشک مینمایند و بهندی کچور نامند و دوم بیخی است سطبر و اندک بلند و بعد برآوردن از زمین جوش
داده ورق نموده خشک مینمایند برای آنکه زود خشک گردد و از فساد و کرم خوردن محفوظ ماند و این را در هندی نرکچور گویند و برگ آن بلند بقدر زرعی و عریض بقدر چهار
انگشت منضم شبیه ببرگ زردچوبه و از برگ زنجبیل بلندتر و عریضتر و گل آن زرد شبیه بدسته گل و اور آسمانی(?) و از وسط درخت آن برمی آید و بر سر آن گلهای زرد طولانی برمی آید
و گویند سفید و سرخ نیز میباشد و چون بیخ آن رسیده برگهای آن زرد بخشکی میآورد و خشک میگردد و آن زمان برمی آورند و منبت آن اکثر بلاد هند و بنگاله و دکن و زیرباد است
و چین است و قوت آن تا سه سال باقی میماند **طبیعت** آن در آخر دوم گرم و خشک و با رطوبت فضلیه **افعال و خواص آن** مفتح سده و مفرح و مقوی دل و دماغ و معده
و موافق روح حیوانی و طبیعی و باهی و مسمن بدن و تریاق زهر جانوران سمی و حابس قی و مدر بول و حیض و مسهل سودا و جهت سرفه بارده و بلغمی و وحشت و مواد سوداوی و
خفقان و ریاح رحم و زحیر اطفال و جهت تحریک باه و نغوظ و در دهان نگاه داشتن آن جهت درد دندان و صحت آن و مضغ آن جهت رفع سرفه بارده رطبه مزمن و رایحه
سیر و پیاز و شراب از دهان و ضماد تازه آن برای اورام و اوجاع بارده محلل و مسکن آن با برقدم(?) بالخاصیه جهت رفع جمیع علل سرو و طلای آن برورک جهت داء الفیل
مالیدن سفوف خشک آن جهت تحلیل اورام و تسکین اوجاع بارده و بخور آن جهت گریزانیدن هوام و مورچه که بار دیگر عود نکنند مجرب و در تعلیق قطعه بزرگ مقدار آن
بر حقوین و کمر باعث اعاده باه مایوسین و مصدع و زیاده آن مضر دل مصلح آن بنفشه بدل آن در تفتیح بوزیدان و درونج و در رفع زهرهای مثل آن درونج و نیم وزن آن
دانه ترنج و چهار دانگ آن حب خشخاش(?) است و ضماد برگ تازه آن جهت دفع کلف نافعست **زرافه** بضم زا و فتح را مهمله مشدده و الف و فتح فا و ها و بفارسی اشتر گاو
پلنگ نامند جهت آنکه در ماهیت آن گفته اند که گردن آن بلند مانند گردن شتر و سر آن نیز مانند سر شتر و گویند مانند سر گاو کوهی و رنگ آن رنگ آهو منقط بسفیدی
و شبیه به پلنگ و پای آن مثل پای گاو و شاخ آن بدستور و دست آن درازتر از پای آن و زانو ندارد و دندان آن کوچک و دنبال آن شبیه بدنبال آهو است و آن
از جمع شدن شتر ماده با گاو نر وحشی بهم میرسد و بالجمله شکل عجیب و غریب دارد **طبیعت** آن خشک در اول و بسیار گرم **افعال و خواص آن** مولد خلط غلیظ
سوداوی مضر محرور المزاج و ضعیف مصلح آن مهرا پختن(?) آن با پوست مغز بزه(?) و خوردن آن با روغن و افاویه هاضمه مقویه معده و لیکن باید خورنده آن عادت داده بدن
خود را باستفراغ با یارجات و رفتن بحمام و عرق بسیار کردن و آنرا خاصیتی دیگر نیست مگر آنکه زهره آن جهت نزول آب مفید است **زرزور** بضم زای معجمه و سکون را

و ضم زای معجمه و سکون واو و را مهمله جمع آن زرازیر آمده از جمله طیور است بفارسی سار و بترکی سغرجین(?) نامند **ماهیت** آن نوعی از عصفور تیز پر است که در وقت پرواز
از آن آواز آید و پایهای آن کوتاه و چون پایهای آنرا قطع نمایند نتواند پرواز نماید مانند آنکه چون دستهای انسان را ببرند یا ببندند نتواند که بدود و رنگ آن سیاه منقط
بسفیدی است و در خانها آنرا پرورش مینمایند و هرچند کهنه شود سفیدی آن بیشتر میگردد **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص آن** مهیج باهی و منهی و مقوی باه مضر
دماغ محرور المزاج و یابس مصلح آن بروغن و یا آب چغندر پختن و محرور المزاج با سرکه و مری خوردن و بعد از آن آب انار میخوش نوشیدن و بهتر آنست که صحرایی و تازه صید کرده
آنرا بخورند و بجهت معده آنکه در خانه پرورده آن بهتر است و چون صحرایی آنرا ذبح نمایند باید که با اقلا شب بگذارند پس طبخ نموده بخورند **زرنیخ** بکسر زا و سکون را و کسر نون و سکون
یا مثناه تحتانیه و خا معجمه بیونانی ارساطیس و بهندی هرتال و هرتار نامند **ماهیت** آن جسمی است که متکون میگردد در معدن خود مانند تکون کبریت از بخار و خاکی که مضاف
آن گردد و رطوبت در قعر معدن ولیکن ماده ارضی و رطوبت ثقیل در این بیشتر است و جزو ناری در کبریت غالب لهذا این مشتعل نمیگردد بخلاف کبریت که برسیدن اندک آتشی
بدان مشتعل میگردد و آن پنج نوع میباشد زرد و سرخ و سبز و سیاه و سفید و بهترین آن همه سفید صفایحی مانند طلق و براق برنگ ذهب است و این را زرنیخ ورقی و بدخشی نامند
و بهندی هرتال ورقی و بهترین آن سرخ صافی شبیه بامرخ(?) است که زود متعفن گردد و بوی کبریت از آن آید و گاه میسوزانند زرنیخ را در مصاعد در طبخ میکنند و آنرا اختیار مینمایند
از جهت مشابهت بشرار آتش و براقی اجزا آنکه ظاهر میگردد و در اخراج این قاتل و بسیار حاد سوزنده است و داخل مراهم محلله جالیه میکنند و این هر دو قسم سبز و سیاه آن نیز ردی تر از
کل انواع آن و غیر مستعمل اند بسبب قوت احراق آن و سفید آنرا زرنیخ النوره و داء الثعلب نامند و بدترین انواع است بعد آن هر دو سم قاتل است و بعضی سفید آنرا قوی تر جاذب(?)
میدانند از آن هر دو و سمیت آنرا اصلاح نیست و زرنیخ محرق الطف و قوت سمیت آن بیشتر و قتال مگر آنکه خوب آنرا سوخته و قتل نموده باشند و مقدار کم آنرا با شرائط و رام(?) آنها
مقرره بخورند و زرنیخ سفید حیتیل(?) که همان باشد که سرمه سفید نامند و در الف مذکور شد **طبیعت** زرد آن در سوم گرم و خشک و سرخ آن در چهارم و سه نوع دیگر از همه اقوی
و از سمومات اند و گفته اند سیاه آن در چهارم و اصفر در اول چهارم و اخضر در وسط سوم و احمر و ابیض در اول آن و قوت آن تا هفت سال باقی میماند **افعال و خواص**
آن همه انواع لذاع و معفن و محرق و باقوت قابضه و خورنده گوشت زاید زخمها و جالی آثار خون مرده و رافع سعفه و جرب و اکله و کشنده اقسام کرم معده و ستره(?)
موی و با زرنیخ جهت داء المغلب(?) و با آهک و خاکستر و بتنهایی آن جهت ستردن موی و محرق آن گویند در فعل اقوی است و با زفت جهت جرب ناخن و با روغن زیتون و اهال(?)
آن جهت دفع قمل و هوام بدن و با پیه جهت تحلیل جراحات و با روغن گل سرخ جهت بثور مقعده و بواسیر و جراحات مینی(?) خصوص سرخ آن و بادویه مناسبه جهت بردن
گوشت زاید و رویانیدن گوشت بن دندان و خوردن زرد خام آن مقدار کمی برای سرفه رطوبی و ضیق النفس بارد بلغمی نافع و بخور آن با زرنیخ بجوکیه(?) و دود آن بحلق رسید
یا بنوبه جهت سرفه رطوبی کهنه و بدستور بخور آن بواسطه انبوبه یا بمیعه و مغز چلغوزه و مغز بادام بالسویه و از مجموع مقدار نیم درم جهت ربو و ضیق النفس و سرفه مزمن بغایت مؤثر
با آنکه از عمل بشرط آنکه بعد عمل حریره آرد گندم با مغز بادام و روغن تازه جهت رفع غائله آن بنوشند و یکدانگ سرخ آن با عسل جهت تصفیه آواز و رفع چرک سینه و لیکن چون
قوی است حذر از آن اولی است و آشامیدن آنرا با پیه و قی کردن جهت شب ربع مؤثر و حتی المقدور اگر آنرا از داخل استعمال ننمایند اولی است و طلای زرنیخ سرخ
با بول حمار و بدستور از هر عضوی که خواهند موی در آن نروید مانند زیر بغل و غیر آن باید که موی آنرا بکنند و زرنیخ سرخ را با آب بیخ تازه و بدان موضع بمالند دیگر نروید و مجرب
دانسته اند و طلای آن با زهره گاو و آب حی العالم و شبت جهت منع سوزانیدن آتش چون آنرا مس نمایند مؤثر و سنون سوخته سر رشته آن با بول صبیان جهت بردن
گوشت فاسد متعفن دندان و رویانیدن گوشت صحیح مجرب و با سرگین گنجشک جهت ثآلیل و با صبر و حب اللبان و کندر و آب گندنا جهت سقوط دانه بواسیر و التیام جمیع زخمها
بعد بیل(?) و چون زرنیخ و نواج(?) را با موزن نرم سوده در روغن یاسمین که بهندی چنبیلی نامند خوب بجوشانند و هر عضوی که جرب رطب داشته باشد با آب گرم خوب بشویند
که چرک آن پاک شود و با پر مرغی بران بمالند و چند مرتبه زائل میگردد و چون زرنیخ را در شیر حل کنند هر مگس که در آن افتد بمیرد و گویند هر مگس که بران عبور کند هم بمیرد
و مقدار شربت آن تا نیم درم مصلح تعفین آن اخلاط را پوست هلیله زرد است بدل زرنیخ زرد نصف وزن آن سرخ است و بدل آن هر دو در اکثر افعال کبریت و اکثار ضماد
و طلای آن باعث کلف و سستی باه و اخلاط است و مصلح کلف حادث شاذان مالیدن عصفر و آرد برنج و آشامیدن دو درم زرنیخ مصعد که عاقیون(?) نامند بسیار بد و محدث
سکر و مغص و قروح رئه و امعا و وجع مفاصل و متغیر شدن رنگ بدن بسیاهی است و اصلاح آن آشامیدن آب گرم با جلاب بسیار و شیطرج و روغن بادام و قی بلیغ نمودن
و ماء الارز و ماء الشعیر آشامیدن و تحقین بدان هر دو نمودن و احراق جرب مانند مرق مرغ جوان فربه با روغن بادام و شیر تازه دوشیده و لعاب بزر قطونا و تخم

خطمي و بهدانه است و چون يكماشه تا شش ماشه آنرا نرم سوده با ماش پخته سرشته نيز بخورانند بدين دستور كه تا شش روز يكماشه آنرا هر روز نرم سوده با قدري ماش پخته سرشته
نيز بخورانند و بروز هفتم دو ماشه بران اضافه نموده هر روز سه ماشه بخورانند و روز هفتمين شش ماشه بدستور نرم سوده بماش پخته سرشته بخورانند تا چهل روز تمام گردد و در
بين و بكرت خورانيدند و تا چهل روز بيا شامند و درين ايام از حموضات بقول و ماهي و جماع و آب بسيار سرد و رسيدن هواي بسيار سرد و بدن احتياط نمايند جميع قواي حيواني
و نفسانيه و طبعيه را تقويت بخشد و طريق احراق و تشويه آن در مقدمه مذكور شد

[زرير] **زرير** بفتح زاي و كسر راي و سكون يا مثناة تحتانيه گل نباتيست كه در كوهستان خراسان
بهم ميرسد و بشيرازي اسفرك نامند و بيوناني ارجيقن **ماهيت** آن گياهيست ساق آن بقدر شبري و گل آن زرد شبيه بگل عصفر بري و مستدير با اندك خاري
نرم برگ آن زرد مائل بسفيدي و كوچك و بيخ آن زياده بر شبري و طعم گياه آن شبيه بكنگر **طبيعت** آن سرد و خشك و با اندك حرارتي **افعال و خواص آن**
جالي و محلل صلابات و رافع آثار و مسكن درد باه و مدر بول و خون و مفتح سدد و آشاميدن نيم رطل از آب مطبوخ آن با مويز سه روز متوالي جهت سپرز و يرقان و استسقا
مجرب و يك اوقيه معجون آن با عسل همين اثر دارد و ضماد آب طبيخ آن با آرد جو جهت اورام حاره بغايت مفيد و خاكستر آن جهت جرب و جراحات نافع مصدع مصلح آن
سكنجبين مقدار شربت آن در مطبوخات تا پنج درم و صباغان آنرا از براي رنگ زرد استعمال مينمايند

[زريق] **زريق** بضم زاي و فتح راء و سكون ياي مثناة تحتانيه و قاف
ماهيت آن از طيور مائي است و بري نيز ميباشد و رنگ آن سفيد و گوشت آن بسيار با سهوكت و زهومت و بدبو با اعصاب و الياف بسيار و بدترين
آن سير و لاغر آنست و بهترين آن جوجه آنست كه از تخمي كه ماده آن نجاست نخورده باشد بهم رسد **طبيعت** آن گرم و خشك **افعال و خواص آن** محرك باه و بطي الهضم
مصلح آن با آب جغندر پختن است بعد آنكه اولا در روغن قدري بريان نموده باشند و سرگين آن بسيار جالي جهت جلاي كلف و نمش و زهره آن با سميت و جلاي بياض
نقيف چشم و طلاي آن جهت رفع استرخاي آن نافع

[زرين كياه] **زرين كياه** بفتح زاي و كسر راء مشدده و سكون ياء مثناة تحتانيه و نون و فتح كاف فارسي و يا و الف
و ها از جمله ادويه مجهولة الماهيت است امين الدوله گفته آنرا در خراسان گل عاشقان نامند و گياه آن از كندوع زياده و برگ آن عريض و مزغب و گل آن زرد و شاخهاي
آن بزرگ و دراز و چون نزد آن غنا و سرود نمايند گل آن ميلرزد و صاحب اختيارات بديعي گفته كه درختي است كه در ولايت كازرون بسيار مي باشد خاصه در نشابور و دوق
آن مانند ورق زيتون بود و گل آن مانند قرص آينه زرين و در وقت انگور بشكفد و ورق آن سبز بود و بعضي درخت اترج را دانسته اند و بعضي آزاد درخت گفته **طبيعت**
آن گرم و خشك **افعال و خواص آن** آشاميدن عصاره آن با سكنجبين جهت عرق النسا و اخراج خون منجمد و مثانه و حبس بول و عسر آن و احتباس حيض نافع مضر مثانه مصلح آن
حب الآس و بلوط بدل آن بوزن آن قنطوريون دقيق گويند و وزن آن خيار زه و بوزن آن حب الاترج و گويند بدل آن نيم وزن آن زعفران است **فصل الزاي**

[زعرور] **مع العين المهملة** **زعرور** بضم زاي و سكون عين و ضم راء مهمله بفارسي كيل و باصفهاني كويچ و بتركي يمشان و در تنكابن كرجيل نامند و از جنس كنز ظريه
و در حرف الكاف مع النون انشاء الله تعالى خواهد آمد **ماهيت** آن دو نوعست بستاني و آنرا مثلث العجم و بشيرازي كيل سرخ نامند بهترين آن بكمال رسيده
بزرگ باليده چاشنيدار آنست **طبيعت** آن در آخر دوم سرد و در اول خشك و بعضي تر دانسته اند **افعال و خواص آن** با غذائيت و مسمن و قابض و مسكن حدت
صفرا و خون و قي و مقوي معده و كبد حاره و اشتهاي طعام و جهت رفع اسهال و تقطير البول و آشاميدن آب آن با شكر جهت درد سر حار مجرب و ضماد آن جهت تحليل اورام
صلبه و جمره بجاي مسهل سفيد مضر گرده و مورث قولنج و مرخي معده مصلح آن انيسون و عود و گلشكري مقدار شربت از آب آن تا بيست و پنج درم و از جرم آن دوازده مثقال بدل آن
سيب ترش است و زعرور جبلي كه حكما از بستاني است و دو نوع باشد و سرخ رنگ و زرد و بهترين اين نيز بسيار رسيده آنست **طبيعت** سرخ آن قريب به بستاني است و زرد آن
سرد و خشك و قابض تر از سفيد و افعال و خواص آن نيز قريب به بستاني اند و خون قي باز دارند و گويند پشت را قوي كردانند و داء الفيل را نافع و مضرت مصلح و مقدار شربت اين ابدل

[زعفران] بستاني است **زعفران** بفتح زاي و سكون عين و فتح فا و راء و الف و نون آنرا بسرياني كركم و جاوي قشديما و بفارسي اركياس و بهندي كيسر نامند **ماهيت** آن
تارهاي گلي است شبيه بعصفر و بسيار خوشبو و زرد و تيره رنگ مائل بسرخي بنجار و اول گل آن از زمين ميرويد و بعد تمام آن ساق و برگ آن در طول ساق آن يك و نيم شبر و برگ آن شبيه
ببرگ ياسمين و بيخ آن شبيه به پياز و مدحرج و مانند پياز نرگس و در گل آن تارهاي و در هر گلي سه چهار تار زعفران ميباشد و آن تارهاي بزرگ رنگين خوشبو است آنچه باريك كم رنگ كم بو است
زعفران نيست و منبت آن اماكن بسيار است و از مازندران در ديه مسمي بهاده كوه كه عوام بأكو نامند و اصفهان تا كيلان و شام و مصر و مغرب و كشمير و غيرها و بهترين همه كشميري پس
اصفهاني پس مازندراني و باكوئي پس از جاهاي ديگر و بالجمله بهترين آن تنها بسيار زرد مائل بسرخي خوشبوي تازه آنست از هر جا كه باشد **طبيعت** آن در دوم گرم و در اول خشك

و بعضي در سوم گرم و در دوم خشك گفته اند و قول اول اصح است **افعال و خواص آن** مفرح قوي و مقوي حواس و مفري و منضج و محلل و مصلح عفونت خلط بلغمي و مانع
و حافظ آن از تغيير و فساد و مدر بول و با قوت قابضه و محرك باه و مقوي جوهر روح حيواني و جگر و احشا و آلات تنفس و مورث نشاط و ضحك و منقي گرده و مثانه و بشره و رساننده قوت
ادويه بقلب و ساير اعضا و مفتح سدد دماغ و جگر و سپرز و آشاميدن يك مثقال آن جهت عسر ولادت مجرب و هر روز ده قيراط آن جهت ازاله سپرز و با سپستان جهت رفع خمار و با عسل جهت
ريزانيدن حصاة و با ادويه مناسبه جهت درد رحم و مقعده و استشمام آن جهت برسام و شوصه نافع و منوم و اكتحال آن جهت جلاي بصر و دمعه و غشاوه و زرقت عارض
از امراض و سلاق و جرب و قرحه چشم و نطول آن جهت صداع شديد و بيخوابي و ضماد آن جهت منع سيلان رطوبات و نوازل بچشم و تسكين حمره و ورم حار گوش و درد سر بارد
و رفع بيخوابي و طلاي آن با فرفيون جهت نقرس و مفاصل و ذرور آن جهت نزف الدم و حمول آن جهت درد رحم و مقعده مضر گرده و مضعف اشتها و مغثي و بجهت اضرار
بحموضت حاصله از انصباب سودا بمعده و مقوي معده است بجهت آنكه دران حرارت و قوت دابغه و قابضه است و مصدع و با شراب مسكر و مداومت آن مكدر حواس
و مضر اعصاب مصلح آن انيسون و سكنجبين مقدار شربت آن تا دو درم و گفته اند سه درم آن كشنده است بتفريح مفرط و اصلي ندارد زيرا كه اين مقدار آنرا اين اثر نيست مصلح و دفع
ضرر آن اشياء قابضه روح است بالخاصيت گذاشتن بكنار آن در احليل باعث ادرار بول بند شده و گفته اند چون دو درم آنرا با آب سرشته مانند گردكان مدور ساخته
دران سوراخ كرده بر شكم حامله تعليق نمايند جهت عسر ولادت و اخراج مشيمه زنان و ماديان بالخاصيت مجرب بدل آن بوزن آن قسط و مثل آن دار چيني و ربع آن سنبل
و سدس آن سليخه است و دهن آن كه پنجاه مثقال آنرا در سه رطل و نيم روغن كنجد و يا روغن زيتون پخته و زيت انداخته و هر روز بر هم زنند پس صاف كرده نگاهدارند افعال دهن
آن تليين عصب و صلابات رحم و منوم و محلل و تدهين بيني و سعوط آن جهت ذات الجنب طلاي آن جهت تنقيه قروح رحم و قروح خبيثه ساير اعضا و حمول آن با موم
و مغز استخوان جهت قرحه رحم نافع و برگ گياه آن جهت التيام جراحت تازه و منع ريختن مواد باعضا مفيد و ثفل دهن آنرا بيوناني قروقوماغما نامند و قروقوماغما نيز در حرف

[زعفران الحديد] القاف خواهد آمد و جوارش زعفران و دواء الكركم و دهن آن و قرص و مرهم آن در قرابادين مذكور شد **زعفران الحديد** **ماهيت** آن زنگ آهن است كه آهن را براده
نموده بر روي صفحه پهن كرده تر كنند و در جاي نمناك گذارند تا زرد شود و بعد از آن كوبيده اجزاي زرد شده آنرا بگيرند و باز بدستور بگذارند تكرار عمل نمايند تا همه زعفران
گردد و بهترين عمل آن جهت ضماد و صناعت آن است كه براده حديد را با ربع آن نوشادر سائيده و در زمين دفن كنند تا ده روز مجموع زعفران شود **طبيعت** آن گرم
و خشك **افعال و خواص آن** قابض و از جمله سموم است ضماد آن جهت نقرس و بواسير و خشونت پلك چشم و ناخنه و داء الثعلب با سركه جهت داء سرخ و جوشهاي
حار مجرب و غرغره آن جهت قطع حيض و ذرور آن جهت قطع خون بن دندان و تقويت آن نافع و يك قيراط آن مانع آبستني است و از خوردن آن حالتي قريب بتوهم آلهين براده

[زفت رومي] آن خورده بهم ميرسد و مداواي اين مداوي آنست و در توبال در حرف التاء مذكور شد **فصل الزاي مع الفاء** **زفت رومي** بكسر زاء و سكون فاء و تاء
مثناة فوقانيه و ضم راء و سكون واو و كسر ميم و يا **ماهيت** آن سه نوع است قفت اليس زفت بحري و زفت جبلي و از مطلق آن اكثر مراد زفت بحري است و گويند اسم فيقهراسات

[زفت بحري] و غلط است بهترين آن صافي براق املس آنست **زفت بحري** بفتح با موحده و سكون حاء و كسر راء مهملتين و يا **ماهيت** آن چيزيست شبيه بقطران سياه و سيال از زمين
مانند نقطه حاصل ميشود و سيال آن قير است كه بر كشتيها و حمامات و غيرها براي استحكام و عدم نفوذ آب در آنها ميمالند و داخل مراهم ميكنند و بهترين اصناف آن نرم آنست
طبيعت آن گرم و خشك **افعال و خواص آن** محلل و مقوي مفاصل و جهت فالج و عرق النسا و نقرس و رياح بارده و اوجاع زانو و مقدار يكدرم
آن تا دو درم مسهل و ضماد آن با تكرار عمل جهت جذام و التيام اعضاي شكسته نافع مقدار شربت آن تا دو درم بدل آن قطران و گويند جاوشير و سقز است بالسويه مضر

[زفت الرطب] مصلح آن كثيرا است و بيان قير در حرف القاف مع الالف در قار انشاء الله تعالى مذكور خواهد شد **زفت الرطب** **ماهيت** آن رطوبتيست كه از درخت صنوبر
بركه قسم نر آنست سيلان مينمايد و آنچه از درخت بارده هنده آن كه غير جلغوزه است و مسمي بقنوب سيلان مينمايد منجمد آنرا راتيانج نامند و آنچه از درخت آن شيرين كه از صنوبر
سر است و تمر آن مانند ثمر سرو و از آن كوچكتر حاصل ميشود آنرا قطران نامند **طبيعت** آن در سوم گرم و در اول خشك **افعال و خواص آن** منضج اخلاط
غليظه و ملين صلابات و آشاميدن آن جهت ورم عضل حلقوم و مري و ورم عضل باطني و ظرف حلقوم و ربو و تنقيه چرك سينه و حلق و رفع سميت ادويه قتاله و با شكر جهت نفث الدم
و سده سينه و سرفه مزمن و ضماد آن جهت جذب خون بظاهر جلد و فربه كردن اعضا و با نمك جهت گزيدن جانوران سمي و با موم جهت ورم ناخن و قوبا و تحليل جراحت صلبه
و صلابات رحم و شقاق مقعده و جراحت فم مثانه و با عسل جهت پاك كردن زخمهاي چرك ناك و جمره بحيم و خشكريشه و باعث التصاق آنها و بدستور با مراهم معفنه و مواد

آن بر میان سر بعد از تراشیدن یا نوح جهت اخراج زلوی در حلق مانده مجرب دانسته اند و با عسل جهت اقسام خراز و جهت جرب حیوانات و تمدد اعصاب و عرق النساء و داء الثعلب
و با آرد جو جهت خنازیر و با ادویه مناسبه جهت رویانیدن گوشت زخمها و غرغره آن جهت ورم عضلات حلقوم و مری و قطور آن با روغن بادام جهت رفع رطوبات گوش
و حقنه آن جهت ورم حاره و صلب امعا و رحم و گزیدن عقرب موثر مضر سر و ریه مصلح آن کثیرا و بنفشه مقدار شربت آن تا سه درهم بدل آن بوزن آن قیر است و گویند
ربع آن قطران و روغن زفت که رطوبات بخار آنست که در حین جوشانیدن پشمی را بر روی آن گذارند و آنچه در پشم جمع شود افشرده اخراج نمایند و یا بقرع و انبیق مقطر نمایند
ضماد آن با آرد جو جهت خنازیر و رویانیدن مو در داء الثعلب و جرب انسان و حیوان و تمدد اعصاب و برص ناخن و عرق النساء و سوزش آن و امثال اینها انفع از زفت
است و قاطع نزف الدم مسهل و تریاق سموم و جالی است و دوده زفت جهت نیکو کردن مژگان و منع ریختن آن و قرحه چشم و رفع سوزش آن و دمعه و تقویت باصره

زفت یابس

موثر است **زفت یابس** **ماهیت** آن زفت رطب است که بخودی خود خشک شود و یا بطبخ خشک کنند و آنرا ابوسیفاس نامند **طبیعت** آن در سوم گرم و در دوم
خشک **افعال و خواص آن** بین تجفیف این زیاده از رطب آن و در انضاج ضعیفتر از آن و جهت التیام قروح فاسده و ضربه و سقطه و قوبا و تحلیل و انضاج
ورمهای صلبه و تفتیح سده و آشامیدن آن با زرده تخم مرغ نیمبرشت جهت قطع خون حیض و بواسیر و سستی کمر و تقویت رحم نافع و در سائر افعال ضعیفتر از رطب مقدار شربت

زقال

آن تا دو مثقال است **فصل الزای مع القاف** **زقال** بضم زای و فتح قاف و الف و لام اسم فارسی فرانیا است بنون و قبل از یا مثناة تحتانیه **ماهیت**
آن دیسقوریدوس گفته ثمر درختیست عظیم بقدر زیتونی و طولانی و در خامی سبز و بعد رسیدن یاقوتی رنگ و بعد از خشکی سیاه میگردد و طعم آن ترش و باندک عفوصت
و قبضی و آنرا مانند زیتون مملح نیز میسازند و در ملک هند و بنگاله ثمری فی الجمله شبیه بدین بهم میرسد و آنرا جامون نامند و در حرف المیم ذکر یافت و گفته اند آنرا کرونده نامند
و در حرف الکاف انشاء الله تعالی خواهد آمد **طبیعت** آن سرد مایل باعتدال و خشک و با قوت قابضه **افعال و خواص آن** جهت سحج و قرحه امعا و تقویت
آن و تسکین عطش و التهاب معده و کبد و غلیان خون و صفرا و منع صعود ابخره بدماغ نافع مضر سینه مصلح آن شکر است و ثمر خشک نارس آن که سبز باشد جهت اورام
و قروح نرمه بغایت موثر خاکستر برگ آن جهت رفع آثار سفید و بغدادی صاحب مالا یسع نوعی از انبرباریس دانسته چنانچه در انبرباریس ذکر کرده و طبیعت آنرا

زقوم

در آخر دوم سرد گفته و غیر قابض و با رطوبت غرویه بلغمیه و مرخی و قاطع عطش در ساعت و مسکن لهیب سریعا و نافع برای آنچه نافع است انبرباریس گفته **زقوم** بفتح زای
و ضم قاف مشدده و سکون واو و میم بهندی تهور و سیهنده و سیج نیز نامند **ماهیت** آن از جمله اشجار است و دو نوع میباشد حجازی و شامی حجازی آن بقدر
قامتی و برگ آن از برگ انار عریضتر و باتشریف گل آن از اطراف شاخها بهیئت یاسمین و زرد و سستی رنگ و ضخیم و ثمر آن سیاه رنگ و شبیه بهلیله و در جوف آن دانه
مانند کنجد و درخت نوع شامی بزرگتر و خاردار و گل آن زرد و ثمر آن از بلیله بزرگتر و رسیده آن شیرین طعم با تفاهت و عفوصت و مغثی و این نوع را **طبیعت**
آن گرم و خشک **افعال و خواص آن** محلل ریاح و جالی و رافع آثار مقدار شربت آن تا پنج درهم و روغن تخم آن باندک تخدیر جهت تحلیل ریاح مفاصل و دوالی
بلغمیه و اخلاط غلیظه و مسهل آن بنادر رافع سده و فالج و نقرس و سپرز و امثال اینها شربا و ضمادا مصدع محرور و سیاه کننده موی مصلح آن شیر تازه دوشیده و مقدار شربت
آن چهار قیراط بدل آن نفط است و نوع اول با برگ و بار و تازه آن جهت التیام جراحات تازه نافع و قوی القبض و تجفیف و رادع و آنچه در بنگاله و هند دیده و شنیده
شد و چهار نوع میباشد یکی شاخهای آن سه پهلو و این را بهندی تدهارا نامند و گره دار میباشد و بر سر گرهها برگهای بسیار کوچک و شیر این را گرفته با آرد نخود
بریان سرشته حبوب میسازند و برای رفع آتشک سکوینه قوی الاثر است و اسهال قوی مینماید و دوم چهار پهلو و این خاردار و بی برگ میباشد و سوم ساق آن خاردار
و شاخها و تنه بالای آن بی خار و برگهای آن اندک باریک و بلند بقدر نیم شبر و این را سیج نامند و آب برگ این را گرفته گرم نموده در گوش جهت درد آن میچکانند
و با اندک نمک گرم کرده برای سرفه اطفال میخورانند و نیز جهت ضیق النفس و استسقا و جذام و صلابت سپرز و ضعف هاضمه و یرقان و نفخ شکم و ریاح محتبسه در امعا بغیر قولنج
ریحی و تفتیت سنگ گرده و مثانه و تحلیل اورام چون پوست لیشپیچ بالک جوبی که گیاه هندی است در آب برگ آن باین طریق که برگ آنرا از آتش گرم نمایند که نرم شود
و در دستها فشار دهند که آبش بر می آید سائیده حب یا قرص بندند خشک کرده نگاه دارند وقت حاجت در آب برگ آن سائیده بر قوبا طلا نمایند روزی دو سه
دفعه در چند مرتبه زائل شود و اگرچه کهنه باشد مجرب است و مکرر بامتحان رسیده و از ان مربا میسازند و جهت امراض مذکوره قبل نیز نافع و چون ساق و شاخ آنرا و چهار یک
گره با شلتوک که بهندی شالی و دهان نامند و حمی فرش از زقوم ورق کرده و لحاف از شلتوک کنند طبقه طبقه تا پر کرده و بران آنمقدار آب بریزند که از بالای آن یک

وجب

وجب بر گردد و پس سر آنرا پوشیده و در سرگین اسب یکهفته یا ده روز دفن کنند پس برآورده شلتوک ها از نیم خشک نموده کمک سازند و روزی تا شش مقدار یک کف آنرا که سه مثقال باشد
بخورند جهت استسقا و سرفه و ضیق النفس بار در طب مفید و نوع چهارم ساق و شاخهای آن کم خار و از ان تارها بقدر یک شبر و زیاده و بقدر انگشت باریکی آویخته میباشد و لیکن
این چهار قسم همه سفید و بندرت سرخ و زرد و نیز میباشد سفید آن جهت امراض و سرخ و زرد آن در اثبات عقرب و سیماب موثر گفته اند و دیگر اقسام هم دارد چنانچه راقم
در باغهای انگلشیه دیده و از ان جمله سه پهلواست که برو درختهای بزرگ می پیچد و ریشهای آن که بمنزله بیخ توان گفت بر تنه درختها ریشها دوانده می پیچد و بالای درخت
بلکه بلندیهای شاخهای درخت شاخها کشیده متفرق میگردد و از بیخ اصلی که قریب زمین است کنده تر میشود و قسم دیگر سه و چهار پهلواست که شاخهای کنده بر آورده
و بران خارهای بسیاری طولانی میباشد بخلاف سه و چهار و چو دهاره هندی که خارهایش کوچک می باشد **فصل الزای مع اللام** **زلابیه** بفتح زای

زلابیه

و لام و الف و کسر با و موحده و فتح یاء مثناة تحتانیه و ها بفارسی حلوای زلیبی نامند **ماهیت** از جمله حلوای معروفه است تازه آن لذیذ **طبیعت** آن گرم **افعال و**

زلال الملوک

خواص آن مولد خلط صالح و سریع الهضم و بغایت مسمن بدن نحیف و مقوی گرده و جهت رطوبت ریه و سرفه نافع و مصدع مصلح آن سکنجبین و انار **زلال الملوک**
نوعی از برون است که حی العالم باشد و بفارسی زلف عروسان نامند **فصل الزای مع المیم** **زمج** بفتح زای و ضم میم و جیم بفارسی چرغ و بترکی اولکو نامند

زمج

ماهیت آن از جمله سباع طیور است که بدان جانوران صید میکنند **طبیعت** آن بسیار گرم و خشک **افعال و خواص آن** جهت ضعف دل طبیعی و خفقان
عارضی و زهره آنرا چون بتنهایی و یا با اکحال مناسبه در چشم کشند جهت غشاوه و ظلمت بصر و شبکوری مجرب و سرگین آن طلاء جهت رفع کلف و نمش و آثار جلد موثر

زمجالی

زمجالی بفتح زای معجمه و سکون میم و جیم با الف کشیده و همزه مکسوره و یای حطی ساکن در آخر **ماهیت** آن میوه ایست جنگلی بقدر دانه انگوری که در بلاد زیر باد هم
میرسد با پوست خشک خشنی و اندرون پوست آن لحمی شیرین و لطیف کم رطوبت و در سه سال یکبار ثمر میدهد و دران سال متعارف است که اطفال را آبله بسیار بر می آید

زمرد

طبیعت آن گرم مایل بخشکی و با رطوبت فضلی **افعال و خواص آن** تا حال معلوم نگشته **زمرد** بضم زای و میم و را مهمله مشدده و دال و بذال معجمه نیز آمده بهندی
پنا نامند **ماهیت** آن از جمله احجار نفیسه است و گفته اند که در معدن ذهب بهم میرسد و ماده آن ذهبی است که بران مس و انجاد غالب گشته و بدان سبب سبز شده
و در مدت بیست و پنج سال در معدن تکون میابد و بعضی این را و زبرجد را از یک جنس میدانند که بسبب اختلاف ماده هر یک بنوعی تکون می یابد و صلابت آن از احجار دیگر کمتر
و سوهان در آن اثر میکند و اقسام و الوان میباشد قسمی ذبابی است یعنی رنگ آن شبیه برنگ ذباب اخضر است نه آنکه بر حامل آن ذباب نمی نشیند چنانچه بعضی گمان
کرده اند و این قسم بهترین اقسام و صاف شفاف و آب آن متموج و رقصان میباشد و صورت چشم مخفی در ان مرئی میگردد و این را صعیدی نامند که از صعید مصر آورند
و قسمی ریحانی است یعنی رنگ آن شبیه برنگ برگ ریحان و این را زمرد نو نامند و قسمی فستقی است یعنی سبز مایل بسیاهی و این را زمرد کهنه نامند و قسمی سلقی یعنی شبیه برنگ
برگ سلق و قسمی زنگاری شبیه برنگ زنگار و قسمی کراثی شبیه ببرگ کراث و قسمی دیگر صابونی یعنی برنگ صابون سبز مایل بسفیدی است و این بدترین اقسام است و بهترین همه
سبز براق شفاف صلب آنست که آمیخته بسنگ ریزه و طلقی نباشد یعنی در جرم آن ریزهای سنگ نباشد و نیز بعضی مواضع آن براق مانند طلق نباشد **طبیعت** اقسام آن در
دوم سرد و در سوم خشک و قوت آن مدتی مدید میماند **افعال و خواص آن** مفرح و مقوی حرارت غریزی و ارواح و دل و دماغ و کبد و معده و رافع صرع و هم و غم
و حزن و خفقان و ذات الجنب و ذات الریه و نزف الدم و اسهال دموی و سموم قتاله و نهش هوام و استسقا و یرقان و حبس البول و تفتیت سنگ گرده و مثانه و جذام و جنون
که متقرح و اطراف ریخته باشد شربا و تعلیقا و چون شخصی که زهر خورده و یا جانوری سمی او را گزیده باشد قبل از سرایت بجمیع اعضا مقدار هشت شعیر آنرا نرم سوده بخورد
زهر ان کارگر نشود و امان یابد از افتادن مو و جدا شدن پوست بدن و اکتحال آن جهت تقویت بصر و رفع سبل و مداومت نظر کردن بر آن رافع کلال بصر و تعلیق آن
و پوشیدن انگشتری آن جهت منع صرع در مصروع و لهذا ملوک آنرا علاقه کردن بند اطفال مینمایند از حین ولادت و چون انگشتری از طلا باشد جهت رفع طاعون موثر و طلای
آن جهت سعفه و قروح خبیثه مفید و چون بمثقال آنرا در انگشتری ممزوج از طلا و نقره که بالمناصفه دو مثقال باشد در طالع میزان که آفتاب در برج هوائی باشد نصب
کنند و بپوشند باعث قبول و لقا و هیبت در نظرها و قضای حوائج مجرب دانسته اند و خواص و منافع بسیار دیگر بدان منسوب میدارند مانند آنکه میگویند چون بطعام
زهردار رسد عرق کند و حامل آن تنگی معیشت نیابد و چون افعی را نظر بران افتد کور شود و بعضی گویند آب از چشم افعی جاری گردد و کور نشود و غیر اینها از خواص
و منافع و حال آنکه هیچیک اینها اصلی ندارد زیرا که در هنگام توانگری اکثری مردم بقیمت بسیار اعلی خریده اند و بعد از آنکه فقیر و دست تنگ شده هم از القیمت بسیار ارزان

فروختند و مجرب من آنرا بر چشم افعی مالیدند مگر کور نشد مقدار شربت آن در رفع سموم یکدانگ و در نزف الدم بکفیر اطبا بدل آن در رفع سموم زبرجد و در رفع اسهال مرجان آنست

زمور بضم زای و میم و سکون واو و را مهمله اسم فارسی زفت یابس است و در ولک مغسول را زمور لاک نامند و مستعمل زرگرانست **افعال و خواص آن** در حبابس

حیض معدیل و مقدار یک مثقال آن با زرده تخم مرغ نیمبرشت مجربست جهت نزف الدم هر عضو نیز **فصل الزای مع النون** **زنبا** بفتح زای و سکون

نون و با موحده و الف لغت فارسی است **ماهیت** آن گیاهیست کثیر الوجود در ری در تابستان میکارند و در اوایل زمستان میرود **طبیعت** آن بسیار گرم و تند

و نیز **افعال و خواص آن** موجب حرارت بدن بنحویکه مستعمل آنرا بسردی هوا متضرر نگردد و جهت درد سر بارده و حدت بصر و پراکنده کردن ریاح و بر طرف کردن

آنها بقوت شربا و نطولا نافع مضر بدماغ و خام آن مغثی بشدت بخلاف جوشانیده آن و مصلح آن سرکه مخمر با کاسنی و ساق کاهو و مکیدن انار چاشنیدار و سفر جل

آنست **زنجار** بفتح زای و سکون نون و فتح جیم و الف و رای مهمله معرب زنگار فارسی و بیونانی ابطوس و معنی آن مجرد و بود **ماهیت** آن زنگ مس است و انواع میباشد

معدنی و غیر معدنی مصنوع معدنی آن در معدن مس تکون می یابد و بیونانی این را بارسقاریقس نامند و عبارت از دهنه مسی است و نوع دیگر آنست که در مغاره

قبرس نزد طلوع شعری مقطر میگردد و منجمد میشود و این خالی از آمیزش بخاک و سنگ ریزه نیست همچنین کیرانی آن و این هر دو رومی و استعمال آن مجوز نیست در نهان

و مصنوع آن اقسام است یکی آنست که سرپوش مسی را بر ظرف سرکه تند بنحوی گذارند که بخار آن از سرپوش بیرون نرود و بعد از هر ده روز یا زیاده بردارند آنچه زنگ بر

اندرون آن بهم رسیده باشد بتراشند و باز چنان نمایند تا هر مقدار که خواهند و دیگری زنجار رودی است و آنچنانست که مس اصفهانی بسیار تنک سازند و بر هم

چیده سرکه تند بران ریزند و بگذارند و سرداب های بسیار سرد تا زنگار آنرا گرفته و در هر پنج مثقال آن چهار اوقیه سرکه کهنه داخل کرده در هاون مسی بسیار بسایند تا

غلیظ گردد پس شب یمانی و ملح اندرانی و بوره سرخ از هر یک چهار مثقال اضافه نموده فتیلها ساخته در آفتاب گذارند تا خشک گردد و اقسام دیگر نیز میسازند و بهترین همه

معدنیست پس رودی و آنرا مغشوش بشکر تبرزد سوده می نمایند و امتحان آن آنست که چون تر کنند و بانگشت بمالند نرم گردد بخلاف زنجار غیر مغشوش و مغشوش بقلقنت

نیز میکنند و امتحان آن آنست که بر آهن گذارند اگر سرخ گردد مغشوش است زیرا که قلقنت بر آتش سرخ میگردد بخلاف زنجار **طبیعت** آن در چهارم گرم و خشک **افعال و**

خواص آن از سموم قتاله است و اکال و لذاع و معفن و مورث قرحه و سوزنده گوشت و قاطع آثار و با موم و روغن زیت بیلذع و مانع زیاده شدن قروح خبیثه

و ساعیه و ورم جراحات و باعث رویانیدن گوشت و با صمغ البطم و بوره سرخ جهت جرب متقرح و برص و بخته آن با عسل جهت تنقیه چرک جراحات و سحه و دانه او بهیر

جاسیه و ناصور مقعده و مطبوخ آن با سرکه و عسل جهت قروح لثه و جوششهای زخمهای اعضای بارد المزاج مانند دهان و بینی و گوش و بستر خاک لثه و غلظت اجفان

و اکتحال آن با عسل جهت غلظت اجفان و طلای محرق آن با فندق سوخته و کتیرا سرخ و سفیدی تخم مرغ جهت کل جراحات حادث و سطح بدن مجرب و محلول آن در شیر دختران

و سرکه در هاون مس بحدیکه غلیظ و خشک گردد جهت حدت بصر و قلع بیاض ناخنه و دمعه و سبل و سلاق مجرب و محرق آن که در سودن شبیه بتوتیا گردد جهت جرب و استرخای

پلک چشم و سلاق و رطوبت او را خشک کند و بدستور باادویه مناسبه جهت امراض چشم و با مراهم جهت خوردن لحم زائد و اصلاح قروح خبیثه متعفنه و با ادویه مناسبه جهت

قروح شهدیه سر و چون با اشق ببرشند و فتیله ساخته در بواسیر گذارند فائده بخشد و نفوخ آن در بینی جهت بدبوی و زخم آن نافع و لیکن باید که هاربراپر آب کنند که گرد

آن بحلق نرسد زیرا که گرد آن مضر حلق است مصلح آن شیر تازه دوشیده و مسکه و چون زنجار مضر اعضای عصبانی است استعمال آن بضرورت جائز نیست و عند الضرورت مقدار کم آن

با ادویه مغزیه و ادهان و لعابات و یکدرم آن کشنده و بقرحه جگر و بعد از تجاوز از معده عدیم العلاج مصلح آن جلاب و آب گرم و روغن بادام و لعابها و مرقهای چرب بسیار

تدبیر سفیداج و زنجفر و زیبق خورده است بدل آن بوزن آن قلیمیا و نیم وزن آن زنجفر است **زنجبیل** بفتح زای و سکون نون و فتح جیم و کسر با موحده و سکون

یا مثناة تحتانیه و لام بهندی تر تازه آنرا ادرک و خشک آنرا سونتهه نامند و سندی نیز گویند **ماهیت** آن نبتیست معروف نبات آن شبیه بنبات شقاقل و از آن کوچکتر

و برگهای آن باریک طولانی بقدر یک شبر و زیاده و بی گل و بی ثمر و در مازندران نیز بهم میرسد و در بلاد هند و گلبرگه و گجرات و بنگاله بسیار میشود و همیشه تازه آن بهم میرسد و آنکه

و دشتی نیز میباشد کوهی آن بزرگتر هم در بیخ و هم در گیاه و زنجبیل بیرنیه سفید خشک هندی سهوه نامند و این بهترین همه است و از چین که مربای زنجبیل می آرند از آنها

و بالیده و بنهایت بیریشه که مانند آن هیچ جا نمیشود **طبیعت** تر و تازه آن در سوم گرم و در اول خشک و خشک آن در دوم خشک و با رطوبت فضلیه **افعال و خواص**

آن مقوی قوت حافظه و هاضمه و معده و کبد و مفتح سده جگر و مسهل و محلل ریاح غلیظه و معده و امعا و مقطع بلاغم و رطوبات غلیظه چسبنده بسطح معده و امعا و غیرها و مجفف

آنها و ملین طبع و مخرج خلط غلیظ و رطوبات دماغی و حلق و برودت اعصاب و جهت فالج و کرم معده و یرقان سدی و تقطیر البول حادث از برودت و ضعف آلات بول و اسهال

که از فساد غذا باشد و جهت رفع سموم حیوانی و تسکین تشنگی بلغمی و با نباتات کند و جهت رفع مضرت میوه های تازه و رطوبت معده و با زرده تخم مرغ نیمبرشت جهت ازدیاد منی و غلظت

آن و مانند مسهل رطوبات مفاصل و ساقین و معین قوت مسهله و تریده با خولنجان و پسته جهت تقویت باه از اسرار است و اکتحال آن جهت غشاوه و سبل و بیاض و در دهان

داشتن آن رافع تشنگی بلغمی و ضماد آن جهت تقویت اعضا و کزاز و رفع ریاح و بواسیر و اوجاع بارده و ورم بارد و بلغمی و مائی و بیخ خصیه و سایر اعضا و بادو و وزن آن حرمل اقوی

در تاثیر و بدستور مالیدن سفوف خشک آن و گرم نگاه داشتن آن موضع که هوای سرد بدان نرسد و بدستور با نصف وزن آن رازیانه خشک نرم کوبیده بیخته و با زنباد

نیز مضر حلق مصلح آن عسل و روغن بادام مقدار شربت آن تا دو درم بدل آن دار فلفل است و جوارش و مربای آن در قرابادین ذکر یافت و ضماد تر و تازه نرم سوده آن جهت

داء الثعلب و تحلیل اورام ریحیه بارده مائیه و تسکین اوجاع بارده نافع و نوع کوهی آنرا نیز گویند چون آنرا نرم کوبیده بپزند و بر آب گوشت بپاشند و بخورند جهت رفع اوجاع

مفاصل و امراض بارده رطبه و اورام بارده نافع و بدستور طلای خشک آن و با آب تازه آن و نیز نوع دیگر میشود در هند و بنگاله که آنرا انبه سونتهه مینامند و بوی انبه

خام از آن می آید این نیز قریب باول است در مزاج و خاصیت و تر و تازه این را اکثر ورق کرده با نمک و آب لیمو پرورده بعد از طعام برای تقویت هاضمه و تغییر مزه دهان

اندک اندک میخورند و خوشبو و لذیذ میباشد و از نوع اول نیز تازه آنرا ورق کرده بدستور با نمک و آب لیمو پرورده و یا خشک آنرا کوبیده و بیخته و با نمک و آب لیمو خمیر کرده قرص

میسازند و بدستور تنقل مینمایند **زنجبیل الکلاب** **ماهیت** آن گیاهیست برگ آن شبیه ببرگ بید و بسیار زرد و شاخهای آن سرخ رنگ و طعم آن تند و شبیه بزنجبیل

و گشنده سگ و لهذا آنرا زنجبیل الکلاب نامند و گویند نوعی از صعتر است **طبیعت** آن در سوم گرم و در اول خشک **افعال و خواص آن** ضماد تازه تر آن جهت

رفع کلف و آثار بسیار قوی الفعل و ضماد برگ آن محلل اورام صلبه و خوردن آن جائز نیست و مؤلف اختیارات بدیعی آنرا فلفل الماء دانسته و از صفات آن ظاهر میگردد

که غیر آنست **زنجفر** بفتح زای و سکون نون و فتح جیم و فا و رای مهمله بفارسی شنگرف نامند **ماهیت** آن معروفست و دو نوع میباشد معدنی و مصنوعی معدنی آنرا بیونانی

مینون نامند و در معدن زیبق و طلا و مس تکون می یابد و حجر الزیبق مینامند و آن مانند عروق سرخ اسرنجی رنگ با کثافت است و بعضی این را کبریت احمر دانسته اند و مصنوع

آن از زیبق و کبریتست و بیونانی قیناباری نامند بهترین آن قلمهای بلند سرخ بسیار براق آنست که بوی کبریت از ان نیاید **طبیعت** آن گرم و خشک در دوم و بعضی خشک

در سوم و بعضی در دوم سرد دانسته اند **افعال و خواص آن** قابض و جاذب و بعضی قوت قبض آنرا زیاده از جذب آن و بعضی بالعکس گفته اند و از شادنج قابضتر و در درمان

جهت قطع نزف الدم و آکل و دندان و اندمال جراحات و خشک نمودن رطوبت آنها و حکه و جرب و حصف و نمش و شپش و سوختگی آتش نافع و با موم روغن جهت سوختگی آتش

و بثور و تشقاق مقعده و اندمال جراحات و رویانیدن گوشت و همچنین مرهم آن با قنه جهت ردع مادهٔ مایل در ابتدا و تحلیل و انفجار آنها و تحلیل اورام بارده و گرفتن

دود آن باعث خشکی قروح خبیثه و اندمال آنهاست و لیکن باید که چشم و گوش و بینی را از آن محافظت نمایند و عند الاستعمال در دهان آب بر نمایند زیرا که آن از سموم قتاله

است و دو درم کوبیده و مثقال آن کشنده است بخناق و کرب و خفقان و جمود و سائر احوال زیبق خورده اصلاح آن قی فرمودن بروغن کاو و طبیخ انجیر و شبت و ماء العسل

و بوره و آشامیدن ادویه نافعه سم مانند شیر تازه دوشیده و مطبوخ بزور لعابی و لعابات و آشامیدن مرقهای چرب و اگر برآید یعنی بعد و الاحتقنه نمایند با دهان بدل آن

شادنج است و اهل هند را اعتقاد آنست که چون آن تنقیه و تصفیه نمایند و با ادویه مناسبه و یا به تنهائی حبوب صغار سازند جهت تپهای مزمن و مرکب سرفه بارد و رطوبی

و ضیق النفس و یرقان و سختی شکم حادث از ریاح غلیظه و اوجاع مفاصل و جذام و رفع سمیت زهرها بسیار نافع و مقوی نور باصره است و دستور صنعت آن و مراهم آن در قرابادین

مذکور شد **زنبق** بفتح زای و سکون نون و فتح بای موحده و قاف بفارسی سوسن آزاد نامند و گویند که آن غیر سوسن ابیض و غیر یاسمین است و در سوسن مذکور خواهد شد

و گویند کسانیکه سوسن ابیض دانسته اند اشتباه کرده اند صاحب اختیارات بدیعی گفته گل آنرا شاخ زرد بود و بلندی شاخ آن که گل دارد یکگز و زیاده و کمتر و بر سر هر شاخی

چهار و پنج و شش تا ده گل می باشد و خوشبوی و برگها که بر شاخ آن میباشد شبیه ببرگ مورد و بلندتر از آن و برگ بیخ آن شبیه ببرگ کاسنی و ضخیمتر از آن گفته اند که راتیج بیخ

طبیعت آن در دوم گرم و در یبوست معتدل و بعضی در اول گرم دانسته اند **افعال و خواص آن** ملطف و مقوی دماغ و بیاز آن در افعال مانند پیاز نرگس و قویتر از آن

و روغن آن که مانند روغن گل مدتی در آفتاب گذاشته و سه مرتبه گل زنبق را تجدید کرده باشند در دوم گرم و در اول خشک ملطف و ملین و مقوی اعضا و نضج ورم آن مسهل خلط مراری

و در بول و طلای آن جهت دفع قشعریره و سردی دماغ و اعصاب و اعضای تناسل نافع بدل آن در همه افعال روغن ایرسا و در غیر اسهال روغن نرگس است **زنبور** بضم زای و سکون نون

بضم بای موحده و سکون واو و لام مهمله جمع آن زنابیر آمده بهندی بهڑ و در بنگاله برله نامند **ماهیت** آن از جمله حشرات الارض است و انواع میباشد مراد از آن بزرگ سرخ رنگ
آنست و در اکثر صفات مانند نحل است که مگس عسل باشد و گویند چون ایام زمستان آید داخل خانه خود شود و بیرون نیاید تا هنگامیکه هوا باعتدال آید و مگس را صید مینماید و چون کسی نزد
خانه او گردد همه زنبوران متعرض اذیت او گردند و گزند او را و بی تعرض نیز مردم را میگزند لیکن بگزند آن عضو ورم و سوزش و خارش میکند و چون روغن بر زنبور ریزند بی حس گردد
مانند مرده و بمیرد و چون بروی سرکه بپاشند باز بحرکت آید و چون روغن چراغ بران ریزند بمیرد و گویند نر آنرا یک نیش قوی زهردار است و ماده آنرا دو نیش ضعیف کم زهر و در ایام
زمستان نیش آن می افتد و با سمیت آن کم میگردد و ماده خانه آنرا معلوم نیست که از چه جنس و نوع سرخ آن را سمیت از سایر انواع بیشتر **طبیعت** آن بسیار گرم و خشک **افعال
و خواص آن** طلای آن با عسل و نمک جهت رفع برص و داء الثعلب و اورام رخوه بارده و گزیدن آن صاحبان امراض بارده مزمنه عصبانیه را مانند فالج و امثال آن بغایت نافع و دود
جهت بچهای آنرا خشک نموده سائیده بگدرم آنرا با فالوده بخورند موجب فربهی بدن است و زنبور سیاه مایل بزرقت را چون در روغن زیتون طبخ نمایند جهت برص و بهق و رفع آثار
غائره نافع و چون زنبور کسی را بگزد و در عضو ملسوع درد و سوزش و خارش و سرخی و ورم بهم رسد از انواع ضعیفه آن بکثرت و قویه زیاده مداوای آن مکیدن موضع لسع است اولا
و بقوت یا بسوزن یا غیر آن اندک شکافته و بقوت مکیدن پس طلا بدن خاک با سرکه و کافور یا طحلب با سرکه و یا گل ارمنی با سرکه و بدستور گل رست با آب غوره و یا جدوار با سرکه و ضماد برگ
کاو تازه و ضماد خبازی و بقله رجله و عنب الثعلب و گذاشتن خرقه تر کرده با آب برف و یخ بران و تبدیل نمودن و گذاشتن در آب بسیار گرم و بلا فاصله در آب بسیار سرد و سکنجبین آشامیدن
فوره و بادرنج و خوردن رب تمر هندی و بزرقطونا و سکنجبین حامض و ماء الرمان حامض و خیار و هندبا و کاهو و گشنیز خشک با آب سرد و شکر و فصد نمایند اگر احتیاج بفصد باشد و مالیدن
گل سائیده بران و ضماد برگ کوکه در هندا روی نامند و یا روغن کاو داغ کرده و یا روغن بپیاز داغ کرده و زنبور عسل نحل است در حرف النون مع الحاء انشاء الله تعالی خواهد آمد

فصل الزای المعجمة مع الواو **زوان** بفتح زای و واو و الف و نون **ماهیت** آن اکثری آنرا شیلم دانسته اند و یوسف بغدادی گفته که آن غلط است بلکه
غیر آنست و دانه ایست مثل سیاهی و اندک سبزی مانند ماش و کوچک طولانی و سر آن باریک و در غلاف منحنی مانند غلاف شمشیر و طعم آن تلخ و با حدت و کراهیت بحدیکه نفوذ میکند
در سطح ذائقه زبان و مسکر شدید و موحش بدون تفریح و قسمی دانه آن پهن میباشد و قسمی زرد و طولانی و این هر دو ردی تر از اول است **طبیعت** آن در اول سوم گرم و خشک
افعال و خواص آن با قوت سمیت و جاذبه ضماد آن جهت بیرون آوردن پیکان و امثال آن از بدن بغایت مؤثر و طلای آن جهت رویانیدن موی داء الثعلب و داء الحیة
و کماد آن جهت درد سر بارد نافع و چون داخل بخور کنند قوت آن اقوی گردد و سکر بسیار آورد و چون مسکر و مضر دماغ و عقل و مفسد است و سبات بسیار می آورد اولی اجتناب
از خوردن آنست مصلح آن قی کردن بروغن کاو و مالیدن اطراف و غلی بدن و ربوب حامضه خوردن و بوئیدن گلها و خوشبوئیهای بارده مقوی دماغ است

زوفای یابس بضم زای و سکون واو و فتح فا و الف **ماهیت** آن گیاهی است مفروش بر روی زمین برگ آن شبیه به صعتر بستانی و مرزنجوش با عطریت و تلخی و نبات
آن پر گره و بر هر گرهی گلی مایل بزردی و بی تخم و تلخ مزه و نوشته اند که برگ آن مانند برگ حنا است و بهترین آن آنست که از جانب بیت المقدس آورند و آنرا زوفای مصری نامند
طبیعت بستانی آن در دوم گرم و در آخر آن خشک و کوهی آن قویتر از بستانی **افعال و خواص آن** ملطف و مسهل بلغم و مخرج ریاح غلیظه و گرم معده و جگر جاذب و محلل اورام
و جهت ثقل او سرفه مزمن و ربو و ورم شش و نزله و انتصاب النفس و درد سینه و پهلو و زانو و معده و جگر و قولنج و پیچ امعا و گزیدن جانوران سمی و داء الثعلب و داء الحیه و بخار آن جهت تحلیل
ریاح گوش و مضمضه بطبیخ آن با سرکه جهت درد دندان و آشامیدن طبیخ آن با آب عسل و سداب جهت ورم شش گرم و ربو و سرفه مزمن و نزله که از سر بحلق ریزد و عسر النفس و کشتن کرم
معده و حب القرع و بدستور لعوق آن با عسل جهت دفع تکون کرم معده و آشامیدن طبیخ آن با سکنجبین مسهل خلط غلیظ با قروما نا و ایرساقوا اسهال آن قویتر و جهت نیکوئی
رخساره با شراب جهت استسقاء و گزیدن جانوران سمی و با طبیخ انجیر جهت خناق امتلائی و ضماد آن با آب جهت ورم حار و با شراب جهت تحلیل ورم بارد و خون مرده که در پلک چشم
مانده باشد و بخته آن جهت نزول آب و با بوره و انجیر جهت تحلیل ورم سپرز مقدار شربت آن در مطبوخ چهار درم تا پنج درم مضر جگر مصلح آن صمغ عربی و انار ترش بدل آن صعتر است
و جوارش و اشربه و لعوق و مطبوخ و معاجین آن در قرابادین مذکور میشود انشاء الله تعالی **زوفا الرطب** بفتح زای و سکون طاء مهمله و باء موحده بفارسی پشکل میش
و بترکی شقلداق نامند **ماهیت** آن چرکیست که در دنبه و موی زیر شکم و کنج ران و زیر دم گوسفندان در بلاد ارمن بسبب چریدن گیاهی شیردار و با حدت از مناقد الطریق زیر شکم
بیشتر بهم میرسد و در آن مواضع جمع و منعقد میگردد و بهترین آن آنست که در آب جوشانیده پشم را از آن جدا نموده باشند و یا کوبیده پشم را از آن بر آورده و هرگاه منعقد آن
بهم رسد پشم میان ران گوسفند و بز را بجوشانند و چربی آنرا بگیرند و بکار برند و گویند مثل چرک ضعی را بموزه ... پیشانی آن عرق کند و آن عرق منعقد گردد و آنرا زوفای تر نیز نامند و در مهتاب

زوان

زوفای یابس

زوفای الرطب

چرک زیر ران و زیر دنبه گوسفند است

نوی است از غیر آن **طبیعت** آن در دوم گرم و در اول خشک است و گویند در اول تر **افعال و خواص آن** منضج و ملین و محلل اورام صلبه و جهت استسقا و مفاصل
جگر و سپرز و برودت احشا و گرده و شراب و ضماد آن نافع و طلای آن جهت تشنج و شکستگی اعضا و جرب و بثور و ریختن موی و ابرو و تحجر مفاصل و تعقد عصب و اکله و ورم مقعده و رحم و مثانه
و جمیع اورام صلبه حوالی آنها و رفع سردی آنها و با پیه مرغابی و طیور جهت تشنج و قرحه گوش و جراحات قضیب و فرج و شقاق مزمن و با اکلیل الملک و روغن تازه و حمول آن جهت
رفع احتباس حیض و عسر ولادت نافع و مضر محرور المزاج و مکرب مصلح آن سکنجبین و روغن گل و سرکه بدل آن لادن و مغز ساق گاو و گوسفند مقدار شربت آن یک مثقال تا سه مثقال
و چون آنرا از پشم جدا کنند و بسوزانند ذرور آن جهت قروح مذکوره بهترین ادویه است **فصل الزای المعجمة مع الهاء** **زهرة الملح** بفتح زای و سکون ها و فتح را و تا
و الف و لام و کسر میم و سکون لام و حاء مهمله **ماهیت** آن چیزی است شبیه بشوره و شور طعم و زعفرانی رنگ و تند بو و کریه الرائحه شبیه ببوی ماهی و لذاع و بی
و با اندک رطوبتی گویند در حبشی که آب نیل طغیانی کرده و بر زمینهای پست میماند و آن آبها از تابش آفتاب خشک گردد زهرة الملح حاصل میگردد و ماسرجویه گفته که آن شیء
است که مانند غبار بر روی نمک معدنی میباشد و آنچه زرد و مایل بسرخی است با اجزای منعقده مانند دانه چند بهم جمع آمده آن ردی است و خالص آن هر دو نوع در زیت
گداخته گردد و مغشوش آن در آب **طبیعت** آن بنهایت گرم و خشک **افعال و خواص آن** مجفف و محلل قوی طلای آن با مایع سرودی جهت غشاوه عین و ظلمت
که از گوش تراوش کند و قروح خبیثه و آکله و تقشر جلد و آثار قروح و منع رویدن موی بسبب احراق آن و با روغنها جهت رفع اعیا و آشامیدن یک دانگ تا دو دانگ با
سکنجبین جهت صرع نافع و با شراب ممزوج در سهال قویتر از نمک هندی و مدر عرق و مضر معده مصلح آن عود هندی مقدار شربت آن تا نیم درم و یک درم آن کشنده است
و قابل علاج نیست **زهرة النحاس** بضم نون و فتح حاء و الف و سین **ماهیت** آن چیز ریزیست شبیه بکف و نمک دانه دانه که از پاشیدن آب بر روی مس تافته
بهم میرسد و در معدن مس نیز یافت می شود و بهترین آن سفید ریزه دانه آنست **طبیعت** آن در قوت قریب بزنگار است **افعال و خواص آن** اکال لذاع
و قابض و جالی آشامیدن سه قیراط آن مسهل خلط و ماء اصفر و اکتحال آن با مصطکی که حدت آنرا کم نماید جهت تحلیل غشاوه بصر و ظلمت سفید آن و با روغنها جهت رفع کری
مزمن و غرغره آن با عسل جهت ورم بارد و لهات و طلازه و مری و با روغنها و مرهمها جهت بردن گوشت زائد حتی گوشت زائد در بینی و بواسیر و تحلیل اورام مقعده
و خشک نمودن دانه بواسیر و زخمها و قروح خبیثه و با شراب جهت بثور و وضح و بهق سفید و از سموم قتاله است **زهره** بفتح زای و سکون ها و فتح را مهمله و ها
زنا مند و در مغرب قرنفلیه نامند و مذکور خواهد شد بفارسی اسم ستاره است و بعربی بر زغواه اطلاق میکنند و زنج را نیز مینامند **فصل الزای المعجمة مع الیاء
المثناة التحتانیه** **زیبق** بکسر زای معجمه و سکون یا و فتح باء موحده و قاف بفارسی سیماب و جیوه و بهندی پاره و بفرنگی سلواسون نامند **ماهیت**
آن از جمله فلزات معدنیه است و شبیه بنقره گداخته متحرک و معدن آن بلاد چین و فرنگ است و اکثر از آن بلاد می آورند و در ظرف چوبی و نیز مسموع گشته هر چند بران چندان اعتماد
نیست در شهرها و جنبیه یا بن که از ارض حد ربع جنوبی است قلیلی بعمل می آورند بدین قسم که حیوانات ... متعفن شده خصوصا سگ را در شکمها پر میکنند و سر آنها را بسته مدتی
مقرر در زیر زمین دفن میکنند پس بر می آورند در آنها سیماب می یابند و اگر از ایام مقرره بگذرد که بر بیاورند شکمها را خالی می یابند و نیز مسموع شده که در معدن طلق طبقی تکون
می یابد و در طبقات قطعه ضخیم طلق نیز می یابند و از خواص آنست که فلزات دیگر را فانی میگرداند چون بدانها رسد و لهذا از چین در ظروف چوبی که آنرا بفرنگی پیپا مینامند می آورند
و چون آن حرارت بدان رسد خود نیز فانی میگردد و در آب جاهای پست نمناک مجتمع میشود چنانچه جائیکه طمع گران کار میکنند نزدیکی آن آب میگذارند در آن قدری
جمع میگردد **طبیعت** آن در دوم سرد و در سوم تر گفته اند و بعضی گرم و تر دانسته **افعال و خواص آن** حاد و قابض چون سرد و مرطوب المزاج در هر سالی
چند روز پی در پی در ایام زمستان هر روز بقدر یک حبه و بتدریج تا یک دانگ از خام آنرا بخورد و بالای آن آب گوشت بیاشامد که مانع مغص و معین بود گذشتن آن از امعا
و بر آمدن آن گردد زیرا که سیماب خام در معده نمی ماند و بزودی بر می آید جهت حفظ صحت بدن و تقویت اعصاب باضمه و باه در مزاجی که موافقت کند بی عدیل است
و طلای مقدار قلیل آن که یکمثقال تا دو مثقال باشد بر تارک سر در آخر هر ماه و در تحت الشعاع بعد از سر تراشی که شش هفت تیغ خفیفی اندک خار برنند بحدیکه خون بر نیاید
و سیماب با آب برگ تانبول و یا با آب برگ ریحان و یا با آب دهان و یا با کره ماست و یا بعضی دهان مناسبه آن مقدار بمالند که سیماب کشته گردد و بعضی اجزای آن متلاشی
و ناپدید گردد بر آن بمالند تا تمام آن منجذب گردد و بعد از لحظه سر را بشویند و بعضی بعد از سر تراشی لنگ یا پارچه صفیقی را در کنار خود فرش مینمایند و مقداری سیماب
خام را در پارچه بسته بر یافوخ خود میمالند و آنچه از آن ریخته شد از بالای پارچه باز جمع نموده بدستور میمالند تا قریب بیک ساعت و اگر آنرا با آب برگ تانبول و یا آب برگ

زهرة الملح

زهرة النحاس

زهره

زیبق

ریحان و با آب و دهن با غیر آن کشته بمالند نیز نافع است و اکر در تمت انقاع اکتفا بمالیدن نمایند نیز خوب است جهت تسخین دماغ بارد رطب و امراض حادث از آن و منع نزلات
و مرضی که در بنگاله مشهور است که در انف بهم میرسد و آنرا اهوا مینامند ماشره مالیدن اندک آن برکف هر دو دست باعث خشکی جرب رطب و دانهای آتشک است و بدستور
مالیدن آن بر دانهای آتشک و قروح و جروح خبیثه با روغن کاو و که با کیمه و یک آب شسته یا با موم و روغنهای مناسبه و دو آن نیز بهمین اثر دارد اما باید که بعد از تنقیه بدن
سه بار بعمل آورند و دران حین غذاهای لطیف و بی نمک یا کم نمک تناول نمایند و لیکن باید که بهمان اعضا برسد و بدهان و حلق و دماغ و کوش نرسد زیرا که بسیار مضر و باعث
و مولد فالج و بطلان قوت سامعه و فساد قوتهای دماغی و زردی رنگ رخسار است و هوام مانند مار و عقرب و غیرها از دود آن میکریزند و اکر بکریزند می میرند و طلای
کشته آن با تخم خربزه و بادام تلخ جهت جرب حکه و رفع جمیع آثار رد آنکه و سعفه و رطبه و قروح ساعیه و سائله و دفع قمل و چون با حنا و روغن بر بدن بمالند نیز جهت دفع قمل
کشته آنرا بر پیشانی بمالند و بر کردن و کمر و یا موبندند مانع تکون قمل کردد و اکر بر کردن حیوانات بندند منع تکون قردان یعنی کنه حیوانات کردد و پاک کند و راتینج و موم
و روغن زیتون طلای آن جهت دانهای آتشک و قروح خبیثه و اکاله از مجربات است خاک زیبق که در ظرف آن بهم میرسد در جمیع افعال مانند مقتول آنست و در سمیت
نیز مانند آن و چون زیبق را بطعامی آمیخته بخورد موش دهند بمیرد و مقدار شربت آن از غیر مقتول تا دو درم بدل آن رصاص محلول و مصعد آن بسیار کرم و با حدت
سمی قتاله و محرق … و قطع اعضا و چون غیر مقتول آن را با ورق نقره خوب حل نمایند و بر مس یا برنج که صیقلی باشد و با آب لیمو آنرا خوب پاک شسته که چربی آن
مطلقا نباشد بمالند و بر آتش کذارند که سیماب آن صعود نماید پس جلا نمایند مفضض کردد و اکر با طلا حل نمایند و بر مس یا برنج و یا نقره بدستور بمالند مطلا کردد و نیز چون مس
و یا برنج و نقره را پاک بشویند یا بآب حماض و آب لیمو پس سیماب بران بمالند و ورق نقره و یا ورق طلا بران بچسبانند بحیثیتکه یک لا ورق بالای هم اکر سنکین و بسیار رنکین …
ناشسته ورق … قلیل بر آتش کذارند تا قدری سیماب آن صعود نماید و مهره نمایند و باز قدری بر آتش کذارند و مهره کنند ملمع نقره یا طلائی میکردد و چون زیبق را
در کوش کسی ریزند و را اختلاط عقل عارض کردد و … صرع و سکته و بطلان سامعه شود و مداوای آن آنست که کوش را معکوس بطرف زیر دارند و میلی از رصاص و ذهب در کوش کنند
تا زیبق بران بچسبد و برآید و اکر بیکدفعه تمام آن بر نیاید دو دفعه و سه دفعه تا تمام آن برآید چون زیبق را بسوزانند که مانند رماد کردد و با ادویه مناسبه خلط نمایند جهت قولنج
… مفید است و تدبیر کسیکه زیبق خورده باشد اکر غیر مقتول است زودی برآید بمحض آشامیدن آب کوشتهای چرب … اکر مقتول است و اوجاع بطن و مغص
شدید و ثقل زبان و احتباس بول و ورم جسد عارض کردد علاج او آنست که شیر کاو تازه دوشیده قی کند و با خمیر و نشستن و بزرکردن با شراب و یا فودنج جبلی …
خشک آشامیدن مرقهای چرب مفید و سائر تدابیر که در تخمه و امتلاء مذکور شده چون غیر مقتول آنرا بر پارچه کرباسی بمالند و بطریق عصابه کسیکه بر سر او شپش باشد
در آن آید بمیرد و چند مرتبه بالکل بر طرف کردد و دستور تصفیه حب و دوا و دهن و ضماد و … مراهم و معجون آن در قرابادین مذکور شده و اطبای فرنک
سیماب را انکلس مینامند … و یا با ادویه مناسبه کلس کرده آنرا از ملک خود می آورند … جهت آتشک و قروح خبیثه و تقویت قوی و ارواح
و حرارت غریزیه و … پیران نافع طریقه استعمال آن آنست که تا پنج روز یا هفت روز یا نه روز روزی یکبار … آن که بقدر فلفلی است هیچ ناشتا بلعند و از همه مضرات و لبنیات
و … اجتناب نمایند و هرکاه … ششم … آنزمان ترک نمایند بعد از آن نیز تا مدت چهل روز پرهیز نمایند **زیتون** بفتح زای و سکون یا و ضم تاء مثناة فوقانیه

زیتون

و سکون واو و نون **ماهیت** آن بری و بستانی میباشد بستانی آنرا درخت بزرکتر و برک آن آبدارتر و سبزتر از بری و درخت آن بعد از چهل سال ثمر میدهد و کویند تا هزار
سال میماند و کویند برک زیتون جبلی نیز مانند برک زیتون بستانی است **طبیعت** رسیده آن کرم و در اول با قوت قبض و نارس آن سرد و بنهایت خشک و سیاه آن کرم
خشک **افعال و خواص آن** سریع الاستحاله بسودا و صفرا تازه و یاقوتی رنگ آن مرخی معده و مغثی و بهترین آن سر رسیده آنست که در آب نمک پرورده باشند
و با تمام خورده شود قبل و نه بعد از آن و درین وقت مقوی معده و دابغ آن و مشهی و حابس طبع و مبهی و مورث بیخوابی و لاغری است مصلح آن مغز کردکان و بادام
و سرکه کویند مضر … مصلح آن عسل و مداومت آن محرق اخلاط مصلح آن شیرینیها است و ضماد آن جهت رفع سبوسه سر و ضماد نارس آن جهت خشکی آتش و طلای
آن با پیه و آب و کندم جهت بهق ناخن و بثور سیاه و رسیده آن با دانه جهت ربو و امراض شش نافع و برک آن در دوم کرم و خشک و ضماد آن جهت عقرب چشم و اورام حاره و التیام
پوست سر که منقطع شده باشد و جمره و نمله و منع سعی … و زیاده شدن آن و شری و نار فارسی و با مسن جهت داحس با آرد جو بر ما تحت ناف و طلای آن جهت اسهال
و خائیدن آن جهت قلاع دهان و ضماد پخته آن با آب غوره بحدیکه بقوام عسل رسد جهت دندان کرم خورده و ریزانیدن آن و مضمضه با طبیخ آن جهت درد دندان کرم خورده

و آشامیدن

و آشامیدن طبیخ آن در شراب جهت نقرس و مفاصل و حقنه با آب طبیخ آن جهت قروح باطنی و مقعده و رحم و عصاره آن با فعال مذکوره مانند برک آنست و حمول آن جهت
قطع سیلان رحم و نزف الدم آن و ضماد خام آن جهت برآمدکی حدقه و قطع ریختن مواد بچشم و تاکل پلک آن نافع و در اعمال شیافات کحل اجفان میسازند و چون مغز دانه آنرا با پیه
و آرد بیامیزند و بر برص ناخن کذارند زائل سازد و بیخ درخت آنرا چون با قدری برک آن بجوشانند و بدان مضمضه نمایند جهت تسکین درد سر و نطول آن جهت زکام و تحلیل
رطوبات و بخار آن جهت اخراج رطوبات دماغی از بینی بغایت موثر و تعلیق بیخ آن بالخاصیت جهت سم عقرب مجرب و چون شاخهای باریک برک تازه آنرا در کوزه کنند و در
کوزه دیکر کذارند تا بسوزد و پس از کوزه برآورده شراب بران بپاشند و بار دیکر بسوزانند اما نه بآن حد که رماد کردد بلکه احراق کلی باید کویند در جمیع افعال بهتر از توتیا است و رماد
بری آن با سرکه جهت عرق النسا بر بالای حرقفه از جانب وحشی بقدر چهار انکشت جهت قرحه نمودن موضع آن و رفع آن علت از مجربات کفته اند و ضماد مدقوق برک شاخ
اقسام زیتون را نیز درین امر مجرب دانسته اند و رطوبتیکه از شاخ تازه آن که در حین سوختن بر می آید جهت جرب و سبوسه سر و قروح آن و نطول طبیخ همه اجزای آن جهت صداع
و شقیقه و دوار و پاشیدن آن در خانها جهت کریزانیدن هوام و نکاهداشتن عصای چوب آن جهت قبول عامه و قضای حوائج و برکت موثر و ضماد رماد آن با عسل و آب …
جهت داء الثعلب و داء الحیه و سعفه و جوششها نافع و مضمضه با آب و نمکی که زیتون دران خیسانیده باشند جهت استحکام دندان و لثه مفید و صمغ آن در صورت شبیه بسقمونیا
و با بن اسرخی است **طبیعت** آن در اول کرم و در دوم خشک **افعال و خواص آن** در تقویت … قوی تر از کندر و جهت سعال مزمن و اخراج بلغم و رفع رطوبات و جراحات
و بامرهمها جهت رویانیدن کوشت موثر و صمغ بری آن قوی تر و مدر بول و حیض و حمول آن جهت جرب متقرح رحم و سنون آن جهت تسکین درد دندان کرم خورده مفید و ضماد
برک زیتون که برک آنرا بکوبند و بران شراب و یا آب بپاشند و بفشارند و بکذارند تا منعقد و خشک کردد و جهت سیلان رطوبات و نشف آنها بهتر از سایر ادویه است

زیتون الماء

زیتون الماء زیتونی است که نزدیک آبها روید و در جمیع افعال ضعیف تر از سائر انواع و بعضی کویند زیتونیکه در آب نمک پرورده باشند مسمی بزیتون الماء است
زیت بفتح زای و سکون یاء مثناة تحتانیه و تاء فوقانیه **ماهیت** آن روغن زیتون است و از مطلق آن مراد زیت عذب است که از زیتون رسیده کیرند و مغشوش
آن آنست که اجزای آن زود بر سطح بدن منتشر کردد و از هم منقطع نکردد بخلاف مغشوش **طبیعت** آن در دوم کرم و با یبوست و قبض و قول برطوبت آن بی اصل مغشوش آن
که در آب کرم ریزند و خوب بر هم زنند و بکذارند تا بالای آن آب آید و سرد کردد و بردارند کرمی آن کمتر و الطف و بلیغ **افعال و خواص آن** آشامیدن چهار ده مثقال
آن با کرم طل آب کرم و با ماء الشعیر مسهل قوی و جهت درد اعضا و عرق النسا و با شراب و آب کرم جهت رفع قولنج و مغص و اخراج کرم معده و تفتیت حصاة و ادرار بول و وجع
مفاصل و عرق النسا و درک و غیرها و قی کردن بان جهت دفع سمیات ادویه و حقنه بآن جهت رفع قولنج و … و درد کمر و مفاصل و عرق النسا و تدهین بدان جهت اوجاع
بارده و با مرهمها جهت التیام و اصلاح زخمها مفید مقدار شربت آن تا بیست مثقال و چون یکسال از ساختن آن بکذرد و بعضی کویند چون شش سال بکذرد آنرا زیت العتیق مینامند
طبیعت آن کرم تر از غیر عتیق آنست **افعال و خواص آن** محلل و ملین طبع و بشره و مصلح ادویه و مضعفه و … آنها و مانع جمود اعضا و رافع ضرر سرما
و اکتحال آن مقوی بصر و رافع بیاض رقیق و جرب سلاق و در نزول آب قائم مقام قدح و چون کرم نمایند و بر موضع عقرب کزیده بمالند تسکین الم آن دهد و چون زیت
تازه را بجوشانند تا بنصف رسد بدل عتیق میکردد و آنچه از هفت سال بکذرد بهتر از روغن بلسان یافته اند و هر چند کهنه تر شود قوی تر میکردد و کویند تا چهار هزار سال قوت
آن باقی میماند و چون زیت را با هموزن آن آب بجوشانند تا آب بسوزد و همچنین تجدید کنند تا شصت مرتبه پس آن روغن چندان بجوشانند تا بنصف رسد … بهتر از
روغن بلسان دانسته اند و از اسرار عجیبه شمرده اند و آنچه از زیتون نارسیده کیرند آنرا زیت الانفاق نامند و بهترین آن آنست که بی لذع و حدت باشد **طبیعت** آن
معتدل با قوت قابضه و کویند در آخر اول سرد و خشک **افعال و خواص آن** مسمن بدن و مقوی لثه و دندان و اعضا و موافق معده و صاف کننده خلط
و مفتح سده و قاطع عفونت و مانع ادرار عرق و جهت تفتیت حصاة و ادرار بول نافع و مغسول آن موافق درد اعصاب از مواد حاره و نیکو کردن رنگ رخسار و کویند چون
بیست و دو درم آنرا با مثل آن عسل و ثلث آن کندر و روغن شونیز بالمناصفه در حمام سه روز بیاشامند و در آن روز آب سرد بیاشامند از جمیع دردهای بارده و خدر
و فالج و امثال آنها نجات یابند و پیران چند ساله را باعث هیجان شهوت باه شود و مجرب دانسته اند و دهن زیتون متعفن یعنی دهنیکه از زیتون متعفن کیرند مولد خلط
فاسد و بسیار مبخر و مولد حکه مصلح آن شربت بنفشه و دهن زیتون بری را در سائر افعال و خواص قایم مقام روغن کل سرخ دانسته اند و رادع و مبرد و مانع عرق و حافظ سیاهی
موی و انتشار آن و مقوی دندان متحرک و مانع سیلان رطوبات لهاة و قاطع خون لثه است و مجمعی مطلق روغن زیتون را در افعال مذکوره نافع میدانند و مخصوص

بنوعی دو ن نوعی نداشته اند وتدهین بدان هرروز مانع پیری ونیکو کننده موی ومانع اسقاط آن و قاطع تعفن اخلاط وتقویت اعضاء زیت رکابی زیت عذب زیت الانفاق
واهل عراق آن هر دو را زیت رکابی نامند جهت آنکه رکاب بکسر رای مهمله وکاف والف وبای موحده که نام ابل است وچون از شام آنرا بر پشت شتر بار کرده بآنجا میبرند لهذا آنرا
رکابی نامند وآنرا زیت فلسطینی نیز نامند و غلط کرده کسیکه آنرا زیت مغسول دانسته و دستور گرفتن روغن زیتون آنست که زیتون را در آفتاب بنهازند یا در ظرف کرده در تنور
گرم گذارند تا پژمرده ونرم گردد پس کوبیده روغن آنرا فشرده بگیرند ویا آنکه در آب بجوشانند تا پخته گردد و مالیده صاف کرده آنرا باز بجوشانند تا آب بسوزد و روغن بماند احتیاط
نمایند که روغن نسوزد وآنچه را بران نمک مالند وبگذارند تا نرم گردد پس مالیده فشرده دهن آنرا بگیرند زوانی است بفتح زا وسکون یای مثناة تحتانیه وفتح تاء مثناة فوقانیه والف ورای مهمله
بعربی عکر الزیت نامند **ماهیت** آن ثقل روغن زیتون است **طبیعت** آن با اندک حرارت وچون بسیار طبخ دهند خصوص در ظرف مس تا غلیظ گردد وبعد ازان بغبار
نگاهدارند **طبیعت** آن در دوم گرم **افعال وخواص آن** قوی تر از حضض است لطوخ آن با شراب ماء العسل جهت درد دندان وبا نقیع ترمس جهت جرب مواشی
ودر آب نافع وگویند هرچند کهنه تر شود بهتر گردد ودر افعال قوی تر ودر ابدان مرطوبین مولد قروح وضماد تازه آن با آب جهت درد مفاصل وعرق النسا ونقرس واستسقاء والتیام

زیت السودان

والتحام زخمهای ابدان لاغر خشک نافع است **زیت السودان** بضم سین مهمله وسکون واو وفتح دال مهمله والف ونون **ماهیت** آن روغن ثمریست که زیت الهرجان
واهل مغرب اقصی وارجان وارقان خوانند درخت آن دو نوع است یکی کوچک که بادام کوهی است وبشیرازی بخرک وبعربی لوز البربر نامند ودوم بزرگ خاردار وثمر آن نیز مانند
بادام کوچک و روغن ازین گیرند وطعم روغن آن شیرین وخوشبو است وبشیرازی درخت آنرا ارجن خوانند ودر عراق تنکس یا بادام کوهی خار آنرا دواب میخورند **طبیعت** آن در
دوم گرم ودر اول تر وگویند خشک است **افعال وخواص آن** مولد خون صالح وملطف اخلاط ومدر فضلات ومفتح سدد وجهت امراض سوداوی وبارده مانند جنون ووسواس

زیرباج

وفالج وخدر واورام بارده نافع وصاحب اختیارات بدیعی نوشته که زیت السودان غیر زیت هرجان است وآن زیتی است که از بلاد سودان آورند **زیرباج** بکسر زای
وسکون یا وراء مهمله وفتح بای موحده والف وجیم معرب زیربای فارسی است **ماهیت** آن بطریق مذکور در شفاء الاسقام آنست که گوشت را بقدر یک رطل ریزه ریزه کنند واگر مرغ
از بند بند جدا کرده وبا دارچینی ونخود مقشر وروغن کنجد تازه وآب بجوشانند تا پخته گردد ونیم رطل سرکه وربع رطل جلاب وبا شکر سفید ویک اوقیه مغز بادام کوبیده ودر گلاب
ویک درم گشنیز خشک وبوزن آن عود هندی وسداب قلیلی زعفران داخل کرده مرتب نمایند وبقول شارح اسباب علامات آنست که بگیرند پیاز را وبکوبند ویا ورق کنند وگشنیز خشک
کوبیده در روغن بادام بریان کنند وآب داخل کرده وجوش دهند تا پخته گردد پس قلیلی سرکه وشکر سفید واندکی مری وگشنیز وزیره کرمانی دران داخل نمایند **طبیعت** آن
معتدل مائل بسردی **افعال وخواص آن** لطیف وموافق امزجه اصحاء صفراوی مزاجان وکبد حار وسکن غلیان صفراء وحدت اخلاط ومفرح ومقطع بلغم ومفتح سدد وجهت
تبهای نائبه وشطر الغب نافع مضر امزجه بارده است

باب دوازدهم در بیان ادویه که حرف اول انها سین مهمله است با فصل اول مع الالف

ساج

ساج بفتح سین والف وجیم بهندی سال وساکون نیز نامند **ماهیت** آن درختیست هندی بقدر درخت چنار وسرخ رنگ وصلب مائل بسیاهی
وخوشبو وبرگ آن بزرگ وعریض واندک طولانی وثمر آن بقدر نخودی وپسته واندک طولانی ودر کوهستان میشود وثمر آنرا جوش داده میخورند **طبیعت** چوب آن در دوم سرد وخشک
وبا اندک حرارت **افعال وخواص آن** ضماد سائیده آن با آب جهت درد سر حار وتحلیل اورام حاره ودمویه وصفراویه خصوصا با آب اشیای بارده وخوردن
نشاره آن جهت تسکین تشنگی والتهاب معده وبا ماء العسل جهت اخراج صفرا وبلغم وکرم معده قوی الاثر وطلای محرق آن که بعد از احراق در آب ماقیا وامثال آن اندازند
پس سائیده طلا نمایند جهت ورم اجفان وتقویت باصره وحدقه نافع مقدار شربت آن از یکمثقال تا سه مثقال مضر جگر مصلح آن عناب است وپوست آن قابض
ضماد آن باعث خشونت جلد بدن وروغن ثمر آن غلیظ وخوشبو جهت دراز کردن موی ورفع خارش بدن مفید وگویند چون نافه مشک را دران گذارند حافظ بوی آن

ساداوران

ووزن آنرا زیاده میسازد **ساداوران** بفتح سین والف وفتح دال والف وواو ورای مهمله والف ونون معرب از سیاه داران است یعنی سیاهی درختان چه دار
بلغت فارسی درخت است والف ونون برای جمع است وبعربی سواد الحکام نامند بجهت آنکه قسمی مداد ازان ترتیب میدهند وآنرا سواد القضاة نیز گویند
ماهیت آن چیزی سیاه مایل بسرخی وبراق شبیه بسریشم وبا اندک تلخی ودر جوف درختان هند وبلاد حوالی آن بهم میرسد وگویند آنکه از درخت نارجیل بهم میرسد
بهتر است وآنچه تحقیق شده از سمت ختائی آورند وبهندی کوکی ختائی نامند وصاحب منهاج گوید صمغی است وصاحب جامع گوید چیزی است مانند صمغ که در اندرون
بیخ درخت گردکان که مجوف شده باشد یابند وصاحب اختیارات بدیعی گفته چیزیست که درمیان درخت بطم کهنه یافت میشود وآنرا آب بن نامند وگفته که صاحب

جامع از درخت جوز یعنی گردکان تا درخت بطم سهو کرده وبالجمله از ادویه مجهولة الماهیه است وبهترین آن آنست که چون آنرا بشکنند اندرون آن براق وچون در آب
گرم ریزند بخیسانند محلول آن برنگ شقر باشد وطعم آن با اندک تلخی بود **طبیعت** آن در دوم سرد وخشک وبا اندک حرارت محللا **افعال وخواص آن**
رادع اورام حاره وبا آب بارتنگ قاطع نزف الدم همه اعضا است شربا وضمادا وحابس اسهال دموی والتیام دهنده زخمها وبا سرکه شرابا جهت ورم قضیب
وانثیان وبا شراب جهت تحلیل اورام بارده ومحلول دو مثقال آن در آب برگ مورد تازه که روغن مورد دو سه مثقال داخل کرده بر مو بمالند جهت تقویت بیخ ومنع ریختن
آن وبا روغن مورد جهت منع ریختن موی موثر وبغایت مسود آنست وفرزجه آن با سرکه وحقنه آن بی سرکه جهت قطع خون حیض وتقویت رحم ورفع اسهال نافع ومداومت

ساذج

خوردن آن مولد سودا مصلح آن شکر مقدار شربت آن یکمثقال بدل آن دو وزن آن مورد است **ساذج** بفتح سین والف وذال معجمه وجیم بهندی تیزپات نیز نامند
ماهیت آن برگ درخت هندیست باریک طولانی از برگ بید عریضتر وضخیم تر وخوشبو واندک تند طعم وزرد رنگ واندک خشن وسه خط طولانی از طول از بیخ برگ
آن رسته تا بسر برگ رسیده یکی از وسط ودو در کنار برگ ودو در مابین کناره ووسط خطوط باریک در عرض برگ چنانچه در برگهای دیگر اشجار می باشد ودرخت آن بلند
وبزرگ وچوب آن نیز خوشبو وپوست آن شبیه بسلیخه میباشد وبجای سلیخه صرف میشود ومنبت آن اکثر در کوهستان هاست ودر کوهستان سلهت که شمالی وشرقی بنگاله
واقعست ودرخت آنرا از انجا احیانا تا مرشدآباد وغیر آن نیز می آورند وگویند در غیر بلاد هند نیز بهم میرسد ولیکن اصل ندارد وقوت آن تا سی سال باقی میماند وبهترین
آن تازه تند بو وطعم آنست که فاسد نشده وشوره مزه نباشد وبوی آن شبیه ببوی اسارون ووج وایرسا بود **طبیعت** آن در سوم گرم ودر دوم خشک **افعال**
وخواص آن حافظ ارواح واخلاط ومفرح ومسمن ومحلل ریاح امعاء ومصلح حال معده ومقوی احشاء ومدر بول وحیض وشیر وعرق وجهت وسواس وجنون ووحشت
وتقویت حواس وسیلان آب دهان وبدبوی آن که از شرکت معده باشد وخفقان ووجع فواد ودرد جگر ومزمن امعاء ورباح واستسقاء یرقان وسپرز وتقلیب
وعسر ولادت واخراج مشیمه ودفع مره سودا ومنع واخس جمیع امراض مقعده ورحم واکتحال آن بتنهائی ویا با ادویه مناسبه جهت بیاض وسلاق وظلمت بصر نافع وخائیدن
نافع ونگاهداشتن آن همیشه در زیر زبان جهت لکنت زبان وبدبوی دهان که بمشارکت معده باشد مفید وضماد کوبیده مطبوخ آن در شراب جهت تحلیل اورام حار
وطلای آن با سرکه جهت رفع بدبوئی زیر بغل وکنج ران وبخور آن جهت دفع عسر ولادت ومشیمه وگذاشتن آن درمیان جامه وامتعه جهت منع کرم زدن آن موثر ودر

ساکوانه

سائر قوی وافعال قریب بسنبل الطیب وازان ضعیفتر مضر ریه مصلح آن مصطکی ومضر مثانه ومصلح آن شربت به مقدار شربت آن در مطبوخات تا یکمثقال
ودر معاجین تا نیم مثقال بدل آن دو وزن آن سنبل هندی وگویند سلیخه ویا طالیسفر است **ساکوانه** بفتح سین مهمله والف وضم کاف عجمی وواو وفتح دال والف
وفتح نون وها **ماهیت** آن دوائیست که در جزیره وهنا سری وشهر نارو جنک سیلان وسرکی وکده وملاخا که از جزائر زیربادا اند پیدا میشود ودرخت آن مانند
سیمل که درخت هندیست که از ثمر آن نوع پنبه بهم میرسد وپوست آن بسیار ضخیم واستخوان آن نازک رخوم وما ان انجا اولا پوست سخت بالای آنرا دور میکنند واز
دندانه داری از چوب ترتیب داده بران درخت میکشند ازان دانها مانند فتیله نیز چیزی جدا میشود وآنها را خشک کرده وآنها را میفروشند وفتیله مانند را که کم بها است
بمصرف خود می آورند وبقول دیگر دیست که در جوف درختی دران امکنه میشود وبرمی آید آنرا با آب خمیر کرده حبوب بسیار صغار مانند نقل خشخاش میسازند ومیفروشند
طبیعت آن گرم در دوم وتر در اول **افعال وخواص آن** مقوی وباهی ومنعظ ومسمن بدن وملین طبع است ودستور آشامیدن آنست که قدری از آنرا
با شیر تازه دوشیده مانند شیر برنج طبخ نموده بقند یا نبات شیرین کرده می آشامند وکسی را که شیر موافقت نکند یا در بیماریها در آب پخته با نبات شیرین کرده میخورند مقدار

سالامندرا

شربت آن از ده مثقال تا بیست مثقال است **سالامندرا** بفتح سین والف ولام والف وفتح میم وسکون نون وفتح دال ورای مهملتین والف اسم یونانی نوعی از عظایه است
وبترکی بلانه اغو دیرن نامند **ماهیت** آن حیوانیست شبیه بابرو دست وپا دارد ودستهای آن کوتاه تر از پاها وگردن آن باریک ودم آن کوتاه وبزرگتر وبیشتر از سام
ابرص ولون آن ابلق از زردی وسیاهی وبطی الحرکه واکثر سر ودم آن سیاه میباشد وگویند آتش دران تاثیر نمیکند واگر در تنور اندازند آتش تنور افسرده گردد واین اصلی
ندارد ونیز گویند چون سنگ بروی زنند کارگر نشود **طبیعت** آن بغایت گرم وخشک **افعال وخواص آن** یکمثقال آن از سموم قتاله است مانند ذراریح
وسمن ومعفن ومقرح جلد وروغنی که دران مهرا پخته باشند سترنده موی ومقرح عضو وچون دست وپای آن را قطع کنند واحشای آنرا اخراج نمایند ودر عسل چند روز
بیندازند مالیدن آن عسل جهت درد مفاصل واورام بارده نافع وعلامات کسیکه آنرا خورده باشد کزاز وخدر ودرد معده شدید وورم شکم شبیه باستسقاء واحتباس بول وهم

زبان و زوال عقل و تبدیل رنگ بدن بسیاهی و بنفشی مانند بادنجان و از گزیدن آن نیز همان اعراض طاری گردد و معالجه و تریاق آن علاج و تریاق ذراریح است و لعوق
را تینج و علک البطم با میعه و خطمیا با عسل و آشامیدن طبیخ کمافیطوس و خوردن قرصی که در ان کمافیطوس بخته باشند و خوردن برگ سوسن در روغن زیت بخته و مرق ضفادع
و مطبوخ با عسل و قرصعنه و تریاق آن تخم سلقماه بری یا بحری در آب شیرین بخته است **سامان** بفتح سین و الف و فتح میم و الف و نون **ماهیت** آن نوعی از بز دشت
که بفارسی بیز نامند بسیار نرم و باریک و مائل بزردی و از ان حصیر ترتیب میدهند **طبیعت** آن سرد و خشک **افعال و خواص آن** جلوس بران باعث رفع
رفع بواسیر نافع و سوخته آن قاطع نزف الدم است **سام ابرص** بفتح سین و الف و میم و فتح الف و سکون با موحده و را و صاد مهملتین بشیرازی مارنک و با صفهان
مالمالی و بهندی چهپکلی و در بنگاله تکتکی نامند **ماهیت** آن اسم وزغه است و لیکن مصطلح آنست که بری از اسام ابرص و بلدی را وزغه مینامند که بفارسی چلپاسه
کوچکتر از چلپاسه و شبیه بچردون و بانقطها است و سمیت آن بحد سمیت چلپاسه نیست و بهترین آن آنست که در بستانها باشد **طبیعت** هر دو نوع آن در سوم گرم
و خشک **افعال و خواص آن** ضماد کوبیده آن بر اعضا جاذب پیکان و خار و رافع ثالیل و نملیه و مساریه و کداشتن جگر خشک آن بر دندان کرم خورده مسکن
درد آن و طلای خشک آن با روغن زیتون بر سر و غیر آن جهت رویانیدن مو و رفع احتباس بول و چون شکافته بر موضع عقرب گزیده گذارند وجع آنرا تسکین دهد و قطور
زبل آن و خون و بول آن باندک مشک در احلیل جهت رفع فتق صبیان بسیار موثر و همچنین جلوس در طبیخ آن همین اثر دارد و خوردن آن مورث سل و امراض ردیه
مصلح آن شربت ریباس و امثال آنست **فصل السین المهملة مع الباء الموحدة سبج** بفتح سین و با موحده و جیم در آخر معرب شبه فارسی است
و آنرا شبق و شوق نیز نامند **ماهیت** آن سنکیست سیاه و براق و زود شکن و سبک و از بلاد سودان دهند و جبال شام خیزد و بهترین آن بسیار سیاه و براق صافی و خوش
طبیعت آن در دوم سرد و در سوم خشک **افعال و خواص آن** خوردن آن جهت خفقان و کشودن سده و تقویت معده و تفتیت حصاة و یکدانک آن
با شراب مقوی باصره و دل و اکتحال محرق مغسول آن با عسل جهت جلای بصر و رفع غشاوه رقیق و تقویت قوت باصره بغایت نافع و بدستور میل آنرا در چشم کشیدن
و پیوسته در ان نکاه کردن مانع نزول آب و مقوی باصره مشایخ و نگاه داشتن آن با خود بطریق انگشتری و غیر آن جهت رفع چشم بد و تعلیق آن بر سر رافع درد
سر و نگاه داشتن قطعه آن که بقدر یکمثقال باشد جهت دفع فزع و وحشت آزموده است و کویند چون سوره لم یکن بر صفحه آن بقلم خفی و سطور دقیقه چند نویسند و صاحب
لقوه پیوسته در آن نگاه کند و در غیر آن نظر نکند در یکروز لقوه آن زائل گردد و از مجربات شمرده اند و ارسطو کوید که نیکه سن باشند و در چشم ایشان ضعفی باشد و یا مانند
و یا مانند خیالی و یا حبابی و یا مکسی و یا ابری در پیش چشم ایشان آید آئینه از ان سازند و اکثر در ان نظر کنند زائل گردد و طلای مسحوق آن با آب بر مذاکیر جهت ادرار بول مجرب
مفرحیر مصلح آن آب انجیر و صاحب اختیارات بدیعی دو نوع نوشته که یکی را از در بند قفچاق می آورند و آن آنست که بمرور ایام منجمد میکردد و نوع دیگر را از جیلان
می آورند و این کافی بود و بهترین ان نوع اول آنست و نوشته که آورده اند که آن باتش بر افروخته میکردد مانند هیزم و بوی آن مانند مانند نفط است **سپستان**
بفتح سین و کسر با و سکون سین مهمله و فتح تا مثناة فوقانیه و الف و نون لغت فارسی است و بعربی دبق و بهندی لسوره نامند و معنی سپستان اطبا الکلبه است
بجهت شدت نفع آن از برای کلبه و آنرا مخاطه و مخاطیا نیز نامند **ماهیت** آن ثمر درختیست و دو نوع میباشد یکی بزرگ بقدر آلو و در اندرون منفصل تخم آن لعابی
و تخم آن از لحم آن جدا و دوم از ان کوچکتر و تخم آن چسپیده بلحم آن و لعاب این کمتر و شیرین تر از نوع بزرگ و هر دو نوع در خوشه میباشد و در پختگی رسیدگی زرد و بعد از
خشکی سیاه رنگ و بهترین آن بالیده رسیده تازه بحری آنست و درخت آن بزرگ تا بدو قامت و زیاده بران تا پنج شش قامت و رنگ ساق آن سفید و شاخهای
آن سبز و برگ آن مدور و بزرگ و اندک خشن و در بلدان حاره بسیار بهم میرسد و در اکثر بنا در فارس و نواح آن کثیر الوجود **طبیعت** آن در حرارت و برودت معتدل
و در اول تر **افعال و خواص آن** گذاشتن آن در دهان و فرو بردن آب آن و آشامیدن آب نقیع آن و یا مطبوخ آن جهت تلیین سینه و حلق و اورام
آن و خشونت صوت و سرفه حار یابس و گرفتگی آواز و تسکین حدت صفرا و عطش و حرقة البول حادث از حدت صفرا و اخراج کرم معده و اسهال محرور المزاج
و مواد سوداوی و بلغم شور و اصلاح ادویه مسهله و تنهایی حاره صفراویه و دمویه و بلغم شور و سبج عارض از شرب شراب حاد و از ادویه حاد و نافع و قلیل الغذا
و مولد رطوبات بلغمیه و مزلق انچه در امعا است خصوصاً حقنتین با آب مطبوخ آن و ضماد مطبوخ آن در درد و شاب جهت کشودن دمل مجرب و مقدار شربت آن از سی عدد
تا ده مثقال مضعف معده و کویند مضر جگر است مصلح آن در سرد و بن برگ گل سرخ و در غیر آن عناب و الآن خطمی است و چون چهار پنج عدد برگ نورسته آنرا بریزد و در نیم

كرده

کرده شب در آب بخیسانند و صبح مالیده و صاف کرده بیاشامند جهت جریان منی و قرحه احلیل و مثانه که بفارسی سوزنک و بهندی سوزاک نامند نافع و ذروره پوست سوخته
خشک آن جهت تسکین وجع و زخم با آتش سوخته مفید **سپیده** بفتح سین و کسر با فارسی و سکون یا و ها بلغت فرنگی نام ماهی است **ماهیت** آن ماهیست که در دریا هم
میرسد استخوان آن بسیار صلب و زرگران بران نقش حلی و زیور کنده و در ان نقره و طلا گداخته میریزند و اطفال بر لوح آن می نویسند و لحم و مغز آن سفید و نرم و پر سوراخ
مانند اسفنج و در جوف آن بجای خون آب بسیار سیاهی میباشد و هرگاه ماهی دیگر یا شخصی و صیادی قصد آن میکند از ان آب سیاه قدری در آب میریزد آب سیاه میگردد
بحدیکه چیزی در ان نمی نماید و آن ماهی خود میگریزد و چون سیاهی جوف آنرا در چراغ افروزند مانند روغن مشتعل گردد و اگر در آنخانه چراغی دیگر نباشد گویند آنخانه پر از گرد
بنظر می آید و گویند بیضه آن جهت تفتیت سنگ مثانه و کلیه و ادرار بول نافع است **فصل السین مع الخاء المعجمة سنخار** بفتح سین و خا و الف و را
مهمله **ماهیت** آن گیاهیست شبیه باذخر و پر شاخ و تلخ و بدبو **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک **افعال و خواص آن** جهت صرع و سکته و فالج و تقطیع بلغم
لزج و ریاح و تقویت معده و انهضام طعام و تفتیح سده جگر مضر محرورین مصلح آن ربوب ترش مقدار شربت آن یکمثقال بدل آن بکوزن آن و نیم آن اذخر است
سنحاله انچه از غلات بسوهان جدا کنند که بفارسی براده نامند و انچه در حین کوفتن از آن **فصل السین مع الدال المهملة سداب** بضم سین و فتح دال و الف
و با موحده و بذال معجمه نیز آمده لغت عربی است و بیونانی فیجن و در تنکابن و دیلم پیم و بهندی ساتول ساتری و بعضی زوگی و به بنگالی تلی نامند **ماهیت** آن سه نوع بستانی
و بری و جبلی درخت بستانی آن تا بدو ذرع و پر شاخ و برگ آن ریزه و بدبو و بسیار سبز گویا بران غباری نشسته و گل آن زرد و تخم آن در غلافی و سه عدد بهم پیوسته مثلث شکل
آن بستانی سبز تازه تند بو که قریب بدرخت انجیر روئیده باشد **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک و تازه آنرا گرمی و خشکی کمتر تا دوم **افعال و خواص آن** در کافی از
حضرت ابو الحسن علیه السلام وارد شده که سداب زیاده میکرداند عقل را و از ان حضرت علیه السلام و حضرت ابی جعفر علیه السلام نیز وارد است که سداب زیاده میکرداند عقل را و توفیر مینماید قوت دماغی را
و لیکن آب بنیت را متعفن میکرداند و نیز وارد است که جهت وجع گوش نافع است و اطبا گفته اند بر تریاقیت و مفتح سده و محلل ریاح و نفخ و مقوی معده و مشهی طعام و مدر
حیض و بول و مخرج فضول بسیار مجفف منی و مسقط جنین و قاطع باه و اعضاء الراس و الصدر و الغذا و النفض و غیرها جهت امراض دماغی و عصبانی مانند فالج و رعشه و تشنج
استلائی و اوجاع مفاصل و عرق النسا شرباً و ضماداً و جهت سینه و یرقان و طحال و قولنج ریحی و تفتیت حصاة و بواسیر و امراض مقعده و رحم شرباً و آشامیدن آب طبیخ
برگ آن با عسل بقدر ده اوقیه تا سه اوقیه جهت فواق مجرب و با شبت خشک جهت تسکین درد پهلو و سینه و تنگی نفس و سرفه مزمن و تسکین مغص و ورم حار ریه
و وجع مفاصل و عرق النسا و لرزتبهای بارده و مطبوخ ان در زیت جهت اخراج کرم معده و مطبوخ آن در شراب که شراب بنصف رسیده باشد جهت دفع استسقای
لحمی و بدستور ضماد آن با مطبوخ انجیر و بدستور با انجیر و نمک بروده آن و یا با نمک جهت حدت بصر و خائیدن برگ آن رافع بوی پیاز و سیر از دهان و قدری قلیلی آن
مقوی هاضمه و مشهی و جشا آورنده و با انجیر و گردکان جهت سموم مشروبه و سموم هوام و مداومت آن هر روز بقدر یکدرم جهت ازالهٔ فالج و رعشه و تشنج مجرب
و خوردن تخم آن و بدستور حمول آن بعد از جماع مانع آبستنی و مقاوم جمیع سموم مداومت خوردن برگ و تخم آن باعث سقوط جنین و همچنین حمول و بخور آن
و مداومت بوئیدن آن باعث ضعف بصر و حواس و تاریکی قلب ضماد برگ آن جهت ازالهٔ درد گزیدن عقرب و رتیلا و سگ دیوانه مفید و مانع حل و قطور
عصارهٔ آن در گوش جهت دوی و طنین و ثقل سامعه و قطور آب مطبوخ آن با سرکه در بینی اطفال جهت رفع ام الصبیان و قطع رعاف و بدستور نفوخ برگ
خشک آن در بینی قطع رعاف نماید و ضماد آن با روغن گل و خل خمر جهت تسکین صداع و با ورق الغار جهت ورم انثیان و با موم و روغن مورد جهت بثور رویا ب
و عسل جهت عدبا و شستن عضو با آن و نطرون جهت دفع بهق سفید و اقسام ثالیل نافع و حقنه آب مطبوخ آن جهت رفع قولنج و چون آنرا در روغن زیت طبخ نموده
و مثانه را بدان تکمیه کنند ادرار بول کند و با خود داشتن آن باعث گریختن حیوانات موذی مجاحب شامه ست و عصارهٔ آن در سائر افعال مانند برگ آنست
و قطور و اکتحال آن با آب رازیانه و عسل در چشم جهت رفع ضعف آن و باعث حدت نور باصره و چون آنرا در پوست انار گرم کنند و در گوش بچکانند جهت
تسکین درد آن و طلای محلول آن در سرکه و سفیداب و روغن گل سرخ جهت نمره و نمله و قروح رطبه سر و با عسل جهت درد مفاصل و با عسل سعوط آن جهت
ام الصبیان اطفال و گویند خوردن آن جهت فالج و رعشه و تشنج نافع و هر روز یکدرم آن جهت فواق و آشامیدن و طلا نمودن آن جهت گزیدگی عقرب و مار و رتیلا
و سگ دیوانه و رفع زهرها و منع آبستنی نافع و مداومت برگ آن مضعف باصره و مصدع و مورث شقیقه و محرق اخلاط و منی و مصلح آن سکنجبین و انیسون و مقدار شربت آن

لبه السبخ به درم تا سه ثمان و صغیر را یک قیراط تا چهار قیراط بدل آن صعتر است و گویند نعناع و فودنج و گویند سیسنبر و تخم آن را چون بکوبند و یکدرم تا دو درم آنرا با عسل و
سکنجبین بیاشامند نسیح و کابوس و حدت بصر و فواق ریحی و سردی معده و قولنج ریحی و اکثر سموم را نافع و بدستور آشامیدن آب طبیخ آن و چون در زیت طبخ دهند و بیاشامند
زبدان تکمید نمایند ادرار بول کند و عسر البول را زائل سازد و چون تخم آنرا در خل بخیسانند و بو کنند باعث خوشبوئی و شدت اسکار و دفع ضرر آن میشود و بردی انگشت
بر می آید و لیکن بورث رطوبت دماغ و صداع و دوار و سهر و ثقل آن میگردد و ضماد بستانی و بری آن بغایت گرم و خشک و گرمی آن کمتر از خشکی آن و غیر آن تا قمی باسه
و جهت قرحه چشم و تحلیل خنازیر و اورام زیر بغل و کش ران و برص و فرزجه آن بقدر یکدانگ جهت اخراج جنین و مشیمه و ادرار حیض مجرب و روغن سداب که بجوشانند
آنرا با چهار جزو آب و دو جزو روغن زیتون بجوشانند تا روغن بماند جهت استرخا و برودت گرده و مثانه و درد پهلو و کمر و رحم عارض از اختناق آن و تحلیل ریاح
دلر تنها و خوردن آن بقدر نصف اوقیه در حمام جهت رعشه و سعوط یکدانگ آن جهت رفع ثقل سامعه و حقنه آن جهت مغص و قولنج ریحی و خلطی و حمول آن جهت اخراج
جنین و مشیمه و ادرار حیض نافع است **سداب بری** برگ آن باریکتر و کم شاخ تر و بد بوتر از بستانی است **طبیعت آن** در چهارم گرم و خشک و دوائیست بر آن اطلب سداب بری
افعال و خواص آن اقرب سموم قتاله است چهار درهم آن کشنده تر از دفلی است بحرارت و سوزش اندرون و رنگ رو سرخ گردد و چشمها بر آید و بول و غایط بند گردد
و مداومت این نیز مانند مداومت آنست و عصاره آن باعث رعاف قوی و قتال و چون آنرا بر آهن و آبگینه بمالند مانع زنگ گرفتن آن و چون در مکان گوسفند یا
مرغان بریزند حیوانات موذی نزدیک آن موضع نروند و ضماد برگ آن موجب جذب مواد و احراق و موت عضو و ضماد پوست نبات آن با شراب جهت داء الثعلب
نافع و اگر مزمن شده باشد با عصاره و اندک بیخ آن با سرکه ممزوج نمایند و محرور المزاج را استعمال آن اصلا جایز نیست و مبرود المزاج چون خواهد استعمال نماید باید که
ثلث مقدار بستانی اخذ نماید زیرا که عمل این اضعاف عمل آنست و گویند مباشر جمع طبخ آنرا تورم در دست و صورت بهم میرسد با خارش و لهذا مباشر آن اولا
که اعضای خود را با دهان بارده تدهین نماید پس متوجه گردد **سدر** بکسر سین و سکون دال و راء مهملتین بفارسی کنار و بهندی بیر نامند و ثمر آن را بعربی نبق گویند سدر
ماهیت آن بری و بستانی میباشد بری آن پرخار و آنرا اصنال نامند و ثمر آن کوچکتر و خوشبو و چاشنی دار بشکل سنجد و بعد رسیدن سرخ و زرد رنگ میگردد و بستانی
آن کم خار و ثمر آن بزرگتر و لذیذتر و خوشبوتر و شیرین و در شاه جهان آباد و اکبرآباد بسیار خوب و شاداب باشکال و انواع و بزرگ و بالیده تا بقدر آلوچه و زرد آلو میشود و نوع
بسیار دارد و ارزان است و در بلاد گرم سیر بهم میرسد و بهترین آن بزرگ پرگوشت رسیده شاداب زرد رنگ و یا سرخ رنگ آنست که دانه آن کوچک باشد و از سدر مراد
برگ سائیده آنست **طبیعت** ثمر آن در اول سرد و در دوم خشک و بستانی تازه آن سرد و تر و خشک آن سرد و خشک و سردی و تری ترش آن زیاده از شیرین
و شیرین آن معتدل و بعضی شیرین آنرا در اول گرم دانسته اند **افعال و خواص آن** قابض و لزج و نفاخ و رسیده آن قلیل الغذا و دیر هضم و صالح الکیموس و مسهل
بعصر و نیم خل آن مسهل صفرا از معده و امعاء و مطفی حرارت غریبه و خوردن ترش رسیده آن مانع صعود بخارات بدماغ و دافع صفرا و تشنگی و آب شیرین آن منفتح سده
و کشنده کرم معده و امعاء و مضر مبرودین مصلح آن سکنجبین و خشک آن قوی القبض و آرد آن که سویق النبق نامند که کنار رسیده را خشک نمایند و هسته آنرا بر آورده
و آس نمایند عند الحاجت بقدر مطلوب با آب ممزوج کرده اندکی شیرینی و یا با یکی از شربتهای مناسبه بیاشامند و بریان آن بسیار قابض جهت اسهال مراری و قرحه
امعاء و حمیات حاده نافع و مضر دماغ مصلح آن در محرور سکنجبین و در مبرود گلقند و مصطکی و آشامیدن شیره مغز دانه آن مطفی حرارت حمیات حاده و دمویه و صفراویه
و دقیقه و جدری و حصبه و مسکن عطش و مطبوخ دانه آن بغایت قابض و ضماد کوبیده آن جهت شکستگی اعضا و تقویت آنها مجرب و طلای مطبوخ آن بحدیکه غلیظ گردد جهت
سستی اعضا و تقویت آنها و عضلات و سرعت حرکت اطفال موثر و ضماد شکوفه آن در حمام جهت رفع شری مجرب و گفته اند که چون دانه نبق را در گلاب بخیسانند و کارند
از برگ و ثمر آن بوی گلاب آید و اگر بعسل آلوده بکار برند ثمر آن شیرین شود و هسته ندارد و برگ آن که سدر باشد ضماد آن و شستن بدن در حمام بدان جهت زخمها و تنقیه چرک
بدن و تقویت موی و منع سقوط آن و تقویت اعصاب و طرد هوام و ضماد آن با شراب جهت نضج ورمهای حاره و تحلیل آنها و تنهائی نیز جهت تحلیل اورام حاره
و نضج آنها و بدستور طبیخ تازه و یا خشک آن همین اثر دارد و تنهائی نیز جهت تحلیل اورام حاره و نضج آنها و نشاره چوب آن در آخر اول سرد و در آخر دوم خشک و قاطع
نزف الدم و رافع قرحه امعاء و اسهال که از ضعف معده بهم رسیده باشد و دافع استسقاء و سبزه و بدستور حقنه آن جهت جراحات امعاء و ذرور آن جهت زخمهای
حاره و مانند جدری و غیره نافع و مقدار شربت آن تا هفت درم و آشامیدن آب مطبوخ ریشه و بیخ آن که از زمین بر آورده اندک پوست آنرا خراشیده پاک شسته

ریزه ریزه کرده مقدار نیم رطل آنرا در آب بسیار جوش دهند تا قوت آن بر آید و غلیظ سرخ رنگ گردد پس صاف نموده بنوشند جهت تقویت و فربهی بدن و نیکوئی رنگ رخسار نافع و غذائیت
بسیار دارد و اکثر فقرا و جوکیان هند این را مستعمل دارند و صمغ آن طلاء جهت خراز نافع است **فصل السین مع الراء المهملة** **سراج القطرب** بکسر سین و فتح راء و الف سراج القطرب
و جیم و الف و لام و ضم قاف و سکون طاء و ضم راء هر دو مهمله و باء موحده و قطرب نیز نامند **ماهیت آن** گیاهیست که تر و تازه آن در شب مانند چراغ درخشد و این اسم
مشتق از دو معنی است یکی از معنی سراج که بفارسی چراغ نامند و دوم از قطرب که کرم کوچکیست بعضی پرنده و بعضی غیر پرنده که در شب میدرخشد و بفارسی کرم شب تاب
و بهندی پهکه جوکنی نامند و نیز قطرب اسم حیوانیست کوچک بقدر مگس که بر روی آب همیشه حرکت میکند بدون مقصد بجائی و در شب تاریک بالجمله میدرخشد و این اسم
دو گیاهیست که بیونانی افینوس نامند بمعنی حدقی و نیز بناتی دیگر که آنرا بیونانی خس نامند و بعضی برخیری جبلی که گل آن آسمان جونی است و بر گیاه دیگر که آنرا بیونانی
اسیماخیوس نامند و بر گیاهی نیز که آنرا بلغت مغربی لحیه نامند و در میان گیاه کتان بسیار بهم میرسد و گل آن سرخ مانند ورد احمر و بیخ آن بقدر گردکان و دهقانان
و فلاحان آنرا یافته میخورند و بر بیروح نیز اطلاق مینمایند جهت آنکه در شب بیخ آن نورانی و روشن می باشد مادام که تر و تازه است و لهذا آنرا در پارچه تر کرده
میدارند و نیز بر بیروح الوفا اطلاق مینمایند و یوسف بغدادی آنرا بیروح اصنم دانسته و گفته آنرا شجر سلیمان بن داود علیهما السلام مینامند جهت آنکه حضرت
سلیمان علیه السلام بآن استعانت می جسته بر همه اعمال خود و همچنین اسکندر رومی و آن درختی شریف بزرگ قدر است از قدیم الایام و بیخ آن بیروح الصنم است
که پادشاهان تعظیم آن میکنند و در خزاین خود نگاه میدارند و درخت آن شبیه بعلیق است و تفصیل در ما الاسم مذکور است و صاحب تحفه حکیم میر محمد مومن گفته که لفاح
است و در حرف الالف مع الفا مذکور شد **افعال و خواص آن** جهت رفع سموم و گزیدن رتیلا نافع است **سرخس** بفتح سین و راء و سکون خاء و سین مهملتین سرخس
فارسی است و بیونانی بفارس و درتکابن و دیلم جاز و بهندی کیل دارو و بسوره نیز و در بنگاله بنکهراج نامند **ماهیت آن** نبتیست سیاه رنگ مایل بسرخی و برگ
و برگ آن ریشهای باریک و نر و ماده می باشد نر آن بی ساق و بی ثمر و بی گل بلکه شاخی از بیخ آن میروید بقدر ذرعی و کمتر از آن و بر اطراف آن برگهای مشرف نزدیک
بهم شبیه بپرهای بال مرغان و ماده آن بی شاخ و منحصر بر یک برگ مرتفع و تا چهار سال قوت آن باقی میماند و بهترین آن بزرگ سنگین مایل بسیاهی است و مکسور آن
فستقی رنگ باشد **طبیعت آن** در دوم گرم و در اول خشک **افعال و خواص آن** جالی و مفتح و محلل نفخ و مجفف بلدغ و مفتح و دافع قمل و بخار سوداوی
و مسهل اقسام کرم شکم و امعاء خصوصا با خربق سفید یا سیاه و یا سقمونیا و عسل و بدستور لعوق آن با عسل مخرج مائیه صفر و مانع حمل و مسقط جنین و حب القرع
و جهت خفقان عسر العلاج و جراحت گرده و مثانه و عرق النسا و نقرس و درد مفاصل نافع و آشامیدن یک مثقال آن با سه عدد زرده تخم مرغ نیم برشت سه
روز متوالی جهت رفع گرفتگی اعضا و سقطه و ضربه بغایت مفید و چون از نوع نر آن شش رطل تازه نازک را بقدر باقلی ریزه کرده و در دوازده رطل عسل بجوشانند
تا مهرا شود و با عسل یکسان کرده و دو صد مثقال نمانند و هر روز چهار دو مثقال آنرا بنوشند جهت رفع درد و ورکین مزمن مجرب و ذرور خشک آن جهت جراحت خبیثه
عسره العلاج بغایت آزموده و چهار درم آن با شراب جهت اخراج حب القرع و جنین و سه درم آن جهت اخراج حیات که کرم دراز معده است و شرط استعمال آن
آنست که قبل از آن سیر خشک بخورند و برگ تازه نورسته آن ملین طبع و چون چند روز متوالی بیاشامند مواد منتن چشم را بیکبار دفع کند و ضماد آن بر هر عضو جهت
اخراج فضول و چون با حنا بر سر طلا نمایند جهت منع نزول آب در چشم ترو ابتدای علامات آن مفید و فرش نمودن برگ آن در خانه مانع کیک و مضر ریه مصلح
آن شیح ارمنی مقدار شربت آن تا ده مثقال بدل آن فنیل است **سرسشش** بکسر سین و راء و سین مهمله در آخر اسم درخت هندیست و گویند که آنرا سلطان سرس
الاشجار و بفارسی درخت ذکریا نامند **ماهیت آن** درخت هندیست موزون و برگ آن بادامی شکل و بی تشریف بعرض انگشت کوچکی و بطول یک و نیم بند
انگشت و از برگ تمر هندی اندک بزرگتر و بشکل آن و در شاخهای باریک محاذی یکدیگر و متراکم و گل آن شبیه بگل گلاب جامون و خوشبو و رنگ آن
زرد و بعضی سفید نیز نادرا و تخم آن بقدر تخم خیار شنبر و از آن کوچکتر و نازک و در غلافی مانند تخم قرطم اما از غلاف آن بزرگتر و بسیار پهن تر و تازه آن نرم و خشک
آن بسیار صلب و در برکوبیده میگردد و طعم مغز خام آن شبیه بطعم نخود خام اما با اندک عفوصت و حدت کمی و پوست درخت ضخیم و خشن **طبیعت آن** سرد و خشک
و شاید گرم باشد **افعال و خواص آن** خوردن برگ پخته آن جهت رفع شبکوری که آنرا اندهراتا خوانند و عصاره برگ آنرا در چشم بچکانند و نیز بکار برند و مضمضه
آب مطبوخ پوست درخت آن جهت تقویت لثه و دندان مجرب و چون پوست درخت آنرا بمقدار یک ماشه نرم کوفته بپخته روغن گاو تازه بمقدار سه چهار توله تا پنج توله

راواغ کرده از آتش برگرفته با آن ممزوج کرده بخورند و همچنین تا پنجروز یا ده روز و در پنج بعد از آن از نمک و ترشی و بادی و بقول و پیاز و سیر و پنیر و لبنیات آب سرد و جماع
و اعراض نفسانیه و بدنیه پرهیز نمایند جذام و خدره و قروح خبیثه و ساعیه و جرب متقرح و فالج و لقوه و استرخا و اوجاع مفاصل و قوبا و امثال آنها را از امراض دماغیه
و عصبانیه نافع و عرق آن که بکوزن آنرا نیمکوفته اما پوست نازک اندرون آنرا دور کنند و با چهار و پنج وزن آن آب خالص سه چهار شبانه روز بگذارند پس بدستور عرق
عرق کشند و تا بیست و یکروز یا زیاده بحسب حاجت و قدر مرض بنوشند جهت امراض مذکوره نافع و اگر با آن نیم وزن نابکوزن پوست درخت نیم بسیار کهنه نیز ضم
نمایند بهتر و اقوی است و باید که غذا منحصر بر گوشت طیور لطیفه خفیفه مانند دراج و طیهوج و کنجشک و امثال اینها و از حبوب برنج و گندم و ماهیرکه تور نیز نامند و روغن گاو
تازه بسیار باشد و اگر مدت پنج یوم روغن نیز بخورند پرهیز را بعد از آن تا مدت پنج یوم مرعی دارند و اگر ده روز تا پنجاه یوم دو در عرق دو چند ایام شرب آن کافی است
و باید که عرق آنرا در ظرف رویین نگاه دارند زیرا که ظرف آبگینه را می شکند و ضماد آن جهت یرقان و دوامیل و بثور و اورام و حکه و جرب و رفع زهر جانوران سمی
و فساد خون و ذرور پوست درخت خشک کرده آن جهت التیام زخمها و خشک نمودن آنها هر چند کهنه شده باشد و استشمام گل آن جهت رفع صداع و شقیقه و چون
پنج نوع سفید گل آنرا در دهن گیرند امساک منی آورد و تخم آنرا چون مقدار یکدرم کوفته بخته با نبات دو درم مخلوط نموده با شیر تازه دوشیده چهل درم بنوشند
چند روز متوالی و ترشی نخورند جهت غلیظ نمودن منی رقیق شده و رفع سرعت انزال نافع و تنهائی جهت خنازیر و چون با نمک تطرز (؟) با آب بسایند و در چشم
صاحب بیاض کشند موثر است **سرطان نهری** بفتح سین و را و طاء مهمله و الف و نون و فتح نون و سکون ها و کسر را و یاء آخر حروف بفارسی خرچنگ
و بهندی کنکرا نامند **ماهیت** آن حیوانیست آبی معروف بهترین آن ماده آنست و علامت آن آنست که چون سر سوزنی بر پشت آن فرو برند آبی سفید
ظاهر گردد بخلاف نر آن و بهترین آن بزرگ نهری آنست که در آبهای شیرین باشد **طبیعت** آن در دوم سرد و تر **افعال و خواص آن** کثیر الغذا و بطی الهضم
و مبهی با قوت جاذبه و محلله و چون دو سه عدد آنرا اطراف قطع نموده و جوف آنرا با آب تطهیر داده با جو مقشر طبخ دهند و مصاف نموده بنوشند جهت سل و دق و تبهای
حار یابس و یبوست اعضا و هزال مفرط حار و محرور المزاجان مجرب و بدستور محرق آن با صمغ عربی و ادویه مناسبه همین اثر دارد و جهت بواسیر لعاب ثعلب
و دیته و قیه (؟) از آن طبیخ آن با کرفس و رازیانه جهت تفتیت حصاة و ادرار بول و حیض و فضلات و مسحوق آن با بادروج جهت سم عقرب و گویند چون این را با [illegible]
نزد عقرب برند بمیرد و با شراب سفید جهت عسر البول و اخراج حصاة و با شیر الاغ جهت گزیدن رتیلا و عقرب و جانوران سمی دیگر و با عسل جهت عض کلب و غرغره [illegible]
کوبیده آن بقدر یک سکرجه جهت خناق و درد لوزتین سریع الاثر و ضماد تازه کوبیده آن جهت جذب سموم و تسکین الم گزیدن عقرب و اخراج پیکان
و خار از اعضا و تحلیل اورام حاره نافع و غرغره با آب طبوخ آن با شبت جهت ملسوع و ضماد محرق آن جهت سرطان پستان آزموده و با عسل جهت بهق و اورام
جاسیه و تجفیف قروح نافع و چون چند عدد آنرا زنده در دیگ مس یا قلعی بسوزانند تا خاکستر شود و هر روز یک ملعقه آنرا با نانخواه و قی آب بنوشند جهت دفع سم سگ
دیوانه گزیده مجرب اما باید که بر موضع زخم گزیده سگ مرهمی از روغن زیتون و سرکه و جاوشیر گذارند و اگر مدتی از گزیدن سگ دیوانه گذشته باشد بقدر دو ملعقه
هر روز بدهند و گویند شرط احراق آن بجهت این امر وقتی است که آفتاب در اسد باشد و با مقابله قمر نباشد و شعرای یمانی طلوع نموده باشد و بدستور هرگاه
با یک جزو محرق مذکور و نیم جزو خطمیا و عشر جزو کندر اضافه نموده سه روز یا زیاده بر آن هر روز سه مثقال با آب سرد بنوشند جهت دفع اذیت سگ دیوانه
موثر و همچنین چون سه مثقال خاکستر مذکور را با یک مثقال و نیم خطمیا با شراب بنوشند و همچنین با عسل و ضماد خاکستر آن با عسل که با هم طبخ نموده باشند جهت
شقاق پا و مقعده و شقاقی که از سرما بهم رسیده باشد و شقاق ماده سرطانی نافع و تعلیق چشم آن بر صاحب تب غب نافع و گویند مضر مثانه و مصلح آن گل ارمنی
و گل مختوم است قدر شربت خام آن پنج مثقال و از سوخته آن سه مثقال و دستور احراق آن در دستور احراقات مقدمه و سفوفات و اقراص آن در قرابادین
مذکور شد **سرطان بحری** بفارسی خرچنگ دریائی نامند **ماهیت** آن دو نوع است یکی آنکه مادام که در دریا است نرم بود و چون از دریا برآورند و هوا بدان
رسد متحجر گردد و سوخته آن بقدر سرطان نهری و از آن کوچکتر و صدفی و نرم بود و از سواحل دریای هند و یمن خیزد و دوم شبیه بسرطان نهری بهیئت و لیکن بسیار سفید
و شبیه بخلد است و صیادان ماهی در بلاد دیلم و تنکابن آنرا انقلاب نصب نموده و بآن صید ماهی میکنند **طبیعت** آن سرد و خشک **افعال و خواص آن** سوخته
آنرا با جلا و تلطیف زیاده و اکتحال آن جهت منع رطوبتیکه از طبقات چشم ریزد و بجهت تقویت عضلات چشم و روشنائی آن و جرب و ظفره و سلاق و دمعه و دو

آن جهت قطع نزف الدم جراحات و سنون آن جهت جلای دندان و طلای آن جهت کلف و نمش مفید **طبیعت** دوم سرد و تر از اول و محرق آن در خواص ضعیفتر از اول و
خوردن آن کشنده است **سرنجی** بفتح سین و ضم را و سکون نون و کسر جیم فارسی و یا لغت هندیست **ماهیت** آن نباتیست هندی تا بیک ذرع و نیم و ساق
آن گره دار و بر سر گرههای آن شاخها و برگهای سفید و گل ریزه و در میان برگها تخمهای ریزه و سفید اندک پهن و برگ نبات آن شبیه ببرگ خرفه بزرگ و از آن نازکتر و تلخی طعم دارد
طبیعت آن مایل بحرارت و رطوبت **افعال و خواص آن** خوردن برگ مطبوخ آن جهت وجع ظهر و مفاصل و سائر اعضا و بیخ آن با دار فلفل سوده جهت حمیات
مرکبه نافع و ضماد برگ و نبات آن با کات هندی مانند زنجبیل تر جهت التیام زخمهای عسرة الاندمال نافع و داخس را نیز مفید **سرو** بفتح سین و سکون را و واو اسم فارسی
است و بهندی نیز همین و نمال نامند **ماهیت** آن دو نوع است بری و بستانی بری آن که جبلی نیز نامند درخت عرعر است و در حرف العین انشاء الله تعالی خواهد آمد
و بستانی آن درختیست بسیار بلند و عظیم و موزون و برگهای آن بسیار ریزه و خزان نمیکند و ثمر آن کوچک صنوبری شکل شبیه بجوز رومی و آنرا جوز السرو نامند و فریخ [illegible]
و در خامی سبز و مملس و بعد رسیدن اندک زرد رنگ و خشبی و در جمیع اجزای آن اندک حدت و حرافت و مرارت و عفوصت بسیار و تخم آن سفید زرد رنگ شبیه بدانه
عدس و از آن نازکتر **طبیعت** آن در اول گرم و گویند در حرارت معتدل و در سوم خشک و ثمر آن از سائر اجزا گرمتر و صمغ آن گرم حاد حریف و قریب بصمغ صنوبر
و ضعیفتر از آن و رطوبت سائله از آن ضعیفتر از قطران درخت شربین **افعال و خواص آن** برگ آن قابض و محلل و قاطع نزف الدم و زایل کننده عفونات و بهق
و آشامیدن طبیخ آن جهت عسر البول و قروح امعا و سیلان فضول از مثانه و بدستور آشامیدن دو مثقال از برگ سائیده آن با نیم مثقال مرمکی جهت تقویت مثانه
و رفع بول در فراش و عسر البول مفید و غرغره طبیخ آن جهت درد دندان و قروح لثه و استرخای آن و لعوق آن با عسل جهت سرفه کهنه مجرب و مقوی معده و گویند
که برگ آن مخدر است و آشامیدن ثمر آن با شراب طیب جهت قطع نزف الدم و رفع نفس الانتصاب و منع انصباب فضلات بمعده و قرحه امعا نافع و چون
ثمر آنرا بسایند و بر فتق ضماد کنند جهت منع زیادتی و تحلیل آن نافع مضر ریه مصلح آن کثیرا و نشاسته چوب آن جهت منع سیلان فضول و بامر صاف جهت تقویت
مثانه و رفع بول در فراش نافع و محرک معقول برگ آن جهت سوختگی آتش و غیر معقول آن جهت قروح و جروح رطبه ضماد او ذرور آن نافع و ضماد برگ پخته آن در سرکه با
نرمس مخلوط میکنند جهت قلع آثار بهق و سفیدی ناخن و با ادویه مناسبه و تنهای جهت فتق و التیام جراحات و تقویت اعضای مسترخیه سست شده و قطع نزف الدم
و تجفیف زخمها و تحلیل اورام و رفع اعیاء با آرد جو و آب جهت اورام حاره چشم و حمره و نمله و سوختگی آتش و سعوط صمغ آن جهت تنقیه رطوبات دماغی و ذرور آن
جهت بواسیر الانف و عصاره ثمر تازه آن نیز جهت بواسیر الانف و بواسیر مقعده و با کتان جهت قروح رطبه سر و سائر قروح بدن و تنقیه قروح وسخه و خاییدن آن
جهت رفع سیلان آب دهان نافع و چون ثمر و برگ آنرا با آمله در آب و سرکه طبخ نمایند تا مهرا شود پس با روغن کنجد بجوشانند و ثقل آنرا بر موی ضماد نمایند و روغن آن طلا
جهت سیاه و دراز کردن موی و حفظ سقوط آن مجرب بود و نیز چون بکوبند و با سرکه و حنا کوبیده و بسرشند و بر مو ضماد نمایند سیاه و قوی گرداند و تدخین آن با موم و روغن
زیتون و عذب جهت تقویت معده نافع و بدل آن بوزن آن انزروت سرخ و نصف آن پوست انار و از خواص آنست که چون ثمر و برگ و شاخ آنرا در خانه نگاه دارند پشه و مگس داخل
نشود و اگر شود از آن بگریزند و بدستور دود نمودن آن همین اثر دارد **سرنجی** بفتح سین و ضم را مهملتین و خفای ها و سکون نون و کسر جیم فارسی و یا لغت هندیست
ماهیت آن نباتیست هندی برگ آن شبیه ببرگ رطبه و گل آن ریزه و سفید و از آن خرد و ترو از زمین بسیار بلند نمیشود **طبیعت** آن معتدل در حرارت و در
اول خشک **افعال و خواص آن** سعوط یکعدد گل آن با دو عدد فلفل جهت تفتیح سده خیشوم و دفع فضول دماغی و رفع ثقل سر و صداع و رفع جذام مجرب
گفته اند و خوردن نبات کوبیده آن بطریق بورانی بی ترشی جهت جبر کسر تا چهار روز بخورند و برگ پخته آن را بر موضع مکسور ببندند قایم مقام مومیائی گفته اند
سرهونکه بفتح سین و سکون را و ضم های عجمی و خفای ها و سکون واو و نون و فتح کاف و ها لغت هندیست **ماهیت** آن نباتیست شاخهای آن باریک و بلند بقدر سه
ذرع و برگهای آن باریک و بلند و فی الجمله صنوبری الشکل و مزدوج در دو صف محاذی یکدیگر بر شاخهای باریک و بر هر شاخی پنج شش تا هفت زوج و یک فرد در پایین
برگها از بالای آنها باریک تر و پشت برگها اندک خشن و رگهای آن اندک نمایان و اندک صلب در وقت انفصال از وسط رگها گسیخته نمیشود و طعم آن اندک تلخ
و گل بعضی سبز و بعضی سفید و سفید آن کمیاب و تخم آن در غلافی شبیه بغلاف باقلا الا آنکه از آن بسیار باریکتر و کوچکتر و در هر غلافی چهار پنج تا شش تخمهای آن ریزه و شبیه
بگرده و پوست آن خالدار و مغز آن زرد و تلخ **طبیعت** آن گرم و تر و بعضی سرد دانسته **افعال و خواص آن** مفتح و مدر و آشامیدن آن جهت سرفه و تنگی نفس

سراج القطرب
سطاخیس
سطاریون
سطراطیوطس
سطرونیون

وحمیات سوداویه وامراض جگر وسپرز وگرده ومثانه ودامیل وبثور واورام ومسکن عطش ومانع فساد خون وسموم وچون مقدار دو آثار از برگ آن ویک آثار از برگ تنگ خشک نموده بسایند وچهل روز هر روز یک کف آنرا بخورند بواسیر خونی را بسیار مفید وچون نه ماشه آنرا با یک ماشه فلفل سیاه با آب سائیده صاف نموده بنوشند جهت سرطانات نافع وچون چهار ماشه تا نه ماشه آب برگ آنرا با فلفل سیاه سائیده حب بندند وتا چهارده روز بخورند جهت آتشک که باد فرنگ نامند مجربست وچون برگ وساق وبیخ آنرا خشک نموده با یک ماشه فلفل سیاه بسایند وروزی مقدار سه مثقال آنرا بیاشامند ادرار بول نماید وانهضام طعام کند وتفریح نفس آورد واکثر امراض سوداوی را نافع است **سراج القطرب** جباحبست **سراج القطرل** نباتیست که تا خشک نشده است در شب میدرخشد وگویند یبروح الصنم است وگویند اسمی مشترک است مثل سراج القطرب **فصل السین مع الطاء المهملة** **سطاخیس** بفتح سین وطا والف وکسر خا وسکون یاء مثناة تحتانیه وضم نون وسین مهمله در آخر لغت یونانیست **ماهیت** آن نباتیست مابین گیاه وشجر وشبیه بفراسیون وپربرگ وبرگ آن ریزه وسفید واندک مزغب خوشبوی مائل بکراهیت وشاخهای بسیار از یک بیخ رسته واما نبات آن از نبات فراسیون بلندتر وبرگ آن ریزه تر وسفید وشاخهای آن نیز سفید بخلاف فراسیون که زرد رنگ است وگل آن ریزه مائل بزردی وانبوه وطعم آن تند وتلخ وتیز ومنبت آن کوهستانها وزمینهای صلب خشک **طبیعت** آن در سوم گرم ودر آخر اول خشک **افعال وخواص آن** جهت ازاله توحش وخوف ووسواس ومالیخولیا وخفقان بارد وبیخوابی واوجاع اندرونی حادث از ریاح غلیظه بارده وتقویت قلب ونفس وتنقیه مره صفرا وادرار بول وحیض واخراج مشیمه جهت آنکه مفسد آنست نیز [illegible] وجهت گزیدن سگ دیوانه [illegible] نمودن با آب مطبوخ آن چون در روغن زیت جوش دهند ودر گوش بچکانند جهت تسکین درد دندان وبدستور چون بدان بمالند ودر بخایند نافع مقدار شربت آن تا یکدرم است **سطاریون** بفتح سین وطا والف وکسر را مهمله وضم یاء مثناة تحتانیه وسکون واو ونون لغت یونانیست **ماهیت** آن نباتیست مابین شجر وگیاه شبیه بعشقه وبر اشجار مجاور خود می پیچد وتنهائی وجدا نیز میروید وگل آن شبیه به بنفشه وچند عدد متصل بهم مانند خوشه واندرون گلها زرد وساق آن مائل بسیاهی وبرگ آن مانند برگ بنفشه وضخیم ودر صفهان گل عقرب وبفارسی برایران نامند ودر باغها بسیار است وآن غیر فاشرستین است **طبیعت** آن مرکب القوی **افعال وخواص آن** رادع اورام حاره وبارده وگل وبرگ آنرا چون بکوبند وبر گزیدگی عقرب وزنبور ورتیلا وسایر هوام ضماد نمایند مجربست وبدستور آشامیدن آن **سطراطیوطس** بفتح سین وسکون طا وفتح را مهمله والف وکسر طا وضم یاء مثناة تحتانیه وسکون واو وضم طا وسین مهملتین لغت یونانیست بهندی جل کنبی نامند **ماهیت** آن نباتیست که بر روی آب بهم میرسد بی بیخ شبیه به بادرنجبویه وازان کوچکتر واز اضلاع بزرگتر **طبیعت** آن سرد وتر **افعال وخواص آن** ضماد آن [illegible] اورام حاره وحمره وجهت حرقة البول وادرار وحبس خون کرده والتهاب اعضا نافع ودر جمیع افعال قریب بطحلب است ودر کتب معتبره اطبای فرنگ دو نوع نوشته اند یکی آنرا شبیه ببرگ حی العالم وازان بزرگتر وآشامیدن آن جهت نزف الدم کلیه ومثانه وطلای آن با سرکه مانع جراحات وجهت حمره [illegible] واورام شبیه [illegible] نوع دوم [illegible] والف [illegible] وگویند آن خزنبل است [illegible] ورقه نیز نامند وبلاطینی [illegible] هزار برگ نامند [illegible] آن شبیه ببرگ کمون بری وازان کوتاه تر واز ساق آن شاخهای خرد رسته وبر سر هر یک آنها اکلیلی شبیه باکلیل شبت وباخشونت وگل آن سفید وریزه ومنبت آن [illegible] غیر مزروع معطل **طبیعت** آن سرد وخشک **افعال وخواص آن** جهت حبس الدم بواسیر ونزف الدم جراحات تازه وکهنه والتیام دهنده آنها ونواصیر وبدستور [illegible] وآن مفید است واهل هند میگویند که چون آنرا بسوزانند ونمک آنرا بگیرند بدین نحو که آنرا بسوزانند تا خاکستر شود وخاکستر آنرا در آب حل کنند وآب آنرا بجز علقه بگیرند وطبخ نمایند تا آب بسوزد ونمک بماند ودانگی ازان آنرا بخورند بجهت سعفه یعنی کچلی وجمیع اورام مائی وقلة الماء نافع ومجربست **سطرونیون** بفتح سین وسکون طا وضم را وسکون واو وکسر نون وضم یاء مثناة تحتانیه وسکون واو ونون لغت یونانیست **ماهیت** آن نباتیست مابین گیاه وشجر که اکثر در گندمزارها میروید [illegible] وساق آن باریک [illegible] ولی شاخ وبرگ آن بقدر انگشت ابهام مابین [illegible] وطول سر برگهای آن باریک واز یکدیگر متباعد ودر رنگ شبیه ببرگ [illegible] ودر آخر ساق آن شعبهای ریزه وبجای ثمر قبها بران شعب رسته وسفید صنوبری شکل وگل آن سفید وزرد مانند یاسمین وتخم آن مانند [illegible] وتندی وخوشبوئی [illegible] از سایر اجزای آن مستعمل ومعطش ولهذا آنرا بجای [illegible] استعمال می نمایند وغلط کرده کسیکه آنرا [illegible] دانسته [illegible] عصارات [illegible] بیخ [illegible] دانسته ونسبت [illegible] ونیز غیر اوست زیرا که آنها همه [illegible] بخلاف سطرونیون **طبیعت** آن در آخر سوم گرم وخشک **افعال وخواص آن** [illegible] وتند محلل قوی وآشامیدن آن با عسل مسهل رطوبت بارده وجهت ضیق النفس وامراض جگر ویرقان سددی وادرار حیض وبا ماء الشعیر [illegible] جهت ورم طحال وادرار بول

سعد
سعدان
سعوط
سفادکیس
سفرجل به

وتفتیت حصاة وسعوط آن جهت تنقیه دماغ از فضلات وقطور آن در بینی جهت درد دندان ودرد آن چشم جهت جلای بصر وتقویت آن وسعوط ربع درهم آن با بیست عدد زیره کرمانی وزیت الانفاق جهت لقوه مجرب دانسته اند وضماد آن با آرد جو وسرکه جهت جرب متقرح ومطبوخ آن با شراب وآرد جو جهت تحلیل اورام حاره وطلای آن جهت رفع بهق وجمیع آثار جلد وبا گل ارمنی جهت رفع درد دندان ودر فرزجات جهت تنقیه رحم مقدار شربت آن تا یکدرم مضر سینه ومحرق اخلاط مصلح آن کثیرا است **فصل السین مع العین المهملة** **سعد** بضم سین وسکون عین ودال مهمله بفارسی مشک زمین وتنکابن اسنکو وبترکی تپلاق وقرقرون وتوبالاغ نیز وبهندی موتهه بضم میم وسکون واو وفتح تاء مثناة فوقانیه وخفای ها ومشک نیز نامند **ماهیت** آن بیخیست بعضی مدور وطولانی وبعضی مفرطح وانواع میباشد یکی بقدر زیتون وبزرگتر ازان وسیاه واندرون آن سفید وخوشبو وبهترین آن بزرگ بالیده باوصاف مذکوره کوفی بستانی آنست آنچه در کنار آبها روید ودر آنها ضعیف ودوم هندیست که اندرون آن سفید نیست وکوچکتر است از کوفی ویک نوع دیگر هندی شبیه بزرنجبیل است وچون آنرا بخایند زعفرانی رنگ بود وچون آنرا بر جلد بمالند در ساعت موی آنرا بسترد واین نوع با سمیت بود ونوع دیگر آنست که در شیراز در میان ریگ گل زرد میروید ودر کنار رودخانها نیز واین اگرچه کوچک است اما بهتر از هندیست زیرا که اندرون آن بسیار سفید است وخوشبو وبرگ آن شبیه ببرگ گندنا وازان بلندتر وباریکتر وباصلابت واندک خشونت **طبیعت** آن در آخر دوم گرم وخشک وبعضی در اول گرم ودر دوم خشک دانسته اند **افعال وخواص آن** مجفف بلغم ومدر بول وحیض ومفتت حصاة ومفتح افواه عروق ومخرج عفونات وجهت زیادتی فهم وعقل وصداع بارد وبدبوئی بینی ونواصیر الانف ومقعده ونیکوئی رنگ رخسار وخفقان ویرقان وتقویت معده وهاضمه واعصاب وتحریک باه واشتهای طعام وقروح معده وطرد ریاح وسم عقرب گزیده شرباً وضماداً موثر وچون با آب سائیده در ظرف سفالی کرده بر روی آتش گذارند تا رطوبت آن منجذب شود پس برداشته هر روز ناشتا قدری ازان بخورند جهت تقویت معده ورفع سوزش فم معده بسبب بدهضمی وبدبوئی دهان بمشارکت معده نافع وباره عن حبة الخضراء جهت درد کمر وسردی گرده ومثانه وتقطیر البول وتبهای کهنه وقطع قی وبرودت رحم وبهم آوردن فم آن شرباً وحمولاً وقطور آن جهت گرانی سامعه وسنون آن جهت تقویت دندان ولثه وخوشبوئی دهان ورفع قروح وبدبوئی آن ودرور آن جهت رویانیدن گوشت بر جراحت مزمنه که بسبب مادی رطوبت باشد وجهت دردهای بارد ریحی وبدستور ضماد آن جهت امراض مذکوره وطلای آن با زفت جهت شقاق [illegible] آن جهت سرخ نمودن گونه وآشامیدن یک اوقیه ازان در کرطل شراب جوشانیده باشند جهت رفع اقسام کرم معده وحب القرع مجرب واستعمال آن با نبیذ باعث فساد خون آن مضر حلق وصوت مصلح آن شکر ومضر ریه ومصلح آن انیسون ومداومت آن وزیاده از مقدار شربت خوردن محرق خون ومولد جذام ومصلح آن سه روز در عسل وسرکه خیسانیدن است مقدار شربت آن تا یکدرم تا دو مثقال بدل آن مثل آن سنبل الطیب ونصف آن مرو ربع آن دارچینی است وچون داخل صابون کنند باعث خوشبوئی آن گردد وزیادتی تنقیه وجلای آن وباعث نیکوئی رنگ رخسار است وصنفی از سعد هندی که شبیه بزنجبیل است ومضموغ آن برنگ زعفران **طبیعت** آن قریب بحار گرم وخشک واجمله سموم ومحرق ومفرح جلد ودو دانگ آن مورث جنون وزیاده ازان کشنده وطلای آن باعث موی را بسترد وباعث جراحت جلد است **سعدان** **ماهیت** آن اسم عربی گیاهیست شبیه بگیاه خشک وخاردار وسفیدتر ازان وبرگ آن ازان نرمتر وثمر آن مدور وپرخار وتخم آن بهن واعراب معتقد اند که بیخ وثمر آن مدر بول وقاطع زحیر واسهال است **سعوط** بفتح سین وضم عین وسکون واو وطا مهمله آنچه در بینی دمند ومانع باشد بدین نام موسوم است واز اختراعات جالینوس است وعود العطاس را نیز بدین نام نامند **فصل السین مع الفا** **سفادکیس** بفتح سین وفا والف وکسر دال وسکون یا وضم کاف وسکون سین مهمله لغت یونانیست **ماهیت** آن نباتیست که در بیابان ومعموره نیز میروید وساق آن بقدر دو شبر وبرگ آن مشرف ومتفرق وشبیه ببرگ شاهتره وازان بزرگتر وگل آن بزرگتر از اقحوان ووسط آن زرد وبعضی اکل زرد ووسط آن سفید ودر طعم مائل بتندی وتلخی وخام ونپخته آن ماکول وبعضی آنرا پیاز بری دانسته **طبیعت** آن گرم وخشک در دوم **افعال وخواص آن** مقوی معده ومسکن درد گرده ومثانه ومفتح سده احشا ومدر بول وحیض وتریاق سموم وسی مثقال از آب آن با شکر وپنج درم هلیله زرد مسهل اخلاط غلیظه وبدستور دو درم گل آن با مثل آن هلیله وعسل مسهل قوی است مضر جگر ومصلح آن کثیرا است **سفرجل** بفتح سین وفا وسکون را وفتح جیم ولام بفارسی به وآبی وبترکی حیوا وبیونانی [illegible] نامند **ماهیت** آن ثمریست معروف وسه صنف میباشد شیرین که آنرا به آزاد نامند وترش محض وترش وشیرین که بعربی مز بضم میم وتشدید زای معجمه وبفارسی میخوش نامند وگویند چون آنرا با درخت کوچ پیوند کنند ثمر بیشتر وبهترین آن بزرگ بالیده نازک شاداب آنست **طبیعت** شیرین آن در حرارت وبرودت قریب باعتدال وگویند مائل بحرارت ودر آخر اول تر است **افعال وخواص آن** مفرح ومقوی دل ودماغ ومعده ومسرت افزای روح حیوانی ونفسانی ومدر بول وطلای آن گرم

گرده آن جهت رفع تهیج اطراف و سوء القنیه محرور المزاج مجرب و مبرود المزاج را مضر و جرم آن قابض و مسدد و ترش آن در اول سرد و در دوم خشک **افعال و خواص آن**
و تقویت معده حاره قویتر از شیرین آنست و اکثار آن مسهل بعصر صفرا بعد از غذا و در خلای معده حابس طبع محرور المزاج و عصاره آن جهت انتصاب نفس و ربو و نفث الدم
و قی و خمار و تشنگی و تقویت معده و ادرار بول و نزف الدم نافع و مز آن معتدل در حرارت و برودت و در دوم خشک افعال و خواص آن قریب بهر دو است ولیکن نقل آن زیاده
از آن هر دو و ترشی کفته اکثار آن موجب فواق است فی الفور و بوئیدن اقسام آن مفرح و مقوی قوتهای روح حیوانی و نفسانی و قاطع غثیان و خون اعضای باطنی و خوردن
آنها خصوصا شیرین جهت تفریح و رفع وسواس و درد سر و نزلات و تقویت کبد و معده و فم آن و رفع ضعف آنها و بر آنکهین آنها و حفظ جنین از اسقاط و بدبوئی
دهان و منع بخارات بدماغ و سستی و غثیان و قی و کسالت و خفقان و یرقان و انصباب مواد بمعده و اسهال و التهاب و درد فم معده که از انصباب مواد محترقه باشد
و خواهش گل خوردن و جرم آن مسدد و در مضرتها زیاده از آب آن و مصلح آن مربا نمودن آنست با عسل و مضر احشای ضعیفه و مخن قصبه ریه و مورث عطش و سرفه
و قولنج خصوصا جرم غیر مربای آن و اکثار آن موجب فواق در ساعت و مصلح آن عسل و انیسون و امثال آن و قطور آب آن در احلیل و فرج جهت رفع حرقت البول و جراحات
مجاری آن بغایت نافع و چون آنرا در زیر آتش گذارند تا بریان گردد بحدیکه رنگ آن تیره شود و بخورند جهت قطع اسهال مزمن مجرب بتخصیص که در جوف آن بجای پیه دانه جوز
بوا پر کرده بریان کرده باشند مقدار شربت از آب آن در تداوی تا سی درم و رب به ترش در آخر اول سرد و خشک و قابض و قاطع قی و اسهال مراری و مانع صعود بخارات
بسر و مسکن تشنگی و حرارت و درد معده و امعا که از خلط موجود باشد و مسهل بعصر و با آب برگ نعناع جهت منع غثیان و قی خصوصا صفراوی آن مضر ریه و سعال
و رب به شیرین قریب الاعتدال و یبوست در آن غالب و قبض آن کمتر از ترش آن در جمیع افعال مانند آن و جهت صاحبان احشای ضعیفه انسب از آن مقدار شربت از رب
آن هر دو تا بیست درهم و شکوفه تازه آن معتدل با قوت قابضه و مسکن درد سر و غلیان حرارت و مقوی دماغ و دل و معده و مربای آن جهت تقویت سینه و دل و
خفقان حار و منع صعود ابخره بدماغ مؤثر و ضماد آن و بدستور ضماد جرم مربوبرک آن جهت اورام حاره چشم و سایر اعضا و حبس فضلات از انصباب باعضا و رفع سمیت
گزندگی هوام و نیز تضمید برگ آن جهت تجفیف زخمها نافع و زغب و مل آن یعنی بزری که بر روی به میباشد بسیار قابض و مضر حلق و صوت و ذرور آن جهت نزف الدم
جراحات مفید و دهن به که به راهه اجنه آب آنرا افشرده گرفته با دو چندان روغن زیتون جوش نمایند تا روغن خالص بماند طبیعت آن سرد و تر و قابض افعال و خواص آن
جهت سبوسه سر و نمله و قروح دهان و دوار و طنین و رفع ماندگی و قرحه رحم و مجاری بول و منع ادرار عرق و آشامیدن آن جهت صداع حار و نفث الدم و ورم جگر
و اسهال مزمن و زحیر حار و قرحه امعا و رفع سم ذراریح و دوده و خشب الصنوبر مفید و حقنه بدان نیز همین اثر دارد و روغنی که از شکوفه آن بدستور روغن گل سرخ تربیت
در قوت ضعیفتر از آنست و به دانه یعنی تخم آن در دوم سرد و تر و با اندک قوت قابضه لعاب آن جهت خشونت حلقوم و حلق و سرفه حاره و یابس و تسکین حرارت معده
و شهاوه و سوزش زبان و دهان و یبوست آن و در شفاء الاسقام مذکور است که حب سفرجل ملین بغیر قبض است و صاحب ذخیره گفته که به دانه با وجود لعابیت مضر
معده نیست و این خاصیت از الحم به مجاورت افتاده بوده اند و طلای آن جهت سوختگی آتش و دفع ضرر حرارت آفتاب بغایت نافع و مضغ آن جهت رفع کندی دندان
و مغز آن با عزوبت و بسبب محرورین و موافق اعضای تنفس و سرفه و گرفتگی آواز و سل و قرحه امعا مقدار شربت آن تا دو مثقال و از لعاب آن تا ده مثقال و مضعف
و مرخی معده مصلح آن در محرورین شکر و در مبرودین رازیانه بدل آن بزر قطونا است و طریقه مقشر نمودن تخم آن آنست که لعاب آنرا تمام بگیرند و آن تخم لعاب گرفته
و بارچه کرباسی خشنی بسته بقوت بمالند تا مقشر گردد و جلنجبین سفرجلی و جوارشات سفرجلی و حلوای آن و سکنجبینات سفرجلی و اشربه سفرجلی و عرق آن و قرص و مربای
آن در طبلات و معجون آن و سیبه در قرابادین ذکر یافت **سفید ولیون** بفتح سین و کسر فا و سکون یا مثناة تحتانیه و سفید بلیون بفتح فا و سکون نون و کسر
دال مهمله و سکون یا مثناة تحتانیه کسر لام و ضم یا مثناة تحتانیه و سکون واو و نون نیز آمده لغت یونانیست **ماهیت** آن نباتیست برگ آن شبیه برگ خیار
و برگ حاو شیر و ساقهای آن بقدر ذرعی و شبیه بساق رازیانه و گل و تخم آن شبیه بنوع چهارم سیسالیوس و از آن بهتر و سفید تر و ثقیل الرائحه و بیخ آن شبیه بتر
و منبت آن بی زارها و اماکن رطبه **طبیعت** آن در دوم گرم و در آخر آن خشک **افعال و خواص آن** آشامیدن دو مثقال از ثمر آن مفتح و مسهل بلغم
و جهت صرع و عسر نفس و ربو و درد جگر و یرقان سدی و قولنج و بواسیر و اختناق رحم و قطور آب تازه آن جهت تنقیه چرک گوش و بخار آن جهت افاقه سبات و لیثرغس
مزمن و سکته و صداع حادث از مواد غلیظه مؤثر و نطول آن با روغن زیتون نیز همین اثر دارد و ضماد آن جهت صلابت بواسیر و ناصور و بهتر آنست که بیخ آنرا

سفید ولیون

خراشیده

خراشیده و کوفته در سوراخ ناصور پر کنند و ضماد گل آن با شراب جهت منع زیادتی قروح خبیثه و سعی نمله و آشامیدن تخم آن و جلوس در طبیخ آن جهت اختناق رحم نافع
سفر کرده مصلح آن کثیرا مقدار شربت از ثمر آن تا دو مثقال و از بیخ آن تا دو درم و جهت یرقان بیخ آن بهتر از ثمر آنست **فصل السین مع القاف**
سقمونیا بفتح سین و سکون قاف و ضم میم و سکون واو و کسر نون و فتح یا مثناة تحتانیه و الف بعربی محموده نامند **ماهیت** آن شیر نباتیست
که در کوهستانها و زمینهای سنگلاخ میروید و برشیر شبیه بلبلاب شاخهای بسیار از یک ساق روئیده بقدر سه چهار ذرع بر روی زمین مفروش و در بعضی امکنه
کاهست که راست نیز ایستاده می باشد و بر ظاهر آن رطوبتی چسبنده که بدست میچسبد و برگ آن مانند برگ لبلاب و نرم تر و سبزتر و باریکتر از آن و گل آن سفید
مستدیر و میان تهی و ثقیل الرائحه و بیخ آن سفید بقدر زردک عظیم الحجم و کوتاه بسطبری ساعدی و مجوف و بدبو و پر از شیر و طریق اخذ شیر آن آنست که هنگام رسیدگی
اطراف بیخ آنرا از خاک خالی نموده برگهای جوز بر دور آن فرش میکنند و بیخ آنرا شق مینمایند تا شیر آن در آن برگها جمع شود پس صبر میکنند تا منجمد گردد بر سیده آن
و یا آنکه بیخ آنرا می سوزانند تا رطوبت آن برآید و در آن اوراق جمع شود و اگر شاخهای مفروش بر زمین قریب بیخ آنرا شق کنند از آن چیزی بدست می آید
و بهترین آن انطاکی و یا جرمغانی آنست که از انطالیه و یا از جرمغان آورند و صاف سبک وزن به سوراخ شبیه با سفنج و زود منفتت گردد و جرامغه در اصل انطاکی
بوده اند از عجم که از انجا نقل بدیار موصل کرده و در انجا وطن ساخته و رنگ آن شبیه برنگ سریشم باشد که از پوست گاو میسازند و مائل بکبودی و زردی و سفیدی و محلول
آن در آب مانند شیر سفید و چون بر زبان گذارند زبان را بسیار بگزد و گفته اند جرمغانی آن مایل بسیاهی و مستدیر الشکل میباشد و سیاه آن قتال و غیر مستعمل و هرچه بصفات
مذکوره نباشد زبون و مصنوع آن را از شیر یتوعات دیگر مانند شیر عشر مخلوط با آرد کرسنه میسازند و قوت مشوی آن تا دو سال و غیر مشوی آن تا سه سال باقی میماند
و بعد از آن قوت مسهله آن مبدل بدیده میگردد و مدر میباشد نه مسهل و بهتر آنست که قرب باستعمال آنرا مشوی نمایند و بکار برند و بیشتر دستور تشویه آن آنست که با سقطی
سوده و گلیته کرده در جوف سیب و یا به خالی کرده گذارند و سر آنرا با قطعه از آن سیب و یا به بند کنند و بخمیر گرفته در تنور بر روی آجری و یا ظرف سفالی گذارند
تا مشوی گردد و پس بر آورده در سایه خشک کرده با مصلحات و مقویات آن مانند مصطکی و عود و صمغ عربی و زنجبیل و صبر و بزر جزر و نمک و فلفل و هلیله و عسل و روغن بادام
در مبرودین و با کثیرا و صمغ عربی و مغریات دیگر در محرورین استعمال نمایند و ابن تلمید سنبل و انیسون را بهترین مصلحات دانسته در محرورین عصاره گل سرخ و کثیرا و رب به و در
مبرودین انیسون و بعضی گفته که سائیدن آن با گل بنفشه نیز اصلاح آنست یا آنکه در جوف بیضه مرغ گذارند و بر آن آب به و سیب بریزند تا پر گردد و سر آنرا بسته در خمیر بگیرند و در تنور
بر روی آجری بگذارند تا جوش خورد و مشوی گردد پس بر آورده استعمال نمایند و اگر آب به و سیب نباشد جلاب بر آن بریزند و گفته اند سائیدن آن با بادام مقشر کاسر حدت
آنست و بالجمله باید که بدون مقویات معده و مغریات و معینات و مخرجات استعمال ننمایند یعنی باید که با ادویه مذکوره و با گل سرخ و انیسون و نشاسته و امثال آنها ساخته
استعمال نمایند و باید که مبالغه در سائیدن آن ننمایند زیرا که نرم آن مانند نرم کوبیده تر بخمل معده میچسبد و عمل آن ضعیف میگردد و نفوذ بسوی محدب کبد مینماید و از حدت
بجهت عضو و فضول باز میماند بلکه با اندک جرش نمایند و نیز باید که در هوای بسیار گرم و یا بسیار سرد و بلدان حاره و محرور المزاج و ضعیف القلب و ضعیف الاحشا و اطفال استعمال ننمایند
طبیعت آن در سوم گرم و در آخر دوم خشک و بعضی در سوم نیز خشک دانسته اند **افعال و خواص آن** جالی و محلل و مفتح و مسهل صفرا و لزوجات مخلوطه با آن و جاذب از
اقاصی بدن و مقوی فعل هر مسهلی و بغایت سریع العمل و فضلات قاتل جنین و مخرج آن و جهت گزیدن عقرب بشیر یا ضماد آن نافع و با موزن آن با دو وزن ترنجبین با شیر تازه و دوغ شیرین
ناشتا نوشیدن جهت اخراج اقسام کرم معده و امعا مجرب و با اجور و جهت امراض سوداوی و با زنجبیل و تربد جهت اخراج مواد بلغمی و با گل سرخ جهت تقویت معده و با آب کرفس
جهت سرعت خروج آن از معده مقدار شربت آن نیم دانگ تا دو دانگ و زیاده بر آن مضر دل و معده و کبد و امعا و مورث تشنگی و کرب و غم و رافع اشتها و اگر زن حامله بخورد
بار اندازد و بچه او را بکشد و زیاده از نیم درم تا یک درم آن کشنده بحدوث اسهال و لاکرب و غثیان و عرق سرد و اسهال مفرط پس هلاک و مداوای آن قی نمودن و خوردن دوغ
و سویق سیب و رب ریباس و رب سفرجل و رب سماق و ریختن آب سرد بر سر و نشستن در آن و طلای آن با روغن بادام جهت درد سر و با سرکه جهت صداع ضربانی و صداع مزمن
و جهت [illegible] با نیز و ضماد غیر مشوی آن و بدستور طلای آن جهت بهق و برص و نمش و کلف و با روغن زیتون جهت مغراجات و بدستور طبوخ آن با عسل و زیت جهت تحلیل خراجات
و عرق النسا و چون در سرکه بپزند و با آرد جو کوبیده و سرشته ضماد نمایند جهت وجع مفاصل و رگ عرق النسا و جرب متقرح و نیز ضماد پخته آن در سرکه تنها جهت جرب متقرح و [illegible]
گاو و ترمس حب [illegible] بپزند و بر حوالی ناف بمالند جهت اطلاق نمودن اطفال و ضعیف الاحشا نافع و حمول آن با پشم پاره جهت اخراج جنین و برگ آن ضماد آور افعال ضعیفتر از بیخ آن [illegible]

سقمونیا

آن جهت اخراج جنین و بیخ آن بسیار گرم و محرق و محلل و لطول آب آن با سرکه ... جهت ... و سر ضماد آن تنهائی جهت برص و درد مفاصل و تحلیل اورام و جرب
جمیع اجزای آن قاتل جنین و مخرج آن و بدل سقمونیا مکوزن و نیم وزن آن هلیله زرد و گویند لاعلیه است چون سقمونیا را با گلاب آب ساق و شکر حل نمایند و قرص سازند و
وعند الحاجت استعمال نمایند من جمیع الملمات بیفایده است و خوردن بهی که در آن سقمونیه رشوی کرده باشند با قدری بنفشه جهت جمیع امراض صفراوی و رفع تنها مفید ولی مضرت
سقولوقندریا — و دستور مشوی نمودن و جوارشات معجونات آن در قرابادین مذکور شد **سقولوقندریا** بفتح سین و ضم قاف و سکون واو و ضم لام و سکون واو و فتح قاف و سکون نون
و فتح دال و سکون را و فتح یا مثناة تحتانیه و الف لغت یونانیست **ماهیت** آن حیوانی است مانند عنکبوت با پاهای بسیار بری و بحری میباشد و متأخرین آنرا ابو سبع
و سبعین و متقدمین اربع و اربعین نامیده اند و اربع اربعین طولانی است با پاهای بسیار از قریب سر آن تا دم در دو صف و اکثر سفید رنگ اغبر و اربع اربعین در حرف الالف
مع الراء ذکر یافت **طبیعت** آن مار حاد و از سموم قتاله است **افعال و خواص آن** در طب خواهی برای آن ننوشته اند و چون بر عضوی از بدن مردم برسد هلاکت آورد
سک — مگر آنکه طلای طبوخ بحری آن در روغن زیتون سترنده موا است **فصل السین مع الکاف** **سک** بضم سین و تشدید کاف **ماهیت** آن اصلی و غیر اصلی
میباشد اصلی آن متخذ از عصارهٔ آمله رطب است و آنرا سک حسینی نیز نامند و چون در اکثر بلاد غیر هند آمله بهم نمیرسد و تازهٔ آن بدست نمی آید و لهذا از عصارهٔ بلح که خرمای
نارس است میسازند و هر گاه مشک اضافه آن نمایند آنرا سک المسک نامند و گاه ادویه دیگر نیز بحسب حاجت داخل مینمایند و غیر اصلی آن مرکب از مازو و عصارهٔ بلح است
و این نوع از امک است **طبیعت** آن در دوم سرد و در اول گرم و در دوم خشک نیز گفته اند **افعال و خواص آن** مفتح و محلل و قاطع نفث الدم و نزف الدم
و حابس قی و بطن حادث از رطوبات و ضعف معده و امعاء و حابس طبع اطفال و مقوی اعصاب بقوت و ملسکه و اعضای باطنیه و قاطع عرق و رائحه نوره و بد بوئی
سک المسک — بدن و شعر با و ضماد او طلاء مقدار شربت آن تا دو مثقال بدل آن امک است و نسخ آن در قرابادین ذکر یافت **سک المسک** **ماهیت** آن چون سک اصلی
یا غیر اصلی را با قدری مشک بیامیزند بدین نام خوانند و اگر نافه مشک گذارند سک الجلد نامند و چون نافه را در آب خیسانیده سکر آن آب بسرشند سک الماء گویند
و چون نافه را کوبیده با آن بیامیزند سک اکراس خوانند **طبیعت** اقسام آن مائل بگرمی **افعال و خواص آن** قریب بر امک و قسمی از سک المسک که از جمله حلویات
مؤلف الاستعام آنرا مقوی احشاء دانسته و محلل و مفتح و مبهی و مفرح و جهت درد و مفاصل و اسهال و نزف حیض نافع صنعت آن آنست که بگیرند در رطل آب بلح تازه
که غورهٔ خرما است و با ستة رطل مازو ساییده بجوشانند تا قریب بانعقاد رسد از آتش برگرفته از هر یک از سنبل الطیب و لسان العصافیر و بسباسه و برگ جوز بوا و قرنفل و قاقله
صغار و کبار و عود هندی سی اوقیه و صندل زرد و نیم رطل زعفران پنجدرم صمغ عربی یک رطل مجموع را نرم ساییده و با آن آب مذکور بسرشند و اقراص سازند و استعمال نمایند
سکباج — **سکباج** بکسر سین و سکون کاف و فتح باء موحده و الف و جیم معرب سرکه با فارسی است **ماهیت** آن نوع غذائی است که از سرکه ترتیب دهند **طبیعت** آن
مبرد و مرطب **افعال و خواص آن** ملطف و مفتح و قاطع بلغم و صفرا و مسکن غلیان خون مضر نحیف البدن و صاحبان علل عصبانی و سوداوی و سرفه و سحج و قولنج
و ضعف معده و مثانه و رحم و درد مفاصل مضر شارب ادویه مسهله مصلح آن حلویات و بالوده صنعت آن آنست که بگیرند گوشت را و بعد و سطا ریزه ریزه کرده و اکارع
سکبینج — با شد از بند با جدا کرده و نیم پخته و پیاز و زردک و کندنا را چند جوشی داده لزوجت آنرا گرفته با آب سرد بشویند و با گوشت و سرکه و ادویه خوشبو بقدر حاجت مع آب نخود
یا عسل و یا شکر چاشنی داده و قدری زعفران در آخر اضافه کرده از دیگ برآورده تناول نمایند **سکبینج** بفتح سین و سکون کاف و کسر باء موحده و سکون یاء مثناة
تحتانیه و فتح نون و جیم معرب سکبینه فارسی است و به یونانی ساغافینون و بهندی کندل نامند **ماهیت** آن صمغ نباتیست در شکل شبیه بکبار و بهترین آن صافی بیرون
سرخ و یا زرد و اندرون سفید و با رطوبت ظاهر است که بوی آن ما بین بوی حلتیت و قنه و حریف باشد و از ماه که اسم موضعی است قریب باصفهان آورده باشند و گویند
قنه چون کهنه شود و سهیل تسکین کرده و فرق میان ایشان رنگ اندرون سکبینج سفید است بخلاف قنه و این صمغ از نزدیک برگ آن بگیرند بزدن تیغ بر ساق آن و قوت
آن تا سه سال باقی میماند و گفته اند که دو نوع می باشد و بهترین سپید اند **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک و بعضی خشکی آنرا در دوم دانسته اند و این صحیح است **افعال و**
خواص آن مسخن و ملطف و جالی و محلل ریاح و قولنج و اورام صلبه و طحال و غیر اینها و مسهل ماء و صفرا و بلغم غلیظ و لزج و جاذب آن از عمق بدن از مفاصل که با نها چسبیده است
و با قوت تریاقیه و مصلح ادویه مسهله و مانع نکایت آنها و قاطع فضول غلیظه سینه و ریه و مسکن درد آن و درد مفاصل و ظهر و کین و طحال و نقرس و مغص و قاتل اقسام کرم معده
و جنین و مخرج آن و مدر بول و حیض و نهضا الراس آشامیدن آن جهت امراض بارده بلغمیه و عصبانیه و بروده آنها و صداع بارده و صرع و فالج که حس و حرکت در آن زائل شده باشد

وجهت

و جهت وجاع مفاصل و سقوط آن جهت صداع و صرع بارده و بلغمی و عسر النفس الصدر و النفس و الحمیات و غیرها آشامیدن آن جهت تنقیه سده و استسقاء و اسهال ماء اصفر و اخراج سنگ گرده و مثانه و حمیات
بلغمیه و سوداویه دائره و قولنج بلغمی و ریحی و بواسیر ریاح آن و برودت کبد و امعاء و مقعده و رحم و تحلیل خنازیر و تقویت باه و دستور ضماد و حمول و حقنه و بخور آن بحسب مرض از امراض
مذکوره و آشامیدن یکدانگ آن تا نیم درم و تا یک درم جهت اصلاح ادویه مسهله و منع اذیت آنها از اعضاء و با شراب جهت نهش عقرب و سموم قتاله و با عسل جهت تقویت ذهن و قولنج
و ادرار طمث و اخراج جنین الکعین اکتحال آن بهترین ادویه است از برای نزول آب در چشم و ظلمت حادث از اخلاط غلیظه و با سرکه جهت شعیره و استنشاق رائحه آن با سرکه جهت صرع و غشی
عارض از اختناق رحم و بدستور بخور آن و فرزجه آلوده آن به پشم بارده جهت رفع احتباس حیض و حقنه آن جهت بواسیر و رفع ریاح آن و تقویت باه و وجع ورک و ظهر و ضماد آن
با سرکه جهت جذب خار و پیکان از اعضاء و تعقد عصب و بواسیر و عرق النساء و التیام عضل مقطوع و تحلیل خنازیر و سلعه و ازاله آثار جلد و گزیدگی عقرب و هوام و مکرر با فع و دود
حل آن مانند حل حلتیت است در روغن بادام تلخ و با آب گندنا و با سداب و یا نان گرم که در جوف آن گذارند تا آنکه نرم گردد و استعمال آن مبرد و بین نافع و مضر محرورین و مسوت
اورام باطنی و مشتعل حرارت غریزی و مضر مثانه و گرده و مصلح آن کتیرا مقدار شربت آن تا یک درم بدل آن قنه و گویند در رفع سموم ماتیاج است **سکر** بضم سین و فتح کاف
مشدده و راء مهمله بفارسی شکر بشین معجمه و بهندی بلغت اشلوک سرکرا و شکر سرخ مائل بسیاهی را بوره و بلغت معروف بنگاله شکر سفید را چینی و بهندی کهانده و شکر تری
و بوره و شکر سرخ مائل بعفرانی را کنده و سرخ مائل بسیاهی را گژ نامند **ماهیت** آن عصارهٔ نیشکر است و آن شبیه بنی است و لیکن غیر مجوف و شاداب سفید و سرخ
میباشد منبت آن اکثر بلاد هند و مصر و چین و بتاویه و خوزستان و عمان نیز و شکر سفید از سفید آن و سرخ از سرخ آن عمل می آورند بدین نحو که قصب آنرا گرفته مقشر نموده آب
آنرا گرفته بچرخ و یا بکوبیدن و آن آب را طبخ مینمایند تا منعقد گردد و در بعضی اماکن قصب آن خوب نرم و نازک و بلند و در بعضی اماکن سخت و کم آب می شود و شکر سفید را
چون با آب حل کنند و خوب تصفیه نمایند بطبخ و داخل نمودن شیر و یا سفیدهٔ بیضهٔ مرغ و منعقد سازند در قالب شیشه و یا غیر آن و در آن چوبهای باریک تراشیده گذارند و یا
بر ریسمان ریزند و بگذارند تا منعقد گردد و مرتبه بعد اخری یعنی هر مرتبه آنچه از شیره آن انعقاد نیافته باشد باز بقوام آورده در آن قالب ریزند تا هر مقدار که خواهند تا آنکه
قالب پر گردد آنرا سکر سلیمانی و بفارسی نبات نامند و اگر در تصفیه آن زیاده مبالغه نمایند و کمال تصفیه آنست که عند الطبخ و جوش دیگر چرک و کف بر سر نیاورد و در یک لیب
شیشه ریزند آنرا نبات قراری و سنجری خوانند و اگر بعد از تصفیه با شیر در حین انعقاد بر آن کف شیر یا سفیدهٔ بیضه مرغ زنند و با کفچه بسیار بهم زنند تا منعقد گردد و بر ریسمان
آنرا فانیذ خزانی و سنجری گویند و اگر آنرا بکفچه یا بچوبی خوب بهم زنند که کف برآورد و آنرا بر روی پارچهٔ کرباسی پاکی اندکی نم کرده و یا بر روی بوریای تر کرده از کفچه
اندک اندک جدا جدا بریزند که حبابی شکل و جوف آنها متخلخل باشد آنرا فانیذ و بهندی بتاسه نامند و اگر بر آن کف سفیدهٔ بیضهٔ مرغ و یا کف شیر زنند و نیز از معجون جاری بر هم زنند
که خوب سفید گردد و از آتش برگرفته آنرا اقراص یا قلمهای باریک سازند و مقدار بند انگشتی ببرند و بگذارند تا سرد و بسته گردد آنرا فانیذ نیز بفارسی شکر پنیر نامند و اگر آنرا
آنرا بعد از تصفیه بنحو مذکور و قرب انعقاد بر داشته بدست ذوب کنند تا تار بندند و مکرر چنین کنند و در حین کشیدن هر دفعه تخته پاکیزه و یا بر چوبی بزنند تا خوب سفید گردد و پس
اقراص سازند آنرا ناطف نامند و اگر بر آن کنجد مقشر بریان کرده بپاشند آنرا ناطف سمسمی و بفارسی حلوای کنجد و بهندی ریوری خوانند و اگر در آن مغز پسته و بادام و یا گردکان
بریان داخل نمایند آنرا حلوای مغزی گویند و آنرا مانند کیسو بافند بفارسی کیسک نامند و بعضی در حلوای مغزی ربع وزن شکر عسل نیز داخل مینمایند برای زیادتی شکننده گی آن و اگر در
تصفیه شکر مبالغه زیاده نمایند و چون بحد انعقاد رسد در قالبهای صنوبری شکل که بطرف باریک آن سوراخی باشد ریزند و مدتی بگذارند که خوب منعقد و خشک گردد و رطوبت
و چرک آن از آن تراوش نماید آنرا فانید سنجری و بفارسی قند سفید نامند و اگر در قالب مستطیل که در هر دو طرف آن متساوی باشد ریزند آنرا قلم نامند و اگر آن قند را با آب
صاف حل نمایند و بدستور باز منعقد سازند در آن قالبهای صنوبری و یا طولانی و یا مدور آنرا ابلوج و بفارسی قند مکرر و بهندی اوله یعنی مانند داله تگرگ نامند و بعضی آنرا طبرزد گویند
بعضی گفته اند که اگر در طبخ آن بقدر عشر وزن شکر سفید شیر تازه دوشیده در آن ریزند و صاف کرده بقوام آورند و در قالب ریزند آنرا طبرزد نامند و از شکر سرخ بعد از تصفیه بطریق
مزبور نبات و قند و ناطف و غیرها نمیسازند و لیکن بلذت و لطافت شکر سفید نیست **طبیعت** سفید آن در دوم گرم و در اول خشک و آب نیشکر تازه در دوم گرم و در اول تر
و شکر سرخ در آخر دوم گرم و در آخر اول خشک و سلیمانی در آخر اول گرم و در اول تر و طبرزد و نبات قریب باعتدال و هر چند زیاده آنرا تصفیه نمایند حلاوت و حرارت آن کمتر و معتدل تر
گردد و لطیفترین همه اقسام قند مکرر پس نبات قراری پس قند پس نبات است و همچنین و هر چند شکر کهنه تر گردد و بهتر میشود و در یبوست آن می افزاید **افعال و خواص آن**
ملین طبع و حلق و سینه و دشش و جالی رطوبات آن و سریع النفوذ بعمق بدن و جهت تقویت ارواح و قوی و کبد و تحلیل ریاح امعاء و تقویت باه و تولید خون صالح

واستحکام اعصاب وعظام ومنع پیری ورفع خلط سوداوی وامراض آن ودر تغذیه مرضی سریع الاثر وآشامیدن یک وقیه آن با آب گرم وروغن بادام شیرین جهت بحة الصوت
وتسکین قولنج وباد ومثل آن روغن گاو یعنی دو اوقیه که نیم گرم باشد جهت رفع وجع ناف وسده جوف وتنقیه زنان نفسا وجهت عسر البول مجرب وخوردن نبات در زیر
بمقدار یک اوقیه که یک حب یکحب بدفعات در دهان گیرند تا آب شود جهت رفع سرفه وخشونت صوت وسینه ودرد آن وارتعاش وخفقان که حادث از جماع باشد
نافع وبا آب گرم جهت بحة الصوت عارض از نزلات ومداومت آن جهت ازاله سرفه وآشامیدن جلاب آن با گلاب وآب سرد جهت ابتدای حمیات محترقه وبدستور جلاب
آن مطبوخ با آب سرد ویا نیمگرم جهت اغذیه مرضی در ابتدا بقدر حاجت هر گاه حاد باشد نافع جهت آنکه جالی است وبا گره تازه جلای آن زیاده وسنقی قروح وسحج
وحک خاریدن اجفان جنبات وقلم وشقی والبوج صلب جهت رفع جرب آن وجلای بیاض ولحم زائد وبا مروارید وسرگین سوسمار جهت سلاق وجرب مجرب وضماد
آن با کبریت وقطران وسندروس ونوشادر جهت رفع قوبا وبرص وسائر آثار قریب العهد وذرور آن جهت حبس خون عضو مقطوع ومجروح وبردن گوشت زائد
فاسد جراحات ورویانیدن گوشت تازه صالح وبکار اقسام آن خصوص نبات جهت رفع زکام وتفتیح سده ومصفات بغایت موثر المضار مضر صاحبان سل وسهال
ومغص وصفراوی مزاجان ومولد خون صفراوی خصوص که در هنگام گرسنگی مفرط تناول نمایند ومحدث صداع در مرطوبین هنگام غلبه بلغم ورطوبات بر مزاج ومولد
بلغم بتخصیص که با روغن ویا ترشی استعمال کنند واقسام کهنه آن معتدل اخلاط ومحرق خون مصلح آن بادام وشیر تازه دوشیده وترشیها وآب انارین وسفرجل وطباشیر
وکاهو وامثال اینها بدل آن در تقویت باه وتلیین وترطیب بوزن آن ترنجبین ویا گزانگبین ویا شیر تازه دوشیده ودر تسکین قولنج عسل مقدار شربت آن تا سی
درم ونبات وطبرزد از برای محرور المزاج وقلم سلیمانی وشعص مطبوخ بدون سفید کردن که اندک سرخ رنگ باشد برای مبرود المزاج وکسانیکه در ابدان ایشان اخلاط
غلیظ باشد بهتر وآب تازه نیشکر در اول گرم ودر آخر آن تر وجهت تلیین طبع وحلق وسینه وشش وجلای رطوبات آن وجهت سرفه واحتباس بول وقرحه نافع ومولد
خون معتدل وموروث نفخ ونزول آب وخصیه اکثار آن ومکیدن آن ناشتا جالی معده وبعد انهضام طعام ملین طبع واخراج کننده ثقل بآسانی وبالای طعام
مولد بلغم ونفخ وقراقر ونقوع آن وکلاب جلای آن زیاده وچون آب معصور آن را چند جوشی خفیفی داده نیمگرم بیاشامند جهت سرفه بارده وتصفیه صوت وصمغیکه
مانند نمک بر نیشکر ظاهر میگردد جهت جلای باصره نافع **سکر العشر** عشر بضم عین مهمله وفتح شین معجمه ورا مهمله بفارسی خرک وبهندی اک نامند **ماهیت**
آن شبنمیست که بر درخت عشر در بلاد خراسان منعقد میگردد شبیه بقطعهای نمک سفید وآنرا یابی نامند وآنچه سیاه رنگ باشد حجازی گویند وثمر آن که بسکر عشر
بهترین آن یابی است که اولا وانقه آن شیرین با قبض باشد پس احساس تلخی شود وشبه نموده کسیکه آنرا شکر تیغال دانسته وقوت آن تا بیست سال باقی میماند
طبیعت آن گرم وخشک در اول وابن تلمیذ معتدل والطف از شکر دانسته بعضی معتدل مائل بحرارت وحجازی آن گرم تر از یابی **افعال وخواص آن** منفع ومقوی
جگر وگرده وجالی وملین طبع وآلات نفس وجهت سرفه بارده وقرحه شش ودرد سینه وجگر ومعده وگرده ومثانه نافع ومعطش نیست مانند شیرینیهای دیگر جهت آنکه حلاوت
آن کم است وبا شیر شتر جهت استسقا وبا شیر گوسفند جهت سعال بهتر از وهن فانیذ ومداومت آن هر روز بقدر یک اوقیه تا یکماه با آب نیمگرم جهت ربو وضیق النفس از مجربات
شمرده اند واکتحال آن جهت قوت باصره وجلای بیاض نافع مصدع محرورین مصلح آن روغن بادام بدل آن بعضی شکر تیغال گفته اند مقدار شربت آن تا یک وقیه
وحکیم میر محمد مومن در تحفه نوشته که کیمیوس بن یابس گوید که سکر العشر که از درخت نوع عشر که برگ آن شبیه ببرگ گز وگل آن سفید وثمر آن مثل نخود ومائل بسرخی
است میگرفته اند با وجود شیرینی قدر دو مثقال از آن دو سه روز قاتل بوده ودر خزائن ملوک ضبط اقسام سکر العشر ازین جهت می شده مولف گوید بالفعل سکر العشر
وجود ندارد واز آن بجز نامی اثری نیست وماهیت ومزاج وافعال وخواص درخت آن در حرف العین انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد **سکرجه** بفتح سین وفتح کاف
وسکون را وفتح جیم وها ماهیت آن امین الدوله گفته نباتی است برگ آن شبیه ببرگ سور ودر وسط آن خاری شبیه بخشیم وحی العالم کبیر مشابهتی دارد **طبیعت** آن گرم
وخشک **افعال وخواص آن** مسهل سودا است وجهت صلابت سپرز نافع مولف مذکور حب الشوک دانسته **سکوه** بفتح سین وضم کاف وفتح واو وها
ماهیت آن نام درختیست که در بلاد هند وبنگاله بسیار بهم میرسد وبسیار عظیم وبلند میگردد وچوب آنرا در آن بلاد در عمارات بکار میبرند ومیگویند که درخت
آن چون کهنه شود وپوست آنرا از آن جدا کنند ودر زیر پوست آن رال که آنرا افقهر وقیقهر نیز نامند بر می آید چنانچه کافور که میگویند از زیر پوست درخت کهنه کافور
در جوف درخت آن نیز در حین بریدن وتخته کردن بر می آید **فصل السین مع اللام** **سلاجیت** بفتح سین ولام وکسر جیم وسکون یا مثناة تحتانیه

وتا مثناة فوقانیه لغت هندیست **ماهیت** آن نوع مومیائی است که در بعض جبال هند ودکن وصوبه بهار وغیرها از شکافهای کوه مانند مومیائی تراوش کرده
بر می آید ومنجمد میگردد واقسام میباشد اکثر آن سیاه گلرنگ ناصاف وخالص وغیر خالص وخالص اینجا است که مذکور شد وغیر خالص آنست که میگویند نوع میمون که روی
آن سیاه ودم دراز که بهندی آنرا لنگور وهنومان نیز نامند آنرا میخورد وبمجرد خوردن شکم آن جاری میشود وبه سنگها نجاست میکند آنرا نامقیدان بر داشته
بجای سلاجیت خالص میفروشند **طبیعت** آن گرم وخشک **افعال وخواص آن** با تریاقیت وجهت دفع فساد اخلاط خصوص خون وبلغم وضیق النفس
ودق وشوخت وبواسیر بادی وخونی وجریان منی وسیلان بول وضعف باه وتفتیت سنگ مثانه واستسقا وزردی بدن وجذام واورام وتقویت باه
وجمیع اعضا وقوی وارواح ودفع بعض سموم ضعیفه نافع دانسته اند **سلاحه** بضم سین وفتح لام والف وفتح حا مهمله وها وبفتح سین نیز گفته اند **ماهیت**
آن بول بز کوهی است که در کوه مسمی بسلاحه در هنگام هیجان مستی بر روی سنگها میکند ومنجمد میگردد وآن سیاه مانند قیر میباشد ودر ولایت کولم شوره از آن
ترتیب میدهند وبسیار قوی تر از باروت است **طبیعت** آن در آخر دوم گرم وخشک **افعال وخواص آن** مسهل اخلاط سوخته وآشامیدن یکدرم آن هر روز
با سکنجبین تا چهل روز باعث شفای جذام مستحکم دانسته اند اگرچه بحد ریختن اطراف رسیده باشد وطلای آن جهت گشودن اورام ودمل ورفع آثار جلد موثر
ومستعمل صاف کرده سفید آن وطریقه تصفیه آن در مقدمه مذکور شد وغیر صافی آن سیاه شبیه بزفت خاک آلوده است **سلت** بضم سین وسکون لام وتا
مثناة فوقانیه وبکسر سین نیز آمده بفارسی جو برهنه وبرابلی جو گندم وبهندی آنجو بمد الف وکسر تا مثناة فوقانیه وفتح جیم ودال نامند **ماهیت** آن نوعی از
جو است وگویا حکمیرا زان وتوسط میان جو وگندم ومانند گندم مقشر میگردد وسرخ وسفید میباشد وگیاه آن یکساق باریک دارد ومضرور آب نیست مانند گندم که
طبیعت آن گرم وخشک وگفته اند که در اول گرم ودر دوم تر است **افعال وخواص آن** تناول مطبوخ آن با شیر مسمن بدن ومولد پیه گرده وحریره
آن با روغن زیتون ویا گرده بسیار جهت مالیخولیا وهذیان وتنقیه سینه وگرده ومثانه ورفع سرفه شدیده ونان گرم آن ملین طبع بعضو ومولد خلط صالح وچون بکرون
بران بگذرد دیرهضم ومولد نفخ وریح میگردد ومضر معده مصلح آن رازیانه وچربیها وشیرینیها وضماد آن محلل اورام ورافع طحال وکلف ونمش وجلوس در طبیخ آن مسکن درد بواسیر
وشستن بشره با طبیخ آن منقی آنست **سلخ الحیه** بفتح سین وسکون لام وخا بفارسی پوست مار وبهندی سانپ کا کینچلی نامند **ماهیت** آن پوستیست که مار ایام بهار
می اندازد وبهترین آن پوست مار نر است وآن غلیظ وسیاه مائل بزردی وبراق میباشد بخلاف از ماده که سفید رنگ نازک است **طبیعت** آن گرم وخشک در آخر
دوم ودر سوم بعضی خشک گفته اند **افعال وخواص آن** خوردن یکدرم ریزه کرده آن با دو درم آرد جو که خمیر کرده مانند نان ساخته در زیر شکر ریزه گرم کرده
باشند جهت بواسیر ظاهری وباطنی مجرب دانسته اند وبدستور یکدرم آن با سه عدد خرما که در سه روز بنوشند جهت منع خروج ثالیل وسقوط آن موثر وبا زاج مکلس جهت ریزه
سنگ مثانه بغایت سریع الاثر ومضمضه بسرکه که در آن جوشانیده باشند جهت رفع درد دندان ولثه وقروح آن وقطور روغن زیتونی که در آن جوشانیده ودر آفتاب گذاشته
باشند در گوش جهت تسکین درد آن ورفع سیلان مواد آن وجهت جرب ودمعه واسترخای اجفان وانتشار اهداب وسلاق وتقویت حدت باصره وشقاق مقعده وبدستور قطور مطبوخ
آن با شراب جهت تسکین درد گوش ومضمضه آن جهت تسکین درد دندان وهمچنین مضمضه مطبوخ آن با برگ کبر وقیر وطلی مصنوع از روغن زیتونیکه در آن جوشانیده باشند جهت رفع
شقاق لب ومقعده وضماد سوخته آن با نوشادر جهت بهق وبرص ورفع آثار جلد وطلای سوخته آن با روغن زیتون وبا شراب جهت داء الحیه وداء الثعلب مجرب وبخور آن
جهت گریزانیدن هوام واخراج جنین میت ومشیمه در ساعت ومجفف قروح رطبه وبالخاصیت بستن آن بر ورک زنان در حین زادن باعث تسهیل ولادت وخوردن آن مظلم
بصر وباعث تقشر جلد شبیه بپوست مار مصلح آن گشنیز مقدار شربت آن تا یکدرم است **سلحفاة** بضم سین وفتح لام وسکون حا مهمله وفتح فا والف وتا مثناة فوقانیه بفارسی
کشف وسنگ پشت وبشیرازی لاک پشت وبترکی تسباغه وبهندی کچهوا نامند وبزرگ نهر را در بغداد ونواح آن رقا گویند **ماهیت** آن حیوانیست معروف بری وبحری ونهری
میباشد **طبیعت** بحری ونهری آن در دوم گرم ودر اول خشک **افعال وخواص آن** مقوی باه وگمر وکباب آن جالب حیض وبا چند بیدستر جهت تحلیل ریاح غلیظه
والتیام شق قریب العهد وآشامیدن خون سلحفاة بحری بقدر سه مثقال با شراب ویکدانگ انفحه ارنب ونیم درم زیره کرمانی سعید در هر ماه جهت گزیدن هوام خصوص
ضفدع اجامی که بیونانی فورونوس نامند نافع وضماد آن محلل اورام وخون بری آن شربا جهت صرع وتشنج نافع وچون آنرا با آرد جو وعسل حب سازند بقدر فلفلی وصبح وشام
یکحب با نشا فرو برند جهت صرع بعید ملع وطلای آن بر دست ویا جهت درد مفاصل ونقرس با کرات از مل نافع وجهت خفقان بدان با چند بیدستر جهت تشنج مفید وطلای زهره آن جهت

تحلیل و خوانیق و قروح خبیثه و دهان اطفال و مالیدن آن بر مینی مصروع و بدستور سعوط آن و قطور آن در بینی جهت صرع و اکتحال زهره مجفف آن با عسل جهت نزول آب در چشم و بیاض و ...
نافع و چون بشکافند شکم بری را و آنچه در شکم آنست برآورند و بعد و بج و بسوزانند تا سفید گردد و با روغن گل و سائیده و بر پارچه کرباسی مالیده بر سرطان متقرح گذارند جهت تنقیه
چرک و التحام و منع آن از عود و بی‌عدیل و بجهت زوال زخمهای دیگر و سوختگی آتش نافع و بیضه آن بقدر فلفلی با جریره‌های موافق جهت قطع سرفه مزمن اطفال و طلای آن جهت باعث
وزن آن را زیانه جهت ورم انثیان بی‌عدیل و با شیر مرضعه جهت درد ... او باد خصیه اطفال و بدستور چون در روغن بجوشانند و طلا کنند و پیه آن جهت تشنج و کزاز و جلوس در طبیخ
سلحفاة و بدستور زهره آن جهت خفق اطفال و گوشت آن نیز جهت تشنج و کزاز و تقویت ظهر و بدن و باه و انعاظ و زیادتی منی و ضماد کاسه سوخته آن با روغن گل و روغن
تخم مرغ و روغن کنجد جهت رویانیدن موی سر مجرب و طلای سوخته مجموع آن که بحد سفیدی رسیده باشد با روغن گاو و غیر آن جهت سرطان متقرح بی‌نظیر و با سفیدی تخم
مرغ جهت شقاق مقعده و سائر اعضا خصوص شقاق پاها و ذرور آن جهت زخمهای عسرة العلاج و اگر با آن خاکستر بقدر عشر آن فلفل داخل کنند و با عسل بسرشند و صبح ناشتا و شام
بقدر یک ملعقه که چهار مثقال است بیاشامند جهت لست که گرفتگی نفس و برآمدن زبان است از شدت تعب و جهت سل و ربو نافع و اکتحال استخوان نرم سائیده خام یا سوخته
جهت کور نمودن هر کرا خواهند کور نمایند بدون الم نافع و خون نوع بحری آن جهت دفع سموم شربا و بخور استخوان تحتانی آن جهت دفع تب‌ها و منع سحر و آب بر بخور
از کاسه فوقانی آن جهت رفع بستن مباشرت زنان بغایت مؤثر نوشته‌اند و گویند چون کشف آن را در مکانی دفن کنند منع باریدن تگرگ از آن مکان میکند و مجرب مضر امعا مصلح
آن عسل مقدار شربت از سوخته آن یکدرم و از تخم آن یک قیراط و از خون آن سه قیراط است **سلداینون** بفتح سین و سکون لام و فتح دال مهمله و الف و کسر نون و ضم یای
مثناة تحتانیه و سکون واو و نون لغت بطلیت و در مصر سدبان نامند **ماهیت** آن درختیست قریب بدرخت بید و منبت آن بیت المقدس در خرابها و بلندی درخت
آن سه گز و برگ آن شبیه بدرخت غرب و سرخ رنگ و گل آن سرخ و تخم آن شبیه بشاهدانه و با شیرینی و قبض **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک **افعال و خواص آن** تا سه ...
برگ و تخم آن جهت تنقیه قصبه ریه و تصفیه صوت و رفع خشونت آن و بجهت دفع سموم حیوانی خصوصاً افعی بهترین ادویه است و نطول برگ آن محلل اورام **سلق** بکسر سین
و سکون لام و قاف بفارسی چغندر نامند **ماهیت** آن دو نوع است یکی برگ سرخ تیره و شیرین و برگ آن بهین تر و آنرا سلق سود نامند و دوم گلابی رنگ مائل بزردی
و شیرینی این کمتر و برگ آن ریزه و نازک زرد رنگ و ساق این باریک فی الجمله شبیه باسفاناخ و این را سلق ابیض خوانند بهترین آن شیرین پرریشه آن است و سفید آن در مداوا
بهتر از سرخ آن **طبیعت** آن مرکب القوی با حرارت در اول و یبوست و بورقیت و قوت قابضه و رطوبت مائیه فضلیه سیاه آن با قوت قابضه و سفید آن با جالیه و محلله
افعال و خواص آن جالی و محلل و مفتح مقطع بلغم و مبرد و مطفی و جرم آن حابس طبع و قلیل الغذا و نفاخ و ملین و ماهیت آن زیاده و بهترین اجزای آن آب برگ آنست و ساقها
برگ آن بهتر از بیخ آن و از طبخ بورقیت آن زائل میگردد و خوردن پخته آن بطریق تغذی جهت رعشه و تحریک شهوت جماع خصوص آنچه ساق آن سرخ باشد و با سرکه و خردل جهت
تفتیح سده طحال و تحلیل ورم آن مؤثر و جهت درد گرده و مثانه و امراض مقعده و آب برگ آن با ادویه مسهله معین بر اخراج بلغم و جهت اوجاع مفاصل و نقرس نافع و سعوط
آب بیخ آن با عسل جهت تنقیه فضول دماغی و با زهره کلنگ جهت لقوه و صداع و شقیقه و رعشه و درد دندان و حمره عدیم المثل و اخلاط لزجه شرط آشامیدن آن نافع و بدستور آب برگ
آن و قطور نیمگرم آن با روغن بادام و با عسل جهت درد گوش و غسول مطبوخ طبیخ برگ و بیخ آن جهت حزاز و نخاله سر و قمل و صیبان که بفارسی رشک نامند و اوجاع مفاصل و نقرس مفید
و ضماد آب برگ نیمگرم آن با بوره ارمنی جهت دفع بهق و داء الثعلب تهیج پشت پا و استسقاء و سائر اورام خصوص شقاق و حقنه آب آن یا با آب طبیخ آن جهت اخراج ثفل و سحج
و بروز مقعده و گذاشتن دست و پا در آب مطبوخ برگ آن نیمگرم مکرر و با ریختن آن آب بر آن جهت دفع شقاق عارض از سرما مجرب و طلای برگ پخته آن بعد سرد شدن جهت سوختگی آتش
و آب جوشش و حمره که با دسرخ نامند و ثیر و طلی سمعول از آب برگ کوبیده آن جهت تسکین اوجاع اورام و رفع کلف و ضماد برگ خام آن جهت بهق و داء الثعلب و قروح خبیثه و سعفه و ...
و با عسل جهت قوبا و ثآلیل و با حنا جهت رویانیدن موی و نکوئی آن و با روغن بادام جهت تلیین اورام و خوردن آن با خردل و آبکامه مسکن قولنج و ریاح غلیظه مضر معده و ...
آن مغثی و محرق خون و مورث قولنج و مغص مصلح آن پختن آن با عدس است و استعمال خردل و آبکامه و یا آب غوره و یا شراب ترنج و گویند چون آب آنرا در سرکه ریزند آنرا خمر گرداند
بعد از چهار ساعت و خمر سرکه بعد از دو ساعت **سلوی** بفتح سین و سکون لام و فتح واو و یا آخر حروف بهندی لاوا گویند **ماهیت** آن اکثر اطبا آنرا سمانی دانسته‌اند
و بغدادی غیر آن گفته که از طیور آبی است و در کنار آبها میباشد رنگ پر و بال آن اندک شباهتی بسمانی دارد و پاهای آن دراز تر از سمانی است و حکیم میر محمد مؤمن در تحفة المؤمنین
نوشته ظاهرا که آنچه را ترکی بلوه و در تنکابن لسه بال مالمند عبارت از آن باشد چه آن از جنس سمانی است که ترکی بلدرچین گویند و در مکان بی آب نمیباشد و از کثرت باران

سلداینون
سلق
چغندر
سلوی

بسیار و از عدم باران کم میباشد **طبیعت** آن گرم و خشک گرمی آن زیاده از خشکی **افعال و خواص آن** بهترین از طیور آبی است و سریع الانحدار از معده و محرک باه و مورث
تشنگی و محرک حکه و بستور اکثار آن مکرب و مصلح آن طبخ آن با حموضات و ادهان پخته آن بهتر از کباب آنست زیرا که کباب آن با سهوکت و بطی النزول است از معده و در هند
چهار قسم میشود و هر یک بنامی مشهور و یکی را پنسل بفتح بای عجمی و سکون نون و ضم سین مهمله و لام و دوم را کورک بفتح کاف و سکون واو و کسر راء مهمله و سکون کاف و سوم را
پیدک بضم بای فارسی و سکون واو مجهول و خفای نون و فتح دال مهمله هندی و سکون کاف و چهارم را در بهر بفتح دال و سکون راء مهملتین و فتح بای موحده و خفای
ها و سکون راء مهمله نامند و بزعم اطبای اهل هند اول گرم و تر است و دافع سودا و مانع فساد آن و دوم خشک و سوم سرد و قلیل الغذا و دیر هضم و چهارم سرد و تر و دافع
امراض حاد و تولد خون فاسد و در سلوی که بر بنی اسرائیل نازل میشد اختلاف است و در کتب تفاسیر بتفصیل مذکور است **سلیخه** بفتح سین و کسر لام و سکون یاء مثناة تحتانیه
و فتح خاء معجمه و ها بیونانی اسلیوس و بهندی تج نامند **ماهیت** آن گفته‌اند که پوست شاخهای درختی است مانند لولهای تنگ سوراخ و منبت آن هند و عمان است و برگ
آن شبیه ببرگ سوسن کبود و ساق آن غلیظ و پوست آن سطبر و هفت قسم میباشد یکی زرد غلیظ و خوشبو و دوم سرخ برنگ بیخ مرجان و صفایحی و خوشبو سوم سفید مائل
بزردی و بی رائحه چهارم مابین سرخی و سیاهی و رقیق پنجم رقیق کبود و در خوشبوئی شبیه بگل سرخ ششم شبیه بقسط و غیر براق هفتم رقیق و بسیار سیاه و بدبوی و گویند از درخت
دارچینی بهم میرسد و آن مستحیل بدارچینی میشود و آنچه بتحقیق پیوسته قول اخیر اقرب بصواب است و آن پوست درخت نوعی از دارچینی است که در غیر سیلان و نواح قریبه آن بهم
میرسد و هر چند دور تر میشود از سیلان زبون تر و کم بو تر بلکه مائل ببدبوئی میشود و در دارچینی نیز اشاره بدان نموده شد و بهترین آن سرخ رنگ ضخیم خوشبوی تند طعم املس است
که با قبوضت باشد و زبان را بگزد و تلخ و کریه الرائحه نباشد **طبیعت** آن در آخر دوم گرم و خشک و در سوم نیز گفته‌اند و قوت آن تا هفت سال باقی میماند **افعال و خواص آن**
ملطف و مسخن و منضج و محلل ریاح و اورام بارده احشا و مقطع اخلاط و مقوی اعضا و معده و کبد و مدر بول و حیض و فضلات و مخرج جنین و حصاة و جهت حدت بصر و تقویت
آن اکتحالا و جهت منع نزلات و زکام و سرفه و ربو و درد حجاب معده و رحم و تنقیه رحم و ریاح آن و تبهای نوبه و دفع سمیات ادویه سمیه و زهر افعی و جهت خوشبوئی رحم
شربا و ضمادا و بخورا و فرزجه نافع و ضماد آن بر پیشانی جهت منع نزلات و صداع بارد با اصل السوس و ادویه صدریه مذکوره و اخراج بلغم و چرک از آن و بدستور بخور آن
با عسل جهت بواسیر لثه و جلوس در طبیخ آن و بدستور بخور آن جهت تضییق و انضمام فم رحم مؤثر مقدار شربت آن تا دو درم بدل آن دارچینی و قرفة الطیب مضر گرده مصلح
آن کتیرا و مضر امعا و مصلح آن آب سپستان و کتیرا است **سلیمانی** بضم سین و فتح لام و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح میم و الف و کسر نون و یاء نسبت و سلمانی نیز آمده
و بفارسی دار اسکنه و در مصر دواء الشعث و بهندی کشاله و در اصفهان نیز نامند **ماهیت** آن جوهریست مصنوع از زیبق و سم الفار که زیبق بر سم الفار کرده تبخیر
نمایند یک اوقیه که بعد از سحق بلیغ تصعید نموده باشند بهترین آن تازه سفید سنگین آنست **طبیعت** آن در چهارم گرم و خشک و سم قاتل **افعال و خواص** ...
آن و اخل مراهم مینمایند و واقع گوشت زائد است و خوردن آن مهلک مداوای آن خوردن شیر تازه دوشیده و اعراق و سمه و قی کردن پی در پی تا صحت یابد و از علامات کسیکه
آنرا خورده باشد دوران سر و اظلام و بیهوشی و غثیان و قی است و اعراض و مداوای آن مانند اعراض و مداوای زنجفر و زیبق و سم الفار خورده است **سماق** بضم و فتح
سین نیز آمده و فتح میم و الف و قاف آنرا سماقیل و طمطم و تمتم نیز نامند و بهندی تترک و تماتیر و تترک نیز و یونانیان و عرب آنرا در دباغت جلود مستعمل دارند و لهذا
آنرا سماق الدباغین نامند **ماهیت** آن ثمر درختیست بقدر عدس و بعضی بزرگتر و بعضی کوچکتر و پهن تر از آن و در خوشه مانند خوشه حبة الخضراء و بر بالای
آن پوستی طعم آن ترش و با قبوضت و مستعمل پوست آنست که گرد بالای سماق باشد و درخت آن بقدر درخت انار و بزرگتر از آن و برگ آن بلند و اندک
سرخ رنگ و مزغب و اطراف آن مشرف مانند اره و دو نوع میباشد بستانی و جبلی و در بلاد سرد و سیر بهم میرسد و بهترین آن سرخ رنگ پرگره و ترش
خوش طعم آنست که قبض آن کمتر باشد و ترشی آن زیاده و تخم آن کوچک و قوت آن تا سه سال باقی میماند **طبیعت** آن سرد و خشک در دوم و جبلی آن
در سوم خشک و برودت برگ آن کمتر از دانه آن **افعال و خواص آن** قابض و رادع و مقوی و مدبغ معده و احشا و مانع انصباب صفرا بمعده و امعا
و قی و غثیان و ورث اسهال مراری و مزمن و ذوسنطاریا و نفث الدم و نزف الدم و کثرت بول و آشامیدن سائیده آن یعنی سویق آن با آب سرد قاطع سیلان
خون از عروق و تحت و نیم کوفته آن با زیره با آب سرد جهت قی عنیف و کسیکه همیشه قی کند و طعام در معده او نماند مجرب و مهیج اشتهای طعام محرور المزاج و با زرده تخم مرغ
و کشنیز خشک قاطع اسهال و لحومی و با زرده تخم مرغ بریان پخته شده نیز قابض و مانع اسهال است و مرغ و دراج بهتر و قویتر است و با شراب قابض جهت اسهال

سلیخه
سلیمانی
فصل السین مع المیم
سماق

وترف الدم رحم وتقلیل کثرت بول وقوت قبض بریان آن زیاده ولیکن قوت کسر عاد به وحدت صفرای آن ضعیف تر است مضر معده وجگر بارد ومصلح آن مصطکی وانیسون طبیخ
آن با بادنجان مقدار شربت آن تا یکدرم بدل آن سرکه واقاقیا است وسفوف کردی که بر دی آنست که آنرا ترابسماق گویند بسیار قابض وباندک تلخی است جهت قطع
اسهال مزمن وسیلان رطوبات سفید از رحم وسنون آن جهت تقویت واستحکام لثه وقلاع خبیثه ودرد دندان کرم خورده وبدستور مضمضه نقوع سماق ودر آب دراز
کرد آنرا پاک کرده در آب بخیسانند ودر چشم بچکانند ابتدای رمد وخصوصاً با قدری کتیرا وچون یک اوقیه آنرا در نیم رطل آب بجوشانند تا آنکه قوت آن در آب برآید بس صرف
را بدان تر کرده بر چشم اندازند وتکمید بدان کنند جهت جرب کان وسلاق وتسکین حدت آن وبدستور تکمید پیشانی بدان جهت قطع رعاف مجرب وجهت جرب ودمعه وسلاق
وحکه ومنع بروز آبله دران وقطور آن درگوش جهت منع سیلان چرک از ان وبروز آبله دران ونطول آب طبیخ آن مانع ورم ضربه وصدمه ووثی وضماد آن با آب جهت
منع ورم مقعد وسائر اعضا ومواضع ضربه وزوال آثار خدشه وقروح ساعیه وباعسل جهت جلای خشونت اجفان وبازغال چوب بلوط جهت بواسیر مفید وچون
آنرا با برگ وچوب شاخها در آب بجوشانند تا بقوام عسل رسد در جمیع افعال مانند حضض وعجیب امراض جفن وتحلیل ورم چشم وسائر اورام ونمله وقروح رطبه وسهدیه
وفساد لثه وکلف وداحس وترف رحم نافع وطبیخ برگ آن مسود موی وحقنه بطبیخ آن جهت قرحه امعاء وزوسنطاریا وسحج مفید وچون برگ آنرا مهرا الجیه آب آن را
گرفته منعقد سازند در روغ وتبرید خصوص روغ مواد چشم مانند اقاقیا است وطلای محلول آن بلبلب بارتنگ جهت قروح خبیثه وضماد آن بر سر وفقرات ظهر
وبیخ قضیب جهت سلس البول واسترخای اعضا وضماد برگ آن بر معده اطفال رافع اسهال ومقوی احشا گویند از خواص آنست که چون در صوفی سرخ رنگ بندند
در موضع نزف الدم به بندند قطع آن نماید وصمغ درخت آن شدید الیبس با اجزای حاره وبارده ورادعه ومحلله است وجهت حدت بصر وامراض جفن والصاق
جراحات وتسکین درد دندان کرم خورده گذاشتن بران مفید وجوارش سماق وحب وسفوف سماق آن در قرابادین مذکور شد

سماق الدباغین

سماق الدباغین گفته اند مازدی ریزو دانه کوهی است جمیع برگ سماق دانسته اند ودباغان بآن جلود رقیقه را دباغت می نمایند **طبیعت** آن بسیار بارد وقابض است **افعال وخواص آن**
در جمیع افعال مانند سماق است وقبض این بیشتر

سمانی

سمانی بضم سین وفتح میم والف وکسر نون ویا در مازندران ورده ودر دیلم وشم بضم واو وشین معجمه ومیم بعربی
قتیل الرعد نامند جهت آنکه گفته اند که چون آواز رعد بشنود بمیرد واصلی ندارد وگویند غذای آن اکثر ترتوا است واصلی ندارد خائف وجبون ترین طیور است وبهندی
آنرا بتیر نامند **ماهیت** آن از طیور معروفه وغیر سلوی است وچهار نوع میباشد بزرگ وآنرا بهندی کهاکس وگرجه گویند دوم از ان کوچک آنرا الوه وسوم از ان
کوچکتر ودر گردن آن طوقی سیاه منقط بنقطهای سفید واین را بهندی چنک وکوه وچهارم از همه کوچکتر ورنگ آن زرد وسرخ بهم آمیخته واین را بهندی تودره نامند
طبیعت آن در آخر دوم گرم وخشک **افعال وخواص آن** گوشت آن کثیر الغذا وسمن بدن وتزم کننده بشره مدر بول ومفتت حصاة وجهت وجع مفاصل بارد
نافع وبالخاصیت مورث رقت غضب وضماد آن ودبهی ومهیج باه زنان وپخته آن بهتر از کباب آنست واکثار آن مورث صداع وکزاز وتشنج وتمدد ومصلح آن در آب
شیرین وروغن کنجد وبادام جوشانیدن وبا روغن بادام ویا روغنهای دیگر وآب انار ترش بغا بند شیرین کرده خوردن وخوردن بیضه آن مورث فصاحت تکلم
اطفال قبل از وقت وضماد شق کرده آن جاذب سم هوام ولعوق زهره آن بقدر حبه با عسل هر روز جهت صرع بعید وقطور خون آن در گوش جهت تسکین درد آن
ودر چشم جهت جلای آثار ورفع بیاض وطلای سرگین آن جهت کلف ونمش وبخور بیران رافع تهبا است وامین الدوله از خواص آن بیان نموده که بکعید آنرا تمامی چون مشوی
نماید که چیزی از ان طرح نشود وتناول آن باعث شفای سگ دیوانه گزیده میشود

کنجد

سمسم بفتح سین وسکون میم وکسر سین مهمله ومیم مشهور بکسر هر دو سین است بلغت
جلجلان وبفارسی کنجد وبهندی تل بکسر تا ومثناة فوقانیه نامند **ماهیت** آن معروف است وبهترین آن سفید تازه چرب بالیده آنست قوت آن تا دو سال باقی
میماند ودر اکثر بلاد خبازان مقشر آنرا بر روی نان میپاشند وحلوائیان از ان حلوا میسازند وروغن آن که دهن الحل بحاء مهمله نامند معمول ومعروف ودر اکثر ادویه هم
داخل است ودر بعضی حلاوی نیز داخل میکنند زود متغیر ومتکرج وفاسد میگردد وبسبب لزوجت وغلظتیکه دارد دیر روغن ما گرفته آن خصوص که مقشر کرده باشند دیر تر ومقشر آن
زود تر فاسد میگردد **طبیعت** آن در آخر اول گرم وتر وبا رطوبت لزجه ودر دوم گرم وتر تیز گفته اند **افعال وخواص آن** مغری ومفتح وصالح الکیموس
قلیل الغذا وسمن بدن وملین بموت وخشونت حلق بسبب غروبتی که دارد ومصلح اخلاط سوخته ومواد سوداویه وملین امعاء مقعده ومحلل اورام حاره وآشامیدن آن
با شراب جهت گزیدن افعی وعقرب وباهمون آن شکر وخشخاش ونصف آن مغز بادام مقشر وعشر آن بیخ ابیض که هر روز از مجموع آن یکنا وقیه تناول نماید جهت فربه نمودن

وتقویت باه مجرب ومولد پیه گرده وشیره کوبیده آن با نبات جهت دفع سوزش معده ومری وترش شدن رطوبت معده سوداوی وحرقت لذع ادویه مشروبه وچند جا
وشرب شراب جهت تلیین معده وامعاء ودفع سنگ گرده بشرط مداومت بران بدیتی نافع وخوردن دو درم دو درم آن با یکدرم کردکان سوخته جهت قطع خون بواسیر مجرب
وآشامیدن آب طبیخ آن با نخود در حیض ومسقط جنین وچون دو اوقیه آب طبیخ آنرا با شراب نقیع مویز یک اوقیه ونیم روغن کنجد ونیم اوقیه انیسون ناشتا بنوشند جهت دفع
خارش وموی وبلغمی ودرشتی جلد وشقاق مجرب دانسته اند وبا فانیذ انفع وبدستور با نقیع صبر وزیت ولعوق آن جهت سرفه وامراض سینه وقروح شش نافع وبازرگان
جهت تقویت باه وازدیاد منی آشامیدن سائیده آن با شراب جهت دفع قولنج وقولون وگزیدن مار شاخدار المضار بطی الهضم ومصلح آن بریان نمودن ویا عسل یا مری
خوردن باعث سرعت نفاذ آن است وبدستور مافتر آن ومورث بدبوئی دهان خصوص که از ان در بین دندانها بماند ومصدع ومصلح آن عسل مقدار شربت آن تا پنجدرم
بدل آن تخم کتان وضماد آن محلل اورام وملین جلد بدن ورافع آثار سیاهی ووشم اخضر وسطری عصب وقولنج وقولون وگزیدن مار شاخدار وسوختگی آتش وبعد سوختگی برده
مانع آبله وتسکین وجع الم آن ونطول آب برگ آن باعث درازی موی وسیاهی آن ورافع جوش سوداوی سر وضماد مطبوخ آن با شراب جهت تحلیل ورم چشم وضربان آن نافع
وبیخ آنرا چون در آب بجوشانند وسر وموی را بآن بشویند باعث درازی وسیاهی موی ورافع موست وابریه آنست وروغن آنرا اگر از کنجد غیر مقشر بریان بگیرند آنرا دهن
الحل نامند بفتح حاء مهمله وتشدید لام ولزوجت این زیاده است واگر از مقشر بریان اخذ نمایند لزوجت آن کمتر وچون آنرا نرم بکوبند وبا آب بدست خوب بزنند تا کرم
شود وروغن آن جدا گردد وبروارند رطوبت آن غالب وآنچه سائیده در آب جوش دهند تا روغن حاصل گردد آنرا طبیخ نامند وسائیده ویا کوبیده آنرا بدون استخراج
روغن رهشی نامند که بفارسی ارده گویند ودر حرف الراء مذکور شد **طبیعت** روغن آن در دوم گرم وتر وتا هفت سال قوت آن باقی میماند **افعال وخواص آن**
آشامیدن آن با ادویه مناسبه مفتح وملین ومرطب ومسمن ورافع احتراقات حادث از خلط حاد وضیق النفس وسعال یابس وقرحه ریه وتشنج یابس وقوی تر از کنجد
ودر حرقة البول مانند کنجد ودر مزوره‌های مرضی بعد از دهن لوز وفستق نافع ترین ادهان وقطور جوشانیده آن با فلفل سفید ومصطکی جهت گشودن سده گوش وطلای آن
با سفیده تخم مرغ جهت تحلیل صلابات واورام چشم وغیر آن وبا روغن زیتون وزرده تخم مرغ جهت رفع ورم چشم وبا برقطونا جهت خشونت وخارش بدن وسوختگی آتش
وجراحتیکه از نوره بهم رسیده باشد ومالیدن بر رگهای آن بر صورت جهت نیکوئی وصفا وبراقی ونرمی آن مفید وبدستور ازکنجد وجلوس در آن جهت اکثر امراض عصبی مانند
تشنج وغیر آن وهمچنین نیز بدان مکرر انداختن پارچه تر کرده بدان بر آن عضو یا اعضا وبدستور تدهین آن جهت زخم جدری وسوختگی آتش نافع مضر سوداوی
مزاج وبطی الهضم ومرخی معده ومفسد دماغ ضعیف وقریب الاستحاله بصفرا مصلح آن جوشانیدن آن با پیاز ویا باندک خمیر وآشامیدن آن با آب لیمو وامثال
وامثال آن ویا بعد از ان مقدار شربت آن تا دو درم بدل آن روغن بادام شیرین است وجوارش سمسم وحلوا وسفوف آن در قرابادین مذکور شد وعصاره نبات
آن جهت ازاله ابریه موثر است

سمقوطن

سمقوطن بفتح سین وسکون میم وضم قاف وسکون واو وضم طاء مهمله مثلثه ونون **ماهیت** اختلاف است بعضی حی العالم
دانسته وبخی این است وبغدادی وغیر آن نوشته اند که بلغت یونانی نام گیاهی است ودو نوع میباشد صحری وسهلی صحری آن شکلاً شبیه ... وشاخها وبرگهای آن
شبیه بتشبیه است وصلب وخشک وخوشبو وطعم آن با حلاوت وبرگ آن باریک شبیه ببرگ رازیانه وسرهای شاخ آن کوچک مانند شاخهای حاشا وبیخ آن ...
بسطبری انگشتی وبنفش ومستعمل برگ وبیخ وشاخهای آنست **طبیعت** آن ظاهر الحرارت با قوت قابضه **افعال وخواص آن** دوائیست شریف نافع جهت
امراض ظاهره وباطنه ومحلل ومغری وجامع ومصلب عضلها وقابض ومنقی ریه از فضول وحرکت منجمد در ان ومضغ آن مسکن عطش حادث از جفاف وانهمه فعال القوت ظاهر است
وآشامیدن آن با سرکه وعسل وبا سکنجبین عسلی جهت فسخ عضل وعصب ومطبوخ آن با شراب جهت قروح امعاء ونزف الدم زنان حائض وغیر آن وجهت وجع گرده وبا آب
جهت نزف الدم وقرحه امعاء وبا سکنجبین جهت شدخ عضل وبا آب مورد وبا آب سداب وبا شراب عفص جهت قیله الامعاء وضماد آن جهت فتق وچون با گوشت طبخ
نمایند بزودی گوشت پخته ومهرا وسریع الانحدار گردد مقدار شربت آن از یکدرم تا پنج درم ودر هر گاه اراده اکثار آن نماید بهتر آنست که تکرار استعمال آن نماید نه آنکه
مقدار وزن آنرا بیفزایند در اکثر مواضع واما سمقوطن سهلی نباتیست شاخدار وپراکنده وخشک وزغبدار وبلندی آن تا دو وجب وبرگ آن باریک طولانی وزغبدار
بکدیگر شبیه بریان کاه ودر مابین برگها برگهای کوچک چسبیده ببرگ بزرگ آن وگل آن زرد وچون دست بر برگ وساق آن بر سانند خارش آورد ورنگ ظاهر ریشه آن
سیاه وباطن آن سفید ولزوجت ولی شیرینی ولی عطریت بخلاف اول ... آنست **طبیعت** آن قریب بفصل اول ان در گرمی ...

سمک

در طوبت غلیظه بین باده و لهذا بسیار مهیج باه و منعظ است و دود آن با شراب جهت نفث الدم از سینه و شدخ و قطع عسل و ضماد آن جهت التصاق جراحت تازه و ادام
معده نافع و چون با گوشت طبخ نمایند قطعهای آن بعضی با بعضی ملتصق گردند **سمک** بفتح سین و میم و کاف بفارسی ماهی و بترکی بالغ و بهندی مچهلی بفتح میم و سکون جیم
فارسی و خفای ها و کسر لام و یا و شیوط را بهندی روهو و در ضراهی را موی مچهلی نامند **ماهیت** آن حیوان آبی است که تعیش آن بدون آب نباشد و گاه بر انچه بدون
آب تعیش مینماید مانند قنقور نیز اطلاق مینمایند مجازا و آنرا انواع بسیار است بعضی را نامی مخصوص و اکثر را نیست و تعداد آن غیر خالق انام جل اسمه نمیدانند و در حدیث نبوی
صلی الله علیه و آله و سلم وارد است که حق سبحانه و تعالی خلق کرد هزار قسم از دوابرا ششصد قسم آبی و چهارصد قسم بری و بهترین همه ماهی رضراضی است و هازنی و هر ماهی سنجری لطیف
و دیگر که در آبهای شیرین سبک خوشگوار که سرچشمه آن بعید و بر روی سنگ و سنگریزه که صخری نامند و یا ریگ گذرد و همیشه جاری و مکشوف باشد و باد بران بوزد و تکون یا بد
و سلد آن در بزرگی و کوچکی متوسط و سریع الحرکه و فلس آن بسیار و استخوان آن بزرگ و خار آن کم باشد و سهوک بلیه نداشته باشد و پشت آن منقط بسیاهی یا خطوط
سیاه مایل بسبزی و شکم آن سفید و در همان روز صید شده باشد و شب مانده آن زبون زیرا که گوشت آن بسیار لطیف و نازک است زود فاسد میگردد مگر آنکه آنرا نمک سود
نمایند و بعد از رضراضی ماهی شوله هازنی و امثال اینها است و ماهی دریای شور که در لجه و یا سواحل که زمین آن سنگستان باشد بهتر و نازکتر و لذیذتر از آب شیرین است و از تمام
آن ماهی جلوا و ماهی اینوس که در نواح سیلان بهم میرسد و شاه ماهی که در بحیره طبرستان صید میکنند و در ولایت ایران قزل الا که منقط بسرخیست و اسلنک که پشت آن سبز و شکم
آن سفید و در هند ماهی روهو و در بنگاله بلسه و لیکن بلسه بسیار چرب و گوشت آن نازک و گرم و با سهوکت بسیار است اما لذیذ و امثال اینها و بالجمله در هر دیار و مکان بلد
که و دان چشمه و یا نهر و یا بر ساحل دریائی و هست نوع ماهی خوب میشود و بهترین از انواع دیگر در همانجا و همچنین بحسب هویه و فصول و اراضی نیز مختلف میباشد در لطافت و کثافت
و لذت و عدم آن و بدانکه بکبر و عظم جثه ماهی که حیوان آبیست هیچ حیوان بری نمیرسد و بدترین همه ماهی قنوات و کولها و چشمهای کوچک و زمینهای پست است
کثیف متعفن است که جاری نباشد و همیشه ایستاده باشد و همچنین ماهی های بسیار کوچک و بزرگ **طبیعت** مطلق آن سرد و در اول و تر در دوم و بعضی گرم و تر مانند کوسج
و تمساح و مار ماهی و جری و اربیان که بهندی جهینگا نامند و بلسه که در هند و بنگاله بهم میرسد و ماهی نهری آب شیرین سردتر از ماهی بحری آب شور و نمک سود و هر نوع
گرم و مایل بیبوست و بخصوص قدید کهنه نمک سود که گرم و خشک است **افعال و خواص آن** کباب با آتش بریان کرده تازه آن بهتر از در روغن بریان کرده
آن و سریع الهضم و صالح الکیموس و مرطب و مسمن و مولد منی و شیر و پیه گرده و محرور مبهی و منعظ و مصلح خلاط حاره و جهت تصفیه و نرمی قصبه ریه و قرحه آن و سل و دق
و سعال یابس و ضعف کبد و گرده حار و کباب آن با آب غوره و سماق جهت اسهال مراری و دموی مجرب و مطبوخ ماهی مازنی با سرکه جهت صاحبان امراض حاره و محرورالمزاجان
و با بزر قطونا جهت و بیخ بیخی شدید حرارت و تسکین حدت آن و فساد دوم جهراقی و خوردن ماهی تازه بریان با پیاز تازه سبز و آشامیدن شراب معتدل بعد از ان مولد
منی و نعوظ و آشامیدن مرقه آن جهت زهرهای مشروبه و ملدوغه و مداومت بران جهت دفع زهر مار نشانه و سگ دیوانه گزیده و بهترین انحای استعمال آن جهت
ترطیب بدن بطریق اسفیدباج و بعد از ان شوی بر طبق و با آتش بریان کرده آن سکتر بر معده از انکه در روغن بریان کرده آن و انچه آرد ملتوت کرده بروغن نموده باشند
تشنگی بسیار آورد و دیر از معده بگذرد و خوردن ماهی بسیاری بی نان بعد از ان قی کردن با آب گرم و عسل و سکنجبین و آب مطبوخ ترب منقی فضول غلیظه و اخلاط فاسده است و جهت
اوجاع مفاصل و عرق النسا و بهق اسود و ابیض و رفع آثار مجرب و سمک مضر محرورین و مرطوبین و دماغ رطب و عصب معده بلغمی و مصلح آن پختن آن با روغن کلا و یا روغن
بادام و با کنجد و خوردن زنجبیل پرورده و صعتر و عسل و گلقند شکری کهنه و یا عسل و آبکامه و ادویه حاره و زیرباجات و محرورین را خوردن با سرکه و سکنجبین بعد از ان و آب انار
سورت تشنگی و رافع آن سرکه و آبکامه و در بعضی امزجه مملح آن موافق تر و عطش آن کمتر و در بعض امزجه غیر مملح آن آشامیدن آب بسیار بعد از ان بغایت مضر بحدیکه گویا آنرا
زنده و خود را مرده گردانیدن است و باعث امراض مزمنه است اما شراب بعد از انحدار نافع و قبل از ان باعث شده بسبب نفوذ اجزای غیر منهضمه آن بعروق و جلد و امثال آن
رویه از جرب و حکه و قوبا و امثال اینها و جمع آن با شیر و با بیضه مرغ و با گوشت خصوص حیوانات بری بسیار مضر و محدث امراض مزمنه و نمک سود که پانزده روز و زیاده
بران گذشته باشد مایل بگرمی و خشکی و قاطع بلغم و مورث اینها و موافق مبرودین و مولد بلغم زجاجی و مالح و مورث خارش و جرب و قوبا و تقشر جلد و بیداری و امثال اینها
و انچه مدتی بران گذشته باشد مسدد و مولد اخلاط فاسده سوداویه سوخته و مصلح آن سرکه و سکنجبین و آبکامه و قی فرمودن و خوردن مسهل و تنظیف بدن و قدید کهنه
آن که سمارس نامند بدترین اقسام و کثیف ترین همه و مملو از بلغم غلیظ و مقوی معده و مورث امراض مذکوره و مداومت آن باعث شکوری و مصلح آن انچه ذکر یافت

و ضمادانیدن آن در سرکه گفته اند جهت گزیدن عقرب و سگ دیوانه نافع و ماهی شور که در سرکه پرورده باشند سرد و خشک و مجفف و دیرهضم و مقوی ماسکه و مانع انصباب صفرا
بمعده و مورث حکه و جرب و بثور سوداوی و اغتسال عضو با آب ماهی شور نمک سود جهت قروح عفنه و جرب تازه مفید و ماهی تازه را که بریان نمایند و بگذارند تا سرد گردد
خصوص که یک شب بر آن بگذرد و یا زیاده و در جای نمناک مانده باشد ردی و سمی و مداومت بر روز بران باعث برص و استسقا و محدث اعراض فطر و تدبیر آن
قی فرمودن و مسهل خوردن و سائر تدابیر فطر است و در مبرودین خوردن جوارشات حاره و اشربه حاره مذکوره و در محرورین سکنجبین حامض و سرکه و آبکامه و کسی را
که از خوردن ماهی غثیان عارض گردد باید که رب به لیسد و آشامیدن آب نقوع زیره کرمانی بهتر است و جلوس در طبیخ آن جهت ابتدای قرحه امعا و جذب مواد بظاهر جلد
بتحقیق بدان جهت عرق النسا مفید و تخم آن در تقویت باه مقوی الاثر و مولد منی و منعظ و جهت سعفه و خیره حار نافع و زهره آن خصوص ارشبوط گرم و خشک و اکتحال آن جهت
رفع بیاض مؤثر و چون ماهی زنده را شق کنند و همان قسم گرم گرم که حرکت داشته باشد بر عضو ببندند جذب مواد و زجاج و خار و غیرها بظاهر جلد نماید و در دفع اختلاط ذهن
صاحب برسام و اورام بعدیل و ضماد سر سوخته نمک سود آن جهت ورم مقعده و شقاق آن و گزیدن عقرب و سگ دیوانه گزیده و بار و غنها و لعابها جهت ورم صلب
و طلای استخوان سوخته آن جهت برص نافع و شستن ماهی با آب گرم و نمک نیکو و مالیدن کاه گل بدان و زمانی گذاشتن پس نیکو شستن باعث دفع سهوکت آنست و خوردن ماهی
بدون آرد و نان باعث هضم آن است و با آرد و نان بطی الهضم **سمکه رعاده** بفتح را و عین مشدده و الف و فتح دال مهمله و ها **ماهیت** و خواص آن در رعاده در حرف الراء
المهمله مع العین مذکور شد و شنیده شده که در دریایی مسمی بحر ابیض که در هفتاد درجه عرض شمالی خط استوا و بطول یکصد و چهل درجه و هفت نوع ماهی بسیار بزرگ بقدر
یکصد و کسری تا دو صد ذراع در طول و بیست ذراع در عرض بهم میرسد و دو سوراخ در پنی آن بر پشت و میان هر دو شانه آن است و در هنگام نفس کشیدن مانند فواره بسیار بقدر
بقدر مناره کوچکی آب از پنی آن میجهد و مردم آن بلد آنرا صید مینمایند چون روغن بسیار دارد و تمام بدن آن گویا روغن منجمد است آنرا پارچه پارچه نموده در دیگهای بزرگ
بر آتش روغن آنرا گداخته در ظرفهای چوبی که پیپه مینامند کرده با طراف میبرند و خرج سوخت چراغ و مشعل تمام سال آن بلاد است و همان است مغز سر آن سفید برده برود
نرم لطیف است آنرا گداخته برای سلاطین آن بلد شمع میسازند روشنائی آن سفید مایل بسبزیست و بدانکه بسبب سردی هوا سالی سه چهار ماه زیاده در ان دریا و
آن نمیتوانند ماند و نیز شنیده شده که قریب بمیزان در سه روزی هوای بسیار سردی بوزد و اگر مردم بزودی خود را از ان دریا بدر برند بهتر و الا در روز چهارم و پنجم آن
اطراف شمالی امواج تختهای یخ می آید و دست بدست تمام دریا یخ میبندد و هیچ یک مخلصی از انجا مشکل و ممتنع و هرکه در ان جا ماند هلاک میگردد **افعال و خواص آن**
گویند خوردن مغز سر آن جهت سل و قروح سینه و مجبب آن نافع است **سمکه الصید** بفتح صاد مهمله و سکون یا و فتح دال مهمله و سمیکه الصید بتصغیر نیز آمده و آن را
بترکی سمکه تول و بیونانی سقنقس نامند **ماهیت** آن ماهی است که در قریه تبوک در چشمه تول بهم میرسد شبیه بوزغه کوچکی و سام ابرص و با دست و پا و دم و مخلب
و جمیع اعضای آن بطرف وحشی ران آن است و سر آن باریک و دراز و سر آن کوچک و دنباله آن و مار زیر جناحک اصل آن بالخط و خال و تار زنده است فرق میان نر و ماده
آن ظاهر می باشد و بعد مردن مخفی میگردد و شیخ الرئیس رحمه الله تعالی در مجربات خود سمکه تبوک نوشته و تبوک قریه ایست از شام قریب بصعید و آن ماهی بدان قریه
در چشمه تول بهم میرسد بعد از ده یوم از ماه شباط که هنگام هیجان آنست ظاهر میشود و نر و ماده آن با هم جمع شده و همان هیات تا نیمه آذر ماه میمانند و سفاد آن مانند
انسان است و در ان هنگام که فصل ربیعست گاهی از بناگوش آنها بری آید و داخل آب میگردد و مردم انجا آنرا جمع میکنند و در همان ایام نیز صید میکنند زیرا که بعد ایام و دیگر
بدان دست نمی یابند بسبب سرعت حرکت آن و چون صید نمودند بزودی آنرا اندک نمک سود مینمایند و نگاه میدارند تا فاسد نگردد **طبیعت** آن گرم و خشک در دوم و گرم
آن در سوم و بهره و بار طوبت فضلیه **افعال و خواص آن** بمقدار یک حبه از کف آن با زرده تخم مرغ نیم برشت و یا با مرق مرغ جوان بغایت مهیج باه و منعظ گفته اند
بحدیکه بهلاکت میرساند از شدت انعاظ و مراتبه قوی تر از لحم آنست و نمک سود آن قوی تر از غیر نمک سود آن و گویند قوت این بحدیست که هیچ چیز بدان نمیرسد و ظاهر در آن
آن آنست که نمی رسد آنرا اسوده بر خمر ابیض پاشیده و بعد از طعام بنوشند و بخوابند قوت باه را بهیجان آورده بسرعت انعاظ نماید و گویند که نر آن در ذکور و ماده آن در اناث
مؤثر است و بعضی گفته اند که ماده آنرا خاصیتی نیست نه در انات و نه در ذکور و بعد انچه اندکرا سای حوالی چشمهای مسیدا صید کنند غیر آن چشمه مخصوصه سفید و بهیات مذکوره
نیست و آن خاصیت و اثر ندارد و بعضی گویند که آن در رمل شد انکه ماهی در آب شنا و غوص مینماید میکند و از ان جهت آنرا سمکه الرمل مینامند و نیز گفته اند که هر عضوی آن
برای منافع عضوی از انسان موافق است مثلا دست آن برای وجع دست و پای آن برای وجع پای و همچنین و هلی ندارد **سمن** بفتح سین و سکون میم و نون بفارسی

روغن و بهندی گهی بکسر کاف عجمی و بخفای های و یا نامند و تازه آن را بعربی زبد بضم زای معجمه و سکون بای موحده و دال مهمله در حرف الزای مذکور شد **ماهیت** آن معروف است
و سفیدی است که از شیر حیوانات و یا ماست بعمل می آورند و بهترین آن روغن گاو و گوسفند و بز جوان فربه است و روغن گاو از همه الطف و روغن میش و گاومیش و خصوصاً
میشی آن اغلظ از همه **طبیعت** همه آن در آخر اول گرم و تر و هر چند کهنه گردد از رطوبت آن میکاهد و یبوست بهم میرساند و ده ساله آن در اول خشک **افعال و خواص** آن
و مسهل قوی تر از زبد و محلل و مفتح و با قوت تریاقیه و مقاوم سموم و مانع رسیدن اثر سم افعی بقلب حتی آنکه بغدادی نوشته که شخصی را افعی قاتل گزیده بود و غیر روغن گاو
کهنه حاضر نبود بهمان آشامید افاقت یافت و رسید و یک اوقیه آن با دو سکرجه که شصت درهم است با آب انار جهت دوسنطاریا نافع و ملین جلد و منقی بشره و فضول دماغی
و سینه و مسمن بدن و رافع یبوست خیشوم و حلق و جهت سرفه یابس و یرقان و طحال و حصاة نافع و آنچه از گاو ... میباید و کاه لینت و لعوق آن با نشا جهت سرفه یابس و نفث الدم
و تلیین سینه خصوص با شکر و بادام تلخ و یک اوقیه آن با نیم اوقیه آن شکر جهت دفع عسر البول در حال مجرب و با آب گرم خوردن و قی کردن بعد از آن جهت سموم مشروبه
و افیون و بد ستور با شیر گاو تازه دوشیده و اکتحال آن با آب عنب الثعلب جهت ضربان عین و رفع اورام آن و طلای آن تنهای جهت تلیین صلابات آن و بارد جهت
جرب اجفان و برای اذن جهت اوجاع و سعوط آن جهت خناق و شقاق و دواب و حقنه آن با آب خاکستر جهت زحیر و قرحه امعاء و حمول آن با پیه مرغ جهت قرحه رحم
و تنقیه آن و بر مقعده رافع شقاق و قاطع بواسیر و نزف الدم آن و تدهین گرم کرده و یا ریختن و چکانیدن آن بر موضع گزیده هزارپا و عقرب و جراره و قمله النسر
و اکثر جانوران سمی مفید و بتجربه رسیده و قطور نیمگرم آن در گوش نیز جهت قتل و اخراج آنچه در گوش رفته باشد و طلای روغن جامد روغن گاو کهنه و یا گوسفند کهنه
با سورنجان جهت بواسیر مجرب و تنهای جهت جذام و مالیدن آن شب بر صورت و خوابیدن و هفت شب پی در پی چنین کردن جهت تنقیه صورت و نیکوئی و جلا
و تصقیل آن و همچنین بدین عمل نماید و طلاء آن مکرر امحلل اورام خصوصاً اورام زنان و اطفال و بر جراحات باعث رفع خشکی لبها و برو همن جراحات باعث
منع التحام آن و گذاشتن فتیله و یا پنبه را آلوده در دهن جراحات باعث وسعت دهن و تنقیه غور آن اگر در اندرون آن چرک باشد و چون برگ حنای خشک را نرم کوبیده بیخته
با روغن کهنه سرشته بر جرب کهنه و جذام مالند زائل گرداند و چون روغن را با آب سرد مکید و مکرر ته بشویند و بر جرب کهنه و بواسیر و اکثر جروح و قروح مالند زائل گرداند
و شسته آن تلخ میگردد و خالی از سمیت نیست و خوردن آن غیر مجوز و تمرخ و تدهین روغن جوشانیده و بشیر تازه دوشیده جهت اوجاع آن اینها نافع مضر
بالغی و طوبی و مولد صفرا و محرورین و مطولین جهت آنکه سریع الاستحاله است بخلط غالب و مرخی معده و ضعیف المعی مزاج و مضعف هاضمه است مصلح آن در گرمی ترشیها
و در سرد و حوارشات مقدار شربت آن در تداوی تا ده اوقیه و قوت جالیه و تحلیل کهنه زیاده از تازه آنست و فعل آن در ابدان متوسط زیاده از ابدان قویه مستحکمه باشد
مانند اطفال و زنان و لهذا جهت ورم بناگوش اطفال نافع است و چون روغن فاسد گردد و خواهند که اصلاح آن نمایند باید که با دوغ ماست جوش دهند تا آنکه
سوخته گردد و آنرا روغن نسوزد و یا آنکه بر آتش گذارند چون بجوش آید اندک اندک آرد گندم بران بپاشند تا آرد سوخته گردد و روغن نسوزد پس صاف نموده بخیه آورند
نمک در روغن داخل کردن باعث حفظ و عدم سرعت فساد آن است **سمندر** بفتح سین و میم و سکون نون و فتح دال و را مهملتین **ماهیت** آن بفارسی گویند جانوریست
که از آتش متضرر نمیگردد و مانند ماهی که از آب و بقدر عصفور است و آتشی رنگ مؤلف گوید شاید اصلی نداشته باشد **افعال و خواص آن** خوردن زهره آن
مقدار یک دانگ با آب بخود و مطبوخ با شیر تازه دوشیده جهت دفع سموم مشروبه و اکتحال دماغ آن با مریه جهت نزول آب و حفظ بصر و طلای خون آن مانع از دیاد
و ضیع و غیر رنگ آنست **سمور** بفتح اول و ضم میم و سکون واو و را مهمله **ماهیت** آن حیوانیست که در ترکستان بهم میرسد شبیه بدلق و از آن سیاه **طبیعت**
آن بغایت گرم و خشک **افعال و خواص آن** و جمیع افعال او قویتر از آن و پوشیدن پوستین آن گرمتر از سنجاب و حیوانات دیگر جهت پیران و مبرودین
مفید و مسخن سینه و گرده و مقوی باه و مرطوبین و ضماد پیه آن مسخن گرده و در مویی آن جهت تخفیف ... نافع و پوستین آن و دو تراز پوستین حیوانات دیگر فاسد میگردد
و جهت آنکه و با خت آن کم است **سمیر** بضم سین و فتح میم و سکون یا مثناه تحتانیه و فتح را مهمله و الف **ماهیت** آن صاحب تحفه نوشته که صاحب تحفه گوید قسمی از آن
نوع است و در دیار ربیعه بهم میرسد و شبیه بکاسنی و بقدر یک قامت بر آن ... نامیده ... آن بقدر گز ... و سم حیوانات ... از ملیسه ... که در جوار اهم
میرسد و خوشه آن شبیه بفاس و سم حیوانات است **طبیعت** آن بغایت گرم **افعال و خواص آن** ... **سمین** بفتح سین و کسر میم و
با مثناه تحتانیه و نون بفارسی چربی و فربهی را نامند **ماهیت** آن چربیست که بروی ... گوشت و ... بیابند ... از اطعمه

سمندر
سمور
سمیر
سمین

آن بغایت گرم و تر و تری آن زیاده از گرمی **افعال و خواص آن** قریب الفعل است بروغن تازه و سریع الهضم و ملین طبع و اعضا و سریع الاستحاله بصفرا و در
صفراوی مزاجان و در اصلاح ادویه سمیه مانند روغن تازه است **فصل السین المهملة مع النون** **سنا مکی** بفتح سین و نون و الف گویند بهندی سنا مکی
ماهیت آن برگ گیاهی است حجازی ربیعی ساق آن اندک نخو و برگ آن باریک شبیه ببرگ حنا و مورد و از برگ حنا بزرگتر و ضخیم تر و از برگ مورد نازکتر
و گل آن مایل بکبودی و دانه آن پهن و کوچک صنوبری شکل مایل بدرازی و اندک سفیدی و در غلافی شبیه بغلاف باقلاء پهن و بسیار نازکتر از آن و نوعی از برگ آن بانصیر
و گل آن زرد و آنرا بحجاز عشرق نامند و در تابستان بهم میرسد و مستعمل برگ آنست که سبز باشد و زرد و سیاه و کهنه و فاسد ناشده و از چوب و تخم و خاشاک پاک کرده با شد
و قوت آن تا هفت سال باقی میماند و منبت آن حجاز است و در عظیم آباد از هند نیز قلیلی بهم میرسد و شاخهای آن در هم پیچیده و لیکن برگ آن کوچک و نازک و ضعیف العمل
از مکی حجازی **طبیعت** آن در آخر دوم گرم و در اول خشک **افعال و خواص آن** مسهل بلغم و سودا و صفرا و اخلاط سوخته و منقی دماغ و شدید الغوص
بعمق بدن و مقوی آن و جالی جلد اعضاء الرأس و الصدر و الغذاء و غیرها جهت صرع و شقیقه و جنون و صداع کهنه و درد پهلو و ضیق النفس و قولنج و عرق النسا و نقرس و تشنج
عضل و داء الثعلب و داء الحیه و حکه و جرب و بثورهای کهنه و شپش که در بدن بهم رسیده باشد و جهت قتل دیدان و شقاق دست و پا و سائر امراض سوداوی و اوجاع
مفاصل حاصل از بلغم و صفرای مخلوط با هم و جهت وسواس سوداوی بالعرض نیز و آشامیدن مطبوخ نیم اوقیه آن در دوا و قیه زیت الانفاق که بنصف رسد جهت
درد کمر و در کین و اخراج خلط خام از آن هر دو عضو و جهت بواسیر آشامیدن آب مطبوخ آن با ادویه مناسبه و گل سرخ جهت اخراج اخلاط مذکوره و با گل سرخ و شیر تازه دوشیده
و شکر بدستور که وزن سنا مکی از دو مثقال تا چهار مثقال تا شش مثقال و گل سرخ از یک درم تا ده درم بحسب مزاج و مرض و شیر گاو تازه دوشیده از ربع آثار هندی
تا یک آثار باشد و سفوف کوبیده بیخته آنرا با گل سرخ و شکر با شیر تازه دوشیده نیز همان اثر دارد و لیکن آب مطبوخ آن بغایه بهتر است از جرم آن و آشامیدن یک مثقال
از سفوف آن با عسل سه روز متوالی تا هفت روز جهت رفع وجع مفاصل و امثال آن مجرب بالصفار سورنجان و شکر و صمغ و فلفل مصلح آن پاک کردن از چوب و شاخ و تخم
و آلودن بروغن بادام بعد از کوبیدن و بیختن و با هلیله زرد و گل سرخ و افتیمون و بنفشه و آب سیب با استعمال نمودن بالجمله استعمال آن بدون گل سرخ و روغن
بادام جایز نیست مقدار شربت از جرم آن تا دو درم تا سه درم و از مطبوخ آن از چهار درم تا هفت درم بدل آن گفته اند مثل آن تربد و نصف آن هلیله زرد و ربع
آن بنفشه و لیکن این مقدار بسیار است در اکثر امزجه و ضماد مطبوخ آن در سرکه بحدیکه قوام بهم رساند بر بدن جهت جرب و حکه و کلف و بهق و اندمال زخمهای کهنه
و بر دوی جهت منع ریختن آن و با حنا بر موی جهت سیاه کردن آن مؤثر و با سرکه و شاهتره و برگ حنا که با آب نرم سائیده در حمام و یا غیر آن بر بدن بمالند
و بعد از سه چهار ساعت بشویند جهت حکه و جرب و قروح خبیثه و اندمال جراحات با تکرار عمل مجرب بدانکه شیخ الرئیس رحمة الله تعالی متعرض ذکر سنا نشده و جمیع
سفوفات و ضماد و مطبوخات و معاجین و نقوع سنامکی در قرابادین مذکور شد **سناوج** بضم سین و سکون نون و فتح با موحده و الف و فتح دال مهمله و جیم
آنرا حجر المسن نیز نامند و بفارسی سنگ سنباده و بهندی کرند نامند **ماهیت** آن سنگیست اندک رخو مانند رمل منجمد و سه نوع میباشد و در ملک هند بسیار
از کوهستان شمالی اله آباد و نواح آن می آورند و چند قسم میباشد یکی سفید رنگ شبیه برنگ شیر و بهندی این را دودیا نامند و دوم سیاه رنگ شبیه برنگ روغن تلخ
و این را بهندی تیلیه نامند و سوم شبیه برنگ عدس و این را بهندی مسوریه نامند و این بهترین همه است و گویند هر چند سرخ تر و صلبتر باشد بهتر است و گویند بهترین آن
نرم املس صلب جرم ثقیل الوزن مایل بسبزی آنست و ریمی رخو آن زبون **طبیعت** آن در دوم سرد و خشک و بعضی در سوم خشک گفته اند **افعال و خواص آن**
سنون آن جهت جلای دندان قوی الاثر و جهت استرخاء لثه مفید و ضماد آن محلل اورام و تربل و برآمدگی جلد و مسکن التهاب و با سفیدی تخم مرغ جهت سوختگی آتش و با موم جهت
بواسیر و سائیدن معادن با آن باعث جلای آنها و موجب زدودن چرک و زنگ آهن و مستعمل صیقل گران است در تصقیل آهن و فولاد و چون در آب سائیده بر جا نزا آن جلا
دهند بسیار برونق آورد و در سوخته آن جهت قطع نزف الدم و التیام قروح مزمنه نافع مضر عصب مصلح آن زعفران است و از دواء غیر مستعمل است **سنبل** بضم سین
و سکون نون و ضم با موحده و لام و در لغت بمعنی خوشه است و بعرف اطبا شامل سنبل هندی که سنبل الطیب و سنبل العصافیر نیز نامند و سنبل رومی و سنبل جبلی و ارسطلق آن
مراد سنبل هندیست که بیونانی ناردین و بهندی بال چهر و جتا ماسی و بلاطینی نارد و قسم دوم را نارد و اتیالیون یعنی ناردین که در ایتالیون بهم میرسد و سنبل رومی را
ناردین کیاکو و بفرنگی ناردوس نامند **ماهیت** آن گیاهیست بی ثمر و بی گل شبیه بدنباله سموره و له در طول بقدر یک انگشت و اندک زیاده بران و بقطر انگشتی و باریکتر از آن

سنا مکی
سناوج
سنبل

خوشه‌دار و چند عدد و بهم پیوسته بیک بیخ و رنگ آن اکثر سیاه مائل بزردی و بسیار خوشبو و تند رائحه و بیخ آن اندک صلب منبت آن کوهی است که آن طرف سند است
و در هند و بنگاله نیز بسیار است و بهترین آن اکثر تازه خوشبوی تند که خوشه آن کوچک بود و بوی زهومت نداشته باشد و بعد از آن طولانی باریک که بوی زهومت
آن کم باشد زیرا که کهنه آن با زهومت می‌باشد و قوت آن تا سه سال باقی میماند **طبیعت** آن در آخر دوم گرم و خشک جالینوس در اول گرم و در دوم خشک و بعضی
در سوم خشک گفته‌اند و اول اصح است **افعال و خواص آن** مفتح سده دماغی و معده و کبد و مقوی دماغ و فم معده و جگر بارد و منضج آنها و نیکو کننده رنگ رخسار
و مقوی قوت ماسکه و مدر بول و حیض و مجفف رطوبات و فضول دماغی و زبان و سینه و معده و مانع انصباب مواد بمعده و امعا و دافع لذع آنها و مفتح احشا و مقوی قوت ماسکه
و حابس طبع و جهت خوشبوئی دهان و سرفه رطوبی و ضیق النفس و درد سینه و خفقان و قی بلغمی و تحلیل نفخ و ریاح و علل کبد بارد و رطب و استسقای لحمی و یرقان و درد سپرز
و اورام باطنی و بواسیر و علل بارده گرده و با افسنتین و صندل بغایت مشهی و مقوی معده و با آب سرد جهت غثیان و خفقان و نفع معده و اکتحال آن با آب کشنیز جهت حمره
چشم و تقویت باصره و رویانیدن مژگان و رسانیدن قوی ادویه بطبقات عین و نشف رطوبات آن و با عفص جهت دمعه مجرب و ضماد آن مقوی فم معده
و محلل اورام آن و بر بدن مانع عرق و باعث خوشبوئی آن طلای مطبوخ آن در خمیر جهت سیاه کردن و درازی موی موثر و ذرور آن جهت التیام جراحات و فرزجه آن جهت [illegible]
رحم و قطع رطوبات آن و جلوس در طبیخ آن جهت درد گرده و ورم رحم و تسکین درد و تنقیه آن و گشودن حیض و بدستور تکمید بمطبوخ آن مضر گرده مصلح آن کتیرا مقدار
شربت آن تا یکمثقال بدل آن اذخر یکی بوزن آن و گویند ساذج هندی و شراب آن که رطلی را در پانزده رطل آب انگور بجوشانند تا بنصف رسد و سه هفته در آفتاب گذارند
در جمیع افعال اقوی گرده اثر آن قویتر است و جوارش و شراب و معجون آن در قرابادین مذکور شد **سنبل رومی** آنرا سنبل اقلیطی نیز نامند و آنرا در دین اقلیطی است
ماهیت آن بیخ و ساقیست گل‌دار و خوشبو و با صلابت و در شکل شباهتی بسنبل الطیب ندارد بلکه برگ آن باریک بلند و سر برگها عریضتر از پائین و از وسط آن برگها
ساقی رسته و بر سر هر یک گلی کوچک و بیخ آن بلند منحنی گره‌دار با ریشه‌های باریک بلند و مستعمل بیخ و ساق و گل آنست و بهترین آن تازه خوشبوی صلب آن که سبک
و مجوف نباشد و بیخهای آن بسیار باشد **طبیعت** آن گرمتر از سنبل الطیب و قبض آن کمتر **افعال و خواص آن** ضعیفتر از سنبل و با افسنتین با تریاقیت و محلل
نفخ معده و ورم سپرز و جگر و رافع درد گرده و مثانه و مدر بول و در مراهم حاره داخل میشود و شراب آن که نیم من آنرا در سی رطل آب انگور اندازند و بعد از دو ماه صاف
نمایند و روزی بیست مثقال آنرا با شصت مثقال آب بنوشند جهت امراض بارده معده و جگر و گرده و عسر البول و فساد رنگ رخسار مفید و بعضی از سنبل اقلیطی سه اقسام
و از وج و خیر و در هفتاد رطل عصیر عنب بدستور جوشانیده و صاف کرده استعمال مینمایند **سنبل جبلی** بفارسی ریشه والا نامند **ماهیت** اختلاف است
اتفاقی موده انسته و بغدادی غیر آن و گفته برگ نبات آن شبیه بقر صعنه و شاخهای آن مانند شاخ آن و از آن کوچکتر و بی‌خار و بی‌ساق و بیخ آن زیاده بر دو عدد
دراز و بیرون آن مائل بسیاهی و اندرون آن سفید و خوشبو و بی‌ثمر و بی‌گل و این بمجاز سنبل نامند والا مشابهتی بدان ندارد و آنچه از کتاب مصور فرنگی معلوم گردیده و دیده شده
آنست که نبات آن دو شاخ دارد و بر سر هر شاخی چتری و قریب بچتر آن در هر شاخی سه چهار شاخ باریک و بران برگهای باریک کوچک و در پائین شاخهای بلند آن
نیز برگهای کوچک و بزرگ و برگ آن فی الجمله شبیه ببرگ لسان الحمل و از آن کوچکتر و بیخ آن شبیه بپیازی دو عدد بهم پیوسته یکی بزرگ و یکی کوچک با ریشه‌های
قوی و ضعیف **طبیعت** آن قریب بسنبل الطیب **افعال و خواص آن** مقوی اعضا خصوصا معده و جگر و مقوی قوت ماسکه و محلل ریاح و نفع و رفع
استسقای بلغمی و شراب آن در منافع مانند شراب سنبل الطیب است که سه رطل آنرا در سی رطل آب انگور اندازند و بدستور مرتب نمایند و یکمثقال آنرا بیاشامند
جهت عسر البول و علل کبد و استسقای لحمی و تقویت فم معده و احشا و قوت ماسکه و قطع قی بلغمی و تحلیل ریاح معده نافع **سنبل فارسی** شامل بر سیاوشان بیخ
ماهیت آن قسمی از یاسمین است که با نرگس میروید و در غایت خوشبو و برگ و پیاز آن ضعیفتر از پیاز نرگس و گل آن بنفش و بعضی سفید نیز میباشد و شکل یاسمین و در هر
ساقی چند عدد بر بالای یکدیگر و در افعال قریب بنرگس پیاز آن ضعیفتر از پیاز نرگس و سفید آنرا در هند گل شب‌بو نامند زیرا که در شب بوی آن بسیار می‌باشد
و ساق آن بلند و بر سر آن گل آن و برگهای نبات آن باریک بلند از برگ گندنا کوتاه‌تر و بیخ آن مانند بیخ پیاز نرگس و در بساتین می‌نشانند و هر سال و یا یک سال
در میان اوائل فصل نوروز برآورده ریشه‌ها و اندک از ته آنرا بریده چند روز در آفتاب می‌اندازند پس غرس مینمایند نبات آن بلند و گل آن بسیار و بالیده و خوشبو میشود و از
اطراف پیاز آن پیازهای بسیار برمی‌آید **سنبل اقلیطی** سنبل رومی است **سنبوسه** بفتح سین و سکون نون و ضم با موحده و سکون واو و فتح سین مهمله

و با لغت فارسی است بیونانی برما و رداو بهندی مثلث و انیز سنبوسه و مدور را پوری نامند **ماهیت** آن از اغذیه معروفه است که از آرد میده و شیر و روغن
خمیر کرده پهن نموده و در جوف آن قیمه گوشت با نخود پخته با روغن و پیاز بریان کرده و فلفل و ادویه حاره و مصالح گرم و عطریه داخل کرده بشکل مثلث ساخته پس در روغن
بریان مینمایند و یا در تنوری پزند و بعضی گوشت نخود را پخته و بدستور مصالح داخل کرده نیز ترتیب میدهند و با پیاز بریان کرده در روغن و ادویه حاره بریان مینمایند **طبیعت**
آن گرم و تر **افعال و خواص آن** کثیر الغذا و مقوی اعصاب و مسمن بدن و مهیج اشتها و لیکن ثقیل و مسدد و مولد ریاح خصوص در معده ضعیف و مصلح آن سکنجبین
گفته‌اند صفراوی مزاج و جوارشات حاره مانند کمونی و فلافلی و فلاسفه و مانند اینها در امزجه بارده و بلغمیه **سنجاب** بفتح سین و سکون نون و فتح جیم و الف
و با موحده **ماهیت** آن حیوانیست از موش صحرائی بزرگتر و دنباله آن کوتاه و پرموی و سیاه و بسیار نرم و زیر شکم آن سفید و باقی خاکستری رنگ و ترکان آن
اسکول نامند و در مازندران اسبنک و در درختها ماوی میدارد و در صقالیه و ترکستان بسیار بهم میرسد الحکم نزد امامیه گوشت آن حرام است و پوشیدن پوست آن
حرام و نجس نیست و نزد اهل سنت و جماعت مختلف فیه است **طبیعت** آن در اول گرم و در دوم تر **افعال و خواص آن** خوردن گوشت آن مسکن حرارت و حدت
و درد سینه و سرفه و قرحه آن نافع و مولد قولنج و مصلح آن روغن بادام و پوشیدن پوست آن معتدل مزاج و رافع اوجاع عصب و ذرور موی آن جهت التیام جراحات
و قطع خون و ضماد آن با عسل جهت ودع اورام مفید است **سندروس** بفتح سین و سکون نون و فتح دال و ضم را و سکون واو و سین مهمله بهندی چندروس
نامند و نزد عوام مشهور بکهربا است **ماهیت** آن چیزی است شبیه بکهربا و از جنس آن و زرد رنگ و بعضی قطعه‌های آن سرخ رنگ و از کهربا جوز و سستر و در آتش
و روغن کنجد و روغن بهر شف بر آتش گداخته میگردد و روغن کهربا مشهور که مستعمل نقاشان است اهل هند ساخته بر حریر میمالند و از آن موم جامه میسازند از آنها است
که در قرابادین و ادهان باسم دهن الصوابی مذکور شد و ظاهرا صمغ درختی باشد و آنچه گفته‌اند که سنگیست که از سواحل دریا خیزد و محمد بن احمد بن زکریا گفته که در وسط بحر هند
چشمه ایست گرم آب آن مثل عسل غلیظ و در میان آن آب سندروس میجوشد و نرم میباشد و چون برروی آب می‌آید سرد و منعقد میگردد و مخصوص بهند است و اصلی
ندارد و بعض اهل هند میگویند صمغ درخت کافور است و اهل فرنگ لاخه متفق بر آنند و درخت آنرا پینروس نامند و گفته‌اند آنچه روز از درخت میچکد چندروس است
و آنچه شب کافور و قطعه‌های سندروس دیده شده که در آنها کرمهای کوچک و مورچه‌های بسیار بود و چنان معلوم میشد که بر بعضی چکیده و بعضی در حین تازگی و عدم
انعقاد بران نشسته و فرو رفته‌اند و در آن مانده و این نیز دلیل آنست که از قبیل صمغ است نه حجر و نه آنکه از دریا میجوشد و آن چهار نوع میباشد یکی آنکه ظاهر آن زرد
و باطن آن سرخ و براق و دوم زرد کمرنگ و بسیار سست و سوم مایل بکبودی و سست و چهارم سیاه و سبک و صلب و اول بهترین همه است و خوب آن آنست که مانند کهربا
کاه‌ربا باشد و قوت آن تا بیست سال باقی میماند و از آن ادویه جلیلة القدر است و فرق میان این و کهربا بسیار دشوار است زیرا که کاه را مانند کهربا میرباید و لهذا اکثری از این
تسبیح و غیرها ساخته بجای کهربا میفروشند و فرق آنست که این از کهربا سست‌تر است و چون در آتش اندازند از این بوی کریهی آید و از کهربا بوی آب مصطکی و دیگر
آنکه از کهربا بوی آب لیمو آید خصوص چون بمالند که گرم گردد بخلاف سندروس و طعم سندروس اندک تلخ میباشد بخلاف کهربا و در ربودن کاه بقوت کهربا نمیباشد
و در کهربا نیز انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد **طبیعت** آن در دوم گرم و در اول سوم خشک و در اول گرم و خشک نیز گفته‌اند **افعال و خواص آن** مجفف
رطوبات دماغی و سائر اعضا و حابس نزف الدم و نفث الدم جمیع اعضای ظاهری و باطنی و اسهال دموی و قاطع بلغم معده و امعا و قاتل کرم آن و دود
و حب القرع و مدر بول و حیض و جهت استرخای عصب حادث از افراط برودت و رطوبت امتلاء و نفث الدم و خفقان و وسواس و ربو و ضیق النفس بلغمی و
نائبه و سپرز و بواسیر و اسهال مزمن و مداومت آن با سکنجبین جهت دفع فربهی مجرب و مانع عروق و حافظ قوت است و لهذا کشتی‌گیران آنرا استعمال دارند و آشامیدن
آن با ماء العسل جهت در اطلاق بول با سکنجبین و بابیر که باهر دو با هم جهت اسقاط جنین و تقویت العین اکتحال آن با عسل جهت بیاض و قرحه و جلای آثار و سلاق
مجرب و چون سوده بر جگر گوسفند و یا آهو پاشیده بر آتش بریان کنند و آنچه از آن برآید بر چشم کشند جهت دفع شبکوری نافع الاذن قطور آن در گوش جهت
تسکین وجع آن و ثقل سامعه و با روغن زیت و یا گل جهت التیام جراحت آن اعضاء الراس و غیرها بخور و دخان آن با عود هندی جهت دفع صداع
و قطع زکام و بدستور بخور آن با شکر جهت قطع زکام و بواسیر و خشک گردانیدن ناصور و سنون آن جهت درد دندان و استحکام دندان متحرک و قروح
لثه و ذرور آن جهت التیام جراحات و جوشانیده آن با روغن بادام بحدیکه بقوام آید جهت شقاق هر عضو که باشد مجرب دانسته‌اند و بدستور در روغن

من جهت شقاق که در گوشت دست و پا بهم رسد و با عطران جهت قوبا مجرب و فرزجه آن جهت اخراج جنین و سایر افعال و خواص مانند کهربا است ضرر کرده مصلح آن صمغ
عربی مقدار شربت آن یکدرم بدل آن نصف وزن آن کهربا و ربع آن ساذج هندی است **سندریطیس** بفتح سین و سکون نون و کسر دال مهمله و سکون یا
مثناة تحتانیه و ضم طا مهمله مشاله و سین مهمله در آخر لغت یونانیست بمعنی شبیه الحدید و بسریانی سمیقا گویند **ماهیت** آن گیاهی است ربیعی و سه قسم میباشد
قسمی برگ آن شبیه ببرگ بلوط و خشن و شاخهای آن مربع و بقدر شبری و در اطراف آن چیزی گردی و دران تخمی سیاه و منبت ان سنگلاخها و قسم دوم شاخهای
آن بقدر دو ذرع و برگ آن شبیه ببرگ سرخس و کثیر العدد و دوازده جانب شاخ روئیده و در انتهای شاخ آن شعبهای دراز و باریک و در اطراف آن چیزهای
مستدیر و دران تخمی شبیه بتخم چغندر و از ان مدور تر و صلب و قسم سوم را برگ بزرگ تر و شبیه ببرگ گشنیز و شاخهای آن بقدر شبری مایل بسفیدی با اندک سرخی و ریزه و تخم آن
باریک تیره و مایل بسرخی و منبت این قریب تاکهای انگور **طبیعت** آن در دوم سرد و در سوم خشک و قسم آخر از همه قوی تر **افعال و خواص آن** ضماد برگ
تازه و یا در و خشک همه اقسام آن قاطع نزف الدم و قابض و جهت التیام قروح و رفع اورام و خنازیر شدید الاثر و حقنه و شراب آن جهت قرحه امعا و اسهال
نافع و برگ قسم سوم در التیام قروح مؤثر تر از اول و دوم **سنگسبویه** بفتح سین و سکون نون و کسر کاف و فتح سین مهمله و ضم با موحده و سکون واو و فتح یا
مثناة تحتانیه و ها لغت فارسی است معرب آن سنجسبویه است بجیم بجای کاف و سکسبویه نیز آمده و گویند که بهندی آنرا تخم چکوند و تخم پنوار نیز نامند و چکوند در حرف
الجیم مذکور شد **ماهیت** آن و اینست نبات صلب شبیه بسنگ و املس و بزرگتر از دانه انگور و برگ ماش و بقدر آن مربع شکل و گویا دو طرف آنرا بریده و اندرون آن
بسبب اتصال انمای آن ست بهم و غلافی طولانی مانند غلاف تخم ترب و لوبیا میباشد **طبیعت** آن گرم و خشک در سوم **افعال و خواص آن** طلا و ضماد آن
با سرکه جهت اورام خبیثه و امراض جلدیه مانند کلف و نمش و جرب و حکه و جذام و قوبا و برص و بهق و آثار جلد نافع با تکرار عمل و آشامیدن نقوع آن تنهائی و یا با برگ
شاهتره و گل گاوزبان و صافی هر یک بقدر مناسب جهت امراض مذکوره و ضیق النفس و امراض سوداویه و صفراویه و دمویه فاسده زیرا که آنرا مصلح دم فاسد و سایر اخلاط
دانسته اند و نیز آنرا مفرح گفته اند و اقوال دیگر مانند آنکه صاحب تذکره عبد و دانه سپستان و صاحب شفاء الاسقام وغیره انگور دانسته اند و همه شاید خلاف واقع باشد و گفته
که خوردن آن جایز نیست **سنگهاره** بکسر سین و اتمام نون و سکون کاف فارسی و اتمام ها و الف و فتح را هندی چهار نقطه از فوق و الف لغت هندی است و گویند گیلانی
جیلان و جیلام نامند و در انجا نیز بهم میرسد **ماهیت** آن ثمر نباتیست هندی است و نبات آن در آب ایستاده میروید مانند غدیرها در ایام بارش که برسات و برشکال
نیز نامند و دران ایام بسیار میشود و در ایام دیگر کمتر و خاردار و برگ آن کوچک و مدور خیاره دار و ثمر آن مثلث و پوست آن خاردار بر هر گوشه خاری و مغز آن سفید
و شیرین و با تفاهت خام و نازک آن لذیذ و پخته آن صلب و خشک آن بسیار صلب خام نازک آنرا تنقل مینمایند و این قسم میخورند و پخته خشک آنرا خیسانیده و بریان کرده میخورند
و نرم و نیم صلب آنرا در آب جوش نموده میخورند و بعضی در اندک روغنی نیز بریان میکنند و صلب خشک آنرا آرد نموده قدری از ان را با شکر یا آب سرد میاشامند بجهت
انجماد منی و دفع سرعت انزال و جریان آن و حبس بطن و نیز از ان حلویات میسازند و پوست آن در خامی سبز با کبودت و خشک آن سیاه و مستعمل مغز ثمر آن است
طبیعت تر و تازه نارس آن سرد و تر و خشک آن سرد و خشک و با قوت تریاقیت **افعال و خواص آن** مقوی باه محرورین و مسرفه و تب حار صفراوی
و دموی و دق و اسهال الدم و سنگ گرده و مثانه و سوزش دل و بیهوشی و تشنگی و خشکی حلق و سکر و غبار را نافع و گرسنگی در محرورین بیفزاید و علتهای دل را دفع کند
و نقاهت و لاغری بدن زایل کند و ناصور مقعده را نافع و مضر مبرودین و ثقیل و دیر هضم و مولد سده خصوص پخته صلب و خشک آن **سنگهیا** بکسر سین
و سکون نون و کسر کاف و خفای ها و فتح یا و الف لغت هندیست **ماهیت** آن جنیست سمی در لون و بهبان شبیه بشاخ آهو بره منبت آن کوهستان کبد
و بربت که میان هند و خطا واقعست و آن انواع میباشد از قوی القوت و ضعیف القوت و متوسط قوی القوت آن اعلا است و گفته اند مرتبه قوت سمیت آن
قوی است که اگر لمس آن کنند و به بدن عرق آلود رسد و یا بر زبان رسانند در ساعت هلاک سازد بسبب سرعت نفوذ و رسیدن اثر سمیت آن بقلب و فساد روح
قلبی و سایر ارواح بمشارکت یا بفرار روح از ارواح و قوی و تمامی مبدا و ینبوع خود که قلب است و دران منحصر و فاسد و خالی شدن و گفته اند حکمای هند امتحان
قوت آنرا بدان کنند که بر شاخ گاو شیردار تعلیق مینمایند و شیر آنرا میدوشند و اگر بجای شیر خون برآید قوی است و الا ضعیف از علامت ظاهری قوی آن آن
که سیاه براق صلب باشد و یا آنکه اندرون آن مایل بسرخی تیره و یا سفید تیره و یا مایل بزردی و بر روی آن نقاط مانند طلق مسحوق پاشیده باشند و سرخ آن

اقوی

اقوی از زرد و زرد و از سفید و سیاه از همه و این کمیاب است و بحثی که قرون السنبل عبارت از ین باشد و مهمل که هلاهل نیز نامند صمغ آن و بعضی گویند صمغ بهنباک است که نوعی از آن
در میش مذکور شد **سنور** بکسر سین و فتح نون مشدده و سکون واو و را مهمله و بهره نیز لغت عربیست بفارسی گربه و بترکی پشیک و بهندی نر آنرا بلاو و ماده آنرا بلی نامند یا
آن حیوانی است اهلی و وحشی و مائی و اهلی آن مانوس تر بحیوانات ظاهر است و بالوان مختلف از یکرنگ سفید و سیاه و حنائی و غیرها و ابلق و از ینها میباشد و مائی آنرا
اودبلاو گویند و از پوست آن پوستین میسازند و سنور را در ممالک فرنگ و غیرها اصناف و اقسام بسیاری میباشد و بهای مختلف و در کابل نیز قسمی که پشم آن بسیار بلند میشود سفید
و ابلق و جوزی رنگ میباشد **طبیعت** اهلی آن در دوم گرم و رطوبت بران غالب **افعال و خواص** گوشت آن موافق پیران و رطوبین هوا و حاج خاصیل رطب ضعیف
نقرس و فتق و مسخن گرده و بواسیر و درد پشت را سودمند و پوستین آن گرم و خشک پوشیدن آن مسخن بدن خصوص از سنور مائی که پشم آن بلند تر و نرم تر میباشد و همچنین از اهلی
پشم بلند آن و طلای محرق آن بتمامه در کوزه در تنور و یا در تون حمام که خاکستر شود با سرکه جهت تقاقع کحتان دستهای جمیل که با پر مرغی مالند و سرگین آن شدید الحرارت
آن با روغن گل سرخ در روز نوبه تب عب مانع آن و حمول و بخور آن مسقط مشیمه و ضماد گوشت تازه آن دافع نقرس و قدید مسحوق آن جاذب پیکان و خار از بدن و جهت جبر
استخوان شکسته نافع و مجاورت نفس آن و خوردن گوشت آن موجب هزال و سل مهر پارس گوید مغز سر آن با آب جرجیر تر با جهت تقطیر البول و درد گرده و سعوط زهره آن جهت
سیاه با روغن زنبق جهت لقوه و سیاه کردن موی موثر و اکتحال آن در حین ولادت گویند در شب تیز بین میشوند و نیم درم آن با روغن زیت جهت لقوه و نا ملک گوفته جراحات
کهنه را سفید و طحال که به سیاه و تعلیق آن بر زن مستحاضه حبس خون آن نماید و ارسطو سعوط خصیه آنرا جهت جذام بغایت نافع دانسته و وحشی آن بزرگتر از اهلی و اکثر زجاجی
رنگ و کم موتر و جمیع افعال قوی تر از اهلی و در دوم گرم و خشک **افعال و خواص آن** بخور مغز سر آن جهت اسقاط نطفه مجرب دانسته اند و جلوس در طبیخ آن
جهت درد کمر و نقرس نافع مناط طبیخ کفتار و خوردن گوشت اهلی آن بسبب رطوبت مزاج و خوردن قاذورات و اشیای کثیفه زبون و دیرهضم و مفسد بدن ما ست و چون
سنور کسی را بگزد خصوص وحشی آن گاه وجع بسیار و سبزی در بدن بهم میرسد مداوای آن ضماد پیاز و فودنج بری است **سنه مشتر** بضم سین و فتح نون و ها و فتح میم تا هندی را
مهمله لغت هندی است بمعنی نخود طلای رنگ **ماهیت** آن از ادویه هندیه است و ان دانه ایست مثلث شکل ظاهر آن زرد و تیره طلائی و مغز غبیرا سفید و باطن آن
سفید و براز چیزی شبیه بتخم و نبات آن از قبیل تخم و بباره و برمجاور خود پیچیده و برگ آن ریزه و مثلث یعنی سه برگ بهم پیوسته در یکساق و گل آن کوچک زرد رنگ
و ثمر آن در غلافی مثلث شکل و در هر غلافی سه دانه شبیه بدانه زعرور و مستعمل دانه آن **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک با قوت مسهله **افعال و خواص آن** تا مثقال
چهار مثقال تا شش مثقال تخم نرم کوبیده آن با آب سرد مسهل بلغم خام و غلیظ محترق و مرار سوداوی و بواسیر را نافع آبسرد معین فعل آنست

فصل السین المهملة مع الواو

سودانی بضم سین و سکون واو و فتح دال مهمله و الف و کسر نون و یا لغت عربیست جمع آن سودانیات آمده گویند سر و است ببفارسی وار کو
و دار بر و سارج و بشیرازی دارمک نامند **ماهیت** آن طایریست و دم آن طولانی و عریض بقدر یک کف دست و خوراک آن ملخ و حشرات و انگور و گوشت آن با ان
سلب بدبو و بهترین آن سبز رنگ منقار بلند آنست که با شجار منقار خود را بزند و گویند **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص آن** بسیار مضر بلغم
و صاحبان هزال است **سورنجان** بضم سین و سکون واو و کسر را مهمله و سکون نون و فتح جیم و الف و نون بهندی بربری شمی پسپهار نامند **ماهیت**
آن جنیست شبیه بسیر صحرائی صنوبری شکل با اندک پهنی و سه نوع میباشد یکی ظاهر و باطن آن هر دو سفید طعم آن شیرین و دوم ظاهر و باطن آن هر دو زرد و مایل به تیرگی
و سرخی و سوم ظاهر و باطن ان مایل بسیاهی و ظاهر آن تیره و تلخ طعم و بهترین آن نوع اول تا لبیده و کرم ناخورده اندک صلب آنست که بد بو نباشد و این مستعمل در
ادویه ماکول و مشروبه از داخل است و در نوع دیگر با سمیت خصوص سیاه آن و مستعمل از خارج نه داخل است زیرا که مهلک و اندخناق و برگ آن شبیه ببرگ کراث
و از ان کوتاه تر و ساق آن بقدر شبری و گل آن زرد و بفارسی شنبلید نامند و شبیه بزنبق کوچکی و گل سیاه آن سرخ و منبت آن کوهها و قوت آن تا سی سال
باقی میماند **طبیعت** آن در سوم گرم و در دوم خشک با رطوبت فضلیه و بزعم بعضی سفید آن در حرارت معتدل **افعال و خواص آن** مسهل اقسام
بلغم از اعضای بعیده و اقاصی بدن و با قوت ملطفه و مفتح سده و جاذب اخلاط لزجه از عمق بدن خصوصا از مفاصل و رافع یرقان و سپرز و با صبر جهت عرق
النسا و نقرس مجرب با زنجبیل و با فلفل بغایت مسهی و جهت مفاصل بسیار مفید و خوردن نیم درم آن با زنجبیل و فودنج و زیره و همچنین با شیر تازه دوشیده و خانید
تا سه روز بغایت محرک باه و تریاق جمیع مفاصل است خصوصا ضماد و اوقات ریزش نوازل و ضماد آن با زعفران و تخم مرغ در تسکین درد استخوان و تحلیل اورام

صلبیه و با شراب جهت اوجاع مفاصل و با سرکه و آب حی العالم نیز مجرب و حمول آن با روغن کهنه گوسفند و یا گاو جهت اسقاط دانه بواسیر و تسکین درد آن مجرب
و در ورم آن مجفف زخمهای کهنه مقدار شربت آن مفرداً با زعفران یکدرم و مرکبا تا دو نیمدرم تا نیم مثقال بدل آن در اوجاع مفاصل بوزن آن حنا و نصف وزن
آن مثل مضر معده مضرت بسیار و مورث مغص و مضعف معده و جگر مصلح آن کتیرا و شکر و زعفران و باید که در اوجاع مفاصل با هموزن آن زنجبیل و فلفل که معین و مقوی
فعل آنند استعمال کرده شود و بوئیدن گل آن مفتح سده دماغی و محلل ریاح و درد سر بارد و دافع اذیت سمیت سیاه و شرح آن اگر کسی خورده باشد تقیه فرمودن با شیر گاو تازه
دوشیده و خورانیدن فادزهر است و حبوب و دواء و سفوفات و سنون و مطبوخات و معاجین سورنجان در قرابادین مذکور شد **سوس** بضم سین و سکون واو و سین مهمله
بفارسی شیرازی مهک و بیخ آنرا بیخ مهک و باصفهانی ترو و بترکی شیرین بیان و بهندی ملهتی جیتهی مدو مرتی و بفرنگی گلیسیرزه نامند **ماهیت** آن اسم نباتیست که در اکثر بلاد
بهم میرسد و نبات آن بر روی زمین پهن میگردد و میچسبد بر آن و قریب بده ذرع دست را فرامیگیرد و بمکانی که بهم رسیده بدشواری از آن زائل میگردد و غلظت آن از یک انگشت
تا بقدر یکقبضه دست و زیاده بر آن میباشد و برگ آن شبیه ببرگ مصطکی و گل آن مابین حمرت و زرقت و اکثر زرد و بیخ آن بلند و پوست آن سیاه رنگ و مغز آن زرد
و دو قسم میباشد شیرین و تلخ و مستعمل بیخ شیرین آنست و لهذا آنرا عرق السوس مینامند و مشهور است که باید پوست آنرا مقشر نموده استعمال نمایند و در وجه آن گفته اند که مار
آنرا بسیار دوست میدارد و خود را بسیار بر آن میمالد جهت انسلاخ جلد و تقویت بدن و روشنائی چشم خود مانند رازیانه و نیز گفته اند که نه از آن جهت است بلکه از جهت
حدت و زیادتی پس آنست و تلخ آن غیر مستعمل جهت آنکه گفته اند با سمیت است و شیرین آن بعضی با اندک شیرینی و تلخی و قبوضت و بعضی شیرینی آن غالب و بهترین آن شیرین
کم ریشه زرد متوسط در غلظت و باریکی مصری آنست که در سعید مصر میشود و بعد از آن عراقی پس شامی پس هر جا که خوب شود خواه آن بلاد باشد و خواه هند و خواه غیر آن
که شیرینی آن غالب و تلخی و قبوضت آن بسیار کم باشد و قوت آن تا ده سال باقی میماند **طبیعت** آن گرم در دوم و خشک در اول و بعضی گرم در اول دانسته اند
و قول اول اصح است و با رطوبت غرویه **افعال و خواص آن** منضج اخلاط غلیظه و مرکبه و مسکن تشنگی و التهاب معده خصوص نقوع آن که مالیده باشند
و نرم کننده سینه و حلق و در تشنگی حادث از رطوبت چندان نفعی ندارد و مسهل رطوبات و غاسل اعضای باطنی و مقوی اعصاب و محلل ریاح و مدر بول و حیض و جهت ربو و خشونت
سینه و سوزش آن و حلق و نکوئی آواز و ضیق النفس و علل ریه و کبد و مثانه و التهاب معده و حرقت بول و امراض دماغی و عصبانی و امراض طحال و بواسیر و تبهای کهنه
و انواع سرفه مگر سرفه حادث از اخلاط غلیظه زجاجیه که ضعیف العمل است در آن و مداومت آشامیدن هر روز نیمدرم از آن با ربع درم شکر و رازیانه جهت جلای مجاری
بدن و نکوئی رنگ رخساره و طرد ریاح و نفخ و حمیات مزمنه و اکثر امراض مانند صداع و شقیقه و ظلمت بصر و باعث جلای آنست خصوص که از اول حمل تا اول سرطان بیاشامند
و شیخ الرئیس در معالجات قولنج بارد نوشته که آشامیدن چهار درم اصل السوس در آب سکبینج و فراسیون و یا ماء الجبن نافعست آنرا و اصل السوس تنهای نیز مجرب است و حقنه
نمودن مطبوخ آن مخرج رطوبات است اگر تمام دفع نکرده و چیزی بماند باسهال و یا بادرار دفع میگرداند و داخل کردن آن در مسهلات مطبوخه و همچنین در ادویه کبدیه
میباشد بر غلیت و دافع ضرر آنها است بسبب لزوجت و غروینی که دارد و اکتحال آن جهت جلای بیاض و تقویت باصره و رفع زردی آن و ضماد آن با عسل و موم
جهت داحس و با آب هنکره که گیاه هندیست و در حرف الباء مع النون مذکور شد و یا با آب خالص جهت داء الثعلب با کرا عمل مفید و ضماد برگ تازه آن جهت دفع
بدبوئی زیر بغل و میان انگشتان پا مجرب و چوب آنرا ابن ماسویه و امین الدوله گرم و خشک تر از سائر اجزای آن دانسته اند و با قوت جالیه و قابضه و محلله و گفته اند که [illegible]
عبارت از آنست و آتش آن تندتر از اخشاب دیگر و فی الواقع چنین است که در ایران شیشه گران سنگ شیشه را کوبیده در کورها با آتش آن میگدازند و تخم آن محمد بن احمد [illegible]
سائر اجزای آن دانسته و یوحنا بن سرابیون گفته داخل معاجین باید نمود و در بصره و نواح آن از درخت سوس بعمل می آید و در جاهای دیگر بهم نمیرسد و مخصوص [illegible]
است و گویند اصل السوس مضر گرده و سپرز است و مصلح آن در گرده کتیرا و در سپرز گلسرخ است مقدار شربت آن تا پنجدرم بدل بیخ آن در اوجاع صدر بوزن آن کتیرا
معجون با عقید انجیر و رب آن که بیخ آنرا مقشر نموده بکوفته و باشش نموده در طول و در آب جوش دهند تا قوت آن تمام در آب باز داده شود پس مکرر صاف نموده که درد
در آن نماند جوش دهند تا غلیظ شود و مانند دوشاب منعقد گردد **طبیعت** آن گرم و خشک در دوم **افعال و خواص آن** در جمیع افعال بهتر از بیخ آن
و دافع ضرر مسهلات و انفع ادویه است **سوسن** بضم سین و سکون واو و فتح سین مهمله و نون و بفتح سین اول نیز آمده معرب از سوسانی سریانی است **ماهیت**
آن دو نوع میباشد بستانی و صحرائی و هر یک از آن هم دو سفید و کبود میباشد بستانی را بلاطینی ایریدی و مستنکا و صحرائی را ایریدی سالوستیکا و نوع دیگر صحرائی

سوس
سوسن

او نال تر ایریدی سالوتیکا و بفرنگی بستانی را اورا ابرس و منیسکا و بری اورا ابرس سلوستر و سوسن زرد و جه رائی را تمرکابین نامند و گویند سفید را سوسن آزاد نامند
و ازرق را سوسن کبود و صحرائی الوان می باشد زرد و ازرق و ازرق با آسمانگونی که معرب آن آسمانجونی است و زرد را خطائی گویند و شاخ آن بلند میباشد و برگهای آن باریک
بلند و بر بالای ساق آن شاخهای باریک سه و یا پنج و بر آنها گل آن و برگهای گل آن پیچیده و بعد از شکفتن منحنی میگردد و نوع دیگر از صحرائی دیده شده در کتاب فرنگی که از
بیخ آن در ساق رسته و بر سر آن گل آن و برگهای آن نیز باریک و بلندتر از اول و بیخ آن گره دار کج واج با ریشه کمی و بیخ اقسام آن گره دار و یا مدور طولانی سفید و خوشبو شبیه
ببوی بنفشه و لهذا عوام آنرا بیخ بنفشه نامند و مشهور بدان است و گل سفید آن با عطریت و قوی و حکیم میر محمد مومن نوشته که غیر سوسن آزاد است جهت آنکه سوسن آزاد اسم فارسی
زنبق است و کسانیکه آنرا سوسن آزاد گفته اشتباه است ایشانرا جهت عدم فرق میان اقسام آن و ایرسا بیخ قسمی از سوسن کبود ابیض است که زنبق نامند و در زمان سوسن ابیض
را اطلاق بر سه قسم گل سوسن مینمایند اول سوسن بستانی معروف سوسن بستانی دو قسم است یکی سفید خوشبو و دوم بنفشی و این کم بوتر از آنست و برگهای این نیز بلند و از صحرائی بلندتر
اندک عریضتر و بیخ آن مدور طولانی شبیه به پیاز و با ریشههای بسیار و زنبق در کتب قدما اسم یاسمین ابیض است و دهن زنبق میگفتند و قسم سوم گل آن کوچکتر از آن و بوی آن
کمتر و در روز چندان بوئی ندارد و شب بسیار بو با میگردد و لهذا این را بفارسی گل شب بوی مینامند و شب ابوی نیز و بعربی گویند خزاما است که واژی معجمه و در بلاد هند خصوص
بنگاله کثیر الوجود است هر چند در اصل این اسم خیری بری است لیکن درین زمان بر دو اطلاق مینمایند و بعضی شب بو را گل مریم میگویند و در سنبل نیز ذکر یافت **طبیعت** آن در
اول گرم و در تری و خشکی معتدل و مرکب از حرارت محلله ارضیه لطیفه و قوت مجففه و قابضه و گویند سفید بستانی گرم و خشک در دوم و بعضی در سوم گفته اند و بری آن از بستانی
گرمتر و خشک تر **افعال و خواص آن** جهت امراض ریه و وجع طحال و کبد و رحم و بواسیر و خنازیر و ادرار حیض و اندمال زخمها و رفع جرب آنها نافع و در رفع سموم ملذعه
خصوص عقرب ضعیف تر از سائر اقسام و لهذا باید با چیزی که قوت جلای آنرا زیاده گرداند مانند عسل استعمال نمایند و طلای آن با عسل جهت بهق و برص و جرب متقرح و قروح راس
و با سرکه و یا با برگ بنگ آ و گندم جهت تسکین اورام حاره انثیین و سوختگی آب گرم و بدستور با آرد جو و شستن رو با آب آن جهت دفع کلف و نمش نافع و عصاره آن که با عسل
و دن آن سرکه و عسل در ظرف مس طبخ دهند تا بحد انعقاد رسد جالی و مجفف بی لذع و جهت جراحات اطراف مثل نافع و دهن آن مانند دهن ایرسا است در جمیع افعال
و آشامیدن آن بقدر یک اوقیه و از طبیخ آن نیز بهمان وزن مسهل و جهت ایلاوس صفراوی و امراض رحم و اخراج جنین و رفع مغص و اوجاع عصب مفید و بدستور تمریخ و تدهین بدان
و آشامیدن یک اوقیه و نیم آن مسهل و تریاق بیخ و گزیره و فتر و تمریخ و تدهین بدان جهت تلیین اعصاب و صلابت و برآمدگی رحم و آشامیدن تخم آن جهت ضرر هوام نافع و ضماد
مطبوخ بیخ آن جهت وجع دندان خصوصا بری آن و قطور آن در گوش جهت درد آن و آشامیدن آن جهت صداع و ضیق النفس و نفس الانتصاب و وجع حلقوم و غلظت
و صلابت طحال و با ماء العسل جهت اسهال مار اصفر و استسقاء و جلای مثانه از رطوبات لزجه و تسکین عطش و خائیدن آن جهت دفع بدبوئی دهن و ضماد برگ آن جهت گزیدن هوام
و سوختگی آب گرم در حال نافع و بدستور بیخ آن و روغن بیخ آن جهت درد گوش و عصب و تدهین اعضا بدان خصوصا که بریان نموده و سائیده با روغن گل مخلوط نموده و بمالند
و ذرور بیخ خشک آن جهت ظفره و گوشت زائد در اجفان و مطبوخ بیخ آن در روغن گل جهت سوختگی آتش و امراض [illegible] و با سرکه در ظرف مس جهت قروح مزمنه
و جراحات و استشمام گل آن مقوی و مفرح قلب و دماغ و محلل ریاح دماغی و بخور آن و از زعفران قوی تر است درین امر و لهذا جهت غشی بهتر از زعفران است برای آنکه
انبساط آن قلیل و امساک آن بسیار است بخلاف زعفران که انبساط آن کثیر و امساک آن قلیل است و شراب آن جهت لسع جمیع هوام سمی نافع و صنفی از سوسن که
در زیر درختان میروید و گل آن زرد و کوچک و بیخ آن بسطبری انگشتی و خوشبو و با تلخی و قوی تر از سوسن سفید و کبود و ضعیفتر از ایرسا است و گل آن گرمتر از همه و با قوت جاذبه
خائیدن بیخ آن و مضمضه به طبیخ آن جهت درد دندان و ضماد گل و برگ آن جهت جراحات و ضماد مطبوخ آن با شراب جهت اورام بلغمیه و اورام مجتمعه و جمع کننده
گرداند و بغدادی گفته که این مدس الهراست و ایرسا در حرف الالف ذکر یافت و حوارش و دهن و شراب آن در قرابادین مذکور شد و سوسن احمر دل بوس است
سوفال بضم سین و سکون واو و فتح فاء و لام **ماهیت** آن ابوجریج گفته شکوفه و پوستهای غلیظ شبیه بپوست درخت لسان العصافیر است **طبیعت** آن
گرم و خشک و با حدت و جلاوت و جهت درد مفاصل باید نافع **سولان** بضم سین و سکون واو و فتح لام و الف و نون لغت یونانیست **ماهیت** آن بیخیست [illegible]
شکل گرم از سقالیه [illegible] **طبیعت** آن در چهارم گرم و خشک **افعال و خواص آن** حار و محرق جلد و سعوط یک حبه آن با آب چغندر جهت لقوه و طلای
آن محلل اورام بارده و پراکنده کننده ریاح و بدستور بادهان و اکتحال آن جهت تحلیل ریاح غلیظه نافع و داخل اکتحال کرده میشود **سویق** بفتح سین و کسر واو و سکون یاء

سوفال
سولان
سویق

مثناة تحتانیه و قاف بفارسی پست و ملخان و بترکی قاووت و بهندی ستو نامند **ماهیت** آن اسم عربی آرد جمیع ماکولات است و بعرف اطبا مراد و آرد بو دانه آنها است
و لیکن باید که بحد اعتدال بریان نمایند که نه خام باشد و نه سوخته و بعد از بریان نمودن یکمرتبه با آب گرم و یکمرتبه با آب سرد بشویند پس خشک کرده آرد نمایند و سویق
جو و برنج و گندم جهت تسکین التهاب و تشنگی و تبهای حاره و امراض اطفال نافعست **طبیعت** آن راجع بآن چیزیست که از آن سازند و بیوست بریان نما لبا از جو و گندم
و برنج و نخود و کنار که بنق نامند و سنجد که غبیرا و سیب و فرع و حب الرمان و امثال اینها سازند و تبرید معتدل آنها زیاده از غیر معتدل و دستور غسل آن در اینجا
و در مقدمه نیز مذکور شد **افعال و خواص آن** نیز بحسب آنچه از آن سازند مختلف باشد و سویق شعیر در تبرید و تخفیف رطوبات معده و تقویت آن و تسکین حرارت
و قی صفراوی و غثیان و اسهال صفراوی خصوص که با آب انارین بسرشند و یا سفوف سازند و جهت صداع صفراوی و صداعی که از ارتفاع بخارات محرقه معده
باشد و تبهای حاره نافع و چون از آن حسوی و یا عصیده سازند با قلیلی شیرینی و غذای اطفال از آن نمایند بدن ایشان را فربه کند مضر امزجه بارده و مشایخ و نفاخ
مصلح آن قند و آب سرد و در سرد و دین قلیلی رازیانه و کمون و یا جوارشات حاره سویق حنطه گرم مائل باعتدال و سریع الهضم و الانحدار و کثیر الغذا تر و نفخ آن کمتر
از جو و مسکن حرارت و باید که با قند و یا شکر بیاشامند و سویق از رهین هر دو است و برای امزجه متوسطه نافع که با شیرینی بخورند و سویق نخود قریب بسویق گندم و مقوی
باه و نفاخ و نیز باید که با شیرینی بخورند و سویق نبق که کنار نامند قریب بجو است و مسکن حرارت التهاب معده و کبد و حابس اسهال تا کثیر النفخ و سویق تفاح قی و غثیان
صفراوی و تشنگی را ساکن گرداند و معده را قوت دهد و شکم به بندد و سویق غبیرا و سنجد و سویق رمان و سویق خرنوب نیز اما قوت قبض این هر دو غالب و سرد و خشک
اند و سویق قرع سرفه و درد سینه را که از گرمی باشد نافع و طبع را نرم دارد و سرد و تر است و همچنین سویق هر چیز خواه حبوب باشد و خواه اثمار قریب است بدان در
منافع و خواص و از تبهای بارده و جهت امراض حاده و حمیات حاره حاده خصوص که از قبل معده باشد و جهت اسهالات برای آنکه اینها خالی از قبض و تغریه از حس
نیستند و جائیکه مطلوب قبض بطن و امساک نباشد باید که برای رفع آن بروغن حبة الخضرا و یا گردکان و یا زیت کهنه چرب نمایند و گفته اند تا ضرورت بسیار
داعی نشود اسوقه را استعمال ننمایند خصوص از تبهای قابضه جابسه که مسدد خالی از غایله و قولنج نیستند و اصلح همه و موافق تر برای معده عند الضرورت سویق شعیر
و حنطه است اما شعیر جهت آنکه سرد و تر است برای تسکین التهاب و احداث خشکی بهتر و سویق حنطه برای تبرید و ترطیب جهت آنکه این در معده مکث میکند و آن زود دیر میکند و
مصلح سده آن شکر و شیرینی با استعمال نمودن و خوردن جوارشات مسهله است **سوبقیه** بفتح سین و کسر واو و سکون یا مثناة تحتانیه و کسر قاف و فتح یا مشدده
و ها **ماهیت** آن شربتیست متخذ از رضک که آن را امیکوبند و می بیزند و با آب طبخ مینمایند تا غلیظ گردد پس و ران آب انار و ماء العسل و شیره مویز و شکر رقیق داخل نموده
مکرر بهم میزنند و بدارچینی و قرنفل و بسباسه خوشبو نموده در تابستان دو روز و در زمستان سه روز در آفتاب میگذارند پس استعمال مینمایند و گاه از جو و گندم و ارزان خشک
کوبیده و ذرّه نیز می سازند و ارزا باعسل بهتر است **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک **افعال و خواص آن** قاطع بلغم خام از سینه و شش و منقح سده جگر و سپرز
و جهت استسقا و یرقان و طحال و عسر البول و انهضام طعام و تقویت باه نافع و مصدع و منجر و آنچه از ذرّه سازند محرق اخلاط و از جو مسکن حرارت و تشنگی و سوزش معده
و از گندم مولد قولنج و مصلح آن سکنجبین است **فصل السین مع الها** **سهجنه** بفتح سین و خفای ها و سکون جیم و فتح نون و ها لغت هندیست و از اهل کوه
و بی کوه نیز نامند **ماهیت** آن درخت هندیست که در بنگاله باقراط عظیم میشود و از آن شاخها بر آمده و زیر هر شاخی شاخهای باریک آویزان مانند
خوشه و بر هر شاخ باریکی برگهای ریزه صنوبری شکل بسیار مزدوج مقابل یکدیگر رسته تقسیم میباشد بحسب گل زرد و سفید و سرخ و گل آن بیشتر ریزه سفید مائل بزردی
و بعد از اتمام گل فتیلهای باریک بلند بمقدار دو شبر بر می آید و ثمر آنست و در جوف آن تخمهای سفید سه پهلو و اهل هند گل و فتیله و ثمر آن را در خامی با ماهی بر دو
سرشف پخته میخورند در قلایا و غیر با و از تنه درخت آن نیز صمغی بر می آید شبیه بصمغ عربی **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص آن** سریع التاثیر و دافع بلغم
و علتهای دهان و محلل اورام و رافع گرانی بدن و مقوی قوت باصره و روشنائی آن و مشهی طعام و زیاده کننده صفرا و گل آن بهتر از برگ آن و دافع ریاح
سودا و صفرا و مدر بول و غایط و سریع الهضم و آشامیدن عصاره بیخ تازه آن با شیر گاو جهت دفع حبس البول و تفتیت سنگ مثانه و اشتهای طعام
و عصاره عروق آن که در زیر زمین است بمقدار دو مثقال صبح ناشتا جهت ضیق النفس بارد و رطب و ربو مجرب گفته اند اما باید که بالای آن یکدو لقمه نان سیده
با روغن بخورند و ضماد بیخ آن جهت تسکین اوجاع بارده و تحلیل اورام مفید و لیکن مقرح جلد است و محلل ثمر خام آن یعنی جوش داده و پخته در سرکه پرورده آن با جرگر

سوتقیه

سجنه

لذیذ و مقوی هاضمه است و دافع بلغم و رطوبات معده و گرم آن و گرم اعضا و اهل هند در روغن سرشف مربّیٰ مینمایند **فصل السین المهملة مع الیاء المثناة التحتانیه**
سینبل بکسر سین و سکون یا مثناة تحتانیه و خفای نون و فتح با موحده و لام **ماهیت** آن درختیست هندی بسیار عظیم و چوب آن شبیه بچوب انجیر سفید و سبک و برگ
آن مانند برگ جوز و از آن دراز تر و گل آن سرخ تیره و بزرگ شبیه بلاله بسیار بزرگ و بیخ درخت کوچک آن شبیه بترب و شقاقل بزرگی بسیار نازک و مغز آن سفید و پوست آن
نباتی رنگ و ثمر آن مانند جوزه پنبه و در جوف آن پنبه بسیار نرمی و درخت آن دو نوع میباشد خاردار و بیخار خاردار آن را بهندی کانتی سینبل و سانورکانتی نیز نامند
و این در خواص بهتر از بیخار آنست و بیشتر مستعمل در ادویه بیخ آنست و در وساید پنبه آن و در غلاف اسلحه و غیر آن چوب آن **طبیعت** آن گرم و تر و با رطوبت فضلیه
و بعضی خشک گفته **افعال و خواص آن** گویند که چون بیخ درخت بکل نیامده آنرا بر آورند و بکار دچوبی ورق کرده در سایه خشک نمایند و مانند صندل براده نموده با هموزن آن نبات
سفید سفوف نمایند و وزنی مقدار یکدرم تا دو درم تا چهل روز بخورند و از ترشی و بادی و جماع و لبنیات پرهیز نمایند در تقویت باه و حرارت غریزی و تسمین بدن عجیب النفع و مجرب
اسهال صفراوی و دموی و سوزش اعضا و جریان منی و ودی و مذی و وماسیل و بثور و جذام و فساد خون و صفرا نافع است و پنبه آن هر گاه در گوش رود گرمی میکرد
سیو بلغت فرنگی نام گیاهیست خوشبو **افعال و خواص آن** جهت تفتیت سنگ گرده و مثانه و ادرار بول و حیض نیز با جهت تحلیل اورام و صلابات ضماداً نافع است
سیبارون بکسر سین و سکون یا مثناة تحتانیه و فتح سین و الف و ضم را مهملتین و سکون واو و نون لغت یونانیست **ماهیت** آن اسقوردیون گفته بعضی بیخ
نباتیست معروف و آن بیخ را جون جوش دهند خوش طعم باشد و بعضی بیخ سوسن دانسته اند و این محض توهم است و ابن بیطار گفته که بعضی توهم نموده اند که آن قلقاس است و بعضی
چینی و رازی در حاوی نوشته که چنین تفسیر بحسب شو نیز نموده و این بعید و اشتباهی است و بالجمله از ادویه مجهولة الماهیت است **طبیعت** آن گرم و خشک در دوم
افعال و خواص آن محلل و مقوی و آشامیدن طبیخ بیخ آن جهت تقویت معده و اشتهای طعام و ادرار فرمودن بول مفید و مانع ضعف معده و عصای باطنیه
است **سیسبان** بفتح دو سین و سکون یا مثناة تحتانیه و با موحده و مفتوحه و الف و نون لغت عربیست و گویند بهندی آنرا کل انول نامند در **ماهیت** آن
اختلاف است صاحب منهاج و من تبع آن حب العقد دانسته اند که بزر فنجنکشت باشد و بعضی گفته اند که ثمر اثل است و اصلی ندارد و بعضی نوشته درختیست بقامت دو ذرع
تا چهار ذرع بحسب اماکن و غیر سیبان بیا موحده بعد از سین اول است که ذکر یافت و این عریض الورق و باریک و بر روی هم چیده میباشد گل آن زرد
و بسیار خوش منظر و در خوشه و ثمر آن بقدر حلبه و رنگ آن مابین زردی و سیاهی و در باغات جهت خوش منظری غرس مینمایند و این اقرب بصواب و انول
بهندی مشابه اینست **طبیعت** آن مائل بگرمی و در دوم گرم و تر نیز گفته اند **افعال و خواص آن** مقوی و مدبغ معده و حابس اسهال از من و نفث الدم
و دافع سپرز و با شیر تریاق سموم و ضماد آن محلل طحال و پاشیدن آن مانع تولد کیک و گویند پوشیدن انگشتری آن روز چهار شنبه قبل از طلوع آفتاب در دست خنصر
بالخاصیت مورث جاه و قبول در نظرها مصدع محرور المزاج مصلح آن کشنیز مقدار شربت آن تا دو درم بدل آن با داورد است و اهل هند ضماد برگ بری آن جهت
سرطان مجرب گفته اند **سیبیا** بکسر سین و سکون یا و فتح سین مهمله و با موحده و الف و سیبیا بکسر سین و سکون یا و کسر با موحده و فتح یا مثناة تحتانیه و الف
آمده بعربی لسان البحر و بفرنگی شیبه و اهل سواحل مغرب قباطه و بعضی میا نامند باسم هر ماهی صدفی **ماهیت** آن نوع ماهی است که در بحر قلزم و بحیره طبریه
بسیار بهم میرسد شبیه بسرطان ظاهر آن صدفی و باطن آن حجری و در جوف آن رطوبتی سیاه مانند مداد که از آن کتابت توان نمود و اطفال عرب آن کتابت و مشق مینمایند
و از آن جهت آنرا بفارسی ماهی مرکب نامند **طبیعت** آن در آخر دوم گرم و خشک **افعال و خواص آن** بطی الهضم و ملین بطن خصوص حوصله آن
و رطوبت آن بسیار گرم و طلای آن جهت داء الثعلب و بهق و نمش و جرب و خاکستر استخوان محرق آن جالی آثار و جهت امراض پلک چشم و با نمک مکلس جهت بیاض
چشم حیوانات و سنون آن جهت جلای دندان و ذرور آن جهت تجفیف زخمها نافع و چون از استخوان آن میلی سازند و جفنی را که خشونت داشته باشد بدان حک نمایند
زائل سازد و حکیم عبد الحمید در حاشیه تحفه نوشته که آن ماهی در هر ماهی یکمرتبه تخم میدهد و بچه می آورد و زیاده از دو سال عمر آن نمی باشد آشامیدن بیضه آن جهت اخراج
سنگ گرده و مثانه بسیار نافع و اگر در چراغی از سیاهی آن برافروزند در خانه دیگر که در آن چراغ نباشد هر کس که نشسته باشد در اطراف آن خانه گردی مشاهده مینماید و این نیز
که از کتاب مصور فرنگی نقل نموده شد **سیلان** بفتح سین و یا و لام و الف و نون **ماهیت** آن بعربی عصاره خرما است که بدون طبخ در آفتاب غلیظ کرده
و دبس اعم از آنست که در دبس نیز مذکور شد **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک و الطف از دبس مطبوخ و غلظت ابراز آن کمتر است **افعال و خواص آن**

سینبل

سیو

سیبارون

سیسبان

سیبیا

سیلان

وزیبق تمر است مفتح ومحلل ومرقق طبیعت وجالی مانی المعده ومعا از بلاغم ومقوی کبد بارد وباه ومنعظ وزیاده کننده روح کبدی وصالح الغذا وسریع الاستحاله بصفرا ومحرق خون ومفسد لون اکثار خوردن آن مضر محرورین ومسدد بخلاف علب که مسدد نیست مصلح آن میوه های ترش وچاشنی دار و بر بالای آن چیزهای چرب خوردن واجتناب از تشنه الهی آورده باشد بطی الهضم وقلیل التسدید است **سیسالیوس** بکسر سین وسکون یا وفتح سین مهمله ثانیه والف وکسر لام وفتح یا مثناه تحتانیه وسکون واو وسین مهمله در آخر لغت یونانیست بفارسی کاشم رومی نامند وبغدادی گفته که غیر کاشم است وغلط کرده کسیکه کاشم دانسته وشیخ الرئیس در مبحث استسقا گفته که انجدان رومی است وآنرا ساسالیوس وسیسالی نیز نامند بالجمله از ادویه است که در ماهیت آن اختلاف است اصح اقوال آنست که نباتی است وچهار قسم میباشد یکی شبیه برازیانه وآن قویتر وقبه آن شبیه بقبه شبت وثمر آن از انجدان که گوله بر نامند درازتر وتند طعم وبیخ آن زیاده بر شبری وباعطریت ودر فعال از سایر اجزای آن قویتر ودوم برگ آن شبیه بلبلاب کبیر واز آن درازتر وقبه آن مثل قبه شبت وتخم آن سیاه شبیه بگندم وبزرگتر از آن وتندتر وخوشبوتر از قسم اول ودر فعال تخم آن قویتر از سایر اجزا وسوم برگ آن شبیه ببرگ ... ودرشتتر وساق آن درازتر از قسم اول وقبه این بزرگتر وثمر آن عریضتر وبزرگتر وقویه وخوشبو وقوت این از قسم اول قویتر از دوم ضعیفتر وچهارم نبات آن شبیه بانجدان وثمر آن سفیدتر از آن وسندیره ودرازتر وقریب بانکه کمطبقه باشد وباعطریت وتندی وچون مضغ کنند از آن تخمی درازتر از رازیانه ومایل بشبری ودر طعم شبیه بترنج ظاهر گردد وستعمل بیشتر این قسم است ومقشر آن **طبیعت** بهمه اقسام آن گرم وخشک در دوم **افعال و خواص آن** محلل وملطف ومسکن دردهای باطنی ومفتح سدد ومقوی معده ومدر بول وحیض وجهت صرع وعسر نفس وتقویت هاضمه ورفع ریاح وتقویت باه وتقطیر البول واخراج جنین ودرد رحم واذابه بلغم منجمد ویک مثقال آن با فلفل وشراب جهت رفع مضرت هوای سرد ومداومت به فیر اطا آن بامیفختج تا ده روز جهت درد گرده ولعوق بیخ قسم اخیر آن باعسل جهت رفع فضول سینه وسل کهنه وامراض گرده ومثانه نافع مضر محرورین مصلح آن کتیرا واکثار آن مضر جگر ومصلح آن زرشک مقدار شربت آن یک مثقال بدل آن انجدان است **سیسنبر** بکسر سین مهمله اول وکسر دوم مفتوح ودر میان هر دو یا مثناه تحتانیه ساکنه وسکون نون وفتح با موحده ورا مهمله در آخر وسوسنبر بضم سین اول وسکون واو نیز آمده واسم فارسی نام است وبفارسی نیز سنبل وسیسنبل وبالطینی وسبرلیم وبعربی نمام الملک نامند ودیسقوریدوس گفته که بعضی آنرا افلس گویند وافلس نام است وآنرا نمام از جهت سطوح رائحه وتندی بوی آن نامند وبغدادی عنبر نام دانسته **ماهیت** آن نباتیست از قبیل ریحان ومابین نعناع وفودنج بری وبستانی میباشد بری آنرا ... نامند وبرگ آن مانند برگ سداب وقویتر از بستانی آن شبیه بنعناع واز آن صلبتر وخوشبوتر وبرگ آن عریضتر وگل آن سفید مایل بسرخی وتخم آن ریزه تر از تخم ریحان ودستان آن راضی گشوده کثیره الشمس است **طبیعت** آن گرم وخشک در سوم ونیز در آخر دوم گرم ودر اول خشک گفته اند **افعال و خواص آن** مفرح ومفتح ومقوی احشا وروح دماغی وقلبی وباقوت قابضه تریاقیه ورافع عفونات ومدر بول وحیض ومخرج کرم شکم وجنین مرده ومحلل ریاح شربا وطلوسا وباشراب جهت تسکین فی وغثیان وجهت ورم ... ضمادا با سرکه وروغن گل ضمادا وجهت امراض بلغمی ودر ... وسینه ومعده وورم جگر وسپرز وباعسل جهت گزیدن عقرب وباسکنجبین جهت گزیدن زنبور ومجرب شربا وضمادا وطبیخ آن جهت فواق ومغص وتقطیر البول وتفتیت سنگ مثانه ودرد رحم ورفع قمل وعرق بوی شربا وضمادا وباسرکه جهت حمی الدم شربا نافع وبدستور تخم آن جهت امراض ... وحمول آن ... کننده بوی رحم ... آن مسیر ومحرک باه ودماغی مضر ... مصلح آن کتیرا مقدار شربت از خشک آن یک مثقال بدل آن مرزنجوش بادروج ... آن که آب آنرا با روغن کنجد طبخ نمایند تا آب رفته روغن بماند یا آنکه گل آنرا در روغن اندازند ودر آفتاب گذارند مانند روغن گل بابونه وتدبیر نمایند کرر جهت تفتیح سدد دماغی وتحلیل مواد وتقویت اعضا وموی سر وخوشبوئی آن مؤثر ولی مدبل است **باب بیست ونهم در بیان ادویه که حرف اول آنها شین معجمه است**

فصل الشین مع الالف

شادنج بفتح شین والف وفتح دال مهمله ونون وجیم در آخر معرب از شاد نه فارسی است بسین مهمله نیز آمده وبعربی حجر الدم نامند جهت آنکه حابس دم است ویا آنکه رنگ آن بعد سودن برنگ خون سرخ میباشد وحجر الطور نیز نامند جهت آنکه از جبل الطور می آورند وحجر هندی نیز جهت آنکه در هند نیز هم میرسد **ماهیت** آن شکیست سریع التفتیت مدسی شکل وجاورسی شکل نیز وبالوان مختلفه وبانواع منکسر میباشد سرخ وزرد وسفید وخاکستری وتیره مایل بسیاهی وخشخاشی سرخ وزرد وبانقطهای ابلق وبهترین همه سرخ مدسی شکل آنست که معری نامند سریع التفتیت مکسور آن نیز سرخ باشد وزبون ترین همه خاکستری رنگ وتیره آنست که بهندی گوبند وهمه این انواع معدنی میباشند وحکیم میر محمد مومن در تحفه نوشته که فقیر همه اینها را مشاهده کرده وتجربه نموده وسفید را در فیروزه کوه وسرخ وابلق را در حوالی جاری وهندی را در جبال قزوین وصنوع نیز میباشد از مقناطیس محرق وابن سینا ... وزود شکن تر از معدنی است ودر جمیع افعال مانند معدنی بخلاف صنوع

از جبال محرق که اعتبر ثقیل الوزن می باشد **طبیعت** مغسول آن در آخر اول سرد ودر دوم خشک وغیر مغسول آن در اول سرد ودر آخر دوم خشک وبعضی در دوم سرد ودر سوم خشک وبعضی در سوم گرم وخشک نیز گفته اند ومستعمل مغسول آنست وقوت آن تا بیست سال باقی میماند **افعال و خواص آن** مجفف ورادع وقابض بی لذع وخاتم ومدمل قروح ومقوی عصب وعضل وقوت باصره وحابس سیلان خون اعضای ظاهری وباطنی وآشامیدن آن با آب انارین وامثال آن جهت نفث الدم وباشراب جهت عسر البول وسیلان حیض دائم وورم سپرز وبا ادویه مناسبه جهت اسهال دموی وقرحه امعا وزحیر وسل واکتحال آن باشیر دختران وسفیده تخم مرغ وامثال آن جهت رمد ودمعه وسلاق وسوزش پلک چشم وقرحه وجرب وحکه حاد وبا آب حلبه جهت امراض بلغمی غلیظ چشم وبا آب خالص جهت خشونت جفان بی ورم وچون از آن شافه سازند وبا قاقیا بیامیزند ودر چشم کشند جهت امراض چشم وجرب نافع ودر ورغیر مغسول آن جهت دفع گوشت زاید جراحات ودر وباسندیل گوشت صالح مجرب وبدستور قطور سائیده آن با آب که غلیظ باشد وباکتیرا ومانند آن جهت بثور وقروح حاره ومزمنه وجراحات مزمنه وجراحات مقعده ورحم وقضیب واعضای عصبانی بعید وطلای آن جهت حمره وسوختگی آتش مقدار شربت آن از یک دانگ تا نیم مثقال مضر مثانه مصلح آن کتیرا بدل آن حجر مقناطیس سوخته ودر ادویه عین حضض ویاردی سوخته نیم وزن آن وچهار دانگ آن توتیا ودر غیر آن دم الاخوین وطریقه غسل واقراص ومرهم آن در قرابادین مذکور شده وعدسی بسیار صلب سرخ خشک تر از سایر اقسام وجهت قروح خصوص قروح سفل وقروح حاد وشا از سوختگی آتش ولهیب آن نافع وشادنج مصنوع مضر معده وداد ومصلح آن ... **شاطل** بفتح شین والف وکسر طا مهمله مشاله ولام در آخر وشاتل بتا مثناه فوقانیه نیز آمده وبفارسی روشنگ نامند **ماهیت** آن دوائیست هندی شبیه بقطر خشک وبقدر باقلای بزرگتر وکوچکتر از آن نیز وباتلخی وپوست آن بسیار رقیق دار مابین سیاهی وسرخی واملس والحق بعضی گفته اند که عروقی است خشن وپرگره مانند باقلا میلی ندارد وگویند که از ترکستان نیز آورند وصاحب اختیارات بدیعی نوشته که در قریه حره که از جمع شیراز است نیز میباشد **طبیعت** آن گرم وخشک در سوم **افعال و خواص آن** مسهل قوی اخلاط غلیظه متشبث در مفاصل واعصاب وکیموسات محترقه وجهت فالج ولقوه ورعشه وصرع ودوار نافع بارده ودماغی حادث از رطوبات غلیظه نافع واز جمله اجزای معجون نجاح است ومقدار شربت آن نیم مثقال با هموزن آن نبات که با آب گرم بیاشامند مورث درد مصلح آن ... که بارده است **شارف** بفتح شین والف ورا مهمله وفا ماهیت آن گویند اسم هندیست بیخی شبیه بتربد وطعم آن بی حدت ودی مقر ... گویند **طبیعت** آن در اول گرم وخشک **افعال و خواص آن** مسهل بلغم مائی وجهت امراض بارده نافع وگویند آنرا بهندی بدبار الجسر باء موحده وفتح دال مهمله وخفای ها والف وفتح را مهمله والف نامند طعم آن تلخ وملین طبع ومقوی باه ودافع سودا وبلغم وخون وجهت ورام اعضا وامراض بارده وسیلان منی مفید **شاهتره** بفتح شین والف وکسر ها وفتح تا مثناه فوقانیه ورا مهمله وها لغت فارسی است معرب آن شاهترج است ومعنی آن سلطان البقول وبعربی بقلة الملک وبیونانی قیاسوسی بمعنی دخانی وبفقص نیز وبهندی پت پاپڑه بمعنی بقلة نافعه برای مره صفراء که پت پاپڑه نیز نامند ودر طب قدیم فلاخان وشام آنرا شجرة الدم مینامند جهت آنکه صاف کننده خون است بالخاصیت **ماهیت** آن کیاهیست معروف ودو نوع میباشد یکی را برگ ریزه شبیه بگشنیز واندک خاکستری رنگ وگل آن بنفش ریزه ودوم برگ آن از آن عریضتر وسبز وگل آن سفید وطعم هر دو نوع تلخ با اندک حدت وقبض وهر دو را کزبرة الحمام نامند وبهتر از سایر اجزای آن بهترین آن سبز تازه وتلخ با اندک شوری وقبض آنست **طبیعت** آن مرکب القوی ودر حرارت معتدل ودر دوم خشک وگویند در دوم گرم است وشیخ الرئیس در اول سرد گفته **افعال و خواص آن** مفتح سدد کبد وطحال ومقوی کبد ومعده ومدبغ آن ومسهل اخلاط ثلثه خصوصا سودا ودافع مره صفرا وسودای محترقه ومدر بول وصاف کننده خون ومدر بول ومنبه اشتها وخشک آن در تقویت معده قویتر وجهت تبهای کهنه وامراض سوداوی وبلغم شور وتقویت بن دندان آن وبا سرکه جهت قی صفراوی وغثیان بلغمی وتنقیه معده وامعا از فضول محتبسه در آن وهمچنین با ماء العسل وآب برگ تازه آن باشکر ویا تمر هندی جهت تنقیه معده وامعا وتفتیح سده کبد وطحال وتقویت معده ودفع یرقان وجرب وحکه وقوبا وابریه حادث از احتراق خون صفراوی وبابلغم عفن وکسر حدت اخلاط محترقه مریه وسودا واویه از سر وبدن ودافع آنها ببول وبراز وعرق آن یعنی ما مقطر شاهتره وتفریح وابتی مانع اسهال جهت حرارت نمودن جوهر حار لطیف مفتح آن واکتحال عصاره آن جهت تقویت باصره ومنع ریختن اشک بسیار وباصمغ عربی جهت منع رویدن شعر منقلب که کنده باشند ومضمضه آن جهت جراحت کام وزبان وجراحات آن وتنقیه لثه واستحکام آن وضماد خشک آن با حنا که در حمام استعمال نمایند جهت جرب وحکه مجرب وبدستور خون

با آب تازهٔ آن بسر شستن و بمالند و شستن سر و ریش با آب منقوع آن جهت رفع قمل و صیبان که رشک باشد و ابریه نافع و بدستور شستن با آب مطبوخ آن و ابن ماسویه ضماد
تازهٔ آنرا جهت گزیدن زنبور بسیار مؤثر دانسته اند و صاحب شفاء الاسقام گفته بهترین آن برگ تازهٔ آنست و نوشته که استاد من گفت ندیدم من که شاهتره تنهای ملیّن
طبیعت کند چه جای اسهال و نه تقویت قلب بل ضعف آن دیده شده و تخم آن معتدل الحرارت و در خال محمد بن احمد و جالینوس مخبتر از سائر اجزای آن دانسته اند
و گویند شاهتره مضر ریه است و مصلح آن کاسنی مقدار شربت از جرم آن سه درم تا پنجدرم و از آب آن از سی مثقال تا شصت مثقال آب نقوع هلیلهٔ زرد و مطبوخ بشکر و در
مطبوخ پنجدرم تا ده درم و از تخم آن تا پنجدرم بدل آن نصف وزن آن سنا و دو ثلث آن هلیلهٔ زرد و گفته اند که استعمال آن با هلیلهٔ زرد اولی است جهت آنکه مضر طحال
است و هلیله مصلح آن است و عصارهٔ برگ آن را باید صاف ناکرده استعمال نمایند و قسمی از گیاه میباشد در نبات شبیه بدان و از آن بسیار ریزه تر و برگ آن
باریکتر شبیه با فسنتین و ساق آن استاده و گل آن مائل بسیاهی و مجتمع و عروق آن لطیف و تلخی و قبضی ندارد بلکه بیمزه و بدبو و قاتل گاو است چون آنرا بخورد و غیر مستعمل برای
که غیر شاهتره است **شاهسفرم** بفتح شین و الف و فتح ها و کسر ها نیز آمده و سکون سین مهمله و فتح فا و را مهمله و میم معرب شاهسپرم فارسی است بمعنی سلطان **شاهسفرم**
الریاحین و نیز بفارسی نازبو معروف بریحان مطلق است و بفرنگی اسمیم و قسمی که برگ آن بزرگ است اسمیم ماکنوم یعنی برگ بزرگ و قسمیکه برگ آن ریزه است
اسمیم باروم یعنی برگ کوچک و بهندی تلسی نامند و بعضی غیر تلسی دانسته اند **ماهیت** آن ریحان سبز مائل بزردی ریزه تر برگ است و قسمی بزرگ برگ سبز تیره
صاحب اختیارات بدیعی نوشته که حبق کرمانی است و بهترین آن عطری بود که کرمانی نامند و ریحان یزدی نیز **طبیعت** آن در اول گرم و در دوم خشک
افعال و خواص آن مفتح سدهٔ دماغی و محلل اورام جمیع اعضا جهت خفقان و ضعف معده و ریاح غلیظه و عصارهٔ آن با شکر جهت رفع درد سینه
و ربو و سرفه و مضمضه و خائیدن آن جهت قلاع دهن و تر کردهٔ آن با آب سرد و مقوی اعضا و استشمام آن جهت درد سر محرورین و مسافرین و رفع باد گزیدن
هوام و تخم آن مقاوم سموم و بالخاصیت معتدل جمیع امزجه و بدانکه اطبا کوبیدن تخم ریحان را در تراکیب منع نموده اند و همچنین بزر لسان الحمل را در ادویه
زحیر جهت آنکه لعابیت آنها که مطلوب است زائل میگردد و لیکن کوبیدهٔ آن ضرر نمیرساند مانند کوبیدهٔ بزر قطونا و در تراکیب ادویهٔ زحیر کوفتهٔ آن مستعمل است چنانچه
صاحب کفایهٔ منصوری و غیر آن نوشته اند که در کوفتهٔ آنها قوت قابضه زیاده می باشد خصوص تخم ریحان که کوفتهٔ آن با صمغ عربی در زحیر عجیب النفع است
و مجرب و جوشانیدهٔ آن نیز مفید **شاه صینی** بفتح شین و الف و ها و کسر صاد مهمله و سکون یاء مثناة تحتانیه و کسر نون و یاء **ماهیت** آن عصارهٔ **شاه صینی**
جامد سیاه صمغانجی است که بر روی شبیه بنقش خاتم نقشی باشد و از چین آورند و گویند که از هند و گویند آن عصارهٔ حنای چینی است و گویند عصارهٔ ریوند است
و مولانا نفیس کرمانی نوشته که برگ حنای چینی مسحوق معجون بافیون(؟) است و بالجمله از ادویهٔ مجهولة الماهیت است و بالوان مختلف می باشد بعضی برنگ صندل سفید
و بعضی مائل بسرخی و بعضی مائل بسیاهی و بعضی مائل بزردی و این بهترین همه و مستعمل و غیر آن تر و کی خطائی است **طبیعت** آن در سوم سرد و خشک **افعال و خواص**
آن مجفف قابض و طلای آن جهت صداع حار و با گلاب جهت اورام حار و ابتدای فتق و ذرور آن جهت نزف الدم جراحات و آشامیدن آن معین بر بیداری و جهت
صداع حار و منع صعود بخار بدماغ و جهت ضعف معده نافع **شاهبانک** و شابانک و فابانک نیز نامند **ماهیت** آن خلاف است بعضی گویند **شاهبانک**
بنفسج الکلاب است که بعربی شوکة الکلاب نامند و بعضی حب سفرم بری و صاحب جامع و نواب مرحوم برنوف دانسته اند که شجر ابراهیم کوچک است و نیز از قول غافقی
نقل کرده که نوعی از قیصوم است و از قول صاحب حاوی که حب شبرم بری است و صاحب اختیارات بدیعی گفته که اینها همه خلاف است و محقق آنست که بنفسج الکلاب
است که بشیرازی ارانس سگ گویند **طبیعت** آن گرم و خشک است در دوم **افعال و خواص آن** جهت صرع و آب رفتن از دهان خصوص اطفال
و تحلیل ریاح شکم ایشان و زخمها و قائم مقام مرزنجوش است **شاخص** بفتح شین و الف و ضاد معجمه بزبان هندی آرهر و تور نیز نامند **ماهیت** آن **شاخص**
حبی است از حبوب ناگوله معروفه مشهوره که در اکثر بلاد خصوص مازندران و هند و بنگاله و دکهن هم میرسد بقدر نخود کوچکی مدور اندک پهن و بر سر آن نقطه دانه باقلا
و در دکهن و بندر سورت و گجرات و عظیم آباد خوب و بالیده میشود **طبیعت** آن سرد و خشک در دوم گفته اند و شاید گرم و خشک باشد **افعال و خواص آن**
نفاخ و بطی الهضم و قلیل الغذا و قابض و منجر(؟) و جهت اسهال صفراوی و ذرور ضماد بلغم و خون و دفع زهره نافع دانسته اند **فصل الشین المعجمه مع الباء**
الموحده شب بکسر شین و فتح نیز آمده و با موحده مشدده بفارسی زمه و زاک سفید و بهندی پهتکری بکسر با فارسی و [illegible] ها و سکون تا **شب**

چهار نقطه مثناة فوقانیه و کسر کاف و را مهمله و یا نامند **ماهیت** آن ماده ایست که مجتمع و منعقد میگردد و از اجزای عفنهٔ ارضیه بسبب برودت و لعاب و غیر مستحکم [illegible]
از جمله معادن اربعه غیر کاملة الصورت است که عبارت از زاجات و املاح و نوشادر و شبوب باشد و آن خبریست شبیه بزاج و باندک ترشی بخلاف زاج که ترشی آن زیاده است
و در اکثر افعال مانند زاج است و معادن آن یمن و مصر و بلاد ارمنیه و گرجستان و اکثر بلاد است و اصناف آنرا هفده بیان نموده اند و آنچه موجود و مستعمل است چهار صنف
یکی سفید شفاف مائل بزردی و یمانی زردی و این را یمانی نامند و این آبی است که از معدن آن که بلاد یمن است میچکد و منجمد میگردد و این بهترین اصناف است و صنف
دوم سفید شفاف که دران مطلق زردی نیست و این را زاج بلوری نامند و قطعهای این مربع و مکعب و مشقق میباشد و صنف سوم مائل باستداره و این را زاج مدحرج
نامند و صنف چهارم ملمس آن نرم و زود شکن و با زهومت رائحه و این را زاج زفر نامند و سه صنف دیگر است که همه غیر مستعمل یکی زرد مستطیل و دوم سرخ
غیر مضبوط الشکل و سوم سبز شبیه بزاج و شور مزه و دو صنف دیگر است که با سمیت است و غیر مستعمل یکی ازرق شفاف دوم سیاه مائل به تیرگی **طبیعت**
مجموع آن در دوم گرم و در سوم خشک و در سوم گرم نیز گفته اند و بعضی سرد دانسته و اصلی ندارد **افعال و خواص آن** مجفف قوی و قاطع نزف الدم
زخمها و زائل کنندهٔ گوشت زائد و التیام دهندهٔ قروح و رافع حرکت زنگ معادن و در صاف کردن آب شراب سریع الاثر و شرب آن مانع قی و غثیان و [illegible]
ماسکه و سعوط آن قاطع رعاف و قطور آب محلول آن جهت بیاض عین و غشاوه و رفقین با تکرار عمل نافع و قطور مطبوخ آن در زیت جهت رفع کری و نتوء [illegible]
و وجع آن و وجع اذنین مفید و اکتحال بکلس مسحوق با مروارید و شکر و پوست تخم مرغ و سرگین هر دون اجزا متساوی جهت قلع بیاض عین مجرب و با مازو و سماق
جهت دمعه و سبل و حمرهٔ مزمنه و اورام و سطبری پلک چشم و قلع بثور لبنیه و سنون آن با فوفل جهت درد دندان و تقویت لثه و استحکام دندان متحرک و بدستور
امساک آن بر دندان متحرک و خاکستر بیخ کرنب جهت قلاع و بدستور با عسل جهت قلاع و مضمضه و طبیخ آن با سرکه و عسل نیز و ذرور آن جهت ورم لثه و لهات نافع
و بدستور طلای آن از بیرون و ضماد آن با روغن جهت اورام بلغمی و با ادویهٔ مناسبه جهت استسقای لحمی و تهبج و با برگ آس جهت دفع بدبوئی زیر بغل و عرق آن و با
مازو و گل سرخ و سرکه جهت منع قروح ساعیه و خبیثه و سعی تزاید آن و با آب گرم و عسل جهت حکه و جرب متقرح و با عسل جهت دفع آثار و با عصارهٔ عصی الراعی بر
بناگوش جهت منع سیلان مواد از گوش و بهق و بادردی خل و عفص هر سه متساوی جهت اکله و طلای محلول آن در آب بر ناخن کفیده و خارش انگشتان و داحس و شقاق
عارض از سرما و پاشیدن آب محلول آن جهت سوختگی آتش و منع آبله آن ماثر و با موم جهت داحس و با آب بر موی و بر بدن جهت رفع قمل و رشک و ازالهٔ لحم زائد
در هر عضو که باشد و ذرور آن جهت رفع نزف الدم و حمول آن بتنهائی و در پارچهٔ صوفی جهت دفع سیلان حیض و تلطیف رطوبات و اصلاح حال رحم و [illegible]
مانع حمل و با قطران مسقط جنین با تکرار عمل و نفوخ آن در دهن افعی و بدستور قطور آن با آب دهن انسان کشندهٔ آن و بخور آن در زیر جامهٔ خواب کسیکه بترسد و فزع نماید
جهت ازالهٔ آن مؤثر و گذاشتن آن در زیر جامهٔ خواب مانع احتلام و رافع فزع در خواب مقدار شربت آن یک قیراط بدل آن نوشادر و گویند از خواص آنست که چون
کسی را چشم بد رسد و شب را بخور کنند اگر دران قطعه ثقبه بصورت چشم پیدا گردد و آنرا در طرف قبلهٔ خانهٔ آن شخص بگذارند چشم بد پایمال آن خانه نرسد المضار آشامیدن
یکدرم آن بسیار مضر و محدث سرفهٔ شدید و دیسنطاریا و مضر ریه و گاه موذی بسل گردد و دو درم آن فی الفور کشنده و مداوای آن آشامیدن شیر تازه دوشیده و کرهٔ گاو
و با روغن گاو و شکر و قی کردن و میوهٔ تر و تازه خوردن است **شبت** بکسر شین و فتح با موحده و تا مثناة فوقانیه مشدده که بفارسی شوت و **شبت**
و یونانی انیثون و بهندی سوا و سوی و تخم آنرا بهندی و الان خورد گویند **ماهیت** آن گیاهیست معروف قایم بر یکساق و شاخهای آن بسیار باریک
شبیه برازیانه برگهای آن ریزه و گل آن چتری و تخم آن ریزه تر از رازیانه و اندک پهن بشکل نصف دانهٔ رازیانه در طول و گفته اند که اهل تجربه تصحیح نموده اند
که هر یک از رازیانه و شبت در بعضی اراضی منقلب بیکدیگر میشوند و قوت آن تا دو سال باقی میماند و از ادویهٔ کبار جلیلة القدر و بهترین آن تازهٔ خوشبوی شکفته است
طبیعت آن در آخر دوم گرم و در اول دوم خشک و گفته اند در آخر اول گرم و خشک آن در اول آن **افعال و خواص آن** محلل و منضج و
سدده هاضم و با تریاقیت و مسکن مغص و اوجاع بارده و مدر بول و حیض و جهت بو و فواق امتلائی و ضعف معده و جگر و سپرز و سنگ گرده و مثانه و قولنج و منع
فساد اطعمه و امراض بلغمیه حادثه در سینه و معده و امراض آلات تناسل و آشامیدن آن با عسل جهت دفع سموم و اعانت قی و اخراج اخلاط غلیظه از معده و نیز آشامیدن
طبیخ تازه و خشک برگ و تخم آن جهت پراکنده نمودن ریاح و تحلیل آنها از جمیع اقطار بدن و وجع ظهر و گرده و مثانه و ادرار بول و تسکین مغص و قطع غثیان که حادث

از ایستادن طعام بر معده و جوشیدن آن باشد و موافق بلغمی امتلائی و طبخ گوشت با آن باعث اخراج وسخ و غارت و زهومت آن و سرعت طبخ و نضج و انهضام آنست
و چون شبت را سائیده با عسل طبخ دهند تا منعقد گردد و بر معده الطوخ نمایند اسهال نماید بآسانی و جلوس در طبیخ برگ آن و بدستور تخم آن جهت امراض رحم و تحلیل ریاح گرده
و مثانه و امثال انثیان و قطور عصاره آن جهت امراض گوش مقدار شربت آن تا هشت درهم المضار مضر محرورین منجر و مغثی و مداومت اکل آن و آشامیدن طبیخ آن مضعف
دماغ و بصر و معده و گرده و مثانه و مقلل و مجفف منی و اکثار آن قاطع آن مصلح آن آب لیمو و سکنجبین و آب غوره و ترشیها و در مبرودین قرنفل و دارچینی و عسل گفته اند بدل
آن تخم آن و دهن آن که عصاره برگ تازه آنرا با روغن زیتون بالمناصفه جوشانیده باشند و یا برگ تازه آنرا در روغن پرورده که مکرر تجدید نموده باشند ملطف و مسخن و جهت
اعیاء و درد مفاصل و اعصاب و تلیین صلابات و تهییج اطراف و رفع قشعریره و لرزها بغایت موثر و تخم آن گرمتر و خشکتر در اطعمه و ترشیها جهت اصلاح معده و خوردن
ترشی آن بعد از طعام مقوی و بدستور مضر محرورین و مغثی و اکثار آن مضعف دماغ و باصره و باه و مجفف منی و مصلح آن نیز ترشیها است و تخم سوخته آن در سوم
گرم و خشک با عسل جهت امراض مقعده و بواسیر نثراً و ضماداً و با مازو زاج و عسل جهت تفتیت حصاة و عسر بول مجرب دانسته اند و ذرور آن مجفف قروح رطبه و جراحات
و جهت قرحه قضیب بیعدیل و ضماد سحوق آن با عسل که در طبخ بحد انعقاد رسیده باشد بر مقعده باعث تلیین طبع است **شبرم** بضم اول و سکون با موحده و ضم
راء مهمله و میم و بکسر اول و سوم نیز آمده و بیونانی اسطوساو بشیرازی کاوکشک و کانیطوسک و طانیطومک نیز نامند جهت آنکه چون گاو بخورد می میرد و گوسفند را
زیان ندارد **ماهیت** آن نباتیست که در بوستانها و کشت زارها روید و ساق آن راست و با زغب و گره دار بقدر ذرعی شبیه به نی و شیردار و برگ آن شبیه
بطرخون و برگ کاج و گل آن بنفش و دانه آن شبیه بعدس و مائل بسفیدی و زردی و بیخ آن سطبر و پر شیر و قویتر از ثمر آن و ثمر آن قویتر از برگ آن بهترین
آن سرخ رنگ سبک وزن رقیق شبیه بپوست پیچیده است که از نصیبین و دیار بکر آورند و بدترین آن تیره رنگ غلیظ سخت و آنچه از فارس آورند زبون
و اقوال دیگر نیز در بیان ماهیت آن وارد است و آنچه بعد از شکستن در جوف آن مانند خیاطها باشد بسیار زبون قتال و غیر مستعمل بلکه استعمال مطلق آن بی احتیاج موجب
نیست **طبیعت** آن در سوم گرم و در آخر دوم خشک و در دوم گرم و در سوم خشک نیز گفته اند و شیر آن تا چهارم گرم و خشک **افعال و خواص آن**
سموم قتاله و مسهل قوی بلغم و سودا و زرداب با قوت قابضه و مفتح دهن رگها و سده و مدر اخلاط از عمق بدن و موافق معده بارد رطب و جهت استسقای زقی و قولنج
و درد مفاصل نافع و ضماد آن جهت قوبا بیعدیل مضر محرورین و ضعیف البنیه و معده و جگر و باه و مورث حمیات حاده و ضعف اشتها و محرق منی مقدار شربت
آن تا یک دانگ و بدل آن مازریون و یکمثقال آن قاتل بقی و کرب و غشی و خناق و مداوای آن خوردن مسکه و روغن گاو و مرقه حریرات و نیم مثقال شیر آن
کشنده و غیر مستعمل مصلح آن ناکوفته آنرا در شیر خیسانیدن و سه مرتبه تبدیل نمودن و در هر مرتبه یک شبانه روز در شیر باشد پس در سایه خشک نموده با انیسون و مقل
و کمون کرمانی و هلیله زرد و صبر و تربد و امثال اینها از ادویه مسهله معتدله استعمال نمودن است برای کسر حدت شبرم زیرا که آن بسیار حاد است پیش از
اصلاح و تنهائی جایز نیست استعمال آن و در معالجه قولنج که سبب آن ریاح غلیظه و بلغم باشد با مقل و سکبینج و اشق و سرگین گرگ حب ساخته بکار برند و در
معالجه اورام و سده و آب زرد که عبارت از استسقا است و غلبه بلغم و سودا در آب کاسنی و رازیانه و عنب الثعلب صاف کرده سه شبانه روز خیسانیده پس در سایه
خشک نموده با قدری نمک هندی و صبر و تربد و هلیله حب ساخته استعمال نمایند **شبه** بفتح شین و با موحده و ها بفارسی روی توتیا و بهندی جست و بلغتی
کیهر بفتح کاف و سکون یاء عجمی و خفای ها و راء مهمله نامند **ماهیت** آن یکی از اجساد معدنیه معروفه است و از ترکیب آن با مس که ثلث وزن شبه و دو ثلث
مس یا ربع وزن شبه و سه ربع مس باشد جسدی زرد رنگ شبیه بطلا میسازند که بفارسی آنرا برنج و بهندی پیتل نامند و بعضی شبه را اسم اصطلاحی آن برنج
مصنوع دانسته اند و شبه ما بین اسرب و قلعی است و صلب تر و دیر گدازتر از هر دو و رنگ آن مایل بکبودی و رنگ آن کمتر از فلزات دیگر و اوانی مصنوع از آن جهت
وارد بکار داشتن آب در آن سرد و گلاب و اکثر غذا در آن خوب میماند و دیر فاسد میگردد بخلاف اوانی اجساد دیگر و اوانی خالص آن شکننده میباشد **طبیعت**
آن گرم و خشک در دوم **افعال و خواص آن** اکل و شرب در اوانی آن مقوی دل و معده و رافع خفقان و طلای محکوک آن با آب رازیانه و یا کاسنی و یا
عنب الثعلب محلل اورام و اکتحال سوخته آن جهت رفع بیاض عین و سلاق و جرب و تقویت آن و در حلیه جهت کلف و تحلیل اورام و رفع آثار مفید مضر اطفال مصلح
آن عسل مقدار شربت آن تا یکدانگ و گفته اند که چون بر منقاش آن بکنند دیر بر آید و گفته اند مداومت آشامیدن آب در ظرف مصنوع از آن حابس طبع و مورث قولنج و زردی

انکه

رنگ است و نیز شبه اسم درختی است معرب از شاباهی بسریانی و بیونانی فالیورس نامند بزرگ و بقدر سه ذرع بلند میشود و در ریگستانها و اراضی خالیه بهم میرسد و خارهای
آن باریک و صلب با خارهای کوچک و برگهای آن شبیه ببرگ آس سبز مایل باندک زردی و گل آن اندک سرخ رنگ و ثمر آن مانند شاهدانه که چون بفشارند از آن رطوبتی لیسا
لزج بر آید **طبیعت** آن در آخر اول گرم و در دوم خشک و برعکس نیز گفته اند **افعال و خواص آن** تخم آن از اکبر و اعظم ادویه نافع از برای نهش افاعی
و حیوانات سمی و منقی سینه و همچنین برگ و بیخ آن حابس بطن و محلل اورام بلغمیه است و ابدال **شیبی** بفتح شین و کسر دو با موحده و سکون دو یاء مثناة تحتانیه
در میان و آخر بیخ شوکران است و آنرا عاقر بیخ نفطی نامند جهت آنکه در کوه نفت بسیار بهم میرسد و شبیه بتفاح است در تخدیر و اکثر افعال **فصل الشین مع
الثاء المثلثة** **تشت** بفتح شین و ثاء مثلثه در ماهیت آن اختلاف است یوسف بغدادی برگ سرو دانسته که از آن دباغت جلود مینمایند و گفته اند که گیاه
تلخ خوشبو که بآن پوستها را دباغت میکنند و انطاکی و حکیم میر محمد مؤمن در تحفه نوشته اند که نباتیست بی ساق و گل و منحصر در اوراق متراکم تو بر تو با رطوبت بسیار کریه الرائحه
زرد رنگ و در کوهستانها و سنگلاخها بهم میرسد و باغان و دباغت پوستها بآن میکنند **طبیعت** آن در دوم سرد و خشک **افعال و خواص آن** آشامیدن
آب آن حابس قی و مقوی معده و قاطع نزف الدم همه اعضا و جهت اسهال سریع الاثر و امراض چشم قائم مقام مامیثا مضر مثانه مصلح آن عناب مقدار شربت آن یکدرم
بدل آن سماق است و چون پوست حیوانات بدان دباغت نمایند خوشبو گردد **فصل الشین مع الجیم** **شجرة ابی مالک** بفتح همزه و کسر با موحده و یاء
مثناة تحتانیه و فتح میم و الف و کسر لام و کاف و بیونانی فلومایس نامند **ماهیت** آن نباتی است دو نوع میباشد بری و بحری و نبات آن منحصر بیک ساق مربع
رنگ بعضی مائل بسرخی و بنفشی و بر آن گرهها از هم دور و بر هر گرهی دو برگ بزرگ بقدر کف دستی در مقابل یکدیگر و مشرف دندانه دار مانند اره و پائین برگها سفید که
و بابرگ کوچکی است و کثیر الشعبه و شاخهای آن مجوف و گل آن ریزه و بنفش و ثقیل الرائحه و بر اقماع سبزی و ثمر آن مانند نخودی مدور و تخم آن سیاه باریک و بیخ آن بزرگ
بیرون آن سیاه و اندرون آن سفید بالزوجت که چون در آب زنند از آن کفی مانند صابون بر آید و از آن گازران جامه شویند خوب پاک گردد و در دمشق و نواح آن
بسیار و آنرا صابون القافه نامند و منبت آن جاهای نمناک و سایه و کنار آبها و میان آنها است گفته اند که قسمی از غرطنیثا است و غیر چوبه صباغان است
و صاحب اختیارات بدیعی نوشته که نوعی از کلیم شوی است و در آذربو مذکور شد **طبیعت** آن در اوایل دوم گرم و در یبوست قریب لاعتدال **افعال و
خواص آن** بیخ آن از ادویه شریفه است مقطع بلغم و جالی و مسهل سودا برفق بهتر از لاجورد و دافع جمیع امراض سوداویه و در رفع جذام و قرحه ردیه بیعدیل گفته اند
آشامیدن آن خصوصا بری جهت نزف الدم نفسا مجرب و ضماد بیخ بری آن جهت خنازیر و طلای برگ هر دو نوع آن نافع قروح و التیام دهنده زخمها مضر مثانه مصلح آن
سکنجبین مقدار شربت آن تا سه درهم بدل آن بوزن آن حجر ارمنی است **شجرة الراهب** بفتح راء مهمله و الف و کسر ها و با موحده **ماهیت** آن در طب قدیم محمد
بن احمد گفته درختی است که در بلاد دمشق بهم میرسد مزروع و غیر مزروع ثمر آن شبیه بثمر شاهدانه و روغنی که از آن میگیرند در طعم نیز شبیه بشهدانج است **طبیعت** آن
گرم و خشک **افعال و خواص آن** گفته اند دانهائیکه در شاخهای بالای آن میباشد مقی قوی و دانهای شاخهای زیرین مسهل بدون قی و دانهای شاخهای
وسط آن هم مقی و هم مسهل مقدار شربت آن از پانزده دانه تا چهل دانه و غیر ماهو دانه است **شجرة المریم** بفتح میم و سکون را و یاء مثناة تحتانیه و میم **ماهیت**
آن نبات بخور مریم است و مذکور شد و شاخهای آن در هم و مشبک در یکدیگر که چون در آب اندازند از هم بالیده گردد و چون خشک شود بحال خود عود کند **طبیعت** آن
در سوم گرم و در یبوست معتدل **افعال و خواص آن** مفتح و رافع بلغم و سرخ کننده بشره و جالی و جهت کام بارد و نزول آب در چشم و آب نقوع آن جهت
عسر ولادت و اخراج جنین بیعدیل و طلای آن جهت بواسیر و بهق و برص و اندمال زخمها و بردن گوشت زاید موثر مضر ریه مصلح آن کتیرا مقدار شربت آن تا نیم درم
شجرة ابراهیم پنجنگشت است بعضی آنرا ام غیلان و جمعی شالخ دانند مالیقی نوشته که در فلاحه شجر ابراهیم را عظیم و طویل کثیر الشوک و پر برگ گل آن زرد و خوشبو
و آنرا برم نامند و در صحراها و زمینهای خالی خشک بهم میرسد و گاو گل آن را در لئالی و خوشبوئیها مینمایند **فصل الشین مع الحاء المهملة** **شحرور**
بضم شین و سکون حاء و ضم راء مهملتین و سکون واو و راء مهمله در آخر لغت عربی است و بترکی قراطارخ و باصفهانی عوغاره و بمازندرانی توکا و نامند در **ماهیت**
آن اختلاف است اکثری گفته اند طائریست سیاه بجثه قمری و منقار و پاهای آن دراز و زرد مائل بسرخی و اقوال دیگر که دراج و کبک دری و نوعی از گنجشک بزرگ سیاه و طویل
العنق منقار و پا است توهم است **طبیعت** آن در دوم گرم و تر و در اول گرم و خشک نیز گفته اند **افعال و خواص آن** سریع الهضم صالح الغذا و جهت

شحم

گرازه مالیخولیا و فالج نافع و خون آن با روغن بادام بغایت مورث حسن صوت و رافع گرفتگی آواز و صاحب منهاج گفته که بهترین آن گوشت آنست و صلب و گرم و خشک و دیر هضم بسبب صلابتی که دارد و ردی الغذا و دیر هضم و مولد خون گرم و مضر معده مصلح آن روغن بسیار است **شحم** بفتح شین و سکون حاء مهمله و میم بفارسی پیه نامند **ماهیت** آن عضویست از اعضای مفرده که بر بعض اعضا مانند گرده و معده و امعا متولد و منعقد میگردد برای محافظت آن و آن صلبتر از سمین و ماده آن و سمین هر دو رقیق دم بارد و مائی و فاعل انعقاد آن هر دو برودت است لهذا گرمی آن هر دو را میگدازد و لیکن برودت و کثافت و انعقاد در شحم غالبتر از سمین است و دو هیئت در ماهیت بر سمین و بهترین آن تازه بر آورده از حیوانی کرده است و اجود طرق استعمال آن آنست که از اغشیه آنرا پاک نموده در ظرف مسی و یا آهنی با آفتاب گذارند و هر قدر که از آن گداخته گردد در ظرف سفالی بردارند و اگر نمک سود نمایند جهت محافظت بعضی امراض بد نیست و از برای بعضی امراض زبون و نیز طرق تصفیه و حفظ آن در مقدمه مذکور شد **طبیعت** آن بدانکه شحم حیوان نر گرمتر از حیوان ماده و وحشی گرمتر از اهلی و همچنین شکاری از غیر شکاری و خصی بین بین و ترتیب بماده آن و ابرد و ارطب از لحم است و تازه آن گرمتر و کهنه آن گرم و خشک و گفته اند هر چند کهنه تر باشد گرمی و خشکی و لطافت آن زیاده میگردد و بحسب هر حیوان طبیعت آن مختلف میباشد و شحم هر یک از حیوانات در رسم خود مذکور شد و میشود انشاء الله تعالی و از مطلق آن مراد پیه بز است و خشک تر و سبک هضم تر و سریع الانحدار تر و بطی الفساد تر از الیه است که دنبه باشد و ارطب شحوم شحم خنزیر است و فعل آن قریب به بز است پس شحم بط و شحم بز غلیظ تر از شحم خنزیر و بط و شحم مرغ خانگی و خروس بین آن هر دو اند و شحم گاو نر گرمتر از شحم گوسفند و شحم بز ماده گرمتر از بز نر و شحم شیر گرمتر از همه و قوت تحلیل و حدت آن زیاده و لهذا در ابتدای اورام استعمال آن جائز نیست و در انتهای اورام صلبه و مزمنه نافع **افعال و خواص آن** بهترین شحوم شحم خوک است در نضج و تلیین اورام حاره و قرحه امعا و تسکین اوجاع و غوص در اعماق بدن پس شحم بط نیز سریع الغوص است الزق و جهت پس پیه گرده بز ماده جهت قرحه امعا و لذع معای مستقیم و لهذا مسکن اوجاع و جالب نوم است و پیه خرس جهت داء الثعلب و پیه مرغابی جهت خشونت زبان و ورم رحم و امعا و چون با برنج پخته شود جهت قرحه مثانه و اکتحال پیه ماهی نهری که از حرارت شمس گداخته باشند با عسل جهت تقویت باصره و مجری آنرا انفع گفته اند و پیه افعی جهت نزول ماء در چشم مجرب و پیه کرکس و جوارح طیور وحشی جهت اوجاع مفاصل و پیه شیر جهت تقویت باه نافع و ضماد یکدرم از موم و زفت و شحم گاو نر یا شحم بچه گاو و با شحم بز نر یا شحم بز ماده و با شحم خنزیر جهت نضج و تفتیح اورام و دمامیل و بهترین دوائی است و شحم خنزیر جهت اطفال و زنان و کسانیکه گوشت بدن ایشان نرم باشد بهتر و شحم ثور از برای مفاصل و حصا دین و جمیع اعضای یابسه صلبه جهت زیادتی تحلیل آن انفع و گفته اند که چون از عضوی موی آنرا بکنند و پیه افعی را بجای آن بمالند دیگر در آن عضو موی نروید و اصلی ندارد و شحم اوز و شحم دجاج نمک سوده جهت تحلیل اورام رحم نافع و شحم فیل و ایل را چون لطوخ نمایند جهت طرد هوام نافع و شحم تیس هندی که بهندی بیر و بمازندرانی ریل نامند از انفع ادویه است برای فالج و خوردن شحم مغثی و مرخی معده و مصلح آن در محرورین سکنجبین و آب لیمون و امثال آن و در مبرودین زنجبیل و نمک و مانند آن بدل آن در جمیع افعال روغن زیتون و از آن بهتر است **فصل الشین مع الراء المهملة شراب مروق** بضم میم و فتح راء و واو مشدده و قاف **ماهیت** آن خمریست که نان میده و بقسمات در آن خیسانیده بعد از شش ساعت صاف نمایند و بخورد دهند کثیر الغذا و موافق ناقهین است **شربین** بضم شین و سکون راء مهمله و کسر باء موحده و سکون یاء مثناة تحتانیه و نون لغت فارسی است بیونانی قادرس و بفرنگی سندر و بلغت اهل اسلام آباد چاتگام که مضاف بنگاله است گرجن نامند **ماهیت** آن از اصناف سرو است برگ آن از برگ بعضی و ثمر آن شبیه بیار سرو و از آن کوچکتر و قطران حاصل از آن و بهترین قطرانها است و بعضی آنرا از اقسام صنوبر دانسته اند و بلند بسرو و شبیه از آن کوچکتر و در صفهان معروف بدرخت نوش است و قسمی دیگر از آن کوچکتر و خاردار و ثمر آن بقدر گردکان و آنرا عرعر بری نامند و گفته اند درخت شربین تا پنجاه سال میماند و در کتاب فرنگی مصور دیده شد نوعی را که ثمر آن شبیه ثمر کاج و بزرگتر از آن بود و شاخهای آن متراکم پر برگ با برگهای باریک اندک بلند **طبیعت** اقسام آن در اول سوم گرم و خشک **افعال و خواص آن** آب طبوخ شاخ آن جهت قروح ظاهری و باطنی و سستی اعضا و ضعف معده و جگر و ریاح غلیظ و باطلا جهت گزیدن ارنب بری و لعوق آن جهت داء الفیل و بدستور لطوخ آن و نطول آن جهت منع ریختن موی و رفع قمل و تحلیل اورام و امراض مقعده و رحم و مضمضه بطبیخ برگ و ثمر آن با سرکه جهت درد دندان و ضماد آن جهت خناق و ورم لوزتین و با نمک جهت نهش مار شاخدار و ذرور آن جهت رفع نزف الدم و اعیا و التیام قروح و خوشبوئی رائحه بدن و حقنه بطبیخ آن جهت کشتن

شراب مروق

شربین

دیدان موثر و ثمر آن قابض و مدر بول و مخرج مشیمه و جهت سعال رطوبی و علل کبد و گزیدن ارنب بری نافع و لطوخ ثمر آن با شحم ایل و یا مغز سر آن بر تمام بدن جهت عدم مضرت هوام موذی نافع و مورث صداع و مهزل مصلح آن با فواکه ترش و کشنیز است و احوال قطران آن در حرف القاف مع الطاء و قطران مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی اهل بنگاله و فرنگ قطران آنرا که روغن گرجن نامند بر چوبهای عمارات و کشتیها برای محافظت از کرم خوردن میمالند و اهل رنگهایه نموده و بر کشتیها میمالند **شراب** اسم اصطلاحی خمر است و نیز شراب در شربت معمول مطبوخ آب میوه ها و ادویه رطبه و یابسه در آب پخته صاف کرده با شیر و نبات و یا قند و یا عسل و یا مانند آنها بقوام آورده اطلاق مینمایند **شربغیه** بفتح شین و کسر راء و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح فاء و ها آنرا اسپانیل تیر نامند **ماهیت** آن اسم هندی ثمریست هندی شبیه به ثمر صنوبر که بفارسی کاج نامند و پوست آن صلب و خشن و مقطع بهم پیوسته و بعد از رسیدن نرم و از هم بعضی جدا میگردد و بعد قطعهای آن در جوف آن دانهها و بر هر دانه رطوبتی و پوسته بباطن پوستها تیر رطوبتی غلیظ لزج دانه دارد و در زیر آن پرده اندک نازک لزج و در جوف آن تخمی سیاه رنگ اندک طولانی بقدر لوبیا و حب الخروع و مغز آن سفید و درخت آن پریشان با شاخهای بسیار و تا بسه قامت بلند میشود و برگ آن از برگ سادوج عریضتر و اندک کوتاه تر و نازکتر و بهترین ثمر آن بزرگ بالیده رسیده و شیرین بزرگ دانه پر رطوبت آنست **طبیعت** آن در دوم گرم و تر با رطوبت لزجه **افعال و خواص آن** اندک مسخن و مجرب معده و محرک باه ساکنه و ملین طبع خصوص با پرده بالای تخم آن خوردن نفاخ و بطی الهضم و اکثار آن مولد خون بلغمی لزج سوداوی و محدث حمیات و دمامیل و جرب و قوباء و امثال اینها و تخم آنرا چون بسایند و بر سر بمالند شپش آنرا بکشد و دفع نماید ولیکن باید که احتیاط نمایند که بچشم نرسد که سوزش و ورم میکند و فرزجه آن مسقط جنین است و مجرب **فصل الشین مع الشین المعجمتین ششریث** بکسر شین و سکون شین دوم و کسر راء مهمله و سکون یاء مثناة تحتانیه و ثاء مثلثه **ماهیت** آن اسم هیج نباتیست که در دیر البلاد مصر یافت میشود و سطبر تر از انگشت بی بره مایل بزردی **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص آن** جهت استسقای زقی مجرب دانسته اند و گویند بدون کرب و مشقت اخراج زرد آب میکند **فصل الشین المعجمة مع الطاء المهملة شطبیه** بضم شین و فتح طاء و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح باء موحده و ها لغت مغربیست **ماهیت** آن نباتیست کثیر الوجود در کوههای برف دار برگ و تخم و شکل گیاه آن مانند زیره و با اندک تندی طعم و شیرینی و بیخ آن چند عدد مجتمع و غیر مستحکم و بعضی از آن راست و بعضی کج **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص آن** بالخاصیت جهت تبهای حاره نافع و مدر بول و مفتح سدد و محلل ریاح معده و رافع آنکه مستکره و ضماد آن بجهت علت معروفه نسوکه گویند مجرب است **فصل الشین مع العین المهملة شعر** بفتح شین و سکون عین و راء مهملتین بفارسی موی و بترکی قیل و بهندی بال نامند جمع آن شعار و شعور و اشعار آمده **ماهیت** آن متولد از ابخره دخانیه اخلاط محترقه و یابسه است و فرق میان آن و صوف و وبر آنست که شعر جعد می باشد بخلاف صوف و وبر و صوف نرم و نازک تر از آن هر دو است و صوف بفارسی پشم و وبر را کرک نامند و هر سه عام اند همه حیوانات یعنی بعضی را شعر و وبر هر دو میباشد مانند بز و بعضی را پشم فقط میباشد مانند میش و بره و بعضی را موی فقط مانند اکثر حیوانات و انسان را نمی باشد مگر شعر فقط و از مطلق آن مراد شعر انسان است **طبیعت** آن سرد و خشک **افعال و خواص** آن سوخته آن مسخن و بغایت مجفف و بلیغ و جهت اکال و خشک کردن زخمها و قلاع و قروح و ذرور او طلاء با عسل و کندر و زفت جهت جراحات سر و ذرور آن بعد از مالیدن رفت بر آنها و طلای آن با مرداسنگ جهت تسکین جرب و حکه شدید و قوی چشم و با روغن زیتون و با آب جهت سوختگی آتش و با سرکه سائیده آن جهت تحلیل و قلع ثآلیل و بثور و سگ دیوانه گزیده و با شراب و روغن زیتون و با آب جهت ورم سر و جراحات آن و بدستور غیر محرق آن و محرق آن با عسل جهت قلاع دهان اطفال و با روغن گوسفند جهت عشره و ورم حادث از آن و ذرور آن جهت بواسیر مقعده و درد کننده و آنست بر موضع خود و قطور آن با روغن گل جهت تسکین درد گوش و با سفیداب و توتیای مغسول و کحل ارمنی جهت حرقة البول مجرب و بخور آن جهت صرع سددی و گریزانیدن هوام و حمول آن جهت سیلان رحم و تجفیف رطوبات آن و ورم و ماء الشعر که از تقطیر آن حاصل میگردد جهت داء الثعلب و رویانیدن موی مجرب و بدستور دهن آن و نیز مقوی باه است و تعلیق موی ابلق پیش از آنکه صلب شده باشد جهت نقرس و عقرب گزیده نافع و دستور احراق آن در دستورات مقدمه و دهن آن در مرکبات و ادهان مذکور شد **شعر الجبابره** بکسر جیم و فتح یاء مثناة تحتانیه و الف و دال مهمله **ماهیت** آن نباتیست شبیه بموی یال اسب و باریک و سیاه چندین عدد بهم پیوسته شبیه بدسته از یکجا روئیده و بر روی زمین پهن و بی برگ و ساق و بوی قوی و چون بسوزانند بوی موی سوخته از آن آید و غیر پر سیاوشان است **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص آن** بخور آن جهت

شراب

شربغیه

ششریث

شطبیه

شعر

شعر الجبابره

ربع مجرّب و تعلیق آن مانع ماندگی مسافران و روندگان پیاده است شعر الغول بضم غین معجمه و سکون واو و لام و آنرا الی الغول نیز گویند ماهیت آن گیاهیست
بی ساق و ثمر و منحصر در اوراق خشن شبیه بسر جرن ائل سیاهی و بیخ آن سیاه و پر ریشه و در دار المرز موجود و در تنکابن کرب نامند و غیر پر سیاوشان است چنانچه بعضی گمان کرده اند
مالیقی گفته که آنرا بفارسی اردمانه و به بربری مامرب و سیونا نامند و آن نباتیست که در اقلیم ثالث هم میرسد و در غیر آن از اقالیم دیگر هم نیز رسد و آن تارهای باریک شبیه
بموی است که بر روی زمین پهن میشود و طول بسیار ندارد و شاخ و برگ و گل نیز ندارد و چون جمع کرده شود متعفن میگردد و چون بر آتش گذارند بوی موی آید و بعضی مجعد
مسمون را شعر الغول نامیده اند و در مغرب اقصی بسیار میروید میان مدینهٔ تلمسان و مدینهٔ فاس و در آنجا معروف بلحیة مسمون است طبیعت آن گرم و خشک تا بدرجهٔ اول
افعال و خواص آن قریب بپر سیاوشان است و در تنقیهٔ سینه و تیز از آن مالیقی گفته از خاصیت آن آنست که بخار آن زایل کننده تب ربع است بر و بی
و تعلیق آن بر بازو مانع کثرت تعب و ماندگی مسافر است در راه رفتن شعیر بفتح شین و کسر عین مهمله و سکون یاء مثناه تحتانیه و راء مهمله بفارسی جو و بهندی جو نقج
سین مهمله و جیم عجمی نامند ماهیت آن از حبوبات معروفه است بهترین آن سفید رسیده بالیده تازه آنست و کهنه که یکسال بران گذشته باشد بسیار ردی است طبیعت
آن در آخر اول سرد و خشک افعال و خواص آن قلیل الغذا تر از گندم و با قوت جالیه قابضه مجففه و رادعه مسکن غلیان صفرا و خون و عطش و حدت حمیات
حاره حاده و سل و دق مصلح آن لبن تیوحات و مورث لاغری بدن و مضر مثانه مصلح آن روغنها و انیسون و آب جو مقشر مطبوخ بحدیکه جو با شکفته و مهرا شوند و صاف کرده
سرد نموده و یا نیمگرم بیاشامند که ماء الشعیر نامند سرد و تر و مسکن حدت دم و صفرا و اخلاط محترقه و حمیات حاره حاده و اورام حاده و مسکن حرارت باطنی و لهیب حرارت جگر
و عطش مفرط و دق و سل و قرحهٔ ریاح و ذات الجنب حال ابن صداع حاره امثال آنها و سدد و سریع الانحدار و مولد خون صالح و مرخی معده ... های بارده نفاخ
و مصلح آن گلقند و هنگام اعتقال بطن استعمال آن جایز نیست و مطبوخ آن با نصف وزن آن خشخاش کوبیده مانند حریره جهت صداع حاره و با ضافهٔ قرطم جهت اخراج بلغم لزج
و منع شری و منفتح سدد و با عناب و سپستان و انجیر و پرسیاوشان جهت درد سینه و سرفه مجرب شیره جو که کشک الشعیر نامند سرد و مایل بخشکی و غلیظتر از ماء الشعیر جهت
اسهال صفراوی و امزجهٔ حاره و غرغره بدان جهت ورم گلو و در آن و ضماد آرد آن رادع و محلل اورام صلبه و کشاینده دمامیل حاره تنهایی و یا با تخم خبازی نوزن
آن جهت سل و ذات الجنب اورام زیر بغل و سینه و پستان و بناگوش و سایر اعضا و بدستور با قلیلی پودنج جهت اورامیکه حرارت آنها در کمال حدت نباشد و با سرکه
جهت اورام صفراویه و شری و اگر آرد آن نباشد جو متقشر را با آب با عصارات برگهای مناسبه سائیده استعمال نمایند و با آب سفرجل جهت نقرس حار و با آب گشنیز تازه
جهت تحلیل خنازیر و اورام حاره صلبه و ورم گلو و با زراوند و تخم کتان و زرفت و بول اطفال جهت تحلیل اورام صلبه و گشودن دمل و با اکلیل الملک و پوست
خشخاش جهت ذات الجنب و قرص مطبوخ آن با سرکه جهت جرب و حکه و با بنگ و افیون و آب برگ کاهو و مانند آن جهت صداع و ورم چشم و نزلات بادنج
و استحکام نمودن عضو مکسور و مرضوض و طلای مطبوخ آن با انجیر یا ماء العسل جهت تحلیل اورام بلغمی و حار بغایت موثر و ضماد سوخته آن با سرکه جهت کلف و خراز
نافع و سویق آن یعنی آرد بو داده آن که در سویق مذکور شد بتبرید و تغذیه آن زیاده از سویق گندم است و آشامیدن آن با قدری شکر بهترین اغذیهٔ اطفال است
و مسکن عطش و لهیب باطنی و نان آن ثقیل بطئ الهضم و نفاخ و چون خمیر آنرا بگذارند تا ترش شود و در دوغ حل کنند و یکشب بگذارند پس بنوشند جهت تسکین غلیان خون
صفراوی و لهیب باطنی و تشنگی مفرط و تپ صفراوی و تپهای حاره و اسهال صفراوی و حکه بعدیل مضر مبرودین و نفاخ مصلح آن شکر و یا نبات خوردن مصلح
سویق آن مشغول نمودن و با شیرینی خوردن است و دستور طبیخ ماء الشعیر در قرابادین در حرف المیم مع الالف انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد فصل الشین
مع الفاء شفنین البری بفتح شین و سکون فاء و کسر نون و سکون یاء مثناه تحتانیه و نون معروف بحمام است ترکی الافاخته و بهندی بنگله نامند
ماهیت آن مرغیست از فاخته بزرگتر و سفید و طوق گردن آن سیاه و ناتمام و گردن و پای آن بلند و گویند بچهٔ فاخته است و بفارسی بو تیمار نامند و گویند
کبوتر بریست و منقار و پای آن سرخ است و آنچه در هند و بنگاله دیده شده طوق گردن ندارد و تمام آن سفید و منقار آن سفید رنگ و پاهای آن بلند و باریک سیاه رنگ
و بعضی مایل بزردی و بعضی را پرهای سر آن بلندتر و اکثری را کوتاه تر طبیعت آن گرم و خشک در دوم و گویند خشکی بران غالب است افعال و خواص آن
بغایت مسمن بدن و مجموع آن مستحیل بخون صالح میگردد و مقوی قوت ماسکه و حواس و موافق ناقهین و مفلوجین و زیاده کنندهٔ قوت حافظه و محرک باه و اکثار آن
مضر محرورین و مورث بیخوابی مصلح آن سرکه و گشنیز و مقوی فعل آن تیز تازه دو شیده است گویند بهتر آنست که بعد از ذبح یکروز رها کنند و روز دیگر بخته و همچنین سایر طیور

فربه بهترین آن کوچک فربه آنست و زیاده از یکساله آن و همچنین لاغر آن بسیار مضر است شفنین البحری بهندی ساکج و بفرنگی سپتیا که مرین نامند ماهیت
آن حیوانیست دریایی شبیه بخفاش در رنگ و بال و شکل و دنبالهٔ آن نیشی مانند خار است افعال و خواص آن چون کسی را گزد الم عظیم حادث گردد و چون نیش آنرا
در زیر جامه خواب گذارند مورث بیخوابی مفرط و دفن کردن آن در خانه موجب تفرقهٔ اهل آن خانه و پاشیدن سحق سوخته آن در دکس باعث تفرقه و بغض ایشان و بدین سبب
آنرا حوت السر نامند و گویند چون در بول کسی نیش آنرا فرو برند باعث سوزش و درد عظیم صاحب بول شود و ما دامیکه بر نیاورند رفع نشود فصل الشین مع القاف
شقاقل بفتح شین و دو قاف در میان هر دو الف اول مفتوح و دوم مضموم و در آخر لام و آنرا شقاقل و ششقاقل و حشقاقل و شقیقل و شقیقل نیز و بهندی
ساپالی و سوالی و دودهالی و کاکول سنا و ر نیز نامند ماهیت آن بیخیست پرگره و بالروجیت و اندک شیرینی و بسطبری انگشتی و دراز و سفید رنگ و ساق گیاه آن
پرگره و بر هر گرهی برگی و ثمر آن بقدر نخودی سیاه و پر از رطوبت سیاهی و گل آن بزرگتر از بنفشه و منبت آن زیر اشجار متراکمه و جاهای نمناک و مستعمل بیخ آنست
و قوت آن تا چهار سال باقی میماند طبیعت آن در اول گرم و در دوم تر با رطوبت فضلیه افعال و خواص آن مبهی و منعظ و قاطع بلغم و مقوی ظهر و مسخن
معده و کبد و کرده مضر اشتها و مصدع و مصلح آن عسل و مربای آن با عسل بغایت مقوی ارواح و قوی و باه و زیاده کننده منی مقدار شربت آن تا یکدرم بدل آن در تقویت باه
حب الصنوبر و بوزیدان است شقایق بفتح شین و قاف و الف و کسر یاء مثناه تحتانیه و قاف و آنرا شقائق النعمان و بلاطینی بیای ورا ایلم یعنی گلیکه رنگ او زود
متغیر میشود و بلغت کستیلان امالیس و بفارسی لاله نامند و در وجه تسمیه و نسبت آن بنعمان گفته اند برای مشابهت رنگ آن بشقیق برق است و نیز گفته اند نسبت آن
بخون سرخ و خونیز النعمان نامند و نیز گفته اند چون نعمان بن منذر آنرا بسیار دوست میداشت و اول کسی بود که در خورنق اطراف قصر خود کاشته بود و نیز گفته اند که چون او
آنرا بسیار در خضابات استعمال مینمود و لهذا موصوف بدان نموده اند ماهیت آن نباتیست شبیه بخشخاش در نبات و برگ و گل و ثمر و دانه الا آنکه از آن در همه چیز
کوچکتر و تخم آن ریزه تر و بری و بستانی میباشد و برگ بستانی آن از بری ریزه تر و گل آن اکثر پنج برگ و صد برگ که هزاره نامند نیز میشود و الوان و منابت بسیار
طبیعت آن در دوم گرم و خشک افعال و خواص آن افیون حاصل از آن مانند آنکه از کوزه خشخاش اند میماند بسیار قوی التخدیر و اسکر و بدستور
دانه و پوست از دانه و پوست خشخاش جاذب و ملطف و مفتح و جالی آثار و مجفف و آشامیدن گل خشک مسحوق آن بقدر دو درم با سکنجبین جهت تسکین درد احشا و اعضا
... بهم رسیده باشد بسیار سریع الاثر و نفوخ آن قاطع رعاف در ساعت و ذرور آن حابس نزف الدم هر عضو و مطبوخات صاحب جدری در اوایل جهت ملطف
... تصفیهٔ آن و تفتیح مسام و بروز ظاهر جلد نافع و آشامیدن طبیخ برگ و ساق آن که با کاه جو پخته باشند ... شیر و بول و حیض و طلای عصارهٔ آن منقی چرک زخمها
و رادع تقشر جلد و محلل ورم چشم و سعوط آن منقی رطوبات دماغی و قطور آن جالی بیاض عین و بدستور قطور برگ گل آن و اکتحال بدان و ضماد گل آن با پوست گردکان
سبز سیاه کنندهٔ مو و رادع تو با و آشامیدن یکدرم تخم آن هر روز با آب سرد مداومت بدان جهت دفع برص مجرب گفته اند و یکدرم از ... آن با شراب جهت صرع ...
شقراق بفتح شین و بکسر نیز آمده و قاف و فتح را مهمله مشدده و الف و قاف و شراق و شرقوق و شرشق نیز و بفارسی کاسکینه و شیرازی کاسه شکنک و بهندی
سبز قبا و بمازندرانی کراکر و عرب آنرا اخیل گویند و بدین دانند و بهندی لتوره نامند ماهیت آن در مامینی گفته طائریست بقدر کبوتر و کوچکتر سبز رنگ خوش
منظر و در جناح آن سیاهی و مخطط بسرخی و سبزی و سیاهی نیز میباشد و در بلاد روم و شام و خراسان و نواح آنها بسیار و حریص و بدخو و دزد بچهٔ مرغان دیگر است
و در آبادانی و مردم میباشد و بر سر کوهها آشیانه میسازد و لیکن بچه در آبادانی برمی آورد و عفیف الفساد و کثیر الاستغاثه میباشد و فریاد بسیار میکند گویا آنرا زده اند
و بغدادی و انطاکی گفته اند طائریست معروف ملون بسبزی و سرخی و سیاهی و در اشجار و شکاف دیوارها خانه میسازد و در تابستان دیده میشود و بد بو است کثیر التصویت ...
بقدر گنجشک که بیه گویند و گنجشک را صید کند طبیعت آن گرم و خشک در دوم افعال و خواص آن محلل قوی ریاح غلیظه و مواد بلغمیه و دیر هضم مضر
محرورین مصلح آن سکنجبین عسلی و شکری و طلای سرگین آن جهت جلای کلف نافع است فصل الشین مع الکاف شکاعی بضم شین و بفتح نیز
آمده و فتح کاف و الف و عین مهمله و الف مقصوره لغت عربیست و بیونانی اقرابقی و نیز اقتارنیقی یعنی شوکت البیضا و شوکت عربیه و کثیر الرکب نیز و بلاطینی اطرکیاس
و بفارسی باد آورد گویند و صحیح آنست که غیر باد آورد است بلکه از اصناف آنست و نیز بفارسی آنرا حرچه گویند و در بعضی بلاد معروف بکنگر خر است و گویند بهندی
اونٹ کتاره نامند ماهیت آن دو نوع میباشد یکی گل آن سفید و شاخهای آن باریک بلند سفید و کم شعبه و دیگری گل آن بنفش و شاخهای آن اندک غبیر

و بر شعبه و مائل بسبزی و زردی و این مخصوص نشکاعی است و تحقیق آنست که ساق آن مثلث و طولانی و سطبری آن بقدر انگشتی و بار بکیر از ان و برگ آن کوچک مثلث
شکل اندک ضخیم طولانی با زغب و بر سر آن خاری و گل آن بنفش مائل بزردی و تخم آن ریزه مثلث شکل خاکستری رنگ و طعم آن شیرین و بهترین آن سبز و بعضی گفته اند
زرد آنست که کهنه نباشد و مستعمل از ان بیخ و ثمر آنست و بیخ آن قویتر **طبیعت** آن گرم و خشک در دوم و گویند در اول گرم و در سوم خشک و بعضی سرد و تر گفته اند
افعال و خواص آن قوت تجفیف و قبض این زیاده از باد آورد و با قوت تریاقیت و بیخ و ثمر آن ملطف بلغم و مفتح و جهت قطع نزف الدم از سینه و ورم
لهاة و قعده و طبیخ آن جهت امراض مقعده و کبد و حمیات مرکبه و کهنه و خصوصا در صبیان بغایت نافع و بجهت فالج و رعشه و اوجاع ظهر و اسهال بطن
و جهت جذام و برص و بهق و قطع سیلان رطوبات از رحم و سائر بدن مفید برای انکه دافع مواد سوداویه و بلغمیه و جالب آنها است از عمق بدن و باعث
سمن بدن و بیخ آن حابس نزف الدم و محلل اورام مقعده و مدمل قروح مضر بریه مصلح آن صمغ مقدار شربت آن دو درم و صاحب تقویم پنجدرم گفته بدل آن بادآورد
و در سائر افعال قریب بباد آورد و در حرف الباء مع الالف مذکور شد صاحب اختیارات بدیعی گفته که بشیرازی آنرا خار مهک گویند و وی نباتی کوهی است در
زمین سپاهان هم میرسد **شکر تیغال** بفتح شین و کاف و راء مهمله و کسر تاء مثناة فوقانیه و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح غین معجمه و الف و لام بفارسی
تیهال نامند **ماهیت** آن خانه و غلاف حیوانی است شبیه بمگس که در خار از روت مانند کرم ابریشم از لعاب خود میتند و در ان میرود و بعضی را سوراخ کرده مدر میرود
و آن خانه و غلاف در تازگی شیرین میباشد و چون بسیار کهنه شود شیرینی آن بسیار کم میگردد و آن کرم را بشیرازی خرزوکک و تیغال نامند و غیر سکر العشر است و صاحب
اختیارات اشتباه نموده آنرا سکر العشر نوشته **طبیعت** آن در حرارت معتدل و رطوبت بران غالب و با لزوجت **افعال و خواص آن** ملین صدر
و خشونت آن و مسکن حدت اخلاط و سوزش مری و جهت سرفه و تصفیه صوت و خشکی گلو و معده نافع و اکثار آن مغثی مصلح آن شکر و ترنجبین مقدار شربت آن
تا پنجدرم بدل آن نبات است **شک** بضم شین و بفتح نیز آمده و کاف مشدده بعربی سم الفار و تراب الهالک و اهل عراق و مغرب رهج الفار و بشیرازی مرگ موش
کالی و بهندی سنبل کهار نامند و الکسیر ان زرنیخ سفید خوانند **ماهیت** آن جسمی است معدنی سفید ثقیل الوزن براق و آنچه زرد رنگ باشد زبون بود و از خراسان
آورند و گویند دو نقره هست که از معدن آن هم میرسد و قوت آن تا هفتاد سال باقی میماند و بعد از ان فاسد میگردد و رنگ آن اغبر و وزن آن سنگین میشود **طبیعت** آن
چهارم گرم و خشک **افعال و خواص آن** از سموم قتاله است و محلل و معفن و التیام دهنده زخمهای بد و شدید که صبر نتوان نمود و اکتحال آن در کردن
رطوبات طبقات چشم را زائل کند و طلای آن با روغنها جهت حکه و جرب و با گلاب جهت اورام بارده و استسقا نافع و نیم درم ان در یکروز کشنده بسوزش اندرون
و ثقل زبان و اعضا و خدر و سرخی چشم و گرمی بدن و برافروختگی بشره و گاه باسهال الدم منجر گردد و تریاق آن تراشه پوستهای حیوانات است که سوزانیده باشند …
و تا و چندان بیاشامند و معالجه آن معالجه زیبق خورده است و چون در خمیر کرده یا در طعامی دیگر و بخورد موش دهند بمیرد و هر موشی دیگر که بوی آن شنود بمیرد و خانه از موشان خالی …
و اهل هند میگویند که پنج نوع میباشد حجی هتکیا و آن شبیه بشب یمانی است سفید شفاف و در آتش دود نکند و دوم … یعنی برنگ زرد چوبه زرد رنگ و سوم کوریا و این سکون است
و چهارم دارما و آن سرخ است برنگ دانه انار و پنجم سنکهیا و این بسیار سفید میباشد این هر دو نوع اخیر بسیار کمیاب است و در اعمال صناعت کیمیا بکار می آید و دافع …
و جهت تب لرزه و ضیق النفس انسان و اسپ و درد دندان نافع دانسته اند **شکر قند** بفتح شین و کاف و سکون راء مهمله و کاف و سکون نون و دال مهمله بفارسی
بزمین قند و زمین … و بهندی … نامند **ماهیت** آن بیخ نباتیست بطریق تخم و بیاره بر زمین مفروش و برگ آن شبیه ببرگ … و از ان کوچکتر و گل آن نیز شبیه بگل
و کم رنگ تر و کوچکتر و بیخ آن در زیر زمین که از اطراف ریشه آن برآمده تا بقدر ترب و پوست آن سرخ و مغز آن سفید و کم آب و در هر ده پانزده عدد و زیاده و کمتر
نیز تکون می یابد بسبب قوت و ضعف زمین و بعد از کمال رسیدن برآورده زیر خاکستر گرم مانند چغندر ریخته و یا در آب جوش داده پوست آنرا جدا کرده شیرین لذیذ میباشد
بعضی آنرا بعد از کوفتن نرم کرده قدری آرد گندم ممزوج کرده مانند سر رشته حبوب بزرگتر بقدر گردکان ساخته در روغن بریان کرده گرما گرم در شیره شکر و یا نبات که
غلیظ باشد می اندازند و بعضی برای خوشبوئی قدری مشک با گلاب حل کرده داخل آن شیره میکنند پس برآورده میخورند بسیار لذیذ میباشد و این را بهندی گلگله مینامند
طبیعت آن گرم و تر و با رطوبت فضلیه غریبه که بعد از طبخ و جوش دادن کم میگردد **افعال و خواص آن** مسدد و قابض و نفاخ و فی الجمله مغزی … سینه
و تقصیه زنه است **فصل الشین مع اللام** **شلسل** بضم شین و تشدید لام **ماهیت** آن ثمر درختیست هندی از ادویه مجهوله است بعضی گویند

شکر تیغال
و خانه آن شکر تیغال
شک
سم فار
شکر قند

که آن

آنرا سفر جل هندی نامند که بیل باشد و بعضی گفته اند بزرگتر از فندق است و طعم آن تندی و اندک تلخی و قبض است و نرم و املس لیتر و بعضی گفته اند مدور بقدر زردآلو میباشد و بعضی
گفته بیار بجیل است **طبیعت** آن در سوم گرم و در اول خشک **افعال و خواص آن** محلل قوی و ملطف اخلاط غلیظه و مسهل و دافع ریاح و جهت صلابت عصب و فالج و عرق
النساء و قولنج نافع مضر ریه مصلح آن عسل مقدار شربت آن تا پنجدرم است **شلجم** بفتح شین و سین مهمله نیز آمده و سکون لام و فتح جیم و میم معرب شلغم بغین معجمه فارسی است
و بیونانی عنقیلی و عقلی نیز و بفارسی برشاد و شلم نیز و بفرنگی … بضم باء عجمی و میم نامند **ماهیت** آن معروف است بری و بستانی میباشد و بری دو قسم است
یکی شاخهای نبات آن دراز و برگ آن بعرض انگشت … و بیخ آن باریک مانند بیخ اشجار دیگر و غیر ماکول و تخم آن سیاه و مغز آن سفید و منابت آن مزارع و دیگر اماکن
صحراهای نمناک و نزدیک آبها و بیونانی … نیز گویند بیخ آن بقدر خیار و بسیار سرخ و ماکول و برگ آن شبیه ببرگ بستانی و از ان باریکتر و املس و کثیر التشریف و تخم آن
مانند بستانی و مائل بسیاهی و تخم آن مستعمل در تریاق فاروق است و بستانی آنرا برگ شبیه ببرگ ترب و کثیر التشریف و از ان املس و بیخ آن مدور و مفرطح و بعضی اندک طولانی
و بر سر آن اندک ریشه و ماکول و در اکثر بلاد دهم میرسد و بقدر نارنج بزرگی تا بهندوانه و در بعضی بلاد و اراضی قویه میشود و نازک بیریشه و در بعضی ضعیفه کوچک ریشه دار
و بهترین و مستعمل آن بستانی نازک بیریشه آن و تخم آن سرخ و تیره و از بری بزرگتر و این مزروع میباشد در خریف و در اواخر شتا و اوائل ربیع نیز قلیلی و بعضی بلاد
هم میرسد **طبیعت** بری آن در اواسط دوم گرم و در اول تر و بستانی آن در اول دوم گرم و در آخر اول تر **افعال و خواص آن** تا اول مطبوخ بیخ آن
کثیر الغذا و دافع سعال و ملین سینه و بطن و مقوی باصره و مشهی طعام و مهیج باه و زیاده کننده منی و مفتت حصاة و مدر بول و برگهای نازک آنرا قوت ادرار
زیاده و بطی الهضم و نفاخ و مصلح آن فلفل و زیره و شیرینیها و در احادیث وارد است که امر فرمودند بخوردن شلغم و فرمودند علیکم باللفت فانه لیس احد الا وله
عرق من الجذام و اللفت یذیبه و در حدیث دیگر است که ما من احد الا و فیه عرق من الجذام فاذیبوه بالشلجم و چون ریشهای باریک آنرا سائیده با عسل بیاشامند
جهت سنگ و عسر البول مجرب و ضماد مطبوخ آن محلل اورام و نطول مطبوخ جمیع اجزای آن جهت شقاق عارض از برد و نقرس و حکه و مراهم و بدستور طلا و ضماد برگ
و بیخ و یا تخم کوبیده آن و ترشی بیخ آن یعنی مخلل آن لذیذ و ملطف رطوبات و مقوی اشتها و مشهی ولی نفع خصوص با خردل آن و یا چاشنیدار آن که قوت
جلا و تقطیع آن زیاده است و مطبوخ آن در جوف خمیر در زیر آتش که طبخ کامل یافته باشد قلیل النفخ و جشا آورنده و محرک باه زیاده از مخلل آن جهت آنکه
رطوبت فضلیه و ریاح آن در جوف خمیر بالکل تحلیل میرود و جمیع اجزای آن با تریاقیت و تخم آن در اول سوم گرم و در اول تر و مهیج تر از بیخ آن خصوصا که اندک
بریان نموده باشند و مشهی و با تریاقیت و در جمیع افعال قویتر از ان و مولد ریاح و مصدع محرورین مصلح آن سکنجبین و ترشیها و گلقند و خشخاش سیاه و شکر نیز
مقدار شربت آن دو درهم و روغن تخم آن محلل ریاح و رافع اعیا و مقوی آلات تناسل بتمریخ با دهنها و مرهم بیخ آن کثیر النفع و در قراباذین در مراهم مذکور شده و تخم قسم اول
بری آن حالی شده و بسه طلا **شلیل** بفتح شین و کسر لام و سکون یاء مثناة تحتانیه و لام … نیز نامند **ماهیت** آن بزعم بعضی …
گویند درخت شفتالو و زردآلو اگر باهم پیوند نمایند شلیل میشود و آن بقدر زردآلو و گردکان … لذیذ تر و لطیف تر و خام آن کمتر … **طبیعت** و سائر افعال
اقرب بدان هر دو است **فصل الشین مع المیم** **شمع** بفتح شین و سکون میم و عین مهمله بفارسی موم نامند و بیونانی قیروس **ماهیت** آن معروف
که جرم خانه زنبور عسل است که عسل را در ان … و در ان جمع میکنند و آن سه نوع میباشد یکی آنست که زنبور عسل عسل را در ان جمع میکند و این مائل بسرخی و زردی و نرم
و چرب و خوشبو میباشد و بوی عسل از تازه آن می آید و دوم آنست که پردهای خانه خود را از ان میسازد و در ان عسل نمیباشد و این متوسط است در خوبی و سوم …
مسلیط است و آن چیزی سیاه رنگ است که بر کوائر یعنی خانه خود میمالد و این زبون **طبیعت** آن در اول دوم گرم و در رطوبت معتدل قوت آن تا سی سال باقی
میماند **افعال و خواص آن** محلل و منضج و ملین اعصاب و موافق جراحتها و مصلح ادویه مراهم و حافظ آنها و خوردن وزن ده خرنوب از ان که بمقدار دانه گندم
ریزه ریزه کرده فرو برند با احسای موافقه و یا در روغنها خصوص روغن کنجد حل نموده بنوشند جهت قروح باطنی و سحج و اسهال مزمن و جذب سموم مجرب و جهت درد سینه
و سرفه و سل و رفع انجماد شیر و درد گلو و لهاة و تصفیه صوت … و بخور آن معرق صاحبان حمیات و رافع عفونات هوای وبائی و رائحه آن جهت رفع بد بوئی
بینی و اذیت بوی مردار و مقابر و با حقنه که داخته آن با روغن گل سرخ یا زیت عذب بالمناصفه جهت سحج امعا بغایت نافع و طلای آن با دهان مناسب خصوص
روغن بنفشه جهت رفع خشونت سینه و سائر خشونات بدن و نضج اورام و جهت حکه و جرب و توسیع دهن زخمها و بحرکت آوردن آنها و رفع اذیت زخم حربه زهر دار و جراحت

شلجم
شلیل
شمع
موم

بالای سینه و طلای موم روغن معمول با روغن زنبق و یا یاسمین بر صورت صاف کننده و نیکو کننده رنگ رخسار و زائل کننده کلف و مخرج جراحات اعصاب و گویند چون از موم زرد
و یاسمین یا روغن سوسن یا گل سرخ مرتب نمایند و سه هفته در آفتاب گذارند پس بر اورام بر گوش وارسیه طلا نمایند تحلیل برد و منع انصباب مواد بدان نماید و چون قطعهای در نیا
ساخته بر پستان گذارند مانع انجماد و بسته شدن شیر است در آن و بر تعقد عصب و اورام محلل آنها و تکمید ریزه ریزه کرده آن با زرده تخم خشک کوبیده در صره بسته
بر روغن کنجد گرم کرده محلل اورام و ریاح و مسکن اوجاع و چون مخلوط بعود هندی نموده بر آتش گذارند بدیری و اندک اندک سوخته گردد خوردن موم دافع تشنجات و مسدد
مصلح آن نان مقدار شربت تا نیم درم بدل آن ... و باقلا است و گویند چون شاهین مگس را بسوزانند و بظرفی بمالند و در آب دریا و یا سائر آبها گذارند آب شیرین را بجذب بکشند و
سفید کردن موم آنست که بگیرند موم را و گداخته در آب گذارند و حرکت آن که در زیر آن جمع گردد جدا نمایند و همچنین مکرر نمایند پس در دیگ سرگشاده سفالی نو کرده آب دریای
شور بران ریخته و اندک نطرون و اگر آب دریای شور نباشد آب نمک بران ریزند و بر آتش گذارند تا گداخته گردد و از آتش فرود آورند و دیگ سفالی دیگر که دران تواند داخل شد
ته آنرا تر کرده دران فرو برند تا موم بدان بچسبد و برآورند و بعد سرد شدن موم را جدا کنند و همچنین باز دیگر او را فرو برند و مکرر همچنین عمل کنند که هر مرتبه بگذارند تا آب
بطرون و از ته یک سفالی دیگر تر کرده جدا ازند پس آن قرصها را در دور برسیاهی کشیده روزها در آفتاب بیاویزند و بران آب سرد دفعه بدفعه بپاشند و شبها
بماهتاب تا آنکه خوب سفید گردد پس گداخته ازان شمع ریزند و یا در مراهم و غیر آن که مطلوب باشد بکار برند و یا آنکه در ظرفی کرده آب بسیار گرم جوشان بران ریزند
طبخ دهند و عمل نمایند تا سفید گردد و یا آنکه بعد تصفیه چرک آنرا گداخته در آب سرد اندک اندک بریزند یا آنکه ... بهم زنند که بزودی دانه گردد پس روزها
بر پارچه کرباس پهن کرده بریزند و بر آفتاب بگذارند و آب بران بپاشند و شب ها زیر آسمان و ماهتاب گذارند تا سفید گردد **فصل الشین مع النون**
شند بفتح شین و سکون نون و دال مهمله ذیقو ... دوس اسمیلس نامیده و بهندی ... بفتح سین مهمله و تاء مثناة فوقانیه مشدده گویند **ماهیت آن** طبوعه
خضیر ... انجاجای دیگر غیاسازند و گویند دخان ... و دستور صنعت آن آنست که حصی لبان انگوفته هر قدر که خواهند در دیگ سفالی کنند
و یک دیگر طولانی بر سر آن نصب نمایند و اطراف آنرا بگل حکمت بگیرند و در زیر آن آتش بسیار ملایم کنند تا در ظرف بالای صعود نماید و بچسبد و اگر بجهت زیادتی
عطریت ظرف بالای زبد و صندل بیالایند خوب است و بهتر آن سفید خوشبوی آنست که بوی دود ازان نیاید **طبیعت آن** در سوم گرم و در دوم
خشک **افعال و خواص آن** مقوی ... مدمل ... جهت ... و دافع اخلاط لزجه سینه و با زعفران مفرح و جهت سرفه و ضعف عصب و خفقان
و با انیسون جهت ... مجرب ... و طلای آن جهت التیام قروح و دافع آثار و حمول آن جهت بواسیر و تقویت چشم مفید و مجفف و مصدع محرور و محشی سینه
مصلح آن روغن کنجد ... آن جهت ... است **فصل الشین مع الواو** **شواء** بفتح شین و واو و الف ممدوده ... بیت ... فارسی
بریانی گویند **ماهیت آن** گوشت بریان کرده ... بر آتش بواسطه یا بی واسطه در روغن یا بی روغن و از بالا روغن بران زده
طبیعت آن گرم و خشک **افعال و خواص آن** ... آن در زمین بریان نمودن مقوی قلب و قهیین و مرتاضین و بدستور خوردن آن ... الهضم
جید الکیموس و مقوی اعضای رئیسه و باه و اکثار آن ثقیل و در بعضی ... **شواصرا** لغت یونانیست بفتح شین و واو و الف و فتح صاد و را هر دو مهمله و الف
مسکن الحل است و گویند ... و شانکاره فارسی ... مستک چوپان نامند و ... مشک دارش **ماهیت آن** رازی گفته از انواع طباسف است ... برگ آن
... نامند و دیسقوریدوس گفته بیونانی ... نامند و آن گیاهیست که هر سال تازه بتازه میروید بقدر گزی مفروش بر روی زمین و شاخهای آن بسیار و برگ آن
شبیه برگ دشتی و تخم آن بر سر شاخهای آن و همه آن از شاخ و برگ و تخم بسیار خوشبوست و لهذا مردم در ... میگذارند صنعت آن بیشتر و ... است
و ... کتاب ... ریحان ... گفته که در بلاد ... نباتی ... نامند ... خاکستری رنگ ... برگ شبیه ... بی ساق و بی گل
... بسیار ... زمین ... بلند میگردد ... شاخها و کوهستانهای عظیم و از تازه آن تا چند
ماه بوی مشک تازه می آید **طبیعت آن** در سوم گرم و خشک **افعال و خواص آن** مفتح و مقوی ارواح و قوی و مدر حیض و باه و جهت عسر النفس محتاج بانضاج
و در حقنه جهت عرق النساء و اوجاع مفاصل و اصل ... برای آنکه مسهل اخلاط لزجه است **شوحط** بفتح شین و سکون واو و فتح حا و سکون طا مهملتین لغت
عربیست **ماهیت آن** مجهول است بغدادی گفته درختیست بزرگ شاخهای آن صلب و بی گره و راست و برگ آن شبیه برگ بید و از چوب آن کمان کنند

شمع

و آن ... و ... گفته ... بسیده ... آن ... بهم ... و ... و ... شمع

شواصرا

شوحط

کمان میسازند و بعضی گفته اند که نوعی از نبع است و بعضی آنرا شریان ... دانسته اند و گفته اند در قله کوه میشود نبع است آنچه در پایین آن شوحط و باختلاف منابت نام آن مختلف میگردد
و صاحب اختیارات خوشه ازان گفته و بعضی گفته نوع خبیث و زبون ... زبون ... است و این قول اقرب بصواب است **طبیعت آن** گرم و خشک و جمیع اجزای آن
باقوت قابضه **افعال و خواص آن** جهت اسهال ... و جلوس در سایه آن ممنوع است **شوکران** بفتح شین و سکون واو و فتح کاف و را مهمله و الف و نون لغت
عربیست و بغدادی گفته یونانیست و ابن بیطار گفته که بعجمی اندلس ... نامند و بیونانی ... و ... و ... و طفیفقون و منقوسیون و بفرنگی شکنه و بفارسی
... نامند **ماهیت آن** دیسقوریدوس در رابعه گفته نبات ... بالزوجت و ساق آن پر گره شبیه بشاخ رازیانه و سطبرتر ازان و شعبهای شاخهای آن حیز اذ
و برگ شبیه برگ قثاء و ازان بزرگتر و ثقیل الرائحه و در بالای آن شعبه و اکلیلی و دران گل سفید شبیه بگل شبت و تخم آن مثل نانخواه و مایل بسفیدی و روفس گفته برگ آن مانند
برگ ... و بسیار زرد و بیخ آن باریک و بی ثمر و تخم آن برنگ نانخواه و بزرگتر ازان و بی طعم و بی بو و لعاب دار و بعضی گفته اند بیخ نباتیست که آنرا ... سرد ... و رس
نیز نامند و بعضی گفته اند بزر البنج ... است که آنرا ... گویند و بهتر و مستعمل آنست که در کوه ... زیر ... از ... تفتی گویند و صاحب ... گفته آنرا شوکران
نامند و بعضی گفته اند بیخ نباتیست که بهندی ... نامند **طبیعت آن** در چهارم سرد و در سوم خشک **افعال و خواص آن** مخدر و مسکر و منوم مقدار شربت آن
بهمانک بدل آن بزر البنج و دو ... آن ... سمیت ... بزوال عقل و اختلاط فکر و ذهول کلام و سدر و ظلمت و غشاء بصر که چیزی را نبیند و فواق و برودت
باطن و اطراف و در آخر تشنج و خناق از تنگی که در قصبه ریه و حنجره پیدا کند پس موت و مداوای آن مبادرت بقی و اسهال بطن تا که نقا حاصل گردد پس آشامیدن
اشیاء نافعه تریاقیه مانند طلای ... که نوعی از شراب است پس اندک مهلت داده بعد ازان شیر الاغ و افسنتین با فلفل و جند بیدستر و سداب با طلا بنوشند و یا
قردمانه و میعه و فلفل با تخم انجره با طلا و یا روغن جار ... و حلتیت و روغن جار مناسب و باقی تدابیر آن مانند تدبیر افیون خورده است و چون خشک نمایند
تخم آن خشک شود بگیرند و کوبند و عصاره آنرا گرفته در آفتاب خشک نمایند نفع بسیار دارد و ازان جمله آنکه ادویه مسکنه اوجاع چشم است و ضماد آن جهت تسکین اوجاع
حاره و نمله و حمره و جمره و ضماد برگ و تخم آن بر پستان شیردار قاطع شیر آن و مانع آویخته شدن آن و بر پستان دختران مانع کبر آن و بدستور بر خصیه پسران و بر خصیه
دیگر ... جوانان مانع احتلام و محلل ورم آن و بر خصیه مضعف باه و مانع بزرگ شدن آن و بر عانه و هر عضوی که خواهند موی نروید مانع آن و بر شکم حابس اسهال
و نزف الدم و بدستور طلای آن بر پیشانی ... حکیم میر محمد مومن نوشته که چون بیخ آنرا با بزر البنج از هر یک پنج درم کوبیده با یکصد و پنجاه عدد مویز بزرگ دانه
با آتش ملایم طبخ دهند تا آب بسوزد پس مویزها را از ادویه جدا کرده نگاه دارند و از یک عدد تا سه عدد آنرا بخورند مسکر قوی و امساک منی آورد و زیاده از سه عدد منوم قوی است
دانسته که پس این ... کرده ام **شوندر** بفتح شین و واو و سکون نون و فتح دال در آخر هر دو مهمله و بضم اول و دوم نیز آمده **ماهیت آن** بغدادی گفته معرب
چغندر فارسی است و آن نوع از سلق است ... آنرا الفت ... تومی سلجم احمر نامند و آن شبیه بشلجم است در نبات و صورت و لیکن برگ آن خشن و نسبت
بآنکه اقرب بسلق است و برگ آنرا نیز میخورند چنانکه برگ شلغم را میخورند لیکن آنرا نمیخورند و طعم آن با حلاوت تلخی کمی است و انطاکی گفته فرقی میان آن و زردک و شلغم
مگر آنکه برگ آن مشرف نسبت بیخ آن مایل باستداره و طول و بسیار سرخ و شیرین مایل بتلخی و نیز بیت صاحب تحفه نوشته قسمی از شلغم بری ماکول است و بهترین آن سرخ
خالص کوچک تازه آنست **طبیعت آن** بارد رطب در دوم و گرم و تر در آخر اول نیز گفته اند رطوبت آن زیاده از حرارت **افعال و خواص آن** دافع ریاح
و عفونت و مسخن و جاذب دم از عروق ... هر چند و مهیج باه بغدادی گفته بنابر آنکه بارد و رطب است که اظهر است مضر باه است و مضر مبرودین و صاحبان معده
بارد و بطی الهضم و مورث نفخ و قراقر مصلح آن سرکه و خردل و پختن آن ... و مردم بلدان با شیر آنرا با ماست ترتیب میدهند و بطی الهضم میگردد و لیکن لذیذ میباشد
و تخم آن بسیار نافع است و در ادویه ... و اگر ... از سم بخورند سم چنان ... فعل آنرا باطل میسازد بالمره و لهذا از ادویه تریاق فاروق است و جزوی از اجزای
آن بجای تخم بستانی آن که ضعیف ... است و طلای آن جهت برص و مانع جلوس و نطول بدان و در سائر افعال قویتر از سائر اقسام شلجم و در شلجم مذکور شد **شونیز** بضم شین
و سکون واو و کسر نون و سکون یا مثناة تحتانیه و زای معجمه لغت فارسی و شونوز و سیاه دانه نیز و بعربی حبة السوداء و بیونانی ... و دیسقوریدوس شونوز گفته و بهندی
کلونجی نامند بفتح کاف و ضم لام و سکون واو و خفای نون و کسر جیم و یای آخر حروف بهترین آن تازه فربه دانه تند بوی آنست **ماهیت آن** تخم نباتیست
برازیانه و ازان درازتر و باریکتر و گل آن زرد و مایل بسفیدی و بنفش نیز میشود و برگ آن شبیه برگ زبان در قفا و تخم آن غلافی بزرگتر از غلاف بزر البنج و تخم آن قریب بمقدار

شوکران

... نقد

شوندر

شونیز

سیاه دانه

الشیوان و سیاه و تند بو و مغز آن سفید و قوت آن تا هفت سال باقی میماند **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک **افعال و خواص آن** مسمن و مجفف و ملطف و منضج و مقطع اخلاط و جالی و مدر شیر و بول و حیض و مسقط جنین زنده و مرده و مشیمه و تریاق سموم بارده شربا و بخورا و حمولا و با دهن سوسن اعصاب الصدر و الغذا و النفس و غیرها جهت سرفه بارده و درد سینه و انتصاب النفس و قی المده و غثیان و استسقا و یرقان و سپرز و قولنج ریحی شربا و ضمادا نافع و مداومت خوردن آن بر صباح مدر بول و حیض و شیر و با روغن جهت سرخ کردن رخساره و تصفیه بشره و با سرکه جهت اخراج اقسام کرم معده شربا و ضمادا و یک مثقال تا دو درم آن تا سه درم با آب نیم گرم جهت سگ دیوانه گزیده و در تبلاو با سکنجبین جهت تب ربع و تب بلغمی کهنه و با آب عسل جهت نفس الانتصاب و تفتیت سنگ گرده و مثانه و تبهای مزمنه و با نطرون جهت عسر البول و سوخته آن جهت بواسیر خصوصا که با رب مورد بنوشند بعد از پوشیدن خام آن یا در سرکه خیسانیده و آن بکعب در صره بسته و بدستور سعوط و در سرکه خیسانیده آن بکعب و صبح سایند جهت درد سر بارد مزمن و تفتیح سده خیشوم و زکام و نزله و لقوه بغایت نافع و بیعدیل و چون هفت عدد دانه آنرا در شیر زنان بخیسانند یک ساعت و بسایند و در بینی کسیکه یرقان داشته و چشمهای او زرد شده باشد قطور نمایند بغایت نافع و زائل کند و بسبب قوت تنقیحی که دارد سعوط مسحوق آن با دهن ابرسا جهت ابتدای نزول آب در چشم نافع و بدستور با کتحال استعمال آن جهت نزول در ابتدا و کماد گرم کرده آن بر سر جهت زکام و بر سائر اعضا جهت تحلیل ریاح سریع الاثر و مضمضه مطبوخ آن با سرکه تنهای و یا با چوب صنوبر جهت درد دندان بارد و ضماد آن در پیش سر جهت منع و سد تتالی نزلات مزمنه و رفع درد سر بارد و تفتیح سده خیاشیم و با سرکه خمر و یا انگوری جهت ثالیل و رفع خال و تقشر جلد و درد مفاصل و بهق و برص و سعفه و قوبا و با بول اطفال جهت تحلیل اورام صلبه و ثالیل و خال مجرب و با آب حنظل تر که بر اطراف آن طلا کنند جهت اخراج حب القرع و دیدان قوی الاثر و با آب شبت جهت اخراج حیات بقوت تمام و سائیده آن با خون افعی و یا خون خفاش و یا خون خطاف جهت ضع بغایت مؤثر و با عسل و روغن جهت درد رحم و وجع آن نافع و در حین نفاس با روغن گل سرخ جهت انواع جرب و ضماد سوخته آن با موم گداخته و روغن سوسن و یا حنا و مانند آن بهر و بر سر صاحب صرع که بفارسی کل نامند مفید و مانع ریختن موی آن و رویانندهٔ آنست بشرط مداومت ضماد اندک بریان کوبیده آن با گلاب جهت جمشهای سوداوی ساق پا مجرب و با بول صبیان جهت قروح شهدیه سر و سائر قروح بارده رطبه و قطور بود داده کوبیده جوشانده آن با روغن زیتون و صاف کرده بقدر سه چهار قطره در بینی جهت رفع زکام و عطسه بسیار باشد مجرب و با روغن حبة الخضرا در گوش جهت تفتیح سده و رفع ریاح و درد آن نافع و دخان آن گریزاننده هوام و اکثار شرب آن مورث خناق محرورین و صداع و مصلح آن در سرکه خیسانیدن آن مضر گرده و مصلح آن کتیرا مقدار شربت آن تا دو درم و در مبرودین و در محرورین تا نیم درم بدل آن انیسون و نصف وزن آن تخم شبت و روغن آن با روغن زیتون و کند جهت اعاده باه مایوسین شربا و طلاء مجرب دانسته اند و روغن آن که بقرع ماکوس گرفته باشند طلاء بر اعضاء تناسل و کمر جهت آوردن انعوظ بیعدیل و رافع دردهای بارده و سستی اعصاب سده آن و بدستور شیاف آن با اشیای مناسبه جهت امور مذکوره سریع الاثر و قرشی گفته نباتی است که چون در غدیر اندازند ماهیان آن بالای آب آیند و گویند نوعی از آن خناق و غثیان آورد و تدبیر آن قی کردن و آشامیدن شیر و سائر تدابیر کندش خورده است

فصل الشین مع الیاء المثناة التحتانیه

شیح بفتح شین و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح یا موحده و با هم عربیست شیبة العجوز است و بعضی آنرا اشنه لسانیه نامند **ماهیت** آن گیاهیست ساق و شاخهای آن سفید و برگ آن مایل بسفیدی و غبار ناک گویا متداخل در هم گرد آمده خوشبو با تندی شبیه بوی صعتر منبت آن بساتین و جاهائیکه باران بسیار شود و در شیراز بسیار میشود و آنرا در بساتین و مقابر بسیار میکارند و ریحان کرمانی که حبق کرمانی نیز نامند و رائحه آن شبیه بکافور است **طبیعت** آن در سوم گرم و در دوم خشک و در آخر اول نیز خشک گفته اند **افعال و خواص آن** مفتح سده و محلل و مدر حیض و منقی فضلات و مواد نزلی شربا و ضمادا آن رافع ورم ریحی و بلغمی و مانع مواد ورمی در ابتدا و در انتها محلل آن و جهت تحلیل ریاح رحم و انفتاح فم آن و ادرار طمث و مدفع جنین شربا و حمولا و جلوسا در طبیخ آن مؤثر مقدار شربت آن تا یک مثقال و نیم است و با شراب و ماء العسل بقدر احتیاج

شیح بکسر اول و سکون یاء مثناة تحتانیه و حاء مهمله بیونانی ساریقون و اقدنیا شیرا و سیسابحر نیز و بفارسی درمنه نامند **ماهیت** آن نباتیست قریب بیک بلندی شبت و گل آن خوشبو و تلخ و با اندک حدت شبیه با فسنتین رومی و لیکن قبض این از آن کمتر و گرمی این از افسنتین زیاده و برگهای آن ریزه نازک شبیه برگ سداب و بعضی مایل بزردی و بعضی مایل بغبرت گل آن زرد و سرخ و آن اقسام میباشد جبلی و صحرائی و جبلی آن قویتر از صحرائی و آنچه گل آن مایل بزردیست و برگ آن شبیه ببرگ سداب نبات آن از شبت کوچکتر شیح ارمنی نامند و آنچه مایل بغبرت و تخم آن شبیه بتخم کشوث و اندک از آن بزرگتر و تیرگی آن با رطوبت چسبنده و گل آن

شیح

شیح

درمنه ترکی

زرد و شیح جبلی را بیونانی اغلیون نامند و طعم آن تلخ و آنچه عریض الورق و گل آن سرخ است شیح خراسانی و شیح ترکی نامند و درمنه ترکی تخم بتلیع است که خشترک نامند و آن تخمیست معروف و در بستیاج مذکور شد و مستعمل از اقسام آن گل آنست نه سائر اجزا و گیاه آنرا میسوزانند و گفته اند نوعی از افسنتین است و صاحب منهاج آنرا دو صنف گفته یکی چوب آن مجوف و برگ آن شبیه ببرگ سرو و دیگری ارمنی زرد رنگ و شیخ الرئیس نیز بکبیر اسرودی الورق مجوف العود گفته و این مستعمل در ادخنه و بخورات است و دوم برگ آن شبیه ببرگ طرفا و گفته کاه یافت میشود و صنف ثالثی که زرد رنگ میباشد و آنرا اسریقون ارمنی و افسنتین البحر نیز نامند و مختار و بهترین آن ارمنی است **طبیعت** آن گرم و خشک در سوم و در دوم نیز خشک گفته اند **افعال و خواص آن** مفتح سده و قاطع بلغم و محلل ریاح و مسهل اخلاط فاسده و مدر فضلات و مخرج اقسام کرم شربا و ضمادا و جهت گزیدن عقرب و رتیلا و سموم بارده و عسر نفس و فواق و مغص و درد ورک و تبهای مرکبه شربا نافع مقدار شربت آن در مطبوخ تا سه درم و در غیر آن تا دو درم مضر معده و عصب و مصدع و مصلح آن مصطکی و ترنجبین بدل آن بوزن آن افسنتین و بعضی سداب را بدل آن دانسته اند تکمید بطبیخ آن و بدستور طلای آن جهت رمد بلغمی و سائر اورام بلغمی غلیظ بعد از تنقیه در بهره و ضماد و رماد سوخته آن با روغن زیتون و یا زنبق و یا امثال آن جهت داء الثعلب و سرعت رویانیدن موی بر آن مؤثر و دود آن جهت گله و روغن آن که بدستور روغن گل سرخ سازند جهت عسر النفس و رفع لرز تبها و امراض بارده و ورم معده و استسقا و اخراج دیدان و لسع عقرب و رتیلا و انبات لحم نافع است

شیح البحری و آنرا شیح یهودی و سمک یهودی و اهل مغرب نیل نامند **ماهیت** آن حیوانیست بحری در دریای مغرب کثیر الوجود شبیه بسنگ پشت بحری و لیکن صدفیست این بدان مرتبه نیست بلکه پوست صلبی است و سر مینی آن شبیه بگوساله و گویند روز شنبه از مکان خود حرکت میکند و از اینجهت آنرا سمک الیهودی نامند و آنرا نمی خورند **افعال و خواص آن** خوردن دل آن جهت داء الثعلب و بهق و پوشیدن پوست آن و تعلیق آن مانع تولد نقرس و رافع آنست و بخور اجزای آن با استخوان جهت رفع تبهای بلغمی و کشتن پشه مجرب دانسته اند

شیرخشت بکسر شین و سکون یاء مثناة تحتانیه و راء مهمله و کسر خاء و سکون شین معجمتین و تاء مثناة فوقانیه بفارسی شیرخشک نامند **ماهیت** آن گفته اند طل یعنی شبنمی است که در بلاد خراسان و هرات و بعضی بلاد فرنگ نیز بر درختی که آنرا بزبان دهات نواح خراسان کثیرو و درختی دیگر که کبیرو نامند می نشیند و آن درختی بقدر دو سه قامت بلند میشود و چوب آن خالدار زرد و سفید و اندک ثقیل الوزن است و از آن عصا میسازند و کمیاب و قیمتی است جهت آنکه چوب آن اکثر کج واج میباشد و تحقیق آنست که آن از قبیل صمغ است که از رگهای آن درخت بیرون می آید و منعقد میگردد و از قبیل طل یعنی شبنم نیست و اسم آن نیز دلالت میکند بران جهت آنکه گفته اند که خشت بلغت اهل آن نواح بمعنی صمغ است و بعد اضافت و ترکیب کثیرو یا کبیرو بدان و حذف کاف از اول کثیرو و کبیرو و اسقاط واو از اول خشت و آخر کثیرو یا کبیرو و برای تخفیف شیرخشت گردیده و نیز آنرا بفارسی شیرخشک مینامند یعنی لبن منجمد و مجفف پس لبن که بفارسی شیر نامند غیر طل است که شبنم باشد و بهترین آن حبهای بزرگ سفید شیرین خالص آنست که چون در دهان گذارند زود گداخته گردد کام و زبان را بسیار شیرین و سرد گرداند و با جلای و تقطیعی باشد و شیرینی طعم آن شیرینی خام است و رای شیرینی شکر و عسل و مغشوش و مصنوع از آرد جو و شکر را این صفت نیست و نصاری در بعض اوقات از بلاد ایتالیان ببسیاری آورند و میگویند در آنجا بسیار بهم میرسد و از قبیل شبنم است از آنچه بر شاخهای اشجار و سنگها پاکیزه افتاده و یا در چادری و یا غیر آن باحتیاط اخذ نموده اند سفید خالص می باشد و آنچه بر زمین ریخته مخلوط بخاک و مایل بتیرگی است و این نوع مطلقا دهان را خوب سرد میگرداند و زود در آب گداخته میگردد و مانند شیرخشت خراسانی اما در قوت اسهال قریب بدان است و گویند در بلاد و صوبه بهار و پتنه و بهاگلپور و نواح آن از طلعی که آنرا بهندی کترامینا مند چیزی شبیه بشیرخشت بعمل می آید بدین قسم که چون طلعها را برید ضابطه است که آنرا آتش میزنند بعد از آن از بیخ آنها رطوبتی جوشیده بر می آید مانند دانه نقل سفید بسته میگردد و آن دانه نقل و جمیع اوصاف مانند شیرخشت است و آنرا بزبان مردم آنجا هرلاله و بفرنگی مانه نامند و حکیم محمد عبد الحمید نوشته که من خود تجربه نمودم مانند شیرخشت **طبیعت** آن در اخر اول گرم **افعال و خواص آن** جالی و ملین طبع و مسهل صفرا و اخلاط سوخته و مرکبه و رقیقه و مقوی جگر و معده و احشا و مسکن حرارت و لهیب معده و قلب و جگر و ورم آن و جهت سرفه و خشونت سینه و حلق و تبهای حادث از مواد رقیقه بیکولی است و اسهال آن بی قی و بدون کرب و اذیت و اضطراب و احداث حرارت حتی که اطفال و پیران ضعفا را موافق است و اگر نزله و سرفه نباشد با گلاب بهتر است و عمل آن بیشتر والا با ادویه مناسبه دیگر و با ماء الشعیر بهترین مسهل است از برای صاحبان تبهای حاده و محرور المزاجان و امراض حاره حاده که در نیم آنها ماء الشعیر که قریب بشکر طل است زیاده مقدار نیم تشن توله تا هشت توله شیرخشت را حل نموده صاف کرده و روغن بادام مقدار دو درم بر آن چکانیده گرم کرده بنوشند و هرگاه تشنه شوند با قصور و اسهال نماید

شیح البحری

شیرخشت

عرق النسا را نافع و با قدری ماء الشعیر نیم گرم کرده بنوشند المضار مولد ریاح و قراقر در معده و ترقیق منی و باعث سرعت انزال است بسبب جلائیکه دارد مصلح آن روغن بادام و ازاله مقدار شربت آن تا بیست و پنج مثقال بدل آن بوزن آن ترنجبین و در جمیع افعال سوای تقویت باه و ضرر صاحبان قولنج مانند ترنجبین است و شیخ الرئیس و بعضی سالا قلانس گفته که شیرخشت با وجود آنکه مسهل اخلاط رقیقه است مضر صاحبان قولنج است و ضماد آن ملین و جالی بشره و با شیر جهت طراوت گونه موثر است

شیرسته

شیرسته بکسر شین معجمه و سکون یای مثناه تحتانیه و کسر راء مهمله و سکون سین مهمله و فتح تاء مثناه فوقانیه و ها **ماهیت** آن بلغت گیلانی اسم سرکه شیرین مصنوع است و در اکثر منافع مانند خمرست و مفرح قلب که در سرکه میباشد ندارد و در اکثر مواضع و دستور صنعت آن آنست که خردل سرخ یا تخم شلغم بری که شبیه بتخم شلغم بستانی و مایل بسیاهی است با سرکه تند میسایند تا مانند خمیر گردد و بعد از ان ده مثقال آنرا با دویست مثقال آب انگور بسیار صاف و پنجاه مثقال سرکه کهنه مخلوط نموده تا دو هفته هر روز مکرر برهم میزنند تا مانع جوشیدن آن گردد پس استعمال مینمایند

شیطرج

شیطرج بکسر شین و سکون یاء مثناه تحتانیه و فتح تاء مثناه و راء هر دو مهمله و جیم معرب چیترک هندی است و بهندی چیته نیز نامند و اکثر بدین نام معروف است و گویند معرب شیتره فارسی است و بعربی سواک الراعی و ضیبوس و فاغوس و خامشه نیز نامند و بیونانی لیبدیون بیای موحده بعد از یای مثناه تحتانیه و لیفیدیون بفا بجای بای موحده و ببربری عصابه و بفارسی پنج برنده نامند **ماهیت** آن رازی گفته دو نوع میباشد هندی و شامی هندی آن باریک و شامی آن غلیظ شبیه بعود قوه و رنگ آن مائل بسیاهی و دیسقوریدوس گفته نباتی است معروف و در شیر و آب و نمک معمول است استعمال آن و جالینوس در عاشره از میامر خود از دیمقراطیس نقل کرده که گیاهی است که در مقابر و دیوارهای کهنه و مواضعی که کشت و کار نمیشود میروید و همیشه تازه می باشد و سرخ رنگ و برگ آن شبیه ببرگ حرف ملندی شاخهای آن تا یکذرع و تا در زمستان برگ آن خشک میگردد و باریک شده بران میباشد تا آنکه سردی هوای زمستان بدان رسد از ان میریزد و شاخهای آن باریک و متصل بیخ آن برگی میماند و در تابستان از شاخهای آن گل سفید ریزه برگی ظاهر میشود و تخم آن از تخم خشخاش بسیار ریزه تر که خوب دیده نمیشود و مستعمل بیخ آنست و در سابعه از ادویه مفرده گفته قوت و طعم و رائحه آن شبیه بحرف است و بهترین آن بقول صاحب منهاج تازه هندی یا بحری آنست و بعضی گفته اند بهترین آن فارسی آنست بجهت آنکه چون بر عضوی طلا نمایند در یک لحظه آبله میکند بخلاف هندی آن یعنی حدت فارسی زیاده از هندی است و قوت آن تا یکسال باقی میماند و گفته اند علامت خوبی و تازگی آن آنست که چون بیضه مرغ را در کوبیده آن بگیرند و پنهان کنند پوست آن سرخ گردد و آنچه در بنگاله دیده شد نبات آن بلندی یکذرع تا یکذرع و نیم و شاخهای آن باریک گره دار و بر هر گرهی چند عدد برگ شبیه ببرگ عنب الثعلب و از ان اندک بلندتر و بعد از ریختن برگ آن در همان موضع یعنی بر گرههای آن چند عدد گل سفید ریزه برگ کوچک فی الجمله شبیه بگل یاسمین اما از ان کوچکتر میروید و دو نوع میباشد یکی رنگ شاخ آن سیاه مایل بسرخی و گل آن سیاه و این کمیاب است و دیگری سفید مایل بسبزی و بعضی مایل بسرخی و گل آن سفید و این بسیار و نبات آن همیشه میباشد و خودروست منبت آن کنار آبها و جاهای نمناک و در بیخ گل میدهد و اواخر آن برگ میریزد و **طبیعت** آن در آخر سوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن جالی و محرق و منفط و مقرح جلد و مفتح و منضج و مسهل اخلاط لزجه و مصاف کننده آواز و دافع بلغم و فالج و اوجاع آنها و ریاح و سم دم و سپرز و هاضم و مهیج باه و مسقط جنین و طریق استعمال آن تنها آنست که با شیر و یا با سرکه و یا در آب نمک خیسانیده استعمال نمایند و ضماد آن با سرکه جهت برص و بهق سفید و جرب و قوبا و تقشر جلد مفید برای آنکه سیاه کننده جلد بدن و نافذ و جالی است و اولاً آبله میکند پس متقرح ساخته مواد آنرا دفع مینماید و باصلاح می آورد و وجع مفاصل را نیز نافع است و درد را ساکن میگرداند و ضماد برگ آن مقرح جلد و با بیخ راسن جهت سپرز و عرق النسا و جرب متقرح که ربع ساعت تا نیم ساعت بران بگذارند مقدار شربت آن یکدرهم مضر ریه مصلح آن صمغ عربی و کتیرا بدل آن در عمل سپرز مرجان و در غیر آن فوه و زرنباد است

شیرزق

شیرزق اسم بعلی شیرخشت است و گویند مراد از ان دوا سرگین او ست و در خفاش مذکور شد شیرع نیز همان است

شیلم

شیلم بفتح شین و سکون یاء مثناه تحتانیه و فتح لام و میم لغت عربیت و زوان نیز نامند و بفارسی گندم دیوانه **ماهیت** آن دانه ایست از جو باریکتر و کوچکتر و با تلخی مایل بسرخی و نبات آن شبیه به نبات گندم و در گندم زار میروید و در صفاهان کاکله و بشیراز پشنگ گویند و بهترین آن فربه آنست که کهنه و فاسد نباشد **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک و گرمی خشکی آن زیاده از گرمی **افعال و خواص** آن مخدر و موجب سدد و منفعه آواز و نانی که شیلم داشته باشد مسکر و منوم و باعث سدر و ضماد آن جاذب خار و پیکان و منقی مواد و سرشته کوبیده آن با شراب جهت وجع ورک و با سرکه پخته با زیت سرشته جهت قوبا و سعفه و جرب متقرح و با سفیدی تخم مرغ محلل صلابات و با عسل جهت نقرس و با بزرگیاه (?) و سرگین کبوتر منفجر و سوراخ کننده دمامیل و جراحات

و اورام و با گندم جهت قوبا و ریشها نافع و با کوکرد جهت بهق طلا مفید و چون در شراب اندازند بغایت مسکر و خواب گران آورد بدل آن حندقوقی مصلح مضار آن روغن و عرق گردن و ربوب حامضه آشامیدن و روغن آن لطیفتر از روغن گندم و طلای آن بر صدغین خواب معتدل آورد و قوبا را نافع است چون بران بمالند بهتر از روغن گندم و طریق اخذ روغن آن نیز مانند روغن گندم است و در قرابادین مذکور شد

باب چهاردهم در بیان ادویه که حرف اول آنها صاد مهمله است

فصل الصاد مع الالف

صابون

صابون بفتح صاد و الف و ضم باء موحده و سکون واو و نون از مخترعات هرمس است **ماهیت** آن معروف است و دستور ساختن آن آنست که بگیرند قلی مجرد و آهک آب نارسیده نیم جزو و هر دو را نرم کوبیده و با پنج وزن آن آب در حوضی و یا ظرفی دیگر و ما بین هر دو ممری باشد آن ممر را بسته تا دو ساعت آن آب را با قلی و آهک خوب برهم زنند پس رها کنند تا ته نشین گردد آنگاه آن ممر را باز نمایند تا صافی آن در آن حوض دوم و یا ظرفی دیگر آید پس آن ممر را باز مسدود نمایند و همان مقدار آب باز در ان ریزند و نیکو برهم زنند و بگذارند تا ته نشین گردد صافی را باز در حوضی و یا ظرفی علیحده نمایند و همچنین تا دیگر حدت و تندی در آن نماند و آب هر مرتبه را جدا جدا نگاه دارند پس بقدر ده وزن آب اول روغن زیتون بر روی آتش گذاشته بتدریج از آب آخر بجز و آن بدهند تا تمام شود پس آب پیش از آن نیز و همچنین تا آخر آب اول را بجز و آن دهند و هم آن مانند خمیر شده باشد پس از آتش فرود آورند و بر بوریا و یا حصیری پهن نمایند و مانند اقراص بزرگ ببرند و بگذارند تا خشک شود و بعضی بجای روغن زیتون روغن بید انجیر و یا پیه و یا کنجد و یا دنبه و یا قرطم میکنند و بهترین همه مصنوع از زیتون است و بدترین همه معمول از بزرست و در قرابادین اقسام آن ذکر یافت **طبیعت** آن گرم و خشک در سوم **افعال و خواص** آن مقطع و معفن و اکال و منضج و ملین اورام و جالی و خوردن آن مانع حمل و حمول آن مخرج جنین زنده و مرده و مدر حیض و ضماد آن با هموزن آن حنا جهت درد زانو و عرق النسا و کلف و نمش و با زیبق و سلیمانی جهت درد مفاصل مزمن و با زاج سفید محرق جهت قوبا و با روغن گل که بهم طبخ دهند جهت خشک نمودن زخمهای سر اطفال با تکرار عمل و بر قروح شهدیه که بمالند و تا هفت روز بگذارند پس با آب گرم بشویند و باز بمالند تا زائل گرداند از اجله ادویه است و با سرگین کبوتر و آهک و امثال آن جهت گشودن دمل و غسل موی سر بصابون جهت دفع حرکت قمل و رنگ شتر را بریه نافع و موی را جعد گرداند و اکثار آن موی را سفید گرداند و بالعیه جهت حکه و جرب رفع آثار و چون در خرقه صوفی اندازند و بر جراحات و قوبا بمالند زائل گرداند و با هموزن آن نمک در حمام بستور جهت حکه و جرب ریش شده و چون با هموزن آن سلیقون که زنجفر محرق است که سرخ نامند و هم چندان آهک آب دیده درهم نموده بر موی ریش خضاب نمایند در حمام بعد از ان که ریش را پاک شسته باشند که بموسی چربی در ان مطلق نمانده باشد و نیم ساعت صبر کنند موی را سیاه گرداند و بیر برابر دو با ادویه مناسبه جهت تحلیل اورام بلغمیه و نضج آنها و اکثر امراض جلدیه مناسب و مجرب شیاف آن مسهل خلط خام و رافع قولنج و مخرج کرم معی و ضماد طحال و مدر بول و علاج (?) شربت آن تا دو مثقال و چهار درم آن کشنده است بجراحت امعاء و احشاء و ذرور سوخته آن در ظرف سفالی جهت ناصور سفید که موضع را اول با آب گرم پاک بشویند و خشک کنند پس بران بپاشند مجرب و آب آن خصوصا آب اول تیزآب است و آشامیدن آن قتال تا چهار درهم بسوزش حلق و معده و مجاری غذا و دفع و اسهال شدید و بسا باشد که اعضای باطنی را متقرح و سوراخ گرداند و مداوای آن همچنین صابون خورده فی خوردن با آب گرم و روغن کنجد است بالکه دوغ (?) آب گوشتهای چرب با روغن بادام نوشیدن و آشامیدن ماء الخیار با روغن بنفشه و قی نمودن بدان و آشامیدن مرق و جاج با حب (?) بحته و مالیدن نشاسته با آن بکدانک کافور و مالیدن تیزاب بر محل لسع و عض حیوانات سمی جاذب و مانع انتشار آنست و متقرح و دفع گرداند

صاصفراس

صاصفراس بفتح صاد و الف و فتح صاد و سکون فا و فتح را و الف و سین همه مهمله **ماهیت** آن از ادویه جدیده است که از بلده مسمی بدفلوزیده از بلاد ارض جدید می آورند و آن پوست درختی است بعضی ضخیم و بعضی نازک شبیه بدارچینی در شکل و رنگ و بو و طعم آن قریب برازیانه و با حدت و عطریت و درخت آن شبیه بدرخت صنوبر در هیئت و ساق و صافه و با حدت و برگ آن مدور و مشرف به شرفه و چون خشک شود خوشبو گردد و زیاده از تازه آن و تنه درخت آن شبیه بکمثری در قطر و سبز رنگ مایل به تیرگی و در صلابت و رخاوت معتدل منبت آن صحراهای معتدله در حرارت و برودت و در رخاوت و صلابت و مستعمل پوست قشر آنست **طبیعت** آن در اول سوم گرم و خشک و چوب آن در دوم یعنی گرمی و خشکی قشر آن زیاده از چوب آن **افعال و خواص** آن ملطف و مرقق رطوبات لزجه و مقطع آنها و مفتح سدد عتیقه در جمیع مجاری و منضج اخلاط غلیظه و مقوی احشای باطنیه و مدر و قوی و موافق حرارت غریزیه بسبب عطریت رائحه و حرارت ذاتیه و دافع جمیع امراض ناشیه از ماده بارده رطبه و تعریق و ادرار و ضیق النفس و سرفه کهنه و موافق صفیان (?)

وسوء المزاج بارد و از معده و کبد و مثانه و وجع گرده و مفاصل قدیم حادث از ماده بلغم و مدر بول و حیض و محلل ریاح غلیظه محتقنه در مجاری بول و منی و زائل کنند عسر البول
حادث از سنگ گرده و مثانه و غرائب آثار آنست که اطلاق طبیعت مینماید و باسهال نیز با وجودیکه دارد بسبب خاو زهریت و جهت امراض سمی تمامی خصوصا طاعون
ربع و نائبه و بائیه حتی آنکه گفته اند نگاه داشتن قطعه از قشر آن در دهان و فرو بردن آب آن در ایام وبا بسیار نافع و مانع سرایت عفونت هوا است باذن الله سبحانه
و نیز جهت درد دندان نافع چون مرطوب المزاج در اوقات صحت جهت حفظ آن استعمال نماید نیز نافع ولیکن مناسب محرور المزاج و همچنین بارد المزاج نیست مگر در احتیاج
و ضرورت برای طبیب حاذق و تدبیر او جهت آنکه استعمال او در چنین مزاجی خطرناک است بحدیکه تدبیر و اصلاح آن دشوار طبیب حاذق چون استعمال نماید ملاحظه مزاج
و سن و بلد و فصل و مرض و غیره نموده با ادویه معدله و مبدرقه استعمال نماید حتی آنکه بعضی حذاق در علاج هزال مفرط با ادویه مسمنه بارده استعمال نموده اند بسوی محل
مقصود و پیش از فتور قوت و سقوط تاثیر آن بسهولت و لهذا نفع آن در امراض متضاده بزرگ و بسیار است با ادویه مناسبه هر علت و طریق استعمال آن بوجه
کثیر دانسته و اشهر و اقوی همه آنست که بگیرند چوب با قشر آن پنجدرهم یا شش درهم بحسب رای طبیب و اقتضای وقت و بکار در ریزه ریزه نموده در کمچه و پنجاه درم
آب چشمه یکروز بخیسانند پس در دیگ کرده سر آنرا بسته بنحویکه مطلقا بخار آن بیرون نرود پس در ظرف گلی لعابدار با آتش ملایم طبخ دهند تا دو ثلث آن برود و پنجاه درم بماند
پس فرود آورده بگذارند تا گرمی آن کم شود پس سر آنرا گشاده صاف نمایند و با شکر پنج مثقال و یا بدون آن بگرم بیاشامند و بر ثفل آن دو صد درهم آب داخل کرده با آتش
ملایم جوش دهند تا یکصد درهم بماند و صاف نموده بجای آب هر وقت که تشنه شوند بیاشامند و همچنین تا بیست یکروز یا چهل روز بحسب رای طبیب و کلفت و مشقت پرهیز از محارات
هوا و غیر آن بطور چوب چینی است و جهت هر مرض با ادویه مناسبه آن چنانچه ذکر یافت ترتیب نمایند **صاصلی** بفتح صاد و الف و کسر صاد مهمله و لام و یا آخر حروف

صاصلی

و صوصلا و شاصلی نیز و بیونانی ارمنوس غالا نامند **ماهیت** آن نباتیست شبیه بحلفای تازه روئیده و از آن کوچکتر و شاخهای آن باریک و نرم و نازک
سنگی مائل بسفیدی بقدر دو شبر و بالای آن منشعب به چهار شعبه و تازه آن ماکول و اندرون گل آن سفید و تخم آن شبیه بشونیز و از آن سبزتر و قائم مقام شونیز
بریان میباشند بجای شونیز و بیخ آن شبیه ببلبوس کوچکی خام و پخته آن را میخورند نواب معتمد الملوک سید علوی خان قدس سره نوشته اند شاید قاقلی یا نوعی از آن باشد
که شبیه بآن است و ماهیت خود او نهال **طبیعت** آن گرم و تر **افعال و خواص آن** جهت درد فواد و امروده در باج معده نافع و تخم آن در افعال
شبیه بشونیز است و بسیار خوردن بیخ آن محرک باه و دافع وجع فواد بارده است **صامریوما** بفتح صاد و الف و فتح میم و سکون را مهمله و ضم یا مثناه تحتانیه و سکون واو

صامریوما

و فتح میم و الف لغت سریانیست و اهل اندلس نشون و بمصر گیاه عقرب و بعضی عربان آنرا عبرا نامند جهت آنکه رنگ آن اغبر است و بعضی لاجوردیه بجهت آنکه رنگ
گل آن لاجوردی است گویند اسم گیاهیست که بهندی آنرا الجالو نامند **ماهیت** آن نباتیست دو نوع میباشد کبیر و صغیر کبیر آنرا از یک بیخ چهار پنج شاخ میروید
و شاخهای آن پر شعبه و برگ آن شبیه ببرگ سعتر و از آن کوچکتر و زغب دار و با خشونت و گل آن سرخ لاجوردی و منحنی مانند دنباله عقرب منبت آن زمینهای خشن
و صغیر آن برگ که کوچکتر و مدور و ساق آن مفروش بروی زمین و گل آن لاجوردی و منبت آن کنار آبها و جاهایی که آب در آن ماند و بر طرف گردد و مستعمل گل
و تخم آنست و بیخ آنرا چندان منفعتی ننوشته اند **طبیعت** آن گرم و خشک در دوم و حرارت آن زیاده از یبوست آنست **افعال و خواص آن** محلل و جالی
و مسهل بلغم و مره صفرا و مدر حیض و مخرج جنین و تریاق سم عقرب مثلا آشامیدن آب چهار عدد از شاخ آن تمام از برگ و گل و تخم با عسل یا فانید شیرین نموده جهت
اسهال مره صفرا و با شراب جهت رفع سمیت عقرب مثلا و همچنین آشامیدن دو درم از تخم آن سنگ مثانه را نیز بریزاند و گفته اند مع نمودن چهار عدد از تخم آن پیش
از نوبه تب ربع بیکساعت دسته مدد و برای حمی مثلثه یعنی غب مؤثر و ضماد آن جهت رفع ثآلیل و قوبا مفید و ضماد برگ آن با شیر جهت تحلیل اورام حجب مانع
و نقرس و التوای عصب و آشامیدن تخم نوع صغیر آن با اندک نمک هندی و یا نطرون جهت دفع اقسام کرم معده و امعاء و ضماد آن با سرکه جهت ثآلیل بر آمده و تجربه
نافع و گویند تعلیق بیخ کبیر آن مسکن وجع گزیدن عقرب رتیلا است مضر سپرز مصلح آن عسل مقدار شربت آن تا دو درم و صاحب تحفه نوشته که امین الدوله در جهت السمی
را صامریوما دانسته و لجالو در حرف اللام انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد **صاب** اسم عربی جمیع اشیا است که بسیار تلخ و تند باشد و بر قثاء الحمار و بر گیاهی که

صاب

بیخ آن تند و تلخ است نیز اطلاق مینمایند

فصل الصاد مع الباء الموحدة

صبر بکسر صاد و سکون با و را مهمله و بفتح اول و کسر دوم نیز آمده و آنرا

صبر

صبارا نیز نامند لغت عربیست و بسریانی عدی و بیونانی خیقرا و الثا و برومی نیز الیا و بهندی ایلیا و الواو ایلوا و بول سیاه و در بنگاله مصبر نیز نامند و درخت آنرا

باذن الله تعالی هزال طرف سنه و تسمین حاصل شده جهت که از شان این دوا است ... فه و رسانیدن قوای دویه که ترکیب با آن نموده صحیح

اهل شام و نواح آن صبارا و بهندی گهیکوار نامند **ماهیت** آن عصاره ایست و بعضی گفته اند صمغ درختیست بلندی یک قامت و بعضی بلاد کوتاه تر و در بعضی بلندتر میشود
و از بیخ آن برگهای بلند ده عدد و زیاده نیز میروید شبیه ببرگ عنصل و از آن بسیار بلندتر تا بدو ذرع و اندکی عریضتر و طرف پائین برگ آن عریضتر و ضخیم تر از طرف بالای آن
و سر آن باریک و بر اطراف برگ آن خارهای صلب کوتاه و دور از هم و جوف آن متخلخل و مملو از رطوبت غلیظه لزج بسیار تلخی که صبر از آن بعمل می آید یعنی عصاره
آنست که چکیده میکنند و یا در ظرفهای گشاده خشک مینمایند و چون برگهای آن بلند شود و کهنه گردد از بیخ آن در وسط برگها شاخی میروید قریب بذرعی پر از طول
عسلی با اندک حلاوتی و حدتی و کریه الرائحه و بر سر آن ثمری شبیه بغوره خرما و در آخر سرخ میگردد و بیخ آن بقدر شلغم بزرگی و نر و ماده میباشد علامت نر آن آنست
که دو طرف ثمر آن باریک و ماده آنرا انسادی و جمیع اجزای درخت آن تلخ است خصوصا رطوبت آن که ذکر یافت و گفته اند صبر سه قسم میباشد یکی عربی که از جزیره
سقوطره که برو هنه دریای قلزم و سر حد حبشه و یمن واقع است و در آن جزیره گند و مغل و دم الاخوین نیز بسیار بهم میرسد و صبر الحجاز و زعفرانی تیره سرخ رنگ سقطری
صاف براق چسپنده صلب کبدی شکل زود شکن میباشد و اجزای آن در حین شکستن ریزه ریزه می شود بهترین آن و مستعمل از داخل ادویه عین خالص از ال
و سنگ ریزه خوشبوی آن است که با حدت و لدغ باشد و بوی مرارت آن آید چون نفس گرم بآن رسد دوم هندی و آن زرد کم رنگ مائل بسیاهی غیر صافی از سقوطری است
و از صاف مذکور و کمتر و ضعیف العمل تر خصوصا از داخل سوم سمنجانی بفتح سین مهمله و کسر میم و سکون یا مثناه تحتانیه و فتح خا معجمه و الف و کسر نون و یا
نام بلدی از بخارستان است و آنرا صبر فارسی نیز نامند و این پست ترین اقسام است و سیاه رنگ غیر صافی شبیه بدروی و ریلی و دیر شکن و بدبو و بخیف سبک و بسیار
ضعیف العمل از خارج و از داخل غیر مستعمل محمد بن احمد دینوری نوشته که یک قسم دیگر نیز میباشد مشهور بخضرمی و این بعد از سقوطری بهتر از هندی و فارسی است و بعضی
این قسم را ایابی گفته اند و قوت صبر تا چهار سال باقی میماند یعنی کمتر از چهار ساله ردی العمل و از چهار سال گذشته تا هفت ساله آن بسیار ضعیف العمل و غیر مستعمل و باید که با تعاقب
در سائیدن آن نمایند تا مخل معده نچسبد و خوب عمل نماید و جوانان و صفراوی مزاجان و محرورین و صاحبان ضعیف الاحشا بتخصیص صاحبان ضعیف معاده یاسار یقا
و جگر و طحل معده و بواسیر و کسانیکه در ابدان ایشان خون غالب و عروق شان ضعیف باشد و در هوای بسیار گرم و یا بسیار سرد از استعمال آن اجتناب نمایند و همچنین هنگام
بودن طعام در معده که مبادا با طعام آمیخته آنرا اشتا زد و صبر را مغشوش با اقاقیا و صمغ عربی و امثال اینها مینمایند و فرق در رائحه و طعم و صلابت آنست که اول حدت
مناسب **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک و بعضی در سوم خشک و بعضی در اول خشک گفته اند و قول اول اصح مینماید و تلخی طعم و قبض آن دلالت بر مرکب القوی
بودن آن دارد و این اقوی است **افعال و خواص آن** مفتح سده کبد و غیر آن و محلل ریاح احشا و مسهل اقوی هر خلط مهیای مجتمع در معده و سر دو مفاصل
و غیرها و ضعیف الاثر در غیر آن و جاذب از اقاصی بدن و منقی معده و عروق از اوساخ و مسهل و مخرج سودا و بلغم غلیظ و مائی و صفرائی و زائل کننده یرقان
بقوت اسهال و تفتیح سده کبد و بهترین دوائی است برای معده و منقی و مقوی آنست و مقوی قوت باصره و سائر حواس و دافع مالیخولیا و وحشت نفس و اکثر امراض دماغی
حادث بمشارکت معده زیرا که معده را با آنها کمال شرکت است و منوم و مجفف بی لذع خصوصا مغسول آن و ملصق زخمهای غائره و مدمل قروح عسر الاندمال خصوصا
که در دبر و مذاکیر باشد و مانع خباثت مواد آنها است و اگر پیش از بر آمدن عرق مدنی یعنی اول هنگام ظهور علامات آن سه روز پی هم بدین ترتیب بخورند که روز اول

۲ و روز سوم یکدرهم

یکدرهم و روز دوم یکدرهم و نیم قدری بران موضع گذارند ماده آنرا تحلیل برده و باطل سازد و آشامیدن یکمثقال و نیم آن با آب نیمگرم اسهال سده نماید بقوت تنقیه
آن کند اصول و با ماء العسل اسهال بلغم و صفرا نماید که گاه است که چون صبح و شام چند حبه از آن با مصلحات آن در ایتیج و عسل کف گرفته بقوام آورده سرشته فرو برند
با آب گرم اسهال بطن نماید و فاسد نگرداند طعام را در معده و اوجاع معده را دور گرداند و زائل گرداند و با مصطکی منقی دماغ و با غاریقون جهت مفاصل و ربو و تنقیه سینه
آن با آب سرد جهت نفث الدم و یرقان و با گل سرخ و مصطکی جهت امراض معده و با ادویه مناسبه جهت جمیع امراض سوداویه و اخراج اقسام کرم معده و امعاء
طحال و گرده و رفع تشنگی حادث از صفرای مختلط ببلغم و اماده کردن شهوت طعام باطل شده و اصلاح التهاب حادث در لهاة از حرارت صفرای کائن در معده و
ادویه مسهله و رفع ضرر آنها از معده و چون باطفال شیرخواره با ادویه مناسبه بخورانند کرم شکم ایشان را دفع نماید و اگر بطفل بخورانند و بمرضعه او بخورانند نیز همان اثر دارد و با عنبا
نانخواه و شیرا و در طب قدیم است که چون مسهل سودا است اگر سه روز پیهم هر روز مقدار یکمثقال آنرا بخورند و سه روز ترک نمایند و باز سه روز بخورند و همچنین عقدها و گرههای
مزمنه قدیمه را تحلیل برد و مقدار شربت معتدل آن یک مثقال و یکدرهم و نیمدرهم آن مسهل و سه درهم آن منقی اخلاط فاسده و اکثار آن مورث اسهال الدم است ان

در اورام و جراحات و وزن آن حضض مکی و در اسهال بوزن آن تربد و قدری سقمونیا و گفته‌اند بوزن آن افسنتین و نصف وزن آن زعفران مضر امعا و مصلح
و کبد ضعیف و معقد و بجهت آنکه مری و مفتح افواه عروق مقعده است و مورث سحج مصلح آن در امعا کتیرا و در ضعف معده و کبد برگ گل سرخ و مصطکی و در مقعد
سفل و جرب نمودن آن موضع بروغن گل یا روغن بنفشه و بدل آن مقوی فعل آن عسل و افاویه و هلیله زرد است و مقدار شربت آن گاه باشد که تا سه درم در
سعده و بماند باعث قلق و کرب گردد و اصلاح آن عند الضرورت زیرا که استعمال آن بنا بی ضرورت جائز نیست غسل آنست که با گلاب با برگ گل سرخ و مصطکی
دیقون ما العسل و با طبیخ افاویه و غسل آن شامل است و اکتحال آن مقوی باصره و سلاق و حکه و جرب و غلظ اجفان و بر کننده قروح غائره چشم و جلا کننده
قاطع دم منبعث از سوی آن و طلای آن با روغن گل جهت قروح چشم و جرب و اوجاع آن که از جانب سواق باشد و تخفیف رطوبات آن و بر پیشانی و صدغین
تنقیه فضول صفراوی از دماغ و تسکین صداع و تاثیر و نطرون بر پیش سر جهت منع نزلات بارده و تسخین دماغ و مجفف رطوبات آن و با آب برگ بادرنگ
جهت قروح رطبه اطفال و با افاقیا جهت استحکام شئون سر اطفال و با آب برگ بادرنگ جهت قروح بینی و گوش و با روغن کدوی شیرین جهت جراحات
و شراب جهت سیاه کردن موی سر و ریش و دفع قمل و رویانیدن موی که از علت ریخته باشد و با عسل جهت ضربه و سقطه که خون در آن مرده بنفش شده باشد
آثار جلد و نزلات و صداع و تحلیل اورام بارده و نمله و باد شرخ و داحس و قروح خبیثه و اوجاع ظهر و مفاصل و بواسیر و بدستور با شراب عسل جهت کوفتگی اعضا
و طرف زبان و لثه و اورام دهان و تسحیر بن قروح عسرة الاندمال خصوصا که بر انف و مذاکیر و دبر باشد و با آب شبیر تازه و سرکه جهت حمره و شری و با شراب
حلو جهت دانهای بواسیر و بر آمدگی و آویختگی و انهای آن و قطع ادرار خون از آنها و شقاق مقعده و با آب کندنا جهت اسقاط دانه بواسیر اما باید که بعد از اسقاط
با روغن گل سائیده بران موضع بمالند و مطبوخ آن با آب کندنا و سلخ الحیه جهت سقوط دانه بواسیر و امراض مقعده با تکرار عمل منظر و طلای آن تنها بی و یا با ادویه مناسب
بر بدن موتی حافظ اجساد او شان از تعفن و زود از هم پاشیدن و ضماد محلول آن در روغن صرف که از طبخ بر آورده باشند بر اعضا جهت تسکین وجع حادث از رض و فسخ و غسول آن
با سرکه جهت خراز و سعفه و دا الثعلب و بخور آن و گرفتن دخان آن با انبوبه و یا قمعی جهت ربو با مداومت بران بهترین دوا نیست و تحقیق این جهت بواسیر نافع و دو جرب
آن مجفف عمها و النیام دهنده آنها و جهت قروح قضیب و فرج و اعضای عصبانی بنهایت مفید و با استخوان پوسیده بالسویه جهت دفع آکله و بواسیر و قروح خبیثه
و زنان اهل هند او بدستور است چون شکم اطفال شیرخوار رفع مشوش دارد در دو جع بهم میرسد صبر را با آب حل کرده با برگ تانبول بکاله مالیده گرم کرده بر ناف ایشان مائل بطرف
چپ موضع کبد او بجهت حرارت آن گذاشته ... میبا بند اسهال می‌آورد و درد و وجع آنرا زائل میکرداند و گویند که چون قطعه از برگ آنرا تنش نموده و بر آن زرد چوبه و قلیل افیون
نرم سوده بپاشند و بر ورم کشند که بیا رک نامند گرم کرده ببندند تحلیل برود و صبر مغسول ضعیف العمل تر از غیر مغسول و صدمت لذع آن کمتر جهت اجزای لطیفه مسهله آن
زائل میکردد و یا ناقص ما نفع آن نیز برای معده ضعیف بیشتر از غیر مغسول و همچنین برای اکثر امراض چشم و دستور غسل آن در قرابادین ذکر یافت و از ادویه شریفه در اجزاء
اعظم ایارجات و شبیارات و اکثر حبوب مسهله است و دوا الصبر و ضماد و طلا و قرص و مطبوخ و معجون و نقوع آن در قرابادین مذکور شد **صبتی** عصاره سنا مکی است که از آن
قرصها سازند بجهت دفع اورام بغایت نافع است **فصل الصاد مع الحاء المهملة صحناة** بفتح صاد و سکون حا و فتح نون و الف و تا مثناه فوقانیه بفارسی
ماهیابه نامند **ماهیت** آن در قرابادین مذکور شد **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص آن** مجفف رطوبات معده و قاطع بلاغم و جالی
و دافع بدبوئی دهان که از رطوبات فاسده معده و یا ضعف آن باشد و جهت فالج و امراض بارده و وجع ورک و تقویت هاضمه و بر انگیختن اشتها نافع و مضر
محرورین و سوداوی مزاجان زیرا که محرق خون و مولد خلط ردی و سودا و امراض حادثه از آن و مورث تشنگی و تعفن اخلاط و جرب و حکه و صداع است مصلح آن
بالی صیت و بجبیل و مغز کاهو و یا سرکه و ترشیها استعمال نمودن است **فصل الصاد مع الدال المهملة صدف** بتحریک صاد و دال و فا بهندی
سیپ و بفرنگی بلینه نامند **ماهیت** آن گویند با حلزون مرادف است و شاید حلزون اسم جنس باشد و صدف نوعی از آن یعنی آنچه پوست آن بسیار صلب
بهن شبیه باستخوان و در صلابت و رخاوت ما بین حجر و عظم باشد آنرا صدف و آنچه باشکال مختلفه باشد آنرا حلزون نامند و حلزون در حرف الحا مذکور شد و مراد از
مطلق آن صدف مروارید است بیان صدف مروارید در لؤلؤ انشاء الله تعالی خواهد شد و در قرابادین ذکر یافت و بهترین آن آنست که از آب شیرین باشد **طبیعت**
آن بعضی گرم است و بعضی سرد و بعد سوختن گرم و لطیف میگردد و خشکی محرق آن زیاده از غیر محرق آن **افعال و خواص آن** ملطف و جالی و حابس

اسهال و نفث الدم و نزف الدم و جهت تقویت لثه و رفع زخمهای آن و آکله و جلای دندان نثراً و ذروراً و سنوناً و نفوخ صدف سفید سائیده خصوصا پوست داخلی
آن در بینی جهت رعاف و اکتحال آن جهت قرحه چشم و سلاق و شعر زائد و ضماد صدف زرد معروف بکف العراب بحرف مخلوط بقطران بر اجفان مانع روئیدن شعر زائد
و با سرکه چون بسر شند و بر ثالیل و بواسیر گذارند زائل سازد و مجرب و سنون صدف محرق با نمک جهت درد دندان و تخفیف لثه سست شده و استحکام آن و دافع تعفن
جراحات متعفنه گفته‌اند که آنرا بسیار نباید سائید تا معین باشد بر قوت جلای آن و ضماد آن جهت استسقا نافع اما باید که از بدن جدا ننمایند و بگذارند که خود بخود
بریزد و بری آن درین فعل اقوی است و طلای آن با سفیده تخم مرغ جهت خستگی آتش و با آب گرم و با روغن گرم و با ادویه مناسبه جهت کلف و بهق و رونق بشره و چون
با سرکه بسایند و بر بنا گوش بمالند صداع دایمی نزلی را زائل سازد و مالیدن سوخته نرم سوده آن بر اوجاع بارده رطبه مسکن و زائل کننده آنست جالینوس گفته
که صدف هندی محرق بالخاصیت رافع درد فواد است و بخور آن جهت بواسیر و بستن گوشت آن بر عضو جاذب پیکان استخوان بظاهر و خوردن آن زائل کننده سایر
ریاح و سردیها از بدن و ضماد آن بر ناف و بر قطن مقوی باه و آشامیدن مرق لحوم اصداف صغار مسهل بطن و صدف فرفیر یعنی بنفش را چون طبخ نمایند در روغن
و دهن بدان نمایند محافظت میکند موی را از افتادن و چون با سرکه بیاشامند طحال را زائل سازد **صدف البواسیر** معروف بکف العراب است و در سواحل
دریای قلزم و حجاز بسیار است و شبیه بحلزون مگر آنکه با طبقات و بدبو و بنفش مایل بسیاهی و در سواحل قلزم معروف بر گیه است و بخور و ضماد محرق آن با عسل
جهت بواسیر و ثالیل و جیر نافع **صدف الفوفر** که فرفور نیز نامند نوعی صدفیست مایل بسیاهی و در غایت صلابت بخور آن مخرج مشیمه و رافع اختناق رحم
و اکتحال محرق آن بغایت جالی است **فصل الصاد مع الراء المهملة صرمیة الجدی** بفتح صاد و کسر را و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح میم و تاء مثناة
فوقانیه و الف و لام و فتح جیم و سکون دال مهمله و یا در اندلس آنرا سلطان الجبل نامند **ماهیت** آن نباتیست شاخهای آن غلیظ کرهدار که می‌جهد بر گیاه در دو
برگ آن شبیه ببرگ لبلاب کبیر و از آن کوچکتر و گل آن سفید و خوشبو و ثمر آن مانند ثمر لبلاب بالزوجت اندک حرافت منبت آن جبال و مواضع خشنه **طبیعت** آن
در آخر دوم گرم و در وسط آن خشک و تا اول سوم نیز گرم گفته‌اند **افعال و خواص آن** آشامیدن تخم آن مفتح سدد و مدر بول و ملین بطن و مخرج مشیمه و منقی
رحم از فضلات و هر روز یک مثقال آن با شراب سفید و مثال آن بقدر نیم رطل جهت عسر نفس و تنقیه رحم و رفع طحال و سموم مفید مضر گرده مصلح آن عناب مقدار شربت
آن تا دو درهم و بوئیدن گل آن مقوی دماغ و منشط و محرک باه و بیخ آنرا مسمی نوشته‌اند **صرد** بضم صاد و فتح را و دال مهمله جمع آن صردان آمده **ماهیت**
آن مرغیست که بفارسی سبزکراو ترشنگ او رکاک نیز نامند و بعربی سوام و کنیت آن ابو کثیر و آن طائریست ابلق سر و منقار آن بزرگ و او را پرشن یعنی کف پا
و انگشتان بزرگ است و دیده نمیشود مگر بر شاخه درخت و کسی را دست بران نیست و بسیار شریر النفس گریزنده و شمس گوشت است و آنرا صفیر مختلف است
هر طائری را که خواهد صید نماید بزبان آن صفیر بر می‌آورد و بزبان آن نزد خود میطلبد و چون طائر بسیار نزد آن جمع شدند بهر یک که میخواهد حمله مینماید بمنقار خود که بسیار
تیز است گرفته از میان قد او و نیمه کرده میخورد و همیشه کار آن این است و ماوای آن سر درختهای بلند و قلاع و حصون است و در حدیث آنحضرت رسول صلی الله
علیه و آله و سلم که آنحضرت به ست این تا نع صرد دیده‌اند فرموده‌اند که این اول طائریست که در روز عاشوره روزه نگاهداشت و نیز در حدیث دیگر وارد است که نهی فرموده
از قتل مورچه و زنبور عسل و صرد و هدهد و گوشت آن حرام است **صرصر** بضم دو صاد مهمله و درمیان و آخر را ساکنه مهملتین و بفتح هر دو صاد نیز آمده و لغت عربی است
جمع آن صراصر و بسریانی و بشیرازی چهره ریسک و اهل اندلس حجاله و بفارسی چرواشک و عربان صرار اللیل و با صفهانی زنجره و در تنکابن جیک و بهندی
جهینگر نامند **ماهیت** آن حیوانیست معروف شبیه بملخ و بسیار کوچک و در خانها و باغها و شکاف دیوارها میباشد و شبها بسیار صدا میکند بمد طولانی
متصل بهم خصوص در گرما و شبهای تار **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک **افعال و خواص آن** خوردن بریان آن جهت اوجاع مثانه و سنگ
خشک کرده آن با فلفل جهت قولنجیکه اطبا از علاج آن عاجز باشند نافع که هیچ عدد تا ده عدد آنرا با مثل آن عسل و فلفل بحسب ضعف و شدت علت
با آب گرم و یا جلاب عسل و یا شکر بیاشامند در ساعت تسکین دهد و مجرب دانسته‌اند و قطور زیت مطبوخ آن در آن خصوصا مطبوخ اطراف آن جهت تسکین درد گوش
و گویند چون دو عدد و یا سه عدد آنرا در انبوبه نی کرده و سر آن بند کرده زیر بالین گذارند مادام که آن در زیر بالین باشد صاحب آنرا خواب نیاید **فصل الصاد
مع العین المهملة صعتر** بفتح صاد و سکون عین و فتح تا مثناة فوقانیه و را مهمله و سعتر بسین مهمله بجای صاد نیز آمده و لیکن اطبا

نامند و مستعمل بتشعير نشود و بشين معجمه و بزاي معجمه نيز آمده و برومي الرموشن و بيوناني صعتروس و اوريغانس و بفارسي اوشن و اوشنه و بتركي كلكليك و باصفهاني ازوم
و بهندي ساتر نامند **ماهيت** آن برگي گياهيست انواع ميباشد بستاني و بري و جبلي بستاني را بفارسي مرزه نامند و برگ بستاني مدور و برگ بري بعضي
طولاني و ريزه و بعضي برگ آن نازك و جبلي عريض و مدور و آنچه رنگ آن سياه باشد صعتر فارسي و آنچه سفيد نيز و بعضي مردم مشهور به نجوريست و صعتر شوا نيز
نامند و انواع ديگر مي باشد و همه در طعم تند و خوشبو و گل همه كبود و بهترين آن برگ كوچك تازه بري آنست و دراز برگ آن بهتر از مدور برگ آنست **طبيعت**
آن در آخر دوم گرم و خشك و بعضي در اول سوم گفته اند و گرمي و خشكي جبلي آن زياده **افعال و خواص آن** مفتح سدد و مقطع و مجفف و محلل رياح و بلاغم
و ملطف اغذيه غليظه و مبهي و مشهي غذا و منقي ريه و معده و جگر و امعا از رطوبات و بلاغم و مانع صعود ابخره بدماغ و دافع خشونات بلغمي و مسكن وجع دندان و درد
حادث از سردي و وجع مثانه و رحم و مدر بول و حيض و با قوت ترياقيت و خوردن آن با آب انجير جهت ربو و سرفه و با انجير خشك عرق آور و رنگ رو را نيكو گرداند
و خوردن ادويه مسهله با آب صعتر مطبوخ رافع تخمه و عفونت غذا و ترش شدن آن و غثيان و وجع فواد و قولنج ريحي و ثفل بلغمي معده و مخرج قمام كرم معده و حب
القرع و بدستور با عسل و اگر پيش از ادويه مسهله بخورند باعث تنقيه اخلاط است براي دفع مسهل بآساني و با آب كرفس جهت تقطير البول و عسر البول با سكنجبين
جهت دفع مضرت مستوكران و افيون و با سكنجبين جهت رفع مضرت جبين و با بادروج و ترنجبين جهت وجع وركين و ثقل حاصل از رطوبت شديد و ضماد او با روغن زيتون جهت
انواع سعفه و آشاميدن سركه كه صعتر در آن خيسانيده و با كمد مصنوع از آن هرگاه سرفه نباشد جهت سپرز مجرب با پنير تازه جهت تسمين بدن و با خيار زه جهت گرفتگي عضل و
و جگر و لعوق آن با عسل جهت ورم لوزه و زنه گرم و سرفه رطوبي و عقرب گزيده و ساير هوام و مضغ آن جهت تسكين درد دندان و تقويت بصر و سفوف آن با مثل آن شكر جهت
قطع صعود ابخره و تقويت چشم و با اطعمه غليظه باعث خوشبوئي و ازدياد لذت و لطافت آنها است مانند هريسه گندم و باقلا و عدس و كله و پاچه و گوشت
گوساله و مانند اينها و محلل رياح و نفخ آنها و با جميع بقول مضره بعين خواه گرم باشد خواه بارد رافع ضرر آنها و با سركه بهترين نان خورشي است آشاميدن مطبوخ آن با بل
جهت گزيدن عقرب و ساير هوام و مضمضه آن با سركه و زيره جهت درد دندان و كلو و اكتحال آب عصاره آن جهت دفع بياض و شبكوري و سعوط آن با روغن ابريشم جهت
اخراج فضول رطوبي بسيار از دماغ و قطور آن در گوش جهت دفع ثقل سامعه و با شير جهت تسكين وجع آن و ضماد آن با عسل جهت اورام صلبه و عرق النسا و وجع ورك
و با روغن زيتون و زيره جهت برآمدگي ناف اطفال و رفع رياح جوف شان و با سويق جهت تحليل اورام بلغمي و با كندم جهت وجع ورك و ضماد مطبوخ آن و حمام جهت جرب
و حكه و يرقان و رائحه و بخور آن و افتراش بدان جهت گريزانيدن هوام و آشاميدن مطبوخ شاخهاي آن با مثل آن عنب كه در چهار مثل آن آب جوشانيده باشند تا ربع رسد
جهت تنقيه خون غليظ بالخاصيت موثر و كل آن مسهل مره سودا و بلغم اما ضعيف تر از افتيمون و قوي تر از حاشا چون دو مثقال آنرا با سركه و نمك بياشامند اسهال سودا
و بلغم نمايد و ادرار بول و حيض كند و عصاره گل تازه آن محلل ورم عضل در طرف بابن لهاة و قلاع دهان و آخر علت و مرباي آن با عسل يا با شكر و بدستور گلقند دو مثقال
آن در دفع سموم و امراض بارده قوي الاثر و چون شب قبل از خواب بمقدار يكمثقال آنرا بخورند و بخوابند و مداومت بر آن نمايند مانع سقوط ابخره بدماغ و نزول آب بچشم
نمايد و ذهن را تقويت بخشد و رنگ رو را نيكو گرداند و روغن گل آن تنها يا با جميع اجزاي آن بدستور مقرر جهت جميع امراض بارده مانند فالج و لقوه و رعشه و اوجاع
و اوجاع ظهر و مفاصل و خصوصا قولنج و امراض نواحي معده و امعا بهتر از روغنهاي ديگر و تخم آن در جميع افعال قوي تر از برگ آن و مفتح سدد و دافع يرقان و مهيج باه
و خائيدن آن مسكن درد دندان و محرك اشتها و چون در بيني داخل نمايند دافع ضرر ماكولات معين با بهمن و صعتر مضر ريه مصلح آن سركه مقدار شربت آن
تا يكمثقال است **فصل الصاد المهملة مع الفاء** **صفراغون** بفتح صاد و سكون فاء و فتح را مهمله و الف و ضم غين معجمه و سكون واو و نون
ماهيت آن اسم فرنگي مرغي است قريب بكنجشك خاكستري رنگ مايل بزردي و سبزي و منقار آن باريك و دم آن اندك بلند و بر آن نقطهاي سفيد و در موسم
سرما بيشتر ظاهر ميگردد و بر لب جوي و حوض نشسته صفير ميكند و دم خود را دائم حركت ميدهد بيشتر بنگ بزه و در بيرهاي خشت ميشود و بعربي ابو المليح و بفارسي دم
جنبانك و دم سيچه و بشيرازي مرغك شقاو بهندي ممولا و كنجن نيز نامند **طبيعت** آن گرم و خشك ... گوشت آن تلخ با قوت ترياقيت **افعال و**
خواص آن خوردن گوشت خام و بدستور مرق آن با ماء العسل جهت تفتيت سنگ گرده و مثانه ... مقويست **فصل الصاد**
مع اللام **صل** اسم قسمي از مار است كه روي آن مدور باشد و گويند شنيدن آواز آن كشنده است **فصل الصاد مع الميم** **صمغ**

صفراغون

صل

صمغ

بفتح صاد و سكون ميم و غين معجمه و بفتح ميم نيز آمده لغت عربيست بيوناني قرميون و بسرياني قاموز و برومي ديبون و بفارسي آدو و بشيرازي آدو و بهندي گوند
نامند **ماهيت** آن رطوبتيست كه از تنه بعضي اشجار تراوش ميكند و منجمد و خشك ميگردد و صمغ هر نباتي در محل ذكر آن مذكور شده و ميشود و مراد از مطلق آن صمغ عربيست
كه از درخت ام غيلان كه مغيلان نيز نامند حاصل ميگردد و بهترين آن زرد مايل بسفيدي صاف شفاف براق آنست كه چون در آب اندازند و زماني بماند منتفخ نگردد و كامل
آن گداخته شود و چيزي از آن نماند و گداخته آن صاف و چسبنده باشد و چون قطعه از آن را در دهان بگذارند بدندان و كام بچسبد و منتفخ نشود بلكه گداخته گردد
طبيعت آن در گرمي معتدل و در دوم خشك و جالينوس گرم دانسته **افعال و خواص آن** مغري و ملين صدر و قابض و مقوي معده و امعا
و حافظ استخوان و مانع ريختن مواد بسينه و رافع حدت و نكايات ادويه حاده و اسهال صفراوي و جهت درد سينه و سرفه و قرحه ريه و خشونت حلق و قصبه ريه
و سينه و تصفيه صوت و منع انصباب مواد نزلي بسينه و معين بر اخراج نفث چون قدري از آن را در دهان گذاشته آب گداخته آنرا اندك اندك بمكند و فرو برند و يا
در حبوب و يا داروي مناسبه داخل كنند و از دو مثقال تا سه مثقال آن جهت اسهال و سحج امعا مجرب و بريان آن با روغن گلسرخ قاطع سيلان خون جميع اعضا است
سواي رحم و بواسير و حابس اسهال مداومت آن روزي يكمثقال كه سوده با يك اوقيه روغن گاو تازه تا سه روز يا هفت روز بنوشند قاطع نفث الدم و نزف الدم
سينه و ريه و ساير اعضاي داخلي سواي رحم و بواسير مجرب و بدستور با شير بز تازه دوشيده و طلاي آن با سفيده تخم مرغ جهت سوختگي آتش و قطور آن با گلاب
جهت رمد و سلاق و جرب بغايت مفيد مضر سعل مصلح آن كتيرا و گويند گلاب و صندل بدل آن صمغ بادام و حب الآس است **صمغ البلاط** بفتح با موحده
و لام و الف طاء مهمله لغت عربيست آنرا لزاق الحجر و لزاق الرخام و بيوناني لسوفلا بمعني غراء الحجر نامند **ماهيت** آن اختلاف است و ايفوريدوس گويد چيزيست كه از
حجر رخام و حجري كه از بلاد فوقامي آورند ميسازند با سريشم جلود و صاحب منهاج گفته بعضي از آن معدنيست و بعضي مركب از صبر و دم الاخوين و علك البطم و انزروت و صمغ عربي
از هر يك يك جزو و از بيخ مرجان كه بسد است و زاج از هر يك نيم جزو و بسيار نرم كوفته و بخيته با آب صمغ محلول سرشته بر ديوار گرمكاري ميمالند و ميگذارند تا خشك گردد و
چند خشك و كهنه گردد بهتر ميباشد و بغدادي گفته كه آن نشاره بلاط مضاف بغري الجلود است كه بسيار با هم ميمالند و ميسايند و ديدم في درهي صاحب تحفه در ...
بلاط الكبران و غري الجلود است كه بسيار مبالغه در كوبيدن و طبخ آن كرده بر ديوار رخانها ميماليده اند و سنگ فرش خانها را كه بلاط عبارت از آنست بدان مستحكم ميكرده اند
افعال و خواص آن ذرور آن جهت التصاق موي زائد چشم و التيام جراحات تازه و منع آنها از تفتيح قوي و سريع الاثر و آنچه صاحب منهاج بيان
كرده در قلع بهق بسيار موثر دانسته اند **صمغ الداميثا** بفتح دال مهمله و الف و كسر ميم و سكون ياء مثناه تحتانيه و فتح ثاء مثلثه و الف **ماهيت** آن صمغيست
بلسان بسريهي ... غايت حدت و چيني تفليسي گفته ... از بلاد فارس خيزد **طبيعت** آن گرم و خشك **افعال و خواص آن** ملطف و مسخن و محلل رياح و در مزاج
و ساير افعال قائم مقام حلتيت است مگر آنكه كريه الرائحه مانند آن نيست مقدار شربت آن تا نيم درم **صمغ ملة** غرائيست كه از خمير آرد گندم مثل غرا ترتيب دهند و در افعال مانند
بغراست و مذكور شد **فصل الصاد مع النون** **صندل** بفتح صاد و سكون نون و فتح دال مهمله و لام معرب سندل بسين مهمله فارسي است و گويند
لغت سرياني است و بيوناني حلوسطاقاقيلون و برومي قلوريقاه و بهندي چندن نامند **ماهيت** آن چوب درختيست عظيم بقدر درخت گردكان و انبه و شاخهاي
آن افتاده بر روي زمين و ثمر آن در خوشه مانند حبة الخضراء انطاكي گفته كه برگ آن شبيه برگ گردكان و نرم و نازك است و سه نوع ميباشد يكي سفيد مايل بزردي
و آنرا صندل ابيض و بهندي چندن گويند و دوم زرد رنگ و آنرا صندل اصفر و بهندي ملاگير و سوم سرخ تيره و آنرا صندل احمر و بهندي رگت چندن نامند
و منبت آن اكثر بلاد هند و سواحل دكهن و فرنگ است و بهترين سفيد و زرد آن آنست كه خوشبو و كم ريشه و صلب و چرب املس باشد و از سرخ آن آنچه تيره رنگ صاف كم ريشه
و قوت آن تا سي سال باقي ميماند **طبيعت** سفيد و زرد آن در سوم سرد و در دوم خشك و سرخ آن در دوم سرد و در سوم خشك **افعال و خواص آن** سفيد آن
مفرح و مقوي دل و معده و رادع و قابض و با ترياقيت محلل اورام حاره و جالب مواد و مسدد و آشاميدن آن جهت خفقان حار و تبهاي تند صفراوي و التهاب
و منع صعود بخارات بدماغ و برسام و ضعف حافظه و ذهن و دل و معده و جگر و تخميص محرور المزاج و بدستور طلاء و نيز طلاي آن با گلاب و قليل كافور بر پيشاني جهت صداع
حار و تبهاي وبائي با نيم وزن آن انزروت با سفيده تخم مرغ بر پيشاني و صدغين جهت صداع حار و منع نزلات بچشم و ساير اعضاء و تبهاي بادوه بارده مناسب جهت
خفقان و وجع معده حار و رفع بدبوئي نوره و عروق و با آب برگ عنب الثعلب يا آب حي العالم و يا با آب برگ خرفه و يا با آب طحلب و امثال اينها جهت نقرس حار و اورام

صمغ البلاط

صمغ الداميثا

صمغ ملة

صندل

حاره مانند حمره و مار فارسی و منع ریختن فضول بعضو و ابتدای علت ها بخاصیت طلای آن و سورت حرارت و خارش شدید در بدن بسبب تکثیف مسام و میل معده بباطن مصلح آن سرکه و روغنهای گرم لطیف و بغایت مضر باه و قاطع آن و مضر صوت مصلح آن عسل و نبات مقدار شربت آن یک مثقال بدل آن نصف وزن آن کافور و بعضی گفته اند و بدل سرخ آن نصف وزن آن فوفل است و صندل سرخ در افعال مذکوره از تفریح و غیر آن اثرش ضعیفتر و طلاء قویتر از سفید و طلای آن جهت درد سرها و اورام حاره و ضماد آن با روغن زنبق جهت دفع تب و اعیا و باگلاب جهت دفع قلاع دهان و بدستور جهت ورم [illegible] و آن قرشی در شرح قانون گفته که مستعمل در زمان ما در اضمده غیر آن صندل سرخ است و در مشروبات صندل سفید و جهت آنکه اتفاق کرده اند بر آنکه در صندل سرخ جزو حاری نیز هست که نفوذ و مصغر مادهٔ اجزای بارده را از خارج بداخل و لهذا اقوی است فعل آن از سفید در خارج و چون با سفید نیست اقوی است از سرخ در داخل و صاحب شفاء الاسقام گفته که آنچه مشاهده کرده ایم ما از اطبا آنست که استعمال میکنند صندل سفید در سهال صفراوی و سرخ را در سهال دموی و هر دو را باهم در سهال مختلط و سه عدد از تخم آنرا چون بیاشامند جهت بول الدم و حرقة البول و مرضی که بجای منی خون از آن [illegible] مجرب دانسته اند و اطبای هند با آب بخلیل ترکه بهندی اورک نامند استعمال نمایند و جوارش و حب صندل و خمیرها و سفوف و اشربه و معجون و مفرح آن در قرابادین مذکور شد **صن البربر** بکسر صاد و نون و الف و لام و فتح واو و باء موحده و راء مهمله **ماهیت** آن انطاکی گفته فراهی است که در مغارهای بلاد یمن می یابند بحجاز می آرند و در اصل و حقیقت آن اختلاف است چنانچه در ابوال الابل مذکور شد و بغدادی گفته که چیزی است که از مغارات جبال یمن بمکه می آورند شبیه بصمغ و برنگ ورگه آنرا فراهم ساخته سفید و تند و بول الابل نامند و در حرف الباء مذکور شد و وجه تسمیه آن بعضی گفته اند بول جانوری است [illegible] بجثه گربه و آنرا وبر نامند چون در آن مغارات بول کنند و غلیظ و منجمد و خشک گردد و آنرا اخذ مینمایند و نواب مرحوم نوشته اند ظن غالب آنست که این دوای باشد که بهندی صلاجیت نامند و بعضی گویند ابو سوس جبلی است که در مغارات بر سنگها مجتمع میگردد **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک و در دوم نیز گفته اند **افعال و خواص آن** قاطع سهال [illegible] و امراض بارده و جهت اندمال جراحات خبیثه جمیع حیوانات و قطع سیلان خون و تحلیل اورام نافع و حمول آن قاطع حمل و بواسیر را ضعیف گرداند و طلای آن با عسل [illegible] بدن مصلح آن روغن گل **صنوبر** بفتح صاد و نون و سکون واو و فتح باء موحده و راء مهمله لغت عربیست و ارزه نیز بسریانی ارزند و برومی [illegible] و بیونانی قلعه غیطون نامند **ماهیت** آن دو صنف می باشد ذکر و انثی ذکر آن دو نوع میباشد یکی بستانی و آن درخت بزرگی است قریب بچنار برگ آن شبیه [illegible] بکلال طلندی [illegible] و سبزتر و رنگ ثمر آن بشکل [illegible] و اقد رول کوسفید و بزرگتر از آن و شبیه بثمر [illegible] که ثمر هندیست [illegible] و بعد از خشک شدن از هم شکافته میگردد و خشبی است و مغزی ندارد و ماکول نیست و درخت آنرا بفارسی نازو ناجو و بشیرازی کاج و ثمر آنرا بر کاج نامند در ابتدا [illegible] صمغ آنست دوم جبلی است که در سرو سیر بهم میرسد ثمر این نیز ماکول نیست و از مطلق آن مراد اینست و درخت این شبیه بدرخت اهل و بسریانی ارزندا [illegible] و چوب این درخت بجای شمع و چراغ و مشعل بسوزانند و قطرانیکه از این حاصل می آید رقیق تر و قلیل المنفعة تر از شیرین است و انثی آن نیز دو نوع است جلغوزه [illegible] و در شیروان [illegible] و بعضی جاها از ملک روم و کشمیر و غیرها بسیار بهم میرسد و دوم صغیره و آنرا اتنوب نامند و ثمر آنرا اقضم قریش و عامهٔ اهل شیراز [illegible] نامند المثمری که معروف است نزد عامهٔ اهل شیراز و عراق بجلغوزه فی الحقیقت از اقسام بادام است نه از انواع صنوبر زیرا که [illegible] صنوبر [illegible] مغز [illegible] جلغوزه مغز دارد [illegible] اندک باریک [illegible] بقدر دانه [illegible] و غلافی اندک [illegible] و ثمر آنرا [illegible] از گرم شدن خشک [illegible] گرده [illegible] جلغوزه [illegible] خانهای آن [illegible] بر می آیند و نیز نوعی دیگر از صنوبر [illegible] درخت آن [illegible] برگ آن اندک [illegible] منظور [illegible] اصفهان ایران [illegible] درخت صنوبر [illegible] حکیم میر محمد مومن نوشته که [illegible] مغز [illegible] قطران [illegible] و ثمر آن مثل [illegible] سفید و از آن [illegible] مغز آن [illegible] آنست و بزرگ آنرا صنوبر کبار گویند و در گیلان یافت میشود و بسیار بزرگ و مغز و ثمر آن را باصطلاح آنجا جلغوزه [illegible] و درخت آن [illegible] مثل [illegible] و بالیده تر و شیرین تر از آن و در عرف [illegible] جلغوزه [illegible] آلو و برگ آن [illegible] شفتالو [illegible] طعام [illegible] صنوبر که بی پرده سرخ و بالیده تر [illegible] قول حکیم رحمة الله علیه [illegible]

هضم قریش و بالیده تر و شیرین تر از آنست درست است عبارت ایشان که در عراق جلغوزه مغز میوه را میگویند که از بحرین [illegible] آورند و ظاهرا انه [illegible] واقعست زیرا که انه و تخم آن چنین است و آنچه در حرف الالف مع النون مذکور شد و نیز نوشته که ظاهرا اصله فراس فرنگی عبارت از آن باشد این نیز اشتباه باشد [illegible] در صاد مهمله و در آخر آن سین است و در همین باب و صاد مع الالف ذکر یافت و الجمله بهترین آن تازه سفید بالیده و چرب آنست **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک و در دوم [illegible] گفته اند و برگ و پوست آن گرم و خشکتر از مغز آن **افعال و خواص آن** ضماد برگ و پوست آن جهت درد [illegible] و جراحات [illegible] و قطع رعاف خون جراحات تازه [illegible] یک مثقال [illegible] برگ آن با ماء العسل جهت علل کبد و ورم و علاج آن و خشک آن با آب سرد حابس بطن [illegible] و بخور آن [illegible] و با آب گرم [illegible] و قطران که اقوی است [illegible] و طلای [illegible] و برگ آن با مرداسنگ و دخان کند جهت التیام قروح ظاهر جلد و سوختگی آتش با موم و روغن [illegible] جهت اندمال قروح و ابدان [illegible] بظاهر جلد و با آن سرخ جهت قروح خبیثه ساعیه و غسل بطبیخ آن جهت دفع [illegible] و گلی و چرک بدن و عفونت عرق و جلوس در آن جهت امراض رحم و قعده [illegible] طبیخ آن با سرکه جهت [illegible] بخور آن جهت اخراج مشیمه و اورا جنین با تکرار و دخان آن مانند دخان کندر و قطران است و نفع جهت [illegible] و ابرو که ریختن [illegible] و ناکل آن [illegible] نافع و ضماد برگ تازه کوبیده آن جهت [illegible] جراحات تازه و چوب آن که بدستور چوب چینی [illegible] استعمال نمایند مولف [illegible] جهت [illegible] و علت [illegible] و امثال آن دانسته و چون ریزه [illegible] با سرکه بجوشانند و مضمضه بدین نمایند درد دندان [illegible] و همچنین [illegible] چون در دهان نگهدارند [illegible] و پوست بیخ آن [illegible] و اسهال آن [illegible] و بیخ سفید [illegible] و آن جهت سوختگی آتش و آب گرم و دفع الم ضربه و سقطه نافع و حب صنوبر کبار در دوم گرم و در اول [illegible] و قوت آن تا یکسال باقی است **افعال و خواص آن** [illegible] و مشهی طعام و مقوی اعصاب و اعضا و باه و مفتح سده و کاسر ریاح مولده حاده و جهت فالج و لقوه و خدر و کزاز و رعشه و قروح ریه و اوجاع مفاصل بارده و امراض جگر و [illegible] و استسقا و درد گرده و مثانه [illegible] از حرافت [illegible] با عسل هر روز مقدار سه مثقال جهت فالج و رعشه مجرب جهت امراض ریه و تنقیه آن از اخلاط غلیظه [illegible] و سرفه [illegible] خصوصا با دوشاب و آشامیدن آن با تخم خیار جهت ادرار بول و منع حرقه گرده و مثانه و با عصاره بقلة الحمقاء جهت تسکین درد معده و تقویت [illegible] رطوبات فاسده و مطبوخ تر و تازه کوبیده با پوست آن با طلا که صاف کرده هر روز [illegible] جهت اندمال [illegible] و قروح ریه و مداومت خوردن حب الصنوبر کبار [illegible] اعضای مسترخیه و سختی گوشت [illegible] و آب انگور [illegible] از نزلات و سرفه و هاضم و قاطع اسهال و استسقا و آن با [illegible] جهت [illegible] [illegible] شربت آن تا دو درم [illegible] آن سه درم [illegible] و حب الصنوبر [illegible] الهضم و مضر محرورین [illegible] مصلح آن سکنجبین [illegible] مانند انار [illegible] و مواقع سرد [illegible] و در [illegible] مصلح [illegible] و اورام [illegible] و عسل بهتر که مقوی آنست و باید که زیاده از نیم اوقیه [illegible] زیاده تناول نکنند بدل آن در تقویت باه شقاقل و حب المحلب و در علل معده [illegible] حب الغار و حب الصنوبر صغار مسهل [illegible] قبضی که دارد جهت امراض سینه و گرده و مثانه قوی تر از کبار و در سایر افعال مانند آن و اکثار آن باعث مغص و التوای امعا مصلح آن در آب گرم با روغن کنجد جوشانیدن آنست [illegible] و کرم سبزی که در درخت صنوبر بهم میرسد در سمیت مانند ذراریح است و از خوردن آن زبان و کام و حلق ورم کند و معده و روده [illegible] در تمام بدن سوزش و حرارت بهم رسد و ضعف عظیم رو دهد علاج آن علاج ذراریح است **فصل الصاد مع الواو صوف** بضم صاد و سکون واو و فا بفارسی پشم نامند **طبیعت** سیاه آن گرم تر از سرخ آن و از سفید بسیار گرم تر و مجموع آن در آخر دوم گرم و خشک و بهترین آن نرم و خالص آنست **افعال و خواص آن** سرخ آن جهت [illegible] و کماد سرخ آن در شراب گرم تر کرده جهت دفع سرفه و نزلات دقیقه و درد سینه و اوجاع ضربه و سقطه مجرب با روغن گل سرخ محلل اورام و تریاق [illegible] سگ دیوانه گزیده و پوشیدن جامه های پشمین سخن و مضعف بدن و مورث خارش و صلب کننده جلد است و خاکستر آن جهت صاحبان نقرس نافع و محرق مغسول و غیر مغسول آن در خواص مانند شعر است جهت قروح و لحم زائد نافع **صوف البحر** بفتح باء موحده و سکون حاء و راء مهملتین **ماهیت** آن چیزیست شبیه بپشم که از صدف بزرگ سفیدی که سر آن عریض و طرف دوم آن مایل بباریکی و از اندرون شکافته و شبیه [illegible] و اندرون آن مایل بزردی و سبزی و در جوف آن حیوانی ایستاده و از راه شکاف آن صوفی بر می آید **افعال و خواص آن** جهت قطع اسهال و ضماد آن جهت نزف الدم هر عضو سریع الاثر

باب پانزدهم در بیان ادویه که حرف اول آنها ضاد معجمه است فصل الضاد مع الالف

ضان بفتح راء و الف و نون بفارسی گوسفند که میش و بره ماده آنرا میش نامند و بعرف اطبا اسم مطلق گوسفند است **ماهیت** آن معروف از جمله حیوانات ماکول اللحم است و نسبت بحیوانات دیگر بسیار بلید و قابل تعلیم نیست و از کمال بلادت برسر راه خود می ایستد و وحشت و اضطراب میکند و همین یکند [illegible] لحم آن و اهلی آنست [illegible]

ضعیف النفس والادراک زیرا که حیوانات قوی وکی الحس والادراک عند الذبح حرج والم بسیار در می یابد ونفس آنها را تعلقی ببدن خود ونفس ذابح میباشد ولهذا اکثر حرام شده‌اند
در شرع شریف وابحاث حیوانات اکثر قسی القلب میباشند وبهترین آن یکساله و دو ساله آنست که فربه باشد وچهار ساله وزیاده از آن غلیظ وکثیف ومولد خلط فاسده وگوشت گوسپندی خوانی
بهتر از گوشت سایر اعضای آنست **طبیعت** آن در دوم گرم وتر **افعال وخواص آن** سریع الهضم کثیر الغذا ومولد خون متین ومقوی ومسمن بدن وموافق‌ترین لحوم برای
بدن انسان ودل وجگر وگردهٔ آن مقوی دل وجگر ومعده وگرده ومداومت ... منفعت آن مورث بلادت ونسیان وخوردن گوشت آب مهرای آن باسرکه وباعسل که مداومت بر آن
نمایند وغذا منحصر بدان باشد ابخاث مقوی بدن ومانع غشی ورافع خفقان وقوهٔ عریی بدن وبلع نمودن پیه آن بعد از ذبح که هنوز سرد نشده وهمچنین کدخته یکرم آن جهت سرفه ودرد سینه
وضیق النفس وحرقة البول بسیار مفید وگوشت گرما گرم ذبح کردهٔ آن را چون بر اعضای ضربه وصدمه رسیده که تازه باشد به بندند وچون سرد گردد تبدیل نمایند بزودی درد زائل گرداند
ومانع تورم وزخم شدن گردد وبدستور پوست گرما گرم آن که اعضا را بدان بپیچند وضماد گوشت وختهٔ آن جهت لسع حیات وعقارب جراره وباتتراب جهت کلب کلب واکتحال خاکستر
آن جهت رفع بیاض عین وطلای آن باسرکه جهت بهق نافع وزهرهٔ آن گرم وخشک وجالی آثار واکتحال آن جهت بیاض تنهائی ویا باعسل وطلای آن جهت قسام قوبا وعسل
سر بان جهت خراز وابریه خصوصاً باعسل وخون آن گرما گرم جهت حکه وجرب وسعه آبله اعضای سوخته درساعت طلاء وسرگین آن بسیار گرم وخشک طلاء وضماد آن جهت تحلیل
اورام واستفراغ النسام زخمها باموم وروغن گل که اخته جهت سوختگی آتش وباسرکه جهت شری وثآلیل ولم را اندکه تو ته نامند وسوختگی آتش وجرب مجرب وضماد ودر کلاب ضیسانیده آن
جهت انفجار خراج ودمل مجرب ونترب استخوان سوختهٔ قبرمی آن قاطع اسهال وسیلان خون وخاکستر سم آن جهت داء الثعلب طلاء ومسلول محرق آن حابس اسهال ودر ایام وباء وطاعون
استعمال گوشت آن جهت آنکه بسیار مولد خون است جائز نیست بلطا ترکیبه الفضول وطی الهضم تر الحم متغیر است وسرکه وآبکامه ملطف ورافع ثقل آن وهر که ارادهٔ تبرید بدان کند در نهار
طبخ نماید ویا باقرافروطه یا کشنک ویا سماق ویا بهار نمو **فصل الضاد مع الباء الموحدة ضب** بفتح ضاد وباء موحده مشدده بفارسی سوسمار وبهندی
گوه نامند وشاید که غیر آن باشد **ماهیت** آن حیوانیست کوچکتر از گربه ومایین سیاهی وزردی ودنبالهٔ آن بسیار کوتاه ودر پشت شبیه تمر ودرخت سر **طبیعت** آن در سوم
گرم وخشک ومابین دل وجرون است از جهت کیفیت **افعال وخواص آن** گوشت آن مقوی باه وجائز نیست محرور المزاج را استعمال آن جهت رفع بیاض عین
ونزول آب ودران وطلای آن جهت کلف وبهق ومنش باسرکه اگر قوی باشد وبا آب اگر ضعیف ضماد شق کرده آن جاذب پیکان وخار وسموم جانوران سمی وطلای آن
آن مورث یبسی عضو بدبکه اگر قطع کنند صاحب آن سالم نگردد **ضبع عرجا** بفتح ضاد وضم باء موحده وغین معجمه وفتح عین وسکون را مهملتین وفتح جیم والف لغت عرب
است وجمار نیز گویند وکنیت آن ام عامره است وبیونانی قسمیهور وبسریانی بدناه بفارسی کفتار وبهندی جرکه وبجو وبد کهیی نرس نامند **ماهیت** آن حیوانیست بزرگ تا
گرگ دنبالهٔ وهمیباشند ودر رفتار ود وبن لنگی میکند ووجه تسمیه ولنگی آن گفته‌اند که چون ران بیسنا بیاین آن از ابهر آن زیاده است لهذا امیلنکد وگویند بسبب آنست که حا
جبال آن کوتاه تر از راست آنست خصوصاً ماده آن گویند بسبب حیلهٔ در اجبار منها بدنا مردم حیوانات را اندازه رساند چون پیر گردد اخراج شود وآنرا مستضعف باعرج ونیز گفت
آنرا بعر جانموده‌اند وآن جامعی مانند ارنب میشود ونیز مانند ارنب یکسال نر آن قوی القوة ویکسال ماده آن میباشد وعوام میگویند یکسال ماده ویکسال نر میباشد ودر
نزی سفاد مینماید ودر هنگام مادگی بیرون ایده وضعیف القلب کثیر الجماع وحریص بران میباشد وبسیار از خنقلی میترسد اگر شخصی بدست بگیرد وازان بگریزد ونیز از خواص آنست که اگر سگ
در بلندی ایستاده باشد وسایهٔ آن در شب ماهتاب بر زمین افتد وکفتار در زیر آن برود که سایه بر او وهم مستغرق باشد سگ خود را از بالا اندازد وکفتار او را بدرد ودر روز
گرمی هوا بسیار کم زور میباشد وشب قوی وگوشت آن حرام است نزد امامیه وابو حنیفه ونزد مالک مکروه ونزد شافعی حلال **طبیعت** آن در آخر دوم تا اول سوم گرم
ودر اول دوم خشک **افعال وخواص آن** آبزن طبیخ آن یعنی جلوس در آن که زنده آنرا دوست وپا بسته در دیگی بزرگ وهن گشاده اندازند که دران آب شان باشد
که شبت بخود ودر وغنهای مناسب نیز دران باشد وسر آنرا بپوشند تا مهرا شود پس صاف نموده در ظرفی بزرگ که علیل تواند دران نشیند اما باید که آنقدر گرم باشد که برداشت آنرا
نماید باشد تا آنزمان که رو بسردی آورد جهت وجاع مفاصل وتمدد وکزاز واسترخاء وخدر النساء ونقرس ورياح غليظه مفيد ودر قرابادین آبزنات آن مذکور شده وپیه
آن زهن که در آب بادهان مناسب طبخ وضماد کنند جهت امراض مذکوره مفید وخوردن گوشت آن جهت دفع برودت معده وحمیات بلغمیه وسوداویه وزردی رنگ
واوجاع بارده وخوردن چون آن رافع جنون وخوردن نیم درم از جگر گوشت آن مورث جنون وزهرهٔ آن نیم درم مسهل اخلاط ثلثه ومضر ومصلح آن عسل واکتحال تنهائی جهت
حدت بصر وجلای غشاوه وبیاض آن وطلای آن بعد از کندن موی زائد پلک چشم مانع روئیدن آن وباهموزن آن روغن اقحوان که در ظرف مس سه روز بگذارند پس

ضب
سوسمار
اگر گریبت وعند الاحتیاج باید باسرکه طبخ نمایند تا مجزو بانبت کشنیز وزیرهٔ کرمانی وعرق نعناع ضیسانیده مطیب نموده باکاسنی وخرفه کاهو وبقول بارده دیگر بخورند والکحال سرگین آن جهت
ضبع عرجا
کفتار

طلا نمایند جهت بیاض عین ونزول آب ودران هر ماه دور وزائل سازد ومجرب وهر چند این روغن کهنه شود بهتر است وجگر سوختهٔ سائیدهٔ آن نیز اکتحالاً جهت روشنائی چشم ودفع
آن نزول ماء در چشم را نافع وتقویت چشم نماید وطلای زهرهٔ آن با پیه شتر جهت جلای بشره وازالهٔ کلف وآب خوردن در پوست آن ودافع ترس سگ دیوانه گزیده
از آب وچون از پوست آن پیمانه سازند وحبوب را از آن بپیمایند مانع فساد آنها وفساد زرع است وجلوس بر پوست آن مورث ابنه ودافع نقرس ورياح غليظه و
مفاصل وحمول محرق پوست تهیگاه وحوالی آن بارتیت جهت رفع ابنه وبدستور مالیدن آن بر مقعده وحوالی آنرا چون بسایند وبر حوالی مقعده بمالند نیز همین اثر
دارد وازمادهٔ آن بالعکس ومورث ابنه است وبستن پوست ضبع ماده بر شکم زن حامله مانع اسقاط آن وطلای بعر ساق آن بارتیت الاتفاق جهت نقرس
عظیم النفع ونگاه داشتن دندان آن با خود مانع فریاد سگ دیوانه بدارندهٔ آن وخصیهٔ نمک سود آن بقدر یکمثقال با آب گرم جهت جگر نافع **فصل الضاد مع**
الجیم **ضجاج** بفتح اول وجیم والف وجیم **ماهیت** آن صمغ درختیست خاردار وشبیه بلبان مائل بسرخی وبراق که از جبال عمان می آورند **طبیعت**
آن در دوم گرم وخشک **افعال وخواص آن** ضماد آن جهت بردن گوشت زائد جراحات والتیام آنها وباعسل جهت اورام بارده وحتی اعضا نافع ودر
شستن جامهٔ کتان بهتر از صابون وزود تر سفید میگرداند وبعضی بهر بدان می شویند بکسر ضاد واسم هر نباتیست که طیور وسباع مانند خروع وقنب دفع سمیت
از خود بدان مینمایند **فصل الضاد مع الراء المهملة ضرو** بکسر ضاد وسکون رای مهمله وبفتح ضاد نیز آمده لغت عربیست وبیونانی فوصوفس وبسریانی
ضرواو برومی قشاشیش وبفارسی درخت دواصلی ودر حاوی کبیر گفته که بفارسی اربیه ونیز گفته‌اند که درخت کلنکو را نامند وصمغ آنرا بفارسی حس لبه وبهندی لبان گویند
وجوهری گفته که حس لبه صمغ کمکام است **ماهیت** آن درختیست شبیه بدرخت بلوط وعلم واطراف برگ آن مائل بسرخی ونرم وثمر آن در خوشه مانند بطم ودانهٔ آن بزرگتر
از آن وچون برسد خار وبرگ آن سرخ گردد وبشبت آن جبال حجاز ویمن وبلاد هند وغیرها است وصمغ آن در ابتدای ظهور مانند دانهٔ گندم باشد آهسته آهسته بزرگ بقدر
حزره گردد وازان لیمی سرخ سیاه شبیه بقیر وضع گردد وصحیح آنست که درخت آنرا وصمغ آنرا حصی لبان جاوی نامند ومعروف بدان وخوشبو شبیه ببوی مصطکی ولادن وبهترین
آن آنست که سفید مائل بسرخی وچون در آتش اندازند خوشبو باشد واکثر در بخورات مستعمل ودر حرف اللام مذکور شد **طبیعت** شاخ وبرگ وبار آن گرم وخشک وگرمی آن با دو
از خشکی گفته‌اند گرم در سوم وخشک در اول **افعال وخواص آن** مدر وجاذب قوی است وجهت سرفهٔ بارده وسیلان رطوبات از دهان ورحم شربا وفرزجه وحابس بطن
وآب مطبوخ آن که صاف کرده وباشکر بقوام آورند جهت خشونت حلق وسرفهٔ بارده ودر دهان وقلاع نافع وسریع الاثر ومضمضهٔ آن جهت درد دندان واستحکام آن وازالهٔ
بلغم وسفیدی آن وچون بار وروغن طبخ دهند ودر گوش بچکانند جهت درد گوش ودر ورم آن جهت قلاع دهان وعصارهٔ آن قی قوی وبدستور طبیخ اطراف تر وتازهٔ آن خراج
بلغم از معده بدون مضرت است وبرگ آن خوشبو واشامیدن طبیخ آن بقدر سه اوقیه جهت دفع درد تهیگاه وچون برگ واطراف تر وتازهٔ آنرا بقدر یکقبضه بسوزانند وخاکستر آنرا
با آب نیکو طبخ دهند پس صاف کرده صاحب وجع خاصره بنوشد درد آن زائل گردد در ساعت ومجرب است وروغن حب آن خوشبو کننده ومجفف ومحلل بلغم ورياح وجهت
منفعت وتقویت معده وجرب حیوانات مفید شربا وطلاء وبدل روغن آن روغن حب البطم است ودود چوب سوختهٔ آن قاطع نزف الدم جراحات خصوص قروح مقعده
وقضیب نافع وصاحب اختیارات بدیعی گفته که آنچه از مکه معظمه میآورند آنرا رب القرو نامند ودر دهان نگاهداشتن در حال درد آنرا تسکین دهد وصمغ آنرا در خوشبوئیها
داخل مینمایند **ضریع** بفتح راء وکسر راء وسکون یاء مثناة تحتانیه وعین مهمله وگویند که آنرا شبرق نامند وتبتر آنرا الجرد **ماهیت** آن برگ نباتی است که در بحر میشود مائل
بزردی وتلخ ودر قعر دریا بهم میرسد وموجه بساحل می آورد **طبیعت** آن گرم وخشک **افعال وخواص آن** جلوس در طبیخ آن وبدستور نطول آن جهت درد مفاصل
وطلای آن وبدستور شستن بدن بدان در حمام جهت جرب وحکه مجرب دانسته‌اند وبخور آن جهت زکام والتیام جراحات سریع الاثر وگویند چون ستور از آن بخورد هرگز
فربه نشود وجناب اقدس الهی در وصف اهل جهنم میفرمایند بقوله تعالی لیس لهم طعام الا من ضریع وبیان آن در تفاسیر مذکور است **ضرع** بفتح ضاد وسکون
راء وعین مهملتین بفارسی پستان وبهندی جوجی نامند **ماهیت** آن معروف است وآن عضو عصبانی قلیل اللحم است که دران شیر تکون می یابد از برای غذای فرزند
بچه آن وبهترین آن تر به پر شیر از حیوان جوان فربه است که لحم آن نیکو باشد وزبون ترین آن بر عکس آن **طبیعت** آن سرد وخشک بالذات وبسبب مجاورت
خون وبار رطوبت بسیار **افعال وخواص آن** چون نیکو هضم یابد صالح الغذا واگر هضم جید نیابد مولد خلط خام بلغمی است ردی از برای سرودین ومرطوبین ومصلح آن
افاویه ومصطکی وخولنجان وبریان نمودن آنست ودهن محتاج باصلاح نیست ومدر لبول زنان وزیاده کنندهٔ شیر پستان جهت

ضجاج
ضرو
ضریع
ضرع
پستان

ضغیوس
... وکیفیة ... با اخلاط حاره صفراویه و یا حرارت غریبه موجود باشد **فصل الضاد مع الغین المعجمه** **ضغیوس** بضم ضاد وسکون غین وضم یا
مثناة تحتانیه وسکون واو وسین مهمله وضغابیس بفتح اول و دوم والف وکسر بای موحده وسکون یا مثناة تحتانیه وسین مهمله نیز آمده لغت عربیست و بفارسی
سنجد نامند **ماهیت** آن قثاء کوچک وخربزه نارس است و نیز نباتی را نامند که شبیه بهلیون است آنچه ازان بر روی زمین ظاهر است سبز و آنچه ازان زیر زمین
است سفید و شیرین **افعال و خواص آن** برگ آن قاطع باه و بیخ آن که در زیر زمین و سفید و شیرین است محرک باه و ماکول و کاسر حدت صفرا است و تحت
ضفدع بک
... تلخ ... در کشک و ماست اهل میکنند و میخورند **فصل الضاد مع الفاء** **ضفدع** بفتح ضاد وسکون فاء و دال و عین مهملتین بفارسی وزغ و بشیرازی بک و بترکی
قورباغه و بهندی مینڈک نامند **ماهیت** آن معروف حیوانی است که در زیر زمینهای نمناک و آبهای استاده و جویهای بسیار بهم میرسد بری و بحری و نهری
میباشد و اطلاق آن ... نهری است و بری آن از سموم قتاله است **طبیعت** اقسام آن در سوم سرد و در اول خشک و اصل آنست که خالی از حرارت غریزیت
افعال و خواص آن نهری آن دافع سموم است از قبیل دفع فاسد با فاسد و مضمضه بطبیخ نهری آن جهت درد دندان و ضماد شق کرده آن جاذب پیکان و خار
و امثال آن ... سموم گزندگان بقوت و قاطع سیلان خون و التیام دهنده زخمها خصوصا ذرور سوخته لحم آن و بارزفت ترجهت داء الثعلب و طلای آن قالع دندان است
بی الم و وجع و مانع سوزانیدن آتش و دماغ محرق آن قاطع نزف الدم اعضا و نفوخ آن قاطع رعاف و بدستور طلای آن بر پیشانی و جبهی که طلای خون آنرا مانع براید
... و ... گفته اند چون ان ضفدع را بریسمان بندند و کسیکه الماس خورده باشد بلع کند بارهای الماس بدان چسبیده برآید و چون اطراف ...
آنرا انداخته با پیه کرده بر مهرا آنچه روغن آنرا جمع کنند جهت بواسیر حار مجرب دانسته اند و قسمی از ضفدع که در پای اشجار بهم میرسد سبز بسیار کوچک چون آنرا با همون ...
وانبیه بسوزانند اکتحال آن جهت نزول آب از مجربات است و مضمضه بطبیخ آن جهت وجع اسنان و گفته اند چون آنرا بدو نصف شق کنند یکی را در آفتاب و یکی را در سایه خشک
نمایند آنچه در آفتاب خشک شده است سم است و آنچه در سایه مداوای آن و هر که ضفدع اجامی سبز و یا زرد و سیاهی از هر صنف که باشد و یا سرخ بحری را بخورد او را ورم
... آن عارض گردد پس بدن او سیاه گردد و بسیار است متورم گردد و قی و ورم احشا و دل بهم رساند پس بمیرد و گاه از خوردن زرد و سیاه آن سقوط
اشتها و ... حیات ... و فساد رنگ بدن و قی و غثیان و وجع فواد و ورم شکم و ساقین بهم رسد و مداوای آن قی فرمودن با آب نمک و آب شبت مطبوخ با ...
... حاصل کرده و بحمام رفتن و آشامیدن سکنجبین و اسفیدباجات با ارجینی و دواء الکرکم و دواء اللک و آشامیدن شراب هر که خلاصی یابد ازان کسست که او را استسقا
ضمران
... ماستان عارض گردد **فصل الضاد مع المیم** **ضمران** بفتح ضاد و کسر میم و فتح را مهمله و الف و نون و آنرا ضوبران و ضمران و ضومران نیز نامند
ماهیت آن جنداو است ... آنرا ... اسفرم ... دانسته اند و رنگ آن سبز است نه چون کرمانی و بعضی فودنج نهری و بعضی حماحم و بعضی گفته اند گیاهی است
... و ... کثیر الوجود ... و بعضی گفته اند نوعی از شیح است که صنفی از قیصوم باشد و بسیار خوشبو و بهترین آن تازه خوشبوی آن است
طبیعت آن گرم و خشک در دوم و بعضی سرد دانسته اند **افعال و خواص آن** کثیر المنافع از برای امراض بارده و زکام و ضماد آن جهت قلاع و سوختگی آتش
و بوئیدن آن که گلاب بران پاشیده باشند مقوی دماغ محرور المزاج است

باب شانزدهم در بیان ادویه که حرف اول آن طاء مهمله

طالیسفر
مشتمل ... است **فصل الطاء مع الالف** **طالیسفر** بفتح طا و الف وکسر لام وسکون یا مثناة تحتانیه و سین مهمله و فتح فا و را مهمله **ماهیت**
آن اختلاف بسیار است بعضی گویند آن پوست درختی است که از جاوه هند آورند اندک زرد و بعضی ضخیم تر و صلب تر با اندک حدت خوشبوئی کمی ... و چون کهنه گردد مایل بسیاهی
... و گفته اند ... پوست باریک بیرون آن غبر و اندرون آن زرد و بوی آن شبیه به بوی زعفران با عفونت و تیزی و شاید زرنب باشد که بهندی طالیس نیز نامند و آن
درختیست باریک بیرون آن اغبر و اندرون آن زرد رنگ **طبیعت** آن مختلف القوی با جوهر ارضی غالب معتدل در گرمی و سردی و مایل بحرارت و خشک در سوم و بعضی
گرم و خشک در دوم دانسته اند **افعال و خواص آن** جهت لقوه و فالج و نفث الدم و نزف الدم و حبس سیلانات و اسهالات و بواسیر و قروح امعا و مضمضه
بطبیخ آن با سرکه جهت درد دندان و نگاه داشتن آن در دهان ... قالع ... آن ... خشک کننده و ... بواسیر مقدار شربت آن تا یکمثقال بدل آن چهار دانگ
طالیقون
وزن آن کمون و نیم وزن آن اجیل ... گویند بدل آن پوست آن ... همون ... مساوی آن ... مصلح آن عسل است **طالیقون** بفتح طا
والف وکسر لام وسکون یا مثناة تحتانیه و ضم قاف وسکون واو و نون لغت یونانیست و عربی ... اسم ... آنست جهت آنکه در معدن

مس بهم میرسد بدون صناعت بشری **ماهیت** آن مصنوع و غیر مصنوع میباشد غیر مصنوع آن مسی است زرد رنگ شبیه بزرنیخ مصنوع مرکب مس و روح توتیا و بعض
... و گویند ... سیاه میشود و بخلاف سایر اقسام مس مصنوع آن مسی است که مکرر گداخته و در بول گاو و در آب شنان سبز جوشانیده باشند ریزه و چون قدری ...
اضافه کنند آنرا نحاس صینی نامند و گویند جسد هفتم است مصنوع از اجساد سبعه که طلا و نقره و مس و آهن و سرب قلعی و روح توتیا که بفارسی هفت جوش و بهندی کانسه نامند
طبیعت آن در آخر سوم گرم و خشک **افعال و خواص آن** باقوت سمیت و چون منقاشی از آن سازند و موی ازان بکنند دیگر بر نیاید و چون قلابه ازان سازند
هیچ ماهی ازان خلاص نشود و چون گرم کرده در آب اندازند هیچ حیوانی ازان آب نخورد و چون ازان آئینه سازند و در خانه تاریک صاحب لقوه و دم در ان نظر کند رفع
طاووس
آن شود **طاووس** بفتح طا و الف و دو واو اول مضموم و دوم ساکن و سین مهمله بهندی مور نامند **ماهیت** آن طائریست معروف خوشرنگ بالوان
و براق دم آن بسیار بلند و چتری چون بر دارد بلند کند و آواز آن شبیه باواز گربه و نر آن بزرگتر از ماده و آن خوشرنگ خوش منظر از ماده آن و دم نر بزرگتر ماده و آن در سالی
یکبار تخم گذارد **طبیعت** گوشت آن در آخر دوم گرم و خشک **افعال و خواص آن** بغایت صلب و غلیظ و بطی الهضم و مولد خلط غلیظ کثیف و گویند مقوی معده است
و آشامیدن مرق اسفیدباج آن جهت درد پهلو و ذات الجنب مفید و خوردن گوشت و پیه آن مقوی باه و مرقه لحم آن که با سداب پخته باشند جهت درد معده و بارد
و قولنج و ریاح غلیظه و درد مفاصل و بدستور نطول آن و طلای پیه آن بر کمر و ذکر و مقعده محرک باه و طلای پیه گداخته آن با آب سداب و عسل جهت قولنج و درد معده و طلای
خون آن با انزروت و ملح جهت قروح خبیثه که بیم آکله باشد و طلای سرگین آن باقوت جلا دهنده بسیار و جهت ثالیل و رفع جمیع آثار و طلای استخوان سوخته آن جهت کلف
و تغیر رنگ برص سفید و آشامیدن زهره آن بقدر دو دانگ تنهائی و یا با سکنجبین و آب گرم جهت حبس اسهال و سعطا ... مرض و طلای آن با سرکه جهت گزیدن هوام
و قروح و رفع آثار و با انزروت جهت قلع بیاض و ذرور سوخته آن ملحم جراحات و سنون آن مقوی دندان و جلای آن و گویند چون دنباله آنرا در کوزه کرده بسوزانند اکتحال
آن قریب یکمثقال قوی شبیه بطلا بهم میرسد و اکتحال آن در دفع بیاض عین از امراض آن از مجربات است و گوشت آن بسیار گرم مصلح آن ابازیر و گفته اند که لحم ...
... گوشت هر حیوانی که صلب و ثقیل باشد آنست که بعد از ذبح سنگی سنگین بقدر ثقل آن حیوان بر پاهای آن بندند و معلق بیاویزند یکروز یا دو روز تا شب ... پس یک شبانه
با سرکه مهرا طبخ دهند و با روغن تناول نمایند و باید که غیر صاحبان قوت معده و مرتاضان نخورند و گویند از خواص آنست که چون طعام مسموم را بنزد او ... آید و نظر
طباشیر
کردن آن بر طعام مسموم باعث کسر قوت سمیت آنست **فصل الطاء مع الباء الموحده** **طباشیر** بفتح طا و با موحده و الف و کسر شین معجمه و سکون یا
مثناة تحتانیه و را مهمله بهندی بنس لوچن و تباکیر نیز نامند **ماهیت** آن چیزیست شبیه بگرههای نی که از جوف نوعی از نی که بزبان هندی ترله بانس نامند
و از نی خوبتر و از بانس کلان باریکتر و نازکتر و گرههای آن دور دور و بتفاوت دو دست میشود و در طرف رنگپور و نواح سلهت که در سمت مشرق و شمال ...
... بنگاله واقع اند بسیار بهم میرسد و درین ملک کاغذها ازهمین بانس میسازند و آن در ابتدا رطوبتی است رقیق و بتدریج منعقد میگردد و آنچه ازان در جوف آن انعقاد ...
... آن خود بخود شکافته و یا مردم شکافته بر آورده باشند شبیه بعقده گرهی و استخوان نرمی است و چون در آب اندازند سخت تر گردد و بعد خشک شدن سفید صاف
باشد و بهترین آن اقسام است و این را بهندی بنس لوچن گویند و آنچه ازان ریزه شده باشد بعد شکافته شدن و یا خوب منعقد نشده باشد آنرا کوبیده خمیر کرده
... سازند سفید غیر شفاف نرم زود شکن میباشد و در آب حل میگردد و این در مرتبه دوم است از خوبی و شنیده شده که گاهی برای سهولت اخذ آتش در نیها
آن میزنند و یا آنکه خود بخود آتش در ان می افتد و نیها سوخته و شکافته طباشیر بر آمده بعضی سوخته ریزه شده و بعضی نیم سوخته و بعضی ناسوخته درست در میان نیهای
سوخته و خاکستر افتاده میباشد بعد سرد شدن و انهای طباشیر خوب آنرا چیده برمی آورند و آنچه ریزه شده و ناسوخته است علیحده نموده کوبیده با آب سرشته اقراص ساخته
خشک نمایند این بعد از آنست در خوبی و آنچه سوخته و ریزه شده است علیحده کوفته اقراص میسازند و این خوب سفید نمیباشد بلکه خاکستری رنگ است و خالی از بو ...
مدتی نیست و آنرا مغشوش بگرده استخوان سوخته و ... کوفته میسازند و فرق با غبریت و سیاهی رنگ و ثقل آنست **طبیعت** آن در دوم سرد و در سوم خشک
و خشکی قسم اول ... دوم کمتر و دوم از سوم و شیخ الرئیس مرکب القوی دانسته با قوت قابضه **افعال و خواص آن** مفرح و مقوی دل حار و بارد و معده و جگر حار
و مسکن التهاب و عطش و قاطع قی صفراوی و اسهال صفراوی و حار و محلل و مجفف رطوبات بارده و مرخیه معده و جهت اورام حاره چشم و خفقان و غشی و تقویت اعضای
ضعیفه از حرارت و حمیات حاره حاده و عطش مفرط و خلفه حار با ... و جهت قلاع و بثور و قروح خصوص بثور و قلاع دهان اطفال نافع و در ... و با اندک

برگ گل سرخ و نبات سفید و در آن جهت استحکام دندان و سوختگی آتش و سکنجبین جهت دفع توحش غم و کرب النساء سفید و سعوط آن با روغن بنفشه جهت تقویت ما مجرب
المفاصل مداومت آن مضر به و صمغ آن مصطکی و عسل و گویند مضر به مصلح آن صبر با عناب و با عسل مصلح آن در صبر و دین تعدیل آن با زعفران مقدار شربت آن تا دو درم
بدل آن بذر آن تخم خرفه بوزن آن و نصف آن سماق و گل مختوم و صندل سفید و این بهترین بدلهای آنست و گویند بدل آن کاغذ مصری سوخته و عصاره لحیة التیس و تخم کاسنی سیم
وزن آن تخم خیارزه و چهار وزن آن بزرقطونا است و در قرابادین کبیر جوارشات و حب و سفوف و اقراص و لعوقات اطباء نیز ذکر یافت **طباق** بضم طا و فتح با موحده
والف و قاف بلغت اندلس طباق و بیونانی تونیرا و بفارسی اسپرغم بیابانی نامند **ماهیت** آن نباتیست که در اندلس قبل از آنکه غافث یافت شود بجای غافث بشبه آن
استعمال مینمودند و در جوزا بهم میرسد و دو نوع میباشد کبیر و صغیر کبیر آن بقدر قامتی و برگ آن شبیه ببرگ زیتون و از آن اندک بلند تر و باریکتر و نازک تر و مزغب با چسبندگی
و سهوکت و کراهیت رائحه و تلخی و تندی و شیرینی و این را طباق منتن و شجر براغیث نیز نامند جهت آنکه از افتراش برگ آن براغیث و هوام میگریزند و صغیر آن بقدر یکشبر
و برگ آن انرم و دو شکن و گل آن مائل بزردی و نرم و بی بو با اندک شیرینی و این کریه الرائحه نیست مانند آن **طبیعت** آن گرم و خشک در آخر دوم و در سوم نیز گفته اند
و گرمی آن زیاده از خشکی آن و قوت آن تا مدتی میماند **افعال و خواص آن** گل صغیر آن مقوی کبد و جهت اوجاع آن و تفتیح سدد و ازاله تبهیج و نفخ حادث از ضعف
و ادرار طمث و تفتیت حصاة و دفع سموم خصوص سم عقرب شربا و ضمادا و طبیخ و عصاره گل و برگ آن مسهل اخلاط محترقه برفق جهت یرقان و مغص و اوجاع رحم و حمیات
کهنه و جرب و حکه و ادرار طمث و اخراج جنین بقوت و بدستور جلوس در آن مقدار شربت آن تا دو مثقال و چون گل تر و تازه آنرا در زیت طبخ دهند و بنوشند جهت نقرس و عرق
حمیات و در به نافع و ضماد برگ صغیر آن جهت صداع و جراحات نهش هوام و با سرکه جهت صرع بلغمی و با زیت جهت گزاز و رفع تبها و جرب و حکه و افتراش برگ آن جهت
منتن آن جهت گریزانیدن هوام و پشه و فشل کیک و بدستور مذکور بدان و حمول عصاره آن مسقط جنین در ساعت و صنفی از آن که قریب بآب میروید و ساق آن غلیظ تا بقدر یکشبر
کبیر و صغیر و دان طوبی که بدست یک بدست و ثقیل الرائحه تر و بدبوتر از هر دو صنف و ضعیف العمل تر از هر دو است **طباهیج** در قرابادین کبیر مذکور شد **فصل الطاء**
مع الحاء المهملة طحال بکسر تا و فتح حاء و الف و لام بلغت عربیت و بفارسی سپرز و بهندی تلی نامند بکسر تاء مثناة فوقانیه و کسر لام مشدده و یاء مثناة تحتانیه
ماهیت آن معروفست که عضویست نرم سخیف کبود رنگ واقع در جانب چپ برقلب آن اوعیه سوداء متولد در کبد است برای ریختن قدری از آن بعد دفع فضول از معده
بر فم معده و از معده جهت انتباه آن بجوع برای دباغت معده و داخل شدن قدری از آن در خون برای تغذیه بعض اعضای صلبیه چنانچه تفصیل در کلیات فن طب مذکور است
و تکون آن از دم سوداویست و آنچه میگویند که فرس طحال ندارد نیست چنین باشد آنکه میگویند که شتر زهره ندارد و آن مثل است برای سرعت جلادت فرس و عدم جرات جبان
شتر بهترین آن حیوان فربه جوان تلی است جهت آنکه رداءت آن کمتر است از حیوان پیر بری و شیخ الرئیس گفته بهترین همه طحال خنزیر است و طحال طیور بدترین همه **طبیعت**
آن بارد یابس **افعال و خواص آن** بطی الهضم ردی الکیموس مولد خون سوداوی و ذرور خشک خون آن ملصق و قاطع نزف الدم جراحات تازه مصلح رداءت آن
خالص نمودن از عروق و با روغن بسیار در نه و بیه پختن و بالای آن شراب رقیق آشامیدن است بدانکه طحال از اعضای مفرده است یعنی در بدن هر حیوانی از یک طحال بیش نیست
ولیکن اطبای فرنگ میگویند که بندرت متعدد نیز دیده شده و در بدن بعضی حیوانات تا پنج عدد و شنیده شده که اطبای فرنگ شکم سگیرا شکافتند در جوف آن بیجید
طحال نیافتند نیز شنیده شده که طحال سگیرا بریده برآوردند و باز آنرا ملتئم ساختند و آن سگ تا مدتی زنده بود **طحلب** بضم طا و سکون حا و ضم لام و با موحده بروزن
قنفذ و بکسر اول و سوم نیز آمده بر وزن زبرج بلغت عربیت و بسریانی طحلبا و بیونانی اویسون و برومی برونیا و بفارسی جزابه و جامه آب و بک و بشیرازی جل بک تا صفهانی
جل وزغ و برومی و بهندی سوال نامند و در بنگاله معروف بکانی است و کسیکه آنرا بهندی کنجال دانسته محض توهم است جهت آنکه کنجال طحلب الصخر است که خزاء الصخر
باشد نه طحلب الماء **ماهیت** آن سبزیست که بالای آبها خصوص آبهای ایستاده که آفتاب بر آنها تابد مانند غدیرها و آب جویها و حوضها تکون می یابد و سه قسم
میباشد آنچه مستدیر و از هم متفرق است مسمی بخزاز الماء و طحلب لیفی است و آنچه مانند ریشهای مفصل بهم و برگهای نهایت بسیار میباشد غزل الماء نامند و آنچه متراکم مانند علف باشد
خروء الضفادع گویند و در آبهای ایستاده تکون می یابد و بهترین آن آنست که در آب شیرین تکون می یابد **طبیعت** آن در دوم سرد و تر و با قوت قابضه و قبض
نهری آن زیاده و ابحری است **افعال و خواص آن** ضماد آن تنها و یا با آرد جو جهت حبس الدم از هر موضعی که باشد و با دهن ورد جهت تحلیل اورام حاره و تنهایی جهت نقرس
قبلا و فتق اطفال و چون در روغن زیتون بجوشانند در تلیین عصب قوی الاثر و چون در روغن زیتون بجوشانند و طلا نمایند و آب گرم بالای آن نوشند دفع کنند

و اخراج زلوی در گلو چسبیده مجرب و آشامیدن خشک آن حابس اسهال مراری و آشامیدن نوع دوم آن مقدار یکدرم با سه چهار دانه فلفل و قلیلی تنباکوی خشک که همراه
با آب علیان نرم سوده و حب بسته صبح ناشتا فرو برند جهت طحال حادث از کثرت خوردن بقول نافع تا که دفع گردد و هر چه بر روی سنگهای دریا متکون شود بسیار قابض طلای آن
حابس سیلان خون از اعضا است **فصل الطاء مع الخاء المعجمة طخشیقون** بفتح طا و سکون خا و کسر شین معجمه و سکون یاء مثناة تحتانیه و ضم قاف
و سکون واو و نون طخشیقون نیز نامند بمعنی قوسی است **ماهیت** آن دوای سمی است از جمله نوعات که در بلاد ارمن سکان آن با آن آب میدهند زخم آن کشنده
میباشد برگ نبات آن شبیه ببرگ کبر و پرشیر و بغایت تند **افعال و خواص آن** ضماد آن جهت توبا نافع و گویند جلقیت باد زهر آنست شربا و ضمادا کردن بر موضع
جراحت آن **فصل الطاء مع الراء المهملة طراثیث** بفتح طا و را و الف و کسر ثاء مثلثه و سکون یاء مثناة تحتانیه و ثاء مثلثه بمعنی زب الارض و زب الرباح است
و زب بمعنی ذکر است **ماهیت** آن نباتیست خشبی شبیه بفطر و در زمین فرو رفته و سرخ و سفید میباشد و گیاه آن مانند برگ پیچیده و منبت آن بیشتر نخل زارها و زیر درختان
و سرخ آن شیرین طعم و قابض و ماکول و سفید آن تلخ و غیر ماکول **طبیعت** آن در سوم سرد و خشک **افعال و خواص آن** بسیار قابض و قاطع و حابس اسهال
و سیلان خون و عرق و مقوی کبد و معده و دافع و رافع استرخای آن و جهت اعیاء و دفع مواد حاره و تحلیل صلابات و تقویت مفاصل مسترخیه شربا و ضمادا و چون با شیر
تازه دوشیده طبخ دهند و یا با دوغ ماست گاو بیاشامند جهت استرخای معده و کبد نافع مضر ریه مصلح آن شکر و مخرش جلد و مصلح آن بزرقطونا مقدار شربت آن تا دو درم
بدل آن ثلث وزن آن عفص و دو ثلث آن قرظ و نصف وزن آن قشر بیض محرق و عشر وزن آن و بقولی بوزن آن صمغ عربی است و اقاقیا نیز بوزن آن گفته اند
طراشنه بفتح طا و را و الف و شین معجمه و فتح نون و ها و آنرا جعفریه و عشبة العجول نامند **ماهیت** آن غافقی گفته نبات آن دو نوع میباشد یکی برگ آن
شبیه ببرگ شلغم بری و از آن نازکتر و مشقق و مجعد و در سبزی شبیه ببرگ کلم و بر آن غباری سفید رنگ و ساق آن تا قریب بیک قامت و بر بالای آن شعبهای کوچک
و بر اطراف آنها گلهای زرد مانند گل کاسنی و بیخ آن سفید با شعبهای بسیار و صنف دوم نیز شبیه بدان و سبزی آن مایل بزردی و ساق آن از آن کوتاه تر و با رنگ
تر و شاخها و شعبهای آن زیاده منبت آن آجام و مواضع رطبه **طبیعت** آن گرم و خشک در دوم **افعال و خواص** صنف اول آن اکتحال عصاره آن رافع بیاض
عین و در آن امر قوی الفعل و آشامیدن عصیر نبات آن دافع نفخ و ضعف کبد و طحال و استسقا در بدو حال صنف دوم نیز جهت رفع بیاض قوی الفعل و سریع الاثر و لهذا آنرا
عشبة العجول نامند **طراغتون** بفتح طا و را و الف و ضم غین معجمه و ضم ثاء مثلثه و سکون واو و نون **ماهیت** آن شیخ ابن بیطار نوشته که این نبات
را رازی ذکر نموده و تدیبی نامیده و گفته بعضی مردم آنرا توبی نامند و نبات آن شبیه بشابی است و برگ آن شبیه ببرگ نباتی که زعفران ثمر آنست سر شاخ آن بزرگ و بر سر
آن ثمری سیاه رنگ و آن نبات را میخورند و رازی گفته حشیشی است که در میان گندم میروید و آنرا اسلیت نامند و صاحب فلاحت گفته شامی است کوتاه و بسیار سبز گاه برگ
نازک باریک طولانی میباشد و گاه بی برگ و عروق آن طولانی غلیظ اغبر و پوست آن نیز غلیظ و بر سر شاخ آن ثمری شبیه بجوز القطن و در میان آن تخمها و آنرا میخورند لزوجت
و خوشبو است و بیخ آن شیرین و آنرا با شاخ آن میخورند **افعال و خواص آن** اکتحال آن جهت منع کثرت دموع عین و خائیدن و خوردن آن بدبوکننده بوی ها
طرغین بفتح طا و را و الف و کسر غین معجمه و سکون یاء مثناة تحتانیه و نون و بعضی آنرا طراغاین و بعضی طغوینوس نامند **ماهیت** آن نباتیست کوچک بروی زمین بقدر
یکشبر و زیاده و کمتر از آن و بی برگ و بر شاخهای آن ثمر بقدر دانه گندم و شبیه بحب انگور کوچکی و اطراف آن نیز کثیر العدد **طبیعت** آن گرم و خشک و سرد و خشک
نیز گفته اند و با قوت قابضه **افعال و خواص آن** آشامیدن ده دانه آن با شراب جهت اسهال و سیلان رطوبات رحم مزمنین نافع و بعضی مردم آنرا کوبیده و حبوب
و اقراص ساخته عند الحاجت استعمال مینمایند **طراغیون** بفتح طا و را و الف و کسر غین معجمه و ضم یاء مثناة تحتانیه مشدده و سکون واو و نون لغت یونانیست مسمی
ببیش جهت آنکه رائحه برگ آن در خریف مانند بیش میباشد **ماهیت** آن دو قسم است یکی بزرگ و برگ و ساق آن مانند سقولوقندریون و با اندک زغبی و صمغ آن
مانند صمغ عربی و در جزیره اقریطس بسیار بهم میرسد دوم کوچکتر از آن و در سواحل دریا بهم میرسد بی برگ بسیار بلند نمیشود و بر شاخهای آن دهنهای سرخ بسیار بقدر گندمی و هر دو
سر آن باریک **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک **افعال و خواص آن** بمثقال از هر دو نوع آن با شراب مفتت حصاة و مدر حیض و مخرج جنین شربا و حمولا
و ضماد آن جاذب خار و پیکان از بدن و کوچک آن قابض و جهت حبس اسهال و سیلان حیض و باقی سیلانات شربا و از دانه آن تا ده دانه نافع است **طرخون**
بضم طا و بفتح نیز آمده و سکون را و ضم خاء معجمه و سکون واو و نون معرب ترخان فارسی است و بسریانی طرخون و برومی اوسیطون و بیونانی میهوسینه نامند **ماهیت** آن نبات

معروف در بلاد ایران خصوص در فارس و در شیراز کثیر الوجود و مانند سبزیهای دیگر از نعناع و پودنه و جرجیر و تره تیزک مانند اینها با نان و پنیر و غیره میخورند و بری و بستانی دارد
و نبات آن هم از تخم و هم از قلم شاخ آن بهم میرسد و طعم آن حدت و قبوضت و عفوصت و اندک حلاوتیست و خاییدن آن ناشتا بتنهائی فی الجمله خداریست در زبان بهم
میرسد و لهذا بعضی مردم پیش از آشامیدن مطبوخات مسهله بشبعه میخایند طعم آنها خوب محسوس نمیگردد و طعم برگ نورسته بیل ترش هندی که بهندی کیت بیل گویند شبیه
بتره نامند فی الجمله شبیه بدان است ولیکن حدت و لطافت ندارد و در کثافت و عفوصت بسیار برین غالب و بیخ بری آن عاقرقرحا است و اهل فلاحت گویند که چون تخم آنرا
در سرکه کهنه بخیسانند تا مزاج گیرد پس بکارند طرخون میگردد و نیز اگر در میان ترب گذاشته بکارند طرخون میروید و بهترین آن بستانی تر و تازه آنست طبیعت آن در سوم
گرم و خشک خصوص بری آن و بستانی آنرا در اول گرم و خشک نیز گفته اند و با قوت مخدره افعال و خواص آن محلل ریاح و مطلط رطوبه و مفتح سده و مقوی معده
و مشهی و مجفف و ناشف رطوبات و خاییدن آن خوشبو کننده دهان و مغیر رائحه مخدر دهان و زبان و جهت قلاع نافع چون می بعد از خاییدن در دهان نگاهدارند
و جهت اصلاح هوای وبائی و طاعون و چون آب تازه آنرا با شراب کاوی حل کنند و بنوشند جهت منع آبله و حصبه و منع حدوث علل وبائی نافع و آشامیدن آب
بعد از مضغ آن لذیذ نماید مضر محرورین و اکثار آن محرق خون و قاطع باه مصلح آن بقول بارده و مخشن سینه و مصلح آن عسل و بطی الهضم و مصلح آن کرفس و مقوی فعل آن بابونه

طرفا
طرفا بفتح طا و سکون را و فتح فا و الف فارسی گز و بهندی جهاو و برومی موریقا و بسریانی عرا و بیونانی اریقایوسا و بعضی گفته بیونانی موسقی نامند ماهیت
آن چهار صنف میباشد یکی درختیست عظیم و برگ آن مانند برگ سرو و این بعربی اثل و ثمر آنرا عذبه و بهندی نیهی مائی و درخت آنرا اسال نامند و دوم درخت آن عظیم
شبیه باثل و این صنف بری است و بی ثمر و سوم کوچک برگهای آن کم و گل آن سفید مائل بسرخی و در خوشه و نحل یعنی زنبور عسل آنرا دوست میدارد و ثمر آن مانند مازوی
بعطریت و خوشبو و بهندی این را بر مائی گویند و چهارم ثمر آن بشکل بهم میرسد و بقدر حبة الخضرا و سرخ مائل بسبزی و صباغان ثیاب با آن رنگ مینمایند
و این صنف در بلاد عراق و فارس میباشد و گفته اند دو صنف میباشد بزرگ و کوچک بزرگ آنرا اثل نامند و بستانیست و ثمر آن مدور و عذبه نامند و در حرف الف مع الثاء
المثلثه مذکور شده و کوچک آن بری و آن مخصوص باین اسم است و شکوفه این سفید مایل بسرخی و ثمر آن مثلث شکل و کزمازج نامند و بهترین آن آنست که در کنار آبهای
شیرین روید طبیعت آن در اول سرد و در دوم خشک و بعضی در دوم نیز سرد گفته اند افعال و خواص آن قابض و با اندک قوت تجفیفی و رادع و محلل و طبیخ
بیخ آن با زیت جهت جذام حادث از ورم سموم سپرز و سده آن و با سرکه جهت یرقان حادث از ضعف مراره و ضبط و حبس صفراوان و جهت تفتیح سده و ورم صلب جگر
که هر روزی پنج مثقال آنرا بنوشند مجرب و مضمضه بطبیخ برگ آن جهت تقویت لثه و دندان و آشامیدن آن جهت حبس اسهال و نزف الدم رحم و رفع سیلان و تجفیف رطوبات
مجرت و آشامیدن عصاره برگ یا طبیخ لحاء یا گل یا ثمر آن نرم و کوچک کننده طحال صلب بزرگ شده خصوصا که در سرکه و انگبین طبخ نموده باشند و جلوس در طبیخ آن جهت نزف الدم
مقعده و رحم و بواسیر و شستن سر بدان جهت دفع شپش و صیبان و گرسنگ نامند نافع و ضماد برگ کوبیده مطبوخ آن با سرکه جهت ورم حار و تحلیل صلابات طحال خصوصا با اشق
و سکنجبین و بیخ کبر و صبر و بدستور تکمید بدان جهت طحال و ذرور خشک آن مجفف قروح رطبه و التحام آبله آتش و دخان و بخور شاخ و برگ آن جهت زکام و اخراج زالوی در حلق مانده
و خشک نمودن آبله و زخمهای رطبه مؤثر و گرفتن بخور برگ آن سه دفعه ساقط کننده دانه بواسیر و ثآلیل و خاکستر چوب آن با قوت جالیه و مجففه و حمول آن جهت استرخاء و خروج مقعده
و ذرور آن جهت قروح رطبه و سوختگی آتش و ثمر آن جهت نفث الدم و نزف و تقویت لثه مسترخیه و فساد هوا و گزیدگی رتیلا و آشامیدن آب طعام و ظروف مصنوعه چوب آن جهت

طریخ
طحال مفید بدل آن اثل است طریخ بفتح طا و کسر را و سکون یای مثناه تحتانیه و خای معجمه و آنرا تاریخ نیز نامند ماهیت آن نوعی ماهی است بقدر یک شبر و اندک زیاده
از آن و تا دو شبر نیز و پهن و سفید رنگ و آن را بفارسی حلوا ماهی نامند و در بحیره ارجیش از ناحیه آذربیجان و دریای فارس و بحرین و بعضی سواحل بنادر مانند بهولری
و غیره بهم میرسد فلس دارد و کم استخوان و نازک و تازه آن بسیار لذیذ و آنرا نمک سود نیز مینمایند و با طراف میبرند طبیعت تازه آن گرم و خشک در اول
و نمکسود آن در آخر دوم افعال و خواص آن مشهی و مبهی و جالی و مقطع بلغم معده و ملطف سودای غلیظ و جهت حمیات ربع و تحریک باه و مبرودین و مرطوبین
نافع و در بعض امزجه تلیین طبع و در بعض حبس مینماید و مضر محرورین و بهترین استعمال آن آنست که با روغن بادام با کمی مغز تازه بریان نمایند بعد تنظیف تام از فلس

طرفیدوس
و امعاء و مراره و غیرها و پاک شسته و تازه آن بهتر از نمکسود و آنست طرفیدوس بفتح طا و سکون را و فتح فا و کسر را مهمله و سکون یای مثناه تحتانیه و ضم دال
مهمله و سکون واو و سین مهمله ماهیت آن دیسقوریدوس گفته عشبه کثیر الاغصان است شبیه بعصا و نکاذریوس و برگ آن باریک است شبیه به برگ کتود و در بلاد خلیقه کثیر الوجود است

افعال

طرفولس
افعال و خواص آن جهت نهش هوام نافع است طرفولس بفتح طا و سکون را و ضم فا و سکون واو و ضم لام و سین مهمله لغت یونانیست ماهیت

طرنقلین
آن قطعهای لطیف نافع است جهت جشاء و طحال و گفته اند خشک است طرنقلین بکسر طا و را و سکون یای مثناه تحتانیه و ضم فا و لام و نون اسم یونانیست بمعنی
ذو ثلثه اوراق در ماهیت آن اختلاف است بقول اکثر آنست که اسمی است مشترک میان حندقوقا و نبات خصیة الثعلب بعربی مراد از جو با بهاست و آن نباتیست قریب بذرعی
و شاخهای آن باریک و سیاه و شبیه باذخر و برگ آن مانند برگ حندقوقا و بر هر شعبه سه عدد و گل آن بنفش و رائحه آن شبیه بعصفر و بیخ آن دراز و صلب بجسم آن مایل بپهنی با
زغب و مستعمل برگ و تخم آنست طبیعت آن در سوم گرم و خشک افعال و خواص آن مفتح و مقوی معده و جگر و مدر بول و حیض و آشامیدن دو مثقال از برگ
و تخم آن و از برگ آن سه مثقال با آب سرد جهت ازاله صرع و شوصه و ابتدای استسقاء و وجع رحم و عسر البول و با سکنجبین جهت سپرز و سموم هوام و چون بکوبند نبات آنرا با برگ و بیخ
و عصاره آنرا بر نهش هوام ریزند وجع آنرا تسکین دهد و بدستور طول بیخ شاخهای آن و اگر بر عضو متقرح و یا بر عضو سلیم برسد درد و وجع کند و بگزد و بخوردن آنرا آشامیدن سه برگ
و سه دانه تخم آن با شراب جهت حمی مثلثه و چهار برگ چهار دانه آن جهت حمی ربع بالخاصیت نافع و بیخ آن از ادویه تریاقیه و در معاجین کبار داخل مقدار شربت آن دو درم

طریقولیون
مضر گرده مصلح آن کثیرا است طریقولیون بفتح طا و کسر را و سکون یا و ضم قاف و سکون واو و کسر لام و ضم یای مثناه تحتانیه و سکون واو و نون لغت یونانیست
بمعنی ذو ثلثه عنا مید ماهیت آن نباتیست بقدر شبری برگ آن شبیه ببرگ نیل و از آن قوی تر و گل آن در طرف صبح سفید و در نصف روز بنفش و در شب سرخ تیره
و بیخ آن خوشبو و سفید و طعم و بوی آن مانند زنجبیل و غلط کرده کسیکه آنرا بیخ ترید دانسته طبیعت آن در آخر سوم گرم و در آخر آن خشک افعال و خواص آن
مقوی معده و جگر و قاطع اخلاط بارده و جهت خفقان و رفع سموم نافع و آشامیدن دو درم از بیخ آن با شراب جهت اسهال البطن و ادرار بول مقدار شربت آن
تا دو درم مضر سفل مصلح آن کثیرا است بغدادی گفته از ادویه سمیه است نزد اهل و آنرا امر باطلن دانسته اند و جالینوس این دوا را ذکر کرده فصل الطاء مع الفاء

طفشیل
طفشیل بفتح طا و سکون فا و کسر شین معجمه و سکون یای مثناه تحتانیه و لام بفارسی عدسی نامند ماهیت آن عدس مقشر است که در سرکه پخته باشند و از اغذیه
مدبله است افعال و خواص آن قلیل الغذا و مقوی معده حار و مسکن حدت خون و صفرا و جهت تبهای مرکبه بلغمیه و صفراویه و قطع نمودن حیض و سلسل

طلح
البول نافع مضر امراض سوداوی و اعضای عصبانی و قاطع باه مصلح آن شیرینیها است فصل الطاء مع اللام طلح بفتح طا و سکون لام و حاء مهمله
ماهیت آن اختلاف است گویند موز است که بهندی کیله نامند و گویند نوعی از ام غیلان بحجاز است با اصطلاح اهل بادیه و موز در حرف المیم مع الواو انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد

طلع
و ام غیلان مذکور شد طلع بفتح طا و سکون لام و عین مهمله بفارسی بهار خرما نامند ماهیت آن شکوفه درخت خرما است در ابتدای ظهور و چون بقدر یک شبر
و یا کمتر و یا زیاده رسد شبیه بماهی کلی سر و دم عریض الوسط سر و ته آن باریک میباشد آنرا زمان غلاف آن منشق گردد و از جوف آن خوشه خرما سفید رنگ که دانهای
آن از جو خرد تر و بران گردی مانند آرد باشد ظاهر گردد و برآید بتدریج دانهای آن بزرگ رسیده آن غلاف خشک و جدا گردد و بیفتد و آن غلاف را کفری و خوشه
خام تازه از آن برآمده را ولیغ و بفارسی دانهای آنرا غوره خرما و آن گرد را کش و دقیق النخل خوانند و کش درخت آنرا با دو نزنند بعد از آنکه دو سه دانه ثمر از آنرا
در جوف ثمر ماده گذاشته و بسته باشند خرمای آن بالیده و بزرگ و شیرین و لحیم میگردد و از ابتدای غورگی تا انتهای ثمری مراتب و اسط آنرا نامهای بسیار هست و در
و در ثمر اکثری مذکور شد و صنعت کفری در حرف الکاف مع الفاء انشاء الله تعالی خواهد آمد و بهترین طلع از برای خوردن و تداوی از نخل نر است که در زمین آبهای
شیرین روئیده باشد و دانهای آن کوچک و پوست آن سفید بود و قبوضیت آن کم و تلخی نداشته باشد طبیعت آن در اول سرد و در دوم خشک افعال و خواص آن
مقوی معده و قابض طبع و مسکن حرارت و حدت خون و آشامیدن خشک آن بقدر نیم اوقیه جهت دفع تشنگی و اسهال و تبهای حاره و نفث الدم و نزف الدم نافع و در بعض
و اکثار آن مولد قولنج و عسر البول و در سینه و مصلح آن جربهها و شیرینیها و جوارشات مانند جوارش کمونی و فلافلی و زنجبیل مربا و عسل و کش آن با حرارت لطیفه و رطوبت فضلیه

طلا
و لهذا بغایت محرک باه مردان و محرک شهوت زنان است طلا بکسر طا و فتح لام و الف ممدوده ماهیت آن آب انگور جوشانیده است که طبخ نمایند تا دو ثلث
یا کمتر از آن برود و آنرا اسفیختج نامند و بعضی اعراب آنرا خمر گویند و بعضی گویند آب انگوریست که طبخ دهند تا آنکه نصف آن و یا بیشتر و یا کمتر برود و غلیظ مایل بسیاهی گردد
و آنرا طلا از جهت آن نامند که اعراب در جرب شتران با قطران و زفت میمالند و بعضی همه اقسام خمر را بدین نام مخصوص میدانند و بعضی مثلث طبیعت و افعال و

طلق
خواص آن نیز قریب بخمر و مثلث است و ذکر یافت می یابد انشاء الله تعالی طلق بفتح طا و لام و قاف در آخر و سکون غلط است و بکسر طا نیز آمده معرب

از تنک فارسی و بعربی کوکب الارض و عرق العروس و بسریانی شح حیتماء و کوکبا از عانیز کویند و او بیونانی حیتماروس و طون و اسطر یعنی کوکب الارض و برومی غوطیه و بفارسی ابرک و بهول نیز و بهندی ابهرک نامند **ماهیت** آن جسمی معدنیست متکون که از زیبق خالص و کبریت قلیل غالب بران ارضیت و ببن عامل العقاب آن برودت و سه صنف میباشد یمانی و اندلسی و هندی و بهترین همه یمانی است و آن سفید نقره رنگ شفاف و براق صفایحی است که خوب ورق ورق کردد و اوراق آن بزرک و نازک سفید براق صدفی باشد و مایل بسیاهی نباشد و بعد از ان در خوبی هندیست و آن در سفیدی و نازکی کمتر از یمانیست و اندلسی که مغربی نیز نامند از همه پست تر و اوراق آن نازک نمیکردد و رنگ آن با کمودت و نیز کفته اند دو صنف میباشد یکی صفایحی و ورق ورق میکردد و دویم مانند سنک جص و معدن آن جزیره قبرس است و در هند معدن آن بعض جاها است مانند نواح عظیم آباد و میکویند که احیانا در بعضی قطعهای آن قلیل سیماب برمی آید و مستعمل از ان محلول محلول آنست و چون تنهائی احراق نمی یابد لابد با لایه با نوشادر و کلس البیض احراق مینمایند و دستور حلب و حل و احراق آن در مقدمه مذکور شد **طبیعت** آن در دوم سرد و در آخر سوم خشک و در اول سرد و در دوم خشک نیز کفته اند **افعال و خواص آن** آشامیدن آن با ادویه مناسبه جهت اسهال دموی و کبدی و نزف الدم همه اعضا و رحم و ذوسنطاریا و تبهای حاره و ریزانیدن سنک کرده و مثانه و با عسل جهت سرفه کرم و مغسول آن با آب بارتنک جهت نفث الدم سینه و رحم و بواسیر سعید و طلای آن جهت قروح رطبه و تقضیب اعضای عصبانی و اورام حاره پستان و خلف اذن و بواسیر و حکه و جرب و مذاکیر و سایر اعضا رخوه و جذام متقرح و رفع آثار سیاهی جلد بغایت موثر المضار آشامیدن آن مطلق با خطر و مضر سپرز و کرده مصلح آن کتیرا و تخم کرفس و استعمال آن با عسل لازم تشبث آنست با عضای باطنی مقدار شربت آن تا نیم مثقال و چون محلول آنرا مانند غبار سایند و مکرر با آب خالص غسل نموده و با صمغ عربی و آب حل کنند در اعمال نقاشی و مانند آن بهتر از ورق نقره است و چون در آن زعفران اضافه نمایند مانند ورق طلا محلول باشد و با زنکار زمردی رنک و با عصفر قرمزی رنک کردد و چون با شبکانی و خطمی و مغره و سرکه و سفیده تخم مرغ بر اعضا طلا کنند مانع سوزانیدن از آتش شود و اهل صناعت طلق را مطهر قلعی میدانند هرگاه بآن کداخته و دستور حلب و حل و احراق و دهن و اقراص کوکب در قرابادین ذکر یافت **فصل الطاء مع الیاء المثناة تحتانیه طیرانه** بفتح طا و سکون یا و فتح را مهمله و الف و فتح نون و ها و طشیر و طشور نیز آمده **ماهیت** آن نباتیست مانند قطر و بزرکتر از ان و در شب مانند چراغ میدرخشد و تر و تازه آن سفید و زرد و خشک آن سرخ رنک منقطع میکردد و از ظروف مانند اسفنج قطعهای سرخ و رطوبت آن بد بو و منبت آن اکثر زیر درخت بلوط و زیتون و در سالی که باران بسیار بارد و بیشتر میروید **طبیعت** آن کرم و خشک در چهارم **افعال و خواص آن** نفعی از ان تا حال ظاهر نشده و از سموم قتاله قویه است حتی بوئیدن و لمس نمودن ان و اجتناب از ان واجب **طین** بکسر طا و سکون یا و نون بفارسی خاک و بهندی متی و بسریانی حیتما نامند **ماهیت** ان معروف و بهترین آن طین حر یعنی خالص از آمیزش نمک و شوره و کبریت است که از آب شیرین باشد و آنرا ازین جهت نامند و بفارسی خاک رست نامند و لطیف ترین طینهای آنست که از آب شیرین جاری ته نشین شده باشد و طین نیل مصر بهترین طینهای انهار است **طبیعت** آن مطلقا سرد و خشک کر خاک بد معطلی و خاکی که در میان نمک بهم میرسد و یا مدتی در نمک مانده باشد و خاک دریای شور و آبهای تلخ و کبریتی و شبی و امثال اینها که همه کرم و خشک اند **افعال و خواص آن** جمیع اقسام آن قابض و مجفف و جالی و مسدد و حابس اسهال و محلل اورام و مسکن التهاب کرمی معده و مقوی اعضای مسترخیه از سواری بسیار و حرکت عنیفه و نشر با ضماد او طلاء بتنهائی و یا با ادویه مناسبه هر علت و آشامیدن آن جهت سل و نفث الدم و سحج امعاء و کزیدن از نبکری و ذراریح و سموم هوام و تحقین بدان جهت سحج امعاء و طلای آن جهت نهش افعی و کلب کلب و با سرکه و روغن کل سرخ جهت تحلیل ورم حار و چون خاک حر را با آب شیرین سرشته خشک نمایند و در آبهای کدر و شور حل کنند و بکذارند تا ته نشین کردد خالص و شیرین و صلاح فساد آنها نماید و چون با آب تلخ و شور ممزوج نموده عرق کشند عرق آن شیرین برآید و خاکی که مدتی آفتاب بران تابیده باشد طلای آن جهت استسقاء و رطوبت اعضای مسترخیه رهله با سرکه جهت کزیدن هوام سعید و غسل سر بدان منقی و ساخ آن و مقوی موی و در آکنده آن و خاکی که آتش بسیار دیده باشد مانند خاک اجاغ بسیار مجفف و منقی بشره و جالی بهق و رافع خشونت بدن و حکه و با سرکه جهت کزیدن زنبور و با قیروطی جهت خنازیر و تحلیل صلابات و طلای خاک تنور با نمک و سرکه جهت رفع کلی سر اطفال مجرب و خاکی که در نمک مدتی مانده باشد و خاک ظرف کلی که در ان نمک میکذارند جهت تحلیل اورام بارده و انفجار دمامیل و بثور نافع و با بول بز و یا شتر و یا کاو محلل استسقاء ضماد کاه کل با سرکه جهت کزیدن عقرب و هوام و تحلیل اورام حاره و چون کلاب

بران پاشند و ببویند مقوی دل و دماغ و رافع خفقان و غشی و التهاب و عرق و کاه کل که با کلاب و عرق کاوزبان و امثال آن بکشند جهت تقویت قلب و رفع خفقان و ضعف معده حار بسیار مفید و طلاء و زما و خاک رود نیل که هنکام زیادتی آن و بعد کمی آب خشک شده باشد مقوی اعضا و محلل اورام مرمه و رافع استرخاء و لاغری حادث از کثرت نفث الدم و در احادیث منع بسیار از خوردن طین وارد است مانند این حدیث قال رسول الله صلی الله علیه وسلم واله لا تاکلوا الطین فان فیه ثلثة خصال تورث الداء و تعظم البطن و تصفر اللون و قال صلی الله علیه واله وسلم ایضا اکل الطین حرام علی کل مسلم و قال ایضا من اکل الطین فکانما اعان علی قتل نفسه و مضر اصحاب حصاة و دیدان و ضعف احشا است **طین الابیض** ماهیت آن خاکیست سفید رنک با غرویت و نرم اندک چرب با چسبندکی که در بعض اراضی خصوص جاها که طین حر باشد خصوص در زمین کوفه و حجاز بهم میرسد و آن رکهای خاک خالص لزج چسبنده است شبیه بطین خراسانی **طبیعت** آن سرد و خشک **افعال و خواص آن** جالی چرک موی سر چون سر را بدان بشویند و جهت قروح مزمنه و دمامیل و تحلیل اورام حاره و تسکین آنها ذرورا و طلاء نافع و در سایر خواص مانند طین خراسانی است **طین الاحمر** طین مغره است که بفارسی کل سرخ و کل زرد و بهندی کیرو نامند و کاهی از اطین فارسی نیز نامند **طبیعت و افعال و خواص آن** در مغره در حرف المیم مع الغین مذکور خواهد انشاء الله تعالی **طین الاخضر** بفتح همزه و سکون خا و فتح ضاد معجمتین و را مهمله **ماهیت** آن خاکی است سبز رنک چرب بالزوجت و چسبندکی که از دکان که از توابع شیراز است می آورند و در بعضی از قطعهای آن رنکهای زرد و سرخ و سفید میباشد و بهترین آن سبز رنک خالص آنست **طبیعت** آن سرد و خشک **افعال و خواص آن** زنان ایران او را بریان نموده و داده میخورند و میکویند جهت طپش قلب نافع و شستن سر و بدن بدان مسکن حرارت و نرم کننده جلد و مو و رافع چرک و شپش و پاشیدن سوده آن بر فرش و غیره که بران روغن ریخته باشد نشف آنست **طین الارمنی** بفتح اول و سکون رای مهمله و فتح میم و کسر نون و یاء مثناة تحتانیه نسبت بسریانی حماد رمنا یا و بیونانی بیلاطرنیون و برومی فلارمیانا نامند **ماهیت** آن کلیست سرخ تیره جکری رنک با نرمی و اندک چربیت و غرویت نیز بان بچسبد و خوشبو و در طعم شبیه بخاک باشد و از ایروان و ارمنیه آورند و کاه بر حجر ارمنی نیز بمجاز اطلاق مینمایند و بهترین آن نرم املس حر خالص صافی از رنک تیره و رمل چسبنده بزبان طلائی رنک آنست **طبیعت** آن سرد در اول و خشک در دوم **افعال و خواص آن** قابض و مغری و مقوی قلب و حابس نزف الدم و نفث الدم صدر و بطن و رحم و امعاء و معده و بواسیر و بول و جهت قروح آنها و قروح و قلاع دهان و منع نزلات عظیمه منحدر بسوی سینه و ضیق النفس و ربو و سل و حمیات و ربو حادث از انها و جهت حبس اسهال شربا بسیار نافع و جهت شدت تجفیفی که دارد از ینجهت نیز رادع اورام و جهت وبا و طاعون چون پیش از حدوث آن چند روز و یا در ان هنکام نیز با سرکه و کلاب اکر تب نباشد و الا با آب سرکه بخورند و بر ورم آن طلا نمایند امان یابند از ان و با اقاقیا جهت کسر عظام طلاء و ذرور آن جهت حبس نزف الدم کل اعضای ظاهری و تجفیف قروح رطبه سفید مضر طحال مصلح آن مصطکی و کلاب مقدار شربت آن از یکدرم تا دو درم بدل آن طین مغره و طین حجاز است **طین الاصفر** بفتح اول و سکون صاد مهمله و فتح فا و را مهمله و آنرا طین الصنم نیز نامند **ماهیت** آن خاکیست زرد و مائل بتیره کی که از میان دو کوه حوالی قسطنطنیه آورند و در بیابان سکنه انجا آنها بران صورتی نقش مینمایند و کویند صورت بت است و بعضی کویند نقش دیگر است غیر معلوم از قبیل طلسم و کویند چیزیست که بهندی آنرا پیوری نامند صحیح نیست زیرا که پیوری چیزیست زرد سبک و از مصنوع از بول بچه کاو تازه زائیده که بان برک درخت انبه خام خورانیده و طبخ نموده بعمل می آورند و اکثر مستعمل نقاشان است و مشهور است **طبیعت** آن سرد و خشک **افعال و خواص آن** قابض و حابس و جهت نفث الدم و نزف الدم اعضای باطنی و قیام کبدی و نیز با بهترین طینها است و ذرور آن جهت نزف الدم ظاهر و تجفیف قروح نافع **طین الاقریطس** بکسر همزه و سکون قاف و کسر را مهمله و سکون یاء مثناة تحتانیه و کسر طا و سین مهملتین و اقریطون و قریطون نیز نامند **ماهیت** آن خاکی خاکستری رنک با خشونت و با کشش سکسته کردد و در قوت شبیه بشب است و از آن بسیار ضعیفتر و فرق میان هر دو بچشیدن معلوم میکردد و تخفیف این با آن حدتیست و غالب بران اجزای هوائیه است **طبیعت** آن کرم و خشک **افعال و خواص آن** جالی و جلاء جهت قروح چشم نافع و تعلیق آن جهت حفظ جنین و منع از اسقاط موثر کفته اند مسهل ولادت است و نقاشان جهت ثبات رنک آن در نقاشی مستعمل دارند **طین الاندلسی** بضم همزه و سکون نون و ضم دال مهمله و ضم لام و کسر سین مهمله مشدده و یاء نسبت **ماهیت** آن خاک سیاه کثیفی است **افعال و خواص آن** جهت تحلیل اورام ضماداً و طلاءً نافع است **طین الجلود** بضم جیم و لام و سکون واو و دال مهمله **ماهیت** آن خاکیست سرخ تیره رنک املس که بدو سهم آبات دباغت کنند

طین الحر

طین الحکمة

طین الخراسانی

سیکند سرخ مایل بزردی میکردد و رنگ آن قیام و ثبات ندارد **طبیعت** آن گرم و خشک با قوت قابضه شدیده محلله **افعال و خواص آن** طلای آن
محلل اورام و با آب برگ بارتنگ جهت اسهال نافع و خوردن آن جایز نیست و ردی است **طین الحر** بضم حاء مهمله و راء مهمله مشدده و بفارسی خاک رست نامند
ماهیت آن بعضی آنرا شامل طین اندلسی و طین فارسی و بعضی خاکی که از سیراف می آورند دانسته اند و آن خاکی است خوشبوی خالص و بسیار سبز شبیه بریحان و چون دود
و بهند آنرا خوشبو و خوش طعم کرده و آن را میخورند کسانیکه معتاد بگل خوردن اند زیرا که مضرت این کمتر از همان دیگر است و بعضی گفته خاک خالص از آمیزش ریگ و گل
و رنگهای غریبه است و بعضی از انواع طین قیمولیا و از اصناف طین الحر طین الحر طین دانسته اند **طین الحکمة** از مرکبات است و دستور صنعت آن در مقدمه
و قرابادین مذکور شد بر ظروف شیشه و چینی وغیره جهت دفع ضرر آتش و صدمات میمالند و ضماد آن جهت شکستگی اعضا و تقویت استخوان و عصب مؤثر است
طین الخراسانی بضم خاء معجمه و فتح راء مهمله و الف و فتح سین و الف و کسر نون و یاء نسبت و آنرا طین نیشاپوری و طین الاکل و طین الماکول نیز نامند **ماهیت**
آن گلیست بسیار سفید خوش بو و خوش طعم با اندک شوری و ضرر خوردن آن کمتر از خاکهای دیگر است لهذا کسانیکه عادت بخوردن خاک دارند از آن میخورند و بعضی بریان کرده
بخورند و بعضی خام و بعد بریان کردن شوری آن اندک کم میگردد و در بغداد اطفال با آن بر الواح مینویسند و بعضی دم آنرا بریان نموده با گلاب شسته صاف خالص آنرا
اقراص ساخته خشک نموده تناول مینمایند و بعضی قدری مشک و یا عنبر و یا کافور بر آن اضافه میکنند **طبیعت** آن سرد و خشک و بعضی بسبب ملوحت آن اندک گرم دانسته اند
افعال و خواص آن نقل خالص و با اصول مصطگی آن بنحویکه مذکور جهت خوشبویی نکهت تقویت معده و تسکین غثیان و قی و منع سیلان لعاب و آب دهان و جهت دفع جوع
کلبی و هیضه مهلکه باقی و اسهال و منع نزلات مفید خصوص مما که تربیت پرورش باشند و معده و اخرو فاقله و کبابه و مثال آنها بگلاب تر کرده باشند مقدار شربت آن یک مثقال تا سه مثقال
رفع هیضه دوا و قیه آن با آب سیب میجوش و با رب آن و با آب طلع معده و با آب سرد و اکثار آن مفسد مزاج و مولد سدد و حصاة و مضر معتادین بسده کبد و ماساریقا و ضعف
و مسالک ضیقه و مثانه کرده و مثانه و لیکن بمضرت طحال و کرم فیست مصلح آن انیسون و تخم کرفس است **طین دغستانی** بفتح دال مهمله و الف و کسر غین معجمه و سکون سین
مهمله و فتح تاء مثناة فوقانیه و الف و کسر نون و یاء نسبت **ماهیت** آن گلی است که از دغستان و قریب بدربند بلده شیروان از بیجان آورند و الوان میباشد بهترین آن
خاکی است کاهی رنگ خوشبو که از دغستان قریب نواح شیروان آورند و گاهی آنرا مانند طباشیر و دیگر میشوند و اقراص میسازند و این کام سفید رنگ املس نرم سبک خالص
رمل و سنگریزه چسبنده زود در آب گدازنده میباشد و بعضی از آن کبود رنگ و این دو ذوبی بعد از آنست **طبیعت** آن سرد و خشک **افعال و خواص آن** مقوی
قوی و رافع خفقان و غشی سمیت اخلاط و تب بابی حادث از اخلاط فاسده و در سایر افعال قویتر و بهتر از طین مختوم و اکثر معتادین بگل بسبب کمی ضرر این میخورند
خصوص صبیان و زنان عراق و عرب لیکن مسدد و مفسد لون است مصلح آن شستن و مشوی نمودن آنست **طین الدقوقی** بفتح دال مهمله و ضم قاف و سکون واو و کسر قاف با
نسبت **ماهیت** آن خاکیست که از ناحیه دقوقی بلده حلب آورند کبود رنگ با یبوست و قوی و بعضی از آن سفید رنگ سبک املس خالص از رمل و سنگریزه و زود گداز در
آب و این بهترین آنست **طبیعت** آن سرد و خشک و با قوت قابضه و اندک حرارتی **افعال و خواص آن** مجفف قابض و حابس اسهال و ناشف رطوبات معده
و اورام مرکبه و حاره و زایل کننده اوساخ بدن و موی سر تا طلاء و غسول زنان معتاد بخوردن طباشیر این را میخورند بجای طین خراسانی لیکن مسدد و مفسد رنگ است
و بسبب اندک حرارتی که دارد خون را فاسد میسازد مصلح آن شستن و بریان کردن و خوردن انیسون است بالای آن و خوردن شیرینی بالای آن و با آن بسیار مضر
طین الرومی بضم راء مهمله و سکون واو و کسر میم و یاء نسبت **ماهیت** آن خاکی است سرخ نیم رنگ و بعضی سفید مایل بکبودی و خوشبو و آن نوعی از طین قبرسی
سفید است **طبیعت** آن سرد و خشک **افعال و خواص آن** مجفف و قابض طلای آن با آب کاسنی محلل و مانع ورم جهان و خون آمدن از چشم و در سایر
افعال مانند گل ارمنی است **طین شاموس** بفتح شین معجمه و الف و ضم میم و سکون واو و سین مهمله و آنرا طین شامیس و کوکب الارض و کوکب شاموس و بسریانی چشم نامند
و برومی فلافاساس و بیونانی ابوبرطیس و بفارسی گل سفید نامند **ماهیت** آن چند صنف میباشد صنفی سفید صفایحی اندک براق با صفائح شبیه بحجر المس و صنفی مادی رنگ
صفایحی نرم زود شکن که در آب زود گداخته گردد و این را بیونانی اسطر ابعنی کوکب بفارسی ابرک بهندی کهری متی نامند و صنفی بسیار سفید نرم سبک که چون بر زبان
گذارند بچسبد و زود شکسته گردد و در آب زود گداخته شود و این بهترین همه و بقول انطاکی صنف دوم بهترین همه است و از قبرس و ساقالیه آورند **طبیعت** آن در دوم سرد
و خشک و مغسول خشک کرده آن الطف شیخ الرئیس گفته که بهتر آن غالب از طین مختوم و اقوی از آن است **افعال و خواص آن** آشامیدن یک مثقال از

طین دغستانی

طین الدقوقی

طین الرومی

طین شاموس

طین صوفی حمید

طین الفارسی

طین القیمولیا

مفعول آن با کلنار قاطع خون حیض دایم و جریان عرق شیرتا و طلاء و با شراب جهت سموم حاره و باد و به مناسبه جهت نفث الدم و اختلاف و سیلان خون از همه اعضا
و در دم آن با آب و اندک سرکه جهت قرحه امعاء سریع الاثر و نیز درم آن با آب شراب که آب غالب باشد جهت تحلیل اورام حاره اعضایی رخوه مانند پستان و بنا گوش و زیر بغل
و کنج ران و حقنه آن با آب بارتنگ جهت ذوسنطاریا و قرحه امعاء که متعفن نشده باشد بعد از آنکه اولا با ماء العسل و آب نمک حقنه نموده باشند و طلای آن با آب و عفص
گل جهت ورم پستان و اورام حاره و نقرس و با شراب جهت سموم ملدوغه نافع و در سایر افعال مانند طین مختوم است **طین صوفی حمید** بضم صاد مهمله و سکون
واو و کسر فاء و یاء و فتح حاء مهمله و کسر میم و سکون یاء مثناة تحتانیه و دال مهمله **ماهیت** آن خاکی است سفید خوشبو که از بلاد شیروان از بقعه صوفی حمید آورند
افعال و خواص آن با قوت تریاقیت جهت دفع اذیت و سمیت هوام زهردار و مارشیر تا و طلاء و باخود داشتن آن مؤثر و در سایر افعال مانند طین قبرسی **طین الفارسی**
گل تبریزی و گل سرشوی نیز نامند **ماهیت** آن گلیست سفید مایل بزردی و خوشبوی و بعضی طین جر صفهانی و بعضی طین نیشاپوری و بعضی طین خراسانی دانسته اند
طبیعت آن سرد و خشک **افعال و خواص آن** جهت جرب و رمد نافع و گفته اند مضر ریه و مثانه است مصلح آن آب سرطانات مقدار شربت آن تا دو مثقال
طین القیمولیا بکسر قاف و سکون یاء مثناة تحتانیه و ضم میم و سکون واو و کسر لام و فتح یاء مثناة تحتانیه و الف و آنرا حجر رخام و بهندی کهری متی نامند
اطفال در هند بر تختهای مشق میمالند **ماهیت** آن سه قسم است یکی سفید براق خوشبو و گویند از آن بوی کافور آید و دوم مایل به بنفشی و چرب بالزجت و ریگ
که در آب زود حل گردد و از بلاد اندلس و ارمن آورند و این هر دو خوب و مستعمل و قسم سوم که سیاه و از اندلس آورند زبون ترین همه است بغدادی نوشته که شیخ گفته که طین قیمولیا
خاکی است که سیاه فلفل یافت میشود و غیر او کسی نگفته و در آن دو قوت است یکی مبرده و دیگر جاذبه محلله و بعض قوت حاره محلله آن زایل میگردد و بهترین آن صافی سفید
سلب لزج آنست که زود شکن نباشد و در آب زود گداخته نگردد **طبیعت** آن سرد و خشک **افعال و خواص آن** مجفف محلل و قابض و ناشف رطوبات و ملت
معده و مقوی آن و هاضمه و حابس اسهال صفراوی و ضرب صفراوی و بلغمی و نفث الدم و قرحه امعاء و مسکن سوزش معده و طلای آن جهت امراض با سرکه جهت ورم ناک و ش
و همه اورام حاره و برسوختگی آتش مانع آبله آن و تنها جهت نضج و مامیل و التیام جراحات و جوششها خصوصا منا و جوشش سر اطفال و ابدان ایشان و تحلیل اورام و با عسل
جهت ورم زیر معده و سایر اعضا مفید هر چند همه طینها محلل اورام اند لیکن این را این خاصیت زیاده است و از همه اقوی و محرق مغسول آن جهت قروح عسرة الاندمال و در
سایر افعال ضعیف تر از طین شاموس بدل آن طین مصری است و صاحب اختیارات گفته در کوهستان یزد بهم میرسد و زنان جهت جلای روی خود استعمال میکنند و روی را
بآن میکردانند **طین قبرسی** بفتح قاف و باء موحده و سکون راء و کسر سین مهملتین و یاء نسبت **ماهیت** آن گلیست سرخ چسبنده خوشبو که بزبان میچسبد و چون
بشکنند اندرون آن گلهای زرد رنگ بود و چون بدست بمالند دست را رنگین کند **طبیعت** آن سرد و خشک و با قوت قابضه معتدله **افعال و خواص آن** جهت
نفث الدم هر عضو و قرحه امعاء و سحج آن و سحج کبد شیرتا و حقنا و یکدرم آن با آب سرد و یا با آب جوش داده جهت دفع حرارت باطنی و سمیات و ذوبه و قتاله و طلای آن
جهت تحلیل اورام و شکستگی اعضاء و کوفتگی از افتادن از جای بلند مقدار شربت آن تا یکدرم بدل آن در جمیع افعال طین مختوم است **طین الکرمی** بفتح کاف و سکون
راء مهمله و میم و یاء نسبت **ماهیت** آن خاکی است که از بلاد سود یا آورند سیاه کریه الرائحه شبیه بقیر گویند که از حجر صنوبر گیرند و چون در اول فصل بهار که ابتدای نمو کرم یعنی
تاک انگور است بر آن میمالند جهت حفظ آن از آفات و لهذا آنرا طین الکرم نامند و آنچه از آن سفید خاکستری رنگ باشد زبون است **ماهیت** آن سرد و خشک
افعال و خواص آن محلل و جالی و در اکتحال جهت رویدن اشفار و در ادویه رفع کلف و حکه مستعمل زیرا که بهترین ادویه حکه است و شرب یکدرم آن جهت نفث الدم
باطنی و ظاهری و طلای آن جهت و ماسیل و قروح مزمنه مؤثر **طین المختوم** بفتح میم و سکون خاء و ضم تاء مثناة فوقانیه و سکون واو و میم **ماهیت** آن بقول
جالینوس خاکی است سرخ رنگ که از جزیره لیمون از جزایر بحر مغرب آورند و در آنجا معبد عابدیست و آنرا منسوب بارطامس عابد میسازند و خادم و نگهبان آنجا زنیست غیر
از آن خادم و نگهبان آنجا نمیباشد آنرا زن متقی قدری خاک از تل که قریب بآنجا است با خضوع و خشوع و هیبت جلال و اکرام و نیت خالص آورده در معبد و بدستور غسل طینها
آنرا نیکو شسته اقراص ساخته مهر آن عابد را بر آن نموده و در سایه خشک کرده نزد ملوک یونان و روم فرستاده و شهرت یافت و در آن تل سبخ و درختی و سنگی نیست و خاک
خالص است و بقول دیسقوریدوس آنست که آن خاک را با خون بز کوهی بعد غسل سرشته اقراص ساخته مهر نموده گویند در آن جزیره رسم است که بز را ذبح نمی نمایند مگر بعنوان قربانی آنرا
بر سر آن تل و لهذا خاک بالای آن تل سرخ رنگ میباشد و بهتر از خاک جاهای دیگر است و گویند خاک پایین آن تل مایل بزردی و با حراقت و خاک تلهای دیگر آن جزیره دو

طین قبرسی

طین الکرمی

طین المختوم

ازان مؤید را آن خاصیت نیست و گر رنگ مائل بسفیدی باو ترجالیه است و لهذا غسالان ثیاب را بآن میشویند و گویند بالفعل آن جزیره را آب گرفته و طین مختوم اصلی بهم نمیرسد
و بجای آن طین ارمنی و یا خاکی دیگر شبیه بدان بهیات ساخته استعمال مینمایند و آنچه بتحقیق پیوسته آنست که آن جزیره غرق نگشته و تا حال هست و بدستور از انجا همان گل
و بهیکل مهر اقراص ساخته باطراف میبرند و بهترین آن بسیار سرخ چرب املس آن است که ظاهر و باطن آن یکسان باشد و چون بر لب و یا بر زبان گذارند بچسبد و بوی آن شبیه به
شبت باشد و چون بر جراحت تازه پاشند در ساعت قطع خون و حبس آن نماید و آنچه ظاهر آن سرخ و باطن آن سفید باشد و بوی شبت ازان نیاید و حبس خون را بسرعت
نماید خوب نیست **طبیعت** آن در دوم سرد و خشک و باقوت تریاقیت و شیخ الرئیس معتدل در گرمی و سردی دانسته مشابه جسد انسان مگر در رطوبت که یبس بران
غالب است **افعال و خواص آن** مفرح و مقوی دل و معده و منعش و مجفف و مقاوم جمیع سموم و مانع انصباب مواد جهت آنکه قابض افواه عروق و مسالک
سم و دافع اذیت و نکایت آنست بسبب تغریه و حبس و قبض و تریاقیتیکه دارد و حابس نفث الدم و نزف الدم باطنی و ظاهری کل اعضا است و جهت قرحه ریه و ملوق امعا
و سحج آن و سائر قروح باطنی بتنهایی و یا با کثیرا و بجهت نسا و خون و تنهایی حاره و بابئیه و طواعین و اسهال دمویه و صفراویه و دفع مضرت هوام و هوای وبائی آن
زبون شربا خواه قبل از انها و خواه بعد از آنها و با شراب جهت دفع سموم مشروبه و منهوشه مانند ذراریح و ارنب بحری و مار و افعی و سگ دیوانه و با شراب و آب گرم جهت
آشامیدن حتی نمودن جهت دفع سموم و تحقیق بدان جهت و سیطاریا و قروح امعا بدستور مذکور در طین شاموس و طلای آن با عسل یا شراب جهت اورام مذکوره و تسکین
التهاب و تحلیل صلابات و التیام جراحات تازه و کهنه و قروح خبیثه متعفنه و شکستگی اعضا و ضربه و صدمه و سقطه و باید که بر بالای آن طلای برگ قنطوریون و فراسیون
و سیسیری و امثال اینها از برگهای مناسبه لطیفه بگذارند و با سرکه جهت نهش هوام مانند مار و افعی و سگ دیوانه و اورام حاره و ذرور آن جهت جروح و قروح تازه و کهنه
که خون و چرک و رطوبت بسیار ازان آید بزودی حبس نماید و التیام دهد و باید که طلا و ذرور آن بقدر علت و وسعت آن باشد بلکه اندکی زیاده و با شراب ابیض و یا ماء
و یا حلو و یا مرو یا مثلث و یا عقید عنب و یا عسل و یا سرکه صعنی کهنه تند و یا سکنجبین هر یک که مناسب باشد بحسب علت و حاجت باشد و اگر پیش از آشامیدن سم و یا گزیدن جانور
سمی بخورند از اذیت آن محفوظ مانند مضر ریه مصلح آن کثیرا و عسل مضر طحال و مصلح آن کثیرا و گلاب مقدار شربت آن تا یکمثقال تا دو درم بدل آن گل ارمنی و گل مختوم
قوتر ازان طین ارمنی و در حلیه طین مغره و صاحب اختیارات بدیعی نقل نموده که طفل یکساله دو مثقال و یک سرو یک که از سموم قتاله است بخورد و در زمان قدری
طین مختوم با شیر مادرش بدو دادم شروع بقی کردن نمود و مجموع آنرا بقی دفع کرد باز قدری با شیر مادرش بوی دادم و دیگر قی کرد و یک مجلس طبیعت او اجابت نمود و از
زهر کشنده خلاصی یافت و بدانکه جمیع اطیان حابس دم و اسهال اند مگر این طین که مسهل است و گفته اند که مسهل سم است فقط و مشارکت اینها است در قبض حبس
بعد ازان **طین المصری** بکسر میم و سکون صاد و را مهملتین اطیر است و بیونانی ارطوپاس نامند یعنی خاک زمین محروقه **ماهیت** آن خاکی است آفتاب خورده چرب بسیار
سفید با خطوط و باحدت که از مصر آورند و بعضی خاکستری رنگ بهترین آن خاکستری رنگ است که بسیار نرم باشد و چون بر مس مالند سائیده آن برنگ زنگار
باشد و گاه آنرا مانند عسل بغلاج میشویند و اقراص ساخته خشک مینمایند و مغسول آن نرم تر میباشد و گاه مقدار نخودی ساخته در ظرفی چیده و سر آنرا بسته میگذارند تا
برنگ خاکستر سیاه گردد **طبیعت** آن گرم در اول و خشک در آخر دوم **افعال و خواص آن** جالی و مجفف قابض و مغری و جهت اسهال الدم و استسقا
و طحال و اورام کهنه و تربه رخوه و اوجاع مزمنه و بواسیر قدیمه طلای آن با سرکه و بتنهایی نیز بسیار مفید و در اسکندریه مستعمل است **طین الجزیرة المصطکی**
و آنرا طین الکیوس و حیا و حیوشش نیز نامند یعنی جزیره مصطکی **ماهیت** آن خاکی است رقیق صفایحی و قطعهای مختلف الشکل که از جزیره مصطکی آورند
بهترین آن سفید مائل بخاکستری رنگ زود شکن و در آب زود گدازنده است **طبیعت** آن گرم و خشک در دوم **افعال و خواص آن** جالی و مفتح
بخلاف اطیان دیگر و جاذب خون بظاهر جلد و نیکو کننده رنگ رخسار و لهذا جهت نمش و جلا و تنقیه و تصفیه مسام بدن و جلای آن و تصقیل وجه خود زنان در
حمام بر بدن میمالند و در غمرها مستعمل دارند و جهت خشکی آتش و آخرام که متقرح شده باشد مفید است **طین مدینه** طین مدینه رسول الله علیه و آله و سلم تا
تربت مرقد منور جناب حضرت سید الشهدا است علیه السلام که برای استشفا مقدار کم آنرا با دعا و شرائط آن میخورند **طین الملتانی** بضم میم و سکون لام
و فتح تا مثناه فوقانیه و الف و کسر نون و یای نسبت **ماهیت** آن خاکیست صفایحی مابین سرخی و زردی و سفیدی و اندک صلب **طبیعت** آن گرم و خشک
افعال و خواص آن جالی و محلل اورام طلا و در شاهجهان آباد اطفال بر تخته مشق میکنند **طیهوج** بفتح طا و سکون یای مثناه تحتانیه و ضم ها و سکون واو و جیم

معرب تیهو فارسی است جمع آن طیاهیج و بفارسی فرفور نیز نامند و باندلسی ضربس بضاد و دریس بذال معجمتین و بسین مهمله مشدده نیز **ماهیت** آن مرغیست کوهی کوچکتر از کبک
و در رنگ شبیه بدان و زیر بال آن سیاه با سفیدی بهترین آن فربه جوان قریب بمعموره است رازی گفته مرغیست بقدر کبک کردن و منقار آن سرخ **طبیعت و**
افعال و خواص آن مانند کبک است و جهت ناقهین و ضعیف الاحشا بغایت نافع **باب هفدهم در بیان ادویه که حرف اول آنها**
ظاء معجمه مثاله است فصل الظاء مع الباء الموحده ظبی بفتح ظا و سکون باء موحده و یا اسم عربیست غزال و در حرف الغین
مع الزای المعجمتین انشاء الله تعالی خواهد آمد **فصل الظاء مع الفاء ظفره** بضم اول و سکون فا و فتح را مهمله و ها لغت عربیست و آنرا نسره نیز نامند جهت
آنکه در نسترکه بفارسی نوس نیز نامند و از بلاد فارس است بسیار میشود و آنرا بفارسی علفک داغ نامند **ماهیت** آن گیاهیست ضعیف مفروش بر روی زمین و بر
دیوارها و شاخهای آن باریک نرم و برگ آن مدور ظاهر آن سبز و باطن آن سرخ تیره کوچک آن بقدر ناخنی و بزرگ آن قریب در شکل بهر گل طولید و در میان
برگهای آن شاخهای بسیار باریک بر می آید مدور بقدر رکشیر و کمتر ازان و بر سر آن گلی زرد و سبز رنگ و بیخ آن سیاه منقش بسفیدی و باطن آن سفید بقدر ریگ
طبیعت آن در چهارم گرم و خشک **افعال و خواص آن** تند و تیز و خورنده گوشت و سم قاتل لهذا استعمال آن از داخل ممنوع است و ضماد آن
خورنده گوشت زائد و ثالیل و بواسیر و آکله و کچلی را نافع و قائم مقام دیک بر دیک دانسته اند **ظفر القط** بفتح قاف و طاء مهمله اسم مغربی نبات غلوماس است
ماهیت آن دو صنف است یکی بری و دیگری نهری و ابن الشجره ابی مالک نامند و مذکور شده و جالینوس این دوا را ذکر نکرده و بری آن نباتی ساق
آن مربع شبیه بساق باقلا و برگ آن شبیه ببرگ لسان الحمل و بر ساق آن غلافهای سرخ و متصل بعضی ببعضی و گل آن شبیه بگل سوسن کبود و بری که بیخ آنرا ابرسانا نامند
و آمیخته با آن غلافهای و بهترین آن جبلی آنست **طبیعت** آن در دوم سرد و خشک **افعال و خواص آن** قابض و عصاره تازه تمامی آن قاطع
رعاف و نفث الدم صدر و اسهال و نزف الدم رحم و بواسیر ضمادا و شربا و ذرورا و برگ آن جهت التیام جراحات مؤثر مضر سپل مصلح آن صمغ عربی مقدار شربت
آن یکمثقال بدل آن اقاقیا است **ظفر قطورا** بفتح قاف و طاء مهمله و سکون واو و فتح را مهمله و الف لغت سریانی است **ماهیت** آن گیاهیست بری و بستانی و بستانی آن
شاخهای باریک شبیه بموی منبسط بر روی زمین منبت آن زمینهای خشک رملی و جبلی و در سواحل منتشر و بری آنرا شاخهای باریک خشبی و پوست آن نازک و رنگ
ساق آن سرخ و مقدار یکشبر و نیم آن از زمین بر آمده و باقی در زمین فرو رفته و پوست آن آنچه بیرون است سیاه رنگ و آنچه در زمین است سرخ و از بیخ آن شاخهای متفرق
رسته و بر آنها برگهای باریک شبیه ببرگ شبح ازنیم دور و گل آن شبیه بگل اناغالس مائل بسرخی و ثمر آن شبیه بثمر میوه فاریقون و نبات آن در گرما و سرما بماند و بر طرف میگردد و مستعمل
بیخ آنست **طبیعت** آن سرد و خشک در سوم **افعال و خواص آن** چون آنرا خشک نموده بکوبند و بیزند و با عسل معجون سازند و بنوشند جهت قرحه امعا و سحج آن و قطع
نزف الدم هر عضو که باشد و ضماد و ذرور آن نیز جهت حبس خون از هر عضو که باشد نافع **فصل الظاء مع اللام ظلف** بکسر ظا و سکون لام و فا لغت عربی
بفارسی زنگله و گغشک و مشهور بسم است که اصل آن سنب بوده و سم شده و برومی الکیدون و بهندی کهر و جمع آن اظلاف آمده و متداول نزد اهل فرس آنست که سم
یعنی حافر است نه ظلف و بعضی سم شکافته را نامند و صاحب اختیارات بدیعی گفته ظلف را بفارسی لنگ گویند **ماهیت** آن معروف است و او جسمیست صلب
غضروفی که بر کف دست و پای حیوانات روئیده و شکافته میباشد **طبیعت** آن سرد و خشک **افعال و خواص آن** ظلف هر حیوانی در محلی ذکر آن مذکور شده
و میشود و سوخته جمیع آن مسهل مائی صفر ضماد آن با شراب جهت گزیدن هوام و با عسل جهت نقرس و مفاصل نافع و طلاء سوخته سم بز با سرکه جهت داء الثعلب مؤثر
فصل الظاء مع الیاء المثناة التحتانیه ظیان بفتح ظا و یاء مشدده و الف و نون بفارسی یاسمین بری است و یاس سفید عبارت از آنست
و بلغت اندلس بربد فوفه یعنی عشبة النار و ببربری ابربر و بهندی جوهی و جاهی و جنگلی چنبلی نامند و منبت آن بیابانها و بالای تلها و با علیق باشد و بر آن پیچد
و از ان جدا نباشد و گویند بوی آن رعاف آورد و قسم مغربی آنرا عشبه مغربیه نامند و در حرف العین انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد **ماهیت** آن نباتیست
شبیه بلبلاب و ازان صلب تر و شاخهای آن در هم پیچیده و گل آن بسیار خوشبو و منتهی خار دار شبیه بخار گل سرخ و گل آن از گل یاسمین بستانی که گل چنبلی نامند بسیار
کوچک تر و بیخ آن سیاه و باریک و پر شعبه و قوت بیخ آن تا بیست سال باقی میماند و شکل آن مانند خربق اسود است و لهذا بعضی گمان کرده اند که همان است و بعضی
ظیانرا با وصاف دیگر ذکر کرده اند اصح اقوال آنست که ذکر یافت **طبیعت** بیخ آن در اول چهارم گرم و خشک و کمتر از خربق اسود و سائر اجزای آن در دوم

افعال و خواص آن محلل ملطف امراض الراس و العصب الصدر و الریه بوییدن گل آن جهت صداع و شقیقه و ریاح غلیظه و چون نیم اوقیه آنرا در یک اوقیه آب بجوشانند تا نیم اوقیه باند جهت فالج و لقوه و استرخای مزمن و سرفه کهنه و ضیق النفس بعد این سعوط یک حبه از آن با روغن بنفشه جهت شقیقه بارده و روغن مرکب آن جهت استرخا و فالج و لقوه و علل بارده و ربو و سعال مزمن نافع جهت آنکه گرم و خفیف و محلل قوی است و همچنین غرغره بطبیخ آنرا در آن جوشانیده با امراض الفم و المعده مضمضه بطبیخ برگ و شاخ آن با سرکه جهت درد دندان و آشامیدن مطبوخ آن مقی قوی و همچنین با آب خیار مقی قوی و بدستور عصاره برگ شاخهای آن و آشامیدن سه درم از روغن آن با مثل آن سکنجبین و مثل آن شیر ازرق مسهل منقی بلغم و سوداست بی کرب و الم و اذیت گفته اند ده مجلس اجابت میکند و بدستور آشامیدن نیم درم از بیخ آن که سوده و به روغن بادام چرب کرده با هموزن آن افسنتین و کثیرا مسهل بلغم و صفراست بقوت تمام اما با خطر و قوت تریاقیه و امراض جلد طلای آن محرق جلد مانند شیطرج با سرکه جهت بهق سفید و سیاه و برص با طین ملک جهت عرق النسا و اوجاع مفاصل نافع اما باید که زود بردارند که بسیار زخم بکند و روغن آن نیز جهت عرق النسا مفید و طلای آن با سرکه که بقوت بمالند بحدی که خون آلود گردد جهت داء الثعلب بیکدفعه موثر مقدار شربت آن تا نیم درم و یک مثقال آن کشنده بقی و کرب و مغص شدید مصلح آن روغن بادام شیرین و امراق و سمه و اللعبه و مبردات است و نوعی از طیان که برگهای آن باریک شاخهای آن سرخ و گل آن مایل بسرخی است بسیار تند و تیز و بوی آن کریه و تند است و زبون و غیر مستعمل زیرا که محرق جلد زبان و خراشنده و جدا کننده جلد بدن و برگ آن نیز مانند بیخ آنست و این نوع را بیونانی اقلیمیا طس نامند

باب هجدهم

در بیان ادویه که حرف اول آنها عین مهمله است

فصل العین مع الالف

عاقرقرحا

* عاقرقرحا بفتح عین و الف و کسر قاف و فتح حاء مهمله و در میان هر دو راء مهمله ساکنه و در آخر الف معرب آکرکره هندیست و گفته اند لغت نبطی است و بعضی گفته اند لغت عربیست مشتق از عقر که جهت آنکه فعل آن تقریح است **ماهیت** آن نباتیست کثیر الوجود در مغرب و هند و در شاخ و برگ و گل شبیه بابونه کبیر سفید گل که بمصر کرکاش نامند مگر آنکه شاخهای عاقرقرحا نازکتر مفروش بر روی زمین و شاخهای آن بسیار از یک بیخ رسته و بر سر شاخهای آن قضبهای سد بر شکل بابونه و گل آن تمام زرد بخلاف بابونه که شاخهای آن ایستاده و برگهای گل آن سفید و بیخ آن طولانی بقدر یک شبر و بسطبری انگشتی و تند و تیز و سوزنده و دیسقوریدوس گفته که بیونانی آنرا افوریون بعضی عاقرقرحا نامند نبات آن شبیه بشبت و اکلیل آن نیز مانند آن و گل آن نیز و شعری به دانه دار و این صفت عودی است که آنرا عود القرح جبلی نامند و در شام [illegible] و بر سر وادی پرده هم میرسد و این راثم نیست که من آنرا دیده ام و بیخ آن بطول یک شبر و بضخامت انگشتی و قائم مقام عاقرقرحا است در بعضی افعال و خواص انطاکی گفته که عاقرقرحا بعضی از آن مغربی است و ماهیت آن نیز یکه شیخ ابن بیطار ذکر کرده بیان نموده و او لا ذکر یافت و بعضی شامی که آنرا عود القرح نامند و آن بیخ طرخون است جبلی است و قسمی که دیسقوریدوس بیان کرده و در سرطان میرسد و بدانکه اصح اقوال ماهیت القول اول است و مستعمل بیخ آنست و قوت آن تا هفت سال باقی میماند و بهترین آن حاد و سوزنده زبان است که بحجم یک انگشت و سنگین و چون بشکنند اندرون آن سفید باشد و گفته اند مغربی آن اقوی از هندی آنست **طبیعت** آن در آخر سوم تا اوائل چهارم گرم و خشک و شامی آن در سوم و بعضی گمان کرده اند که بارد است **افعال و خواص** آن مفتح سدد و منقی فضول دماغی و آلات آن و جالی بلغم و جهت لقوه و فالج و رعشه و کزاز و استرخا و لکنت زبان و درد سینه و دندان و مفاصل و عرق النسا و استسقاء و باه مبرودین و اسهال بلغم و ادرار بول و حیض و شیر و عرق و حمیات غیر صافیه و طلا نافع امراض الراس و المفاصل و العصب و الفم و الصدر مالیدن آن با روغن زیت جهت کزاز و خدر و استرخای مزمن و اعضای حس شده و بدستور جلوس در طبیخ آن و ذرور و دلوک آن بر یافوخ باعث تسخین دماغ و مانع توالی نزلات و صرع حادث از خلط غلیظ نافع و بدستور مضغ آن خصوصا با مصطکی و یا با زفت و نفوخ آن در بینی مفتح سدد مصفات و خیشوم و سعوط آن با روغن گل جهت شقیقه و صداع شدید بلغمی و چون در سرکه بجوشانند و در زیر دندان موجع گذارند وجع آنرا تسکین دهد و چون بخایند و یا بر زبان بپاشند جلب رطوبات و لکنت زائل سازد و چون طبیخ آنرا در دهان نگاه دارند دندان متحرک را مستحکم گرداند و مضمضه و یا غرغره بطبیخ آن با سرکه جهت خناق و سقوط لهاة و استرخای زبان حادث از بلغم و مالیدن سوده آن بر بدن ادرار عرق آورد و تعلیق عاقرقرحا تنهائی و یا با فاینا جهت صرع اطفال نافع و اگر بموی سگ سیاه [illegible] ببندند بهتر است المعده و المثانه و [illegible] و غیر بالعرق آن با عسل جالی و زائل کننده درد سینه و سرفه کهنه بارد بلغمی و برودت بلغم از معده و زیاده کننده باه مبرودین و مرطوبین و آشامیدن نیم درم آن مسهل بلغم بعنف و چون پیش از نوبه تب و نافض با زیت بر تمام بدن بمالند آنرا زائل گرداند و عرق آورد و استرخای اعضا را برطرف سازد و چون پیش از جماع

ذکر آنرا بر قضیب بمالند آنرا محکم کند و شهوت جماع را برانگیزاند و لذت جماع دهد و انزال را سریع گرداند کسیکه اراده نماید که انزال او سریع شود و بدستور چون با عسل سرشته و طلا نمایند و چون با آرد باقلا سرشته بخمیر آلوده قضیب و بیضه را در آن اندازند و یکروز کامل رها کنند که در آن باشد اعانت بر جماع مبرودین نماید خصوصا کسیکه در بیضه خود بسیار از سردی در یابد من عجائب افعاله چون با نوشادر نرم بسایند و بر کام و دهان بمالند مانع سوختن آنست از آتش و بازیگران مستعمل دارند و چون با سرکه طبخ نمایند تا خمیر گردد و بر دندان کرم خورده گذارند کرم آنرا بریزاند مضر ریه مصلح آن کثیرا و مویزج مقدار شربت آن تا یکدرم بدل آن وار فلفل و عسل در امراض کبد و امراض معده و اگر آن هر دو بهم نرسند زنجبیل نصف وزن آن و یا فلفل بدستور و در غرغره ها فوتنج جبلی یکوزن و نیم آن و در اوجاع حلق [illegible] و روغن آن که از عصاره آن ترتیب دهند و یا آنکه یک اوقیه خشک آنرا بکوبند و با یک رطل آب چهار بهشت تا یک اوقیه باند پس مالیده و صاف کرده با ده اوقیه روغن زیتون در قدر مضاعف مرتب نمایند و بکار برند محلل و مدر عرق و رافع تبهای بارده و جمیع امراض بارده و مقوی باه شرباً و تدهیناً و سعوط آن جهت صداع و شقیقه بارده و صرع و تقویت دماغ بارد مفید

عاج

عاج دندان فیل است و در فیل انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد و مجملا چون وزن نیم مثقال تا یکمثقال سوده آنرا با شکر بنوشد بعد از طهر حامله شود

عاقول

عاقول بانطاکی گفته شوک الجمال است **ماهیت** آن نباتیست معروف با خار بسیار و تیز و گل آن سفید و زرد و در وسط آن مانند سوتارها و دانه آن مانند قرطم و مستدیر **طبیعت** آن در اول سوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن مفتح سدد و تریاق سموم و خلاص دهنده از آنها شرباً و جمیع اجزای آن جهت بواسیر شرباً و بخوراً و طلاءً نافع و دیسقوریدوس طلای خاکستر آن و عصاره آن نافع قروح ساعیه و گفته اند چون بر حمره بریزند ورم آن زیاده و بزرگ نشود مضر گرده مصلح آن کثیرا بدل آن چند قوقا است حکیم میر محمد مومن نوشته عاج است که بفارسی خار شتر نامند که بران شیر خشت در خراسان می نشیند و گویند منوت است که نوعی از خرنوب است

فصل العین مع الباء الموحده

عثیران

عبثیران بفتح عین و فتح باء موحده و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح ثاء مثلثه و راء مهمله و الف و نون و عبوثران بفتح ثاء مثلثه و بضم آن نیز آمده و بهندی دانه دوانه مروا نیز نامند **ماهیت** آن گفته اند شامل برنجاسف و شجر مریم است و بغدادی گفته که غلط کرده کسیکه آنرا شیح دانسته و کسیکه آنرا قیصوم گفته بلکه نباتیست اغبر و مزغب و ثقیل الرائحه و با عطریت شبیه برائحه سنبل الطیب بطیخ و تفلیسی گفته نباتیست برگ آن مدور و صاحب معتمد نوشته که قیصوم نیست بلکه نباتیست اغبر با شاخهای باریک شبیه بقیصوم و این راثم نیست زرد و رنگ شبیه بچینکه و در وسط اقحوان میباشد و خوشبو شبیه ببوی سنبل الطیب **طبیعت** آن گرم و خشک در سوم و در سوم نیز گفته اند **افعال و خواص** آن مفتح و محلل مقوی دماغ ضعیف بارد و قلب و معده و مدر حیض و محرک جماع و مبرودین و معین بر حمل امراض الراس و القلب و المعده و بوییدن آن مسکن ابخره باردة و مصفی دماغ و مقوی آن و جهت درد دندان و نزلات زکام و دوار و سدر و مثال اینها از امراض بارده حادثه از بلغم و رطوبات نافع و آشامیدن آن خصوصا با عسل جهت امراض دماغی حادث بمشارکت قلب و رحم و وجع فواد و تقویت احشا و تفتیح سدد و حفظ صحت بدن و تحریک باه مبرودین و اکتحال آن جهت حدت بصر و جلای غشاوه و رقیق مواد الرحم حمول سرشته آن با عسل مسخن رحم بارد و نیکو کننده حال آن و معین بر حمل هر چند عاقر باشد جهت آنکه زائل کننده عقر است مقدار شربت آن دو درم

عبهر

عبهر نرجس است و صاحب معتمد گفته معروف است در زمان ما بشجره البنی و صطرک آن میعه است از درخت [illegible] و نیز اسم عربی زعفران است و نیز اسم خوشبوی مرکب است و در مرکبات مذکور میگردد و در قرابادین کبیر ذکر یافت

فصل العین مع الثاء المثلثه

عثق

عثق بفتح عین و ثاء مثلثه و قاف **ماهیت** آن نباتیست بقدر قامتی برگ آن شبیه ببرگ کبر و سطبر و انبوه **طبیعت** آن در آخر سوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن محلل قوی و محرک و غشاوه خشک کرده آنرا چون کرم ضماد نمایند موی را مانند نوره بسترد

فصل العین مع الجیم

عجه

* **عجه** بفتح عین و جیم مشدده و هاء مهمله اسم عربی قسمی از خاگینه است که کوکو نامند و در خبیص البیض مذکور است و در قرابادین کبیر در بیض به تفصیل ذکر یافت

فصل العین مع الدال المهمله

عدس

عدس بفتح عین و دال و شین مهمله بفارسی نسک و مرجمک و بهندی مسور بفتح میم و ضم سین مهمله و سکون واو و راء مهمله و در مصر بلس نامند **ماهیت** آن حبی از حبوب ماکول مشهوره است مدور و منفرطح و دو نوع میباشد بری و بستانی بری آن کوچکتر مایل بسیاهی و تلخ و آنرا ابتقه نامند و بستانی آن بهتر و بزرگتر و در نوع بستانی و آنکه کوچک سرخ رنگ میباشد که بهندی شو مدانه و در بنگاله اکری نامند و پخته و مهرا نمیشود و لهذا چیده جدا کرده تتمه را می پزند بهترین آن سفید بستانی بزرگ آنست که زود طبخ رود که از بادبوا آب را سیاه نکند و با پوست مقشر کرده هر دو قسم را که با ترشی انبه و روغن گاو میپزند لذیذ میشود **طبیعت** آن در حرارت مائل باعتدال و در دوم خشک و بعضی در دوم سرد و خشک دانسته اند و تحقیق آنست که پوست آن گرم در اول است و لهذا آب مطبوخ پوست آن ملین و جالی و [illegible] جرم مقشر آن قابض

پس بری آن غالب و نفع بستانی زیاده **افعال و خواص آن** جالی و نفاخ و بطی الهضم و مولد خون سوداوی و سوداء و قابض و مسکن غلیان خون و مغلظ آن و مانع
ملوک آن در عروق ضیقه و باعث دیدن خوابهای مشوش ردی و ظلمت بصر امراض العین و الحلق و الصدر و المعده ضماد آن با کلیل الملک و با آب سفرجل و دهن ورد جهت
نزلات و اورام حاره عین و مطبوخ آن با سرکه جهت اورام حاره و شری و حمره و خنازیر و با آب پخته جهت نزلات و سوخته آن جهت استرخای پلک چشم و سفید کردن دندان
و غرغره آب طبیخ آن جهت قلاع دهان و خناق خصوصا با رب شاه توت و آشامیدن آن جهت اسهال صدر و رئه و سرفه و درد سینه و ملح نمودن اسی عده و مقشر آن جهت اصلاح فساد
و مهرا پخته آن با سرکه مقوی معده و بی نفع و بی سرکه پخته آن نفاخ و ضماد آن با آب کرنب جهت ورم پستان و انجماد شیر در آن و با عسل جهت قروح غایره و ضماد خام مقشر آن با حنطه
قشر جهت تحلیل ورم و تسکین اوجاع آنها الحمی مطبوخ آن با پوست جهت اصحاب جدری خصوصا با سرکه و یا آب غوره و مزوره آن با روغن بادام جهت مرضی بعد رفع تبها باعث
عدم نکس آن و ضماد آن با سفیده بیضه مرغ جهت کله و حمره و شقاق پا و بدستور با سرکه پخته جهت شقاق عارض از سرما و خنازیر و اورام صلبه و با روغن گل جهت ورم معده و با سویق جهت
نقرس الزینه ضماد آن با تخم خربزه جهت تنقیه بشره و رفع زردی رخسار مضر سوداوی مزاج و صاحب ضعف بصر و معده و قولنج و بواسیر و عسر البول و اکثار خوردن آن مولد خون
سوداوی و محرق خون و مظلم بصر و محدث مالیخولیا و سرطان و جذام و اورام صلبه و با شیر تنها مولد استسقا و قولنج و بواسیر و عسر البول حبس آن و احتباس حیض و مجفف بدن
و قاطع باه و باعث دیدن خوابهای مشوش و تاریکی چشم مصلح آن طبخ آن مهرا با روغن کنجد تازه و یا روغن بادام و سرکه و گوشت فربه خوردن و بدترین همه خوردن
آن با ماهی نمکسود و بدل آن ماش است و مطبوخ بستانی آن با پوست قابض و مقشر آن مسهل و جیض و بری آن مسهل و مدر هر دو **عدس الماء** نوعی از طحلب است که جزء الضفادع باشند
و در محاب مذکور شد **فصل العین مع الرا المهملة** **عرعر** بفتح دو عین و سکون دو را مهملتین لغت عربیست بفارسی سرو کوهی و بشیرازی ریل و سیر بالی
سرو بیا جبلاء و برومی فرنوس و بیونانی سرو تمارون بارس و سرو تمارون نیز نامند **ماهیت** آن دو نوع است یکی بزرگ و از سرو کوتاه تر و کوچکتر و ثمر آن
بقدر فندق و با اندک شیرینی و دوم از آن کوچکتر و ثمر آن بقدر با قلا و مسدس و گفته اند ثمر عرعر غیر ثمر ابهل است و بعضی ابهل گفته ثمر ابهل هم میرسد **طبیعت** آن در سوم
گرم و خشک و ثمر آن گرم در سوم و خشک در اول دوم و در اول گرم و در دوم خشک نیز گفته اند **افعال و خواص آن** مسخن و مفتح سده و با قوت قابضه و مقاوم سموم
و مدر بول و حیض امراض الصدر و المعده و غیرها آشامیدن دو درم آن جهت تفتیح سده و سرفه و درد سینه و طحال و ضعف معده و کسر ریاح بواسیر و مغص و درد رحم
و درد مثانه و ودی و مذی و شکافته شدن عضل که زیر ناف و م خصوصا با شراب انجیر و جلوس در طبیخ آن جهت اختناق رحم و ضماد آن جهت قطع عرق و تقویت بدن نافع
خشونت سینه و مصلح آن کثیرا مقدار شربت آن یکمثقال و گویند از خواص آنست که چون هشت عدد آنرا در سر بندند باعث قبول و عظمت در نظرها است **عرق** بحرکت
عین و را و قاف لغت عربیست بسریانی دعنان و بیونانی اوبیون و برومی او رو سین و بفارسی خوی و بهندی پسینه نامند **ماهیت** آن چیزیست که از مسامات
بدن حیوان ترشح کند و برآید خصوصا نزد حرکات و گرمی هوا و استعمال چیزیکه عرق آورد و گفته اند که آن فضول رقیقه حاصله از غذا در بدن است که از راه منافذ و مسامات
دفع میگردد و گفته اند که در ماهیت دم است که مشوی میگردد آنرا امرار و شیر را نیز مائیت دم میدانند **طبیعت** آن گرم و تر **افعال و خواص آن** محلل و جالی است
و عرق انسان و هر حیوانی در جای اسم آن مذکور شده و میشود انشاء الله تعالی و از خوردن عرق دابه زردی رنگ و سبزی آن و خناق و سیلان عرق بسیار و بدبوئی
عارض میگردد و علاج آن تنقیه بماء العسل پس آشامیدن سکنجبین و روغن گل و تریاق الطین مختوم و آشامیدن زراوند و ملح اندرانی از هر یک نیم درم با آب گرم است و نیز
عرق بحرکت عین و را و قاف اسم مای مقطر از حبوب و اجساف و گلها و بیخهای رطبه و یابسه است که بقرع و انبیق مقطر نمایند بدستور معهود و در قرابادین کبیر ذکر
یافت و در قرابادین این کتاب نیز انشاء الله تعالی خواهد آمد و در طی ذکر هر چیز نیز بالاجمال ذکر می یابد طبیعت هر یک آن راجع بطبیعت که از آن مقطر نموده باشند
افعال و خواص آن نیز راجع بآن چیز است ولیکن الطف و سریع النفوذ تر و تاثیر آن در بعضی مواد زیاده و اکثار آشامیدن عرقهای حاره حاده مانند عرق
و نانخواه و سیر و امثال اینها محرق خون و مورث امراض حاره و بدستور عرق قندی **عرن** بفتح اول و دوم و نون عربی آنرا اعظم السبق خوانند **ماهیت** آن
زوائدی است که در حوالی سم و زانوی اسب و شتر میباشد **طبیعت** آن مانند مزاج سم است و شدید الیبس **افعال و خواص آن** نیز مانند آنست که در ظلف
ذکر یافت و بالجمله چون مقدار نیم درم آنرا با سرکه سائیده بنوشند جهت صرع رطوبی و با آب یا با گلاب جهت سموم جمیع اصناف هوام و بخور آن جهت اختناق رحم و حمی
ربع مفید و گفته اند از خواص آنست که چون صاحب حمی ربع بقصد رفع تب آنرا از حیوان جدا کند رفع تب او میشود و مجرب دانسته اند و نیز عرن نزد اهل شام اسم نوع شعید

بهوفاریقون است انشاء الله تعالی در حرف الها خواهد آمد **عروق الصباغین** نوع الصبغ است و گویند اسم عروق الصفر است **عروق الصفر** بضم
عین و را مهمله و سکون واو و قاف و ضم صاد و سکون فا و را مهمله و آنرا حشیشة الصفرا و عروق الزعفران و عروق الصباغین نیز نامند و بعربی بر و ر و بقلة الخطاطیف
و بیونانی خالدونیون و طوما غانیز و برومی کالیدونیون و بفارسی زردچوبه و بهندی هلدی نامند **ماهیت** آن دو نوع یکی کبیر و دیگری صغیر و صغیر آن مامیران
است و در حرف المیم مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی و کبیر آن بیخ نباتیست ساق آن بقدر دو ذرع و از بیخ آن شعبها روئیده و بر هر شعبه برگهای شبیه برگ جوز
کوچکی رسته و از برگ زرنباد بزرگتر و گل آن زرد و در خوشه بقدر یک شبر و تخم آن سیاه و رنگ بسیار ریزه و بیخ آن زرد و بعد بر آوردن از زمین آنرا بریده جوش داده خشک
نموده و باطراف میبرند و تازه آن بد طعم و رائحه تا سه چهار ماه پس نیکو میگردد و گویند در میان آن بندرت بعضی و انهای سمی هم میرسد و آنچه در ماهیت آن صاحب تحفه و غیره
نوشته اند بیان واقع نیست و منبت آن بلاد چین و هندوستان و بنگاله و دکن است و بهترین آن تازه خوشرنگ شکرفیه آنست **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک **افعال
و خواص آن** جالی بصر و مفتح سدد کبد و جگر و جهت استسقا و یرقان نافع چون یکدرم آنرا با شراب انیسون و با هموزن آن انیسون بیاشامند و مضغ آن جهت تسکین وجع
اسنان خصوص اندک بریان نیم گرم آن و اکتحال آن جهت جرب و بیاض رقیق و تقویت چشم و عصاره آن روشنائی چشم بیفزاید و بیاض حادث و آن را برطرف کند و ذرور آن
مجفف قروح و رافع درد و ورم و لهذا اهل هند بعد از حجامت بلا فاصله ذرور آنرا بران موضع میمالند و ضماد آن با شراب زائل کننده نمله و مجفف قروح است و تکمید
بدان مسکن اوجاع و محلل اورام خصوص ورم حادث بعد از فصد و طلای آب گل آن زائل کننده کلف و بهق و آثار جلد و مضر قلب و مصلح آن مصطکی و مقدار شربت آن تا دو درم بدل آن نوع الصبغ و نیم وزن آن و در امراض عین مامیران و در غیر آن همه وزن آن جاوشیر است **فصل العین مع السین المهملة**
عسل النحل بفتح عین و سین و لام و فتح نون و سکون حا و لام بیونانی مالی و القولیس نیز و بسریانی دبیاء و برومی مالی و بفارسی انگبین و شهد و بهندی
مدهو و بلغتی بهت بریس نامند و مشهور بشهد است **ماهیت** آن معروفست و مراد از آن عسل نحل است بهترین آن سرخرنگ شفاف و خوشبوی غلیظ خوش طعم صاف
الحلاوت است که در آن مطلق موم نباشد و چون بانگشت بردارند تار بندد و این از برای مداوا بهتر است و بعد از آن سفید بناقی رنگ با وصاف مذکوره و این از
برای لذت و تغذیه و بهترین این بهترین اصیفی است و شتوی آن دون و همچنین سبز و سیاه و کهنه از یکسال گذشته حاد الطعم و تیره یا ترش و تلخ و رقیق شده و بدبوی
و یا خشک شده و رطوبات آن تحلیل یافته و بشع و بدبوی گشته و اکثار بسیار کهنه فاسد آن در کمال مضرت و مورث جنون و امراض مهلکه جهت آنکه محرق اخلاط است
طبیعت تازه آن در دوم گرم و در اول خشک و اندک طاقت در آخر دوم گرم و خشک بعضی انواع حاد آن و همچنین کهنه آن در اول سوم گرم و در دوم خشک و عسل خام
گرمی و حدت و جلای آن زیاده و بدو امتیست اقرب و عسل مطبوخ کف گرفته حرارت و حدت و جلای آن کمتر و بغذائیت اقرب و در قوام آوردن آن شرط است که آب
داخل کنند و بآتش ملایم جوش دهند تا بقوام آید و احتیاط کنند که نسوزد زیرا که اگر آب داخل نکنند کف آنرا نمیتوان گرفت و اگر آتش زیاده کنند میسوزد و تلخ میگردد
افعال و خواص آن جالی و مفتح سدد و افواه عروق و مقطع و منقی بلغم لزج و رطوبات و جاذب آنها از عمق بدن و فضول ماغی و زائل کننده استرخاء و استسقا
و یرقان و سبز و عسر البول و انواع ریاح و ایلاوس و سموم بارده و مفتت حصاة و دلیل بر منافع آن همین بس که حقتعالی در کلام مجید خود میفرماید که واوحی ربک الی
النحل ان اتخذی من الجبال بیوتا و من الشجر و مما یعرشون ثم کلی من کل الثمرات فاسلکی سبل ربک ذللا یخرج من بطونها شراب مختلف الوانه فیه شفاء للناس ان فی
ذلک لایة لقوم یتفکرون و جناب مقدس نبوی صلی الله علیه و آله و سلم میفرماید فو الذی نفسی بیده ما من بیت فیه عسل الا و یستغفر الملئکة
لاهل البیت فان شربها رجل دخل فی جوفه الف الف دواء و خرج منه الف الف داء فان مات و هو فی جوفه
لم تمسه النار و قال صلی الله علیه و آله و سلم قلب المؤمنین حلو یحب الحلوا و قال صلی الله علیه و آله و سلم نعم
الشراب العسل یرعی القلب و یذهب برد الصدر و قال صلی الله علیه و آله و سلم من یرید الحفظ فلیاکل منه
و نیز در حدیث است که هر که اراده شفا داشته باشد باید که صبح ناشتا عسل با آب باران ممزوج کرده بیاشامد و جالینوس گفته هیچ چیز بهتر از عسل نیست در نفع از برای
بدن و علاج اکثر امراض و از برای سرشتن ادویه جهت آنکه بسبب لزوجت غلظت قوام باعث سرعت تشبح و حفظ آنها است از تلاشی و فساد و بسبب حلاوت
محبوب طبایع و لذیذ و دافع بشاعت و رساننده قوای ادویه است بسرعت در تمام بدن و غیر اینها از فواید کثیره و امراض الراس و الصدر و المعده و الکبد و غیرها الحیات

آن با مصطکی جهت جلب رطوبات و فضول دماغی و فالج و لقوه و استرخا و خدر و امثال اینها و تقویت معده و اشتها و دفع ریاح و لزوجات و تفتیح سدد و قولنج و تقویت معده و شهوت
طعام و باه و با کندر جهت تنقیه صدر و قصبه ریه و استسقا و یرقان و طحال و تغذیه حصاة و عسر البول و انواع ریاح و ایلاوس و دفع سموم و با آب خصوصا با آب باران جهت
اعضا و تقویت باه و ضغطه و مدر و منقی رحم امعا و مثانه و مفتت حصاة و رافع عسر البول بالخاصیت مسکن عطش و قی نمودن بدان جهت تنقیه معده الفم والحلق غرغره آن
جهت تحلیل ورم عضلات جالب حلقوم و لوزتین و تنقیه جراحت کام و زبان و حلقوم و لوزتین و بدستور تحنک بدان و مضمضه بدان با سرکه جهت استحکام لثه و رویانیدن
گوشت آن و تقویت دندان و جلای چرک و سفید کردن آن خصوص که با انگشت بر دندانها بمالند و در هر ماهی سه چهار مرتبه بعمل آورند و شبه نموده کسیکه آنرا مرخی دانسته
باعتبار آنکه شیرینیها همه مرخی اند و وجه شبه آنست که شیرینی را مطلق اخذ نموده و فی الحقیقت شیرینی با رطوبت مرخی است نه شیرینی با یبوست و عسل حار یابس است
بالاتفاق العین اکتحال آن تنها یا با آب پیاز و با نمک اندرانی جهت جلای بصر و دفع حکه و جرب و دمعه و بیاض و نزول آب در آن الاذن قطور آن در گوش
با زرنیخ و نمک سنگ جهت دفع ریاح و دوی و قطع مده و رطوبات سائله از آن و تسکین اوجاع بارده آن و ثقل سامعه و بدستور قطور آن با زهره کاو تازه و یا با برگ
نیم تازه و یا با شیر بز و البن نساء و یا با سفیده بیضه مرغ الصدر آشامیدن و لعق غلیظ آن با روغن گل جهت سرفه بارده الامعا حقنه بدان با آب بارتنگ جهت
امعا و تحلیل اورام آن نافع بالکرا عمل و تنهای مقوی کل آنها اعضاء التناسل و الرحم ضماد آن بعد از حمام مکرر باعث تقویت قضیب و عظم آن و حمول آن جهت علل
رحم زنان نفسا الاورام والبثور والکلف و غیرها ضماد آن با آرد کندم جهت تحلیل اورام و نضج دمامیل با سرکه و نمک جهت تحلیل اورام و رفع کلف و باقسط جهت
کلف با نمک جهت رفع آثار ضربه و صدمه که در آنجا نیلی رنگ شده باشد و باغذیه جهت تنقیه اوساخ جروح و بر دن گوشت زائد و التیام زخم آنها و با زراوند
طویل و آرد کرسنه جهت التیام زخمهای عمیقه بر ب و با زراوند طویل و آرد کرسنه و با دام تلخ و حب المحلب و آرد جو جهت ادرار عرق و با زرنیخ جهت جلای قروح
و بر دن گوشت زائد و با ادویه بهق و برص کلف و دافع آنها و با نوشادر جهت بهق و برص و مطبوخ آن با شبت جهت رفع آثار ضربه و تو با و طلای آن با روغن گل جهت
قروح شهدیه و سایر قروح حادثه از بلغم مالح جهت شقاق بدن و تنهای جهت دفع قمل و سیلبان که بفارسی رشک نامند و بر جمیع هوام قاتل آنها است از شربت
فسا و همچنین مالیدن آن بر لوم و شحوم و غیرها السموم لعوق و یا آشامیدن آن با آب کمون جهت قطر قال و گزیدن سگ دیوانه و غلیظ آن با روغن گل جهت نهش
هوام و قی نمودن بدان جهت دفع اذیت افیون خورده و از خواص آنست که چون زن با آب شربت ساخته ناشتا بیاشامد اگر باعث مغص گردد حامله است الافلا جهت
این امور تمامی خام جید آن و در بعضی مطبوخ و طلیه و در بعضی هوا و تازه خام اندک حار آن اول است و بالجمله جهت مبرودین و صفراوی مزاجان و در زمان فصل
و بلد حار و نافع معده و مخالف اینها و مصدع محرورین و اکثار آن سریع الاستحاله بصفرا و مفسد دماغ حار و مهیج قی و امراض صفراویه و حاره و عطش مضر و مصلح آن آب نار ترش و مربای
آب لیمو و فواکه حامضه و ربوب آنها و سرکه کشنیز مقدار شربت آن تا بیست و ده مثقال بدل آن در شربا و با انگوری و خرمای جید غیر مطبوخ بدانکه عسلی که مگس آن بر گیاه افسنتین و امثال آن
نشسته باشد طعم آن تلخ بود و جهت امراض معده و کبد و تفتیح سدد و آنچه بر صعتر نشسته باشد بدستور و بجهت مبرودین و مرطوب مزاجان و امراض بلغمیه بارده و آنچه بر حاشا نشسته باشد
نیز جهت امراض مذکوره و قابض و تفتیح سدد نافع و گفته اند نوعی عسلی خریفی میشود که از بوئیدن آن غشی می آید و گفته اند غشی آورد و عرق سرد و عقل را زائل کند آنرا نباید خورد و هرکسیکه
آنرا خورده باشد قی فرمودن و ماهی نمک سود شور خوردن و مکرر قی کردن است تا معده نقای تام یابد و بعد از آن تفاح و بعضی ترش شیرین که سیب ترش باشد و امرود تناول نماید
و نیز نوعی از عسل میباشد که خواص آن مانند شوکران است استعمال این نیز جایز نیست بهیچ قسم و دستور طبخ عسل و شراب آن و مثلث آن و ماء العسل در قرابادین کبیر مذکور شده
و از خوردن عسل روی و بسیار شده تیز که از بوئیدن آن عطسه آید و از خوردن آن حالتی مانند خوردن بزر البنج عارض گردد و علاج آن تلطیفه با شربه بارده و آب فواکه بارده و القیء معره

عشبه مغربیه

و مانند اینها است **فصل العین مع الشین المعجمه** عشبه مغربیه بضم عین و سکون شین و فتح با موحده و ها مخفف عشبة النار است زیرا که اهل اندلس و مغرب
آنرا عشبة النار نامند بسبب حدت آن و بعضی گویند که بهندی رس بروی سرپنه و بفرنگی اسفرینه گویند و وجه نسبت آن بمغرب آنست که اولا اهل مغرب اطلاع
بر فوائد آن یافتند و بعد از آن در سایر بلاد انتشار و اشتهار یافت **ماهیت** آن قضبان نباتی است که یاسمین بری باشد و آن شاخهای نباتیست شبیه بلبلاب
و در هم پیچیده بلکه شبیه بیاسمین سفید که بهندی چنبیلی نامند و بسیار تلخ و گل آن بسیار خوشبو و برگ آن اندک عریض و اطراف آن تیز و غلیظ و سبز رنگ و نرم و قسمی شاخهای
آن خار دار شبیه بخار گل سرخ و از یاسمین بستانی بسیار کوچکتر و بیخ آن تا یک و باریک و بر شعبه قسمی برگ آن مشابه به برگ لبلاب و گل آن شبیه بیاسمین زرد و از آن کوچکتر و رنگ

آن مائل بسبزی و خوشبو و زیاده از یاسمین بری و بر مجاور خود می پیچد بهترین همه اقوی مغربی آنست که شاخهای آن بلند و متوسط در سطبری و باریکی و سرخ و تیره رنگ باشد
که چون بشکنند از آن غباری ظاهر شود و مغز آن سفید باشد و آنچه غلیظ تیره رنگ و با وصاف مذکوره نباشد بد است و قوت آن تا بیست سال باقیست و عشبه بلاد و بحر
ضعیف الاثر **طبیعت** آن گرم در اواخر درجه دوم و خشک در آخر آن و خشکی کهنه آن زیاده از نو آن و بیخ آن در آخر سوم و بعضی در اول چهارم گرم و خشک گفته اند
و در قوت قریب بخربق سیاه است و صاحب معتمد و بعضی دیگر نیز بیخ خربق دانسته اند چه در قوت و فعل مانند آنست سائر اجزای آن در سوم گرم و خشک **افعال و
خواص** آن محلل و مرقق و ملطف و معرق و مدر و جهت اکثر امراض بارده رطبه دماغیه و صدریه و معدیه و کبدیه و کرده و مثانه و رحم و اوجاع مفاصل و امثال اینها
نافع امراض الراس والفم والصدر والمعدة و بوئیدن گل آن جهت درد سر و شقیقه بارد و مضمضه بطبیخ آن با سرکه انگوری جهت درد دندان بارد و آشامیدن مطبوخ
آن بطریق چوب چینی و تدهین بدهن آن نیز جهت فالج و لقوه و استرخا و ربو و سرفه مزمن و ضیق النفس و تقویت معده و کبد و استسقا و بواسیر و از این قبیل سائر امراض بارده رطبه و آشامیدن
طبیخ شاخ و بیخ آن که بقدر نیم اوقیه آنرا در یک رطل آب بجوشانند تا بنصف رسد و با شکر و امثال آن بنوشند جهت فالج استرخای مزمن و ضیق النفس و سرفه کهنه بعدیل و سعوط بیخ آن
بوزن حبه با روغن بنفشه جهت شقیقه بارده و اوجاع المفاصل والنقرس و عرق النساء والاورام والامراض السوداویه والجذام والآتشک و امثالها آشامیدن سعوط آن جهت دو
یکمثقال با نبات تا یکهفته و زیاده بر آن جهت اوجاع مفاصل مزمنه و ضماد آن با کلاب جهت فالج و تسکین اوجاع مفاصل و عرق النساء و غیرها و تحلیل اورام و حمول آن مدر بول
و مسقط جنین مقدار شربت آن از یکمثقال تا دو مثقال بدل آن چوب چینی اندک کهنه مضر محرورین و جوانان و در فصل گرما و امراض حاره مانند حمیات حاره و صفراویه و دموی
و حصبه و جدری و مانند اینها و آشامیدن طبیخ برگ و شاخ آن بقدر سه درم با هموزن آن بسفایج و مصطکی و مقل ازرق مسهل قوی خلط سودا و البغیر کریب و آشامیدن برگ آن
بمقدار قلیل و با زیت بسیار مقی قوی عنیف و جهت گزیدن کلب کلب جهت جذام و امراض سوداویه و دوائی است قوی و لیکن غیر مامون و با خطر ضماد آن جهت قروح خبیثه نافع
بیخ آن بسیار حار و حاد چنانچه ذکر یافت و محرک و مقرح جلد است مانند شیطرج هندی طلای آن جهت بهق و برص با سرکه جهت عرق النساء و داء الثعلب بحدیکه خون آلوده گردد
در یکدو دفعه زائل گرداند باذن الله تعالی و تقرح و دفع مواد ردیه آن ها و بیدرم آن که مقدار شربت آنست مسهل قوی بلغم و سوداست و مانند خربق سیاه است و با آب
حیار تقی قوی و یکمثقال آن کشنده بقی و کرب و مغص مصلح آن روغن بادام شیرین است بدانکه نفع آن در امراض بلغمیه ظاهر است چه در هر کیفیت یعنی حرارت
و یبوست ضد کیفیت بلغم است که در برودت و رطوبت باشد بقواعد کلیه که علاج و دفع امراض بضد است و اما در امراض سوداویه باید که باعتبار یبس سودا موافق نباشد اما باعتبار
تنقیه و تلطیف و اذابه و تحلیل آن سودا غلیظه و منجمده را رطوبات بسیار در بدن بهم میرسد که باعث ترطیب اصلاح یبوست سودا و دافع علت حادثه از آنست و بالخاصیت نیز
مانند حجر لاجورد که با وجود آنکه دافع امراض سوداویه است امزجه سوداویه را مضر است زیرا که موجب حدت صفرا و زیادتی حرارت دم و احراق آنست مگر آنکه تعدیل نمایند آنرا

عشر

ببعضی عرقهای سرد و غیر آن که درین وقت شاید در بعضی امزجه صفراویه و دمویه نیز نافع باشد حکیم میر محمد مومن در تحفه نوشته که جمعی آنرا نائب مناب چوب چینی میدانند
مؤلف گوید که مجرور المزاجان را بس ضعیف بهیچ قسم استعمال ننمایند بهتر است زیرا که ضرر آن در امزجه ایشان مکرر مشاهده شده و دستور آشامیدن آن با لحای شتی معجون آن
در قرابادین کبیر مذکور شده **عشر** بضم عین و فتح شین معجمه و را مهمله و بتشدید شین نیز آمده و عشار بالف بعد از شین نیز آمده لغت عربیست و یونانی حجا کیوس
و بفارسی خرک و درخت زهرناک و بهندی اک بمد الف و سکون کاف ها و عوام اکرن و مدار نیز نامند **ماهیت** آن از جمله اشجار نوعی است حار اکال سمی و بقدر قامت
و زیاده بر آن و شاخهای بسیار از بیخ آن میرویند نبت آن بادیه و صحراها و زمینهای ریگی مخصوص بلاد گرمسیر و برگ آن شبیه ببرگ کتهل و ترنج و از آن هر دو اندک کلان
و ضخیم تر و نرم تر و با اندک زغبی و گویا بر آن گردی نشسته و جمیع اجزای آن از برگ ساق و شاخ شیردار که چون بشکنند از آن بسیار شیر برمی آید بحدیکه از کید رخت آن بقدر رطل
و زیاده هم شیر از آن بعمل می آید و گل آن چند عدد متصل بهم فی الجمله شبیه بگل نرگس و نوشته که بگل خوزهره است و ثمر آن شبیه بخیار کوچکی و پلول بزرگی و منحنی و چون رسیده
و شکافته گردد از جوف آن چیزی شبیه بپر حریر و پنبه سبل بغایت نرمی و بر می آید گویا کیسه مملو از پنبه است و تخم آن فی الجمله شبیه بحب القرطم و تخم سناهکی و خاکستری رنگ
مائل بسیاهی اعراب با دیه از آن پنبه مخده یعنی بالش ترتیب میدهند و در قداح یعنی آتش زنه مستعمل دارند و سه نوع میباشد یکی درخت آن بزرگ و گل آن سفید و برگ آن بزرگ
و شیر بسیار و این در شهرها و در کنار بساتین نیز میروید و بهترین انواع گفته اند دوم از آن کوچکتر در قد و برگ و بیرون گل آن سفید و اندرون آن بنفش مائل بسبزی
و سوم از همه کوچکتر و گل آن ابیض رنگ مائل بسفیدی و بعضی زرد گفته اند و لبن این هر دو کمتر از اول و بیشتر در بیابانها و زمینهای ریگی میروید **طبیعت** شیر آن

در چهارم گرم و خشک و باسمیت است **افعال و خواص آن** اکال و مقرح جلد و قاطع بلغم و باقوت مسهله قویه و سترنده موی است و حاد ترین شیر نباتات است و از آن
و دباغان اهل حجاز و سند و هند شیر آنرا در ستردن موی جلود مستعمل دارند امراض الرأس عنبر با طلای آن رافع کچلی و سعفه و قوبا و قالع داء الثعلب و بهق و مضمضه آن نافع جهت
قلاع و دهان اطفال نافع و چون لبن آنرا با پنبه آلوده بر دندان موجع گذارند جهت تسکین وجع آن و حکیم میر عبد الحمید در حاشیه تحفه نوشته که جهت تسکین جذام و قوبا و جرب
و بثور و دمامیل و صلابت طحال و امراض کبد و استسقاء و دیدان و حب القرع نافع است و اگر نخود را در شیر آن چند مرتبه تسقیه نمایند و در سایه خشک نمایند جهت
ضیق النفس و سعال بلغمی مجرب و دیگران گفته اند که چون ارزن و یا شلغم و یا نخود و یا غیر آن از حبوب را در آن تسقیه کنند و در سایه خشک نمایند مقدار قلیل آن
اسهال بسیار می نماید و بجهت امراض مذکوره نافع و طلای اندک آن بر مفاصل دست و پا که بعنوان نقطها به خلال بر آنها گذارند باعث آبله و تقرح و اخراج رطوبت لزج
و تسکین اوجاع آنها است چنانچه بعض اهل هند و بنگاله این را مانند شیطرج مستعمل دارند و بعضی در سالی یکمرتبه در موسم بهار و تابستان **طبیعت** برگ و شاخ آن در
سوم گرم و خشک **افعال و خواص آن** بستن برگ تازه گرم کرده آن جهت تحلیل اورام و تسکین اوجاع بارده و ضماد مطبوخ آن در روغن زیتون جهت
فالج و تشنج و خدر و ذرور برگ خشک آن جهت منع سعی قروح ساعیه خبیثه و آکله و رفع چرک قروح و سحج و تجفیف آنها و بردن گوشت زائد فاسد نافع و حکیم میر عبد الحمید
نوشته اگر درخت آنرا که گل آن سفید باشد از برگ و شاخ و پوست و گل و چوب در سایه خشک نمایند و بسایند هر روز دو مثقال آنرا با شیر گاو بخورند جهت ضعف بدن
و ناتوانی و ربو و سعال بلغمی و تبهای مزمن و تحلیل نفخ بسیار نافع و اگر تسقیه نموده در آب بهنگره بخورند در منافع انفع و اتم است و نوشته اند که ذرور برگ خشک آن جهت
منع سعی قروح متقرحه و تجفیف آنها و خوردن گوشت فاسد مفید و چون یکی از حبوب مذکوره را با برگ آن در ظرفی مانند سبو و مرتبان بطریق فرش و لحاف چیده و بر آن
آب بمقداری که از روی آن بگذرد و بریزند و سر آنرا پوشیده مدت بیست یوم بگذارند پس بر آورده حبوب را در سایه خشک نمایند استعمال قدر قلیل آن نیز مسهل و امراض مذکوره را نافع است
و فیه آن جهت قلاع یعنی آتش زنه بهترین اشیا و چون در حین تری و تازه کی از هم باز کرده بر جراحات بگذارند قاطع نزف الدم آنها و جهت رویانیدن گوشت تازه مؤثر **المضار**
جمیع اجزای آن باسمیت و مضر محرور المزاج و مضعف احشا است و مقرح جلد مقدار شربت لبن آن نیم درم و سه درم آن کشنده بسبب تقرح احشا و بول الدم و اسهال دموی
مصلح آن البان و ادهان و تسقیه بقی است الخواص اهل مصر گویند بخور و افتراش برگ آن گریزاننده پشه است مؤلف گوید اگر حتی المقدور استعمال چنین ادویه سمیه
کثیر الغائله ننمایند اولی است حکیم میر محمد مومن و غیره نوشته اند که قسمی از شجره عشر را سمیت بحدیست که جلوس و نوم در سایه آن کشنده است و برگ آن شبیه برگ ابل
و مدور و قسمی را برگ شبیه برگ درخت گردو گل آن سفید و ثمر آن مثل نخود مایل بسرخی و کیسوس بن تالس گوید که ازین قسم سکر سکر فقط با وجود شیرینی مقدار دو مثقال
آن قاتل بود که در سه روز و در خزائن ملوک ضبط اقسام سکر العشر ازین جهت می شده محمد بن احمد بن ذکریا گوید که در ظرف سفالی که شیر آنرا جمع کرده بودم بعد از آن

عشرق

آن ظرف را مکرر با آب گرم و اشنان شسته جمع کثیر کاز ان ظرف آب خوردند همگی هلاک شدند **عشرق** بفتح عین و سکون شین و فتح راء مهمله و قاف بیونانی
قرجاد و گویند بیونانی مرفوران نامند **ماهیت** آن بلغت اهل حجاز سنای عریض الورق را نامند برگ آن از برگ سنا عریضتر و سبزتر و گل آن مایل بسرخی و بعضی لاجوردی
رنگ کوچک باشد داره و غلاف آن شبیه بغلاف نخود و در غلاف تخم آن مدبسی شکل کوچک و بعضی مرو دانسته و ابن تلمیذ گفته گیاهی است برگ آن شبیه برگ …
و سرخ و خوشبو و عرب سان استعمال میکنند و دینوری غیر آن دانسته و دیسقوریدوس در ثالثه گفته قرجا نباتی است برگ آن شبیه برگ عنب الثعلب بستانی و با شعبه بسیار
بزرگ سیاه رنگ تخم آن شبیه بجاورس و در غلافهای شبیه بخرنوب شامی و عروق آن سه یا چهار بقدر یک شبر سفید رنگ خوشبو منبت آن بیشتر سنگلاخها که آفتاب
بر آن تابنده باشد **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص آن** چون از بیخ آن مقدار ربع بکمن و نیم کوفته در شش تو طولی شراب حلو بخیسانند یک روز
بخیسانند پس صاف نموده سه روز بنوشند جهت تنقیه رحم و تخم آنرا چون در حسو داخل کرده بنوشند ادرار بول و شیر آورد و خوردن حب آن خواه تر باشد و خواه

عشقه

خشک جهت بواسیر و سیاه کردن موی نافع **عشقه** بفتح عین و شین و قاف ها بفارسی اخفاک و تال بتا و بهندی جاندرینی نامند **ماهیت** آن نباتیست
شبیه بلبلاب و بسیار کم برگ و شاخهای آن بسیار از لبلاب قویتر و از آن درازتر و بهر درختی که می پیچد آنرا خشک میگرداند و ازین جهت آنرا عشقه نامند مشتق از عشق
که بهر تنگیکه بپیچد آنرا خشک میگرداند و تخم آن شبیه بحلبه و از آن کوچکتر و تلخ و تنکابن و دیسمه نو نامند و بعض اطبای مازندران تخم آنرا کشوث دانسته اند **فصل العین**

عصفور

مع الصاد المهمله عصفور بضم عین و سکون صاد و ضم فاء و سکون واو و راء مهمله بفارسی گنجشک و چغوک و بنجشک و بترکی سرچه و بتازی …

و به بنگالی گوریه و بهندی نر آنرا چرا و ماده آنرا چریه نامند **ماهیت** آن طائریست معروف صغیر الجثه اهلی و بری میباشد و جثه بری آن اندک بزرگتر و منقار آن باریکتر و درازتر
از اهلی و بهندی این را بکبری نامند و اهلی را چریه و گوریه بکاف فارسی نامند و بهترین آن فربه شتوی بری آنست و خانگی آن هر چند فربه باشد زبون **طبیعت** آن
در دوم گرم و خشک و بری آن از اهلی یابس تر **افعال و خواص آن** مسخن و مسمن بدن و موافق مرطوبین که در ابدان ایشان ریاح تولید کند و محرک باه و زیاده
کننده منی و منعظ و گوشت آن ملین طبع و جرم آن قابض بطن و گفته اند عصفور از طیور جیده است از برای اصحاب فالج و لقوه و استرخاء و خدر و ضعف کبد و استسقاء و یرقان و ضعف
گرده و باه و امثال اینها و بهترین اغذیه است برای مبرودین و مرطوب مزاجان و کسی که شکایت از کثرت ریاح در شکم خود نماید و مغز سر آنرا خصوص که در وقت هیجان گرفته
و در روغن بادام بریان کرده و یا با ادویه مفوحه مقویه معینه باه خوشبو نموده باشند بغایت مهیج باه و زیاده کننده منی و منعظ است و فراخ یعنی بچه آن قوی است در
تحریک باه و شیر تا نعاظ خصوصا چون عجه سازند با زرده تخم مرغ و بروغن زیت بریان کنند و بخورند و همچنین بیضه آن و این در تسمین بدن بعدیل و مغز سر آن با زرده
بیضه مرغ مهیج باه و آشامیدن آن با شراب و حمول آن باعث سرعت حمل زنان عاقر مضر محرور مصلح آن آب انار و غوره و مری و سکنجبین حامض است و بهترین آن است
که گوشت آنرا طباهجه سازند با مری و یا آب انار و یا غوره بخورند تا زود انهضام یابد زیرا که گوشت آن صلب و گرم است و چون عصفور را ذبح نمایند و خون آنرا در آرد عدس
بچکانند و بنادق سازند و خشک ساخته بوقت مقاربت یک بندقه آنرا با عسل سائیده بر احلیل بمالند و یا بر زمین بگذارند و مقاربت نمایند باه را برانگیزاند و چکانیدن
خون آن در چشم جالی بیاض آن و زبل آن بسیار گرم و خشک و جالی بیاض عین و کلف و آثار حادث در وجه و با آب دهان جهت رفع ثآلیل و جالی کلف و آشامیدن
بیست آن سائیده آن مقوی معده و حابس اسهال ناسائیده آن مقوی معده و حابس اسهال ناسائیده آن بغایت مضر احشاء و امعاء است بلکه اولی اجتناب از آشامیدن
آنست خواه سائیده و خواه ناسائیده بهمان جهت و اگر مورث سحج مری و امعاء است و خاکستر پر آن محلل اورام است طلاء و چون موی مقعد را پاک کرده در ثقبه گوش …
در حال درد آنرا ساکن کند و مجرب و چون پرهای آنرا تمام بکنند و پاک کنند سوای سر آن که زنده باشد و در آشیانه زنبور عسل بیاویزند تا از نیش زنبورها بمیرد پس در روغن
بجوشانند و بینی بدان جهت استرخای قضیب تقویت باه و نعوظ مجرب و عصافیر شوک که عصفور کوچک اغبر است که عوام آنرا ابو تمرون نامند بسیار خشک و گرم است و نمک

عصی الراعی

سود خشک آن قاطع اسهال مزمن است و خوردن آن مضر محرور مصلح آن اشیای مذکوره است **عصی الراعی** بفتح عین و صاد و الف مقصوره و لام و فتح راء مهمله و الف
و عین مهمله مکسوره و یا بلغت عرفیست بلاطینی آنرا الیسانث بلی گویند و به بربری رستینی نودیه و بلغتی دیگر بربری کوری ژوله و بیونانی ملطبا ط ه بلغو نیوس بر مسدار نیز و بسیار مالی
بطبابی فلو عرین و با فریقی خنجر و در جداول حاوی کبیر برشیان دارو نامند گویند برشیان دارو اسم فارسی آنست و بفارسی کسته و هزار بند که هر جزو بهندی لال ساگ گویند
و گویند بهندی بهکند باج کیری نیز نامند و آنرا عصای موسی گویند و بالجمله ماهیت آن اختلاف بسیار است و نر و ماده میباشد دیسقوریدوس در ثالثه گفته نر آن هر سال از بیخ آن
میروید و با شاخهای بسیار باریک تر تازه منبسط بر روی زمین مانند … و برگ آن شبیه برگ سداب از آن بلندتر و بسیار نرم تر و نزد هر برگی گل سفید و سرخ میره و ماده
آنرا گیاه کوچک و بی شاخ تر و تازه و برگ آن شبیه برگ صنوبر و نزدیک یکدیگر و منبت آنها و بغدادی گفته دو نوع است ذکر و انثی و بعضی کبیر و صغیر گفته اند ذکر آن گمشتی
بزرگ و انثای آن کوچک و برگ ذکر آن طولانی و برگ ماده آن مایل به تدویر منابت آن شطوط انهار و جاهای آب دار و سایه و گل آن نزد برگ آن میروید از آن سرخ
و از ماده سفید و در کتاب سموم بطب قدیم است که درختی کوچک با شاخهای باریک گره دار و برگهای مفروش بر روی زمین و در تابستان و زمستان میماند و گل آن
نزد برگهای شاخ آن میروید و این شبیه بسباک چه ظلای هندیست و انطاکی نوشته نباتی است خاردار برگ آن تر و تازه و مزغب قریب ببرگ طلسان و تخم آن ما بین برگهای
آن بر می آید و ذکر و انثی میباشد تخم ذکر آن سرخ و تخم ماده آن سفید و در جوزا میرسد و قوت آن تا یکسال باقی میماند و صاحب اختیارات بدیعی نوشته بهترین آن سرخ
مائل بسیاهی بستانی آنست و صاحب تحفه نوشته کبیر و صغیر میباشد کبیر را نر و صغیر را ماده و بفارسی صغیر را سفید و کبیر را سرخ مرز نامند و تخم و ساق آن سرخ و برگ آن مائل
به بنفشی و در باغها بسیار و در تنکابن صغیر آنرا خاک تره گویند و برگ و ساق صغیر آن سبز و تخم آن سفید کوچکتر از تخم کبیر و گویا خاکستر بر برگهای آن پاشیده اند و تخم هر دو قسم در زیر
برگهای آن می آید و انبوه و در افعال کبیر آن از صغیر قوی تر **طبیعت** آن در سوم بارد و در اول خشک و جزو مائی بر آن غالب **افعال و خواص آن** قابض و رادع
و حابس نفث الدم و نزف الدم کل اعضاء و قی صفراوی و اسهال مزمن مراری و حیض و مسکن حرارت باطنی و ظاهری و تبهای دوری و قرحه امعاء نافع الاذن قطور عصاره
آن حار کرم گوش و مجفف قروح و مسکن وجع آن الصدر آشامیدن عصاره آن تا یک اوقیه قاطع نزف الدم سینه المعده ضماد آن مسکن التهاب معده و مبرد آن آشامیدن

آن حابس اسهال مراري وقرحهٔ امعا و نزف الدم آنست و مرضي که دران قي و اسهال بهم آید و این مرض را یونانی حولارا نامند و قولنج را نیز مفید بشرابا و ضماد آن دفعةً و محمولاً
الرحم چون در شراب طبخ نمایند و با عسل بیامیزند جهت قروح وضح عظیم النفع است الجروح والقروح والاورام والبثور ضماد آن جهت اندمال جراحات تازه و تحلیل فلغمونی
و حمره و نمله و قروح ساعیه و کل اورام دمویه و منع الضباب بمواد جید النفع و ضماد برگ تازهٔ آن جهت تسکین التهابات و حمره و نمله نافع السموم آشامیدن آن با شراب جهت دفع
سموم و نهش هوام سمی غیر ربه مصلح آن الخیر و شربت بنفشه سکري و صندل نیز گفته اند مقدار شربت از آب آن تا هفت مثقال بدل آن عنب الثعلب برای نرخ آن در طب
منفعتی ما حال نوشته اند و اهل هند مضمضه با مطبوخ آنرا جهت بثور دهان و ضماد سائیده گرم کردهٔ آن را جهت نضج و انفجار دمامیل و کهاری یعنی ملح ماخوذ از محرق آنرا
صباغان بجای زاج در صبغ لباس مستعمل دارند **عصب** بفتح عین و صاد و باء موحده بفارسی پی و بهندی پاری و پهنیه نیز نامند **ماهیت** آن چیزی است
جرب سفید صلب بد انفصال و نرم و در انعطاف و خم شدن و بدن حیوان مولف از انست و حس و حرکت بی آن نمی باشد و چیزهائی که استخوان را به هم کشیده اند
طبیعت آن سرد و خشک **افعال و خواص آن** دیر هضم و ردی الغذا و سریشم مصنوع از ان جهت الصاق شعر منقلب و غیر آن نافع **عصفر** بضم عین و سکون
صاد و ضم فا و را مهمله اخریض است و در انجا و در قرطم که حب آن است مذکور میگردد **عصارات** بضم عین و فتح صاد و الف و را مهمله و الف و تا مثناه فوقانیه
جمع عصاره است **ماهیت** آن اجزای مائیه مستخرجه از نبات است خواه از کلها و یا از اوراق و یا از اغصان و یا اصول و لحای آنها باشد که کوبیده فشرده اخذ نمایند خواه
بهمان قسم مایع استعمال نمایند و خواه خشک سوده و آنچه از آنها باسمی مخصوص اند علیحده بدان نام ذکر می یابد و باقی در ضمن نبات آن **فصل العین مع الضاد**
المعجمة عضل بفتح عین و ضاد معجمه مفتوحه و لام **ماهیت** آن چیزیست در بدن حیوان که قریب بمفاصل و اعضای متحرک آن میباشد و عجب لغده و ترکی
اعضا الغدد آن می باشد و آن مرکب از لحم و رباطات و عصب و عروق و غشا است چنانچه تشریح آن در کتب تشریح و کلیات مذکور است **طبیعت** آن گرم و تر
افعال و خواص آن جید الغذا و صالح الکیموس و لذیذ و خفیف تقلیل تناول آن و اکثار آن محدث قی بالخاصیت و همچنین چون در امتلای طبیعی بدن
بخورند مصلح آن ادهان و ابازیر معتدله و بالجمله آنچه از اعالی بدن و قریب بمفصل باشد بهتر است از اسافل آن و دور از مفصل **فصل العین مع الظاء**
المعجمة غظایه بفتح عین و زای معجمه و الف و یای مثناة تحتانیه و ها و غظا بدون ها نیز آمده و در **ماهیت** آن اختلاف است صاحب قاموس اللغة دابه ایست
شبیه بسام ابرص و جمع آن غظاء و دیسقوریدوس گفته که از جنس حرذون است شبیه بوزغ که آنرا جیلان و ماده آنرا فرجان نامند و انطاکی سالا مندرا دانسته و حکیم علی
جیلانی گفته حیوانی است مانند سام ابرص و سبز رنگ بطئ الحرکة الوان آن در اوقات شبانروز مختلف میگردد و چون در آتش اندازند نسوزد و با قوت سمیت است و آنرا مانند
ذراریح دست و پا انداخته و شکم آنرا شکافته امعای آنرا برآورده و در عسل نگاه میدارند که فاسد نگردد **افعال و خواص آن** آشامیدن مقدار دو دانگ از ان جهت
رفع الم و سمیت گزیدن آن و چون آنرا شق کنند و بر نهش افعی بندند نفع بین بخشد الجروح والقروح جهت جرب مانند ذراریح در نفع و در مراهم اکاله و مونمله داخل میکنند
الزینة طلای مطبوخ خون آن در زیت سترنده موی است و زهره و سرگین آن بهر و زهر قاتل و سرگین آن شدید الجلاء است چون اندکی از ان با نشاسته بسیار بیامیزند
و جهت رفع کلف و آثار غلیظا و تنقیه قروح عفنه خبیثه استعمال نمایند مفید است و چون غظایه کسی را بگزد و دندانهای خود را در ان موضع گذارد باید که روغن و خاکستر بران
بمالند تا برآید و ابریشم و قز بر آن بمالند تا برآید پس خاکستر و روغن بران موضع بمالند و اگر وجع آن دوام یابد بکمند آن موضع البقوت و نطول نمایند بران آب گرمی
که در آن نخاله جوشانیده باشند پس تریاق ربیلا و طین مختوم نافع است **عظم** بفتح عین و سکون ظا و میم جمع آن عظام بفارسی استخوان و بهندی هدی و هاد و نیز نامند
سمولونوس و برومی سپتون و ببربری کرماه و بترکی سموک نامند **ماهیت** آن معلوم است که جسمی صلب در بدن حیوان که از ان صلب تر عضوی نیست و از اعضای مفرده
است و برای استحکام و دعامه و صدد افعال قویه قیام و قعود و مشی و سائر حرکات بآسانی و باحسن وجوه مخلوق است و خواندان تفصیل در کتب تشریح مذکور
است و عدد آن در بدن انسان بعدد حروف حم است یعنی دو صد و چهل و هشت و بهتران استخوان انسان است **طبیعت** آن در دوم سرد و در اول خشک
و محرق آن در آخر سوم خشک **افعال و خواص آن** قابض و حابس و مجفف الرأس آشامیدن سائیدهٔ استخوان انسان جهت صرع مجرب خصوصا
پوسیدهٔ آن و در یختن آب مطبوخ استخوان پوسیده بر سر که بر سر حابس رعاف و سعوط بسیار نرم سوده آن و تعلیق ناب یعنی دندان نیش ثعلب جهت صرع و تعلیق استخوان
پهلوی ضبع یعنی کفتار جهت شقیقه جانب راست برای جانب راست و چپ برای جانب چپ الم تعلیق آن برای حرس اعضا آشامیدن کهنه بالیده آن که بسیار نرم سوده باشد با

اسهال و قاطع نزف الدم و آشامیدن رماد ساق گاو و استخوان ران آن مقدار یکمثقال با عصارهٔ عصی الراعی جهت قطع نزف الدم و حبس بطن و سحج امعا و آشامیدن
ذرور رماد استخوان کلب قاطع بواسیر است مجرب الطحال آشامیدن سوخته بالیده آن با سکنجبین جهت سپرز و بدستور سودهٔ کعب تیس با سکنجبین الباه آشامیدن کعب تیس
با عسل جهت تهیج باه و استخوان بالیدهٔ انسان با عسل بدستور الرحم بر داشتن فتیلهٔ آن تنقیه رحم نماید و رطوبات سائله آنرا خشک کند و اندحرق النار ضماد خاکستر آن
با سرکه جهت سوختگی آتش اوجاع المفاصل و غیره آشامیدن آن با عسل جهت اوجاع مفاصل و عرق النسا و غیره بتخصیص اوجاع عظام القروح والجروح و نفور کهنه سوده
آن جهت تخفیف رطوبات و التیام اعضای یابسه و عصبانیه مانند ذکر و خصیه و ضماد استخوان سنگ پشت با صبر رادع و مانع قروح و ملصق جراحات مانند نوره موی را
و زایل سازد و ناسور و بواسیر را ساقط گرداند الحمی آشامیدن استخوان انسان میت بقسمی که شارب آن نداند جهت حمی ربع و آشامیدن استخوان کاسه سر انسان مخدر
و مسکن الم الزینة طلای کعب خنزیر جهت برص و طلای استخوان انسان کهنه بالیده با ماء الشعیر جهت رفع آثار آبله و غیره کهنه بالیدهٔ آن که در دیوارهای کهنه باشد طلا
نیز همین اثر دارد مقدار شربت آن تا دو مثقال الخواص گفته اند که بستن ضرس انسان با استخوان بال هدهد در زیر سر نائم مادام که در زیر سر آن باشد بیدار نشود و با خود داشتن
ضرس آن مانع احتلام است و تعلیق دندان طفل اول که افتد و بر زمین نرسد در نقره گرفته باعث منع آبستنی است و تعلیق دندان تمساح بر جانب راست باعث تقویت جماع است
و تعلیق دو استخوانیکه در بال خروس میباشد و دو طرف آن سوراخ است جهت رفع اعیا و تعلیق است آن برای حمی دائمه و تعلیق کعب ابن عرس که بزنده گی آن برآورده
باشند بر زن باعث آنست که حمل نگیرد و تعلیق ناب سگی که انسان را گزنده باشد در پوست پیچیده بر بازو جهت نزدیک نشدن سگ دیوانه بصاحب آن و فریاد کردن آن
و تعلیق ناب کلب بر کسیکه در خواب حرف زند و بر طفل باعث سرعت و باسانی برآمدن دندان او بی وجع و جهت دفع یرقان و دفن کردن کله انسان میت در برج کبوتران
باعث کثرت آشیان است و گویند چون استخوان ناب یعنی دندان نیش سگ و گربه را در میان جماعتی اندازند که ایشان ندانند باعث خصومت شان گردد و چون استخوان
سگ را بجای استخوان انسان که شکسته و برطرف شده باشد گذارند التیام یابد و افعال و خواص استخوان هر حیوانی در ضمن بیان آن حیوان ذکر یافته و می یابد انشاء الله تعالی
فصل العین المهملة مع الفاء عفص بفتح عین و سکون فا و صاد مهمله بفارسی مازو و بهندی مازو پهل نامند **ماهیت** آن گویند ثمر درخت بلوط است
که درخت بلوط یکسال بلوط ثمر می آورد و یکسال مازو چنانچه در بلوط ذکر یافت و نیز گویند ثمر درختیست بسیار شبیه به بلوط شاید این اصح باشد زیرا که بلوط مخصوص بسردسیر است
و مازو در بلاد هند که گرمسیر است نیز میشود و بهتر و مختار آن بزرگ خام سبز صلب سنگین بی سوراخ آنست و آنچه سبک و نارسیده بخلاف اوصاف مذکوره است ضعیف قوت
آن تا سه سال باقی ماند **طبیعت** آن سرد در اول و خشک در دوم و نیز در دوم سرد و در سوم خشک گفته اند و جوهر ارضی بسیار دارد و شدید القبض **افعال و خواص**
آن حابس و مانع سیلان رطوبات الراس نفوخ آن قاطع رعاف العین اکتحال آن جهت دمعه و سلاق و جرب الاذن قطور آن با آب بقلة الحمقا در گوش جهت ریم و چرک جاری از آن
بازدارد الفم سنون و ذرور آن بر دندان و بن آن و مضمضه مطبوخ آن خصوصا با سرکه جهت تقویت دندان و لثه و عمور و جلب رطوبات فاسده از زبان و لثه و قلاع و دهان و منع
سیلان رطوبات از دهان و پر کردن سوراخ دندان کرم خورده را بدان مفید و مانع تاکل آن اعضا النفض آشامیدن سائیدهٔ آن با آب جهت قروح امعا و اسهال مزمن
و سیلان حیض و رطوبات رحم و تجفیف آن و بدستور خوردن آن با اغذیه و ضماد نخته آن در آب جهت ورم مقعده و بروز آن و بروز امعاء اطفال خصوصا با سرکه القروح والجروح
والاورام و غیرها طلای سائیده آن با سرکه جهت قوبا و باد سرخ در ابتدا و داء الثعلب کلف و بهق و نمش و ذرور مسحوق آن بر لحم زائد باعث ضمور و لاغری و تحلیل آن خصوصا
محرق آن و ضماد آن رادع و محلل اورام و مانع سعی قروح ساعیه و نمله و اکله است خصوصا مطبوخ آن با سرکه و یا شراب و ذرورا و طلا نیز و جهت جبر و کسر نیز مفید
الزینة اغتسال موی با آب مطبوخ آن یا نقوع آن سیاه کننده موی است و سیاه کننده مداد و استخوان و طلای آن حابس عرق و رافع بدبوئی آن و محرق آن در زیت جهت
سیاه کردن موی نیکو خضابیست که بعد بریان کردن و هنیت آنرا نشف نموده سوده بکار برند مضر سینه و حلق مصلح آن کتیرا و صمغ عربی و با بعض نیز ثبت خوردن
مقدار شربت آن یکمثقال بدل آن پوست انار و جفت بلوط و ثمر الطرفا و هلیله زرد است بوزن آن و دستور احراق آن آنست که بر روی اخگر بسوزانند و یا ظرف سفالی
بر آتش بگذارند و در ان ظرف بریان کنند و در شرابها موثر نمایند و یا در سرکه و نمک و قبض و تجفیف و لطافت این بیشتر است بسبب حرارت مکتسبه از حرق خصوص مطفی آن
در شراب قابض و با سرکه و نمک برای حبس دم و تجفیف قروح و تحلیل اورام این انفع از غیر محرق آنست **فصل العین مع القاف عقاب** بضم عین و فتح
قاف و الف و باء موحده بفارسی اله و الوه و بهندی گیده و بترکی قراقوش نامند و باصطلاح اکسیریان اسم نوشادر است **ماهیت** آن طائریست معروف بزرگ جثه

سیاه رنگ و از جملهٔ جوارح طیور و سباع انها است طبیعت آن در دوم گرم و خشک افعال و خواص آن لحم آن لیفی صلب ردی الکیموس جهت برده و ریاح ...
نافع و قریب بگوشکا و است العین الکحال زهرهٔ آن جهت ابتدای نزول آب در چشم و حدت بصر و تقویت آن و رفع غشاوه و قروح آن الاورام طلای خون آن جهت تحلیل
اورام الزینه سرگین آن حالی طلای آن جهت دفع کلف و جوشش رخسار و تحلیل خنازیر بجاز بر آن جهت اختناق رحم نافع است

عقرب

عقرب بفتح عین و سکون قاف و فتح را
مهمله و با موحده لغت عربیست بفارسی کژدم و بهندی بچهو و بفرنگی اسکوربی نامند و باصطلاح اکسیریان مراد از کبریت است ماهیت آن از هوام و ذوات سموم است
و آن اقسام و الوان می باشد انچه در حرکت دنباله خود را بلند دارد و شاله و انچه بر زمین کشد جراره نامند و این از شاله کوچکتر است و در سمیت قویتر و مهلک و در شهر اهواز
کثیر الوجود بحدیکه مردم ترک سکنای آنجا نموده‌اند و سمیت عقرب ماده قویتر از نر آن و سیاه آن ذنون خصوص سیاه زغب‌دار بزرگ آن بتخصیص سیاه پردار و گفته‌اند عقرب
عسکریه و بعض مواضع دیگر نیز بسیار با سمیت است بحدیکه گفته‌اند بمجرد مشی بر بدن هلاک میگرداند و گویند که اگر نیش خود را بر سنگ زند آنرا سفته میگرداند چنانچه بعضی آنرا
بریسمان بسته بر روی سنگ بست هر مرتبه که نیش خود را بران سنگ میزد پاره از ان سنگ جدا میگشت و لهذا برای تفتیت حصاة مجرب دانسته‌اند و بتجربه رسیده که چون
آجرهای آب ندیده را اندک آب پاشیده بر روی هم بچینند خصوصا در تابستان عقرب بسیار در میان آنها تکون می یابد و بعضی گفته که چون کاهو را کوبیده دفن کنند
در زمین تودهٔ از عقرب تولد کند و بعضی گفته که چون شاخهٔ کنگر را در میان دو خشت آب ندیده بگذارند عقرب تولد کند و گزانیدن عقرب بر غیر موضع عصب نافع
فالج و مجرب دانسته‌اند طبیعت آن در سوم سرد و خشک افعال و خواص آن امراض الراس طلای روغن آن جهت فالج و لقوه و استرخا و اوجاع مفاصل و ...
العین الکحال خاکستر آن با فلفل و زنجبیل و ادویهٔ حاره مناسب جهت رفع بیاض و ناخنهٔ چشم انسان و غیر آن و محرق آن با سرگین موش بقدر نصف وزن آن
جهت تقویت بصر و جرب و جلای غشاوه و الصدر آشامیدن برشتهٔ آن جهت سرفهٔ بارده کهنه و قرحهٔ آلات بول آشامیدن محرق آن با ادویهٔ مناسبه جهت تفتیت
سنگ گرده و مثانه و عسر البول بی نظیر و جهت رفع قولنج خواه حادث بالذات و خواه بمشارکت گرده البرص البهق و الکلف و داء الثعلب طلای عقرب بزرگ خشک کرده
سوده با سرکه سرشته بر برص تازه زایل کنندهٔ آن باذن الله تعالی و جهت بهق و کلف و داء الثعلب نیز مفید القروح و چون عقرب را در زیت بسوزانند و بر قروح خبیثه
و عسرة الاندمال بمالند و بر بالای آن سفوف عقرب محرق بپاشند سودمند بوده و دهن داء الثعلب بدان نیز زایل کنندهٔ آن و رویانندهٔ موی آن البواسیر طلای آن
جهت اسقاط دانهٔ بواسیر بدستور تدهین بدهن آن السموم چون زندهٔ آنرا شق کنند و بر موضع گزیدهٔ عقرب بندند جذب سمیت نماید خوردن برشتهٔ آن جهت رفع سمیت
آن نیز مفید الباه تدهین آن جهت تقویت باه موثر و گفته‌اند چون یکصد عقرب را در آخر ماه که سه روز یا چهار روز از ماه مانده باشد گرفته در شیشه کنند و بران زیت
ریخته و سر آنرا محکم بسته در آفتاب چند روز بگذارند تا قوت آن تمام در دهن آید تدهین بدان جهت فالج و وجع ظهر و عرق النسا و قطع دانهٔ بواسیر و گفته‌اند اگر زیاده تا
اعداد عقرب را زیاده نمایند بحسب آن روغن را بازای هر عددی باید که ده درم زیت باشد و چهل روز در آفتاب گذارند و تدهین بدان جهت تفتیت حصاة مجرب گفته
تعلیق عقرب مرده خشک بزنیکه حمل آن نماند باعث حفظ آن از اسقاط مقدار شربت ماده آن نیم درم تا یکمثقال مضر ... مصلح آن گل ارمنی و تخم کرفس و آشامیدن آب
پیاز ... مثقال چون عقرب بکسی بگزد موضع لسع آن ورم کند و صلب و سرخ گردد و ملسوع در بدن خود دو حالت مختلف دریابد که گاه سرد گردد و گاه گرم و کرب
و اضطراب و ضعف در دل خود و عرق سرد و استرخای اعضا و لرزه و امتلا ... و اختلاج لبها و فواق و قی شد بد عارض گردد و بقی چیزی ... برآید و ریح در شکم او هم
رسد و رنگ او متغیر گردد و زبان او سطبر گردد و دندانها بر هم افتد و غشی و اطاری گردد و اعضا سرد و سست گردد و قضیب او ورم کند و مقعد او برآید این هنگام معالجه
پذیر نبود بالجمله علاج آن فی الفور بستن بالای آن موضع اگر ممکن باشد بقوت تمام مانند مار گزیده و بزرکتان و کبریت زرد و علک البطم را کوبیده و بروغن زنبق سرشته
بر آن موضع گذارند و جندبیدستر و فرفیون و مرکی و فلفل دراز با سرکه بر آن موضع بقوت تمام بمالند و با آتش تکمیده نمایند و یا باب گرم و تریاق فاروق و تریاق اربعه و تریاق
العقارب سیر خورانند و سیر را نیز ضماد نمایند و جدوار بران بپاشند و اجتناب نمایند از استعمال اشیای مفتحهٔ سدد خصوصا کرفس و اگر عقربیکه گزیده است بدست آید بگیرند
و بکوبند و بر موضع نیش آن بندند دفع سمیت آن نماید و مجرب و آهک و برگ توت را گرفته بروغن دنبه سرشته بر محل زخم آن نیز و آهک و زردهٔ تخم مرغ با هم آمیخته
نیز درد آنرا ساکن گرداند و باقلا کوفته بدوشاب سرشته فی الحال درد آنرا ساکن کند و اگر کژدم را در روغن بجوشانند و بپالایند و آن روغن را بر موضع گزیدگی آن مالند
درد ساکن گرداند و اگر با عسل آن روغن را بیامیزند و چون کودک از مادر بزاید هم در آن زمان بکام او بمالند اگر در همه عمر کژدم او را بگزد درد نکند و اگر چرک گوش خر برا

گزیدگی

گزیدگی آن مالند درد ساکن گرداند و اگر با عسل آن روغن را بیامیزند و چون کودک از مادر بزاید هم درم از آن بکام او بمالند اگر در همه عمر کژدم او را بگزد درد نکند و اگر چرک گوش خر برا
بر موضع گزیدگی عقرب بمالند درد ساکن شود و اگر سر نشتر را بسرکه حل نمایند و بر زخم کژدم بمالند همین عمل کند و اگر کژدم را بگیرند و با نمک سوده در روغن چراغ گرم و حل کنند و بر زخم کژدم
گذارند همین عمل کند و اگر برگ تاک را بکوبند و بر موضع لسع گذارند درد ساکن شود و اگر مغز جوز و انجیر و سیر کوفته بر زخم آن بمالند نیز سودمند بود و استعمال ... فرنج در مقعده مسکن
وجع است و موش را شکم شکافته گرم گرم بران ضماد نمایند و تخم بویحه را ... ضماد نمایند و بیخ کبر و افسنتین و زراوند طویل و مدحرج و طرخشقوق اجزای متساوی با عسل معجون ساخته
مقدار دو درم ... بخورانند نقل است که شخصی فالج داشته که قادر بر قیام و قعود و مشی نبود از اتفاقات شبی در بین خواب چند جای بدن او را عقرب جراره بگزید آثار فالج او زائل گشت
اطبای ماهر گفته اگر بار دیگر او را بگزد هلاک خواهد شد و این نقل بتفصیل در کتاب مفرح بعد از شدت مسطور است و تریاق و دافع سمیت عقرب جراره خوردن روغن گاو و ...
و ریختن کرم گرده بسیار گرم جوشان بر موضع لسع آنست مکرر و نیز گذاشتن محجمه و بقوت کشیدن و داغ کردن آنموضع پس فصد نمودن و رب فواکه حامضه خصوص سیب
ترش و سویق آن با آب سرد و طرخشقوق و کاسنی و مطفیات و مسکنات حدت و با ماء الشعیر و ماء القرع و ماء الخیار و قرص کافور و امثال اینها از خون و تریاق عسکری و تریاق
ساخته از طرخشقوق خشک و برگ سداب ترش و کشنیز خشک اجزای متساوی و سه کف آنرا بخورند مفید است و هر مرضیکه حادث گردد از ان بمعالجهٔ آن پردازند و دستور احراق آن
معجون آن در قرابادین کبیر ذکر یافت

عقرب بحری

عقرب بحری بهندی سینگهی مچهلی و بفرنگی اسکوربی مرین نامند ماهیت آن نوعی ماهی است صدفی خاردار که سر آن
بزرگ و خارهای سفید بران رسته که نیش آنست گزیدن آن باعث درد و سوزش عظیم افعال و خواص آن امراض عین الکحال زهرهٔ آن جهت نزول آب و خیالات
و جلای غشاوه و تقویت بصر و بدستور الکحال محرق آن جهت نزول آب و غشاوه و بیاض و قرحهٔ چشم داء الثعلب طلای آن جهت داء الثعلب مفید

عقعق

عقعق بفتح دو عین و سکون دو قاف
و آنرا عکه و بترکی صقصقان و در صفاهان علاجاره نامند ماهیت آن از طیور معروفه و از کلاغ ابلق کوچکتر و خوش منظر طبیعت آن گرم و خشک ردی الکیموس
افعال و خواص آن خوردن آن از دخل غیر مجرب و قریب بغراب ابقع الکحال زهرهٔ آن جلای غشاوه و قروح عین و مورث محبوبی در نظر خلایق گفته‌اند و گفته‌اند
بخور پر آن جهت ربو مفید است

عقیق

عقیق بفتح عین و کسر قاف و سکون یای مثناة تحتانیه و قاف ماهیت آن سنگیست معروف و معدن آن یمن و در کمبایت
بندر ساحل بحر روم نیز گفته‌اند و بهترین آن یمنی است که صاف و شفاف باشد و گفته‌اند فرق میان یمنی و غیر آن آنست که یمنی صلب میباشد بخلاف غیر آن و آن با لون
بسیاری باشد سرخ و زرد و سیاه و هر یک رنگین و نیم رنگ و سرخ و جگری و صاف و شفاف و ناصاف و غیر شفاف و ابلق و شجری و ذو طبقات و هر یک از حکام
برآوردن از معدن کم رنگ می باشد قطعهای صاف و شفاف بی جرم آنرا جدا کرده طبخ میدهند رنگین میگردد و طریق طبخ آن آنست که دیگ بزرگی خزفی و یا مسی
که لبه باشد تا گلوی و در آن چوبها چینند و دیگرا تا بنصفه آب میکنند و قطعهای عقیق را بران چوبهای چینند و سر دیگرا محکم بسته زیر آن آتش ملایم می افروزند که بخار آب
گرم بدانها برسد و کسانیکه این عمل میکنند نزد خود زمانی معین مقرر دارند که تا آن زمان طبخ رنگین میگردد و پس برآورده تراشیده حکاکی مینمایند بهر نحویکه میخواهند و آنچه
از آنها بسیار رنگین و صاف و شفاف براق یکرنگ است بسیار خوب و مستعمل در ادویه و انگشتری و غیرها بسیار سرخ شفاف براق این قسم است پس زرد و آنچه در جرم آن
شکلی شبیه بشاخهٔ درختی و یا پارچهٔ کوهی باشد آنرا شجری نامند و آنچه ذو طبقات است هر یک برنگی اگر آنرا بدان قسم تراشند که طبقات آن یکی فوق دیگری باشد آنرا جزع
گویند و در حرف الجیم مع الزاء ذکر یافت و آنچه در عرض بریده باشند که خطوط آن سطح بالای آن مدور باشد آنرا حجر سلیمانی و بفارسی باباغوری نامند و این نوع
اکثر صلب تر میباشد و اکثر سنگ مهره را ازین نوع میسازند طبیعت آن در دوم سرد و خشک و محرق آن الطف بسبب کسب حرارت و خشکی آن غالب افعال
و خواص آن در احادیث شریفه فضیلت و خواص آن بسیار وارد است آشامیدن دو دانگ نرم سوده آن تنهائی و یا با شربت سیب جهت تقویت دل و رفع خفقان
و تنها و یا با ادویهٔ حابس دم جهت نفث الدم و نزف الدم خصوص دم حیض که بهیچ قسم بند نشود و با ادویهٔ مناسبهٔ مفتحهٔ سدد جهت رفع سدهٔ کبد و طحال و با ادویه
مفتته جهت تفتیت حصاة الکحال آن تنهائی و یا با کحال جهت تقویت بصر و نیکوئی اشفار سنون محرق آن تنهائی و یا با مروارید و بسد جهت تقویت دندان و محرک
لثه و منع خون فتق از بن دندان و جلای چرک آن الخواص تعلیق آن جهت تسکین حدت غضب و خصومت و پوشیدن عقیق لحمی که برنگ آب گوشت شسته باشد
جهت قطع نزف الدم از هر عضو که باشد خصوصا برای حیض جاری و پوشیدن انگشتری آن رافع خفقان و باعث هیبت در نظر خصم و استجابت دعوات از آن و رفع
سینه و گویند چون عقیق را با مشک و کافور و روغن زیت بسایند و بر روی و موی خود بمالند نزد سلاطین و حکام و ملوک عزیز و گرامی گردند و محبوب همهٔ خلایق باشند بمجرب

عجم فیروزه را بفال نیکو دارند مضر کرده مصلح آن کتیرا مقدار شربت آن تا یکدرم بدل آن بسد است **فصل العین مع الکاف** **عکبر** بفتح عین و سکون کاف و فتح با موحده و را مهمله بفارسی بر موم نامند **ماهیت** آن چیزیست شبیه بموم با اندک عسل آمیخته و غیر آن هر دو است که مجتمع میگردد در خانه زنبور عسل و در سالهای جدب خشک که گیاه کم رویند بیشتر بهم میرسد و رختهای خانه خود را بدان بند میکنند و بغدادی گفته کسانیکه وسخ الکوائر دانسته اند غلط کرده اند جهت آنکه وسخ الکوائر چیزیست که بر دیوار خانه آن که کور نامند یافته میشود و آن چیزی است که اولا زنبور عسل آنرا بمنزله اساس بنا میکند پس بر آن از موم خانها ساخته عسل بران جمع مینماید **طبیعت** آن در آخر دوم گرم و خشک **افعال و خواص آن** بسبب کمال رداءت خوردن نشاید ضماد آن جهت تنقیه با و جذب خار و پیکان مفید برای آنکه جاذب قوی است و در جبر و کسر و استحکام استخوان شکسته و ضربه و سقطه و حبس خون نائب مناب مومیائی دانسته اند ولهذا آنرا مومیای نحلی نامند و بخور آن جهت سرفه بارد کهنه و حمول آن قاتل و مخرج جنین مقدار شربت آن یکمثقال که با ده مثقال نبات و عسل شربت نموده بنوشند صاحب اختیارات بدیعی گفته که عکبر چیزیست که در میان عسل بود و بشیرازی آنرا دار و خوانند و نوشته که مؤلف گوید مگس نحل آنرا برای خورش خود و بچگان خود می آورد از مجموع گلها و آن الوان میباشد زرد و سرخ و سفید و بنفش و بغایت تلخ بود و اگر در میان عسل بود عسل را تباه کند **عکر** بفتحتین عین و کاف و را مهمله **ماهیت** آن ثفل و دردی چیزها است مطلقا و نزد اطبا مخصوص ثفل ادهان است و در اکثر امور قوی تر از دهن صافی آنست و در بعض امور غلیظتر و کثیفتر از آن و عکر هر دهنی راجع بطبع و خواص آنست لیکن غلیظتر و کثیفتر از آن و مستعمل نیست مگر در ضمادها منضجه و لطوخات **طبیعت** آن عکر زیت گرم و خشک در دوم **افعال و خواص آن** چون در ظرف مس قبرسی طبخ دهند تا غلیظ گردد مانند عسل در نفع مانند حضض بلکه بهتر از آنست **الفم** چون با آب غوره طبخ دهند تا غلیظ گردد و بر دندان کرم خورده بمالند آنرا قلع نماید و با آبار فی العین داخل ادویه عین کرده میشود و از اجزای آن است اکتحال آن جهت نزول آب در چشم و بدستور عکر دهن سوسن اعضاء النفض خفقان یکهنه آن جهت قرحه مقعده و رحم و ضماد آن محلل ریاح شدیده و طلا لاوجاع و غیرها ضماد تازه غیر مطبوخ آن جهت عرق النساء و نقرس و اوجاع مفاصل نافع و عکر هر چیز در ذیل و کر آن چیز مذکور شده و میگردد انشاء الله تعالی **عکرب** بفتح عین و سکون کاف و فتح را مهمله و با موحده **ماهیت** آن نوعی از حرشف بریست برگ آن مائل بسفیدی و تخم آن سفید مستطیل و چون بر زبان نهند لذیذ گردد و با قهوه مغشوش میکنند **افعال و خواص آن** بغایت مقوی باه است و سائر خواص آن در حرشف مذکور شد **عکنه** بفتح عین و سکون کاف و فتح نون و ها اسم لغت بربری است که نوع دقیق سورنجان است **طبیعت** آن گرم و خشک در دوم **افعال و خواص آن** زیاده کننده باه و مدمتبران سرخ کننده وجه است بحدیکه سرخی آن بر بشره ظاهر گردد و بر و دی زنگ آن زائل نگردد و زنان در وسمه خود مستعمل دارند جهت سرخی رنگ رخسار **فصل العین مع اللام** **علس** بفتح عین و لام و سین مهمله بفارسی گندم مکه نامند و طعام اهل صنعا است **ماهیت** آن صنفی است از حبوب شبیه بگندم و نان آن شیرین تر از گندم **طبیعت** آن سرد و تر و قوت قبض آن زیاده از گندم و کمتر از جو **افعال و خواص آن** چون در آب طبخ دهند و در آب آن صاحب بواسیر بنشیند وجع آنرا تسکین دهد و حرقت آنرا زائل کند **علق** بفتح عین و لام و قاف لغت عربیست بفارسی زلو و دیوچه و بترکی سلوک و بهندی جونک نامند **ماهیت** آن کرمی است در انهار و غدیرها و کودالها که در آنها آبهای شیرین ایستاده و خلیط متعفن و طحلب بسیار باشد تولد می یابد و انواع میباشد آنچه در انهار و غدیرهای آب شیرین و ما کثیر الطحلب غیر متعفن بهم رسد و رنگ آن سیاه و کمرنگ متوسط در کوچکی و بزرگی و سر آن سیاه و مدور و زیر شکم آن باندک لجه باشد نیکو است و گفته اند آنچه زیر شکم آن سرخ رنگ و بر پشت آن دو خط سبز و امثال آن مذکور باشد نیکو است و آنچه بسیار سیاه و الجاست بزرگ و زبون و غیر مستعمل و بسیار کوچک آن ضعیف **طبیعت** آن سرد و خشک **افعال و خواص آن** لعوق خشک کرده آن با عسل محلل خناق و مفتت حصاة و ضماد مسحوق آن با صبر مجفف دانه بواسیر و طلای آن جالی آثار و طلای نجه آن در روغن زیتون بر قضیب بغایت معظم و مقوی آن و ضماد سوخته آن در روغن زیتون بدستور معظم و مقوی آنست و ضماد سوخته نوع کوچک آن با سرکه یا آب بنگ مانع رو ئیدن موی زائد است که در اجفان روئیده و کنده باشند و قطور آن با روغن بنفشه جهت حرقة البول و قرحه مثانه مجرب گفته اند و چون پانزده عدد زلوی بزرگ زنده را با یک مثقال نمک شسته خشک کرده در روغن کنجد تازه خالص مقدار نیم آثار هندی خوب بجوشانند پس صاف کرده در شیشه نگاهدارند و عند الحاجت بر قضیب و حوالی آن بمالند تقویت آن بسیار بخشد و نعوظ آورد و چون بر خصیه که در آن آب نزول کرده و کهنه و صلب شده باشد چند روز متوالی گرم کرده بمالند زائل بسازد و مجرب است و چون نوع اعلای آنرا بر موضعیکه خون فاسد در آنها باشد مانند سعفه و قروح خبیثه و قوبا و بثور ردیه و مواضع ضعیفه و صغیره مانند اجفان و موقهای چشم و رخسارها و یا اطفال را

زنان ضعیف البنیه که نخواهند حجامت نمایند ایشان را بچسبانند خون فاسد را جذب نماید بی مشقت و لیکن باید که بدن ممتلی نباشد بلکه نقی از اخلاط فاسده باشد و بعد از آن از استعمال آب سرد و هوای سرد و حموضات اجتناب نمایند اگر تشنی نمایند یعنی روز دوم بر عضویکه زلو چسبانیده اند مار بچسبانند که بقیه خون فاسد یکه در عضو مانده است بکشد و نیست اما باید که در عدد از زو بیش کمتر باشد مثلا اگر در روز پیش ده عدد زلو چسبانیده اند در روز دوم پنج یا سه عدد بچسبانند و باید که ملاحظه حفظ قوت نمایند و آنمقدار خون بکشد نگیرند که ضعف آورد و بر روی رگ نچسبانند و بهتر آن آنست که زلوی جید مختار را قبل از چسبانیدن زمانی نگون بدارند که آنچه خورده است قی کند و دفع نماید و عضو شخص مریض را چندان بمالند که سرخ گردد و اگر ممکن باشد پس زلو بچسبانند و بعد از پر شدن آن از خون زلو را از عضو بزور جدا نکنند بلکه بگذارند تا پر از خون شده و سیر گشته خود بخود جدا گردد و یا اندک خاکستر و یا نمک بر دهن آن بپاشند و یا اندک پیاز را بر دهن آن بسایند که خود بخود بدین اعمال جدا میگردد پس موضع دهن آنرا الحه بلعه یا پارچه کرباس نازک کهنه پاک نمایند تا خون از آن بند گردد و اگر بسیار آید و بند نگردد آنزمان با قدری خاکستر و یا با ادویه حابسه دم بند نمایند و اگر آن موضع بسبب رسیدن آب یا هوا درد و یا ورم کند خارش بسیار نماید آنموضع را با زرده بیضه کوفته بخته در خرقه بسته تکمید نمایند و یا آب سوده گرم کرده مکرر ضماد نمایند و از آب و هوای سرد محفوظ دارند و چون بعد از جدا شدن قدری نمک بر دهن آن زلوی بپاشند جمیع خونها را قی کرده دفع نماید و بمیرد و اگر احیانا آب زلو دار بنوشند و در گلو زلو بماند تدبیر اخراج آن آنست که غرغره با سرکه و نمک نمایند تا بر آید **علک** بکسر عین و سکون لام و کاف اسم جنس چیزی است که قابل مضغ باشد و از هم نپاشد مانند سقز و مصطکی و امثال اینها **علک البطم** بکسر عین و سکون لام و کاف و الف و لام و ضم با موحده و سکون طا مهمله و میم بفارسی سقز و باصفهانی قندرون نامند **ماهیت** آن صمغ درخت بطم است خشک آنرا قلفون گویند **طبیعت** آن در آخر دوم گرم و خشک **افعال و خواص آن** محلل و ملطف و مقوی هاضمه و مدر بول و منقی اوساخ و باتفاق حکمای یونان و روم در جمیع افعال بهتر از مصطکی است اعضاء الدماغ و الحلق و المعدة خائیدن آن جهت جذب و جلب رطوبات بلاغم از دماغ و تنقیه آن حلق از اخلاط لزجه و تقویت معده و تحلیل رطوبات آن مفید اعضاء النفس و القلب چون یک اوقیه آنرا با دو اوقیه بیه گرده بز در قدر مضاعف بگذارند و تمامی آنرا در سه شب وقت خواب بنوشند جهت سرفه رطوبی و خفقان بعدیل القروح و الجروح زخمهای باطنی و با سندروس و با زرده تخم مرغ نیمبرشت جهت کسر اعضا و رفع اعیا و در رویانیدن گوشت در زخمها مانند راتینج است و در مراهم بدل آن داخل میکنند و ضماد گداخته آن در پیه بز جهت رفع کجی ناخن و درد اعضا و شقاق خصوصا با قدری نمک مجرب و با روغن زیتون جهت تحلیل ورم و شکاف عضل و تقویت عصب و حکه کهنه نافع مضر محرورین مصلح آن سکنجبین و گویند مضر عصب مصلح آن عسل است مقدار شربت آن یکمثقال **علک الانباط** بفتح الف و سکون نون و فتح با موحده و الف و طا مهمله علک البطم است و اسحق بن عمران گوید صمغ درخت لسیه است و در منافع مانند سقز بهترین آن سفید مائل بزردی است **علیق** بضم عین و فتح لام مشدده و سکون یا مثناه تحتانیه و قاف بیونانی باطس و بلاطینی روس و بفارسی دردو تبشیرازی توت سه کل و در دیلم تموش و بترکی بکور تیکان نامند **ماهیت** آن دو نوعست غیر جبلی و جبلی و غیر جبلی آن را بلاطینی بارسا هوره نامند و آن نباتیست خاردار و برگ و گل شبیه بگل سرخ و ثمر آن در شکل و طعم مانند توت سیاه و اندک مدور و سه پهلو **طبیعت** آن مرکب القوی و سردی و خشکی بران غالب تا بدرجه دوم **افعال و خواص آن** جمیع اجزای آن مجفف و مبرد و رادع و حابس نفث الدم و نزف الدم و سیلان رحم و مقوی احشاء الراس ضماد برگ آن جهت زخمهای سر و برآمدگی حدقة العین عصاره برگ ساق تازه مسحوق آن با اندک صمغ جهت جمیع امراض حاره و بارده چشم خصوصا قرحه و دمعه و ناخنه و ورم و برآمدگی آن **الفم** خائیدن برگ آن جهت قروح لثه و استرخای آن و قلاع و بدبوئی دهان و جراحات تازه آن و همچنین خائیدن ثمر رسیده آن **اعضاء الغذاء و النفض** آشامیدن آب برگ و ساق تازه آن با اندک صمغ عربی جهت تقویت معده و نفث الدم و حبس اسهال و فضلات و بواسیر و آشامیدن آب طبیخ برگ و ثمر آن و ریش حیض مانع حمل و آشامیدن گل آن نیز حابس اسهال و ضماد برگ آن مقوی معده و بواسیر را که خون از آن جاری باشد مفید و بدستور عصاره برگ آن که در سایه خشک کرده باشند و ثمر نیکوی عصاره آنست بازیادتی قوت و ثمر آن قابض ترین سائر اجزای آن و آشامیدن آن مقوی امعا است و بیخ آن با قوت قابضه و جوهر حار لطیف آشامیدن آن مفتت حصاة کلیه است **الاورام و القروح** ضماد برگ آن محلل اورام و منضج کننده و ثیلات و مانع از دیاد آکله و نمله و ساعیه و طلای عصاره ثمر تازه آن جهت تجفیف قروح رطبه و منع سیلان چرک و رطوبات از آن و گل آن را نیز این خاصیت است و ضماد برگ و شاخهای نازک تازه آن جهت سحج فخذین و بهقار نافع **الزینة** طبیخ برگ و ثمر آن سیاه کننده موی و نیکو خضابیست گویند هر که ملازمت نماید بغسل قدمین بدان بعد از هر مرتبه که بحمام رود موی آن سفید نگردد **السموم** بجهت دفع سمیت حیوانی که آنرا فرسطس

علیق الکلب

نامند و آن مارماهی است که شاخدار است سفید مضر کرده مصلح آن شکر مقدار شربت آن از عصاره و گل سه درهم و علیق جبلی را بالاطینی سارسار یدا نامند و این کم خار تر و خارهای آن باریکتر
شبیه بنسرین و ساقهای آن سفید و ثمر آن مایل بسیاهی و برمانند ثمر گل سرخ و در مقالمانند غیر جبلی شگوفه آن محلل است و این مولف گفته که حضرت موسی علی نبینا و علیه السلام آتش
ازین شجر دیده و بعضی گویند از درخت عناب علیق الکلب آنرا علیق القدس و بشیرازی درخت سه گل و بفرنگی بلیو و گل آنرا بفارسی سه گل خوانند و بعربی ورد السلاح
و نسرین السلاح و بیونانی طلیش باطس ماهیت آن نباتیست بسیار بزرگ تر از علیق و شبیه بشجره و برگ آن عریض تر از برگ آس و خارهای شاخ آن صلبتر از خار علیق و گل
آن سفید و ثمر آن مانند زیتون و سبز طولانی و چون پخته گردد سرخ شود و در جوف آن چیزی مانند پشم بود و مستعمل ثمر آنست که پشم جوف آنرا پاک کرده باشند زیرا که خوردن
پشم جوف آن مهلک است بسبب چسبیدن بری و بشدت قبضیکه دارد افعال و خواص آن آشامیدن طبیخ پوست ثمر آن بغایت قابض طبع و حابس بول گل آن سرد
و خشک و قابض و مجفف و جهت اسهال مزمن و صفراوی و ضعف معده و ضرب نفث الدم سینه مفید و گفته اند پشم آن ملحم جراحات است بدل آن شوکة المصریة است

عناب

فصل العین مع النون عناب بضم عین و فتح نون مشدده و الف و با موحده ماهیت آن ثمر درختیست معروف قریب بدرخت کنار و زیتون در
بلندی و برگ آن اندک ضخیم تر و طولانی تر از برگ کنار و بکروی آن مزغب و پوست درخت آن سرخ رنگ و چوب آن نیز سرخ رنگ و نیم رنگ و خاردار بهترین آن بزرگ
بالیده بکمال رسیده سرخ شده پر گوشت جرجانی و یا خطائی و نیپالی آنست که شیرین و عفوصت آن کم باشد و نیز نوعی اندک طولانی فی الجمله شبیه بخرما و هسته آن باریک
بلند دیده شده که از نیپال و کوهستان زنگبور می آورند و حلاوت این زیاده و عفوصت کمتر از آن است و قوت آن تا ده سال باقی میماند طبیعت تازه آن معتدل
در حرارت و برودت مایل برطوبت و شیخ الرئیس رحمه الله تعالی بارد در اول و معتدل در یبوست و رطوبت و قبلی گفته افعال و خواص آن منضج اخلاط غلیظه و ملین
صدر و احشا و مسهل اخلاط رقیقه و رافع خشونت سینه و حلق و صوت عارض از حرارت و سرفه و ربو و وجع صدر و صاف کننده خون و مولد خون صالح و مسکن
التهاب و تشنگی و حدت خون و گرمی و وجع جگر و گرده و مثانه و امراض مقعده و لزع امعا و معده و فساد مزاج جگر العین جلای سائیده آن بتنهائی و یا هسته آن مسکن آنها
و ورم حار چشم اعضاء الصدر آشامیدن آن جهت امراض صدر و ریه مانند سرفه و ربو و وجع صدر و رفع خشونت سینه و حلق و صوت بتنهائی و یا با ادویه مناسبه
و خشک آن از برای امراض صدر و ریه بهتر از تر تازه آنست اعضاء الغذاء آشامیدن آن نفاخ و بطی الهضم و ردی از برای معده و مولد خلط محمود و اندک لزج و ملین
احشا و مسهل اخلاط رقیقه و منضج و مسکن التهاب معده و تشنگی و حرارت جگر و خون و اصلاح فساد کبد و امراض مقعده خصوص سائیده نیم کوفته آن و نیم رس آن حابس بطن
و آشامیدن سائیده آن با دانه جهت قرحه امعاء و با دانه آن مانند سویق با آب سرد جهت حبس بطن و دفع اسهال مفید اعضاء النفض گفته اند که جهت امراض کبد
و گرده و مثانه نافع است لاورام و البثور و غیرها آشامیدن آب نقوع یا مطبوخ آن و عرق کاسنی با سکنجبین جهت شری و حصبه و جدری صفراوی و تسکین حدت صفرا و خون
و با سکنجبین و خیار شنبر سنگ سوده بدستور هر کاو سرفه نباشد و الا با آب و یا عرق نیلوفر و یا بادیه و ها کاوی و امثال اینها با جنبه و بدستور آشامیدن آن با آب عدس
مطبوخ با قشر و آشامیدن نقوع آن در گلاب و شکر جهت اکثر امراض مذکوره سوای سرفه جهت دفع ضرر شراب و بیلاب نافع مقدار شربت آن تا پنجاه عدد و بدل آن
سپستان مضر معده بارد و رطب و نفاخ خصوص اکثار آن مصلح آن شکر و مویز طائفی و گلاب و مقلل منی و مضعف باه مصلح آن عسل و ادویه باهیه و چون برگ آنرا با آب
طبخ دهند و صاف کرده هر روز نیم رطل با قدری شکر بیاشامند تا پنجروز متوالی جهت خارش بدن مجرب و ذرور برگ خشک نرم کوبیده بیخته آن جهت دفع اکله و قروح خبیثه
خاو و دهان باشد و یا در عضو دیگر بهترین دوائی است خصوصا اکله اولا بران عضو بمالند و بالای آن بپاشند و چون پوست درخت آنرا نرم بسایند و بتنهائی
و یا با هموزن آن سفیداب ممزوج کرده در جوف جراحات خبیثه پر کنند جهت تنقیه و التیام آنها مجرب بعد از آن آشامیدن فشاره چوب آن جهت دفع سحج و حکه و جرب
و ضماد آن جهت جبر کسر عضای شکسته و بیرون رفته و تحریک استخوان از جای خود و صمغ آن بتنهائی و یا با ادویه مناسبه جهت امراض چشم طلا و نافع و با سرکه جهت بهق با
و خائیدن برگ تازه آن باعث خدارت و بیحسی زبان و عدم ادراک طعم لوویه بشع که بعد الطعم است و لهذا قبل از آشامیدن مسهلات و ادویه بشعه آنرا مضغ نمایند و شیخ الرئیس
در ادویه مفرده قانون نوشته که جالینوس گفته ندیدم من و در بن نافع به در حفظ صحت موجود و نه در استرداد صحت مفقوده و غیر جالینوس نوشته که جهت تسکین حدت خون گرم
نافع و شاید این خاصیت بسبب تغلیظ آن خون را باشد و کسیکه آنرا صاف کننده و غاسل آن دانسته ظنی است که توجه من بآن نیست و آنرا غذائیت بسیار قلیلی است و قول
که قول حکیم فاضل جالینوس بسیار صواب و نیکو است و پسندیده و سکنجبین عنابی و شراب لعوق و مطبوخ و نقوع آن در قرابادین کبیر ذکر یافته و در حدیث وارد است که العناب یذهب

عنب

بالو المکثری بجلی القلب عنب بکسر عین و فتح نون و با موحده و لغت عربیست بفارسی انگور و بترکی اوزم و بهندی داکهه نامند ماهیت آن ثمریست معروف که از درخت
تاک که رز نیز نامند بهم میرسد صیفی و شتوی میباشد و صیفی آنرا انواع و اصناف بسیار است بهترین آن سفید رسیده شیرین تنک و آب بزرگ دانه آنست که پوست آن رقیق و لحم آن
آن کوچک و دانهای آن در مقدار متساوی باشند و درهم طپیده در خوشه نباشند و خوشه آن باریک نباشد و الطف همه عسکری و صاحبی و ریش بابا و کشمشی بسیار شیرین و لطیف
است طبیعت آن باقوای مختلفه است و انواع کثیره و مطلق رسیده آن و آخر اول گرم و تر و بعضی بسیار شیرین آنرا تا دوم گرم و تر دانسته اند افعال و خواص آن جالی
منضج و سریع الانحدار و کثیر الغذا و بهترین میوه ها است در غذائیت و تولید خون صالح و معدل الامزجه غلیظه و مصفی خون و دافع مواد سوداویه و احتراقیه و مصلح حال صدر و ریه
و مسمن بدن و زیاده کننده پیه گرده که آب آنرا خورده و پوست آنرا بیندازند مضر معده رطبه رخیه و مولد ریاح و در آن مصلح آن زیره و رازیانه و مضر سده جگر و طحال و قولنج ریحی و گرده
مصلح آن تخم کرفس و ملین طبع و مورث تشنگی مصلح آن سکنجبین و غذاهای ترش و آب سرد بالای انگور بغایت مضر آن و مورث استسقاء و تبهای عفن و باید که بعد از چیدن
فی الفور تناول ننمایند بلکه بعد از آنکه یک دو روز مانده باشد بخورند و ما بین دو طعام که طعام اول انهضام یافته باشد و انگور تازه نفاخ و ملین و انگوراندک قشر آن پژمرده کثیر الغذاتر
از انجیر و نفخ آن کمتر و مقوی بدن و مسمن و زیاده کننده خون جید و منضج و ملین و جهت ناقهین و صاحبان حمی مزمنه و بارده نافع و آب انگور سریع النفوذ و الانحدار و جهت امراض
صدر و ریه و باید که آب آنرا بمکند و پوست آنرا بیندازند و بخورند و مویز خصوصا طایفی آن موافق بحال معده و کبد و گرده و مثانه و انگوریکه دو روز مانده باشد بدستور مویز با تخم
خوردن جهت اوجاع معده و امعاء و گرده و مثانه بهتر و روغن انگور که مکرر آب تفل آنرا با روغن زیتون جوشانیده صاف کرده و یا در آفتاب پرورده باشند بغایت مسخن و محلل
و ملین جلد است و دانه آن در دوم سرد و خشک مولد ریاح و حابس بطن و ممسک بول منی خصوص دانه انگوریکه از خم سرکه بر آورند و بریان کرده آن قبض آن زیاده و مضر مثانه
و گرده و پوست آن سرد و خشک در اول و بسیار بطی الانحدار و مولد ریاح و ذرور محرق آن جهت جلای جلد و تخفیف رطوبات چشم و اکثر قروح و در هر عضوکه باشد مفید و انگور نارس
و غوره و عفص سرد و با قوت قابضه و کثیفه در حدیث وارد است که شکی نوح الی الله تعالی الغم فاوحی الله الیه آن یاکل العنب فانه یذهب الغم و در حدیث دیگر وارد است
کان احب الی من الفاکهة العنب والبطیخ و در طور خوردن انگور وارد است که اکل العنب اجبة فانما اهنا با و شتوی آن بسبب ضعف تابش آفتاب رسیده و شیرین نمیگردد
دو صنف می باشد سفید و سرخ و سرخ آنرا در بغداد جبلی نامند و این با شیرینی کمی و با عفوصت بسیار غلیظ بطی النزول از معده و نفاخ و احیانا بسبب مسکه دارد مقوی
معده است و سفید آن لطیف و سریع النزول تر از آن و خاکستر چوب آن مفتت حصاة و محلل اورام باده بیضه و خوره و شقیقه و بواسیر شربا و ضمادا و جوارش حصرم
و خل و ربس و دهن عقید آن و رماد الکرم و شراب حصرم و شراب عنب و شراب یکانی و سیبه و میفختج در قرابادین کبیر ذکر یافت عنب الثعلب بفتح تا مثلثه و سکون عین
مهمله و فتح لام و با موحده و آنرا قنا و زبرق و ثلثان و تولیه دون و بفارسی روباه تربک و روباه تورک نیز بمعنی انگور روباه و شکر انگور روباه نیز و بترکی قوش اوزومی و بهندی
تاج ریزی و بهندی مکوه و مکوی و کاک ماچی نیز و بلاطینی سلاطم و بیربری مرآبه و بکستیلان از مور نامند ماهیت آن ثمر درختیست و انواع میباشد از بستانی و بری
و جبلی و هر یک نر و ماده میدار و نر بستانی آنرا کاکنج و اهل مغرب حب اللهو ماده و آنرا عنب الثعلب اهل مغرب قنا و نزد اطلاق مراد این است و بری نیز دو قسم میباشد جبلی و سهلی
جبلی نر آنرا اهل مغرب کاکنج غالیه نامند و در خانها بکار برند و این کوچکتر و صلبتر از کاکنج بستانی است و نافع تر از آن و گویند نر قسم جبلی را کاکنج منوم و ماده بری را عنب الثعلب
مجنن نامند و کیفیت این بسیار قوی میباشد و نبات عنب الثعلب بستانی مابین شجر و گیاه و تا بدو ذرع و پر شاخ و برگ آن بزرگتر و عریضتر از برگ ریحان مایل بسیاهی و ثمر آن زرد
مایل بسرخی و شیرینی و لزوجت و در خوشه و تخم آن ریزه بقدر خشخاش و سفید و ثمر این نوع نیز سیاه میباشد و گویند سیاه آن خالی از سمیت نیست و غیر مستعمل زرد و بهترین آن مستعمل
زرد مایل بسرخی بالیده تازه فاسد نشده آنست و مستعمل ثمر و برگ عصاره آن و یا عرق آن و یا مطبوخ بعضی سلاقه آن و یا طلا و ضماد آن از خارج و عصاره آن نیز و نبات
عنب الثعلب بزرگتر و برگ آن عریضتر و ثمر آن بقدر نبقه کوچکی و انگوری خورد املس در غلافی و در خامی سبز و بعد از رسیدن سرخ میگردد و تخم آن بزرگتر از تخم عنب الثعلب بستانی
قسم اول سهلی که آنرا عنب الثعلب منوم نامند نشی عظیم و برگ آن شبیه ببرگ سیب و مزغب و غبار آلود و در ساق آن چسبندگی است و گل آن سرخ برنگ خون و ثمر آن
در غلافی زرد و اصل قشر آن سرخ و در زمینهای نمناک سنگلاخ میروید و قسم دوم این که مجنن گویند نباتی است برگهای آن مانند جرجیر و بزرگتر از آن شبیه ببرگ حرشف
و بیخ آن و ثمر آن در خوشه و در هر خوشه ده دوازده دانه و دانهای آن سیاه مدور رخو مانند دانه دبق و بیخ آن سفید غلیظ مجوف بدرازی یکذراع منبت آن بلاد اماکن جبلیه و نزد
درخت چنار و مواضعی که بادهای گرم آنرا محرق نسازد طبیعت بستانی آن در دوم سرد و خشک و با حرارت فاعله و گفته اند سرد در اول و خشک در دوم و مخدر آن بارد یابس

عنب الثعلب

وسوم ومخدر و منوم آن شبیه بافیون وضعیف‌تر از آن **افعال و خواص آن** بستانی آن ملطف و مسکن حرارت و تشنگی و با قوت قابضه و رادعه و محلل اورام حاره در ام
الراس والصداع ضماد برگ نرم سوده آن جهت صداع و ورم حجب دماغ و بدستور نطول بدان و بخار آن جهت نزلات و آشامیدن یکمثقال بیخ آن باشراب منوم الاذن
ضماد آن بر بناگوش جهت تحلیل ورم آن و قطور آب برگ آن نیمگرم چند مرتبه جهت امراض گوش و مثل العین عصاره برگ همه انواع آن حتی منوم جهت غرب و تقویت بصر و سائر
شیافات نافعه چشم جهت اوجاع عین در آب آن بدل آب عنب الثعلب و بدل سفیده بیضه مرغ آشوب و قطور عصاره نبات آن بتمامه جهت زخمی و آسیبی که بچشم رسد منوم الفم غرغره
با آب برگ آن جهت اورام حلق و درد دندان امراض آلات الغذاء والنفض ضماد آن بر معده جهت ورم آن والتهاب آن و سائر اعضا و اورام حاره و آشامیدن حب او مثیه آب آن
با شکر محلل اورام باطنیه و امراض احشا و مسهل اخلاط مراریه و رافع مغص و زحیر و ورم معده و استسقای حار و بدستور دواقیه آن با آب رازیانه و آب کاسنی با کشوث و حقنه
آن جهت جنون و سری و تنقیه امعا بسبب اطلاق آن و قوت قبضی که دارد و فرزجه آن جهت قطع سیلان حیض و رطوبات رحم و حمول آن مانع احتلام بسبب برودت آن و آشامیدن
تخم مخدر آن مدر بول و مفتت حصاة گرده و مثانه و مبرد و مانع احتلام الاورام والحکة والجرب والقروح و حرق النار و غیرها آشامیدن آب آن جهت اورام باطنیه حاره ضماد
آن جهت منع اورام حاره ظاهریه و باطنیه و سوختگی آتش و زخم آبله و قروح ساعیه و سرطان متقرح خصوصا با آرد جو و تکرار استعمال و با اسفیداج و دهن ورد جهت حمره و نمله
و بدستور با خطمی تا گویند مضر مثانه مصلح آن قند بدل آن کاکنج و نزد بعضی اطبا مقدار شربت آن تا پنجمثقال و در مطبوخات تا ده مثقال و از آب آن تا بیست مثقال و آب غیر
مطبوخ آن بغایت مقی است و عنب الثعلب مجنن که ماهیت آن ذکر یافت **طبیعت** آن در چهارم خشک و از سموم است **افعال و خواص آن** یکمثقال
آن بغایت مسکر و زیاده از آن تا چهار مثقال کشنده بخشکی زبان و کمودت رنگ و فواق و قی الدم بسیار و نفث آن و اختلاف سحج و مخاطی در دهان هم رسیدن طعمی شبیه بطعم
استعمال آن سحج و جه جایز نداشته اند و بعضی در ضماد مواد حاره فاسده غلیظه تجویز نموده اند و تدبیر کسیکه آنرا خورده باشد آشامیدن ماء العسل است و قی فرمودن
بآن و با فنسون و شیر و صمغ رازیانج و آشامیدن شیره آن با شکر و یا آشامیدن طبیخ آن و خوردن بادام و سینه مرغ نیز **عنب الدب** بضم دال مهمله و با موحده
مشدده بترکی مرد ارغاجی و بارشین نیز گویند و درخت آنرا غایش نامند **ماهیت** آن درختیست کوهی نر و ماده میباشد نر آن بقدر قامتی و شاخهای آن بسیار
و مایل بزمین و چتری و بیخار و برگ آن مانند برگ انار و مایل بپهنی و نرم و ثمر آن خوشه دار و بقدر کناری کوچک و مانند کاکنج سرخ و در جوف آن چهار پنج دانه
دانه کوچک و طعم آن با اندک شیرینی و تلخی و لزوجت و قبض کمی و گل آن زرد مایل بسبزی شبیه بگل حنا و بار بگیر از آن و بغدادی نوشته نوعی از زعرور جبلی است بیخ آن
مایل بسرخی **طبیعت** آن سرد و خشک در اول **افعال و خواص آن** ثمر آن جهت نفث الدم نافع و سویق خشک آن حابس اسهال کهنه و بیخ آن بسیار مجفف
و جاذب محلل اورام و بیطاران پوست آنرا با اورام دواب ضماد مینمایند تا چرک آورده بشود و ماده و آنرا برگ بزرگتر از نر و شبیه ببرگ شمشاد و ازان کوچکتر و غیر چتری
و بیخ آن عود بری است و سائر اجزای آن با سمیت و در بلاد کرمان و شیراز کنیز الوجود و آنرا برگک نامند و برگ آن مسکر است بخلاف بیخ آن **عنب الحیه** بفتح حا مهمله و یا
مثناة تحتانیه مشدده و ها شامل بثر فاسترا و ثمر کبر است **عنبر** بفتح عین و سکون نون و فتح با موحده و را مهمله در **ماهیت** آن اختلاف است بعضی گویند موم عسل
از نحل است که در جزایر که در میان دریا واقع است بر جبال و اشجار آن نوعی نحل خانه ساخته عسل در آن جمع میکند و در موسم بهار که گلها و شکوفها بسیار است و در موسم
باد و باران از شدت آن هر دو خانهای آنها جدا گشته با سیلاب در دریا میبرد و عسل آن بمرور ایام شسته زایل میگردد و موم خالص آن از تابش آفتاب و لطمات امواج
بی در پی درهم نشسته بر روی پرده و مدور و غیر آن میگردد و بساحل دریا می آید و مردم آنرا برمیدارند و استعمال و بیع و شرح مینمایند و مدور آنرا شمامه مینامند و بقیمت اعلی
میفروشند و مؤید اینست که جمعی ثقات شنیده شده که بندرت بعضی اوقات تازه آن که بدست آمده با حلاوت و نرم مانند خمیر شیرین بسیار خوشبو میباشد و در سواحل
بحرین و مالدیپ و حضرموت و نواح آنها موج می آورد و مردم آنجا آنرا برمیدارند و امام و سلاطین و حکام و متمولین آن بلدان بقیمت بسیار گران میخرند و بر عنبر
میخورند و میگویند بسیار مقوی باه و حرارت غریزی و قوی و ارواح است و بدن را فربه میسازد و حیوانات بحری آنرا بسیار دوست میدارند و چون آنرا ویدند زود می
ورد و شکم آنها انضمام نایافته آنها را می کشد و با شکم آنها منتفخ شده بر روی آب می افتند و کسانیکه اتصال امر آنها را بروی گرفته شکم آنها را شکافته بر می آورند
و این سیاه رنگ اندک با سهوکت و زهومت میباشد این را عنبر بلعی مینامند و نیز مؤید آنست آنچه نواب غفران مآب حکیم سید محمد هاشم الخاطب بحکیم معتمد الملوک
سید علوی خان خال والد ماجد محرر قدس الله سره قلمی نموده اند که فقیر شمامه دیده که دران شکل ها و نورهای بسیار قریب بصد عدد که جلد پوست آنها صلب و مقوی بود

عنب الدب
عنب الحیه
عنبر

بود و محرر کتاب نیز قطعه عنبری دیده که دران نیز سر و گردن و جانوری صدفی جلد سرخ جوزی رنگ و شبیه بمنقار نیز چیزی بدان نمایان بود و آن مغفور نیز نوشته اند و لکن
قول برانکه آن رطوبتی است که از بعضی معادن میان دریا و یا جزایر میان دریا مانند نفط و مومیای و قیر برمی آید و بسبب جزر و مد و تلاطم امواج و رسیدن حرارت آفتاب
بدان بر روی آب دریا پرده پرده منجمد میگردد و تیره و بشکل شمامه و باشکال دیگر گشته بساحل می افتد نزد حقیر اقوی است و گفته اند این هر دو آنچه مخلوط بخاک و ریگ
و رمل میگردد و در ته آب می نشیند بسبب ثقل و این صفایحی سیاه می باشد و احیانا از همین صفایح آن رمل و خاک و چرک برمی آید و این را عنبر رملی و تحته نامند و بدون
تصفیه استعمال این جایز نیست و طریق تصفیه آن مانند تصفیه موم است و در مقدمه ذکر یافت اما قول بدانکه عنبر روث یعنی سرگین نوعی از حیوان دریای است که امواج آنرا بساحل
می اندازد و همچنین قول آنکه آن طل یعنی شبنمی است که بر روی دریا نشسته بطول زمان منعقد میگردد و چنانچه صاحب اخوان الصفا بر آنست بعید مینماید و الله اعلم بحقائق الخلق
الماخلق پس بدانکه از عنبر آنچه صافی مایل بزردی است آنرا عنبر اشهب و ازین آنچه مدور و بشکل شمامه نامند و آنچه قطعهای آن مایل بسفیدی است و دران نقطهای بسیار ریزه
سفید میباشد آنرا عنبر خشخاشی و آن نقاط را بهار عنبر مینامند و بهترین همه آنست که تازه و با دهنیت و خوشبو باشد و سائر انواع دیگر مراتب یعنی بعد از اشهب آنچه مایل بزردی
پس مایل بسبزی پس مایل بسیاهی و زبون‌تر از همه سیاه و کمبوی بسیار کهنه آنست پس بلعی و آنچه ریزه شده باشد خواهند آنرا مجتمع گردانند باید در گلاب در قدر مضاعف گذارند
و در گلاب سرد اندازند و مانند شمامه سازند و یا آنکه در پارچه اگر کرباس نازکی پاکیزه کرده در آب گرم جوشان گذارند تا خوب نرم گردد و در هم فشار دهند تا یکسان گردد
پس در آب سرد فرو برند تا منجمد گردد و پارچه را از آن جدا کرده نگاهدارند و این بعد از مدتی نیز بهار میکند و مصنوع و مجعول نیز میسازند از کچ و لادن و موم و قدری
عنبر سیاه و بهر شکلی که میخواهند صفایحی و یا شمامه و گاه شمامه از آن ساخته از عنبر خالص سه چهار لا پرده بر آن می چسبانند و میفروشند و یا عنبر خالص را گداخته بالای
آن می ریزند و کهنه کرده میفروشند و فرق میان اصلی و جعلی آنست که قدری آنرا بجایند اگر مفتت گردد مصنوع است و اگر نرم و مجتمع و اندک چسبنده باشد خالص
و دیگر آنکه در آتش اندازند اگر دود آن خوشبو باشد خالص است و الا مجعول و یا آنکه سیخی را گرم کرده دران فرو برند اگر بوی خوش از آن برآید خالص است و الا فلا و اصل
آنست که امتیاز شمامه اصلی از جعلی مشکل است مگر آنکه بشکنند آنرا و حقیقت جوف آنرا دریابند **طبیعت** آن در دوم گرم و در اول خشک و در اول گرم و در دوم خشک
نیز گفته اند **افعال و خواص آن** حافظ ارواح و قوتهای حیوانی و نفسانی و طبیعی و بغایت مفرح مبرودین و مقوی حواس خمسه ظاهری و باطنیه و محرک
شهوتین باه و طعام و اعاده کننده قوتهای از شراب ادویه مسهله و غیره و کثرت جماع و اوجاع کم شده و مفتح سدد و باد زهر سموم و مقاوم آنها و مقوی دماغ
و ترکیب با لطبع و رفع امراض بارده عموما و بالتخصیص امراض بارده دماغیه و قلبیه و خوشبو کننده دهان بالخاصیت و دافع امراض حاره قلب و دماغ و منعش حرارت غریزیه و
بسیار موافق امراض الراس والصدر والمعدة والکبد والطحال والکلیة والمثانة جهت فالج و لقوه و رعشه و کزاز و خدر و صداع بارد و شقیقه و جنون و نزلات مزمنه و اوجاع
گوش و تحلیل ریاح آن و امراض بینی و سینه و سرفه کهنه و ربو و قرحه شش و ضعف قلب و خفقان و غشی و ضعف و ضعف معده و کبد و استسقا و یرقان و اوجاع معده
و طحال و گرده و ریاح مجتمع در معده و امعا و اوجاع مفاصل و اعصاب بشرب و سعوط و تدهینا و بخور اعضاء التناسل مداومت آشامیدن آن با ماء العسل اعاده باه پیران
و طلای آن با غالیه و ادهان حاره جهت تقویت اعضای تناسل و تحریک باه و ابر جلیل باعث شدت لذت جماع طرفین بحد افراط و آشامیدن یکدانگ آن هر روز تا سه روز
جهت درد و ورم معده جدید و قدیم مجرب الوباء و السموم آشامیدن آن جهت رفع وباء سموم و بخور آن مصلح هوای وبای و گریزانیدن هوام و بوئیدن آن در جمیع امور مذکوره
قوی الاثر المضار باعث غلیان خون و رفتن آن و تولید شری مضر محرورین مصلح آن کافور و میوه های سرد و تر و سعوط آن با دهان حاره جهت دفع امراض بارده دماغیه
و تفتیح سدد آن و حمول آن با قطنه آلوده جهت دفع استطلاق بطن حادث از برد و ضعف معده و گویند مضر امعا است مصلح آن صمغ عربی و نزد بعضی مضعف روح
کبدی است مصلح آن ادویه بارده مانند طباشیر و گشنیز و امثال اینها و اکثار اکل و شم آن برانگیزاننده ماشری و حمره است و مصلح آن بوئیدن کافور و خیار مقدار
شربت آن یکدانگ و گفته اند که اگر یکمثقال آنرا با و چندان مغز بنفشه و نیم مثقال صمغ عربی بسه دفع در یکروز خورده شود تفریح بحد اکار آورد و باین قول مغرور نباید شد
که چندان اصلی ندارد بدل آن بوزن آن مشک و زعفران و گویند بوزن آن هر دو مشک و زعفران است و دستور حل و تصفیه و بخور و ساختن تسبیح و جوارش و حب و خمیره
و شراب و شمع و عرق و سعوطات و فتیله و قرص و قهوه و معجون عنبر در قراباذین کبیر مذکور شد **عنقود** بضم عین و سکون نون و ضم قاف و سکون واو و دال مهمله اسم
جنس خوشه است و جمع آن عناقید آمده **ماهیت** آن اسم خوشه نباتیست مخصوص بیشاخ بقدر رسته شبر و برگ آن مانند برگ سداب و ریزه و بی شکوفه و خوشه آن

عنقود

عنکبوت

مملو از رطوبت و تخم و رایحهٔ آن شبیه بسداب طبیعت آن سرد و خشک افعال و خواص آن مقوی اعضا و مانع ریختن مواد باعضا است و ضماد آن رادع اورام حاره و التهاب آن و مسکن حدت خون و صفرا مقدار شربت آن تا سه درم عنکبوت بفتح عین و سکون نون و فتح کاف و ضم باء موحده و سکون واو و تاء مثناة فوقانیه جمع آن عناکب آمده بفارسی کارتنه و ترکی ارومچک و بهندی مکری نامند ماهیت آن حیوانیست کوچک تنه و پاهای آن بسیار باریک بلند و انواع بسیار و هر یک بنامی خاص مانند شبث و سبع الذباب و رتیلاء و غیرها و از مطلق آن مراد نوعی است که در گوشهای خانه و جاهای خالی از لعاب دهن خود تار تنیده خانها ساخته میماند طبیعت همه انواع آن سرد و خشک و بعضی مانند شبث و سبع الذباب و مانند آنرا گرم دانسته اند افعال و خواص آن الاذن قطور عنکبوت غلیظ النسج سفید با روغن زیت در گوش جهت تسکین درد آن نزف الدم و الاورام و القروح و البثور بستن تار عنکبوت بر جراحات که خون از آنها جاری باشد باعث حبس خون و سبب چسبیدن لبهای آنها و التیام آنها است الحمیات گفته اند که چون نسج عنکبوت را با بعضی مراهم مناسبه داخل کنند و یا با زفت بر پارچهٔ کتانی مالیده بر جبهه و یا صدغین بچسبانند جهت دفع حمی غب موثر و نیز گفته اند چون نسج عنکبوت غلیظ سفید را در پوستی بسته بر سر و یا بر بازو یا بر گردن صاحب تب غب بندند زائل گردد و پردهٔ صفیقی که در زیر شکم عنکبوت در حین بچه دادن میباشد و چون بچها بزرگ شدند جدا گشته بچها بزیر می آیند آنرا چون بر بازوی صاحب تب ربع بندند زائل گردد و چون بر نزف الدم اعضا بندند حبس آن نماید و بر جراحات تازه حکم بخیه و خشک بند دارد و چون عنکبوت بر عضو مالیده شود آبله کند و خارش نماید و مجروح گردد المضار از نوع قوی آن اورام رویه و برودت اطراف و قشعریره و انتشار قضیب و امتداد آن و انتفاخ بطن از ریاح بهم رسد علاج آن آشامیدن سداب خشک و سعد و شونیز با شراب صرف قوی و تعرق در حمام و مالیدن انبه خام خشک کرده است که بهندی امچور نامند که آنرا با آب نرم سوده بمالند و نوع عنکبوت سیاهی که معروف بعذب است و پاهای آن کوتاه و چون بگزد در آن خلالی نزد او میرسند بسته خود میگیرد و از گزیدن آن حمی مطبقه عارض میگردد و سائر عوارض دیگر و سم آن گرم است بخلاف سائر عنکبوتهای دیگر علاج آن فصد است و دفعات و حل طبیعت بمطبوخ فواکه و الزام ماء الشعیر و مزورات و باید که گوشت فاسد موضع لسع آنرا بآلات حدیدی ببرند و تدبیر قروح رویه را بعمل آورند و اما عنکبوت معروف بعنکبوت مگس که بر مگس میجهد و آنرا میگیرد و چنانچه چند بر صیدی میجهد و میگیرد آنرا و آن عنکبوت دشت پا کوتاه و کوچک سفید منقط بسیاهی است و آن سلیم تر از سائر انواع است از گزیدن آن خارش بسیار عارض میگردد و علاج آن عرق فرمودن عرق را پاک کردن ساعت بساعت و مالیدن حضض محلول در سرکه که در آن بیخ کرفس جوشانیده باشند و اما عنکبوت معروف بشبث و آن عنکبوتی است که پاهای بسیار بلند دارد و از لسع آن وجع معده و قی و عسر البول بر از عارض میگردد و مهلک است علاج آن علاج رتیلاات

عنصر

عنصر بفتح عین و نون و ضم میم بدیلم و تنکابن و اوشن و بهندی سکرواری نامند و گویند خلنار است که بفارسی گلنار گویند ماهیت آن حکیم میر محمد مومن بتحفه نوشته از شاخهای درختان بیرون و غیر متقومه است برگ آن سبز با طراوت و انبوه و کوچکتر از برگ بادام و گل آن سرخ خوش منظر و حکیم میر عبد الحمید در حاشیه تحفه نوشته که چند صنف میباشد صنفی برگ آن شبیه بلیمون و این صنف برگ آن جهت جراحات مفید و صنفی برگ آن مثل برگ نیم و صنفی برگ آن مانند برگ انبه و صنف چهارم برگ آن شبیه برگ خیار و هر چهار صنف در خواص قریب بهم اند طبیعت آن سرد و خشک افعال و خواص آن الفم خائیدن برگ آن مقوی دندان و لثه اعضاء الغذاء و النفض آشامیدن آن مقوی معده و حابس اسهال و سیلانات و نزف الدم و حیض و بدستور ضماد و حمول آن الجروح ضماد و ذرور آن جهت جراحات تازه نافع است

عود

فصل العین المهمله مع الواو

عود بضم عین و سکون واو و دال مهمله اسم جنس جمیع شاخ اشجار است که بهندی لکری و ڈالی نامند از مطلق آن مراد نزد اطبا عود هندی است که بهندی اگر نامند ماهیت آن چوب درختیست که از کوهستان جنتیا قریب بسلهت که از توابع صوبه بنگاله و در سمت شمال و شرق آن واقعست و در جزائر مملکت مگس که هر دو از بلاد عرض شمالی خط استوا اند و در جزیره چیتیان از جزائر شهر ناو که قریب بسر حد چین از بلاد عرض جنوبی خط استوا بعرض سی و چند درجه است بهم میرسد و درخت آن بسیار عظیم و ساق و شاخهای آن اکثر کج واج غیر مستوی و اندک خوکه از آن عصا و چوبدستی و ظرفی و پیاله خوب نمیتوان ترتیب داد بسبب کج واجی و رخاوت و نیز جا بجای آن مجوف میباشد بجهت آنکه درخت آن تا سال خورده و کهنه نباشد و بعد بریدن تا مدتی نماند که اجزای خام آن بمرور ایام بپوسد و بریزد خوشبو نمیباشد و برای سرعت پوسیدن در زمینهای نمناک دفن میکنند پس برآورده آنچه از آن با دهنیت و سنگین سیاه غرقی است که در آب فرو میرود و در آب انداخته امتحان نموده جدا میکنند و آنرا غرقی مینامند و آنچه در آن اندک خامی باقی است با آلات آهنی برآورده غرقی مستعمل میگویند و آنچه نیم غرقی است آنرا نیم غرقی و سمله اعلی و آنچه مطلق بته آب میرود و سمله خوانند و آن کثیر الوجود تر از انواع دیگر غرقی آن سیاه میباشد و غیر آن اغبر و بعضی تیره و بعضی کم رنگ که مراتب خوبی و بدی گفته شد

انواع

انواع میباشد هندی و سمندوری و قماری و مندلی و هندی آن سیاه و سمندوری آنرا دهنیت غالب بر هندی و قماری آن کم رنگ و مندلی آن بسیار خوشبو است و نیز بری و جبلی میباشد جبلی آن با خطوط سیاه و بری با خطوط سفید و بعضی بالعکس گفته اند و بخور ثیاب بهندی آن باعث منع تولد شپش در آنها و گفته اند سمندوری منسوب بمقام بلدیست که از آنجا می آورند و همچنین قماری مختار در طب داود و به بیشتر هندی بنگالی سلهتی غرقی آنست که تلخ خوشبوی با دهنیت و اندک قبض باشد زیرا که عود اماکن دیگر بخوبی و خوشبوئی و چربی نوع اعلای سلهتی یعنی غرقی آن نیست و آنکه در اکثر نسخ و تراکیب قید عود هندی خام مینمایند شاید جهت آن باشد که دستور است که چوب آنرا جهت دهنیت کوفته از آن عرق میگیرند و از آن عرق بعد سرد شدن عطر میگیرند و بعضی ناسفیدان آن ثفل را خشک نموده بجای آن میفروشند تا آنرا استعمال ننمایند که ضعیف است و بعضی قدری مغز بادام داخل آن ثفل کرده در شیشها کرده انبان بطرز نگیس روغن میگیرند و آنرا بهندی چوره اگر مینامند و این چندان خوشبو نیست مانند چوره خالص که از براده عود عرق نا گرفته بدون خلط مغز بادام اخذ مینمایند و بعضی آنرا با براده صندل و یا براده چوب تگر با عرق میکشند و بعد سرد شدن عطر آنرا میگیرند و آن عطر نیز مانند عطر خالص چندان خوشبو نیست و آنچه صاحب اختیارات بدیعی نوشته که از بندر چینیه خیزد که از آنجا ده روزه راه بود و آن بغایت عزیز الوجود است و بهم سنگ زر فروشند و گوئی هیچ بو ندارد و چون بدست بگیرند گرم شود و عرق کند بغایت خوشبو بود و بوی آن یکسان بود و اصل است و قریب بآنچه نوشته محرر نیز شنیده و شاید بندر چیتیان مذکور باشد که چینیه نوشته و بدانکه چوبی دیگر در هیأت و صلابت و دهنیت بسیار شبیه بعود غرقی اگر بود در هند و بنگاله بهم میرسد و لیکن هیچ کس و بوی نمیباشد اکثر این بدل آن میفروشند و این اگر میامند طبیعت آن در آخر دوم گرم و در سوم خشک و در دوم نیز گرم و خشک گفته اند افعال و خواص آن ملطف و مفتح سدد و مفرح و مقوی اعصاب و حواس و قوای دماغی و قلب و کبد و معده و احشاء و گرده و پراکنده ریاح و محلل آنها و هاضم و زائل کننده بدبوئی دهان و رطوبات عفنه و طبعه رحم و ضعف معده و امعاء و گرده و مثانه و رحم و حافظ صحت حال جنین و دافع اوجاع نقرس اعضاء الراس آشامیدن آن بسیار مقوی حواس و اعضای دماغی و اعصاب و بدستور بخور آن مقوی و محلل فضول رطبه دماغیه است الفم مضغ آن مقوی دندان و لثه و نیکو کننده نکهت و سنون محرق آن جالی دندان و مستحکم کننده آن اعضاء الصدر و القلب و الغذاء آشامیدن آن جهت سرفه و ربو و ضیق النفس و تفریح و تقویت قلب و رفع غشی و خفقان بارد و ضعف معده و کبد و غثیان و اسهال و استطلاق سوداوی و استسقاء و بسیر خصوصا که یکدرم و نیم درم آنرا بخورند و همچنین بخور آن مقوی قلب است و نگاهداشتن آن در دهان نیز جهت امراض مذکوره مفید و چون قدری عود در آتش اندازند و ظرفی که از روی توتیا باشد که بهندی جست نامند بران معکوس بدارند که دود آن دران مجتمع گردد و قدری شیر مرضعه طفلی که قی نماید و هیچ نوع تسکین نیابد در آن بدوشند و حرکت دهند که با آن ممزوج گردد و بآن طفل بخورانند در دو سه دفعه قی بند گردد و طفل صحت یابد اعضاء النفض مقوی آلات بول و باه و ممسک بول و منی و ودی و مذی حادث از برودت و رطوبت و ضعف مثانه و اوعیه منی و رطوبات سائله از رحم باز دارد و آنرا خشک و گرم سازد السموم مطبوخ آن با شراب ریحانی بادزهر سموم بارده و بخور نمودن ثیاب بهندی آن مانع تولد قمل است در آنها مضر محرورین شربا و بخورا مصلح آن کافور و سکنجبین گویند مضر ثقل مصلح آن گلاب مقدار شربت آن تا یک مثقال بدل آن دارچینی و قرنفل و زعفران و زراوند مدحرج و وانکه وزن آن و در اوجاع نقرس فطوریون دقیق است و بدستور احراق بخور و جوارشات و عود مطرا که تطریه یافته و جووه و خمیره و اشربه و شمامه و عطر و فتیله و قرص و معجون آن در قرابادین کبیر ذکر یافت

عود البلسان

عود البلسان بفتح باء موحده و لام و سین مهمله و الف و نون ماهیت آن شاخهای درخت بلسان است بهترین آن گندم رنگ خوشبوی آنست طبیعت آن گرم و خشک در سوم افعال و خواص آن مفتح سدد و مقوی قوی و با تریاقیت امراض الراس جهت دوار و صرع و تنقیه رطوبات دماغی و تاریکی چشم امراض الصدر و الغذاء و النفض و السموم جهت ربو و ضیق النفس و سردی معده و جگر و بادزهر سموم و گزیدگی افعی را مفید الرحم بخور آن جهت تخفیف رطوبات رحم و عقم را زائل سازد مقدار شربت آن تا نیم مثقال مضر امعا مصلح آن کثیرا بدل آن حب آن و دهن بلسان نیز ذکر یافت

عود الحیه

عود الحیه بفتح حاء مهمله و یاء مثناة تحتانیه مشدده ماهیت آن غیر قزوینی دیگری ذکر نکرده و آن نباتی است که در بلاد بربر و سودان بهم میرسد شبیه بسوسن و بیخ آن نیز مانند بیخ آن و با صلابت و خشونت و تلخی و تندی رایحه مانند عاقرقرحا طبیعت آن در سوم گرم و خشک افعال و خواص آن مفرح و مقوی حواس و محلل ریاح غلیظه السموم آشامیدن یکدرم آن جهت دفع سمیت هر سم گرم و سرد نافع خواه قبل از آن و خواه بعد از آن و نگاهداشتن آن در دست نیز مانع گزیدن مار و هوام است با دارنده آن و بعضی را گمان آنست که چون در دست نگاه دارند و چشم افعی بر آن افتد بی حس و حرکت گردد و چون خائیده در دهان مار اندازند بمیرد الاوجاع دهن مطبوخ آن در روغن زیتون جهت رفع عرق النسا و اوجاع بارده در ساعت مفید مقدار شربت آن تا نیم مثقال

عود العطاس

عود العطاس بضم عین وفتح طاء والف وسین مهمله ماهیت آن نزد بعضی کندش است ونزد بعضی بیخی است بقدر انگشتی وسر آن سطبر وطرف دیگر آن باریک
منحنی وظاهر آن تیره رنگ باطن آن سفید وشاخهای نبات آن باریک وانبوه شبیه بگیاه برنجاسف وبرگ آن شبیه ببرگ زیتون وقبه آن کوچک وشبیه ببابونه
وتند بوی ومعطس طبیعت تازه آن در آخر دوم گرم وخشک خشک آن در آخر سوم خشک افعال وخواص آن معطس قوی وجالی ومحلل الآثار ضماد آن الکلف

عود الرتج

وکلف وبرص وجرب مزمن وحکه جلد است وبیطاران در جراحات دواب استعمال دارند عود القرح بضم قاف وسکون را وحاء مهمله در ماهیت آن اختلاف است
بعضی عاقرقرحا دانسته وبعضی وج وبعضی گفته بیخی است باحدت ونبات آن شبیه برازیانه وبقدر قامتی وشاخهای آن مانند ریباس وعریض ودر شام کثیر الوجود طبیعت

عود الیسر

آن گرم وخشک در سوم افعال وخواص آن در جمیع افعال مانند وج است وبعضی عاقرقرحا دانسته اند عود الیسر بضم یاء مثناة تحتانیه وسکون سین وراء مهمله
ماهیت آن جمعی بر آنند که چوب ناغورس است بجهت خاصیت آن در یسر وآسانی ولادت وبعضی بجهت قضای حوائج ویسر آن چون چوب محلب وچوب خطمی ذوخیمی که

عود الصلیب

از اراک دانسته اند عود الصلیب بفتح صاد مهمله وکسر لام وسکون یاء مثناة تحتانیه وباء موحده نزد جمعی فاوانیا است وبعضی غیر آن دانسته اند ودر فاوانیا

عوسج

ذکر آن وتفرقه میان هر دو خواهد آمد انشاء الله تعالی عوسج بفتح عین وسکون واو وفتح سین مهمله وجیم ماهیت آن درختیست قریب بدرخت انار وبرخار وبرگ
آن تند مایل بدرازی وبارطوبت چسبنده وثمر آن بقدر نخودی ومایل بطول وسرخ ودر درخت بسیار میماند وممیز بزرگ ومنبت آن شوره زارها وقسمی از عوسج را برگ سیاه مایل
بسرخی وعوام فیه تر از اول وخار آن بیشتر وشاخهای آن دراز تا چهار ذرع وثمر آن عریض وباریک وکوچک غلافی است وقسمی دیگر سفید وشیخ الرئیس نوشته که آنرا اثمری
مانند توت است که مردم آنرا میخورند ودر بلاد بار وه بسیار ومستعمل برگهای نازک سبز آنست طبیعت مجموع آن در اول سرد ودر آخر دوم خشک افعال وخواص
آن العین قطور آب برگ کوبیده آن در چشم نامعت و زیل هم جهت رفع بیاض آن خواه تازه باشد خواه کهنه مجرب وچون ثمر آنرا بکوبند وآب آنرا گرفته صاف کرده
خشک نمایند وعند الحاجت مقدار یک دانگ آنرا با سفیده تخم مرغ وبا شیر زنان سوده در چشم بچکانند جهت جمیع اوجاع ورفع بیاض آن نافع وضماد آن بر پیشانی مانع
نزول فضلات است بچشم بسبب قوت قبضیکه دارد وپرورده نمودن توتیا با آب آن جهت رمد بسیار مفید وچون برگ آنرا در آب بجوشانند تا قوت آن در آب
آید پس مالیده صاف نمایند وباز بجوشانند تا غلیظ گردد جهت رفع بیاض چشم مؤثر القم خائیدن برگ آن جهت قلاع دهان النمله والحمره ضماد برگ تازه آن جهت
نمله وحمره که حرارت آن در کمال شدت نباشد الحکه والجرب والجذام والامراض السوداویه آشامیدن عصاره برگ تازه آن جهت جرب صفراوی وتسکین التهاب
صفرا نافع وشریف گفته که اطبای یونان وفارس وهند باین معالجه جذام را در ابتدا مینمایند بدین قسم که بیخ آنرا ریزه کرده هر روز بقدر یک اوقیه با یک رطل آب میجوشانند
تا بثلث رسد پس صاف نموده مینوشند چهار بیخ مخلس عمل میکند ودفع سودای سوخته مینماید وجهت جذام مجرب دانسته اند وشرط است که در روز قبل از آن اهلیلج
کوشت کوسفند مزبه تناول نمایند وروز سوم طبیخ مذکور را بنوشند وتا چند روز بدان مداومت نمایند وباید که روز دیگر شرب آن که روز راحت است بحمام روند
وبغدادی وغیره نوشته اند که در شراب یحیائی بدستور طبیخ وهند وبیاشامند ودر اثنای آن بحمام روند وانطاکی طبیخ مذکور را جهت قروح رطبه وجرب وحکه ورفع
آثار بهتر از چوب چینی دانسته وچون بیخ آنرا ریزه کرده با برگ مورد بسوزانند جهت قروح وامراض مقعده ومنع زیادتی قروح خبیثه وروئانیدن موی سر نافع الا
وثمر آن در جمیع افعال مانند برگ آن وقاطع نزف الدم واسهال مقدار شربت آن تا یک مثقال بدل آن مورد وبهای کرم بوزن آن اشنه وبوزن آن فوفل مضر
سپرز ومورث قولنج مصلح آن کتیرا وبالخاصیت تعلیق شاخ آن بر سقف خانه ودروازه مبطل سحر وبا خود داشتن آن مورث جاه دانسته اند وبخور برگ ویا

عینون

عصاره آن نیز گریزاننده هوام است فصل العین مع الیاء المثناة التحتانیه عینون بکسر عین وسکون یاء مثناة تحتانیه وضم نون
وسکون واو ونون ماهیت آن غافقی گفته این اسم را نزد ما بر دو نوع از گیاه اطلاق مینمایند یکی را کلاوکیدان وصلیس نامند وآن نباتیست بسیار تلخ
وار ساق آن شاخهای بسیار باریک رسته طولانی صلب روئیده وبرگ آن کوچک مانند برگ مورد وبا متانت ورنگ شاخهای آن مایل بسیاهی وسرخی
ودر هر شاخی گلی سرمه رنگ دسته ریزه مانند درهمی ومایل بسیاهی ومنابت آن کوهستانهای اندلس آنرا سنابلدی نامند ونوع دوم برگ آن خوشبو مانند
مرزنجوش واز آن بلندتر وشاخهای آن طولانی بقدر ذرعی وباریک سفید ایستاده از یک ساق روئیده نزدیک بیخ آن وبر اطراف شاخهای آن گل زرد رنگ مفرط
آن نیز کوهستانها وباقوت قابضه واین بهتر از نوع اول است واسم از آن در فصل طبیعت آن گرم وخشک در اول سوم افعال وخواص آن اهل

اندلس آنرا بجای سنای مکی استعمال دارند جهت آنکه مسهل اخلاط ثلثه است خصوصاً دو خلط بارد یعنی بلغم وسودا وچون یک قبضه آنرا با انجیر بجوشانند وصاف کرده بیاشامند جهت

عیوان

اوجاع ظهر ومفاصل وعرق النسا وورک ونقرس مفید است مصلح آن عناب وانیسون مقدار شربت آن دو درهم تا سه درهم عیوان بکسر عین وسکون یاء وفتح واو والف ونون
شیخ الرئیس رحمة الله تعالی علیه نوشته الخواص محلل است اعضاء الرأس جهت امراض بارده دماغ ورفع زکام بارد العین قطور آب آن جهت حدت بصر مفید است

عین الدیک

عین الدیک بفتح عین وسکون یاء ونون والف ولام وکسر دال مهمله وسکون یاء وکاف بفارسی چشم خروس نامند وبهندی گهنگچی نامند ماهیت آن
تخم درختیست صلب سرخ صیقلی براق مدور پهن وکوبیده در خوشه مانند بطم میباشد ودرخت آن آنچه بتحقیق پیوسته درخت بقم وآن ثمر آنست ودر جبال هند
ودکهن بهم میرسد وکسانیکه گفته اند که گهنگچی شاید شبه باشد زیرا که هیات گهنگچی دیده بچنان است بلکه گهنگچی دانهای آن گرد وکردی بقدر دانه نخود وکوچکی ورسته
آلو بالو ودو نوع میباشد سرخ وسفید ودر حرف الکاف بیان آن انشاء الله تعالی خواهد آمد وبالجمله طبیعت آن در سوم گرم ودر دوم خشک وبا رطوبت فضلیه
افعال وخواص آن مفرح ومقوی اعضا وحافظ قوتها ومانع پیری وجهت ازدیاد منی وتقویت باه بسیار مؤثر دانسته اند بحد افراط وجزو اعظم معجون طول الحیاة

عیون

الصحة است مقدار شربت آن از نیم درم تا یک مثقال مضر محرورین ومصدع مصلح آن کشنیز وباید که با شیر تازه دوشیده ویا ترنجبین خیسانیده وبا مسکه استعمال نموده
شود عیون جمع عین است وآن عضوی از اعضاء معروف حیوانی است طبیعت آن گرم وتر ورطوبت آن زیاده از اعضای دیگر وحرارت آن مایل
باعتدال است افعال وخواص آن بهترین همه چشم گوسفند است وچشم طیور تمامی ردی مایل بیبوست وزیاده کننده منی است زیادتی نیکو و

عین البقر

سریعة الاستمراء ومحرورین ودروی ومضر مبرودین مصلح آن نمک صعتر وخوردن مسلوق آنست عین البقر اسم نوعی از انگور بزرگ دانه است که شیرینی
آن کم باشد وپوست آن غلیظ وسیاه باشد ونزد اهل مغرب اسم نوعی از آلوی بزرگ دانه است وذکر یافت وبطئ الهضم وثقیل بر معده است اجوا آنرا تر نا بمند

غار

باب نوزدهم در بیان ادویه که حرف اول آنها غین معجمه است فصل الغین مع الالف غار بفتح غین والف
وراء مهمله بیونانی دافنی ودافنوده وبقلیموس ونزد اهل شام زند وبفارسی باهشتان وبفرنگی لادرس نامند ماهیت آن درختیست عظیم تا هزار سال میماند واهل یونان آنرا
بسیار احترام مینمایند وشاخه آنرا در دست میدارند واز خود دور میکنند وحکمای ایشان از چوب آن تاج میسازند برگ آن نرمتر از برگ بید وبلندتر از آن تلخ وخوشبو
وبا انجیر آنرا نگاه میدارند آنرا خوشبو میگردانند ومانع کرم زدن آنست وجبلی وسهلی میباشد برگ جبلی آن باریکتر از برگ سهلی ومخصوص ببلاد شام است از آنجا
بمصر میبرند وثمر آنرا بیونانی داقنی وبفارسی وهشتا مندو آن بقدر فندقی کوچک ویوست آن نازک سیاه رنگ ومغز آن دو پارچه زرد رنگ وحریف خوشبو
وچون کهنه گردد مایل بسرخی وتیرگی میگردد وسیاه آن فاسد طبیعت آن گرم وخشک در دوم مغز ثمر آن گرمتر از برگ وپوست آن وثمر آن خشکتر از سایر
اجزای آن وروغن آن گرمتر از سایر اجزا وگرمتر از روغن گردکان افعال وخواص آن محلل ومفرح ومقوی ومدر وتریاق سموم خصوص حب آن اعضاء
الرأس آشامیدن حب آن با شراب جهت صداع بلغمی ورياح محتبسه وصرع ووسواس وتقویت ذهن وخم وسعوط آن جهت شقیقه ولقوه وتدهین بدهن آن جهت
درد اعصاب ورفع اعیا واختلاط ذهن وتفتیح دهنهای عروق الاذن قطور سائیده حب آن در روغن گل وسرکه ویا خمر کهنه جهت اوجاع بارده گوش ورفع
دوی وطنین وثقل سامعه وباعث تقویت آن وبدستور قطور دهن آن الفم مضمضه بطبیخ برگ آن جهت درد دندان الصدر لعوق برگ وحب آن با عسل یا باطلا
جهت امراض بارده وباسکنجبین جهت امراض حاره وضعف نفس ونفس الانتصاب وسیلان فضول از ریه وقروح ریه وسرفه کهنه وضیق النفس اعضاء الغذاء
آشامیدن حب آن جهت تحلیل ریاح غلیظه ومغص وقولنج وامراض جگر وسپرز وباعسل جهت قرحه امعا وآشامیدن دهن آن با شراب انگوری جهت وجع کبد
وبدستور قشر آن وآشامیدن طبیخ برگ آن معنی وآشامیدن دو مثقال حب آن خشک سوده مسکن مغص در ساعت اعضاء النفض دهن آن مغثی ومقی ومدر بول
وحیض وطبیخ برگ آن جهت امراض مثانه ورحم شربا وباعسل جهت امراض بارده وباسکنجبین جهت حاره ونطول وجلوس در آن جهت امراض گرده ومثانه ورحم
وآشامیدن یک درهم از قشر آن مفتت حصاة وکشنده جنین است بسبب تلخی بسیار که دارد وبدستور حب آن نیز مفتت حصاة وحمول آن مسقط جنین الحمی تدریج
دهن آن جهت رفع قشعریره حمیات السموم آشامیدن حب آن با شراب جهت گزیدگی مار وعقرب وسایر هوام وبدستور ضماد بدان جهت لسع زنبور ونحل
وغیر اینها الاورام ضماد آن با نان ویا باسویق جو جهت تسکین ضربان واورام حاره المفاصل آشامیدن آن ودهن آن وتمریخ بدان جهت وجاع مفاصل ومهای

دوده و کمرو غیرها الرتینة طلای آن با شراب جهت بهق و کلف و رفع آثار جلد مؤثر المضار جرب و دبن آن مرخی معده و مغثی و محرک قی و مضر صدر مصلح آن کثیرا مقدار
شربت از حب برگ آن یک مثقال و تا دو مثقال آن مسهل بدل آن حب المحلب ساذج و اگر یافت نشود بادام تلخ و سیسنبر نیز گفته اند الوان حار و الهوام باشیدن آب طبیخ برگ آن
در خانه گریزانند و مگس و هوام است و بدستور افتراش برگ آن صاحب خلاصه گوید چون برگ آنرا با دست بچینند بقسمیکه بر زمین نیفتند و بر پس کرش خود گذارند هر مقدار
شراب که بنوشند مست نگردند و چون در موضعی که طفل خوابد و بترسد در خواب بگذارند دیگر نترسد و با خود داشتن آن مورث جاه و قضای حاجت و تکیه کردن بجای آن
باعث حدت بصر و تقویت بهت و اغتسال بدان در حمام باعث دفع تعسر و سحر و چون روز چهارشنبه قبل از طلوع آفتاب نماید کسیکه از ازدواج و مردی مانده باشد از ال
کرده و قادر گردد و دستور اخذ روغن آن آنست که دانه آنرا نیکو کوفته در آب طبخ نمایند و بگذارند تا سرد شود و آنچه بر روی آب ایستد بردارند یا عصاره برگ و ثمر آن
را در آب طبخ دهند تا قوت آن در آب آید پس با روغن زیتون در قدر مضاعف اگر میسر نباشد با آتش ملایم طبخ دهند تا آب برود و روغن بماند و اما انسوز و پس صاف

نموده بکار برند **غاریقون** بفتح غین و الف و کسر راء مهمله و سکون یاء مثناة تحتانیه و ضم قاف و سکون واو و نون **ماهیت آن** چیزیست شبیه بهیچ
پوسیده و در جوف بعض اشجار سال خورده کهنه پوسیده و مانند درخت انجیر و جمیز و امثال اینها و یا ریشه آنها است که پوسیده گشته بسبب تعفین باشند و گاه از درخت
بلوط هم میرسد و بعضی ریشهای پوسیده و بعضی فطر دانسته اند و آن نر و ماده میباشد بالوان مختلف و طعم آن با حلاوت ظاهر و حرافت و مرارت و قبض نر آن
اندک و صلب تر از ماده آن و مستدیر و با طبقات که گویا شیئی واحد است بخلاف ماده آن و قوت آن تا چهار سال باقی میماند و بهتر و مستعمل ماده سفید سبک وزن املس
با طبقات مستوی غیر مستدیر است که قطعهای آن بزرگ و رخو باشد و باندک سودن از هم بپاشد و آنچه بخلاف این اوصاف باشد زبون و رد و سرخ آن قریب
بسمیت و سیاه آن سمی و همه آن غیر مستعمل و همچنین نر آن و شرط استعمال آن آنست که بر برویزن موی بمالند تا لطیف آن بگذرد و اجزای سمیه آن بماند و نکوبند زیرا
که اجزای سمیه آن که شکل ناخن چیده هست بکوبیدن کوفته داخل میگردد **طبیعت آن** خواه نر و خواه ماده بقول شیخ الرئیس در اول گرم و در دوم خشک با جوهر هوائی
و مائی و ارضی لطیف و بقول دیگران گرم و خشک در دوم و بعضی گرمی آنرا زیاده از خشکی آن تا سوم و بعضی مرکب القوی و بعضی تر دانسته اند و با قوت قابضه و صاحب
ارشاد گرم در اول خشک در دوم گفته **افعال و خواص آن** مسهل بلغم و سوداء و صفرای مخلوط باهم و ملطف اخلاط غلیظه و مقطع مواد لهجه غلیظه و محلل ریاح
غلیظه و اورام صلبه و قولنج هر نوع که باشد غیر ایلاوس و مفتح سده خصوص سده کبد و گرده و معین ادویه مسهله و رساننده آنها باقصای بدن و جاذب مواد از اقاصی اعماق
بدن و مدر بول و حیض و دافع و بهر علل و سموم منهوشه و مشروبه و ادویه سمیه و بغایت مقوی عصب و دل و دماغ و مفرح بالعرض و مصلح فساد اخلاط فاسده و حمیات بلغمیه
غب خالصه و محموه و العاقبت است اعضاء الرأس جهت صداع بارد و بلغمی مزمن و کهنه و شقیقه و رفع بخارات خصوصا با هلیله کابلی و مصطکی و با فاوانیا جهت صرع و با زیت جهت
نزلات و غرغره آن با سکنجبین جهت تحلیل ورم حلق و عضلات آن و تقویت لثه و دندان و خفقان آن جهت ابتدای نزلات و با نیه اعضاء الصدر نیم درم آن با آب جهت
نفث الدم و نزف الدم صدر و یکدرم آن با انیسون جهت ربو و نفس الانتصاب و با رب السوس بوزن آن جهت درد سینه و سرفه مزمن بارد و بلغمی و ضیق النفس و عسر آن
و با طلا جهت قرحه ریه اعضاء الغذاء و النفض آشامیدن یکدرم تا یکمثقال آن با ربوند جهت امراض جگر و معده و ترش شدن طعام در معده و با سکنجبین جهت یرقان سدی و سپرز
و مثل آن اسارون با عسل سرشته جهت تفتیت سنگ گرده و مثانه و درد احشاء و کمر گرده و با افسنتین و معجون شبرم مداومت جهت استسقاء لحمی و زقی و با انیسون جهت
اوجاع باطنیه و با بادیانه نیز جهت درد احشاء و سنگ گرده و مثانه و با عسل جهت قولنج و انواع ریاح و حقنه آن نیز جهت قولنج و ورم و قروح امعاء و مضغ آن تنهائی و بلعیدن
آب آن نیکو دوائی است برای وجع معده و جشای حامض و ایستادن طعام بر سر معده و یکدرم آن با ماء القراطن اگر تب باشد جهت اسهال بلغم و سوداء و صفرای خام
مخلوط و اذابه خلط غلیظ و جذب از اقاصی بدن و ادرار بول و حیض و رفع مغص و اختناق رحم و تحلیل ریاح آن و اگر تب نباشد با نومالی و با صبر نیز جهت اختناق رحم و قرحه
آن و با تلیلی چند جهت اقسام قولنج بلغمی و ریحی الا ایلاوس و با ربوند جهت تفتیت سنگ گرده الاورام و الآلات المفاصل و الحمیات آشامیدن آن با ادویه مناسبه جهت
جمیع انواع اورام و بدستور طلای آن و نیم درم آن تا یک مثقال و یکدرم با سکنجبین جهت اوجاع مفاصل و عرق النساء و با صبر جهت اوجاع مفاصل و عرق النساء و نقرس و هر امراض اعصاب
حمیات نائبه بعد از نضج آن و حمیات کهنه و نفض حمیات و دو درهم آن با شراب قبل از نوبت مانع نفض آن و حقنه آن نیز جهت حمیات و با نیه و با ماء القراطن نیز جهت
حمی السموم آشامیدن آن یکدرم تا دو درم با شراب جهت لسع مار و سائر هوام و بدستور ضماد آن بر موضع لسع آنها و داشتن آن با خود جهت منع گزیدن عقرب الرتینه آشامیدن

تمام غاریقون

چهار قیراط آن جهت نیکوئی رنگ رخسار و قیام زبون آن همه مهلک و مورث کرب و خناق و امراض ردیه مصلح آن در همه حال چند بید ستر و قی نمودن با آب گرم و شیر تازه دوشیده
و بیخ و سایر تدابیر خورده رتیلا آن و رند مقدار شربت آن در غیر مطبوخ و مضر و یکدرم و در مطبوخ تا یکمثقال بدل آن بنصف وزن آن تربد و ربع آن زنجبیل باهم و ربع آن فربیون
و دو وزن آن بسفایج و بدستور و دو وزن آن افتیمون و عشر آن خربق سفید است و حبوب و قرص و معجون آن در قرابادین کبیر ذکر یافت **غاز** بفتح غین و الف و زای معجمه اسم فارسی
نوعی از مرغابیست بزرگتر از اردک و بعربی قاز و اوز نیز نامند و ذکر یافت در حرف الالف **طبیعت آن** گرم و تر و غلیظ تر از اردک **افعال و خواص آن**
نیز مانند آن و روغن آن نیز محلل و مفتح و جهت ریاح و مغص و استسقاء و درد مفاصل شرباً و ضماداً نافع است و در قرابادین کبیر دهن آن در ادهان نیز مذکور شد **غاغالس** بفتح دو غین

شجر جغل و بوزن آن
تمام غاز

معجمه و دو الف بعد از هر یک و ضم لام و سین مهمله و غالسیس بفتح غین و الف لام و کسر سین مهمله و سکون یاء مثناة تحتانیه و ضم نون و سین نیز آمده و یونانی بمعنی مشتق الرحم
است و غالونیس نیز آمده و نزد اهل مصر مشهور بعقص الکلاب و در طبرستان لیهیم نامند **شتن** آن نباتیست املس و برگ آن نرم و بدبو چون بدست بمالند تلخ و بلیلغ و گل آن
بنفش باریک و حکیم میر محمد مومن نوشته نبات آن بقدر نبات الجزر و برگ آن املس بدبو و گل آن چیزی و سفید مانند گل شبت و ثمر آن بقدر عنب الثعلب و بعد از رسیدن
سیاه و پر آب میگردد و در دار المرز سرکه را بآن رنگین میسازند و بیخ آن سفید و با تجویف و منبت آن خرابها و شوره زارها و اطراف بساتین و در گرما هم میرسد **طبیعت آن**
در اول گرم و در دوم خشک و گرم و خشک در دوم نیز گفته اند و بعضی در سوم **افعال و خواص آن** الادن ضماد برگ و شاخ آن با سرکه جهت ورم گوش اعضاء الصدر
خوردن ساق تر و تازه خام آن مانند سبزیهای دیگر جهت سرفه کهنه و بهر و ضیق النفس هر نوع که باشد و ربو و درد سینه بعدیکه قائم مقام آن چیزی دیگر ندانسته اند
اعضاء النفض مفتح سده و مفتت حصاة و مدر بول و حیض و محلل ریاح الجرب و الحکه و الاورام و القروح جهت جرب و حکه و تحلیل خنازیر و اورام صلبه و سرطان و قروح خبیثه
و ورم صلب انثیان خصوصاً چون برگ شاخ آنرا با سرکه روزی دو سه مرتبه ضماد نمایند و بدستور غسل بطبیخ آن روزی چند مرتبه و بالخاصیت جهت علل صفراوی مفید مقدار
شربت آن تا پنج درهم و آشامیدن طبیخ بیخ آن بقدر ده درم مسهل قوی بلغم و سودای رقیق و سریع العمل است **غافث** بفتح غین و الف و فتح فاء و ثاء مثلثه فوقانیه

تمام غالس
شتن

بوزن آفت و بکسر فاء و ثاء مثلثه نیز آمده بلاطینی اوبطوری و ببربری اکرسومنه نامند و نبات آنرا حشیشة الغافت و شجرة البراغیث و شه کرمنته نامند **ماهیت آن**
گیاهیست بقدر ذرعی و برگ آن دراز و عریض و طولانی و مزغب و از وسط برگهای آن شاخی مجوف خشن روئیده و گل آن کبود مایل به بنفشی و طولانی و جمیع اجزای آن بسیار تلخ و اجبر
تلخ و با عفوصت و قبض کمی و حرارت چندان ندارد و مستعمل گل آنست و با عصاره آن و قوت آن تا سه سال باقی میماند بهترین آن خارسی است که از کوهستان شیراز آورند
و رومی نیز **طبیعت آن** گرم در اول و خشک در دوم و جمعی بر عکس نیز گفته اند و صاحب ارشاد گرم و خشک در دوم دانسته و با قوت قابضه کمی **افعال و خواص آن**
ملطف و مقطع و جاذب و جالی و مفتح سده جگر و سپرز و تنقیه مجاری آن و جهت تبهای مرکبه و اسهال اخلاط سوخته و ادرار بول و تسهیل حیض و عرق اعضاء الغذاء و النفض شاربان
حشیش یا عصاره آن جهت اوجاع کبد و تفتیح سده و آن و سده طحال و تقویت کبد و تحلیل ورم آن و اورام طحال و صلابت آن و صلابت معده و سوء القنیه و استسقاء و ادرار بول
و حیض با شراب جهت قروح امعاء و حمول آن مدر قوی حیض بعد از یأس از آن القروح آشامیدن یک مثقال از حشیش آن با آب شاهتره و سکنجبین و همچنین گل و عصاره آن و ضماد
یا آن با پیه خنزیر کهنه و یا پیه هر حیوانی که باشد سرشته جهت قروح عسرة الاندمال و طلای عصاره آن جهت جرب و حکه و ذرور آن مجفف و التیام دهنده زخمها الحمی جهت
حمیات عفنه کهنه و مرکبه و سوداویه و صفراویه و محترقه تخصیص عصاره آن با عصاره افسنتین الرتینه جهت داء الثعلب و داء الحیه گویند مضر طحال است مصلح آن انیسون مقدار
شربت آن از غیر مطبوخ تا سه درم و در مطبوخ تا هفت درم بدل آن در حمیات بوزن آن اسارون و نیم وزن آن افسنتین و طریق اخذ عصاره آن آنست که گیاه آنرا و آب
آنرا کوفته در آفتاب بگذارند تا منعقد گردد و پس اقراص ساخته خشک نمایند **طبیعت آن** سرد و خشک و الطف از جرم آن **افعال و خواص آن** ملطف و مقطع و
رافع جرب و حکه و تبهای کهنه و درد جگر با آب شاهتره و سکنجبین مقدار شربت آن نیم مثقال تا یک مثقال مضر انثیین مصلح آن مصطکی بدل آن سه وزن آن غافث و گویند سه

تمام غافث

وزن آن سماق سته و تخم آنرا چون با شراب بیاشامند جهت قروح امعاء و نهش هوام مفید و حب اقراص و معجون آن در قرابادین کبیر ذکر یافت **غالیون** بفتح غین و الف
و کسر لام و ضم یاء و سکون واو و نون لغت یونانیست بمعنی حافظ اللبن جهت آنکه شیر را مانند انفحه منجمد میگرداند **ماهیت آن** نباتیست ایستاده برگ آن طولانی و گل آن زرد
و باریک و سبزه و انبوه و خوشبو باندک حدت و منبت آن کنار آبهای ایستاده **طبیعت آن** گرم در اول و خشک در دوم **افعال و خواص آن** حابس نزف الدم
و ضماد آن جهت سوختگی آتش و قطع خون جراحات و با قیروطی و روغن گل جهت رفع اعیا و بیخ آن در آخر اول گرم و در دوم تر افعال و خواص آن بغایت محرک باه است

تمام غالیون

غاملون بفتح غین معجمه والف وکسر لام وضم میم وسکون واو ونون شیخ الرئیس نوشته دوائیست خوشبو وسفرجلی رنگ باقوت مجففه با حدت کمی ومنجمد کننده تیر مانند انفحه وکل آن جهت قطع انفجار خون وسوختگی آتش مفید مؤلف گوید شاید این جزو غالیون ویا قریب بدان باشد **غالیه** بفتح غین والف وکسر لام وفتح یاء مثناه تحتانیه وها **ماهیت** آن از ادویه مرکبه قدیمه است گفته اند از مخترعات جالینوس اصل آن مرکب از عنبر وحصی لبان وروغن بان سه جزو وعوقهای خوشبو است پس جهت اغراض واغراض دیگر عود هندی وسک رامک ولادن وامثال اینها اضافه مینمایند ودر قرابادین کبیر نسخ آن ذکر یافت **طبیعت** آن گرم وخشک وبحسب تراکیب طبیعت آن مختلف می باشد وحدت عدم آن **افعال وخواص آن** مقوی قلب ودماغ وسائر قوی وارواح واعضا ومفرح اعضاء الرئیسه تمریخ بدان با روغن بان ویا خیری جهت تسکین صداع بارد وفالج ولقوه وبدستور با شراب واستشمام آن منعش صاحب صداع ومسکن صداع بارد وآشامیدن آن با شراب وسکر وقطور محلول آن در یکی از آن دو روغن در گوش جهت صرع وسکته ووجع گوش اعضاء الصدر بوئیدن آن مفرح ومقوی قلب اعضاء النفس حمول آن جهت اوجاع بارده رحم وتحلیل ورم صلب بلغمی آن وادرار طمث واخراج جنین رحم واصلاح حال آن مفید ورحم را مهیای آبستنی گرداند وطلای آن بر احلیل ملذذ جماع است

فصل الغین المعجمه مع الباء الموحده

غبار الرحی بضم غین وباء موحده والف وراء مهمله والف ولام وراء مهمله وحاء مهمله ویاء بفارسی گرد آسیا نامند **افعال وخواص آن** مجفف سعوط آن جهت قطع رعاف وضماد آن بر پیشانی منع ریختن مواد بچشم وتقویت اعصاب نافع است **غبیرا** بضم غین وفتح باء موحده وسکون یاء مثناه تحتانیه وفتح راء مهمله والف بفارسی سنجد وبترکی اکید دنا مند **ماهیت** آن ثمر درختیست بزرگ بقدر درخت عناب پریشان ودر بلاد بسیار سرد بهم میرسد وبرگ آن خشن وعنبر ولهذا آنرا غبیرا نامند ودو نوع بود ونر وماده نر آن ثمر نمیدهد وماده آن دو نوع میباشد یکی ثمر آن بقدر عناب وفندق کوچکی وکناری وپوست آن نازک وبعد از رسیدن پوست آن سرخ میگردد ومغز خود جدا جدا میشود ومغز آن سفید رنگ شیرین خوشبو وخوش طعم ودر جوف آن تخمی اندک طولانی شبیه باسته عناب وکنار ودوم ثمر آن بزرگتر از نوع اول وپوست آن نیز سرخ لیکن وازمغز جدا نمیگردد ومغز آن نیز سفید رنگ ولیکن مانند آرد نرم میباشد وتخم آن بآسانی از آن جدا میگردد واین در شیرینی از آن نوع کمتر واین را بفارسی سنجد اردی نامند وهر دو نوع در وسط تابستان میرسد وقوت آن تا دو سال باقی میماند **طبیعت** آن سرد در اول خشک در دوم وخشکی خام آن زیاده **افعال وخواص آن** مقوی ومفرح امراض الراس جهت صداع خصوصا حادث از ترقی ابخره از معده وسائر بدن امراض الصدر سرفه گرم را مفید اعضاء الغذا مقوی معده وقوت ماسکه ودافع آن ومسکن قی وقامع صفرا ومانع صعود ابخره وانصباب مواد بمعده وسیلان رطوبات وحابس اسهال خصوصا خام آن وسویق آن نیز جهت امور مذکوره مفید وسحج را مفید وحابس ادرار بول ومانع تقطیر آن واطفال را بسیار موافق تنقل بدان جهت آنکه معدل مزاج ایشان است مقدار شربت آن تا پنجاه عدد وگل آن سفید مائل بزردی وبعضی زعفرانی رنگ کهنه **طبیعت** آن در دوم گرم وخشک وبسیار خوشبو وتند بحدیکه در جائیکه درخت گلدار آن باشد بوی آن باطراف تا هفت فرسخ نیز میرسد افعال وخواص آن مهیج شهوت با خصوصا از زنان ولهذا زنان ودختران نورس را از استشمام رائحه آن منع مینمایند ودر ادویه باهیه گل آنرا داخل میکنند واستشمام آن نیز مفرح ومقوی دل ودماغ وآشامیدن آن جهت امراض دماغیه مانند فالج وکزاز وتقویت دماغ وقلب امراض الصدر والرئه وجهت امراض این هر دو عضو مانند ربو وقرحه رئه امراض اعضاء الغذا جهت تقویت معده وجگر وتفتیح سده وتحلیل ریاح واستسقاء ویرقان ولز حمیات مفید مقدار شربت آن یکمثقال القروح والجروح چون برگ آنرا بر جراحت وقرحه بندند بهم آورد وچرک آنرا پاک سازد ولحم گرداند که احتیاج بدوائی دیگر نباشد واگر برگ تازه آن نباشد برگ خشک آن نیز مفید است وروغن آن که آنرا در روغن طبخ دهند تا مهرا گردد ومدهن بدان جهت مفاصل سرخا دراز گردن موی مجرب وعرق گل سنجد محلل ریاح معده ودر جمیع افعال مانند آنست

فصل الغین مع الذال المعجمه

غداف بضم غین وذال معجمتین والف وفا **ماهیت** آن نوع از کلاغ کوچک است بقدر زاغچه مایل بسیاهی ومنقار وپای آن سرخ بخلاف زاغچه که رنگ آن سیاه ومنقار وپای آن سرخ است **طبیعت** آن گرم وخشک **افعال وخواص آن** گوشت آن صلب ومولد خلط فاسد ومطبوخ آن باشبت جهت ریاح تهیگاه ودرد زانو وریاح بارده وجوف است وزهره وسرگین آن بسیار حاد وجالی ورافع آثار ومقوی بصر است

فصل الغین مع الراء المهمله

غراب بضم غین وفتح راء مهمله والف وباء موحده اسم جنس کلاغ است وسه نوع است یکی ابلق وآنرا غراب البقع ودوم سیاه بزرگ وآنرا غراب الاسود نامند وبترکی قوزغون وسوم سیاه کوچک آن در کشت زارها بسیار میباشد وبغراب الزروع موسوم واهل انطاکیه آنرا اغناق نامند وبفارسی کلاغ سیاه وآنچه از غراب الزروع کوچکتر ومنقار وپای آن سرخ است بفارسی زغن وزاغچه نامند واین غیر غداف است وجیفه نمیخورد وبهترین آن مختلف یعنی بچه آنست **طبیعت** آن گرم و خشک

در اول **افعال وخواص آن** جهت مبرودین ومرطوبین ومشایخ وزیادتی منی مفید وخوردن هریسه آن جهت تحریک باه ونیز باید که قبل از طبخ مکرر در آب طبخ دهند وآب آنرا بریزند پس با سرکه طبخ دهند که مهرا شود که مصلح آنست برای محرورین ودر خواص مانند غراب الزرع واز صنف آنست غراب سفید که ابقع یعنی ابلق باشد وبهترین این بچه آنست **طبیعت** آن در دوم گرم وخشک **افعال وخواص آن** دیرهضم وردی الغذا واجتناب از آن اولی وخوردن آن قاطع باه وتعلیق چشم آن مورث بیخوابیست وزاغ طبیعت آن در سوم گرم وخشک ودر سائر خواص مانند غداف است وبغایت ردی الغذا ونخوردن آن اولی است آشامیدن طبیخ آن جهت تحلیل ریاح وقولنج وجلوس در طبیخ آن یعنی مرقه آن جهت ازاله ریاح مثانه والزحیر چون زنده آنرا در ظرفی گذارند وبراده آهن وحموضات مانند سرکه تند وآب اترج بر سر آن ریزند وسر آنرا پوشیده چهل روز در سرگین اسب دفن کنند تا حل گردد پس برآورند همه آن روغن خواهد بود وآن تنها ویا با سرگین آن خضاب نیکو مجرب گفته اند وتا مدتی رنگ آن میماند ومتغیر نمیگردد ودر تغییر رنگ وضع ورد باشد نیز مجرب وکلاغ سیاه وزاغچه در اول گرم وخشک **افعال وخواص آن** مولد خون صالح ومحرک باه مضر محرورین مصلح آن سرکه وزهره همه انواع آن جالی وحاد وجهت رفع بیاض وناخنه وبازهره خروس وعسل جهت ظلمت البصر وزبل آنها نیز حاد وجالی وجهت بهق وبرص وزوال آثار مفید وخوردن گوشت خشک آن با عسل سه روز هر روز سه قیراط جهت رفع بهق وطلای خون خشک کرده آن رافع بوی وطلاء بر سوخته آن رویاننده موی است **غرب** بفتح غین وراء وباء موحده بیونانی اطاء وبشیرازی بورک وباصفهانی وشک ودر تنکابن وریلم اوجا نامند **ماهیت** آن درختی بسیار بزرگ است از جنس خلاف یا صفصاف باختلاف اصطلاح آن وبرگ وپوست آن سفید وبرگ آن بقدر برگ قطف واز آن صمغی بعمل می آید بزدون (?) تیغ بساق آن در هنگام ظهور شکوفه آن واکثر مستعمل لحا وبرگ وصمغ آنست **طبیعت** آن در دوم سرد وخشک وبعضی تا سوم وزیاده از صفصاف دانسته اند **افعال وخواص آن** گل وبرگ وعصاره مأخوذ از آن هر دو مجفف بلیغ وباعفوصت لحاء آن قریب بدان وخشکتر از آن الآذن قطور عصاره برگ وبیخ مسحوق آن با روغن گل جوشانیده در پوست انار جهت تسکین وجع گوش وآمدن چرک از آن وبدستور مطبوخ پوست تازه آن وشستن سر بطبیخ لحای آن جهت خزاز العین قطور عصاره گل وبرگ وصمغ آن جهت جلای بصر ورفع بیاض سم وآثار سعدیل الفم غرغره بطبیخ قشر آن ویا عصاره آن جهت اخراج زلوی در حلق مانده مؤثر الصدر آشامیدن قشر آن وبدستور ثمر آن جهت نفث الدم اعضاء الغذا آشامیدن برگ سائیده آن با فلفل جهت دفع مغص وقولنج حادث در معای دقاق که ایلاوس نامند العیاذ بالله جهت سده کبد وتنهای با آب مانع آبستنی وآشامیدن عصاره آن اخراج کننده علق است از حلق وآب افشرده آن جهت دفع سیلان وچرک اعضای باطنی وسده جگر المفاصل نطول طبیخ آن جهت نقرس القروح ضماد پوست وبرگ تازه آن بر اعضای مقطوعه ومجروحه رادعه طریه نافع وگل آن داخل مراهم مجففه کرده میشود ودر زرور گل آن مجفف قروح مزمنه وآکله وبدستور ذرور خاکستر آن الزینه طلای خاکستر قشر ویا چوب درخت آن با سرکه جهت اسقاط ثآلیل منکوسه وغیر منکوسه در دست وپا وثآلیل مدوره شبیه بسر میخ که مسماریه نامند وپوست بیخ آن داخل خضابات مو کرده میشود وبرای سیاهی آن ورماد چوب مغسول آن قائم مقام توتیا است مضر گرده مصلح آن صمغ عربی بدل آن نیم وزن آن اقاقیا است وگفته اند که از تنه درخت آن نمکی بر می آید سفید نازک بهترین املاح است وآنرا بجای املاح دیگر استعمال مینمایند **غزی** بکسر غین وفتح زاء معجمه ویاء بفارسی سریشم وبهندی سریش وبترکی یاپوشقان نامند **ماهیت** آن عبارت از چیزهای لعابی چسبنده است که بطبخ غلیظ وچسبنده شده باشد وانواع میباشد ومراد از مطلق آن سریشمی است که از پوست گاو سازند وبعد از آن سریشم ماهی است وبعد از آن آنچه از نشاسته گندم مرتب نمایند **طبیعت** مجموع آن بمراتب گرم وخشک است **غزی الجلود** سریشمی است که از پوست حیوانات مگر میته سازند در آب تا مهرا شود ومیگذارند تا در آن ته نشین گردد وصاف میکنند وباز طبخ میدهند وهمچنین مکرر عمل مینمایند تا دیگر درد آن تمییز نگردد پس آنقدر طبخ مینمایند که غلیظ گردد ودر آفتاب چندان بر هم میزنند که بحد انعقاد رسد پس قلمها برید وخشک مینمایند وعند الحاجت بر مقداری که میخواهند در آب گرم بر آتش طبخ مینمایند تا گداخته گردد وگرم گرم شد وصل خشاب جلود وغیرها بدان مینمایند وبهترین آن معمول از پوست گاو است که صافی باشد از آن بهتر آنچه از پیه سازند **طبیعت** آن در دوم گرم وخشک **افعال وخواص آن** مغری ومجفف امراض الراس طلای آن جهت سعفه کهنه وقروح سر مؤثر امراض الصدر آشامیدن محلول آن در آب تنهائی ویا با سرکه ویا با ادویه مناسبه دیگر که مانند حسو نمیه تحسی بدان نمایند جهت نفث الدم صدر وقرحه رئه نافع الجروح وحرق النار وجبر الکسور والفتوق والجرب والقوباء وغیرها ضماد آن با عسل جهت ورم زخمها والتیام جراحات واستحکام استخوان شکسته وبدر رفته وفتیله الماء وبا آب جهت سوختگی آتش ومنع آبله آن وبا زرده چوبه وجوز السرو وبا سرکه سرشته جهت فتق

تازه که نامدتی در آن بند ندو بکشایند وجهت منع ورم جمها والتیام جراحات و بادام و جوزالسرو وجهت فتق وقیلة الماء و با سرکه جهت جرب متقشر وتقشر جلد و ناخن
وسعفه وبهق برص ورفع آثار وجلای بشره وچون گداخته بپشم خرگوش آلوده بر جراحات که خون از آنها جاری باشد گذارند بند نماید و بر سوختگی آتش درد و وجع آنها
آنرا تسکین دهد و منع آبله کند و محرق مغسول آن قایم مقام توتیا است **غری السمک** بفارسی سریشم ماهی نامند **ماهیت** آن رطوبتی است منجمد شبیه به آنچه
که در شکم نوعی ماهی مثل دراز که خنزیر البحر نامند و امثال آن بهم میرسد که سفید و بعضی سیاه و ابلق نیز میباشد **طبیعت** آن گرم و خشک در اواخر اول یا اوایل دوم
افعال و خواص آن قریب بغری الجلد و است اعضاء الصدر مداومت آشامیدن آن و وزن از یک مثقال تا دو مثقال جهت سل مجرب الرئه ضماد آن جهت
شقاق رخسار و برص سفید و آنچه از نشاسته و سریش و امثال آن ترتیب میدهند در منافع قریب با صل آنست آشامیدن یک مثقال آن جهت حبس نفث الدم صدر نافع
و ضماد آن جهت الصاق جراحات و اعضای بدر رفته و بر ناخن سفید شده و بجهت برص و شقاق وجه و تمدد آن نافعست **غری الجبن** بفارسی سریشم پنیر نامند
از صنایع غریبه است و غیر از حکیم میر محمد مومن دیگری ذکر نکرده و آنرا جوهر الصنائع نامند **ماهیت** آن آنست که پنیر تازه را ورقهای نازک بریده بر روی سنگ مسطح
یا تخته آب ندیده نرم بپاشند و ورقهای پنیر را بر آن پهلو به پهلو که بهم بچسبند فرش کنند و بر آن اوراق بانایکه نرم بپاشند که آنها راپوشد تا جمله اوراق فرش و لحاف شود و سنگ
مسطح سنگینی بر آن گذارند و در رو بگذارند در آفتاب و بهیئت آن بالتمام گرفته شود یعنی آنکه جذب نماید پس آب نشسته بدستور فرش و لحاف از نمک سائیده کرده یک هفته در زیر
سنگ بگذارند پس شسته سرخی و چربی که داشته باشد رفع کنند و چون در آفتاب بگذارند اگر از آن چربی ظاهر شود با آب نمک و آهک بجوشانند تا بحدی رسد که اصلا چربی در آن نماند
و کمال آن در عدم چربی و سرخی است پس مانند سرمه سائیده در شیشه ضبط کنند و در وقت احتیاج قدری را با آب سفیده تخم مرغ که در شیشه خوب بر هم زده کف آنرا گرفته باشند و قطرات
آنرا بر سنگ زیرین ریخته بر سنگ بالا سا بمالند تا بر سنگ زیرین بچسبد پس چند قطره آب آهک صاف بر آن بچکانند که روان شود و اما باید آنمقدار باشد که هر چیز را بآن
وصل کنند زود خشک گردد و از خواص آنست که هر چیز را که بآن وصل و الصاق نمایند از آب و آتش جدا نگردد و از اسرار مکتومه شمرده اند **فصل الغین مع الزاء المعجمتین**
غزال بفتح غین و زای معجمتین و الف و لام بفارسی آهو و بترکی جیران و بهندی هرک بکسر میم و راء مهمله و کاف عجمی و بچه آنرا بعربی تا شش ماه و ظلیم از شش ماه تا سه سال را
خشف و تا شش سال را ظبی نامند **طبیعت** آن در آخر دوم گرم و خشک **افعال و خواص آن** از سائر لحوم صید اقرب بمزاج انسان و موافق مرطوبین و صاحب ترین
کثیر الفضول در بدن و کسانیکه محتاج بتخفیف و لاغری بدن خود باشند جهت آنکه سریع الهضم و مجفف و قلیل الغذا است و از آن بهتر از ماده آنست خصوص مشقا یعنی چرب و فربه
و صحرای خوش آب و علف له افضل الرءوس والقلب والغذاء تناول آن جهت فالج و استرخاء و سائر امراض بارده و عصبانیه و خفقان بارد و یرقان الزنیه طلای آن موجب درازی
موی است و آنچه حوصله آنرا صعتر و نمک پاشیده خشک کنند فرزجه آن قاطع حیض و سرگین آن گرم و خشک و بسیار جالی و طلای مطبوخ آن در سرکه جهت تحلیل اورام لحمی
ببیخ و اکتحال آن جالی بیاض رقیق و جلوس بر پوست آن باعث گریختن هوام و تعلیق آن جهت سبز ر مفید و گوشت آن مصدع و مضر محرورین و صاحبان سعال و قولنج مرکب
بارحی خصوص کباب آن با سرکه که زبون و بطی الهضم است مصلح آن اول جوشیدن در آب بس با روغن بادام و باگشنیز طبخ نمودن و برای کسیکه در ارباح و ابرد و جارض دو
با روغن گرده کان و زیت و آب و نمک مکرب بغش و عسر الخروج مصلح آن سکنجبین و مکیدن نواکه حامضه قابضه ست و غزال مسک انشاء الله تعالی در مسک مذکور خواهد شد گوشت
آن گرم و تر و خشک تر از سائر انواع است **فصل الغین مع الضاد المعجمتین غضار الصینی** بفتح غین و ضاد معجمتین و الف بفارسی کاسه
چینی نامند بغایت مجفف و سنون نرم کوبیده آن جالی دندان و قاطع خون لثه و زخمهای تازه است غضار مطلق مراد کاسه سفالین مرج یعنی لعابدار است و چون غضار صینی
را نرم سوده با هر رنگی که خواهند با صمغ محلول بیامیزند و مانند مداد و شنجرف بدان بنویسند بعد خشک شدن خط از کاغذ بلندتر و نمایان تر از مداد و شنجرف و الوان خالص دیگر میباشد
فصل الغین مع اللام غالقی بفتح غین و سکون لام و کسر قاف و یا در **ماهیت** آن اختلافست نزد جمعی حلقه است و نزد جمعی نجیبت بقدر درختی
و نرم و ثمر آن مانند ثمر کبر و مثلث شکل و برگ آن شبیه بناخن و مدور و در جوف ثمر آن چیزی مانند پنبه و تخم آن مانند دانه امرود و صلب و لبنی که از آن حاصل میشود مسهل قوی
بحدیکه مهلک است و طلای آن رافع ثآلیل است و صاحب اختیارات بدیعی گوید گیاهی است که بکبر ماند برگ و ساق آن گرد و در صحرای شیراز بسیار و از جمله یتوعات معتبره است
و شیر بسیار دارد و هر شمشیر و کاردیکه بآن آب دهند زخم آن بر هر کس که برسد بمیرد و اگر شیر آنرا بر قوبا بمالند زائل شود **فصل الغین مع النون غنم** بفتح غین
و نون و میم اسم ضان است و بلغت ماوراء النهر نوعی از قطران است که ترکی کیلکان نامند بهتر از اقسام قطران و موافق محرور المزاج و دیر هضم مضر معده مصلح آن آب ماش

بخیل است و گفته **فصل الغین مع الواو غوتا غنبا** بضم غین و سکون واو و فتح تاء مثناة فوقانیه و الف و فتح غین معجمه و سکون نون و فتح باء موحده و الف بجای
هر دو غین قاف نیز آمده معرب از کوتا کنبا لغت فرنگی است و کمرکوت نیز نامند و نزد عوام مشهور بعصاره ریوند است و بعربی فرفیران نامند **ماهیت** آن عصاره ایست
زرد تیره رنگ مائل بسرخی براق که چون قطعه از آنرا بر چراغ بدارند مشتعل گردد و چون در آب حل کنند آب آنرا مانند شیر غلیظ و زرد رنگ سازد و بی طعم و رائحه غالبیکه از امرق فالبهای بزرگ
که چنگ ساخته از ارض جدید می آورند بعضی گویند عصاره ریوند است و اصل آنست که غیر آنست و از بعضی ثقه شنیده شد که عصاره نباتیست شبیه بخندما و بر گهای آن از آن بلند تر
و عریضتر و در جنبان و نواح آن که جزیره ایست از جزایر شهرها و از ارض جدید جنوبی قریب به بندر چین و در چین نیز بسیار بهم میرسد و از آن بلاد می آورند **طبیعت** آن گرم
و خشک در اول گفته اند ولیکن آنچه بتجربه معلوم گشته تا او اخر دوم گرم و خشک است **افعال و خواص آن** مسهل و مخرج اخلاط مختلفه بآسانی و بی غائله است و هر خلطیکه
که در یابد از نواح صدر و معده و کبد و سائر اعضا بقی و اسهال و ادرار و دفع مینماید و بسیار در معده نمیماند مانند مسهلات دیگر بنهایت بکر و زود بکشد بلکه بزودی و آسانی فعل خود
نموده با اخلاط فاسده دفع میگردد جهت اکثر امراض بارده رطبه دماغیه و عصبانیه و صدریه و معدیه و کبدیه مانند فالج و لقوه و استرخاء و تشنج امتلائی و بینه و خوذه و ماتهم لیلا
و ریزش نزلات و نزول آب در چشم و ثقل سامعه و دوی و طنین و ضیق النفس و سرفه بارده و خفقان بارد و تفتیح سدد و ماساریقا و کبد و استسقاء و یرقان و احتباس بول و حمیات بلغمیه
مزمنه قدیمه و جدیده را مفید و دو اییست شریف و بیغائله حتی آنکه گفته اند با طفال و حامل نیز میتوان داد اما بهتر آنست که بحامل ندهند و مخرج اقسام دیدان کبار و صغار است العرق
و اکثر استعمال آن با گلقند است که مصلح آنست و یا با شکر سرخ که دو دانگ تا چهار دانگ مقدار شربت که متوسط آنست بحسب مزاج و قوت و ضعف بدن نرم سوده با سه
چهار درم گلقند و یا شکر سرشته بخورند و هر وقت عمل آن قصوری شود و یا تشنه شوند آب بگرم بنوشند و اکثر آنست که قی و اسهال هر دو می آورد و بعضی را اسهال فقط
بعضی را کرب و اسهال بسیار و بعضی را اسهال کم میآید و تشویش و اضطراب نمایند که تا آخر روز یا اول شب که عمل آن باتمام رسید و غذا که تناول نمودند و خواب کردند طبیعت بحال
می آید و اگر عمل بسیار نماید و مغص و بطن و سوزش در مخرج غالبا بهم رسد قدری گلاب با روغن بادام بگرم نموده بیاشامند و روغن گل بر شکم و مخرج بمالند و اگر دو اپذیر (?)
تو یه و امراض مستحکمه باید بدرقه نقوعات و یا مطبوخات مناسبه مرض بیاشامند بهتر است و باقی منوط برای طبیعت حاذق است و نقاشان در رنگ آمیزیها استعمال مینمایند
وقت آن تا ده سال قوی می باشد و بعد از آن ضعیف میگردد و مقدار شربت آن از دو دانگ تا نیم درم و از کهنه آن تا چهار دانگ است **غوشتنه** بضم غین و سکون واو و کسر
شین معجمه و نون و ها و غوشنه نیز آمده اسم فارسی است و بفارسی نیز رو شنگ نامند **ماهیت** آن نوعی از کماة و یا فطر است با ملوحت شکل آن چون خشک شود مانند برگ کاسنی
است کوچک متشنج نرم و بسبب ملوحتی که دارد چون خشک شود کازران جامه را بدان شویند چرک آنرا پاک میگرداند و در بیت المقدس و بلاد عجم بسیار است و آنرا بکریشه خوانند
و چون در آب جوش دهند ملوحت آن زائل گردد و با ترشیها میخورند و بالذت میباشد و در غلظت و بطوء انحدار از کماة کمتر است **طبیعت** آن سرد و خشک از سائر کماه ها کمتر
افعال و خواص آن مغلظ دم و کاسر حدت آن و ردی الخلط مانند کماة نیست بهتر آنست که اکثار در خوردن آن نکنند و اگر بسیار بخورند بالای آن شراب جید بنوشند
باب بیستم در بیان ادویه که حرف اول آنها فا است فصل الفاء مع الالف فاخته بفتح فا و الف و کسر خاء معجمه و تاء مثناة فوقانیه و ها
لغت فارسی است و نیز بفارسی کوکو و بهندی پاندک نامند و بعربی عرفیه و نزد اهل انطاکیه مشهور بیمامه است **ماهیت** آن مرغیست خاکستری رنگ مطوق بطوق سیاه
نزدیک بجثه کبوتر صحرائی و کمتر از آن و قلیل الالفت و حسن الصوت **طبیعت** آن در آخر دوم گرم و خشک و بعضی تا اول سوم گفته اند و بهترین آن جوان فربه آنست **افعال و**
خواص آن امراض الرأس مجرا بچه آن جهت رعشه و فالج و خدر و امراض عصبانی بارده و ریاح غلیظه و تفتیح سدد العین و قطور خون تازه گرم آن جهت بیاض چشم مشهور خصوص
خون بال آن الا و رام و غیره ضماد زبل آن با سرکه جهت تحلیل ورم و نضج آنها و بجهت رفع کلف و آثار و خوردن گوشت آن مورث بیخوابی و دیر هضم خصوص کباب آن مصلح آن
شکر و روغنها و سرکه و کشنیز الخواص گفته اند تعلیق زبل آن بر طفلی که شب در خواب بفزع نماید رافع آنست و آواز آن معز را سود دهند و مار از آواز آن بگریزد و در خانه که بوم
سفید باشد هیچ دزد و دشمن و ساحر دست نیابد و بکار بران گریزانند مار است **فاوزهر** بفتح فا و الف و دال مهمله و زای معجمه و سکون ها و راء مهمله معرب پادزهر است
و اصطلاح عبارت از دوائی است که حافظ ارواح بود و بقوه تخود دفع ضرر سم از بدن نماید و بیان معنی آن بتفصیل در سعدنه و پادزهر در حرف الباء الموحده مع الالف مذکور
شد **فاوخ** بفتح فا و الف و فتح ذال و خاء معجمتین حکیم میر محمد مومن نوشته بلغت هندی اسم بندق هندیست و مولف اختیارات اشتباه بنوعی از حجر السم کرده و گوید
سنگیست زرد مائل بسفیدی و بعضی سبزی و برنگهای دیگر نیز میباشد و چون بر سنگ با زرد چوبه بسایند سائیده آن پستی رنگ بود و در آتش نسوزد و نیز صاحب اختیارات گفته

فار

که از آخر هند و چین نیز آورند و بهترین آن چینی بود و باد زهر همه زهرها است شربا و طلاء و مقدار شربت آن دوازده جو است و گفته بخلاف بادزهر کانی است **فار** بفتح فا و الف
و را مهمله بفارسی موش و هوشا و موکهک د بسریانی کوفری و برومی بولطیقو و بیونانی لیقطرس و بهندی چوهه و بترکی سیجان نامند **ماهیت** آن حیوانیست معروف و موش مردگی
طبیعت آن در سوم گرم و خشک **افعال و خواص آن** امراض الراس خوردن آن مورث نسیان و غثیان و خلاق و بهیمه و مفسد معده و چون بریان نمایند و بطفلی که از
دهن او طرابات بسیار آید بدهند که بخورد و موثر اعضاء النفس جلوس و طبیخ آن جهت دفع تقطیر البول و آشامیدن سرگین آن جهت تحلیل اخلاط غلیظه و ماکند ریا بسرکه جهت
اخراج سنگ گرده و مثانه و شافه آن رافع عسر البول و بغایت مدر طلیع اطفال العین طلاء و اکتحال زبل آن جهت رویانیدن مژگان ریخته شده و جلای بیاض حسیم الزینة طلای آن
آن جهت قلع ثآلیل و مسامیر مجرب ضماد سوخته سر آن و سرگین آن با سرکه و یا با عسل جهت رویانیدن موی داء الثعلب موثر مقدار شربت آن یکدرم و بخور آن گریزاننده
موشان و بول آن رافع سیاهی کتابت السم چون موش را زنده شکافته گرم گرم بر موضع لسع مار و عقرب بندند دفع سمیت آن کند و بر عضوی که خار و پیکان رفته آن
بر آورد و بر خنازیر تحلیل دهد و بدستور بریان آن بر گزیدگی عقرب خوردن لین ماده آن مورث نسیان ابن مولف گوید میان موش و گژدم عداوتست اگر هردو را در شیشه کنند
خصومتی عجیب بود و موش قصد دنبال گژدم کند و گژدم نیش زند اگر موش دنبال گژدم را گرفت و بریدن از اذیت آن رست و الا از بسیاری لسع هلاک میگردد و چشم آنرا اگر بر کلاه دوزند
راه رفتن آسان شود و اگر بر صاحب تب و بر نوبت بندند زائل کرده خصیه آنرا که بر زن بندند تا با او باشد حامله نشود **فارة البيش** موش بیشا است و مذکور شد **فارة المسک**

فارة البيش
فارة المسک

آهوی مشک است و گفته اند آنرا جهبوندر نامند و آن حیوانی است فی الجمله شبیه بموش و بسیار بدبو بحدیکه هر جا که بگذرد بدبو میگرداند و از دور بوی آن فی الجمله شبیه ببوی مشک
و بول و غائط آن بسیار حاد و اکال است بحدیکه بر فرش و لباسیکه بول و غائط کند آنرا میپوساند اگر زود نشویند و مدتی بماند و بسبب اکال تعفن گربه و سائر حیوانات گوشت
آنرا نمیخورند و خالی از سمیتی نیست و در خانه ها و رات و مزابلها هم میرسد و بیشتر مخصوص بملک هند و بنگاله است و شنیده شده که در مانند او جلدان حاره رطبه نیز هم میرسد
دو نوع میباشد سفید رنگ و بزرگتر و این بسیار بدبو است و نوع دوم از آن کوچکتر و برنگ موش و بدبوئی این از آن کمتر **طبیعت** آن گرم و خشک **فارسي** بفتح فا

فارسي

و کسر سین و تا و نسبت **ماهیت** آن حکیم میر محمد مومن در تحفه نوشته بیونانی اندروصارون نامند و آن تخمی سرخ رنگ خمیده و تلخ و غلاف آن مانند خرنوب و برگ آن
مانند برگ نخود و در میان جو و گندم میروید **طبیعت** آن در اول گرم تر **افعال و خواص آن** لطیف و قابض و مفتح سده احشاء جهت درد مفاصل و عسر النفس نافع
نافع و فرزجه آن با عسل مانع حمل و شربت جوشانیده آن در روغن زیتون کننده گرم معده و مقدار شربت آن دو درم است و نواب علوی خان مرحوم نوشته اند که اندروساریونرا
بیونانی اندرونیلون نیز نامند و بیان ماهیت آنرا در حرف الالف من ذکر کرده ام مولف گوید کتاب مفردات آن مرحوم نزد احقر بود که دیده شود که چه تحریر فرموده اند حق سبحانه
و تعالی برساند از فضل خود **فاشرا** بفتح فا و الف و فتح شین معجمه و را مهمله و الف مکسوره معرب را فشار سریانیست و بعربی کرمة البیضاء بفارسی هزار فشان و هزارکشان

فاشرا

که معرب آن هزارجشان است و معنی هزارکشان الف عالیج یعنی هزار شاخ است و بعضی گفته اند بمعنی الف ذراع است و نیست چنین بلکه بمعنی اول است و نیز بفارسی مارداو
و کرم دشتی و بشیرازی تخوشی جهت آنکه نبات آن در زمستان خشک میگردد و تفلیستی گفته بسریانی کنتبا نامند و برومی جلیلوطن و بیونانی اغلیطوس و ببربری ارجالان
و در تنکابن و طبرستان الاملک گویند **ماهیت** آن نباتیست شبیه بتاک انگور خاردار و برگ آن املاست و مائل بهند و یر و تارها دارد مانند تاک و بر مجاور خود می
پیچد و ثمر آن بقدر نخودی و سرخ خوشه دار و در زمستان ثمر آن بی برگ میماند و طعم آن حاد و با حرافت و قبوضت و صاحب اختیارات بدیعی گفته در هر خوشه قریب صد دانه میباشد
و در ابتدا سبز و بعد رسیدن سرخ میگردد و آنرا سیاه دارو خوانند و در کوهستان بلاد فارس کثیر الوجود و بسیار مستعمل خصوصا بیخ آن در سموم منهوشه و آنرا عود الحیه نامند
و بسیار شبیه بقسط تلخ و عطاران بجای قسط تلخ میفروشند و طعم آن با قبوضت و حاد حریف بسیار تلخ است در قانون و قفطار غان مذکور است و هزارجشان است و مختار
و مستعمل تر و تازه آنست **طبیعت** برگ و ثمر آن در سوم گرم و در دوم خشک و بعضی در سوم نیز گفته اند و گرمی بیخ آن کمتر از آن و تلخ و تیز **افعال و خواص آن** جالی
و ملطف و مجفف و مسخن معده و مقوی آن اعضاء الراس آشامیدن آن روزی یکدرم تا یکمثقال جهت رفع صرع و سدر و فالج و بهتر خادنسیان و شدخ عضل العین طبوخ
آن در دهن زیت جهت کمنة الدم تحت حسیم اعضای الصدر لعوق آن با عسل جهت خناق بلغمی و فساد نفس و سرفه کهنه و درد پهلو و ریاح آن و چون عصاره آنرا با گندم طبخ نمایند
و بیاشامند شیر را غلیظ و زیاده گرداند ضماد آن با سرکه جهت بثور لبنیه اعضاء الغذاء چون برگها و شاخهای نورسته آنرا طبخ نمایند و بخورند جهت تقویت معده و قضیب جلای
آن از نزجات و جهت جع فواده و وجع معده و تسخین آن و کبد اسهال و ادرار شیر موثر و بیخ آن مملو کدازنده صلابت طحال خصوصا که با سرکه تا سی روز بیاشامند و بسرکه و گچ

بران ضماد نمایند و همچنین عصاره آن اعضاء النفس و الاورام و الدبور و غیرها تناول سفر نخته آن تر و ابتدای روئیدن و خام آن نیز جهت اسهال بطن و ادرار بول نافع عصاره
تازه آن یکدرم با اندک کتیرا که مصلح آنست نیز با ماء العسل جهت اسهال بلغم و بیخ آن نیز با کتیرا و یا با ماء العسل بقدر یکدرم تا یکمثقال اسهال قوی آورد و ادرار بول و شیر و سائر فضلات
و تنقیه حیضا کند و جنین را بکشد و حمول آن و یا عصاره آن جهت اخراج جنین و تنقیه رحم و بدستور جلوس و طبیخ آن و مطبوخ آن با زیت بحدیکه غلیظ گردد جهت بواسیر و بواسیر مقعده و مع
اوجاع بارده و تحلیل صلابات حصف و دفع حرکت زخمها و نطول مطبوخ آن جهت تحلیل اورام و ضماد بیخ آن با سرکه جهت تحلیل اورام و بثور لبنیه و قلع ثآلیل با شراب جهت تسکین
وجع داحس و تحلیل اورام صلبه و انفجار و بیلها نافع القروح ضماد بیخ آن با نبات جهت قروح ردیه خبیثه و داخل مراهم آکله و جمره و گرده می شود و ثمر آن جهت جرب متقرح و غیر متقرح و نقرس طلا
شربا و لطوخا و طلاء و موثر المفاصل ضماد بیخ آن با شراب جهت اخراج استخوان شکسته و استحکام اعضاء استرخیه ضعیفه و با آرد کرسنه و حلبه جهت تحلیل اورام و انفجار و مایل السموم
آشامیدن یکمثقال از بیخ آن جهت لسع افعی و سایر هوام و با شراب نیز و برگ و ثمر آن درین فعل ضعیف اند از زینه ضماد بیخ آن با آرد کرسنه و حلبه جهت رفع کلف و آثار سیاهی بعد از
جروح و قروح مانده و جلای سائر آثار و تنقیه بشره و صاف کننده آن و بدستور مطبوخ آن در روغن زیت مهرا جهت کمنة الدم تحت حسیم و ضماد ثمر آن سترنده موی است و تا عان
در سترون موی جلود مستعمل دارند و گویند اکثار اکل بیخ و ثمر آن مضر سپرز و مورث اختلاط ذهن و عقل است مصلح آن با کتیرا خوردن و بانی کردن و بعد از ان رب حماضه خوردن
و آشامیدن عصاره آن اختلاط عقل و ظلمت بصر آورد و بدل بیخ و ثمر آن بوزن آن دروج و ثلث آن لسان سه و بعضی نصف وزن آن نوشته اند **فاشرستين** بفتح فا و الف

فاشرستين

و کسر شین معجمه و را و سکون سین مهملتین و کسر تا مثناه فوقانیه و سکون یا مثناه تحتانیه و نون و در اکثر نسخ چنین است و بعضی بتشدید فوقانیه شده و بمعنی مزیل شصت علت
و بعضی بفتح را مهمله و سکون سین مهمله و فتح تا مثناه فوقانیه و نون گفته اند لغت سریانی است بعربی کرمة السوداء و بفارسی شش بندان سیاه و بشیرازی شش بندان و بیونانی اماابس ملیا
بمعنی کرم الاسود و برومی انارو ترطین و ببربری سیمون و باندلس معروف ببوطانیه است و گفته اند معنی فاشرستین دافع شصت علت است **ماهیت** آن نبات آن شبیه بفاشرا
بالبلابست و پیچیدن بر مجاور خود و در رنگ مخالف فاشرا و برگ آن عریضتر از برگ لبلاب و ساق آن سیاه و ثمر آن مانند فاشرا در خوشه و در خامی سبز و بعد رسیدن سیاه و ظاهر
بیخ آن سیاه و باطن آن سرخ گفته اند بزردی مائل میباشد و در قانون و قفطار غان مذکور است که بیخ آنست **طبیعت** آن گرم و خشک با عتدال **افعال و خواص آن**
در افعال ضعیفتر از فاشرا است اعضاء الراس صرع و فالج را بسیار مفید اعضاء الصدر و النفس جهت تنقیه سینه و اعضای نفس و ضماد برگ آن جهت زخمهای حیوانات مانند خروس
فاط و کاو و امثال اینها و النوای عصاب مفید بدل آن کرمة البیضا است **فاط** بفتح فا و الف و طاء مهمله مؤلف و بظاء معجمه بعضی گفته اند لغت رومی است و تفلیسی گفته عربیست

فاط

و بسریانی بطا و برومی فطیلاح نامند **ماهیت** آن تا حال خوب معلوم نشده و هر کس چیزی گفته صاحب اختیارات جدوار خطائی دانسته و در کتاب طب قدیم نوشته که
فاوخ است که سنگ زرد مائل بسفیدی و سبزی است که از اقاصی فارس می آورند و بهترین آن صلب آنست و اکثری بر آنند که دوائی است مجهول الماهیت که از ترکستان می آورند
و بهترین آن تازه آنست **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص آن** جهت سم شوکران و جوز مائل است و لسع هوام آشامیدن آن با آب سرد مفید است
فاغره بفتح فا و الف و کسر غین معجمه و فتح را مهمله و ها آنرا فارغه نیز نامند و بفارسی فاغره و کبابه دهن کشاده گویند **ماهیت** آن بزرگتر از کبابه

فاغره

و بقدر نخودی و جوزی رنگ و تا بنصف شکافته و در جوف آن دانه کوچکی مدور و سیاه و براق و با عطریت و از زیرباد هند و بلاد سودان آورند و در لطوخات و غالیه
و اشباه آنها مستعمل دارند **طبیعت** آن بقول شیخ الرئیس گرم و خشک در سوم و بقول دیگران در اول دوم گرم و در آخر دوم خشک **افعال و خواص آن** با قوت
محلل و بسیار قابض امراض الراس و القلب آشامیدن آن جهت امراض بارده دماغیه و ریاح غلیظه و جنون و لخلخه آن جهت تقویت دماغ و قلب الکم مضمضه بعصاره آن
جهت لزع و بان اعضاء الغذاء مقوی معده و هاضمه و جگر بارد و مفتح سدد و منقی اخلاط بلغمی و سوداوی و داخل ادویه مصلحه معده و کبد بارد و گرده میشود و جهت سوء الهضم
و اغذیه بارده و جهت اسهال بارد نافع و حابس شکم مصدع محرور مصلح آن کافور و نیلوفر و روغن بادام و گلاب مقدار شربت آن تا دو درم است **فالبرنس** بفتح فا و الف

فالبرنس

و کسر لام و فتح با موحده و سکون را مهمله و ضم نون و سین مهمله و بعضی لغات بدون نون آمده و آنرا فالی بوریس نیز نامند **ماهیت** آن نباتیست که از بیخهای باریک
شاخهای بسیار سبز و بطول دو نیزه و گره دار شبیه بنی و تخم آن سفید بقدر جاورس اندک طولانی و بیخ آنرا فائده نیست در طب **طبیعت** آن گرم و خشک با حرارت لطیفه
افعال و خواص آن اعضاء النفس آشامیدن تخم و برگ و عصاره آن هر یک بتنهائی و یا مجموعی با آب یا با شراب جهت اوجاع مثانه مفید **فالنجقين** بفتح فا و الف

فالنجقين

و کسر لام و سکون نون و کسر جیم و سکون یا مثناه تحتانیه و فتح قاف و سکون نون لغت یونانی است بمعنی رتیلاء و فالجنطس و لوفاحیس نیز آمده **ماهیت** آن نباتیست که آنرا

دو شاخ یا سه شاخ متفرق میباشد از یکدیگر و گل آن سفید شبیه بسوسن و اندک مشرف تخم آن سیاه بقدر نصف عدسی و با ریختر از آن و بیخ آن کوچک باریک و در هنگام قلع

از زمین زرد پس سفید میگردد و منبت آن تلهای خاک افعال و خواص آن جهت نیش حیوانات سمی نافع و دیسقوریدوس گفته آشامیدن برگ و گل و تخم آن با شراب جهت

لسع عقرب و نهش رتیلا نافع است **فالوذج** بفتح فا و الف و ضم لام و سکون واو و فتح ذال معجمه و جیم و فالوذق بقاف نیز آمده معرب پالوده فارسی است ماهیت آن

باصطلاح قدیم حلوای نشاسته را نامند که با روغن بادام و یا روغن پسته تناول نمایند و باصطلاح جدید معروف درین زمان و اکثر بلدان آنست که نشاسته را در آب گرم بسیار

حل نمایند و صاف کرده طبخ میدهند که خوب پخته و خامی آن زائل شده بحد انعقاد رسیده که چون در آب بریزند مخلوط با آب نگردد پس در ظرفی تنگ ریخته بحجم نیم انگشت و بعد از

شدن قطعهای بسیار کوچک لوزی بریده در شربت قند یا نبات یا دوشاب سفید جید مطیب بگلاب یا عرق بید مشک و یا هر دو ریخته و یا برف داخل کرده تناول مینمایند

و یا آنکه بعد کمال طبخ بسر حد انعقاد رسیدن اندک اندک در پاتیلی مشبک ریخته و در زیر آن ظرفی آب سرد کرده گذاشته بقاشق بمالند تا مانند رشتهای مروارید از سوراخهای

پاتیل برآمده در آب سرد ریخته منعقد گردد پس بدستور در شربت ریخته تناول مینمایند **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص آن** کثیر الغذا و جهت اکثر امراض

صدر و ریه و اسهال نافع و اگر بران تخم ریحان و یا تخم شربتی بپاشند تقویت آن معده را و حبس آن اقوی میگردد **فانید** بفتح فا و کسر نون و سکون یا و دال معجمه بفارسی

قند نامند و در **ماهیت** آن اختلافست بعضی را عقیده آنست که آب نیشکر بعد از طبخ و انعقاد هرگاه بی تصفیه باشد آنرا قند سیاه گویند و اطبا آنرا شکر احمر یعنی شکر سرخ

نامند و اصل آنست که شکر باعتبار نیشکر سه نوع میباشد یکی سیاه رنگ که بهندی گر نامند و یکی سرخ رنگ که شکر احمر است و بهندی لال چینی و شکر تری زیرا که در بنگاله شکر را

چینی مینامند و یکی سفید و آنرا بهندی کهانڈ گویند و چون شکر سفید را با آب گداخته بجوشانند و کف شیر و یا سفیده تخم مرغ بر آن زنند و صافی نموده منعقد گردانند آنرا نبات سفید گویند

و چون مرتبه دیگر تصفیه کرده و ظرفی بریزند که دران جدا گردد آنرا شکر سلیمانی گویند و چون دیگر بار طبخ نموده تصفیه نمایند و در قالب صنوبری بریزند آنرا فانید گویند که بفارسی

قند نامند و اگر در طبخ ثالث مبالغه نموده باشند ابلوج که بفارسی قند مکرر و بهندی اوله نامند و گویند هرگاه در قالب مستطیل مساوی الطرفین بریزند معروف بقلم است و چون طبخ دیگر داده

در شیشه ریزند نبات قراری و سنجری نامند و چون در طبخ ثالث بقدر عشر آن شیر تازه اضافه نموده بجوشانند تا منعقد گردد آنرا طبرزد گویند و اگر قند مکرر را مخصوص با بن اسم دانسته

و بعضی را گمان آنست که شکر سفید را چون مرتبه دیگر تصفیه نمایند و بطبخ و در کفچه گرده بچوبی برهم زنند که حبابها بهم رساند و قرصهای کوچک بریزند بروی پارچه سفید پاکیزه

پاکیزه یا بر آن تعبیه که حبابهای آن مجوف حبابی باشند و بگذارند که سرد شود و بسته گردد آنرا فانید و بهندی بتاسه و قومی دیگر گویند که چون آب شکر سفید را مرتبه دیگر بطبخ تصفیه

نمایند و صافی نموده بقوام آورند و از آتش فرود آورده بریزند و بکف شیر و یا کف سفیده بیضه مرغ و تیز زدن آنرا سفید کنند و قرصها سازند و بگذارند تا بسته گردد آنرا فانید و بفارسی شکر پنیر

گویند و اکثر را زعم آنست که شکر سفید را چون مرتبه دیگر بطبخ تصفیه نمایند بگرفتن کف آن تا آنکه دیگر کف ناورد پس صاف نموده بقوام آورند و بعد قوام دو شخص آنرا بدست بکشند و در

بین کشیدن وقع مدفع آنرا بچوبی یا تخته پاکیزه بزنند تا سفید شود پس قرصها سازند آنرا فانید نامند و بعربی ناطف گاه مغزهای بوداکه چون جوز اصل یعنی گردکان و بادام و پسته

مغز و امثال اینها داخل سنمایند و آن هنگام آنرا حلوای مغزی و قبیده میگویند و بعضی برای زیادتی شکنند کی آن بمقدار ربع وزن آن عسل مصفی نیز داخل مینمایند و اگر بروی

آن عسل آن کبند باشند آنرا حلوای کنجد و بهندی ریوری و بعربی ناطف سمسم نامند صاحب اختیارات گفته که فانید آنست که بقوام آورند قند سفید را یعنی مرتبه ثالثه از تصفیه

شکر سفید که در قالب مخروطی ریخته باشند و عسل طبرزد را که بفارسی کرانگبین گویند بعد از تصفیه بر چوبی که آنرا وتد گویند زنند تا سفید شود پس آنرا قطعات نموده استعمال نمایند

فانید نامند و از ترنجبین نیز بهمین قسم ترتیب میدهند و فانید خرانی و فانید سنجری نیز اختلاف است آنچه را از قند سازند و بی آرد جو نگاه دارند فانید خرانی نامند و آنچه

از عسل طبرزد و ترنجبین ترتیب دهند و آرد جو بر آن پاشند و نگاه دارند فانید سنجری نامند معرب سنکری منسوب بسجستان که معرب سنکرستان بسین مهمله و زای معجمه است

و بالفعل معروف بسیستان است و غلط کرده آنکه گفته که فانید سحری است بضم سین و سکون حا مهملتین که منسوب است بسحر که آن بلدیست از عمان و بهترین آن سفید رقیق خرانی

است **طبیعت** آن گرم و تر در اول خصوص سفید آن که رطوبت آن زیاده است **افعال و خواص آن** غلیظتر از شکر و کرمتر از آن اعضاء النفس جهت سرفه و ضیق النفس

و در دسینه اعضاء النفض جهت تلیین بطن و برودت امعا و رحم نافع و جوارش آن در قرابادین کبیر ذکر یافت **فاوانیا** بفتح فا و الف و فتح واو و الف و کسر نون و فتح یا و الف

آنرا عود الریح و بسریانی کهیانا و کهیبانا نیز و نزد اهل مغرب معروف بعود المعیر است **ماهیت** آن اکثری تصریح نموده اند که فاوانیا عود الصلیب است و مولانا نفیس رحمه الله

در شرح موجز قرشی گفته بتحقیق غلط کرده کسیکه فاوانیا را عود الصلیب دانسته از جهت مشابهت بیخ و برگ هر دو باهم و لیکن فرق میان هر دو را بیان نکرده و بعضی گفته اند

از آنچه در جوف آن خطوط صلیبی است عود الصلیب و ماده آنرا که ندارد و فاوانیا خوانند و این اصح اقوال است و شیخ الرئیس رحمة الله تعالی در مفردات قانون هر یک

را از عود الصلیب و فاوانیا جدا جدا ذکر فرموده و نیز فرق بین هیچ ذکر نکرده و در عود الصلیب ماهیت آنرا بتفصیل ذکر نموده و نوشته که دیسقوریدوس بیان کرده

که عود الصلیب چیزیست که بعضی مردم آنرا ذو الاصابع نامیده اند و بعضی دیگر غلیسی یعنی حلوة الریح و آن نباتیست که ساق آن بقدر دو شبر و متشعب بشعبهای بسیار

و نرو ماده میباشد برگ نر آن شبیه ببرگ شاه بلوط و برگ ماده آن شبیه ببرگ سموئیون که کرفس بری است و مشرف و بر جانب ساق آن غلافی شبیه بغلاف بادام و چون

شکافته شود و انغلاف ظاهر میشود از آن دانه سرخ مانند خون شبیه بدانه انار و کثیر العدد و ما بین اثنای آن چیزی بخش سیاه بیخ یا ششم دو بیخ نر آن بسطبری انگشتی و بلندی

یک شبر و سفید و با قبوضت طعم و بیخ ماده آن متشعب بچند شعبه هفت یا هشت هر یک شبیه بلوطی مانند بیخ خنثی **افعال و خواص آن** اعضاء الراس آشامیدن مسیح

حب آن با ماء العسل جهت کابوس اعضاء الغذا خوردن آن بتنهائی جهت لذع معده و وجع آن اعضاء النفض آشامیدن آن بمقدار یک بادام جهت تنقیه رحم از فضل نفاس

و ادرار طمث و وجع گرده و مثانه و رحم و یرقان و آشامیدن مطبوخ آن با شراب جانبرد عاقل بطن و آشامیدن سرخ آن ده دوازده دانه با شراب اسود قابض حابس

و قاطع نزف الدم و رحم و ده عدد حب آن با شراب عسلی جهت اختناق رحم و عارض از وجع رحم و چون صبیان را در ابتدای حدوث حصاة بیاشامانند دفع نماید و دیگر حیات

عارض ایشان گردد و در فاوانیا نوشته که نر و ماده میباشد نر بیخهای آن سفید بسطبری انگشتی است و چون آنرا بخایند ظاهر میگردد از آن بعد از یکساعت اندک حلاوتی با

در طعم و ماده آن کثیر الشعب **طبیعت** آن گرم نه بشدت **افعال و خواص آن** مجفف و قابض و محلل و مفتح و ملطف و مقطع و جالی اعضاء الراس نافع جهت صداع

و صرع حتی تعلیق آن بتنهائی مجرب و نوشته که یهودی گفته مدخن بتر آن جهت مجانین و مصروعین نافع و زائل کننده آن و بدستور خوردن تر آن با گلقند شدید النفع

و نوشته که گمان من آنست که این نفع در فاوانیای رومی باشد نه هندی و آشامیدن تخم آن بیست و پنج دانه با ماء العسل یا با شراب جهت کابوس اعضاء الغذا آشامیدن

مطبوخ آن با شراب قابض عفص مانع انصباب مواد است یعنی آشامیدن تخم آن مقوی معده و مسکن وجع و لذع آن و بیخ آن مفتح سدد و جهت یرقان نافع اعضاء النفض چون با عسل

و مدرات بیاشامند ادرار بول و حیض نماید و آشامیدن بیست و پنج دانه تخم آن با ماء العسل یا با شراب جهت اختناق رحم و وجع آن و کابوس و دوازده دانه آن جهت قطع نزف الدم

سفید و چون زنان صاحب نفاس بمقدار یک بادام از بیخ آنرا بخورند تنقیه نماید فضول نفاسیه ایشانرا بادرار و بدستور جهت جع گرده و مثانه و طبیخ آن با شراب شکر آبند نماید و ادرار آورد

الزینت طلاء و غمره آن و جلاء آثار سیاهی بشره موثر المفاصل آشامیدن آن جهت نقرس نافع و بدستور ضماد آن و دیگران نیز ماهیت آنرا مانند آنچه شیخ از دیسقوریدوس بیان کرده

نوشته اند و حکیم میر محمد مومن در تحفة المومنین نوشته نبات آن شبیه بزروکن و ماده آنرا نبات مانند کرفس بری و گفته اند نر آنرا چون بشکنند در جوف آن دو خط صلیبی نمایان

یافت میشود و ماده آن بشکل بلوط میباشد و در جوف آن خطوط صلیبی نیست و نزد اطلاق مراد از آن نر است و بهترین آن رومی سطبر آنست که کهنه کرم خورده نباشد و چون بخایند

بعد از ساعتی ظاهر شود از آن حدت حرافت با اندک تلخی و قوت آن تا هفت سال باقی میماند و گفته اند باید که تر و استعمال نرم سوده و مبالغه در سحق آن نموده استعمال نمایند و بعضی

گفته که برای امراض مردان نر آن و برای زنان خصوص امراض رحم ایشان ماده آن انسب است که **طبیعت** آن گرم و خشک در سوم و بعضی تا دوم و بعضی مائل باعتدال دانسته

افعال و خواص آن آشامیدن بیخ آن بقدر یکدرم در شراب عفص یا شکر شیرین کرده یا با شیره و کشیرین دیگر جهت صرع و رعشه و لقوه و ام الصبیان و اکثر امراض سودا و

تفتیح سدد و یرقان و درد گرده و مثانه و ادرار طمث و نقرس مفید و تخم آن مخرج اخلاط لزجه و جهت فالج و رعشه و صرع و جنون و وسواس و تقویت معده و تسکین اوجاع آن

بیخ کوبیده در صره بسته آن جهت صرع و ضربه و سقطه و طلای آن جهت دفع آثار سیاهی بشره و نقرس و مالیدن بیخ و تر آن جهت صرع و اکثر امراض موثر و تعلیق تر آن در قلاده

اطفال و بدستور تعلیق بیخ آن خصوص تر آن که بطول و راخ کرده باشند جهت رفع فزع اطفال و ام الصبیان و صرع و اورام حاصل در دماغ ایشان و جهت وجع معده مجرب

و مسافرین در بیابانها و صحراها باعث مامونی است از آفات با شراب جهت جمع بطن و سعوط آن که حب آنست بتنهائی و یا با مشک و زعفران جهت صرع و ام الصبیان

و در خواص تر آنرا بهتر از زمرد دانسته اند بتخصیص که چون آفتاب در برج میزان باشد و بغیر آلت آهنی قلع کنند جهت آنکه گفته اند اگر با آهن قلع نمایند عمل آن باطل میگردد و صاحب

شفاء الاسقام نوشته که استاد من گفت باید که با مس یا غیر آن قلع نمایند نه با آهن بهمان جهت و تعلیق نر صلیبی آن که با شروط مذکوره اخذ کرده و در پارچه زردی بسته و حامل

آنرا مس نکرده باشد جهت عسر ولادت و دفع سحر و هیبت در نظرها مجرب دانسته اند و گویند در خانه که عود الصلیب باشد دران خانه جن و جانوران گزنده داخل نشوند

و گفته اگر دو مثقال از نقره و طلا را در هم گداخته و صفحه ساخته چهار عدد تخم آنرا دران پیچیده و با خود دارند جهت صرع بلیغ النفع است به جهت صرع کهنه ده بیست سال این

فاغیره — فتائل — فتائل الرهبان

کذشته باشند و اکر در بر فرش دو کس که باهم دشمنی داشته باشند کذارند و قمر با زهره متصل و تثلیث باشند میان آن دو الفت بهم رسد **فاغیره** بفتح فا و الف و کسر غین معجمه و فتح یا مثناة تحتانیه و ها هم شکوفه حنا است و در حنا مذکور شد و نیز شامل جمیع شکوفه ها است و بعین مهمله اسم بیخ اسفند است **فصل الفا مع التا المثناة الفوقانیه فتائل** بفتح فا و تا مثناة فوقانیه و الف و کسر یا مثناة تحتانیه و لام جمع فتیله است که بفارسی شافه نامند و فتیله و لغت زباله و نزد اطباء عبارت از دوائیه است که فتیله ساخته در دبر خود برای اسهال و یا تقویت باه و یا بواسیر و یا غیر ها و یا در قبل برای تنقیه و یا نشف رطوبات و یا تقویت و تسخین و تضییق آن و یا بغیر این سبب بردارند و لیکن بیشتر استعمال آنرا برادویه که در دبر بردارند می نمایند و بحسب هر علت ترکیب آن مختلف میباشد و اسهال فتائل مسهله و جذب اینها از اعالی بدن بیشتر از حقنها است و این سهل و رجائی است که مانعی نباشد از استعمال مسهلات بشرب و جهت تفصیل آن در قرابادین کبیر ذکر یافته هم بعنوان قواعد کلیه ترکیب تمام انواع تراکیب نسخ آنها **فتائل الرهبان** بفتح فا و تا مثناة فوقانیه و الف و کسر یا مثناة تحتانیه و لام و الف و لام تعریف و ضم را مهمله و ها ساکنه و فتح با موحده و الف و نون اهل اسکندریه زنجبیله نامند و در الحاکیر الوجود **ماهیت** آن نباتیست بقدر ذرعی و تیره رنگ مایل بسفیدی و برک آن مانند برک حنا و سنائی و کوچکتر از آن و اغبر و اشهب شبیه ببرک شونیز و مزغب تر میباشد و گل آن زرد و مجتمع و تخم آن مانند تخم تره تیزک و بیخ آن خوشبو و طعم آن تیز و تلخ و منبت آن کنار دریا و رودخانها و بیکزارها و کویند چون بیخ تازه آنرا بر آورند و با برک آن پیچیده در چراغ کذارند و بران روغن بریزند مشتعل میکردد مانند فتیله و رهبانان مستعمل دارند لهذا آنرا فتائل الرهبان نامند **طبیعت** آن در آخر دوم کرم و خشک و بیخ و گل آن کرمتر از سائر اجزا **افعال و خواص** آن اعضاء الراس آشامیدن طبیخ بیخ آن با آب جهت زکام و اوجاع سر حادث از سردی اعضاء النفس جهت سرفه و ربو و عسر نفس و ریاح غلیظه و بدستور ضماد آن بر سینه الباه جهت تقویت باه و اوجاع المفاصل و غیرها ضماد بیخ آن با لبان ذکر کرده ضماد و ناز کرده نماید جهت اوجاع مفاصل و عرق النسا و نقرس و تحلیل صلابات و اورام انثیان و اورام فیلجه و فسخ عصب و کوشت کوفته شده و مربای بیخ آن انفع از مربای زنجبیل اعضاء الغذاء و النفض و الباه جهت شهوتی و هان و جشای بارد و انهضام غذا و تحلیل مواد و تسخین معده و کرده و مثانه و ادرار بول و تحریک باه و تقویت آن بسیار مؤثر است **فتیت** بفتح فا و کسر تا مثناة فوقانیه و سکون یا مثناة تحتانیه و تا لغت عربیست **ماهیت** آن هر چیز خرد کرده را نامند و بیشتر مستعمل در نان کندم خشک خرد کرده است خواه بکوبیدن و خواه بغیر کوبیدن که بسیار نرم نباشد و بعضی کفته اند که نرم باشد **طبیعت** آن کرم و خشک با اعتدال **افعال و خواص** آن ثقیل الغذاء و مجفف رطوبات معده و مولد ریاح سوداوی و دیر هضم و مولد امراض بارده و رطبه مانند قولنج و وجع پهلو و تهیگاه مصلح آن نیکو خمیر نمودن و طبیخ جید دادن و با بسمه و کمون و نانخواه و با شکر و روغنها مانند روغن بادام تناول کردن و جهت صاحبان امزجه بارده رطبه و صاحبان ضعف اشتها بسیار مضر و باید که در سایه خشک نمایند و بسیار کهنه نباشد که کهنه آن ردی است و بهترین مصلحات آن در همه حال شکر است **فصل الفا مع الجیم** **فجل** بضم فا و سکون جیم و لام بفارسی ترب و بشیرازی تربزه و بسریانی فغالا و برومی دفیون و بیونانی افاتیس و نیز بیونانی ابابوس و بهندی مولی و بمرهٹی ... نامند **ماهیت** آن معروف است و در اکثر بلاد میشود و دو نوع میباشد بری و بستانی و شامی نیز و شامی آن آنست که تخم سلغم را در بوته ترب کذاشته غرس نمایند و یا بالعکس و بری آن تندتر از بستانی و ما بدرازی و بزرکی بستانی نیست و در قوت قریب بخردل و بعضی آنرا خردل بری دانسته اند و بستانی آن اقسام میباشد قسمی سفید طولانی نازک و از این قسم بعضی در بعضی از قرای بنکاله بسیار بزرک بالیده تا بیکدو ذرع دست و بقطر نیم شبر میشود و بعضی نازک شاداب و بعضی خشک و جوف آن متخلخل خوش و ضلع رنگ و تا می است مسمی بغیر صدر از قوت زمین انجا بودن بهیئت انار و بدرازی دو دست و زیاده از آن و بقطر قریب بدو شبر و شاداب و شیرین آنرا افضل مولی مینامند یعنی در درازی و قطر شل و دندان فیل کلان میشود و معمول اهل بنکاله است که آنرا مثل شلغم با کوشت و یا با ماهی پخته با چلاو میخورند و در جاهای دیکر تا یک و نیم شبر و قسمی دیکر مدور شلغمی شکل پوست آن سیاه و اندک خشن و این خشکتر از قسم سفید طولانی آنست و بشادابی آن نیست و لیکن تندتر از سفید خصوصا پوست آن و این قسم اکثر در زمستان میشود و بسبب سردی هوا و بیس و زمین مشق میکردد و قسمی دیکر مدور سفید پوست که اهل فرنک از ملک خود تخم آنرا می آورند و این نیز قریب بسیاه مدور است و این نیز مخصوص بزمستان است و بهترین همه شاداب نازک تند طولانی آنست که کم ریشه باشد و برک همه اقسام شبیه ببرک شلغم و خردل و از آن بهر دو خشن تر و تند تر و تخم همه مایل بتدویر و در طلاف باریک طولانی تا بقدر انکشتی و در جامی سبز نازک تند شبیه بطعم ترب لذیذ بهندی آنرا سینکری نامند و آنرا مانند ترب با نمک میخورند و آنرا ریزه کرده با کوشت میپزند لذیذ میشود و بعد از رسیدن سرخ تیره مایل بسیاهی میکردد **طبیعت** تخم آن کرم در سوم و خشک در دوم و بیخ آن در اول کرم و در دوم تر و کرمی پوست و برک آن زیاد

از اصل آن و بری آن اقوی و اصداز بستانی و در جمیع اجزا **افعال و خواص** آن ملطف محلل مولد ریاح و محرک آروغ و تخم آن محلل آن و در بعضی ابدان هاضم غیر منهضم خصوصا برک آن و در بعضی که در معده آنها رطوبت بسیار باشد مانع انهضام و مخرب معده ایشان خصوصا اصل آن جهت آنکه در آن جزو لطیف سریع التعفن است و مدر بول و با اندک ملینی چون برک ربیعی آنرا طبخ نموده بخورند با زیت و یا روغن و غذائیت آن زیاده از بیخ آنست و از حضرت ابی عبدالله علیه السلام مرویست که فرموده در فجل سه خاصیت است برک آن پراکنده کننده ریاح است و مغز آن مدر بول و بیخ آن قاطع بلغم است اعضاء الراس مضر سر و دندان و خشک الاذن قطور روغن آن تحلیل ریاح کوش کثیر النفع است و چون جوف ترب را خالی کرده روغن گل در آن ریخته بر آتش کذارند تا جوش بخورد پس بکرم چند قطره در کوش بچکانند جهت تحلیل ریاح و تسکین اوجاع آن سریع النفع است و بدستور چون آب آنرا با روغن گل جوش دهند و در کوش بچکانند العین مضر چشم و قطور آن جالی و رافع آثار حادثه بر موق آن و آب برک آن تیز کننده قوت باصره و ضماد آن جهت رفع کمنة الدم زیر چشم و با عسل جهت نزول آب در چشم مفید الصدر آشامیدن مطبوخ آن جهت سرفه کهنه مزمن و دفع کیموسات غلیظه حادثه در سینه و خناق حادث از آشامیدن فطر قتال و غرغره با آب مطبوخ آن با سکنجبین جهت خناق نافع و با وجود آن مضر حلق و زیاده کننده شیر است اعضاء الغذاء ردی است برای معده و جشا آورنده و بعد از طعام ملین بطن و نفوذ دهنده غذا است و قبل طعام نافع نفوذ و استقرار آن در قعر معده و باعث طفو و ایستادن طعام بر سر معده و این جهت باعث سهولت قی است خصوصا پوست آن با سکنجبین و موافق سینه و پهلو و سپرز است و بدستور تخم آن با سکنجبین و آب با سرکه کفته آشامیدن آب آن هاضم غذا و مفتح سده کبد و طحال است و استسقا و طحال و یرقان را نافع و جرم آن مغثی و تخم آن محلل نفخ و مشهی و باعث سهولت اخراج غذا است و وجع کبد را مفید و نیم مثقال تخم آن بعد از طعام هاضم آن و با سکنجبین مقئی قوی و مشهی معده و چون خربق را ریشه ریشه کرده در ترب فرو برند و بخمیر و گل کرفته در زیر آتش طبخ نمایند پس برآورند و خربق را دور کرده آن ترب را بخورند بقوت تمام قی آورد آلات المفاصل تخم آن جهت ضربان مفاصل و عرق النسا و وجع ورک و حکه حادث از بلغم و بیخ آن جهت دفع آنها نافع القروح و الجروح ضماد آن با عسل جهت قروح خبیثه و قروح لبنیه و شهدیه و تخم آن با سرکه جهت قلع آثار کالنمرا یا و قوبا التنبور ضماد آن با آرد شیلم برای بثور لبنیه و جلای آنها اعضاء النفض تناول نمودن مطبوخ آن جهت ادرار حیض و رفع احتباس آن و آشامیدن آب شاخهای آن بدون برک بقدر یک دقیه جهت اخراج سنگ مثانه مجرب دانسته اند خصوصا با آب برک و شاخ آن بقدر ربع رطل با شکر جهت اخراج زرداب و استسقا و با نمک جهت سپرز و تفتیح سده کبد و یرقان نافع و چون ترب را سوراخ سوراخ نمایند و تخم شلغم در آن سوراخها کذارند و سر سوراخها را با پارچهای ترب بند کنند و یا آنکه جوف ترب را خالی کنند و تخم شلغم در آن پر کنند و سر آنرا با پارچه ترب بسدود نمایند و در خمیر بکیرند و در زیر آتش بپزند و با عسل تناول نمایند در اخراج سنگ مثانه مجرب دانسته اند باید که سه روز پی در پی هر مرتبه نموده بخورند و آشامیدن تخم آن مدر بول و حیض و شیر و محرک باه و مقی است و جهت دردهای بارده و ورم سپرز مفید السموم ضماد آن جهت نیش افاعی و ضماد تخم آن با شراب جهت مار شاخدار و سم هوام و چون سر شاخهای تراشیده و بیخ آن و یا کوبیده آنرا بر عقرب کذارند بمیرد و بدستور چون آب آنرا بران ریزند از هم بپاشد و چون عقرب کسی را که ترب خورده باشد بکزد متضرر نشود و طلای آن باعث عدم نزدیکی هوام است الزینة خوردن آن نیکو کننده رنگ رخسار و ضماد آن با آرد شیلم جهت انبات شعر داء الثعلب و داء الحیه و با عسل جهت قلع آثار عارض تحت چشم و طلای آب آن جهت قوبا و ضماد تخم آن با سرکه جهت بهق و سائر الوان غریبه و آثار ضربه و قرحه و کلف و نیکوئی رنگ رخسار و قوبا و با کندش جهت بهق ابیض خصوصا در حمام و اکثار آن رویاننده موی است بر موضع داء الثعلب و نیز اکثار آن مورث سعفه و تعفن اخلاط و مولد شپش جهت آنکه در آن جزو لطیف سریع التعفن است چنانچه ذکر یافت مضر سر و حلق و دندان مصلح آن نمک و عسل و زیره که در سرکه خیسانیده باشند و مصلح آن ایمنی بر دردهای آن در سرکه تند انکوری قاطع اخلاط غلیظه و محلل صلابت طحال که ناشتا بخورند و با طعام نیز و مجرب و مصلح ضرری ندارد اکر سرکه تند تخم آن مقئی و جهت درد جگر و سپرز و ادرار و شیر و بول و حیض و دفع سموم و با شراب جهت کزیدن مار شاخدار مؤثر و در سائر افعال مذکوره قوی تر از بیخ آن است و آشامیدن نیم مثقال آن بعد از طعام هاضم آن و با سکنجبین مقئی معده و ضماد آن جهت باه و با سرکه جهت زخم خانغرایا و با عسل جهت درد مفاصل و با کندش و سرکه جهت بهق سیاه و مجرب مقدار شربت از تخم آن تا یکدرم و از آب آن تا سی درم و از جرم آن تا بیست درم و بری آن بسیار کرم تر از شلغم و ضعیف تر از ترب محلل رطوبات و مدر بول و اکثار آن مغثی و مصلح آن نمک است و روغن آن که تخم و آب برک آنرا در ابتدا از تخم بستن بدستور معتبر ترتیب دهند که با روغن زیت و یا روغن کنجد تازه و در قدر مضاعف بآتش ملایم طبخ دهند تا آب برود و روغن بماند و بسوزد و بسیار مسخن و در اکثر امراض قائم مقام زیتون کهنه و روغن بلبسان است و لطیفتر و کرمتر از روغن بید انجیر و محلل قوی و آشامیدن آن جهت فالج و لقوه و دفع اذیه عقرب و سائر هوام زهر دار و قطور آن در کوش جهت تحلیل ریاح و تسکین وجع آن و تدهین بدان جهت فالج و لقوه و بهر خا و رفع خشونت

بشره و جلای آن و بهق و برص نافع کی گفته که چون ترب را بخایند و بگذارند تا متعفن گردد و کرمها از ان متکون گردد و در ظرفی ضبط نمایند تا کرمها یکدیگر را بخورند و چند عدد باقی ماند
آنها را حل نمایند در حل معادن بعید بی و افعال غریبه از ان می آید **فجل باغستانی** [؟] فجل شامی است **طبیعت** آن مرکب القوی و از شلغم گرم تر **افعال و خواص** آن
از فجل و شلغم ردی تر و ضعیف تر از فجل و مدر بول و محلل رطوبات و اکثار آن مغثی و مصلح آن نمک است **فصل الفاء مع الراء المهملة** **فراخ** بکسر فا و را و الف و خاء
معجمه بفارسی چوچه و بترکی فرنک نامند **ماهیت** آن معروف است **طبیعت و افعال و خواص** چوچه هر حیوانی در ذیل نام آن حیوان ذکر یافت و بیاید ان شاء الله
تعالی بهترین همه چوچه مرغ و کبوتر است و مداومت خوردن کباب کبوتر بچه با ادویه حاره مورث جذام دانسته اند و مطبوخ آن با پیه مقوی قوی باه و گویند خروس بچه
بالخاصیت مضعف باه است **فراسیون** بفتح فا و راء مهمله و کسر سین مهمله و ضم یاء مثناه تحتانیه و سکون واو و نون و ضم فا نیز آمده و بیونانی فراسین و برسون نیز
و بلاطینی ماروبیوم و بعربی علقا جهت آنکه تلخ است و بعربی تلخ را علقم نامند و بفارسی لغان سرد کور ا بمعنی کراث جبلی که گندنای کوهی گویند و لفظا کرده تا تحکم تصحیف ذکر را [؟]
باشد در **ماهیت** آن اختلاف است و دیسقوریدوس گفته نباتیست با شاخهای بسیار مربع سفید مزغب از یک بیخ رویند و برگ آن بمقدار انگشت ابهام و مایل
باستداره و مزغب و متشنج و گل و برگ آن متفرق در شاخها و رنگ گل آن بنفش و مستدیر و منبت آن خرابها و اطلال نوشته بعضی است مربع با شاخهای بسیار سفید تر
از ان و یک ساق روئیده با برگهای خشن مانند ابهام و گل آن ازرق یا اصفر تلخ طعم و در ثور و جوزا میرسد و قوت آن تا شش سال میماند و گفته اند که بهترین مختار آن
مایل بسرخی است و حکیم علی گیلانی شارح قانون نوشته که فراسیون را حشیشة الکلب و صوف الارض که عبارت از کراث جبلی است نامند و ماهیت آنرا چنانچه دیسقوریدوس
مذکور شد بیان کرده و نوشته که انواع می باشد نوع سفید آنرا فراسیون و ابن عربی صوف الارض و حشیشة الکلب نیز نامند جهت آنکه چون سگ بر آن بگذرد و بر ان
بول کند این نوع کثیر الاستعمال است و نوع دیگر الموطی نامند و نوع سوم را اسطاخیس و نواب حکیم معتمد الملوک سید علوی خان قدس سره نوشته که کسیکه آنرا کراث جبلی دانسته
غلط کرده و بجمل که انچه دیسقوریدوس نوشته نباتی باشد که بهندی اروسه نامند و اروسه در حرف الالف مذکور شد **طبیعت** آن در دوم گرم و در سوم خشک **افعال و
خواص آن** محلل و جالی و مقطع و مفتح سده کبد و طحال و باخوت تریاقیه **اعضاء الراس و الاذن و العین** قطور عصاره آن در گوش جهت تنقیه فضول و تفتیح منافذ آن
و ازاله درد کهنه آن و در چشم با عسل جهت جلای آثار سفیدی بسبب حدت و تیزی [؟] و بردن اثر زردی یرقان که در چشم مانده باشد و جهت جرب سلاق و دمعه و غشاوت
و نزول آب در چشم و ضماد مطبوخ آن با آب جهت انفتاح اجفان خصوصا با روغن بنفشه و رسانیدن بکار آن بچشم نیز زائل کننده زردی یرقان است و چون جرب عین با انار
حامض بمالند و برگردانند و عصاره فراسیون را بران بمالند زائل گرداند و داخل شیافات مقویه بصر کرده می شود **الفم و الاسنان** مضمضه برگ آن جهت امراض فم و استحکام
دندان **اعضاء الصدر** آشامیدن نیم درم آن با شربت بنفشه و یا با جلاب جهت سرفه رطب و قروح سینه و ریه و تنقیه آنها از نفث و مده و نیم درم تا یک درم آن با طبیخ زوفا و عسل
یا بادام شیرین جهت تنقیه سینه و ریه از اخلاط لزجه عجیب النفع با شکر و یا با عسل و یا با انجیر جهت ربو و سرفه بلغمی و ضیق النفس و قطع و قلع فضلات غلیظه و آشامیدن جهت حمل
تا آنکه کماله را در آب جوش دهند و صاف نموده نیم اوقیه فراسیون خشک که بوزن پنج درم باشد دران جوش دهند تا غلیظ گردد و پس صاف نموده نیم گرم بنوشند جهت سرفه مفرط
عجیب الاثر که تا هفت روز بیاشامند و مطبوخ گل آن با آب و عصاره تخم تر و تازه آن با عسل جهت قرحه ریه و یا ایرسا چون خشک آنرا با میفرز جهت نفع سرفه مزمن و تنقیه
سینه از فضول و ضماد برگ آن با عسل مسکن درد پهلو و ضیق النفس **اعضاء الغذاء** مفتح سده کبد و طحال و سوء طاآن جهت یرقان و مضغ برگ آن و بلع آب آن جهت اوجاع معده
و آشامیدن طبیخ آن و یا عصیر آن با روغن گل و یا با زیت جهت درد امعاء و تحلیل ریاح غلیظه و بلغم لزج در هر موضع که باشد و اعظم ادویه منقیه بدن است از فضول غلیظه
و برای وجع طحال و بدستور ضماد آن نافع **اعضاء النفض** آشامیدن آن خصوصا با ایرسا جهت تنقیه رحم و ادرار حیض و تسهیل ولادت و اسقاط جنین و بدستور ضماد و جلوس در طبیخ
آن و چون در آب و زیت و یا با آب تنها طبخ دهند و بآن تکمید نمایند بر عانه مردان و زنان جهت وجع و اوجاع مثانه حادث از ریاح و عسر البول ضماد برگ تازه آن زیر ناف
جهت دفع تقطیر [؟] امعاء و وجع آن بغایت نافع و فرزجه آن با عسل تا هفت روز پی هم جهت اعانت حمل سریع الاثر و بالجمله فراسیون دافع جمیع ریاح غلیظه است هر نوعیکه استعمال
نمایند شربا و ضمادا و وجع کاسره و خاصره و جنبین را بسیار مفید **السموم** آشامیدن عصاره برگ آن جهت رفع سمیت ادویه قتاله مانند فطر و کشنیز و امثال آنها
و ضماد آن جهت گزیدن سگ دیوانه **الاورام و الجروح و القروح** ضماد برگ پخته آن با آب ممزوج با عسل جهت تحلیل اورام و تنقیه و جلای چرک قروح و سحج و عضه کهنه خبیثه و اکله
فاسده و قلع گوشت زاید و تلیین و تحلیل خنازیر و انفجار دماسیل و جراحات خام بدون اذیت و قروح را التیام دهد و چون بکوبند تازه تر آنرا با پیه کرده بر سرشته بر اورام

هر نوع که باشد ضماد نمایند بر روی تحلیل دهد و جبر کسر نماید و چون در زمین گود کنند و بآتش گرم کنند و چون گرم شد آتش را برآورده دران گرم گرم فراسیون را فرش نمایند
و علیلی که از برودت و ریاح زمین گیر شده باشد بدن او را چرب کرده بر روی ان بخوابانند و از فراسیون بران فرش نمایند و بر او لحافی بپوشانند و دران همان قسم خوابیده باشد
تا گرمی آن زائل گردد و در رفع مرض او مجرب گفته اند و چون در خمی که آب انگور مقدار یک باطیه [؟] و مکوک برگ تازه فراسیون را کوبیده و بیخته سر آنرا پوشیده سه ماه بگذارند
پس برآورده صاف کنند و بنوشند در دفع اورام باطنی و امراض سینه و دفع فضلات و مواد بارده بغایت نافع دانسته و گفته اند اکثار او دیه است در امور المضار و مضر
گرده و مثانه در غایت مضرت بحدیکه اکثار آن موجب ادرار خون و بول الدم میگردد و مصلح آن کثیرا و عسل و سنبل الطیب و رازیانه را بعضی از زهر آن دانسته اند و مقوی مثل آن
مقدار شربت آن تا سه درم صاحب منهاج نیم درم گفته بدل آن در امراض سینه پرسیاوشان و در تحلیل ریاح چهار دانگ وزن آن لبان و دو وزن آن اسارون و در اسهال
لزوجات و تسکین مغص گویند بدل آن افتیمون است و گویند بوزن آن لاغیه و در تحلیل طحال و غیره اشق **فرس** بفتح فا و را و سین مهملتین بفارسی اسب و بترکی آت
و بهندی گهوره بالضم کاف عجمی و خفای ها و سکون واو و فتح را و هندیه و الف نامند **ماهیت** آن حیوانیست معروف از حیوانات دیگر ماکول اللحم گرم تر و بهترین گوشت آن
و خوش هیئت تر آنها و موصوف تر و با فراست و اصناف می باشد از نجیب و غیر نجیب و بچه آنرا بعربی مهر و بفارسی کره نامند **طبیعت** گوشت آن در آخر دوم گرم
و خشک **افعال و خواص آن** خوردن آن مورث شجاعت و قساوت قلب و کباب آن با تاثیر مقوی باه **اعضاء الراس** گفته اند چون زاید که بر زانوی فرس میباشد
بکوبند و با سرکه بیاشامند صداع را زائل گرداند **اعضاء النفض** آشامیدن انفحه آن بقدر نیم مثقال جهت اسهال مزمن و قرحه امعاء و ذرب و بدستور لحم محرق آن قاطع اسهال
طلی و کباب آن مولد خلط فاسد مضر محرورین مصلح آن جوشاندن و مهرانجیت آن و آشامیدن دوغ و آب انار بالای آن باید که آب بران ننوشانند **الاورام و البثور**
طلای معلق پوست مهر یعنی کره آن با موی یا با آب پراگنده کنند بثور و سرگین آن مانند سرگین حمار است در خواص و خون تازه گرم آن از جمله سموم و سهل و اعراض علاج
آن مانند دم ثور است و در بقر مذکور شد و عرق آن نیز در عرق ذکر یافت **الزینة** طلای خون آن تغییر دهنده رنگ وضح و ذرور پوست سوخته آن با موی رافع جوشش ...
است **الخواص** گویند چون دندان آنرا بر ساق بندند از حرکت ماندگی نیابند و اگر دندان آنرا بر گردن کودک بندند دندان او بی الم برآید و سم آنرا در خانه که موش بسیار
باشد دفن کنند موشان بگریزند و عرق آنرا که بر زهار طفل بمالند موی بر زهار نروید و نیز بو بهیر دفع نماید و قطور آن در گوش جهت تسکین درد آن و منی جهت خاصه اکر پای حیوان
چهار پا را دم اسب بندد لنگ شود و اگر بر در خانه موی دم آنرا بگذارند کیک دران خانه داخل نشود و فرس بحری را بعربی کلب الماء و لنهب کامیس نامند گویند خواص آنست که چون
خواهند بر عضوی موی برآید خاکستر آنرا با قیر و یا پیه بز سرشته بمالند موی بروید و ذرور آن جهت خشک کردن جراحات و رویانیدن پوست بران موثر است **فرفیون**
بفتح فا و سکون را و ضم یاء مثناه تحتانیه و سکون واو و نون و توهم کرده کسیکه بکسر فا دوم خوانده و انرا افربیون با جای فا دوم و افربیون و اربیون بزیادتی همزه مفتوحه
در اول که معرب اربیون فارسی باشد نیز نامند و آنرا اکل البنفسه و لحظ الطفال و ببربری فاکسوت و برومی نوطینوس و بیونانی کمالیون و اهل مصر و شام آنرا لبانه مغربیه
خوانند **ماهیت** آن اختلاف بسیار است بعضی لبن ماذریون و بعضی لبن زقوم دانسته اند و صحیح بمقتضای قول غافقی است که روایت کرده از کسانیکه آنرا دیده اند در بلاد بربر در جبال آن
که آنرا بربریه نامند و کثیر الوجود است در آنجا و از انجا ببلاد دیگر میبرند و آن لبن دو نوع نباتیست یکی شبیه بنبات کاهو و پر شعبه و خارناک و پر شیر و دوم برگ آن سیاه
و شاخهای آن مفروش بر روی زمین و خارهای آن باریک و تیزتر و شیر آن بیشتر از اول و در حرف الالف مع الفاء تمام بیان ماهیت و خواص و افعال آن مذکور شد **فرمیوس**
بفتح فا و سکون را و کسر میم و ضم یاء مثناه تحتانیه و سکون واو و سین مهمله برومی نامند **ماهیت** آن ثمریست شبیه بحنظل با عفونت و در جوف آن تخمها **طبیعت** آن بستانی
گرم و خشک **افعال و خواص آن** تمریخ آن با ادهان مدر عرق و ضماد آن با شراب جهت نیش افعی نافع **فرنجمشک** بفتح فا و را و سکون نون و فتح جیم و کسر میم و سکون
شین معجمه و کاف معرب پلنگمشک فارسی است و آنرا فرنجمشک و فلنجمشک و ابرنجمشک بیا بجای فا نیز نامند و بسریانی غلملنکا و برومی اسیلوفراس و بیونانی اقلیس
و بهندی رام تلسی و گویند بهندی انبل نامند **ماهیت** آن نوعی از ریحان است نبات و برگ آن اندک بزرگتر و بلندتر و بسیار خوشبو شبیه ببوی قرنفل و لهذا آنرا
قرنفل بستانی نامند و در تراکیب هر جا قرنفل بستانی مذکور است مراد اوست و آنرا حبق قرنفلی و ریحان قرنفلی نیز نامند و گویند چون رائحه آن شبیه برائحه مشک است از ان
جهت آنرا فرنجمشک نامند و آن دو صنف می باشد یکی بستانی و آنرا هندی و دوم بری و آنرا جبلی نامند و شاخهای بستانی آن مربع و مزغب برگ آن مانند برگ بادروج و رنگ
آن مایل بسبزی و تندی و مزغب و رائحه آن شبیه بقرنفل و تخم آن بشکل زیره و سیاه رنگ مایل بسبزی و از تخم بالنگو سه پهلو تر و بسیار کوچکتر از ان و منبت آن مجاری

ابها و شوره زارها و بري آنرا شاخهاي ... و برگهاي آن ريزه تر و باريكتر شبيه ببرگ نمام بري و ريحان كوهي و با خشونت و با عطريت و تندي زياده از بستاني و تخم آن
شبيه بتخم ريحان و از آن درازتر و سه پهلو سفيد آن خرابها و بيابانها و سنگلاخها **طبيعت** آن در آخر دوم گرم و خشك و بري آن گرم تر و يبس از ابن ...
و نمام كمتر **افعال و خواص آن** اعضاء الراس مفتح سده دماغي و مصفاه منخرين اكلاً و شماً و طلاءً اعضاء الراس جهت درد سر بارد و مانع القمل بوي و دهان آن
كند و لثه و دندان را محكم كند و رطوبات فاسده آنرا دفع كند اعضاء الصدر آشاميدن آن مقوي دل جهت خفقان و وسواس عارض از سودا و بلغم و قلب اعضاء الغذا مقوي
معده و كبد و هاضم غذاي غليظ و محلل رياح و جشاي نيكو آورد و مسكن مغص و منبه اشتها است اعضاء النفس جهت سپرز و بواسير شرباً و طلاءً نافع المضار مصدع محرورين
و مولد مره سودا شماً و شرباً مصلح آن بنفشه و سكنجبين مقدار شربت آن سه درم بدل آن سوسنبر و بادرنجبويه نيز گفته اند و قرنفل نيز و تخم آن بسيار خشك و مجفف
مني و هاضم طعام و منعظ و مولد صبيان كه بفارسي رشك نامند مقدار شربت آن تا دو درم و چون در سركه و اشربه و شراب و آب انگور داخل كنند مانع فساد
فرخار
آنها است بدل آن بالنگو **فرخار** بفتح فا و سكون را و فتح خا معجمه و الف و را مهمله **ماهيت** آن درختي است بقدر چنار و برگ آن مانند برگ بادام و گل آن
مانند گل سرخ و بهار بغش منظر طبيعت افعال و خواص آن ضعيف تر از كلنار است **فرشه** بفتح فا و را و شين معجمه و ها **ماهيت** آن اسم عربيست شيربست كه با
فسافس
زرده تخم مرغ با آتش نرم پخته باشند تا غليظ شود و شبيه بافور و در افعال مانند لبا است **فصل الفاء مع السين المهملة فسافس** بضم فا و سين و الف
فا و سين مهمله بفارسي سرخك و ساس و شبكرنيز و بهندي كهتمل و بفرنگي سميس نامند **ماهيت** آن حيوانيست از جمله هوام و بقدر نصف عدس سرخ و دم آن باريك
و بسيار كوتاه و في الجمله شبيه بنصف دانه حب الخروع و دستهاي آن نيز باريك و دو سبيل كوتاه نيز دارد و خرطومي از دهان بر مي آورد و بآن ميگزد و با رنگ و ميكند و بوي
بچه آن سرخ رنگ و بزرگ آن مائل بسياهي و اگر گزيدن آن عضو اندك خارش و سوزش و ورم گمي ميكند و بازخود بخود زائل ميگردد و در شكافهاي چوب و سريرها و خانه كهنه
و در چهارپايه كه باصطلاح هند پلنگ مينامند و بران خواب ميكنند و لباس پشمي و ابريشمي و در حصيرها و بورياها بسيار تكون مي يابد **طبيعت** آن گرم و خشك
در سوم **افعال و خواص آن** اعضاء الراس نفوخ سائيده آن در بيني و استشمام رائحه سائيده آن و با طلاي آن بر انف جهت رعشه كه در بنگاله ... ميشود
و آنرا اهوه مي نامند مؤثر دود و آن بانوبه كه در حلق برسد و با آشاميدن آن با سركه و شراب و يا غرغره آن جهت اخراج زلو در حلق مانده مؤثر اعضاء النفس ادخال
سوده آن در سوراخ قضيب جهت رفع احتباس بول و استشمام رائحه و بخور آن جهت اختناق رحم و ماليدن آن بر موضع داء الثعلب ... و آن جهت گزيدن
فستق
مار شاخدار و از بسياري خوردن آن مانند خوردن ذراريح ادا اليطاري ميگردد و تدبير آن نيز تدبير آنست **فستق** بضم فا و سكون سين مهمله و ضم تا مثناة
پسته
فوقانيه و قاف معرب پسته فارسي است بسرياني بستقي و بيوناني بسطاقيا و بفرنگي پسطاكه نامند **ماهيت** آن ثمر درختيست شبيه بدرخت بطم كه بفارسي ... نامند
بان كه كوچكتر و اغبر بنجار و مدتي ميماند و ثمر آن در اول بستان پيدا ميشود و با بلول ماه بمير سد و بستاني و جبلي ميباشد و ثمر بستاني بزرگتر از جبلي و از مطلق آن مراد ثمر آن
و بهترين ثمر آن آنست كه بزرگ دانه و پوست آن نازك سفيد و پوست خارج آن سبز مائل بسرخي و مغز آن سبز و چرب و لذيذ باشد و آنرا ابطم پيوند ميسازند و پيوندي آن
بسيار خوب ميشود و جفت آن مراد پوست رقيق بالاي مغز آنست كه زير پوست صلب و درخت آن يكسال ثمر آن مغزدار و يكسال بي مغز ميباشد و بي مغز آنرا بزغنج مينامند
و در حرف الباء مع الزاي مذكور شد و ثمر آن مادام كه پوست است مدتي ميماند فاسد نميگردد و چون مغز گردد و از پوست جدا نمايند فاسد ميگردد و آب البطم ... فساد
آنست **طبيعت** مغز آن در دوم گرم و خشك و بعضي تر دانسته اند برطوبت فضليه و اين صواب است لهذا آنرا زود گرم ميسوزد و مقوي باه است و زياده كننده
مني و بعضي سرد دانسته اند و اين زعم غلط است **افعال و خواص آن** اعضاء الراس و الصدر و الغذا جهت تقويت ذهن و حفظ و دماغ و سرفه و قلب و خفقان
و قي و غثيان و مغص و برودت كبد و تفتيح سده كبد و منافذ غذا و مراره جهت عطريت و عفوصت و تلخي كه دارد و منقي كبد و مزيل وجع رطوبي آن و مقبل الغذاء
و مسمن بدن و مقوي معده و مغز آن از سائر حبوب زياده خصوصاً كه با جفت آن يعني پوست بالاي لب آن بخورند دافع لاغري گردد و يرقان و طحال و سموم و نهش
هوام و خوردن آن با شكر مصلح هواي وبائي و پوست سرخ رقيق ملاصق مغز آن معتدل در حرارت و خشك و پوست سبز بيرون آن سرد و خشك الفم مضغ آن
مقوي دندان و لثه و خوشبو كننده دهان و رافع قلاع آن اعضاء الغذا بغايت مقوي دل و معده و قابض و دافع حسن و دافع ... و رافع قي و فواق و اسهال ...
السم با شراب جهت دفع سم عقرب و سائر هوام و پوست سفيد صلب آن كه در آب طبخ داده باشند جلوس در آن جهت خروج مقعده مجرب و بطول الطبخ پوست و جفت و برگ آن

جهت

جهت حبس نزلات و درد معده و ورم و جرب و حكه و رفع حمل الزنبيه مدامت عسل موي بدان جهت ازاله وسواس و مواد سوداوي و دفع سموم و خوشبو كننده اطعمه و مقوي
عاليه باه و بالخاصيت مغز آن مضر معده خصوصاً قشر آن و مفسد طعام و بدستور دهن آن و گويند مغز آن مضر سفل است مصلح آن زرد آلو بدل آن مغز بادام و مغز حبة الخضرا و گوز
فقاع
نمودن آن مغزين و اكثار آن محدث شري مصلح آن آشاميدن سركه و انار ترش و زرد آلوي ترش خشك است **فصل الفاء مع الشين المعجمة فشاغ**
بضم فا و فتح شين و الف و غين معجمه و فشغ بفتح فا و شين و غين معجمه نيز آمده نزد اطبا مشهور بدين است و نزد اهل لغت بدان و بفارسي آنرا سرم نامند **ماهيت**
آن از جنس خارشتر است و بر ديوار و درختها مي پيچد و آنرا مي پوشاند و نبات آن شبيه بنبات عنب الثعلب و شاخهاي آن باريك و خار آن كمتر از خارشتر و ثمر آن خوشه دار و برگ
آن با خشونت و دانه آن بعد از رسيدن سرخ ميگردد و طعم آن گزنده زبان و بيخ آن سطبر و صلب سفيد آن آجام و مواضع درشت نيز و قسمي از آن بحار و دانه آن بشكل باقلاي
مصري و از آن كوچكتر و بسيار سياه و برود آن خط سفيدي حكيم مير محمد مؤمن در تحفه نوشته ظاهراً لوبياي هندي عبارت از آن باشد مؤلف گويد شبيه بين در هند و بنگاله جنبري
ميشود و آنرا سيم بكسر سين مهمله و سكون يا مثناة تحتانيه و ميم مينامند و برگ آن مانند بيخ نبات آن بر ديوار و درختها مي پيچد آنرا مي پوشاند و ثمر آن در غلافي مانند باقلا و دانهاي آن
كوچكتر از باقلا و پوست آن بعضي سفيد و بعضي سياه ميباشد و در يكطرف آن قريب بنصف آن خطي سفيد در هر دو نوع و مغز آن سفيد و طعم اندك شبيه بباقلا و بوي بوستان ...
از باقلا و اقوال ديگر نيز در ماهيت آن بيان كرده اند **طبيعت** قسم اول آن در سوم گرم و خشك **افعال و خواص آن** آشاميدن ثمر و برگ آن مفرح و مقوي حار
حرارت غريزي و دافع ضرر ادويه سميه و محلل رياح و چون برگ آنرا با عسل لعوق ساخته بتدريج اندك اندك بطفل شيرخواره بدهند مدة الحيوة گزيد سموم نباتي و حيواني با و اثر نكند
فضه
مقدار شربت آن يكمثقال و خوردن نه قيراط از قسم دوم آن مورث ديدن خوابهاي پريشان و توليد خلط فاسد و نفخ و رياح بسيار و ضماد آن رادع اورام و مسكن درد مفاصل
فصل الفاء مع الضاد المعجمة فضه بكسر فا و فتح ضاد و ها بفارسي سيم و نزد عوام مشهور بنقره است و بهندي روپا بضم را مهمله و سكون واو و فتح با عجمي
و الف بسرياني سيما و برومي ارجادو بيوناني اگوراو نيز كي كرس و بفرنگي ويرا طا مانند **ماهيت** آن از فلزات معروفه مشهوره ميان مردم كثير النفع است و گفته اند مايه تكون
آن زيبق خالص جيد و كبريت عشر وزن زيبق بود و بدليل آنكه چون نقره از كبريت تكلس كرده بوزن خود زيبق را منعقد كرد اند بنظر قمر با مساعدت مشتري در سه سال تكون آن
در معدن خود تمام مي شود و فاعل انعقاد آن برودت و در باطن آن ذهبيت است چنانچه در باطن ذهب فضيت است **طبيعت** آن در اول سرد و خشك و با قوت ...
و مجففه و سحاله آن خشكتر و قوت قابضه آن زياده از محلول آن و بعضي معتدل دانسته اند **افعال و خواص آن** و تفريح قريب بياقوت اعضاء الراس جهت ماليخوليا
و جنون و وسواس العين اكتحال آن با ميل نقره جهت جلاي بياض رقيق و تقويت بصر الفم آشاميدن سحاله آن با ادويه مناسبه جهت رفع بخر و جلب و قذف رطوبات
لزجه متعفنه و بلاغم الصدر آشاميدن محلول آن و بدستور سحاله آن جهت ربو و سرفه و خفقان و توحش و سائر امراض قلبيه با ادويه مناسبه اعضاء الغذاء و النفس ...
مقوي معده و كبد است جاذب رطوبات جهت استسقاء و سپرز و تفتيت سنگ گرده و مثانه و عسر البول طلاي محلول سحاله آن با زيبق مقتول جهت بواسير الجرب و حكه و بدستور
جهت جرب و حكه الاورام سحاله آن جهت تحليل اورام مضر بها مصلح آن كثيرا مقدار شربت آن از يكدانگ تا نيم درم و از خاصيت آنست كه از رائحه كوگرد خام و مجاورت
آن سياه ميگردد و غسل آن با نمك رافع و جالي آنست و آشاميدن طعام و شراب در اواني فضه باعث تفريح نه گفته اند خوردن شراب در جام فضه سكر زود آورد و دستور
حل و تكليس و احراق آن در مقدمه ذكر يافت و فضه محلول كه اطباي فرنگ اختراع نموده اند آن را ... پنورا نامند و لاجوردي رنگ شفاف مانند ياقوت كبود است
كه پلم نامند و ازين جهت آنرا پلم آبي نيز نامند و جميع افعال و خواص بهتر از فضه غير محلول است جهت خفقان و غشي و ماليخولياي مراقي بديل كه دو قطره آنرا با اشربه مناسبه ...
فطر
قارچ
فصل الفاء مع الطاء المهملة فطر بكسر فا و بضم نيز آمده و طاء ساكنه و را مهمله بفارسي سماروغ و شما و بسرياني فطريا تا و برومي موكوطيس و بهندي بهين چهتر
و بيوناني اونطرشيا نامند و ديسقوريدوس در ثالثه فقطس و در رابعه موقوطيس ناميده **ماهيت** آن نباتيست كه در زمينهاي نمناك و عقب بارشها و بعضي بلاد زمين مشق
شده بر مي آيد و در بعضي جا بدون انشقاق نيز بشكل نصف بيضه مرغ كه منكوس باشد و بي برگ و گل و ساق آن بسيار كوتاه و جوف آن مملو از صفايح و ماكول آنرا بفارسي كلاج و شيراز
مردم عوام بشكل و نيز كيلك و قطر و كماة اسم جنس ماكول و غير ماكول آنست و بعضي فطر را مخصوص بنوع قتال كه او را ماكول آن دانسته اند و بالجمله هر چه بزوجت و بد رائحه
سفيد مائل به تيرگي و كوچك باشد و در زمين طيب نيكو و بد ماكول است و سياه آن غير ماكول و غايت سميت و همچنين سرخ آن و آنچه از نوع سفيد آن در آن لزوجت بسيار و با دهان
عفونت مانند نسج عنكبوت چيزي باشد و يا در زير درخت زيتون و انجير و گردكان و كياهاي سمي و ثوعات و با سرگين و جيفها و نزديك سوراخ حيوانات سمي و مانند آنها روئيده قتال است

گویند سفید ماکول آن تریاق سرخ غیر ماکول آنست گویند انچه را در کشمیر کنکهچو نامند از نوع ماکول آنست و گفته اند فطر سه نوع میباشد یکی را فقاع نامند و بفارسی هیکل و دوم را
نوشته و سوم را مقبل و هر سه از انواع کماة است و گویند فرق میان سمی روی غیر ماکول آن و میان ماکول آنست که چون غیر ماکول را ببرند و بگذارند زود فاسد و متعفن گردد و همچنین
هر چه را بان گذارند فاسد سازد و نیز فطر ماکول را بهندی کنبی بکفا و با نامند و فطر غیر ماکول را بد بهیرا و قسمی را چهتر بخفای ها نامند و قسمی را اگکن و هول و قسم اول بهترین اقسام است
طبیعت ماکول آن در سوم سرد و تر **افعال و خواص آن** اعضاء الراس اکثار خوردن آن مورث خدر و فالج و سکته اعضاء النفض اکثار آن باعث عسر البول
و مداومت آن قاطع نسل و ضماد خشک کوبیده آن با سر شیر ماهی جهت فتق و قیله و بر آمدگی ناف اعضاء العین اکتحال آب تازه آن جهت بیاض و تقویت باصره و جرب پلک چشم
و مانع نزول آب خصوصا چون سرمه را بدان پرورده کنند اعضاء الغذاء نفاخ و دیر هضم و مولد خلط غلیظه و عفن و اکثار آن مولد هیضه و چون قبول عفونت کند بزودی متعفن گردد
بحد افراط و مسدد و مورث قولنج و ورم معده و آشامیدن سائیده خشک آن رافع اسهال و ذرب و زلق الامعاء بهترین مصلحات آن مری و خردل و مسیح آن با نمک
و شبت و پودینه و روغن کنجد و زیتون و صعتر و فلفل و بالکندری تر و یا خشک خوردن و خوردن فلفل و زنجبیل پرورده و جوارشات مناسبه مانند فلافلی و کمونی و فلاسفه و امثال اینها
و آشامیدن آب سرد بالای آن و همچنین با بیضه مرغ و یا با گوشت خوردن مضر و گویند از خواص آنست که هر حیوانی سمی کسی اگر فطر ماکول خورده باشد بگزد و هنوز آن فطر در معده او باشد
درد او هیچ دوائی فائده نمی بخشد و تریاق سمی غیر ماکول آن چون کسی خورده باشد و اعراق سرد و ضیق النفس و غشی و ثقل معده و قولنج و خناق و ذبحه و قشعریره که اعراض آنست
طاری شده باشد خوردن مقطعات مانند ترب و آب پودینه و مری و بوره و نمک و سکنجبین یا فودنج جبلی با سرگین خروس بچه با سکنجبین عنصلی و یا خاکستر چوب انجیر
با آب گرم با اندک سرکه و نمک و مرغ بچه و یا با سرکه و یا خوردن عسل بسیار است و تریاق اربعه و سنجرنیا و غلافلی و بالکمونی با شراب و یا با آب سداب و ضماد و مودن بر معده آن
ملطفه و استعمال حقنهای حاده و بسا است که در یکروز بلکه در یکساعت هلاک میکرداند و هر فطر که در خم شراب رسته باشد پوست آن زهر کشنده و جوف خشک کرده آن موجب
بیهوشی است چون اندکی از آنرا بخورند و انچه در بنگاله میشود خواه غیر ماکول خواه ماکول خوردن آن غیر مجوز زیرا که ماکول آن نیز خالی از سمیت نیست **فطر اسالیون** بفتح فا
و سکون طا و فتح را و الف و سین مهملات و الف و کسر لام و ضم یا و مثناه تحتانیه و نون لغت یونانی است و بفرنگی بطرسالی نامند **ماهیت** آن کرفس کوهی است
و آنرا کرفس صخری و کرفس ماقدونی نیز نامند و تخم آن سیاه طولانی شبیه بنانخواه و خوشبو و تند و بهترین اجزای آنست و مستعمل **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک **افعال و**
خواص آن اعضاء الغذاء و النفض قاطع لزوجات و محلل نفخ و بغایت مفتح و جهت درد پهلو و مغص و ادرار بول و حیض و قوی الاثر و مخرج جنین و مبهی السموم مقاوم
جمیع سموم بارده و جمیع افعال آن قوی تر از بستانی و سائر اقسام خود بدل آن دو وزن آن تخم کرفس بستانی و جالینوس نیم وزن آن فنستین گفته و حکیم میر محمد مومن در تحفة المومنین
نوشته که بالفعل تخم نبطی را بجای آن استعمال میکنند و آن مدور مائل بدرازی و بقدر فلفلی و بیرون آن سیاه و اندرون آن سفید مائل بزردی و تند طعم و برگ نبات
آن عریض و با اندک حدت و گل آن چتری شبیه بشبت است و تنکابن و اپلیهم نامند و این قسم را بعضی ضعیف از فطر اسالیون دانسته اند و بهمین مثل آن و آن مدر عرق و رافع عرق النسا
و تهیج و فرزجه آن مسقط جنین و سائر افعال مانند اقسام کرفس است و در حرف الکاف در کرفس انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد **فصل الفاء مع القاف فقع**
بفتح فا و قاف و عین مهمله و بکسر فا نیز آمده در **ماهیت** آن اختلاف است جمعی از اقسام فطر و کماة دانسته اند و بعضی غیر آن و اصح آن است که از غیر اقسام فطر است
و مدور بقدر نارنجی و کوچک تر از آن و اندک طولانی و در زیر زمین و مواضع سیلها و جاهای نمناک و قرب انهار و بعد از باران و در زمینهای ریگزار و امثالهای کوه بسیار
بهم میرسد و جائیکه تکون می یابد زمین انجا اندک بلند و بعضی منشق میباشد و کسانیکه میدانند آنجا را میکاوند و بر می آورند و در بعضی جاها یکدانه و در بعضی چند عدد و بتازی
نتشنج و بترکی و بنلان نامند و آن شیرین لذیذ میباشد آنرا پخته و یا بریان کرده میخورند بهتر از فطر ماکول است و در سالیکه رعد و برق بسیار شود بسیار تکون می یابد **طبیعت**
آن در دوم سرد و تر **افعال و خواص آن** نفاخ و بطی الهضم و غلیظ و اکثار آن مولد قولنج اصلاح آن مانند اصلاح فطر است و ضرر آنرا مدارد **فقاع** بضم فا و فتح
قاف مشدده و الف و عین مهمله لغت عربیست بیونانی رو فوس و روفونس نیز دیده شده و برومی بقاعین و بفارسی بوزه نامند و گفته اند آنرا فقاع از ان جهت مینامند
که کف آنرا میگیرند و واحد آن فقاعه و بفارسی هوای آبخانه **ماهیت** آن اسم انواع نبیذ است و طعم آن مرکب از اندک شیرینی و ترشی و تلخی و حدت و آن صنوع
از اکثر حبوب میباشد مانند جو و برنج و ارزن و ذرت و نان حواری یعنی نان سفید فطیر با نعناع و کرفس و از مویز و خرما و نیشکر و شکر و عسل و امثال اینها نیز و گاه چاشنیه بکار میکنند
بران فلفل و سنبل الطیب و قرنفل و سداب و امثال اینها **طبیعت** آن بحسب آنچه از ان میسازند مختلف میباشد و بالجمله بر وجه شعیری پس خبزی و احر همه عسلی مغوة آنست

قطر اسالیون

فقع

فقاع

پس عسلی غیر مغوه پس تمری یعنی خرمائی و اعدل همه رطبی است که با حب الرمان سازند و کسیکه اراده اصلاح و خوشبوئی آن نماید باید که بغیر از مصطکی و برگ نعناع و قلیلی طرخون
چیزی دیگر زیاده نکنند **افعال و خواص آن** ردی الغذاء و نفاخ و مولد اخلاط غلیظه فجه و ریاح و مضر اعضای حیوانی و خاصه آن بحدیست که اگر جاج را در آن بخیسانند
نرم گرداند و آسان کرد و انچه را خواهند از ان بسازند مضر عصب و دماغ و اعصاب بکمال مضرت دارد و متخذ از خبز حواری و کرفس و نعناع جید الکیموس کثیر الغذاء اسار هوافق محرورین
و مقوی احشاء و معده و نفع آن کمتر و بهتر متخذ از شعیر است و متخذ از شعیر مدر بول و مرتب بدن و جهت سرفه و امراض حاره ریه نافع و مضر گرده و مثانه و متخذ از عسل از برای
مبرودین مفید و نفع در باه آن کمتر و چندان مضر عصب نیست و متخذ از شکر اعدل از عسلی است و از برای معتدل المزاج موافق و سزاوار آنست که ننوشند آنرا مگر ناشتا
و یا در اواخر بقایای طعام در معده و نزد انحدار آن زیرا که در غیر این دو وقت طعام را فاسد می سازد و اما عسلی مغوه آنرا ناشتا نیاشامند مگر وقتی که معده کثیر الرطوبت
لزجه باشد و آلوده برطوبت لزجه باشد و باید که خبزی و شعیری آنرا مغوه بمصطکی و سنبل الطیب و قاقله نمایند و نفع آنرا زائل کردانند و طرخون آنرا لذیذ و حب الرمان نیکو میگرداند خصوصا
که آنرا معطر سازند و در هر بیست رطل آن از هر یک از ان ادویه یکمثقال زیاده داخل نکنند و اگر چند برگ نرنج تر داخل کنند بد نیست و در قرابادین کبیر نیز ذکر یافته نسخ جیده آن
فقاح بضم فاء و فتح قاف و حاء مهمله اسم جنس شکوفها است بعربی و فقاح هر چیزی در ضمن اسم آن ذکر یافت و می یابد انشاء الله تعالی **فقاح الکرم** شکوفه انکور است بیونانی و وذا
طیاطون و برومی انکس طراخیون و بسریانی نقحی او کیشاو بفارسی و الا مند بری و بستانی میباشد بهترین آن بری تازه آنست **طبیعت** آن در اول سرد و خشک **ا**
فعال و خواص آن مقوی دل و معده و مسکن غواق و قی و عرق آن یعنی ما مقطر آن و افعال قوی تر و لطیف تر از اصل آنست **فقاح الملح** زهرة الملح است و نزد بعضی القر است و آن چیزی
کفه بر روی نمک معدنی چیزی شبیه بشوره نمکون می یابد الطف اجزای ملح و قبض آن کمتر از آنست **فصل الفاء مع اللام** ✣ **فل** بفتح فا و تشدید لام در **ماهیت** آن
اختلاف است بغدادی نوشته ثمری است هندی بقدر پسته و پوست آن شبیه بپوست بندق و یا بین مغز آن مائل بزردی و سفیدی و بالای آن مائل بسبزی و برگ آن باریک
بسیار با ساقی بقدر یکشبر و در موسم ربیع گل می آورد و گل زرد رنگ و خوشبو و بزودی بر طرف میگردد و انطاکی نوشته عبارت از یاسمین مضاعف است خواه برسه و خواه بیر کیبان
بانیلوفر کبیج آنرا شکافته نیلوفر را در ان گذارند و یا بالعکس یعنی پیوند نمایند آنرا بانیلوفر و حکایت کرده در فلاحت که آن کلیست سفید خالص و برگهای آن مضاعف و مجمع
اندرون آن زرد رنگ و چون کهنه گردد سیاه شود و چون برگهای آن بریزد دانه آن طولانی گردد و سرخ و براق و این هنگام آنرا بر شکین نامند و این نیلوفر هندی نیست و ترجمه نیست
و صاحب اختیارات نیلوفر هندی دانسته و سهوی است و او **طبیعت** آن بقول بغدادی گرم و خشک در سوم و بقول انطاکی در دوم گرم و معتدل یا مایل در اول **افعال و**
خواص آن نافع سده و منقی دماغ و ضماد آن مزیل صداع و استرخای عصب و آشامیدن آن جهت خفقان و غشی و استسقای ریاح و اسهال را با بکار او طلاء و استعمال تخم آن موی را
در سفید میگرداند و طحال و وجع کبد را بر طرف میسازد و شربا و مالیدن برگ سائیده آن بر بدن باعث خوشبوئی و عدم تولید شپش است حکیم عبد الحمید در حاشیه تحفه نوشته
که یاسمین مضاعف را بهندی رای بیل نامند و تخم آن بقدر دانه انکور است نه بقدر فندق و انچه بر فقیر بعد از تتبع بسیار در بلاد هند معلوم گردیده آنست که فل بفتح فا معرب از بیل
هندی است و آن میوه ایست مشهور در بلاد دکن و بنگاله بهم میرسد بسیار خوشبو شبیه ببوی گلاب و لهذا آنرا گلاب بیل مینامند و آن در اول سرد و تر مقوی قلب و معده و مسرت
افزای روح حیوانی و نفسانی و تخم آن بنجوی است که صاحب تحفه نوشته منقول از بغدادی و مولف گوید محتمل که گلاب جامون باشد زیرا که ماهیت آن بسیار مشابه بآنست گلاب
جامون در حرف الجیم در جامون ذکر یافت و تخم آن دو قسم میباشد بعضی سبز پسته رنگ و بعضی سفید **فلز** بکسر فا و سکون لام و زای معجمه در لغت بمعنی سفید روی و مس سفید است
که از ان ظروف ریخته میسازند و مفرح نیز نامند و فلز بتشدید زای معجمه و کسر لام بمعنی ریم آهن و ریم معادن که از زنده است و هر گوهر یکه در کان خیزد و در اصطلاح آنرا اجسام
معدنی نامند و هر یک را معدنی مخصوص است و وزن هر یک متفاوت اعم از انکه منطرق بالفعل باشد یا بالقوه که با عمال مخصوصه قابل که از وتطرق یعنی چکش کیر گردد
و تمام منطرق را مطلقا منطرقات و معدن سبعه نامند و فی الحقیقت هشت نوع اند که هفت معدن حاصل میشوند طلا نقره قلعی سرب آهن روی توتیاس روی و هر یک از رنگ معدن
حاصل میگردد و جهت اختلاف تعدد آن تفاوت اختلاف وزن هر یک است اما مس از که از جسم معدنی بهم میرسد و از ینجهت آنرا بفارسی روی و مس سفید نامند و بیونانی طالیقون
و آن و بنهایت زردی است و از تاب آتش سیاه میگردد و لهذا آنرا بعربی صفر نامند و مس دو نوع میباشد یکی سرخ و یکی مائل بزردی و هر دو در وزن سبکتر از روی اند و مس سرخ
نرم تر از مس مائل بزردی است و از زرنک که معدن آنست سه نوع می آورند یکی قلمها و آن نرم سرخ اعلا است و دوم تختهای بزرگ و این در خوبی و سرخی از ان کمتر و سوم قرصهای
بزرگ پهن و این از همه پون تر است و از مس سفید نیز ظروف ساخته می آورند و لیکن این شکننده است و منطرق نیست و بعد از یکدو سال زرد کم رنگ میگردد و منطرق

فقاح

فقاح الکرم

فقاح الملح

فل

فلز

بالقوت سیماب است که باعمال مخصوصه متطرق و قابل گداز میگردد و پس خالص نوع شده معدن هشتم با سیماب چون روی کمیاب است اکثر شبیه با مس زرد و مینا مانند طبیعت وافعال و خواص هریک در جای خود مذکور شده و می‌شود ان‌شاء الله تعالی

فلفل

فلفل بضم فاء و سکون لام و بکسر هر دو فا نیز آمده معرب پلپل فارسی است و بسریانی پلیلی و بیونانی بشوریقون و ارنیفس نیز و بهندی مرچ و گول مرچ یعنی فلفل گرد نامند ماهیت آن ثمر هندی است یعنی در بعضی بلاد هند و بنگاله و جزائر ملک دکهن بهم میرسد و نبات آن دو نوع شنیده شده یکی شبیه بنبات دار فلفل لبلاب و بر مجاور خود می پیچد یعنی از قبیل بیچ و بیاره و برگ آن شبیه ببرگ تانبول و از آن کوچکتر و در ملاست از آن کمتر و صنوبری شکل شبیه ببرگ لبلاب و از آن ضخیم تر و تند طعم با عفوصت و تلخی و ثمر آن که فلفل است خوشه دار و در هر خوشه ده بیست دانه متصل بهم شبیه بخوشه بنم و توت بزرگی و بطول یکدو بند انگشت و دانه های آن بخامی سبز و بعد از رسیدن سرخ و بزرگتر از دانه کشنیز و بقدر نخودی کوچک چوبهای بسیار باریک و سبو بخوشه آن و بعد از خشک شدن سیاه و باشکنج و چین دار میگردد و دوم نبات آن بقدر دو سه ذرع و برگ آن شبیه ببرگ عنب الثعلب و از آن در طول اندکی بلندتر و در عرض کمتر یعنی باریکتر و بلندتر با حدت و اندک تلخی و ثمر آن خوشه شبیه بخوشه عنب الثعلب و ذرت و لیکن بزرگتر از خوشه عنب الثعلب و کوچکتر از خوشه فدده و دانهای ثمر آن مانند دانهای ثمر نوع اول و آنچه مشهور است که سفید تر میباشد شاید همان سیاه باشد که بسبب سودن دانها بهم در حمل و نقل پوستها پوست سیاه دانهای بسیار رده آن جدا گشته سفید میگردد و درختی علحده ندارد و مشاهده نیز چنین شده و شاید خام آن باشد که پوست آن هنوز بسیار سیاه نگشته و از بعضی ثقه شنیده که پوست سفید جدا باشد و درخت آن جدا است و لیکن شبیه بهم و این قلیل الوجود تر از پوست سیاه و پوست نوع سفید آن نازکتر و شکنج آن کمتر و اندک ملس گویند بری و بستانی میباشد بری آن قویتر از بستانی و بهترین آن حاد الطعم و رائحه آن و حدت پوست آن کمتر از مغز آنست طبیعت سیاه آن در آخر سوم و سفید و با مغز از پوست سیاه آن در اول سوم گرم و خشک و شیخ الرئیس رحمة الله علیه فلفل سیاه را در چهارم گرم و خشک گفته افعال و خواص آن محلل جاذب جالی مسخن و منفی بلغم و با قوت تریاقیت اعضاء الراس مقوی قطعا و اعصاب جهت علتهای عصبانی بسیار مفید و خائیدن آن با مویز جهت جلب و دفع رطوبات دماغ و معده و تدهین بدهنی که جوشانیده آن در آن جهت فالج و خدر و جمیع امراض بارده رطبه و رفع قشعریره و تبهای بارده و بدستور آشامیدن آن با ادویه قابضه جهت امراض مذکوره و طلای طبوخ آن در گلاب جهت دفع نزلات بارده و درد دندان و بدستور مضمضه بدان که با پوست خشخاش جوشانیده باشند و همچنین سنون بدان بجهت درد دندان کرم خورده اعضاء الغذاء آشامیدن آن قاطع بلغم و مسخن و مقوی معده و جگر و هاضمه و مشهی و رافع آروغ ترش و ملطف اغذیه غلیظه و اخلاط غلیظه و مرقق خون غلیظ مبرودین و دافع جذام و ریاح و مغص و باکر فانانیزه جهت تحلیل نفخ و ضماد آن با سرکه جهت تحلیل ورم طحال و مداومت آن مانع قولنج ریحی و بلغمی العین اکتحال آن جهت رفع ظلمت بصر و جلای بیاض آن و ناخنه اعضاء الصدر جهت دفع سرفه بارد رطبی و ضیق النفس و اوجاع صدر و ربو و با عسل جهت خناق بلغمی و تنقیه ریه و منع اجتماع رطوبات لزجه و بلاغم در سینه بدستور با لعوقات و حریره های مناسبه اعضاء النفس مدر بول و حیض و با ادویه قابضه جهت تقطیر البول و ادرار بول و حیض و حمول آن مخرج جنین و بعد از جماع مانع حمل الباه آشامیدن با شیر و شکر جهت تقویت باه الاورام و البثور و الزینة و غیرها ضماد آن با زفت محلل خنازیر و رافع بهق و برص و ناخن و جذام و با جندبیدستر و مالیدن بناخن مائل شده و از قوباء غیر با تکرار عمل و مداومت و بدستور با پیه مرغ و ماآرد باقلاوا و نخود جالی بهق و با نطرون بنهایت جالی بهق و سرخ کننده رخسار و با پیاز و نمک جهت رویانیدن موی در موضع داء الثعلب که بقوت تمام بمالند و با محللات جهت تهیج ریحی و با مرهم داخلیون جهت تحلیل اورام بلغمی الآت المفاصل مسخن عصب و عضلات بحدیکه معادل آن نیست ادویه السموم با در هر سموم و آشامیدن آب جوشانیده کوبیده آن و دران جهت دفع سمیت مار گزیده و عقرب گزیده و افیون خورده که مکرر بجوشانند و قی کنند تا اثر سمیت باقی است و جهت سموم بارده مطلقا و سمیت بیش نیز مفید و تدهین بدهن آن نیز و حکمای هند میگویند چون مبتلا مکرر با فلفل و آب زنجبیل تازه سحق بلیغ نمایند رفع سمیت آن میشود و گفته اند چون مار گزیده آنرا بخاید اگر حدت آن نیابد زهر در آن چندان اثر نموده و اگر دریابد زهر بسیار در آن عمل نموده و این امتحان قوی است از برای استخلاص از سم و با تأثیر آن که تا بچه حد است المضار مصدع محرورین و محشی صدر و حلق و مضر جگر حاره و گرده و کسانیکه خون در ابدان ایشان وفور نداشته باشد و جهت جراحت باطنی و المی که در مجاری بول داشته باشند و مجفف منی و در فصل گرما و جوانان محرور المزاج را و امراض حاره حاده مصلح آن ادهان بارده در محرورین و عسل مصفی مقدار شربت آن تا یک مثقال بدل آن زنجبیل و دار فلفل است و سفید آن بهتر است از برای امراض معده و طحال و سموم از سیاه و آن بدل سیاه و آن یک و نیم وزن آن سفید و جوارشات فلافلی و دهن الفلفل و ملل و معجون آن در قرابادین کبیر ذکر یافت

فلفل السودان

فلفل السودان بضم سین و سکون واو و فتح دال مهمله و الف و نون ماهیت آن گفته اند دانه ایست املس شبیه بحب

و غلاف آن مانند غلاف آن و تند طعم با اندک تلخی و نبات آن نخلی کوچک و منبت آن بلاد حبش و سودان است و از آنجا بمصر می آورند و اهل آن بلاد بجای فلفل مستعمل دارند طبیعت آن در آخر دوم گرم و خشک افعال و خواص آن محلل ریاح غلیظه و بلغم لزج و مفتح سدد و با عسل محرک باه و جهت درد دندان و حرکت آن قولنج و ایلاوس نافع مضر حلق مصلح آن عناب و معدل مبرودین مقدار شربت آن تا دو درم و حکیم میر عبدالحمید نوشته که بهندی آنرا کاج مرچ نامند و نبات آن ما بین شجر و گیاه تا بدو ذرع است و بنهایت سه ذرع و برگ آن مانند برگ ریحان سبز و گل آن سفید مانند گل آلوچه و از آن بسیار ریزه تر و ثمر آن طولانی تا بقدر دو بند انگشت و ستبر صنوبری شکل مخروطی طرف متصل بشاخ غلیظتر از طرف بالای آن و در خامی سبز و بعد از رسیدن سرخ براق میگردد و تخم آن سفید شبیه بتخم بزر ماتل طان آن کوچکتر و آن ثمر در غایت حدت با اندک تلخی است و در خواص مانند دار فلفل و حرارت این زیاده از آنست و پختن ماهی بدان مصلح ضرر ماهی است و در خواص دیگر نیز نحوی است که صاحب تحفة المؤمنین نقل از بغدادی و انطاکی نموده و نوشته و مؤلف گوید کسیکه گاهی او را نخورده و محرور المزاج باشد بمجرد رسیدن آن بزبان او و یا بچشم او سوزش بسیار میکند و متورم بهم میرساند و نیز نوعی دیگر از فرنگ بتخم آن آورده و در بنگاله و بعضی بلاد هم جابجا میکارند برگ آن از آن اندک عریض تر و ثمر آن مدور بقدر آلوی سیاه و سبز است آن بعد رسیدن سرخ و باشکنج میباشد و حدت این اندک کمتر از سرخ طولانی آنست

فلفل الماء

فلفل الماء ماهیت آن فلفلی است که در آبهای ایستاده غیر جاری میروید و لهذا آنرا فلفل الماء نامند برگ آن شبیه ببرگ بید و نرم نازک و ساق آن پرگره و شاخهای آن بقدر ذرعی و دانه آن ریزه و مجتمع شبیه بخوشه و طعم آن تند شبیه بطعم فلفل ولی عطریت و بعضی عوض فلفل و افاویه خشک آنرا با زیت سوده در اطعمه استعمال مینمایند و قائم مقام آنست و آنها را خوش طعم و رائحه و سریع الهضم میگرداند و نوع آن طولانی و بمنفعت طبیعت آن در دوم گرم و خشک افعال و خواص آن اعضاء الغذاء مسخن معده و جگر و هاضم شربا و ضماد برگ و ثمر آن محلل اورام بلغمیه و صلبه بر آید و رافع آثار کمنة الدم تحت عین الزینة ضماد بیخ آن جهت رفع کلف و نمش و مرمر صلب قوی الاثر مقدار شربت آن تا دو درم است

فلفل مویه

فلفل مویه بضم میم و سکون واو و فتح باء و ها بهندی پیپلا مول بلام و پیپلا مور براء مهمله نیز نامند و مول و مور بلغت اهل هند اسم بیخ است و پیپل نام دار فلفل یعنی بیخ دار فلفل و دار فلفل در حرف الدال ذکر یافت ماهیت آن بیخیست گره دار و بعضی متشعب و اغبر و مغز آن سفید و ریشه دار و تند طعم و بهترین آن تازه سفید تند طعم سنگین صلب آنست و در طبیعت و خواص و مقدار شربت و مصلح قریب بدار فلفل امراض الراس سعوط آن جهت صرع و سکته و خائیدن آن تنها و یا با مویز و یا غرغره آن با طبیخ مویزج جاذب قالع بلغم از دماغ و جهت امراض مذکوره نافع اعضاء الغذاء و النفض و غیرها مشهی طعام و هاضم آن و حرارت معده را برافروزد و جهت قولنج و ریاح بارده و امراض طحال و رگ عرق النساء و نقرس و اوجاع بارده و ریحیه و تشنج شدید النفع و قویتر از دار فلفل شربا و ضمادا بدل آن وزن آن تا مشک و دو ثلث آن سعد ریحان و ثلث آن مغز حب القرطم و دار فلفل نیز گفته اند مضر محرورین و مقلل اذر بصر و منی است

فنجون

فصل الفاء مع النون فنجون بفتح فاء و سکون نون و کسر جیم و ضم یاء مثناة تحتانیه و سکون واو و نون و فنجریون نیز آمده ماهیت آن نباتیست برگ آن شبیه ببرگ لبلاب کبیر و آنرا قسوسی نامند و از آن بزرگتر و از هفت عدد زیاده نمی شود و طرف ملاصق بزمین آن سفید و طرف بالای آن بسیار سبز و بار و اید و زوایای بسیار و در بهار از میان برگهای آن ساقی میروید بقدر شبری و گل آن زرد و زیاده بر ده روز نمی ماند و لهذا تصریح نموده اند که بی گل و بی ساق میباشد و بیخ آن باریک و در مواضع نمناک بهم میرسد تند طعم و تلخ و با قبض و تازه آن مستعمل و خشک آن را حدت و تلخی زیاده نواب علیخان معتمد الملوک قدس سره نوشته اند ممکن این نبات صنفی از قنباگو باشد طبیعت آن در سوم گرم و خشک افعال و خواص آن محلل ریاح الصدر نگاهداشتن قلیلی از بیخ و برگ آن در دهان جهت سرفه مزمن و ضیق النفس و نفس انتصاب و ربو و قرحه سینه و تحلیل ریاح و بخور خشک آن و استنشاق دود آن نیز همین اثر دارد و ضماد آن محلل و گشاینده اورام و ملحم و التیام دهنده زخمها و حمول آن با عسل مخرج جنین زنده و مرده است

فنک

فنک بفتح فاء و نون و کاف لغت عربیست و بفارسی و ترکی قرقاس نامند ماهیت آن پوست حیوانیست از سنجاب بزرگتر و از بلاد روس و ترک آورند و رنگ آن سفید و سرخ و ابلق و خوشبوترین پوست حیوانات است بغدادی گفته گوشت آن شیرین است و بعضی گفته اند فرو ثعلب روس است و بعضی گفته اند پوست نوعی از گربه است و انطاکی گفته پوست ططریست سفید رنگ بسیار نرم و از آن پوستین میسازند بسیار سفید میباشد طبیعت آن بقول انطاکی گرم در سوم و معتدل با خشک و از آن افعال و خواص آن پوشیدن آن مسخن بدن و ملطف و محلل اخلاط بارده و جهت فالج و لقوه و رعشه و خدر و نافع حمیات و نرمی البشره و بخور آن جهت طرد هوام نافع و گوشت آن ردی و در آن منفعتی نیست و بقول انطاکی و غیر آن گرم و معتدل تر از سمور و سرد تر از آن و گرمتر از سنجاب و قاقم افعال و خواص آن

فو

آن موافق جميع امزجه خصوصا پيران و المغالرا و خوردن گوشت آن مني است **فصل الفاء مع الواو** **فو** بضم فا و سكون واو مشدده لغت يونانيست و بيوناني
بثوريدوس و فوله نيز و ملسان اهل خوارزم زوله و بفارسي شيشتره و بيخ سنبل و بهندي چهال گري نامند **ماهيت** آن نباتيست شبيه بانو ساليون يعني كرفس جبلي
عظيم الورق و ساق آن زياده بر ذرعي و املس مجوف مائل به بنفشي و پر گره و گل آن شبيه به نرگس و از آن بزرگتر و رنگ آن سفيد به بنفشي آميخته و بيخ آن سطبر اشقر و نهايهاي آن
با شعبهاي كه در هم بافته و مانند بيخ اذخر و ريشهاي خربق و بوي آن شبيه ببوي سنبل رومي و لهذا آنرا ناردين بري نامند و منبت آن بلادي است كه آنرا بنطس از ساحل
بحر اسود و بعضي بحر روم نامند و مراد از مطلق آن و مستعمل بيخ آنست و دو نوع ميباشد كبير و صغير كبير را افرنكي فو باكينوم و صغير را فو باروم كويند بهترين آن بيخ تاريك اشقر
خوشبوي شبيه ببوي سنبل است و كفته اند بلكه بيخي باقوتي رنگ و اندرون آن بعد از شكستن زرد رنگ و طعم بيخ و برگ آن شبيه بكرفس جبلي و آنرا مغشوش ... بيخ آس
مينامند و فرق با آن آنست كه بيخ آس بي بو و صلب است و اين خوشبو و نرم **طبيعت** آن در آخر دوم گرم و خشك **افعال و خواص آن** مفتح سدد و محلل رياح اعضا

فودنج

الصدر و النفض و غيرها آشاميدن با شراب و با طبيخ آن جهت علل باردة سينه و درد پهلو و مغص و سپرز و ادرار بول و حيض و عرق النسا و تنقيه عرق و با قوت ترياقيه و ضماد آن جهت
داء الثعلب مفيد مضر كرده مصلح آن عسل و رازيانه بدل آن كبابه مقدار شربت از جرم آن يكمثقال و در مطبوخات تا دو مثقال است **فودنج** بضم فا و سكون واو و فتح دال
مهمله و معجمه نيز آمده و فتح نون و جيم معرب از پودنه و پا بودنگ فارسي است و فوتنج بتاء مثناة فوقانيه بجاي دال نيز آمده و بسرياني بيرزا و بيوناني فونيا تا و فيلايبر
و برومي ارتقانون و بعربي حبق نامند **ماهيت** آن سه نوع است بري و جبلي و نهري بري آنرا بيوناني طليجن و اهل اندلس بلانه و مصر غليه و اهل شام صعتر كويند
و ساق آن متفرق و تند بوي با عطريت و برگ آن ريزه مايل باستداره و نازك و نرم و طعم و رائحه آن شبيه بفودنج نهري است و با حدت و تلخي كمي و تخم آن شبيه بتخم ريحان
طبيعت آن در اول سوم گرم و خشك **افعال و خواص آن** بغايت ملطف اعضاء الرأس و الغذاء و النفس و غيرها جهت كزاز و تنقيه فضول سينه
و معده و سوزش آن و فواق و غثيان و تحليل رياح و استسقا و يرقان و اخراج مشيمه و ادرار عرق و بول و حيض و اسهال سودا و قتل جنين و ترياق لسع هوام سمي و فرزجه آن مخرج جنين و طول
آن جهت حكه و رياح رحم و رفع صلابات آن ... سنون سوخته آن جهت تقويت لثه القلب بوي آن رافع غشي مضر امعا مصلح آن كثيرا مقدار شربت آن تا دو درم بدل
آن نصف وزن آن پودنه نهري و نيز نوعي پودنه بري برگ دراز و نرم و مايل بسياهي و گل آن خوشبو و تند مايل بزردي و در جميع افعال ضعيفتر از اقسام پودنه است و
فودنج جبلي را بيوناني قطلمن و بعضي طليجن اغريا و بفارسي پودنه كوهي نامند و كويند مشكطرامشيع است **ماهيت** آن نباتي است بسيار تند طعم و بو و برگ آن از برگ بري
بزرگتر و سفيد رنگ و زغب مانند صوف برگ مشكطرامشيع شبيه ببرگ صعتري از نام كه سوسنبر نامند و ساق آن بزرگتر از شاخهاي آن و سبز رنگ و گل و بوي برگ آن

فودنج نهري

شبيه ببوي سوسنبر و چون خشك گردد شبيه بريحان خشك گردد و مشكطرامشيع در حرف الميم ان شاء الله تعالي مذكور خواهد شد **فودنج نهري** صندران ...
و بيوناني خالامنثي نامند و بفارسي پودنه بستاني و دو نوع ميباشد نوعي را برگ مانند برگ ريحان كوهي و ضخيم تر و خشن تر از بري و شاخهاي آن پر گره و باريك و برزمين
پهن و گل آن سفيد و در كنار آبها و بساتين رويده و نوعي شبيه بنعناع و ... و از برگ نعناع و تند طعم و خوشبو و رنگ آن مايل بزردي و ساق آن و تير و چون بيخ و شاخها
غرس نمايند بعد از ده سال نعناع ميشود و بهترين هر يك تازه خوشبوي آنست و جبلي اقوي از بري و بري از نهري و نهري كثير الوجود تر از دو نوع ديكر و نصاري ...
شاخهاي آنرا در اعيا و بر سر مي بندند مانند تاج و در آب نيز مي اندازند در ان ايام **طبيعت** آن در آخر دوم گرم و خشك **افعال و خواص آن** با قوت ترياقيه
و جوهر لطيف الاذن قطور آب آن بكرم جهت كرمي كه در گوش بهم رسيده باشد اعضاء الصدر و غيرها آشاميدن طبيخ آن جهت نفث الدم و ضيق النفس و تب بلغمي و سوداوي
و جذام و جرم آن با عصاره تازه آن با عسل مدر بول و عرق و با شراب جهت سعفه و فتق عضل و با سكنجبين و يا رب با شربت انار جهت رفع غثيان و قي صفراوي
و فواق و نطول آن جهت رفع زردي يرقان و با عسل و نمك جهت رفع كرم معده و حب القرع و حمول برگ آن جهت احتباس حيض و قتل جنين و ضماد پخته آن و شرب جهت
رفع آثار سياهي جلد و عرق النسا السموم آشاميدن آن با شراب جهت سموم و ضماد خشك آن بر مواضع لسع هوام موجب تسكين و جز بيت آن و ذرور آن بر مواضع كرم

فودج

شكون شده باشد رافع آن مضر باه و كرده مصلح آن كثيرا مقدار شربت آن يكدرهم بدل آن نعناع نزد بعضي قرد مانا است **فودج** بضم فا و سكون واو و فتح ذال معجمه
و جيم معرب از بوده فارسي است **ماهيت** آن مايه مري و بعضي ... است و آنرا از آرد كندم و آرد جو ميسازند تا خشك گردد و عند الحاجت بكار مي برند و در
قراباذين كبير صنعت آن بتحرير يافت و در مري نيز **افعال و خواص آن** ضماد آن با سركه ... جهت جرب و خارش ... و نضج دماميل و تحليل اورام ... جهت

فوفل

اكه معمل قوي است و بعضي دران ادويه خوشبو با سركه اضافه مينمايند بحسب احتياج و مطالب خوشبو در آفتاب مدتي ميكذارند تا بعمل مي آيد **فوفل** بضم فا و سكون واو و فتح فا
ولام و بفتح اول نيز آمده كويند معرب از كوبل هندي و بسرياني فوفلا و برومي اورسيمون و بيوناني صينمو طوس و بهندي سپاري نامند **ماهيت** آن ثمر درختيست كه در ...
و دكهن و بنگاله بهم ميرسد و درخت آن باريك و بلند تا بده و بيست ذرع و ست و بقطر يك شبر تا دو شبر و بر سر آن شاخهاي رسته شبيه بشاخهاي نارجيل و نخل و از آن كوتاه تر
و برگهاي آن نيز شبيه بدان و ليكن كوچكتر و باريكتر و ثمر آن در خوشه مانند خوشه خرما و كوچكتر از آن و پوست انهاي آن در خامي سبز و بعد رسيدن سرخ رنگ و بعد از خشك
شدن سياه ميكردد و بعد رسيدن خوشهاي آنرا بريده و انهاي آنرا جدا كرده خشك نموده و انچه خوب رسيده است در آب جوش ميدهند و پوست آنرا جدا ميكنند و آن
پوست خشبي ليفي است و اندك ضخيم و اين فوفل را بهندي سپاري چهاليه نامند يعني پوست جدا كرده زيراكه پوست اخشاب ميوه چيني را بهندي چهال كويند پس آن دانها
را خشك مينمايند و هر يك بقدر جوز بوا كوچكتر و بزرگتر از آن بعضي مدور و بعضي اندك مفرطح و بعضي صنوبري شكل خواه طولاني و خواه غير طولاني و پوست آن اندك جوزي رنگ
مي باشد و انچه بكمال نارسيده و با پوست آنرا نكاه ميدارند كوهه نامند و نيز مطلق غير متقشر خام تازه خشك ناكرده را كوهه خوانند و فوفل مطلقا دو قسم ميباشد بنگالي و دكهني
و هر يك نيز بر چند قسم و از بنگاله آنچه متقشر و خشبيت و ممتيت آن كمتر و مغز آن سفيد با ركهاي زرد و مايل بسرخي تيره و ريشه آن شبيه بريشه مغز نارجيل و مدور و صنوبري
شكل است آنرا سپاري چهاليه نامند و اهل بنگاله و هند قاطبه ورق كرده يا ريزه ريزه بقدر نخودي كرده آنرا با برگ تانبول ميخورند انچه بسيار زحمت و خشبي تمام آن
سرخ رنگست آنرا چكني نامند و اين نيز مستعمل در سنونات است و قسم اول بهتر و در همه بلاد بنگاله ميشود و ليكن بو فور چاندپوره نواح آن كه دهي است از دهات بنگاله قريب
بجهانگيرنگر جاي ديگر نيست و در انجا سالي قريب يك لك روپيه تجارت آن ميشود و دكهني آن نيز چهار قسم است بهترين آن همه قسمي است كه آنرا چكني و كهني نامند يعني
چربت آن بهتر سپاري ميباشد و كم ريشه و نازك و ... آن كمتر و در خامي آنرا اكر در آب جوش ميدهند پس چيزي سنگين بر ان ميكذارند يا در مطرقه اندك ميكوبند تا پهن كردد و
پس بريده و در عرض دو پارچه كرده و در شير كاو چند مرتبه جوش ميدهند پس در آب باكات هندي پس بر آورده خشك نموده خوب ميمالند و انهاي آنرا تا براق گردد و از ان
انچه لطيف و چرب و نازك باشد كه چون قطعه از انرا در دهان نكاه دارند نرم كرده و خوش طعم و لذيذ بي ريشه باشد قسم اعلي و اول نامند و انچه چنين باشد مراتب از ان پست تر
و نيز قسمي از دكهني و انهاي آن مدور و صنوبري شكل ميباشد سرخ رنگ بسيار زحمت و اين را چكني و كهني نامند و ليكن اين بهتر از چكني بنگالي است و استعمال اين در سنونات اولي
و بعضي مردم از قسم بنگالي اعلي بدستور چكني و كهني در هنگام نيم خامي بريده در شير و آب كات جوش داده چكني ميسازند و ليكن بخوبي دكهني نمي شود و بلكه مانند قسم پست آن نيز
و بالجمله فوفل مطلق چهار نوع ميباشد يكي سرخ بسياهي مايل مخروطي شكل مائل باستداره و با عفوصت بسيار با اندك تلخي و اين را چكني مينامند و اين در سنونات مستعمل و دوم تيره
رنگ مفرطح و كم عفوصت و اين را چكني مينامند و بعضي مشمولين با برگ تانبول ميخورند و بعض بتنهائي سوم رنگ ظاهر آن اندك سرخ رنگ بزرگ دانه و باطن آن سفيد و اين را
سپاري چهاليه نامند و اين را عموما همه كس با برگ تانبول كه پان نامند ميخورند نوع چهارم مخروطي شكل طولاني اندك خم با اندك چربي شبيه بطعم نارجيل و ليكن چربي نارجيل نيست
و غلافي شبيه بغلاف بلوط و از ان تيره تر و اين را سپاري كهوپره كويند يعني شبيه بمغز نارجيل خشك كه بهندي كهوپره نامند و اين قسم قليل الوجود است بلكه في الحقيقت
سه نوع است و نوع اول نوع عليحده نيست و درميان نوع سوم و انها بدين صفت يافت ميشود و يا انكه بعضي اشجار كه پيوستي بر آنها غالب باشد ثمر آنها چنان ميشود و بالجمله بهترين
همه سنگين و كرم ناخورده آنست و از نوع كهني چكني براق آن كه چون در دهان كذارند و بخيسد نرم كردد و عفوصت نداشته و جرم آن الطف باشد **طبيعت** مطلق آن در دوم
سرد و خشك و شيخ الرئيس در سوم نوشته و در قوت قريب بصندل **افعال و خواص آن** قابض و رادع و مانع صعود ابخره بدماغ و مستحكم كننده اعصاب و رافع
رطوبت و وهن و سستي اعصاب اعضاء و قي و قلاع و امراض حاره دهان و سستي بن دندان و لثه و سيلان خون از ان و رافع درد پهلو و مقوي دل و اعضاي مسترخيه و معده و
حابس اسهال و قاطع عرق و رافع اوجاع حاره و سرخ آن تا دو درم مسهل بعضي يرقان و غير مفرط ... مدر بول و حيض و زياده از سنبل هندي و رومي چون در آب جوش و هندو ضماد
آب آنرا با شامند مضر صاحبان سنگ گرده و مثانه و قولنج ... سينه مصلح آن كثيرا اكتحال آن جهت طرفه و استرخاي پلك چشم و دمعه و التهاب ... جرب آن
مقدار شربت آن تا يكمثقال بدل آن بوزن آن صندل سرخ و نصف آن آب كشنيز سبز است و مضغ آن جهت خوشبوئي و تسكين حرارت دهان و تقويت لثه و دندان بدستور
مضمضه طبيخ آن و ضماد آن جهت ورم حار غليظ نافع و فوفل نيم رس خشك ناشده را اكر بخورند دوران سر و خفقان آورد مصلح آن آشاميدن آب سرد است و در كوشها از

فوه

دهن بهواد ... **فوه** بضم فا و تشديد واو مفتوحه و ها بعربي عروق الصباغين و عروق الصبغ و بيوناني ... و بفارسي روناس و روناد و بهندي ...

وبفرنگی روبیه وخوه صغیر را بلاطینی الیسم و بربری روبیه منور نامند **ماهیت** آن بیخی است سرخ تیره و مستعمل صباغان در رنگ ثیاب و دو نوع میباشد بری و بستانی و ثمر آن مدور و بعد از رسیدن سیاه میگردد و نبات آن کوچک و خشن و از یک شاخ زیاده ندارد و برگهای آن مستدیر و ثمر آن در میان برگها مجتمع و در آن تخم آن و منبت آن سنگلاخها و زمینهای صلب و مستعمل بیخ آن و بهترین آن تازه و رنگین و سرخ آن **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن مفتح سدد اعضاء الراس و الغذاء و النفض آشامیدن آن با عسل جهت فالج که به نصفی عضو باشد و جهت لقوه و سستی اعضاء و یرقان و تقویت معده و ادرار بول غلیظ بسیار و حیض و شیر و عرق النساء با سکنجبین نیز جهت تفتیح سده جگر و سپرز و یکدرم آن با دو درم ریوند چینی با یک پیاله نبیذ جهت ضربه و سقطه و ثمر آن با سکنجبین جهت ازاله سپرز و تنقیه جگر و تفتیح سده آن هر دو و همچنین سائر اجزای آن و ضماد آن جهت فالج و سائر امراض بارده عصبانیه و سعفه و خراز و قوبا و بهق و رفع آثار جلد عارض از ضربه و سقطه و حمول آن مدر حیض و مخرج جنین و مشیمه و ضماد بیخ آن با عسل جهت کلف و لکهائیکه در صورت از آفتاب بهم رسیده باشد و با سرکه جهت قوبا و بهق سفید و رفع آثار جلد الکسم خوردن سائیده آن با طعام که جهت گزیدن سگ دیوانه و برگ و شاخ و ثمر آن تمامی رافع سم هوام و هر جزوی از آن تنهائی نیز همین اثر دارد مضر مثانه بسبب قوت ادرار قوی که دارد و مورث بول الدم مصلح آن کتیرا مضر سپرز مصلح آن انیسون مقدار شربت آن یکمثقال و در مطبوخات تا سه مثقال بدل آن کبابه بوزن آن و نصف آن سلیخه و ثلث آن مویز سیاه و نیز گفته اند شارب آن باید که هر روز بحمام رود و بدن خود را بشوید و تعلیق نبات آن تمامی ساق و برگ و گل و ثمر و بیخ در خانه جهت دفع چشم بد و مربوط آن با رچه قرمزی بر گردن حیوانات مانع حدوث امراض و مجفف و جالی قروح و جرب آنها است **فصل الفاء مع الهاء** **فهد** بفتح فاء و سکون ها و دال مهمله اسم عربی یوز است و بهندی چیته و بترکی پارس نامند جمع آن فهود آمده **ماهیت** آن حیوانیست از جمله سباع شکاری قابل التعلیم شبیه بپلنگ در رنگ و شکل و از آن کوچکتر و بمقدار سگ بزرگی و کثیر النوم و الغضب و ماده آن جلدتر و شکار کننده تر از نر آن و بزرگ آن سریع التعلیم تر از کوچک آن و چون مریض گردد گوشت بز خورد شفا یابد و آنرا موانست بغنا و مردم و محبت با خمر است و اول کسیکه صید با آن نموده یزید بن معاویه بود **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص** آن در حرف الیاء مع الواو در یوز انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد گفته اند چون بول آنرا در سوراخ موش بریزند موش از آن مکان بگریزد و چون کسی را بگزد بدندان و یا بناخن تدبیر آن تدبیر شیر و سنور وحشی گزیده است و مذکور شد **فصل الفاء مع الیاء المثناة التحتانیه** **فیروزج** بفتح فاء و سکون یاء مثناة تحتانیه و ضم راء مهمله و سکون واو و فتح زای معجمه و جیم معرب پیروزه فارسی است **ماهیت** آن سنگیست نمک آن مرکب از زرقت و خضرت برنگ آسمان و معدن آن نیشاپور و خجند و کرمان و آذربیجان و جبال فارس از نواحی شیراز و در جبال بهشت نیز میشود و بهترین همه نیشاپوری کهنه بزرگ رنگ صاف یکسان آنست که در صفائی هوا صاف و در کدورت آن کدر گردد که ابو اسحاقی نامند و آن که هشت نوع میباشد و بعد از آن فتحی و ازهری پس سلیمانی پس زرنوقی پس آسمان گونی و آنرا خاکی نیز نامند پس عبدالحمیدی پس اندلسی پس کنجینه و بدترین همه انواع آن چنانچه از جبال بهشت که میشود و از این نوع است و ماده تکون آن کبریت جید است و زیبق قلیل بقدر خمس آن که انعقاد از برودت یافته باشند بنظر زحل و شمس و در مدت بضع سال بکمال رسد و آنچه از معدن کرمان و شیراز هم میرسد مائل بسفیدی است که شبانکی و شیر بوم گویند و آنچه در نیشاپور و غیر آن بهم میرسد مائل بنیلی بود و نیل بوم نامند و مجموع آن از بوی مشک و رسیدن عرق چربی به رنگ فاسد میگردد بلکه تمام آن بد رنگ فاسد میشود و آنزمان آن را مرده نامند و گفته اند در زمان چون معدن نیشاپور خراب است بجای آن فیروزه کرمانی را مستعمل دارند آن بسبب رخاوت و تخلخل زودی برسیدن چربی و عرق و غیره فاسد میگردد **طبیعت** آن در اول سرد و در سوم خشک **افعال و خواص** آن مفرح و با قوت تریاقیت اعضاء الراس و الصدر و الغذاء و النفض اکتحال آن جهت نشف رطوبات چشم و دمعه و بیاض و تقویت روح و باصره و رفع شبکوری و فتق طبقه قرنیه و سائر طبقات حادثه از ضربه و ورم خواه تنهائی و یا با ادویه مناسبه هر یک و با عسل جهت صرع و سپرز و تفتیت سنگ گرده و مثانه و تنهائی و یا با ادویه مناسبه و یا تراکیب معاجین و غیرها جهت تقویت دل و معده و رفع خفقان و اسهال و قرحه امعا و سائر جراحات باطنیه و قروح و سحج التسمم با زهر جمیع سموم نیم درم آن و یکدرم آن با شراب جهت سموم قویه و ثلث درم آن جهت لسع عقرب بالخاصیه مجرب و مضر گرده مصلح آن کثیرا ارسطاطالیس گفته هر گوهری که از رنگ خود تباه گردد و پوشیدن آن نه باشد مقدار شربت آن نیم درم الخواص گفته اند تعلیق آن مقوی قلب و مانع خوف و فیروزی بر خصم و دارنده آن از غرق در آب و رسیدن صاعقه با آن محفوظ ماند و نگین بدان مانع نزدیک شدن مار و عقرب است بصاحب آن و نگاه کردن بر آن بسیار باعث تقویت نور باصره و دمن رویت هلال بدان باعث یمن و برکت و چون با اجسام نرم گذارند صلب گرداند و کلس آن تکلیس معادن تشبیه نفس ...

فهد
یوز
فیروزج

فیل

ها **فیل** بکسر فاء و سکون یا و لام معرب پیل فارسی است و بهندی هاتی و منهی و گج نیز بفتح کاف عجمی و جیم و بفرنگی آلفانطه و بانگریزی الیفنت نامند **ماهیت** آن حیوانیست معروف بسیار کبیر الجثه اکبر از کل حیوانات و از جمله ممسوخات شمرده اند بآن معنی که بصورت آن بعضی از امم ماضیه سالفه مسخ گشته اند بعد از سه روز مرده اند و انواع میباشد از کرگدن و مرکب و غیر اینها و مجنس از اینها اکبر به کبیر جثه و با دست و پاهای اندک کوتاه و مرکب بلند و تا هفت ذرع و ستارناخن دست تا استخوان شانه آن و از بن باسنهم و نر آنرا دو دندان بلند قوی میباشد از دو طرف دهن آن بر آمده و خم دار بطرف بالا و بعضی را تا مقدار سه چهار ذرع دست و زیاده هم بلند میشود که بر آن تختی و یا چار پایه بر آن بعضی از هنود عمده نشسته میخوانند و دندان بعضی تا بنصف آنچه از دهن آن بیرون است مجوف میباشد و بعضی کمتر و بعضی غیر مجوف و هر چه مجوف آن کمتر و ضخیم و راست و سفید باشد بهتر است و آنچه را صید کرده اند هر سال بسال در میان از سر دندان آن قدری بمقدار یک شبر و یا کمتر میبرند برای آنکه خوب قوی گردد و حلقهای برنجی بر آن می اندازند تا نشکند و از تابش آفتاب و صدمات و خرطوم آنرا بهندی سونڈ نامند و بجای بینی آنست و مجوف پیچیده میشود و از آن تنفس مینماید و آب را بدان بدم میکشد و بهمین در دهان خود ریخته میخورد و کاه و غیره خوراکی خود را بهمان خرطوم برداشته بدهان داخل میکند و بدندانهای آسیا کوتاه خرد کرده میخورد و در خرطوم آن زور بسیار است و آن در کوهستان چیتاگانگ و پیره و اسلام آباد که در بنگاله اند و آسام و در صوبه اوده و در کورگ پور و غیره و دکن و سراندیب مالدیپ و حبشه و جاهای دیگر نیز بهم میرسد و میگویند تا دو او جوف و دندان بعضی از آن یال سال خورده چیزی مدور شبیه بمروارید بزرگی بهم میرسد و آنرا گج موتی بلسان اهل هند مینامند و دندان فیل ماده که بهندی هتنی نامند کوتاه و باریک تا بیک شبر و نیم و یا اندکی زیاده بر آن و دندان فیل العربی عاج نامند و بهترین اجزای آنست و مفصل پاهای آن در وسط مفصل دستهای آن نیست بلکه در دو جانب بالا و یکی نیز قریب بیک ذرع بناخن آن لهذا در وقت نشستن و خوابیدن اولا دستها را از پیش دراز میکند پس پاها را همچو ما بنده و از گرمای بسیار متاذی میگردد و هر گاه نتابد در زودی میمیرد و مدت حمل آن هیژده ماه و گفته اند عمر آن مثل انسان است **طبیعت** آن سرد و بسیار خشک **افعال و خواص** آن اعضاء الراس و الصدر و الغذاء و النفض و غیرها اکتحال زهره آن جالی آثار چشم و مقوی آن آشامیدن هر روز دو درم براده عاج با ماء العسل و یا با آب عسل مقوی حافظه و فهم و رافع درد مفاصل و پهلو و با آب و یا ادویه مناسبه حابس اسهال و نزف الدم و با شراب و یا با ماء العسل تا یک هفته جهت حمل و بدستور فرزجه آن بعد از طهر جهت حمل زن عاقر مجرب دانسته اند و چون نیز بعد از طهر تا سه شب هر شب یکمثقال نشاره آنرا با دو مثقال نبات سفوف نمایند و شب چهارم با شوهر جفت شوند باعث حمل است و با آب پودنه کوهی و یا نهری چند روزی هم مانع ازدیاد جذام است و ذرور سائیده آن با هموزن آن براده آهن جهت بواسیر و آشامیدن بول آن بنحویکه آن زن نداند که بول فیل است و بدستور بیدو جهت حامله شدن زن عاقر مجرب گفته و حمول سرگین آن باعث آنست که زن هرگز آبستن نگردد و گویند اگر بر درخت باردار بندند یا بر آن بمالند دیگر بار نیاورد و بخار آن رافع تبهای مزمنه و گریزاننده هوام و طلای آن رافع کلف و آثار جلد و تمل محرق آن جهت سعفه رطبه و القیام رمهاء و زهره آن جالی آثار چشم و طلای آن برای رفع برص تا سه روز پیهم و با خون گشنیز با بعض تریاق جمیع سموم و خوردن یک قیراط از خصیه آن با آب کاسنی رافع ذرب و اسهال مزمن و فرزجه آن معین حمل و رعایت حانث الخواص بستن دندان آن یعنی عاج بر عضویکه استخوان آن شکسته و در آن مانده باشد جاذب و معین بر اخراج آن و تعلیق آن بر گردن انسان خصوصا اطفال و مواشی در پارچه بسته مانع ضرر با و طاعون و صرع و ام الصبیان و اگر بر درخت زنند ثمر آن شیرین گردد و تعلیق پوست آن رافع حمی ربع و حمیات نائبه و در حدیث از حضرت امام کاظم علیه الصلوة والسلام وارد است که شانه کردن بشانه عاج و بار را زائل میگرداند و بخور اندکی پارچه خشک خرطوم آن رافع بواسیر است **فیلجوش** بکسر فاء و سکون یا و لام و ضم جیم و سکون واو و شین معجمه معرب فیلگوش فارسی است که بمعنی اذان الفیل است و گفته اند لوف الجعد و لوف الحیه است و گفته اند لوف کبیر است که حضض هندی عصاره آنست گفته اند کشنده فیل است **فیلزهرج** بکسر فاء و سکون یا و لام و فتح زای معجمه و سکون ها و فتح راء مهمله و جیم معرب پیل زهره فارسی است جهت آنکه گفته اند کشنده فیل است **ماهیت** آن نباتیست که حضض هندی که رسوت نامند عصاره آنست و گفته اند که نوعی از لوف کبیر است و گفته اند خود نام حضض هندی است و گفته اند نام زهره فیل است و جهت آنکه آن عصاره را در کیسه چرمی میکنند شبیه بزهره میباشد و یا بجهت آنکه کشنده فیل است و لهذا مسمی بدان گشته حضض هندی در حرف الحاء مذکور شد و گفته اند ثمر آن بقدر فلفل است **طبیعت** آن معتدل در حرارت و برودت **افعال و خواص** آن اعضاء النفض آشامیدن آن جهت درد سپرز و یرقان و آشامیدن طبیخ برگ و شاخ آن جهت ادرار حیض و بدستور آشامیدن عصاره آن بمقدار شش درم تا دوازده درم جهت اسهال بلغمی بسیار مفید الزینه طلای آن تنهائی و یا با زیت مقوی موی است

باب بیست و یکم در بیان ادویه که حرف اول آنها قاف است

فصل القاف مع الالف **قاتل الکلب** **ماهیت** آن

فیلجوش
فیلزهرج
قاتل الکلب

ثانی الکلاب است و نزد بعضی انواع آن است **طبیعت** آن بسیار گرم و خشک **افعال و خواص آن** آشامیدن آن محدث نفث الدم و رعاف و کشنده سگان بزودی و سایر حیوانات و انسان نیز

قار

قار بفتح قاف و الف و راء مهمله و نزد عوام معروف بقیر است و کسیکه آنرا رال هندی دانسته توهم کرده زیرا که رال صمغ درخت است و آنرا العل معبری و قیعهر و قفهر خوانند ان شاء الله تعالی در همین باب خواهد آمد **ماهیت** آن چیزیست سیاه و رنگ مایل بسرخی که از زمین با آب گرم از چشمه میجوشد در بلده هیت و نواح آن که بر کنار شط فرات واقع است کثیر الوجود و آن در حین برآمدن سیال میباشد و بعد از مدتی زمانی صلب میگردد و بعضی مردم برای آنکه زود قابل آن گردد که برگ سینها و دیوارها و صحن حمامها و حوضها بمالند چنانچه رسم و مدار اهل بصره و بغداد و نواح آنها بر آنست قدری خاک داخل مینمایند و قوت آن تا سی سال میماند و قریب است بقفر الیهود و **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک رقیق آن که سیال است در اصناف آنست و صلب آنرا جبی گویند و خشک آن نیز قابض ترین اقسام مطبوخ سیال آن با شراب برای صلابت قوت قبض آن متوسط و تحلیل آن زیاده **افعال و خواص آن** اعضاء الراس مضغ آن منضج خلط لزجه و جالب رطوبات رقیقه از دماغ و عضل حلق و برودت آنها و ثقل زبان و لکنت و عسر تکلم و ضرس یعنی کندی دندان و فساد لثه را زائل کند و رنگ رو را نیکو و نیز خلط لزجه صدر را نضج دهد اعضاء الغذاء و نیز مضغ آن معین بر هضم و مسخن معده و بلع آن پراکنده کننده ریاح و مانع تغیر آب طعام و فساد هوای وبائی و اعانت بر هضم و تقویت معده و کبد و طحال و آشامیدن آب در ظرف قیراندود مانع غلظت و تغیر و دافع ضرر آن و رافع طاعون و استسقا و محلل نفخ ریاح و مسخن اعضای باطنی است و گفته اند نگاه داشتن آب در ظرف قیراندود مانع غلظت و تغیر آن و مداومت اکل آن مورث قروح مثانه و گاه مودی بسحج امعا میگردد و شراب را که کسیکه اراده خوردن آن داشته باشد با بعض ادهان مناسبه حل کرده بخورد تا باعث قروح و سحج نگردد مقدار شربت آن تا یک مثقال و زیاده بر آن مجرب نیست بدل آن قفر الیهود و در سائر خواص نیز مانند آن و ضماد آن منضج و ماسل خراجات و دبیلات و محلل اورام و جابر کسور و زائل کننده وجع ضربه و سقطه و ساختن شراب در خم قیراندود و باعث قلت سرعت خروج آن از بدن و هرگاه غلیظ القوام باشد نیکو است از برای مبرودین و بلغمی مزاجان و خمار آن خفیف تر

قاطانیقی

قاطانیقی بفتح قاف و الف و فتح طاء مهمله و الف و کسر نون و سکون یاء مثناه تحتانیه و کسر قاف و یاء و قاطیقی نیز آمده بلغت یونانی بمعنی کف العقاب است **ماهیت** آن نباتیست کوچک شبیه ببرگ آس و زیتون و دو صنف میباشد صنفی ثمر آن شبیه بکرسنه و بیخ آن باریک مانند بیخ ادخر و شش یا هفت سر دارد و چون خشک شود منحنی گردد و سر آن بسوی اسفل و شکل شبیه بناخنهای مرده و صنفی دیگر سر آن مانند سیبی کوچک و بیخ آن مانند تخم زیتون و برگ آن شبیه ببرگ زیتون در نازکی و شکل و بزرگتر از آن و ثمر آن کوچک بقدر نخودی و سرخ و سوراخ **افعال و خواص آن** آشامیدن آن بشرط آنکه در حین آشامیدن بقصد محبوب ساختن او بیاشامند محرک عشق و تعشق است و در بلاد انطالیه آنرا مستعمل دارند در دوستی و گفته اند تعلیق آن مانع تعشق است

قاقالیا

قاقالیا بفتح دو قاف و دو الف و کسر لام و فتح یاء و الف لغت یونانی و بعضی گفته اند که آن اقلیه الاوجاع است و شاید غیر آن باشد **ماهیت** آن نباتیست برگ آن سفید و بزرگ و ساقی از وسط برگ آن ایستاده روئیده و بر آن گلی شبیه بگل نباتی که آنرا بروانیا نامند و چون گل آن بریزد حبی از آن ظاهر میگردد و آنرا حبی است با قوت مجففه و تلطیف منبت آن کوهستان **طبیعت** آن گرم و تر **افعال و خواص آن** آشامیدن نقوع بیخ آن در شراب و مضغ آن نیز نافع است جهت دفع خشونت قصبه ریه و مری و سرفه نافع جهت آنکه جوهر آن غلیظ است و چون نافع گلبرا در شراب بخیسانند که غلیظ گردد و یا لعوق از آن سازند و یا مضغ نمایند بیخ آنرا از آن عصاره برمی آید و نافعست امراض مذکوره را و قایم مقام رب السوس است وحب آنرا چون نرم بکوبند و با قیروطی ممزوج نموده بر صورت بمالند باعث تمدد و مانع کلف و تشنج آنست

قاقله

قاقله بفتح قاف و الف و ضم قاف و فتح لام و هاء هوز نامی و بسریانی تشرفیون و شوشماء بفرنگی کرده مومم و بفارسی هیل و بعربی هال و بهندی الایچی نامند **ماهیت** آن از جمله افاویه عطریه است و ثمر نیست هندی و دو نوع میباشد کبیر و صغیر کبیر را قاقله کبار نامند و صغیر را قاقله صغار قاقله کبار را قاقله گرمیس و گرو قاقله زنجی و بهندی بری الایچی نامند **ماهیت** آن ثمر درختیست بقدر دو سه ذرع و بخساق دارد و برگ آن شبیه ببرگ انار و ریحان و گل آن سفید زرده مایل بسرخی شبیه بگل باقلا و ثمر آن صنوبری شکل مثلث غیر متساوی الاضلاع بقدر یک بند انگشت و کوچکتر و بزرگتر از آن و پوست آن اغبر تیره و سه پارچه پیوسته بهم و اندک ضخیم و خشن و با خطوط طولانی و در طرف پائین جای اتصال آن شاخ ممتد برآمدگی چون خشک کرده پوست آن بعضی زرد و یا با اندک صدمه منشق گشته و انتهای آن برآید و تخم آن شبیه بتخم حرمل و خوشبو و فی الجمله شبیه برائحه کافور و با اندک حدت و تلخی با رطوبت لزجه شیرین طعمی و بعد خشکی زائل گردد و آنچه قوت در غلاف است تا نهایت دو سال باقی میماند پس طعم و رائحه آن زائل و قوت آن باطل میگردد و آنچه غلاف آن

مابکیر

با کیسان و انطالی نوشته که برگ آن عریض است و حکیم میر محمد عبد الحمید در حاشیه تحفه نوشته که برگ آن شبیه ببرگ جوار یعنی ذرت است و سبز تیره و طول آن بقدر یک شبر و نیم و عرض بقدر سه چهار انگشت و گل و ثمر آن در اسفل ساق آن میروید و گل آن شبیه بگل باقلا است و از دیگری نیز چنین شنیده شده و طول برگ آنرا تا دو شبر گفته اند **طبیعت** آن گرم در اول و خشک در دوم **افعال و خواص آن** مفرح و مقوی معده و هاضم طعام و محرک جشاء و حابس بطن خصوص بریان کرده آن و در بعض طبایع ابن الدوا نفع آن صغار آنست و بیشتر با برگ تانبول یعنی پان میخورند و دیگر در ادویه و سنونات وغیره بمصرف می آید و داخل طعام نمی کنند و سنون پوست کوبیده آن و بدستور دانه آن مقوی لثه و مانع قلاع دهان و گویند مضر امعا مصلح آن کتیرا مقدار شربت آن تا دو مثقال بدل آن قاقله صغار است

قاقله صغار

قاقله صغار و نیز آنرا شمس الصنم و شین معجمه و سیم و مکی و خیربوا و هیل بوا و هال بوا و هیل ابی و بهندی گجراتی الایچی و چهوتی الایچی نامند **ماهیت** آن ثمر نباتیست که در ملیبار در کوه موسوم بهیلی و نواح آن بهم میرسد و در جای دیگر وجود ندارد و نبات آن تا بدو ذرع و برگ آن بقدر برگ انار و ریحان و پهن تر از آن و ثمر آن خوشه دار و هر دانه از آن در غلافی بقدر مغز پسته و بزرگتر و کوچکتر از آن و بسیار خوشبو و در خامی سبز و بعد رسیدن زرد و بعد از خشک شدن سفید میگردد و مثلث الشکل متساوی الاضلاع و هر دو طرف آن اندک باریک و پوست غلاف آن سه پارچه و بهم پیوسته خشن با خطوط طولانی و خوشبو و با اندک عفوصت و در زیر آن جای اتصال بخوشه اندک قمعی و برآمدگی مایل بکجی و پوست آن بدان متصل و از آن روئیده و رسیده آنچون خشک گردد خود بخود و یا با اندک صدمه شکافته دانها از جوف آن برمی آید و جوف آن و انتهای آن مانند قاقله کبار مگر آنکه این ریزه تر و در صف و در سه ضلع آن و ما بین آنها پرده سفید رنگ نازکی که بواسطه آن غذا بدانها میرسد و در تازگی در آن رطوبت لزج شیرین طعم خوشبوی و چون خشک گردد زائل شود و پوست آن سفید گردد و طعم دانهای آن با اندک تندی و خوشبو و بعد خائیدن آن دهن اندک سرد گردد و چون کهنه شود مایل بتلخی شود و حدت رائحه آن رو بکمی و پوست آن میل بسیاهی آورد تا آنکه بدبو و بی طعم و قوت آن باطل گردد و بالجمله قوت آن تا سه سال باقی میماند **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک و با قوت تریاقیه و قابضه **افعال و خواص آن** مفرح و ملطف و جالی و محلل و خوشبو کننده عرق و رائحه دهان اعضاء الراس نفوخ کوبیده آن در بینی عطسه آورد و جهت صداع ریحی و صرع و اغماء و در آن در گوش جهت تسکین وجع آن و مضغ آن خوشبو کننده دهان و پوست و دانه آن مقوی لثه و منضج و در ورم اعضاء الصدر و الغذاء والنفض ناشف رطوبات صدر و حلق و معده و مقوی قلب جهت خفقان بارد و تقویت معده و تسخین و رفع بلت آن و غثیان و تهوع و قی و وجع معده بارد ریحی و آوردن جشاء و انهضام طعام بتنهائی و یا با ادویه مناسبه و حابس بطن خصوص بریان کرده آن و با آب مصطکی و آب انار جهت قی و غثیان تقویت معده و جوشانده نیمکوفته آن خصوص با پوست درکلاب و یا آب جهت رفع غثیان و تهوع و هیضه و قی و بدستور با برگ پودینه و یا نعناع با آب و یا با گلاب جوش داده یکدرم آن با سکنجبین سه روز جهت اوجاع بارده کبد و تفتیح سده آن و با تخم خیارین اجزای متساوی روزی دو درم با سکنجبین جهت اخراج سنگ گرده و مثانه الزینه اکل و در ور آن خوشبو کننده عرق و در همه افعال اقوی از کبار آن مگر در تقویت معده و اطبا برعکس این نوشته اند شاید قاقله کبار که در جلشه و زنج و جاهای دیگر غیر بنگاله می شده باشد چنان بوده در بنگاله میشود و مگر تجربه رسیده چنین است که ذکر یافت مضر صدر و ریه مصلح آن کتیرا مقدار شربت آن یکدرهم تا یکمثقال بدل آن نصف آن کبابه و نصف آن حب بلسان و بوزن آن قاقله کبار است و صنف سوم قاقله که نوشته اند تا حال دیده نشده که ماهیت و خواص آن تحریر یابد

قاقلی

قاقلی بفتح قاف و الف و کسر قاف ثانی و فتح لام مشدده و الف مقصوره و تخفیف لام و بضم قاف و کسر لام و یاء نیز آمده اخت قیطلی است و بعربی خلام کرمان و قلاح و حل الفروج و بفارسی کاکل و کاکسر و شاباتک و نیز گیاهی و ترکی شور و بیونانی مرسیمون و برومی آردقیون نامند **ماهیت** آن نباتیست شبیه باشنان و حرف بزرگتر و سبزتر از آن و رطوبت آن زیاده بر آن و باشوریت و تلخی و قبضی اندک و ربیعی است و در جوزا میرسد و مردم با ماست و شیر میخورند و شتران راغب و موافق مزاج آن و منبت آن شورزارها و خرابها **طبیعت** آن در آخر دوم گرم و خشک و بغداوی در اول نوشته **افعال و خواص آن** اعضاء الغذاء خوشبو کننده جشاء و هاضم آنچه در بطن باشد و قلیل الغذاء با بورقیت و لزوجت لهذا مسهل و مخرج ما فی البطن است آب افشرده آن مسهل ماء اصفر و یک اوقیه آن با نیم رطل آب بنقوع زبیب و شکر سرخ رافع ترهل و ضعف معده و درد کمر و پشت و ورک اگر تب نباشد و تلی و در معده حادث مینماید بسبب لزجیتی که دارد و باید که عصاره آنرا جوش ندهند که قوت آن باطل میگردد و بلکه جوش نداده بیاشامند و بعضی یک رطل عصیر آنرا با ده درم شکر سرخ میاشامند و فعل آن می نماید و حبیش بن الحسن گفته با شکر سرخ و لبلاب و شاهتره فعل آن اقوی است اعضاء النفس مدر بول و شیر و زیاده کننده منی و محرک باه خوردن تر و تازه آن و گفته اند مجفف و مسخن و قاطع منی است مانند سداب و مبرد قوی است مانند کاهو و کافور و تخم آن در اسهال ذرو آب قوی و گفته اند فعل آن مانند فعل کشوث است مقدار شربت از جرم آن تا سه درم از آب عصیر آن و ثلث رطل با ده درم شکر سرخ و کثیرا بیش از این دوئتی باشد که در حرف الراء مع الدال المهمله ذکر یافت زیرا که اینها مشابه آنست

قاقم

قاقم بفتح قاف و الف و ضم قاف و میم

ماهیت و طبیعت آن پوست حیوانیست شبیه بسنجاب و ابرد و ارطب از ان و پوست آن شبیه بپوست فنک و قیمت آن بیشتر از سنجاب و فرو بعضی پوستین آنرا گرمی کمتر از سمور و موافق بدان معتدله و گفته اند فروآن ممتاز از فرو سنجاب و لباس ملوک و سلاطین است و گفته اند پوست حیوانی است کوچکتر از گربه و بزرگتر از موش و دم آن کوتاه و سفید رنگ و سر و دم آن سیاه

قاقمه
سنگه ال

افعال و خواص آن شبیه بفنک است **قانصه** بفتح قاف و الف و کسر نون و فتح صاد مهمله و بالغت عربیت و بیونانی شغرسیمون و برومی کبلیان و بفارسی سنگدان و بهندی پتهری گویند و توهم کرده کسیکه آنرا چینه دان دانسته زیرا که چینه دان را بعربی حوصله نامند **ماهیت** آن بمنزله معده است از برای طیور و گفته اند بجای مصارین و امعا است و اصح است بهترین همه قانصه او زفربه جوان است و بعضی گفته قانصه بط است پس دجاج سمین و باید که از هر حیوانی پرنده که اخذ مینمایند جوان باشد نه پیر **طبیعت** بطبیعت طیر ماخوذ از ان نزدیک **افعال و خواص آن** نیز بالجمله از طیور مذکور و کثیر الغذا و مولد خون صالح و رافع خفقان و قانصه دجاج سمین جهت صاحبان ضعف کبد مفید و چون بهضم نیکو باید خون محمود از ان تولید می یابد و لیکن مولد قولنج و بطی الهضم است خصوصا عصب آن مصلح آن آنست که عصب آنرا دور کنند و طبخ کامل دهند که خوب نضج یابد و با سرکه و مری و نمک بخورند پوست زرد اندرون آنرا بتخصیص از خروس حی ان خشک نموده سوده با آب سرد بنوشند جهت درد معده و استطلاق بطن و زلق الامعا مفید و این پوست از حیوان لاغر خشک بهتر از فربه آن و اقوی است و درین فعل قانصه جبای گرم و خشک و اکتحال آن جهت تحلیل آب نازل در چشم و جلای آثار قرنیه موثر

قاوند

قاوند بفتح قاف و الف و فتح واو و سکون نون و دال مهمله **ماهیت** آن ازاد و یه مجهوله است یعنی اصل آن معلوم نیست که نباتیست یا حیوانی بعضی نباتی و جمعی حیوانی دانسته اند و گفته اند که در بلاد ترک مرغی است که آنرا قاوند نامند و این شحم آنست و آنرا شحم قاوندی نامند و بعضی گفته اند پیه طائر هندی است بعضی پیه سگ آبی دانسته و بعضی دهن مغز ساق ایل گفته و بعضی گفته دهن ماهی است و بعضی گفته از جوف سنگ سیاه بر می آید اقوال دیگر نیز در آن وارد است و از انجمله آنکه اسم روغنی است سفید منجمد شبیه بپیه و بی بو که از حبشه و نواحی یمن و هند آورند و آنرا شحم قاوندی نامند و نواب معتمد الملوک سید علویخان قدس سره نوشته اند اقوال مذکوره در ان همه بی اصل است بلکه دهن ثمر درختیست که در کوه کماون که کوهیست بر کنار نهر گنگ یعنی دریای گنگ که گنگا نیز نامند و آن کوه تا ختا و چین کشیده و ما بین هند و آن بلاد و حد است و آن ثمر بقدر بادام بزرگی و بحجم کرده بزی است مغز آنرا سائیده در آب جوش میدهند و کف میکنند و کف آنرا بالتمام میگیرند پس آن کف را جوش میدهند تا مائیت آن برطرف گردد و روغن خالص بماند و ملاحظه مینمایند که تنوز و پس صاف مینمایند و بعد سرد شدن منجمد مانند پیه میگردد و نزد عامه اهل هند معروف بشحم شجری است بعضی او قات مغز مقشر آنرا با گلهای خوشبو مانند یاسمین بهم دیا رای بیل که یاسمین مضاعف است دو روز مینمایند مثل مغز بادام با گل بنفشه و گل سرخ پس از ان روغن میگیرند و در مروخات شقاق حادث از سردی هوا استعمال مینمایند **طبیعت** آن گرم و خشک در دوم و گویند گرم مائل بخشکی است **افعال و خواص آن** محلل ریاح غلیظه و محرک باه و آشامیدن یکدرم آن تا سه درم بالعابها و حریره های مناسبه جهت سعال بارد کهنه متقرح و ضعف اعصاب و اوجاع بارده و سائر اوجاع ظهر و خاصره و درد ورک و زانو و غیرها و تقویت باه و در هنگامیکه غیر مادی بلکه ساذج باشند مفید مقدار شربت آن تا سه درم و بدستور دهن بدان جهت امراض مذکوره نافع **فصل القاف مع الباء الموحده** **قبج** بفتح قاف و سکون با و جیم معرب کبک فارسی است نه عربی جهت انکه در لغت عرب قاف و جیم هر دو با هم

قبج
معرب کبک

در یک کلمه جمع نشوند مگر درین کلمه نزد عوام آتش خوره و بعربی حجل و واحد آن قبجه با ها در آخر آمده و نزد ما ده آن یکسان است و در آن و بترکی کلیک و بهندی چکور و بسریانی حجلا و بیونانی ساغیورا و برومی برزیتونا مند **ماهیت** آن طائریست معروف بجثه کبوتر و مرغ کوچکی و خوش منظره و خالدار منقط بسیاهی و سفیدی مانند قطا و سر آن مدور و بال خطوط سفید و سیاه و رنگ بعضی مرکب از سرخی و تیرگی و اطراف پر آن مخطط بسیاهی و سفیدی و منقار و پاهای آن سرخ و ماده آن یازده بیضه میگذارد و بسیار دوست میدارد بیضه خود را و نر آن موصوف بکثرت سفاد است مانند خروس و ازین جهت بیضه آنرا بمنقار میشکند تا انکه ماده آن متوجه حضانت و بچه کشی نشود و آن از سفاد باز نماند و لهذا ماده آن ان میگریزد و بسوی تخم خود میرود و محافظت آن مینماید تا نر نشکند پس نرهای بعضی با بعضی جنگ و فریاد بسیار میکنند و هریک دیگر را اندیکرا و بر آن ظفر یابد با آن سفاد میکند و کبک تغیر میدهد اصوات خود را بهر قدر که میخواهد از خواص آنست که نر آن شدید الغیرت میباشد بر ماده خود و بسیار است که ماده متنفخ میگردد از رائحه نر و دیگر آنست که چون صیاد ابیند سر خود را بر برف و سبزه پنهان میکند بگمان آنکه صیاد آنرا نمی بیند پس صیاد آنرا میگیرد عمر آن یازده سال می باشد و از غنا و صدای خوش الحان خوش میشود و بسیار است که از کمال خوشی و نشاط خود می افتد و صیاد آنرا میگیرد و تعیش آن در سردسیر و کوهستان سرد و برف نشین می باشد **طبیعت** آن گرم و خشک در دوم و خشکی آن زیاده بر گرمی و بعضی معتدل دانسته اند **افعال و خواص آن** لحم آن الطف لحوم است و کثیر الغذا و سریع الهضم و مولد خون صالح و عضاء الرأس و الصدر و الغذاء و النفض جهت علاج النفوه و امراض بارده و ماغیه و صدریه و فواد و معده و کبد و حشا و استسقا و حبس بطن و ازدیاد باه و تسمین بدن نافع المضار در محرور المزاج و هواها و بلدان حاره مضر و مانع تر

عرف صرع و مورث خارش بدن مصلح آن سکنجبین و ترشیها و چون گوشت آن صلب است باید که بعد از ذبح دو شب در سرما و در گرما یک شب بگذارند پس طبخ نموده تناول نمایند و در بعضی امزجه دیر هضم و آشامیدن یک مثقال از مغز سر آن با شراب بدستور با نیم مثقال صندل جهت یرقان و ملح جگر با گرم آن بقدر نیم مثقال جهت صرع و زهره آن اکتحالا جهت جلای غشاوه و ظلمت بصر و شبکوری و با زیت شیرین که اجزای مساوی ضماد نمایند بر بیرون چشم جهت ابتدای نزول آب در چشم و با مروارید ناسفته سوده و مشک بوزن آن جهت جلای بیاض و ظفره و طرفه و غشاوه و دمعه و سعوط آن در هر ماه یکبار جهت حدت ذهن و نیکوئی آن و تقلیل نسیان و حدت بصر و خون آن که خشک کرده سوده با زجاج فرعونی یعنی شیشه سفید و دار فلفل اجزا متساوی با عسل سرشته در چشم کشند جهت رفع بیاض و جرب اجفان و بیضه آنرا چون با سرکه غسل نیم پخته بخورند جهت وجع بطن و زوال مغص و در غیر سرکه جهت فصاحت و تصفیه صوت و رفع سرفه و خام آن با کندر مسمن بدن و خاکستر پر آن محلل اورام صلبه و طلای سرگین آن رافع کلف و نمش است **فصل القاف مع**

قتاد

التاء المثناة الفوقانیة **قتاد** بفتح قاف و تا و الف و دال مهمله لغت عربیت و نیز بعربی شجرة القدس و سواک القبا و سواک المسیح و بفارسی کون و نوارس و نسیج نیز قسمی از ان است و اصح آنست که بفارسی آنرا کم بضم کاف و بشیرازی بالترع اشقان نامند **ماهیت** آن درختی است پرخار و خارهای آن بند و هم شده بسوی پایین که چون برگهای آنرا خواهند که بدست کشیده از شاخهای آن جدا نمایند چنانچه از شاخهای اشجار دیگر میکنند دست مجروح گردد و ساق آن بجا رو مانند فی شهتر است و گر در سالی که باران کم بارد و نباتات کم روید و چون مواشی از ان چرا نمایند و بخورند فربه گردند و گل آن زرد و خام و در ان قطعهای سرخ رنگ میوه آن از گل آن بیرون می آید و رنگ آن بهیات بسته خرما و کثیرا صمغ آنست **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک صاحب اختیارات بدیعی گرم و تر گفته **افعال و خواص آن** آشامیدن آب آن جهت سرفه و ضیق النفس و قرحه ریه و طلای آن با سرکه و عسل جهت بهق و رفع آثار جلد نافع و بیخ آن باه هیئت و تازه آن مانند مشعل میسوزد و بدود و روغن هم **فصل**

قثاء
خیارزه

القاف مع الثاء المثلثة **قثاء** بکسر قاف و فتح ثاء مثلثه مشدده و الف ممدوده و بفارسی خیارزه و بیونانی قیمو طمشور و بسریانی بوصینی و برومی قومیاد بهندی ککری نامند **ماهیت** آن معروفست که نبات آن از قبیل تخم و بیاره است مانند خیار با در رنگ مشابه آن الا آنکه برگ آن از ان املس و اندک کوچکتر و ثمر آن دو نوع میباشد یکی بزرگ طولانی ضخیم اللحم قلیل البزر که در اول فصل ربیع میرسد و این را خیارزه کازرونی نامند و دوم از ان کوچکتر و لحم آن نازکتر و تخم آن بیشتر در اواخر تابستان میرسد و این را خیارزه نیشابوری نامند و این شیرین تر و لطیفتر از اول آنست و از هر دو نوع بعضی مغز ما بین و تخم آن تلخ می باشد و نیز هر دو نوع بعد کمال رسیدن و پخته شدن ترش میگردد خصوص نوع دوم و گفته اند بهترین آن نازک طولانی باریک املس کازرونی است و زبونتر آن نیشابوری مخلط خشن آن و تخم آن بهتر از تخم خیار و لطیفتر و قند مریع الهضم تر از ان و مولانا نفیس کرمانی گفته که قثاء خیار است و آن بطبخ خام مستدیر است که خام بود و هنوز نرسیده باشد و این قول را داست و نزد عوام شیراز این مشهور بکمبزه و هر کوه گرکواست نه خیارزه **طبیعت** آن در آخر دوم سرد و تر و مغز آن ارطب و الطف از لحم آن و ترش آن ابرد و الطف و سریع الاستحاله بصفرا و خلط غالب **افعال و خواص آن** در کافی از حضرت ابی عبدالله علیه السلام مرویست که فرموده اند که حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم فرموده تجویز نمودید خیار را با نمک و در حدیث دیگر وارد است که حضرت ابی عبدالله علیه السلام فرموده اند که قثاء را از اصل آن بخورید که برکت آن اعظم است اصنافا الغذاء و النفض حالی و مسکن عطش و حرارت و صفرا و التهاب و حدت خون و جگر است خصوص مغز رسیده آن و نیکو است از برای معده حاره و اوجاع مذاکیر و مثانه و لیکن قلیل الاستمرار است و ملین بطن و مدر بول خصوصا سنگ گرده و مثانه و رمل آن و مغز تلخ آن درین امر اقوی است زیرا که جلای آن زیاده است از ترش آن و ترش آن از شیرین آن و آشامیدن بیخ آن بقدر ده ابولوسات با ماء العسل قی خلط بلغمی رقیق نماید المضار نفاخ بطی الهضم و الاستمراء و ردی الکیموس و سریع العفونت و مهیج حمیات عفنه و صعبه و بطیخ سریع الاستحاله تر بصفرا داست از ان مصلح آن نمک و نانخواه و زبیب و رازیانه و متعقب نمودن آنست در سرد وین و در محرورین سکنجبین تخم آن مدر و مفتح و جالی و منقی عروق از مواد لزجه و قوتیز از مغز و لحم آن و از تخم قند و ضعیف از تخم خربزه و با اندک قوت محرکه مواد ساکنه و پوست و گوشت آن مولد ریاح و قولنج و وجع خاصره و دیر هضم و خلطی که از ان بهم رسد مستعد عفونت باشد و در اکثر افعال مانند قثا است مصلح آن عسل و کمونی و جوارش عود و اشیای مذکوره و برگ آن جهت سگ دیوانه گزیده و سلع بلغمی با عسل جهت شری بلغمی خشک کرده آن جهت اسهال صفراوی نافع **قثاء الحمار** لغت عربیت و نیز بعربی مشط الذئب و صابه و بفارسی خیارزه اسپند و خیار خر و سماهنگ و کریز و بیونانی شقو شینا و کسانیکه آنرا کرلای هندی

قثاء الحمار

دانسته توهم است زیرا که قثاء الحمار از ادویه مسهله است بخلاف کریلا و گویند بهندی گرمی و گهری تلخ گویند و بعضی که ططول تلخ بری که کندوری گویند باشد و در **ماهیت** آن اختلافست بعضی گفته اند نبات آن شبیه بنبات قثاء است و برگ آن زغب خشن و قثاء یعنی ثمر آن شبیه ببلوط طولانی و بیخ آن بزرگ سفید رنگ منبت آن

ترا بها و بنیهای رملی و طعم ثمر آن تلخ کریه الرائحه و بعضی که کهنه شده باشد با خطوط طا و بعضی املس و بغدادی گفته که نباتیست که کمیاق وارد و ایستاده و برگ آن کوچکتر از برگ قثاء
بستانی و اقوای اجزای آن و مستعمل از آن عصارهٔ ثمر آنست و بعضی گفته اند مستعمل عصارهٔ بیخ آنست و اصح آنست که عصارهٔ ثمر آنست که بیونانی اطریون نامند و بعضی گفته اند نبات
سبز رنگ مائل بسیاهی شبیه منبات کبر و بنجار و گل آن سفید و ثمر آن طولانی تر از بلوط و سبز رنگ و نضیج پختهٔ آن زرد و بسیار تلخ و از این جهت آنرا علقم نامند زیرا که عرب هر چیز تلخ را
علقم خوانند و بهترین اجزای آن ثمر رسیدهٔ زرد راست طولانی مانند خیار زرد بسیار تلخ آنست که نبات آن منحصر بیک ثمر نباشد و هر چند ثمر آن زیاده باشد بهتر و مستعمل و همچنین از عصارهٔ آن
بهتر و مستعمل آن سفید رنگ املس سبک آنست که چون نزد چراغ بدارند مشتعل گردد و زیاده از یکسال بران نگذشته و از ثمر رسیدهٔ آن باشد که نبات آن منحصر بیک ثمر و یا بر آنکه
لم و خشک نباشد بلکه پر ثمر و تازه باشد و اخذ نموده باشند بدین نحو که بگیرند ثمر رسیدهٔ آنرا که چون دست بر آن رسانند خود بخود از درخت جدا گردد و تازه و شاداب باشد پس یک یک از آن
بفشارند بر منخلی یا صافی و آنچه از لحم آن در منخل یا صافی ماند بفشارند و بمالند تا از منخل یا صافی بگذرد و آب شیرین بران ریزند و بگذارند تا رسوب آن ته نشین گردد و آب صاف
رقیق بالای آنرا بریزند و بر آن رسوب باز آب شیرین خالص بریزند و بگذارند تا ته نشین گردد و آب بالای آنرا بریزند و همچنین چند مرتبه پس در دیگ یا هاون سوده و سحق بلیغ نموده با صمغ عربی
بوزن آن و یا با نیم وزن آن نشاسته و یا با گل ارمنی سرشته اقراص سازند و خشک نمایند و نوع دیگر آنست که در آخر تابستان که ثمر آن زرد و رسیده شود گرفته در پارچهٔ صافی از آن
و بمالند و آب صاف آنرا بگیرند و بدستور راوق کنند و بروی خاکستری نرم بیخته خشک کنند پس الواح و یا اقراص سازند بدین قسم که برروی کرباسی ته تو برروی خاکستر نرم
بیخته عصارهٔ غلیظهٔ آنرا بریزند تا نشف رطوبات آنرا نماید پس صلایه کرده اقراص سازند و در سایه خشک کنند و گفته اند قوت آن تا دو سال باقی میماند و آنرا مغشوش باشیای
چند مینمایند و معلوم نمیگردد و علامت مغشوش آن آنست که باوصاف مذکوره نباشد و بسیار سفید و گرانی و شکستن آن ردی و غیر مستعمل **طبیعت** آن گرم و خشک در دوم
و در سوم و بعضی گفته اند **افعال و خواص** آن ملطف محلل و جالی و منقی دماغ و مسهل مره صفرا و بلغم خام و زرد آب جهت فالج و لقوه و صرع و کزاز و صداع و سعفه و خوذه و اوجاع مفاصل
و نقرس و عرق النساء و سرفهٔ بارده و ربو و ضیق النفس و ریاح غلیظه و استسقاء و یرقان سوداوی و بواسیر و تفتیت سنگ گرده و مثانه و ادرار بول و حیض نافع و ثمر و برگ و بیخ آن همه جالی و محلل و مجفف
و تجفیف پوست آن زیاده از برگ آن و حدت عصاره و برگ و بیخ آن زیاده و اعضاء الرأس سعوط عصارهٔ آن با شیر دختران محلل شقیقهٔ غلیظه و صداع بیضی عام تمام سر و جمیع اوجاع بارده
مزمنه و لیکن بعد از تنقیه تام و نیز نافع است جهت لقوه و خدر و کزاز و صرع و لطوخ آن بر منخرین با شیر جاذب فضول کثیره جهت بیضه و خوذه و صداع مزمن و عصارهٔ برگ آن از آن
ضعیف تر و ریشهای بیخ آن قوی التجفیف تر از سائر اجزای آن ضماد آن بر بناگوش جهت تحلیل ورم آن و طبوخ آن با آرد جو نیز و قطور نیم گرم عصارهٔ آن در گوش مسکن درد آن
و مضمضه بطبیخ آن جهت درد دندان بارد و قطور عصارهٔ آن در زیت که در آفتاب گرم گذاشته باشند چند قطره در گوش جهت تسکین درد آن و دوی و طنین و ثقل سامعه
حادث از ریاح و مواد غلیظه و تنها گرم کرده کشنده کرم آنست و طلای عصارهٔ آن با عسل و یا روغن زیتون یا زهره گاو جهت تحلیل اورام حنجره و خناق نافع اعضاء النفس
لطوخ عصارهٔ آن با عسل و زیت بر خناق جهت خناق بلغمی و تحلیل ورم حلق و اسهال آشامیدن عصارهٔ آن جهت سوء النفس بسیار موافق و آب افشرهٔ بیخ آن بقدر
شش قیراط جهت سوء القنیه و استسقا و یرقان اسود عجیب النفع و بدون ضرر و آشامیدن بیخ آن بقدر دوازده قیراط و یا طبیخ نیم رطل آن با دو مثقال شراب یا آشامیدن
به سه درسه ابولوسات که بقولی نه قیراط و بقولی بعید ده قیراط است با ماء العسل فی بلغمی و صفراوی آورد و اسهال بلغم خام و صفرا و زرد آب نماید بسهولت بی مضرت
بعده و بهترین ادویه است برای استسقا و بدستور آشامیدن پوست آن بقدر چهار انگشت تا که بیست چهار قیراط است هر روز با ماء العسل و چون عصارهٔ آنرا با دو چندان نمک
و با اندکی صبر سرشته حبوب بقدر کرسنه ساخته با آب بیاشامند اسهال نیکو نماید و چون قدری از آنرا با آب حل کرده بر پر مرغی آلوده بر بیخ زبان و اطراف آن بمالند قی آورد
و اگر سریع تر خواهند در زیت و روغن سوسن حل نمایند و چون قی بسیار آورد شراب با زیت بیاشامند و اگر فائده نبخشد سویق با آب سرد و یا سرکه با آب بیاشامند و یا در آب سرد بنشینند
و آب سرد بر سر ریزند و اطراف را بمالند مجربهٔ ناری بدون شروط گذارند و اشیای قابضه و حابسه قی بخورند و چون بیخ آنرا سائیده و نیم رطل آنرا در سه رطل شراب داخل کنند و هر روز
اوقیه و نیم آنرا ناشتا تا سه روز بیاشامند جهت استسقا نافع و سعوط عصارهٔ آن با شیر دختران نیز جهت یرقان و ضماد طبیخ بیخ آن با سپنجه و مثال آن جهت استسقای لحمی اعضاء النفض
آشامیدن عصارهٔ آن مدر بول و حیض و حمول آن مسقط جنین و چون بکوبند و آب آنرا گرفته نیم گرم نموده بزیر ناف بمالند کرمهای کشنده و بر آورد و چون بر معده بمالند قی آورد و چون
بر خصیه بمالند درد آنرا تسکین دهد و نزول آب آنرا و تحلیل برد الاورام و البثور و ضماد بیخ و مطبوخ آن با آرد جو محلل ورم بلغمی کهنه و منفجر کنندهٔ دامیل و جراحات خصوصا با صمغ البطم
و عصارهٔ آن در بیماریها بالقوی است الات المفاصل آشامیدن آن جهت اوجاع مفاصل و جمیع اوجاع سوداوی و بلغمی دست و پا و جمیع اعضاء و خدر آنها و حقنه بطبیخ آن جهت عرق النسا

و ضماد پختهٔ آن با سرکه و یا می پخته و امثال آن جهت وجع ظهر و نقرس بارد و ضماد گل آن جهت اوجاع مفاصل مزمنه و همچنین ضماد پختهٔ آن القروح و الجروح و ذرور خشک آن بر جرب
متقرح و قوبا نافع و با عسل و یا سرکه و یا شراب سرشته نیز جهت جرب متقرح و ثالیل و قوبا و بهق و آثار سیاهی صورت و سائر بدن و مداومت آشامیدن طبیخ برگ و بیخ
آن جهت جذام نافع و چون آب قثاء الحمار را در روغن کنجد یا روغن بزرکتان طبیخ نمایند تا آب برود و بر بواسیر بمالند زائل سازد و چون ثمر تازه رسیدهٔ آنرا ریزه ریزه کرده و یا آب
آنرا گرفته با روغن زیتون دو وزن آن در ظرفی کرده سر آنرا بسته در آفتاب گرم گذارند چهل روز یا بر روی اخگر تا رطوبت آن خشک گردد پس بر بدن بمالند جهت دفع سردی
و جلب و جذب فضول و رفع کلف و بثور عدسیه که بر صورت بر می آید و اوجاع مفاصل کهنه و امثال اینها و بدستور آشامیدن آن نافع مقدار شربت از عصارهٔ آن از دو
قیراط تا شش قیراط و از بیخ آن دوازده قیراط و از طبیخ آن تا سه اوقیه و از تخم و گل آن تا یکدرم با آرد جو و کثیرا و از روغن آن تا یکدرم و در حقنها از یکدرم زیاده بکار نبرند زیرا که
محرورین و ابدان ضعیفه و مقی با فراط و باعث سحج است مصلح آن در افراط قی اشیای مذکوره و العبه یا دهان مناسبه است و چون خواهند عصارهٔ آنرا استعمال نمایند باید
که تنهائی استعمال ننمایند که مورث سحج است بلکه با مصلحات و معینات فعل آن و مناسب طبیعت آن بکار برند و بهترین آنها صبر و قنطوریون دقیق و سورنجان و بوزیدان
و کمافیطوس و قسط و مر و زعفران و سنبل الطیب و دارچینی و سلیخه و زراوند مدحرج و انیسون و تخم کرفس جبلی و بستانی و جاوشیر و سکنجبین و مقل و تربد و ملح هندی و حب بلسان
با ماء العسل و عقید عنب و امثال صموغ و روغنها و اقل آنست که یکدانک عصارهٔ آنرا سوده با هموزن آن صمغ عربی و هموزن آن گل ارمنی و نشاسته سرشته بخورند و یا با
و شحم حنظل از ادویهٔ حاره استعمال آن جائز نیست و صمغ لوز کاسر و معتدل فعل آنست **قثد** بفتح قاف و ثاء مثلثه و دال مهمله اسم عربی خیار ماکول است و بشیرازی خیار
و از خیار بالنگ و بفارسی خیار بادرنگ و بهندی کهیرا و بفرنگی کوکومبر نامند **ماهیت** آن ثمر نباتیست از قبیل بخم و بیاره و بر جا و خود می پیچد و بر زمین پهن میگردد
و برگ آن پهن و مشرف بزرگتر از برگ قثاء و زغب و شاخهای نورسته و نازک آن نیز مزغب و ثمر آن انواع است یعنی سفید و نازک طولانی و آنرا مصری و شامی نامند و از این نوع در
بعض جا با طولانی تا بیکذرع و سست میشود و لحم آن زیاده و مغز و تخم آن کم و ریزه و نوعی سبز مخطط و از این سبز آنچه طولانی و کوچک است نازک و لطیف و آنرا اشر شامی و مصری نامند و آنچه
بزرگ و سخت مایل باستداره و ضخیم و مغز و تخم آن زیاده تر و بزرگتر آنرا بلدی نامند و نیز در بنگاله نوعی دیگر میشود اکثر ثمر آن مدور و بعضی اندک طولانی و پوست آن خشن و لحم آن کم و تخم
آن زیاده و نورس کوچک آن نازک و پختهٔ آن سخت و تخم آن بزرگ و این را بهندی لونی کهیرا نامند و در زمستان و تابستان نیز بهم میرسد و آن دو نوع در کربا و در همه انواع آن
اکثری شیرین و بعضی اندک تلخ میباشد و جملهٔ انواع غلیظ تر از قثاء و بعد از رسیدن زرد و مغز آنها ترش و لحم آنها صلب میگردد و بعض مردم لحم صلب آنرا مانند کدو پخته میخورند
و از کدو غلیظتر و بطئ الهضم تر و نفاخ تر است و بهترین قثد کوچک نازک آنست و بدترین آن متوسط در صغر و کبر و صلب و کرم زدهٔ آن که بفارسی عوام شغنه زده و شغنه دار نامند
زبون **طبیعت** آن سرد و تر در دوم **افعال و خواص** آن اعضاء الرأس جهت صداع حار خوردن و ضماد کردن و مالیدن تاش و کف آن بر پیشانی
و نیز استشمام پاره کردهٔ آن و یا آب تر و تازهٔ آن بعنوان لخلخه جهت الغاشی و اوجاع نفسانی و حیوانی و اکثر امراض حارهٔ حاده و مائیه و رفع بیخوابی مفید اعضاء الغذاء و النفض و غیرها آشامیدن
آن جهت اکثر حمیات حاره حاده و تسکین حرارت صفراوی و التهاب احشاء و دفع تشنگی و تفتیح سده جگر و ادرار بول و اخراج حصاة و رفع یرقان و ضعفی که از اسهال حار مفرط بهم
رسیده باشد نافع و آشامیدن آب آن تا چهل و پنج مثقال با ده درم شکر سلیمانی یعنی نبات جهت اسهال مره صفراوی که در معده و امعا موجود باشد و اخلاط محترقهٔ صفراویه
و سوداویه جهت حمیات حارهٔ حاده و یرقان و بدستور آب خیار رسیدهٔ زرد شده و ترش قوت اسهال آن زیاده از نارسیدهٔ آن و چون قدری قرنفل در آب آن بخیسانند یک شبانروز
یا در جرم آن فرو برند و یک شبانه روز بگذارند پس روز دیگر افشرده و بیاشامند با ماء العسل جهت نیکوئی رنگ رخسار و تفتیح سده و تحلیل ریاح غلیظه و دفع سواد حاره و خفقان و دیگر
موثر و تطول بطبوخ آن جهت نافع بودن تولد قمل و در حدیث است که آشامیدن آب مطبوخ پوست خیار تازه در آب سه روز متوالی رافع یرقان است و خوردن خیار محرورین را موافق
و مضر سرد و دین و عصب و معده و الیاف آن و خام کنندهٔ غذا و مولد خلط خام و نفخ و قراقر و درد تهیگاه و چون در معده فاسد گردد مولد خلط سمی شود و با طعام و بعد از آن خوردن
خصوص اغذیهٔ غلیظه مانند آش ماست و آش غوره و امثال آن مضر مصلح آن در محرورین سکنجبین و در مبرودین زنجبیل و نانخواه و عسل و معاجین حاره مانند کمونی و فلافلی و مغز خیار
نارسیده الطف و ابرد از لحم آن و لحم آن نفاخ و ثقیل و دیر هضم و مغز رسیده و ترش آن ابرد و ارطب و جهت اکثر منافع مذکوره از اطفای حرارت و لهیب صفرا و تشنگی و ادرار نمودن بول
غیر با انفع و سریع الفساد و ضماد مغز و تخم آن جهت التهاب معده و احشاء و تحلیل ورم حار و جرب و حصف و شری و خارش بدن و نرمی جلد و رفع خشونت آن و بر بشرت زیاد انفع
احتباس بول و عسر آن و ادرار زودی آورد خصوص در اطفال و مغز تلخ آن در این امر اقوی است از شیرین آن و ضماد آن با بوره و عسل نیز جهت تحلیل ورم نافع آشامیدن دو مثقال از تخم

و پوست خشک کردهٔ آن جهت رفع عسر ولادت و سهولت وضع حمل مؤثر مضر زنان حامل بوقت تخم آن سرد و تر از تخم قثاء و از ان بهتر و بعید التعفن و با قوت محرکهٔ مواد ساکنه و مدر بول و مخرج
صفرای سوخته با ادرار و جهت وجع رئه و قرحهٔ آن و حرقة البول و ورم کبد و طحال حارین و حمیات حاره نافع مقدار شربت از تخم آن تا پنج درم و آشامیدن آب برگ آن
بقدر دو سه مثقال با دو چندان بول صاحب تحال(?) جهت تحلیل طحال آن مجرب و بعضی در مبرود المزاجان قلیلی آب زنجبیل تازه نیز داخل میکنند و دهن الخیار که آب رسیدهٔ زرد آنرا
گرفته با روغن کنجد و یا زیت طبخ نمایند تا روغن بماند در جمیع افعال ضعیف تر از روغن کدو است و ماء الخیار نیز مانند ماء القرع است که در خمیر آرد جو گرفته پس در گل و در تون حمام و یا در
تنور طبخ نمایند پس آب آنرا گرفته بنوشند جهت امراض حاره و حمیات صفراویه حاده و دق نافع و خوردن خیار نازک با نمک و با قشر بهتر از بی قشر آنست زیرا که زود تر از معده
میگذرد و در آن نماند که نفخ نماید و متعفن گردد بخلاف بی قشر آن و کسیکه مقشر آنرا ترجیح داده غلط کرده و جمع آن با شیر زبون(?) موجب فالج در مبرودین است **فصل القاف**
مع الدال المهملة **قدید** بفتح قاف و کسر دال و سکون یاء مثناة تحتانیه و دال مهمله **ماهیت** آن اسم جنس چیزهای خشک شده است خواه با آتش خواه با آفتاب یا در باد
و از مطلق آن باصطلاح مراد گوشت خشک شدهٔ حیوانات بری و یا بحری است و بهندی سکها و سوکهی نامند و بهترین آن از گوشت حیوان نرجوان بری است و بعضی گفته اند از حیوان جوان
متوسط در فربهی و لاغری است که در ان حدت و تلخی بهم نرسیده باشد و بعضی گفته گوشت خشک نمک سود است و اکثر عام دانسته اند خواه نمک سود باشد یا بی نمک و احود همه گوشت
گوسفند و بره و ماهی و غیر آن است برای آکلین هر یک که از نمک سود آن که معتدل الملوحة باشد و در ان حدت و تلخی نباشد **طبیعت** آن گرم و خشک تر از غیر آن **افعال و خواص آن**
جهت تربل(?) استسقا و امراض باردهٔ بلغمی مزاجان اگر عطش بسیار نیاورد و یا رفع تعطیش آن نموده باشند نافع و آشامیدن آب بسیار بران برای خشک مزاجان بد نیست و ردی ترین اغذیه
و مولد خلط غلیظ سوداوی و مورث بیداری و قولنج ثقلی و معتادین بدان و حکه و جرب یابس و جوششها و گوشت قدید حیوان وحشی جهت استسقا بهتر از غیر آن چون در سرکه خیسانیده
طبخ نمایند که عطش آنرا کم کند و خشکی آنرا زیاده و بدترین طرق استعمال آن بریان کردهٔ آنست زیرا که بسیار خشک و معطش میکردد و بهترین مصلحات آن شیر خشک و یا بقول لزجه مانند
اسفاناخ و سرمق و ماجیند(?) و نیز مفید است با روغن بادام و کنجد تازه و کره و روغن گاو تازه و پیه تازه در محرورین و دارچینی و زیره و انیسون و امثال آن مذکوره در مبرودین و چون عطش آورد
سکنجبین با آب سرد بیاشامند و چون خشکی در حلق و عطش آورد جلاب با آب سرد و با مرقهای چرب بنوشند و خوردن لوزینهٔ چرب و مغز خیار بهترین مصلحات و زائل کنندهٔ
فساد آنست و اکثار آن موجب خشکی رطوبت جلدیه و فساد اخلاط و امراض مذکوره است **فصل القاف مع الراء المهملة** **قراد** بضم قاف و فتح راء و الف و دال مهمله لغت عربیست
آنرا قرد بضم قاف نیز نامند و جمع آن قراد بضم قاف و قردان بکسر قاف نیز آمده و بفارسی کنه و بهندی چچری و کلی و کلن(?) نیز نامند **ماهیت** آن حیوانیست کوچک شبیه به
بید انجیر و بقدر آن و کوچکتر از ان نیز که در ابدان بعضی حیوانات مانند سگ و شتر هم میرسد و بیشتر نزدیک بگوش سگ و زیر شکم و بیخ ران شتر میباشد و می چسپد ببدن آن و بدشواری
از ان جدا میگردد و دست و پا ندارد و بدهن و دندان مانند زلو می چسپد و خون بدر میمکد **طبیعت** آن قریب بعقارب **افعال و خواص آن** طلای خون کنه سگ مانع
انبات شعر زائد شعر منقلب است که چون بعد از کندن بدان موضع بمالند دیگر نروید و چون بعد از قطع شعیرهٔ پلک چشم بمالند زائل گرداند و چون اشفار بمالند مانع روئیدن آن
مژگان گردد **قراصیا** بفتح قاف و راء مهمله و الف و کسر صاد مهمله و فتح یاء مثناة تحتانیه و الف و بصاد معجمه نیز آمده و بسین مهمله بجای صاد و فارسیا نیز آمده و لغت رومی است و اهل
صقلیه چراسیا و اهل مغرب و اندلس حب الملوک و اهل دمشق نیز قراسیا و بفارسی شیرین آنرا گیلاس و ترش آنرا آلو بالو و عوام آلو بالو و آلو بولی و آلی بالی نیز نامند **ماهیت** آن ثمر
درختی است شاخهای آن پریشان و سرخ رنگ و برگ آن نیز سرخ رنگ و شبیه بدرخت زرد آلو در برگ و شاخ و ثمر آن کوچک مدور و بر چوبی باریک بلند پیوسته بشاخهٔ آن
و اکثری آویخته دو دو عدد با هم و در خامی سبز و عفص و بعد رسیدن سرخ و ترش و در رسیدهٔ آن بنفش و سیاه پوش یعنی چاشنیدار با اندک تلخی غیر محسوس و تخم آن کوچک بقدر نخودی متوسط و پوست
آن صلب و سفید رنگ و مغز آن سفید و گیلاس درخت آن نیز مانند درخت آلو بالو است و لیکن ثمر آن از ان بزرگتر و بعد رسیدن شیرین میگردد و هستهٔ آن مانند هستهٔ آلو و قسمی
دیگر میباشد در جمیع امور شبیه بآلو بالو الا آنکه ثمر آن کوچکتر و بعد رسیدن عفص میباشد و بهترین همه رسیدهٔ شاداب آنست **طبیعت** آن
در اول و آنچه خام است سرد و خشک و قابض در اول و آنچه نیم رس و سرخ و ترش است سرد و خشک در اول دوم و رسیدهٔ چاشنیدار آن در آخر دوم و رسیدهٔ شیرین آن گرم و تر در
آخر اول و در اول دوم نیز گفته اند و با قوت قابضه **افعال و خواص** شیرین آن یعنی گیلاس سریع الانحدار از معده و بسبب رطوبت و لزوجتیکه دارد جهت خشونت حلق و رئه نافع
و بر انگیزانندهٔ تخمه و ضعف معده و لهذا بالای طعام نباید خورد زیرا که مستحیل میگردد بهر خلطی که غالب باشد و بطبیعت آن و مصلح آن جوارشات حاره و مقویه و مسهل ملین طبع است
خصوص چون با دانهٔ آن خورده شود و در این هنگام منفخ نیز میباشد و خشک آن قابض و چاشنیدار آن یعنی آلو بالو قاطع عطش و مسکن حدت و حرارت و ثوران صفرا و خون و غثیان

قدید

قراد

قراصیا
الو بالو گیلاس

بی

و فی صفراوی و اسهال و مقوی معده و کبد حار و قوت قابضهٔ خشک آن زیاده از تر و تازهٔ آن و دانهٔ آنرا چون شیره گرفته با عسل آن را با یا نه بنوشند جهت تفتیت سنگ گرده و مثانه و قرحه
مجاری بول و ادرار حیض بیعدیل و چون مغز دانهٔ آنرا با پنبهٔ کهنه نرم کوبیده فتیلهای باریک ساخته در احلیل گذارند رافع جراحات مجاری بول و منقی آن و بول المده و حرقة البول است
و صمغ هر دو نوع آن گرم و خشک و شبیه بصمغ اجاص و جالی و مغری و قاطع اخلاط لزجه لهذا جهت خشونت قصبهٔ رئه و نیکوئی رنگ رخسار و بر انگیختن اشتها و تفتیت حصاة نافع زیرا
که خشونت سینه اگر از یبس باشد تغریه آنرا مینماید و اگر از بلغم لزج چسپنده آنرا تقطیع میکند و جلا میدهد و جهت سرفهٔ مزمن با آب سرد باید که بیاشامند مقدار شربت آن یک مثقال و اکتحال
آن باعث حدت قوت باصره و رافع جرب آن و طلای آن منقی بشره است **قراطاغونیس** بفتح قاف و راء و الف و کسر راء مهمله و ضم غین معجمه و سکون واو و کسر یاء مثناة تحتانیه و نون
ماهیت آن نباتیست با شاخهای بسیار که همه از یک بیخ روئیده و برگ آن شبیه ببرگ گندم و تخم آن شبیه بجاورس و بغایت تند منبت آن زمینهای سایه و شوره زارها و گفته اند
گندم صحرائی است **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص آن** گویند چون مرد و زن هر دو چهل روز ناشتا قدری از ان بمقدار یکدرم با پانزده مثقال آب بخورند پس مباشرت
نمایند زن بپسر حامله گردد باذن الله تعالی **قراطن** بفتح قاف و راء و الف و ضم طاء مهمله و نون لغت یونانیست **ماهیت** آن ماء العسل ساذج است و صاحب اسرار الطب
گفته عسل قلیل است که با آب بسیار پخته باشند **قراطاط** بفتح قاف و راء و الف و طاء لغت ترکی است بزبان فرنگی قرقاطاو و دهسپنه نامند **ماهیت** آن ثمر درختیست بقدر فلفلی
و در ترشی شبیه بزرشک و در افعال قریب بدان و شاید نوعی از ان باشد و اشتباه نموده کسیکه انرا از رقال دانسته زیرا که رقال اسم فارسی قرانیا است بنون قبل از یاء مثناة تحتانیه
و رقال در حرف الزاء المعجمة مذکور شد **قرة العین** بضم قاف و فتح راء مشدده و هاء و الف و لام و فتح عین مهمله و سکون یاء مثناة تحتانیه و نون لغت عربیست آنرا جرجیر الماء و کرفس
الماء نیز نامند جهت مشابهت این با آن هر دو در طعم و رائحه و بالجمله اسمی مشترک میان هر دو است و بیونانی دیقورس سلیون و انو سالیوس یعنی کرفس الماء و بسریانی کرفسا و برومی
سیلون و بفارسی کنگر آبی نامند **ماهیت** آن نباتیست که در آبهای ایستاده و جاهای نمناک نیز میروید و قبهٔ آن بیرون از آب و از میان گل آن بر آمده و رنگ گل آن زرد
و ساق و برگ آن شبیه بکرفس اندک صغیرتر و گفته اند برگ آن مشرف مائل بتندی و تیز است مانند کرفس و بر ساق آن رطوبتی چسپنده بدست و جمیع اجزای آن از گل و غیره با عطریت و تندی
طعم و برگ آنرا اهل شام بسیار میخورند **طبیعت** آن گرم و خشک در آخر دوم **افعال و خواص آن** مسخن و محلل و حابس نزف الدم هر عضو که باشد و مدر بول و حیض و مفتت
سنگ گرده و اعضاء الغذاء و النفض آشامیدن تازه و یا مطبوخ آن جهت تحلیل ریاح غلیظهٔ رویه در معده و امعاء و مفتح سده و مسخن معده و انهضام طعام و ادرار بول و حیض و تفتیت
حصاة گرده و سرخ نمودن رنگ رخسار و ازالهٔ درد پهلو و یرقان و طحال و مغص و قرحهٔ امعاء و نطول طبخ آن و یا اغتسال بدان جهت تسکین قشعریره و نافض حمیات یعنی لرزتبها نافع
مضر ثقل و مصلح آن عناب **قرد** بکسر قاف و سکون راء و دال مهمله لغت عربیست جمع آن اقراد و قرود و قردة بکسر قاف و فتح راء و دال مهملتین و هاء قردة بفتح قاف و کسر راء آمده
و مادهٔ آنرا قرده بکسر قاف و سکون راء مهمله و فتح دال و هاء و بفارسی کپی و بوزینه و شیمون و بترکی میچی و بهندی آنچه روی آن سرخ است بندر و آنچه روی آن سیاه و بدن آن
خاکستری رنگ لنگور و هنومان نیز این هر دو دم دارند و آنچه روی آن سیاه فی الجمله شبیه بروی انسان و دست و پا و انگشتان آن دراز است هر دو پا نیز راه میرود و دم ندارد و بدن
آن نیز سیاه و پشم آن بلند است آنرا بفارسی نسناس و بهندی بنمانس یعنی انسان جنگلی گویند و این صنف مانوس تر میباشد از دو صنف اول و مثل آن هر دو بسیار موذی نیست
و در بر و بادات ممالک فرنگ و چین و غیرها اصناف دیگر میشود و بعضی در صورت بسیار شبیه بانسان و بعضی نه و بعضی بیدم و بعضی با دم کوتاه و بعضی با دم بسیار بلندی و
بعضی دم آن گرهدار ابلق و پر پشم و بر سر دم آن گره بزرگی و بعضی بی گره و بالجمله الحکم گوشت آن نزد امامیه حرام و نزد اهل سنت سوای مالکیه نیز و بعضی مکروه دانسته اند و مالکیه
حلال **ماهیت** آن حیوانی است مشهور و خود از ممسوخات نیست بلکه بصورت آن بعضی از امم سالفه عاصیه مسخ شده و بعد از سه روز مرده اند و آن حیوان اشبه بانسان
است در مزاج و خلق و اکثر حالات قابل تعلیم است و حکایت انسان میکند و بدست چیز برمیدارد و طرف مینماید و خنده و بازی میکند و احیانا ناخدا و بیار(?) میرود و ذکی
سریع الفهم است و اطبا اکثر دوائی مجهول الخاصیت را که میخواهند تجربه نمایند که سمی است یا غیر سمی اولا باو میخورانند بعد از ان بمزاج انسان نقل است که دو میمون بهدیه برای
متوکل خلیفه از نوبه آورده بودند یکی خیاط بود و دیگری زرگر و نیز شنیده شده که میمون شطرنج بازی یاد گرفته بود و نیز نقلست که میمون ماده نزد میمون بازی بود و آن جنین(?)
و آنچه کسی دزدی کرده و یا در دل قصد کرده بدان اعلام میکرد بدین قسم که بر پارهای کاغذ مطالب یا نامهای کسانیکه متهم بودند بدزدی نوشته پیش آن می انداختند آن
نگاه کرده و بو کرده نام دزد و یا نام کسیکه چیزی را پنهان کرده بود جدا کرده بدست میمون باز میداد شخصی گفت شاید این تصنعی از میمون باز باشد خود چیزی را پنهان کرد و قسمیکه کسی
ندید پس آن میمون را طلبیده و نامهای بعضی مردم را نوشته نزد او انداخت او همه نامها را دیده کنار کرد و نگاهی بصورت صاحب مجلس کرده برخاسته و بر او سلام کرد

قراطاغونیس
و طاء مهمله و الف

قراطن

قراطاط

قرة العین

قرد

یعنی خود پنهان کرد و روزی ظرفی در دل قصد کرد که با و مقاربت نماید و بر پارچهای کاغذ مطالب چند نوشته و این مطلب را نیز چون آن میمون را دید بغضب در آمد و خواست
که او را بگزد میمون بازمانع می آمد و فائده نمیکرد آخر حضار مجلس گفتند باعث چیست میمون باز از میمون پرسید او با پای خود او را از هم جدا کرد و بانگشت میان هر دو پای خود را نمود
که منع او چنین کاری بکند و باز بر او حمله کرد و ناچار آن شخص را از مجلس برخیزانیدند و بعد از چندی آن میمون را از وان کشتند که اکثر اینها را بکیر میداد و از شخصی ثقه شنیدم
که در کتاب مصور حیوانات فرنگی دیده شده که در ساحل دریا بکه زمین آن ریگ بوم بود شیری قصد کردن میمونی نمود و بود میمونهای بسیار جمع شدند بسرعت و جلد جلد
همه بر صورت آن ریگ میریختند تا آنکه شیر عاجز شده گریخت و حکایات بسیار از آن منقولست که تفصیل آن طول دارد و نیز آن اگر دست یابد با زن انسان مقاربت مینماید
و چون مقاربت نمود سوزش بسیاری در فرج او بهم میرسد و او را هلاک میگرداند **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص آن** طلای خون آن جهت منع رستن
موی مجرب و خوردن آن گرما گرم باعث گنگی زبان در ساعت و چون از پوست آن غربالی سازند و هر غله را که در آن بیختند و زراعت کنند از آفات ملخ محفوظ ماند و گفته اند که
میمون چون طعام مسموم را ببیند فریاد میکند و میترسد و صاحب تحفه نوشته که سم مخزون که از انسان مخنوق در کتب قدما مرقوم است از آن نیز حاصل میکردند و الله اعلم
المکتوبه است **قردمانا** بضم قاف و کسر و فتح نیز آمده و سکون را و کسر دال مهمله و فتح میم و الف و نون و الف و قردمانی و قرداموت نیز آمده لغت یونانیست و آن کرویای
دشتی است و بفارسی تخم آن را که مستعمل است تخم توخره نامند **ماهیت** آن نبات آن شبیه بکرویا است در برگ و گل و ثمر مگر آنکه ثمر آن از آن طولانی تر و برگ و بیخ آن از آن
بزرگتر و شاخ آن بلندتر و خشن‌تر و گفته اند نبات آن شبیه بنبات بابونه است و شاخهای آن متفرق و کج و کم برگ و از بابونه بزرگتر و بیخ آن تو بتو و گل آن سفید مایل
بکبودی و تخم آن دراز باریک شبیه بکرویا و از آن درازتر با تندی و تلخی و نوع بری کرویا است و مستعمل تخم آنست و بهترین آن ارمنی تازه تند طعم و رائحه بزرگ دانه است
که زود کوبیده نشود و منبت آن مجاری سیل و آبها و کوهسارها و سنگلاخهای بلاد عرب و ارمنیه و هند **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک **افعال و خواص آن** مسخن
و مفتح و تلطیف کننده بشره و گدازنده اخلاط لزجه و مقوی اعضای باطنیه اعضاء الرأس و العصب آشامیدن آن با آب جهت فالج و صرع و استرخاء و عرق النسا و وجع ورک بلغمی و کوفتگی
عضل اعضاء الصدر جهت نفث سینه و تصفیه صوت و سرفه کهنه و ربو اعضاء الغذاء و النفض جهت تحلیل ریاح غلیظه و فواق و سده جگر و سپرز و قولنج و مغص و قتل دیدان کرم معده و امعاء
و حب القرع و جهت درد گرده و عسر البول و سموم بارده حیوانیه مانند عقرب و غیرها با شراب یا پوست بیخ غار جهت تفتیت حصاة و بادیه که جهت عسر البول طلا بی و حمول و بخور آن
قاتل جنین و طلای آن با سرکه رافع جرب و حکه و سعفه و قوبا و کلف و برش و نمش و ضماد سپرز مصلح آن افتیمون و انیسون مقدار شربت آن تا یک مثقال بدل آن [illegible]
و حرف نیز گفته اند **قرصعنه** بفتح قاف و را و سکون صاد مهمله و فتح عین مهمله و نون و ها لغت عربیست خاطف النحل نیز نامند و اهل شام شوکة ابراهیم و شجر ابراهیم نیز و [illegible]
ابن جیم گویند **ماهیت** آن نباتیست خاردار برگ آن مفروش بر زمین و از میان برگها ساقی رویده گره دار بقدر یک شبر و زیاده بر آن و برگ بعضی مایل بسفیدی
و بعضی بسیار سفید و خار بعضی سبز و بعضی سفید و بعضی ازرق و بیخ مجموع خوشبو و بعضی مایل بشیرینی با اندک حرافت و تلخی کمی و بعضی شیرین و بعضی اندک صلب و بعضی نازک و منبت
آن جبال قدس و افریقیه و بلاد عرب و فارس ابو العباس نباتی اندلسی نوشته که در جبال قدس امنه الله تعالی نوعی برگ آن شبیه ببرگ خامالاون ابیض که اشخیص نامند و خشن
و ازرق با ساقهای بسیار انبوه و گره دار و اطراف آنها خارها و گل آن سفید و بیخ آن ضخیم و لحیم و طعم آن شیرین با اندک تندی می شود و اما آنچه در افریقیه و بلاد عرب
می شود انواع است نوع برگ آن شبیه بدانچه که ذکر یافت و غیر خشن و خار آن انبوه املس و بسیار سبز و ساق آن بقدر یک ذرع و بر نصف اعلای آن شعبهای بسیار روییده
شبیه بقرصعنه ازرق و الا سبز رنگ پس سفیدی بکرد و بیخ آن طولانی و راست برنگ بیخ سوسن بری و این قسم قویتر از قسم اول در کیفیت و رائحه شبیه بمسک و این را بر در خانها
برای گریزانیدن مگس می آویزند و نوعی برگ آن مایل باستداره و بریده و بیخ آن طویل متوسط در غلظت و رقت و سفید و ساق و گل آن نیز سفید و نوعی برگ آن ملصق بر زمین
و منبت آن [illegible] ساق آن یکی دو بقدر یک ذرع و زیاده نیز و گره دار و خار نازک و خار آن مایل بزرقت و بیخ آن بشکل [illegible] ظاهر آن سیاه و باطن آن سفید و بیخ آن را
مغشوش به بهمن مینمایند و بدل یکدیگر میفروشند لیکن برگ بهمن از آن بسیار پهن تر است و آن را انفاخ الجبال نامند و نیز ابو العباس گفته که دیدم من در جبل قبر لوط علیه السلام
نوع قرصعنه سفیدی که ساق آن خشن و اوراق آن بسیار و خار آن تیز و جمه آن بزرگتر و ضخیمتر از نوعی که نزد ما است حتی آنکه گویا حرشف متوسط طولانی است شبیه بعصم جبلی [illegible]
الورق مفرد الساق قوی الرائحة و در قدس و نواح آن این را جهت وجع پهلو مجرب میدانند و نوعی نیز که در ساحل دریا میشود و برگ آن عریضتر و سفیدتر و بیخ آن سست نازک و
شیرین‌تر از آن نوع و قلیل الخشونت اقرب بلاست و ریشه‌های آن شیرین با اندک حرافت و این نوع جهت تهییج باه و انعاظ قوی است خصوص مربای آن با عسل و نیز نوشته که دیدم

قردمانا

تخم توخره

قرصعنه

در حوالی بیت المقدس در زمین سنگلاخ نوعی از قرصعنه سفید که بیخ آن بزرگ و برگ آن کوچکتر از برگ خامالاون ابیض کوتاه تر و نازکتر از آن و شاخهای بسیار از یک بیخ روییده
و بر هر برگ آن سلیهای باریک مانند میل مغزل و گره دار و حوالی گره آن برگها و در تضاعیف و بر اطراف آن گلی مانند گل قرصعنه ازرق و سر آن کوچکتر از آن و طعم بیخ آن
شیرین با اندک تلخی و اهل قدس این را قرصعنه نامند و دیسقوریدوس در مقاله گفته که آن را ابرنجی نامند و بعضی تارین و بعضی اریخین و آن صنفی از خار است برگ آن در هنگام ظهور
شور مزه و عریض و اطراف آن خشن و خوشبو و چون بزرگ شود شاخهای آن بسیار میگردد و بر اطراف آنها سرهای سفید و سرمه رنگ نیز احیانا و مدور شبیه بستاره و بر حوالی آنها
خارهای تیز و صلب و عروق آن طولانی عریض سطبری با بهامی ظاهر آن سیاه و باطن آن سفید و خوشبو و منبت آن صحراها و مواضع خشنه و بغدادی نیز انواع آن را مانند [illegible]
ابو العباس گفته و نوشته که از انواع آن نوعی است که یکساق دارد و بقدر یک شبر و نیم و شاخهای آن مایل بسفیدی و بر آن سرهای مستدیر و بر کنارهای آن شش خار باریک
بلند مانند میل و بیخ آن سطبری سیاه و طولانی و این نوع کثیر الوجود در بغداد و نواح آنست و نزد اطلاق مراد این نوع است و نبات آن را مادام که تر و تازه و نازک است پخته میخورند
و بعضی با آب و نمک پرورده مینمایند و بهترین بقول بکرا است و ردی الخلط نیست و مربای بیخ آن با عسل بهتر است و انطاکی نیز مطلا بدان نحو نوشته و صاحب اختیارات بدیعی گفته
که در اندلس آن را شوکة ابراهیم خوانند و آن انواع بسیار بود در سنگستانها و زمینهای خشن و ریگ بومها میروید و آن نوعی از خار است که چون اول روید برگ آن بر روی زمین پهن
بود و سبز و خشن و چون بزرگ گردد خار شود و سفید و بقدر وجب فرازا در شود و نبات آن انبوه و گل آن سفید و سر گل آن مایل بسرخی و پر گره و برگ آن شش خار بود مانند سنان
و صلب و بیخ آن سطبر به انگشتی بدرازی سه گز بلکه بیشتر از آن و بزبان آن قوم که مگس عسل میدارند آن را خار خسک گویند و بشیرازی [illegible] شود و صحراهای شیراز بسیار بود و مگس عسل از
گل آن خورش دارد و صاحب تحفه نیز نوشته گیاه خارداری است و اقسام میباشد و برگ اقسام آن مفروش بر زمین و از میان برگها ساقی میروید و یک قسم را ساق گره دار و [illegible]
در حوالی گرههای یک گلش سفید و بیخش سطبر و طعمش با شیرینی و اندک تندی مانند طعم زردک و بفارسی بیوه زرا نامند و در افعال مانند مدس است قسم دوم را برگش بیخشونت و خار
دار و نرم و بسیار و ساقش بقدر ذرعی و از نصف اعلای آن شاخها میروید و آن قویتر از اول است و قسم سوم را برگ مایل باستداره و بیخش دراز و سطبری متوسط و سفید
و قسم چهارم را برگ عریض و مستدیر و ساق آن منشعبه و بقدر ذرعی و مملو از خارهای مایل بکبودی و ظاهر بیخش سیاه و باطن سفید و شبیه به بهمن سفید و قسم پنجم که از اقسام قرصعنه سفید است
برگش بسیار خارهای آن تند و ساق آن خشن و قبه آن شبیه بکنگر و قسم ششم که قرصعنه جبلی نامند برگش محدب و قوی الحرارت و در بیت المقدس جهت درد کمر و مواد بارده مجرب
میدانند و قسم هفتم از انواع بیضا را برگ عریض و بسیار سفید و بیخ آن سست و با اندک شیرینی و در تقویت باه عظیم الاثر و قسم هشتم را ساق سطبری انگشت سیاه و در طعم شبیه بزردک
و مطلق قرصعنه او همین قسم است و آن را قرصعنه [illegible] در مازندران [illegible] و در تنکابن [illegible] گویند و با تخفیف شین تلخ باشد و مستعمل بیخ آنست و بهترین [illegible]
طبیعت مطلق آن در آخر اول گرم و خشک **افعال و خواص آن** محلل صلابات و هاضم و سریع الانحدار و مولد غذای صالح و منعظ و مبهی و با قوت تریاقیت آشامیدن تخم آن
و طلای طبیخ بیخ آن با مثل آن سداب جهت اوجاع شرسیف و تنهائی جهت درد پهلو و سینه مجرب اعضاء الغذاء و النفض نیز آشامیدن آب طبیخ آن با شکر جهت تسکین اورام
و بثور و تحلیل جراحات و بیلات باطنیه و مداومت آن مخرج اخلاط محترقه و فاسده از بدن و تحلیل ریاح و نفخ و ادرار بول و حیض و شیر و عرق و تفتیت حصاة و رفع مغص با شراب
جهت درد جگر استسقائی و یکدرم آن با یکدرم تخم جرجیر جهت ادرار حیض و بغایت محرک باه و مربای بیخ تازه نرم آن خوشبو کننده دهان و محرک باه و منعظ و ضماد آن مدر حیض و دافع
نهش السموم با شراب جهت نهش هوام خصوص عقرب و سم رتیلا و خوردن بقول مطبوخ آن مادام که تر و تازه و نرم است بهترین بقول است و مولد خلط ردی نیست محلل [illegible]
[illegible] آن را با آب نمک پرورده مینمایند و بدستور خوردن بیخ آن الاورام و ضماد آن محلل اورام و با آرد جو و آب برگ کاسنی تازه محلل اورام و قروح رطبه [illegible]
از آن جاری باشد و داء الفیل در ابتدا و تعلیق آن بر در خانه گریزاننده ذباب از آنجا و بر اورام خارجیه محلل آنست **قرطاس** بکسر قاف و بضم آن نیز و بفتح نادر آمده و سکون
را و طاء مشاله و الف و سین مهمله لغت عربیست و قرطس بطغیره و کاغذ نیز و بفارسی نیز کاغذ مشهور است و بسریانی کرطیسا و معرب آن را برومی خرطین کامینین و بیونانی [illegible]
نامند جمع آن قراطیس و قرطس آمده **ماهیت** آن معروف است و در اکثر بلاد میسازند و هر جا از چیزی و بر آن کتب و مکاتیب و دفاتر و غیرها مینگارند و بهترین آن [illegible]
خواه قسم مشهور یا ابریشمی یا قسم پنبه پس دولت آبادی پس کشمیری و همچنین قسم اعلای آن پس سمرقندی پس [illegible] پس بنگالی نیز قسم اعلای آن پس [illegible] نیز
قسم اعلای آن پس مصری نیز قسم اعلای آن و [illegible] کاغذ مصری است که از ساق بردی که بزبان اهل مصر غافیر نامند میسازند و بهترین آن آنست که سفید باشد
و انطاکی گفته بهترین آن مصری است که از بردی و [illegible] میسازند و تفلیسی گفته بهترین آن نوع مصری است و صاحب تحفه نوشته بهترین آن مصری معمول از ساق بردی است

قرطاس

بثنین است . . . دیر بفارسی پیزنامسند و در حرف الباء مع الزاء ذکر یافت طبیعت آن سرد در اول و خشک در دوم و بعضی گرم و خشک در دوم گفته افعال و خواص آن
ضماد الراس نقوع آن خصوص محرق آن حابس رعاف و بخور آن جهت زکام و سفون آن حابس سیلان خون از لثه و مستحکم کننده آن و طلای آن جهت سعفه و سرطان و اکتحال آن جهت
بیاض و دمعه و قرحه چشم ضماد الصدر و القلب آشامیدن محرق آن با برق سرطان نهری پخته جهت قروح ریه و نفث الدم از سینه و معده با ادویه مناسبه قابضه و قروح امعاء
خفقان بدان و آشامیدن نقوع آن در سرکه و آب جهت قطع نفث الدم نافع مقدار شربت آن یک مثقال الجروح والقروح و ذرور آن مجفف قروح رطبه و سحج و عرق و سخه و زخمی که در پا
از موزه بهم رسد و ملحم آنها و پیچیدن آن بر عضو مجروح با خون آن آلوده ملحم آن و چون بآب تر کنند و در حال رطوبت آن کتانی را بآن بپیچند و بگذارند تا خشک شود پس در سوراخ
داخل نمایند آنرا بسبب منتفخ شدن گشاده سازد بدل آن و اکثر امور بروی سوخته است قرط بضم قاف و سکون راء و طاء مهمله مثالة اللغت عربیست بفارسی شبدر و شبدر
شود و ثمر آن را سین نامند ماهیت آن نباتیست شبیه برطبه و از آن شیرین تر و برگ آن بزرگتر بغدادی گفته اسم مصری نباتیست که در مصر میروید شبیه برطبه و نوعی از آنست
آن عظیم و برگ آن بزرگ قریب برگ لوطوه و در مصر زراعت مینمایند برای فربهی بهایم و ثمر آنرا سیم نامند طبیعت آن گرم و تر افعال و خواص آن آشامیدن آب نیم گرم
آن مسهل و خشک آن حابس و آشامیدن آب تر و تازه آن با طبیخ خشک آن با شکر یا بخیه و با عسل جهت سرفه و خشونت سینه نافع قرطم بضم قاف و سکون راء و ضم طاء مهمله
مثالة و میم و بکسر قاف و راء و بکسر هر دو نیز آمده و لغت عربیست و آنرا حب العصفر و بزر الاحریض و بفارسی خسکدانه و تخم کافشه و بگیلانی تخم کافره و تخم کازیره و بهندی کر و سنبه
کاجی نیز و بسریانی کشتی بروی قطاورس و بیونانی اطرقطوس و دیسقوریدوس قنیفس نامیده و بری آنرا اقنیفس اغریون یعنی اصفر بری و بری و بستانی میباشد ماهیت
بستانی آن دانه ایست صنوبری شکل طولانی بهی و مربع و پوست و مغز آن سفید با دسومت و چون کهنه گردد پوست آن میل بسیاهی و مغز آن بزردی و بسیاهی گردد
سیاه و در غلافی زیر گل آن بهفت هشت دانه و نبات آن تا بدو ذرع خاردار و برگ آن بلند و با شعبهای بسیار ریزه و بالای برگ آن عریضتر از پایین آن و بر بندها و موضع
شاخها و بر شاخها برسته و ساق و شاخهای آن در خامی سبز رنگ و بعد از رسیدن سفید میگردد و گل آن خاردار و سرخ رنگ و صاحب اختیارات ابرطم بری را طرثقان گفته
و بعضی گفته اند طرثقان حب آنست نه نبات آن و شیخ الرئیس حب آن دانسته و در حرف الطاء مع الراء مذکور شد و بالجمله بهترین آن سفید بستانی تازه سنگین بالیده است
و گرم آن ملحوظ با حریص جهالت بمعظم نفع آنست طبیعت آن در دوم گرم و در آخر اول خشک با قوت مسهله افعال و خواص آن قلیل الغذا و مسهل بلغم
رقیق و اخلاط محترقه و محلل ریاح چون بنجدرم آنرا کوبیده و شیره گرفته با فانیذ یا شکر سرخ و یا عسل بیاشامند و نیز چون ده درم آنرا بکوبند و در نیم رطل آب بجوشانند و
صاف کرده ده درم شکر سرخ در آن ریخته بنوشند و ایضا چون ده درم مغز مقشر آنرا با مغز بادام تلخ و قسط از هر یک نیم مثقال و نطرون و انیسون از هر یک یک مثقال ادویه
کنند و با انجیر خشک و عسل سرشته و مقدار یک جوزه تا دو جوزه بخورند و بدستور چون نان لطیف سازند که ده درم مغز مقشر آن با مغز بادام و انیسون و نطرون بوزن مذکور
با عسل و شیره انجیر بقوام آورده وقت خواب بخورند پیران را بسیار موافق ضماد الراس طلا الجبه مصنوع از آن که خطمیون را در صره بسته در آن اندازند و یا بمالند تا قوت
آن در آن در آید و بنوشند و بالای آن شیر نیم گرم مناسبی بیاشامند جهت مالیخولیا و سواس توحش و خفقان و جذام و جرب و حکه و اکثر امراض سوداویه مؤثر و بدستور
آشامیدن لبن مجمد از شیره آن و اندک نمک هندی محلل آن اقوی ضماد الصدر و الغذا و النفس آشامیدن شیره آن با آب انجیر جوشانیده و با فانیذ یا عسل مصفی سینه صاف
کننده آواز و منضج نزلات و اکثر امراض بارده و سعدیه مقوی باه و زیاده کننده منی و نیکو کننده رنگ رخسار و دافع ریاح و محلل آنها است و چون داخل مرات مانشیه و سعیه
نمایند منضج و تحلیل و مسهل بلغم خام و مواد متفرقه نماید و آشامیدن ده درم شیره آن با فانیذ و یا شکر سرخ و یا عسل جهت استسقای زقی و لحمی نافع و با اندک نمک هندی
ادرار آن قوی تر و انفع و خوردن مغز مقشر آن بدستور مسطور رافع قولنج ریحی و سوداوی قولنج را قوی و آشامیدن شیره آن که مغز فلوس خیارشنبر در آن حل کرده باشند جهت
بلغمی بعد از نضج ماده و آن از جمله ادویه است که هر خلط منجمد را می گدازد و هر خلط رقیق را منجمد میگرداند و لهذا بالای شیر تازه خورد که آنرا منجمد میگرداند در معده مضر معده
مصلح آن انیسون و شیر بنها مقدار شربت آن از پنج درم تا ده درم و از آن زیاده مضر و غثیان آور بدل آن حب النیل و گفته اند که چون شیره داخل نمایند باید که در هر یک رطل شیره
درم حب العرطم باشد و نیم رطل آنرا بیاشامند تا عمل نماید و دو درم آن قریب بدین اسهال کند صنیعقه ازان منجمد کننده شیر و جدا کننده مائیت آن از جبنیت و دهن بستانی آن
مسهل بلغم است قرطم بری را بیونانی اطراطولس نامند و نبات آن بلند تر و برگ آن طولانی تر از بستانی و در شاخها رسته و باقی شاخها خالی و برگ سفید و نیز در بن
شاخهای آن پیچ پیچ و خاردار و گل آن زرد و تخم آن شبیه بتخم بستانی طبیعت آن در دوم گرم و در سوم خشک افعال و خواص آن آشامیدن برگ و ثمر آن مقوی

اینها با ثمر مقال خلمی با شراب جهت لسع عقرب مفید و گفته اند چون لسوع برگ و یا ثمر آنرا در دهان نگاهدارد مادام که در دهان اوست احساس الم سم نکند و چون بیندازد باز عود کند
قرطمان بضم قاف و سکون راء و ضم طاء مهمله مثالة و فتح میم و الف و نون معرب هرطمان فارسی است و گفته اند که جلبان است طبیعت آن ابو حنیفه دینوری اسم درختی
دانسته شبیه بدرخت چنار و در ساحل عمان یافت میشود و برگ و شاخ آن خوشبو است افعال و خواص آن آشامیدن خشک آن بقدر ده مثقال جهت دفع اسهال
مفید و دانسته اند و هرطمان در حرف الهاء انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد قرظ بفتح قاف و سکون راء و ظاء معجمه مثالة بعضی گفته معرب کرت فارسی است و بفارسی
زرغند و بسریانی مخفر و سنتا و بیونانی عرصمه دون و بهندی کیکر و مصری سنط بطای مهمله و بتای معجمه نیز و سنط بصاد و طاء مهملتین و در میان هر دو نون نیز آمده
ماهیت آن گفته اند ثمر نوعی از ام غیلان است که اقاقیا عصاره آن و صمغ عربی صمغ آنست و درخت آن خاردار و بعضی برگ سلم و بعضی ثمر سنط دانسته اند و
درخت آن قوی و چوب آن صلب و چون کهنه گردد سیاه رنگ و برنگ آبنوس میگردد و اندک زردی و اهل سند و بنگاله پایه کرد و نها و رتهه کاوی و چهکره از آن
میسازند برای صلابت آن و شاخها و چوبهای آن بغیر مستوی و تخم آن بقدر دانه ترمس هندی و از آن کوچکتر و در خامی سبز و بعد رسیدن سرخ میگردد و در غلافی مانند ثمر
هندی و از آن نازکتر و مانند لوبیا و گل آن سفید و بعضی زرد و در هند زرد میباشد و خوشبو از برگ و ثمر آن دباغت ادیم و پوست حیوانات مینمایند و آنرا جلود القرظ
مینامند و بهترین عصاره آن چینی اقاقیا آنست که از ثمر خام آن اخذ نموده در سایه خشک کرده باشند و بیان آن مفصل در اقاقیا در حرف الالف مع القاف مذکور شد
طبیعت جمیع اجزای شجر آن سرد و خشک و با قوت قابضه افعال و خواص آن مسواک چوب بیخ آن و سنون ساییده آن جالی دندان و مستحکم کننده آن
و نیکو کننده رنگ رخسار و آشامیدن آب طبیخ برگ و خار آن حابس اسهال و بخور آن مستحکم کننده اعضاء مسترخیه و رافع دردان و ضماد برگ تازه آن جهت التیام جروح
عظیمه رطبه نافع قرع بفتح قاف و سکون راء و عین مهمله و بفتح راء نیز آمده و لغت عربیست و نیز بعربی دبا و بفارسی کدو و بهندی مشهور بدان است و بترکی قباق و بسریانی
قرا و برومی غلوقنیلو و بیونانی قروعا نامند و دیسقوریدوس قلوقیا نامیده ماهیت آن ثمر درختیست که آنرا یقطین نامند و بیاره دار و بر مجاور خود بر زمین و دیوار نیز
پهن میشود و برگ و شاخ آن بزرگتر و قوی تر از خیار و خشن و مزغب و تازه آن و بیخ آن باریک بلند و اندک شیرین و مسکر و مطلقا آن دو نوع است شیرین و تلخ و ثمر تلخ آن کوچکتر و
بفارسی کدوی تلخ و بهندی تونبری نامند و گفته اند دو نوع است بستانی و بری و شیرین آن اصناف است صنفی مدور و صنفی طولانی نابدو فرع زیاده هم شنیده شده و قطر آن
از یک شبر هم کمتر تا بیک شبر و این مخصوص ببلاد هند و بنگاله است و صنفی کوچک بقدر نارنجی و امرودی بسیار بزرگ و بشکل آن و این مخصوص ببلاد دکهن و هندوستان است
و بسیار نازک و لذیذ میباشد و بهندی گهیا نامند و از همه اصناف بهتر و لطیفتر و نازکتر و صنفی بسیار بزرگ صراحی شکل و در پوست آن که مغز آنرا برآورده خشک کرده باشند
تا مقدار یکصد رطل گندم و یا برنج میگنجد و این مخصوص بنگاله است و جای دیگر باین بزرگی نمیشود و در هندوستان سیر نامند و روپیه فروخته میشود و این طلوعی مسیار
هر قدر که بزرگ باشد قیمت آن زیاده که آواز آن بلندتر میشود و صنفی طولانی مستدیر دلم آن نازک و این مخصوص ببلاد هند و بنگاله است و هنود این را بسیار نیز
و سلمین کمتر و بهندی پیتهه و به بنگالی کوندا نامند شیرینی و مربای آن خوب میشود و لحم اینها همه سفید است و تخم همه طولانی پهن و نیز صنفی میشود مدور و بعضی اندک طولانی
و خیاره دار و پوست آن در خامی سبز و بعد از رسیدن سفید مائل باندک سرخی و لحم مغز آن کسرخ رنگ و طعم آن با اندک شیرینی و این را مزوبه و بفارسی کدو مکه و بهندی کدو مینا
و بهترین همه آن سفید نازک تازه شیرین آنست که ریشه دار نباشد و متوسط در بزرگی و کوچکی باشد طبیعت آن مطلقا سرد و تر در دوم افعال و خواص آن سرد و تر
منضج سده و مدر بول و ملین بطن و زائل کننده یرقان و غلغله مزمنه و حمیات حاده و خوردن پخته آن قلیل الغذا و سریع الانحدار و مناسب محرور المزاجان و صفراوی
مولد خلط صالح القوه اگر در معده فاسد نگردد و قلیل الانهضام زیرا که بتنهائی سریع الفساد و استحاله بخلط غالب موجود در بدن است و مولد خلط سمی بسبب لطافتی که دارد و چون
با غذای مناسبه خلط و ترکیب نمایند کیفیت آنرا مبدل گردانند مانند آنکه اگر با سفرجل یا آب غوره و یا آب انار و یا سرکه و روغن بادام و یا زیت الانفاق طبخ نمایند مولد خلط
بلغمی و جهت محرورین مزاجان و محمومین و حمیات حاده نافع و بدستور چون با سرکه طبخ نمایند و لیکن مضر آن برای صاحبان قولنج و سعال و بدن زیاده زیرا که قرع مولد
قولنج است و با اشیای حریف مانند خردل مولد خلط حاد و با اشیای مالح مولد خلط شور و با قابض قابض و همچنین با هر چیز مستحیل بخلط مناسب آن ضماد الراس قطور و نشوق آب نیم پخته
آب افشرده خام آن با شیر دختران در بینی و گوش و بدستور کاشتن جرادة آن بر سر جهت صداع حار و سرسام و هذیان و جنون و اورام حاره و بیخوابی و ضماد ساییده آن
بر سر اطفال و غیره اطفال جهت ورم حار آن و صداع حار و خشکی دماغ و بیخوابی و درد چشم جهت ورم حار آن و نشستن در آب آن و آشامیدن و خوردن آن در بینی با عرق کشیده جهت

حاره و نوم مبرسمین و غرغره و مضمضه آن جهت جرح حلق و درد دندان حار و قطور آن در گوش جهت تسکین درد آن خصوص با روغن گل و سعوط آب مطبوخ پوست خشک آن تنها یا با روغن
گل جهت درد دندان و قطور آب کدوی بسیار کوچک تازه منعقد که هنوز گل آن نیفتاده باشد که در خمیر گرفته و زیر آتش مشوی نمایند در چشم برای رفع زردی حاصل از یرقان مؤثر
و بدستور آب گل آن جهت رمد حار نیز نافع و آشامیدن آب مطبوخ آن با تمر هندی و شکر جهت تسکین حرارت دماغ و درد سر حار و وسواس و جنون و رمد گرم از بخارات معده
باشد عصارة الصدر آشامیدن اسفیداج بمطبوخ آن با کشک الشعیر و یا با ماش مقشر و یا مطبوخ آن در روغن بادام جهت درد سینه و سرفه حار و بدستور آشامیدن سویق آن تخصیص
که مغسول باشد اعضاء الغذاء و النفض مطبوخ آن مسکن عطش و گرمی کبد حار و کرب صفراوی و دافع فضول حاره بسبب لزاقی که دارد و لیکن موجب سستی و ارخای معده
و امعاست و سویق آن حابس بطن و مسکن عطش و حدت صفرا و خون و کرب و آشامیدن آب مطبوخ معصور آن بقدر ثلث رطل یا دو ثلث رطل با عسل و اندکی نطرون ملین
بطن و مسهل باعتدال با مغز فلوس خیار شنبر و ترنجبین و بنفشه مربا و یا شراب آن مسهل و مغلظ جهت تپهای صفراوی و دموی و با تمر هندی و شکر مسهل صفرای سوخته
اسهال کرده جهت حرارت دماغ و رمد و حمیات حاره و آب مطبوخ درست و خمیر و گل گرفته آن بدستور ماء القرع بقدر نیم رطل با ده درم شکر و با شربتهای مناسبه لطیفه جهت تسکین
حرارت معده و کبد و قلب و حمیات حاده و دقیه و غیرها و اکثر امراض حاره حاده و شیخ الرئیس نوشته در ذات الجنب هر چند ماء القرع نافع است از جهتی که مضر است از جهت آنکه
مدر است مطبوخ آن با سرکه نیز جهت حمیات حاده صفراویه و کثرت حدت صفرا و خون و اکثر امراض حاره حاده و نیز باعث خروج آنست از معده و باکثرت باعث سرعت
هضم آن و با مزورات ماشیه و حمصیه با روغن بادام جهت سرفه و ترطیب دماغ و بدن و تسکین حرارت جگر و تپهای حاره و آشامیدن مرق مطبوخ کدو با خروس بچه و یا با
مغز تخم آن جهت دفع غشی و تپهای حاره و غشیه و رفع سمیت اخلاط سمیه و تعدیل ضماد آن بر معده و کبد و گرده و احشا و مسکن حرارت و لعاب آنها و آشامیدن پوست خشک
آن جهت بهیر و نزف الدم احشا و بالجمله اقسام قرع جهت محرور المزاجان صفراوی و دموی و جوانان و بلدان حاره نافع مضر مخالف آنها و مولد قولنج و نفخ و ثقل معده
و مسقط اشتها و مولد بلغم و مواد بلغمی و سودای احتراقی از بلغم مطبوخ تراشه آن با ماست که کدو ماست و بهندی رایته نامند چون با خردل سیر و فلفل و نمک و نعناع
استعمال نمایند سرد المزاجان را موافق و محرور المزاجان را احتیاج بدانها بدون نمک و اندک نعناع نیست مصلح آن قی فرمودن و آشامیدن ماء العسل و عود هندی
و قرنفل و زیره و سعد و نعناع و جوارشات حاره عطره و پختن آن با روغن و داخل کردن فلفل و خردل و آبکامه و اشیای حاره دیگر و نمک در مبرودین و در محرورین
صفراوی مزاجان آب غوره و انار و سرکه و امثال اینها و مربای آن که سیر نامند با شکر و یا با عسل معتدل ترین مربیات و لذیذ و مقوی دماغ و مولد خون صالح
و دافع مواد سوداویه و امراض حادثه از ان و سریع الهضم اگر در معده بلغم بسیار نباشد و الا استحیل بدان میگردد و عسلی آن برای سرد المزاجان بهتر از شکری مخلل
آن ملطف و هاضم و مسکن حدت صفرا و خون خصوص حلو شنید از آن موافق محرور المزاجان و مضر مبرودین القروح و الجروح ذرور پوست خشک سوخته آن جهت قطع نزف الدم
جراحات و رفع اکله زخمها و تخم ذکر و اعضای یابس المزاج و با روغن کدو تازه جهت سوختگی آتش و با سرکه جهت بهق و بدستور مغز آن با آرد جو سرشته جهت سوختگی آتش و بادام
الاخوین نیز الا آنکه ضماد کدوی سائیده جهت حمره و اورام حاره و روغن آن که آب تازه آن مغز جوف آنرا گرفته با ربع وزن آن روغن کنجد و یا روغن بنفشه یا بادام و قدر مقصاص
و یا غیر آن طبخ دهند تا آب برود و روغن بماند مانند روغن بنفشه و نیلوفر است طبیعت آن سرد و تر افعال و خواص آن مرطب بدن و دماغ و رافع یبوست
آن و منوم و جهت مالیخولیای و سهر مفرط و تشنج یابس و درد گوش حار و سرفه حار و دق و تلیین صلابات تریا سعوطا و قطورا و تمریخا نافع و چون پوست آنرا جدا کرده
خصوص که تخم آن خوب مستحکم نشده و خام باشد و مجموع آنرا از لحم و شحم و تخم با پیه کرده بزرگو بندد و بجوشانند تا خوب مهرا شود و بگذارند تا سرد شود و چربی بالای آنرا بگیرند
در جمیع افعال اقوی ترطیب و تبرید و غیرها اقوی از دهن آنست که با روغن کنجد سازند و چون سر کدو را بریده در جوف آن حب الحدید پر نمایند و سر آنرا بهمان قطع بند کرده
و بعد از چهل روز آب آنرا گرفته با خمیر نمایند بر موضع خضاب کنند خضاب نیکو است و مغز تخم کدو طبیعت آن در دوم سرد و در اول تر و با قوت مسکنه الا آنکه افعال و خواص
آن مسمن بدن جهت رفع خشونت سینه و نفث الدم ریه و سرفه حار و تشنگی و تپهای حاره و قرحه امعا و مثانه حادث از اخلاط حاد و لاغری گرده و حرقت البول و امثال اینها
نافع و روغن تخم آن جهت رفع یبوست دماغ و بیخوابی و سل و تپهای حاره و مغص صفراوی و تعدیل تریا قطورا و سعوطا و تمریخا و طلاء و ضمادا و روغن تخم مغز کدوی شیرین
بادام الاخوین نرم سوده و یا با جرم مغز آن جهت قروح سر و بدن اطفال و کوفته دهان و بنا گوش و مذاکیر و غیرها مجرب مقدار شربت از تخم آن تا نیم مثقال بدل آن
تخم هندوانه و خیارین و حلوا و دهن القروح و مربی و مخلل آن در قرابادین کبیر ذکر یافت قرع المربعی کدوی تلخ که بهندی توتبری نامند ماهیت آن در بنا

شبیه به یار و کدوی شیرین و ثمر آن از آن کوچکتر طبیعت آن بسیار گرم و خشک و سمی افعال و خواص آن مدر خلیلی از ان مقی قوی و قی فرمودن بآن جهت ضیق النفس
بارد رطب قدیم و سرفه از رطب کهنه نافع و قطور آب گل آن و نشوق آن جهت رفع یرقان و امراض رطوبی و دماغی نافع و بیخ آن که بهندی بکهیه نامند گرم و خشک و محلل اورام
و اوجاع بارده و طلاء و ضماد او مفردا یا مرکبا با ادویه مناسبه و گویند چون کدوی تلخ خشک الشکل شود و در جوف سر آن پرده که مانند پرده عنکبوت است بر آورده نرم سوده انبیکه
و سعوط نمایند جهت رفع یرقان اصفر که چشمها و رخسار و همه زرد شده باشد و اکثر امراض دماغی و رطوبی نافع باخراج رطوبات و بلاغم زرد رنگ از بینی و چشم **قرفة الدارچینی**
بدانکه قرفه بکسر قاف و سکون را و فتح فا و بالفتح عربیت یعنی پوست درخت مطلقا و مراد اطبا پوست درخت خاص است و بیونانی قنفصیطراس و بسریانی ضرو افور و برومی
قرنقیطوسین و بهندی تج نامند ماهیت آن آنچه بتحقیق پیوسته پوست درخت نوعی از دارچینی است که در غیر جزیره سیلان بهم میرسد و ضخیم تر از دارچینی و پوست آن خشن تر
میباشد بعضی تیره تر و بعضی مائل بزردی و سفیدی و با خطوط و بعضی رائحه آن شبیه برائحه قرنفل با اندک حدت این را قرفة القرنفل و بعضی برائحه دارچینی و این را قرفة الدارچینی
نامند و بعضی کریه الرائحه و بهترین همه قرفة القرنفل دارچینی رنگ تیره آنست که با حدت و خوشبو باشد و بسیار کهنه فاسد نشده باشد و زبون ترین همه کم رنگ اغبر کریه الرائحه
و در دارچینی بتفصیل ذکر یافت طبیعت آن در آخر دوم گرم و خشک و قرفة القرنفل در مزاج و افعال مشابه قرنفل و قرفة الدارچینی قریب بدارچینی یعنی ضعیف تر از ان و بعضی از ان
قوی تر دانسته اند افعال و خواص آن مقوی اعضای باطنی و اعضاء الرأس و العصب جهت فالج و لقوه و صرع و امراض عصبی و اوجاع مفاصل اعضاء الغذاء مقوی معده
و کبد سرد و در ین فعل اقوی از دارچینی گفته اند الاورام و القروح ضماد آن با سرکه رافع اورام و جرب و قوبا مقدار شربت آن تا دو درم بدل آن سلیخه است **قرقمان** بکسر قاف
و سکون را و کسر قاف و میم و الف و نون و بفتح هر دو قاف نیز آمده ماهیت آن چیزی است مانند قند که در جوف بعضی اشجار کهنه بهم میرسد خصوصا در درخت خرما و طلح
حجازی و صعیدی و انطاکی گفته چیزیست کرم خورده که در جوف درختهای کهنه بهم میرسد و مخصوص بدرخت مقل است طبیعت آن در دوم گرم و خشک افعال و
خواص آن حابس نزف الدم و اسهال مزمن و سائر سیلانات و مدر بول و شیر و سنون آن جهت تقویت لثه و سفید کردن دندان و ضماد آن با سرکه جهت سرخ
کردن جلد بدن نافع **قرقومغما** بفتح قاف و سکون را و ضم قاف و سکون واو و فتح میم و سکون غین معجمه و میم و الف و قرقوغما نیز آمده لغت یونانیست ماهیت
آن ثفل دهن زعفران است زیرا که قرقو زعفران است و مغما ثفل را نامند و مختار و بهترین آن خوشبوی سنگین سیاه رنگ آنست که در ان چوب نباشد و چون بخایند بدندان
بچسبد و دندانرا رنگین کند و چون در آب حل کنند آبرا رنگین برنگ زعفران نماید و انطاکی دهن زعفران دانسته طبیعت آن در سوم گرم و خشک افعال و خواص آن
منضج و مسخن و مقوی اعصاب و محلل صلابات و مدر بول و اکتحال آن جالی آثار و رفع ظلمت چشم و مقوی روح باصره است **قرمز** بکسر قاف و سکون را و کسر میم و زای معجمه لغت
رومی است و گفته اند لغت ترکیست و بعربی دود الصباغین و صبغ ارمنی نیز و قرمز و بفارسی کرم رنگرزان و کرم رنگ و بیونانی قعروس و بسریانی اغنیوس نامند و دیسقوریدوس
در رابعه قیقس نامیده ماهیت آن حیوانیست کوچک که در برگهای اشجار خصوص درخت چیدار بهم میرسد و تا بقدر دانه عدسی بزرگ میشود و سرخ و هرچند بزرگ میباشد
سرختر میگردد و گویند نوعی است که بر برگ بعض اشجار می نشیند و چیزی شبیه بدانه عدسی بر سر آن بر آمده مثل سر حیوانی و آهسته آهسته بزرگتر میشود تا بقدر دانه نخودی میشود
و مانند حیوانی پرنده میگردد و گویا میخواهد طیران کند پس شکافته شده از جوف آن کرم کوچکی سرخ رنگ بر می آید و هرچند کهنه گردد رنگ آن زیاده میگردد و آنرا با شراب میکنند نوعی خاص
و طبخ مینمایند با شراب یا آب و رنگ آنرا اخذ نموده نقاشان کتاب و رنگرزان در رنگ آمیزی نقاشی و کتابت و رنگ ابریشم و پشم بکار میبرند و بکشمیر و آنرا در جبه و حریر و پشم که
در آب جوش داده باشند خوشرنگ میگردد و در رنگ کتان و ریسمان پنبه بدان خوب نمیشود و گویند دو قسم میباشد خمری و غیر خمری خمری آنست که آنرا در شراب میکنند و مالیده و خوش رنگ
میباشد و یکدانه آنرا چون در آب بمالند بزودی آبرا خوشرنگ میگرداند بخلاف غیر خمری و بهترین الوان احمر است و از ان بهتر رنگی و سرخ نیست زیرا که رنگ این شکفته و خوشنما
و براق میباشد خصوص که بر طلا بنویسند و ابریشم و پشم رنگ نموده بدان ثابت رنگ میباشد بهترین آن تازه بسیار سرخ آنست که از قبرس و بلاد ارمن آورند طبیعت
آن در دوم سرد و خشک افعال و خواص آن با قوت قابضه و حابس دم ضماد الصدر آشامیدن آن بقدر دو درم تا یک هفته هر روز پی هم بار جهت قطع جنین محقق
گفته اند با سرکه جهت منع حمل و ذرور آن مجفف و مسیر القروح و امراض الاعصاب ضماد آن با عسل جهت الساق و التیام جراحات و بدستور با سرکه جهت شکستگی اعضاء
و جراحات اعصاب خاصه و سائر اعضاء عموما قوی الاثر الزینه نطول آب مطبوخ آن محلل صلابات و نیکوئی و درازی موی و مانع تولید قمل مقدار شربت آن و تعلیق
آن با ابریشم سرخ در رفع نزف **قرن** بفتح قاف و سکون را و نون لغت عربیست بسریانی قرنه و بفارسی سرون و شاخ حیوان و بهندی سینگ نامند ماهیت آن

معروف ست و آن بمنزلهٔ صلاح و حربه است برای دفع موذی از خود و اکثر حیوانات قتال کوشت مانند اقسام کاو و بز و میش و آهو و امثال آن باشد و نوع نر آن بزرگتر و بلندتر از نوع ماده
و ماده تکون آن بخاری غلیظ از مادهٔ موی است و مجمع آن قرون آمده طبیعت مطلق آن سرد و خشک در دوم **افعال و خواص آن** مجفف و قابض مانند
ملح مغسول و اکثر مستعمل محرق آنست القرن المحرق الکحال آن جهت منع نزول مواد بسوی عین اعضاء النفض جهت نفث الدم هر عضوی و دوا سیر اعضاء الغذاء و النفض جهت اسهالهای
معده و نشف رطوبات آن و یرقان و دوسنطاریا نافع و دستور استعمال آن در مقدمه ذکر یافت و قرن هر حیوانی در طی ذکر آن حیوان بیان شده قرن ایل السیربانی قرناء(؟)
و بیونانی سمقوریا و برومی سمقوریس و بفارسی سرکاو کوهی و شاخ کوزن نر و بهندی باره سینگهه گویند و بهترین آن شاخ ایل بری است و نیز قرن ایل باصطلاح اهل اللغه
از بلاد اندلس نباتی را نامند که بیونانی قرتن گویند و قرتن مذکور شد و نیز قرن بقول انطاکی اسم درختیست بقدر آزاد درخت آنرا ثمریست بقدر زیتون و سرخ رنگ
سکر و **افعال و خواص آن** جهت رفع اسهال و قروح نافع و خاکستر برگ آن جالی آثار و چون بگیرند ثمر آنرا در حال خامی که سبز باشد و سرخ گشته و سائیده بر ورم
قروح گذارند بزودی زائل سازد **قرنفل** بفتح قاف و راء و سکون نون و ضم فاء و لام و قرنفول نیز و بیونانی غرنیوا(؟) و برومی قرفلون و بفارسی میخک بهندی — قرنفل
لونگ و بانگریزی کلوف نامند **ماهیت آن** اقوال بسیار است آنچه بتحقیق پیوسته آنست که ثمر درختیست که در جزیره از جزائر زیرباد که آن جزیره را جاوه و تباوه نیز
نامند بهم میرسد و در جای دیگر نمیشود و بالفعل آن جزیره در تصرف ولندیس است که فرقهٔ از نصاری است و درخت آن فی الجمله شبیه بدرخت کنار و شاخهای
آن باریک و بلند مانند شاخهای یاسمین که بهندی چنبیلی نامند و بلند شده باز بسوی زمین میل کرده و برگ آن شبیه ببرگ انار و از آن بزرگتر و ثمر آن که قرنفل است
باریک بلند از بند انگشتی کوتاه‌تر و اندک پهن و سر آن مشرف و بر سر آن قبه بشکل حباب و چون خشک گشت در بستها کرده می‌آورند بسبب وزن باهم اکثر قبه آن جدا میگردد و آن
نر و ماده میباشد نر آن بزرگتر و اغبر و کم رنگ و کم بو و کم طعم تر از ماده آن کوچکتر و در صفات مذکوره اقوی و بهتر و مستعمل ماده تازه خوشبوی قوی الرائحه تند طعم مائل بشیرینی تیره
رنگ مالیده آنست که در خائیدن و کوبیدن اجزای آن تمام خوشبو گردد و خشبیت نداشته باشد و آنچه بخلاف این اوصاف باشد زبون **طبیعت آن** در سوم گرم و خشک
افعال و خواص آن با قوت تریاقیت و تفریح اعضاء الرأس مقوی ارواح و اعضای رئیسه و حافظ آنها و جهت تقویت دماغ و ذهن و فکر و رفع صداع بارد رطب
و فالج و لقوه و نزلات سوالیه و سکته و تفتیح سدهٔ دماغی و سائر امراض باردهٔ رطبه سوداویه دماغیه و عصبانیه نافع و سوداوی مزاجان و کسیکه در مزاج او سودا غالب باشد
شربا و سعوطا و نفوخا و طلاء و ضمادا و تنها یا با ادویه مناسبه و جهت تقویت لثه و درد دندان بارد و رفع بدبوئی دهان و باعث طیب نکهت ضمادا و اکتحال آن جهت
تقویت باصره و رفع سبل و غشاوه و نیز خوردن آن امراض مذکورهٔ عین اعضاء الصدر سرفهٔ بارد رطب و ضیق النفس کهنه طولی و خفقان بارد و وحشت و خوف و وسواس
و سورت شجاعت آشامیدن آن اعضاء الغذاء و النفض مقوی معده و قوت هاضمه و امعاء و کبد و گرده بارده و طحال و باه و رحم و سخن(؟) و رافع امراض باردهٔ اعضای مذکوره
و قی و غثیان و فواق و جشاء و تحلیل ریاح غلیظه حاصله از اغذیه لزجه غلیظه و استسقای لحمی و تقطیر البول و سلس البول آن و علل بلغمی و سوداوی و زلق الامعاء رطوبی و امراض
باردهٔ رحم شربا و فرزجه آشامیدن یکدرم آن با شیر تازه دوشیده بشرط مداومت بغایت محرک باه و مداومت یکدرم آن در وقت طهر و پاکی از حیض باعث حمل [...]
[...] و بردن یکعدد آن هر روز باعث عدم حمل و طلاء و ضماد مادهٔ آن بر پیشانی سر جهت امراض باردهٔ دماغیه مذکوره و بر اوجاع بارده مسکن آنها و بر اورام [...]
محلل آنها ضمادا و مضوغ آن با آب دهان بر حلیل نزد مقاربت باعث تلذذ جانبین و گویند مضر گرده و مصلح آن صمغ عربی مقدار شربت آن تا یکمثقال بدل
آن بوزن آن دارچینی و نصف آن بسباسه است و نیم وزن آن [...] و نیم وزن آن خولنجان و بوزن آن نیز خولنجان گفته اند و عرق آن در جمیع افعال قائم مقام جرم آن
که بگیرند یک جزو آنرا و نرم بسایند و از هر یک برگ گل سرخ و برگ گاوزبان نرم سوده یک و نیم جزو و برگ تانبول نیم کوفته بیخته نیم جزو و همه را در گلاب یک شبانه روز بخیسانند
پس در ستور متعارف قطر نمایند و بقدر احتیاج بنوشند جهت تفریح و تقویت اعضای ظاهره و باطنه و معده و کبد و هاضمه و دفع ریاح و سموم و تفتیح سدد و تحلیل اخلاط و دافع
و سائر امراض بارده بی‌عدیل و شراب آن که یک جزو آنرا با شانزده جزو آب انار بین و یک عسل مصفی در شیشه کنند و سر آنرا بسته در سرگین اسب دفن نمایند و بعد یکهفته
برآورده استعمال نمایند از همه مراتب قوی‌تر گفته اند و اگر آنرا با شکر بقوام آورند و شربت رب نمایند جهت امراض بارده صعبه بی نظیر دانسته اند و جوارش و دهن و شراب آن
و دراء و دین که مذکور شد **قرنفل بستانی ماهیت آن** برگ قرنفل مشک است و بهندی اینل و رام تلسی نیز نامند و در قرنفل مشک ذکر یافت و عرق آن مانند عرق — قرنفل بستانی
قرنفل است در طعم و رائحه عوام اهل شیراز قرنفل بستانی را بر قنطوریون غلیظ بستانی اطلاق مینمایند جهت مشابهت گل آن بقرنفل و عطریت و رائحه **قرنفل شامی** قرنفلیه(؟) — قرنفل شامی

لغ

لغت عربیست **ماهیت آن** نباتیست ساق آن بقدر یکذرع و بیشتر و با شعبها و برگ آن شبیه ببرگ لبلاب و برگ بنفشه و گل آن بنفش مائل بسفیدی و خوشبو شبیه ببوی قرنفل
و بیخ آن شبیه بخربق سیاه و در بو مانند دارچینی منبت آن اکثر مواضع نمناک و با با در و بیخ یک جا میروید **طبیعت آن** در دوم گرم و خشک **افعال و خواص آن** اعضاء الرأس
و غیرها آشامیدن آن جهت صرع و بدستور ضماد برگ آن جهت صرع و ورم ریحی و رطوبی و ابتدای غرب و ورم پستان و تحلیل انجماد شیر در آن و بوئیدن گل آن جهت زکام و آشامیدن آب
طبیخ آن جهت عسر نفس و سرفهٔ رطوبی و عسر البول و جلوس در طبیخ آن جهت احتباس حیض و آشامیدن بیخ آن جهت وجع حادث از احتباس حیض و اسقاط جنین و با شراب جهت لسع هوام
و ضماد مطبوخ آن با آب جهت کوفتگی اعضاء و چون بیخ آنرا کوفته در روغن طبخ نمایند تدهین و تمریخ بدان جهت کزاز و لرز حمیات نافع مضر محرور مصلح آن [...] مقدار شربت آن
قرون السنبل — یکدرم است **قرون السنبل** بضم قاف و راء و سکون واو و ضم نون و الف و لام و ضم سین مهمله و سکون نون و ضم باء موحده و لام در **ماهیت آن** اختلاف بسیار است
بعضی بیخ نوعی از سنبل ابیض دانسته اند که با سنبل یافت میشود و قتال است و بعضی گفته اند که در ریشهٔ بعضی از سنبل هندی نیز یافت میشود و بعضی بیخ خانق النمر و بعضی بیخ [...]
دانسته اند و بعضی گفته اند بیخیست شبیه به بیش و سمی و بعضی گفته اند نوعی از بیش است و اصح اقوال اخیر است که نوعی از بیش است و بهندی آنرا سینگیا نامند و در حرف الباء
مع الیاء در بیش ذکر یافت و آن سیاه رنگ باریک و از سعد باریکتر و درازتر و با درخشندگی و بعضی سفید رنگ نیز میباشد **طبیعت آن** در چهارم گرم و خشک **افعال و خواص آن**
آشامیدن آن [...] و آن با سرکه جهت رفع سده های کهنه و تحلیل اورام صلبه بارده و تدهین روغنی که در آن جوشانیده باشند جهت امراض مذکوره و ضماد آن جهت تحلیل
صلابات اعضا مفید و زیاده بر یکدرم آن کشنده است باختلاط عقل و بول الدم و سیاهی زبان و سائر امراض سرسام و مداوای آن قی فرمودن و آشامیدن [...] و مقدار بسیاری
تا یکدرم و تا یکمثقال هم با گلاب شیرهٔ تخم خرفه مقشر با برف و یخ سرد کرده با جلاب قرص کافور با دوغ ماست گاوی و ضماد نمودن اضمدهٔ بارده بر قلب و کبد مانند صندل و کافور
با گلاب و آب برگ بید و امثال آنها و آشامیدن شیر تازه دوشیده و سویق سیب ترش و مغسول با جلاب سرد کرده و آشامیدن آب انار ترش و آب هندوانه و ماء القرع
قریس — و ماء الخیار و لعاب بهدانه و بزرقطونا سرد کرده با جلاب و مانند اینها **قریس** بفتح قاف و کسر راء و سکون یاء مثناة تحتانیه و سین مهمله **ماهیت آن** بعضی گفته اند
نوع غذائی است مانند مصوص و صوص در حرف المیم انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد و اکثری گفته اند آب گوشت سرد منجمد شده را نامند هر گوشتیکه باشد از ماهی و غیر آن
قریص — **قریص** بفتح قاف و کسر راء مهمله و سکون یاء مثناة تحتانیه و صاد مهمله **ماهیت آن** نوعی غذائیست از لحوم لطیفهٔ خفیفه مانند ماهی و بزغاله و جوجهٔ مرغ و پاچه و امثال
اینها ترتیب دهند با سرکه و ترشیها و میوه های بسیار تازه و خشک و ادویهٔ طیبة الرائحه **طبیعت آن** معتدل با برودت و رطوبت **افعال و خواص آن** مسکن صفرا
قزاح — و خون حاد و قاطع بلغم و محرور المزاجان را نافع مضر مبرود المزاجان و سوداوی و علل اعضای نفس و سرفه و ضیق النفس **فصل القاف مع الزای المعجمة قزاح**
بضم قاف و فتح زای معجمه مشدده و الف و حاء مهمله لغت عربی است و اعراب افریقیه آنرا حلجان و اهل شیراز کمه و کماة نیز نامند **ماهیت آن** نباتیست معروف و ثمره آن
شبیه برازیانه و شتر آنرا میچرد و از رازیانه برگ آن باریکتر و شاخهای آن کوچکتر و متشعب بهم بافته شده و گل آن زرد و تخم آن باریک شبیه بانیسون و طعم آن [...]
رازیانه و جمیع اجزای آن از برگ و شاخ و گل و ثمره خوشبو است و در حضر نیز بهم میرسد و در نواح شیراز نیز و برای غنم بسیار مرعی است و علفی است فربه کننده آن **طبیعت آن**
قس — در سوم گرم و خشک **افعال و خواص آن** برگ و تخم آن مستعمل اهل آن نواح بجای توابل محلل ریاح و محرک جشاء و مسکن اوجاع بارده و مدر بول و حیض و [...]
باعث لذت آنها و آشامیدن طبیخ آن با ربع رطلی شکر در تحلیل ریاح و درد احشا مجرب دانسته اند **فصل القاف مع السین المهمله قس** بضم قاف
و سین مهمله **ماهیت آن** لبلاب بحری است برگ آن ریزه و [...] و شاخ آن باریک **طبیعت آن** گرم و خشک **افعال و خواص آن** اعضاء الرأس
قسب — عصارهٔ آن جهت عفونت خیشوم اعضاء النفض آشامیدن آب برگ و ساق آن مدر حیض و فرزجه آن مخرج جنین السم آشامیدن آب بیخ آن با سرکه جهت گزیدن رتیلا نافع
قسب بفتح قاف و سکون سین مهمله و باء موحده اسم عربی [...] تمر نخل خشک شده و نیم رس آن و اهل مغرب آنرا مقلقل و اهل نجد عرق و بربر توم و بفارسی خرمای سنگ شکن
و سنگ نامند **ماهیت آن** خرمای بسیار خشک نیم رس است که بکمال نرسیده باشد و اقسام میباشد و آنچه را بعد از جوش دادن در آب شکافته و پاره غیر متساوی نموده خشک
کرده باشند شکم دریده نامند و آنچه سر آنرا البلح خورده و در درخت مانده خشک شده باشد بلح خورده گویند و این شیرین تر میباشد و بهترین همه بزرگ فربه است گوشت
که خشک صلب باشد **طبیعت آن** گرم و خشک **افعال و خواص آن** مقوی معده و ناشف رطوبات و مستحکم کنندهٔ الیاف آن و حابس [...] و نفاخ و بطی الهضم
و مرخی معده و گاه اسهال می آورد مصلح آن مغز گردکان بریان کرده و گفته اند قسب قاطع اسهال بلغمی مسکن عطش حادث از بلغم مالح است و بهتر آنستکه خشک اندک [...]

قسط

بشربتي آنرا مقدار کمي بالاي طعام سرد و تر بخورند خصوصاً صاحبان ضعف معده و اما اقوال يعني آنچه خام است نا بسته خشک بغايت باشد همه صنف آن مورث رياح و کند کم
معده و حشا اجتناب از آن اولي است مصلح آن زيره و سرکه جوشانيده و مطلق مقصب مضر دندان و لثه است مانند ساير شيرينيهاي کلي مصلح آن در مره رو سکنجبين حامض
و شرب آب مابين دو در سرد و در زيره و در سرکه جوشانيده و بعضي گفته خرماي بهر وقتي عبارت از آنست قسط بضم قاف و سکون سين و طاء مهمله مثاله گفته اند معرب از قسطي
و گفته اند معرب از کته هندي است و بسرياني قوشط و قشطا و بفارسي کوشنه و بفرنگي کست و بهندي کٹ نامند ماهيت آن بيخيست شبيه به بيخ لفاح و نبات آن ميباشد
مفروش بر زمين و برگ آن عريض گويند بيخ است شبي که بهندي نهيکر مول نامند بدانکه قسط سه قسم ميباشد قسم اول آن شيرين سفيد اندک مايل بزردي سبک با عطريت
است اين را قسط بحري و عربي گويند دوم تلخ مايل بسياهي و مغز آن مايل بزردي و سطري و سبک کم بو و اين را قسط هندي نامند و سوم مايل بسرخي و سنگين و در وزن شبيه
بچوب شمشاد و خوشبوي مبني تلخي و اين سمي و قاتل است و آنچه بوي صبر از آن آيد زبون و از مطلق آن مراد قسط شيرين است و بالجمله ادويه شريفه جليلة النفع است و بهترين آن سفيد
تازه شيرين کرم ناخورده با عطريت رائحه سطر الحيم آنست که چون بخايند اندک زبان را بگزد و پوست آن نازک باشد و بعد از آن هندي سياه سبک وزن و بعد از آن قسط شامي
و قوت آن تا دو سال باقي ميماند و بعضي بيخ رسن را قسط شامي نامند و مغشوش بقسط بحري مينمايند و فرق ميان آن و قسط بحري صلابت و عدم عطريت رائحه و گزيدگي زبان
است و بعضي صنفها قسط بحري در بيخ راسن نيست طبيعت آن در سوم گرم و خشک و شيخ الرئيس گرم در سوم و خشک در دوم گفته و با رطوبت فضليه نفاخيه و گفته اند قوت
حرارت و حرافت و مرارت در آن بحديست که مقرح جلد است افعال و خواص آن مقوي اعضاي رئيسه و غذائيت ناخنه و اعصاب و باه و دافع امراض بارده و رطبه
از آنها مسخن عضو نيکو مرادستخين آنها باشد و جاذب خون و ساير اخلاط و سم بظاهر جلد اعضاء الرأس مقوي دماغ مستحکم کننده اعصاب محلل برانگيزنده رياح محدره
دماغيه و دافع صداع بارد و رطب کهنه خصوصاً قسط سفيد که در آن امر عظيم النفع است و از براي اوجاع مقدم دماغ و اثير عرق و تشنج و کزاز و رعشه و خدر و غيره از امراض بارده
رطبه دماغيه شرباً با عسل و با ادويه مناسبه و ديگر ضماد آن با عسل نيز و تمريخ آن با روغن عربي که روغن بزرپاکا و باشد که در آن بجوشانند و بالله جهت امراض مذکوره سعوط آن با آب
باران جهت درد سر مزمن و لطوخ آن جهت رفع نسيان و ضماد آن با روغن زيتون جهت فالج و استرخا و درد گوش و بدستور قطور روغن آن در گوش مفتح سده بارد آن و بخور آن دافع
زکام و وباي حادث از عفونات اعضاء الصدر آشاميدن يکمثقال آن با خمر و سکنجبين جهت اوجاع صدر و ربو و بهر و ضيق النفس و سرفه کهنه و تنقيه سينه از اخلاط لزجه لعوقاً
با عسل و درد پهلو را نيز نافع الات المفاصل و الاعصاب جهت اوجاع مفاصل و استرخاي عصب و عضل و فسخ آن و تسخين اعصاب و مفاصل و رفع امراض آنها و جهت عرق النسا
شرباً و ضماداً و بدستور تدهين آن اعضاء الغذاء و النفض آشاميدن آن با عسل جهت نشف رطوبات و بلاغم و دفع آنها و قطع اخلاط لزجه و تحليل رياح و تقويت معده و کبد و گرده و مثانه
و تسخين و دافع هر مرض و اوجاع آنها و عضلات بطن و جهت تفتيح سده کبد و طحال و تحليل ورم طحال و استسقا و يرقان و مغص و دود و حب و با آب سرد جهت اخراج کرم معده و حيات
و حب القرع و ادرار بول و حيض و بخور آن مقمع فرزجه و حمول آن جهت ادرار حيض و قتل و اخراج جنين و مشيمه و تسکين اوجاع رحم و بدستور جلوس در طبيخ آن و تکميد بدان اعضاء التناسل
آشاميدن يکدرم آن با عسل و يا با شراب جهت تقويت باه و بدستور ضماد آن و تدهين بدهن آن الحميات آشاميدن آن با سکنجبين جهت تب ربع کهنه و ضماد آن با روغن زيتون جهت
از حميات بلغميه پيش از نوبه القروح و الجروح ضماد آن با ماء العسل جهت رفع کلف و آثار جلد و طلاي آن با سرکه و قطران و عسل جهت داء الثعلب و بايد ان
وي و آن موضع و جهت ترمش و سعفه و خراجات و شخيکه در صورت بهم رسيده باشد و ذرور کهنه آن جهت قروح رطبه تازه آن مفرح جلد السموم يکمثقال آن با خمر و افستنتين
ترياق سموم و جاذب آنها بسوي ظاهر جلد و جهت دفع سم افعي و عقرب و رتيلا و امثال اينها از سموم قتاله نافع مضر مثانه مصلح آن کاکنج مضر ريه مصلح آن انيسون مقدار شربت
آن يکدرم تا يکمثقال بدل آن بنصف وزن آن عاقرقرحا و گويند بدل آن وج ترکي است مصلح آن خلي است دهن القسط ساده که قسط تلخ را بمقدار چهل مثقال بکوفته يک شبانه روز
در شراب بخيسانند پس با چهار صد مثقال روغن زيتون بآتش ملايم بجوشانند تا شراب سوخته گردد طبيعت آن گرم و خشک افعال و خواص آن مقوي اعصاب
و اعضا و باه و محلل و رافع برودت معده و جگر و لرزتبهاي سوداوي و بلغمي پيش از نوبه مقوي و مدر و ازکننده آن شرباً و تدهيناً مقدار شربت آن هفت درهم و
در صحراها و کوهستان بلاد بحري از بلاد فارس که گرم سيرات نامند بسيار بهم ميرسد گياه و برگ آن شبيه بکرنبة البيضاء که فاشرا نامند و بيخ آن ضخيم تر از بيخ فاشرا و تلخ و آن قسط
است و خطاي فاحش کرده که زومي از قسط ميشود و بسيار سنگين و ثقيل و آنرا اهل آن بلد قسط تلخ و مار و از عيا مند من نباتات آنرا ادم و بيخ آنرا برآوردم و تجربه کردم و دواء القسط
بيان آن در قرابادين کبير مذکور شد قطرون بفتح قاف و سکون طاء و فتح طاء مهمله مثالة و ضم راء مهمله و سکون واو و نون بيوناني سنجر و طروقون يعني ساري

قطرون

وجه تسميه آن بدان جهت آنست که در اماکن بارده سير ويد و اول دوم آنرا برطاقي نامند و رسماريا نيز ماهيت آن ديسقوريدوس گفته نباتيست که هر سال تازه ميرويد ساق
آن باريک بقدر يکذرع و زياده بر آن و مربع و برگ آن باريک بلند طرف پائين آن عريضتر و بتدريج باريک ميشود و شبيه ببرگ بادام و مشرف و خوشبو و بر طرف ساق آن گلها
مجتمع و در يکجا شبيه بخوشه و بيخ آن شبيه بخربق و باريک و مستعمل ميشتر برگ و بيخ آنست و انطاکي نوشته گل آن زرد و در بو شبيه ببوي صعتر و اقوال ديگر نيز در ماهيت آن مذکور است
و بالجمله از ادويه مجهولة الماهيت است طبيعت آن گرم و خشک در دوم افعال و خواص آن جميع اجزاي آن با قوت ترياقيت اعضاء الرأس و الغذاء و النفض
آشاميدن برگ آن با آب جهت صرع و جنون مقدار يکدرم آن با عسل و سرکه جهت امراض کبد و طحال و با شراب جهت يرقان و ادرار طمث و چهار درمي آن با شراب مسمي با درد و مالي
جهت اسهال بطن و يکدرم آن با ورد مالي جهت ادرار بول و تفتيت حصاة و اختناق رحم و مقدار يک باقلاي آن با عسل کف گرفته بعد از طعام جهت تقويت هاضمه و دفع حشا
حامض فساد معده و بدستور مضغ آن و فرو بردن آب آن و آشاميدن طبيخ آن جهت رفع قي ذريع و ضعيف و جهت اسهال طبيعت و ادرار بول اعضاء الصدر آشاميدن
آن با ماء العسل جهت قرحه ريه مزمن و حرکت مجتمع در سينه و مقدار سه ابولوث آن با شراب ممزوج بکرم جهت نفث الدم سينه اگر تب نباشد و الا با آب العين و الاذن غسال
بطبيخ آن جهت رمد و کهنه و قطور عصاره آن در گوش جهت درد دندان اوجاع المفاصل و غيرها آشاميدن آن جهت عرق النسا و فسخ عضل السموم آشاميدن سه درمي آن
با ورد مالي جهت نهش هوام سمي يکدرم آن با شراب جهت دفع سميت دوويه قتاله ضماد آن نيز با شراب جهت نهش هوام رديه و گفته اند نفع آن در سموم بحديست که اگر قبل از قوع سم
بخورند او بيت آنرا کم گرداند و اگر بعد از آن دفع سميت آن نمايد فصل القاف مع الشين المعجمة قشار کندر بکسر قاف و فتح شين و الف و راء مهمله و ضم کاف و سکون
نون و ضم دال و راء مهملتين ماهيت آن ريزهاست که از سودن قطعهاي کندر با هم جدا شود و کهنه آن ريخته گردد طبيعت آن گرم و خشک در دوم افعال و خواص
آن قابض و مجفف و در داروهاي چشم و اکحال و در مراهم و معاجين و غيرها مستعمل جهت نشف السموم و قرحه امعاء و اسهال مزمن شرباً و ذروراً آن جهت رويانيدن گوشت بر
جراحات و خشک کردن آنها و اصلاح قروح و جروح قديمه فرزجه آن جهت نشف تجفيف رطوبات سائله مزمنه از رحم و بريان آن جهت رفع حکه و رحم نافع و دو کندر نيز انشاء الله تعالی
مذکور خواهد شد قشر بکسر قاف و سکون شين و راء مهمله لغت عربيست و بفارسي پوست و بهندي چهال و چهلکا نيز نامند و جمع آن قشور آمده و قشرها مراد پوست نازک نرم است
ماهيت آن اسم جنس پوست اشجار از تنه و شاخها و ريشه و ثمر و تخم است و الوان اکثر قشور مختلف ميباشد و گاه مستعمل بالجمله خامي و تازگي سبز و بعد خشک شدن سفيد
و مايل بسفيدي و اغبر و سياه رنگ و بعضي بعد کمال رسيدگي زرد و مايل بسرخي و سرخ ميگردد مانند ترنج و دارچيني و نارنج و غير اوامثال اينها و نيز در غلظت و رقت و لطافت
و کثافت و حدت طعم و رائحه و عدم آن هر دو نيز مختلف و متفاوت ميباشد و نيز بعضي بطي الهضم و بعضي سريع الهضم و قشر بعضي اشجار انفع و خوشبو و تر و تند تر و لطيفتر و سريع النفوذ
از جرم و لحم آنست بسبب عطريت رائحه مانند ترنج و دارچيني و قرفه و سليخه و امثال اينها و نيز پوست بعضي انفع واحد و الطف اند مانند بيخ کاسني و کبر و رازيانه و کرفس و امثال
اينها و گشنيز خشک و مانند اينها و گاه ميباشد قشر بعضي سريع الهضم تر از لحم آن مانند زردک و ترب و خيار و مانند اينها و لهذا پوست خوردن آن انفع است و سريع الهضم
تر از بي پوست و نيز قشر بعضي خوشبوتر از لحم آنست و لکن لفاح و بطي الهضم مانند پوست سيب و تفصيل قشر هر چيز و منافع آن در بيان آن چيز مذکور شد و ميشود انشاء الله تعالی و بالنسبه
و غير آن گفته اند هر چيز را قشري است حتي معدنيات و فلزات را و قشر فلزات آنست که نزد کوبيدن از آن جدا ميگردد مانند انواع توبالات و اينها الطف جالي تر اند از اجرام آن
فلزات و توبالات نيز ذکر يافت و جهت تاکل و نقصان لحم فاسده انفع و توبال نحاس بهتر از توبالات آهن و قشار رشا پور قان قابض تر از غير آن و بدانکه مراد قدماي اطبا از
اطلاق آن قشر بطيخ است و اما در اين زمان نزد اهل يمن و نواح آن مراد از آن قشر قهوه است يعني بن و طبيعت قشر هر چيز مطلقاً گرم و خشک تر از جرم و لب آنست افعال و خواص
آن بطي الهضم تر و نفاخ تر مگر بعضي که ذکر يافت قشر ترنج گرم و خشک در دوم افعال و خواص آن مقوي معده و قلب و دماغ و هاضمه و حشاي بارده محلل رياح
و خاييدن آن خوشبو کننده دهان و زائل کننده بوي سير و پياز از آن و قليل آن نافع و اکثار آن مضر مصلح آن عسل قشر اصل الرمان سرد و خشک و مسهل و مخرج حب القرع و کرم معده
و امعاء و حب القرع قشر الرمان آنچه از رمان حلو است سرد و تر و آنچه از رمان حامض است سرد و خشک و ضماد آن جهت ورمهاي سرخ امعاء و اسهال و قطع خون بواسير و مفصل
با آب آن مقوي لثه و دندان و چون دو درم آنرا بسايند و سفوف سازند و بالاي آن آب گرم بياشامند اخراج ديدان بقوت نمايد قشر اصل الرازيانج گرم و خشک در دوم و
افعال قريب بيخ کرفس قشر اصل الکرفس گرم و خشک در دوم ملطف و مفتح و مدر بول و جهت امراض کبد يه و طحاليه نافع و بدستور قشر اصل کبر و هندبا و قشر جوز الاخضر يعني پوست
سبز تازه گردکان سرد و خشک و با حدت چون آنرا آنچه از آن بي ترتيب نهند جهت دفع خناق طولي نافع قشر جوز الصلب يعني پوست صلب زير پوست گردکان خاکستر محرق آن مجفف

قشار کندر

قشر

نفخها و بی لذع قشر الموز شنبر چون دو مثقال آنرا نرم سوده بر آب سرد پاشیده و زن حامله نزد وضع حمل که بدشواری شود بنوشد بآسانی وضع حمل او شود قشر قصب الفارسی محرق آن
جهت داء الثعلب قشر الفستق یعنی پوست بیرون پسته سرد و خشک در دوم و قابض و مجفف و دابغ و مقوی امعاء و معده است و تفصیل هر یک از اینها و غیر اینها در اماکن خود ذکر یافت
می باید انشاء الله تعالی **قشمش** بکسر قاف و دو شین معجمه و میان هر دو میم ساکنه معرب کشمش فارسی است **ماهیت آن** نوع انگوری است کوچک مدور مایل باندک طول
والطف شیرین ترین انواع آنست و زبیب رسیده آن نیز بسیار شیرین و لطیف و بهتر از سایر انواع زبیبها و از نیم رس غوره آن که غوره کشمش نامند چاشنی دار میباشد و این را
زیر طعام گذاشتن و در شکم مرغ و طیهو و دیگر جانوران ماهی کردن بسیار موافق و لذیذ **طبیعت و افعال و خواص آن** در زبیب مذکور شد **فصل القاف مع الصاد
المهملة قصاص** بضم قاف و فتح صاد و الف و صاد مهمله اسم قسمی از خلر رقیق الغلاف که چکیده از بسیار سفید است و در حرف الخاء مع الراء در خلر مذکور شد **قصب** بفتح قاف
و فتح صاد و باء موحده لغت عربیست و بسریانی قنا و بیونانی اتونیون و قالامن نیز و برومی فلاماوس و بفارسی نی و بترکی قامیش و بهندی سرکنده و نل و بفرنگی …
بسیار کبیر آنرا بهندی بانس و متوسط آنرا نرله باکس نامند **ماهیت آن** اسم جنس نی کرمدار است و آن اقسام است از مجوف و غیر مجوف و مصمت اجامی و غیر اجامی که در
زمینهای آبدار و کنار آبها و زمینهای نمناک میروید و بهترین اقسام مجوف آنست که در بندهای آن بلند و گرههای آن بسیار از هم دور باشد و این را نی هندی نامند و این
نوع الخه بندهای آن بسیار بلند باریک نرم و گرههای آن بسیار از هم دور است آنرا نی آچی نامند جهت آنکه از اجامی آورند و آن جزیره از جزایر زیر بادات است و در جزایر
دیگر نیز هم میرسد و قلم که بدان کتابت میکنند نیز نوعی از نی مجوف است و بهترین آن آنست که در قریه واسط از قرای شوشتر و بعد از آن آنچه در قرای دیگر نواح آن هم میرسد
که صلب شده و بهر خوش رنگ سیاه مایل بسرخی براق و باندک ابلق به ریشه و راست است و بیخ دار نباشد و چرب و نرم باشد و از آنجا آنچه را تربیت نمایند و ابتدای رستن و وقت
بریدن و بعد از آن خوب می باشد بدین قسم که بعد از رستن و بقدر یکدو ذرع رسیدن آنچه بسیار ضعیف و غیر مستوی است و یا گرههای آن نزدیک بهم میبرند تا نمو …
یابند و آنچه خوب است اگر اندک کج شده و بلا میت راست میکنند و بعد از کمال رسیدن میبرند و میگذارند که بسیار خشک شده فاسد گردد و پس دسته بسته در جاهای بلند که بدانها دود برسد
میگذارند و بدان میدهند و تدابیر دیگر نیز میکنند پس خوب آنرا جدا کرده دسته ها می بندند هر دسته یکصد عدد و آنچه را تربیت ننموده باشند زبون و اتفاقا در هر دسته این
نیز سه چهار نیزه که در هر نیزه دو یا سه عدد بند قلم میباشد خوب بهم می آید و باقی زبون و از نوع زبون نی بوریا و غیر آن میبافند و از مصمت آن نیزه و میوز میسازند و نیشکر که
قصب السکر است از اقسام مصمت آنست و علیحده انشاء الله تعالی مذکور میگردد و نای بیبی که نی فارسی است و آن نی سبز رنگ است که در آبها میروید و نطی آن نیز …
بکر و در آبهای ایستاده و حکر شکل قسمی از سبیل است و چون در زمینهای آبدار تربیت یابد نی شکر میشود و قنا یعنی نی نیزه و تیر که بعربی مران و بهندی سری نامند نیز هر دو از اقسام
قصب اند و اقسام بانس که در ملک هند و زیر بادات خصوص افراط اقسام آن در بنگاله بسیار است نیز از اقسام نی مجوف است و تفصیل هر یک جدا جدا طولی دارد و خیزران
نیز از اقسام نی مصمت است در حرف الخاء ذکر یافت **طبیعت** مطلق آن سرد و خشک و محرق آن گرم و خشک **افعال و خواص** بیخ آن اندک جالی و بی حدت
و از سایر اجزای آن قوی تر اعضاء الراس نوره و قصب محرق جهت سعفه و قوبای حادث در سر و گل آن چون در گوش رود احداث کری نماید بسبب چسپیدن بآن و …
و لهذا احتراز از آن واجب است و سنون سوخته قصب جالی دندان و مانع سیلان خون لثه و اکتحال رطوبتیکه در برگ نی جمع میگردد جهت رفع بیاض چشم از مجربات است
اعضاء الصدر و الغذاء و النفض آشامیدن ساییده برگ آن با عسل جهت سرفه محرق آن بقدر یکدانگ جهت تفتیح سده مراره و ادرار بول و حیض و بیخ برگ نورسته آن …
خوب بمالند و صاف کرده بنوشند نفث الدم را مفید است الجروح و القروح و ضماد سوخته آن جهت جرب حکه و زخمهای چرک دار و ضماد برگ تازه آن جهت …
اورام حاره و ضماد بیخ تازه کوبیده آن جاذب استخوان و پیکان و با سرکه مسکن درد کمر و عصب و ورک و ذرور پوست نی نیمسوخته ضماد حابس نزف الدم …
که پوست ظاهر آنرا بتراشند و نرم سوده بر آن بپاشند السموم ضماد شکوفه آن جهت گزیدن عقرب اخراج کرم گوش و معده الزینة طلاء و خضاب بیخ سوخته آن با نوره
و باهموزن آن حنا جهت رویانیدن موی و بلندی و تقویت آن و جلای بشره و پوست نی فارسی سوخته گرم و خشک در سوم از جهت داء الثعلب و غیره …
اردن برگ نی فارسی که آب بر آن پاشیده باشند جهت صاحبان تب حار و رفع شدت گرمی هوا و فساد آن نافع مضر ریه مصلح آن کتیرا و فندق است **قصب الذریره**
بفتح ذال معجمه و کسر راء مهمله و سکون یاء مثناه تحتانیه و فتح راء مهمله و ها لغت عربیست و نیز بعربی قصب داود و بسریانی قصاد یسما و بیونانی ارمینوقون و برومی اقیا
قیلومی و بفارسی نی بنا و ندی و بر کنیه و بهندی چرانتیا و چراتیه و یک نوع دیگر را نیپال و بفرنگی کال ام ارمانک نامند و دیسقوریدوس قالاس نامیده **ماهیت**

آن نباتیست معروف باریک بلند تا دو شبر و انبوبی گرهدار و بر هر گرهی دو شاخ و بر شاخها نیز شاخهای بسیار باریک و بر هر گرهی دو برگ شبیه برگ نعناع و بر شاخهای بسیار
باریک آن غنچها و گلهای کوچک فی الجمله شبیه بگل بنفشه و ساق آنرا چون بشکنند شکسته آن باریشها باشد و جوف آن سفید و در آن چیزی شبیه به پنبه نداف نموده و نسج عنکبوت
و لزج و طعم ممضوغ آن قابض با اندک حدت و حرافت رنگ ظاهر ساق و شاخهای آن سرخ مایل بزردی و تیرگی و دو نوع میباشد یکی کبیر با اوصاف مذکوره و دوم
صغیر و آن بسیار باریک مانند خیوط و منابت آن بلاد هند و فارس و کوه کیلویه و در بنگاله نیز کثیر الوجود و گفته اند نوع دوم املس و بهیأت کبیران و رنگ ظاهر آن …
و طعم آن با قبوضت و با حدت و حرارت و این هندی است و بهتر از اول و نیز گفته اند یک نوع دیگر هندی میباشد که حدت و تلخی ندارد و این را تلخی است مانند تخم …
غلافی و اکثر اطبا گفته اند مختار و بهترین آن یاقوتی رنگ بصفات مذکوره صدراست که گرههای آن نزدیک بهم و ساییده آن خوشبو و زرد رنگ مایل بسفیدی …
طبیعت آن در آخر دوم گرم و خشک و بعضی گرمی آنرا و بعضی خشکی آنرا غالب دانسته اند **افعال و خواص آن** ملطف و محلل و با اندک قوت قابضه و مجففه …
از قابضه و حرافت و با جوهر ارضی و هوائیکه باهم نیکو امتزاج با اعتدال یافته و با جوهر لطیف چنانچه در همه افاویه میباشد و مقوی دل و جگر و دافع استسقا و درد سینه و جگر …
و عسر البول و تقطیر آن و محلل اورام و التیام دهنده شکاف عضل اعضاء الراس و العصب الصدر آشامیدن طبیخ آن با تخم کرفس جهت جنون و وجع فؤاد بارد و سرفه بارد و ربو …
و نیز استسقاء و خفقان آن تنهائی و یا با صمغ البطم بقدر یک مثقال جهت سرفه بارد و رطب اکتحال آن جهت جلای بصر و تقویت آن و حدت بصر و آشامیدن طبیخ آن جهت …
عضل و اورام معده و کبد و تفتیح سدد و با عسل و بزر کرفس جهت حبس یعنی وجع عضلات بطن و اورام رحم و ادرار بول و امراض گرده و رفع قرحه مزمن تقطیر البول و جلوس در
طبیخ آن جهت درد رحم و استسقا و عرق النسا الزینة و الاورام ضماد آن جهت تسکین مرده زیر جلد و تحلیل اورام و ذرور آن جهت خوشبوئی زیر بغل و شکستگی
اعضا نافع مضر کرده مصلح آن انیسون و استعمال آن با صمغ البطم بهتر از سایر چیزها مقدار شربت آن دو درم بدل آن مدس و مرو و مستور اظفار الطیب یا صندل …
و اجل کحل الجالیه و مقویه بصر و گفته اند داخل طیوب و ذرائر میسازند لهذا آنرا قصب الذریره میامند و اطبای هند آنرا سرد و خشک و سبک و باد انگیز و دافع سرفه و …
و سوزش اعضا و تب حادث از فساد اخلاط ثلثه که سنپات نامند میدانند و آشامیدن نقوع آن با برگ حنا و هلیله سیاه هندی و شاهتره از هر یک یکدرم تا یکمثقال و یازده
عدد فلفل نیم کوفته که شب در آب گرم بخیسانند و صبح مالیده صاف کرده با دو درم شکر بیاشامند ده روز متوالی یا بیست تا چهل روز اقسام جرب و قوبا و ابتدای جذام
و غیرها مجرب و با اضافه بسفایج و افتیمون و عناب فعل آن اقوی است **قصب السکر** بفارسی نیشکر و بهندی بلعتی اوکهه و بلعتی کانده و کنه هر دو بکاف عجمی …
نیز نامند **ماهیت آن** دو نوع است سفید و سرخ و هر یک اصناف میباشد از نرم نازک شاداب شیرین و صلب کم آب کم شیرینی و بعضی شور مزه و بحسب اماکن مختلف میباشد
در خوبی و بدی و سفید آن در قصبه بردوان از مضافات مرشدآباد بنگاله بسیار خوب لطیف و نازک و شیرین مثل قند و نبات می شود و بعد از آن در اکبرآباد و شاهجهان
آباد و صوبه بهار و لکهنو و بعضی جاها در دکهن از بلاد هند و در راج محل و دیگر جاها نوع سرخ در بنگاله خوب و کلان میشود و در صوبه عظیم آباد و داود و گورکهپور از بلاد
هند و نیز در بتاویه و چین و در مصر و عمان نیز خوب میشود و از قسم سفید و در اماکن دیگر بدان خوبی نمیشود و سرخ آن نیز مختلف باشد در خوبی و بدی و بهترین قصب السکر آنست که صادق
الحلاوه و آبدار و لذیذ کم ریشه باشد یعنی ریشهای آن نرم نازک باشد که در خائیدن دندان و زبان را آسیبی نرسد و شکر مصنوع از آن خوب و لطیف میباشد و در فانید و …
اخذ و صنعت و اقسام شکر و فانید و قند و نبات و غیرها مذکور شد **طبیعت آن** در اول گرم و در دوم تر **افعال و خواص آن** ملطف خون و جالی … اعضاء
الصدر و الغذاء و النفض رافع خشونت سینه و ریه و سرفه و جالی رطوبات متولده در آنها خصوص مشوی آن که در زیر آتش و یا خاکستر گرم و یا آنکه … آنرا …
گرم شسته باشند و مسمن بدن و مدر بول و منقی مثانه و ملین بطن و محرک باه و رافع التهاب معده و قی کردن با آب آن که بیاشامند و بالای آن آب سرد بنوشند
و قی کنند با اعانت پر مرغی که در روغن کنجد فرو برده باشند و اکثار آن خصوص بعد از طعام نفاخ و مولد ریاح و مفسد معده و مضر به پیران و بلغمی مزاجان مصلح آن
طبیخ آن و سه چوس و خوردن انیسون بعد از آن **فصل القاف مع الضاد المعجمة قضاعه** بضم قاف و فتح ضاد و الف و فتح عین مهمله و ها …
ماده سنگ آبی را نامند و بلادو نیز عبار آسیا را نامند **افعال و خواص آن** اکتحال و ضماد دماغ آن جهت رفع تاریکی چشم بعید بل **فصل القاف مع الطاء
المهملة قطا** بفتح قاف و طاء و الف جمع آن قطاة و قطوات نیز آمده و قطیات نیز و وجه تسمیه آن بقطا بجهت حکایت صوت … یعنی … صوت آن قطا قطا
ظاهر میکرده و بفارسی سنگ خواره و بترکی باقرقره و برومی فاسا و بیونانی رمینا مورد و بهندی لوا نامند و نواب علویخان مرحوم نوشته اند توهم نموده …

آنرا سنگ ہلکنک دانسته وصاحب اختیارات بدیعی گفته که بفارسی اسفرود نامند **ماهیت** آن معروفست و دو نوع است کبیر وصغیر وکبیر آن جبلی بقدر کبوتر ومخطط بالوان
مختلفه وزردی بران غالب وصغیر آن بری وبجثه گنجشک بزرگی ومرقش بازردی وبرسر آن تاجی ودرصحراهای کم آب وسنگستانها میباشد **طبیعت** آن در آخر
دوم گرم ودر سوم خشک وشیخ الرئیس نوشته ضعیف الحرارة وقوی الیبس است **افعال وخواص** آن اعضاء الراس والعصب والغذا مفتح سدد ومقوی معده وکبد
مرطب بدن وجهت فالج وبرودت اعصاب وحشا واستسقا وقولنج بلغمی وتحلیل ریاح وتحریک باه نافع **المضار** دیرهضم ومولد سودا **مصلح** آن که هنتش آنست بعد از ذبح درون
درسرماه ودر گرما اقلا یک شب مانند طیور سرخ گوشت صلب وبکرپس مهرا پختن وبا سرکه وروغن وادویه طیبة الرائحه خوردن وسنگدان آن مولد سنگ کرده واکتحال خون
گرم گرم آن جهت رفع بیاض وشب کوری وطلای استخوان سوخته آن که در روغن زیتون بسیار جوشانیده باشند جهت رفع سعفه یعنی کچلی وداء الثعلب وروئیدن
موی دران نافع است **قطاف** بضم قاف وفتح طا والف وفا بفارسی سنبوسه وبهندی پوری نامند **ماهیت** آن نوع غذائیست که از آرد میده با روغن وشیر خمیر
کرده ونانهای تنگ ساخته ودرجوف آنها مغز بادام وگردکان وفندق وپسته کوبیده با قند وکشمش پر مینمایند وبا سبزیها یا گوشت قیمه با نخود وقشر بیضه یا خام سبز پر کرده
ودر روغن بریان میکنند ویا درفرن ویا در تنور در ظرفی چیده بریان می نمایند ومیخورند **طبیعت** آن آنچه که از آن سازند را جع **افعال وخواص** آن کثیر الغذا ومولد
اخلاط متین وسمن بدن وباهی وآنچه از بادام وشکر سازند برای محرورین وآنچه از پسته وجوز قند سازند برای مبرودین وآنچه از جوز یعنی مغز گردکان سازند سریع الهضم
وبرای مبرودین ومشایخ بهتر است **المضار** مولد سدد ودیرهضم وآنچه با سبزیها ترتیب دهند مرطب وقلیل الغذا تر از سایر اقسام **مصلح** آن عسل ومصلح سایر قسام در
محرورین سکنجبین حامض ودر مبرودین عسل است **قطایف** بفتح قاف وطا والف وکسر یای مثناة تحتانیه وفا بفارسی رشته خطائی نامند **ماهیت** وصنعت آن در
حرف الالف مع الطاء والطریه ذکر یافت **طبیعت** آن در دوم گرم وتر وعسلی آن در رطوبت مائل باعتدال **افعال وخواص** آن سریع الهضم وکثیر الغذا ومولد
اخلاط صالح وموافق ناقهین وضعیف القوه چون بعسل بخورند بسیار مسمن بدن چون با مغز گردکان ویا با روغن آن که تازه باشد تناول نمایند وبعد از آن سکنجبین بنوشند
واکثار آن بجدیکه بر معده ثقیل باشد ممنوع ومضر **مصلح** آن سکنجبین است **قطف** بفتح قاف وطاء وفا لغة عربیست ونیز سرمق نامند معرب آن سلمه ویا سرمک ویا سرمه
فارسی است وابسرباتی قطاف ویونانی افیلد کیبون واندر کسیس وبیقوریدوس اندر اکسیس وبقولی اطراغس نامیده وبفارسی سفاخ رومی وبهندی پالک وبعضی
دیگر گلوهین وکویند بهندی تبهو القبح بایی موحده وضم تای مثناة فوقانیه وخفای ها وفتح واو والف نامند **ماهیت** آن نباتیست بری وبستانی برگ آن سبز
مائل بزردی وطولانی نرم وتنک وساق آن مانند بوده بلند وگل وتخم آن بازردی واندک لزوجت وشوری وسبت آن نزدیک آنها وبری آن اقوی از بستانی **طبیعت**
آن در دوم سرد وتر وسردی وتری بری کمتر از بستانی **افعال وخواص** آن تناول برگ پخته آن سریع الهضم ومولد خلط صالح وموافق کبد حار وصفراوی حار
حقنه آن با آب غوره واناردر تسکین عطش وصاحبان حمیات حاره وطحال وادرا اورام حاره حلق وسایر اورام باطنی وملین سینه وبطن وآشامیدن آن با شکر مسهل واق
مفتح سدد ورافع اورام حاره باطنیه وظاهریه وحمره وشرا وضماد وطلاء که پارچه را با آب آن تر کرده مکرر بر عضو گذارند وآشامیدن آب آن با شکر سفت حصاة کرده ومثانه ومحلل
ورم طحال وبا ادویه مسخنه غیر مخللة مبهی مضر مبرودین ومولد ریاح **مصلح** آن ادویه حاره عطره وطلای عصاره برگ آن در حمام رافع جرب وحکه وآثار حادث در جلد وشستن جامه
حریر وپشمینه رنگین با طبیخ آن پاک کننده اوساخ آن بدون تغیر رنگ وضماد برگ پخته آن محلل اورام حاره وحمره وتخم آن در گرمی معتدل ودر اول خشک **افعال وخواص**
آن مفتح سدد ومصلح ومحلل لزوجات واورام باطنیه وظاهریه ومدر بول ومقوی معده صفرا وچون با مصلح آن که نمک وآب گرم وعسل است بیاشامند وچون بسینه بکوبند
هر روز دو مثقال آنرا با ماء العسل بیاشامند جهت تفتیح سدد واستسقا ویرقان مجرب وجهت عسر البول وتقطیر آن وضعف گرده ورفع التهاب حشا وحمیات حاره
وسموم مفید واکتحال آن با شکر نوزن آن جهت جرب نافع وبالخاصیة آشامیدن آن مبهی ومسقط مقدار شربت آن از یکمثقال ونیم تا دو مثقال با جلاب شکر وگلاب
وسکنجبین وسایر اشربه مناسبه وتخم بری آنرا چون بقدر سه مثقال ونیم ودو مثقال آب بجوشانند تا بنصف رسد پس بمالند وصاف کنند وبیاشامند جهت اخراج
کرم نباید وسه چهار روز یا زیاده مانده باشد مجرب دانسته اند **مصلح** آن در سهال هیجان قی نمک وعسل وآب گرم وگفته اند بقلة آن بهتر از چغندر وسایر بقول است جهت
انکه زودتر منحدر میگردد واخراج می یابد نه بسبب لزوجت بلکه بقوت تحلیلیکه دارد ومضر مبرد المزاج ومعده بارد ومولد ریاح غلیظه **مصلح** آن پختن آن با چغندر ومطیبات وادویه
عطره وابازیر حاره ونمودن وبا آنکار خوردن است **قطف بحری** اهل شام آنرا ملوخ نامند وگفته اند تهوا هندی این نوع است نه نوع اول ویونانی لیمون وملم ...

قطاف
قطایف
قطف
قطف بحری

ماهیت آن نباتیست شبیه بعوسج وبخار ودبرگ آن شبیه ببرگ زیتون واز آن سفیدتر وخشن تر وبا اندک شوری وقبضی منبت آن بسواحل دریا وشوره زارها واین بهتر از آن هر دو
نوع است جهت آنکه موذی وصعر معدیست بسبب ملوحت وقبضیکه دارد **طبیعت** آن گرم در دوم وتر در اول **افعال وخواص** آن خوردن اطراف وبرگ نازک
ریزه تازه تر آن خام ویا مطبوخ زیاده کننده شیر ومنی ومعین بر جماع وسبک بر معده ودیر درو اخراج می یابد بسبب اندک ملوحتی که دارد وآشامیدن بیخ آن بقدر دو درم
با ماء العسل جهت تنقیه عضل وتسکین مغص وادرار بول ورفع احتباس آن مفید وبعضی قطف بحری را ملوخیا وبعضی نوع صغیر ختمی دانسته اند وهر دو غلط است واز پوست آن کیسها ومظله
وعبا وبردیعنی چادر وغیره امیبافند ویختمل که این درخت سن باشد که در ملک هند وبنگاله وغیره انبز میشود وبرگ وشاخهای نازک نرم نورسته آنرا پخته میخورند مانند بقول دیگر
واز پوست رسیده ساقه درخت آن که بلندی یکقد وقامت می شود وچوب آن سفید رخوسبک میباشد بجای پشم وموی حیوانات در بلاد ایران وعرب ودر ملک هند مستعمل
دارند ورتافتن ریسمان از آن وبافتن وبعضی البسه وجل حیوانات وخریطه وکیسه وجوال وغیره برای گذاشتن شکر وبرنج وفوفل وغیره **قطلب** بضم قاف وسکون
طاء وضم لام وبای موحده لغت شامی است بعربی قاتل ابیه وبعجمی اندلس مطر دیه وعامه عصی الدب ویونانی قوماریس وقوماروس نیز وثمر آن را جنی الاحمر نامند وبعضی
گفته اند که بلغت قدس نقیب ویونانی باقولاگو بند **ماهیت** آن درختی است شبیه بدرخت به وبرگ آن از برگ آن نازکتر وثمر آن بقدر آلوئی وبی تخم وچون رسیده
پخته گردد وعنابی رنگ وسرخ یاقوتی وشیرین وخوشبو میشود وبا اندک قبضی وچون آب آنرا بگیرند بجای تخم ثقل باریک مانند کاه دران میماند **طبیعت** آن در دوم
سرد وخشک **افعال وخواص** آن ثمر آن تریاق سموم قتاله وضماد آن بر چشم جهت نضج آب نازل در آن موثر الاورام والبثور آشامیدن آب طبیخ برگ آن جهت
رفع ثاآلیل ودمامیل وتحلیل اورام وبدستور ضماد برگ مطبوخ آن ونطول آن جهت درد مقعده ورحم القروح وحرق النار وزرور برگ آن جهت تجفیف قروح رطبه وثاآلیل
ورفع سوختگی آتش وبدستور ضماد آن موثر وثمر آن مضر معده وگفته اند آنرا اصمغی میباشد وکم یافت میشود واگر بهم رسد خوردن آن جهت منع اسقاط جنین وحمول آن جهت
بواسیر وبخور آن جهت رفع سحر وافسون موثر است **قطن** بضم قاف وطا وتشدید نون وبه تسکین طا وتخفیف نون نیز آمده لغت عربیست بعربی نیز آنرا نامهای بسیار است
مانند کرفس وبرشف وطوط درختی است ودر اکثر بلاد معموره کثیر الوجود مگر در بعضی بلاد اقلیم اول واقلیم هفتم که مطلقا نمیشود وآن دو نوع میباشد یکی نبات آن صغیر از
یکذرع تا بیک قامت وقدری زیاده نیز بحسب ضعف وقوت زمین فی الجمله شبیه بدرخت بادنجان وبرگ وساق ایستاده وساق آن مجوف واطراف آن شاخهای بسیار
وبر سر شاخها گل وثمر آن وبرگ آن از برگ بادنجان کوچکتر وزرد رنگ وگل آن نیز زرد رنگ واندک خوشبوی فی الجمله شبیه بگل خطمی وته برگهای گل آن سرخ وثمر
آن که جوزة القطن نامند بقدر گردکان وشبیه بغنچه گل ودر پوست آن در خامی سبز وبعد رسیدن مائل به بنفشی وشکافته پنبه از جوف آن نمایان میگردد ودر بعضی اماکن
وبلدان ثمر آن را بعد کمال رسیدن می چینند ودرخت آنرا برقرار میدارند یکسال تا دو سال ودیگر ثمر می آورد وپس از بیخ میبرند واز سر نو زراعت میکنند ودر بعضی بلاد
هر سال از بیخ میبرند واز سر نو میکارند این نیز بسبب قوت وضعف زمین است پس پنبه را از جوزه وتخم جدا کرده بمصارف عمره می آورند ونوع دوم درخت آن عظیم بقدر
درخت زردآلو وسیب وگردکان تا مدتی میماند بیست وپنج سال تا سی سال زیاده هم وگل آن سرخ وبزرگ تر وجوزه آن بزرگتر وپنبه آن بسیار نرم ومحتمل که این نوع
سینبهل باشد که در ملک هند وبنگاله میشود ولیکن پنبه این بکار بافتن البسه نمی آید ودر حرف السین مع الیاء ذکر یافت بهترین پنبه سفید تازه نرم آنست وکهنه وخشن
آن زبون وبهترین حب آن بزرگ پر مغز تازه آنست **طبیعت** آن در دوم گرم وخشک وبعضی تر دانسته اند وحب آن در دوم گرم وتر وبا رطوبت فضلیه وگل آن
گرم وتر با قوت مفرحه **افعال وخواص** آن گل آن امراض الراس والقلب والنفس وغیرها آشامیدن شراب آن بقدر بیست درم وجهت ابتدای جنون ووسواس وخفقان
حار واختناق موثر واز یک اوقیه آن گفته اند که از غایت تفریح حالتی قریب بسکر بهم میرسد الاورام وحرق النار ضماد آن بتنهائی ویا با برگ تازه آن جهت تحلیل اورام ورفع
حکه وآبله وسوختگی آتش واما پنبه پس البسه بافته از آن ومحشو بدان ویا بافته ابریشم ویا با پشم محشو بپنبه خصوص تازه خوب نداقی نموده آن مقوی ومسخن ومجفف بدن وصلب
آن امراض الراس موافق صاحبان امراض دماغیه وعصبانیه مانند رعشه وخدر وفالج وکزاز وامثال اینها وبخور آن رافع زکام الاورام والحکه وحرق النار والجروح والقروح
ضماد پنبه سوخته که بجد رماد یت نرسد محلل اورام ورافع حکه ومانع آبله وسوختگی آتش وپر کردن آن در جوف قروح عمیقه جاذب چرک از عمق ومجفف آن وذرور آن قاطع جراحات
ومجفف اینها وپر کردن آن در جوف زخمهای کهنه محلل وقاطع لحم فاسد زائد آن وجاذب چرک از عمق آن وبستن پنبه کهنه گرم کرده بر اعضای موجعه دافع اورام بارده
عضوی که باشد وبر فتیله الما تیر مسکن ومحلل آن تکرار عمل خصوصا که بران بخصوص ولا ازجبل وزنباد نرم کوفته بجبه خوب بمالند پس پنبه را گرم کرده بران ببندند تا مدتی بگذارند وبا مکنند

قطلب
قطن
کرپاس

و بدستور پنبه تازه و دانه جدا کرده را چون قدری بکوبند و گرم کرده بر برگ بید انجیر گرم کرده پهن نموده بر ورم بیضه بندند و همچنین تخم تازه از پنبه جدا کرده کوبیده اندک زنجبیل و آب بر آن پاشیده گرم کرده و چون فتیله از پنبه سازند و یک سر آنرا بر ثآلیل مسماریه گذارند و سر دیگر آنرا آتش دهند که گرمی و حدت آن بدان رسد و لیکن بسر حد احراق نرسد و تا سه روز بدان نحو داغ نمایند زائل گردد و حب القطن یعنی پنبه دانه از امراض الصدر و الباه آشامیدن مغز مقشر آن ملین سینه و شکم و رافع سرفه گرم و با دارصینی و شکر در سردی و با سکنجبین در محرورین قوی باه مقدار شربت آن تا نیم مثقال و تدهین به پی آن جهت رفع کلف و نمش و خراجات حادثه در صورت و ورق آن آشامیدن آب برگ تازه آن بقدر ربع رطل بدفعات خصوصا با شربت سیب حابس اسهال اطفال و غیر اطفال و ضماد آن با روغن گل جهت نقرس و ضربان دایم [illegible] با برگ خرفه جهت اوجاع مفاصل حاره بارده و جلوس در طبیخ برگ تازه کوچک و اندک بیخ آن جهت اختناق رحم و تسکین وجع آن و دود آن قاطع خون جراحات و ضماد جمیع اجزای آن مقوی معده و محلل و جاذب خون بظاهر جلد الاذن چون شاخ پنبه را در گوش گذارند و طرف دیگر آنرا بسوزانند آبیکه در گوش رفته باشد جذب کند و گفته اند تخم آن مضر گرده مصلح آن تخم بنفشه بدل آن تخم کنگر است و در قرابادین کبیر جوارش حب القطن و معجون آن و شراب زهر آن ذکر یافت

قعنب

فصل القاف مع العین **قعنب** بفتح قاف و سکون عین و فتح نون و باء موحده بعربی نام شیر است و نیز ثعلب نر را نامند و بفارسی ناخن باز و خافقی گفته اسم نباتیست که بعجمی اندلس طریه و در نسخه دیگر طرنیه نامند **ماهیت** آن نباتیست بر یک ساق ایستاده و برگ آن قریب ببرگ اسفاناخ و زرد رنگ و بر سر شاخهای آن سرهای زرد رنگ و شاخهای آنرا مانند رازیانه میخورند و طعم آن تفه با اندک شیرینی و در آخر اندک تلخی از آن محسوس میگردد و نزد اهل بادیه معروف بقلقاس است و قلقاس غیر آنست و در فصل القاف مع اللام انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد

قعبل

قعبل بفتح قاف و سکون عین و فتح باء موحده و لام در **ماهیت** آن اختلاف است و بعضی از اقسام فطر دانسته اند و دیسقوریدوس گفته اسم نبطی دوائیست که بیونانی سقراطیون نامند و آن بیخی است شبیه ببلبوس و به بزرگی بقدر شلغم و سرخ رنگ و تلخ طعم که زبان را بگزد و برگ آن شبیه ببرگ سوسن و بلندتر از آن و نرگس کراث بزرگی **طبیعت** آن گرم و خشک در سوم **افعال و خواص آن** و بعضی افعال قائم مقام بصل الفار است و گاه عصاره بیخ آنرا گرفته و با آرد کرسنه سرشته نان [illegible] میسازند و به صاحبان جنون و طحال مقدار دو درم میخورانند با ماء العسل که با آب باران ساخته باشند و صاحب منهاج گفته نباتیست شبیه بساق کنگر و سفید و سطبر و چون خشک شود مائل بزردی و سرخی گردد و بی برگ و بیمزه که در هنگام ربیع زمین را شکافته بر می آید و همان که تازه بر آمد مردم آنرا اخذ مینمایند و عرب آنرا قصبة الضبع نامند **طبیعت** آن گرم و تر در دوم بعضی آنرا پخته با ماست سیر که مصلح آنست تناول مینمایند طعم آن تفه با اندک حرافت

قفر

فصل القاف مع الفاء **قفر** بفتح قاف و سکون فاء و راء مهمله **ماهیت** آن کمتر از عرق الجبال است که عبارت از مومیائی باشد و آنچه شبیه بدان بود در تکون و سلاجیت هندی نیز از آن جمله است و در حرف السین مع اللام ذکر یافت

قفر الیهود

قفر الیهود بفتح قاف و سکون فاء و راء و فتح یا و ضم یا و سکون واو و دال معرب کفر الیهود است و بسریانی یهودا یا و برومی [illegible] و بیونانی رفیوفیا نامند و در وجه تسمیه آن گفته اند که چون از بحیره یهودیه که قریه منتنه نیز گویند قریب بقریه کفرا که در قدیم الایام آباد بوده و حال خراب شده از اعمال فلسطین به بیت المقدس از زمین سنگهای زیر دریا مانند عنبر جوشیده بر می آید و لهذا اسمی بقفر الیهود نموده اند و آن دو قسم است یکی آنست که دریا در زمستان در وقت هیجان بساحل می اندازد و اهل آن بلد قدری را از روی آب میگیرند و قدری بر خشکی افتاده و رنگ این بغش مائل بسرخی براق و بوی آن شبیه ببوی نفط [illegible] غالب آنچه را از روی آب گرفته اند فی الجمله از سنگریزه و خاک میباشد و آنچه را از کنار دریا از روی زمین برداشته اند مخلوط می باشد و این مادام که بر روی آب است تازه و نرم و سیال میباشد و چون برداشتند و کهنه شد منجمد و صلب میگردد و قسم دوم آنست که ساحل آن بحیره را حفر نموده برمی آورند و این نیز ناصاف میباشد مانند موم با آب گرم بر آتش صاف مینمایند و این سیاهی و تیره رنگ میباشد و براقی بسیار ندارد و بوی آن شبیه ببوی قیر عراقی است و انطاکی مخصوص به بحیره طبرستان ساحل آن دانسته و گفته که از زمین قدس نیز می آورند و بهترین آن مستعمل در تریاق فاروق [illegible] سریع التفتیت و سنگین و خوشبوی آنست که بوی نفط از آن آید و خالی از سنگریزه و خاک باشد و کهنه آن سیاه و زبون آنرا مغشوش بزفت و قیر مینمایند و مغشوش آن نیز سیاه میباشد و آنچه از جبال حاصل میگردد که عرق الجبال نامند از اقسام مومیائی است لطیف و قوی تر از قفر الیهود است **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک **افعال و خواص آن** قائم مقام زفت و قیر و قطران و عنبر و اشنه و در جبر و کسر و رض لحم و ضربه و سقطه قریب بمومیائی است و بجای آن مستعمل [illegible] صداع الراس و دخان آن رافع زکام و نزله و [illegible] صرع معتاد لطوخ آن و اکتحال آن جهت الصاق شعر منقلب و جفن و شعیره و طلای بیاض و تخفیف رطوبات عین و گذاشتن آن بر دندان و سنون بدان جهت درد دندان کرم

خورده و خوشبوئی دهان و رفع رائحه کریه آن و طلای آن بر اعصاب و اعضای مسترخیه ضعیفه نافع اعضاء الصدر آشامیدن آن مسکن درد سینه و سرفه کهنه و ربو و ضیق النفس و عسر آن و قرحه ریه و اعانت بر اخراج نفث و مده سینه و اورام لوزتین و خناق بلغمی و سوداوی و جهت نفث الدم و نزف الدم اعضاء الغذاء و النفض [illegible] مقدار دو [illegible] تا سه [illegible] آن جهت [illegible] بخار [illegible] و تحلیل خون منجمد در معده و اسهال طوبی مزمن و طرد ریاح معده و شراسیف و ضعف کبد و گرده و بواسیر و دفع دیدان و حب القرع و تقطیر البول و امراض رحم مطلقا و رفع صلابات آن و تقویت اعضاء و حمول و دخان و استشمام رائحه آن جهت نتو و برآمدگی رحم و تسکین اوجاع و اختناق آن و آشامیدن آن با اندک جند بیدستر و شراب جهت ادرار طمث مایوس العلاج بقوت نافع و آشامیدن آن با سرکه محلل و گدازنده خون منجمد در معده و داخل سفوفات اطفال سفوفات مقویه معده و معین بر هضم و تحلیل ریاح و قراقر مینماید و حقنه آن با ماء الشعیر جهت ذوسنطاریا و قرحه امعاء و موثر آلات المفاصل و الاورام ضماد آن جهت تقویت اعضا و اوجاع مفاصل و اورام جاسیه و نقرس و عرق النساء و استحکام اعصاب و اعضای بارده و بدستور شرب آن و ضماد آن با آرد و نطرون و موم جهت عرق النساء و نقرس و اوجاع مفاصل و تحلیل و انضاج اورام حاره و بارده و ضماد گداخته آن در زیت جهت کوفته شدن عضو لحمی و شکستگی استخوان و ضربه و صدمه و سقطه و نضج خنازیر و تحلیل اورام جراحات و منع تورم آنها الجروح و القروح ضماد آن ملصق جراحات و مدمل آنها و رافع قوابی و داخل مراهم منبت اللحم کرده میشود و جهت التیام زخمها و تلیین و رفع گرم آنها مفید [illegible] لطوخ آن [illegible] و بثر و مانع سفیدی اظفار و رافع قوبا و برص و بهق السموم طلاء و آشامیدن آن با افسنتین و شراب جهت نهش هوام سمی نافع مقدار شربت آن از نیم درم تا یکدرم [illegible] دخان آن گریزاننده هوام و مار و عقرب و پشه و غیرها و مالیدن محلول آن در زیت بر درختان انگور رافع کرم آن و طریق استعمال آن آنست که در اکثر جاها در روغن زیت گداخته بکار برند مضر محرورین [illegible] مصلح آن سرکه و آب فواکه بارده مطفیه مقدار شربت آن تا یکدرم بدل آن زفت رطب و بعضی قیر گفته اند

قلی

فصل القاف مع اللام + **قلی** بفتح قاف و فتح لام و الف مقصوره و بکسر قاف و سکون لام و یا نیز آمده و آنرا قلی الصباغین و شب العصفر نیز و در صفهان [illegible] و در خراسان شخار و در گیلان و شیراز قلیا و بهندی سجی و سابی و در کابل شغار نامند **ماهیت** آن چیزیست که از اشنان سوخته بدین نحو که بر زمین اندک گودی میکنند و بران اشنان تازه بسیار جمع میکنند و بالای آن نی و خار یا هیمه آتش میزنند اندک رطوبتی از آن سیلان مینماید و در آن مجتمع و منجمد میگردد چنانچه در اشنان ذکر یافت و هر چند در آن اشنان رطوبت چسبندگی زیاده باشد زیاده بعمل می آید تا آنکه مانند قرصی و گرده بزرگی و الا مانند حبهای بزرگ و کوچک میباشد و از نبات رمث [illegible] نیز بعمل می آورند و در بلاد کرمان و روم و ملتان خوب بعمل می آید و رومی بهتر و قرصهای آن بزرگ و صاف و ملتانی اکثر ریزه با خاکستر آمیخته و مسموع گشته در ملتان نیز [illegible] بعمل می آید و در جائیکه گیاه آنرا [illegible] ظرفی سفالی شبیه بدیگچه دفن مینمایند که رطوبت سائله از آن در آن جمع و منعقد گردد و آن بسیار خوب میشود و بهترین آن صاف سیاه براق شبیه بحجر الرحی است که قوف نامند و بعد از آن ممزوج [illegible] و آنچه مانند خاکستر سیاه که در آن پارچهای کوچک باشد زبون و جزو اعظم صابون **طبیعت** آن در چهارم گرم و خشک و با قوت سمیت **افعال و خواص آن** محرق و اکال و اقوی از ملح بمراتب اعضاء الغذاء چون آنرا هفت مرتبه در آب حل کنند و بجز علقه تصفیه نموده منعقد سازند آشامیدن یک قیراط آن جهت تقویت معده و انهضام طعام و آوردن اشتها و قطع بلغم و رفع قی مایوس العلاج و تحلیل ورم طحال [illegible] اکتحال آن رافع بیاض چشم حیوانات القروح و الثآلیل و غیرها طلای آن خورنده گوشت زائد زخمها و زائل کننده ثآلیل و نواصیر و برص و بهق و جرب رطب و سعفه [illegible] یکدرم آن کشنده در همان روز و دو درم آن در ساعت و قابل العلاج نیست و بالجمله مداوای آن مداوای صابون خورده و آشامیدن ادهان و امراق چرب و قی نمودن است و در طلیه استعمال آن تنهائی ممنوع است و بدون ادهان زیرا که محدث [illegible] است که رفع آن دشوار است و چون آنرا در روغن حل کنند و بر انگور بپاشند زود آنرا مویز گردانند ملح قلی در حرف المیم مع اللام در املاح انشاء الله تعالی خواهد آمد

قلانش

قلانش بفتح قاف و اللام و الف و ضم نون مشدد و شین معجمه **ماهیت** آن نباتیست مسمی بکخ المروج جهت مشابهت با آن در رنگ و برگ و شاخها مگر آنکه برگ این از آن کوتاه تر و اندک عریض تر و گرهای قضبان این نزدیک بهم و منبسط بر روی زمین بخلاف آن و اهل مصر بجای چوب در استسقای آب استعمال مینمایند و بسیاری آب [illegible] و بزراعت و غیرها میدهند و مزه آن تفه با اندک لزوجت است **افعال و خواص آن** شیخ ابن بیطار گفته عصاره آن چون بیاشامند جهت نفث الدم سینه و جهت نزف الدم نیز حمولا نافع و فعل آن درین باب مانند دوائیست که بیونانی لوسیماخیوس نامند و در حرف اللام مع الواو مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی و گویا نوعی از آنست و در غیر مصر من آنرا ندیدم

قلب

قلب بفتح قاف و سکون لام و باء موحده لغت عربیست بفارسی دل و بلاطینی [illegible] برمیون نامند **ماهیت** آن عضوی مرکب معروف از اعضای حیوان است و اول عضویست که تکون

می یابد بنا بر قول اهل و مبدأ و معدن حرارت غریزی و روح حیوانی است و لهذا اکرم ترین همه عضاست و آخر همه عضا از حرکت میماند و سر دیگر دو و کوشت آن بسیار صلب و بطی الهضم
اولی اجتناب از آن است مگر عند الضرورت بهترین آن دل حیوان کم سن جوان فربه صحیح المزاج است و بهترین از مواشی دل گوسفند و بز کم سن بصفات مذکوره و از طیور دل دجاج جوان
فربه خالی از مرض و از قلوب طیور آبی احتراز آنست **طبیعت** آن مطلقا گرم و خشک و گرمی طیور زیاده از گرمی غیر آن و خشکی بری زیاده از اهلی و طیور آبی بسیار گرم تر از غیر آبی
افعال و خواص آن مقوی دل رافع خفقان و دیر هضم و ردی الغذا مصلح آن مهرا پختن و مطنجن آن با تخم و روغن و با آبکامه و سرکه خوردن و یا کباب دقیق بروغن کنجد
و یا بادام و با سرکه و انجدان و فلفل و زیره و صعتر و بالای آن سرکه و آبکامه آشامیدن و نیکو غذائیست از برای اصحاب کد و ریاضت العین قطور و اکتحال خونابه که در هنگام
کباب کردن از آن میچکد در رفع شبکوری مجرب دانسته اند قلب هر حیوانی در طی آن ذکر شده و میشود ان شاء الله تعالی **قلب** بضم قاف و سکون لام و باء موحده بعجمی اسقیل
سیمس اغراغیه یعنی کاسر الحجر و بیونانی لیلیس فرس یعنی بزر حجری و بفارسی سنکسبویه نامند و سلیمان بن حسام گفته که این نبات را به صلب که یکی از اسمای فضه است نامیده
اند برای صلابت و سفیدی رنگ تخم آن و نواب علویخان مرحوم مغفور نوشته اند که کمان میبرم که این تخمی باشد که بهندی آنرا تخم پنوار نامند و کسیکه آنرا کلتهی دانسته غلط کرده
جهت آنکه کلتهی حب القلت بتای مثناه فوقانیه نه باء موحده و نیز غلط کرده اند کسانیکه آنرا ماش هندی دانسته اند و بیان حب القلت در حرف الحاء مع الباء مذکور شده و
پنوار را در بنگالی چکوند نامند و چکوند نیز در حرف الجیم مع الکاف ذکر یافت و سنکسبویه نیز در حرف السین **ماهیت** آن سلیمان مذکور نوشته که در بلاد اندلس اکثر اجزای
و در غیر آنها از مواضع دیگر از بلاد شام که من سکنا داشته و دیده ندیده ام مگر بدیار بکر بظاهر مدینه آمد برابر برج زاویه معروف ببرج صالح در فصل خریف و کسی توهم نکند که این
همان حب القلب است که در حرف الحاء مذکور شد **ماهیت** آن گفته اند حب نباتیست برگ آن شبیه ببرگ زیتون و از آن بلندتر و عریضتر و نرم تر از آن آنچه نزدیک
بزمین است مفروش بر آن و شاخهای آن باریک ایستاده تا یکذرع و زیاده و کمتر از آن شبیه بافرو صلب بر اطراف شاخهای آن چیزی شبیه بساق سقمونیا و گران بر کنار
دیزه و مابین برگها تخم آن و آن سفید صلب مدور شبیه بکرسنه کوچکی منبت آن زمینهای خشن و اماکن عالیه و انطاکی گفته تخم آن سیاه رنگ با خشونت و در کوهستان در هنگام
بودن آفتاب در برج اسد میرسد **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک و انطاکی در دوم دانسته **افعال و خواص آن** اعضاء الصدر جهت سرفه بارد و مزمن و ربو و ضیق النفس اعضاء
الغذاء و النفض جهت فواق طولی و اسهال ادرار بول و با شراب سفید جهت سنگ گرده و مثانه و رفع حصاة بول و حصر دمها و آن جهت بو هیر نافع المضار رغایت ضعف و دوا
منی مصلح آن مغز چلغوزه مقدار شربت آن تا سه درم است **قلت** بضم قاف سکون لام و تاء مثناه فوقانیه معرب از کلمه هندی است بفتح قاف و کسر آن نیز آمده و بسریانی قلنتا
و بیونانی اقونیا و برومی توآمی نامند و در حرف الحاء مع الباء و حبوب ذکر یافت **قلسوفودیون** بفتح قاف و سکون لام و ضم سین مهمله و سکون واو و ضم فاء و سکون واو و کسر
دال مهمله و ضم باء مثناه تحتانیه و سکون واو و نون لغت یونانیست **ماهیت** آن نباتیست صغیر بقدر یکشبر مستعمل در و در فورنار منبت آن مابین سنگها برگ آن شبیه ببرگ نوعی از آنچه
که آنرا اقلس نامند و گل آن شبیه بازهر السر بر متفرق بعضی از بعضی مانند گل فرابیون **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک و با جوهر لطیف محرق **افعال و خواص آن** آشامیدن
نبات و طبیخ آن جهت نهش هوام و شدخ عضل و تقطیر البول و ادرار طمث و اخراج جنین و قطع تا آلیل که آنرا بیونانی افرخدوس نامند موثر چون چند روز بمالند و مدتی نمایند **قلفونیا** بضم قاف
و سکون لام و ضم فاء و سکون واو و کسر نون و فتح یاء مثناه تحتانیه و الف مقصور و لغت یونانیست بفارسی رنگباری نامند **ماهیت** آن گفته اند صمغ صنوبر است مطلقا و بعضی
گفته اند صمغ صنوبر بری است که بیونانی فوفا نامند و آن صمغ راتینج است که خود بخود سیال باشد چون طبخ دهند آنرا الجماد و یابس قلفونیا نامند و شیخ ابن بیطار گفته غلط کرده اند کسانیکه
آنرا راتینج یابسه دانسته اند بگمان آنکه راتینج علم است برای تمام اقسام آن و این خطاست بلکه مخصوص بصنفی از اصناف آنست که بطبخ الجماد یافته باشد و بغدادی گفته که قلفونیا
صمغ صنوبر است و سه نوع است یکی سیالی که منعقد نمیشود مانند قطران و بعضی آنرا قطران نامند و نوع دوم صلب نوع سوم آنست که بعد طبخ صلب میگردد و این فی الحقیقت
قلفونیا است و آنچه شامل جمیع اصناف است راتینج است و راتینج را راتیانج نیز نامند و راتیانج در حرف الراء مع الالف ذکر یافت **قلقاس** بفتح دو قاف و میان هر دو لام
ساکن و الف و سین مهمله لغت عربیست و گفته اند بضم اول العت رومی است و بسریانی قلقاسی و برومیا و ذی تمس و بهندی اروی و بدکهنی چیکلاه و بنکالی کچو نامند **ماهیت**
آن ابن بیطار و بغدادی نوشته اند نباتیست که نزدیک آب بهای ایستاده میرود و برگ آن املس بزرگ شبیه ببرگ موز و از آن در طول کمتر و کوچکتر و هر برگی را ساقی علیحده و از یک بیخ رسته
نهایت طبری الحسی و بیخ آن به بزرگی ترنجی و کوچکتر از آن نیز بقدر زردکی ظاهر آن مایل بسرخی و باطن آن سفید و طعم آن با قبوضت و حدت و بورقیت و لزوجت کا مرچ چون در
آب جوش دهند و آبش را چند مرتبه تبدیل نمایند پس طبخ دهند قبوضت و حدت و بورقیت آن زایل و لذیذه لزوجت کامنه آن زایل گردد و بری نیز میباشد ولکن غیر مستعمل و آنچه در

بنگاله میشود و دیده شده و بیخ جنگلی بری آن که نزدیک آبها و کوهها خودرو است کچو نامند شبیه بدان است که ذکر یافت و شاخهای آن با قدری نادوانی شکل و تمام مدور و بتدریج باریک شده
تا برگ پیوسته و بهر بوته از نهایت تا چهار شاخ و برگ آن فی الجمله شبیه بکشتی کوچکی که یکطرف آن باریک و طرف دیگر آن عریض و در جوف آن در ایام بارش و شبنم اندک اندک آبی میماند
و منبت آن کنار آبها و زمینهای نمناک و نهایت بلندی شاخهای آن تا یک نیم ذرع و بعد بزرگ شدن آن از بیخ آن ساقی میروید و بر سر آن گل زرد رنگ طلائی و بوی آن
شبیه ببوی زردچوبه و رنگ آن نیز برنگ آن و تخمی ندارد و این نوع کم مستعمل و کم کسی میخورد جهت آنکه حدت و بورقیت و لزوجت بسیار دارد و بجوشانیدن در آب طبیخ مذکور زایل
زایل میگردد و برگ آنرا نیز پخته میخورند و آن نیز با حدت و لزوجت بسیار است و بیخ بستانی آنرا که بهندی اروی نامند کوچکتر و برگ این بزرگتر و عریضتر و حدت و بورقیت و لزوجت
آن کمتر و لهذا اکثر مستعمل و ماکول بنحو مذکور که اولا در چند آب جوش داده تبدیل نموده پس در روغن و پیاز بریان کرده آب داخل کرده پخته و افاویه حاره طیبه و زردچوبه داخل نموده
میخورند لذیذ می باشد و با گوشت لذیذتر و بعضی که در پختن بسیار صاحب وقوف اند اول در آب زردچوبه انداخته که خوب رنگین شود یکمرتبه در آن آب جوش میدهند که رنگین گردد
و نیم خام آنرا در روغن و پیاز رنگین میکنند بعد از آن در آب کدا از کرده ترشی انبه خام تازه یا خشک و اگر نباشد ترشی لیمو یا تمرهندی بقدر ذائقه و اندکی فلفل سرخ داخل کرده
ساده بدون گوشت یا با گوشت پخته میخورند بسیار لذیذ مثل مغز قلم میشود و در حین طبخ لزوجت آن زایل میگردد و بریان نمودن در روغن نیز و این را نیز **طبیعت** آن گلی مایل
آنست مطلقا در اول گرم و در دوم تر و در اول نیز خشک گفته اند **افعال و خواص آن** بغایت مسمن بدن و محرک باه و دانسته اند اعضاء الصدر جهت سرفه و خشونت
حنجره اعضاء الغذاء و النفض سریع الهضم و رافع سحج امعاء و اسهال و پوست آن در حبس اسهال اقوی و جهت استسقاء لاغری کرده و اسهال صفراوی صفر و ماهیت فی
و ادرار بول خصوصا عصاره نبات آن و تناول برگ و شاخ مطبوخ آن نافع المضار دیر هضم و مولد سودا و سده مصلح آن عسل و سکنجبین و ادویه خوشبوی مانند دارچینی
و قرنفل و بعضی آنرا باسرکه و خردل مرتب مینمایند و این هنگام سریع الهضم و الخروج می باشد از معده و نوشته اند که آنرا تخمی می باشد و در افعال قریب بتخم کرنب مقدار شربت
از تخم آن دو درم و عصاره نبات آن از ثلث رطلی تا بدو ثلث و نوعی از قلقاس میشود صلب مستدیر که هر چند طبخ نمایند پخته نمیگردد و ضماد آن جهت نضج اورام و ذرور سوخته
آن جهت اندمال قروح و قلاع و تقویت معده موثر **قلقدیس** بفتح دو قاف و لام ساکن در میان و کسر دال و سکون یاء مثناه تحتانیه و سین مهمله در ماهیت آن اختلاف است
اکثر زاج سفید و بعضی زاج سرخ و بعضی زرد و بعضی نوعی زاج سفیدی که بفارسی آنرا زاج شتر دندان نامند دانسته اند و بعضی گفته که آنرا بفارسی شوغاره و بیونانی حلقیس نامند
و تحقیق آنست که قلقدیس سه صنف می باشد صنفی سفید سبک زود شکن و این تندترین و بهترین اصناف است و صنف دوم کثیر الارضیت غلیظ خشن و رنگ آن مایل
بکبریت و این را بیونانی مالی ترایا نامند و صنف سوم نرم و متساوی الاجزا و سست و چون آب بدان رسیده سیاه گردد و این را زاج الاساکفه نامند و در حرف الزای المعجمه
مع الالف تفصیل ذکر یافت **قلقطار** بفتح دو قاف در میان لام ساکن و فتح طاء مهمله مثناه و الف و راء مهمله در ماهیت آن اختلاف است اکثری زاج اصفر و بعضی نوع زاج
سفید شتر دندان و بعضی زاج اصفر مایل بحمرت دانسته اند و بهترین آن خالص بسیار ریزه و براق مانند زرنیخ زود شکن است و در زاج نیز ذکر یافت **قلقل** بکسر دو قاف و سکون
دو لام و بضم هر دو قاف نیز آمده و لغت عربیست آنرا قلاقل و قلقلان بضم قاف اول و بزر رمان بری و بفارسی انار دانه دشتی و بهندی گوارچکنه نامند و بیخ آن گویند مغاث است
در ماهیت آن اختلاف است بقول اکثر آنکه نباتیست شبیه بنبات قنب و ساق آن مایل بسرخی و شاخهای آن دراز و قنب متخذ از آن اقوی از شاهدانج و برگ آن زفر الرائحه و گل آن
مایل بسفیدی و تخم آن در غلافی خشن و مستدیر و بزرگتر از فلفل و املس بیرون آن مایل بسیاهی و مغز آن سفید با حلاوت و اندک لزوجت و پوست ساق آن سفید و مستعمل مغز آن است
و بعضی آنرا حب السمنه دانسته اند و نه چنین است و آنچه مشاهده شده و در بنگاله آنست که نبات آن یکذرع و ست با یک ساق باریک و شاخهای باریک زوج زوج متصل بهم برگهای
آن رسته و برگ آن شبیه ببرگ یاسمین و از آن کوچکتر بر سر یکشاخه که قوی تر است و از شخصی ثقه استماع یافت که نبات آن از قبیل نجم و بیاره و رحم پیچیده و بر زمین مفروش و برگ آن شبیه
ببرگ مرزنجوش و ثمر آن بقدر فلفلی و مدور سیاه رنگ و یک نقطه سفید بر بالای آن و سه عدد پیوسته بهم متصل بقمع آن و در غلافی سه پهلو شبیه بغلاف کالنج بر سر شاخچه بار میآرد
و در خامی سبز میباشد و بیخ آن سرخ رنگ باریک **طبیعت** آن در دوم گرم و تر با رطوبت فضلیه **افعال و خواص آن** بغایت مقوی باه و منعظ و مسمن بدن بهر نوع که استعمال
نمایند خصوصا با کنجد و یا با نبات و یا فانیذ و یا عسل سرشته و مصلح حال کرده و مثانه و زایل کننده احتراق اخلاط مقدار شربت بریان کرده آن از قبیل تنقل تا یک اوقیه و از کوبیده آن تا نیم
اوقیه المضار اکثار آن مصدع و مفسد معده و مورث هیضه مصلح آن بریان نمودن و با سکنجبین و یا با قند و عسل خوردن بدل آن بوزن آن اهیل و چاردانگ آن مغز تخم خیار است
قلوس بضم قاف و لام و سکون واو و ضم میم و سین مهمله لغت یونانیست بمعنی از آن الذئب از نی بو اسیر دانسته **ماهیت** آن نباتیست و بیخ صنف میباشد و ماهی

نوعی از آن است صنف اول سفید و برک آن تر سفید و نر و ماده می باشد و برک ماده آن شبیه برک کلم و سفیدتر و عریضتر از آن و ساق آن بقدر ذرعی و زیاده و بر آن چیزی مانند
پشم بر ساق آن و کل آن مایل بزردی و تخم آن ریز و بیخ آن دراز بسطبری انکشتی و نر آنرا برک درازتر و باریکتر از ماده صنف دوم برک آن سیاه و عریضتر و بزرکتر از صنف اول صنف سوم
شاخهای آن بسیار و از زمین بی ساق و برک آن شبیه برک سفرجل و بر سر شاخهای آن قبهها مدوری و کل آن زرد طلائی صنف چهارم برک آن شبیه برک انجیر و از آن کوچکتر سیاه و ملاصق
زمین صنف پنجم برک آن بزرک غلیظ و با رطوبت چسبنده و تندبو و ساق آن زیاده بر ذرعی و کل آن سفید مایل بسرخی و تخم آن ریزه و تیره رنک و مدور با حدت و تلخی این
صنف محتمل که تمباکو باشد و آن در حرف التاء المثناة الفوقانیه مع النون ذکر یافت **طبیعت** آن اصناف آن کرم و خشک در سوم **افعال و خواص آن** محلل و جالی
و با قوت قابضه و ریشهای آن در افعال قائم مقام ماهی زهره است اعضاء الصدر والغذاء والنفس ربول یکمثقال از بیخ سفید و سیاه آن جهت منع سیلانات و با شراب جهت
منع اسهال و طبیخ آن جهت سرفه بارده و ضیق النفس و تسکین عضل الاورام و حرق النار و اسم ضماد برک مطبوخ صنف سوم آن جهت اورام بلغمی و ورم چشم و با عسل و شراب جهت شقاقلوس
و جراحات و کزیدن عقرب و ضماد برک صنف نر آن جهت سوختکی آتش مضر کرده مصلح آن کثیرا مقدار شربت آن تا دو درم بدل آن اناغورس است **قلومایس** بضم قاف و سکون لام و سکون
واو و فتح میم و الف و ضم یاء مثناة تحتانیه و نون لغت یونانیست و آنرا شجرة ابی مالک و اهل دمشق صابون القاف و صابون الثیاب و ظفر القط نیز نامند **ماهیت** آن نباتیست
جبلی و بستانی ساق آن مربع شبیه بساق باقلا و برک آن شبیه برک لسان الحمل بر ساق آن غلافها و اطراف بعضی با طرف بعضی کل آن شبیه بکل سوسنی که بیخ آنرا ابرسا نامند
و بهیات چیزی که آنرا اربع و اربعین کویند بهترین آن جبلی و کاه از نبات آن نیز مانند انکه از بیخ آن عصاره میکیرند اخذ مینمایند **طبیعت** آن سرد و خشک **افعال و خواص آن**
حابس حاقن نفث الدم سینه و نزف الدم معده و رحم و ضماد برک نرم کوفته آن جهت التزاق جراحات در ابتدای حدوث و التیام آنها مجرب **فصل القاف مع المیم**
قمری بضم قاف و سکون میم و کسر راء مهمله و یاء نسبت منسوب بقمر است که نام بلدیست از بلاد مصر و کفته اند که آن بلد الخدریه است جهت مشابهت رنک این بکاک آن بلده و
آن قماری آمده و کفته اند جمع اقمر است مانند احمر و حمر یا جمع قمری است مانند رومی و روم و زنجی و زنج و ماده آنرا قمریه نامند و نر آنرا ساق حر و جمع قماری غیر منصرف است و آنرا
بهندی توترو نامند **ماهیت** آن مرغیست از فاخته کوچکتر با طوق و بسیار مانوس و خوش منظر و خوش آواز و کفته اند که لفظ یا کریم کامل الحروف از صوت آن ظاهر میکردد
و دو نوع میباشد سفید و زرد و از غرائب آثار آن آنکه ابن اثیر در تاریخ خود نوشته که از جمله هدایا که بعضی ملوک بقاع هند هدیه برای سلطان محمود سبکتکین فرستاده بودند قمری بود که
چون طعام زهردار را میدید چشمهای آن سرخ و از آن اشک جاری و متحجر میکشت و چون آن حجر را سوده بر جراحات دهن کشاده میپاشید زود به میشد **طبیعت**
آن در دوم کرم و خشک **افعال و خواص آن** موافق مبرودین و مرطوبین و مولد خلط فاسد و اکثار آن محدث وسواس و جذام مصلح آن ادهان و ادویه لطیفه است
تدهین بدهن آن باعث سرعت حرکت اطفال و تخم آنرا چون بطفل بیاشامانند باعث سرعت تکلم آنست قبل از هنکام آن الخواص کفته اند بودن آن در خانه باعث عدم
سحر و دآن و چشم بد است از صاحب آن خانه **قمقام** بفتح قاف و بضم نیز آمده و سکون میم و فتح قاف الف و میم و قمل بفتح قاف و سکون میم و لام **ماهیت** آن
دو حیوان کوچک اند که در بدن انسان و غیر انسان بهم میرسند و فرق میان هر دو آنست که قمقام را پایهای بسیار است و به بیخ موی میچسبد و واحد آنرا قمقامه مینامند
و قمل شش دست و پا دارد و بدین اندک میکردد و سر و دم آن باریک و سفید رنک و آنچه در موی بهم میرسد اغبر و سیاه رنک و کفته اند رنک آن برنک موی میباشد که
در آن تکون مییابد از سیاه و میکون و سفید و غیرها و ماده آن زیاده از نر آنست و قمل را بفارسی شپش و بترکی بیت و بهندی جوئین نامند و مراد از مطلق آن قمل انسان است و ماده
تکون آن عرق حادث از کثرت فضلات ردیه و کثافات مجتمعه در بدن انسان و قلت یا عدم اغتسال بدن و ثیاب و عدم تنظیف آنها است و قوت مزاج بدن و هر چند ماده
آن زیاده تکون آن زیاده و در موهای سر و ریش و لباسهای چرکین کهنه تکون آن زیاده می باشد خصوصا در زمستان و کثرت آن باعث لاغری بدن میکردد و مرض است و در ابدان
نقیه نظیفه و البسه پاکیزه تکون آن کم میباشد بلکه نمیباشد **افعال و خواص آن** چون شپش زنده را در سوراخ باقلا کذارند و بلع نمایند جهت رفع حمی ربع مجرب کفته اند و چون
در سوراخ احلیل کذارند رفع احتباس آن نماید و چون زن حامله در کف دست خود کذارد و بر آن شیر بدوشد اگر راه رود و حرکت کند حامله به پسر است والا بدختر و بعضی کفته اند اکر
بمیرد حامله به پسر است والا بدختر و اندوختن شپش زنده موجب نسیان است بلکه باید که بکشند و بیاندازند و طلا کردن آن بر بدن مولود در حین ولادت با آب زیره باعث آنست که
در تمام عمر قمل در بدن او تولد نکند و چون در بدن شپش بسیار بهم رسد تدبیر رفع آن آنست که جامه را بزیبق آلوده بپوشند و یا زیبق بر بدن بمالند و یا زیبق با حناء در ساعت
رفع آن کند و شستن سر با آب تخم شریفه که ثمر هندیست که سائیده با آب مخلوط کرده سر آن بشویند بزودی رفع شپش آن مینماید اما باید که چشم را بپوشند و محافظه نمایند

که دهن آن شستشو که باعث سوزش بسیار و تورم آن میکردد و از خواص آنست که نزد قرب موت از وی میکریزد و چون قمل بسیاری جمع نمایند و از آن سریشم سازند و بر جسد
تر میباشند از سر بلستهای دیکر و کفته اند قمل متولد در حبوب آشامیدن آن جهت قرحه ریه و تنقیه حصاة نافع و این از جمله محالاتست زیرا که اسم مقدار بهم رسیدن
متعذر است **فصل القاف مع النون** **قنی** بفتح قاف و نون و الف مقصوره لغت عربیست و بر چند معنی آمده از آنجمله بمعنی نیزه و جمع آن قنوات و قنی بکسر قاف
مانند جبل و جبال و بعضی اطبا کفته اند که بفتح و بقصر صمغیست و واحد آن قناة بها است و جمع آن قنوات و برعود الطباشیر یعنی قصب آن نیز اطلاق مینمایند و بر شجرة الاشق
نیز و کفته اند خود اشق است و کفته اند نوعی از اندروطالیس است و نیز کفته اند اسم نباتیست برک آن شبیه برک نعناع و معروف و نزد عامه عرب بکلخ و نزد بعضی بر طلبه یا سیه
و کلخ در حرف الکاف مع اللام انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد **قنابری** بضم قاف و فتح نون مشدده و الف و فتح باء موحده و راء مهمله و الف مقصوره لغت عربیست و کفته اند
لغت نبطی است بضم کاف و فتح نون مخففه و الف و کسر باء موحده و راء مهمله و یاء نیز آمده و سر آنرا العربی علول و نمول و قملول و فوهق و شجرة البهق و بیونانی فنیفیمالون و برومی
قبار و مبدوس و بخراسانی برغشت و بفارسی برزند و بخند و بشیرازی سبزه و سوده و باصفهانی موجه نامند **ماهیت** آن نباتیست که در اول ربیع میروید و تا آخر
آن میماند و بغدادی کفته از بقول صحرائیست و برک آن کوچکتر از برک کاسنی صحرائی و با اندک حدت و تلخی و کل آن سفید باریک و تخم آن اغبر رقیق و نواب معفور میر و زنوسه
اند برک آن شبیه بسرمق است و لیکن املس نیست بلکه زغب خفیفی دارد و صاحب تحفه نوشته برک آن شبیه باسفاناخ با اندک تندی و تلخی است بقدر شبری و ساق آن
باریک و کل آن سفید ریزه و تخم آن در غلافی بقدر نخود و در هر غلاف چهار عدد و بسیار شبیه بخردل بهترین آن تازه آنست که در شاخهای آن اندک سرخی باشد **طبیعت**
آن کرم در اول و خشک در آخر آن و بعضی در دوم خشک کفته اند **افعال و خواص آن** لطیف و جالی و مقطع و از ادویه نافعه است جهت مبرودین و محرورین هر دو
اعضاء الصدر والغذاء والنفس منقی سینه و ریه از کیموسات غلیظه و مفتح سده کبد و طحال و مدر بول و حیض و شیر و عرق و آشامیدن آب آن اطلاق طبیعت و رفع یرقان
و مغص و اخراج کیموسات غلیظه مینماید و ضماد آن جهت بواسیر و مغص و تحلیل صلابات رحم نافع الزینة جهت کلف و بهق و نمش بهترین دوای است ضماد او شبانه کفته اند خوردن
آن با اندک زمانی و قلیل الایامی و صبح از ازاله مکر وانده و مستور تدهین آن جهت امراض مذکوره و زخم پستان السموم ضماد آن جهت نهش جمیع هوام سمی موثر المضار مولد سودا
خصوصا نمک پرورده آن مصلح آن طبخ و بریان نمودن آنست و روغنها مانند روغن بادام و کنجد و غیر آن و کفته اند مصلح آن هلیله کابلی است **قنب** بکسر قاف و فتح
نون مشدده و باء موحده و بضم قاف نیز آمده لغت عربیست و کفته اند معرب از کنب فارسی است و آنرا اقو بیونانی و دیفرونس و بسریانی قنبیرا و برومی کتانی و بفارسی کنب
و بنک و بهندی بهنک بکفای باه باصطلاح ورق الخیال و خرو عظم و حشیش و حشیشة الفقراء و نشاط افزا و فلک تازه عرش نما و حبة المساکین و شهوة البحر و مونس الهموم و جز آن
ذهر و رنک و برکلک شیرازی و امثال اینها نامند و دیسقوریدوس قنابس و قنابوس نیز نامیده و کفته اند پوست ساق آنرا قنب نامند و از آن مانند کتان ریسمان و البسه سازند
اما پوشیدن لباس آن جایز نیست جهت آنکه مفسد مفاصل و محدث لاغری است و کاغذ از آن خوب ساخته می شود چنانچه در کشمیر از آن کاغذ بسیار خوش قماش براق
ابریشمی میکنند و شکوفه و غبار زغبی و شبنمی که بر آن می نشیند غلیظ و چسبنده است همه را جمع مینمایند و چرس مینامند و در سر غلیان میکشند تخدیر و سکر بسیار می آورد خصوص شبنم
آن و آن هر چند چسبنده تر و غلیظتر و منجمدتر باشد قوی تر است و بسا است که بسبب کمال قوت هلاک میکرداند کشنده خود را **ماهیت** آن نباتیست معروف و در اکثر بلاد بهم میرسد
مانند هند و کشمیر و بنکاله و بلخ و روم و فارس و عراق و غیرها و کفته اند بترتیب مذکور هر یک اقوی از دیکر اند و عراقی و بنکالی از همه ضعیفتر و بعضی فارسی را اقوی از رومی
کفته اند و هر یک بری و بستانی و جبلی میباشد و بری و جبلی اقوی از بستانی اند و بستانی فی الحقیقت قنب است زیرا که پوست آن جدا میکردد و درخت آن بلندتر تا به پنج ذرع و ساق
آن مجوف و شاخهای آن باریک و بر آن برکها پنج یا شش تا هفت تا و اکثر فرد میباشد و بسیار سبز رنک و با خشونت و کل آن سفید رنک باریک و تخم آن مدور و آنرا شاهدانج
و بفارسی شاهدانه نامند و بری و جبلی آنرا درخت کوتاه تر از بستانی و لحای آن خوب جدا میکردد و بدشواری اکر قلیلی بعمل آید بکار مورد مذکوره نیاید و شاخهای آن شبیه بتخمی
و سیاه رنک و برک آن نیز مانند برک بستانی و از آن خشن تر و سیاهی آن کمتر از بستانی و سفیدی بر آن غالب کل آن سرخ و ثمر آن مانند فلفلی شبیه بحب السمنه و بعضی خود
حب السمنه دانسته اند و بیخ آنرا مغاث و شیخ ابن بیطار کفته قنب دو نوع میباشد بری و بستانی و نوع ثالثی که آنرا قنب هندی نامند و ندیدم من آنرا مکر در مصر و آنرا
حشیشه نامند و در بساتین زراعت مینمایند و بسیار مسکر است یکدرم آن زیاده بر آن از حد سکر بدر برده برعونت و اختلاط عقل و جنون و منجر میسازد و بسا است که هلاک میکرداند
و بالجمله انواع ردیه آن بسیار است از معجون و غیر آن **طبیعت** برک آن مرکب القوی و در سوم سرد و خشک با حرارت لطیفه قلیله و برودت کثیفه غالبه و تخم آن کرم و خشک در

سوم و پوست آن سرد و خشک در دوم و بعضی گفته اند در آخر سوم و در غایت رداءت و لحای آن سرد و خشک با عتدال **افعال و خواص آن** از جمله اشجار است که برگ آن بسبب مرکب بودن قوای آن اولا فرح و سرور و نیکوئی رنگ رخسار و بکرمی آورد بجز حار و لطیف و تحذیر حادث از جزو بارد و بعد زوال و تحلیل جزو حار لطیف و ظهور آثار جزو بارد و کثیف مضد افعال مذکوره از آن ظاهر میکردد و نیز بسبب جزو حار خیال و فکر را لطیف و دقیق میکرداند و عطش و اشتهای طعام و شهوت باه را بالعرض زائد میکرداند و بالآخره بالعکس و باعث تکدر روح دماغی و ظلمت بصر و ضعف آن و جنون و مالیخولیا و جبن و خوف بسیار و استسقا و امثال اینها و ضعف باه و قطع آن میکردد و جهت آنکه مجفف منی است و شیر نیها مقوی فعل آنها و ترشیها مبطل آن اعضاء الرأس سعوط برگ بری آن منقی دماغ و اغتسال بعصاره برگ آن جهت رفع ابریه و شپش موی سر و قطور عصاره برگ بری و دهن آن جهت تسکین درد گوش و کشتن کرم آن اعضاء الغذاء و النفض خوردن برگ آن نشف رطوبات معده و حابس بطن و مدر بول و روزی را نافع و ممسک و مجفف منی و دوست آن قاطع باه و مجفف منی القروح و الجروح و الاورام و البثور ذرور کنب پوسیده مجفف جروح و قروح رطبه و مندمل کننده آنها و ضماد طبیخ بری آن و ضماد برگ آن جهت تحلیل اورام حاره و حمره و تسکین اوجاع اعضای عصبانی که دران کیموسات فاسده مانده باشد مفید و چون برگ خشک آنرا نیم کوفته و اندک آبی بر آن پاشیده و گرم کرده و بر برگ بید انجیر گرم کرده گذاشته بر خصیه بندد جهت قیلة الماء و تحلیل اورام آن نافع مقدار شربت آن یکدرم و زیاده بر آن خصوصا از انواع ردیه آن کشنده مصلح آن قی نمودن و با روغن گاو و آب گرم تا آنکه در معده هیچ نماند و آشامیدن شراب حماض بسیار مفید و تخم آن مسکن غثیان و محلل و پراگنده کننده ریاح و مولد خلط ردی و قوی الاسخان و منجر و قابض بطن و ممسک و مجفف منی المضار مصدع و مظلم بصر مضر معده مصلح آن بریان نمودن و اکثار آن باعث غرغره احشا مصلح آن خشخاش و سکنجبین شکری و شراب لیمو و گویند آب سرد و برف و شرابی که حامض است و دهن شاهدانج که مانند روغن بادام گیرند گرم و خشک و جهت درد گوش و اعصاب و تحلیل ورم صلبه و صلابت رحم قطورا و تمرنجا نافع و آشامیدن آن مجفف منی است بدانکه اهل هند خصوص فقرای ایشان ولوع بسیاری با آشامیدن آن دارند و بگمان فاسده خود معتقد آنند که عمر را طویل و خیال و فکر را زائد چنانچه مقوله بعضی از فقرا که خود را کامل و واصل میدانند اینست که **بیت** بنگی زدیم سر انا الحق شد آشکار ما را بارگاه ضعیفان این گمان نبود و اکثری از این طایفه هر صبح و شام برگ آنرا سائیده و در آب حل کرده صاف نموده یک قدح می آشامند و هر که از امثال ایشان وارد شان میکردد با و نیز تواضع مینمایند و بعضی خشک نموده و اندک بریان کرده زمانی طویل آنرا مضغ مینمایند به تنهائی و یا با کنجد مقشر و یا سائیده با شکر سفوف مینمایند و طرب و فرح بسیار میکنند جهت آنکه در ابتدا و اوائل حال قوای بهیمی ایشان را بحرکت می آورد و انواع اطعمه کثیره میخورند و متلذذ میکردند و انهضام می یابد و بدن ایشان فربه میشود و بکثرت اجتماع رطوبت پس ثانیا مبتلا باکثر امراض صعبه میکردند مانند ضعف هاضمه و کثرت ریاح و قراقر بطن و سوء القنیه و تهیج اطراف و صورت و تغیر رنگ بشره و امثال اینها و ضعف باه و سقوط اسنان و بجز و کسالت و جبن و خیالات فاسده شیطانیه و سوء فکر و انداختن خود و جهال را بسوی عقیده و اباحت و زندقه و ترک عبادات و غیره و بعضی از ان معاجین میسازند و بعضی برای اصلاح و تقلیل ضرر آن در شیر جوش میدهند و آن شیر را ماست میسازند و کره از آن گرفته در تراکیب استعمال مینمایند و بعضی سرشیر آنرا گرفته استعمال مینمایند نیز دهن آن را بانواع دیگر اخذ مینمایند و بعضیکه بسیار قوی میخواهند قدری از چرس آن داخل تراکیب میکنند مانند معجون شرزه خانی که مشهور بشیرزاد خانی است که از دکن ساخته اینجا نامی آورند که یک حبه آن سکر بسیار می آورد و جزو اعظم آن روغن بنگ چرس و ادهان و دیگر جهای قوی مخدر مسکر دیگر است **قنبره** بضم قاف و سکون نون و ضم بای موحده و فتح رای مهمله و بلغت عامی قنبره است و جمع آن قنابر بفتح قاف و کسر بای موحده و بعربی ابو المليح و بفارسی چکاوک و چوزه و لک نیز و بیونانی بر زالوس و بر بیدالوس و بلاطینی کلرینه نامند **ماهیت** آن مرغی است از جمله عصافیر از گنجشک اندک بزرگتر و خوش منظر و خوش آواز و بر سر آن کاکلی و تاجی مانند طاوس و هدهد و بهترین آن جوان فربه آن و وجه علیحده ذکر نمودن از عصافیر اختصاص آن باسم خاص است و شهرت آن بدان است **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص آن** آشامیدن اسفیدباج و مرقه آن ملین طبع و گوشت آن جالب و همچنین گوشت و لحوم سائر عصافیر و این اقوی از آنها است و مداومت کباب آن صالح الغذاء و جهت صاحبان قولنج و اوجاع مثانه نافع و محرق مجموع آن جهت ذات الجنب و وجع فواد بسیار مؤثر مضر محرورین مصلح آن کاسنی با سرکه و میوه های ترش و با روغن بادام استعمال نمودن است **قنبیط** بضم قاف و فتح نون مشدده و کسر بای موحده و سکون یای مثناه تحتانیه و طای مهمله مثناله بفارسی کلم رومی و کلم کرد نامند **ماهیت** آن نوعی است از کرنب و وجه علیحده ذکر نمودن آن اختصاص معروف بدان بودن است و نزد عوام و اهل شام و بغداد مشهور به بیض العیار است برگ آن شبیه ببرگ چغندر و اما ن عریضتر و ضخیمتر و سبزی آن با غبرت و سرمه رنگ و طعم آن با تلخی و شیرینی آمیخته و در وسط آن ساقی و بر بالای آن جمه آن و بر اطراف آن برگها در هم مجتمع بشکل کله و در بنگاله در موسم زمستان تخم آنرا از فرنگ می آورند هر سال تازه میکارند بسیار خوب و لطیف و سفید و مجمع

و نازک لذیذ میباشد و هر چند هوا سرد و تر باشد بهتر میشود و بشغل تربیت بهتر و سفیدتر و لطیف تر میکردد و بعضی مردم در وقت کوچکی برگهای آنرا در هم می بندند و در هنگام نزدیک بکمال رسیدن و کچه شغالی که بهندی باندی نامند معکوس بر بالای آن میگذارند که کله آن در جوف آن بکجد و آفتاب و شبنم بدان نرسد که آنرا فاسد سازد و ساق آنرا از نصفه بیشتر بگل میگیرند و بدان آب همیشه میدهند خوب و لطیف و بالیده میکردد و بقوت زمین و خوبی تخم نیز بزرگ میکردد و بهترین آن تازه سفید رنگ یا زرد رنگ نازک خوب در هم پیچیده آنست و نیز قسم دیگر از ان میشود در برگ و ساق و قبه همه مشابه بدان الا آنکه برگهای خارج آن اندک بزرگتر و عریضتر و تیره تر رنگ و ساق و برگ آن بنفش مایل بسرخی و رنگ برگهای قبه پیچیده آن سرخ تیره مایل به بنفشی است و بهترین این نیز تازه خوشرنگ نازک و خوب در هم پیچیده آنست **طبیعت** آن مرکب القوی با رطوبت مائیه غلیظ و حرارت منفخه لطیفه و ماده ارضیه کثیفه و گفته اند گرم در اول و خشک در دوم است **افعال و خواص آن** با قوت منفخه و محلله و مبهیه و نفاخیه و مدر بول و مولد خون سوداوی عکر و مضعف دماغ و منجر در دی الغذاء و نفاخ و مسدد و محدث نفخ در حوالی پهلو و شکم و بالخاصیت محلل خمار و مسکن آن و اکثار آن مولد اخلاط سوداویه و امراض سوداوی و افکار ردیه و خیالات فاسده و دیدن خوابهای مشوشه و مضعف دماغ و بصر بسبب تبخیر آن و آشامیدن ماء نبت آن مانع مستی و نطول طبیخ آن جهت اوجاع مفاصل نافع مصلح مضار آن در آب جوشانیدن و آب آنرا دور ریختن و مهرا پختن با گوشت فربه و روغن بادام یا زیت الانفاق و روغن گاو و تابه بسیار بریان نمودن و با ادویه حاره لطیفه خوردن است و بیخ آن نفاخ و مهیج خناق و زیاده کننده منی و معین بر جماع خصوصا چون بریان نمایند و با سرکه و زیت و آبکامه بخورند مولد سودا است زیاده از کرنب و تخم آن گرم و خشک و استعمال آن پیش از شراب یا با شراب مانع سکر و محلل خمار آن و مفسد منی است چون بعد از جماع بخورد باه و بر دارد **قنبیل** بکسر قاف و سکون نون و کسر بای موحده و سکون یای مثناه تحتانیه و لام گفته اند معرب کنبیلای فارسی است و یا معرب کمیله هندی در ماهیت آن اختلاف است بسیار بعضی گفته چیزیست رملی سرخ رنگ که از آسمان فرود می آید با شبنم در بعضی بلاد و بعضی گفته اند که شبنمی است که بر اراضی بادیه یمن می نشیند و با خاک ممزوج گشته بدان هیئت میکردد و بعضی گفته طینی است مانند طین معروف بطین الجلو که نزد باریدن باران ظاهر میکردد و در خراسان و بعضی گفته اند بزور رملی است ظاهر آن سرخ و بعضی گفته اند تخم سرخس است و نوا حکیم معتمد الملوک سید علوی خان نوشته اند که بیشتر از کوهستان ما بین هند و چین می آورند کان استماع یافته که از درختی حاصل میکردد که اند رخت را می تکانند و بطن ایشان بزور آن اشجار است یا شبنمی که بر آنها می نشیند و انچه محرر شنیده و آن است که ثمر درختی است کوهی درخت آن شبیه بدرخت معصفر و برگ آن نیز شبیه ببرگ آن و از آن بزرگتر و خاردار خارهای آن درشت و بلند و ثمر آن بشکل نارنجی و بر سر آن خاری و در خامی سبز و بعد رسیدن سرخ میکردد و بعد بکمال رسیدن شکافته از جوف آن چیزی سرخ رنگ بر می آید و بر زمین میریزد مردم آنرا جمع نموده بر میدارند و همان قنبیل است انچه غیر ممزوج بخاک است خالص و سبک وزن میباشد و انچه مخلوط بخاک و رمل است غیر خالص و سنگین العلم عند الله تعالی **طبیعت** آن گرم و خشک در دوم و در سوم نیز گفته اند با قوت قابضه شدیده **افعال و خواص آن** آشامیدن یکدرم تا دو درم سائیده آن با ادویه مناسبه مخرج اقسام کرم معده و امعا و حب القرع بقوت و مسهل رطوبات لزجه و اخلاط فاسده و جهت عرق مدنی و طلای آن نیز جهت امور مذکور نافع مضر امعا مصلح آن کتیرا و شیح ارمنی و مضر معده مصلح آن مصطکی و انیسون بدل آن ترمس برنگ کابلی مقشر و سکبینج الجروح و القروح و الجرب و الحکه ذرور مرهم سوده آن مجفف قروح رطبه و التیام دهنده جراحات و سعفه و جرب رطب و بثور و قوباه خصوصا که اعضاء را بروغن کل و یا روغن تخم تاکیر تحصیص سعفه و جرب و قوبای اطفال و بدستور تدهین آن و خوردن اطریفل و داء مجون آن و استعمال مرهم آن و اطریفل و داء و دهن و مرهم و معجون قنبیلی در قرابادین کبیر مذکور شد **قنطوریون** بفتح قاف و سکون نون و ضم طای مهمله مثناله و سکون واو و کسر رای مهمله و ضم یای مثناه تحتانیه و سکون واو و نون لغت رومی است و نزد بعضی یونانی و صحیح آنست که معرب از جنتوریه رومی است منسوب بجنتوریس حکیم رومی جهت آنکه اول کسی است که معرفت بدان هم رسانیده و بسریانی الحیفیلائی و بیونانی اوسطرون و بفارسی بزر دو لوفا و کریون نامند گفته اند کریون اسم قنطوریون دقیق است و آن دو نوع است کبیر و صغیر و در آخر ربیع میرویند قنطوریون کبیر و آن قنطوریون غلیظ و بیونانی قنطوریون طوماغا یعنی قنطوریون کبیر و نوعی نیز ولوفای کبیر نامند **ماهیت** آن نباتیست ساق آن شبیه بساق حماض و حشو به بلندی دو ذرع با شعبهای بسیار از یک بیخ رسته و بر سر آنها قبهاشبیه بقبه خشخاش و مدور و طولانی و گل آن سرمه رنگ مدور شبیه بصوف و تخم آن شبیه بقرطم یعنی تخم کافشه و با جرافت و برگ نبات آن شبیه ببرگ جوز و سبز و اطراف آن مشرف شبیه بدندانهای اره و بیخ آن سطبر طولانی تا بدو ذرع و صلب و سرخ رنگ و پر از رطوبتی سرخ برنگ خون و طعم آن مرکب از حدت و حرافت و اندک حلاوت و قبضی و رنگ عصاره آن نیز سرخ مانند خون و منبت آن زمینهائیکه آفتاب بسیار بر آنها تابد و کوهستانها و تلها و پشتها و قوت آن تا ده سال باقی میماند و آ

قنبيط
قنبيل
قنطوريون

قنطوریون صغیر

معتمد الملوک سید علوی خان قدس سره نوشته اند که قنطوریون صغیر کثیر الوجود است بارض یعنی بلاد فارس و آن بر دو نوع است بری یکه بر زمینهای سهل هموار و تنهای بر اشجار میروید و گل این سرخ رنگ مایل به بنفشی است و بستانی آن نبات قویتر و بلندتر از بری و گل آن خوشبوتر و تلخی آن کمتر و در سائر احوال مساوی بری و لیکن گل آن مختلف الالوان و عادت اهل تبریز آنکه گل منجک و گل قرنفلی نامند و گل آن تا قریب به شش ماه میماند و بیخ آن در زمین باقی میباشد و در ایام ربیع از سر نو از همان بیخ میروید و بیخ بری آن در زمین باقی نمیماند بلکه هر سال از سر نو در اوایل ربیع میروید و در اوایل صیف گل و تخم می آورد و قوت آن تا دو سال باقی میماند **طبیعت** آن در آخر دوم گرم و خشک و در سوم گفته اند و عصاره و بیخ آن قویتر از سائر اجزای آن مستعمل **افعال و خواص آن** محلل و قابض و جالی بجهت اختلاف طعوم بیخ آن از آن افعال متضاده صادر میگردد و از ادرار طمث و اخراج جنین مرده و افساد زنده و اخراج آن و تفتیح سدد و تنقیه دماغ و سینه و امثال اینها از افعال حرارت که صادر از حدت و حرافت آنست و حبس نفث الدم و اندمال جراحات که از افعال برودت که بسبب قبض آنست و گفته اند چون لحم مقطوع را با آن طبخ دهند مجتمع میگرداند اعضاء الصدر و الغذاء و النفض جهت ضیق النفس و سرفه ... و سرفه کهنه و نفث الدم مزمن و درد پهلو و مغص و رفع سده کبد و طحال و قولنج بلغمی و استسقا و یرقان و صلابت کبد و طحال و ادرار بول و حیض و عسر ولادت و اوجاع رحم و فسخ عضل و عصب و قتل اقسام کرم و کدودان نافع و فرزجه آن جهت ادرار طمث و اخراج جنین مؤثر الجروح و القروح و النواصیر ضماد تازه آن بتنهائی و یا با مراهم جهت الزاق و چسبیدن زخمهای تازه و التیام و ختم جراحات تازه و ردیه کهنه و عمیقه غائره و نواصیر و اوجاع عصب و فسخ آن و کسر اعضاء و عرق النساء بغایت قوی الاثر و در سائر افعال قریب بقنطوریون صغیر و از آن ضعیفتر مضر دماغ مصلح آن عسل و شیر ... مقدار شربت آن تا دو درم و اگر تب باشد با شراب و الا با آب بدل آن جعفر و قنطوریون دقیق و عصاره و حب آن جهت امراض مذکوره نافع و شیخ ابن بیطار نوشته که آنچه در بلاد لوقیا می شود عصاره آنرا گرفته بجای حضض استعمال مینمایند قنطوریون صغیر که آنرا قنطوریون دقیق و بیونانی طولیطون دقیق یعنی قنطوریون دقیق و قنطوریون طرمقرون یعنی قنطوریون صغیر و بعضی آنرا ملیسون مشتق از ملیس که بمعنی آب ایستاده است نامند جهت اکثر منبت آن کنار آبهای ایستاده است و در بطایح بیشتر میروید و بفارسی لوفای خرد و گربون نیز گویند **ماهیت** آن نباتیست که بر کنار آبهای ایستاده و بطایح میروید بقدر یکشبر و زیاده بر آن شبیه باو فاریقون که نوع جبلی نامند و ساقهای آن از هم جدا و پر شاخ و برگ آن شبیه ببرگ سداب و گل آن اندک خوشبو و شاخهای آن سفید مایل بزردی و قوت آن تا ده سال باقی میماند و از نباتات ربیعی است و در آخر ربیع میروید **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک **افعال و خواص آن** لطیفتر و قویتر از نوع کبیر در جمیع افعال ساق و برگ و گل آن قویتر از عصاره آن و مجفف و بلیغ و مفتح و مسهل و منقی و جاذب اخلاط از اعماق بدن و مفاصل و امثال ادویه ... منفعت بسیار است اعضاء الراس و العصب و الصدر و الغذاء و النفض و غیرها آشامیدن مطبوخ دو مثقال آنکه در هفتاد مثقال آب طبخ نمایند تا بنیمه رسد و بمالند و صاف کنند و با شکر و امثال آن بنوشند جهت تنقیه دماغ و اعصاب صرع و سکته نفث الدم و اسهال مره صفرا و سودا و زرد آب بلغم لزج مخاطی و امراض بلغمی و اوجاع مفاصل و فسخ عضل و تفتیح سدد جگر و طحال و رفع قولنج بلغمی و تحلیل صلابت طحال و ضرر سموم هوام خصوصاً عقرب نافع و دو درم آن جهت رفع حمیات و با شراب جهت نفث الدم و ذات الجنب بارده و با ماء الاصول جهت اوجاع ظهر و مفاصل و عرق النساء و نطول با آب مطبوخ آن دافع کزاز و بدستور بخور آن و حقنه با آب مطبوخ پنج درم آن با روغن کنجد و بدستور برماد آن جهت عرق النساء و اوجاع ظهر و قولنج بتعدیل برای آنکه مخرج اخلاط مراریه و سوداویه و بلغمیه لزجه است و افراط عمل آن مودی باسهال الدم الجروح و القروح و الاورام ضماد تازه آن جهت الزاق و اندمال و ختم جراحات کبار تازه و کهنه ردیه و عسر الالتیام و نواصیر و تلیین اورام صلبه و منع انصباب مواد باعضا بسبب قبض و تجفیف بلیغ که دارد و خشک آن با مراهم مجففه جهت تجفیف قروح ردیه خبیثه غائره عمیقه و نواصیر و بابیه جهت منع انفتاح و انشقاق جراحات کبار تازه و کهنه و اندمال و تحلیل اورام آنها و با آرد ترمس جهت تسکین اوجاع عضل و عصب و مفاصل بارده و با آرد جو جهت حاره آنها و گل آن ضماداً و شرباً جهت لسع افعی و عقرب نافع و عصاره آن در قوت قبض و تحلیل و تجفیف و غیرها قریب بسائر اجزای آن و طریق اخذ آن آنست که اگر تازه باشد بگیرند درخت سبز تر و تازه آنرا با تخم بکوبند و آب آنرا بگیرند و در ظرف خزفی در آفتاب بگذارند و بچوبی پاکیزه برهم زنند و اگر دیگر و خشک نکرده شب سر آنرا بپوشند زیرا که شبنم مانع انجماد و انعقاد عصارات است و روز دیگر بدستور در آفتاب گذارند و بچوب پاکیزه برهم میزده باشند تا آنکه غلیظ و منجمد و منعقد گردد و اگر تر و تازه آن بهم نرسد بیخ خشک کبیر آنرا نیم کوفته یکروز در آب بخیسانند پس بکوبانند و نیکو بمالند اگر صاف نمایند پس با آتش ملایم طبخ دهند و برهم میزده باشند تا منعقد گردد و بهمین نهج عصاره هر چه را خواهند اخذ نمایند **طبیعت** آن قریب بسائر اجزای آن **افعال و خواص آن** نیز قریب بآنها بلکه در بعضی مواد اقوی آشامیدن آن جهت امراض مذکوره نافع اعضاء الراس سعوط آن با سرکه و آب عسل جهت قروح بینی و حبس

رعاف

رعاف خصوصاً با اندک زاج و کافور و آب یخ و طلای آن با سرکه بر ریش سر و صدغین جهت صداع حادث از احتراق شمس و آشامیدن شراب و چون موی سر را بنوره زائل نمایند و محلول آن با سرکه بر آن بمالند جهت رفع قروح آن و رویانیدن موی مجرب و اکتحال عصاره رقیق آن با عسل جهت بیاض و اندمال قرحه عین و طلای آن با شیر دختران جهت ورم پلک چشم و تسکین درد آن و با آب کاکنج جهت مطبوخ پلک چشم و جرب آن و با شیر و آب رازیانه جهت جمیع اوجاع عتیقه عین و رفع آثار قرنیه و شعیره و با آب مرزنگوش جهت تحلیل سبل و چون پلک چشم را برگردانند و عصاره آنرا با آب انار بر آن بمالند در حال رفع جرب آن نماید و قطور آن با روغن خیری و امثال آن جهت ضربان گوش و با آب برگ شفتالو جهت قتل و اخراج کرم آن و با آب ترب و امثال آن جهت ثقل سامعه و با روغن نرگس و خردل و سرکه جهت ورم گوش و رفع کری و مضمضه آن با گلاب جهت رائحه کریهه دهان و قلاع متعفنه آن و با طبیخ جوز السرو جهت درد دندان و رفع تحریک و استحکام آن و غرغره آن با آب بارتنگ و عنب الثعلب و عوسج جهت ورم لوزتین و خناق و طلای آن با آب جهت شقاق لب اعضاء الصدر آشامیدن آن با طبیخ حلبه جهت امراض سینه اعضاء النفض حمول عصاره تازه آن مدر حیض و مخرج جنین مضر بها مصلح آن صمغ عربی و کتیرا مقدار شربت تازه آن یکدرم تا دو درهم و از خشک آن تا سه درهم و در حقنه پنج درهم و از عصاره آن یکدرم بدل آن بوزن آن افسنتین و نیم وزن آن بابونه و نیم مثل آن تربد و بعضی بوزن آن ... سیاه شان و نیم وزن آن برگ حنا گفته اند و روغن آن که آب تازه آنرا با روغن زیتون بآتش ملایم بجوشانند تا روغن بماند گرم و خشک و مسخن عصب و مقوی بدن و رافع امراض بارده عصبانیه مانند فالج و استرخاء و اعیاء و اوجاع بارده مزمنه و تحلیل ریاح و رافع بهر و عسر ولادت و شراب آن که آب آنرا با شکر بقوام آورند جهت اکثر امراض مذکوره نافعست

قنفذ

قنفذ بضم قاف و سکون نون و ضم فاء و بفتح فاء نیز آمده و بذال معجمه و بدال مهمله نیز بجای ذال لغت عربیست و نیز بعربی ... و بیونانی ... و بسریانی ققدو و برومی شیر خندون و بفارسی خار پشت و جبرو جش و سیخول و بشیرازی چوله و در تنکابن دارموک و بمازندرانی دارمیجی و بترکی کرپی و بهندی ساهی و سار سل و سینی نیز نامند و ماده آنرا العرب قنفذه و جمع آن قنافذ **ماهیت** آن حیوانیست موی بدن و پشت آن بلند مانند خار و چون بخشم آید سر خود را فرو کشد و مجتمع گردد مثل دسته خاری شود و خود را حرکت دهد از میان آنها خارها بقدر یکشبر و کم و بیش چیزی مانند تیر جدا گردد و بر آید با اندک آوازی و اگر ببدن کسی برسد اندک زخم نماید و سه قسم میباشد بری و جبلی و بحری بری آن کوچک بقدر گربه کوچکی و جبلی آن بزرگ بمقدار سگ متوسطی و خارهای آن بلند و ابلق تا یکشبر و زیاده بر آن نیز و این را دلدل نامند و قنفذ بحری نوعی ماهی است که نصف اعلای آن شبیه بقنفذ و نصف پائین آن شبیه بماهی و در بدن آن موی است مانند موی حیوان و نرم و بعضی گفته اند صدفی است و اصلی ندارد و از مطلق آن مراد قنفذ بری است و بهترین آن کهنه بزرگ آنست و در جزیره از جزائر زیرباد که گویند جزیره جاوه است که بتاویه نیز نامند و در جوف بعضی قنفذها فادزهری تکون می یابد مانند آنکه در جوف بزکوهی و گاو و میمون و غیرها و اهل آن جزیره شصت هفتاد سال میشود که پی بدان برده اند و از جوف آن بر می آورند و آن بزرگ و کوچک نیز میباشد بزرگ آن بمقدار بلوطی و اندک کوتاه‌تر از آن و سطبرتر و کوچک آن بقدر جوز بوا کوچکی و طعم آن بسیار تلخ و چون در آب گذارند زمانی آب را بسیار تلخ میگرداند و آن آب مستعمل در انواع هیضه ها و اوجاع بارده و تحلیل ریاح و امثال اینها از امراض بارده رطبه بتجربه و محل تکون آن زهره آن باشد و بیان آن بتفصیل در پادزهر در حرف الباء مع الالف ذکر یافت **طبیعت** آن گرم و خشک در اول دوم **افعال و خواص بری آن** گوشت آن مجفف و محلل قوی و مانع انصباب مواد باحشاء و بدستور کبد خشک آن و رماد محرق آن جالی و محلل و مجفف اعضاء الراس المفاصل و النفض و الغذاء و النفض گوشت مملح آن با سکنجبین جهت درد سر و با ادویه مناسبه جهت فالج و تشنج و امراض عصب و داء الفیل و استسقاء اگر با تب نباشد و درد گرده ... آن جهت رفع سوء مزاج و سلس بول و بول در فراش اطفال و غیر اطفال حتی آنکه ادهان کل آن ... عسر البول است و مقوی باه مرطوبین و مبرودین و کبد خشک کرده آن در آفتاب جهت استسقاء و آشامیدن پوست محرق آن با شراب جهت فالج و با سکنجبین جهت تهیج لحمی الاورام و البثور و الجروح و القروح لحم آن جهت خنازیر و جذام و تحلیل غدد و عقدهای صلبه و فسخ عضل شرباً و ضماداً و رماد پوست محرق آن جهت قروح وسخه و خوردن لحم زائد و تجفیف قروح و جروح جهت آنکه جالی و منقی و مجفف است و بدستور آشامیدن گوشت خشک کرده و سائیده آن جهت جذام و بخور آن نیز ... لطوخ رماد آن رافع کلف خفیف و نمش و با زفت جهت داء الثعلب و با ادویه مناسبه جهت جرب و اغتسال بدان جهت قروح سر الحمی و السموم خوردن لحم آن رافع حمیات مزمنه و نهش هوام و سائر سموم و نیم درم از محرق پوست آن جهت تب ربع مجرب المضار اکثار آن مغثی مزاج معده و کبد و رنگ رخسار مصلح آن مهرا پختن آن با آب و مطنجن نمودن آن با روغن بادام یا شیرج و با سرکه و کاسنی خوردن است و مراره آن گرم و خشک و جالی و مجفف و اکتحال آن رافع بیاض عین و طلای آن مانع انتشار قروح در بدن و جهت جذام نیز نافع و چون با موم بسرشند و زن بیاشامد و یا حمول نماید جهت اخراج جنین مرده دلدل یعنی قنفذ کبیر جبلی که آنرا سهی نیز نامند جهت آنکه تیر می اندازد چنانچه ذکر یافت خوردن گوشت آن جهت نقرس عظیم النفع و بدستور ضماد آن و طلای خون آن جالی کلف و زائل کننده اوجاع

بدن وحمول آن در حیض وگفته اند که از خار ولدل مار و هوام میگریزند و نزدیک آن نمیروند و فائده با مار خصومت مینمایند و مار را میکشند بدین قسم که کمر مار را بدهان گرفته سر را
بالا برده می گشتند و خارهای بدن خود را ایستاده میکنند و هر چند مار اضطراب میکند و زیاده خود را به بدن او میزند زیاده مجروح میگردد و آخر الامر سست شده می افتد و میمیرد لهذا
ماران از ایشان گریزانست جابر بن حیان الصوفی در کتاب خواص کبیر گفته که گوشت قنفذ بری جهت عسر البول نافع است بدین قسم که آنرا ذبح نمایند و پوست آنرا بکنند و گوشت
آنرا در آفتاب خشک نمایند آنمقدار که توان کوبید و یا براده نمود و پس بگیرند از کوبیده و یا براده آن مقدار دو مثقال با نیم مثقال و در شراب حل کرده بیاشامند بزودی
شفا یابند و چون بسوزانند قنفذ را و نرم بانوشادر سحق نمایند تا آنکه قریب بالخلال گردد و پس با عسل منزوع الرغوه سرشته بر داء الثعلب و داء الحیه بمالند بزودی زائل گرداند
موی برویانده و جهت قوبا نیز نافع که سرگین آنرا با زیت طلا کرده بر قوبا طلا نمایند بعد مالیدن قوبا بخطرون بقوت که سرخ گردد و طلای محرق آن با دهن الآس یا غیر آن
جهت رویانیدن موی در هر موضعیکه خواهند مؤثر و طلای پوست سوخته آن با خردل و عسل سرخ منزوع الرغوه بر سر جهت داء الحیه و منع تشقق و سقوط آن و جهت داء الثعلب
و داء الحیه نیز و اگر بجای موی آن موی سیاه بروید مکرر طلا نمایند و آشامیدن طحال خشک کرده مسحوق آن با شراب جهت اذابت طحال مجرب چنانچه شخصی که طحال داشت
طحال آنرا بریان نموده خورد و بعد سه ساعت عرق بسیاری نمود و دردی در جوف آن بهم رسید و پس از یکساعت بول بسیاری کرد بمقدار ده ثلث رطل زیاده شفا یافت
از آن علت باذن الله تعالی و مراره آنرا چون اخذ نمایند و زهره آنرا برآورند و با سرمه خراسانی هنگو سحق کنند و اکتحال بدان زائل کننده بیاض عین است بزودی و طلای
زهره خشک کرده آن رافع برص تازه در چند مرتبه و با کبریت جهت برص کهنه و طلای زهره خشک کرده کوبیده آن با شراب سرشته و اقراص ساخته و خشک نموده
و عند الحاجت با سرکه سوده جهت بواسیر و امثله مجرب و در ساعت قطع خون آن نماید حکایت شیخ الرئیس قدس سره در کتب شفا نوشته که قنفذ می شناسد تقلب کردن ریاح را
پیش از وزیدن آنها و لهذا راه خانه خود را از طرف مسدود مینماید و از طرف مخالف آن میکشاید و در حر و برد و نیز چنانچه شخصی از اشخاص انسانی بدان واقف گشت جهری یعنی
خانه برای قنفذی در خانه خود ساخت بخوبیکه دیگری بر آن مطلع نگشت و آن قنفذ راه خانه خود را تبدیل مینمود و نیز تبدیل آنهو به حر و برد و آن شخص بر سبیل کرامت اهل دم اخبار
مینمود و مردم مستبعد می شمردند و قدر و منزلت او پیش ایشان عظیم بود و آن غلط و لحم بحری و نیک است برای معده و تقویت آن و تلیین بطن و ادرار بول و محرق پوست آن
جهت جرب و قروح سر مفید **قندس** بضم قاف و سکون نون و ضم دال و سین مهملتین اسم کندش است و در حرف الکاف مع النون انشاء الله تعالی خواهد آمد
سگ آبی بلغاری نیز نامند که خصیه آن جند بادستر است و پوست آنرا بری می آورند و از آن فرو و فروش والبسه و غیره میسازند **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص**
آن پوشیدن آن زائل کننده برودت و ریاح از بدن و جلوس بر آن جهت نقرس نافع است **فصل القاف مع الواو قنطوریون** بضم قاف و سکون واو
و ضم طاء مهمله و سکون واو و کسر لام و سکون یاء مثناة تحتانیه و ضم دال مهمله و سکون واو و نون لغت یونانیست و نیز بیونانی قنطالیون و اهل مغرب زالالف الملوک و
قنطوریون و اذان القسیس نامند جهت آنکه برگ آن شبیه بکیالی است که بیونانی قنطولی نامند و گفته اند که نوعی از قدح مریم است و آن نوعی از حی العالم است و گفته اند نوعی
از ابرون است و بعربی کاسات خوانند جهت آنکه برگ آن شبیه بجلی است **ماهیت** آن نباتیست برگ آن مستدیر با اندک تجویفی و ساق آن کوتاه و تخم آن متصل
بساق و در اطراف آن و بیخ آن مانند زیتونی و با تندی و تلخی **طبیعت** آن مرکب القوی و بیخ آن گرم و خشک **افعال و خواص** آن قابض و رادع و جالی و محلل اعضاء
الغذاء و النفض آشامیدن برگ آن مسکن التهاب معده و با شراب و عسل نافع نهج بدن و بیخ آن مفتت سنگ مثانه و مدر بول الاورام و الجروح ضماد برگ آن محلل اورام و مسکن حرارت معده
و حشا و رافع شقاقی که از برودت هوا بهم رسیده باشد و ضماد عصاره بیخ و برگ آن محلل ورم و زخمها و با شراب وسیع کنند و تنقیه جراحات است و از ادویه مجهوله الماهیت است
قوفی بضم قاف و سکون واو و کسر فاء و یا **ماهیت** آن حیوانی بحری شبیه بصورت انسان است و در شکم آن انفحه آن و قوت مانند جند بادستر **طبیعت** آن گرم و خشک
افعال و خواص آن خوردن گوشت آن جهت صرع و اختناق رحم نافع و فرق میان انفحه آن و میان انفحه حیوانات دیگر آنست که چون آب بر انفحه حیوانات دیگر
ریزند و بعد از زمانی آب آنرا بر روی انفحه آن ریزند بزودی آنرا بگدازد و آب گرداند بخلاف انفحه حیوانات دیگر که این خاصیت ندارد **فصل القاف مع الهاء قهوه**
بفتح قاف و سکون ها و فتح واو و ها اسم خمر غلیظ است و نیز بمعنی مشبع و محکم است جهت آنکه چون آن خمر غلیظ است بزودی شارب خود را اسیر میگرداند و سکر آن محکم و قوی
است و الحال مصطلح نزد عامه و مراد از آن ثمر درختی است که در یمن و حبشه و تبادیه بهم میرسد و آنرا بن مینامند و در حرف الباء مع النون بتفصیل ذکر یافت **فصل القاف**
مع الیاء قیروطی بکسر قاف و سکون یاء مثناة تحتانیه و ضم راء مهمله و سکون واو و کسر طاء مهمله مثالثه و بالفت یونانی است که بعربی مشهور شده و بفارسی

موم روغن نامند **ماهیت** آن عبارت از موم گداخته در روغن است هر روغنیکه باشد غیر آن خواه ساذج از همان جزو باشد و یا مرکب از اجزای دیگر و بحسب اغراض مختلف
میباشد و نسخ آن بتفصیل در قرابادین ذکر یافت **قیصوم** بفتح قاف و سکون یاء مثناة تحتانیه و ضم صاد مهمله و سکون واو و میم لغت عربیست و قیسوم بسین مهمله
بجای صاد نیز آمده و بیونانی شوصرا و برومی ارطاماسیا و اخلیثا نیز و بفارسی برنجاسف و بلنجاسف بلام بجای را و بوی مادران نیز و برنراسک و بشیرازی برزرد
و بهندی الندا و کندمار نیز نامند **ماهیت** آن گفته اند برنجاسف جبلی است و گفته اند دو نوع میباشد نر و ماده نر آن را شاخهای باریک و ثمر آن کوچک شبیه
بافسنتین و گل آن کم رنگ و کوچکتر از گل ماده آن و مائل بسفیدی و ماده آن نباتیست تمشی مشاکل شجر مائل بسفیدی و شاخهای آن پر برگ و برگ آن مشقق
باریک شبیه ببرگ سداب و بر ساق آن رطوبتی چسبنده و بر سر و اطراف شاخهای آن گلی مستدیر زرد طلائی رنگ و خوشبوی و با حدت و تلخ طعم و ثمر آن مانند حب الآس
و در تابستان گل میکند گفته اند ماده آن برنجاسف و نر آن قیصوم است و نیز گفته اند نوعی از برنجاسف است نه خود برنجاسف و فرق میان هر دو آنست از ساق برنجاسف
شاخهای بسیار میروید و قیصوم را ساق بی شاخ و اگر از یک ریشه یک ساق رسته و برگهای آن مانند زنبق بر ساق آن رسته و برگ متصل بیخ آن مفروش بر زمین و در
انتهای ساق آن قبه چتری که گل آنست و با عطریت و ثقیل الرائحه شبیه برائحه برنجاسف و زرد رنگ و طعم آن تلخ و با این مشابهت جمعی بغلط قیصوم را خود برنجاسف
دانسته اند **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک و در اول گرم و در سوم خشک نیز گفته اند **افعال و خواص آن** قوت تحلیل گل آن زیاده از افسنتین عضلات الراس
نطول آن جهت صداع بارد اعضاء الصدر و الغذاء و النفض و المفاصل و السموم و الحمیات آشامیدن مطبوخ آن بتنهائی یا با ادویه مناسبه جهت درد سینه و ضیق النفس و قتل
اقسام کرم معده و امعاء و اخراج آن و ادرار بول و حیض و رفع عسر البول و تفتیت سنگ گرده و مثانه و فسخ عضل و ریاح مفاصل و عرق النساء مزمن و ضماد ادویه قتاله
و از حمیات عفونیه ممزوج بدهن و با شراب جهت دفع ضرر جمیع سموم و لسع عقرب و رتیلا شرباً و ضماداً و با زیت پخته جهت تسخین دماغ و معده و ازاله برودت آنهم و
عضو و ضماداً و حمول آن مخرج جنین و ضماد آن جهت تحلیل اورام و اندمال جروح تازه و بدستور ضماد مطبوخ آن با فرجل محلل اورام عسرة التحلیل الزنیه و در آن ضماد سوخته آن جهت
نزف الدم همه اعضاء و داء الثعلب با روغن بید انجیر و یا روغن ترب جهت سرعت بر آمدن ریش مؤثر الخواص اقراص آن و بدستور بخور آن گریزاننده هوام مضر [؟] مصلح آن
کتیرا و خشخاش مضر معده مصلح آن عسل و شیح مقدار شربت آن دو درم بدل آن افسنتین و بابونج و روغن آن که از برگ و گل آن مرتب نمایند جهت اکثر امراض بارده عصبانی
و ادرار حیض و اسخان رحم و انضمام فم آن و تحلیل صلابات و رفع از حمیات نافع است **قیقهر** بفتح قاف و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح قاف و ها و راء مهمله و قیقهن بنون
بجای راء و قنقهر بزیادتی نون مفتوح بعد از قاف نیز آمده و لغت یونانیست و بعربی شجره و بفارسی لعل معبری و بهندی رال و دهونه نیز نامند **ماهیت** آن اختلاف است
و آنچه بتحقیق پیوسته آنست که صمغ درختیست که در هند و بنگاله بیشتر بهم میرسد فی الجمله شبیه بسندروس و نرم و در خوکه زود سائیده میشود و با اندک حرارتی که از آتش بدن
رسد گداخته گردد حتی آنکه آفتاب تند نیز آنرا نرم میسازد و کریه الرائحه فی الجمله شبیه برائحه قیر و یا زرده ممزوج با هم و قبل از گداز قطعهای آن اکثر قلمی اندک بهن سفید مائل
بزردی بعضی اندک تیره و بعد از آنکه گداز گردد سیاه رنگ شود و کوبیده آن سفید شکری رنگ و بدطعم و با اندک چربیست و گویند از زیر پوست درخت کهنه سکوه که مثل
آن گویند بر می آید و در حرف السین سکوه مذکور شد **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک **افعال و خواص آن** محلل و جالی و مدمل اعضاء الراس و الصدر و الغذاء و النفض
منقی دماغ و با ماء العسل جهت صرع و ربو و استسقاء و ادرار طمث و آشامیدن یکدرم آن سه روز تا پنج روز متوالی با سکنجبین و یا با آب قراح جهت تحلیل سپرز و لاغر گردانیدن
بدن مؤثر مقدار شربت آن ربع درم اکتحال آن جهت تقویت باصره و رفع آثار چشم و سنون آن جهت درد دندان و تساقط لثه الجروح و القروح و الجرب و القوباء ضماداً و ذرور
آن منقی آثار قروح و جروح بزودی و مرهم آن جهت التیام جراحات و قروح تازه و کهنه مزمنه و عمیقه و زخم جدری و سوختگی آتش و ناصور نافع و بدستور روغن آن نیز رو[؟]
آن جهت جرب رطب و قوبا مجرب و روغن مرهم آن در قرابادین کبیر ذکر یافت **باب بیست و دویم در بیان ادویه که حرف اول آنها کاف**
است فصل الکاف مع الالف کات بفتح کاف و الف و تاء مثناة فوقانیه بفارسی نام نوعی برنجی است که در شوشتر که بعربی تستر گویند
زراعت مینمایند و گویند یکسال که آنرا زراعت نمودند تا هفت سال ثمر میدهد و هر سال احتیاج بزراعت تازه ندارد و نیز نام دوایی است که بلغت هندی مشهور بکتهه است
ماهیت آن صمغ عربی و لبن درختی است که آنرا بهندی کهیر نامند و آن درختیست بسیار عظیم و چوب آن سرخ جوهردار و بسیار صلب و خاردار و شاخهای آن پراکنده
و بر آنها شاخهای باریک و بر شاخهای باریک آن دو صف متقابل هم برگهای بسیار ریزه و طولانی شبیه ببرگ تمر هندی و طریق اخذ آن آنست که تنه درخت آنرا جا بجا

زخم میریزند از آن رطوبتی بر می آید و منجمد میگردد و میگیرند و بهترین آن آنست که خود بخود از درخت بر آید مانند صمغ و دیگر آن دو نوع میباشد یکی سفید رنگ که آنرا کهربا گویند
نامند و این اکثر در ادویه مستعمل و دوم سرخ رنگ و این بیشتر ماکول با برگ تانبول و این را نیز صاف مینمایند زیرا که بیشتر آمیخته بخاک و رمل میباشد و آنرا حبوبا
خالص و یا با اندک مشک و عنبر و طباشیر و ادویه دیگر اقلا مشک و عنبر و عند الحاجت برای خوشبوئی دهن تناول مینمایند و این را اکثر دلی بخبائی ها و کردوای
ها مینامند و آنرا صمغی نیز میباشد سرخ رنگ اندک براق **طبیعت** آن در دوم سرد و خشک **افعال و خواص آن** قابض و مجفف و حابس و رادع سیلان آن جهت
استحکام لثه و عمور و قلاع دهان و با غرغره و مضمضه با نیز و ذرور و طلای آن مجفف جراحات حاره خصوصا جراحات حادث از نوره و آب دریای شور و مطبوخ آن قاتل کرم شکم و جهت
یرقان و جذام و فساد خون و جریان منی و کثرت احتلام و قروح امعا و مجاری بول و حرقت آن و برص و تبهای حاره و ماسین و بثور بشره با و طلاء مفید و اکثار آن مولد
سنگ گرده و مثانه و ضعف باه و مصلح آن مشک و عنبر و صمغ آن جهت حبس البول و اسهال بسیار مفید شربا و چوب درخت آن جهت اسهال و حبس البول و العرام کوز
شربا موثر است **کاذی** بفتح کاف و الف و کسر ذال معجمه و یا و بدال مهمله نیز آمده لغت عربی اهل یمن است و گفته اند لغت هندی است و بعربی آنرا کدر نامند و نیز بهندی
کیوره و نوع کوچک آنرا کیتکی گویند **ماهیت** آن نباتیست کثیر الوجود در بلاد عمان و یمن و هند و دکن و بنگاله و زیرباد آت و درخت آن فی الجمله شبیه بدرخت نخل
و کوتاه تر از آن و پراکنده و غیر موزون و ساق و شاخهای آن پر کره و خاردار و پیچیده و بر روی زمین برکهای آن باریک بلند از برگ نخل و نارجیل بلندتر و عریض تر
و نرم تر و اطراف آن مشرف و خاردار مانند دندانهای اره و بار دیگر از آن مانند خار دو دو روی از هم و در زیرباد آت از برگ آن مانند آنکه از برگ نخل فرش و جای نماز و غیره
میبافند نیز میبافند نرم تر و بهتر میباشد و گل آن که طلع نامند شبیه بذرت بزرگ یعنی جندروس با برکهای تو بر تو و اطراف برکها نیز خاردار و رنگ آنها سفید مایل بزردی
و خوشبو خصوص برکهای درونی که سفیدتر و لطیفتر و خوشبوتر است و در وسط آن خوشه مانند خوشه کفرا و بسیار نرم تر از آن و پر کرده و آن کرد و جرم خوشه آن نیز بسیار خوشبو
و گل نوع کوچک آن بر کیتکی نامند کوچکتر و خوشبوتر و لطیفتر از کبیر دو راسه و سنبله گل میکنند و نامیران میمانند و از برگ گل آن عرق میکشند مانند عرق گلهای دیگر و آن عرق
خوشبو فی الجمله شبیه ببوی بید مشک میباشد در اول وهله تند تر و اندک با حدت خصوص مکرر آن و عطر آن نیز بسیار خوشبو و لذیذ میباشد و چون در هیئت چندان نداز
با براده صندل و یا با عطر صندل ضم مینمایند و برگ آنرا با براده صندل عرق میکشند و عطر آنرا از روی عرق بعد سرد شدن میگیرند و باز آن عطر را در ته قابله در شیشه
سیر ریزند و بران عرق گل تازه میکشند و عطر آنرا از روی عرق برمیدارند و همچنین هر چند زیاده تکرار نمایند خوشبوتر میگردد و یا آنکه اولا عطر صندل را در ته قابله میریزند
و بران عرق گل کاذی میکشند و عطر آنرا برمیدارند و بدستور تکرار عمل مینمایند و شراب برگ گل آن که در آب جوش میدهند و مالیده و آب آنرا با قند بقوام می آورند نیز خوشبو میباشد
و شراب آب بیخ و تنه تازه آن و یا خشک نکوفته در آب خیسانیده آنرا با شکر و یا با قند بقوام می آورند و آنرا ثمری میباشد شبیه بانناس در شکل ظاهر آن صیقلی و باطن آن
خشبی و غیر ماکول و این ثمر بیشتر در کاویهای حوالی اودیسه و سواحل دکهن بهم میرسد **طبیعت** آن در آخر دوم گرم و خشک و بعضی معتدل بحرارت و یبوست دانسته اند
افعال و خواص آن مفرح و مقوی دماغ و دل و سایر جواهر اعضا و رافع خفقان و اعیا و ماشرا و جدری و حصبه و بثور و جرب و حکه و مسکن دردهای عصب
و جذام را نیز نافع گفته اند و عرق و شربت آن جهت امراض مذکوره بهترین دوائیست و اهل هند اعتقاد دارند که در موسم آبله هر که آبله برنیاورده باشد چند روز متوالی
عرق و یا شراب آنرا یا هر دو را با هم بیاشامد آبله برنیاورد و اگر برآورد چند دانه تا بهشت نه دانه و شاید این مبالغه باشد و لیکن مجفف عوارض آنست خصوصا که با عرق
بیلوفر خیه سکنو نموده بنوشند در ایام ظهور آبله نیز موثر است و رب آن نیز جهت امراض مذکوره نافع و دهن آن مقوی حواس و مفرح و سرور آورنده و مانع اعاده
خفقان مستحکم کننده اعصاب و شراب او شمامه ترنجاله شکوفه آنرا قبل از آنکه خوب شکفته گردد در روغن کنجد اندازند و تا چهل روز در آفتاب گذارند و پس اگر دو سه مرتبه شکوفه آنرا تبدیل
نمایند مانند روغن گل بابونه قوی میگردد و در کردن آن در گوش اطفال مسکن درد آن و التیام دهنده قروح و مجفف رطوبات متسخره از آن و در غیره باعث نرمی و خشکی آن
و در و خاکستر چوب سوخته آن جهت التیام جراحات مجرب دانسته آن مقوی دل و جگر بدل آن صندل سرخ و بوزن آن چوب بقم گفته اند و رب شراب آن با یک
عرق و عطر آن در قرابادین کبیر ذکر یافت صاحب اختیارات بدیعی نوشته که در گرمسیرات شیراز درخت کدر بسیار است و آنرا گل کبدی نامند بوی بسیار خوش دارد تا بحدی
جانیکه که بوی آن بکبر در تاربرنده گردد و بو از آن زائل نشود والله یعلم شاید او اشبه شده باشد **کاشم** بفتح کاف و الف و کسر شین معجمه و میم لغت عربیت و گفته اند لغت
فارسی است و بیونانی فالیون و لیفستیقون و ساسالی و لیفطیون و ببربری نیلی قشاو برومی کلاون و گفته اند الجدان رومی است و تخم آنرا بفارسی گل بر نامند

کاذی

کاشم

وگفته

و گفته بزعم بعضی متاخرین نوع رابع سیسالیوس است که بیونانی عروبین نامند **ماهیت** آن تفلیسی گفته نباتیست زرد رنگ شبیه بانجدان و ابن بیطار و بغدادی گفته اند کاشم
رومی نباتیست منتشی کوچک ساق آن باریک شبیه بساق شبت و پر کره و برگ آن مانند برگ اکلیل الملک و نرم تر از آن و خوشبو و برکهای اعلای ساق آن باریکتر و پرشاخ
از برکهای زیرین و آخر ساق آن چتر دار و ثمر آن سیاه صمت اندک طولانی از رازیانه بالیده تر و تند طعم و با عطریت و بیخ آن شبیه ببیخ انجدان و خوشبو و مستعمل تخم و بیخ آنست
و خوشبوترین و تندترین سائر اجزای آن و بهترین آن تازه تند طعم خوشبوی آنست و قوت آن تا سه سال میماند **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک **افعال و خواص آن**
مفتح سده جگر و محلل ریاح و منضج خلط خام اعضاء الصدر جهت سرفه بارد رطب و ربو و عسر نفس اعضاء الغذاء و النفض مقوی معده و هاضم غذا و محلل نفخ و کاسر ریاح و مسهل فضلات
کرم معده و امعاء و حب القرع و مخرج آن و رافع رطوبات معده و اوجاع بارده رطبه و قراقر و رافع سده کبد و استسقا و محلل خون منجمد در معده و مثانه و مدر بول و حیض و مخرج
جنین و معین بر حمل السموم تریاق سموم بارده و لسع هوام سمی بارده و امراض العصب و المفاصل طلای آن جهت فالج و اوجاع ظهر و عرق النساء و سائر امراض بارده رطبه
مقدار شربت آن یکدرهم و در استسقاء و ورم با آب گرم و اهل روم بجای تره نقل و اهل اطعمه میکنند و بسیار ملطف لحوم است خصوصا لحوم طیور آبی و لیکن باید که مرق لحم آنرا گرم گرم
بیاشامند که بخار آن باعث صداع دماغ حار است بلکه بعد از آن که بخار آن زائل شده باشد مضر محرورین مصلح آن خیسانیدن در سرکه و یا آشامیدن سرکه بالای آن مصدع
محرورین صداع غیر دائم بلکه سریع الزوال مصلح آن بوئیدن کافور با گلاب مضر مثانه مصلح آن رازیانه و تخم خیارین نیز گفته اند بدل آن بوزن ربع وزن آن زیره سفید و بوزن
آن تخم کرفس جبلی و تخم زردک بری نیز گفته اند **کافور** بفتح کاف و الف و ضم فاء و سکون واو و راء مهمله **ماهیت** آن صمغ درختیست که در زیرباد و در جزیره مسمی بماچین بهم میرسد
و آن درختی عظیم میباشد و چوب آن سفید رنگ و رخو و نیز گرمی سوا اکثر پلنگ و مار در مجاور درخت آن میباشد و آبیکه از آن درخت در عین قطع میچکد مسمی بماء الکافور و دهن
الکافور است و در نهایت تندی رائحه و غلیظی و مائل بسرخی و کافور اقسام میباشد یکی ریاحی بکسر را و فتح یاء مثناة تحتانیه و بباء موحده نیز آمده و الف و کسر حاء مهمله و یاء
نسبت و در وجه تسمیه آن گفته اند بسبب تصاعد آن با ریاح است از کمال لطافتی که دارد و بعضی گفته اند که ریاح نام پادشاهیست که اول آنرا یافته بوده و یا در عصر او یافته اند و بنام
او اشتهار یافته و این را بهندی بهیم سینی نامند و آن حبوب شبیه بمصطکی میباشد که خود بخود از باطن آن درخت جوش خورده بظاهر بروز میکند مانند صمغ دیگر و این اعلای جمیع اقسام
است و چون گرمی بدان رسد و یا در آفتاب گذارند نرم و گداخته میگردد و قلیل الوجود تر از سائر اقسام و بعضی گفته اند که بعضی مواضع تنه درخت آنرا منجر شده و تیغ میزنند
رطوبتی که برمی آید و منجمد میگردد کافور است و بعضی گفته اند که شبنمی است که بر درخت کافور می نشیند و منعقد میگردد مانند ترنجبین و شیرخشت و رنگ اینها همه سفید نباتی میباشد
قسم دوم قیصوری گفته اند منسوب ببلد قیصور است و آن نیز شبیه بصمغ و سفید و صفائحی صاف شفاف میباشد و از جوف درخت آن برمی آورند چنانچه شیخ الرئیس قدس سره
در مفردات قانون نوشته اما اخشبه فقد راینا کثیرا و هو خشب هش خفیف جدا و ربما احتق فی خلله شیء من اثر الکافور و محرر نیز از بعضی ثقه شنیده که سالی چند تخته ضخیم از چوب کافور
از چین آورده بودند در بندر هوکلی که بندر بنگاله است و آنرا بریده و ورق نمودند از جوف آن کافور برآمد اعزه و تجار آنجا میان خود قسمت نمودند و این نیز اعلی و خالص است
و کمیاب و گفته اند در سالی که صواعق و زلازل و رجف بسیار باشد زیاده بعمل می آید و در سالی که کمتر کمتر و نهایت در سالی در سه من طبی و یا تبریزی حاصل میگردد و آنچه در تحقیق
پیوسته در اکثر بلاد چین و جزائر زیرباد آت و بعض بلاد فرنگ نیز بهم میرسد و بهترین همه آنست که در جزیره مسمی ببرنیو که واقع بر خط استوی بطول کمیدوسی درجه است بهم میرسد
هم از جوف چوب درخت آن برمی آورند و هم از تنه درخت آن بطریق ترشح مانند صمغ و مصطکی برمی آید و اخذ میکنند و هم از طبخ نمودن ریشهای درخت آن بعمل می آورند
بهترین همه قسم اول است و بعد از آن قسم دوم و بعد از آن قسم سوم و درخت آن بسیار بلند مانند درخت دیودار میباشد و سفید رنگ و کم شاخ و برگ آن شبیه ببرگ موسلسری
و از برگ و پوست و چوب و جمیع اجزای آن بوی کافور می آید و اهل چین جزائر بلاد دیگر که در آنها کافور بهم میرسد بسبب خوبی کافور این جزیره می برند و نیز شنیده و شد آنچه که
بتحقیق و کمال وثوق بود که از جوف چوب و اصلی نیز قدری کافور بعمل می آید و از طبخ ریشهای درخت آن نیز قسم سوم گفته اند که از ریزهای چوب درخت آن از جوشانیدن بعمل
می آورند و این تیره رنگ و صاف میباشد و مشهور بکافور موتی است و اقسام دیگر نیز میباشد همه مجعول مصنوع بعضی مصعد و بعضی غیر مصعد مصعد آن سفید لطیف شفاف
و قطعها بزرگتر و مصنوع اکثر از بندر چینه که بندریست از بندر چین در صندوقهای بزرگ چوبی پر کرده می آورند و بوزن منها بن هندوستان و ارزان بها میفروشند
و این اندک چرک رنگ است و گفته اند که مصنوع آن اکثر از برگ و بیخ درخت موز و چوب درخت کافور با چند دوائی دیگر ترتیب میدهند و نیز شنیده شده که از موم سفید کافوری
دو وزن در روغن گل بنفشه نیم وزن درهم حل کرده و سنگ رخام را ده وزن نیکو سحق نموده بران میپاشند و در هاون با اندک کافور اصلی صلایه مینمایند تا خشک گردد و ریزه ریزه

کافور

موده مانند کافور اصلی میسازند و چون خواهند کافور چرک را سفید نمایند طریقه آنست که شیر را جوش نمایند و گرم گرم در کاسه شیشه ریزند و قطعهای بزرگ کافور را در آن اندازند
و بانگشت بلایت بمالند پس برآورند و بر غربال موی پهن کنند تا خشک گردد و ریزهای آنرا در پارچه نازک پاکیزه کرده در میان آن شیر پس بلایت بمالند تا چرک آن زائل گردد
پس بر روی آن غربال پهن کنند تا خشک گردد و امتحان خالص از غیر خالص بچند طور است یکی بنحویکه ذکر یافت دوم آنکه در یخ و در برف گذارند و مشتعل سازند اگر مانند شمع مشتعل
گشت خالص است و الا مغشوش سوم آنکه قطعه شیشه را بر آتش گذارند و کافور بران ریزند اگر تمام آن گداخت و مرتفع گشت و باقی نماند چیزی خالص است و الا مغشوش چهارم
آنکه در پارچه نان گرمی گذارند اگر عرق کرد و تر شد خالص است و الا فلا پنجم آنکه اندکی از آنرا بر شقیقه مالند اگر سوختگی و سردی بسیاری در چشم ظاهر گشت و آب از چشم برآمد خالص است
و الا فلا ششم آنکه رائحه کافور اصلی شبیه برائحه پوست ترنج و لیمو است با بوی خاصیکه دارد بخلاف مغشوش فی الحقیقت فرق مشکل است مگر آنکه شخصی با حدت ذهن و حدس
صائب مکرر هر دو را دیده باشد تا فرق تواند گذاشت و چون کافور زود هوا میگردد و میپرد خصوص در ایام گرما و بلاد حاره طریق حفظ آن آنست که در ظرف شیشه تنگ
سر تنگ با چند دانه جو و تخم و یا فلفل پر نموده سر آنرا خوب مستحکم بندند و بموم گرفته نگاه دارند و عند الحاجت که برآورند باز سر آنرا بدستور محکم نمایند و چون خواهند که کافور را
استعمال نمایند در معاجین و مفرحات و حبوب و غیرها باید که کافور را تنهائی و یا با اندک نبات و یا با ادویه مناسبه یابسه بارده از ادویه آن ترکیب با آلتی از عقیق
بلایت که گرم نکرده بسایند و بکار برند **طبیعت** آن سرد و خشک در آخر سوم و با قوی مختلفه ناریه حاره محلله که مرارت آن دلیل آنست و قوت ارضیه بارده یابسه
که دلیل بران قبض آنست و قوت هوائیه لطیفه معتدله که حدت رائحه و عطریت آن دال بر آنست و اهل هند بالعکس یا در آخر سوم تا اول چهارم گرم و خشک دانسته اند **افعال و**
خواص آن اعضاء الراس و الصدر و الغذاء و النفس مفرح و مقوی دماغ و قلب و حمی و دق و سائر حمیات عفنیه و ذات الجنب و قرحه ریه و سل و اسهال حار
و خلفه صفراوی و دافع تشنگی و التهاب جگر و گرده و حرقة البول است شرباً و طلاءً و سعوطاً و طلای آن با گلاب و صندل سفید و گل فارسی مسکن صداع حار و مقوی
حواس و اعضای دماغی و بدستور با روغن گل و خمر بر پیشانی جهت صداع صفراوی و شدت حرارت روح دماغی خصوصاً در حمیات حاره حاده و بر یافوخ و بر پیشانی
خصوص با آب برگ کشنیز تازه و یا برگ آس یا برگ لسان الحمل جهت حبس رعاف مجرب و سعوط یکدو جو آن با آب برگ کشنیز تازه و یا سرکه و یا عصیر و آب برگ آس و یا با دوغ جهت
رعاف و یا برگ کاهو جهت بیخوابی محرورین و تسکین حرارت دماغ با روغن گل جهت ورام حاره و اکتحال آن جهت رمد حار با آب کشنیز بهرمه سائیده باعث بر نیامدن دانه آبله
است در چشم و اگر برآمده باشد باعث زوال آن و بدستور با آب حلزون تازه اما باید که حلزون آب شیرین باشد و قطور آن در روغن گل در بینی جهت سوء مزاج حار سلاخ
سر و چشم و علامات سوء مزاج ساذج آنست که بارتفاع و زیادتی آفتاب زیاده و شدید شود و بانحطاط و نقصان آن ضعیف و کم و قطور محلول آن با آب کشنیز تازه در گوش جهت
درد گوش حار و قطع رعاف دماغی و سنون و غرغره آن با گلاب جهت درد دندان کرم خورده و قلاع دهان و گذاشتن آن در جوف دندان کرم خورده مانع زیادتی آن خوردن
آن با مشک و عنبر معدل برودت آن و مقوی روح حیوانی و نفسانی مبرود المزاج و ضعیف السموم تریاق سموم حاره و عقرب جراره و رفع شتاق زیاده با آب سیب ترش
و جهت قروح السبیل با آب انار و شیر و خرفه و برف الحمی جهت حمی دق و سائر حمیات حاره حاده نافع و حمیات خلطیه را مطلقاً مضر چه در اوائل چه در اواخر جهت آنکه در
اوائل باعث تغلیظ مواد و در اواخر موجب تحجر آنها است الجروح و القروح ذرور آن جهت قروح خبیثه ساعیه و با ادویه مناسبه جهت زخمهای حاره و جراحات تازه قطع
خون و تسکین درد آن مجرب **المضار** مضر مبرودین و صاحبان مزاج ضعیف و صداع و ضعف معده آلات غذا و باه حتی اکثار بوئیدن آن و منجمد منی و مبرد گرده و مثانه
و گفته اند ضرر آن بباه به سبب برودت فقط آنست بلکه بحرارت محلله رطوبات آن نیز و دوام ضعف باه از افیون بدتر است جهت آنکه شارب افیون بعد از اقامه از تحذیر
خللی و آفتی و تعطیلی در آلات تناسل خود نمی یابد بخلاف کافور و مورث بیخوابی خصوص بسیار بوئیدن آن و باعث سفیدی موی و پیری و قطع اشتها و نسل و تولید سنگ گرده
و مثانه مصلح آن عنبر و مشک و جند با دستر و ادویه حاره و عطره و گلقند و روغن سوسن و گل خیری و بنفشه و نرگس امثال اینها است و شیخ الرئیس در ادویه قلبیه نوشته که آنرا
خاصیت قویه است در تقویت جوهر روح اگر مقدار معتدل از آن بیاشامند و بسا است که اعانت میکند بر تعدیل امزجه حاره و عطریت رائحه آن معین بر خاصیت
آنست و در امزجه بارده باید که تعدیل کرده شود و برودت آنرا بمشک و عنبر و یبوست آنرا بروغن خیری و بنفشه مقدار شربت آن تا یکدانگ و دو مثقال آن قاطع باه و مضعف
معده و گویند دو مثقال آن قاتل است بدل آن دو وزن آن طباشیر و یک وزن آن صندل سفید و گفته اند اگر زن در فرج خود طلا نماید مرد بران قادر نگردد و حکایت این است که مرا حرج
گفته مردی از اصحاب من مقدار یکمثقال کافور در یکروز بخورد باه او قطع گردید و روز دیگر نیز همان مقدار بخورد باطل شد شهوت جماع او و روز سوم نیز همان مقدار بخورد و فاسد شد

معده

معده او بحدیکه غذا در معده او هضم و نضج نمی یافت و اهل هند آنرا مقوی باه دانسته و لهذا در اکثر حلویات و ماست داخل مینمایند و جوارش حب و دهن و عرق و اقوام آن در قرابادین
ذکر یافت **کاکراسنکی** بفتح کاف و الف و فتح را مهمله و الف و کسر سین و سکون یا دو مثناة تحتانیه و نون و کسر کاف و یا **ماهیت** آن دوائیست هندی
شبیه بغلاف شاخ بزی و کوچک و مجوف و رنگ آن سرخ و تیره و طعم آن اندک تلخ و با حدت عفوصت و گل آن و ثمر درختیست شبیه بدرخت موز **طبیعت** آن در اول
گرم و در آخر سوم خشک **افعال و خواص آن** جهت سرفه و ضیق النفس بارد و رطب خصوصاً اطفال و جهت قی و اسهال الدم مجرب دانسته اند و جهت رفع تشنگی و منافع
معتم و تب نیز و مشهی طعام است و ضماد آن رافع بهق است **کاکنج** بفتح کاف و الف و فتح کاف و نون و جیم و بکسر کاف دوم نیز آمده معرب کاکنه فارسی است و نزد عامه
اهل فارس معروف بعروسک پس پرده و بشیرازی کومن و بیونانی اوسفندنون و بسریانی خمری مرجا و برومی اغید و لیون و بعربی جوز المرج و حب اللهو و بهندی راجپوتکه
و بلاطینی هلیله کایم نامند **ماهیت** آن از انواع عنب الثعلب است و وجه افراد ذکر آن معروف بودن باسم خاص است و آن نباتیست شبیه بنبات عنب الثعلب و برگ آن
از آن عریضتر و شاخهای آن چون بلند شود منحنی بسوی اسفل گردد و گل آن سفید مائل بسرخی و ثمر آن در غلافی مستدیر شبیه بمثانه و آن غلاف در خامی سبز می باشد و بعد رسیدن سرخ
و در وسط آن دانه مانند سر پستان و فندق کوچکی نیز بعد رسیدن سرخ میگردد و پیوسته بقمع آن و دو صنف میباشد جبلی و بستانی و جبلی آنرا برگ مانند برگ سیب و زغب و غبار
آلوده و سیاه و ساق آن با رطوبت چسبنده و نبات آن بزرگتر از بستانی و گل آن بسیار سرخ و دانه آن زرد مائل بسرخی و در غلافی زرد و منبت آن سنگلاخها و آنرا کاکنج سمی
و عنب الثعلب منوم و در تحذیر قویتر از خشخاش منوم و از مطلق آن مراد کاکنج بستانی است و مستعمل پوست و ثمر و دانه آنست که سرخ رسیده بالیده تازه باشد بهترین آن بعضی
بستانی و بعضی جبلی گفته اند و جمع میان هر دو قول آنکه جائیکه تحذیر بسیار مطلوب باشد جبلی بهتر است و در مواضع دیگر بستانی و قوت آن تا سه سال باقی میماند **طبیعت** آن سرد
و خشک در دوم و جبلی آن در سوم و عصاره آن نیز **افعال و خواص بستانی آن** الاذن قطور عصاره آن جهت قروح مزمن گوش اعضاء الصدر و الغذاء و النفس جهت نفث
دم و عسر النفس و اخراج صفرا بادرار و اقسام کرم معده و امعاء و حب القرع و ادرار بول و دفع امراض گرده و مثانه و قرحه آن و مصلح حال جگر و مداومت هر روز مقدار یکمثقال از آن و یا عصاره
آن جهت یرقان مجرب و بلع نمودن زن هفت عدد دانه آن را بعد از پاکی از حیض جهت منع حمل مجرب یافته اند و قولس گفته که چون جزوی از خشک آن با جزوی از شیح ارمنی بسایند
و بخورند کرم معده و حب القرع را دفع و اخراج نمایند الاورام و القروح طلای عصاره آن محلل صلابات و بواسیر و رافع قروح مزمنه گوش و حافظ قروح از فساد و محذر مصلح آن
گلقند مقدار شربت از پوست و دانه آن تا پنج درم بدل آن عنب الثعلب جبلی آن نیز مدر بول یکمثقال آن منوم و زیاده از یکمثقال مورث اختلاط عقل و جنون است و جوارش
و اقراص و معجون آن در قرابادین ذکر یافت **کالاکوت** بفتح کاف و الف و فتح لام و الف و ضم کاف و سکون واو و تا بلغت هندی است بمعنی سیاه و گل **ماهیت** آن بیخ
سمی نبات و گل آن مائل بسیاهی و بیخ آن در هیات و رنگ شبیه بجدوار منقش سیاه و اعلای آن در کوه کیدار بر بیتار نواح تبت پیدا میشود و بهترین و قوی آن براق صلب
سنگین است **طبیعت و افعال و خواص آن** مانند سنگیا است که نوعی از بیش است و بیش در حرف الباء مع الیاء مذکور شد و گل آن نیز در کمال سمیت است
کالی زیری بفتح کاف و الف و کسر لام و یا مثناة تحتانیه و کسر زاء معجمه و سکون یا و کسر راء مهمله و بلغت هندی است و آنرا سوراج نیز نامند **ماهیت** آن تخم
نباتی است هندی نبات آن بقدر دو ذرع و برگ آن اندک طولانی مشرف و گل آن برنگ گل کاسنی و تخم آن نیز شبیه بتخم آن و در شکل و غلاف و از آن بلندتر و رنگ آن
سیاه و بسیار تلخ و مستعمل تخم آن **طبیعت** آن گرم و خشک در آخر سوم **افعال و خواص آن** آشامیدن آن جهت رفع مواد بلغمیه و اخراج اقسام کرم معده و امعاء
و حب القرع و ضماد آن جهت تسکین اوجاع بارده و تحلیل اورام صلبه تنها و یا با ادویه مناسبه نافع و بدستور ضماد برگ و شاخ درخت آن و بسبب کمال حدت و خالی
نبودن از سمیت اطباء در معالجه اشخاص انسانی از داخل کم مستعمل دارند بلکه اکثر مستعمل بیاطره در معالجه دواب است **کامخ** بفتح کاف و الف و فتح میم و خاء معجمه معرب از کامه
فارسی است و جمع آن کوامخ و بعضی گفته اند بفارسی چراب یا صغنایی گویند نامند **ماهیت** آن نوع صبغ و نان خورشی است که از بوره و شیر و یا با زیره و فوذنج که خمیره گرداند و مربی است
میسازند و در قرابادین نسخه آن و فوذنج ذکر یافت بهترین آن معتدل الحرافه کثیراً الا با زیره است **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص آن** مشهی و منفذ
کننده غذا است بسوی جگر الا آنکه ردی الکیموس معطش و معفن معده و مضر طحال است و اکثار آن باعث تبهای عفنی و اورام مزمنه و مضر سینه و سرفه میشت و تحفیف
این بکثرت اندکی است و سزاوار آنست که بسیار ننوشند **کانجی** بفتح کاف و الف و سکون نون و کسر جیم و یا **ماهیت** آن اسم سرکه هندیست که از حبوب یا کوله
میسازند بهترین همه مصنوع از برنج است و آنرا سرکه هندی نامند صنعت آن آنست که هرگاه از حبوب دلکه میخواهند مقدار آنچه صافی نموده با قدری نمک در شیشه یا ...

کاکراسنکی
کاکنج
کالاکوت
کالی زیری
کامخ
کانجی

همنی و یا سفالی لعاب دار کرده سر آنرا بسته چهل روز یا زیاده در آفتاب و یا پشت اجاق میگذارند تا برسد و خوب ترش گردد پس صاف نموده بکار میبرند **طبیعت** آن مطلقا
سرد و تر با اندک قبضی **افعال و خواص آن** جالی و مقوی اعضا و مسکن قی و حرارت و حدت خون و صفرا و عطش مفرح معده و صاحبان امزجه بارده مصلح آن گلقند
و یا ورد مربی و عسل است و گویند شیر است که کوبیده و دانه اخل کرده بیاشامند و آنچه از گندم و جو سازند مفرح قلب مقوی و رافع سستی بدن و مقوی شهوت باه و
اکثار خوردن آن مضر **کاک ماهی** در بنگاله عنب الثعلب را گویند و کسنی هم نامند **فصل الکاف مع الباء الموحده کباب** بفتح کاف و باء موحده
و الف و باء موحده لغت عربیست **ماهیت** آن گوشت بریان کرده بآتش است و اقسام میباشد و بهترین همه کباب گوشت حلان جاق فربه چرب است که قطعهای
آن کوچک و همچنین گوشت ماهی لطیف که با کفگیر همه جید متساوی بریان نموده نمک فلفل و غیرها بقدر لائق و روغن نیز بران زده باشند و آنچه بسیخ کشیده معتدل التشویه باشد
بهتر است و از آنچه در روغن بریان کرده باشند خواه قطعهای گوشت را درست و یا کوبیده مانند شامی کباب که ملماهیچ نامند و یا غیر آن و کباب گوشت آهو و گوزن و طیور
و امثال اینها از همهای رودی بریان کرده باشند و یا آنکه سوخته و یا غیر متساوی الاجزا باشد **طبیعت** آن گرم و خشک بحسب اختلاف لحوم مختلف میباشد در
ضعف **افعال و خواص آن** نیز بحسب اختلاف لحوم مختلف و بالجمله مولد خون متین و مقوی اعضا و سخن بدن و گرده و محرک اشتها و باه و موافق معده مرطوبین
و کسانیکه فصد و یا حجامت کرده باشند و دیر هضم و بعد هضم مولد خون صالح و با سماق و گشنیز و فلفل و سائر ادویه حاره حابس اسهال رطوبی و در محرور المزاج مولد
صداع مصلح آن سکنجبین و اطریفل و خوردن آب بسیار بعد از آن بغایت مضر خصوص کباب ماهی که گویا آنرا زنده و خود مرده گردانیدن است **کبابه** بفتح کاف و باء
و فتح باء موحده دوم و ها لغت عربیست نیز بعربی حب العروس بیونانی مهیلیون و برومی فرنفلیون و بهندی کباب چینی نامند **ماهیت** آن ثمر درختیست که از ملک چین بهند
آن و روم می آورند و دو صنف میباشد صغیر و کبیر کبیر را حب العروس نامند و آن فی الجمله شبیه بحب بلسان است و مائل به تیرگی و سیاهی و مغز آن سفید و خوشبو و تند طعم و درخت
آن شبیه بدرخت مورد و نوع صغیر را فلنجه و فلنجه نیز نامند و در حرف الالف مع الفاء ذکر یافت و از مطلق آن مراد صنف کبار است و بهترین آن تازه خوشبوی تند طعم آن است
که از چین آورند و بعد از آن رودی و این بهتر از هندی است زیرا که هندی تلخ می باشد و قوت آن تا ده سال باقی میماند بعضی گفته اند ثمر آس بری است و اصلی ندارد
طبیعت آن در دوم گرم و خشک و بعضی در سوم گفته اند و بعضی گفته اند با قوت حاره قوت بارده نیز دارد **افعال و خواص آن** بغایت ملطف و مفتح اعضاء الرأس
والصدر رافع دوسر مزمن و خائیدن آن خوشبو کننده دهان و مقوی لثه و دافع قلاع عفن آن و صاف کننده آواز و رافع خفقان اعضاء الغذاء والنفض مقوی معده و احشا
و اعضای باطنی و رافع سهال و مفتح سده کبد و احشا و گرده و محلل ریاح و دافع امراض کبد و طحال و مدر بول و منقی قروح مجاری آن از رمل و سنگریزه باد رار و مفتت آنها و حابس
سلس البول در فراش و آشامیدن دو دانگ آن با سکنجبین جهت شری ابیض نافع الاورام والجروح والقروح ضماد آن با پیه حیوانات محلل اورام و رافع قروح و جروح ظاهری
مغمی الزینه طلای آن با غالیه خوشبو کننده رائحه بدن و مقوی آن و طلای آب خائیده آن بر قضیب بغایت ملذذ جماع مضر مثانه مصلح آن مصطکی و گویند مصدع مصلح آن صندل
و گلاب مقدار شربت آن تا یکمثقال بدل آن دارچینی و قاقله و چون یکدرم تا یکمثقال آنرا نرم سوده بر یک پیاله ماست تازه و بسته بسیار ترش نباشد بپاشند و سر آنرا با پارچه صفی
محکم بسته اگر موسم گرما باشد شب تحت السماء بگذارند و صبح برهم زده بیاشامند تا سه روز یا پنج روز بدستور جهت قروح مجاری بول موثر است **کبابه دهن شکافته**
فاغره است و در حرف الفاء ذکر یافت **کبات** بفتح کاف و باء و الف و ثاء مثلثه لغت عربیست **ماهیت** آن ثمر رسیده سیاه شده اراک است بهترین آن بزرگ بسیار رسیده
که تخم آن کوچک باشد **طبیعت** آن گرم و خشک در دوم **افعال و خواص آن** چون یکدرم آنرا نرم سوده با هموزن آن شکر سفوف نمایند و بالای آن آب سرد و شیرین بیاشامند
اسهال آورد و مقوی معده است و جهت اوجاع ظهر و اکثر امراض نافع جهت آنکه جالی معده است از بلاغم و آشامیدن مطبوخ آن جهت ادرار بول و تنقیه مثانه و تقویت معده
و امساک طبیعت نافع بدل آن بوزن آن برنگ کابلی و نصف آن قسط ابیض و دو ثلث آن قنبیل است **کبد** بفتح کاف و کسر باء و دال و بکسر کاف نیز و سکون باء در هر دو آمده
بفارسی جگر و بیونانی هروسیا و امروسیا نیز و برومی هفابرا و بترکی بورک و بهندی کلیجا نامند و کبد مونث است و مذکر نیز آمده و جمع آن اکباد و کبود و گفته اند کبد بالکسر و سکون
مخفف است **ماهیت** آن عضویست مرکب از جمله اعضاء رئیسه بدن حیوان و مبداء قوت طبیعی و محل هضم کیموس و اخلاط است و بیان آن بتفصیل در کتب تشریح مذکور و بهترین
آن کبد طیور است خصوصا دجاج و بط و اوز فربه جوان که غذای آنها نوکه و حبوب نضیجه شیرین باشد و بهترین مواشی جگر بزغاله و بچه گوسفند یکساله فربه و بدترین آنها جگر گاو
بزرگ پیر خصوصا حیوانات بری و حشی **طبیعت** آن گرم و تر **افعال و خواص آن** غلیظ و دیر هضم و خون متولد از آن بطی السلوک در مجاری و سریع التعفن مگر آنکه با نمک

و سرکه و آبکامه و دارچینی و کرویا و گشنیز خشک که بر آتش جید بریان نموده باشند مصلح آن در محرورین سرکه و گشنیز و در مبرودین ادویه حاره مذکوره و جوارشات مناسبه و چون شرحه نموده
بران نمک و صمغ عربی پاشیده و بریان نموده باشند جهت قرحه امعا و اسهال موثر بشرط آنکه قوت هاضمه معده قوی باشد و عاجز نیاید از هضم آن و بالخاصیه جگر بز محرک صرع و مضر عین
است و کبد حمار خوردن کباب آن ناشتا جهت صرع نافع و بدستور جگر کبک که خشک کرده کوبیده یکمثقال آنرا بخورند و همچنین جگر موش و جگر خنزیر بری با سرکه جهت لدغ هوام و جگر ذئب
و جگر کلب کلب هر دو جهت گزیده سگ دیوانه و منع ترسیدن آن از آب اکلا و ضمادا و کبد المعز خوردن جگر بریان کرده آن جهت صرع و بخار آنرا گرفتن و آب قطرات آن در عین
بریان کردن و چشم چکانیدن همه رافع شبکوری است کبد الوزغه چون جگر وزغه را بر دندان کرم خورده گذارند درد آنرا ساکن گرداند و کسیکه الماس خورده باشد چون جگر آنرا
تار خیاطه بسته ببلعد و بعد از اندک زمانی با آهستگی بر آورد گویند الماس بدان چسپیده بر می آید کبد الابل چون شرحه نموده و بران فلفل و ادخل کوبیده و پاشیده کباب کنند و آب
ساقط آنرا در چشم کشند شبکوری را زائل کند و ابتدای نزول آب را مفید و بدستور چون خشک کنند و سوده در چشم کشند جهت هر دو علت مفید و تفصیل خواص جگر هر حیوانی در طی ذکر
آن ترقیم یافت و میاید انشاء الله تعالی **کبر** بفتح کاف و باء و راء مهمله لغت عربیست و یا معرب از فارسی و بیونانی اتونیطس و قبارس نیز و بسریانی قباره و برومی قباریس و بشیرازی
کورک نامند **ماهیت** آن ثمر نباتیست خاردار و پر شاخ و اکثر شاخهای آن منبسط بر روی زمین و برگ آن اندک پهن و گل آن در غلافی سبز بمقدار زیتون کوچک و دانه
نخودی و بعد شکفتن گل آن سفید و در وسط آن تارها شبیه بموی و ثمر آن که خیار کبر نامند از بلوط بزرگتر و بقدر خیار کوچکی و بعد رسیدن شکفته و مغز آن سرخ رنگ و تخم آن زرد و با
رطوبت لزجی و طعم آن اندک شیرین و با تلخی و قبض و عفوصت کمی و هر چند رسیده تر باشد تلخی و عفوصت آن کمتر و شیرینی زیاده گردد و بیخ آن سفید بزرگ طولانی و پوست
آن ضخیم و از چوب وسط آن بعد خشک شدن اکثر جدا گردد و طعم جمیع اجزای آن تلخ خصوصا بیخ آن و حرافت و مرارت و اندک ملوحتی است و غنچه گل آن و ثمر کوچک
آنرا نیز در آب نمک شیرین نموده مخلل مینمایند و بیخ آن قویتر از سائر اجزای آن اکثر مستعمل و منبت آن خرابها و سنگلاخها و زمینهای خشن و آنچه قریب بآب و زمینهای
نمناک باشد نفاخ ردی و مفسد **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک و آنچه در بلاد حاره یابسه بهم رسد تا سوم **افعال و خواص آن** مفتح و جالی و محلل و ملطف و مقطع
بلغم و سودا و اخلاط لزجه اعضاء الرأس والعصب جهت امراض بارده دماغیه مانند فالج و استرخاء و خدر و اوجاع مفاصل و عرق النسا و نقرس نافع بسبب عفوصت و قبضی که دارد
ضماد تازه آن جهت فسخ عضل و خائیدن پوست آن جالب رطوبات دماغ و مسکن درد دندان و بدستور خائیدن پوست تازه آن و یا برگ آن مضمضه بسرکه خمری که پوست آن و تخم
آن در آن جوشانیده باشند مسکن درد دندان و مفتح سدد دماغی و منقی دماغ و قطور عصاره آن در گوش کشنده کرم آن و شستن سر بآب طبیخ آن رافع کلی اعضاء الصدر باد و بیخ
خوشبو مانند سنبل الطیب و اسطوخودوس و اذخر و عسل محلل بلغم سینه و مخرج آن و مسکن اوجاع صدر و نمک پرورده آن جهت ربو و غرغره بطبیخ آن دافع بلغم اعضای تنفس اعضاء
الغذاء والنفض مقوی احشا و محلل ریاح و مفتح سده کبد و طحال و مسهل خلط خام و مدر مره سودا و قاتل دیدان امعا و مدر بول و حیض و زیاده کننده قوت باه و خوردن نمک سود
آن پیش از طعام ملین بطن و بهترین دواهیست از برای سپرز خصوص پرورده آن با عسل و سرکه و بسیاست که استفراغ مینماید از طحال ماده غلیظ سوداوی را باسهال و ادرار و بعد
از ان صحت حاصل میگردد و با فلفل و سداب جهت تفتیح سده کبد بارده و خوردن مخلل آن چهل روز متوالی رافع سپرز و آشامیدن آب برگ آن کشنده و مخرج اقسام کرم معده و امعا
ضماد آن با آرد جو یا ترمس محلل ورم طحال خصوصا با سرکه مدر بول و حیض و جهت بواسیر وازدیاد با خصوص با شیرین ناکرده تلخ آن و بخور آن جهت بواسیر نافع الاورام والبثور
ضماد پوست تازه و یا خشک آن و یا برگ آن با ادویه مناسبه محلل خنازیر و اورام صلبه و با سرکه رافع بهق و قوبا و بدستور برگ آن با ادویه مناسبه کاسر قوت آن جهت خنازیر
رقبه و اورام غلیظه آن و زیر بغل و کش ران از اعضای رخو و مجرب القروح والجروح ضماد تازه آن جهت قروح خبیثه و سنجه و مجفف آنها الآت المفاصل جهت عرق النسا و اوجاع
ورک شرباً و احتقاناً بعصیر آن السموم تریاق اکثر سموم است شرباً و ضماداً خصوصاً بشراب گل آن قبل از شکفتن در دوم گرم و خشک و ملطف و مقطع و در جمیع افعال مانند بیخ آن
و از آن ضعیفتر و در آن رافع نوعی جسم و محلل آن لذیذ و مشهی و رافع سپرز و جالی بلغم و مفتح سده جگر و سپرز و مصدع محرورین و بدستور مخلل خیار آن و خیار آن گرم و تر و تخم آن
در سوم گرم و خشک و خیار رسیده آن بدون مضغ تخم آن ناشتا ملین طبع و مغثی معده و ساق و برگ آن در آخر اول گرم و خشک و در افعال ضعیفتر از گل آن و محلل خنازیر
و نوعی حسم و عصاره آن کشنده اقسام کرم معده و ضماد آن با زفت رافع قروح شهدیه و قروح خبیثه و بغایت محلل خنازیر و سائر اورام بلغمیه در جمیع افعال ساق آن قویتر از
برگ آن و غرغره بطبیخ جمیع اجزای آن منقی دماغ و مفتح سده دماغ و قدر مقدار شربت از آب آن تا هشت درم که با سرکه و عسل و شکر بنوشند و از بیخ آن تا سه درم و در مطبوخ تا
مثقال مضر معده و محرورین مصلح آن سکنجبین مضر مثانه مصلح آن انیسون و اسطوخودوس مضر گرده مصلح آن خولنجان و عسل هر یک از اجزای آن بدل دیگری و کامع کبر هزار محلل آن

وبثور اکبر و مضر دماغ و معده مصلح آن غرغره بآب سرد و آشامیدن آنست

کبریت — گوگرد

کبریت بکسر کاف و سکون با و کسر را مهمله و سکون یاء مثناة تحتانیه و تاء مثناة فوقانیه لغت عربست و نام آخر آن بقول بعضی اهلی و بقول بعضی زاند و بغدادی گفته معرب از نبطی است و عربی الاصل نیست بیونانی فاریون و بسریانی کبریتا و برومی ثاادن و بفارسی گوگرد و بهندی گندهک نامند **ماهیت** آن جسمیست حجری رخو با جوهر ارضیه متولد از بخار یابس دخانی که با بخار رطب لطیف دهنی ممزوج گشته و بحرارت شمس طبخ یافته و در ان دهنیت و حرارت و لطافت و خفت بهم رسیده باشد و لهذا برسیدن آتش در ان بزودی مشتعل میگردد و چهار صنف میباشد سرخ و زرد و مائل بسبزی و سفیدی و کبودی و سرخ آن شفاف صافی لامع میباشد و در معدن خود شب میدرخشد مانند آتش و اطراف معدن خود را روشن میگرداند و معدن آن بهر موز از اعمال فارس و جزائر عمان است و نوادر معتمد الملوک سید علویخان قدس سره نوشته اند که دیدم من معدن آنرا در جزیره از جزائر عمان که مانند معدن دیگر زمین را حفر نموده کبریت سرخ صافی برمی آورند اما کبریت احمر غیر صافی که معلم اول نوشته کاهی من ندیدم و جالینوس نوشته که کبریت را از معدن حفر نموده می آورند و آن سرخ و زرد و سفید و سیاه میباشد و زرد آن مائل بسبزی است و این را مصطکاوی و صابغی نامند و سفید را کبریت فارسی گویند و مائل بکبودی را کبریت سود کر خوانند و مطبوخ آن از آب چشمهای گرم کبریتی و یا از خاک بعضی اماکن اعتبار مائل بسیاهی محرق آن سیاه میباشد و بهترین اقسام آن احمر خبیر الحمره است بهترین آن صافی سنگین غیر متحجر آنست که با آتش نرسیده باشد و تفلیسی گفته که بهترین اقسام کبریت زرد بد بوی صافی آنست و جالینوس گفته که بهترین هر صنف صافی خالص آنست و قوت آن تا سی سال باقی میماند و در کبریت احمر اقوال بسیار است انطاکی گفته که معدن و ذهب و بغدادی گفته وادی النمل است و بعضی گفته اند جوهری است مصنوع غیر معدنی و بعضی من الشعر مقطر دانسته اند و باصطلاح اهل صناعت کیمیا اکسیر مصنوع در غایت سرخی را کبریت احمر نامند **طبیعت** آن در آخر سوم گرم و خشک و گرمی آن زیاده از خشکی آن و بعضی تا چهارم دانسته و در غایت دهنیت **افعال و خواص آن** محلل و ملین و ملطف و مجفف جالی و جاذب اعضاء الراس و الصدر و الغذاء و السموم آشامیدن آن با زرده تخم نیمبرشت و با زرده تخم مشوی نیز جهت زکام و نزله و سرفه رطوبی و ربو و اخراج چرک و بلغم از سینه و شش و رفع یرقان و سموم و آشامیدن آن بتنهائی با آب و یا با ادویه مناسبه رافع یرقان و مدر حیض و مقاوم سموم و ذرور آن نیز رافع سرفه و لسع هوام سمی است و طلای آن با حب الغار جهت امراض بارده و با نیم وزن آن صمغ عربی با ماست جهت سعفه و قروح سر و قوبا و جرب طب مجرب سعوط آن جهت صرع و کزاز و شقیقه و بخور آن رافع صداع و حابس زکام و نزله و رافع کری و مسقط جنین خصوص نوع سرخ آن و قطور آن با ادهان و با ادویه مناسبه رافع کری و ثقل سامعه و طلای آن با عسل و بول و آب دهن جهت گزیدن هوام و با راتینج جهت گزیدن عقرب با سرکه جهت گزیدن عقرب و تنین بحری و با طین قیمولیا جهت سعفه القروح و الجروح و البثور و غیر اینها و آن در بیضه مشوی و با بیضه نیمبرشت جهت اقسام جرب طب خارشها و طلای آن با عاقرقرحا و عسل و سرکه جهت جذام و جوششهای سوداوی عجیب الاثر و با سرکه جهت بهق و با سرکه و نطرون و ملح العلم جهت قلع آثار و بیاض ناخن و سائر آثار حادث در بدن و حکه و جرب و بهق و ناخن و تقشر جلد و داء الحیه و الثعلب و آکله و قروح رطبه و با صمغ البطم تنها جهت قلع آثار ناخن و با جاجت قوبا و با جند بیدستر جهت تحلیل صلابات و با بوره ارمنی و عسل و ادویه مناسبه جهت نقرس و ذرور آن بر بدن قاطع عرق و بر موی سفید کننده آن و بخور آن گریزاننده هوام و سفید کننده موی و اغتسال بدان جهت حکه بدستور با آب کبریتی مضر معده مصلح آن کتیرا و شیر تازه و شبد و مضر دماغ مصلح آن بنفشه و شکر مقدار شربت آن از ده دانگ تا یکمثقال بدل آن هر یک دیگراست و مصعد آن جهت تکلیس معدن و رفع چرک آنها بیدل سفید کردن نابسنابج هر زرنیخ و روغن آن جهت جمیع دردهای بارده و جرب و حکه و سعفه و عرق آن بغایت مجفف و سریع النفوذ و جالی و دافع رطوبات و جهت سرفه بارده و ضیق النفس و تحلیل ورم طحال و درد دندان و دفع گوشت فاسد بن دندان و کثافات آن مسحق و محرق اخلاط و مقرح جلد و چون قلیلی از آنرا به پنبه آلوده بر دندان دردناک شدید گذارند تسکین دهد و چون بر نیش گژدم گذارند سم را جذب کند و چون عرق می گذارند تمام آنرا بآسانی برآورد و چون قطره از آن را با آب بنوشند صلابت سپرز را تحلیل دهد و اشتهای طعام آورد و وضع و دوای آن برای جمیع امراض بلغمیه و سوداویه و حمیات که با سردی آید و حمیات مزمنه حادثه از بلغم و سودا و عرق النسا و اوجاع مفاصل و غیرها نافع و تفصیلیکه در قرابادین بالنسخه آن. نسخ حب ادهان و طریق تصفیه و تدبیر و عرق آن در قرابادین کبیر ذکر یافت

کبسون

کبسون بفتح کاف و سکون با موحده و ضم سین مهمله و سکون واو و نون و کفسون بفا بجای با موحده نیز آمده **طبیعت** آن برگ نباتی حبی است که از بلاد حبشه می آورند و آن شبیه بکشنیز شامی و با تندی و تیزی و تلخی و حب آن مدور **طبیعت** آن گرم و خشک در اول بکار اهل حبشه و تحقیق آنست که در سوم گرم و خشک است **افعال و خواص آن** اهل حبشه بسیار آنرا استعمال دارند جهت اسهال و اخراج دیدان و حب القرع که نرم میکوبند و با شکر و یا با عسل سرشته با شیر تازه و دوشبه می آشامند بتنهائی و یا با برنگ کابلی و ادویه مناسبه دیگر و بعضی آنرا کشوث

وبعضی

و بعضی برنگ کابلی دانسته اند و اصلی ندارد و آنچه بتحقیق پیوسته نبات آن مشابه بو مادرانست و جمیع اجزاء و بیخ آن بسیار قوی است در اسهال و اخراج دیدان و حب القرع و طریقه استعمال آن آنست که کوبیده و در آب یا با آب تمرهندی حل مینمایند و صاف کرده می آشامند و اگر از آن قوی تر خواهند برنگ کابلی نیز بران ضم مینمایند و اگر از آن قوی تر خواهند قدری حب النیل نیز اضافه میکنند و اگر از اینها استیصال تام نیابند بیخ آنرا سائیده با آب میخورند **طبیعت** آن محتمل که در سوم گرم و خشک باشند نه در اول چنانچه ذکر یافت

کبیکج

کبیکج بفتح کاف و کسر با و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح کاف و جیم معرب از فارسی است و آنرا کف الضبع و بیونانی بطراخیون و سالیون اغریون و باصفهانی نوشک و بترکی ماسور بجکی و بهندی جل و لسوپری نیز و بعضی زنکل نامند **ماهیت** آن اصناف بسیار است صنفی برگ آن شبیه ببرگ کشنیز و از آن عریض تر و مائل بسفیدی و با رطوبت لزجه و گل آن زرد و بنفش نیز و ساق آن باریک بقدر یکذرع و بیخ آن عقیف متشعب مانند شعبهای خربق و منبت آن قریب آبهای جاری صنف دوم نیز شبیه بصنف اول و از آن بزرگتر و بسیار حریف و گل آن بنفش و این را سالیون اغریون نامند و صنف سوم نبات آن بسیار کوچک و گل آن زرد طلائی و کریه الرائحه و صنف چهارم نیز شبیه بصنف سوم و گل آن سفید برنگ شیر **طبیعت** اصناف آن گرم و خشک در آخر دوم و در سوم نیز گفته اند **افعال و خواص آن** حار حاد مقرح و جالی و مقشر جلد و لذاع و مهلک اعضاء الراس مطبوخ خشک آن عطش و قوبا تر از گندس و طلای آن از خارج جهت ضربان اسنان و سنون آن جهت تفتیت آنها و نطول مطبوخ آن جهت سعفه الاورام و البثور طلای آن جهت قلع جرب و بثور و ثآلیل و مسمار و غدد آویخته و ضماد تازه برگ و شاخ آن با اندک زمانی موجب جراحت و درد اعضاء بار و غنها جهت جرب انسان و حیوان و قطع برص و بیاض ناخن و اقسام ثآلیل و داء الثعلب و حمول آن مخرج جنین و مشیمه و رافع احتباس حیض و دو مثقال آن کشنده و چون با مثل آن آرد گندم خمیر کنند و بر عضو گذارند نائب مناب داغ است و از داخل استعمال آن جائز نیست بسبب کمال حدت آن و چون کسی آنرا بجز داعراض از ومانند اعراض سعیل و بزر البنج خورده است و بدستور مداوای آن

فصل الکاف مع التاء المثناة الفوقانیه

کتان

کتان بفتح کاف و تاء مشدده و الف و نون لغت عربیست و بکسر کاف نیز آمده و بهندی السی و تیسی نیز نامند و تخم آنرا بعربی بزر کتان بفتح با و سکون زای معجمه و بکسر با نیز گفته اند بهندی السی کانج و تیسی نیز نامند **ماهیت** آن نباتیست بقدر ذرعی و ساق و برگ آن باریک و گل آن لاجوردی و غنچهای آن قریب بجوزی و بزر التخم و تخم آن کوچک اندک پهن طولانی و از پوست درخت آن مانند پنبه و پوست درخت قنب لباس میبافند لبس آن بسیار سرد و خشک میباشد **طبیعت** آن سرد و خشک و گفته اند معتدل است **افعال و خواص آن** پوشیدن لباس آن رافع حرارت و باعث تقلیل عرق و نشف آن و جهت جرب و حکه و ورم صلب نافع و از طابس محروری و فصل گرما و شپش و آن از پنبه کمتر جمع میگردد و بهم نمیرسد بجهت آنکه ببدن خوب نمی چسبد و غیر مغسول آن مجفف خصوصا در زمستان و بخور آن و نبات آن نیز مفتح سده دماغ و زکام و مصلح حال رحم و سوخته آن مجفف و قاطع خون جراحات و التیام دهنده آنها و بدستور پر کردن جوف زخمها بخرقه کتان نیز بگفته اگر خواهند که بدن لاغر گردد در زمستان جامه کتان بپوشند و در تابستان جامه کتان شسته اگر خواهند لاغر نشوند بالعکس و گل آن مفرح و مقوی دل و تخم آن مائل بزردی و تیره گی و املس و پهن اندک طولانی بعضی مائل بسرخی و قسمی سیاه و نوعی سفید **طبیعت** مجموع آن در اول گرم و خشک و با رطوبت فضلیه **افعال و خواص آن** محلل و جالی و ملین طبع اعضاء الراس و العصب و الصدر ضماد آن با آب سرد جهت صداع ورمی و قوبای دماغی و قروح سر و با بزرقطونا جهت تسکین درد مفاصل و عرق النسا و نقرس و قطور لعاب آن در چشم و مالیدن آن بر چشم و رفع سرخی و لعوق آن با عسل جهت سرفه بلغمی و سه درم آن جهت تنقیه سینه و نضج و تحلیل ورم جگر و اعضای باطنی و بریان نموده آن قابض و جهت نفث الدم و سرفه رطوبی بغایت مفید اعضاء الغذاء و النفض و مسهل یکمثقال آن جهت درد امعاء و ادرار بول و عرق و شیر و حیض و تلیین طبع و قرحه گرده و مثانه و چون یک توله تخم آنرا در آب جوش داده لعاب آن با سه تخم بنوشند برای ریزانیدن سنگ گرده مجرب و با عسل جهت ورم سپرز و با اندک فلفل و عسل جهت تحریک باه مایوسین مجرب دانسته اند و حقنه مطبوخ آن جهت اخراج فضول و لذع امعاء و رحم و بدستور جلوس در طبیخ آن و دود آن مصلح حال رحم الاورام و الجروح و القروح و غیرها ضماد آن جهت ورم صلب و قروح سر و با انجیر جهت کلف و با حرف بابلی و عسل جهت شقاق ناخن و با بوره و خاکستر جهت ثآلیل و با روغن کنجد جهت زخمها و رفع درد و لذع آنها و ذرور سوخته آن جهت تجفیف جراحات و تسکین درد و لذع آن و بدستور پر نمودن جوف زخم بخرقه کتان **المضار** مظلم بصر مصلح آن کشنیز و مضعف باصره مصلح آن سکنجبین و مضر احشاء مصلح آن عسل مقدار شربت سه درم تا چهار درم بدل آن حلبه و روغن تخم آن گرم تر و حقنه آن با روغن گل جهت وجع جراحات امعاء و طلای آن جهت وجع فواد و قوبا و جراحت و تسکین درد آن و آشامیدن آن و چشانیدن آن جهت رفع قولنج انسان و دواب و بدستور نه بین بدان مضعف باصره و باه مصلح آن سکنجبین است

کتم

کتم بفتح کاف و تا و میم لغت عربیست بفارسی وسمه و بری آنرا در مازندران توشکان سالخی نامند بعضی حنای شغال **ماهیت** آن برگ نباتیست بری و بستانی میباشد بعضی گفته اند غیر برگ نیل است و برگ آن شبیه ببرگ مورد و ساق آن غیر مجوف و شاخهای آن اندر

وثمر آن بقدر فلفلی و بعد رسیدن سیاه میگردد و در جوف آن تخمی کوچک ریزه و بری و جبلی آن در کنار رودخانهای ریگ زار میروید و شاخهای آن انبوه تر و برگ آن عریض تر و دراز تر
از برگ نیل و ساق نیل مجوف و نبات آن شبیه بکتان و تحقیق آنست که برگ نیل است و گفته اند شرط است که برگ آنرا صبح چیده و بیک آفتاب خشک نمایند و نرم کرده در شیشه محفوظ نمایند
که هوا بدان نرسد زیرا که اگر شب بنخشک بماند و روز دیگر بآفتاب خشک نمایند ضایع میگردد و ملا سعید کازرونی در شرح موجز در سوداء شعر نوشته که وسمه هندی جید تازه در تخضیب
و تطویس بهتر از وسمه کرمانی است و وسمه کرمانی تخضیب آن کمتر و لیکن برنگ آن دیرتر میماند و تخضیب آن مائل بسیاهی است برنگ موی و طاوسیت بسیار نماید **طبیعت** آن در
دوم گرم و خشک **افعال و خواص آن** جالی و قابض و محلل اعضاء الراس خضاب آن با آب نمک جهت صداع ریحی و بلغمی و بیضه و خوذه و بخور و طلای آن جهت زکام و تقویت
موی اعضاء الغذاء و السم آشامیدن آب برگ آن و یا آب طبیخ آن بغایت مقی و جهت گزیدن سگ دیوانه مفید و بهترین چیزها است برای خضاب و گفته اند خضاب بوسمه
بهتر از خضاب نیل است بنابر قول اکثر غیر بکید مکر المضار ضعف دماغ مصلح آن قرنفل و لادن و روغن آن که آب آنرا با هموزن آن روغن کنجد بآتش ملایم بجوشانند تا روغن
بماند جهت درازی موی و منع ریختن آن و بواسیر و امراض مقعده و اوجاع بارده تدهینا نافع و تخم آن در رنگ بمقدار علاف شبیه تخم ترب و مائل بسیاهی و اکتحال آن بهترین
ادویه است برای منع نزول آب و تحلیل آب نازل در چشم و بیخ آنرا چون با آب بسیار طبخ دهند و صاف نموده قدری صمغ عربی داخل نمایند جهت کتابت قائم مقام مداد است
و در تخضیب لحیه و غیر آن شرط است که اولا موی محاسن و سر و غیر آنرا پاک بشویند که چربی و مومیت مطلقا در آن نباشد پس اولا آسته بحنای سائیده نمایند و بعد زمانی
بشویند و خشک نمایند و خضاب بوسمه نمایند که رنگ آن نیکو میگردد **کتلیتر** بفتح کاف و دو تاء مثناة فوقانیه و در میان هر دو باء موحده ساکنه و در آخر راء **ماهیت**
آن نباتیست طول آن بقدر ذرعی و ساق آن باریک و صلب مانند ساق کتان و برگهای اسفل آن دراز شبیه ببرگ کتان و نرم و سبز مائل بسیاهی مفروش بر روی زمین و بر
نصف اعلای ساق آن تا سر گلهای ازرق سفید رنگ نازک و زرد رنگ نیز شبیه بگل کتان و کوچکتر از آن و تخم آن مانند تخم شاهتره و طعم گیاه آن و تخم آن تلخ **طبیعت**
در آخر اول گرم و خشک **افعال و خواص آن** آشامیدن آن جهت اخراج بلغم خام و اوجاع ورک و مفاصل بارده و ضماد مطبوخ آن جهت رفع قوبا نافع و قسمی دیگر از آن
میباشد که در اماکن صلبه میروید و شاخهای باریک از ساق آن رسته و بی برگ و شیر دار و این قسم از قسم اول قویتر در اخراج بلغم خام مقدار شربت از قسم اول دو درم و از دوم یک درم
درم و حمول آن جهت قطع حمل مجرب دانسته اند **کتیله** بضم کاف و فتح تاء و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح لام و هاء **ماهیت** آن نباتیست طول آن از یکشبر تا یک گز و شاخها
بسیار از یک بیخ رسته و چوب آن صلب برگ آن شبیه ببرگ سور و از آن باریکتر و مائل بسفیدی و مرغزار منبت آن بلاد شام و بیت المقدس **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک
افعال و خواص آن چون اندکی از آن در خم شراب اندازند مثل آنکه بجوش آمده باشد مانع فساد آن و اهل مصر این شراب را شراب الشیله نامند در نهایت حرارت است
و بجهت امراض بارده نافع است **فصل الکاف مع الثاء المثلثة** **کثیرا** بفتح کاف و کسر ثاء و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح راء و الف ماهیت عربیست یونانی طراغاقنثا و
طراغاقیا نیز و بفارسی کون نامند و مشهور بهندی کتیرا بتاء مثناة فوقانیه بجای ثاء مثلثه است **ماهیت** آن صمغ درختی است بسیار خار دار و خارهای آن بسیار تیز و بر گشته
که آنرا اقتاد نامند و مذکور شد و سفید و سیاه میباشد بهترین آن سفید صافی املس باریک خالص مائل بحلاوت آنست و سیاه آن زبون **طبیعت** آن در گرمی و سردی معتدل
و در اول تر و ارطب از صمغ عربی و بعضی در اول سرد و خشک دانسته اند و خشکی آن کمتر از سردی و بعضی گرمتر و بعضی مرکب القوی **افعال و خواص آن** مغری و بتخفیف
کمی و شکننده حدت ادویه حاده و مغلظ خون و مواد رقیقه و ملین صلابات و مسکن لذع و حدت اخلاط و ادویه حاده مشروبه از امعاء و مقوی فعل آنها بسبب غرویت و تلیین
و ازلاقی که دارد و با اندک قوت مسهله اعضاء الراس و الصدر اکتحال آن با العینه و الادویه مناسبه جهت رمد و قرحه و بثور چشم در اکتحال و ذرورات مسکن حدت آنها و بهتر از صمغ عربی
و بجای آن مستعمل و آشامیدن آن با شیر الاغ و یا شیر بز تازه دوشیده قاطع نفث الدم و نزف الدم سینه و سائر عضوهای باطنی و جهت سرفه و خشونت سینه و حلق و قرحه ریه
و گرفتگی آواز و چون با عسل بسرشند و حبوب و یا اقراص ساخته در دهان نگاه دارند و آب آنرا فرو برند جهت امراض سینه نافع اعضاء الغذاء و النفض و السموم آشامیدن آن با ادویه
مناسبه مقوی امعاء و مسکن لذع و قرحه آن و مسکن درد گرده و مثانه و قرحه مثانه و مجاری بول و حرقت آن و مصلح ادویه سمیه و گویند مسهل صفراء و بلغم لزج است آشامیدن
دو درم آن که در سکنجبین خیسانیده و با قدری شاخ گوزن و یک دانگ شب یمانی داخل نموده باشند جهت وجع گرده و حرقت مثانه فی الفور نافع و مداومت آشامیدن آن با مغز
از مغز بادام مقشر و نشاسته و شکر بوزن آن بغایت مسمن بدن خصوصا که بعد از آن شیر که در آن نارجیل طبخ یافته باشند بنوشند و از اسرار مجربه شمرده اند الزینه طلای آن جهت کلف
و منش و تلیین جلد و رفع خشونت آن و شقاق لب با سرکه جهت بهق و برص و با العینه جهت تشقق موی الجروح و القروح ضماد آن با گرد جهت جرب اکله با ادویه مناسبه جهت

حاره و بارده و مضر سفل مصلح آن انیسون مقدار شربت آن از یکدرم تا پنج درم بدل آن در تغریه و غیر آن صمغ عربی و در تلیین و تغلیظ تخم کدو و بیخ آن درخت را چون بکوبند هنگامیکه خشک باشد
و با سرکه بر بهق بمالند زائل گرداند **فصل الکاف مع الجیم** **کچنار** بفتح کاف و سکون جیم عجمی و فتح نون و الف و راء مهمله و لام بجای راء نیز آمده لغت هندیست
ماهیت آن درختیست هندی شاخهای آن متفرق و بزرگ مانند و برگ آن عریض و وسط آن هم از جانب پائین و هم از جانب بالا منشق بدو نصف و غنچه آن سبز
طولانی و گل آن بشگفتن خوش منظر و اندک خوشبو و دو نوع میباشد سفید و سرخ ارغوانی مائل ببنفش و عدد برگهای گل آن پنج عدد و پائین برگهای باریک و بالای آنها
عریض و در وسط آن پنج تار باریک و بر سر هر تاری چیزی شبیه بدانه زیره و در وسط آن تارهای نیز تاری باریک و وسط آن ضخیم که تخم آنست و غنچه خام آنرا با دو پیاز
پخته با روغن بریان کرده با گوشت و یا بی گوشت میخورند لذیذ و خوشبو و خوش طعم میباشد **طبیعت** جمیع اجزای آن سرد و خشک در دوم **افعال و خواص آن** قابض
و مجفف و مقوی معده و امعاء و حابس بطن و دافع اسهال و دیدان و حب القرع و فساد خون و صفرا و جهت جذام و خنازیر و مطبوخ پوست درخت آن با سماق بالسویه
جهت نفث الدم و حیض و جراحات باطنی و مقعده و غرغره آن خصوصا با اقاقیا و گلنار جهت جوشش دهان و گلو و خنازیر و خوردن غنچه خام مطبوخ آن جهت سرفه حار رطب و حبس
اسهال و بواسیر و حیض و بول الدم و فساد صفرا نافع **فصل الکاف مع الراء المهملة** **کراث** بضم کاف و فتح راء و الف و ثاء مثلثه و بفتح کاف نیز آمده لغت عربیست
بفارسی گندنا و بهندی نیز بدین نام مشهور و باصفهانی تره و بدیلمی گواز و بانطاکی کوپرکیسو و بیونانی فراسیا و بسریانی عطارا و برومی فقلوطا و ببستانی آنرا طی و جبلی را
فراسیون نامند **ماهیت** آن نباتیست معروف و در اکثر بلاد میشود و بری و بستانی و جبلی میباشد آنچه برگ آن باریک شبیه ببرگ پیاز و در تمام سال میماند و چون
بزرگ گردد از میان آن ساقی میروید و بر سر آن گل و تخم و گل آن سفید شبیه بگل پیاز و تخم آن سیاه و نیز شبیه بتخم پیاز و این اکراث البقل و کراث المائده نامند جهت آنکه مانند بقول
دیگر خام و پخته آنرا میخورند و در موائد و خوان حاضری و طعام مانند بقول دیگر حاضر میسازند و آنچه در آخر زمستان و اول بهار میرسد و پیاز آن شبیه بپیاز گول و قبه آن مانند
قبه آن آنرا کراث شامی و بیونانی فراآسن یا بالوطن و فراسن خافالوطن نیز و بشیرازی تره پیاز نامند و خام این غیر ماکول بلکه پخته آنرا با گوشت میخورند و این دو صنف میباشد
صنفی صغیر الراس و دقیق العنق قصیر و تیزی و تندی این صنف کمتر و خوشبوتر و لذیذتر از اول بری آن بسیار شبیه بثوم است و آنرا کراث الثوم و کراث الکرم نیز نامند و گفته اند
فراسیون این است و از مطلق آن مراد کراث البقل تازه است که مختار و کثیر الاستعمال است **طبیعت** آن در سوم گرم و در دوم خشک **افعال و خواص آن** مفتح و ملطف
و منفخ اعضاء الراس و الصدر و الغذاء و النفض طلای برگ آن با سرکه بر پیش سر حابس رعاف و خوردن آن منقی قصبه ریه و مفتح سده جگر و مقوی باصره و کمر و ملین طبع و رافع قولنج
و مدر بول و حیض و بعد از طعام مانع ترش شدن آن و اعانت بر هضم و تلیین طبع و تقویت باه و آب آن بقدر سه مثقال نیم قاطع خون بواسیر و محرک باه و با عسل جهت امراض
بارده رطبه سینه و اورام ریه و نضج آنها و با ماء الشعیر و با مطبوخ آن با جو جهت درد سینه و ربو و با سرکه پرورده آن مفتح سده جگر و سپرز و رافع قولنج و عصاره برگ خشک و تخم
آن مسهل خون و خوردن و ضماد کردن برگ مطبوخ آن مقوی باه و بواسیر را نافع و حمول برگ کوبیده آن تنهائی و یا با ادویه مناسبه مجفف رطوبات رحم و مانع از الاق
جنین و جلوس در طبیخ آن که با سرکه و آب نمک طبخ نموده باشند جهت انضمام فم رحم و تحلیل صلابات آن و طلای مطبوخ آن جهت بواسیر و تقویت باه و قطورات آب آن با روغن
گل و سرکه کهنه جهت درد گوش و دوی و سعوط آن با کندر و سرکه کهنه جهت قطع نزف الدم و رعاف و چون کندنا را دو بار بپزند و بفشارند و جرم آنرا در آب سرد بخیسانند
و با اطعمه استعمال نمایند باعث لذت اطعمه و رفع نفخ و غلظت آنها میگردد السموم ضماد آن جهت گزیدن هوام و افعی و آشامیدن آن نیز با ماء العسل جهت سموم الاورام
و البثور و القروح ضماد آن با سماق جهت شری و ثالیل و با نمک جهت قروح خبیثه المضار اقسام آن از پیاز دیر هضم تر و نفاخ و مبخر و محرق خون و مورث ظلمت بصر و فساد لثه
مضر حار المزاج و دیدن خوابهای ردی مصلح آن گشنیز و کاسنی تازه است و چون تشنیز و کاهو و غیره را با آب برگ آن بپزند و بخورند تندی آن زائل گردد و تخم آن در آخر دوم گرم
و خشک **افعال و خواص آن** مفتح و محلل و جالی اعضاء الغذاء و النفض آشامیدن دو مثقال آن با هموزن آن تخم مورد رافع امراض بارده و قاطع نفث الدم و نزف الدم
و مفتح سده بلغمی جگر و محرک اشتها و مقوی گرده و مثانه و با شراب بهی و بغایت محرک باه و بو داده آن تنهائی و یا با حرف بابلی قاطع اسهال مزمن و زحیر و محلل ریاح امعاء
و با حب الآس جهت زحیر و حبس خون مقعده و بخور آن جهت بواسیر الفم و بخور آن با موم و قطران جهت درد دندان و اخراج کرم آن السموم و الزینه ضماد عصاره آن جهت لسع افعی
و رفع کلف و آثار جلد و دردهای بارد و چون بکوبند و در سرکه بریزند رفع ترشی آن نماید مضر ریه و گرده و مثانه مصلح آن عسل و در تقویت باه تخم کراث شامی قویتر از آن است
و آشامیدن طبیخ آن بطریق اسفیدباج با روغن قرطم و روغن قرطم و روغن بادام و با کنجد جهت رفع قولنج نافع کراث بری شبیه بثوم است و بسیار تند **طبیعت** آن در

سوم گرم و در اول آن خشک **افعال و خواص آن** مفتح و مقطع و جالی اعضاء الغذاء و النفض بغایت مدر بول و حیض و حمول آن جاذب جنین و عصارهٔ آن مسهل سوداء و اسهال الدم و تخم آنرا چون چند روز هر روز پنج قیراط با شکر بخورند رفع بواسیر نماید السموم جهت گزیدن هوام قوی الاثر از سائر اقسام و از جملهٔ اجزای تریاق فاروق است اکثریه ضماد آن رافع برص و ثآلیل و مفرح اعضاء است نوعی از وی که در جبال بهم میرسد برگ آن بسیار باریک و با حدت میباشد **افعال و خواص آن** بسیار ملطف جهت شوی دهان و تسکین درد معده و امعاء قوی الاثر است **کرات** بفتح کاف و را و مهمله مخففه و الف و ثاء مثلثه لغت عربیست **ماهیت آن** درختیست کوهی برگ آن دراز و باریک و شاخهای آن نرم و پرشیر منبت آن بلاد حجاز و آنرا عشبة الصباغ نامند **افعال و خواص آن** شیر آنرا داخل اطعمه نمودن رافع جذام دانسته اند **کراع** بضم کاف و فتح را و الف و عین مهمله لغت عربی است جمع آن اکارع و بفارسی پاچه نامند بهترین آن پاچهٔ بز و گوسفند جوان فربه است **طبیعت آن** گرم و تر **افعال و خواص آن** سوء الکیموس لزج غیر غلیظ است و لیکن محمود قلیل الفضول است اعضاء الصدر جهت خشونت سینه و حلق و سرفه مار رافع خصوصا با کشک الشعیر جهت آنکه ملین سینه است اعضاء الغذاء والنفض قلیل الغذا سریع الهضم جید الکیموس لزج غیر غلیظ و ملین طبع است بسبب لزوجت و از لاقیکه دارد و چون با سرکه و ادخان استعمال نمایند لزوجت و برودت آن کمتر گردد و شقاق زبان و سحج امعا را که از گرمی باشد نافع و صاحب اختیارات آنرا شیند دانسته **کردناج** بکسر کاف و سکون را و کسر دال مهملتین و فتح نون و الف و جیم معرب کردناک فارسی **ماهیت آن** نوع کبابی است که بعد از نیم پخت کردن مرغ و امثال آن بسیخ کشیده با آتش بریان مینمایند بهترین آن مرغ جوان فربه است که بروغن گاو تازه آنرا آلوده کرده باشند در هنگام بریان کردن که تر و نرم گردد **طبیعت آن** گرم و خشک **افعال و خواص آن** جهت تقویت بدن مرتاضین و ابدان متخلخل و معدهٔ حار نافع و کثیر الغذا مضر معدهٔ ضعیف مصلح آن سکنجبین و بعضی گفته اند عبارت از مرغ بریان نموده بطور مسطور است که در داخل آن ابازیر کرده باشند **کرسنه** بفتح کاف و را و سکون سین مهمله و فتح نون و ها معرب از کسنک فارسی است و بعربی حب البقر و بیونانی اوذونس و بسریانی کشنی و برومی ناغیولس و بفرنگی بردو بفارسی کسنک و کشن و مشنک کاوی و کاو دانه و بهندی مُتر بفتح میم و تاء چهار نقطهٔ هندی و را مهمله نامند **ماهیت آن** دانهٔ ایست مدور بقدر نخودی کوچک و تیره رنگ مائل بسرخی و زردی و طعم آن تلخ و تندی و غیر ماکول الانسان بطریق غذا بلکه علف و غذای گاو است و آنرا فربه میگرداند و کبوتر و گوسفند و مرغ و بز و غیرها نیز میخورانند و بهترین آن املس سنگین مائل بزردی و بعضی گفته اند مائل بسفیدی آن است و نبات آن کوچک و شاخها و برگ آن باریک و تخم آن که ثمر آنست در غلافی و آن در هند و بنگاله چند صنف میباشد و هر یک نامی مخصوص یکی را اتر نامند چنانچه ذکر یافت و دوم را متلا بفتح با موحده و سکون تاء مثناة فوقانیهٔ هندیه و سوم را ماکهه بفتح میم و الف و فتح کاف و های هندی و این را چون گاو بخورد بسیار و فربه گردد **طبیعت آن** در اول تا دوم گرم و در دوم خشک **افعال و خواص آن** مفتح سده و مقطع و جالی اعضاء الصدر مسهل نفث غلیظ و منقی سینه و شش آشامیدن طبیخ آن با عسل جهت سرفهٔ رطوبی و تنقیهٔ ریه و عسر النفس ضماد آن جهت تحلیل صلابت پستان الفم سنون آن با زاج مدمج جهت رویانیدن گوشت بن دندان اعضاء الغذاء والنفض آشامیدن آرد مغنسا نیدهٔ آن مسهل و محرک باه بپرورده با روغن کنجد مسکن مغص و زحیر و با سرکه رافع عسر البول و جرب کرده و تنقیه کرده و طبیخ آن با سرکه جهت یرقان و دیگر نافع الاورام والبثور والقروح والجروح ضماد آن با عسل با ادویهٔ مناسبه و تنهائی نیز جاذب خون از ظاهر جلد و جهت جرب و خشکی اعضاء سعفه و شقاق و نار فارسی و تحلیل صلابات و قروح خبیثه و ساعیه و مانع انتشار آن والتیام جراحات عمیقه الزینه ضماد آن با آب و فلی و تخم خربزه جهت برص با زفت جهت بزرگ نمودن عضو و طلاء و غسول آن منقی بشره و جهت سرخ نمودن آن قوی تر از سائر ادویه و خوردن سویق آن باعث رفع لاغری بدن و شستن عضو با آب طبیخ آن با نطول بدان جهت شقاق عارض از سرما و حکه و بثور لبنیه و شهدیه السموم ضماد آن با سرکه و افسنتین جهت لسع عقرب و با شراب جهت لسع افعی و سگ دیوانه گزیده و انسان صائم المضار اکثار آن مولد خلط فاسد و مدر خون و مورث اسهال و موی مصلح آن گلاب گل ارمنی و اصلاح آن مانند اصلاح ترس است و سفید آنرا غایله کمتر از سرخ آن طبیخ آن دو مرتبه موجب بطلان غایله آنست و باقی ماندن ارضیت آن و غذای اندک از آن حاصل میگردد و مقدار شربت آن تا سه درهم **کرش** بفتح کاف و کسر را و شین معجمه و بکسر کاف و سکون را نیز آمده لغت عربیست و بیونانی سمطوس و بسریانی اسطمکا و برومی کلیا و بفارسی شکنبه و بهندی اوجهری نامند **ماهیت آن** عضوی از اعضای معروفهٔ مرکبهٔ بدن حیوان است که بمنزلهٔ معده است در بدن انسان و شامل شکنبه و رودهای حیوان است و از حیوانات تا کوچک تازه تولد یافته و علف و حبوب و غیره نخورده اند که بر آورند انفحه نامند و بعد از آن شکنبه و بهترین آن از برای اتخاذ ادویه خصوصا اسفیدباجات شکنبهٔ گوسفند و بز جوان فربه است **طبیعت آن** جمعی گرم و تر و بعضی سرد و خشک دانسته اند **افعال و خواص آن** کثیر الغذاء دیر هضم المضار مولد خلط غلیظ و مورث بلادت و سکته و صرع و تاریکی چشم مصلح آن مهرا الحبش و با ادویهٔ حارهٔ خوشبو و سرکه خوردن آن

کرات
کراع
پاچه
کردناج
کباب
کرسنه
کسن
کرش
شکنبه

کرفس

کرفس

کرفس بفتح کاف و را و سکون فا و سین مهمله معرب از کرفش بشین فارسی است و گفته اند معرب از کرسب فارسی است و بیونانی اوداسالیون و بسریانی کرفشا و برومی ... و بهندی اجمود و بفرنگی سلری و بلاطینی سلدهری نامند **ماهیت آن** نباتیست و آنرا اقسام بسیار است و بحسب اماکن مختلف و هر یک را نامی خاص از بستانی و جبلی و صحرائی و نهری و مائی و از مطلق آن مراد بستانی است و برگ آن مائل بتدویر و شاخهای آن باریک و بلند نبات آن تا یک ذرع و تخم آن ریزه تر از سائر اقسام و تیره رنگ و تند طعم و با حرافت و مقدار قریب بانیسون و مدور غیر املس و بیخ آن بزرگ و سیاه رنگ با ریشهای باریک و قوی تر از سائر اجزای آن و بعد از آن تخم آن و قوت آن تا دو سال باقی میماند و بیخ آن تا سه سال **طبیعت آن** در اول دوم گرم و خشک **افعال و خواص آن** مفتح و محلل اعضاء الراس و الصدر و الغذاء و النفض و غیرها ضماد آن با آرد جو محلل ورم چشم و آشامیدن آن جهت ربو و ضیق النفس و درد پهلو و فواق و برودت احشاء و رفع قی و مغص و حدت ادویه و محرک اشتهای طعام و باه و محلل ریاح و نفخ و معین عمل ادویهٔ مسهله و تفتیح سدهٔ جگر و کبد و طحال و ادرار بول و حیض و اخراج جنین و تنقیهٔ گرده و مثانه و گداختن سنگ مثانه و رفع حصبه و از حمی بلغمی و وجع ورک و عرق النسا و نقرس و اوجاع ظهر و اکثر امراض باردهٔ بلغمیه مفید السموم آشامیدن آب آن که با آب انار و شکر چاشنیده باشند جهت سموم مشروبه و آشامیدن طبیخ برگ و بیخ آن جهت ادویهٔ قتاله و نیش هوام و مرداسنگ و طبیخ کرفس با عدس قی نمودن بعد شرب مفتی آن الخواص خوردن کرفس قبل از گزیدن عقرب و هوام و همچنین بعد از آن باعث سرعت تاثیر سم است در بدن و تدبیر اندار الاورام و البثور و الجرب و الحکه و غیرها ضماد آن بتنهائی و یا با عسل محلل اورام و طلای آن تا یک هفته با روغن گل و سرکه جهت جرب و بدستور با کبریت و بثور سرخ و با نوشادر جهت ثآلیل و رفع آثار مفید المضار مبخر و محرک صرع محرورین و باعث صرع و خفت عقل و مضر حوامل و مرضعه بجهت آنکه محرک با ماء است و تازهٔ آن نفاخ مصلح انیسون مقدار شربت از عصارهٔ آن تا پانزده درم و از جرم آن تا سه درم و از بیخ آن در مطبوخات پنج درم و بزر کرفس بستانی **طبیعت آن** در آخر دوم گرم و خشک **افعال و خواص آن** در تفتیح قوی تر از سائر اجزای آن و هاضم غذا و جاذب فضول از معده و رحم و جهت استسقا و تسکین اوجاع و در سائر منافع مانند بیخ آن مضر ریه مصلح آن عماما و گویند تخم کاسنی و مورث سحج مصلح آن کثیرا مقدار شربت آن یک درم بدل آن نانخواه و زیره الخواص چون در هر رطلی آب انگور یک مثقال تخم کرفس بستانی یا بطراسالیون کوبیده داخل نمایند و همچنین در هر رطلی از شراب یک مثقال از آن مخلوط کنند و بهتر آنست که کوفته در صره بسته در آن اندازند و سر آنرا بسته نگاه دارند و بعد از سه ماه صاف نمایند و در ظرف دیگر کنند و تناول نمایند جهت تقویت معده و تحریک اشتها و دفع عسر البول و چون یک مثقال آنرا با یک مثقال نانخواه بنوشند جهت تقویت معده و رفع ریاح نافع و هر دو بیخ و برگ آن با عسل یعنی مربای آن مسکن غثیان و مقوی معده و پروردهٔ آن با سرکه یعنی مخلل آن مفتح سده و مقوی معده و احشاء و اشتهای طعام و محرک آن و موافق محرور المزاج است و تخم کرفس مضر صرع است لهذا در ادویهٔ مصروع داخل نباید کرد و کرفس جبلی را بیونانی اوداسالیون نامند نبات آن بقدر یک شبر و شاخهای آن کوچک و بر سر آنها قبها مانند فرنبون و از آن کوچکتر و باریکتر و تخم آن باریک طولانی شبیه بزیره و حریف و خوشبو و منبت آن سنگستانها و اماکن جبلیه و اقوی از کرفس بستانی **طبیعت آن** گرم و خشک در سوم **افعال و خواص آن** آشامیدن تخم و بیخ آن جهت ادرار بول و حیض نافع و داخل ادویهٔ مرکبه و ادویهٔ حاره کرده میشود و کرفس صخری را بیونانی بطراسالیون نامند یعنی کرفس الصخر جهت آنکه در اماکن صخریه میروید و ماقدونی نیز جهت آنکه در بلدهٔ ماقدون بهم میرسد نبات آن ایستاده و تخم آن شبیه بنانخواه و با عطریت و خوشبو و بسیار حریف و طعم جمیع اجزای آن نیز حریف و لیکن صغیرتر تخم آن اقوی جمیع اجزای آن و تخم آنست **طبیعت آن** در دوم گرم و خشک **افعال و خواص آن** مفتح و محلل اعضاء الغذاء و النفض آشامیدن تخم و سائر اجزای آن محلل نفخ معده و معای قولون و رافع درد پهلو و مغص و وجع گرده و مثانه و مدر بول و حیض و تخم آن داخل ادویهٔ مدرهٔ بول و مرکبه کرده میشود و کرفس نهری را کرفس مشرقی و کرفس شتوی و بیونانی اوساسالیون یعنی کرفس عظیم نامند و بربری حصف گویند **ماهیت آن** بزرگتر از کرفس بستانی است و مائل بسفیدی و برگ آن سبز مائل بسرخی طولانی نازک و با خطوط و پهن تر از برگ بستانی و سرهای آن شبیه بسر ... و بر آن گل آن و تخم آن طولانی و مصمت حریف و خوشبو و بیخ آن باریک و خوشبو و خوش طعم منبت آن مواضع نمناک و بین انهار و نزد آجام و مستعمل مانند کرفس بستانی هم برگ و شاخها و بیخ آن خام و هم پخته با ماهی و غیر آن و کامخ نموده **طبیعت و افعال و خواص آن** ضعیف تر از کرفس بستانی آشامیدن تخم و بیخ آن با شراب مسمی باتوملی مدر حیض و جهت تقطیر البول و امراض بارده و طبیخ آن نیز با شراب جهت امراض بارده نافع و نیز صنفی از کرفس کبیر میباشد که کرفس طری و بیونانی سمرنیون میگویند که در کوه مسمی بامانوس بهم میرسد ساق آن شبیه بساق کرفس بستانی و صلب با شعبهای بسیار و برگ آن پهن تر از آن و مائل بزردی و برگهای قریب بزمین آن منحنی بسوی بیرون و در برگ آن اندک رطوبتی چسبنده بدست و با اندک تندی طعم و خوشبو و چتر آن مانند چتر شبث و تخم آن شبیه بتخم کلم و مستدیر و تند طعم و رائحهٔ آن شبیه برائحهٔ مر و بیخ آن حریف طیب الرائحه و لیکن حرافت آن با آن حدیست که حلق را بگیرد و پوست بیرون آن سیاه و داخل آن زرد مائل بسفیدی منبت آن سنگلاخها و تلها **طبیعت و افعال و خواص آن** قریب بکرفس

بستانی و ضیمران جبلی آشامیدن تخم آن مدر بول و حیض و عرق المثانه و نزول آب نافع و حمول آن سقط جنین و برگ نمک پرورده آن حابس بطن و آشامیدن بیخ آن جهت سموم و عسر النفس و انتصاب آن و عسر البول و نهش هوام مفید و حمول آن مسقط جنین الاورام و الجروح ضماد آن محلل اورام بلغمیه مدیله و اورام حاره و صلبه و خراجات و چاق کننده آنها و تخم آن مسکن نفخ معده و محرک جشاء مسکن وجع طحال و گرده و مثانه و مدر عرق و بول و حیض و مخرج مشیمه و جهت نزف الدم زنان نافع و جهت سبات نیز و کرفس الماء از کرفس آجامی و نهری نامند و در کنار آب میان آن میروید و بزرگتر از بستانی و ساق آن مجوف سفید رنگ **طبیعت و افعال و خواص آن** ضعیفتر از همه اقسام است

کرگدن بفتح کاف و سکون را و فتح کاف و دال مهمله مشدده و نون و بدال معجمه مشدده و مخففه نیز و بتشدید نون نیز آمده معرب از کرگ فارسیست و بعربی حریش و بهندی گینڈا نامند **ماهیت** آن حیوانیست عظیم الجثه از گاومیش بزرگتر و از فیل کوچکتر و پوست آن سیاه و پیندار و ضخیم و صلب و صورت آن فی الجمله شبیه بصورت خوک و بر پیشانی آن شاخی است پائین آن عریض و سر آن باریک شبیه بکله قند و تیز و منحنی بسوی بالا و بسیار زور آور بحدیکه بر فیل غالب می آید و آنرا از پا می افکند و اکثر در بلاد حبش و نوبه و کوهستان جنگل هند و بنگاله بهم میرسد و شاخهای آن بجهت دسته کارد حبشه و نوبه بهم میرسد بلندتر و سیاه آن کمتر و اکثر ابلق از سفید و سیاه و کم جوهر چون از عرض آنرا ببرند و آنچه در بلاد هند و بنگاله بهم میرسد طول آن کمتر و اکثر سیاه و بندرت در وسط بعضی خالهای سفید با نقاشی اشکال بهم میرسد و اهل هند آنرا با میمنت خواص بسیار میدانند و ظاهراً گوشت آن حلال باشد بجهت آنکه مانند بقر و ابل و غنم نشخوار که بعربی جره بکسر جیم نامند و بهندی جگالی گویند میکند یعنی الفی و غذائی که خورده باشد آنرا باز گردانیده در دهان میخاید و فرو میبرد و این از علامت حلیت گوشت حیوان چهارپاست و از پوست آن بسبب صلابت و ضخامت سپر میسازند بسیار خوب و جوهردار میشود و بقیمت اعلی بفروش میرسد **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص آن** بخور شاخ آن جهت بواسیر و عسر ولادت و گریزانیدن هوام و بدستور بخور جاذب آن آشامیدن آب در ظرفیکه از شاخ آن ساخته باشند و بدستور پوشیدن انگشتری و نگین از شاخ آن جهت بواسیر و طلای پیه آن صورت جهت صلابت و در نظر و روغن پوست آن که قطعه آنرا در روغن کنجد انداخته و مدتی در آفتاب گذارند جهت التیام جروح و قروح عظیم النفع و گفته اند که هر مقدار که از روغن آن خرج نمایند و عوض آن روغن خام و اصل نمایند نیز نفع می بخشد و اثر آن ضعیف نمیگردد

کرکند بفتح کاف و سکون را و فتح کاف و سکون نون و دال **ماهیت** آن اسم فارسی سنگی است سرخ رنگ شبیه بیاقوت و بعضی گفته اند اسم لعل است و بعضی سنگی که بهندی سیکو نامند و بعضی سنگی بنفش رنگ که بعربی بمنه نامند دانسته اند **افعال و خواص آن** آشامیدن آن مفرح و مقوی قلب و رافع خفقان و توحش

کرکرهن بفتح دو کاف و سکون دو را مهمله و فتح ها و نون لغت بربری است **ماهیت** آن نباتیست باریک شبیه بسنبل رومی و بسیار سرخ و در جمیع افعال مانند عاقرقرحا و لهذا بعضی آنرا عاقرقرحا دانسته اند و غیر آنست بعضی گفته اند نباتیست باریک بغلظت شاخ ریحان شبیه به بسفایج در شکل و رنگ و سیاهی این از آن کمتر **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص آن** جهت فالج و امراض عصب نافع و جمیع آنرا عاقرقرحا دانسته اند

کرکی بضم کاف و سکون را و کسر کاف دوم و یا لغت عربی است بفارسی کلنگ و ترکی درنا و بهندی کونج بضم کاف و سکون واو و خفای نون و جیم نامند **ماهیت** آن از جمله طیور بریست بلند پرواز و گاهها تیزمی باشد بهترین آن آنست که باز آنرا صید کرده باشد **طبیعت** گوشت آن در دوم گرم و خشک **افعال و خواص آن** مفتح سدد و مقوی بدن و مولد قولنج المفاصل و اورام سوداوی و مولد خلط غلیظ مصلح آن آنست که یک دو روز بعد از ذبح بگذارند پس با سرکه و آب و نمک طبخ نمایند و با ابزار حاره لطیفه داخل کنند و بعد از آن حلوای قندی بخورند و مصلح بعضی چینه دان آن حابس اسهال و آشامیدن خشک سائیده آن با آب نمک مطبوخ جهت درد گرده و مثانه مجرب و مغز سر آن رافع شکوری الکحال و با آب چلبه جهت تحلیل اورام ضماد آن و زهره آن معه طلاء سه روز با آب چغندر و بدستور سه روز با گشنیز با آب سبز تازه جهت لقوه مجرب بشرطآنکه در جانب مخالف در بینی کشند و در آن ایام روغن کرده کان بیاشامند و بالیده در جای تاریک نشیند و بروشنی نگاه نکنند و اکتحال آن جهت دفع نزول آب و شبکوری و ناخنه و اثر آبله نافع و طلای آن جهت دفع برص و جرب متقرح قوی الاثر و سعوط مغز سر آن و زهره آن از هریک یک قیراط با روغن زنبق رافع نسیان و سفیدی موی سر و ریش بانکرار عمل و در تقویت حافظه بیمثل و پیه آنرا چون بگدازند و با سرکه مفصل بیاشامند چند روز دفع سپرز و سلاح الازائل گرداند و چشم آنرا چون خشک نموده و سوده در چشم کشند بجوانی آورد و خصیه آنرا چون نمک سوده نمایند و خشک کرده سوده با همه وزن آن سرگین سوسمار و کف دریا و شکر و سرمه نموده در چشم کشند جهت دفع بیاض چشم مجرب گفته اند

کرم بفتح کاف و سکون را و میم لغت عربیست واحد آن کرمه و جمع آن کرمات و بیونانی اولیاطیم و بسریانی کپیشا مراد بروی و در رومی اسا پاو بفارسی تاک و رز و بهندی داکه کا جهار نامند **ماهیت** آن نباتیست اکثر از قبیل کرم و بیاره و بر جدار خود پیچیده تنه آن قوی و شاخهای آن باریک بلند و دراز آن با خیوط و برگ آن پهن فی الجمله شبیه ببرگ خیار زه و برگ عنب الثعلب بستانی و غیر مرغوب الملمس و خوش طعم خصوص برگ نازک نورسته آن و خوش رائحه و گل آن ریزه باریک و سبز و زرد ماکل بسفیدی و ثمر آن که عنب بفارسی انگور و ترکی اوزم گویند خوشه دار و در خامی سبز و مفص و بی تمرس آن ترش و با مفوصت و رسیده آن شیرین و ملون بالوان از سفید و سرخ رنگ

و سیاه و بعد رسیدن و خشک شدن زبیب و بفارسی مویز و مویز سبز خشک آنرا که ترش طعم است غوره مویز نامند و تخم آن مدحرج الشکل سرخ رنگ شبیه بکفیه حیوان بسیار کوچک آنرا حب العنب نامند و شاخهای نازک درست آنرا لفایف الکرم و عسالیج الکرم نیز نامند و بری و جبلی و بستانی میباشد نبات بری و جبلی آن بسیار بلند و پهن بر روی زمین و اشجار و غیره منبسط میگردد و ثمر آن کوچکتر و کم آبتر و پوست آن ضخیم تر از بستانی میباشد و درخت بری بی ثمر را در تنکابن دیوز نامند و شاخهای درخت آنرا مطلقا تا هر سال نبرند تربیت ننمایند ثمر زیاده و بهتر نمیدهد و بیان عنب تفصیل در حرف العین مع النون ذکر یافت و بهترین اجزای درخت آن عسالیج آنست و بعد از آن برگ و عصاره آن **طبیعت** آن در آخر دوم سرد و خشک **افعال و خواص آن** جالی و مجفف و قابض اعضاء الراس و الصدر و الغذاء و النفس آشامیدن عسالیج آن مانع صعود ابخره بدماغ و ضماد برگ و عسالیج و خیوط آن خصوصا با آرد جو جهت درد سر حار و تسکین التهاب عین و اورام حاره آن و با آرد جو و رامک جهت تسکین التهاب معده و ابتدای ورم حار آن و سائر اعضا و عصاره برگ آن مقوی معده حاره و مانع قی و قاطع قی الدم و رافع خمار و تقلب نفس و جهت قرحه امعاء و اسهال صفراوی که و سطاریای معوی نامند خواه بنوشند و خواه بدان حقنه نمایند و نیز مدر بول و حافظ جنین از اسقاط و شربت آن که آب عسالیج آنرا با قند بقوام آورند جهت خفقان صفراوی و تحریک اشتها و دفع خمار و تسکین حدت صفرا و صفرا و اسهال مواد رقیقه صفراویه نافع و لبساء است که بسبب قوت جالیه که دارد باعث اطلاق طبیعت می شود و مضر سرفه مصلح آن عسل و صمغ و آب منجمد آن بسیار جالی و یابس و آشامیدن آن با شراب رافع سپرز و مخرج سنگ مثانه و ضماد آن رافع قوبا و جرب متقرح و غیر متقرح و طلای آن با روغن زیتون سترنده موی با دوام عمل و آبچوب آن در حین سوختن تراوش کند رافع ثآلیل و نمله و کلف و نمش و قوبا و جرب و سترنده موی خصوصا با زیت در ماه و حوب نشاره شاخهای آن کاوی و ضماد آن با سرکه رافع بواسیر و با روغن گل سرخ و سرکه رافع بواسیر و با روغن گل سرخ و سرکه و سداب جهت ورم سپرز و رماد شاخهای آن با پیه کهنه و روغن زیتون و عسل جهت تفکک عضل و سستی مفاصل و تعقد عصب با بوره ارمنی جهت برون کوشت زائد جمهاء با سرکه جهت التوای عصب و گزیدن هوام و افعی و سگ دیوانه و ورم عددی و کماد گرم کرده آن جهت بواسیر و خوردن نیمدرهم آن جهت قرحه امعاء و تفتیت حصاة و آشامیدن آب خاکستر آن جهت سقطه مفید و نوع بری کرم اقوی و قابضتر و شکوفه آن بهترین اجزای آن و شدید القبض آشامیدن دو مثقال خشک آن قاطع نفث الدم و مقوی معده و مانع ترش شدن طعام در آن و حابس اسهال و مدر بول و آشامیدن آب طبیخ آن بقدر سی و پنج مثقال با قدری شکر مسهل رطوبات با صفرا و ضماد آن رافع ورم چشم و سائر اورام حاره و قلاع دهان و رادع مواد و مسکن التهاب معده و دافع قروح خبیثه و حمول آن قاطع حیض و چون آنرا در سفالی بسوزانند اکتحال و ذرور آن جهت درد چشم و با عسل جهت ناخنه و گوشت آن با عسل قاطع خون لثه و بن دندان و رافع سستی آن و طلای آن با عسل جهت داخس و پوست آن سنونا قاطع خون لثه و بیخ انگور سیاه بری بسیار جالی و طلای مطبوخ آن بتنهائی و یا با ادهان مناسبه جهت طلای چرک گوش و رفع کری و آشامیدن آن با آب شراب جهت استسقاء و اسهال با صفرا و ثمر بری آن مقوی معده و رافع غثیان و حموضت طعام و اسهال و ادرار بول و ضماد آن مانع ورم جراحات و روغن شکوفه آن در خواص مانند روغن گل است و لطافت این از آن اکثر و با قوت قابضه و رادعه جهت جوشش دهان و حبس عرق و قروح ساعیه مفید صنعت آن بکیه ند شکوفه آنرا مکرر در روغن زیتون اندازند و در آفتاب گذارند و هر سه روز تجدید کنند و روغن عصیر آن که با روغن کنجد یا زیت ترتیب دهند مسخن و مسکن اوجاع اعصاب و عضلات و رافع اعیا است

کرم دانه بکسر کاف و سکون را و میم و فتح دال الف و نون و ها لغت فارسی است بعربی حب الدود نامند **ماهیت** آن اختلاف است بعضی تخم قثاء دانسته و بعضی گفته اند حبی است سیاه و هر دو طرف آن باریک و در آن غشائی سفید رنگ **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص آن** مسهل با صفرا و مخرج دیدان و مسخن قبل و مصفی آن از فضلات و بعضی حب نوعی از مازریون دانسته اند و اول بکر نیز در آن وارد است و از خوردن آن خارش و ورم عارض گردد و علاج آن بعلاج تربد خورده است

کرنب بضم کاف و را و ضم نون و با و فتح اول و دوم و سکون سوم نیز آمده معرب از کرم فارسی است و نیز بفارسی کلم و باصفهانی تمریت و بیونانی قرنبا و قرنبو و بسریانی کرنبی و کرانبا و برومی اعارلیسا و بعربی اقلة الانصار نامند **ماهیت** آن نباتیست و انواع میباشد از بستانی و بری و بحری و بستانی را اقسام بسیار است و قنبیط قسمی از بستانی است و در حرف القاف مع النون ذکر یافت و قسمی معروف از بستانی آنرا بیخ شبیه بچغندر و پوست آن خشن و سبز رنگ و برگ آن عریض و سطبر تر از برگ چغندر و رنگ آن سبز اغبر و تخم آن ریزه مدور سرخ تیره و این را بیونانی قرنبا مارینا نامند و از اقسام کرنب جبلی است و نیز قسمی دیگر را بیخ شبیه بشلغم و اندک مفرطح و طول و رنگ آن سفید و پوست آن چندان خشونت ندارد و جرم مغز آن تازک و بیریشه و برگ آن شبیه برگ قسم اول و از آن کوچکتر و نیز قسمی دیگر میباشد که از بیخ آن ساقی میروید و قدری از زمین بلند شده بران کرهی شبیه بشلغم سبز رنگ منعقد میگردد و بر بالای آن نیز ساق نازک سبز بلند میباشد و در انتهای ساق آن برگهائی فی الجمله شبیه بصنف دوم و ماکول و مستعمل کره آنست نه بیخ آن که در زمین است و نیز قسمی دیگر میباشد که از بیخ آن برگها میروید فی الجمله شبیه

برگ قسم اول و برگهای بیرون آن از آن بزرگتر و اندرونی کوچکتر و در وسط آن از بیخ آن ساقهای کوتاه نازک بقدر دو سه انگشت روئیده و بر سر آنها قبهای سفید همه بهم پیوسته
و در بین هر یک قبه برگی باریک کوچک و عدد قبها ده تا پانزده و این کل کلم نامند و مستعمل اکل شاخها و قبه نازک آنست نه بیخ آن و این از همه انواع نازکتر و لطیفتر میباشد و بالجمله
اصناف آن از شامی و همدانی و موصلی و اندلسی و غیرها مختلف میباشد در شکل و از مطلق آن مراد بستانی است و بهترین اقسام آن نازک بی ریشه تازه آنست **طبیعت** اقسام
بستانی آن مرکب القوی و در اول گرم و در دوم خشک و بیخ آن ارطب از برگ آن و بری آن گرمتر و خشکتر از بستانی **افعال و خواص آن** منضج و ملین و مجفف خصوصا
چون طبخ دهند و آب اول آن را بریزند و غذائیت آن اندک و از عدس ارطب و چون با گوشت فربه و مرغ جوان طبخ دهند جید الغذا میگردد اعضاء الرأس آشامیدن طبیخ آن و تخم آن
مانع صعود ابخره بدماغ و مسکن صداع و رافع ظلمت بصر و مستی و مهرا پخته آن قابض و رافع خمار و ارتعاش و منوم و مقوی ضعف بصر و سعوط عصاره آن منقی دماغ و منوم و مجفف
لسان اعضاء الصدر آشامیدن طبیخ آن و خوردن مهرا پخته آن رافع سرفه مزمن و ورم حجاب و احشاء و آشامیدن هر روز یک اوقیه آن صاف کننده آواز و رافع گرفتگی آن و وجع المفاصل
بدستور چون مضغ نمایند و آب آن را بمکند جهت صوت منقطع نافع و غرغره بعصاره آن و یا طبیخ آن با روغن کنجد رافع خناق اعضاء الغذاء والنفض بطی الهضم نفاخ خصوصا
در تابستان روئیده باشد و ملح آن با آب نمک ردی تر و خوردن برگ تازه آن با سرکه رافع ورم طحال و آشامیدن آب طبیخ آن مدر بول و حیض و آشامیدن تخم آن محرک باه
و با ترمس قاتل دیدان و حمول تخم آن بعد از جماع مفسد منی و آشامیدن خاکستر بیخ آن مفتت حصاة و آشامیدن عصاره آن با ایرسا و نطرون مسهل بطن و حمول گل آن مدر حیض
و قاتل جنین خصوص با آرد شیلم السموم آشامیدن عصاره آن با شراب جهت لسع افعی و سگ دیوانه گزیده و تخم کرنب مصری از جمله اجزای تریاقات است الاورام والبثور
والقروح والجروح ضماد همه انواع ثلثه آن منضج صلابات و برگ کرنب بری یا بستانی بسیار نرم کوفته تنهای و یا با آرد جو محلل اورام حاره و بارده و بلغمیه و حمره و شری و سرطان
و با نمک جهت نار فارسی و یا زاج و سرکه جهت برص و جرب با سفیده تخم مرغ جهت سوختگی آتش و جرب متقرح و با سرکه و حلبه جهت زخمهای عمیق و منع انتشار آن و با سوخته آن [illegible] مجفف
و رافع سعفه و مانع روئیدن موی و با پیه خوک و امثال آن جهت خنازیر و جراحات صلبه و دبیلات و با سفیده تخم مرغ جهت سوختگی آتش الات المفاصل ضماد برگ آن جهت عرق النسا
و با آرد حلبه و سرکه جهت اوجاع و نقرس نطول طبیخ آن جهت اوجاع مفاصل و تخم آن در دوم گرم و خشک و مشهی و کشنده کرم معده و طلای آن رافع کلف و نمش مقدار شربت
آن دو مثقال المضار مصدع و مولد سودا و ردی الغذاء و اکثار آن باعث دیدن خوابهای ردی و کلم بری در شکل شبیه به بستانی و سفید تر از آن و برگ آن از آن کوچکتر و با اندک
تلخی و دوائیت بر آن غالب تر از غذائیت و بعد طبخ با آب اندک تلخی آن زائل میگردد و تخم آن شبیه بفلفل سفید **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک **افعال و خواص آن** بسیار
جالی و محلل و ملین طبیعت و مسهل خصوصا که با گوشت فربه طبخ یافته باشد طبخ خفیفی و چون دو مرتبه یا زیاده طبخ یافته باشد میباشد مسکن بطن و آشامیدن بیخ و تخم آن بقدر
دو درهم رافع سم افعی و تخم آن نهایت محرک باه و کلم بحری برگ آن از آن و بیخ آن سرخ شبیه ببرگ زراوند و با اندک رطوبت لبن مانند برگ اللبلاب و طعم آن شور و با تلخی و خوردن این
جائز نیست و در ضمادات محلله مستعمل و دو مثقال از تخم آن در کشتن حب القرع بسیار موثر است **کرونده** بفتح کاف و راء و سکون واو و فتح نون و دال با لغت هندی است
و بجای ها الف نیز می نویسند **ماهیت** آن ثمر هندی است درخت آن فی الجمله شبیه بدرخت لیمو و خاردار و برگ آن بعضی بزرگ اندک پهن طولانی و بعضی کوچکتر و طول آن
اندک کمتر و املس و غیر مشرف و بی زغب و خارهای آن بر گرههای شاخهای آن و سر اکثر آنها دو شعبه و گل آن سبز خرنگ مائل بسفیدی و ریزه و با عفوصت و ثمر آن شبیه به [illegible]
و کوچک بقدر عناب کوچکی مدور و اندک طولانی و با بثوریت و دو نوع میباشد سفید و سبز و سفید آن لطیفتر و در خامی و کوچکی سبز و ترش با عفوصت بسیار و هر چند رو به بزرگی آید
عفوصت آن کمتر و ترشی آن زیاده و قریب بنصف آن سرخ میگردد و رسیده آن نغیش و چاشنیدار و تخم آن ده عدد و یا سه عدد و اندک پهن و سفید و نرم و خاییده میگردد
خام آن را قشر نموده و تخم بر آورده در قلیا و غیره داخل مینمایند و اگر چاشنیدار خواهند قدری شیرینی داخل مینمایند و مخلل و مربا و شربت از آن میسازند و پخته آن را [illegible]
و با شربت میسازند و نوع سبز آن در خامی سبز و نیم رس آن سبز و سرخ تیره و پخته آن سیاه و در باقی امور شبیه بقسم سفید و ظاهرا نوعی از زغال است که قراسیا نامند و در ملک سند و بنگاله
بدین هیات میشود باشد **طبیعت** آن سرد و تر و با قوت قابضه و بعضی گرم دانسته اند **افعال و خواص آن** خام آن مولد بلغم و ثقیل و نفاخ و حابس بطن و پخته
آن مسکن صفرا و تشنگی و مشهی طعام و حابس اسهال و نقوع خشک آن نیز جهت امراض مذکوره نافع **کرویا** بضم کاف و راء و سکون واو و فتح یا و الف ممدوده و مقصوره نیز
بفتح کاف و راء و سکون واو نیز آمده معرب کراویا یا لطینی و یا کراوی سریانی است و بیونانی ارمیون و بسریانی کراوی و برومی قادرونی و بعربی تقده و تقرده و کمون رومی
و بعضی کرنبا و کرنباد و بفارسی کرویه و زیره رومی و شاه زیره نامند و دیسقوریدوس قاروا نامیده **ماهیت** آن تخم نباتیست بستانی و بری میباشد نبات بستانی

آن بقدر

آن بقدر یک ذرع و برگ آن شبیه ببرگ شبت و چتر آن سبز و چتر آن و گل آن سفید رنگ و تخم آن شبیه بزیره سفید و از آن بلندتر و مائل بزردی و با حدت و تلخی و بیخ آن شبیه
بیخ زردک و ماکول و آن را پخته میخورند و بری آن قردمانا است و گل آن سفید مائل بکبودی و در باقی صفات مانند بستانی و شیخ علی گیلانی شارح قانون گفته برگ بستانی
آن شبیه ببرگ شبت و مائل بسیاهی و تخم آن باریک و بری آن شبیه ببابونه و شاخهای آن باریک ما بین سرخی و نیلی و گل آن سرخ شبیه بگل گشنیز و قوت تخم و بیخ آن شبیه
بانیسون و از مطلق آن مراد بستانیست و مستعمل و قوت آن تا سه سال میماند **طبیعت** آن گرم و خشک در دوم و بعضی خشک در سوم گفته اند **افعال و خواص**
آن ضعیفتر از قردمانا و ملطف و محلل ریاح و نفخ و قابض طبع و مصلح اغذیه نفاخه اعضاء الرأس مانع صعود بخار بدماغ العین اکتحال آن باعث حدت بصر و از جمله
اجزای ادویه عین است و اکثار آن مضعف بصر اعضاء الصدر جهت ضیق النفس و خفقان بارد و فواق ریحی اعضاء الغذاء مسخن معده و محرک آروغ و اشتها و مانع تخمه و ترش
شدن غذا در معده و فی مغص و محلل بلغم و مدر بول و دافع درد معده و مغص و ریاح گرده و مثانه و مقوی بدن و فربه کننده آن و قاطع منی و قاتل دیدان و حب القرع
و مخرج آن و سه درم آن با یک اوقیه روغن زیتون تا یکهفته جهت استسقا و در سرکه پرورده آن موافق محرورین و آشامیدن طبیخ نبات و تخم آن مسکن مغص و در
دل قاطع منی و قاتل دیدان و جلوس در طبیخ آن جهت اوجاع رحم و ضماد و محرق تخم آن جهت قلع بواسیر و پخته معدل شربت آن تا یک درم و مضر ریه مصلح آن عسل و صعتر
و مصلح آن کثیرا بدل آن قردمانا و انیسون و زیره **کریلا** بفتح کاف و کسر راء و سکون یاء و فتح لام و الف و بعضی بجای الف واو می نویسند **ماهیت** آن ثمر نبات
هندی شبیه بقثاء و بر ملحا و خود می پیچد و برگ آن شبیه ببرگ قثاء و هندوانه بی زغب کوچکتر از برگ قثاء و هندوانه و گل آن زرد و ثمر آن بقدر خیار کوچکی خاردار و با خار
نرم و طعم آن بسیار تلخ و تخم آن فی الجمله شبیه بتخم کدو و از آن کوچک و خشن و تلخ و ثمر آن در خامی سبز و بعد رسیدن زرد میگردد و کسانیکه آن را قثاء الحمار دانسته اند محض توهم است جهت
آنکه رائحه قثاء الحمار بسیار کریه و با حدت است بخلاف رائحه کریلا و آن نیز مسهل قوی است مانند شحم حنظل بلکه اقوی از آن بخلاف کریلا که مقوی معده و قابض و از اغذیه معتاده اهل هند
و بنگاله و دکهن است که پوست آن را کنده و ورق ورق نازک بریده و تخم دور کرده نمک آلیده سه چهار مرتبه می شویند که تلخی آن زائل گردد و با [illegible] روغن [illegible]
[illegible] با گوشت و یا با گوشت پخته میخورند با نان و یا با چاول و بسیار لذیذ میشود و بعضی خواهند که تلخی آن کم گردد نمک آلیده بعد از ورق نمودن که ساعتی بگذارند [illegible]
[illegible] بریان و طبخ مینمایند لذیذ میگردد و بعضی آن را از پهلو چاک کرده تخم را بر آورده نمک آلیده بدستور تلخی دور کرده قیمه پر نموده در روغن بریان کرده و پخته بطریق دلمه
طعام میکنند لذیذ میشود **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک **افعال و خواص آن** محلل ریاح و قاطع بلغم و مقوی اعصاب و باه و مولد منی و دافع جریان [illegible]
[illegible] و مفاصل و نقرس بارد و استسقاء و طحال و یرقان نافع و دافع کرم شکم خصوصا که تلخی آن را زائل نکرده باشند مضر محرورین مصلح آن سکنجبین و مبردات **الفصل الحادی عشر فی**
الزاء المعجمه **کزبره** بضم کاف و سکون زاء و ضم باء موحده و فتح راء مهمله و ها و بفتح کاف و راء مهمله نیز آمده لغت عربیست و یا معرب از کزبرا سریانی
[illegible] نیز نامند و بیونانی بردنامنون و به نبطی فاتر و بسریانی گزبرا و بفارسی گشنیز و بهندی دهنیه نامند و دیسقوریدوس فوریون نامیده و بعضی گفته اند کزبره
نبات جلجلان است که گشنیز خشک باشد و بهندی نبات آن را کوتهمیر گویند **ماهیت** آن بری و بستانی می باشد نبات بری را برگ ریزه تر و مائل بتندی و تخم کوچک
تر و بهر دو عادت بهم پیوسته و جمیع افعال قویتر از بستانی و از آن زبون تر و با سمیت میباشد و بسیار بری آن را قیتره نامند و نبات بستانی بقدر ذرعی و زیاده بر آن
با شاخهای باریک و برگهای آن شبیه ببرگ تره تیزک و در کوچکی عریضتر و بزرگتر میباشد و هر چند بزرگتر میگردد باریکتر و ریزه تر میشود و گل آن چتردار از چتر شبت کوچکتر
و گل آن ریزه و سفید و تخم آن سبز مدور و پوست آن اندک خیاره دار و مغز آن دو حصه بهم متصل و حدت رائحه پوست آن زیاده از مغز آن و بهترین آن تازه بالیده و بزرگ
دانه سبز طعم قوی الرائحه آنست **طبیعت** آن مرکب القوی و نزد بقراط سرد و خشک در دوم و نیز سرد در آخر اول تا سوم و خشک در دوم گفته اند و نزد ابو جریج در سوم خشک
و نزد شیخ الرئیس خشک آن مائل باندک گرمی و نزد جالینوس جمیع آن مائل بگرمی و با جوهر حار لطیف که بزودی تحلیل میرود و در معده و میرسد که گرمی آن ظاهر گردد و الا اکثار
آشامیدن عصاره آن مائل بی بوده به تبرید و با جوهر کثیف ارضی بارد و بسیار **افعال و خواص آن** با حدت کمی اعضاء الرأس والصدر والمعده آشامیدن بقدر مثقال
آن [illegible] و مانع صعود ابخره بدماغ خصوصا با سرکه و سماق و قطور آن بچشم مانع بروز آبله و حصبه در آن و رافع زردی آن و ضماد آن با شیر و ختران جهت ضربان چشم
و با نان خشک جهت سیلاق و رمد و مضمضه با آن رافع جوشش دهان و سوزش آن و مسکن درد دندان کرم خورده و خاییدن آن رافع بوی شراب و سرعت مستی مسکن
آن مقوی لثه و قاطع خون آن و تر آبیکه از آن ترشح نشود منوم جهت سدر و دوار و منع مستی شراب نافع و جهت سرفه و ضیق النفس حار رطب و خفقان مفید و بقدر مثقال

آب آن با شکر منی و منوم و مانع تخمه و جرم آن سکن صفرا و التهاب معده و تشنگی و حابس قی و رافع باه و دافع الاورام و البثور و الجروح ضماد آن مانع انصباب مواد
حاره و محلل اورام حاره و باد سرخ و با نان خشک جهت قروح ساعیه و جرب حکه و با آرد جو محلل خنازیر و اورام صلبه و با آرد باقلا رادع خنازیر و امثال آن و چون شرب آب آن
با آب کشنیز تازه عن کل سایند بر سرطان متقرح و غیر متقرح بمالند دفع نماید و مجرب مقدار شربت آب آن تا یک اوقیه و از جرم آن دو اوقیه بدل آن برگ خشخاش و کاهو و تخم آن که
جلجلان و کشنیز عبارت از آنست طبیعت آن در دوم سرد و خشک افعال و خواص آن عصارة الراس و القلب الغذا مفرح و مقوی دماغ و قلب و مانع صعود ابخره
بدماغ و رافع خفقان و وسواس حار و مقوی معده و حابس اسهال و جریان منی و قروح مجاری بول و آشامیدن شیره آن و مانع وقوع آن جهت اسهال دموی و بعضه تیز خصوص بود
آن و رافع خفقان و با سکنجبین مولد منی و مسقط کرم معده و مانع تکون آن و خاییدن آن رافع بوی شراب سرعت منی و شربت آن جهت سدر و دوار و منع مستی شراب و سفوف
سرکه خیسانیده آن نیز همین خاصیت دارد و ضماد آن جهت درد سر حار و با صندل و انیسون جهت تقویت معده و رفع … و با سکنجبین مولد منی و مسقط کرم معده و مانع تکون آن
و با عسل و روغن زیتون جهت شری و نار فارسی و مثال آن و ذرور آن قاطع خون جراحات مقدار شربت آن پنجدرم تا یک اوقیه بدل آن تخم کاهو و خشخاش المضار زیاده از یک
اوقیه از آب تر و تازه آن مورث نسیان و اختلال ذهن و سدر و سبات و بحة الصوت و تقلیل منی و ضعف باه و مسکن انعوظ و تقلیل حیض و آمدن بوی کزبره از بدن شارب آن علاج
آن بعد از تنقیه بقی و اسهال خوردن زرده تخم مرغ نیمبرشت با فلفل و نمک و اکوشت مرغ فربه بهت تنهائی و یا با دارچینی و مضر صاحب ربو و ضیق النفس مصلح آن تخم شمر
و شراب سکنجبین سفرجلی است **کزبرة الثعلب** **ماهیت** آن غافقی گفته نباتیست با خیوط باریک و پریشان و پهن بر روی زمین رنگ آن مائل بسرخی برنگ چون
و برگ آن کوچک بر دو جانب شاخهای آن و مشرف بسبزهای نزدیک بهم و مائل بسبزی و سیاهی و ساق آن ایستاده و مدور و بر اطراف آن سرها بقدر انگشت …
شکل و بر آن گل باریک سرخ رنگ و تخم آن باریک منبت آن کوهستانها **طبیعت** آن گرم و خشک و سرد و خشک نیز گفته اند **افعال و خواص آن** اکتحال …
آن با شکر جهت حدت قوت باصره و جلای غشاوه و خوردن جگر بز بریان که بران برگ خشک آن آسوده باشیده باشند جهت شبکوری گفته اند ضماد آن خنازیر را نافع
المضار از آشامیدن آب آن توقع آن حالتی شبیه بسکر عارض میگردد و با اختناق و خشونت حلق و سینه و علامت آن آمدن بوی کزبره است از بدن شارب آن علاج آن
قی نمودن بطبیخ شبت و زیت و آشامیدن روغن و رب عنب است بعد از آن و بعد از تنقیه بقی و اسهال خوردن زرده تخم مرغ نیمبرشت با فلفل و نمک و آب گوشت
مرغ فربه است تنهائی و یا با دارچینی **کزوان** بفتح کاف و سکون زا و فتح واو و الف و نون لغت فارسی است بعربی البقلة الترجیه بجهت مشابهت رایحه برگ آن با
اترج و بقلة ملعلیه نیز برای مشابهت حدت طعم آن بفلفل نامند **ماهیت** آن گفته اند معروف بباد رنجبویه است نزد اطبا و شیخ ابن بیطار گفته غیر آنست و آنرا باد
رنجبویه نیز نامند نباتیست خوشبو برگ آن از زمین سر بر میکند بدون ساق شبیه ببرگ چرچیر مائل بسبزی و سر آن … و با این آن اندک مشرف طعم و رایحه آن شبیه
اترج و با عطریت عجیب **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص آن** مفرح و مطیب نفس و مقوی قلب و فواد و بیغم معده و رافع هموم و خفقان بارد
و دافع سموم بارده و خصوص عقرب و مسخن بدن بکمال تسخین مضر محرورین و اکثار آن مصدع و محدث حرقة البول مصلح آن آشامیدن سکنجبین و ربوب بارده و امثال
اینهاست **کزنکبین** بفتح کاف و زا و سکون نون و فتح کاف و کسر با موحده و یا مثناة تحتانیه و نون **ماهیت** آن شبنمی است که بر درخت گز و سایر اشجار
می نشیند و مانند ترنجبین منعقد میگردد و آنچه بر درخت بید منعقد میگردد الطف است از آنچه بر درخت گز و بلوط منعقد میگردد و بهترین آن صاف سفید شفاف بزرگدانه است
که مخلوط ببرگ خاشاک نباشد **طبیعت** آن در اول گرم و در خشکی معتدل **افعال و خواص آن** جالی و با قوت مسهله اعضاء الراس و الصدر منقی دماغ
و رایح غلیظه آن و جهت نزلات و تقویت اعضاء تنفس و آلات غذا و تلیین سینه و صوت و رافع خشونت آن و ضیق النفس و سرفه حاره و بارده و رطب و مرطوبی …
… نافع مقدار شربت آن از هفت درم تا بیست درم است

فصل الکاف مع السین المهملة

کسب بضم کاف و سکون سین و با موحده
لغت عربیست و نیز بعربی الکسب و بفارسی کنجاره و کشنو و بشیرازی حزه و بهندی کهلی نامند **ماهیت** آن ثفل چیزهاست که از آنها روغن گرفته باشند مانند …
و لبوب بزور و غیرها و از مطلق آن مراد ثفل سمسم است و بعضی گفته اند مراد آنست که از آن مطلق روغن نمانده باشد **طبیعت و افعال و خواص آن**
ثفل هر چیز مثل ذکر آن مذکور شده و سیذکر ان شاء الله تعالی … و مولد نفخ و ریاح … از خوردن کسب … عارض میگردد
… **کستی** بکاف تازی در بنگاله عنب الثعلب است **کسموقا** بفتح کاف و سکون سین و ضم میم و سکون واو و فتح قاف و الف و کسیموقا بکسر سین و ضم میم …

… تحتانیه و سکون واو نیز آمده اسم … است **ماهیت** آن شیخ ابن بیطار نوشته غافقی گفته که مسعودی در کتاب سموم بیان نموده که آن حشیشی است منبسط بر روی زمین و در
اطراف آن بقدر انگشتی و در رنگ و شکل شبیه بخیار شنبر اندک عریض و تخم آن بقدر خیار شنبر منبت آن بلاد روم **طبیعت** آن سرد و خشک و بسیار قابض **افعال و خواص آن**
آشامیدن یکدرم آن قاطع خون و اسهال دموی و ذرور آن در رفع نزف الدم جراحات بی عدیل است **کسوندی** بفتح کاف و ضم سین و سکون واو و نون و کسر دال
و یا و کسونجی بجیم بجای دال نیز آمده لغت هندیست **ماهیت** آن نباتیست هندی تا بیک قامت انسان و زیاده نیز و شاخهای آن انبوه و مائل به بنفشی و برگ آن شبیه
ببرگ سنای مکی و حلبه و گل آن زرد **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص آن** جهت دفع سمیت سموم مشروبه و تعدیل فساد اخلاط و سعال نافع و خورانیدن
آن بدواب جهت سرفه آنها که کنار نامند مفید و چون قدری از بیخ نوع سیاه آن که بهندی کالی کسوندی نامند با چند دانه فلفل سیاه نرم سوده حبوب ساخته بمارگزیده
بخورانند شفا یابد و ضماد بیخ تازه آن با صندل جهت قوبا نافع است **کسیرو** بفتح کاف و کسر سین و سکون یا مثناة تحتانیه و ضم را و واو لغت هندی است
ماهیت آن بیخ نباتیست هندی که در غدیرها که بهندی تالاب نامند و آبهای ایستاده میروید و از نبات آن بوریا می بافند و بیخ آن که کسیرو است مدور بقدر جوز
بوا و پوست آن سیاه بعضی اندک مائل بسرخی با ریشهای بسیار باریک سیاه و مغز آن سفید شیرین لذیذ خوش رایحه و گفته اند بیخ نوعی از بردی است **طبیعت** آن مرکب القوی
و سرد و تر در دوم با اندک حرارتی **افعال و خواص آن** با تریاقیت و قوت قابضه جهت تقویت قلب و خفقان و رفع هیضه شدید بعد انکه قی و اسهال بسیار
شده باشد نه در اول حال و رافع اسهال صفراوی و دموی و سوداوی و سوزش اعضا و سموم مشروبه و ملدوغه و طاعون را مفید شربا و طلاء و گفته اند حمیات صفراویه
و دمویه را نافع است **کسیلی و کسیله** بفتح کاف و کسر سین و سکون یا مثناة تحتانیه و فتح لام و الف مقصوره و یا و ها بجای آن در لغت دوم اسم نبطی است
ماهیت آن چوب نباتیست شبیه بروناس و با چسبندگی و سیاهی و سرخی بران غالب و تخم آن شبیه بحب الرشاد و گویند پوست درختی است در شکل شبیه بسلیخه
سیاه و در طعم بدان مشابهت ندارد **طبیعت** آن در دوم گرم و در اول خشک **افعال و خواص آن** سنون آن مسکن درد دندان و رافع تحرک آن
و آشامیدن آن مقوی معده و احشا و مفتح سده رحم و گرده و مدر بول و حیض و جالی گرده و مثانه و کشنده کرم معده و نیکو کننده رنگ رخسار و در فربه نمودن بدن بهتر
از زرد و تیز و جهت صاحبان بلغم و رطوبت نافع مقدار شربت آن از سه درم تا پنجدرم مضر ریه مصلح آن کثیرا است

فصل الکاف مع الشین المعجمة

کشت برکشت بفتح کاف و سکون شین و تا مثناة فوقانیه و فتح با موحده و سکون را مهمله و فتح کاف و سکون شین معجمه و تا مثناة فوقانیه لغت
فارسی است بعربی بمعنی النوادر النوادر بکسر هر دو کاف نیز آمده بمعنی زرع بر زرع و بعضی آنرا سواد السند و بعضی سواد الهند و بعضی سواد الاکراد و بفارسی …
و اهل شبانکاره فارس … و بیونانی فناغیرس و برومی بروطوس و بهندی بهیلی و نواب معتمد الملوک قدس سره نوشته اند محتمل که دوائی باشد که بهندی … گویند
نامند **ماهیت** آن گیاهی است مانند ریسمان باریک بهم پیچیده و بعضی بر بعضی و اکثر عدد آنها پنج میباشد از یک بیخ رسته و رنگ آن مائل بسیاهی و زردی و طعم
غالب ندارد و گل آن یک عدد و شبیه بگل حب النیل و سفید رنگ و بعضی مائل بسرخی و برگ آن شبیه بدنباله عقرب بهترین آن هندی تازه مائل بسیاهی و زردی است
و بعضی آنرا بدنبکان دانسته اند و اصح آنست که غیر آنست و در قوت مانند آن **طبیعت** آن در اول گرم و در آخر آن خشک و در دوم گرم و خشک نیز گفته اند
افعال و خواص آن محلل و ملطف و مسهل بلغم غلیظ و قاطع باه و شیر و ضماد آن جهت اورام بارده و قوبا و جرب نافع مصلح آن در قطع باه و شیر حب
الصنوبر مقدار شربت آن یکدرم بدل آن صبر است **کشمش** بکسر کاف و سکون دو شین معجمه در میان هر دو میم مکسور و اسم فارسی زبیب بیدانه است معرب آن
قشمش بقاف بجای کاف بهترین آن سبز شیرین بالیده بزرگدانه تازه آنست **طبیعت** آن در دوم گرم و در اول خشک **افعال و خواص آن**
با قوت مسهله و مبهی است باقی خواص آن در زبیب مذکور شد **کشوث** بضم کاف و شین معجمه و سکون واو و ثا مثلثه و اکشوث نیز آمده لغت عربیست و بعضی گفته اند
معرب است و کشوثا نیز گویند و بیونانی ابروطوس و بسریانی … و غبانیرو برومی کشمورین و بفارسی برشن و بهندی امل بیل و اکاس بیل و امرلته نیز نامند و گفته اند
بفارسی زجمول نامند و گفته اند که زجمول اسم تخم کشوث است **ماهیت** آن گیاهیست مانند ریسمان باریک بی برگ و ساق آن مائل بزردی و تیزی و بر خار …
[illegible]
قوت آن … **طبیعت** آن در اول گرم و … خشک … **افعال و خواص آن** ملطف و مفتح و مخرج فضول …

از غوق وسقی آن با خلاط فاسده اعضاء الغذاء والنفس نفع سده کبد ومعده وحشا وسقی او ساخ از شکم وعروق ملین طبع ومنقی بدن وجهت ربو وخناق ومغص وصداع
وجلاء وسبز ونیمهای کهنه وتحلیل ریاح و ادرار بول وحیض وشیر وعرق وتنقیه رحم آشامیدن آن با سرکه مسکن فواق و قابض و حابس نزف الدم وسیلان خون رحم وآب آن
عجیب النفع است از برای یرقان وعصارهٔ بری آن راجون در شراب اندازند وبیاشامند مقوی معده ضعیفه است وآشامیدن آب آن با سکنجبین مسهل صفرا
و طبوخ آن و تغنیج وضماد آن در اسهال بر مقدار شربت از آب آن دو اوقیه واز جرم آن در طبوخ پانزده درم ومغنی مصلح آن کثیرا تخم آن در افعال مذکوره قوی تر از سایر اجزا
آن وبود اده آن وتقویت معده وقبض وحبس اسهال نزف الدم عضای باطنی وسیلان رحم اقوی از عصاره و دادهٔ آن وضماد آن جهت جرب نقرس نافع مقدار شربت آن دو درم
مضر ریه مصلح آن کاسنی ومضر طحال مصلح آن سکنجبین بدل آن بادروج وه ثلث آن افسنتین است **فصل الکاف مع العین المهمله کعب** بفتح کاف
وسکون عین وبا موحده لغت عربیست بفارسی غاب وشتالنگ نامند جمع آن کعاب وکعوب آمده **ماهیت** آن استخوان متصل بساق است بهترین آن کعب گاو
مذکور شده کعب بقر محرق جهت سبز وتقویت باه و با عسل جهت تفریح دل وتقویت جگر نافع مقدار شربت آن تا سه مثقال اکتحال آن مقوی باصره وسنون آن مقوی دندان
وضماد آن رافع برص است **کعک** بفتح کاف وسکون عین وکاف معرب کاک فارسیاست **ماهیت** آن بعضی گفته اند نوعی نانی است که بفارسی کلیچه نامند وبعضی
گویند نان روانشه است وبعضی گویند نان طابق وبعضی نان طابون که خشک نان نامند وبالجمله نان خشک روانشه که توان کوبید وآرد نمود **طبیعت** آن گرم وخشک
افعال و خواص آن حابس بطن ومجفف رطوبات آن وصاحبان قولنج را مضر ودافع بعضی امراض بوده میشود **فصل الکاف مع الفاء کف آدم**
لغت عربیست **ماهیت** آن نباتیست بقدر ذرعی وبرگ آن مستدیر وبقدر برگ مورد وبیخ آن خشبی ظاهر آن مایل بسیاهی وزردی وباطن آن سرخ وتخم آن از تخم کافشه باریکتر
بهمین سرخ دانسته اند **طبیعت** آن در اول گرم وخشک **افعال و خواص** آن رافع خفقان ومحلل ریاح ومقوی جگر ودر جمیع افعال قائم مقام بهمن سرخ است مقدار شربت
آن یکمثقال **کف الضبع** بفتح کاف وتشدید فا والف ولام وفتح ضاد معجمه وضم با موحده وعین مهمله وبسین بجای ضاد نیز آمده لغت عربیست **ماهیت** آن عاقی گفته
نباتیست بعد از چند روز پیش نمایند وکم برگ وبرگهای آن مدور متشقق بقدر برگ کرفس وبر روی زمین مفروش وشاخهای آن باریک مرغوب ومنبسط بر روی زمین
وزرد رنگ وشاخهای بسیار از یک بیخ میروید وگل آن زرد طلائی وسفید نیز میباشد وبیخ آن مانند بیخ خربق وباحدت بسیار منبت آن قریب آبها وزمینهای نمناک
وگفته اند نوعی از کبیکج است وبعضی خود آن دانسته اند **طبیعت** آن بدوم گرم وخشک **افعال و خواص** آن ملطف ومقطع وجالی ومحلل اکتحال آن رافع بیاض چشم
آن رافع ثاليل وخورنده گوشت زاید وروپاننده گوشت صحیح ومنقی جراحات وقروح ردیه نافع **کف الهر** بکسر ها وراء مهمله مشدده لغت عربیست **ماهیت** آن نباتیست بقدر شبری
وشاخهای بسیار بر سر شاخی سه چهار برگ مستدیر متشقق وملتصق بزمین وگل آن زرد وبراق خوشبو با عطریت وبیخ آن بقدر بیتوتی با شعبهای بسیار ودراوایل بهار
وگفته اند ملحق بکف الضبع است **طبیعت و افعال و خواص** آن مانند قریحهٔ آن معین بر حمل وزرد آن جهت قروح خبیثه وضماد آن با عسل قالع ثاليل است **کف مریم**
لغت عربیست آنرا کف عایشه وبهندی هتهاجوری نامند در ماهیت آن اختلاف است بعضی گفته اند بنجاه الصفر بعراق شجره را بدین اسم نامند ودر مغرب بطافلون را
وابو العباس حافظ در کتاب حلیه سرقیه گفته نباتیست که آنرا کف مریم حجازی نامند **ماهیت** آن نباتیست منبسط بر روی زمین با شاخهای صلب وبقدر شبری وبرگ آن مایل
باستداره وجعد وبا اندک قبضی وبسیار سبز وگل آن باریک مایل بزردی وبقدر گل حلبه وچون آن ریخته شود گل رد حلبی بهم رسد پس برگهای آن ریخته وشاخهای آن بهم پیچیده
گرد وشبیه بانگشتان پیچیده وبرگرد دلسوی شکلی که متعارف است نزد مردم **طبیعت و افعال و خواص** آن قریب بطافلن است ودر حرف الباء مع النون کرفا
کفری بضم کاف وفتح فا وراء مشدده والف مقصوره وبفتح وکسر کاف وبضم فا وکسر آن نیز آمده لغت عربیست وچون کهنه گردد سرخ سود وبو وقت از آن ایل سود **طبیعت**
آن در دوم گرم وخشک با حرارت کمی وبرودت بسیار نیز گفته اند **افعال و خواص** آن مفرح ومقوی قوی وارواح قلبی ودماغی وکبدی القم سنون آن مقوی لثه
ورافع آکله وقروح خبیثه وبدستور رو آن جهت آکله وقروح ساعیه سایر اعضاء اعضاء الغذاء والنفس آشامیدن دو مثقال از سفوف آن قاطع اسهال وطبیخ آن قابض
ومهزل گفته آن که آنرا در آب بجوشانند تا بنصف رسد وصاف کرده باهموزن آن شکر قوام آورند جهت تقویت معده وبیضه وضعف احشا ومنع انصباب مواد بمعده ورحم
ودرد کرده ومثانه مفید وضماد آن مقوی معده ومفاصل وقاطع اسهال با موم وروغن رافع حرب وبثور هرگاه چند روز آن بکذارند وغبار بسیار بر می که غیر کشتن دران بهم میرسد در
جمیع افعال قوی تر از گشنیز وبقوت تمام مقوی معده ورافع نزف الدم وسحج وقروح عفنه باطنیه واسهال مزمن وآن گرما مانند کلاب بکسر زند با عطریت بقوت مقوی ماوه معده ورافع خفقان واسهال است

وبیخ وو پس آن که بعد از رسیدن طلع نشکوفته ویا مساوی آن روغن زیتون درهم کرده سه چهار روز حرکت دهند پس صاف نموده در شیشه کنند وآنرا ببندند وبکار برند **طبیعت**
آن سرد وخشک **افعال و خواص** آن رافع درد سر حار وقرحهٔ امعاء وقابض بطن وحابس عرق ومقوی موی ومانع سقوط آنست **فصل الکاف مع الکاف**
گکرول بدو کاف اول مفتوح ودوم ساکن وضم راء مهمله وسکون واو ولام **ماهیت** آن ثمر نباتیست هندی ودر بنگاله بهم میشود از قبیل تخم وبیاره بر مجاور خود
می پیچد برگ آن شبیه ببرگ خیار زه وثمر آن اندک طولانی خاردار ودر خامی سبز وبعد رسیدن زرد وسرخ میگردد وتخم آن زرد رنگ واهل هند ورق نازک بریده ویخته
وبا روغن بریان کرده میخورند تنها ویا با گوشت لذیذ میشود **طبیعت** آن مائل باعتدال با اندک رطوبتی **افعال و خواص** آن جهت سرفه ودرد شکم ومدن
وتبهای کهنه نافع المضار نفاخ وبطی الهضم ضماد بیخ آن با آب بیخ موی وبستن بر سر بارچه مقوی موی ومانع اسقاط ودراز کنندهٔ آنست ودار الثعلب را نیز مفید **گکرونده**
بدو کاف اول مفتوح ودوم ساکن وضم راء مهمله وسکون واو ونون وفتح دال مهمله وها لغت هندیست گویند کماذریوس است **ماهیت** آن نباتیست نابدو فرع وشاخهای
بسیار کم از یک بیخ رسته وبرگ آن طولانی مشرف فی الجمله شبیه ببرگ کاسنی واز آن بزرگتر وکریه الرائحه با زغب نرمی ورنگ آن تیره وطعمی غالب ندارد وباندک عفوصت
وگل آن زرد ریز وتخم آن سیاه وباریک وتخم آن در غلافی شبیه بکوکشقایق وخیار ودار وبیخ آن باریک سفید وبی طعمی غالب **طبیعت** آن در دوم گرم وخشک **افعال و خواص** آن
مفتح ومحلل اعضاء الراس عصاره بیخ آن جهت اهوه که مرضی است در بنگاله وبینی مردم میشود وعلامت آن تب شدید ودرد وثقل سر ودرد اعضاء خصوصا گردن وشانه وکمر ستر با سعوط
نافع وقطور آب برگ آن جهت رمد شدید ودر روزی که از آب آن چشم را پر کنند وبعد از ساعتی بریزند وبا تکرار نمایند در سه روز رمد زائل شود اعضاء الغذاء آشامیدن آب برگ
آن جهت استسقاء وبواسیر واخراج کرم شکم وبدستور بخته آن وطلای آب آن بر مقعده جهت بواسیر السموم جمیع اجزای آن جهت اخراج کرم شکم وسگ دیوانه گزیده نافع وآشامیدن
بیخ آن که نرم سوده وبقدر فلفلی حب بندند سه حب آن حابس اسهال مزمن وهیضه است ولیکن در اوائل هیضه خوب نیست بلکه در اواخر که اسهال بسیار شود وضعف غالب گردد
وبدن نقاهت یافته باشد وباید که در وسط تابستان نبات آنرا بتمامه اخذ نمایند وخشک کنند وعند الحاجت سوده با عسل بخورند ودو مثقال از تخم آن با خس از ریشه آن سه مثقال با شیر
جهت رفع سم کلب بقی نافع الخواص چون فولاد را براده نموده در آب آن ریزند وبآفتاب بتند کذا رند همه آنرا مکلس سازد ومکلس آن جهت استسقاء واکثر امراض بارده عظیم
النفع است **فصل الکاف مع اللام کلب** بفتح کاف وسکون لام وبا موحده لغت عربیست وجمع آن کلاب واکلب واکالب وکلیب آمده ومونث آن کلبه و
بفارسی سگ وبترکی آیت وبهندی کته ومادهٔ آنرا سگ ماده وبهندی کتی وکتیه نامند **ماهیت** آن حیوانیست درنده وشدید الریاضه وبا وفا وشعور وصفات حمیده وذو
ومعروف ودر همه اقالیم بهم میرسد وتمام شب بیدار میباشد برای پاسبانی وروز میخوابد وآنرا اجناس بسیار میباشد از اهلی وبری ومائی واهلی را نیز اصناف میباشد از بزرگ
ومتوسط وکوچک وبزرگ شکاری آنرا سلوقی وماسوای آنرا جنگلی نامند وسلوقی که منسوب بسلوق است که اسم مدینه یمن است وآن قابل تعلیم صید است شکار میکند وجنگلی آنرا
عامی سگی است که قابل صید نباشد وصید نکند واین را بهندی کوره نامند واین اکثر محافظت باغ وزراعت وخانه مینماید وبزرگ این نزد الیات واهل بوادی وقری ودکوه
ها میباشد ونگاه میدارند برای امور مذکوره ودر شهرها بندرت ومتوسط آن سگی است که در همه جا بسیار میباشد ومحافظت باغ وزراعت وخانه نیز مینماید اما نه بخوبی نوع
بزرگ وکوچک آن خوش شکل تر واکثر بلند پشم میباشد وبهترین آن آنست که در ملک فرنگ میشود وجماعه آنرا بسیار پرورش مینمایند ودوست میدارند وبقدر بچه گربه پنج شش ماهه
میباشد از آن بزرگتر نمیشود ونیز بعضی بقدر گربه یکدو ساله واندکی زیاده از آن واین نوع جانوران کوچک مثل روباه وخرگوش ومانند اینها شکار میکنند وهر دو قسم بسیار وا شاره
فهم وبا وفا میباشند واز وفا وشعور کلب اهلی نقلهای بسیار نموده اند که تفصیل آن طول دارد وکلب بری را بعربی کنی بابن آوی نموده اند وبفارسی شغال وبشیرازی توره وبترکی چقال
وبهندی کیدر بکاف فارسی نامند **ماهیت** آن معروف است ودر همه بلاد میشود واین در ویرانها بیشتر ماوی دارد ودر روز کم بر می آید واز مردم گریزان وحیله ور ومکار
ووقت شام از خانهای خود بر می آید وقریب بربع شب گذشته فریاد میکند وباطراف میگردد وهمین که یکی آواز کرد همه باتفاق آواز میکنند ومرغی وجانوری خردتر از خود
ویا مرده که یافتند میخورند وصبح بار بجای خود میروند واین گاهی با سگ اهلی جمع میشود ونتاج حاصل میکردد وکلب مائی حیوانیست آبی وآن دو نوع میباشد بحری ونهری بحری
آن بجثه سگ اهلی واز آن بزرگتر نیز ودستها وپایهای آن کوتاه وبی دم ودر بحیره در بندکثیر الوجود وآنرا صید میکنند وپوست آنرا کنده ودر آن نفط پر کرده به بلاد ما میبرند **طبیعت**
آن در سوم گرم وخشک ودر خواص مانند سگ اهلی وزهره آن سم قاتل است ودر ساعت علاج پذیر نیست اکتحال آن نافع بیاض عین ورنه تازهٔ آن جهت نقرس مفید وکلب
نهری بجثه گربه واز آن بزرگتر وبسیار مشابه بدلق ودست وپای آن بزرگتر از آن ودم آن بلند مانند دم گربه وآنرا بهندی اودبلاو نامند ودر انهار عظیمه میباشد ودر نهرها

و در نه سکا بسیار و آنرا قندس و بعضی خرمیان نامند و گفته اند خرمیان حیوانی است که از ان جند بیدستر حاصل میکردد و حکیم میر محمد مومن نوشته که در بنکاله سک نهر را شنک نامند
و جند از ان حاصل میشود و حقیر مشاهده نموده که صیادی در ایروان جند از ان قطع نموده بود و بعد از جوشانیدن در آب و خاکستر و بعده کاه خشک نمودن رنگ و بوی از ان ظاهر شد
و نوع استحاله در ان معلوم کردید و در طبیعت و افعال و خواص آن مانند کلب اهلی است و در بنکاله نیز احیانا کلب نهری که اوراا و دبلاو نامند و در دریای کنکا هم
میرسد خصوصا اطراف جهانکیر نکره سمت اسلام آباد و بنکا ماتی و نواح آنها و حیران چهره او بهار بسیار است و پشم آن نرم و بلند میباشد آنرا صید نموده و پوست آنرا
کنده به بلدان خصوص بلاد سردسیر برای پوشش می برند و در عجایب المخلوقات نوشته که بدن خود را گل آلود میکند برای انکه تمساح بخیال طین آنرا ببلعد و چون ببلعد و داخل
شکم آن شد روده های آنرا میخورد و شکم آنرا شکافته بیرون می آید و از خاصیت هر که نزد آن پیه سک آبی باشد از غائله تمساح محفوظ باشد و مقدار یکعدس از زهره آن سم قاتل
شنیده شد که اینها جمع شده ماهی از دریا صید نموده بساحل می آورند و چون قدری معتد جمع کردند میان خود ها تقسیم میکنند و اگر در تقسیم زیاده و کمی واقع شود بدان جنک کنند
در ساعت دراینها کرم پیدا میشود و کلب مائی بلغاری کلب نهری است و گفته اند کلبی است که جند بیدستر خصیه آنست کلب کلب سک دیوانه است و گفته اند چون سک گوشت
سک بخورد دیوانه شود و همچنین چون بسیار تشنه شود و گوشت جیفه بخورد آخر گرما و از علامات آن آنست که خاموش میباشد و سر و دم خود را پائین انداخته و دم خود را اکثر در میان
پاهای خود میدارد و چون کسی نزدیک آن برود قصد آنرا میکند و لعاب از دهن آن جاری گردد و از آب میترسد و در حرکت مانند سکر خورده ها و آواز آن گرفته و سکان از ان میگریزند
و طعام و شراب نخورد و چون وی آن بریزد و در بدن وصفیدی جرب بهم رسد آنزمان انتهای علت آنست و آفت آن عظیم مزاج آن سک مائل بسوداویت و خباثت و سمیت می باشد
و در لعاب آن سمیت میشتر در بلدان و اوقات حاره بسیار و بسیار سرد و بسبب احتراق اخلاط بهم میرسد و گاه غیر سک از حیوانات دیگر مانند گرگ و کفتار و پلنک و شغال
و امثال آنها نیز عارض میکردد و انسان را چون سک دیوانه میکزد دیوانه میشود و از مطلق آن مراد سک اهلی است طبیعت آن در دوم گرم و خشک و بچه بیست روزه آن گرم و تر
افعال و خواص آن مفتح السدد و آشامیدن بخته آن با ادویه خوشبوی جهت جنون و مالیخولیای قوی الاثر و قطور شیر که از اول رتبه آن باشد رافع بیاض عین و طلای
زهره آن مانع روئیدن موی در چشم و غرغره و نفوخ و ضماد سرکین خشک آن خصوصا که با استخوان فقط تالیف نموده باشند و این هنکام آن سفید و بی بو و خشک میباشد
نموده نگاه میدارند و عند الحاجت بسیار نرم سوده با ادویه مناسبه خلط نموده استعمال مینمایند و جهت خناق و اورام حلق مجرب خصوصا الغذا و النقص چون سرکین آنرا
در تابستان بگیرند و در سایه خشک کنند و با شراب و یا آب بیاشامند سرکین معلف باستخوان بنجوم مذکور با شیر که شکر بزه در ان جوشانیده باشند با آهن تفته در آن خاموش
کرده باشند جهت ذوسنطاریای دموی مجرب و آشامیدن خون خشک کرده آن بقدر پنج درم جهت اسهال و موی و چون بچه چشم نکشوده آنرا بتمامه در آب طبخ دهند که یک
با آب یکسان کرده و نه مثقال کندم در ان آب بجوشانند تا جمیع آب را جذب کند و خشک شود و آن کندم را بجوجه مرغ یکساله که در تاریکی بسته باشند بخورانند و بعد تمام آن
مرغ را کباب کرده زن عاقر تناول نماید که غذای دیگر در ان مخلوط نباشد باعث حمل زنان عاقر گردد خصوصا که مرغ پرورده بسته روز بخورد و در فربه کردن بدن نیز مجرب
و آشامیدن معمول پنیر مایه آن مخرج جنین میت و چون بچه سک پستان زن مرضعه که شیر در ان منعقد شده باشد بمکد رافع انعقاد آن گردد و آشامیدن بول آن مانع حمل
و قطور شیر آن که نیز از اول رتبه زائیدن آن باشد در احلیل رافع حرقة البول السموم آشامیدن پنیر مایه آن بقدر ربع درهم رافع حرقة البول و جگر بریان نموده کباب آن
جهت رفع سمیت گزیدن سک دیوانه موثر خصوص که جگر همان سک دیوانه گزیده باشد و بدستور ضماد خاکستر آن با سرکه جهت سک دیوانه گزیده و آشامیدن خون آن
جهت سک دیوانه گزیده و آشامیدن شیر آن با شراب مذکور رافع زهرهای قتاله الاورام والجروح والقروح خوردن بخته آن در آب و با ادویه خوشبو در رفع جذام مجرب دانسته اند و طلای
سرکین آن محلل اورام صلبه و در و خشک آن جهت زخمهای کهنه و ضماد خاکستر آن نیز جهت زخمهای کهنه و شقاق و بواسیر و حکه و بول آن رافع ثآلیل و پیه آن محلل خنازیر و چون بچشم
چشم نکشوده آنرا با سرکین کاو بسوزانند و بر ناصور بپاشند خشک گرداند الزنبه چون بول سک ماده را در ظرفی کنند و بگذارند تا منعقد گردد و بر مو بمالند سیاه گرداند و نیکو خضاب
است و گفته اند که مالیدن شیر آن بر پشت زهار اطفال و خصیان مانع روئیدن موی است و همچنین بر موضعی که خواهند و اصلی ندارد والله اعلم استخوان و عصب سک با استخوان
شکسته و عصب گسیخته انسان پیوند پذیرد بخلاف استخوان و عصب حیوانات دیگر و تعلیق ناب آن که دندان نیش نامند مانع خرخره و آواز و حرف زدن انسان است در حالت خواب و دفع
یرقان و بر طفل باعث بر آمدن دندان بی درد و الم و چون ناب آنرا با ناب گربه که موی ایشان کرنموده باشند در هر خانه دفن نمایند باعث حدوث فتنه است و ان دندان
سک سیاه را چون در موزه دارند جمیع گزندگان ایمن گردانند تعلیق ناب کلب کلب که در پوست همان سک بسته باشند بر بازو رافع شر کلاب کلب است هر چند که مانده آنرا

بکرند

بگزند و نگاه داشتن قراد کلب با خود باعث غرابت و بگریدن و اذیت نرسانیدن کلاب است بار نده آن بکر یکی که از ان قراد گرفته اند تعلیق قضیب خشک کرده آن بر ران افعی عنین
بر جماع تعلیق موی سک سیاه و یکرنگ جهت صرع نافع است غریق کشنده سک است چون دارصینی اگو بیده و در خمیر گرفته بخورد سک دهند بجای خود رقص آید و چون زهره سک آبی
مقدار یکعدس بخورد و بعد از یکهفته هلاک میشود و علاج آن آشامیدن روغن گاو تازه است با خطبانا و دارصینی و پنیرمایه خرگوش ممزوج بروغن تازه و طبیب تلطیف تبرید و چون کلب کلب
کسی را بگزد اکثر عوارض سک دیوانه مانند توحش و آثار مالیخولیا عارض میکردد و علاج او آنست که محجمه بران موضع گذارند و بقوت بکشند تا خون بسیار برآید پس مرهمهای محرقه کال
گذارند و با سیر کوبیده و با سرکه و زیت سرشته و با چغندر و پیاز و ترتیزک پخته با روغن یا سیر و پیاز با نمک کوبیده و بخاکستر چوب تاک سرشته و این تدابیر و ارابد است تا هم قبل از سرایت سم
در جمیع بدن و هنکام سرایت آن باید که متوجه تنقیه بدن شوند بمسهلات صاحب مالیخولیا و خورانیدن دواء الذراریح و دواء السرطان مخصوص سم آنست تریاق فاروق خورانیدن
داروئیه تریاقیه اگر ازین تدابیر بحال آید بهتر و الا سائر تدابیر صاحب مالیخولیا از ترطیب مزاج و اغذیه با حمام و غیر آن بپردازند کلخ بکسر کاف و سکون لام و خاء معجمه و بجای مهمله نیز آمده لغت
سریانی است ماهیت آن بغدادی گفته نباتی است برک آن شبیه برک اقاح طبیعت آن سرد و خشک افعال و خواص آن قابض و رافع نفث الدم و اسهال دموی
و گزیدن افعی و سعوط آن جهت رعاف نافع و تخم آن بسیار گرم افعال و خواص آن مدر عرق و رافع مغص و از قول آن ظاهر میشود که اندره طالیس باشد و در انجا تصحیح نموده که نام
اشنان بی برک است و در ینجا تصحیح کرده که نزد اهل مغرب اسم فنا و نزد اهل مصر اشق است کل داودی بضم کاف عجمی و لام و فتح دال مهمله و الف و ضم واو و کسر دال مهمله
و یا ماهیت آن گلیست که در ملک هند و بنکاله بهم میرسد و مشهور است شبیه بگل نسرین در جمیع صفات و برک آن فی الجمله مانند برک بنبه و گیاه آن بقدر ذرعی و ذرع و نیم
بران تا بدو ذرع و بوی آن شبیه ببوی برنجاسف و سه قسم میباشد زرد و سفید یک رنگ و سفید مائل به بنفشی زرد آن بسیار و دو قسم دیگر کمتر و بلا طینی برطینی نامند
طبیعت آن در دوم گرم و در اول خشک افعال و خواص آن در جمیع افعال قریب به برنجاسف عرق آن مقوی و مفرح دل و آشامیدن گل آن با شراب
محلل و دافع خون منجمد در معده و مخرج سنک گرده و مثانه و مدر حیض و محلل ریاح معده و گرده و مثانه و رحم مقدار شربت آن بطریق سفوف سه مثقال و در مطبوخ تا پنج مثقال
و ضماد عصاره گل مطبوخ زرد آن مجفف قروح و جهت سرطان متقرح از مجربات اهل فرنک است و چون بگیرند گل زرد آن بقدر یک مشت گشاده انکشت و از ریاض بقدر
یکدرم و از زیره سفید نیم درم و در آب خوب بپزند که مانند مرهم گردد ضماد آن جهت تحلیل ورم بلغمی در ایام ترزاید مجرب و بیعدیل است کل مهندی بضم کاف و لام
و کسر میم و سکون ها و فتح نون و کسر دال مهمله و یا ماهیت آن گلی است در هند و بنکاله کثیر الوجود و در باغات و باغچها غرس مینمایند در فصل کرما که موسم بارش است
و در اسد و سنبله و میزان باختلاف زمان بگل می آید و گل آن الوان بیکرنک سرخ و گلابی و بنفش و سفید و چند رنک در هم و افشان نیز و مخنف که پنج برک و مضاعف
که صد برک نامند گل سرخ نیز میباشد نبات آن خوش منظر و بر گل و از یکذرع تا دو ذرع بلند میشود و بوته کوچک بر گل هزارا بهتر برک آن اندک باریک بلند و نازک و در جوف
ساق و شاخ و برک آن اندک رطوبت لزجی و ساقهای آن نازک متصل بکرهها آنرا اندک جوشی در آب داده رطوبت آنرا نشف نموده و دو سه ساعت در آفتاب گذاشته
در سرکه پرورده مینمایند آچار خوب میشود و میخورند و نیز مربا میسازند لذیذ میباشد و مقوی باه میدانند و نیز برک نازک آنرا و گل آنرا با گوشت پخته میخورند و تخم آن نیز بسیار و رنک
طبیعت آن گرم و تر افعال و خواص آن خوردن مطبوخ آن در قلایا و با غیر آن مقوی باه و گفته اند و آب کوبیده برک و ساق و شاخ آن رافع سوزش اعضا
با آتش و آب گرم سوخته و آبله آن که بعد از سوختن بر آن برودی مکرر بمالند کلز بکسر کاف و سکون لام و زای معجمه ماهیت آن گفته اند جبی است هندی و بسریانی کلز بری
و برومی شلو قیسج نامند و گفته اند پوست درختی است هندی و بهندی میده و لکری نامند محتمل که مغاث هندی باشد جهت آنکه افعال و خواص این مشابه آنست و غلط کرده کسیکه
آنرا حب کادی و یا پنج رامان بری دانسته طبیعت آن گرم و تر افعال و خواص آن جهت شکستگی استخوان و بیجا شدن عضو و بر رفتن آن شربا و ضمادا نافع
و در سائر افعال مانند مغاث است و انشاء الله تعالی در حرف المیم خواهد آمد کلس بکسر کاف و سکون لام و سین مهمله لغت عربیست و نیز بعربی نوره و جیر و بفارسی آهک
و بهندی چونه نامند ماهیت آن باصطلاح اطبا عبارت از اصداف حلزونات و قشر بیض و احجاری است که مبالغه در احراق آن نموده باشند بحدیکه خوب سفید و اجزای آن یکسان
سوخته شده باشد و بهترین آن کلس صدف مروارید و پوست تخم مرغ و حجر رخام سفید است که مرمر نامند و دستور احراق آن آنست که ریزه ریزه نموده در کوزه کرده و سر آنرا بسته
و بگل حکمت گرفته در تون حمام و یا تنور یکشبانه روز بگذارند پس برآورند و اگر خوب سفید و اجزای او یکسان سوخته شده باشد بهتر و الا باز بگذارند تا سفید گردد و اگر بسیار خواهند
بدستور خشت خام و کوزه خام برای آن کوره سازند و در ان بترتیب چیده و لابلای آن هیزم و بر بالای آن مالیده آتش دهند تا خوب محرق گردد و دستور تکلیس فی الجمله

کلخ

کل داودی

کل مهندی

کلز

کلس

آهک

وهرچه خواهند بهمان نحو است که در کوزه کرده محرق نمایند و نیز دستور احراق قشر بیض مذکور شد هرچند کلس سفیدتر و اجزای آن متساوی و نرم و خالص باشد بهتر است
طبیعت آب ندیده آن در آخر اول گرم و در آخر دوم خشک و تا مبیت روز قوی الفوت باحدت و محرق و مقرح جلد میباشد پس ضعیف میگردد و آب دیده قسم حجری آن تا
روز قوت احراق باقی است و بعد از آن سخن میباشد افعال و خواص آن سترنده موی خصوصا با زرنیخ که مقوی فعل آنست و مالیدن ثفل عصفر و برگ شقائق النعمان رافع
بدبوئی آن و روغن گل یاسمین که بهندی روغن چنبلی نامند با سفیده تخم مرغ باهم آمیخته نیز و ضماد روغن گل و آرد عدس و توتیای مغسول کلسیخ سائیده رافع جراحت آن و کلس
مغسول طبیعت آن مائل باعتدال افعال و خواص آن قاطع نزف الدم و نفوخ آن مکرر و گذاشتن فتیله را که بسفیدی تخم مرغ آلوده و با آهک آغشته باشند در بینی
قاطع رعاف و مالیدن روغن زیتونیکه آهک در آن حل ساییده باشند مانع نزلات و رافع برودت اعضا و ضماد آن مقوی اعضا و حابس اسهال و محلل اورام بلغمی و نزول آب در اعضا
جهت خشکی آتش و منع ادرار عرق و با پیه خوک جهت گشودن دمل و ورم صلب قروح و جروح نافع و کلس البیض در حبس خون جراحات قوی خصوص که با روغن خردل ابیض که
بهندی سرسون نامند پارچه تر کرده بدان بر جراحات و موضع فصد و ختنه و غیر اینها گذارند و جهت حکه و جرب و رویانیدن گوشت زخمها و جبر و کسر اعضا مجرب و فرزجه آن قاطع
خون حیض و سیلان رطوبات از رحم و جریان منی و بدستور خوردن یکحبه تا حبه آن با عسل چند روز جهت حبس خون بواسیر و سیلان منی و ودی و مذی مردان و نیز ضماد آهک مصفی
با زردچوبه و قند سیاه و هندی که بهندی گرنا نامند جهت التیام جروح تازه مجرب و حابس خون آن و تکمید کلس حلزون جهت تسکین اوجاع بارده موثر و ضماد نوره مطلقا با آب زنجبیل
تازه و نمک محلل اورام بارده و آب نزول در اعضا که در بنگاله بسیار عارض میگردد مفید المضار آشامیدن آن قاتل بخشکی دهن و وجع معده و کشیدگی آن و عسر البول و غشی و اسهال
و موی مصلح آن آشامیدن ادهان و امراق دسمه و لعابات با ادهان مناسبه و تدهین بدن و سایر تدابیر زرنیخ و زنجفر خورده است و خوردن هرچه در آبی که مکرر آهک در آن
تصفیه نموده باشند طبخ نمایند کشنده است در اندک زمانی و از اسرار مکنونه است کلوی بکسر کاف و ضم لام و سکون واو و بالغت هندیست و آنرا کرج نیز نامند ماهیت
آن نباتیست از جنس لبلاب که بر هر جا و درخت پیچد و برگ آن مدور بقدر برگ لبلاب کبیر و ضخیم و سبز مائل بزردی و پوست ساق آن سفید و چوب ساق آن سطبر و خوش باشه مانند چوب
اراک و بی ثمر و بی ریشه و چون چوب آنرا غرس نمایند سبز گردد و مستعمل چوب آنست طعم آن بسیار تلخ و در مطبوخات چوب آن و در معاجین و غیر آن نشاسته آن و دستور اخذ نشاسته آن
آنست که چوب آنرا نرم کوفته در ظرفی ریزند و آب بر سر آن کنند و بعد از زمانی چوبهائیکه بر سر آمده باشد بردارند و آن آب را بریزند بملایمت و آنچه ته نشین شده باشد باز آب
بریزند و بگذارند تا ته نشین گردد و پس آن آب را بریزند و ته نشین آن که مانند نشاسته است بردارند و بکار برند و این نیز اندک تلخی دارد طبیعت آن گرم و خشک در اول و بعضی
تر دانسته اند و اهل هند سرد و خشک افعال و خواص آن جهت سرفه و یرقان و غشی و قی و تقطیع بلغم و اقسام حمیات صفراویه و بلغمیه نافع و مبهی و مشهی و مولد منی
و اگر با روغن بخورند ریاح و سودا دفع نماید و اگر با نبات بخورند حدت صفرا را فرو نشاند و اگر با عسل بخورند تقطیع بلغم نماید و شیره آن در حالتی که سبز و تازه باشد اقوی بوده و اگر
آن بهم نرسد خشک آنرا در آب جوش دهند و مالیده آب آنرا بگیرند و این نوع شیره را بهندی رس نامند و چون عصاره آنرا طبخ دهند تا غلیظ گردد که خوب بسته شود
و حب سازند هر حبی بقدر نخود بزرگی از یک حب تا دو حب آن جهت حبس اسهالات مزمنه و بواسیر قدیمه و حدیثه مجرب بهتر آن کلوی که بر درخت نیم پیچیده و تر و تازه باشد جهت اقسام
حمیات حتی حمی دق موثر دانسته اند و با اسهال و بدون اسهال نیز میتوان داد و سرفه را نیز مفید گفته اند خواه تنها استعمال نمایند خواه مرکب با ادویه مناسبه جهت حمیات مرکبه و متنقیه
و بلغمیه مزمنه با لعاب اسبغول سفید و اهلیل بوا هر یک دو درم و نبات سفید چهار درم شربتی از یکمثقال تا دو درم مجرب گفته اند و ست آن یعنی عصاره آنرا الطف و سریع الاثر دانسته اند و در حمیات
حاره نقوع آنرا و نیز نقوع حابس قی است و در غیر حاره مطبوخ آنرا که با اصل السوس مقشر و گاوزبان و مویز منقی و کاه یا قصب الذریره بهر نحو بهره دهد که مناسب داند طبیب حاذق و ستوران
عصاره یعنی ست آن آنست که کلوی تازه را بگیرند و بشویند و بکوبند و آب صاف شیرین خصوصا آب باران قدری بران بریزند و بفشرند تا آب آن غلیظ برآید پس آن آب در ظرف
سفالی یا چینی پهن کرده بران پارچه بسته که گرد و غبار بران ننشیند پس در آفتاب گذارند تا خشک گردد و این بهتر و الطف است و اگر آن آب افشرده را بر آتش نهند بر آتش تا غلیظ و منعقد
گردد نیز خوبست لکن لطافت آن مثل کمتر است و اگر الطف از آن خواهند کلوی تازه را رشته رشته از میان دو شق نموده خورد کرده یکشب در آب باران بخیسانند پس مالیده صاف کرده
بدون آنکه آنرا بکوبند و آن آب را در آفتاب گذارند تا غلیظ و منعقد گردد و بکار برند کلهار بضم کاف عجمی و سکون لام و فتح ها و الف و راء مهمله و آنرا گل کنول نیز نامند بلغت هندیست
ماهیت آن گل نباتیست که در غدیرها و آبهای ایستاده که بهندی تالاب و جهیل نامند میروید نبات آن شبیه بنبات نیلوفر و از آن قویتر و برگ آن پهن تر و گل آن بزرگتر
از گل نیلوفر و مضاعف و رنگ آن سفید و سرخ و درهم آمیخته و بسیار خوش منظر و خوش رائحه و بعضی سفید فقط و در وسط گل آن تخمهای ریزه زرد که آنرا بهندی کیسر کنول

نیز نامند

نیز نامند طبیعت گل آن سرد و تر افعال و خواص آن جهت حمیات صفراویه و یرقان و تسکین عطش مفرط نافع و عرق آن قریب الفعل بعرق نیلوفر و زردی میان گل آن
سرد و خشک مسکن حدت صفرا و قابض شکم و حابس خون بواسیر و کوزه گل آن که بهندی کنول گتّه نامند و بعد ریختن برگهای آن ظاهر میگردد و بشکل سرخوار و نصف کره و در جوف
آن خانها میباشد و در هر خانه دانه با دو غلاف یکی سبز اندک ضخیم و دیگر سفید نازک و مغز آن دو پارچه مانند مغز بادام و سفید و شیرین طعم لذیذ خصوص نازک آن که صلب نگشته
باشد و در وسط مغز آن زبانه سبز رنگ و تلخ طعم طبیعت مغز آن نیز سرد و تر و رسیده صلب آن خشک و دیر هضم و مسکن حدت صفرا و خون و سوزش اعضا و سبزی میان مغز آن نیز
سرد و تر و جهت حمیات حاده نافع و ساق گل آنرا مرنال و بیخ آنرا شالوک گویند سرد و خشک اند و مبهی محرورین و قابض اسهال و مسکن حدت صفرا و خون و سوزش اعضا
کلیان کاته بفتح کاف و سکون لام و فتح یاء مثناة تحتانیه و الف و نون و فتح کاف و الف و فتح تاء مثناة فوقانیه و ها ماهیت آن نباتیست خاردار بقدر
ذرعی و خار آن درشت و در ملک بنگاله در حوالی بردوان و میدنی پور کثیر الوجود طبیعت آن گرم و خشک افعال و خواص آن چون نیم مثقال پوست بیخ آنرا با نیم مثقال
ریوند چینی مدبر جهت وجع طحال تنها بخورند در ساعت تسکین یابد و تدبیر ریوند آنست که ریوند را در قدری آب بجوشانند و آب آنرا ریخته ریوند را خشک نمایند و سوده استعمال نمایند
تکمید بدان جهت استسقا و جمیع اورام و الام و اوجاع مفید و اگر طرف روی برگ آنرا بر جراحت بندند زخم را چاق نماید و اگر بر جراحات یا لحوم فاسده طرف پشت آنرا ببندند لحوم فاسده
را بخورد و اگر بر خراج بندند منفجر سازد و چون پوست بیخ آنرا کوبیده در کیسه کرده بر ورم استسقا بندند وجع عظیم در آن بهم رسد و ورم دفع گردد اما باید که چون وجع شدید شود آن کیسه
باز کنند و بر موضع دیگر بندند و همچنین بجمیع مواضع ورم و مکرر این عمل نمایند و بجهت ورم طحال و نزول آب نیز نافعست کلیه بضم کاف و سکون لام و فتح یاء مثناة تحتانیه و ها
لغت عربیست بفارسی گرده و بهندی نیز همین نامند و باصفهانی قلوه و بترکی بوکرک نامند ماهیت آن عضویست از اعضای مرکبه بدن حیوان و دو عدد میباشد یکی بجانب
راست و یکی بجانب چپ مائل بطرف پشت از برای جذب مائیت از کبد و فرستادن بمثانه تا بادرار بول دفع گردد و بهترین آن از برای اکل گرده گوسفند جوان فربه و بره است
که در همان ساعت ذبح کرده اند نموده باشند و حیوان عطش نداشته باشد طبیعت آن سرد و خشک افعال و خواص آن مقوی گرده و کمر و پیه آن ملین اورام
صلبه المضار بطی الهضم ردی الغذا سریع الفساد بجهت آنکه ردی ترین گوشتهای اعضا بدن حیوان است و اقبال طبیعت بسوی آن کما ینبغی نیست مصلح آن طبخ و یا
بریان نمودن آنست بهمان قسم با پیه آن و با روغن زیت و یا روغن کنجد و با نمک و فلفل و دارچینی و کرویا و مصطکی و آبکامه و سرکه مطیب نمودن است فصل الکاف مع
المیم کماة بفتح کاف و سکون میم و فتح همزه و تا ماهیت آن اسم جنس فطر و کشنج و فقیع و سماروغ است و نزد بعضی مخصوص بماکول آنست و فطر مخصوص بانواع ماکول آن و
هر یک مذکور شد و آنرا بترکی قارچ و بفارسی سمارو و سماروغ و هوره نیز و بشیرازی هکلو و بیونانی اذونا و معرف بادیدولی و بسریانی ارزی و برومی هودیا و بعربی بنات
الرعد و بهندی کهنبی بضم کاف و اشمام ها و نون و کسر باء موحده و یا نامند و دیسقوریدوس ددین نامیده ماهیت آن بیخی است که از عفونت زمین در هنگام
ربیع در زمینهای رملی و دامنهای کوه بیشتر بهم میرسد و مدور سرخ رنگ بی ساق و بی برگ و آنرا خام و مطبوخ میخورند و طعمی و رائحه غالب ندارد و بهترین آن آنست که در زمینهای مرتفع
رملی طیب بهم رسد و متوسط در بزرگی و کوچکی و املس خوشبو تازه و طعمی و رائحه غالب نداشته باشد و بعضی گفته اند بهترین آن سفید باوصاف مذکوره است و آنچه بخلاف این
اوصاف باشد و در زمینهای ردی و زیر اشجار روئیده و زیتون و جوز روئیده و سفید و سرخ تیره و خشک باشد ردی است و با سمیت و سیاه آن که ظاهر که باطن آن نیز
سیاه باشد مهلک طبیعت آن در دوم سرد و تر افعال و خواص آن العین در حدیث نبوی صلی الله علیه و آله و سلم وارد است که کماة از من است و آب آن شفا است از برای
چشم و اطبا گفته اند که آب آن جالی بیاض عین است خصوصا آبیکه نزد بریان کردن از آن بچکد و سرمه را که با آب تازه فشرده آن سائیده و پرورده باشند مقوی اجفان
و قوت روح باصره و زیاده کننده نور آن و رافع نزول آب آنست اعضاء الغذاء غلیظ ثقیل ردی الکیموس قلیل الغذاء بطی الانحدار غلیظ مولد خون بلغمی و بلغم و نفاخ و مولد
ریاح و نیز سرسام و پیشاب است المضار اکثار آن مولد سکته و فالج و لقوه و ثقل لسان و عسر نفس و بهق ابیض و قولنج و عسر البول مصلح آن طبخ آن با شبت و یا با آب و نمک و صعتر
و پودنه و سداب و طبخ جید و تطییب بروغن و مری و ابازیر حاره مانند دارچینی و فلفل و قرنفل و امثال اینها نمودن است و سائر تدابیر فطر است که مذکور شد و ضماد خشک آن
با آب سرد جهت رفع طلوع پیش از وقت آن مجرب و ضماد خشک سوده آن با سرکه و سریشم ماهی جهت برآمدگی ناف اطفال و فتق ایشان و سایر فتوق مجرب تازه آنرا نیز بریان
نموده با نمک و فلفل میخورند و خوردن خشک آن مجوز نیست و عند الضرورة باید که بخیسانند روز در خاک خالص با آب حل کرده بخیسانند پس پاک شسته بدستور پخته با روغن بسیار
بخورند و اکثار خوردن آن ننمایند و اگر آبکامه و خردل بخورند که بهترین مصلحات آنست بهتر است کماذریوس بفتح کاف و میم و الف و فتح ذال معجمه و سکون راء مهمله و ضم یاء

مثناة تحتانیه و سکون واو و سین مهمله و بدال مهمله نیز آمده معرب مازریوس یونانیست یعنی بلوط الارض و گفته اند لغت رومی است و بیونانی سقیفرون و بفارسی اندازوی تلخ
و بشیرازی ماندروی تلخ و بفرنگی کمیدرس نامند و دیسقوریدوس گفته بعضی مردم آنرا طوفوریوس نامند و گفته اند که بهندی آنرا موندی گویند و فی التحقیق غیر موندی است و در کتب
هند ان شاء الله تعالی در حرف المیم مع الواو والنون مذکور خواهد شد ماهیت آن دیسقوریدوس گفته نباتیست بقدر شبری و برگ آن ریزه و شبیه ببرگ بلوط در شکل و رنگ و تشقق و طعم
آن بسیار تلخ و با اندک حدت و گل آن بنفش و ریزه و تخم آن ریزه تر از انیسون و با حدت و بیخ آن ارغوانی رنگ و در تموز یافته میشود و سنبت آن شکلها باید که بعد رسیدن تمام
بردارند و نگاه دارند که برگ و گل و تخم آن نریخته موجود باشد و نیز گفته نباتیست برگ آن عریض نیز شبیه ببرگ ترس بری و نبات آن مفروش بر روی زمین و بلندی شود و بیخ آن شبیه
ببلوط کوچکی و در طعم شبیه بدان با تلخی و جالینوس گفته قضبانیست مانند ریحان و از آن غلیظتر و سبز رنگ و برگ آن ریزه و شبیه ببرگ بلوط و گل آن ارغوانی رنگ و تلخ و بیخ آن نیز
ارغوانی و تلخ گفته اند شاخها و برگ آن درخت اشنو است و ابن ابی خالد افریقی در کتاب اعتماد تصریح نموده که بیخ نباتیست شبیه ببلوط و اقوال دیگر نیز وارد است و بالجمله بهترین
آن تازه و بری آنست که در آن گل و تخم باقی و نریخته باشد و قوت آن هفت سال باقی میماند **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک و گرمی آن زیاده از خشکی تا آخر دوم و بعضی در سوم
گفته اند **افعال و خواص** آن مفتح و مقطع اخلاط غلیظه و ملطف و مسخن بدن العین از آن حبوب ساخته خشک میسایند اکتحال سائیده آن با شراب جهت قروح عین که
عزب و ناصور نامند و همچنین اکتحال طبیخ آن با زیت و ذرور سائیده آن نیز اعضاء الصدر آشامیدن تازه و یا خشک مطبوخ آن جهت سرفه مزمن رطوبی سه درم مطبوخ آن
با جلاب و یا با عسل چند روز پیهم جهت درد سینه و ربو و برودت نواحی آن اعضاء الغذاء آشامیدن تر و تازه آن و یا مطبوخ آن با آب جهت یرقان سوداوی سددی
و تحلیل صلابت طحال و سائر امراض طحال و ادرار بول و حیض و اسقاط جنین و شدخ عضل با شراب جهت تحلیل صلابت طحال سریع الاثر و آشامیدن طبیخ چهار درم آن با
آن و دهن زیتون و دیگر طلا آب که تا ثلث برسد و چند روز بدان مداومت کنند جهت تفتیت حصاة و سنگ گرده و مثانه مجرب و باید که روزی سه اوقیه بنوشند و ضماد
آن با سرکه محلل صلابت طحال و شراب آن جهت دفع سوء الهضم و فساد معده و ابتدای استسقا و یرقان و نفع رحم و فساد اخلاط و اصلاح مزاج نافع و دستور ساختن شراب
آن آنست که در هر رطلی از شراب و یا عصیر عنب در شراب دو درم و در عصیر دو مثقال ریخته مدتی گذاشته پس صاف کرده روزی تا یک رطل بیاشامند و این هر چند کهنه تر باشد
بهتر السموم ضماد آن جهت نهش هوام نافع القروح ضماد آن با عسل جهت قروح مزمنه و سحق الزینه مسوح آن بر بدن باعث گرمی آن و دهن آن که از آب تازه آن
و یا از آب مطبوخ آن و از گل آن بدستور روغن گل سرخ و ادهان دیگر ترتیب دهند جهت رفع برودت بدن و ریاح مؤثر و در سائر افعال کماذریوس یابند کمافیطوس
مقدار شربت آن سه درم و در مطبوخ تا هفت درم مضر اسماء مصلح آن کثیرا بدل آن بوزن آن حیسالیوس و ربع آن سلیخه و نیز بعضی عروق غافث و سلیخه است و قول دیگر
نیز گفته اند **کماشیر** بضم کاف و فتح میم و الف و کسر شین معجمه و سکون یاء مثناة تحتانیه و را مهمله لغت فارسیست معرب آن قماشیر و بیونانی لوفطیون نامند و در **ماهیت**
آن اختلافست بعضی صمغ کماة و بعضی صمغ نباتی مدبو و بعضی صمغ هندی شبیه بگاوشیر و بعضی صمغ نباتی شبیه بگاوشیر و بعضی صمغ کرفس جبلی که تخم آن فراسیون است
شبیه بگاوشیر و بعضی شبیهی تیز و تند شبیه بگاوشیر دانسته اند و بالجمله صمغیت آن اتفاقی است و بهترین آن زرد و تندبوی تازه آنست و در قوت اقوی از گاوشیر **طبیعت**
آن در سوم گرم و خشک و در دوم نیز گفته اند **افعال و خواص** آن اعضاء الغذاء و النفض مسهل زرداب و دافع استسقای لحمی و زقی و مدر بول و حیض و مسقط جنین
و بستن و حمول آن با صمغ عربی محلل صلابات اثر با و ضماد مقدار شربت آن از یک دانگ تا نیم درم مضر ریه مصلح آن کتیرا است **کمافیطوس** بضم کاف و میم و الف و کسر فا و سکون
یاء مثناة تحتانیه و ضم تا مهمله و سکون واو و سین مهمله لغت یونانیست و بیونانی الاصل خامانیطس نامند یعنی صنوبر الارض و بعضی گفته اند یعنی مفروش بر روی زمین
است و اصح اول است و بسریانی زرعا و کرفتا و برومی تخم کرفس رومی و بشیرازی ماش وارده و بلاطینی آبیکه و بفرنگی جوده و بهندی لکروندہ نامند **ماهیت** آن دیسقوریدوس
گفته نباتیست نافع است که هر سال تازه میروید و اصناف می باشد صنفی از آن را نبات بلند نمیشود و کاه برگ و شاخ آن میدود بر روی زمین و شاخهای
آن مایل بسستی و برگ آن شبیه ببرگ صنوبر و حی العالم صغیر و مزغب و کثیف ضخیم و تلخ و با اندک قبوضت و حرافت با رطوبت چسبنده و بوی آن شبیه ببوی درخت صنوبر و گل آن
باریک و زرد و تخم آن از تخم کرفس کوچکتر و بیخ آن سفید و از ثور تا سرطان میماند و قوت آن تا ده سال باقیست و صنف دیگر را نیز شاخها بقدر یک ذرع شبیه بافسر و شعبهای آن
باریک و گل آن شبیه بصنف اول و برگ و تخم آن سیاه رنگ و در بو شبیه ببوی صنوبر نیز و صنفی دیگر را نیز شامند ساق نبات آن خشن و سفید و شاخهای آن باریک و برگ آن
آن کوچک و باریک سفید مزغب و گل آن زرد و کوچک و انچه این نیز شبیه برائحه صنوبر و قوت این دو صنف قریب باول و از آن ضعیفتر و جالینوس گفته کمافیطوس شاخهای آن

کماشیر

کمافیطوس

باریک سبز و برگ آن مانند برگ عدس و گل آن سرخ و در ثور میروید و در سرطان بکمال میرسد و قوت آن تا ده سال باقی میماند و تلخ آن بهتر از عاد حریف آنست و صاحب اسرار الطبیعه
آنرا بیونانی حرشف نامند و شاخهای آن باریک و برگ آن منبسط بر روی زمین و گل آن سرخ مایل بسیاهی و با قبوضت و حرافت و تخم آن زرد و بعضی گفته اند تخم کرفس
رومی است و بعضی گویند انطرخون رومی و با هندبای رومی است و رنگ آن بنفش و در آخر تخم آن فراسیون میشود و بهترین آن تازه بری آن بعضی گفته اند بهترین تازه
بستانی تندبوی آنست و مستعمل از آن برگ و شکوفه و تخم آن **طبیعت** آن در اول دوم گرم و در آخر آن خشک و در دوم گرم و در سوم خشک نیز گفته اند **افعال و خواص**
آن مفتح سده و منقی و جالی اعضای باطنی و بلغم غلیظ و جلای آن زیاده از گرمی آن اعضاء الغذاء و النفض مفتح سده کبد و طحال با قوت مسهله و مسهل بلغم غلیظ از کبد و ادویه طحال آلات
و جهت امراض آن اعضاء و استسقاء و یرقان اسود و تحلیل ریاح نافع چون هفت روز متوالی بنوشند و مفتح سده رحم و مدر بول و حیض و رافع عسر البول و جهت اوجاع گرده و تشنج
عضل و بواسیر مفید و حمول آن با عسل منقی رحم و مخرج جنین و آشامیدن برگ آن با شراب هفت روز جهت یرقان و با توبال النحاس و راتینج مسهل عظیم زرداب و منقی رحم از فضول
آلات المفاصل آشامیدن دو مثقال آن با آب انجیر مطبوخ جهت تنقیه معای قولنج نافع و آشامیدن آن با عسل جهت تنقیه اعصاب و عرق النسا و وجع ورک و نقرس
آشامیدن آن تا چهل روز با ماء العسل که با آب باران ساخته باشند و یا با عسل و آب باران جهت عرق النسا و درد کمر و گرده و مغص و ادرار بول و حیض و آشامیدن مسحوق آن
با انجیر با دانه سرشته مسهل الجروح و القروح ضماد آن با عسل التیام دهنده جراحات و قروح عفنه کبار و ملصق جراحات تازه و الاورام و البثور ضماد آن با آرد جو جهت تحلیل
پستان و تحلیل صلابات و با عسل جهت منع سعی نمله ساعیه السموم آشامیدن طبیخ آن دافع ضرر سموم و خانق النمر مضر ریه مصلح آن انیسون مقدار شربت آن از دو درم تا
درم بدل آن بوزن آن حیسالیوس و نصف آن سلیخه و باید که در هوا های گرم و امزجه حاره و اطفال استعمال نمایند و آنچه در بنگاله میشود و لگروندہ نامند در همین باب در فصل کاف
مع الکاف مذکور شد **کمثری** بضم کاف و فتح میم مشدده و سکون ثاء مثلثه و فتح را مهمله و الف مقصوره و بضم میم مشدده غلط است لغت عربیست بیونانی لوفیون
و افنوس و انقوس نیز و برومی ابیدی و بفارسی امرود و امبرود و بهندی ناشپاتی نامند **ماهیت** آن ثمر درختیست از سیب بزرگتر و برگ آن شبیه ببرگ تفاح
عریضتر و بزرگتر و گل آن مانند گل آن و ثمر آن اصناف میباشد بری و جبلی و بستانی و هر یک شیرین و ترش و شیرین منجوش و عفص و قابض و غیرها و مطلقا در بلاد سردسیر بهتر از
گرمسیر میشود و هر چند بلد سردتر باشد بهتر و لطیفتر میگردد و بستانی اقسام میباشد از شاه امرود که خراسانی نامند و چینی که معروف بسکری است و نطنزی و سغتانی و غیرها و هر یک
از اینها در هر بلدی و شهری و جائیکه میشود بنامی مخصوص نیز هر یک در بعضی بلاد و اراضی بهتر از بلاد و اراضی دیگر میشود خصوص در بلاد سردسیر چنانچه ذکر یافت و در بلاد چین
خوب بالیده و قسم بزرگ مدور شیرین شاداب خوش طعم و رائحه آنرا گویا شربت قند منجمد با کمال لطافت و لذتیست و پوست آن نرم و نازک و سبز مایل بزردی شاه امرود نامند
و ممدوح شیخ الرئیس رحمة الله علیه است و این در بلاد دامغان و بلخ خوب میشود و آنچه پوست آن ضخیم و سر آن بر آمده و فی الجمله صراحی شکل و در سائر اوصاف قریب بدانست
آنرا حسینی نامند و این در آذربیجان و همدان خوب میشود و چون پوست آن ضخیم است باید که مقشر نموده بخورند و قسم متوسط را که در مقدار از آن کوچکتر و اندک طولانی
و در اوصاف مذکوره و لطافت از آن هر دو کمتر نطنزی نامند و این در اکثر بلاد بهم میرسد و بشیرازی عباسی نامند جهت آنکه بحکم شاه عباس موسوی صفوی رحمة الله علیه
نهال آنرا از همدان باصفهان و بلاد دیگر برده و فور یافت و قسم صغیر از همه اقسام طولانی تر و صراحی شکل و خوشبو که در اول فصل پیش از همه اقسام بهم میرسد و در جرم آن
اندک رطوبت است و پوست آن اندک زرد رنگ و سرخ و در بغداد و خون و بشیرازی گلابی نامند و این قسم جهت اطفال و مرضی بهتر از اقسام دیگر جهت آنکه حلاوت آن بحد
اعتدال است و بهترین همه قسم اول و بهترین هر یک از اقسام رسیده شیرین شاداب خوش طعم و رائحه بزرگ مقدار نازک پوست آنست و آنچه بدین اوصاف نباشد بمراتب از
و کثرت زبون و تخم همه اقسام شبیه بسیب و به اما لعاب ندارد **طبیعت** آن نضیج شیرین شاداب معروف شاه امرود معتدل مایل بحرارت و در دوم تر و معروف بحسینی
قریب بدان و اقسام و انواع دیگر و حرارت معتدل و در اول تر و بعضی مایل بخشکی **افعال و خواص** آن مفرح و مقوی و جالی و با قوت قابضه و ملینه و بهتر از تفاح است در
اکثر امور اعضاء الرأس مرطب دماغ و دافع نزلات جهت آنکه مسکن صعود ابخره است بدماغ اعضاء الصدر و الغذاء مفرح و مقوی قلب و معده و هاضمه و رافع خفقان و تسکین
سوزش مثانه و معدل خون و ملین طبع و با قوت قابضه بعد از تلیین و مانع صعود ابخره بدماغ خصوص ناشتا خوردن آن بعد از طعام و ضماد آن حابس و مانع انصباب مواد باعضا آماس
رافع سمیت قطر و چون قطر را با آن طبخ دهند ضرر آن زائل گردد و جمیع اجزای آن سرد و خشک و شکوفه آن مفرح و مقوی دل و قاطع نفث الدم و اسهال ضماد آن محلل ورم چشم
و تخم آن شبع و مسغی و قاتل کرم معده و مخرج آن چون دو مثقال آنرا بیاشامند و برگ آن حابس اسهال چون بقدر درم آنرا بیاشامند و در آن مجفف جراحات و التیام

کمثری

دهنده و ملصق آنها و صمغ آن محلل و منضج قوی و سوخته چوب برگ آن نایب مناب توتیا است و ذرور آن مجفف قروح المضار و مضرت بکال رسیده شاداب لطیف آن کمتر خصوص
در محرور المزاجان قوی مضر مبرودین و ضعیف المعده و اکثار آن مولد نفخ و قولنج خصوص بکال نارسیده آن مصلح آن زنجبیل مربی و رازیانه و باید که در خلای معده نخورند بلکه
کمثری حامض
بعد از ابعد از غذا و بالای آن آب ننوشند خصوص آب سرد و طعام غلیظ نخورند و با کوشت تیهو و با مرق طیهو بری لطیف بدست کمثری حامض که کمثری مینی نامند
بهترین آن رسیده شاداب لطیف آنست طبیعت آن در اول سرد و در دوم خشک افعال و خواص آن مقوی معده و کبد و مشهی طعام و مسکن غلیان
خون و صفرا و مانع صعود ابخره بدماغ و مولد خلط صالح و رافع تشنگی و قی و اسهال خواه تر و تازه آنرا بخورند و یا خشک آنرا و بعد از طعام مانع صعود ابخره بدماغ مضر مشایخ
و صاحبان فالج و مبرود المزاج و عصب و مورث قولنج مصلح آن عسل و جوارش کمونی و مانند آن و کندری و پختن بخار آب و مشوی نمودن یعنی بخمیر گرفته در زیر آتش پختن
کمثری بری
و یا مربی نمودن با عسل و یا شکر و نارسیده زمخت آن بارد و یابس در دوم و قابض و مورث قولنج و حابس قی و اسهال و ضماد آن ملصق جراحات است کمثری بری
درختان آن کوتاه تر و ثمر آن کوچکتر و بی آب و با عفوصت و رطوبت طبیعت آن در دوم سرد و در سوم خشک افعال و خواص آن قابض و سده و آشامیدن
سفوف خشک آن حابس اسهال و ذرور آن مجفف جراحات و رویاننده گوشت السموم فادزهر فطر چون فطر را بان طبخ دهند ضرر آن زایل گردد و آشامیدن خاکستر چوب
کمثری جبلی
آن فادزهر کسی که آنرا اختناق از خوردن فطر و امثال آن بهم رسیده باشد مضر عصب و مورث قولنج مصلح آن عسل و ادویه حاره و خوشبو است کمثری جبلی نیز مانند بری است
و از آن سردتر و خشکتر و قابضتر و همچنین نارس محت هر نوع نیز نوع از جبلی که در کوه گیلویه میشود و مخصوص بدانجا است ثمر آن کوچکتر و محکم و با خشونت و صلب و بعد پختن
اندک شیرین و با رطوبت بسیار و در جوف آن تخم بسیار و ثمر آنرا گرفته در خاک دفن میکنند بعد آنکه لحم آن مضمحل شد بر آورده شسته تخم آنرا جدا میکنند و آنرا بریان نموده مقشر
کرده میخورند و داخل لبوب دوم کبابات و دیگر نیز میکنند و آنرا بفارسی انگنک نامند و دانج ابروج همین است و در حرف الدال ذکر یافت و از کوهستان زنگبور نیز ثمری شبیه بامرود جبلی
می آورند بمقدار لیموی کاغذی و مدور و آنرا امرود شیرمی نامند و شراب کمثری جهت اختلال طبیعت و رفع فساد معده و تقویت آن نافع خصوص که از کمثری نیمرس ترشی مزه
باشد که آب کمثری نیمرس که هنوز خوب رسیده و نرم نشده باشد گرفته صاف کرده با شکر و یا عسل بآتش ملایم بقوام آورند و رب آن قابض و حابس اسهال صفراوی و قی صفراوی
کمزهره
و رافع غثیان و دافع حدت معده و تسکین رمن تب نمودن آن مانند رب دیگر کمزهره بفتح کاف و سکون میم و سکون راء مهمله و فتح زای معجمه و سکون ها و فتح راء مهمله و ها ماهیت
آن گفته اند که نباتیست که در کوهستان سرد و بر فستین هم میرسد برگ آن شبیه آس و بهم متصل بعضی ببعضی و شاخهای آن بسیار و بمقدار ده وجب و زیاده و کم از آن از
زمین بلند میباشد و چون برگ آنرا بشکنند شیر بسیاری از آن برآید و بر سر شاخهای آن گل و تخم آن مانند مازریون و بقدر کرسنه و بیخ آن با شعبه بسیار و بر درختان کرمی
مانند کرم ابریشم منقط و منقش بسیاهی و سرخی و سفیدی هم میرسد طبیعت آن گرم و خشک افعال و خواص آن با قوت سمیت و قاتل بعضی حیوانات و نباتات
کمرک
تریاق خانق نهش هوام و عقارب کمرک بفتح کاف و سکون میم و فتح راء و کاف و عوام کمرنگ نامند ماهیت آن اسم ثمریست هندی طولانی بقدر نیم شبر و شش
پهلو بشکل ستاره و در خامی سبز و بعد رسیدن زرد میگردد و ترش و شیرین میباشد درخت آن بلند و موزون بقدر درخت گردکان و برگ آن بعضی ریزه و بعضی بزرگ
اندک طولانی و شاخهای باریک و برگهای اسفل شاخه آن ریزه و تر از برگ اعلای آن طبیعت آن در دوم سرد و خشک و سردی و خشکی ترش آن زیاده از شیرین
آن افعال و خواص آن قابض و مسکن حدت صفرا و عطش شدید و قی و اسهال صفراوی و طعم دهان را نیکو گرداند و در سایر افعال و خواص آن قریب بریباس است
کمکوت
مضر مبرودین مصلح آن جوارشات و ادویه حاره کمکوت بضم کاف و سکون میم و ضم کاف دوم و سکون واو و تاء مثنات فوقانیه لغت فرنگی است بمعنی صمغ درخت
کوت زیرا که کم در لغت ایشان بمعنی صمغ است و آنرا گوتاکنبا و غوتا قنبا و بلغت انگلیس گمبوس و بلغت بنگالی هرون تیر نامند و نزد عوام مشهور بعصاره ریوند است
و ماهیت و طبیعت و افعال و خواص آن در حرف الغین مع الواو ذکر یافت گویند چون آنرا با مساوی آن صبر حب نموده هر حبی بقدر نخودی شربتی از سه حب تا هفت
کمون
بحسب مراتب اسنان و ضعف و قوت مزاج بخورند اسهال قوی نماید بی مشقت و تعب کمون بفتح کاف و ضم میم مشدده و سکون واو و نون لغت عربی است و یا
معرب از خامون یونانی و یا از کمون سریانی و بعربی سنوت و برومی اسقیقوس و نیز بیونانی کرمینون و بفارسی زیره و بهندی نیز زیره و جیره نامند ماهیت آن تخم
نباتی است از رازیانه باریکتر و سیاه و سبز و زرد و سفید میباشد و نبات آن از رازیانه کوچکتر و برگ آن سبز و قبه آن مانند شبت و معروف است و در اکثر بلاد میشود و چهار
قسم میباشد فارسی و نبطی و کرمانی و شامی و هر یک بری و بستانی میباشد و کرمانی آن سیاه رنگ ریزه دانه خوشبوئی که بیونانی باسلیقون نامند یعنی ملوکی و فارسی آن

زرد رنگ خوشبو و هر یک بری و بستانی میباشد و بهترین همه بری و بستانی کرمانی تازه آنست پس فارسی تازه جید آن و بری هر یک اقوی از بستانی و بدترین همه نبطی سفید
بستانی است و مغشوش بکرد با میسازند و فرق بخوشبوئی و استطالت زیره کرمانی و اکثر مستعمل تخم آنست هم از داخل و هم از خارج و قوت آن تا هفت سال باقی میماند و از بری
نوعی میباشد ساق آن باریک بقدر یک شبر و بر آن چهار و یا پنج برگ مشقق شبیه ببرگ شاهتره و بر سر آن قبهای کوچک مستدیر پنج و یا شش و نرم و در آن ثمر حبیری مانند کاه و یا
نخاله محیط بتخم آن و تخم آن بسیار تند تر از کمون بستانی منبت آن بالای تلها است و نیز نوعی میباشد از بری شبیه به بستانی و تخم آن شبیه بشونیز و قوی الحرارت و در غلافی شبیه
بقرن از دو جانب آن رسته و طعم آن تلخ و تند و محتمل که این نوع جیری باشد که بهندی کالی زیری نامند و در همین باب مذکور شد طبیعت آن در دوم گرم و در سوم
خشک و در سوم نیز گرم و خشک گفته اند افعال و خواص آن مسخن و ملطف و مقطع و محلل و مجفف و قابض اعضاء الراس سعوط نقوع خیسانیده آن در سرکه و یا استمام
منقوع آن و یا بو نمودن بینی بدان حابس رعاف و قطور آب ممضوغ آن در چشم قاطع خون آن و جالی غشاوه و قرحه چشم و طرفه و لطخه الدم خصوصا که با زیت مخلوط نموده
باشند و ممضوغ آن با نمک جهت جلای جرب و سبل و ظفره و بعد کشط آن و مانع التصاق چشم و با سفیدی تخم مرغ جهت رمد حار و مضمضه بطبیخ آن مسکن نزلات و درد
دندان خصوصا با صعتر و امثال آن اعضاء النفض آشامیدن آن با سرکه ممزوج با آب جهت عسر نفس و نفس الانتصاب و خفقان بارد اعضاء الغذاء و النفض آشامیدن
آن جهت تقویت معده و امعاء و کبد و گرده و تحریک اشتها و تحلیل ریاح و نفخ و رفع فواق رطوبی و ریحی و تخمه و مغص ریحی و ورم طحال و اسهال رطوبی خصوص بریان
نموده آن و در این امر و مدر بول و حیض و رافع تقطیر البول و چون با نمک بخایند و فرو برند قطع سیلان رطوبات معده نماید و مداومت خوردن بسرکه پرورده خشک
نموده آن قاطع شهوت گل خوردن و مجرم و امثال آن و در سرکه خیسانیده و بریان کرده آن قوی القبض و در دفع رطوبات معده و قوی الاثر و حقنه بطبیخ آن محلل
ریاح و نفخ امعاء و معده و گرده و حمول آن با زیت قاطع حیض و ضماد آن با زیت محلل ورم طحال السموم آشامیدن آن با شراب جهت نهش هوام الاورام
ضماد آن با آرد باقلا محلل اورام و با قیروطی و با زیت و آرد باقلا محلل ورم انثیین القروح و الجروح مدمل جراحات چون در آنها پر نمایند الزینه طلای آن و اکتحال
بدان جالی البشره و مداومت با آشامیدن آن و با عرق آن باعث لاغری و زردی بدن الاخیر چون آب زیره را بر بدن مولود در حین ولادت بمالند گویند در تمام
العمر شپش در بدن او بهم نرسد مضر ریه مصلح آن کتیرا مقدار شربت آن دو درم بدل کرمانی آن نانخواه و نیم نبطی آن و گویند بدل آن کرویا است و در طرد ریاح
ثمر شاهدانه و بدل فارسی نیم وزن آن کرمانی و گویند بدل آن تخم کرفس است و بدل شامی کرویا و تخم گندنا و زیره حبشی مبرودین و مشایخ و بلغمی مزاجان بسیار نافع و چون
با انیسون و شبت و دارچینی در طبیخ لحوم غلیظه داخل نمایند آنها را لطیف و قوی و ملین و مدر بول و محلل نفخ گرداند کمون نبطی در دوم گرم و خشک ملین طبع و کرمانی
کمون بری که شبیه بشونیز است در سوم گرم و خشک افعال و خواص آن قوی تر از بستانی اعضاء العین عصاره و صمغ آن جالی بصر و جالب دمع و داخل ادویه کحلی و مژه منقلب مینماید و چون
بعد نتف بر آن بمالند دیگر نروید و چون بر جرب چشم بمالند آنرا زایل گرداند و ضماد جرم آن با زیت و عسل جهت رفع سیاهی که در چشم بهم رسیده باشد نافع اعضاء الغذاء و النفض جهت تقطیر البول و اخراج
سنگ گرده و مثانه و تحلیل خون منجمد در معده و گرده خصوصا با آب کرفس بستانی و با سرکه جهت فواق و اخراج کرم معده السموم آشامیدن آن با شراب جهت گزیدن هوام نافع الاورام و البثور ضماد آن
کندر
با روغن زیتون و عسل و رافع خون مرده تحت جلد و تحلیل ورم انثیان و آشامیدن عصاره آن با ماء العسل مسهل و آشامیدن حشیش آن مدر بول است و ستور بر بو نمودن آن و سفوف دواء
اشترا بکمون و قرابادین کبیر مذکور شد فصل الکاف مع النون کندر بضم کاف و سکون نون و ضم دال و راء مهملتین لغت عربیست و گویند فارسی است و بیونانی لیبانوس و
بسریانی لبانون و برومی سیغروس نامند ماهیت آن علک صمغ شجری است خاردار بقدر دو ذرع و برگ و تخم آن شبیه ببرگ و تخم مورد و مایل بتلخی و منبت آن کوهستانهای بلاد
شحر و عمان و یمن و در سرطان صمغ آنرا اخذ مینمایند و از آن آنچه مستدیر الشکل مایل بسرخی است کندر ذکر و آنچه سفید سست است انثی و تازه آنرا که در انبانها حرکت داده مدور شده باشد
مدحرج و پوستهای رقیق و با صفایحی آنرا که از سائیدن بیکدیگر جدا شده باشد قشار کندر و آنچه از غیر صفایح اره باشد دقاق کندر نامند و قوت آن تا صد سال باقی میماند و بهترین
آن تازه نرم خالص ذکر آنست که ظاهر آن سفید و زود شکسته شود و چون شکسته شود داخل آن چسبنده و زرد و طلائی باشد و علامت خالص آنست که زود بآتش مشتعل گردد و
مغشوش آن زیرا که آنرا مغشوش بصمغ عربی و صمغ صنوبر مینمایند و صمغ عربی مشتعل نمیگردد و صمغ صنوبر دود میکند و نیز رائحه اصلی آن شبیه برائحه مصطکی است و نیز قشار آنرا
مغشوش بقشر صنوبر و با قشر تنوب مینمایند و مستعمل از داخل و خارج هر دو است اکثر مستعمل قشار آنست و بهترین قشار آن ثخین چسبنده تازه املس آنست و طریق استعمال
آن آنست که هر گاه در معاجین استعمال نمایند باید که در شراب و یا عرق رازیانه و یا عرق دارچینی بخیسانند و داخل نمایند و در مراهم در سرکه بخیسانند زیرا که تازه آن سائیده

نیکو و گفته‌اند و بعضی ها زهر سیند نیز بهم میرسد و رنگ آن اندک یاقوتی و برنگ بادنجان است **طبیعت** آن گرم و خشک در اول دوم و گفته‌اند خشک در اول و قشور آن در سوم
خشک **افعال و خواص آن** با قوت مجففه و قابضه و منضجه و جالیه کمی و ملطف و حابس خون و اکثار آن محرق دم و مصدع الراس و القصد مقوی روح حیوانی و دماغی و محلل ریاح و حابس
سیلان خون ظاهر اعضا و حجب دماغی و نفث الدم و مقوی دل و قوت حافظه و جالب و مجفف رطوبات دماغی و ضمادا با مصطکی و صاف کننده آواز و رافع خفقان و با مویز
عربی رافع بدبوئی خیشوم و عسر النفس و سرفه مزمن رطوبی و ربو و با عسل جهت نسیان و با مویزج و صعتر جهت ثقل زبان نثرا و مضغا و ضمادا آن با نطرون و عسل جهت قروح رطبه سر
و کرفشگی آن و تقویت دندان و لثه و با زفت جهت شنج عارض در گوش و چون بمثقال آنرا در آب بخیسانند و بیاشامند از آن آب هر روز صبح تا شش ماه جهت رفع زیادتی بلغم
و بلادت و نسیان مجرب و اکتحال آن جهت جلای بصر و قرحه چشم و پر کننده آن و تحلیل خون منجمد در آن و مده تحت قرنیه و ظفره و سرطان و دمعه و سلاق و بیاض و جرب و حکه
و ظلمت آن خصوصا با عسل و ذرور آن جهت قروح خبیثه رویه آن و بالجمله از اکبر ادویه امراض عین است خصوصا ظفره و سرخ مزمن و قطور آن با خمر حلو جهت درد گوش و ضماد آن با
با قیمولیا و روغن گل جهت اورام حاره پستان و داخل ادویه مشروبه و قصبه ریه کرده میشود و اعضاء الغذا آشامیدن آن با شکر جهت ضعف معده و تحلیل ریاح غلیظه و تجفیف رطوبات
و تسخین و امساک آن جهت جودت هضم و حبس قی و خلفه و ذرب و ذوسنطاریا و نزف الدم مقعده و بواسیر و رحم آشامیدن نیم درهم آن با وزن آن ناتخواه جهت جبر بلغمی نافع و برداشتن فتیله
سرشته آن با شیر در مقعده مانع انتشار قرحه آن الحیات جهت حیات بلغمیه الاورام و البثور ضماد آن با طین قیمولیا و روغن گل جهت ورم گرم پستان زنان خصوصا در ایام
نفاس و داخل ادویه ضماد محلله اورام کرده میشود و با سرکه و زفت جهت حج که بیونانی مرمیقیا نامند و آن احساس برفتن مورچه است بر بدن و از مقدمات خدر است و جهت قلع
ثوبا و ثآلیل لیکه و آنرا نیز بیونانی مرمیقیا نامند و آن احساس برفتار مورچه است بر عضو و با عسل جهت و خس و با زفت جهت تکاف عضل القروح و الجروح جهت چسپیدن و اندمال
جراحات عمیقه خصوصا جراحات تازه و قاطع نزف الدم آن و انتشار قروح خبیثه با پیه خنزیر و یا پیه بط جهت قروح آتش سوخته و قروح اطراف و شقاق عارض از سرما و اوجاع
المفاصل با روغن زیتون و عسل جهت اوجاع مفاصل و اوجاع بارده استخوان که مزمن شده باشد و با روغن کنجد جهت تحلیل صلابات الثبات و آشامیدن آن با زرده تخم مرغ نیمبرشت
جهت تقویت باه و تولید منی خصوصا با جوز بوا و لسان العصافیر با روغن مورد مانع ریختن موی است مقدار شربت آن نیم درم المضار اکثار آن محرق خون و بلغم و مصدع محرورین
و مورث جنون و جذام و بهق سیاه مصلح آن ترنج فارسی و شکر مقدار زیاده آن شراب و سرکه بدل آن مصطکی و قشار آن و تدهین بدان نافع و با ما قشار آن در دوم گرم و در آخر
خشک **افعال و خواص آن** در کمال قوت قبض و تخفیف و لطیفتر از کندر و جهت نفث الدم و نزف الدم و منع سیلان مواد اعضا و تقویت معده و رافع قرحه امعا و خفقان
بدان نیز جهت قرحه امعا و ضماد آن بر شکم حابس اسهال و کشنده کرم معده و با زفت جهت تکاف عضل القروح و الجروح منقی قروح و مجفف و مندمل کننده آنها و جالی آثار
بقوت مقدار شربت آن دو مثقال درم و اکثار آن مضر و مضار این نیز مانند مضار کندر است و دقاق کندر نیز خشک‌تر و لطیفتر از کندر و بهترین آن خالص نرم سوده آنست
افعال و خواص آن مفتح و جالی و در افعال ضعیفتر از قشار آن بکرد الزاق و تغریه و دخان کندر که دوده آن باشد **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص آن**
ملطف و مسکن اوجاع چشم گرم و قاطع سیلان رطوبات از آن و منقی قروح آن و رویاننده گوشت در آن و سرطان آنرا نافع است و جوارش و دخان و سفوف و معجون آن در قرابادین

کندری
کبیر مذکور شد **کندری** بضم کاف و سکون نون و ضم دال و کسر را مهملتین و یا و نسبت **ماهیت** آن نباتیست شبیه بنبات زردک و رازیانه و برگ آن از آن عریض‌تر و بوی

کندس
آن مانند کندر **طبیعت** آن در اول سوم گرم و در آخر آن خشک **افعال و خواص آن** مدر و محلل و منضج و در اکثر افعال قائم مقام کندر است **کندس** بضم کاف و سکون
نون و ضم دال و سین مهملتین و بشین معجمه نیز آمده و بفارسی بیخ کازران و کندشه نیز نامند **ماهیت** آن بیخ نباتیست شبیه بکنگر و برگ آن مائل بسبزی و سفیدی و در ایام
لباس بیشمی را بآن میشویند و ظاهر بیخ آن مائل بسیاهی و باطن آن مائل بزردی و تند بوی و در سرطان میرسد و قوت آن تا بیست سال باقی میماند و مستعمل در آنست بهترین آن
تازه تندبوی با وصاف مذکوره است **طبیعت** آن در آخر سوم گرم و خشک و با قوت سمیت **افعال و خواص آن** معطس قوی و محرق خون و بلغم و قالع آن موح
مره سودا و اعضاء الراس سعوط آن بقدر یکعدس با روغن بنفشه مفتح سده مصفاة و محلل ریاح خیاشیم و اخلاط غلیظه و مخرج آنها بالعطسه و تحریک آنها و رافع بیحسی و خدر و فالج
و لقوه و امثال اینها و بیهوشی مصروع و مسکوت و نیز رافع خشم و بدبوئی بینی و صاف کننده آواز و باعث حدت بصر و رفع شبکوری سعوطا و قطورا با روغن بنفشه و داخل شیاف
عین میسازند و قطور جوشانیده آن با روغن بنفشه و یا ادهان مناسبه دیگر در گوش جالی اوساخ و منقی آنها و رافع اوجاع بارده و دوی و طنین و کرمی و ریاح حادث از برودت
و رطوبت و کشتن کرم آن و بالجمله سعوط و عطوس و قطور آن جهت اکثر امراض بارده رطبه دماغیه نافع اما باید که بعد تنقیه بدن و در فصل سرما و یا قریب بدان استعمال نمایند و اجتناب

از استعمال آن در حین مبتلای تام و فصول حاره و بلدان حاره و محرور المزاجان و اطفال و پیران بسیار ضعیف و بسا است که عطسه بسیار می‌آورد و خود بخود تسکین نمی‌یابد تدبیر آن
استنشاق روغن بنفشه و تر نمودن بسرکه و گلاب با یخ و یا برف سرد کرده است اعضاء الصدر قی کردن با آن جهت عسر نفس و ربو اعضاء النفض آشامیدن آن بقدر یکدانگ با شیر تازه
دوشیده و روغن کنجد مقی قوی و مسهل و محلل صلابت طحال و مدر بول و حیض و مخرج جنین و حمول آن نیز با عسل جهت اخراج جنین میت مجرب و در تفتیت حصاة قوی الاثر و مسحق حلتیت با شیر
و جاوشیر جهت تنقیه سودا و ریزانیدن سنگ گرده و مثانه و آشامیدن و ضماد آن جهت استسقا و یرقان و طحال الزینة ضماد آن با عسل جالی کلف و بهق و برص خصوصا با سود
آن و ضماد آن با هموزن آن زرنیخ و روغن زیتون جهت رویانیدن موی داء الثعلب و داء الحیه الاورام و البثور طلای آن با سرکه و عسل جهت جرب و حکه و قوبا و جوشانیدن آن
با سرکه و قدری روغن گل نیز جهت خارش المفاصل آشامیدن و طلا کردن آن جهت اوجاع مفاصل و عرق النسا مضر ریه و مورث کرب و غشی مصلح آن کتیرا و شیر تازه دوشیده و مقدار شربت
جهت قی کردن از یکدانگ تا دو دانگ با شیر تازه دوشیده جهت سبز و یرقان و امثال آن از یکدانگ تا پنج قیراط و اولی اجتناب از آشامیدن آنست خصوصا محرور المزاجان
و در فصل گرما و دو درم آن کشنده در حال بعروض خناق و لهیب و تشنگی مفرط و اختلال عقل و درد شکم و تقطیع امعا و مداوای آن قی فرمودن بشیر و روغن و حقنه قویه که در آن
شحم حنظل باشد و آشامیدن روغن گاو بسیار و اگر تشنج عارض گردد معالجه تشنج یابس نمایند و بعضی گفته‌اند علاج پذیر نیست خصوصا وقتیکه اختلال عقل و وجع شدید در معده بهم

کنکرزد
کنگرزد بفتح کاف و سکون نون و فتح کاف و سکون را مهمله و کسر زای معجمه و دال مهمله لغت فارسی است و کنگری و تراب القی نیز نامند **ماهیت** آن صمغ حرشف است
که بفارسی کنگر نامند **طبیعت** آن در دوم گرم و در اول خشک **افعال و خواص آن** مقی بلغم و صفرا و بآسانی چون با آب گرم و سکنجبین بیاشامند و یا با عسل ضماد

کنکهی
آن محلل اورام مقدار شربت آن یکدرم تا دو درم بدل آن جوز القی و رقی و غیر آن و رشیشعان است **کنکهی** بفتح کاف و سکون نون و فتح کاف دوم و خفای ها و کسر همزه
و یا و کنگهیه نیز نامند لغت هندیست و بفارسی درخت شانه نامند بجهت آنکه مشابه است ثمر آن بشانه و گفته‌اند مسقط القول و بعضی گفته شوحط است و لیکن شاید غیر آن دو
باشد **ماهیت** آن آنچه در بنگاله مشاهده شده نباتی است بقدر یک قامت و زیاده بران و شاخهای آن شاخهای ریزه و بران شاخها برگهای ریزه فی الجمله شبیه
ببرگ کشنیز و از آن بعضی بزرگتر و پهن‌تر و ضخیم‌تر و صلب و بر سر شاخهای آن گل کوچک زرد رنگ با پنج برگ و در وسط آن تارهای بسیار باریک و بر سر آنها دانه‌های ریزه
تارهای سبز نیز و تخم آن در قبه شبیه بسر فواره و نصف کره و خیاره دار و عدد خیارهای آن هفده هجده و در جوف آنها تخمهای سیاه رنگ کوچک اندک پهن و سر آنها باریک
طبیعت آن در دوم گرم و خشک **افعال و خواص آن** جهت امراض سینه و بواسیر و اورام و تب غیر نوبه و دفع مواد سوداویه و ادرار بول و قروح و مجاری
آن نافع و تخم آن مبهی و ضماد برگ آن محلل اورام و مضمضه با آب طبیخ برگ آن جهت درد دندان مجرب و خوردن برگ مطبوخ آن جهت درد کمر و درد اعضا و بواسیر خونی و بادی
و نقوع برگ آن که شب در آب بخیسانند و صبح مالیده صاف کرده بنوشند جهت بواسیر خونی و بادی مؤثر و چون چند شاخه آنرا بهم بسته و شیر را بجوش آورند بعد از آن فرود

کنوس طبری
آورده آن شاخها را دران حرکت دهند شیر منجمد و ریزه مانند آرد گردد **کنوس طبری** بفتح کاف و ضم نون و سکون واو و سین مهمله و فتح طاء با موحده و را مهمله و یا

کنهان
نسبت **ماهیت** آن بلغت طبرستان اسم نوع کبیر زعرور است و بترکی ازگیل نامند و دوام این زیاده از آن **طبیعت و افعال و خواص آن** قوی‌تر از زعرور
صغیر و قابض‌تر و لذیذتر از آنست **کنهان** بفتح کاف و سکون نون و فتح ها و الف و نون معرب از فارسی است و بفارسی کوهان نامند و بعضی گفته‌اند نبطی است بعضی
آنرا کوهان خوانند و بغدادی آنرا کهان گفته **ماهیت** آن نباتیست قریب بدرخت کوچکی برگ آن در رنگ و حدت شبیه ببرگ حبة الخضرا و رائحه آن شبیه بدو
و شاخهای آن از هر طرف کسیاق سطبر رسته و نرم‌تر از درخت حبة الخضرا **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک **افعال و خواص آن** دوام بوئیدن آن مسخن دماغ و آشامیدن آن مسخن بدن

کوسنبل
تسخین شدید و مسخن معده بارده و معین بر هضم مقدار شربت آن یکدرم تا سه درم و بیشتر از آن مورث تخمه و فساد غذا با حراق مضر تقل و محرق خلط المزاج عجیب الفعل است در گریزانیدن
عقرب و در جائیکه آن باشد عقرب نزدیک آن نمیرود و چون برگ آنرا بر عقرب بپاشند در حال بمیرد **فصل الکاف مع الواو** **کوسنبل** بضم کاف و سکون واو و ضم سین
مهمله و سکون نون و لام لغت تنکابن و دیلم است و ابن تلمید گفته بلغت طبرستان دیوار و بلغت مازندران و دامغان کوزن کیاه نامند و در تذکره بغدادی باسم کومزنه گفته
نوعی از تفاح است **ماهیت** آن نباتیست برگ آن شبیه ببرگ نارنج و ساق آن زیاده بر دو ذرع و تخم آن سیاه بقدر آلو بالو و ظاهر بیخ آن سیاه و باطن آن سفید و صاحب تحفه گفته که آن
غیر تفاح است و مستعمل از آن و در دیلم برگ آنست در اطعمه **طبیعت** آن در آخر دوم گرم و خشک **افعال و خواص آن** مسکر و مورث بیخوابی و بیهوشی و مانع سلس البول
و بول در فراش و اوجاع مفاصل و امراض بارده رطبه مقدار شربت آن از برگ آن در اطعمه تا ده درم و از بیخ آن تا نیم درم و اکثار آن مورث جنون و کشنده و گفته‌اند از خاصیت

آنست که خالع و بهر حالیکه آنرا قلع نماید و بهر قولی تلفظ و تکلم نماید شارب آن بجز این بهمان حالت طاری میگردد و همان قول را تکلم مینماید و آزموده است کونله بفتح کاف و سکون
واو و خفای نون و فتح لام و ها بلغت هندیست ماهیت آن ثمر درختیست شبیه بنارنج در جمیع اجزا الا آنکه درخت آن از درخت نارنج اندک کوچکتر و همچنین برگ و بهار و ثمر و تخم بهار
آن یعنی گل آن کم بوتر و برگ آن نازکتر و در سبزی کمتر و ثمر آن در خامی سبز و ترش و بعد از رسیدن برنگ نارنج و شیرین و شاداب میگردد و خوش بو و خوش طعم و پوست بعضی نازکتر
و املس و بعضی ضخیم تر و بصلابت پوست نارنج نیست و در تلخی نیز از پوست نارنج کمتر و خوشبوتر و آنچه پوست آن نازکتر میباشد شاداب تر از ضخیم آنست و در بنگاله از کوهستان سلهٹ
و رنگپور که آن هر دو سرحد آن بلد واقع اند می آورند و دران هر دو جا خصوص در سلهٹ بسیار خوب و وافر میشود و در میدنی پور کٹک از مملکت اڈیسه و در شاهجهان آباد
و اکبرآباد و عظیم آباد و لکهنو که نگتره نامند و نواح آن بلد واقع اند می آورند و دران هر دو جا بسیار خوب و وافر میشود و در مملکت هند نیز میشود و لیکن بخوبی و وفور آن دو
مکان نیست و در مملکت پرتگال نیز بسیار خوب میشود و در تمام سال میماند بخلاف آن اماکن و غیرها از بعض شهرهای مملکت ایران و دکن و غیرها که موسم رسیدن آن زمستان تا
بهار است بحسب اختلاف اراضی از دو سه ماه زیاده نمی ماند طبیعت آن در اول دوم سرد و در آخر آن تر **افعال و خواص آن** مفرح قلب و رافع خفقان و مسکن حدت
خون و صفرا و تشنگی و لهیب معده و کبد و مدر بول و پوست آن مقوی معده و قایم مقام پوست اترج و نارنج و طلای آن رافع کلف و محلل و مربای آن نیز خوشبو و لذیذ و مقوی [illegible]
و تخم آن در تریاقیت نیز مانند اترج و چون ثمر بنگال رسیده آنرا بتمامه از پوست و مغز و تخم بگذارند تا پوسیده و خشک گردد پس با آب سائیده حبوب سازند هر حبی بقدر نخودی بزرگ [illegible]
از پنج حب تا ده حب جهت رفع غثیان و قی مفرط و اسهال بسیار که در هیضه بهم میرسد بسیار نافع و مجرب و بهترین افاده زهرهای معادنی و غیره از جالبسات نیز یافته است
کومه بضم کاف و سکون واو و فتح میم و ها **ماهیت آن** بلغت صفهانی از مری است که مایه آنرا که خوج است در شیر حل کرده استعمال مینمایند **افعال و خواص آن**
فرنیدبی که بفارسی آنکامه نامند و تحقیقا این کمتر از ان و مفتر سینه و سرفه نیست و اما اکثار آن مورث تبهای عفنی و اورام مزمنه است **کوبیٹ** بفتح کاف و کسر واو
و سکون یاء مثناة تحتانیه و تاء مثناة فوقانیه هندیه و کبیت با با موحده نیز آمده بجای واو بلغت هندیست و در بنگاله کتبیل نامند **ماهیت آن** ثمر درختیست هندی
شبیه بیل و خربزه مدور کوچکی و پوست آن صلب و سفید رنگ مائل بسبزی و خشن مغز آن ترش و با عفوصت و چون رسیده گردد خوش بو و خوشبو و در دکهن [illegible] و تخم آن شبیه
تخم بیل از ان کوچکتر و در غلافی و تنوع آن نیز مانند تنوع بیل و درخت آن بقدر درخت بیل و کردکان و برگ آن شبیه برگ بیل از ان کوچکتر و برگ نورسته و شکوفه آن در طعم [illegible]
شبیه بطرخون و با عفوصت **طبیعت آن** در دوم سرد و خشک **افعال و خواص آن** مفرح و قابض و مقوی قلب و معده و کبد و اعضاء الفم غرغره جهت خشونت و [illegible]
و دکله و منع بروز آبله و خصبه در کام و زبان و کلو و مضمضه آن جهت استحکام لثه و اورام آن و بدستور سنون خشک آن اعضاء الغذاء و مقوی لثه و دهان و آشامیدن فشرده
آن با طعام جهت ترا کمی تن و اشتها و دفع السموم خوردن و مالیدن مغز آن دافع سم ریلاء و اگر بدست نیاید پوست خشک آنرا سائیده بر موضع لسع ریلا بمالند نیز موثر است
فصل الکاف مع الهاء کهربا بفتح کاف و سکون ها و را مهمله و فتح با موحده و الف لغت فارسی است و با معرب از کاه ربای فارسی و بیونانی [illegible]
بسریانی حمرما و برومی هیفیرس و بهندی کپور و بعربی قرن البحر و مصباح الروم نیز نامند **ماهیت آن** صمغ درختیست که از بلاد روس و بلغار و مغرب مغیر آن آورند و درخت آن
عظیم و آزاد در بکار مهمله مضمومه و سکون واو و زای معجمه نامند مناسبت آن [illegible] بسیار سرد و برف [illegible] است و آن دو قسم میباشد رومی و بطلی رومی آن بهتر است و صلب شفاف براق
طلایی رنگ دیرگداز و چون بدست بمالند که گرم گردد از ان بوی آب لیمو آید و خورده کاه را برباید و پنبه و ابریشم را نیز چون بدان گرمی رساند و وجه تسمیه آن بکهربا این
جهت است و بالوان دیگر نیز میباشد و بطلی آن بدین اوصاف نیست و در قوت از ان ضعیفتر و گاه در جوف آن کاه و سنگ ریزه میباشد که در وقت چکیدن صمغ دران مانده
منعقد و متحجر شده و حکیم میر محمد مومن در تحفه نوشته که حقیر قطعه از کهربا مشاهده نموده که مگسی دران مانده منجمد و متحجر شده بود و از بعضی ثقه شنیده شد که در خزانه بعض پادشاهان
هند قطعه کهربائی بود که بچه میمونی در جوف آن مانده بود و از اقوال حکمای ماتقدم ظاهر میگردد که کهربا و سندروس هر دو از یک جنس اند و سندروس مخصوص ببلاد هند و کهربا مخصوص
ببلاد مغرب شمال و در ربودن کاه هر دو شریک اند الا آنکه سندروس باندک حرارتی که مالیدن دست بهم رساند جذب کاه مینماید و کهربا محتاج به مالیدن بسیار است و سندروس
نرم و بوی آب لیمو از ان نمی آید و جلای بسیار نمی پذیرد از حکاکی و کهربا صلب و از ان بوی آب لیمو می آید و جلای بسیار می یابد و در حین سوختن از ان بوی مصطکی و از سندروس
بوی کریه و بوی شاخ سوخته می آید و نزد بعضی آب چشمه است در جزایر مغرب خافقی گفته کهربا دو صنف است صنفی از بلاد روم و مشرق می آورند و صنفی یافته میشود در غربی
اندلس در سواحل بحر در زیر زمین و بیشتر نزدیک بیخ روم و حرانان و مزارعان چیز بسیاری جمع مینمایند و یافته میشود در آنها قطعهای صمغ صاف شفاف [illegible]

شرقی و صلب تر و قوی تر از ان است و فضل نوشته که خبر داده مرا آن رطوبتی است که از برگ درخت روم میچکد هنگام برآمدن آن درخت از زمین و آن رطوبت شبیه بعسل است
پیش از منجمد شدن و کاه و در اندرون قطعهای آن مگس و مکاه میماند و سنگریزها یافته میشود و مطابق قول خافقی از ثقات نیز مسموع گشته و از اقوال دیگران مذکور است
و چون اصلی نداشته ذکر نموده بیان سندروس در حرف السین مع النون گذشت **طبیعت آن** در گرمی و سردی معتدل و در دوم خشک و در اول سرد نیز گفته اند
افعال و خواص آن مفرح و مقوی دل و حابس نفث الدم و قاطع نزف الدم بهمه اعضای ظاهری و باطنی و قابض اعضاء الراس حابس رعاف و نزلات و مانع ریختن [illegible]
از دماغ بریه و داخل ادویه عین کرده میشود و از ادویه نافعه آنست اعضاء الصدر حابس نفث الدم صدر و ریه با آب سرد بقدر نیم مثقال و با ادویه مناسبه دیگر و نیز حابس [illegible]
که از انقطاع عرقی از عروق سینه باشد و با گلاب و یا با آب جهت خفقان حار از صفرا مشارکت قلب بمعده اعضاء الغذاء و النفض حابس قی و اسهال و مقوی و مانع مواد
ردیه یا انصباب بمعده و حبس نزف الدم مقعده و بواسیر و رحم و حیض و کبد و مجاری بول و جهت یرقان و حرقت البول و ضعف معده و گرده و سنگ مثانه و با مصطکی جهت
تقویت معده و رفع عسر البول و بالخاصیت جهت زحیر و خلفه و طلای آن با صبر مسقط و انه بواسیر القروح و حرق النار و الکسور و غیرها و ذرور آن جهت التیام جراحات و حبس
الدم اینها و طلای آن با آب جهت حرق النار و کوفتگی و شکستگی اعضاء با مورد حابس و قاطع عرق ضعفاء الخواص تعلیق آن مانع رعاف و مقوی دل و معده و مانع تخمه [illegible]
داشتن آن دافع خوف طاعون و یرقان و حافظ جنین است از اسقاط و گفته اند چون بوزن چهار شعیره آنرا در طالع سرطان بصورت بوزینه قائم الذکر نقش کنند حامل [illegible]
در خود از جماع فتوری نیابد **المضار** گویند کهربا مضر سر است و اکثار آن مصدع مصلح آن بنفشه مقدار شربت آن نیم مثقال بدل آن سندروس و اگر یافت نشود دو وزن آن
طین ارمنی و ثلث آن بلیله و در تفریح مروارید و در رفع طاعون مرجان و دستور احراق و دهن و سفوف و اقراص کهربا در قرابادین ذکر یافت **کهرنی** بکسر کاف و خفای ها و سکون
را مهمله و کسر نون و یا بلغت هندی است **ماهیت آن** درختیست هندی بسیار عظیم و برگ آن بلند و اندک باریک تر از برگ کٹهل و ثمر آن کوچک طلائی بقدر یک [illegible]
و در خامی سبز و بعد رسیدن زرد میگردد و شیرین و با تنوعیت بسیار که بر دست و زبان و لب می چسبد **طبیعت آن** گرم در اول و تر در دوم و با رطوبت فضلیه **افعال و خواص**
آن مفرح و مقوی اعضاء و رافع تفل سرد و بیهوشی و تشنگی و مسکن هیجان اخلاط اربعه و قی و جهت سرفه و قرحه مجاری بول و مشتهی طعام و باه و زیاده کننده منی و آنچه در ولایت گجرات
میشود بهترین از آنچه در بنگاله میشود و نیز در بعضی اماکن ثمر آن مدور و بزرگ بقدر آلو میباشد و این بسیار کمیاب و در پرنیه از مضافات صوبه بنگاله دیده و درخت آن [illegible]
و اکتحال بود و تخم آن با شیر دختران رافع جرب و حمره و جالی و روشن کننده چشم است و با ناخن فیل در رفع بیاض مجرب است و سعوط آن با گلاب [illegible] **فصل الکاف**
مع الیاء کیاگو بفتح کاف عجمی و یاء مثناة تحتانیه و الف و ضم کاف و واو **ماهیت آن** از ادویه جدیده است که از ارض جدید می آورند و فرنگیان [illegible]
نیست بسال میشود که بر منافع آن مطلع گشته اند و آن چوبی است جوزی رنگ بسیار صلب و رشتهای آن بخلاف ریشه چوبهای اشجار دیگر بطول نیست بلکه مورب و ضعف [illegible]
از زمین به یسار و از یسار به یمین رفته که گویا رشتهای بعضی صفها بعضی صف دیگر را بزوایای حاده در طول و منفرجه در عرض تقاطع نموده و طعمی غالب ندارد و رائحه
قوی نیز و بجهت صلابت گوئی سطح وسط غرغره های مراکب جهازات و کشتیها را که بزبان فرنگی کبی نامند خواه بزرگ و خواه کوچک که بدان ریسمانها و پردهای آلات
مراکب جهازات و اشیای احمال و اثقال را بالا می کشند و فرود می آورند در حمل و نقل اکثر از ان چوب ساخته از ارض جدید می آورند و کهنه شکسته آنها را در اکثر بنادر [illegible]
و اطبا و اکثران ایشان خریده و براده نموده استعمال مینمایند و بهترین آن تازه آنست و کهنه آن بتابش آب و هوا و آفتاب بدان رسیدن بسیار ضعیف الاثر و قوت آن
نامدتی میماند **طبیعت آن** بجبل که تا اول دوم گرم و در سوم خشک باشد **افعال و خواص آن** ملطف و محلل و جالی و مصلح اخلاط محترقه و مجفف و جهت اکثر امراض
بلغمیه و سوداویه و دمویه فاسده مانند فالج و استرخا و اوجاع مفاصل و عرق النساء و نقرس و جذام و اقسام آتشک و قروح خبیثه و امثال اینها نافع و مجرب بلکه در اقسام آتشک و قروح
خبیثه از چوب چینی و عشبه مغربیه اقوی است لهذا فرنگیان درین اوقات چوب چینی صرف همچنین عشبه مغربیه را تنها بدون کیاگو استعمال نمی نمایند بلکه هر سه را با هم [illegible]
و با ادویه مناسبه دیگر بطریق نقوع بیشتر بکار میبرند بخلاف مطبوخ که کم مستعمل دارند بلکه شنیده نشده و بهترین طرق استعمال آن که مکرر بتجربه رسیده آنست که بگیرند چوب آنرا
و بسوهان براده نموده و با چهار وزن آن چوب چینی اعلی نیز براده نموده و در پنج وزن هر دو عرق قندی دو آتشه بلکه سه آتشه تند بخیسانند در ظرف چینی و یا شیشه [illegible]
و سر آنرا خوب مسدود نمایند که مطلقا بخار آن بیرون نرود و بدر آفتاب گذارند تا چهل روز و هر روز بهم برهم میزده باشند تا خوب گداخته و منضم گردد و هر چند آن عرق تند تر
باشد بهتر و زودتر گداخته میگردد پس صاف نموده در شیشه ها کنند و سر آنرا ببندند [illegible]

بعمل آمده باشد سرخ یاقوتی صاف شفاف می باشد و علامت کمال جودت و خوبی آن آنست که چون قدری آنرا در پیاله کنند و بر آن آب ریزند تمام آن برنگ شیر سفید گردد و اگر آب نیم رنگ گردد خوب ساخته نشده و ضعیف العمل است عند الحاجت در امزجه متوسطه در امراض ضعیفه از یک توله تا یک و نیم توله هر روز و در امزجه و امراض متوسطه روزی دو توله تا سی و یکروز و یا سی روز و در امزجه قویه و امراض شدیده دو توله تا دو و نیم توله نهایت سه توله تا سی و یکروز و نهایت پنجاه روز بنوشند بعون الله تعالی در عشره دوم و الاسوم نفع ظاهر میگردد و اگر جروح و قروح باشد هر نوع که بود در روز بخشکی می آورد و بعضی خشک میگردد و خشکریشه میکند و در عشره چهارم و پنجم بالکل زائل میگردد و اگر بجای عرق قندی در عرقهای مناسبه دیگر مانند عرق گاوزبان و شاهتره و بادرنجبویه و امثال اینها بطریق نقوع چوب چینی بخیسانند و بنوشند نیز خوبست اما باید که غذا در ان ایام چلاوی بی نمک با شیر تازه چیزی دیگر نخورد و بجای آب نیز شیر نیمگرم بیاشامند و بعضی اوقات کباب قلیه و یخنی با نان و یا چلاو و پلاو نیز میتواند خورد و لیکن باید که همه بی نمک باشد و از هوا و اعراض نفسانیه و جسمانیه و حرکات آن هر دو و جماع و اکل حبوب و بقول و حموضات و آب سرد و نمک و غیرها اجتناب نماید و بالجمله در امر پرهیز بدستوری است که در چوب چینی بتفصیل در قرابادین کبیر ذکر یافت چه درین وجه بعد از نفع و همچنین باید که بعد تنقیه تام بدن از اخلاط فاسده از فصد و مسهل و قی و غیرها چه در ابتداء و چه در حین استعمال نماید تا منتفع گردند و متضرر نشوند و در فصل زمستان در هند و بنگاله استعمال آن اولی است و فصول دیگر باقی العلم عند الله تعالی **کیک و اشنه** بفتح کاف و سکون یاء مثناه تحتانیه و کاف و فتح واو و الف و شین معجمه و بالغت عجمی است **ماهیت و افعال و خواص** آن گیاهی است که چون آنرا فرش نمایند کیک از ان بگریزد و گفته اند که سم طری نوع نباتی است که بوی آنرا فرش نمایند و تخم آنرا چون سائیده بر فرش و در خوابگاه پاشند کیک از ان بگریزد و دو و فرش مذکور شد **کینتی** بفتح کاف عجمی و سکون یاء مثناه تحتانیه و خفای نون و کسر تاء مثناه فوقانیه و بالغت بنگالی است **ماهیت** آن نباتیست از قبیل تخم و بسیار ... و بر ماء و خود می پیچد و برگ آن شبیه برگ انار و از ان باریکتر و سر برگ آن تیز و گل آن برنگ گل کاسنی و کوچک **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص** آن سعوط برگ خشک آن جهت دفع سمیت مار گزیده نافع

باب بیست و سوم در بیان ادویه که حرف اول آنها لام است فصل اللام مع الالف

لاذن بفتح لام و الف و ذال معجمه و نون و بدال مهمله نیز آمده و درخت آنرا الفرنکی لدان نامند **ماهیت** آن رطوبت غلیظ چسپنده است که از ساق و برگ درخت کوهی حاصل میگردد و درخت آن بقدر درخت انار و شبیه بدرخت ابق است و برگ آن عریض بهم متصل و رقیق و صلب و گل آن مائل بسرخی و ثمر آن مانند زیتون و در جوف آن دانه سیاه باریکی و در کتاب مصور فرنگی دیده شده که درخت آن عظیم با شاخهای باریک بلند و برگ آن بر دو طرف شاخ زوج زوج رسته و باریک بلند از برگ انار بزرگتر و بر سر شاخها گل و ثمر آن و گل آن پنج برگ و اندک کوچک و لاذن اصناف می باشد آنچه از ساق و برگ آن اخذ نموده باشند خالص و در کمال خوبی و خوشبوئی و بهترین اصناف است آنرا لاذن عنبری نامند و آنچه از ان رطوبت بر موی بز و گوسفندان در حین چریدن نبات آن چسپد و از ان جدا نمایند زبون تر از صنف اول و آنچه بر سم مراعی در حین چریدن چسپد و آنرا اخذ کنند زبون ترین همه اصناف و این با خاک و ریگ آمیخته میباشد و بعضی گفته اند شبنمی هست غلیظ لزج که در فصل ربیع بر درختی شبیه ببنق می نشیند و آنرا جمع نموده اقراص ساخته باطراف ... و بهترین آن قبرسی خوب نرم خوشبوی چرب سیاه مائل بسرخی و سبزی عنبری آنست که سنگین و خالص و رملیت نداشته باشد و سیاه قادی آن زبون **طبیعت** آن در اول گرم و در دوم خشک و آنچه از بلاد جنوبی بهم میرسد گرم و تر و بعضی در دوم گرم و در سوم خشک گفته اند **افعال و خواص** آن ملطف قوی و مسخن و مفتح افواه عروق و مقوی ارواح و جاذب و اندک قابض و منضج رطوبات غلیظه لزجه و محلل آنها باعتدال و محلل صلابات و مسکن اوجاع و لهذا داخل ادویه مسکنه اوجاع مینمایند اعضاء الراس طلای آن بر جبین ... حابس نزلات و مانع آنها از نزول اعضاء النفس و الغذاء آشامیدن آن جهت سرفه بارده و تقویت معده و تسکین اوجاع بارده آن و فواق ریحی و با شراب کهنه قابض و حابس بطن و مدر بول و شیر و مخرج جنین طلای آن مقوی معده و مانع غثیان و سیلان آب دهان حادث از استرخای معده و رافع صلابات آن و صلابات کبد و رحم و فرزجه آن نیز رافع صلابات رحم و اختناق آن و احتباس حیض و گرفتن دخان آن بقمعی در رحم مخرج جنین مرده و مشیمه و ضماد آن با پیه خوک و یا پیه گاو جهت ورم مقعده و درد آن و تحقین بدان با روغن گل جهت پیچ بارد و القروح و الجروح طلای آن مدمل جروح کهنه عسرة الاندمال و منقی گوش ... الزینة ... آن با روغن مورد و شراب جهت روئیدن موی و انبوهی و بسیاری و حفظ آن از اسقاط نافع جهت آنکه لطیف و عوض کننده در باطن عضو و منقی اخلاط فاسده و جذب کننده اخلاط صالحه قابل تکون موی است و بجهت داء الثعلب و داء الحیه نیز مفید بهمان سبب و با زیت جهت قلع عضو و برص و با شراب قالع آثار قرحه و آکله الاورام و الاوجاع ضماد آن با زفت محلل صلابات و با روغن بابونه و شبت جهت تسکین اوجاع بارده حرق ... طلای آن با روغن گل جهت سوختگی آتش طلا و الهوام بخور آن گریزاننده هوام ... بعد از بول بخور آنرا بگیر و اگر در حال بازدار بول آید قابل حمل بود و الافلا المضار مضر سفل و آشامیدن آن موجب کرب مصلح آن سنبل و مقدار شربت آن از نیم درم تا یک درم روغن لاذن که یک اوقیه لاذن را در یک رطل روغن زیتون و کنجد حل

نموده

کیک و اشنه

کینتی

لاذن

حل نموده روز دیگر بر آتش خاکستر گذارند که قریب باشد پس آن بر دو افعال و خواص آن جهت برودت اعضا و زکام رطوبی و تقویت معده و رویانیدن و سیاه کردن موی و تقویت آن بغایت نافع است **لازورد** بفتح لام و الف و کسر زای معجمه و فتح واو و سکون راء و دال مهملتین معرب لاجورد فارسی است **ماهیت** آن سنگیست که از کان شعری آورند بهترین آن صلب صافی نیلی براق با نقطهای طلای کبود بسرخی و بنفشی و سبزی مائل است که در ان رگهای خاک نباشد و آنچه با وصاف مذکوره نباشد مصنوع است و مستعمل رطب نسبت و ماده تکون آن زیبق قلیل جید و کبریت بسیار غیر ردی قریب بماده ذهب است که طلا ناگشته یبوست بران غالب شده و آنرا بدان رنگ و لاجورد گردانیده و آنرا مغشوش بزرنیخ زرد و ربع وزن آن زاج و رمل میکنند و سحق بلیغ با سرکه که در ان نمک حل کرده و مس تفته را در ان خاموش کرده باشند تا سرکه سبز گشته باشد نمایند تا بقوام خمیر آید پس خشک نموده بجای لاجورد و میفروشند و همچنین سنگ مرمر که تسقیه آب نمایند که در ان شب یکمرتبه و آن سرکه مذکور مرتبه دیگر و در سرگین گرفته یکشبانه روز آتش ملایم موافق داده و نیز از فرنگ چیزی مصنوع سائیده برنگ لاجوردی آورند اندک سبک وزن خوب نرم و سوده نیست چون خوب نرم بسایند رنگ آن بسیار کم میگردد و لاجورد نیست و مستعمل در طب سنگی اصلی کانی آنست هرگاه اراده اسهال باشد غیر مغسول آن و الا مغسول آن زیرا که قوت اسهال غیر مغسول زیاده از مغسول آنست و دستور غسل آن در مقدمه مذکور شد **طبیعت** آن در اول گرم و در دوم خشک و شیخ الرئیس و دیگران در دوم گرم و در سوم خشک گفته اند و مغسول آن در اول سرد و در دوم خشک **افعال و خواص** آن جالی و صاف کننده اخلاط از کدورات و مسهل سودا و اخلاط غلیظه مخلوط بخون و بالخاصیت دافع سودای حوالی قلب و امراض سوداویه و غم و هم و توحش و بخارات غلیظه و مفرح و مقوی قلب و مانند آن قوت قابضه و در سائر افعال قریب بحجر ارمنی و لزاق الذهب و از ان هر دو ضعیفتر و یاقوت محترقه و لذاعه معفنه و اعضاء الراس نفوخ آن قاطع رعاف و آشامیدن آن جهت الیخولیا و وسواس و اکتحال آن جهت رمد و دمعه و سلاق و بیاض و قرحه و منع ریختن مژگان و از اعظم اجزای ادویه امراض عین است برای تقویت اجفان و رویانیدن مژگان و زیادتی و تسخین آنها اعضاء الصدر و الغذاء و النفض آشامیدن آن جهت امراض قلب مذکوره و جهت ربو و بهر و اسهال سودا و اخلاط سوداوی و جهت امراض حادث از قبل سودا و در درد گرده و ادرار بول و حیض بقوت فرزجه یکدرم آن با یکدرم روغن زیتون جهت حفظ جنین اسقاط و حمول آن مدر حیض القروح و الجروح و الزینة ذرور آن جهت آکله و قروح ساعیه و جذام و حکه و جرب و بدستور طلای آن با سرکه جهت تجعید موی و اسقاط و قلع ثالیل و برص مضر فم معده مصلح آن مصطکی با حمام و موجب کرب و غثیان خصوص غیر مغسول آن مصلح آن کتیرا و عسل غسل و تصویل آن مقدار شربت آن از نیم مثقال تا یک مثقال با ادویه مناسبه بدل آن حجر ارمنی است و لزاق الذهب نیز گفته اند و دستور غسل و حبوب و سفوف آن در قرابادین کبیر مذکور شد **لاعین** بفتح لام و الف و فتح عین و کسر راء مهملتین و سکون یاء مثناه تحتانیه و نون و لاعون نیز دیده شده **ماهیت** آن نباتیست شبیه بپای خرگوش و لهذا آنرا ارنبی گویند و بعربی رجل الارنب و بلاطینی لکوپس و ببربری طرطیس نامند منبت آن خرابها **طبیعت** آن سرد و خشک **افعال و خواص** آن چون با شراب بیاشامند شکم ابند نماید و با آب جهت حبس شکم صاحب تب و ضماد و تعلیق آن محلل اورام حاره است **لاغیه** بفتح لام و الف و کسر غین معجمه و فتح یاء مثناه تحتانیه و ها در تنکابن سینیج نامند **ماهیت** آن نوعی از یتوعات است بی غایله تر از یتوعات دیگر و نبات آن پر شیر قریب بنبات سقمونیا و برگ آن مدور زرد رنگ و گل آن زرد مائل بسرخی و شبیه بگل نرگس و شبت و اندک خوشبو و مگس عسل بران می نشیند و چرا میکند و تخم آن شبیه بخشخاش و چون نبات آنرا بر ندارند رطوبتی و لبنی برآید و آنرا اخذ مینمایند و بعضی لبن آنرا با آرد جو و کتیرا جمع مینمایند منبت آن دامن های کوه **طبیعت** آن در آخر سوم گرم و خشک بلکه در اول چهارم **افعال و خواص** آن لبن آن قویتر از سقمونیا و با سمیت اعضاء الغذاء مسهل قوی و مقی و جهت استسقای زقی و اخراج مای صفر و اخلاط محترقه و خوردن برگ پخته آن نیز جهت استسقای زقی و اسهال مای صفر قوی و آشامیدن آب برگ آن مقی و مسهل قوی و قویتر از لبن آن و لیکن لبن آن مقی و تخم آن نیز مسهل و مقی و اندکی شیر آن در غدیری که در ان ماهی باشد باعث بالا آمدن ماهیان است بر روی آب کشنده آن و ضماد آن مقرح جلد و بدستور برگ و تخم آن مقدار شربت از لبن خالص آن یکدانگ و از مخلوط آن با آرد جو تا یکدانگ و نیم و برگ آن و مطبوخات نیز یکدرم و از ان زیاده جایز نیست مضر احشا مصلح آن کتیرا بدل آن فراسیون و مگس عسلی که از گل آن چرا نموده باشد عسل آن نیز مسهل است **لالا** بفتح و لام و دو الف **ماهیت** آن گیاهی است معروف که از طرف مکه معظمه زادها الله تعالی شرفا و کرامة می آورند **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص** آن نافع بهق و سحق آشامیدن آن حابس سیلان خون و بخور آن خصوصا ثمر آن جهت بواسیر و درد مقعده نافع و الکنکه آن مضر سینه و مثانه مصلح آن تخم سوره است **لاله سرنگون** **ماهیت** آن اسم فارسی نباتیست معروف که در باغها غرس مینمایند و پیاز دارد **افعال و خواص** آن پیاز آنرا چون با دنبه بالمناصفه کوبیده با آب بجوشانند تا آب رفته روغن بماند طلای آن جهت عرق النسا مجرب یافته اند **لاله نعمانی** بضم نون و سکون عین مهمله

لازورد

پس سرد کرده بر او ورده بجای لاجورد اصلی بفروشند و فرق بشناخت صلابت و جوهر دار صاف مذکوره است و اگر سرد باشد برنگ لاجورد اصلی مانند رنگ آنست بخلاف جعلی صح

لاعین

لاغیه

لالا

لاله سرنگون

لاله نعمانی

وفتح میم والف و نون و یا . نسبت ماهیت آن بفارسی ... برگ آن شبیه ببرگ زنبق و از سه چهار عدد زیاده تا نه و گل آن مانند شقایق و بزرگ تر از آن و
تخم آن مانند پیاز و بقدر فندقی و طولانی و چند تخم و پرده و پرده در وی آن شبیه با بریشم مطبوخ و بسیار نرم و پرده بیرونی آن سیاه و مغز آن سفید و شیرین و ساق آن بقدر چهار
انگشت **طبیعت** آن گرم و تر با رطوبت غالبه و حرارت قلیله **افعال و خواص** آن مفرح و مسکر و منوم و نشاء آن بمنزله بنگ و مشهی و هاضم و محرک باه و شیخ گفته
که مقدار شربت آن تا یکدرم تا دو درم است

لامی

لامی بفتح لام و الف و کسر میم و یا **ماهیت** آن صمغ درختیست هندی خوشبو مرکب از بوی مر و مصطکی و در رنگ مابین
سفیدی و زردی **طبیعت** آن در آخر دوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن مسخن و ملطف و مفتح سده و گدازنده بلغم و رافع امراض بارده و بلغمیه از فرق تا قدم
و المفاصل جهت ضعف عصب و شکستگی و کوفتگی اعضا و اعیاء با آرد مور جهت تقویت اعضا و سرعت حرکت اطفال نافع شرباً و ضماداً الجروح و القروح و الاورام و در ورد طلاً
آن جهت التصاق جراحات عظیمه و اندمال آنها و تحلیل اورام و قطع رائحه کریه بدن و بخور آن بعرق المضار مصدع محرورین مصلح آن کشنیز مقدار شربت آن نیم درم و از دو تا به
نافع مبرودین و مشایخ و عصب است

لبا

فصل اللام مع الباء الموحدة لبا بکسر لام و فتح باء موحده و الف بفارسی فرشه و بشیرازی زبک و فله و بترکی
اغوز و بهندی پیوسی نامند **ماهیت** آن شیر غلیظی است که بعد از ولادت حیوان تا سه چهار روز دوشیده شود و یک اوقیه آن ده رطل شیر را غلیظ کرد اند **طبیعت**
آن سرد و تر **افعال و خواص** آن مسمن بدن و محرک باه محرورین و بطی الهضم و مولد خلط غلیظ و سده و قوی و نفاخ و مورث غواق و قولنج و تولید حصاة خصوصاً
با شیرینی نخل باعث جشای ... مصلح آن عسل و شیر منبها است

لبخ

لبخ بفتح لام و با و خاء معجمه **ماهیت** آن اسم عربی درختی عظیم است در صعید مصر کثیر الوجود
شبیه بدرخت چنار و برگ آن مائل بمدوری و ثمر آن کوچک و سبز شبیه برطب و بعد رسیدن شیرین میگردد و با کراهیت طعم و گفته اند این درخت در فارس سمی قاتل
بوده و چون نقل بمصر نمودند سمیت آن زائل و دوا و غذا گردید و بعضی نوعی از آزاددرخت و بعضی سداب دانسته اند و اصلی ندارد **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک
و بعضی تر و بعضی سرد و خشک دانسته اند **افعال و خواص** آن مضغ آن مسکن درد دندان و در کتب قدیمه است که شکایت کرد نبی از انبیاء علیهم السلام سوی
حق جل جلاله از درد دندان وحی آمد بسوی او بخور لبخ را آشامیدن آن قاطع نزف الدم داخلی و ذرور آن حابس نزف الدم خارجی و طلای آن مقوی موی و با شراب
محلل اورام و با لادن و مورد جهت جبر کسر و ضربه و تحریک استخوان از مفصل بزودی و دخان آن گریزاننده هوام و ثمر آن مقوی معده و حابس خون و اسهال
المضار مصدع و خوردن مغز هسته آن موجب ثقل سامعه و کری است و بر درخت آن نوعی رتیلا هم میرسد قاتل

لبلاب

لبلاب بکسر لام و فتح نیز آمده و سکون با و فتح لام
والف و با موحده و آنرا قرنوله و بیونانی قنابلس و فسوس و بعربی عاشق الشجر و علیق و حبل المساکین و عشقه و حلبوب و بشیرازی پیرسته نامند **ماهیت** آن نوعی از ...
و اصناف میباشد از کبیر و صغیر و سفید و سیاه و مجموع آن بر مجاور خود می پیچد کبیر را بهندی جاندنی بیل نامند و برگ آن شبیه ببرگ لوبیا و سفید آن از گل سفید شبیه بیاسمین
حبات و تخم آن سفید و آنرا حبل المساکین ... نامند و سیاه آنرا گل نفش و تخم سیاه و صغیر آنرا بهندی عشق پیچان گویند و بفرنگی سفید آنرا ... سیاه
... و صغیر آن اقسام میباشد از سفید و سرخ و زرد و کبود و برگ همه ریزه و گل کوچک و تخم آن در غلافی سیاه مائل بسرخی و قسمی از آن ... و ساق ...
اقسام کبیر و صغیر و شیر دار **طبیعت** کبیر آن مرکب القوی و جالینوس در دوم سرد و خشک گفته و یوحنا بن ماسویه گرم دانسته **افعال و خواص** آن مفتح
و محلل و ملین و مسهل و چون بکوبانند قوت تفتیح آن قوی و اسهال آن ضعیف میگردد و بسبب تحلیل رطوبات آن و آب فشرده آن بدون طبخ بالعکس ضماداً الرأس ...
و الفواد و النفس سعوطاً عصاره آن با ایرسا و نطرون و عسل جهت درد سر کهنه و قطور عصاره آن با روغن زیتون و با پنبه آلوده در گوش گذاشتن جهت درد گوش و ...
برگ آن و برگ کبیر سفید آن که مسمی بحبل المساکین است جهت درد سر و امراض سینه و ... و تفتیح سده کبد و آب آن جهت سرفه حادث از حبس طبیعت و قولنج ...
اخلاط حاره و مسهل صفرای سوخته و با خیار شنبر جهت ربو و ورم حشا و قرحه ریه بتعدیل و بدستور چون با روغن بادام بنوشانند و ضماد از گل آن جهت قرحه ...
برگ تازه آن جهت درد سپرز خصوص که با سرکه پخته ... و کل قسم خیری ... آنرا آشامیدن و فرزجه نمودن مدر حیض و بخور آن بعد از طهر مانع حمل و چون ... برگ آن
با عسل در ظلمت و آب فشرده آن رافع بد بوئی زخم ... المفاصل و الاورام و القروح و الجروح و حرق النار طلاء با آب برگ تازه سفید کبیر آن که حبل المساکین نامند جهت
اورام حاره مفاصل و منضج کننده دمامیل خصوصاً با شیر آن ضماداً و برگ تازه مطبوخ آن در روغن ها محلل اورام و مسکن اوجاع و دافع اعیاء و غیر مطبوخ آن جهت جراحات
... آتش و ضماد عصاره آن با موم روغن ... آتش ... و ضماد برگ ... مطبوخ آن جهت التیام جراحات

خبیثه و سوختگی آتش از زینه عصاره قسم سیاه آن سیاه کننده موی و آب قسم اخیر ثمر آن شدید الحرارت و حدت و سترنده موی و کشنده شپش السموم ضماداً و بیخ قسم ثمر آن با تریاق جهت گزیدن
رتیلا نافع و از قسم کبیر آنچه برگ آن با خشونت و دراز مائل بسیاهی است مسمی نزد اهل مغرب بعجمیه سراوبل الطوال است **طبیعت** آن سرد و خشک **افعال و خواص** آن جهت درد
سینه و سرفه و سپرز و قولنج و تبهای مزمنه و ربع و ربع رطل از آب آن با ده درم مغره قاطع نزف الدم ضماداً الجروح و القروح ضماداً تازه آن التیام دهنده جراحات و خشک آن مجفف
و ناشف قروح و رافع قروح خبیثه المضار اقسام لبلاب مضر عصب و سرد و مثانه مصلح آن نبات و مانع حمل و قاطع حیض مقدار شربت از آب آن از یک اوقیه تا سی درم با نبات بی کم
بجوشانند و لبلاب صغیر **طبیعت** آن قریب بکبیر و مرکب القوی **افعال و خواص** آن محلل و قابض و مسهل مره صفرا بسبب لزوجتیکه دارد و اسلم از سائر اقسام و ضماد الصدر
و غیرها رافع اقسام سرفه که با یبوست طبع باشد و قولنج حار و با خیار شنبر محلل ورم احشا و تفتیح سده و اکثر تنها اعضا المفاصل و الاورام محلل اورام مفاصل و غیرها مقدار شربت از آب آن
تا نیم رطل ماهیت درم نبات بدل آن آب برگ خطمی و خبازی است

لبن

لبن بفتح لام و با و نون لغت عربیست بفارسی شیر و بترکی سود و بهندی دوده نامند **ماهیت** آن معروفست
و آن مرکب از سه جزو است مائیت و جبنیت و دسمیت و بحسب غلبه هر یک بر دیگری طبیعت آن در حرارت و برودت و یبوست و اعتدال مختلف میگردد و در خاصیت افعال نیز و شیر هر حیوانی
جداجدا انشاء الله تعالی مذکور میشود و بعد از این امور مشترکه که در اینجا بالاجمال بیان می یابد و هر حیوانیکه مدت حمل و ولادت آن قریب بمدت حمل و ولادت انسان باشد انسب بتغذیه است از غیر
آن پس شیر گاو که مدت حمل آن نیز نه ماه است انسب برای تغذیه اطفال و غیر ایشان از شیر حیوانات دیگر و مائل باعتدال است در امور و کیفیات مذکوره و بعد از آن شیر بز و گوسفند و آهو و شتر
بعد از آنها و بعضی شیر بز را بهتر از شیر گاو دانسته و گفته اند اعدل اغذیه آنست و شیر الاغ و اسب و شتر و کره خر و خوک و غیرها برای تداوی اقوی اند از حیوانات مذکوره و آنها برای تغذیه
همچنین بحسب تعلیف و سن و فربهی و لاغری و رنگ حیوان و سخنه آن از صلابت و رخاوت و فصول و بلد و غیرها مختلف میباشد چه هر گاه تعلیف بعلفهای تر و تازه و ایام ربیع و بارش باشد
ارطب از علفهای خشک و ایام گرما و خشکی میباشد و مسکرات و مخدرات مانند بنگ و خشخاش و کاهو و امثال اینها نمایند شیر آن نیز مسکر و مخدر خواهد بود و از ادویه ملینه و از مسهله مسهل
و همچنین از قابضه و سخنه و مبرده و مرطبه و لطیفه و کثیفه و غلیظه و غیرها آثار آن نیز متبدل میگردد و شیر حیوان سفید زود تر منجمد میگردد و از غیر آن **طبیعت** اجزای آن مائیت آن
در دوم سرد و تر و جبنیت و دسومت آن در اول گرم و خشک و جبنیت آن در اول سرد و خشک و شیر تازه دوشیده گرم با حرارت لطیفه و سریع النفوذ و الانحدار بخلاف سرد آن که در سرد
شدن حرارت لطیفه آن تحلیل میرود و پس باید که چون خواهند بنوشند تا موجب سرعت نفوذ آن گردد و از مطلق آن بدون قیدی مراد شیر گاو است و موافق ترین اغذیه است در مزاج اطفال
بعد شیر زنان و در غیر اطفال در طبیعت و مزاج شخصی که موافقت نماید و بعد از آن گوشت تخم مرغ نیمبرشت و هر چه جبنیت بر آن غالب باشد مسدد و ثقیل و هر چه مائیت بر آن غالب باشد
مدر و مفتح و خفیف و هر چه دهنیت و دسومت مسخن و مثقل و قبل از انقضای چهل یوم از ولادت آن و در زمستان بسبب غلظت و قرب ولادت را بسبب غلبه مائیت نیز استعمال آن
... و در آخر فصل بهار تا اواسط تابستان استعمال آن اولی و بهترین البان شیر تازه دوشیده حیوان جوان فربه صحیح المزاج معتدل القوام سفید خالی الطعم و رائحه قریب العهد بمرعی است
المضار اکثار آن مورث تنبها و تولید شپش و قروح و جرب و حکه و نفخ و اورام رویه و دمامیل ماشرا و امثال آنها مطلقاً خواه قلیل و خواه کثیر جهت اصحاب اورام طحالیه مضر و جهت
اصحاب امراض عصبانیه خصوصاً بلغمیه نیز هر روز پیهم خوردن آن مضر و بجهت دسومت سریع الاستحاله بدخانیت و صفرا و خلط غالب شده و در اماکن حاره و معده ضعیفه با
مضرت موافق سوداوی مزاجان و بابن و معتادین با افیون و مقدار قلیل آن در اغذیه و کثیر آن در تسمین و اسهال اقوی و جمع آن باشی حامض و مالح و با گوشت و بیضه مرغ و ماهی
و ترب و پیاز و میوه های تازه و بقول و حبوب امثال اینها و بالای آن نیز مادام که انحدار نیافته باشد بالای آن چیزی خوردن و خوابیدن بعد آن با وجود اخلاط فاسده در بدن
و امتلا مهلک دانسته اند و بدستور با شیر حیوان اهلی کثیر الدسومت و ثقیل و وحشی قلیل الدسومت و خفیف **طبیعت** آن مطلقاً مرکب القوی با غلبه حرارت و رطوبت و نیز گرم در اول
و تر در دوم **افعال و خواص** آن مجموع شیر حیوانات جالی و دافع اخلاط سوخته و مقوی و مسمن و موافق اعضای تناسل و گفته اند موافق امزجه حاره یابسه هر گاه صفرا در معده نباشد
و قطور آن جهت مده و اکثر امراض عین خواه تنها و یا با شیافات و ادویه مناسبه و طلای تمام آن موافق ورم معده و ورد آن و قرحه مثانه و اورام عانه و رحم و ...
و طول عمر و مسمن و محرک باه خصوص شیر جاموش با شکر السموم با زهر سموم قتاله و شراب ... و شوکران و بنگ و ذراریح و ... و خربق و خانق الذئب و ...
و جمیع ادویه اکاله و معفنه و امثال اینها نافع است از زینه طلای آن جالی آثار قبیحه و آشامیدن آن نیکو کننده رنگ رخسار خصوصاً شیر بز و فرنی آن بتخصیص امزجه حاره ...
و طلای ماء الجبن جالی کلف آثار جلد و آشامیدن آن نیز الاورام و البثور و آشامیدن ماء الجبن با هلیله جهت جرب و حکه نافع و اطبای هند جمیع شیرها را خام خوردن محدث
امراض مختلفه میدانند مگر شیر زنان و الاغ و بعضی شیر گاو تازه دوشیده که هنوز گرمی پستان در آن باقی باشد بسیار نافع و از قبیل آب حیات دانسته اند و غیر این دو سه شیر خصوص شیر ...

جوشانده بهم رسانند وطریق جوشانیدن این آنست که بقدر ربع آن آب شیرین خالص داخل کنند و بآتش ملایم بجوشانند تا آب برود و شیر بماند پس بعد از سرد شدن بنوشند و نیز هر شیر را
بعد از آنکه دوشیدن آن دو ساعت گذشته باشد و بعضی چهار ساعت گفته‌اند خوردن آنرا بد میدانند و همچنین شیر حیوان که تازه بچه آن مرده و یا ساقط شده باشد و بسیار لاغر و یا مریض
و یا حامله و یا تازه زائیده و یا قریب بانقطاع را نیز زبون و مولد امراض کثیره و در اوائل حمیات تیز آمادر اواخر نافع گفته‌اند و رافع قبض بطن و سوزش چشم و یبس دماغ
و لاغری و ضعف بدن و پیری و آلات بول و اعضای تناسل را مفید و چون شیر را با هموزن آن و یا زیاده آب بنوشند ادرار بسیار آورد و مجاری بول را صاف کند لبن الاتان
بفتح الف و تاء مثناة فوقانیه و الف و نون لغت عربیست بفارسی شیر الاغ و شیر خر و بهندی گدهی کا دوده نامند ماهیت آن معلوم است و مائیت بران غالب بخلاف
قلیل الجبنیت و دهنیت و لهذا طبیعت آن ابرد و ارطب همه شیرها است تا دوم سرد و در سوم تر و بهترین آن شیر الاغ جوان فربه صحیح المزاج تازه زائیده است
و اگر بچه آن ماده باشد بهتر و باید که گرم گرم بنوشند که سرد نگشته باشد افعال و خواص آن بسیار مبرد و مرطب و مفرح و جالی و مفتح و مقوی قلب حار و بطی الاستحاله بخلط
غالب و موافق امزجه حاره یابسه هر گاه معده ایشان خالی از صفرا باشد اعضاء الراس سعوط و قطور آن در بینی و گوش و یا موخ جهت ترطیب دماغ و جهت دفع یبس آن
و بیخوابی و صداع حار یبسی و امراض حاره یابسه دماغیه و رعاف و درد گوش حار و رمد حار و سوزش چشم و دمعه و سلاق و طرفه و امثال اینها خصوصا با سفیده بیضه مرغ
و روغن گل جهت طرفه و ضماد آن نیز جهت امراض مذکوره انفع و سعوط آن با کهربا و یا سندروس نرم سوده حابس رعاف اعضاء الصدر و الحمیات و الغذاء و النفض
آشامیدن آن موافق سینه و جهت سل و دق و قروح ریه و حمیات حاره حاده و امراض حاره حاده و هزال ربیبی و سرفه و عسر نفس و لهیب و نزلات حاره و جهت نفث الدم خصوصا با کهربا
و کثیرا و طین مختوم و پوست بیخ الجبار و صمغ عربی و امثال اینها و ترف الدم را نیز مفید و ملین بطن و جهت استسقای حار و صلابت طحال النهاب دم و صفرا و حقنه آن جهت
اسهال الدم که از سحج و قطار یا نامند و جراحت امعا و رحم خصوص با قوابض و قطور آن در احلیل بتنهائی جهت حرقة البول و با دم الاخوین و گل ارمنی و روغن کدو جهت قرحه
مجاری آن و بدستور تزریق آن بتنهائی و یا با ادویه مناسبه مذکوره السموم آشامیدن آن جهت رفع مضرت ادویه قتاله الاورام ضماد آن جهت اورام حاره ظاهری و باطنی
خصوصا با زعفران مضر مبرودین و مرطوبین و درسر با بر دو دوار و طنین خصوصا بران خوابیدن و مهیج فواق و جشای دخانی مصلح آن گلنگبین مقدار شربت آن از ده و قیه
تا نیم رطل با شکر و کتیرا و روغن تخم کدو و رب السوس امثال اینها و تعکیف آن باشیای مناسبه و لایقه هر علت شرط است مثلا برای نفث الدم و سل و دق گشنیز تر
و تازه و برگ خار خرنوب و حماض و اطراف عوسج و برگ بارتنگ و کاهو و جوخیسانیده و امثال اینها و جهت جلا و تحلیل و تفتیح سدد کرفس و رازیانج و شیح و قیصوم و جو خیسانیده
و با تخم کرفس ممزوج کرده و امثال اینها بدل آن شیر زنان و یا شیر بز و دستور آشامیدن آن در قرابادین کبیر بتفصیل و در مقدمه این کتاب نیز مجملا ذکر یافت لبن الاسد
بفتح الف و سین و دال مهملتین شیر شیر است و بهندی با گهه کا دوده نامند طبیعت آن در کمال حدت گرمی افعال و خواص آن در غایت جلا و نفوذ و ادرار است
لبن البقر بفتح با موحده و قاف و را مهمله بفارسی شیر گاو و بهندی گای کا دوده نامند ماهیت آن معروف و در بین اجزاء ثلثه از دهنیت و جبنیت
و مائیت بنسبت البان دیگر بحد اعتدال متساوی است و در غلظت و رقت نیز و هر چند بالذات دهنیت بران غالب غلیظ تر شیرها است شیر گاو میش که دهنیت
و غلظت آن زیاده است و بهترین آن شیر گاو جوان فربه صحیح المزاج خالی از امراض است و تالیف نباتات و اشیای جیده یافته معتدل القوام سفید صافی شیرین خالی
از طعم و رائحه غریبه طبیعت آن معتدل در گرمی و سردی و تری و با رطوبت فضلیه افعال و خواص آن مفتح و جالی و سریع الهضم و کثیر الغذا اعضاء الراس
آشامیدن تازه دوشیده آن که سرد نشده باشد مقوی جوهر دماغ و مرطب آن و حافظ رطوبات اصلی و رافع نسیان و مالیخولیا و وسواس نیکو کننده رنگ رخسار و امراض منی
را مفید و قطور و طلای آن جهت اکثر امراض عین حتی مایوس العلاج از مداومت آن صحت یابد و باکند رجهت طرفه و با انزروت جهت ناخنه و سبل و شرناق اعضاء
الصدر و الغذاء و النفض آشامیدن آن گرما گرم تازه دوشیده مقوی قلب و رافع غم و وسواس خفقان و قرحه ریه و سل که بی تپ و خلطی باشد و سحج امعا را مفید و ملین طبع
و مولد منی و مبهی و مسمن بدن و خوردن شیر برنج رقیق جید الطبخ با شکر ملین طبع و قولنج یابس ثفلی و زحیر یبسی را نافع و شیر آهن تاب و یا با سنگ تفته مکرر داغ کرده رفع
اسهال و آشامیدن آن با دو وزن آن آب شیرین خالص ممزوج نموده مدر قوی و منقی مجاری بول خصوص با قلیلی تا مقدار دو دانگ زاج و یکدرم نبات نرم سوده اعضاء
المفاصل و الاورام و البثور طلای آن با سفیداب قلعی جهت نقرس و اورام حاره و آشامیدن آن و طلای آن نیز جهت جرب حکه و قوبا و جذام و مالیدن شیر برنج بر سر
اقرع یعنی کچل که داء انهایی زخم آن صلب شده و سر تراشیدن آن دشوار باشد باعث نرمی آنست اما باید که مقدار شش هفت ساعت بعد از مالیدن که نرم شده باشد آب گرم

باک

پاک شسته سر تراشی نمایند و با افیون و موم و روغن زیتون مسکن وجع نقرس حار السموم آشامیدن آن تریاق سموم و دافع مضار آنها است که مکرر بنوشند و قی کنند تا دفع غائله سم کرده هر نوع
سم و ادویه قتاله که باشد بتنهائی و یا با ادویه مناسبه آن مانند روغن گاو و ناردیل بحری و امثال اینها الزینة آشامیدن مطبوخ آن با برنج بطریق شیر برنج و فرنی جهت طول عمر و نیکوئی
رنگ رخساره با کره و کان و خرما جهت فربهی کرده و بدن و نیکوئی رنگ رخسار و تقویت باه و ازدیاد منی مقدار شربت آن از نیم رطل تا یک رطل المضار اکثار آن مورث سنگ گرده و مثانه
و تولید غم و برص و سریع الاستحاله بخلط غالب بر معده و مصلح آن شکر و عسل و با آن بر دو مانع انجماد آن در معده و چون منجمد گردد موجب قشعریره و لرز و عرق سرد و غشی و اختلاط عقل
و خناق گردد و مداوای آن قی کردن با حرف و سکنجبین عسلی سرکه ممزوج با فودنج و بدستور با عسل و تخم کرفس و آب گرم و آشامیدن پنیر مایه تا مقدار یکمثقال از مجربات شمرده اند
و حکمای هند گفته‌اند شیر گاو سفید دافع سودا است و شیر گاو سیاه دافع صفرا است و شیر گاو سرخ قاطع بلغم و شیر گاو زرد دافع هر سه خلط لبن جاموس بفتح جیم و الف و ضم
میم و سکون واو و سین مهمله معرب گاو میش است یعنی شیر گاو میش از شیر گاو بسیار غلیظ تر و دهنیت و جبنیت بر و غالب و ثقیل و بطی الهضم و سریع الاستحاله بخلط غالب و صفرا است و چون
شیر را با چوب کیاه کنگهیه طبخ دهند و حرکت دهند منجمد و بسته گردد نبات داخل کرده بخورند بواسیر را نافع است لبن الخفاش بضم خاء معجمه و فتح فا و الف و شین معجمه قریب
بشیر اسد است لبن الخنزیر بکسر خاء معجمه و سکون نون و کسر زای معجمه و سکون یاء مثناة تحتانیه و را مهمله بفارسی شیر خوک و بهندی سور کا دوده نامند طبیعت
آن سرد و تر افعال و خواص آن نزد بعضی بسیار ممدوح و جهت سل و دق نافع و مورث برص و ضیع است لبن الرماک بفتح را مهمله و میم و الف و کاف بفارسی
شیر مادیان و بهندی گهوری کا دوده نامند ماهیت آن علامت بهترین آن نیز مانند شیر گاو است و بهمان شروط جبنیت آن کمتر طبیعت آن گرم و تر از شیر گاو
دیگر است افعال و خواص آن جالی و مفتح و مفرح اعضاء الغذاء و النفض آشامیدن آن محرک اشتهاء باه و ملین طبع و موافق قرحه مثانه و مجاری بول و مدر بول و حیض
و منقطع حادث از حرارت و یبوست و حقنه گرما گرم آن منقی قرحه رحم و حمول آن با نشاسته حاج بعد از طهر معین بر حمل عاقر و آشامیدن ترش کرده آن که قمز نامند در اکثر افعال مذکوره
قوی تر دانسته‌اند و جهت استسقاء و بعض انواع دق بشرائط مذکوره در لبن اتان و آینده در لبن لقاح از تعلیف آن برازیانه و غیر آن از اشیای حاره و بارده ملطفه مفتحه نیز مفید الخواص
گفته‌اند از خواص آنست که چون هر سال قلیلی از آن با طفالی که آبله بر نیاورده باشند بخورانند در آن سال آبله بر نیاورند و اگر بر آورند زیاده بر چند دانه نباشد و از مجربات شمرده‌اند
لبن الضان بفتح ضاد معجمه و الف و نون که لبن النعاج و بفارسی شیر میش و گوسفند نیز نامند ماهیت آن معروف بر آن دهنیت و جبنیت غالب غلیظ تر از شیر گاو و بهترین
آن شیر میش سیاه و بشروط مذکوره است طبیعت آن گرم و تر افعال و خواص آن مقوی جوهر دماغ و نخاع و جهت قرحه ریه و امعاء و نفث الدم و زحیر و نیکوئی رنگ
رخسار و دافع مضرت ادویه سمیه و جماع و تدارک آن بتقویت با روغن بادام و صمغ عربی جهت سرفه مجرب و در سائر افعال و مضرات مانند البان دیگر است و ممدت قراقر و نزله و بلغم
و قولنج است لبن اللقاح بفتح لام و قاف و الف و حاء مهمله بفارسی شیر شتر و بهندی اونتنی کا دوده نامند ماهیت آن علامت و لطیف و رقیق ترین شیرها و مایل
بشوری طعم و دهنیت آن بسبب تلخی و گرمی و شدت امتزاج از مائیت آن جدا نمیگردد و لهذا طبیعت آن گرم مائل بخشکی است افعال و خواص آن جالی و منضج و محلل
اعضاء الراس و الغذاء و النفض آشامیدن آن مقوی چشم و بدستور اکتحال بدان و آشامیدن آن با شکر جهت ضیق النفس و ربو و تفتیح سدد و رافع یبوست جگر و تحلیل اورام بلغمیه
صلبه و تحلیل خلط کائن در کبد و استسقای زقی و طبلی و غیر آن هر دو را غیر نافع اما بعد استحکام علت و اجتماع مای صفر نه قبل از آن و جهت حل طحال و بواسیر و ادرار بول و حیض با
را ابر الکبیر اندر و با بول شتر جهت اسهال و ادرار مای اصفر که زرد آب نامند نافع و باید بتدریج از ده اوقیه شروع نمایند تا بیک رطل رسانند و شتر را ده روز قبل از استعمال در ایام استعمال علف
برازیانه و کنگر و کاسنی و درمنه و امثال اینها نموده باشند و با یکدرم شکر العشر جهت استسقای گرم و با شکر مقوی بدن و صاف کننده بشره و محرک باه و اشتهای طعام و در اورام
صلبه با روغنهای مناسبه محلله مانند روغن بید انجیر و ناردین و بادام تلخ و پسته و امثال اینها و بعضی گفته‌اند شیر شتر معطش و بطی الانحدار از معده و اعالی جوف است بنسبت
با البان دیگر و دستور آشامیدن آن جهت استسقا آنست که نباید که بیاشامند از اوائل و یا اواخر که آن با استسقا است بلکه بعد از استحکام ماده و ورم اگر با آن تب باشد
استعمال آن جایز نیست و هیچ وقت زیرا که با تب البان منافات تام دارند زیاده کننده ماده حمیات اند و در اورام غیر آمده از اوائل امر باکی نیست از استعمال آن و دستور آشامیدن
آن و ماء الجبن آن نیز بتفصیل در قرابادین و بالاجمال در مقدمه این کتاب نیز مذکور شد لبن المعز بفتح میم و سکون عین مهمله و زای معجمه بفارسی شیر بز و بهندی بکری کا
دوده نامند ماهیت آن معلومست مائیت بر و غالب بر دو جزو دیگر و گفته‌اند جبنیت آن زیاده است افعال و خواص آن ملطف جالی اعضاء الراس آشامیدن
آن جهت نوازل و حبس آنها و غرغره آن جهت اورام لهات و حلق و کام و ورم زبان خصوصا با مقل فلوس خیار شنبر که در آن حل کرده صاف نموده باشند و قطور آن در بینی

وگوش نیز جهت ترطیب دماغ و رفع یبس و بیخوابی و درد گوش حار و ضماد آن که با پارچه بدان تر نموده بر پیش سر گذارند نیز جهت ترطیب دماغ و رفع یبس و بیخوابی نافع و آشامیدن آن
نیز اعضاء الصدر و الغذاء آشامیدن آن با کتیرا و صمغ عربی و یا با لک مغسول جهت نفث الدم و سرفه و سل و قرحه ریه و نزف الدم و سائر اعضاء باطنی که مقدار شیر بیست و پنج مثقال تا پنجاه
مثقال و هر یک از اینها نیم درم تا یک درم باشد و به دستور از سی مثقال آن تا پنجاه مثقال با یک مثقال تا دو مثقال کتیرا و نیم مثقال رب السوس و صمغ بادام جهت نفث الدم و سرفه و سل
سینه و قلب و خفقان و غم و وسواس و توحش مفید و لیکن باید تازه دوشیده گرما گرم و سرد نا شده و از حیوان جوان فربه صحیح المزاج خالی از علت و مرض باشد و از بز سرخ بهتر
از الوان دیگر است و خالص گرما گرم آن ملین بطن و مدر بول و جهت قرحه مثانه و تقویت باه و تدارک ضرر جماع و عرق النساء حادث از گرمی و یبس در سائر افعال مانند شیر گاو است
و از ان لطیف تر مضر مبرودین و مرطوبین و نفاخ و باعث جشاء و بیجان فواق و امثال اینها بدل آن شیر گاو و بالعکس و آشامیدن آن بطریق ماء الجبن جهت اسهال صفراوی محرق
و امراض صفراویه محترقه و سوداویه و یرقان و ترطیب بدن و برای محرورین نافع الحمی جهت حمی دق و حمیات حاره کهنه و دستور آن به تفصیل در قرابادین کبیر ذکر یافت و با افتیمون
آن زائل میگردد و بجای اسهال شکر احمر مینمایند و آشامیدن آن با آب دخبه که خاکشی و تخم شفترک نامند با قلیلی شربت بنفشه که ابتدا از ده یا پانزده مثقال آن با سه چهار مثقال آب
دیگر م خبه شکسته نموده و نیم درم شربت بنفشه شروع نمایند و بتدریج روزی چهار پنج مثقال بر شیر و اندک اندک بر هر یک از آب و شربت بیفزایند تا بمقداری که موافقت نماید و بر معده گران
نباشد تحلیل و هضم و نضج نماید و در هنگام شفا و عدم احتیاج باز بتدریج کم نمایند جهت ترطیب بدن و حمیات حاره حاده و در انتهای حمی دق و تسمین بدن مهزول محرور المزاج مفید
و نیز دستور آشامیدن آن در مقدمه ذکر یافت الاورام و اللثه ضماد تخم ریحان کوبیده پخته در شیر بز محلل و منضج و منفجر کننده اورام و ماسرا و شوربهت و با اضافه تخم تمر هندی کوبیده
اقوی گویند مضر حشا است مصلح آن کتیرا بدل آن شیر گاو **لبن النساء** بکسر نون و فتح سین مهمله و الف ممدوده و بفارسی شیر زنان نامند **ماهیت** آن معروفست و الطف است
از شیر ایشان و موافق ترین سایر شیرها است از برای اطفال امراض حاره حاده خصوصا از مولده دختر و بهترین آن شیر زن جوان معتدل المزاج صحیح دختر زائیده است که غذاهای موافق
خورده و باشد چند روز قبل از ان و در بین نیز **طبیعت** آن در دوم گرم و تر و از دختر زائیده سرد تر **افعال و خواص آن** جهت ترطیب و تقویت دماغ و رفع بیخوابی و رمد
و قروح ریه و حمی دق و ادرار بول و دق و دفع سمیت ارنب بحری نافع اعضاء الراس و الصدر آشامیدن آن جهت ترطیب دماغ و حنجره و تفتیح سده خیشوم در رفع سل و دق و نفث
سینه و سرفه یبسی و نفث الدم و نزف الدم با ادویه مناسبه و سعوط آن جهت رفع خشکی دماغ و سرسام و صداع حار یبسی و اختلاط عقل و مالیخولیا و جنون صفراوی و دموی و سهر
و امثال اینها و به دستور ضماد آن بر سر بدین قسم که خرقه بدان تر کرده پی در پی بر پیش سر گذارند و چون گرم گردد تبدیل نمایند و قطور آن در چشم جهت رمد حار و قرحه و رفع خشونت پلک آن و با انزروت
جهت ظفره و سلاق و شرناق و امثال اینها و در گوش جهت وجع حار و قرحه و ورم گرم آن و مقدار شربت آن از ده اوقیه تا نیم رطل و باید که گرما گرم که سرد نگشته باشد بیاشامند
و اگر از پستان تواند شد که بخورند بهتر است زیرا که بسبب کمال لطافت زود فاسد میگردد بدل آن شیر الاغ الخواص گفته اند چون زن حامله بر روی ناخن شیر بدوشد اگر شیر …
و یا در زیر آن بماند آن زن بدختر حامله است و اگر میرود و زنده بر آید به پسر و مجرب دانسته اند و بهترین شیر زنان و سائر البان آنست که چون بر روی ناخن بریزند جمع گردد و …
بسیار رقیق نباشد و باعتدال قوام باشد و دستور آشامیدن آن در قرابادین کبیر و نیز در مقدمه این کتاب ذکر یافت **لبن حمار الوحش و لبن الغزال** شیر گورخر و شیر آهو
هر دو گرم و تر اندازه مادیان که لبن الرماک باشد و الطف از ان و در تحریک باه اقوی **لبن الحامض** بفتح حاء مهمله و الف و کسر میم و ضاد معجمه بفارسی ماست و بهندی
دهی است و بترکی جغرات نامند **ماهیت** آن منجمد است و بهترین آن ماست شیر گاو تازه خوب انجماد یافته اندک ترش است **طبیعت** آن گرم در دوم سرد و تر هر چند
ترش تر و رقیق تر باشد سردی و تری آن زیاده **افعال و خواص آن** مرطب مسکن تشنگی مقوی باه محرورین و غذائیت آن نسبت بدوغ که مخیض نامند بسبب باقی بودن جبنیت
جبنیه و در سائر افعال قریب بدان و مخیض در حرف المیم مع الخاء المعجمه مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی المضار مضر مبرودین و معده سرد و کثیف و دیر هضم و مسدد و مولد
خلط خام و مضر بتهای عفنه مصلح آن معاجین حاره و زنجبیل مربی است و اغذیه مصنوعه از ان در قرابادین کبیر به تفصیل ذکر یافت و جرب بالای آن از برسر مالیدن مرطب
دماغ و منوم و قایم مقام روغن تخم کدو است **لبن السودان** بضم سین مهمله و سکون واو و فتح دال مهمله و الف و نون **ماهیت** آن نزد اکثر اسم فرفیون است و نزد بغدادی
و دیگران گفته اند چیزیست شبیه بصمغ و مائل بسیاهی و زردی که از نواح مغرب می آورند **طبیعت** آن بسیار گرم و خشک تا چهارم **افعال و خواص آن** از سموم قتاله
و نوشیدن آن باعث رعاف و عطسه بسیار و مهلک و تدبیر آن تدبیر افربیون و چند بار شیر سیاه خورده است و مذکور شد ضماد آن محلل اورام صلبه است و چند ساعت
لبن الیتوعات بفتح یاء مثناه تحتانیه و ضم تاء مثناه فوقانیه و سکون واو و فتح عین مهمله و الف و تاء مثناه فوقانیه **ماهیت** آن شیر نباتات شیردار است مانند

لبن النساء

لبن حمار الوحش و لبن الغزال

لبن الحامض

لبن السودان

لبن الیتوعات

مازریون سیاه و فرفیون و سقمونیا و امثال اینها **افعال و خواص آن** مجموع آن از سموم و مسهل قوی عنیف و شیر هر نباتی در ذیل آن مذکور شد و میشود و آنچه نامی
مخصوص ندارد و در یتوعات در حرف الیاء مع التاء ان شاء الله تعالی مذکور خواهد شد و اعراض و تدبیر آن مانند اعراض و تدبیر افربیون خورده است و مذکور شد **فصل**
اللام مع التاء المثناة الفوقانیه لتکو بفتح لام و سکون تاء و چهار نقطه هندی و ضم کاف و واو **ماهیت** آن ثمر درختیست در بنگاله میشود و کثیر الوجود و درخت
آن بقدر درخت آلو و بنیاله و پر خار و برگ آن نیز شبیه ببرگ آلو و بنیاله و ثمر آن خوشه دار و هر خوشه بهفت تا ده دانه و به بزرگی آلوی کوچکی و بنیاله و سفید رنگ و طعم آن در
خامی ترش و بعد رسیدن میخوش میگردد و در جوف بعضی آن تا سه دانه و چهار دانه شبیه بدانهای شریفه و کشمش که گوه نامند و در جوف دانهای آن تخمی بنفش رنگ
نرم لزج لعابی **طبیعت** آن سرد و تر **افعال و خواص آن** مسکن حدت صفرا و خون و جهت بعض امراض دمویه و صفراویه نافع و شربت آن نیز جهت امراض مذکوره
نافع **لجالو** بفتح لام و جیم و الف و ضم لام و سکون واو و لغت هندیست **ماهیت** آن گیاهیست که در کنار آبها و زمینهای نمناک میروید و در موسم باران بیشتر و دو قسم
میباشد قسمی در خشکی و زمینهای نمناک میروید نبات آن تا یکذرع و شاخهای آن باریک و برگ آن ریزه باریک شبیه ببرگ ام غیلان و از ان ریزه تر و قسم دوم مائل
که در کنار آبها و غدیرها میروید و این مفروش بر روی زمین میباشد و در شاخ و برگ شبیه بدان قسم و از خواص هر دو قسم است که چون دست نزدیک آن برند و بدان سایند
برگهای آن بهم مجتمع میگردند و چون دست را بکشند و از ان دور نمایند بعد از اندک زمانی باز میگردند بحالت اصلی خود و از جمله ادویه عظیم النفع است نزد این … اصلاح خود
آنرا از رسایین میدانند **طبیعت** آن در دوم سرد و تر **افعال و خواص آن** محلل و جالی و منضج و مفتح و جهت فساد خون و امراض حادثه از ان و امراض صفراویه
شربا نافع و قطور آب آن جهت ناصور و زخمهای کهنه مفید و گویند چون آفتاب در برج سرطان و در منزل نثره باشد که بهندی پکهه نچهتر نامند بروند برکنار غدیر که در آن
گیاه لجالو باشد و او را غسل بکنند و قدری شیرینی تصدق نمایند و بخور منسوب بزحل بسوزانند مانند مقل ازرق با روغن سرشف پس آن گیاه را از ریشه برکنند و بنحوی که
سایه انکس بران نیفتد و در سایه خشک نمایند و باز چون ماه در آن منزل آید نرم کوفته بیخته بقدر فلفلی از ان را با شیر گاو تازه دوشیده ممزوج کرده این منتر را هفت مرتبه
بران خوانند و بنوشند منتر اینست بسم الله الرحمن الرحیم دولها امرت دولها سنکه ادان … تا سه هفته هر هفته هر روز بدین نحو بخورند
در هفته اول امراض سوداوی و حمیات ربع و مرکبه دفع گردد و در هفته دوم بواسیر و ناصور و یرقان و امثال اینها زائل گردد و در هفته سوم جذام و بهق و قوبا و آتشک و مانند
اینها برطرف گردد بعون الله تعالی و بالجمله مداومت بدان قوی حیوانی بیفزاید و از اسرار است نزد ایشان **فصل اللام مع الحاء المهمله لحم** بفتح لام و سکون حاء مهمله
و میم لغت عربیست جمع آن لحوم آمده بفارسی گوشت و بهندی ماس نامند **ماهیت** آن معروفست و منعقد از خون است و فاعل انعقاد آن حرارت فاعله و در بدن حیوان …
و فاصله و حائل بودن میان اعصاب و عروق و اوتار و غیرها و استخوانها و حفظ و مانع بودن آنها از التواء و حرکات مختلفه و فسخ و رض از صدمات خارجی و برای ترطیب اعصاب و عروق
و غیرها و حسن منظر و نیکوئی هیات شکل و غیرها از منافع که مفصلا در کتب کلیات مذکور است و اقسام میباشد بحسب اقسام حیوان و اعضای آن و لحم هر حیوان در اسم خود مذکور
شده و میشود ان شاء الله تعالی و در اینجا بقول کلی و بالاجمال چیزی ذکر میباید باید دانست که چون بدن انسان مرکب از موالید ثلثه است و حیوانیت بران غالب پس انسب اغذیه و
بدل ما یتحلل او لحم است لهذا در حدیث شریف نبوی صلی الله علیه و آله و سلم وارد است که سید الطعام اللحم و طبیعت مدبره بدن ناچار است در استحاله نبات تا آنرا شبیه …
نماید از هفت قسم فعل از تحلیل و استحاله و تفریق و عقد و تشبیه و تغذیه و ادخال و حیوانات باقل این افعال مدعا حاصل است مثلا در شیر آنها پنج فعل کافی است که تفریق و تغذیه
آن بهضم و تمیز است و تعقید و تشبیه و ادخال ما شد و در بیضه طیور سه فعل کافی است که تحلیل و استحاله و تمیز باشد و در لحوم دو فعل که تشبیه و ادخال باشد کافی است پس لحوم
سید و بهترین سائر اغذیه شدند و گوشت مقادیم حیوان از گردن و دست و سینه بهتر از مآخر آن مانند ران و پشت تازه و گرده ردی و گوشت لین بهتر از یابس و جانب
وحشی خشکتر و بطی النزول و انثی نرم تر و ارطب و بهترین لحوم لحم حیوان جوان صحیح المزاج فربه است در امزجه لطیفه صاحبان ترفه و سکون و آرام و بهترین مواشی بز و گوسفند
است که کمتر از شش ماه و زیاده از یکساله نباشد و بعد از ان گوساله یکساله گاو و گاو میش و شتر جوان بهتر از شتر بچه و از وحوش بچه بز کوهی است و آهو بره و گوشت حیوان خصی
کرده از گوشت ناخصی کرده بهتر است و الطف و گوشت حیوان راعی چرنده بهتر و الطف از محبوس معلوف و از حیوان سیاه بهتر و لذیذ تر و سبکتر و از سرخ اجود متوسط و از سفید
بطی الهضم و سمین و سریع الاستحاله متعفن و ضاد گوشت سرخ و دراز فساد و تعفن سریع الهضم مذبوح در همان روز بهتر از بائت شب مانده و قدید گرم و خشک و قلیل الغذا بسیار
زبون و مولد خلط ردی و لحوم بری بهتر از اهلی و بهترین لحوم بری ظبی و بهترین اهلی ضان و گوشت جدی و اقل فضول است و از غیر آن و لحوم حیوانات بحری از برای یبس مزاجان

لتکو

لجالو

لحم

وصاحبان فالج واستسقا وکسانیکه برودت ورطوبت بر مزاج ایشان غلبه نموده باشد با سرکه وآب غوره وامثال آن برای محرور المزاجان وکسیکه مزاج آن ملتهب باشد مطبوخ آنرا
با مری و نبیذ بخورد و گوشت اعضای عصبانی مولد بلغم است و گوشت سرخ از لیف عصب گرم وتر و قریب باستخوان خشک و متین و گوشت طفل بارد و رطب لزج و گوشت نخاع ردی ضعیف
الغذا مصلح آن و مصلح هر گوشت ضعیف رطب نمک و پیاز و فلفل و زنجبیل و دارچینی و قرنفل و بسباسه و زیره و امثال اینها است و مصلح گوشتهای گرم و خشک سرکه و آب
غوره و روغن و گوشتهای گرم و تر کشنیز و سماق و امثال اینها است و گوشت رحم که در آن حصب باشد لذیذ خصوص گوشت سینه و پستان که بسبب تولید شیر در آن
و گوشت زبان لذیذ سریع الهضم و گوشت حیوان وحشی و حمار الوحش گرم و خشک در سوم سریع الهضم کثیر الغذا مائل بسوداویت و در فصول بستان خوردن آن و مثال آن
بهتر و گفته اند بطی الهضم و ردی الکیموس و گوشت کباش جهت کسیکه ذراریح خورده باشد نافع و گوشت ارنب گرم و خشک و گوشت بریان کرده آن جهت قرحه ریه مفید
و گوشت قنفذ بسیار تر است و گوشت چرب و دنبه گرمتر از همه و غلیظتر و بطی الهضم ملین شکم و قلیل الغذا و ردی و سریع الاستحاله بدخانیت و صفرا و گوشت گاو ماده
کثیر الغذا غلیظ سوداوی و مولد امراض سوداویه و خشکتر از گوشت بز و گوشت جوان آن سریع الهضم تر و بهترین آن گوشت بچه گاو ماده و بهترین اوقات خوردن آن فصل بهار
و اول تابستان و پوست خربزه مهرا کند و آنست چون در حین طبخ در آن اندازند و همچنین در هر گوشت صلب که زود مهرا گردد و اکثر گوشت گاو مولد بهق و امراض سوداوی
و گوشت شقراق کاسر ریاح و بعید التعفن از گوشت بز و گوسفند و قلیل الشحم و یابس الجوهر و قلیل الغذا و ردی و گوشت حیوانات صید گرم و خشک و مولد خون غلیظ سوداوی
و بهترین آنها گوشت آهو است و گوشت سباع و ذوات المخالب همه اینها ردی اجتناب از اینها واجب و گوشت ضان آن معتدل در رطوبت و یبوست سریع الهضم مولد خون جید و جهت
محرور المزاج نافع و گوشت جزور یعنی بچه شتر بسیار گرم و خشک و مولد خلط غلیظ و جهت اصحاب کد و ریاضت شدیده و عرق النسا و در آخر حمیات ربع نافع و گوشت سلو یعنی
گوشت کره گرم و تر و گویند سرد است مسخن کرده و جهت درد پشت [illegible] اسیر سعید و لحم الخیل یعنی گوشت اسب مانند گوشت شتر محلل [illegible] و جهت اصحاب کد و ریاضت
شدید نافع و مولد سودا و از طیور متوسطه که قریب بمرغ خانگی باشد مانند کبک و تذرو و دراج و حجل و طیهوج و امثال اینها و صغیر اینها بهتر از کبیر و بری بهتر از اهلی و بهترین
بری طیور مذکوره و بهترین اهلی دجاج از طیور مائی آنچه گردن آن بلند و عظیم الجثه باشد ردی است و لحوم بری و کبار همچنین طیور کبار جثه مانند لقلق و زمورت
حمامات [illegible] اند و از مائی ماهیان متوسطه در بزرگی و کوچکی آب جاری صخری لطیف مانند ماهی رضراضی و چلوا ماهی و ماهی رهو و اندوار [illegible] آبنوس و امثال اینها
و از برای اصحاب کد و ریاضات قوی المزاج حار لحوم قویه غلیظه مانند گوشت جزور و خیل و گوزن و گاومیش بهتر و اولی است از لطیفه خفیفه و باید که حیوانات رطبة المزاج را بعد از استکمال
قوت آنها و یابسه را هنگام طفولیت و کوچکی ذبح نمایند و هر چه از شکم حیوان برآورند که حلان بضم حاء مهمله و فتح لام مشدده و الف و نون و حلام بمیم بجای نون نامند و آنچه بحد
کمال نرسیده باشد همه ضعیف و مورث ضعف و مستعد امراض بلغمیه اند و از حیوان پیر و ضعیف سالخورده بسیار لاغر و مریض و میته همه مورث امراض صعبه کثیره و سوداوی امراض
سوداویه است خصوص کبش و تیس و بقره و جاموس و جمل و همچنین گوشت حیوان بچه مرده و با کرک و غیر آن از سباع گزنده و خوفناک و یا در آب افتاده و بدستور حیوان مخنوق همه رکیک
و مورث امراض ردیه صعبه و سودا و امثال اینها است و در حضور حیوانی حیوان دیگر را ذبح نمودن زبون و آشامیدن آب بعد از گوشت مضر و تناول نمودن آن در شبها
باعث تخمه و جمع آن با شیر و بعینه مضر و غیر مجوز و هر چند مبالغه در طبخ و کوبیدن آن کنند اولی است و باید که اجزای آن متساوی طبخ یافته خواه کباب باشد و یا غیر آن و گوشت آب
پنی مزور سریع الهضم و النفوذ و موافق ناقهین و ضعیف المزاج و القوه است اگر با لحوم رطوبات بسیار بر بدن غالب نباشد و کسیکه اراده نماید تخفیف و صلابت بدن را باید که [illegible]
و کرناج آن را بجزد و مشوی آن بطی النزول تر و یابس تر و قوی الدم از مسلوق و کسیکه اراده ترقیق و نرمی بدن نماید باید که اسفیدباجات چرب بیاشامند و روزی دو بار خوردن
آن ممنوع جهت آنکه البته هضم آن بر طبیعت دشوار و باعث فساد و ضعف قوت است و مداومت بر آن نیز باعث فساد اخلاط و قساوت قلب و تیرگی باصره و بلادت ذهن
و غلبه صفات بهیمی و اخلاق سبعی و بسیار دیر بر خوردن آن باعث ضعف بدن و لاغری و ذبول و نقصان ارواح و سقوط قوی است و مشوی یعنی بریان آن مولد لحم صلب
خشک و مطبوخ آن بطریق یخنی گرم تر و مولد لحم رخو نرم و غلیه آن کثیر الغذا و باعث تقویت بدن است و حلوای لحم و ماء اللحم باقسام و امراق آن در قرابادین کبیر ذکر یافته
اعضاء الراس گوشت گاو و گاومیش و سایر گوشتهای غلیظ مولد سودا و امراض سوداویه از جنون و وسواس و گوشت ابن عرس با شراب جهت صرع البین خاکستر گوشت سرطان
جالی بیاض چشم و گوشت سباع و ذوات المخالب مقوی چشم و دافع امراض چشم و بره طیور و اکثر حیوانات جالی بیاض و آثار چشم اعضاء النفس گوشت سرطان نهری جهت
مسلولین و گوشت بچه طیور و بیچ خوانق اعضاء الغذاء گوشت قطا جهت اصلاح فساد مزاج و تفتیح سده کبد و طحال و استسقاء و گوشت قنفذ با سکنجبین جهت جمع کرده [illegible]

پر پشه مانند کوره و دجاج جهت قولنج و امراض سوداوی و مرق گوشت گاو و سکباج آن جهت اسهال مراری و همچنین فرنی گوشت آن با کشنیز تازه و سرکه و مومنات مناسبه بسرکه و همچنین با کشنیز و حصرم
و اندک زعفران و گوشت طیور مشوی و غیر مشوی مانند گوشت کبک و طیهوج و قطا و قمری که جوش داده مرق آن را بریزند و جرم آنرا تناول نمایند حبس طبیعت نماید و مرق آن ملین
گوشت شتر مدر بول گوشتهای چرب ملین آن زیاده از غیر آن و گوشت سباع و ذوات المخالب جهت بواسیر و گوشت حمار وحشی با روغن قسط جهت وجع گرده و تحلیل ریح غلیظ المثانه گوشت گاو
و ابن و مغز طیور بزرگ پیر محدث حمی ربع اند السموم آشامیدن گوشت ابن عرس خشک کرده با شراب جهت سموم و گوشت سرطان سوخته برای لسع مار و عقرب و جراره و با شراب جهت سگ
دیوانه و گوشت ضفدع جهت لسع هوام الات المفاصل ضماد گوشت گرم بکر میان ذبح جهت ضربه و سقطه و بدستور بپیچیدن عضو در پوست گرما گرم آن و ضماد دنبه جهت تلیین عصب علیل تمدید و
اعضای متشنجه و گوشت ارنب جهت نقرس و اوجاع مفاصل و قرمیه و دهن مرق ثعلب و گوشت ابن عرس جهت اوجاع مفاصل ضماد او شحم حمار وحشی با دهن قسط جهت
وجع ظهر و تحلیل ریاح غلیظه مرمزه گوشت افعی و قنفذ الکلام بطریق مرقه و یخنی نافع و گوشت گاو مولد جذام و داء الفیل و دوالی و جرب و قوبای ردی و سرطان و همچنین بار لحوم
غلیظه الجروح و القروح و الاورام طلای گوشت گوسفند سوخته و ضماد گوشت گاو و سائر لحوم غلیظه محلل اورام صلبه الزینة طلای پیه حمار وحشی و بط رافع کلف و سوخته گوشت
حلزون رافع بهق و سوخته گوشت ضفدع جهت داء الثعلب **لحیة التیس** بلام مفتوحه و حاء ساکنه و یاء و الف و لام و فتح تاء مثناه فوقانیه و سکون یاء مثناه تحتانیه
و سین مهمله لغت عربیست و در ماهیت آن اختلاف است مالقی و بغدادی و انطاکی و غیرها گفته اند نباتیست مجعد بر روی زمین مفروش و از زمین بلند نمیشود و برگ آن شبیه
ببرگ کندنا و مردم آنرا میخورند و مداوا با آب آن مینمایند و همین لحیة التیس حقیقی است و نزد عرب و اهل شام و شرق و دیار بکر مسمی [illegible] و نزد عامه اهل اندلس بسقواس است
و بفارسی اسلیخ باصفهانی سنگ والاشک نیز و بفتح شین معجمه و سکون نون و کاف نامند و دیسقوریدوس قسوس نامیده و بعض مردم قساوق و قسارث نیز خوانند و گفته اند آن
دو صنف است نر و ماده نر آنرا درخت کوچک کثیر الاغصان و خشن و کوتاه و برگ مدور و صلب و مزغب گل شبیه گلنار و منبت آن سنگستانها و صنف ماده آنرا برگ شبیه ببرگ کندنا و
آن عریضتر از بالای آن و گل سفید و نرم و بیخ آن نوعی از طراثیث میره و مدیسخ با قوی رنگ و آن بهترین انواع آنست و گاه سفید و گاه اشقر نیز میباشد و قوت قسم این زیاده
از آن و جمیع اجزای آن طرثوث را برومی هیوقسطیداس و بیونانی ابوقسطس نامند و مراد از عصاره لحیة التیس عصاره آن طرثوث است و از جمله اجزای تریاق فاروق همان است
و در قوت مانند صنف اول و در صنف قوت تحلیل است و در بن قوت قبض فقط و حکیم میر محمد مؤمن نوشته که امین الدوله و جمعی دیگر بیان نموده اند که آن شاخهای است بی برگ مایل
بسرخی و در خشکی و سرخی آن مایل بسیاهی و بقدر شبری و بیشتر آن در زمین و چهار انگشت آن از زمین پیدا و بیرون و منبت آن شوره زار [illegible] و در اول اصح میدانند چه گیاه مزبور
نوعی از طراثیث است بهترین آن تازه آنست **طبیعت** آن معتدل در گرمی و سردی و خشک در دوم و جالینوس در سابعه گفته نباتیست این شجر و گیاه با اندک
تفاوت متعارف کوهیدر شیراز و اصفهان و نواح آنها نباتی کوچک تا یک شبر سبز و با شاخهای باریک و برگهای باریک بلند و نبات آن بهیئت مجموعی شبیه بریش بز نر
که تیس نامند و آنرا بشیرازی و اصفهانی الالاشک نامند و نر و ماده میباشد چنانچه ذکر یافت و تر و تازه آنرا با سرکه و بدون آن برای تبرید مانند کاسنی و کاهو میخورند و چون گل
لحیة التیس این باشد و آنچه در کتاب [illegible] فرنگی دیده شد نبات آن بلند است و یک ساق ایستاده دارد و بران برگهای باریک بلند شبیه ببرگ کندنا و گل آن پهن مدور
و برگهای آن اندک طولانی و سر آنها متشعب بدو شعبه و غنچه آن فی الجمله شبیه بغنچه گل سرخ و رنگ گل آن سفید **طبیعت** آن در آخر دوم سرد و در سوم خشک **افعال و**
خواص آن قابض و قاطع نزف الدم و اسهال مراری و دموی و قرحه ریه و بیخ آن در قبض اقوی و عصاره آن در قبض مانند تخم گل سرخ و مقوی معده و مانع انصباب مواد بدان
و قرحه ریه و امعا بعصاره آن از آن اقوی و آشامیدن عصاره آن با شراب جهت نزف الدم رحم و ضماد آن مقوی اعضای ضعیفه و فم معده و جگر و نزف الدم رحم و سایر افعال نیز از آن قیاس
اعضاء الراس بیخ آن جالی برگ گوشت خشک کننده قروح آن اعضاء النفس و الغذاء آشامیدن برگ گل و بیخ آن با ماء الشعیر جهت قرحه ریه و عصاره آن جهت نفث الدم و نزف الدم
اعضای باطنی و جهت تقویت معده و حبس بطن و قرحه امعا مقدار شربت عصاره آن تا سه درم و از برگ گل آن تا چهار درم الجروح و القروح و در برگ گل آن جهت اندمال و التیام
جراحات کهنه و رفع تعفن آنها و ضماد آن جهت التیام عصب مقطوع الاورام ضماد گل آن محلل اورام حرق النار و گل آن با موم و روغن جهت [illegible] آتش السموم محمد بن زکریا [illegible]
لحیة التیس را دافع سموم دانسته مضر گرده مصلح آن عناب بدل آن حضض و اقاقیا است و گلنار و تخم آن **فصل اللام مع الخاء المعجمه** **لخنیس** بفتح لام و سکون خاء و کسر نون
و سکون یاء مثناه تحتانیه و سین مهمله لغت یونانیست **ماهیت** آن نوعی از خیری بری است نبات آن قریب بذرعی و گل آن بنفش و بری و جبلی میباشد و بهر دو [illegible]
الا آنکه جبلی آن اقوی است و خشن تر و کوتاه تر از بری و دانه آن سیاه و تلخ و بقدر عدسی بعضی آنرا سراج القطرب دانسته اند **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک خصوص گل و تخم آن

لحیة التیس

لخنیس

افعال و خواص آن آشامیدن ... درم از ان هر دو نوع مسهل قوی و یکدرم آن جهت لسع عقرب شاباله و چون گل آنرا بر روی عقرب اندازند آنرا بکشد فصل اللام مع السین المهمله لسان بکسر لام و سین و الف و نون لغت عربیست بفارسی زبان و بهندی جیب نامند ماهیت آن از اعضاء مرکبه بدن حیوان و در دهان واقع و مرکب از لحم رخو غددی سپید و عروق و عصب و عضلات و غشاء معروفست و مخلوق از برای آمدن آواز از دهان و تکلم و افاده و استفاده و القای ما فی الضمیر و تقلیب غذا در حین مضغ و اعانت بر بلع و حفظ رطوبات نازله از دماغ و خارجه از سینه و معده و غیر اینها از منافعیکه در کتب طبیعی و کلیات طب مذکور است و غیر خالق جل اسمه نمیداند فوائد آنرا بتفصیل **طبیعت** آن گرم و تر **افعال و خواص آن** خفیف سریع الانحدار و مرطب بدن و با ادویه حاره خوشبو زیاده کننده منی المضا سریع العفن مصلح آن طبخ آن با سرکه و با کشنیز خشک و زیره و خولنجان در مبرودین و در محرورین سرکه کشنیز خشک خوردن است **لسان** و آنرا آذان الثور و کلا نیز نامند بجهت آنکه گل آن برنگ کحل است **ماهیت** آن نباتیست بالزوجت و رائحه آن شبیه بانجبار و غیر لسان الثور است برگ آن عریض مفروش بر روی زمین و مستدیر و در خشونت مانند برگ گاوزبان و از میان برگ آن شاخی سبز و بقدر ذرعی و بر سر آن گلی سرخ رنگ و فرق میان برگ این و برگ لسان الثور آنست که برگ این عریضتر و مدورتر و شبیه بانجبار و لزوجت آن زیاده از لسان الثور و گل آن را و پخته بسوی زمین و خام و پخته برگ آنرا میخورند بخلاف برگ گل لسان الثور که باین اوصاف نیست **طبیعت** آن در دوم سرد و تر **افعال و خواص** آن جهت علل زبان لسان و سرو عنبر آن را جهت انات و بثوری صلب سرخ که ظاهر میگردد بر زبان مانند حب الرمان و آنرا حارس مینامند و جهت قلاع و سائر امراض حاره دهان و خفقان و حرارت معده نافع **لسان الابل** بالف مکسوره و با موحده و لام لغت عربیست **ماهیت** آن غیر رعی الابل است و غلط کرده کسیکه آنرا لسان الابل دانسته بلکه آن نباتیست ما بین گیاه و شجر و شاخ آن پراکنده و مربع مایل بسفیدی و برگ آن شبیه ببرگ تفاح و از ان بلندتر و باریکتر و اندک خشن و مجعد شبیه بتجعید ثیاب تازه شسته و مایل بسرخی و سفید رنگ و خوشبو و ثقیل الرائحه و ثمر آن زرد مائل بسبزی منبت آن زمینهای خشن **طبیعت** آن در دوم سرد و خشک و در سوم گرم و خشک نیز گفته اند **افعال و خواص** آن مفتح و جالی اعضاء الفم و الغذاء و النفض آشامیدن آب طبیخ برگ و شاخ آن و مضغ برگ آن جهت رفع لکنت زبان و اضطراب و تلجلج آن و قروح باطنی و ادرار بول و حیض و اخراج جنین و آب طبیخ آن با مویز و عناب مفتح سده و مدر بول و رافع التهاب باطنی القروح و الجروح و مرهم آن منقی قروح خبیثه و مجفف قروح و التیام دهنده جراحات آن جهت قروح باطنی و ظاهری و استنجا با آب مطبوخ آن مسکن حکه فرج و مقعده و در ذکر الزینه خضاب آن با حنا سیاه کننده و موی سر و شستن با آب آن و بدان خضاب نمودن نیز سیاه کننده موی است مضر گرده مصلح آن صمغ عربی مقدار شربت از جرم آن تا سه درم و از آب آن تا دو اوقیه و شراب آن که هفتاد مثقال آنرا در دو هفتاد رطل آب انگور پخته ترتیب دهند جهت نفث الدم و سرفه و سستی عضل و قرحه گرده و مثانه و احتباس حیض نافع مقدار شربت آن تا یک رطل السموم جهت گزیدن شقفتین بحری نافعست **لسان الثور** بفتح ثای مثلثه و سکون واو و راء مهمله لغت عربیست بفارسی گاوزبان و بیونانی [illegible] و بلاطینی بکلورم و بلغت دیگر براجم و بهندی [illegible] نامند **ماهیت** آن نباتیست جمیع اجزای آن با خشونت و مزغب و منقط بنقطهای شبیه بنجار و ساق آن باریک و خشن و مانند نای ملخ و سبز مایل بزردی و بقدر ذرعی و برگ آن بزرگتر و سیاه و ضخیم و با خشونت و منقط بنقطهای سفید شبیه بنجار و مزغب شبیه بزبان گاو و مفروش بر روی زمین و ربیعی است و تازه آن سبز مائل بزردی و کهنه آن مائل بسیاهی و هرچند کهنه تر گردد سیاه تر شود و گل آن لاجوردی رنگ بشکل انار و از ان کوچکتر و طولانی و تخم آن کوچک اندک طولانی و سفید از حب القرطم اندک باریکتر و در ثمنی و اندک لعابی و تخم آنرا مدور نیز گفته اند منبت آن اکثر مخصوص گیلان که در انجا بسیار خوب میشود و در عظیم آباد از ملک هند نیز میشود و لیکن برگ آن نازک و حکیم میر محمد مومن در تحفة المومنین نوشته قسمی را که در صفهان و بعضی بلاد گاوزبان مینامند مرماخوا است و گل آن لاجوردی و کوچک و مدور میباشد بهترین آن گاوزبان تازه ضخیم سبز مائل بزردی منقط گیلانی است **طبیعت** تازه آن در اول گرم و تر و خشک آنرا رطوبت کمتر و مائل به یبوست و قوت آن تا هفت سال باقی میماند و گل آن الطف جمیع اجزای آن **افعال و خواص آن** مفرح و مقوی ارواح و حرارت غریزی و اعضای رئیسه و حواس ملین طبع و مسهل مره صفرا و اخلاط محترقه و سوداوی متولد از خلط سوداوی و تسکین اعراض آنها و امراض سوداویه مطلقا اعضاء الراس و الصدر و الغذاء آشامیدن آن با مطبوخات مناسبه جهت سرسام و برسام مالیخولیا و جنون و نیکوئی حواس و رنگ رخسار و تفریح و رفع خشونت قصبه ریه و سینه و سرفه و ضیق النفس و درد گلو و سینه و تشنج و خفقان سوداوی و توحش و وسواس و حدیث نفس و فزع و خوف و غم و هم و یرقان و سنگ گرده و مثانه و مطبوخ آن با نبات و یا شکر و یا ماء العسل جهت خشونت سینه و قصبه ریه و سرفه و ضیق النفس و آشامیدن دو درم گل آن با یکدرم گل ارمنی و دو درم شکر جهت خفقان و خشونت سینه و سرفه و انعاش حرارت غریزی و قوی و ازاله یرقان و تنقیه معده و تصفیه رنگ رخسار و در محرق آن در دهان جهت قلاع اطفال و تسکین لهیب سوزش دهان و مستی [illegible] غیر محرق آن و لیکن از ان ضعیفتر مضر سپرز مصلح آن صندل سفید مقدار شربت از جرم آن از دو درم

تا پنج درم و مطبوخ و منقوع از پنج درم تا ده درم و از آب آن تا چهار اوقیه بدل آن ابریشم خام محرق و چهار دانگ آن پوست اترج و نیز بوزن ان بیاض و نصف آن سنبل و ربع آن اسارون گفته اند و چون از آب آن و آب سیب و آب مویز شرابی ترتیب دهند و دو مثقال آن مفرح بحدیکه رطل شراب کند بدون ازاله عقل و عرق گاوزبان جهت امراض سوداوی و وسواس و خفقان سوداوی مفید و در سائر افعال ضعیفتر از جرم و مطبوخ آنست و بعضی اقوی گفته اند مقدار شربت آن تا چهار اوقیه **لسان الحمل** بفتح حاء مهمله و میم و لام لغت عربیست و بیقور [illegible] آنرا کثیرة الاضلاع و ذو سبعة اضلاع نامیده و بفارسی بارتنگ و بترکی باغ برباغ و لسان الحمل کبیر را بفرنگی [illegible] میور و صغیر را [illegible] مینور نامند **ماهیت** آن از جنس ماخوذ است دو صنف میباشد کبیر و صغیر کبیر را برگ شبیه بزبان گوسفند و سبز طولانی و اندک عریض و ساق آن بقدر ذرعی و پراکنده و مائل بطرف زمین و سرخ رنگ املس و از وسط نبات آن ساقهای باریک بلند رسته بر سر آن گل آن زرد رنگ و تخم آن مدور ریزه سیاه رنگ مائل بسبزی بیخ آن سست و مزغب و تا بسطبری انگشتی و صغیر را نیز بدستور الا آنکه برگ آن از ان کوچکتر و سرخی ساق کمتر و تخم آن بزرگتر و کبیر اقوی از صغیر و در منافع نیز از ان زیاده و از مطلق آن مراد صغیر است **طبیعت** آن در دوم سرد و خشک و تخم و بیخ آن را یبوست زیاده از برگ و برودت کمتر و برودت با سبر حد تجفیف و یبوست آن بحد لذع نرسیده **افعال و خواص آن** مرکب از جوهر مائی و ارضی و از جوهر مائی تبرید مینماید و از جوهر ارضی قبض و آب برگ آن لطیف اعضاء الراس آشامیدن آن حابس نفث الدم و نزف الدم همه اعضای باطنی و رعاف و صرع و سعوط و ضماد آن بر پیش سر و سینه نیز و قطور آن در گوش جهت تسکین وجع آن که از حرارت باشد و مکرر مضمضه نمودن با آب طبیخ بیخ آن و با مضغ آن و با آب برگ آن جهت درد دندان و قلاع امراض دهان و بثور مدیه آن و تقویت لثه مسترخیه و دامیه و با آب بری آن جهت رفع قلاع دهان و قطور و طلای آب برگ آن جهت رمد حار مفید و سائیده میشود شیافات چشم در آب آن و داخل ادویه عین کرده میشود و اعضاء النفس تخم آن حابس نزف الدم و آشامیدن عدس مطبوخ با برگ آن بدل سلق جهت ربو و آشامیدن عصاره آن جهت دق و سل و نفث الدم و قرحه ریه و ربو و موی و صرع اعضاء الغذاء و النفض آشامیدن عصاره آن مقوی کبد حار و طحال و گرده و مفتح سده آن و مسکن تشنگی و رفع فساد هضم و قی الدم و نزف الدم اعضاء باطنی و حرقه البول و سیلان خون بواسیر و حیض و بیخ و برگ و تخم آن مفتح سده کبد و گرده و مثانه و در ادویه مفتحه اینها داخل کرده میشود و جهت قروح امعاء و آشامیدن عدس مطبوخ با برگ آن بجای برگ چغندر جهت استسقای حار و مطبوخ آن با نمک و سرکه و عدس جهت اسهال سوی و آشامیدن آب برگ آن و طلا جهت درد گرده و مثانه و آشامیدن و یا احتقان بتخم و یا عصاره آن جهت قرحه امعاء و حبس خون بواسیر و حمول آن جهت درد رحم حادث از احتقان آن المی گفته اند آشامیدن سه عدد بیخ آن جهت حمی مثلثه و چهار عدد بیخ آن جهت حمی ربع و همچنین با چهار اوقیه و نیم شراب ممزوج کرده و آشامیدن عصاره آن نیز جهت حمیات حاده نافع السموم ضماد آن با نمک جهت سمیت سگ دیوانه گزیده الجروح و القروح و حرق النار ضماد آن و بدستور ذرور آن جهت تنقیه چرک و تجفیف و اندمال قروح خبیثه و مزمنه و جراحات عمیقه و سوختگی نار فارسی و قروح ساعیه و آکله و باطین [illegible] و اسفیداج جهت جمره [illegible] و داء الفیل و منع تزاید و موجب ضمور آن الاورام و البثور محلل اورام حاره و نمله و شری و حمره بجای جهله که بادسرخ نامند و ورم پس گوش و خنازیر و تعلیق بیخ آن بر گردن نیز جهت خنازیر موثر المضار گوینده مضر ریه مصلح آن عسل و عصاره آن مضر طحال و مصلح آن مصطکی مقدار شربت از آب برگ آن از ده مثقال تا نیم رطل بدل آن حماض بستانی و تخم آن در افعال مانند عصاره برگ آن و بوره آن قابض و مقوی امعاء و رافع زحیر و بروغن بادام و یا روغن گل چرب کرده و یا در آب جوش نموده آن نیز رافع مغص و حابس نزف الدم حاصل مدین مقدار شربت آن تا سه درم و عرق برگ بارتنگ که مانند گلاب تقطیر و انبیق معطر نموده باشند در تقویت قوت ماسکه بیعدیل و در همه افعال از عصاره برگ آن ضعیفتر است **لسان السبع** بفتح سین مهمله و ضم باء موحده و عین مهمله **ماهیت** آن نباتیست بقدر دو ذرع و شاخهای آن پراکنده و برگهای آن طولانی و اطراف آن تیز و مشرف مانند دندانهای اره و مجعد و صلب و رنگ آن سبز مائل بزردی و سفیدی و بر سر شاخهای آن قبهای مستدیر و گل آن بنفش و بیخ آن سیاه و مربع منبت آن زمینهای سنگریزه و ربیعی است **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک **افعال و خواص آن** آشامیدن طبیخ آن جهت تفتیت سنگ گرده و مثانه و فرزجه بیخ آن جهت ادرار حیض و اخراج جنین نافع است **لسان العصافیر** بفتح عین و صاد مهملتین و الف و کسر فاء و سکون یاء مثناة تحتانیه و راء مهمله بفارسی زبان گنجشک و بهندی اندرجو و بشیرازی تخم اهر نامند **ماهیت** آن ثمر درختیست از قسم [illegible] عظیم و برگ آن شبیه ببرگ بادام و ثمر آن در خوشه و در غلافها و هر یک از هم متفرق و در هر غلافی یکدانه باریک طولانی شبیه بزبان گنجشک و ظاهر آن اندک تیره رنگ و باطن آن سفید مائل بزردی و با تندی و تلخی و قوت آن زیاده تا سه سال باقی میماند و در ملک هند و بنگاله کثیر الوجود و دو نوع میشود یکی تلخ با حدت و دوم شیرین و نبات آن بیشتر در مزرعه برنج بهم میرسد و بلندی نبات آن از برگ نبات برنج باریکتر و نازکتر و خشن تر و سبز تیره و شبیه ببرگ بید و از ان اندک پهن تر و سر برگها کج و ثمر آن در خوشه مجتمع و دانه های آن در غلافی

سبز تر شبیه بخار و گل آن ریزه و از تلخ آن سفید مائل بزردی و از شیرین آن بنفش و ثمر تلخ آن نیز بهبات شیرین الا آنکه ثمر شیرین آن بالیده تر و رنگ باطن آن بنفش
طبیعت آن در آخر دوم گرم و خشک و در اول تر نیز گفته اند و با رطوبت فضلیه افعال و خواص آن مسکن ریاح و برگ آن با قبوضت عضاد العقد
آشامیدن ثمر آن مسکن درد پهلو و تهیگاه و جهت خفقان و ضیق النفس و سرفه مزمن عضاد النفس آشامیدن آن جهت مغص و درد کمر و رحم و ادرار بول و تقلیب حیاه
و تقویت عضای تناسل و تحریک و زیادتی باه سفید و فرزجه آن با عسل و زعفران بعد از طهر معین بر حبل و مجرب گفته اند المضار مصدع محرور مصلح آن کتیرا مقدار شربت آن
جهت باه ضمادهای آن تره درم و با معینی تا ده درم بدل آن در تقویت باه بوزن آن جوز بوا و نصف آن بهمن سرخ و یا تودری سرخ بوزن آن و با مغز کردکان و یا کبابه الجروح و القروح
ضماد برگ آن منقی و مدمل و ملحم قروح رطبه آلات المفاصل ضماد پوست آن با سرکه جهت کوفتگی عضل نافع لسان الکلب بفتح کاف و سکون لام و با موحده بلاطینی ایبره گویند شبیه بگاوزبان
و بهربری بنکو کالنس نامند ماهیت آن گویند لسان الحمل است و بعضی تمشک دانسته اند و بعضی گفته اند نباتیست علیحده و ساق آن زیاده بر ذرعی و باشعبهای بسیار و گره دار و باریک
و برگ آن شبیه برگ باریک و از آن دراز تر با تقعیر و بسیار نرم الملمس و اطراف آن تند و گل آن بنفش و تخم آن باریک و بیخ آن سفید بر شعبه با شعبهای باریک مانند ریسمان
و ستنبک و رهم و در اول تابستان میروید و منبت آن نزدیک بها طبیعت آن در اول گرم و در دوم خشک افعال و خواص آن آشامیدن آن بقدر رطلی با عسل رافع
طحال القروح و الجروح ضماد آن ملزق جراحات و جهت التیام زخمهای تازه و گوشت آوردن زخمهای کهنه مؤثر است فصل اللام مع الصاد المهملة لصیقی بفتح لام
و کسر صاد مهمله و سکون یا مثناة تحتانیه و کسر قاف و یا و آنرا اذان الدب نیز نامند و در شکاربن معروف بکاش است ماهیت آن نباتیست خاردار که بر جامه می چسبد
و از آن جهت آنرا لصیقی نامند و ساق آن زیاده بر ذرعی و بسطبری انگشتی و برگ آن شبیه برگ بارتنگ و از آن کوچکتر ضخیم و تخم آن بقدر فندقی و نخودی طبیعت آن در آخر
اول گرم و خشک افعال و خواص آن محلل و جالی اعضاء الصدر آشامیدن طبیخ آن با عسل جهت سرفه مزمن بارد و خشونت سینه و ضماد آن با روغن گل جهت
ضربان ورم مفعده بغایت نافع و غسول آن سرخ کننده رخسار و مغز و تخم آن بهی است فصل اللام مع العین المهملة لعاب بضم لام و فتح عین و الف
و با موحده بعربی ریق و بفارسی آب دهان نامند ماهیت آن معروف است افعال و خواص آن جالی خصوص لعاب دهان صائم یعنی شخص ناشتا و چون
آب دهان صائم را در گوش کسیکه از اذیت کرم ستاذی باشد ریزند تسکین دهد و کرم آنرا بکشد و بر آورد و طلای آن محلل خون مرده و جالی بهق و کلف و قوبای اطفال را نافع و چون
در دهن مار اندازند آنرا بکشد لعبت بربری بضم لام و سکون عین و فتح با موحده و تا مثناة فوقانیه و فتح دو با موحده و در میان هر دو را مهمله و در آخر یا نسبت ماهیت
آن بهیست شبیه بسورنجان و با بجزا آن مانند سپستان و طعم آن تلخ و تند و در مصر معروف به تر باقی است و از نواح افریقیه آورند و نا سفیدان مغشوش بسورنجان مینمایند
و بعضی سورنجان را باین نام خوانند و اشتباه است طبیعت آن در دوم گرم و خشک افعال و خواص آن محلل ریاح و قاطع بلغم و مقوی حرارت غریزی اعضاء
الصدر و النفس آشامیدن آن جهت قطع بلغم سینه و تحلیل ریاح معده و بواسیر و ادرار خون حیض و بواسیر و اوجاع صدر و امثال آن نافع السموم رای جهت سم افعی و سموم سایر
هوام بغایت نافع دانسته و مداومت آن باعث سرخی رنگ رخسار مقدار شربت آن دو درم که در سوتی بهار و جوش و هند تا رفع غالیه عدت آن کرده المضار اکثار آن مورث امراض
حاره مصدع مصلح آن کتیرا بدل آن بوزن آن مغز کردکان است و چون اطفال یا غیر ایشان بغلطی بخورند تی و اسهال آورد و تا بحدیکه سرخی چشم و حالتی مانند مستان عهد
نماید و اگر زن باشد اختناق رحم و هلاک سازد تدبیر آن فی الفور بروغن و عسل و بعد از آن افیون خوردن است لعل بفتح لام و سکون عین و لام گفته اند معرب لال است
ماهیت آن از احجار جدیده است که تازه اطلاع بدان بهم رسیده و در کتب احجار قدیمه ذکر آن نیست و مؤلف منافع الاحجار و لباب الصناعة تصریح نموده اند که از سی صد سال
سنجا ذاست که سالی بسبب زلزله عظیمی کوه بدخشان منهدم گردید و لعل ظاهر گشت و از جنس یاقوت است و رنگ آن از رنگ یاقوت در سرخی کمتر و اندک مائل بنفشی و ارغوانی
و از یاقوت نرم تر و معدن آن بدخشان از مملکت توران و در دکهن نیز بهم میرسد و بدخشانی بهتر و سرخی آن غالب و صلب و دکهنی نرم تر و اندک تیره تر و افزایش بدخشانی و کم
تر و بالجمله قسمی از اقسام یاقوت است که باختلاف مکان بدین نحو متکون میگردد و یاقوت در حرف الیا مع الالف انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد طبیعت آن در گرمی
و سردی معتدل مائل بحرارت و در دوم خشک افعال و خواص آن در تفریح دل و عصاب و قوت باصره و قوی تر از یاقوت و حابس نزف الدم و بواسیر و در جمیع علل
سوداوی قوی التاثیر مقدار شربت آن از یک قیراط تا یک دانگ و بعضی تا نیم دانگ گفته اند فصل اللام مع الفاء لفاح بضم لام و فتح فا و الف و حا
مهمله لغت عربیست بفارسی شابیزک و مغد نیز نامند و مغد اسم بادنجان است ماهیت آن ثمر یبروج بربری است و نیز لفاح عبارت از بیروج سر بالایی است و در حرف الیاء

انشاء الله

لسان الکلب
لصیقی
لعاب
لعبت بربری
لعل
لفاح

انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد نر و ماده میباشد قسم ماده آنرا برگ عریض و مفروش بر روی زمین و شبیه برگ کاهو و از آن کوچکتر و مائل بسیاهی و ثقیل الرائحه و گل آن سفید و از آن
از بتون بزرگتر و زرد و بسیار عفص و بعد از رسیدن با عطریت و مائل بشیرینی میگردد و آنرا تفاح الجن نامند و تخم آن شبیه بتخم سیب و بیخ آن دو سه عدد متصل بهم ظاهر آن سیاه
و باطن آن سفید و پوست بیخ آن سطبر و مائل بسیاهی و در شکل شبیه بصورت انسان و بی موی یعنی لیفهای شبیه بموی که در یبروج میباشد و در بیخ قسم نر آنرا برگ املس و مانند
برگ چغندر و ثمر آن بقدر خیار و زرد و بیخ آن در سطبری متوسط و صمغی از آنرا منبت مقابر و مواضع سایه دار و برگ آن کم عریض و در طول بقدر شبری و مائل بسفیدی و بی ساق و بی
برگ و ثمر بیخ آن دراز و بسطبری ابهامی و سفید و این قوی ترین اقسام است و قوت آن تا چهار سال باقی میماند و قوی ترین اجزای آن پوست بیخ و عصاره و آب مائل از انست
طبیعت آن در آخر سوم سرد و خشک و گویند خالی از اندک حرارت نیست ثمر آن سرد و تر و آنچه در جوف بیخ آنست عدیم القوت افعال و خواص آن مخدر و مجفف
و مسکن ضربان مواد حاده و غلیان خون و صفراء و قابض و مسکر و منوم و مسمن بدن اعضاء الرأس طلای آن جهت درد سر و بوئیدن آن منوم و صداع حار را نافع و مضمضه بطبیخ
آن جهت درد دندان اعضاء الصدر و الغذاء و النفس آشامیدن شش قیراط از پوست بیخ آن با آب و عسل جهت رفع سحج ابی و خفقان حار و اسهال دموی و حرقة البول نافع و مخرج
بلغم و مره سوداست و گیاه آن مدر بول و حمول تخم آن با کبریت قاطع حیض اعضاء المفاصل ضماد پوست بیخ آن با آرد جو جهت درد مفاصل حار و الاورام و البثور طلای آن
محلل اورام حاره و با سرکه جهت حمره و ضماد برگ آن با آرد جو جهت اورام حاره و برص و الزینه طلای شیر آن جهت کلف و نمش و آشامیدن یکدرم از تخم آن بغایت سرخ کننده رخسار
مانند سرخی که از حمام بسیار گرم بهم میرسد و طلای پوست بیخ آن مهلک قمل در بهر و غنیکه باشد السموم طلای پوست بیخ آن با عسل در روغن زیتون جهت گزیدن هوام و بدستور تخم
آن و برگ کوچک آن فادزهر عنب الثعلب سمی قتال مقدار شربت آن سه قیراط تا نیم درهم و دو درهم آن کشنده است باختلال عقل و سبات و غثیان مصلح آن قی کردن بروغن
و عسل و بعد از آن عسل و سداب بری و خردل و انیسون خوردن و بعضی گفته اند آب سرفه شیدن المضار اکثار بوئیدن آن محدث سکته خصوص آنچه برگ آن سفید باشد مصلح
آن برسوم بوئیدن و تخم خشخاش و بوزن آن جوز القی نیز گفته اند و آشامیدن تخم سه عدد آن با رازیانه و شکر سکر با تفریح آورد و بعضی باطله است لفش بفتح لام و فا و شین معجمه
ماهیت آن درختی است عظیم منبت آن نواح شام و در هنگام تری و سبزی زرد و مشتعل میگردد و در خشکی در آتش در آن تاثیر مینماید و ابن ابی خالد گوید مراد از قول حق سبحانه تعالی
در قرآن مجید و من الشجر الاخضر نارا آن درخت است افعال و خواص آن طلای برگ خشک مسحوق آن رافع قوبا است حکیم میر محمد مومن نوشته که انطاکی گوید که آنچه
صنوبر است فصل اللام مع القاف لق لق بفتح دو لام و دو قاف معرب لک لک فارسی است ماهیت آن از جمله طیور معروفه است کبیر الجثه که
در اوائل ربیع می آید و کاه متوطن میگردد و از جای خود نقل مینماید و از خار خانه میسازد برای محافظت بچهای خود از مار زیرا که مار دشمن بچه آنست و آن نیز بسبب حرارت مزاج
خود مار را می بلعد و بآن ضرر نمیرساند و گوشت آن بدبو برای بودن خوراک آن حشرات و خبائث طبیعت آن در آخر سوم گرم و خشک افعال و خواص آن
اعضاء الرأس و غیرها خوردن گوشت آن جهت فالج و لقوه و خدر و ریاح غلیظه و برودت مستحکمه در اعضاء و ضعف باه و سموم منهوشه و گوشت بچه آن بهتر از بزرگ آن مضر محرورین
مصلح آن روغن گنجد و طبخ آن با سرکه و کرفس و کشنیز بسیار و زیت شیرین و با روغن بادام و شراب بران نیاشامند و بیضه آن در جمیع افعال قوی تر از گوشت آن و زهره آن
رافع شبکوری است اکتحالا و خون آن جالی و جهت ازاله بهق و وضح نافع طلای آن با سرکه و سرگین آن جالی بهق و کلف و آثار جلد و با بیضه آن سیاه کننده موی و رافع صرع است
فصل اللام مع الکاف لک بضم لام و کاف نیز آمده بفارسی لاک و بهندی لاکهه بخفای ها نامند ماهیت آن صمغ نباتیست که در مملکت هند و بنگاله بهم
میرسد و از سر شاخهای بعضی اشجار بر می آید و منعقد میگردد و سرخ رنگ شبیه بتوت سرخ و بعضی حبهای آن تا بقدر لیموئی و نارنج می باشد و این را لاک خام و بهندی لاکهه
جهوری نامند و از درخت سدر که بفارسی کنار نامند و درخت پیپل و برغیر اینها بعمل می آید و آنچه از درخت کنار بعمل می آید بهتر است و از طبخ لک خام در آب اخذ آب آن
انواع رنگهای سرخ بعمل می آید و بهر بکار امامی و آنچه از آب مطبوخ آن بانعقاد بعمل می آورند بهندی کلال بکاف عجمی می نامند و آنچه آب آنرا در پنبه گرفته اقراص نازک ساخته خشک
مینمایند بفارسی کناو و بهندی التا و مهاور نیز گویند و ثفل لاک مطبوخ آب گرفته را ورقهای نازک میسازند و آنرا بهندی چپرا و بشیرازی دوس مینامند و بهترین آن مستعمل
در طب سرخ شفاف صافی تازه خام غیر مطبوخ مغسول آن است زیرا که مغسول آن و بعضی مواد بهتر از غیر مغسول است و بهترین جرم مطبوخ آن نیز سرخ و شفاف صافی تازه آنست و این
غیر طب مستعمل و قوت آن تا ده سال باقی میماند طبیعت آن در دوم گرم و در سوم خشک و در اول گرم و در دوم نیز خشک گفته اند مغسول آن الطف و غیر مغسول آن اقوی افعال و
خواص آن جالی و محلل و منقی خلاط و جاذب اعضاء الرأس و الصدر و الغذاء و النفس آشامیدن آن جهت فالج و نفث الدم و سرفه و ربو و خفقان و تقویت معده و جگر و حشا و تفتیح سده کبد

لفش
لق لق
لک

وطحال و استسقای لحمی و زقی و یرقان و ضعف کرده و سائر اعضا و تنقیهٔ اخلاط بارده و وجع کبد و تحلیل اورام باطنیه نافع و آشامیدن یکدانک تا دو دانک مغسول آن با شیر تر
تازه و دوشیده و بقدر سی مثقال جهت حبس نفث الدم مجرب مضر سپرز مصلح آن مصطکی مقدار شربت آن تا یکمثقال بدل آن در تفتیح دو ثلث آن ریوند و نیم وزن آن اسارون و ربع
آن طباشیر الخواص لاغر کنندهٔ بدن است بالخاصیت چون هر روز یکدانک آنرا با سرکه بنوشند تا مدت سی روز یا چهل روز بغایت بدن را لاغر کند و چیزی دیگر بدان نرسد و همچنین
چون سه چهار مثقال آنرا با سرکه در سه چهار روز بنوشند و چون اشنان سبز را یک شبانروز بخیسانند پس لک خام صافی اضافه نموده با آتش ملایم بجوشانند تا دردی و صافی آن
از هم جدا شوند و آب اشنان سرخ درخشنده گردد پس لطیف صافی آنرا جدا کرده با صمغ عربی جمع و منعقد نمایند و این را بهندی کلالی نامند و در نوشتن و نقاشی بهتر از رنگ
شنجرف و ثقل آنرا زرگران و زرگری در لحیم و استحکام چیزها مستعمل دارند و در غایت قبض است آشامیدن آن در قطع حیض از مجربات و طریق غسل آنست که بگیرند لک خالص
از چوب و خاشاک صافی خام را و در هاون نرم بکوبند و آبیکه ریوند چینی و بیخ اذخر در آن جوشانیده باشند اندک اندک بر آن ریزند و با آهستگی بمالند تا یکسان گردد پس در
پارچه حریری بریزند و بمالند و آنچه در آن بماند باز بدستور با آب مذکور بسایند و از حریر بگذرانند و همچنین تا دیگر چیزی از لک نماند پس آن آبها مخلوط بلطیف لک بگذرانند
تا ته نشین گردد و آب بالای آنرا بریزند و خشک نموده سوده و بکار برند و نیز دستور غسل آن در مقدمه مذکور شده و در قرابادین کبیر نیز و دواء اللک نسخ متعدده و سفوفات
و اقراص آن نیز ذکر یافت و بدانکه رنگ آن مخصوص با بریشم و پشم است بخلاف غیر آن ولیکن باید ابریشم و یا پشم را اولا مطبوخ آن با طرطیر که صاف کرده باشند بخیسانند
بجوشانند و طرطیر باید که پنج جزو و از لک صد جزو باشد و بدون طرطیر تاثیر ندارد و رنگ آن خوب نشود **فصل اللام مع النون** **لنجبطس** بفتح لام و سکون نون و کسر جیم
و سکون باء مثناة تحتانیه و ضم طا و سین مهملتین لغت یونانیست و در شام منثم نامند **ماهیت** آن نباتیست و دو صنف میباشد بستانی و صحرائی بستانی را برگ عریض تر
از برگ کندنا و منحنی بطرف اسفل و سرخ برنگ خون و بیشتر برگهای آن از بیخ آن میروید و کمتر بر ساق آن و ساق آن بقدر دو شبر و بر سر آن گلی سیاه و شبیه بقلنسوه و در آن صورتی شبیه
برنگ دهان بازکرده و در جانب سر آن برگی مثلث الزاویه و بیخ آن شبیه بزردک و منبت آن اماکن خشنه و جاهای نمناک و صنف صحرائی را برگ مانند سقولوقندریون و از آن
خشن تر و تشریف آن بزرگتر **طبیعت** آن گرم و خشک و خشکی آن زیاده بر گرمی **افعال و خواص** بستانی آن آشامیدن بیخ آن مدر بول مقدار شربت از جرم آن یکمثقال
و از طبیخ آن دو اوقیه و آشامیدن خشک صحرائی آن با شراب و یا با سرکه جهت سپرز مقدار شربت آن تا دو درم الجروح والقروح ضماد تازهٔ صحرائی آن مانع زیادتی جراحات
و باعث تنقیه و التیام آنها است **فصل اللام مع الواو** **لوبیا** بضم لام و سکون واو و کسر باء موحده و فتح یاء مثناة تحتانیه لغت هندی است و بیونانی سیلیمن
و بقبطی ماهیراو برومی فسولن و بعربی فریقا نامند و بفارسی نیز مشهور بلوبیا است و آنرا الوبا و ثامروان نیز گویند **ماهیت** آن حبی است از حبوب مأکوله مشهوره
و در اکثر بلاد بهم میرسد و نبات آن شبیه بلبلاب کبیر و بعضی ایستاده و اکثر مفروش بر زمین و بر هر جا خود می پیچد و برگ آن از برگ لبلاب سبزتر و املس و گل آن ریزه و بنفش
و ثمر آن در غلافی شبیه بغلاف باقلا و از آن باریکتر و دانهٔ آن از دانهٔ باقلا کوچکتر شبیه بگردهٔ حیوان کوچکی و در ماه نیسان میکارند و در حزیران میرسد و دانهٔ آن بعضی سفید
با نقطه سیاهی بر سر آن و بعضی سیاه نیز و تازهٔ نارس آنرا مغز و غلاف ریزه ریزه بریده با گوشت پخته میخورند لذیذ میشود و رسیدهٔ آنرا بی غلاف و سرخ آنرا چون مکرر در آب جوش
دهند و آب آنرا تبدیل نمایند سفید میگردد و قوت آن تا ده سال باقی میماند و از باقلا بهتر و نفخ آن کمتر و از نخود زبون تر و نفاخ تر و سریع الخروج تر از ماش اگر آنرا عاقبتی نباید
طبیعت سرخ آن در آخر اول گرم و در دوم تر و سفید آن معتدل در حرارت و برودت و گفته اند سفید آن در اول گرم و در رطوبت و یبوست معتدل و سرخ آن گرم و تر
افعال و خواص آن با جلا و تحلیل و ادرار و پوست آن زیاده از لب آن اعضاء الصدر والغذاء والنفس نفاخ و بطی الهضم و مولد خلط غلیظ خصوص سفید آن و ملین
و مدر و معین بر قی و مولد منی و شیر و محرک باه و مسمن بدن و مدر بول و حیض خصوص آشامیدن آب طبوخ سرخ آن با قلیلی قند و روغن ناردین و منقی انفاس و مخرج جنین جلوس آب طبوخ سرخ آن
اکثر منقی انفاس و مخرج جنین زنده و مرده و مشیمه و جهت درد کرده نیز نافع و اکثار آن باعث دیدن خوابهای ردی و شوش مصلح مضار مذکورهٔ آن نخیل و خردل و آبکامه و زیره
و نمک و زیت و صعتر و فلفل و سعتر و طبخ آن با گوشت نیز مصلح آنست فی الجمله و مغثی است بالخاصیت و مصلح آن بهتر از دارچینی و سکنجبین و با آبکامه و خردل سداب چیزی نیست
خوردن آن با غلاف بسیار مضر مگر آنکه نرم و نازک و خوب طبخ یافته باشد با ادویهٔ مذکوره **لوز** بفتح لام و سکون واو و زای معجمه بفارسی بادام و بهندی بکدالة نامند **ماهیت**
آن ثمر بستانی و بری و جبلی و کوهی میباشد و هر واحد شیرین و تلخی دارد شیرین را لوز الحلو و بفارسی بادام شیرین نامند درخت آن بقدر درخت انار و به و پوست آن مائل بسرخی و
تیره و گل آن سفید و در میان آن ریزهای زرد رنگ و برگ آن پهن و سفید بر نرم و درخت بستانی آن بعد از غرس در سال سوم و چهارم ثمر می آورد و مدتی میماند و ثمر آنرا [illegible]

لنجبطس

لوبیا

لوز
بادام

میباشد و در ابتدا که هنوز از هم امتیاز نیافته اند طعم آن عفص پس میل بترشی مینماید و چون پوستهای آن خشبی و صلب گشتند تنقه میگردند و مغز آن چرب و شیرین و در این هنگام مغز
تازه آن نازک و لذیذ میباشد و چون بکمال رسید و خشک گشت مغز آن نیز لذیذ و از آن روغن اخذ مینمایند و خام و بریان کرده مغز مقشر از هر قسم سه قشر را میخورند و انواع حلویات
از آن ترتیب میدهند و نیز مغز مقشر آنرا با گلهای خوشبو مانند گل بنفشه و گل سرخ که در او احمر باشد و بید مشک و امثال اینها هر گلی که خواهند پرورده مینمایند و روغن از آن
اخذ میکنند عند الحاجت و روغن آن ببوی همان گل میباشد و یا از آن نقل و حلویات می سازند و با همان قسم میخورند ما حصل هر نحو که خواهند همه خوشبو و لذیذ و مقوی میباشد
و پوست بیرونی آن خشبی و اندک نازک می باشد و بعد از خشک شدن اکثر خود بخود و یا بسودن با دستها با هم جدا میگردد و پوست وسطی آن صلب سفید رنگ و پوست سیم متصل بمغز
آن اندک سرخ تیره و با عفوصت و قبوضت و بعض انواع بادام که پوست آن رقیق نازک میباشد که بدست شکسته و جدا میگردد که آنرا بادام کاغذی مینامند مغز آن لطیف تر و لذیذ تر
و شیرین تر از نوع صلب آن و بری و جبلی این نوع را پوست صلب تر و هیئت مغز کمتر و در لطافت و حلاوت نیز ضعیفتر از بستانی است و بهترین آن لوز نازک پوست بزرگ مغز
چرب است **طبیعت** آن در اول گرم و تر و معتدل نیز گفته اند **افعال و خواص** آن مفتح و مقوی اعضاء الراس والصدر حافظ جوهر دماغ خصوص با نبات و جالی
اعضای باطنی و مقوی باصره و ملین طبع و حلق و موافق سینه و شیرهٔ آن با شکر جهت سرفه و خشونت سینه و حنجره و ربو و ذات الجنب و حبس نفث الدم و با نصف آن زفت جهت قطع خون
از مجربات و سلون پوست صلب سفید آن که سوخته باشند و بسر حد مادیت نرسیده باشد جهت تقویت لثه و دندان و جلای آن اعضاء الغذاء والنفس ملین اعضای باطنی و بطن و سبب جلای
که دارد و جهت قرحهٔ امعاء و مثانه و حیر حادثه از رطوبت معده و مولد منی و مسکن حدت آن و مدر بول و مسمن بدن و با شکر کثیر الغذاء و ملین طبع و مفتح و با انجیر نیز ملین و جهت قولنج نافع
و بادام مطحون ثقیل بر معده و بطی النزول از آن و بهشتی سریع النزول تر از آن و بادام مربا در تغذیه و فربه نمودن بدن بهتر و در اصلاح کرده قوی الاثر بود و داوم آن مقوی و قابض
زبل و سستی آن و مقوی باه و زیاده کنندهٔ منی و لعق نمودن مقدار یک جوزه معتدل از آن با عسل جهت درد جگر و سرفه و تحلیل ریاح خصوص ریاح کرده و ثمر تازهٔ نارس آن که چغاله نامند
با پوست مقوی بن دندان و مسکن حرارت دهان بسبب برودت و یبوست پوست آن السموم خوردن آن با انجیر جهت گزیدگی سگ دیوانه نیز با ضماد او شکوفهٔ آن محرک باه مردان
و قاطع باه زنان المضار ثقیل و بطی الهضم و در معده بارد رطب و مضر حشا مصلح آن مصطکی و مهیج صفرا مصلح آن شکر و بادام متکرج و فاسد موجب کرب و سقوط اشتها و غثیان و غشی مصلح
آن قی نمودن و رب حامضه بعد از آن آشامیدن و روغن آنرا طبیعت معتدل در گرمی و سردی و بغایت مرطب دماغ خصوص تازهٔ آن **افعال و خواص** آن اعضاء الراس
والصدر والغذاء مرطب دماغ و موافق تشنج یبسی و ورمی و سرسام و ذات الجنب و رافع سهر و منوم شربا و تمریخا مکررا و آشامیدن آن با کتیرا و شکر جهت سرفهٔ خشک و تصفیهٔ آواز و جهت
رئه و تلیین امعاء و رفع ضرر ادویهٔ مسهله مطلقا و حبوب حجاره شربا و چرب نمودن آن با بدان و با آبگرم و العبه و آشامیدن مناسب نیز جهت زحیر و مغص و تلیین امعاء و رفع قولنج
و عسر البول و اعانت بر اخراج حصاة خصوصا با حجر الیهود سوده با آبگرم مقدار شربت آن تا نه مثقال آلات المفاصل و دوام تدهین مهرهای پشت بدان جهت نقرس و رفع حمید
پیران و غرغرهٔ آن با آبگرم جهت خشونت حلق مؤثر مضر حشای ضعیفه مصلح آن مصطکی و برگ تازهٔ آن مسهل و مسقط کرم معده و خشک آن قابض و رافع اسهال است **لوز المر**
بضم میم و راء مهمله مشدده بفارسی بادام تلخ نامند **ماهیت** آن مانند لوز الحلو است الا آنکه مغز آن تلخ و بهترین آن نیز تازه بزرگ دانه چرب آنست **طبیعت** آن در آخر
سوم گرم و در آخر اول خشک و در دوم نیز گرم و خشک گفته اند **افعال و خواص** آن محلل و جالی و در تنقیه و ازالهٔ اخلاط غلیظه بعدیل ضماد آن با سرکه جهت درد سر
و اکتحال آن جهت تقویت باصره اعضاء الصدر والغذاء والنفس جهت ربو و سرفه و ورم سینه و رئه نافع خصوصا با نشاسته و با نعناع جهت جمع کرده و با عسل جهت تنقیح سده کبد
و طحال و امراض کبد و یرقان و طحال و با ماء العسل جهت قولنج و با سکنجبین جهت علل کرده و تفتیت حصاة و ادرار بول و رفع عسر آن و وجع رحم و اغتسال سر بدان جهت صرع و قتل
شپش و فرزجهٔ آن مدر حیض الجروح والقروح والاورام والبثور ضماد آن با سرکه و یا با شراب جهت زخمهای کهنه و ساعیه و بثور رطبه و قوبا و خراز و نمله و جرب و حکه و شری
و طلای آن جالی کلف و آثار صورت و با شراب و عسل جهت نمله السموم ضماد آن جهت گزیدن سگ دیوانه مفید مضر حشا مصلح آن شکر و نبات و بادام شیرین و خشخاش و بیخ آنرا
ضمادا جهت جمیع دردها مفید و ریشه درخت آن گرم و خشک **افعال و خواص** آن جالی و محلل و ضماد آن با روغن گل جهت درد سر بارد و کلف و آشامیدن طبیخ
آن جهت تنقیهٔ طحال و کلیه و رفع قولنج و اخراج کرم معده و ضماد خاکستر آن جهت سوختگی آتش مفید و طلای برگ مطبوخ آن با شراب جهت خراز بعدیل ارسطو که بدون تحدید بادام
تلخ را کوبیده ناشتا تناول نمایند از شراب مست نگردند و روغن بادام تلخ جالی و محلل و مجفف **طبیعت** آن در اول دوم گرم و مائل بر رطوبت **افعال و خواص** آن مسهل اخلاط
لزجه چسبنده و سوداویه در نواح معده و بادویهٔ مناسبه جهت ربو و ورم سپرز و درد گرده و عسر البول و رفع قولنج و اختناق رحم و اورام و انقلاب آن و اخراج حصاة و جنین و قطور آن

مسکه و چغالهٔ آن ترش نازک لذیذ
خصوص با اندک نمک و حرارت
نازکتر و خامتر باشد ترش تر
و لذیذتر میباشد پس میل
بسپستن مغز و پوست و خشبیت
می نماید

لوز مر

لوز البربری

لوسیماخیوس

لوعجید لطوس

لوف

فیل گوش

جهت درد گوش و دوی و طنین و کشتن کرم آن و حمول آن مخرج جنین و شیمه الزینة طلای آن جهت رفع آثار و رخسار و کلف و چین کونه و شقاق عارض از سرما الجروح والقروح
طلای آن با شراب جهت قروح رطبه و سپرز و خراز نافع مقدار شربت آن تا چهار مثقال و صمغ درخت بادام شیرین و تلخ نائب مناب صمغ عربیست و بادام نمک پرورده بریان مصلح و معدل است
نزد گرسنگی کاذب باعث تسکین سکر و منقی سینه و مدر بول و مسهل بطن و مورث تخمه مصلح آن شکر و مثلث و لوز بری و لوز جبلی درخت آن هر دو از درخت لوز بستانی کوچکتر و برگ آن ریزه
و گل آن مایل بسرخی و باعطریت و ثمر آن کوچکتر و با تلخی و قبض بسیار و غیر جلوز است **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک **افعال و خواص آن** جهت تقویت معده و رفع رطوبات
و بلغم امراض بارده آن و قی و اسهال نافع مقدار شربت آن تا سه درم و اکل آن تا دو درم **لوز البربر** بفتح دو باء موحده و دو راء مهمله ساکنه **ماهیت آن** قسمی از لوز بری است
شبیه بحب الصنوبر و بزرگتر از آن و زرد رنگ و در جوانب آن شعبهائی که مغز آن نرسیده **طبیعت** آن گرم و خشک و بسیار قابض و روغن آنرا زیت السودان نامند و مذکور شد در حرف الزاء
مع الیاء المثناة التحتانیه **لوسیماخیوس** بضم لام و سکون واو و کسر سین مهمله و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح میم و الف و کسر خاء معجمه و ضم یاء مثناة تحتانیه و سکون واو و سین
مهمله لغت یونانی است بمعنی شبیه الذهب و نزد اهل اندلس قضب الذهبی و خویصه مصغر خوصه و لحیة الماعز و عود الریح نیز و بهندی جوراوراج ناکهه نیز نامند **ماهیت آن** نوعی از بیخ
القطرب است و آن نباتیست قریب بذرعی و بی ساق و شاخهای آن باریک و گره دار و بر هر گرهی برگها رسته شبیه برگ بید و طعم آن با اندک قبضی و گل آن بسرخ مایل و بزردی
طلائی رنگ منبت آن آبهای ایستاده و نی زارها و مستعمل برگ و عصاره آن **طبیعت** آن در آخر دوم سرد و خشک و انطاکی گرم و خشک در دوم دانسته **افعال و خواص آن**
قاطع رعاف و نزف الدم بهمه انحاء و فرزجه برگ آن قاطع سیلان حیض و حقنه آن جهت قرحه امعاء و ضماد آن جهت التیام جراحات و تحلیل اورام و با خاصیت در از کردن موی و بخور
آن گریزاننده هوام و در قتل موش مجرب دانسته اند مضر ریه مصلح آن عناب مقدار شربت از آب آن نیم مثقال و از برگ آن یکمثقال است **لوعجید لطوس** بضم لام و سکون
واو و فتح عین مهمله و کسر جیم و سکون یاء مثناة تحتانیه و کسر دال مهمله و سکون یاء مثناة تحتانیه و ضم طاء مهمله و سکون واو و سین مهمله **ماهیت آن** ابن تلمیذ و محمد بن احمد گفته اند
که ماهیت برگ آن شبیه برگ سقولوقندریون و تخم آن مثلث شکل و بری و بستانی میباشد بری آن گرمتر از بستانی **افعال و خواص آن** آشامیدن برگ خشک آن و ضماد
پوست آن با سرکه جهت جرب مجرب و جمیع اجزای آن جهت التیام زخمها مفید است **لوف** بضم لام و سکون واو و فا لغت عربیست و بفارسی فیل گوش و بفرنگی کوکلوس و بسریانی طلین
نیز نامند بمعنی شبیه بار **ماهیت آن** نباتیست و سه قسم میباشد قسم اول لوف الکبیر یعنی بزرگ و آنرا لوف الارقط و لوف الحیه نامند جهت مشابهت ساق آن بمار الملوق و یونانی
دراقنطیون و دراقنطیا نامند بمعنی لوف الحیه **ماهیت آن** ساق آن سطبر و شاخهای آن مانند عصا و رنگ ظاهر آن مرقش یعنی مانند مار الملوق و برگ آن شبیه برگ لبلاب کبیر و منقش
و با رنگهای مختلف و ثمر آن مانند خوشه و در ابتدا سفید و بعد رسیدن زرد و بیخ آن مانند بلبوس و منبت آن مکانهای نمناک و سایه دار **طبیعت** آن در آخر دوم گرم
و خشک با جوهر ارضی **افعال و خواص آن** ملطف و مخرج و مقطع اخلاط غلیظه لزجه و مفتح سدد و بنهایت جالی جهت الضیاء العین قطور عصاره آن رافع بیاض عین جاذب
قرحه الاذن قطور آب دو شنه تازه آن با روغن زیتون مدر بول و رافع عسر آن و دافع حصاة اعضاء الصدر و النفض آشامیدن لوف کبیر جهت عسر نفس و نفس الانتصاب و ربو
کهنه و با عسل و با شراب محرک باه و با سرکه مسقط جنین و حمول آن مخرج جنین و بوئیدن گل آن نیز مخرج جنین و آشامیدن سی عدد از دانه آن با سرکه جهت اسقاط جنین
و شیمه بعدیل محمد بن احمد گفته که چون بیخ لوف را خشک کرده کوفته بیخته با آرد گندم و روغن کنجد و نمک خمیر نمایند و خمیر مایه نان نمایند و هر روز هفت مثقال از آن ما تناول
نمایند در رفع بواسیر ظاهری و باطنی مجرب الزینة ضماد بیخ آن با عسل جهت کلف و بهق و نمش و برص و با شراب جهت شقاق عارض از سرما مفید الجروح والقروح ضماد آن بهترین
ادویه سرطان و نواصیر الانف و تنقیه جراحات متعفنه و زخمهای تازه است خصوصا برگ و ثمر آن و از آن شیافات میسازند برای نواصیر و چون داخل قروح حیوانات نمایند فاسد گرداند
و ضماد پخته آن جهت رفع شقاق مزمن و آثار قروح و طرد الهوام مالیدن آب ریشه آن بر بدن گریزاننده هوام است خصوصا افعی مضر جگر و مولد اخلاط غلیظ مصلح آن صمغ عربی
مقدار شربت آن یکدرم بدل آن اشتین قسم ثانی لوف الجعد و فیل الجوش و یونانی ارب ولاون و بربری الونی و اهل اندلس صیاره و بفرنگی اربسارم نامند **ماهیت**
آن مانند لوف کبیر است و برگ آن از برگ قسم اول کوچکتر و با الوان مختلفه و ساق آن بقدر شبری و بنفش و ثمر آن مانند قسم اول و بیخ آن نیز **طبیعت** آن در گرمی کمتر از قسم اول
و در خشکی از آن زیاده **افعال و خواص آن** بیخ آن قوی تر از سایر اجزای آن و مقطع قوی و جهت امراض سینه و تنقیه آن و ضماد آن با سرگین گاو جهت نقرس و در سایر افعال مانند
لوف کبیر است و چون بیخ تازه آنرا در روغن مغز زردآلو بجوشانند تا سوخته گردد و تمریخ بدان جهت اسقاط دانه بواسیر موثر و حمول آن بخرقه آلوده جهت بواسیر باطن و چون بیخ آنرا با جعده
سوده در شراب یکشبانه روز بخیسانند پس هر مقدار که ممکن باشد در مقعده نگاه دارند جهت بواسیر عجیب النفع و بخور بیخ آن نیز جهت بواسیر نافعست قسم ثالث لوف الصغیر

نامند و بیونانی اربصارن و اهل مصر و بربره و دیسقوریدوس در ثالثه دراقیطون نامیده و بیونانی فیلجوش نامند بمعنی اذن الفیل **ماهیت آن** دو صنف میباشد صنفی کوچکتر از دیگری
صنف اول را برگ و شاخ آن شبیه بقسم کبیر و ثمر آن در طرف ساق آن شبیه بخوشه و در ابتدا سفید برنگ خشخاش و بعد از پخته شدن زرد و زعفرانی و طعم آن با حدت که زبان را بگزد و بیخ
آن مایل باستداره و شبیه بیخ بلبوس و لوفا و پوست آن نازک منبت آن اماکن رطبه و جالینوس گفته برگ و بیخ آن شبیه بنوع دوم است و از آن تندتر و تلخ‌تر **طبیعت** آن
از قسم اول گرمتر و خشکتر تا چهارم **افعال و خواص آن** محرق و لذاع و قویتر از سایر اقسام و الطف و با اندک قبضی اعضاء الصدر و الغذاء و النفض آشامیدن بیخ تازه
آن جهت سرفه و ربو و عسر النفس و نفس الانتصاب و نزله و وهن عضل و پخته و یا بریان آن جهت اسهال و اخراج و دفع رطوبات از سینه و منقی اخلاط غلیظه لزجه و مفتح سده کبد
طحال و گرده و خشک آن با عسل جهت ادرار بول و اخراج جنین و سایر افعال مانند کبیر و قطور آب آن با زیت در گوش زایل کننده گوشت فاسد از آذان و در بینی جهت ناصور آن
و در چشم جهت رفع اثر قرحه آن الجروح والقروح طلای آن خورنده گوشت فاسد و رویاننده گوشت صحیح و مجفف و مدمل جراحات و جهت سرطانات و اورام جاسیه متحجر که آنرا
کثیر الارجل نامند و سایر قروح و جروح خبیثه و مانع قروح ساعیه است از انتشار و سعی داخل مراهم و شیافات و فرزجات کرده میشود و صنف دوم آنرا برگ شبیه بصنف اول
و از آن کوچکتر و بی آثار الوان مختلفه و ساق آن بقدر یک شبر و بشکل دسته هاون و گل آن زعفرانی رنگ و بیخ آن بشکل قسم اول و قویتر از سایر اجزای آن **طبیعت** آن گرمی و خشکی
آن کمتر از همه در آخر اول تا اول دوم **افعال و خواص آن** از آنها ضعیفتر و جلا و تقطیع آن کمتر و جهت نفث اخلاط صدریه خارج نفث و آشامیدن چهار مثقال از بیخ آن
جهت ادرار طمث در ساعت مفید و جالینوس گفته برگ آنرا با تخمای بسیار استعمال مینمایند و پخته نیز میخورند خشک نیز مینمایند و پخته میخورند الجروح والقروح نیز مانند آنها است از برای
جروح و قروح خبیثه و غیر خبیثه و ساعیه و غیر ساعیه و نواصیر و مطبوخ آن در روغن تخم زردآلو در منافع مانند آنست و طلای بیخ آن با روغن بنفشه و یا روغن کلسنج گرم کرده جهت
منع و توقف زیادتی جذام و انتشار آن و تآکل اطراف و مداومت مالیدن آن زایل کننده آن و آشامیدن آن با روغن کهنه جهت دماسیل نافع است **لؤلؤ** بضم دو لام و سکون
دو واو که بهمزه خوانده میشود و لغت عربیست و بفارسی مروارید و بترکی اینجی و انجو و بهندی مکتا موتی و بزرگ مقدار آنرا بعربی در و انچه در صدف یکتا باشد در مکنون و در یتیم نامند
ماهیت آن چیزیست معروف که از جوف نوع صدفی بر می آید بزرگ و کوچک آن از تخم خشخاش ریزه تر و بزرگ آن تا بقدر بیضه گنجشک و نادر تا بقدر بیضه کبوتر نیز بوزن
سه مثقال گفته اند و بهترین آن سفید آبدار صاف براق مدور غلطان بحرینی و هرموزی و عمانی آنست و هرموزی را بعضی بهتر از بحرینی گفته و بعد از آن صراحی شکل با صفا و مدور
و سایر اشکال آبدار سفید براق آن از آن پستتر و زرد و سیاه بی آب و بسیار ریزه آن زبون و در دریای جزیره سیلان و جزایر دیگر مانند برابیل از ارض جدید عرض جنوبی که تازه
نصارا بدست آورده اند و غیر آن نیز بهم میرسد و در مرشد آباد و بنگاله در غدیر مسمی بموتی جهیل و در شیب گنج قریب جهانگیر نگر و در دریای سهلت نیز بهم میرسد لیکن بسیار ریزه
زرد رنگ ناصاف و احیانا دانهای بزرگ بقدر نخودی نهایت چهار رتی مایل بسرخی بر می آید و آن فی الحقیقت برزخی ما بین حیوان و نباتات و حجریست و حجریت
بر همه غالب مانند فادزهرات حیوانیه و صدف آن حیوانی است که در زیر دریا تکون می یابد و مانند نبات ریشه دار و سیاه رنگ که در بین احجار و سنگ ریزهای
قعر دریا بند مینماید و بتدریج بزرگ میشود و هنگام گرسنگی دهان یعنی دو صدفه خود را میگشاید و ماهیان ریزه و کرمها و شاید لعابی زیر دریا انچه در جوف آن می آید
غذای خود مینماید و همچنین و هر چند بزرگتر میشود و ریشه آن قویتر و صدف آن بزرگتر و سفید و براق میگردد و مروارید در جوف آن قریب القلب آن تکون می یابد و گفته اند
کمال تکون و نمائی آنرا مدتی معین است که اگر بعد از نهایت کمال غوص نمایند و بر نیاورند و در جوف آن باند بار تحلیل میرود و در جاها که زمین قعر آن خاک صرف باشد
مروارید خوب در انجا می شود و هر چند سنگلاخ تر باشد بهتر میشود و انچه مشهور است که مروارید آب باران نیسان است که در حین باریدن صدفها بالای آب می آیند و دهن
گشاده قطرات باران را در جوف میگیرند و مروارید میگردد اصلی ندارد بلکه انچه تحقیق پیوسته بنحوی است که بیان شد و بتفصیل در قرابادین کبیر مذکور گشت **طبیعت** آن در آخر
دوم سرد و خشک **افعال و خواص آن** مفرح و ملطف و مقوی اعضای باطنی و قوی و ارواح و در تفریح قویتر از ذهب و غوص کننده در تمام اجزای بدن اعضاء الرأس
والصدر و الغذاء آشامیدن سائیده آن حابس نفث الدم و نزف الدم و وسواس و جنون و بدبوئی دهان و ربو و انواع خفقان و خوف و حزن و فزع سوداوی و امراض
قلب و ضعف معده حار و کبد و گرده و مفتح سدد و مفتت حصاة و دافع یرقان و حرقة البول و حابس اسهال و موی و مراری و خون بواسیر و حیض و سعوط آب محلول آن جهت
صداع حادث از انتشار ابخره العین در مرتبه اول و اکتحال آن جهت رمد و سلاق و ظلمت بصر و بیاض و سبل کهنه و قرحه آن مفید و محلول آن رافع بیاض چشم و مقوی و
حافظ صحت و سنون آن مقوی لثه و پاک کننده چرک دندان و فرزجه آن در منع حمل مجرب دانسته اند الزینة طلای غیر محلول آن جالی کلف و بهق و رافع آثار جذام و غیرها

ومحلول آن رافع برص و بقول ارسطو القروح والجروح ذرور آن قاطع سیلان خون عضوهای ظاهری و قروح والتیام دهنده آنها السموم آشامیدن وطلا نمودن آن دافع سموم
مشروبه وملذوعه الخواص تعلیق آن مقوی دل و در دهان نگاهداشتن آن جهت جذام و در رفع غم وضعف دل مؤثر مضر مثانه بقولی مصلح آن سبد مقدار شربت آن
تا نیم مثقال بدل آن صدف سفید است و از چربی و بوی بد و چرک و دود بد رنگ زبون میگردد و شستن آن در آب برنج مطبوخ که اندک گرم باشد نه بسیار زیرا
که بسیار گرم آنرا فاسد میگرداند و مالیدن آرد برنج تر کرده بدان نیز صاف کننده آنست و خورانیدن درست آن بکبوتر و یا مرغ و بعد از اندک زمانی آنرا ذبح کردن و از
شکم آن بر آوردن نیز باعث تصفیه آنست و گفته اند در جوف آن کرم میباشد و کرم دار آن زبون و علامت آن آنست که نسبت بمرواریدهای دیگر بلمس آن گرم میباشد
و گفته اند در دو طرف روز یعنی صبح و شام رنگ آن متغیر میگردد و دستور احراق و حل و جوارش و حب و خمیره و دهن و سفوف و اقراص مفرح و معجونات آن در قرابادین
کبیر بتفصیل مذکور شد و بالجمله طریق حل آن آنست که سائیده در شیشه کنند و بر آن آب اترج ریزند که آنرا خوب بپوشد و سر شیشه را بسته در ظرفی که در آن سرکه باشد معلق
بیاویزند و آن ظرف را در سرگین اسب دفن کنند تا چهارده روز پس بر آورند حل شده خواهد بود و بعضی گفته اند احتیاج باویختن در ظرف سرکه نیست همین در سرگین دفن نمودن
کافی است **فصل اللام مع الهاء** **لهولوقونغرافیس** بکسر لام و ضم ها و سکون واو و ضم قاف و سکون واو و فتح غین معجمه و راء مهمله و الف و کسر
قاف و سکون یاء مثناة تحتانیه و سین مهمله **ماهیت** آن شجر مصری است که کازران استعمال مینمایند در غسل ثیاب و در آب زود نرم میگردد **طبیعت** آن سرد
و خشک **افعال و خواص آن** مجفف بی لذع و قابض و مانع و مانع سیلان مواد و آشامیدن آن جهت نفث الدم و نزف الدم و اسهال و در دمثانه
و ضماد آن جهت جراحات تازه و کهنه نافع است **فصل اللام مع الیاء المثناة التحتانیه** **لیثانولس** بکسر لام و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح ثاء
مثلثه و الف و ضم نون و سکون واو و ضم لام و سین مهمله **ماهیت** آن مالیقی گفته نباتیست و اصناف بسیار دارد و آنها را کندریات نامند برای آنکه رائحه بیخ آن
شبیه بکندر است و از انواع کلوخ است و برگ آن مستدیر و طعم آن شبیه برازیانه و با اندک حدت و صنفی را اهل اندلس بربطور و بعضی استر و بعضی عصالیج نامند آنرا
جهت آنکه عصالیج در خامی و نازکی در ایام ربیع میخورند و با آنکه تیزی و لذاعت است و صنفی بی ساق و بی ثمر و صنفی با ساق و ثمر و بیخ آن همه شبیه بکندر و نوعی از آن که در سواحل دریا
میشود و گل آن سفید و ثمر آن مانند ثمر رازیانه است و جالینوس در سابعه گفته آن سه نوع است یکی بی ثمر و دو نوع دیگر با ثمر و در قوت همه شبیه بهم **طبیعت** آن گرم و خشک
افعال و خواص آن محلل و ملین و جالی العین عصاره نبات و بیخ آن با عسل جالی ظلمت بصر حادث از رطوبت غلیظ و باعث حدت آن اعضاء الراس والصدر والنفس
والنفث آشامیدن نوعی را که بروفس و سمافیون نامند جهت یرقان و با سرکه جهت صرع و ادرار بول و بدستور آشامیدن گل آن و آشامیدن آن با فلفل و شراب جهت اوجاع
سینه و یرقان الاورام والبثور ضماد آن محلل اورام حاره عارض در مقعده و بواسیر بر آمده و اورام عسرة النضج و اورام بلغمیه و شدخ عضل و اطراف آن و با سرکه جالی بهق
القروح والجروح ضماد خشک آن با عسل حابس خون جراحات و قروح مجفف و مدمل و انواع آنها و با آرد شیلم و سرکه جهت شدخ عضل و اطراف آن السموم با سرکه جهت نهش هوام
و با زیت مدر عرق است **لیف** بکسر لام و سکون یاء مثناة تحتانیه و فاء لغت عربیست **ماهیت** آن غشاوه و پرورده است بافته شده از خیوط و تارهای
خشبی که محیط بسر نخل و مغز آن و اطراف طلع و ثمر نارجیل و مقل و فوفل و امثال اینها می باشد و بهترین آن لیف نخل و نارجیل است و زبون ترین آن لیف مقل و اطلاق آن
مراد لیف نخل است **طبیعت** آن در اول گرم و در دوم خشک **افعال و خواص آن** بسیار خشک و جالی اعضاء العین والفم اکتحال خاکستر محرق آن جالی
بیاض رقیق و غلیظ آن با مداومت بران و سنون آن مستحکم کننده لثه و دندان و پاک کننده چرک و سفید کننده آن و فرش و لباس آن جهت استسقا و ترهل و نشی و اورام
و طلای خاکستر آن جهت برص و بهق و جرب و حکه و خزاز و آشامیدن آن جهت تفتیح و اخراج حصاة و از مقل جهت تسکین بواسیر نافع است **لیف البحر** **ماهیت**
آن نبات شبیه بسعد و بزرگتر از آن و رنگ ظاهر و باطن آن سیاه و اغبر و برگ آن شبیه ببرگ سرلش و خنثی و بیخ آن ریشهای باریک سیاه بهم در بافته پیچیده مدور شبیه بگوی
کوچکی بقدر گردکان تا بقدر نارنجی و با خشونت که گویا پشمی است مدور گرده شده و از دریای مغرب خیزد و موجه بساحل می اندازد **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک
افعال و خواص آن شدید الیبس و جالی اعضاء العین والفم محرق آن بهترین ادویه چشم و دهان است و اکتحال مغسول آن جهت ناخنه و بیاض چشم و سنون
غیر مغسول آن جالی دندان و مقوی لثه و ضماد و ذرور آن جهت قروح خبیثه و بدستور کوبیده خشک آن **لیفیه** بکسر لام و سکون یاء مثناة تحتانیه و کسر فاء و سکون یاء مثناة تحتانیه
و ها لغت عربیست **ماهیت** آن گیاهیست سرخ رنگ خار دار ثمر آن بشکل خیار کوچکی و خار دارد و دو نوع میباشد یکی مسهل قی و دافع حمیات و دوم قتال و غیر قتال آن

لهولوقونغرافیس
لیثانولس
لیف
لیف البحر
لیفیه

نا

نامند بنات ثنا الحمار است در افعال و در غور و نواح مصر کثیر الوجود و مقدار شربت آن ربع درم و زیاده از یکدرم آن کشنده است **لیمو** بکسر لام و سکون یاء مثناة تحتانیه و ضم میم و واو **ماهیت**
آن معروف و انواع است از ترش و شیرین و میخوش و هر یک نیز اصناف است بهترین همه لیموی رقیق آب و از مطلق این نوع مراد و درخت آن از درخت نارنج کوچکتر و شاخهای آن اندکی
درهم و برگ آن کوچکتر از برگ نارنج و ثمر آن بقدر تخم بیضه مرغ و بسیار بزرگ آن تا بقدر بیضه قازی و مدور و اندک طولانی و بهترین آن بزرگ بالیده شاداب آنست که پوست آن نازک
باشد و بهترین اجزای آن آب رسیده آن و پوست آن نیز در تقویت قریب بپوست نارنج است و از آن ضعیفتر **طبیعت** آن در دوم سرد و در اول خشک و تر نیز گفته اند **افعال و**
خواص آن ملطف و جالی و قاطع اخلاط لزجه غلیظه اعضاء الراس والصدر والغذا جهت دردسر حار و دوار حادث از ابخره اخلاط غلیظه و تسکین خمار و اورام حاره حلق و خفقان
سوداوی و غلیان خون و صفرا و التهاب معده و قی صفراوی و غثیان و تقلب طعام و برگشتن آن و جهت جذب مواد حاره جگر و معده و تقویت معده و جگر حار الحمی جهت تبهای صفراوی
و دمویه و عفونت خون و غب خالص و غیر خالص نافع المعنا مضر عصب صاحب سرفه بارد المزاج و اکثار آن در خلای معده مضعف معده و مورث مغص مصلح آن شکر و عسل و چون
لیمو را ببرند و گرم کرده طرف بریده آنرا بر پیشانی و صدغین مکرر بمالند صداع حار را تسکین و بدالاورام والبثور جهت بثور و شری و حصف و بتنهائی جالی بشره و زائل کننده [illegible]
السموم دافع سموم هوام و ادویه قتاله و در اکثر امور قائم مقام سرکه و آب اترج و از جهت امراض صفراویه بهترین از آن و از شراب آن دوائی نیست و شراب آن در اول سرد و در
رطوبت و یبوست معتدل و عسل آن مائل بخشکی و اطلاق ساده شکری آنرا در دوم سرد و در اول تر دانسته و مرکب آن بحسب ترکیب **طبیعت** آن نیز مختلف و بهترین ساده آن آنست
که از آب لیموی تازه بکمال رسیده بالیده شاداب با شکر سفید و یا قند سفید مکرر و با عسل جید صافی مرتب نموده باشند و صادق الحموضت و از ساختن آن یکسال زیاده نگذشته
و معتدل القوام و نسوخته باشد و اگر شکر سفید صافی را در قدحی کنند و بر آن آب لیمو بفشارند آنمقدار که آنرا تر گرداند و یکشبانه روز بگذارند پس صاف نموده قدری آب لیمو که مذاق آنرا
ترش نیکو گرداند اضافه نموده بقوام آورند بهتر است **افعال و خواص آن** جهت امراض مذکوره نافع اعضاء الراس والصدر والغذاء و غیرها از برای قلاع دهان و تشنگی زبان
و تصفیه آواز سینه و جهت سرفه گرم و خفقان حاره و قمع صفرا و دفع غلیان خون و حمیات صفراویه و مرکبه و دائره بتخصیص و قطع قلع اخلاط محترقه و سوداویه و غلیظ لزجه و ابخره اخلاط سوداویه
جهت آنکه قاطع و جالی اخلاط آن است و قاطع هر خلط و ماده غلیظ و لزج و چون پیش از دوای مسهل بیاشامند مهیا گرداند بدن را از برای قبول دوائی مسهل که بعد از آن عمل میکند بدرا
از آنچه در آن مانده از بقیه دوای مسهل و کسیکه همیشه آنرا بیاشامد حفظ مینماید صحت او را و از برای جمیع امراض اطفال نافع و در رفع مضرت سموم و حمیات وارده قائم مقام تریاق فاروق است
خصوص منفع آن و بالجمله نفع بسیار دارد و در قرابادین کبیر بتفصیل و اقسام از سفرجلی و ترنجبینی و شیرخشتی و مرکب آن و قرص آن و مربا و مخلل آن ذکر یافت و چون جواهر را با آب
بسایند و بخیسانند مدت چهل یوم و در بین آب لیمو را تبدیل می نموده باشند حل گرداند و دستور حل آن مانند لؤلؤ است در آب اترج و مذکور شد و تخم آن در دوم گرم و در آخر اول خشک
و در تفریح و بازهر یافت و دفع سموم مانند حب اترج است و مستعمل مقشر آن یکدرم تا دو درم با آب گرم یا با شراب و خائیدن آن رافع کندی دندان عارض از ترشی آن و چون لیمو را تمام
خشک نمایند و با وزن آن شکر بسایند و بخورند جهت منع صعود ابخره و تفتیح سدد و بعدیل و نمک پرورده آن مقوی معده و باعث خوشبوئی دهان و اروغ و برگ آن در تفریح
ضعیفتر از برگ اترج و طلای سائیده آن با اندک قرنفل و دارچینی رافع صداع و بی دارچینی نیز و لیموی شیرین در منافع بسیار ضعیفتر از ترش اما مضر عصب نیست و آنچه
پیوند نموده باشند درخت نر با ترنج و یا نارنج و لیمو مشهور بمرکب نیز در افعال ضعیفتر از آن است **باب بیست و چهارم در بیان ادویه که حرف اول اسمها**
میم است **فصل المیم مع الالف** **ماء** بفتح میم و الف ممدوده و بفارسی آب و بهندی پانی و بانگلسی واتر نامند **ماهیت آن** معروف و آن جسمی رطب
سیال و رکنی از ارکان عنصری و عناصر اربعه بسیط و اجزای مولدات ثلثه طبیعیه و صناعیه است و بتنهائی بسبب بساطت صلاحیت و قابلیت غذائیت بدن حیوان ندارد و لکن مرکب
و مبدرق اغذیه نباتیه و حیوانیه و نفوذ فرماینده اخلاط است در عروق ضیقه شعریه و اعماق بدن و نیز مرطب بدن و مفرح ارواح خصوص روح حیوانی و در تلو هوا است استحاله
و تاثیر فعل و انفعال اغذیه و ادویه است و بالجمله فعل و کار طبیعت و صناعت چه در ادویه و اغذیه و چه در زراعت و حرث و غرس و سائر صناعات تمامی بمداخلت و اعانت آن تمام
نمی شود وجود آنها منوط بدان و نص من الماء کل شیء حی اشاره بدان است و چون این امور بالاجمال دانسته شد جوهر آبها باعتبار خفت و ثقل و صفاء و کدورت
در سرعت نفوذ و انحدار و بطوء آن و تقویت هاضمه و ضعف آن مختلف میباشد و انواع میاه منحصر اند در آب باران و آب چشمه ها و کاریزها و آب چاهها و گداخته از برف و یخ و نبات
و دیگر میاه منحصر اند در آب جاری و راکد و ماء المطر و ماء جاری مانند آب نهرها و در حکم آنها است ماء المطر و ماء العیون یعنی آب چشمه ها که آب از آنها جاری شده و بر آید و ماء راکد مانند آب غدیرها
و کولها و امثال اینها و در حکم اینها است ماء البیر یعنی آب چاه و قناة یعنی کاریز پس هر آبیکه در لطافت و خفت و صفا و سرعت نفوذ و انحدار و غیرها از صفات مذکوره بر همه مرجح است

لیمو
ماء

و این امر مسکن التهاب و حدت و کاسر حدت حرارت معده و جگر و غاسل اخلاط غلیظ لزجه و ملین و رقیق کننده آنها است و مائل و دفع گرداننده معین بر دفع آنها و نیز معین بر هضم و نفع و بدرقه و دفع صح

داشته باشند آن بهتر است و آن نیست که ماء المطر یعنی آب باران پس آن از همه بهتر است و بعضی گفته اند در آن نیز قوت قبضی است چنانچه شیخ الرئیس در مبحث اسهال گفته واجب است
که بوده باشد آب ایشان آب باران جهت آنکه در آن قبضی است مؤلف گوید میتواند بود که قبض آن بالذات نباشد بلکه بالعرض بسبب کمال لطافت و خفت و صفا و نفوذ و سرعت انحدار
و عدم توقف در معده که باعث یبس و رخاوت و سستی آن و الیاف آن و تلیین و اسهال و نفخ و قراقر گردد بلکه بجهت نشف رطوبات باعث قبض شود و لهذا اگر با قوت قابضه است
و لیکن بسبب کمال لطافت زود قبول عفونت مینماید و مضر سینه و آواز است مر ابدان و کسانیکه عادی با آشامیدن آن نباشند باعث هیجان نوازل و زکام و سرفه و غیرها است
و لهذا چون در خارج نگاه دارند زود در آن کرم تکون می یابد و تدبیر و اصلاح آن جوش نمودن و با سنگتاب و یا آهن تاب کردن آنست و بهترین آن آب صیفی و خریفی است و بعضی
آب باران شتوی را گفته اند باعتبار ضعف تاثیر تابش آفتاب و صعود ابخره کثیره بلکه لطیفه و این بحسب راهی و بلدان مختلف میباشد و یک حکم بر همه جاری نمیتوان نمود و قریب آب
باران آب مقطر بعنوان عرق در قرع و انبیق و یا بعنوان ترشح از خم و سبو و کوزه متخلخل المسام و یا سنگ رخوت که آب مقطر مترشح آنها را جمع نموده بیاشامند و از فرنگ سنگی رخو
مجوف از قبیل حوضی بسیار کوچک که نیم مشک آب در آن گنجایش دارد می آورند و آب شور و یا ناصاف را که در آن ریزند و مکرر مقطر نمایند آب شیرین صافی از آن قطره قطره ترشح مینماید حتی اگر
شربت ریزند آب خالص مقطر میشود و شکر در جوف آن میماند و تا باین حد مبالغه دارند که اگر کسی زهر در آب داخل کند زهر میماند و آب خالص تقطیر یابد و بر جهازات کشتیهای آن سنگ را
نگاه میدارند که عند الضرورت تمام آب شور را بتقطیر شیرین نموده بیاشامند و یا بطریق عرق و بعد از آن در لطافت و جودت ماء العیون یعنی آب چشمهای جاری عمیق شیرین صافی شفاف
خوش طعم و رایحه است که خاک زمین آنها خالص طیب و یا ممزوج بسنگ ریزه سرخ و یا سنگ لاخ و بالای آنها مکشوف باشد و باد شمالی بر آنها بوزد و اشعه آفتاب و کواکب بر آنها بتابد و ابخره
و ادخنه آنها تحلیل رود و در آنها محتقن نماند و بسبب جریان و حرکت متموج هوا زیاده تلطیف و تصفیه یابند و هر چشمه که آب آن از بلندی مانند بالای کوه و دامنه کوه بزیر ریزد و باد صبا
مذکوره باشد بهتر است و بعد از آن میاه الانهار الجاریه یعنی آب نهرهای جاریست که منبع آنها دور و بلند باشد که بسرعت جاری و خاک آنها طیب باشد و یا بر سنگ و یا سنگریزه
سرخ گذرد و بالای آنها مکشوف بوده باد شمال بر آنها وزد و شیرین صاف شفاف عمیق باشد و از مغرب و جنوب بطرف مشرق و شمال روند و گفته اند در آب نیل اینهمه اوصاف
موجود است و اگر کدر باشد بسبب مرور و شدت جریان بر زمین رملی ممزوج بخاک طیب چون در ظرفی بگذارند باندک زمانی صافی گردد و در صافی آن دردی نباشد که مرتبه دیگر از آن
جدا و ته نشین گردد و نیز خوب است مانند آب اکثر رودها مثل رود جیحون و سیحون و دجله و فرات و امثال اینها و در آب کرن و گنگ هم نیز اکثر اوصاف اول موجود و هر آب جاری
که متصف بدین صفات نباشد و با طمی و رایحه کریه بدان غالب باشد زبون و بعد از اینها میاه راکده است یعنی آبهای ایستاده مانند آب غدیرهای وسیع عمیق طیب التربه صافی
شفاف شیرین خوش طعم که بالای آنها مکشوف باشد و باد شمال بر آنها بوزد و آنها را متموج و متحرک دارد و اطراف آنها خالی از اشجار و نباتات و آنچه بخلاف این اوصاف باشد مثل
آب غدیرهای کوچک و گودالها همه ردی و ثقیل و موجب امراض ردیه اند که مذکور میگردد و نیز حکم در آب ایستاده است آب گداخته یخ و برف و این هر چند لطیف است و لیکن مضر عصب
و احشا است و باعث تحریک نزله و سرفه و همچنین آب حوضها و انبارها و برکها نیز همه ردی و ثقیل و نفاخ و موجب امراض ردیه اند بتخصیص که در آنها علق و کرمها و طحلب تکون شده
و غلیظ و طعم و رایحه آنها متغیر باشد و بالای اینها غیر مکشوف و از انهار و روانت زیاده و ماء الآجام و البطایح است یعنی آب نیزارها و برنج زارها و آبهای جاری تحت اشجار ردیه سمیه
و بر زمینهای ردی کثیف و یا تلخ و شور است که همه موجب امراض ردیه اند مانند ضعف معده و کبد و هضم و قلت اشتها و عفونت اخلاط و سده و سوء استمراء غذا و سوء القنیه و استسقا
و طحال و یرقان و زلق الامعاء و بواسیر و دوالی و اورام رخوه و زردی رنگ رخسار و ثقل بدن و قروح احشا و حمی ربع و عرق مدنی و قروح ساق پا و لاغری آن و حکه و جرب و قوبا
و جنون و نزول آب و امثال اینها خصوصا در زمستان و علاوه آنها در زنان باعث عسر حمل و انتفاخ جنین و متولد شدن آن متورم و حصول رحا یعنی حمل کاذب و ورم و در اطفال اورام
و امثال آن از امراض ردیه و اما آب کدر مولد سده و سنگ گرده و مثانه و مفسد غذا است و در حکم ماء راکده است ماء الآبار و القنات یعنی آب چاه و کاریز که ثقیل و نفاخ و بطیء الانحدار
اند و از آب غدیرهای وسیع طیب صافی با اوصاف مذکوره ثقیل تر و بهترین اینها چاههای وسیع عمیق بسیار آب است که مجرای آب آن از طرف شمال و مغرب باشد و آب آنها
شیرین و صافی و شفاف و سبک بود و همیشه از آن آب بسیار میکشیده باشند و قناتی که سر چشمه آنها بعید و بلند و آب آنها بسیار و شیرین و صافی و سبک و بسرعت جاری باشد و هر که
از اینها بدین اوصاف نباشد و یا متغیر الطعم و الرایحه و مایل بتلخی و شوری و عفونت باشد و یا مدتی محتقن و محبوس و ضایع و بی باد و بی بر مانده باشد همه زبون و محدث اکثر امراض مذکوره اند
و علامت خفت و لطافت آب اوصاف و افعال مذکوره است از شیرینی و صفا و سرعت گذر و اعانت بر هضم و تقویت اشتها و خفت سبکی بدن و عدم نفخ و قراقر و ثقل
و غیرها و علامت دیگر سرعت قبول حر و برد از سخونت و برودت خارجیست یعنی آنچه زود تر گرم و یا سرد گردد اخف و الطف است از آنچه دیرتر و علامت دیگر آنست که دو قطعه پنبه یا کرباس

کتان

و خاک طیب را که بوزن مساوی باشند و دو مقدار از دو آب که معرفت خفت و لطافت و ثقل و کثافت آنها مطلوب باشد که هر دو در مقدار نیز مساوی باشند تر نمایند و خوب
خشک کنند پس وزن نمایند هر کدام که سنگین تر باشد آن آب ثقیل تر است **طبیعت** آن مطلقا یعنی طبیعت مطلق آب شیرین سرد و تر و در تری چیزی بدان نمی رسد و لهذا تسکین
عطش و التهاب معده و کبد بنحویکه از آن حاصل میگردد از مایع دیگر نمیشود **افعال و خواص آن** و منافع و مضار اگر بر وقت و حد لائق و ضرر بیاشامند منافع است
که در صدر ذکر یافت و الا باعث ضعف و سستی اعصاب معده و احشا و کبد و فساد رنگ رخسار و بدن و نسیان و بلادت ذهن و سبات و ثقل حواس و عروض نزلات و تهیج
اطراف و زیر چشم و سوء القنیه و استسقا و امثال اینها است مثلا اگر در هنگام سیری و سیرابی و یا قبل از انحدار غذا از معده و یا قبل از غذا و یا بین آن و یا بعد از ریاضت و حرکت
عنیفه شدیده و یا خواب و یا حمام و یا جماع و یا در بین خواب و یا ناشتا و یا ایستاده و یا کمر بسته و یا بر رو در افتاده و امثال اینها و یا آب بسیار خصوصا که سرد باشد بیاشامند
و یا در بلدان حاره و ایام طاعون و فصل گرما و گرم و محرور المزاجان قوی و صاحبان قلب و معده و کبد حار و قوت دماغ را عدم مراعات شرائط مذکوره این همه مضرت
اگر مبالغه و اکثار و مداومت آن نکنند و بحد ضرورت اکتفا نمایند و بیکدفعه آب بسیار نیاشامند بلکه اندک اندک اقلا بسه دفعه بسه نفس و اما غیر ایشان را البته مضر و باعث اکثر
امراض مذکوره است و بعد از میوه های تر و تازه و سبزیها باعث تکون مواد فجه غلیظه و نفخ و ریاح و قراقر و مداومت بران باعث حدوث آکله و آشامیدن ماء بارد معتدل
المقدار از موافق ترین آبها است برای اصحاء و منبه اشتها و مستحکم کننده الیاف معده اما مضر عصب و اصحاب ورم احشا است و آب بسیار سرد خصوصا آب یخ و یا آب
و یا آبیکه در آن یخ و یا برف انداخته باشند و از همه بدتر آب تگرگ است و هر چند آب سرد محرور المزاجان قوی را موافق و مقوی هاضمه و جاذبه و ماسکه و قوت اشتها و کبد حار
و تبهای حاره است و لیکن عموما مطفی حرارت غریزی و ضعف عصب و مضر صاحبان سده و صداع بارد و سینه و احشای ضعیفه و باعث تحریک نزلات و صداع و استسقا
و استرخاء و رعشه و تربل و قولنج و ضعف باه و امثال اینها است خصوصا که اکثار در آن کرده شود و بیوقت و مداومت بران نمایند و آب شور سرد کرده که معمول اهل سند است
قریب بدینها است در منافع و مضار و مصلح آن مصطکی و عود و جوارشات مده و امثال اینها است ماء کدر موافق اصحاب بطن یعنی اسهال لیکن مسدد و مولد حصاة و مصلح آن
آشامیدن مدرات است و اما آب بسیار گرم محلل ریاح و نفخ و جهت مالیخولیا و صداع بارد و بثور و ورم حلق و قروح حجاب و ریه و نواح صدر و غسال معده و رفع تشنگی سوداوی
و بلغم شور و تنقیه معده و تحریک دوای مسهل و اذابه بلغم رقیق و مواد غلیظه و ادرار بول و حیض و تسکین اوجاع و خارش بدن مفید و اکثار و مداومت بران مضر معده و
مرخی آن و مفسد هضم و مطفی طعام و مودی بدق و لاغری بدن است مصلح آن اشیای قابضه بارده و شستن چشم صاحب رمد و اورام و بثور و قروح بدان نافع خصوصا
انتها و اما آب نیم گرم ملین طبع و مغثی و مفسد طعام و مورث استسقا و علل طحال و صعود ابخره بدماغ و اکثار آن مفسد معده و جهت ورم حلق و لهاة و سینه و صرع و تنقیه معده
و تحریک دوای مسهل و اعانت بر اسهال و قی و اذابه بلغم رقیق و تسکین تشنگی سوداوی و بلغمی و شور و قلیل آن ناشتا غاسل معده است و آب فاتر یعنی معتدل در سردی
و گرمی موافق سینه و معده و ضعف احشا و مسکن خارش بدن است و ماء مدبر مستعمل در استسقا آنست که ده رطل آب باران را با یک رطل سرکه بجوشانند تا ثلث آن بماند نوع دیگر آنست
که در یکصد رطل آب دو رطل سرکه تند انگوری ریزند و طبخ نمایند تا ثلث آن بماند پس در خم متخلخل و یا سنگ متخلخل المنافذ ریزند و آنچه از آن مترشح گردد در کوزه ضیقة المنافذ کنند و بنوشند
نوع دیگر آنست که بگیرند نشاره چوب گز و آجر آب ندیده و در آب یکشبانه روز بخیسانند پس صاف نموده بیاشامند در کرما مصلح آبهای ردی فاسد و کدر ناصاف و مروق نمودن است
و یا مقطر کردن بطریق عرق و یا در خم و سبو و یا سنگ متخلخل و طریق آن آنست که آب ناصاف را در ظرفی کنند در جای اندک بلند بگذارند و متصل بدان ظرفی دیگر خالی که اندک
از آن نشیب باشد نیز گذارند و فتیله پارچه کرباس نظیف را تر نموده یک سر آن را در ظرف آب سر دیگر را در ظرف خالی گذارند تمام صافی آن در آن متقطر گردد و طریق تعریق آن
و یا آب شور آن و یا آب تلخ و یا آسن یعنی متغیر الطعم و الرایحه و یا آب غلیظ آن است که خاک طیب صافی خصوصا خاک آفتاب خورده سوخته بدان می آمیزند و عرق کشند یکمرتبه و یا دو مرتبه
و چون چند دانه بادام را کوبیده در آب کدر شیره کشیده بگذارند صافی میگردد و ایضا چون قلیلی آهک خالص صافی و بارانج در آب اندازند آنرا صافی میگرداند و همچنین چون حبه
نرملی که تخم ثمری است هندی در آب شیره کشند و بگذارند صاف میگردد و داخل نمودن قلیلی سرکه در آبهای فاسد و طبخ نمودن و یا عرق کشیدن دافع فساد آنها است خصوصا
در تابستان و آب غلیظ ثقیل محدث اکثر امراض مذکوره است و نیز مصلح آن سیر و پیاز و تصفیه آن بشب و یا بطریق مذکوره است و نیز مصلح هر آب ردی و نزد تغیر آب با آبی دیگر سیر
و پیاز و سرکه و کاهو همه یا هر کدام که باشد خوردن و داخل نمودن قلیلی خاک بلد خود در آب مختلف ردی و بعد از تصفیه آشامیدن مصلح آبهای مختلف است و نیز جوش
نمودن و آهن داغ کردن و یا ممزوج نمودن رب حامضه و سرکه و سکنجبین است و در سفر ممزوج نمودن آب هر منزل را با آب منزل دیگر خصوصا که آب منزل گذشته

ماء البحر

بهتر باشد و با تدابیر مذکوره است ماء البحر بفتح باء موحده و سکون حاء مهمله و راء مهمله یعنی آب دریای شور طبیعت آن گرم و خشک و زعاق یعنی تلخ و شور و تند افعال و خواص آن جالی و محلل و جاذب و ملین و مسهل بلغم و صفرا و نانشف رطوبات و مفسد خون و مولد حکه و جرب و نطول گرم کرده آن جهت وجع اعصاب و نقرس و خارش عارض از سرما و حکه و جرب و قوبا و اغتسال سر اقرع بدان با مداومت باعث شفای آن و جلوس در آن جهت لسع هوام و امراض بارده و استسقا المضار معده را مضر و موجب و موجب حبس طبیعت و سحج و قرحه امعاء و حرقة البول مصلح آن آشامیدن گوشت آب مرغ و مرق ماهی و اغذیه رطبه دسمه و صمغ عربی و گل ارمنی با روغن بادام و لعبه مناسبه و طین حر و سویق جو بوداده و در آن حل نمودن و بعد تصفیه آشامیدن و انداختن خرنوب و حب الآس و زعرور در آن

ماء الجمه

ماء الجمه بضم جیم و فتح میم مشدده و ها ماهیت آن گویند آبی است غلیظ سیاه که از بلاد هند و چین آورند و گویند از جوف نوعی ماهی حاصل میگردد که در بحر چین هم میرسد طبیعت آن در سوم گرم و خشک افعال و خواص آن آشامیدن ربع درهم آن جابر کسر اعضا است و گفته اند دو مثقال آن را این خاصیت است که چون بیاشامند هر عضوی که شکسته شده باشد در یکروز باصلاح آورد و جهت گسیختن عروق و رض عصب و نیز طلا و مضمضه آن جهت جوشش لثه و طلای آن جهت دفع آثار و قروح و حکه و جرب بسبب عثرت مجرب ابن مؤلف گفته که در دریای هرموز نیز نوع ماهی بهم میرسد که از شکم او آبی خاکستری رنگ بری آورند و آن ماء الجمه و همان خاصیت دارد و باطراف میبرند

ماء الحماة

ماء الحماة بفتح حاء مهمله و میم و الف و تاء مصدری یعنی آبهای گرم بورقی و زاجی و شبی و کبریتی و نوشادری و امثال اینها طبیعت مجموع آنها مائل بگرمی و خشکی افعال و خواص آن محلل قوی و حابس و قابض و مانع تولید قمل آشامیدن قلیل آن حابس قی و ماء الشبی جهت نفث الدم و سیلان بواسیر و فضول طمث و غیرها نافع و اکثار آنها بغایت مضر و موجب ثوران حمی در ابدان مستعده و در سایر افعال مانند آب کبریتی مصلح آن آشامیدن ملینات و نیز مانند مصلح ماء البحر است

ماء الرماد

ماء الرماد بفتح راء مهمله و میم و الف و دال مهمله ماهیت آن آبی است که خاکستر در آن اندازند چند مرتبه و جوش دهند و صاف نمایند طبیعت آن گرم و خشک و بالجمله آنچه آن خاکستر از آن است راجع و آنچه از نبوعات و اشجار حاره است گرم و تر بلکه خشک افعال و خواص آن جالی و محرق و معفن و قالع و ساخ و در این امر بهتر از صابون و آشامیدن بسیار صاف آن بقدر نیم مثقال محشن بواطن و جالی قصبه ریه و معده از لزوجات و حابس قی و غثیان و اسهال مصلح خشونت آن روغن بادام و نیم اوقیه آن جهت خون منجمد در شکم و دفع سمیت لسع رتیلا و نطول آن جهت فالج و درد عصب و خفقان بدان جهت قرحه امعاء و طلاء و قطور آن بر زخمها جالی و قاطع و اکال گوشت زائد و مجفف آنها است

ماء الزفتي والقيري

ماء الزفتي والقيري بکسر زای معجمه و سکون فاء و کسر تاء مثناة فوقانیه و یاء نسبت و کسر قاف و سکون یاء مثناة تحتانیه و کسر راء و یاء نسبت آبیست که در معدن زفت باقیر بهم میرسد طبیعت آن گرم و خشک افعال و خواص آن آشامیدن آن مفتح سدد و سخن بدن و سرخ کننده رنگ بشره و مورث قرحه امعاء و امراض حاره مصلح آن اغذیه رطبه دسمه و آشامیدن صمغ عربی و گل ارمنی با لعبه و روغن بادام و یا با ادویه مناسبه

ماء الكبريتي

ماء الكبريتي یعنی آبیکه از معدن گوگرد کبریتی برآید طبیعت آن گرم و خشک افعال و خواص آن سخن و مجفف و جلوس و اغتسال بدان جهت امراض سوداویه ردیه مانند جرب و قوبا و بهق و نقرس جلد و اوجاع مفاصل بارده و تعقد عصب و شخوص و ریاح بارده و جراحات گزیده سباع و سعفه و قرع یعنی کچلی و درد جگر و رحم و امثال اینها نافع المضار مضعف باصره و معده و امعاء و سخن جگر مصلح آن امراق دسمه و اشیای بارده رطبه

ماء المر

ماء المر بضم میم و راء مشدده یعنی آب تلخ طبیعت آن گرم و خشک افعال و خواص آن ملطف اخلاط غلیظ مقطع بلغم و مفتح سدد و مضر بمبرودین و مفسد خون مصلح آن اشیای دسمه و جلاب ممزوج با آب و عسل و شکر و سیر مطبوخ و ماء الحمص قبل از آن و بعد از آن آب شیرین بیاشامیدن و یا نمودن آن است

ماء المعدن

ماء المعدن یعنی آبیکه از معدن فلزات برآید مانند مس و آهن و سرب و قلعی و امثال اینها طبیعت اینها قریب بطبیعت آن فلزات است افعال و خواص آن ماء النحاس خواه از معدن آن برآید و یا آنکه مس تفته را در آن خاموش نمایند جهت فساد مزاج و جوشش دهان و ورم لهاة و درد گوش و تقویت اعضای ضعیفه مضمضه و قطور و اغتسال نافع مضر بواطن و آشامیدن آن خطرناک مصلح آن بدستور ماء الزفت است و ماء الحدید نیز خواه از معدن آن برآید و یا آنکه آهن تفته را در آن سرد نمایند جهت طحال و استسقاء و تقویت اعضا باه و اکثر امراض بارده نافع و اغتسال بآن نیز جهت امراض مذکوره ماء الکبریت

ماء الرصاص

ماء الرصاص یعنی آبیکه از معدن سرب یا قلعی برآید و یا آنکه سرب و قلعی گداخته را تفته در آن اندازند مولد قولنج و احتباس بول و روادع آب سرب زیاده از آب قلعی است ماء الذهب و الفضه بدستور جهت تقویت دل و دماغ و معده و کبد و باه و مالیخولیا و خفقان و اعانت بر نفوذ نافع و ممسک الطبع و بالجمله ماء المعدن مورث عسر البول است

ماء الملح

ماء الملح بکسر میم و سکون لام و حاء مهمله یعنی آب شور خواه از معدن آن برآید و یا نمک در آن اندازند و یا از چاهها و چشمهای شور برآید طبیعت آن گرم و خشک افعال و خواص آن و مضار آن قریب بماء البحر است و مذکور شد و آن مسهل است اولا و بعد از مداومت قابض

ماء التون

بسبب نشف رطوبات مصلح آن شیرینیها و چربیها و مخلوط نمودن آرد جو بوداده و نخود و خاک خالص طیب است ماء التون بضم تاء مثناة فوقانیه و سکون واو و نون لغت یونانی و بعربی ماء النون بنون بجای تاء نامند ماهیت آن آبیست که از ماهی نمک سود ترشح کند طبیعت آن گرم و خشک افعال و خواص آن مضمضه آن جهت قروح متعفنه دهان و حقنه بدان جهت قطع و اخراج اخلاط غلیظه و وجع ورک و عرق النسا و قروح امعا و تنقیه جراحات کهنه و تخفیف آنها نافع و بالجمله مصلح هر آبیکه عطش بسیار آورد آشامیدن دوغ ترش و شیره تخم خرفه که در دوغ ترش پرورده باشند و ممزوج نمودن سرکه با آب و ربوب حامضه و گذاشتن آلوی بخارائی و انار دان است اما منافع میاه بترتیب اعضا اعضاء الراس ماء فاتر جهت اصحاب صرع و آب گرم مضر نسیان و ماء البحر جهت صداع بارد و ماء النحاس جهت قروح دهان و گوش و مضمضه و قطور آلات المفاصل ماء البحر و کبریتی اغتسال و استحمام بدان جهت امراض عصب بارده مانند رعشه و فالج و خدر و امثال اینها اعضاء العین ماء القیر مضر چشم اعضاء الصدر و النفس و الغذاء و النفض آب بسیار سرد مضر سینه و ریه و سرفه و آب فاتر جهت اورام حلق و لهاة و سینه و ماء بورقی بعضی اوقات جهت امراض ریه نافع و نطول آب دریا جهت اورام ثدی و ماء الشب جهت نفث الدم و ماء الحدیدی جهت تقویت معده و امراض طحال و گرده و قولنج و ماء النحاس قریب بدان و جهت گرده و قولنج نافع و آب بسیار سرد مضر اصحاب سدد و باه و حابس بطن و مسکن حرکات منی و ماء البحر و ما آن از آبهای شور مضر معده و مسهل اولا و بعد از مداومت باعث امساک بسبب تجفیف رطوبات معده و گرفتن کیک آب دریا جهت استسقا و آب بورقی مناسب حال معده رطبه و بعضی اوقات بسبب نشف رطوبات آن و ماء الشب مانع قی و ماء الحماة قابض بطن و ماء الکبریتی جهت اورام کبد و طحال و اوجاع آنها و حقنه آب دریا جهت مغص و ثفل محتبس و آشامیدن آن مسهل و گاه باعث لذع میگردد و آشامیدن مرق الدجاج مسکن آنست و آب شبی جهت منع اسقاط و ادرار حیض و آب کبریتی جهت اوجاع رحم و ماء معدنی باعث عسر البول و حیض و ولادت و اکثر آنها باعث اطلاق بطن و بعض آنها مجفف مانند شبی و حابس بطن و محدث قولنج و ماء الکدر محدث سنگ گرده و مثانه و آب آهن جهت نفث الدم نافع الحمیات میاه کبریتی و طینی و راکده و بدبو همه محدث حمیات غلیظه و ربع اند السموم آب دریا جلوس در آن جهت لسع افعی و سایر هوام قتاله نافع الجروح و القروح ماء القیری جهت قروح مضر و ماء البحر جهت حکه و جرب و قوبا و قروح و بدستور آب کبریتی استحمام بدان و جهت بهق و برص نیز مفید الاورام و البثور آب کبریت جهت اورام مفاصل و تحلیل صلابات ثوالیل آوردن تخته الزینة آب دریا جهت شقاق عارض از سرما قبل از تقرح و قاتل قمل و محلل خون منجمد تحت جلد و ماء الاصول و ماء البزور و ماء الجبن و ماء الخیار و ماء الخلاف و ماء الشعیر و ماء القراطن که عبارت از ماء العسل است و ماء القرع و ماء الکافور و ماء لسان الحمل و ماء لسان الثور که عبارت از عرق آنها باشد و ماء الورد و ماء الهندبا بعضی آنها در مقدمه کتاب و بعضی در ضمن ادویه در قرابادین کبیر ذکر یافت و تفصیل آنها ان شاء الله تعالی در قرابادین این کتاب مذکور خواهد شد

ماء القداح

ماء القداح بفتح قاف و دال و الف و حاء مهملتین ماهیت آن مراد عرق گل نارنج است که مانند گلاب عرق کشند مشهور بعرق بهار طبیعت آن گرم و خشک افعال و خواص آن ملطف و محلل اعضاء الراس و الصدر جهت صداع بارد و کزاز و سایر امراض بارده و نزلات و الغاثان غش و ازاله خفقان بارد و تفتیح سدد مصفات و خیاشیم و چون در شیشه کرده ببویند جهت رفع امراض بارده راس و تشنج حاصل و عطش محرک سر و کردن نافع و مداومت بوئیدن آن باعث سهر اعضاء الغذاء و النفض مقوی معده و مضر کبد و معین باه و قاطع اسهال رطوبی چون بیاشامند

مارگیاه

مارگیاه بفتح میم و الف و راء مهمله و کسر کاف فارسی و فتح یاء مثناة تحتانیه و الف و ها لغت فارسی است ماهیت آن نباتیست قریب بده ذرع و برگ آن شبیه ببرگ بید و گل آن زرد و قبه آن شبیه بسر مار و منبت آن حریم ازچان افعال و خواص آن اکثر متوطنین آنجا آنرا کوبیده در شوربا ریخته میخورند و گویند که دیگر از گزیدن مار و هوام مضرت نمیکشند و شرط امید اند که بعد از آن تا یک هفته چیزی سوای نان فطیر نخورند و احتراز از راه رفتن و جماع نمایند حکیم میر محمد مومن گوشه نشین که بظن حقیر آنست که اجبون باشد و الله اعلم

مارگیو

مارگیو بفتح میم و الف و راء مهمله و فتح کاف و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح واو و الف لغت فارسی است و مارگیو را نیز نامند ماهیت آن نباتیست شبیه بدرخت تا بقدر یک ذرع و با شاخهای بسیار و صلب و پرشکن و برگ آن از برگ زیتون کوچکتر و نرمتر و گل آن سرخ شبیه بگل شب بوی و ثمر آن در میان برگها شبیه بفندق و مائل بسیاهی و در جوف آن دانه سیاه و بسیار نرم و قسمی از فلفل الماء است و آنچه از حبوب مانند کرسنه و غیره را در آن کوبانند و خشک کنند طعم آن مانند فلفل کرده و تمیز نتوان کرد طبیعت آن در دوم گرم و خشک افعال و خواص آن محلل ریاح و رافع بواسیر و ضماد پوست خشک آن بغایت سرخ کننده بشره و رافع اورام بارده و آثار جلد و طلای خاکستر جمیع اجزای آن رافع کلف و فرزجه آن مدر حیض و طلای برگ آن با آب سترنده موی و آشامیدن دانه آن با عسل محلل ریاح و مخرج بلغم است

مار ماسیح

مار ماسیح بفتح میم و الف و راء مهمله و فتح میم و الف و کسر سین و سکون یاء مثناة تحتانیه و جیم معرب مار ماهی است و اهل انگلیس نامند ماهیت آن ماهی است شبیه بمار طولانی و زیاده بر شبری تا یکذرع و سفید رنگ بر پشت آن از سر تا دنباله خارها شبیه باره و بخار نیز میباشد و بر روی

مازریون

آب مانند ماهیان و دیگر نمی آید طبیعت آن گرم و خشک افعال و خواص آن خوردن گوشت آنرا مقوی باه میدانند و زائل کنندهٔ ریاح و سردیهای بدن پیران و جهت وجع
پشت و قطع سیلان خون نافع و بهترین طریق استعمال آن برای باه پختن آن با دارچینی و مصطکی و از برای مهره دیگر و پیران مطنجن آنست **مازریون** بفتح میم و الف و فتح زای معجمه و سکون
راء مهمله و یاء مثناة تحتانیه و سکون واو و نون بیونانی خامالاون نامند **ماهیت** آن برگ درختیست شیر دار بقدر درخت سماق و آن سه قسم میباشد قسمی برگ سفید و بزرگ نازک
و این را التخیص خوانند و قسم دوم را برگ زرد رنگ و از برگ زیتون کوچکتر و از برگ مورد بزرگتر و ضخیم تر و این را بفارسی هفت برگ و بشیرازی مشت رو نامند و قسم سوم را
برگ سیاه و بهترین همه مستعمل سفید آنست ولیکن هیچ یک از این نیز خالی از غائله نیست و در قوت قریب بشبرم بدون تدبیر استعمال آن غیر مجوز و تدبیر آن آنست که برگ قسم کبیر سفید آنرا بگیرند
و دو شبانه روز در سرکه بخیسانند و دو سه بار سرکه را تغیر دهند پس شسته خشک کنند و نیکو نرم با روغن بادام چرب کرده در اسهال مواد سوداوی و بلغمی ترید بر و افتیمون و بلیلهٔ
زرد و گل سرخ و رب السوس و زیرهٔ کرمانی و نمک هندی و در اسهال مادهٔ صفرا و بلغم ایرسا و توبال النحاس و اسارون و عصارهٔ غافث و افسنتین و سنبل الطیب و مصطکی مربی هندی
و سکنجبین و نمک هندی و هلیلهٔ زرد و تخم کرفس بستانی و امثال آن اضافه نمایند و شرب آن با آب عنب الثعلب و آب رازیانه و خیار شنبر اولی است و سبب اطلاع بر مازریون آن
علامه احمد مفتی در تاریخ الحکما خود چنین نوشته که از جملهٔ اتفاقات عجیبه آنست که مستسقی بود در بصره که جمیع اطبا از معالجهٔ آن عاجز آمده بالاتفاق گفتند که این قابل علاج نیست
چون این حکایت شنید امید از حیات خود منقطع گردانیده گفت مرا بگذارید که چند روز که حیات دارم آنچه خواهم بخورم و بگرسنگی نمیرم اطبا گفتند تو هرچه میل داری بخور که بعد از این هیچ
کس مانع تو نخواهد بود پس آمد و گفت مرا بر سر کوچه برید که آنچه خاطر من خواهد از جماعتی که در کوچها میگردند و چیزهای خوردنی و حلوای سیفر و شند بخرم و بخورم چنان کردند تا گاه
بار نظر او بر شخصی افتاد که ملخ پخته میفروخت طبیعت طعمهٔ او میل بآن کرد از آن ملخ پخته قدری صالح خریده و تناول نمود و بعد از ساعتی شروع باسهال کرد و چندان آب زرد و متعفن از
شکم آن مستسقی بیرون آمد که گمان هیچ احدی نبود که این مقدار آب در بدن آدمی تواند بود اما بعد از آن بالکلیه از آن مرض نجات یافت چنانکه هیچکس او را نمیتوانست شناخت
چون این خبر باطبائی که مدتی در معالجهٔ او اوقات صرف نموده و از علاج مایوس شده و دست از معالجه برداشته بود رسید حیرت ایشان زیاد شد چه ملخ بالطبع قابض است نه مسهل با آنکه
یکی از آن اطبای که حدت او نسبت بسایر طبیبان دیگر زیاده و قوی بود بایع ملخ را طلبیده از وی پرسید که تو این ملخ را از کجا صید کردی و چه طور میسنی (؟) بود در آن زمین گیاه بود گفت
من این ملخ را از جائی صید کردم که در آن موضع غیر از مازریون هیچ درخت دیگر نبود و خوراک این ملخان همان مازریون بود پس آن طبیب چون این حکایت شنید خاطرش از آن
فارغ شد چه خاصیت مازریون اسهال رطوبات رقیقه است غایتش آنکه چون قوت اسهال آن بسیار قوی تر است چنانکه اگر بوزن یک درم تنها از مازریون شخصی دهند تحمل اسهال آن
که حبس آن ممکن نباشد و بنا بر خطری و غایله که دارد مازریون را تنها بدون مصلحات استعمال نمی نمایند و عند الضرورت با مصلحات امتزاج نموده استعمال مینمایند و اینجا در طبخ
یافته یکی در شکم ملخ و دیگر در آب که ملخ فروش بوده و کسر کیفیت آن شده و باصلاح و اعتدال آمده و لهذا از آن این عمل بیخطر و غایله بظهور آمد و این از الهامات جناب باری سبحانه
تقدس و تعالی مر طبیعت را **طبیعت** آن در آخر سوم و در چهارم نیز گرم و خشک گفته اند **افعال و خواص آن** جالی و منقی و معطش و بسیار حریف تند و ... الرأس
مضعف و مطیع (؟) آن خصوصا سیاه آن مسکن درد دندان و چون بر پارچه ای از برگ آن فلفل سوده مالیده بر دندان گذارند نیز مسکن وجع آنست ... اعضاء الغذاء و النفض مسهل مائیه
حیات و حب القرع و جهت استسقای زقی و لحمی و یرقان و ضعف کرده نافع خصوصا برگ تر و تازهٔ آن که در هنگام گل آن اخذ نموده در سرکه بدستور مذکور خیسانیده خشک نموده
مقدار شش قیراط آنرا اگر با رطل و نیم آب جوش دهند تا ثلث رسد و صاف نموده بیاشامند اسهال حیات و حب القرع نماید بتخصیص که با فوذنج جبلی جوش نموده باشند و گاه بخیسانند
بیست درهم آنرا در دو سیر شراب دو ماه میگذارند پس صاف نموده دو ماه دیگر میگذارند پس می آشامند جهت استسقا و تنقیهٔ نفاس و چون شش درهم آنرا در یک رطل و نیم آب جوش دهند
تا بثلث رسد مالیده و صاف نموده با یک وقیه روغن بادام جوش دهند تا روغن بماند مانسوز و یک درهم تا پنج درهم آن اسهال برفق نماید و آشامیدن و آشامیدن طبیخ آن جهت
عسر البول شدید مفید و بعضی گفته اند مسهل سودا و اخلاط بلغمیه است خصوصا که با دو وزن آن افسنتین بجوشانند و بیاشامند و بعضی یک مثقال آنرا با دو مثقال افسنتین و با عسل
مطبوخ بقوام آورده و سرشته شیاف ساخته بر میدارند و واجب است که بحسب ارادهٔ اسهال مادهٔ صفرا و هر یک از اخلاط و انواع اقسام کرم معده و امعا با ادویهٔ مسهلهٔ مناسبهٔ مصلحه
هر یک ضم نموده بیاشامند و ضماد آن با سرکه جهت تحلیل ورم طحال السموم آشامیدن آن با شراب جهت نهش هوام مقدار شربت آن از شش قیراط تا نیم درهم بدل آن در وزن
آن ایرسا و دو دانگ وزن آن دهن البلسان الجروح و القروح ضماد جمیع اصناف آن با عسل جهت تنقیهٔ چرک قروح و سخه و قلع خشک ریشه و تجفیف جرب طب سبب جهه ...
محلل معفن آن مع با موم روغن جهت جرب متقرح الزیتیه طلای برگ آن جهت بهق و بادمش و بهق تهامی ... با کبریت نافع **المضار** مضر محرورین و اطفال و ضعفا و در فصل گرما و بلدان

ماس

ماش

حارهٔ یابسه و بدون تدبیر و مصلح بغایت مضر جگر و مغثی و مورث کرب و غم و درد و هم از غیر مدبر آن خصوصا زرد و سیاه آن قتال بقی و اسهال و کرب و غشی تدبیر آن قی فرمودن بشیر گاو تازه دوشیده
اگر با جلاب و سیب خوشبو و آب سرد بر بدن ریختن و بعد از آن مرقهای چرب آشامیدن و مبردات قوی و مثرودیطوس و تریاق طین مختوم بهترین مداوای آنست چون آب جو
و زیت و آب سرشته بموش و سگ و خوک بخورانند بمیرند و شیر درخت آن در چهارم گرم و خشک و سمی قتال و از داخل غیر مستعمل و طلای آن جالی بهق و برص و جوارش و دوای جرب
و روغن و سکنجبین و سفوف و اقراص و معاجین برگ آن در قرابادین کبیر مذکور شد **ماس** بفتح میم و الف و سین مهمله اسم فارسی الماس است و بهندی هیرا نامند **ماهیت** آن
از احجار نفیسه و صلب ترین و خشکترین احجار است و الوان می باشد از سفید و زرد و سیاه و سرخ و سیاه کم رنگ که بهندی تیلیا نامند و سفید آن کثیر الوجود و زرد و سرخ و سیاه و سبز کم رنگ
و دیگر رنگ خالص هر یک از اینها کمیاب و اغبر و سفید آن معیوب و اغبر با داغ سرخ آنرا بدین میدانند و بهترین همه سفید کم رنگ شفاف براق بزرگ قطعه آنست و همچنین الوان دیگر آن کم کمر
و صاف یافت شوند و معدن آن ملک دکهن حوالی گلکنده و جهتی پنه است و طریق اخذ آن آنست که زمین را حفر نموده خاک آنرا برآورند و بر زمین هموار پهن نمایند و بر آن آب ریخته در وقت ارتفاع آفتاب
از کناری بر آن نظر میکنند هر جا که برقی بنظر در آید آنرا نشان کرده رفته بر میدارند و همچنین باز زیر و رو کرده بر آن آب پاشیده بدستور در آفتاب بر آن نظر میکنند و در ابتدا قبل از حکاکی
برق بسیاری و صفا چندانی ندارد و حسن و قبح آن خوب ظاهر نیست و بعد از حکاکی حسن و قبح آن ظاهر میگردد و در برابر اجزاء آن مثل جدید جنوبی تیز بهم میرسد و لیکن کج بی و سفیدی
و شفافی و صلبی کهنی نیست و الماس را بالماس سائیده سوده با لاک گرم کرده سرشته چرخی ساخته بجای سنگ سنباده در حکاکی احجار دیگر حکاکی مینمایند و قطعهای آن مانند طلق
و زرنیخ ورقی ورق ورق بر روی هم چسبیده و غیر محسوس میباشد بعضی از آن قابل جدا گشتن اوراق از هم است و بعضی نه و کسانیکه عارف بدانند آنرا که قابل است از هم جدا
مینمایند و آنچه مشهور است که از سرب آنرا می تراشند و حکاکی مینمایند اصلی ندارد و هر یک از الوان آنرا بنامی مخصوص خوانند مانند آنکه آنچه شبیه برنگ نوشادر است شفاف
نوشادری و سفید شبیه برنگ نقره را قبرسی و آنچه سفیدی رنگ آن از نوشادری کمتر و قطعهای آن بزرگ آنرا ماقدونی نامند و زیتی نیز و این را بعضی بهترین همه میدانند و آنچه
برنگ آهن است حدیدی و احجار و دیگر و آلات حدیدی هیچ یک در آن اثر میکند و آتش نیز مگر بدشواری بسیار و اهل هند آنرا مکلس میسازند بنحوی خاص و مکلس آنرا بسیار نافع
میدانند جهت امراض مزمنهٔ صعبه **طبیعت** آن در چهارم سرد و خشک و بعضی گرم دانسته اند **افعال و خواص آن** تعلیق آن مقوی دل و رافع خوف و فزع و باعث عسر
ولادت و غلبه بر خصم و مسدس الشکل آن مانع صرع و سنون آن جالی دندان و خطرناک و اجتناب از آن اولی و گویند انداختن آن بر دندان باعث تفتیت آن بدون تکلف و گفته اند که خواص
آنست که بغیر از شکل مثلث نشکسته میگردد و **المضار** سمی است و قلیل آن نیز قاتل بتقطیع اعضای باطنی مداوای آن قی نمودن با شیر تازه دوشیدهٔ گاوی و با روغن مکرر تا تمام
آن برآید و آشامیدن مرقهای چرب بعد از آن **ماش** بفتح میم و الف و شین معجمه لغت عربیست و مج نیز و بفارسی نیز مشهور بماش و بهندی مونگ نامند **ماهیت**
آن حبی است از حبوب معروفه ماکوله در اکثر بلاد کثیر الوجود و آن حبی است کوچک مدور اندک طولانی پوست آن سبز و مغز آن سفید و بعضی پوست آن سبز تیره و بعضی زرد رنگ و در بنگاله بعضی
پوست آن سیاه و بهترین همه سبز تیره است پس سیاه و سبز پس سبز زرد و زرد آن و بر تر تخته که از میکرد و از سبز خصوص زرد دانه ریزهٔ آن و قوت آن تا سه سال باقی میماند **طبیعت**
آن در آخر اول سرد و مائل بخشکی و مقشر آن معتدل در تری و خشکی و قشر آن مرکب القوی مائل بگرمی و با عفوصت **افعال و خواص آن** الطف از عدس و نفخ آن کمتر
از باقلا و در جلا کمتر از باقلا و اصلح حبوب ماکوله است و کثیر الغذا و مولد خلط صالح الکیموس و لیکن بطی الانحدار خصوص مقشر آن که قشر آنرا بالتمام گرفته باشند زیرا که بس
و قوت تحلیل و جلا در قشر آن است و از اغذیهٔ تابستان و بهار و بلدان حاره و صاحبان مزاج گرم و حمیات حاره و حاده است جهت آنکه مسکن حرارت و حدت التهاب صفرا
و خون است اعضاء الصدر و الرأس و الغذا مقوی عصب و اعضای عصبانی و قوت باصره و جهت درد سر حار و نزلات و ورم لهاة و سرفه و حمیات حارهٔ حادهٔ امراض
کرده نافع زیرا که موافق آنست مطبوخ مقشر آن با روغن بادام مولد خلط صالح اما از برای حمیات صفراویه با برگ خرفه و کاهو و سرمق و مغز و مطبوخ آن با پوست ... با حماض
حابس بطن و از خواص آنست که با وجود برودت تحریک سودا نمی نماید و هم از جهت تلیین و هم از جهت قبض بطن نافع است اما هرگاه ارادهٔ تلیین طبیعت باشد باید که مقشر آنرا
طبخ نمایند با ماء القرطم و روغن بادام شیرین و هرگاه مقصود قبض طبیعت باشد غیر مقشر آنرا بریان نموده طبخ نمایند و یا آنکه در آب جوش داده آب آنرا بریزند تا قوت
حارهٔ جالیهٔ آن زائل گردد و پس آب خالص داخل کرده طبخ نموده تناول نمایند و اگر با حبس تسکین حدت و حرارت دم و صفرا مقصود باشد با آب حماض و یا با آب انار ترش
افشرده یا بر دو سفید جوف آن که شحم الرمان نامند و یا با سماق و زیت رکابی و اگر ریختن نباید با روغن بادام شیرین طبخ دهند و حسو متخذ از ماش مقشر جهت سرفه و نزلات
حاره نافع **المضار** ماش مبرد المزاج پیران و کسانیکه در معده ایشان رطوبات اخلاط فاسده و نفخ و ریاح بسیار باشد مضر خصوص مقشر آن مضر دندان و با مصلح آن و مبرد دین

اما ادویه عطره حاره مانند زیره و قرنفل و دارچینی و فلفل و زنجبیل تازه و جوارش کمونی و فلافلی و مصطکی و خردل و امثال اینها و محرورین طبخ آن با ماء القرطم و یا با حموضات مذکوره
و نیز در محرورین ماء القرطم و روغن بادام و ضماد مطبوخ آن با سرکه در حمام جهت جرب متقرح و با آب جهت تقویت اعضای مسترخیه و تسکین درد آنها و مطبوخ آن با طلا که نوعی از شراب است
و یا با شراب و یا مطبوخ آن با زعفران مسکن درد اعضای کوفته شده و جدا شده و نافع است الوان اطعمه مصنوعه از آن را مانند برا و بری و بری کشمیری و پاپر و بهتی و دال منکوشی
و ماش بلا و کهچری و لذوی ماش در قرابادین کبیر مذکور شده و اما حبیکه در ملک هند و بنگاله و دکهن میشود و آنرا ماش دار و بضم همزه و سکون را و دال مهملتین و به بنگالی کلائی نامند
و غیر آن ماش است و کسانیکه آنرا حب القلت دانسته سهو نموده اند و آن حبی است برنگ و شکل و بزرگتر از آن و مغز آن لزج لعابی که بعد از طبخ و با خمیر کردن و آب لزوجت آن
ظاهر میگردد و در ملک هند و بنگاله آنرا باسب غیره و دواب میخورانند و خود نیز میخورند مانند مونگ **طبیعت** آن گرم در اول و تر در دوم و با رطوبت فضلیه **افعال و خواص آن**
بسیار نفاخ و بطی الهضم و مولد منی و منعظ بسبب نفخیکه دارد و ضماد آن جهت امور مذکوره ماش انفع و جهت برص که تازه بتازه سائیده روزی چند مرتبه بمالند تا چند روز متوالی مفید
دانسته اند و در ملک هند و بنگاله آنرا نیز مانند ماش پخته میخورند و انواع اطعمه ماش از آن میسازند و در قرابادین شمه ذکر یافت **ماسفودون** بفتح میم و الف و فتح سین مهمله و ضم
دال و سکون واو و نون **ماهیت** آن گفته اند اسم هندی دوائیست که در ملک هند میروید و از انجائی آورند شاخ و برگ آن شبیه بریحان و برگ آن از برگ آن عریضتر قریب
ببرگ آس مدور و نازک تر و در بو شبیه بسنبل هندی و گل آن شبیه بیاسمین و از آن لطیفتر **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص آن** در جمیع افعال قریب
بسنبل و جهت خوشبوئی داخل ادهان مینمایند خصوص برگ آنرا **ماغر** بفتح میم و الف و کسر عین مهمله و زای معجمه لغت عربیست و معز نیز و بفارسی بز و بترکی آنرا قیس و بترکی کچی و بهندی
ماده آنرا بکری و نر آنرا بکرا نامند **ماهیت** آن حیوانی است مشهور از حیوانات ماکول اللحم گوشت آن نسبت بلحوم حیوانات دیگر بعد از گوسفند آن است و الطف و بهترین آن جوان
یکساله فربه صحیح المزاج آنست و اهلی و صحرائی و جبلی میباشد **طبیعت** آن گرم و تر و گرمی آن از لحم گوسفند یعنی ضان کمتر و جبلی از اهلی تیزتر گرمتر و لطیفتر **افعال و خواص آن**
سوء هضم و رمین و مرضی که و نزیل و بلدان حاره صالح الکیموس مولد خون لطیف سبک مضر سوداوی مزاج مصلح آن بادام و نارجیل خوردن و ماخوردن میوه های تر تازه و ترشیها
و کشک با آن بغایت مضر و گوشت بزغاله مافوق شش ماه با رطوبت غالبه و بهترین لحوم مسکن غلیان خون و ملطف و موافق مرضی و ناقهین و گذاشتن گوشت بز گرما گرم بر عضو ضربه
و صدمه رسیده و کوفته شده و بدستور پیچیدن عضو در پوست گرما گرم آن مسکن وجع و درد و باعث عدم تورم آن و بستن پوست سر بزغاله در حین گرمی بر سر صاحب
سرسام و اختلاط ذهن و ضماد مغز سر آن مرطب قوی و ملین دماغ و اعضای صلبه العین اکتحال زهره آن رافع غشاوه و جگر بز سیاه را چون شرحه شرحه نموده آنرا با نمک و
گرد و فلفل و زنجبیل بران پاشیده کباب نمایند و چون آب تراشح از آن گرفته در چشم کشند جهت شبکوری مجرب و ستون سرگین نیم سوخته آن با نمک سنگ جهت دفع زردی بدن
و عفونت لثه اعضاء الصدر و الغذاء و النفض حوت خصیه آنرا شکافته زراوند دحرج و نطرون و زیره بر آن پاشیده و خشک کنند یکمثقال آن با آب گرم جهت بهر و ربو و جگر
و مداومت آن جهت تقویت باه عجیب الاثر و چون بابوره و صعتر خشک کنند یکمثقال آن با سرکه عنصل جهت سپرز و چون بز نر چهار ساله یکرنگ سرخ را در اول فصل ایام رنکسی
انگور ذبح نمایند و خون اول و آخر آنرا بریزند و خون وسط را در ظرفی بگیرند و بعد از بسته شدن ریزه ریزه کنند و بر روی کاه و یا غربال در سایه خشک نمایند آنرا ید الله نامند جهت
انگور دعقبت سنگ گرده و مثانه قوی الاثر است و بعد از آن آشامیدن حریره پیه آن با آرد برنج و جاورس جهت سحج و اسهال که از اغذیه حاره واده بهم رسیده باشد و جهت منع
افراط عمل مسهل و حقنه آن بدان با آرد جو جهت قرحه امعاء آشامیدن سرگین آن جهت یرقان و با ماء العسل جهت گشودن حیض و قتل و اخراج جنین و فرزجه خشک آن با کندر جهت
رفع اوراحیض و آشامیدن سم سوخته آن با عسل جهت رفع بول در فراش مجرب بقدر شربت آن تا دو درهم و طلای سرگین آن با بول آن جهت استسقاء و ورم طحال طلای مطبوخ
آن با بول اطفال جهت دفع قولنج بلغمی و ریاح غلیظه و ماء الصفر الاوجاع الاورام و البثور ضماد پیه آن مسکن درد ها و طلای سرگین آن محلل اورام کهنه و سرگین سوخته آن الطف
و جالی و طلای آن با سرکه جهت داء الثعلب بدستور طلای نیم سوخته آن با سرکه جهت داء الثعلب تا آلیل منکوسه و با عسل جهت جرب و دفع اورام صلبه و سعفه و با برنج البنج
جهت گوهک شدن پستان و انثیان و ضماد سرگین پخته آن در شراب صلبه جهت تحلیل اورام و چون گرد آنرا شرحه نموده و کبریت بران پاشیده کباب نمایند و آب تراشح از انرا
بالسنه زائل گرداند القروح و الجروح پیه آن رویاننده گوشت بر زخمها و طلای سرگین محرق آن با عسل جهت قرحه ساعیه و شهدیه السموم آشامیدن پیه آن جهت سم ذراریح
سرگین سوخته آن جهت [illegible]
آن با زعفران جهت النقرس [illegible]

ماسفودون

ماغر

درخت بند ها و مجاری ابهام است بگذارند تا حرارت آن کم گردد پس تبدیل بدیگری نمایند تا حرارت آن محسوس در ورک گردد و طلای محرق و غیر محرق آن با عسل جهت درد مفاصل
بارده با سرکه جهت جار آن طرد الهوام بخور سرگین آن گریزاننده هوام و حشرات است الخواص چون شاخ و سم آنرا با ترب و عسل بید الخیر تقطیر کنند معادن جمیع اشیاء صلبه
نرم سازد و چون آنرا حل کنند مداوی در غایت سیاهی باشد **ملک الحزین** بفتح میم و الف و کسر لام و ضم کاف الف و لام و فتح حاء مهمله و کسر زای معجمه و سکون یاء مثناة
تحتانیه و نون و آنرا مالکی نیز نامند و بفارسی بوتیمار و بهندی بگله **ماهیت** آن از طیور آبی است سفید و جثه آن بقدر جثه کبوتری و گردن و پاها و منقار آن دراز و در اکثر کنار آبها
مجاور و سر بزیر افکنده میباشد **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک **افعال و خواص آن** گوشت آن غلیظ و مولد ریاح و مقوی گرده و محرک باه مصلح آن ادویه حاره طلای پیه آن
قاطع خون بواسیر و ضماد خون آن در حمام مانع نزلات است **مال کنکنی** بفتح میم و الف و لام و فتح کاف و سکون نون و کاف فارسی و کسر نون و بالف هندی است **ماهیت**
آن تخم نباتیست هندی و نبات آنرا یکساق و یا دو ساق و تا بقدر یکقامت و شبیه بنبات دخن و ساق آن از آن قوی تر و برگ آن بزرگتر و در طول عرض زیاده و خوشه آن نیز بزرگتر از آن
و دانه آن بقدر دخن و اندک طولانی و سه پهلو و بعضی اندک پهن و سرخ تیره رنگ و مغز آن سفید و در غلافی اندک خشن و چند دانه بهم پیوسته در غلافی دیگر و در آن خوشه و طعم آن با حده
طبیعت آن در سوم گرم و در دوم خشک و با رطوبت فضلیه و بعضی در اول تر دانسته اند **افعال و خواص آن** اعضاء الراس و العصب آشامیدن آن جهت تقویت دماغ
و قوت حافظه و ذهن و اوجاع مفاصل و نقرس و عرق النساء و رگ و رکبه و امراض بارده رطبه دماغیه و عصبانیه و لثغ غشی سعوطا و تدهین بدهن آن جهت فالج و لقوه و رعشه
و تشنج رطبی و امتلائی و امراض مذکوره و بدستور تکمید بدان اعضاء الصدر و النفض آشامیدن آن جهت تقویت معده و سرفه و ضیق النفس و تقویت معده و هاضمه و اشتهای طعام
و کبد و باه و رفع ضعف آنها نافع و بدستور تدهین بدهن آن جهت تقویت باه و بغایت موثر خوردن روغن آن نیز بدین دستور که روز اول قدر بسیار قلیلی یعنی یک حبه و یا کمتر از آن
با برگ تانبول و روز دوم اندک از آن زیاده و روز سوم نیز از آن اندکی زیاده و همچنین تا حدیکه موافقت نماید و ضرر نرساند جهت تقویت باه و زیادتی اشتها بسیار مفید و اهل هند
بانحای شتی آنرا مستعمل دارند مانند آنکه از یکدانه شروع مینمایند و هر روز یکدانه میافزایند تا بصد دانه میرسانند و باز بتدریج کم مینمایند تا باتمام رسد از برای اکثر امراض قویه بارده
رطبه مزمنه و تقویت قوی و باه و زیادتی حرارت غریزی مبرود و مرطوب المزاج قوی و از امراض متوسط المزاج چهل و بهمان ترتیب که از یکدانه شروع مینمایند و یکدانه می افزایند تا چهل
دانه و باز بدستور میکاهند و از برای امراض دون آن تا بیست روز و یا ده روز و یا هفت روز بهمان ترتیب که به بیست یا زیاده و یا هفت دانه رسد و باز بهمان نسق کم مینمایند تا بیکدانه در
ایام استعمال چند روز قبل و بعد از آن از ترشی و بادی و لبنیات و بقول و جماع و اعراض نفسانیه و بدنیه و حرکات عنیفه و اشیای حاره حریفه مانند خردل و سیر و ترب و زنجبیل و امثال اینها اجتناب
مینمایند و گفته اند تدهین بروغن آن که در روز چهارشنبه اخذ نموده باشند جهت دفع جذام و خورانیدن بدان نیز تا مدت بیست و دو روز جهت جذام و نیز و بهای درست آنرا در روغن
گاو خالص بریان مینمایند و روزی یک کف آنرا میخورند و میگویند قوت باه را بحدی میرساند که بشرح نمی آید و نیز در شیر گاو میجوشانند و صاف نموده از آن شیر ماست بسته روغن آنرا
میگیرند و روزی بمقدار یک اوقیه آنرا با شیر برنج میخورند و میگویند که موی را سیاه میگرداند و دیگر موی سفید نمیروید و گفته اند که اگر یک آثار آنرا در ده آثار شیر بجوشانند بقدریکه تمام با جزء
کند و هر روز هفت دانه آنرا مبلع نماید کسیکه عنین باشد یا قوت باه او بسیار ضعیف گشته بحال اصلی آید و قوت عظیم یابد و چون آنرا بروغن ضفدع چرب کرده روغن از آن اخذ نمایند در جرب مفضب
بالسنه تقویت عظیم بخشد و امساک آورد و اگر در بول شیر با شغال چند روز بجوشانند و سه روز متواتر بزن فاحشه زانیه بخورانند شهوت او بالکل زائل گردد و چنانکه دیگر رغبت بر جماع نکند
و کسی بر و قادر نگردد و المضار مضر محرور المزاج و مضول و مهلک بدان حاره و جوانان و چون حار رطب است اکثر ضرر میرساند چنانچه شنیده شد که چند کس خوردند و همه متضرر گردیدند و بعضی هلاک شدند
پس اولی اجتناب از استعمال آنست خصوصا از داخل نمودن آن را و اوهان حبوب دیگر را بدین نحو اخذ مینمایند که در دیگی تا نصف آب کرده و بر سر آن پارچه صفیق پاکیزه بسته بر سر آن
میگذارند و تخم آنرا بهر مقدار که میخواهند کوبیده بران پارچه میپاشند و سر آنرا بسر پوشی میپوشند تا بخار در آن محتبس گردد و بعد از یکدو ساعت بر داشته تخم کوبیده را با پارچه میفشارند
آنچه روغن از آن برآید اخذ مینمایند و مرتبه دیگر نیز بدستور عمل می آورند تا دیگر روغن در آن نماند و این بهترین طرق آنست **مالیا** بفتح میم و الف و کسر لام و فتح یاء مثناة تحتانیه و الف
ماهیت آن بعضی بران دانسته اند و یونس گفته حقیقت که در بلاد شام میشود **افعال و خواص آن** آشامیدن برگ آن رافع سمیت افعی و طلای پوست محرق آن نافع برص
و خوردن نشاره چوب آن کشنده است بحکیم عبد الحمید در حاشیه تحفه نوشته که بهندی آنرا اکل انامند برگ آن شبیه برگ بادام و گل آن سفید است [illegible]
[illegible] **مالیقراطن** بفتح میم و الف [illegible]
[illegible] **ماهیت** آن آنست [illegible]

ملک الحزین

مال کنکنی

مالیا

مالیقراطن

وبا آب صاف شیرین با آتش ملایم طبخ دهند و کف آنرا بگیرند تا دو ثلث باقی ماند پس صافی نموده نگاه دارند و عند الحاجت بیاشامند و این ماء العسل ساده است و اگر مرکب خواهند بعضی ادویه
مناسبه حاره و یا بارده بحسب غرض اضافه نمایند و نسخ آن بتفصیل در قرابادین کبیر مذکور شد طبیعت ساده آن گرم و تر **افعال و خواص آن** جالی و ملین و جامع اخلاط
لزجه و مفتح و منضج بلغم غلیظ و مقوی اعضای بارده و معده سرد و احشا و اشتها و دافع امراض بارده عصبانیه و دماغیه و اوجاع مفاصل و قی و قراقر شکم و اذیت و دویه قتاله و ضعف
که از جماع بهم میرسد و مدر بول و حیض و مضر محرور المزاج و صفراوی و اورام حاره و احشا مصلح آن ربوب حامضه مقدار شربت آن تا سی مثقال است شیخ الرئیس در مبحث قولنج گفته که ماء العسل
ماخوذ برای قولنج باید که طبخ بسیار یافته باشد که نفخ آن زائل گردد و الا ضعیف الطبخ نفخ می نماید **ماميثا** بفتح میم و الف و کسر میم و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح ثاء مثلثه و الف لغت
نبطی است و آنرا همیناتیز نامند **ماهیت** آن نباتیست شبیه بخشخاش بحری معروف بخشخاش مقرن و برگ آن مائل بسفیدی و با زوائد شبیه باره و مزغب و با رطوبت چسپنده و گل
آن زرد مانند خشخاش ساحلی مقرن و ثقیل الرائحه و پر آب و ثمر آن مانند خشخاش مقرن و بی غلاف منحنی شبیه بغلاف خشخاش بحری و در قرون میباشد و تخم مامیثا بقدر کنجد سیاه و
شاخهای خشخاش ساحلی در زمستان میریزد و در بهار عود میکند بخلاف مامیثا که اثری از آن در ظاهر نمی ماند و در سرطان ثمر مامیثا میرسد و آنرا کوبیده اقراص میسازند بهیات ملوطی
و آنرا عصاره مامیثا و شیاف مامیثا نیز نامند و قوت آن تا هفت سال باقی میماند و بهترین آن زرد مائل بسیاهی قوی الرائحه با تلخی است که چون در آب حل کنند زود حل گردد و عصاره
مجفف آن بهتر از جرم آن و گفته اند آن دو نوع میباشد نوعی را که گل سرخ است از غاموری نامند و آن غیر مستعمل و نوعیکه گل آن زرد است مستعمل و گفته اند **طبیعت** آن در دوم
سرد و خشک و در اول نیز گفته اند **افعال و خواص آن** قابض و رادع و محلل و مقوی اعضا اعضاء الراس و العصب و الصدر و المعده طلای آن جهت درد سر و مفاصل حار و
منع انصباب مواد بچشم در ابتدای رمد و حرارت اجفان و سلاق و داء و رشح و ورم حار آن و لوک آن جهت قلاع دهان و اکتحال آن جهت سعفه و بثور حادی پلک چشم و ضعف
باصره و آشامیدن تخم آن بقدر یکمثقال رافع خفقان و اسهال صفراوی و با ادویه مناسبه معینه و مسمن بدن است الاورام و البثور و حرق النار طلای عصاره آن جهت اورام
حاره و باد سرخ و سوختگی آتش و بجی که بسبب حرکت در زیر بغل و ران بهم رسیده باشد و طلای تخم آن جهت گره و نقرس جید مقدار شربت آن تا یکدرم بدل آن سماق مضر سپرز مصلح
آن بادام شیرین است **ماميران** بفتح میم و الف و کسر میم و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح راء مهمله و الف و نون **ماهیت** آن قسمی از زرد چوبه است ساق و شاخهای نبات
آن از زمین مرتفع و برگ آن شبیه ببرگ لبلاب کبیر و مائل باستداره و سفید مائل بزردی و بالزوجت بیخ آن پر شعبه از یکجا رویده و کوچکتر از زرد چوبه و بازیکتر از آن و گرهدار و
مستقیم و در گرههای آن ریشهای بسیار باریک شبیه بموی منبت آن قرب آبها و از هند و چین و خراسان آورند و هندی آن زرد و مائل بسیاهی و چینی آن تند و زبون و بیمار
هندی و خراسانی آن تیره رنگ مائل بسبزی و تخم آن شبیه بکنجد و بهترین آن زرد و باریک صلب گرهدار تازه چینی آنست و قوت آن تا شش سال باقی میماند **طبیعت** آن در آخر سوم
گرم و خشک **افعال و خواص آن** جالی و محلل و منقی و مقرح جلد و مشقق ناخن و عضاد الراس سعوط آن با عسل جهت تنقیه دماغ و اکتحال آن جهت جلای بیاض و ناخنه و ظلمه بصر
و درد و شتانی آنرا بیفزاید و مضغ آن جهت درد دندان و عضاد الغذاء و النفض آشامیدن بیخ آن با شراب جهت یرقان سدی و تحلیل ریاح غلیظه و حبیر و مغص و ادرار بول و طلای
آن جهت انقلاب رحم و ورم بواسیر ی بنظیر و بعضی مضر گرده گفته اند مصلح آن عسل مقدار شربت آن تا نیم مثقال بدل آن بوزن آن زرد چوبه و نصف آن مر الزنبیه طلای آن
با عسل و با سرکه جهت برص ناخن و کلف و برص و جرب و نفخ آثار جلد نافع است **ماهودانه** بفتح میم و الف و ضم ها و سکون واو و فتح دال مهمله و الف و نون و هاء ام
فارسی است یعنی قائم بالذات یعنی در اسهال تنها بی معاونت دوائی دیگر کافی است **ماهیت** آن نباتی است شیردار و آنرا اهل مشرق حب الملوک نامند
و غیر حب السلاطین مسمی بدانست ساق نبات آن بقدر ذرعی و بسطبری انگشتی و برگهای ساق آن دراز شبیه ببرگ بادام و برگهای شاخهای آن ریزه مائل بمدور
شبیه ببرگ ناو ند طویل و گل آن ... و ثمر آن در غلافی مخروط شبیه بخیار کبیر و در جوف آن سه دانه متفرق از هم و هر یک در غلافی دیگر و دانه آن از دانه کرسنه بزرگتر و پوست آن
اغبر و مائل بسرخی و مغز آن سفید و شیرین و چوب بیخ آن باریک قوت آن تا دو سال باقی میماند گویند منبت آن بلاد هند و عراق است و گویند دانه آن شبیه بماش است
و بنه گزاران دو در غلافی شبیه ببلوط **طبیعت** شیر آن در سوم گرم و خشک و برگ و دانه آن در آخر دوم **افعال و خواص آن** آشامیدن آب مطبوخ آن
با خروس سالخورده مسهل و محلل قولنج و مدر بول و جهت درد مفاصل و نقرس و عرق النسا و بلع دانه آن از سه دانه تا هشت دانه مسهل و آشامیدن کوبیده حب مقشر آن
با آب سرد در اسهال قوی تر و مخرج بلغم غلیظ و محرق بلغم خام و مرار سوداوی دکیموس لی زیاده از درست بلع نمودن آن مقدار شربت آن از حب آن سه عدد تا هشت عدد و از برگ
آن تا دو درم و زیاده بران غیر مجوز و آشامیدن آب سرد معین عمل آنست مضر روده و معده و مصلح آن انیسون مضر سفل مصلح آن کتیرا و گفته اند چون ماهودانه مفقود است الفعل

بجای آن حب السلاطین مستعمل و بعضی برگ آنرا بتنهائی و یا با ادویه مناسبه پخته میخورند اسهال می نماید و بجهت اوجاع مفاصل و عرق النسا و نقرس و استسقا و قولنج نافع و با مرق خروس سالخورده
بر ریخته جهت قولنج و ادرار بول و لبن آن نیز مسهل است و بدل آن نیم وزن آن حب المزوع و بیکوزن و نیم آن حب النیل است **ماهیزهرج** بفتح میم و الف و کسر ها و یاء مثناة تحتانیه
و فتح راء مهمله و جیم معرب از ماهی زهره فارسی است بمعنی سمک جهت آنکه کشنده ماهی است **ماهیت** آن نوعی از فلوس است که بترکی سغو بروبی نامند و نزد اکثر اطباء پوست
گیاهی است شیردار شبیه بشبرم ساق آن زیاده بر ذرعی و برگ آن مفروش بر روی زمین و گل آن زرد و در آخر ساق آن از جوانب آن رسته بهیئت سرو پوست ساق آن مائل بزردی
و با اندک حدت شبیه بحدت پوست بیخ کبر و مستعمل همین است نه سائر اجزای آن و قوت آن تا سه سال باقی میماند و بهترین آن پوستهای باریک زرد رنگ تازه آن با اندک
حدت و تندی آنست **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک **افعال و خواص آن** مسهل قوی اقسام بلغم و اخلاط غلیظه و محلل ریاح و جهت اوجاع مفاصل و نقرس و عرق النسا نافع
جهت آنکه مخرج اخلاط غلیظه است از عروق و مفاصل و از برای مبرودین و مرطوبین البلغمی مزاج و قوی و کثیر النفع مضر امعا مصلح آن کتیرا و نشاسته و انیسون و با روغن بادام چرب
نمودن مقدار شربت از جرم آن با شکر تا یکمثقال و در مطبوخ تا سه درم و هم جهت استسقا و تحلیل اورام بلغمی و ریحی و چون آنرا کوبیده در آبی که در آن ماهی باشد اندازند ماهیان بیحس گشته بر روی
آب آیند و بمیرند و گویند ماهیان مست گشته بر روی آب آیند **فصل المیم مع الثاء المثلثة** **مثنان** بفتح میم و سکون ثاء مثلثه و فتح نون و الف و نون لغت عربیست
ماهیت آن نباتیست که گرم دانه ثمر آنست و آن دو قسم میباشد قسمی را شاخهای انبوه و خشن و بقدر دو ذرع و برگ آن شبیه ببرگ مازریون و از آن نازکتر و با رطوبت چسپنده و گل
آن سفید و از یاسمین ثمر آن صغیر و شبیه بتخم مورد و مائل با استدا ... و سبز و بعد از رسیدن سرخ میگردد و پوست آن صلب و سیاه و مغز آن سفید و آنرا جرم دانه و گرم دانه نیز نامند و برگ و تخم آن
مستعمل **طبیعت** آن و جمیع اجزای نبات آن تا سوم گرم و خشک **افعال و خواص آن** آشامیدن یکدرم آن با حریره ها و یا بلع نمودن دانه آنرا درست مسهل قوی بلغم
و مانع صعود ابخره بدماغ و مخرج اقسام کرم معده و امعا مقدار شربت آن از ده دانه تا یکدرم الزنبیه طلای کوبیده آن باعث ادرار عرق بسیار و ضماد مطبوخ آن با زفت جهت جرب و قوبا
و برص بغایت نافع و زنان حب آنرا در فرزجات سخنه و ناشفه رطوبات و خوشبو کننده ارحام و معینه بر حمل مشوقه و ملذذه جماع مقدار ربع درهم آنرا استعمال می نمایند و برگ
آن در افعال مانند تخم آن و باید که آنرا در فصل ربیع ایام حصاد اخذ نمایند و خشک کرده نگاه دارند و عند الحاجت بکوبند و شطایا آنرا از آن جدا کنند و آشامیدن دوازده
قیراط آن با شراب ممزوج با آب مسهل رطوبات مائیه و جهت استسقا نافع و بدستور در سرکه خیسانیده آن جهت دفع خایه که دارد و با طبیخ باقلا و یا عدس مسهل برقوق حمول آن مخرج
جنین و قاتل آن و ضماد مطبوخ آن با زفت جهت قوبا و جرب و برص مجرب مقدار شربت برگ آن در مطبوخات تا سه درم و باید که یک شبانه روز در سرکه بخیسانند مانند برگ مازریون
و با صمغ عربی و کثیرا استعمال نمایند و از تخم آن یکدرم که بدستور در سرکه بخیسانند و با روغن بادام و صمغ عربی و کثیرا استعمال نمایند تا دو درم آن کشنده و مورث احتراق حلق اگر بدان
رسد و سحج و خارش عظیم در بدن و ورم حار بهم میرسد علاج آن علاج فرفیون خورده است و در فرفیون مذکور شد و قسم دوم آن در مصر کثیر الوجود و منبت آن قریب دریاها و آبها و ریگزارها
و نبات آن بقدر دو شبر و چیزی و برگ آن مانند برگ اهل و اثل و در پهلوی هم و گل آن زرد و باریک و از میان برگها روئیده و تخم آن بقدر ابجره و سفید رنگ و بیخ آن خشبی و بی فایده
و گفته اند که گرم دانه این قسم است نه قسم اول و مستعمل تخم و برگ آن **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک **افعال و خواص آن** آشامیدن یکدرم برگ خیسانیده آن در سرکه
یکشبانه روز و یا با روغن بادام آن آشامیدن مسهل ما صفر و بلغم خام و اقسام کرم معده و استسقا را نافع و چون بخد رهم آن را با یک اوقیه مویز بیدانه در یکرطل آب بجوشانند تا چهار
اوقیه بماند صاف نموده یکدرهم با روغن بادام در آن ریخته بنوشند جهت اسهال بلغم خام و ماء اصفر و استسقا و اخراج اقسام کرم معهای صغار مفید الجروح و القروح استعمال فتیله آن
در خنازیر و جراحات خورنده گوشت فاسد و منقی او ساخ و چاق کننده آنها و بدستور ضماد برگ آن با ادویه مناسبه و یا بتنهائی **مثلث** بضم میم و فتح ثاء مثلثه و لام مشدده
و ثاء مثلثه در آخر **ماهیت** آن اکثری گفته اند آب انگوری است که دو ثلث آن در طبخ برود و یک ثلث بماند و از قول شیخ الرئیس در کلیات قانون و کلام محمد بن محمود آملی
در شرح کلیات اطلاق معلوم میگردد که مثلث عبارت است از آب انگور سه جزو و آب خالص یک جزو که جوش نمایند تا یک ثلث آن برود و آنچه در صدر ذکر یافته و اکثری گفته اند اشتباه
منشای آن و حمل مثلث طبخی است نه طبی و مثلث طبی آنست که ذکر یافت و مثلث طبخی آنست که شراب انگوری را بجوشانند تا دو ثلث آن برود و یک ثلث بماند و بالجمله در طبیعت
و منافع قریب بخبیر است و مولد خون صالح متین و مقوی هاضمه و موافق ذات الصدر و ذات الجنب و آبله و حصبه و مقوی باه مبرودین و زیاده کننده منی و اکثار آن مضر محرورین
مصلح آن بسیار رخ آن با آب است **فصل المیم مع الجیم** **مجنخ** بضم میم و سکون جیم و فتح نون و هاء مهمله لغت عربیست بفارسی گل خوش نظر نامند
ماهیت آن نوعی از ریاحین است **طبیعت** آن در دوم سرد و خشک **افعال و خواص آن** قابض و رافع اسهال و سیلان خون و جهت زخمهای تازه و عصاره آن

محوقان

جهت کرم کشت و قرحه و در دو آن نافع است **محوقان** بفتح میم وضم جیم عجمی و سکون واو و فتح قاف والف و نون **ماهیت** آن ازادویه جدیده است از بلد یکه محوقان نامند
فضا رامی آورند و آن بیخ نباتیست سفید رنگ شبیه به فاشرا نبات آن کثیر الاصول شاخهای آن مفروش بر زمین و برگ آن مدور و در آن رگهای بسیار و ثمر آن شبیه بکشنیز و در خوشه شبیه
خوشه عنب الثعلب و در وسط تابستان در تموز میرسد و بیخ آن سطبر و سفید مانند بیخ فاشرا و بعضی آنرا بیخ فاشرا دانسته اند و نیست چنین جهت آنکه بیخ فاشرا با حرافت و حدت است
بخلاف این بیخ **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک با قوت مسهله و قابضه مانند راوند و ازین جهت بغلط بعضی نوعی از راوند دانسته اند و نیست چنین جهت آنکه درین دوا نیست کیفیتی
که مشکر طبیعت باشد و رائحه ثقیل و طعم کریهی چنانچه در راوند است **افعال و خواص آن** جهت نوازل و وجع مفاصل و کرده و قولنج و سلعه رطبه نافع است جهت آنکه مسهل
و مخرج بلغم و مائیت فاسد از بدن و مخرج خلاصه آن و بسا است که استعمال یک قیراط آن با شربتی و یا معجونی موافق پنج شش مجلس بی تعب اطلاق میناید و بالجمله از مسهلات
ملوکیه است که معالجه کرده میشود با آن چوب چینی و عشبه و شجرة البنی و صاسفراس و قوت عنبا که عصاره ریوند نامند و امثال اینها جهت آتشک و حکه و جرب و وجع مفاصل و ظهر و غیرها
و حمیات مزمنه مستمره عظیم النفع است جهت آنکه مفتح سده است بقوت تمام و کیفیت استعمال آن با نحاء بسیار است از مربای آن مانند مربای صندل و یکره معجون و سفوف
آن با شکر یا اشربه مناسبه مرض یا عرق بادیانه یا انیسون یا دارچینی و یا مطبوخ هر یک آنها و بهترین معاجین معجون و در مسهل است جهت آنکه مناسب و موافق آنست در غایت موافقت
و همچنین آب مطبوخ آن مانند چوب چینی که قوت آن در آب باز داده شود که یکشبانه روز در آب اول خیسانیده با شکر تنها و یا با مقویات دوا و عضای رئیسه چنانچه در آب سهال
لطیفه و شدیده است نیز و بعد استعمال آن اگر بمقدار ششم ساعت خواب نمایند باعث تقویت عمل آن میگردد بخلاف مسهله لطیفه دیگر که خواب باعث ضعف و یا بطلان عمل آنهاست
مقدار شربت آن در اطفال غیر البالغین نیم درم و در اقویا و بالغین از یکدرهم بحسب قوت ضعف مزاج بدانکه درین دوا قوت انضاج است و لهذا جائز است استعمال آن بدون منضج
و از خاصیت آن منع قی و غثیان است بخلاف سائر ادویه مسهله و مفتح سده است از مجاری ضیقه و عروق شعریه و سواقی و غیرها خواه در کبد باشد و خواه در سائر اعضا و امراض مزمنه
و احتقان آن و غیرها از امراض مختلفه مخصصه با آن نافع و رب آن نیز مانند رب السلیه بعمل می آورند و مقدار یکقیراط آن با خوشابات و یا اشربه مناسبه چند مجلس کافی اجابت
مینماید که نقاحاصل میکردد بی تعب تحاصل این دوا از ادویه ملوکیه است و اطفال و زنان حامله و مرضعات را سود مند و بیغایله است چنانکه کفته اند و باقی منوط به تجربه است

محلب
مخ

محلب در حب المحلب مذکور شد **فصل المیم مع الخاء المعجمة** **مخ** بضم میم و خاء مشدده بفارسی مغز استخوان را نامند و شامل مغز سر نیز هست **ماهیت**
آن معروفست که جسم نرم چرب است که در جوف استخوان حیوان میباشد خواه مجتمع مانند دماغ و مغز ساق پا و ساعد و عضد و یا متفرق در اجزای استخوان قص و اطراف استخوان
نرم مانند **طبیعت** آن گرم و تر **افعال و خواص آن** ملین و مرخی اعضا و کثیر الغذاء و مسمن بدن المضار اکثار آن مفسد معده و مورث غثیان خصوص نمک خوردن آن
مصلح آن نمک و صعتر و دارچینی و زیره و مبرودین و ترشیها و محرورین آلات المفاصل و الاعصاب تمریخ بدان ملین صلابت مفاصل و عصاب و باطات و اوتار و عضلات و مقاوی
و اطراف بهترین آن مغز استخوان حیوان جوان صحیح المزاج فربه است که جراحت بایته باشد و مغز ساق گاو نر و بز نر قویتر و گرم اند و قوت تحلیل آنها کمتر و تجفیف آنها زیاده و جرب و الذیذ
اند خصوص از حیوانیکه نمک آن سیاه و پر مغز با وصاف مذکوره باشد و وجه بهتری ساق برای زیادتی و هیئت و قلت فضول آنست بسبب کثرت حرکت آن و چون مغز ساق گاو
و یا آهو را مکرر بر ساق و بندهای پای اطفال بمالند زود براه افتند و چون خواهند که آنرا نگهدارند باید که در زمستان اخذ نمایند و در غرفها و اماکن بلند گرم خشک با برگ تاک

محموده

بگذارند و از جاهای نم دور دارند **محموده** بضم میم و فتح خا و لام مشدده و صاد مهمله و با و آنرا مخلعه از ان جهت نامند که خوردن آن خلاص و امان می یابند از سم افعی و نکایت
آن و موت و بنکر از تجربه رسانیده اند در سموم هوام و دیگر نیز **ماهیت** آن نباتیست مختلف الانواع و عجب اماکن مختلف الشکل می باشد و تا هفت قسم دیده شده و همه با لمن
و کل همه سیخی منکوس شبیه بحجمه و قسمی مساق شاخها از زمین رسته و برگ آن شبیه برگ کرفس و از ان نرمتر و از اول تا آخر شکافته و هر چند شاخهای آن بلند تر گردد برگ آن ریزه تر
شود و مانند برگ کتان و گل کبود و منکوس این قسم در اواسط ربیع میرسد و در اواسط گرما گل میکند و قسم دوم آن نیز شبیه بقسم اول مگر آنکه گل آن مابین کبودی و سرخی است و قسم
سوم را برگ شبیه بسبر هدو ریزه و گل آن سفید بازردی و اندک سیاهی و این قسم را بسکندریه اس الهدهد نامند و قسم چهارم ساق دارد و در ربیع میرویده و ساق آن باریک
و مستدیر بقدر دو شبر تا سه شبر و شاخ و برگ ندارد و گل آن بشکل عقرب کبود و نیز رنگ و قسم پنجم را ساق مربع و برگ مدور و مشقق و شبیه برگ با درنجبویه و بی بو و طعم آن تلخ
و این قسم در طرابلس و نواح آن بسیار است و منبت آن کوهستان و زمینهای صلب و قسم ششم را شاخهای صلب و اغبر و بدشکل و غیر مستقیم بلکه معوج و کم برگ و برگهای آن
باریک و دراز شبیه برگ بابونه و بر سر شاخهای قبها شبیه بقبه بابونه اما برگهای ریزه ندارد و با زغبی نیز بغش این قسم در بلاد شام کثیر الوجود و معروف بر باد و حران است بهترین

همه قسم اول و آنچه در اراضی صلبه بی آب و سنگلاخ روید و قوت آن تا بیست سال باقی میماند و صاحب اختیارات بدیعی نوشته که آنرا محاجم و ابواج گویند و سه نوع است یکنوع آنرا شیرازی
کاررنگ نامند و بفارسی ببل شامی و یک نوع را کشنیز کوهی و یک نوع را تریاق کوهی و تخم هر سه نوع مشابه بهم اما در نبات اندک متفاوت نبات کاررنگ خشن و تخم آن بسیار تلخ
و گل آن ازرق و در کوه و سنگستانها روید و نبات کشنیز کوهی املس و بزرگتر و رفد و تخم آن نیز بزرگتر و تلخ منبت آن مرغزارها و دامنهای کوه و گل آن مائل بسرخی و نوع تریاق کوهی
در ریگ روید و نبات آن کوچکتر و گل آن مائل بسفیدی و زردی و سیاهی و بهترین همه آنست که در شبانکاره روید و از کوهستان شبانکاره آورند جهت آنکه تریاقیت آن از همه زیاده است
طبیعت آن در اول سوم گرم و خشک **افعال و خواص آن** اعضاء الغذاء آشامیدن آن جهت رفع قولنجهای صعب و تحلیل اخلاط لزجه و تقویت معده و کبد و طحال و رفع صداع
و رفع اوجاع مفاصل و ظهر و ورک و امثال اینها التسموم آشامیدن یکدرم تا دو درم آن جهت دفع سموم مشروبه و منهوشه مانند مار شاخدار و عقرب و رتیلا و غیرها خواه قبل
از ان و یا بعد از ان مانع تاثیر و دافع ضرر آنها است مقدار شربت آن یکمثقال با روغن زیت و چون در اول نزول آفتاب ببرج حمل تا سه روز هر روز یکمثقال تخم آنرا بنوشند
در ان سال هیچ سمی بجز رند و آن ضرر نرساند و عرق مخلصه ملطف و محلل و مقوی اعضای رئیسه و موافق مبرودین و رافع قولنج و بعضی داخل کردن آنرا در تریاق کبیر قائم مقام
شرب دانسته اند **مخیض** بفتح میم و کسر خا و سکون یا مثناة تحتانیه و ضاد معجمه لغت عربیست بفارسی دوغ و بترکی ایران و بهندی چهاچه نامند **ماهیت** آن ماستی است
که با اندک آب در خیک و یا غیر آن حرکت داده و برهم زده و هیئت آنرا که کره نامند گرفته باشند بهترین آن دوغ تازه ماست شیر گاو است که هیئت آنرا بالتمام نیکو نگرفته
گرفته باشند **طبیعت** آن در دوم سرد و تر و رطوبت بران غالب بر یبوست **افعال و خواص آن** مسکن غلیان خون و محرک باه محرورین و مشهی و مسمن و مطفی
حدت تب دق و سمومات حاره و حرارت و التهاب معده و جگر گرم و مسکن تشنگی و با خبث الحدید و طرایفل جهت تقویت معده و سنگتاب و یا آهن تاب آن یعنی داغ کرده
بسنگ ریزه و یا آهن تفته جهت حبس اسهال دموی و صفراوی خصوصا با طراثیث و قوابض و مطبوخ آن با برنج و آرد جو بود اده و بهترین اغذیه صاحبان اسهال حار
و بجهت تسمین بدن مؤثر و در حمی دق با نان خشک از ربع رطل تا نیم رطل مقدار نان از ده مثقال زیاده تجویز نموده اند دستور آشامیدن در حمی دقی و امراض حاره حاده
چنانست که بگیرند دوغ تازه گاو و یرا و نیک بیالایند که تمامی کره آن جدا گردد مطلق و هیئت در ان نماند تا پنج شش ساعت بگذارند که طعم آن نیکو و اندک ترش مزه گردد
پس نیکو برهم زنند تا ما تنیکه در ان آمده است با آن مخلوط گردد پس بگیرند نان تنک میده خالص مقدار ده درم و ریزه کرده در سی درم از ان دوغ بیامیزند و بگذارند تا نیکو ترید شود
با بد و تناول نمایند و اگر زیاده از نیمقدار خواهند و احتیاج بیشتر باشد بهمین میزان زیاده نمایند و روز دوم پنجدرم دوغ زیاده کنند و از نان یکدرم کم نمایند همچنین هر روز
پنجدرم بر دوغ بیفزایند و از نان یکدرم بکاهند تا دوغ خالص بماند و عادت بدان حاصل کرده و چون خواهند که ترک نمایند برعکس اول عمل نمایند تا بمقدار روز اول
برسد و بعضی اطبا نظر بکمال احتیاط گفته اند شروع از ده درم دوغ و یکدرم نان بیفزایند تا دوغ بسی درم خواهند همین قسم زیاده نمایند و بدستور بکاهند و کسانی را که عادت
بخوردن دوغ باشد محتاج باین تدبیر نیستند بلکه همین مراعات قوت هضم و آنکه با حمی عفنی نباشد کافی است زیرا که در حمی عفنی جائز نیست مگر آنکه وقت اقتضا کند از گرمی هوا و قت
و حدت ماده مانند عنب الثعلب و امثال اینها و جائی که تعفن در اخلاط باشد با قرص طباشیر تناول نمایند و هنگامیکه طبیعت ملین باشد و تلیین آن موجب ضعف گردد
دوغ را آهن تاب و یا سنگ تاب نمایند و با طباشیر سفید و یا طراثیث و یا حبوب و اقراص مناسبه استعمال نمایند و صاحب خلاصة التجارب نوشته که ماهی فاذ هر حیوانی با دوغ نفع
می بخشد و نفعی بسیار در ان امراض و چون تخم خرفه را کوبیده با دوغ سه مرتبه تصفیه نمایند و خشک کنند آشامیدن قلیلی از ان رفع تشنگی و خواهش آب تا چند روز می کند و از اسهال صفراوی
است المضار دوغ در تبهای عفنه خلطی مضر جهت آنکه متعفن و مزید علت میگردد و اصلاح آن نمودن و آشامیدن سکنجبین سفرجلی است و چون در معده بارد ترش گردد مورث
دوار و غشی شود اصلاح آن بقی کردن و یا فلافلی و جوارشات حاره خوردن است **فصل المیم مع الدال المهملة** **مداد** بکسر میم و فتح دال و الف و دال مهمله لغت
عربیست و آنرا حبر بکسر حاء مهمله و سکون باء موحده و راء مهمله نیز و بفارسی مرکب نامند **ماهیت** آن معروف و اقسام آن در قرابادین کبیر بتفصیل مذکور شد و از مطلق آن
مراد نزد اطبا مصنوع از دوده روغن کتان و صمغ عربی با غری الجلود و زاج زرد و آب مازو است و بهترین آن بسیار سیاه براق سکونی آن است **طبیعت** آن در دوم
گرم و خشک بخلاف مداد هندی که سرد و خشک است و از اجزای درخت نوفل میسازند و گفته اند که از مازو تنها میسازند **افعال و خواص آن** قابض و مجفف و رادع
خصوص مداد هندی اعضاء الراس و العصب و غیرها سعوط و ضماد مداد هندی بر پیشانی حابس رعاف و طلای آن رافع شقیقه و سستی اعضا و بر کف پا جاذب حرارت
حمیات و براورام حاره محلل آنها و غیر هندی جهت منع ریختن موی و التیام جراحات با سرکه و یا با آب خالص آن جهت سوختگی آتش و بدستور با قیروطی اما باید که بعد از التیام

مخیض
مداد

تسمه اگر زیاده
از سی درم

نشویند و رفع نمایند بلکه بگذارند تا خود بخود زائل گردد و آنچه دران زاج باشد مصلح مراهم قروح متعفنه است و دیسقوریدوس گفته آشامیدن دو مثقال مداد با آب سرو رافع سم
عقرب است **فصل المیم مع الراء المهملة** **مر** بضم میم و تشدید را و بفتح میم نیز آمده و لغت عربیست و برومی اغر و غولیطوس و بسریانی مرا و کبا و بیونانی سمرنا و بهندی
بول بضم با موحده و سکون واو و لام نامند **ماهیت** آن صمغ و یا لبن درختی است که در بلاد مغرب و روم و جزیره بسقوطره میشود و بسیار بلند و رعنا و نرم و کره‌ها
و گرهها می آن مانند بندهای نی و جوف آن مصمت یعنی میان آن پر میباشد و ازان نیزه میسازند مشهور به نیزهٔ نی است و جمیع اجزای آن تلخ و نزد بعضی مران و مالبا
بکی است و این قول اقرب بصواب است چه در افعال قریب بهم اند و نزد بعضی مران قرانیا است و این اصلی ندارد چه مرا نیز برگ شبیه ببرگ توت است و برگ قرانیا
شبیه ببرگ ترنج و ازان کوچکتر و درخت آن بسیار بلند نمیشود و ثمر قرانیا لذیذ و ثمر مران شبیه بدان و لیکن با عفوصت بسیار و غیر لذیذ و درخت آن خاردار شبیه بقرظ
و صمغ آن بچند نوع حاصل میکردد و آنچه از تنه درخت آن بتیغ زدن و فرش نمودن بوریائی و ظرفی در زیر آن که دران جمع گردد و انجماد یابد حاصل گردد بهترین انواع است
و این قبل از انجماد سفید رنگ و بعد ازان رنگین میباشد و این را مرصاف نامند و آنچه از تنه درخت آن مانند صمغ خود بخود تراوش کند و منجمد گردد و اخذ نمایند بعد ازان است
و خوبی و این زرد رنگ می باشد و مر البطارح نامند و آنچه پوست درخت آنرا که در زیر آن صمغ آنست افشرده عصارهٔ آنرا خشک مینمایند و یا آنکه در آب جوش داده صاف نموده
آب صافی آنرا با رطبخ میدهند تا منعقد و منجمد گردد مسمی بمیعه سائله و مر حبشی است و این بهترین همه و سیاه رنگ میباشد و مختار بهترین همه مر صافی خالص از چوب و سنگریزه
و سبکوزن و زود شکن و خوشبوی بسیار تلخ با بشاعت آنست که ظاهر آن مائل بسفیدی و سرخی و املس آن از شکستن سفید و بعد از شستن سفید شبیه بناخن چیده باشد
و آنچه با وصاف مذکوره نباشد زبون و غیر مستعمل و آنرا مغشوش بصمغ عربی مینمایند و بجوشانیدن در آب مر اصلی و بعضی بنوع سمی قاتل که آنرا فاسیس نامند و در لون شبیه
بدان است اما با حدت و کراهیت رائحه و زهومت است غش مینمایند **طبیعت** آن در آخر سوم گرم و در آخر دوم خشک و در آخر سوم نیز گفته اند و در دوم گرم و خشک
دانسته اند **افعال و خواص آن** جالی و مجفف قابض ملزع و مفتح و منضج و مسهل و ملین و مزلق و محلل ریاح و اورام بارده بلغمیه و از جملهٔ ادویه جلیله و عظیم النفع است
و داخل تراکیب بکار کرده می شود و حافظ و مانع تعفن اخلاط است و لهذا حکمای سلف بر اجساد اموات برای تجفیف و نشف رطوبات و حفظ آنها از تعفن و فساد و تغیر با
بعض ادویه مناسبه میمالیده اند و گفته اند آنچه ارا غلیطامی آورند قوت تجفیف و انضاج و تلیین آن زیاده از غیر آنست اعضاء الراس سعوط مقدار یک دانگ آن منقی دماغ
و با آب مرزنجوش جهت منع نزلات و با آب نعناع جهت بدبوئی بینی و لیکن باید که گرم نموده باشد و نطول محلول آن در سرکه که غلیظ باشد بر سر جهت رفع صداعین و صداعی که
که سبب آن معلوم نباشد و با آب مرزنجوش بر منخرین یا پر مرغی حابس نزلات مزمنه و ذرور آن مجفف قروح سر و اکثر قروح سائر اعضا و ضماد آن با زیره کرمانی بروغن گاو
سرشته جهت تجفیف و التیام قروح رطبه سر و بدستور ضماد آن با کندر جهت انواع قروح و بثور سر مجرب و سریع الاثر و کذا اشتمن فتیله آلوده بدان و افیون و ماميثا و جند بیدستر
مخلوط در مرهم در گوش جهت تنقیه چرک و ریم و تجفیف قروح و التیام انها و تسکین اوجاع و تحلیل اورام و ریاح آن نافع و مضمضهٔ محلول آن در آب شب محلول در خل عنصل
و یا سرکه ممزوج با آب مطبوخ دران بیخ هلیون و قلیلی زنجار جهت رفع قروح متعفنه دهان و لثه و اسیه با سرکه عنصل هر روز جهت قطع خون بن دندان و باعث نیکوئی نکهت
یعنی خوشبوئی دهان و رفع بدبوئی آن و بدستور نگاه داشتن آن در دهان و فرو بردن آن رافع خشونت حلق و تصفیهٔ آواز و اکتحال و طلای آن جالی آثار غلیظه و بیاض و ظلمت بصر و خشونت
اجفان و قطع چرک و برکننده قروح چشم ملزع و حابس و محلل نازل در چشم در ابتدا که رقیق باشد و نیز اکتحال حل نمودن آن و آبیکه در آن عروق عفران و زردچوبه جوش داده باشند
و یا در آب سیل یا موویج نهری جهت حدت بصر و ابتدای نزول آب و شیخ الرئیس نوشته مغشوش بنوعی آن درین امر بهتر از غیر آنست و با شیر زنان و یا سفیدهٔ بیضه جهت رمد و بیاض
رقیق و با آب شقائق النعمان و با فلفل جهت جلای بیاض و ضعف بصر و با عسل جهت سلاق و با آب حلبه و گلاب جهت قرحه و با آب مورد جهت دمعه و جرب با عصیر عوسج و یا شقائق النعمان
و نیز جهت جلای بیاض بقوت و با گلاب جهت شعیره و با آب ترب جهت کمنة الدم تحت العین و بالجمله باید که هر گاه اراده استعمال آن نمایند در امراض عین خصوصاً رمد با شیر زنان و یا
شیر الاغ و یا سفیدهٔ بیضهٔ مرغ بکار برند **اعضاء الصدر** آشامیدن آن با اشیای مناسبه جهت امراض سینه و سرفهٔ مزمن رطوبی و ربو و عسر النفس و نفس الانتصاب و درد پهلو و سینه مفید
اعضاء الغذاء والنفض آشامیدن صافی خالص آن جهت استرخای معده و نشف رطوبات آن و تنقیهٔ اعضای باطنی و تحلیل نفخ و ریاح و خون منجمد در رحم و تلیین بطن و اسهال
ما اصفر و بلغم و قروح امعا و سحج و مغص ریحی و بلغمی و ورم طحال و اخراج دیدان و حب القرع و جنین و ادرار بول و حیض موقوف شده و وجع گرده و مثانه و تلیین صلابات آن و تفتیح و
انضمام فم آن خصوصاً با آب سداب و یا افسنتین و با آب ترمس و یا راسن جهت امراض رحم و امعای مذکوره و بدستور حقنه بدان با میاه مذکوره و با آب حلبه جهت صلابت رحم و با آب

نعناع جهت بدبوئی دهن و بدستور جلوس دران و حمول آن و قبل با شراب باسقاط جنین بسرعت و در بر با کندر و زعفران و افیون جهت زحیر رطوبی و حمول مسحوق سرشته آن با آب برگ
مورد جهت رفع بدبوئی رحم و چون با زیت فلسطین که زیت رکابی نامند حل نمایند و بر ابهام پای راست بمالند مادام که آلوده باشد از جماع فتور نیابند و ضماد آن با ادویه مناسبه جهت
فتق و با سرکه و آب چغندر جهت ادره و فتق و ورم طحال و آشامیدن نیم درم آن با بیضه نیمبرشت حابس نزف الدم رحم **الحمی** آشامیدن مقدار یک باقلا با فلفل قبل از نافض حمیات
بدو ساعت مانع نفض **السموم** آشامیدن با شراب جهت سموم بارده و طلای آن جهت نهش هوام **الاورام والبثور** طلای آن جهت تحلیل اورام بلغمیه و خنازیر خصوصاً با آب
ترب الجروح والقروح ضماد و طلای آن منقی و مدمل قروح متعفنه و رویانندهٔ گوشت صالح بر استخوان عاری از گوشت شده و با سرکه جهت قوبا و با روغن گل جهت جرب متقرح
و ذرور آن مجفف قروح و مانع تعفن آنها و با گوشت حیوان صدف جهت قطع گوشت مردهٔ قروح و جروح عصاب و غضاریف و رویانیدن گوشت بر استخوان عاری از گوشت شده
و با سرکه جهت قوبا و با روغن گل جهت جرب متقرح و ذرور آن مجفف قروح و مانع تعفن خصوصاً که اولاً عضو را با آب بارتنگ بشویند و بعد ازان بران پاشند **الزینة** ضماد آن
با شراب ولادن و روغن مورد مانع ریختن موی و حفظ آن از افتادن و تقویت و انبوهی آن و با آب ترب جهت بهق و کلف و خون منجمد تحت جلد و با سلیخه و بیاز عنصل
و عسل جهت قلاع ثاآلیل و کلف و طلای آن با شب یمانی جهت رفع بدبوئی زیر بغل و کش ران و با آب ترنج جهت سعفه و جرب **آلات المفاصل** آشامیدن و ضماد کردن آن جهت
اوجاع مفاصل و عرق النسا و نقرس و ضماد آن با آب کشنیز و یا آب کرفس تازه و با زیت و سرکه جهت شدخ عضل و تحلیل ورم و تسکین درد آن و تنها و یا ادویه مناسبه
جهت کسر عظام **مؤثر المضار** مضر محرورین و بوئیدن آن منوم و باعث سدر و صداع خصوص کسانی را که عادی بعروض صداع باشند و مضر مثانه **مصلح** آن عسل **مقدار**
شربت آن از یک باقلا تا نیم درهم **بدل** آن صمغ بادام تلخ و نزد جالینوس قصب الذریره و قسطلح بوزن آن و نزد بعضی مومیای و جند و فلفل هر یک از نیمها بحسب مناسبت مراعات
امراض و دخان آن که مانند دخان کندر بعمل آورند و در سائر افعال مانند مر و الطف و قوت تجفیف آن زیاده است و برگ آن مقوی معده و محلل ریاح و مدر فضلات
و دافع سموم افعی و سائر هوام و ثمر آن مانع تخمه و کمادو ذرور سوختهٔ آن با سوختهٔ پر سیاوشان جهت دراز کردن موی و آشامیدن نشارهٔ چوب آن بقدر دو درم کشنده و المیاه
نیز همین اثر است **مرار** بضم میم و دو را مهمله اول مشدد و دوم مخففه و در میان هر دو الف لغت عربیست **ماهیت** آن خاریست که در آخر بهار و اول تابستان میروید و در مصر معروف
بمر بریست و طبای آنجا بجای سناکی مستعمل دارند و در فعل قریب بدان است و مردم دیار بکر آنرا ازرو ویه نامند و برگ آن شبیه ببرگ چغندر و سیاه رنگ ملاصق زمین و در تابستان
مانند درخت شعبها از یک بیخ ازان میروید و گل آن زرد و در آخر هنگام خشکی خاردار میشود و شبیه بشکاعی و دران تخمی مانند تخم معصفر و بسیار تلخ میباشد و قوت آن تا چهار سال
باقی میماند و ساق آنرا پوست جدا کرده میخورند و تلخی آن کمتر از برگ و تخم و پوست است و بعضی با گوشت پخته میخورند و منبت آن میان زراعت زمینهای نمناک و چون شتران آنرا
نا بدفریه گردد و چیزی بهتر ازان نیست و در فربه نمودن شتر و لهذا آنرا اشوک الجمال نامند **طبیعت** آن در حرارت معتدل و خشک در سوم گفته اند **افعال و خواص آن** مفتح و ملطف
العین ضماد آن جهت ورم چشم **اعضاء الصدر والغذاء والنفض** آشامیدن برگ آن و با آب برگ آن بقدر یک اوقیه مکرر جهت ملل و صلابت رئه و درد پهلوی مزمن و ضعف جگر
و تفتیح سده آن و ادرار بول و جرب و حکه و اطفای حدت و حرارت خون و تصفیهٔ آن و جهت تنهای کهنه و یا ناخواه و زجاج سوده جهت تفتیت سنگ مثانه و عسر البول **السموم** آشامیدن
سه دانگ آن با شراب جهت سموم نافع **المضار** مصدع **مصلح** آن کثیرا **مقدار شربت** از جرم آن تا سه درهم و از آب آن تا یک اوقیه است **مراره** بکسر میم و فتح و دو را مهملتین و میان
هر دو الف و در آخر ها لغت عربی است جمع آن مرارات و مرایر نیز آمده و بفارسی زهره و بهندی پته نامند **ماهیت** آن معروف است و آن عضوی است از اعضای مرکبه بدن
حیوان موضوع و وعائی از برای صفرای متولد در کبد از جهت فوائد مذکوره در کتب کلیات و آنرا دو مجری است یکی از کبد بسوی آن برای آمدن صفرا از کبد دران و دیگری از آن بمعده
و امعا برای انصباب صفرا بمعده و امعا برای غسل آن و دفع فضول مرارهٔ هر حیوانی در طی ذکر آن مذکور شده و خواص کلیهٔ آنها و آنچه مذکور نشده درینجا بیان می باید و قوی ترین
زهرهای حیوانات چهار پا زهرهٔ گاو و پس زهرهٔ خرس پس زهرهٔ بز پس زهرهٔ گوسفند است و اسلم زهرهای طیور زهرهٔ خروس و ماکیان و کبک و سائر زهرهای طیور
اقوی اند از حیوانات چهارپا و قنفذیکه نسبت داده شود و طائر را بماهی و صید کننده و از زهرهای بسیار قوی و لذع زهرهٔ جوارح است خصوص بزرگ آنها و زهرهٔ شبوط
و سمک مسمی بعقرب سلفات اقوی اند از زهرهٔ حیوانات چهارپا و ضعیفترین زهرهها زهرهٔ خنزیر است و نیز هر یک از زهرهها بحسب ذی ماده کی حیوان و اختلاف احوال مختلف
از سیری و گرسنگی و سیرابی و تشنگی و وحشی و اهلی و ریاضت و تعب و درندگی و سرعت سیر و پرواز و راحت و ادام و یکجا بستن و در قفس بودن و تعلیف غیر ما با اشیای حاره و بارده
میباشد چه از حیوان نر مطلقاً که در هنگام گرسنگی و آتش و درندگی و غیرها از اسباب سخنه اخذ نمایند گرمتر و خشکتر و با حدت و اقوی اند و از ماده خصی و هنگام مخالف آن امور از اسباب ذی

اخذ نمودن در گرمی و خشکی و حدت کمتر و ضعیف تر می باشد و زهره انواع ماهیان حار و قوی می باشد خصوص زهره شیشوط که سمی است و زهره انواع مارها سم قاتل اند و بهترین آن طلقارزد
مائل بسرخی برنگ طبیعی آنست و بدترین آن زنگاری و سرخ تیره آنست طبیعت آن مطلقا تا چهارم گرم و خشک افعال و خواص آن حار جالی و شدید النفوذ اعضاء الراس
مفتح سده و خیشوم و مصفاة و قطور مراره دب جهت قروح تازه گوش و قطور زهره رخمه با زیت جهت ثقل سامعه و با عصاره کرات نبطی برای طنین و ثقل سامعه و اغتسال بزهره
گاو نر با نطرون و طین قیمولیا برای حزاز و ولوک و مراره سلحفاة جهت قلاع خبیث دهان اطفال و زهره اردک خانگی با دوغ سعوطا در جانب موافق جهت رفع شقیقه
نافع و اکتحال زهره جوارح خصوصا خشک آنها جهت ابتدای نزول آب در چشم و انتشار زهره آهو و گوسفند بز جبلی از حیوانات چهارپا و کبک و شیشوط جهت غشاوه و زهره
کرگ جهت رفع بیاض عین و زهره ثور با آب رازیانه باعث حدت بصر و زهره خروس و ماکیان و کلاغ و بزاة و مرغان آبی و لقلق و کفتار و خنزیر و حیوانات ماکول
اللحم و امثال اینها جالی و جهت حدت بصر و تنقیه قروح آن از اوساخ نافع اعضاء النفض لعوق زهره آهو و الاغ با روغن گاو تازه ناشتا در حمام رافع بهر و بود زهره گاو نر
با عسل جهت خناق و بدستور زهره سلحفات اعضاء الغذاء و النفض آشامیدن زهره ثور مفتح افواه عروق و بواسیر و زهره هر حیوانی مطلقا مسهل است حتی زهره حیوانی مطلقا مسهل است
حتی زهره خنزیر چون بر ناف بمالند و یا پنبه بدان آلوده حمول نمایند نیز منع اسهال نماید و ضماد زهره ثور با عسل جهت قروح مقعده و نطول آن جهت وجع رحم و انثیین و ورم
شراسیف و فرزجه زهره هر حیوانی مدر حیض است و آشامیدن یکدرم زهره قنفذ با یکدرم موم سرشته مخرج جنین و از مجربات شمرده اند و آشامیدن زهره حیوانی [illegible] رافع بول
در فراش و طلای زهره مرغ سیاه خانگی بر احلیل مورث لذت جماع عظیم زنان و محبت مفرط ایشان بمردان و طلای زهره گنجشک بر عانه و فرج و قدری زیبق بر کنج ران و قضیب و خصیه
و ران باعث شدت نعوظ و گویند تا کف پا را بر زمین نگذارد رفع آن نگردد و السموم طلای زهره تیس جهت هوام و بدستور زهره ثور الاورام و البثور طلای زهره حمار وحشی با عسل
جهت تاکیل و تحلیل اورام و در مراهم حمره داخل کرده میشود و زهره شیر با عسل مانع تزاید اورام و تحلیل آنها و رافع خنازیر القروح و الجروح طلای زهره کرگ جهت التیام جراحات
عصب و در زمان سرما مانع تشنج و کزاز محرف و زهره تیس جهت قلع گوشت زائد و داخل مراهمی که محتاج بمرارات قویه باشند برای قروح عظیمه قدیمه داخل کرده میشود و طلای
زهره هر حیوانیکه باشد با نطرون و راتیانج و طین قیمولیا جهت جرب متقرح و زهره گاو جهت اوجاع شدیده و داخل مراهم جراحات غیر حادث از جمره نافع است مران بضم میم

مران

و فتح را مشدده و الف و نون ماهیت آن درختیست که در زمین عرب بهم میرسد جمیع اجزای آن تلخ و چوب آن صلب طبیعت آن گرم و خشک افعال و خواص آن آشامیدن برگ
و یا عصاره برگ آن بقدر یکدرم با شراب جهت سم افعی گزیده نافع و تتمه خواص آن در مر ذکر یافت و بعضی خود آنرا شجرة المر دانسته اند چنانچه مذکور شد مریافلن بضم میم و سکون را

مریافلن

و فتح یای موحده و الف و فتح فا و ضم لام و نون لغت یونانیست بمعنی هزار برگ و آن خرنیل است و در حرف الخاء مع الراء مذکور شد مرجان بفتح میم و سکون را و فتح جیم و الف

مرجان

و نون لغت عربیست بفارسی نیز مشهور بدان و بهندی مونگه و مرجان نیز نامند ماهیت آن جسمی حجری شبیه بنبات و شاخ درخت است و سرخ و سفید و سیاه نیز می باشد که در
بحر یمن در زیر آب از زمین میروید و تا بقدر یک ذرع و زیاده نیز و با شاخهای و بی برگ و ثمر و بهترین آن قطعهای بزرگ سرخ رنگین براق بی جرم و بی سوراخ کم گره آنست و بعد از آن
سفید با وصاف مذکوره و سیاه آن زبون و ماده تکون آن اجزای لطیفه ارضیه مختلطه با آب هوای حادث از ابخره محتقنه در زیر زمین آن دریا مابین احجار است که بسبب تابش آفتاب
و تاثیر کواکب بهم میرسد و هنگام زیادتی و قوت و غلبه ابخره بروز آنها را از خلل و فرج و منافذ احجار و زمین مرتفع ساخته برمی آورد و بعد از برآمدن متشعب میگردد بشکل نبات و درخت
و اجزای بخاریه از آن مفارقت نموده متحجر میگردد و بصورت سنگ میشود و در بحر طرابلس و اندلس بهم میرسد و جائیکه بسیار عمیق است آلات سرب و غیره از اثقال بر دام ماهی گیری بسته
در دریا می اندازند و بر اطراف و جوانب حرکت میدهند تا بدانها پیچیده گردد پس بزور میکشند تا شکسته و جدا گردد و برآید و جاها که عمق آب آن کمست غواصان در آب فرو رفته بریسمان
بسته شکسته برمی آورند طبیعت آن در دوم سرد و خشک و بعضی در اول سرد گفته اند و سیاه آنرا تا سوم سرد و خشک افعال و خواص آن آشامیدن نیم درم آن قابض
و مجفف و حابس و یکدرم آنرا بادزهر جمیع سموم دانسته اند و تعلیق آن بر معده جهت جمیع علل آن بالخاصیت نافع و جهت رفع فزع و خوف اطفال در خواب و در سائر افعال مانند
بسد است و در حرف الباء مع السین ذکر یافت و دستور احراق و حب و سفوف آن در قرابادین کبیر مذکور شد مرداسنج بضم میم و سکون را مهمله و فتح دال مهمله و الف و فتح سین

مرداسنج

مهمله و سکون نون و جیم معرب مرده سنگ فارسی است و نیز در فارسی مرده هنگ و بیونانی لیدوخورس نامند ماهیت آن جسمی حجری است مصنوع از اجساد معدنیه سوای آهن و اکثر
از سرب و قلعی بطریق احراق بعمل می آورند و ذهبی آن سرخ و فضی سفید و رصاصی مائل بسرخی و زردی است و بهترین آن صاف زرد رنگ براق سنگین آنست طبیعت آن
بالخاصیت است از انجمله آنکه میگدازند سرب را و سرخ و یا سرب سوخته بکار دارند آن میدهند تا هر دو خوب ممزوج گردد پس در ظرفی کرده سرکه تند بر سر آن میریزند و هرچه خوب سوخته و ممزوج

آن

آن باشد جدا میسازند و با آب و جو طبخ میدهند بحدیکه جو مهرا گردد و منشق شود پس از جو جدا کرده با هموزن آن نمک میسایند و در آب میخیسانند و هر روز بر هم میزنند و هر سه روز آب را
تبدیل مینمایند تا چهار مرتبه که خوب صاف گردد و اجزای خام در آن نماند پس استعمال مینمایند و چون خواهند که آنرا سفید گردانند که مرتک نامند بفتح میم و بکسر آن نیز و سکون را
مهمله و فتح تا مثناة فوقانیه و کاف در پشم سفیدی پیچیده با آب باقلا بجوشانند و بعد از مهرا شدن باقلا و سیاه شدن پشم آب باقلا و پشم را تجدید نمایند و طبخ دهند تا سفید
گردد و این مستعمل در اطلیه و ذرورات است برای آنکه عضو را سیاه نگرداند و مغسول آن الطف و حدت آن کمتر از غیر مغسول و طریق غسل آن که هر مقدار که خواهند نرم بسایند
و آب و نمک بران بریزند آنمقدار که چهار انگشت بر بالای آن آید و تا چهل روز بگذارند و هر سه چهار روز بر هم زنند و هر هفته یکمرتبه آب را تبدیل نمایند پس آب را ریخته خشک
نموده نرم سوده بکار برند و باید که نمک بوزن مرداسنگ باشد و بدین طریق غسل نیز سفید میگردد طبیعت آن مائل بگرمی و در آخر دوم تا سوم خشک گفته
و مغسول آن در اول سرد و خشک در سوم و سفید کرده آن که مرتک نامند الطف و اقوی افعال و خواص آن تمام اقسام آن قتال و از داخل غیر مستعمل و محلل و مجفف
و قابض و مغری و مسدد و حابس و جالی و برنده گوشت فاسد زائد و رویاننده گوشت صالح و التیام دهنده زخمهای عمیق و ماده اکثر مراهم و جامع ادویه و کاسر شدت
تحلیل ادویه محلله قویه و خورنده گوشت فاسد عفن و از خاصیت آن آنست که چون در سرکه اندازند آنرا شیرین گرداند اعضاء العین سفید کرده مغسول آن در اکتحال جالی
سلاق و جرب ناخنه و قرحه چشم نافع اعضاء النفض شیخ الرئیس رحمه الله تعالی علیه در ادویه مفرده قانون نوشته که آشامیدن آن جالب بول است زنان بلاد ما باطفال برای
خلفه و قروح امعاء و اسهال میخورانند و حکیم میر محمد مومن در تحفة المومنین نوشته که در بلاد دار المرز جهت دفع کرم با شیر میدهند و حرکت میفرمایند و تا کرمها دفع نگردد مانع سکون
آنند و فی الواقع در دفع اقسام کرم بیعدیل است امین الدوله تصریح نموده که نیم درم سفید کرده آن با جلاب مخرج اقسام کرم معده است و مجرب سفید کرده آن در حقنه حابس
اسهال قرحی و مجفف الجروح و القروح طلای آن رویاننده گوشت مائل شده در قروح و منشف آنها و قروح رطبه و منقی قروح بالعرض بمعاونت ادویه مناسبه و مثل
آن کبریت سوده و سرکه و روغن مورد جهت شری و جوششهای پر آب الیته طلای سفید کرده آن جالی کلف و رافع آثار حکه و جرب مدری و تحلیل خون منجمد تحت جلد و سوختگی
آتش و آب گرم و مسکن حدت ادویه حاده و جهت دفع بدبوئی عرق مانند زیر بغل و کشاله ران و بوی عرق را خوش کند و منع ادرار عرق نماید و جهت سحج جلد مجرب خصوصا با روغن گل سرخ
و با روغن گل بر حوالی قلب و زیر بغل نافع بجهت مواد و تقلب با سرکه جهت دفع قمل و چون با روغن زیتون بسایند و بجوشانند تا غلیظ گردد و طلای آن بهترین ادویه شقاق است
و طلای غیر سفید کرده آن با آهک سیاه کننده کننده جلد و ذرور آن جهت قروح بین انگشتان پا نافع المضار و ورم آن کشنده با حتباس بول و انتفاخ بطن و حالبین و قولنج و مغص
عظیم و ضیق النفس و کشیدگی زبان و خناق و گاه منجر بانشقاق امعاء گردد مصلح و مداوای آن قی و تلطیف بدل است [illegible] و الخیر و آشامیدن مرکی ته درم آب بکرم و ملازمت
آشامیدن اسفیداج و لحوم خرفان و مرق خروس پیر و انگشت های جرب سرکه خمر سیاه و مالیدن لطوخات معرقه و ادهان بر بدن و خوردن زنجبیل مربا و افسنتین و زوفا و تخم
کرفس و فلفل و فاغیه یعنی گل حنا و نارون و طلای دو مثقال از تخم کرفس و افسنتین و مرمکی با یک اوقیه طبیخ کرفس و اگر طبیعت قبض باشد حقنه فرمایند بحقنهای لینه و حب مهم آن

مرزنجوش

در قرابادین ذکر یافت مرزنجوش بفتح میم و سکون را و فتح رای معجمه و سکون نون و ضم جیم و سکون واو و شین معجمه معرب مرزنگوش فارسی است و بعربی سمسق عنقر و بهندی
دونا و مروا نامند ماهیت آن غیر آذان الفار است جهت آنکه برگ آن هیچ شباهتی بگوش ندارد بلکه طولانی و نبات آن از جمله ریاحین خوشبو است و در باغچهای زرع مینمایند و
نبات آن تا بدو سه ذرع و با شاخهای پراکنده و برگ آن طولانی اندک باریک کم عرض و گل آن سفید مائل بسرخی و تخم آن شبیه تخم ریحان و شفاف و کسانیکه آنرا آذان الفار دانسته اند
اشتباه نموده اند طبیعت آن در آخر دوم گرم و در اول آن خشک افعال و خواص آن قوی تر از سیسنبر و ملطف و محلل و مفتح و جالی و مقطع و جاذب اعضاء الراس
آشامیدن مطبوخ آن مفتح سده دماغ و خیاشیم و رافع صداع بارد و رطب بلغمی و سوداوی و ریحی و مالیخولیای مراقی و لقوه و حابس زکام جهت آنکه محلل رطوبات و ریاح دماغی است
و بوئیدن آن جهت تقویت دماغ و مستی شراب و منع خمار و تفتیح سده منخرین و سعوط آن جهت تنقیه دماغ و لقوه و صرع و طلای آن با حنا در حمام جهت درد سر بارد و مجرب و تدهین بدهن
آن جهت فالج و امراض عصبانی بارده مانند کزاز و امثال اینها و اکتحال آن جهت ابتدای نزول آب در چشم و ضعف باصره و طلای خشک آن با عسل جهت دفع آثار خون منجمد زیر چشم و خاییدن
و فرو بردن آب آن مانع سیلان خون رطوبات و آب از دهان و نطول آن جهت درد گوش و بدستور قطور آن و قطور دهن آن نیز و یا گذاشتن خرقه تر کرده بدهن آن در گوش و رافع
سده آن اعضاء الصدر و الغذاء و النفض آشامیدن مطبوخ آن مفرح و جهت درد سینه و سرفه و ضیق النفس و خفقان و وجع فؤاد و تسخین اعضای باطنی و احشاء و تحلیل ریاح
و رافع مغص و استسقا و عسر البول و احتباس حیض و قولنج ریحی و فرزجه آن مدر حیض مقدار شربت از جرم آن تا دو مثقال و در مطبوخ تا هفت مثقال مضر گرده و مثانه مصلح آن

آن کاسنی و تخم خرفه بدل آن سوسنبر و گویند فستین و مرماخوز و وزن آن و نیم وزن آن فلفل و بوزن آن شاهبانک نیز گفته‌اند الاورام والبثور طلای آن محلل اورام بلغمیه با زیت
جهت ورم نسیان آلات المفاصل با موم روغن جهت التوای عصب و وجع ظهر و اربیه و با عسل جهت دفع اعیا و بدستور تدهین بدهن آن الزینة طلای آن با سرکه جهت دفع کلف
و بدبوئی عرق و مالیدن آن بر موضع حجامت رافع اثر زخم آن السموم ضماد آن با سرکه جهت لسع عقرب طرد الهوام بخور آن گریزاننده هوام و رافع مضرت هوای وبائی و روغن آن
که آب آنرا با هموزن آن روغن زیتون بجوشانند تا آب رفته روغن بماند تدهین بدان جهت فالج و لقوه و کزاز و رعشه و شقیقه و درد سر بارد و قطور آن جهت تفتیح سده گوش و گرانی
سامعه و تحلیل ریاح آن نافعست **مرسطس** بفتح میم و را و فتح سین و ضم طا و سین مهملات لغت یونانی است **ماهیت** آن درختی است بقدر یکقامت برگ آن بباریکی موی
و بهم پیچیده و با رطوبت چسپنده مانند عسل و تند بوی و تلخ و رطوبت آن زیاده از شاخ آن **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک **افعال و خواص آن** طلای آن جهت
نهش افعی و رتیلا و هوام سمی و محرق برگ و شاخ آن با حمام سه مرتبه رافع جرب و قالع آن و سنون آن جهت تقویت لثه و جراحت آن و ذرور خشک آن جهت التیام جمیعا و تعلیق
آن جهت عسر ولادت موثر و آشامیدن دو اوقیه از آب آن کشنده است و بعد دو روز و صاحب فلاحت گفته چون ترک آنرا غرس نمایند درخت میروید و چون شاخ آنرا بریده دفن
نمایند و آب دهند بعد از چهل روز قطر ماکول روید **مرغری** بفتح میم و سکون را و فتح عین مهمله و کسر زای معجمه و یا نسبت اسم سریانیست بفارسی مرغ نامند **ماهیت**
آن نوعی از پشم بز و از موی بسیار نرم است و اکثر سفید میباشد و از آن لباس میبافند **افعال و خواص آن** پوشیدن آن موافق جمیع امزجه و مسخن بهر دو بدن و مقوی گرم کرده و مرخی آن
مرقشیشا بفتح میم و سکون را و ضم قاف و کسر شین معجمه و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح شین و الف لغت یونانیست و آنرا مارقشیثا و حجر النور و حجر روشنائی نیز نامند جهت
آنکه برای روشنائی چشم بسیار مفید است بهندی سونامکهی نامند **ماهیت** آن سنگیست غیر براق بخلاف مغنیسیا که براق است و انواع میباشد ذهبی و فضی و نحاسی
حدیدی و شبهی و در معادن آنها مکون میباید و هر یک برنگ آن فلز و منسوب بدان و مخلوط بجوهر آن معدن است و آن جوهر را از آن استخراج مینمایند و قویترین نحاسیه
طبیعت آن در آخر دوم گرم و خشک و در سوم نیز خشک گفته‌اند **افعال و خواص آن** محلل و جالی و قابض و منفخ و مسخن و با سمیت و استعمال آن از داخل غیر مجوز
و ما دام که آنرا خوب نرم نسایند منفعت آن ظاهر نگردد و اعضاء الراس گفته‌اند تعلیق آن برگردن طفل باعث عدم فزع آنست اکتحال محرق و یا غیر محرق آن جهت
جلا و تقویت چشم و تحلیل مده تحت آن الاورام والبثور طلای آن با راتیانج جهت تحلیل اورام صلبه و داخل مراهم محلله کرده میشود و بسبب تحلیل القضا حیکه والقروح
والجروح با راتیانج جهت التیام قروح و با زرنیخ منقی قروح و خورنده گوشت زاید فاسد و رماننده گوشت صحیح آلات المفاصل طلای آن محلل انجمع شده است در اجزای عضل از ماده شدیده
بده الزینة طلای آن با سرکه جهت برص و بهق و نمش و تحلیل دمامیل محققه زیر جلد و نرم و باریک کننده موی و باعث تجعید آن و محرق مغسول آن الطف و حرارت آن کمتر و طریق حرق
آن آنست که بعسل آلوده در خرقه پیچیده در آتش اندازند تا سرخ گردد و بعضی مکرر مینمایند و طریق غسل آن مانند غسل اقلیمیا است و اهل مصفای آنرا جهت استسقا و بواسیر و اوجاع
گرده و مثانه و یرقان و جریان منی و دق و شیخوخت استعمال مینمایند و جهت دفع سموم مشروبه نیز مصنوع از مس یک آثار بندی و رومی توتیا ربع آثار در سرب ثمن آن قلعی نصف
ثمن آن و سنگریزه سرخ سوده نیم من آثار که بهیه انجکاکداخته در آن ربع آثار سم الفار زرد سوده پاشیده و در حین گداز و در جای ریزند شبیه مرقشیثا میشود در لون **مرماخوز**
بفتح میم و سکون را و فتح میم و الف و ضم خاء معجمه و سکون واو و زای معجمه و براء مهمله نیز آمده بفارسی مرو خوش نامند **ماهیت** آن مرو جبلی است ساق آن زیاده بر شبری و خشبی
و با صلابت شاخهای آن طولانی و برگ آن مایل بتدویر و درازی و رنگ آن مایل بتیرگی و سبزی و خوشبو و تلخ و با بشاعت کمی و ملاصق بساق آن و مایل باسفل و تخم آن در غلافی
شبیه بتخم کتان و گل آن مایل بتیرگی و زردی و در تموز میرسد **طبیعت** آن تا سوم گرم و در دوم خشک **افعال و خواص آن** ملطف و محلل و مسکن ریاح و مفتح سده و ملین
و هر جا که باشد اعضاء الراس عطر و شراب اندازند بزودی سکر آورد و بوئیدن آن تفتیح سده دماغی نماید و صداع آورد و انکباب بمطبوخ آن جهت تحلل بخارات از دماغ و صداع
بارده و مشابه بشیخ است در این امر اعضاء الصدر والغذاء والنفس آشامیدن آن جهت خفقان سوداوی و تقویت معده و امعاء و احشای ضعیفه و ضعف جگر بارد و فتق و عرق النسا
با زر و دار و جهت تفتیح سده احشا و نشف رطوبات معده و با شراب جهت درد رحم حوامل و بدستور نطول بطبیخ آن و جلوس در آن مقدار شربت از برگ و گل و تخم آن تا دو درم و از
آب آن تا یک اوقیه المضار مصدع و معطش و مصلح آن سورد و ریاحین بارده بدل آن بادرنجبویه و مرزنجوش بجهت سکر بودن آن شبیه او اندکی زعفران و مرماخوز و مرزنجوش و قرنفل
و شاهسفرم و بادرنجبویه همه قریب بهم و قائم مقام و بدل یکدیگر اند الاوجاع چون برگ تازه از او تمام فرش کنند و بر آن صاحب اوجاع بارده و ریاح حابسه در بدن و اعضای او بخوابانند
تا ابدا زایل گردد و بهتر از آن دوائی نیست **مرمازاو** بفتح میم و سکون را و فتح میم و الف و فتح زای معجمه و الف و دال مهمله بفارسی مروازاد و بفرنگی [illegible] نامند **ماهیت** آن

مرسطس
مرغری
مرقشیشا
مرخوز
مرمازاد

ساق

ساق آن یکعدد و بقدر شبری و قریب به جعده و برغب بجدیکه گویا از ساق تا آخر در میان پنبه حلاجی کرده بسیار نرم پیچیده‌اند و گل آن بنفش مایل بسرخی و ریزه و از ساق تا آخر
بار کهای بسیار ریزه آمیخته بگل و حکیم میر محمد مومن رحمه الله تعالی نوشته که فقیر در فیروزه کوه مکرر مشاهده کرده و دانسته نموده **طبیعت** آن گرم و خشک و گرمی آن را زیاده از
خشکی دانسته‌اند **افعال و خواص آن** اعضاء الراس سعوط آن با روغن بنفشه جهت تفتیح سدد دماغی و تقویت دماغ و صداع بلغمی نافع اعضاء الغذاء والنفس مقوی معده
و جگر و اعضای باطنی و تحلیل ریاح و امراض بارده جگر و رحم و در حیض است **مرماطوس** بفتح میم و سکون را و فتح میم و الف و ضم طاء مهمله و سکون واو و سین مهمله بفارسی [illegible]
نامند **ماهیت** آن مرو بریاست و قسمی از مروسفید که مرماهوس خوانند و برگ آن شبیه برگ خبازی و از آن کوچکتر و با تشریف و در همه افعال مانند مرماهوس است **مرماهوس**
بفتح میم و سکون را و فتح میم و الف و ضم ها و سکون واو و سین مهمله بفارسی مرو سفید و مرو تلخ نامند **ماهیت** آن نباتیست شبیه بمرماخوز و برگ آن مانند برگ لبلاب و از آن
کوچکتر و گل آن مایل بسفیدی و تخم آن مدور بخلاف سائر اصناف آن که همه طولانی اند و گفته‌اند مراد از طلق تخم مرو تخم این است **طبیعت** آن گرم و خشک و نزد بعضی معتدل
افعال و خواص آن مفرح و مجفف و در همه افعال مانند مرماخوز است و شکوفه آنرا امین الدوله سرد و تر دانسته **مرو** بفتح میم و سکون را و واو لغت عربی است گویند
فارسی است و نیز بفارسی مرورشک و بهندی کنوچه نامند **ماهیت** آن اسم جنس است و انواع میباشد و هر یک بنامی مخصوص و برابرون و خزامی و اقحوان و لسان الثور نیز اطلاق
مینمایند و از مطلق آن مراد نوع خوشبوئی آنست که مرماخوز باشد و اصناف مرو چهار است و نزد بعضی پنج یکنوع را مرمازاد نامند و دوم را مرماخوز و سوم را مرماطوس و چهارم را
مرماهوس و صنف پنجم را سرد دانسته‌اند و ظاهرا برون باشد و از نوع مرو نباشد و نوعی از مرو که کم بو میباشد نسبت بمرماخوز آنرا اشموسا نامند **طبیعت** آن در دوم
گرم و خشک و بحسب انواع آن مختلف میباشد چنانچه ذکر یافت **افعال و خواص آن** ملطف و محلل ریاح و نفخ و بلغم و مفتح ریاح و مفتح سدد و هر جا که باشد اعضاء الراس قطور آن
با شیر زنان در گوش جهت تسکین وجع آن و در بینی جهت صداع حاره و صداع بارده و بوئیدن نوع خوشبوی آن مصدع خصوصا بالای شراب اعضاء الغذاء والنفس مقوی معده
و امعاء و رافع استسقاء و ریاح جوف و مدر بول و عرق و محلل بلغم معده و مسکن اوجاع آن و چون مستسقی مداومت آشامیدن برگ و تخم طولانی که آن شبیه تخم کتان است نماید هر
روز دو درم آنرا با مثل آن شکر ناشتا بیاشامد بتخفیف ماده و اخراج آن ببول و عرق نماید و اما تخم آنرا چون بریان نمایند و بیاشامند جهت سحج خصوصا که با روغن بادام چرب نموده باشند
و جهت ذوسنطاریا و بریان ناکرده آن مسهل بلغم و نیز بریان کرده آن با تخم حماض رافع اسهال دموی و قرحه امعاء و سحج الاورام والدمامیل ضماد آن منضج اورام صلبه و دمامیل و خراجات
و محمد بن زکریا تخم آنرا در دوم گرم و در اول تر دانسته و گویند چون اندک اندک آب بر آن ریزند و بانگشت بمالند و لعاب آنرا با اندکی روغن یاسمین سه روز ناشتا بنوشند شری
سوداوی را بالکل زایل گرداند و مجرب است **مرماهیطس** بفتح میم و سکون را و فتح ها و کسر ها و سکون یاء مثناة تحتانیه و ضم طا و سین مهملتین **ماهیت** آن سنگی است سیاه
مخطط و سبک بعضی از آن لاجوردی رنگ و چون بسایند رائحه خمر از آن آید و از مغرب آورند **افعال و خواص آن** آشامیدن سه شعیره آن جهت وجع الفواد مجرب دانسته‌اند
ضماد آن جهت نمله مفید **مری** بضم میم و کسر را مشدده و یا لغت عربیست مشتق از معنی مراره و گفته‌اند اصل آن مرئی بوده که برای تخفیف همزه را حذف نموده‌اند و کثرت
استعمال بیک میم قرار یافته و گفته‌اند اسم نبطی است و بسریانی او ریامو ریا و برومی کولوغورس و بفارسی آبکامه نامند **ماهیت** آن از ادویه قدیمه است و از اختراع اطبا و کلدانیون
و ماده آن فوذنج است و در حرف الفا مع الواو مذکور شد و بهترین آن آنست که آرد جو را با فوذنج بری در تابستان خمیر کرده گرده‌ها ساخته در تنور پزند پس با هموزن آن فوذنج و مثل آن
نمک و ربع آن رازیانه و بجهت عطر و زینت قدری تخم کرفس و دارچینی و قرنفل و مثال آن با آب خمیر کرده بیست روز در آفتاب گرم بگذارند و هر روز بر هم زنند و آب بر آن بپاشند تا آنکه
متعفن گردد و پس در آب حل کرده صافی آنرا در شیشه کنند و چند روز در آفتاب گذارند و هر روز بر هم زده باشند پس استعمال نمایند و انواع و اقسام دیگر میباشد و همه به تفصیل در قرابادین
کبیر مذکور شد **طبیعت** آن تا سوم گرم و خشک و در اول گرم و در دوم خشک نیز گفته‌اند و ابن ماسویه بعکس آنرا از شعیری در گرمی و خشکی کمتر دانسته و مسیح چنین **افعال و خواص آن**
جالی اخلاط غلیظه و منقی بلغم و ملین بطن و ناشف رطوبات العین اکتحال و اقطار آن در چشم در اوائل جدری مانع بروز بثور آبله است در آن و اگر بر آمده باشد باعث ازاله آن و مجرب
الفم غرغره آن محلل ورم لهات و لوزتین و جاذب بلغم از دماغ و رافع نقصان ذائقه و باعث خوشبوئی آن اعضاء الغذاء والنفس مسخن معده و جگر و مجفف و ناشف رطوبات معده و امعا
و مسهل هاضم طعام و مشهی و دافع تخمه و ضرر چربیها و ملطف غذای غلیظه و ملین طبع و جهت قولنج و اخراج کرم معده و اخلاط بواسیری لزج و ادرار فضلات و وجع ورک و عرق النسا
و خفقان بدان جهت دفع قولنج و قروح امعاء و سحج و وجع ورک و عرق النسا الجروح والقروح نطول آن جهت قروح عفنه خبیثه و معمول از ماهی و لحم شور نیز جهت قروح خبیثه نافع الزینة
خوشبو کننده نکهت آشامیدن آن چند روز پیهم با قدری لک لاغر کننده بدن السموم جهت نهش کلب کلب نافع گفته‌اند المضار مضر سینه و سرفه و بواسیر و صاحبان خارش و قوبا و جذام

مرماطوس
مرماهوس
مرو
مرماهیطس
مری

مرزمار الرعي

مستعجله

مسحوقونيا

مسک

واشال اينها مصلح آن لعابها و چربيها و شير مينيا و رفتن بحمام است مکرر و بالفعل آبکامه مشهور ميان عوام بجاي مري فونج يعني ماده آبکامه محلول در سرکه است که در آفتاب سيکذارند تا برسد و استعمال مينمايند و فوت شده اين ضعيف و نسخه غالب و ضر امعاء و حقنها غير مستقل و در صفهان بجاي سرکه در شير حل ميکنند و معروف بکومه است و در حرف الکاف مذکور **فصل الميم مع الزاي المعجمة مرزنجوش** قسمي از بنداست که در مصر از جو و برنج ميسازند و بفارسي بوزه نامند و در بوزه مذکور شد و در قرابادين کبير ذکر يافت **مرمار الراعي** بکسر ميم و سکون زاي معجمه و فتح ميم والف و ضم راء مهمله والف ولام تعريف و فتح راء مهمله والف و کسر عين مهمله و يا **ماهيت** آن نباتيست برگ آن شبيه برگ بارتنگ وازان باريکتر و نجي بطرف زمين و ساق آن باريک و بيکره و بقدر ذرعي و با رطوبت چسبنده و بر اطراف آن سري عموي شکل و بران گل باريک مابين سفيدي و زردي و خوشبوي و بيخ آن سياه و شبيه بحر تراب سود و بسيار خوشبو و منبت آن اماکن رطبه و در جوار آبها ميرسد و تخم آن شبيه بتخم گل سرخ **طبيعت** آن در اول دوم گرم و خشک و بعضي گرم و تر دانسته اند **افعال و خواص** آن جالي و محلل اورام و دافع سموم و مفتح سدد و مدر حيض و قابض بطن عصاء الغذاء والنفض نشاميدن آن بتنهائي و يا با وزن آن دو ثوکن فواتج مفصور جهت قرحه امعاء و شدخ عضل و اوجاع رحم و آشاميدن طبيخ بيخ آن در آب جهت تفتيح سده جکر و تفتيت حصاة کرده و مثانه و تنقيه آن و در درحم و آشاميدن نبات خشک آن حابس بطن و مدر حيض و ضماد آن محلل ورم صلبه احشاء الاورام ضماد تازه آن محلل اورام بلغميه و کداز نده اورام رخو الزينة غسول آن جهت درازکردن موي و طلاي آن با زيت الجبل و روغن زيتون مانع تولد قمل تا يکسال السموم نشاميدن بيخ آن بقدر دو درم جهت نشاميدن سم ضفادع و ارنب بحري و ضرر افيون مقدار شربت آن تا دو مثقال و مطبوخ تا پنج درم در يکرطل آب که تا بنصف رسد با شيريني اگر اراده لينت باشد و بي شيريني اگر اراده حبس طبيعت باشد و از آب آن يک اوقيه مضر طحال مصلح آن هلي و آورد بدل آن اشنان است

فصل الميم مع السين المهملة مستعجله بضم و سکون سين و فتح تاء مثناه فوقانيه و سکون عين مهمله و فتح جيم و لام و ها **ماهيت** آن اختلاف است نزد بعضي بوزيدان و نزد جمعي سورنجان و انطاکي و ديگران گفته اند از فروغ لعبت بربري و آن ليشهااست درهم پيچيده و صلب مربع شکل نوعي که چون از هم بازکنند چوب آن مربع متساوي الاضلاع مشابه است و بهترين آن شيرين و صلب خشن جوهر آنست و آنرا مستعجله ازان جهت نامند که در تقويت باه که در تقويت باه مستعجل و سريع الاثر است **طبيعت** آن در دوم گرم و در اول تر و با رطوبت فضليه **افعال و خواص آن** با صندل مقوي قوي و اعصاب باه و مانع فساد اخلاط و مهيج باه بسرعت و مستعجل و مصلب ذکر و آشاميدن آن قبل از نيم مانع تاثير آن مضر حلق مصلح آن عسل مقدار شربت آن تا سه درهم بدل آن خمير مايه است و زنان آنرا در فربهي بدن مستعمل دارند و با احشاء و خالد ها و نيز کوبيده ترشيرها بيد دو تا سه درهم آنرا بکمر بنه ميخورند **مسحوقونيا** بفتح ميم و سکون سين و ضم حاء مهمله و سکون واو و ضم قاف سکون واو و کسر نون و فتح يا و مثناه تحتانيه و الف و آنرا اسحقونيا نيز نامند و بفارسي کف آبگينه و بعربي ما الزجاج **ماهيت** آن اطلاق آنرا بر احجار مطبوخه مصنوعه از شيشه و سنگ سرمه و اقليميا و سخت سائيده و تنقيه با آب يک قلعي نموده و نمع بلا اضافه کرده و جو شانيده تا منعقد گردد و کف شيشه که در حين گداز بالاي آن پيدا ميکرد و نيز مينمايند و آن شبيه بوره ميباشد **طبيعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص آن** جاد و جالي العين اکتحال آن رافع بياض و ظلمت بصر و ناخنه و سلاق و شرناق و سنون آن جالي دندان الجروح و القروح والبثور طلاي و ذرور آن بتنهائي و يا با مرهم جالي و قاطع گوشت زائد فاسد زخمها و مخفف آنها و کشاينده بيلاث رافع آثار جلد و طلاي آن در حمام رافع خارش بدن المضار آشاميدن آن قتال بدل آن آبگينه سفيد است **مسک** بکسر ميم و سکون سين و کاف لغت عربيت لغت بفارسي مشک ثنين معجمه و بسرياني مسکه و برومي موروين و بترکي بيار و بهندي کستوري نامند **ماهيت** آن اسم خون منجمد است که در ناف حيواني بجثه آهوي کوچکي که دست و پاي آن باريک و استخوان قلم دست پاي آن يک پارچه بخلاف آهوهاي ديگر و صورت آن شبيه بابن عرس که بفارسي راسو و بهندي نيول نامند و با دو دندان باريک بلند مثل گراز برگشته بسوي بالا بعضي گفته اند که آنرا دو شاخ و دو دندان مي باشد و ماده آنرا دو دندان و آن حيوان را آهوي خطائي و آهوي مشک نامند و در کوهستان چين و خطا و تبت و ترکستان و کوهستان کوکر کرت ميگفته اند در قديم الايام و کوهستان بهرايچ و نيپال و مورنگ و رنگپور و غيرها که به آن کوهستانها بهم پيوسته اند بهم ميرسد و در هر سر حد بلدي و مملکتي و شهري از نوع قريبه با کوهستان مي آورند مثلا در توران و ايران از خطا و تبت و در ملتان و لاهور و شاهجهان آباد و لکهنو از انجا و از کوهستان کوکر کانگرا و بهرايچ و نيپال نيز و در بنگاله از کوهستان مورنگ و رنگپور و نيپال و در ايران و خراسان و روم از چين و خطا و تبت هم از راه دريا و هم از خشکي مي آورند خالص آنرا بسيار کم مي آورند مگر بعنوان تحفه و هديه براي ملوک و سلاطين و حکام آن بلاد و سرحدات و اکثر همان جا نافه را بريده مغشوش نموده بقسمي که معلوم نشود نافه را درست ساخته مي آورند که کم کسي مي يابد و بهترين آن بحسب اماکن خطائي است پس تبتي پس کوکر کانگراني پس نيپالي پس از جاهاي ديگر و بحسب بو تندبوئي آن بحدي است که محرور المزاج را رعاف آورد و بحسب رنگ

زرد و تفاحي آن و گفته اند مشک دو نوعست هندي و ترکي بهر کرا اصناف مختلف و ترکي بهتر از هندي و تتاري از خطائي بهتر زيرا که تتاري با اندک زهومتست بعد ازان اصناف ديگر ترکي و بهترين هندي آن نيپالي آن پس رنگپوري و بعد ازان ساير اصناف بعضي گفته اند که مشک چهار قسم ميباشد قسم اول خوني است که ازان حيوان بطريق حيض و بواسير دفع شده بروي سنگها منجمد ميکردد و اين قسم در نهايت خوشبوئي و تندي ميباشد بحديکه بوئيدن آن رعاف مي آورد و زرد رنگ و قطعات آن طولاني و با صلابت و نادر و قليل الوجود است قسم دوم تبتي و آن نافه است که از اجتماع خون در حوالي ناف و بسبب غلبه قوت و حرارت آن بهم ميرسد و بزرگ ميشود بمقدار نصف ليموئي و بعد از بزرگ شدن و رسيدن بکمال خود خارش بسيار دران موضع بهم ميرسد و بسبب شدت خارش بر سنگها و درختها ميمالد پس آن با پوستي که بر لاي آنست جدا شده مي افتد قسم سوم چيني است و آن خوني است که بعد از صيد نمودن موضع ناف آنرا بدست ميمالد تا خون اطراف بکجا جمع شود پس شگافته برمي آورند و خشک مي کنند و آن سياه رنگ با صلابت ميباشد و نيز گفته اند که صيادان موضع ناف آنرا کشيده بعصابه مي بندند و چون خون بسياري دران مجتمع گرديد آنرا اخراج نموده تا آنرا بريده مدتي در جوف مينا بندند پس مي آورند خوشبو ميکردد و الا قبل ازان کريه الرايحه است مانند جند بادستر که قبل از استحاله کريه الرايحه است قسم چهارم هنديست و آن خوني است که از وداج آن حيوان بهم ميرسد با جگر و سرگين خشک آن خمير ميکنند و اين قسم اشقر اللون است غير صلب ميباشد و بدترين همه و غير مستعمل و ابن بيطار گفته ميباشد يا اصلي خالص است و يا جعلي مغشوش و اصلي خالص همان دو قسم است که مسمي بتبتي کرده اند و حال انکه مخصوص بانجا نيست و اين قسم يا آنست که خود بخود جدا ميکردد چنانچه ذکر يافت و يا انکه قريب برسيدن بکمال که مردم انجا وقت آنرا ميدانند آن حيوان را گرفته بريده جدا ميکنند و قسم اول بر تقدير صدق تحمل که آن حيوان بسبب خارش آن موضع را با سنگها ميمالد مجروح شده خون ازان برمي آمده و بر سنگها ريخته منجمد ميشده باشد و مردم آنرا يافته حمل بر حيض و بواسير آن ميکرده باشند و دو قسم ديگر خصوص چهارم مغشوش است و نيز گفته که مشک عملي از دو چيني و حصي لبان و جگر خشک کرده بز و تخم مورد و قرنفل و خون کبوتر و قدري مشک خالص ترتيب داده در نافها پر کرده سر آنرا مسدود نموده بصورت اصلي ساخته ميفروشند و علامت مغشوش آن از سياهي مفرط و ثقل و کمي رائحه و يا به بوئي آن معلوم ميگردد و امتحان انچه در نافه باشد آنست که ريسماني را بسوزن گذرانيده اول از نافه بگذرانند پس آن ريسمان را از ته سير بگذرانند و بو کنند و هر گاه که بوي سير نديد خالص است و الا فلا و امتحان انچه در غير نافه باشد آنست که در کف دست قدري ازان را آب دهن بمالند اگر حل شود خالص است اگر منتشر گردد مغشوش ارسطو گويد که مشک خالص باشد و را چون در ظرف رطوبت دار گذارند بقدر يکساعت وزنش زياده ميشود و امتحان ديگر انکه ظرفي را بر آتش گذارند و مشک را بر روي آن بريزند اگر از آن بوي نيکو آيد خالص است و الا مغشوش امتحان ديگر انکه سر جوال دوز را در سير زنند و در نافه فرو برند و ببويند اگر بوي مدادان آيد مغشوش است و اگر بوي خوش ازان آيد اصلي و بهترين مشک مشک تبتي خالص که بهمان اصطلاح است و قوت آن مادام که نافه است تا سه سال باقي ميماند و از نافه بيرون آورده تا يکسال **طبيعت** آن گرم در سوم و خشک در دوم و شيخ الرئيس و ديگران گرم در دوم نوشته اند و بعضي خشکي آنرا غالب بر گرمي دانسته اند و بالجمله هر چند کهنه شود مسکن غالب حرارت آن ضعيف ميگردد **افعال و خواص آن** لطيف مفتح سده ها و محلل اخلاط غليظه بارده و رياح و بالخاصيت مفرح و مقوي دل و دماغ و ساير اعضاي رئيسه و حرارت غريزيه و اعضاي ظاهري و باطني و مذکي حواس ظاهره و باطنه اعضاء الراس مذکي حواس ظاهره و باطنه از سامعه و باصره و شامه و ذائقه و با اندک تب سکر و جهت ماليخوليا و خدر و فالج و لقوه و رعشه و صرع و ام الصبيان و سکته و بلادت و نسيان و ساير امراض عصباني نافع و رسانندة قواي ادويه است باعماق بدن و بوئيدن آن جهت منع نزلات و صداع بارد و سعوط آن بتنهائي و يا با جند بيدستر و فلفل و اسطوخودوس و امثال اينها جهت سکته و جميع امراض بارده دماغيه و تمريخ آن با روغن بان بر مقدم دماغ و با دهان حاره بر فقرات ظهر جهت خدر و فالج و تسهر با تکراحمل و استدامت بران و طلاي آن نيز و اکتحال آن جهت ظلمت بصر و رفع بياض رقيق و دمعه و ظفره و تشف رطوبات چشم و رسانندة قواي ادويه بطبقات آن اعضاء الصدر والغذاء والنفض مفرح و مقوي قلب و دافع خفقان بارد سوداوي و توحش و غشي و وحشت و غم و وجع فواد و سقوط قوت و ضعف دل و رافع اسهال و حابس بطن و رياح امعاء و فرزجه آن معين بر حمل است و طلاي آن با روغن خيري مقوي و محرک باه الزينة نيکو کننده رنگ رخسار شربا و لطوخا السموم آشاميدن آن دافع ضرر سموم مشروبه و ملدوعه و ادويه سميه خصوص بيش و قرون السنبل المضار مضر محرورين و صداع ايشان خصوصا در بلاد حاره و فصل گرما و اکثار آن باعث زردي رنگ رخسار و بدبوئي دهان مصلح آن گلاب مقدار شربت آن تا نيم درهم بدل آن دو وزن و نيم آن سادج هندي و در اوجاع عصب ثلث وزن آن جند بيدستر يعني در سعوط و طلا و شرب و جوارشات و حبوب و دوا المسک با اقسام و معجون مسک در قرابادين کبير بتفصيل مذکور شد **مسير** بفتح ميم و کسر سين و سکون يا مثناه تحتانيه و راء مهمله **ماهيت** آن اسم مربائي کدو است و بهترين مرباها است و واضع آن بقراط است و اول آنرا با عسل ساختند پس توسعه يافت و با شکر نيز ساختند و بهترين آن عسلي است

با زعفران واندکي ...
جهت صداع بارد و ...
نيز و سعوط آن ...

مرباها

صنعت آن آنست که بگیرند کدوی رسیده و بسیار جید او پوست و ما فی الجوف آنرا جدا کرده و لب آنرا شرحه شرحه بریده و با لورهای کوچک و در آب صافی اندک گذارند تا پس
برآورده پاک شسته در آب خالص شیرین طبخ دهند تا نیمه پخته گردد لیکن مضمحل نگردد و پس برآورده نشف رطوبت آنرا از پارچه پاکیزه نمایند و در عسل کف گرفته بقوام آورده یا با شیرهٔ شکر صاف
و در برابر آن ریزند و بر آن بگذارند که تا عسل و یا شیرهٔ شکر در آن منجذب گردد و اگر رطوبت آن عسل و یا شیرهٔ شکر را رقیق گرداند تبدیل نمایند و یا ده سه جوش خفیفی دهند و با گلاب
و اندک مصطکی سوده خوشبو سازند و بکار برند و در قرابادین کبیر بتفصیل ذکر یافت طبیعت مسلّی آن مائل بگرمی و شکری آن معتدل افعال و خواص آن مفتح سدد
و ملطف اخلاط و مدر فضلات و مسمن بدن و محرک باه و مقوی اعضاء الرأس و الصدر و الغذاء و مولد خون صالح و مانع صعود ابخره بدماغ و جهت مالیخولیا و سده و دوار و انواع جنون
و درد سینه و سرفه و ضعف معده و جگر و حرقة البول و با بادام جهت تسمین بدن و با خشخاش جهت رفع بیخوابی مفید است فصل المیم مع الشین المعجمة مشط الغول
بفتح میم و سکون شین و ضم طاء مهمله و الف و لام و ضم غین معجمه و سکون واو و لام لطاکی نوشته که الحال معروف بدیشارا است و بهندی کنگهی نامند ماهیت آن
نباتیست شاخهای آن باریک و برگ آن شبیه ببرگ کشنیز و صلب و بیکل و ثمر آن خوشبو و منبت آن کوههای بلند طبیعت آن در دوم گرم و خشک افعال و خواص
آن محلل قوی ریاح غلیظه و مفتح سدد السموم آشامیدن سه اوقیه آب برگ آن جهت گزیدن سگ دیوانه مجرب دانسته اند مشک دانه بکسر میم و سکون شین و کاف
و فتح دال مهمله و الف و نون و ها ماهیت آن اسم دوائی است هندی و در بنگاله کثیر الوجود و آن دانه است کوچک بقدر عدسی و ضخیم تر از آن و اغبر مائل بتیرگی و ذی خطوط
شبیه بگوش ماهی و با خطوط باریک و در جوف آن مغزی اندک چرب بی طعم و رائحه غالبی طبیعت آن سرد و خشک افعال و خواص آن چشم را روشن کرد او را
دهان و بی مزگی و خشکی را زائل و ثقل معده و ریاح را دفع نماید و برص را مفید و سیلان منی را مؤثر و چون برگ و بیخ آنرا در آب بمالند و صاف کرده با شکر بخورند قروح مجاری
بول را که سوزاک نامند نافع است مقدار شربت آن تا یکدرهم است مشکطرامشیع بکسر میم و سکون شین و کسر کاف و فتح طا و را مهملتین و الف و فتح میم و کسر شین معجمه
و سکون یاء مثناة تحتانیه و عین مهمله اسم نبطی است و پهلوی نیز گفته اند و بشیرازی رنگ گویند ماهیت آن قسمی از پودنه جبلی است و بهترین اقسام آن برگ
آن انبوه و بزرگتر از برگ پودنه بری و مائل باستداره و با خشونت چون گوسفند چرا کند حوض شیر خون از پستان آن برآید یعنی شیر آن بار مسمین بخون کرد طبیعت آن
در آخر سوم و در وسط آن خشک افعال و خواص آن اعضاء الصدر و الغذاء و النفض آشامیدن آن مخرج رطوبات غلیظه از سینه و شش و رحم و مقوی اشتها
و مفتح قولنج و جهت غشی و کرب و ادرار بول و حیض و نفاس نافع بقوت و اسقاط جنین و قتل آن و تفتیت حصاة و چون یکدانگ آنرا با یک دانگ سقمونیا و یکدرهم کثیرا سوده
با ده درم خمیره نغنغه سرشته و با آب گرم بیاشامند دفع قولنج نماید و کسی که شهوت او منقطع شده باشد و چون در هر سه روز یکروز یکدرهم آنرا سوده با سه درهم تخم خرفه
و ده درم سکنجبین و بیست درم عسل بخورد شهوت او زیاده گردد و شراب آن رافع کرب و غشی و مدر حیض است و بخور آن مسقط جنین و فرزجه آن بقدر یکدانگ با روغن
بلسان مسکن درد رحم مضر معده مصلح آن سرکه و از غایت قوت ادرار و شدت آن بعوض بول خون برمی آید مصلح آن رب مورد و آرد بلوط مقدار شربت آن یکمثقال
و در مطبوخ دو مثقال بدل آن بوزن آن پودنه و فوذنج و مانا و در ادرار حیض بوزن آن عدس المراة است مشمش بکسر دو میم یکی اول و دیگری درمیان و شین
معجمه ساکنه لغت عربیت و بیونانی ارمیناقن و برومی اهماقو و بفارسی زردآلو و خشک کرده آنرا قیسی و خوبانی نیز نامند و بترکی اروک ماهیت آن ثمریست
معروف و بهتر از خوخ و در بلاد سردسیر بهم میرسد و اقسام می باشد از بسته شیرین و تلخ و هریک بنامی مشهور و بهترین همه رسیده شیرین لطیف پوست جسته شیرین پر آب
کم جرم آن است و خشک کرده آن بهتر از تازه آن طبیعت آن در دوم سرد و تر گفته اند ظاهراً شیرین آن گرم تر باشد افعال و خواص آن مفتح سدد و ملین
صلابات اعضاء الغذاء شیرین آن ملین طبع و موافق محرورین مادام که در معده فاسد نگردد و باعث رفع بدبوئی دهان و آشامیدن آب مطبوخ و یا نقوع خشک آن مسهل
صفرا و ملین طبع و مسکن تشنگی و غلیان خون و صفرا و التهاب معده و رافع آروغ دخانی و ضماد منقوش آن الحیات چون صاحب تب حار صفراوی تازه آنرا بخورد و آب گرم
و عسل بر بالای آن بیاشامد قی کند اخلاط گرانی و بخاری رفع شده تب رفع گردد و از مجربات شمرده اند المضار سریع التعفن و فساد و نفاخ و مولد اروغ ترش و تبهای
عفونی و مضر مبرودین و صاحبان ریاح و تمدد و جشای حامض و ضعف معده و مشایخ و مصلح آن شکر و مصطکی و انیسون و نانخواه و جوارش کمونی و کندری و خوردن
آب بالای آن خصوص آب سرد و یخ و برف و یا آنرا بالای طعام غیر منهضم خصوص طعام غلیظ بطی الهضم خوردن لغایت مضر مصلح آن قی فرمودن و تنقیه بدن با هلیلج بعد
از ایامی چند روزی یکدرهم و یا بالای آن سکنجبین خوردن و گویند تخم هم مصطکی و نیم درهم انیسون با شراب بنیه مسک بیاشامند و نا اشتا خوردن آن بسیار بد و مداومت بر آن

مشط الغول

مشک دانه

مشکطرامشیع

مشمش

زردالو

باعث سحج مصلح آن شکر و انیسون و جمیع امزجه و گفته اند هرگاه بعد از خوردن زردآلو فصد کنند خون سفید مشاهده کرده و لهذا اکثار خوردن آنرا مورث برص دانسته اند بجهت آنکه
سریع التعفن و مولد خلط بلغمی است و تخم قسم تلخ آن در دوم گرم و خشک و تخم قسم شیرین آن در اول گرم و تر افعال و خواص آن مبهی و بطی الهضم مصلح آن بریان
کردن و نمک بر آن زدن است و روغن همه اقسام آن مفتح سدد و ملین صلابات و رافع خشونت حلق و درستی جلد و روغن مغز تلخ آن بقدر یکمثقال کشنده کرم معده و مسهل
آن بقوت و محلل اورام معده و مفتت حصاة و جهت زحیر بارد و بواسیر ظاهری و باطنی شرباً و طلاءً و با افیون جهت جمیع اوجاع طلاء و قطور آن در گوش جهت تسکین درد
و قتل کرم آن و گرانی سامعه بعدیل و در سائر افعال قریب بروغن بادام تلخ مقدار شربت آن تا سه مثقال و روغن شیرین آن ضعیفتر از روغن بادام شیرین است و
درخت آن در دوم سرد و خشک افعال و خواص آن آشامیدن طبیخ برگ آن مسقط کرم معده و مدر بول و نطول آن محلل اورام و آشامیدن برگ خشک آن بقدر
دو مثقال با آب سرد قاطع اسهال و قطور آب برگ تلخ آن مسکن درد گوش و قاتل کرم آن و شکوفه آن سرد و خشک افعال و خواص آن ملطف آشامیدن دو درم
آن قاطع نزف الدم باطنی و ظاهری و خوردن مغز تخم تلخ آن باعث غثیان و غشی مداوای آن قی کردن است و رب و فواکه حامضه مانند غوره و اترج و لیمو و آشامیدن
است فصل المیم مع الصاد المهملة مصطکی بفتح میم و سکون صاد و فتح طا مهملتین و کسر کاف و یاء و بضم میم و فتح کاف نیز آمده و انباری گفته مصطکا
بمد الف بر وزن فعلالی معرب از مصطخای یونانیست و یا مصطخی رومی و بعربی علک رومی و بسریانی کیا و نیز برومی و سندی کیه نامند ماهیت آن صمغ درختیست که در
بساطه بلاد شام و روم و ناحیه انطاکیه میشود و چوب برگ آن لطیف و نازک مثل اراک و ثمر آن مائل بتلخی و آن صمغ در هنگام بودن آفتاب در برج جوزا و حوالی آن از درخت
آن مترشح میشود و قوت آن تا بیست سال باقی میماند و آن دو قسم می باشد قسمی سفید نرم خوشبو صاف شفاف با اندک شیرینی و چسبندگی بسیار بدندان در وقت خائیدن
و تازه آن بحدی نرم است که سائیده نمیشود و این را نبطی نامند و بهترین آن بزرگ دانه آنست و این قسم مثل اصموغ دیگر از قوت طبیعت از جوف درخت تراوش کرده
بیرون می آید بدون اعانت از خارج بخراش درخت آن و غیره و قسم دوم سیاه و با تلخی و در اوصاف مذکوره ضد آن و قابل سحق است و این را قبطی نامند و بعضی گفته اند که
این قسم بزدن تیغ بر ساق و شاخهای درخت آن تراوش رطوبت از آن حاصل میگردد و دیگران گفته اند که چوب و شاخهای نازک و برگ تازه آن را جوش داده صاف
نموده منعقد میسازند و این قسم یافته میشود و در زمین صافن از اعمال روس قریب بترکستان از اقلیم ششم و این قسم ردی غیر جید است طبیعت آن گرم و خشک
در آخر دوم و بعضی خشک در سوم دانسته اند و شیخ الرئیس رض گفته که این مقدار گرمی و خشکی که در آن است در درخت آن نیست و آن لطیف معتدل است در سردی و گرمی
و مرکب از جوهر لطیف مائی اندک گرم و جوهر کثیف ارضی است و همچنین جمیع اجزای آن افعال و خواص آن ملطف و محلل و جالی و قابض و مقوی قوی و اعضای رئیسه
و معده و اعضاء الرأس و الصدر خائیدن آن با اندک صبر جاذب رطوبات و بلاغم از دماغ و کام و زبان و آشامیدن آن رافع صداع بارده و نزلات بارده و بدستور بوئیدن
و استنشاق آن با روغن زنبق و با هلیلجات جهت وسواس و حدیث نفس و مبادی مالیخولیا و تسکین نوازل و تصفیه قصبه ریه برای آنکه مسهل سودا است با انهاء و باکندر جهت
حدت ذهن و تقویت حفظ و فهم و طلای مطبوخ آن با زیت جهت کزاز و رعشه و ضربان و ماندگی اعضا و از حمیات و ذرور آن در چشم جهت الصاق شعر منقلب و چون در آتش اندازند
و پارچه پنبه را در گلاب تر کرده بدود آن و داشته بر چشم صاحب رمد گذارند درد آنرا تسکین دهد و چون با روغن کنجد جوش دهند و در گوش بچکانند سده آنرا بگشاید و گری را
نافع و قطور روغن ثمر آن در گوش محلل ریاح و مسکن درد آن و خائیدن و یا سنون آن تنهائی و یا با ادویه مناسبه جهت استحکام دندان و لثه و رویانیدن گوشت و تسکین درد
آن و خوشبوئی دهان و جلب رطوبات از حوالی کام و زبان و دماغ و تقویت معده بالمشارکه مفید و مضمضه بروغن ثمر آن مستحکم کننده دندان متحرک و مسواک کردن
بچوب شاخهای آن جالی دندان و مستحکم کننده آن و لثه مسترخیه و آشامیدن آن جهت سرفه و نفث الدم و تصفیه قصبه ریه و با ادویه قاطعه دم حابس آن از جمیع
که باشد اعضاء الغذاء و النفض آشامیدن آن جهت تقویت معده و امعا و کبد و گرده و خوشبوئی معده و برانگیختن اشتهای طعام و کسر ریاح و رفع سوء هضم و قراقر
و فواق ریحی و تحلیل ریاح و تحریک جشاء و ورم احشاء معض خصوص با آب گرم یا با آب سرد و جهت انحدار رطوبات و رفع بلت از معده و صاحب شفاء الاسقام گفته چون
مصطکی را با آب سرد بیاشامند احداث بلت و رطوبت مینماید در معده بخلاف آنکه با آب گرم بیاشامند و اگر در معده رطوبت بسیار باشد مصطکی را با آب سرد که در آن تمر
کلمنه مالیده و صاف کرده باشند بیاشامند تلیین طبیعت مینماید لعبره مداومت بر آن باعث حبس و قبض بطن است و با غاریقون مسهل بلغم و با صبر مسهل صفرا و با هلیلجات
مسهل سودا و با کهربا قاطع نفث الدم و چون یکدرم آنرا با دو درم شکر سوده بیاشامند با آب تلیین طبیعت نماید و تقویت معده بخشد و بادها دفع کند و اخلاط غلیظه لعجیه

مصطکی

انکلیل و بدو مفصول را مفید ربسازد و طبع را نرم دارد خواه شب وقت خواب و یا صبح بیاشامند و یا شام و یا قبل از طعام و یا بعد از ان و چون در آب جوش دهند و بیاشامند
جهت نفث الدم و حبس اسهال و تقویت معده و احشا و چون یکدرم آنرا در یکرطل آب در کوزهٔ آب ندیدهٔ تازه جوش دهند تا دو ثلث آن برود و بیاشامند و چون صرف گردد
تجدید نمایند باز در کوزهٔ تازه و دیگر جهت استسقای زقی و غثیان و زحیر و تقویت هضم مجرب و بدستور چون اجزای درخت آنرا در آب بجوشانند و صاف کرده میانکا
و جمیع اجزای درخت آن از ثمر و برگ و شاخ و ساق و بیخ همه قابض اند و پوست درخت آن قایم مقام اقاقیا و عصارهٔ لحیة التیس است که هیوفسطیداس نامند و
همچنین عصارهٔ برگ تازهٔ آن و ثمر آن روغنی ترتیب میدهند شدید القبض و لطیف و طلی آشامیدن و مالیدن آن جهت اوجاع رحم و سیلان رطوبات ردیه از آن
و برآمدگی آن و معده و بر موضع معده و گرده و مثانه جهت تحلیل ریاح آن و هیضه و فواق و سوء هضم و چون اجزای آنرا تمامی بجوشانند با آب و مکرر کنند یعنی آن آبرا
صاف نموده باز اجزای تازه داخل کرده جوش دهند و همچنین تا آنکه غلیظ گردد و بیاشامند جهت نفث الدم و قرحهٔ امعا و اسهال و برآمدگی ناف و رحم مفید و ضماد
برگ آن جهت برآمدگی مقعده و رحم و حادث از سردی نافع مقدار شربت آن تا یکمثقال بدل آن کندر بوزن آن و یکوزن و نیم علک البطم و در تقویت معده و جگر بوزن
آن اذخر گفته اند مصطکی مضر مثانه است مصلح آن جنبانیدن آنست در سرکهٔ انگوری یکشبانه روز پس خشک نموده استعمال نمودن با کتیرا و یا تنهائی و گویند مصلح آن قند و صمغ
عربیست و مغز کردکان و کشنیز تر گفته اند آلات المفاصل و الجروح و القروح آشامیدن مصطکی جهت جبر کسر و کوفتگی اعضا و ضربه و صدمه و سقطه و نطول آن مقوی
عضای استرخیه و جابر استخوان شکسته شده و ضربه رسیده و سقطه و کوفتگی اعضا و ذرور مصطکی نرم سوده بر اورام و اوجاع و بجا شدن اعضا و زخمها و بستن آنها باعث
باعث تحلیل اورام و تسکین اوجاع و بجا آمدن عضو بجا شده و التحام زخمها است خصوص که اول آب طبیخ اجزای آن عضو را شسته باشند مکرر و مالیدن آن بر
اوجاع بارده و نقرس مفاصل بارده غذاهای گرم محلل و تنها فی جهت التیام قروح و بدستور تدهین بدهن و گل آن و گفته اند سیاه قبطی آن در تحلیل صلابات اقوی از سفید است
الزینة آشامیدن و طلای آن جالی بشره و سرخ کننده رخسار و طریق داخل نمودن مصطکی در تراکیب و جوارشات و حبوب و دهن و سفوف آن در قرابادین کبیر ذکر یافته
مصل بفتح میم و صاد و لام لغت عربیست باصفهانی قارا و ترکی قراقروط نامند ماهیت آن مائیت دوغ است که بعد جوش دادن و انفصال اجزای
جبنیت و مائیت از هم اجزای مائیت را آنقدر جوش دهند تا غلیظ و منعقد گردد و آن بسیار ترش میباشد و جبنیت مخلوط با اندک دهنیت را لور نامند و نمک
و سیاه دانه و پوست زرد اترج ریزه کرده و صعتر و اندک سرکه با آن سرشته چند روز میگذارند تا اندک مزاج گیرد پس بجای پنیر با نان میخورند بسیار لذیذ می باشد
و تازهٔ آنرا نیز با کره ممزوج کرده با نان و یا رطب تازه میخورند لذیذ می باشد و چون دران جبنیت نمک داخل کنند و حبوب کباره و یا اقراص ساخته خشک کنند
بفارسی کشک و بترکی قروط و بعربی اقط مصل تر نامند طبیعت مثل در دوم سرد و خشک افعال و خواص آن مسکن حدت صفرا و خون و تشنگی
حرارت معده و کبد و اسهال مراری و حمیات صفراویه حاره حاده را نافع و رادع اورام حاده و بدستور طلای آن رافع اورام زبان و مضمضه و غرغره آن
جهت قلاع حاره دهان و لثه و حلق و اورام حاره آنها نافع و ضماد آن جهت سعفه رطبه و نار فارسی و قوبا و قروح شهدیه و امثال اینها با سرکه نافع و سعفه یابسه
مفید است المضار ردی الغذا و اکثار آن مولد نفخ و قولنج و مصلح آن ادویهٔ مسخنه و جوارشات حاره است مصوص بفتح میم و ضم صاد و سکون واو
و صاد مهمله ماهیت آن باصطلاح اطبا عبارت از سیخ کباب چاشنیدار است حقیقة و مجازا بر قلایای چاشنیدار و مزورات نیز اطلاق مینمایند که از جوجه
و یا مرغ جوان فربه یا گوشت برهٔ املک و یا بزغاله هر یک که خواهند با سبزیهای مناسبه مانند برگ خرفه و کاسنی و اسفناخ و کشنیز تازه و برگ عنب الثعلب
و امثال اینها و ابازیر حارهٔ مناسبه و ادویهٔ خوشبو بحسب احتیاج پخته با آب زرشک و یا انار ترش و یا سماق و امثال اینها ترش نموده و چاشنی از شکر گرفته تناول مینمایند
اگر چاشنیدار منظور باشد و اگر ساده مطلوب باشد بی ترشی و چاشنی طبیعت آن بحسب ترکیب اجزای آن مختلف میگردد افعال و خواص آن صالح الغذا
سریع الهضم جهت صاحبان امزجهٔ حاره و معده و کبد حار و غلبهٔ صفرا و امراض حاره و صفراویه و اسهال حادث از حرارت و صفرا و حمیات حارهٔ حاده نافع است
فصل المیم مع الضاد المعجمة مض بفتح میم و ضاد معجمه لغت عربیست ماهیت آن رمان بری است و گویند ثمر آن حب القلقل است حکیم میر عبد الحمید
در حاشیه تحفه نوشته که در حوالی گورکهپور از صوبه اوده و از بلاد هند کثیر الوجود است و سه چهار برگ از زمین بر آمده گل میکند گلی مانند گل انار و برگ آن شبیه
ببرگ کاسنی و هلاچوب ندارد و انار آن بقدر انار وسطی و بر روی زمین میرسد و طعم آن شیرین و هستهٔ آن بزرگ افعال و خواص آن ضماد بیخ آن مبادی

مصل
قراقروط
مصوص
مض

مغاث
صبر سقوطری و طین ارمنی جهت وجع ضربه و سقطه دو و سه دفعه الم آن میکند و مجرب است فصل المیم مع الغین المعجمة مغاث بضم میم و فتح غین معجمه و الف
و ثاء مثلثه لغت عربیست ماهیت آن بیخی است دراز و سطبر و پوست آن سیاه مایل بسرخی و مغز آن مایل بسفیدی و زردی و بهترین آن خوشبوی تلخ مایل بشیرینی است
و از جبال کرخ و نواح آن خیزد و دو نوع میباشد بغدادی و هندی برگ بغدادی با خشونت و عریض مانند برگ ترب و گل آن سفید و تخم آن مانند حب السمنه و آنرا قلقلی هند
و لهذا بعضی شبه نموده اند که آن بیخ رمان بری است که حب القلقل ثمر آنست و بعضی گفته اند که نوعی از سورنجان است و اصل آنست که غیر آن هر دو است و قوت آن تا هفت
سال باقی میماند و انطاکی نوشته که نوعی از آنرا از عبادان و نواح شام می آورند و آن در مصر مستعمل و ضعیف الفعل و هندی آنرا درخت بسیار بزرگ و برگ آن کوچک تر
برگ سیب و ثمر آن فی الجمله شبیه به سپستان و بالعابی چسپنده و سیاه و تلخ آنرا بهندی مید الکری نامند و بعربی کلزه و در حرف الکاف مذکور شد طبیعت آن در دوم گرم
و در اول خشک بعضی مایل بحرارت گفته اند افعال و خواص آن محلل و قابض و مقوی عصاب و اعضای مسترخیه و سست شده و مسمن بدن و اعضا و الراس و آلات
المفاصل و الصدر و النفض آشامیدن آن با سکنجبین جهت صرع و جنون و دفع خلط سوداوی و با عسل جهت امراض بلغمی و درد کمر و مفاصل و عرق النسا و نقرس و تشنج
و ضعف عصب و استرخای آن و شکستگی استخوان و التوای اعصاب و تحلیل صلابات آنها و صلابت حلق و ریه و رحم و تنقیه سینه و ریه و گرفتگی آواز و تحریک باه و ذرور
ضماد آن با گل ارمنی جهت کسر و وثی و ضربه و سقطه و التوای عصب و تحلیل و تلیین صلابت آنها و دشپید و اورام حلق و رحم و همچنین با سرکه الزینة مداومت آشامیدن
آن با عناب و کتیرا جهت تسمین بدن و تخم آن در تحریک و تقویت باه قویتر از سائر اشیا مضر مثانه مصلح آن عسل مقدار شربت آن دو درم بدل آن سورنجان و عاقرقرحا
و در ضمادات ثلث است مغره بفتح میم و غین و رای مهمله و ها و آنرا طین مغره نیز نامند لغت عربیست بیونانی میلطوس و بهندی گیرو نامند ماهیت آن خاکی است
سرخ تیره و مایل بزردی و با غرویت گویند که از روم آورند و در هند و بنگاله بسیار و بیشتر از راج محل می آورند و دو نوع می باشد یکی سرخ تیره خالص و این را بهندی
سون گیرو نامند و دوم کم رنگ ناصاف و این را گیرو مطلق و این بخوبی آن نیست و نزد بعضی مغره بهتر از طین مختوم است و بهترین آن آنست که چون در آب اندازند منتفخ
گردد و زیاده شود در حجم و صافی باشد طبیعت آن در دوم سرد و خشک افعال و خواص آن قابض و مجفف و حابس و رادع اعضاء الغذاء و النفض آشامیدن
آن جهت اوجاع کبد و حبس بطن و قتل دیدان و حب القرع و حبس نزف الدم جمیع اعضا و حیض و با زردهٔ تخم نیمبرشت و آب بارتنگ جهت قرحه امعا و مثانه و بواسیر
و رحم و تسکین حرارت اعضا و حقنه آن جهت قرحهٔ امعا و جریان خون از آنها و با آب برگ بارتنگ در قبل جهت حبس حیض الزینة آشامیدن آن با شکر جهت فربه
نمودن بدن و طلای آن با روغن گنجد جهت نرمی بشره و براقی آن و چون دست را بدان خضاب نمایند و آنرا شسته حنا بندند گفته اند تا بیست روز رنگ حنای
ماند الاورام و البثور و القروح و الجروح طلای آن با سرکه جهت حمره و نمله و اورام حاره و سوختگی آتش و زخمها و طلای آن با بابچی و کبریت و بیخ خرزهره که با
آب زنجبیل تازه تا مدتی سحق و صلایه نموده باشند فعلا تا بنجروز و حبوب ساخته هر گاه خواهند یک حب آنرا با آب زنجبیل تازه سوده بر برص طلا نمایند در چند مرتبه
بعون الله تعالی زائل میگردد و اگر زائل شدنی است و تازه و قلیل المقدار است المضار اکثار آن مسدد و مضر معا و بواطن مصلح آن شیر بهیا مقدار شربت آن تا دو درم
بدل آن بوزن آن گل ارمنی و ربع آن کتیرا است مغنیسیا بفتح میم و سکون غین و کسر نون و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح سین مهمله و الف اسم یونانی است ماهیت
آن سنگیست غریب بفارسی شیشا و بفارسی زنگ کاسه نامند و کاسه گران ظروف را بان رنگ میکنند و شیشه گران نیز بعد از آنکه سنگ شیشه را گداخته آنرا کوبیده بران می پاشند
صافی میگردد و آن حدیدی و فضی و ذهبی و نحاسی میباشد و گفته اند انواع آن پنج است و از اکثر آن سرجا حاصل میگردد یکی سیاه و دوم مایل بسیاهی و سوم سرخ چهارم
سفید و پنجم بیرون آن زرد و اندرون آن سرخ و محمد بن زکریا دو نوع گفته یکی را اشهبا نامند و این انثی و بازرمی می باشد و دیگری سرخ مایل بسیاهی و حدیدی و این را
و این را ذکر و بقول اکثری حدیدی آن سیاه و فضی سفید و ذهبی زرد و نحاسی سرخ و در جمیع اقسام آن نقطهای سفید و چشمها ظاهر میباشد و قدری درخشنده و گدازنده شیشه
صاف کننده آن و آنرا قابل رنگ گرفتن میسازد و با آهن نیز همان فعل مینماید طبیعت آن در دوم سرد و سوم خشک افعال و خواص آن جالی
و قابض اعضاء الغذاء و النفض آشامیدن آن مقوی معده و منقی رطوبات و رافع حصاة و عسر البول الزینة و القروح و الجروح طلای آن با سرکه و عسل رافع کلف
و قلع الاثار و در ازالهٔ چرک و روغن و امثال آن غریب الفعل و ذرور آن التیام دهندهٔ جراحات مضر دل مصلح آن عسل مقدار شربت آن نیم درم بدل آن مرقشیشا است
فصل المیم مع القاف مقل بضم میم و سکون قاف و لام بسریانی مقلا و برومی بذالیون و بعربی قفر و کور و بفارسی بوی جهودان برای

مغاث
مغره
مغنیسیا
مقل

انکه یهودان آنرا بسیار بخور مینمایند و بهندی گوگل نامند بدو کاف عجمی اول مضموم و بعد ازان واو ساکن و کاف دوم مکسور و در آخر لام **ماهیت** آن صمغ درختیست
بقدر درخت کندر و بسیار عظیم و در سواحل بحر عمان و شحر و بلاد هند کثیر الوجود و انواع می باشد و بهترین آنچه صمغ آن مایل بسرخی و تلخی است مقل ازرق نامند و آنچه مایل
... دی مقل الیهود و مایل بتیرگی و کثافت و سیاهی و نرمی در ملمس را صقالبی و آنچه از انواع یمن خیزد و بادنجانی رنگ میباشد مقل عربی گویند و بهترین آن صافی خالص تلخ
لزج چسبنده و نرم خوشبوی زرد و مایل بتلخی آنست که چون در آتش اندازند بوی عطر ازان آید و در آب زود گداخته گردد و آمیخته بچوب خاشاک و گل و خاک و غیرها نباشد
و آنچه بخلاف آن اوصاف باشد زبون و قوت آن تا بیست سال باقی میماند و چون کهنه شود تلخی آن زیاده و هر چند کهنه گردد میل بتیرگی مینماید و نرمی آن مبدل بخشکی و سختی
میگردد و خصوصا عربی آن و مغشوش هم مینمایند و فرق بلزوجت مقل و براقی است بخلاف مغشوش **طبیعت** آن در اول سوم گرم و در دوم خشک و شیخ الرئیس در دوم گرم
و بعضی تر دانسته اند و این اصلی ندارد **افعال و خواص آن** جالی و محلل و ملین و با قوت تریاقیت اعضاء الصدر و الغذاء و النفض و آلات المفاصل جهت کزاز و درد کلو
و سرفه رطوبی کهنه و تنقیه سینه از اخلاط لزجه و درد بواسیر و ضعف جگر و تحلیل ریاح آن و ریاح بواسیر و خون منجمد در احشاء و بواسیر و عسر ولادت و احتباس حیض و عرق النسا و نقرس و وجع ظهر و ادرار
ادرار حیض و شیر و تنقیت ... سده و تفتیح سده و اسهال بلغم نافع و چون با ادویه مسهله حاده بیامیزند دفع حدت آن مینماید و چون از مقل صافی سرخ رنگ عربی بمقدار دو مثقال
بسایند با ماء العسل بیاشامند منجذر میگرداند بلغم را و ضماد مقل عربی جهت تحلیل اورام حلق و حنجره مفید و شیخ الرئیس گفته قوت تلیین مقل عربی زیاده از غیر آنست و آشامیدن یکدرم
آن با شیر تازه دوشیده جهت تقویت باه و بعد ازان که اراده تلیین طبیعت نمایند قدری ... بند و آب گرم بران ریزند و بیاشامند اسهال بلغم نماید و ضماد سحوق مطبوخ
آن با سه وزن آن سبوس گندم و بجای آب آب انگور و رب آن باشد با قدری روغن گاو جهت ورم شقیقه مجرب و ضماد آن با آب ... جهت ورم ... و اورام صلبه
جگر و باد فتق و با اندکی سرخ جهت اسقاط دانه بواسیر و تاکیل محصوص تازه آن و نیز ضماد آن جهت اورام صلبه و تحلیل ریاح غلیظه و امراض رحم و مقعده و بواسیر خصوص با آب گندنا
و بتنهائی جهت تقویت باه و ضماد آن که با کفی با قلاجوش داده خمیر نموده باشند جهت قیلة الماء اطفال و با دقیق و قیلة الامعاء نیز تخصیص مفید و دخان آن جهت بواسیر و بخور آن
جهت بواسیر و انفتاح رحم و انضمام فم آن و انحدار جنین و دفع فساد هوا که بسبب عفونت رطوبت بسیار و یا کثرت ... بسیار باشد و حمول آن نیز جهت رفع انضمام فم رحم
و انحدار جذب جنین و قطع بواسیر و رطوبات سائل از رحم و لشف آن نافع مفید السموم آشامیدن و طلا نمودن آن نیز جهت دفع سمیت لسع هوام الاورام و البثور ضماد آن جهت
تلیین اورام و تعقد عصب و فسخ عضل و خون منجمد تحت جلد و با آب ... جهت ... و ضماد ... آن با ... جهت اسقاط تاکیل آوردن و تحلیل اورام بلغمیه
صلبه و ضماد مقل الیهود جهت تحلیل خنازیر و آشامیدن مطبوخ آن جهت اورام باطنیه مضر ... مصلح آن کثیرا مضر کند مصلح آن زعفران مقدار شربت آن یکدرم بدل آن
مقل مکی ... ثلث آن مرمکی ... آن صبر است ... **مقل مکی** ماهیت آن ثمر درختیست
... دوم است و با عفوصت و خشونت و با حلاوت و تر آنرا ... و خشک آنرا ... نامند و ماکول است و میخورند آنرا و درخت آن در شکل و ثمر شبیه بدرخت خرما **طبیعت** آن
سرد و خشک **افعال و خواص آن** قابض اعضاء الغذاء و النفض مقوی معده و حابس اسهال و سیلان خون و طبیخ آن جهت تقطیر البول و نفث الدم و جلوس در ان
مقفعه جهت دفع انفجار خون رگها و آشامیدن طبیخ درخت آن جهت قروح مزمنه و تنقیه بلغم فضول لیف سوخته آن جهت جرب و حکه و منع تولد قمل موثر است **مقفعه** بضم میم و سکون
قاف و کسر نون و فتح عین مهمله و ها **ماهیت** آن عبارت از شیر گاو است که گرم کرده عصاره خربوزه شامی اضافه نموده باشند **افعال و خواص آن** جهت مالیخولیا و
مقدونس سینه و تسکین تشنگی و نرمی دهان و دفع تبها و اخلاط سوداوی حاصل در معده و ضعف جگر و حرقة البول و جرب و حکه مفید است **مقدونس** بفتح میم و سکون قاف و ضم دال
مکهاره مهمله و سکون واو و ضم نون و سین مهمله **ماهیت** آن کرفس ماقدونی است که فطراسالیون نامند و در حرف الفاء مذکور شد **فصل المیم مع الکاف مکهاره** بفتح میم
و کاف و ها و الف و فتح راء مهمله و ها آنرا مکهانه نیز گویند لغت هندی است **ماهیت** آن ثمر نباتیست هندی مشهور بتال مکهانه و در هند و بنگاله در غدیر ها که تال
نامند در میان آن بسیار بهم میرسد و گل و برگ آن شبیه بگل و برگ نیلوفر و بعد از گل آب که ثمر آنرا بقدر چغندر متوسطی ... پوست آن سیاه خشن و در جوف آن خانها و در هر خانه
تخمی مایل بتدویر و با پوست سیاه رنگ ... صلب و مغز آن سفید اندک شیرین و قلیلی لزوجت و کریه الطعم و آنرا بر آورده میخورند در خامی و تازگی و پخته خشک آنرا بریان نموده
نیز میخورند **طبیعت** آن گرم و تر **افعال و خواص آن** تازه آن مقوی بدن و باه و زیاده کننده منی در سرد و مضر محرورین و خشک بریان کرده آن با غذا مانع
ملح و حابس اسهال است **فصل المیم مع اللام ملح** بکسر میم و سکون لام و حاء فارسی نمک و بترکی دوزو بهندی لون نامند **ماهیت** آن جسمی سفید است گداز ...

گداخته میگردد و داخل کل اطعمه کرده میشود و مکرر حلویات و آن اقسام میباشد از معدنی و غیر معدنی و معدنی آن حجری است حجری آن رطوبتی است که از شکافهای بعضی کوهها و غار
و قعر آنها تراوش نموده منعقد و متحجر میگردد و بهترین آن سفید صلب صاف شفاف است که اندرانی نامند و نمک لاهوری نیز ازان قبیل است و نیز ازان قبیل است آبیکه از بعض اراضی میجوشد
و یا بعنوان ترشح از رگهای زمین تراوش مینماید و مادام که در جای خود است غیر منجمد و متحجر نیست چون از انجا حرکت دهند و بجای دیگر برند مانند انکه قریب بانجا حوضی کنند و آن آبرا
در آن بندند و چون زمانی بران بگذرد و هوای سرد بران وزد منجمد و متحجر گردد مانند ملح هرموزی و سانبهر و امثال اینها ولیکن اینها بسفیدی و صفای و شفافی لاهوری
و اندرانی نیستند و نمک سانبهر اندک سرخ رنگ است و غیر حجری آن آب بعض چشمهای بعض اماکن است و آنرا دریای نمک نامند که بسبب تابش آفتاب و تاثیر کواکب و کیفیت
اطراف آن انجماد می یابد و مانند قند میباشد در انجماد و صلابت و وسط آن غیر منجمد مائع است و هر چه در ان افتد بمرور ایام بسبب حرارت و حدت مستحیل بنمک میگردد و هر یک
از انواع املاح را بنامی مخصوص دارند چنانچه اکثری مذکور خواهد شد و حجری آن در آب دیرتر گداخته میگردد از غیر حجری و مسموع گشته که در حدود کوهستان شرقی بلاد پنجاب مین
مضاف بنگر کوته معموره است که علی الدوام دران مکان آتش از زمین آن ملتهب است و آن مکان معروف نزد هنود بجوالا مکهی است و بر در آن چشمه چند است ملح که آب
آنها شور مانند نمک گداخته در آب است و مردم آنرا در مطبوخات استعمال مینمایند و اکثر هنود آنرا تبرکا بجاهای دور میبرند و در سالی یکمرتبه برای زیارت و پرستش از اطراف
بعیده در انجا جمع میگردند و آن در کوه در مواضع مسطح واقع است و در انجا عماراتی ساخته اند و شنیده شده که بادشاه اورنگ زیب عالمگیر که پاس شرع بسیار منظور داشت تابه
آهنی بسیار سنگین و کلان و ضخیم طیار کرده بالای آن موضع گذاشته بود که بر آمدن آتش مسدود شود ولیکن شعله آتش تابه را سوراخ کرده بر آمد و هر چند سعی و جد و جهد نمود مرتفع
نگردید و قدرت کامله حق سبحانه جل شانه برای عبرت شمه از آتش جهنم شعله تند سوزان برای دیدن مخلوقات آفریده لیکن کفار بر عکس آن کرامات تصور نموده میپرستند و نیز
در کوهستان سمت مغرب آن نمکی کبود رنگ صلب متحجر اندک تلخ و تند که بهندی کومه نامند بهم میرسد آنرا نیز نرم سوده در آب حل کرده استعمال مینمایند و این تلخی است چنانچه
ذکر یافت **طبیعت** آن در دوم گرم و در سوم خشک گفته اند و جهت مبرودین و هضم غذا و رفع ثقل معده مفید و مفتح سده کبد و طحال و کشنده کرم معده و امعاء و جشاء
آورد و ریاح را دفع نماید مضر محرورین و گرده و مثانه و اسهال آورد و منی را رقیق گرداند مصلح آن با روغن تازه گاو و گاومیش و بز و استعمال نمودن آنست مصنوع آن
نیز اقسام است قسمی آنست که در سواحل بحر شور زار سند گرفته تا بنگاله جا بجا بعمل می آورند و در مطعومات و ماکولات مدار اهل آن بلدان و نواح آنها تمام بر آنست و انچنان
است که آب دریا را بر زمینهای شوره زار بسته میگذارند تا در ان منجذب و خشک گردد پس خاک آن موضع را برداشته در آب حل کرده و تصفیه نموده طبخ میدهند تا منعقد گردد
و اگر آنرا مرتبه دیگر تصفیه نموده باز طبخ نمایند سفید شبیه بقند و مانند غیر حجری ماخوذ از دریای نمک میگردد و چون مکرر تصفیه نموده بر کاه پیچیده ریزند مکرر طبقه طبقه تا مانند
قند منجمد گردد و آنرا در بنگاله و هند کاچ لون نامند و بهترین همه ملح ذرانی است که در هند مشهور بلاهوری است پس اقسام دیگر حجری پس غیر حجری که ملح طعام و خبز نامند
و بدترین همه ملح مصنوع از ... است و این با اندک تلخی و حدت میباشد زیاده و از املاح دیگر و از مطلق آن مراد ملح طعام است و نیز از برای تداوی از رمادات
اکثر نباتات مانند برگ و ساق تنباکو و ترب و موز و امثال اینها و بول حیوانات و انسان نیز بطریق ترویق و تصفیه و طبخ ملحی بعمل می آورند و هر یک از اینها سوم
با آب چیزی اند که ازان میسازند و اهل صناعت از بول انسان جوان محرور المزاج شارب الخمر ملحی بعمل می آورند برای اعمال خود و بدانکه تنکار و اقسام زاجات و شبوب و بوره
و قلی و نوشادر نیز از جمله املاح اند و بالجمله فاعل انعقاد کل حرارت و ماده آن رطوبت و اجزای لطیفه ترابیه طینیه است و بحسب اختلاف تاثیر حرارت و لطافت مواد اقسام
آنها مختلف میگردد مثلا اگر حرارت باعتدال باشد و ماده لطیف و ارض طیب اقسام املاح جیده ازان حاصل میگردد و درینصورت اگر یبوست بر آن غالب باشد قطعهای
آن بزرگ و سفید شفاف میشود و اگر با آن حد نباشد قطعهای آن کوچک و یا ریزه رخو و اگر حرارت قوی باشد و ماده و ارض نفطی قطعهای آن بزرگ سرخ رنگ که بوی
نفط ازان آید تکون می یابد و اگر حرارت قوی باشد و ماده لطیف و ارض منتن ملح منتن حاصل میگردد و رنگ آن سیاه می باشد و همچنین اقسام دیگر بتفصیلیکه در کتب
معادن مذکور است و هندی آن در سیاهی کمتر از نفطی و نفطی را چون بتدخین نفطیت آنرا زائل سازند مانند ذرانی گردد **طبیعت** مطلق آن در آخر دوم گرم و خشک و هر چند
تلختر باشد گرمتر بود **افعال و خواص آن** محمد بن یعقوب کلینی روایت کند مرفوع از حضرت ابی عبد الله علیه السلام که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم
خطاب بعلی ابن ابیطالب علیه السلام کرده فرمودند یا علی افتتاح کن طعام خود را بچشیدن نمک و اختتام کن بنمک پس بدرستیکه شخصیکه افتتاح کند طعام خود را بنمک
و اختتام کند بنمک محفوظ میماند از هفتاد و دو مرض از جمله آنها جنون و جذام و برص است و در حدیث دیگر وارد است از آنحضرت علیه السلام که هر که بر لقمه اول طعام

خود نمک باشیده بخورد و ور میشود از ان بش و جه یعنی لکه های که بر صورت می افتد و در حدیث دیگر وارد است از جناب حضرت علیه السلام که حق سبحانه و تعالی وحی کرده بسوی حضرت
موسی علیه السلام که ای موسی ابتدا کن بملح و ختم کن بملح طعام خود را بدرستیکه دو ا است هفتاد مرض را که اهون و اضعف آنها جنون و جذام و برص و وجع حلق و ضرس
و بطن است و در حدیث دیگر از حضرت رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم مرویست که سید ادام یعنی نان خورش نمک است و نیز در حدیث دیگر وارد است که فرمودند که هر که
از خوردن هر چیز و بعد از خوردن هر چیز نمک بخورد سیصد و سی مرض از او دفع میکرد که آهون آنها جذام و در حدیث دیگر از حضرت ابی عبد الله علیه السلام مرویست که عقرب گزید
حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را پس آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم لعنت فرمودند عقرب را و فرمودند که نگذاشتی تو هیچ مومنی را که اذیت نرسانیدی و نه هیچ کافر را
پس نمک طلبیدند و بران موضع مالیدند و ساکن شد و فرمودند که اگر میدانستند مردم که در ملح چه خاصیت است هر آینه خواهش میکردند بآن تریاق را و احادیث بسیاری در فضیلت
ملح وارد است و باین چند حدیث اکتفا نموده شد و موافق اقوال حکمای و طبیعیین ملطف و محلل و قابض و مجفف و مسدد و قوت قبض این زیاده از سایر افعال آنست و تجفیف
و تحلیل محرق آن زیاده از غیر محرق و دافع عفونات اخلاط و گدازنده اخلاط جامده و تحلیل اسجان ملح مر زیاده از سایر اقسام و ملح بریان قوت تحلیل و تلطیف شوری آن کمتر
و چون این را چند مرتبه غسل دهند مجفف بلا لذع گردد و قوت اسهال آن ضعیف شود و مجموع آنها مسهل بلغم و سودا و ماء اصفر و دافع رطوبات لزجه و سدد و تخمه و فساد طعام
مشهی و نیکو کننده رنگ رخسار و مصلح اغذیه بارده و نیکو کننده طعم اطعمه و بقول و حبوب تفه و حموضات و لحوم و امثال اینها اند و بعضی در اخراج خلطی خاص قوی تر از غیر خلطی
آنست چنانچه مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی عنقریب اعضاء الراس ملح اندرانی جهت حدت ذهن و طلای آن با شحم حنظل جهت قروح حادث در سر و با سرکه جهت سعفه
و قوباء و باصبر جهت نزلات امراض العین اکتحال آن جهت سلاق و بیاض و سبل و تقویت باصره خصوص اندرانی و با مروارید جهت پاک کردن چرک و جلای دندان و مضمضه
بدان جهت تقویت لثه و دندان کرم خورده و قلع کرده شده خصوص محرق اندرانی آن برای زیادتی تخفیف آن و بدستور مضمضه آن با سرکه جهت افعال مذکوره اعضاء الصدر
آشامیدن ملح اندرانی و نفطی آن و سایر انواع آن جهت قطع بلغم لزج از سینه و نفطی آن با عسل و سرکه جهت خناق و ورم لهاة مفید اعضاء الغذاء و النفض آشامیدن
آن معین بر قی نمودن و قی نمودن بنفطی آن در غایت نافع است از برای تو سطاریا و با سکنجبین منقی معده مجموع آنها مسهل بلغم و سودا و ماء اصفر و دافع رطوبات لزجه
و سدد و تخمه و فساد طعام و مشهی و بعض اقسام آن در اخراج خلطی خاص اقوی از قسمی دیگر و همه غاسل امعاء و معین بر قلع سودا از اقاصی بدن و رافع بد مزگی اطعمه و مانع
حدت جذام خصوص نفطی آن که اندرانی جهت اوجاع معده بارده و با سکنجبین جهت استسقا و امراض سوداوی و بلغمی و تفتیح سدد و با مسهلات معین بر قطع و اخراج اخلاط بلغمی و سوداوی
و تفتیح سدد و با فودنج جبلی و روغن و خمیر نان جهت تحلیل اورام انثیین بلغمی و بدستور با جوز مائل و با فودنج و عسل جهت قروح ذکر و بود او آن مجفف و قابض و سوخته
آن الطف السموم ضماد آن با بزرکتان جهت لسع عقرب و با فودنج جبلی و زفت و عسل جهت لسع افعی شاخدار و نهنگ و با سرکه و عسل جهت گزیدگی هزار پا و زنبور و سکنجبین
جهت دفع مضرت افیون و فطر و شکطرا مشیع جهت گزیدن افعی و با زیت و قطران و نیز با فودنج جبلی و روغن گاو بدستور الاورام و البثور ضماد آن با کف صابون جهت ورم رکبی بلغمی
و تهیج و با فودنج جبلی و عسل جهت اورام بلغمی و با زفت و عسل و نیز با کل اجاع و عسل جهت خون منجمد تحت جلد و تحلیل اورام بلغمی و نزول آب و با خمیر جهت تفتیح دماسیل و با عسل و زیت جهت انفجار
دماسیل موثر القروح و الجروح و الزینة طلای آن با روغن زیتون جهت حکه و جرب و زخم آبله و جذام و با حنا جهت داحس و با عسل و فودنج جهت منع نمله از انتشار و با زیت و سرکه جهت خارش
بلغمی بشرطی که نزدیک آتش بنشیند و یا عضو را بر آتش بدارند که عرق کند و بستن آن با پشم بر زخم قاطع خون آن و اغتسال بآن و اکله و جوششهای بدن رافع آنها و اغتسال آن
نیکو کننده رنگ رخسار و حرق النار طلای آن با روغن زیتون جهت سوختگی آتش و منع نزلات آبله آن خصوص نوعی بورقی آن نزف الدم چون نمک را نرم سوده با روغن یاسمین
ممزوج کرده پارچه بدان تر کرده بر موضع فصد یا ختنه یا غیر آن گذارند خون را بزودی بند نماید الآلات المفاصل ضماد آن با روغن زیتون و غیر آن و زفت و عسل جهت
فسخ عضل و کوفتگی عضا و وثی و با آرد گندم الحمیات النوایب عصب با زیت جهت دفع اعیا و بستن گرم کرده آن بر عضو جهت دفع اوجاع بارده و بلغمیه و ریحیه و بدستور تکمید آن
بتنهائی و یا با ارزن نرم کوفته درهم و یا سبوس گندم و با برنج نیز المضار مضر دماغ حار و مورث ظلمت بصر و خارش بدن و ابدان ضعیفه خصوص مصنوع از آب بحر آن و محرق آن
مجفف اخلاط بدن و مقلل منی مخصیص کتیرا آن مصلح آن صمغ و چربیها و شیای بارده رطبه و گویند از خواص مجربه آنست که چون سه درم آنرا در حینیکه عقرب با سرطان طالع باشد
در خانه مریض بر آتش گذارند اگر بر بعد احتیاج میل بدون خانه کنند آن مریض شفا یابد و الا فلا و چون در خانه بسوزانند و سوخته آنرا بر طرف چپ تعلیق نمایند باعث
سرعت ولادت گردد ملح اندرانی و آنرا ملح ذرانی بفتح ذال معجمه و راء مهمله و کسر نون و یاء نسبت نامند مشتق و منسوب بذراء بمعنی شدت بیاض است جهت آنکه رنگ

ملح اندرانی

نمک

آن بیاض و بکر بسیار سفید صاف شفاف است مانند بلور و بفارسی نمک سنگ بلوری و بهندی نمک لاهوری نامند جهت آنکه از لاهوری آورند و شنیده شده که در حین برآوردن از معدن
قطعهای آن اندک نرم میباشد و بعد از رسیدن هوا بدان منجمد میگردد و این بهترین اصناف املاح است و بهترین آن صاف شفاف آن و در هندوستان از آن نمکدان و پیاله میسازند
و خیار و رق کرده و غیر آن دران گذاشته تناول مینمایند تمکین میگردد طبیعت آن در آخر دوم گرم و خشک افعال و خواص آن مقوی فم و ذهن و مسهل بلغم و اخراج
و رافع تخمه طعام و جشاء و دراد و یه عین جهت امراض مذکوره در ملح غیر آن جایز و مستعمل نیست ملح سانبهر بفتح سین مهمله و الف و سکون نون و فتح باء موحده و هاء
و راء مهمله ماهیت آن بعضی آنرا ملح اندرانی دانسته اند و اصل آنست که غیر آنست زیرا که سفیدی و شفافی آن نیست و قطعهای این کوچک و اندک سرخ رنگ است
و شنیده شده که زمین را قدری حفر مینمایند خلل و فرج و عروق زمین آبی منتشر میگردد و دران گودال جمع میشود و برسیدن هوا منجمد و متحجر میگردد و این در لطافت از نمک لاهوری
کمتر و در طبیعت و افعال و خواص آن قریب بدان است ملح اسود بفارسی نمک سیاه و بهندی کالا لون نامند ماهیت آن از اقسام ملح العجین است و سیاه رنگ
و با اندک تلخی و بی نفطیت رائحه طبیعت آن در گرمی و خشکی زیاده از ملح اندرانی افعال و خواص آن قوت تلیین و اسهال و جلای این زیاده از ملح اندرانی
و قریب بملح نفطی است و چون نرم سوده با قدری هیل نه خشک نرم سوده ممزوج نموده اندکی بخورند فواق را زائل گرداند ملح رشیدی ملح طعام است که مائل
بسرخی است ملح العجین یعنی نمکی که داخل خمیر نان و طعام مینمایند و آن اقسام و الوان میباشد از حجری غیر اندرانی و از غیر حجری مذکور یعنی نمک دریا که نمک دریا در فارس و ایران
میباشد و نمک مصنوع از آب بحر و در هر بلدی قسمی از آن مستعمل میباشد انکه در عراق عرب و عربستان و روم و حجاز و نواح آنها حجری مذکور و در فارس و ایران غیر حجری مأخوذ از
دریا و در سواحل سند و دکهن و بنگاله همه از آب بحر شور و در گورکهپور و جونپور و بنارس و نواح آنها نمک مصنوع از خاک زمینهای شوره زار که خاک آن را جمع
نموده در آب حل مینمایند و آب صافی آنرا گرفته طبخ میدهند تا منجمد میگردد و در هندوستان نمک و سانبهر و نیز آن الوان میباشد از سفید مائل بزردی و مائل بسرخی
و بهترین همه سفید صاف آنست طبیعت آن گرم و خشک در دوم مگر مصنوع از آب بحر که گرمی و خشکی آن زیاده است افعال و خواص آن قریب بملح
اندرانی است الا مصنوع آن که قوت اسهال و حدت آن زیاده و مائل بتلخی است ملح طبرزد بفتح طاء مهمله و باء موحده و سکون راء مهمله و فتح زای معجمه و دال مهمله
ماهیت آن نمک جبلی حجری است بهترین آن سفید صاف شفاف مسمی باندرانی و لاهوری آنست طبیعت و افعال و خواص آن در صدر ذکر یافت ملح المر
بضم میم و راء مهمله مشدده بفارسی نمک تلخ و بهندی باد الون نامند ماهیت آن نمکی است بسفیدی و سیاهی و زردی مائل طبیعت آن گرم و خشک تا چهارم
افعال و خواص آن در اندمال جراحات با صمغ عربی و روغن زیتون قوی تر از سایر اقسام مقدار شربت آن کمتر از یکدرم و گفته اند این همان ملح نفطی است لا غیر
و نیز گفته اند مصنوع است معدنی نیست ملح نفطی بکسر نون و سکون فاء و کسر طاء مهمله و یاء نسبت ماهیت آن از جمله املاح معدنیه است سیاه رنگ بد بو به نفطیت
و از بریان نمودن و سوختن با آتش نفطیت آن کم و زائل گشته سفید میگردد طبیعت آن در سوم گرم و خشک افعال و خواص آن قوت مسهله و مقیئه آن زیاده
از سایر املاح و در اسهال بلغم و سودا قوی تر از سایر اقسام و چون با روغن گل سرخ طلا نمایند در رفع جرب و جوشش ابدان عجیب الفعل مقدار شربت آن تا یکدرم حکیم میر عبد الحمید
در حاشیه تحفه نوشته که آنچه معلوم شد ملح نفطی اکثر مصنوع از سنگی است مشهور بسجی که قلا نامند و از سمت غازی پور می آورند و در پتنه مشهور بعظیم آباد آنرا میسازند باطراف
میبرند و دستور صنعت آن آنست که اولا علا را مکلس مینمایند پس کوفته در آب میجوشانند و آن آب را منعقد میسازند ملح نفطی حاصل میگردد و محتمل که آنهم غیر مصنوع و هم مصنوع
باشد ملح هندی ماهیت آن نمکی است شفاف سرخ رنگ مائل بسیاهی و بنفشجی مانند و قطعهای آن اندک بزرگ و بهندی آنرا سیندهه لون نامند طبیعت
آن در اول سوم سرد و خشک افعال و خواص آن مسهل ماء اصفر و سودا و بلغم و محرک اشتها و محلل ریاح و در سایر افعال مانند سایر اقسام مذکوره مقدار شربت
آن تا یکدرم و نیم است صنعت ملح مصنوع از اکثر نباتات و اوراق که بهندی کهار نامند آنست که گیاه و یا هر برگ نباتی را که میخواهند از ترت تحذ و تنباکو و برگ موز و غیر آنها هر مقدار
که میخواهند میگیرند و خشک نموده میسوزانند تا خاکستر گردد و خاکستر آنرا در آب حل میکنند و میگذارند تا ته نشین گردد و آب صافی آنرا بنامی بجر علقه در ظرف دیگر که متصل بدست
کذاشته میگیرند بدین نحو که فتیله از پنبه و یا کرباس پاکیزه ساخته و تر نموده یک سر آنرا در ظرفیکه دران آب خاکستر است میگذارند و سر دیگر آنرا در ظرف خالی تا تمام مائیت صافی آن
در ظرف خالی آید و باز دران دردی خاکستر قدری آب داخل مینمایند و برهم میزنند و میگذارند تا ته نشین گردد و آب صافی آنرا بدستور بجر علقه میگیرند و همچنین تا دیگر طوحت خاکستر
نماند پس جمیع آبهای صافی آنرا بدستور یکجا نموده بار بجر علقه صاف نموده صافی را طبخ مینمایند تا منجمد گردد و یا آنکه آب خاکستر را عرق میکشند و عرق را به طبخ منعقد میسازند و صنعت ملح

ملح سانبهر

ملح اسود

ملح رشیدی

ملح العجین

ملح طبرزد

ملح المر

ملح نفطی

ملح هندی

بیا

بضم میم و سکون واو ولام وفتح سین وکسرا مهملتین و بالغت هندیست **ماهیت** آن درختی است عظیم و شاخهای آن انبوه و موزون و خوش منظر و در ملک هند و بنگاله و فرنگ کثیر الوجود و در باغات و خانها غرس مینمایند و برگ آن متوسط در بزرگی و کوچکی و اندک عریض و طولانی و املس و گل آن کوچک پهن مدور مشرف صندلی رنگ و بسیار و بسیار خوشبو در تازگی و هم بعد از خشک شدن و در موسم گرما که هنگام بارش است در ملک هند و بنگاله هنگام بهار آنست و ثمر آن بقدر عناب متوسطی و سنجد بزرگی و برنگ آن و مغز آن با عفوصت بسیار و اندک شیرینی و هسته آن بزرگ **طبیعت** گل آن گرم و خشک و ثمر آن سرد و خشک و قابض خصوصا نارس آن **افعال و خواص آن** ثمر نارس خشک و تخم آن را نیز در ادویه حابسه منی و سیلان آن داخل مینمایند جهت آنکه قابض و ممسک منی است و حابس بطن و آشامیدن نقوع پوست درخت آن جهت حرقة البول و قروح مجاری آن و آتشک نافع و بیخ درخت آن نیز بدستور و مضمضه بطبیخ پوست درخت آن جهت درد دندان و تقویت لثه نافع و سعوط گل خشک سوده آن برای مرض آهوه که مرضی است در بنگاله و در بمبی مردم بهم میرسد و علامت آن تب شدید و صداع و درد گردن و شانه و غیرها است و جهت صداع بارد و بدستور کشیدن گل خشک آن در سر غلیان بجای تنباکو و عرق گل آن جهت صداع و تقویت دل و دماغ شربا و سعوطا نافع طرد الهوام گذاشتن گل آن بر فراش و رختخواب باعث دوری هزار پا و مار از آن است و در حرف الباء مع الواو بنام بولسری ذکر یافت **مومیا** بضم میم و سکون واو و کسر میم و فتح یاء مثناة تحتانیه و الف لغت یونانیست بمعنی حافظ الاجساد و بعربی عرق الجبال و بفارسی مومیایی نامند **ماهیت** آن چیزیست شبیه بقیر از درزها و شکافهای بعض جبال بیرون می آید و بهترین همه آنست که در کوه داراب که از توابع فارس است بهم میرسد و بعد از آن در اصطهبانات و نواح آن و بعد از آن در کهکیلویه و آنچه از جاهای دیگر اخذ مینمایند قیر است نه مومیایی و ضعیف الاثر و چندان خاصیتی و نفع بران مترتب نمیگردد و آنچه ملا احمد تهتهه در تاریخ الحکما در کیفیت بدو اطلاع بر مومیایی و خواص و افعال آن نوشته آنست که از جمله عجائب اتفاقات ظهور مومیایی کانی بود در عهد فریدون و کیفیت ظهور آن در کتب معتبره چنین آورده اند که در ایام حکومت فریدون جمعی از سپاهیان او در حوالی داراب جرد و فارس شکار میکردند ناگاه یکی از ایشان تیر کاری بر قوچ کوهی زد و آن بعد از چنان زخمی از نظر ایشان غائب شد هر چند تفحص کردند نیافتند اتفاقا بعد از یکهفته باز آن جماعت بشکار رفتند همان قوچ را دیدند که صحیح و سالم میگردد و آن تیر در پوست او آویخته و قوچ الحال منجر امید که گویا اصلا زخمی بدو نرسیده آن جماعت از مشاهده آن حالت متعجب شده در مقام گرفتن او شدند و به نحویکه بود او را بدست آوردند چون نیک ملاحظه نمودند قدری از مومیایی در اندرون زخم و حوالی او چسبیده بود چنانچه معلوم میشد که او خود را بموضعی که مومیایی داشته مالیده و آن مومیایی موجب التیام و التحام زخم کاری او شده و چون این خبر بفریدون رسید بحکم او حکما و اطبا در مقام تجربه و امتحان آن شدند و در التیام جراحات و جبر عظم مکسور و غیرها از وی آثار عجیبه و فوائد عظیمه یافتند انتهی کلامه و بعضی گفته اند که در زمان فریدون فرخ حکایتی باین نوع آورده اند بدین طریق که روزی فریدون برای شکار رفته بود و آهوئی را تیر زد چنانچه آن تیر بر پهلوی او نشست و از پهلوی دیگر او بیرون رفت و تیر دیگر بر پای او زد که لنگ شد و میرفت و فریدون در عقب آن میرفت تا آنکه آهو بجائی رسید که اندک گودی داشت آن آهو چند مرتبه زبان خود را بران مکان مالیده و تا رسیدن فریدون بسر وقت او باز آن آهو بدوید و برفت و نمی لنگید از نیمعنی فریدون متعجب شده حکما را طلبید و اظهار آن مقدمه نموده و بعد تفحص معلوم شد که از درزهای سنگ مانند صمغ چیزی تراوش میکند و میچکد و آن آهو آنرا لیسیده پس فریدون حکم کرد که مستحفظان در انجا باشند و هر ساله هر مقدار که جمع شود ارسال حضور نمایند و از آن زمان تا حال در انجا مستحفظان هستند و هر ساله آنچه جمع میشود از برای سلاطین ارسال میدارند و رفته رفته بمرور ایام از کثرت کاوش آن مکان گود شده است باعتبار آنکه سنگی را که از زیر آن برمی آید میکاوند بلکه از زیر آن بیشتر بدست می آید و همچنین از جهت آن مکان گودتر از سابق شده و بالفعل بمثال چاهی بعمق دو قامت انسان بقطر سه چهار ذرع شده است سنگی عظیم بر دهن آن گذاشته و مستحفظان نزدیک آن میباشند و سالی یک مرتبه پنجاه شصت کس زیاده هم جمع شده آن سنگ را اندک کنار میکنند که شخصی دران تواند رفت پس شخصی لنگی بسته اندرون آن میرود و اندک آبی بقدر یک شبر یا یک و نیم شبر گاهی قدری زیاده و گاهی کمتر که از تراوش عرق آن کوه در ته آن جمع شده است دران مدت و بر بالای آن اندک دهنی مانند پرده نازک منجمد گشته تمام آن آب را با اندک سنگ ریگ و آنچه هست دران بیرون آورده در دیگ بزرگی جمع میکنند و مستحفظان همه جمع میباشند و آن دیگ را بر آتش گذاشته چند جوش میدهند تا دهنیت از مائیت و خاک و ریگ و غیرها جدا گردد و پس تا سرد گردد و دهنیت آنرا باز میگیرند و همچنین تا دهنیت در آن دیگر نماند پس قدری را عمله بعنوان دزدی برای خود میگیرند و تتمه را جمع آنها بر آن مهر نموده ارسال حضور مینمایند و مجموع تخمینا یکصد و پنجاه مثقال نهایت تا دو صد مثقال در تمام سال جمع میشود گاهی زیاده تا سیصد مثقال و گاهی کمتر و زیاده برین شنیده نشد و دردی آن نیز تاثیر و خاصیت بسیار است چون در روغن گاو با گل سرخ حل نما

وصاف

وصاف نموده بیاشامند و یا تدهین نمایند و نیز از بعضی ثقه شنیده شده که در داراب دره کوهی است که از انجا مومیایی را بی اخذ مینمایند و در آن دره از شکاف کوه قطره قطره مومیایی میچکد در زیر آن قاشق بزرگی نصب کرده اند و در آن آنچه مجتمع گردد اخذ مینمایند و جمع میکنند و هر سال بدستور ارسال حضور سلاطین مینمایند و غیر دارابی نیز از شکافهای سنگ برمی آید و لیکن بمکانی معین مانند دارابی ندارد و کسانیکه ماهر این کار اند در ان کوهستان رفته تجسس مینمایند بر روی بعضی سنگها که علامتی و داغی معلوم میشود انجا را میخ کوبیده نشان میگذارند و بعد از چند مدت آمده از انجا آنچه جوشیده است جمع نموده برمیدارند و گاه است که سال دیگر از همان سنگ و همانجا نیز برمی آید و گاه است که برنمی آید و از جای دیگر و از شکاف سنگهای دیگر که بر نیامده بود برمی آید و هیمه بسیاری در ان مغارها و شکافها جمع کرده آتش میزنند و میروند بسبب گرمی تابش آتش از شکافها و درزهای سنگها چیزی بسیار برمی آید و بر اطراف شکافها و درزها منجمد میگردد و بعد سرد شدن آن مغارها آمده و آنها را جمع کرده میان خود قسمت میکنند و میفروشند و این نوعیست که نزد مردم بسیار و افزون است و خرید و فروخت آن میشود و در نفع قریب بنوع دوم است اما نوع اول که دارابی و ماخوذ از مکان خاص و خالص است منافع بسیار دارد و قلیل الوجود است و بدست همه کس نمی آید چنانچه ذکر یافت مگر قلیلی از ان حمله و یا از تحفه و انعامات سلاطین و یا از جمله کارخانجات بطریق سرقه بدست بعضی آید و نیز چیزی شبیه بمومیایی بسیار ضعیف العمل از صاف از بعض کوههای هند و دکهن بعمل می آید و میگویند که از شکاف خارات میچکد و خوب خالص آنرا چون در آب اندازند آنرا سرخ میگرداند و مانند موم میباشد و کمیاب است و آنرا بلسان اهل هند سلاجیت مینامند و خاصیت بسیاری آن بیان میکنند و میگویند که نوع سیمون سیاهی که آنرا الکور مینامند بسیار آنرا دوست میدارد و هر جا یافت میخورد و بعد خوردن شکم آن جاری میشود و بر سنگها نجاست میکند همانرا نا معتقدان برداشته بجای سلاجیت اصلی خالص میفروشند مومیایی انسانی که مشهور میان عوام است حکیم میر محمد مومن در تحفه نوشته که در ازمنه سابقه دستور بوده که حفظ جسد موتای خود را از تعفن بالبدن مرکب و عسل و مومیایی و قفر الیهود و امثال اینها مینموده اند و چون اکثر دخمهای بلاد مغرب را آب گرفته هر چه از اجساد و اعضای آن موتا را امواج بحر بساحل رسانیده و میرسانند آنرا اجهال بجای مومیایی صرف نموده و مینمایند و در آخر نوشته اگرچه در جبر کسر نفعی میکند و لیکن شرب آن حرام و موجب کوری و فساد اخلاط و مضرتهای بی غایت است مصدق قول حکیم محرر اوراق از عزیزی صادق القول حکیم دانا متصف بجمیع اوصاف حمیده مسمی بمیر محمد حسین که درین اوقات سفر ملک فرنگ و مصر و نواح آنها نموده و به بنگاله مراجعت کرده با احقر ملاقات کردند و قبل از سفر مذکور نیز آشنا بودند و اکثر ملاقات مینمودند از جمله غرائب امور یکه دران سفر شنیده و مشاهده نموده بود این بود که قبل ازین چهار صد یا پانصد سال حکما و سلاطین مصر و نواح آنرا دستور بود که مرده خود را در دخمه یا در قبر میگذاشتند و دفن نمی نمودند بلکه با طبا و جراحان میسپردند که بر ابدان ایشان ادهان و ادویه چند که حافظ آنها باشد از فساد بمالند و اوشان بعد از مدتی که خوب روغن و ادویه مالیده بودند در قالبی از چوب گذاشته بران نام میت و قوم و قبیله آنرا نوشته در خزائن محفوظ میداشتند و بعد از ان سیصد چهار صد سال میشود که آنرا ترک نموده اند حالا اگر جسدی از ان اجساد بدست حکیمی از حکمای مصر یا جراحی آید آنرا بجای مومیایی استعمال مینمایند خصوص از خارج چنانچه نزد حکیمی از حکمای مصر جسدی بود و او قدری از ان را بمرور بخرج آورده و قدری از ان بمیر مشار الیه داده بود او نشان تعلیلی با حقر داد و تمام گوشت و پوست و عروق و بعض استخوانهای نازک آن مضمحل و یکسان جسمی سیاه براق چسبنده با بوی بسیار تند شده و بعض استخوانهای قوی دران باقی بود **طبیعت** آن نحیل که از مومیایی کانی در حرارت و یبوست زیاده باشد **افعال و خواص آن** در اضمده و اطلیه و استعمال از خارج شاید که قریب مومیایی باشد در نفع و لیکن از داخل و مشروب غیر مجوز زیرا که مضر گفته اند چنانکه ذکر یافت و اقرب که چنین باشد علاوه حرمت آن والله اعلم و مومیای سگ بچه که صاحب خلاصة التجارب نوشته و کیفیت صنعت آنرا ذکر نکرده شاید ازین قبیل باشد که بعض ادویه حافظه مقویه تریاقیه از قبیل ادویه مذکوره و غیرها بر بدن بچه سگ تازه زهبیده شده مالیده زمانی ممتد دحمی کرده در زمین دفن مینموده باشند و یا آنکه در بلدان حاره یا به بدون ضم در پارچه پیچیده در زیر ریگ دفن میکرده باشند تا بسبب گرمی تابش آفتاب تعفین و تخمیر تمام یافته و صورت مداوی ترکیبی و مزاج ثانوی صناعی بهم رسانیده و پس برآورده استعمال مینموده باشند و یا بطور دیگر العلم عند الله تعالی **فصل در بیان جودت مومیائی و کیفیت و خواص و منافع و طرق استعمال آن** مفردا و مرکبا بدانکه بهترین آن دارابی سیاه صاف براق نرم آنست که بوی بد نداشته و با اندک بوی نفطیت باشد ارسطو فرموده که بهترین آن آنست که چون جگر گوسفند را در گرمی ذبح با ریزه ریزه شکسته شق کنند و بران بمالند التیام یابد و نیز گفته امتحان اصلی مومیائی آنست که بهمواری پای مرغ و یا خروس را بشکنند و بقدر یک دانگ از ان در روغن گل سرخ حل کرده بحلق او ریزند و قدری بران بمالند اگر در عرصه یکشبانه روز جبر شکستگی پای او نموده باصلاح آورد خوبست و جید و اصلی و الا بد و غیر اصلی و گاه باشد که در عرصه هفت هشت ساعت باصلاح آورد و امتحان دیگر آنکه مومیائی خوب را چون بدست بگیرند مثل موم خالص بزودی نرم میگردد و بد و مغشوش و مبدل آن صلابت بسیار دارد و بسردی و بحرارت یکی

و نیز از بعضی ثقه و سکنه آن دیار شنیده شد که بعض اهل آن دیار در اصطهبانات و کهکیلویه نیز در بعضی نواح آنها جمع شده در بعضی مغارها و شکافهای کوه که میدانند از آنها مومیایی برمی آید صح

نرم میشود و بهترین امتحانات آنست که جبر کسر اعضای انسان و اوجاع و تقویت باه و سائر قوی وغیرها در انسان بتجربه نمایند **طبیعت** آن در اول سوم گرم و در دوم خشک و نزد بعضی خشکی آن غالب بر گرمی آن و صاحب مختار الاسقام حار در دوم و یابس در اول گفته و قوت آن تا چهل سال باقی میماند **افعال و خواص آن** مقوی ارواح و دل و مفرح و محلل مواد بارده و مقوی اعضای باطنی و ظاهری و مجفف رطوبات و معین باه و حافظ ارواح بدنی و لطیف سریع النفوذ و مفتح سدد و جالی و جهت فواق و فالج و رعشه و لقوه و رفع سموم مشروبه و ملدوغه و درد معده و وجع الفؤاد و تقویت معده و اختناق رحم و جمیع امراض بارده و نفث الدم و جراحت مثانه و سلس البول و ابتداء جذام و داء الفیل و ثقل زبان و گزیدن عقرب و تحلیل اورام بلغمیه و جبر کسر و ضربه و سقطه و خلع نافع اعضاء الراس و الاذن و الانف و اللسان محلول مقدار یک حبه آن با آب مرزنگوش جهت صداع بارد ساذج و شقیقه و صرع و دوار و لقوه و فالج و سدر و خاده و حبه آن با آب طبیخ صعتر فارسی و راسن جبلی جهت سبات و آشامیدن و مالیدن و سعوط نمودن و چکانیدن یک جو آن در بینی و گوش با طبیخ مرزنگوش و با روغن زنبق و نیز سعوط یک حبه آن با یک حبه مشک و کافور و جندبیدستر محلول در روغن بریان جهت اوجاع بارده کهنه در سر و ریاح و برودت دماغ و همچنین قطور آن در گوش و بینی و با روغن زیتون و عسل جهت ریاح مجتمع در دماغ و آشامیدن یک حبه آن با آب طبیخ کرفس و زیره کرمانی جهت لقوه و نیم دانگ آن با آبی که صعتر فارسی در آن جوشانیده باشند جهت ارتعاش و چکانیدن یکحبه آن با روغن یاسمین یا گل در گوش جهت درد آن و مقدار یک شعیره آن با روغن گل سرخ بتنهائی و یا با آب غوره و قطور آن و فتیله ممزوج بآن در گوش کشیدن جهت ثقل سامعه و ریش و قروح و آمدن چرک از آن نافع و ارسطاطالیس گفته قطور محلول آن با پیه خوک غیر نمک سوده جهت کری نافع حتی کری مادرزاد مبالغه و با کافور بتنهائی و یا با آب مرزنجوش جهت رعاف و امراض بینی و دلوک آن با عسل جهت لکنت زبان و ثقل آن نافع اعضاء النفض آشامیدن مقدار سه شعیره آن در نبیذ جمهوری جهت نفث الدم از ریه و یک حبه آن با شیر الاغ جهت نفث الدم و رعاف و همچنین قطور آن جهت رعاف یکقیراط آن با سکنجبین و یا با آب نعناع جهت رفع خناق و یک قیراط آن با شراب سورد و رب توت و با طبیخ عدس و امثال اینها جهت وجع حلق و ورم آن گفته اند غرغره مقدار دو حبه آن با آب اصل السوس مقشر سه روز و عاقرقرحا مطبوخ جهت خناق و یک طسوج آن با آب عناب یا سپستان و ماء الشعیر و اصل السوس مقشر سه روز متوالی نوشته جهت سرفه و یکقیراط آن با آب نعناع و یا با آب مطبوخ زیره کرمانی و نانخواه و کرویا جهت خفقان بارد مفید است اعضاء الغذاء آشامیدن یکقیراط آن با آب مطبوخ زیره کرمانی و نانخواه و کرویا جهت غثیان و تهوع و خفقان و ضعف معده و قراقر و نفخ و ریح بلغمی معده و امعاء و ازاله رطوبات مجتمعه بر فم معده و سقطه و ضربه بر سینه و معده و برای سقطه و صدمه جگر کبد مقدار یک قیراط آن با دو دانگ گل ارمنی و یکدانگ زعفران و در آب برگ عنب الثعلب یا با آب برگ کاسنی و در خیار شنبر و جهت عرق یحیی بطبیخ آن طبیخ تخم کرفس و زیره کرمانی و جهت وجع طحال یکقیراط آن با آب کشنیز تازه و یا با آب بیخ کبر و جهت وجع و نفخه و بزرگی طحال یکقیراط آن با ماء السکر و یا با آب کرفس تازه و یا با طبیخ تخم فنجنگشت و یا پوست بیخ کبر و برای ورم جنین با آب طبیخ خسک طلای نیم دانگ آن با آب مطبوخ انیسون و ران جوشانیده باشد بر شکم مستسقی و همچنین آشامیدن یکدانگ آن با آب مطبوخ انیسون نافع اعضاء النفض و التناسل آشامیدن یکقیراط آن با شیر تازه دوشیده و تنها و یا با قدری شکر جهت قروح و اوجاع احلیل و مثانه و آشامیدن طسوجی از آن با آب مطبوخ دوقو و اذخر جهت رفع حبس البول و تقطیر و ادرار آن و خوردن هر هفته یکمرتبه دو حبه آن با روغن گاو جهت دفع باد بواسیر و اوجاع معده و دو حبه آن با آب مطبوخ ساذج هندی جهت اختناق رحم و حمول اندکی آن مخلوط با آرد گندم جهت غلبه صبر به نگاه داشتن بول و سلس البول و همچنین حمول آن با روغن زیتون یا روغن زنبق جهت تقطیر البول و عدم صبر بر حبس آن و استرخای مقعده و غدیوط و مسوح آن با روغن نارجیل و مانند آن بر قضیب و انثیان و حوالی آن جهت تحریک جماع و همچنین آشامیدن دو حبه آن با آب باقلا یا حبه ازان با زرده تخم مرغ نیمبرشت سه روز متوالی و محمد بن زکریا در کتاب الباه نقل کرده اگر کسی را آب منی خرج شده باشد و خواهد که بزودی بحال اصلی برگردد و در آخر حرکت قریب انزال دو جو مومیائی را در بیخد بهم عسل سفید حل کرده بخورد و اگر محرور المزاج باشد با اشربه بارده مناسبه بنوشد مجرب است آلات المفاصل محلول آن از یکدانگ تا یک و نیم دانگ در ادهان مناسبه مانند روغن گل با اشیای موافقه مانند آب باقلا و با زرده تخم مرغ دو سه عدد جهت اوجاع مفاصل و خلع عضو و کوفتگی عضله و عصب و جدا شدن و پاره شدن آن و کسر عظم و سقطه و ضربه و صدمه و امثال اینها خوردن و مالیدن آن بران موضع بعد آن همچنین آشامیدن آن با شراب صرف برای جراحات کهنه و ناسور و زن یکدانگ آن با یکدرهم پیه خنزیر گداخته در زیت غدار نیم درهم مرهم ساخته بمالند و جهت علال باطنی و صدمات آن در روغن گل سرخ یا روغن کنجد حل کرده طلا نمودن نافع و اگر با کسی تیری زده باشند مالیدن بران موضع و خوردن آن بغایت نافع الحمی آشامیدن نیم دانگ آن با مطبوخ افسنتین و بادآورد و یا با اشربه مناسبه دیگر جهت دفع حمیات عتیقه بلغمیه و سوداویه نافع الاورام و البثور و الزینة نیم دانگ آن با مطبوخ افتیمون صرف با ادویه مناسبه دیگر هفت روز متوالی جهت ابتدای برص جذام و داء الفیل

همچنین جهت هر علت باده به مناسبه و معاون آن مفید است السموم مالیدن آن بقدر یکقیراط با روغن گاو جهت گزیدن عقرب و نیز جهت عقرب گزیده آشامیدن یکقیراط آن با شراب صرف یا نبیذ صرف و همچنین یکقیراط آن با آب کشنیز تازه و یا آب بیخ کبر آشامیدن و گذاشتن بران و جهت مطلق سموم مقدار دو حبه آن با طبیخ خسک و یا با آب سداب و یا با آب بیخ جبلی یا با آب بادنجان و یا با آب طبیخ آنها مجربست و دستور حل مومیائی مانند حل عنبر و لادن است در قدر مضاعف در گلاب و یا با ادهان مناسبه و یا بتنهائی و در تراکیب ادویه داخل میشود و حبوبات در قرابادین کبیر ذکر یافت

مونج

مونج بضم میم و سکون واو و نون و جیم لغت هندیست **ماهیت** آن پوست نوعی از نی غیر معروف است که بهندی سرکنده نامند و اطفال از قلم آن بر تخته می نویسند **طبیعت** آن سرد و خشک **افعال و خواص آن** غرغره با آب مطبوخ آن جهت تبش دهان و اورام لثه و لهات و آشامیدن آن جهت ضعف شهوت طعام و بواسیر خونی و ریحی و درد گرده و مثانه و آلات تناسل و آشامیدن آن بطریق تنباکو که در سر غلیان بجهت فواق از مجربات گفته اند و تجربه رسیده و اگر قبل از کشیدن آن تدریج برگ تنباکوی خشک را در آتش انداخته دود آنرا بدهان بگیرند بهتر است و اگر بیکدفع زائل نگردد مکرر نمایند و این معالجه فواق ریحی است و بخور آن جهت بواسیر مفید است

مونڈی

مونڈی بضم میم و سکون واو و خفای نون و کسر دال مهمله و یا لغت هندیست **ماهیت** آن نباتیست هندی کثیر المنافع از قبیل تخم و بیاره با شاخهای مفروش بر زمین و برگ آن شبیه ببرگ پودنه و از آن ضخیم تر و مزغب و گل آن سرخ مائل ببنفشی و مدور شبیه بتکمه و خوشبو فی الجمله شبیه ببوی گلاب طعم آن اندکی تلخ و منبت آن صحراها و مزارع و در هند و عظیم آباد و بنگاله کثیر الوجود **طبیعت** آن در دوم گرم و تر با قوت تریاقیه **افعال و خواص آن** مقوی اعضای رئیسه و قوی و ارواح و معده و محلل و ملطف و مفتح و در تلطیف و تفتیح قریب بچوب چینی بلکه اعظم و بول و رائحه شارب آن بوی آن می آید و جهت رفع خفقان و توحش و یرقان و زردی بشره و امراض صفراوی و سوداوی و رحم و حرقة البول و اورام و بثور مانند خنازیر و دامیل و اورام جمیع اعضا نافع و آشامیدن عرق آن که بدستور گلاب عرق کشند جهت خفقان و وسواس سوداوی و صفراوی و تحلیل مواد بلغمیه و تقویت قوی و ارواح و سائر امراض مذکوره و جرب و قوبا و حکه و امثال اینها نافع بشرط مداومت بران که از سه مثقال تا پنج مثقال ابتدا شروع نمایند و در روزی دو مثقال بیفزایند تا هر مقدار که موافقت نماید و مرض تخفیف و اخلاط آورد پس بتدریج کم نمایند و در ایام آشامیدن از حموضات و لبنیات و بقول و اغذیه غلیظه و آشامیدن آب بسیار سرد و یا بسیار گرم و امتلاء و حرکات نفسانی و بدنی و جماع و حمام اجتناب نمایند و اگر نمک تقلیل نمایند بهتر است و اقتصار بر اغذیه لطیفه و آب بگرم نمایند و در امزجه قویه شروع از ده مثقال نمایند و بتدریج یکمثقال یا دو مثقال بیفزایند و جرم آنرا نیز اهل هند مستعمل دارند و نبات آنرا در هنگام تازگی با بیخ و برگ و گل کنده در سایه خشک نمایند پس نرم سوده با آرد گندم و روغن و شکر بطریق حلوا پخته روزی موافق برداشت مزاج میخورند جهت حفظ قوای حیوانی و بدنی و منع موی از سفیدی و سقاط و نیز بطریق سفوف با اشربه مناسبه می آشامند جهت امور مذکوره و تخم آنرا گفته اند اگر با شیر مقدار یک کف بخورند قوت حیوانی بخشد و گل آنرا اگر تا چهل روز بخورند نیز همان خاصیت بخشد و نبات آنرا قبل از گل بر آمدن چون با هنگره سائیده بروغن عسل آمیخته تا چهل روز بخورند موی را سفید نگردانند و نیز نزد اهل هند مشهور است که چون غنچه گل آنرا در اول سال درست بلع نمایند در آن سال از آزار رمد محفوظ میمانند یک غنچه آن یکسال و دو غنچه آن دو سال همچنین مجرب یافته اند و بیخ آنرا اگر تا یکسال بخورند نیز جهت سیاه کردن موی نافع و چون بیخ آنرا نیکو کوفته در آب بجوشانند تا منعقد گردد و نم بر دارد پس با روغن یاسمین چرب کرده در شیشه کرده بطریق قرع معکوس مقطر نمایند و هر روز یکدانگ آنرا با برگ تانبول در دهان بخورند نفع عظیم بخشد و تقویت قوی و ارواح نماید و امراض بارده رطبه را دفع سازد و بدستور چون از آب تازه نبات آنرا با گل و بیخ بگیرند با روغن کنجد بقدر ربع آن با آتش ملایم طبخ دهند تا روغن بماند و صاف نموده هر روز مقدار دو درهم آنرا صبح ناشتا بخورند تا چهل روز و در این مدت از جماع و ترشی و بادی پرهیز نمایند تقویت باه بحدی بخشد که شرح نتوان نمود و چون بیخ آنرا در ظرف مسی با دسته چوب نیم خوب بسایند و سحق نمایند با آب چندانکه سیاه رنگ گردد پس پنبه پاکیزه را بدان تر نموده خشک کرده نگاه دارند و عند الحاجت قدری از آن پنبه با آب تر کرده بر چشم صاحب رمد گذارند تسکین درد و وجع آن نماید و نیز نوعی از مونڈی میشود که آنرا بهندی مها مونڈی نامند و گل آن بزرگتر از نوع اول جهت تعدیل اخلاط بسیار نافع و در باقی خواص و افعال قریب بنوع اول است

مها

فصل المیم مع الهاء **مها** بضم میم و فتح ها و الف مهی نیز آمده لغت قبطی است **ماهیت** آن سنگیست دو قسم میباشد قسمی سفید صلب شفاف شبیه بسنگ آتش زنه که از آن نیز آتش ظاهر میگردد و از نواح روم و صعید مصر آورند و در معدن مغنیسیا هم میرسد و در خون گرم تیس چون بسایند حل میگردد و قسمی دیگر از آن غیر شفاف و از آن صلب تر و شبیه بنمک سنگ و این راکوبیده از آن ظروف میسازند و غیر سلوان است **طبیعت** آن در دوم سرد و خشک **افعال و خواص آن** جالی و محلل العین اکتحال آن با مروارید و شکر قاطع بیاض چشم بلی الملی و دیدن سو چون با آب بسایند و در چشم کشند اللسان چون یکحبه از آنرا با نمک و نوشادر و زعفران و مر و سرکه و عسل حل کنند و بر زبان چند مرتبه بمالند دفع ثقل آن و لکنت و نقص تکلم نماید و مجرب گفته اند اعضاء النفض آشامیدن آن جهت تفتیت حصاة و ادرار بول و ضماد آن بر پستان جهت زیادتی شیر و رفع انجماد آن و در آن المراهق تعلیق آن جهت دفع رعشه

مهد

ولرزه عسر ولادت و برای اطفال رافع خوف و جستن ایشان از خواب و دیدن خوابهای پریشان و دو شمس آن در دست راست جهت قضای حاجات مؤثر دانسته اند مهد بفتح میم و سکون ها و دال مهمله ماهیت آن صاحب خلاصة التجارب نوشته بلغت کشمیری گیاهی را نامند که شاخهای بسیار دارد و کبود و بشکل بنفشه بهار و برگهای آن باریک و دراز و گل آن همیشه رو بآفتاب دارد و بهر طرف که میل نماید این نیز میل میکند و بیخ آن بقدر جدواری بزرگ و سفید رنگ در کوهستان کشمیر کثیر الوجود و صیادان آنجا بیخ آنرا مانند شرم میبرند و تیر را بدان آلوده بهر حیوان شکاری که میزنند در ساعت می افتد و میمیرد آنرا می گذارند تا خوب سرد گردد و جمیع زهره ها از بدن آن حیوان با کشته با خون در محل زخم جمع میگردد و آن موضع را قطع میشود و پس آن موضع را بریده می اندازند و تتمه گوشت آنرا میخورند میگویند بی مضرت است و سمی ندارد و امتحان بیخ مطبوخ آن در قوت و ضعف چنان است که تیغی بر عضوی فرو میبرند تا اندک قطره خونی جاری گردد پس محل جرح را پاک مینمایند و قدری از آن بیخ بران میگذارند اگر فی الحال نشویند از پوست نیز سرایت میکند بگوشت سوزش و خارش عظیم در بدن احداث مینماید و بیخ میسازد و اگر علاج نکنند هلاک میسازد و اگر فی الحال عضو را پاک نشویند و بروغن چرب ننمایند و بران تریاقات نمالند مضرت میرساند و علاج آن اگر در خارج باشد محجمه بگذارند و بمکند و زلو بچسبانند و بعد از آن تریاق بمالند و شستن آن موضع ببول در اول حال بغایت نافع است

مهلبیه
فرنی

مهلبیه بضم میم و فتح ها و لام مشدده و کسر بای موحده و فتح یای مثناة تحتانیه و ها بفارسی فرنی نامند **ماهیت** آن از جمله اغذیه لذیذه است که از شیره آرد برنج و شیر و شکر ترتیب میدهند بدین نحو که آرد برنج را در آب شیره میکنند و با شیر طبخ مینمایند تا شیره برنج پخته گردد و بقوام آید پس شیره شکر صاف کرده دران میریزند آنمقدار که آنرا شیرین گرداند پس چند جوشی داده فرو می آورند و در ظروف چینی برمی آورند و اگر خواهند در هنگام فرود آوردن چند دانه هیل بوا کوبیده با قلیلی مشک در گلاب شیره کشیده داخل مینمایند خوشبو و لذیذ میگردد و تناول مینمایند بعد از آنکه سرد میگردد و این مخترع دورس بابلی است که بجهت مهلب بن عفره ترتیب داده بود و برای رفع قی که او را عارض شده بود از رنجش سوء معده او **طبیعت** آن گرم و تر **افعال و خواص** آن جهت الناقهین و در دسر یبسی و فربه نمودن بدن و تولید خون صالح و منی و تقویت باه و رفع قی سوداوی نافع است

فصل المیم مع الیاء المثناة التحتانیه

میبه

میبه بفتح میم و سکون یا و کسر بای موحده و ها **ماهیت** آن اسم فارسی شراب به است که با شراب و یا با آب انگور و یا دوشاب انگوری مرتب نمایند **افعال و خواص** آن مفرح و منشط و مقوی معده و دل و در قرابادین کبیر نسخ آن ذکر یافت

میبین

میبین بفتح میم و سکون یا و فتح سین و نون نیز آمده و بواو بجای نون نیز دیده شده و لغت عربیست بیونانی لوسوس و اطوس نیز نامند **ماهیت** آن درختی است عظیم برگ آن شبیه ببرگ کرفس و با زوائد بسیار ثمر آن بزرگتر از فلفل و شیرین و خوش طعم و خوشبو و مثلث شکل مایل بزردی و نیز گفته اند بقدر کنار کوچکی و سیاه با تندی است و چوب درخت آن مایل بسیاهی و سرخی و صلب خوشبو و بری و بستانی میباشد **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک و بستانی آن معتدل **افعال و خواص** آن ثمر آن جهت سرفه و تقویت معده و حبس اسهال و تنقیه رطوبات و لبن آنرا اهل شام برای سرفه مستعمل دارند و حقنه بنشاره چوب آن جهت قرحه امعا و سحج مفید الاورام و البثور ضماد آن جهت داء الفیل و تحلیل اورام مجرب دانسته اند و از آن برگ طبیخ آن جهت استحکام نمودن بیخ موی و منع آن از سقوط و چون شاخ و بیخ آنرا سوده بر اورام صلبه بندند تا سه روز متوالی و هر روز بتجدید نمایند در تحلیل آن مؤثر و در رفع فتق نیز مجرب گفته اند

میسنون

میسنون بفتح میم و سکون یا و فتح سین مهمله و ضم نون و سکون واو و نون بفارسی گرم ابوی نامند **ماهیت** آن جسمیست حجری باریک طولانی بمقدار انگشت خرما و از آن بلندتر و سفید خاکستری رنگ و اندک خو(؟) و گفته اند نوعی از زبد البحر است **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص** آن آشامیدن آن جهت استسقا و سپرز و تفتیت حصاة و درد گرده و جهت احتباس حیض نافع و ذرور آن مجفف رطوبات جروح و قروح و التیام دهنده آنها و قروح سر و در سائر افعال مانند زبد البحر است و مذکور شد

میعه سایله

میعه سایله بکسر میم و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح عین مهمله و ها لغت عربیست لبنی نیز و بهندی سلارس نامند و درخت آنرا بفرنگی اسطرکه لیکه گویند یعنی نرم و میعه مشتق از میعان است **ماهیت** آن صمغ و یا لبن درختیست بسیار خوشبو و گفته اند درخت آن شبیه بدرخت سفرجل است و آنرا دلدا(؟) شام عبهر نامند و گفته اند صمغ درخت مرال است و اصناف میباشد و آنچه خود بخود از درخت تراوش کند مانند صموغ دیگر بهترین اصناف است و رنگ آن اشقر مایل بزردی و بقوام عسل میباشد و آنچه از فشردن اجزای درخت آن اخذ مینمایند مایل بسرخی و غلیظ میباشد و این متوسط است و آنچه از اجزای درخت آنرا در آب طبخ میدهند و میمالند دهن آن میگیرند پس آنرا میجوشانند تا غلیظ میگردد و سیاه و ثقیل میباشد و این مسمی بمیعه یابسه است و صاحب کتاب مرشد گفته یکنوع آن سفید میباشد و یکنوع سرخ و بالجمله قوت آن تا ده سال باقی میماند **طبیعت** آن در سوم گرم و در دوم خشک **افعال و خواص** آن مقوی و محلل ریاح و منضج و ملین و با قوت قبض و تخفیف اعضاء الراس و النفس الغذا و النفض جهت سرفه و زکام و خدر و کزاز و رعشه و انحدار رطوبات از دماغ و تنقیه آنها و درد سینه و ریه و گرفتگی آواز و تقویت اعضای باطنی و استسقا و سپرز و گرده و مثانه و ادرار بول و حیض و درد کمر و ورکین و آشامیدن سه درم آن با آب گرم مسهل بلغم بقوت تمام و طلای مطبوخ آن با روغن زیتون جهت خدر و کزاز و رعشه و مانند آن اعضا و بخور آن نیز

نزلات و کزاز و قطور آن جهت امراض گوش و ریاح غلیظه آن و وزجه و بخور آن نیز جهت احتباس حیض الاوجاع و غیرها و ضماد آن جهت اوجاع مفاصل و نقرس و ضمادات آنها مقوی حمل آنها و طلای آن جهت جرب و آشامیدن سه درم آن با آب گرم جهت جذام و بخور آن نیز مضر ریه و مصلح آن مصطکی مقدار شربت از مثقال تا سه درم بدل آن روغن یاسمین و جند بیدستر و نزد بعضی بوزن آن قطران و ثمن آن زفت رطب است و از اجزای غالیهاست

میعه یابسه

میعه یابسه **ماهیت** آن نزد بعضی صنف سوم میعه سایله است که ذکر یافت و نزد بعضی ثقل صنف دوم است که اجزای درخت آنرا فشرده صافی کرده آنرا میگیرند و نزد بعضی ثقل آب مطبوخ آنست **طبیعت** آن در گرمی و خشکی زیاده از میعه سائله **افعال و خواص** آن با قوت قابضه و ممسک بطن بخور آن جالب رطوبات دماغی و رافع لقوه و ضرر هوای وبائی و حمول آن جهت عسر بواسیر نافع و حیض و مسقط جنین و رافع انضمام فم رحم و صلابت آن و در سائر افعال قریب بمیعه سائله المضار مصدع و مصلح آن رازیانه مقدار شربت آن تا دو مثقال بدل آن جاوشیر است

میفخنج

میفخنج بفتح میم و سکون یا و ضم فا و سکون خاء معجمه و فتح نای مثناة و نون مفتوحه و جیم معرب مینخیه فارسی است و بیونانی اغلیقن نامند بمعنی عقید العنب **ماهیت** آن آب انگور است که در طبخ زیاده از دو ثلث آن بسوزد و غلیظ گردد و مایل بشیرینی باشد و در گیلانات آنرا دوشاب ترش نامند چون با خاک دوشاب بجوشانند شیرین گردد آنرا دوشاب گویند و بعربی دبس و در دبس ذکر یافت و گاه دران هیل و جوز بوا و امثال اینها اضافه مینمایند **طبیعت** آن در دوم گرم و در اول خشک **افعال و خواص** آن موافق سینه و ریه و آبله و حصبه و معین بنفث و تلیین طبع و محرک باه و جهت وجع گرده و مثانه نافع و داخل شراب خشخاش معروف بدیاقوزا کرده میشود المضار در محرورین اکثار آن مولد صفرای غلیظ مصلح آن میوهای سرد و ترش بدل آن دوشاب انگوریست

باب بیست و پنجم در بیان ادویه که حرف اول آنها نون است

فصل النون مع الالف

نارجیل

نارجیل بفتح نون و کسر را مهمله و جیم و سکون یای مثناة تحتانیه و لام معرب ناریل هندیست زیرا که بهندی تازه آنرا ناریل و خشک آنرا کهوپره نامند و بفرنگی کوکس اندیکس و بعربی جوز هندی **ماهیت** آن ثمر درختیست و در اکثر بنادر و سواحل دریای هند و دکهن و بنگاله یافت میشود و در ملیبارات کثیر الوجود و هر چند قریب بنزد دریای شور باشد و آب شور بپای آن برسد ثمر آن بهتر و لذیذتر و شیرین تر و چرب تر میباشد و باختلاف اراضی و بلدان از هفت هشت سال بعد غرس تا قریب بصد سال ثمر میدهد و ثمر آن مانند خرما در خوشه میباشد الا آنکه خوشه آن بزرگ و در هر خوشه هفت هشت تا ده یا نزده عدد و درخت آن نیز شبیه بدرخت نخل الا آنکه زوائد تنه آن کمتر و شاخهای آن نیز شبیه بشاخهای نخل مگر آنکه برگهای آن بلندتر و چوب وسط آن نیز بلندتر و صلبتر و جاروب اکثر از چوب وسط برگ آن میسازند و تا به بلندی دو ذرع و ست و بسیار مضبوط میباشد ثمر آن سه پوست دارد یکی لیفی خشن ضخیم بضخامت یک انگشت و در خامی سبز و لیفهای آن نرم و صلب و بعد رسیدن و خشک شدن اغبر میگردد و آنرا جدا مینمایند و خیسانیده کوبیده ریشهای آنرا جدا نموده ریسمان لنگر جهازات و کشتیها از آن میسازند جهت آنکه در آب دریای شور سبز و پوسیده و فاسد نمیگردد و پوست دوم آن صلب خشبی سیاه رنگ و بر سر آن سه نشان دو کوچکتر و صلب اندک براق شبیه بدو چشم و سیومی اندک بزرگتر و خود غیر براق فی الجمله شبیه بدهن و از همان موضع جذب رطوبت برای نشو و نما مینماید و از همانجا نیز بعد از کمال رسیدگی شروع بر رویدن درخت مینماید و در هنگام غیر رس بودن آب دران باشد آن موضع را سوراخ مینمایند و آب آنرا از ان بر می آورند و بعضی مردم سر آنرا بمقدار درهم بزرگی سوراخ کرده مغز آنرا از جوف آن بریده بیرون می آورند برای آنکه غلاف آن درست بماند برای ساختن غلیان و بران آب فی نصب نموده غلیان میسازند و اکثری شکسته مغز آنرا بر می آورند و میخورند و اقسام حلویات از مغز آن ترتیب میدهند و در اکثر ملیبارات خوراک مردم آنجا و حیوانات اوشان بیشتر منحصر بدان است چه خام و چه بطور توشیر برنج و غیر آن پخته و روغن طعام و چراغ نیز از روغن آن بعمل می آورند و خشک آنرا در اکثر بلاد بعیده میبرند و پوست سوم آن نازک جوزی رنگ و پیوسته بمغز آن و این را در هنگام استعمال و اکل جدا مینمایند و مغز آن که سفید و شیرین و لذیذ و با دهنیت بسیار است میخورند و از آب آن سرکه نیز میسازند و چون آب آنرا بگذارند و بجوش آید خمر و مسکر میگردد و بهترین مغز آن تازه سفید لطیف شیرین چرب کرده آنست و بهترین آب که ملوحت نداشته باشد **طبیعت** مغز نارجیل تازه در وسط دوم گرم و در اول خشک و طبیعت خشک آن در آخر دوم گرم و در اول دوم خشک و تنکج آن در سوم گرم و در آخر دوم خشک و آب آن در اول گرم و تر و همه اجزای آن با رطوبت فضلیه **افعال و خواص** آن مقوی حرارت غریزی و سمن بدن و مولد خلط صالح اعضاء الراس جهت دفع مواد بارده بلغمیه و سوداویه مانند سستی خاو فالج و جنون و مالیخولیا و امثال اینها و خوشبوئی دهان اعضاء الغذاء و النفض جهت ضعف جگر و قرحه باطنی و بواسیر و تولید منی و تسخین گرده و کمر مبرودین و ادرار بول و تقطیر آن و سنگ مثانه و در داء آن و با شکر مولد خون صالح و مقوی حرارت غریزی المضار جرم آن مسدد و دیر هضم و مولد خلط غلیظ و محرش سینه و معده آواز مصلح آن شکر و نبات و در مبرودین و مشایخ احتیاج باصلاح ندارد و در محرورین میوهای ترش و لیمو و هندوانه و مغز فاسد تنکج آن مورث غثیان و غشی مصلح آن قی نمودن و میوهای ترش

خوردن و نیز مصلح و معین بر هضم آن مطلقا خوردن برنج خام شسته است بر بالای آن سه چهار مثقال و گویند چون قدری برنج را در جائیکه نارجیل بسیار باشد بپاشند همه آنها را
فاسد میگرداند مقدار شربت از جرم آن غیر معتاد بدین را ستة مثقال و از آب آن سه اوقیه بدل آن مغز گردکان و پسته و جلغوزه و شراب آن جهت مالیخولیا و جنون و تقویت
باه نافع و سرکه آن در اول گرم و در سوم خشک و در دوم نیز خشک گفته اند **افعال و خواص آن** آشامیدن آن مسهل و مخرج اقسام کرم شکم و حب القرع و جهت تقویت
باصره و هزال منوّدن لحوم چون و همین طبخ و در آن اندازند و سفوف خاکستر پوست آن جالی دندان و طلای آن رافع کلف و مش و جرب و حکه و نیکو کننده رنگ رخسار و با حنا
مقوی موی و روغن آن دو قسم اخذ مینمایند یک قسم آنکه مغز آنرا کوبیده و جوشانیده از آن روغن اخراج مینمایند جهت تقویت فهم و تولید پیه گرده و رفع درد مثانه و تحلیل ریاح
آن و اخراج دیدان و حب القرع و درد کمر و زانو و بواسیر و تحریک باه عدید شرباً و تدهیناً و تازه آن جهت آشامیدن و کهنه آن جهت تدهین انفع است و با روغن پسته زرد
آلو جهت بواسیر مجرب و قسم دوم آنکه مغز تازه مقشر آنرا کوبیده و یا با آلت آهنی خراشیده با آب گرم ممزوج نموده صاف کرده و در جای بسیار سرد آن آبرا میگذارند تا دهنیت آن
بالا آید و منجمد گردد پس اخذ مینمایند و این الطف و در تمرخ سیر و دین و مرطب بدن از روغن گاو و گوسفند بهتر است و خوش طعم و خوش رایحه میباشد و روغن پوست دوم صلب
خشبی آن جهت جرب و قوبا و قروح خبیثه نافع و مجرب است **نارجیل بحری** بفتح باء و سکون حاء و کسر راء مهملتین و یاء مثناة تحتانیه بفارسی نارجیل دریائی و بهندی
ماهیت آن ثمر درختیست که در جزیره که بر خط استوا الطول بعید و بیست درجه واقعست میشود و در جای دیگر بهم نمیرسد و درخت آن بسیار شبیه بدرخت نارجیل هندی
و ثمر آن طولانی دو عدد بهم پیوسته و آنرا نیز سه پوست میباشد الا آنکه پوست دوم این از آن صلب تر و املس و پوست سوم متصل بمغز این اندک ضخیم تر و مغز این ضخیم تر و صلب تر
و کرتیه بعضی بضخامت عرض دو انگشت و زیاده هم دیده شده و دهنیت این کمتر از نارجیل هندی و در تری و تازگی اندک عرب و بسیار سفید و لذیذ تر از مغز نارجیل هندی است
و مغز خشک آن بسیار صلب نزدیک بصلابت عاج و چون کهنه گردد میل بزردی و سرخی و تیرگی و تلخی مینماید و هر چند کهنه تر میگردد تیرگی و تلخی آن زیاده میشود و انار دو به چند
و قریب یکصد و پنجاه سال میشود که پی بمنفعت آن برده اند و آن جزیره را هشت نه سال است که یافته اند و الا قبل از آن از روی آب میگرفتند و هر کس بوهم و خیال خود چیزی گفته
و نوشته اند **طبیعت** آن مرکب القوی و بعضی گرم و تر در اول و بعضی در دوم دانسته اند و هر چند کهنه تر شود حرارت و یبس آن زیاده میگردد **افعال و خواص آن** باو نسبت تقویت
و حافظه قوت و گفته اند چون هر هفته یک مرتبه یا دو مرتبه مقدار یک حبه تا دو حبه آنرا با گلاب بر سنگ سماق سائیده میل نمایند بدن را از اکثر امراض مانند حمی ربع و حمیات مرکبه و امراض
بارده مثل فالج و لقوه و رعشه و اوجاع مفاصل و مانند اینها محافظت مینماید و دافع اذیت هوای وبائی و اختلاف آبها و جاذب اخلاط ردیه فاسده و سمیه از عمق بدن است
و چون مقدار چهار پنج حبه آنرا سوده بصاحب هیضه و یا شارب سموم بخورانند قی فرمایند مادام که سمیت در بدن او باقی است قی آورد و اخلاط فاسده سمیه را دفع
نماید و چون بالتمام دفع گردد دیگر قی نیاورد زیرا که از خواص آنست که چون در بدن اخلاط فاسده نباشد تحریک قی نمی نماید و بدستور آشامیدن آن با شیر گاو تازه دوشیده
جهت افیون خورده و یا بیش و امثال اینها و چون بصاحب حمی بلغمی در ابتدای احساس تقشعریره مقدار یک حبه تا دو حبه آنرا سائیده بخورانند قی فرماید تخفیف بسیار در عرض
آن حاصل میگردد و نفع می بخشد و طلای آن بر موضع لسع عقرب و زنبور و رتیلا و افعی و سایر هوام زهردار رافع الم و نکایت آن مقدار شربت آن از یک قیراط تا دو قیراط گفته اند مولف گوید
شاید این بسبب اختلاف امزجه و بلدان و آب و هوا و کهنگی و نوی آن باشد زیرا که تر و تازه آنرا اکثری مقدار بسیاری یکدرم هم خورده و مطلق تفاوتی در امزجه ایشان بهم نرسیده و دیدیم
جهت اکثر امراض مذکوره فائده بران مترتب نگشت تخیل که خواص مذکوره متعلق بکهنه آن باشد اینقدر بتجربه رسیده که اکثار تازه آن در امزجه حاره یابسه باعث هیجان و ثوران
حرارتست و اندک تقویت باه می بخشد والله اعلم و گفته اند آشامیدن آب در پوست آن نیز با تریاقیت و دافع سموم است و پوست نازک بالای مغز آن نیز در خواص قریب
بمغز آنست قائم مقام آن و حب نارجیل بحری در قرابادین کبیر ذکر یافت **ناردین** بفتح نون و الف و کسر راء و دال مهملتین و سکون یاء مثناة تحتانیه و نون **ماهیت**
آن گفته اند سنبل رومی است جهت آنکه در سنبله است و مولف اختیارات بدیعی گفته نجمی است در رنگ شبیه بامیران و عروق الصفر و بشکل اسارون با ریشهای بسیار و ریشه
این باریکتر از ریشه اسارون و بهترین آن قوی تازه خوشبوی آنست و آنچه مایل بسفیدی باشد زبون **طبیعت** آن در دوم گرم و در سوم خشک **افعال و خواص آن**
اعضاء الرأس و الغذاء و النفس آشامیدن یکدرم آن جهت فالج و لقوه و یرقان و منع انصباب مواد بمعده و جهت ادرار بول و حیض و تحلیل اورام رحم و اکتحال آن موی مژگان برویاند
تنها و یا با کحل مناسبه و جلوس در طبیخ آن نیز جهت اوجاع گرده و امراض رحم نافع مضر ریه مصلح آن کثیرا و عسل مقدار شربت آن یکدرم بدل آن سنبل هندی است
نار فارس بفتح نون و الف و کسر راء مهمله و فتح فاء و الف و راء و سین مهملتین **ماهیت** آن صاحب منهاج گفته نوعی از مغشوش است که از نواح فارس می آورند و با بثور حاد

نارجیل بحری
ناردین
نار فارس

دکر

و ذکر مغشوش نمایند و صاحب تحفه گفته که بغدادی اشتباه نموده نار را بمعنی انار فارسی که رمان است حمل نموده و وجه تسمیه آنرا نفهمیده و ممکن است که بمعنی آتش باشد جهت آنکه مغشوش
بمنوعات سمی از جمله سموم و در احراق اخلاط مانند آتش چنانچه نار فارسی اسم مرض حار حاد است **نارقیصر** بفتح نون و الف و کسر راء مهمله و فتح قاف و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح صاد
و راء مهملتین بهندی ناگیسر عظیم گجراتی نامند و ماهیت آن اختلاف است انطاکی گفته نباتیست با یکساق باریک سرخ مائل بزردی و گل آن نیز مائل بزردی و خوشبو و از روم
آورند و در مصر آنرا ساق الحمام گویند شقایق النعمان است **طبیعت** آن گرم و خشک در دوم **افعال و خواص آن** مفرح و آشامیدن آن جهت تقویت معده بارده و تحلیل
ریاح و مغص و تفتیح سدد و ادرار بول و حیض و طلای آن جهت تحلیل صلابات و اوجاع مفاصل نافع مقدار شربت آن یکمثقال است **نارکیوا** بفتح نون و الف و کسر راء مهمله و فتح
کاف و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح واو و الف **ماهیت** آن گفته اند نارکیوا است و نزد ابن بیطار دو چیز اند و لیکن از تعریف او دو چیز ظاهر نمیشود و بعضی خشخاش بری دانسته اند
منبت آن اکثر آجام و مواضع سایه دار و تنهائی میروید و تا یک قامت بلند میگردد و برگ آن شبیه ببرگ زیتون و از آن کوچکتر و سبز و املس و بسیار نرم مانند خربزه و گل آن شبیه
بگل خیری و ثمر آن بقدر بندقی و در آن تخم اکن اللون یعنی تیره رنگ و تند نیز لذاع و بعضی آنرا فلفل الماء دانسته اند و بعضی گفته اند که غیر آنست و بالجمله **طبیعت** آن گرم و خشک
در دوم و با حدت و لذع **افعال و خواص آن** آشامیدن تخم کوبیده آن با عسل سرشته زائل کننده بلیله و محلل ریاح غلیظ و اخراج کننده بلغم الزجاجیه طلای خاکستر درخت آن
و یا با برگ سائیده آن رافع کلف و مش و آثار جلد و ساقط کننده موی و باعث دیر برآمدن آنست الاورام طلای آن محلل اورام و از خواص آنست که چون گرسنه و یا پیاز و مانند
آنرا در آن جوشانیده و خشک نموده بعد از خواب بر صورت بمالند منتفخ و سرخ رنگ گردانند **نارمشک** بفتح نون و الف و کسر راء مهمله و میم و سکون شین معجمه و کاف لغت
فارسی است بمعنی مسک الرمان و آنرا نارعبث نیز نامند و در قسطاط خان در قانون باسم سوربار و مذکورست و گویند بهندی ناگیسر خوانند در **ماهیت** آن اختلافست بعضی قماع
رمان هندی دانسته و بعضی گفته اند شکوفه نباتیست که در خراسان کثیر الوجود و سرخ مائل بزردی و از نخود بزرگتر و در شکل شبیه بانار کوچکی و گل آن شکفته باشد و درخت
آن بقدر درخت انار و چیزی است و بعضی آنرا و نارقیصر را یکچیز دانسته اند و اصلی ندارد جهت آنکه در تراکیب فما مانند سفوف ارسطو هر دو مذکور است و بهترین آن تازه خوشبوی
آنست که رنگ آن مابین سفیدی و زردی و با عفوصت طعم باشد **طبیعت** آن در اول گرم و در دوم خشک و بعضی در دوم گرم و خشک دانسته اند و شیخ الرئیس در سوم
افعال و خواص آن ملطف و مرقق اخلاط و مانع تحلیل ارواح و اعضاء الرأس و الصدر و الغذاء آشامیدن آن مانع صعود بخارات بدماغ و قاطع آنها و جهت مالیخولیا
و وسواس و تقویت دل و جگر و معده و امعای بارد المزاج و جهت حبس نزف الدم و اسهال و رفع لزوجات و داخل ادویه مفرح کرده میشود و القروح و الجروح ضماد آن جهت
تجفیف قروح و رفع عرق نافع و بدستور ورق آن مضر مثانه و مورث زردی رخسار شرباً و طلاءً مصلح آن روغن بادام و مضر مراره و مصلح آن کاسنی مقدار شربت آن از دو درم تا
دو مثقال بدل آن بوزن آن پوست پسته و بوزن آن زنجبیل و سدس آن سنبل الطیب است و بوزن آن زیره کرمانی و ثلث وزن آن قسط بحری نیز بعضی گفته اند **نارنج** بفتح نون و الف و راء
مهمله و سکون نون و جیم معرب نارنگ فارسی و بهندی کرنا نامند **ماهیت** آن ثمر درختیست عظیم و خوش منظر و اندک خاردار و چوب آن صلب سفید مائل بزردی و برگ آن
ابیض است نرم در ملمس کم ریشه و مستوی الاجزاء و برگ آن از برگ لیمو بزرگتر و از اترج کوچکتر و خوشبو و گل آن سفید اندک طولانی و بسیار خوشبو و اندک تند طعم و مائل بتلخی و ثمر آن
در خامی سبز و مدور و بعد رسیدن زرد مائل بسرخی میگردد و مغز آن ترش آبدار و قاش قاش در پرده ها و تخم آن اندک طولانی شبیه بتخم اترج و از آن کوچکتر و تلخ و پوست ثمر آن نیز
تلخ و بهترین آن بزرگ بالیده رنگین شاداب پوست نازک املس آنست و در گرمسیرات کثیر الوجود و در بعض بلاد ثمر آن همیشه میباشد بر درخت از سال گذشته زرد سرخ رنگ و از
سال حال سبز ثمر و هنگام شکوفه آن بهار و پائیز است **طبیعت** پوست زرد و شکوفه آن گرم و خشک در دوم و ترشی آن در آخر دوم سرد و در اول خشک و بعضی در دوم
سرد و در سوم نیز خشک گفته اند و پوست تخم آن در دوم سرد و خشک و خشکی آن زیاده و سائر اجزای آن گرم و خشک در دوم **افعال و خواص آن** جمیع اجزای آن
سوای ترشی از اترج بهتر اعضاء الصدر و ترشی آن لزوجتی است که موافق نزلات سینه و سرفه حار است خصوص که با پوست از میان دو پاره نموده و تخمهای آنرا برآورده قدری
نبات کوبیده بران پاشیده بر آتش گذارند که دو سه جوشی بخورد پس برداشته بگرم بمکند آب آنرا صبح ناشتا اعضاء الغذاء آشامیدن آب آن با شکر مسهل صفرا و مسکن
حدت آن و خون و مدر صفرا و رافع خمار و امراض حاره صفراویه و بدستور شربت مطبوخ آن با شکر صافی و مضر نارنج به اعصاب کمتر از سائر حموضات است و مضر عصب خیر صحیح
آن مضعف جگر خصوص ناشتا مصلح آن شکر و عسل و پوست زرد آن مفرح آشامیدن یکدرم و نیم آن که خشک کرده باشند با آب جهت دفع قی و غثیان و مغص و اخراج کرم شکم مجرب
در یکساعت و ضماد آن با سرکه جهت درد سر بارد و حار و ضماد پخته مهرای آن تمامه از پوست مغز و تخم جهت جرب و حکه و جوششهای سر و نرم کردن جلد بدن و موی بیعدیل

نارقیصر
نارکیوا
نارمشک
نارنج

اعضاء النفض والسموم آشامیدن آب نقوع پوست شکوفه آن جهت عسر ولادت وسم عقرب و هوام سمی و بوئیدن پوست و برگ آن مفرح و رافع طاعون و هوای وبائی و فساد هوا و السموم
تخم آن با تریاقیت و دو درهم مقشر آن تریاق لسع هوام سمی و بدستور ریشهای بار یک درخت آن با شراب و بوئیدن نارنج رافع طاعون است و شکوفه آنرا بوئیدن مقوی دماغ و محلل کام
و عرق آن که مسمی بماء القداح و بفارسی عرق بهار است در دوم گرم و خشک **افعال و خواص آن** مفرح و مقوی ارواح و اعضاء الراس والصدر والغذاء والنفض جهت دفع ضعف
دماغ و تفریح و تفتیح سدد و مصفات و نزلات و درد سینه و خفقان و غشی و قولنج ریحی و تقویت اشتها باه و رافع اروغ و ریاح و مغص و مداومت آن هفت روز روزی دو اوقیه با شکر و ربع
درهم مرجان سوده جهت سپرز از مجربات و با آب کرفس جهت اخراج سنگ گرده و مثانه و آشامیدن آن ناشتا جهت قطع اسهال رطوبی و حمول آن با پشم جهت ادرار طمث و اصلاح
حال رحم و با شیر ماویان جهت اعانت بر حمل از مجربات دانسته اند و اکثار بوئیدن آن مورث بیخوابی مصلح آن گلاب و بومضر آن و قوت آن در ظرف حبشی و یا مسی تا هفت سال
باقی میماند و در شیشه تا یکسال و روغن آن که پوست زرد آنرا با شکوفه در روغن کنجد اندازند و سه هفته در آفتاب گذارند و هر هفته یکمرتبه تجدید پوست و گل نمایند پس استعمال نمایند
و جمیع افعال بهتر از روغن ناردین است و گذاشتن پوست و گل خشک آن در ثیاب مانع کرم زدن آنست بالخاصیت و آشامیدن دو مثقال آن بادزهر سموم بارده و حیوانیه
است و تدهین بدان نیز و حب تخم آن و دهن و شراب و عرق آن در قرابادین ذکر یافت و مکلل پوست زرد آن و مربای آن نیز هر دو لذیذ و مقوی معده میباشد و صنعت آن مانند توت
اترج است **ناطف** بفتح نون و الف و کسر طاء مهمله و فا بفارسی قبیطه نامند **ماهیت** آن معروف **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص آن** موافق سینه
و ریه و سرفه و خلط بلغمی و سمن بدن و بجهت منع التهاب سوداء معده نافع و مضر محرورین مصلح آن اشیای حامضه و مصنوع از شکر آن موافق جوانان و کهلان و پیران و امزجه
بارده و سرفه حادث از حرارت و مصنوع از خشخاش جهت اصحاب نزله و حرقة البول و مصنوع از عسل موافق امزجه بارده و پیران مولد صفرا در جوانان و مصنوع و مصنوع از دقیق
جهت درد سینه و ریه حادث از سده خلطی بلغمی نافع و مصنوع از کنجد کثیر الغذاء و موافق سینه و سرفه و لیکن ثقیل و بطی الهضم و مرخی معده و مصنوع از گردکان بغایت گرم و سوداوی
بلغمی کرده را موافق و لیکن مصدع مصلح آن خشخاش و با کاهو و مصنوع از بادام اندک گرم و سرفه رطوبی را مناسب است **ناکیسر** بفتح نون و الف و کسر کاف عجمی و سکون
یاء مثناه تحتانیه و فتح سین و راء مهملتین ناگکیسر به کاف دیده شده که می نویسند لغت هندی است **ماهیت** آن درختی عظیم که در بنگاله می شود بقدر درخت گردکان و برگ
آن بهین بقدر برگ امرود و گل آن بسیار خوشبو و در پورنیه و رنگپور و دیگر نواح بنگاله کثیر الوجود و عطر گل آن خصوص زردی که در میان گل میباشد بسیار تند بو میباشد
صندوق عطر یکه آن باشد عطرهای دیگر را فاسد و بوی خود میگرداند از حدت بوئی که دارد **طبیعت** آن گرم و خشک تا آخر سوم و عطر آن تا چهارم **افعال و خواص آن**
صفرا و بلغم و دافع سموم و ریاح و بواسیر را بهر نوع که باشد و گرم شکم و قی را دفع میکند و رنگ رو را صاف و نیکو و خون را صاف و جراحتها را پاک و اصلاح آورد و حبس خون بواسیر و
استیصال دانه آن بدین قسم که سه مثقال زیره که در میان گل آن می باشد شب در آب بخیسانند و صبح صاف کرده قدری قند و یا عسل اضافه نموده بنوشند چند روز بهیم تا اکثر دانها
زائل گردند و حکیم میر عبد الحمید در حاشیه تحفه نوشته که در چهل روز بتجربه رسیده که زائل گشت و چون زردی آنرا شب در آب بخیسانند و صبح آب آنرا صاف کرده بیاشامند باندک
نبات تا چهل روز دانه بواسیر را زائل گرداند و آشامیدن مقدار یکحبه از عطر آن با برگ تانبول مقوی باه و لیکن چون بسیار گرم است خطرناک اولی آنست که محرور المزاج مرتکب
آن نگردد و طلای عطر آن نیز مقوی باه و دافع انعاظ است و چون مغز تخم آنرا گرفته اندک آبی بران پاشیده در صره بسته و بر جرب یابس شب خواب بمالند تا اندک روغن از آن برآید
و چون روغن آن کم گردد باز اندک آبی بران بپاشند بر هم زده صره را بسته باز بمالند و روز با آب گرم بشویند در چند روز بهیم زائل گرداند و جرب رطب را نیز مفید خصوص که روغن
آنرا بران بچکانند که آن صره را بفشارند تا روغن از آن برآید و یا بعطر روغن بادام روغن از تخم آن اخذ نموده بر جرب رطب بچکانند و فتیله از مرهم سوده بران بپاشند در چند مرتبه زائل
سازد **نانخواه** بفتح نون و الف و نون و فتح خاء معجمه و واو و الف و ها لغت فارسی است بمعنی طالب نان و نیز بفارسی زنیان و بعربی کمون ملوکی و بهندی اجواین نامند
ماهیت آن تخمی است شبیه بانیسون و از آن ریزه تر و اشقر مائل بزردی و تند بو و تند طعم و با اندک تلخی و قوت آن تا چهار سال باقی میماند و مستعمل تخم آن و بعضی تخم سعتر
جبلی دانسته اند و نیست چنین و بهترین آن زرد مائل بسرخی تازه تند طعم و بوی آنست **طبیعت** آن در اول درجه سوم گرم و خشک و بعضی در آخر آن گفته اند **افعال و خواص**
آن با قوت مقطعه و تریاقیه و ملطفه و محلل ریاح اعضاء الراس آشامیدن آن جهت فالج و رعشه و استرخا و قطور آب مطبوخ آن در چشم جهت جلای بصر و آنچه از جرم آن غیر آن نگاه داشته
باشند و در گوش جهت ثقل سامعه اعضاء الصدر والغذاء والنفض جهت درد سینه و دفع رطوبات و تنقیه جرب و لزوجات آن و تفتیح سدد و تقلب قلب و تلیین بطن و تحلیل ریاح
و صلابت کبد و طحال و رفع مغص ریحی و آنچه بسبب دوای سمی شدید النکایه و مسهل قوی مانند ماهودانه و استعمال آن عارض شده باشد و جهت فواق و قی و غثیان و جشاء و اروغ

و بد بوی تخمه و ریاح و قراقر و هضم طعام و دفع فساد اشتها و بلغت برودت معده و کبد و احشا و عسر البول و حصاة و مسهل و مسخن احشاء کبد و کرده و مثانه و مسکن مغص و مقوی و مسخن معده
و کبد بارد و مدر بول و حیض و شیر و عرق و استسقاء مفید ناشتا خوردن آن و در نان نیز داخل کردن و با عسل و شراب جهت اجتناب از بول مبرودین و اخراج کرم معده و حب القرع و
با سکنجبین جهت محرورین و جمیع امراض رحم و کسیکه بذائقه و اطعمه لذیذ نیاید و کوبیده آن با مغز گردکان سوخته رافع زحیر و ناشتا خوردن آن رافع سنگ گرده و مثانه و از مجربات
شمرده اند و چون در آب لیمو آنمقدار که آنرا بپوشاند و یک انگشت بالای آن آید بخیسانند و خشک کنند و هفت مرتبه تکرار نمایند جهت اعاده شهوت باه ما یوسین مجرب گفته اند
الزینه آشامیدن سه مثقال آن که در یک رطل شیر جوشانیده باشند تا بنصف رسیده باشد با یک اوقیه قند سفید که بالای آن لوم خورده شود و باعث فربهی با فراط گردد و خوردن
و طلا نمودن آن بر بدن بالخاصیت موجب زردی بشره و با عسل ادویه برص و بهق و آثار جلد مقوی و غسل آنها المیاه آشامیدن آن جهت حمیات بارده و مزمنه کهنه خصوص ربع
و نطول آن و دافع نافض السموم آشامیدن آن تریاق سموم و نهش هوام و مضرت افیون و بجهت ترک عادت آن و نطول آب گرم آن جهت دفع اذیت عقرب گزیده و سریع الاثر
و بخور آن با راتینج و فرزجه و حقنه آن جهت تنقیه رحم از رطوبات بدبو و تخفیف آن و ضماد آن با نمک ترمس و عفران جهت ورم انثیین الاوجاع و الاورام والبثور ضماد آن با سفیده
بیضه مرغ جهت ناف برآمده مجرب و با عسل جهت درد جمیع اعضاء و تحلیل اورام خصوص با طین مختوم لیا از مجربات شمرده اند و بدستور جهت حزن منجمد تحت جلد بعید یل و بار و غنها جهت
بثور لبنیه المضار مصدع محرورین و اکثار آن مورث ظلمت بصر و زردی بدن مصلح آن کثیرا و مقلل شیر مرضعه و منی بجهت آنکه مجفف این هر دو است مصلح آن ترمس مقدار
شربت آن تا سه درهم بدل آن در غیر تسمین شونیز بوزن آن جوارش و دستور مدبر منون و دهن و سفوف و شراب و عرق و معجون آن در قرابادین ذکر یافت و عرق آن که
بدستور متعارف عرق کشند **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص آن** جهت فالج و رعشه و امراض عصبانی و عسر نفس و تحلیل ریاح و تقویت اشتها و رفع بلغت معده
و استسقاء مفید و چون با دارچینی و گاوزبان عرق کشند در تفریح نائب مناب خمر دانسته اند و روغن آن که بتقطیر و انبیق مقطر نمایند جهت تحلیل ریاح و دردهای مزمن و اورام
بارده بهترین ادویه است **فصل النون مع الباء الموحدة** **نبیذ** بفتح نون و کسر باء و سکون یاء مثناه تحتانیه و ذال معجمه لغت عربیست بمعنی منبوذ و بفارسی
و بهندی نیز بوزه نامند **ماهیت** آن اسم جنس جمیع مسکرات مانع است غیر از خمر و آن انواع است و عبارت از نقوعات مسکره حادث است و مراد از آن و مشهور مصنوع
از اشیای است که ذکر می یابد و نقاع قسمی از آن است که از آب انار و سایر میوه ها و حبوب بترتیب دهند و آنمقدار نگذارند که بجوش آید و مسکر گردد و چون مدتی بگذارند که
بجوش آید و مسکر گردد و آن هنگام آنرا مغنع نامند و از جمله انبذه است **طبیعت** مطلق آن گرم و خشک **افعال و خواص آن** جمله آن محرق خون و مضعف دماغ و جگر
و حس و مولد سودا و سوداوی مزاجان و صاحبان اورام سوداویه و طحال را مضر و دستور صنعت آن نزد متقدمین آنست که هر چه از زبیب و خرما و سپند و سایر میوه ها و حبوب
بنی غوره و خرما سازند باید که آنرا در ده مثل آن آب یکشبانه روز بخیسانند پس بجوشانند تا ثلث آن برود پس در ظرفی کرده سر آنرا محکم بسته تا پنج شش ماه بگذارند تا برسد پس
استعمال نمایند و نزد متاخرین آنست که با پنج مثل آن آب بجوشانند تا بنصف رسد پس بدستور مرتب نمایند و آنچه از حبوب سازند باید که آنمقدار بجوشانند که منضج گردد
و با آب یکسان شود و با سه وزن آن هر شیرینی که خواهند از شکر و عسل و دوشاب و امثال اینها آمیخته بگذارند و بعد از یکهفته صاف کنند و بکار برند و بجهت تقویت و اصلاح آن
بعضی ادویه مفرحه و مقویه مانند جدوار و قرنفل و دارچینی و زعفران و عود هندی و امثال اینها از هر یک با زای هر ده رطل پنج درهم و نیم کوفته در پارچه بسته از اول طبخ
تا آخر در آن اندازند و آنچه از عسل و شکر و دوشاب و امثال اینها سازند باید که با سه مثل آن بجوشانند تا دو ثلث بماند و اگر خواهند برای تقویت ادویه مسطوره بوزن مزبور
داخل نمایند **نبیذ الزبیب** بفارسی مویز آب نامند **طبیعت** آن در دوم گرم و در اول تر و گرمی آن از شراب مشمش و مطبوخ آن کمتر و با قوت قابضه **افعال و**
خواص آن مولد دم متین و مفتح سدد و هاضم و مسخن بدن و مقوی معده و چون قدری عسل اضافه نمایند گرمی و قوت نفوذ آن در اقطار بدن و اعماق آن زیاده میگردد و مسکن
و منقی سینه و ریه و از اخلاط لزجه و مسخن گرده و مثانه و محلل ریاح و محرک باه و مدر بول و مخرج فضول خون حما مادرین و دوکش ضماد نمایند جهت جوع بقری و تقویت هاضمه و بدن
نافع المضار سریع الفساد و مفسد دماغ و مغلظ اخلاط و محرق خون و مولد امراض سوداویه و احتراقات و اورام سوداویه و طحال و استسقا است **نبیذ العسل** و آنرا شراب عسلی
نامند **طبیعت** آن در سوم گرم و در دوم خشک و بسیار گرمتر از خمر **افعال و خواص آن** محلل اخلاط غلیظه و مجفف رطوبات و حافظ صحت مبرودین و پیران و مقوی حرارت
و جهت امراض بارده و ضعف اعصاب مانند فالج و لقوه و رعشه و استرخا نافع و استعمال آن در فصول و بلدان بارده انسب المضار سریع الاستحاله بصفرا و مضر محرورین و صفراوی
مزاج خصوص صاحبان کبد حار و نحیف البدن و قلیل الدم و بتخصیص آشامیدن آن ناشتا و مداومت بران طریق ساختن آن عسل و خرما دو جزو نان خشک یک جزو و جو

نبیذ السکر

نبیذ الفواکه

نبیذ التمر

نبیذ البسر والبلح

نبیذ الدبس والسیلان

نبیذ الارز

عنبرسان قرنفل بسباسه از هر یک نصف عشر نان زعفران ثلث عشر مجموع را نیمکوفته در آب بجوشانند تا مضمحل گردد و اثری از آنها نماند پس صاف نموده بقدر عشر وزن صافی آن عسل صاف نموده
بجوشانند تا دو ثلث آن بماند و یک ثلث بسوزد و استعمال نمایند بعد از رسیدن **نبیذ السکر** که از آب نیشکر و یا قند و شکر سازند **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و**
خواص آن رقیق و لطیف‌تر از زبیبی و باقوت نافذه و جهت گرده و مثانه و حرقة البول و عسر آن نافع **المضار** محرق اخلاط صفرای گرانی و رنجاری و باعث صداع **مصلح**
آن مکیدن سفرجل و انار با تخم و نبیذ مصنوع از فانید جهت سینه و ریح و گرده و مثانه و فربهی و چاقی بدن نافع و مسهل و موافق ناقهین و صاحبان سودا **المضار** مولد حکه
مصلح آن چیزهای سرد و تر **نبیذ الفواکه** که از آب میوه‌ها بعمل آورند مانند آب به شیرین و سیب و امرود و توت و امثال اینها و این بهتر از نبیذ حبوب است **المضار**
مسکر و سریع الفساد و مهیج نفخ و قراقر **مصلح** آن ادویه حاره و خوشبو و عسل **نبیذ التمر** که از خرما سازند و آنرا شراب خرمائی نامند **طبیعت** آن گرم و خشک تر از زبیبی
افعال و خواص آن موافق پیران و بلغمی مزاجان **المضار** ثقیل و مضر دماغ و معده و امعا و مولد سودا و جذام و خنازیر و سرطان و امثال اینها زیرا که محرق خون
و اخلاط است **نبیذ البسر و البلح طبیعت** آن در اول گرم و در دوم خشک **افعال و خواص آن** بهتر از خرمائی و بعد از مویز آب بهتر از سایر انبذه است
و قابض و مقوی معده و مدر بول **نبیذ الدبس و السیلان** که شراب دوشابی نامند و در طبیعت و افعال مانند شراب خرمائی است **نبیذ الارز** که بفارسی
بوزه نامند و در مصر مزر و آن شامل نبیذ و ذرت و برنج و جو و گندم و سایر حبوب است **طبیعت** آن از سایر انبذه گرمی آن کمتر **افعال و خواص آن** مسهل بطن
و مدر بول و قلیل السکر و مضعف باه و هاضمه و ساقط کننده رخسار و مسکر قوی و با عسل محرک باه و آنچه از جو میسازند نفاخ و بی تفریح و مفسد باه و هاضمه است **فصل**
النون مع الحاء المهملة نحاس بضم نون و فتح حا و الف و سین مهمله لغت عربیست و بفارسی مس و بهندی تانبه نامند **ماهیت** آن از جمله فلزات معدنیه
است و معدن آن جزیره جاپان و بعضی ممالک فرنگ و ایران و بلدان دیگر است و بهترین همه جاپانی آنست و آن اقسام میباشد آنچه قلمها و شمشها ساخته می آورند آن سرخ
رنگی نرم میباشد و بهترین اقسام است و آنچه تختها بزرگ عریض طولانی ساخته می آورند بعد از آن است در خوبی و آنچه اقراص بزرگ ساخته می آورند بدان خوبی نیست
و صلب است و همچنین آنچه در ملک فرامین و کرمان از ایران میشود و صلب میباشد و آنچه در مزینان قریب سبزوار میشود و در کاشان و اطراف برده از آن ظروف میسازند
و نیز نرم قریب بجاپانی است و در کاشان و بنگاله و در بلده جهانگیرنگر ظرف آنرا خوب میسازند و نوعیکه در معدن آن تکون میابد و آنرا مس ربست گویند و عبارت از زرد
بعربی صفر و یونانی طالیقون گویند رنگ آن زرد و درخشنده میباشد و طالیقون در حرف الطا ذکر یافت و نوعی از آنکه آهن سنگ خالص بهم میرسد بعضی از آن مایل بزرد
و اکثری سرخ میباشد و از مطلق نحاس مراد این نوع است و چون سرخ آنرا با عشر آن روی توتیا بگدازند جسمی زرد رنگ حاصل میگردد که بفارسی برنج و بعربی صفر مصنوع
و بهندی پیتل نامند و این قابل الطراق یعنی چکش کیر نیست و شکننده می باشد و چون صفر مخلوق قلیل الوجود است بنابران مصنوع آنرا باسم آن شایع گردانیده اند و مثل آن
و چون مس را با قلعی بگدازند بفارسی سفیدروی نامند و چون با قلعی و روی توتیا هر دو بگدازند بفارسی جام نامند و بهندی کافه و این شکننده تر میباشد و از فرنگ
ظروف ساخته مرصع نموده بسیار سفید براق شبیه بنقره می آورند و تا تازه و نو است و آب چربی بدان نرسیده و باستعمال بسیار نیامده و نم و رطوبت بسیار و آن اثر
نکرده بدان صفت می باشد پس میل باندک زردی مینماید و شکننده و قابل گداز نیست و گداخته میگردد و ماده تکون نحاس زیبق و کبریت غیر صافی و متعلق بسعادت
زهره و بالمس و توسط بقمر و در یکسال حبت و بیچ روز بانمام میرسد بگفته بلیناس و بهترین آن زرد و ذهبی لون سرخ پس زرد نرم خالص آنست و آنچه بغیر این الوان و اوصاف
باشد همه ردی و همچنین بسیار صلب آن **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک **افعال و خواص آن** محلل و محرق آن با قوت مدمله و قابضه و حدت حرارت عسل
آن باعث لطافت و کسر حدت و حرارت آن زهرة النحاس الطف است و در حرف الزای المعجمه مع الها مذکور شد **اعضاء الراس** پرکاس را در سرکه چند روز بگذارند و خارا
با آن سرکه خمیر نموده ضماد نمایند در رفع نزلات و سرفه و منع ریختن موی مجرب دانسته اند و اکتحال با آن باعث حدت بصر و صلابت اجفان را مفید و چون موی را بمقراض طالیون
بکنند دیگر نروید **اعضاء النفس** آشامیدن محلول آن با ماء العسل مسهل صفر و مبادی استسقا و بدستور طلای آن و آشامیدن سائیده آن تنهائی و یا با روغن گاو
و باشیر تازه دوشیده و قی فرمودن مکرر باعث دفع مضر افیون خورده و آشامیدن اشیای حامضه و لبنیات و لحوم و یا مالحه و با تلخ و یا چرب در ظرف مس بی قلعی خصوص
کرزمانی در آن مانده باشد بسیار مضر و در قلعی دار مدتی گذشتن نیز مضر خصوص که گرم باشد و سرآنرا گرما گرم بسته باشند و از همه بدتر ماهی بریان است که در آن گذشته گرما گرم
و سرآنرا پوشیده شب مانده باشد جهت آنکه اینها تخم زنگاریت مس اند و زنگاری میکردند و زنگار خود سم است مداوای آن قی فرمودن با شیر تازه دوشیده و ادهان و بعد

بشهوت مصلح آن ترونی آن
ناهس و منع آن باغاویه المضار
مصدع سبل و ظفره و مضر او این
ضعیفه مصلح آن ماهی تازه و
گفته‌اند آنچه از گندم و دخن سازند
و محرک اشتها و سرخ کننده

چکش گیر ترو صلب از نحاس
است و چون روی آنرا با مقدار
خمس یا ربع وزن آن روی
توتیا بگدازند و در قالبهاشکل
اوانی بریزند آنرا بفارسی پخته
و بهندی بهرت نامند

نخام

نخل

نخاع

نخاله

ند

از آن آشامیدن آب کوشتهای چرب **القروح و الجروح و الاورام و البثور** طلای مغسول آن با عسل جهت اندمال قروح خبیثه و ساعیه و منع سعی آن و خوردن گوشت زائد و مغسول آن
مدمل جراحات و طلای آن با عسل مصلح قروح منصله مجتمعه در ابدان صلبه و جهت جرب حکه و تحلیل اورام و رفع سستی و ماندگی اعضا مفید و آنچه نحاس را سفید و براق گردانند
نافتن صفایح رقیق آنست و در شیشها مکرر انداختن خصوصا آب نمک و سرکه و یا شیدن شوره بعد از گداز بران را رفع اشیای مختلفه بدان و انداختن تخم بادنجان بدان
در حین گداز باعث سرعت ذوب آنست و محرق از آن روسختج نامند و در حرف الرا مذکور شد و استعمال و یا اغتسال با آب در ظرف مسی با فتاب گرم شده مورث برص است
خصوصا تکرار استعمال آن و از خوردن توبال و براده آن و یا خوردن طعام و یا شراب در ظرف بی قلعی آن خصوص که ترش باشد و مدتی در آن مانده عوارضی مانند عوارض
توبال و براده و بحجر الحدید عارض گردد و علاج آن مانند علاج آنست و مذکور شد **نخام** بضم نون و فتح حا و الف و میم ترکی و بفارسی انقود نامند **ماهیت** آن نوعی از طیور
آبیست از قاز کوچکتر و از اردک بزرگتر و ابلق سفیدی و سیاهی و سرخی و مائل بزردی و بسیار فربه و اکثر در کنار آبها و خرابها میباشد **طبیعت** آن گرم و تر **افعال و خواص**
آن و چربیت بران غالب و بسیار بدبو و مولد خون متین و منی و چون هضم یابد و مقوی چشم و بدن و محرک باه و مضر محرورین و دیر هضم و بدبو کننده بول و عرق و برازمصلح آن
در سرکه پختن و یا با کشک الشعیر و فانید و بعد از آن نیز تناول نمودن معین بر انحدار آنست و جهت مبرودین و مشایخ مفید **نخل** بفتح نون و سکون حا و لام زنبور
عسل است بفارسی مگس عسل و بهندی شهد کا مکهی نامند **ماهیت** آن معروفست و در شمع شمه ذکر یافت **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک **افعال و خواص آن**
چون بچه پر نیاورده آنرا در سایه خشک نمایند و یکدرهم آنرا با پالوده آرد گندم که آرد ده مثقال و شکر نیم مثقال باشد بنوشند در اندک زمانی بدنرا فربه میکرداند و مجرب گفته اند
و طلای رطوبت آن رادع درد گزیدن زنبور و محلل اورام آن است **فصل النون مع الخاء المعجمة نخاع** بضم نون و فتح خا و الف و عین مهمله لغت عربیست بفارسی
مغز حرام و حرام مغز نامند **ماهیت** آن مغز سفید چرب لزجی است که در میان استخوان فقرات گردن و پشت و غیرها میباشد برای ترطیب اعضای و اعصاب و اعصاب
اکثری از آن رونیده شده اند و نابت شده و بنابر آن مخ دماغ است و تیز رساننده روح نفسانی ماخوذ و مستمد از دماغ با عصاب است **طبیعت** آن گرم و تر از دماغ و
آن کمتر و گرمی آن زیاده **افعال و خواص آن** طلای آن ملین صلابات و ضماد آن اکال قروح و در چرک آوردن زخمها و رفع تشقق لب و سائر اعضا و خشکی آنها
حادث از سرما و گرمی بی بدیل و در سائر افعال قریب بدماغ است و غیر لذیذ و بطی الانحدار و لهذا اکل آن غیر مجوز مصلح آن نمک و بالای آن حلاوی خوردن و نیز
همه الجبر و در ماء العسل جنبانیدن است **نخاله** بضم نون و خاء معجمه مفتوحه و الف لام مفتوح و ها لغت عربیست و سبوس نیز و بهندی بهوسی و چوکر نامند **ماهیت**
آن سبوس حبوب است و از مطلق آن مراد سبوس گندم است **طبیعت** آن گرمی آن کمتر از آرد گندم و خشک تر از آن و بالجمله گرم و خشک در اول **افعال و خواص آن**
جالی و محلل و منقی **اعضاء الراس** نخور جنبانیده آن در سرکه جهت زکام **اعضاء الصدر و الغذاء و النفس** آشامیدن آب مطبوخ آن بطریق حسو با شکر و عسل و روغن بادام
جهت تلیین سینه و شکم و اعانت بر اخراج نفث الدم و رفع خشونت سینه و سرفه مزمن و ربو و ریاح غلیظه و تغذیه ناقهین بدان نافع و نان آن قابض و مجفف رطوبات
معده و ضماد مطبوخ آن در شراب امثال آن جهت تسکین درد پستان و تحلیل ورم آن که از انعقاد شیر در آن بهم رسیده باشد **السموم و الاورام و البثور** ضماد مطبوخ آن
در آب برگ غرب جهت تسکین وجع گزیدن عقرب ضماد مطبوخ آن با نمک و به ستور خشک کوبیده آن با نمک جهت لسع افعی و عقرب و تحلیل ریاح و اورام بارده و مطبوخ آن
با سرکه و عسل جهت نمله ساعیه و جرب متقرح و قوباء و اورام حاره و ضماد منقوع آن در سرکه جهت حمره و نخیم و تکمید آن جهت تحلیل اورام ریحیه و اوجاع نافع خصوص که با نمک
نمک ممزوج نموده و در صره ها بسته بدان تکمید نمایند مکرر یک صره بعد از صره دیگر و نطول نخاله جو جهت حکه و شری و بخور نخاله مدس جهت رفع بول در فراش و قمل صبیان
و بخور نخاله با قلی جهت منع ریختن شکوفه درختان **الات المفاصل** ضماد نخاله گندم با روغن زیتون و سرکه جهت ضربان مفاصل مفید است **فصل النون مع الدال المهملة**
ند بفتح نون و دال بفارسی گشته نامند **ماهیت** آن دوائیست مصنوع از قبیل بخور و مانند غالیه خوشبو و مخترع آن نجاشیه اند و برای خلفای عباسی ترتیب
داده اند اجزای آن عود هندی خام عنبر اشهب صندل سفید حصی لبان پوست اترج بادرنگ آن اجزای متساوی کوفته بیخته تا بکیوزن تمام ادویه و بعضی دو وزن آن تنها با
سفید با گلاب و یا آب مرزنجوش سرشته اقراص میسازند و بعضی مانند شمع فتیله طولانی میسازند و در مجالس برای خوشبوئی میسوزانند و نیز از عود عرقی خام با گلاب ده
چهل مثقال و عنبر اشهب چهار مثقال مشک یکمثقال و نبات سفید یکصد مثقال میسازند و بعضی مصطکی نیز داخل مینمایند و با آب صمغ محلول سرشته اقراص و با فتیلها
مانند شمع میسازند **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص آن** مقوی قلب و دماغ و حواس و منعش ارواح و محرک شهوت و مقوی معده و کبد و با

نرتقيس

ودافع سميت هواى وبائى وطاعون ورافع زكام است شربا وبخورا فصل النون مع الراء المهملة نرتقيس بفتح نون وسكون را وكسر تاء مثناة فوقانيه و
سكون ياء مثناة تحتانيه وضم قاف وسين مهمله ماهيت آن بولس گفته نباتيست شبيه بحنظل در جوف آن شحم و تخم آن با عفوصت طبيعت آن گرم و خشك يا
افعال وخواص آن ضماد الراس وغيرها سعوط آن جهت دفع بدبوئى بينى وقطع رعاف وضماد آن با روغنها مدر عرق و با شراب جهت گزيدن عقرب نافع

نرجس

نرجس بفتح نون وسكون را وكسر جيم وسكون سين مهمله معرب نرگس فارسى است ماهيت آن گليست بسيار خوشبو و دو نوع مى باشد يكى را قدحى و دوم را مضاعف
نامند قدحى در ميان آن بشكل قدحى و پياله كوچك زرد رنگ واطراف آن شش عدد و برگها سفيد مائل بزرد و پرواين را نرگس شيرازى نامند و مضاعف را ماده و شيرازى
هفت زرد و برگهاى آن زياده و با الوان ديگر نيز مى باشد مانند بنفش ونبات آن در ساق و برگ و تخم و بيخ شبيه به پياز و كوچكتر از آن و بيخ قدحى را چون بشكل صليبى
شق كنند وغرس نمايند مضاعف ميگردد طبيعت آن در سوم گرم وخشك و بعضى معتدل در گرمى وخشكى و بعضى در دوم گرم وخشك گفته اند و تخم آن در دوم
گرم وخشك و گفته اند در اول تر افعال وخواص آن جالى وجاذب از عمق بدن و محلل قوى و غاسل اعضاء الراس بوئيدن گل آن جهت صداع بلغمى و سوداوى
و تفتيح سده دماغى وازاله نزلات وزكام بارده نافع جهت آنكه محلل قوى است جبرئيل بختيشوع گفته هر كه خواهد در زمستان زكام هم نرساند مداومت ببوئيدن نرگس نمايد
وضماد آن جهت سعفه ومنع نزلات وذرور بيخ خشك آن رافع سبل وناخنه وضماد آن با عسل جهت تشنج اعصاب چشم اعضاء الغذاء والنفض آشاميدن بيخ خائيده
ويا مطبوخ آن بغايت مقى خصوصا با عسل و مخرج هرچه در معده جمع شده ومنقى رحم و مسقط جنين زنده ومرده والتيام دهنده زخمهاى ظاهرى و باطنى و چهار
درم آن با ماء العسل مخرج اقسام كرم معده و مسكن اوجاع مثانه و رحم و ضماد بيخ آن كه سه روز در شير خصوصا در شير گاوميش خيسانيده خشك نموده پس سائيده باشند
جهت تقويت باه وسطبرى قضيب بر ما دون احليل جهت رفع عنين مجرب بتنهائى نيز مقوى باه و معظم ذكر است الجروح والقروح والاورام والبثور ذرور بيخ آن قاطع
خون جراحات والتيام دهنده آنها وضماد آن با سركه و عسل منقى قروح و گشاينده دبيلات كه دشوار نضج آيند و با آرد گندم و با شليم و عسل جهت اخراج پيكان و خار
وامثال آن وتحليل اورام اعصاب وضماد بيخ آن با سركه و عسل جهت تنقيه اوساخ والتيام جراحات عظيمه غائره و وتر و رباط و عصب مقطوع و با صندل سرخ و گل ارمنى
و گل و اقاقيا و صمغ و سفيدآب و مرداسنگ جهت ورمهاى جاسيه الآت المفاصل ضماد آن با عسل جهت دردهاى مزمنه اعصاب مفاصل و نقرس و شكستگى اعضا و بيخ
آن ملصق و چسباننده جراحات عارض در اعضاى عصبانى است الزاق شديد حرق النار ضماد آن با عسل جهت خشكى آتش الزينة ضماد آن با سركه جهت داء الثعلب و بهق
و آثار جلد سفر محرورين و مصدع ايشان مصلح آن بنفشه و كافور و در همه افعال گل آن مانند بيخ آن مقدار شربت آن يكمثقال و نيم روغن گل آن مانند روغن گل مذكور
چهل روز در آفتاب مرتب نموده و در بين تجديد گل كرده باشند محلل مسكن اوجاع سوداويه و رطبه و رافع صداع ريحى و صداع رطب سوداوى و دافع دردهاى
بارده و موافق امراض عصب وگشاينده فم رحم و مسكن اوجاع آن و مصدع محرورين و تخم آن تا سوم گرم وخشك و با رطوبت فضليه افعال و خواص آن آشاميدن تخم

نروك

آن با شير تازه و دوشيده بغايت محرك باه و ضماد آن با سركه جهت كلف و بهق و نمش مؤثر است نروك بفتح نون وضم را وسكون واو و كاف لغت فارسى است
ماهيت آن بيخى است شبيه بلعبت بربرى و از آن بزرگتر و از كرمان آورند امين الدوله گفته كه مخبر صادق بمن خبر داد كه در جبال كرمان خصوصا جائيكه پلنگ باشد در
اول بهار نباتى مى رويد برگ آن در ابتدا شبيه ببرگ خربزه و چون بقدر شبرى رسد شكل برنگ آن منقلب گردد و بنا بر آن در آنوقت آنمكان را نشان ميكنند و بعد از خشكى
گياه و رسيدن بيخ آن بهمان نشان بيخ آنرا حفر مينمايند و گفته اند علامت خوبى و خواص آن آنست كه چون بر بالاى ديگ جوشان بگذارند در ساعت از جوش باز ايستد و چون
در شير اندازند شير بريده گردد و رنگ اصلى آن برنگ پلنگ ابلق مى باشد و نيز از خواص آنست كه چون پلنگ از زائيدن بسيار آزار مى يابد و بر و دشوار است زادن بچه
آن بيخ را پيدا كرده برآورده ميخورد تا بار بچه گذارد و از خوردن آن بار ميگيرد و در بدن آن قدرى هم ميرسد و از هر مكانيكه پلنگ بيخ آنرا برآورده و خورده باشد باز سال ديگر از همان
مكان بيخ تازه ميرويد و بار سبزى مى باشد بخلاف آنچه را پلنگ بر نياورده كه اين مفيد است و در سرگين آن گاهى بعضى مهره يافت ميشود و بعضى گفته اند كه در فرج و رحم آن
و بعضى گفته اند كه در شيردان آن و بعضى گفته اند كه در ذنب آن تكون مى يابد و صاحب اختيارات بديعى نوشته تحقيق آنست كه در ذنب آن هم ميرسد و باقى خلاف است و آنرا حجر الكرك
و بفارسى نروك پلنگ نامند و دستور اخذ آن چنان است كه چون قبل آنرا احساس نمايند و در فم رحم آن چيزى مانند آب در يابند بايد كه پوست رحم آنرا ببرند و در جوف آن
و منى نگاه دارند آن آب مانند نغمه منعقد گردد و نروك حقيقى عبارت از اينست وطرفيون مصنوع آنرا با نواع مى سازند بعضى مانند جو و بعضى مانند گندم باريك طولانى و اين

صح

صحيح نيست و صحيح همان است كه ذكر يافت افعال وخواص آن چون دو شعيره تا يك طسوج آنرا زن بخورد و يا فرزجه سازد و يا ذرور و يا تعليق نمايد هرگز آبستن نگردد و چون
و چون مهره و تعليق نمايد مباشرت بكند و اگر نمايد با هر زن كه مجامعت نمايد حامله نگردد و ذرور و تعليق آن جهت دفع خنازير و ريح الشوكه مجرب دانسته اند و طلاى آن جهت رفع ناسور
مجرب بمقدار شربت آن يك طسوج و زياده از آن موجب لاغرى بافراط است و در دست داشتن آن باعث سرعت ولادت و گفته اند چون بر ناصور بندند چرم آن

نسر

باد كرده و ناصور كمتر و كوچكتر شود و تجديد آن باعث رفع ناصور است فصل النون مع السين المهملة نسر بفتح نون وسكون سين وراء مهملتين لغت
عربيست بفارسى كركس و بتركى قره قوش و بهندى گده نامند ماهيت آن از جمله سباع طيور و بزرگ جثه و در رنگ قريب بعقاب و مائل بسرخى و منقار و ساق آن دراز
و پر آن مانند نى است و گويند در يكروز زياده از دو هزار فرسنگ پرواز قطع مينمايد بدليل آنكه بچه آنرا زعفران آلوده در آشيان آن ميگذارند براى رفع يرقان آن بعضى
بلاد ايران و روم و ترك وغيره و مسافت آن در سرانديب در رفتن و مراجعت از هر دو هزار فرسنگ زياده است زيرا كه آن سنگ بغير از سرانديب جائى ديگر يافت نميشود
و در هنگام پرواز بسيار اوج ميگيرد و از مغرب تا مشرق در يكروز سير مينمايد و باز مراجعت ميكند و بسبب حرارت مزاج در وقت خواب يك چشم را مى پوشاند و تا هزار سال عمر ميكند
و در سالى زياده بر يك تخم و يك بچه نمى آورد و قوت شامه و باصره و بسيار قوى دارد و بحديكه از مسافت بعيده در مكانيكه حيوان مرده باشد در حين پرواز و يا غير آن آنرا ديده
و يا بوى آنرا شنيده خود را بآن ميرساند طبيعت آن در سوم گرم و خشك افعال وخواص آن محلل رياح غليظه ومفتح سدد اعضاء الراس خوردن گوشت آن رافع
تشنج و اكتحال خون و زهره آن با آب هفت مرتبه و طلاى آن بر اطراف چشم قالع بياض و رافع نزول آب و ظلمت بصر و جرب چشم و سعوط دماغ و زهره آن هر يك بقدر يك دانگ
و بوزن آن قطران و روغن زيتون رافع جذام و جنين و از مجربات شمرده اند و قطور پيه گداخته آن نيم گرم مكرر در گوش جهت كرى قديم اعضاء الصدر والغذاء والنفض
آشاميدن پيه آن جهت سرفه و گوشت آن محلل رياح غليظه و قولنج احشائى و فواق مسمى بايلاوس و مفتح سدد و سفت حصاة و قاطع بلغم المضار روى الغذاء غليظ مصلح آن
دارچينى و سركه و طلاى بيضه آن در سه روز مقوى قضيب الجروح والقروح والبثور والزينة طلاى خاكستر موى آن رافع جرب و حكه و قروح و طلاى سرگين آن جالى

نسرين

كلف است و رافع ورم گلو كه در بنگاله گاهگاه ميشود نسرين بفتح نون وسكون سين وكسر راء مهمله و ياء مثناة تحتانيه و نون بعربى و رصينى و بفارسى گل نسرين
و در بعضى بلاد گل عنبرين و در اصفهان مشكينچه و بهندى سيوتى نامند ماهيت آن گليست سفيد و بعضى اوراق آن مائل بزردى و مضاعف شبيه گل سرخ
و از آن كوچكتر و خوشبو و درخت آن شبيه بدرخت گل سرخ و از آن كوچكتر منبت آن بلاد حاره و در صحراها كثير الوجود و موسم گل آن از حمل تا اسد و در بعضى بلاد مانند بنگاله
وغير آن از اقليم دوم تمام سال گل ميدهد وليكن در ايام بهار و تابستان بيشتر و موسمهاى ديگر كمتر و عرق آن از گلاب بسيار كم بوتر جهت آنكه چون بسيار لطيف
است بوى آن در حين عرق كشيدن به تحليل ميرود و ضعيف ميگردد و از آن نيز عطرى مى آيد طبيعت آن در دوم گرم وخشك در اول شيخ الرئيس در دوم و بعضى
در سوم گفته اند افعال وخواص آن ملطف و مفتح و محلل و منقى و مانند ياسمين و نرگس است در قوت و ضعف اعضاء الراس بوئيدن آن مقوى دل
و دماغ و حواس و مسخن دماغ و رافع سردى اعصاب و نزلات و زكام و سائيدن آن در لخالخ باعث خوشبوئى آن با معطش و مفتح سده دماغى و منخرين و محلل رياح و رطوبات
آن بعطسه و لطوخ موى آن بر پيشانى مسكن صداع و زكام و قطور آن با روغن زيتون جهت كشتن كرم گوش و تحليل رياح آن و دوى و طنين و سنون و مضمضه آن جهت
درد دندان اعضاء الصدر والغذاء آشاميدن چهار درمى آن منقى سينه و جهت اورام لثه و حلق و لوزتين و خفقان بارد و مقوى معده و جگر و موافق علل جگر
و جهت فواق و قى و غثيان و يرقان و قولنج و تحليل رياح و يكدرم آن با چهار درم برگ آن مسهل قوى محمد بن زكريا نوشته كه در خراسان ديدم كه گل نسرين را از يكدرم
تا سه درم ميدادند اسهال و ادرار قوى ميكرد و گلنگبين آن نيز اسهال تمام مينمايد با تقويت دل تفريح مقدار شربت آن تا يك اوقيه و ضماد آن مسقط دانه بواسير و نافع
استسقاء داء الفيل آلات المفاصل ضماد آن با حنا جهت تقويت موى و ضماد آن در حمام باعث رفع بدبوئى عرق و خوشبوئى آن و طلاى آن رافع كلف رخسار و مداومت
نيم مثقال خشك آن تا يكمثقال از اول حمل تا يكسال مانع سفيد شدن موى دانسته اند و اطباى هند جهت اين امر هر روز دو مثقال مربى شكرى آنرا در كتاب تجربه بيان نموده
و از آن مربى يعنى گلقند مانند ورد احمر مى سازند و گرمتر از گلقند ورد احمر است و مفرح و جهت خفقان بارد و تقويت قلب بارد نافع و نيز مسهل دانسته اند چنانچه ذكر يافت

نشا

و روغن آن كه مانند روغن نرگس مرتب نمايند مسخن با اعتدال و مقوى دماغ و بالخاصيت رافع ذات الجنب بلغمى و سوداوى دانسته اند فصل النون مع الشين المعجمة نشا
بفتح نون وشين والف لغت عربيست و بفارسى نشاسته و بيونانى اهولن و اموليس نيز نامند ماهيت آن عبارت از آنست كه گندم را خيسانيده و تا جد

هنگاميكه نبات و چون بايد بچه خود را زرد مشاهده نمايد بگمان آنكه يرقان گرديده و گرنه سنگ يرقان را از سرانديب آورده در آشيان خود ميگذارد صح

تعفن رسد و پوست آن منشق گردد که چون مدت بمالند با سبابه از مغز آن جدا شود و مغز آن نرم پس کوبیده فشرده از صافی گذرانیده و ثفل آنرا دور نمایند و صافی آنرا گذارند تا ته‌نشین گردد آب بالای آنرا بریزند و ته‌نشین را اقراص سازند و در آفتاب خشک کنند و استعمال نمایند بهترین آن سفید تازه خالص غیر منکوج و سیاه آنست **طبیعت** آن در آخر اول سرد و خشک و بعضی سرد و تر دانسته‌اند **افعال و خواص آن** رادع و قابض و مقوی اعضاء العین مصلح ادویه عین و مقوی آن و جهت تجفیف قروح آن و دفع جرب و منع ریختن مواد بچشم و اکتحال آن با شیر زنان و با سفیده بیضه مرغ مسکن حرقت چشم و ورم و مدو نرم کننده خشونت جفان اعضاء الصدر و الغذاء والنفس آشامیدن مطبوخ آن با نبات و یا روغن بادام نیمگرم قاطع نفث الدم و خشونت حلق و سرفه حاره و درد سینه و سل و قطع خون بواسیر و حیض و اسهال بطن تخصیص که بریان نموده با عدس پخته باشند که قوت قبض و حبس آن زیاده میگردد و حریره آن مانع نزول نوازل بسینه و با پیه بز جهت سحج و رفع افراط عمل دوای مسهل باید که یکوزن آن را با سه و یا چهار وزن آن آب خوب طبخ نمایند و حقنه آن جهت قرحه امعاء الاورام ضماد آن با سرکه جهت خناق و اورام حاره از ریه طلای آن با زعفران جهت کلف السموم طلای آن با شراب جهت نهش افعی المضار قلیل الغذاء و اکثار آن مقلل منی و مسدد و دیر هضم و گویند مولد سودا است مصلح آن شیرینیها و کرفس و قرنفل بدل آن برنج مغسول غبار الرحی مقدار شربت آن یکمثقال تا پانزده مثقال است **نشاره** بضم نون و فتح شین و الف و فتح راء مهمله و ها **ماهیت** آن اسم اجزای است که از اخشاب بسوهان و رحین سائیدن جدا گردد **طبیعت** آن نشاره هر چیز نسبت باصل آن گرمتر و خشکتر است مگر آنچه کرم خورده و تعفن یافته و پوسیده شده باشد که پس آن زیاده و بعضی گرم تر و بعضی این را سرد دانسته‌اند **افعال و خواص آن** همه آن قابض و جالی الجروح و القروح نشاره چوب کرم خورده پوسیده شده خصوص از اشجار قابضه جالی و منقی زخمها و مدمل آنها و چون با مساوی آن انیسون با سرکه خمیر نموده در پارچه کتان بسته بسوزانند پس سحق نموده بر قروح خبیثه و نمله ساعیه و آکله بپاشند منع تعفن و سعی و اکل آنها نماید و التیام دهد و نشاره چوب صنوبر با حنا جهت جرب علت بخور و تدهین آن گریزاننده هوام و کشنده پشه و نشاره عاج آشامیدن ربع درهم آن معین بر حمل است و خواص و منافع هر یک بتفصیل در ذیل خشب آن جا بجا مذکور شد **نشف** بتحریک نون و شین و فا اسم عربیست **ماهیت** آن گویند پیچ مرجان است که بسد نامند و گویند غیر از آنست و آن شکست سنگ پر سوراخ شبیه بآشیان زنبور که از سواحل دریای محاو جده و نواح آن خیزد و در زیر آب تکون می یابد **طبیعت** آن خشکتر از بسد **افعال و خواص آن** قاطع خون و التیام دهنده زخمها و لحم آنها خصوصا با شب و در سایر افعال مانند بسد است

فصل النون مع العین المهمله

نعام بضم نون و فتح عین و الف و میم بفارسی شترمرغ نامند **ماهیت** آن مرغیست معروف عظیم الجثه گردن آن بلند شبیه بشتر و پاهای آن شبیه بپای گاو و ظلف آن منشقوق و رنگ آن اغبر مائل بسفیدی و مانند طیور دیگر بسیار پرواز نمی تواند نمود بلکه بعنوان جست و خیز است و بهترین آن بچه آنست و چندان محتاج بآب نیست مگر آنکه آب را نبیند بلکه استنشاق هوا آنرا کفایت است **طبیعت** آن بسیار گرم و خشک تا آخر سوم و تا چهارم نیز گفته‌اند **افعال و خواص آن** گوشت آن محلل ریاح و قاطع بلاغم اعضاء الراس و المفاصل و النفض خوردن گوشت آن فالج و لقوه و خدر و اوجاع مفاصل و ظهر و عرق النسا و نقرس و ساق و امثال اینها و استسقا و جمیع امراض بارده را مفید المضار بطی الهضم و مضر محرورین و مصلح آن سرکه و روغن و پیه آنرا آشامیدن باعث سرعت تکلم اطفال و رافع برودت اعضا است و ضماد آن محلل اورام مزمنه و استسقا و تهیج اطراف و رافع سم عقرب و باعث سرعت حرکت اطفال و چون بر بدن و پاهای ایشان بمالند و از خواص آنست که بر بدن شخصی که مالیده باشد تمام مارها از آن شخص بگریزند و اگر نزدیک شوند بحس گردند این عنوان گفته چون پیه آنرا در اول تابستان در اثنای بهار بگیرند و در هر موضع که گذارند مار و افعی از آن بگریزند و چون بوی آن بشنوند غشی آورند و سرگین آن رافع کلف و آثار جلد بزودی و خاکستر موی آن رافع آکله و از خواص آنست که ابلع کردن اخگر و آهن تفته و مس تفته متضرر نمیگردد و هضم میکرده اند **نعنع** بفتح دو نون و سکون و عین مهمله و آنرا نعناع نیز و بیونانی منثی و بفارسی پیزار یا و بشیرازی راقونه نامند **ماهیت** آن نباتیست معروف بری و بستانی میباشد برگ بری آن خشن تر و کوچکتر و بستانی نازکتر و نرم تر و بهترین آن تازه املس بستانی آنست **طبیعت** آن در آخر دوم گرم و خشک و با رطوبت فضلیه **افعال و خواص آن** در جمیع افعال قویتر از پودنه و باقوت مسخنه و مفرح و مقوی دل و مرقق خون غلیظ و محلل مواد بارده اعضاء الراس طلای آن بر پیشانی خصوص با آرد جو جهت درد سر بارد و سعوط بکد انگشت عصاره آن با روغن گل سرخ تا سه دفعه جهت خنازیر یکه در گردن بهم رسد بغایت موثر و قطور آن با ماء العسل جهت درد گوش و مالیدن آن رافع درد دندان اعضاء الصدر و الغذاء والنفس آشامیدن عصاره آن قاطع نزف الدم و نفث الدم و جهت درد سینه و پهلو و نضج رطوبات مجتمعه در ریه و سینه و تنقیه آن و چون با پرسیاوشان بجوشانند

و بیاشامند جهت وجع فواد و خفقان معدی و تقویت معده و ماسکه و هاضمه و فم معده و آروغ و رفع قولنج ریحی و کشنده اقسام کرم شکم و با سرکه قاطع نزف الدم و آشامیدن دو سه شاخ آن با آب انار ترش مسکن فواق و غثیان و قی و هیضه و مشهی و مسکن خفقان معدی و وجع الفواد و درد معده و چون با قدری عود و یا مصطکی بخایند فواق و خفقان را زائل کند و مقوی دل و مفرح و یرقان را مفید و تقویت باه بخشد و با حب الرمان نیز جهت هیضه و چون دو سه شاخ آنرا در شیر بمالند مانع انجماد آنست و با سرکه و ترشیها رافع ضرر آنها است با عصاب و بدستور با لبنیات و لهذا در سکنجبین و آب دوغ داخل مینمایند و با پنیر نیز میخورند و ضماد آن مسخن و مقوی معده و اشتها و با آرد جو جهت ادرار فرمودن شیر منجمد در پستان و تنهائی جهت بواسیر و با مویز جهت ورم انثیین و در آن و حمول آن قبل از جماع مانع حمل المضار مولد ریاح و اکثار آن مولد حکه در گلو و مصلح آن کرفس بدل آن پودنه نهری مقدار شربت آن تا دو مثقال السموم ضماد آن با نمک جهت رفع سمیت سگ دیوانه گزیده و ممضوغ آن جهت عقرب گزیده و الاورام و البثور ضماد آن با آرد جو جهت اخراجات و نضج دمامیل شراب عرق آن در قرابادین کبیر ذکر یافت و سکنجبین آن نیز

فصل النون مع الغین المعجمه

نغر بفتح نون و غین و راء مهمله **ماهیت** آن اسم جنس عصفور است و نزد بعضی مخصوص بگنجشک سیاه کوچکی است که دنباله آن کوتاه و دائم الحرکت و کثیر الصوت است و بعربی آنرا ابو و ابو الملیح و بفارسی چکاوک و بهندی ممولة و در تنکابن چجر نامند **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص آن** قدید نمک سود آن جهت اسهال و عسر سود آن جهت عسر البول و تفتیت سنگ گرده و مثانه بغایت نافعست

فصل النون مع الفاء

نفط بکسر نون و سکون فا و طاء مهمله **ماهیت** آن رطوبتی است دهنی حاد الرائحه که از بعضی زمینها مانند زفت و قیر میجوشد و از اقصی عراق خیزد و دو نوع میباشد سفید و سیاه سفید آن بهتر و الطف و بسبب لطافت زود مشتعل میگردد و نقاشان قدری از آنرا داخل روغن کمان برای ترقیق و تلطیف ممزوج نموده بر نقشها میمالند و سیاه آن با آن لطافت نیست و بتقطیر سفید میگردد و آنرا مغشوش بروغن چراغ مینمایند و فرق آنست که نفط متصاعد میگردد و بخلاف آن و از توابع مصر از کبار در یا نوعی نفط می آورند و آنرا زیت الجبل مینامند **طبیعت** آن تا چهارم گرم و خشک **افعال و خواص آن** اقوی از اکثر روغنها و مفتح و سریع النفوذ و گدازنده صلابات و تریاق جمیع امراض بارده شربا و ضمادا اعضاء الراس و العصب الغذاء و النفض طلای آن جهت فالج و لقوه و رعشه و کزاز و خدر و استرخا و اکثر امراض و اوجاع بارده رطبه و تحلیل ریاح و اوجاع مفاصل و امثال اینها مفید و اکتحال آن جهت نزول آب در چشم و بیاض و قطور آن جهت گری و ریاح گوش و آشامیدن آن جهت سرفه کهنه بارده و بهر و ربو و ضیق النفس و نفث الدم و بواسیر و تفتیت حصاة و اخراج کرم معده و مقعده و تحلیل ریاح احشاء و مغص و حرقة البول و فرزجه و بخور آن جهت سردی رحم و اختناق آن مفید و طلای سفید آن رافع گری حیوانات مضر محرورین و مصدع و مصلح آن خشخاش و سرکه و مضر رئه و مصلح آن کتیرا مقدار شربت سفید آن دو دانگ تا نیم مثقال و از سیاه آن یکمثقال بدل آن بوزن آن میعه و بعضی قطران گفته اند و رفت طب تریاق السموم خوردن سفید و سیاه آن دافع سموم و قوی الاثر است **نفل** بفتح نون و فاء و لام **ماهیت** آن گویند نباتیست باریزه شبیه برطبه بخار مائل بسرخی و بنفشی و در بوته شبیه بید و شاخهای آن گرهدار مانند خار خشک و در عربستان کثیر الوجود **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص آن** آشامیدن تخم و گل آن رافع سیر زود مدر بول و گل آن اقوی و طبیخ آن در افعال ضعیفتر است

فصل النون مع الکاف

نکاچوبی بکسر نون و فتح کاف عجمی و الف و ضم جیم فارسی و سکون واو و کسر نون و یاء **ماهیت** آن صاحب خلاصة التجارب نوشته که بزبان هندی نوعی بنوعی را نامند که نبات آن بر روی زمین پهن میباشد و ساق نبات آن بسیار ضعیف و برگهای آن از دو جانب رسته مقابل یکدیگر و بمقدار نصف عدسی و در این ممالک یعنی مرو و نواح آن کثیر الوجود است و در زمینهای ریگ بوم دور از آب و نزدیک آن روید و قوی تر آن آنست که دور از آب باشد و نبات آن مائل بسرخی **طبیعت** جمیع اجزای آن گرم و خشک در اول سوم **افعال و خواص آن** آشامیدن عصیر و یا دق برگ آن با شراب جهت اکثر سموم هوام منهوشه و بدستور طلای آن مفید و با شیر مسهل اخلاط فاسده و اخراج سموم از بدن نافع است

فصل النون مع المیم

نمر بفتح نون و کسر میم و راء مهمله بفارسی پلنگ و بترکی قپلان و بهندی تیندو بکسر تاء مثناه فوقانیه و یاء مثناه تحتانیه و خفای نون و دال مهمله و واو نامند **ماهیت** آن حیوانیست معروف شبیه بفهد در شکل و رنگ صورت آن شبیه بشیر و کثیر الحیا و هیچ حیوانی گوشت آنرا نخورد و در جثه از سگ بزرگتر و باریکتر و جلد و سبک رفتار و تیز رو تر از حیوانات دیگر و شدید القوت و غیور و تجربه رسیده که چون بر زخم پلنگ موش بول کند پلنگ نجات نیابد و موش حریص بر آنست که خود را بدان رساند و بول بر آن کند و لهذا پلنگ زخم دار را در جایی نگاه میدارند که اطراف آن آب باشد و موش نتواند خود را بدان رساند و بول کند بر آن و از خواص آن آنست که در هنگام رفتار هیچ حیوان را با آنرا خود نمیتواند دید **طبیعت** گوشت آن گرم و خشک **افعال و خواص آن** اعضاء الراس پیه آن بهترین طلیه است از برای فالج و خدر و اوجاع

مفاصل و نقرس و امراض بارده و بدستور دهن بدان و اکتحال خون آن رافع جمیع علل چشم اعضاء النفض و قطور مغز سر آن با آب چرچیر و زنبق در احلیل مقوی و محرک جماع و بدستور
حمول آن در روغن زنبق و جلوس بر پوست آن مسکن بواسیر الجروح و القروح و الزینه طلای مطبوخ بیه و گوشت آن با آب و زیتون عهرا یحکه جهت ازاله زخمها و شری و حرار
بعد یل و طلای خون آن رافع کلف و بهق و آثار جلد و طلاء زهره خشک آن با دهن حماض ارزج رافع بهق و از خواص آنست که چون کسی بر تمام جسد خود پیه کفتار بمالد بلنگ
قصد او نکند و چون انکس نزدیک آن رود و بلنگ بگریزد و بجدی حس کرده که قدرت بر حرکت او نماند که آن شخص اگر خواهد آنرا بتواند بگیرد و دوم بسیار محبت جماع است چون
بدان رسد بی اختیار آنرا ببوسد طرد الهوام سوی آنرا چون در خانه دود کنند گزدم بگریزد و از انجا خود از درخت مرگریزد المضار زهره آن سم قاتل و دو دانگ آن در
سه ساعت هلاک سازد تدارک آن قی نمودن بشیر تازه و بعد از ان ربوب طین مختوم خوردن و سائر تدابیر زهر فاسد خورده است که مذکور شد نمل بفتح نون و سکون
میم و لام لغت عربیست بفارسی مورچه و بهندی چونتی نامند و بزرگ آنرا چونتا و کثیر الپای چهار نقطه هندیست و ترکی قاریجه ماهیت آن از جمله حشرات و قوت شامه
آن غالب تر از حیوانات دیگر و مختلف می باشد در مقدار از بزرگ و متوسط و ریزه و بزرگ سیاه را بری و دست پا بلند آن نمل فارس و بفارسی مورچه سوار و کوچک را بلدی
و کبار پرنده را طیار و بفارسی مورچه پردار نامند و گفته اند که هر چند بزرگ شود پردار میشود طبیعت مطلق آن در سوم گرم و خشک افعال و خواص آن با قوت سمیه
خصوص کبار آن الاذن مهر یارس گفته چون مور را در روغن زیتون بجوشانند و در گوش بچکانند رافع کری و ریاح و طنین آنست آلات التناسل چون صد عدد مورچه کبار را
در نیم اوقیه روغن ازرقی و یا روغن زنبق اندازنه سه هفته در آفتاب بگذارند طلای آن بر قضیب و حوالی آن بغایت محرک باه ماءیه و رافع عنین و مورث صلابت و بزرگی
آلت و از مجربات دانسته اند الاورام و البثور طلای مور مقابر یا سرکه رافع خنازیر الزینه طلای سحوق آن مانع بر آمدن موی چون بار اول قلع کرده باشند محتاج بتکرار
استعمال نیست و ضماد کبار سیاه آن جهت برص بعد تنقیه و ضماد تخم آن با پیه روغنها مسقط موی و مانع بر آمدن آن دانسته اند المضار خوردن آن موجب مغص و کرب و نفخ
و ریاح و قواق مصلح آن عسل و زیره و چون کسی را بگزد خصوص نوع بری آن سوزش و خارش عظیم و ورم بهم میرسد مصلح آن مالیدن آهن سوده با سرکه و روغن تلخ و ضماد
چوب خیزران با آب تخم آنرا چون بخورند تحریک ریاح شکم بطرف اسفل بحدی نماید که ضبط آن دشوار و متعذر باشد مصلح و رافع آن زیره کرمانی الخواص گفته اند چون کسی خواهد
که چیزی در جائی گذارد و مورچه بدان نرود باید که در وقت گذاشتن حبس نفس نماید و نفس نکشد مورچه در ان نخواهد رفت مادام که دست دیگری بدان نرسد و از اسرار
مکتومه هست و از دخان کبریت و قطران و حلتیت و زهره گاو نیز بگریزد نموس بضم نون و میم و سکون واو و سین مهمله جمع نمس است ماهیت آن حیوانیست
بمقدار شغال و صورت آن شبیه بدلق و رنگ آن مائل بزردی و با خطوط سبز و سر آن کم موی و بسیار چرب بحدیکه مظنه آن شود که با چرب کرده اند و موست مخطط
که در سر بهم میرسد بنا بر مشارکت در بن وصف مسمی بدان گشته و مرغ و موش را صید کنند و هنگام مستی صدای آن شبیه بصدای گربه گردد و در وقت غیر مستی نهی و بگره گاه
ماوراء النهر آنرا لاکچه گویند و در بلاد مرو نیز یافت میشود افعال و خواص آن امراض الراس سعوط خون آن بقدر یک قیراط با شیر زنان رافع جنون و اکتحال زهره
آن با سفیدی بیضه مرغ رافع دمعه الزینه طلای سرگین آن با خردل رافع داء الثعلب و طلای پیه آن و بدستور موی سوخته آن با روغن رافع بهق سیاه و جرب الخواص اسطو
گوید چون آفتاب در بیت خود باشرف باشد چشم راست آنرا گرفته در خرقه کتان بسته بر صاحب حمی ربع تعلیق نمایند رفع حمی او گردد و چون چشم چپ آنرا ببندد حمی باز عود
ماید و مفارقت نماید فصل النون مع الواو نوارس بفتح نون و واو و الف و کسر را و سین مهمله بن لغت یونانیست و بعربی آنرا شجره القدس و سواک العباس
و سواک المسیح نامند ماهیت آن نوعی از قثا است شاخهای آن باریک و بلند تا به دو ذرع و برگ آن ریزه و سبز و جمیع اجزای آن مزغب با زغب شبیه به پشم و گل آن زرد
و خوشبو و طعم آن تند و خار آن نیز مانند سوزن و صمغ آن ما بین سفیدی و سرخی و در روم و حلب کثیر الوجود و منابت آن آجام طبیعت تخم آن در دوم گرم و خشک و بیخ آن
در سوم و این خوبی ترین اجزای آنست افعال و خواص آن مجفف و قابض اعضاء الصدر آشامیدن عصاره آن جهت قرحه ریه و ذات الجنب بعدیل السموم تخم
آن رافع سموم قتاله و مقاوم آنها ما مضر کرده مصلح آن قند و گفته اند مصلح آن بندق است مقدار شربت آن یکمثقال الاعصاب ضماد بیخ آن در التیام جراحات اعصاب مجرب
دانسته اند و لهذا آنرا شجره العصب نامند و طبیخ شکوفه سائیده جرم آن و همچنین صمغ آن در التیام عصب ضعیف از بیخ آن آشامیدن ضماد کردن آن نیز جهت درد عصب
و کوفتگی اعضاء و از جای بیرون رفتن شکستن آن و قاطع نزف الدم مؤثر و طبیخ نبات و گل آن قائم مقام صمغ آنست نوشادر بضم نون و سکون واو و فتح شین معجمه
الف و ضم دال و را مهملتین لغت فارسیست و بهندی نوسادر و بفرنگی سال ارمونیک نامند و نزد اهل صنعت موسوم بعقاب و کبریت الدخان و ملح النار و سلسالیو

نیز است ماهیت آن چیزیست سفید شبیه بشوره قلمی و صاف میباشد از معدنی و مائی و مصنوع معدنی آنرا معدن بلاد حاره مانند حبشه و زنج است و قطعهای آن مانند شوره مائی
آن آب چشمه ایست که چون دست بدان زنند کف کند و از جوشانیدن آن قطعهای سفید بر روی آن بسته گردد و انطاکی گفته در نواح اصفهان آن چشمه موجود است گویند در جبال خراسان
نیز میباشد و این هر دو صنف عزیز الوجود اند و مصنوعی آنرا از قاذورات و کثافات بتعفین و تصعید عمل می آورند و احیانا قلیلی در کوره آجر پزی که از قاذورات آنرا طبخ دهند
نیز بهم میرسد و این قبل از تصعید اکثر رنگ آن اغبر میباشد و بعد از تصعید سفید شفاف مانند شوره قلمی میگردد و چون سفید صاف شفاف آنرا با مثل آن زنجار زردلاری و عشر آن نکار تصعید
کنند سرخ میگردد و در بصره و روم و ملتان شنیده شده که قاذورات و کثافات و سرگین حیوانات را جمع نموده و مانند خشت خام اقراص ساخته خشک کرده در کوره بر هم چیده و بالای
آنها خشتهای پخته را دو ده استاده سر آنها را بر هم تکیه زده آتش میدهند و انچه بر آن خشتها و بر اطراف و بالای کوره صعود نموده منعقد میگردد بعد از سرد شدن اخذ مینمایند
طبیعت آن در آخر سوم گرم و در اول آن خشک افعال و خواص آن ملطف و جالب از عمق بدن بظاهر و مفتح و قاطع نزف الدم بهمه اعضاء العین اکتحال آن جهت
التیام قرحه و رفع سبل و نفعه بارده مفید الفم غرغره آن با آب سداب جهت لوی در حلق مانده الصدر آشامیدن آن رافع حرکت سینه و طلای آن جهت خناق السموم چون آنرا با مثل آن حنظل
انسان تصعید کنند آشامیدن یکمثقال آن در رفع سم مطلق سمیات مجرب دانسته اند و از اسرار مکتومه هست الطحال آشامیدن آن رافع طحال الجروح و القروح ضماد و ذرور آن مجفف
قروح و حابس نزف الدم آنها و جروح و رافع چرک آنها الزینه طلای آن با روغن تخم مرغ رافع برص و با عسل جهت داء الثعلب و داء الحیه و سعفه و با روغن کنجد جهت بهق و نمش
پاشیدن آب محلول آن که در جای نمناک گذاشته حل کنند و یا با سرکه حل نمایند و بدستور بخار آن باعث گریختن هوام است از ان مکان و چون محلول آنرا بر کاغذی نقش
کنند و در اطراف خود گذارند هوام قریب بدان نگردد المضار سه درم آن کشنده است به تقطیع احشا مداوای آن قی نمودن بشیر و روغن و اشیای امراق و سمه و اطعمه چرب خوردن
است و سائر تدابیر زرنیخ و زنجفر خورده فصل النون مع الهاء نهما بفتح نون و سکون ها و فتح میم و الف ماهیت آن اسم نخلی درختی است کوهی ساق آن مربع
و بقدر یکقامت و بار غنی مائل بزردی و شکوفه آن بعضی مائل بسفیدی و بعضی مائل بسرخی و میان آن تهی و عمیق و با عطریت و برگ آن بعضی مستدیر و بعضی دراز و بی ثمر است
طبیعت آن در دوم گرم و خشک افعال و خواص آن مقوی و مفرح اعضاء الراس بوئیدن آن جهت سده نزلات در کام و بدستور بخار آن النفض و الصدر آشامیدن
آن با تفریح و مقوی قوی و رافع خفقان و مدر خون و فرزجه آن منقی رحم و خوشبو کننده آن السموم با سرکه رافع همه سموم الزینه آشامیدن خیسانیده آن با موی زعفران
ازان بادام خوردن مسمن بدن الخواص چون یکدرم آنرا با هفت عدد دانه کشنیز در پارچه کبودی بسته در چاه اندازند در تابستان با دو سرد و بدین کیرد و چون در حریر سرخ
پیچیده بر بازوی چپ ببندند رفع سحر و چشم بد کند بالخاصیت فصل النون مع الیاء المثناة التحتانیة نشیده بفتح نون و سکون یا و فتح دال مهمله و ها
لغت مصری است بفارسی سمنو بواو و سمنی بیا نیز نامند ماهیت آن از اغذیه معروفه اکثر بلاد است شیرین و لذیذ می باشد و دستور صنعت آن آنست که گندم جید را صاف
نموده در آب بخیسانند و بر تخته و یا طبق چوبی و غیر آن پهن نمایند بضخامت سه چهار انگشت و پارچه کرباس پاکیزه بر ان می اندازند و هر روز بر آن آب میپاشند تا آنکه ریشه
بر آورده سبز گردد و چون بمقدار چهار انگشت رسید آنرا بریده کوبیده و آب آنرا افشرده صافی نموده بدستور قدیم آب صافی آنرا در دیگ بکنند و با آتش ملایم طبخ میدهند و قطعات بیخ بدقات
در آن می اندازند و طبخ میدهند تا غلیظ و شیرین گردد و بدستور جدید که بالفعل معمول میان عوام آنست که آب صافی آنرا با سه چهار وزن آن آرد میده خالص در دیگ بزرگی
طبخ مینمایند بملایمت تا آنکه نضج یابد و طعم خامی آن برطرف شود و بعضی مغز بادام و پسته و گردکان درست غیر کوبیده و بعضی در حب با پوست در حین طبخ در ان می اندازند
و بعضی بی پوست نیز و بعد از کمال نضج زمانی سر آنرا مستحکم نموده دم داده در ظرف برمی آورند و تناول مینمایند بسیار لذیذ و شیرین میباشد و عورات اکثر بلاد این بطهارت
و پاکیزگی و حسن عقیده و خضوع و خشوع تمام به نیاز حضرت سیدة النساء صلوات الله علیها مرتب مینمایند و بعنوان تبرک از برای موالیان و محبان او شان جا بجا میفرستند
طبیعت آن در اول گرم و در خشکی معتدل افعال و خواص آن مولد خلط صالح و مسمن بدن و معدل بلغم اعضاء الراس و الصدر و الغذاء جهت رفع صعود بخار
بدماغ و مالیخولیا و سرفه خشک و درد سینه و تولید خلط صالح و تسمین بدن نافع المضار ثقیل و دیر هضم و مسدد و اکثار آن مورث تپهای مرکبه و انچه با بادام و گردکان و پسته در آن
اندازند ثقیل و نوبت مصلح آن سکنجبین و کاسنی است نیطافلی بکسر نون و سکون یا و فتح طاء مهمله و الف و فتح فا و کسر لام و یا ماهیت آن صاحب مغنی گفته از جمله نبوعات غیر
نیطافلی است و بر شاخهای آن پنج عدد برگ میباشد و برگ آن شیردار و بغایت مجفف بی لذع و بیحدت افعال و خواص آن طبیخ آن جهت درد جگر و اسهال ابن اسرائی
و ضماد آن جهت خنازیر و عرق النساء و مفاصل و تحلیل صلابات و دو حصه مفید و عصاره بیخ آن سم قاتل مقدار شربت آن تا سه ادوال ساب است نیل بکسر نون و سکون یا و لام

لغت هندی است و آنرا بعربی نیلج نیز نامند **ماهیت** آن اقراص چوبی است آسمانجونی تیره رنگ مصنوع از عصاره نباتی و اکثر از هند و گجرات و تهته مشهور بدبول و نواح آن اطراف میبرند و آنرا از درخت نیل که آنرا عظلم نامند بعمل می آورند و نبات آن در کتب مذکور شده و بیان اختلاف انکه بعضی وسمه و نیل را یک چیز دانسته اند و بعضی غیر یکدیگر و آن بری و بستانی میباشد بستانی شبیه بکتان و ساق آن منشعب بشعبه باریک و برگ آن شبیه ببرگ کبر و تخم آن ریزه مایل بسرخی شبیه بتخم خرنوب و از آن ریزه تر و بری آن مانند بستانی و خشونت آن زیاده و سیاه تر و بی تخم و بهترین آن صافی تیره رنگ لاجوردی آنست که بهندی نیل بیانه نامند جهت انکه در قصبه بیانه که قصبه ایست از توابع شاهجهان آباد بعمل می آورند و در هیچ جای دیگر بدین خوبی و صفا و رنگ نمی شود لیکن از ده دوازده سال که صاحبان انگریز متوجه شده در بنگاله و صوبه عظیم آباد و بنارس بلکه تا لکهنو بسیار کشت و کار درخت نیل کرده جابجا کوتهی ها برای تیاری نیل بنا گذاشته تیار میکنند بسیار خوب رنگین مثل لاجورد و بهتر از بیانه میشود و بر جهازات برای تجارت میبرند و از برگ همین که خشک کرده مردمان خضاب میکنند همین وسمه است خوب سیاه میشود و گویند در خورجه که متصل اکبرآباد است بسیار خوب نیز میشود و اکثر تجارها از انجا خریده باطراف میبرند **طبیعت** آن در آخر اول گرم و در دوم خشک و نزد بعضی معتدل **افعال و خواص آن** محلل مجفف و رادع و قاطع نفث الدم و نزف الدم و تجفیف بستانی آن زیاده و بدون لذع و بری آنرا قوت تجفیف اقوی و با حدت و جاذب از اعماق بدن اعضاء الصدر و الغذاء و النفض آشامیدن آن بقدر چهار شعیره تنهائی و یا با ادویه مناسبه جهت سرفه شدید اطفال که از شدت آن قی کنند و درد سینه و گرده و ریاح غلیظه و نیز با ادویه مناسبه جهت قرحه ریه و سوحه سوداویه و با گلقند خواه هندی و خواه کرمانی آن جهت دفع هموم و خفقان و با سکنجبین جهت سپرز خصوص بری آن و با خیارشنبر جهت استسقا و عصاره آن نیز جهت سرفه و چون نیل را با آب بسایند و بر ناف اطفال بمالند اسهال نماید و چون بر زهار ایشان بمالند بول بسته را بگشاید الجروح و القروح ضماد بری آن جهت قروح خبیثه و باد سرخ و نمله و التیام جراحات کهنه برای شدت جذب و حدت آن و طلای محلول آن در آب که گرم نموده باشند جهت تسکین وجع بواسیر مؤثر و با هموزن مرداسنگ و قدری روغن گل سرخ و موم جهت اکله از مجربات اما باید که قبل از طلا موضع را با آب بارتنگ و عسل بشویند و با سرکه جهت قروح سر و خنازیر و متقرح بعدیل جهت اندمال جراحات و ابدان صلبه بستانی آن بهتر و جهت قروح نیز برای تجفیف و قلت جذب و حدتیکه دارد و جهت قروح کهنه با عسل و جراحات عصب و حرق النار و برای آن با آرد شلیم جهت اخراج خار و پیکان الزینة جالی کلف و بهق و برص و داء الثعلب نافع خصوص محرق آن الاورام و البثور ضماد آن جهت تحلیل ورم رخو و کل اورام در ابتدا و جهت ... مضرت مصلح آن عسل مقدار شربت آن تا دو درم بدل آن بوزن آن آرد جو و ثلث آن ماميثا است و دستور اخذ رنگ آن آنست که بکوبند و در آب یکشبانه روز بگذارند پس ته نشین آنرا بگیرند و قرصها کنند و پر از آب نمایند و در زیر آن آتش ملایم کنند و برهم زنند تا کف بر سر آورد تا کف آنرا بگیرند و استعمال نمایند در رنگ ثیاب و غیرها

نیلج

نیلج بکسر نون و سکون یا و فتح لام و جیم لغت عربی نیل است و بعضی غیر آن دانسته اند **ماهیت** آن نباتی است برگ آن شبیه ببرگ صعتر و بر روی زمین مفروش و در حوالی دربند شیروان کثیر الوجود **افعال و خواص آن** اقراص معمول آنرا جهت بیاض چشم بعدیل دانسته اند

نیم

نیم بکسر نون و سکون یا و میم لغت هندیست گویند اصل آن نینب بوده که بنا بر قاعده مقرره در الفاظ فارسیه هرجا که نون با باء موحده ساکنه جمع شود باء را با میم بدل کنند مانند دنب و سنب که باء را با میم بدل کرده و برای تخفیف نون را حذف کرده دم و سم شده در انجا نیز همین عمل نموده نیم گشته **ماهیت** آن درختیست عظیم هندی معروف و مشهور برگ آن باریک و مشرف نازک و اندک از برگ انار بزرگتر و تشریف آن زیاده و گل آن در خوشه و وسط گلها زرد و اندک با عطریت و خوش منظر و ثمر آن بقدر سنجد بسیار کوچکی یعنی ... طولانی و رسیده تخمهای آن زرد رنگ و تلخی با اندک شیرینی ... که انچه حکیم میر محمد مومن رحمة الله در تحفه نوشته اند که آنرا در اصفهان سنجد کرخی و در مازندران کنار تلخ و در بعضی بلاد معروف به درخت نور است چندان اصلی نداشته باشد زیرا که نیم در غیر بلاد هندی نمی شود و مستعمل اکثر برگ تازه آنست **طبیعت** آن نزد اهل هند سرد در اول و خشک در دوم و نزد بعضی در اول گرم و تر و نزد بعضی معتدل **افعال و خواص آن** محلل و منضج اعضاء الراس بخور برگ و طبوخ آن در آب جهت درد گوش و اوجاع مفاصل و قطور عصاره برگ تازه آن تنهائی و یا با عسل در بینی مسکن صداع و در گوش مسکن وجع و مصلح جراحات و مانع آب ... و مضمضه بآب برگ تازه آن یا با آب طبوخ آن جهت تقویت لثه و درد دندان نافع اعضاء النفض آشامیدن آب برگ تازه و طبوخ آن و یا انکه برگ آنرا سائیده گرده نانی پخته در آب انداز زند و آب آنرا شبانروز بیاشامند جهت تحلیل ریاح و رطوبات معده و التیام مجاری بول و تصفیه آنها و آشامیدن آب طبوخ پوست بیخ آن بقدر دوازده مثقال مدتی بسته شده و آشامیدن ثمر آن یکمثقال حابس اسهال مزمن و حکیم میر محمد حسین (?) در مجربات خود نوشته که ثمر آن گرم و تر و ملین طبع و دافع جذام است الاورام و البثور و الدمامیل ضماد برگ

کوبیده گرم نموده آن و بدستور ضماد پخته آن بدین نحو که در ظرف سفالی کرده و ظرف دیگر بر سر آن گذاشته و اطراف آنرا بسته بر آتش ملایم گذارند و بخار طبخ یابد و یا انکه در برگ بید انجیر و یا برگ موز در زیر خاکستر گرم طبخ نمایند جهت تحلیل اورام حاره رطبه و بارده و نضج دمامیل و تنقیه قروح و التیام آنها و تسکین اوجاع و امثال اینها نافع و ضماد سائیده آن با اندک نمک منقی قروح خبیثه و خورنده گوشت فاسد و بدستور با گرگره (?) شکر سرخ تیره مایل بسیاهی است اکال قروح و جروح است و چون فتیله آلوده در روغن تخم (?) گذارند گنداده گرداند و چون در جوف آن فرستند تنقیه آن نماید خصوص که بر بالای از زخم برگ سائیده گرم کرده و یا مطبوخ بنحو مذکور بسته باشند و چون قروح و جروح تنقیه تام یافتند و خواهند التیام سازند باید که بی نمک استعمال نمایند و مرهم و دهن آن نیز جهت اکثر قروح و جروح و سوختگی آتش نافع و بعضی روغن آنرا نائب مناب روغن شیخ صنعان دانسته اند و صنعت آن نیز و طلای برگ آن در قرابادین کبیر ذکر یافت و عرق پوست درخت بسیار کهنه آن که نیکو فته هر مقدار که خواهند و با ربع وزن آن شکر سرخ که بهندی گر نامند اما صاف خالص باشد دو وزن آن آب بخیسانند و روزها با آفتاب و شبها در سایه گذارند تا بیست یکروز پس عرق کشند بدستور مقرر روزی دو توله تا چهار توله آنرا بیاشامند و از عقب آن ... یکدو ساعت نان با روغن گاو تازه بخورند تا بیست و یکروز یا زیاده بحسب حاجت و مرض و از نمک و ترشی و ماهی و بادی پرهیز نمایند جهت اکثر امراض مانند لقوه و فالج و استرخا و اوجاع مفاصل و غیرها و استسقا و نزول آب در هر عضو یکه باشد و قروح مجاری بول و جذام و قروح خبیثه و ساعیه و امثال اینها نافع و بدستور آشامیدن نقوع مذکور جهت امراض مزبوره روزی دو توله بدستور و مراعات پرهیز

نیلوفر

نیلوفر بکسر نون و سکون یای مثناة تحتانیه و ضم لام و سکون واو و فتح فا و را مهمله معرب از نیلوپهل هندیست زیرا که نیل بزبان هندی بمعنی آب و پهل بمعنی ثمر است و بیونانی بنفاو (?) و بعربی کرنب الماء و حب آنرا حب العروس و بزبان بنگاله سیله و کونین نامند و بری آنرا بمصر عرائس النیل گویند **ماهیت** آن گل نباتیست که در غدیرها و آبهای ایستاده که بهندی جهیل و تالاب نامند در ایام گرما که موسم بارش آن دیار است بهم میرسد ساق آن نرم و مجوف طولانی بقدر عمق آنها تا بدو قامت و برگ آن عریض و بر سطح آب مفروش و گل آن بیرون از آب و الوان میباشد سفید و نیلی و سرخ ارغوانی و بنفش و زرد و رنگ سبز و لیکن زرد رنگ آن کمیاب و سفید آن کثیر الوجود و بعد از ان نیلی و بعد از ان ارغوانی و بهترین همه سفید و نیلی است و برگهای گل آن طولانی با نرمی سخت و در میان آن زیرها و بعد ریختن گل آن ثمری بقدر سیبی مدور و در جوف آن تخمهای کوچک سیاه که بالزوجت میباشد بهم میرسد و بهندی آن مایل بسرخی و بیخ آن بعضی شبیه بزردک طولانی سیاه و بعضی مدور و تلخ طعم خشبی و این را بهندی سلکی (?) نامند و بعضی مردم پخته میخورند و بعضی گفته اند نیلوفر بری نیز میباشد **طبیعت** جمیع اجزای آن در دوم سرد و تر و گل آن از همه الطف و از بنفشه در سردی و تری زیاده و بیخ آن گرم و خشک و تخم آن سرد و خشک و مراد از مطلق آن گل آنست و اگر مستعمل و قوت آن تا یکسال باقی میماند **افعال و خواص آن** مقوی دل و دماغ و مسکن حرارت آنها و تشنگی اعضاء الراس و العصب بوئیدن گل آن مقوی دل و دماغ حار و منوم و مسکن صداع حار و خشکی دماغ و آشامیدن آن جهت امور مذکوره و سد نزله و خشونت سینه و سرفه حار و قروح ظاهری و باطنی حادث از ادویه حاده است و چون تعدیل آن با زعفران و دارچینی کرده باشند جهت تقویت دل و خفقان مؤثر و نگاه داشتن قدری از بیخ آن در دهان محلل اورام حلق و رافع خناق مجرب و نطول گل آن بر سر مسکن حرارت آن اعضاء النفض و الحمیات آشامیدن گل آن و بدستور بیخ آن حابس اسهال مزمن و قرحه امعا و سیلان منی و منجمد کننده آن و مسکن شهوت باه و مانع احتلام خصوص با شربت خشخاش و با جوارش عود شیرین و آشامیدن گل آن تنهائی و یا با مطبوخ مناسبه و یا عرق آن جهت جدری و حصبه و بعد از بروز نه قبل از ان جهت انکه مانع بروز آنست و نیز مسکن حرارت قلب و کبد و حمیات حاره حاده است مضر مثانه مصلح آن نبات و عسل و مضر باه و مصلح آن لعوبات و عسل مقدار شربت از جرم آن تا سه درم و در مطبوخات تا هفت مثقال بدل آن بنفشه و بخلاف و یا خطمی سفید و بیخ آن جهت اسهال مزمن و تحلیل طحال و قروح امعا و سیلان منی و ضماد آن جهت درد معده و مقعده و مثانه و ورم طحال و مقعده الزینة ضماد بیخ آن با آب جهت بهق و برص خصوص بیخ سیاه آن و با زفت و با عسل جهت داء الثعلب و نطول آن با سرکه جهت اورام حاره مقدار شربت آن از یکدرم تا سه درم و اکثار آن مضعف باه و تخم آن مضعف و منجمد کننده منی و آشامیدن آن چند مرتبه جهت سیلان رطوبات جاری از رحم و ضماد آن جهت نزف الدم و درد مثانه و درد حیض نافع مقدار شربت آن تا سه درم است شراب نیلوفر ملین طبع و جهت صداع حار و تبهای حار و تبهای صفراوی و سرفه و ذات الجنب و ذات الریه و خشونت سینه نافع صنعت آن بگیرند نیلوفر تازه یکرطل و در چهار رطل آب بخیسانند و بجوشانند و مالیده صاف نموده با یک من قند سفید بقوام آورند و اگر نیلوفر تازه نباشد ربع و یا نصف وزن آن از نیلوفر خشک مرتب نمایند عرق نیلوفر صداع حار و تبهای صفراوی و حمیات دقیه و جدری و حصبه و سرفه حار و ذات الجنب و ذات الریه و خفقان حار را نافع صنعت آن بگیرند گل نیلوفر تازه و با چهار وزن آن آب خالص شیرین در قرع و انبیق مقطر نمایند و بعد سرد شدن در شیشه و یا صراحی جست روی توتیا نگاه دارند و عند الحاجت بقدر مطلوب بیاشامند و اگر تازه آن نباشد از خشک آن ربع و یا نصف آن اخذ نمایند

باب بیست و ششم

واق

در بیان ادویه که حرف اول آنها واو است فصل الواو مع الالف واق بفتح واو و سکون الف و قاف ماهیت آن اسم عربی
است آبی که در کنار آبها میباشد تیره و مائل بسیاهی و مخلوط بسفیدی و سر آن سیاه و در کله آن چهار عدد موی مانند کاکل سه و در غایت سفیدی و نرمی و در بلندی قریب بشبری و رکان
بازلف خفار جمع نموده بر میبندند و آن مرغ را در شکار بحری و برین مینمایند و از خفار کوچکتر و اکثر صید آن ماهی است و چون بکمال خود رسد صدای آن واق واق باشد طبیعت آن در دوم
گرم و در اول خشک افعال و خواص آن گوشت آن محلل ریاح و سهولت آن از طیور دیگر کمتر و رافع فالج مطلقا حتی بخور پر آن و روزانه و کمر را مفید و روغن آن جهت
فالج و امراض عصبانی نافع و گوشت نمک سود آن جاذب خار و پیکان و زهره آن جهت رفع بیاض چشم و بهق مفید است المضار محرورین را مضر مصلح آن فواکه حامضه و سکنجبین ساده
و یخنی در آب و بریان نمودن آن با روغن بادام و یا کنجد و یا کشنیز و ناخواه مطیب نمودن است فصل الواو مع الجیم

وج

وج بفتح واو و جیم و آنرا عود الوج و بیونانی اقورون
و بفارسی اگر و بترکی و بهندی بچه نامند ماهیت آن نباتی است که در قوت قریب با ایرسا است و در آبها میروید مانند بردی و بفارسی سوسن زرد گویند برگ آن از برگ سوسن
درازتر و عریضتر و با خشونت و انبوه ساق آن بلند و گل آن شبیه بسوسن آزاد که زنبق باشد و زرد و مائل بسرخی و بیخ آن گره دار و بعضی ببعضی اندک پیچیده و کج شبیه بسعد و رنگ آن مایل
سفیدی و سرخی تند طعم و با حرارت و حرافت و تلخی و قوت آن تا چهار سال باقی میماند و قریب بقوت زراوند و ایرسا است و اقسام میباشد بهترین همه سفید بزرگ خوشبوی گره
آنست و مستعمل بیخ آن و جالینوس گفته که خوشبو نیست و در سنبله میرسد طبیعت آن در سوم گرم و در وسط دوم خشک افعال و خواص آن ملطف جالی بلیغ و مفتح و
قاطع بلغم محلل ریاح و تریاق سموم اعضاء الصدر و الرأس و الغذاء آشامیدن آن خصوص با مصطکی جهت تنقیه دماغ از سائر فضلات و جهت فالج و خدر و استسقاء و لکنت زبان
خصوص خائیدن آن و در دهان نگاه داشتن باعث سرعت تکلم اطفال است چون با ایشان اندک اندک بخورانند و نیز بجهت رفع ثقل زبان و درد دندان و بیحد و اکتحال آن جهت رفع
بیاض و غلظت قرنیه و جلای بصر و ظلمت عارض از رطوبات نافع خصوص عصاره تازه آن و نیز آشامیدن آن جهت تقویت قوت حافظه و تخفیف رطوبات اعصاب و دماغ
و معده و تنقیه آن و تصفیه خون و صفرا و درد سینه و پهلو و سرفه بارد و تقویت معده و جگر بارده و هاضمه و تحلیل ریاح معده و امعاء و درد جگر و امعاء و سپرز و مغص و سحج معاء و تقطیر
البول رطوبتی و تفتیت حصاة و تسخین گرده و تقویت باه و زیادتی آن و مدر بول و حیض است و ضماد آن جهت فالج و تشنج بلغمی و خدر و اوجاع مفاصل و ورک و رحم و تحلیل ریاح و سپرز
طحال نافع و رافع کبر آن و فرزجه آن با شیر مادیان و زعفران جهت اعانت بر حمل و جلوس در طبیخ آن جهت درد رحم السموم آشامیدن آن جهت سموم مشروبه و ضماد آن جهت سموم
ملدوغه و بالجمله همه امراض بارده و مبرودین و مشایخ را مفید و مضر سر مصلح آن رازیانه و محرق خون محرورین مصلح آن سکنجبین مقدار شربت آن یکمثقال بدل آن در تطرد ریاح
و امراض کبد و طحال هم بوزن آن زیره کرمانی و ثلث آن ریوند چینی و در امراض باه و اوجاع و غیرها زراوند طویل و نیز شیخ ارمنی گفته اند و ایضا ربع وزن آن قرنفل و عود هندی
الزینة آشامیدن آن نیکو کننده رنگ رخسار و بدستور ضماد آن جهت بهق و برص نافع الاورام و المفاصل ضماد آن جهت تحلیل اورام بلغمیه و اوجاع مفاصل بارده و بهق و برص
و نقرس و امثال اینها نافع و جوارش وهن و سفوفات آن در قرابادین مذکور شده و مربای آن جهت فالج و صرع و ضعف معده و درد آن و نفخ و قراقر شکم و قولنج نافع و معجون
آن جهت نشف رطوبات دماغ و نزلات و مقدمه نزول آب در چشم و رفع خیالات باطله و بلغمی مزاجان و تقویت معده و تخفیف رطوبات آن مفید و بهره و نیز در قرابادین
ذکر یافته فصل الواو مع الدال المهملة

ودع

ودع بفتح واو و دال و عین مهمله ماهیت آن از جمله اصداف و حلزونات است اصناف و اقسام و اشکال
مختلفه میباشد آنچه دراز و پیچیده است بفارسی گوگ و در دیلم کلاجک و باصفهانی کس گربه و بهندی کوڈی و نوع کوچک آنرا بشیرازی گوش ماهی و بهندی کهونگا نامند
و پوست آن زیاده از سائر اقسام و در دریا و زمینهای نمناک نیز بهم میرسد و بهترین آن بحری آنست و شیخ بهن و پیچیده بود طبیعت آن سرد و خشک و خشکی آن زیاده
از سائر اصداف افعال و خواص آن مدر مائیت و جالی و جهت عسر البول و حصاة نافع و ضماد گوشت آن جاذب پیکان و خار و ناشف رطوبات اعضاء بظاهر و طلای
سائیده کوڈی زرد بر پشت زهار باعث ادرار بول و رافع احتباس آن و محرق آن در همه افعال اشد و جالی و گرمی و خشکی آن زیاده و مداوم العین اکتحال آن جالی بیاض
عین باعث حدت بصر الزینة والاورام و غیرها ضماد آن جالی بهق و برص و نمو باو ناشف رطوبات اعضاء و محلل اورام رخوه و جهت اصحاب جنین نافع و مالیدن سفوف محرق
خشک آن مسکن اوجاع بارده و محلل اورام بلغمیه و ضماد محلول آن در آب لیمو محلل اورام و با قلیلی نوشادر رافع جمیع آثار جلد الاذن کوڈی زرد را سوخته آنرا سائیده و در گوش
بقدر نیم ماشه اول انداخته بعده قدری آب لیمو انداز ند جوش میزند و جمیع گوش و سنگینی و دفع که بعمل آرند دفع خواهد شد و آشامیدن مسحوق غیر محرق آن با سرکه
مقدار ربع درهم با شراب ابیض جهت قرحه امعاء و منع تولد آن قبل التعفن المضار مضر ریه مصلح آن عسل مقدار شربت آن تا نیم درهم است فصل الواو مع الراء المهملة

ورد بفتح واو و سکون را و دال مهمله بلغت عربی اسم جنس گلهای خوشبوی اشجار است و بعربی جل معرب گل نامند و از مطلق آن مراد ورد احمر بستانی است که بفارسی گل سرخ نامند
و آن اقسام میباشد از سرخ و خوشرنگ و خوشبو و سرخ کمرنگ خوشبو و زرد و صندلی و سفید و هر یک بری و بستانی میباشد و هر واحد بنامی مخصوص و بستانی هر یک اکثر مضاعف
و بری غیر مضاعف است ورد ابیض بری ماهیت آن بزرگتر از نسرین و غیر مضاعف است و بیخ برگ و برگهای آن سفید و بزرگتر از بستانی و در وسط آن زیره زرد رنگ
و تند بو و درخت آن بزرگتر از نسرین ورد احمر بری ماهیت آن گل درخت دلیک است و سرخ غیر مضاعف ورد احمر بستانی بفارسی گل سرخ نامند ماهیت
آن معروف و در اکثر بلاد میشود و بهترین آن برای عطر گرفتن بزرگ و رنگین بسیار خوشبوی تلخ طعم با اندک شیرینی آنست و برای تداوی غنچه تمام ناشکفته آن زیرا که قوت قبض این
زیاده است و در اکثر بلاد مانند هند و بنگاله تا هر سال قبل از موسم گل آن که اواخر دلو و اوائل حوت است آنرا قلم نکنند و در پای آن ماهی گندیده و خاکی سفیدی که آنرا کلی نامند و غیر
آن از مصالح ندهند و آب یاری و ترتیب نکنند گل نمیدهد طبیعت آن مرکب القوی با جوهر مائی و ارضی و نیز و اکثری در اول سرد و در دوم خشک و جمعی گرم و تر گفته و بعضی معتدل
دانسته اند با قوت قابضه و خشک آنرا قبض زیاده و تلخی کمتر و قرشی گفته در یابس نسبت برطب آن میل بسردی دارد افعال و خواص آن مقوی قوی و ارواح و مفرح
و ملطف جالی و مسهل و مسکن صفرا و بلغم رقیق و قابض خصوص خشک آن و قبض غنچه خشک آن زیاده و با حرافت تلخی و قبض و اندک شیرینی و چون خشک گردد تلخی و شیرینی آن
زائل گردد و تازه آن مسهل چون بیست درم آنرا بیاشامند اعضاء الرأس قطور عصاره آن جهت درد سر و چشم و گوش حار و قطور طبیخ خشک آن جهت غلظت اجفان و ضماد تازه
آن جهت درد سر و مضمضه بطبیخ آن جهت تقویت دندان و لثه و بدستور سنون آن و ذرور خشک آن رافع قلاع دهان و نیز مضمضه و غرغره آن با عدس و کافور و بوئیدن آن
مقوی دل و دماغ و ضعیفان باعث هیجان عطسه و زکام و نزله و ماشری و در بعضی مسکن آنها مصلح آن کافور در محرور المزاج اعضاء الصدر و الغذاء و النفض آشامیدن آن
جهت تقویت قلب و ریه و معده و جگر و گرده و امعاء و رحم و مقعده و رفع نفث الدم و آشامیدن آب آن رافع خفقان حار و غشی و ضعف قلب و اعضای مذکوره و حابس اسهالات
حاره خصوص غنچه عفص آن و گویند دو درم غنچه تازه آن دو مجلس عمل میکند و ضماد آن جهت تحلیل اورام مراق و تخفیف رطوبات معده و تقویت آن و ضماد تازه آن جهت ورم معده
و خفقان به طبیخ آن جهت قروح امعاء و ذرور خشک آن جهت رفع سیلان رحم و بدبوئی آن باعث خوشبوئی و تنگی آن الحمی سه درهم آن مسکن حرارت تب ربع القروح و الجروح و الاورام
خشک آن جهت رفع و التیام زخمها و قلاع و رحم آبله و خشک نمودن و انبات آن و ضماد تازه آن جهت تحلیل و سحج جلد که بسبب حرکت بهم رسیده باشد و در و باندن گوشت
تازه بر زخمهای عمیق و تحلیل اورام حاره و سلسکی اعضاء الزینة طلای آن در حمام جهت رفع بدبوئی عرق و ضماد تازه آن جهت اخراج خار و پیکان از بدن و خرازه و زیر بغل و کنج ران
جهت بدبوئی و التیام جروح و قروح آن و بدستور ذرور آن با برگ مورد جهت قطع عرق مضر باه و مورث تشنگی و مصلح آن حب الزلم و انیسون مقدار شربت از تازه آن تا ده درم و از
خشک آن تا چهار درهم و از آب آن تا هشت درهم بدل آن بنفشه بوزن آن و ربع آن مرزنجوش و عصاره برگ گل تازه آن که در سایه خشک نموده باشند جهت غلظت اجفان و نفث الدم
و رفع رطوبات و علت معده مفید و قبض و یبس آن زیاده از غنچه و برگ آن و آشامیدن سفوف اقماع آن حابس نفث الدم و قابض بطن زرد و یعنی دانهای ریزه که در وسط گل آن
میباشد طبیعت آن در دوم گرم و خشک افعال و خواص آن آشامیدن دو درهم آن با آب رافع نفث الدم و نزف الدم و اسهال عسر العلاج خصوص که با اقماع آن
بسایند و حمول آن مقوی رحم و رافع رطوبات آن و مضیق فرج است و تخم گل که عبارت از ثمر آن است و مانند تکمه است در افعال مانند ولیکن است که عبارت از ثمر گل سرخ بری است
و مذکور شد و بعضی بزر ورد عبارت از غنچه ناشکفته آن دانسته جهت مشابهت آن ببزر قمیص یعنی تکمه پیراهن و بعضی ولیک دانسته اند و بالفعل مشهور بزر های وسط گل آنست
و مستعمل در تراکیب نیز همین است و گلنجبین آن در افعال قریب ببرگ آن و در بعض مواد اقوی و در بعضی ضعیف و روغن آن که برگهای گل تازه بی اقماع آنرا در روغن کنجد تازه و یا
روغن زیتون تازه اندازند و در آفتاب گذارند و چون رنگ برگ گل سفید گردد و افشرده دور نمایند و برگ گل تازه در آن ریزند و همچنین تا هفت مرتبه و این را دهن ورد خالص
نامند و یا آنکه آب برگ گل را گرفته با روغن کنجد و یا زیت بوزن آن بآتش ملایم بجوشانند تا روغن بماند و این را دهن ورد مطبوخ نامند طبیعت مطلق آن مرکب القوی افعال و
خواص آن رادع و قابض و محلل و مفتح و موافق مواد حاره و بارده و باقوت مسهله اعضاء الرأس نطول آن تنهائی و یا با سرکه و گلاب جهت درد سر و تقویت دماغ و
رفع بیخوابی و تحلیل اورام دماغی و بدستور طلای آن با سرکه و لخلخه آن با سرکه و گلاب جهت تسکین صداع و رادع بخارات دماغی و موافق اورام آن و قطور آن در گوش جهت درد
و رفع یبس آن و مضمضه آن مسکن درد دندان و رافع قلاع حادث از آهک خورده اعضاء الغذاء آشامیدن آن مسهل مادو نزلج و حابس اسهال مراری و مسکن التهاب معده و قروح
امعاء و سحج و مغص و تقویت اعضاء و تسکین اوجاع و رافع زحیر و بدستور دهن مداف و خفقان بدان جهت قرحه امعاء و سحج و مغص عارض از خوردن مغز فلوس خیار شنبر و غیر آن نطول

ورد ابیض بری
ورد احمر بری گل سرخ
ورد احمر بستانی

آن جالب اسهال مراری و مسهل آن از جملهٔ القروح و الجروح و الاورام تدهین بدان رو باشند و گوشت بر زخمهای عمیقه و مجفف رطوبات جروح و قروح و دافع مواد خبیثه زخم آبله و با سفیدهٔ
بیضه مرغ جهت سوختگی آتش و زخم عارض از نوره و ورم چشم و با سرکه با دهر هر قروح و جوششهای حاره و آشامیدن آن جهت رفع ضرر آهک خورده و زرنیخ و ذراریح و امثال اینها الرازی
با سرکه و آب مورد جهت رفع عرق مقدار شربت آن یک اوقیه بدل آن بوزن آن روغن بید و نیم وزن آن روغن بنفشه و ماء الورد که بفارسی گلاب نامند طبیعت آن مرکب القوی
و مائل بسردی و با سه قوت حرارت لطیفه مفتحه و رطوبت اندک قوت قابضه و بعضی سردی و خشکی آنرا بسیار غالب دانسته اند افعال و خواص آن مقوی دماغ و قلب و فم معده و قوت حساسه
بدنی اعضاء الرأس و الصدر و الغذاء آشامیدن بنکرم آن جهت عوارض حادث از نزله و نفث الدم و خشونت سینه و خفقان حار و تقویت بدن و درد معده و امعاء مفصل بارد
و حاره و جع کبد و طحال و با شراب باعث زیادتی تفریح و بوئیدن و طلا کردن آن جهت درد سر حار و درد چشم و با قرنفل جهت درد سر بارد و لخلخه آن جهت تقویت دماغ و حواس
باطنی و نشاط نفس و تقویت دل رفع خمار و غشی و بیهوشی و خفقان و بالخاصیه مضر صاحب نزله و محرک آن و باه و باعث سفیدی موی مصلح آن جلاب و نبات مقدار شربت آن
هیجده مثقال و آشامیدن گلاب مکرر مقطر موده بقدر رو دو اوقیه مسهل است و جلنجبین شکری و عسلی مرکب جوارش و حب دهن الورد با قسام شراب و عرق و غسول و اقراص آن
نیز با نخلای یخنی و گل شکری و گلنگبین عسلی معجون و روهمه در قرابادین مذکور شد و نوع گل سرخ مضاعفی که در اکثر بلاد خصوصاً هند و بنگاله میشود آنرا سد اگلاب می نامند جهت آنکه
همیشه گل می آورد و در بعضی موسم زیاده و در بعضی کمتر بوی بسیار ضعیف و ناخوش نیز از جملهٔ ورد احمر بری است ورد صفر یعنی گل زرد بری است درخت آن خار دارد و گل
آن زرد و غیر مضاعف و خوشبو و مفرح و قوت آن مانند نسرین سفید و گلنگبین و حلوای برگ آن مفرح و مقوی باه است ورد صفر بستانی این نیز نسرین بستانی زرد است
و درخت آن بقدر گل سرخ و بخار و گل آن مضاعف و رنگ آن زرد مائل بصندلی و در قوت مانند گل سفید بستانیست ورد الحماق بفتح حاء مهمله و میم و الف و قاف و آنرا ورد
الحمار نیز نامند و بفارسی گل رعنا زیبا و بشیرازی گل محمدی خوانند ماهیت آن درخت آن شبیه بدرخت ورد احمر بری و گل آن غیر مضاعف و اندرون آن سرخ آتشی و بیرون آن
زرد و زعفرانی و بوی خوشی ندارد و گفته اند از اقسام ورد منتن است و بندرت بعضی خوشبو هم میشود و مستعمل بیخ آن طبیعت آن گرم و خشک و گرمی بیخ آن زیاده
افعال و خواص آن محلل قوی و در طلیه استعمال آن اولی است فصل الواو مع الراء ورس بفتح واو و سکون را و سین مهمله ماهیت آن ثمر درختیست
حجازی مخصوص به بلاد یمن و تا بیست سال گل و ثمر میدهد و تخم آن مانند کنجد و بعد از رسیدن منشق شده چیزی شبیه بموی زرد مائل بسرخی شبیه بزعفران از آن ظاهر میگردد
و سائیدهٔ آنرا از یمن می آورند شبیه بزعفران سوده و ثیاب را بدان رنگ میکنند و بهترین آن نیز تازهٔ زرد مائل بسرخی است و قسم سیاه آنرا از حبشه آورند و حبشی نامند
و سرخ تیره آنرا که هندی نامند بدون تربود و نزد بعضی گرکم بیخ نبات آنست و اصلی ندارد و قوت آن تا چهار سال باقی میماند و آنرا حبی است مانند ماش طبیعت آن
در دوم گرم و خشک افعال و خواص آن مقوی و مفرح عظیم و رافع بهق و خفقان و محلل ریاح غلیظه و جالی و مهیج و مقوی باه و مفتت حصاة الرئیه طلای آن
رافع بهق و برص و کلف و نمش و جالی سائر آثار و باعث لاغری بدن و آشامیدن آن جهت و ضح الجروح و القروح جهت جرب و حکه و سعفه و قوباء و بثور نافع السکم
مقاوم همه سموم مضر ریه مصلح آن مصطکی و کتیرا و عسل مقدار شربت آن تا یکمثقال بدل آن بوزن آن زعفران و نصف آن سازج و پوشیدن ثیاب مصبوغ بدان مهیج باه
دانسته اند و معین بر جماع ورشان بفتح واو و سکون را و فتح شین معجمه و الف و نون بترکی الافاخته نامند ماهیت آن از جنس کبوتر صحرائی است و از آن بزرگتر
و از دراج کوچکتر و مایل بسیاهی و مطوق طبیعت آن گرم و خشک افعال و خواص آن گوشت آن مانند کبوتر صحرائی است و خفیف تر از گوشت کبوتر و خشکتر از آن
و جهت فالج و برودت گرده و مثانه و پشت و تحلیل ریاح و چون در روغن زیتون جهرا گخته طلا نمایند در افعال مانند بیه شترمرغ المضار عسر الهضم و مداومت خوردن آن
مورث سوء خلق و حبس بطن مصلح آن در حمرورین سرکه و در مبرودین نمک و اندکی نخود و با آب پختن و در این هنگام نیز سریع الخروج میباشد از شکم ورل بفتح واو و
مهمله و لام بفارسی و ترکی بزمجه و بهندی گوی بضم کاف عجمی و واو مجهول و یا نامند ماهیت آن حیوانیست بزرگتر از حردون و سر آن کوچک و دنباله آن دراز
و از دنباله و زغ قویتر و پوست آن سیاه و خشن و ابلق بخطوط زرد و گفته اند غیر سوسمار است طبیعت آن گرم و خشک در سوم و در دوم نیز گفته اند و سرگین آن بسیار
گرم و خشک افعال و خواص آن قایم مقام سقنقور است در همه افعال مهیی و محلل ریاح و ضماد گوشت آن جاذب پیکان و خار از بدن و سم لسع هوام و خود
چون آنرا شق نموده بر ظاهر جلد بندند باعث خروج عضو کرم [illegible] و تمهین بدن و چاق ساختن آن بدانند [illegible] جلد و جلی و حکه و داء
الثعلب و داء الحیه [illegible] و بر پیاض چشم و تدهین بدان رویانیدن موی در داء الثعلب جالی و منبت و کلف و نمش و قوبا و سمن بدن و بیه و گوشت آن و ما لیدن

ورد احمر
ورد صفر بستانی
ورد الحماق
ورس
ورشان
ورل
ورنجمر

به آن بقوت باعث عظم قضیب و طلای خاکستر آن باعث بی حسی عضو بدل پیه آن پیه سقنقور است فصل الواو مع السین المهمله وسخ بفتح واو و سین و خاء معجمه بفارسی چرک
و بهندی میل نامند ماهیت آن معروفست که فضلات متحلله خارجه از مسامات بدن حیوان است و هر بدنی که فضول رطبه لطیفه در آن زیاده باشد چرک آن نیز زیاده میباشد
و از مطلق آن مراد چرک بدن انسان است طبیعت آن گرم و خشک بحسب امزجه و اغذیه و اعضاء و بلد مختلف میباشد آنچه قریب بآنها است گرمی و خشکی آن زیاده افعال و خواص
آن طلای چرک گوش جهت شقاق لب و کزیدن افعی و آشامیدن آن مورث بیهوشی و استسقاء و قاتل گفته اند و طلای چرک بدن با بعضی ادهان مناسبه جهت بواسیر و شقاق لب
و مقعده و داحس و با موم روغن جهت تحلیل اورام پستان و لفاطات و جوششها و ذرور خشک سائیدهٔ آن جهت تشقق قروح و سحج و با اندک جلاء السموم ضماد آن جهت نهش افعی
و بدستور چرک گوش انسان زیرا که اقوی و نافعتر از سائر او ساخ بدن است وسخ ابدان مصارعین یعنی چرک ابدان کشتی گیران و آن دو قسم میباشد یکی آنست که در ابدان ایشان
بسبب مالیدن روغن و غبار جمع میگردد و دوم آنست که بر دیوار زور خانه مجتمع میشود و هر دو منضج و محلل و جالی با اعتدال اند و طلا کردن آن جهت قروح مشایخ و سحج و عرق النسا
با مراهم جهت تحجر رحم نافع است وسخ الکوایر بفتح کاف و واو و الف و یاء مثناة تحتانیه و راء مهمله ماهیت آن چرکی است که باقیه میشود در کوائر نحل یعنی جاهای زنبور
عسل و آن غیر حکبر است که بفارسی بره موم نامند و بقول بغدادی و بقول صاحب تحفه بره موم است و بهترین آن مائل بسرخی و نرم و خوشبوی آنست و شیخ الرئیس گفته بهترین
آن سبز آنست طبیعت آن گرم و خشک تا آخر دوم افعال و خواص آن لطیف جالی و جاذب محلل اورام و بخور آن جهت سرفه مزمن و طلای آن جالی قوبا و جاذب
پیکان و خار از باطن و در جبر کسر و ضربه و سقطه قائم مقام مومیائی است وسخ الحمام جهت لفاطات نافع و مانند وسخ مصارعین است فصل الواو مع الشین المعجمه
وشق بفتح واو و شین و قاف لغت فارسی است ماهیت آن پوستین حیوانی است از سگ بزرگتر و از پلنگ کوچکتر و در رنگ و شکل مانند آن و فربه و دنباله آن
از یک شبر کمتر و در شکارین آنرا پلنگ تومول نامند و گفته اند شبیه بروباه است و در ترکستان بهم میرسد و گفته اند بری است و بحری نیز گفته اند و تخم در خشکی میگذارد و اصلی ندارد
طبیعت آن در آخر سوم گرم و خشک افعال و خواص آن محلل ریاح و جهت فالج و کزاز و رعشه و پوشیدن پوستین آن عظیم النفع است از برای امراض مذکوره و مسن بسیار
و زائل کنندهٔ بلغم و مقوی گرده و باه و معین بران و مصلح حال گرده و شانه و ظهر بارده مداومت لباس و افتراش جلوس بران جهت بواسیر و نقرس مجرب جهت مبرودین و مشایخ
نافع و مضر محرورین و شاربان خمر و مرقق جلد و مهیا کنندهٔ آن از برای قبول آفات از سرما و ذرور موی سوخته آن جهت جراحات مزمنه نافع است وشیج بفتح واو
و کسر شین و سکون یاء و جیم بفارسی آنرا الیمو دارو نامند ماهیت آن نباتیست معروف میان عرب و در کوهستان از شکافهای سنگ روید و در بو شبیه بسوی کیموج
آن بسیار صلب و از آن نیزه میسازند و برگ آن شبیه ببرگ گشنیز و شاخهای آن باریک و بیخ آن کرهدار شبیه بسعد طبیعت آن در آخر دوم سرد و خشک و با عفوصت
افعال و خواص آن رادع و مقوی اعضا آشامیدن نیم مثقال از بیخ خشک سائیدهٔ آن با بیضهٔ نیمبرشت جهت شکستگی اعضای صدر و ضربه و سقطه و فسخ عضل
و دهن و وسمه ورض و در این امور بهتر از رفع مطبوخ است و جلوس در طبیخ آن با اندکی اذخر جهت رفع سیلان رحم و نزف الدم آن و بواسیر و مقعده مفید است فصل الواو
مع العین المهمله وعل بفتح واو و کسر عین و لام ماهیت آن اسم بقر جبلی است مطلقاً و جمع آن وعول و اوعال آمده و بعضی گفته اند بهتر از اهلی است
و آن حیوانی است بسیار سیاه رنگ بقدر جاموس و کوچکی نوعی از ایل است و بترکی جویر و در دیلم شوکا نامند طبیعت آن در سوم گرم و خشک افعال و خواص آن
جید الغذاء و مقوی اعضای مبرودین و مشایخ پیه آن جهت فالج و کزاز و مفاصل و نقرس طلاء مفید المضار سوزانندهٔ خون مولد اخلاط غلیظه سوداویه و جذام مصلح آن سرکه
و مری و ابازیر و حمول شاخ آن مورث عقر و موی آن گریزانندهٔ هوام بخور او و چون شخصی را زده باشند و یا ضربه و سقطه و یا صدمه بدان رسیده باشد در پوست آن که گرم گرم
جدا نموده باشند بپیچند الم و وجع آن زائل گردد و ورم نکند فصل الواو مع اللام ولب بفتح واو و لام و باء موحده ماهیت آن بلغت عربی نام نوعی از یتوعات
است و بیونانی نابلس نامند نبات آن بقدر ذرعی و برگ آن شبیه ببرگ زیتون و بسیار سبز مایل به تیرگی و با خشونت و شیردار و چون قطع نمایند شیر از آن جاری گردد و در بعضی
اماکن شبیه ببرگ مورد و آن غیر ولب است که شجرة الراهب نامند و غیر با هودانه است طبیعت آن گرم و خشک در دوم افعال و خواص آن مغثی و مقئ قوی با
قوت مسهله و مخرج اخلاط لطیفه و منقی بدن و کویند از عجائب خواص آنست که چون از جهت فوق قطع نمایند برگ و شیر و تخم آن مقئ صرف میباشد و بدون قوت مسهله و اگر
از طرف پائین قطع نمایند مسهل بدون قوت مقئیه و اگر از هر دو قسم ترکیب نمایند بجز قی و اسهال هر دو می آرد و مسقط و گرم شکم است مقدار شربت آن نیم درم و زیاده بر آن
کشنده و مورث غشی مصلح آن عسل و انیسون که در نفخه جهت تنائیه [illegible] بدل آن لاله است و اولی اجتناب از استعمال آن است مطلقاً باب بیست و هفتم در بیان

وسخ
وسخ الکوایر
وشق
وشیج
وعل
ولب

ادویه که حرف اول آنها هاست فصل الهاء مع الالف هارسنگهها بفتح ها والف وراو فتح سین مهملتین وسکون نون وکاف والف وراء مهمله
لغت هندی است بمعنی علاقه کل که از برای زینت در گردن اندازند زیراکه ها بلغت هندی بند کل را که در گردن اندازند نامند وسنگهها ر زینت و آرایش گویند ماهیت
آن درختیست هندی و در هند خصوص در بنگاله کثیر الوجود وساق آن مربع شکل واز بیخ تا انتها و چهار ضلع آن در زیر پوست چهار رگ سفید صلب اندک پهن رسته
وهمچنین در شاخهای آن و برگ آن متوسط در بزرگی و کوچکی و سبز تیره خشن و پائین آن عریض و بالای آن باریک بعضی مشرف و بعضی غیر مشرف و پوست ساق و شاخ
آن منقط بنقطهای سفید رنگ شبیه بگاوزبان و گل آن خوشبو و ساق آن زرد و گل آن آنبوسی شکل باریک اندک طولانی بقدر نیم بند انگشت و بر سر آن برگهای
سفید شش هفت عدد ریزه شبیه بگل یاسمین واهل هند غنچهای نیم شکفته آنرا بر ریسمان کشیده هار میسازند و برگهای سفید گل شکفته آنرا از ساق زرد آن جدا مینمایند
وافشرده آب آنرا گرفته خشک مینمایند و آنرا گل کامه مینامند خوشبو می باشد و از آب تازه آن نیز لباس را رنگ مینمایند عودی رنگ خوشبو میگردد و ساق گل آنرا
خشک نموده در آب جوش داده لباس را بدان رنگ مینمایند زرد رنگ میگردد و تخم آن پهن مائل بهند و یر و از میان اندک منحنی و مائل بزردی و تیرگی و در غلافی خشبی
نازک و مستعمل در ادویه بیشتر برگ و تخم آنست طبیعت آن سرد و خشک و با قوت قابضه افعال و خواص آن اهل هند برگ نازک نورسته آنرا مقدار شش هفت
برگ با آب سائیده با اندکی زنجبیل تر که بهندی ادرک نامند جهت حمیات کهنه میخورانند و تخم آنرا سائیده با آب و سر را بدان می شویند جهت دفع خراز و میگویند
شرط است در استعمال جهت حمیات اجتناب از ماست و لبنیات و ماهی و گوشت و گل کامه در قرابادین کبیر در حرف الکاف ذکر یافت هاسیمونا بفتح ها و الف
و کسر سین مهمله و سکون یاء مثناة تحتانیه و ضم میم و سکون واو و نون و الف لغت نبطی است ماهیت آن نباتیست ساق آن بلند و با رطوبت لزج چسبنده و در سر
و شاخهای آن باریک و برگهای آن ریزه شبیه بخار کوچک و بیخ آن شبیه بشلغم و سیاه و هر چند در زمین فرو میرود باریکتر میگردد تا بقدر موی میرسد و خام و پخته آن
امیخورند و لذیذ میباشد و مائل بتندی طبیعت بیخ آن در دوم گرم و در اول خشک بعضی گرم و تر دانسته اند افعال و خواص آن ملطف اخلاط غلیظ اعضاء الصدر
والغذاء والنفض آشامیدن آن مقوی قلب و حافظ صحت بدن و جهت سرفه و درد سینه و سپرز و گرده و مثانه نافع و بعضی آشامیدن آنرا باعث تولید پسر دانسته اند و گفته
بالخاصیت نطفه منعقد از آن قبول صورت انوثیت نمیکند و جلوس در طبیخ آن و بدستور بخور آن جهت سرعت حرکت اطفال مؤثر و بگمان بعضی تعلیق آن در پارچه سبز در روز
چهار شنبه قبل از طلوع آفتاب رافع سحر و چشم بد است فصل الهاء مع الدال المهملة هدبه بفتح ها و سکون دال و فتح باء موحده و ها در صفهان آنرا فرخند و
بشیرازی جهبک و بپرپا و بعربی حمار قبان و بهندی سروالی نامند ماهیت آن حیوانی است بقدر باقلای خاکستری رنگ زیر شکم آن سفید با پایهای بسیار بقدر سوزنی
در زیر خمهای آب و جاهای نمناک بهم میرسد طبیعت آن در دوم سرد و تر افعال و خواص آن تجفیف بدان با عسل جهت خناق و سقوط لهاة و بدستور طلای
آن با پر مرغی الاذن قطور مطبوخ آن در پوست انار با روغن گل سرخ نیمگرم در گوش مسکن درد آن و رافع کری قدیم اعضاء النفض چون در کوزه نو سفالی بسوزانند و با عسل
مخلوط کرده روزی از یک اوقیه تا ده اوقیه آنرا بنوشند جهت عسر نفس مجرب دانسته اند اعضاء النفض آشامیدن غیر محرق آن با شراب رافع عسر البول و یرقان و قطور
رطوبت آن در احلیل رافع حرقت البول و بدستور گذاشتن فتیله آلوده بدان الحمی بعضی تعلیق آنرا در پارچه کتان و امثال آن رافع حمی ربع دانسته اند هدهد بضم هاء و او و سکون
هر دو دال مهمله بفارسی مرغ سلیمانی نامند ماهیت مرغی است منقط بنقطهای زرد و سیاه و بر سر آن تاجی از پر طبیعت آن در دوم گرم و خشک افعال و خواص
آن اعضاء العین اکتحال زهره و یا خون آن جهت یامن چشم اعضاء الغذاء والنفض مهرالجثه آن با شبت جهت تفتیح سدد و دفع پیچش و قولنج و تحلیل خون منجمد در گرده و مثانه
و دل آنرا چون خشک نمایند و نرم سوده با طلا بیاشامند تقویت باه نماید الزینة ضماد زهره و خون آن جهت بهق و سعفه و ضماد زهره آن در جای تاریک سر را ریزد صاحب
لقوه مفید اعضاء الراس بلع نمودن دل آن در حین گرمی و بعضی گرما گرم باعث قوت حافظه و بدستور سعوط دماغ آن با روغن کنجد تازه الخواص تعلیق چشم آن بر صاحب
نسیان باعث عدم فراموشی هر چیز است که یاد نماینده و بیاد آمدن فراموش شده و تقویت حافظه و بر صاحب جذام هر چند قدیم باشد مؤثر و تعلیق پر و زبان آن باعث
جاه و دوستی با مردم و ظفر بر خصم و همچنین تعلیق منقار زیرین آن و تعلیق استخوان نک زیرین آن جهت بستن زبان بدگویان و دوستی و دشمنان و تعلیق و بدندلوح تمامه
بر در خانه باعث امان از سحر و چشم بد و ام الصبیان و تعلیق استخوان آن جهت تب ربع و گذاشتن ناخن و پر آن در حریر زرد دبسته در زیر سر و خصم جهت الفت میان ایشان
حضو و مضاوضی که قمر در سنبله و نظر دوستی با زهره داشته باشد و نگاه داشتن آن با خود جهت نصرت بر خصم و بکار بردن آن جهت زخمها و سحر و جنون و گریزانند هوام و مورچه و کیک

و بخور مغز آن در برج کبوتران باعث آنست که هیچ موذی نزدیک آن نگردد و خوردن گوشت آن جهت رفع سحر و کسی را که بسته باشند و چون خون آنرا خشک نمایند و با سرکه
خلط کنند و یا بر روغن کنجد تازه و بر مو بمالند سیاه و مجعد گرداند و چون بلندترین پری از پرهای بال آنرا در پوست بندند و بر ران راست تعلیق نمایند در هنگام
مجامعت تقویت بخشد فصل الهاء مع الراء المهملة هربلی بفتح ها و سکون راء مهمله و کسر باء موحده و یا لغت هندی است ماهیت آن صاحب خلاصة
التجارب نوشته بیخ نوعی از سموم است و در جبال کشمیر کثیر الوجود و دو نوع میباشد یکی مایل بسیاهی و دوم سفید شکری رنگ طولانی غیر مخروطی بمقدار سه چهار
طبیعت سیاه آن در چهارم گرم و خشک و از سموم قتاله افعال و خواص آن مقدار نیم نخود آن کشنده و با سهال مفرط و قی و پیچ و سوزش و حرارت بواطن
و تشنج با بس تدبیر پیش خورده است و مذکور شد و از جهت شدت قوت حکمای هند این را مستعمل ندارند و سفید شکری رنگ آن در آخر سوم گرم و خشک و دانکی از آن
کشنده است بعوارض مذکوره تدبیر آن نیز بدستور و این را در اکثر سموم مستعمل دارند و آنها را بقی و اسهال دفع میکند و مقاومت با همه سموم مینماید و بالخاصیت
همه را دفع میکند و گفته اند که در هنگام برآوردن بیخ باید که صورت و دماغ را محافظت نمایند که بخار آن بدانها نرسد و الا متورم میگردد هرطمان بضم ها و سکون
راء و فتح طاء مهمله و میم و الف و نون بعربی قرطمان نامند و گویند معرب هرطمان فارسی است ماهیت آن حبی است شبیه بجلبان که خلر نامند و در میان جو
و گندم بهم میرسد و بعضی خود جلبان دانسته اند و اشتباه است جهت آنکه هرطمان سرخ مایل بسیاهی است و جلبان سیاه مائل بغبرت و نبات هرطمان شبیه بگندم
و ثمر آن در غلافی منقسم بدو قسم است طبیعت آن در سردی معتدل و مائل بانوت قابضه افعال و خواص آن محلل و رادع اعضاء الصدر والغذاء آشامیدن
مطبوخ آن با روغن غیر قابض و موافق سینه و جهت سرفه نافع و مطبوخ آن بدون روغن حابس بطن الاورام ضماد آن جهت ردع و تحلیل اورام حاره در ابتدا نافع المضار
ثقیل بطئ الهضم و محدث ریاح مصلح آن سرکه و زیره کرمانی و روغن بسیار و مکیدن لیمو و سفرجل و اگر در معده ماند باید خوردن حلویات باعث نزول آنست
هرنوه بفتح ها و سکون راء و ضم نون و واو و ها و آنرا فرنوه نیز نامند ماهیت آن گفته اند ثمر درختی عود است که چکتر از فلفل و با اندک زردی و طعم آن تند و بوی
آن خوش شبیه ببوی عود و از حوالی شحر و عمان آورند طبیعت آن مرکب القوی در دوم گرم و در خشکی معتدل افعال و خواص آن مفرح و محلل اعضاء الراس
والصدر والغذاء والنفض بخور آن مانع زکام و نزله و آشامیدن آن جهت اوجاع حلق و تفریح قلب و تقویت و تلیین آن و اعانت بر هضم و تسخین گرده و مثانه و تلیین
طبع آن مدر بول و بهترین استعمال آن خائیدن آنست و گذاشتن میان متاع و جامه مانع کرم زدن آن و بیخ آنرا چون چهل روز میان شراب و یا سرکه نارس بگذارند
بسیار سیاه میگردد و بحدیکه از عود هندی بتفرقه نتوان نمود مقدار شربت آن تا دو درهم بدل آن قاقله است هرفوری بفتح ها و سکون را و فتح فاء و کسر راء مهمله
و یا لغت هندیست ماهیت آن ثمر درخت هندیست بزرگ و شاخ آن انبوه و برگ آن طولانی اندک عریض املس غیر مشرف و سبز شکفته و در شاخهای باریک دو دو
و صف مقابل هم و گل آن بسیار ریزه صندلی رنگ و ثمر آن مدور بشکل بهلو و ترش و در خامی سبز و بعد رسیدن زرد رنگ میگردد و آنرا میخورند خام و پخته و آنرا
نیز ترتیب میدهند طبیعت آن سرد و تر در سوم افعال و خواص آن قامع صفرا و مسکن غلیان خون و حرارت و مولد بلغم است هریسه بفتح ها و کسر راء و سکون
یاء مثناة تحتانیه و فتح سین مهمله و ها ماهیت آن از اغذیه مشهوره است مصنوع از لحوم و حبوب در هم پخته و بهترین آن مصنوع از گندم سفید جید و گوشت مرغ جوان فربه
و یا گوشت گوسفند جوان فربه از استخوان جدا کرده است بدین قسم که گندم مقشر را پاک شسته با آب طبخ نمایند و گوشت را نیز طبخ نمایند علیحده و بعد از طبخ استخوان آنها را
از آن جدا نمایند و با اندک روغن بریان کرده در آن داخل کنند و یا هم طبخ دهند و با کفچه برهم میزده باشند تا یکسان گردد و دارچینی و هیل ناکوبیده درست
در آن اندازند و باید که وزن گوشت مضاعف گندم باشد و زیاده بر آن لذیذ میگردد و اگر خواهند که با دارچینی و قند تناول نمایند نمک در هریسه کمتر داخل نمایند
و طریق تناول آن بدین قسم است که بعد از طبخ تام در ظرف برآورده روغن تازه جیده خوشبو را داغ نموده بر آن ریخته قند و دارچینی نرم کوبیده بر آن پاشیده با نان و یا
بی نان تناول مینمایند و اگر خواهند که با قورمه که در آن نخود طبخ یافته باشد تناول نمایند نمک را بقدر لایق داخل نمایند و از عدس با پوست و با گوشت نیز بدین قسم
ترتیب میدهند و آنرا با روغن داغ کرده با آب لیمو و یا سرکه و یا آب نارنج و صعتر کوبیده تناول مینمایند طبیعت آن گرم و تر افعال و خواص آن کثیر الغذاء
و مسمن بدن و گرده و مقوی عصب و باه و زیاده کننده منی و موافق امراض سینه و خشونت آن و سرفه یابس المزاج المضار دیرهضم و مسدد و مصلح آن در محرورین در بیرون
انگور و بالخاصیت اندام غن قدری انگور در دیگ هریسه مرق قوام آنست و خوردن انار بالای هریسه مضر فصل الهاء مع اللام هلام بضم ها و فتح لام و الف

هلیون

مارچوبه

وسیم ماهیت آن نوعی غذا است که از گوشت گاو و گوساله و امثال آن بعد از پختن در آب نمک در جای میگذارند تا آب آن چکیده گردد و بحسب اصطباغ بقول حاره
و بارده را با سرکه پخته گوشت مذکور را در آن می اندازند و بقولرا بعد از اندک زمانی در آتش بر میدارند و اگر بقولرا بجوشانند قسمی از قریص خواهد بود مزاج و افعال و خواص آن
تابع بقول و لحومیست که از آن مرتب مینمایند **هلیون** بفتح ها و سکون لام و ضم یای مثناة تحتانیه و سکون واو و نون لغت رومی است و بعربی خشب الحیه و بفارسی
مارچوبه و اهل مغرب اسفراج و بفرنگی اسپارک و بهندی ناگردون نامند و هلیون دشتی را اسپاراغوس گویند **ماهیت** آن نباتیست بستانی و غیر بستانی صنف بستانی را
بدیار مصر در بساتین مینشانند برگ آن شبیه ببرگ اسپست است و نبات آن بیخار و تخم آن مدور در خامی سبز و بعد رسیدن بنفش میگردد و منقط بنقطهای زرد و در میان درون
جوف آن سه عدد و تخم آن شبیه بحب النیل است و صلب در سه ضلع و صنف دوم خاردار و این را بعجمی اندلس اسیرعین نامند و ساق و برگ این شبیه بکبر و اندک شیردار
و گل این مائل بسفیدی است و گفته اند برگ این شبیه ببرگ رازیانه است و این مؤلف گوید که هلیون اغلب از بیخ درخت انار روییده و بر درخت انار پیچیده شود و صحری
نیز میباشد **طبیعت** آن در اول گرم و در دوم خشک و بعضی گرم و خشک دانسته اند و بری آنرا خشکی غالب بر گرمی و صحری آنرا معتدل گفته اند **افعال و خواص**
آن محلل و مفتح سدد اعضاء العین والفم والصدر والغذاء والنفض آشامیدن آن جهت ظلمت بصر و ابتدای نزول آب در چشم و درد سینه و ریه و پهلو و استسقا و مضغ
آن جهت درد دندان و آشامیدن آن مفتح سده کبد و طحال و گرده و ملین بطن و جگر و محلل نفخ و ریاح و قولنج و غذائیت آن غالب هاضم و مغیر رائحه بول و عرق
و مفتت حصاة گرده و مثانه و زایل کننده علل گرده و مثانه السموم آشامیدن طبیخ آن با شراب جهت نهش رتیلا المضار اکثار آن مضر راس مصلح آن عسل مداومت
بران مهیج درد مفاصل و بالخاصیه مفسد طعام و مغثی مصلح آن در مبرودین عسل و در محرورین جوش نمودن آن در سرکه و مری نیز و طبیخ آن در شیر برای محرورین و با گوشت
تنها مقوی باه و بیشتر از مفرد آن و همچنین معمول آن ببیضه و ریختن آبی که در آن جوش نموده باشند اول بار پس پختن با آب تازه جهت آنکه آب اول آن حاد
بشع مغثی است و همچنین سکنجبین مصلح آنست در محرورین و در مبرودین و مشایخ احتیاج باصلاح چندان نیست مقدار شربت آن تا سه درهم و گویند هلیون کشنده سگ
است چون بخورد و تخم آن مفتح سده طحال و آشامیدن آن با عسل و روغن بلسان مخرج سنگ گرده و مثانه و زنان مصر تخم آنرا کوبیده و نرم سوده بر تخم مرغ نیمبرشت
پاشیده بگرم میاشامند بگمان آنکه مسمن بدن است و فرزجه آن مدر حیض و ادرار آن قویتر از هلیون مقدار شربت آن تا دو مثقال بدل آن حنظل مضر دماغ
مصلح آن سکنجبین و بیخ آنرا خائیدن جهت درد دندان و گذاشتن سائیده آن مسکن درد دندان غیر فاسد و کننده فاسد آن و تعلیق خشک آن مسکن درد دندان و باعث
کندن آنست بآسانی بی وجع و الم و مضمضه بطبیخ بیخ آن با سرکه جهت درد دندان و بدستور طبیخ تخم آن و آشامیدن طبیخ بیخ آن بتنهائی و یا با عسل یا تخم خربزه قوی
الفعل است در تفتیت حصاة و علل مثانه و وجع حادث از سده گرده و مجاری بول و در فلاحت مذکور است که چون شاخ گوسفند را دفن نمایند و مکرر آب دهند هلیون روید و از
مجربات است **فصل الهاء مع النون** **هندبا** بکسر ها و سکون نون و کسر دال مهمله و فتح باء موحده و الف لغت عربیست بفارسی کاسنی نامند **ماهیت**
آن نباتیست معروف و در اکثر بلاد بهم میرسد و اقسام میباشد بری و بستانی و هریک نیز بر دو قسم است آنچه را برگ بزرگ و دراز و با خشونت و مائل بتلخی و ساق آن
نابد و فرع و زیاده نیز با شاخهای رخو و گل کبود و اندک بزرگ و خوش منظر هندبای شامی نامند و آنچه را برگ کوچکتر و گل زرد تر و کبود و تلخی آن زیاده هندبا البقل گویند
و بحسب اختلاف اهویه و امکنه و ازمنه تغیر در طعم و رنگ و طبع آن بهم میرسد در تابستان گاه است که تلخی بسیار بهم میرساند پس آن هنگام میل بحرارت کمی مینماید بحدیکه
اثر برودت بسیار از آن ظاهر میگردد و بستانی را کاسنی و بری را طرخشقوق نامند **طبیعت** تر و تازه آن در آخر اول سرد و تر و با اجزای حاره لطیفه که از شستن
زایل میگردد و بسبب ضعف ترکیب و کمال لطافت و لهذا در شرع و طب هر دو منع از غسل آن وارد شده است و آنچه در تابستان بسیار گرم و یا بلدان حاره و در
موسم گرما بهم میرسد مایل بگرمی است و خشک آن مایل بخشکی و با قوت قابضه باعتدال از غیر شدید و نوع صغیر آنرا رطوبت و لطافت کمتر از کبیر و بستانی ابرد و ارطب
از بری **افعال و خواص آن** مفتح و مسکن حدت صفرا و خون و تشنگی اعضاء الراس طلای آب برگ آن بتنهائی و یا با سرکه و صندل جهت صداع حار صفراوی
و با صندل سرخ و سرکه و گلاب جهت شری و با طلا که نوعی از خمر است جهت اورام حاره و درد چشم و ضماد کوبیده برگ آن جهت رمد حار خصوصا با روغن بنفشه و مضمضه
بطبیخ بیخ آن با سرکه بتنهائی نیز و تخم آن نیز جهت وجع ضرس و غرغره آن با خیارشنبر و یا شراب شاهتوت جهت ابتدای ورم حلق و خناق و بدستور با آب برگ
کشنیز تازه اعضاء الصدر ضماد برگ آن با آرد جو جهت خفقان و تقویت قلب حار و تحلیل ورم حاره اعضاء الغذاء والنفض آشامیدن آن جهت تفتیح سده کبد و طحال

صح
و منقی گرده و مدر بول
و طبیخ آن ملین طبع و مقئی
بلغم لزج لاصق معده و رافع
درد امعاء و مهیج باه و مدر بول
و با شراب جهت تقطیر البول
و آشامیدن آن تا ...
... معده و ...

کاسنی

و یرقان و استسقای حار و تفتیح سده احشاء و عروق و تقویت جگر و تسکین حرارت خون و تشنگی و غثیان و هیجان صفرا و التهاب معده و موافق جگر حار و بارد و منقی مجاری
بول و گرده و هرچند تلخ تر باشد در رفع سدد و امراض کبد بهتر است و آشامیدن با حبه سنگ شو نموده با سکنجبین ساده جهت قی صفراوی و هیجان صفرا و شری و هیجان
دم صفراوی و جدری و حصبه و هیضه صفراوی و آب برگ تازه آن را که بجوشانند و کف آنرا بگیرند و صاف نموده که آب کاسنی مروق نامند با سکنجبین جهت تقویت
معده حاره و استسقا و تفتیح سدد و رفع تعفن رطوبات و خوردن برگ آن با سرکه مسکن صفرا و جهت حبس اسهال صفراوی و چون با قدری رازیانه و کشوث بجوشانند
تفتیح و اسهال آن زیاده گردد و بری آن موافق تر از برای معده و بستانی آن از برای کبد الحمیات آشامیدن آب مروق آن با سکنجبین جهت حمیات عفنیه و جهت
حمیات ربع و حمیات بارده و آشامیدن مطبوخ برگ تازه و گل و تخم و بیخ آن تمامی بتنهائی و یا با تخم کشوث باضافه سکنجبین بزوری و یا ساده و با شراب کشوث و یا بزور
هریک بحسب احتیاج جهت حمیات مرکبه کهنه و بائیه و استسقا و سپرز و رفع تهیج اطراف مجرب السموم ضماد برگ آن و همچنین طلای آب آن و آشامیدن آب آن با تریاق
و بادزهر ادویه کشنده و ضماد برگ و بیخ آن با هم جهت لسع عقرب و هوام و زنبور و سام ابرص و همچنین با سویق جو جهت الالات المفاصل والاورام ضماد آن با آرد جو و سرکه جهت
اوجاع مفاصل حاره و نقرس حار و اورام حاره و طلای آب برگ آن با سفیداب و سرکه جهت تبرید عضوی که اراده تبرید آن باشد عجیب الاثر مقدار شربت از آب آن تا نیم رطل
مضر صاحب سرفه که از سبب ورم محدب کبد نباشد و محرک آن و الاچندان مضر نیست بلکه در بعضی مواد نافع مصلح آن شکر و شربت بنفشه و امثال آن و تخم آن در دوم سرد و خشک
و مائل بحرارت و با اجزای بارده نیز گفته اند و با قوت محرکه و مواد ساکنه و صاحب شفاء الاسقام معتدل در حرارت و برودت و یابس در دوم دانسته **افعال و خواص آن**
جهت صداع و خفقان و تفتیح سدد و استسقا و یرقان و حمیات صفراویه و سددیه نافع و با مطبوخ صندل و رازیانه جهت رفع سموم و ضعف گرده و طحال و قطع نفث الدم
و تحریک اشتها موثرتر و در سایر افعال نائب مناب برگ آنست مقدار شربت آن از دو درهم تا پنج درهم المضار کریه الطعم و مغثی مصلح آن ادویه خوشبو و سکنجبین و صاحب شفاء الاسقام
در بحث ورم طحال نوشته که مضر طحال است مصلح آن سکنجبین و بیخ آن در اول گرم و در دوم خشک **افعال و خواص آن** بغایت محلل و ملطف اخلاط و منقی مجاری
غذا و مدر بول جهت تصفیه خون و رفع ورم احشاء و استسقا و نضج و تحلیل مواد و حمیات مرکبه مزمنه و اوجاع مفاصل و ادرار بول نافع مقدار شربت از جرم سائیده آن
از یک درهم تا چهار درهم و در مطبوخ از پنج درهم تا پانزده درهم است **هندبای بری** که آنرا طرخشقوق و بقلة الیهودیه نیز نامند و غیر خندریلی است **ماهیت آن**
نباتی است شبیه به بستانی و برگ آن از آن باریکتر و ریزه تر و ضخیمتر و گل آن کبود و طعم آن بسیار تلخ **طبیعت** آن در آخر اول سرد و خشک و تبرید آن زیاده از بستانی
افعال و خواص آن قابض طبع و مقوی معده و در جمیع افعال بغیر از ترطیب قویتر از بستانی و قاطع نفث الدم و مدر حیض و شیر و اکتحال لبن آن جهت جلای بیاض
عین و حمول عصاره آن رافع اورام حاره فرج و رحم السموم آشامیدن آب آن با روغن زیتون جهت رفع اکثر سموم مشروبه و هوام و ضماد بیخ آن جهت گزیدن عقرب و زنبور
و مار و با آرد جو جهت باد سرخ و با سفیداب و سرکه جهت سوختگی آتش و التهاب اعضا نافع و تخم و بیخ آن در افعال قویتر از بستانی و هریکی بدل دیگری اند و دستور آشامیدن برگ
بستانی آن جهت تفتیح سده عروق و جگر و تبهای دموی و صفراوی و دستور مروق نمودن آن و عرق آن و سفوف آن و معجون تخم آن همه در قرابادین کبیر ذکر یافته
و نیز نوعی کاسنی بری میشود که تخم آنرا فرنگان از بلاد خود می آورند و در بنگاله در بساتین میکارند و در ابتدای موسم سرما برگهای آن باریک طولانی و اندک مشرف و نازک سفید
رنگ خصوص برگهای اندرونی آن که حرارت آفتاب بدان اثر نکرده باشد در ابتدا ساقی ندارد و در انتها از آن یک ساق باریکی میروید و بر سر آن گل آن شبیه بگل کاسنی
بستانی و اندک طولانی و تخم آن نیز شبیه بدان و هرچند هوا سرد و تر باشد آن بهتر و لطیفتر میشود و آنرا در هنگام کوچکی و خامی دسته می بندند که حرارت آفتاب در جوف آن
اثر نکند و برگهای آن نازک و لطیف گردد و محتمل که این نوعی از بری باشد **طبیعت و افعال و خواص آن** قریب به بری است **فصل الهاء مع الواو**
هوا بفتح ها و واو و الف و همزه بفارسی باد نامند و بهندی باو **ماهیت آن** معروف و یکی از عناصر اربعه است که ارکان نیز نامند و آن خفیف بالاضافه است
یعنی از خاک و آب لطیفتر و از آتش ثقیل تر است و یکی از ستة ضروریه ناگزیر موجودات جسمانی یعنی موالید ثلاثه است و مروح روح حیوانی مستقر در قلب است که اگر دمی
و لحظه بدان نرسد منطفی و خاموش میگردد و باعث نشو و نمای نباتات و حیوانات بلکه زیادتی و تصلب اکمال جماد است و حضرت امام ثامن علی بن موسی رضا علیهما
التحیة والثنا در رساله ذهبیه میفرماید خطاب بمامون کرده بدان بدرستیکه قوت نفس تابع امزجه ابدان است و امزجه ابدان تابع هوا و متغیر میشود امزجه بتغیر اهویه
در امکنه مختلفه پس هرگاه سرد شود هوا یکدفعه و گرم شود مرتبه دیگر نیز یکدفعه متغیر میشود و بسبب آن امزجه ابدان و اثر میکند آن تغیر در قوی پس اگر باشد هوا معتدل

هندبای بری

هوا

میباشد امزجه و ابدان نیز معتدل و صحیح میباشد تصرفات قوی و امزجه و حرکات طبیعیه مانند هضم و نضج و جماع و خواب و بیداری و سائر حرکات طبیعی و نفسانی طبیعت آن بالذات گرم و تر است بحسب اختلاف اوضاع فلکی و ارضی مختلف میگردد و بحسب جهات نیز مثلا بودن هنگام آفتاب در بروج شمالیه گرم میگردد و همچنین هنگام استیلا و سلطنت یکی از کواکب حاره حار میگردد و در اراضی منخفضه و غیر مکشوفه جانب شمال آنها و یا اراضی مجاور بحر نیز و بخلاف اینها بارد و هنگام شدت تابش آفتاب خصوص در بلاد صحریه گرم و خشک و در بلاد بحریه و جزائر و هنگام باران رطب و باد صبا که از جانب مشرق تا بنقطه شمال وزد گرم و خشک است و باد شمال که از جانب شمال تا بنقطه مغرب وزد سرد و خشک و باد دبور که از مغرب تا بنقطه سهیل وزد سرد و تر و باد جنوب سهیل که بنقطه مشرق وزد گرم و تر و مرکب از اینها مرکب از کیفیات اربعه است

افعال و خواص آن باد صبا مزیل بلغم و مجفف رطوبات و مفتح سدد و معین بر هضم و مانع نزلات و مقوی قوت دافعه و مصلح مرطوبین و جهت امراض بارده رطبه از استسقا و فالج و لقوه و غیرها نافع و مضر محرورین و ابدان خشک و امراض صفراویه و مولد حکه و جرب و تشنج یابس و امثال اینها است و باد شمال مستحکم میگرداند اعضا را و مانع استرخا و کسالت و مقوی اعضا و حواس و ذکای فهم و ذکر و هضم و صفای رنگ و نضارت آنست و مضر صاحبان سرفه و ضیق النفس یابس و بواسیر و باعث اسقاط جنین و عسر ولادت و امثال اینها است و باد دبور عکس صبا است و باد جنوب عکس شمال و مرکب از اینها جهت امراض مرکبه نافع و اصلاح فساد و تعفن هر یک بر دیگری نمایند و تغییر و تبدیل بلد و مکان اگر ممکن باشد و بوئیدن پیاز و سیر و سرکه و زردچوبه و عنبر و لادن و قطران و مومیائی و عود هندی و عنبر و قسط و کندر و سندروس و کهربا و پوست انارین و مشک و زعفران و سعد و ابهل و صندل و کزمازه و زراوند طویل و جدوار تمام اینها و یا آنچه میسر آید و بخور نمودن با اینها و فروخ و ظرفها و خوردن پیاز و سیر و سرکه و نعناع و زردچوبه و طین مختوم و حلتیت و آویختن پیاز عنصل بر در خانه و پاشیدن سرکه بر در و دیوار و فرش خانه خصوص که در آن سیر و پیاز پرورده باشند و حتی المقدور از آن خانه حرکت نکنند و بجائی نروند و اگر بالضروره حرکت کنند بینی را البته بسرکه و سیر آلوده به بندند و زود معاودت نمایند با وجود این تدابیر باید که از خوردن مثل میوه های تر و شیر پرهیز کنند و از جماع و حمام و تشنگی و گرسنگی احتراز نمایند و آب بسیار سرد ننوشند و در آنچه میخورند پیاز و سیر داخل کنند و غذاهای ترش بیحربی میل نمایند و شیرینی مطلق نخورند و از گوشت حیوانات آن بلد اگر بتوانند احتراز کنند والا بسیار کم نخورند و از تریاقات تریاق فاروق و مثرودیطوس و جدوار خطائی هر یک باشد مکرر بخورند و در شتا و فودنج رومی نیز مناسب و فادزهر معدنی هم خوب است

هو فاریقون

هو فاریقون بضم ها و سکون واو و فتح فا و الف و کسر را مهمله و سکون یاء مثناه تحتانیه و ضم قاف و سکون واو و نون معرب از اوفاریقون یونانی است و هیوفاریقون نیز دیده شده و بزیادتی یاء مثناه تحتانیه میان ها و واو و بعضی اندروسامن و بعضی قوریون و بعضی اما مانیطس یعنی صنوبری برای مشابهت رائحه تخم آن ببوی راتینج که صمغ صنوبر است نامند و گفته اند که هوفاریقون لغت رومی است **ماهیت آن** نباتیست و سه قسم میباشد و هر سه را ثمر شبیه بجو است و قسمی را ساق بقدر شبری و زیاده بران و برگ آن مانند برگ سداب و بسیار سرخ و گل آن سفید شبیه بگل شبت چتری و در بو شبیه ببوی صنوبر و تخم آن در غلافی طولانی و سیاه و دراز شبیه بجو و مدور نیز منبت آن زمینهای صلب و خرابهای و تخم آن اقوی از تخم و سائر اجزای آن و قوت آن تا ده سال باقی میماند **طبیعت آن** در سوم گرم و خشک و گفته اند خشکی آن زیاده از گرمی آنست **افعال و خواص آن** مجفف و محلل و ملطف و مفتح سدد و گدازنده اخلاط و لزوجات و غیره و اعضاء الراس و الغذاء و النفض آشامیدن آن جهت کزاز و تنقیه سده معده و کبد و مدر بول و طمث و اسهال مره صفرا و حمول آن نیز جهت ادرار بول و حیض آلات المفاصل آشامیدن برگ مطبوخ آن با شراب و یا آشامیدن عصاره آن چهل یوم پیهم مداومت بران جهت درد ورک و عرق النسا و نقرس و آشامیدن تخم آن هر روز یکدرم با ماء العسل جهت عرق النسا مجرب دانسته اند الحمیات آشامیدن آن با نیم وزن آن سداب جهت حمی ربع الجروح و القروح ضماد برگ آن جهت تنقیه و اندمال جراحات عظیمه و قروح ردیه و سوختگی آتش و ذرور آن جهت تنقیه قروح مترهله و متعفنه نافع بدل آن بتخم شبت و انیسون و بیخ آن ماشبیخ که گفته است و قسم دوم از نبات بزرگتر از اول و شاخهای زیاده و برگ آن بقدر برگ نعناع و بر شعبه و با شعبهای مستقیم و ساق آن سرخ و گل آن زرد و تخم آن در غلافی شبیه بخشخاش و باخطوط و در بو شبیه براتینج **طبیعت آن** در آخر دوم گرم و خشک **افعال و خواص آن** آشامیدن دو درم از تخم آن مسهل صفرای غلیظ و آشامیدن آب سرد معین بر عمل آن و در همه افعال مانند قسم اول و آشامیدن تخم آن با شراب که آنرا آردمالی نامند جهت عرق النسا و طلای مطبوخ آن در شراب رافع جراحات عظیمه و ضماد نبات آن جهت سوختگی آتش نافع و قسم سوم آنرا که داربروی نامند و نبات آن بزرگتر از اول و کوچکتر از دوم و بسیار سرخ و شاخهای آن انبوه و برگ عریض مانند برگ سداب بزرگی نعناع و بسیار و گل آن زرد و در بو شبیه بقسم اول **طبیعت**

آن

آن در گرمی و خشکی از اول کمتر **افعال و خواص آن** مسهل رطوبات معده و مجفف بلت آن و در جمیع افعال قویتر از اول و دوم و آشامیدن دو درهم آن مسهل صفرای غلیظ ضمادها با آب سرد مقوی معده و رافع فالج و عرق النسا و عسر البول و منفث حصاة و مسقط جنین و مدر حیض و سرخ کننده رخسار و مقاوم همه سموم و جهت استسقا و قولنج و تب ربع و طلای آن با زیت جهت فالج که میل کرده باشد گردن بسوی پشت و طلای آن جهت بهق و کلف و همه آثار جلد و بواسیر و ضربان مفاصل و التیام قروح نافع المضار مصدع محرورین مصلح آن سکنجبین مقدار شربت آن یکدرهم بدل هر یک از اقسام آن دیگری است و بدل همه بوزن آن اذخر و نصف آن بیخ کبر و نصف وزن آن شیطرج و نصف آن فوه ما مانیز گفته اند و حکیم میر عبدالحمید نوشته که آنرا بهندی اروسه نامند و اقسام است قسمیکه گل آن سفید و برگ آن مانند گل عباسی و تخم آن مانند جوز و خوشه آن مثل خوشه جو و گندم و بر سر خوشه گل آن و درخت آن بقدر دو ذرع و خارناک است از جمله ادویه مشهوره هندیه است و در خواص خانی است که مرقوم است قسم دوم گل زرد و در شاه جهان آباد و برهان پور آنرا پیا بانسه نامند و قسم سوم گل بنفش و سرخ نیز میباشد و بری آن در جمیع افعال قویتر از باغی است

هوم

هوم بضم ها و سکون واو و میم لغت ترکی است **ماهیت آن** نباتیست شاخهای آن پر گره و ثمر آن شبیه بعنب الثعلب لیکن از آن بسیار مخلوط است و بی برگ و بی بیخ و باریستهای ضعیف و غیر خاره در زمین **افعال و خواص آن** از سموم قتاله است و چون پیکان تیر با آب آن آلوده خشک نمایند هر حیوانی که زخم تیر آن برسد آنرا بکشد

هوم المجوس

هوم المجوس بضم ها و سکون واو و میم و الف و لام و فتح میم و ضم جیم و سکون واو و سین لغت عربیست و آنرا مرانیا تیر نامند **ماهیت آن** گیاهیست اصل ساق آن یکعدد و باریک صلب و گل آن زرد و تیره شبیه بیاسمین و برگ آن ریزه و شکوفه آن شبیه بیاسمین و شکوفه آن شبیه نیز مشکطرامشیع و صاحب تحفه نوشته که ظاهرا از جنس ارغوان زرد باشد و بعضی بخور مریم دانسته اند حکیم میر عبدالحمید نوشته آنچه متحقق شده هوم المجوس گلی است که آنرا جعفری نامند اقسام میباشد قسمی بیخ برگ و قسمی مضاعف و جعفری مذکور شد **طبیعت آن** در سوم گرم و خشک و بعضی گل آنرا سرد و خشک گفته اند **افعال و خواص آن** جالی و حاد و مجفف و مفتح سدد و آشامیدن طبیخ گل آن جهت ادرار فضول و تفتیت سنگ گرده و سنگ مثانه نیز گفته اند و برای احتباس بول نیز و در گل آن حابس خون جراحات مقدار شربت آن یکمثقال و زیاده از دو مثقال کنند تجفیف قوی و حکیم میر عبدالحمید مقدار شربت آنرا دو توله نوشته و روغن گل آن با دنبه گوسفند ترتیب دهند جهت اوجاع مفاصل بلغمی و سوداوی و با روغن زیتون جهت اوجاع مفاصل بلغمی مجرب است

هو قطیداس

هو قطیداس که آنرا هوقسطیداس بضم ها و سکون واو و فتح فا و سکون سین و کسر طاء مهمله و سکون یاء مثناه تحتانیه و فتح دال و الف و سین مهملتین نامند **ماهیت آن** عصاره نباتیست که لحیة التیس نامند و مذکور شد و گفته اند طراثیث است که در زیر درخت لحیة التیس است

هیشر

هیشر بفتح ها و سکون یاء مثناه تحتانیه و فتح شین معجمه و را مهمله **ماهیت آن** کنگر بری است و بلندی آن تا بقدر یک گز و زیاده و میان آن تهی و شکوفه آن پهن و بنفش و بعد از خشک شدن سفید میگردد و در میان شکوفه آن چیزی مانند پنبه و اگر آن پنبه در گوش رود کر گرداند **افعال و خواص آن** آشامیدن مطبوخ آن جهت سرفه نافع

هبیل بوا و بال بوا

هبیل بوا و بال بوا بکسر ها و سکون یا و کسر لام و فتح با موحده و واو و الف **ماهیت آن** خیر بوا است و در حرف الخا مذکور شد **طبیعت آن** گرم در اول و خشک در دوم و بعضی در سوم گفته اند **افعال و خواص آن** بسیار لطیفتر از قاقله اعضاء الغذاء مقوی معده و کبد سرد و هاضم طعام است

هو فلسوس

هو فلسوس بضم ها و سکون واو و فتح فا و سکون لام و ضم سین و سکون واو و سین **ماهیت آن** چنین گفته اند خس الحمار است که ابوخلسا باشد و مذکور شد در حرف الالف مع الباء **طبیعت آن** سرد و تر با قوت تجفیف و تسخین قلیل و قبض **افعال و خواص آن** با قوت قابضه و سائر افعال آن در ابوخلسا ذکر یافت ❁

باب بیست و هشتم در بیان ادویه که حرف اول آنها یاء مثناه تحتانیه است ❁ فصل الیاء مع الالف

یاسمین

یاسمین بفتح یا و سکون الف و فتح سین و کسر میم و سکون یا و نون و آنرا یاسمون بواو بجای یا و بضم میم نیز و سجلاط نیز و بشیرازی گل یاسم و بهندی چنبیلی نامند **ماهیت آن** گلی است خوشبو و سفید و زرد و کبود و بعضی ابلق است گل بنفش و هر یک سوای زرد بستانی و بری و جبلی میباشد و سفید آن خوشبو و کثیر الوجود و کبود آن کمیاب و نبات آن مابین شجر و یقطین یعنی نه مانند درخت ایستاده است و نه مانند یقطین بر زمین مفروش خصوص سفید آن و نیز زرد و کبود و الحق الشجریت غالب و در بعضی بلاد درخت آن عظیم میگردد و ساق سفید آن اندک بیجداره و برگهای آن اندک ریزه طولانی و مشرف و بر دو جانب شاخه آن رسته و خوش منظر و گل آن خوشبو با ساقه باریک مجوفی و بر سر آن برگهای ریزه پیوسته با آن ساق و در هنگام غنچگی طولانی امرودی شکل و بعضی سفید آنرا زنبق دانسته و گفته اند روغن زنبق مراد روغن این است و سوسن آزاد را مخصوص بدین و سوسن سفید نزد اکثر اطبا مفقود الخاصیت و این از جهت اشتباهی است که ایشان را روداده و در سوسن مذکور شد

یاقوت

و بیر اطلیان نامند و جبلی آن یاسمین هندی است و جمهور اطبا **در ماهیت آن** نوشته اند که درخت آن مانند درخت مورد و از آن سبزتر و املس و بزرگتر و برگ آن
پهن تر و نرم تر و بسطبری برگ مورد نیست و درخت قسم سفید آن ضعیفتر و گل آن سفید و با شائبه سرخی و بعضی بی سرخی و بسیار خوشبو و از صل تا مغرب با گل سفید بوده در بالا و
همیشه و درخت نوع زرد آن از این عظیم تر و چتری مانند درخت مورد است و نزد بعضی قسم زرد آن مسمی به زنبق است و **بالجمله طبیعت آن** در دوم گرم و خشک و تا
سوم نیز گفته اند **افعال و خواص آن** مفرح و مفتح سده و مسمن بدن و اعضاء الراس والعصب الغذاء والنفض بوئیدن آن جهت تقویت دماغ و درد سر بارد
و رفع ریاح دماغ و مشایخ و مبرودین را نافع و نطول طبیخ آن جهت صداع و دردهای بارد و آشامیدن آن مسهل بلغم و سوداء و ماء اصفر و رافع سده و ریاح غلیظه
و فالج و لقوه و خدر و اوجاع مفاصل مفرح و محرک باه و مخرج اقسام کرم معده و امعاء و مدر بول و حیض و چون آنرا در شراب اندازند اندک آن سکر بسیار آورد و
آشامیدن آب گل آن سه روز هر روز ده درم قاطع نزف الدم و مضمضه با آب طبیخ برگ آن جهت درد دندان و قلاع دهان و جوشش آن لثه و ضماد
آن بر پشت و قضیب معین بر نعوظ و بزرگ کننده آن السموم آشامیدن آن مقاوم همه سموم و بد جذور ضماد آن الزینه ضماد آن جهت رفع کلف و سرخ کننده
رخسار و بسفوغسل آن در حمام و در سفید کردن موی حتی در ورآن المصنار مصدع محرورین و اکثار بوئیدن آن باعث زردی رنگ رخسار مصلح آن بنفشه و گل سرخ و سرکه مقدار
شربت از جرم آن تا سه درم و از آب آن تا ده درم بدل آن یاسمین زرد و در تسخین بدن و سفید کردن موی زرد آن اقوی و بدل هر دو یاسمین بری است و روغن آن
که مانند روغن گل مرتب نمایند و یا کنجد مقشر در آن مکرر پرورده نمایند تا رنگ کنجد سرخ گردد پس سائیده از آن روغن نمایند بسیار خوشبو و معطر میباشد **طبیعت آن**
گرم و تر **افعال و خواص آن** مفتح و محلل و نرم کننده جلد و جهت امراض بارده عصبانیه و مشایخ نافع و در جمیع افعال مذکوره اقوی مقدار شربت آن از
سه درم تا پنجدرم است و بوئیدن آن مصدع و باعث رعاف محرورین و گل یاسمین زرد در ایران و دکهن و شاهجهان آباد و در بعضی بلاد هند کثیر الوجود و گفته اند
چون آنرا در جوف حنظل سبز مهرا بجبه یکدرم از آنرا با یک اوقیه عسل چند روز بخورند و مداومت بران نمایند جهت رفع استسقا و درد کمر و مفاصل مجرب است **یاقوت**
بفتح یا و الف و ضم قاف و سکون واو و تا **ماهیت** آن سنگیست از سنگهای معدنی نفیس عظیم القدر نزد مردم و الوان و اصناف میباشد از سرخ و زرد و کبود و سبز
و بهشتی و سفید و هر یک نیز بسیار رنگین رمانی آبدار صلب شفاف بیجرم بی داغ و رگ آنست و هرچند قطعه آن بزرگتر و خوش شکل تر باشد معتبر و قیمت آن زیاده از اصناف سرخ
خمری و وردی و ناربجی و زعفرانی و لیموئی است و از اصناف کبود آسمان گونی و کحلی و لاجوردی و پسته آن کمیاب و لعل از اقسام سرخ آنست و بهترین هر یک از آنها
آنست که صلب صاف شفاف یکرنگ یعنی رنگ اجزای آن متساوی باشد و یاقوت از همه احجار صلبتر است مگر الماس صلبتر و کبود آن صلبتر از سرخ و سرخ از زرد و سبز
قریب سرخ و سفید از همه نرم تر و خام که در معدن ناقص مانده و هر یک نامی مخصوص اند سرخ را بهندی مانک و یدم که بانگریزی روبی و زرد را العربی اصفر
و بهندی پکهراج و بانگریزی و توبس و نیلی را بفارسی نیلم و بهندی نیلمن و بانگریزی سفایر نامند و ماده تکون آن کبریت و زیبق صافی خالص شفاف براق است
و فاعل انعقاد آن برودت و در مقدمه کتاب نیز بتفصیل مذکور شد و شنیده شده که در پیکو در قطعه زمینی که معدن یاقوت است و در انجا هم میرسد کسی سکنی نمیتواند نمود
و خاک آن سیاه رنگ و صلب و کبریتی است یعنی بوی کبریت از آن می آید و در موسم باد و بارش و طوفان و رعد و برق و صاعقه بسیار در آن می افتد و زمین آن
تمام منشق میگردد و از شگافهای آن زمین نیز بوی کبریت بسیار می آید بحدیکه متعذر میگردد و اندر اطراف آن وضع درختهای عظیم بسیار نیز کم میباشد و همه فرودستان
بریده میفروشند و اکثر آن جماعت فقرا و مساکین جست و جو نموده آنچه میباشد از قطعهای یاقوت بزرگ و کوچک میبرند و سرکار پادشاه آنجا که مشهور براجه است
میفروشند و بدیگری نمیتوانند فروخت زیرا که حکم راجه آنجا آنست که اگر بدیگری بفروشند خانه آنرا ضبط نمایند و سیاست عظیم کنند و نیز مسموع گشته که در زیر زمین
یاقوت خوب نمیباشد بلکه ناصاف و خام چنانچه وقتی راجه انجا حکم نموده که قطعه از آن زمین را حفر نمایند شاید یاقوت بسیار و قطعهای بزرگ خوب برآید چون حفر
نمودند قطعهای کوچک بدرنگ ناصاف نرم برآمد و با وجود آن جمعی هلاک شدند بسبب بوی کبریت و ابخره متعفنه لهذا امر نمود که دیگر حفر ننمایند و آنچه از بالای
زمین بهم بند بیاورند و نیز اماکن دیگر مانند جزیره برازیل از ارض جدید جنوبی و جزیره سیلان و غیرها که معدن یاقوت و غیره است یاقوت هم میرسد و لیکن یاقوت
جنوبی آن بخوبی پیکوئی نیست هرچند برازیلی اکثر قطعهای آن صاف شفاف آبدار بزرگ مقدار میباشند و لیکن بصلابت پیکوئی نیست همه الوان آن از سرخ و زرد و نیلی
و غیرها و سیلانی بسیار نرم و کمرنگ میباشد و از اقسام آن گفته اند غیر از سرخ رمانی تاب آتش ندارد و بعضی گفته اند سرخ رمانی آن از آتش رنگین تر میشود و نیز گفته اند

یبروح

یبروح الصنم

چون با سفید آن شائبه سرخی باشد چون بر آتش معتدل در ظرف سفالی گذارند تمام آن رنگین گردد بدانکه اکثر این اقوال اصلی ندارد و رائحه کریه و دود عرق و روغن مغز
آن آنست و مالبدن آن بر جذام سوخته و آب سنباده باعث جلای آن **طبیعت آن** در حرارت و برودت معتدل و در دوم خشک و زرد آن در دوم گرم و خشک
و کبود آن در اول گرم و در سوم خشک و سفید آن معتدل در گرمی و سردی و در اول و دوم خشک **افعال و خواص آن** مفرح و مقوی دماغ و آشامیدن
بکد رهم آن جهت دفع صرع و وسواس و خفقان و طاعون و انجماد خون در باطن و نزف الدم و دفع سموم و تغییر هوای وبائی و تصفیه خون و حفظ حرارت غریزی و قوای
حیوانی و پوشیدن انگشتری آن جهت قضای حاجات و رفع ضرر صاعقه و طاعون و در دهان داشتن آن جهت رفع بدبوئی آن و تسکین عطش و تقویت دل و تفریح و نشاط
و تعلیق آن بالخاصیت جهت رفع اصابه عین که چشم زخم نامند و طاعون و تغییر هوای وبائی و وسواس و صرع و خفقان و با هیبت و شکوه بودن نزد مردم و نیز قاطع
نزف الدم و محلل انجماد خون دانسته اند اکتحال آن مقوی نور باصره و حافظ صحت چشم مقدار شربت آن از کیراط تا یک دانگ و معاجین مسمی بیاقوتی و مفرح آن در
قرابادین کبیر ذکر یافت **فصل الیاء مع الباء الموحده یبروح** بفتح یا و سکون باء موحده و ضم راء مهمله و سکون واو و حاء مهمله لغت سریانی بمعنی
ذو الصورتین است **ماهیت آن** اسم سریانی جنس شاهی وجیست در خلقت و شامل بیخ لفاح و ثمر اقسام آن است و از مطلق آن مراد قسم جبلی آنست
و چون بیخ هر نوع لفاح که بزرگ باشد بشکال خود و آن شبیه بدو صورت انسان مشاهده میکردد و لهذا آنرا مسمی باین اسم نموده اند و بیخ لفاح جبلی ادنی مشابهتی
بصورت انسان دارد بخلاف آن که مشابهت تام دارد و بعضی آنرا مختص به بیخ سراج القطرب داشته اند **یبروح الصنم** بفتح صاد و نون و میم **ماهیت آن**
بیخ لفاح بری است بشکل دو انسان که روبروی یکدیگر گذاشته باشند و آنرا مهر گیاه و سگ کن نیز نامند جهت آنکه میان عوام مشهور است که هر که آنرا قلع نماید
هلاک میگردد و لهذا بعضی بعد از خالی کردن اطراف بیخ آن ریسمانی بدان بسته بر گردن سگی و آن سگ را رم میدهند تا بحرکت آن بیخ کنده شود و گفته اند که اصلی
ندارد و نبات آن شبیه بعلیق است که بترکی کن نامند و بقدر ذرعی است و برگ آن شبیه برگ انجیر و باریکتر از آن و ثمر آن سرخ و بقدر زیتون و در بوشبیه به
سائله و گل آن سفید و گویند در شب میدرخشد و بیخ آن شبیه به صورت انسان باشد روبروی هم و مستور بلیفهای اشقر شبیه موی بخلاف سایر اقسام بیخ لفاح که
لیفهای مذکور ندارد و مادام که سر این صورت را جدا نکنند قوت آن تا شصت سال باقی میماند و گفته اند که یبروح بمعنی صنم طبیعی است یعنی بنائی که در صورت شبیه
بانسان باشد اعم از آنکه معنی آن اسم موجود باشد یا غیر موجود و بسیاری از اسماء دلالت میکند بر معنی غیر موجود و صورت یبروح موجود و حسی است اغبر اقسط بزرگتر و بیخ آن
لفاح بری است و بیشود یدوس گفته بعضی مردم آنرا اطمیس و بعضی مخولن و بعضی و قیانا نامیده اند یعنی بیخ مهیج حب آن و دو صنف میباشد یکی معروف ماده و رنگ
آن مائل بسیاهی و خشبی و برگ آن شبیه برگ کاهو و از آن باریکتر و کوچکتر و با زهومت و ثقیل الرائحه و منبسط بر روی زمین و نزدیک برگ آن ثمری شبیه بغاح و از آن
کوچکتر و خوشبو و در آن تخم شبیه به تخم امرود و بیخ آن بزرگ دو و عدد یا سه عدد متصل بهم و ظاهر آن سیاه و باطن آن سفید و بر آن پوستی غلیظ و ساق و صنف دوم موسوم
بمذکر و بعضی مردم این را موریون نامند و برگ این سفید و املس بزرگ عریض شبیه برگ سلق و لفاح آن دو چندین ماده و بقدر خیاری و رنگ آن زعفرانی خوشبو و ثقیل الرائحه
و اعیان آنرا میخورند و سبات ایشان را عارض میگردد و بیخ آن شبیه بآن و بعضی بصورت انسان ماده است و از بیخ صنف ماده آن اندک طولانی تر و بیساق و نیز صنفی از اماکن
سایه دار کوه والمامیره دید برگ آن کوچک و عریض و طول آن بقدر شبری بی ساق و بیخ آن بسطبری ابهامی طولانی و سفید و بی گل و ثمر و این قویترین اصناف یبروح الصنم
است و صاحب اختیارات بدیعی گفته که در حدود کرمسیر شیراز نزدیک بقلعه شهریار نوعی یبروح هم میرسد طول آن از یک وجب کوتاه تر با دست و پا و رنگ آن
سفید و بهترین آن اقوی فربه آنست و کاه عصاره پوست صنف نر آنرا در هنگام تری و تازگی کوبیده و فشرده در ظرف سفالی در آفتاب خشک نموده اقراص میسازند
و کاه عصاره بیخ آنرا گرفته چنانچه از پوست آن بدستور خشک مینمایند و در قوت ضعیفتر از عصاره پوست بیخ آنست و بعضی پوست بیخ آنرا گرفته بریسمان کتانی پیچیده
می آویزانند تا خشک گردد و بعضی بیخ آنرا طبخ میدهند با شراب تا آنکه دو ثلث آن برود و صاف مینمایند و منعقد میگردانند و گاه صمغ آنرا استخراج مینمایند بدین نحو
که بیخ آنرا چند جا خراشیده ظرفی بدان نصب مینمایند تا صمغ آن در آن مجتمع گردد و عصاره آن قویتر از صمغ آنست و از هرمس نقل نموده اند که بهترین زمان قلع آن آنست
که مریخ در خانه شرف یا در خطی از خطوط شرف متصل بسعدین و یا بیکی از سعدین و یا قمر در یک برج باشد و در روز سه شنبه وقت طلوع آفتاب بهتر از سایر اوقات است
طبیعت آن سرد و خشک در دوم و با اندک قوت حرارت و با رطوبت فضلیه و بعضی سرد در اول سوم و خشک در آخر آن دانسته اند **افعال و خواص آن**

پوست بیخ آن قوی و مجفف و مجذر و مغز بیخ آن ضعیف و برگ آن تر و خشک هر دو مستعمل گفته اند هر عضو قسم ماده آن دوای همان عضو مردان است و بالعکس یعنی هر عضو قسم نر آن دوای زنان است **اعضاء الراس والعصب** آشامیدن آن مسبت و منوم و چون در شراب اندازند سکر شدید آورد و بوئیدن آن نیز باعث سبات و حمول آن در مقعده نیز و این خاصیت مخصوص بسفید الورق هیباق آنست که ذکر یافت و اکثار آن نیز با وشما ما باعث سکته و گاه شرابی از آن میسازند برای ازاله سهر باین نحو که سه من از پوست بیخ آنرا در یک مطریطوس شراب حلوی اندازند و سه قوانسات از آن می آشامند و گاه طبخ مینمایند پوست آنرا در شراب تا اینکه اخذ نماید قوت آنرا و استعمال مینمایند برای سبات مقدار بسیاری از آن را و بعضی از پوست بیخ صنف سوم شراب بعمل می آورند باین قسم که سه من آنرا در یک کیال شراب حلوی اندازند و بعد رسیدن مقدار سه قوسات از آن می آشامند برای تخدیر و بیحسی عضو شخصی را که خواهند قطع نمایند و عصاره آن نیز باعث سبات و بیحسی عضو است و آشامیدن بیخ آن با زعفران جهت اوجاع مفاصل و عرق النسا و نقرس و تعلیق آن جهت صرع **العین** ضماد برگ آن جهت وجع چشم و رمد و دمعه آنرا رادع و مسکنه اوجاع و ورم مینمایند **اعضاء الصدر والغذاء والنفض** آشامیدن بیخ آن با سکنجبین جهت خفقان و آشامیدن دمعه آن بقدر یک اوقیه با ماء الفراطن یعنی ماء العسل منقی مره صفرا و بلغم مانند خربق و زیاده بر آن کشنده و نیز آشامیدن آن مسهل بلغم مره صفرا چون اطفال و غیر ایشان تناول نمایند گاهی بسبب شدت قوت هلاک مینمایند و آشامیدن بیخ آن منقی رحم و چون نارسیده آنرا با روغن گل سرخ سائیده زن حامله بر شکم و کمر طلا کند از اسقاط جنین محفوظ میماند و حمول دمعه آن بقدر نیم دانگ مخرج جنین و چون بیخ آنرا با کبریت آتش نرسیده خلط نموده حمول نمایند قطع نفث الدم رحم نماید و آشامیدن آن با عسل جهت بواسیر و کاسنی جهت حرقة البول **السموم** آشامیدن آن با عسل و زیت جهت لسع هوام خصوص صنف اخیر آن که شبیه بصنف ابیض الورق است که پادزهر عنب الثعلب قاتل است و چون نوع قاتل هر دو را کسی بخورد اولا او را اختناق رحم و سرخی چهره و برآمدگی آن و زوال عقل و حالت شبیه بمستان و افیون خورده عارض گردد و پس موت تدبیر آن قی نمودن آشامیدن روغن و آب گرم و عسل و تنقیه بدن است و نیز قی فرمودن با افسنتین مطبوخ و عسل و خورانیدن فلفل و شبت و مصطکی و صعتر و مرو سفید و شیر تازه دوشیده و جندبیدستر و سداب و آشامیدن لبن حامض در صورت کثرت اسهال مقدار شربت آن یک قیراط تا چهار قیراط و تا یک دانگ گفته اند و آشامیدن آن بدون اصلاح جایز نیست و اصلاح آن تمزیج نمودن با نشاسته و روغن بادام شیرین و روغن بنفشه است و نیز برگ گل سائیده و رب السوس و صبر و تربد و هلیله و افسنتین و غافث و نمک هندی و زعفران و بسفایج است و بدون اصلاح مفسد مزاج و باعث تهیج وجه و وجع کبد و فساد معده و اعراض دیگر ردیه **الجروح والقروح** ذرور بیخ و ثمر آن جهت آکله و قروح خبیثه **الاورام والبثور** طلای آن محلل اورام صلبه و دخوه و خنازیر و چون نرم کوبیده با سرکه سرشته بر حمره گذارند زائل سازد و بثور را نیز **آلات المفاصل** ضماد آن با سویق جهت وجع مفاصل و آشامیدن آن جهت داء الفیل **الزینة** دلوک برگ آن زائل کننده برش بدون تقرح خصوصا که برگ آن تازه باشد و لبن آن جهت قلع نمش و کلف بدون لذع و قرحه **نافع الخواص** چون خواهند عضو کسی را قطع نمایند مقدار سه دانگ آنرا با شراب بیاشامند سبات آورد بحدیکه احساس قطع ننماید و چون نیم مثقال از صنف سوم آنرا بتنهائی و یا با بعضی طبیخها و یا با نان و یا با سویق بیاشامند در ساعت اختلاط عقل و سبات آورد که تا سه چهار ساعت بهمان حالت بماند که تعقل بچیزی ننماید بسبب جمع حرارت در باطن و تخدیر و تبلید حس و بعضی از اطباء می نشانند صاحب آنرا در آب سرد تا اینکه شفا یابد بهمه جهات و گفته اند چون عضوی از اعضای بیخ و ثمر آنرا با قلیلی روغن بان و روغن زیتون یا روغن خلاف نرم بسایند و بپیشانی و چشمها و دیگر بدن تدهین نمایند و نزد یک ملوک روند بغایت مکرم و معزز باشند و هر حاجتی که رود بر آورده گردد و چون مجموع آنرا و یا عضوی از آن را شکسته در پارچه بسته بر بازو بندند و یا بر گردن آویزند از کل آفات از غرق و حرق و صاعقه و دزدان و قطاع الطریقان محفوظ مانند و تعلیق آن جهت تسکین غضب ملوک بغایت مؤثر و بعضی شرط دانسته اند که اول ماه آنرا تعلیق نمایند و بخور آن جهت دفع فساد عقل و جنون و دوری شیاطین و جن و انس مؤثر و چون یکعدد گل ناشکفته آنرا در کتانی بریسمان ابریشمین که هفت رنگ باشد پیچیده بر طفل مصروع تعلیق نمایند نفع صرع آن گردد

فصل الیاء مع الیاء المثناة الفوقانیه

يتوع

یتوع بفتح یا و ضم تا و سکون واو و عین مهمله **ماهیت** آن جنس نبات شیردار است که شیر آن حار و حاد مسهل محرق باشد و مشهور از آنها هفت نبات است عشر و شبرم و لاعیه و ارطیلیتا و ماهودانه و مازریون و شجاعلن که ذوخمسة الاوراق نامند و جمیع آنها قتال اند و نیز یافته اند بعضی یتوعات حادثه خارجیه از این هفت نبات مشهور را مانند اذان الفار و نوعی از لبلاب و فرفخ بری یعنی بقلة الحمقاء بری و قوسنجی و از مطلق آن مراد لبن لاعیه است که تریاق فرادی و قوسنجی نامند و گفته اند بهترین آنها یتوع و حت ذکر نبات مذکور است که شاخهای آن طولانی و بزرگتر از یک ذرع و مائل

بسرخی شبیه بشاخهای زیتون و مملو از لبنی سفید حاد باشد و برگ آن شبیه ببرگ زیتون و از آن طولانی تر و نازکتر و باطراف شاخهای آن پنج شاخه باریک شبیه بشاخهای و باطراف آنها قبها و سرها که ثمر آنست و مائل بتقعیر شبیه بصنفی از اذخر و بیخ آن غلیظ خشن و منبت آن اماکن خشنه و کوهستان و آشامیدن لبن آن مقدار دو دانگ مسهل بلغم و اما نوع ماده آن که آنرا جوزی نامند شبیه بنبات اذان الفار و از آن بزرگتر و قوی تر و سفیدتر و برگ آن شبیه ببرگ مورد و از آن بزرگتر و بدبو و اطراف آن تند و خاردار و شاخهای آن بقدر یک شبر و بیخ آن روئیده و ثمر آن در بعضی سالها بیشتر و بعضی کمتر و در بزرگی بقدر جوز کوچکی و اندک گزنده زبان مانند پوست گردکان و بیخ آن نیز شبیه به بیخ آن و منبت این زمینهای صلب کوهستانها و لبن و بیخ و برگ و ثمر آن در قوت مانند صنف اول و از آن قوی تر و بحری آن که خشخاس نامند شاخهای آن بقدر چند شبر و مائل بسرخی و بیخ و یا شش عدد و برگهای آن کوچک نازک اندک طولانی شبیه ببرگ کتان و ثمر آن شبیه بکرسنه و سرهای آن مضاعف و مدور و گلهای آن سفید و بر اطراف قضبان سرها متصل بهم و مستدیر و در آن ثمری و شاخهای آن از یک بیخ روئیده و تمام نبات آن مملو از شیر و مستعمل این صنف است و در قوت مانند دو صنف اول و گفته اند نوعی دیگر میباشد که مشمس آنرا نامند یعنی دائر با شمس و ورق آن شبیه به بقلة الحمقاء و از آن بزرگتر و شدید الاستداره و شاخهای آن چهار و یا پنج از یک بیخ روئیده و بقدر یک شبر و باریک سرخ رنگ مملو از لبن سفید و چتر آن شبیه بچتر شبت و تخم آن شبیه بزیره و تمامی آن با حرکت شمس دور مینماید و منبت آن بیشتر خرابها و بیرون اطراف شهر و تخم و لبن آنرا جمع مینمایند مانند بزور و البان نباتات دیگر و قوت آن مانند قوت اصناف دیگر و از آن ضعیفتر و بعضی این را مانند سقمونیا دانسته اند در قوت و منبت آنرا مزارع گفته اند و نیز گفته اند نوعی دیگر میباشد که آنرا سروی نامند ساق آن از یک شبر تا یک ذرع و سرخ رنگ و برگ آن از ساق آن می روید شبیه ببرگ ارز تازه روئیده و این نیز مملو از لبن است و در قوت مانند اصناف مذکوره و نیز گفته اند نوعی دیگر میباشد که در سنگستانها و میان احجار می روید و با شاخهای محیط بر آن از هر دو جانب و کثیر الورق شبیه ببرگ مورد و باریک و سبز رنگ و ثمر آن مانند ثمر عسف و این نیز با یتوعیت بسیار رود در عمل مانند آنها است و نیز نوعی عریض الورق شبیه ببرگ قلومس میباشد و بیخ و برگ و لبن آن مسهل کیموس مائی و بگمان بعضی فیلوسا نوع یتوعی است که یونانی آنرا فوربا سالیس نامند و نیز نوع یتوعی دیگر میباشد ساق آن یک ذرع و زیاده بر آن و مربع و پر گره و برگ آن کوچک ریزه و اطراف آن تند و گل آن سروی ریزه بنفش رنگ و تخم آن پهن شبیه بعدس و بیخ آن سفید مملو از لبن و گاه یافته میشود و در بعضی مواضع نبات این نوع بسیار بزرگ و بیخ آن نیز بزرگ و چون مقدار یک مثقال آنرا بیاشامند با ماء العسل اسهال بلغم نماید و همچنین ثمر آن و همچنین لبن آن را چون با آرد کرسنه سرشته و باید که از برگ آن زیاده از نیم مثقال تناول ننمایند و همچنین از آب آن و بعضی هر دم یتوع نباتی که ساق آن مجوف بقدر یک ذرع بسطبری اصبعی و اطراف ساق آن منشعب و برگهای آن بعضی بر ساق آن و بعضی بر شعب آن رسته اما برگهائیکه بر ساق آنست طولانی شبیه ببرگ بادام و از آن عریضتر و بسیار نرم تر و برگهائیکه بر شعب آن است کوچکتر شبیه ببرگ زراوند و لبلاب و ثمر آن بر اطراف شعب آن مستدیر الشکل شبیه بحب کبر و در جوف آن سه تخم متفرق بعضی از بعضی و بزرگتر از حب کرسنه و چون آنرا مقشر نمایند مغز آن شیرین باشد و بیخ آن باریک سفید و بی انتفاع و رطب و نبات آن مملو از لبنی باشد مانند یتوع حکیم فاضل دیسقوریدوس نوشته که همه این اصناف را من مشاهده نموده ام اقوی و مختار لبن آنها پس تخم آنها پس گل آنها پس بیخ آنها پس ورق آنها است و عند الاطلاق مراد لبن لاعیه است و آنچه از آنها با سمی مخصوص مشهور بوده جا بجا مذکور شده و در اینجا ذکر خواص کلیه آن بیان می یابد **طبیعت** مطلق آنرا در غایت گرمی و خشکی تا چهارم دانسته اند و متوسط آنها را در سیوم و ضعیفه آنها را در دوم و با قوت سمیه

افعال و خواص آن

مقرح جلد و قتال و چون در سرکه اندازند ماهیان تمام بر بالای آب آیند **العین** اکتحال لبن آن قاطع ظفره **والفم** قطور آن بر دندان کرم خورده مفتت حصاة و مسقط آن و با قطران سرشته اقوی جهت آنکه محافظ دندانهای صحیح را بموم گرفته پس بر دندانهای متآکل لبن آنرا بچکانند تا آنکه آنرا مفتت و قلع نماید و بهتر است و چون بیخ آنرا در سرکه بجوشانند و بدان مضمضه نمایند وجع دندانرا تسکین دهد **اعضاء الغذاء والنفض** آشامیدن آن مسهل بلغم مائیت و قالع بواسیر و چون دو قطره و یا سه قطره آنرا بر انجیر بچکانند و خشک نمایند و تناول کنند اسهال نیکو کافی نماید و همچنین با سویق و نان خالص و بهتر آنست که با عسل یا فرفیون استعمال نمایند تا آنکه باعث تقرح دهان و حلق نگردد و گاه اخذ مینمایند عصاره نوعی از آنرا و بر روی خذفی اندک بریان نموده سحق مینمایند با قدری سویق و آب بر آن ریخته می آشامند اسهال مینماید و شاخهای خشک آن در این امر بسیار ضعیف است و صنفی که آنرا فرفیون نامند چون شاخهای آنرا گرفته در سایه خشک کرده و پوست

آنرا گرفته بقدر نه گرم و یک شبان روز در آرد جو و روغن بادام و روغن بنفشه و گل سرخ سائیده و رب السوس و کتیرا است و دوغ سرد کرده مصلح افراط عمل آنست المضار
با قوت سمیه و جراحت کننده جلد و مسهل قوی در همه امزجه و از غایت شدت مورث اسهال الدم و قرحه امعاء و زحیر و مغص و غثیان و انقلاب معده و غشی است
و لهذا استعمال آنرا از داخل تجویز ننموده اند و عند الضرورة از سه قطره که مقدار شربت آن است با مصلحات مذکوره باید که بیفزایند و بدل آن در استفراغ مائیت
از امعاء و بلغم از اعضاء وزن آن سقمونیا و بوزن آن سکبینج الجروح و القروح ضماد بیخ آن با سرکه محلل صلابات اطراف بواسیر و قاطع قوبا و مصلح قروح متعفنه
متاکله و با قیروطی جهت جرب سوداوی و نار فارسی و آکله و غانغرایا الزنیة طلای آن قالع ثآلیل و توثه خیلان و لحوم زائده و در اطراف ناخنها و لبن آن ازاله
کننده مو است خصوص که در آفتاب بمالند و موئیکه بعد از آن روید ضعیف باشد و چون مکرر نمایند دیگر نروید و استعمال آن با زیت کاسر و رافع غایله آنست
فصل الباء مع الراء المهملة یربوع بفتح با و سکون را و ضم با موحده و سکون واو و عین مهمله لغت عربیست بفارسی موش دشتی و بهندی
گهوس نامند ماهیت آن حیوانی است شبیه بموش و از آن بسیار بزرگتر و دستهای آن بسیار کوتاه و پایها و دم آن طویل و در صحراها و خرابها و در بعضی
عمارات کهنه میباشد و خراب میکند طبیعت آن در سوم گرم و خشک افعال و خواص آن کثیر الغذا و ملین طبع اعضاء الرأس و العصب
والغذاء و النفض آشامیدن آن جهت اکثر امراض بارده اعصاب مانند فالج و لقوه و رعشه و اوجاع مفاصل و ظهر و ادرار بول و تقطیر آن و اخراج سنگ گرده
و مثانه و تقویت باه و مشایخ را مفید المضار محرق خون و محرور المزاج المصلح آن میوهای تازه ترش و ترشیها است فصل الباء مع القاف
یقطین بفتح با و سکون قاف و کسر طاء مهمله و سکون یاء مثناة تحتانیه و نون لغت عربیست ماهیت آن اسم جنس هر نباتی است که بر ساق نایستد
و بر زمین منفرش باشد و یا بمجاور خود بپیچد مانند نبات خیار و هندوانه و خربزه و کدو و لبلاب و امثال اینها و عوام از مطلق آن مراد قرع دانسته اند که بفارسی
کدو نامند و قرع ذکر یافت فصل الباء مع النون ینبوت بفتح با و سکون نون و ضم با موحده و سکون واو و تاء مثناة فوقانیه ماهیت
آن خرنوب نبطی است و در پای دیوارها و بساتین روید و ثمر آن شبیه بگرده گوسفند بسیار کوچکی و سرخ رنگ مائل بسیاهی و آنرا در مصر حب الکلی نامند و دانه
آنرا دانه خرنوب شامی و در حرف خاء ذکر یافت و اینجا نیز تتمه ذکر میابد طبیعت آن در گرمی و سردی معتدل و خشکی در دوم و بعضی در اول و بعضی سرد
خشک در سوم دانسته اند افعال و خواص آن بغی بلیغ اعضاء الغذاء و النفض آشامیدن آن و حمول آن و جلوس در طبیخ آن جهت رفع
مغص و اسهال و سیلان حیض مفرط و تقویت [illegible] نافع السموم پاشیدن طبیخ آن [illegible] التآلیل و زائل کننده آن المضار ثقیل و دیر هضم مصلحه [illegible]
آن ینمه بفتح با و سکون نون و فتح میم و ها لغت مغربی است ماهیت آن نباتیست شبیه بخندریلی و برگ آن از برگ کاسنی کوچکتر و منزعب و زرد رنگ و ساق
و سطاق آن بقدر یک شبر و یا دو روئیده و گل آن زرد مانند خندریلی و ابن بیطار نوشته که برگ آن ما بین لسان الحمل بری و برگ اذان الغزال است و زرد و صاحب
اختیارات بدیعی نوشته که آنرا بشیرازی سنبل وارو خوانند افعال و خواص آن ضماد تازه آن جهت الصاق جراحات تازه و ذرور خشک آن
جهت اندمال زخمهای کهنه مفید فصل الباء مع الواو یوز بضم با و سکون واو و زای معجمه اسم فارسی فهد است و بترکی بارس و بهندی
چیتا نامند ماهیت آن حیوانیست شبیه بپلنگ و آنرا تعلیم و رام نموده مانند سگان شکاری آن صید [illegible]
مانند آهو و امثال آن مینماید طبیعت آن در حرارت و یبوست کمتر از پلنگ افعال و خواص آن در جمیع افعال مانند پلنگ است

و اینجا ختم نمود ادویه مفرده را بعون الله تعالی و حسن توفیقه
والحمد لله اولا و آخرا و ظاهرا و باطنا
و صلی الله علی رسوله محمد و آله
الطاهرین و سلم تسلیما
کثیرا

یربوع
یقطین
ینبوت
ینمه
یوز

بسم الله الرحمن الرحیم

دربیان تعداد ادویه مذکوره باسامی و لغات مختلفه از عربی و یونانی و سریانی و فارسی و ترکی و هندی و غیرها مسمی بفرهنگ بترتیب حروف تهجی با ملاحظه حرف دوم و سوم نیز بتوفیق الله تعالی و حسن عنایته در ضمن بیست و هشت باب و در هر باب چند فصل

باب الالف

فصل الالف مع الالف

آب اسم فارسی ماء است
آب پنیر ماء الجبن است
آب جو جوشانیده اسم کشک الشعیر است
آب جو جوشانیده اسم ماء الشعیر است
آبج نام زعرور است
آب دندان بمد الف و سکون با و دال [illegible]
با بدان [illegible] امرود و قسمی از [illegible]
و نام نوعی از حلوا است
آب دار [illegible] میباشد [illegible]
کرباد وی دیگر [illegible] اسم خرما
آبست بمد الف و فتح با و سکون سین
و تا بلغت عربی گوشت اترج را
نامند و در اترج مذکور شد
ابق باصطلاح اکسیریان سیماب است
ابگاره اسم فارسی مری است
ابگران نشاسته است و لباب
الحنطه را نیز نامند
ابلی اسم فارسی سفرجل است
و بهی نیز نامند
آب لوج اسم فارسی قند مکرر است
اتته اسم هندی [illegible] است
[illegible] نامند و نیز هندی اسم [illegible]
است در شکل شبیه بثمر کاج

اترون بیونانی اسم سماق است
اجار بروزن باکار انواع
ترشیها یعنی مخللات گویند
اخرک بفارسی استخوانی را گویند
که در زیر گردن و بالای سینه
میباشد و بعربی ترقوه نامند
اذرباس بعبرانی نافسیا است
اذرگون آذربو است
آرد جو بریان کرده سویق الشعیر است
اردبوس دار اسم فارسی [illegible]
خوشکار است [illegible] آردیست که
مبالغه در بیختن و جدا کردن سبوس
از مغز آن نکرده باشند
آرد کنار سویق النبق است
آرد وسبده اسم فارسی [illegible] است
ارزوج بلغت ترکی اسم درخت
بلست
ارن بلغت یونانی اسم لوف الکبیر است
ارن صارن یونانی اسم لوف الصغیر است
آزاد دار و بلغت فارسی یعنی
سلق جبلی است
آسا بسریانی آس است
اسرون بلغت یونانی اسم سماق است
اسو اسم هندی [illegible]
که از قند سیاه و از پوست مغیلان

میسازند و صنعت آن در قراباذین
ذکر یافت
اشن بکجان اسم فارسی جند است
اغاروان بترکی اسم سود النیل است
اغلس بیونانی دوسر است
اغو بترکی اسم [illegible] است
اغو بلی بترکی اسم لباد است
اغورس بفارسی اسم بهل است
اغلیس یعنی ظاهره بیونانی
اسم فنجنکشت است
آفتاب پرست بفارسی حرباء است
و ازریون را نیز نامند
آک بکاف عجمی اسم هندی
آتش است و بکاف تازی اسم
فارسی و به ها در آخر اسم هندی
درخت عشر است
اکل نفشه فرفیون است و کافور
را نیز نامند
الوج مولف مخزن الادویه گفته که
شبیه بمشمش است در شکل و در بلاد
عجم آنرا کارک نامند و مولف
اختیارات نوعی از مخلصه شمرده
آلوه بفارسی عقاب را گویند
الوی بیونانی سنائکی است
الوی سفید اسم شاه لوج است

آلو بالو باسم فارسی قراسیا است
آلوی بخارا اسم فارسی اجاص است
آلوچه اسم فارسی اورک است
آمکه بفارسی اسم [illegible] است
تفاح را نامند
آمله سار بهندی کبریت [illegible]
امولن بیونانی اسم نشاسته است
که نشا نامند
انک رصاص اسود است
انولیس بیونانی اشراس است
انیس بیونانی اسم انیسون است
آهک اسم فارسی نوره است
آهن اسم فارسی حدید است
آهن با اسم فارسی مغناطیس است
آهو اسم فارسی غزال است
ایک لاله اسم فارسی سنبل الطیب است
آینه چینی اسم پهیر است مانند
آینه که از نقره و برنج سازند

فصل الالف مع البا الموحده

اب سنبل الطیب است
ابابیل خطاف است
ابامرون بیونانی [illegible] است
ابراز القط بلغت مغربی ابرون
صغیر است که حی العالم نامند
ابراز بقول مولف تذکره لغت

شامی گیاه و سورنجان است
ابزار ادویه خوشبو است که در طعام
داخل مینمایند و همچنین توابل [illegible]
توابل اطلاق بر ادویه یابسه و
ابزار بر رطبه [illegible] استعمال مینمایند
ابرق شفنین بحری است و طلق [illegible]
ابرقعیا برومی اسفاناخ است
ابرک بهندی طلق است
ابرکاکیا دام عنکبوت است
ابرنج برنج کابلی است
ابرنی برومی لوف است
ابردیون بیونانی اشنه است
ابریز ذهب خالص است
ابرنیون بیونانی ابرسا است
ابل شتر است
ابیو بعربی ابرون است
ابلمین طین مصری است
ابم کاجی بترکی خباری است
ابن اوی شغال است
ابن حبه نان است
ابن الماء مرغابی است جمع آن
بنات الماء است
ابوالاجساد باصطلاح اهل صنعت
کبریت است
ابوالارواح بهمان اصطلاح زیبق است

ابومردون برومی اسم نعر است
و آن طائری کوچک است
ابوالشفا سکر است
ابوعماره صعتر است
ابوقلمون حجر لبسب است
ابوعلس رومی کل [illegible]
ابونامون بیونانی قفر الیهود است
ابنیتون بیونانی راتینج است
ابوالفضیل صفراغون است
ابوالملیح قنبره است

فصل الالف مع الثاء المثلثة

اثاریون بیونانی اشرغار است
اثامیطیقون یونانی [illegible] است
اثانغون اشق است
اثذا بلغت اهل [illegible]
است و [illegible] دیده شده
اثرمهو برومی بنفسج است
اثاماسیا اسم معجونی است
اثیر الملوک اسم [illegible]
[illegible] مذکور شد

فصل الالف مع الجیم

اجهری بهندی کرسنه [illegible]
اجواین بهندی نانخواه است
اجواین خراسانی بهندی بزر البنج است

اهمود اسم هندی تخم کرفس است
اهه بکسر اول وجیم مشدده وها
هندی قصب السکر است

فصل الالف مع الحاء المهملة

احاق الرمی اقحوان است آنرا
بهاره وبابونه کوهی نیز نامند
احداق البقر عنب سود است
احدیا واحادیا یونانی افعی است
احریض عصفر است
احلب وبا بسریانی شبرم است

فصل الالف مع الخاء المعجمة

اخراس یونانی کمثری بری است
اخروس یونانی امارنتون است
اخریط کراث بری است
اخربطوس کرنب بری است
اخسینه خردل بری است
اخلیه بلغت مصری اسفناج است
اخیلوس یونانی نانخواه است
اخیلوس اخیروس است وآنرا اخرونبج
وخوررو نیز نامند

فصل الالف مع الدال المهملة

ادادا بلغت بربری تخمیص است
که اسد العرض نامند
ادرفس ازیون است
ادروس یونانی عرعر است
ادویه حاره عبارت از ابازیر است
ادویه خوشبو عبارت از افاویه است

فصل الالف مع الذال المعجمة

اذان الارنب بلغت بربری
لصیقی است
اذان الثور لسان الثور است
اذان الجدی نوع بزرگ
لسان الحمل است
اذان الدب بلاسفن وگفته اند
یک نوع بوصیر است
اذان الشاة واذان الغزال
لصیقی است وگویند لسان الحمل است
وبلسکی اذان الغزال نامند
اذان العبد بلغت بربری
مزمار الراعی است
اذان القرصی ارعی است
اذان الفیل لوف کبیر است
اذان القسیس نوعی از ابرون است
اذرونوعی از زبد البحر است
اذناب الخیل لحیة التیس است

فصل الالف مع الراء المهملة

اراموفی یونانی شقایق است
اراه مصطکی است
ارباللیس بعبرانی حمص است
اربیان بلغت شام بهار است
وآن غیر روبیان است که ماهی
روبیان باشد وبهندی جهینگا مچهلی
اربا بترکی شعیر است
اربیس یونانی علیق است
اربعه واربعین [illegible]
ارثقی یونانی خلنج است
ارجالون خانقرا است
ارجان لوز البربر است
وارجن روغن آنست
ارجن بعبرانی عنکبوت است
ارجقن معرب ارجیقن
یونانی است آن زریر است
ارخص یونانی خصی الکلب است
اردک بفارسی بط است
اردسمن وارو سمن یونانی
توذری است
اردماوار دشتران آردشیر را
نوعی از مرد است وگفته اند
مرماحوز است
اردوم اوزبو است
ارده بفارسی رهشی است
ارده بفارسی زوده ومی است
ارزیر بفارسی رخن است
ارزن بفارسی زرت ودخن است
ارزیر بفارسی رصاص ابیض است
ارسانیقون وارسانیقی
یونانی زرنیخ زرد است
ارسد حجر النور است
ارسطوریو یونانی نبات البج است
ارسطولخیا یونانی بمعنی نافع الحمل
النفسا است آن زراوند طویل است
ارشد انقلی است
ارسطاتاسیا یونانی برنجاسف است
ارنوناس یونانی [illegible]
ارسه مرقشیثا است
ارطیا یونانی عنقود است
ارطی وارطیا یونانی درخت غرب است
ارغاموفی خشخاش صحرائی است
ورنگ شبیه شقائق وبشیرازی
مایتا سرخ نامند
ارغول کافور سوقی است
ارغیلم اسم عبرانی بقلة الحمقا است
ارغان وارغون ودرغان
وایرغان ونقولیان وبرناوردا
همه اسم حنا است وروغن
جلوز را نیز نامند
ارقب بعربی تیس جبلی است
ارقلس یونانی نام نباتی است
ارقلیان خشخاش زبدی است
ارقولس یونانی اهل است
ارکفن یونانی حمص است
ارماط درخت کادی است که کدر نیز
نامند وگویند گل آن است
ارماک پوست درخت کادی است
که بهندی کیوڑه نامند
ارمانیان یونانی لاجورد است
ارمینا یونانی نوشادر است
ارمیناقی یونانی مشمش است
ارنونیان افاقیا است
ارند بهندی درخت خروع است
ارنذی حب آنست
ارنغس یونانی فلفل است
اروانه بفارسی جنبه
صحرائی است
اروزا بسریانی اذر است
اروسه ابوخلسا است وبرگی
هندی نام درخت هندی است
اروند بسریانی زعرور است
اروثس یونانی کرسنه است
اروق بترکی مشمش است
اروهجک بترکی عنکبوت است
اروقیس یونانی نوعی از مرد است
ارما بسریانی ابع است
اریذا یونانی بیخ نبات است
اریصادن یونانی وویره است
اریطس یونانی نوره است

فصل الالف مع الزاء المعجمة

ازدا کافور صوفی است
ازرو بلغت بربری [illegible]
ازودی وارشیشعان است
ازوا بترکی صبر است

فصل الالف مع السین المهملة

اسبرغم قفر الیهود است
اسپلی بلغت شکابن اسم
جری است
اساک بلغت شکابن حماض است
اسبرزه واسبغول واسبغیل
بفارسی بزرقطونا است
اسپرک بفارسی زریر است
اسبیذان بفارسی اشاطون است
اسبرطم وسطفلس وسطلطس قفر
الیهود است
اسبرغم واسفرغم واسفرم
بفارسی شاه اسفرم است
استخوان خرما بفارسی اسم
نوی التمر است
استر اسم فارسی بغل است
استرخا یونانی زرنیخ سرخ است
استراوه بترکی اسم فلفل است
اسحار بلغت اهل بیت المقدس
توذری است
اسد الارض تخمیص است
وحربا را نیز نامند
اسرب رصاص اسود است
اسریخ سرخ است
اسریقون زنجفر سوخته است
استرک یونانی میعه سایله است
استرطیم بفرنگی کندش است
اسطام نوعی از حدید است فولاد باشد
اسطافیوس یونانی زبیب است
اسطافیوس اغریا زبیب الجبل است
اسطافالین واسطون یونانی جزر است
وبلغت روم اسطفلین وبلغت شام
اسطرماطوس اسپند است
وبفرنگی اسطلس گویند
قفر الیهود است واسطون نیز
نامند
اسطرس یونانی سنگ مرمر است
اسعیر اقثا الحمار است
اسفراج اسم اندلسی هلیون است
اسفاد سفید واسفند سفید بفارسی
خردل ابیض است وگفته اند
بلکه حرف ابیض است
اسفنت معرب آنست بفارسی
است آن حندقوقی بری است
اسفاناخ رومی قطف است

اسفیدار درخت غوب است
اسفیدبش بفارسی بزرقطونا است
اسفورون یونانی خبث الحدید است
اسقال واسقیلا اسقیل است
اسقلیا طیقوس حنار است
اسقلینوس سقولوقندریون است
اسقط خمر است
اسقوالس یونانی بروانی است
اسقوریدوس پنیر مایه است
اسقید ولیون کالنج است
اسکوربی بفرنگی عقرب است
اسقولس اشراس است
اسطربوس حجر شیف است
اسکندروس برومی بوم است
اسلیوس یونانی سلیخه است
اسمار طسفار واسفرم هرسه اسم
آس بری است
اسمالاون یونانی سوسن بری است
اسنه البستانیه شبه است

فصل الالف مع الشین المعجمة

اشبیل بگیلانی اسم نوعی از بطارخ است
اشترگیاه اسم فارسی سلیخه است
اشتلابوس وارشیشعان است
اشتنون بمصری اسفاناخ است
اشقاقل شقاقل است که جزر
بری نامند
اشقون بترکی ریباس است
اشکالی بلغت شکابن وطبرستان
بقلة الیمانیه است
اشکبیل جشم عوسج است
اشمرسا نوعی از مرد است که کرم
تراز سایر اقسام
اشنان دارو بفارسی [illegible]
اشیران یونانی خصی الکلب است
اشیاف مامیثا شیاف مامیثا است
ودر مامیثا ذکر یافت

فصل الالف مع الصاد المهملة

اصابع عذاری نوع انگور
طولانی را نامند که آنرا انگور
زیتونی نیز نامند
اصابع فتیان فرنجمشک است
اصابع الملک اکلیل الملک است
اصابع الهرمس شکوفه سورنجان را
گویند
اصطرک یونانی میعه یابسه است
اصفع بیخ کبر است وصنف آنرا
اصطفی میعه سائله است
اصطفلن بلغت اهل شام جزر است
وآن معرب اسطافالین یونانی است
اصفلاوس وارشیشعان است
اصول الاربعه عبارت از بیخ
کبر وبیخ رازیانه وبیخ کرفس وبیخ کاکنج
اصل المثنی اشراس است
اصل الراس بیخ نوعی [illegible]
که بترکی اندر نامند
اصل السوس بیخ سوس است
که بفارسی بیخ مهک وبهندی
ماتهی ودر بنگاله جیتهی مد نیز نامند
اصل السوس الاسمانجونی برسیاوشان است
اصل السوس الابیض بیخ سوسن
سفید است ودر سوسن [illegible]
اصل الانجدان شنحار است
اصل الارطینا اذربو است
اصل الفلفل بیخ مویه است
وآن بیخ فلفل دراز است
که بهندی پیپل نامند وپیپلامول گویند
اصل اللفاح البری یبروح الصنم است
اصل المرجان بسد است
اصل النیلوفر الهندی بیخ [illegible]
است وگفته اند غلط است
وفاعیه را نیز نامیده اند

فصل الالف مع الضاد المعجمة

اضراس العجوز خشک است
اضراس الکلب اسفناج است
اضموط اطماط است که رتو
بهندی ارتهه نامند

فصل الالف مع الطاء المهملة

اطا واطاطاس یونانی [illegible]
عرب است که بفارسی [illegible]
اطباء الکلبه پستان است
اطموط واطماط واطموطا اسم
بربری رتو است وفوفل نیز نامند
اطموط کشته را گویند
اططون اسقیل است
اطروخیا اسم سریانی [illegible]
اطرغا بسریانی تاریخ را گویند
اطریقون خسک است
اطریون عساره قثاء الحمار است
اطمیثا قیصوم است

فصل الالف مع العین المهملة

اعلبوطس بعبرانی نام طلق است
اعین السرطین اثلق است
وسنکسبویه را نیز نامند
اعیون حلبه است

فصل الالف مع الغین المعجمة

اغلسوکیس درختی است
اغشق صمغ آنست
اغالوجی یونانی عود الجوزا بهند
اغبر اسم دوای مرکبی است
ارشیج وتوتیا ونبات که زرم
سوده در چشم میباشند
فراوین [illegible]
وحبه را نیز نامند
اغرطس یونانی نیل نامند
اغرلیوس یونانی حنظل را گویند
اغربوس قثاء الحمار است
اغلان اشی بترکی جند را گویند
اغلیفن یونانی است
اغلیقی واغلیقن یونانی
میفخج را نامند
اغنن بلغت حجاز دمین نوشادر
را گویند
اغیرا یونانی سعتر ارضی است
اغیراطون یونانی ملفاء است
اغیرس یونانی جوز رومی است
اغیس یونانی نجکشت است

فصل الالف مع الفاء

افاریقون وتی است ماذریون را
نیز نامند
افاسون روغن ترب است
افرسیمون نعنع است
افراسیون یونجه است که
حندقوقی باشد
افرغنج کشوث است
افرودیکان قسم اول از فرفیون است
افروسالین حجر القمر است
افردیس یونانی اذخر را نامند
افعابن یونانی سداب است
افلاطن بقل ازرق است
افلیجه فلنجه است
افنیسون یونانی باد آورد است
افیعابن یونانی سداب است
افیفرون اخنوس است
افیلون وافیلین بحذف واو
نیز آمده وسیخ جبلی را گویند
افنیقس یونانی عصفر است
افیمونا یونانی وارجینی را نامند
افینین یونانی فرنجمشک است
وافرنجمشک نیز را نامند
افیور یونانی بزور را گویند
افیون یونانی باد آورد است
افیور سقسافن یونانی تخم
خبازی را گویند
افیفین برومی فرفیون است

فصل الالف مع القاف

اقارون برومی وج را گویند
اقاقالس یونانی تشمیزج است
اقرقو معماه وقرقو معما نیز وردی
روغن زعفران است
اقرسی واقرس وبق است
اقاروا کرودیا است
اقربطس ماطس کل علیق القدس
است
اقراص الملک حب الکاکنج است
اقسوس موم عسلی است
اقسیاما ذریون سفید است
اقطنا ارانوقی یونانی شکاعی است
اقنالونی یونانی شوکة البیضا
است که باد آورد نامند
اقنثا رانیقی یونانی بمعنی شوکه
عربیه است که شکاعی باشد
اقطن یونانی ماش است
اقطی یونانی خمان کبیر است
اقلایونس یونانی [illegible]
اقلاروطس یونانی [illegible]
اقوبلاسمون دهن بلسان است
اقومارثون رازیانه بری است
اقونیطن یونانی خانق النمر را
گویند
اقونوسیون ربی الابل است
اقیوس یونانی کمثری است
اقومالی یونانی ماء العسل است

فصل الالف مع الکاف

اکا بغون تخم زیتون دشتی است
اکح نخود را گویند
اکر بکاف بفارسی بهندی
عود هندی است
اکرار نوع کبیر صامریوما است
اکر البحر لیف البحر است
اکرفس کرفس است
اکروفس جوز رومی است
اکرویک زروت را نامند
اکسو فیلس یونانی حوماته است
اکسو مالس ابو خلسا است
اکسیالوس یونانی جند است
اکشوث کشوث است
اکهروث هندی کرد کانرا نامند
اکیر بترکی وج را گویند
الکمویزان رعی الحمام است

فصل الالف مع اللام

الاثیون راسن است
الاو یونانی زیت است
الاسقافس لسان الابل است
و غلط کرده کسیکه آنرا اذان الارنب دانسته
العا نام است و ماما و نمام الملک
نیز نامند و بهرقولیون نیز آن بسبب اسد
الایچی هندی قاقله را گویند
الاطینی لبلاب است
الاتن یونانی لسباسه را نامند
الاقلنک بترکی دراج است
الاملک بلغت دیلمی غافث است
الانیون یونانی راسن گویند
البابی یونانی خطمی است
البطوطا گشت برگشت است
الج لبلاب است
الساناتخواه است
السنه العصافیر لسان العصافیر است
السفافن لسان الابل است
السین یونانی ملح را گویند
السی بهندی بزرکتان است
الطاسو سنبر را نامند
الماس ماس را نامند بفارسی
الماقن یونانی لسباسه را گویند
المقطرون یونانی کهربا است
المیکه بفرنگی مصطکی است
الک اسم ترکی مخ است
الوج نوعی از نبات محلب است
الیون یونانی اسد است
الوا بهندی صبر است
الویس بلاطینی صبر سقوطری است
الیوه بلاطینی زیتون است

فصل الالف مع المیم

امامون یونانی حماما است
اماغیرون بعبرانی خرنوب
نبطی است
اماطیطس یونانی شادنج را گویند
اماالجله و نوعی از حلزون است
امرود اسم فارسی کمثری است
امروسیا عقود است نام
معجونی است در قرابادین
ذکر یافت
امعاء الارض خراطین است
امعاسین برومی آب غوره است
امعد الیا یونانی لوز است
اموزغی برومی مکر زیت است
امولیقون یونانی آبار است
امونیاقن یونانی اشق است
امیوس ناتخواه است

فصل الالف مع النون

انار بفارسی رمان را نامند
انارکیو اخشخاش است
انار مشک نار مشک است
اناریچه بمازندرانی قسمی از اخرض
را گویند
انار دانه بفارسی حب الرمان است
انار دان دشتی بفارسی حب
القلقل را نامند
اناطیطس یونانی ماگنگ را نامند
اناغورس برومی اناغالس را نامند
اناغلیس یونانی اذان الفار است
انالبس اسم نبطی اناغالس است
انالیقی الجزه را گویند
انب بحریک با دنجان است
و بتسکین نون و بای موحده ...
انباریس حنفی است
انبالس لوفا یونانی فاشرا است
انبانس مالیا فاشرستین است
انبوب الملک و انبوب الراعی
نوعی از ابرون است که حی العالم
باشد و گویند بستان افروز را نامند
انیون ناتخواه است
انتله سوداجه وار است
انجبات اقسام مربیات را نامند
مانند مربای انبه و مربای هلیله
و آمله و بلیله و بیل و غیرها و شیره
شکر یا دوشاب و یا عسل
ابرون وج است
انبلی بهندی تمر هندی را گویند
انجدان رومی سیسالیوس است
و گویند کاشم است
انجل خطمی را گویند
انجبار و انقلبا و انحوسا
و انفیا و لون ابوخلسا است
انجرة السوداء حشیشة الزجاج است
انجرک مرزنجوش است
انجلک بفارسی رابج ابروج را
نامند
انجن بهندی سرمه و دوایی
چشم را نامند
انجوع عود را گویند
انجیده فراسیون است
انجیر بفارسی نام تین است
انجیر بغدادی تمر رقع یابس است
و در مصر آنرا انجیر مین نامند
انجمنیا جلنار است
انده مدال هندی اسم ... است
اندامون یونانی ماش است
اندراین بهندی حنظل است
اندرجو بهندی لسان العصافیر است
اندرزا بفارسی جو النمر است
اندراسیه من بزرالاکراد است
اندروبلون و اندروصارون
یونانی اسم خاص است و بلغت
جامع بهیمی اندروصارون را بلغت
یونانی لسان العصافیر دانسته
اندروسامس یونانی فاریقون است
و بلغت رومی آنرا اندرو نیا
کرون نامند
اندیقیا بیونانی اندوطونیا و انطونیا
برومی کاسنی بستانی است آنرا
هندبای بطحی نیز نامند
انس بعربی اسطوخودوس است
انسانا مونرج است
انفاغین برومی حصرم است
انفاق روغن زیتون نارسیده
است
انفافیون آب غوره است
انقرویا برومی بلادر است
انقلیمن یونانی بهار را نامند
و آن نوعی از اقحوان است
انقوانقوس مریچه است
انقو اسم فارسی و ترکی کام است
انقون و روشتن و بیونانی
درباس است
انکبین بفارسی عسل است
انگور بفارسی عنب است
انگور شغال بفارسی عنب الثعلب است
انگوزه بفارسی حلتیت را نامند
و بهندی هینگ
انزویا عصاره فتاء الحمار است
انوق رحمه است
انولا بهندی اسم املج است
انومیا شقایق النعمان است

فصل الالف مع الواو

اوارن یونانی بیض طیور است
اوبیانیس یونانی اقحوان است
اوتشتین جاوشیر است
اوتلکو یونانی کرم العنب است
زج را گویند
اوجا بلغت تنکابن رخت عرب است
اوجالبوس ابوخلسا است
اوجری اسم هندی کرفس است
که بفارسی کشنه نامند
اوجی بمازندرانی خشیشة العلق است
اوراسالیوم و اوراسیلیوس
یونانی کرفس جبلی است جبلیکه
اوراً بلغت ایشان یعنی جبلی است
و سالیوس کرفس
اوذکان بترکی حرمل است
اورزر یونانی آب را نامند
اورزر باباری یونانی فلفل مایه است
اورزه ماء العسل است
اوریزا یونانی ارز است
اورکلکیک بترکی وج است
اورن لوف صغیر است
اوریقاس لوف صغیر است
اورزحوس یونانی زیبق است
اوس بهندی شبنم را نامند
اوفقلس یونانی لسان الحمل است
اوفطاریون نمافث است
اوفیمن یونانی نانی بادروج است
اوقیلس یونانی فرنجمشک است
اوکسو مالی یونانی سکنجبین عسلی
اومارینا یونانی ازانه رومی است
اونو یونانی خمیر است
اونوسالیوس یونانی قرة العین است
اوباج بترکی حطریه بی برکی است
که بترکی آتش بوا نامند
اوماتیاتا یونانی شمس است
اوناونا و ایونایا یونانی عصاره
قثاء الحمار است
اوشهه بهندی نون و بای بهندی
هندی ابل را نامند
اوهیره بهندی اس است
اوبقس یونانی اظفار الطیب است
اوکیم بترکی اسم رته است

فصل الالف مع الها

اهمونیون یونانی اهلیلج را نامند

فصل الالف مع الیاء المثناة التحتانیه

ایبار بترکی شنک را گویند
ایبک بترکی ابریشم است
ایدع دم الاخوین است
ایدقان حنا است
ایدس یونانی نحاس است
ایدیراغبته النار است
ایساطس یونانی نیلج است
ایسنک بترکی حمار است
ایطاماس و رختغرب است
ایقافالس عفص سبز است
ایکده بترکی عنبر است
ایکسکلین برومی آبنوس است
ایلوا بهندی صبر است
ایکر بترکی وج را گویند
ایطمون اسقولوقندریون است
اینک بترکی بقر است
ایوس یونانی زنجار است
ایوک بترکی فاقم است
ایهقان جرجیر بری است

باب الباء الموحدة

فصل الباء مع الالف

باباری یونانی فلفل است
بابلون املوا است
بابرنگ بهندی برنگ کابلی است
بابلیس یونانی خشخاش زبد است
بابری بهندی ریحان
بابونه گاو بفارسی اقحوان را نامند
بابت بباء عجمی بهندی نبات را
نامند
باج بباء و جیم عجمی بهندی نام
علفی است که بیونانی مامیثون ...
نامند
باجره بهندی دخن را نامند
باجه بباء و جیم هردو عجمی اسم کرا است
بادام اسم لوز است بفارسی
بادام کوهی بفارسی جلوز است
بادامک بفارسی بادام فاسی
است نیز نام نوعی از خلاف است
بادل بهندی ابر را گویند
بادبان اسم فارسی دارابلج است
و بفارسی از زبانه نیز گویند
بادیان رومی بفارسی انیسون است
بارابهندی اسم زیبق است
بارتنگ بفارسی لسان الحمل را نامند
بارج عنب الثعلب است
بار درخت تمر بفارسی عیون البقر را
نامند
بار درخت سدر بفارسی نبق را گویند
بار درخت سرو بفارسی جوز السرو
را گویند
بار بهر کوهی بفارسی ابهل را گویند
بار درخت عود بفارسی تمر نوه را گویند
بار درخت گز بفارسی ثمر الطرفا را نامند
بار درخت گل صحرائی بفارسی
ولیک است
بارس بترکی یوز را نامند و بهندی
جبر الملک
بارسطاریون یونانی رعی الحمام را
گویند و آن یعنی حمام است
بارسقارنقین بجار معدنی است
بارسو بهندی دوقو است
بارنج نارجیل است
باروقن بعبرانی اهلیلج است
بارود حجر السنبوس است
باری عنا لشربابلی بزرکتان است
باریقون شوکران است
بار اسم فارسی باری است
بارن اسم ترکی نوره است
بازهر کانی فادزهر معدنی است
بازهر گاوی بفارسی حجر البقر است
باسیون بافیون معدنی را گویند
باشنه بفارسی آتش است
باطاباطا بترکی بزر البنج را گویند
باطس نوعی از علیق است
باقری بترکی قبید است
باقرتقره اسم ترکی قطا است
باقرساق بترکی امعا است
باقلای هندی قسم ... است
باقلای مصری نوع باقلای
کوچکی است که در مصر مشهور است
باکبه بهندی اسم اسد است
بال بترکی اسم عسل است و ...
نام شعر است
بالاذرعان بترکی ساق الجراد است
بالغ بترکی سمک است
بالک بهندی نام اسفناج را گویند
بالنک بفارسی اترج را گویند
بانی بیای بهندی اسم مار است
بالیقس ابوخلسا است
بان درخت حب البان است

فصل الباء الموحده مع الباء الموحده

ببر اسم نوع شیر است که در هند
هم ببر سد و از شیر کوچک تر است
و باریکتر
ببرانه زراوند طویل است
ببول بهندی اسم مغیلان است

فصل الباء الموحده مع التاء المثناة الفوقانیه

بت بتی بهندی اسم هرده نبات است
بتج مبندم است و نزد بعضی غبند
و خنده گویند غسل است
بتکه بترکی قاقله است بفارسی
سنکدان حیوه
بتهر بهندی اسم حجر است

فصل الباء مع الثاء المثلثه

بثاومی یونانی سرخ است

فصل الباء مع الجیم

بج بجیم عربی بلغت اندلس نام
قطف است بجیم فارسی اسم بهندی
وج است
بجم بمصری اسم ثمرة الطرفا است
بجماه عصی الراعی است
بجره بهندی اسم اترج است
بجناک بهندی اسم نوع از ...
بجمدا اسم هندی عقرب است

فصل الباء مع الحاء المهمله

بحشاش اذان الفار است

فصل الباء مع الخاء المعجمه

بخج مربا پخته فارسی است
بخرک شیرازی بادام کوهی را نامند
بخله و بخیله بقلة الحمقاء است
بخم شترانی را نامند که از او گیدم
و امثال آن سازند
بخور مریم سایله است
بخیر و بخمه گنگرا است
بخیب بول شتر اعرابی است

فصل الباء مع الدال المهمله

بدرانگه اندریان است
بدلیون مقل است
بده اسم فارسی غوث است

فصل الباء مع الراء المهمله

برینجم بعبرانی اسم از اسمای
حنطه است و بفتح و رای مهمله
اسم درخت هندی
براران بفارسی سطاریون است
براجیل کرفس است
برافی یونانی بروسا و بسلطانی
و برسامون و بروسون برومی
ابهل است
برادة الحدید سوده آهن است
براسیا الیوسیون است
بربا بفارسی هدبه است
برام تمر البرام است
بربر بعربی تمرارک است
برطوره بلغت اندلس نخ الاکراد
بربلون از جمله شوعات است
برغته قسمی از طموس است
برنقش اشق است
بروسلام بمغربی لسان الحمل است
بردون بمغربی اسب یابو است
برستوک بفارسی خطاف است
برش قطن است
برشین بلغت مصر رطبه است
برشیون ثمر درخت شبه بامرود
و بسته آن اکنده رسیده و در مصر
آنرا شاه دانه نامند و درسال
بلا وجید و سم است
برنیقاسیلا یونانی ...
برسوخ بترکی زیره است

برشیان دارو عصی الراعی است
برطانیقی بستان افروز است
برطیقون عدس معروف است
برغست بخراسانی نمای بری است
برغل حشیش است و [illegible] است
برغونی بیونانی بزر قطونا است
برغول برغور بفارسی [illegible]
حشیش است و دوم بمعنی گندم
نیم آس کرده است
برف بفارسی ثلج را گویند
برقوق بمصری مشمش شامی
الوجه را نامند
برکه قصب الذریره است
برکیل بفارسی وسمه است
برس صبر است
برسوم بفارسی جگر است
برتوق برنج کابلی معرب برنگ
کابلی است
برنجمشک [illegible] است
برلی بیونانی ابریشم و بهندی
اسم زنبور است
برنج بفارسی اسم ارز است
برمیس بیونانی [illegible] است
بروانیا بیونانی عاقرقرحا است
بروش بیونانی بمعنی چین است
بریغانج اسم مرو است که
اسم مرماحوز است
بربلیا بسریانی تخم رازیانه را نامند
برهمی بهندی اسم قسمی از [illegible]
است برنون بیونانی [illegible] است

برسیوطالون برو موافق [illegible] را نامند

فصل الباء مع الزاء المعجمة

بزر اسم فارسی مغز است که [illegible]
[illegible] شامل است
بزراق آب [illegible] است
بزراق القمر حجر القمر است
بزرباد بفارسی بسباسه را نامند
بزر تخم نباتات است و بزر
هر نباتی ضمن آن نبات مذکور
یافت
بزر الاسقلبن [illegible] است
بزر الارجوان تخم [illegible] است
و ارجوان مذکور شده است
بزر البنج هندی اجوان خراسانی
را نامند
بزر الجوز بری دو قو است
بزر الکری [illegible] است
بزر المحمم توذری است
بزر السیذان معرف [illegible] است
که بفارسی سپند سفید گویند
بزر الدند الاسود [illegible] است
بزر الرازیانج الرومی انیسون است
بزر الرمان البری و بزر المط
حب القلقل است
بزر الاصفر قرطم است
بزر [illegible] حب الغقد است
و در الملق مذکور شد
بزر القنب شاهدانج است
بزر الکرفس الجبلی فطراسالیون است
بزر الورد تخم گل سرخ است

بزر الکوت توذری است
بزنالة بفارسی [illegible] را نامند
بزغا [illegible] است
بزمجه اسم فارسی ورل است

فصل الباء مع السین المهملة

بسباسه [illegible] است
بساق آب دهن انسان است
بسبسته کسر باء عجمی بفارسی
اسم سوس است
بستان [illegible] اسم
[illegible] است
بستج کندر است
بستیاج [illegible] است
بسته بباء عجمی اسم فارسی فستق است
بسقیا [illegible] است
بسقیس بیونانی [illegible] است
بسکیهه بلغت هندی [illegible]
فوفل بری است
بسلا بصل است
بسوره [illegible] بیونانی نوع
[illegible] توتیای مصنوع است
بسیلا بلغت مصری نوعی از
جلبان است و آن [illegible]
است [illegible]

فصل الباء مع الشین المعجمة

بشنین بعربی برگ حنظل است
بشکل بباء عجمی اسم بعر است
بشلشک [illegible] است
بشم بباء عجمی بلغت فارسی
صوف را نامند

بشم نوع بفارسی [illegible] است
[illegible]
بشنان بلغت بربری [illegible] است
بشتولیون بسریانی بزر قطونا است
بشنه اسم فارسی توت است
بشنک اسم ترکی سنور است

فصل الباء مع الصاد المهملة

بصاق آب دهن است
بصل الفار و بصل [illegible]
[illegible] بصل الحیه [illegible]
بصاق القمر زبد القمر است
رغوة القمر زبدة القمر [illegible]
بصل الزیر و بصل [illegible]
بصل ماکول [illegible] است
بصل النرجس [illegible] نرگس است

فصل الباء مع الضاد

بضاق آب دهن انسان است

فصل الباء مع الطاء المهملة

بطارس بیونانی [illegible] است
بطباط عصی الراعی است
بطراسیون بیونانی اسم [illegible] است
بطراخیون [illegible] است
بطراخو بیونانی ضفدع است
بطراوون بیونانی بمعنی [illegible]
حجر است و آن نفط است
بطراسالیون فطراسالیون است
که کرفس جبلی باشد
بطرتون خرنوب الشوک است
بطسفا بیونانی [illegible] است

بطیخ [illegible] و بطیخ هندی [illegible]
دستنبویی بطیخ هندیست که
بفارسی هندوانه و بهندی
تربوز نامند
بطیطس بیونانی [illegible] است
بطینه بل است

فصل الباء مع العین المهملة

بعر سرگین حیوانات است که
[illegible] شده و هم باشیده باشد
مانند سرگین گوسفند و شتر
بعوض پشه خاکی است که بعربی
بق الصغیر نامند
بعیر اسم جمل است

فصل الباء مع القاف

بقر الوحش نوعی از گاو صحرا است
بقلة ترجیه ترنجان است که
قسمی از بادرنجبویه باشد
بقلة الانصار کرنب است
بقلة بارده لبلاب است
بقلة الحمقا [illegible] است
بقلة خراسانی بقلة حامضه است
بقلة الخطاطیف و الخطاف
است و گویند عروق الصفر است
بقلة [illegible] است
بقلة [illegible] بقلة [illegible]
تلف است
بقلة الرمل [illegible] است
بقلة الزهرا بقلة [illegible] بقلة
الحمقا است

بقلة الضب بادرنجبویه صحرایی است
بقلة النساء [illegible]
بقلة مبارکه و بقلة عائشیه
جرجیر بستانی است
بقلة العدس [illegible] است
بقلة [illegible] بقلة یمانیه است
بقلة الروس [illegible] بری است
بقلة الغزال [illegible] است
بقلة الملک شاهتره است
بقلة یهودیه [illegible] است
اقسام [illegible] است
و آن نوعی از خبز الملک است
که در [illegible]
بقمیس بیونانی [illegible] است
بقم [illegible]
[illegible]
[illegible] است

فصل الباء مع الکاف

بکرانی بفارسی نوع لیمو است
شیرین باشد [illegible] و دو نوع
میباشد یکی بزرگ که بکرانی [illegible]
و لیموی شیرین [illegible] و دیگری
کوچک
بکام حب الآس است
بکان [illegible] هندی
بکاین بهندی آزاد درخت است
بکم اسم بقم است بهندی
بکمی بهندی اسم سفوف است
بکری بهندی اسم مغز است
[illegible] بهندی [illegible] است

فصل الباء مع اللام

بل اسم هندی [illegible] است
بلابس بسریانی بلبوس است
بلاخوار بلغت [illegible] است
بلارا [illegible] است
بلارج لقلق است
بلابس بسریانی حرف بری است
بلاسقین بلغت بربری
حرف بری است
بلاداودی بترکی حرف الماء است
بلبوس بصل الزیر است
بلبوسا [illegible] است
بلبیخ [illegible] سیاه است
بلتیه بهرامج است
بل و بیل بهندی [illegible] است
بلسن [illegible] است
بلصفا بیونانی حرف بابلی است
بلسامن بیونانی اسم بلسان است
بلسن عدس است
بل شیرین شیرازی [illegible] است
بلطاس [illegible] را نامند
بلطاون بیونانی بقلة یمانیه است
بلغو حشیش است
بلمون و بلمون بفارسی اسم
[illegible] است
بلنجاسف برنجاسف است
بلنجمشک [illegible] است
بلنطس باندلسی بقلة یمانیه است
بلنک بباء عجمی اسم فارسی [illegible]
بلواسه [illegible] است

بلوآیه خطاف است
بلاوه بهندی [illegible]
بلوط بترکی [illegible] است
بلو [illegible] است
بلوط الارض بیونانی [illegible]
بلوط الملک شاه بلوط است
بهیم بلغت دیلمی [illegible] است
بلیسا بلغت دیلمی بلبوس است
بلی بکسر با و تشدید لام بهندی
اسم سنور است
بلمین [illegible] را نامند

فصل الباء مع النون

بن بضم با و سکون نون
مری است و بهندی [illegible]
قهوه را نامند
بن بفتح با و سکون نون
بفارسی حبة الخضرا را گویند
بنات [illegible] است
بنات النار الجزر است
بنات الشیخ [illegible] است
بناست بفارسی [illegible] است
پنبه بفارسی قطن است
پنبه دانه بفارسی حب القطن است
پنبه کهنه اسم فارسی [illegible] است
[illegible]
بنجکشت بفارسی اسم اثلق است
بنبوق بترکی [illegible] است
بنومه باندلسی [illegible] است
[illegible] بفارسی لسان
العصافیر است

بند و [illegible] بلغت [illegible]
[illegible] است
[illegible] بهندی [illegible] است
بنطافلن بیونانی [illegible]
[illegible]
بنطاطوس بیونانی بنطافلن
و بمعنی ذو خمسة [illegible] است
بنطا قطران بیونانی اسم
[illegible] و بمعنی ذو
خمسه اصابع و بنطافلون
[illegible] را نامند
بنفشه [illegible]
است و بنفسج [illegible]
بنک بفارسی [illegible] است
بنکو [illegible] بزر قطونا است
بنوله اسم هندی حب القطن است
پنیر اسم فارسی جبن است
پنیر [illegible] است
پنیر [illegible]
[illegible]
پنیر [illegible] اسم فارسی
طوخیا است
پنیر مایه اسم فارسی انفحه است
[illegible] عدس [illegible] است
[illegible]
[illegible] نامند
بنو سرخ عدس است

فصل الباء مع الواو

بواو و اسم اصطلاحی [illegible]
بقول [illegible] زردک و [illegible]

دستنبوم است و [illegible]
نامند
بوبلس [illegible] درخت [illegible] است
بوبو [illegible] است
بوبو [illegible] است
بوبوکوهی بفارسی سلیخه است
بوته بیونانی [illegible]
شبیه [illegible] و حکیم میر محمد
مومن نوشته ظاهرا درخت
کنوس طبری همین باشد
بوتیمار بفارسی [illegible] است
بوجا گویند حشیشی است که [illegible]
[illegible]
بوذنه صحرایی [illegible] است
بوذنه جوی و کوهی بفارسی
فوذنج نهری و جبلی را گویند
بورنک باذروج است
بورق [illegible]
و بورق [illegible] از اقسام
بوره اند
بوره سفید اسم فارسی بوره
رومی است
بوره سلطانی است که بفارسی
نطرون نامند
بوره [illegible]
[illegible] را نامند
بوزنه بترکی [illegible] است
بوزادو بترکی اسم عجل است
بوزه اسم [illegible] است که بعربی
فقاع نامند

بوطبس [illegible] است
بوست [illegible]
است [illegible] حیوانات [illegible]
شامل
بوست [illegible]
بوست [illegible] درخت زرشک
[illegible]
[illegible] است
[illegible] است
[illegible]
[illegible]
[illegible] نامند
[illegible] بیونانی [illegible]
[illegible] است
بوف اسم فارسی [illegible]
که بترکی [illegible] نامند
[illegible] اسم ترکی [illegible] است
[illegible] است
بوقلمون [illegible] است
[illegible] است
بوکل حبة الخضرا است
[illegible] بسریانی [illegible] است
[illegible] بیونانی
[illegible] است
[illegible]
و بیونانی بمعنی [illegible]
و آن [illegible] است
[illegible]
[illegible] است
بول الضم اول [illegible]

بول [illegible] بمعنی [illegible]
بولوسیون بیونانی [illegible]
بولوطریخون بمعنی کثیر الشعر
و آن پرسیاوشان است
بولوقمن بیونانی [illegible] است
بوم اسم عربی جغد است
[illegible] بفارسی [illegible]
است
[illegible] است
[illegible] اسم ترکی [illegible] است

فصل الباء مع الهاء

[illegible]
بهار اسم نوع [illegible] است
بهار درخت خرما اسم فارسی
طلع [illegible] است
بهار [illegible]
و آنرا [illegible] نامند
[illegible]
زاج سفید است
بهرامج بید مشک است که [illegible]
بلخی نامند
بهرم و بهرامن اسم فارسی گل
عصفر است و صاحب جامع
[illegible]
[illegible] اسم [illegible]
تازه را [illegible] نامند
[illegible] است
بهق الحجر [illegible] است
[illegible]
[illegible] است

بهنگ بفتح اول بهندی قنب است
بهول بضم اول وخفای ها اسم هندی جنس گلها است
بهیج نوزبدان است
بهیڑه اسم هندی بلیله است

فصل الباء مع الیاء المثناة التحتانیه

بیازون بلغت مصری اسم بشنین است
بیاز بفارسی بصل است
بیاز عنصل بفارسی عنصل است
بیان بترکی سوسن است
بیبل بهندی اسم دار فلفل است ونیز نام درختی عظیم است
بیپلامول بهندی فلفل مویه را گویند
بیج بهندی بزور نباتات را گویند
بیجاده وبجادق بسد سیاه را گویند
بیلک کشنیز کشک است
بیخ بفارسی اصل شیء را گویند از نباتات وغیره آن
بیخ دانه انار دشتی بفارسی سماق را نامند
بیخ انجدان خراسانی بهرنگان است
بیخ بخور مریم اذ بوا است
بیخ سرنده اسم شیطرج هندی است باصفهانی
بیخ تلخی بفارسی اسم شوکران است
بیخ جار بلغت تنکابن سرخس است
بیخ دار جار بلغت تنکابن سفید است
بیخ سنبله بفارسی سنبل کوهی آرمانی است که خونا مند
بیخ طره خون کوهی عاقرقرحا است
بیخ گوله پر بفارسی محروث انجدان است
بیخ لفاح بری یبروج الصنم است
بیخ مرجان بفارسی بسد است
بیخ نی اسم فارسی اصل القصب است
بید اسم فارسی صفصاف است که بید بری باشد
بید انجیر اسم فارسی خروع است
بید انجیر خطائی بفارسی دند است
بید گیاه اسم فارسی ابهل است
بید مشک اسم فارسی خلاف بلخی است که هر اع نامند
بیر اسم هندی کنار است
بیزاو اسم فارسی بازو است
بیبهیر بهندی نونو را نامند
بیجابن سداب است
بیغول تخم کتان است
بیقه بنقه است
بیل بفتح اول بهندی آمرود است
بیل یا ماله اسم ... است
بیلدار بلغت تنکابن جنطیانا است
بیلهسین بترکی سماق است
بیل آسر اسم فارسی لوف البیر است
بیم بلغت خابن سداب است
بین بترکی دماغ است
بیوزا اسم فارسی تخمی است
بیوله بهندی شیح البحر است
پیه اسم فارسی شحم است
پیه خرما بفارسی جمار است

باب التاء المثناة الفوقانیه

فصل التاء مع الالف

تاسمنت بزبان بربری حماما است
تانوره وتانوله اسم فارسی بوزماغل است
تاوانه بلغت ... حب الزلم است
تامینا صفر است
تاسمن حنظل اترج است
تاغندست بلغت بربری عاقرقرحا را نامند
تاکوب زرفیون را گویند
تالیسه بهندی زرنب را نامند
تالیفسر ... است
تانبا اسم هندی نحاس است

فصل التاء مع الباء

تبرو ... است
تبن کله او خنزرا گویند

فصل التاء مع الجیم

تج اسم هندی قرفه است

فصل التاء مع الخاء المعجمة

تخ بعربی خمیر ترش است وکسب را نیز نامند
تخم اسم فارسی بزور وحب الطیور را نیز شامل است
تخم ترشه بفارسی بزر حماض را گویند
تخم خیری بفارسی بزر ... است
تخم زردالو بفارسی تومون است
تخم قنب بفارسی شهدانج است
تخم کاج بفارسی حب الصنوبر را گویند
تخم کاجیره وتخم کافشه بفارسی حب القرطم را نامند
تخم گرفس کوهی اسم فارسی فطراسالیون است
تخم کوبچه باقلای مصری است
تخم مرغ بفارسی نام بیض الدجاج است
تخم نیلوفر بفارسی اسم حب النیل است

فصل التاء مع الراء المهمله

تراب الفار وتراب الهالک اسم الفار را نامند
تراب القی کسکر زد است
ترب اسم ترب است
ترپهلا بهندی اسم اصطلاحی هلیله وبلیله وآمله است
تره تیزک اسم فارسی جرجیر است
ترخوان بفارسی اسم طرخون است
ترشه واش بلغت تنکابن حماض است
ترفاش فطر است
ترک بترکی زبل است
ترمس الوسن است
ترنج اسم فارسی اترج است
ترنجبین نوعی از باد رنجبویه است که بجای سبزی میخورند
تره باصفهانی کراث را نامند
تریاق بترکی مومیائی است
تریاق الحیه طوطی است که در کنج چشم کاذکوهی وبز کوهی جمع میکرد ودر بادزهر مذکور شده وبشیرازی آنرا اسپران نامند
تریاق الروساق ثوم است
تریاق فارسی وتریاق حیوانی بادزهر است
تریاک اسم فارسی افیون است
تریامان غافث است
تریاملون علق است
تریاق جبلی کم نوعی از جعده است
تربوم بلغت تنکابن اسطوخودوس است
ترنبون یونانی وتبلی است
تربنه العسل بازنج هندی است

فصل التاء مع السین المهمله

تسباعه بترکی سلحفات است

فصل التاء مع الشین المعجمه

تشقیون وتشمیر سغابج است

فصل التاء مع الفاء

تفاح الارض بابونه است
تفاح ارمنی مشمش را نامند
تفاح الجن لفاح است
تفاح بری زعرور است
تفاح فارسی خوخ است
تفاح ماهی اترج منسوب ببلاد ماه است که در آنجا بسیار بهم میرسد
تفاق نوعی از هندبای بری است که بقله یهودیه نامند
تفراس یونانی بیخ است
تفسا نام خنثیا است
تفسلیقون طسقیقون است
تفورا تفیرا است

فصل التاء مع القاف

تقده کزبره بری است
تقره کرویا است

فصل التاء مع الکاف

تکان اسم ترکی شوک است که بفارسی خار نامند
تکر اسم هندی اسارون است ونیز چوبی شبیه بعود هندی را بدین نام خوانند
تکرک اسم فارسی جلید است

فصل التاء مع اللام

تل اسم هندی سمسم است
تلسی اسم هندی ... است هرگاه آن عبارت از قرنفل بستانی است
تلی اسم هندی طحال است

فصل التاء مع المیم

تمتم اسم سماق است
تمر الفهم بلادر است
تمشدانه توت العلیق است
تمنول تنانی بری را گویند
تمن اسم عربی ارز است
تمنلی بلغت دیلمی نبات ... است

تموش اسم ویلمی ... است

فصل التاء مع النون

تنبول تانبول است
تنوب قسم صغیره صنوبر است
تنوم اسم صغیره سامربوها است

فصل التاء مع الواو

توابلغت مجوس سیب را نامند
توبج عنقه نامند
توتیای اکبر شیح است
توت العلیق وتوت حسنی ثمر علیق ونیز تیریزی توت سه کل نامند
توث اسم فارسی فرصاد است
تونه اسم هندی ... است
توج سفرجل است
تودریون شوکرا بیز را گویند وآن بیخ کوهی است
توده بلغت مغربی بقلة الاوجاع گویند
تودرک بفارسی تخم خرفه است ونبات آنرا نیز نامند
توره بفارسی اسم شغال است
توز بفارسی جوز رومی است
توس بکابن است وآزاد درخت
توله بفارسی خبازی نامند که سکرا صنفی از سک شکاری هم نامند وبهندی نام وزنی است که سه مثقال صیرفی میشود
تولکی اسم ترکی ثعلب است
توبج کباهیرا نامست که بتازی عشقه گویند

فصل التاء مع الیاء المثناة التحتانیه

تیتر بهندی دراج را نامند
تیدی بهندی جراده را نامند
تیرباب اسم هندی ساذج ... است
تیس بعربی اسم بز نر است
تیبال وتیهال شکر تیهال است
تیقلیلس یونانی خنثی است
تیل اسم هندی روغن کنجد است
تین احمق جمیز است
تین الفیل ج الشرک است
تیندوی الکری اسم هندی ... آبنوس است نیز که تیندو نام درخت آبنوس والکری نام چوب وی برای نهایت ونسبت است
تین افرنجی بلغت مصر ثمر رقع بانیست
تیهو اسم فارسی تیهوج است

باب الثاء المثلثه

فصل الثاء مع الالف والی دوالدال والراء

ثاقب الحجر سقابج است
ثالسقیس یونانی حرف بابلی است
ثامر لو بیا است
ثاموس یونانی بزر بنجوس است
ثخین یعنی غلیظ است
ثدی ذرع را نامند که بفارسی پستان گویند
ثریا بلغت اندلس انفاره است

فصل الثاء مع العین المهمله والغین المعجمة والفاء والقاف واللام

ثعبان اسم مار عظیم است
ثغاریر بغین معجمه درو است
ثفا بفاء بعربی حرف بابلی است وگویند لغت عربیست
ثقوس بقاف هندبای بری است
ثلثان حب الثعلب است

فصل الثاء مع المیم

ثمرة السدر نبق است
ثمرة شجرة الدوام مقل مکی است
ثمرة الشوک المصری بلنار است
ثمرة العرعر بهل را نامند
ثمرة العلیق توت العلیق است
ثمرة الفواد بلغت مصر شاهبلوط است بعضی بلادر را نامند
ثمقولس یونانی قنبار را نامند

فصل الثاء مع الواو

ثوب الماء طحلب است
ثوم بری وثوم الحیة وثوم الکلب اسقوردیون است
ثوم الثعلب باندلسی اسم ودم سندلطیس است
ثوس یونانی حاشا را نامند

فصل الثاء مع الیاء المثناة التحتانیه

ثیرورا ابیض را نامند
ثیربون یونانی وتبلی است
ثیقوس یونانی اذخر است

باب الجیم

فصل الجیم مع الالف

جادی اسم زعفران است
جاذکن بفارسی سیاره را گویند
جار النهر سلق الماء است
جاسوس خشخاش زبدی است
جاسا بلغت سریانی اجاص است
جاکسه بهندی تشمیزج است
جال بفارسی درخت مسواک را گویند
جامه باقلا قبطی را نامند
جام بهل سفری آم را نامند
جامع اللحم قنطوریون است وجیره را نیز نامند
جاورس بهندی ذرت است
جاوزیرج جاو بیج حجر البقر است که بفارسی گاو زهره گویند جهت آنکه در زهره آن تکون میباید
جاول بهندی اسم ارز است
جای بهل بهندی جوزبوا نامند
جای تری بهندی اسم بسباسه است

فصل الجیم مع الباء الموحده

جبلاست فطراسالیون را گویند
جبین بترکی ذباب را نامند
جبسین جص است
جج بدوجیم بلغت تنکابن سرخس است

فصل الجیم مع الدال

جداجدا صرا است
جدال نوع سنبرم است
جدب جمار است
جدوار باصفهانی صبر را نامند
جداوجدی بزغاله را نامند بعبری ونیز بعبری مغز گویند

فصل الجیم مع الراء

جرجیم بعربی بهندی بنجر را نامند
چراتیه اسم هندی قصب الذریره است
جراصابعربی فراصیا است
جرتوب جلبوب است
جرتور بقله یمانیه است
جربی کوشت اسم فارسی سمن است
جرجر باقلی است
جرجر مصری باقلی مصری است که ترمس نامند
جرجیر الماء قرة العین است
جرمانق وجرمانق کرم دانه است
جروان فاره است
جرخ بفارسی اسم رخ است
جرغون بفارسی لسان الحمل را نامند
جرند بدیلمی نبات قنفیا است
چربه بهندی اسم عصفور است
جرنیس بترکی اشترس را نامند

فصل الجیم مع الزاء المعجمه

جزر قلیطی وجذر بری گویند شقاقل است
جزمازج کزمازج است که ثمرة الطرفا باشد
جزور بچه شتر است

فصل الجیم مع السین المهمله

جساد زعفران است
جسارا تم هندی است
جست اسم هندی روی است که بعربی شبه نامند
جسمی حسک است

فصل الجیم مع الشین

جش بفارسی مهره کبودی است که بگردن اطفال جهت چشم زخم می بندند
چشمیزج وچشمک وچشوم تشمیزج است
چشم خروس بفارسی عین الدیک است
جشیش بعربی بلغور را نامند وآن نیکوفته گندم وامثال آنست
جصن جبسین محرق است

فصل الجیم مع العین المهملة

جعده صغیره جعده کوهی است
جعدة القنی بلغت دمشق برسیاوشان است
جعده کبیره جعده بستانی است
جعفری بلغت زندرانی قسم کرفس الماء جرجیر است
جعفیل بفارسی اسد العدس است
جعل بفارسی قسم بزرگ خنفسا است

فصل الجیم مع الغین المهمله والفاء والقاف

جغرات بکراسانی لبن حامض را نامند
جغند بفارسی اسم سلق است
جغری بفارسی کفری است

فصل الجيم مع النون

حقطوط بقاف شوكران است

فصل الجيم مع الكاف

چكاوك اسم فارسي قبره است
جكر بفارسي كبد را نامند
جكر كه بتركي دانه ميوه ها را
كويند
جكورتكه اسم تركي جراد است

فصل الجيم مع اللام

جل معرب كل فارسي است
ومراد ازان ورد احمر است
جلاب از اشربه است و در
مركبات ذكر يافت
جلبابسه اسم وزغه است
جلبان خلر است
جلبوب نوعي از لبلاب است
جلتاموج اسم تركي حبة الخضرا است
جلجلق سلق جبلي است
جلجلان بسرياني سمسم وكزبره
را نيز شامل است
جلجلان الحبش خشخاش سياه است
جلجلان مصري اسم سمسم است
جلنجبان ... است
جلغوزه اسم فارسي تخم نوعي
وغير حب الصنوبر است
جلنه طيط ونوع غليظ است
جلقان اسم تركي حداه است
جلما نا قند است
جلنجبين اسم كلقند است
وكويند بكلقند عسلي است
جل نسرين معرب كل نسرين است

جلو جا وشير است
جلنجوج فودنج بري است
جلنجون صعتر است
جلهم قسم سياه عوسج است
جلي دار بلغت تنكابن
آزاد درخت است
جليره وجريله بهندي ... را كويند
جلف بعربي شلغم را نامند

فصل الجيم مع الميم

جمار النهر سلق الماء است
جمار بلغت تنكابن سيج است
جمان بعربي اسم لؤلؤ است
جمر حسيني اسطوخودوس است
جمر تمر هندي است
جمسفرم ريحان سليماني است
جمكاوڑ وجمكودري اسم
هندي خفاش است
جميل بلغت ديلم حكاوك است
جميل المعي جوجوان است
جنار اسم فارسي لب است
ودر بنكاله نوع خربزه طولاني
كه در انكاماتي ونواح آن ودر
اسلام آباد ورواج محل وپورينه
نيز بهم ميرسد نامند
جناح بلغت اندلس ماس است
وحرشف را نيز نامند
جنبد غنچه ناشكفته هر درختي است
واكثر استعمال آن در جلنار است
جنتل صعتر است
جنجوبه بهندي ريوند ... است

جنجراوان الغزال است
جنداطل بهندي قسم زبون
ميش را كويند
جندن بهندي صندل را نامند
جنكال بفارسي خبيص را كويند
چنه بهندي نوعي از نخود را كويند
جني احمر ثمر قطلب است

فصل الجيم مع الواو

جو اسم فارسي شعير است
جوار اسم هندي قسمي از ذره است
جوان اسپرغم اسم فارسي شاه سپرغم است
جوبك اشنان اسم فارسي عرطنيثا است
جوبر اسم فارسي وعر است
جوبرهنه اسم فارسي سلت است
جو بل باصفهاني كاشم را نامند
جوتري بهندي بسباسه را كويند
جوز الابل ابهل است
جوز الانهار وجوز البحر الفقاح است
جوز ارمانيوس قسمي از محلب است
جوز السرو ثمر درخت سرو است
جوز الجسه جوز الجمس است
جوز الرته بهندي بندق است
جوز الرقع رقع يماني است
جوز شيران قلمس است
جوز الطيب جوز بوا است
جوز ماثم وجوز ماثا وجوز مقاتل
وجوز مهائل جوز ماثل است
جوز المرج حب كاكنج است
وكويند ... است
جوز هندي نارجيل است

جوشاني جو شيصا است
جوغان اسم فارسي شاهسپرم است
جوه صباغان اسم فارسي
اذربوا است
جوك اسم هندي چيزيست از
قبيل ريسمان ترشي كه از كوهستان
نيپال ونواح آن ساخته مي آورند
ونيز آب ليمو را جوش ميدهند
وو قتيكه غليظ ميشود در ظرف
ميكذارند وبكار ميبرند
جوكا بهندي حماض است
جوه كاوزان شجرة ابي مالك است
وصابون الكاف را نيز نامند
جوتلاني اسم هندي بقلة يمانية است
جونه اسم هندي نوره است
جوبه اسم هندي فاره است

فصل الجيم مع الهاء

جهاو بهندي طرفه را نامند
جهاو كابهل بهندي كزمازج را
كويند
جهنيكا اسم هندي روبيان است
جهاج اسم هندي مخيض است
جهال اسم هندي پوست
اشجار است
جهلي اسم هندي عشا است

فصل الجيم مع الياء المثناة التحتانية

جيپال اسم هندي دند است
جير نوره است
جيران بتركي غراب را نامند

جبيك اسم ديلمي صرصر است
چيل اسم هندي حداة است
چيل ار و اسم فارسي ... است
چميد يون بيوناني شاهتره را
كويند
چنيوتي اسم هندي نمل است
چينه اسم هندي دخن است
چينه دان بفارسي حوصله طيور
را نامند
جيوه بفارسي زيبق را كويند

باب الحاء المهملة

فصل الحاء مع الالف

حافظ الاجساد وحافظ الموتي
قطران است
حافظ اطفال وحافظ النحل فرنجمشك است
حافظ المر زنوره است جهت
انكه مانع كرم زدن آن است
حافظ الكافور فلفل است
حافظ القطنين است زيرا
كه مانع صعود آنست
حافر سم حيوانات است
حافر المهر سورنجان است
حالاس بيوناني اسفنج است
حالق الشعر جالينوس كويد زرنيخ
است وبعضي كويند خاكستر است
حالبي اطراطيقوا است
حالوما بسرياني ابوخلسا است

فصل الحاء مع الباء الموحدة

حباقاحند قوقاي بري است
حبوب دانه نبات را نامند

وحب بر نباتي در ذيل آن
نبات مبين شد
حب البقر كرسنه است
حب الاثل غذبه است
حب البطم حبة الخضرا است
حب حب بلغت اهل مكه معظمه
شرفها الله تعالي شرفا وكرامة
وحبشه ونواح انها اسم هندوانه است
حب المحلب حب السمنه است
حب البلوه انيسون است
حب الدود كرم دانه را نامند
وآن تخم شتان است
حب الدهمت حب الغار است
حب نجتاني دانه قاقله است
حب سلاطين وحب خطا ودند است
كه بهندي جمال كوټه وجيپال
كوټه نامند
حب الرشاد وبزر الحماض است
حب الرشاد تخم نوعي از جرجير است
كه حرف ... نامند
حب السودا شونيز است
وشينيج را نيز نامند
حب الصراط مازريون است
حب العرعر ابهل است
حب العروس كبابه است
وكويند تخم نيلوفر است
حب العصفر قرطم است
حب العصفور دبق است
وكويند المق
حب العقد تخم فنجنكشت است

وكويند ثمر كمون است
حب الغنم بلادر است
حب القلقل در حرف القاف
مذكور شد
حب القنب شاهدانج است
حب اللفا عنب الثعلب است
حب الوز لسان عصافير است
حب الملوك ماهودانه وكويند
ونداست وابن اصح است
وكويند حب الصنوبر كبار است
وبغدادي كويد بلغت بغداد
اسم فراسيا است
حب الناقوخ ماهت بغدادي
شيخ ولبوت خشكاك است
حب اللهو كاكنج است
حبق بعربي اسم كل نباتي
شجره وكياه خوشبوي است وازان
مطلق آن مراد فودنج بري است
حبق ترجي وحبق ريحاني
بادرنجبويه است
حبق البقر بابونج است
حبق تمساح وحبق الماء فودنج
نهري است
حبق جبلي فلفل موية است
حبق خراساني بقلة خراساني
حبق الشيوخ مرو است
حبق صعتري كرماني وحبق
بستاني شاهسفرم است
حبق الراعي برنجاسف است
حبق الفيل وحبق القنا ... است

حبق قرنفلي نجنجمشك است
حبق نبطي حماحم است
حبق النهر لوسياخوس است
حبرماوا است
حب المساكين لبلاب است
حبن وحبين دفلي است

فصل الحاء مع التاء المثلثة

حثره غوره انكور است
حتر ماسرياني اسم نعناع
حثلم درو روغن است

فصل الحاء مع الجيم

حجر اسود باصطلاح اهل صناعت
موي سر است
حجر الاسم وحجر الزنا وحجر النار است
حجر اسيوس اسيوس است
حجر افروجي حجر الافروج است
حجر باد زهر حجر الحية است
حجر بلور بلور است
حجر البهت وحجر النسر وحجر العقاب است
حجر اليسر وحجر البحر بشان است
حجر آن باصطلاح اكسير بان
زر ونقره است
حجر التيس باد زهر حيواني است
حجر حديدي خماهان است
حجر الدم وحجر الطور شادنج
حجر الحديد وحجر الهند وحجر
مغناطيس است ودر
مغناطيس مذكور شد
حجر الرحي وحجر زيتي حجر نجم
مخلوق است

حجر الزيتون حجر اليهود است
حجر السم بادزهر معدني است
حجر شجري بسد است
حجر النعره حجر السماق حجر
الفيلسوف است
حجر العاج حجر اعرابي است
حجر الغيطوس حجر غاغاطيس است
حجر اللازورد لاجورد است
حجر الماء سنباذج است
حجر الماسكه وحجر النار
وحجر الولادات اكتمكت است
حجر المصفا شبه است
حجر النود وحجر روشنائي از اسد
حجر اليرقان حجر العطاطيف است
حجل ... است

فصل الحاء مع الدال المهملة

حدجلنار است
حدج حنظل است
حديد صيني خماهان است
حدقي اسم جنس هر كلي است
كه مسد بر وشبيه بچشم باشد

فصل الحاء مع الراء المهملة

حربعنم ما خاك خالص است
وبكسر وفتح خاك سكدان است
حراب اسم عربي شير غار است
حرب طلع است
حربه بومجيد ابلوس است
حربيطا اسم عربي آزادورخت است

حرثا وحرشاه حرذون است
حرجل ملخ بزرك سبز است
حرجوان ملخ بي بال است
ودر جراد مذكور شد
حرز اشنان است
حرزة البقر حجر البقر است
حرزة الحمار حجر الحمار است
حرز الشياطين حلف اطريلال است
حرفقان اسم سنك است
حرمانه اسم نبطي مرما فلج است
حرمد طين سياه است وكند
لون ورائحه آن متغير شده باشد
حرمل ابيض وحرمل عربي
قسمي از حرمل است
حرثت مارماهي است
حرير ابريشم است
حريق املس بلغت اندلس عليق است
حرم برابي معجم سرج القطرب است

فصل الحاء مع السين المهملة

حسكه بلغت مصر سيساج است
حسن بچه سوسمار را نامند
حسن لبه اسم فارسي حسن لبان است
حسن يوسف اسم فارسي ... است

فصل الحاء مع السين المعجمة

حشقبقل تقاقل است
حشيشه اسم اصطلاحي قنب است
حشيشة الاسد اسد العدس است
حشيشة الافعي لسكبين است
حشيشة الاورام اندريون است

حشيشة الارض كياه اطريلال است
حشيشة البراغيث بلغت شام
كياه ودقس را نامند ودر عراق
مراد ازان كياهيست كه كيك را
دفع مينمايد ودر طبرستان
كيك اتش نامند وقسمي از وحشي است
حشيشة الخراسانية خشيزك است
حشيشة السعال فنجيون است
حشيشة السلحفاة وحشيشة الحية
الس است
حشيشة السلطان حرف ابيض است
حشيشة الطحال وحشيشة الدود
سقولوقندريون است و
حيواني را نيز باسم خبز خوانند
كه قديم مشهور بربع ودهين
بوده والحال سبعه وسبعين خوانند
حشيشة العقرب حسام ريوما است
وبلغت حجاز بولاهونيون نامند

فصل الحاء مع الصاد المعجمة

حص ورس است
حصي الاسفنج حجر الاسفنج است
حصي برسن جلبوب است

فصل الحاء مع الفاء

حفا اسم عربي بردي است
حفنج اسم رووه است كه
شيروان وهزارخانه نامند

فصل الحاء مع القاف

حقوق بقلة الحمقا است
حق قونيي اسم تركي ساقر است

حقين اسم ماست است

فصل الحاء مع اللام

حل بلغت حجاز سمسم عنبر است
وباصطلاح اكسيريان زيبق است
حلال مصطكي است
حلاق الشعر نوره است
حلامن حلل بصل است
حلاوينون بيوناني ماميثا است
حلوايي زليبا بفارسي لابيه است
حلوايي قبيده اسم فارسي ... است
حلبتا نوعي از ينبوعات است
وبرك آن مانند برك زيتون
وشير آن جهت ثاليل نافع
حلباب لاغيه است كويند
لبلاب كبير است
حلان وحلام بزغاله است
وحلوان خلط است
حلم قراد است
حله سياه كثير است
حلفه خرابري است
حليمون اسم فارسي حماض است

فصل الحاء مع الميم

حمار البيت وحمار قبان
هد يه است
حماض الاترج ترشي ترنج است
حماض الارنب كشوث است
حماض الجبلي حماض بري است
حماض نهري حماض بستاني است
حماض سوالي حماض مائي است
حماض البقر را نيز نامند

حماما طلوع نوعی از حمیر است
حمر بلغت حجاز تمر هندی است
وتمر الیهود را نیز نامند
حمر الارض خراطین است
حمص الامیر مبغربی حسک است
حمص الکرسنی حمص بری است
حمض اسم مجموع اشجار است
که ملوحتی داشته باشد وگویند
مخصوص باشنان است
حمضیض نوع صغیر حماض است
شبیه است به برگ هندی ترش
نامند ودر شکار بر ترش
اشن نامند
حمم نبات حبه است وبخای
معجمه نیز آمده است وبلغت
شام وو بار بگر ایسان ...
حمل حملان بفارسی اسم
بره است ، وضان گوسفند
حمیه اسم عربی ابوخلسا است
بکسر حا اسم فسافس است

فصل الحاء مع النون

حنا الغراء بلغت ...
حنظله رومی خنده روس است
حنفه وحنفا بلغت اندلس
حشیشة الزجاج است
حنا قریش خرا الصخر است
حنای مجنون بلغت ...

فصل الحاء مع الواو

حواری آرد گندم بسیار نرم ...
حوت سمک است
حوت الشیر ... بری است
حوجم اسم عربی گل سرخ است
حور اسفیدار حاجم است
حوص غضب است
حوران وحوران ... است
حوک بادروج است
حومانه اسم عربی طرفلین است
حومر تمر هندی است

فصل الحاء مع الیاء المثناة تحتانیه

حی بلغت اسکندرانی ...
حی العالم ابرون است
حیصل ... است
حیفه حشیشة الزجاج است
حیوانا والمونی قطران است
حیة ... بیا است
حیوسیون اسم یونانی ...

باب الخاء المعجمة

فصل الخاء مع الالف

خاتم الملک ساد اوران است
خار بفارسی شوک را نامند
خار خسک اسم فارسی
خارخسک است
خار فشتر اسم فارسی ...
خار صینی ... است ...
وی توتیاء هندی ...
خامن اسم ترکی ... است
خاکستر بفارسی رماد را نامند
خاکستر باصفهان اسم ...
خاص نزه بلغت ...
درف بابلی است وبحر ...
کند ما
خار بار زوباب است
خاک صوفی حمید در ...
ذکر یافت
خاکینه اسم خبیص البیض است
خالاون بیونانی خندروس است
خافور نباتی است که تازه
روئیده باشد وگویند مراد
ازو دعو بیض البرق است
دبل مصر ... ایابین
اسم نامند
خامازافنی بیونانی بمعنی خاک
الارض است ودر حرف العین
ذکر یافت
خامالا بیونانی زیتون
العرض وآن مازریون است
خامالاون مانس بیونانی
اشخیص سیاه است
خامامالیون بمعنی تفاح
الارض است وآن بابونه است
خامالاون بیونانی حرباست
خاماقطی بیونانی خمان صغیر
خامانیطس بیونانی بمعنی
صنوبر الارض است وآن کماذریوس
خالی دوذیون بیونانی بمعنی
خطایی است آن ... است
وگویند عروق الصفر است
خاوانی بلغت اصفهان ... است
خامتیه بلغت شام ... است
خامون بیونانی اسم کمون است
خاولنجان خولنجان است
خامیرق سکباج سرد شده است
که از روغن صاف کرده باشند
خایه فندر اسم فارسی خصیتین است

فصل الخاء مع الباء الموحدة

خبازی شجری خطمی است
خبجه تمر هندی است
خبز رومی خبز الکعک است
خبز الغراب اقحوان است
خبز المشایخ نبات کوه ریم است
خبز القرود لوف کبیر است
خبیز اسم جمیع نباتات است
که بگردش آفتاب دور کنند
خبازی مشتق از انست
خبیص اسم عربی خبیص است
ودر حرف الحاء المهمله مذکور است

فصل الخاء مع التاء المثناه فوقانیه

خترق اسقنتین است
ختفرح بقلة الحمقاء است
ختم الملک طین مختوم است

فصل الخاء مع الثاء المثلثه

خثا سرگین است واز اطلاق
آن مراد سرگین گاو است
ودر اخثاء مذکور شد

فصل الخاء مع الدال المهمله

خداء الرجال بزر البنج است
خدرنق عنکبوت است

فصل الخاء مع الراء

خر اسم فارسی حمار است
خربزه اسم فارسی بطیخ است
خربزه کرک اسم فارسی
ملبون است
خرچنگ اسم فارسی سرطان است
خرخد اسم فارسی ... است
خردل ابیض وخردل فارسی
وخرخق وخرنوق حرف
ابیض است
خرزهره اسم فارسی ... است
خرس اسم فارسی دب است
خرطال هرطمان است
خرغوله اسم فارسی لسان
الحمل است
خرفه اسم فارسی بقلة الحمقا است
خرفان تره تازه است وجمع
آن خروف است
خرقی خلر است
خرقع ثمر عشر است
خرگور اسم فارسی حمار الوحش است
خرگوش اسم فارسی ارنب است
خرما اسم فارسی تمر است
خرمای طر اسم فارسی رطب است
خرمای خرک اسم فارسی قصب است
خرمای هیرونی اسم فارسی
قسب است وگویند خرمای
باریک است که هسته آن بزرگ
باشد
خرم بسکون را وبحاء مهمله
وبزای معجمه نیز آمده وبوست
تخم مرغ است ودر حرف الحاء
مذکور شد وبحاء مهمله وزای معجمه
نیز دیده شده
خرموش موش بسیار بزرگ است
که باگربه جنگ کند وغالب آید
خرنوب الخنزیر اناغورس است
خرنوب الشوک وخرنوب
مغربی وبری خرنوب نبطی است
خرنوب قبطی وثمری ثمر قرظ است
خرنوب صیدلانی خرنوب شامی است
خرنوب هندی خیار شنبر است
خرو اسم فارسی خبازی است
خروب اسم جنس خرنوب است
وگویند مخصوص بری آنست
خروع صینی دند است
خرء زبل است
خرء الحمام جوز جندم است
خرء الضفادع طحلب است
خرء العصافیر شنان است
خروس اسم فارسی دیک است
ودر دجاج مذکور شد
خروسان بعبرانی عقرب را نامند
خرومک اسم فارسی مرجان است
خریع اسم عربی اخریض است
خرتق اسم الجزر است وگویند
خاوانیا است

فصل الخاء مع الزاء

خزاز الصخر خرا الصخر است

خزاز الماء طحلب است
خزران اسم فارسی خیزران است
خز سیان مراد از آن حیوان
جند است وگاه بر جند نیز
اطلاق مینمایند
خزنباش مرماحوز است

فصل الخاء مع السین المهمله

خس الحمار ابوخلسا است
خسف اسم عربی جوز است
خسق احریض است
خسک اسم فارسی حسک است
خسکدانه اسم فارسی قرطم است
خسروانه اسم فارسی ...
خس الکلب دیناقوس است
خسته اسم فارسی استخوان
میوهاست مانند خرما والو
وشفتالو وامثال اینها

فصل الخاء مع الشین المعجمه

خشخاش ابیض خشخاش بستانی است
خشخاش بری خشخاش سیاه است
خشخاش بحری خشخاش ...
خشب الشوتیز نزد بعضی
سیسارون است
خشف شلغته بچه آهو است
که اول مرتبه تولد یافته باشد
وصاحب تحفه اشتباها بچه
هر نیستر را نوشته است
خشکار خبز خشکار است
خشل مقل مکی است
خشنشار مرغابی بزرگ است
تیره رنگ وسیان شیراز آسعد
وبترکی قشقلداق نامند
خشتم بلغت شبانکاره کسوت است
خشترم خانه زنبور است

فصل الخاء مع الصاد المهمله

خصیة البحر وخصی خزه اسامی
جند است
خصی هرس جلبوب است

فصل الخاء مع الضاد المعجمة والطاء المهملة

خضف خربزه نارسیده است
خضلاف درخت مقل است
وگویند مقل مکی است
خطر وسمه است

فصل الخاء مع الفاء

خفنج خردل بری است
خفروج خرفه است
خف الغراب نوعی از حلزون است
بزرگ تره وارتر از آن

فصل الخاء مع اللام

خلاق زعفران است
خلال خرمای نارس است
که از حد ملح گذشته باشد ودر
ثمر مذکور شد ویستاج را
نیز نامند
خلال ابراهیم خیربری است
خلال خلیل نبات اطریلال است
خلالوان نوعی از اطریلال
خلال مامونی اذخر است
خلیان اسم یونانی بازرد است
خل الخمر سرکه انگوری است
که از شراب انگوری هم رسیده
باشد خواه خود بخود یا بعمل
خل العنصل سرکه عنصل است
که اسقیل نیز نامند
خل القیس بیونانی زاج است
خل الزیت ترشی است که
از روغن زیتون وغوره ویا
از سرکه وروغن بادام وکشنیز
خشک وبا شطیر خود کرده شکر
ترتیب دهند
خلاف فارسی بید مطلق معروف است
خلال که اسم فارسی بستاج است
خلر بری بلغت مصر بسیله را
نامند

فصل الخاء مع المیم

خمافیطوس کمافیطوس است
خمالیون مازریون سیاه است
خمان الارض نوع صغیر
خمان را نامند
خمخم نبات شودری است
وبلغت نبطی اسم خبازی است
خمسة الاوراق بنجکشت است
خمسة الاغصان کمون است
خمل سورنجان است
خمیر بنفشه اسم فارسی بنفشه
مربی است
خمیر مایه اسم فارسی خمیر است
خمیط گوشت بریان است

فصل الخاء مع النون

خنقف سداب است
خنجک نارخشک است
خندیس خمر است
خنزیر البحر دلفین است
خنک اسم فارسی لسان
الحمل است
خنی اسم فارسی حنا است
خنیفس بلغت دیلمی حشیشه
السلق است

فصل الخاء مع الواو

خولان بلغت مصر اسم حضض
هندی است
خواتم الملک طین مختوم است
خوبانی زردآلو خشک شده است
که مغز آنرا برآورده وبجای
آن مغز آنرا قشر کرده وبا مغز
بادام مقشر وران گذارند
خوب کلان اسم هندی ...
خوخ اقرع شفتالو کارد است
وگویند اسم سانج هندی است
خوص اسم عربی برگ درخت
خرما است وبرگ درخت مقل
ونارجیل وشال آنرا که دراز
وباریک باشد شامل است
خوش نظر حاجم است
خوصی بردی است
خوک اسم فارسی خنزیر است
خوگرد بلغت اصفهانی زبرجد است

فصل الخاء مع الیاء المثناه التحتانیه

خیار خیار اسم فارسی خیار شنبر است
خیار وحشی اسم فارسی
قثاء الحمار است
خیار زه اسم فارسی قثاء است
خیار کبر اسم فارسی ثمر الکبر است
خیزران اسم هندی بورد است
خیری بری قسم سرخ خیری است
وگویند خزامی نوع بری است
خیربوا اسم قافله صغار است
خیرنج خبازی است
خینفوج حب القطن است
خیطه لعاهه است
خیل فرس است که بفارسی
اسب نامند

باب الدال المهمله

فصل الدال مع الالف

دارتو اسم فارسی طرطیر است
وبفرنگی تارتور وروغن
مصنوع از آن البیم تارتور نامند
دارجار بلغت شکاب ...
دارج البرج ... جبلی است
داربوفر بطیخ هندی است
دار برنشینا نعم است
دارنج بلغت دیلمی ...
داراشکنه اسم فارسی ...
دارورمی سولان است
دارفلفل اسم فارسی ...
دارکوب سوذانیات است
داک اسم درخت عنب ...
دارکیسه بقول طالب المفردات
دبقولی بسباسه وگویند خیری
مانند کیسه ودر بعضی وجهها
بهم میرسد واندرون آن
پر از ریشه می باشد
دارتک دوا مانع سفید
اشمومسا است
داروانش اسم دیلمی عنم است
داروان بیونانی آزاد درخت
است
دام عنکبوت بر کاکیا است
دانقود اسم ترکی خنزیر است
دانه موبز اسم فارسی عجم الزبیب است

فصل الدال مع الباء الموحده

دباتشد ... نوعی از قرع است
که بفارسی کدوی رومی نامند
دبابه ... باد ... بستانی است
دبا بسکون همزه جرادا است
دباسی بلغت ... شفنین
بری است
دبالقنج وداله را نیز نامند
دبوسک خبازی است
ودبوکی نیز نامند

فصل الدال مع الجیم والحاء

دجر بجیم اسم نبطی لوبیا است
دجو یا نا اسم سریانی غراب است

ودج تجا بمهمله كزبرة الحمام است
ودبيا زعفران است

فصل الدال مع الخاء المعجمة

دخن ونفين است
دخيسا بلغت بطلي شامل عن
لبسان وبنك است

فصل الدال مع الراء المهملة

درفنين فلومس است
درافيلون ناوفا الكبير است
درخت كاج بفارسي صنوبر را
گويند
درخت نارون بفارسي غرب را گويند
درغلق است
درسيج نوعي از لبد است
اكو نه حند ليلي است
دراقن بلغت شام اسم خوخ است
درخت وسك بفارسي اسم
ولدا است
درمسيا بلغت بطلي شامل عن
لبسان وبنك است
درس لغلين است
درست اسم فارسي الوس است
درسومارس بيوناني زجاج
دردور غن بتون اسم فارسي
حكر زيت است
درفطوليطس زراوند طويل است
درمنه اسم فارسي شيح است
درمنه تركي بفارسي …
بسباج را گويند
درمنه خراساني بفارسي …

دشتيرك گويند وتخم آن بستباج
درنا تبر كي كركي است
دردي الخل لاي سركه است
درجميع افعال ضعيفتر از سركه
ودرالكله قوتير ازان است
درنجف فارسي حجر القمر است
درناق اسم تركي خلف است
درونگ درونج است
درآجه شراب انگور بلغت
هندي نامند
دستنبو به دال وسين
مهملتين اسم فارسي دردا است
دستنبو بدال مهمله وشين
معجمه حشنش است

فصل الدال مع العين المهملة

دعيا اسم سرياني اقاقيا است
دعتا علك البطم است
دعامبون افيون است

فصل الدال مع القاف

دقاق كه ريزهاي كندر است
كه از وي منتشر گردد
دقاس سرياني بول است
دقرقيا بلغت سرياني طبيخ است
دقطامابون بهمان لغت
شكطر اسقيع است
دقيق النخل بفارسي آرد آن
وكرو خرما خوانند و آن در
… مذكور شد

فصل الدال مع اللام

دلاع بعربي بطيخ هندي است

دلبيس نوعي از صدف است
ودر مصر ام الخلول نامند آن
ودع بري است
دلدع بلغت اهل بيت المقدس
نوعي از كلح است وبيوناني
سفندوليون نامند
دله اسم فارسي دلق است

فصل الدال مع الميم

دم التنين دم الثعبان
دم الاخوين را نامند
دميسا بيوناني نوعي از ماهي
است كه سيلبيا نامند
دميه بمصري نوع زبون
اسنتيل است
دمسيحه اسم فارسي صفراغون
دمعة العشاق حب البلسان
دمور اسم تركي حديد است
دموريكان اسم تركي حسك

فصل الدال مع النون

دندان فيل اسم فارسي عاج است
دنيلان اسم تركي كشنج
دنبه اسم فارسي اليه است
دندرآن ارقو است
دنق سيستان است
دنقه شيلم است
دنقر اقبر است
دنقطاماتس شكطر اسقيع

فصل الدال مع الواو

دواء الحيه خطيانا است
دواء الطالي خاليد دينون

دواء الشعث بلغت مصر
اسم سليماني است
دواء النمرنج نزوك است
دوراس اسم فارسي درمانه است
دوالة اسم فارسي اشنه است
دوآم شامل درخت مقل …
مستدبر است
دوباروج كاكنج است
دودوهله اسم هندي لهن است
دود الجراد نبات دروا است
دود القصابين ودود القز
قرمز است
دود اسم فارسي دخان است
دورحوالي ولبوس است
دوشاب اسم فارسي طبيخ است
گويند اسم فارسي …
دوشاب خرماي دبس است
دوشان اسم تركي ارنب است
دوشان توري تركي
خنفسا را نامند
دورس شوكران است
دوس مار الحديد است
دوغ اسم فارسي مخيض است
دوقوبري دوغ غزماد بابا
اغرما است
دوقس بلسلي است
دوقسطاس شكطر اسقيع است
دوقرقينا بيوناني خطل است
دوكي اسم تركي ارز است
دولي اسم تركي حلبه است

دول عاليسفر است كه بجاي ها
بعد از وال بلغت هندي اسم
گرد وخاك وغبار است
دوم بلغت مغربي خرما است
دونه مروا اسم هندي مرزنجوش
است
دوبره خمره است
دويره نوعي از لوف است
دويل گياهي است كه سال بر
گذشته باشد

فصل الدال مع الهاء

دهام رصاص اسود است
دهتوره اسم هندي جوز ماثل است
دهماناكو بند اسم هندي
شكاعي است
دهن بعربي روغن را نامند
دهن الآسمان … است
دهن البزر روغن تخم كتان
ودر كتان مذكور شد
دهن البطم روغن درخت بطم
دهن الاترج روغن ترنج است
دهن الحجر نفط است
دهن حب البطم روغن حبة
الخضرا است
دهن الحل دهن سمسم است
دهن الخذوت …
دهن الزفت ودر زفت مذكور شد
دهن … است
دهن الصوابي روغن سند …
كه مشهور به روغن …

دهن عسلي او مالي است
دهن المبارك ودهن المنقذ
روغن اجرا است
دهشمت اسم فارسي غار است
دهنه اسم شبه است

فصل الدال مع الياء المثناة التحتانية

دياسقوليطوس جوارش
كموني است
دياقوزا اسم يوناني شربت
خشخاش است
ديامرون اسم يوناني شربت
توت است
دينار اسم سرياني تخم كشوث است
دينارويه اسم فارسي قسمي از
خرماي بري است
ديفروجانس ديفروحس است
ديواسبست حند …
ديوانجير تين بري است
ديك اسم عربي خروس است
ودر دجاج مذكور شد
ديسم حاجم است
ديوسير طيوس است
ديوانوطس اسم يوناني
اصل اللوف است
دينك الكرم هدهد است
ديوجه اسم فارسي علق است

باب الذال المعجمة

فصل الذال مع الالف

ذاقني اسم يوناني غار است

ذاماسكي

ذاماسكينا اسم رومي اجاص است

فصل الذال مع الراء

ذراريكه خند روس است
ذرق بضم اول وفتح ثاني
خند قوقاي بستاني است
وبفتح اول وتسكين ثاني سرگين
طيور است
ذرق سون عنب الثعلب مجنن
است
ذرق الطير خرفطان است
ذرنوخ بتشديد را واصل زرنيخ
ذرياس ثافسيا است
ذريس طيهوج است

فصل الذال مع الفاء والقاف والكاف

ذفري اسم عربي سداب است
ذفرجه كريه الرايحه باشد …
ذفرا نامند
ذقن قطر اساليون است
ذكر بحريم ثاني زراوند طويل است

فصل الذال مع النون

ذنب كرودون ذنب …
ذنب الفار لسان الحمل است
ازجنس نبات خوشه تخم آن
بدنباله موش
ذنب الفرس بلغت شام ذنب
الخيل است
ذنب اللبوة ذنب الضبع است

فصل الذال مع الواو

ذو الف ورقات مرباقلن است

ذو ثلثه حبات زغرور است
ذو ثلثه ورقات شامل حنقوقا
وكيا خصية الثعلب …
وضفضفه وطريفلين است
ذو ثلثه شوكات شكاعي است
ذو ثلثه الوان وذو ثلثة
اوراق طريفلين است
ذو خمسة اصابع انجلق است
ذو خمسه اوراق وذو خمسه
اغصان وذو خمسه اجنحه وذو …
اقسام همه اسم بنطافلون است
ذو ماته شوكه وذو مايه راس
قرصعنه است

باب الراء المهملة

فصل الراء مع الالف

راتا بيوناني رمان حلو است
راتيانج وراتينج راتيانج است
راج كير اسم هندي …
الغر است
راج كيري اسم هندي
عصي الراعي است
راج هنس اسم هندي …
شتابشان است
راس المهد بلغت اسكندريه
قسمي از محلمه است
راح اسم خمر است
راحة الاسد نوعي از …
رازيانج رومي وسنج افسون است
راسنج وردي سوخته …
راسو اسم فارسي ابن عرس است

راس الشيخ بلغت اندلس قنطوريون است
راطيني بيوناني اسم مجموع
ملكها است
راعي نوعي از سمك است
رافوته پودنه است
راقه علمت است
راكه اسم هندي ربا است
راج جوز هندي است كه نارجيل است
رال اسم هندي قيقهر است
راتبر بفرنگي درخت صنوبر است
رايم بفرنگي شبلم است
رابون بيوناني اسم اوندا است

فصل الراء مع الباء

ربيبارث …
است كه بطبخ بقوام آورده باشند
ورب هر چيز …
رب العنب سفنجن است ودر …
دوشاب … نامند
رب الصرو صمغ گمكام است
ربوق عنب الثعلب است
ربل نوع جبلي افسنتين است
واكويند نوع از برنجاسف قيصوم
است ودرهم آن …
زهر هوام مجرب دانسته اند
ربيان اربيان است
ربيه علق است

فصل الراء مع التاء المثناة الفوقانية

رته اسم بغلي بندق هندي است
كه بهندي ريتهه نامند

رتك شكطر اسقيع است
رترت اسم حشاذ بر كبار است

فصل الراء مع الجيم

رجل الززور رجل الطير رجل
العقاب رجل النقعق …
اطريلال است بلغت هندي
كاكهنكي مسي نامند و گويند
رجل الغراب غير اطريلال است
وبزبان فرنگي آن را كرنوس …
رجل الارنب لاعون است
رجل الاجاج اقحوان است
رجل الجراد ذنب است
رجل الراعي خرب ساه …
رجل الزاغ رجل الغراب است
رجل الفروج رجل الغلاس
قانطي است
رجله بقلة الحمقاء است
رجيع فضله حيوانات است

فصل الراء مع الحاء المهملة

رحيق اسم خمر است

فصل الراء مع الخاء المعجمة

رخ اسم فارسي خشو است
رخام حجر الرخام است
رخام الطين طين قيموليا است
رخينه راتيانج است

فصل الراء مع الشين المعجمة

رشاد حرف بابلي است
رشته قطايف اسم طريه است
رشينه راتيانج است

فصل الراء مع العين المهملة

رعي الرا … بربوة الضبع است
رعاديله اسم سرياني …

فصل الراء مع الغين المعجمة

رغت خطبانا است
رغوت كف ماييات است كه از دود
حركت بر سر آيد وانچه از جامد
نيز نزد حركت مانند صابون
ونمك باشد
رغوة الحجامين رغوة البحر
اسفنج است
رغوة القمر حجر القمر است
رغوة الملح زهرة الملح است
رغيد الراقوا است
رفالس بفرنگي …

فصل الراء مع القاف

رق سلحفات بري است
رقعا اسم عربي …
گويند سرخس است
رقع فارسي حرفنان است
رقاقس لغت بربري وگويند
جفت افريد است وبعضي اسم
خصية الثعلب دانسته اند
رقيب الشمس ساهرنوما است
ونوعي از … است

فصل الراء مع الكاف

رك جندان اسم هندي
صندل احمر است
ركبه صدف البواسير است
ركف … مر نيم است

فصل الراء مع الميم

رمان الانهار نوع كبير …
رمان البر شامل درخت …
حنا است
رمان السعال خشخاش سفيد است
رمان … الخطاطيف …
خطاف است ودر خطاف ذكر آن …
رمث بكسر شجر …

فصل الراء مع النون

رند بعربي آس … است
وبلغت شام غار را گويند …
رنف اسم عربي بهراج است
رنگ كاسه اسم فارسي …

فصل الراء مع الواو

روانسيو بيوناني خشخاش سياه است
رواس اسم … قرة العين است
روباه اسم فارسي ثعلب است
روباروس اسم يوناني … درخت
روپه اسم هندي فضه است
روپيه اسم هندي فضه مسكوك است
روبيه بلغت بربري …
روتي اسم هندي خبز است
روث سرگين حيوانات است
روح ورد … بلغت …
زيبق است
رود بيوناني ورد است
رود اماليي بيوناني شربت ورد است
كه با عسل ساخته باشند
رودنيون اسم سرياني …
روده اسم فارسي معاد است
روذي اسم سرياني …

روسی او طایونانی سماق یا
نامند
روناس اسم فارسی فوّة الصبغ است
رونشک اسم فارسی شاطل است
روشیانا بیونانی معنی کحلی و
سبزبانی اسم ... است
روقیون نوعی از عنب الثعلب است
روهنس اسم هندی اذخر است
روبا اسم سریانی عنب الثعلب است
رویی اسم فارسی حالیقون است
رویی اسم هندی ... است
رویی توتیا شبه است و مشهور
بروغ توتیا است چه آن توتیا
غیر مصنوع و معدنیست بخلاف
سایر اقسام
روین اسم یونانی قوة الصبغ است
روغن اسم فارسی دهن است
و سمسم انبزکویند
روغن بادام کوهی ... است
روغن ورخساره ... زیت
سوداء است
روغن زفت قسادلان است
روغن زیتون زیت است
روغن زیتون نارس زیت الانفاق است
روغن شیره و شیرکیت و روغن
کنجد دهن الحل یعنی دهن سمسم است
فصل الرا مع الهاء
رهج و رهج بفارسی رهج الفار است
رهیزاو دانی است هندی ... سل
و جبست ... رباح ... کبد
ریحان ... است
دهیقان زعفران است
فصل الراء مع الیاء
المثناة التحتانیه
ریباج اسم فارسی ریباس است
ریباع ریباع است
ریحان ابیض شبیه است
ریحان الحماحم ریحان داود
اذان الفار است
ریحان الجمال سلیخه است
ریحان ... شمیران و آن
نوعی از شاهسفرم است
ریحان الشیطان شاه تره است
ریحان الشیوخ مرو است
ریحان القبور آس بری است
ریحان کوهی بادروج است
ریحان الملک شاهسفرم است
و اسطوقان ریحان مراد آن است
ریحان نعنع بلغت مصر ... است
ریحان یمانی تعفف است
ریحانی نوعی از تمر است
ریشم اسم هندی ابریشم است
ریشه والا اسم فارسی سنبل
جبلی است
ریما اسم کرگدن است
ریم آهو اسم فارسی خبث الحدید است
ریوند راوند است
باب الزاء المعجمه
فصل الزای
مع الالف
زاج اسود زاج ملوخ است
و کویند زاج الاساکفه است
زاج بلوری اسم فارسی
شب یمانی است
زاج الحبار نوعی از زاج اخضر است
که در ظاهر معدن آن بهم میرسد
زاج البحر زاج اصفر است
زاج سوری زاج احمر است
زاج قبرسی زاج ...
ابسنری است
زاج لاری و کرمانی ...
زاج قبرسی است
زاج ملوخ از جنس زاج
اخضر است که منعقد ...
آنرا در آب حل نمایند و صاف
کرده بجوشانند تا منعقد شود
و منجمد کردد و ببیئت مهره
زرد بریده ... نمایند
زاج اسم فارسی ...
زاغ اسم غراب کبیر ...
نوروغان نامند
زاغچه اسم فارسی غراب است
زاغه اسم فارسی ... است
زاوق اسم زیبق است
زاران مراد است کویند ...
فصل الزای
مع الباء الموحده
زبان کنجشک اسم فارسی
لسان العصافیر است
زبیب بری زبیب الجبل است
زبد البحر و مرادف آن است
زبد الطرفی اسفنج است
زبد القصب طرفی است که در
نخ فی مع ...
زبد القمر حجر القمر است
زبد القوارير مسعود ... است
زبد الملح زهره اسیوس است
زبش ... زبخ ... است
زجبون ... کشوث است
فصل الزای مع الجیم
و الدال المهملتین
زجم الملک ... او ادان است
زمن بلغت اکسیریان ...
اسود است
زراوش بلغت ...
زدوار جد وار است
فصل الزای
مع الراء المهمله
زراسم فارسی ذهب است
زرنک زرد و کت بادبدال
آب عصفر است
زرجون اسم خمر است
زرد آلو اسم فارسی مشمش است
زردک اسم فارسی جزر است
زرده تخم مرغ اسم فارسی
محّ البیض است
زردچوبه اسم فارسی عروق الصفر
زرقوی نبات ... است
زرنون اسم مغربی اسبح است
زرنیخ ابیض شک است
زرنیخ ریباس است
زرالورد ... زیره ...
زریرا بقلة مبارکه است
فصل الزای مع
الغین المعجمه
زغار خواطین است
زغن اسم فارسی ... است
زغیر مرو است بفارسی تخم کتان
را نامند و کویند اسمی ...
فصل الزای مع الفا
زفت بری و جبلی زفت یابس است
زفت رومی شامی زفت یابس و
زفت بحری است و اسطلق ...
مراد و ... زفت بحری است
و کویند اسم ... است
فصل الزای مع القاف
واللام والمیم
زقاطراسم بربری حب الغار است
زلابیه الملوک نوعی از ...
که ... بفارسی
... کویند
زلع اسم عربی ... است
زلو اسم فارسی علق است
زماخ الراعی اذان الفار است
زموم از نامهای ...
فصل الزای مع النون
زن دو سرا است
زنبق اصفر یاسمین زرد است
زنبور عسل نحل است
زنبوع اسم عربی ...
زنجار الحدید زعفران الحدید است
زنجار معدنی و زنجار رومی
از اقسام زنجار مصنوع است
زنجبیل بلدی و زنجبیل شامی
راسن است
زنجبیل العجم و زنجبیل فارسی
اشترغار است
زنجره بلغت اصفهان ...
زنجفر زنجفر است
زنجوا انزروت است
زنحبیده بلغت مصر ...
قنابل الرهبان را نامند
زند بلغت شام غار را کویند
زنطاغ قسمی از حلزون بریست
که در اشجار و بقول میباشد
و بقدر باقلائی است و غیر آن
خیریست که در ولم ...
نامند و حلزون مذکور شد
زنکار اسم فارسی زنجار است
فصل الزای مع الواو
زوفرا قسمی از خزامی بری است
زولنک بلغت ...
قسم اخیر فرصنه است
زوله بلغت جرجان ... است
فصل الزای مع الهاء
زهر بفارسی سم را نامند
و بعربی شکوفه را
زهره و نقیع او نقل شامی
و در مغرب نقلیه بفارسی
مراره حیوان و بعربی ...

اطلاق مینمایند و ج زهر
میکویند و ... باصطلاح
اکسیریان نحاس است
زهر اسیوس اسیوس است
زهزبین بلغت جرجان آزاد
درخت است
زهرة الجرجر جندم است
و کویند خراز الصخر است
زهم اشم زبادست و کویند
زباد اسم جانور و زهم اسم
عطر آن است
فصل الزا مع الیاء
المثناة التحتانیه
زیت الاصحاره زیت فلسطینی
و زیت کابلی ... اسم زیت
انفاق است
زیت رکابی طرانیت است
زیت الجبل بلغت ...
اسم نفط است
زیت السلم و دهن ...
و بلغت صعید مصر روغن ...
زیت المرجان ... است
زیتون الارض مازریون
سیاه است
زیتون بنی اسرائیل حجر الیهود است
زیتون جبلی و زیتون الحبش
و زیتون کلبه زیتون بری است
زیتون الما زیتونی است
که نزدیک آبها روید و جمیع
افعال ضعیفتر از سایر اقسام
آنست و بعضی کویند
زیتونی است که در آب ونمک
پرورده باشند
زیتونیه بلغت مصر ...
است و کویند ...
زیرقون بلغت ... نوعی
از درخت ...
زیر صر است
زیره اسم فارسی کمون است
زیره رومی اسم فارسی
اقیمون و کرویا را نیز نامند
زیره سبز زیره فارسی است
که کمون نبطی نامند
زیره صحرائی اسم فارسی
کمون بری است
زین کتان است
زینیا نانخواه است
باب السین المهمله
فصل السین مع الالف
سابیج معرب از شابیرک
فارسی است که ...
ساناهوراسم سریانی باد
آورد است
ساجی اسم هندی ساج است
سار اسم فارسی زرزور است
سارو اسم یونانی ...
و بهندی سار را کویند
ساریقون اسم یونانی است
شیح است
ساس اسم فارسی ... است
ساسار کشت بزر البحره است
سا اسم آبنوس است و کویند
نانخواه را نامند
ساسالیوس سیسالیوس است
ساطر یه و ساطریون اسم
یونانی خصیة الثعلب است
ساطریوس بیونانی ...
را نامند و معنی مخلص الارواح
ساغیق ساقافیون اسم ...
سافروس اسم یونانی ...
ساق الحمام بلغت مصر ...
است و ...
سالس اغریون اسم یونانی
سکبینج است
سالبطس اسم یونانی حجر القمر است
سالیون اسم یونانی کرفس است
ساقه و ساق ... است
فصل السین
مع الباء الموحده
سباری اسم هندی ... است
سپرغم اسم فارسی شاهسفرم است
سبز قبا بلغت اصفهان اسم
شقراق است
سبع اسم جنس حیوانات
درنده است ...
سبع الارض ...
سبع الشعر افتیمون است
سبستان آزاد درخت است
سبوس کندم اسم فارسی
نخاله است
فصل السین مع
التاء المثناة الفوقانیه
ستاد اسم هندی ... است
ستاوری اسم هندی ... است
سته اسم هندی ... است
که بفارسی ... نامند
ستدا بهندی اسم نوعی
از زنجبیل است که بیریشه
باشد و کویند اسم قسمی از
... است
فصل السین مع الجیم
سجوس بلغت ...
یونانی اذخر است
سجلاب اسم یاسمین است
فصل السین
مع الحاء المهمله
سحاب بلغت اکسیریان ... است
سحاب البحر اسفنج است
سحوریون اسل است
فصل السین
مع الخاء المعجمه
سخاله انچه از قلفلات ...
جدا کنند و نیز اجزای صغار
که در حین کوبیدن ...
جدا کرده نامند
سخاوس اسم ...
خود روس است
سخیره زاج احمر است
سخینا اسم یونانی ...
سخین یونانی ...
فصل السین مع الدال
سدابع یا اسم سریانی ...
سدوس بلخ است
سدی بستباج است
سراج الظلام کندش است
سراج القطرب نباتی است
که تاخشک نشده است
در شب سپید خشند و کویند
یبروج الصنم است و کویند
اسم مشترک است مانند
سراج القطرب
سرآده علال است
سراسیون اسم یونانی ...
سرآویل الطوال قسم اخیر
لبلاب کبار است
سراتیون اسم یونانی بر
سیاوشان است
سرچه اسم ترکی عصفور است
سرحان ذئب است
سرخان جنبوس اسم یونانی
شیطرج است
سرخ مرز اسم فارسی اذان
الغزال است
سرو اسم شامی کرمست
سرو و له اسم ...
سرسار انلق است
سرسون اسم هندی خول
ابیض است
سرطاط خالوزج است
سرکه اسم فارسی خل است
سرکه شیرین اسم شیر ... است
سرکه هندی اسم کانجی است
سرکین اسم فارسی زبل است
سرکین خروس اسم فارسی
خروالدیک است
سرکین سمّا اسم فارسی ... است
سرکی اسم هندی ...
سرکین کاو اسم فارسی ... البقر است
سرماشق اسم ترکی ... است
سرمه اسم فارسی اثمد است
سرم بلغت شیرازی ... است
سرمق معرب سرمه فارسی است
که قطف باشد
سرو جبلی عرعر است
سرس بیونانی هندبا است
سرتس اسم فارسی ...
سرشیم ماهی اسم فارسی غری
سرشیم ... حیوانات غری
الجلود است
فصل السین مع الزاء
المعجمه و السین المهمله
سزفا اسم نبیذ الحنطه است
نزد اهل بغداد
سستالی معرب سیالیوس
یونانی است
سیی ...
فصل السین مع الطاء المهمله
سطاح اسم جنس کیاهیست
که برروی زمین پهن شود
سطراک زرنباد است

سطیلون اسم یونانی جدوار است
سطفلین اسم سریانی خرز است
سطوکا بلغت سریانی سنبه نابسته
سطیعون اسم یونانی زوفا است
سطلیوس اسم یونانی حلبنا است

فصل السین مع العین المهملة والمعجمة

سعالی وسعالة قنجریون است
حشیشة السعال انرا کویند
سغبین سکبینج است
سعتل عود بلسان است
سعبو سرخس است

فصل السین مع الفاء

سفال اسم فارسی سفیداج است
خزف را نامند
سفرجل هندی اسم شل است
که بیل باشد
سفری اسم جام بیل است
سفامن یونانی خیار است
سفنس الکرم عسالیج الکرم
سفلنون یونانی اقولوقط
یون است
سفند اسم فارسی حرمل است
واسفند نیز نامند
سفندیلوس اسم یونانی [illegible]
سفیداب اسم فارسی اسفیداج
سفید بیزوی اسم فارسی
اسفیداج جصاصین است
سفید اسفند اسم فارسی حرمل
ابیض است

سفیدجار اسم فارسی عرعر است
سفیدی بهندی کاسی است
وانرا از چهار جزو مس وکچ
قلعی مرتب سازند
سفیدمرز باصفهانی سلمه نامند
واسم فارسی نوع صغیر عوسجی
است که بهندی جهالی نامند
سفیدمهره اسم فارسی قسمی
از ودع است

فصل السین مع القاف

سقر وصقر اسبا ونیز آمده
اسم عربی وشاخ مانست
اسبابها واسم باشه سیدانست
وبترکی بکسر سین اسم نقرا
سقراطیون یونانی قنبیل است
سقراغانیون ولبوس است
سقرجین اسم ترکی زرزور است
سقرقوبروقی اسم ترکی [illegible]
سقرنیوس اسم یونانی عقرب است
سقرا اسم ترکی کعک البطم است
سقرویون اسقولوفندریون
سقولیجان اسم ترکی [illegible] است
سقولوس اسم یونانی سنگ
سقونیا اسم یونانی صابون است
سقنقس سقنقور است
سقبرص اسم سریانی سفاناج
فصل السین مع الکاف
سکابی اسم فارسی ضماد است
سکال ابن الدوله قنموس است
سکانکو اسم فارسی عنب الثعلب

سکبینج حجر طاغیطوس است
سکدیوانه اسم فارسی کلب الکلب است
سکلو اسم ترکی خلاف است

فصل السین مع اللام

سلسافیوس نوشادر است
سلسقی یونانی اسم نبات
دردان است
سلق الماء حماض مائی است
سلطان المیل صریمة الجدی است
سلم نبق است
سلمه قرظ است
سلیخة السوداء نوعی از سلیخه
سلیط زیت است وکویند عکبر است
سلیمقون یونانی اسیج است
سلیتون قرة العین است
سلوک اسم ترکی عنق است
سلو معرب از سلوس نوشادر
وآن جری است
سلهارس اسم هندی
میعه سائله است

فصل السین مع المیم

سم اسم نوعی از سدر بی بر است
وبضم اسم فارسی ظلف است
وبعربی زهر را نامند
سمار بلغت مصر اسم اسل است
سماروغ نوعی از فطر است
سمارس اسم یونانی ماهی است
سماقیل سماق الدباغین است
سم الحمار وفلی است
سم السمک ماهیزهره است

سم الفار سنگ است سم
درخت اسغیلان است
سمک تول سمک الزله سمکه
صیدا است
سک الیهودی شیح البحر است
سمسم بربی جلاهنک است
سمق بضم اول مرزنجوش است
وبفتح اول یاسمین است
سمطاوس اسم یونانی است
سمند اسم فارسی وبیر است
سمندرین اسم هندی ثدی البحر
سمنه وسمینون حب السمنه است
سمنو اسم فارسی نبیده است
سموریون کرفس است
سموک اسم ترکی عظم است
سمنون یونانی اسفیداج است
سمیقا اسم سریانی سندر
یطس است
سمیقلس نوعی از عشر است
که سایه آن قاتل است

فصل السین مع النون

سن بفارسی عشقه است
که نوعی از لبلاب باشد وبهندی
اسم نباتیست که درخاک
برگ آنرا منجور ندو نیز برک
آنرا خشک مینمایند جهت
اکثر امراض مانند تپش
وکرم شکم وآنرا سوکنه مینامند
وازپوست درخت آن بعد از
رسیدن ریسمان والیسه

دغیرها میسازند وبجای
موی حیوانات دربلاد هند
مستعمل است وبیونانی
اسم موا ست
سن الکلب سپستان است
سنا بفارسی یعنی سواک
یعنی چوبیکه از ان مسواک
می سازند
سنا الیسی سنا بلدی عبون است
سناوخان زاج است
که مجتمع کرده بر چیزی
سنام الجبل کومان شتر است
سنا بلغت مصر آمله است
سناو بفارسی یعنی سجاده
خواه از طلاه یا نقره ویا آهن
ویا غیر اینها از فلزکه باشد
سنب بفارسی یعنی حافر است
که سم نامند
سنبهالو بهندی پنجنکشت است
سنبالی کفته اند بلغت هندی
نام دوائیست که ازا سونامی
نیز نامند
سنبر شونیز است
سنبل هندی مطلق مشهور نامند
وبفارسی بهندی نیز
پرسیاوشان وتیز بفارسی
کل آسمانجونی خوشبوا کویند
سنبل الاسد سنبل جبلی است
بقول انطاکی وآن رومی است
سنبل اقلیطی سنبل رومی است

سنبل جبلی بفارسی ریشه الالا
وکفته اند سنبل الاسد است
سنبل رومی ناردین است
سنبل سودی نوعی از سنبل الطیب است
سنبل العصافیر سنبل هندی
است که ناردین نیز کفته اند
سنبل فارسی پرسیاوشان است
سنبل کهار بهندی شک است
که سم الفار نیز نامند
سنبوت کمون است
اسنبوسق معرب سنبوسک
وسنبوسه است وآن از اغذیه
معروفه مصنوعه است که آنرا
بهندی پوری نامند
سنبهاری بفارسی غودنج
نهری است
سنجارخس الحمار است آنرا
رجل الحامه نیز نامند
سنج بفارسی اسم عبیر است
سنجد بوی کل است که بوی
آن شبیه بوی کل سنجد است
سنجد خراسانی عناب است
سنجدکرمی باصلاح عامه
اصفهان ثمر درخت غبیرا است
سنجد هندی ثمر مولسری است
سنجر شنجرف است
سنجلاط فرنجمشک است
سنجیوس مصطکی است یونانی
سندانه بعربی ماده خر را نامند
وباتان مشهور است

سندر بفارسی سندروس است
سندره بعربی شجر قنی است
که از چوب آن کمان میسازند
سندری نوعی از طیر است
سندس یونانی قثاء
بستانی است وبطیخ را نیز نامند
سندس ابرس یونانی بیخ
قثاء بستانیست
سندوحس یونانی جوشیر است
سندنیس یونانی سیخ است
سندوس اغریوس یونانی
قثاء بری است که قثاء الحمار است
سندلی بنون ویا هر دو بعد از
راء مهمله یعنی اسیخ است
وبقاف غلط است
سندو یا وسندوهن سندوده
هر سه بلغت هند اسم ملح طبرزد است
سنده بفارسی اسم غدد ران انسان است
سنده با بهندی طباشیر است
سندبکان عود هندیست
سنبی زنجبیل است
سندی اسم هندی کل بری
بی ثمر است که تنه آنرا ضرب
زده ویا انکه طلع آنرا بریده
ظرفی بجای آن نصب مینمایند
وبرور یکشبانه روز در آن ظرف
جمع کرده پس برداشته بیاشامند
شیرین طعم واکر یک روز بماند و
بکذرد مسکر میشود وازمطلق
آن مراد نیز واهل سند آن طور

مجتمع مسکر است
سندیان بلغت اهل شام
درخت بلوط است وبلغت
اهل مصر سلدانیون است
سندیان العرض بلغت سریانی
فراسیون است
سندبریس یونانی صدید است
سنق آس بری است
سنته بفارسی نبوبر ساده است
سنط بعربی درخت قرظ است
سنقرس یونانی قثاء
بستانیست وبطیخ را نیز نامند
سنف بعربی دوسری است
که در صحرا بهم رسد بفارسی
کرکاس نامند
سنقر وسنقار از طیور معلم
شکاریست که ملوک بدان
شکار مینمایند
سنقره کلاغ سبز است
وبفارسی کاسه شکنک نامند
وآن شقراق است
سنک اسم فارسی حجارت
وبشیرازی برد وبیونانی لطر
وبهندی پتهر نامند وحجر
تازی بهندی اسم سنج است
وآن مهره ایست که دقاقان
هند از ان دقاقی مینمایند
والات پوشیدن دست بان
هندو در هائی خود از ان میسازند
سنک آتش حجر النار است

سنک آسیا حجر الرحی است
که بهندی چلی کا پتهر نامند
سنک آهن ربا حجر مقناطیس است
سنک احمر حجر احمر است و
آشنایند یک رنک آن سم قاتل است
سنک ارمنی حجر ارمنی است
سنک اسفنج حجر اسفنج است
سنک اشکن حب القلقل است
که بهندی کلتهی نامند وآنرا
سنک اشکن جهت آن نامند
که صفت حصاة است ونیز
اسم نوعی از تمر است
سنکانه بفارسی نام مرغیست
که بعربی صعوه نامند
سنک برامی حجر البرام است
سنک پشت سنوک حجر الخطاطیف است
سنک پرکان وسنک معدن
اسم قریه ایست از قریهای شیخ
از اعمال فاروق که معدن
آن سنک است وآن سنکیست
ملون بالوان وشیشه کران
آنرا او سفید کردن شیشه
مستعمل وارند ومغنیسا نامند
سنک پشت بفارسی سلحفاة
وبهندی کچهوه نامند
سنک تیمم بفارسی حجر جشتی است
سنک تیمم اسم حجر یشب است
سنک بصری بفارسی توتیا
انامیبی است
سنک چقماق حجر الزناد است

سنک بلور حجر بلور است
سنک بهندی پتهر نامند
وبعربی سنج است
سنک کارد اسم فارسی
حجر المسن است
سنک کچ اسم فارسی جص است
سنکل بلغت فرس زوفای رطب است
سنکان مرغ اسم فارسی نصاح است
سنکهیا بلغت هند اسم نوع
از بیش است
سنم بقر را نامند
سنی نوعی از ماهی است
که در ملتان وبلاد سند بهم رسد
ولذیذ میباشد
سنوت کمون است
سنوس سندرطیس است که آنرا
نبات حدیدی نیز نامند
سنوله نوعی از خطاطیف است
سنیز شونیز است
سنین اجزای صغار است
که در وقت سودن وسنک بهم رسد

فصل السین مع الواو

سو بترکی آب را نامند
سواد الاسالف خیرلیست مرکب
از زاج وپوست انار وسرکه
واز جمله زاد غات است
سواد البطل بعربی کبد است
سواد السند والهند کشت
برکشت است
وکفته اند سواد السند نوعی

از سلیخه است که سلیخة السوداء
نامند واز ادویه تریاق
فاروق است
سواد الحکام ساداوران است
سواد القضاة عفص است
سوانیات مرغیست که بفارسی
واریو وبعربی سیرو نامند که
آن مبهی ومفرح واغ است
سوسن هومانه است
سوا اسم ترکی لبن است
سوادیه بعربی عصفور است
ومار سیاه را نیز نامند
سواد الهند والسند صاحب
منهاج کفته آن حیوانیست
جاری مجرای توتیا است
ودر افعال اما بدیکه در کوره حدادان
آنرا اسنوارانند وسوده با آب
شسته وحبوب ساخته خشک
نمایند وعند الحاجت استعمال
نمایند وبعضی کشت برکشت
دانسته وصاحب منهاج کفته
خیرلیست شبیه شیشه سیاه
که اهل هند وسند از ان اسوره
میسازند بحمل که کالبچه باشد
که از ان چوری میسازند
وزنان هند وسند در قصبه ها
میپوشند وآنرا از احراق نوعی
کاهی بعمل می آورند واز ان اوانی
نیز میسازند ولیکن نا صاف میشد
سوسن بعربی اسم دخنی است

که از ان زند یعنی دسته کارد وغیره
میسازند واحد جمع آن سوانه
آمده است
سواسن هومانه است که ظرف نقلین
باشد سوام بفتح ابراعی وبضم
نام طائریست
سودی بفارسی نام مرغی
است کوچک که بفارسی
سار وبترکی ستنوو دوق
وزرزور نامند
سوتیه بلغت مصر فقید است
که از کندم میسازند واهل مصر
بسیار آنرا می آشامند
سوبه نیز اسم شجر خلاف ویا
صفصاف است
سوخ بفارسی اسم بصل است
سودریقون یونانی اسم
نوعی از توتیا است
سودق صقر است
سودنیق وسودانیق اسم صقر
وشاهین است
سور بهندی اسم خنزیر است
سوران بفارسی اسم مرغیست
کوچک خوش آواز وکفته اند
شاز وشارک است
سود باردنار مشک است
سوربیون یونانی شیح ارمنی است
سورنجان بجای محجمه یونانی
نام فرودی است نافع جهت
درام حلق ووجع آن سورنجی

بدون راء مهمله میان واو و نا
نیز آمده مشتق از سوتخی که بیونانی
نام ورم عضل داخل حلق و بیان آن
است و در قرابادین ذکر یافت
سوسج معرب سوزه فارسی است
که بعربی ابقر نامند و صاحب
تحفه باو و د انسته
سورسان سولان است
سورلیون و سوقطون خصیة الثعلب
است
سورجملی بهندی خس الحراست
که دفلین نامند
سورنج نباتیست بهندی
که مشهور بجرکهند است
و ... گفته اند که سبزی است
معروف بکرفس الماء و قرة العین است
سوری گفته اند اسم نوعی از ریحان
و گفته اند زاج احمر است و نیز
گفته اند اسم نباتیست نوعی
از ریحان سرخ رنگ و نیز نام
سوسن احمر است
سورق صفر است
سوزه قنابری بری است
سواس اسم صنف از نیز اسم
اری است که در لباس الشیء هم سر است
سوسیند بفارسی نام نباتی
نیوتی و تتیع آن ساکنی
و خضابات بسبزی میل است
و بهندی دوویه نامند
شوسک بفارسی نیهوم معرب

آن تتبیع و آن مرغیست سیاه
کلیک واران که حکیم و کنده
خنافسی است که در حمامات
و مواضع نمناک بسیار بهم میرسد
سوسن آزاد و سوسن ابیض است
که زنبق نامند
سوسن جبلی برسا است
و داس را نیز نامند
سوسنبر سیسنبر است
سوسه بفارسی اسم عصا بلیا
سوطالن سلق است
سوطلیس نیز سلق است
سوطرا بیونانی اسم مخلص
اکبر است و در قرابادین
ذکر یافت
سوعا بعربی اسم هندی با
دوی است
سوغان بترکی اسم بصل است
سوفته بفارسی سوس سکون
در صوف پشمینه است که
بخورد و فاسد سازد آنرا
سوفیطون جند بید ستر است
بیونانی و صاحب اختیار است
خصیة الثعلب و ائنه و بعضی
سیب بی برا نیز نامند
سوفال اندراج گفته کل قیس
علیطی شعبه قشور لسان
العصافیر است آن ما است
جست و جماع منعاکل بارد
سوقوطون و سوقرطون

و سقوقرطون اسم حی العالم است
بیونانی
سوقی بیونانی نیل است
سوقیرون و سوقیروس
بیونانی اسم خروع است
سولا مازریون است
سولع بعربی اسم صبر است
سوما اسم سخاله حداری است
سومافون و سوماطیون و ساطیون
اسغاناخ است
سوناما بسریانی سخاله کاس است
سوناو سونه بهندی اسم
ذهب است
سوناکهی سون ماکهی و سون ماکهی
همه اسم هندی مرقشیشا است
سوناموتی اسم هندی مابونه است
سونپ سوانف بهندی
اسم رازیانج است
سونهمه اسم هندی زنجبیل خشک است
سونچرلون اسم هندی نمک
سیاه است
سونحس هندبای بری است
سوندهی بلغت هندی اسم
اذخر است
سونشل اسم فارسی براده
آهن است
سویق اسم عربی پست غلات
فارسی و بهندی ساتو است
و آن اقسام است و از آرد
تفاح و حنطه و سلت و شعیر

و حمص و رمان و نبق و قرع
و غیرها میسازند
فصل السّین مع الهاء
سهاکه اسم هندی سکار است
سهاله اسم فارسی سخاله است
سه برکه اسم فارسی حندقوقی است
سهر اسم فارسی بقر است
و گفته اند مخصص بگاو ماده است
سهریز و شهریز بشین معجمه
نیز آمده اسم نوعی از تمر است
سهرین دارچینی است
سه سنبل اسم فارسی سنبل است
سه کل علیق است بفارسی
سه کوهک اسم فارسی حسک است
سهل اسم عربی غراب است
سهلاة اسم عربی حصی است
سهیله اسم طعامی مصنوع است
فصل السّین مع الیاء
المثناة التحتانیه
سی اسم فارسی جو است
سیا اسم فارسی سنا است
و گفته اند عصارهٔ آن گفته اند
عصارهٔ نبات دیگر است
سیاب بعربی اسم بلح است
و گفته اند اسم بسر است و بعضی
خلال گفته اند
سیابه اسم خمر است
سیاواوران سیاداوران است
و گفته اند عصاره است که
از بیخ درخت جزجاری گرفته

و سیاه رنگ است و چون
خشک گردد براو مشتعل گردد
و ذاب علونجان قدس سره
فرموده اند این دوا و شهر
از بلاد فارس بسیار است
و از کوهستان نواح آن
می آورند و از ساق درخت
بطم بعمل می آورند بر دن
بر آن و سیاه رنگ مانند
مداد میباشد و آنرا زیک سیاه
مینامند و صاحب اختیار
گفته چیزی سیاه رنگ است
که در جوف درخت بطم بهم میرسد
و آنرا آب بن مینامند
سیا بفارسی کشکینه و بسند
آبسی روتی نامند و آن
چیزیست معمول از آرد جو
مانند آرد جو و حن و باقلا
و امثال اینها
سیا سر بفتح اول بفارسی
اسم سار است
سیاع بعربی کتان است
و یا نباتی دیگر شبیه بکتان
و بکسر اول اسم کاهگل است
سیاله بفتح اول بلغت عربی
نباتیست سفید با خارهای
طولانی که چون خارها از او
جدا کنند از و لبنی بر آید
و نیز ثمر طولانی را نامند
و یاسمین نیز و حنه و نوعی اماقیا

سیال بکسر اول بهندی اسم
شغال که کلب بری باشد و یاسمین
را نیز نامند
سیالی اسم فارسی حسک است
سیالی بکسر اسم هندی شقاقل است
سیان بفتح بفارسی عشقه است
سیاه بکسر اسم نوعی از خلاف است
سیاه داران اسم فارسی شیاردروا است
سیاه مار و بفارسی کرسنة السودا است
که بسریانی حاشیشین نامند
سیاه دانه بکسر اول اسم فارسی
حبة السودا است که شونیز
و با صغری سیاه برنج
سیاه کوش اسم فارسی فراقیق
سیب اسم فارسی تفاح است
سیبا اسم تمر هندی است
سیبوس سبوس بفتح اول
و سکون دوم اسم سبوس است
که بزرطوما باشد
سیبیا بکسر اول و میا است
سیتیل لغت عربی اسم حنبل هندی
است و آن تمیز از بقر وحشی است
و گفته اند بز کوهی است که قرن حیلی
باشد و کلانتر از آهو و خال
سفید مدور دارد و خوش منظر
میباشد و شاخ ندارد و جمع
او سیاتل آمده
سیج بفتح اول اسم فارسی موبر است
که زبیب باشد و بکسر اول اسم
هندی نوعی از درخت تمر است

سیخنه بکسر اول فارسی ماهی است
که معرب آن مایتق است و گفته اند
اسم صعوه است
سیچقان اسم ترکی فاره است
که بفارسی موش و بهندی
چوها نامند
سیحول بکسر اسم فارسی قنفذ
کبیر است
سیسامند اسم سریانی حب البلسان است
سیسامون بیونانی اسم سمسم است
سیسبی بلغت عربی سیسبان است
سیسرک و سیسنبر و سیسنک
همه بکسر اسم سوسی است که در جو
بهم میرسد و آنرا بخورد و آنرا
قمل الطعام نیز نامند
سیسق سرمق است
سیسرم ابن تلمید گفته دوائیست
شبیه بزنجبیل با تلخی بسیار
و اندک تندی
سیسمان و سیسبرم و سیسومون
همه اسم نمام است
سیسنبرون و سیسبریون
حرف الماء است
سیسو و سیلسه اسم هندی آسن است
که رصاص اسود باشد
سیسون اسم هندی درختیست
عظیم و چوب آن سیاه رنگ مائل
الی حمره و اصلب میباشد
سیسیون فنستین است
سیصارون عشبة السنوبر است

سیطلیط اسم عربی صرصر است
که بفارسی زنجره و چهره سنگ
نیز نامند
سیغر اسم فارسی قنفذ کبیر است
سیغوس اسم یونانی کندر است
سیغوس و سیغوس نیز قثای
بستانی است
سیغوس اغریوس سیغو نون
قثای بری است
که قثاء الحمار باشد
سیف اسم ماهی است که سوی
دم اسب را نیز بعربی نامند
سیف الغراب البوت است
سیسافطوس بیونانی ابهل
است
سیفس اغارس بیونانی قثای
بری است
سیقومورون بیونانی اسم
خمیر است
سیک بکسر اسم ترکی قضیب
حیوانات است
سیکران بنج است
سیکوان الحرت اسم یونانی
قلوس است و باسیر را نیز
گفته اند و اسم ماهی نرخ نیز
سیکک و سیلک اسم فارسی
سوس حبوب است که قمل
الطعام نامند
سیکی اسم فارسی ... است
سیلان بفتح عبارت از عصیر است

و نیز نام نوعی از یاقوت سرخ است
سیلابه بکسر اسم فارسی عناب است
سیلج کویند اسم هندی اشنه است
سیلقی اسم یونانی نبات برداست
سیم بکسر اسم فارسی فضه است
سیماب اسم فارسی زیبق است
که بهندی پاره نامند
سمیده و سمیاده بکسر اسم
فارسی سنباده که معرب
آن سنباذج است
سیماهنک قثاء الحمار است
که بفارسی خیار زه و بهندی مهید
سیموس بیونانی اسم الاس است
سیم قور عنبر است
سیما بیونانی اسم لوبیا است
سین بکسر اسم فارسی زوج
است که جمع آن ازواج است
سینا بفتح بلغت عربی نام
درختیست
سینب بکسر اسم هندی نوعی
از باقلا است که مشهور بسیم
است نبات آن از قبیل تخم
سند بکسر و ضم دال مهمله
اسم فارسی اسرخ است
سیند و سیج بکسر اسم هندی
رقوم است
سیند هالون اسم هندی
ملح طبرزد است که ملح دراتی نامند
سیندبرس بیونانی صدف است
سیوار الهند کشت است

سیون قرة العین است
سیلوی بکسر اسم هندی طرثوث
شعر است
سیه سنبل سنبل است
سیه و سیدانه بکسر بعربی
است جمع آن اسم نوب
سیدنوق صفر است و گویند
شاهین است
ساسا قرة العین است
سیر بکسر اسم فارسی ثوم است
و نزد عامه تریاق روستایان
و بهندی لهسن نامند
سیر آب بکسر اسم فارسی عدس است
از امعای حیوانات مانند
پر کنند با آب و سیر ترتیب دهند
سیران گفته اند اسم هندی
مرقشیشا است
سیرجون بفتح چیزیست مصنوع
از رصاص مجوف فروج خشیم
و سنبت لحم آن است
سیر صحرایی و سیر دشتی
و سیر موبه همه اسم ثوم بری
است و بیونانی سقوردیون است
و بهندی جنکلی لهسن نامند
سیرمان یاقوت احمر است
سیرن کرفس الماء است
که قرة العین باشد
سیس گویند اسم آبنوس
هندی است و نیز گویند
بهندی اسم کافور است

سیسا بیونانی اسم سرطان بحری است
و اسرب را نیز نامند
سیسار بیونانی اسم انجدان است
سیسارون تلقاس است
و گویند دوائیست شبیه له الماهیه
سیسام بیونانی اسم سمسم است
باب الشّین المعجمة
فصل الشّین مع الالف
شابانک شاهانج است
شاه باهی بسریانی نام
درختیست که حب آن شبیه بسهبه است
شاب بخرمل است
شاب رونی فلفل سفید است
شاب هندی فلفل سیاه است
شابرقان و شابوکان و
شابورن همه اسم فولاد است
که حدید ذکر باشد
شابیج و شابرج لفاح است
شاج حیوانیست شبیه بشبیه
که زباد نامند
شاخ اسم فارسی قرن است
شاخل شاخردل بفارسی اسم
حبی از حبوب ماکول است
که از آن نان میسازند
شاد بفارسی بمعنی تمر است
شادانوم معرب شادانه فارسی
است که شادنج نیز نامند
شادانه شادنج است
شار اسم سار است و گفته اند
اسم سفال است

شار بابسریانی ابریشم است
شار شک طیهوج است
شارکی اسم انجدان است
کرنج حلتیت است
شاروصاروج است
شاسپرم اسپرغم است
که شاهسفرم نامند
شاش و شاشه اسم فارسی
بول است که کمیز نیز نامند
شاه شاشیص است بعربی
شاسنک و شاسنک طیهوج است
شاصلا صاصلی است
شاطریون بیونانی خصیة الثعلب است
شاغام معرب شاه بانک است
که برنوب باشد
شافذ هلیون است
شالم بعربی شیلم است
شالی بفارسی نام برنج غیر مقشر
است که شلتوک نیز نامند
شال کره بلغت دیلمی شال
تشی بلغت مازندرانی الدل است
شال حنی اسم مازندرانی است
شالیطون بیونانی خطاف است
شاماخ اسم فارسی نوعی از حبوب
ماکوله است که بسیار ریزه
و بهندی سانوا نامند
شافع بعربی نام نرس است
و ضان را نیز نامند و یا
حیوانی که شفع بچه آورده
شاند اسم عقرب است

شاه دوه بی است که بکوره
غیر آن مجتمع کردد
شامی اسم نوعی از کباب است
شان عباد تا زخانه زنبور
عسل است بعضی عسل عزبر کی
را نامند
شانک بفارسی اسم قانصه است
وحوصله را نیز نامند
شانه سر و شانه سرک اسم
فارسی هدهد است
شاه زوه فارسی اسم سوکه است
سفید شبیه بشیح و بعربی تغام
نامند
شاه طیس یونانی ریحان
سلیمانی است
شاه آب آب ستوج او عصفر است
بعربی خاص
شاه اسپرم و شاه اسپرهم
و شاه اسفرهم و شاه اسفرغم
و شاه اسپرهم همه اسم شاه سفرم است
شاه اسفرو شاه سفر و شاه سهر
همه بفارسی اسم اکلیل الملک است
شاهبار اسم فارسی باز سفید
بزرگ است که بترکی خطاطو ن
نامند
شاهرها اسم سریانی ابریشم است
شاه بهانک بر نوف است
شاهیوی بفارسی اسم عنبر است
شاه هنره اسم فارسی شاهنج
شاه توت اسم توت شامی است

شاه صینی اسم نبر خطائی است
معرب آن شاه صینی است
شاه پاره اسم خمر عنبی است
شاه دانج معرب شاهدانه است
شاه دانق و شاه دانک نیز
نامند و بزر القنب است
شاه درخت اسم درخت صنوبر است
شاه زیره زیره کرمانی است
که کمون نامند
شاهسفرم رومی اسطوخودوس است
شاه بلوج و شاه بلوط و شاه بلوک
معرب شاه الواست که بتر کی
آلوکرچه نامند و آلو سلطانی نیز
شاه ماهی بعا خ است

فصل الشین مع الباء الموحده

شب بضم اول سکون بای
موحده اسم نوعی از عنکبوت است
سمی است
شب الکبر بفتح نیخ است
شبام بعربی اسم نبات است
شبان بفارسی اسم خفاش است
شباط بعربی اسم نوعی سمک است
که شبوط نامند
شب فو ذکرم شب فوزا است
شب بوی بفارسی کل
بو است که خزامی است
شب نور بفارسی اسم خفاش است
شبا هنک بفارسی مرغ سحر خوان است
شب پره و شب پرک و شب باز

و شب باز و شب بوزه
همه اسم فارسی خفاش است
که بهندی چمکادر و چمکودر
نیز نامند
شب لاساکفه بفارسی
کفشگر است
شب القلی قلی مصاعد است
شب تاب و شب چراغک
اسم فارسی حباحب است
که بهندی سهک جکنی نامند
شب خوان اسم فارسی عندلیب است
شب خیزک اسم فارسی تره
تیزک است که بعربی رشاد نامند
شب در بفارسی سنه قوقی
بستانی است
شبدع بعربی بمعنی لسان است
و عقرب را نیز نامند
و گفته اند عقرب اسم حقیقی
لسان مجازی آنست
شبرنک کلیست سیاه رنک
مایل بزردی و نیز سنک
سیاهی را نامند که آنرا
شبه کویند که چون بر آتش
گذارند بسوزد و از ان بوی
نفط آید
شبطباط بسریانی بمعنی پای
الراعی است و شفطباط نیز نامند
شبوقه نوع کبیر خیار الافرنج است
شب اسم بره است
شبلینه اسم فارسی الفیخ است

و نیز خفاش را نامند
شپتیس بپای فارسی اسم
فارسی قمل است بفتح کاف
و سکون میم
شپشه نیز بپای فارسی
اسم سوسی است که در حبوب
تکون می یابد
شپندان کفته اند نام انار
شیرین است
شبه اسم فارسی شبح است

فصل الشین مع التاء المثناة الفوقانی

شتاماله اسم عربی اسد عابس است
که بفارسی شیر خشمناک نامند
شترا اسم فارسی ابعیر است
شتر پای اسم رتع یا است
شتر بچه اسم فارسی جزور است
شتر خار اسم فارسی عاقول است
شتر دندان اسم فارسی کرنج مصری است
شتر غار اشتر غار است
شتر کاو پلنک اسم حیوانی است
که زرافه نامند
شتر مرغ اسم فارسی نعامه است
شتر مور اسم فارسی نمل کبار
کبار بری است آن در صحراها
مغرب و بلاد یمن نابعد ابر بزرک
میشود و کشنده شتر است خونده
شترغ بفارسی اسم اجاص
حبوب است که درهم خلود نمود
و نخته میشوند و آن طنجر شهر بکی

نامند منسوب بدان و نیز
شطرنجی اسم فرشی است
که از پشم ملون بالوان و با
ریسمان رنکارنک بافته باشند
شتته اسم فارسی عنب است

فصل الشین مع الجیم

شجاع اسم مار سیاه عظیم
جثه است
شجاع بعربی حمار الوحش است
شجره و شجر اسم عربی درخت است
که بهندی جهار نامند و جمع
آن شجره و جمع آن اشجار
شجره تحریک اسم راسخ است
شجره الاکله بعربی نام صنوبر
هندیست که دیودار نامند
شجره باروه البلاب صغیر است
شجره البراغیث طباق است
شجره البق دردار است
که بفارسی درخت پشه نامند
شجره البهق قنابر است
شجره التبیح اندربان است
شجره التنین لوف کبیر است
که لوف الحیه نامند
شجره التیس طراغیون است
شجره التین درخت انجیر است
شجره الجباره سحر الجان
برسیاوشان است
شجره الجن دیودار است
شجره الحانضه اسم ام غیلان است
شجره الحراره آزاد درخت است

شجره الحیات سرو است جهت آنکه
ماوای حیات است و فرفیون نیز نامند
شجره الحیه خیطیا نا است و
لوف کبیر را نیز نامند
شجره الخطاطیف عروق الصفر
است ما میران را نیز کویند
شجره الدب عرور است
عنب الکلب و افسوس انتر نامند
شجره الدبق درخت سپستان را
کویند
شجره الدلب که بعربی غنیام
و بفارسی درخت چنار آتشین است
شجره الدم شخار است و شاهتره
را نیز نامند
شجره الذراریح جهت آنکه
ذراریح در اناسیب آن بسیار
میباشد
شجره ذی قرنین و شجره سلیمانی
و شجره الصنم بیروح الصنم است
شجره رستم زراوند طویل است
شجره الضفادع کبیکج است
شجره العمال صریمه الجدی است
و فاسرستین را نیز نامند
شجره الطلق مسمی بشجره مریم
و کف مریم است
شجره الزعرور بفارسی درخت
کیل نامند
شجره علیه نخل است
شجره العجم مولو ند انا است
که مرداسنک سفید کرده نامند

شجره العقب نوارس است
شجره الغار رهمشت است
شجره الفرس نوارس است
و کویند عرق السوس است
شجره القدس نوع بزرک قنادا است
شجره القطران شربین است
شجره الکافور اقحوان است
و ریحان الکافور را نیز نامند
شجره الکف اصابع الصفر است
که کف مریم نامند
شجره الکلب الدلس است
شجره موسی علیق الکلب است
و عوسج را نیز نامند
شجره النمام صامر یوما است
شجره النور درخت السلان العصافیر
است که بفارسی درخت بیرونامند
شجره الیهود فنای بری است
شجره نوعی از تیتانج است
که با تش پخته باشند

فصل الشین مع الحاء المهملة

شحم بعربی اسد است
شحدان کرسنه است
شحر السریانی تاج البحر است
کفته اند نعت نونانیست
شحر الشمسا فارج احمر است
شحما بعربی ورق طبور است
شحم اترج پوست بالنک است
که لبسنا نامند
شحم الارض قطن است و ظهر بیما
نیز کفته اند و بعضی طر دانسته اند

دخراطین را امعاء الارض
شحم الحنظل مغز و پرده های
جوف حنظل است و تخمهین
شحم الرمان
شحم فادنی قادنداست
شحم المرخ خطمی بری است
شحم النحله حماز النحل است
شحر کشنیج است
شحرور نام طائریست که شجرور نامند
شحیمه لبلاب کبیر است

فصل الشین مع الخاء المعجمه

شخاب کتاب شخب تیر تازه
دوشیده است
شخر قلی است
شخار ابیض باصطلاح اهل صنعت
ملح القلی است
شخت تای سنگات نوعاً
و آخر توبال الذهب است
شخنا اسم فارسی طائر است
مایی سبزرنک وسط سرآن اسفید
شخیره بفارسی نام قلی است
و نوشادر را نیز نامند
شخیص اسم فارسی عصفوری
است کوچک خوش آواز

فصل الشین مع الدال المهملة

شدخ بزر الخبار است
شد حب القرظ است
شدن بعربی شکوفه نبات است
شعبه سایه سین

سنه نبات جمع شدنیه است
و آن اسم نوعی از شتر است
که در موضعی از یمن بهم میرسد
و یا منسوب بفحل است

فصل الشین مع الذال المعجمة

شذا بذال معجمه درخت
مسواک است ملح را نیز
نامند و ذباب کلب یعنی
مکس سکرا نیز و نیز قطعه
کوچک از درخت جوز را
نامند
شذام ملح است
شذان بکسر اول و تشدید
دوم بعربی اسم درخت سدر است
شذر بفتح بعربی قطعه ذهب است
که در معدن برآورده باشند
و لولوی صغار را نیز نامند
شذمان بعربی ذهب است
شذو بعربی مشک است
شذوه قرصعنه است

فصل الشین مع الراء المهملة

شراب جیوشی شراب است
که در جزیره جیوش از بلاد عرب
از آب دریا دوشابی ...
و آن حار و عفص میباشد
شراب حدیث شرابی است
که زیاده از شش ماه بران
نکذشته باشد
شراب ریحانی خمر صاف

خوشبوی معتدل القوام
سرخ و یا زرد است
شراب دوشابی نبید الدبس است
شراب سوسنی سوسن است
شراب عسلی نبید عسلی است
شراب عتیق شراب چار ساله است
شراب مروق شرابی است
که خبر کمک راوران میباشد
و بعد از شش ساعت صاف
نموده باشند
شراب موبزی نبید زبیب است
شرابغ بضم اول و کسر ثانی
سلنه بعربی اسم اسد است
شراز زنج مصعد است
شراقی شراهق سوسن
ابیض است
شراس شراس است
شرانق سلخ الحیه
شربت مصری شبرم را نامند
شربه درخت نخلی است
که در آب روئیده باشد
شربت بسریانی فراسیون است
که صوف الارض نامند
و نیز حشیشه الکلب را کویند
و بفارسی کندنا کوهی
و نیز شربت علیست از آب و جو ها
و دیا دواها و کلهای تر
و خشک در آب خیسانند
جوشانیده با شکر و یا عسل
بقوام آورده است و بضا

جلاب را نامند
شربت بنات مشلثه در آخر المعتبت
سریانی فراسیون است
و اسد را نیز نامند
شربوغ بضم ضفدع است
شربون بضم و بای فارسی
قطران است
شرجبان بعربی درختیست
مانند بادنجان که جلو دار
و باغت بدان مینمایند
شران بعربی دابه است
مانند بعوض که در شب ظاهر میشود
شرز روک نوع زرد زعرور است
شرغوف ضفدع صغیر است
شرفا عبیری است
شرق و شرقوق شقراق است
شرنب بعربی اسم اسد است
شرنک بفارسی اسم علقم
سم است و نیز حنظل را نامند
که عبارت از تلخی است بفارسی
خربزه نامند
شرو بفتح و بکسر نیز بعربی
عسل است
شروبن شربین است
که نوعی از سرو است که
عرعر نامند
شری علیقه است که قثاء
الحمار باشد و کیا حنظل را
نیز نامند
شرو حا زیست ما بین حجاز

و صقر
شریان و خنبیست که از ان
کمان میسازند
شرنثل سراش است بهندی
غربی البلوط را نامند

فصل الشین مع الشین المعجمة

شش اسم فارسی ریه است
شش پستان بفارسی اسم
کلب است جهت آنکه اکثر عدد
پستان آن شش است
شش بچه بقله یمانیه است
ششن بندان اسم فارسی کرنبه
السوداء است که فاشرستین
ششپره کفته اند فواست و نوه
الصباغین را نیز نامند که
بفارسی روناس کویند
ششقاقل شقاقل است
ششانه ششم هیل بوا است

فصل الشین مع الطاء المهملة

شطا بفتح بچه نخل است چون
جدا کنند و غرس نمایند در
موضع دیکر فسیل نامند
شطبه صعتر بستانی طویل الورق
است که بشیرازی مرزه
و آبشین و رازنامند
شطنساط بعربی اسم طالک است
شطوط و شطوطی ناقه ضخیم
السنام است

فصل الشین مع العین المهملة

شعر بعربی زعفران است
شعر الغول اول والف ممدوده
ذبابی است ازرق احمر که بر شتر
والاغ و سگ نشیند و بفارسی
مگس سگ نامند و نیز نام
درخت نخود است و نیز نوعی
از شفتالو را نامند
شعر الارض و شعر الجبار و شعر
الجن و شعر الجبال و شعر الجبا
و شعر الغول و شعر النبات و شعر
الخنازیر پرسیاوشان است
شعر شقراء جعده است
شعوره بعربی قثاء صغیر است
و گفته اند قثای بری است
شعو سقالبه زعفران است
شعصور بعربی جوز بر است
شعیر رومی خندروس است
شغال و شغیر بفارسی ابن آوی
است که کلب بری نامند
شغالی بفتح نوعی از عنب است
شغو بعربی اسم عقاب است

فصل الشین مع الفاء

شفادار و بفارسی اسم باد آورد است
شفانه بفارسی اسم طائر است
بزرگتر از حداء و سر آن ملون
بچهار رنگ و پر و جسد آن
بالوان بسیار
شفتالو بفارسی خوخ را نامند
شفترک اسم فارسی حسک است
شفترنک بفارسی اسم میوه است
که دو طرف آن سرخ و طرف
دیگر سفید مائل بزردی
باشد و آن ثمر مرکب از درخت
شفتالو و زردآلو یعنی
پیوندی است از ان هر دو
و شلیل نیز نامند
شفتیل بفارسی حندقوقی
بستانیست
شفر دانه حرمل است
شفشه بکسر بفارسی اسم
شمش طلا و نقره است
که بعربی سبایک نامند
شفصیلی صاصیلی است
شفعاء الغز بسریانی لسان
الحمل است
شفور روغن سفرجل است
شفورس و شفودیس
قثای بری است
شفیر فیروزج است
شفیقل شقاقل است

فصل الشین مع القاف

شقادیرا قوم کراثی است
شقا و شقاری و شقر و شقیق
بعربی شقایق النعمان است
شقده بعربی اسم گیاست
کثیر الدهن و اللبن
شقر و شقران بفتح
بعربی ذنب است
شقر بضم و بفتح هر دو اسم
عربی بچه حرباست
شقر بعربی اسم دیک است
شقری بکسر ثمر حیه است
شقره شنجرف است که زنجفر نیز نامند
شقر دانه حرمل است
شقربن شقردیون است
که ثوم بری باشد
شقرویی قرادس شقردیان
ثوم مطلق است
شقاری و شقیق شقایق
النعمان است
شقورو فرسیون ثوم
اکراث است
شقی زعلا بسفایج است

فصل الشین مع الکاف

شکاره خاریست که بر سر کند
و هین شتر را و بفارسی زالو
نامند
شکانک قانصه طیور را
شکار اسم فارسی شکر است
شکر بادام بفارسی نقل بادام
را نامند و بزر دالوی
خشک که تخم آنرا آورده
و بجای آن مغز بادام
شیرین گذاشته باشند
نیز اطلاق مینمایند
شکر برگ اسم فارسی شکر
پاره است که حلوای خاص است
شکر نیز اسم فارسی خانیند
سنجر لیست و حجر العاج را
نیز نامند
شکر سنگ جزء امیت و مانند
سنجر را نیز نامند
شکره اسم فارسی باشق
کوچک است
شکرهنج بفارسی حسک است
شکفه مخفف شکوفه است
شکل نباتیست که بفارسی
خوش نظر نامند و ریحان
ناناریرا نیز و بترکی قلعه
و آن مجمع است
شکنبه اسم فارسی کرش
است که بهندی اوجهری گویند
شکنج اسم مار است و گفته اند
مار سرخ رنگ را نامند
شکند بفارسی خراطین را نامند
شکنه بکسر قنفذ کبیر است
که ولدل نامند
شکوتی و شکوتا کشوث است
شکوفه اسم فارسی زهر الاشجار
است که نقاح نیز نامند
شکوفه ام غیلان برم است
شکوفه سورنجان صابع
هرمس است
شکوفه سنگ زهرة الحجر است
شکوفه مس زهرة النحاس است
اقلیمیای نحاسی را نیز نامند
شکر هیج حسک است
شکر شفترنک است که تخم آن
شلیل نامند و آن میوه ایست
از زردآلو و شفتالو است
شکال بضم کاف عجمی اسم
فارسی مخم است که بفارسی
زغال و انگشت نیز نامند

فصل الشین مع اللام

شلاز رنیخ احمر است
شلاقس عبارت از مطبوخات
و نقوعات است
شلتوک و شالی اسم فارسی
ارز غیر مقشر است
شلم احمر شب اندر است
شلنج تخم الجبار است
شلغفار اصل السوس است
شلغم شلجم است
شلق بکسر و بفتح بعربی اسم
سمک صغیر است
شلقه بعربی بقیه ضب است
چون بیندازد
شلک و شلکار و شلوک بفتح
علک است که بفارسی لون نامند
شلم بفتح معرب شیلم است
شلم بکسر اسم معرب جمع است
شلما بقله یمانیه است
شلما به شلغم و آج بتاثیلا
شلک سیلم است
شلمین بیونانی حلبه است
شلوار اسم فارسی حیوانیست
از جنس شغال
شلیشا بیونانی اسم معجون است
و در قرابادین مذکور شد
شلیر میوه ایست شبیه بشفتالو
جنس آن و بفارسی شفترک
و شلیل نامند

فصل الشین مع المیم

شماج خبز الشعیر است
شمار بلغت بصره و شام زانج
رطب است و گفته اند همیون
است بهمان لغت که بسر خرد
ابسار صلبی است که دسته
تره و پسته و مکنس و غیر آن
میسازند
شمار بسریانی سرو است
شمبلیله باصفهانی حلبه است
شمخاطرطم هندیست
شمدانه عناب است
شمر بفارسی سر شیر و بترکی
قیماق و بهندی ملایی نامند
و نیز اهل شام رازیانه تر را
نامند و اهل مصر انیسون را
شمر السبریانی و خان است
شمراخ بعربی خوشه برازالکوت
شمرا وسطر کا بسریانی دخان
مبیعه سائله است
شمرا وابو ناوخان کندر است
شمس باصطلاح اهل صنعت ذهب است
شمسیه و هن مجمل است و بطیس
را نیز نامند
شمشاد و شمسار بدل و برا
مهملتین اسم فارسی بقس است
شمش در لغت فرس زند
و پازند توم است

شمشر امرزنجوش است و بعضی
اذان الفار دانسته
شمشک بلغت زند و پازند سم است
شمشیر بضم اول قاقله صغیر است
و آنرا شوشمیر نیز نامند
شمسین قاقله است
شمعل بعربی اسم فیل است
شملج و شملع شلغم است
شملیث شملیه و شملیر حلبه است
شمور بوزن تنور بعربی اسم
الماس است
شموس بعربی خمر است
شمول شمه بفارسی سر شیر و بترکی
و بترکی قیماق نامند
شمیر بفارسی شونیز است

فصل الشین مع النون

شناکرات جبلی است که بیونانی
فراسیون نامند
شناری بعربی اسم سنور است
شنان اشنان است
شنبلیت و شنبلیله اسم فارسی
حلبه است که بیونانی فرنیقه نامند
شنجار ابو خلسا است
شنج جمل است بتحریک و شکین
مراد از ان عصاره درخت ملاس
است که کات نامند و بهندی کهیر گویند
نامند و نیز معرب سنگ بکاف
عجمی است و نوعی از حلزون است
شنسیر شونیز است
شنجرف زنجفر است
شنده خان صروا که بهندی سنبت نامند
شنکانه بلغت صفهانی لحیة التیس است
شنکرف اسم هندی شنجرف است
شنکرف ادلی اسم فارسی
سرنج است که اسرنج و هست
سندور نامند
شنکران اسم فارسی سیس است
که ذراریح باشد
شنکل و شنکلک اسم فارسی
کرسنه است که بفارسی مشنک
و بهندی متر نامند
شنکار المصنوعه لحام الذهب است
شنکار بفارسی خوشه گندم است
شنکلیل زنجبیل است
شنکو بزای معجمه و راء مهمله
در آخر نیز بر دو نیز اطلاق
مینمایند یکی هر تیر ایی که از
آب چکیده درخت نخل و تا
بعمل می آورند که بهندی
سیندهی و بعربی ...
نامند و دوم بزبان پهلوی
بزرزنجبیل
شندله بلغت بعضی نوری است
شنکیه شکوفه سورنجان است
شنین بضم بفارسی شونیز را
نامند

فصل الشین مع الواو

شوا اسم فارسی شبت است
شوان و شواد و شوارد
و شوالک و شوال همه بضم
و بفتح نیز بفارسی اسم خبازیست
و بقولی سرخاب را نامند
و نیز بوقلمون را نامند
که طایری سرخ رنگ است
و هر ساعت برنگی میگردد
که آنرا ابو براقش و ابو البراق
نیز گویند
شوادیق و شوادنیق الطیور
صید صقر و یا شاهین را نامند
شوانا شونیز است
شوب و شو عسل را نامند
و قاقله را نیز
شوب صینی مرحب صینی
شوخ بفارسی اسم وسخ است
شوخط بخاء معجمه اسم عقود است
مطلقا و عقود و حن را
خصوصا نامند
شود اسم فارسی شبت است
شودانق صقر و یا شاهین است
شوری اسم نبات بکری
که اهل مغرب اسرار نامند
شوران بعربی عصفر را نامند
شوریاج معرب سوریا فارسی
و آن عبارت از مرقه لحوم با
حبوبات کوله است با نمک
شورج معرب شوره فارسی
است که بارود است
شورمور بفارسی اسم
مور صغار است
شوره بعربی اسم اسد است
و نیز اسم درختیست که در اقاصی
بحر حجاز بهم میرسد شبیه
بغاره ثمر آن سبز رنگ
شبیه بلادر و صمغ آن
نافعست جهت باه و از اسرار است
شورکرا آش است
شوتا بسریانی اسم نحک است
شوسرا بسریانی بقله یهودیه است
شوسیا بسریانی سوسن است
شوسین سریانیست گفته اند
یونانی است نوعی از صنوبر است
که قندریسی نامند
شوشا بیونانی شونیز است
شوشنک بفارسی اسم تهوج است
شوشمیر بفارسی اسم قاقله
صغیر و گفته اند نیو نامیست
شوشن بفارسی اسم جاورس است
شوشه اسم فارسی سبکه
طلا و نقره است
شوص عسل است
شوصرا اسم عربی آهو است
که قریب بشاخ در آوردن رسیده
باشد و یا آهوئی که شاخهای
آن بر آمده و قوی نشده باشد
شوع درخت بان است
شوغ و شیح است
شوغار و شوغبار بباد آمده
آنج ابیض است
شوک اسم عربی خار است
که بهندی کانته نامند
شوکا بلغت کابل بمعنی عرق است
که از جنس آن است از انواع بقر
الوحش
شوکا ابراهیم نابت مغرب
قرصعنه است
شوکه نیش عقرب را گویند
شوکه بیضیه بعربی بادآورد است
و کسانیکه شکاعی دانسته اند
سهو است زیرا که شکاعی
غیر بادآورد است چنانچه
ذکر یافت
شوکة الجمال اشترغار است
که بهندی اونتکتاره نامند
آبی الابل است
شوکة الحیه صنفی از بادآورد است
که از خارهای آن بلند و تیز
مانند سوزن است
شوکة الداجین مشط الراعی
است که بیونانی دیناورس نامند
شوکة الدمن اکوب است
شوکة السوداء و شوکه یهودیه
نوعی از قرصعنه است
شوکة الزرقاء قرصعنه آبی است
شوکه نبایه قرظ است و گیاه آن
خرنوب را نیز نامند
شوکه شهباء درخت خرنوب
نبطی است و قرظ را نیز نامند
شوکه صهباء دلبوث است
و خرنوب نبطی را نیز نامند
شوکه عربیه شکاعی است
شوکة العلق تنخص است و ما
زریون را نیز گویند و بعضی
گویند نوعی از مازریون است
شوکه قبطیه و شوکه مصریه
درخت قرظ است
شوکه سنیه طباق است و صاحب
اختیارات خانف گفته جهت
آنکه طباق خار دار نیست
شولم شیلم است
شومه مازریون است
شونوز شونیز است که حبة
السودا باشد
شوالنام عقرب است
و شفنین بحری را نیز نامند
شوه سنگ سیاه خفیف است
که شبه نامند
شوهب قنفذ است
شوی بفتح بمعنی اغنام است
که بفارسی گوسفندان نامند
شوی بکسر سبت است
شوی بضم بمعنی شوربا است
شویصی نوعی از تمر است
شویلا و شویلی و شویل
برنجاسف است که بیونانی
ارطیشیا نامند
شوی بفتح اول بمعنی باء است

فصل الشین مع الهاء

شهاب و شهابه شیر ممزوج
باب است که دو ثلث آن آب
باشد و نیز شهاب آب مخیض

ازعصفر سرخ را نامند
شهباز طائریست از طیور صید
بزرگتر از باز وزاران وجرگیر
شهبانج شاه بانج است و سیم
اصفر مرا نیز نامند
شهد عسل را نامند
شهدانج تخم قنب است
شهدانج بری حب السمنه است
شهریز نوعی از خرما
شهله گوشت بسیار چربی را نامند
شهمانج شاه بانج است
شهنه هر لیه است و یا کلیه را نامند
شهیرون بسریانی عطریه است
شهیه حبة السوداء است که شونیز است
فصل الشین مع الیاء
شیاف ازادویه عین است و آن
آن شافه و نیز و انکه بعربی
حمول برو برای قبل بر دارند
شیاف خوزی بوش در بندی است
شیاف ماميثا عصاره ماميثا است
شیاله اسوج است
شیبه بکسر بفارسی نام اهل
و بفتح بفارسی نام اشنه است
و نیز گفته اند بسریانی نام عوسج است
شیبان دم الاخوین است
شیبا طلحا بیونانی عوسج است
شیبوران بترکی نام مار است
شیبا کلیا بسریانی عوسج الکلاب
شیبه اشنه است
شیبة العجوز نیز اشنه است

شیث بیابسریانی اشنه است
و نیز ام غیلان و نیز عنکبوت را
نامند
شیح بفتح اسم فارسی سرخ است
شیقورا اسم عربی شعیر است
که بفارسی جو نامند
شیح جبلی درمنه کوهی است
شیح حبشی فلفل سیاه است
شیح الربیع و انسیت که بیونانی
اربقاروس نامند
شیح یهودی شیح البحر است
شیدقان طائریست از طیور
صید و گفته اند صقر است
باشاهین
شیدمان و نبات است
شیر بعربی نام شجر است
و چوب آبنوس را نامند بفارسی
اسم ابن شیخ را از حیوانات
باشد یا از اشجار و نیز بفارسی
اسد را نامند
شیر با شیر برنج است
شیرابن بترکی اسم سوسن است
شیر خشک کویند شیطرج هندی
است و گویند خرنق است
شیرج دهن سمسم است که دهن
الحل و بفارسی روغن کنجد
و شیره نامند
شیراز ریچار است
شیرابه خشخاش است
شیرج التین آب انجیر را

و در آب طلخ دهند تا مهر اگر دو
پس صاف کرده بقوام آورند
شیرسا و بفارسی اسم حرمل است
شیرنی عناب است
شیرکنجشک بفارسی نام
طائریست بزرگ از سباع
طیور و خوراک آن جیفه است
شیرگیاه بفارسی نام نبات است
بنوعی است که در خضاب
استعمال میانیند و بفارسی
سوسنبد و بهندی دودی نامند
شیرلعاب نام عسل است
شیرماهی اسم نوعی از ماهی است
لذیذ که بعربی نن و بهندی
باکیه محیلی نامند
شیرمرغ لبن خشخاش است
که شیر تق نامند
شیرکس عنکبوت است
شیره نوعی از شراب مرکب
از نبیذ است که بفارسی
بوزه نامند و بهکات نیز کویند
و نیز برگ بنگ مخلوط کرده
با شراب را نامند و بفارسی
روغن کنجد او بعضی آب انکور
نیز آمده
شیره خرما سیلان خرما است
و باد و شاب آن
شیرندون بفارسی سیر است
شیش و شیشا و شیص
و شیصا و خرمائی است که آشنه

آن بسته نشده باشد شهرص
اسم نوعی ماهی است
شیشا بهندی بصامس سود است
و آبگینه را نیز نامند
شیشاک و شیشنگ بفارسی
گوسپند یکساله را نامند و
طیهوج را نیز
شیشو شیشون و شیشنگ
اسم فارسی طیهوج است
شیشه اسم فارسی زجاج است
شیطان بعربی حبه را نامند
و نیز نوعی از زقوم است

باب الصاد المهملة

فصل الصاد مع الالف

صابون القاف صابون
الذباب شجره ابی مالک است
صابون رقی صابون عراقی
است که در قریه رقه اعمال
شام سازند و آن مصنوع از
زیت و پیه است
صاتر و صاتری صعتر است
که بفارسی اوشن نامند
صاد بعربی نام صنم نحاس است
و یا نوعی از نحاس
صارا و املاطاو سنج الحمام
است و باد سنجی که در صمغ
صراع که بفارسی زور کرخانه
نامند مجتمع کردد
صاع و یک ست جهت که
در ثلث آخر شب بسیار فرمایند

صارم اسد است
صاریون و ثلث غافث است
صاروان لوف صغیر است
صاروج معرب انسابنج فارسی
است جهت آنکه صاد و جیم
در کلمه عربی باهم یکجا جمع نمیگردد
و آن خیریست مصنوع از آهک
و خاشاک و خاک و نوره و هم
با آب سرشته که بیده است
بجهت احکام حوضها و حمامات
را از آن میسازند
صاره لوف صغیر است
صاصه جزر است
صاغافایون و صاغاغایون
سکبینج است
صاقرا ابو المليح است که قره
نامند و بفارسی چکاوک
صامت نام ذهب و فضه است
صامریه ماسبا زترس است

فصل الصاد مع الباء الموحده

صبارا تمر هندی است
صبار نبات صبر است
صبیع عصاره سناکی است
که ازان قرص صبا سازند بجهت
ادرار بغایت نافع
صبار صبره بضم حجاره شدید
غلیظ است
صبغ بکسر بعربی ادام است
که بفارسی نان خورش نامند

فصل الصاد مع الحاء

صحناء بعربی بقله است
صحیر او بروزن حمیر اصفی
از لبن است
صحیره بفتح اول کسر ثانی شیر
تازه دوشیده است که چون بشد
هند و روغن در آن ریخته
بیاشامند

فصل الصاد مع الخاء المعجمه

صخره بعربی نام سنگ صلب
بزرگ است جمع آن صخر و صخر
و صخرات نیز آمده

فصل الصاد مع الدال المهملة

صداء الحديد زعفران الحديد است
که بفارسی زنگار آهن نامند
صدپیوند باصطلاح غافقی
عصی الراعی است
صدغ ثمر درختیست بسیار سرخ
تر از عناب
صداء بضم و تشدید دال
اول بعربی اسم حیه است
و صام ابرص را نیز نامند و نیز
اسم حیوانی کوچک از جنس
حردون است
صدلاح اسم تین جبلی است
که حبه آن مابین بزرگی کوچکی است
صدف الذر بیونانی قرفرس
نامند
صدف بضم اول و فتح ثانی
اسم عربی طائریست

صدید بعربی آب رقیق مخلوط
بخون است که از جراحت بر آید
که بفارسی زرد آب نامند و چون
غلیظ کردد مده گویند
صدیدا بسریانی اثمد است
صدیعن اسرنج است

فصل الصاد مع الراء

صراء بعربی اسم حنظل است
که بزرگ زرد شده باشد
صرایه بسریانی اسم شبت است
صراح بضم اول اسم خمر خالص است
بعربی
صرام شیریست که بسیار غلیظ
شده باشد در لسان حیوان
صرب بفتح و سکون و بجز یک شیر
بعربی لبن بسیار حامض را
نامند و نیز نام صمغ طلح است
صربوقا بسریانی صندل قرمز را
نامند
صرخدیه شراب منسوب است
بجزیره صرخدیه و صاحب
قاموس گفته منسوب است
بلام که نام بلدی از بلاد شام است
صرد بکسر اول تشدید را بعربی
طائریست شبیه بگنجشک زرد رنگ
که بفارسی زرد وک نامند
صراخ بفتح و تشدید را بعربی
اسم طاوس است
صرصر لوف الحیه است
صرو سوت نبات است

صراو و صراد اللیل گفته اند
حیوانیست شبیه بلخ و گفته اند
نوعی از نبات روانست و بی بر
صرصران بعربی نام ماهی الس است
صرفان بعربی خرمای سکبین
صافی گوشت شیرین است
و رصاص اسود را نیز نامند
صرف ملاما بسریانی اسم
قرفه است
صرنفا بسریانی اسم صندف
قرمز است
صرفولا بسریانی انزروت است
صرم معرب چرم فارسی است
که مراد از مطلق جلد مدبوغ است
صرم الدیک سنذ و اهل شام لیک را
نامند
صرما بسریانی کاشم رومی
است که سیسالیوس نامند
صرو شوکران است و صرو بضاد
معجمه را نیز نامند
صرو آشوکران است و بسریانی
قرفه
صرو افورنو ما بسریانی قرفه الکلاب
چینی است
صرو رشاه بسریانی سام
ابرص است
صریرا نبات و روانست
و بادروج را نیز نامند و بستان
افروز را نیز و تاج خروس را
ایضا گویند صریطا هم آنست

و نوعی از لوف را نامند
صرغه شیر تازه دوشیده است
که کرم شود و نیز قضه خالص را نامند
صرنعیه شافه ند حبهای مشک است
صرتعیه نوعی از خرماست که در
صریف که قریه سمی بصریف
از قرای و هطاست میاورند
صریوقا بیونانی قنطا است

فصل الصاد مع الطاء

صطرق بیونانی میعه است
صطفلین بار السریانی
شقاقل است
صطوبیون شا بانک است

فصل الصاد مع العین المهملة

صعاری بسریانی شعیر است
صعتر الحمار و صعتر الحمیر اسم
عربی حاشا است
صعتر الشامی و صعتر الفرس
فوتنج بری است
صعرو رجعل است
صعف شر سبیست نزد اهل
یمن و نیز نام طائری کوچک
است
صعو بحشم ماهی را نامند
صعوه گنجشک کوچک را نامند
که بفارسی نزدک گویند
صعون بفارسی تره را نامند
صعید تراب را نامند
صعیصو قسط است

فصل الصاد مع الغین المعجمه

صغاب بضم مورچه است
صغبان سکبینج است
صغبین سکبین است
صغرات معرب اخضرات است
که را یبا باشد

فصل الصاد مع الفاء

صفر بضم مس زرد معدنیست
که مس ست نامند
صفراء بفتح اسم ذهب است
و خلط معروف را نیز نامند
و نیز اسم ملح است قنبکیه
پاک شود از تخم و نیز اسم نباتیست
سهلی رملی برگ آن شبیه
برگ کاهو ابو العباس گفته
نباتیست که در زمینهای
رملی میروید برگ آن باریک
شبیه ببرگ کبوتر و نباتها
آن باریک و زغب و گل آن
زرد و نرم و طعم آن بادنک
تلخی است وجهت استسقا
آب آنرا میاشامند انتفاع بخشد
صفصاف صنفی از خلاف است
که بفارسی سفیدبید نامند
صفصاف و صفصف سکنجبین است
صفعف بضم عصفور است
صفصل بکسر صاصلی است
صفصن بیخ نکجل نمیبه
انسان است

صغیر او بروزن خمیرا و حتی است
که صباغان بجهت آب رنگ
میکنند و اهل مصر آنرا عود
القینه نامند برگ آن شبیه
برگ خرنوب شامی است
و ازان سبین تر و با نقصای
سرخ و سیاه و شیخ ابن البیطار
گفته بعینه دیدم من
آنرا در بلاد طالیا
صفیف گوشتیست که بسیخ
کشیده باشند و بر آتش گذاشته
باشند برای بریان کردن
و نیز گوشت ملح را نامند
و نیز گوشت بآفتاب خشک
کرده را
صفیه درخت ابهل است
که عرعر باشد

فصل الصاد مع القاف

صقال بکسر بمعنی طحن بطن است
صقر بفتح و سکون طائریست
که بآن صید میکنند اقسام نیز
و شواهین و بفارسی چرغ
نامند جمع آن اصقر و صقور
و صقوره و صقاره آمده
و نیز لبن حامض را نیز
و عسل رطب و زبیب را
صقرات و صقرا معرب ز
جوات است که ما ترتیب
باشد
صقعا عقابی است که

آن عنب باشد
صقعر بمعنی آب بمه...
تا غلیظ و آب بدبو است
صقعل تمر خشک است
که در شیر تازه دوشیده خیسانیده
بخورند و گفته اند خرما و کره
در هم خوردن است
صقلین سبتیباج است
صقیع بمعنی شبنم است
که شب از آسمان افتد بتر
نوعی از زنبور است که بفارسی
بز نامند

فصل الصاد مع اللام

صلاء بمعنی شویست که
بر آتش بریان نمایند
صلدوم بعربی اسد است
صلامندرا سلامندرا
است که خطایه نامند
صلای بن خبیر وقاق است
صلب بضم اول و فتح دوم
نام طائریست
صلهدم اهل سند است
صلد سنگ صلب است
صلدم و صلدم بکسر اول
و سوم اسد است
صلصال بعربی طین حر مخلوط
برمل است یا طینی که حرف
شده باشد یعنی هنوز پخته
نباشد و چون طبخ یافته باشد
فخار است

صعصع بعربی نام طائریست
که بهندی ماخته است و نیز شباهنگ
فرسی را نامند و بطرتیم
است که طائریست معروف
و خاصیت آن آنست که چون
سفلوج با فلفل ناشتا بخورد
فلج او زائل گردد و صعنبار
است که طائریست که اورا
عکه نامند و آن عقعق است
صلصل بعربی سمامه است
صلغام و صلغم اسد است
و شتر فربه را نیز نامند
صل بکسر نام مار است مطلقا
و یا مار باریک زرد رنگ را
نامند و نیز نام شجر است نیز
نام ماریست که صورت او
سست میباشد و گویند شنیدن
آوازان کشنده است
صلب بضم صاد و فتح لام مشدده
و باء موحده حجر المسن است
صلبه بضم اول و تشدید دوم
و جیم و ها ملیجه قز است که
بفارسی پیله ابریشم نامند
و نیز سبیکه فضه خالص را نامند
که بفارسی شمش سیم گویند
صلور بزبان [illegible] ماهی است
شبیه بمار که بفارسی مارماهی
نامند
صلولان خرنوب الخنزیر است
که عیصر الکلبی و بیونانی اناغورس است

صلو ماخروع است
صلدن خرنوب نبطی است
صلهام اسد است
صلیقه خبز رقیق است
و نیز گوشت بریان و پخته
را نامند جمع آن صلایق آمده

فصل الصاد مع المیم

صماصم و صمصم اسد است
صماکم لبن غلیظ است
صمالخی لبن بی طعم است
صمر و بعربی لبنی است
که حدت نداشته باشد
صمعریه مار خبیث را نامند
که گزیده آن قابل علاج نباشد
صمغ ابجار صمغ فارسیست
صمغ الاقاقیا صمغ مورست
که اقوی صموغ و از اجزای
تریاق کبیر است
صمغ الانجدان حلتیت است
که بفارسی انگزد و انگوزه
و بشیرازی انگشت گنده
و بهندی هینگ نامند
صاحب منهاج گفته صمغ
انجدان اسود حلتیت منتن است
صمغ البطم علک البطم است
که بفارسی [illegible] نامند
صمغ البحر کهربا است
صمغ البلسان دهن بلسان است
صمغ التنوب [illegible] است
صمغ الحرشف صمغ الکنگر

تراب القی است که بفارسی
کنگرزد و کنگری نامند
صمغ الجوز الرومی کهربا است
صمغ الداجا صمغ درختیست
در بلاد فارس و بهترین آن
صافی مائل بسرخی باشد
و حرافت قوی است شبیه
در قوت بکردر کراهید [illegible]
صمغ الزیتون سطرک است
و بفارسی زوزیتون و اسپرنامند
خامور زینا و برومی و یند
سون اغوبیس و یونانی
اورقطا [illegible] نامند آن
صمغی است در رنگ شبیه
بیاقوت سرخ مرکب از قطرات
صغار که زبان را بگزد و انجه
شبیه بصمغ و عظیم القطرات
المس باشد که زبان را
بگزد وی و غیر منقع
بد است در طب
صمغ السداب جبلی نافسیا است
که مثون نامند
صمغ السرو رحمیع اغال
مانند رانبخ است
صمغ الصنوبر رانبخ است
صمغ الطرثوث و صمغ
غار اشق است
صمغ عربی صمغ درخت قرظ است
صمغ الفارسی [illegible] صمغ
اجاص است لیکن [illegible]

شترز صمغ بادام بری است
که آنرا زد و بادام نامند
صمغ القنا دکتیرا است
صمغ الکرفس الجبلی کماسیر است
صمغ الکمثری بفارسی زد امرود
نامند و بشیرازی زد امرود است
بهترین آن ماخوذ از درخت
کمثری کهنه است
صمغ کمکام و صمغ الضرو حصی
لبان است
صمغ اللوز بفارسی زد بادام
و بشیرازی زد و بادام [illegible]
قاموز و لوز و برومی و یند
بیون قلعه و بیونانی و یند
نیلوسی و صاحب تحفه نوشته
زد و کله نامند و بهترین آن
سفید ماخوذ از درخت [illegible]
العهد بغیر سل است
صمغ المحروث حلتیت است
صمقه بعربی لبنی است که طعم
آن زائل شده باشد
صملاخ و صملوخ چرک گوش است
صملیه بعربی اسم طعام شکو
است که بفارسی کاچی نامند
صملو خاقله النسر است
صمه اسم عربی مار نر است
نیز نامند و قنفذ ماده را نیز
صمیسون و صمیصوحون
مرزنجوش است
صمیا نباتی است شبیه بقرظ

فصل الصاد مع النون

صنابه بعربی گفته میت حیوا
بزرگتر از ان بر روی زمین
و برای خود خانه میسازد
و بقدر یک فرسخ و بهر سوا...
که نظر بر ان افتد در ساعت
میمیرد و چون نظر آن بر
خودش افتد نیز میمیرد و عمر آن
آن مدت طولانی میماند
صنار معرب چنار است که
بعربی دلب نامند
صنا خربزه فربه است
صنادل حمار و بعیر ضخیم
و صلب عظیم الراس را نامند
صنحر خرمای خشک است
صندل حدیدی حجر حدید است
که خماهان نامند
صندل واژه معرب آن چندل
داخ و بیونانی مولی [illegible]
بهر رسیده و بعربی حرمل
عربی نامند و آن نوعی از
سداب جبلی است
صندل کاجول لغت هندی
خف الغراب نامند و آن
قسمی از حلزون بری است
صندقیس اسیخ است
صنط قرظ است و سبط نیز نامند
صنقی نوع زبون عود است
دون قماری و فوق قاقلی
منسوب بصنف نبیح که اسم

موضعی است که از انجا می آرند
صن بکسر صاد و تشدید
نون بول ابل است
صنوبر الارض کماذیوس است
صنوبر هندی دیودار است
صن اسم نباتیست کوچک
برگ آن ریزه و ساق آن
بقدر یک شبر و بالای آن شعب
و گل آن زرد مائل باندک سرخی
و بعد ریختن گل آن غلافهای
بسیار باریک طولانی باریکی
سوزنی در هیئت خار بلبوس
بجای هر گلی سه سه عدد و سر...
و بیخ آن باریک و طعم آن
مائل بتلخی جهت تحلیل ریاح نافع

فصل الصاد مع الواو

صواحن صاحب تحفه نوشته که
بیونانی صعتر است و نواب
علویخان قدس سره نوشته اند
که سند آنرا در کتب متقدمین
نیافته ام
صوار حرمون است
صور اسام ابرص است
و گفته اند نوعی از نوع کبیر آن
مربع شبیه برسام ابرص جبین
عریض الجبهة است و حرذون
را نیز نامند
صوصلا صاصله است
صوقله اسم مغربی شهدانج است
یا نوعی از ان و گفته اند نوعی از

سلق است و نیز گفته اند سلق
زرد رنگ مائل بسفیدی است
که دران سرخی نباشد و او می
ازشلغم را نیز نامند
صوف الارض فراسیون است
صوف الحجر ابن اسفنج است
صوج بعربی فضه خالص را نامند
صوفانی بزبان بربر مورا نامند
و بیانیه که بنفسه بربر مورا نامند
سودم زرق نعامه است و بعضی
عربی اسم درخت کریه المنظر است
صومرا بادروج است
صوان نوعی از سنگ صلب است
صوتو سویق است

فصل الصاد مع الهاء

صهاره پیه گداخته است و یا
قطعه از پیه و بمعنی ترید آمده
صهالی خمر است و رزیه یا
بجمرت را نیز نامند
صهبا خمر سرخ است و خمر
مائل بسرخی و نیز خمر معصور
از عنب سفید را نامند
صهر رمان است
صهراجوز مائل است
صهروی سیسالیوس است

فصل الصاد مع الیاء المثناة التحتانیة

صیاصی البقر قرون یعنی
شاخهای گاو واحد آن
صیصیه است

صیاه فقا است
صیحان نوعی از تمر مدینه طیبه
است و گفته اند نوعی از
تمر سیاه رنگ است
صیدان ذهب و فضه است
صیر صحناه است
صیص پوست شحم حنظل است
که دران مغزی نباشد
صیقو بیونانی اسفنج است
صیق عصفور است
صیهب بعربی حجر است
جمع آن سیاهب است
صیاد اسد است

باب الضاد المعجمة

فصل الضاد مع الالف

ضائن خلاف ماعز است
جمع آن ضان خلاف
معز
ضئب از دواب البحر است
ضاحک سنگ سفید بسیار خشک
که از کوه ظاهر گردد

فصل الضاد مع الباء الموحدة

ضبایم و ضبارک و ضبارم
و ضبر و ضبثم و ضبورسم اسد است
ضبله مار باریک را نامند
ضب النخل طلع آنست
ضباد رختی است شبیه بلوط
ضبع رمان است
ضبه حوز البر است و ابن عرس

حلبلاب است
ضبعان صبغ نر است و ضبع
ماده را ضبعانه نامند

فصل الضاد مع الجیم والحاء المهملة والذال المعجمة

ضجاج بفتح بعربی عاج را نامند
ضحک بحاء مهمله بعربی اسم
شکوفه طلع است هنگام انشقاق
کم آن و نیز ثلج و عسل را نامند
ضنج بذال معجمه بربور است
که بقدر ماشیه باشد

فصل الضاد مع الراء المهملة

ضراک بضم بعربی اسم اسد است
ضرامه بکسر بعربی شجره العظم است
ضرب بفتح اول و تحریک لبن
مانی نیز عسل سفید غلیظ را نامند
ضراد اسم نوعی از قنفذ کبیر است
ضرج اسم تمر است
ضرد بفتح اول و تشدید دوم
انگور شیرین را نامند و نیز شیخ آمده
ضرز بعربی اسد است
ضرس بکسر اول نام دندان
آسیا است و این از سیان
انسان مذکور است و همچنین
انیاب جمع آن اضراس و
اضراس آمده
ضرس العجوز نوعی از السعدان را
نامند و گویند حسک است
ضرضم بعربی نام اسد است
و سباع سفر را نیز نامند

ضرغم و ضرغام و ضرغامه
همه اسم اسد است
ضرف بعربی درخت انجیر را نامند
ضرمی بفتح بعربی فرخ العقاب است
ضرم بضم استخوان دوس است
ضرو بکسر اول سک شکاری است
و ماده آنرا ضروه نامند
وجمع آن ضراه است
ضروع بضم بعربی انگور سفید
بزرگ دانه را نامند
ضروع الکلبه درخت قوم را
نامند بعضی گفته اند اسم تمر است
ضری بفتح اول و تسکین ثانی
آبغوره زرد و یا سرخ است
که زیبق بر بزند و منید سازد
ضریب بفتح صفیع و ثلج و جلید
را نامند
ضریب المول شیر سیب گوید
بعضی از بعضی و شیر سیر در
از چند شتر و یک ظرف ...
نامند
ضریک کرکس نر است
ضریم صمغ درختیست

فصل الضاد مع الفاء

ضفادی ضفادع است
ضفایر الجن سیاهشان است
ضفعان ثمر سعدان است
ضفغار ضب هرم است
که بفارسی سوسمار نیز نامند
ضف بضم و تشدید فا و ابه است

کوچکی که بفارسی سرخک شکرد
بهندی کشتان نامند

فصل الضاد مع المیم

ضماد بکسر اول بعربی اسم
عصابه است که بر جراحت
بندند و با صلاح اطبا دوا
مطبوخ یا مایع است که قوام
آن غلیظ باشد و بر عضو گذارند
و در قرابا دینها مفصل ذکر یافته
جمع آن اضمده و ضمادات آمده
ضمج بفتح اول و سکون دوم
بعربی اسم کرمیست که بهندی
کهنل نامند
ضمجع ناقه بزرگ را نامند
ضمیران اسم عربی شاهسفرم است

فصل الضاد مع الواو

ضوع بوغو نیز را نامند و بفارسی
[illegible] گویند جمع آن اضواع
و ضبعان آمده
ضوبل بفتح و فتح باء مهمله است
اسم عربی فضه است
ضوسیر بادروج است
ضهیط خمیر نرم پر آب است

فصل الضاد مع الهاء

ضهر سلحفاة است

فصل الضاد مع الیاء المثناة التحتانیة

ضیاح بفتح لبن رقیق ممزوج است
ضیب بفتح دواب البحر است
و حسکه را نیز نامند

ضیثم و ضیغم و ضیغمی همه نام
اسد است
ضیح بفتح ثقل نقیع است
ضیران بعربی نام نوعی از ریاحین است
ضیسن بکسر بعربی اسم صابون است
ضیم آن شاهسفرم است
و بادروج را نیز نامند
ضیوان بفتح اول و سکون
دوم و فتح واو و نون
گربه نر را نامند جمع آن
ضیاون

باب الطاء المهملة

فصل الطاء مع الالف

طاباق آجر بزرگ را نامند
طابه بعربی اسم خمر است
خمر طیب جیابی را نیز که بقا...
یکو تسخوار مانند و نیز خمر
تمریست که در مدینه طیبه مشهور
طابق معرب تابه بفارسی است
که تاجن نیز نامند و آن ظرفی است
که بران نان میپزند و جمع آن
طوابق و طوابیق آمده
طاثر اسم عربی ... شیر است
طاخک آزاد درخت است
و گفته اند ثمر آنست
طار طقه ماهوداته است که
معروف بحب الملوک است
طارکبس علک البطم است
درخت الخضرا را نیز نامند

طاریقی نوعی از خذف است
[illegible] غذاست
طاری بلغت اهل سنان درختی است
که از آب درختی که بهندی تار
نامند بعمل می آورند و از جمله
مسکرات است [illegible]
در بنگاله بعضی جاها [illegible]
[illegible] است
[illegible] که
نامند مشغول شغل کرده
طاطیاوس اسم یونانی نوره است
طاقره [illegible] است
طاکوسیس یونانی [illegible] است
طافی بعربی اسم ماهی است
که مرده بر روی آب آمده
باشد و نیز کف [illegible] مایع
و هر چیز سبک که بر روی آب
آید نامند
طاق گویند اسم درختیست که آنرا
بفارسی [illegible] نامند
آن [illegible]
[illegible] آن [illegible] میباشد
و گفته اند که آزاد درخت است و ثمر
آن [illegible]
طاقی غذاست
طالس یونانی [illegible] است
طالقری و طالوطون یونانی
سلق است
[illegible] است
[illegible] صفراغون است که آنرا

طه الملوک نامند و بفارسی
[illegible] و
بهندی [illegible]
طالقون طالیقون است
طالیا [illegible] است
[illegible] یونانی [illegible]
است
طالامیون بعضی آزاد درخت
بری و بعضی [illegible]
[illegible] آن شبیه [illegible]
رحله و برگ آن نیز شبیه برگ
آن و [illegible] برگی از برگهای
آن شاخه میروید منشعب شش
شعبه [illegible]
برگهای ریزه و چون کهنه
آن ریخته شود و رطوبت لزجی
از آن ظاهر میگردد و گل آن سفید
است و ثبت آن [illegible]
[illegible]
طالمالی یونانی [illegible]
طاهر [illegible] است و نیز [illegible]
نیز نامند
طامرن و طامه بعربی [illegible]
[illegible]
طامیوس یونانی [illegible]
طاهر [illegible] است
طائره اسم عربی حیوان پرنده
است جمع آن طیر و طیور آمده

فصل الطاء مع الباء الموحدة

طبابونشا [illegible] است
طباسیصفی از انجیر بزرگ است
[illegible]
گوشت بریان که بفارسی
کباب نامند [illegible]
طبیخ [illegible]
آن [illegible] هم میرسد
طبیخ [illegible]
که بفارسی خربزه نامند
طبیع بکسر با موحده [illegible]
[illegible] طلع است
طبخشت صمغ [illegible] است
طبرزد بفتح نوعی از [illegible]
است که بفارسی [illegible]
و بهندی [illegible] نامند
طبرزد و طبرزل و طبرزن
همه اسم شکر [illegible] است
که بفارسی نبات نامند
طبس اسم عربی ذئب است
طبطاب [illegible] نام [illegible] است
که [illegible]
طبقطه [illegible]
[illegible]
طبق بعربی اسم [illegible] است
آن [illegible]
[illegible]
بفارسی سرشیر نامند [illegible]
سفید [illegible]

طبقا یونانی نام نوعی از کرم
باریک است بقول جالینوس
است قول صاحب تحفه [illegible]
[illegible]
[illegible]
شبیه برگ [illegible]
[illegible] آن سیاه [illegible]
و تخم آن شبیه [illegible]
[illegible]
که در آب [illegible]
و نام [illegible]
نیز گویند

فصل الطاء مع الثاء المثلثة

طثیج بعربی اسم [illegible] است
و گویند [illegible]
طثره [illegible] را نامند
[illegible] اسم عربی است
و بعضی [illegible] نامند

فصل الطاء مع الحاء المهملة

طحلب بسریانی طحلب است
طحلب الصخر خزاز الصخر است
طحا بعربی و گویند [illegible]
شوکران است
طحمیل بعربی اسم [illegible] است

طحن و طحین بعربی دقیق و
بفارسی آرد را نامند
طحن بضم اول و سکون دوم
بعربی [illegible] را نامند
[illegible]
طحینه بعربی [illegible]
یعنی گندم سائیده را گویند

فصل الطاء مع الخاء

طخف لبن حامض است
طخی [illegible] است که بفارسی
خروس نامند

فصل الطاء مع الراء

طراحا و طرماسیا بسریانی
و بیونانی [illegible]
[illegible] صمغ [illegible] است که
[illegible] نامند
طراخیس یونانی [illegible]
طراغن یونانی [illegible]
بری است
طراسا یونانی نوعی از درخت
بلوط است
طراسولن طالیسفر است
طراعس عنب الثعلب است
طراعیس رازی گفته [illegible]
کوه سیاه است و گفته اند
[illegible] کوچک سیاه
که در [illegible] هم میرسد و گفته اند
[illegible]
طراغافسا یونانی [illegible] است
طرانبس سلت است

طراغوساس دقیق است
طراغوریعاس و طراغوریفاساس
یونانی [illegible] است
طراغوریغاس یونانی
صنفی از صعتر است
طرافغودس و طرافغودیس
یونانی [illegible] که بفرنگی
صفراغون نامند
طراق بکسر اول و تشدید دوم
اسم تریاق است و آن مرکبی
است معروف و در قرابادین
مذکور شده
طرابیون و طراهیلیتو یونانی
علک البطم است
طرایه غافث است
طرابیله طربعلن است
طرانوث [illegible] است
و گفته اند اسمی است مشترک
میان [illegible]
طرتعس یونانی سداب گویند
طرحفی شمع است
طرحسین کبیکج است
طرخسی یونانی [illegible] است
و آن هندبا است
طرحماطیقون یونانی
بمعنی شبافلعین است
و شبافات [illegible] در مرکبات
مذکور شد و معنی [illegible] آمده
طرحوم بعربی [illegible]
طرحولی طرخون است

طرغلونقطس صفراغون است
طروبلون بروی سیسالیوس است
طروبیون یونانی انجدان است
طرح بکسر اول و تشدید دوم
و سکون یا و حا [illegible]
نامند
طرومین یونانی کاشم است
طروقراغری [illegible] است
طرس بکسر بعربی کاغذ است
طرسا نوعی از بلوط است
طرسلوج معرب سلوج است
بیونانی [illegible] نامند
و بعجمی اندلس [illegible] و آن صنفی از
ماهی بحریست که [illegible]
اکل آن مورث شب کوری
و عشاوه چشم است
[illegible] کلب است
که [illegible] نامند
طرسمی یونانی هندبا است
طرسولن طالیسفر است
طرخشقون و طرخشقوق [illegible]
بری است
طرسولی [illegible]
صغیر است
طرطات خبز طابق است
طرطب بعربی [illegible]
طرطفا الخبز است
طرطیر بعربی دردی خمر است
طرق بعربی کروان [illegible]
طرعمیا بسریانی [illegible] یونانی

صمغ قتاد است که کثیرا باشد
طرغانین یکی از انواع [illegible]
طرف معرب [illegible] است که ترکی
[illegible] نامند که [illegible]
طرغلووبس صفراغون است
[illegible] بسریانی [illegible]
طرف [illegible] است
و در [illegible] مذکور شد
طرق بکسر اول و سکون دوم
بعربی شحم است
طرتغوقون و طرتغوقن و [illegible]
زعرور است
طرکسو ترید است
طرلیدون یونانی عنب الثعلب است
طرم بکسر زبد است و عسل [illegible] نامند
و گفته اند غذای مرکب از زبد و عسل است
طرماوداس بسریانی [illegible]
طرموق خفاش است
طرمولس [illegible]
طرودلون بادآورد است
[illegible]
[illegible] نوعی از [illegible]
طرن نوعی از [illegible] است
طرنجبین معرب ترنگبین است
[illegible]
و گفته اند نوعی از [illegible]
که [illegible] باشد
[illegible] کرم است [illegible]
باشد و گفته اند نوعی [illegible]
طرنم نارجیل است

[illegible] بسریانی [illegible]
طرنبلون طالیسفر است
طروطلون یونانی سلق است
طروغلووطس و [illegible]
یونانی عصفور السباع و عصفور الشوک را
نیز نامند و آن عصفوریست [illegible]
طروغلووطس یونانی عصفور [illegible]
است که [illegible]
و بهندی [illegible] نامند
طروغلوقطس یونانی عصفور است
بسیار کوچک که بهندی [illegible]
طروغلیطوس و [illegible] یونانی
بزر سداب بری است
طروغاوطس یونانی نوعی
از [illegible] است
طروفوقون یونانی [illegible] است
که [illegible] نیز نامند
[illegible] است
و بعضی [illegible]
طروکس و [illegible] یونانی [illegible]
[illegible] است
طرهامال غافث است
[illegible] بسریانی [illegible]
[illegible] یونانی [illegible]
طریاق بکسر اول معرب تریاق است
که بفارسی تریاک نامند
طریحه گوشت بریان [illegible]
که بفارسی کباب آتشی نامند
[illegible] یونانی [illegible]
[illegible] است

[illegible] نامند و [illegible]
[illegible]
تخم آن شبیه [illegible]
چون [illegible]
[illegible] آن نماید و چون
[illegible]
و بهندی [illegible] نامند
[illegible] و [illegible]
سیسالیوس است
[illegible] قوة الصنع است
[illegible] است
[illegible] نوعی از سمک بحر
[illegible] یونانی رماد است
[illegible] یونانی سداب است
[illegible] است و طعام [illegible]
از [illegible] نیز نامند
[illegible]
که بهندی [illegible]
نامند و بعربی [illegible]
[illegible] یونانی
[illegible] بحری است
[illegible] یونانی [illegible]
است که مراد [illegible] باشد
[illegible] یونانی [illegible]
[illegible] است
[illegible] رقیق است
[illegible] یونانی [illegible] است

فصل الطاء مع السين

طس [illegible] است
طسوماالو و طسومالیومالس

و طسومالون و طسومالیا
یونانی و سریانی همه اسم
[illegible] است
[illegible] است
[illegible] است

فصل الطاء مع الشين

[illegible] است

فصل الطاء مع الطاء

ططراسی و [illegible]
علک الانباط است
[illegible] است
[illegible]
و در قرابادین ذکر یافت
[illegible] یونانی [illegible]

فصل الطاء مع العين

طعام بعربی اسم ماکول است
که در آن غذا [illegible] غالب باشد
[illegible]
[illegible] گندم [illegible]
طعم بضم اول و سکون دوم
بمعنی طعام است

فصل الطاء مع الغين

[illegible] بعربی اسم [illegible] است
معروف و جمع آن [illegible]
[illegible] ترکی اسم طائر است
از طیور صید از جنس صقور
[illegible]
گاو وحشی کوچک را نامند
طغ بفتح و تشدید غین بعربی
اسم ثور است

فصل الطاء مع الفاء

[illegible] است
که [illegible] میآورد
طفال بضم طین [illegible] است
[illegible]
بسریانی [illegible] است
طفیا یونانی سداب جبلی است
[illegible] است
و بعضی شوکران دانسته اند [illegible]
[illegible] بعربی [illegible]
طفل بکسر بچه [illegible] را نامند و
باندلسی [illegible]
[illegible] گویند
طفله شاهترد است
[illegible]
[illegible] است

فصل الطاء مع اللام

طلا بفتح بعربی بچه حیوان [illegible]
ظلف را نامند و گفته اند بچه
آهو و [illegible] است
طلا بکسر [illegible]
نامند که بر عضو بمالند و از
[illegible] رقیق [illegible]
نیز نامند و [illegible]
انگور [illegible]
مطبوخ را نیز نامند
طلاح بعربی طلع است و نوعی
از ام غیلان است
طلع بکسر [illegible] است
طلام و طلوم [illegible]

بسجمه بعربی ماه آهن است
طلنام بکسر بعربی مقیل ماه بونیا
طلنفشا قاطر خنثی وق است
طلس ... بی مهابه است
طلساء وطلیسا اسم صنفی از صدف کوچک است
طلسی اسم هندی فرنجمشک است
طلغن اقوان است
طلق بفتح ... بعربی ... است که بهندی اوس نامند و آن رطوبتی است که از آسمان ... آخر شب ... آید و بر زمین و ... نشیند جمع
طلان ... آید و بفتح و بکسر نیز اسم مار است و بضم و تشدید لام شیر حیوان را نامند که بیابانی ... و دن را نیز گویند
طلام بالضم و تشدید لام سم ... است که حب ... است
طلق بفتح هر که دندان را کند
طله بفتح و سکون لام ... است که بفارسی کوباج نامند و در حدیث است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله ... که طله ... برای ... خود در سفر ... از و جای بود و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود ... را گرمی جهنم هرگز
طلو بکسر بعربی اسم ذنب است

و بفارسی ... را گویند
طلوه بچه کوچک حیوان وحشی است
طلینر ... است که ... بری باشد
طلیا و طلیس و طلیسا و طلیس بلغت اهل شام نوعی از ... که ... است که از آن نمک میسازند ... میخورند ... حلزون است
طلیحاسه ... عدس بری است که عدس تلخ باشد
طلیطلی ... است
طلیلیمن ... است
طلی بچه کوچک غنم است که بفارسی بزغاله نامند

فصل الطاء مع المیم

طما ... است
طمر و طمور ... بروی ... است
طمرور ... بعربی ...
طمتام ... باشد
طمث طمله بفتح بعربی ... است
طمر بکسر بعربی ... است
طمه بضم بعربی غدره است
طمیس و طمیله بعربی ... را نامند

فصل الطاء مع النون

طنب بضم اول و دوم حبل طوال ... شجر ... است

و عصب بدن را نیز گویند
طنبا بلغت اهل سودان اسم ترنجبین است
طنبل بفتح اسم نوعی ... بکسر و تشدید نون بعربی رطب سرخ بسیار شیرین است

فصل الطاء مع الواو

طوار و بفتح بلغت اندلس ... است
... که با جد ... جنس ... آن ... اندلسی است و سم است ... تریاق
طواط بضم بعربی اسم ... است و شفاش را نیز نامند
طواعون برومی لحیة التیس است
طواقیطوس ... رومی است
طواق اطواق است که ... نامند
طواویس جمع طاوس است
طوب بلغت اهل مصر آجر است
طوبالا اسم ... است و ... را نیز ... نامند
طوبرلوق ... است
طوطری ... است
طوه ... است
طور بربری ... است
طورس یونانی ... است
طورسرا یونانی ... است
طورقولیطر بسریانی ... است

طوروس جبل است
طوری بضم اسم طیور وحشی و حمام را نیز گویند
طوسطس برومی ... است
طوسک ... است
طوسیس ... است
طوع بضم بعربی ... است
طوطاق ... یونانی ... است ... نیز گفته اند و ... نیز گفته اند ... است
طوطراحیه ... است
طوطرفع بسریانی ... است
طوفک اسم ... است که بعربی ... نامند
طوطلون یونانی ... است
طوطی ... است
طوطیا معرب توتیا است
طوف بعربی ... است
طوفریوس بضم ... نوعی ... است
طوق ... اسم ... فارسی ... است
طوقوسریانی اسم ... است که تخم جزر بری باشد
طوکیر طباشیر است
طولاغریون ... است
طولون یونانی ... است
طولة اسم اندلسی ... است

که یونانی سفید ... است
طولیدون عنب الثعلب است
طولیطون ... است
طوماطالن و طوماطالس یونانی ... است
طوماغا ... است
طوسقدرون ... است
طومه سلمفاطا است
طوقلس یونانی ... است
طولی بفتح طاء و ضم ... بعربی اسم ... است با ... آن طولانی

فصل الطاء مع الهاء

طهرطر ... است
طهرس بکسر بعربی اسم ... است
طهف بعربی اسم ... است و گفته اند ذرت ... است
طهام ... است
طهلا اسم یونانی ... است
طهبوقیع یونانی اسم ... است

فصل الطاء مع الیاء المثناة التحتانیة

طیا یونانی ... است
طیات بعربی ... است که در مصر میشود
طیالیقون یونانی ... است
طیان طیان است که ... است
طیب اسم عربی ... است

مانند مشک و عنبر و عود و عطر را نیز نامند و آن غذای روح و مقوی قوی و زیاده کننده سرور و ... است و از احب اشیا است در جناب حضرت رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم چنانچه فرموده اند حبب الی من دنیاکم ثلث النساء والطیب وجعلت قرة عینی فی الصلاة و آنجناب بسیار خوشبوئی استعمال میفرمودند و از بدبوئی ناخوش بودند و تطیب بمشک میفرمودند و از بد زیرا نیز ... احادیث بسیار در فضیلت و تحریص خوشبوئی و خوشبو داشتن بدن و لباس وارد است و محترز بودن از کثافت و بدبوئی
طیب ...
طیبنا بعربی اسم ... است
طیجن ... است که ... و بفارسی تابه نان ... نامند
طیر اسم جنس حیوان ... است و جمع آن طیور و اطیار آمده و از آنچه صاحب ... است و ... آن ... دارد و یا ما بین انگشتان پای آن پرده دار باشد مانند پای مرغابی و بط و ...

پرواز وف آن زیاده از صف آن باشد یعنی پر ها را بسیار حرکت دهد و با هم زند حلال گوشت است و باقی همه حرام
طیرمیوس درخت ... است و حبة الخضرا را نیز نامند
طیط بکسر بعربی ... است و خفاش را نیز نامند
طیطا و طیطالوس یونانی نوره است که بفارسی آهک است
طیطان و طیطانه بکسر ... بری است
طیطس ... بری است
طیطوی بعربی گفته اند از قطا است و گفته اند نوعی از طیور آبی است
طیکیمس یونانی ... است
طیفوس ... است
طیفوبج یونانی اسم ... است
طیفوسور یونانی ... است
طیفیلون یونانی ... است
طیفیون یونانی ... است که ... باشد
طیقی گفته اند ... است و گفته اند ... آن ... و ساق آن ... مانند ... آن ... ایستاده
طیلیقون ...

است و گویند ... است
طیلادن یونانی ... است
طیلوغر یونانی ... است
طیلیس طالس است ...
طیلیلیس و طیلیلیس یونانی ... است
طیما ... یونانی ... الکلب است ... الکلب
طین اصفهانی طین نیشابوری
طین اقریطی طین ...
طین الاکل طین نیشابوری است
طین ارمنی طین ارمنی است
طین بحری طین مختوم است
طین اندلسی طین ... که از سموم ... است ... داخل غیر مستعمل و داخل ... است
طین حیا و طین ... طین حیوش طین جزیره مصطکی است
طین ارمن طین ... که طین الصنم ... و ... آن ... طین مختوم ...
طین الشفا ... از ... خاک قبر امام ... است و نزد بعضی تراب ... طین ... شیعه امامیه ... قبر حضرت سید الشهدا امام حسین بن علی ابن ابی طالب علیهما السلام است

طین ساسا ... طین ... است
طین الصنم طین الراهب است که طین اصفر باشد
طین قیلس طین مختوم ... است
طین قریطس طین ... است
طین الکاس گفته ... طین مختوم است و تحقیق آنست که طین اصفر که طین الصنم است نامند
طین الکوکب طین ... است
طین ... الانی طین ارمنی است
طین ماکول طین خراسانی است که طین نیشابوری نامند
طین مغره مغره است که بهندی کیرو نامند و در حرف المیم ذکر یافت
طین ... است
که طین ماکول و طین نیشابوری نامند
طین نیشابوری طین خراسانی است
طیور جمع طیر است
طیومالس ... است
طین منقل ... است
طیار ... است
طیقی ... است
طیفوس ... است

باب الظاء المعجمة

فصل الظاء مع الالف

ظلام ... است ...

... باشد و صوف ... نامند

فصل الظاء مع الباء الموحدة

ظبا ... الاجاص است
ظبی غزال است
ظبیه ماده ظبی و گاو ماده و بز ماده را نیز نامند

فصل الظاء مع الراء

ظرب آب ... است
ظربغانه اسم عربی ... است

فصل الظاء مع الفاء

ظفار ... الطیب است و نیز نام ... است و عود ظفاری منسوب است
ظفر بضم اسم عربی ناخن است و جمع آن ... و ... است و ... آن جسمی عصبانی است که بر سر انگشتان انسان ... است ... مذکور است
ظفره و ظفیره ... است و بعضی ... است
ظفرة العجوز ... است
ظفرة النسر ... است یعنی کف العقاب
ظفری بضم اسم صنفی از اقلیمیا ... است که ... برمی آید

فصل الظاء مع اللام

ظلام بفتح اول و تشدید دوم بعربی اسم ... است ... آن طولانی باشد
ظلم بفتح بعربی اسم ... است که بفارسی برف است
ظلیم ... است
ظلیمه اسم حیوانی است که آنرا شیر باشد ... قبل از گرفتن ... آن ...
سقاء ظلیمه ظبیه

فصل الظاء مع المیم و مع النون و مع الهاء و الیاء المثناة التحتانیة

ظمع اسم ... است
ظنب بکسر بعربی اسم ... درخت است
ظنب ... عصفور ... عظیم الساق است
ظنه بعربی ... است که ... باشد
ظهره بضم ... است
ظهون اسم عربی ... است یعنی ... است
ظی بفتح بعربی اسم ... است

باب العین المهملة

فصل العین مع الالف

عابس بکسر اسم اسد است
عاتق ... است ... پرواز کند

عانک اسم ... است ...
عوانک ... را نیز نامند و ... صافی ... گویند
عاذر و عاذره و غدره بمعنی غایط است
عاره ... خوشبو است
عاسل بعربی ذنب است جمع آن عسل و عواسل آمده
عاسی شمراج نحل است
عاشره اسم ... است و جمع آن عاشرات بفارسی ... نامند
عافصی بسریانی عفص است
عافط ... است ... آنرا ...
عاقرشمعا ... است
عاقر قرحا ... است جمع آن عواقل
عاقورا ... است
عاقول ... است که ... و بعضی ... اند که خرنوب باشد
عاقولا بعربی نوع ... است که آنرا ... بفارسی کاهی نامند
عالاطیطس یونانی ... است و ... آمده
عالقافا ... است
عالیون ... است
عامه اسم نوعی از ... است
عانیه خمری است که ...

که عاماده نامند و از قرای
جزیره است جلسا زند لنها
منسوب بدان است
عاوانیون یونانی نبات است
که خار آن شبیه بسوزن است
و آنرا بزر الراعی و ابرة الراعی
نامند
عابوسبس غالبس است
عایب سداب است
عایشالب اسم فارسی عامی
طائریست که آنرا بعربی ... نامند
عابطن کادی است
فصل العین مع الباء الموحدة
عباء جمل است
عبب عبعب بضم اول نوعی
از کاکنج است
عباس اسد است
عبد نانیست طیب الرائحه
عبه بضم و بفتح نر عقاب است
عبرب سماق است
عبه بیه سماقیه است
عبرو ... بروناس ...
عبرونی بسریانی ... است
عبری بعربی سدری است
که ورق آنرا بهارو به
عبرشا ... اهل
مصر آنرا برنوف نامند
عبعب بفتح اول آهوی نر است
عبعبه وف احمر است
عبقر سوسن ابیض است

عبقس و عقبص و عقوبص هم
نام دوابه کوچکی است
عبکه نوعی از اذخر است
عبلا سنگریزه سفید است
عبقاره عناب طولانیست
عبوس اسد است
عبث ریحان است
عبثیه اقط خشک است که ...
طعام تنخذ از اقط و سویق
که با روغن خورند
عبیر اسم زعفران است
و نیز خوشبوی مرکب را نامند
و در قرابادین ذکر یافت
عبیط دم خالص تازه را نامند
فصل العین مع التاء المثناة الفوقانیه
عتاق الطیر جوارح طیور است
که بفارسی مرغان شکاری نامند
عتیق عنبر گویند گیاهیست
متفرق مانند مرزنگوش
است گویند خود مرزنگوش است
و گویند قطعه از مشک خالص است
عترب بضم سماق است
عترس بفتح اسد است
عتره ساد عترفان بضم ...
که بفارسی خروس نامند
و نیز عترفان نام گیاهیست
عترانیس هورق ربیعی
عتعسا بضم جدی است
که بفارسی بزغاله نامند

عتیق بیه کهنه است و نیز نام
نوعی از تمر است و نیز اسم
آب و طلا و خمر و لبن است
عثنک عنب ضافی است
فصل العین مع الثاء المثلثه
عثا بعربی حیه است
عثابط بضم لبن خاثر است
عثار بضم غبار است
عث بضم کرمی است که پوست
و صوف را بجوزد
عثرب بضم اول درختیست
شبیه بدرخت انار و ناق
آن سرخ و همچنین ثمر آن
و ترش و با عفوصت و مناسبت
آن زمینهای هموار و برگ
آنرا بخته و آب آنرا گرفته در
رب حامض که سکه آنرا
گرفته بخته باشند داخل کرده
میخورند جهت تقویت شکم
و زیادتی اشتها و گفته اند درختیست
شبیه بریباس
عثکال عثکول است شکول
یعنی عذق و شمراخ است
عثلط لبن بسیار غلیظ خاثر
را نامند
عثمان بضم فرخ حباری است
که بفارسی جوزه چرز و
نیز فرخ ثعبان و نیز مار بوده
بچه آنرا نامند
عثمثم بعربی اسد است ...

بسیار طویل را نیز نامند
عثوا بعربی اسم ضبع است
و آنرا ضبع بسبب بسیاری
موی نامند و بفارسی
کفتار گویند
عثبان و عثیل ضبع نر را نامند
عثیر غبار است جمع آن اعثار
فصل العین مع الجیم المعجمه
عجاج بفتح بمعنی غبار و دخان
است و عجاجه نیز و شتر بزرگ
عظیم الجثه را نامند
عجمی بروزن هدی بعربی
پوستهای خشک است
که طبخ نموده بخورند واحد آن عجمه
عجارم سوزن قرمز را نامند
و گفته اند اسم قضیب مرد است
عجاف بکسر حنظل است
عجاف بضم نوعی از خرما است
عجاره اسم نوعی تمر است در
مدینه طیبه
عجالد و عجلد و عجالط لبن غلیظ
خاثر است
عجام بضم اسم جنس است
هر شیی است واحد آن عجم
و اکثر مخصوص بدانه انگور و مویز
و امثال اینها است
عجانس جعانس است که در آن
قلب مکانی شده و آن جعلان است
عجاهن بضم قنفذ است
عجب حب النیل است و حب الکلی

... و یونانی اناغورس نامند
عجاس بفتح و تشدید جیم خفاش
ضخیم است و وطواط را نیز نامند
عجد زبیب است و حب العنب را
نیز نامند و گفته اند تمریست
شبیه بزبیب و بفتح اسم غراب است
عجل عجول و عجاویل اسم بچه
گاو است که بفارسی گوساله
نامند جمع آن عجاجیل است
عجره بضم عده و گرهیست که در
اشجار و غیرها بهم میرسد
عجرم بکسر گرهیست که در
درختها بهم میرسد
اجرم بضم بعربی شتر قوی
شدید است
عجروف بضم کرمیست با پاهای
طولانی و گفته اند مورچه دراز
پای است
عجل بفتح و تحریک بعربی اسم
طین است که حما مسنون نامند
یعنی خاک سیاه و بد بو جمع
آن عجل است
عجم بفتح اول و دوم بمعنی
هر میوه ماکول از خواکه مانند
انگور و شفتالو و زردآلو
و امثال اینها و بچه شتر را
نیز نامند و بضم اصل ذنب
یعنی بیخ دم را نامند
عجمه بتحریک اسم نخلیست
که از تخم روید

عجاد بروزن غلاء و بهیمه است
و عجم بمعنی گنگ است و بهیمه را
عجاد از آن جهت نامند که گنگ
است و سخن نمیگوید و نیز بعربی
اسم سطرانیون است
عجمی نوع تمریست کوچک
عجنس شتر فربه صلب قوی را نامند
عجوه اسم نوعی تمریست که در
مدینه طیبه میشود بزرگتر از
صیحانی و در حدیث است
که حضرت رسول الله صلی الله
علیه و سلم فرموده هر که صبح
ناشتا هفت دانه عجوه بخورد
دران روز هیچ سمی و سحری
با او اثر نکند و نیز الخضر ...
که عجوه از جنت است و شفای سم
عجوز بعربی اسم خمر است و آنرا
عجوز از آن جهت نامند که
میگذارند تا کهنه گردد و استعمال
نمایند و تازه آنرا نمیخورند
و نیز اسم روباه و شیر و بقر
و گرگ و کفتار و عقرب و ضبع
و سگ و شتر ماده و فیل ماده
و نیز اسم درختی است معروف
و مشک و نوعی از خوشبوئی را
نامند و نیز اسم طعامی است
متخذ از نبات بحری
عجرم بعربی بچه شتر است
جمع آن عجم است و در ماده
در بن مساوی میآید

عجموم بضم اسم طائریست از طیور
عجین اسم خمیر است که بفارسی
آرد سرشته نامند
فصل العین مع الدال
عدارا اسم دانه است
عدام بفتح اسم نوعی رطبی است
که در مدینه طیبه میشود و در
آخر میرسد
عدان و عدن و عدملی هر چیز
قدیمی و مسن ضخیمی را نامند
عموما و خصوصا درخت کهنه
سالخورده قوی را
عدرنا بسریانی گندم را گویند
عدس جبلی ثیقه است و گفته اند
نوعی بنفشه ایست که گل آن
سفید می باشد عدس المر
گفته اند تخم نباتیست که بیونانی
سفارعانیون نامند و مستعمل
در تریاقات و ادویه نافعه
در سموم است و ابن بیطار گفته
که بیونانی سقرغانیون نامند
و آن سوسن بری است
و گفته اند دوائی است که اهل
عقلم و اهل بحرین مریرا نامند
و گفته اند کرسنه تلخ است که
بفارسی مشک تلخ نامند مدر
بول و مسهل دم و لساست
که محدث تابل الدم میکرده
عدس نطلی نباتیست شبیه
بعدس در شاخ و برگ و لیکن

برگ آن از آن طولانی تر
و عریضتر بر سر شاخ آن اطرافی
طولانی میروید مانند شونیز
و در آن تخم آن میباشد
و در بیخ آن تلخی است میخورند
عدسیه نوع طعامی است
مصنوع از عدس مانند
حلیم که از گندم میسازند
عدهول بروزن عذیول بعربی
ضفدع است
عدوی بفتح اسم بچه کوچک غنم
است و گفته اند بچه چلپاسه و ضب
بدانست
فصل العین مع الذال
عذابه عذبه است که ثمر اثل باشد
عذافر شتر عظیم را نامند
عذافره شتر ماده عظیم صلب را نامند
عذالت لبن خاثر را نامند
عذب بمعنی شیرین است و آب
طیب خوشگوار را نیز نامند
و نیز نام درختیست نوعی از
انار و خرم
عذب بتحریک چیزی است
که بر می آید از رحم بعد از جنین
و نیز نام درختیست
عذبه بفتح و تحریک و بکسر دوم
طحلب است و آب عذب را نیز نامند
و گفته اند طحلبی است که
بتحریک ثمر اثل است
عذام بعربی اسم ترعوث است

که بفارسی کبک و بهندی
پیهو نامند
عذراء بفتح اول و کسر دوم بعربی
اسم حائط است که جمع آن نیز نامند
عذفوه بضم دابه کوچکی است
سفید نرم که بفارسی مارملوک
و مارملوک بهندی بهمنی نامند
عذق بفتح نخل بارور است
جمع آن اعذاق و عذاق
عذق بکسر غوره است کبرا و خوشه
خرما را نیز نامند و گفته اند
عرجون است که در آن شماریخ
باشد یعنی ساقه ثمر نخل است
که در آن شاخهای باریک
که ثمر بر آن متصل میباشد
عذق ابن زید اسم نوعی از
تمر است در مدینه طیبه
عذلوق بضم نوعی از انگور سبز
رنگ است و جمع آن عذالیق
عذیه نخل بارور است و برگ
در آن تخم باشد نیز نامند
فصل العین مع الراء المهمله
عرابیا بسریانی اسم ظرفه است
عراب بفتح بعربی اسم درختیست
که از پوست آن ریسمان میبافند
که بهندی سن نامند
عراب بکسر نوعی شتری است
اصیلی که آنرا شتر عربی اسب
عربی نامند و مقابل نجتی
عراده اسم عربی جراد انثی است

یعنی ملخ ماده
عرار ... است
عراصم و عرازم بعربی اسم اسد است
عرابس النیل نزد عامه اهل مصر
بشنین است
عرب و عرنب بکسر نباتی است
که بفارسی دیو گندم نامند
و گفته اند نوعی از بیش است
که بهندی بهمنی نامند
عربهر بسریانی حب القلقل است
که ثمر فنجنکشت باشد
عربی شعیر ابیض است و سنبله
حرفان را نیز نامند و اصل
آنست که سلت باشد
عرجا بعربی اسم ضبع است
... بدارجون نخل است
عرو حمار است
عردار بعربی اسم فیل است
عربیونانی اسم قنطوریون است
عر بضم اول تشدید را بعربی
ازرق الطیر است و عذره
انسان را نیز نامند و پیه
کوهان شتر را نیز
عرصف ماش دار است
عرسم بادنجان بری است
عرض اراک است
عرطب سک است که بهندی
اکوکهروله نامند
عرطنیثا اذربوا است که
بفارسی چوبک نامند

عرفج اسم عربی نوعی از نبات
است و گفته اند اسم نباتیست
که بر شطوط انهار میروید
و بیخ شاخه میدارد و لهذا
آنرا ذوخمسة الاعصان
می نامند و گفته اند درختیست
شبیه بسماق
عروق جمع عرق است و
شامل عروق بدن و شجر
هر دو است و نیز بیخ درختیست
زرد رنگ که از آن ثیاب
و غیرها را رنگ می نمایند
که بعربی عروق الصفر و
بفارسی زردچوبه و بهندی
هلدی نامند
عرق الارطی بیخیست سرخ رنگ
و سبک که بفارسی بیخ مده نامند
و آن بیخ درخت غرب است
عرق آصف بیخ کبر است
عرق البجار بیخ انجبار است
عرق الدم رگ بدنست
عرق السوس اصل السوس است
عرق الکافور بلغت اهل مکه
مشرفه زرنباد است
عرق الطیب ... است
زرنباد را نیز گفته اند
عرق الغالو ... ابو خلسا است
که بفارسی هوه جوبه نامند
عرق الجبال هوه میای است
عرق الزبیب مویز آب است

که مقطر نموده باشند
عرق الشجر صمغ است
عرق العروس خلوق است
عرقابیس قلقونیا است
که بفارسی زنجاری نامند
عرقصا و عرقصان و عرقصان
و عرنقصانه و عرنقصان
اسم حندقوقی است یا بر
بطوره است
عرمنج بری بکمون است و بذر
اکرا و را نیز نامند
عرقون نباتیست که برگ آن
شبیه برگ شقایق النعمان است
و شکافته و طولانی و بیخ آن
ستبر و آنرا میخورند و صمغ
دیگر نیز میشود و شاخهای آن
باریک و برگ آن شبیه
برگ ملوخیا و در اطراف
شاخهای آن چیزی بر آید
شبیه بسر مرغی و منقار آن
و این در طب غیر معمول و بلکه
در صناعت و ... است
عرقیل بعربی صفره بیض است
عرم بفتح اول و دوم ماهی است
که اهل مغرب ... نامند
و لبن نامند
عرماء مار سیاه مخلوط بسرخی
است و گفته اند مار قرآن است
عرماض بکسر بعربی طحلب است
عرمس بفتح اول و کسر دوم ...

سیم ماجزو ذکر است یعنی تن
و شتی نر
عرمض بفتح طحلب نبری است
که در زیر آب پیدا شود و بالای
آب می آید و نیز حب الغار و نوعی
از سدر بری است که بفارسی
کنار بری نامند و اراک
که مسواک را از آن سازند
عرتضان اسم عربی خندقوقی
و بزر الاکرا است
عرنقصان خندقوقی است
عروی بعربی و سریانی
تمشبی است که سر ابش باشد
عره یا سر بانیست بفارسی
کرانکبین نامند
عروسی غائل النمل که نیلوفر
باشد و کبریت زرد را گفته اند
ماء الشعیر آب عطار معصفر
و اول مرتبه را عروس آب
سرخ بعد از آن را اماد نامند
عروسا فارس سلخ الحیه است
عروسک پس پرده عروس
در پرده اسم فارسی حانه
وس کالج است
عروسک تماحب است که بفارسی
کرم شب تاب نامند و گفته
اسم فارسی طلنوس است
و چغدر را که بوم نامند نیز گویند
عروق بفتح اول و ضم دوم
دوای معروف است و ضم

اول و دوم بمعنی رگ است
و شامل رگهای بدن
انسان و حیوان و شاخ
است و نیز ریشهای باریک
درخت را نامند و عروق
الصباغین را نیز نامند
که بفارسی زردچوبه گویند
و بعضی گفته نباتیست زرد
که بفارسی سپرک و بهندی
تن نامند
عروق اصفر نیز کبر است
عروق بیض مسعجلو بعضی
بوزیدان که بهندی ساوری
نامند دانسته اند
عروق احمر فوه الصباغین است
که بفارسی روناس و بهندی
منجیت مجیت نیز نامند
عروق الزعفران عروق
الصفر است که عروق
الصباغین و بفارسی
زردچوبه و بهندی هلدی
گوبند
عروق السوس اصل السوس است
عروق الصبغ عروق الصباغین است
عروق الصفر عروق الزعفران است
عروق الطیب عروق الکافور
زرنباد است
عروق خالودج اوخلساست
که شنجار نامند
عره قاچیریست که اهل

انصیبین در سیاهی موی
مستعمل دارند و گفته اند که
اشترالسل است
عروق سقر مسعجله است
عرهوم عرجون است
عرهون خطر است
عریر انانخواه است و
عوشه را نیز گویند
عرنس السیل بلغت مصر شبشبان است
عریض جدی یعنی بزغاله است
عریط عقرب است
عریقیصا و عراقیصا جندقوقی است
عریقطه دابه است عریض
شبیه بجعل
عریکه سام بعیر یعنی کوهان شتر
عرین لحم است
عراری و عرار ازعورات
فصل العین مع الزاء المعجمه
عزه غزاله است که بفارسی
آهو بره نامند
عزمل حمام ذکر است یعنی کبوتر نر
عزهول ابل است
عزره و عزیدن قنطوریون است
و در بعض نسخ قانون عزیز
قنطوریون کبیر است و عزیزا
قنطوریون صغیر است
عزیر کلی است معروف
و در قرابادین مذکور شد
فصل العین مع السین المهمله

عساج است گفته اند برهند
عساعس قنافذ است و از
بدان نام بجهت آن موسوم
شده اند که در شب رفتار بسیار
می نماید
عساقلی و عسقل نوعی از کما
است
عسار و عسار و ذهب است
عسالیج جمع عسلوس است
یعنی قضبان و عاق یعنی
شاخها و نیهای درخت کرم
و کدو و خیار و امثال آنها
که بر درخت و غیر آن پیچد
و بالا رود و بعضی شاخهای
درخت باریک و پیچ درخت
نیز آمده و بعضی آنها را
لطایف نیز نامند و گویند لفظ
مراد از آنها است
عسبان جرید نخل است
عسبر بعربی نر نر است عسبر
نر ماده
عسجد بفتح ذهب است و جواهر
مانند یاقوت و در و زبرجد را
نیز گویند
عسجم طلا است
عسری بقلا است
عس زنج است
عساس و عسعس و عساس
ذئب است
عسطوس شمیمی خیتی است

است پنیزیران
عسقله شکرپاره سفید است
عسل افسنتین عسلی که مکس
آن بر افسنتین نشسته باشد
عسل بلادر رطوبت سیاه
چسبنده است که از بلادر
برمی آید و در چین فشار که
و هن بلادر نیز نامند
عسلج اسم مصری بیخ ارطبنا است
عسل طبرزد عربی بلیلج است
و همچنین عسل الملح و عسل
هلیلج و عسل بکتیل عربی
و عسل قمر سیلان تمر است
یعنی دوشاب خرما
عسل داود و هن عسلی است
که امل نامند و تو هم کرده
که کیکه اورمالی داو مالی دانسته
عسل الحاج ترنجبین است
عسل حاشا عسلیکه زنبور
آن بر درخت حاشا نشسته
باشند و از ادویه تریاق
اکبر است و همچنین عسل
سنوکران است و عسل مر
کبر و اینها همه مجرد این را
مضر است
عسل الخلاف شیرخشتی است
که از درخت بید بعض می آید
عسل داود و داود مالی است
عسل الرمت سبنمی است
که بر درخت رمث نشیند

و آن چیزیست سفید شیرین و
گفته اند که آن شکر بیغال است
عسل طبرزد شیره قند و شیره
نبات است
عسل القصب عسلی است که از
خرمای خشک طبخ و فشردن
و بقوام آوردن بعمل آورند
عسل القصب آب شکر است
عسل اللبنی حصی لبان است
و بعضی گفته اند میعه سائله است
عسل داود عسل نحل است
عسل النحل شهد است که
بهندی مده نامند
عسل یابس خشکنکبین است
و طعام طیب قبق را نامند
عسلیج بکسر صنف اخیر خوب
مریم است
عس بیه کهنه است
عسیب جرید نخل است
و استخوان دنب اشتر نامند
عسیل قضیب خیلرا نامند
فصل العین مع الشین المعجمه
عشار بضم عشر است
عشب گیاه تر را گویند
عشبه عشبه مغربیه است
که طیان نامند
عشبه السباخ کراث است
و خافقی غیر آن دانسته
عشبه العجوز طرانیه است

عشبه النار رطبان است
عشر بضم بفارسی درخت خرک
و بهندی اگ نامند و در
سکر العشر مذکور شد
عش الطائر خانه طیور است
که بفارسی آشیان پرنده گویند
عشق الصبیان شوک السودا است
فصل العین مع الصاد والضاد
عصاب و عصبه بضم اسم بربری
شیطرج است
عصاره عبارت از آب فشرده
نباتات و یا فواکه و غیر آنست
خواه خشک نمایند و یا نکنند
و عصاره هر چیز در ضمن اصل
آن مذکور شد
عصاره آغیس عصاره بوت
انبرباریس است و در هر اصل
من مستعمل و بهتر از ماميران
چینی است
عصاره ملح سک است
عصاره حناء الصینی عصاره حنطات است
که شاه صینی نیز نامند
عصاره السوس رب السوس است
عصاره القرط اقاقیا است
عصاره هیوفیقسطیداس عصاره
لحیه التیس است
عصاره موسی عصی الراعی است
عصی هرمس ملبوب است
عصب بضم درخت خار دار است
که صمغ آن کثیرا است که

یونانی نوارس نامند
عصبه بفتح و تحریک نوع لبلاب است
است که یونانی فسوس نامند
عصاب بفتح و تشدید صاد
اسم غزال است
عصفل بری باد آورد است
عصفور الجنه خطاف است
عصفور الصباغ و عصفور الشوک
صفراغون است
عصلان عصل است
عصیده طعامی است مصنوع
و در قرابادین مذکور شد
عصیفره چیزی زرد است
عضاه بکسر اول هر درخت عظیم
خار دار است و آن بر دو قسم
است خالص و غیر خالص
و درخت ام غیلان را نیز نامند
عضرس خطمی بری است که
یونانی باد و بعربی شحم المرج نامند
عضرفوط و عضفوط جانوری است
که بفارسی مارملوک و بهندی
بهمنی نامند
عضرن بکسر اول ورق است
عض بکسر اول و تشدید ضاد
اسم جنس هر درخت کوچک
خار دار است و گفته اند
اسم نوعی از خار است
عضل بفتح و تحریک طلعت
ابل میخوراست جمع آن
عضلان

عضمه بعربی اسم ثعلبه است
که بفارسی روباه ماده نامند
عضو بضم عین و سکون ضاد
جمع آن اعضا و آن اجزای
کثیفه بدن حیوان متولد
از منی و کثیف اخلاط است
و آن یا مفرد است مانند
مانند استخوان و غضروف
و عصب و رباط و عروق
و لحم و شحم و سمن و یا مرکب
ترکیب اولی مانند عضل
و یا ثانوی مانند عین و یا
ثالثی مانند وجه و یا رابعی
مانند راس
عضیله مصغر عضله است
فصل العین مع الطاء المهمله
عطار بسریانی کرات است
عطارد بضم اول و کسر را
مهمله باصطلاح اهل صنعت
زیبق است باعتبار مناسبت
طبیعت آن بطبیعت عطارد
که باهر کوکبی مناسبت
آن تاثیر مینماید و همچنین
زیبق باهر فلزی و دوائی
بمناسبت آن تاثیر میکند
و گفته اند سنبل رومی است
عطب بعربی اسم قطن است
و بفتح قطن نرم را نامند جمع
آن عطاب و قطعه از آن عطبه
عطر بکسر اسم جنس خوشبوها است

جمع آن عطور و بفتح خوشبوشدن
و باصطلاح بعضی عامه چرپیان
شنبلی است که بر درخت قنب
نشیند و منعقد گردد که چرس
اعلا و خالص نامند
عطران بسریانی قطران است
عطر مثلث عطر مرکب از عود
و عنبر و صندل است و بهتر
از آن عطر مرکب از عطر گلاب
و عطر عود و عنبر است
عطر منشم حب و هن منشم است
عطشان نباتیست که یونانی
ونیاقوس نامند و بعربی
نفس الکلب و طرسک نیز
عطاره بفتح سنبل رومی است
عطفل گفته اند ضفدع است
و گفته اند بهرامج است که
خلاف بلخی و بفارسی
بید مشک نامند
عطلب عطوب فاتل ابیات است
عطموس حمار الوحش است
عطم بالضم صوف منقوش است
عطوس بفتح اول ضم دوم
دوائی است که در بینی دمند
تا عطسه آورد جمع آن عطوسات
و در قرابادین ذکر یافت
عطوط طائریست که آن را
عطیطوی نامند
فصل العین مع الظاء المعجمه

عطا نوعی از صدف است
عظاء و عظایه سلامندر است
عظرب بکسر اول و سکون
دوم اسم عربی افعی کوچک است
عظلم بعربی اسم گیاه وسمه است
که بفارسی نیل نامند
و گفته اند عظلب است
عظلم السبق عرن است
عظیوطه بکسر یربوع ماده
را نامند
فصل العین مع الفاء
عفا و عفا بکسر بچه حمیر را
نامند و گفته اند بر نعام است
عفاداهون یونانی حب القلقل است
عفار گفته اند نر فائل است
و نیز سویق غیر ملتوت را نام
است و بعربی قطلب را نیز نامند
عفاره جوزه القطن است
که بفارسی کوزک و شیرازی
غوزک و باصفهانی کوکک
پنبه و بهندی ونبیری نامند
عفاید بسریانی سنعات است
عفد بفتح حمام است و یا
طائری شبیه بدان
عفر بفتح بعربی تراب است
عفر بکسر بعربی اسم خنزیر است
عفر الدیک و عفریه و اهم
موی پیشانی آن است
و عفریه انسان موی

عقب کردن آن
عفصیج نوعی از بلوطات است
فصل العین مع القاف
عقار خمر است
عقار صینبا اسم سریانی
اذربواست
عقار اعرون اسم سریانی
اشراس است
عقار سوصینانی اسم سریانی
ابرساست
عقاقیر اسم جنس ادویه است
و عقار اسم مطلق دوا
عقده بلغت مصر جوز سنبل است
عقربان بلغت اندلس شونیز
عقیان اسم عربی ذهب خالص است
عقیلا اسم عربی غوده است
عقید العنب منفج است
فصل العین مع الکاف
اکرش اسم صنف اخیر سیل است
فصل العین مع اللام
علت خندریلی است
علجا فراح است
علس سلت است
علسی علقی و علو انبات
صبر است
علف رطبه خشک است
علف هندی اسم فارسی...

عامه [illegible] است که [illegible]
اسم حنظل است
عاکف [illegible] غونیا است
علک رومی مصطکی است
علم باصطلاح اکسیریان زیبق است
عنوفس خبازیست
عاذونج یونانی [illegible] است

فصل العین مع المیم

عمادبنک اکلیل است
عمر و کرفس است
عملج نوعی از خرنوب است
و با تخم خورند

فصل العین مع النون

عناق بزغاله است و در
جدی مذکور شد
عنب الجن فاشرا است
عنب عم الزبیب و جمیع
اثمار را شامل
عندم بقم است و نزد بعضی
دم الاخوین
عنزب سماق است
عنزران اذربو است
عنز باده است و در مع
ذکر یافت
عنصل اسقیل است
عنغه اسم عربی مرزنجوش است
عنقیلی اسم یونانی شلجم است

فصل العین مع الواو

عود البخور عود قماری است
عود البرق دار شیشعان است
و دلبسان شاخ درخت بلسان
و در بلسان مذکور شد
عود الدرقه محروث است
عود الریح اسم مغربی اربیس
و نزد بعضی فاوانیا و نزد بعضی ودج
عود سیا برومی لسباسه است
عود الصلیب فاوانیا است
عود الغالوج ابوخلسا است
عود الوج وج است

فصل العین مع الیا

عیدان اسم جنس شاخ نباتات
است و بلغت شام دار شیشعان
را نامند
عیزران زعرور جبلی است
عیشالم اسم عربی درخت غرب
است نزد بعضی درخت
چنار و نزد بعضی سفیدار
و زعرور جبلی را نیز نامند
عین صدف است
عین الاملا اقحوان است
عین البقر اسم نوعی از
انگور است و بلغت مغربی
اسم نوعی از آلو است و
اقحوان را نیز نامند
عین الجمل بلغت شام
قسم صغیر اقحوان است
عین الهواة باصطلاح اکسیریان
زیبق است
عین السرطان حبستان است
عین الهدهد اسم عربی اذان
الفار رومی است و در فرنجیه
بجهت عرق النسا استعمال مینمایند
عین الدیک سنگی است مشهور
و در طب نفعی برای آن
ذکر نکرده اند
عیون آذان الفار است
عینیه بلغت اندلس رعی الحمام است
عید انطباط اذان الفار است

باب الغین المعجمه

فصل الغین مع الالف

غابانک شابانک است
غابر عنب الدب است
غازاباغی اسم ترکی گیاه
اطریلال است و در کوهستان
و لرستان پای زاغان نامند
غاسول اشنان است
غاسول رومی ابوقابس است
غاغاطی اسم یونانی حجر غا
غیطوس است
غاغه فودنج است
غالالوطی یونانی نرگس است
غالی یونانی لبن است

فصل الغین مع الباء الموحده

غبیری درخت سدر خار
دار است
غباریه عنب الدب است

فصل الغین مع الراء المهمله

غربیب نوعی از انگور سیاه است
غرر بلغت شام نوعی کوچک
عصی الراعی است
غرسا راسن است
غرفد نوعی سفید بزرگ عوسج است
غرم اسم فارسی میش کوهی است
غرمج اسم فارسی شونیز است
غریف اسم یاسمین است

فصل الغین مع الزاء المعجمه

غزال الما طحلب است

فصل الغین مع السین المهمله

غسا ملح است
غسل خطمی است
غسلج آذربو است
غسول اشنان است
و اذخر را نیز نامند

فصل الغین مع اللام

غلوفریا یونانی اصل السوس است
غلوفس یونانی اسم طیور است
غلوفن یونانی مامیثا است
غلیجن یونانی فودنج است
غلیجن اغریا یونانی مشکطرا
مشیع است که فودنج جبلی
باشد
و غلیجن بمعنی ریحان و غریا
بمعنی کوه است
غلیواج اسم فارسی حداه است

فصل الغین مع المیم والنون والواو والیا

غملون قنابری بری است
غمامه اسفنج است
غندب بعربی عنکبوت است
غوره اسم فارسی حصرم است
غوره خرما طلع و بسر است
غوک ضفدع است
غوغار باصفهانی شحرور است
غیال بقی است
غنیم اسفنج است
غیفیطس سنبل الطیب است

باب الفاء

فصل الفاء مع الهمزه والالف

فؤاد بعربی اسم قلب است
که بفارسی دل نامند و مراد
وجع الفؤاد وجع فم معده است
که بسبب قرب و مجاورت
مجازا بران اطلاق مینمایند
والا قلب متحمل هیچ اذیت
والم نمیتواند شد و مصاحب
آن موت است
فابر بعربی اسم ظبی است
جمع آن فوز
فوواره بضم بعربی اسم حلبه
و تمر است که جهت نفساء میپزند
فارغوس لقلق است
فابس زاج است
فابش یونانی باقلی است
فابش قبطی باقلی قبطی است
فانس بطیخ است
فالطراصین حب الملوک است
فاتح اسم ناقه جوان آهو است
فاترستن خردل البیض است
و حرطرا نیز نامند و بعضی
آنرا فاشرستین دانسته
توهم نموده
فاجسته جند بیدستر است
فاجع غراب البین است
فاحا یونانی عفران است
فاحافامس حصحص است
فاخر خرمای لی سه است
گفته اند نوعی از خرما است
که بفارسی کالبسک نامند
فاخره فاغره است
فاخوز نوع ریحانی است
که ریحان الشیوخ نامند
و برنجاسف را نیز گویند
فاوج بفتح دال مهمله و جیم
باد زهر معدنی است و بهترین
چینی آنست که خطائی نامند
و گفته اند جدوار است
و بنجا معجمه نیز آمده و گفته اند
که بندق هندی است که ریته
نیز نامند و مشهور اول است
فاذهر معرب باد زهر است
فاذ ومابسریانی اسم توتیا است
فاذن گفته اند نام دوا است
که بهندی پنوار نامند
و نوع صغیر آنست
فر بضم اول و فتح هم موش
نر را گویند

فار اسم عضل حیوان [illegible] است
فاراوا اسریانی ثمر صنوبر است
فاراسون بابونج ابیض است
فاراسیون فراسیون است
فارد امون یونانی حرف است
فارس بمعنی اسد است و
روبیا را نیز نامند
فارس الما اسطر طیقوس است
اسطراطیقوس اسطرطوطس
نیز آمده
فارسطاریون عین الحمام است
فارسون ابلاب است
فارسیاه اسم یونانی جوز است
فارشامی صاحب تحفه گفته
درختیست برگ آن شبیه
ببرگ بید و از آن عرضیه
[illegible] و صاحب تحفه نوشته
که اندر طوالیست و صاحب
منهاج گفته جهت تفتیح سدد
احشاء و اوجاع نافع
فارض بقره بس ستمال الله
تعالی بقره الافارض ولا
بکر عوان بین ذلک ای بوسط
بینهما
فارغه فاغیه است
فارنوخیا و فارنوخیا بیونانی
حشیشه الدخن است جهت
آنکه دخن را که درم بن [illegible]
نامند نافع است
فاروبیونانی شبث است
فاروسی شمع است که بفارسی
موم نامند
فاروغسورا بیونانی صداء
الحدید است
فاروفوعاملج است
فاروفیسون لغت رومی است
و بیونانی فلفورلیس نامند
و بعربی خربق اسود است
فاریقا بیونانی حلبه است
فاریونا بلغت سریانی فاوانیا
است که عود الصلیب باشد
فارونیل نباتی است که بهندی
بانجی نامند
فاز بعربی مورچه سیاه
باسرخی است
فاس بسکون همزه اندر ونسبت
فاس طرفا است
فاسافقطاط است
فاسطامانی و فاسطامی
بیونانی شاه بلوط است
فاسترن لغت سریانیست
و بیونانی جند بادستر
و فاطونیقی نامند و بفارسی
بستان افروز است
فاستره و فاشطره بیونانی
جند بادستر است
فاسلو یونانی لوبیا است
فاسمی زعفران است
فاسیا بعربی خنفساء است
و گفته اند نوعی از آنست
فاسیه خنفساء بسیار بدبو است
فاسین هندی بابری است
فاشرا کرنه البیضاء است
فاطقی معرب سقی رومی است
که عدس ماکول باشد
فاطل و بواعصل است
فاطویل فوفل است
فاطوس یونانی حرکت کشتی
گیران است که بعربی وضع
الصراع نامند
فاطونیقی بستان افروز است
فاعوس بعربی اسم حیه است
و دغل را نیز نامند
فاعوسه بعربی فرج را نامند
جهت آنکه منفعس یعنی منفرج
میگردد
فاعیسج نیلوفر هندی است
که فل نامند
فاعیس مرزنجوش است
فاغر بکسر غین معجمه و راء مهمله
گلی است مائل بزردی و بسیار
خوشبو مانند زنبق و طولانی
و در بلاد هند کثیر الوجود و بهندی
رای جنبا نامند
فاغوش بسریانی شیطرج
هندیرا نامند
فاغیه بعربی اسم شکوفه حنا است
و بسریانی [illegible] کغرا و برومی
اوسیقون و بیونانی هند
موفور نامند و طبیعت گل
آن در حنا ذکر یافت و در حدیث
است از حضرت رسول الله
صلی الله علیه و آله و سلم که
احب الریاحین الفاغیه
و بهترین آن تازه سفید
حاد الرایحه آنست و معتدل
در حرارت و برودت است
و جهت اورام حاره نافع
و باعث کرم نخوردن پارچه
پشمی است نگاهداشتن آن
و نیز بمعنی فاغر آمده
فافاری و فافورقی فلفل است
فافالین فاخته است
فافافس اراقیلون نبات
جاوشیر است
فافالس جزر بری است
فافرن و فافروسرم فا
فیروس و فافیره فافیورس
همه اسم بری است
فافو اسم عربی برنجاسف است
فافیس بقله الحمقاء است
فافلیون بطیخ است
فافیوس بیونانی کمون بری
و شاهترج بری را نیز نامند
فاق بعربی طائر بسبک [illegible]
العنق و زیت مطبوخ را نیز
نامند و بن البان را نیز
فاقیشر بیونانی سرطان است
فاکهه اسم عربی ثمر اشجار است
که بفارسی میوه نامند و
بهندی پهل جمع آن فواکه
فالاغرسطس بیونانی نرمی
قصبی است که آنرا نیل نامند
فالامینی بیونانی فودنج
نهری است
فالانجقون و فالانجیطیس
و فالانجیقون بیونانی
اسم رتیلا است
فالسنا تیت که بیونانی
اندروصاروس گویند و بفارسی
تب
فالیوس بیونانی بلبوس است
فالرغس فارغوس لقلق است
که تبلارج نیز نامند
فالرسون شرابکنه بسیار
قوی حاد است
فالس پوست درختیست در
طور سینا ثمر آن مانند بلوط
فالفس بیونانی صنفی اسپاناخ است
فالرال فرنجمشک است
فالندی پنج کبر است
فالینوس شاهتره است
فالیوالقیوس اسطالع الصغر
فالافس سقلینوس [illegible]
ذو فرا است منسوب بسقلینوس
حکیم جهت آنکه او اول کسی است
که معرفت بدان بهمرسانیده
و کسیکه آنرا نوع کبیر دوقوا دانسته
غلط کرده
فاناقس اسیون نوع صغیر
ذو فرا است منسوب بطیبای
حرون که قریه ایست از جبال
شام و گفته اند ذوفای خشک است
فانجی معرب کانجی است
فانی طرون بیونانی سیستان است
فانوس کمون بری است
فلونیا فاوانیا است
فارسون بیونانی اسم [illegible] است
فاوطلیا بیونانی ذرت است
فیند اسم گوشت بریان است
فابطون شیح است

فصل الفاء مع التاء المثناه الفوقانیه

فتاب فتنوت و فتیت
نان فطیر است که فتیت نیز
نامند و فتیت هر چیز را گوید
فتاط حکیم میر محمد مومن گفته
که سیسبان است
فتاق بکسر اول نانی است
که تعجیل در ادراک و برآمدن
خمیر آن کرده باشند و [illegible]
ابیض را نیز نامند
فتال میل است
فته ثمر تازه شبیه بحبه الخضرا است
فتحان بعربی عقاب است
فتره سمکه رعاده است
فتنیس بیونانی عفص است

فصل الفاء مع الثاء

فث بعربی اسم ارزن است
که بهندی باجری نامند

نبات آن شبیه بنبات ذرة
وحب آن شبیه بگاورس
واهل هند آنرا بسیار میخورند
نان آن پخته و دیگر انواع
فغ تخم حنظل است وگفته اند
درخت حنظل است
فقیموس یونانی ونداست
فقیمون یونانی لیمو است

فصل الفاء مع الجیم

فج بکسر بمعنی خام واکثر اطلاق
آن بر میوه خام می نمایند
وبطیخ شامی را نیز نامند
که بطیخ هندیست

فصل الفاء مع الحاء المهملة

فحا بمعنی ابزار القدر است
مانند پیاز و سیر و کشنیز وغیرها
فحلا فاخته است که بیونانی
فریوبس و ماطوس نامند
فحلاماورس بسریانی جند
بیدستر است که خصیه جر است
فحم انگشت است که بهندی
کوئله نامند و آن اخگری
است که خاموش کرده باشند
فحول بفتح گشن خرما را نامند

فصل الفاء مع الخاء المعجمة

فخار خزف را نامند که بفارسی
سفال نامند
فخفره فخاله است

فخمیده نبیه ایست که تخم آنرا
برآورده باشند
فخوز درخت نخل قوی شاخ
پربرگ را نامند و ناقه بزرگ
پرشیر را نیز نامند

فصل الفاء مع الدال

فداوه ضفدع است
فدر بضم اول و دوم وراء
مهمله مشدده بعربی اسم
فضه است
فدس بعربی اسم عنکبوت است
فدن بعربی اسم ضیع سرخ
بیراست
فدلیمون یونانی عقل است

فصل الفاء مع الراء

فربر مرغ است
فراکو خر است که حمار الوحش
نامند جمع آن افراء و فراء
فرات آب صاف شیرین خوش
گوار است قال الله تعالی
واسقیناکم ماء فراتا
فراته نبیذ است که شیرازی
منبده نامند
فراخ بچه طیور است
فرار بچه شتر و بز و گاو وحشی
است
فراریج جمع فروج است که
بچه دجاج باشد
فراس خرمای سیاه است
فیرشهر بر

فراستوک بفارسی پرستو است
که بعربی خطاف نامند
فراسیفیا بیونانی کراث است
فراش بفتح اول و شین معجمه
در آخر اسم عربی پروانه است
واحد آن فراشه
فراشیون فراسیون است
فراص ساذج هندیست
فراطن قرن است که بفارسی
شاخ نامند
فراطیوس برومی مغاث است
فراع بعربی اسم سبی است
فرافو و فرافل سوتیر منبوت است
فرام بکسر اول بعربی دوائیست
که زنان برای تضییق فرج
مستعمل دارند
فراموس یونانی باقلی است
فرانق بضم اول معرب پروانک
فارسی است که بعربی برید
و بفارسی سیاه گوش ترکی
غار افلاق نامند و آن حیوانیست
بقدر سگ کوچکی و برنگ
وگوش آن سیاه و پیش شیر
میگویند میرود و گویند خبر
میدهد از آمدن شیر و از
سباع شکاریست
فراهیون زبد البحر است
فرایطانی اظلیجه است
فرباسیون افحوان است
فربرکن و فرنوک بفارسی کلیح

که آنرا مرغ عیسی نامند
فربودم کافور است
فربهی اسم فارسی سمین است
فرت نباتیست که جمع وجع
فواد را نافع است
فرت سرگین است
فرتافوه است
فرتانیون اقحوان است
فرتاشیر است که بفارسی
جو نامند
فرجانه کماء سفید است
فرجه بسریانی سعد است
فرخو بفارسی فرخ طیور است
فرار باصطلاح اهل صناعت
کیمیا زیبق است
فرکهض شیح است
فروج جوجه ماکیان است
فرنبا نبیست در نهایت تلخی
جهت مغص و زحیر و وجع
بطن نافع وازچین می آورند
و آن نوع خطائی است
وبعضی وج وبعضی دوائیکه
بترکی اکیر و نامند و بعضی
آنرا راوند چینی دانسته اند
فرزد و فرزد و مرغ گفته اند
نباتیست که بیخ آن سعد است
فرزغ حب القطن است
فرساد ارفلفل است
فرساما سدر است
فرسان بکسر و فتح نیز بفارسی

حیوانیکه از پوست آن عزو
میسازند وگفته اند فنک است
فرسنگ و فرستو و فرستوک
همه اسم فارسی خطاف است
فرسد جمص است
فرستاریون یونانی
بمعنی حمامی است که حبی
از حبوب ماکوله شبیه بعدس
است که آنرا رعی الحمام
و بهندی اربهر نامند
فرسطس بمعنی رعی الحمام
وبعضی ذراریح گفته و اصل
آنست که طائریست که آنرا
حباحب نامند
فرسک نوعی از خوخ است
که بفارسی شلیر و شلیل نامند
فرساوس و فرسلون طلق است
فرسیا برومی بسباسه است
فرسیطاسیون یونانی
زنجبیل الکلاب است
فرسین بسخاله حدید است
فرسیون سمک بحری است
وگفته اند حمام است
وصاحب تحفه اسم نوعی
از بادآورد دانسته
فرش بعربی صغار ابل
که قابل حمل نباشد قوله تعالی
ومن الانعام حمولة وفرشا
وگفته اند غنم است و بچه
صلاحیت عنبر بحر نداشته

وگفته اند آنچه از پشم و موو کرک
پوست آن انتفاع برند وگفته اند
درخت کوچک و خورد هیزم
است
فرشکی بفارسی خوشه کوچک
است که در خوشه بزرگ
خوشه انگور می باشد که بعربی
خصله و نیز بفارسی پشک نامند
فرس و فرصید استه مقل است
فرصا و بعربی اسم درخت
توت است وگفته اند درخت
توت سفید را نامند و توت
سرخ را نیز و صبغ سرخ آنرا
فرصد بکسر استه مویز یا استه
انگور را نامند
فرض نوع خرمائیست که در
عمان میشود
فرض بکسر ثمر دوم است
ماءدام که سرخ است
فرضع بکسر بعربی عقرب است
فرسفس بعربی حیه مقرنه است
فرصریون فرفیون است
فرطس مارشا خدار را گویند
فرع بعربی قمل است وگفته اند
قمل کبار است
فرغنده و فرغنک هنانی
که بر اشجار پیچد که عشقه نامند
وگفته اند نوعی از لبلاب است
وگفته اند اسم نباتیست
که بهندی اکاس بیل نامند

فرغوز بفارسی طیهوج است
وگفته اند مرغیست خوش آواز
که بلبل باشد و صفدعرا
نیز گویند
فرغوی بفارسی طائریست
ابلیور رصید که بترکی قرقول
نامند
فرفا درخت عظیم است
مانند درخت حنا برگ آن
مانند بادام و گل آن تا
گل سرخ و از چوب آن کاسه
و ظروف سازند
فرغب درختیست عظیم که از
چوب آن رحال سازند
و گویند درخت ساج است
و گویند درختیست که بهندی
ساکونه و ساکوان نامند
فرفنا هنره است
فرفح و فرفحین و فرفینا
و فرفیم و فرفه و فرفضین
بقلة الحمقا است
فرفور بفارسی اسم فرفور
فرفور نوعی از صدف است
فرفورون برومی سعد است
فرفوس سنگ سرخی است
که جهت جراحت نافع
فرفیر بنفشه است
فرفیون افربیون است
که فربیون نیز نامند
فرفوسما دوای مرکبی است

مستعمل در دواء الخطاطیف
و در معاجین و در قرابادین
کبیر ذکر یافت
فرکه طعامی است مصنوع مانند
هریسه وارطب از آن که
بفارسی اش هلیم نامند
فرم دوائیست که زنان
برای تضییق فرج مستعمل دارند
فرماسر یونانی باقلی است
فرصید عجم الزبیب است
وعجم العنب را نیز گفته اند
فرنب بچه یربوع است
فرند نوعی از آهن است که فولاد
نامند و حب الرمان را نیز نامند
فرسیمون یونانی زرین درخت
است
فرنیوس یونانی کرنب است
فرنیون اسم یونانی زبد البحر است
فرفی اسم فارسی مطیه است
فرو بعربی پوستین است
جمع آن فراء و سنجاب
و حواصل و سمور و قاقم و فنک
و بالوز و دلق و ثعلب حملان
فروس یونانی ماذریون است
فروسیمن جوز مائل است
فروشه بفارسی فروشه است
و آن حلوائی است که از
آرد و روغن و عسل یا شکر
وگفته اند فروشه است
فروصناهی و افروصناهی

کراث النوام است
فروغیون یونانی سنگی است
که صباغان بلاد فروغیا
که افریقیه باشد مستعمل دارند
ولهذا مسمی یونانی بفروغیوس
گشته
فرو فرط زرنیخ احمر است
فره قه پیه کرده است
فرو قودی لادن دوائیست
حریف خوشبو وگفته اند نباتیست
شبیه بگیاه مالاوان اسود
و بیخ آن طولانی سبک
عریض و بوی آن شدید
ببوی حرف چون آب طبخ
نمایند و بیاشامند رعاف
آورد و طحال را نافع
فروقولس یونانی و بیخ
الکوانر است
فرولیوس برومی ماهی برج
فرو مد سعد است
فروسیان بصل است
فره بفارسی بنفسج است
و بترکی فراخ است
فرهنج بفارسی اسم کشوث است
فریح بفارسی اسم وج است
که بترکی انکر نامند
فرنجات اسم فارسی سنتم است
که بعربی صقیع نامند
فرید و مروارید بزرگ را نامند
و نیز مروارید بزرگ برشته کشیده را

فردیس و فردیس بلغت اهل
مصر ریحان است
فریز و فریز بفارسی اسم نباتیست
در نهایت تازگی و نضارت
که چون دواب بخورد فربه شود
و نیز اسم نباتیست که خوشبو
و نیز فریز در فارسی اسم کوست
خشک و نیز اسم نباتیست
که بیخ آن سعد است
فرلیفاغول بسریانی آس است
فریطیقیوس نوعی از دوحشیا
است
فریق جاورس است
فریقه بعربی خرمای است
که با حلبه طبخ نمایند برای
نفساء و یا حلبه ئیست که با
حبوب طبخ نمایند و جمعی که
آنرا حلبه دانسته اند غلط است
فرفنکیه هلیم است
فریوک بفارسی بطیخ است

فصل الفاء مع الزاء المعجمة

فزنفارسی اسم وسخ است
فزرو فزر بفارسی اسم وج است
فزغن بفارسی عشقه است
وگفته اند که نوعی از لبلاب است

فصل الفاء مع السین المهملة

فسابسریانی اسفاناخ است
فساریدوس یونانی نوعی
از زراریح است و در گندم تولد یابد
فساریوس یونانی نوعی از

افسنتین است
فساقتین برومی اسم خرما است
فسال نجیست خشک شعید
رنگ تلخ شبیه بتخم حنظل صاحب
آن مملل مجفف
فسالة الحدید توبال الحدید است
فساما نابسریانی لوبیا است
فسامون حب بلسان است
فسان اسم فارسی حجر المسن است
فسایرومی زفت است
فسطاطیس یونانی صرو است
فستقا و شلوبت متقاسول
بسریانی حب البان است
فستق حجیم و فستق الهاویه
حب البان است
فستور و فستوری بیونانی
سمک است
فسدس حب النیل است وگفته اند
تخم ماذریون است
فسرافاطاس یونانی جرس است
فسرافوهین یونانی بمر است
فسریقون زنجفر است
فسطافیون یونانی وسق است
فطرن و فسطوریا بیونانی
سمک است
فسطسهره کزبره است
فسطسه بندق است
فسطیون فشاد والصنوبر است
فسفسه ایست که اسفست و یونجه
وبعربی رطبه نامند

فسفرا بیونانی و سریانی فسا است
فسقی و فسقین بیونانی خروع است
و نیز فسقین بمعنی قضبان الکرم
فسلان صغار نخل است
وجمع فسیل
فسلیون برغوثی است
که بزرقطونا نامند
فسموینون اصغاج احمر است
فسمورون بهار حیبان است
که خاشیرا باشد
فسمسلن اسم یونانی سکبینج است
فسمین سفیداج است
فسن حجر المسن است
فسنغ فشغ است
فسنیاقیل ابرانی قاقله
فسوابراسین بعربی صابع
الصفر است
فسوة الصباع و فسوة الضبع
اسم عربی نوعی از کمات است
که فطر باشد
فسوة الکلاب شاه بلوط است
وگفته اند خالیس است
فسوریون یونانی باقلی
قبطی است که قلقاس نامند
فسولیون برغوثی است که
بزرقطونا باشد
فسولیدوس و فسیدس یونانی
کالنج است
فسیط بعربی قمع سر خرما است
وگفته اند چیده ناخن است

فسیلوریسوس یونانی فلفل است
فسا اسم عبرانی قاقله است

فصل الفاء مع السین المعجمة

فشی درخت عناب است
فشغ لبلاب است و نیز منبت
که در چوب قصب باشد نامند
و خرنوب را نیز گویند
فشوا ابرسیمن بعربی صابع الصفر

فصل الفاء مع الصاد المهملة

فصاحب الزبیب که عجم الزبیب است
فصر بکسر فا بعربی زبانرا نامند
فصافص رطبه است
فصعا بالعربی فاره است
فصفص عبنیزان است
فصفصه اسپست که رطبه نامند
فصله نخل تر بریده را گویند
فصیح شیر تازه دوشیده است
که کف آن نشسته باشد
فصل بچه شتر است

فصل الفاء مع الضاد المعجمة

فضا خرما و مویز ممزوج باهم
و هر دو خمیر مخلوط ماده یک ظرف
که منعقد شود و یکی از آنها از
دیگری فضا نامند
فضال و فضوخ جرال اسم تمر است
فضیه و فضفصل بعربی عقرب است
فضله بقیه و پس مانده و چیز
دیگر را نیز
فضیح بکسیم عرق را نامند
فضیخ عصیر عنب است و نیز
شراب منحذ از بسر را نامند
فضیض آب شیرین و آب باران را
نامند و طلع را نیز

فصل الفاء مع الطاء المهملة

فطاریسقی فطراسیقی یونانی
عرضنیا است که بند گندر است
فطالیس سرخس است
فطر اسم سماروغ است که
بهندی پهین چهتر نامند
فطر یا نا کماة ابیض است
که فطر ماکول و بفارسی سماروغ
و سماروغ نیز نامند
فطراساليون و فطراسالیون
کرفس صخری است که کرفس
جبلی نامند
فطرو سلیون بزر کرفس
جبلی است
فطرا یا بسریانی فطر است
فطرلیس سرخس است
فطربطن فطربطیفون است
که عصیر عنب است
فطریوس مدس جبلی است
فطس و فطسه حب الآس است
فطم قرنفل است
فطفطولخ بخاشیلن است
فطلا ورد است
فطلوس شبه است
فطوحیون بیونانی رفت
رطب است
فطه ضینا سراج القطرب است
فطوریدس بیونانی زجاج است
فطوس حب الآس است
فطول هزارچشان است
که فاشرا باشد
فطو با بون کیلا است
فطوه فرد ابیض است
فطیر خمیر خام است
فطیلاج خاطا است
فطیلیون غاوانیا است
فطین ولوس غافلات است

فصل الفاء مع العین المهملة

فعا بالسریانی فجل است
فعدوس بیونانی خطه است
فعفع بعربی جدی است
فعلیوه کاوی است
فعم درخت گل است
فعوسا برومی حربون است
فعولم قاقلا است
فعلولیون برومی حسا است
فعیلاسوس گیاهی است
از جنس طلیشا که بخور مریم است
فعسا بسریانی فاسد است
و تمر را نیز نامند

فصل الفاء مع الغین المعجمة

فغا بعربی اسم طین است
فغر و فغو و رد هو خضا از نیز است

فصل الفاء مع الفاء

ففلین تقله الحمقا بربری است
ففوسنور بیونانی اسم ملح است

فصل الفاء مع القاف

فقارس بیونانی اسم سرو است
فقعه بر گلی است که پیش از
ورق پایان آن بهم رسد
فقد بنجکشت است و گفته اند
تخم آن است و اول صحیح
و نیز شراب زبیب با عسل
کشوث را نامند
فقد حب الفقد است
فقده شراب زبیب یا عسل
یا کشوث است
فقیطسدس برومی لحیة
التیس است
فقعه بعربی گل زرد را نامند
و محتمل که فقعه بوده باشد بجای
مهمله زیرا که ورد صفر است
فقاح بعربی اسم جنس شکوفه
که نور نیز نامند و بیونانی نفخ
و برومی انکس و بیونانی دو
ذوبنیتر اطلاق فقاح را
بر نور اذخر میمایند و نیز
بر هر گلی که پیش از برگ بر آید
فقاح اذخر شکوفه کورگیاه
است که برومی انکس منج سن
و بیونانی ذوانیقون نامند
و بهترین آن خوشبوی است
فقاح السنبل شکوفه نوع
بخوشه است که بسریانی نفخرا
بردوین و برومی انکس
طوخرو بیونانی ذوفلوسا
و بهندی جهرکاهیول نامند
فقاح سورنجان ربفارسی
سنبلیه و بعربی صابع الهر
نامند
فقاح الغار شکوفه ده است
و بسریانی نفجی دوذوفنی
و برومی انکس طرخون
و بیونانی دوذسطنا بن
نامند بهترین آن تازه
خوشبوی آنست
فقاح الکرم شکوفه زرد
بسریانی نفجی و کبیتا برخی
انکس طراخیون و بیونانی
دوذا حیا طلیون نامند
و نیز بفارسی ول گویند
بهترین آن بری تازه است
فقاح الملح زهرة الملح است
فقاح الموز شکوفه موز است
که بهندی کیلا کا پهول نامند
و بیونانی دوذاموزاه بسریانی
نقمی موزا و برومی انکس موزین
فقاح النحاس توبال النحاس است
فقلابرس بیونانی ضرمیه
الجدی است
فقلابلیون خاشرشستین است
فقیع کبوتر سفید است
فقلامینوس بخور مریم است
و گفته اند ضرمیه الجدی است
فقولم قاقلا است
فقلین عفص است
فقلوطاره دمیه کراث است
فقیص شاهتره است
فقیضیه بیضه شکسته است
که مفقوضه نیز نامند
فقص دو و القمر است

فصل الفاء مع الکاف

فکلیوسیح برومی شکاطراشیع

فصل الفاء مع اللام

فل بفارسی چوب درخت
سفرجل است
فلاذو بیونانی دروفیون است
فلار بضم بسریانی ساذج است
فلا آذربو است
فلاة اسم شیده است که
بفارسی سیده نامند
فلاسیطقی برومی صندل احمر است
فلاسفه جمع فیلسوف است
و اسم مرکبی است از معاجین
کبار که مادة الحیاة نامند
و در قرابادین در حرف المیم
مع الالف ذکر یافت
فلاسلوج ساذج است
فلاطاسیح یانی زبد القمر است
فلا ارمنیا برومی طین ارمنی است
فلا غاسامسی برومی طین ساموس است
فلا غالیمانیس طین مختوم است
فلا غامغری طین مغره است
فلافل السودان فلفل السودان است
فلافلی معجون مرکب است که فلفل است
یعنی فلفل اسود و فلفل ابیض
و دار فلفل و سمن بدن است

و در قرابادین ذکر یافت
فلام اسم عربی قاقلی است
فلام ما بسریانی رته است
که بفارسی شش و بهندی ریتها
نامند
فلاموسوس فلامس و فلامن
و فلاوره زاج است
فلایه فودنج بریست
فلتان طائریست که میمنا
صید میماید
فلنجون بیونانی سرخس است
فلس بکلب دوب سن است
فلجیقن سورنجان است
که بلبوسا نیز نامند
فلج و فلجنیده منبه حلاجی کرده
تخم بر آورده است
فلخور و فلخنیده حب القطن است
فلدفیون و فلدیون فلفلدین
اسم دوائیست که در قرابادین
ذکر یافت
فلذ بکسر اول اسم کبد حیوان است
جمع آن افلاذ و فلذ و نیز
قطع طولانی از کبد را نامند
و همچنین فلذه و نیز فلذه
قطعه طلا و نقره و لحم را نامند
فلز نحاس ابیض و ریشو و سنگ
اسود و حدید و صفر است
فلسطاریون رعی الحمام است
و لب را نیز نامند
فلسطورس ولب است
فلسولوریون رجل الارنب است
فلسطا الط زعفران است
فلفل الخواص و فلفل الاحمر
ماهو دانه است که حب الملوک
نامند
فلفلا مایی بسریانی دار فلفل
و گفته اند فلفل الماء است
فلفل البری و فلفل صقالیه
حب الفقد است که برنجکشت
باشد و فلفل صقالیه حرف
بابلی و اثلق را نیز نامند
فلفل دراز بفارسی دار فلفل
است
فلفلس بیونانی نوعی از حشیش
است
فلفل الشام تخم مخلصه است
فلفل القرود حب الکتم است
که تخم وسمه باشد
فلفل مولی بهندی بیخ دار
فلفل است که فلفل موبه
و بهندی پیپلا مول نامند
فلفل مون فودنج جبلی است
و کوبیند فودنج بری است
فل فاغیه است که بیخ نیلوفر
هندی باشد
فلیتق خوخ ابیض است
فلمو ذراریح است
فلمون حبق جبلی که فودنج
جبلی باشد
فلمیانه ورد است
فلندی یونانی طلحه است
فلنفیون اسم دوایی مرکب است
حار و نافع جهت تاکل لثه
و عفونت دندان و در قرابادین
ذکر یافت
فلنمنکا و فلنجمنک بخمنک است
فلو اسکندری قیمولیا است
فلو نار مسک است و هزار
چشان را نیز نامند
فلو را بسریانی اسم عرعر است
فلوریقا صندل است
فلوریقی صندل ابیض است
فلوس ماهی بشیرازی اسم
خانق الکلاب است که خانق
الکلب نیز نامند و اذارقی را
نیز و بهندی کچله گویند
فلو عرین عصی الراعی است
فلو عیون برومی طین ماکول است
فلو فرنیسا برومی فرع است
فلو مس بوصیر است
فلو موس بیونانی خیار است
که ناعوروس نیز باشد
فلو سو حب النیل است
فلون شیح جبلی است و برگ
نبات را نیز نامند
فلو نیا اسم معجون مرکبی است
منسوب بافلن طبیب که افلونیا
نیز نامند و در قرابادین
ذکر یافت
فلوین جعده است
فله اسم لبا است که بفارسی
اعوذ نامند
فلیون سرخس است
فلنجیقن سورنجان است
و بعضی جو مانه دانسته اند
فلیر بسریانی حجر المغناطیس است
فلیس و فلنسیح یانی عفص است
فلیساطن بیونانی وسمه است
فلیفوریس خربق اسود است
فلیفنیس و فلیفیس جنسی از خبازی
که بفارسی دیو اسپست نامند
فلیفه هرنوه است و ناخوا
را نیز بعضی تخم بنجکشت و
بادرنجبویه نیز و توهم کرده
صاحب تحفه که نوشته است
اهل مغرب اسم تخم انگره است
فلیفیا اصل السوس است
فلیل لیف است
فلیله بعربی موی هر زن را
نامند
فلیا بیونانی ریباس بستانی
دار و است که بسریانی بطباط
نامند و آن عصی الراعی است
فلی نوبن لاغیه است
فلیه خالسان الحمل قراص است
فلیدوس سولان است
فلیوصیح بیونانی بسد است
فلیه بیخ بریست

فصل الفاء مع المیم

فما تنترافیل بسریانی بحماسیر
فمولو نخب بیل است

فصل الفاء مع النون

فنا و فناة عنب الثعلب است
و عین الدیک را نیز نامند
فناسیوس بعربی صابع بهرمن است
فناطیلوس برومی مضار الراعی است
فنسافسالون برومی فنبا
یونانیست که فاغره باشد
فنج فنک است
فنجن بضم بعربی عناق الارض است
فنجکشت اثلق است که بهندی
سینبهالو نامند
فنجنوش معرب پنجنوش است
که عبارت از خبث الحدید
بلیله و بلیله و آمله و عسل
باشد و اسم معجون مرکب
از آنها است و آنرا امروالیبوالم
نامند و نسخه آن در قرابادین
ذکر یافت
فنجرنون فنجیقون است
فنجرویون خمخم است
فنجنوش نوع احمر حرض الحمار است
و عرق الغالوخ نامند
فنجا گفته اند بفارسی اسم
ثلج است
فندق معرب بندق است
فندق بهندی رته است
که بهندی ریتهه نامند
فندرو فندیره کندر است
فنطامطا بسریانی سحره الکلب
فنطاغلون نیطافلین یونانیست
که یعنی دو خمسة الاوراق است
که پنجکنشت نامند
فنطفلون خاوانیا است
و بیونانی عود الصلیب نیز نامند
فنطوثیقس بیونانی سوس است
فنطلیقون زراوند است
فنقع بعربی فاره است
فنگ حنظل است و مرغ را نیز
فنلکن زفت است
فنن بتحریک بعربی اسم غصن است
جمع آن افنان و افانین
فنان حمار الوحش است

فصل الفاء مع الواو

فوا طاعب الثعلب است
فودج و فوذ واول معرب پانی
است یعنی خمیره مری کامخ
و در قرابادین ذکر یافت
فوتنج و فودنج معرب پودنه و ذکر
و پودنه فارسی است
فوتنج بری که حلیمه نامند
فودنج بری است
فودنج نهری حبق الماء است
فونمج بیونانی ارغال است
فوتلیج بیونانی جوز بوا است
فوتا فوه است
فوتیس بیونانی شحم اسد است
فوتیس برولا بیونانی بیه
مرغابی است که بعربی شحم
الاوز نامند

فوتنج ... اسم ... است
فوجالس نوعی سنگ ریزه است
سنگ ریزه که ازان آبگینه
که بعربی کلس نامند بعضی گویند
فوخلیا ... فوخطیا حلزون است
فوذوسطاطوس بیونانی اسم
فاخته است
فودبتولس برومی عمار است
فورلیون لبد است
فوراشیا بیونانی خلنجی است
فوریج تران عسترق است
فوروارس بیونانی و بسریانی
قروماما بعربی شمع نامند
فورفلیس برومی ... سم
فوقی است که ...
قریب بکوان چند ...
... مع فارع خصر است
... بیونانی بق است
فوروفولس بسریانی جبا است
فورقوس بسریانی ذقة ...
که هندوی ... نامند
فورمی اهیل است
فورونون و فورنون نوع ...
برومی و یونانی عاقرقرحا
فوروديس فوروودوس
وفونلیس برومی ضفدع است
فوروس بیونانی خطمه است
فونیل بزرقطونا است
فونطلیس و ونشنشا است
... است

فوسیرسون بیونانی ... مستان
فوشرفیون بیونانی ...
... که ...
...سستین بیونانی ... است
فوفین ... فولیس ...
بیونانی ... است
فوسما ... است
فو...من ... است
فو...ن وذنب السباع است
فوقته و فوشسنه ...
بفارسی نوعی ازفطر است
که ... نامند
فوسفوفص بیونانی ...
فوقین بسریانی خشک است
فوقالیون بیونانی ...
فوطاموعیطون بیونانی ...
فوطر بیونانی ... است
فو
فوطیبیس ماذریون است
فوطینوس برومی ... است
وفوفیون رانیز نامند و ...
... نیز کویند
فوغرسیقن بیونانی خشخاش
... است
فوعلس و فوغولسون لسان
الثور است
فوغیناوس برومی اسم
... است که بفارسی شبنم
فوقیقن بعربی اسم مثانه
بقر است و ...

اسقنه ... نامند و قشر
نباتی را نیز ... سفید که در
میان نوا است که ازان
نحل سرو ...
فوفانس نباتیست که آنرا
براة الراعی وابرة الراهب نامند
فوتس بیونانی منديل البحر است
وماذریون و تخم ماذریون را
نیز نامند
فوقولیوس کور النحل است
فوقا بسریانی نوفل است
فوقم ذهب است
فوفوزومیه اترج است
فوفه عشبه است
فوفیلاسوس زاج است
فوقمارس قنفذ است
که بفارسی خارشت نامند
فوفیرس برومی جوز السرو است
فوفیمنون بیونانی صمغ ...
فوکان فقاح است که ...
بوزو نامند
فول بلغت اهل شام باقلی است
وگفته اند حبی است شبیه
بحمص و بعضی گفته اند حمص است
فولا بسریانی سافج است
فولاد و فولاذ معرب پولاد
فارسی است که نوعی از حدید
جوهردار است
فولیمیوس برومی ... است
فولیمن ... عدیسی کلب

فولحاموس بیونانی سنبت است
فولطیفوا بیونانی باقلی مصری است
فولاو لبد است
فولن برگ نبات است
فولوحنظل است
فولوافاریقون و فواغوریون
بیونانی و بفارسی ...
وبسریانی لطبایا که عصی الراعی
است
فولودین و فولوفودین و
فولوفودیون اسفاناج است
فولوربرون بیونانی ...
اسود است
فولوسون ثوم است
فولوتر ... سیاوشان است
فولوعه ماطون ... است
فولوعن فستق است
فولوقس فولوفسیس و
فولوفنیس حنظل است
فولوفرسیون ورق السلبة ... است
فولوهس ... است
فولوفیثا ماء الزیتون ملح است
وماء السمک کبار ملح رانیز نامند
فولون طین ارمنی است
فولی برگ نبات است
فولیاکرنش است که بفارسی
شکنبه نامند
فولیاغونا ورق الزیتون است
فولیاارسفا ورق الاترج است
فولیاسیقی ورق الخوخ است

فولیحلبوس ورق ... است
فولیفغافن ورق الغار است
فولیدافولس ورق الآس است
فولیفالیون ورق ... است
فولیاس فولین ریباجعده
صغیر است
فولیمقرین ورق التوت است
فولین برومی فل است و
بیونانی جعده است
فولیون جعده است
فوم بعربی ثوم است و گندم
ونخود و نان و سائر حبوبیکه
ازان نان پزند نیز نامند
فوماهیرالعطس باقلی قبطی است
که ملقاس نامند
فومان گندم وجورا نامند
سیر و پیاز را نیز
فونه سنبل است
فونهوا ... فونهولطو
شعری بیونانی جعده است
فونوسیمون ترمس است
فونیتون ... است
فونیا برومی دارچینی است
فونیانا بیونانی فودنج است
فونین بیونانی لبد است
فوه بربری لسکی است
فوهه شیرینی است کوران
حلاوت باشد
فوهد ... است
فوین قنابری است

فولیس و فونوس علیق الکلب است
فونیفر مصفر فاره است

فصل الفا مع الهاء

فهار اسم جواهر بحریه سرخ رنک
برنک یاقوت است که از
معدن ذهب ...
برمی آورند و بعضی گفته اند
که اسم لعل است

فصل الفا مع الیاء المثناة التحتانیه

فیا دار فلفل است
فیه بعربی اسم طایر ست
شبیه بعقاب
فیار ... کبراست
فیار ... بسریانی ...
که بفارسی ... نامند
فیاس ... است
فیاغوس ... است
فیافرلیون برومی اسم
جوزماثل است
فیامیس ... است
فیلیقی برومی عدس است
فیتقون بیونانی خل است
که بفارسی سرکه نامند
فیجراد ادی است
فیجن بیونانی سداب است
فیجا ... است
فیجارس بیونانی جاورس است
فیجوریون بیونانی هندبای
بریست

فیجبو

فیجباه ... نوع قتال ...
فید ... مدقق است ...
اب اسب رانیز نامند
فیدرما داست
فیدسافس بیونانی خانق النمر است
فیدس بیونانی ماذریون است
وگفته اند بزر ماذریون است
فیدماس شراب سکراست
فیدلوس الجزه است
فیرنواو فیرنوا اسم رومی ...
فیرفطوسنین ... است
فیروسا بسریانی شمع است
فیروزنوس اسم ... است
بمعنی مبارک باضم و جهت
امراض بارده نافع و بمعنی
مبارک ... بمعنی کیسه ...
تیره ... قرابادین ذکر یافت
فیرطس بیونانی سدراست
فیساوبراسانا بسریانی عید
بلسان است
فیسا اسم طاوس است
فیسا دفا وانیا فا وانیا است
فیسیمادرین بسریانی ...
سنبل است که ...
فیرفس ... بیونانی نوعی ...
فیسادو ... فطامیون بسریانی
اسم سنکطر اشیع است
فیسافلوس بیونانی نوعی
از لبلاب ماکول است
فیسالون برومی قطران است

فیسیر ... بسریانی اسم
... است که بفارسی ...
فیسو ... بسریانی
سنکطراشیع است
فیسور سنکیست که در تمام
... مالند و بفارسی
سنک پا و بهندی جهانو
نامند بهترین آن سبک
کثیر التجویف آنست وغیر
محرق آن غیر مستعمل و محرق
آن آنست که در آتش اندازند
تا سرخ کردد پس در خمر ...
اندازند و همچنین تا چهار مرتبه
پس سوده بکار برند
فیشن ... کویند ... است
فیطاسونو است
فیطی زرنیخ احمر است
فیطاغطاس شجرة الکلب است
فیطامیرون و فیطرون
و فیطمون بیونانی کزبرة ...
فیطرن بقاف ... است
فیطراطیسون عفص است
فیطرمنقی کندس است
فیطرو اسالیس کرفس جبلی است
که نطراسالیون نامند
فیطریون جعده است
فیطس بیونانی حب الصنوبر
صغار است و آس بستانی
رانیز نامند و غلط کرده ...
نسخه که بنک آس نوشته

فیطفلون خاوانیا است
فیطل بلغت اندلس کمون ...
دشتی ... رانیز گفته اند
فیطوا النخه است
فیطوعطاس شجرة الکلب است
فیطولیون زفت رطب است
فیطولس پوست درخت ... است
فیطرا بیونانی کبر است
فیطیغیا بیونانی بندن است
فیقروس بیونانی درخت ... است
فیعورس بصل الزیر است
فیوس نوعی از درخت ... است
فیعیکس و فیقس بیونانی ... است
فیغانون برومی سداب است
فیف بعربی و بسریانی النحه است
فیغا بیونانی دود النمل است
و بعربی اسم قحوان است
و بسریانی فنتا
فیقی عطراوس ... است
که عدس المر باشد
فیغانه ... است
فیغاومیوس بیونانی نحاس
محرق است که روسختج نامند
فیفرن بیونانی فلفل است
فیفس ... بیونانی ...
که نوعی از طحلب باشد
فیفی لامیوس ... مریم است
که نوعی از طینا است
فیقن اسم بیونانی قرطم است
فیقراغریون قرطم بریست

فیلاطاریون بیونانی ...
فیلدالافن فلدفیون است
که ... مرکب ... و در
قرابادین ذکر یافت
فیقرا بیونانی بمعنی تلخ ...
ازان صبر سقوطری است
فیلروفس بیونانی شجرة الکلب است
فیلعاء طینتیا است
فیلوسا ذج است
فیلوراغنم است
فیلورسوسافن شجرة
القطران که شربین نامند
فیلوسنوس شجرة المصطکی است
فیلوسنین شجرة البق است
فیلوطاسیح بیونانی قاتل الکلب است
فیلوکیون قطف است که
بفارسی سلمه نامند
فیلون و مدفطواس برومی
و بیونانی فیدوطبس نامند
شلبید باشد
فیل فقاح سورنجان است
و برگ سورنجان رانیز نامند
فیلورس ... است
فیناروس بیونانی حب الصنم است
فیناروس سعد است
فیناسیدوس ... است
فینج و فینه معرب فینک است
که جوالقیشو نامند
فینفس جومانه است
فینفس بیونانی قرطم است

فیفغن اغریون قرطم بریست
فیفطراس بیونانی قرفة
الدارصینی است
فینوبرسیر صابع اصفر است
فینوطیس فقاح سورنجان است
و برگ سورنجان رانیز نامند
فیوسینوس سلیخه است
فیو البقس است
فیور ... است
فیوسطونیا عجم الزبیب است
فیوصین ریباس است
فیوطیاس فرفخ بریست
فیوطوس بیونانی اسم ... است
فیوفلامیلس بخور مریم است
ویا نوعی ازان فیقلامیون
بخور مریم است
فیوفیوس عفص است
فیوماطین برومی ... است
فیون خل است
فیومر بسریانی ... است
فیونیون بیونانی سیالیوس
است
فیبج اسم خمر است
فیبق ...
فیا ...
ثوم ذکر است
فیسیر ... طبوخ باثمر است

باب القاف

فصل القاف مع الالف

قاسه و قایه اسم عربی فرخ طیر بری
است بیضه رانیز نامند و قشر
بیضه که جوجه ازان برآمده
باشد نیز
قابوق بترکی اسم قشر است
قابولا اسم فارسی کاجی است
قاتر اسم ترکی بغل است که
استر نامند و بهندی خچر
قاتره نام است و کزبره
بیرا نیز نامند
قاتل ابیه بدیشقان است
و قطلب رانیز نامند
قاتل اخیه خصیة الثعلب است
قاتل کلبا بسریانی خانق الکلب است
قاتل الحیطان و قاتل السمک
اغلیه است و ماهی زهره را
نیز نامند
قاتل الذئب خانق الذئب است
قاتل العرق نوع انثی ازرق
انا غالس است که شکوفه آن
کبود باشد و گفته اند نوعی از
مرزنجوش است که ...
قاتل النحل نوعی از نیلوفر است
که بهندی کنول نامند
قاتل نفسه نوعی از ... است
وگفته اند فرفیون است و بعضی
کافور را و بعضی ...
قاتل الکلب خانق الکلب است
و کویند اذاراقی است
قاتل النمر خانق النمر است و بعضی

ماذریون سیاه را نامند
و بعضی خامالاون مالس را
و بعضی اسود است
قانوله معرب قانونه است
که چیزی مایل باشد
قاتق و قاتیق بترکی لبن
حامض را مانند و مطلق
ادام را نیز
قاحورو قاحروس بیونانی
جاوشیر است
قاوه و قاوده بعربی اسم
کرمی است که اشجار و دیان
را میخورد
قادرس شیرهین است
قاسه ریشن قادیم جناح
طیور است
قاره و ب لاشی حبی خرس ماده
را نامند
قارا بترکی مقل است
قاراوس و قاراوهون
و قارادامن قردمانا است
قاراس اسم قرن است
که بفارسی سروشاخ نامند
قاراساقراصیا است
قارطیا بیونانی ترنوب
شامی است
قاراطیطس بیونانی اسم
خشخاش مقرن است
قاراسیس بیونانی کرویا است
قاراغیصن بیونانی بسفایج

قصب فارسی است
قارانیطسون بیونانی بصل
قاره قوالون قرنفل است
قارن سنگ است
قاریتهیمس و قاریه قهوه آن است
قاربوز بترکی بطیخ هندی است
قاراچ بترکی اسم قطرالکول است
قاراالیون بیونانی نوعی از
بوفاریقون است و ربوسبه
بعلک الصنوبر
قاره و یاسلیعیا و قاقالیس
بیونانی تخم جزر بری است
قاره بیونانی سطاجس است
قارس بیونانی کبر است
قارسیسیا و قارسیسیون
کبابه است
قاره قوس قرن الثور و قرن
المعز را نیز نامند
قافیقواو قارفیبو قاسیلوس
سرطان است
قاره وا بیونانی کرویا است
قارناموس بیونانی نام
شبیه بحرف است
قارونی و قاره و قاجو
الملک است
قارنی بارق بترکی نیز
قیطونا است
قاره و ناو قاره طبقا و
قار ناطیقیا بنه قوس است
که جلوز باشد

قارزا ذراست
قاسطر بیونانی حیوانی است
که در آب و غیر آن میباشد
و خوراک آن ماهی و سرطان
است و در دریا و سنگریزه
و خشکی و گویند جندبادستر
خصیه آن است
قاربعله حب هندی است
قاربن فرصعنه است
قاسطمون محلب است
قاسعاقون سوسن بری است
قاسی بترکی قنه است
که بفارسی بارزد نامند
قاسینا سلیخه است
قاصعنه محلب است
قاتان و لیه بسریانی قاقرا است
قاطاسقی کف العقاب است
قاطیمو باسریانی و بیونانی
حنظل است
قاطروم الاخوین است
قاطس اروماطیقی قصب
الذریره است
قاطع المنی هر دوائی
سخت مجفف است مانند
سداب و شهدانه و بابرد
محمد مانند افیون و کاهو
و یا سرد و تری مانند کافور است
قاطل ابیه قاتل ابیه است
قاطل و ایاه و قاطل و بیا
بسریانی بصل العنصل است

قاطون اینا است که توبوذرتانست
قاطو و بسریانی بزرقطونا است
قاقروس بیونانی جاوشیر است
قاقاطون نیلوفر است
قاقرطین لبن شیرم است
قاقور تلوسه خرما است که
بشیرازی نارونه نامند که
دخان طلع نخل باشد
قاقوری و قاقوری بسریانی
کافور است
قاقیروس برومی و بسریانی
سقلولا است که زرنباد باشد
قاق طائری طویل العنق است
و گفته اند معرب کاک بمعنی
کلک است
قاقابه نانی حنظل است
قاقیقی سفیده تخم مرغ است
و نیز پوست نازک بالای
تخم مرغ را نامند
قاقانی حنظل است
قاقسنون بیونانی کبابه است
قاقسبوس بیونانی نکون
بری با شناخج بری است
قاقوس و قاقوسطو بیونانی
عرس الملک که نوعی از حلب است
قاقیوان بیونانی لبلاب کبیر است
قالابو بیونانی بلوط است
قالاجیر قلی است
قالاراس الاقیوا قرن ایل است
قالاسیوس نوعی از خمر است

قاقیا اقاقیا است که عصاره
ثمر قرظ باشد
قالاغ و سطرفیقون نوعی
از نیل است
قالامالس بیونانی فوتنج
نهری است یا فوتنج بری است
یا مطلق فوتنج را گویند
قاموزو ورنیا بسریانی
و بیونانی صمغ زیتون است
قالاکو قالاموساقرو ماناست
و حرف را نیز نامند
قالامن و قالامین قصب
مطلق را گویند
قالاموامن قالاموس اطیقون
قصب ذاخ است
قالاموس ازوماطیقی قصب
فارسی است
قالامیسی فوتنج الماء است
قالب بکسر لام بعربی اسم حمر است
قالنجه اسم ترکی طائری است
سعد ... بعربی عقعق
صلصل نیز نامند و گفته اند
اسم فاخته است
قامار یون و قوماریون بیونانی
قاتل ابیه است
قاماسین بخیفی است که آنرا
کماشیر نامند
قامافیطس بخ جاوشیر است
قامقیقی و قاموسقی ... بقل است
قاموامی بترکی طائر است

از طیور از جنس صقور
قاموز بیونانی صمغ است
و هرگاه مطلق گفته شود مراد از آن
صمغ عربیست و نیز قاموز
بسریانی سندروس را نامند
قاموزونیعیا بسریانی و
بیونانی صمغ سداب است
قاموزو رعینی صمغ خطمی است
قامو روشیعا بسریانی
و برومی فربیون است
قاموزو کرابسریانی نهادا
وران است
قاموو ولوزا بسریانی
و بیونانی صمغ درخت بادام است
قان گفته اند که بترکی دم است
قانامیس شهدانج است
قاناقس کاشم رومی است
قانس قبطی بیونانی باقلی
قبطی است
قانته الطیر قانصه است
قانفاسن بیونانی سندروس است
قانفادون بیونانی صمغ
کریه را انحا ست که می آید
از بلاد عرب و گفته اند که
سندروس است
قاساریدس و قساریدس
و قنساریدوس بیونانی ذراریح است
قانقرالحلمون لفظ یونانیست
و گفته اند که نباتیست مانند
عدس و بول آن استعمال کنند

قانوس بیونانی بمعنی و خاست
که آنرا شاهترج فرفیری نامند
قانیون بیونانی شاهترج است
قاوون بترکی بطیخ است

فصل القاف مع الباء الموحده

قباب بکسر اول بعربی نوعی
از سمک است
قبار و قبارس و قبارسن
بسریانی و بیونانی و برومی
بمعنی کبر است
قباع بضم اول قنفذ را نامند
قباق بترکی اسم قرع است
قبار و قباة بعربی نام گیاهی است
که شتران میخورند و بفارسی
گیاه چرای شتران نامند
قباج بعربی اسم دب است
که بفارسی خرس نامند
قباط و قبیط و قبیطی اسم ...
بضم قاف و تشدید با حلوای
معروف است که ناطف
نامند معرب کبیده کوبیته
قبر و قبره قنبر است
قباع اسم عربی خنزیر صحراییست
قبر اسم عربی انگور طولانی
جید الزبیب است و بتشدید با
اسم حیکاوک
قبرس بضم اول و سکون ثانی
و ضم را مهمله در اصل اسم
جزیره عظیمی است در روم

که معدن نحاس است که نحاس
آن بسیار خوب است و لهذا
آنرا نحاس قبرسی نامند
منسوب بدانجا مانند انگه
قلع اسم معدنیست که از آن
رصاص بعمل می آید لهذا
رصاص جید را قلعی مینامند
قبج قنفذ را نامند
قبج اسم خنزیر جبلی است
قبعه اسم طائریست کوچکتر
از عصفور
قبعر و ربعربی تیرو را نامند
قبقات صدف بحری نامند
قبل بعربی تیس جبلی است
قبور بعربی اسم نخل سرالمحیل است
قبیر او قبیره است
قبین بعربی مجل را نامند

فصل القاف مع التاء المثناه الفوقیه

قتب بکسر اول و سکون ثانی
جمع اقتاب است بمعنی امعا است
قتام و قتان بعربی غبار را
نامند
قت بعربی اسفست را گویند
یا خشک آن را
قترس گویند اسم بهترین نحاس است
قترغه اسم ترکی قلاع است
که بعربی غراب نامند
قت و قته بعربی اسم کرم
سرخی است که چوب ...

و مطلق کرم چوب را نیز نامند
قتق بترکی اسم ماست است
و مطلق نان خورش را نیز نامند
که بعربی ادام گویند
قتن ماهی است عریض بقدر
یک کف دست
قتنا بسریانی اسم قصب است
قتا او سیما بسریانی اسم قصب
الذریره است

فصل القاف مع الثاء المثلثه

قثام اسم عربی ضبع انثی است
قثاء الحیه زراوند طویل را نامند
و گفته اند اسم حنظل صغیر است
قثاء الصغار بعربی اسم شعار
است
قثاء الکبر بعربی سفلج است
بفارسی خیار کبر نامند و آن
ثمره خنت کبر است
قثاء النعام حنظل است که صغار آن
خیار رک و بهندی ...
قثاء بهندی خیار شنبر است
و گفته اند اسم ثمر ...
که بهندی ... نامند
قثم اسم ضبعان است

فصل القاف مع الجیم المعجمه

قجی بجیم عربی بفارسی خشخاش
شو است و نزد صاحب
تحفه اسم ترکی خردل بری است
قج بجیم عجمی مفتوح بترکی
که بعربی کبش نخل ... نامند

فصل القاف مع الحاء

قح اسم عربی بطیخ خام است
که بفارسی کالک و بشیرازی
کرک نامند
قحط بعربی اسم نبات است
قحر اکلیل الجبل است
قحوان اقحوان است

فصل القاف مع الدال المهمله

قداح اطراف صغیر تازه بقول
است و شاخ نبات تازه را
نیز نامند و صاحب تحفه بها ...
تاریخ دانسته و بعضی گل طلح
و بعضی گفته سنگ جقماق است
قداد بفتح اول و ثانیه بعربی
قنفذ است
قداحی پر مرغی حسین را نامند
قدح صاحب تحفه گفته نوعی
از ابرون را نامند و صح
آنست که بخور مریم است
قدح مریم گیاهیست که برگ
و بیخ آن صفت سنگ مثانه
و مدر بول است آن نوعی است
از حی العالم که مسمی است
بزلایف الملوک و اهل ...
مرحوم گفته اند که غلط است ...
که آن قداح مریم است
قد بفتح اول و تشدید دال
بعربی جلد نخله است
قد بضم اول و تشدید دوم

بعربی ماهی بحری است
قداح مریم قدح مریم است
و قداح مریم از آن جهت نامند
که کلهای آن طولانی پیچیده
شبیه بزلف بافته و اهل شیراز
آنرا زلف عروسان نامند
و بهندی حبه و هاری نامند
و اهل مغرب زلایف الملوک
جهت آنکه برگ آن مانند قدح
کوچکیست و از ینجهت این را
اذان القسیس نامند و گفته اند
بیونانی قوطولیدون نامند
و بعضی گفته اند حی العالم است
قدسیا بعجمین بیونانی قلیمیا است
قدوح و قداح بفتح اول و ضم
ثانی بعربی اسم ذباب است
قدومه نزد عامه اهل صفهان
اسم قدوری است
قدیح اسم عربی مرق است
که بفارسی شوربا نامند
قدیر گوشت طبوخ در دیگ است
قدیم الملک خبازی است

فصل القاف مع الذال المعجمه

قذاذ قطعه ذهب است
قذه و قذقان الاذنان
و القذوا اسم برغوث است
و نیز قذر بمعنی کیک است

فصل القاف مع الراء المهمله

قرا بسریانی اسم قرع است
قراقاچ بترکی درداراست
قراس یا بالوطن و قراس
تا فالوطن بیونانی کراثی
است که عامه اهل شیراز
تره پیاز نامند قراثا بعربی
قسمی از نخل است که ثمر بسر
آن بهتر می باشد
قراجرک اودی بترکی سولیر است
قراح و قراح آب خالص است
قراری بسریانی حب خروع است
قرا ردوس برومی اسم شمع است
که بفارسی موم نامند
قرار نوفل نیلوفر است
قراساس بیونانی زیتون ...
قرا سقر بترکی طائریست از
طیور صید مایل بسیاهی غلیظ
قرا سیا و قارسیا قراصیا است
قرا سیوس و قرنصیاه ...
و قرنصیارها والنس شراب
حلوی است که از انگور بگیرند
بیونانی قرطیقیون نامند
قراشیم بضم اول و فتح ثانی
بعربی قراد عظیم است
قراض بازناست و ...
نیز قراضه بعربی نوعی است
از حلوای صلب لزج که از
حلبوب سازند و اقراص
و بنادق بزرگ که از آن سازند
معروف ... است این حلوا

نزد اهل ایران بیقراضی
قراتاغ اسم ترکی شجره ایست
قرامن بیونانی ماء العسل است
و آن عسل قلیل است که ممزوج
کرده شود با ماء کثیر
قراطوس و قراطوس بیونانی
دروفیون است
قراصیا قراطیا بسریانی
و بیونانی خرنوب شامی است
قرع طائریست که عود الصلیب
بمنقار خود با آشیان برد
قرقلدن قرنفل است
قرانه بکسر اول بعربی بکار
شجر است
قراغاج بترکی نام درخت
درداراست
قراترو ما بترکی رخبین
لغت اندلس است
قرقون بیونانی کبابه است
قراقوش بترکی عقاب است
قراقلبوس برومی ...
قراموس برومی باقلی است
قراهیون بصل است
قرانیا بیونانی اسم زغال است
قراغنی اغریا بیونانی کرنب
بری است
قراد بکسر اول اسم ترکی ...
است که بفارسی ... نامند
قرباغه بترکی اسم ضفدع است
قراتیون بیونانی ... است

و اقعه اند نوعی از بابونه است
که بعربی عین البقر و بفارسی
گاوچشم نامند
قرب بکسر ... مسند و م
نوعی از ماهی مملح است که تا
باشد
قراست الجزء است
قرابیون برومی بلوط الارض است
قربوک اسم ترکی شبرک است
قربوله نوعی از لبلاب است
قربیون نوعی از سمک تازه
یا سمک معلق را نامند
قرح شونیز است
قرمان نوعی از کمأة ابن
صغار است که فطر نامند
قرو بعربی بمعنی قراو است
قروالیون بسد است و صحیح
آنست که آن قروالیون
بواو است نه بدال
قرومانون بیونانی قرومانا است
قرو امن جرف است که بهندی
بالم نامند
قرواموس و قرو آمون و
قرومون برومی و بیونانی
قرومانا را نامند
قروامینی بیونانی قرة العین است
فروج تمل الابل و دجاج است
قره مالی کرویا است
قرو ماوس اسم رومی خرطوم است
که بفارسی ... کنده نامند

قرنضم اول اسم عربی ضفدع است
فرنقبح اول را نامند و بعربی
فروج است
قروالب تخلست که آنرا احیاما
نامند
قرودمانا بیونانی بندق است
قرنج بعربی شجر است
قرزجه بعربی اسم بقله است
و شجر را نیز نامند
قرس بکسر اول بعربی ... نامند
قرسنیلوس اسم رومی است
که آنرا بیونانی ماطیطوس نامند
و آن شاهج است
قرسطاریون بیونانی سنگ ... است
که بشیرازی کماه کوهی نامند
قرسطوس بیونانی قسط است
و برومی قصر الیهود است
قرسمنون بیونانی زنبه حنظل است
قرسیطامنون بیونانی
و بسریانی زنجبیل کلاب است
قرسیقی اسم نوع طراثیث
است که بیونانی ... نامند
قرسیم ملح نفطی است
قرشام و قرشوم بعربی قراد
عظیم را نامند
قرص بضم اول و سکون ثانی
اسم عربی خبز است و کلیچه را
نامند و باصطلاح اطبا عبارت
است از دوائی که بکوبند و خمیر
کنند با آب و اقراص سازند

و در سایه خشک کنند تا اینکه
طوبت در آن نماند و نگهدارند
و استعمال نمایند
قرصعا سلحفاة است
قرصوف بضم اول بعربی
عصی الراعی است
قرط بعربی نوعی از کراث است
که آنرا کراث مائده و کراث
البقل نیز خوانند
قرطا بضم اول و فتح ثانی
اسم مصری قصقصه است
قرطا بیونانی شاه بلوط است
قرطی و قرطیقی بسریانی حسک است
قرطلس بیونانی تفاح کرم است
قرطف اسم عربی بقله است
و ثمره الرمث را نیز نامند
قرطالوخیار شنبر است
قرطم هندی حب العصفر است
قرطمانا قرومانا است ...
کرویای فارسی و کراویه
رومی را نامند
قرطن بیونانی ماء العسل است
قرطوه قراطیا بسریانی حسک است
قرظ بفتح اول و ثانی و ظای
معجمه اسم درخت نوعی از
مغیلان است
قرعا کیبا بسریانی ...
را نامند
قرعیلانه جعل است
قرعوی بترکی طائریست

از طیور صید از جنس بازی
و از آن کوچکتر
قرغی بترکی باشق است
قرف بکسر اول بعربی قشر را
نامند و قشر مقل و قشر رمان
نیز و بمعنی لحاء الشجر نیز آمده
قرفا طلیحه است
قرفد بفتح اول بعربی اسد است
قرغه بترکی غراب است که
بفارسی کلاغ نامند
قرقسیوس و قرقیسوس
و قرقسون و قرقسیا بیونانی
کبابه است
قرقلدن قرنفل است
قرقا آبیونانی عشرق است
که طلقی باشد
قرقاول بترکی نام تدرج است
که معرب تدرو فارسی است
قرقار حمام بغدادی که بفارسی
کبوتر بغدادی نامند
قرقس بکسر بعربی اسم خرس است
که صغار بعوض باشد
قراقرامنی حرف الماء است
قرقوس و بن صنوبر است
که آنرا تنبغ نیز نامند
قرقرون برومی سعد است
قرقس و قرقش بیونانی
صدف لؤلؤ است و نیز بحری
حلزون را نامند
قرقشم بترکی صامریوه و ...

قرقط و قرقوف بعربی خمر است
قرقعنا و قرقو بیونانی و بسریانی
زعفران است
قرقو بکسر اسم ترکی صقر است
قرقف بعربی خمر است و خمر
غلیظ را نیز گویند
قرقف مرغ کوچکی است و قرقف
نیز نامند
قرقمان خسی است که در جوف
مقل جاری و صعیدی
می باشد و گویند لب مقل جاری است
قرقو ماعماد قرقو سماد و قرقون
بیونانی نقل و بن زعفران است
زیرا که قرقو بیونانی زعفران است
و سما بمعنی نقل است
قرقینو بیونانی سرطان است
قرلانغوج بترکی خطاف است
قرمارس خاتل ابیه است
قرماره و طی است
قرماریس بیونانی درختی است
که آنرا اقطلب نامند
قرمافیطس طین کرم است
قرمانیون اقحوان است
قرماوان و قرومیتان و
قرمنتوان برومی و بیونانی
بصل را نامند
قرمد بالفتح سنگ نوره است
و بمعنی حرف مطبوخ نیز آمده
قرمدار قرمطان است و زنان
آنرا علف الجبل نامند و بری

قروح فرج استعمال نمایند
قرمعا سلحفاة است
قرمل بعربی شجریست بنجار
قرموده و قرموط و قرمول بعربی
ثمر غضبان است
قرمیا توتیا است
قرمید بعربی اسم آجر است
قرمیون بیونانی سمک بحری است
قرن البحر کهربا است و نزد
بعضی عبارت از بسد و مرجان است
قرن البقر و قرن الثور بفارسی
سروگاو یعنی شاخ گاو را نامند
و نیز قرن الثور بمعنی حلبه آمده
قرن الماعز شاخ بز را نامند
قرن الجدی قرن کرگدن است
که بفارسی شاخ کرگ و بهندی
گینڈی کا سینگ نامند
قرفا و میلاقون اذان الابل است
قرنب بعربی یربوع است
که بفارسی کلاکوش نامند
قرنبا بیونانی سلق کرنب را
نامند
قرنبا اغریا بیونانی کرنب بری است
قرنبی انارمل کرنب بستانی است
قرنباد و قرنبا حماض صغیر است
که مسمی بحمیض است و گفته اند
که بیونانی اسم لوبیا است
قرنبا مخفف قرنباد است
و آن اسم کرویا است
قرنباد و قرنفاد و قرنفار

و قرنفان کرویا است
قرنفل بیونانی ... است
و قرنفول قرنفل است
قرنوس حرف الماء است
قرنوس قالوس حب الصنوبر است
قرنوة اسم عربی هزنوه است
قرنیتا بسریانی مطلق مورج است
و قرنیتا و سرا بسریانی مورج بری است
و قرنیتا و بن اس بسریانی
مورج نهری است
قرنیتا و طراغوریخ جبلی است
قرنیتا و مجعلا بسریانی مورج
مزارع است
قرنیتا رمبا و قرنیتا رنهری
بسریانی مورج نهری است
قرنین بهندی آس است
قرنیون بیونانی شاه بلوط است
قروانوعی از لبلاب است
که آنرا اسد العرض نیز نامند
قروالیون بسد است
قرور بعربی آب سرو را نامند
قروسوس بوصیر است
قروطلیوس بیونانی
شاهج است
قروسوفیون و قروسوس
بیونانی ارطیون است
قروسمیون جوز مائل است
قروسیون بیونانی ورد صبا است
قره طه بترکی عسل است
قره ... سقطیقی قرمو ...

بیونانی معجونی است مرکب
از طین مختوم و حب الغار
و صنعت آن در قرابادین
ذکر یافت و نقل و بن زعفران
را نیز نامند
قروفس بسریانی اسم مورج است
قروعل بفتح اول و ضم ثانی
بیونانی قرع را نامند
قروفیو قروفوس و قروس
و قرفیو فوس و قرو قوس و
فیو فوس همه بیونانی اسم
زعفران است
قرواح قرولیون معرب از
از قروالیون یونانیست و آن
اسم بسد و مرجان است
قروم حجر و سنبل الکوه است
قرومیان بیونانی و بسریانی
بصل است
قرون خبث فضه است
که آنرا اقلیمیای فضه نیز نامند
قرون البرا اسم مرجان یا
کهربا است
قریب بعربی سمک مملح تازه است
قرسیا و قرسیا نوعی زعرور را
نامند که بهتر آن بهترین بسیر
انواع ثمرها باشد
قریح آب خالص است بمعنی ما
قراح
قریدوس بیونانی عفرب است
قریدوبوس بیونانی حربا است

که بفارسی ملخ نامند
قریل حنظل که بهندی اندرین
نامند
قرئیس بعربی آب سرد و گوشت
یخنی را نامند
قریص نان خورشی است
که از گوشت ماهی و اکارع
و یا بقول و ابازیر جوشانیده
در سرکه تا پخته شود و پس سرد
و منجمد کرده بخورند
قریصا بروطیس و قریصا
بروطانس و قریط خرنوب
شامی است
قراسیوس شرابی است
شیرین که متخذ از انگور که
مسمی است بقریطیقوس
قریع بعربی اسم محل است
قرنیقه الکتان نزد اهل اندلس
اسم کشوث است
قرنبان و قرنفان بسریانی
کرویا است
قرنبا بعربی اسم لوبیا است

فصل القاف مع الزاء المعجمه

قزاز زجاجی است
قزاکرم ابریشم است
قزح بعربی بول کلب است
قزح بکسر اول تخم بصل را نامند
و بمعنی توابل قدر است
مانند کمون و زیره و مثال اینها

جمع آن اقزاح و بمعنی ابازیر
نیز آمده
قزح بکسر اول و سکون
ثانی بعربی خرو الحیه است
قزو بضم اول و سکون دوم
قسط است
قزدیر رصاص ابیض است
قزدی نباتیست طبیعت
آن گرم و تر در اول و نمک
از آن بعمل می آورند و
میخورند بهترین آن سبز
تازه آنست
قزنعج اول و تشدید زاء معرب است
گزوبالج فارسی است آن
نوعی از ابریشم است و در
ابریشم ذکر یافت و کسیکه
آنرا ... الحریر دانسته
غلط کرده است
قزاح بضم اول و تشدید زای
تا بی کماة است
قزعند برغند است بزغنج
نیز نامند
قزل بترکی بمعنی احمر است
و مراد از آن ذهب است
قزلان بترکی اسم طائریست
کنیز لوحه و در شیراز و عادت
الجا قولاغ نامند و صاحب
تحفه که قمره نوشته سهو است
قزو جاموان و قزوسوا
و قزو سموان و قزوینن

و قازامان برومی و بیونانی
بصل است

فصل القاف مع السین المهمله

قس بضم اول نوع فسوسی است
که ثمر نداشته باشد و بمعنی
لبلاب بی ثمر نیز آمده و اوراق
آن صغیر می باشد و شاخهای
باریک عصارهٔ بیخ آن با
سرکه جهت سم ... نافع
قثا بفتح اول و ثانی
بیونانی سلیخه است
که آنرا بهندی کهیلا نامند
و بمعنی دارچینی نیز آمده
قسابه بفتح اول و ثانی
بعربی ترددی است
قساهیو بسریانی حلیون است
که بفارسی مارچوبه نامند
قساوا بیونانی تنکار است
قساوسیما بسریانی قصب
الذریره است
قسارا و قوارسا ما بسریانی
عود طلسان است
قسارس و قباهس بمعنی کهربا است
قسارقرنین اسم رومی
رطب است که بفارسی
خرمای تر نامند
قسار فوزینقین برومی ثمر
هندی است
قسار واقرقون قسار وا

فرقیرون یونانی سعد است
قساروس یونانی فسوس است
که عصارهٔ لحیة التیس باشد
قساموس وقساطونوس فرکمو است
قسالاون یونانی وهن غنث است
قساموس وقساموس قساموطا
وقسوماس همه یونانی اسمهٔ
داحینی است
قسیمس یونانی سوسن
بری ابیض
قساروس یونانی عصارهٔ
لحیة التیس است
قساسیس یونانی لبلاب
عریض الورق است که آنرا
لبلاب کبیر نیز نامند
قسنوبرون یونانی ثمر است
قسیون طاروس یونانی
لحیة التیس است
قسامیون قسموس لبلاب
کبیر الورق است و لبلاب
بری نیز گفته اند و قسموس بمعنی
لادن نیز آمده
قسر آن بترکی رماک است
قسرنوا وهن دخنا است
قسن بفتح اول و تیین مشدد
بعربی صمغ است
قسطس اسم جنس قسط است
قسطا سوده آن قسط هندی است
قسط بحری قسط ابیض است
قسطا حاقسط هندی است

ونیز قسط رومی ابیض ابیض
که بوی آن تند است
قسط رومی قسط ابیض حلو است
قسط سوری قسط ثقیل است
که لون آن مانند خشت است و
طعم آن تلخ و رایحهٔ آن ساطع است
قسط شامی راس است و قسط
سوری نیز گفته اند
قسط صینی قسط مر است
قسط عربی قسط ابیض خفیف
طیب الرائحه است و بمعنی
قسط حلو نیز آمده
قسط فارسی قسط ابیض مر است
که بفارسی ماردار و نامند
قسط نقلی قسط مر ثقیل الرائحه است
قسطام مر قسط هندی است و نزد
بعضی قسط سوری است
قسط هندی قسط اسود خفیف است
و قسط اسود و حلو را نیز گفته
قسطانیا و قسطل قسطنیل
یونانی و برومی شاه بلوط
است که بعربی بلوط الملک گویند
قسطانیقی بلغت اهل سودان
اسم بقله یا نبته است
قسطرین برومی و یونانی
اترج است
قسطاس بضم اول و تسکین
ثانی بعربی شجر است که بیخ
آن قسطس است
قسطور و قسطوره و قسطورین

وقسطوریوس و قسطوریون
و قاسطوریس بلغت یونانی
جندبادستر است که بفارسی
خرمیان نامند
قسطوس و قسطولس یونانی
زنجار است
قسطورون قسفس یونانی
فرطم است
قسطیبر بکسر اول و سکون ثانی
بعربی رصاص ابیض است
که آنرا قلعی نیز نامند
قسعبطس یونانی طلیس است
قسقاموریه یونانی فودنج است
قسقیون یونانی سوسن بری است
قسقاس بفتح اول و سکون
ثانی بعربی اسم نبات است
وبمعنی اسد نیز آمده
قسلد قسبیل است
قسمیهو ضبع است که
بفارسی کفتار نامند
قسور بعربی بابونج را نامند
وبمعنی فودنج نیز آمده
قسور بفتح اول و سکون
ثانی بابونج است و واحد
آن قسوره است
قسولیدس و قسولیدون
بضم اول و ثانی یونانی
کاکنج است
قسوماس یونانی دارصینی است
قسورمون بندق هندی است

که بهندی ریٹھه نامند
قسو یوقن یونانی حشیشة الزجاج
است که برومی کسه مالس نامند
قسه تره است
قشبا و قشنوسیوس برومی
و یونانی سلیخه است
قشبرام بسریانی قثاء بری است
قشیره و غنج اول کسر ثانی
خلاف است

فصل القاف مع الشین المعجمة

قشا و قشاء بعربی قثور
انجبار است
قشاح بفتح اول و ثانی
بعربی اسم صمغ است
قشار قشور محلب و نوی است
قشاره ریزهای کندر است
که از سودن و قطعهای آن
با یکدیگر جدا گردد و آنرا قشار
کندر نامند و قشر محلب را
نیز گفته اند
قشام بعربی اسم قرا است
قشنا بسریانی قسط است
قشر بضم اول بعربی اسم
ماهی بقدر شبری است
قشران جناح طح است
قشره بکسر اول و سکون
ثانی جلد است و بمعنی آج
را نیز نامند
قشری پوست بنه بالا است

که بفارسی سرشیر و جرنه بسبیر
نامند و بهندی ملائی
قشه اسم دابه است شبیه
جعل گفته اند دابه است
که بفارسی کنه و بعربی قرده
قشر خرما است
قشعه بفتح اسم کشونا است
وبکسر بمعنی بلغم آمده
قشعر بضم اول و سکون ثانی
بعربی قثاء است که بفارسی
خیار زه و خیار دراز و بهندی
ککری نامند
قشوم بضم اول و سکون دوم
بعربی قراد است
قشم بکسر اول لحم لحم مطبوخ
است لحم معلق را نیز نامند
قشمش بکسر اول و سکون ثانی
معرب کشمش است که عبارت
از مویز انگه کشمش باشد
قشنیز معرب گشنیز فارسی است
قشو بفتح اول بعربی دوای
جالی است که میالند زنان
بروی خود برای تصفیه رنگ
آن مانند خردل کوبیده
بخته با ماست سرشته
قشو بضم اسم جنس پوست
میوه ها است و شامل پوست
اشجار و بزور و غیرها است
و بعضی اعفیه را گه اینها قابل
بضم ضیستند و خذ نیست اند

واین کلی نیست ولیکن بسیار
قلیل الغذا اند و بطی الهضم
قشیرس برومی زراریح است

فصل القاف مع الصاد المهملة

قصابک اسم طایریست که آنرا
بعربی صعوه نامند و آن
صفراغون است
قصب فارسی نوعی از قصب
است که گفته اند نی است که
از آن قلم می سازند
قصبک اسم نوعی خرما است
قصب بوقصب الذریره است
قصد و قصده عوسج است
قصد بر بعربی ریاح عوسج است
که آنرا قلمی نیز نامند
قصر بعربی اصول نخل و شاخ را
نامند
قصبه بلغت عربی اسم
دهل است
قصطل بمصری شاه بلوط است
قصعل بضم بعربی عقرب است
و بکسر عقرب اولد ذئب را
نیز گویند
قصفه بعربی ورق طلح است
قصل بفتح اول و سکون ثانی
بعربی زهر سم است
قصم بعربی بیض جراد است
قصود و قصیده بعربی فن
سمین است و قصید بمعنی

لحم یابس نیز آمده
قصیر یابعربی نوعی از افاعی است
قصیص و قصیصه بعربی نباتیست
که در بیخ کماة روید و گویند
تودری است

فصل القاف مع الضاد المعجمة

قضاب بمصری ازادن الفار است
قضابه بعربی اسم وزغ است
قضار بعربی کلمه الماء است
که بفارسی ماده سگ آبی
و بهندی اود بلاو نامند
قضب اسم شجر بزرگ است
و بمعنی لفت و اسفست نیز آمده
قضبه بعربی اسم رطبه است
که بفارسی اسفست نامند
قض قضض بفتح بعربی حصی
الصغار است
قضام بعربی نبات جمر است
قضه بکسر اول و تشدید دوم
بعربی و جبین است و بمعنی
حصی صغار و جهن رمل نیز آمده
قضعابن بلغت اندلس نباتیست
که آنرا قضعیبون نامند
قضم بفتح اول و تسکین دوم
قطن عتیق است
قضم قریش حب صنوبر صغار
و کبار است
قضیب اسم عربی درخت
زرد تاک و انگور است

فصل القاف مع الطاء المهملة

قطابه بضم اول و فتح دوم
بعربی پاره گوشت است
قطاریقا یونانی اسقولوفندریون
قطاریون غافث است
قطالا یونانی ورد است
قطا بضم اول افطرومی است
گفته اند که دابه ایست بحری
که آنرا دابة البقر گویند و صحیح
آنست که نوعی از غم حبلی است
قطاط بفتح اول بعربی وطاط است
قطاع بکسر بعربی شیر بهی است
که بفارسی شکر پاره نامند
قطایس اصل الفار است که
آنرا عفص نامند
قطامی بعربی صقر است
که آنرا بفارسی چرغ نامند
و بنیذ را نیز گویند
قطب بعربی قطبا و قطبی و بابا
بسریانی بمعنی حسک است
قطبوس و قطوس بسریانی
سرخس است
قطس حوما بسریانی خطل را
نامند
قطر بکسر اول اسم عربی نحاس
گداخته است یا قسمی از
نحاس است یا عطلق نحاس
قطری گلگر وهن است
قطراهی یونانی کبر است

قطرب دابه ایست که حرکت
میکند بر بالای آب جز کات
سریعه مختلفه و نوعی از ابلیسیح
را نیز نامند
قطر طیبه نوعی از خمر است
قطر نا یونانی زجاج را نامند
قطروهی گلگر وهن است
قطر بکسر و تشدید بعربی سنور است
که بفارسی به نامند
قطه سنور ماده است
قطف بکسر بعربی عنقه دار است
قطفا و قطفه بسریانی بقله است
که آنرا سرمق نامند
قطلب بلغت شامی حاملی است
قطم بعربی لحم و پنبه که نیز نامند
قطمیر قنب بری است
قطن بعربی اسم اصل است
قطندوس برومی و یونانی
زبیب است
قطرسا و برنیا بسریانی
قثاء الحمار است
قطوت حوما بسریانی حنظل است
قطوریون یونانی قثای
بری است
قطونا نباتیست که بزر آنرا
بعربی بزر قطونا و بفارسی
اصفهان اسپرزه و بشیرازی
بنگو نامند
قطسقیقا نوعی از سموم قتاله است
قطیلا در دار است

فصل القاف مع العین المهملة

قعاع بضم بعربی آب طرح ما است
قعال بعربی نور و شکوفهٔ عنب است
قعیر یونانی فلفل است
قعبول قسمی از کماه است
قعقام سندروس است
قعفر دریل است
قعقاع بعربی تریاس است
ققع بعربی اسم لقلق است
که بفارسی لک لک نامند
ققعق اسم عربی عقعق است
قعلامنیس بخور مریم است
قعلوس غار است
قعموص قسمی از کماه است
قعنب بعربی اسم قلقاس است
وخصی الثعلب است
قعید بعربی جراد است
قعیدا رنب ذکر است

فصل القاف مع الفاء

قفارس کبر است
قفاریس یونانی و بسریانی
حب الزلم است
قفامن بضم بعربی وعل است
که بفارسی کاوکوهی نامند
قفارلیون شاهترج است
قف النظر اسم آسن ری است
قفنالا اسم رومی اجاص است
قفد کمون است

قفدیر یونانی لحم است
قفد بسریانی قنفذ است
قفر بضم اول و سکون دوم
اسم غار است
قفرس ابهل است
قفر و قفر نبات کشوث است
قفط کمون است
قفلوس یونانی غار است
قفاطاکرات شامی است
قفور کفری است
قفوری کافور است
قفوربیج و قفو اپیج و قفونابیج
یونانی کافوریه است که
نوعی از ریحان باشد
قفهر قهقهر است
قفیر بعربی زنجبیل است
قفیص یونانی قرمز است
که شبولد شو دبر درخت بلوط

فصل القاف مع القاف

ققه و ققنع بسریانی کا کیا است
ققنا لا برومی اجاص است
ققص شاهترج است

فصل القاف مع اللام

قلا قلی است
قلاب ذئب است
قلابو یونانی بلوط است
قلاع جاره باصفهانی
اسم عقیق است

قلاذا ذریویه است
قلا آزاره و قلازاره بمعنی قلاع
بجاره است و آن بمارس است
از جنس غراب که بفارسی
کلاغ پیسه نامند و عقعق را
نیز نامند
قلاره ماثیون یونانی
نوعی از خمر است
قلاس بسریانی سالوج است
قلانشره بفارسی اسم فی
است که شخار نیز نامند
قلاط بعربی سمک است
قلاطانس یونانی درخت
خیار است که بعربی دلب است
قلاطانوس یونانی قلت است
قلاطیدو یونانی قند بطلمیس است
قلاقل بعربی فلفل است
قلاقلیطس یونانی قلیمیا است
قلاقی فاخته را نامند و یا
طائری است مشابه آن
قلام بعربی قاقلی است
و نزد بعضی رعی الابل است
قلامالس یونانی فودنج
جبلی است یا بری
قلامسی و قلامیو قلامیسی
یونانی فودنج نهری است
قلامطون یونانی زرنباد است
قلامس و ماصیص یونانی
قصب الذریره است
قلان بترکی حمار الوحش است

قنب نحله بعربی شجرة النحل است
که بهار النحل نامند
قلبلاطس سورنجان است
قلیا بسریانی قونه است
قلبا واساوقلیون ودرب
بسریانی وبرومی ورق الاس
است
قلباواطروعاوقلیون قطرین
بسریانی وبرومی ورق
الاترج است
قلباواکنه ناوقلیون سلیقون
بسریانی ورق الانجدان است
قلباوبلوطاوقیلون دروس
بسریانی وبرومی ورق بلوط است
قلباونوتاوقیلون مندرون
بسریانی وبرومی ورق التوت است
قلبارجاصاقیلون قیصافالا
بسریانی وبرومی ورق
اجاص است
قلباتمصالبنابسریانی
ورق سورنجان است
قلبا وخلاف وقبلون الکیا
بسریانی وبرومی ورق
خلاف است
قلبا وافیفی وقبلون دریفیا
بسریانی وبرومی ورق
خوخ است که بفارسی برگ
شفتالو نامند
قلبا وذانی وقبلون سدکها
بسریانی وبرومی ورق الدفلی است

که بفارسی برگ وهست حوا است
قلبا وزیتا وقیلون خرنوس
بسریانی وبرومی ورق
زیتون است
قلباوقبار وقیلون کفاس
وبرومی ورق الکبر است
قلباوکنار وقیلون نالوس
سدر است
قلباوکوزی قلیون قیرنوا
بسریانی وبرومی ورق
الجوز است که بفارسی
برگ گردکان نامند
قلبا ونیلا وقلیاطلس بسریانی
وبیونانی وسمه است
قلیجفور وقلیجفر یونانی
بسریانی سورنجان است
قلیه ناردین قلدناردین
واشیشعان است
قلبی ناردین قلیطیانا
بسریانی خطیانا است
وآن بیخ سنبل است
قلت مرکلت هندیست
قلنا بضم اول بسریانی
قلت است
قلج اشق است
قلمندیون طبوس است
قلز بضم اول وثانی و
تشدید زای معجمه بعربی
نحاس که بفارسی مس
قزمس نامند

قلبا طلبس بیونانی زراوند است
قلسطانا برومی شاه بلوط است
قلبیس لحیة التیس است
قلع بعربی قلعی است
قلع ارمینا بسریانی طین
ارمنی است
قلمنین بخور مریم است
قلعی معدنیست که منه است
بسوی آن رصاص جید
قاف بسریانی قشر است
وبمعنی رعی الابل نیز آمده
قلغدیون اقراص زاج است
قلقطا اسم شامی کراث
شامی است
قلقونیا لفظ یونانیست
که بفارسی زنگاری نامند
قلقاس لفظ رومی است
که آنرا بهندی اروی نامند
قلقاسی بسریانی قلقاس است
قلقدیس قلقند است رومی
زاج ابیض است گفته اند
که بمعنی زاجی است که سمی
بشتر وندان است
قلقطار وقلقطار برومی
زاج اصفر است
قاقلان نزد اکثر اطبا
قاقل است
قلقلانی بعربی طائریست
که مشابه بفاخته است
قاقلانیه فاخته است

قلقنت وقلقند برومی زاج
اخضر است
قلار وقلاری نوعی از انجیر
سفید که چون خشک شود دیگ
آن زیاده وبراق گردد که
که یا بران روغن مالیده اند
وبعضی آنرا درظرفی متصل
بهم چیده وبران دوشاب
انگوری ویا عسل میریزند
ومیگذارند تا دو سه سال
فاسد نمیگردد
قلان اسم ترکی حمار الوحش است
قلوب قلیب اسم عربی ذئب است
که بفارسی گرگ نامند
قلما بیونانی وبسریانی حرمل است
قلماوس قلماوس قصب الذریره
غلام قاتلی است وعربی ابل
نیز نامند
قلمیک بلغت اهل عمان چیزی
است که نوعی از عود بخور است
خوشبو باشد وگویند صندل
اصفر است که بهندی
ملاگیر نامند وگویند نوع
الیمو است که لیمو را بهندی
خارگی وبهندی جنبهیری
نامند وگویند لیموی مرکب
از لیموی آب اترج است
قلموج بعربی اسم راسن است
قلمونیا بیونانی رانیجی است
که با آتش پخته باشند ونزد بعضی

صمغ صنوبر صغار ونزد
بعضی صمغ صنوبر کبار است
قلمیا طیطس نوعی از اوز
طیب الرائحه است
قلیس برومی خوخ است
قلیقلمون قیقهر است
قلنبک نوعی از عود است
که بخور آن طیب الرائحه است
که چون کوبند دوست خوشبو
گرداند
قلتقنی قار است
قلو باقلو بامیخ اسم رومی
آمله است
قلو باسیر اسم رومی شیر
آلج است وآن آمله پرورده
درشیر تازه دوشیده است
قلورقیا بیونانی صندل است
قلوسون بیونانی دستورید روس
است وآن فودنج است
قلوغیطون بیونانی صنوبر است
که بفارسی لشک نامند
قلوفا اسم عربی قرع است
قلولی بفتح اول وثانی طائر
که آنرا بفارسی قار نامند
قلومس پلاسیدس رومی
زبد البحر است
قلوسوس بیونانی سلک است
قلونوس شبه طرا نامند
قلیا بسریانی اسم قلی است
قلیان بکسر بعربی نحو دسیاه

است وبعضی نحو سفید را
دانسته اند
قلیاتس بیونانی طلیان است
قلید واشیشعان است
قلیا اقلیمیا است
قلیمی نزد اهل شرق طلیمیا است
قلینو بوذیون وخلینو قو
ذیون نوعی از علیق است
قلیمنون بیونانی رجل سرحان است
قلیقی قار است
قلیقلمون قیقهر است

فصل القاف
مع المیم

قمار نام موضعی است که عود
از انجا می آورند ولهذا
عود منسوب بدانرا عود
قماری نامند
قمارن وقمارون صدف
بریست یا بحریست
قماشیر وقماشیر وبسریانی
کماشیر است
قمح بعربی گندم است
قمحه بعربی قصب الذریره
است
قمر باصطلاح مهوسین اسم
نقره است
قمرا بعربی طائریست
قمرون روبیان است
که اربیان نیز نامند
قمسه بکسر اول وثانی لبن

جبل است که ترکی کته نامند
چون ترش متغیر شده وبد طعم
گردد وسکر آورد
قمیزه بضم کماة است
قمص بفتح بعربی ذباب
کوچکیست که بالای آب
حرکت میکند ویا پشه کوچکی
که بالای آب ایستاده میباشد
قمع زوائد است که بالای
خرما وبادنجان وانگور و
امثال آنها میباشد پیوسته
بشاخه درخت
قمقامه بعربی قیراده صغیر
را نامند
قمه بکسر اول ومیم مشدده
بعربی شحم است
قمل قریش وقمل قریش حب
حب صنوبر صغار است
قمحان بعربی زعفران است
وذریره را نیز نامند
قمله الزرع بعربی طائریست
مانند جراد
قمزوا قاقیا بسریانی صمغ
اقاقیا است
قمرون اسم عربی روبیان است
قمولیا قیمولیا است
قموزولوا بسریانی صمغ لوز است
که بفارسی ازو بادام نامند
قمی بیونانی بسفایج است
قمنیا بعربی یاسمین است

قمیحه بعربی اسم سفوفی است
که در دهان پاشند وبمعنی
جوارش نیز گفته اند ومطلق
سفوفات را نیز نامند
قمیشه بعربی حب حنظل است
قمیله بلغت اهل شام
دوقس است وحشیشة البراغیث
را نیز نامند
قمیم اسم عربی شیر خشک است

فصل القاف
مع النون

قنا نوعی از اندروطاس است
ونزد بعضی رطبه یابسه
وبلغت مصری اسم اسق است
وبلغت مغربی کاکنج است
قنابر بعربی قبره است واحد
آن قنبره
قنابری اسم عربی عملوک است
که بفارسی برغست نامند
قنابیس اغریا بیونانی قنب
بریست
قناتوس بیونانی شهدانج است
قناریا اسم جرشف بستانیست
وآن کنگر است
قند شکر طبرزد است
قنافیوس برومی کافور است
قنامس وقنامین قنانامس
وقینیس بیونانی شهدانج است
قنباو قنباقی بعربی شبح
ارمنی است که در ترکی

قنبیرس بعربی نوعی از لبن حامض است
قنبیض بضم اسم عربی حیه است
قنبعه خوشه غلات است
قنبیل اسم عربی شجر است
قنبیر قنبیل است که بفارسی
کنبیل نامند
قنداول اسم شامی دارشیشعان است
قندة وقندید بمعنی قند است
قندة الرقاع اسم عربی نوعی
از تمر است
قندر لوز است
قندران وقندرون بعجمی
وترکی وصفهانی حلک السلطم است
وگفته اند که اسم عجمی صعتر است
قندرس بیونانی حب صنوبر است
قندرقوری وقندس قرس
جند بادستر است
قندس بعربی کندس است
قندز وقندو ترکی حیوانی
که خصیه آن جند بادستر است
قندول داشیشعان است
قندید خمری است یا عصاره
است که طبخ نموده ودران
افاویه طیبه داخل کرده با
ورس وعنبر وکافور ومشک
وبمعنی خلوق نیز آمده
قنس بعربی نباتیست خوشبو
که بفارسی راسن نامند
قنطابرومی دم الاخوین است
قنطافورین بیونانی خفیبة

الثعلب است
قنفذ بعربی خارپشت است
وعود البحور را نیز نامند
وگفته اند سادا وزن است
ونام وزنی ومقداری است
ودراوزان ذکر یافت
قنطرما بیونانی اترج است
قنطریس بعربی فاره است
قنطس آس است که بفارسی
مورد نامند
قنطو اسلوا صنوبر کبیر است
قنطوایدس حب صنوبر صغیر
قنطوردیون طوماغا بیونانی
قنطوریون کبیر است
قنطیدا بیونانی افیون است
قنفخرنج ردی است
قنقهر وقنقهن قیقهر است
قنقع وقنقع فاره است
قنمه بعربی خبث وزنگ
ادهان وزیت ومانند
آنست وجوز فاسد را نیز گویند
قنبی بسریانی قنب است که
آنرا بفارسی بنگ نامند
قنب هندی بفارسی بنگ
هند است
قنب طین مشتق است طین
مصری را نیز نامند
قنه بفتح بعربی قار است
قنه بکسر اولی وفتح ثانی
مخففه بارزد است

قنو بکسر اولی وسکون ثانی
بعربی خوشه خرما است
قنوان وقنیان عذق است
قنیاریدس قنابریدسا
بیونانی ذراریح است
قنیا بسریانی ام غیلان است

فصل القاف
مع الواو

قو بضم اسم ترکی مرغیست
شبیه باوز بزرگ پر آن
بلند ونرم وخوشرنگ
ودراکلیل وتاج ملوک
وسلاطین نصب نمایند
وبعربی کی نامند وپرهای
کوتاه آن بسیار نرم وملائم
میباشد ودرجوف بالش
ومتکا برای نرمی پر مینمایند
قوا بعربی دوائی معینی را
نامند
قوادینا وقوارینا زبد البحر است
قوارة البطیخ بعربی اسم
میوه ایست که شبیه است
بشکل خربزه ودرطعم مزه
است وبهندی پهوت
وبانگی نامند
قوارير الاولی زجاج است
وواحد آن قاروره
قواع بالضم بعربی ارنب است
قواعلسون وقوعلیسون
بیونانی لسان الکلب است

قواهس بیونانی باقلی قبطی است
قوامس حجر اللازورد است
قوامیس حجریست مشابه فیروزج
ومعدن آن قبرس وکشمیر
وتبت است
قوانس وقوانص اسم سنگدان است
است که برومی کیلان و
بیونانی شعر سمعون نامند
قوانیا بیونانی شجرة المران است
وخرنوب را نیز گویند
قوانیا وقوینون وقوانیون
مسمو قونیا است وزبد البحر را
نیز گویند
قوب بضم اول وسکون دوم
اسم عربی جوزه مرغ است
وبچه سنگ آبی را نیز نامند
قوبا بیونانی رفت مطلق است
یا زفت یابس
قوب بضم اولی وفتح ثانی
بعربی قشر البیض است که
بفارسی پوست تخم
مرغ نامند
قوبارسیوس وقوباری
سامیس بیونانی عرعر است
قوبروس وقوقوس بیونانی
فلفل است
قوبلا بسریانی بابونج است
قوبوقی بیونانی صعتر بری است
قوبوساقلوس وقوبوسوطس
بیونانی عوسج است

قوبیا بیونانی ما الرماد است
قوبطیس و قوبیطوس بیونانی
کمافیطوس است
قوترو و قوتروج است که گفته
اسم درخت بن است
قوت بضم اول و فتح ثانی
اسم عربی قشر البیض است
قوتورا برومی خرنوب است
قوتبر شوکه منتنه ست و قوت
را نیز گفته اند و ابرون را نیز
قوج بفارسی کبش است
قوجاجاقانون بیونانی نباتیست
که آنرا قیفین نیز گویند
قوجلیاس بیونانی حلزون
بری کبیر است و بمعنی حلزون
بری نیز آمده
قوجیه قوسه است قالیه بسریانی
حلزون است
قودمان سعد است
قودمانوس و قودوسن و قوردو
وسیلوس و قوریدالیس بیونانی
زیبون است
قودماه و قوده و نیا و قودونیاس
بیونانی سفرجل است
قودوس و قوردوس
بیونانی ودل است
قوذینه تازه است
قور بیونانی بترکی جمل است
قورلیون و قورالن بیونانی
بسباس است

قورت و قوره اسم ترکی
ذئب است
قوردوس و قوردودوس
ضفادع است
قوربوس نباتیست که مسمی
برجل الغراب است و بهندی
مسمی نامند و بمعنی نیم مرم
نیز آمده
قورساما بیونانی سوسن
بستانیست
قورقیس مرارة سمک است
قورمایون و قورنیون و
قورنایون و قورنالون
بیونانی کزبره است
قوردنیا طیدا اسم شعر جبل
قورنیاس بیونانی قسمی
از جلبنات است
قورویوس و قوروقوس
نباتیست که آنرا رجل العقعق
گویند و رجل الغراب نیز
قوری غلاغی اسم ترکی حمام
است
قوریون بیونانی کزبره است
وحشی است و حاقوقرماهل
ودشتی عود قرح جبلی را نامند
قوری قدغی اسم ترکی حمام
است
قوز بغچ اسم ترکی جوز است
قوزقون بترکی غراب کل
سیاه را نامند

قوس نوعی از سمک بحری است
و بمعنی نبات وج را نامند
قوس دره و قوس وره
بیونانی عاقرقرحا است
قوسطس بیونانی قسط است
قوسطه زبیب است
قوسقوندون ثوم بری است
قوسولون بیونانی دارصینی است
قوسیا بسریانی مصطکی است
قوش ازوی بترکی عنب الثعلب است
قوشیر اسم بیونانی طباق است
قوش دیلی بترکی لسان العصافیر است
قوطولیدون نوعی از بروان است
قوطا بیونانی شاه بلوط است
قوطی بسریانی و برومی
طرابلون است که بعربی
حسک نامند
قوطاذریون بری است
قوطس و قوطوس و قطسون
بیونانی تفاح الکرم است
قوطنس بیونانی صابون است
قوطیا بیونانی انفحه است
قوطیوس بیونانی رمان است
که بفارسی انار نامند و بمعنی
زیتون الحبش نیز آمده
قوطیوس بیونانی زیتون
الحبش است
قوفا بیونانی نوعی از صنوبر است
و نوعی صمغ صنوبر را گفته اند
قوقان بس و قوقاری

ساسیین بیونانی عرعر است
قوقاربوس بیونانی صنوبر
الذبره است
قوقالیس نقاقل است
قوقامالین و قوقامالس
بیونانی و بسریانی اجاص
است
قوقوس ختمی است
قوقل و قوقل جوان جو اسفرم است
بایم اسفرم را نیز گویند
قوقه مما نقل و بمعنی عرعر است
قوقون غلاف صدف است
و نزد ابو علی بلوبخان مرهم
اظفار الطیب است
قوقون و قوقش بیونانی
جوز سرو یا درخت سرو
قوقی بیونانی درخت صنوبر
الکبیر است که آنرا ارز نیز نامند
و بمعنی بخور صنوبر آمده
و نزد بعضی حیوان جندبیدستر
قوقیون بیونانی قرصنی است
که مستعمل است در مشروب
یطوس و شوکران نیز نامند
قوقالس و قوقالین بیونانی
خلیدون کبیر است و بهن
قوقانس نوعی از دوقوا است
و نزد بعضی تخم کرفس است
قوقایا بسریانی حب الآس است
قوقس قدیون تخم مازریون است
قوقلامس و قوقلامین تخم مرمر

قوقلس عقرب است
قوقدر بلغت اهل مشرق اندلس
اسم نوعی از قرصعنه است
قوقنس و قوقینوس بترکی
طائریست که آنرا ققنس نامند
قوقوس و قرقوس بیونانی
طحلب را نامند
قوقوس ماقوس و قوماقیوس
و قوقومس بیونانی حب القرطم
است
قوقوسید و برومی جعدة است
قوقیا بسریانی حیوان بحری
است که مسمی بعقوقی است
قوقیاوس و قوموس
اعربو و قوموس غربو بیونانی
کمون بری یا شاهنج
بری است
قول نیلوفر است
قولاه و قوللا بیونانی عربی
النارین است و آن
غربی البلد است
قولامیوس بیونانی شجره مریم است
قولس بیونانی خشخاش سیاه است
قولین بیونانی کرنب است
قولنجان بسریانی خاولنجان است
قولانیس و قولقیس و قولوب
و قولوقیس بیونانی بسریانی
حنظل است
قولوبیا و قولوقیا و قولوقنی
و قولوقوما و قولوقوماطی

بیونانی قرع است
قولودی ماء العسل است
قولونیون نوعی از طین است
قولوطریون برومی و بیونانی
لسان الحمل است
قولوماملوس و قولون بیونانی
نکاعی است
قولوقندون و قولوس بسریانی
بسفایج است
قومرون و قومالیون بیونانی
قاتل الکلب است و قومرو
نیز گویند
قولی بسد بحری است
قولیا بسریانی جعده است
قولیقون خرء الکلب است
قوم بترکی ریگ است
قومانوعی از شراب است که بعربی
مرز نامند
قومارثون بیونانی رازیانج
بری است
قوماروس بیونانی بصل است
و گفته اند که قاتل ابیه است
وقطلب را نیز نامند
قوماریس بیونانی قطلب است
قومالس اسم بیونانی اجاص است
قومالیون بیونانی قرطولید است
قومامون بیونانی صمغ است
قومانیطس طین کرم است
و گویند طین کرمی است
قومستون برومی باقلی مصری

است

است
قومسوس و قومور و قومیا
موعد النیس است
و قومیوس و قومیون بیونانی
و بسریانی صمغ لوز است
قومور صمغ مطلق را نیز نامند
قومقولوس بیونانی لونیا است
قومن ج اسفرم یا جم اسفرم
را نامند
قوموسون نرگس است
قوموطا رجس بعربی قتاده است
و آن اغیلان است
قومی و قومیا و قومیدرو و قومنی
و قوقامون و قوقاموریس
و قوهین بیونانی صمغ است
و برومی قتاداست و نیز گویند
که قوهین بترکی صناق است
قومنی مرزه است
قومیا قیاس بیونانی بسریانی
صمغ عربیست
قومیاهند و ابیونانی و برومی
بل است
قونیون بیونانی ثوم است
قوناق بترکی جاورس است
قوناما بسریانی و بیونانی عرعر
قونس و قونوس بسریانی بیونانی
حب الصنوبر کبار است
قونص بعربی قانصه است
قونوشوش و آنی برومی
جلوز است

قونیا بیونانی ما الرماد است
قونیطهرما ذریون اسود است
قونین و قونیون بیونانی شوکران
و جوزمائل را نیز نامند و قونیون
مسحوقونیا و زبد البحر و خبز
را نیز نامند
قوی اسم ترکی گوسفند است
قویروق اسم ترکی دنبه است
قویرون بیونانی عاقرقرحا است
قویعلس و قویعلیس لسان
الکلب است
قویادوس اسم بیونانی قطلب است
قویلی بیونانی نوعی از صنوبر
که ورق آن مشابه است
بورق زوفا
قوینطن برومی و ... است
که آنرا بعربی خانق النمر نامند
و آن نوعی از مازریون اسود
است
قویون شوکران است

فصل القاف مع الهاء

قهراسوس بیونانی قراسیا است
قهقهار بعربی اسم حجر صلب است
قهقب بعربی بادنجان است
قهقر بضم بعربی صمغ است
و نیز قهقهر بعربی غراب
بسیار سیاه را نامند و قهقر
بفتح اول و سکون دوم
و فتح قاف ثانیه و راء مهمله

مشدد بعربی تبن است
و سنگ سخت سیاه و المس را
نیز نامند
قهقور بعربی حجر است
قهندرس و قهندروس
بیونانی حب صنوبر است
قهه بعربی شیر تازه دوشیده است
قهوه بعربی خمر است و نوعی
از خمر را نیز نامند و نزد
عامه اسم شربن است و
در حرف الباء مع النون
مذکور شد
قهیر بعربی قراست و آن
نوعی از ابریشم است

فصل القاف مع الیاء المثناة التحتانیه

قیاسوس شاهتره است
و کمون بری را نیز گویند
و بیونانی دارصینی را نامند
قیاموسیس و قیامون و
قیامویون بیونانی اسم
دارصینی است
قیاموسین بیونانی دهن
دارصینی است
قیانارین بیونانی زنجفر
مصنوع است
قیانقون بیونانی شاهانج است
قیبا بیونانی زرنباد است
قیشره بشیرازی کزبره بری است
قیشن بعربی زبد البحر است

قیتون و قیطون و قیجیون
نباتیست که بهندی آنرا
سعله نامند و سعالی است
قیثا بیونانی جوز الانهار است
و نبات فرفخ را نیز نامند
قیثا آ بیونانی جوز الانهار است
قیچی بترکی نباتست ولی ترکی
و گفته اند که اند کنا ستطیع
را نیز نامند
قیح بعربی ریم خالص است
قیحر بسریانی عنصر خام است
قیخوربن بقل و شبی است
قیدر لوز است
قیدس شونیز است
قید باقلی شبح است
قیر اسم عربی قار است
و زفت رطب را نیز گفته اند
قیراسوس بیونانی قراسیا است
قیراما نصف دانق است
قیراطیا بیونانی خرنوب
شامی است
قیربوا خا است
قیرس بیونانی شمع است
که بفارسی موم نامند
و جوز سرو را نیز گفته اند
قیرسطریون رعی الحمام است
قیرکم شیطرج است
قیرنوا برومی جوز است
قیرودونا جلوز است
قیروس بیونانی شمع است

قیروخس بیونانی نوعی از
حلزون است که آنرا ودع گویند
قیساحیونا بسریانی لیمون است
قیساروس بیونانی عصا الراعی
لحیة التیس است
قیسارین طلو خبیث است
که از باقلی سازند
قیسانارین بسریانی
حنظیانا است
قیسوس علیق است
قیسره و قیسوری و قیسوا
و قیسرین بسریانی خراطین
است که بفارسی ...
قیس و قیسو سانا ...
لاذن است
قیسطوا برومی قسط است
قیسلون و بمعنی زفت رطب
است
قیسوسی بسریانی قیسوس
قیسوم قیصوم است
قیسا سلیخه است
قیسارس فربیون است
قیسانه بعربی ماهی ...
قیسوری نوعی کافور است
و بار آن با دلسلبت
بقیصور که نام شهریست
که در آنجا هم میرسد و آن
بهترین انواع کافور است
قیسی و قیصی سرس است
که بفارسی هندی خوخ ...

و آن نوعی از شمش خشک کرده
و گفته اند که اسم عنا ...
قیفن نوبت بالای شعیه است
قیطافون بیونانی بافلاب
شامیست
قیطادوس برومی قرطم است
قیطرستین برومی و ...
قیطس نوعی از صنوبر صغار است
و گفته اند که شتین ...
آس است
قیطل بیونانی سفید ...
نامند
قیطیدا بیونانی افیون است
قیطموقوس و قیطمولوس برومی
فرنجمشک است
قیطیون بیونانی سعلات است
که سعالی نیز نامند
قیعدس بیونانی نوعی از
سمک تازه است و با سمک
مملق
قیعله بعربی عقاب است
که بالای کوه میماند
قیعم بعربی سنور است
قیفو بلغت بربری ...
قیقولاقاطوس و قیقولا
قاطیس و قیقولانس بیونانی
زفت است و بارقیا ...
قیغانیون بیونانی سذاب است
قیقاس جسارون است
قیقولوح برومی غالیه است

قیفا بعربی قشر الطلع است
قیقه بکسر پوست تنکی است
که زیر پوست یا پس تخم مرغ
میباشد و بفارسی پوست زیرین
خایهٔ مرغ نامند
قیقب و قیقبان بعربی اسم
آزاد درخت است
قیقبان بمعنی قطلب نیز آمده
قیقرونیون بیونانی و برومی
سرو است
قیقس و قیقوس نوعی از بلوط است
قیقون برومی اسم سعد است
قیقمایون بیونانی قثای بری است
قیقی بعربی سعیدی تخم مرغ است
و بیونانی خروع است
قیل بکسر اول سکون دوم
قار است و قسر طب از نیز گویند
و بکسر اول یا معدوله ترکی
اسم شعر است که بفارسی موی است
قیلاو رابسریانی بابونج است
قیلع قنبیل است
قیلقی بلغت اهل مشرق اسم
اشنان است و قرطبیان آنرا نیز نامند
قیلو اردواز است
قیلوط بلغت اهل مغرب اسم
ورق کراث شامی است و گفته
که بمعنی کراث شامی نیز آمده
قیلیا نوعی از قیصوم جبلی است
قیماغ اسم ترکی زبد اللبن است
که بفارسی سرشیر و بشیرازی

جربه و بهندی ملای نامند
قیمن رئة البحر است
قیمن الوغفقس رئة الثعلب
قیموس و قیومین بیونانی
کرنب بری یا شاهترج
بری است
قیموسارقوس بیونانی خروع است
قیمولیا طین اکل است
قیمون اغریون کمون بری است
قینا بیونانی نوعی از بقلة
الحمقا است و نواب
علوی خان مرحوم گفته که قینا
غلط است و اصح قینان است
و آن بمعنی حی العالم آمده
و حی العالم غیر بقلة
الحمقا است
قینا فارس و قینا باری
و قینا بارو قینا بری و قینا
و قینا مار بیونانی زنجبیل است
قینا ردا س و قینا ریدیس
بیونانی ذراریح است
قینا نیس برومی شاه ترج است
قینوتس بیونانی صعتر است
قینلس بعربی ذرت است
قینطس بیونانی زنجار است
قینیطس بیونانی طین احمر است
قینفس بیونانی قرطم است
قینفس اغریون بیونانی
قرطم بری است
قینهر بیونانی نوعی از صمغ

قینوطیسرون بیونانی کندر است
قینوسون بیونانی رند است
قینه تربد است
قینوس بیونانی شبرم است
قیواطهنا بیونانی آذریون
بریست
قیوروسون بیونانی فودنج است
قیوطاوسین برومی تخم
قرطم هندی است
قیوطنوس بیونانی قثاء است
قیوقارسین بیونانی عود است
قیوقوس بیونانی زعفران است
قیومرقولس رئة البحر است
قیومیطا عالیون است
قیونذی و قیوندفاذی است

باب الکاف
فصل الکاف مع الالف

کابلی هرا بهندی هلیلج
کابلی است
کابور بهندی اسم کافور است
کابیثه و کافیثه بفارسی چوب ...
کاتیل اسم ولمی خلد است
کانٹه اسم هندی شوک است
کانٹه مانڈو کالا مانڈ اسم
هندی لسان الثور است
یا نوعی از آن است که گویند
اسم نباتیست غیر آن
کانٹ بنتدید نامنتله اسم
خایه خر است

کاجرا اسم هندی زردک است
کاج اسم فارسی صنوبر است
و بجیم هندی اسم زجاج است
مصنوع از نوعی کاه است
کاجلون بهندی اثمد است
کاجل اسم هندی دوده است
که بچشم کشند
کاچی اسم فارسی حسوی است
که از بر و رساز ند
کاجیره بفارسی قرطم است
کاجبا بسریانی اجیر است
کاد و بهندی هندبای
بری است
کاجر اسم هندی جزر است
کار بهندی و بسریانی
مری است و نیز بهندی
اسم ملح است که از نمک ...
کاربا مخفف کاهربا است
بمعنی کهربا است
کارتن و کارتنک و کارتنه
بفارسی عنکبوت است
و نیز کارتنه اسم حلبه است
که بهندی میتهی نامند
کارو اسم فارسی کافور است
و غلاف طلع نخل را نیز نامند
و گفته اند که اسم بقول ماکول
و رطب یعنی خرمای تازه را
نیز نامند
کاره بعربی اسم نحله است
که نزد یک آب روید

کارنجک بفارسی خبازی است
کاروانک اسم فارسی ...
طویل العنق که نزدیک آب
می نشیند و بعربی آن را
کروان نامند
کارٹه اسم هندی مطبوخات
مسهله و منضجه است
کاز بفارسی درخت صنوبر است
کارونک اسم فارسی وج است
کازیره و کاغاله و کافلنته
و کاکیان بفارسی قرطم است
که بفارسی خسک دانه و بهندی
گوکسم کاجنج نامند
کاج و کاجه ک بفارسی
ولدل است و آن نوعیست
از قنفذ کبیر جبلی که بفارسی
خارپشت نامند
کاسر بعربی عقاب است
کاسر الحجر اسم عربی حب القلقل است
که بهندی ... نامند
کاسکینج معجون معارب است
و صاحب اسرار الطب گفته
که معنی آن کثیر المنافع است
و آن معجونی است نافع برای
امراض کثیره و صفت آن
در قرابادین ذکر یافت
کاسکینه و کاسه شکنک اسم
فارسی شقراق است و نیز نفا...
سبزک نامند
کاسلیس بیونانی اسم جوز است

کاسم بهندی اسم سپستان است
کاسنی اسم فارسی هندبا است
کاسنی بستانی اسم فارسی هندبای
بستانی است
کاسنی دشتی اسم فارسی
هندبای دشتی است
کاسنی شامی هندبای بستانیست
کاسنی کاجر بهندی اصل
الهندبا است
کاسو بیونانی عروق ما میران
است که بفارسی زرچوبه نامند
کاسوس خشخاش زبدی است
کاسه پشت اسم فارسی
سلحفاة است و نیز فارسی
لاک پشت و سنگ پشت
نامند
کاش شین معجمه بفارسی بمعنی
کلج است که زجاج باشد
و لهذا اوانی مزججه یعنی لعابدار
را کاشی نامند
کاشنه اسم فارسی جعده است
و نیز بفارسی نخ نامند
کاغ اسم فارسی زاغ است
کاغذ اسم فارسی قرطاس است
کاغنه اسم فارسی کرمیست
کوچک سیاه منقش و منقط بسرخی
و بهندی بیربهوتی نامند
کاشم رومی سبسالیوس است
کاسه شکنک اسم فارسی
شقایق النعمان است

کافر اسم عربی وعاء طلع نخل است
که بفارسی تارونه نامند
و حمار بسیار بزرگ را نیز نامند
کافرو و انیت که بهندی
گلرونده نامند
کافور قشر طلع است که بفارسی
تلوسه خرما و بشیرازی تارونهٔ
خرما نامند و طلع و اکمام
فواکه را نیز گفته اند و نیز اسم
نباتیست که گل آن مانند گل
اقحوان است
کافور اسفرم عیثران است
کافور جو دانه نوعی از کافور
طیبة الرائحه است
کافور الکعک زرنباد است
کافور موتی نوعی از کافور
کدر کمد غیر شفاف مغشوش است
کافور یوتیه ریحان الکافور است
کافوری نوعی از بابونه است
که بفارسی بابونهٔ کاو و گاو
چشم نامند
کافیلو بفارسی شکاعی است
کاچنکها و کاچنکی اسم
هندی رجل الغراب است
کاکره بفارسی عاقرقرحا است
کاکستا ابن عرس است
کاکل بضم کاف فارسی اسم
فارسی مشترک است میان
حنطهٔ رومیه و اشنان
کاکل بکسر کاف فارسی حین

سیاهیست که در ته حوض
و نهر می باشد و نیز بعضی
نباتیست که در آب روید
و اول اصح است
کاکماچی اسم هندی عنب
الثعلب است
کاکنه بسکون کاف
ثانی و فتح نون معرب کاکنج
است
کاکوتی اسم فارسی صعتر است
کاکوش اسم فارسی ... است
کاکول اسم هندی شقاقل است
کاکیره و کتوره اسم هندی
سرطانست
کاکل و کاله بفارسی اسم
قرع است و بشیرازی
بطیخ را نامند و نیز اسم
نوع ... است و گفته اند
اسم جاورس است که بهندی
کنگنی نامند
کالالبن است
کالاجیرا اسم هندی کمون
کرمانی است که بفارسی
زیرهٔ سیاه نامند
کالاسانپ اسم هندی
اسود سالخ است
کالا کچلا اسم هندی خربق
اسود است که بفارسی
خال زنگی نامند
کالا مانڈه اسم هندی لسان

الثور است که بفارسی گاو
زبان نامند
کالاسانو بهندی اسم
نوعی از ارز است و گفته اند
که اسم دوائیست مسمی
بسا داوران است
کالک بفارسی قرع را و نیز
بطیخ صغیر خام را نامند
کالمون بهندی اسم
نوع ارز است
کالنج بفارسی زعرور است
کالنجه بکسر لام و سکون نون
بفارسی اسم عقعق است
کالوت بهندی اسم نوعی
از بیش است
کالوج بفارسی حمام است
و نیز بفارسی کبوتر نامند
کالوع بفارسی کرانست
و نیز بفارسی کندنا نامند
کالوسک بفارسی باقلی است
کالو بفارسی عاقرقرحا است
کالی الو بهندی اجاص اسود
است که عیون البقر نامند
کال هوای اسم هندی
بسلیه کابلی است
کالی ... بهندی نوعی کمان است
و گفته اند اسم نمام است
کالی جیری بهندی کمون
بری است
کالی خشخش بهندی خشخاش

بری اسود است که از آن افیون
بعمل آورند
کالی عوا که بهندی عنب اسود است
کالی مرچ اسم هندی فلفل اسود است
کاما بیونانی و بسریانی اسق است
کاما کاماه و حرود ماه و کانا
حرو دماشاه خ است
کامالاون بیونانی آذریون
اسود است
کامالیا بیونانی شبرم است
و گفته اند ماذریون است
کامخ ابیض بشیرازی کال است
کامون بهندی باقلای
هندی است که بهندی
کبهاوه نامند
کامنجی بیونانی و بسریانی
مصطکی ابیض است
کامه بفارسی مرجان است
کامنا گفته اند که اسم هندی
شوک است
کانتران اسم هندی عقرب است
کانهاند اسم هندی سکر است
کاندہ کنا بهندی اسم
نیشکر است که بعربی قصب
السکر گفته اند که بهندی
عنصل را نیز گویند
کانسی بهندی حجر البقر است
کانکنی بهندی جاورس است
کانزد ا بفارسی ماذریون است
کاورک بفارسی کبر است

و گفته اند که ثمر کبر است که
خیار کبر نیز نامند
کاوزبان اسم فارسی لسان
الثور است
کاوچشم اسم فارسی اقحوان است
کاوزهرج معرب گاوزهره است
و آن حجریست که در مثانه
و شکم گاو و یا در زهرهٔ آن
که بفارسی پاد زهر گاوی
و بهندی گاوروچن نامند
کاودارہ اسم فارسی جاورس است
کاول بفارسی کرانکرم است
و گفته اند که کرات جبلی است
کانجی اسم هندی شونیز است
کاه اسم فارسی تبن است
کاورس جاورس است
کاودانه اسم فارسی کرسنه است
کاونینک بشیرازی طائر
سیاه منقط ببیاض است
و بعربی زرزور نامند
کاوه بشیرازی نافه مشک است
کاهکی نباتیست که بعربی
اذخر نامند
کاهو اسم فارسی خس است
کاه اسم فارسی تبن است
کابی بهل اسم هندی ... است
کاہی اسم هندی تمر ...

فصل الکاف مع الباء

کبابه بعربی عود بخور است

عود و هندی را نیز گویند
کباب شامی طباهج است
کبابه شکافته و کبابه شکم دریده
قلیه است
کبار کبر است که آنرا نیز نامند
کباروس بفارسی عین الجمر است
کبا بش نوع قرنفل است
که سر آن بزرگ باشد
کبا مطرانه شکوفهٔ انار است
که گره نه بسته باشد
کبا نقش لاذن است
کبه بفتح اول بامشدد
بعربی رخام است
کبت اسم فارسی نحل است
و نیز بفارسی زنبور عسل
و ذباب عسل نامند
کبتر کبوتر است
کبتا المتا و کبتا المتا بسریانی
و بعربی کرنة السودا است
که فاشرستین باشد
کبتاد یا بسریانی هزارچشان
است که کرنة البیضا
و فاشرا نامند
کبتا حمرا بلغت سریانی انگور
بستانیست که از آن شراب
بعمل آورند
کبتا وید ا بسریانی کبر است
کبج بضم کاف سکون با
موحده و حا مهمله گویند
زنبیل است که ترکی ...

است
کبه وکبد ابلغت فارسی اسم
ابریشم است
کبدة بفتح اول وسکون ثانی
وفتح دال مهمله بعربی حزرة
الحب است
کبرکا زرونی اسم شیرازی
خرنوب شامی است
کبرکی جر اسم هندی اصل الکبر است
کبرکا پات اسم هندی ورق
الکبر است که بفارسی کبرپات نامند
کبرکی جهال اسم هندی قشر اصل الکبر است
که بفارسی پوست بیخ کبر نامند
کبست وکبستو وکبسه بفارسی
حنظل است
کبعدیا وکبعیدیون بسریانی
شاهترج است
کبک معرب کپچ است وآن
اسم حجل است
کبک دری اسم فارسی
وج است وتدرج را نیز نامند
کبک کوه وکلنجیر بفارسی دراج
کبک نر اسم فارسی یعقوب است
که آن ذکر حجل است
کبوترا اسم فارسی حمام است
کبوتر بچه بفارسی فرخ حمام
کبود بفتح اول وضم ثانی نزد
صاحب تحفه هندی اسم
شفنین بری است
کبودان بضم اول وثانی

اسم ع بی شاهدانه است
کبود دانه بفارسی اسم شهدانج است
کبود در بفارسی بوتیمار را نامند
ونزد بعضی اسم کرمی است
که در آب میخورد ماهی را
کبوده اسم فارسی نوعی
از خلاف ونیز بفارسی سیاه
بید را نامند وگفته‌اند که علاف
بلخی است که بفارسی بید مشک نامند
کبور بهندی اسم کافور است
کبوک گفته‌اند که طائریست
که بعربی شکواده بهری عقد
وبفارسی سرخاب بهندی
چکوا نامند وصاحب تحفه
گفته که اسم هندی فیح است
کبوک بفتح اول وضم دوم
مشدده اسم فارسی است
که کنیت آن بعربی ابو الملیح
ونیز بفارسی چکاوک نامند
وبه تخفیف با نیز آمده
بمعنی مذکور
کبی بفتح اول وکسر با موحده
وبای فارسی نیز آمده
اسم فارسی فرو سیاه روست
که بهندی لنگور وهنون
نیز نامند
کبناوس یونانی لوبیا است
کبنا وکبینه اسم حلوی است
معروف که کبیطه وکبیته
وناطف نیز نامند وصنعت

آن در قرابادین ذکر یافت
کبیتا المکینا وکبیتا المنا
وکمیتا المکنا اسم سریانی
کرمة السوداء است
کبیتا الکینا وکبیتا حوربا
بسریانی کرمة البیضاء است
که بفارسی هزار جشان نامند
کبیتا ویرا بسریانی کرم است
کبیتا بسریانی جبن است
کبیتا حمرا بسریانی کرم است
کبیچه اسم فارسی خوی است
ونیز بفارسی سرشیم نامند
کبیده بضم اول وفتح ثانی
اسم فارسی سویق است
که پست نیز نامند وبهندی
ستو گویند

فصل الکاف مع التاء المثناة الفوقانیه

کتان الماء طحلب است
کتل اسم فارسی تفاح است
کته اسم هندی کلب است

فصل الکاف مع الثاء

کثیر الشعیر برسیاوشان است
کثیر الارجل بسفایج است
کثیر المنفعة خطمی است
کثیر الرؤس قرصعنه است
کثیر الورق خرنیل است
کثیر اجمار النخل است

کثافرز جرجیل است
کثیر الاصلاح لسان الحمل است
کثا بلغت بربری جوز ایم است

فصل الکاف مع الجیم

کجر بجیم اسم عربی است
اسم هندی خرما است
وبجیم فارسی اسم هندی
زرنباد است
کجیم وکجب حصرم است
کجلا اسم هندی ازاراقی است
کجن هندی بوره ارمنی است
کچری اسم هندی دستنبویه است
کچبان اسم هندی غوره است
کچا اسم هندی خراطین است
کچول اسم هندی سلحفاة است
کچیت کن اسم ترکی الجزة است
کچوله اسم فارسی ازاراقی است
کچ اسم فارسی جفن است
کچی اسم ترکی معز است
کچه ماهی اسم دیلمی الفین است

فصل الکاف مع الحاء

کحل اسم سرمه است ودر صحاح
مانند سرمه در چشم کشند
کحل اصفهانی وسلیمانی
وکحل جلا اثمد است
کحل السودان تشمیزج است
کحل فارسی وکحل کرمانی
انزروت است

کحلا وکحیلا اسم عربی انواع
ابو خلسا است لسان الثور
وحوض لسانرا نیز نامند
کحل خولان حضض است

فصل الکاف مع الدال المهمله

کده اسم فارسی قرع است
کدهه اسم هندی حمار است

فصل الکاف مع الراء المهمله

کرابانه وکربالا بهندی
خیار شنبر است
کرابین وکرابس وزغه است
کرترفتای کبیر اسقنقای
مار را نیز نامند
کربس وکربسو وکربه وکربش
وکربشو وکرتیه وزغه است
که بهندی چهپکلی وبکنگی نامند
کربه بفارسی نباتیست که انرا
بعربی خلفا نامند
کرت معرب از قرط است
کرتم بهندی نوعی از سموم است
یحتمل که نوعی از بیش است
کرتنه وکرتینه بفارسی نسج
عنکبوت است
کرته اسم اسل است بفارسی
وآن نباتیست ازجامی
که ازان حصیر سازند
کرته دشتی اسم فارسی
اوخر است

کرثنی بکسر اول وسکون ثانی
وکسر ثاء مثلثه وبعد آن همزه
بعربی پوست بالای
بیضه است
کرج گفته‌اند که اسم ترکی جص است
کرجغو اسم فارسی سلوی است
کرجک اسم ترکی خروع است
کرجین بلغت اهل جرجان
زعرور است
کرجیا طرخشقوق است وبهندی
کادو نامند
کرداج معرب کرداک
فارسی است آن کرداناج است
کردان مرغی است از گنجشک
بزرگتر وپاهای دراز دارد
ودر طبع مانند عصفور است
کردمانه بفارسی کرمدانه است
کردمین نوعی از سالبوس است
کرده کر بلغت هندی قرطم است
کراثا حرما وکراثا وقراو کراثا
قطاما وکراثا قطبنا ما بسریانی
کراث بریست آن کراث الکرم است
کراث اندلسی کراث شامی است
کراث بری کراث کرم است
ونزد بعضی کراث ثوم است
کراث البقل نوعی از کراث صغیر
بستانی شامی است
کراث الثوم کرم است
کراث جبلی نزد اکثر اطبا
فراسیون است ونزد بعضی

کراث نبطی است
کراث خراسانی نوعی از کراث
کالکان است
کراث وخاف کراث کرم است
کراث روم کراث رومی است
کراث شامی نوعی از کراث
بستانی کبار است
کراث کرم کراث بری است
کراث مائده کراث بقل است
وآن نوعی از صغیر کراث بستانی است
که آنرا فرط نامند
کراث نبطی آن نوعی صغیر از بری
است از انواع کراث بستانی
کبار ونزد بعضی کراث جبلی است
کرس بعربی وسخ است
کرس سلخ الحیه است
کرسان وکرسیان حطب کرم است
کرسف اسم فارسی کرفس است
کرسف وکرسوف بعربی
قطن است که بفارسی پنبه نامند وکرسف
صوف دوات را نامند
کرشان اسم ترکی اسفیداج است
کرسفی بعربی نوعی از عضل
ابیض است
کرشکوا نطراس کرسنه است
کرسنه لغت فارسی است ونیز
بفارسی خشکرینه را نامند
کرسنه بسین مهمله اسم حبی است
که آنرا بفارسی گشنگ نامند
کره بضم اول اسم نبات

اشق است گفته‌اند که نفس
اشق است
کرف بفارسی غار است
کرفا اسم دیلمی شعر الغول است
کرفا بهندی حنظل است
کرفی بعربی پوست بیرون
بیضه است کرفروس حاست
کرفس بعربی قطن است
کرفس جامی کرفس مائی است
کرفس الماء قرة العین است
کرفس جبلی وصخری ماقدونسی است
فطرا سالیون است
کرفسا بسریانی کرفس است
کرفش بفارسی کرفس است
کرفس دشتی بفارسی کرفس بری است
کرک طائریست که آنرا [illegible]
ونیز بفارسی سرطان را چاچه را
گویند
کرک بکاف آخر فارسی بفارسی
کرگدن را نامند وبکاف
عربی اسم فارسی سلوی است
کرکاس بفتح وبضم هردو آمده
اسم فارسی دوسرا است
ونزد بعضی اسم برشلم است
کرکاش وکرکیش بلغت اهل
مصر اسم بابونه است
کرکامیلوس باصطلاح اهل [illegible]
اجاص است
کرک جراس بلغت تنکابن
شیل است

کرکر بفارسی صنوبر صغار است
که آنرا حمل قریش نامند
کرکر اسم فارسی باقلی است
کرکروهن سنگ است ونزد
بعضی سک المسک
کرکر هو عاقرقرحا است
کرکریا یونانی خندقوقی است
کرکرکس اسم فارسی انسر است
ونزد بعضی رخمه است که
بهندی گد نامند
کرکم بعربی زعفران است
ونیز نوعی از عروق صفر را
نامند ونزد بعضی مامیران است
کرکرا بسریانی زعفران است
کرکما طائریست که بعربی
صعوه نامند
کرکان اسم فارسی خندقوقی است
کرک کاف آخر فارسی
بفارسی کرگدن نامند وبکاف
عربی اسم فارسی سلوا است
کرکو اسم شیرازی بطیخ وحش است
که با تخم میخورند مانند قثا
کرکیرا بسریانی جرجیر است
کرکیس معرب کرکیش است
وآن نوعی از بابونج است
کرم اسم فارسی گیاهیست
که برکنار آبها میروید
کرم اسم فارسی کرنب است
کرم اسم فارسی دود است
کرم ابریشم وکرم بادامه

اسم فارسی دود ابریشم است
کرمائی بسریانی سکاعی است
کرم ابوب بفارسی حسون گفته‌اند
که نوعی از زبد البحر است
کرم درخت کاج اسم فارسی
دود شجر الصنوبر است
کرم دشتی فاشرا است
کرم رسندانه ماهودانه است
کرم زمین خراطین است
کرم سرخ بفارسی دود قرمز است
کرم شتاب بفارسی حباحب است
که بهندی بهک جنگی نامند
کرمک بفارسی اشنان است
کرمه بیضاء وکرمه شایه فاشرا
کرمه سودا فاشرشتین است
کرمیتون یونانی کمون است
کرنب دوائی است که آنرا
قاتل الکلب نامند
کرنب نبطی کرنب بستانی است
کرنب الماء نیلوفر است
کرانبا وبرا کرنب بری است
کرانبا وماما بسریانی نیلوفر است
کرنیم خشینج است وآن
بسمه است
کرنج اسم فارسی شونیز است
ونیز بفارسی سیاه دانه نامند
کرنج وکرنجو وکرنجواد کرنجوه
اسم هندی الکنکت است
که بفارسی خایه ابلیس نامند
وگفته‌اند که کرنج وج است

کرنجوانه فلنجونه است
کرنجیا بسریانی کرنب است
کرند اسم هندی سنباذج است
کرندسفن وکرندو وکرنده
اسم هندی بیخ دار فلفل است
کرنکانی اسم فارسی نوعی
از عنب است
کرنه بهندی اسم نوع از ترنج است
کرنه اشترخار است وکرنه
اسم قراد است
کروه اسم فارسی نوع از نسج
عنکبوت است
کرو بهندی کنکروهن است
کرو بیونانی حدبد است
کروآراو کروالاو کروالة
اسم هندی خیار شنبر است
کرواکو اسم هندی نخ است
کروتنه بفارسی نسج عنکبوت است
وگفته‌اند اسم عنکبوت است
کرورا بسریانی صدف لؤلؤ است
کروساهن بیونانی بابونج است
کروش الغنم باصطلاح [illegible]
را نامند
کرومقرون برومی ملوخیا است
کرونطرفا قصب سکر وقند
است
کروسفوا بیونانی سحاله
ذهب وفضه است
کروهی مسور اسم هندی
عدس مراست

کرویه بفارسی کرویا است
کره بترکی وبفارسی زبد است
ونیز بفارسی مسکه وبهندی
مکهن نامند
کرونن بفارسی عنکبوت است
کرین اسم هندی بادنجان
بری است
کرهورا البوج بهندی کندس
کریاس برومی لحم است
کرویدون برومی غبار
رحی است
کربرفتای کبیر است که بفارسی
خیار بزرگ نامند
کرسیا بسریانی پوست مقشر
است
کرنیتاب اسم فارسی فروج است
کریز بعربی اقط است که
بفارسی مینو نامند
کریع بسریانی خیری است
کریون برومی قنطوریون است
وگفته‌اند که قنطوریون دقیق را
نامند

فصل الکاف مع الزاء المعجمه

کز معرب قز است وآن نوعی
از ابریشم است
کزبا بفارسی نوعی از ریباس است
کزبرة الثعلب اسم اسفنیر
سند برطیس است
کزر اسم فارسی جزر است

کرزه وشان بلغت کردستان
حجم بجیم است
کربزا کرزبره است
کزبرة لبزبرسیاوشان است
کزبرة البریه بشیرازی نوع
بری کزبره است
کزبرة الحار و کزبرة الحمام
نابستج است
کزه بفارسی عصاره اوان است
و نزد بعضی مخصص است بعصاره
دعن بادام و کبند
کزره بفارسی نانخواه است
و نیز بفارسی سرزهره نامند
کزطرخون عاقرقرحا است
کزف اسم فارسی قیر است
کزم بعربی اسم طائریست که
آنرا انغر نامند
کزماج و کزمازق و کزمازک
و کزمازو حب الاثل است
که بفارسی عبارت از ثمر
درخت کز باشد
کزنه بفارسی بزر انجره است
کزوا بفارسی نوعی از ریباس است
کزوان نزد اطبا بادرنجبویه است
و نزد بعضی نباتیست غیر آن
کزک وودع است
کزوکن بفارسی نوع از خنفساست

فصل الکاف مع الزاء الفارسیة

کژ بفارسی لغت کز است

بجرب آن قزوان نوعی
از ابریشم است
کژ بضم و فتح هر دو آمده
بفارسی نخ درخت است
کژانه فارسی و دابریشم است
کژار بفارسی حوصله طیور
را نامند
کژترخون و کژطرخون و
کژدم بفارسی عاقرقرحا است
و نیز کژدم اسم فارسی عقرب است
کژدم جراره عقرب جراره است
کژدم دریای عقرب بحر است
کژف بفارسی قیر است
و فضه محرق را نیز نامند
کژور اسم فارسی زرنباد است
کژه اسم فارسی لهاة است

فصل الکاف مع السین المهملة

کساسی نقل حرف است
کسبج معرب کسبه است
و آن ثفل و بن سمسم است
که بفارسی کنجاره نامند
کسبر بفارسی و یونانی
زفت است و گفته اند که زفت
یابس است
کسبره کزبره است
کسبرة البر و برسیاوشان است
کسبج اسم فارسی لؤلؤ است
کسبر بسریانی اسم سوسن
سفید هندی است

کستج بقله یمانیه است
کستل اسم فارسی جعل است
و آن نوعی از خنافس است
کستن بفارسی عصی الراعی
است
کستوری بهندی مشک است
و نیز نوعی از زبد البحر را نامند
که بسیار ضخیم است
کسته بقله یمانیه است که
بهندی جولای نامند و
گفته اند که اذان الفار است
کسته بلا بهندی نیز قصوتاک
ک و کسط قسط است
کسعرطاما ارغلابسریانی بخور
مریم است
کسفا سک است
کسفار سقا و کسفار سغا یونانی
بادزهر است
کسفره کزبره است
کسفرة البر و برسیاوشان است
کسفیر بیونانی سوسن ابیض
هندی است گفته اند که سوسن
بری را نامند
کسک اسم فارسی نخله مریم است
که از لحم سازند و نیز بفارسی
اسم طائریست که آنرا عقعق نامند
کسکو بسریانی عصفر است
که بفارسی کسکونه نامند
کسکونه بفارسی عصفر و قرطم را
نامند

کسکیه بهندی اراک است
کسلس بسریانی حنظل است
کسم بهندی عصفر است
کسمونی بسریانی نجم الزیب است
کسن بفارسی کرسنه است
و باقلای خشک را نیز نامند
کسن بهندی بفارسی قراد است
کسناه کرسنه است
کسناج بفارسی بهندبا است
کسناک بسد است
کسنه و کسنیا اسم هندی
عصفر است و گویند که
بمعنی قنب است
کسنک بفارسی کرسنه است
کسنی مخفف کاسنی است و آن
هندبا است
کسوباس خروع است
کسنی بفارسی حلتیت است
کسنین اسم رومی حشیشة الزجاج
است
کسوما و سناعینا بسریانی
نجم الزیب است
کسو و کسوی یونانی و بسریانی
عصفر است
کسوی بهندی حب السلاطین است
کسو بسریانی عصفر است
و قرطم بریرا نیز گفته اند
کسورس یونانی صمغی از
سوسن است که انزا ایرسا
سابا نامند

کسوش خشخاش بری است
کسوقراطلیس یونانی حجر قیطی است
کسولوفسا موهون و کسولوفسا
مرمر یونانی دارصینی است
کسید اسلیخه سودا است
کسیطر بر رصاص قلعی است
که آنرا کسیطوس نامند
کسیقون دلبوث است
کسیوما لسن ومی حشیشة الزجاج
کسیس اسم هندی زاج سیاه است
کسیه ابن العرس است

فصل الکاف مع الشین المعجمة

کشاخل اسم فارسی جبی است
که بهندی اهر نامند و نیز بفارسی
شاخن و شاخول نامند
کشب بفارسی معرب کسط است
کشتک اسم فارسی جعل است
و آن نوعی از خنافس است
کشتو و کشنو بفارسی
انگوری است که از غوره کم
بر آمده بحد حلاوت نا
رسیده باشد
کشتوک و کشف اسم فارسی
سلحفاة است
کشته اسم فارسی فواکه
مجففه است و بندرا نیز نامند
کشنج بعربی و وع است
کشند و کشط قسط است
کشر بعربی اسم خبز یابس است

کشری معرب کهچری هندیست
و آن عبارت از طعام مصنوع
که از ماش و برنج مقشر آنرا با برنج
مخلوط کرده پخته باشند و در
قرابادین ذکر یافت
کشته اسطوخودوس است
کشف بضم اول بفارسی
زفت است و بفتح اولی
و ثانی اسم فارسی سلحفاة است
کشک و کشنک اسم فارسی
طائریست که بعربی عقعق نامند
کشک بفتح اول و سکون ثانی
اقط است
کشکاب کشکیا بفارسی کشک
الشعیر است و نیز بفارسی
آش جو را نامند و گفته اند
که کشکیا آش طیم است
کشک الشعیر شیره جو است
و نیز جو مطبوخ مالیده صاف
نموده را نامند و آب رقیق
مطبوخ آنرا برای مالیدن
که جرم آن دران داخل شود
ماء الشعیر گویند
کشکک بفارسی اسم طیم را
نامند و نیز طعامیکه از بقول
و حبوب ترتیب دهند
با گوشت و یا بی گوشت
کشکین اسم فارسی خبز شعیر است
و نیز خبز متخذ از آرد جو و گندم
و باقلا و نخود مجموعه را نیز نامند

کشکیه کشک است
کشم بعربی فهد است
کشمش کاولیان بفارسی
ریواست
کشنی و کشن بسریانی و بربری
و کشنک و کشنین بفارسی
کرسنه است
کشنه بفارسی اسم کشنیج است
و نیز اسفست را نامند
کشنیج اسم فارسی کشنیز است
کشنیز اسم فارسی کزبره است
کشنیز کوهی اسم فارسی تخم
مخلصه است
کشنیج دشتی نوع صغیر از
رجبویه است و نزد اکثر اطبا
نوعی از شاهتره است و نزد
بعضی مخلصه را نامند
و نواب علویخان مرحوم فرموده
که آن کزبره بری است
کشو اسم فارسی سلحفاة است
کشوث نوعی [illegible] سنین است
کشیه اسم عربی شحم منت است
کشعا اسم عربی خبازی
که بفارسی سنرک نامند
کشیون و کشوتا یونانی
و بسریانی کشوث است

فصل الکاف مع الضاد المعجمة

کضنون بادنجان بری است
که بهندی کتائی تهیکتیا نامند

فصل الکاف مع الظاء المعجمة

کظیظ رخام است

فصل الکاف مع العین المهملة

کعب غزال حلوای معروف
است و نزد بعضی اطبا
خانیذ است
کعدیه بعربی بیت عنکبوت است
کعک خبز الطابون است
کعسم بعربی حمار الوحش است
کعسوم حمار اهلی است
کعیت بعربی بلبل است و
نزد بعضی هزاردستان است

فصل الکاف مع الغین المعجمة

کغاله بفارسی و حصرم است

فصل الکاف مع الفاء

کف و کفک و کفج اسم فارسی
زبد است
کف آبگینه و کف القیشه بفارسی
مسحوقونیا است که بعربی
زبد القواریر نامند
کفا و کفری و عای طلع نخلست
کفتار اسم فارسی ضبع است
کفتر اسم فارسی کی حمام است
کفجه اسم فارسی نوعی از حیه است
که سر آن شبیه بمغرفه است
کف دریا بفارسی زبد البحر است
کفر بفتح کاف نزد اکثر اطبا قفر است

کفر بسریانی حنا است
کفر الیهود قفر الیهود است
کف سفید بفارسی ملح است
کفشه بفارسی تنکار است
کف الارنب و کف الذئب
خطیا نا است
کف الاسد و کف الذئب
بعربی عرطنیثا است
کف اجذم و کف جذمایز
و کف الید ناخنک است
و گفته اند که اصول سنبل را
نامند و نزد بعضی کزبره بیضا
او ست و نزد بعضی خصی
الکلب است
کف الذبه کوبند که خربق است
کف آسبع نباتیست که انرا
کبیکج نامند
کف عائشه اصابع صفر است
و گفته اند که جرجیر است
کف العقاب ظفر النسر است
و آن نباتیست یونانی فاغالی
نامند
کف الکلب بادنجان است
کف مریم کف عائشه است
که بهندی هناجوری نامند
کف النسر اسم نباتیست
که یونانی اسقولوقندریون
نامند و سید میر محمد مومن
گفته که خربق است
کف مس بفارسی زهرة النحاس است

کفنافس و غلی است
کفنج سمک الصیدا را نامند
کفوقار بصبوص سرد است

فصل الکاف مع الکاف

ککن بفتح اول بفارسی مخفف
کاکن است و معرب کعک
و بضم اول نوعی از حیه است
ککج اسم فارسی جرجیر است
ککجه بفارسی حب القطن است
ککربان اسم هندی دجاج است
ککر نوع نباتیست که بفارسی
ننباکو نامند
ککرا بهندی و بفارسی خروس است
ککرا کابیته بهندی خروالدیک است
ککرنیله صاحب تحفه که آن
نیلوفر است
ککری بفتح اول و بهندی
قثاء است و ضم اول و دجاج
که بفارسی ماکیان نامند
ککریکا لهوا اسم هندی
دم الزجاج است که فارسی
خون ماکیان نامند
ککریکا بیته اسم هندی زرق
الدجاج است
ککروندو ککرو و ککش اسم
فارسی جرجیر است
ککسل زعفران است
بقل را نیز گفته اند
ککلیک بترکی فنج است

ککلیک اووی بترکی صعتر است
ککن دهول بهندی فطر است
و گفته اند که کماة است و
اول اصح است
ککور ابهندی نباتیست که
بیخ آنرا کنول نامند
ککو اسم تنکا بن للباب کبیر است

فصل الکاف مع اللام

کلاو کلاو کلاود و کلاوه
اسم فارسی ضفدع است
کلاب ماء الورد است
کلاچک بلغت بل تنکا بن
اسم وودع است
کلاتر و کلاثراره اسم فارسی
عقعق است
کلاتش اسم فارسی عنکبوت است
کلاتشخانه اسم فارسی
بیت عنکبوت است از
نوع از نسیج عنکبوت است
کلاغ اسم فارسی غراب است
که بهندی کاک و کوا نامند
کلاغ پیسه و کلاغ سفید
بفارسی غراب ابقع است
کلاغ سیاه غراب اسود است
کل آفتاب پرست اسم
فارسی اذربون است
کل بخاران طین الاحمر است
کلاکلا بلغت دیلمی اسم
لوف کبیر است

کلافی اسم عربی انگور سفید است
که دران سبزی باشد
کلاک موش خانه صحرائی است
کلاه زمین و کلاه باران
بفارسی فطر است
کلاهو اسم فارسی نوعی
از طین است
کلاب الکلب سگ دیوانه است
کالبه بلغت زند درخت خار
دار است
کلبا بلغت زند کلب است
کلباسو و کلبسو اسم فارسی
وزغه است که بفارسی
حلباسه نامند
کلت و کلتهی اسم حب هندیست
که آنرا کاسر الحجر نامند و آن
حب الغلب است
کلتا بسریانی سپستان است
کلیچه بفارسی نان خورد گندم
را گویند
کلجو اسم هندی خبازی است
کلجنک اسم فارسی سرطان است
و نیز بفارسی خرچنگ نامند
کلیجید و نیون الصغیر نامیر است
کلیجید و نیون الکبیر صنف کبیر
عروق الصفر است
کل خبا اسم فارسی فاعیه است
کل خرش نظر میغنج است
کل خوربی طین المأکول است
کل رعنا ورد الحماق است

کمري بسرياني کمثرا ست
کل سرخ ورد احمر است
کل سنگ اسم فارسي خراء الصخرا ست
کلسا و لاويج بسرياني نوره است
که خاموش نکرده باشد
کلسانا بيوناني شقايق النعمان است
کلس اسم عربي نوره است
کل عقرب باصفهاني اسم
سطاريون است
کل عاشقان بلغت جرجاني
زرين درخت است بلغت
تبريزي تاحم است
کلفاطلس و کلفطلس توبال
النحاس است
کل قوافس بيوناني حب الحديد است
کلقوس بيوناني نحاس است
کل مديس برومي روسنج است
کل قرنفل اسم فارسي زهره است
کل کافته بلغت اصفهاني حريص است
کل کندم اسم فارسي خورسم است
کلقند معجون هنديست
و صنعت آن در قرابادين مذکور است
کلکنک اسم فارسي بزر بقله
است و نزد بعضي بقله الحمقا
را نامند
کلکونه بفارسي اسم رنگ
سرخي است که از رنگ
لک خام بعمل مي آورند
و در لک خام مذکور شد
که مستعمل نقاشان و زنان

و در رنگ کوه و آنرا بهندي
کلال نامند
کلک بضم اسم فارسي وبر است
و نيز بفارسي کرک نامند
کلک اسم فارسي قصب است
کلک اسم فارسي بطيخ و فج است
کل کبير فارسي طين است
کلما بفتح اول و سکون ثاني
بلغت زند کرم است که
عنب باشد
کلم اسم فارسي کرنب است
کلم رومي قنبيط است
کلمظلين بيوناني کاشم است
کلنک بفارسي نوعي از کرنب است
کلموح راسن است
کلنا گفته اند که اسم فارسي
و فلي است
کلنار اسم فارسي جلنار است
کلنک گزا بل بعضي خرز عمان
اسم صندل احمر است
که بهندي نوعي از ليمو است
که بشيرازي ليمو خاري نامند
کلبار و کلبنک اسم فارسي
سرطان است
کلنجري اسم فارسي سرطان است
کلنجري بفارسي نوعي از
عنب است که در بلده هرات
ميشود و رنگ آن اسود
مائل بحمره است و بسيار
شيرين و لطيف است

کلنجن اسم هندي حب القلقل است
کلنده و کلندا اسم هندي
بطيخ رقي است
کلنک اسم فارسي بزر بقله است
کلنکک اسم فارسي بزر حلبه است
کلمنک اسم فارسي نوعي از زردک
کلو اسم فارسي نوعي از خبز است
که نيز بفارسي نان شيرمال نامند
کلو بهندي بقله بارده است
و آن نوعي از لبلاب است
کلي لغت هنديست که بفارسي غنچه نامند
کليا اسم رومي شکنبه است
و بسرياني درستن است
کلو اسم فارسي ضفدع است
کلوخ امرود بفارسي کمثري است
کلوط معرب کهلوه هنديست
و آن باقلي هنديست
کلوبخي بهندي شونيز است
بفارسي سياه دانه نامند
کلوبي بهندي بقله است
و آن نوعي از لبلاب است
کليا اسم فارسي کلي است
کلياني و کليانيس لغتي است
که بفارسي بارزد نامند
و نزد بعضي که صاحب
اختيارات باشد کلياني اسمي
است که بفارسي مدران نامند
کلبخن اسم هندي خولنجان است
کلنبرا اسم فارسي زنبور است
کلبيس بلغت ماندراني حربي است

کليزوان اسم فارسي بيخ نبوت است
کلميس اسم فارسي والورد است
و نيز بفارسي اسم بوم است
کليکرون بيوناني خردل بستاني است
کليل الملک بسرياني اکليل الملک است
کليدا و کلينکرا بهندي بطيخ
رقي است
کليواز و کليواج اسم فارسي
احدات است و بفارسي
غليواج نيز نامند
کليکان کشنج است
کليکرون جرجير است
کاوشواذر بو است

فصل الکاف مع الميم

کم اسم فارسي شجره القثاء است
کما انبابسه است
کمالاون و کماليه و کماليون
بهندي و بيوناني و برومي
مازريون است
کمامه بعربي و عماد طلع نخل است
و بمعني غلاف خوشه گندم
نيز آمده
کماة بضم اول بفارسي اسم
نباتيست که صمغ آن حلتيت است
و بسرياني اسم بادآورد است
کمته بفتح اول بهندي سلحفاة است
کمجاير اسم هندي نوعي از
بيش است
کمارو اسم هندي موسابلي است
کمچه بلغت زند اسم جراد است

کمکام لغت عربيست بعقد
بنطي گفته علک درخت ضرو است
و بعضي درخت ضرو گفته اند
کم کم اسم هندي زعفران است
کمل نيلوفر هندي است
کمون اخضر کمون شامي است
و نزد صاحب تحفه کمون
نبطي است
کمون ارمني و کمون رومي
کرويا است
کمون اسود کمون کرماني است
کمون اصفر کمون فارسي است
کمون حبشي کمون اسود بري
که تخم آن شبيه است در سياهي
بشونيز
کمون حلو انيسون است
کمون شامي کمون اخضر است
کمون فارسي کمون اصفر است
که اهل شيراز زيره سبز نامند
کمون کرماني کمون اسود است
که بفارسي زيره سياه نامند
کمون نبطي کمون ابيض است
کمون هندي شونيز است
کمه بضم اول و سکون ثاني
بعربي سمک است
کمهاره اسم هندي تخم کرفس است
کموهي اسم هندي عنب
الثعلب است
کمه بضم اول و سکون ثاني
مخفف کماه فارسي است

کمهل اسم عربي قطن است
ماداميکه در درخت باشد
کميت بعربي اسم خمر است
که در سياهي و سرخي باشد
و اسب بدين رنگ را نيز نامند
کميز اسم فارسي بول است
کمش اسم ترکي نقره است
کميه اسم هندي قنبيل است

فصل الکاف مع النون

کنا بلغت زند اسم سمک است
کناو اسم فارسي دشتان است
کنا در عربي حمار غليظ است
کنار اسم سدر است
که بهندي بير نامند
کنارتر اسم فارسي نبق رطب است
کنار خشک اسم فارسي
نبق يابس است
کناري بضم اول بسرياني
نبق است
کنار اسم فارسي [illegible]
کناغ بضم اول اسم فارسي
ابريشم است
کنالا بضم اول و فتح ثاني
اسم هندي سکنجبين است
کنب اسم فارسي دق الحبال است
که بفارسي نيز بنگ نامند
کنب اسم فارسي نوعي از کتان است
کنبار بعربي حبل ليف نارجيل
را نامند

کنت اسم فارسي دوباخت سل است
کن بهن بکسر اول و سکون ثاني
و فتح باي موحده بسکون ها و نون
اسم فارسي حبه الخضرا است
کنبيزو اسم فارسي نوعي از خشخاش است
کنتو اسم فارسي حب الملوک است
کنج اسم هندي عين الديک است
و نيز بفارسي گهنگچي نامند
کنجار و کنجاله اسم فارسي سمسم است
کنجد اسم فارسي سمسم است
کنجدک و کنجده اسم فارسي
اصفهاني انزروت است
و نيز کنجدک و کنجده اسم
فارسي بادزهر است
کنجر اسم فارسي خرشف است
کنجر زد و کنگر زد و کنگري اسم
فارسي صمغ نوعي از خرشف است
کنجر سره و کنجر ليس بسرياني
کنگر زد است
کنجشک اسم فارسي عصفور است
کنجاب اسم فارسي [illegible]
کنجتين اسم هندي طاير است
که آنرا کرکي نامند
کنجنين کاهتا بهندي مرارة
الکرکي است
کنجورس بيوناني جاورس است
کنجوربا بيوناني هندبا
بري است
کنج اسم فارسي قطا است
کنده اسم هندي قصب السکر است

کنداره اسم عربي سمکي است
که آنرا سنام نامند
کندر بعربي نوعي از علک است
که نيز بعربي کبان و بفارسي
کندرو نامند
کندر رومي علک رومي است
که مصطکي نامند
کندرس و کندروس خندروس است
کندس عود العطاس است
کندم اسم فارسي بر است
کندم مکه اسم ديلمي خندروس
و در اصفهاني ذرت مکه نامند
کندنا اسم فارسي کراث است
کندرو اسم هندي کندر است
کندهت اسم هندي کبريت است
و کندهک و کندک نيز نامند
کنده اسم هندي نيشکر است
کندهيل اسم هندي تفاح
اذخر است
کندا اسم هندي صمغ است
کندا بهندي بصل الفار است
کنده که کندرو اسم فارسي
لبان است
کندر کاچرا اسم هندي
وقاق کندر است
کنستو کنستو و کمستواک
اسم فارسي نشان است
کنشتو و کنشو اسم فارسي
حصرم است
کنطني اسم سرياني خطيانا است

کنعد نوعي از سمک است
کنگ بضم اول اسم فارسي
خوشه خرما است و بفتح اول
جوز ماثل است
کنکالي اسم هندي سفايج است
کنگر اسم فارسي بوم است
کنگرتر اسم فارسي خرشف
رطب است
کنگر خر اسم فارسي باد آورد است
کنگني اسم هندي شنط
الغول است
کنگوني بهندي نوعي اصغر
جاورس را نامند
کنگولي بهندي قطاة است
کنو اسم فارسي ورق الحنا است
کنوچه اسم فارسي بزر المرو است
و بهندي نيز همين مشهور است
کنودان و کنودانه شهدانه است
کنير اسم هندي دفلي است
که بفارسي خرزهره و آن
معرب خرزهرج است
کنه بهار کوکر ابضم کاف
عجمي اسم هندي نوعي از آک است
که بعربي عشعق نامند
کنبهي اسم هندي کماه است
کنبيلا اسم هندي قنبيل است
کنوا اسم هندي صبر است
کنوارکني اسم هندي صمغ
دهاک که بتيسو نيز نامند
کنول اسم هندي نوعي از

نيلوفر سرخ رنگ است
کنول کاهول اسم هندي
نور و نيلوفر سرخ رنگ است
و تم آنرا کنول کتهه نامند
کنول کي جر بهندي بيخ
نيلوفر است

فصل الکاف مع الواو

کو اسم فارسي قمل طعام است
کوار کراث است
کواعي بسرياني عنکبوت است
کوالف باد آورد است
وکدا الف بمعني مذکور نيز آمده
کوادم بفارسي اذخر است
کوبل نوعي از بابونج است
کوبل گگوي بهندي [illegible]
کوبل اسم هندي برگ نو
اشجار مثمره است
کوتهه اسم هندي قسط است
کوت بعربي صندل است
کوج اسم فارسي صمغ مطلق است
که بهندي گوند نامند
کوخليسا بسرياني کرنب است
کوداث کوشا بفارسي
رب عنب است
که نيز بفارسي دوشاب نامند
کور بفتح اول و سکون ثاني
بفارسي خرنوب شامي است
و بفتحتين بفارسي کرنب است
کوز گندم جو زجندم است
کوزرو گوزره و کوزرک اسم

فارسي ثمر خرنوب شامي است
کوز فارسي مقل اليهود است
کورک بفتح اول و سکون
ثاني و فتح را مهمله و کاف
فارسي ثمر کبر است
کورکياه اسم فارسي نبات
الکبر است و اذخر را نيز نامند
کور النحل اسم عربي خانه
مگس عسلي است
کوري بهندي اسم ودع است
کوز اسم فارسي زعرور
احمر است
کوزيرنا بلغت زند اسم
گزبره است
کوزدو کوزده بلغت فارسي
انزروت است
کوزرو اسم فارسي خرنوب
شامي است
کوت اسم فارسي خطمي است
که بهندي اندرين نامند
کوسک بفتح اول و کسر ثاني
و سکون سين مهمله اسم
فارسي جرجير است و
باقلا را نيز گفته اند
کوشاد اسم فارسي خطيانا
است
کوشته بفارسي قسط است
کوشنه بفارسي نوعي از
کماه است
کوش ماهي اسم فارسي شحميست

کوف اسم فارسي بوم است
کورون سعد است
کوفلن و صاحب تحفه بروته
اثمد است
کوک اسم فارسي خس است
کوکافيلوس بسرياني جاجم
است و صحيح آنست که کوکاهيلوس
بمعني مذکور است
کوکب بعربي نبات طولاني
نامند و طلق را نيز نامند
کوکبا ارغا و کوکبا ارغانا
بسرياني طلق است
کوکب شاموس طين شاموش
است و شاموس اسم
جزيره ايست از جزاير قدس
و ديسقوريدوس گفته که
نوعي از طين شاموس است
با صفايح و بيوناني اسطر
بمعني کوکب
کوکب قيموليا طين قيموليا است
و قيموليا اسم جزيره ايست
و گفته اند که آن نکلي است
که از زمين شوره زار بهم ميرسد
و شب روشني دهد و آنرا
کوکب الارض نامند
کوکب الارض طلق است
و نزد بعضي طين قيموليا است
کوکج بهندي نوعي از ثمر است
کوکرا اسم هندي ديک است
کوکري اسم هندي دجاج است

اکرجین اسم ترکی حمام است
که بفارسی کبوتر نامند
کوکرد اسم فارسی کبریت است
کوکر مروی العالم است
کوکرند و گفته اند که اسم
هندی کمافیطوس است
کوکهری اسم هندی ثعلب است
که بفارسی روباه و بهندی
لومڑی نیز نامند
کوکل اسم هندی مقل است
کوکله بفارسی هدهد است
و بفارسی مرغ سلیمان نیز
نامند و در هند و رایی هدهد
است سبز رنگ مثل قمری
و بسیار خوش آواز میباشد
کوکن و کوکنک و کوکوا
و کوکه و کوک نوع صغیر بوم
است که بفارسی جغد نامند
کوکنار اسم فارسی خشخاش است
کوک خس است
کول بفارسی نوعی از نیلوفر است
کولان بعربی نوع نر آن است
کوکم فلفل است
کولو و کولومی بهندی بر
کتان است
کوله اسم فارسی قنفذ است
کوله پر اسم فارسی انجدان است
کوم نبز اسم فارسی انجدان است
کومی اسم سریانی باقلا است
کومر بلغت زند اسم کمثری است
که بفارسی امرود نامند
کومینون بیونانی کمون است
که بفارسی زیره نامند
کوموش بترکی فضه است
کون اسم فارسی قتاد است
کونج اسم فارسی شونیز است
کونچه اسم هندی رعی است
که بفارسی کلک نامند
کونچه اسم هندی کبیکج است
و آن نوعی از کرفس بری است
کونده اسم فارسی بطیخ خام
است
کواودوبی اسم هندی
حب النیل است
کوتهان نباتیست که بنبطی
کنهان خوانند
کوهنج اسم فارسی زعرور است
و بهندی درخت عوسج است
کوهی و کوهیج بفارسی
زعرور جبلی است
کویج و کوبز اسم فارسی
زعرور احمر بستانی است
و نزد بعضی کوبز برای
فارسی بمعنی مطلق زعرور
است
کویل اسم زهر بابونج است

فصل الکاف مع الهاء

کهاری لون اسم هندی
ملح العجین است
کهپاریا توتیای مصری است
کهتی اسم هندی قراد است
کهتا انار اسم هندی رمان
حامض است
کهجور کارس اسم هندی
نبیذ التمر است
کهجور کا کابها اسم هندی
جمار النخل است که بفارسی
پنیر خرما و بعربی کرو خوانند
کهجور کاپهول اسم هندی
نواة البسر است
کهجورا اسم هندی خرما است
کهرا اسم هندی حافر است
کهرنی نوعی درخت [illegible] است
که شیرین بالزوجت میباشد
کهرسن نوعی از بادنجان بری است
کهلی اسم هندی کسب است
که بفارسی کنجاره نامند
کهنج و کهنجن اسم هندی
صعوه است
کهنکالی بسفایج است
و گفته اند دوای دیگر است
شبیه به بسفایج
کهه اسم فارسی تبن است
که نیز بفارسی کاه نامند
کهیانا اسم سریانی تلخ
نبات فاوانیا است
کهیرک و کهکت و کهکم
اسم فارسی و عربی بادنجان
کهتا بهندی بمعنی ترش است
کهجور بهندی اسم ترش است
کهدال اسم عربی عنکبوت است
کهره اسم فارسی جدی است
کهزک و کهزل اسم فارسی
جرجیل است
کهکو اسم فارسی و هندی
بوم است
کهیانا بسریانی عود الصلیب است
کهوه اسم فارسی قهوه است
کهیر و کهیں اسم فارسی
زعرور است
کهیلا و کهیله اسم هندی
سلیخه است

فصل الکاف مع الیاء المثناة التحتانیة

کی بلغت مصر حواصل است
کیا بسریانی فیلجوش است
کیاه جوا بسریانی باداورد است
و گفته اند که شکاعی است
کیا و افنی بسریانی شجر الغار
است
کیاروس نوعی از حرشف است
کیامطرانا بسریانی فقاع
الرمان است که منعقد
نشده باشد
کیانا بفارسی حناء احمر
است
کیاه قیصر اسم فارسی اکلیل الملک است
کیاه جالینوس قولوقندریون
کیاه بلغت زند خضه است
کیلکی نوعی از کادی است
کینه اسم هندی خبث الفضه است
کیتوفیلا بیونانی صمغ البلاط
است و بمعنی بلاط نیز آمده است
کیجلی اسم هندی سلیخة الحیة است
کیجوریا بیونانی هندبای بری است
کیخرس اسم رومی جاورس است
کیدح معرب کادی است
کیدیع بسریانی خیری است
کیسر اسم هندی زعفران است
کیسر کونه و کیسو اسم فارسی
جعد است
کیسوناطر بفارسی قنارو است
کیطم ملح نبطی است
کیفا دفیر و بسریانی حجری است
که بیونانی غاغالی نامند
کیفا مصریا اسم سریانی
سنگی است که بفارسی سنگ
مصری نامند
کیفا قنطیس بسریانی حجر
مغناطیس است
کیفا ورا اسم سریانی مار
قشیثا است
کیفا دهو دنیا اسم سریانی حجر البهت است
کیفری حصا و کیفا بیرو بیونانی
و بسریانی جبسین است که
بفارسی سنگ گچ نامند
کیبا اسم فارسی برغوث است
کیکه جبه است
کیکر بهندی قرظ است و نزد
اهل فارس خار مغیلان است
کیکرا بهندی سرطان بحری است
کیکواشه و کیکو آتش اسم فارسی
حشیشة البراغیث است و صاحب
تحفه گفته اسم طبری قسمی از
روفس است
کیکیه بفارسی و معرب آن جرجیر است
کیکیش جرجیر است
کیل و کیل و اوران و کیلک
اسم فارسی زعرور است
کیلا و کیله بهندی موز است
کیلاذونیا و کیلاذونیون
و کیلاذینیا بیونانی مامیران است
کیلدارو سرخس است
کیلکان نوعی از کراث است
کیماک اسم فارسی زبد شیر
تازه دوشیده است که بترکی
قیماق و بفارسی سرشیر و به
هندی ملائی نامند
کیمخت پوستی است که بفارسی
ساغری نامند
کیمرس وزه است
کیموس گفته اند که وزه است
که جاورس نامند و بهندی
جوار و نواب علوی خان مرحوم
فرموده است که محتمل است اصل آن
کنجرس باشد که تصحیف شده
اند که برومی جاورس گفته
که اصل آن کنجرس است
کیموکیج اسم یونانی سویق است
کیچو اسم هندی خراطین است

کیجلی

کیجلی اسم هندی سلیخة الحیه است
کینکرا اسم هندی سرطان است
کیو گفته اند اسم فارسی خس است
کیوان بهندی زرنب است
کیوڑا بهندی کاذی است
کیوه گفته اند که اسم فارسی خس است
کیهول اسم هندی حنطه است
کیهولی بهندی حب المحلب است
کیهه اسم فارسی علیق است
کیا و کیه بسریانی مصطکی است

باب اللام

فصل اللام مع الالف

لاجوردیه صامریوما است
لازورد لاجورد است
لاروطوطا و اعطیفیا است
لاسوس بیونانی ماهودانه است
لاغثورس بساد سو و الاعوفی
بیونانی و بسریانی ارنب بری است
لاغثورس طا اسبوس ارنب
بحری است
لاک دستی اسم فارسی سلحفاة است
لاک اسم فارسی لک است
لانه خطائی اسم فارسی کاحم است

فصل اللام مع الباء الموحدة

لباب البر و لباب الحنطة و لباب
القوام و لباب القمح نشاسته است
لباب القرطم مغز دانه کافشه است
لبان معرب از لبنا و یونانی
و آن کندر است
لبانه اسم مغربی فرفیون است
لبان خردل بری است
لب دانه بلغت تنکابن حکی
لک ترکی است
لبی بفتح بیونانی اذان
الفار بستانی است
لبنی میعه سائله است
لبیدون و لبیرون شیطرج است

فصل اللام مع الجیم

لجلال بلغت مهوسین [illegible]
پاک صاف است

فصل اللام مع الحاء

لحا بکسر اول پوست بیخ نبات
و ریشهای باریک آنست
لحام الذهب صناعی و تنکار است
و معدنی آن در بوتقه کوره است
لحام الصناعه رقشام تنکار است
لحام الغول بضم اول شعر الغول
است
لحیة الحمار پرسیاوشان است
لحیاهی و بناوس است و
گفته اند حرشف است

فصل اللام مع الخاء المعجمة

لخیس الاکلیه خزامی است

فصل اللام مع الزاء المعجمة

لزاق الذهب تنکار لحام الذهب
و اشق است
لزاق الرخام و لزاق الحجر
صمغ البلوط است

فصل اللام مع السین

لسوعوریون بلغت عبرانی
قرفه است
لسوڑا بهندی سپستان است
لسه بال بلغت دیلمی سلو است
لسیعه بلغت مغربی افتیمون
است
لسوریطن لبابا است
لسان البحر سپستان است

فصل اللام مع الصاد

لصف کبر است و بلغت مغربی
اسم حرشف است

فصل اللام مع العین المهملة

لعبه بیروح الصنم است
لعبه بربری مستعجله است
لعبه شقایق النعمان است
لعل مصری قیقهن است و
قیقهر نیز نامند

فصل اللام مع الفاء

لف الکرم حبوطی است که از
تاک سیروید و بلغت شام است
لفاح بیروح الصنم است
لفرنیس حنا است

فصل اللام مع القاف

لقاح شتر شیردار است
لقطیه صمغ صنوبر است
کلک تعلق است

فصل اللام مع المیم

لماعنب الثعلب است
لم لم بلغت مغربی قطف بحری است
لمنیون قنطوریون صغیر است

فصل اللام مع النون

لنج البنج است

فصل اللام مع الواو

لوز المرجان و لوز السودان
و لوز الارجان بلغت مغربی
لوز البربر است
لوبیای هندی قسم جهیر
قنبع است و در عراق ماش نامند
لوقباس بیونانی نوعی از مرو است
لوف الحیه لوف کبیر است
لوف الجعد لوف صغیر است
لوفیون کیاه حصص و ابکار
فیلزهره نامند
لوفاین بیونانی شکوفه حماحم است
لوطوس میس است
لوفا بعبرانی حی العالم است
و نزد بعضی قنطوریون صغیر است
لوغریا بیونانی حندقوقای
بری و بعبرانی بشتین است
لوفرویس حجر قبطی است
لویارون شیطرج است
لوطوس اغریوس بیونانی
حندقوقای بستانی است
لوقوبا عقرب بحری است
لوقاقیس مالنجیقن است
لونک اسم هندی قرنفل است
لوهی و لوبا بهندی آهن است
لون بهندی نمک است

فصل اللام مع الهاء

لهو اسم هندی خون است
لیاجو بعبرانی ابن عرس است

فصل اللام مع الیاء

لیموثیون بیونانی حماض
بزرگ برگ است
نیلوفر نیلوفر است
لینش قرن بیونانی قلب است
لینش بلغت نبطی تخم کتان است
لیفس تیقون کاشم است
لیالو بیا است
لیندرخورس لینا ماروس
مرا و سنج است
لیندرسطس لبلاب کبیر
مسمی بحبل المساکین است
لینوس بیونانی نرگس است
لیانولندر است
لینج نیلج است و نزد بعضی
نوعی از اقلیمیای مس است
لیارو بلغت دیلمی اسم
اماریطن است
لیطه بحری است که در
بسیاکل قدیم مستعمل بود

باب المیم

فصل المیم مع الالف

ماء الخلاف عرق بید مشک است
ماء البهرامج عرق بید مشک است
ماء الورد گلاب است
ماء الزهر بلغت مصری
ماء القدح است
ماء القراطن مالی قراطن است
و نزد بعضی اسم قندیقون است
و آن نوعی از خمر است
ماء القطر آبی است که از کوزه
سفال ترشح کند
ماء الزجاج مسحوق نیا است
ماذرماذریون است
ماء النطر بازاج اساکنه است
مارآس و مارثون اسم رازیانج
بری و بستانی است
ماریقون بیونانی مقل است
مارسه طرنقون است
مارینة الراس اطراطیقون است
مارن اسم هندی ثمرة العرفج است
ماقی اسم هندی ضین است
ماجو بهل اسم هندی عفص است
مادیان فارسی رماک است
مارآس و ماراتون رازیانج
بری و بستانی است
ماریسقا بیونانی اترج است
مار اسم فارسی حیه است
مارچوبه اسم فارسی هلیون است
ماریقون بیونانی مقل است
مازو اسم فارسی عفص است
ماساج اسم مغربی مر است
ماسقور مالیقرون است
ماستو جیچکی بترکی کبیکج است
ماشتارعا موفی است
ماطونیون نبات قثه است
ماقاریون و لبوسیس است
ماقودنیا و مقدونیا
فطراسالیون است

مافق یونانی سباسه است
ماکهی اسم هندی ذباب است
مالاثیرون یونانی ساذج است
مالمالی باصفهانی حردون است
مالس لوقا یونانی غیر ماهو است
مالتمودیون ومالیتوس خربق
اسود است
مالنطر یا زاج الاساکفه است
مالیابوس مالیا است
مالی یونانی عسل است
مالیه فلن باد بجویه است
ماه پروین اسم فارسی هدوار است
ماهی دهیان اسم فارسی ابارا است
ماهی اسم فارسی سمک است
ماهی پهی وراز اسم فارسی
والفیل است
ماهی پرنده اسم فارسی ...
ماهی زهره که اسم فارسی ...
ماهیانه اسم فارسی صحناة است
ماهی شور اسم فارسی مالح است
ماهی مرکب اسم فارسی سپیا است

فصل المیم مع التاء المثناة الفوقیه

متک اسم عربی اترج است
متنی لغناغ است
متنز اسم هندی گرسنه است
متهابانی اسم هندی ...
متهه اسم هندی مخیض است

فصل المیم مع الثاء المثلثه

مثکک ...

مثک الجمر زعرور است

فصل المیم مع الجیم

مج بعربی اسم ماش است
مجنه اسم قسمی از عنب الثعلب است
مجهلی اسم هندی ماهی است
مجیٹ اسم هندی زاس است
که عروق الصباغین نامند
مجهری بهندی ... است

فصل المیم مع الحاء المهمله

محاحم بلغت ... محاصه است
محروث بیخ انجدان است
محلب درخت المحلب است
محمودة سقمونیا است
مخ ... ده تخم مرغ است

فصل المیم مع الخاء المعجمه

مخاص الابل اسم ... است
که یونانی سوطیرا نامند
مخیطا و مخاطا اسم عربی
سپستان است

فصل المیم مع الدال

مدام اسم خمر است
مدل الجرح ... است

فصل المیم مع الراء

مرانیه و مرابیه اسم فارسی
بوم الموس است
مر الصخره ...
مرداذ ... اسم فارسی ... است
مرال اسم ترکی ایل است
مرباانجات است
مرهای کده اسم فارسی ...

مرج اسم هندی فلفل است
مرده مکث اسم فارسی عدس است
مرداریجی ترکی اسم نبات است
عنب الدب است
مرزنکوش مرزنجوش است
مرزه اسم فارسی صعتر
بستانی است
مرسیا اغریا یونانی آس
بری است
مرسیدن یونانی ... است
مرسیا ایارس یونانی آس
بستانی است
مرسلون بلغت سریانی ...
چینی است
مرسیا یونانی ریحان است
مرطوس نزد مولف
حاوی الادویه مرماحوز
ونزد بعضی مرطولس است
مرطین قسم سیاه ... است
مرغ ... اسم فارسی ... است
مرغ سنک ... اسم فارسی
قطاة است
مرقاعی کفسیون است
مرقد شامل خور ... است
مرکن ... اسم فارسی
تنک است
مرک موش عملی اسم فارسی
وکیک بردیک است
مرکن ماهی بفارسی ماهی
زهره است

مرکب اسم فارسی مداد است
مرماهان ومرو جبلی مرو
شیرین مرماخور است
مرو التلال ومرو بری
اسم مرماخوس است
مرو الهرم ومرماحونه
ومرو تلخ ومرو سفید
مرماحوس است
مرو آزاد ومرمازاد است
مروس اوطایونانی
اذان الفار است و
مروس بمعنی موش واوطا
بمعنی گوش است
مروارید اسم فارسی لولو است
مرو اسم هندی ... است
مریق اخریض است
مریافلن یونانی ...
برک سنت آن ... است
وتیر بهندی ... است

فصل المیم مع الزاء المعجمه

مزج درخت ... است
مزه بلغت صفهانی سوسن است
مزربرای معجمه قسمی ... است
که در مصر از جو ... سازند
وبفارسی بوزه نامند

فصل المیم مع السین المهمله

مستار خمر ... است
مستیفن یونانی ... است
مستغار و مستقران و مستقواد
بلغت مجبه ... است

مسکر آبنوس است
مسدلیف درخت مقل است
مس اسم فارسی طالیقون است
مس سوخته اسم فارسی
راسخت است
مس اسم فارسی کماس است
مستکی مصطکی است
مسقاطون عود هندی است
مسلاقن زعرور است
مسکه بفارسی زبد است
مسک الجن شامل شوهر
وجعده صعتر است
مسک الرمان نارمشک است
مسک القرود اشنه است
مسن حجر المسن است
مسوهان اوهان مرکب است
مسواک الراعی شامل زعفران
وشیطرج است
مسواک المسیح نوعی بزرگ
نورس است
مسواک العباس نوع بزرگ
قنا است در عربی الابل را
شامل است
مسور بهندی عدس است
مسی بهندی کاکنج است
ودر بعضی ... ... را
باین اسم مینامند

فصل المیم مع الشین المعجمه

مشتری بلغت ... است
ملعی است

مسقط الراعی دینار است
مشکک نبرزین اسم
فارسی سعد است
مشکک هندی سعد هندی
مشک واش بلغت ...
اسم شوصر است
مشک اسم فارسی گرسنه است
مشو اسم فارسی علی است

فصل المیم مع الصاد المهمله

مصارع زعرور است
مصاج روم که با است
مصارین امعا است
ومصران واحد آن
مصفی الرعاة بلسکی است

فصل المیم مع الضاد

مضن رمان البر است ومرش
حب القلقل است
مضع نبیذی است که از آب
میوه‌ها وانار ترتیب دهند
مقنع تمر عوسج است

فصل المیم مع الطاء المهمله

مطر باران است
مطلیا نوره است ولعوق ...
نیز باین اسم نامند
مطهر سمکشت است

فصل المیم مع الظاء المعجمه

مظ بغطاء معجمه گلنار است

فصل المیم مع العین المهمله

معا بفارسی روده و بترکی
باغرساق نامند

معاحوش یونانی بان است
معد خفیته اللعاب است
مغرما خواسته که بزر باشد
معقوفا شامل حمست و
ماهودانه است
معقار صمغ آلو است
معین ماذریون است

فصل المیم مع الغین المعجمه

مغافیر ومغفار سکر العشر است
مغات هندی گلز است
مغد بادنجان است و تمر تفاح
بری انیز نامند
مغز استخوان اسم فارسی
مخ است
مغناطیس حجر مقناطیس است
مغایا نامبت سریانی اسم
حرف بابلی ابو داده است
مغمولا قدیه بادنجان است
مغیلان امغیلان است
مغز ... اسم فارسی ...
بزر است
مغر کاهنه طین مختوم است
وآنرا مغره یمانیه ومغره
لینه نیز گویند
مغز سر اسم فارسی دماغ است

فصل المیم مع الفاء

مفرح لسان الثور است
مفرح قلب محزون بادرنجبویه است
مفرده اسم نوعی از فطر است

فصل المیم مع القاف

مقدونس فطر سالیون است
مقر اسم عربی نبات صبر است
مقاقل قنب است
مقلونیا بلیون است
که خربزه کرمک باشد
مقناطیس حجر مقناطیس است

فصل المیم مع الکاف

مکری اسم هندی عنکبوت است
مکری کاجالا اسم دام عنکبوت است
مکر بهندی مساح است
مکس اسم فارسی ذباب است
مکس عسل اسم فارسی نحل است
مکنه قریش اسم محلصه است
مکهن اسم هندی زبد است
مکنه فلوس است
مکیبا بلغت سریانی بنفشه است

فصل المیم مع اللام

ملاح بضم اول تشدید یا بی
اندروطالیس است بلغت مغربی
فاقلی است
ملح بحری از اقسام ملح مائی
است که تا آب بآن رسد
حل میشود واکثر آن سیاه
ودرافعال قریب ملح اسود است
ملح النکوتیه وملح الثاذر ...
ملح جبلی بلغت مصر انقر است
ملح اندرانی قسم سیاه
ملح العجرا است
ملح سنجی شوره است ودر
جفرها ... است

ملح الصباغه وملح الصنام
تنکار است
ملح المحترم ملح هندی است
ملح بفتح اول وثانی ...
معجمه اسم فارسی ... است
ملعاط دیناقوس است
ملکان اکلیل الملک است
ملوع بلغت شام قطف بحری است
ملوخیا وملوخیه خبازی بستانی است
ملج نوعی از عوسج است
بزرک برک سرخ
ملبطر یا زاج سیاه است
ملیقن بلغت اندلس بقلة ... است
ملیفضی یونانی ... است
ملیون ومیلونیا خربزه
کرمک است
ملیقون ... مخلوق است
ملسیبنون ... است
مل سیاالیوس است

فصل المیم مع المیم

ممسک الارواح ... است
ممسکات الهول دالمسک است
ممولا بهندی اسم ضعر است

فصل المیم مع النون

منبل النیرازی اسم ... است
منقنه بلغت مصر غالیس است
منشور خیری ... است
شامل است
منج بفتح اول بیخ است
وبکسر اول درخت ...

منجوشه ناردین است
منجیهه بهندی فوه است
منداغورس یونانی یبروح است
مندک هندی ضفدع است
منده بهندی نوعی از
دخن است
مندل بهندی جوز القی است
منسم درخت ... است

فصل المیم مع الواو

موتهه بهندی سعد است
موتهه بهندی نوعی از ماس است
موتی بهندی اسم لولو است
مورامون پرسیاوشان است
موحرس بهندی ... است
موجه بلغت اصفهان ... است
موحه بفارسی کل است
مورد اسم فارسی آس است
موردا سفرم آس بری است
ودر کو بنده فارسی ... است
موربون نوعی از یبروح است
که برکش سفید وشبیه برک
جغندر باشد
مومیا اسم فارسی جبل ...
موساکنی بهندی اذان الفار است
موقی یونانی ... است
موش بفارسی فار است
موش کور بفارسی خلد است
موش دشتی بفارسی
اسم یربوع است
موفیون نوعی از ... است

بهمنش است
موقا النار کبریت است
موقو علیس بلغت عبرانی
قطر است
مولو ... سنگ سفید
کرده است وبرومی ... است
مولی یونانی ... است
وبهندی ... نامند
موم اسم فارسی شمع است
مومیایی کوهی قفر الیهود است
موندی کوبنه هندی ...
یوس است
مونک بهندی ماس است
مون ومیون مر است
مویز بفارسی زبیب است
مویزک عسلی اسم فارسی
دیق است
مویزک کوهی اسم فارسی
مویزج است

فصل المیم مع الهاء

مهار اسم هندی ...
کی است
مهدآ ذربو است
مهرگیاه اسم فارسی یبروح الصنم است
مهره مار اسم فارسی حجر الحیه است
مهندی اسم هندی ...
مه بهندی عسل است

فصل المیم مع الیاء المثناة التحتیه

میبه اسم فارسی شربتی
که با شراب ویا آب انگور یا
دوشاب انگوری ترتیب دهند
میتهیل بهندی جوز الکوثل است
میتهی بهندی حلبه است
میثوس اسم فارسی شیرازی
که با سنبل رومی ویا سنبل
هندی ترتیب داده باشند
میونک اسم فلفل ...
می سوسن شراب سوسن است
میفختج مدبری ... است
که با شکر وعسل یا دیگر
دوشانیده باشند
میفتج مفرح ... است
که در مدبر آن ...
وقرنفل وامثال آن اضافه
کرده خوشبو باشند
میفونیون شوکران است
میعلوس مغره است
مویزج زبیب الجبل است
میمون اسم فارسی قرد است

باب النون

فصل النون مع الالف

ناخن بریان وناخن دیو
اسم فارسی اظفار الطیب است
ناردین اقلیطی سنبل رومی است
ناردین بری شامل اسارون
وفو است
ناردین اسم یونانی مطلق
سنبل است

نارگیل و ناریل بهندی نارجیل است
ناردین بفرنگی سنبل الطیب است
نارو اسم رومی صنوبری است
نارون بفارسی نشکال را نامند
نارغبت اسم یونانی نارمشک است
ناعمه بلغت اندلس بستان الابل
ناقد بلغت اکسیر باران ربیعوات
ناقوخ بلغت بغداد اسم بیخ
ولبوس است
ناکدون بهندی عود الحیه است
ناموس توا است
نان بکسمات بفارسی خبز
الکعک است
نان بی سبوس خبز الحواری است
نان روغنی خبز القطایف است
نان سبوس دار خشکار است
نان ساجی خبز الطابق است
نان سنگک بفارسی خبز الملّة
نان کسمه خبز الطابون است
نان کماج خبز الفرنی است

فصل النون مع الباء الموحده

نبات اسم فارسی فانید است
نبات الاسبب شبیه است
نبات الرعد فطر است
نبات الملائکه رأس است
نبق بار درخت سدر است
که بفارسی کنار و بهندی بیر نامند

فصل النون مع الجیم

نجم و نجیم اسم ثیل است
و هر گیاهی که بی ساق باشد
بفارسی بیاره و بهندی
بیل و لت و بعربی نجم نامند
نجیب اسم جنس پوست
نباتات مخصوص سلیخه است

فصل النون مع الحاء المهمله

نحاس صینی طالیقون مصنوع است
نحاس قبرسی مس سرخ مایل
بزردی است
نحاس محرق روسختج را نامند

فصل النون مع الخاء المعجمه

نخود اسم فارسی حمص است
نخود الوندی و نخود دیم بلغت
صفهان زراوند مدحرج است

فصل النون مع الدال المهمله

ندغ صعتر بری است
ندیکاکیکره اسم هندی
سهر طان نهری است

فصل النون مع الراء المهمله

نربسی بهندی اسم جدوار است
نرد درخت غار است
نرسک اسم فارسی عدس است

فصل النون مع السین المهمله والشین المعجمه

نسترن زرد و رد صغیر بری است
نسترن سفید فارسی و رد بری است و در فعال نمیر از
تفریح و تقویت دل نامند
نسرین است
نسج العنکبوت بفارسی
دام عنکبوت نامند و درحرف
العین گذشت
نسر بن السابع کل علیق العدس است
نسوت بهندی تربد است
نشا سه اسم فارسی نشا
و نشاستج است
نشاغه اسم عربی انفخ است

فصل النون مع الصاد المهمله والطاء المهمله

نضار اسم ذهب است
و درخت گز کوهی را نیز نامند
نطرون بورق احمر است
و گذشت

فصل النون مع القاف

نقل احریف است
نقره اسم فارسی فضه است
نقعاین حب الکاکنج است
نقل خواجه اسم فارسی
حب السمنه است

فصل النون مع اللام والمیم

نلک زعرور است و نزد
بعضی قراسیا
نمام سوسنبر است و نمام
الملک و نماما نیز نامند
نمارق شامل قداح و بایین
سفید است
نمشک بلغت صفهان روغن
تازه است و بلغت ابل سند
کف شیر است که شیرینی
قند یا نبات و قدری
گلاب و اخل شیر جوش داده
که نصف باشد بسیار برهم
میزنند و تمام کف آنرا
گرفته با نان تنک روغنی
میخورند بسیار لذید میشود
ولیکن این مخصوص زمستان
است و هر چند هوا سرد
تر باشد زیاده و بهتر عمل
می آید
نمقوطس و نمقولس یونانی
قسمی از توتیای مصنوع است
نمک اسم فارسی ملح است
نموز اسم عربی ارنب بری است
نمیقن گرسنه است

فصل النون مع الواو

نوانا بعربی دانه انار است
وانعلق آن مراد دانه
خرما است خصوصا در
اوزان
نوح لبلاب است
نور بضم بلغت اکسیر بان
زیبق و بفتح اول و سکون
واو اسم جنس شکوفه گلهاست
نوره کلس حجر است
نور القندول شکوفه درخت
دارشیشعان است
نوفلن اسم یونانی بخور است
نوق شتر ماده است
نول بهندی ابن عرس است

فصل النون مع الهاء والیاء

نهش اسم عربی شقاقل است
نهق قرة العین است و نزد
بعضی جرجیر است
نهنگ اسم فارسی تمساح است
نیشکر قصب السکر است
نیشوق اورک است و نزد
بعضی قراصیا است
نیلج نیل است
نیلوفر بهندی اوسیند است
نیمقا اسم یونانی نیلوفر است
نینا نانخواه است
نی بفتح اول و سکون یا
اسم فارسی قصب است

باب الواو

فصل الواو مع الالف

وابلیهم بلغت تکابن کرفس
بری است
واحد لبلاب است
وارموک بلغت تکابن کرفس
بری است
واشه اسم فارسی صعتر است
وافتیمن بیونانی لنکر زد است
والان بزرگ بهندی
رازیانه است
والان کوچک شبت است
وابی کلب بری است

فصل الواو مع الباء الموحده

وبر بفارسی پشم نرم را نامند
و گویند مخصوص پشم شتر است
وبر الارض فطر است

فصل الواو مع الحاء

وحید بلغت نغرمازریون است

فصل الواو مع الخاء

وخشیزک وخشیزق بکاف
و بقاف در آخر تخم نستباج است
و درمنه ترکی عبارت از آن است
و نزد بعضی درمنه خراسانی است
وخ ز و فای رطب است

ودوا اسم مغربی بلسکی است
ودین بیونانی کماة است

فصل الواو مع الراء

ورآجانور فاشرا است
ورد الجب کبیکج است
ورد الحمار و ورد الغجار
و ورد النخاب ورد الحماق
ورد الحمیر نیز و بعضی گل ختمی
است و بلغت مغرب گل
فاوانیا است
ورد الزراقی بلغت مغربی
گل خطمی است
ورد السباع گل علیق الکلب است
ورد صینی نسرین است
ورد فرا شقائق النعمان است
ورده بلغت مازندران سماقی
است
ورل ماهی سقنقور است
ورطوری سطاخیس است
ورطیشا غنم است
ورق الزیتون هندی طالیسفر است
ورق النیل وسمه است
ورک بلغت قزوین نبات حندقوقی
نبطی است
ورق بفتح اول و ثانی برگ
نبات است و بضم اول و سکون
ثانی اسم طیور است و بفتح واو
و کسر را اسم فضه است

فصل الواو مع الزاء المعجمه

وزغ اسم عربی سام ابرص است
و بفارسی ضفدع را بان اسم خوانند

حرف الواو مع السین المهمله

وسخ کور النحل بفارسی برموم نامند
وسمه کتم است

فصل الواو مع الشین المعجمه والصاد والطاء المهملتین والعین المهمله والغین المعجمه والقاف والکاف واللام والیاء المثناة التحتانیه

وشیج اتق است
وشیح اغرسطس است
وشم بضم اول و ثانی بلغت تنکابن
و دیلم اسم سماقی است.
وصیف الاسود پرسیاوشان است
وطواط خفاش است
وعسل نوعی از ایل است و بترکی
خوبرو و در دیلم شوکا نامند
وغد بغین معجمه اسم عربی بادنجان است
وقل بقاف اسم عربی تمر خشک
درخت مقل است
وکسر اشیان طیور است
ولکام جسفرم است
ولیغ طلع است
وین انگور سیاه است

باب الهاء

فصل الهاء مع الالف

هاتی اسم هندی فیل است
هادی اسم ترباق فاروق است
هادیا اسم یونانی افعی است
هاقاقله صغار است
هالوکن اسد العدس است
و بعضی سک گفته و بلغت مصر
جعفیفل است
هالم و هالون اسم هندی
حب جرجیر است
هالینوطس اکلیل الملک است
هامه حنظل است
هانس بهندی اوز است

فصل الهاء مع الباء الموحده والتاء المثناة الفوقانیه والدال المهمله

هبید دانه حنظل است
هتاجوری بهندی اسم کف
مریم است
هدل حصف است

فصل الهاء مع الراء المهمله

هرا بهندی اسم هلیله است
هرابزه مرانیه است
هرتاره هرتال بهندی اسم
زرنیخ است
هرجان لوز البربر است
هروی اسم عربی عروق الصفر است
هرشفه اسفنج است
هرفولیون نمام است
هرقلوه و هرقلوس نوعی از
هندبای بری است و نزد
بعضی ابوخلسا است و نزد
بعضی قرصعنه است
هرن اسم هندی آهو است

فصل الهاء مع الزاء المعجمه

هزارجشان و هزارفشان
بفارسی فاشرا است

فصل الهاء مع الشین المعجمه

هشت وهان اسم فارسی
نوعی از عود هندیست جهت
نقرس نافع
هشت کند بهندی لوف است
هشقیقل اسم شقاقل است

فصل الهاء مع الفاء والکاف

هفورنو اسم سریانی افتیمون است
هکل بفارسی فقع است

فصل الهاء مع اللام

هلدی اسم هندی عروق الصفر است
هلدیا اسم نوعی از بیش است
بلغت هندی
هلیفیا هندبا است
هلک قرون السنبل است
و نزد انطاکی وج الغار
هلموت و هلیموس لوق جبلی است
هلج نوعی از ذباب و مشهور
بخرمگس است
هلهلون زعرور است
هلبانه شاهترج است
هلیلج اهلیلج است

فصل الهاء مع المیم

همیشه بهار و همیشه جوان
ابرون است
هلیم اسم عربی کل الاصنق است
و بفارسی عبارت از مرق
گوشت و گندم مهرا پخته است
و در افعال مانند هریسه است

فصل الهاء مع النون

هندبای ماشبه و هندبای
شامیه نوع کاسنی بزرگ
ورق بستانیست
هندباء البقل نوع ریزه
برگ کاسنی بستانیست

فصل الهاء مع الواو

هوبره اسم فارسی حبارست
هوجویه و هوفیلوس ابوخلسا است
هوجوه و هوقفید اس
نرمار الراعی است
هوداسیون اسم مغربی
نعناع است
هوقسطیداس طرثوث است
که در تحت لحیة التیس میباشد
و او غیر لحیة التیس است
هوره اسم فارسی حباری است
هوبیره اسم هندی ابهل است

فصل الهاء مع الیاء

هینز عربی اسم جنس حرشف
است و نزد بعضی مخصوص
بری آن
هیرا اسم هندی الماس است
هیراده کهی اسم هندی
دم الاخوین است
هیرون نوعی از خرما است
و گویند مراد از آن قسب است
هیرا اسم فارسی نعناع است
هیمان اسم عربی فجل بری است

باب الیاء المثناة التحتانیه

فصل الیاء مع الالف

یاربور اسم ترکی فودنج است
یاروطاسی اسم ترکی حجر
العاج است
یاس سفید اسم فارسی
یاسمین بری است
یاسمین بری عشبة النار است
یاغ اسم ترکی دهن است
یابوشفان اسم ترکی غری
السمک است

فصل الیاء مع الباء الموحده

یبرو اسم سریانی بغل است
که بفارسی استر گویند
یبروحا بادنجان است
یبروح السوفار یبروح الصنم است
یبرنوزه بقله یمانیه است

فصل الیاء مع الحاء المهمله

یحصیقی کرفس بزرگ بستانی است
یحمور اسم حمار الوحش است
و نزد اطبا نوعی از ایل است

فصل الیاء مع الدال والذال المعجمه

یدا مقدخون بزچیار ساله است
و در اول پاییز گرفته باشند
و در ماغ کفته شد
یذروه قوس است
یذقه درخت بل است

فصل الیاء مع الراء المهمله

یراع قصب است
یرابیع هلیون است
یرقا اسم عربی حنا است
یرنه عشبة النار است

فصل الیاء مع السین المعجمه والعین المهمله والغین المعجمه

یشف حجر الیشف است
یعضید خندریلی است
یعقوب کبک نر است
یغمیضا بغین معجمه اسم سریانی
ریباس است

فصل الیاء مع القاف

یقطین اسم جنس هر نبات است
که بساق ایستاده نباشد بلکه بر زمین

معروش و با بر مجاور خود و بچه نبات خیار و با در نگ و خربزه و امثال آن مراد نبات کدو است

فصل الیاء مع اللام و المیم

یلقو اسم ترکی طرفا است که بفارسی گز نامند

یلوه اسم ترکی سلوی است یلم اسم فارسی عربی السمک است یلنجوج و ینجوج بعربی عود هندی است یمام اسم شفنین بری است یمامه اسم کبوتر خانگی است

یمسو بلغت اکسیر بابن القر است که شوره نامند یلکیک اسم ترکی لحیة التیس است یموزطه اسم ترکی بیض است که تخم مرغ باشد

یمونا و یمینا مصاف است یمشا اسم ترکی زعرور است

فصل الیاء مع النون

ینبطورا اسم سلمه است ینبوب خرنوب نبطی است ینق النفخه است

ینستون بلغت نبطی اسم تأ فسیا است

فصل الیاء مع الواو

یوشتان اسم ترکی شیح است یونجه باغی اسم رطبه است یونجه صحرائی اسم ترکی قفا است

فصفصه است یونک اسم ترکی صوف است

فصل الیاء مع الیاء

ییرکوکی اسم ترکی جرز است که بفارسی زردک نامند ییلان او دی ترکی تیل است

خاتمه

نسخه مخزن الادویه که از تصانیف مسیحا زمان بقراط اوان حکیم حاذق طبیب فائق علی الاقران علامهٔ زمان فهامهٔ دوران سلالهٔ خاندان مصطفوی علالهٔ دودمان مرتضوی اشرف اولاد ابوتراب اکرم احفاد جناب ستطاب مبین دقائق معقول و منقول کشاف حقائق فروع و اصول سند حکماء کرام رئیس فضلای عظام افضل اطباء عالی قدر اجل علماء دهر مجمع علوم روحانی میر محمد حسین ابن سید السند محمد هادی العقیلی العلوی الخراسانی ثم الشیرازی صب الله علیهما سجال الرحمه و الاحسان و اسکنهما فی معالی الجنان

هو العزیز

حسب الفرمایش مهر نمایش عالیجاه رفیع جایگاه عزت و اقبال همراه حشمت و اجلال دستگاه فخامت و مناعت پناه نور حدیقه مجد و نور حدقه ابهت زبدة الابرار و خلاصة الاخیار بشیر الدوله طول الله عمره و عزته و شوکته

این قطعه از افکارات طبع بانی است در مدح سرکار بشیر الدوله

تعالی الله کسی کز مخزن حکمت خبیر آمد
جهان قدرا جهانبانا بزرگا ایکه در گیتی
بود کوه و وقاری گر شرف نامش شنیر آمد
کف راد تو هنگام سخا ابر مطیر آمد
همی کیهان بمیش از پی مجموعه دانش
بنام نامیت مخزن چو انجام آمد از مبدا
سر و تشخص تر اکوم ز عالم بی نظیر آمد
بجود و هر لحظه مبالد که هین کیمیا کبیر آمد
خرد گفتا بمخزون گوی این گنجی تو ان گفتن
ثنای انکسی کش دست فکر بنا قصیر آمد

کمینه بندهٔ کثیر الجرم قلیل البضاعه عبد الغنی خلف مرحمت پناه رضوان جایگاه المستغرق فی بحار رحمة الله الملک الکریم میرزا ابراهیم الشیرازی طاب الله ثراه و جعل الجنة مثواه بر لوح ضمیر ارباب الکیه و صفایح اذهان صاحب رایان جز و ممیکار دکه چون نسخه کتاب مخزن الادویه را در سنوات قبل اولا در کلکته بطبع در آورده و طالبان بسیار از هر بلدان ایران و هندوستان طلب نمودند تا آنکه کتاب مذکور کلا بمصرف فروش رسید اغلب که طالب بودند برای او شان میسر نشد مجددا و در دهلی چهاپ کردند و بسی چهاپ مغلوطی شده بود بهر جهت من حیث الکاغذ و الخط و الطبع با وجود چنین بلغص در اندک زمانی بکلی آنرا هم خریدند از بابت احتیاج مردم بدین نسخه شریف و نبودن کتاب مذکور جهت رفع ضرورت خلق حسب الفرمایش سرکار بشیر الدوله دام اجلاله ابن عبد خاطی همت براین کار گماشتم که این نسخه را بوضعی خوب و طرزی مرغوب بنا نمایم بسعی زیاد دو نسخه یکی طبع کلکته و دوم چهاپ دهلی یک نسخه را جهت کتابت بکاتب دادم و دیگری برای مقابله خود نگاهداشته بکمال سعی را از هر بابت خط و کاغذ و مقابله و چهاپ بعمل آوردم چنانچه هر ورقی را سه بار مقابله نمودم بقدر قوهٔ بشری در صحت و سعی طبع بعمل آوردم از ابتدا تا انتها بدین قاعده و قت شده و بخط عالیشان خیر الحاج و العمار حاجی محمد حسین المرحوم المغفور جنتمکان غریق بحر رحمت خداوند تعالی شهیدی علی محمد شیرازی در کارخانهٔ عالیشان داود میان کوکنی که الحق در این شغل سر آمد امثال و اقران است بزیور طبع در آمد امید که

بسته هجره غره شهر ذیقعدة الحرام ۱۲۷۷	مطبوع طبایع گردد و اگر سهوی یا خطائی بنظر ناظران انصاف منش در آید امید عفو است مادهٔ تاریخ انجام کلام آن کتاب بنام ایزد بنا ارجمند کتاب الطف	چو از عبد الغنی آمد بدین زنو طبع	ز یار بغنی چو سال انجامش	درین شهر بمبئی بزیور طبع در آمد

فهرست مخزن الادویه

مقدمه
فصل اول در بیان دوا و غذا و دوی الخاصیه و مرکب القوی و غاده و سم و دوای سهل و طعام و قسام هر [illegible]
فصل دوم در بیان مرکب القوی و دوی الخاصیه و تاثیر هر یک آنها ۷
تاثیر غذا و زهر و تریاق ۷
تاثیر سم ۷
تاثیر سایر ادویه ۸
فصل سوم در بیان مزاج و اقسام امزجه و معرفت درجات آنها ۸
کیفیت معرفت درجات ادویه و مراتب آنها ۹
مرکبات صناعی ۱۰
فصل چهارم در بیان طرق معرفت امزجه ادویه و اغذیه به تجربه و قیاس
طرق معرفت امزجه ادویه و اغذیه بقیاس
طعم ۱۲
حریف ۱۲
مر ۱۲
مالح ۱۲
حامض ۱۳
عفص ۱۳
قابض ۱۳
دسم ۱۳
حلو ۱۳
تفه ۱۳
رائحه ۱۴
لون ۱۴
فصل پنجم در بیان سبب اختلاف

اقوال اطباء و ماهیت و خواص ادویه [illegible]
فصل ششم در بیان طریقه [illegible]
ادویه و حفظ و حضانت آنها ۱۶
[illegible] آنچه [illegible] نیست ۱۶
[illegible] ۱۶
صموغ ۱۷
عصارات ۱۷
ادویه حیوانیه ۱۷
دستور حفظ زهره حیوانات ۱۷
دستور حفظ سایر ادویه ۱۷
فصل هفتم در بیان اعمار بعض ادویه مفرده بالاجمال و الاختصار
ادویه نباتیه ۱۸
ادویه حیوانیه ۱۸
فصل [illegible] در بیان آداب [illegible] آب نوشیدن [illegible] ۱۹
[illegible] آنها باهم مناسبت [illegible]
[illegible] بیان احراق ادویه [illegible]
[illegible] قلی و تدبیر و غسل [illegible]
[illegible] نورشادر [illegible]
[illegible] و شجرة النبی [illegible]
[illegible] و الاع و [illegible]
[illegible] و مالنحیر [illegible]
[illegible] و غیرها و [illegible]
صنایع بعض [illegible] ۱۹
احراق بورق که بوره باشد ۲۰
احراق جبسین و زبد البحر ۲۰
احراق حیه و افعی اسود سالخ ۲۰
احراق خطاطیف ۲۰

احراق ارنب ۲۰
احراق زجاج که بفارسی آبگینه و شیشه نامند ۲۰
احراق زرنیخ ۲۰
احراق سلحفاة ۲۰
احراق سرطان ۲۱
احراق سرطان بحری ۲۱
احراق شنج و صدف ۲۱
احراق عقیق و یشب یاقوت و امثال آنها ۲۱
احراق بسد و مرجان ۲۱
احراق لؤلؤ ۲۱
احراق ملح ۲۱
احراق کهربا ۲۱
احراق اقلیمیا ۲۱
احراق اسرب ۲۱
احراق خبث الحدید ۲۱
احراق آهن و فولاد ۲۱
قتل ذهب ۲۱
تکلیس ذهب ۲۱
دستور جلا دادن و رنگین نمودن ظرفی و ظروف طلا ۲۲
احراق فضه ۲۲
احراق اثمد ۲۲
تکلیس فضه ۲۲
احراق قطران ۲۲
احراق شیم و موی سر آدمی و امثال اینها ۲۲
احراق [illegible] اسفنج ۲۱

احراق پوست کدو و حنا [illegible] ۲۲
احراق عود هندی و امثال آن [illegible]
احراق عقرب ۲۲
احراق اهلیلج ۲۲
احراق فستریض ۲۲
تکلیس طلق ۲۳
احراق طلق ۲۳
حل طلق ۲۳
حل ذهب ۲۳
حلب طلق ۲۳
حل ذهب با مروارید ۲۳
صنعت حمام ماریه ۲۳
صنعت دهن طرطر ۲۳
تشویه و تحمیص تقلیه ۲۳
تشویه توتیا ۲۴
دستور بریان نمودن افیون ۲۴
تدبیر که اصلاح نیز نامند ۲۴
تدبیر کمون ۲۴
تدبیر کبریت ۲۴
تدبیر بیش و هرپی ۲۴
تدبیر زراریح ۲۵
تدبیر سلاحه ۲۵
تدبیر طوطیا با آب غوره ۲۵
تدبیر خبث الحدید ۲۵
تدبیر براده آهن ۲۵
تدبیر پوست بیضه ۲۵
تدبیر خبک ۲۵
تدبیر و اصلاح عسل بلادر ۲۵
اصلاح شبرم ۲۵

اصلاح ادویه جهت نشاسته ۲۵
اصلاح ربق ۲۵
دستور کوبیدن اشنه ۲۶
تصفیه زیبق ۲۶
انچه را باید تغسیل نمود و تصویل عبارت از انست ۲۶
غسل طیان ۲۶
غسل ادهان ۲۶
غسل شیرج ۲۶
غسل زفت ۲۶
غسل ابار و اثمد و اسفیداج و توتیا و حجر ارمنی و شادنج و یاقوت و زمرد و عقیق و لک و امثال اینها ۲۶
غسل نوره ۲۶
غسل مرداسنک ۲۶
غسل لاجورد ۲۶
غسل صبر ۲۷
غسل سویق ۲۷
غسل موم ۲۷
غسل زفت ۲۷
دستور آشامیدن چوب چینی ۲۷
دستور آشامیدن عشبه مغربیه ۲۸
طریق آشامیدن جباصکر ۲۸
طریق استعمال شجرة النبی ۲۸
دستور استعمال کباکو ۲۹
طریق استعمال شیر شتر ۲۹
دستور آشامیدن شیر بز ۲۹
دستور آشامیدن شیر الاغ ۳۰
دستور آشامیدن لبن النساء ۳۰

دستور آشامیدن ماء الجبن ۳۰
دستور آشامیدن دوغ ۳۰
دستور آشامیدن ماء الشعیر ۳۰
دستور اغذیه بان کردن عرق [illegible]
اتخاذ دخان کندر ۳۰
اتخاذ حصی لبان ۳۱
اتخاذ عسل بلادر ۳۱
دستور اتخاذ اسفیداج ۳۱
دستور احراق روی توتیا ۳۱
دستور اتخاذ توتیا ۳۱
اتخاذ اسخت ۳۱
اتخاذ رسکپور ۳۲
اتخاذ زعفران الحدید ۳۲
اتخاذ شجفر که شنجرف نامند ۳۲
اتخاذ شجفر بطریق بنار ۳۲
اتخاذ اسرنج ۳۲
اتخاذ سلیمانی ۳۲
اتخاذ مرداسنگ ۳۲
دستور سفید کردن مرداسنگ ۳۳
اتخاذ زنجار ۳۳
اتخاذ سرکه هندی ۳۳
اتخاذ عود مطرا ۳۳
اتخاذ زبد السبج ۳۳
اتخاذ طین حکمت ۳۳
اتخاذ ماء الزجاج ۳۳
اتخاذ ابریشم [illegible] ۳۳
فصل دهم در بیان معرفت [illegible]
و صفات ادویه مفرده ۳۴
بترتیب حروف تهجی ۳۴
فصل یازدهم در بیان بعض
اصطلاحات طبیه مشتمله [illegible]
حروف تهجی
فصل دوازدهم در بیان اوزان
طبیه و هندیه و اهل ایران [illegible]
فصل سیزدهم در بیان امور
متعلقه نجوم و طبعیات ۴۰
فصل چهاردهم در بیان
اسناد و طبقات ماخذ مؤلف
ماخذ مؤلف ۵۰
باب اول در بیان ادویه
که حرف اول آنها الف است
فصل الالف مع الالف ۵۰
فصل الالف مع الباء ۵۸
فصل الالف مع التاء ۶۳
فصل الالف مع الثاء المثلثه ۶۵
فصل الالف مع الجیم ۶۷
فصل الالف مع الحاء ۶۸
فصل الالف مع الخاء ۶۸
فصل الالف مع الدال ۶۹
فصل الالف مع الذال ۶۹
فصل الالف مع الراء ۷۰
فصل الالف مع السین [illegible]
فصل الالف مع الشین [illegible]
فصل الالف مع الصاد ۸۸
فصل الالف مع الطاء ۸۹
فصل الالف مع الظاء ۹۰
فصل الالف مع العین ۹۰
فصل الالف مع القاف ۱۰۰
فصل الالف مع الکاف ۱۰۲
فصل الالف مع اللام ۱۰۳
فصل الالف مع المیم ۱۰۵
فصل الالف مع النون ۱۰۶
فصل الالف مع الواو ۱۱۲
فصل الالف مع الهاء ۱۱۸
فصل الالف مع الیاء ۱۲۰
باب دوم در بیان
ادویه که حرف اول آنها
با است ۱۲۳
فصل الباء مع الالف ۱۲۳
فصل الباء مع الباء ۱۲۳
فصل الباء مع التاء ۱۲۶
فصل الباء مع الدال ۱۳۰
فصل الباء مع الراء ۱۳۱
فصل الباء مع الزاء ۱۳۸
فصل الباء مع السین ۱۳۸
فصل الباء مع الشین ۱۴۰
فصل الباء مع الصاد ۱۴۱
فصل الباء مع الطاء ۱۴۲
فصل الباء مع العین ۱۴۲
فصل الباء مع الغین ۱۴۳
فصل الباء مع القاف ۱۴۳
فصل الباء مع الکاف ۱۴۸
فصل الباء مع اللام ۱۴۹
فصل الباء مع النون ۱۵۰
فصل الباء مع الواو ۱۶۰
فصل الباء مع الهاء ۱۶۲
فصل الباء مع الیاء ۱۶۳
باب سوم در بیان ادویه
که حرف اول آنها تاست
فصل التاء مع الالف ۱۶۸
فصل التاء مع الباء ۱۷۰
فصل التاء مع الدال ۱۷۰
فصل التاء مع الراء ۱۷۱
فصل التاء مع الشین ۱۷۳
فصل التاء مع الفاء ۱۷۳
فصل التاء مع المیم ۱۷۴
فصل التاء مع النون ۱۷۴
فصل التاء مع الواو ۱۷۶
فصل التاء مع الهاء ۱۸۰
فصل التاء مع الیاء ۱۸۰
باب چهارم در بیان ادویه
که حرف اول آنها ثاء است ۱۸۱
فصل الثاء مع الالف ۱۸۱
فصل الثاء مع المیم ۱۸۲
فصل الثاء مع العین ۱۸۲
فصل الثاء مع اللام ۱۸۲
فصل الثاء مع المیم ۱۸۳
فصل الثاء مع الواو ۱۸۳
فصل الثاء مع الیاء ۱۸۴
باب پنجم در بیان ادویه
که حرف اول آنها جیم است
فصل الجیم مع الالف ۱۸۵
فصل الجیم مع الباء ۱۸۸
فصل الجیم مع الثاء ۱۹۰
فصل الجیم مع الدال ۱۹۰
فصل الجیم مع الراء ۱۹۲
فصل الجیم مع الزاء ۱۹۳
فصل الجیم مع العین ۱۹۵
فصل الجیم مع الغین ۱۹۹
فصل الجیم مع الفاء ۱۹۵
فصل الجیم مع الکاف ۱۹۶
فصل الجیم مع اللام ۱۹۷
فصل الجیم مع المیم ۱۹۹
فصل الجیم مع النون ۲۰۱
فصل الجیم مع الواو ۲۰۴
فصل الجیم مع الیاء ۲۰۸
باب ششم در بیان ادویه
که حرف اول آنها حا است ۲۰۹
فصل الحاء مع الالف ۲۰۹
فصل الحاء مع الباء ۲۱۰
فصل الحاء مع الجیم ۲۱۴
فصل الحاء مع الدال ۲۲۱
فصل الحاء مع الراء ۲۲۲
فصل الحاء مع الزاء ۲۲۲
فصل الحاء مع السین ۲۲۸
فصل الحاء مع الشین ۲۲۸
فصل الحاء مع الصاد ۲۲۹
فصل الحاء مع الضاد ۲۲۹
فصل الحاء مع اللام ۲۳۰
فصل الحاء مع المیم ۲۳۲
فصل الحاء مع النون ۲۳۶
فصل الحاء مع الواو ۲۳۹
فصل الحاء مع الیاء ۲۴۰
باب هفتم در بیان ادویه
که حرف اول آنها خاست ۲۴۱
فصل الخاء مع الالف ۲۴۱
فصل الخاء مع الباء ۲۴۱
فصل الخاء مع الثاء ۲۴۴
فصل الخاء مع الراء ۲۴۵
فصل الخاء مع الزاء ۲۴۸
فصل الخاء مع السین ۲۴۹
فصل الخاء مع الشین ۲۵۰
فصل الخاء مع الصاد ۲۵۲
فصل الخاء مع الطاء ۲۵۳
فصل الخاء مع الفاء ۲۵۳
فصل الخاء مع اللام ۲۵۵
فصل الخاء مع المیم ۲۵۷
فصل الخاء مع النون ۲۶۰
فصل الخاء مع الواو ۲۶۲
فصل الخاء مع الیاء ۲۶۳
باب هشتم در بیان ادویه
که حرف اول آنها دال است
فصل الدال مع الالف ۲۶۴
فصل الدال مع الباء ۲۶۸
فصل الدال مع الجیم ۲۶۸
فصل الدال مع الخاء ۲۶۹
فصل الدال مع الراء ۲۷۰
فصل الدال مع الفاء ۲۷۲
فصل الدال مع القاف ۲۷۲
فصل الدال مع اللام ۲۷۴
فصل الدال مع المیم ۲۷۵
فصل الدال مع النون ۲۷۶
فصل الدال مع الواو ۲۷۷
فصل الدال مع الهاء ۲۷۸
فصل الدال مع الیاء ۲۷۹
باب نهم در بیان ادویه
که حرف اول آنها ذال است
فصل الذال مع الالف ۲۸۰
فصل الذال مع الباء ۲۸۰
فصل الذال مع الراء ۲۸۱
فصل الذال مع النون ۲۸۲
فصل الذال مع الهاء ۲۸۲
فصل الذال مع الیاء ۲۸۳
باب دهم در بیان ادویه
که حرف اول آنها را است
فصل الراء مع الالف ۲۸۴
فصل الراء مع الباء ۲۸۷
فصل الراء مع التاء ۲۸۷
فصل الراء مع الجیم ۲۸۸
فصل الراء مع الخاء ۲۸۸
فصل الراء مع الدال ۲۸۹
فصل الراء مع السین ۲۸۹
فصل الراء مع الصاد ۲۹۰
فصل الراء مع الطاء ۲۹۰
فصل الراء مع العین ۲۹۰
فصل الراء مع القاف ۲۹۱
فصل الراء مع المیم ۲۹۲
فصل الراء مع النون ۲۹۳
فصل الراء مع الواو ۲۹۴
فصل الراء مع الهاء ۲۹۵
فصل الراء مع الیاء ۲۹۵
باب یازدهم در بیان
ادویه که حرف اول
آنها زا است ۲۹۶
فصل الزاء مع الالف ۲۹۶
فصل الزاء مع الباء ۲۹۸
فصل الزاء مع الجیم ۳۰۱
فصل الزاء مع الراء ۳۰۱
فصل الزاء مع العین ۳۰۲
فصل الزاء مع الفاء ۳۰۵
فصل الزاء مع القاف ۳۰۶
فصل الزاء مع اللام ۳۰۷
فصل الزاء مع المیم ۳۰۷
فصل الزاء مع النون ۳۰۸
فصل الزاء مع الواو ۳۱۰
فصل الزاء مع الهاء ۳۱۱
فصل الزاء مع الیاء ۳۱۱
باب دوازدهم در بیان
ادویه که حرف اول
آنها سین است ۳۱۴
فصل السین مع الالف ۳۱۴
فصل السین مع الباء ۳۱۶
فصل السین مع الخاء ۳۱۸
فصل السین مع الدال ۳۱۸
فصل السین مع الراء ۳۱۹
فصل السین مع الطاء ۳۲۲
فصل السین مع العین ۳۲۳
فصل السین مع الفاء ۳۲۳
فصل السین مع القاف ۳۲۵
فصل السین مع الکاف ۳۲۶
فصل السین مع اللام ۳۲۹
فصل السین مع المیم ۳۳۳
فصل السین مع النون ۳۳۳
فصل السین مع الواو ۳۳۴
فصل السین مع الهاء ۳۴۱
فصل السین مع الیاء ۳۴۲
باب سیزدهم در بیان
ادویه که حرف اول
آنها شین است ۳۴۴
فصل الشین مع الالف ۳۴۴
فصل الشین مع الباء ۳۴۸
فصل الشین مع التاء ۳۴۹
فصل الشین مع الثاء ۳۵۰
فصل الشین مع الجیم ۳۵۰
فصل الشین مع الحاء ۳۵۱
فصل الشین مع الراء ۳۵۲
فصل الشین مع الشین ۳۵۳
فصل الشین مع العین ۳۵۳
فصل الشین مع الفاء ۳۵۳
فصل الشین مع القاف ۳۵۵
فصل الشین مع الکاف ۳۵۵
فصل الشین مع اللام ۳۵۶
فصل الشین مع المیم ۳۵۷
فصل الشین مع النون ۳۵۸
فصل الشین مع الواو ۳۵۹
فصل الشین مع الیاء ۳۶۰
باب چهاردهم
در بیان ادویه که
حرف اول آنها
صاد است
فصل الصاد مع الالف ۳۶۱
فصل الصاد مع الباء ۳۶۲
فصل الصاد مع الخاء ۳۶۶
فصل الصاد مع الراء ۳۶۶
فصل الصاد مع العین ۳۶۷
فصل الصاد مع الفاء ۳۶۸
فصل الصاد مع اللام ۳۶۸
فصل الصاد مع المیم ۳۶۸
فصل الصاد مع النون ۳۶۹
فصل الصاد مع الواو ۳۷۰
باب پانزدهم در بیان
ادویه که حرف اول
آنها ضاد است ۳۷۱
فصل الضاد مع الالف ۳۷۱
فصل الضاد مع الباء ۳۷۲
فصل الضاد مع الجیم ۳۷۲
فصل الضاد مع الراء ۳۷۲
فصل الضاد مع العین ۳۷۲
فصل الضاد مع الفاء ۳۷۲
فصل الضاد مع المیم ۳۷۳
باب شانزدهم در بیان
که حرف اول آنها
طاء است ۳۷۴
فصل الطاء مع الالف ۳۷۴
فصل الطاء مع الباء ۳۷۵
فصل الطاء مع الحاء ۳۷۶
فصل الطاء مع الخاء ۳۷۷
فصل الطاء مع الراء ۳۷۷
فصل الطاء مع الفاء ۳۷۹
فصل الطاء مع اللام ۳۷۹
فصل الطاء مع الیاء ۳۸۰
باب هفدهم در بیان
ادویه که حرف اول
آنها ظاء است ۳۸۵
فصل الظاء مع الباء ۳۸۵
فصل الظاء مع الفاء ۳۸۵
فصل الظاء مع اللام ۳۸۵
فصل الظاء مع الیاء ۳۸۵
باب هیجدهم در بیان
ادویه که حرف اول
آنها عین است ۳۸۶
فصل العین مع الالف ۳۸۶
فصل العین مع الباء ۳۸۶
فصل العین مع الثاء ۳۸۷
فصل العین مع الجیم ۳۸۷
فصل العین مع الدال ۳۸۸
فصل العین مع الراء ۳۸۹
فصل العین مع السین ۳۸۹
فصل العین مع الشین ۳۹۰
فصل العین مع الصاد ۳۹۲

فصل العين مع الطاء ۳۹۲
فصل العين مع الظاء ۳۹۳
فصل العين مع الفاء ۳۹۵
فصل العين مع القاف ۳۹۵
فصل العين مع الكاف ۳۹۸
فصل العين مع اللام ۳۹۹
فصل العين مع النون ۴۰۰
فصل العين مع الواو ۴۰۴
فصل العين مع الياء ۴۰۶
باب نوزدهم در بیان ادویه که حرف اول آنها غین است ۴۰۷
فصل الغين مع الالف ۴۰۷
فصل الغين مع الباء ۴۱۰
فصل الغين مع الدال ۴۱۰
فصل الغين مع الراء ۴۱۰
فصل الغين مع الزاء ۴۱۲
فصل الغين مع الفاء ۴۱۲
فصل الغين مع اللام ۴۱۲
فصل الغين مع النون ۴۱۲
فصل الغين مع الواو ۴۱۳
باب بیستم در بیان ادویه که حرف اول آنها فا است ۴۱۳
فصل الفاء مع الالف ۴۱۳
فصل الفاء مع التاء ۴۱۸
فصل الفاء مع الجيم ۴۱۸
فصل الفاء مع الراء ۴۲۰
فصل الفاء مع السين ۴۲۲
فصل الفاء مع الشين ۴۲۲
فصل الفاء مع الصاد ۴۲۳
فصل الفاء مع الطاء ۴۲۳
فصل الفاء مع القاف ۴۲۴
فصل الفاء مع اللام ۴۲۵
فصل الفاء مع النون ۴۲۶
فصل الفاء مع الواو ۴۲۸
فصل الفاء مع الياء ۴۳۰
باب بیست و یکم در بیان ادویه که حرف اول آنها قاف است ۴۳۱
فصل القاف مع الالف ۴۳۱
فصل القاف مع الباء ۴۳۴
فصل القاف مع التاء ۴۳۴
فصل القاف مع الدال ۴۳۶
فصل القاف مع الراء ۴۳۶
فصل القاف مع الزاء ۴۴۰
فصل القاف مع السين ۴۴۰
فصل القاف مع الشين ۴۴۹
فصل القاف مع الصاد ۴۵۰
فصل القاف مع الضاد ۴۵۰
فصل القاف مع الطاء ۴۵۱
فصل القاف مع العين ۴۵۲
فصل القاف مع الفاء ۴۵۴
فصل القاف مع اللام ۴۵۵
فصل القاف مع الميم ۴۵۸
فصل القاف مع النون ۴۵۹
فصل القاف مع الواو ۴۶۰
فصل القاف مع الهاء ۴۶۴
فصل القاف مع الياء ۴۶۴
باب بیست و دوم در بیان ادویه که حرف اول آنها کاف است ۴۶۵
فصل الكاف مع الالف ۴۶۵
فصل الكاف مع الباء ۴۷۰
فصل الكاف مع التاء ۴۷۳
فصل الكاف مع الثاء ۴۷۴
فصل الكاف مع الجيم ۴۷۵
فصل الكاف مع الراء ۴۷۵
فصل الكاف مع الزاء ۴۸۱
فصل الكاف مع السين ۴۸۲
فصل الكاف مع الشين ۴۸۳
فصل الكاف مع العين ۴۸۴
فصل الكاف مع الفاء ۴۸۴
فصل الكاف مع الكاف ۴۸۵
فصل الكاف مع اللام ۴۸۵
فصل الكاف مع الميم ۴۸۹
فصل الكاف مع النون ۴۹۲
فصل الكاف مع الواو ۴۹۶
فصل الكاف مع الهاء ۴۹۶
فصل الكاف مع الياء ۴۹۶
باب بیست و سوم در بیان ادویه که حرف اول آنها لام است
فصل اللام مع الالف ۴۹۸
فصل اللام مع الباء ۵۰۱
فصل اللام مع التاء ۵۰۴
فصل اللام مع الجيم ۵۰۵
فصل اللام مع الخاء ۵۰۶
فصل اللام مع السين ۵۰۸
فصل اللام مع الصاد ۵۱۰
فصل اللام مع الفاء ۵۱۰
فصل اللام مع النون ۵۱۲
فصل اللام مع الواو ۵۱۲
فصل اللام مع الهاء ۵۱۶
فصل اللام مع الياء ۵۱۶
باب بیست و چهارم در بیان که حرف اول آنها میم است ۵۱۷
فصل الميم مع الالف ۵۱۷
فصل الميم مع الثاء ۵۲۶
فصل الميم مع الجيم ۵۲۷
فصل الميم مع الحاء ۵۲۸
فصل الميم مع الدال ۵۲۹
فصل الميم مع الراء ۵۳۰
فصل الميم مع الزاء ۵۳۲
فصل الميم مع السين ۵۳۴
فصل الميم مع الشين ۵۳۸
فصل الميم مع الصاد ۵۳۹
فصل الميم مع الضاد ۵۴۰
فصل الميم مع الغين ۵۴۱
فصل الميم مع القاف ۵۴۱
فصل الميم مع الكاف ۵۴۲
فصل الميم مع اللام ۵۴۲
فصل الميم مع النون ۵۴۴
فصل الميم مع الواو ۵۴۶
فصل در بیان جودت مومیائی و کیفیت و خواص و منافع و طریقهٔ استعمال آن ۵۴۹
فصل الميم مع الهاء ۵۵۰
فصل الميم مع الياء ۵۵۲
باب بیست و پنجم در بیان ادویه که حرف اول آنها نون است ۵۵۳
فصل النون مع الالف ۵۵۳
فصل النون مع الباء ۵۵۴
فصل النون مع الحاء ۵۵۸
فصل النون مع الخاء ۵۵۶
فصل النون مع الدال ۵۵۹
فصل النون مع الراء ۵۶۰
فصل النون مع السين ۵۶۰
فصل النون مع العين ۵۶۲
فصل النون مع الغين ۵۶۲
فصل النون مع الفاء ۵۶۳
فصل النون مع الكاف ۵۶۳
فصل النون مع الميم ۵۶۳
فصل النون مع الواو ۵۶۴
فصل النون مع الهاء ۵۶۶
فصل النون مع الياء ۵۶۶
باب بیست و ششم در بیان ادویه که حرف اول آنها واو است ۵۶۸
فصل الواو مع الالف ۵۶۸
فصل الواو مع الجيم ۵۶۸
فصل الواو مع الدال ۵۶۹
فصل الواو مع الراء ۵۶۹
فصل الواو مع السين ۵۷۱
فصل الواو مع الشين ۵۷۱
فصل الواو مع العين ۵۷۲
فصل الواو مع اللام ۵۷۲
باب بیست و هفتم در بیان ادویه که حرف اول آنها ها است
فصل الهاء مع الالف ۵۷۲
فصل الهاء مع الدال ۵۷۲
فصل الهاء مع الراء ۵۷۳
فصل الهاء مع اللام ۵۷۳
فصل الهاء مع النون ۵۷۴
فصل الهاء مع الواو ۵۷۵
باب بیست و هشتم در بیان ادویه که حرف اول آنها یاء است ۵۷۶
فصل الياء مع الالف ۵۷۶
فصل الياء مع الباء ۵۸۰
فصل الياء مع التاء ۵۸۲
فصل الياء مع الراء ۵۸۲
فصل الياء مع الفاء ۵۸۲
فصل الياء مع النون ۵۸۲
فصل الياء مع الواو ۵۸۳

تمت بالخیر